

فهرست کتاب

جلد اول از کتاب احوال سعادت اشمال حضرت سید الساجدین الراکعین
علی بن حسین بن علی بن ابی طالب زین العابدین صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین

ذکر ولادت با سعادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام

تولد همایون شهنشاه ایزدالمؤمنین آنحضرت را بنابر بیان غفقت امام

بیان حالات مادر حضرت امام زین العابدین علیه السلام

کلمات هر یک حکم در باب	روایت صدوق در باب عبادت	ختم عمر مادر آنحضرت و کلمات	تکلم میرالمؤمنین کلمات
دولت عجم و مادر آنحضرت	و ایری دخترهای بزرگوار	ایرالمؤمنین	بندهای خارجی بزرگوار
۵۹	۵۹	۵۹	۵۹
کیفیت خوابیدن شریفانو	اختلاف اقوال در اسم	روایت امام محمد باقر	بیان صاحب فصول امام
پیغمبر را	مادر آنحضرت	در باب شهادت	در باب مادر آنحضرت
۶۰	۶۰	۶۰	۶۰
شراب الواسع و درج آنحضرت	بیان حال هاشم بن عبدمناف	تجید اهل فارس	کلمات امام رضا در باب آنحضرت
۶۳	۶۲	۶۰	۶۰

تحقیق در زمان ایری او را آنحضرت

ذکر اسمی و القاب و کنای میسرک حضرت سید سحیا و سلام الله علیه

اسمی مبارک القاب شریفه سبب لقب شدن بجا و سبب لقب شدن بذو الثقات سبب لقب شدن بجهاد
ذکر نقش خاتم مبارک کنای مبارک شایب مبارک سادات هراده و نام مقام

ذکر حجت ولایت و اهت حضرت علی بن حسین علیهما الصلوة والسلام

پیردن امام حسین	در باب خاتم امام حسین	نص امام حسین بر امامت زین	روایت امام محمد تقی و امامت	روایت امام محمد تقی
و صفات آنحضرت	عبد السلام	العابدین	زین العابدین	دو صفت امام حسین
۶۴	۶۴	۶۵	۶۵	۶۷

ایضا روایت امام بیان ابن شد آنحضرت در تحقیق در مطلبی

ذکر احسان و استود حضرت امام زین العابدین علیه السلام

تفصیل مادر آنحضرت اشاره فرمودن بچهار بیت امام زین العابدین علیه السلام در آنحضرت علیه السلام
کلامه غلای آنحضرت اشاره فرمودن بنهال خود چهار بیت آنحضرت علیه السلام در آنحضرت علیه السلام
آداب معتمد است کاهاری خدمت فرمودن از او و سوزن آن تاکید بر حاجت خود خیر و بر حاجت راجع است
در حدیث برای دفع آداب صدق فرمودن رعایت فرمودن فی الصدق فی ذم البغی من و صانع الله من و صانع الله من و صانع الله من

خداوند
ملکہ و دولت
سلطانیہ و شہزادہ
تالیف اس کتاب بہ کام

وزیر نیک توجہ
و سعی مشکور نواب سبط
اشرف امجد الفخیم والا شاہزادہ کرم
والا بتار امیر خان سردار معظم دولت
معدلتہ دار دام اقبالہ العالی والی ولایت
استراہاد و کرکان و شاہرود و سظام و سمین
و دامغان جلد اول ازین کتاب مبارک اتالیقا
جناب جلالہ تاب مقرب دربار کردون مدار
میرزا عباسقلی خان چہر مسوئی

اولی یوان علی

وزیر
مجلس شور الطبع
کبریٰ تجلیہ
کردید

فهرست کتاب

فی صد ارم حکایت آنحضرت ^{۸۴} زبان ترجم اردو بنا بر آفت در حفظ عیوب ناس او خال سرور در قلوب ^{۸۵}
 ثواب جهنم و سعادت ^{۸۵} کتاب ای مومن ^{۸۴} حکایت آنحضرت در حق مایه ^{۸۵} حکایت امام علیه السلام در باب نوم ^{۸۵}
و کتاب آداب امام زین العابدین علیه السلام در بعضی امور

حکایت آنحضرت وقت خروج از نزل ^{۸۶} دعای هنگام تناول طعام ^{۸۶} دعای وقت حاضر شدن طعام ^{۸۶} دعای بعد از طعام ^{۸۶} نهی از نیک عظام ^{۸۶}
 میل آنحضرت تجربه و تری میل آنحضرت با کمال ^{۸۶} آداب قربان نمودن در حج ^{۸۶} تقیم کشت اخلاقی ^{۸۶} عاروق رسیدن به جرد و سب ^{۸۶}
 ثواب فضیلت حج ^{۸۶} در بنا بر اسلام کردن بجهج ^{۸۶} آداب زیارت قبر ائمه علیهم السلام ^{۸۶} تحقیق در کلام امام ^{۸۶} آداب زیارت نماز آنحضرت در ^{۸۶}
 در عادت اهل و عیال ^{۸۶} آداب تحصیل رزق ^{۸۶} در احترام نان ^{۸۶} در خلوت و ذلت ^{۸۶} در زمان و بار و قدس و جین ^{۸۶} فایده خوردن سب ^{۸۶}
 ثواب خوردن امام ^{۸۶} در ولایت ^{۸۶} فواید مباحث ^{۸۶} ثواب کشت می عقیق ^{۸۶} اسعاف ^{۸۶} بعد از ^{۸۶} جلالت اسب ^{۸۶}
 پس چه وقت و سب ^{۸۶} استمالی در سب ^{۸۶} احتساب بجا ^{۸۶} حکایت آنحضرت ابو خالد ^{۸۶} یقین و سب ^{۸۶} در باب فایده جاری ^{۸۶}
 نهی از سب و سب ^{۸۶} حکایت آنحضرت در وفات ^{۸۶} آداب آنحضرت در هنگام تولد ^{۸۶} جواب آنحضرت در سب ^{۸۶} حکایت آنحضرت ^{۸۶}
 زکات آنحضرت ^{۸۶} آداب و ثواب تلاوت قرآن ^{۸۶} نصیحت علی ^{۸۶} کلمات آن حضرت بشه ایع دین ^{۸۶}

ذکر پاره سیر ستوده و آداب حسن و حسن صوت امام زین العابدین علیه السلام

تجربه مجالت با صالحان ^{۹۶} مکالمه نافع بن جبر ^{۹۶} آنحضرت ^{۹۶} مجالت با مجذوبین ^{۹۶} در باب تبصروا فی اجلاس ^{۹۶} در باب وقت سکون ^{۹۶}
 رکنه علی طیفه حر ^{۹۶} طریق قدود آنحضرت ^{۹۶} تحقق در مطلبی ^{۹۶} طریق راه سپردن آنحضرت ^{۹۶} آداب آن حضرت در عبور از کو ^{۹۶}
 آداب راه رفتن آنحضرت ^{۹۶} در عمل بکمال ^{۹۶} در باب تقدم در دعا ^{۹۶} حسن صوته علیه السلام ^{۹۶} تحقیق در مسمیات ^{۹۶} آداب ^{۹۶}
 حکایت امام با آنکه گفت تراودت میداد ^{۹۶} بیک کلمه آنحضرت اخلاق آنحضرت ^{۹۶} حکایت آنحضرت باطله علوم ^{۹۶}
و ذکر حلم و جود و صبر و کرم امام زین العابدین علی بن محسن صلوات الله و سلامه علیه و آله
 در کفم فیض و عدم کفایت ^{۱۰۲} فی کفم فیض ^{۱۰۲} حلم و کفم غیظ ^{۱۰۲} در عفو دم ^{۱۰۲} دشمنی مدین با کرس ^{۱۰۲} در نجیب ^{۱۰۲}
 در تجمیع صبر و رضا ^{۱۰۲} ادای دین عباد ^{۱۰۲} وفات فعل آنحضرت ^{۱۰۲} در صبری بر ذلت ^{۱۰۲} افتادن کوهی از آنحضرت ^{۱۰۲}
 سعادت آنحضرت با حسن ^{۱۰۲} سعادت آنحضرت بکی که با آنحضرت دشنام گفت ^{۱۰۲} اجابا بروی دیگر ^{۱۰۲} گفت که اگر کار ^{۱۰۲} ^{۱۰۲}
 صفت غضب و تیر آن ^{۱۰۲} در صفت آن حضرت صبر و صم ^{۱۰۲} وفات طفل و هم آنحضرت ^{۱۰۲} سخنیدن عیای زرا ^{۱۰۲} ^{۱۰۲}
 دشمنی مردی با آن حضرت ^{۱۰۲} تب کردن مردی آن حضرت را ^{۱۰۲} دشنام ز پیری با آن حضرت ^{۱۰۲}

ذکر نفوت و سب و مروت حضرت امام زین العابدین علیه السلام

در قطع از طبع ^{۱۰۸} در بجه نمودن ^{۱۰۸} روزی صد کوفه ^{۱۰۸} مرض آنحضرت و بیان ^{۱۰۸} رفتار آن حضرت ^{۱۰۸}
 حل کیهیای دهم و دهم برای نقر ^{۱۰۸} کلمات آن حضرت که خداوند اهر منیر را ^{۱۰۸} حل سگ و لوز ^{۱۰۸} آینه بریت ^{۱۰۸} ^{۱۰۸}

فہرست کتاب

در ثواب کلمه الحمد لله	۱۶۹	اشاره بمطهری	ثواب اسکبر	در ثواب گفتن سبحان الله	۱۶۹	سجده آنحضرت بر خاک نماز در پیشگاه	۱۶۹
نماز و بیاض پا بعد از نماز	۱۶۹	حالات آنحضرت در نماز	نهایت سکون در حالت نماز	نهایت سکون در حالت نماز	۱۶۹	خضوع در نماز	۱۶۹
تغییر لون مبارک در نماز	۱۷۰	نگار بارک پیم الدین	کلمات آنحضرت در سجده	ایضا در سجده	۱۷۰	حضرت رنگ مبارک در نماز	۱۷۰
گشتن بی از دست مبارک	۱۷۰	کلمات آنحضرت	لرزیدن آنحضرت در نماز	لرزیدن آنحضرت در نماز	۱۷۰	نماز در سجده	۱۷۰
در اجابت آنحضرت	۱۷۱	حالات آنحضرت در شب	توصیف کنیز آنحضرت	آداب آنحضرت در نماز	۱۷۱	قصر نماز در سفر	۱۷۱
نماز و سجده	۱۷۱	در نماز	در عبادت	در نماز	۱۷۱	در نماز	۱۷۱
نماز در سفر و حضر	۱۷۲	در طهارت و وضو و سوک و داخل آنحضرت	استعمال مشک در نماز	استعمال مشک در نماز	۱۷۲	تقیات آنحضرت	۱۷۲
افادنی امام محمد قزوینی	۱۷۲	حالی نماز آنحضرت	ثواب سوره تمجید در نماز	کلمات آنحضرت در سجده	۱۷۲	نماز در نماز آنحضرت	۱۷۲
نماز و دعای آنحضرت	۱۷۳	نماز و سجده در سجده	کلمات آنحضرت	کلمات آنحضرت	۱۷۳	نماز در نماز آنحضرت	۱۷۳
در سجده اکرام	۱۷۴	در نماز آنحضرت	در سجده آنحضرت	در سجده آنحضرت	۱۷۴	در نماز آنحضرت	۱۷۴
آدم مشیت و بصیرت	۱۷۵	در آیت آنحضرت	در آیت آنحضرت	در آیت آنحضرت	۱۷۵	در آیت آنحضرت	۱۷۵
در نماز آنحضرت	۱۷۶	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	۱۷۶	در نماز آنحضرت	۱۷۶
در نماز آنحضرت	۱۷۷	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	۱۷۷	در نماز آنحضرت	۱۷۷
در نماز آنحضرت	۱۷۸	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	۱۷۸	در نماز آنحضرت	۱۷۸
در نماز آنحضرت	۱۷۹	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	۱۷۹	در نماز آنحضرت	۱۷۹
در نماز آنحضرت	۱۸۰	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	در نماز آنحضرت	۱۸۰	در نماز آنحضرت	۱۸۰

ذکر پاره آداب و دعوات و عبادات آنحضرت در ماه رجب و شعبان المعظم
در رمضان المبارک غمخیزان ادعیه که در صحیفه کامله است

دعای امام رجب	فضیلت ماه شعبان	در آداب غلبه ستر سببان العظم	صلوات فی ستر شبان العظم	آداب نه شهر رمضان المبارک
۱۸	در زیارت امام حسین	۱۸	۱۸	۱۸۵
دعای آنحضرت و ایام	دعای ابو حمزه غالی	دعای شب بیت و چشم	در فضیلت شب عید فطر	آداب آنحضرت در شهر رمضان المبارک
ماه مبارک	۱۹	۲۱	۲۱	۲۱۲
۱۸۵	۱۹	۲۱	۲۱	۲۱۲
حدیث و تفسیر و احادیث	در حدیث و تفسیر و احادیث	در حدیث و تفسیر و احادیث	در حدیث و تفسیر و احادیث	در حدیث و تفسیر و احادیث
در شهر رمضان	۲۱۴	۲۱۴	۲۱۴	۲۱۴

و کبر بعضی دعوات حضرت امام زین العابدین علیه السلام

[illegible]

فہرست کتاب

ذکر استیجاب دعوات حضرت امام زین العابدین علیہ السلام

سجائے دعا و دعا لاتقا ۲۶۰ نفرین آنحضرت در حق حرمہ ہفت نفرین آنحضرت در حق غمہ ۲۶۱ نفرین آنحضرت ابن زیاد را ۲۶۵

آوردن سر ابن زیاد آنحضرت ۲۶۲ ان شدن جانبہ و البتہ ۲۶۳ امام زین العابدین علیہ السلام ۲۶۴ دعا علی آنحضرت ۲۶۵ نفرین آنحضرت بچندکان ۲۶۸

ذکر جملتی از مناجاتہای حضرت امام زین العابدین صلوٰۃ اللہ علیہ

مناجات ہفتہ عشر ۲۶۸ مناجات ادلی ۲۶۹ مناجات دوم ۲۷۰ مناجات سیم ۲۷۱ مناجات چہارم ۲۷۲ مناجات پنجم ۲۷۳

مناجات ششم ۲۷۵ مناجات ہفتم ۲۷۶ مناجات ہشتم ۲۷۷ مناجات نهم ۲۷۹ مناجات دہم ۲۸۰ مناجات یازدہم ۲۸۱

مناجات دوازدهم ۲۸۲ مناجات سیزدہم ۲۸۳ مناجات چہاردهم ۲۸۴ مناجات پانزدہم ۲۸۵ مناجات علیہ السلام فی خوف ۲۸۶

مناجات آنحضرت در کتب دیگر برخی از اشعار ضاعت و زیادت آثار امام زین العابدین

اشعار آنحضرت تریب ۲۸۷ ذکر برخی از مضایح و مواعظ حضرت امام زین العابدین علیہ السلام ۲۸۸

ایضاً من مضایح علیہ السلام ۳۱۱ من مواعظ علیہ السلام ۳۱۲ من مضایح علیہ السلام ۳۱۳ من مواعظ علیہ السلام ۳۱۴ در کتب احسان انس ۳۱۵

در کتب لہ زبان با جراح ۳۱۳ در غیر دنیا و آخرت ۳۱۴ من مضایح علیہ السلام ۳۱۵ ایضاً مضایح علیہ السلام ۳۱۶ در سوال غیر از حدیث ۳۱۷ تحقیق در مطلبی ۳۱۸ کفر، یابی و بیعت بنفیت ۳۱۹ ایضاً برادیت دیگر ۳۲۰ حالات آنحضرت با ابو مرزوق ۳۲۱ فولاد لک ۳۲۲

حالات آنحضرت ۳۲۳ در صبوری بر مصائب ۳۲۴ تحقیق و انطباق ۳۲۵ مواعظ علیہ السلام فی اشد ۳۲۶ مواعظ فی تجمل الاسلام ۳۲۷

وصیت خیراموسی علیہ السلام ۳۲۸ مواعظ آنحضرت در حقون ۳۲۹ فی سدا کبر ۳۳۰ حق تعالیٰ فی زبان حق تعالیٰ ۳۳۱ حق تعالیٰ ۳۳۲

حق دت ۳۳۳ حق پا ۳۳۴ حق شکم ۳۳۵ حق فرج ۳۳۶ حق نماز ۳۳۷ حق روزہ ۳۳۸ حق صدقہ ۳۳۹ حق حج ۳۴۰ حق منہ بانی ۳۴۱

حق سلطان ۳۴۲ حق مسلم ۳۴۳ حق مالک ۳۴۴ حق رعیت ۳۴۵ حق زین ۳۴۶ حق ملوک ۳۴۷ حق مادر ۳۴۸ حق پدر ۳۴۹

حق برادر ۳۵۰ حق مسرزنہ ۳۵۱ حق مولائی کہ سبہ را ازاد کند ۳۵۲ حق دودی کہ دت ۳۵۳ حق امام مار ۳۵۴ حق علی ۳۵۵

حق مسافر ۳۵۶ حق رفیق ۳۵۷ حق سبک ۳۵۸ حق طبعار ۳۵۹ حق ملط ۳۶۰ حق مدعی ۳۶۱ حق مدعی علیہ ۳۶۲ حق مدعی ۳۶۳

فهرست کتاب

حق متبع و قانع حق مکر حق سائل حق مسؤل غده حق من شکر حق بکشی حق اهل قبه حق اهل خانه
 ۳۳۵ ۳۳۹ ۳۳۹ ۳۳۹ ۳۳۹ ۳۳۹ ۳۳۹ ۳۳۹

و کرم پاره نصاح حضرت سید الساجدین با و لا و خود سلام الله عليهم اجمعين
 نصیحت آن حضرت با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر
 ۳۳۶ ۳۳۸ ۳۳۸ ۳۳۸ ۳۳۸ ۳۳۸ ۳۳۸ ۳۳۸

نکرم پاره کلمات متفرقه و نصاح حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 در باب بیعت با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر
 ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۰ ۳۴۰ ۳۴۰ ۳۴۰ ۳۴۰ ۳۴۰

در باب روحی و دنیای حضرت سید الساجدین با و لا و خود سلام الله عليهم اجمعين
 در باب بیعت با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر و ایضا با امام محمد باقر
 ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۲ ۳۴۲ ۳۴۲ ۳۴۲ ۳۴۲ ۳۴۲

در باب مختصری از وقایع محبت حضرت سید الشهدا و وصایای معویه بنیرید طه
 در باب مختصری از وقایع محبت حضرت سید الشهدا و وصایای معویه بنیرید طه
 ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۴ ۳۴۴ ۳۴۴ ۳۴۴ ۳۴۴ ۳۴۴

در باب مختصری از وقایع محبت حضرت سید الشهدا و وصایای معویه بنیرید طه
 در باب مختصری از وقایع محبت حضرت سید الشهدا و وصایای معویه بنیرید طه
 ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۶ ۳۴۶ ۳۴۶ ۳۴۶ ۳۴۶ ۳۴۶

هنرست کتات

نزدول آنحضرت قیظقطانیة	رسیدن امام حسین بن علی کربلا	شکرگاه نوزدن ابن زیاد و خنجر	آمدن دشمنان سپاه	افتخار شمرطون کوفی
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
خطبه امام حسین علیه السلام	رضخت آنحضرت تفرق اکتا	کلمات عبید الله بن مسلم بن عقیل	کلمات حضرت بن العقیل	و فوج امام در باره امام
ع ۹۷	ع ۹۷	ع ۹۷	ع ۹۸	ع ۹۸
تذکره امام در کتاب اندر دکان	جوع حضرت زینب	کلمات امام حسین با حضرت زینب	کلمات حضرت زینب با امام	پیش نندن حضرت زینب
ع ۹۸	ع ۹۸	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
کلمات ده صیبت آنحضرت	تریب خاتم مبارک	نزدول امام حسین مکان اکتا	کلمات آنحضرت درباره قتل و غارت	کندن فتنه و آشوب نندن
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
نفرین آنحضرت در جان	نفرین آنحضرت در حق	نفرین آنحضرت در حق	کلمات آنحضرت در شب	عشق آنحضرت
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
کلمات زینب در حاجت اکتا	مناشد آنحضرت	کلمات و دعای آنحضرت	آمدن عربین زینب نزد امام	شهادت عربین زینب
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
شهادت نه عربین العقیل	شهادت حبیب بن مظاهر	شهادت عبید الله بن عروه	شهادت بربر بن خضیر	شهادت کلبه بن اشر
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
شهادت زینب در محراب	شهادت و سب	شهادت دلال بن جراح	شهادت عبید الله بن مسلم	شهادت حضرت ابوبکر
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
شهادت امام حسین علیه السلام	قوت علی و طهانی آنحضرت	شهادت خباب امام حسین علیه السلام	اراده شمرطون قتل سید سجاد	ع ۹۹
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
آوردن سنان سر مطهر	قتل سنان طون	مجدد ابن زیاد با ام کلثوم	دفعه قاتل خباب	دندان جون سلاهی ابی ذر غفاری
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
مردم حاجات بن مبارک	خاندن عرب حاجات	چندین سخن خون در برکت	در بیت المقدس	ع ۹۹
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹

ذکر باره حالات آنحضرت و سایر اهل بیت بعد از شهادت امام علیهم السلام

منب خاتم مبارک	کربن اسانی بریحی امام حسین علیه السلام	ورود اهل بیت کوفه	جبارت ابن زیاد و سرانیک	جس ابن زیاد و سرانیک
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
کلمات ابن زیاد	کلمات و ترنم خاتون سلام علیه	حکایت مسلم خاص از در و دیوار	مصلحت	و شکار سید سجاد در در و دیوار
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
کلمات امام خطاب	و شاد امام در کوفه	آوردن دختر مطهره کلبه ابن زیاد	کلمات امام حسین علیه السلام	کلمات حضرت زینب
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
کلمات ابن زیاد و سید سجاد	اراده ابن زیاد و آنحضرت	کلمات ابن زیاد و حضرت زینب	کیفیت طرب خویش در شب	خطبه امام در کوفه
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
کلمات امام با جاب	تحقیق در مطلبی	و راسته زینب شریف	و اسانی اصحاب زینب	بدول اهل بیت را بنام
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
در حضور زینب	تریب باره و مقدسات	دفعه حاکم اهل بیت	دفعه دوازده شستن روضه	منفی فعل جاب
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
شهادت آنحضرت در منزلی	و شاد آنحضرت در کوفه	کلمات امام حسین علیه السلام	درد زینب و قیس بر زینب	کلمات آنحضرت با سید سجاد
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹
نفرین آنحضرت درباره و جوار	و دلیله اهل بیت	قتل جابر بن ابی	تحقیق در مطلبی	کلمه زینب بن رومی
ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹	ع ۹۹

فهرست کتاب

ذکر وقایع سال شصت و دوم هجری و وفات مردم مدینه شام

کلمات اشراف مدینه بیت اهل مدینه با عبدالحق بن فضال ۵۴۰
 در فخر بن مدینه و فخر بن مدینه ذکر ولایت عقیقه بن نافع ۵۴۱
 در ستان کسید و ذکر سوانح ۵۴۲

ج و ولید مردان و ولایت محمد بن علی وفات عبدالمطلب بن سعد ۵۴۳
 وفات سرور بن وفات اوسلم بن خولان ۵۴۴
 اصع ۵۴۵

ذکر وقایع سال شصت و سیم هجری

مکالمه ابن عباس حکایت در کعبه و در شالب بن یزید مکالمه ابن زبیر ۵۴۶
 و ابن زبیر ۵۴۷
 ۵۴۸

جواب یزید علیه کتب یزید بن محمد بن آمدن محمد بن خفیه علیه السلام ۵۴۹
 از ابن عباس خفیه ۵۵۰
 ۵۵۱

ذکر وقعه قتل مردم مدینه طبع بدست مسلم بن عقیقه سال ۵۵۰

بیردن کردن اهل مدینه حرکت پادشاه مسلم شهادت مسلم بن عقیقه ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲

شهادت فضیل بن شهادت زید بن شهادت محمد بن مردم شهادت بران عبدالحق ۵۵۳
 عباس ۵۵۴
 ۵۵۵

امان دادن مردم قتل عبدالحق بن زبیر قتل ابوالمجیم بن خفیه قتل معقل بن سنان ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸

قتل یزید بن واکب مکالمات مسلم بن جعفر عدو یزید مدینه ذکر سوانح و حوادث سال شصت و سیم ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱

وفات یزید بن خفیه وفات سرور بن اصع حج نهادن ابن زبیر مردان قتل عقیقه والی افریقیه ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴

وقایع سال شصت و چهارم و میر مسلم برای محاصره ابن زبیر و مردن مسلم

وصایای مسلم بن عقیقه هلاک مسلم بن رسیدن حصین کشته شدن شاذ بن زبیر می حصره ابن واکب واکب ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷

تفت سوادیه ذکر هلاک یزید علیه علیه علیه ذکر سیرة خفیه یزید علیه علیه ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰

حدث در کوفه ذکر اولاد کوفه و نهادن یزید بن معاویه ذکر بیان معاویه بن زید بیان حال ابی جهم متوکل بنی ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳

خبر کتاب

۱۰۳۰
 ۱۰۳۱
 ۱۰۳۲
 ۱۰۳۳
 ۱۰۳۴
 ۱۰۳۵
 ۱۰۳۶
 ۱۰۳۷
 ۱۰۳۸
 ۱۰۳۹
 ۱۰۴۰
 ۱۰۴۱
 ۱۰۴۲
 ۱۰۴۳
 ۱۰۴۴
 ۱۰۴۵
 ۱۰۴۶
 ۱۰۴۷
 ۱۰۴۸
 ۱۰۴۹
 ۱۰۵۰
 ۱۰۵۱
 ۱۰۵۲
 ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵
 ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸
 ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰
 ۱۰۶۱
 ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶
 ۱۰۶۷
 ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰
 ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲
 ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶
 ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸
 ۱۰۷۹
 ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴
 ۱۰۸۵
 ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸
 ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴
 ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶
 ۱۰۹۷
 ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴

ذرثر حرم
 ۸۴۹
 کیفیت کرور
 ۸۵۰
 سوانح مشه
 ۸۵۱
 حج نده ابرار
 ۸۵۲
 حکام و ملاک
 ۸۵۳
 دهن پانچ
 ۸۵۴

۱۰۰

۱- اطلاع بعلیه بنای معرفت - کلام و تعلیم در این باب وفات ابووندیش وفات ابی شریح وفات میرزا فتح علی خان قزوینی

الکلمات المحضرة وتوحيد وفات عبد الله بن عباس بن عبد المطلب

۱. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۲. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۳. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۴. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۵. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۶. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۷. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۸. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۹. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ
 ۱۰. کمال و جلال و عظمیٰ و جلال و عظمیٰ

٩١٥ رخصت فدايہ ٩١٥ رخصت فدايہ ٩١٥ رخصت فدايہ ٩١٥ رخصت فدايہ

۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۱۹	۹۱۹
تیمور	تیمور	معرفت	معرفت	معرفت
۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۱۹	۹۱۹
تیمور	تیمور	معرفت	معرفت	معرفت

۹۴۱ در سریه جلا سیاه
۹۴۰ در سریه جلا سیاه
۹۴۱ در سریه جلا سیاه
۹۴۰ در سریه جلا سیاه
۹۴۱ در سریه جلا سیاه
۹۴۰ در سریه جلا سیاه
۹۴۱ در سریه جلا سیاه
۹۴۰ در سریه جلا سیاه
۹۴۱ در سریه جلا سیاه
۹۴۰ در سریه جلا سیاه

تفسير آية الكرسي في كتاب الصلاة
در آیه و آن کتب در قریب کلمات ۹۳۶
در علوم الدین اسرار

در آیه و علم آدم تغییر من آمن منم در من یزیدت ابراهیم در من البران تولد در صبر و احسان در من یزیدت

[illegible][illegible]

در من و صاغر
در جامه آینه
در آینه لاله
در خنجر فیض
در وایر سنگ الکاف
در شکریه
در آینه

مدقق رب العالمین در شرح کلم من اللہین در اول الان کیون اناس
۹۴۱-۹۴۰ مد و استخراج داد و احوال دریایه افلاک و اعراض
۹۴۱-۹۴۰

در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین
۹۱۴۲	۹۱۴۳	۹۱۴۳	۹۱۴۳	۹۱۴۴
در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین
در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین	در فی الجاهلین

۹۴۲ غفلت المذنبين
 ۹۴۳ غفلت المذنبين
 ۹۴۴ غفلت المذنبين
 ۹۴۵ غفلت المذنبين
 ۹۴۶ غفلت المذنبين
 ۹۴۷ غفلت المذنبين
 ۹۴۸ غفلت المذنبين

[illegible]

در اسلام امیر المومنین بدان قرآن کلمات انحصار در مصائب امیر المومنین و امهات ائمه اطهار علیهم السلام
۹۵۹

بهرانه شیان	در قهت الله	در بکله برده	در حالت مردمان بانه	در زمان خلفه ابوبکر	منجوه امیرالمومنین بانه
۹۴۵	۹۵۵	۹۶۵	۹۷۵	۹۸۵	۹۹۵

مبانی ادب و زبان نزد شیخ فاضل علمه
در باب فرض نماز
بعضی از امامان مؤمنین
در کوله امیر المؤمنین
در محدث بودن در خلافت امیر المؤمنین
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

آب آمدن ابرو ^{۹۶۲} در فضیلت امیرالمؤمنین ^{۹۶۳} و در آب امیرالمؤمنین ^{۹۶۴} و فضیلت آنحضرت ^{۹۶۵} و معنی نزولت ملا ^{۹۶۶} و در فضیلت آنحضرت ^{۹۶۷}

در باب احمد و التائبین و فضایل الائمة
در باب شمس معجزه دار الوضوین در جدول
در فضیلت امام حسن در فضیلت امام حسین
در باب احمد و التائبین و فضایل الائمة

ماحرکه در علم متکامل است و در این مورد نیز در فواید متعددی که گفته شده در فواید متعدد دیگر در مسائل جدید در علامات صرف در کتب تفسیر طبرانی

۹۷۵ - ۹۷۶
اعادت اخفت و بار اوداسم والته

۹۷۵ - ۹۷۶
وذا من مفره زهر حنین در کسمه صینی در مطار فرع در قضا من نامت

۹۷۵ - ۹۷۶
در عواب میخاف

۹۵۷
عنه و في حاله

۹۵۸
كلها انما هي من فلكه

۹۵۷
فصل ستم في دوران

۹۵۷
تحقيق مطلب

۹۵۷
في مقامات عوالم

در بعضی فصل های کلام در باره ائمه الهامین باب اول
۹۵۹ در بعضی فصل های کلام در باره ائمه الهامین باب دوم
۹۶۰ در بعضی فصل های کلام در باره ائمه الهامین باب سوم
۹۶۱ در بعضی فصل های کلام در باره ائمه الهامین باب چهارم
۹۶۲ در بعضی فصل های کلام در باره ائمه الهامین باب پنجم

مرض مغیره در اندامین در کون غده غریزیه ۹۸۲
مرض مغیره در اندامین ۹۸۳
مرض مغیره در اندامین ۹۸۴
مرض مغیره در اندامین ۹۸۵
مرض مغیره در اندامین ۹۸۶
مرض مغیره در اندامین ۹۸۷
مرض مغیره در اندامین ۹۸۸
مرض مغیره در اندامین ۹۸۹
مرض مغیره در اندامین ۹۹۰
مرض مغیره در اندامین ۹۹۱
مرض مغیره در اندامین ۹۹۲
مرض مغیره در اندامین ۹۹۳
مرض مغیره در اندامین ۹۹۴
مرض مغیره در اندامین ۹۹۵
مرض مغیره در اندامین ۹۹۶
مرض مغیره در اندامین ۹۹۷
مرض مغیره در اندامین ۹۹۸
مرض مغیره در اندامین ۹۹۹

صفحه درختانچه در فضیلت ابروین کجاست به اشد با هم در اسک آرمیان بر سر همه تحقیق در امر رسد از او و منجر به امر او
 ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹

ذکر پاره خط و کلمات امیرالمؤمنین ۱۱۳
 خصال المدبر جلاله ۱۱۴
 در اینکه تمام دود کار از سر بریزند ۱۱۵
 کلمات امیرالمؤمنین ۱۱۶
 خطبه امیرالمؤمنین ۱۱۷
 اعلام و دعا ۱۱۸

[illegible]

نقش گستر مندر ^{۱۰۰۰} در حق من کو با مندر ^{۱۰۰۰} در تنوع عصار ^{۱۰۰۰} در شرافت ندرات ^{۱۰۰۰} در مظهر دروید نطق ^{۱۰۰۰} در عالمه با ^{۱۰۰۰} اسیر ^{۱۰۰۰}

مرد و طواف کعبه ۱۰۱۲ حاکم طواف سعید ۱۰۱۲ تحقیق در لطیفه اثر رفیع ۱۰۱۲ در جواب حج ایضاً فضیل حج ۱۰۱۲ نقدی نیکام کلاس نوزاد رضا ۱۰۱۳ در حق نفوس ۱۰۱۳

1.25 1.24 1.24 1.23 1.22 1.22 1.21 1.19

۱۰۰

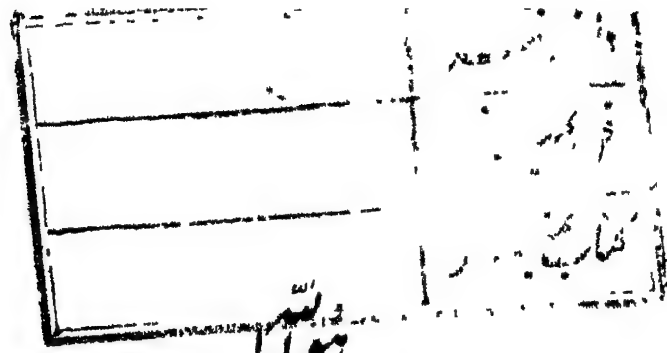
مکتبہ

[illegible][illegible]

کلمات آنحضرت در باب غیبت تحقیق در این خبر در علامات قبل از خروج ایضا در باب آنکه دو قائم علیه السلام
خروج از جعفر کذاب در باب غیبت و احوال مردم آخر الزمان در توحید هدی کتاب در احوال و علامات و دول ملوک
در اقراض مکتبی عباس زین خروج نایب کان قبر آنحضرت قائم در کیش بعد از خروج قائم علیه السلام
ذکر پاره کلمات آنحضرت در احتجاج در بعضی مسائل با پاره کان
در احتجاج با مردی بصری احتجاج با شیخ کوفه در باب بهترین مردم احتجاج در باب مواظبت در باب غیبت با جماع
در حفظ انیب احتجاج در آیه تقاض تحقیق در مطلبی احتجاج در بغض قریش احتجاج در باب حج و ثواب حج
ختم بر مردم آخر احتجاج در باب خبر احتجاج بن بصری احتجاج با عی کوفی در خاتمه کتاب
۱۰۷۵ ۱۰۷۴ ۱۰۷۳ ۱۰۷۲ ۱۰۷۱ ۱۰۷۰ ۱۰۶۹ ۱۰۶۸ ۱۰۶۷ ۱۰۶۶ ۱۰۶۵ ۱۰۶۴ ۱۰۶۳ ۱۰۶۲ ۱۰۶۱ ۱۰۶۰ ۱۰۵۹ ۱۰۵۸ ۱۰۵۷ ۱۰۵۶ ۱۰۵۵ ۱۰۵۴ ۱۰۵۳ ۱۰۵۲ ۱۰۵۱ ۱۰۵۰ ۱۰۴۹ ۱۰۴۸ ۱۰۴۷ ۱۰۴۶ ۱۰۴۵ ۱۰۴۴ ۱۰۴۳ ۱۰۴۲ ۱۰۴۱ ۱۰۴۰ ۱۰۳۹ ۱۰۳۸ ۱۰۳۷ ۱۰۳۶ ۱۰۳۵ ۱۰۳۴ ۱۰۳۳ ۱۰۳۲ ۱۰۳۱ ۱۰۳۰ ۱۰۲۹ ۱۰۲۸ ۱۰۲۷ ۱۰۲۶ ۱۰۲۵ ۱۰۲۴ ۱۰۲۳ ۱۰۲۲ ۱۰۲۱ ۱۰۲۰ ۱۰۱۹ ۱۰۱۸ ۱۰۱۷ ۱۰۱۶ ۱۰۱۵ ۱۰۱۴ ۱۰۱۳ ۱۰۱۲ ۱۰۱۱ ۱۰۱۰ ۱۰۰۹ ۱۰۰۸ ۱۰۰۷ ۱۰۰۶ ۱۰۰۵ ۱۰۰۴ ۱۰۰۳ ۱۰۰۲ ۱۰۰۱ ۱۰۰۰ ۹۹۹ ۹۹۸ ۹۹۷ ۹۹۶ ۹۹۵ ۹۹۴ ۹۹۳ ۹۹۲ ۹۹۱ ۹۹۰ ۹۸۹ ۹۸۸ ۹۸۷ ۹۸۶ ۹۸۵ ۹۸۴ ۹۸۳ ۹۸۲ ۹۸۱ ۹۸۰ ۹۷۹ ۹۷۸ ۹۷۷ ۹۷۶ ۹۷۵ ۹۷۴ ۹۷۳ ۹۷۲ ۹۷۱ ۹۷۰ ۹۶۹ ۹۶۸ ۹۶۷ ۹۶۶ ۹۶۵ ۹۶۴ ۹۶۳ ۹۶۲ ۹۶۱ ۹۶۰ ۹۵۹ ۹۵۸ ۹۵۷ ۹۵۶ ۹۵۵ ۹۵۴ ۹۵۳ ۹۵۲ ۹۵۱ ۹۵۰ ۹۴۹ ۹۴۸ ۹۴۷ ۹۴۶ ۹۴۵ ۹۴۴ ۹۴۳ ۹۴۲ ۹۴۱ ۹۴۰ ۹۳۹ ۹۳۸ ۹۳۷ ۹۳۶ ۹۳۵ ۹۳۴ ۹۳۳ ۹۳۲ ۹۳۱ ۹۳۰ ۹۲۹ ۹۲۸ ۹۲۷ ۹۲۶ ۹۲۵ ۹۲۴ ۹۲۳ ۹۲۲ ۹۲۱ ۹۲۰ ۹۱۹ ۹۱۸ ۹۱۷ ۹۱۶ ۹۱۵ ۹۱۴ ۹۱۳ ۹۱۲ ۹۱۱ ۹۱۰ ۹۰۹ ۹۰۸ ۹۰۷ ۹۰۶ ۹۰۵ ۹۰۴ ۹۰۳ ۹۰۲ ۹۰۱ ۹۰۰ ۸۹۹ ۸۹۸ ۸۹۷ ۸۹۶ ۸۹۵ ۸۹۴ ۸۹۳ ۸۹۲ ۸۹۱ ۸۹۰ ۸۸۹ ۸۸۸ ۸۸۷ ۸۸۶ ۸۸۵ ۸۸۴ ۸۸۳ ۸۸۲ ۸۸۱ ۸۸۰ ۸۷۹ ۸۷۸ ۸۷۷ ۸۷۶ ۸۷۵ ۸۷۴ ۸۷۳ ۸۷۲ ۸۷۱ ۸۷۰ ۸۶۹ ۸۶۸ ۸۶۷ ۸۶۶ ۸۶۵ ۸۶۴ ۸۶۳ ۸۶۲ ۸۶۱ ۸۶۰ ۸۵۹ ۸۵۸ ۸۵۷ ۸۵۶ ۸۵۵ ۸۵۴ ۸۵۳ ۸۵۲ ۸۵۱ ۸۵۰ ۸۴۹ ۸۴۸ ۸۴۷ ۸۴۶ ۸۴۵ ۸۴۴ ۸۴۳ ۸۴۲ ۸۴۱ ۸۴۰ ۸۳۹ ۸۳۸ ۸۳۷ ۸۳۶ ۸۳۵ ۸۳۴ ۸۳۳ ۸۳۲ ۸۳۱ ۸۳۰ ۸۲۹ ۸۲۸ ۸۲۷ ۸۲۶ ۸۲۵ ۸۲۴ ۸۲۳ ۸۲۲ ۸۲۱ ۸۲۰ ۸۱۹ ۸۱۸ ۸۱۷ ۸۱۶ ۸۱۵ ۸۱۴ ۸۱۳ ۸۱۲ ۸۱۱ ۸۱۰ ۸۰۹ ۸۰۸ ۸۰۷ ۸۰۶ ۸۰۵ ۸۰۴ ۸۰۳ ۸۰۲ ۸۰۱ ۸۰۰ ۷۹۹ ۷۹۸ ۷۹۷ ۷۹۶ ۷۹۵ ۷۹۴ ۷۹۳ ۷۹۲ ۷۹۱ ۷۹۰ ۷۸۹ ۷۸۸ ۷۸۷ ۷۸۶ ۷۸۵ ۷۸۴ ۷۸۳ ۷۸۲ ۷۸۱ ۷۸۰ ۷۷۹ ۷۷۸ ۷۷۷ ۷۷۶ ۷۷۵ ۷۷۴ ۷۷۳ ۷۷۲ ۷۷۱ ۷۷۰ ۷۶۹ ۷۶۸ ۷۶۷ ۷۶۶ ۷۶۵ ۷۶۴ ۷۶۳ ۷۶۲ ۷۶۱ ۷۶۰ ۷۵۹ ۷۵۸ ۷۵۷ ۷۵۶ ۷۵۵ ۷۵۴ ۷۵۳ ۷۵۲ ۷۵۱ ۷۵۰ ۷۴۹ ۷۴۸ ۷۴۷ ۷۴۶ ۷۴۵ ۷۴۴ ۷۴۳ ۷۴۲ ۷۴۱ ۷۴۰ ۷۳۹ ۷۳۸ ۷۳۷ ۷۳۶ ۷۳۵ ۷۳۴ ۷۳۳ ۷۳۲ ۷۳۱ ۷۳۰ ۷۲۹ ۷۲۸ ۷۲۷ ۷۲۶ ۷۲۵ ۷۲۴ ۷۲۳ ۷۲۲ ۷۲۱ ۷۲۰ ۷۱۹ ۷۱۸ ۷۱۷ ۷۱۶ ۷۱۵ ۷۱۴ ۷۱۳ ۷۱۲ ۷۱۱ ۷۱۰ ۷۰۹ ۷۰۸ ۷۰۷ ۷۰۶ ۷۰۵ ۷۰۴ ۷۰۳ ۷۰۲ ۷۰۱ ۷۰۰ ۶۹۹ ۶۹۸ ۶۹۷ ۶۹۶ ۶۹۵ ۶۹۴ ۶۹۳ ۶۹۲ ۶۹۱ ۶۹۰ ۶۸۹ ۶۸۸ ۶۸۷ ۶۸۶ ۶۸۵ ۶۸۴ ۶۸۳ ۶۸۲ ۶۸۱ ۶۸۰ ۶۷۹ ۶۷۸ ۶۷۷ ۶۷۶ ۶۷۵ ۶۷۴ ۶۷۳ ۶۷۲ ۶۷۱ ۶۷۰ ۶۶۹ ۶۶۸ ۶۶۷ ۶۶۶ ۶۶۵ ۶۶۴ ۶۶۳ ۶۶۲ ۶۶۱ ۶۶۰ ۶۵۹ ۶۵۸ ۶۵۷ ۶۵۶ ۶۵۵ ۶۵۴ ۶۵۳ ۶۵۲ ۶۵۱ ۶۵۰ ۶۴۹ ۶۴۸ ۶۴۷ ۶۴۶ ۶۴۵ ۶۴۴ ۶۴۳ ۶۴۲ ۶۴۱ ۶۴۰ ۶۳۹ ۶۳۸ ۶۳۷ ۶۳۶ ۶۳۵ ۶۳۴ ۶۳۳ ۶۳۲ ۶۳۱ ۶۳۰ ۶۲۹ ۶۲۸ ۶۲۷ ۶۲۶ ۶۲۵ ۶۲۴ ۶۲۳ ۶۲۲ ۶۲۱ ۶۲۰ ۶۱۹ ۶۱۸ ۶۱۷ ۶۱۶ ۶۱۵ ۶۱۴ ۶۱۳ ۶۱۲ ۶۱۱ ۶۱۰ ۶۰۹ ۶۰۸ ۶۰۷ ۶۰۶ ۶۰۵ ۶۰۴ ۶۰۳ ۶۰۲ ۶۰۱ ۶۰۰ ۵۹۹ ۵۹۸ ۵۹۷ ۵۹۶ ۵۹۵ ۵۹۴ ۵۹۳ ۵۹۲ ۵۹۱ ۵۹۰ ۵۸۹ ۵۸۸ ۵۸۷ ۵۸۶ ۵۸۵ ۵۸۴ ۵۸۳ ۵۸۲ ۵۸۱ ۵۸۰ ۵۷۹ ۵۷۸ ۵۷۷ ۵۷۶ ۵۷۵ ۵۷۴ ۵۷۳ ۵۷۲ ۵۷۱ ۵۷۰ ۵۶۹ ۵۶۸ ۵۶۷ ۵۶۶ ۵۶۵ ۵۶۴ ۵۶۳ ۵۶۲ ۵۶۱ ۵۶۰ ۵۵۹ ۵۵۸ ۵۵۷ ۵۵۶ ۵۵۵ ۵۵۴ ۵۵۳ ۵۵۲ ۵۵۱ ۵۵۰ ۵۴۹ ۵۴۸ ۵۴۷ ۵۴۶ ۵۴۵ ۵۴

والصلاة والسلام على
آلهم

چشم بصر خیار و اولیات در دگر پنجه لصد خط مؤلف است کاتب کتاب در طرک کاتب
و صاحب قدرت نگار غوغا و غیره آن مؤلف رقم نموده اند با کمال غولان
از این قدرت قریب که مانده و همان غولان کفر فحش
رفته و بر تطویر قدرت نگارش کرده
تا واضح باشد



تعارف ہے



از کتاب مشکوٰۃ الاولاد

ناصری متضمن شرح احوال

حضرت سید الساجدین والرائعین

مولی الراہدین وانحاشعین امام زین العابدین

سلام اللہ علیہ راجباب جلالہ کتاب فحامت ونبالہ
انتساب عظمت وچشمہ اکساب حاجی علاء الملک دام اقبالہ

از تالیفات مؤمن السلطان معتمد دربار معدلت بنیان

میرزا عبا سفلیخان سپھر و متشار الوزارہ و مستوفی

مخصوص دیوان اعلیٰ کلبیہ طبلساع آورد

ومجاناً موبہوب فرمود

تا عموم مردم مستفید و

مشابہ بر خوردار کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هو ساطع المجد وفاضل البلاد وميثد الارضين بالافاد وواجل
العباد وريته للعباد والصلوة والسلام على محمد وآله الامجاد پس ميگويد که بنده خدا و مخلص
و کتبه پرستنده پيشگاه جهايان پناه ابن مرحوم ميرزا محمد تقی لسان الملک طاب شاه عباس علی بابا قزويني
امور خارجه و دولت عليه ايران و مؤلف کتاب مشکوة الادب ناصري و تذکره مبارکه ناصري که بتأنيديزدان
و فرمان قصا نشان خداوند تاج و کچن قهرمان ماء و طين غياث اسلام و تسليم آيه الله في الارضين معزز زبان
ايران زمين يادگار سلاطين معدلت آيين ملک الملوک اعظم فرما کند ارعالم صاحب قران افخم السلطان بن السلطان بن
السلطان و اخاقان بن اخاقان بن اخاقان السلطان ناصر الدين شاه قاجار لازالت ابدا و معموره تبت
و العباد مأموره بامارتہ ربع ثانی از کتاب مشکوة الادب ناصري را از معرض استساح و آورده شاه کاکمکار کامياب
اين بنده آستان و چاکر پيشگاه کيوان نشانرا بسده شيشه و عنبه عليه احصار و مورد تفقعات و الطاف خاصه و محاب
بخطاب غياث آيت ملوکانه و شرحي بلفظ دربار مبارک تجيد و تحسين و با انجام تقييه کتاب امر فرمودند و اين بنده با کمال
سباها و مفاخرت از آن روضه متوربان کلبه فخر معاودت و با انجام امر و فرمان مقاومت و مبارزت حسب
هم اکنون عرضه ميدارد که چون تا اينوقت که ترجمه و نگارش احوال محمد بن مشغول است قريب کيصد و بيت هزار
بت در ترجمه بشرح کتاب وفيات الاعيان به خير تحرير و تسويد رسانيده و اگر خداوند متعال و قادر ذوالجلال
و الجلال عمر و توفيق عطا فرمايد و باين روش و شيمت اين نامه را از بياض بسواد برآورد بيايستي مدتي ديگر نيز عمر کرامت پايي

دیبچه کتاب

۵۲

محبوب عام

سخن سنجیده
فنی در جا نهد
مست و مستی
نیز باری

و موی از سواد به بیاض رسد لهذا چنانکه در خانه کتاب و پایان شرح حال سعادت منوال حضرت سید العابدین
و الساجدین علی بن حسین علیهما السلام و القلوة اشارت رفت یکی شب اندیشه ام بر سر چیره و ستاره ام بچشم اندیشه
همی کردید که تا این چند روزی بفلت خوردن و روز به پیونده سپردن و بکارش حال کسان و گذارش مال خیان
زمانه گذارستن را باری در پیشگاه عتاب و خطاب ایرد و تاب پانچ و بجا نیست و در آن روز که لایفغ مال و لابنون سابعه
مؤالفت و رابطه مخالطت و امید شاعت با کیت ار گذارش احوال نفطویه در طی بودی حیرت و سیر برانح ظلت
کدام چراغی روشن و در کنارش خصال سیبویه تصاریف انحاء بطالت و سپردن شواخ ضلالت را استقامت ریان
کدام روضه گلشن مستیر خواگشت از محمود و سبکبگین شود و یکچیت و از خلیل بن احمد خلت و مودت چه الا لمن الی تم
قلب سلیم آتای بسایر که با خیال و اینکه نه فعال و خصال قلب سلیم شود و کجا بلکه مانند سلیم شود بایسته
روزان و شبان با تعب و الم امین و با نصب و تقم ندیم جلین بود و ذلک هو اخضر ان لهن زیر اهاره با این
باید هم از بود و ازین شکیج همی کچس شاید را ز کشود با جمله چون بر این حال مدتی در ورطه پندار و چار شدم و در
کرداب اندیشه غوطه و پاغوش خوردم و با طلاء خیال همدوش و حال رفتم بناگاه از نفست لالت یزدانی و نقاولات
ناکمانی شاه سعادت و اقبال باغوش آوردم و از سر و شس رحمت مرده سرور و سلوت و نجات و بخت یافتم
و از فروغ انوار سبحانی ضمیر را نور فیروزی پدیدار و روزگار ناخسته را آثار نیست و بجز روزی نمودار شد و در
اندیشه و بوستان خیال نخل سعادت برومند و در کلمات جان طر کلین رشادت ارجمند گشت که ملافی روزگار
بر سپرده و تدارک عمر هر رفته رفته پامیان بر آن بندم و میعاد چنان بهم که ازین پس نامه عمر و طومار زندگانی و منشور
کا مر ابر انکارش شرح احوال سعادت خصال آن خدتن ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین که فاتحه ابواب
فلاح و خانه کتاب بنجاح میباشند طغرا و زیور نهم تا از برکت تو جات مکارم آیات ائمه اطهار علیهم السلام الملک لفظ
بر نیست روز و اقبال روزگار شیرمار ساره چشم افزوده و نیز اسباب آمرزش والدین و اجر جمل نایتین کرد
و چون هنگامیکه ربع دوم کتاب مشکوة الادب ناصری حسب الاموال اقدس الاعلی معجلاً بمعرض استنساخ میرید
و در این ضمن نیز نظر بان عهد و پیمان بنکارش احوال حضرت سید سجاد و سلام الله علیه تصنیف و تالیف میرفت
و در پایان آنجکه اندراج همی یافت بعضی کتب احادیث و اخبار موجود نبود و بوجه امکان نوشته و منظم و بحضور لایفغ
اقدس اعلی مقدم میکشت پس از آنکه مجال و فراغی حاصل و بعضی کتب مفیده تحفیل شد دیگر باره پاره ای
و اخبار صحیح از متون صحایف اخذ و با شرح حال اولاد امجاد و بنایر و نیاز و اعتبار شرافت مآب آنحضرت
ضمیمه و اضافه گشت و این اشارت از آن رفت که اگر وقتی با آنجکه که در کتابخانه مبارکه دولت

محفوظ است برابر اقد و پاره اختلافات یا کسر و نقصان پدید کرد و علت معلوم شد

و خیالات مطالعه کنندگان مشوش و مشوب نمازد و بالند التوفیق

و علیه التوکل و التکوان و منه الاعانة و النصرة

هواست

در حضرت دانیان بصیر و بنیایان جنسیر عرضه میدارد که ازین پیش در طی مجلدات
مشکوٰۃ الادب ناصری که بفرمان اعلیحضرت کردون رفت اقدس همایون صاحبقرانی
که مدت کما مرایش جاودانی با داریت تحریر بت تسطیر همی گیرد کما بی اشارت
بمیرفت که مرحوم میرور حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم و سپهسالار افخم و وزیر امور خارجه
دولت علیه ایران که در اراک جانش مسکن باد در کارش این نامه مبارک تشویق و تائید
همی فرمود و چون مثبت یزدانی ساخته سفر آنجانی گشت برادر فرزند آخرش صدر
امرای کامکار و بدر و زرای نامدار صهر دولت و طهر مملکت پایه آرایش جود مایه افراش
سود جناب مستطاب اجل مجد اشرف افخم اکرم شیرالدوله العلیه یحی خان وزیر مخصوص
حضور اقدس اعلی و مشورت کبری و امیر عدالت عظمی و تجارت دولت قاهره
دام ظلّه العالی که مدتها نیز وزارت جلیله امور خارجه دولت علیه و محام خطره مملکت و
ایالتحصای بزرگ و امارت های عظیم دولت مضروب و دوست و دشمن را مقصود و مطلوبست
بر روش برادر نامدار کار همی کرد و با این بنده در کارش این کتاب و کدارش این ابواب
بشمول الطاف و وصول اعطاف و کمال تقویت و نهایت مساعدت همرفت و تاکنون
که هلال شوال سال چهار و سیصد و ششم هجری برده از جمال برکشود افزون از سیصد
بیت از تحریرات این بنده در کارش کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری و شرح حال امه های
و محامد صفات ملکوتی آیات اقدس اعلی و برهان النبوه ناصری و تذکره مبارکه ناصری
و شهبان اندرز ناصری و غیره زیور وجود و زینت نمود و شرف تجید خاص شاهنشاه
کردون مناص و علمای اعلام و فقهای مقام و ادبای عصر و فضلاء دهر و وزرا و
فخام و امرای عظام را دریافت لکن از آنجا که انطباع این نسخ شریفه را محض کربان
ببایست لاجرم عنان همت هر کس باین عرصه اعطاف میخبت و چون این نسخ مبارکه
مانند خود منحصر بفرود و در ساحت انتفاع و پهنه انطباع خواننده شخصی جوامزد بود
اغلب راغبان بلکه عمده طالبان از فوائد مطلوبه و عواید مرغوبه اش محروم ماند

دیناچه کتاب

لقد ابرار حجبته آخر آذ و کوب آسمان صدارت و آن دو پیر کردون امارت جناب جلال کتاب موهوب عام
 عظمت و شوکت مضاب اسوه امرای و الا تبار زبده و زرامی بزرگ آثاریتجه سلاطین کامکار
 ذخیره خوانین مرموتن پیشگاه آسمان آثار معتمد دربار سپهر مدار ذوالنسب امجیل و احسب ایل
 علاء ملک و ملت بجاء دین و دولت حاجی میرزا عبدالله خان علاء الملک وزیر شورای
 کبری و مستوفی اول دیوان همایون اعلی که رجایش بقضلات ایزد متعال محقق و نذیرش
 بانقیای باقیات صالحات موفق باد دامن تبت بر میان و ذیل فتوت نمایان فرموده
 ربع دوم از کتاب شکوه الادب ناصری را که مخصوص بشرح حال سعادت منوال
 حضرت سید الساجدین و الراحین زین العابدین و النحسین امام الزاهدین و النحسین
 حجه الله علی الخلق اجمعین علی بن حسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم الی
 یوم الدین از بدایت عمر تا نهایت امر و اولاد امجاد و از و اوج و اصحاب آنحضرت را
 در ضمن چهل هزار بیت تحریر حاوی و راوی است برافروان مہتصد نسخہ بحکمہ
 اسطباع محلی ساخته بدون اخذ من و تقاضای عوض بآنان که
 شایسته مطالعه و درخور ملاحظه است چنانچه در فہرست طہران و در
 سایر ولایات موهوب فرمود و شرط چنان نهاد
 کہ ہر وقت بقرات آن مستفیض شوند از ثواب
 آن سخاک پاک و کو ہر تائب پاک و الدہ ماجدہ
 معبطہ محترمہ خود نواب مستطاب علیہ
 عالیہ افتخار السلطہ العبدہ نور اللہ
 محمد با و عظمیٰ مرقدہا مہین بر صنیہ
 مرضیہ محترمہ خاتون مغفورہ
 خلد اشیان فتح علی شاہ
 قاجار علی اللہ تعالیٰ
 عاید دارند و دعا
 دوام دولت
 ابد سلام و بقا و توفیق
 این یادگار کرامی آثار را
 واجب شمارنہ

بسم الله الرحمن الرحيم

از نخت بناسبت ترتیبی که در دست است و ماخذ کتاب مشکوة الادب باصری بر آن است در ذکر احوال آنحضرت
به ترجمه شرحی که ابن حنکلیان مسطور نمود به اوست میرود

سید الساجدین و العابدین علی بن الحسین علی بن ابی طالب علیهم الصلوٰه و السلام
کنیت مبارکش ابوالحسن و معروف بزین العابدین میباشد و هم علی اصغرش میخوانند که از ائمّه اثناعشر
علیم السلام و از بزرگان تابعین است زهری گوید که قرشی افضل از آنحضرت ندیدم مادر آنحضرت سلفه دختر
یزدجرد و اسپین شهرماران ایران است و می نمایند بن و لید الاموی معروف بناقص است و چنان بود
که چون قتیبه بن مسلم امیر خراسان مملکت عجم را در پی سپرده فیروز بن یزدجرد مذکور را بکشت و دو دختر فروز بن
یزدجرد را بسوی حجاج بن یوسف ثقفی که ازین پیش مذکور گردید بفرستاد و در آن ایام امارت عراق و خراسان
بعده حجاج بود و قتیبه از جانب حجاج به نیابت امارت خراسان روزی میگذاشت پس حجاج یکدختر از
بهرفیش داشت و آن یک را نزد ولید بن عبدالملک فرستاد و یزدالدناقص را از وی بزاد و نام
نخت او شاه فرید بود و ازین روی او را ناقص گفتند که از عظیمای لکریان و مردمان بکاست و خدمت
زین العابدین علیه السلام را ابن الحسین بن میخاندند چه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است
لِلّٰهِ تَعَالٰی مِنْ عِبَادِهِ خَيْرٌ نَّانٍ فَخَيْرُهُ مِنَ الْعَرَبِ فَرَّاشٌ وَمِنْ الْعَجَمِ فَارَسٌ و آنحضرت از بسوی پدر
بفریش و از طرف مادر باال فارس می پیوندد و ابوالقاسم زنجیری در کتاب ربع الابرار حدیث کند که آنگاه

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

عده

که در زمان خلافت عمر بن الخطاب اسیران فارس را صاحب در مدینه آوردند در جمله اسیران سه دختر از یزدجرد بودند محبوب عام
 و ایشان اسیران را بفروختند غم امر کرد که دختر یزدجرد را بفروشد علی بن ابیطالب علیه السلام با عمر فرمود
 اِنْ بَنَیَ الْمُلُوكُ لَا بِعَامِلٍ مَعَالَمَهُ غَيْرِهِمْ مِنْ بَنَیِ السُّوْفَةِ دختران پادشاهان را چون خزان بازار یا
 بفروش می رسانند عمر عرض کرد با ایشان بر چگونه معامله باید داشت فرمود هُوَ مَنْ وَهَمَ بِالْخَيْلِ وَهَمَ بِالْخَيْلِ فَمَنْ
 بِالْخَيْلِ مَنْ يَخْشَى اللَّهَ يَنْفَعُ بَعْضُ بَعْضٍ وَهَمَ بِالْخَيْلِ مَنْ يَخْشَى اللَّهَ يَنْفَعُ بَعْضُ بَعْضٍ
 معنی کردید هر کس که ایشان را بختیار نماید بخرداری ایشان قیام نماید با تحلیه قبی مشخص کردید و علی علیه السلام
 هر سه تن را باز خرید یکی را بعد از آن عمر و دیگری را بفروشد حسین و آن یک را بعد از آن ابی بکر بداد که ربیب او بود
 پس عبدالله بن عمر از دختر یزدجرد سالم و حسین علیه السلام را از آن دختر دیگر زین العابدین سلام الله علیه
 و محمد بن ابی بکر را از دختر دیگر قاسم بداد گشت این سه تن سپهر خاله های یکدیگر باشند و مادرهای ایشان دخترهای
 یزدجردند مبرور در کتاب کمال بدینگونه که مذکور میشود روایتی آورده و از مردی از قریش که اسمش را باز نموده است
 نقل میاید که گفت من با سعید بن السیب محالست می کردم روزی با من گفت من اخوانک برادران مادر تو گفتمند
 گفتم مادر من فاته است چون این سخن بگفتم کوئی منزلت و مکات من در چشم او ماقط شد پس خاموش شدم
 تا که ای که سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب از در داخل شد و چون از خدمت وی برگشت گفتم یا غم این مرد کیست
 سعید گفت سبحان الله اعظم آیا چنین کید انشایی همانا این شخص از طایفه توست و سالم بن عبدالله عمر است
 گفتم مادرش کیست گفت فاته است بعد از آن قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق درآمد و ساعتی نزد وی نشست
 باز شد گفتم یا غم این مرد کیست گفت آیا چنین کسی را از طایفه خویش مجهول همیداری همانا بسیار عجیب است
 این مرد قاسم بن ابی بکر صدیق میباشد گفتم مادرش کیست گفت فاته است پس در کی اندک نمودم تا حضرت
 علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام درآمد و بر دی سلام فرستاده برگشت گفتم یا غم این شخص
 کیست گفت این کسی است که هیچ مسلمانی را نزد که او را شناسد همانا این شخص حلیل علی بن الحسین بن علی بن
 ابیطالب علیه السلام است گفتم مادرش کیست گفت فاته است گفتم یا غم آنکه گفتم مادر من فاته است
 سخنان همی شدم که از چشم تو فرو افتادم و ضعیف بشمار آمدم آیا مرا با بیجاغت تاسی نباید جست چون این تفصیل
 بگذاشت در چشم او سخت عظیم افتادم و پس چشم کنیز زادگان در من نظر نکرد و چنان بود که مردم مدینه را
 عیب و عار بودی که از کنیزان مسند زنند آورند و فرزندان ایشان اسیر زاده باشد تا که ای که علی بن الحسین
 علیها السلام و قاسم بن محمد و سالم بن عبدالله در میان ایشان بیایند و در فقه و ورع بر تمامت مردمان
 برتری یافند پس از آن مردان را در گرفتن کنیزکان رغبت افتاد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 با مادر خویش بسی بگویی میرفت چند آنکه آنحضرت عرض میکردند تو از تمامت کسان با مادر خود میکتر سلوک
 فرمائی و با این چگونه باشد که با وی در یکت که سه شریک در اکل نشوی فقال اخاف ان تتبع بدی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

از علماء الملک

الْمَاسِيَتِ إِلَيْهِ غَنَمًا فَكُنْ فَذَعْفَقَهَا فَرَمَوْا زَايِكَ بِمِثْلِهَا وَارْمِ دَسْتِ مِنْ تَعْمِدِ رُوْدُكَ بِشِشْ
 از آن پیش نکرانیده و میاش بدان تاخته باشد و من او را آزار کرده باشم و عاق شوم این حکایت میگوید
 این حکایت ضد داستان ابوالحسن است با دختری که او را بود خدا و ابوالحسن حدیث کرده است که مراد ختری
 که با من بر خوان ماند می نشست و پنجه خویش را مانند طلعه و خنجر سگوفه خرما با ذراعی مانند مغسره و پیچ
 خرما بن ظاهر می ساخت و هر لقمه نفس و لذیذ بدیدی نزد من نهادی و مرا بخوردنش مخصوص داشتی تا چیزی
 برآمد و او را با مردی ترویج کردم و کودکی مراد که با من بر ساطع طعام می نشست و پنجه چون ریشه خشکده
 و ذراعی چون چوبی سخت و خشک نمودار میکرد و سوگند با خدای چشم من هیچ لقمه گرا میسر نکوفتی
 جز این که با زنی بود با تجمله ابن قتیبه در کتاب المعارف گوید که مادر حضرت زین العابدین علیه السلام
 سندی بود که سلام نام داشت و بعضی غزاله می گفتند و از آن پس که پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام در کربلا
 زین العابدین را بمولای پدرش ترویج کرد و جاریه نیز از جاری خود را آزاد کرده ترویج فرمود چون
 عبد الملک بن مروان این خبر بدانت مکتوبی که او میسر آید با حضرت کرد امام علیه السلام در جواب
 رقم فرمود لَعَلَّكَ تَكُنْ لَكَ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَهْلًا حَسَنًا همانا که مردان رسول خدای صلی الله علیه و آله
 هستیم باید بطریقت و رفقا را حضرت تاسی جویم و آنحضرت صفتی دختر حنی بن اخطب را آزاد فرموده
 در رشته نخاک کشید و زید بن حارثه را آزاد فرموده و خرمنه خویش زینب بنت جحش را بدو ترویج فرمود و مع ایضا
 فضایل و مناقب زین العابدین سلام الله علیه از آن برتر است که هیچ آفریده تواند حد و حصر باز شناسد
 ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه در پاره از شهر سال سی و هشتم هجری و فائش در سال نود و چهارم
 و بروایتی نود و پنجم و بقولی نود و دوم هجری در مدینه منطبه روی داد و در بقیع پهلوی قبر مشهور عثمان حسن بن علی
 علیهما السلام در قبه که قبر عباس نیز در آنجا است مدفون گردید صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین اکنون که از ترجمه
 مسطورات ابن حنکله رعایه للترتیب فراغت افتاد بیاری یزدان

و دود شروع به مقصود میشود و از

خداوند محمود و قوی اقامت بخیر

و بالله التوفیق

ذکر ولادت با سعادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 عبد الله بن محمد رضای حسینی در کتاب جلاء الیون عربی در ذیل شرح حال سعادت منوال حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام میگوید شیخ در مصباح و ابن طائوس در اقبال گفته اند میلاد آن حضرت
 سلام الله علیه در نیمه حمادی الاولی سال سی و هشتم هجری روی داد از شیخ مفید علیه الرحمه نیز بدینگونه
 روایت رسیده است کلینی رحمه الله علیه در کافی ولادت آنحضرت را در سی و هشتم دانسته و طبرسی

تولد هائون

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

محبوب عام

در اعلام الوری ولادت با سعادتش را در مدینه طیبه در روز آدینه میداند و بعضی روز یکشنبه غمه
 جمادی الآخره و بقولی نهم شعبان سال سی و هشتم هجری و بروایت علی بن عیسی در کتاب کشف الغم
 از حضرت صادق علیه السلام در سال سی و هشتم هجری دو سال قبل از وفات علی علیه السلام روئی
 در زمان علی علیه السلام دو سال و با حضرت ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام ده سال و با پدر ستوده
 سیرش امام حسین سلام الله علیه ده سال بریت و عمر شریفش هفتاد و پنج سال و بروایتی در نهم شعبان
 سال سی و هشتم و سجدی سی و هفتم و بروایت شهید علیه الرحمه در کتاب الدرر و ولادت آنحضرت
 در مدینه در روز یکشنبه پنجم شهر شعبان سال سی و هشتم و در روایت دیگر سال سی و هفتم متولد شد
 و محتار صاحب فصول الممه روز یکشنبه پانزدهم شهر شعبان المعظم سال سی و هشتم هجری دو سال
 قبل از وفات جدش امیر المومنین علیه السلام بود صاحب جنات انخلود میگوید ولادت آنحضرت
 بقولی روز جمعه و بقولی روز سه شنبه هنگام چاشتگاه و بقولی روز یکشنبه وقت ظهر در مدینه طیبه در زمان
 خلافت امیر المومنین علیه السلام در پانزدهم شهر جمادی الاولی و بقولی پانزدهم جمادی الآخره و بقولی
 و بقولی یازدهم شهر رجب المرجب و سجدی پنجم و بروایتی هفتم شهر شعبان المعظم و بقولی هشتم ربیع الاول بود
 و در تذکره الائمة روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان نیز مسطور شد و است با جمله اختلاف اخبار در میلاد
 آنحضرت بسیار است و اصح روایات محتار صاحب فصول الممه است در کتاب جنات انخلود مسطور است
 که در حین تولد آنحضرت نوری عظیم و درخش بزرگ آشکارا گردید و آنحضرت را زاول سجده در آمد و در آن حال
 مستی بتجا کردید و هم در آن کتاب از امیر المومنین علیه السلام باز نموده اند که آنحضرت کام حضرت
 امام زین العابدین را بجزا برداشت و فرمود خکوا اولادکم بالانیر فکذا فعل رسول الله بالحنین و الحسین
 یعنی بردارید کام فرزندان خود تا را بجزا همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله حسین سلام الله علیهما را
 با جزا کام برداشت و مراد از کام برداشتن آن است که خرم را بجا نیاورد تا نیک نرود و با انخت بدین
 کودک داخل کرده و در کام طفل با انخت بسیار بسایند تا آب شود و بخلق وی رود و با آب فرات و ترب
 مطهر حضرت امام حسین علیه السلام نیز دارد است در کافی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله مروی است
 که چون خدا تعالی خواهد امامی خلق فرماید فرشته را فرستد و ده تا شربت از آبی که در زیر عرش است برگرد
 پیر آن امام را ساقیت کند و امام را از آن آب بیا فرزند پس چهل شبانه روز در شکم مادرش باند که استماع
 صوت فرماید از پس انیت استماع فرماید و هر گاه را بشنود و چون متولد گردد خدای همان فرشته را
 بفرستد تا در میان دو چشمش این آیت رتم کند و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لایمبدل الکلمات و هو التوفیق
 العظیم و بروایتی دیگر این آیت را بر بازوی راستش مکتوب نماید و چون با مرامت میام نماید
 خدا تعالی در هر بلده مناری برکشد تا بفروغ آن از اعمال نیکان مطلع گردد

تذکره

تذکره

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

از علماء الملک

ذکر حالات مادر حضرت امام زین العابدین علیه السلام

علامه مجلسی علیه الرحمہ در کتاب تذکرۃ الائمہ میفرماید هرگز حکیم در کتاب داد و نکت میگوید دولت عجم به یزد جرد پیمان گرفت و دختر او شاه زنان در بندگی تازیان درآمد و او را دستگیر ساختند آنرا بزرگی و وجهان او راست کاهی که بیلای یعنی امیر المومنین علیه السلام او را به پسر خود داد و دولت مرده فارسیان به یزد نه شود و از سر زنزان او بگرام خواهد بود یعنی مهدی صاحب الامر صلوات الله علیه که آشکار شود و دولت عجم به یزد کرد و چنانکه در آغاز جهان با ایشان بود لکن وی پیشوای مسریه کان باشد و فرشتگان با او و بفرمان او باشند و بهر جا بگردند و مردم محوس تمامت اتفاق دارند که حضرت صاحب الامر محل ائمه فروع از جانب مادر بشهر بانو منتفی میشود و مشهور این است که اسم مادرش شهر بانو دختر یزد جرد بن شهریار است که ملک فارس بود و بعضی آتش را شاه زنان دانسته اند صدوق علیه الرحمہ در عینون میفرماید عبد الله بن عامر بن کربز در آن هنگام که خراسان را بگشود و دو دختر از یزد جرد بن شهریار ملک عجم بگرفت و بسوی عثمان بن عفان بفرستاد عثمان یکی را بحسن و دیگری را بحسین علیهما السلام به کرد و هر دو تن در حال نفاس بردند و صاحب حسین سلام الله علیه زین العابدین علیه السلام را بزاده بود و آنحضرت را تنی از زوجات حضرت سیده الشهدا پرورش میداد و چون آنحضرت در کودکی بدست او تربیت میدید جزوی مادر میشناخت و از آن پس دانست که وی مولای اوست و مردانش مادرش میدانستند با اینکه مادرش شهر بانو است قطب راوی در کتاب خراج و جرایح از جابر و او از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام حدیث کرده است که آن هنگام که دختر یزد جرد بن شهریار را که واپسین ملوک عجم بود و آنقرض ملوک عجم بعبداو شد و در مدینه و نزد عمر آوردند و دو شیه کان مدینه کردش انجمن شده مجلس بفروغ ویدارش فروز گرفت عمر خواست بر دیده آتش نظاره کند شهر بانو مانع شد و گفت سیاه باد روز هرگز که تو بفروزند او دست در اینکنی عمر در خشم شد و گفت این عجبه یعنی کبر زاده مراد شنام و زشت گوید و بان اندیشه رفت تا مگر آسیبی به او رساند علی علیه السلام فرمود توجه دانی مقصود چیست آنگاه عمر فرمان داد تا جارجی او را از هر سوی بگردش و آورده بفروش رساند علی علیه السلام فرمود دختران ملوک هر چند کافهم باشند نباید بفروش آورند لکن بایدهش اختیار داد تا یکی از مسلمانان را اختیار کند و او را با وی تزویج کن و مهر او را از عطای بیت المال او حساب نمایند یزد جرد فرار شد پس اهل مجلس را بشهر بانو عرض دادند شهر بانو بیاید و دست خویش را بر شانه مبارک حضرت امام حسین علیه السلام نهاد امیر المومنین علیه السلام بزبان فارسی فرمود چه نام داری ای کینک معنی ما کینک یا صبیته عرض کرد جهان شاه فرمود بلکه شهر بانویه عرض کرد خواهر من است بزبان فارسی فرمود راست گفتی یعنی صدقت پس از آن با فرزندش امام حسین علیه السلام روی کرده فرمود این دختر را سبک مدار و با وی یکی کن زود باشد پسری از تو بزاید که پس از تو در زمان خود بهترین مردم نمیشد

کلمات هر حکیم در باب اول عجم دارد

روایت صدوق و ابی عبد الله بن کربز که در آن کرد بن خرقای برود را

ختم عجم با مادر آنحضرت و کلمات امیر المومنین

تکلم امیر المومنین بزبان فارسی با شهر بانو

کلمات امیر المومنین با امام حسین

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

وَقِيَّ الْأَفْصِيَاءَ الذِّبَّةَ الطَّبَّيَّةَ پس علی بن حسین علیهما السلام را نزد و بعضی برآیند
 که در حالت نفاس بود و بان روایت که ابن خلکان در باب احسان آنحضرت با ما در خویش نمود چنانکه مذکور شد
 معلوم میشود که مدت تهاجیات داشته است در جلاء العینون و دیگر کثرت اجزاء مسطور است که اینکه شهر با نو
 از میان حسین علیه السلام را برگزید از بیرونی بود که گفت از آن پیش که لشکر مسلمانان وارد مملکت عجم بشود
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدیم که برای ما درآمد و با حسین نشست و مرا از بصره حسین علیه السلام
 خطبه کرده با وی ترویج فرمود چون بامداد سر از خواب بر گزیدم تحت در قلم اثر کرده هیچ وجه از خاطرم نرود
 نمی گشت چون شب دوم رسید فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدیم که نزد من آمد
 و اسلام بر من فرمود و من مسلمانی گزیدم آنگاه با من فرمود زود است که مسلمانان را برای مملکت چیرگی
 افته و تو سلامت بفرزندی حسین علیه السلام بازرسی و هیچکس با تو بیدی دست نیارد هم اکنون که در درگاه
 پایان رفته مرا بدین در آورند و هیچ دستی با من نرسیده مجلسی علیه الرحمه در بجا را لاوار میفرماید بعضی نام
 ما در آنحضرت را چنان بنویسند و بعضی نامش را برده دختر نوشجان دانسته اند و صحیح روایت اول است
 و امیر المومنین سلام الله علیه او را مریم و بقولی فاطمه نامید و چون او را خطاب میکردند سیده النسمی گفتند
 و برخی او را دختر شریویه و بعضی نیز درود دانسته اند و بعضی را عقیده چنان است که نامش شاه زنان و دختر
 ملک قاشان بود طبری میگوید چون اسیران فارس را بدین در آورند سپر خطاب فرمان داد تا زنان ایشان را
 بخیزی بفروشند و مردان ایشان را ببنده بدارند امیر المومنین علیه السلام فرمود إِنَّ دَسْوَلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَكْرَهُكُمْ كُلَّ قَوْمٍ بَزْكَانٍ هَرْتُمْ مِرَاكُمَا بِدَارِيْدٍ عَسْرَ عَرْضِ كَرْدَمِنْ نِزَايِنْ سَخِنْ اَزْ اَنْ
 حضرت بشنیدم که فرمود چون بزرگ قومی بسوی شما آید اگر امش نمایند هر چند با شما مخالف باشد
 امیر المومنین سلام الله علیه فرمود این مردم جماعتی هستند که برای امان و سلامت بچنگ شما در آمده اند
 و بدین اسلام راغب هستند و بناچار برای ایشان در میان آنها درستی است و من خدای را و شمارا
 شاه میگیرم که محض خدا تعالی بجزه و نصیبه خود را از ایشان بر گزیدم و آزاد ساختم عینی آنچه حق من باشد
 در میان مسلمانان از بهای ایشان باز که داشتم اینوقت تمامت بنی هاشم گفتند ما نیز محض تو حقوق
 خود را بختیم و با تو گذاشتیم آنحضرت عرض کرد ایجدای کواه باش که من نیز لوبه الله آنچه ایشان با من
 همه کردند باز نهادم محاجره و انصار گفتند ما نیز حق خود را با تو گذاشتیم ای برادر رسول خدای امیر المومنین
 عرض کرد ایجدای کواه باش که ایشان حق خود را با من گذاشتند و من قبول کردم و ترا بشناخت کیرم
 که من برای وجه کیرم تو آن حق را باز گذاشتی عمر گفت از چه روی غریت مرا در باره مردم عجم بگویی و که ایام
 تو را از اندیشه بگردانید آنحضرت دیگر باره فرمایش پیغمبر را در باب اگر ام بزرگان اعدا تو فرمود و عسر
 عرض کرد من نیز برای خدا و برای تو از حق خود بگذشتم و آنچه بهره من بود و آنچه موهوب بخند یعنی حق و کلاه

موهوب عام

تفسیر این حدیث

اختلاف احوال در آنحضرت

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

از علماء الملک

باز که ششم پس امیر المومنین علیه السلام فرمود اینجا می برای بجه کواه بهش این هنگام جماعتی از تپیش
 بکاح آن زمان گریان شدند امیر المومنین علیه السلام فرمود نیستوان اینجا جماعت را ناچار ساخت و با کراه
 مقصود حاصل کرد و بکن بجه طور خودشان اختیار نمایند بیست ممول نمود پس جماعتی بجه بانویه دختر کسری
 اشارت کردند و او را از پس پرده بنشاند و اختیار را و خطبه را اند و با وی گفتند از اینجا جماعت که ترا خطبه کردند
 کدام یک را اختیار کنی و آیا تو از آن کسان باشی که باهنگ شوی باشی چون این سخن شنید خاموش شد
 امیر المومنین علیه السلام فرمود اراده شوی دارد و اختیار نمودن بجای است عرض کردند از کج دانستی اراده شو
 دارد فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله چون زنی از بزرگان قوم را بجه قش آوردند تا وی از بجه او
 مشخص شود و بعضی او را خطبه کرده بودند با وی گفته میشد آیا شوی رفتن رضا دهی اگر آن زن آرزو میکرده
 خاموش میشد همان سکوت را دلیل اذن میدانستند و اگر میکفت نخواهم او را لا علاج نمی ساختند با بجه چون
 شهر بانویه را اختیار دادند با دست خویش اشارت کرد و حسین علیه السلام را اختیار نمود و دیگر باره او را
 در اختیار سخن کردند و او دیگر باره اشارت کرد و گفت اگر اختیار مراست ویرایم خواهم و امیر المومنین
 علیه السلام را در امر خویش ولایت داد و صدیقه بجه تکلم کرد و امیر المومنین سلام الله فرمود ما را سکنت
 نام تو چیست عرض کرد شاه زنان دختر کسری فرمود تو شهر بانوهستی و خواهرت مروارید دختر کسری است
 عرض کرد آری از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویت که چون شهر بانو را اسیر کرده نزد عمر
 آوردند دست خود را بر روی داشت عمر خواست دستش را باز دارد و رویش را باز نپند وی دست عمر را
 از خود بگردانید و گفت اف پیروز باد هرگز که از این روز انداخت را تم حرف گوید صحیح پرویز است چه او نامه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله را بدید و بسبب آن کردار نا بجهار مملکت چندین هزار ساله بجه زوال داد
 با بجه عمر چنان فهم کرد که بدو دشنام گوید خواست او را مضروب دارد امیر المومنین علیه السلام فرمود
 چیز را که بفهم نیاروی از چه انکار کنی و خشم گیری کلینی علیه الرحمه در اصول میفرماید آنحضرت در سال
 سی و هشتم متولد و در سال نود و پنجم متوفی گردید و این روایت مختار است و نام مادر آنحضرت را سلامه
 بنت یزید و در بن شهریار و اسپین پادشاهان فارس دانسته و این بعید میاید زیرا در فارس چنین ایسه
 بنوده است که اینک در اسلام این نام یافته باشد با بجه میفرماید که چون عمر او را بدید و بدو بخران شد وی
 آزرده خاطر گردید و گفت اف پیروز باد هرگز عمر چنان دانست که او را دشنام میداد و خواست بدو زخمی
 رساند حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود ترا رسد که او را چون دیگر اسیران بفرودش آوری بلکه با اختیار
 باستی بود چنانکه مذکور شد پس از آن با وی فرمود نام تو چیست عرض کرد جهان شاه فرمودند بلکه نام تو
 شهر بانویه است صاحب حسب التیه از کتاب ربع الا برار بجه شری حدیث میکند که چون در زمان عمر بن الخطاب
 اسیران فارس را بدید آوردند سه تن از دختران یزید و در بن شهریار را در بجه جای داشت عمر فرمان داد

روایت
 امام محمد باقر
 در باب شهر بانو

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

محبوب عام

تا ایشانرا چون دیگر سبایا معروض در آورند امیر المومنین علیه السلام فرمود قیمت ایشانرا باید مقرر داشت تا مردمان بآذربایجان ملوک چون دیگر اسیران معالمت رواندارند و چنانکه در اول ترجمه مذکور شد سبای رفت و بروایتی نام مادر آنحضرت شهربان و تقوی سلفه و بروایتی غزاله و صاحب کشف الغمه نام او را خوله گفته است و در بخارا را نورسطور است که بعضی نام او را خوله دختر نرید و دختر دشتیار دانسته اند و او همان است که امیر المومنین علیه السلام شاه زمانش نامید صاحب روضه الصفا نوشته است علی علیه السلام جابر جفی را بحکومت بعضی از بلاد مشرق نامور فرمود و او دو دختر نرید و دشتیار بدست آورده بخد مت آنحضرت فرستاد و آنحضرت یکی را که شهر بانو نام داشت با امام حسین علیه السلام و آن دیگر را که نامش کجیان بانو بود بمحمد بن ابی بکر بازگذاشت صاحب فصول المهر در ذیل احوال اولاد حضرت امام حسین علیه السلام میگوید علی بن محسن الاصفهانی که بنام ابو محمد و لقبش زین العابدین و مادرش شاه زمان دختر کسری نو شیروان پادشاه فارس است را تمام حروف کوبه در ایام ب دو نفر است یکی آنکه مادر آنحضرت دختر نو شیروان میت زیرا که از زمان او شیروان تا آن هنگام افزون از هفتاد سال است و اگر اولاد بلافاصله از او شیروان در آنوقت در جهان باشند ازین عنوانات خارج میشد تواند بود که بسبب لفظ کسری مبنی شده باشد باینکه اولاد او را اکاسره گفتند و چون او شیروان عادل و اعظم این ملوک است هر وقت کسری میگویند او متبادر بذهن میشود و دوّم علی اصغر همان علی بن محسن متقوست نه امام زین العابدین زیرا که علی شهید سلام الله علیه در هنگام شهادت بیجده ساله بود و امام زین العابدین علیه السلام که از میت ده سال داشت و علی اکبر را از نیروی اکبر گفتند که با علی بن محسن الاصفهانی که شهید شد شبته نشود چنانکه علامه مجلسی و دیگران اشارت فرموده اند محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی میگوید آنحضرت را ابن ابیخیرین میخواندند چه در میان عرب بهترین آنها هاشم است و در عجم اهل فارس و نسب شریف آن حضرت باین دو منتهی میشود و خبر است انّ لله خیر الخلفاء من العرب قرئین و من العجم فارس و هم در خبر است لو کان العلم بالشر بالکماله و جاک من فارس و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این کلام معجز نظام بجناب سلمان فارسی رضی الله عنه اشارت فرموده است و ابو الاسود دلمی در مدح علی بن محسن علیه السلام باین مطلب اشارت کرده و گفته است

و انّ غلاما بین کبریا و شهما لا کرم من یبطل علیه النائم

جلالت قدر و نبالت مرتبت و علو رتبت هاشم بن عبد مناف را که عمر و نام داشت و از کمال لبندی جاه و رتبت او را عمر و العالی میخواندند و او بفضل کینت می نمود و از نهایت جمال او و برادرش مطلب را الباء میکشند از آنجا توان دانست که مردم که را در ظل حمایت در آورده و در محطها و غلایا و سختیها و بلاهای یار و یار و میزبان شدی و شتر باکشی و رشید با باقی و باطلها کبستردی و مردم جو غار را بر آن خوان نیاد دعوت فرمودی چند آنکه او را هاشم لقب کردند و می پرسیم معنی سنگتن باشد و از آن پس برای آسودن کسان

فصول المهر

تاریخ طبرستان

شعر ابو الاسود

بان حال هاشم بن عبد مناف

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماص

۶۳

از علما الملك

از سلاطین زمان خواستار شدی تا قریش را کار بیلاق و غشلاق ساخته گشت و در میان آن کریم سوره مبارکه قریش نازل گشت و شعرای زمان در مدح و ثنائیش شعرها انشا کردند و کار او همی بالا گرفت تا منصب سقایت در فادت خانه خندای نایل گشت و از دخی تا پایان خلفای بنی عباس میراث رفت و چون برگزیده ایزد و دار محمد مختار که خلاصه آفرینش و شافع روز برای بخشش است از آن نسل محسنود وجود پیوست و با این فضل و نصیلت توان دانست که هاشم را در عرب چگونه شرف و شرافت است و اهل فارس را نیز که خدا تعالی در آن مجید و راجا از شوکت و قدرت ایشان میفرماید بَعَثْنَا عَلَيْكَ عِبَادًا لَّنَا اَوْفَى بَاتِنًا شَدِيدِيْنَ رَسُوْلًا مِّنْ ذٰلِكَ اِيَّاكَ جَارِدًا مَّذْكُوْرَةً ثَابِتًا وَ اَكُوْنُ يَزِيْرُ مِيْاَنَ تَامَتِ عَجْمُ بَرَقَتِ اِسْلَامُ وَ حَفِظَ شَرِيعَتِ خَيْرَ الْاَنَامِ وَاَلْ و عَمَرَتْ بَرَّةٌ كَرَامٌ اَوْ بَرَابَانِي رُوْرَكَارَ اَقْتَارَ وَ اَرَمَ مَعْلُوْمٌ اَسْتَ چِه مَرِيْتِ حِلَالَتِ وَ نَزَلَتْ اَسْ وَ حَضَرَتْ اَمَامُ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِدٌ رَسَبٌ بِدِ و سُلْطَانُ بَرْكَن و دُو و پُوْنِ سَتَرَكِ اَيْنِ و دُو سَبْعُهُ جَلِيْلٌ مَنِيْ سَيُوْدٌ بِدِيْهِ اَسْتَ اَبْنِ خَيْرِيْنَ مِيْخَوَانْدُ و مَرْدَمُ فَارَسِ رَا اَقِيَامِ قِيَامَتِ بِرَخْلَقِ جِهَانِ چِه مَغَا خِرْمَتِ كِه اَز پَشِيكَاهِ يَزْدَانِ بَحِيْنِ مَنِيْ بَرْكَنِ دَعَايَتِيْ جَاوِيْدِ مَخَارَ وَ تَجَبُّ كَرُوِيْدِه اَمْدُ وَ بِنَجَاتِ وَ سَلِيْحِ كُوْنِيْنَ اَمِيْدِ و اَمِيْدِ صَا حَبِ جَنَاتِ اَخْلُوْدِيْ كُوِيْدِ مَا دَر اَنْخَصْرَتْ سَمَاءُ شَاهِ زَنَانِ وَ كَمَنَاتِ بَا تَمِ و لَدِ مِيْاَشْدُ دَر كِتَابِ كَجَا رَا اَلَا وَا اَرْسَلَ بِنَ الْقَاسِمِ النُّوْشَجَانِ مَرُوِيْتِ كِه حَضَرَتْ اَمَامُ رَحْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر خُرَاسَانَ بَا دِيْ مَسْدُ مَوْدِ اِنْ يَبْنِيْنَا وَ يَبْنِيْكُمْ نَسَبُ فُلْكَ وَ مَا هُوَ اَبْهَأُ الْاَمْرِ قَالَ اِنْ عَبْدَ اللّٰهِ بِنَ عَامِرِ بِنِ كُزَيْبٍ لَّمَّا اَفْتَحَ خُرَاسَانَ اَصَابَ اَبْنِيْنِيْ لِيَزْجُرْ بِنَ شَهْرِبَانَ مَلِيْكِ الْاَعْلَامِ فَبَعَثَ يَهْمَا اِلَى عُمَانَ بَنِ عَفَّانَ فَوَهَّبَ لِحَبِيْبِهِمَا الْاُخْرَى لِيَحْبِسَ عَلَيْهِمَا فَاَمَّا لَنَا عِنْدَهَا نَفْسَا وَ بِنَ وَ كَانَتْ صَاحِبَةً الْحَبِيْبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفْسٌ يَّعْلِيْ بِنَ الْحَبِيْبِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَتَكْفَلُ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ اَمْتِهَاتِ وُلْدِ اَبِيْهِ فَنَشَأُ وَ هُوَ لَا يَعْزِفُ اَمَّا غَيْرُهَا ثُمَّ عَلِمَ اَنَّهَُا مُؤْتَةٌ وَ كَانَ النَّاسُ يَهْمُوْنَهَا اُمَةً وَ دَعَمُوْا اَنَّهُ زَوْجُ اُمَةٍ وَ مَعَاذَ اللّٰهِ اَيْنَا زَوْجٌ هُدِيْمٌ عَلَيْنَا مَا ذَكَرْنَاهُ وَ كَانَ سَبَبُ لِكَ اَنَّهُ وَاَقَعَ بَعْضُ نِسَائِهِ ثُمَّ حَرَجَ بَعْدَ لِيْلَتِنَا اُمَةً هِذِهِ فَقَالَ لَهَا اِنْ كَانَ فِيْ نَفْسِيْكَ فِيْ هَذَا الْاَمْرِ شَيْءٌ فَاَتَّبِعِ اللّٰهَ وَ اَعْلِمْنِيْ فَقَالَتْ ثُمَّ فَرَّجَهَا فَقَالَ النَّاسُ زَوْجٌ عَلَيْنَا الْحَبِيْبُ اِنَّمَا

یعنی همانا در میان ما و شما نسبتی است عرض کردم ایها الامیران نسبت کدام است و این خطاب جنین می نماید که بسبب ولایت آن حضرت بود با جمعه مندرمود همانا عبد الله بن عامر بن کربز کاهی که خراسان را بازگشود و دود خرا از یزدجر و بن شهریار سلطان عجم را بدست آورده عثمان بن عفان روان داشت عثمان کمین را بحسن و اندیکو را بحسین علیهما السلام موهوب داشت و مردوتن در حال نفاس وفات کردند و از صاحب حسین سلام الله علیه علی بن الحسین پدید گشت و آنحضرت را ام ولد و کنیزکان پدرش پرستاری و کفالت همی کرد و آنحضرت بالیدن همی گرفت و جزوی ماری شناخته داشت و چون چندی را

تجدید
اهل فارس

کلمات
امام رضا و آقا
مادر آنحضرت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

در حضرتش کثوف افتاد که وی مولای آنحضرت است لکن مردمان چنان نمی دانستند که آن کثیر مادر آنحضرت
 میباشید و مادرش میامیند و گمان نمی بردند که آنحضرت مادرش را بشوی داده است و معاذ الله که چنین
 شده باشد بلکه همین جاریه را پنج و طریقی که یاد کردیم بشوی داد و سبب این کردار این بود که آنحضرت شبی
 با یکی از زنانی خود مباشرت فرمود و چون کار غسل بساخت این کثیر که پرستار آن حضرت بود او را بدید
 آنحضرت با وی منبرمود اگر در نفس تو در این مسئله چیزی است از خدای پرہیز و مرا بسیار گمان مینی
 اگر نفس تو بر ناسوئی مایل و راغب است از گمان آن پرہیز و با من جنبه گوی آن کثیر که عرض کرد
 آری پس آنحضرت او را بشوی آورد و حاجتی نمی گفتند علی بن الحسین مادر خود را بزوج داد و عون بن
 محمد که راوی این حدیث است میگوید سهل بن قاسم با من گفت هیچکس از طالبین نزد ما بر جای نماند جز اینکه
 این حدیث را از حضرت امام رضا سلام الله علیه منطور نمود و ہم در بخارا لا نوار مسطور است که حضرت
 امیر المومنین علیه السلام با شاه زنان دختر کسری کاہی که اسیر و دستگیر شده بود منبرمودند از دیرت
 بعد از وقتہ افضل چه محفوظ نمودی یعنی بعد از آنکه روزگار بروی سنگ گشت و دولت از وی روی برآفت
 چه سخن بر زبان آورد عرض کرد میخواست اِذَا غَلَبَ اللَّهُ عَلٰی امْرِئِكَ الْمُطَالِعُ دُونَهُ وَاِذَا انْقَضَتِ
 الْمُدَّةُ كَانَ الْخُفَّ فِي الْحَبْلَةِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا احْسَنَ مَا قَالَ اَبُوكَ لَمَّا قَالَ لَا مَوْلٰی لِيْغَاثُ
 حَتَّى يَكُونَ الْخُفُّ فِي الْقَدَمَيْنِ یعنی چون خدا تعالی بر امری غالب گردید یعنی مشیت خدای بر چیزی علامت پذیر
 بر هر چه بیرون از آن طمع و طلب بندد خوار و بیوده گردد و چون زمان پایان گرفت و مدت و نوبت
 اقبال سپری گردید مرک و تباہی در حلیت و تدبیر است یعنی بحر حلیت و مکیه تی برای سلامت و آسایش و بقا
 و آراش خویش چنان در آنحضرت آن حلیت خود اسباب تباہی و هلاکت خواهد بود امیر المومنین علیه السلام
 فرمود چه خوب گفته است پدرت همانا امور در پنجه تقدیر انگونه ذلیل و رنجور است که مرک در چیزی است که برای
 خود اندازد و تدبیر نکند روشن باد که در زمان ولادت و مدت زندگی آنحضرت اختلاف بسیار کرده اند
 لکن نمی شاید که شهر با نوزاد در زمان عمر بن الخطاب اسیر کرده باشند و اگر گویند چه زیان دارد در عهد عمر ایست
 شده باشند و از آن پس با حضرت سید الشہداء سلام الله علیه پیوسته باشد تا مجلس و کمال امیر المومنین افتاد نمودن سید الشہداء را با آن در میان
 زیرا که ولادت آنحضرت چنانکه گزارش یافت در سال سی و هشتم هجری بود و این وقت سالیان در از از مرک
 عمر پایان رفته بود و همچنین در روایتی که از طبری مرقوم گردید بیرون از مائل شاید بود چه در آنجا که مذکور
 افتاد عمر عرض کرد من نیز از بھرہ خود که در دختریزد جود داشتم بگذشتم و همچنین حق و بھرہ آن کسان
 ہم که در وی دارند و موهوب بخشیدم با عقیدت مردم شیعی منافی است چه این بخشایش محض
 بولی پروردگار و حلیفہ محمد مختار است چگونه دیگری ایکنار تواند
 و دیگری ان پذیرفت را خواهند شد

موهوب عام

سخن بر زبان آورد

نخستین زمان

از علماء الملک شد

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری
ذکر اسامی و القاب و کنای مبارکه حضرت سید سجاد
سلام الله علیه

اسامی
و القاب و کنای
مبارکه

اسم مبارک آنحضرت علی است که ما خود از علو و معنی تقوی و برتری در مدایح و مناقب و قزو فی در رفت
و ستایش است چنانکه در انبیاب گفت اند شعر

مَدِيحٌ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ فَضِيحَةٌ عَلَى كَفِّ مِرْأَقِ عَيْنَيْهِ
إِمَامٌ أَهْلُهُ فِي الْبَيْتِ كُلِّهَا يَا بَنَاهُ خَيْرَ الْوَدَى قَوْلُهُ
لَهُ شَرَفٌ قَوْفَ النُّجُومِ مَحَلَّةٌ اقْرَبِهِمْ حَتَّى لِسَانُ حَقِيْقَةٍ

اسامی
مبارکه

و اما نام مبارک آنحضرت در صحیفه آسمانی فارط و بروایتی خاشع و در تورتیه عسراویل و در انجیل عابد
و در کتاب زند و خوشنودزاده و در کتاب هندوان حسبر که و در کتاب با تکل عالی و در کتاب
یونانیان امین و در کتاب کلوپین سید القوم و در صف هر س اتقن یعنی اصح و در کتاب جنجال
اشرف است و آنحضرت را القاب بسیار است اشهر القاب زین العابدین و زین الصالحین و ابوالکلام
و امام الاثمه و ابوالاثمه و وارث علم البینین و وصی الوصیین و حازن و صایا المرسلین و امام
المومنین و منار القائنین و خاشع و خالص و رهبانی و متعبد و زاهد و عابد و سید العابدین و اثرکی
و الامین و ذو الثغفات و عدل و حبیب و عتد و سید الساجدین و ابن الخیرین و سجاد
و چون اثر سجود در تمامت مواضع سجود آن حضرت موجود بود ازین روی سجاد نام یافت و بسبی دیگریم
در ذیل شرح ولادت آنحضرت مسطور گردید و هم از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مروی است

القاب
شرفه

که در موضع سجده پدرم اثرهای آشکارا و پنهان بود که بهر سال دو مرتبه قطع میکردند و در هر مرتبه
بج شفته می بردند ازیزوی آنحضرت را ذوالثغفات میخواند شفته واحده ثغفات البعیر است یعنی آنچه
بر زمین برسد از شتر چون بخت از زانو و سینه و جران و ازین معلوم می شود که پشانی و دو کف دست
و زانوهای مبارک آنحضرت از کثرت سجده پینه می بست و مثل شفته شتر نمودار می گشته است و بهر سال دو مرتبه
می بردند و دیگر باره میروینده است عمران بن سلیم گفته است که هر وقت زهری از علی بن الحسین علیه السلام

مفسرین
سجاد

حدیث میکرد میگفت حدیثی زین العابدین علی بن الحسین سیان بن عیینه بدو گفت از چه روی زین العابدین
کوی گفت از اینکه از سعید بن المسیب شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث میکرد و اذا کان یَوْمَ الْقِيَامَةِ
يُنَادِي فَيُنَادِي بَنِي الْعَابِدِينَ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى لَدَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَلِيلِ الْمُسْتَوْدِعِ رَسُولِ خَدَائِصِ سُلَى الله
عليه و آله فرمود و برور کار رستاخیز فریاد کننده آواز کند کجاست زینت عبادت کنندگان کویا می بینم
که فرزندم علی ابن الحسین در آن هنگام در میان صفوف اهل محشر با تمام وقار و سکون کام می سپارد
و در کتاب کشف الغم مسطور است که سبب لقب شدن آنحضرت با امام زین العابدین این است که شبی

سبب
لقب شدن

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

محبوب عام

سید العابدین

در نمازگاه خویش برای تهنیت قیام داشت پس شیطان صورت ارذمانی باحضرت نمود ارکشت تا خاطر مبارکش را از عبادت مشغول دارد و آنحضرت همچنان عبادت خود مشغول بود و بان ملعون اتفاقی نمی فرمود شیطان نزد یک شده انگشت ابهام امام علیه السلام را در دایان بخریه امام علیه السلام که از کجای آگاهی داشت بهای اقام و در خویش قیام فرمود اینوقت صدائی بشنید و قائل را ندید که سرگرت گفت زین العابدین و این کلمه را و یکوان بتیند نه در سجرا لانا نور سطور است که آن حضرت را از نیروی سید العابدین خوانند که زهری در خواب چنان دید که دستش در خضاب رنجن است چون از خواب خویش تغییر حست با وی کشند بخونی از روی خطا مستلا میثوی و او از طرف بنی امیه در جانی عامل بود و مردی یعقوبت کرده آمد در آن رنج و شکنجه بود زهری بیناک فرار کرد و آنحضرت چنانکه ازین پس مذکور میشود وی را نجات داد و زهری از آن بعد میگفت در روز قیامت منادی مذا میکند هر آینه بیای شود سید العابدین پس علی بن محسن علیه السلام قیام خواهد فرمود در سجرا لانا نور از جابر جعفی مروست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود این آیه **عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَا دَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نِعْمَةَ الْإِسْلَامِ وَلَا قَرَأَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا سُجُودٌ إِلَّا سَجَدَ وَلَا رَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ سُوءٌ يَحْتَأُهُ أَوْ كَبَدٌ كَأَيْدٍ إِلَّا سَجَدَ وَلَا فَرَعَ مِنْ صَلَوةٍ مَقْرُوفَةٍ إِلَّا سَجَدَ وَلَا وَفَّقَ إِلَّا صَلَاحٌ بَيْنَ أَشْيَاءٍ إِلَّا سَجَدَ وَكَانَ أَثَرُ السُّجُودِ فِي جَمِيعِ مَوَاضِعِ سُجُودِهِ مَنْتَهَى السَّجَادِ لِيَذِلَّ** یعنی پدرم علی بن محسن علیهما السلام هرگز منتقی از خدای غر و جل را بیاد نیاوردی چرا که شکر نعمت را سر سجده نهادی و بهوقت آیتی از کتاب خدای که در آن منور و شدی قرائت نفرمودی چرا که آن سجده بجای گذاشتی و هرگز زیاده از آن چنانک بودی خداوندی بر گرفت که اینکه سپاس و سجده شکر بیای آوردی و هر وقت کید کایدی را خدای از وی برداشتی خدای را سجده شکر نهادی و هرگز از ادای نماز واجب فراغت نیافتی که اینکه سجده شکر بگذاشتی و هرگز از اصلاح ما پند دو نفر که توفیق یافتی کناری نیافتی چرا که اینکه سجده شکر شدی و نشان سجود در جمیع مواضع سجود آنحضرت آشکار بود از نیروی سجاد نام یافت و کینت مشهور آنحضرت علیه السلام ابو الحسن و بعضی ابو محمد و پاره ابو جحر دانسته اند مجلسی علیه الرحمه میفرماید کینت مشهور آنحضرت ابو محمد است و آنحضرت را ابو الحسن ثانی نیز میگویند و بروایت صاحب حبیب السیر ابو القاسم در شارکنای حضرت امام زین العابدین علیه السلام و شیعیان بعید میمانند که ابو بکر از کنای آنحضرت باشد لکن در روایت رسیده است که در ایام تقیه اهل تنن شیعیان را بتولای ابو بکر و عمر و عثمان مجبور و بزیارت آنها ناچار نمایند و چون این مسئله در خدمت ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم مشهود و مکتوف بود لهذا بعضی از فرزندان خود را نام آنها میمانند تا کار بر شیعیان دشوار نخورد و در صحن زیارت ایشان را قصد نمایند صاحب خبایات مخلد

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ماضی

از علماء الملک شد نوشت است امیرالمومنین علی علیه السلام کی از پسران خود را عثمان نام کرد و فرمود من او را باسم فلان نام بخردم بلکه باسم عثمان بن مظعون نامیدم و بعضی که امیرالمومنین علیه السلام را ابو الحسن مطلق مینامند حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را ابو الحسن اول می نامند

و اما شمایل کرمیت دلائل حضرت امام زین العابدین علیه السلام ها ما از قیامت مردم حجابان بخت امیرالمومنین صلوات الله وسلامه علیه شبیه تر بود در موزونی قامت و سدرخی سوسی و بیاض کردن و روی و انزع بودن و بزرگی سینه و شکم و شمایل دیگر صاحب فضول المتمدن شد است آنحضرت اسمر و قصیر و دقیق یعنی کندم کون و کوتاه قامت و باریک اندام بود

ذکر نقش خاتم مبارک حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام

در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که نقش خاتم مبارک علی بن الحسین سلام الله علیهما امحمد الله العلی بوده است و بروایتی خرقی شقی قال الحسین بن علی است و بروایت حضرت امام محمد باقر علیه السلام العیزة لله و بقولی الله مبشر و مجدی فی قیتی لله و بقول زید پسر آنحضرت حبیبی الله لکلی غم و بروایتی دیگر ما توفیقی الالباب لله و بروایتی از الله بالبحر امیر و بقول دیگر نقش نجین همی بن مریم علیهما السلام بوده و آن این است طوبی لبند کبر الله لاجله و الویل لبند کبر الله لاجله و در خبری دیگر خاتم مبارک پدرش علیهما السلام تختم میفرموده است و اما بی صدق علیه الرحمة سعد با امام جعفر صادق علیه السلام پیوسته می شود قال کار الحسین بن علی علیهما السلام خاتمان نقش احدهما لا اله الا الله عذة لیل الله و نقش الاخر الله بالبحر امیر و کان نقش خاتم علی بن الحسین خرقی و شقی فانی

الحسین بن علی علیهما السلام

بیان سلسله سادات هراوه و قائم مقام

سادات هراوه
و قائم مقام

طاب ثراه

کشف باد که هم اکنون که سالیان هجرت بر بگذارد و سید او یکسال در ایافته بخینی از حدید که بر فراز حلقه ارفقه بر نشاند و بخت کوفی علی بن الحسین نقش کرده اند و این خاتم میمنت توأم را از حضرت سید العابدین و التاجیدین سلام الله علیه میدانند و در اغلب بلاد خارج چنانکه در تمامت ممالک ایران مشهور و معروف باشد در خانواده مرحوم مسبب در قائم مقام اعلی الله مقامه که رشتت نسب و سلسله حجت بن علی بن الحسین علیهما صلوات الله و السلام میکنند حاضر و موجود و دارای نام و نشان می شود و محمود است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۶۸

محبوب عام

و چون خاتمه کلام بانتم تمام ارتسام یافت شایسته‌ی چنان نماید که اسامی اجداد و امجاد ایشان را چنانکه در کتاب مستطاب منشآت بلاغت آیات مرحوم خلد مقام میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی که مخزن لایزال و معدن معالی و میزان فصاحت و مقیاس ملاحات است ثبت و ضبط شده با مختصری از بیان حالات و اسامی چند تن از ایشان که بگذارش و نمایش اینجا تم مبارک راجع است باز نمایم و بر صیقل و ایضاح این آیت سعادت رایت و تصحیح و تقویم این عنوان شرافت دلالت علامتی از این اعلام جلالت مقام و آیات سیادت نظام برکشایم تا چون شنونده بکمر زده یا خواننده بکمر زده گردد بدرستی خیر آید

اِنَّهُ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ

میرزا ابوالقاسم قائم مقام بن میرزا عیسی معروف بمیرزا بزرگ قائم مقام بن میرزا محمد بن میرزا عیسی بن میرزا ابوالفتح بن میرزا ابوالفخر بن میرزا ابوالخیر بن سید رضا بن سید روح الله بن سید قطب الدین بن سید بانیر بن سید جمال الدین بن سید بابا بن سید حسن بن سید حسین بن سید محمود بن سید نجم الدین بن سید محمد الدین بن سید فتح الله بن سید روح الله بن سید یکت الله بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید عبدالجید بن سید شرف الدین بن سید عبدالفتاح بن سید میر علی بن سید علی بن سید میر علی بن سلطان بن سید احمد بن سید محمد بن سید حسن بن سید حسین بن سید حسن بن الافطس بن علی اصغر بن زین العابدین الامام الهام ابی عبدالله حسین بن امیر المومنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این سادات رفیع الدرجات درسی و شش پشت بحضرت علی بن محسن سلام الله علیهما پیوسته می شوند و چنانکه ازین پس انشاء الله تعالی در ذیل اسامی اولاد علی اصغر بن زین العابدین سلام الله علیه مسطور است علی اصغر کنی بابی محسن بود و او را از پسرش حسین افطس نسل و اعتقاد بجای ماند و حسن را از پنجم تن پسر که از آنجمله یک کیتن راحین نام است فرزند بیادگار ماند و اینکه در این شجره نامه مذکوره سید حسن بن الافطس کنارش یافته با آنچه در کتاب عمده الطالب مسطور است موافق نیست زیرا که حسن بن علی اصغر افطس گویند و حسن بن افطس معلوم نیست چیست مگر اینکه لفظ آبرین در قلم کتاب سهواً زیاده شده باشد با بجملة این سادات عظام از مردم فرامان که از اماکن عراق عجم است بشماره ستند و چون در هزاره فرمان روزگاری فراوان بیان آوردند سادات هزاره مشهور باشند و تاکنون سالیان بس دراز است که جماعتی از ایشان در مملکت ایران دارای نام و نشان و متصدی امور فرمان و صاحب فضایل و مدارج عالی و غالباً پشت در پشت زمام امور وزارت و مفتاح ابواب صدارت و امارت درشت و در معارج مقدس و زهد و فضل و علم ارتقا داشته اند و چون خازن این مهر مبارک و کبوتر این خاتم شریف بوده اند بمهر داراندار شده و پیر هرام و لقبی ترجیح داده اند چنانکه در زمان سلاطین صفوت آئین صفوتیه انار الله برا هیئتم که پای تخت ایشان شهر اصفهان بود میرزا ابوالفتح و میرزا ابوالفخر که دارای

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماهر

از علماء الملک مقام امارت و وزارت و صاحب طغرای ریاست و صدارت شدند میر محمد دارنخاطب و مفتخر بودند
 و چون سلطنت صفویه و زندیه پایان گرفت و آخر ملک و مملکت خسروان عظیم ایشان قاجار بر سپهر جلالت
 و اقتدار تابنده و نمایان شد و بفرمان شاهان افراسیاب غزم آقا محمد شاه شیعید حاجی میرزا حسین که
 ازین دودمان سیادت نشان در دولت کریمخان زند بوزارت و مقامی ارجمند نایل بود از شهر شیراز
 بدار السلطنه قزوین ساکن و مکن گردید و تا پایان روزگار در آن شهر معزاً استقرار داشت و هم در آنین
 با علی علین رهسپار گردید میرزا بزرگ قائم مقام اول موسوم بمیرزا عیسی که برادرزاده و داماد آن مرحوم
 بود بحسب وراثت و لیاقت بکجوری و تولیت این محسب مبارک مفاخرت یافت و همواره اصحاب
 حاجات و اسقام و ارباب مسئلت و آلام از نقش شریف این خاتم کریم چاره و درمان می جستند و بر این
 سوال مدتی برگزشت تا که ای که خاقان شهید آقا محمد شاه بجهت پاره مواد اصل آن خاتم را طلب کرده
 بخازن خاصه و کجینه مخصوص باز سپردند و چون خاقان سعید رخت بدیگر سرای کشید و خاقان
 مبرور مغفور فتحعلی شاه قاجار بر کرسی ملک استوار نشست و میرزا بزرگ قائم مقام که وزارت نواب گردون
 جناب نایب السلطنه مبرور عباس میرزا و نیابت دیوان بودش ببال بکھزار و دوست و میت و
 چهارم بھری طبق قائم مقامی طبق بلند آوازه و پسر ارشدش میرزا حسن بوزارت نایب السلطنه اعلیٰ
 مقامه مفتخر گردید و از پس چندی محض مزید مفاخرت و اعتبار این دودمان بفرمان شهریار تاجدار و شاه
 خدیو ناداری کی از دوشینرکان کاخ سلطنت را که از صدف درج خلافت و اختر برج جلالت کوهری رخشان و گوکبی
 درخشان بود با حاجی میرزا موسی خان مسند برزند کتیر میرزا بزرگ قائم مقام ترویج گردید و آن کین مبارک
 و خاتم شریف را بر تارک افتخار انداخته رسوخوده اختراچ گردانید و در بیان این مسنله روایتی اصح و اتقن مشهود
 افتاد همانا سید عالی مقام ذوالحسان و الفضائل و الاقبیاء جناب میرزا ابوالبحر جان بن میرزا ابوالقاسم قائم مقام
 که اکنون سانس سلسله و جماعت و حارس قبیله و غیرت و شبان رسته و کجایان همه و بار و کئی کشاده و خوئی
 آزاده و نشانی محمود و حضالی مسعود از میان اقران ممتاز و در دیوان اعلیٰ بمنصب استیفای خاص و
 اسلاک در رسته و زرای دولت و حضور در حوزه اجزای شورای مملکت سرافراز است ازین پیش بد و روز
 بیدار این چاکر در بار سپهر آثار بدین سرای تشریف و رود ارزانی و از صحبتش بمنزله جاودانی می عطا فرمود
 با حضور نتیجه خاندان سیادت و وزارت میرزا فتح الله مستوفی دیوان و محاسب منال ایالت بھران مسند
 ارشد مرحوم آقا میرزا علی قائم مقام ثالث و میرزای سلمان نشان میرزا سلمان مسند امانی سر رشته دارد و آن
 اعلیٰ که همیشه پشت در پشت باین خاندان متصل و مصاحب است مراد حدیث می فرمود و آقا میرزا سلمان نیز
 از دفر خویش صفحہ که از تقریر مرحوم قائم مقام ثالث بآوازه بر کشود و هم اکنون نیاز ایضورت که مطابق
 یکدیگر است در این مقام بیان میشود همانا خان معظم در آن اوقات که در عتبات عرش در جاست

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

محبوب عالم

مشرف و بهشتیم آن مقامات آسمان سمات موفق بودند از زوجه محترمه مرحوم حاجی میرزا موسی خان صبیح
 خاقان جنت مکان فتحعلی شاه که در میان زنهایی روزگار بر برستی گفتار و درستی کردار نامبردار بود
 همی فرمود که چون در آغاز دولت شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله که منصب
 وزارت اعظم کجایت و کفالت آنخواججه معظّمه موکول و سلم بود چنان افتاد که دخترش در ستر بخوری و چاروازی
 جائه صحت و عافیت مجبور و برکنار افتاد اعتمادالدوله برای استعفا در طلب این خاتم مبارک برآمد و چون
 نقش آنرا بر ندید عین آن چشم در افکند و بجزیره بیکجفت و چون دریافت از دست نگذاشت و این امر
 بر اینحال بود تا احترافش تیره و روزگارش بر سر خیره و تمامت اموالش مأخوذ کردید این مهر مبارک
 نیز در میان آن اموال بود بفرمان خاقان جهان خنده از طلا بختند و آن کو هر نفس را در میان آن
 در مخزن خاص بگذاشتند و روزگاری بر اینحال برگذشت تا که ای که میرزا بزرگ قائم مقام کارش بالا
 گرفت و پسرش حاجی میرزا موسی خان بوزارت حضرت نایب السلطنه العلیّه و مصاهرهت خاقان سکندر
 نشان مهابی گشت و خاقان جهان سفر سلطانیّه فرمود و شاهزاده خانم مغزی الیها کیثوب جبه ترمه
 که با مرورید سلطان آراسته بود از حضور پادشاه کامکار بگذرانید و چون قائم مقام بحضور آمد تسکین
 جت فرمود عروس تو از بجر من جسته و در مروراید بدوخته در عوض چه خواهی عرض کرد و خانم مبارک
 حضرت امام زین العابدین علیه السلام که نسل بعدسل در خانواده ما اسباب برکت و شرافت بوده
 و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله گرفت و باز نذاهم اکنون در کجینه دولت مخزون است اگر شاهزاده
 خانم مرحمت شود تا کجور آن باشد موجب مفاخرت ایشان و آسایش این خاندان خواهد بود خاقان مغفور
 بعد از چند کلمه صحبت و مطایبت آن مهر مبارک را با همان خنده طلا بقایم مقام عطا فرمود و شاهزاده خانم
 بهمان صورت بر باروی خویش بر بست و این مهر مبارک دو مکره مفقود و مسروق گردید و بهر دو دهنه
 بوضع غریب پدید گشت نختن چون در سال کجور او دیت و چهل و سیم حاجی میرزا موسی خان از پی
 اقامت حج غزیت نهاد و شاهزاده خانم معظّمه با همیشره حاجی خان صبیح مرحوم قائم مقام که از زنهایی
 معظّمه محترمه نامدار روزگار و زوجه مرحوم ملک قاسم میرزا پسر شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در آن سفر
 همراه بودند و چون بعقبه ایکن که نام موضعی است فرود گشتند شاهزاده خانم حلّی و زیوری که بر خویش
 داشت بر کمره در صند و قی نفقه ساخت و از آن بحدیح فرا خاطرنیاد و تا منزلی چند نوشته آمد
 و شخصی عرب برای استعفا نقش آن خاتم مبارک را از حاجی میرزا موسی خان خواستار گردید اینوقت
 از فقدان آنخاتم کمرست توأم خبر یافتند و هر چه تفحص و تجسس رفتند اثری مشهود نکردید چنانکه از خرن
 و طال بر بخوری و کلال و چار گردیدند و پس از لطوف و اکمال مناسک حج و سیر و ن شدن از که معظّمه
 در آنحال که مردم حاج در خارج شهر در مکانی فرود شده بودند بناگاه شخصی عرب در میان قاصده از

مع دوم از کتاب سکوۃ الادب ص ۱۱

از علماء الملک

از مزرگاه حاج میرزا موسی خان پیش پی کرد و بخدمت وی راه گرفته آن مهر مبارک بدو سپرده
عرض کرد این خاتم بیا فتم و سه شب از پی یکدیگر است که بخواب اندر پی دیدم که با تو بایم سپردن حاج میرزا
موسی خان آن مهر را باز گرفته تظارا با یکصد عدد اشرفی بر دعب عطا فرمود و شاد و خوار و مسرور و مرتضی
نموده سپس مغنس خوشین حافظ و حازن آن کو هر جلیل گردید و بدفعه ثانی چنان بود که در آن اوان
که حاج میرزا موسی خان بتولیت استانه مقدسه رضویه صلوة الله و سلامه علیه مضروب و در شهر شهید
مقدس جای داشت یک تن کثیرگان اندرون سرای این مهر مبارک را بمرتبت باز بوده هر چند
جستجو و تقیص نمودند بچک نیار و در دوز حاجی خان از آن هم که اگر سارق از شرافت و خلالت مسروبی
مستخر کرد یکبار دست طبع برکشاید و این جوهر نفیس را پوشیده و بار دین را از رانایا بیچکس هسان
نخست و این سوز و که از راجب از زو و خطبه شریک و ابا زنجست چندان مهوم و منوم گردیدند که از خوردن
و حقن و آب سایش رفق و آراش نشستن مجور ماندند تا چنان شد که کلین از سادات عظام که در ملک
خدام عرش بیان رضوی سلام الله علیه ارتسام داشت سخت پریشان و سنگ روزی روزگار کرد
انجاش مقصود و طلب نجات و صلاح را در کمال ضراحت و نیاز از آن آستان سرفراز خواستار شد
و چون شب اندر در بستر راحت تن در افکند در عالم بر او یابد و فسدان شد که ادای دین و درمان کار
خویش را از حاجی میرزا موسی خان بخواهد عرض کرد اگر از من با و رینا و روجه علامت از پی اطمینان
خاطرش بر گشایم فرمود بد و باز کوی آن کشته و در آن منزل که خوابگاه تو باشد در میان فلان
دیوار است سید سر از خواب بر گرفته در همان وقت که بنی پیش از شب بیای رفته روی بسراپ
خان معظم نماده در اندرون سرای را بکوفت و حاجی خان از خواب بیدار شد سید بد و فرستاد
و پیام کرد مرا بزم با تو مطلبی است پس همچنان با جامه خواب در پس در آمده سید آن داستان
تا پایان بعض رسایند آفر خود در ساعت باز شده آن مهر مبارک را از همان نقطه باز جسته شادان
بجانب سید تاران کرده او را از دام و ام باز ما سینه قروضش را ادا و مبلغی نیز نصیغه استمراری
در حق او مقرر نمود که تا اکنون که سال یکبار و سیصد و یکم هجری است عاید میکرد و مع الحکایه از آن پس همچنان
حاجی میرزا موسی خان بتولیت و کجوری آن مهر مبارک روز میگذشت تا روز یکذشت پس از و پچه
خواهرش زوجه شاه ملک قاسم میرزا که رابعه و در کار و از مقامات زهد و امانت و قدس و دیانت
بر خوردار بود بکجوری آن کوهر نفیس تاج مباحات بروج سموات میکشد و بیشتر ایام زندگانی در بده قم
بجارت و زیارت آستان فرشته پاسبان حضرت معصومه سلام الله علیها تشریف میجست تا گاهی که
که در سال یکبار و دویست و هشتاد و دوم هجری باهنک زیارت مرقد متوز حضرت علی بن موسی الرضا
علیها السلام از قم کوچ بر کوچ نماده چون در حضرت کثیر القیوم شاهزاده عبدالعظیم علیه التحیه و التسلیم

احوال حضرت سید الشاهین علیه السلام

که در کینر سکنی دارا اختلاف قاهره طهران است مشرف گردید روز کارش پایان و نشان مرک در وی **موجب عام** نمایان گشت و این هنگام مرحوم مغفور میرزا علی قائم مقام نیز از پی دیدار عمه عصمت شعار از طهران بامکان قدس نشان تشریف و تقرب جست و برادر کتر ایشان میرزا ابوالحسن خان نیز که بایمه محترمه همفر بودند از پی انتظام پاره نعمات و امورات عرض راه در آن هنگام حضور نداشتند و آن مرحوم در همان مکان عرش میان بجان جاویدان شتافت مخلفات و متروکات آن مرحوم به حسب وصیت بآقا میرزا علی قائم مقام ثالث انتقال یافته این مهر مبارک نیز بایشان باز رسید و بجا طفت و صیانت آن مفاخرت یافت و شیخ ابوبالمی عبدالعزیز نجفی در این شعر گوید

ذَانْفَقَسْ خَائِمَ سَيِّدِ التَّجَادِ زَيْنُ الْعِبَادِ وَمُفْخِرُ الْعِبَادِ
وَنَوَادِئُهُ أَطَائِبُ مِنْ مَعْشَرِ سَادَةِ الْأِمَامِ مِنْغِيَةِ الْأَوْفَادِ
وَأَنَّى عَلَى وَذَانْتِ مِنْ حَيْدٍ طَوْبِي لِمَنْ مَزَّ وَارِثَ الْأَحْبَادِ
فَطَنْ تَقَوَّدَ بِالْفُؤُوءِ طَبْعُهُ وَكَذَلِكَ طَبَعُ أَفَاضِلِ الْأَنْجَادِ

باجمله آن مرحوم تا که همیکه در شب بیت وسیم شهر رمضان المبارک سال یک هزار و سیصد و هجری جا به زندکی فرو گذاشت باین مفاخرت روز می سپرد و نقش این یکنین مبارک برای رفع استقام و آلام و بھای حوایج و آمال مجرب و مشهور و زینت تاج و تارک غالب مردم ایران است و بهم اکنون نزد این سبده حقیر موجود و مایه برکت و مینمت روزگار و شرافت و سعادت هر دوسرای است مع احدیث خان سعادت ارکان میرزا ابوالحسن خان حدیث همی فرمود که در سفر صیبات عالیات چون بجنف اشرف تشریف جست بتوسط سید جلیل سید صفی الدین که مدتی در خدمتش تعلیم روزگار میگذاشت در حضرت شیخ بزرگوار آیت حجت پروردگار واقع قرون و اعصار باقیه سنون وادوار شمس آسمان زهد و فقاہت کوب فلک قدس و فضیلت عالم سبحانی فاضل صدقانی الرضی المرضی شیخ مرضی الانصاری اعلی الله مقامه و در جاتہ شرف حضور یافته بعد از آنکه جناب مستطاب شیخ اطهار رأفت و مرحمت فرمودند و از خدمات مرحوم قائم مقام در مصالح دولت روس و ایران و تقرر ولایت عہد و وضع سپاهیان بر طریق نظام در این مملکت جاوید ارتسام تجید و بختین نمود و در حق حاجی میرزا موسی خان و آن مرحوم طلب مغفرت فرمود از مهر مبارک پریش نمود و از کشتن و چگونگی آن استفسار کرد و خان معظم تقصیل را بعرض رسانید آنجناب فرمود من ازین مھر کرامتہای بزرگ دیدہ ام و در حقیقت این فرمایش جناب شیخ اعلی الله مقامه در شرافت و جلالت این مھر شایہی بس بزرگ و کواہی بس کافی است علیم الرحمة و الغفران مع احدیث قریب یکصد سال است کہ این خانوادہ بزرگ با پدرم سلطان ملک و جدّم فتحعلی خان ملک الشراطاب تراها و دودمان ایشان کیرہ بلا طفت و مؤالفت و مؤانست روزگار سپرد و این عادت مرضیہ پشت در پشت و صغیراً عن کبر بوراثت و ایر و سایر بود و است و چون در آغاز سلطنت شہریار

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصر

از علماء الملک شاهی قاجار البیاد تعالی من حلل النور میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی که از وزرای عالی مقدار و ورکدار

بورارت اعظم نایل و پس از آنکه مدتی بر حجت حضرت احدیت واصل گردید و مندر زندان سعادت ارکان آن مرحوم
میرزا محمد وزیر که اکنون قلیل مدیت در طهران وفات کرده و در جوار بقعه تبر که حضرت عبد العظیم علیه التحنه
والسلیم پهلوی در سعادت باشرو برادر حمیده سیر خویش میرزا علی قائم مقام ثالث مدفون گردید و میرزا علی قائم مقام
و میرزا ابوالحسن خان و جماعتی از اقوام و عشایر ایشان سالها در فرمان که وطن اصلی ایشان است بگذرانید
و چون شهریار تاجدار محمد شاه قاجار بر حجت پروردگار پیوست و خطبه دولت و سکه مملکت بنام خیر و خیر و نشان
زینت بخش تاج و تخت کیان مایه امن و امان سایه زردان خدیو زمین و زمان ملک الملوک عجم یادگار کاوس
و جم شاه شاه صاحبقران السلطان ناصر الدین شاه قاجار که آخرش تابنده و کوهش نماینده
و لشکرش فیروز و کشورش و لغز و زباد مزین گردید و بواجبید مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم دولت علیه رفع اند
درجه بشمول الطاف خدیوانه برخوردار و میرزا علی قائم مقام ثالث را که از میرزا محمد وزیر کمتر و از میرزا
ابوالحسن خان مستوفی خاصه متر بود بدار امحلافه مبارکه احضار و باستیفای محاسبات جمع و حشر
مملکت خراسان برخوردار فرمودند و آن مرحوم سالهای دراز با پدر مرحوم لسان الملک آنگونه موافقت
و معاشرت داشتند که هیچ آنی متارکت و مهاجرت نیرستید و در این حیثیت و آن موانست در آنه و فوا
مشهور بودند و همچنین فرزندان و برادران و برادرزادگان و بنی اعمام ایشان با این خانواده بر آن نسق
هستند و همه دارای فضایل و آثار و مناصب جلیلان بعد از وفات مرحوم لسان الملک نیز قائم ثالث را با باز
ماندگان آن مرحوم همان معاشرت و ملاطفت در تزیید و تکثیر بود و بیشتر اوقات لیالی و ایام را از صحبت
و مجالست خویش بهره ور و شاد کام میفرمود و چون نظر بکمال یاق و استحقاق از طرف کثیر الشرف
خبر گردون رواق بلعب جلیل قائم مقامی که حق موردی ایشان بود سرافراز و در مجلس وزرای سورا
کبری منسلک و مفتخر گردید این بنده در کاه بی توانی شرحی در تبریک و تهنیت آن مقام عالی بایشان نکارش
و این چند شعر را بدیته اشاده در ضمن آن مشروح سند برج نمود

ز قائم مقام بن قائم مقام	بیغ و ملک شهنشاه قوام	علی بن ابوالقاسم بن بزرگ	کند دیده رسم بزرگی قیام
ز آئین او یافت فت فروغ	ز تدبیر او جبت دولت نظام	نیاکان او تا با و جمیل	هم آباء او تا بنجام کرام
که در کهر سید محترم	پر در پدر صدر با جشام	کریم السجایا جمیل لب	عظیم العظایا جمیل لب
معراست شخص زغیب عوار	مراست داتش نقص طام	شرافت بدو یافته غر و فخر	جلالت بدو خواسته ختام
سعادت ندیده از و انقطاع	سیادت نخته از و انقطاع	ستودنش بسیار باید و لی	مراست در کوش خبر کلام
بود تا جهان و جهانان در	ملک ناصر الدین فخر الانام		
هماره بزی خندم و بهرینه	ز اعوام و ایام و زمانم و کام		

احوال حضرت سید الفاجدین علیه السلام

۷۴

پس از فوت ایشان و برادر همتش آقا میرزا محمد وزیر تقدم و همتی این طبقه با شخص طیل میرزا ابوالحسن خان میباش که دارای مناصب و مراتب عالی است اغلب اوقات همان گونه معاشرت و مجالست برقرار و از صحبت و حضور ایشان و بنی اغلام برخورداریم اهم اکنون عرض میدارد اگر چه این عنوان نه چندان در اینجا مناسب می نمود لیکن چون این سادات عالی درجات را نسب بحضرت امام زین العابدین علیه السلام خست تمام میجوید چنان همی ماند که از اولاد امجاد آنحضرت یکرشته در اینجا تسلسل یافته باشد و نیز باس حقوق ملاطفت و رعایت مراتب دوستی و سوابق و لواحق مؤالفت را که برگردن حلی کران و ادایک این و ام را پامیندان بود در اینجا اندکی بیاد کار فرو گذاشت همه رفته و میرویم و بودند و میبریم و گذاشتند و می گذاریم کاش آنچه میبریم ثواب دهد و آنچه میگذاریم عقاب نیارد و از گردش لیلی و ایام عمر خزانم نیک و فرجام نیکو بر صفحات شهور و ایام نگارش ندیم و براسنه و افواه نام بر تراوش و گذارش گذاریم و آداب رعایت حقوق محبت و مودت را که اقصی درجه مقامات آدمیت و انسانیت است از دست ندیم که قیمتی بس بزرگ و بهائی بس عمده دارد و بر طریق ناسپاسی و بیجقوتی قدم ننیم و تسلیم بکنیم که جزایش عاقبتی و حسرتی عظیم بکار آید و کیره آن بنایسے عالی مبیان جاوید نشان حقوق و آدمیت را محکم و استوار و برافراخته و پایدار بداریم

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی مگر بنای محبت که خالی از خلل است

الهم اجعل عواقب امورنا خیراً حتی یبکیت الصادق و اولیاده صلواتک علیهم اجمعین ابد الابدین و دهر الדהرین اکنون بآن رشته که در دست داریم باز شویم و بآن مقصد که مقصود است آهنگ جویم که این مسائل را

پایانی و این مراتب را اینجا می مینت

حجت و ایت

ذکر حجت ولایت و اهت حضرت علی بن حسین علیهما الصلوٰة والسلام

در سبب بارالانوار و بگفتب اجبار مسطور است که چون یک سوار عرضه محنت و بلا جناب سید الشهدا سلام علیه در زمین کربلا خواست بشهادت سعادت جوید و خرمتر خویش فاطمه علیها سلام را طلب فرمود و نوشته طعوف و مخوم که و دیت امامت و امانت ولایت بود بد و سپرد و وصیت بگذاشت که از آن پس که حضرت سید سجاد علیه السلام از آن مرصن که از درو شکم داشت آسایش گیرد آن نوشته و وصیت نامه با وی گذارد و فاطمه آن نوشته با حضرت رسانید و وصیت سجای گذاشت در حدیث جابر جعفی مذکور است که آن نوشته شامل علوم اولین و آخرین و بجهل آنچه بنی آدم را نیاز افتد تا کاهی که جهان پای رود و تمامت حد و حتی ارش حدش را شامل و ناظر بود و بروایتی دیگر حضرت امام حسین سلام الله علیه این نوشته و وصیت نامه را در مدینه طیبه بجناب ام المومنین سلام الله علیه سپرد تا چون

پیران امام حسین
و دست نامه
نفاطه

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماصر

از علاءالملک

مجلس شورای اسلامی

[illegible]

مصطفى حسين باشا
وفى القاهرة

احوال حضرت سیدالتاجیدین علیه السلام

ع ۷

موهوب عام

ومی خورد سال است قال دَنَمَ اِنَّ اِنَّهُ نَحْمَدُكَ وَنُؤَيِّمُ بِرَحْمَتِكَ سَنَةِ فَرَمُو د آری همانا پرشش امام محمد باقر در نه سال
بی پیشو یعنی امام میشود و حال اینکه از وی رد سال است آنجا که سر مبارک بریزد و فرمود بنابر علم تقریباً یعنی امام محمد باقر در نه سال
راقم حروف گوید در این حدیث جای تأمل است زیرا که حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه در سال
سجده و هفتم هجری متولد گردید و هسکامی که پدرش بدیگری سمدای خرامید چهل سال از روزگارش
برگذاشته بود و چگونه با این حدیث توافق خواهد داشت که آنحضرت در نه سالگی یتیم شده باشد مگر اینکه
تقریبی در قلم کتاب شده باشد و نیز چنین نماید که لفظ حمین از حدیث ساقط شده چه اگر چنین بود پس
تفسیر معنی بیست سنین باید چه در اعداد تا به نرسد باید جمع یابد و این وقت معنی چنین میشود که آنحضرت
که حالا بظرفت صغیر نماید سجد و نه سال در جهان می باید و الله اعلم بالصواب و نمید در کتاب مرقه
از احمد بن ابراهیم مسطور است که گفت در خدمت حکیمه دختر حضرت امام محمد تقی سلام الله علیه خواهر
امام حسن عسکری شدم و کفتم شیعیان بکدام کس فرج جویند و پناهنده گردند گفت بحضرت جدّه ام ام
ابی محمد سلام الله علیه کفتم آیا تقدیر بکجه با کس که واسطه وصیت او بیرون از زنی میت گفت این تقدیر است
که حسین بن علی علیهما السلام شده است چه حسین بن علی وصیت کرد با خواهرش حضرت زینب خاتون
و خرا میرالمومنین علیهم السلام در ظاهر و کتمان ما بخرج عن علی بن الحسین علیه السلام من علی بن الحسین
الی بنی نبی سائر علی بن علی بن الحسین علیه السلام یعنی چنان بود که پاره سرار و علومی که از حضرت علی بن الحسین
علیها السلام خارج میکردید محض تقیه بحضرت زینب سلام الله علیها نسبت میکردند اند یعنی شیعیان و خواص
از بیم مخالفان آنحضرت منسوب نمی داشتند بلکه بحضرت زینب خاتون سلام الله علیها نسبت میدادند
تا به او از مخالفان گرد می آنحضرت فرو داید و دیگر از بکار الا نوار از امام ابو جعفر باقر سلام الله علیه میروست
که چون امام حسین سلام الله علیه را فرارسید آنچه فرارسید و خورش فاطمه کبری را بخواند و کتابی لطوف و
وصیتی آشکار بدو افکند و علی بن الحسین مریض بود و کسی را بکان رفت که بعد از پدرش زنده بماند چون
امام حسین علیه السلام شهید گردید و اهل بیت آنحضرت بمدینه باز شدند فاطمه آن نوشته را بعلی بن الحسین
باز داد و ازان پس سوگند با خدای آن نوشته بار سید اسی زیاده و هم در آن کتاب از ابو جعفر حضرمی
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که چون امام حسین سلام الله علیه بسوی عراق رهپار شد
نوشتهها و وصیتها را با تم السلام الله علیها بود بیت بخاد و چون علی بن الحسین مراجعت فرمود
ام سلمه بدو سپرد و هم همین تقریب در کتاب بکار الا نوار از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایتی مسطور است
آن شهر آشوب در کتاب مناقب میفرماید دلیل بر امامت علی بن الحسین سلام الله علیهما همان است
که ثابت و محقق گردیده است که امام بر حسب وجوب باید منصوص علیه باشد یعنی امام دیگر بر امامت او تصحیح
و تنصیف فرموده باشد پس هر کس منصوص علیه شد باید بر امامت او قطع کرد و چون ثابت گردید

روایت امام محمد تقی
روایت زینب

روایت امام محمد باقر
روایت امام حسین

ایضا بر روایت
امام جعفر صادق

بیان ابن شهر آشوب
در امام بودن بن
الابن

برج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۷

از علامه العبد المذنب

تحقیق

که امام بلا بد و ناجا را باید معصوم باشد قطعاً میدانیم که امام بعد از حضرت امام حسین پسرش علی است چه آنکه بعد از امام حسین از جماعت بنی امیه و خوارج ادعای امامت کرده اند اتفاق نموده اند که معصوم نبوده اند و اما جماعت کیسانیه اگر چه سخن از رض و تصریح مینمایند لکن صریحاً نمی گویند یعنی در باره محمد خفیه و از آنسو می بینیم فرزندان علی بن الحسین علیهما السلام را در این روزها اینکه عصرش تازه و میلادش نزدیک میباشد از حیث شمار بیشتر از جماعت جاهلیت و جماعت و طبقات قدیمه هستند چنانکه در روی زمین پراکنده و شهرها را گنده نموده اند و اطراف جبارا فرود گرفته اند پس میدانیم که این سلسله تیز از دلائل امامت آنحضرت است را تم حرف گوید اگر باطل روند میدانند این دلیل اخیر بسیار لطیف و عمده است چه تاکنون که کیمار و سیصد و کسری از زمان هجرت میگذرد از هیچ نسل و طبقه این گونه آثار بیدار نگذاشته اند و محمد خدا را که این سلسله طویل زینت بخش بر نقطه و هر عرصه هستند و صدقاً حادث ناظره را می بینند و از آن طایغان و ظالمان آلوده کاران با آنچه عظمت و احتشام و کثرت و احترام که خود را تاقیاست باقی و حاکم حاضر و بادی میدانستند پاس خدا را که باز نکند مدتی نه اثری بر پای و نه خبری بر جای ماند و صدق آیه وافی هدایه **فقطع دابر القوم الذین ظنوا انهم امنوا** آشکار و بر صحایف روزگار پدیدار ماند و همچنین لیلی بزرگ و قوی همان بقای حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که از پس اینگونه زحمت و مشقات و مصائب و نوائب و رنج سفر و رنجوری بدن و مقامات آن بلیات عظیمه و دواهی بزرگ و محنتها چه خیزه که هر یک افزون از طاقت بشر است و جبال راسیات از احتمال آنگونه بلیات عاجز و بیچاره است بجای ماند پس معلوم میشود که چنین کس امام انام و نگاهبان و دایع بریدان و دواهی سیر و ولی برتر از امامت آفریدگان است و گرنه آن مردم شقی هیچ از مراتب شقاوت فرو نگذاشتند و آنچه در خیز تصور بکنج از نیکی گونه زحمت و صدمت فرو گذار نموند و اگر نه حفظ و صیانت خدا و دجهان و نگاهبان کمان و جهان بودی هر یک از آن بلاهای ناگهان را نیروی هیچیک از افراد بشر بلکه انواع آفریدگان بر تافتن نتوانست و اتم اگر نه آن بودی که این وجود مبارک بپایستی کار گذار عوالم امکان باشدی و انهم هدی که شمس معالم هدایت و دلالت هستند از نسل او پدیدار آید می آن مشرکان زشت نهاد که بر طفل شیر خوار و کودکی چهار ساله بخشایش نیاورند چگونه آنحضرت را بر جای میگذاشتند چنانکه شمار داده کرد و عمر سعد گذاشت و ابن زیاد و یزید کفر هضاد خواستند و نتوانستند و نیز چنانکه مذکور کرد در ایام رنجوری آنحضرت در زمین که بلا فرشتگان پاسبان و پرستار بودند و چون در این مراتب بنظر بصیرت بنگران شویم معلوم میگرد که تا این وجود مسعود را در کارگاه آفرینش مناصب عالی در عهده همت نباشد اینگونه صیانت و حفاظت و طول مدت چگونه بجهه می افتاد مکشوف باد که حجت ولایت و برهان امامت و خلافت الهی با خلعت وجود مبارک ایشان انباز است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۷۸

چپایشان بر تمامت آفریدگان تقدم دارند و طفیل وجود ایشان خاک و افلاک پدیدار و تدبیر و تدبیر
آنها بدست اقتدار و اختیار ایشان محول و تسلیم گردید و این اودله و براین برای عوالم طایفه
مأموران کوتاه نظر است و الا آفتاب دلیل آفتاب در چه بگریم که از ایشان اثر بماند و
کجا رویم که از آنها خبر نماند همان وجود موجود است حجت ولایت و سند امامت ایشان است

وصلی الله علی نبینا و آلہ

ذکر اخلاق ستوده حضرت امام زین العابدین علیه السلام

اخلاقه علیه السلام

در اصول کافی مذکور است که علی بن محسین علیهما السلام در شبان تار و تاریکی بیرون شدی
و انبان دنیا رو در هم بر خوشی تن جل فرمودی و بدر هر خانه بیامدی و در بگفتی و هر کس بیرون شدی
بهر دزد و باز ساسیدی و چون آنحضرت وفات کرد و مردمان از آن ضعیفه محروم ماندند بداندند
که این بجز از امام همام علیه السلام داشتند صاحب جنات انجلو نوشته است که آنحضرت یکصد خانوا
و بقولی سیصد خانوار از مردمان میخواستی را در شمار عیال خویشین در آورده و بجزای تمامت حاجت
ایشان بر دوش مبارک حمل فرموده بایشان میرسانید بطوریکه آنجماعت آورنده را غنی دانستند کیت
و کد امکس باشد و چون آنحضرت شهید گردید و آن وظیفه مقطوع شد و آن منیها و زحمات بر شانه و دوش
مبارکش بدینند به استند که حامل آنجمله آن حضرت بوده است و یکصد خانوار دیگر را بجز روزگار
و وظیفه عطا فرمودی در اصول کافی از ابی جعفر علیه السلام مروست که حضرت امام زین العابدین
سلام الله علیه را نایقه بود کیفیت و دو حج بروی گذاشته و در حمله این مدت و این اسفار هرگز آن نایقه را
بضر ب تازیانه نیاز زده بود میفرمود بعد از وفات آنحضرت آن نایقه بیامد و ما بان التفات ندانیم
مگر گاهی که پاره از خدام آنحضرت بیامد و باز نمودند که آن نایقه بیرون شد و بر فراز قبر مطهر آن
حضرت بخت و حلقوم خود را بر آن قبر مالید و همی بنالید من کفتم آن نایقه را در ایامید و نزد من بیامدی
و آن نایقه هیچوقت آن قبر را ندیده بود و هم در خبر است که آن نایقه دیگر باره برفت و چندان آن قبر
خود را مالید و بنالید تا ببلالکت رسید در خبر است که آن حضرت را وقتی نایقه در زیر پای مبارکش
در کام نهادن گندی می نمود آنحضرت چوب بر گرفت و بان حیوان اشارت کرد آنگاه فرمود اگر نه
هم قصاب بودی اینجا بگردمی و در روایتی فرمود آه از قصاب و دست خویش باز کشید و فضول الهی
مستور است که ابراهیم بن علی از پدرش روایت کرده است که گفت در خدمت علی بن محسین علیهما السلام
حج نهادیم و نایقه آنحضرت در طنی راه کنیدی همی نمود پس با چوب بان نایقه اشارت فرمود آنگاه دست
باز کشید و گفت آه از قصاب و هم مژه دیگر در میان جبال رضوی کنیدی کرد پس آن حضرت

تفصیل آنحضرت

اشاره فرمودن
بنایه با چوب

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ص ۷۹

از علماء الکتاب
 شتر را بنجا بایند و آن چوب را بدان بنمود و فرمود لَنُظْلِفَنَّ اَوْ لَا تَخْلُقَنَّ رَاہَ بَرِکِر و راه بسیار تیرا میزنم
 پس از آن سوار شد و ناکه راه گرفت و از آن پس ابد در طی راه توقف و کند می نخواست از حضرت امام
 جعفر صادق مروست که چون هنگام وفات امام زین العابدین فرارید با سپرش امام محمد باقر علیه السلام
 فرمود اِنِّیْ قَدْ حَجَّتُ عَلٰی نَاۤفِقِیْنِ عِزِّیْ حِجَّۃً فَلَمْ اَقْرَعْهَا لِیُوطِ قَرَعَةً فَاِذَا انْقَعَتْ فَاَدْفِنْهَا
 لَا بِالْکُلِّ السَّبْعِ لِحَمْلِهَا فَانَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم مَا مِنْ بَعْرِیْ یُوقِفُ
 عَلَیْهِ مَوْقِفٌ عَرَفَہُ سَبْعٌ حِجَّ اِلَّا جَعَلَهُ اللّٰهُ مِنْ نِعَمِ الْجَنَّةِ وَبَارَكَ فِیْ سَبْعِیْ
 یعنی من حج بنهاده ام بر این ناکه است کثرت و هرگز یک تازیانه بروی منم رود دنیا و دهره ام چون هلاک شود
 نجاتش در فون کن تا کوشش خوراک در مدکان نشود چه رسول خدا صلی الله علیه و آله منم رود
 هیچ شتری میت که در موقف عرفه ایستاده شود کاهی که هفت حج بر آن نهاده باشند خراکه خدا تعالی
 آن ناکه را از دایمهای بهشت میگرداند و در ناسش برکت میدهد با بجهل چون آن شتر هلاک شد حضرت
 ابی جعفر سلام الله علیه در فونش ساخت و خمره از بجهل آن بجذ در کتاب ارشاد القلوب و لمی مطویر است
 که چنان شد که علی بن الحسین سلام الله علیهما یکی از بندگان خود را که رنجواند او را پانچ نراند آنحضرت
 فرمود چه کار ترا از جواب من باز داشت عرض کرد از عقوبت تو امین بودم فقال اِمِضْ فَاَنْتَ خَرُّ
 لَوْحِبِّ اللّٰهِ تَعَالٰی منم رود براه خویش باش چه تو در راه خدا آزاد باشی در جسد سماء و عالم از بجهل الا
 از علی بن الحسین علیهما السلام مروست که بسوی من حج یعنی کنیف درآمد و در آنجا یکدانه خرمایه بدید بعلام خود
 فرمود نگاه بدار تا بتوبان شوم غلام باز گرفت و تناول نمود و چون آنحضرت از کار تو تشویق داشت
 و بازگشت با غلام فرمود آن خرمایه کجاست عرض کرد فدای تو شوم خرمایه را بخوردم منم رود برو تو که در
 راه خدا آزاد باشی بان حضرت عرض کردند در خوردن این یکدانه خرمایه چه چیز بود که موجب متقی غلام
 قَالَ اِنَّہٗ لَنَا اَکَلْہَا وَجَبَتْ لَہٗ الْجَنَّةُ فَکَرِهْتُمْ اَنْ اَسْمَلَکَ تَعْلَمُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ
 فرمود چون غلام آن خرمایه را بخورد بهشت برای او واجب گردید یعنی بسبب اقرامی که بر نعمت خدا می نهاده
 بهشت او را واجب افتاد و منم کرده داشتم که مردی را که در نوا بهشت است استملک نمایم در کتاب
 سجالات انوار در ذیل حالات مکارم آیات آنحضرت مروست که بنی آنحضرت سلام الله علیه دوه
 مملوک خود را بنجواند و او جواب نداد و چون در دمنه سیم ب ۱۱ با او فرمود ای پسرک من آیا
 صدای مرا شنیدی عرض کرد شنیدم فرمود پس ترا چه بود که مرا پاسخ ندادی عرض کرد از آن که
 بعضی و کرم تو امین بودم منم رود الحمد للہ الذی جَعَلَ مَمْلُوْکِیْ بَاۤمْنِیْ سِیَّاسَ خَدَاۤءِیْ رَاکَ مَمْلُوْکِ
 مرا از من امین گردانید و دیگر از حضرت ابی عبد الله مروست که یکی از غلامان حضرت سید سجاد سلام
 علیہ در شبی سروروی با آنحضرت نهاد و بخران شد که جبه از خرمایه و مطرفی از خرمایه آن ردای از خرمایه

دست با امام مجتهد
 در باب اول

در حج

از زین العابدین
 در حج

در حج

سکال غلامی با آنحضرت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

و مربع و دارای اعلام است و نیز غلامه از خربرتن مبارک داشت و خوشتن را در غالیه اندوده و خوشبو
 ساخته بود آن غلام عرض کرد فدای تو شوم در مثل این ساعت و با چنین آراستگی و هیبت کجا اراده
 فرموده باشی منم مود میخوانم بسوی مسجد جدم رسول خدای شوم و از خدای حورالعین خطبه کنم از ابو جعفر
 علیه السلام مرویست که وقتی پدرم کین از غلامانش را یکت تازیانه نزد چه آن غلام را از پی حاجتی
 فرمان داده وی کار بدرنگ و کندی انکذه دیر باز شد پس غلام بکبریت و گفت یا علی بن الحسین
 خدای را سبکرها مرا از پی حاجت خود امر میفرمائی انگاه مرا مضروب میداری پدرم بکبریت و با من
 فرمود یاتنی بسوی قبر رسول خدا راه برگیر و در آنجا دو رکعت نماز بگذار و عرض کن ای خدا بیامرز علی بن
 الحسین را و از خطای او در روز باز پرس بگذر پس از آن با غلام منم مود برو چه تو آزادی لوجه الله
 ابو بصیر که حضور داشت در حضرت ابی جعفر عرض کرد آن ضرب را آن آزاد کردن کفاره بود آن حضرت
 خاموش شد و جوانی نفرمودند و دیگر از حضرت ابی الحسن علیه السلام مروی است که علی بن الحسین
 علیهما السلام تنی از محلو کانش را نزد پس از آن منزل خود درآمد و تازیانه را بیرون آورد و خوشتن
 برهنه شد و بان محلوک و سبده زر خرید خود که در کف منم بریرت مضروب و مضروب شده بود
 فرمود بزن باین تازیانه علی بن الحسین را وی استماع نمود پس آنحضرت پنجاه دینار با و بیخند حدیث کرده
 که وقتی جاریه از آنحضرت ابرقی در دست داشت و بالای سر آنحضرت ایستاده آب بردست مبارکش
 میریخت ناگاه ابرقی سیفاد و سر آنحضرت را بکشت امام علیه السلام سر مبارک برافراشت جاریه عرض کرد
 و الکا طین الغیظ منم مود خشم خود را فرو بردم گفت و العافین عن الناس فرمود خدای ترا مغفود داشت
 عرض کرد و الله یحب الحسین فرمود بر و تو را در راه خدای آزاد کردم و نیز وقتی کنسیر کی از آنحضرت
 قدحی بزرگ چوپن را که طعامی در آن بود بکشت و از آن که در چهره اش رزدی گرفت آن حضرت
 فرمود براه خویش رو چه تو در راه خدا آزادی و در سجرا لا نوار مسطور است که کی از غلامان آنحضرت
 متونی عمارت صنعت آنحضرت بود و امام زین العابدین سلام الله علیه روزی برای دیدن آن مکان
 تشریف قدم ارزانی داد و چون بکمران رشت فساد و تفسیعی در آن بازیافت و خرابی منم او ان بکمران
 کشت از آنحال در خشم و عقال شد و با تازیانه که در دست مبارک داشت آن غلام را بزد و بر آن کار
 پشیمانی گرفت و چون بمنزل خود باز شد آن غلام را احضار منم مود غلام باید و بکمران شد که آنحضرت
 برهنه است و تازیانه در دست غلام را کمان چنان افتاد که آنحضرت بمی خواهد او را عقوبت فرماید سخت
 بیناک شد آنحضرت علیه السلام دست مبارک بسویش دراز کرد و منم مود هانا از من نسبت ما تو
 کرداری پدیدار گشت که هرگز از چون منی نمودار نگشته و این کار لغزش و هفتوی بود اکنون این تازیانه
 نزد دست قصاص خود از من بازجوی غلام عرض کرد ای مولای من سو کند با خدای هیچ کمان نمیگردم

محبوب عام

تازیانه در غلام خود

ایضا بر دانت بجز

آزاد فرمودن کنیز

سوک که مع صیده

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۴

يَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَوْفَىٰ لَنَا نَسَٰغَالَا بَسَطَ بَيْعَ شَرِكَةٍ يَعْنِي كُنُوِي بِاسْمِكَ كَانِ حُدَايَ
 از هر چه ثوابش زودتر عاید میکرد و معنی و سرکشی از هر شتری عقوبتش زودتر دامن گیر میکرد
 و برای مرد همین عیب بس که در عیوب کسان بخوان باشد لیکن همان معایب را در نفس خویش ننهد
 یا منبشین خود را از آنچه مقصود و معنی در آن مقصورت است آزرده کند یا مردمان را از آنچه خود بر ترکش
 مستطیع نیست بازداشتن خواهد و نیز در انتخاب از تویر بن ابی فاخته مرویت که از حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام شنیدم فرمود فرشتگان هر وقت از مؤمنی بشنوند که در حق برادر مؤمن خود در غیاب یا حضور
 دعای خیر نماید یا او را بخیر یاد میکند میگویند خوب برادر می هستی برای برادر خودت که از هجرش دعا بخیر
 میکنی با اینکه از تو غایب است او را بخیر یاد مینمائی خدای غر و جل مثل هاکم خواستار از بهر او شدی
 با تو عطا میفرماید و تو را شایسته است چنانکه بروی نمودی و ترا بروی فضل و فروزیت و چون بشنوند
 که برادر مؤمن خویش را بدی یا دشمند و بر زبان او دعا نماید با دی میگویند تو برادر می هستی برای برادر خود
 كَفَّ أَيْهَا الْمُنَافِقُ نُونِي وَعَوَزْتِي وَأَرْجِعْ عَلَىٰ نَفْسِكَ وَاحْمَدِ اللَّهَ الَّذِي سَتَرَ عَلَيْكَ
 وَأَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْثَرُ يَعْلَمُ مِنْكَ يَعْنِي أَيَّ كَيْسِكَ ذُنُوبٌ وَمَعَايِبٌ تَرَا
 پوشیده داشته اند و در پیش پنهان خجل و شرمسار نخواسته اند بر ناموس و ذنوب برادر مؤمن نهان و
 و او را در زبانه میگویند و بر نفس خویش از معایب کنان کنایه بان باش و خداوندی را سپاس و ستایش
 بگذار که ترا در پرده محافظت مستور داشت و بر معایب تو پرده برافکنند و از گنوهش آفرید کانت محفوظ
 بداشت و دانه بش خدای غر و جل بر ظاهر و پوشیده و احوال و اطوار بنده خود از تو داناست در
 کتاب سماء و عالم سجارا لا نوار از حضرت امام محمد باقر از امام زین العابدین علیه السلام رویت که امیر المومنین
 صلوات الله علیه فرمود ذَا وَدَّ امْرَأَتَاكَ بِالْصَّدَقَةِ يَا رَانَ وَرَجُورَانَ خُورًا بَادُونَ صَدَقَةٌ دَرَمَانِ كَيْفَ
 و آنحضرت را قانون چنان بود که چون سائلی را صدقه عطا فرمودی از سخت او را بوسید
 بعد از آن اعطای صدقه فرمودی تا سائل سگسته دل یا خجل نشود یا آن نعمت را مبتی محفوظ شمارد
 در خبر است که چون سائلی باستان جود و احسانش روی آوردی امام علیه السلام میفرمود و هر چه
 بَمَنْ يَحْمِلُ زَادِي إِلَى الْآخِرَةِ يَعْنِي مَرْحَبًا بِكَ سَكَنَ كَسَرِ زَادٍ وَتَوَشَّعَ مَرَا بَوِي سَرَايَ جَاوِيَدٍ حَلَّ مِي كَسَدَ
 یعنی اسباب آن میشود که من دست بطا بر کشایم و باین جهت زاد و توشه قبل از وقت برای آخرت
 حل نمایم و آنحضرت را عادت بود که در شبی انبان نان بر پشت مبارک حل میداد و بفقرا و مساکین
 صدقه میداد و آنحضرت میفرمود صَدَقَةُ الْيَتِيمِ طِفْلِي فَضْلًا لَوَيْتِ يَعْنِي صَدَقَةُ بَخَائِي أَتَشْ خُشَمُ حَضْرَتِ
 سجائی را فرو می کشاند اهل مدینه می گفتند تا کاهی که علی بن الحسین علیه السلام فوت نشده بود
 ما از صدقه نهانی بی بهره بودیم وقتی آنحضرت از مردی استماع فرمود که در غیبت کبری سخن

در عیوب عیوبی برای

در صدقه برای

در صدقه از زانو

در صدقه

فی الصدقه

فی ذم ابنت

در شبی

برع دوم از کتاب مسکوه الادب ناصری

از علما کرامت ربیستی سپارد و فرمود **إِنَّكَ وَالْغَنَبَةُ فَإِنَّهَا إِذَا مَرَّ كِلَاهُمَا لَنَا** یعنی دور باش و برپزیر کبر از غیبت را بدین
 چه این صفت خوش و خوراک سکهای جهنم است مکن است که معنی این باشد که در چشم کسانی باشد که غیبت خود را کلماتی بگویند که بگویند که چشم من
 من اخلاق الجاهل که خدمت علی بن الحسین علیه السلام سجده می دانست و چون از بیانش فراغت یافتم سرود
بَارَكَ اللَّهُ هَكَذَا سَمِعْنَا خدایت فردی دهد و برکت عنایت فرماید همانا ما بر همین گونه این حدیث را شنیده ایم
 زهری میگوید عرض کردم لا اذانی حَدَّثْتُ حَدِيثًا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي قَالَ لَا تَقُلْ ذَلِكَ فَلَمْ يَمَنْ
 الْعِلْمُ مَا لَمْ يُعْرِفْ إِنَّمَا مَعْنَى الْعِلْمِ مَا عَرِفَ یعنی هیچ حدیثی لب بخشودم چنانکه تو آن را از من علم هستی پس اینصورت که
 بر معلومات من واقف باشد این علم چه سود و فخری دارد باشد بود این سخن مکن و آرزو ده و نادم باش چه علم آن نیست
 که دیگری شناسد اینها به بلکه معنی علم آن است که دانسته شده باشد یعنی دانستن من زبانی بکندارش تو
 میسر سازد یا اینکه اگر من اشارتی سرودم برای آن بود که علم من نیز بر تو مجهول نماند و وقتی امام
 زین العابدین علیه السلام با مردی فرمود **هَلْ يَدْخُلُ أَحَدُكُمْ بَدَنَهُ فِي كَرِاحَتِهِ أَوْ كِبَرِهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ**
 ما بر نهان غیر از این یعنی آیا هیچیک از شما چنان باشد که دست در آستین یا کمر بر او روی خود کند
 پس برگیرد و هر چه بخوابد چون آید از آن و اجازت طلبد عرض کرد چنین نباشد فرمود پس شما برادران
 همیگری نیستید معلوم باد که از دیگری نیز اینکلام دیده شده لکن تمام آفرینش از او از علم و هدایت این
 انوار مقدسه و اعلام ساطعه علم و هدایت جویند در کتاب خصال از ابو حمزه ثمالی مرویست که امام زین العابدین
 علیه السلام میفرمود **مَا مِنْ خَطْوَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَطْوَتَيْنِ خَطْوَةُ تَسْلِيْمِهَا الْمُؤْمِنُ صَفَاتٍ فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ وَخَطْوَةُ إِلَى ذِي رَحِمٍ فَاطِيعٍ وَمَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ جُرْعَتَيْنِ جُرْعَةُ غَبْطٍ
دَدَهَا مُؤْمِنٌ يَحْلِمُ وَجُرْعَةُ مُصِيبَةٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ وَمَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ
قَطْرَتَيْنِ قَطْرَةٌ دَمٌّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَطْرَةٌ دَمْعَةٌ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لَا يُرِيدُ بِهَا عَبْدٌ إِلَّا اللَّهَ
 عَزَّ وَجَلَّ یعنی هیچ برگرفتن قدمی و برداشتن گامی نیست که در شکار برادران پسندیده تر باشد
 از دو خطوه یکی آن خطوه است که مرد مومن آن سبب صفت ورده را که در راه خدای بسته شده سخت و
 استوار گرداند و خطوه دیگر آن است که بسوی خوشبختی و نسی که قطع رشته خوشبختی کرده باشد برداشته
 شود و هیچ جرعه و نوشیدنی نیست که محبوب تر باشد در حضرت خدای عزوجل از دو حبه یکی فرو
 بردن خشم و غیظ است که مرد مومن به ستیاری نیروی علم و بردباری باز گرداننده باشد و جرعه دیگر
 جرعه ماتم و مصیبتی است که بقوت صبری و سکینایی بر تافته باشد و هیچ قطره نیست که در حضرت ایزد
 متعال از دو قطره پسندیده تر باشد یک قطره خونیت که در جاد فی سبیل الله ریخته شود و یکی قطره
 اسک چشمی است که در تاریکی شبنم نشود و آن اسک از بیم خدای و یاد ایزد و وسعای باشد و مقصودی
 دیگر در آن نباشد و هم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است که رسول خدای

من اخلاق فی مرتب
 الاخره

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ماصر

از عمل الکلمات

و سرور است در دل بنده گرفته ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین روایت کند که فرمود
 مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَمَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَأٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحَى الْخَوْرِ
 یعنی هر کس بخوراند و از جوع کسی برساند بنده مؤمن را خدایش از میوه های بهشت بخوراند و هر کس سیراب
 کرداند و بیاشاماند و از صدمت تشنگی برساند بنده مؤمن را خدای او را از شراب خالص و ویرانه ها
 که شیشه و ظرفش را از شکست مخوم کرده باشند بیاشاماند یعنی از شرابی که بوی مشک دهد و نیز فرمود
 مَنْ كَتَبَ مُؤْمِنًا كَلَّمَ اللَّهُ مِنَ الثَّيَابِ الْخَضِيزِ هَرَسَ بِنْدَةُ مُؤْمِنٍ رَأْسًا مَبِيشًا خَدَايْشَ مِنْ جَاهِ سَهْ
 سبز بهشت پوشاند و در حدیث دیگر فرمود لَا يَزَالُ فِي خَمَانِ اللَّهِ مَا دَامَ عَلَيْكَ سِلْكٌ یعنی هر کس
 مؤمنی را بپوشاند همیشه در حفظ ضمان خدای است مادامیکه سبک و خطی بر تن داشته باشد در کتاب
 روضۃ الانوار از حضرت سید الساجدین علیه السلام منقولست که فرمود حق همسایه تو آن است
 که چون ناپدید نباشد از وی نگاهبانی کنی و چون آشکار است با وی بینگی و خوبی کرانی و او را
 و ملا و از بزرگ بداری و اگر دستی بروی من و دایم او را یاری کنی و پرویش و جستجوی کنویش و سیکنی
 و اگر در وی کنویش و بدی باز پنی از وی پوشیده داری و باز زانی و بروی پنهان کنی و اگر
 بر پیشکونه پذیرای پذیرد و اندر ز تپشود در میان خود و او پند و بجای آری و هنگام سختی او را باز کند آری
 و لغزش او را فرو سپاری و کنه او را بروی بخشائی و با وی بینگی و کنوئی زندگانی و رفتار کنی
 و دیگر مفسر ماید که سر او از زن است که بدانی خدای بزرگ او را اسباب آسایش و محالست تو
 کردانیده پس بدانی که نعمت و نیکی و ناز و خواسته است از سوی خدای حجبان با تو پس کرایه
 بداری و نرمی کنی با او و اگر حقد حق تو بروی بایسته تراست اما او راست بر تو که بروی بخشایش آوری
 چه دستگیری است مر ترا و او را بخورانی و میوشانی و هرگاه نادانی کند از وی در کدزی و خدای
 عز و جل در قرآن مجید فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَأَهْلِبْ كُنُوزَ عَالَمِينَ
 ای مردم میکسند او رسول گرویداید و بدین خدای ایمان آورده اید نگاهدارید خود و کسان خود را
 از رنج و شکنج آتش پس گروندگان را بایست که زمان خود را در گش و آیین امور کار باشند و ایشانرا
 از عذاب روز باز پسین بنبیایک نمایند و تمامت آداب و فرائض و سنن ایشان باز نمایند و در این

شرب طعام و مؤمن

ثواب کسای مؤمن

کلمات آنحضرت در حق همسایه

عقبت امام علیه السلام در باب تقوی

مقام بحب مناسب چنان است که با ایشان به نرمی و ولایت روی نماید و برادر یک
 و عیسایان و ز و سر انجام باتشیران چار شود و حقیقت اینست که ختم دایان شود از شما خواهند

و کرا داب امام زین العابدین علیه السلام
 در بعضی امورات

در باب عبادت

باید دانست که اگر کتاب تمامت محتات و جتناب از تمامت سینات و حفظ دین و آئین

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

حضرت ذی النور و رسول مؤمنان و دیدن الهی سلام الله علیه است پس اختصاصی ندارد و شرح
و بیانی شاید لکن از آنجا که نظر مصالح وقت و استعداد زمان هر یک ازین شمع محل آفرینش بهره صفات
و ظهور بهره آداب متظاهر میشدند تا فلین آثار و کدازندگان اجازت و سع و طاعت عنوان و شایسته
نمایند و گرنه هر چه هست همه دارند و بیرون ایشان هر که را هر چه راست بطفیل وجود مبارک ایشان است
و این انوار مقدسه جامع تمام صفات حسنه و آداب ستودهنده است که کمی را صفتی ممدوح باشد که
در آن کمی نباشد و اگر در دیگری بروز بخند محض اقتضای وقت و زمان است از ابو حمزه ثمالی مروی است
که روزی بر در سرای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بودم چون آنحضرت خواست از باب سرای
بیرون شود فرمود **بِسْمِ اللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ** و فرمود ای ابو حمزه چون شده خواهد از
سرای بیرون شیطان با وی و چارسی کرد و چون گوید بسم الله آن دو فرشته که بروی موکل میشدند
کفایت یعنی از شر شیطان برآسودی و محفوظ ماندی و چون گوید آمَنْتُ بِاللَّهِ گویند هدایت شدی و چون گوید
تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ گویند وقت یعنی از آفات و بلیات نگاه داشته شدی و ایوقت شیطان دور می میگردد
و اینها با هم میگویند ما را چه کار است با کسی که کفایت کرده شده و هدایت کرده شده و نگاه داشته شده
باشد آنگاه آنحضرت فرمود **اللَّهُمَّ إِنِّي عَرَضْتُ لَكَ** یعنی ایجای عرض خویش را با تو سپارم پس از آن
با من فرمود **بَا أَمَا خَيْرٌ أَنْ تَرَكَ النَّاسَ لَوْ بَرَكُوا لَكَ وَإِنْ دَفَضْنَاهُمْ لَوْ بَرَفَضُوا لَكَ** یعنی ای ابو حمزه
همانا اگر تو از مردمان کناری جوئی و از ایشان دست باز کنی ایشان از تو دست باز ندارند و اگر تو
ایشان را دور داری ایشان ترا هتختند و از عرض تو چشم پوشند عرض کردم پس تدبیر کار من چیست فرمود
اعْظِمْنِي عِزَّتِكَ لَوْ فَرَّقَكَ وَقَاتِلَكَ یعنی باز که از عرض خود را با ایشان برای روزی از مندی
و میزانی خودت یعنی برای روز قیامت ذخیره کن و در مقام مکافات و مجازات مباش و از آن بیاب
و گوهشی که بر تو فرود میآورد چشم پوش و باین تقریب در حدیث ابی در واء در کتاب مجمع البحرین شیخ
طبری علیه الرحمه وارد است **إِنْ عَرَضْتَ لِي لَوْ فَرَّقَكَ** یعنی هر کس ترا عیب و گوهش کند در صد
کیفر مباش و این کردار را بر ذمت او برض کبد از تار و ز قیامت ترا بکار افتد در جلد چهارم در کتاب
سجرات الانوار مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام هنگام تناول طعام این دعا قرائت
فرمود **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَفَّأَنَا وَكَفَّنَا وَأَبْدَنَنَا وَأَنَا وَأَتَمَّ عَلَيْنَا وَافْضَلَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
بَطَّعَ وَلَا يَطْعَمُ** یعنی سپاس خداوندی را که ما را بخوراند و بپاشد و بپوشد و بپاکد کفایت فرمود و ما را به
حال پناه داد و بر ما انعام و فضل فرمود سپاس خداوندی را که میخورد لکن هیچکس او را اطعام ننهد و چون
خون طعام در حضور مبارکش مینهد عرض میکرد **اللَّهُمَّ إِنِّي هَذَا مِنْ مَنِّكَ وَمِنْ فَضْلِكَ وَعَطَايَكَ فَإِنَّكَ
لَنَا فِيهِ وَسْوَغُنَا وَلَذُنَّا خَلْقًا إِذَا أَكَلْنَا هُوَ دَبَّ حُنْجَا حَالِيهِ دَذَنُكَ فَاحْسَنَ اللَّهُمَّ**
وَأَجَلْنَا

سخن حضرت امام زین العابدین علیه السلام

در حدیث کتبی

در حدیث کتبی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۷

از علما الکرام

وَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ خُذُوا مِنْ نِعْمَتِ اَزْمِنْ تَوْاحِشَانِ تَوْاضِلْ وَعَطَاءُ تَوَاسُتِ هَسْ بَرَكْتَ
 وَفَرَوْنِي دَر آن عطا فرمای و بر ما کو ارا بار و بر شکر آن و شکر طعامی از پس طعامی دیگر موفق گردان و چون
 خَوانِ طَعَامِ رَا بَر مِیدَاشْتَنْدَ قَرَأَتْ مِیفرمود و الحمد لله الذی جعلنا فی البر و الخیر وَدَعَانِ الطَّيْبَا
 وَفَضَّلَنَا عَلَی کَثَرٍ مِنْ خَلْقِهِ تَفَضُّلاً سَپَاسِ خُذُوا مِنْ نِعْمَتِ خُذُوا مِنْ نِعْمَتِ خُذُوا مِنْ نِعْمَتِ خُذُوا مِنْ نِعْمَتِ
 طِیْبَاتِ زَمِینِ بَر خُور دَارِ فَرَمُود و بر بیشتری از آفرید کاش فضل و فرونی داد و اید عای مذکور با حلاف
 عِبَارَتِ بِامِیرِ المَوسِیْنِ عَلِیهِ السَّلَامُ مَسْنُوبُ اسْتِ و الله اعلم و اتم در انتخاب مسطور است که امام
 زَینِ العابدِیْنِ عَلِیهِ السَّلَامُ مِیفرمود و لا تُنْکَوا الْعِظَامَ فَإِنَّ الْجَنِّ فِیْهَا نَضِیْبٌ فَإِنْ فَخَلْتُمْ ذَهَبَ مِنَ
 الْبَلَدِ فَخُذُوا مِنْهُ وَتَنَاوَلْ کُوشْتِ اسْتِخَانِ زِیَادَه مَبَالِغَه مَکْنِیْدَه چَیْثَانِ رَا دَر اسْتِخَانِهَا نَضِیْبٌ اسْتِ
 و اگر چنین کنید و بجز در آن بر جای نگیرد چیزی که از آن بهتر باشد از خانه می رود در کانی مذکور است
 که حضرت امام زین العابدین علیه السلام مردی را که مری یعنی خرما فروش باشد و شب داشتی چه رسولی تیرا در شب است
 چنانکه از ابو عبدالله مرویت که هر کس طعامی در حضرت رسول است پیش میبرد که آن صرا باشد چنانکه آنحضرت ابتدا با گل مری
 فرمودی در سجرات الانوار از هشام بن سالم مرویت که امام زین العابدین علیه السلام انکور را خوش میداشت
 و در روزیکه روزه داشت چون هنگام افطار باز رسیدی سخت چری که ام الولد در حضرتش مش گذرانیدی
 خوشه انکور بود و چون صدای سالی بلند شدی آنحضرت آن انکو به کذاشت پس ام ولد پوشیده آن انکور را برانگیختی
 امام علیه السلام بکذاشت و هم سالی دیگر آمد و بدو عطا فرمود و ام ولد بهمان طریق دیگر باره بست
 و اینکار سه مره بدانگونه بکذاشت و در دفعه چهارم به تناول آنحضرت نایل گشت در کتاب از حضرت ابی عبدالله
 علیه السلام مرویت که چون علی بن الحسین علیهما السلام در اقامت حج خواستی قربانی پیش گذرمانیدی
 و بکشند و کار در ابدست کوهی میداد و آنوقت مردی دست کودک را بر میزد و فریاد میزد و فریاد میزد از حضرت ابی عبدالله
 سلام الله علیه از تقسیم کوشی از کوهی که در عید اضحی میکشند سؤال کردند فرمود علی بن الحسین و ابو جعفر
 علیم السلام را قاتون آن بود که یک ثلث قربان را به سیکان صبه قد میدادند و یک ثلث را بایین و
 یک ثلث آخر را برای اهل بیت نگاه میداشتند و دیگر در کانی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویت
 که علی بن الحسین سلام الله علیهم چون در اقامت حج به حجر میرسید قبل از آنکه بیزان و نادران برسد سب سارک
 بند میکرد و عرض میزد اللهم ادْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَهُوَ یَنْظُرُ اِلَیَّ اَجْرِنِی مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ
 وَعَافِنِی مِنَ الشَّغْمِ وَارْزُقْنِی مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْرَاعْنِی شَرَفَقَةِ الْجَنِّ وَالْاِنِّ
 وَشَرَفَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ و دیگر در کتاب مذکور مسطور است که مردی در خدمت علی بن الحسین
 علیه السلام شد فرمود از سفر حج مراجعت کرده باشی عرض کرد آری فرمود بیج میدانی برای مردی
 که حج نموده باشد چه مقام و فضیلت می باشد عرض کرد ندانم قال مَنْ قَدِمَ حَاجًّا وَطَلَفَ بِالْبَيْتِ وَ

دعای بعد از نماز

نهی از عظام

مسئله حضرت
تبر و تری

مسئله حضرت
انکور

در سجرات الانوار

تبر و تری

دعای وقت
حج و زیارت

در شب و روز

احوال حضرت سید الباقین علیه السلام

صَلَّى وَكَتَبَ كِتَابَ اللَّهِ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَمِائَتِي سَبْعِينَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَدَفَعَ مَوْهَبًا عَامًّا
 لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ رَجْوَةٍ وَشَفَعَهُ فِي سَبْعِينَ أَهْلًا بَيْنَ قَضَى لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَاجَةٍ وَكَتَبَ
 لَهُ عِزُّ سَبْعِينَ أَلْفَ رَقَبَةٍ ثَبَتَ كُلُّ رَقَبَةٍ عَشْرَةَ أَلْفٍ دِينَارٍ مِنْهُ مَوْهَبٌ
 بَرَجَ شُودٍ وَدَرَّ خَانَهُ كَعْبَةُ طَوَافٍ دَهْدٍ وَدَوْرَكَتِ نَازِكَةٌ دَرْدَنَ دَرْمَانَةِ اَعْمَالِ او هَمْدَادِ هَزَارِ حَسَنَةٍ بَنُو سِيدِ
 وَهَمْدَادِ هَزَارِ سَيِّئَةٍ اَزْمَانَهُ كَرْدَارِشَ مَحْمُودِ وِبِرَايِ او هَمْدَادِ هَزَارِ دَرَجَةٍ بَرَكَشَدِ وَدَرْمَقَادِ اِلْ خَانَهُ شَفَاعَتِشَ رَا
 بِيذِيرِدِ وَهَمْدَادِ هَزَارِ حَاجَتِ او رَا بَرِآوَرْدِ وَهَمِ بَرَايِ او ثَوَابِ آزَادِ كَرْدَنِ هَمْدَادِ هَزَارِ سَبْدَه بَنُو سِيدِ كِه قِيَمَتِ
 هَرِكِ دَه هَزَارِ دَر هَمِ بَاشَدِ وَهَمِ دَر كِتَابِ كَافِي اَز حَضَرَتِ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ اَز عَلِيِّ بْنِ اَحْمَدِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ رُوحِي اَتِ
 كِه مِيفَرِ مَوْهَبِ اَزْوَاجِ السَّلَامِ عَلَيَّ الْحَاجِّ وَالْمُعْتَمِرِ مَصَافِيهِمْ قَبْلَ اَنْ يَخْلَطُوا لَطَامُ الدُّنْيَا مِيسِنِ
 پِشْتِ كِيرِدِ وِبَا دَر بَ خَوْنِدِ سَلَامِ وَ مَصَافِيهِ اَنَا كِه اَقَامَتِ حَجَّ وَ عَمَرَه نَمُودَه اَز پِشْتِ اَزَا كِه بَجَرْدِ مَعَاصِي وَ غِبَا
 ذُنُوبِ آلا شِ كِيرِنْدِ وَاَزِ اِنْ خَبَرِ مَعْلُومِ مِكَرْدِ دَكِه مَرْدَمِ حَاجِ تَا بَنَاجِي مَحَبَّتِ وَ مَخْلُوطِ نَشُونْدِ كَنَانِ كَدِشْتِه اِشَانِ
 بَتَمَاسَتِ آمَرِ زِيَدِه وَ مَغْفُورَاتِ چَا كِه دَر حَدِيثِ حَضَرَتِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَارِدِ اسْتِ كِه حَاجِي اِنْ
 بَرَسَه حَالَتِ هَسْتَنَدِكِ صَفِ اَز آتِشِ نَجَاتِ مِي يَابَنْدِ وَ صَفِي اَز كَنَانِ خُو بَسِيرِدُنِ شَلِ حَالَتِي كِه دَر
 رُوزِ تَوَلَّه اَز مَادِرِ دَاسْتِ وَ صَفِ سِتَمِ حَاصِلِ وَ بَهْرَه اِشَانِ اَز اَقَامَتِ حَجَّ هَمَانِ اسْتِ كِه دَر اِلْ دَالِ
 مَحْفُوظِ مِیَا نَدِ وَاِیْنِ سَبْتِ تَرِیْنِ حَالَتِي اسْتِ كِه شَخْصِ حَاجِ بَا خُو مِیَا وِرْدِ دَر مَصْبَاحِ كُفَعِي مَسْطُورَاتِ كِه هَر رُزِ
 حَضَرَتِ سَبْجَا وِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ بَصْرَجِ بَرِوْنِ شَدِي اَز بَهْتَرِیْنِ وَ پَسَنْدِیْدِه تَرِیْنِ زَادِ وَ تَوَشَّه اَز لُزِ
 وَ سَكْرِ وَ سَوِیْقِ مَحْمُصِ وَ مَحَلِّ بَا خُو بَرِ مِیْدَاسْتِ وَ هَمِ دَر كَافِي اَز حَسَنِ بْنِ عَلِي بْنِ عَسَمَرِ بْنِ عَلِي بْنِ اَحْمَدِ بْنِ
 عَلِي بْنِ اَبِیْطَالِبِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ اَز حَضَرَتِ اِمَامِ مُحَمَّدِ بَاقِرِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ رُوحِیْتِ كِه فَرْمُودِ پِدَرَمِ عَلِي بْنِ اَحْمَدِ بْنِ
 عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ رَا قَانُونِ اَنْ بُوْدِ كِه بَرِ قَبْرِ مَبَارَكِ مُغَمِّرِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ تَوَفَّی مِیْمُودِ دَر بَرِ آخِرِ حَضَرَتِ سَلَامِ
 مِیْفَرِ سَادِ وَ شَهَادَتِ مِیْدَادِ كِه بَلِیغِ رِسَالَتِ فَرْمُودِ وَ بَا نِجَه وَ اَنَا كِه اَوْرَا حَاضِرِ بُوْدِ دَعَا مِیْفَرِ مَوْهَبِ وَ مِی خَوَانْدِ
 تُمْسِنْدُ ظَهْرَهُ اِلَى الْمَرْقَةِ الْخَضْرَاءِ الذِّقْفَرِ الْعَرَضِيِّ تَابِلِي الْأَرْضِ وَ اَز اِیْنِ عِبَارَتِ خَیَانِ بَا زِ نَمُودِه مِی شُودِ
 كِه دَر اِنْ اَوَقَاتِ كِه بَرِ فَرَازِ قَبْرِ مَطْهَرِ مِیَانِ عَمَارَتِ وَ كَبَنْدِ وَ بَارِ كَا هِي بَنُودِه سَكْتِ وَ سَتُوْنِ مَحْفُوضِ بُوْدِه كِه اَنْ حَضَرَتِ اَنْ مَكْنِ مِیْدِ
 وَ اَنْوَقَتِ اَنْ قَبْرِ مَبَارَكِ تَشْتِ مَحَبَّتِ وَ پِشْتِ خُو دَر اَبْقَرِ تَحْتِ مِیْدَادِ وَ رُوسِ بَقِیْلَه مِكَرْدِ وَ اِیْنِ كَلِمَاتِ
 بَرِ زَبَانِ مَبَارَكِ اَللَّهُمَّ اَلَيْكَ اَلْحَاجُّ ظَهْرِي وَ اِلَى قَبْرِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُوْلِكَ اسْتَنْدْتُ ظَهْرِي وَ اِلَى
 الْوَبْلَةِ الَّتِي رَضِيتَ لِحُدُودِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَقْبَلْتُ اَللَّهُمَّ اِنْ اَصْبَحْتُ لَا اَمْلِكُ لِنَفْسِي خَيْرًا اَرْجُو وَلَا
 اَدْفَعُ عَنْهَا شَرًّا مَا اَحْذَرُ عَلَيْهَا وَ اَصْبَحْتُ اَلَا مَوْسِيْدُكَ فَلَا ضَعْفَ اَفْقَرُ مَعِي لِئِنْ لِيَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرِ
 فَخْرٍ اَللَّهُمَّ اَرْدُدْنِي مِنْكَ بِخَيْرِ فَاَنَّهُ لَا رَادَّ لِفَضْلِكَ اَللَّهُمَّ اَعُوْذُ بِكَ اَنْ يَبْدَلَ اِسْمِي اَوْ يُغَيِّرَ حِمْمِي
 اَوْ يُزِيلَ نِعْمَتَكَ عَنِّي اَللَّهُمَّ كَرِّمْنِي بِالْثَقْوَى وَ جَمِّلْنِي بِالنِّعَمِ وَ اَعْمُرْنِي بِالْغَايَةِ وَ اَرِزْنِي شُكْرَ اَنْفِعَةٍ

وَبَا دَر سَلَامِ كَرِيمِ حَاجِ

وَبَا دَر سَلَامِ كَرِيمِ حَاجِ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصر

۸۹

از علماء الکلمات

یعنی ایخداى همانا پشت من بر حمت تو پناه بده و فقیر محمد بنده تو در رسول تو اتکال و اتکا جوینده است و بدان
 قبله که تو برای محمد صلی الله علیه و آله مرضی داشته روی میکنم ایخداى همانا من بامداد کرده ام در آن حالت
 که مالک و قادر نیستم برای نفس خویش آن خیر و خوبی که امید دارم و آن سیر و نذارم که دفع نمایم از نفس خویش
 آن شر و گزند را که بر نفس خود از آن بپایم که همانا از مژده امور و محار کار با همه بخله در دست قدرت و توانایی
 تو است پس هیچ فقری و نیازمندی از من فقیر تر نیست همانا من آنچه نازل شد مائی بسوی من از خیر و خوبی
 فقیر و نیازمندم ایخداى مرا بجز و خوبی از پیشگاه رحمت خود باز گردان چه هیچ چیز باز دارنده فضل تو نیست
 ایخداى سپاه میجویم تو از اینکه نام من دیگر کون یا جسم من دیگر سان نمائی یا نعمت خویش را از من زایل گردان
 ایخداى مرا بقوی و پرهیزکاری کرم و کرامی بدار و نعمتهای خود جمیل فرمائی و عافیت مخوف و بکرامت رفیق گردان
 را قلم حروف گوید در موقعی ازین کتاب معنی فقر اشارت رفت و اینکلام معجزار تمام و دلیل استوار است بر آن
 مذکورات چه اینکه امام علیه السلام میفرماید یکچکس از من فقیر تر نیست البته نه از روی کراف و مبالغه است
 چه کلام الله علیهم السلام ازین شواهد مصون است و اگر معنی فقر را موافق ظاهر حل کنیم هرگز درست نیاید
 چه اولاً این فقر و فاقه ابداً در این انوار مقدسه راه نمیکند زیرا که مالک دنیا و آخرت و تمامت مخلوق هستند
 و استغنائی جمله آفریدگان بوجود ایشان و اشارت و اراء ایشان است و تقسیم ارزاق و ارواح و انوار
 و قبض و بسط تمامت اشاء با جازات ایشان باشد و میکائیل و اسرافیل و جبرائیل و عزرائیل علیهم السلام
 که در حقیقت هر یک راتق و فائق رکنی از ارکان مدار عوالم خداوندی هستند همه تابع او امر و نوای این انوار
 ساطعه مقدسه اند بلکه وجود آنها و زندگانی آنها با اشارت ایشان است و افقار و استغنی و توانگری و نیازمندی
 و انتصار و انکسار همه از ایشان میباشد و اگر بخواهیم بر صورت ظاهر تاویل نمایم درست نیاید چه در آن زمان
 آنحضرت بیشتر فقر را رعایت میفرمود و بسیار کسان را با اهل و عیال چنانکه اشارت رفت از خویشان رزق
 و روزی میرسانید و بخله و طیفه خوار خوان انعام و احسان آنحضرت بودند و هم آن حضرت رازهای متعدد
 در سبای بود و لباسهای خربزن مبارک میآراست و اصحاب خویش را بذل احسان و انعام میفرمود
 پس چگونه میتواند مصداق این معنی باشد بلکه این فقر اشارت بآن مرتبه فقر است که پیغمبر خداى را زینت
 و فخر است و اینکه میفرماید از من فقیر تری نیست اشارت باین است که در این زمان که من حجت خداوند
 زمین و آسمان هستم و بر تمامت مخلوق مقدا و امام میباشم این فقر و این مقام مفاخرت بحسب بهره
 من است زیرا که یکچکس شایسته این مقام خربزن نیست چه از برای وجود من بحسب از وی بصیرت تامه
 مستقر و منقربا دراک این مراتب اند و من از همه حجت و از همه حیثیت فانی فی الله هستم و دارای هیچ غنیمت و
 هست از دست و من آنچه خواهم از و طلبم و من آنچه ان و وجودی هستم و خداى آنچنان ظرفیت
 در من نهاده که هر نوع افاضتی در من شود طاقت استفاضه دارم لکن دیگران را این توانایی

تحقیق در کلام
 امام علیه السلام

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۰

و این ظرفیت و استعداد و قابلیت باشد و این مسئله چنان است که مثلاً بحر محیط را هر چند ابرها فرو گیرد و بارانها بیارد و رودخانهها در آن جاری کرد و همچنان فریاد العطش از آن بر عیان آسمان میرسد لکن در نهایت کرم مشکو که قطره اگر فرو شود منع نمود و وجودش پر جوش و خروش کرد و چنان از استقامت و استغنا گیرد که هرگز در طلب افاضت مبادرت ننجد و هرگز از فقر و فاقه یاد ننماید با اینکه عین افتقار و امکان و دشواری هزاران نیازمندی و در یوزگی و پیاپی است از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مرویست که حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام بیچ سفری روی نمیکند اشت مکر با جماعتی از رفقا که آنحضرت را بمقام و منزلت نشاند و چون با ایشان راه بر میگرفت پیمان استوار میفرمود که خدمت رفقا و همراهی که بآن محتاج باشند با آنحضرت حواله باشد و چنان افتاد که هنگامی با قومی سفر کرد و از مسلمانان مردی که آنحضرت را از سخت شناخته میداشت آنجناب را بدید و با بنحاحت گفت بیچ میدانید با کدام کس همفرستید گفتند اینم گفت همانا این بزرگوار علی بن الحسین سلام الله علیهماست چون بشنیدند بیکدیگر از جای برخاستند و در خدمتش هجوم آوردند و بسی دست و پا پی مبارکش بوسیدند و عرض کردند ای پسر رسول خدای صلی الله علیه و آله همانا اراده منبرمودی که ما ندانست در این حضرت از دست و زبان جبارتی بوزیم و آتش دوزخ در اقیتم و ابد الله هر تباہ شویم چه چیز ترا بر اینکار داشت فرمود از آنکه من وقتی با بریکه مرا میشناختند همفر بودم و ایشان برای خوشنودی رسول خدای صلی الله علیه و آله بر من نرسد و از آنکه مستحق بودم با من بطوفت و عطیت رفتند ازین روی بیم داشتم که شما نیز با من بآنگونه معالمت بورزید پس پوشیده داشتن امر خود را و دست برداشتم در کتاب عیون از حضرت امام جعفر صادق مرویست که فرمود از حضرت امام محمد باقر از کیفیت نماز گذاشتن در سفر پرسش کردند فرمود پدرش امام زین العابدین علیهم السلام در حال سفر نماز را بقصر او امین فرمود در اصول کافی از ابو حمزه ثمالی مرویست که علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود لَإِنْ أَدْخَلَ الشُّوقَ وَبَعِیَ دَازِهِمْ إِنَّا نَاعِلُ الْعِبَادِ لِحَمَاةٍ وَقَدْ قَرَأُوا إِلَیْهِ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَتَقَبَّلَ حَبِیَّةً عِنِّیْ

و در همین چند سطر باشد که از بهر عیال خوشتن در بهای کشت دهم کابی که ایشان سخت میل بکشت باشند و ما را محبوب تر باشد از اینکه ملوک را آزاد کرده باشیم و هم در اصول کافی مسطور است که علی بن الحسین سلام الله علیهما چون صبح درآمدی در اول باداد برای تحصیل رزق بیرون شدی عرض میکردند یا بن رسول الله بکجا میروی میفرمود تا از بهر عیال خود صدقه بدست کنم غرض میگرداند آیا تو در تحصیل صدقه باشی فَاَلَمْ يَنْ طَلَبَ مِنَ الْحَلَالِ فَهُوَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى صَدَقَ عَلَيْهِ هَرَسَ از مری حلال روزی بیاید همانا از جانب خدا صدقه است بروی معنی سعادت یافتن تحصیل رزق حلال چنان است که خدای بروی صدقه بناده باشد در جلد سماء و عالم سجاد را لا نوار مسطور است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود كَانَ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

محبوب عام

آداب فی السفر

نماز آنحضرت در سفر

در رعایت اهل و عیال

آداب تحصیل رزق

در اقامت نماز

ربع دوم از کتاب سکوۀ الادب ماصریه

۹۱

از علما

اِذَا رَأَى شَيْئًا مِنْ الْخَيْرِ فِي مَنْزِلِهِ مَطْرُوحًا وَلَوْ قَدْ زَمَّاجَةً التَّمْلُكُ نَفَضَ قُوَّتَ أَهْلِهِ بِقَدْرِ ذَلِكَ
یعنی پدرم علی بن محسن را علیهما السلام قانون آن بود که هر وقتی که چیزی از آن را در منزل خود افتخده
و مطروح میدید اگر چند آن مقدار بودی که مورچه باز کشیدی به آن مقدار از رزق و روزی اهل خویش
بجاستی و هم در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مرویت که چون در حضرت علی بن محسن صلوات الله علیهما تشریف
جستم غرقه بخاست و غرقه و غرقه معنی و ساده کوچک و نهالین زمین است با جمله غرقه را بکنند و من بر آن
بر نشتم آنگاه ماده از بهر من حاضر کردند که بچوقت مانندش ندیده بودم پس با من سرمود تا ول کن من
کردم فدای تو شوم حیت ترا که تناول نمیرمائی سرمود من صالم اهتم و چون شب فراسید سر که وزیت
بیاوردند و آنحضرت از آنجمله فطام سرمود و هیچ از آنکه از بهر من بیاوردند در حضرتش حاضر نکردند
و هم در انتخاب از حضرت امام رضا از آباء کرامش از علی بن محسن سلام الله علیهم اجمعین مرویت
شَبَّانُ مَا دَخَلَ جَوْفًا إِلَّا أَفْسَدَهُ وَ شَبَّانُ مَا دَخَلَ جَوْفًا إِلَّا أَصْلَحَهُ فَأَمَّا اللَّذَانِ يُصْلِحَانِ جَوْفَ
بْنِ أَحَدٍ فَالْزُّمَانُ وَالْمَاءُ الْفَاتِرُ وَأَمَّا اللَّذَانِ يُفْسِدَانِ فَالتَّجَبُّنُ وَالْفَقْدُ بِدُ عِیْنِ
دو چیز است درون هیچ سگی نشود بکمر اینکه فاسدش کرداند و دو چیز است که درون هیچ جوفی نشود جز آنکه
اصلاحش نماید اما آن دو چیز که جوف و معدۀ ابن آدم را اصلاح نمایند انار و آبی است که از برودت
بسخت میل نموده باشد یعنی آب نیم گرم و اما آن دو چیز که جوف آدم را فاسد و تباه میکند اندام غیر
و گوشت خشکده که نه است در کتاب عیون از علی بن محسن سلام الله علیهما مرویت که دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَحْمُورٌ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِ الْغُبَيْرِ عِیْنِ
رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی بن ابیطالب علیه السلام در آمد کاهی که امیر المومنین تب داشت
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهر من سرمود و دیگر در کتاب عیون از حضرت امام زین العابدین
علی بن محسن سلام علیهما ما ثور است که حضرت ابی عبد الله محسن بن علی صلوات الله علیهم سرمود
إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا أَكَلَ الزُّمَانُ كَثِيرًا
أَحَدًا فَيَقُولُ فِي كُلِّ دُمَانَةٍ حَبَّةٌ مِنْ حَبَاتِ الْجَنَّةِ عِیْنِ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ
عباس میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت انار تناول میکرد و یا بچس در خورد
آن شریک میناخت و میفرمود در هر انار یکدانه از دانه های نار بهشتی است در فروغ کافی مطو است
که علی بن محسن علیهما السلام را قانون آن بود که چون خواستی باز وجه خویش در آمیزی در بار
فرومی بت و پرده با آویخته داشتی و خدام را بیرون شدن فرمودی در کتاب سار و العالم حضرت
امام محمد باقر از پدرش امام زین العابدین علیه السلام مطو است قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِذَا كَانَ بِأَحَدِكُمْ أَوْجَاعٌ فِي جَسَدِهِ وَقَدْ غَلَبَتْهُ الْحُمَةُ فَغَلَبَتْهُ بِالْفَرَّاشِ سرمود امیر المومنین

در خل و زیت

در زمان و توتو

و چین

فاده خوردن
سجده

ثواب خوردن
انار

آوردن فی المباد

فرا بهشت

احوال حضرت سید الباقین علیہ السلام

۹۲

علیہ السلام میفرماید هر وقت کیتن از شمارا وحی و دردی در بدن پیداید و حرارت بروی چسبکی نبوده باشد موهوب عام پس برچین کس فراش لازم است با حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه عرض کردند یا بن رسول الله فراش چیست قَالَ غُشَّاءُ الْبُتَّةِ فَانَّهُ يُنْكَدُ وَيُطْفِئُ منموده و تصور از فراش مباشرت با زمان است چه مجامعت و مباشرت اسباب سنگین حرارت و التهاب بپیریه و رخ میگرد و در قاموس الله مرقوم است فراش بکبر معنی زوج است و دیگر در کتاب مذکور از ابوالصباح مسطور است که گفت از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه سؤال کردم که کودکان را میتوان از ذهب حلیه ساخت فقال كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِحُلِيِّ زَيْنَةِ وَنِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ الْفَتَنِ منمود علی بن الحسین سلام الله علیهما منبر زندان و زمان خود را از زور سیم حلیه میفرمود در کتاب سخنج العارفين از حضرت امام زین العابدین علیہ السلام منقول است که عتیق در آن هنگام که حضرت موسی علی نبینا و علیہ السلام در طور سینا در حضرت کبریا مشغول مناجات بود از نور الهی آفریده شد و خدایتعالی فرمود قسم بذات خودم که عذاب نخواهم کرد و دستی را که عتیق در آن دست باشد و محبت در دل او باشد از جلی پرشش بگردند پوشیدن خنر چگونه است گفت زبانی ندارد زیرا که علی بن الحسین علیهم السلام در زمستان عجمی خنر بر تن مبارک می آراست و در فصل تابستان بفروش میرسانید و بهای آنرا تصدق میفرمود و میگفت اِنْجَبَ لَا تَسْتَجِبُنِي مِنْ رَحْمَتِي اِنْ اَكَلَ ثَمَرٌ قَدْ عَبَدْتُكَ اللهُ فَبِئْسَ مَعْنَى مَا اَرَزَمَ هِيَ اَيُّدٍ اَزْ بَرٍّ و دکارم که بهای آن جامه را که خند ایرا در آن عبادت کردم در کمال و مشروب خود مصروف دارم سلیمان بن رشید از پدرش روایت کرده است که علی بن الحسین سلام الله علیهما را در حالتی بخران شدم که ذراع سیاه و طیلیانی از رزق بر تن مبارک داشت و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویت که علی بن الحسین صلوٰة الله علیهما خنجر که پنجاه دینار بها داشت و منظر فخر که قیمتش پنجاه دینار بود می پوشید و هم در روایتی قلنوه از خنر نیز داشت و این آیت مبارک قُرْآنَتِمْ مِیفرمود من حَسْرَةً زَيْنَةَ اللهِ اَلَّتِي اخْتَبَحَ لِعِبَادِهِ وَالطَّبَائِبِ مِنَ الرِّزْقِ یعنی کیت که حرام نماید آن زمین و زیوری که خدا از بجهر بندگان خود از معادن و مقامات خود بپیر و ن آورده و آن رزق در روز بیهامی طیب و طاهر را در سباجار الا نوار از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه مرویت که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و سادها و منظرها یعنی کتر دینها بود و بر فراز آنها جلوس میفرمود در کتاب کافی از یکی از علما من امام زین العابدین علیہ السلام مرویت که از آن حضرت شنیدم منمود رسول خدای صلی الله علیه و آله منمود اخْتَضِبُوا بِالْحِنَّاءِ فَانَّهُ يُجَلِّوُ الْبَصَرَ يَنْبُتُ الشَّعْرَ وَيَطْبِئُ الرُّوحَ وَكُسْكُنُ الزَّوْجَةِ یعنی با خنصاب کیند زیرا دیده را روشن نماید و موی را بر ویاند و بوی را خوش گرداند و زوجه را صبر و سکون میدهد یعنی چون اینجالت از تنیه و تدارک امر مزاجت حدیث کند او را خورسند و کسبا

نیکو بختی

سخن

سبب از او علی

سبب از حضرت علی

سخن از حضرت

سخن از امام

میگرداند

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۴

یعنی شام مردم کوفه جامه شعاری آبخامه که باین مقصد پیاشیده جامه و ثاب که فوق شارات یعنی محبوب عام
 باین چسبیده اید و جدایستید انگاه فرمود چه خبر شمارا از پای داشتن ازار باز داشته است چه
 رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده است عَوْدَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ با بجمه می گوید
 پریم پاره که باس بیارود و بر چهارصفت کرد و هر یک را قسمی بداد و بگوید باندز شدیم و چون بکرم خانه
 در آیم آهنگ جدم فرمود گفت ای فروت چه ترا از خطاب باز داشت جدم عرض کرد من کسی را که
 از من و تو بهتر بود در یافتم و او خطاب نگیرد و مقصود پیش امیرالمومنین علی علیه السلام بود میگوید آنحضرت
 ازین سخن خشنک شد چنانکه آثار غضبش را در حاتم بدانستیم پس از آن مندرمود راست گفتی و خوب کردی
 از آن پس مندرمود ای میرا که خطاب کنی همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله خطاب میفرمود و او از
 علیه السلام بهتر است و اگر مندر و کداری سبت علی علیه السلام و الصلوة رفته باشی با بجمه میگوید
 چون از کربا به بیرون شدیم از حال آغز پرسش کردیم معلوم شد وی علی بن الحسین و پدرش محمد بن علی
 علیه السلام است که در خدمت پدر بزرگوارش بود در کتاب کافی مرقوم است که حضرت ابی عبد الله
 سلام الله علیه میفرمود که علی بن الحسین علیه السلام با غلامان خود فرمان میگردد که قبل از طلوع صبح ذبح
 نمایند و نیز رواست که با غلامان خود میفرمود لَا تَذْجَبُوا حَتَّى تَطْلُعَ الْفَجْرُ بِقَوْلِ
 فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا لِكُلِّ شَيْءٍ یعنی خداوند شب را برای هر چیزی سکون و آسایش مقرر داشته
 پس جوان را در شب نباید عقب ذبح در افکند از آن بن قلب که راوی حدیث است به عرض کرد فدای
 تو شوم اگر بنیاک شوم حکم فرمود آن خِفْتُ الْمَوْتَ فَأَذْبَحْ اگر بیم آن باشد که آن جوان ببرد و صبح
 مجال نیاید ذبح کن و هم در آن کتاب مذکور است که علی بن الحسین علیهما السلام را جاریه بود که هر روز
 امام علیه السلام را در فرمودی آنجاریه برای آنحضرت ذبح نمودی و آن حضرت از ذبیحه و صید
 و ناکه مضارای عرب نمیفرمود در کتاب کافی مسطور است که حضرت امام جعفر صادق سلام الله
 علیه میفرمود که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه چون میستی را بکورد آوردی این کلمات را
 بر زبان راندی اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنَبَيْهِ وَصَعِدْ عَمَلَهُ وَ لَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَانًا و هم در آن کتاب
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود علی بن الحسین علیه السلام را قانون آن بود
 که چون زنی از آنحضرت را حالت فرو نهادن جل فرارسیدی فرمان دادی تا آتران که در آن بیت
 حاضر بود ذبیحه را بیرون فرستادند تا اول کسیکه مکران بورت باشد نباشند و هم در سند و
 کافی از عبد الله بن سلیمان از پدرش مرویت که گفت در مسجد جای داشتم پس علی بن الحسین
 علیه السلام درآمد و من آنحضرت را چنانکه بایستی بجای میاوردم و آنحضرت را غماه سیاه بر سر
 مبارک و گوشه آن از میان دو کتف هایلش آویخته بود پس من با مردی که در نزد من جلوس کرده بود
 گفتم

در کتاب کافی

در کتاب کافی

معنی از ذبیحه و ناکه
 مضارای عرب
 حضرت آنحضرت
 در آن بیت

در کتاب کافی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۹۵

از علامه الکملی کتفم این شیخ گیت گفت ترا چه بود که از اینجمله مردم که مسجد درآمدند از یکپس پرسان بخشی کمر زین شیخ کتفم یکپس را مسجد ندیدم در آید و او را چنین چهره مبارک و هیئت کریم باشد از نیروی از وی پرسش کردم گفت همانا علی بن الحسین علیه السلام است پس برخاستم و آمرد و دیگران بپای شدند و در حضرت انجمن کردیم و سلام فرستادیم پس مردی عرض کرد **وَأَصْلَحَ اللَّهُ مَا تَرَى فِي دَجُلٍ مَبْنِيٍّ امْرَأَةً بَعِثَهَا** **وَقَالَ يَوْمَئِذٍ وَجْهًا فَهِيَ طَالِقٌ ثَلَاثًا ثُمَّ بَدَّلَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بَصُلِّحْ لَهُ ذَلِكَ فَالْأَمَّا الطَّلَاقُ بَعْدَ الْكُحْلِ بَعْدَ** **يَكُ زَيْرًا بَعْثَهَا** یعنی بنام و نشان نامزد و خطبه نماید و بعد از آن در روزیکه اراده شروع داشت قبل از آن گفت **فَهِيَ طَالِقٌ ثَلَاثًا** این سه زن سه طلاق است آیا این کردار محرم کحاح است یا نیت امام فرمود طلاق بعد از کحاح موجب حرمت میشود نه قبل از کحاح بعد از خطبه ظاهر معنی عبارت این است و ممکن است تعلیقی در آن قائل شویم باین معنی که گوئیم آن شخص با نام علیه السلام عرض کرد پیش از آن روز که بنای خطبه گذاشته باشد از قبیل مذکره مطلبی از وی تعرض بآن عمل چه نماید در حق مردی که زبیرا بعینها نام برد که هر روزش بعد از کحاح در آورم سه طلاق باشد پس اگر روزی او را عقد نماید آیا طلاق تحت مجبوری است فرمود **أَمَّا الطَّلَاقُ بَعْدَ الْكُحْلِ** یعنی طلاق قبل از عقد معتقاً علی بعد العقد جاری نیت زیرا که تطلیق فرع بر بقیة است و چون مقید تواند بود تصور تطلیق در آن صحیح نیست باجمعه عبدالله میگوید من و پدرم سجدت حضرت ابی عبدالله علیه السلام شدیم و پدرم انجیث را در حضرتش بعرض رسانید حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود تو بر علی بن الحسین سلام الله علیه با سجدت شاهی عرض کرد آری که و نیز در خروج کافی انجیث بروایت دیگر مسطور است و هم در آن کتاب مسطور است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که هر شوهر دختر یا خواهر علی بن الحسین علیه السلام که سجدت آن حضرت آمدند ردای مبارک برای او بپوشد و او را بروی جلوس میداد و میفرمود **مَرْحَبًا بِكَ كَفَى الْمَوْئِدَ وَسْتِرَ الْعَوْدَةَ** یعنی مرحباً بر کسیکه کافی مؤنثه و ساتر عورت است کنایت از اینکه اگر وی اقدام بزواج نکردی وزن بدون شوی در سرای بماند ی پاره نتایج غیر مستحبه از وی ظاهر میگشت در اصول کافی مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام میفرمود **إِنْ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ مَا عُمِلَ بِالسَّنَةِ وَإِنْ فَلَّ يَمْنِي بِسَنٍ** و برترین کارها در حضرت یزدان تعالی آن است که سبت عمل بشود اگر چه اندک باشد در کتاب عین مجموعه مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود بر شما باد تلاوت قرآن همانا خدا یتالی بهشت را یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بیا فرید و بجای کل سنگ بویا و در عوض خاک زعفران و در ازای سنگ ریزه مروارید در آن مقرر داشته و در جاتش را بعد از آیات قرآن کرد اینده پس هر کس قرآنرا خوانده باشد با وی گویند بخوان و بالارو و خبر پیغمبران و صدیقان هیچکس در جهالتش از وی بزرگ نباشد و از آنحضرت مروی است که هر کس سوره ممتحه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خداوند او را

از علامه الکملی

عربستان

دفاع حضرت
با وادای

نقد و تحریف

نفی عمل

احوال حضرت سید الساجدین علیهما السلام

در کتاب غرر الحجاج و جرایح میگوید مردی بحضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام شد و عرض کرد موهوب عام مرا بآن فضل و فضیلت که خدای از بجز شما مقرر داشته حدیث فرماید امام حسین علیه السلام فرمود **إِنَّكَ لَنْ تُلْقِيَ حَمَلَهُ** ترا تاب و طاقت شنیدن و حمل کردن آن نیست عرض کرد و یا بن رسول الله مرا نیروی احتمال باشد بمن حدیث فرماید پس حسین علیه السلام بحديثي اورا حدیث فرمود و همسوز آنحضرت از حدیث خویش فراغت نیافته بود که موسی سروریش آمد و سپیدی گرفت و حدیث را فراموش کرد امام حسین علیه السلام فرمود ادر کند وجه الله حبث لنی الحدیث و هم در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که چند تن بحضرت امام حسین علیه السلام شدند و عرض کردند یا ابا عبد الله ما بآن فضل و فضیلت که خدای مخصوص شما کرده این حدیث فرماید فرمود شما طاقت نیارید و حمل نتوانید عرض کردند ما حمل توانیم و ایشان سه تن بودند فرمود اگر برآستی سخن کنید دو تن دوری گیرید و یکتن کوشش بحديث دهد و اگر او توانست حمل نماید شما را حدیث فرمایم پس دو تن برگزار شدند و برای یکتن لب بحديث برکشود و آمدند بناگاه مبهوت و مایه و متحیر و طایر العقل با چهره دیگر کون بر خاست و برفت و آمد و رفیقش با وی سخن کردند هیچ پانچی برآی ایشان نیارود و همچنان حالت منصرف شدند و چون کوشها نتواند استماع پاره فضایل ایشان کند در سایر فضایل نفسانی و محاطی ایشان مدبسی است چه حالت خواهد داشت پس معلوم می شود بهمانطور که فرموده اند ما بقدر توانائی و ادراک عقول مردمان سخن میگوئیم در سایر مسائل نیزه بر اینگونه نمایش و بهر عالمی بطریق کدارش گیرند در کتاب مجمع البحرین در پایان لغت لغی میگوید سمعت لغاتم یعنی اختلاف کلام ایشان را شنیدم و از این است حدیثی که از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست **إِنَّ لِلَّهِ مَلَكَيْنِ أَحَدُهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفٍ مَضْرُوعٍ وَفِيهِمَا سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفٍ لُغَةٍ تَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافٍ لُغَةٍ صَاحِبِهَا وَأَنَا أَعَرَفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ** یعنی خدا ایراد و شتر است یکی در مشرق جهان و دیگری در مغرب عالم و بر گرد این دو شتر دیوار و باره آهنین است و هر یک ازین دو بار و هزار هزار لنگه و تخته در است در این دو شتر هفتاد هزار بار هر از لغت یعنی زبان و سخن است که هر یک را بر خلاف زبان آندیکر تکلم می شود و من تمامت این لغات و البته مختلفه را میدانم صلوات الله و سلامه علیه و علی آباده و اولاده و جمیعین کاشش بد به عقل و نظر دانش و در این اخبار و آثار درست بگرد و حقیقت باز دانند و ازین اخبار و آیات معلوم میشود که اگر این شمع شبستان علوم ایزدی از جنس مردم بودندی هر که استعداد صد هزار یک این مقامات را در صد هزاران قرن با فستندی برابر حال این مردم کوتاه بین که از کمال قصور دانش و نهایت حق و بلاهت کمان همی برند که این نوع مقامات و مراتب را در باره الله هدای باور داشتن نوعی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب باصری

۱۰۱

از علماء الکتاب

از غلو و مبالغه و رزیدن است هیچ نیست مگر از تازی مرآت قلوب مظلّمه خودشان که همی گویند امام نیز چون ماخلوقی است پس متصف بمقتضی صفات داشتن بیرون از درجه مخلوقیت است اما ندانند مخلوق با مخلوق با استیارات بیرون از حد و حصر دارد اگر چنین نیست پس از چه بیستی بیکل مبارک پیغمبر خدای را سایه نباشد و مظهر پاره صفات باشد که در نوع بشر ممکن نشود خداوند بفرغ او را تیردوی قلوب را از زنگ دنیا ضلالت انجام پاک و روشن فرماید باجماع این رشته نه آن عرض و طول است که باین نامحسا کنجایش دایره گذارش گیرد مع احمد علیّ حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کرد که آن بودی که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمان را نماز میکند است و صوت مبارکش را در قرائت قرآن بلند میفرمود یعنی از چه روحی این حالت برشوندگان چیره تخت فرمود این رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ تُجَلُّ الْإِنْسَانُ مِنْ خَلْقِهِ وَابْتِغَاءُ رُؤْيَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ بِأَذَاذِهِ طَاقَتْ وَبِزُكَاةِ أَحْمَالِ الْأَخْلَاقِ وَخَوِشِ بَهْرَةِ مِيقَاتِهِ يَنْبَغِي هَرَّكَسَ رَابِعًا وَاسْتِعْدَادُ وَابْتِغَاءُ قَالِمِيَّتِ وَطَاقَتْ طَرَفِيَّتِ بَهْرَةِ وَضِيبِ مِيرِيدِ وَابْتِغَاءُ كَلَامِ نِزْيَانِ مَذْكُورِ مَعْلُومِ مِيكَرُودِ وَآلِيَّةِ هِرْوَاقِي بِرَحْبِ مَاطِلَةِ حَالِ تَكْلِيفِ وَبَسْجِي شَخْصِ وَتَقَرُّرِ مِيكَرُودِ وَچنانکه معاصرین رسول خدای را در آن اوقات که آغاز اسلام و دعوت جانیان بدین ملک غلام بودی هنوز آن استعداد نبود که در زمان ائمه بدی سلام الله عليهم بدست بود این است که هر یک از این شیکاران کارگاه آفرینش و شمع مفضل نبش در زمان خود بهنجی مخصوص و شیمی علیحدّه نمایش گیرند و مردمان را که در اش فرمایند و گرنه همه نوز واحدند و افعال همه یکسان است کاهی از دیدار جبرائیل مدحوش شوند کاهی هزاران جبرئیل را در دستان تعلیم تربیت فرمایند کاهی هزاران اسدائیل و میکائیل را در سجا و جلال و جمال متجرد مبهوت گردانند در سجا را لا نوار مرویت وقتی تنی در حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعض رسانید ای فرزند رسول خدای همانا من ترا سخت دوست میدارم قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُحِبَّ فَبِكَ وَأَنْتَ بِي مُبْغِضٌ مَسْرُودٌ وَابْتِغَاءُ نِيَاهِ مِي بَرَمِ تَوَازُكُمُ مَرَا در راه تو دوست بهارند لیکن در حضرت تو مبغوض باشم وقتی از کین از کینزگان آنحضرت از آداب ستوده و اخلاق حمیده حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسش کردند گفت حدیث بطول آوردم یا مختصر گذارم گفتند مختصر گوی گفت در ایندت هرگز در هیچ روزی از برای آنحضرت طعام نیاوردم و در هیچ شبی جامه خواب برای آنحضرت نخرادم یعنی همیشه صائم التحفار و قائم ایل بود و چنان بود که هر وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام طلبه علوم را می نخریت میفرمود مَرَجَبًا بَوَّابًا بِتَرِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِيسَى مَرَجَبًا بِأَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِأَنَّهُ كَمَا وَصِيَّتْ أَوْرَادُ عِلْمِ وَتَعْلَمُ رَعَايَا بِنَانِدِ انگاه میفرمود إِنَّ ظَالِبًا لَعَلِمَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنَازِلِهِ لَمْ يَضَعْ دِجْلَبَنِي عَلَى رُطْبِ وَلَا يَأْبِسُ مِنَ الْأَرْضِ لَا سَجَّتْ لَهُ إِلَى الْأَصْصِيْنِ النَّاسِ بَعِيَّةٍ عِيسَى هَئَانَا كَسَى كَهْ دَرِطَلَبِ عِلْمِ

کلمات نامزد
گفته ترا دوست
میدارم

باین کینه تحفه
میدارم

سجده تحفه
میدارم

احوال حضرت سید التاجدین علیہ السلام

از منزل خویش بیرون شود پایهای خود را بر پشتر خوشی میکشاند و گمراشته بیخ میزند خدا را تا آنکه او را آفریدگان موهور عالم

زمین ہضم برای ثواب و سودا و

ذکر علم وجود و صبر و کرم امام زین العابدین علی بن محسن

صلواتہ اللہ علیہما والہما

تاریخ

طریقہ مخفیہ و سحر

از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه از علی بن الحسین علیهما السلام مرویت که میفرمود ما احببنا
 انَّا لِي بِذَلِّ نَفْسِي حُرِّ الْمُتَعَمِّ وَمَا تَجَرَّعَتْ جُرْعَةً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةٍ عَنَظُ لَا أَكَلْنَاهُ
 عَلَيْنَا صَاحِبَهَا ثُمَّ لَمْ نَمِمْ أَنْ تَوَلَّى سُلْطَانًا بَعْلًا مَقْدَرًا خَيْرًا مِنْهُ وَبَاءَ وَبَذَلَ بِمَعْنَى بَدَلَ اسْتِ وَدَرِجًا
 امام علیه السلام مباحث طبع وجود و جودت طبیعت خود اشارت و بحال علم و بردباری خود خبر میداد
 و میفرماید که من دوست ندارم که نعمتهای بزرگ و خریل دریابم و اندک ذلتی بر نفس خویش باز پذیرم با وجود
 این چون از کسی بختم روم و مکلفات او لازم باشد ذلت فرو بخوردن جام زهر آلود خشم و مکلفات بخوردن
 بر خود هموار کنم و در جزو دیگر نیز در سبب آلا نوار و کشف النعمه رسیده همت ما بیشتر و سجدی ما احبب
 لی بنصبی حُرِّ الْمُتَعَمِّ عَلَیَّ مَجْلِسِ عَلِيهِ الرَّجْمِ در سبب میفرماید در این کلام بلاغت نظام ممکن است نعم بنصب
 یا بکفر و واحد انعام که چهار پایان است و آنهم باعتبار آنکه ارضیت اکل لحوم آن مایه لذت نفس شود
 و اگر معنی نعمت باشد که معنی آن شخص است را قم حروف گوید اگر چه در سبب آلا نوار این کلمات بحال در یک
 روایت سطور است و علامه مجلسی نیز در اتصال آن اشارت و تعبیری فرموده که بعضی گفته اند که در سبب آلا نوار

۱۰۰

که دو حدیث باشد و ما متجربان جرعه را می آفرماییم و الله اعلم و دیگر از امام زین العابدین علیه السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَحَبِّ السُّبُلِ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ جُرْعَةٌ عَنِظٌ بَرْدُهَا يَجْلِمُ وَجُرْعَةٌ مُصْبَتَةٌ بَرْدُهَا يَصْبِرُ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بهترین راه و طریق به پیکاه خدای عزوجل دو جرعه است که بابت در نهایت میل و شوق فرو برد سخت جرعه غیظ است که بدست یار می حلیم و بر دباری باید بازگردانید و دیگر جرعه مصیبت و ماتمی است که بدست آویز صبر و سکیبائی باید فرو خورد و از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویست که علی بن الحسین علیه السلام میفرمود اِحْبَبْ

۱۳۰۰

کُبْجَبِي الرَّجُلُ أَنْ يَذُرَ كَلِمَةً عِنْدَ غَضَبِهِ یعنی مرا شکستی افکند مردی که هنگام غضب حلم و بردباری
 اورا دریابد و مقصود این است که چون ایحالت با آن حالت منافات و ضدیت دارد ازین روی
 چون توفیق برای کسی حاصل شود سخت مستحسن و محل تعجب و مسرت است و دیگر ابو حمزه ثمالی
 از حضرت سید الساجدین سلام الله علیه حدیث میکند کہ فرمود اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ جَمَعَ اللهُ

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

از علماء الکلیات

و بعد

در بیان

در بیان

در بیان

در بیان

بَارَكَ وَتَعَالَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ بَنَادِي مُنَادٍ ابْنَ أَهْلِ الْفَضْلِ قَالَ مَقُولُ
عُنُقُ مِنَ النَّاسِ فَنَلَقْنَا هُمُ الْمَلَائِكَةُ مَقُولُونَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ مَقُولُونَ كُنَّا نُصِلُ مِنْ قَطْعِنَا
وَنُعْطِي مَنْ حَرَمْنَا وَنَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا فَمُنَا لَهُمْ صَدَقَتُمْ أَذْخَلُوا الْحَبَسَةَ
یعنی چون روز قیامت فرارسد خدای تعالی آفریدگان نخستین و واپسین را فراهم گرداند در یک زمین بلند آنجا
آوارگسند و ندانند کجا هستند اهل فضل و دانش جماعتی از مردمان برخیزند این هنگام فرشتگان با ایشان
ملاقات نمایند و با ایشان میگویند فضیلت شما چیست جواب گویند ما در دنیایا با هر کس که از ما قطع
معاشرت و موافقت میکرد اتصال مجتیم و هر کس ما را محروم میداشت با وی بعطیت میرفتیم و از
هر کس با ما مستم میرفت بعفو و گذشت کار می کردیم چون این سخن گویند با ایشان میگویند سخن برآتی
گذاشتید در بهشت اندر شوید در کتاب روضه کافی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مروی است
که فرمود پدرم دست مرا بگرفت آنگاه فرمود ای پسرک من ایها پدرم محمد بن علی دست مرا بگرفت
چنانکه من دست ترا بگرفتم و فرمود پدرم علی بن حسین علیهم السلام دست مرا گرفت و فرمود با منی
أَصِلَ الْخَبَرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبَهُ مِنْكَ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصَبْتَ مَوْضِعَهُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْ
أَهْلِهِ كُنْتَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَإِنْ شَكَّكَ دَجَلٌ عَنْ بَيْتِكَ ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى بَيْتِكَ فَاعْتَدِ إِلَيْكَ فَأَقْبَلْهُ
یعنی ای پسرک من کار بکنی و خیر گذار و با هر کس از تو در طلب یکی براید کوفی کن پس اگر آنکس اهل
و سزاوار نیگونی باشد تو کار بجا و موقع کرده باشی و موضع آنرا دریافته خواهی بود و اگر در خور نباشد
تو خود اهل آن باشی و اگر مردی ترا دشنام گوید از سوی راست تو آنگاه از جانب چپ تو درآید و در عقد
کراید عذرش بپذیر و جریرتش ناپدید بگرد و از کلمات امام زین العابدین علیه السلام است الصَّبْرُ
مِنْ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَالْإِيمَانُ كَالصَّبْرِ يَنْبَغِي لِلْبَرِّ وَبِالنَّاسِ بِمَنْزِلَةِ سِرِّهِ
از بدن و نیت ایمان برای کسیکه او را صبر نباشد چه اگر آدمی را بر صواب روزگار و مقدرات پروردگار
تقریر صبر نباشد لابد در ملاقات حوادث پریشان گردد و ناسپاسی پیش گیرد و ایمان را از میان
برگیرد و دیگر از ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام مروی است قَالَ الصَّبْرُ وَالْوَصَالَةُ عَنِ اللَّهِ
وَأَسْ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَنْ صَبَرَ وَصَبَرَ عَنِ اللَّهِ فَبِهَا ضَعْفِي عَلَيْهِ فَبِهَا حَبَّ أَوْ
صَبْرَهُ لَمْ يَقْضِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فَبِهَا حَبَّ أَوْ كَرَهُ إِلَّا مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ
یعنی نیکیانی و رضای بر قضای خدا را اس طاعتی خدایت و هر کس صبر می نماید و خوشنود باشد
از خدای در آن حکمی که بروی رانده خواه دوستش باشد یا بروی کرده نماید خدای عزوجل حکم نمی کند
بر وی در چیزی که محبوب یا مکروه باشد مگر چیزی که برخیر و خوبی او باشد عیسی بن عبد الله روایت
کرده است که عبد الله را حالت احتضار آشکار شد و او میخواست فراهم شدند و مطالبه مال می نمودند

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۴

عبداللہ گفت مرا مالی نیست لکن بھر یک ازد و سپر غم من علی بن الحسین علیهما السلام و عبد اللہ بن جعفر محبوب عام
خواستار باشد خوشنود و بر خور دار میشود طلبکاران گفتند عبد اللہ بن جعفر دارای ملک و مال و خوا
آراسته است و علی بن الحسین را سلام اللہ علیہما مال بدست نیست اما صدق القول و درست سخن باشد
و ما اورا بہتر دایم و دوست تر شماریم پس عبد اللہ یکی را بخدمت آن حضرت فرستاد و آن داستان
پیام کرد و آنحضرت با آنجاعت فرمود این مال را از بھر شما بوجہ غلہ ضمانت بکم و با اینکه آنحضرت راعیہ بود
آنجاعت عرض کرد نذر ارضی ہستیم و آنحضرت ضمانت گرفت و چون زمان غلہ فرا رسید خدای مال و خواستہ
مرا آنحضرت را مقرر و مقدر فرمود و آن بن را بکذاشت ابراہیم ابن سعد روایت کرد است کہ وقتی حضرت
امام زین العابدین علیہ السلام در مجلس شریف خود جای داشت و جمعی در حضرتش حضور داشتند ناگاہ
از سرای آنحضرت بانگ ناله و مصیبتی برخاست آنجناب بدانوی شد و دیگر بارہ مجلس بازگشت عرض کرد
ایا این ناله از منی حادث بود فرمود آری پس عرض تقریر دادند و از سیکبائی آنحضرت شکفتی گرفتند
فرمود انا اهل بیت طبع اللہ عزوجل فیما نحب و نختار فیما نکرہ یعنی شایستہ و بایستہ است
آنست کہ اطاعت کنیم خدایا در آنچه دوست میداریم و سپاس گذاریم اورا در آنچه کردہ می شماریم یعنی
در ہمہ حال بیایستی راضی و شاکر و صابر باشیم عتبی سگوید علی بن الحسین با پسرش سلام اللہ علیہم فرمود
ہایفی اصبر علی التواکب ولا تنقض للحقوق ولا تجب اخلالہ الی الامر الذی مضرتہ علیک اکثر
من منفعته لہ ای پسر کن بر ذواب و مصائب صبری کن و متعرض حقوق کن مباش
و اجابت کن برادر خویش را در کاریکہ زین آن بر تو بیشتر است از سود آن برای او و ہم وقتی یکی از
کودکان آنحضرت در چاہی بیفتاد و اہل مدینہ از آن اعدوئہ در جرع و منزع شد مذتاکاہی کہ آن طفل را
از چاہ بر آوردند و آنحضرت در حجاب عبادت مشغول و ہسچمان در آنحال بود پس از آن بھضرتش
معروض داشتند فرمود بر این امر متعسر نشدم چہ با پروردگاری بزرگ بنا جات بودم در خبر است
کہ وقتی آنحضرت در میان اصحاب کبار نشسته ناگاہ حسن بن حسن درآمد و در خدمت آنحضرت بسی جبارت
ورزید و آنحضرت ساکت بود و چون شب درآمد بد سرای حسن درآمدہ از وی معذرت ہمی بخواست و حسن
بیرون شدہ از کمال خجالت لازمست خدمتش را نمودہ ہر دو ان مشروع بکویتن نمودند چند آنکہ ہر کس
حاضر بود برایشان ترقم نمود پس از آن حسن عرض کرد سو کند با خدای کہ ازین پس در کاری کہ ترا مکروہ
باشد عادیہ بخیم امام علیہ السلام فرمود و انت فی حل مما ظننت لی ابن جوزی در کتاب تذکرہ
خواص الائمہ فی معرفۃ الائمہ کوید وقتی مردی بخدمت زین العابدین علیہ السلام آمدہ عرض کرد فلان شخص
در حق تو چنین و چنان گفت فرمود بر چنین تا نزد او شویم و آمدند کچن ہی کرد کہ آنحضرت اورا از منی یاری
ہمراہ می برد و چون آمدند در نزد یک شد مذ امام علیہ السلام فرمود ان کان ما ظننت فی حقنا غفرا للہ

وقت مجلس حضرت

بسیاری

انسان کہ در آنحضرت

صلوات آنحضرت
بر حسن بن حسن

صلوات آنحضرت
بر سید الساجدین

رضای مردمی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصری

از علماء

وَإِنْ كَانَ بَاطِلًا فَعَفَرَ اللَّهُ لَكَ الْكَرَّ أَفَ تَعْلَمُ

آنحضرت از مسجد بیرون شده میگذشت مردی او را ردیف شده آنحضرت را بدید و گفت ای پسر خداوندی که تو را از آنحضرت خواستند با و صدقه بفرستند و او را بجال خود گذارد آنگاه با وی فرمود مَا سَأَلَكَ اللَّهُ عَنْكَ مِنْ أَفْرَافٍ الْكَرَّ

صدای آنچه از کارهای ما را از تو پوشیده داشته پیش ترا از آنست که تو بدانی و کوفی و بر تو آشکار باشد پس از آن فرمود اَلَا كَفَّيْتُكَ نَعِيمًا عَلَيْهَا يَا تَرَا حَاجِي بَاشْ مَا بَرَا حَاجِ آن ترا اعانت کنیم آنرا بسیار شرمناک شد آنحضرت کسانی سیاه هر دو گوشه و هر دو سر علم خود را بر روی او انبجده هزار درهم نیز با وی عطا فرمود و از آن پس هر وقت آنرا آنحضرت را میدید عرض میکرد که وای میبدم که تو فرزند رسول خدائی این ابی الدینا حدیث کرده است و قتی جماعتی در حضرت زین العابدین سلام الله علیه حضور داشتند کیتن از خدام شافت و کبابی از تور بیرون آورده با سیخ کباب بحضور مبارک آورده طفلی از آنحضرت در خدمتش حضور داشت سیخ کباب از دست خادم فرو افتاده بان کودک رسید و بسات برود خادم سخت پشیمان گردید امام علیه السلام به و نگران شده فرمود اَنْتَ كَفَّيْتُكَ نَعِيمًا هَذَا اَنْتَ حَرُّ لَوْ جَعَلَ اللَّهُ لَكَ تَوَانِيكًا رُبَّمَا كَرَدَمِي تُوَدَّرَا هَذَا

آزاد باشی آنگاه فرمان داد آن کودک را در خاک کردند و آنحضرت میفرمود اَنْتُمْ مَا يَكُونُ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ اِذَا

عشق و کودک
از آنکه در
یاب

آزاد باشی الحاکم فرمان داد آن کو که را در خاک کردند و آنحضرت میفرمود: **يَا أَيُّهَا الْبُكْرُ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ إِذَا غَضِبَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِذَا لَوْدَ بَنِي نَزَّيْجَرٍ بَغْضَبٍ وَعِقَابٍ خَدَايَ وَتَقِيَّ اسْتَ** که غضب بر او پیوسته است و کسی کرد و نزد دیگر حالت با طاعت شیطان و تقی است که شخص از مردمان اعتزال جوید یعنی در حالتیکه انسان غضبناک کرد و نزد دیگرین حالتی است بجز فدا شدن بقیاب و عذاب خدای چه در آن حالت پاره افعال از آدمی ناشی میگرد که موجب عذاب یزدان میشود و در آن حالت که آدمی بان اندیش شود که از جهنم عزت جوید و از نیک و بد و سود و زیان بجز ماند شیطان خوشوقت میشود و در حقیقت میل او طاعت شده است و کتاب کشف الغمّه از ابو حمزه ثمالی ما ثور است که علی بن احمین علیها السلام میفرمود: **إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٍ لِبَقْمِ أَهْلِ الْفَضْلِ فَيَقُومُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ انْطَلِقُوا إِلَى الْجَنَّةِ فَمَلَقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِلَى ابْنِ فَيَقُولُونَ إِلَى الْجَنَّةِ قَالُوا قَبْلَ الْحِسَابِ قَالُوا ائْتِمُّوا بِنَا وَنَاسٌ قَالُوا أَهْلُ الْفَضْلِ قَالُوا وَمَا كَانَ فَضْلَكُمْ قَالُوا أَكُنَّا إِذَا جِئْنَا عَلَى أَهْلٍ عَلَيْنَا حِلْمَنَا وَإِذَا ظَلَمْنَا صَبْرَنَا وَإِذَا أُبْغِيَ إِلَيْنَا عَفْوُنَا قَالُوا ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ثُمَّ يَقُولُ يُنَادِي مُنَادٍ لِبَقْمِ أَهْلِ الصَّبْرِ فَيَقُومُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَمَلَقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيُقَالُ لَهُمْ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَقُولُونَ أَهْلُ الصَّبْرِ قَالُوا وَمَا كَانَ صَبْرُكُمْ قَالُوا صَبْرُنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَصَبْرُنَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ قَالُوا ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ لِبَقْمِ جِبْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ فَيَقُومُ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ وَهُمْ قَلِيلٌ فَيُقَالُ لَهُمْ انْطَلِقُوا إِلَى الْجَنَّةِ فَمَلَقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيُقَالُ لَهُمْ مِثْلُ ذَلِكَ قَالُوا وَبِمَا جَاوَزْتُمْ اللَّهُ فِي دَارِهِ قَالُوا كُنَّا نَزَارُ رُفِي اللَّهِ وَنَتَجَاسَّ**

صفت غصب
و مہر

درصفت ال
فخر و صبر
و عزم

احوال حضرت سید العابدین علیه السلام

ع ۱۰۶

فَاللّٰهُ وَنَتَبَاذِلُ فِي اللّٰهِ قَالُوا ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَنَعِمَ اجْرُ الْعَامِلِينَ **موهوب عام**

یعنی چون روز قیامت برپای شود در عرصه محشر ندانند که هر آنکه اهل فضل برپای ایستد پس دست
از مردمان بایستد و بایشان میگوید که بسوی بهشت راه برگزید و در عرض راه فرشتگان ایشان را باز نهند
و پرسش کنند که کدام سوی میثوبید در جواب گویند بسوی بهشت میثوبیم گویند پیش از حساب و شمار گویند آنچه
فرشتگان گویند شما کدام جماعت هستید در پاسخ گویند اهل فضل هستیم گویند فضیلت شما چه بود گویند
ما را در دین آساخت بدست بود که اگر با ما از در جهل و جهالت رفتار میکردند بحکم و علم کار میکردیم
و اگر بر ما ستم میراندند سبکبار بودیم و اگر با ما بدی و اسارت بیای میبردند بغض و کدشت نمیانوفت
لاکمه با ایشان گویند بهشت اندر شویید چه اجر و مزد عالمان سبکبار باشد از آن پس منادی ندانند اهل صبر
و سبکباری برپای شوند و جماعتی از مردمان بیای شوند و بایشان خطاب میشود که در بهشت اندر شویید پس
فرشتگان ایشان را ملاقات نمایند و همانگونه پرسش نمایند در پاسخ گویند اهل صبر هستیم و آن مردم هستیم که
سبکباری روزگار بخدا دادیم گویند صبر شما چگونه بود آنجا جماعت گویند نفوس خویش را بر طاعت خدا صوری دادیم
یعنی در رنجت ریاضت و عبادت و ارتکاب معروف و اجتناب از منکر سبکبار داشتیم و از نعیت خدا تر
صوری دادیم یعنی چون نفس بشر مطلقا طالب معاصی و لذات نفسانیست و عبادات و ریاضات
و اطاعت و نباهت اهل نیت ما کار بعکس کردیم و در هر دو مسئله که برخلاف نفس اماره بود خوشتر را
صوری دادیم پس لاکمه با ایشان گویند در بهشت در آئید همانا اجر عالمان و مزد کارکنان خوب و نکوست
پس از آن منادی ندانند که باید آنرا که مجاوران و همسایگان خدای بوده اند در خانه او برپای شوند
پس جوئه از مردم برپای شوند لکن اینجاست اندک هستند آنجا بایشان خطاب کنند که در بهشت در شویید
پس لاکمه ایشان را دیدار کنند و همانگونه سخن نمایند آنجا جماعت در جواب گویند ما مجاوران خدای هستیم
گویند چگونه مجاور بودید خدا را در خانه او گویند از آنکه تمامت حرکات و سکنات ما برای خدا
بود هر کس را زیارت کردیم سجده ای نظر داشتیم و با هر کس مجالست نمودیم در راه خدای بود و هر چه
بذل نمودیم در کار ثواب و راه خدای بود فرشتگان گویند درون خبت شویید همانا مزد سبکباران
بگورست در جبرست که وقتی یکی از فرزندان حضرت امام زین العابدین علیه السلام وفات کرد و هیچ اثر
جرح و فرغ در آنحضرت مشاهده نکردند و از اینجاست پرسش نمودند فرمود این امر را ما متوقع هستیم و چون
رومی داد اظهار کراهِت نمیکنیم یعنی بر هر کس مرگ نوشته شده و در هر جنبه مستطرک باید بود و چون است
مخوم و سبکبار بر هر کسی ضرر و نفع ندارد که دید پس ما را هر چه متوقع باید بود و باین صورت چه کراهتی
باید داشت زیرا که کراهت از چیزیست که آدمی بوصول آن آگاهی نداشته باشد در سبکبار اما از امریست
که روزی حضرت سید سجاد سلام الله علیه از سرای سیدون شد و عجبای خز معلی بر تن مبارک داشت

و نه نفس صبر

خجسته عابدی

ربع دوم از کتاب شکوۃ الادب ناصری

۱۰۷

از علما میکشد و سالی با آنحضرت متعرض شد و بان مظهر فرزند آویخت و آن حضرت بگذشت و آن جامه بدو بگذاشت و تا آن

امام زین العابدین علیه السلام چنان بود که در فصل رستان خرا خردی میفرمود و چون تابستان میرسد

و حاجی بان بود میفرودخت و بجایش را صدق میفرمود از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه تا ثور است

که در مدینه مردی بطلال بود که بھزل و مزاج خود مردم مدینه را بخرجه هسی آورد و قتی گفت این مرد یعنی

علی بن محسن علیهما السلام مرا مانده و عاجز گردا سیده و هیچ نتوانستم ویرا بخرجه افکنم با مسجد چنان شد

که هنگامی آنحضرت میکشد و دو تن از علما نانش از پی آنحضرت روان بودند پس آمدند بطلال بیا مدوردا

آنحضرت از دھزل و مزاج فرو گشاند از آن پس برقت و آنحضرت بیچو جد با وی التفات نمود پس از پی آمد

برقند و عجبای مبارک را باز گرفتند باز آوردند و بردوش مبارکش افکندند امام زین العابدین علیه السلام

با ایشان منمود اینمرد کیت عرض کردند مردی بطلال است که روز کار بطلالت و لاغ و فوس بپای برد

و مردم مدینه را از کار و کردار خویش بخرجه در افکند فرمود با او بگوید از الله بگو یا بخیر فیہ المبطلون یعنی

خدا یار و زوی است که در آنروز آنکه عمر خویش را بطلالت و فوس سپرده اند زیان میبرند یعنی روز قیامت

هر کس را پاداش کار در کنار می دهند در جزا است که قتی مردی آنحضرت را دشنام گفت فقال با فیه ان

بین ابدینا عقبه کئودا فان جرت منها فلا ابالی بالنعول وان ائجیر فیها فانا شر مما تقول

ایچوان همانا در پیش روی و در جلو رکذر ما عقبه و پشه آیت سخت دشوار پس اگر من سلامت و قیامت

از آن بگذرم ازین سخن تو هیچ باکی ندارم و اگر نکندرم و فردا فتم از آنهم که تو کولی بدتر خواهم بود و دیگر

این جدتیه گفته است که قتی مردی آنحضرت را سب کرد امام علیه السلام سکوت فرمود آن مرد عرض کرد

تواضع کرده بودم امام زین العابدین صلوٰۃ الله علیه منمود از تو چشم فرو خوا با سپدم مرویت که قتی

مردی با مردی از اهل زبیر سخن بدشتی افکند و او را ناسرگفت و زبیری از وی اعراض کرد و دیگر باره

کلام تسلس یافت و با سنجاشید که زبیری علی بن محسن سلام الله علیهما را دشنام گفت و آنحضرت از وی

اعراض فرمود و او را پاسخ نداد و اینمرد زبیری گفت چه چیز تو را از پاسخ دادن من باز داشت فرمود همان چیز

که تو را از جواب آموذ باز داشت یعنی اها سطور که تو او را هم سکت خویش بخواندی

و اذا آهنت اوروی بر کاشتی من نیز از مکالمت

و مکابرت با تو عار داشتیم

ذکر فتوت و مناعت و مروت حضرت امام زین العابدین

علیه السلام

از زهری از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مرویت که فرمود رَأَيْتُ الْخَبَرَ كُلَّهُ

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

فَقَطَعَ الطَّيْعَ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ مَاتَ خِرَ وَخُبِي وَنِيَا وَآخِرَتِ رَاوِرْ بَرَكْرَقْنِ چشمِ حُرْصِ آوَرِ از آنچه
 در دست مردمان است و دیدم مقصود آن است که از طمع بکنند باموال مردمان و چشم داشتن بایشان
 جزوالت حاصلی نیست و بهی بیایست بطمع بآمال عزت و آبروی بالفعل را باز داد و جزایس و حرمان و تفرش
 در دین و سخط یزدان چیزی نیافت و در بعضی کتب اخبار اینکلمات نیز در آخر حدیث مرقوم است وَمَنْ لَمْ يَخُفْ
 النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَجَمَعَ أُمُورًا سَتَابَ اللَّهُ عِزُّو
 جَلَّ لَهُ كَلِشْ و هر کس در هیچ کار مردمان امیدوار نباشد و بیکباره امور خویش را بسجای عتد و خل نص
 نماید چند او ند در هر کار و در هر چیز حاجت او را بر آورده نماید و در حاجات اخلود و مسطور است که روزی یکصد تن
 که سپند در کار خانه و سرکار آنحضرت فرج میشد و آنجمله را طعام کرده بودند و سید دادند و آنحضرت خود همیشه
 روزه دار بودی و شامکامان بر سر و یکجای طعام آمده از بوی آن نبرد گرفته بنان جوانظار فرمودی
 زهری روایت کرده است که شبی سرد و بارینش باران علی بن احمین علیه السلام را بخران شدم
 که مقداری آورد و هرگز بر پشت مبارک حمل کرده روان بود عرض کردم یا بن رسول الله این چیست فرمود
 آهنگت سفری دارم و زاده و توشه برای آن متیا کرده و بفغان مکان محل میخیم عرض کردم امیک غلام من
 حاضر است و در عوض تو بردوش میگذارد آنحضرت قبول فرمود عرض کردم من خود این بار حمل کنم امام
 علیه السلام منبرمود اما من نفس خود را از آن چیزی که در این سفر مرا نجات میدهد و در آنجا که باید فرود
 شوم نیکو رود و میدهد باز نیکو دایم و ازین محل باز میذارم از تو بحق خدای خواستار می شوم که از پی حاجت
 خود به آنجا که بایست راه بر گیر و مرا بحال خویش واکذار پس من از خدمتش منصرف شدم و چون چند روز بر این
 بر کدشت عرض کردم ایفرزند رسول خدای صبح نمی بینم که آن سفر که آهنگ داشتی غریمت بگذاری و چنین
 سفر نمی بینم فرمود چنانست و سفری نیست اما چنان نیست که تو گمان کرده بودی بلکه مراد از آن سفر مرک است
 و برای آن مستعد هستم و استعداد برای موت اسباب آن میشود که از خدمت دوری و بکار خیر و شایسته اقدام
 میرود از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویت که حضرت علی بن احمین علیهما السلام منبرمود و وقتی مرض
 سختی دچار شدم پدرم علیه السلام منبرمود با چادر اسی عرض کردم اشتها آن آکون عین لا اقمیح
 عَلَى اللَّهِ رَبِّي مَا يَدِينُ لِي فَقَالَ لَخَنْتُ ضَاهِيَةً بِرُهْمِ الْجَبَلِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 حَتَّى قَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ حَاجَةٍ فَقَالَ لَا أَقْتَحِ عَلَى جِبْرِيلَ اللَّهِ وَلَيْسَ الْوَكِيلُ مَعْنَى يَل
 دارم از آن کسان نباشم که بدون رویه خواهشی از خدا می کرده باشم در چیزی که از برای من مقرر داشته
 تا اسباب آن شود که تو بجز از من باز گیر و پدرم گفت نیکو گفتی و ابراهیم خلیل علیه و علی نبینا و آله السلام را
 مضایق و برابر گشتی چه بنگامیکه جبرئیل علیه السلام گفت حاجت و نیازی ترا باشد فرمود بدون رویه برخدای
 خواهشی نبندم بلکه خدای مرا کافی و کفیلی نیکوست در خبر است که آنحضرت را اگر ان میافاد و موجب در آید

و در بعضی کتب اخبار اینکلمات نیز در آخر حدیث مرقوم است

و در بعضی کتب اخبار اینکلمات نیز در آخر حدیث مرقوم است

و در بعضی کتب اخبار اینکلمات نیز در آخر حدیث مرقوم است

و در بعضی کتب اخبار اینکلمات نیز در آخر حدیث مرقوم است

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری ۱۰۹

از علل اهل کثرت

آنکه اطفال یتیم یا مردم کور و زمین گیر و آن در یوزگان که هیچ تدبیر و چاره برای ایشان نبود بطعام او حاضر شوند و این رحمت بر خویش نهند از نیروی بادست مبارک بایشان میرسانند هر کس از ایشان را اهل و عیال بودی از طعامهای خود بایشان حمل میفرمود و نیز هر کس طعامی تناول میفرمود مگر آنیکه تا بهمان مقدار از سخت تصدق دادی و افسدی از عبد الله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چنان بود که هشام بن اسماعیل برای سنی و اسیر کنیزکان و جواری همسایگان مرا آزار میرسانید و ایشانرا از منسوب و ماسور میساخت و ازین روی رحمت و ادب بسیار بعلی بن محسن علیهما السلام وارد گردید و چون هشام مرد شد و کید فرماد تا او را در پیش روی مردمان باز دارند تا هر کس حتی دارد از وی باز جوید پس علی بن محسن علیه السلام بروی برگزید و اینوقت هشام را نزدیک سرای مروان باز داشته بودند و هشام بر آنحضرت سلام فرستاد و هم آنحضرت از سخت با خاصکان خویش مردمان داده بود که یکپس با وی متعرض نشود و در صد ملاقات بر نیاید و نیز در کتاب بحار الانوار مسطور است که آنحضرت در شان تار و تار یک بیرون شدی و انبیا چندی برداشش مبارک حمل دادی که در آنجمله کیسهای دینار و درهم بودی و بسا بودی که طعام و میزم بر پشت مبارک حمل نمودی و بباب سرای فقر ایامی و هر کس بیرون شدی بفرقه و باز رسانیدی و چون فقیر را بدیدی روی مبارک را پوشانیدی تا آن فقیر آنحضرت را نشاند و خجل نکند و چون آنحضرت بدیکر سلامی فرامید و آن صدقه مفقود دیدند دانستند اینجمله از برکات امام زین العابدین علیه السلام بوده است و چون آنحضرت به بکر جهان شد و بدن مبارکش را خواستند غسل بدهند مثل شست شتر از کثرت حمل و نقل انبان و طعام منتهی بر تپه بود و نیز در بحار مرویت که آنحضرت یکصد خانوار از اهل مدینه را روزی میرسانید و در هر شبی مردوزن بودند و هشام در بحار مسطور است که علی بن محسن علیهما السلام شکر و نذر تصدق میفرمود از آنحضرت ازین کار سؤال کردند این آیت مبارک را قرائت فرمود **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ** یعنی بر سبکی و بر نابل نشوید مگر وقتی که از آنچه دوست میدارید انفاق نمائید و از این حدیث معلوم میشود که شکر و نذر را آنحضرت دوست میداشت و نیز مسطور است که علی بن محسن علیهما السلام انکور را بسیار میخواست و چون شد که انکوری فراوان بدین طریقه در آورده پس یکی از خاصکان آنحضرت مقداری انکور بخرد و همسکام افطار بیاورد و چون آنحضرت خواست تناول نماید سالی آواز برآورد و امام علیه السلام چنان که بود بجله برای او فرستاد و آن کثیر ششی و یکو نیز حاضر ساخت و نیز بامت بهره سائل شد و در شب نیم سائل نیامد و آنحضرت تناول فرمود چنانکه باندک اختلافی مذکور کردید و هم در بحار الانوار مسطور است که زهری گفت چون امام زین العابدین علیه السلام وفات کرد و بدن همایون مبارکش را غسل میدادند بر پشت مبارکش نشانی یافتند بامن خبر رسید که آنحضرت شبها برای همسایگان خود که پیچیده بودند آب کشی میفرمود و هم در بحار از عمرو بن ثابت مرویت که چون آنحضرت وفات کرد و غسل جسد شریفش مشغول شدند در پشت مبارکش آثار سیاهی دیدند از سبب آن پرسیدند گفت آنحضرت انبیا حق

هر کسی که در این روزها

آنحضرت را در این روزها

شکر و نذر

آنحضرت را در این روزها

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۱۰

بر دوش مبارک حل میفرمود و بقضای مدینه عطا نمود و بهم در سباجا لایق مرقوم است که چون تاریکی شب دین موهوب عالم
 بکبر آید و چشمها در خواب شدی امام علیه السلام در منزل خویش پایی شدی و آنچه از قوت اهل سرای بجای بود
 فراهم در اسبانی کرده بر دوش خود بر کشیدی و بجانهای فقرای مدینه روی نهاده در حالتی که چهره مبارک را
 پوشیده بود و برایشان تمت میفرمود و بنا بود که فقرای سرای خویش با نظار قدم مبارکش ایستاده
 بودند و چون آنحضرت را میدیدند با هم بشارت می دادند و همی گفتند صاحب انبان مندرسید و دیگر روایت
 کرده اند که چون زید بن اسامه بن زید را هنگام مرگ فراسید می بگویند امام زین العابدین علیه السلام
 فرمود چه ترا گریان داشته عرض کرد آن هسی کریم که مرا پانزده هزار دینارم برگردن و مرده ریک من نه آن
 چند باشد که اینکار را بنوازده امام زین العابدین علیه السلام فرمود هیچ گریان مباش همانا این دایم را
 من برگردن گرفتم و تو از آن بری باشی و آنو بعد از خود بداد و در سباجا لایق نور مروی است که چون حضرت سید
 سلام الله علیه بفرستاد تو زیارت هفتاد و چند هزار دینار و ام بر دوش داشت از این روای
 علی بن احسن سلام الله علیه اندیشناک بود چنانکه اکثر ایام زخوردن و آشامیدن و خفتن بر کنار بود
 پس شخصی در خواب بیدارش باید و گفت بسبب قرض پدرت مغموم باش چه خدا تعالی این مضر
 امام حسین علیه السلام را از مال بخش داد فرمود آنحضرت میفرماید در اموال پدرم مالی را که مال بخش گویند
 نمی شناسم و چون شب دیگر فراسید او را در خواب بدیدم پس از ازال خویش سؤال کردم کی از زمان
 گفت پدرت را بنده رومی بود که او را بخش میامید و در دیشب چشمه آبی از بھر او بیرون آورده بود بجه
 آنحضرت در مقام تحقیق برآمد و روزی معدود بر نیامد که ولید بن عقبه ابن ابی سفیان کبیر آنحضرت امام زین
 العابدین علیه السلام بفرستاد و پیام داد که بن رسیده است که پدرت را دزدی خشب چشمه است که بخش
 معروف است اگر بفروش آن یل باشی من از تو خریدار می شوم حضرت سجاد با فرستاده فرمود این چشمه را
 بمقدار دین امام حسین علیه السلام بکیر و آن مبلغ را برای او باز نمود و او گرفت و شب شنبه را برای سعادت
 حضرت یکنه علیها السلام شش فرمود ابن اعرابی روایت کرده است که آن هنگام که زید بن معویة علیه اللغه
 لشکر خویش را با سیصال و مزاحمت مردم مدینه فرستاد امام زین العابدین علیه السلام چهار صد تن را بخواست
 مضموم و متصل ساخت و ایشان را کفالت فرمود تا وقتی که لشکر مسلم بن عقبه بمیدون شدند و نیز وقتی که حجاج
 بفرمان بنی امیه ابن زبیر را از حجاز اخراج کرد از آن حضرت بر همین گونه کردار نمودار شد ابن اثیر در کتاب کمال
 میگوید چون زید ملعون مسلم بن عقبه را بجانب مدینه در سپار ساخت با وی گفت اگر بر آنجا هست نصرت یافتی
 سه دفعه ایشان را بغارت گیر و مال و اسلحه ایشان بجزیره لشکران است و چون سه مره اینکار پیاپی بر وی
 فرو کشیدن کیر و از زنب و غارت دست باز کش و با علی بن احسن کار بیکی سپار چه او در این فتنه
 و آشوب باد گیر کان همدست و همدستان نبود و مکیاب او با من باز میرسد و از آن سوی چنان بود

مجلس ششمین از
 احوال حضرت سید الساجدین

ادای دین زین

ادای دین حضرت

مجلس ششمین از
 احوال حضرت سید الساجدین

مجلس ششمین از
 احوال حضرت سید الساجدین

مع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۱

از علایق است که آنکام که مردم مینه عال نیزید و حاجت بنی امیه را بسیر و نوحی که دزد مروان بن الحکم از ابن عمر خواستار شد که اهل و عیال او را نزد خویش پوشیده دارد و ابن عمر نیز قارن شد پس در این مطلب با علی بن الحسین علیهما السلام سخن در میان آنکند و عرض کرد مرا در حضرت تو قرابت است و حرم من پیوسته بکرم تو است و مستعدی شد که آنحضرت او را پناه دهد پس مروان زوجه خود عایشه دختر عثمان بن عفان را با اهل و کسان خویشین باستان امام علیهما السلام بفرستاد و آن حضرت خویش و حرم مروان را پیوسته بیرون فرستاد و بروایتی حرم مروان را روانه داشت و پیوسته عبد الله را با ایشان همراه کرده و ایشان را لطایف کسل ساخت و آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویت که چون محمد بن اسامه را زمان مرگ در رسید حاجت بنی هاشم بر بالینش حضور یافتند محمد روی با ایشان کرد و گفت از قرابت من با خود و تربیت من دانا میسید و اینک مرا بر گردن قرصی است همی دوست دارم که این وام را شما با بجنات گیرید از من منور و گذارید علی بن الحسین علیهما السلام فرمود دانسته باش سو کند با خدا می یک بجز آنکه هر دوام ترا من بر خود دهم این گفت و خاموش شد و انا که حضور داشتند خاموش شدند امام زین العابدین علیه السلام و دیگر بار فرمود تمامت قرص تو بر من است آنکه همنده فرمود بد آنکه هیچ خزان نخت مرا از قبول قرص تو باز نداشتی کمر اینک مکرده همی داشتیم که اینجا بگویند بر ما سبقت گرفتی در کتاب سجاد الاوار مرویت که هنگامی بر علی بن الحسین علیهما السلام کار تنگ گشت و از یکتا از موالی خویشین ده هزار دینا بقرص خواست تا بهنگام کشایش باز دهد آنرا عرض کرد و عرض ندیم چه وجهی نزد من موجود نباشد لکن بآن اندیشه بود که از آن حضرت وثیقه بدست داشته باشد حضرت امام زین العابدین علیه السلام از ریشه و نیزه عبا ی مبارک چندی بر کند و فرمود وثیقه تو باشد آن سولی از اینکار که است داشت آنحضرت خشکین شد و با وی منور و آید من سزاوارترم که بوعده خویش وفا نمایم یا حاجب بن زراره عرض کرد تو اولی بگما فرمود پس چگونه بود که حاجب گمانی که چوبی بیش نیست در او دای صدار برهن گذاشت و او مردی کامنده بود و وعده خویش بگذاشت و من ریشه عبا ی خود را برهن گذارم و وفا ننختم با بجهله آنرا دامن چون بگرفت و آن در احم تحویل نمود و آنریش را در حقه نفقه ساخت و از آن سوی چون حنای امام علیهما السلام را مال و کشیش باز ساسید و آنحضرت آنرا هم را با آنرا حمل کرده منور و مال ترا حاضر کردم وثیقه مرا حاضر ساز عرض کرد فدای تو شوم آن وثیقه را صیاع و بهیوده کردم فرمود اگر نیآوری مال خود را ما خود نمیداریم چه مانند من کسی ذمت خود را خوار و بکت دزد پس آنرا دانا یار و د آرایش و پزیره را با آنحضرت بداد و امام علیهما السلام آن در احم را رانده نموده و آن هدیه و ریش را بگرفت و در ریشکند و باز گشت در کتاب مالی از ابو حمزه ثمالی مرویت که از سیدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام شنیدم با شیعیان خود میفرمود علیکم یا داء الامانه فواللهی بعتکم شدا بالحق نبیا لو ان قاتل ابي الحسین بن علی بن ابیطالب

ادای قرص چون اسامه

در شیعیان مبارک و شکر

دیکه

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاواب ناصری

۱۱۳

از علماء الکلمات که بسیار تسبیح میکنند چنانکه در احادیث وارد است که قبره را بخورید و بگوئید و بدست کودکان میبخند تا بار خج
 آنها شود چه این حیوان بسیار تسبیح میکند خدایا تسبیحش هبت که خدای لعن کند دشمنان آل محمد صلی الله
 علیه و آله را و همچنین در کتاب منزه از حضرت امام رضا از علی بن الحسین علیه السلام و السلام مسطور است که
 فرمود که کاکل سر قبره از بکت مسح و دست مالیدن حضرت سلیمان بن داود علی نبیاء و آله و علیها السلام است
 و این مسئله چنان بود که قبره نه میخواست بر ماده رود و ماده امتناع مینمود پس فرموده گفت مرا از یکنار باز دار
 چه درین امر اراده نموده ام جز اینست که خدای تعالی از من سئو و جود بیرون آورد که بسبب آن مشغول ذکر باشیم
 پس ماده او را اجابت کرده و از آن مس که میخواست تخم بگذارد و فرموده گفت در کدام موضع تخم بجوای کنده است
 گفت هیچ ندانم آیا بایست در گوشه راه و کنر طریق بگذاریم نو گفت من از آن بیناک هستم که آنرا که راه گذر هستند
 بر سر بگذرند یعنی زبانی بر تخم منور و آید من بصواب چنان میشارم که نزدیک طریق تخم بگذاری فن بوالک
 قُرْبَهُمْ تَوْفَهُمْ أَنْ تَعْرِضَ لِي لَلْفِطْرَةِ الْحَبِيبِ مِنَ الطَّيْرِ وَفَوْقَ حِينِ كُنَى هِرْكَسَ تَرَا بَا سَجَا تَزْدِيكَ بَسِيْدَ كَحَانِ مِيرْد
 که تو برای برچیدن دانه روی آورده باشی از نیروی راه را بر تو گشاده دارد پس ماده این امر را از نزد
 اجابت کرده تخم بگذاشت و حضانت همی نمود تا شرف بر نقاب و مخا که کردید و در آنحال که این دو حیوان بان
 اشتغال میکردند ناگاه حضرت سلیمان بن داود و علیها السلام بالکریان خود نمودار شد و مرفان
 بر آنحضرت سایه افکنده بودند پس قبره ماده باز گرفت همانا سلیمان است که با جنود خود بر باطلوع فرموده و من
 بیج این منم که ماده بیضه های مادر زیر پای مرد و مرکب در هم سنگینم قبره تر گرفت همانا سلیمان علیه السلام مرد
 که بر مارحم میکند قَلْعَ عَيْنِكَ شَيْءٌ خَبِيْثٌ لِّفَرَاخِكَ إِذَا نَفَسْتَ يَا حِرْزِيْ بَرَايِ جَوَاهِيْ خُودَتِ ذَخِيْرَه
 کرده باشی که چون دکت در روی کسیدند بکار بری گفت آری طیر از تو پوشیده و ذخیره داشته ام و منتظر
 پدید شدن جوهایم آیا نزد تو چیزی باشد گفت آری یکدانه حسنه باشد که از تو پنهان کرده ام برای جوهای خود
 گفت تو دانه خرمای خود را بر گیر و من نیز مرغ خود را بر گیرم و در حضرت سلیمان علیه السلام عرضه میداریم و هدیه
 میکند اینم چه آنحضرت هدیه را دوست میدارد پس قبره تر خرمای را بمبار و ماده مرغ را بدو پای خود بر گرفته و حضرت
 سلیمان درآمد چون آن حضرت از فراز کرسی خود آنها را بدید هر دو دست مبارک برای آنها مبسوط ساخت و
 آن دو حیوان از زمین و بسیار بر آنحضرت درآمد و حضرت سلیمان علیه السلام آن هدیه را از هر دو پذیرفتار شد
 و لنگر یاز را بفرمود تا از آنها و تخمهای آنها دور باشند و بر سر هر دو دست مبارک برکشید و در حق هر دو دعا
 برکت بفرمود و از بکت مسح
 ذکر زهد و ورع حضرت امام زین العابدین صلوات الله
 و سلامه علیه

نه و در عین پیغمبر مختار و ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین از روزالت بر هر چه پرون از خداست پست پاست

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

قلم

و از دنیا و آخرت جز خدای نخواسته و جز خدای ندیدند و خدای در حلقه ملکات هم ایشانرا خواست که او را
خواستند اما چون هر یک ازین شمع محافل هدایت بطوری متظاهر میشدند تا پیر در نشان را دستور العلی کافی
باشد سید سجاد سلام الله علیه در مراتب زهد و عبادت و مناجات و دعوات دارای طوری خاص و نمایی
مخصوص گردید که با اتفاق آمده آثار شبهه ناس بجای دیگر اگر صلوات الله علیه بود چه تقاضای روبرو کار آن نمایش را
مستعد و خواستار بود و وضع زمان آن صورت را نمودار میخواست چنانکه وقتی حسن مجتبی را علم رسول خدا
بکار بود و کاهی سید الشهدا را شجاعت علی مرتضی پدیدار میافتاد و همچنین هر یک از ائمه اطهار بحسب اقتضای دورگاه
نمائی را در گذارش و فرمایش بودند و در زمان سعادت اقران حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه
و سخن فی عافیه آثار مات ایشان را نمودار خواهد ساخت چه در زمان ظهور سعادت ظهور مبارکش استعداد
زمان و گردش آسمان مقتضی آنطور ظهور و بروز خواهد کردید و بر زبان بتالی را فرمان چنان خواهد رفت
وَمَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ **در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتاب اخبار مسطور است که از حضرت امام**
زین العابدین علیه السلام از صفت مردم زاهد پرسش کردند فقال هُوَ التَّوْبَةُ بِدُونِ قُوَّةٍ الْمُسْتَعِدُّ لِلْجَمْعِ مَوْقِعُهُ
فرمود زاهد آنکسی است که بقدری که کمتر از قوت او باشد ادراک مقصود نماید و برای روز مرگش مستعد و آماده باشد
یعنی چنان در دنیا زندگی نموده باشد و بر هر کاری و قدس روزگار عفا ده که همه وقت برای ادراک
موت حاضر و مستعد باشد و هر وقت مرگش فرارسد در سیم و دوش نشود و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا سِنَةٌ وَالْآخِرَةُ
بَقِظَةٌ وَبَيْنَهُمَا اضْغَاثُ أَحْلَامٍ یعنی دینا تباهست پس گیتی است یعنی حالت و عالم خواب دارد
و آخرت همه بیداری است و ما در میان دو عالم حکم اضغاث احلام داریم یعنی هر چه بینیم باطل و بهیوده است
و بجز هر چه بیاورد آخرت اشتغال جوئیم همه برفوس و غفلت است و حکم جهان ست فرجام و حطام محنت
انجامش و دیدار آنجمله مانند اضغاث احلام است که بی دوام و سریع الزوال و بلا اعتبار است و نیز
در کتاب ارشاد القلوب از آنحضرت ما ثور است اعْظَمُ النَّاسِ قَدْراً مَنْ لَمْ يَبَالِ الدُّنْيَا فِي بِلَدٍ مَنْ كَانَ
یعنی بزرگترین مردمان از حیثیت قدر و منزلت کسی است که هیچ باک نداشته باشد و او را مبالغاتی نباشد
که دنیا دست کدام کس است یا نیست یعنی بعد از آنکه انسان بنظر دانش و بیش دانست که دینای ناپایدار
بهیوده و بیجاصل و بی اعتبار است و همه نتایج و نواید در سرای جاوید موجود است و جز بزرگ این بزرگ
آن نرسند البته هیچ اعتنائی باین سرای ایرمان نخواهد داشت و بدست هر کس خواهد بود که بایش مبالغات نخواهد
و هم در کتاب ارشاد القلوب مسطور است که علی الحسین علیه السلام باین شعر مثل میفرمودند

در صفت مردم زاهد

ایضا فی الزهد

میشه علیه السلام
قدینا

وَمَنْ يَصْغِبِ الدُّنْيَا بَكْرٍ مِثْلَ قَابِضٍ عَلَى الْمَاءِ جَاشَتْهُ فَرْجُ الْأَصَابِعِ

کنایت از اینست که هر کس دل بدینا نه بندد و بر دور کار غدار چنگ در آنخند چنان است که آب در مشت نگه دارد
و البته از شگاف اسابع بر خواهد شد و لطیفه در اینکلام است که بر چه برای نگه داری آن بیشتر مشت را

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب با صریح

فعلاد الملک شد
فی تحفة الدرب

پنج خط

در خط عجب

بیشازند زودتر از چنگ بدر میرود در کتاب کشف الغمّه از ابوسعید منصور بن الحسن الابی در کتاب شراذف ذکر است
که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با سائلی گریان نظر آنحضرت فرمود لَوَّانَ الدُّنْيَا كَانَتْ فِي كَفِّ هَذَا ثُمَّ
سَقَطَتْ مِنْهُمَا كَانَتْ بَلْبَغِي لَهُ أَنْ يَبْكِي عَلَيْهَا یعنی اگر همه جهان در دست تصرف و پنجه بزوی او بودی
و بیرون شدی باین پستی و نکوسیدگی دنیا هیچ شایسته نبود که بر آنچه از چنگش بیرون شده است گریان کردی
یعنی چون اقبال و ادبار این سرای ناپایدار بچنگت جاوید و برقرار نخواهد ماند بر بود و نبودش سرور و اندوه
جایز نباشد و هم وقتی در حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه عرض کردند عظیم ترین ناس از حیثیت
خطرست فرمود من لَمْ يَهْرِ الدُّنْيَا خَطَرَ النَّفْسِ بهر کس دیار ابراهیمی غیش مایه خطر شمار و خطر او از تمامت
مردمان برتر و بزرگتر است در کتاب اصول کافی سند با امام محمد باقر سلام الله علیه میرسد که علی بن الحسین
علیهما السلام فرمود إِنَّ الدُّنْيَا قَلْبَانِ تَحَلَّتْ مُدِيرَةٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَلْبَانِ تَحَلَّتْ مُقْبِلَةٌ وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ
مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا إِلَّا وَكُونُوا مِنَ الزَّاهِدِينَ
فِي الدُّنْيَا الزَّاهِدِينَ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا اتَّخَذُوا الْأَرْضَ
بِأُطْوَائِهَا وَالتَّرَابَ فُرَاشًا وَالْمَاءَ طَبِيبًا وَقَرَضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقَرُّبًا وَمِنْ أَشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ
سَلَاةً عَنِ الشَّهَوَاتِ وَمِنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ مِنَ الْحَرَمَاتِ وَمَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ
عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ إِلَّا إِنْ لَبَّاهُمْ عِبَادُ كَمَنْ رَأَى أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ مُخْلِدينَ وَكَمَنْ
رَأَى أَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ مُعَذِّبينَ شَرُّهُمْ مَأْمُونَةٌ وَقَلْبُهُمْ مَخْزُونَةٌ أَنْفُسُهُمْ
عَفِيفَةٌ وَحَوَائِجُهُمْ خَفِيفَةٌ صَبْرٌ أَبَدًا قَلِيلَةٌ فَضَارُوا بِعَفْوِي رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ
أَمَّا اللَّبْلُ فَضَاقُونَ أَفْدَامَهُمْ تَجَرَّبِي دُمُوعُهُمْ عَلَى خُدُودِهِمْ وَهُمْ يُجَادُونَ
إِلَيْهِمْ يَسْعَوْنَ فِي نَكَالِ رِقَابِهِمْ وَأَمَّا النَّارُ فَحُكْمُهَا عَلَاءُ بَرَّةٍ أَتَقْبَلُوهَا أَمْ لَدَّاهُمْ مَدْبَرَاهُمْ الْخَوْفُ مِنَ الْعِبَادَةِ فَتُطْرَقُ
إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَقُولُ مَرْضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ أَمْ خَوِلُوا فَقَدْ خَالَطَ الْقَوْمَ أَمْرٌ عَظِيمٌ فَذَكَرَ النَّارَ وَبِهَا
یعنی همانا روزگار ناپایدار کوچ گمان می داپس میکند و جهان پادار کوچ بر کوچ روی کرده مندر میرسد
و هر یک ازین دوسه ای پسران و فرزندان باشند که دل بدان باخته و روی از آن یک بر نماند
پس شما بکشید تا از جهان عذار چشم پوشید و در شمار فرزندان و خواهندگان جهان جاویدان بروید و از نای
دنیا بیرون باشید و همی سعی و کوشش و رزید تا کمر روی ل و چشم حرص و دیدۀ آرزو اندیشه طمع از جهان و آنچه
در آن است برگیرید اما بجای آنی که خواهند سرای اخروی و آنچه در آن مقرر است باشد دانسته باشید که آنجا عت
که از روی هوشیاری و بختیاری دل در جهان بسته و چشم بر زخارفش ندوخته اند زمین را از بھر خوشین بباط
و باین گیرند و خاک را فراش و آب را طیب شمارند و آسایش تن و دفع صداع این توده و دمن را بدان
فرمایند و از جهان باندک معیشتی بمقاطعۀ روند و باندک مؤتی کفایت جویند بدانند که هر کس شتاق و آرزو مند

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

موجوب عام

بهشت جاویدان است همچو بحال شہوات تن در نیکنند و خیالات نفسانرا از دنبال نشود و بهوای نفس خوشتر را رنج نکرده اند و هر کس از آتش نیران در بیم و اندوهان باشد تا گریز کردارهای ناروای خروماند پذیر باز گردد و هر کس از جهان و خواسته جهان دل بر کند تمامت مصائب بروی آسان رود و شداید و درنگار بروی هموار افتد دانسته باشید که خدا ایراسد کافی است که چنان در عرصه معرفت و عبادت و سلامت و زهد و تپس و خیر دارند که چون دیدار شوند چنان است که اهل بهشت را در بهشت محله و جای بخزند و از آفتاب و گرمی و خوف عذاب عقاب این دو باب چنان باشند که اهل آتش را در آتش مغذیب بیند و این مردم سعادت کجور چنان زندگانی فرمایند که بهیچوقت بچسب از گزند ایشان رنجور نباشد و لہای ایشان ہمارہ پای کوب اندوہ و نفوس ایشان ہمیشہ از سر کوب معاصی و طہای آسودہ و عیفت و حاجات ایشان و تمکلات ایشان بکیرہ سبک و خفیف است و ہرگز بر کسی سنگینی نیارند و این جماعت در این سرای بر کزندی قتل و روزی معدود را بتمتع شہاید و شکیبائی نارسانی میکشند و در پاداشش کردار در آن سرای جاوید ہمیشہ راحت و نعمت بیرون از شمارہ و عدت و صلت گیرند ہمانا این مردم را ہر چون شب دامن بکیرہ سباط عبادت و تضرع و اطاعت خدای بکترانند و در پرستش یزدان بر پای باشند و اسکت شوق و خوف از دیدگان بر چہرہ روان دارند و در پیشگاہ خداوند محسوس و ہالہ و زاری و ضراحت و آہ پای برند و در رہائیدن رقاب خود را از بند کمال و عذاب شتاب گیرند و چون روز دامن بکشند تمامت سجاالت علم و حکمت و دیدار حلم و زہادت و مردمان خوب و پرہیزکار دیدار باشند و مانند چوبہتری باشند کہ از تیشہ عبادت تراشیدہ شدہ باشد پس بیندگان در ایشان بگرد و چنان دانند کہ این جماعت بیماران باشند ما اینکہ ہم رنجوری و ناتدرستی در ایشان نیست و اگر ہر مردمان بیا میرند ایشانرا از آتش دورخ و آگاہ عذاب و کمال کہ مقرر است پرہیزند و از آن تذکرہ و تذکار بمری عظیم و اندوہی ہامسوار دچاہ کرداند و نیز در کتاب اصول کافی از محمد بن مسلم بن شہاب مرویت کہ از علی بن احمین صلوات اللہ علیہ پرسیدند کہ در پیشگاہ خدای عز و جل کدام عمل از دیگر اعمال افضل است فقال ما من عمل بعبد معترفہ اللہ جل و عز و معرفہ رسولہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم افضل من بعض الدنیا و ان لذلک شعبا کثیرا و للتعاصی شعبا فاقل ما عصی اللہ بہ الکبر و هو معصیہ البلیہ حین ابی و استکبر و کان من الکافرین و الحرس و ہی معصیہ ادم و حوا حین قال اللہ عز و جل لہما کلا من حیث شئتما و لا تقربا ہذہ الشجرۃ فکونا من الظالمین فاخذاما لا حاجۃ بہما الیہ فدخل ذلک علی ذریئہما الی یوم القیمۃ و ذلک انما یطلب ابن ادم ما لا حاجۃ بہ الیہ ثم الحسد و ہی معصیہ ابن ادم حین

در این فصل احوال حضرت سید الساجدین

ربع دوم از کتاب بشکوة الاولاد ناصر

از علماء الملک

حَسَدًا خَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَتَبَعَ مِنْ ذَلِكَ حُبَّ النِّسَاءِ وَحُبَّ الدُّنْيَا وَحُبَّ الرِّبَاسَةِ وَحُبَّ
الرَّاحَةِ وَحُبَّ الْكَلَامِ وَحُبَّ الْعُلُوِّ وَالشَّرْقَةِ فَصَنَعَ خِصَالًا كَثِيرَةً كُلُّهَا فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ
الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَالدُّنْيَا دُنْيَا أَنْ ذُنُوبًا بِلَاغٍ وَدُنْيَا مُلَغْوَةٌ
حضرت سید العابدین علیه السلام فرمود هیچ کس داری بعد از شناختن خدای عزوجل و شناختن
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برتر از گیسوه و بودن و مبغوض داشتن این جهان ناشناخته است
و در حقیقت معرفت بخدای و رسول خود دلیل مبغوض داشتن جهان است با جمله معینر باید بر آید
این امر شعبات کثیره است و نیز کنایه از انواع متعدده و شعب است و سرآمد معاصی که خدای را
بان گناه و در زید مذکبر و خود بزرگ داشتن و خویشین خواستن است و این گناه ابلیس لعین و دیو
کمره را ندیده از پیشگاه یزدان است کاهی که در سجود بحضرت آدم در حضرت و دو و در سر بنا فرماست
بر کشید و نفخه طفتی من نار و خلقه من طین بر دمید و بان خویشین بزرگ خواندن از حضرت یزدان
و چار راندن افتاد و کافر گردید و به نسیب علیک لعنتی الی یوم الدین با فضل السالطین در افتاد
و ابد الابدین بدین خیران رسید که قمار گشت گناه دو نیم حرص و آزار است و این گناه است که حضرت
آدم و حوا علیهما السلام روی نمود کاهی که خدای عزوجل با ایشان خطاب فرمود که در جهان جاویدان
بهر چه خواهانید بخورید و بان درخت نزدیک مشوید تا در شمار سنگاران در نیایید لکن هجوم حرص و آزار
ایشان را بناز گشت و بنا خود داشتن از شجره نهییه با اینکه بان هیچ نیاز نداشتند باز داشت
و از آن هنگام که حوا آدم با یکبار اقدام کرد و ازین صفت و این معصیت در فرزندان آدم در صفحه عالم
بماند و تا روزگار رستاخیز بر پای و آشوب انجیر است و بهین علت است که بیشتر چیزائی که آدم میراث
در تحصیلش میکوشد چیزی است که بان نیازمند نیست و حالت حرص و آزار او را در طلب آن آرزو و
نا باز بازیدار و پس ازین دو معصیت و دو صفت کوهیه احداث است و این گناه از پدر آدم
علیه السلام نمودار شد کاهی که قایل بواسطه خواهر بطنی خود استیلا بر برادرش نابل رسک برد که از چه
آن آفتاب اقیم صباحت او را بجز افتاد و بان حداد و کجاست و ازین صفت کوهیه حب زن و حب
جهان و حب بزرگی و سرانوائی و دوستی آسایش خواستن که سرایه همه فتنهاست و دوستی سخن راندن
و حکم راندن و دوستی بلندی و برتری و ثروت متعجب گردید یعنی صفت حداد میراجبت این امور ناموس
میدارد و این جمله که هفت خوی کوهیه و خصال نامشوده اند تمام است در محبت دنیا فراهم شدند و هر کس
بدوستی دنیا گرفتار شود ناچار تمام این صفات زشت فرجام و چار میشود پس معینر ان و دانایان بعد
انکه این مقام و مقام انجاش را بشناختند فرمودند و دوستی سرآمد معاصی در اس گناهان است و دنیا
دو نوع است یکی دنیای بلوغ است که در حقیقت دار تکلیف و مرز و آخرت است و آدمی را دارای مراتب

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۱۸

محبوب عام
حضرت سید الساجدین علیه السلام

میکردند و یکی دنیا می نمود است که نفوس را بگرد و فریب خویش گرفتار میکردند و از این دنیا بیابیت دوری
کنند و دیگر در کتاب اصول کافی موطور است که مروی از علی بن احمین علیه السلام پرسید معنی زهد چیست فقال
عَشْرٌ أَشْبَاهُ فَأَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ الْوَرَعُ وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ آدَنُ دَرَجَةِ الْبَقِيَّةِ
وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْبَقِيَّةِ آدَنُ دَرَجَاتِ الرِّضَا وَالْأَوَّلُ الزُّهْدُ فِي الْبَقِيَّةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَبَدًا لَمْ يَكُنْ
عَلَى نَفْسِكَ وَلَا تَقْرَحُوا بِنَايَتِكُمْ فَرَمُودَ عِلَاقَتِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى عَلَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَرَعٍ أَسْتَدْعَى
دَرَجَةِ زُهْدٍ سَبْتِ تَرَيْنَ دَرَجَةِ بَقِيَّةٍ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ بَقِيَّةٍ مَسْرُودِ تَرَيْنَ دَرَجَاتِ رَحْمَةٍ وَخُشْنُودِ بَقِيَّةٍ
خُذُوا مِنْ عِلَاقَتِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى
فُوتَ شَدِّهِ أَنْفُسُ خُزِيدَ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى
كَزَنَدَ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى
كَيْتَ كَفَتْ عَلَى بَنِ اَحْمِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى
أَسْخَرَتْ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى
عَبْدُ الْمَلِكِ رَا عِلَاقَتِ فَرَمُودِ اَيْنَ غَالِبَ رَا فَعَمِيكَ وَآسِيبَ اَوْرَا بَارِ مِيكَرْدَانِ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى
دُوسْتِ بُو دَايِنَ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى
مِيكَدَانِ فَقَالَ وَبِحَكِّ ابْنِ حَرَمٍ اللَّهُ اسْأَلْ غَيْرَ اللَّهِ غَرْ وَجَلَّ اِيْنِ اِنْفَانِ اسْأَلْ الدُّنْيَا خَالِقَهَا
فَكَيْفَ اسْأَلُهَا خَلْقًا مِثْلِي اِمَامُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودِ اَيَا دَرَجَتِ خُدَايِ جَزَائِرِ دَانِ اَوْدَارِ خُوسَا
شُومَ بَانَا مَن كَرُو هَمِيْدَارِ مَن كَرُو اَمُورِ دِيَا اَزْ خَالِقِ دِيَا سَمَلْتِ نَايِمِ مَن كَرُو سَوَالِ كَمَ اَزْ مَخْلُوقِ مَانْدُودِ
زَهْرِي مِيكَوِيْدَ لَاجِرِ خُدَايِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَيْبَتِ اَسْخَرَتْ رَا دُرْدِلَ وَلِيْدِ مِيكَدَانِ اَنَكَمَ دَرَبَارَهُ اَنَ حَضَرَتْ بَرِ مَحْمُودِ
خَفِيَّةَ حَكَمَ رَا وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى دَرَجَةِ زُهْدٍ وَهِيَ خَيْرٌ أَسْتَدْعَى
بَرِ جَاعَتِي نَحْرَانِ شَدَّ كَزَمُودَانِ هِي سَوَالِ مِيكَوِيْدَ وَبِحَكِّ اَغْبَرَ اللَّهُ تَسْلُوْنِي مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ اِنْ لَمْ يَكُنْ
فِي هَذَا الْيَوْمِ لَمْ يَكُنْ مَطْوُونِ الْجِبَالِ اَنْ يَكُونَ الْجِبَالُ اَيْنِي دَايِ بَرِ شَمَا اَيَا بِيْرُونِ اَزْ خُدَايِ سَوَالِ مِي كَسِيْدَ
دُرْشَلِ چِسِنِ رُوْزِ كِيْكَ اَزْ بَرَكْتِ وَشَرَفَتِ اَنَ اَمِيْدِ مِيْرُوْدِ بَرَايِ اَنَچِهْ دَرِ شَكْمِ كُوْهَ اسْتِ كُوْهَ هَا خُوشِ بَحْتِ وَسَعِيْدِ كَرُوْدَ
مَحْمُودِ بَنِي قَلْبِيْسِي رَضِيَ اللَّهُ دَرِ كِتَابِ رُوْفَتِهِ كَانِي اَزْ اَبُو حَمَزَةَ ثَا لِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَسْطُورِ نَمُوْدَه اسْتِ كُوْهَ اَبُو حَمَزَةَ
كَفَتْ چَانِ بُوْدِي كِي هَرُوقَتِ عَلِي بَنِ اَحْمِيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اَللَّهُ سَخِيْ دَرِ زُهْدِ رَا نَدِي يَالِبِ بَرِ پَنْدِ وَ مَوْعِظَتِ بَرِ كُشُوْدِي
هَرِ كَسِ حُضُورِ دَاشْتِي دَا نَحْلَمَاتِ زُهْدِ اَيَاتِ شَبِيْدِي چَانِ تَمَاثُرِ كَشْتِي كِي اَسْكَنَ اَزْ دِيْدِ كَانِ

فرو باریدی و من وقتی صحیفه را قرائت کردم و کلماتی در زهد و زبادت

از آنحضرت گران شدم و آنجمله را بحضرتش عرض کردم و آنها را

تفصیح فرمود و تصدیق نمود و آن عبارات بر من بسیار سودمند بود

زهد و زبادت حضرت سید الساجدین علیه السلام

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصر

از علماء الملک

عبدالمجید

المدوا بالاسم المکرم
وان سب من انشأ الابد
الکتاب الخطایک من غیر
الشیء من انشأ الابد

مجلد عن الاسماء

شماره پنجم

الاف باکر
الاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كُنَّا اللَّهُ وَإِنَّا كُنَّا الظَّالِمِينَ وَبَغَى الْحَاسِدِينَ وَبَطَشَ
الْجَبَّارِينَ أَبْهَى الْمُؤْمِنُونَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الطَّوَاعِيفُ وَاتَّبَاعُهُمْ مِنْ أَهْلِ الرِّغْبَةِ فِي هَذِهِ
الدُّنْيَا الْمَالُ يَلُونُ إِلَيْهَا الْمُفْتِنُونَ بِهَا الْمُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَحُطَامُهَا الْهَامِدُ وَهَسْبُهَا
الْبَائِدُ غَدًا وَاحْذَرُوا مَا حَذَّرَكُمُ اللَّهُ مِنْهَا وَانْهَدُوا خِيَابَ هَذَا هَدَكُمُ اللَّهُ مِنْهَا
وَلَا تَرْكُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا تَكُونُ مِنْ اتِّخَاذِهَا دَارَ قَرَارٍ وَمَنْزِلَ اسْتِطْلَافٍ وَقَالَ اللَّهُ إِنَّ لَكُمْ
مِمَّا فِيهَا عَلَيْهَا دَلِيلًا وَتَنْبِيهًا مِنْ تَصَرُّفِهَا بِأَمْنٍ وَتَغْيِيرِهَا بِإِقْلَابٍ وَمَثَلًا تَحْتَ وَتَلَا عُمْرُهَا
بِأَمْلِهَا إِنَّهَا لَتَرْفَعُ الْخَيْلَ وَتَضَعُ الشَّرِيفَ وَتُورِدُ أَقْوَامًا إِلَى النَّارِ غَدًا فَبِئْسَ هَذَا مُعْتَبَرٌ وَمُخْتَارٌ
وَذَا جَرِّ لَتَنْبِيهِ إِنْ الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِنْ مَضَلَاتِ الْفِتَنِ وَخَوَارِثِ
الْبَيْعِ وَسُنَنِ الْجَوْرِ وَبَوَائِقِ الزَّمَانِ وَهَيْبَةِ السُّلْطَانِ وَوَسْوَئَةِ الشَّيْطَانِ لَتَشْطِبُ الْقُلُوبُ
عَنْ تَنْبِيهِهَا وَتَذْهَلُ عَنْ مَوْجِدِ الْمُسْكِدِ وَمَعْرِفَةِ أَهْلِ الْحَقِّ الْإِقْلَابِ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَلَيْسَ بِعَرَفٍ
نَصْرُ أَهْلِهَا وَتَقَلُّبُ خَالَاتِهَا وَغَائِبَةُ ضَرْفَتِهَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ وَنَهَجَ سَبِيلَ الرُّشْدِ وَ
سَلَكَ طَرِيقَ الْقَصْدِ ثُمَّ اسْتَعَانَ عَلَى ذَلِكَ بِالرَّهْمِ فَكَّرَ الْفِكْرَ وَاتَّقَى بِالصِّبْرِ فَازْدَجَرَ
أَنَّهُ فِي عَاجِلِ بَهْجَةِ الدُّنْيَا وَتَجَافَى عَنْ لَذَّتِهَا وَارْتَبَعَ فِي دَائِمِ نَعِيمِ الْآخِرَةِ وَاسْعَى لَهَا
وَرَاقِبِ الْمَوْتَ وَشَيْءَ الْحَيَاةِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَانْظُرْ إِلَى مَا فِي الدُّنْيَا يَبِينُ تَتَرَفُّعُ حَدِيدِ
النَّظِيرِ وَابْصُرْ خَوَارِثَ الْفِتَنِ وَضَلَالِ الْبَيْعِ وَجَوْرَ الْمُلُوكِ الظُّلْمَةِ فَقَدْ لَعْنَتْهَا اسْتَدْبَرَتْ
الْأُمُورَ الْمَاضِيَةَ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ مِنَ الْفِتَنِ الْمُرَاكِبَةِ وَالْأَيَّامِ فَهِيَ اسْتَدْبَرَتْهَا
عَلَى تَحَبُّبِ الْغُيُوتِ وَأَهْلِ الْبَيْعِ وَالْبَغْيِ وَالْفِسَادِ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَاسْتَبْهَنُوا
بِاللَّهِ وَانْجَمُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِالطَّاعَةِ مِنْ أَتْبَعِ فَاطِعٍ وَاحْذَرُوا الْحَدَّ
مِنْ قَبْلِ النَّدَامَةِ وَالْخَسَرَةِ وَالْقُدُومِ عَلَى اللَّهِ وَالْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَكَأَنَّ مَا صَدَرَ
قَوْمٌ قَطَعُوا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ لَأَلَى عَذَابِهِ وَمَا أَثَرُ قَوْمٍ قَطَعُوا الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ إِلَّا سَاءَ مُنْقَلَبُهُمْ
وَسَاءَ مَصِيرُهُمْ وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْفَنَانُ مُؤْتَلِفَانِ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَهُ وَخَشِيَ الْخَوْفَ
عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَإِنْ أَرَادَ الْعِلْمُ وَاتَّبَعَهُمُ الدِّينَ عَرَفُوا اللَّهَ وَعَمِلُوا لَهُ وَرَغِبُوا إِلَيْهِ
وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ فَلَا تَلْمِزُوا شَيْئًا مِمَّا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا
بِطَاعَةِ اللَّهِ وَاعْتَمِدُوا بِأَمْنٍ وَأَسْعُوا لِمَا فِيهِ بِخَيْتِكُمْ غَدًا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْلٌ لِلتَّبَعَةِ
وَأَدْنَى مِنَ الْعَذَابِ وَارْجُوا لِلنَّجَاةِ وَقَدْ مَوَا الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَاعَةِ الطَّوَاعِيفِ
مِنْ زُهْدِ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيْهَا مِرَاقَةُ اللَّهِ وَطَاعَتُهُ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ تُعْبَدُونَ اللَّهَ
وَنَحْنُ مَعَكُمْ نَحْمُ عَلَيْكُمْ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ سَبْدُكُمْ غَدًا وَهُوَ مَوْقِفُكُمْ وَمَسَائِلُكُمْ

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

موسوی

فَاعِدُوا الْجَوَابَ قَبْلَ الْوَعْدِ وَالْمَسْئَلَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ هُمْ يَدْرُسُونَ أَنْفُسَهُمْ لَا تَكُنْ نَفْسًا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَصْدَقُ هُمُ يَدْرُسُونَ كَذِبًا وَلَا يَكُونُ بَصِيرَةً وَلَا يَرُدُّ عَذْرَ مُسْتَحْيٍ وَلَا يَعْدُ غَيْرَ مَعْدُورٍ لَهُ الْحُجَّةُ عَلَى خَلْقِهِ بِالرَّسُولِ وَالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَاسْتَقْبِلُوا مِنْ صَلَاحِ أَنْفُسِكُمْ وَطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ مَنْ تَوَلَّوْهُ فِيهَا الْعَدْلَ نَادِمًا قَدْ نَدَّ فِيهَا فَرَطًا بِالْأَمْرِ فِي جَنَابِ اللَّهِ وَضَمَّ مِنْ حَقُوقِ اللَّهِ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَتَوَبُّوا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَةِ وَبَعَلَّمُوا مَا فَعَلُوا وَإِلَّا كَرِهَ وَصَحْبَةُ الْعَاصِينَ وَمَعُونَةُ الظَّالِمِينَ وَمَجَاوِرَةُ الْفَاسِقِينَ احْدَرُوا فِتْنَتَهُمْ وَتَبَاعَدُوا عَنْ سَاحَتِهِمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ مَنْ خَالَفَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَدَانَ بِخَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَاسْتَبَدَّ بِأَمْرِ دُونَ أَمْرِ اللَّهِ كَانَ فِي نَارٍ تَلْتَهِبُ تَأْكُلُ أَبَدًا قَدْ غَابَتْ عَنْهَا أَرْوَاحُهَا وَغَلَبَتْ عَلَيْهَا شَقَوْتُهَا فَهُمْ مَوْتٌ لَا يَجِدُونَ حَرَّ النَّارِ وَلَوْ كَانُوا أَحْبَاءَ لَوْجَدُوا مَضَضَ حَرِّ النَّارِ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ وَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَذَا كَرُّ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَخْرُجُونَ مِنْ مَدْرَةِ اللَّهِ غَيْرَ قُدْرَتِهِ وَسَبَّحَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ فَاسْتَفْعُوا بِالْعِظَةِ وَتَأَذَّبُوا بِأَذَابِ الصَّالِحِينَ

میفرماید قوت و قدرت خداوند عالم خیرت بر ما و شما را از نیرنگ ستمکاران و بنی و عدوان حاسد ان و طش و شدت جباران کفایت فرماید را اتم حروف می گوید اینکه امام علیه السلام مخاطبان را از سختت باین کلمات و این بیان معجز ارکان مخاطب فرمود برای آنست که در محو عات بعد توانا و نیر و مند باشد و بسبب رضای مخلوق و خوش آید آنسری که بجا می خالق و عذاب یزدان و چار نشوند چه هر چه هست از آن ذات مقدس متعال است اوست خالق بیا و سپید و با اوست بیم و امید پس بھرکار را و را بانی بسیند و رضای او را جویند و در او امر و نواهی رضای مخلوق محو امید و براه عصیان و طغیان پروردگار دیان میسیند با بجهله از پس آن کلمات میفرماید ای مؤمنان و کرمندگان باین یزدان مباد که بفتنه و آشوب در افتد شما را طواغیت و اتباع آنها طواغیت جمع طغوت است و طواغیت جمع مفرود است و استعمال شده چنانکه خدا میفرماید یُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ قَدْ أُفْرِغَ مِنْهَا سَائِرُ الْبَرِّ وَالْإِنْسَانِ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ و در اینجا جمع است و در حدیث وارد است مَنْ رَفَعَ رَأْيَهُ ضَلَّالَةٌ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ طَاغُوتُ فَعَلُوتُ از طغیان است که بمعنی تجاوز از حد و بیرون جستن از اندازه است و اصل طواغوت طغیوت است و لام فعل برعین افضل مقدم داشته اند بر خلاف قیاس و بعد از آن یاد ا بلفظ قلب کرده طواغوت شد و گاهی بر کاف و شیطا ن و اصنام و هر رئیس ضلالتی و هر کس که جز خدا می را پرستش کند اطلاق میشود با بجهله میسیند باید طواغیت و اهل و اتباع آنها که در این دنیا می غدار را غلب و اهل و بحطام بید و ام و زب و زور بگویند و فرجام جبار

در بیان معنی و لفظ طواغوت

بج دوم از کتاب مکتوبات الادب ناصری

از علماء الملک

مفتون و یجاره دل و روی با موال دنیا که کیره دستخوش تباہی و فرسودگی و تغییر و تبدیل و بفرجال حوادث و دواهی بخیه و آن برک و شاخ سبزیش که از تن باد حوادث خنجرده و بجزر سوی پراکنده و ریخته و باید ادا آن کیره در عرصه دار و پهنه ذوال اینخه است به و باخته و خاطر سپرده شمارا گرفتار و مفتون نگردانند و پرهیز کنید از هر چه خدای شمار از آن پرهیز داده و زاهد و بی طلب و طمع و بی رغبت باشد در آنچه خدای شمار بی طلب و طمع خواسته است و بزیب و زیور این سرای اریب خواهش در کون و یکرید بماند میل در کون آنکه این سرای په ایمرنا را خانه جاویدان و محل قرار و سکون و مقام استیطان و استقرار میداند سو کند با خدای که شمار در آن دواهی و دها و نواب عمیا و مکر و فتن و انقلابات کونا کون این کرد و ن بقلون و غدر مکر و ذوال و فتنه و لغوف و مستمن این سرای و معطوف باین کجیان نیزک آسای است بر کوهیدکی فرجام و ناخستگی انجام و بی وفائی این سکن بید و ام دلیلی بر بزرگ و تنبیهی کافی و پند وانی و ضیعی شافی و مو عطفی کامل و اندر زبیه شال است و از تصاریف ایام و تقاییر انقلابات و مشلات و ملاعبات کار باریها و جانا این جهان و فرومایگان را بر میکشاند و از جهندان و اشراف را فرو می نشاند و دستخوش اضمحلال و انکسار میگرداند و اقوام و طوائفی را با آتش نیران میدهد و در انجمله برای آنکه دیده عبرت برکشاند محل اعتبار و عبرت و مورد اعتبار و عبرت است آنکه از مواظط و مجربات متنبه گردند البته از این علامات و آیات منبر خبر شوند همانا آن امور و آثار می که بر شما هر روز و شب از مضللات فتن و آشفتگیهای گمراه نمایند و حوادث بدع و ستمهای جور و بوائق زبان و بیست سلطان و وسوسه شیطان دارد و میگرد و قلوب را از آنکه بی و تنبیه باز میدارد و از هدایت و شناسایی اهل معرفت ذال و غافل میگرداند مکر مردمی قلیل را که خدای در پرده عصمت نگا هاری منبر موده باشد پس با اینجمله و ساوس و حوادث حجاب و تقلب و کوشهای سامانسان این سرای سازگار جز آنان را که خدای بر رحمت و عنایت صیانت فرماید هیچ بر تصرف ایام این سرای نا بکار و زیان عاقبت و خسران قشهای این کجیان ناپایدار دانا و شناسا منکر گردد و جز آنکس که در پنج بند و طریق اقبصا و کام سپارد و بر آنجمله بی زهد استقامت جوید محفوظ نمائی اند پس در بحر اندیشه مکرر خوض کن و بدیاری لشکر پیانی غوص کن و مصبجوری و شکیبائی صیحت پذیر و منبر خبر شو و در بهجت و زینت این جهان که هر چه زود تر زوال کیسد و بزهد و زهدت باش و رشد و رشادت جوی و از لذت آن بر کنار رود و در عینم سرای جاویدان که همیشه و بر مستدار بپاید رغبت گیر و آنچه که شایسته است کوشش کن و همواره یک مرکز را مراقب باش و زندگانی با این جماعت ستمکاران را نگوئیده و معوض شمار و بادیده تره و چشمتی تند و دورین آنچه در این جهان است نگران باش و ضلالت بدع یعنی آنچه نای تازه که از رنگ و روی انسان را دستخوش ضلالت و کمر اهی میسازد و جور و لوک ستمکاره را یکت بگره مانا سو کند بجان من که آن امور ماضیه را در روزگار آن برگزیده از فتن متر که دانهاک و انعام و منور و ماضق در آن چیزها و آن آیات و علامتیکه با شماست

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۲۲

موهوب عالم

مینمودند بر دوشدن و تَجَبُّز از اهل بدعت و غایت و بنی دنا و در زمین بغیر حق و در دوازده پست انداختید بیدید و بنا خفته و فراموش کردید و نادیده انگاشتید یعنی ایچله که بجهله اسباب تجارب و تنبیه و آگاهی است بدانسته و تمامت را بشنیدید در ایضورت همی بیاسیت بچشم عبرت بین و دیده حیرت آیین و نظردانش اکتیر بر باره غفلت و مرکب حرون چهل و هجالت معیز زیند و به میدان عبرت و استباده جوئید پس بر حمت و هدایت خدای استعانت گیرید و بطاعت خدای و طاعت انکس که سزاوارتر و اول بطاعت است مراجعت و متابعت گیرید و در جهله متابعان با شنید و به پرهیزید و خذر کنید از آن مذمت و پریشانی و حسرت و اندوهی که چون بر خدای و شیکا و عدالت او قدم نهایید و در حضرت احدی استیاده کردید پدید می شود همانا سو کند با خدای هر وقت جماعتی بمعصیتی پای بخاوند عذاب و نکال ایزد بهیال و چار افتادند و هرگز کردهی و نیارا بر آخرت بر تر و کرامی تر نداشتند جز آنکه گردش کاه و محل حمت و نعمت ایشان بر اساسات و کوهیسد کی مقارنت و آلودگی گرفت و نیت علم بخدای و عمل کرد و الیف مؤلف یعنی علم و عمل با هم توأم هستند و جدائی از هم ممکن نیست پس هر کس خدای را بحقیقت جلال و جبروت و قهاریت و بزرگی و غفاریت بشناخت بیم خدای در دلش جا بکند و آن بیم و خوف البته او را با عالمی که بطاعت خدای تعالی مقرون است بر انچه و بدرستی که صاحبان علم و اتباع ایشان انکشان باشند که خدای را بعظمت و جلال و صفات کمالیه بشناسند و هر چه کنند محض خدای باشد و بحضرت خدای را عجب باشند چنانکه خدای میفرماید همانا از خدای میترسند بندگان عالم او چنانکه بر تبت علم ریده و بمعرفت دست یافته و مراتب جلال و جمال را شناسا و عوالم کبریا و جبروت پروردگار توانا را دانگشته اند البته خائف و بیمناک هستند پس طمس و در خواست کننده نباشید هر چیز را که در این سرای است بعفت معصیت ورزیدن خدای تعالی یعنی سجاوش و طمع بحطام بید و ام جهان زشت فرجام بمعصیت ایزد و علام اقدام مورزید و آن چند که توانید در این جهان سست بنیان بطاعت یزدان اشتغال ورزید و این ایام زندگانی را برای ادراک مشوبات و درجات سرای جاودانی غنیمت شمارید و در آن کار و کردار یک با دادر قیامت شمارا از عذاب و نکال حضرت احدیت رسکار میکرد اند که شش نمایند چه این کردار مظلمه را میکرد اند و عذاب را آسان نماید و رنج و بقی بس اندک و در خمتی بس هموار و سهل و برای نجات و رسککاری امید واری بزرگ است و بفرمان خدای و طاعت انکسان که خدای فرض کرد اینده اطاعت ایشان را در تمامت پیش آمد او تقدم جوئید و بسبب طمع و طلب در زیور و زیب این سرای فریب که شمار نمودار و جسلوه که میکرد و با طاعت ظالمان و طواغیت زمان سبقت میکیرید و از طاعت خدای و طاعت انکس که از میان شما بمقام اولی الایتر بطاعت طواغیت نروید و بدانید که شما بندگان خدا هستید و برای پرستش او نید و ما با شما هستیم و فرمان میفرماید بر شما سید و آقائی که در بداد قیامت که محل ایستادن و پرسیدن از شماست حکمرانده است

ربع دوم از کتاب مشکوٰه الادب صری

۱۲۳

از علماء الکلمات

پس شش از وقوف و مسائل و عرض یافت در پیشگاه پروردگار عالمیان جوابی مقرون بصواب آموخته کنید
 همانا در آن روز هیچکس و هیچ نفسی جز باذن و اجازت پروردگارش نیروی تکلم نخواهد داشت و بدانید
 که خدا ایتعالی در روز ستاخر هیچ دروغ زیر انصیق و هیچ راست گوئی را نپذیرد و حق را
 بسبب پیران و اوصیائی که بعد از نسل بر مخلوق بر آنچه برایشان حجت خواهد بود عینی حجت خویش را
 بر آفریدگان یا رسال نسل و ظهور اوصیا تمام فرموده و برای ایشان راه سخن بر جای نگذاشته پس
 تبرسید از خدای ای بندگان خدای و برای اصلاح نفوس خویش و طاعت خدای و طاعت آنکس که
 در دنیا بتولای او نامور بوده اید پذیرا شوید چه هر کس که در دنیا حقوق خدا را ضایع و در جنب خدای با فراط
 رفته پشیمان میشود و از خدای در طلب آمرزش شود و بحضرت او توبت کراید چه خدای توبت را
 بپذیرد و از سیئات اعمال عفو میفرماید و میداند هر چه شما بکنید و پرهیزید از صحبت گناه کاران و معوت
 ظالمان و مجاورت زشت کاران و از فتنه ایشان بر حذر باشید و بدانید که هر کس مخالفت نماید اولیا
 خدا را و بدینی خردین خدای بیاید و خبر بامروئی خدای استبداد جوید در آتش جهنم فرسایش بیند همانا آن
 آتش سوزنده در لیب می افکند آن بد بنایر که دست خوش جدائی و بغیبت روح گردیده و پای کوب
 مراکب شقاوت کشته همانا این کسان را هوش از سر برفته و در زمره مردگان باشند که از حرارت
 آتش و زفر دوزخ بچیزند و احساس نمایند و از کمال غرور از همه چیز چنان بچیزند که گویا آیت حیات
 و صیغه زندگی نشینده اند و اگر دارای مشاعری بودند که در حرارت نارد دنیا تفکر میکردند البته از آتش
 جهنم هم میکشید و خود را با بچنان نارد و چار نیماختند و این است که میفرماید اگر در شمار زندگان بود
 البته سوز و تعب دلدوز حرارت آتش را دریافته بودند پس عبرت بگیرد ای صاحبان دیده دور بین
 و خدا را با آنکه شمارا هدایت فرموده سپاس گذارید و بدانید که شمارا از مرگ قدرت خدای به پیوند قدرت
 و اقتدار دیگران راه بیرون شدن میت و زود است که خدای اعمال شمارا بر شما می نماید و این
 بحضرت او بر آنچه شوید پس باین مواعظ و نصایح سودمند گردید و با آداب نیکو کاران دأب و دین
 گیرید در کتاب مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمه مسطور است که اینکلمات زهد آیات این شهاب
 زهری از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مذکور داشته است **بِإِنْفُسِ حَنَامٍ إِلَى الْحَيَاةِ سَكُونُكَ وَ**
إِلَى الدُّنْيَا وَأَمَّا دُنْيَاكَ كُنْتُ أَمَّا أَعْتَبَرْتُ بِمَنْ مَضَى مِنْ أَسْلَافِكَ وَمَنْ وَارَثَهُ الْأَرْضُ مِنْ أَكَلِكَ وَمَنْ
فَجَعَلَ مِنْ إِخْوَانِكَ شَعْرَ قَهْمٍ مِنْ جُطُونِ الْأَرْضِ بَعْدَ ظُهُورِهَا تَحَاسَتُهُمْ فَبُهَاوَالِ دَوَائِرُ
خَلَقَتْ دُورَهُمْ مِنْهُمْ وَأَقْوَتْ عِرَاضَهُمْ وَسَاقَتُهُمْ نَحْوَ الْمَنَابِ الْقَادِرُ وَخَلَاوَعِ الدُّنْيَا وَمَا حَبَّوْا لَهَا
وَصَمَّتُمْ عَنْ تَرَابِ الْحَقَائِدِ یعنی ای نفس تا چند و تا کجا بزند کانی این سرای ایران
 خویش را ساکن و میمان خوانی و تا چند با سخنان ناسازگار و نشانه و عمارات ناپایدارش بکون

کلمات امام در زهد

اقوت الداری
خفت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

و میلان گیری از چه برکت شگفتان خویش پند و بخت بخیری و از آنجا که در شکم خاک پنهان گشته و از آن
جزئی ناستوده و کردارهای نابهنجار و مصیبات آلام که برادرانت را بجهه افتاده و همه در زیر خاک
پوشیده مانده صیحت و معطف نیایی همانا ایشان در شکمهای زمین پنهان شده اند بعد از آنکه در روی
زمین آشکار بودند و محاسن ایشان بجله در ناف زمین فرسوده و ناخیر گشت و خاکیهای ایشان از صاحبش
خالی گردید و پنهانهای بولان و اقبال ایشان از ایشان تپتی ماند و فرمان قضا و حکم قدر ایشان را در
بیا با نهایی منایا و دریای بلایا ره سپر ساخت و از دنیا و از آنچه برای زندگانی جهان باز جمتها
در سجای کران کرد و آوردند بگذاشتند و بگذشتند و در زیر خاک سیاه و تنگنای کورتاریک جا کردند
و از جمله کلمات زه آیات حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که سفیان بن عیینه از آن حضرت
نذکور داشته است **ابن السلف الماؤون و الاهل و الاقربون و الانبياء المرسلون طمئنتم**
والله المنون و توالى عليهم السون و ففدتمهم العيون و انا البهيم لصائرون و انا لله و انا اليه راجعون
اذا كان هذا فخرج من كان قبلنا فانا على اناهم نذحق فكن عالما ان سوف نذكره
من مضى و لو عصمتك الراسيات الشواهي فها هله ذان المفامير فاعلمن
و لو عمر الانسان ما ذر شارق یعنی کجا شنیدنیسان بر کشته و اهل و نزدیکان جهان
در نوشته و پیغمبران فرستاده گشته سو کند با خدای آسایب و واهی بر تنهای ایشان بخت و چون از
نرم ساخت و در درکاران برایشان بر کدشت و ایشان را در زیر بی زشت و زیبا و سنت و هوار و خوب
و ناخوش و غضب معیشت و قحط نعمت در نوشت و اینتر بجله بسوی ایشان ره سپاریم و به پیکاه خداوند
تبار باز گشت نمایم و چون روش طریقۀ انانکه پیش از ما بجهان اندر بوده اند بر این شوق بوده مانیم زیرا
ایشان راه سپار خواهیم بود و یک با آنکه هر چه زودتر بر کشته شکار در یابی و با ایشان طحی نخواهی شد
اگر چند که ههای بلند ترا حافظ و نگاربان باشد همانا این سرای نه مکان زیتن و جای اقامت جستن است
اگر چند انسان خد آنکه خورشید بده در جهان تبارد بیا بدیچان بیایان حبر بدرد و این سرای ایران چاره
نیابد در کتب سیر مرویت که وقتی مردی با سعید بن سیتب گفت یکس را مانند فلان باورع دیده باشی گفت
آیا علی بن امین سلام الله علیهما را ملاقات نموده باشی گفت خدش نیافتم سعید بن سیتب گفت یکس را از
وی باورع تر نیافتم از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام مرویت که روزی حضرت ابی جعفر امام
محمد باقر حضرت امام زین العابدین علیه السلام در آمد و بخوان شد که کار کرد از آنحضرت از کثرت عبادت
بجائی رسیده که یکس آن مقام را نتواند دریافت رکب مبارکش از ناخفتن پرید و چشمهای شریفش از کثرت کرستین
مجروح گردیده پیشانی مبارکش از کثرت سجود داغ و پند یا فیه منی مبارکش از بسیاری سجده سوراخ شده سابق
و قدمهای شریفش از قیام مبارک درم کرده حضرت باقر میفرماید از کثرت کرید و سوزش دل خود داری توانستم

کلمات حضرت
در جای جای
از آن حضرت روایت
راست است که ما شنیدیم
از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام که فرمودند
بیشتر

در روح حضرت
در عجب امام

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ماصر

۱۲۵

از علماء الکلمات و آنحضرت متکبر و پس از ساعتی با من گفت کردید و فرمود این فرزند بعضی آنان صحیفها که تفصیل عمل حضرت امیر المومنین علیه السلام در آن است با من ده چون بگرفت و اندکی پس فرمود از دست مبارک فرو گذاشته آهی بر کشید و فرمود آیا میستواند کسی مانند علی بن ابیطالب علیه السلام

عمل و عبادت بجای آورد

و ذکر تقوای حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما

تقوای آنحضرت

در کتاب ارشاد القلوب دینی مسطور است قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ بَيْنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَضْعَةً يَتَعَبُ فِي نَوَافِلِ الْأَنْبَاءِ وَ يَتَمَتُّ فِي حَدَائِقِهَا الْمُتَقُونَ فَذَا بَوَّاهُ فِي اللَّيْلِ وَ حَبْلُهَا فِي النَّهَارِ فَضَلَّكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فِي صَدْرِهِ وَ بِالضَّرِيعِ وَ الْأَسْتِغْفَارِ فِي آخِرِهِ وَ إِذَا وَدَّ اللَّهُ أَنْ تَحْسِنُوا مَصْلَحَتَهُ بِفِعْلِ الْخَيْرَاتِ وَ تَرْكِ الْمُنْكَرَاتِ وَ تَرْكِ مَا يُؤْذِيكُمْ مِنْ مُحَرَّمَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّهَا مُشْرِفَةٌ بِكُمْ عَلَى قَبَائِحِ الْعُيُوبِ وَ كَانَ الْمَوْتُ مَذْهَبَكُمْ وَ الشَّاعِرُ قَدْ غَشِبَكُمْ فَإِنَّ الْحَادِيَ قَدْ حَدَّكُمْ مَجْدِي لَا يُلَوِّي دُونَ غَائِبِكُمْ فَاحْذَرُوا لِمَا تَنْفِطِحُ لِأَنْفِغِ النَّدَامُ إِذَا ذَلَّتِ الْأَفْئِدَةُ
 و امام زین العابدین علیه السلام میفرماید همانا در میان شب و روز بوستانی است که سحرند در نور و فروز و سکون و کلمات و سببهای نیکی و نیکی کاران و مستقیم کردن در باغهای آن پرهنر کاران و متقیان که از شب زنده داشتن و روز بروزه بودن که اخته و آب گردیده اند پس بر شما باد که در آغاز شب تلاوت قرآن بکشید و در پائین در حضرت پروردگار بضاعه است و استغفار کار کنید و چون روز در رسید بگرداوری نیک و اعمال خیریه بیایانش رسانید و مصاحبتش را بفعل خیر و ترک منکرات و فرو گذاشتن ذنوب حقیر و معاصی صغیره که سرانجام شمارا در هم میشکند و بجاه تباهی فرو میافکند و بر قبايح عیوب شرف میگرداند بیکو بداید و غنیمت شمارید و گویا مرکب بر شما دامن میکند و هول و سست پسند قیامت شمارا فرو کرده است چه طودی و منادی پیش خواننده تباهی شمارا پیش خوانده و آواز حدی استر حرون نفس آماره شمارا میراند و بدیکو سرای میکشاند و هیچ از شمار کنار نمیگذارد پس از پشیمانی تقریط پر سیرت که ایکه مذمت سود بخشد به شما میکشد که همانا غرزه کرد و عینی در آنوقت که اقدام را غررش افتاد و کار از دست بشد پشیمانی برگذاشته و در کار بر نوشته هیچ سودی نمیرساند در کتاب روضه کافی از ابو حمزه ثمالی مسطور است که علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود لَا حَسَبَ لِقُرْبَتِي وَلَا لِعَرَبِيَّ إِلَّا بِوَأْضِعْ وَلَا كَرَمًا إِلَّا بِقَوِيٍّ وَلَا عَمَلًا إِلَّا بِالْإِنْتَةِ وَلَا عِبَادَةً إِلَّا بِالْتَقْفِيرِ إِلَّا وَإِنْ أَبْغَضَ النَّاسُ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْنَدِي بِسُنَّتِي أَمَامِي وَلَا يَقْنَدِي بِأَعْمَالِيهِمْ مَرْدَمٌ قَرِيشٍ وَ نِمَاتٍ طَوَائِفُ عَرَبٍ
 هیچ فخری بجلالت حب جز بتواضع و فروتنی نیست و هیچ کرم و کرامت و نسب و نباتی نباشد مگر بتواضع و پرهیزکاری و هیچ عمل و کرداری برای ایشان در نامه اعمال ثبت نخواهد کردید مگر وقتی که معقرون به نیت باشند

فی التقوی و تقیته

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

مؤید عالم

کتاب در بیان
که از سید الساجدین

کلمات امام علیه السلام
فی العیون

در بیان

در بیان

و هیچ بندی و پرستی شایسته نخواست که بتقیه یعنی کرم و تکیه از روی فهم و دانش و تقصیر و نظر باشد
همانا بنفوس نیرین مردمان در پیشگاه یزدان آنجی است که با امام و پیشوای اقتدایان یکن با عمل آن امام
همای نهند در کتاب حدائق المآبرار و حقایق الاجبار از ابو حمزه ثمالی مرویت که در خدمت علی بن الحسین
علیهما السلام بودم ناگاه مردی در حضرتش حضور یافت و عرض کرد یا امام محمد من در هوای زنان بیچاره ام
و خوشتر از ایشان باز نمیتوانم داشت ناچار یک روز کار بر بنا و کارهای گم و بگرد زبوره بپای برم تا
کفاره کنان روز گذشته باشد امام زین العابدین سلام الله علیه با او فرمود انزل لیس شیء اهت به الی الله
الله عز وجل من ان بطاع فلا بعضی یعنی در پیشگاه خداوندی هیچ چیز گرامی تر از آن نیست که او را
اطاعت کنند و در هیچ کار بمصیبتش روزگار سپارند فلا تزنی ولا تصوم و نه زنا کن و نه بکفاره آن
روزه بدار یعنی معصیت خدا را بارتکاب سنتی دیگر چاره شاید کرد چون ایسلام بپای رفت حضرت
ابی جعفر امام محمد باقر سلام الله علیه که حاضر بود با دست مبارک آمرزید باز کشید و فرمود و نعل عمل
لعل النار و ترجوان تذلل الجنة کارو کردار و وزجیان را پیش گرفته و امید و ارمستی که
در بهشت جای گیری در آرزو شد و القلوب مطو را است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام
میفرماید ان الله سبحانه اذ اعصاب من بعرفنی ساطت علی من لا بعرفنی یعنی خدا تعالی میفرماید
هر وقت کسی که مرا بطنبت و انتقام شناسه است بعیان گراید و در حضرت من بنگاه افتد ام نماید
مسلط میگردانم کسی را بر او که مرا شناسد یعنی کافر می خدای شناس و شقی سفاک را که او را رحم و رحمت
و مهر و نفوت و عنو و مروت نباشد بروی چیره میازم تا از هر جهت اسباب خواری و مذلت
از بهر ش فراهم گردد در کتاب جامع الاخبار صدوق علیه الرحمه سطور است قال علی بن الحسین علیهما
السلام بعفیر الله للمؤمنین کل ذنب و یطهر منه فی الاخرة ما خلا ذنبن شکر
النقبة و یضیع حقوق الاخوان علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود خدا تعالی می آمرزد هر کس را
که از مؤمن پدید گردد و آباب عفو و رحمت او را در آفریند مظهر میفرماید کرد و گناه را یکی ترک تقیه را در عفو
تقیه و دیگر ضایع ساختن و بهیوده گردانیدن حقوق برادران دینی را قم حروف گوید اینکه معصوم علیه السلام
ترک تقیه را کنایه بزرگ شمرده که در خور آمرزش نیست از آنست که بیار میشود که ترک تقیه مورث
معاذ عظیمه میشود که لطهای بزرگ بر دین و مذهب وارد میکند و خونبار نیجه و فتنهای بزرگ ایمنجه
و قلوب مخالفین را مستبد بر لجاج و عناد و دوام و ثبات بر ضلالت و جهالت و غوایت میگرداند و این
فرمایش عین حکمت است و دال بر نهایت صدق و حقایق چنانکه یضیع حقوق اخوان که دلیل بر خروج
از مدارج عدل و دخول در ظلمات ظلم است نیز همان نتیجه را دارد و مورث اندام قواعد عدل و دین
و ملک و آئین است و گاهی که مخلوق را از مخلوق دیگر در مواضع ضروریان حکم بتقیه فرموده اند

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء باصری

از علماء الکلیک

باینکه هر دو آن در مقام عجز و عجزی یکسان هستند پس تقوی در حضرت پروردگار قهار را که لا اله الا هو
 وحکمہ تکلیف چگونه خواهد بود و دیگر در کشف الغم مسطور است **حَقَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِقَدْ دَرَّعَ عِبَادَكَ وَاسْتَفْجَنَ**
لِقُرْبِهِ مِنْكَ وَادِّصَلْتِ فَضْلَ صَلَواتِهِ یعنی از خدای و معصیت و رزیدن در حضرت او بیم داشته باش
 بسبب اینکه بر تو قافله و بھر که نه تمام توانست و از روی شرمگین و آرزو جوی باش بسبب نزدیکی او به تو
 و دانایی و بینائی او با شکار و نهان تو و چون ناز بگذاری چنان از روی خضوع و خشوع و بیم و امید
 بگذارد که ازین پس زمان نیایی و این ناز و اسپین توست تا پس شپانی نیایی **وَابَالَكَ وَمَا عَنَدَكَ مِنْهُ**
 و پر بزرگوار از آنچه از روی اعتدال جویم یعنی بر بزرگوار که کرد آن امور و افعال و اعمال بگردی که در حق
 و کوه بیدگی ما را از آن اعتبار باشد یا از اعمالی که ما کنار هم کنیم تو نیز کناره جوی مقصود این است که ما که
 کارمند مایان عوالم و معالیم ایجاد و بر مصالح و مفاسد امور عباد و ظاهراً و باطناً دانایستیم و شما با بجهله
 کو دوکان دبستان علم و دانش ما هستید و بحیره در بودای ضلالت و جهالت و صحاری غوایت کور و کر
 گرفتارید و جز نبوی و فروغ ما را از چاه و دیو از ماه و سپید از سیاه و نور از تاری و مور از مار و سلامت از دما
 باز بخواهید شاخه باری یکباره آراء ضعیفه و عقول ناقصه و سلفی نامستقیمه خویش را از کار فرمائی و راه نمائی
 مغرور دارید و با ذیال هایت و اقبال و اتصال و اتصال جوئید تا بجهت و سرای رستگار و کامکار بپایید
وَحَقَّ لِلَّهِ خَوْفًا لِّسَّ بِالْعَدَدِ و از خدای در بیم و پر بزرگوار باشید اما چگونه هم داشتن که نه از روی تعذیر
 یعنی از روی تأمل و تفکر در مراتب قدرت و مدارج صنایع حضرت احدیت و کمال علم و مهارت او بخوان
 باشید و بحقیقت از عذاب و نکال و بزرگی او در بیم و است باشد و نیز حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 میفرماید **إِنَّكَ وَالْإِنْبِیَّاءُ بِالذِّبِّ فَإِنَّ الْإِنْبِیَّاءَ بِرَأْسِهِمْ كَوْبُهُ** پر بزرگوار داشته باشید از اینکه بر معاصی
 شادان و مسرور باشید چه اظهار ابتهاج و سرور در معاصی از ارتکاب و رکوب آن بزرگوار است یعنی ارتکاب
 معاصی چون از روی غفلت و وسوسه شیطان و اشتحای نفس آمار است خدا را چگونه بخشم نیار و
 که بر ارتکاب آن اظهار سرور نمایند چه سرور بر معاصی و فجور علامت طغیان و غرور است و در حضرت
 کبریا جل جلاله پذیرفته نیست و بیشتر اسباب خذلان و خسران خواهد گردید از حضرت امام جعفر صادق سلام الله
 علیه مرویت که فرمود روزی در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام از تقیه مذاکره نمودم فرمود
وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ أَخَذَ سَوْالُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِنَهْمًا
فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ إِنْ عَلِمَ الْعُلَمَاءُ صَعْبُ مَسْئَلَةِ الْإِنْبِیَّیْنِ مُرْسَلًا و مملکت مقرب
أَوْ عِبْدًا مَعْنَى اللَّهِ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ وَائْتِمَادُ سَلْمَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ أَمْرٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ فَلَذَلِكَ كَتَبْتُ
إِلَى الْعُلَمَاءِ یعنی سوگند با خدای اگر بداند ابو ذر انچه بزرگوار که در دل سلمان جای دارد و هر آنکه او را بگوید
 یعنی اگر آن سائلی که سلمان در مراتب ما میداند و از تقیه بزرگان نیار و اگر بگوید و مانند ابو ذر کسی از وی

فی خوف من هدی

در پر بزرگوار ابتهاج در معاصی

همان حضرت در تقیه

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۱۲۸

بشنود اور اکا فریشتہ رو و مستول میکردند زیرا که قلبی در آن تاب و طاقت و وسعت و ظرفیت
 میت که دارای آن علم باشد و چون پروان از اندازة حفظ و ادراک اوست لابد عقیدتش در وی دیگرگون
 میشود و او را یکشد با اینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله در میان هر دو تن عقد اخوت در شتہ برادری
 استوار فرمود یعنی با اینکه مقام و منزلت ایشان در عوالم مصادقت و بمصافات و دیگر صفات باین درجہ
 رسید که عقد اخوت استوار کردید معذک در پاره مقامات اینطور بیامیت معایت خواهد شد و چون حال
 مانند این دو تن بر این سوال باشد پس صیت کجاں شما دیگر مردم همانا علم علما یعنی ائمہ ہی و اہل بیت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله صعب و مستعصب است ہم دسوار میباشد و ہم مردمان را حمل و نقلش کران
 بآراست و حامل این علم تواند شد که پیغمبری مرسل یا فریشتہ مقرب یا بنده مومنی که خدای تعالی او را بر ہی
 فرا داشتن ایمان امتحان کرده باشد آنجا میفرماید و اینکه حضرت سلمان از جمله این نوع علمای اعلام
 شمار آمد از آن است که او مردی است که با اہل بیت اختصاص حاصل کرده از نزدی او را بسوی علمایست
 دوام و اینکلام برای آن منبر مود که اگر در تقیہ یا پاره اخبار و کلمات و امثال آن که از اہل بیت سلام الله
 علیہم اجمعین وارد است کسی را ادراک حکمت آن نمکن نباشد بر قصور دانش و نارسائی فهم خویش حل نماید نہ آنکہ
 الودہ سنگ و رب کرد و چه احادیث اخبار اہل البیت سلام الله علیہم و تسبیح و لطیف است چنانکہ از امام علیہ
 السلام پرسش کردند بیت معنی اینکلام حضرت صادق سلام الله علیہ حدیثنا لا یحتملہ ملک مقرب ولا
 نبی مرسل ولا مؤمن امین الله قلبہ للایمان فجاء الجواب انما معنی قول الصادق علیہ السلام لا
 یحتملہ ملک ولا نبی ولا مؤمن ان الملك لا یحتملہ حتی یخرجہ الی ملک غیرہ و ان نبی لا یحتملہ
 حتی یخرجہ الی نبی غیرہ و المؤمن لا یحتملہ حتی یخرجہ الی مؤمن غیرہ فہذا معنی قول
 جدی علیہ السلام یعنی حدیث را نہ ملک مقرب و نہ نبی مرسل و نہ بنده مومنی کہ خدای دل او را در
 آزمایش فرمودہ باشد حمل و احتمال نمیکند جواب آمد کہ معنی قول صادق علیہ السلام آنست کہ ملک را نہ انکہ حمل
 و احتمال میباشد کہ ملک و بجز آن امانت و ودیعت را باز گذارد و همچنین پیغمبری حل نمیکند کہ با پیغمبر دیگر تحویل نماید
 و بنده مومن حمل نمیکند کہ ببنده مومن دیگر گذارد و معنی قول جدم علیہ السلام این است با بحمد امام علیہ السلام
 کردار و افعال ہمہ صعب و مستعصب است و نباید آرزو مند آن علم و دانش و حکومتی آن بود کہ آن را
 کہ آن مقامات و مراتب و توانائی و ظرفیت نباشد آرزوی این مسائل را نتواند نمود در کتاب کشف الغمہ از ابوالفضل
 عامر بن داود مسطور میباشد کہ امام زین العابدین سلام الله علیہ چون آیت مبارک قرائت می فرمود
 یا ایہا الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای انکسا یکہ بندگان ایمان آوردید و حضرت
 خدای از در تقوی و پرهیزکاری باشید و با صداقتان بشمار وید عرض میکرد اللهم ارض عني في اعلى درجات
 هذه النبوة واعني بعزم الارادة وهبني حسن المنقب من نفسي وخذني منها حتى تتجرع

در حدیث

در حدیث

ربع دوم از کتاب سکوته لایوب ناصری

از علماء الکلاک

خَوَاطِرُ الدُّنْيَا عَنْ قَلْبِي مِنْ بَرِّ خَشْيَتِي مِنْكَ وَأَذْفَقِي قَلْبًا وَلِسَانًا بِتَجَارِيلِ فِي ذِمِّ الدُّنْيَا
وَحُسْنِ التَّجَانُّ مِنْهَا حَتَّى لَا أَقُولَ إِلَّا وَصَدَقْتُ وَأَرِي مَصَادِقَ إِحَابَتِكَ بِحُسْنِ تَوْفِيقِكَ حَتَّى
أَكُونَ فِي كُلِّ حَالٍ حَبِثٌ أَوْ ذَنْبٌ فَتَقْدَرُ عَثْرَتِي فِي بَابِ فَضْلِكَ فَاقَّةً بِحُجَّةِ سِنَانِ نَالِ
قَلْبِي مُتَوَفِّقًا إِجْدَائِي مِنْ مَرَاكِبِشْ دَرَبِ بَرِّينِ دَرَجَاتِ وَبَاهِيَايِ اَيْنِ يَذِيهِ وَبِذَا وَبِغَيْرِ مَقَامَاتِ
اَيْنِ دَعْوَتِ مَعْنَى كَوْنِ نَوَاحِ الصَّادِقِينَ وَمَرَا دَرِغَمِ بَرِّ اَيْنِ ارَادَتِ اِعْمَانَتِ فَرَامِ نَفْسِ مَرَا بَرِّ كَوْنِي وَدَرِغَمِ
عَوَالِمِ حَسَنَةِ عَاقِبَتِ هِدْيَتِ وَبِهِتِ نَمَائِ وَمَرَا اَزْكَرْ كَنْدِ اِهْوَايِشْ وَشَهِيَّاتِ نَفْسِ اَمَارَهُ بَارِ دَارِ وِبَرَاهِي مَيْكِ
وَمُسْتَحْسِنِ بَدَارِ تَابَانِ سَبَبِ وَبَعْلَتِ اَنْ بَرِّ دُورِ سِرْمِ وَسَلَامِي كِه اَزِ مِ وَخِشْتِ تُو دَرِ قَلْبِ مِ جَا كَرْدِه دِلِ مِ اَزْوَاطِ
جِهَانِ وَنَا نِيَهَائِي كَوْنِ كَوْنِ كِهِيَا نِ بَخَرْدِ وَاَسُودِه كَرْدِدِ وَمَرَا دِلِ وَزْبَانِي بَخِشْ كِه دَرِ كَوْنِشْ جِهَانِ نَا بَكَا
وَبَارِ كَشْتِ اَزْ كَرْدِ وَفَرِيبِ رُو بَرِ كَارِ نَا پَا دَارِ مَسَاعِدَتِ وَبِتَارِ كَشْ جَارِي وَمَعَاوَنَتِ نَمَائِدِ تَا جَزْ صَبْدِ سَبْخِ
نَحْمِ وَجَزْ بَرِ اَسْتِي جَزِي بَرِ زَبَانِ نَحْمِ دَاغِ مَعْنَى مَرَا اَنْدَلِ دَاغِ اَعْطَا فَرَامِي كِه بَا دِيْدِه مِ سِنَائِي خُودِ بَرِ كَوْنِ هِدْيَتِ
نَا شَائِي كِي جِهَانِ عَذَابِ مَرَا اَكَا هِي سَارِدِ وَزَبَانِ كَوْنِ يَا نِي بَخِشْ كِه بِه تَبْيِيرِ عَمَانِي اَلصِّغِيرَةِ دَرِ جَارِي كَرْدِدِ وَمَرَا
اَزِ مَصَادِقِ وَمُطْمَئِنِّ اَجَابَتِ خُودِ تَبَاهِي وَحُسْنِ تَوْفِيقِ خُودِ اَزِ مِ مَقَامِ دَاغِ اَعْطَا فَرَامِي تَا بَهْ سَرِ حَالِ
كِه بَدَانِ اَنْدَرِ مِ بُو جِبَارِ اَدَاتِ وَرِضَائِي تُو بَا شَدِ هِمَا نَا فَرُودِ فَا تَقِي كِه هِمَا نِ اِهْرِ مَوْجُودِ لَيْتِ اَبْوَابِ فَضْلِ وَكَرَمِ
تَرَا بِحُجَّةِ سِنَانِ وَدَمِ نِيرَةِ دِلْسَانِي كِه شَكَا فَنَدِ كِهِيَا شِ قَلْبِ مَرَا فَرُودِ كَرْمِ مِي كُو بَدِ وَحَقِّي مَتَى اَصِيفُ مَحْنِ
الدُّنْيَا وَمَقَامِ الصِّدِّيقِينَ وَأَنْخِلْ عَزْمًا مِنْ اِدَادَةِ مُقِيمِ بِيْدَرَجَةِ الْخَطَا بِاَشْتِكَاكِ دِلِ مَلَكَةِ الدُّنْيَا وَشَوْ
اَحْكَامِهَا عَلَيَّ فَقَدْ رَأَيْتُ وَسَمِعْتُ لَوْ كُنْتُ فِي اِدَادَةِ فَرَامِ اَوَانْظُرُ نَبُورِ يَقْظَةٍ وَكُلُّ الْاَلْفِ نَكْبَةٍ وَ
تَجْمَعَةٍ وَكَأَنَّ مَرَاتٍ زَعَا فَا اَذْوَ قَهْهَا وَتَا حِنْدِ وَتَا كِبَا رِيحِ وَحْنِ اَيْنِ كِهِيَا نِ كَسْنِ رَا كِه بِمَجْمُوعَةِ اَفْرِشِ
چُونِ مَبْنِ دَاغِ بَكْتَرْدِه بَرِ شَارِ مِ وَارِ مَقَامِ صِدِّيقِينَ بَارِ كَوْنِ مِ وَتَوْصِيفِ نَمَائِمِ وَغَرِيبِ وَارِ دِ تِيرِ اَكِه
سَبَبِ اَهْنَكِ اَقَامَتِ بَدَارِجِ خَطَا يَا حَالِ كِه بَخُوشْتِنِ بَرِ بَدَمِ اِنْجَا هِ اَزْ ذُلِ مَلَكَةِ دُنْيَا وَسُوءِ اَحْكَامِ جِهَانِ كِه بَرِ
فَرُودِ آدِه بَشَا كِيَتْ وَسَكُوِيْ پَرِ دَاغِ مِمَا نَابِي شِينْدِمِ وَدِيدِمِ اَمَا چِ خُوشِ كِه بَادَاتِ فَعْمِ وَبَخْتِيَارِي دَرِ فَرُوزِ
دَانِشِ وَبِيدَارِي وَفُزُوحِ مِشْرِ هُو شِيَارِي دِيدِي وَشِينْدِي مَكْنِ اَفْسُوسِ كِه هِرْ چِ اَزِ نَامِشِ اَرْضِ سَمَوَاتِ
مَلَاقَاتِ وَمَقَامَاتِ كَرْدِمِ بَحْلِه كِهْتِ اَنْدَرِ بَخْتِ وَنَجِيْتِ اَنْدَرِ نَجِيْتِ بُو دِ وَاَنْجِه اَزْ دُورِ سَكَا نِي كِه بَرِ كَرْدُونِ بَارِ كُونِ
نُوشِيْدِمِ هِمِهْ شَرِ تَبَاهِي نَا كَوَارِ وَكَاسِهَائِي پَرِ زِهْرِ جَانِ لُكَا رِ بُو دِ وَحَقِّي مَتَى اَنْخَلَّ بِالْاِيْمَانِ وَاسْكُنْ بِالْغُرُورِ
وَأَعْبُدْ نَفْسِي لِلدُّنْيَا عَلَى غَضَاظَةِ سُوءِ الْاِعْتِدَارِ مِنْ مَلَكَاتِهَا وَآنَا اَعْرَضُ لِنَكَايَتِ الدَّهْرِ عَلَى وَ
اَتَرِجِشْ اَشْتِمَالِ اَلْبَقَاءِ وَقَوَاعِ الْمَوْتِ تَخْتَلِفُ حُكْمِي فِي نَفْسِي وَتَقْدِرُ اَحْكَامِ الدُّنْيَا وَهِنَّ الْمَنَابَا
اَيُّ اَدِسْ كُنْزِ عَلَيَّ اَطْرَافِي اَوْ عَلَيَّ طَرَفِي اَوْ حَسْبِ وَتَا كِي بَارِ زِدَامِي اَيْنِ سَرَايِ فَا نِي وَدَاغِي اَيْنِ جَوْلَانِ كَا هِ
آفَاتِ نَا كِهَانِي فَعْلَلِ وَرَزْمِ وَدَرِ اَيْنِ سَرَا چِ بَخْتِ وَغُرُورِ بَعْلَتِ وَسُرُورِ سَرِ اَرِ وَسَكُونِ كِيرِمِ نَفْسِ شَوْنِ

نفس یعنی سرش باشد

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

محبوب عام

برای دریافت لذایذ و ام حجاب زشت فرجام پسندگی دنیا باز گذارم و بی آن اندیشه روز سپارم تا کرمه
اعتقاد و اعتماد محاکات آیاتش را چاره ندانم و نمایش را بکاهش آورم و حال آنکه در عرصات نجات
روزگار که بر من دچار گشته گرفتار افتاده ام و در پهنه خطرات و حوادث جهان مرا بر بیات که از هر سوی بر من
چنگ در افکنده و چار شده ام و بی تربص و مترصد هستم تا کمر بجامه دوام و بقا و شمال زندگانی جاویدانی
در آیم با آنکه قواعد مرکب نمودن موت بجهان و هر ساعت آنچه حکم رانده ام باز گردانده اند و اندیشه مرا درین
من و دیگر کون گردانده و مرا بحد دقیقه و زمانی بجاتی دیگر و مزاجی دیگر بر آورد لکن دنیا برنج خویش بر پای و دور زانیدی
حوادث و زایش و دواهی تیرای و بیخوف از حل و فزایش نمایش شکم خالی بخند و برشته توالد را سقوط بخردند
و در هر دای سکون کیرم یا در هر پهنه خانه جویم حیل حوادث بر من کام بخند و مرکب و دواهی ستام و لجام نیا
و کمره من خود خوشین بر آن گذر نمایم و بر آن اثر شام یعنی بھر حالت و تنومش صوارم و دواهی و قوارع
حوادث و مرکب بایا و موکب نمایا بخوابم کشت و بیرون ازین راهی در نخواهم نوشت و هیچ کزین و کزین
نخواهم یافت و حتی منی تعدنی الدنیا فخلیف و انتم لها فحقون لا تحث جلد الا یخلو حلق و لا یخرج
بقصر یق شمل حتی کانت عتی محبته صنا نعار علی الالفه و محبت اهل النعم فخذ
ادب تنی بافیظ طاع و مرقه و اومض لی من کل افعی بر وفقه و آینه
روزگار که بر قار با من بوعده رود و مرا ضرب و نیرنگ خود گرفتار بوی و رنگ نماید و هم با خراب و عده وفا
نخند و با آنچه میعاد نداده و تخلف برورد و آنچه دنیا را با خوشین امین و راست شمارم و با من از در گری و خیانت
آئین سپارد یعنی کار و کردار و نیای ناسازگار بر این است که بر زرد و سرخ و سبز و سفید و نمایشهای رنگارنگ
و باز بجهای کونا کون و طام بپدام و جها نیاز و تنوش فریب و نیرنگ خود بگردانم لکن جہان را
که این آزمایش مکر نمایش رفته و این تجربت فراوان معایت شده و نیک بدانسته اند که این سیه کانه
و آخر کبشده مہار پس از چه از خواب غفلت سر بر نمی کشند و این طلب و طمع را بیکسوی می نهند و آن کار که
بایسته و آن تنیه که شایسته است اقدام نمی نمایند و ضیر و بصیر نمی گردند و حال آنکه چون نیک نکریم این
جهان خود سرائی آزمایش و امتحان است و در نظر موشیار در دنیا از خود دنیا هیچ پندی وافی تر تواند بود
چه فساد و هر چیز را خود ندانیده و اسباب فحای همه چیز را خود ندانیده است چه هیچ تازه نیارد و جز آنکه تازه دیگر
فوسوده گردانده و هیچ جمعیتی پیدا نیارد و جز آنکه دیگر آگهی را پراکنده گردانده و خوش نمایند اگر با غارش فریب
یافتی باری از انجاش پند گیر و اگر بساز آغاز نیازی یافتی باری از ناسازی انجام راز کبشای با بجهل میفرماید
چنان دنیا را این و صدیق می شمارم که گویا حوادث و دوایش از من پوشیده است و هیچ ندیده و نیافته
و چنان با من بجدیت و مکر و فریب و نیرنگ و سبب و خیانت و خلاف می رود و مرا محروم و محجور میدارد
که گوی محض صفت خود را از من محبوب میگردانند و بر الفت مؤالفان غیرت میورزد یعنی بیکره برای پراکنده

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۳۱

از علامه الکاشانی

اینجاست و آشتن این مؤلفت یگوشد و بر آنکه دارای نعمت هستند حمدی بر دمیسی علامات ادا بر دهم
روزگار رخا بر این اوصاف معدوده شایسته صا دقت و حجان مرا با نقطاع رتبه های پیوستگی و تفریق
جماعت مؤذّب کرده است و از بیکوی برای منسیر میبندگی من از کرانه وافق در حشدگی و لغان بر بقیهای غم و
با من نیاید یعنی جهان هر دو حسب خود را نماید تا که این را تو باشی مستعد و البته کار دنیا می فرمیده
همه تا صحت است لکن پس دنیا می فرمیده لغزیده ساز و من افطع عن دامن معد ستر اهلکن الی
معرّس غفلة باد و نبوة الدنیا و مرارة العین و طیب نسیم الغرور قد امرت بک تلك الحلاوة علی
القرن الخالیه و حال دون ذلك التسیم هیوان و حشرات و کانت حرکات فکنت و ذهب
کل عالم بما فیہ فما عیشة الا تریذ مرارة و لا ضیقة الا و یزداد ضیقنا
و کنت که عذر و بجزا و در سبکی و شیفتگی با یحجان در کمال قبات و شاعت باشد با آنکه منظر گاه او بکسر
غفلت گاه و محل بلیات و بجز جهان سراسر آفات و غمی زندگانی و حوادث ناگهانی و طیب نسیم غفلت و غرور
باشد که تلخ کرده است اینخا و ت و شیرینی را بر کرد و پیشیان و حایل گشته است این نسیم را آرزو ها و حصرها
فراوان و اینجمله پیش از حرکت جنبش بود و بسا گاه ساکت و ساکن کردید و هر عالمی هر چه در خود داشت
بر دمیسی هر عصری با مقتضیات خود از میان برفت پس اینجمله تمامت جز زندگی که بکسر با نسیم ایش مرارت
و نمایش لبیت بود و صبح بود و این سپهانی و این کرد شکاه آفات آسمانی جز آنکه آن بان برستی و با هموار
و سکائی آن افزوده همی گشت حاصلی دیگر بخود و کفایت بر قدامت لبیب و هتد اطرف متوسم علی
سوء احکام الدنیا و ما تقی به اهلها من تصرف الخالین و سکون الحرات و کف تسکن الیها
من بفرقها و هی تخرج الالباء بالبناء و تلهمی الالباء عن الالباء تعدهم هذا استبان فلو بهم و
تسلبهم قرعة عبودهم و ترحی فناء الالوب باسئیم و بحیر فراق لا یوئح حریقها
پس اینجالت و این رویت چگونه فرو می آید اب دیده مردم با نسیم و دانش در چنین سراچه حوادث و داکه
دوایمی و چسبکونه با سایش خواب کند یا بفرغت و آراش چشمی برسم آوردن و نشان خواب و آرام
در خود طلبند با آنکه از سوء احکام و کزنده فرجام این سرای کوهیده انجام بخوان باشند و از تصرف
حالات و انقلا بات پی در پی و دواهی ناگهان و سکون کرد شهای کونا کون و جنبهای نگارنگ آن بنیابند
که یک ناگاه این باز کردون شکار و این قراقوش تیز ستار چکت و بال یکشاید و آدمیر میر باید و بدانه
بس خطرناک بدمار و هلاک میسپارد و چگونه در چنین مقامی نا امن و منزلی بی اعتبار آنکه بحال خود دانا و شناسا
باشد آهنگ سکون فینامید با آنکه پیران را بر یک پیران دچار میسازد و پیران را بر یک پیران ناچار میسازد
و پارهای دلخای ایشان را ناخیر میگرداند و سرور دلخای ایشان را میراید و روشنی دیدار ایشان را می برد
و دلخای بس سخت را با تیرهای حوادث و سهام صوادر در هم میسکافد و آبش فراق و لهیب جدائی برافکند

و این کتاب از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری است و در این کتاب از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری است و در این کتاب از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری است

احوال حضرت سید الباقین علیہ السلام

۱۲۲

می نماید که همچو قوت بر تاش آن تاش و سبب آن لیب یزدی شکبائی و سکون نیابد و ما عسبت و موهوب عام
 أَن أَصَفَ مِنْ حَجِّ الدُّنْيَا وَابْلَغَ مِنْ كَشْفِ الْعِظَاءِ عَمَّا وَكَلَّ بِهِ دَوْرُ الْفَلَاحِ مِنْ عُلُومِ الْغُيُوبِ
 وَلَسْتُ أَذْكُرُ مِنْهَا إِلَّا قَبْلًا أَفْتَنَّا أَوْ مَغْبِتَ صَرِيحٍ تَجَافَتْ عَنْهُ فَأَعْتَبَرْنَا بِهَا السَّامِعُ هَبْلَكَاتِ
 الْأَلَمِ وَذَوَالِ النِّعَمِ وَفَضَاعَةِ مَا تَسْمَعُ وَتَرَى مِنْ سُوءِ أُنَادِهَا فِي الدِّبَادِ الْخَالِبَةِ وَالرُّسُومِ الْفَتَا
 وَالرُّبُوعِ الصَّمُوتِ وَكَمْ عَالَمٍ أَفْتَنَ فَلَمْ يَبْكُ سَجُودًا وَلَا يَدَّ أَنْ تَقْنَى سَرِيعًا لِحُوفِهَا
 وپسچ تو انم چانکه بایت از فتنهای روزگار باز شمارم و بوصف بکنجام یعنی چون مردن از حد است چنین
 توصیف و نیز گذارش نیاید و آن دانشهای نهانی و علوم پوشیده و پنهانی که گردش گردون بر آن کل آش
 کشف عطا فرمودن و پرده بر گرفتن از آن پوشها و مستورات را بالغ نمیتوان شد و از گردش چرخ گردان
 و انقلابات این کمن کهمان پسچ بجا طرم نیاید مگر کشته را که دستخوش فنا و زوال ساخته یابد نهایی کسیر که در زیر
 خاک پنهان داشته و نظر از چهره شان بر داخته و دل از مهر شان تنی ساخته پس بیدیه عبرت بکبر و بکوش
 هوش بشنوی کسی که شنونده بتاهی و تنها و زوال نعمتها و فطاعت انجاها و قباحت فرجاها و بر سوا
 انجا میدن آنچه بایکدیکه بخوان هستی دشواری از سوء آثار و رشتی رفتار و کردار آن با آن دیارهای ویران
 از یارهای خالی و نشانی فرسوده فانی و استخوانها و شترکها که معاشرش همه مد هوش و خود بجله خاموش
 مانده اند یعنی اهل و کسان آنها بیکره سبب و فزافته و بودای خاموشان هفت و اکنون آن یارهای را در زیر
 جای منزل و حشرتها و آرزوهای بر دل و آند یارهای را مورد و مار ساکن و منزل و آسورهای و سرورهای بطون قیوم
 و شکمهای کور حال و شالهای چه آرزوهای که بکوب بر بدنهای چه اشکال نازنین که بامار و نور خفتند و چه
 بسیار کسان که با هزاران آمل و آرمان از دار فنا دستخوش زوال و فنا شدند و اکنون نالهها و آئین ایشان را
 در زیر خاک بچکس بنیاد نیست و روزگار باندوده و غم ایشان سار کار سخت و برنج و شکر ایشان تیار نیارند
 و آنکه بر جای مانده اند ناچار هر چه زودتر با ایشان پیوسته و در معرض فنا هفت و درهم سگشته کردند
 فَانْظُرْ بَيْنَ فَلَيْكَ إِلَى مَصَادِرِ أَهْلِ الْبَدَخِ وَتَأَمَّلْ مَعَاقِلَ الْمُلُوكِ وَمَصَانِعَ الْجَبَابِينِ وَكَيْفَ
 عَمَلُهُمُ الدُّنْيَا بِكُلِّ الْفَنَاءِ وَجَاهَهُمْ بِالْمُنْكَرَاتِ وَصَحَّتْ عَلَيْهِمْ أَذْوَالُ الْبَوَارِ وَطَحَنَتْهُمْ طَحْنُ
 الرِّيحِ اللَّحْبِ اسْتَوْدَعَتْهُمْ هَوَجَ الرِّيحِ لَتَحَبَّ عَلَيْهِمْ أَذْيَالُهَا فَوْقَ مَصَادِرِهِمْ فِي فَلَوَاتٍ لَا تَرْضِي فَلَكَ مَعْنَا
 وَهَذَا قَوْلُهُمْ تَوَارِثُهَا أَغْصَانُهَا وَجُوهُهَا سُرُورُهَا وَشَرُّهَا بَوْدِهَا رَقَبٌ وَدِيدُهُ دَلْ مِصْبَارٌ وَمِصْبَارٌ
 وَهَكَذَا أَلْ شَرَفٌ وَزِينَةٌ وَغُلُوٌّ وَرَبَّتْ مَيْتٌ بَكَرٌ وَدَرْمَعْلٌ حَصِينٌ وَمَقْصُورٌ رَفِيعٌ بِأَوْشَانِ كَرُوشِ
 و عمارات و مصانع جباران کینه کش تباه و تهلر کرامی که چگونه لطافت کیهان عذار ایشان را در پهنه بستی
 فرو مالید و روزگار با بکار آنها را فاشا فاش و آشکار و دستخوش توابع مکررات و مصیبات گردانید و ایشان را
 در اذیال هلاک و بوار سپرد و آن بدنهای باز و نعمت پروریده را در زیر آسیای و دواهی بلایان زم ساخت

مربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۳۳

از علامه الملک شد

چون دانند که سنگ آسازم آورده اند و از آن پس خاک وجود ایشان را ببا و فنا و حوادث بداد و اقیال و بال و نکال خود را بر منبر از مصالح و کودالهای ایشان که در بیابانهای سنا و در نماشگر بود برکشید پس این است انجام آن سور و غرور و مسکن عشرت و سرور ایشان و آن است قبور و کور ایشان که جلد را ایجهان خمار بخریق و قمار خود فرو سپرده و در هم بساییده و بشیره است و آبش و دایه و نار عذاب و بوار بوزایده است **أَيُّهَا الْمُجْتَهِدُ فِي آثارِ مَنْ مَضَى مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْأَئِمَّةِ السَّالِفَةِ تَوَقَّفْ وَ تَقَهَّمْ وَ انْظُرْ إِلَى عَرْمَلِكَ أَوْ يَغِيمُ أُنْزِلْ أَوْ تَبَاشِرْ أَلْفَ أَلْفِ أَنْفَضَتْ أَهْلَهُ قُرَّةً أَعْيَبُكُمْ وَ فَرَقَتْهُمْ أَبْدَى الْمُنُونِ وَ الْحَقَّقَتْهُمْ سُبْحًا وَ يَفِ الْتَرَابِ فَاصْحُوا فِي فُجُوبِ قُبُورِهِمْ يَتَقَلَّبُونَ وَ فِي بُطُونِ أَهْلِكَ عِظَامًا وَ دَفَنًا وَ صَلَاحًا فِي الْأَرْضِ هَامِدُونَ وَ أَلَيْتُ لَا بُعْدِي الْتَبَاشِرُ وَ لَا جِدَّةُ إِلَّا سَرَّ بِهَا خُلُوقُهَا** یعنی ای کسی که سخت اجتهاد میورزی و کوشش نیامی در آثار و علامات و نشان برکشگان گروه پیشین اینوه که پیش از تو بجهان اندر بوده اند و چون تو بجهر سوی و گرانه در نظر در بگذری و همی خواهی تو نیز چون آنان ایشان نمودار آری و نمایش ایشان را بفرایش آوری پس چندی توقف گیر و فهم دور اندیش گردان و بیدار باش در بخرو بین که کدام غر و حشمت ملک یا نعیم و نعمت انس او بباشت و سرور الف و موافقت و صحبت و مراقت است چرا که قره عیون و سر و غ دیده صاحبان آن و سرور خاطر ایشان را گردش و در کار مکر ساخته و پنجه دواهی روزگار جمعیت ایشان را پراکنده داشته و ایشان را در کلم خاک جای ساخته و بناگاه چاشنگاه نموده گاهی که خوشین را در زیر خاک و شکاف کور بیدار که بهر ساعتی دیگر کون شدند و در بطون اهلکات و درون دواهی و لیات خاک و خاکسرد در میان زمین و چکان عقاب و نکال مانده سفالی خشکیده و صلصال گشته و من سو کند همی خورم که گردش لیل و نهار و جنبش این چرخ باز کون گردا و هیچ سرور و بباشت و طراوت و تازکی بجای نخواهد گذاشت و هیچ چیزی نوباشد چرا که هر چه زودتر در سحرش فرسودی و تباهی گردد و و کمنه و نابود شود و **فِي مَطَالِعِ أَهْلِ الْبَرْزَخِ وَ خُورِ نَيْلِكَ الْوَقْدَةِ وَ طُولِ نَيْلِكَ الْأَقَامَةِ طُفَيْفٌ مَصَابِيحُ أَنْظُرْ قَا ضَمَحَلَّتْ عَوَامِضُ الْفِكْرِ وَ ذَمَّ الْعُقُولُ أَهْلَ الْعُقُولِ وَ كَذَبَقَبَتْ مُنْذَرًا فِي طَوَامِرِ هَوَامِدِ نَيْلِكَ الْغُرَابِ فَنَوَهَتْ بِأَسْمَاءِ الْمُلُوكِ وَ هَتَفَتْ بِالْجَبَّارِينَ وَ دَعَوَتْ الْأَطِبَّاءَ وَ الْحُكَّاءَ وَ نَادَتْ مُعَادِنَ الرِّسَالَةِ وَ الْأَنْبِيَاءَ أَمَّا لَمْ يَمْلِكْ أَمَّا لَمْ يَمْلِكْ أَمَّا لَمْ يَمْلِكْ وَ أَلَيْتُ بَكَاءُ الْخَرَبِ وَ أُنَادِي وَ لَا تَحِينَ مَنَاصِ سَيُومِي أَنْتُمْ كَانُوا أَفْبَانُوا وَ إِنِّي عَلَى جُدٍ وَ قَصْدٍ سَرِيعٍ الْحُوفُهَا** و در مطالع اهل برزخ که در میان ایجهان و آنجهان باز داشته و بخران هستند و آبش حرص و آزار آنها بجهله خموش و محمود یافته بگر و در طول این اقامت و درازی این در ماندگی تامل و تکرر فرمای که چگونه چراغها بنیشتا خاموش و ترتیبات فکریه و ذهنیه را مواکب حیرت و شجرت سرپوش کرده بهمان مردمان خردمند نگویش میکنند کسی را که از چنین عوالم و معالم غافل و جاہل ماند و تا چند در فرمودن و دیگر کون شدن

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۱۳۴

آتش حرص و طمع و آزار این غرغات سست بیان شاد کام و شاد و خوار بجای خواهم ماند و از مرک سلاطین
 خبر خواهم شنید و بقای جبارین آواز خواهم یافت و پریشان و دانیان از پی درمان بخواهم خواند و از معادن سالت
 و دنیا را خواهم یافت و مانند مردار گزیده از شدت درد و الم بر خوشتن بچان و خروشان خواهم بود و چون مرد
 اند و هناک و غمین فلان و گریان خواهم ماند و از روی یاس و حرمان ندانم که میت محل گریز و گریز و پناه
 و تابی و آنخوده تباست در جهان بیامد و باخورد در میان ایشان جدائی افتاد و من نیک که از پس ایشان بجهان
 آمده ام بزودی با ایشان همچنان و یکسان خواهم گشت و **وَلَدْتُكَ كَرْتُ مَرَاتِبًا لِقَاهِمُ وَغَضَا صَنْدُ فِطْنِ الْعُقُولِ**
بَتَدَا كَرْتُ قَلْبٍ جَرِيحٍ وَضَدَ عَيْتِ الدُّنْيَا عَمَّا لَلْدُّ بِنَاوِظِ فِكْرِهِا مِنْ سَوْءِ الْغَفْلَةِ وَمِنْ عَجَبِ كَيْفَ كَسْبُ
الْبَهَامِ مِنْ بَعْرِهَا وَقَدْ اسْتَنْدَ هَلَكَ عَقْلُهُ بِسَكُونِهَا وَتَرْتَبِ الْمَعَادِ بِرُخْسَاتِ اَصْبَادِهِمْ عَنْ عَيْتِ لَيْلٍ
وَكَلَّمَاتِ رَاْعِ الْاَلْبَابِ وَنَشَرَهَا مِنْ طَيِّ الدَّهْرِ عَنِ الْفُرْقِ الْخَالِئَةِ الْمُنَاصِبِ وَحَالِهِمْ وَمَا بِهِمْ وَ
كَيْفَ كَانُوا وَمَا الدُّنْيَا وَغُرُورُ الْاَلْبَامِ وَهَلْ هِيَ اِلَّا لَوْعَةٌ مِنْ دَوَائِهَا جَوِي فَاثِلٌ اَوْ هَنْفٌ نَفْسٍ بِنُفْهَا
 و بیاد همی آوردم مراتب فحش و غضا صند و طراوت عقول با فطانت را بیاد کردن قلبی جریح و دلی
 زخمین پس جهان ناچار بر هم گشت و آشکارا ساخت بنواظر منکر و دریافت مال آن از آن چیزها که
 بآن لذت همی بردم سبب غفلت یعنی تا که همیکه گرفتار غفلت بودم و در جهان بدست رجام در طلب لذت از روی
 تغافل همی برگزیدشت و در پایا کن جهان و از کون کار با من نمود که اینجمله همه بغفلت بوده و هیچ لذت و مستی
 حال میت و مرا بر آنجمله محبت ساخت و بسی شگفتی و عجب است از کسیکه در این سرای غرور بغفلت و سرور سکون
 چید و آن انجام و سرجام را دانسته باشد و با اینجالت در طلب اقامت و سکونت برآید با اینکه سبب همان اقامت
 و سکون و نماشهای کونا کون عقل او را روده و خردش را شیفته و معاذیر را پذیرا در انظار ایشان جلوه
 و مزین داشته و چشمهای ایشان را از دریافت معایب تدبیر و نکوهیدگی منون و فریب و آن آیات و علامات
 و پرکنده ساختن جماعات و تباها ساختن و در نور دیدن مترون خالیه و از مننه بالیه و در نور کاران برگزیده
 و کرمه بان کرده در هم نوشته و آن انقلابات و دواهی و هیاه که بر این جماعات فرود آورده و چگونگی
 ایشان را از حالی سجالی در آورده خیره گردانیده است و صیت دنیا و غرور آیام و عوام برگز آن و آیامی
 باشد دنیا و زندگانی دنیا مکر عرصه سوزناک و مخاکی اند و هناک که در پیش روی آن آبی کسندیده و قاتل مارک
 و تباهی آن نفسی است که او را ساق است و **وَقَدْ اغْرَقَ فِي دَمِ الدُّنْيَا الْاَلَدُ لَا عَلَى طَرِيقِ النِّجَاةِ مِنْ كُلِّ عَالَمٍ**
فَبَكَتِ الْعُقُولُ شَجْنِ الْقُلُوبِ فِيهَا دَمَاءُ مَدْرَسَتِ نَلِكِ الْعَالَمِ فَتَنَكَّرَتْ الْاَلَا نَادَوْا وَجُعِلَتْ فِي بَرْهَمٍ مِنْ
مَحْنِ الدُّنْيَا وَفَرَقَتْ وَرَثَةُ الْحِكْمَةِ وَبَقِيَتْ قَرْنُ الْقَرْنِ اَلَا غَضَبٌ وَخُذَا اَقُولُ فَلَا اَجِدُ سَمِيعًا وَاَوْجِعُ
فَلَا اَجِدُ مُشْكِبَةً وَاِنْ اَبْكُكُمْ اَحْرَضُ وَكَيْفَ تَحْلُدُ فِي فِئِ الْقَلْبِ مَعِي لَوْ عَزَلَا اَطِيقُهَا وَاَوْجِعُ اَنْفُطَارُ
 اینجا سیاه کون و این چرخ دولابی نمایان شد در هر عالمی و هر زمانی در کوشش آن داستانها

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۲۵

از علماء الکلمه

و میدانیموده کشت و برای طرق نجات و راه رستگاری و لولتها و علاطت باز نمودند و بر این استوار
 بیای کردند لکن با اینهمه مذمتها و نکوهشها که از هر زبانی به بیانی باز نموده آمد هیچ فایده تی پیدا نید و بر این
 غفلت و غرور و بیخودنارکت نظری و انیسم و ناله و افغان که در دلها انباشته گردید چشما بر دلهای خوین
 و قلبهای زحین خون کریت و خوب یا نا خوب و زیبا یا زشت بجله فرسوده و ستاه کردید و آن آثار و
 علامات ناپدید و ناخوش افتاد و آن نیز در جمله محن و رور کار جای گرفت و ورثه حکمت و وارثان دانش
 یحیره پراکنده شدند و من فریاد و حیدای بجای ماندم مانند شاخ آن آهویی که کیشاخ و یکوش شکته باشد
 و ایدون بدون یار و رفیق و همال و صدیق از اندوه دل و آسوب خاطر و محن و رور کار و فتن و دهر خفاکار
 همی میگویم لکن شونده میجویم و همی یاد د و الم میگویم و کسی را که از درد خویش بد و شکایت برم نمی بینم و
 بخوامم برانجمله بگویم و بگویم بملاکت و تباهی میرسم و اگر بکسیائی و صبورری کار کنم چگونه ایکنار تو اتم
 زیرا که بدل اندرم چنان آتش و سوزشی است که محش را نروند ارم و حتی معنی آذکر حلاوة مذاق الدنیا
 و عذوبة مشارب آبها و اقفی اناد المریدین و انتم ارواح المناضین مع سبغهم الى الفلک
 الفساد و تخلفی عنهم فی فضالة طرق الدنیا منقطعاً من الاخذلة فرادنی جلیل الخطب لفقدهم جو
 و خانی الصبر حتی کانی اول ممحقین انذکر معارف الدنیا و فراق الاختیر فلور حبت تلك اللبائی که مثل
 زاناهلما فی صوره لایر و قها چند فریاد ادرم حلاوت مذاق دنیا و شیرینی چش و چشیدن چشیدنها
 رور کار نا بکار و عذوبت مشارب ایام و کوارائی آشامیدن و آشامیدنهای نا کوار و روز کاران این
 کیهان ناپایدار را و آثار و نشانههای آنان که باهنگ این رور کار و دورمکت روز میگذرانند همراهی کنم
 و از می ایشان کام بگیرم و در طلب کام بباد و بام رسانم و بهنتم ارواح برکنه نشکان بوی جویم و با بوی
 ایشان خوی گیرم با اینکه جمله ایشان بفریب و فساد اینجا نشت بینا و پیشی یافته و بر من سبقت گرفتند
 و من از ایشان و افسانم و در فضاله طرق دنیای نا بکار و چار افتادم و از دوستان جدا گردیدم و مرا در
 فتنه ان ایشان و آن دواهی بزرگ جهان که مراد سپرد سوزش دل و آتش روان بیفزود و صبر و سیکسایه
 با من خیانت ورزید یعنی با اینکه اینجمله را در جهان بخوان شدم و حالت رور کار بر من کثوف کشت و بایستی به
 نکه ایام و نیرنگ اعوام و حوادث جهان شکساکردم و تحمل روم اما صبورری با من بخیانت رفت و من چنان شدم
 که گویا نخت کس باشم که بقبوس و فنون این چرخ بوستگون آزمون آرایش آو باتش فرسایش کیهان باش
 دیده ام و همی بیاد معارف دنیا و مفارقت اجناس و ناک و غم اند و زهتسم پس اگر کردش لیل و نهار مانند زمانهای
 برکنه شته دیگر باره باز آید اهل خویش را بحالتی در خواهد یافت که هیچ اورا کوار و مطلوب نخواهند شمرد یعنی
 آنکه از جهان بیرون شده اند و تجربت رور کار و محبتهای بیمار آرا در یافته اند و اینک بعالمی دیگر روی آورده
 اگر دیگر باره دنیا بعد نخت باز آید و ایشان را بخویش باز گرداند آنکس از هرگز کوارائی و تن آسائی نخواهد یافت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

ع ۱۲

و هر کرد نیاز مطلوب و گوارا خواهند شد و من اخص بمعاینتی و من ارشد بسند نبی و من ابکی و من ادع
استجوابه لک الاموات امری بوع خلف الاحباء و کل بیعت حزنی و کسب تار عبرانی و من تبعنی
فانکلی و قد سلبت الفلوت لبها و رفا الدمع و حق اللذائ ان بدوب علی طول محاسن الاطباء
و کف بایم و قد خالفوا الامرین و سبقهم زمان الهادین و وکلوا الی انفسهم یبتسکون فی
الضلالان فی دایجیر الظلمات حباری و کذل القوم ذایح نجوم طوامس لا تجری بطی خوفها
پس کیت که چشم بینش و کوششها بر کشاید و بجایست و محاسن من اخصاص و لیاقت یابد و باین دست
و استغاث من رشوات و هدایت کیر و کیت که چون تامل و فکر بشود و بگوید و بر حال و حالت خویش
بگریستن گزاید و هلاکت اموات و گویید کی بازماندگان و روزگارنا بهنجار زمان با ند و و اندمان در این
و من این اندوه و غم با که سپارم و باران رنج و هم طکونی و سر و گذارم و حال آنکه این جمله همه مایه انجیرش
حزن و اندوه من است و تمامت موجب ریش اسکت وید کا غم هست و کیت آنکس که بر این جسد بند
و عبرت کیر و باین در زاری و کرسیت مساعدت جوید هانا طوبی رالتب و لیاپ مطلوب شده یعنی دانش
از دلهما و خرد از قلوب بر فقه و سبب این عواقب و فرجام دنیای ناخجسته انجام و انقلابات و تضاریف
رو و کارنا بهنجار عقل و خرد و بجای نماده است و اسکت وید کان سر و رنجته و برای درد و علت سزاوار است
که سبب طول دور ماندن از طبیعتان رنجور راتاب و طاقت نماد و از آن دوری و بیانی آب شود و طکونی
خزاین باشد و جز این بجزه یا بند با اینکه فرمان حکمرانان را مخالفت و رزیدند و از روزگار هدایت کنندگان
و زمان راه نمایندگان و پس افتادند و نفوس خویش را بسکون در بودی گمراهی موکل شدند و در واپس
ظلمات و تاریکیهای خطرات و هلاکت با ند و بجزه و سحر گشته بر سوی میشوند با اینکه بشی بس ظلماتی و تاریکی
ناید و از هر سوی مغاکها و کودالها و مان بر کشاده و باین پنج و این گسندی و ضلالت هرگز نتوان اینگونه
مخاطره یرون شد و آن ممالک را باز پیود صاحب کشف الغمه میگوید این فضل از کلام معجز نظام آنحضرت
بعضی از شعر برشته نظم در آورده و یکتا نشان کرده است و هون

قَدْ كُنْتُ ابْنِي مَا فَاتَ مِنْ زَمَنِي وَاهْلُ وَدِّيَ جَمِيعَ غَيْرِ أَشْنَانِ
وَالْيَوْمَ إِذْ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَوَى بِكَيْتٍ عَلَى أَهْلِ الْمَوَاتِ
وَمَا حَوَّهَ أَمْرًا ضَحَّتْ مَدَامِعُهُ مَقْسُومٌ بَيْنَ أَحِبَّاءٍ وَأَمْوَاتِ

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا فَتَحَتْ طَوَائِفُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَمِ بَعْدَ مُفَارَقَتِهَا أَمِيرَ الدِّينِ وَشَجَرَةَ النَّوَةِ اخْلَاصَ
الدِّبَانَةِ وَآخَذُوا أَنْفُسَهُمْ فِي مَخَابِلِ الرُّهْبَانِيَّةِ وَتَعَالَوْا فِي أَعْلَامِ وَوَصَفُوا الْأِسْلَامَ بِأَحْسَنِ صُغَائِمِهِمْ وَتَحَلَّوْا
بِأَحْسَنِ السُّنَنِ حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَبَعُدَتْ عَنْهُمْ الشَّقَاةُ وَاهْتَمَّوْا بِمَحْنِ الصَّادِقِينَ وَجَعَلُوا عَلَى
أَعْقَابِهِمْ نَاكِصِينَ عَنْ سَبِيلِ الْهُدَى وَعَلِمَ النِّجَاةَ يَتَقَسَّمُونَ تَحْتَ أَصْبَاءِ الدِّبَانَةِ تَضَيُّعَ حَاشِيَةِ

ربع دوم از کتاب سکوّه الادب ناصری

۱۳۷

از علماء الکلمه

اَوَّلُ بِلِّ يَحْتَ اَوْدَاقِ النَّزْلِ وَلَا يَحْتَرُّ اَلْتَّبَقُ الرَّزَا بِاَوَانِ جَرَنٍ وَلَا يَبْلُغُ اَلْغَايَاتِ اِلَّا سُبُوْفَهَا
و بخود بستند گروهی از این امت بعد از مفارقت آنها از پیوایان دین و شجره بنویه و آن تا در درخت و مبارک
اصل اصل نبوت و پیغمبری احصا ص دایت را یعنی متدین آن دین شدند و نفوس خود را بمجاہل رہبانیت و پیم
و پرہیز از خدای و محرمات اویداشتند و در علوم غلو نمودند و اسلام را بہ بیکوتر صفات خویش توصیف کردند و در
بہترین سنت فرو دادند تا ہنگامیکہ در کار برایشان بدر از کشید و سختی و صدمت و مشقت از ایشان دور ماند
و بجن صادقان ممخّن شدند و ہنگام آزمایش در یافتند از زاہدایت و راستی و اعلام نجات و رستگاری
روی واپس کردند و نا کس ماندند و ہمی تفسّح و وسعت میجستند یعنی میخواستند خود را از جادۂ اسلام و تکالیف
دین بیرون انکند و میدان بیطلبیدند و مفر میخواستند در زیر اعباء دایت و ثقل و سنگینیهای دینی تکالیف
دینیہ مانند مفر حبتن شران صغیف انجہ و اندک طاقت کہ در کنار وزیر شران شدیدا لقوۂ عظیم انجہ
مانند یعنی در قبول تکالیف شرعیہ و قواعدا و اجرای دینیہ و حمل امانات و شرایط اسلامیہ ست و کاتل دینی
ثبات و توام کردیدند و حال اکمل کہ چہند چارہ پان ست و زبون شتاب و تعجل روان کردند بامر کہہای
اصل و یک نہاد نتوانند ہمانند شد و نیز نہایت و غایت ہچکاری جز بہ پیشی حبتن و از فی سبت کوشش
کردن توان رسید یعنی ہچ کجی ہرنج و ہچ نوشی بی بیش بہت نیاید و تا در میدان آزمایش و امتحان
و بوجہ خلاص زحمت ہرند و نباش آتش آزمایش نشوند و سر و خالص بیرون نیاید و احتمال تکالیف
ہرند و بریاضت و عبادت زحمت نکند نتیجہ در نیامد و ثمری نکیرند و احسرو و مردی بخونید و ذہباً خرون
اِلَى الْقَضَیْرِ فِی اَمْرِنَا وَ اخْتَبُوا بِمِثَالِہِ الْفُرَانَ فَمَا قَوْلُهُ بِاِذْنِہُمْ وَ اَنْهَسُوا بِمَا نُوْرِ الْخَبْرِ مَا اسْتَحْسَنُوا
بَقَحْوَنَ فِی اَنْغَارِ الشُّبُهَاتِ وَ دَ باجِرِ الظُّلُمَاتِ بِغَيْرِ قَبَسٍ نُورٍ مِّنَ الْکِتَابِ وَلَا اَثَرَةٍ عَلِمَ مِنْ مَّظَانِ
اَلْعِلْمِ یَحْتَدُّ بِمُسْطَبِیْنِ ذَعَمُوا اَنَّهُمْ عَلٰی الرَّشْدِ مِنْ غَیْبِہُمْ وَ اِلٰی مَنْ یَفْرَعُ خَلْفَ ہَذِهِ الْاُمَمَةِ وَقَدْ
دَرَسَتْ اَعْلَامُ الْمِلَّةِ وَ دَانَتْ اَلْاُمَمَةُ بِالْفِرَقِ وَ اَلْاِخْلَافِ بِکُفْرِ بَعْضُہُمْ بَعْضًا وَ اللّٰهُ تَعَالٰی یَقُولُ
وَلَا تَكُونُوا کَالَّذِیْنَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْہُمْ اَلْبَیِّنَاتُ فَمِنْ اَلْمُتَوَقِّفِہِ عَلٰی اِلَّا فِی الْحُجَّۃِ
وَ اَوَّلِ الْحِکْمَةِ اِلَّا اَہْلُ الْکِتَابِ وَ اَنْبَآءُ اَیْمَۃِ الْہُدٰی وَ مَصَابِیجِ الدِّیْنِ اِخْتَجَّ اللّٰهُ بِہُمْ عَلٰی
عِبَادِہِ وَلَمْ یَدْعِ الْخَلْقَ سُدٰی مِنْ غَیْرِ حُجَّۃٍ هَلْ تَعْرِفُوْنَا اَوْ تَخْتَدُّوْنَا اِلٰی مَنْ فَرَعِ الشُّجَرِ الْمُبَارَکَۃِ
وَبَقَا بِالْصَّفْوَةِ الذِّہْنِ اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْہُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَہُمْ نَظْہِرًا وَ سَبَّأَہُمْ مِنَ الْاَفَانِ وَ
اَفَرَضَ مَوَدَّتْہُمْ فِی الْکِتَابِ هُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقٰی وَ هُمْ مَعْدَنُ التَّقٰی وَ خَرَجَ اِلَی الْعَالَمِیْنَ وَ شَقَّہَا
و ایزد دم برد و صنف شدند کی آن طبقہ و آن نوع کہ مذکور کردید و ایشان در بارہ خود مقصر ہستند و بہ
مفس خویش ستم درزیدند و طبقہ دیگر در امر ما تقصیر نمودند یعنی قصور را از خویش تجاوز دادند و از قصور
مقبصر گرایدند و ہمی وعدہ ان پذیرفتند و بہت و خامت و خسران در افتادند و در امور ولایت و امامت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۲۸

و وصایت اهل البیت سلام الله علیهم و قواعد و قوانین و احکام مطاعه شرع شریف مطهر آراء ناقصه و سلق
غیر مستقیمه و افهام ناحیه خورشید کار کردند و بتبشیر آن عنوان جتند و در کارها و امرها با حجاج رفتند
و قرآن برای وسیله خود تاویل و تفسیر کردند و در اخبار ماثوره که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسیده است
بآنطور که خود پسندیده داشتند کار بهاقت و در اغمار شبهات خود یا حیرت ظلمات بدون اینکه بفروزد و دروغ
نوری از کتاب خدای همراه باشند یا اینکه بعلی از مظلان علم یعنی در حضرت آنکه بحقیقت عالم هستند مثل معجز
و ائمه دست یافته باشند که بسبب محبوس بودن یعنی تقیه داشتند میباید بود و ترس و بیم میدادند یا بیک
از بیم یا قن از آنکه محبوس میدارند از پی تحصیل علم از دارایان علم نشدند و بسبب و او با هم خویش کار جتند
و عظمت و ضلالت و افتادند و کمان کردند که ایشان در همین غایت بمرحمت رشادت و بجز هدایت راه جتند
مقصود آنست که امر تر آن مجید و خداوند سعید و مراتب ولایت و امامت بسی دشوار و نازک است و هرگز بطور
قرآن چنانکه گروهی بزرگ بر این عقیده هستند و قرآن را بطواریات استدلال مینمایند باینست رفت چه
علوم قرآن در خدمت معصوم علیه السلام است و تفسیر و تاویل با اوست و تفصیل آیهها بجهده علم حقیقی اوست
و اگر آنکه خبر معلوم ظاهر آیه آنهم ناقصاتی نبوده اند بخوانند تاویل و تفسیری از قرآن نمایند اسباب ضلالت
و غایت و هلاکت ایشان بخوابد گشت و بیشتر مفاسد و افات که بمیان آن تا دامن قیامت بان و چار هستند
بهین است و این جنگها و اختلافات که مردم آفاق بان گرفتارند سبب همین است چه بحیره با چشمهای نابینا
و کوشهای ناشنوا میخوانند بمقامات عالیة از محاکات عدیده بازرسند و از مرکز ملکوت و جبروت و لاهوت بشنوند
و از کمال غرور و داندانی هر که و هر خود را دارای اسرار مخفانی میدانند با اینکه هیچکس هیچ نمیدانند و از لجبازی
و عناد از آنکس که باینست نمی شنوند و با آنجا که باید بخیزند و کور کورانه و کور کورانه میروند و تهنیت آن در هزاران
مغاک ضلالت و کدوال غایت چنان فرو می افتند که تا آفتاب قیامت خبر پیگیری و داندانی بیا از یکی از آنجمله
برون نتوانند شد و این است که بعد از آن کلام شرافت انجام میفرماید بکدام کس بازماندگان این است استعانت
و استغاثت خواهند بود و این سخن از کمال استعجاب است و نیز دلالت بر آن دارد که بیرون ارامه بدی
سلام الله علیهم هیچکس و هیچ خیریت و در صورت آنکه خلق با ایشان بخیزند و قتل معضل و کشتن شکل از
حضرت ایشان باینجه چگونه رستگار خواهند شد و بکدام کس چاره خواهند جت و حال آنکه اعلام ملت مذکور
تداست یعنی نشانها و رایتهای دین اندر اسرافیه و از زبونی و ناخشنودی اهل دنیا فرسوده گشته یعنی چنان
ایشان را ترک گفته اند که گویا گفته شدند و گریه آنها همیشه تر و تازه اند و امت با خلاف و جدائی نزدیک شده اند یعنی بعد از
آنکه امام را گذاشتند و آراء ناقصه خود را کمال و زیدند لا بوسع طبقه بطن غیر مستقیمه طبقه دیگر موافق نخواهد گشت
چه مسمیهای جمله آنهاست و با پایدار و بی مایه و حجت است و البته متفق علیه خلق نخواهد شد و از نیروی اختلاف
و تفرقه جماعت پیدا میشود و گروهی انجوده دیگر را کافر میخواند و خدا تعالی در صیحت خلق و تنبیه ایشان میفرماید

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۳۹

از علماء کبیر

توضیح

نباشید شما مانند آنکه وی که تفرق و اختلاف ورزید بعد از آنکه آیات بنیه رسیدند و علامات واضحی
 بدیدند پس کیت آنکس که موثق باشد بر ابلاغ حجت و تأویل حکمت جزایل کتاب یعنی آنکسی که قرآن برای او فرو
 و جزو زندان الهی که چراغ شبتان هدایت و فروز عوالم طلعت هستند و خدای ایشانرا بر بندگان خویش حجت
 ساخته و مخلوق را مهمل و بهیوده و بدون حجت و حساب و عقاب و ثواب گذاشته بعد میفرماید آیا چنین کسی را که اهل
 کتاب باشد و تاویل و تغییر و دواطن و بطوار هر و محکم و تشابه کتاب خدای بحقیقت دانها شد و حسی را در محاکات ظلمات
 و مساکت شہات راهبر و راهما کرد در جزا نشانی شجره مبارکه بتوت و امامت شناخته اید و جزا بقایای صفوی
 که خدای جس و پدید را از ایشان برگرفته یعنی بالمره حسن شریف ایشان با بنی نوع انسان امتیاز و افتخاری دیگر
 دارد چه نوع بشر نمیتواند از تمامت انجاس و اجناس و معایب و رذایل پاک و مبری باشد چه پاره صفات
 نکو میدارد از لوازم وجود است مثل آنکه خدای در قرآن میفرماید خلقت انسان بر عجل و عجلت شد و انسان عجل است
 یا ظلم و جهولت و از آنطرف باطل بیت میفرماید شما را مظهر و ظاهر ساختیم یعنی از هر صفی ناستوده و در داشتیم پس
 معلوم میشود که این انسان جز آن نوع است منهای امر و یککل بشری مشابست صوری در میان است آهنگم و نظر
 آنکه صورت بن هستند و گرنه در انظار آنکه راهی بیاطن نیستند یا فانی نمایی دیگر و جلوه دیگر و چهره دیگر دارند
 و اینست که میفرماید خداوند شروع آن شجره مبارکه و بقایای صفوت همایون را از آفات ببری داشته یعنی
 از آفات معنوی که تسبیح نفس آماره و وسوسه شیطان و دغدغه اندیشه باژگون و خیالات بیوده سرگون که
 منجر بصلوات و غوایت محفوظ نموده است و اینها نیز مودت تحقیقات سطوره است و باز مینماید که جنس ایشان جز آن
 جنس این بشر است چه بشر ازین مخاطر و آفات گریز و گریز نیست کما اینکه بصیانت خدای مانعی پدید کرد و راه
 ضلالت را سد و ذکر داند و مقصود از آفات و آفات ظاهریه است زیرا که ایشان از همه کس با فایده و بلیات
 متداوله و چارتر هستند و بعد از آیات این مراتب و درجات که برای آنکه مذکور میفرماید و فضایل و مناقب بسیار
 ایشانرا ظاهر مینماید و اقامت پراهن ساطع بسیار و آفت میفرماید مودت ایشانرا خداوند در کتاب خود فرض
 و واجب گردانیده یعنی چون ایشانرا باین صفات حمیده یا منسید و هر چه باید در ایشان موجود فرمود و بنو
 جبارنا را فروز و سرور و غنچه و ایشانرا اولاد طرائف هدایت و رشادت ساخت و خیر و سلامتی و صلاح و فلاح
 جبارنا را بوجود ایشان موقوف داشت لاجرم مودت ایشان یعنی دوستی ایشان و اطاعت ایشان را از روی
 صمیم قلب و خلوص نیت بر جبارنا واجب گردانید یعنی بعد از آنکه این انوار ساطع را دارای این مراتب عالیہ
 و جبارنا را مایه رستگاری و فوز و فلاح گردانید البته دوستی ایشان بر جبارنا واجب و منقرض است و بعد ازین
 میفرماید ایشان هستند عروۃ الوثقی یعنی بانی صفات که در ایشان موجود است و دیگر مردمان محروم اند و با
 به محرومیت اتصال و اتکال و توسل لازم است پس ایشان محل تولد هستند زیرا که با دل مذکور عروۃ الوثقی
 و جلالتین استوار رستگاری ایشان هستند و نیز ایشان معدن تقوی و پرہیزکاری میباشند این نیز موید مطلب

احوال حضرت سید الساجین علیه السلام

مؤید عالم

چه تا این صفت نباشد عروۃ الوثقی را مصداق نخواهد بود بعد از آن به تشریح و توضیح میفرماید که بهترین ریسای عالمها استوار آن است یعنی بحیث حصول مقصود و وصول بمقصد و عروج بمطلوب هر شش محکرات بهتر است و نیز در اینجا معلوم میفرماید که این شیوع معلوم درایت و انوار عوالم رشادت نه در این عالم صاحب ایستقامت بلکه در هر عالم از عوالم و هر مرکز از مرکز و هر زمانی از زمانه هر چه هست ایشان هستند و هر کس بجز این نخواهد و وصول یابد بدان محاکم و ذیل مراحم ایشان چنان میگردد و بفروغ انوار لامع ایشان از ظلمات جهالت و شبغات غوایت بشمارستان هدایت و بهارستان درایت و رشادت وصل گردد و از خطرات و اخطات هر دو جهان رستگار شود در کتاب اکمال الدین از حضرت علی بن محسن علیهما السلام مرویت که فرمود آن دین الله عزوجل لا ینصاب بالعبود الا لا اذله الباطلة و القابیس القاسیه و لا ینصاب الا بالتسلیم فمن تسلیم لنا تسلیم و من اقتدی بنا هدی و من کان یعمل بالقیاس و الرأی هلك و من وجد فی نفسه شئاً مما نقوله او نقضی به حرجاً کبریا لیدی انزل السبع الثانی و الثوران العظیم و هو لا یسلم یعنی درجات و مقامات و دقایق و نکات و بن خالق ارضین و سموات را با عقول ناقصه و آراء باطله و مقایس و سیرایهای فاسده نمیتوان دریافت و بحقیقت و کمال آن باز رسید و جز از راه تسلیم نمیتوان باز دانست پس هر کس در حضرت تسلیم و ارادت رفت از چاه ضلالت و تبااهی آسایش یافت و هر کس در افعال و اعمال با اقتدا جت هدایت یافت و هر کس در دین و مذهب و طریقت شرع انور بقیاس و راهی خویشتن کار کرد در تیره هلاکت و تبااهی ناچیز گشت و هر کس در اخبار و احکام و قضایا و در درون خویشتن جرحی دریافت با ناکام ماند و دیده باشد آن کسی که بسع کمال و قرآن عظیم را نازل فرموده است در حالتیکه میداند که در چگونه در طر

کلمات مختصره از این کتاب

خبر خود میفرماید

کفر و ضلالتی دچار گشته است

ذکر خضوع و خشوع و تذلل و رضا و توکل علی بن الحسین
صلواته الله علیهما

در این کتاب

در فضیلت خضوع و تذلل

در کتاب کشف الغمّه مطبوعه است که در حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از معاصی و کنایان سخن میان آمده فقال عجبت لمن یجتنب من الطعام لضرته و لا یجتنب من الذنب لمعنته یعنی در گفت با شتم از کسیکه از طعام پرهیز میکند تا ضرر و زیانی با و نرسد اما از گناه با وجود کراهت و قباحیت و اذیت آن دوری نمیجوید و بلا حفظ چنان زیان و خسارت بزرگ را نینماید از علی بن الحسین علیهما السلام مرویت قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی اخر خطبه طوبی لمن طاب خلقه و طهرت سمعته و صلحت سیره و حسن علانیته و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله و انصف الناس من نفسه میفرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله در پایان خطب خویش میفرمود خوشا بر در کار کسی که بسکوت خوی او و پاک است نهاد و وجود او و صالح است پنهان او و نیک است آشکار او و انفاق نماید

از امور پس

احوال حضرت سیدنا جبریل علیه السلام

عجیب فرمودی از آغاز روز و در کمال عبادت و پروردگاری تو که پایش نیت عبادت کنیم لبر مونی در طریقه عیسی مولا و نبی عام
 همگی و اهل آباد باندازه شکر گذاری و سپاس و رزی جمله آفریدگان هر آنیه متضرر خواهیم بود در هر یک که بالغ کردیم و با
 رسم باد و شکر پوشیده تر رفتی از نعمتهای ترا که برین ارزانی فرموده و اگر معدنهای آئین جبار با دنیای خود زیر
 و روی کنم و زمینهای آنها را با اشعار و یکپای چشم حراست نمایم و از بیم تو چون دریا ای آسمانها و زمینها از دیدگان
 خون و زرداب فرو بارم یعنی آنچه بیایم و باین فاعل روز گذارم که اینجا را آشکار نمایم آنچه بماند است از آن حقوق
 فراوانی که ترا برین ثابت است پس اندک خواهد بود و اگر تو این خداوند من بعد ازین جمله مرا عذاب کنی باندازه
 عذاب تاملت آفریدگان و چندان تن و بدن مرا بزرگ فرامی که جنم و طبقات آن از من بزرگتر و چندان در جنم
 جرم من معذرتی نباشد و در نرخ راجع من هرگز و طبعی نماند یعنی عذاب تمامت جرم تمامت بجز من کین باشد
 آنچه در مقام عدل تو بر من در برابر آن عفوتهای بسیار که من مستوجب آن هستم اندک است را رقم حرف گوید
 بر ما طفران آنچه شریف پوشیده نیست که مطالب آنچه نبایستی در انتظار غریب نماید و کسی نفوس
 ایشان با ایشان بوسه دهد که این مبالغت از صفت زیر که هر کس باندازه مقام و منزلت خویش سخن میکند
 و از آنچه معلوم میشود که خدا تعالی را در باره ائمه هدی سلام الله علیهم مقامات جلالت و منزلت موهوبه
 ایشان آنقدر حقوق و شرافت است که اگر چه آفریدگان نخستین و واپسین را میزان آورندگی از بسیار
 و عسری از ایشان نخواهد بود بلکه بیوجه طرف میزان و شایسته و میقات نیست پش پاهل و قطره را
 از نیل و ثمر از بجز و در شجره از ابر چه داستان است ابوخره ثمالی از ابراهیم بن محمد حدیث کرده است که بشی از
 حضرت سیدنا محمد و سلام الله علیه شنیدم اینکلمات را در مناجات عرض میکرد **اَللّٰهُمَّ اِنَّا وَكَلْتُكَ**
لَوْ بَيْنَا حَتَّى تَقْطُرَ اَشْفَانَنَا وَتَنْجِنَا حَتَّى تَقْطَعَ اَصْوَانَنَا وَتُقْنِنَا حَتَّى تَبْتَسَّ اَفْئَانَنَا وَتَكْنُنَا حَتَّى تَخْلُجَ
اَوْصَانَنَا وَتَجْعَلَنَا حَتَّى نَقْفَا اَحْدَانَنَا وَاکْلِنَا تَرَابَ الْاَرْضِ طُولَ اَعْمَارِنَا وَذَكَرْنَاكَ حَتَّى نَكَلَّ
السِّنِّ نَمَا اَسْتَوْحِبُّنَا بِذَلِكَ تَحْوَسِبُ مِنَّا سَبْتًا نَبْنِيَا یعنی ای پرستیده شده ما ای سید و مولای ما
 ما را اگر چندان از دیده است بباریم که رستگاه سوی دیدگان ما فریزد و چندان بوییم که آواز ما بریده کردد
 و چندان بر پای شویم که پاهای خشک شود و چندان بتایش و پرستش تو عجز کردیم که رکنا و پیوند های ما
 از رخ و بن برآید و چندان در نماز و نیاز سرنگان بنیم و فروتنی نمایم که سیاهی دیدگان ما بود کرد و چندان
 بتایش تو زنده گانی کنیم که خاک زمین را منوریم و چندان نام مبارک تو بر زبان آوریم که زبان ما کند می
 گیرد هنوز نه در خور و سزا داریم که یک تنه کاری از تنه کار بهای ما از نامه کرد و از ما زود کرده و صدوق علیه السلام
 در کتاب اعلی میفرماید طایفه یانی حدیث را نه است وقتی بر جبر الا سود و کبشتم ما که شخصی را در حالت رکوع
 و سجود دیدم چون بیکت بخوان شدم علی بن حسین علیه السلام بود با خویش کثرت ای نفس جانام روی من کو کار
 از آل رسول مختار است سو کند با خدای بیایست و حامی او را غنیمت شود بود پس مراقب بودم تا کاهی که از

عجیب فرمودی از آغاز روز

عجیب فرمودی از آغاز روز

عجیب فرمودی از آغاز روز

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۳۲

از علامه العبد المذنب

نماز خویش فراغت یافت و کفهای دست مبارک آسمان برآورد و هسی عرض کرد سیدای سیدی هدی
 بَدَايَ مَنْ مَدَّ ذُلُّهَا إِلَيْكَ بِالذُّلِّ يُؤَبِّمُ مَلُوءَةً وَعَيْنَايَ بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةٌ وَحَقُّ لِيَنَّ دَعَاكَ بِالْإِنْدِمِ
 نَدُّ لَأَنَّ نَجْبَهُ بِالْكَرَمِ تَقْضِي سَيِّدِي أَمِنْ أَهْلِ الشَّفَاءِ خَلَقْتَنِي فَأُطِيبَ بَكَايَ أَمْرٍ مِنْ أَهْلِ
 السَّعَادَةِ خَلَقْتَنِي فَأَنْشُرَ رَجَائِي سَيِّدِي الضَّرْبِ الْمَفَاعِمْ خَلَقْتَ أَعْضَائِي أَمْرَ لِيَرْبِ الْجَمِّ خَلَقْتَ
 أَمْعَائِي سَيِّدِي كَوْنًا عَبْدًا اسْتَطَاعَ الْهَرَبُ مِنْ مَوْلَاهُ لَكُنْتُ أَوَّلَ الْهَارِبِينَ مِنْكَ لَكِنِّي
 أَعْلَمُ لَا أَفُونُكَ سَيِّدِي كَوْنًا عَذَابِي مِيَانِي فِي مُلْكِكَ لَسَا لُنْكَ الصَّبْرَ عَلَيْكَ غَيْرَ
 إِلَيَّ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَزِيدُنِي فِي مُلْكِكَ طَاعَةُ الْمُطِيعِينَ وَلَا تَنْقُصُ مِنْهُ مَعْصِيَةُ الْعَاصِينَ
 سَيِّدِي مَا أَنَا وَمَا خَطَرِي هَبْ لِي بِفَضْلِكَ وَجَلِّتَنِي بِسِتْرِكَ وَاعْفُ عَنِّي قَوِّمْنِي
 بِكَرَمِ وَجْهِكَ إِلَهِي وَسَيِّدِي ارْحَمْنِي مَصْرُوعًا عَلَى الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِي أَبَدِي أَحْسَنَ
 وَارْحَمْنِي مَطْرُوعًا عَلَى الْمُغْتَسِلِ يُغَسِّلُنِي صَالِحُ جِيرَتِي وَارْحَمْنِي مَحْمُولًا فَتَدْنِي أَوَّلَ
 الْأَقْرَبَاءِ أَطْرَافَ جَنَازَتِي وَارْحَمْنِي فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْمَظْلَمِ وَخَشْتِي وَعُزْرَتِي وَوَحْدَتِي
 یعنی ای سید و آقای من همانا این دوست من است که با کمال امید واری بر پیکاه رحمت تو برافراخته ام
 در حالیکه آگنده از گناهان است و این دو چشمم که بامید دراز بحضرت بی نیاز تو بر کشیده و باز است همانا شایسته
 مرا آنرا که در حالت مذات و پشیمانی و امید واری و ذلت و میکشت ترا بنحو آن و مغفرت و مسلت نماید تو او را بعفو
 و کرم و تفضل اجابت فرمائی ای سید من یحذرنم آیم از زمره بدبختان آفریده باشی تا بر این کربت روزگار زندگانی را
 بزاری و ذلت بیایی کدام یا خوش بخت و سعید خلق فرموده باشی تا خرسند و امیدوار روزگار سپارم ظاهر مقصود
 از اینکلمات این است که مذام در بدایت خلقت و عالم در آن استعداد و قابلیت که با من بود مستحق چه بود و طالب
 چه شد آیا ضلالت و گمراهی خواست و تفاوت بر رشادت و هدایت و معادلت ترجیح داد و در داری دنیا اعمال
 ناشی از او چون اعمال مردمان شقی است و سرادار مکافات اشیا خواهد بود یا بعکس است و عاقبتش سنجید و عاقبت
 مقرون است با جمله عرض میکند ای سید من آیا مرا و اعضای مرا برای آن آفریده باشی که دستخوش ضرب کزانی
 آهین باشد یا رد و دوا معاد مرا برای آشنایان آب گرم جیم آفریده باشی ای آقای من همانا اگر هیچ نبذ آن
 نیر و بودی که از چنگ اقدار مولای خویش گریز گیر و سخت کس که از پیشگاه عظمت و سطوت تو بگریزد من بودم لکن یک
 میدانم هر گجا باشم از دست اقدار و پنه خستیار تو پیرون نتوانم بود ای مولای من اگر بدانم رنج و شکنجه داشتن من
 چیز نیست که بر کشور و سزونی و قهرمانی تو بیفزاید از تو مسلت میگردم تا مرا بر احتمال عذاب و کمال خود شکبایی
 و بی لکن یک دانا هستم که نه فرمانبرداری فرمان بران بر ملک تومی افزاید و نه کنایه کنایه کاران از مملکت تو
 میکاهد ای سید من مرا چکار را بگردار و خطر و ملت خویش بفضل خود بر من بخش دبا پرده عفو و رحمت بر من بپوش
 و از ملامت و نکوهش من بگردم خویش در گذرای پروردگار رسیدن بر من بخشایش و مهربانی گیر در آن هنگام

احوال حضرت سیدالسادین علیه السلام

که در شهر مرکب آنجده شوم و دوستان من مرا از آن سوی بدانوی همی زیر و روی کنند و بخشش فرمای کاهی که
مسیحیان صالح و بهنجار کار من مرا بشتن گیرند و بر فراز شستگاه بختند و مرا بخشایش فرمای بداننگام که نزد یگان
من مرده مرا در تخت و جازه من بر دوشش کشند و بر من مهر بانی نوای کاهی که مراد تاریکینای کوربان ترس
و تهاشی و وحدت جای دهند با حمله طامس میکوی چون این سخنان بشنیدم چندان بگریستم که نالام غلبت
اینوقت آنحضرت بمن لطف شد و فرمود ای یانی چیز ترا بگریستن آورد آیت کنا یکه کار این نیست
عرض کردم ای حبیب من برخدای واجب است دعا ی ترا باز بخواند باینکه محمد صلی الله علیه و آله حد تو
باشد با حمله طامس میکوی در آنحال که ما بر اینموال بودیم بناگاه چنان از یاران آنحضرت نمایان شدند
پس روی مبارک بایشان کرد و فرمود معاشر اصحابی اوصیکم بالآخرة و لست اوصیکم بالدنیا
فانکم بها مستوصون و علیها حیرتون و بها مستسکون معاشر اصحابی ان الدنیا
دارمست و الاخرة دارمقتر فخذوا من ممرکم لمقترکم و لا تهتکوا انما رکع عند
من لا یجفی علیه اسراکم و اخرجوا من الدنیا فلو نیکم قبل ان تخرج منها ابدا انکم اما
راستتم و سمعتم ما اسندرج به من کان قبلکم من الالیم السالفه و المرون الماضیه
المرت و اکف فصح مستورهم و امطر مواطرهاوان علیهم بتبدیل سرورهم بعد خفص عیشهم و
لین فاهیتهم صا و احصا بد النعم و مدارج المثلث اقول قولي هذا و استغفر الله لی و لکم
ایکرو دیاران من همانا اندر زویند گویم شمار اینجا بانی دابا دانی سرای جاودانی و در کار این خانه
آمال و دانی و معدن آفات و بلیات آسمانی شمارانند و اندر زینا درم چنان چنده جهان اگر
پدیده دانش بکنند و سرانجام نا بکاش باز دانند کسرا نند و اندر زینا سیکوست و شماریکره بفریب او گرفتار
و بر کمر و زوال اوضیحت و وصیت و علم و تجربت یافته و برزخارف آن مستحضر شده اید و میدانید بر میان
و فریش در بند و آرمند میکرواند ای یاران من همانا این فریبه و جهان سرای بر کذراست و آن جهان
جاویدان خانه زیستن و مانند ن پس از گذرگاه خوشیتن برای آرامگاه و سرای زیستن تو سه بر گیرید و پردای
کارهای ناساز و کردارهای نا بجا و خویش را در پیشگاه آنکس که پوشیدهای شمار روی نفقه میت پاره
مخواید و پرون برید از این جهان گذران و لهای پر آرزو آرمان خود را پیش از آنکه تشهای شما
بیرون برند و در خانه کور باز مون گیرند آیا بخوان نیستید و نشیند اید که پیشینان کرده و برگذشتگان انبوه
پس از خویشین چه بهره یافند و چه بگذشتند و چه برداشتند و چه با خود بردند آیا بخوان نیستید که چگونه آنچه پوشید
داشتند آشکار شد و آنچه نهفته کردند رسوا و نمودار گشت و چگونه ابر خواری و دریانی برایشان باریدن گرفت
و از آئین که چیدار غ زنگانی ایشانرا از تنس با حوادث و تباهی خاموش ساخت چگونه روز شادی
ایشان را دیگرگون و آنروز کار زندگانی و کامرانی ایشانرا باژگون نمود و بیکره دستخوش تیرنج و زوین کرد

کتاب آنحضرت
باجه

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء صری

۱۴۵

از علما

کرده در کشتزار اندامان از داس و دشنه مرک در دیده و ناپیودر چنگال سوک و ماتم و اندوه و غم و زنده‌های
 پنج و پنج و چار شدند همانا این سخن که گفتم چهاره میگویم و از خدای از بجز خوشین و شایان خواستار آمرزش و بخشایش
 در کتاب کشف الغم مرقوم است که سعید بن مرزبان گفت روزی در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام بودم و بان
 حضرت عرض کردم از ابوهریره شنیدم می گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرمود من اعتق و قَبِلْتُ مَثْرَةً
 اَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ اَرْبٍ مِنْهَا اَرْبًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ حَتَّى اَنْتَ لَعْنَتُ بِالْبَدَنِ بِالْجِلِّ بِالْجِلِّ وَبِالْفَرْجِ بِالْفَرْجِ
 یعنی هر کس بنده مومنی آزاد نماید خداوند بجای هر پاره از اعضای آن بنده پاره از اعضای او را از آتش بجا
 بخشد تا بد استجا که در عوض دستی دستی و در ازای پائی پائی و در برابر فرجی فرجی میگوید امام زین العابدین
 علیه السلام فرمود تو اینکلام را از ابوهریره شنیدی عرض کردم آری پس آنحضرت روی بایک تن از
 غلامان خویش آورد که برترین و سیکوترین غلامان آنحضرت بود و عبد الله بن جعفر آن غلام را بیکبار از دنیا
 از آنحضرت میفرید و قبول فرمود پس با آن غلام فرمود اَنْتَ حُرٌّ لَوْ جَاءَ اللَّهُ تَوْحُشَ رِضَايَ خَدَاكَ اَزْ دِهْتِي
 و آنحضرت در دعای خویش عرض میکرد اَللّٰهُمَّ مَنْ اَنَا حَتَّى تَغْضَبَ فَوْعِزَتِكَ مَا بَيْنَ مَمْلَكَتِكَ احْبَابًا وَلَا
 بَقِيَّةَ اِسَاءَةٍ لِّي وَلَا نَقْصٌ مِنْ خَلْقِكَ عِنْدَكَ لَا يَنْبَغُ فِيْهَا فَقْرٌ یعنی اسخدا می من و ای سب و من من گفتم
 که تو بر من خشم گیری سو کند بقرت و بزرگواری تو هیچ زیب و زینت نمیدهد ملک ترا احسان و یکی من و هیچ بد
 و ناخوب نمیکرد اند ملک ترا اساءت و بدی من و هیچ بینا بد از کنجینه های تو تو آنرا برون من و هیچ نمی اسفنداید
 در آنجمله فقر و فاقه من یعنی در یوزکی و سبوانی من به کنجینه تو نمی افزاید و اگر مرا عسنی فرمائی از خزینة تو کاسه میگرد
 در اصول کافی از ابو حمزه ثمالی مرویست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود اِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَرْقَ جَلَّ
 الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى نِدَاءً يَسْمَعُهُ النَّاسُ فَيَقُولُ اَبْنُ الْمُتَابِتُونَ فِي اللَّهِ قَالَ
 فَيَقُولُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَهُمْ اِذْ هَبُوا اِلَى الْجَنَّةِ بَعِيْرُ حِسَابٍ قَالَ فَلَقَاهُمْ الْمَلَكُ فَيَقُولُونَ لِي
 اَبْنُ فَيَقُولُونَ اِلَى الْجَنَّةِ بَعِيْرُ حِسَابٍ فَيَقُولُونَ فَاَيُّ ضَرْبٍ اَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَابِتُونَ فِي اللَّهِ
 قَالَ فَيَقُولُونَ وَاَيُّ شَيْءٍ اَعْمَا لَكُمْ فَاَلَوْ اُنْجِبُ فِي اللَّهِ وَبَعْضُ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ نِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ
 یعنی کاسه خدای غر و حل حلق اولین و آخرین را در روز باز پسین بچشم ایم کرد اند اندا کنند بر پای شود و چنان
 آواز بر کشد که تمام اهل محشر بشنوند انگاه گوید کجا هستند آنانکه در خدمت خدای بدوستی و محبت بودند پس گوی
 از مردمان از میان آفریدگان بر پای شوند انگاه با ایشان گویند بدون اینکه در معرض حساب در آید
 بهشت شوید پس جماعتی از فرشتگان با ایشان ملاقات نمایند و گویند کجا می شوید در جواب گویند بدون حساب
 بهشت میرویم ملائکه گویند شما از چه طبقه مردمانید گویند ما آنکسایم که محبت خدای ورزیده ایم فرشتگان
 گویند اعمال شما چه بود گویند در راه خدای با دوستانش محبت ورزیدیم و هم در راه خدای با بدان و نازستان
 و تمن بودیم یعنی بتابعیت نفس حرکت نکردیم و تمامت حرکات و سکناات ما تابع امر خالق ارضین و سموات بود

در دعای خویش

کلمات امام
 صحابین

146

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

سید محمد علی

إِلَهِي الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا تَبْنَاخِرُونَ سَاعَةً وَلَا تَسْتَفِيدُونَ إِلَهِي الْأَمَانَ الْأَمَانَ عِنْدَ
سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَعِنْدَ مُفَارَقَةِ الرُّوحِ وَعِنْدَ مُعَابَةِ الْمَوْتِ إِلَهِي الْأَمَانَ الْأَمَانَ
عِنْدَ هَوْلِ الْمَطْلَعِ وَعِنْدَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ إِلَهِي الْأَمَانَ الْأَمَانَ عِنْدَ هَوْلِ الْقُبْرِ
وَسُدَّائِهِمَا إِلَهِي الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ إِلَهِي الْأَمَانَ

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ماصی

۱۴۷

از علماء المکات

اَلْاَمَانُ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَنْفُخُ الْبُصْرُ وَاجِبُهُ وَاجِبُهُ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَنْفُخُ الْمُرُومُ مِنْ اَجِبِهِ وَاُمِّهِ وَاَبِيهِ وَصَاحِبِيهِ وَيَنْبِرُ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنُ بَعْضِهِ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَا ئِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ اِلَّا مَنْ اٰذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَابًا اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ الْاَلْبَنَى كُنْتُ ثَرِيًّا اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ فَاَصْبَرَ صَبْرًا جَبَلًا اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَوْدُ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْقَدُ مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَيْنَهُ وَصَاحِبِيهِ وَاجِبِهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ فُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِبَتُهُ اَنْصَارُهَا خَاشِعَةٌ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْبًا مَحْجُورًا اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ تَعْصُفُ الظَّالِمُ عَلَى بَدَنِهِ وَيَقُولُ اَلْبَنَى اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَخْلَقُ الْاَمَانُ الْاَمَانُ يَوْمَ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِجَابًا السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُجْرِمُ هَلْ امْلِكُ وَيَقُولُ هَلْ مِنْ مَرْهَدٍ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ نَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ لَا تَجْرِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُنْقَلُ مِنْهَا شِفَاعَةٌ وَلَا يُوَفَّدُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ تَذُنُّ هَذِهِ كُلُّ مَرْجِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ اَنْزِلُ الْاَرْنَبُ لِبَنِي الْاَمَانِ دُونَ اللَّهِ كَاشِفَةً اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ شَيْئًا وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ اِلَّا مَنْ اٰتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ اِلهِ الْاَمَانِ الْاَمَانُ يَوْمَ يَحْيِي مُحَمَّدًا وَيَحْيِي الْاَنْبِيَاءَ وَالْمُرْسَلِينَ وَيَحْيِي الْاَمْثَةَ الطَّاهِرِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ مُحَمَّدٌ مُحَمَّدٌ وَخَلَاصَهُ مَعَالِي اَيْنَ مَا جَاسَتْ اَيْنَ اسْتَكْمَلَتْ مَعَالِي نِيَاهِ بَرِيْمٍ جَدَّيْ اَزْ اَزْ وَزَنْ كِيَا مَعْتِ بِشَرْ كِيَا مَعْتِ تَا مَرْ سَجُونِدَ يَعْنِي رَوْزِ اَزْ رَزْمِ كَانِي وَوَاپْسِنِ زَمَانِ وَوَدَاعِ سَرَايِ اَمَالِ وَاَلْمَانِي وَبِنَاهِ جَدَّيْ جَبْرَمِ اَزْ مَسَاعَتِ كَرْدِ جَا سَكَرَاتِ مَوْتِ وَغَمَزَاتِ مَرَكِ وَجَدَائِي جَانِ اَزْ تَنِ وَمَعَانِي مَرَكِ وَهَوَلِ مَقَاتِ مَطْلَعِ وَبَارِزِ كُنْجِ كَمَدِ وَشَدَائِي

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۴۸

و ایستادن در حضرت پروردگار و هول و هیبت و شداید یوم النشور میثوم پناهنده ایم بخدای از آن روز
که از شدت رستخیز مردمان نند پر و آبلگنده پریشان حال و پامال میشوند و مردمان را برای باز پرس حساب
و دریافت ثواب و عتاب در پیشگاه پروردگار قهار باز میدارند پناه میبریم بخدای از آن روز که مالک نشود هیچ نفسی
برای هیچ چیزی از مغفقت و نهی هیچکس تواند از برای کسی تقوت و قدرت خود اسباب نفع و ضرر شود و نهایت
امر و فرمان خاص یزدان تعالی است هر که را خواهد بیشتر فرستد و هر که را خواهد جانب جحیم رواند دارد و پناه میبریم
از آن روز که سبکو کاران را چهره سفید و روشن و بزرگواران را چهره سیاه و تاریک گردد و عوار آن روز که از هول و استیلا
میکرند و از برادرش با وجود مواسست و مهربانی و از مادرش با آنچه حق تعالی که مادر را بر منبر زناست از پدرش
بآن شفقت و ملاحظت که از وی دیده و از زن خود با آنکه مؤمن روزگارش بوده و از فرزندان خود با اندیشه
استظهار بایشان همانا هر مردی را از ازال قیامت نشان و کاریست که او را از هر کار مشغول میدارد و از نعم
و یحسان باز میکرداند و پناه میبریم بخدای از آن روز که می آید روح و بایستند فرشتگان در یک صف
در تفسیر مطبوعات که روح کلی است موکل بر ارواح و مخلوقی از آن بزرگتر نیست و در روز قیامت وی به
تنهایی صغی باشد و جمله ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسم یک صف و بروایتی روح جبرئیل است و ایشان در باب
شفاعت بدون اجازت پروردگار سخن نگویند و در باره کسی که مؤمن موجد باشد بخدای پناه میجوئیم از
آن روزی که چون سبکو آدمی باریا بد کرد و راهی خود را از خیر و شر و کافران مشاهدت عذاب و عقاب
نماید که یکدکاش خاک می بودم و گفته اند و خوشی بعد از خسر چون خاک غناید کافران متار نماید و پناه
میبریم بخدای از آن روز که مقدار و طول مدت و قرارش پنجاه هزار سال است و پناه میجوئیم بخدای از آن روز که
آرزو میبرد و کافران که خدا به برای رستگاری از عذاب آن روز پیروزن و برادر و خویشاوندان عزیز خود
و انکس را که در روی زمین و دست میداشت تا گمرا این عذاب بر عزیزان او نرسد و آید و خوشتن رستگار
ماند و از آن روز که از هول و هیبتش که هر کس از کمران و زمین از کمران تا کمران طرز و دزدان کان از هول و هیبت بهرند
و آنوقت که بنفخه نایه جمله مردمان زنده شوند و دلها بتماست ترسان و لرزان و دیدار نیم و هراس
فرود آید و از آن روز که پسند فرشتگان را یعنی در روز مرک یا روز حشر که هیچ مژده و بشارتی برای
کافران نیست و ملائکه بایشان گویند که لغای خدا تعالی بر شما حرام است یا اینکه گفتار از لغای ملائکه بخدای
پناه ببرد و از آن روز که از کثرت مذمت و حیرت و وحشت و مشاهدت عذاب بدندان میگرد ظالم دست خود را
بروایتی چهار هزار دفعه اطراف اصابع را تا مبرقی بنجاید و از هیبت خبر نشود و دیگر باره خدا تعالی دست او را بروید
و آنوقت آن ظالم میگوید کاشکی فرا گرفتی یا پیغمبر را می را که وی منرا گرفته و راه نجات است و فلاخس را
در دنیا از هر خود دست نمی گرفتم و پناه میبریم بخدای از عذاب آن روز که از کثرت هموم و غموم همی سرگردان
مانند پیران سفید و ایشان را پیر نماید و از هول و هیبت آن روز آسمان بر شکافته باشد و آنچه خدای میعاد نهد

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصر

۱۴۹

از علامه الکاشانی

بجد و شایسته قیام همه آشکار شود و از آن روز که از مصدر قهر و غضب پروردگار جبار بچشم خطاب شود آیات مملو و آکنده و سیر شدی و از جهنم آوارگی و از بلین مزید در اعصاب آفرید کالریزه در آنکند با شد و از آن روز که پیرایه و مولای بجای آقا و غلام خود بر نیاید و نتواند مصدر رسو و منفعتی گیرد و هیچکس را یزوی یاری ایشان نباشد و پناه می بریم بجدای از آن روز که کار و کردار هر نفسی را بد و باز نمایند و جز بدل نروند و بر هیچ نفسی ستم نرود و پادشاه هر کس را در کنار نهند و پناه می بریم بجدای از عقاب و عذاب آن روز که حق کداری نتواند نمود هیچ نفس مومن را و کافره چیز را با هیچکس نتواند بد و یکس چاره رساند و برای چاره یافتن از عذاب از نفس کافره هیچ هدیه پذیرفته نشود و یکس نتواند کافرا را یاری رساند و پناه می بریم بجدای از آن روز که از نیست و دشت زلال و دشت آن روز غافل میشود و فراموش نماید هر زن شیر دهنده از آن فرزند شیر خوار خویش با آن مهر ماری و مهر بانی شیر دهنده بشیر خواره و از هول و هیت آن روز میاکنند هر زن بار دار فرزندان خود را و مردمان را از کمال هول و وحشت بجالت مسان می مپی که عقل و تمیز ایشان زایل گشته و حال آنکه بحقیقت مست نیستند و لکن از نیست و عذاب ضای از دست شده اند و پناه می بریم بجدای از آن روز که قیامت و وقایع و دشت رستخیز که خدای کاشف آن نیست هیت انکیز شود و از آن روز که هیچ پدری بدرد پسرش نتواند رسید و هیچ پسر چاره در بد تو نتواند نمود و از آن روز که برای چاره عذاب و عقاب هیچ مالی و فرزندی سودمند نماند و هر قلب سلیم از عذاب آتش رستگار نکند و بچی محمد و انبیاء المرسلین صلوات الله علیه کشف با و که اینکلمات و این بیانات همه زبان حال که فاران این سرای غرور و پامیدان هو ارجس نفس نامه راست و گردن برای الله بدمی که سعادت هر مجتهد بجهت نصیب ایشان و عذاب و ثواب پای بند او امر و اشارات ایشان است هیچ مقام پاره توهمات نخواهد بود و خانه بزرگترین سعادت خود را شهاوت و دریافت عوالم آخرت می شمارند و از طفل شیر خوار به پستان مادر بر که شتاق از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه مرویت که می فرمود

اِنَّهُ لَيُغْنِيَنَّ فِى سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ فَبِنَا قَوْلُ اللهِ اَوْ كَمْ تَبَرَّوْا اَنَا نَا فِى الْاَرْضِ نَقَضُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا

یعنی ما را ضی و خوشنود داشته است نفس مرا در پذیرائی موت و سرعت قبول قتل که در ما روی میدهد این قول خدا تعالی که میفرماید ای منی بنید که فرمان ما منرا میرسد و اطراف و جوانب زمین را نقصان میسرسانیم و مرا رفتن و بردن و انایان ارض است و آن حضرت میفرمود ای کاکوه الوجل ان نبائی فی الدنيا فلی

یصبیب شیئ من المصائب یعنی من کو ارا میدانم و مکر و هیشارم که مرد را یکسره در این سرای بعافیت و آسایش روزگار بگذرد و هیچ مصیبتی از مصائب او را دچار نشود و مقصود آن است که چون بنده بجاست عمر از نزول بلیات و وصول مصیبات آسوده و بخیرباشد یکباره از یاد خدای بیرون شود و بتدارک زاد و توشه آنسرای روز سپارد و بقیادت قلب و چار گردد و در حم از دش بر خیزد و نیز چون آمده و همیانت اگر وقتی ناگهان بلای بروی فرود گردد یا مصیبتی دامن بروی برانگند چنان مضطرب و پریشان و مبهوت گردد و

در سرت از

مکروهت ز رسیدن
مصیبت کبکی

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۵۰

موهوب عام

نور خجسته

تجلی الهی

آله
در کتب

که هیچ طاقت صبوری و سیروی ندارد که نیاید آن پنج و شش پند که غم یا فتنان و مصیبت زدگان را عشری از
اعشارش فرو بخیزد پس گاه بگاه و صول مصیبت و حصول پاره امراض و مبتی کینوع رافت و زحمتی است از حضرت
احدیت و دیگر میفرمود **إِذَا لَمْ يَمُضْ أَشْرٌ وَلَا خَيْرٌ جَسَدٌ بَاشِرٌ** یعنی جسد چون رنجور نشود و یکسر و سلامتی
و تن آسائی و خوشی و حسرتی بیاید بر و تجربه و فریفتگی و تسخیر کردن از انداز خواهد یافت و هیچ خیر و خوبی در
آنچه اوکل نیست که باین صفت باشد چه باین سبب از یاد خدا می غافل و از عواقب روزگار جاال میگرد و بر قنوت
و شرات و دام میگیرد و سرانجام و ستونش محالک و مخاطر میشود و در کتاب جامع الاخبار مسطور است که حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود **نِعَمَ الْوَجَعُ الْحُمَّى بَصِيدٌ وَ يُعْطَى كُلُّ عَصَوَةٍ قِطَامٍ مِنَ الْبَلَاءِ وَ لَا خَيْرَ لِمَنْ**
لَا يَبْتَغِي فرمود خوب دردی و مرضی است مرض تب زیرا که رنج جستن از روی عدل و قسط بر تاست بدن
سراست میکند یعنی اش در تاست بدن کجاست و در جسد کالبد یک میزان ملا و در میکند و هیچ خیری نیست
در آن کسی که مرض و بلائی متحمل و مبتلا شود و **قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا تَمَّ حَتَّى وَاحِدَةً نَّشَأَتْ لَهُ الذُّنُوبُ مِنْهُ كَوَرِّ**
الشَّجَرِ فَإِنْ ضَاعَ عَلَى الْإِسْمِ نَافِئُهُ وَ تَبَيَّنَ وَصِيَاخُهُ تَهْلِيلٌ وَ تَقَلُّبُهُ عَلَى فِرَاشِهِ كَنْ بَضِيرٍ بِسَبِيلِ اللَّهِ
فَإِنْ أُقْبِلَ يَعْبُدُ اللَّهَ بَيْنَ إِخْوَانِهِ مَغْفُورًا لَهُ فُطُوْنِي كَمَا أَنْ مَاتَ وَ قَبْلَ لَهُ إِنْ عَادَ وَ الْعَافِيَةُ أَحَبُّ
إِلَيْنَا میفرماید چون مؤمنی گرفتار کیش و تب شود و پاداش آن زحمت کنایان او چنانکه برک از درخت
فروریزد و اگر آن مرض چندان بطول انجامد که مریض از فرش بفرش جای کند و آله او را ابر تسبیح و صیحه در منزلت
هتیل و زیر روی شدن او از تاب مرض بر بندش نیز آسختی است که با شمشیر فوشتن در راه پروردگار و دامن
جبار و درزد و اگر آن حالت صحت و سلامت از ذنوب بر جای بماند در میان برادران دینی و همکنان خویش
مطهرًا عن الذنوب و مغفورًا بعد از عبادت جذای روز می سپارد و خوشا و خنکایان روزگار سپردن و اگر با چنین
حالت بجهنت هدای راه برگیرد و خوشا و خنکایان بگوید و اگر بماند و بعد از پاک شدن از ذنوب مجدداً بر
هو حبس نفسانی و وسوسه شیطانی گردد و معاصی حضرت سبحانی زندگانی سپارد و ای بر چنین زندگی و زنده
ماندن و اگر بپاید و عبادت هدای روزگار سپارد و چنین زندگانی و عافیت که موجب کفیل نفس انسانی و ترقی بر خیزد
از معالی جاودانی است باری ما را خوشتر از جای سپردن و دیگر سراسی راه گرفتن است **وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَلْزَمَ**
كَفَّارَةُ سُنَّتِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْمَاءَ يَبْقَى فِي الْجَسَدِ سَنَةً وَ هَمَّ حضرت علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود که تب
کیش کفاره کنایان کیست که است چه الم و رنج و ضعف و نفاهتس تا کی سال در جسد محبوم باقی است زیرا این مرض و چاه
روح حیوانی و تاست بدن است و از قلب ناشی میشود از نیروی بر تاست اعضاء جسد و چار میگرد و زحمت و
نفاهتس تا مدتی بر پای است و این کلمات و این روایات که از آله می داند و لیا خدا صلوات الله علیهم مرست
همه از روی رضای بقضای الهی و مقدرات حضرت پروردگار و کمال خضوع و خشوع و نهایت تکل
و اقبال است

ذکر فضیل

از علاءالملک زکریا بن علی بن حسین صلوات الله علیه

فضائل
عبدی

فضائل الله و اوصاف ائمه هدی است و فضائل پیغمبر از تحت اثری تا فوق عرش اکبر است پس هر چه
تجدید نمایند و هر چه در نگارش بگذارش آورند قطره از بحار و ذره از آفتاب و توده از جبال راسیات
و حبه از ارضین و سموات را مانند و چون آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید هر کس باند از
استغاب و استطاعت و صباغت خویش کسب ثواب و مغفرت را خاند بر نامه و قلمی از پی رقم خواهد
گذاشت و شرط ارادت و بطاعت را نظری بر خواهد گذاشت از این شهاب زهری سطور است

روایت زهری
در فضیلت

که علی بن الحسین علیهما السلام را حدیث کرد و او از هر تنی ناشی که ما در یافته ایم افضل است قال اَجِبْنَا حَبِيبَ
اَلْاِسْلَامِ قَالَا لَمْ نَجِدْ لَكَ حَقًّا صَدَرَتْ عَنْكَ اَعْلَانَا فرمود ما را دوست بداری بقاعده و قانون اسلام
همانا دوستی شما با ما بمقامی میرسد که برای ما عیب و شین است یعنی در دوستی ما نه چندان غلو بورزید که پرو
از قانون اسلام باشد و از آن مقام خارج شده باشد و اینگونه دوستی با ما خواهد بود لکن اگر با مندر
بروید و پاره مراتب را با نسبت بدید که بیرون از مقام مخلوقات و مابدان راضی نباشیم این دوستی شما
برای ما عیب و شین است و زبان مخالفان دراز میشود و آنوقت از آن مقام هم که مابدان اندریم همی خواهند

کلمات اخبرت
ابردی

فرد آورند ابن ابی اسحق از سفیان بن ثوری روایت می کنند که وقتی مردی در حضرت امام زین العابدین
علیه السلام ب تباہن بر کشود و در روی آن حضرت فرادان آنحضرت را ستود لکن در دل منافق و کینه
بود امام علیه السلام فرمود اَنَادُونَ مَا نَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ من از اینگونه اوصاف و محامد و مناقب
که تو بر زبان می آوری فرود تر می کنی از آنچه در نفس خود در حق من عقیدت داری برترم دار این کلام باز
نمود که از درون تو آگاهم و مقام و منزلت و فضائل من از آن منزه است که تو امثال تو بتوانی در زبان

کلام زهری در فضائل
اصح

و دیگر در سجاده الاوار و کتب اخبار سطوی است که زهری گفته است ادراک نموده اند هیچکس از مردم این چنان یعنی
اهل بیت بنی هاشم و آل و سلم و جماعت بنی هاشم برتر و فروتر از علی بن الحسین علیهما السلام را ندیده
از حماد بن عمار کوفی مرویست که با هک سفر حج بیرون شدیم و شب هنگام از زباله بگوچسیدیم و زباله
بروزن سحاب نام موضعی است و این هنگام بادی سیاه و تاریک وزیدن گرفت و قافله را از هم پراکنده
داشت چنانکه در آن بیابان متحیر و سهوت ماندیم و من در بابانی بیرون از آب و گیاه و خالی از دشمن بودم

در بیان حدیث
الطبرانی

درماندم و چون تاریکی شب بیک دامن بگشود بر درختی عالی نمانده شدم و چون یکباره حجابان در پرده
ظلمت و ظلام سپرده گشت ناگاه جوانی را با طارپن یعنی جامهای فرسوده و کهنه سفید که بوی مسک از او می
بر میسید می دیدم با خویش گفتم هانا این جوان تنی از اولیای بزدان است ای بابیت خوشین را
پوشیده بدارم تا کار و کردارش باز یابم پس چندانم که ممکن بود خود را پوشیده بداشتیم و آن جوان آن موضع پناه

احوال حضرت سیدنا جدین علیہ السلام

۱۵۲

و بنیاد نماز ساخته شد آنگاه بیای حبس و بی کفایت با من آخاط کل شیء ملکونا و قهر کل شیء جبرونا اذینج موهوب عام

قلبی خرج الاقبال علیک فالحقیقی بنیاد المطیعین لک ای آنکه بر هر چیزی ملکوت و سلطنت و احاطت محیط و بر هر چیزی قهر و غلبه و جبروت قاهری آکنده و محسوس فرما دل مرا از فرج و سرور اقبال و دردی آوردن پیشگاه غر و جلال خودت و ملحق فرمای مرا در آن فرصه که با طاعت تو روز می سپارند پس از آن نماز در ایستاد و چون بخوان شدم که اعضا و ارکان او به مات آمده نماز کردید و حرکات او سکون گرفت برخاستم و با مکان که همیای نماز شد ایستادم و بی سخنان شدم که از دیدگان مبارکش مانند الماس مذا با سنگت همی فرو میریخت من نیز کار نماز بیارستم و از عقبش ایستادم و بیاعت اندر گویا محرابی پدید گشت چنانکه میدیدم و بی بدیدم که هر وقت بایست میگذشت که در آن آیت از وعد و وعید مذکور بودی با کمال لذت و حین عادت فرمودی و چون تاریکی روی نهایت گذاشت از جای خویش بر جفت و بی عرض میکرد با من قصدا الطالیون فاصابوه و شدوا و امثالهم الخاقون فوجدوه منفضلا و نجما البه العابدون فوجدوه نواکلا ای سیکه چون جوید کاشش آهنگ کنند یا او را در حالیکه ایشان را مرشد است و چون ترسند کاشش بجویند در یابند او را متفضل یعنی او را بر خود متفضل بینند و چون بنیاد بر بند بوی او پرستند کاشش در یابند او را نوال و عطا و بجزه از بهر خوشن جاد بن حبیب میگوید این وقت هم کردم که مباد شخص از من ناپدید شود و اثر و امرش بر من پوشیده بماند پس بدو در آن تخم و عرصن کردم ترا سوگند میدهم تا کس که ملال و تنگی رنج و تعب از تو برگرفته و ذوق لذت ترس و رعب در کام تو نخاده بر من رحمت آورد و مرا در جناح رحمت و عنایت جای ده چه من ضال و گمراه هستم و بی ارزش و ستم که بجز دار تو روم و بختار تو شوم فرمود اگر تو گل تو از روی صدق باشد گمراه نباشی لکن بمن متابعت گیر و در راه مراقت جوی چون بخارا ز رفت رسید دست مرا بگرفت و مرا بخیال هسی آمد که کمزین در زیر قدمم در هم نوردیده همی آید و چون روشنی روز بساط بر کشید با من فرمود ترا بشارت باد همانا این مکان که معطل است و من صدای حاج و ضجه حجاج می بشنیدم عرض کردم ترا سوگند میدهم بر دوز آفرقه و فاقه یعنی قیامت که تو کیستی فرمود اکنون که سوگند میدهم من علی بن حسین بن علی بن ابیطالب صلاواته علیهم اجمعین میباشم در سجرا لانا و از مسطور است که وقتی شخصی جوایز در بیابان از کیسوی روان دید که جامه های فرسوده کنه بر تن داشت و ارمیست و جلالت از دیدار مبارکش مبرهن بود و از مردمان بر کیسوی را می پیود بان جوان گفت اگر از مراتب حال و کلال خویش با نیجاعت شکایت بر می توانی بود که پاره امور ترا با صلاح آورد و بر توبت باز دارند آن جوان این شعار قرائت نمود

در این وقت از حضرت سیدنا جدین علیهم السلام روایت شده است که

لَبَّاسِي لِلدُّنْيَا التَّحِلُّ وَالصَّبْرُ	وَلَبَّاسِي لِلْآخِرَةِ الْبَشَاشَةُ وَالْبُشْرُ
إِذَا اعْتَرَانِي أَمْرٌ لَجَأْتُ إِلَى الْعَفْرِ	لَا بَنِي مِنْ قَوْمٍ لَدَيْنَ لَهُمْ فَخْرٌ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْعَرْفَ مَدَامَاتُ أَهْلُهُ	وَأَنَّ النَّدَى وَالْجُودَ صَمَتُهُمَا قَبْرُ

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ماصر

۱۵۳

از علماء الملک

عَلَى الْعَرْشِ وَالْجُودِ السَّلَامُ فَأَبْنَى
مِنْ الْعَرْشِ إِلَّا الرِّشْمُ فِي النَّاسِ الَّذِي كَرِهَ
وَقَاتِلِي لَنَا وَاتْنِي مُسَهَّدًا
كَأَنَّ الْحَمَامِي بِلَدِّهَا عُمَا الْجَبَرِ
أَبَاطِنُ ذَا لَوْ حَوَى مِنْكَ ظَاهِرًا
فَقُلْتُ الَّذِي فِي ضَاقٍ عَنِ وَسْعَةِ الصَّدْرِ
تَغَيَّرُ أَحْوَالُ وَفَقْدُ أَحِبَّةٍ
وَمَوْتُ ذَوِي لَا فِضَالٍ هَلْ كُنَّا اللَّهُ

ویدین عبد الله بن مبارک
انحضرت راد
بیابان

چون این اشعار که بجلد از مراتب زهد و قناعت و بی نیازی و مسامت طبع خبر میداد بشنید در صد شناسائی
آنحضرت برآید و معلوم شد که علی بن محسن علیها السلام است پس گفتم ای آن بگویند هَذَا الْقَرْعُ إِلَّا
مِنْ ذَلِكَ الْعَرْشِ یعنی محال است که این منسوخ قریح و این وجه بلند پرواز جز از این آشیان یعنی آشیان نبوت
رخ نموده باشد یعنی محال است این کوهر رخشان جز از معدن نبوت و صدف ولایت نمودار گردد و جوهری
در صحاح اللغة میگوید عَشْرُ بَغْمٍ عَيْنٍ مَعْلَمٌ وَتَشْدِيدُ شَيْنٍ مَعْلَمٌ فَارْمِغْ اسْتِ که در درخت باشد و ذکر و ذکر لانه
مرغ است که بر دیوار یا بر کوه باشد وَافْخُوصٌ وَاجِبِي فَارْمِغْ اسْتِ که در زمین است عَشْرُ عَشْرٍ اسْتِ
جمع است و نقشش بمنقش مفاخن مرغ است و دیگر عبدالله بن المبارک روایت کند وقتی برای اقامت حج
مکه روی بخفا دم و در آن حالت که با مردم حاج راه می سپردم بناگاه کودکی هفت ساله و اگر نه هشت ساله
نحیران شدم که از میسوی مردم حاج روان بود و با وی توشه و بار کشتی نبود پس بدو نزدیک شدم و سلام فرستم
و گفتم که ای کس این بیابان می نوردی منم و با خداوند این سخن چون بشنیدم آن کودک سخت در نظمم بزرگ
افتاد گفتم ای فرزند زار و در اعطای تو حیثیت فرمود زادی تَقْوَايَ وَرَاحِلَتِي بِجَلَايَ وَصَدَّقْتُ مَوْلَايَ تَوْشَةً
پرهیزکاری من و بار کشتی من و دو پای من و مقصود من مولای من است ازین سخنان سخت در دیدار من عظیم و بزرگوار
آمد پس گفتم ای فرزند از چه طایفه باشی فرمود مطلبی عرض کردم پسر کیستی فرمود دهاشمی گفتم پرت کیست و از کجاست
رشته فرمود علوی فاطمی پس از آن عرض کردم ای سید من آیا هیچوقت شعر گفته باشی فرمود آری عرض کردم

پاره از اشعار خود مرا قرائت فرمای پس این شعر قرائت فرمود

لَنَجْعَلَ عَلَى الْخَوْضِ رُودًا
نَدُّوْهُ وَكُنْفِي وَرَادًا
وَمَا فَا نَمَنْ فَازَا لَبِنَا
وَمَنْ سَرَّ نَا نَالَ مِنَّا التُّرُوْ
وَمَنْ كَانَ غَا صَبْنَا حَقْنَا
فَبَوْمُ الْقَبْرِ مَبْعَادًا

چون این ابیات بخواند از دیده ام ناپدید گشت تا گاهی که بگذرادم و از کار حج فراغت یافتم و مراجعت کردم و به بطح
رسیدم و در آنجا جماعتی را در حلقه دیدم و روی بدان کردم تا بدانم در آنجا کیست پس ناگاه آن کودک را نحیران
شدم از وی پرسش کردم گفتند زین العابدین علیه السلام است معلوم باد که این اشعار در ذیل حالات حضرت
امام محمد باقر سلام الله علیه باستانی باین تقریب که بکارش رفت مذکور است و تواند بود که اشعار از حضرت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۵۴

موسوی هوبی

کتابخانه

امام زین العابدین علیه السلام بوده باشد و حضرت ابی جعفر سلام الله علیه در آن مقام نشاء فرموده باشد
 هر صورت همه انوار واحد همیشه و هر چه گویند همه گفته اند در کتاب امامی صادق علیه الرحمه از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام مروی است که علی بن احسن علیها السلام فرمود **يَخْنُ اُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَبِحُجِّ اللَّهِ**
عَلَى الْعَالَمِينَ وَبِسَادَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَادَةِ الْعُرَى الْمُحْجَلِينَ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَبِحُجِّ أَمَانِ أَهْلِ
الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَبِحُجِّ الَّذِينَ بَيْنَا بَيْنَكَ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا
بِإِذْنِهِ وَبَيْنَا بَيْنَكَ أَنْ يَمْتَدَّ بِأَهْلِهَا وَبِنَا بِنَزْلِ الْعَنَتِ وَبِنَا بِنُزُولِ التَّحْمَدِ وَبِحُجِّ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَ
لَوْلَا فِي الْأَرْضِ مِثَالُهَا لَمَّا نُسِّمَ فَالْعَلَمُ السَّلَامُ وَلَمْ يَخْلُقْ الْأَرْضُ مِنْذُ
خَلَقَ اللَّهُ أَدَمَ مِنْ حُبَّةِ اللَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ وَمَشْهُورٌ وَأَوَّاهٌ مَسْنُونٌ وَلَا يَخْلُقُ
إِلَّا أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُبَّةِ اللَّهِ فِيهَا وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ
 ما یم پیوایان مسلمانان و جهت های ایزدشان بر حجابیان و بزرگان کردندگان و در اندکان انانکه چهره دار
 عبادت خدای سبحان سر و غان دارند و ما یم آفایان مؤمنان و ما یم مایه امن و امان خلق زمین و زمان خائنه
 ستارگان آسمان مر اهل آسمانرا ایمنی و امان باشد و بسبب وجود ما یم باشد که خداوند آسمان را نگاه میدارد
 که جز به ستوری خودش بر زمین سرود نیاید و بواسطه آسمان نگاه داشته میشود که بر اهل خودش میل کند و ایشان
 فرو گیرد و بسبب باران از آسمان فرود آید و رحمت را در زمین پراکنده نماید و برکات زمین را از زمین بمانش
 و فراشش دهد یعنی روئیدنها بروید و بروم فایده رساند و اگر در زمین از ما یم بمانش نباشد زمین اهل خود را فرو میرد
 و از پس اینکلمات شرافت آیات فرمود از آنکام که خدای آدم علیه السلام را بیا سرید بیحقیقت زمین از حجت
 خدای خالی بوده و آن حجت یا آشکار و پیکشیده و پدیدار بوده است یا نهان و پوشیده است یعنی بحسب اقتضای
 وقت و حکمت خداوندی و از اینکلمات زمین خالی نباشد تا کایکه روز رستاخیز پدید آید و اگر این نبود خدای
 پرستش نشدی با مجله سلیمان بن مهران عیش که راوی حدیث است میگوید بحضرت صادق سلام الله علیه
 عرض کردم چگونه مردمان بآن تجلی که غایب و ستور است سودمند میشوند قال **كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالنَّجْمِ إِذَا بَسَرَتْهَا**
الْغُحَابُ فرمود چنانکه جهانیان بوز آفتاب بهره یاب میشوند کایکه در حجاب سحاب ستورات پوشیده
 حروف عرضه میدارد که وجود امام علیه السلام که نور حقیقی و آفتاب نور پاشش کارگاه آفرینش و شمس بی جرم
 و کسوف میگاه خداوند آب و آتش است ناچار تمامت ذرات کائنات و اشیاء موجودات بفرز و فروغ
 آن نور پاک روشنی و نمود گیرند و وجود افاضت نمود این انوار ساطعه واحده مایه دار و نمایش تمامت عوالم
 و معالم است چه دیگر اشیاء در پرده ظلمت و کسوف ظلام و جلباب تیرکی در حجاب هستند و اگر آن سرور
 و فروغ نیابند و باشعش آن انوار لامعه بهره یاب نشوند با معدوم چه تفاوت دارند بلکه نور در مقام وجود و ظلمت
 در حالت عدم است و اگر نه بسبب ایشان بودی جهانیان از کتم عدم پرورن نشد می و ایکنه میفرماید ما چون

کتابخانه

ربع دوم از کتاب مسکوة الاولاد ناصری

۱۵۵

از علماء الملک

ستارگان آسمان مایه امن و امان ال زمین هستیم و نیز میفرماید بسبب آسمان بیای است دلیل همین مطلب است که در حقیقت بنای وجود بسبب مایه باشد و اگر نباشیم موجودی نخواهد بود و اصل آن نور و آن شمس حقیقی نام و جانیان چون دره که تابش آفتاب جاناتاب پذیراند و خود بالا صالحه چینی نیستند بنور و تابش فروغ مانیان هستند و نیز خداوند میفرماید که جن و انس را بنیادیم که بر این پیرستش من گرایند یا کنجی مخفی بودم که دوست داشتم شناختنم و مردمان را بنیادیم تا مرا عبادت کنند و بشناسند و مراد از عبادت معرفت است پس علت غائی در ایجاد موجودات و انشاء ممکنات معرفت می باشد و اینکه امام میفرماید اگر در زمین محبت باشد خدای عبادت نشود معلوم می شود که اگر امام در زمین نبود معنی دارای جنبه ملی و مطلق نبود هیچکس موجود نشدی چه بسبب معرفت حاصل نشدی و مطلق آنحضرت شایق نیفتاد سی و چون انمه دی سلام الله علیه جمعین که با صا در اول از نور داده اند ای بازمانهای بیرون از حد و شمار پیش از ماتم خلق آفریده کار آفریده شدند و خدا را جل جلاله چنانکه باید عبادت کردند پس معلوم می شود که مقصود از مطلق خلق همین انوار ساطعه و اطلاق مطلق مضرع بفر د کمال است زیرا که اگر جز این بودی بیایستی قبل از خلقت این مخلوق علت غائی که معرفت موجود نشده باشد با اینکه اصل معرفت با انمه دی صلوات الله علیه است و کدام وقت بود که نبودند و پیرستش نمودند و دیگران را چه معرفت حاصل خواهد شد چنانکه فرموده اند من عرف نفسه فقد عرف ربه پس بسم الله امر عرف قداده و از اینجا بر می آید که بالمره این نوع مخلوق از حالت آن معرفت مخصوص محروم هستند یعنی آن سرشت و قابلیت را ندارند چه در مقام تمثیل میفرماید هر کس خود را شناخت پروردگار خود را شناخت یعنی آدمیکه خود خویش را نمی شناسد چگونه از معرفت پروردگار روم میزند نه اینکه اگر خود را شناخت پروردگار را می شناسد زیرا که آن ذات مقدس مبارک سوای این مایهات است و مخلوق را از خالق و محاط را از محیط و ظلمت را از نور و ممکن را از واجب چه معرفتی است و از آن سویی که خدای میفرماید بنیادیم تا مرا بشناسند معین می شود و این مقام مخصوص باین انوار ساطعه است و علت غائی در ایشان موجود است و بلا علاج دیگر مخلوق طفیل وجود ایشان هستند و اگر نه افاضت ایشان بودی هرگز در مقام وجود سیر نکردندی و اگر در محلی نه بود ما عرفناک حق معرفتنا منافی این مطلب نیست زیرا که لفظ حق تخصیص داده اند و البته در مقام نعم منعم حقیقی و حاق معرفت که مخلوق را در خالق محال است جز این گفته نمی شود و پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام که آن مدارج عالی در یافته اند بهتر دانستند که هر چه خدای عم ناله بنعمتهای جزیل عبادت کند و شکر سپارند حق عبادت و شکر معرفت بجای نیارده باشد و در عرفان که صبیغه مکمل مع الفی و کلمه عموم است نه آن است که دیگر که و کورکان نیز خود را درون این عموم شمارند بلکه مخصوص همان انوار ساطعه است چه از نخت که فرمود خدای بخشاید مردی را که قدر خود را بداند و اندازه خویش را بداند و ما را از اینگونه طمع و طلبها معذور دانستند و باز فرمودند که ابد این مراتب نزدیکی نتوانیم حبت و اینکه

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

نمره ۱

مواهب عام

فرمود سبب ما باران از آسمان میسر و میگردد یا زمین برکات خود را ظاهر میگرداند یا اگر نه سبب ما بودی
 زمین اهل خود را فرو بردی و آسمان بر اهل زمین فرو گشتی این نیز دلیل بر بزرگ و مبرهن است یعنی در کارگاه
 آفرینش هر چه هستیم یا نیم و زمین و آسمان را بیرون از ما با این شست و خش و خاکشاک که همه عین طمست و جهالت
 چه آشنائی و حاجت است بلکه از معاصی و ضلالت و مفاسد و غوایت این جماعت همواره در پنج و شش است
 و اگر نه سبب ما بودی بجز را بملک آوردند بلکه هیچ یک نداشتند که این رحمت برایشان باشد و اگر بواسطه صبه
 بی الخلق نبود و آسمان را باین جنبه حاجت نیفاد می بر زمین از چه باران بر زمین باریدی زیرا میل عالی بدان
 محال است و چون جنبه بی الخلقی ما و اسطاست و حقیقت این آسمان با این آسمانی زمین است و ازین روی
 رحمتها و نعمتای خود را در کمال افتخار و مست بر زمین عرضه میدهد یا اگر ازین وجود ما نبود و زمین را چه افتاد می
 که گناه بر داند و آب بچو شاند و نعمت و رحمت و برکات بیرون فرستد بلکه ای سبحان الله و غیر بر آوردی و غیر
 و قطیری از شکم پرور نیار و دی و ازین است که تا جان بپای و جانیان بر جای هستند خدای محض رحمت
 تا نه زمین را از حجت خالی نگذارد و اینکه فرمود این حجت یا ظاهراً مشهور یا غایب مستور است معجزه و خبر از غیبت
 چه اشاره بحضرت صاحب الامر عجل الله فرجه مندرج شده که مدتی غایب و مستور خواهد بود و در حالت غیبت
 چون آفتاب در سحاب مردمان را بجز یاب میفرماید چه دیگر الله هدی سلام الله علیه غایب ستور بودند و کشتل
 الله تعالى جل اسماء و عز ذکری العلم و المعرفه و النصیحة فی معالی الامور و قد قابض السائل و حقا یعقبا
 در کتب اخبار مستور است که ابو حازم و سفیان بن عیینه و ذهری بنیامت گفته اند که در بنی هاشم هیچکس را از امام
 زمین و العابدین علیه السلام افضل و سزاوارتر ندیده ایم و الله یافیه ایم و آنحضرت در قول خدا تعالی و یحیی
 الله ما نشاء میفرمود اگر نه این آیت بودی شمار خبر سلیم با آنچه تا روز قیامت خواهد شد را قلم حروف می گوید
 ازین خبر و قاین اثر مطبوع بدیع و لطیف و سخت عظیم مشهود میشود و از نبات علم و غایت القصای میسر و نش
 و بصیرت نامه امام علیه السلام ماکان و ماکون حدیثی بزرگ و خبری جامع مفهوم میگردد ما محمد بن یعقوب کلینی
 رحمه الله تعالی در کتاب اصول کافی در مسئله بداند حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه میفرماید که در آیه مبارکه
 یحیی الله ما نشاء و یحیی ما یشاء و یحیی ما کان ثابتاً و هل یثبت الا ما لا یشک و از این
 معلوم میشود که علم امام علیه السلام اولاً بر نبات ماکان و ماکون محیط است ثانیاً بر آنچه خدا را در ظهور آن
 بد افاده اطلاع دارد ثالثاً بر آنچه نیت و خواهد شد نیز منجز است و ذلک بقدر العزیز العظیم و ما ذلک
 علی الله بعزیزاً اگر خدای سبحان تعالی غایبون نخواهد در یک نمره از اوزار مقدسه و یک زمره از مخلوقات کرمه
 خود که مظهر جلال و جمال اویند ایتقام و مترت و آیت و مرتب عطا فرماید و مظهر جلال و جمال و
 پیشکاران کارگاه آفرینش و شفعاء روز بر انجمنش را که واسطه میان او و حبله آفریدگان و حجت او بر نبات
 موجودات اند باین طبعه کریم و خلعه شرافت برتری و فضیلت هند و اظهار مقامات قدرت و توانائی فرماید

نسخه خطی
 بیان آنحضرت و امام
 سید الساجدین علیه السلام

ربع دوم از کتاب سکو له لا و باصری

از علماء الکلاک

از مقامات قدرت و شئون است و درجات ارادت و مقادیر قدرت و عید بایست شود
 از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست **الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَلَمَّا عِنْدَ اللَّهِ مَخْرُوجٌ لَمْ يَطْلُعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ**
وَعِلْمُهُ عَلَيْهِ مَلَكُوتُهُ وَرُسُلُهُ فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا كَذِبَ نَفْسِهِ وَلَا مَلَكُوتَهُ وَلَا رُسُلَهُ
 میفرماید مطلق علم بر دو گونه است یکی آن است که در حضرت پروردگار مخزون است
 و یکس از خلقش بر آن مطلق نیست و عینیت که خدای فرشتگان و پیران خود را از آن عالم و مطلع گردانید
 و آنچه مملکت در سل خود را بر آن عالم گردانیده ظهور و بروز خواهد یافت یعنی حوادث و وقایعی که آفتاب است
 ظاهر میشود چه خداوند خود و فرشتگان و پیران خود را بکذب منسوب نمیدارد یعنی چون ایشان بخلق
 اخبار میکنند اگر ظهور نیابد جایان بر کذب ایشان متفق گردند و مقصود در رسالت ایشان بهیچانده ماند و عِلْمُ
عِنْدَهُ مَخْرُوجٌ بَقَدَرٍ مُمَيَّنٍ مَا بَشَاءَ وَبِقَدَرٍ مُمَيَّنٍ مَا بَشَاءَ وَبِقَدَرٍ مُمَيَّنٍ مَا بَشَاءَ و آن علم مخزون آن است
 که آن علم هر کس را خواهد مقدم و هر که را خواهد مؤخر و هر چه را خواهد ثابت میکردند و اینکه خدای میفرماید
لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ کنایت از این علم است پس اگر وقتی مخلوقی از مایکون خبر دهد شاید مکر بود چه
 از سخت این فاضل از خدای شده است و خدای خود ایشان را با آثار و احبار آید و انا ساخته است
 و این نوع دوم از آن و علم است و اما در علم اول که مخزون است چنان از کلام امام علیه السلام
 مستفاد میشود که از دانش آن بی بهره نیست چه از تقییم مذکور معلوم گردید که بهادر علم مخزون واقع
 میشود نه غیر مخزون زیرا که مخزون مقدر است و غیر مخزون که وقوع خواهد یافت بمقام قصار رسیده است
 و آن حکم است و البته جاری میشود پس امام علیه السلام که خود میفرماید اگر نه بخوابد مایا بودی شمارا
 از مایکون خبر سقیم معین است که راجع بعلم مخزون خواهد بود چه بهادر آنجا است و اگر علم امام علیه السلام
 در آنجا بدلی نداشت چگونه میفرمود اگر نه چنان بود چنین سقیم و این مطلب روشن است و این رتب مختص
 بمقام صادر اول و نور اول و عقل اول و همچنین اندکی سلام الله علیه جمیع که آن حضرت از یک
 نور و تمامت انوار مقدسه واحد هستند و خدای تمامت بروز و ظهور و عتاب و ثواب و بهشت و دوزخ
 و ذاب و ایاب جمله تسبیح کار تا مع وجود و طفیل ظهور ایشان گردانیده البته ازین حیث و ازین رتب
 محروم نیستند و البته با دیگر مخلوق در تمام مراتب امتیازات دارند و اگر اطلاع ایشان در همان علم
 غیر مخزون باشد دیگر فرشتگان یا پیران چه تفاوت خواهند داشت و رتب خایت و اشرفیت و اشرافیت
 از کجاست و ازین مطلب که شته مخلوق اول و صادر اول بر آنچه پس از وی متمشی است مقدم و اشرف است
 و چگونه مقدم از حال مقدم الیه و مقدم علیه بی اطلاع خواهد بود و دیگر اینکه آن علم سخت که مخزون است
 البته موجود است و اگر موجود نباشد قابل ذکر و محل شرف نیست و برای معدوم تصور شرافت نشاید
 و شرافت و جلالت هر مخزونی جز در هنگام بروز و ظهور نتواند نمود و چون مستحق بروز و ظهور باشد البته تابع

احوال حضرت حیدر الدین علیه السلام

۱۵۸

موسوب

ظهور و جزو صدر در اول و علت غائی خلقت است و این مطلب زیانی علم خدای بر ذات خود ندارد چه
آن علم متصل ذات است و انفضالی نیافته و خبری از آن نیست و تا انفضالی نیابد مظهر ظهور و منشأ خبری
نخواهد بود و از محل تکلم بالمره خارج است و چون از آن مرتبه باز شود و وجود و انفضال یابد و حکم موجود بر آن
اطلاق پذیرد و البته تابع وجود در اول و از او منحرف خواهد بود و اگر از غایت وجود خارج باشد بر معدوم
و کمترم چه سخن و چه ترتیب و تقسیم وارد میشود و در این مطلب مال و فکر لازم است و بر دو قیقه یا آن پوشیده
و اینکه خدا تعالی میفرماید من کنی محضی و دم و حلق را بنیاد فریدم تا مرا بشناخت و دوست داشتم شناخته شوم
یا عبادت کرد و دشواری معنی بهی است که خدا را بهیج حالی شناختن نتوان بهیج صفی مستحق داشتن
جایز باشد و اینکه قادر و عالم و بصیر و خیر و برحق است که باشد بر آن ذات پاک اطلاق کند همه از حیث آن است
که معلومات و مقدمات و مسوغات و مبصرات و غیر ذلک در خارج اشکاز است آنوقت اینگونه فرضها
در میان میآید و کردنی تعالی الله عما یصفون و عما یوصفون هر چه تصور کنیم و گوئیم و بدایتیم از دور باش
عظمت و کبریا و غیبت آن حضرت مقدس متعال صمد هر از آن سال دور خواهد بود چه همه تابع او نام
ناراست تا در رایش اندیشه بی پروای ما خواهد بود و چون چنین باشد و از یکسوی دیگر اطلاق مطلق مصنف
بفرود کمال و مراد از خلق لابد مخلوق سخت و خلقت اولت و اولت که قابل عبادت یا معرفت است
پس بر همه معلومات و مقامات مخزنه بیایستی مطلع باشد تا از علت غائی خلقت که معرفت است با خبر
عارف گردد و در این چنینیت از نامه آفریدگان نیردان بلا استثنا تا هر وقت و هر زمان عالم و ممتاز باشد
و از هر چه مراتب کثیف را دارا گردد و در این نوع علم صاحب شرافت و مستیارات بزرگ بر انواع و افراد
تمام خلقت خواهد بود و همچنین اگر جز این باشد و درجه کمال را دارا نباشد خدای وی تمام حجت نفرموده و بطور کلی
نیافته باشد و اینوقت چگونه حجت خدای بر تمام آفریدگان خواهد بود و رتب حجت محبت نخواهد داشت
و انیم از این نیز هیچ در دشواریات خالقیت و مخلوقیت خلل نیفتد چه مخلوق بر مخلوقی اعلیت و اشرفیت
خواهد بود **و الله اعلم کل شیء** و این رشته سخت باریک است و این پیدای نامنتی که بدان اندریم بسیار
پنا و روتا یک و لطیف تر از این سخن را ندان نیز بیرون از اندازه صدور ضیق و کرب و مایه است
و اینجا نه نامه و بیان و بنان قاصر امثال کلماته نظران نیز قادر و لایق بخارش پاره و دقایق و
و نجات و گذارش پاره مطالب و پانته نیست سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت و رنه
خیالات و وهم کی رسد آنجا خرد موین قدم دین راه یافته خدا میداند و انکس که رفته از خدای آب
و آتش و نمایده حله آفرینش خواهشگریم که از تابش انوار هدایت و ریزش سیلاب معرفت و نمایش آفتاب
بینش قلوب ما را روشن و صدور ما را بکیا به دانش و نوینا لایب میش آراسته گلشن گرداند و روح
انسان را که در رک آیات میزد اینست و در این تافته کلخن ترکیبی و این کالبد آتش بریافت انوار معارف

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

موجوب عام

کتابخانه حضرت سید الساجدین علیه السلام

کتابخانه حضرت سید الساجدین علیه السلام

بیرون از گفتن شما باشد و هر چه خواهیم خیزد از شما نوائیم پس گرمی فرماید و از اشعه انوار هدایت این کشته گاه
 بیدای ضلالت و فروماندگان این تیه بی بدایت و نهایت راد لالتی نماید و ازین بجا چاهای پنهانی بساط علم
 هدایت باز سازند در کتاب اصول کافی از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که امام زین العابدین
 علیه الصلوٰه و السلام فرمود علیّ اَکْثَرُ مِنْ الْفَرَضِ مَا لَبَسَ عَلَیْ شِيعَتِهِمْ وَ عَلَی شِيعَتِنَا مَا لَبَسَ عَلَيْنَا امْرَهُمْ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يَّبْأَلُوْنَا قَالَ فَاسْأَلُوا اَهْلَ الدِّکْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ فَامْرَهُمْ اَنْ يَّبْأَلُوْنَا وَ
 لَبَسَ عَلَيْنَا الْجَوَابَ اِنْ شِئْنَا اجْبَنَّا وَاِنْ شِئْنَا امْسَكْنَا مِیْغَرَايَ که برانند بدی از مندرایض و اجابت بسیار چیز است
 که بر شیعیان ایشان نیست و هم شیعیان را راتها یعنی است که بر اینست همانا خدای عز و جل شیعیان
 را فرمان داده است که بر هر چه دانایستند از ما پرسش کنند چنانکه در این آیت دانی هدایت میفرماید پرسید
 از اهل ذکر اگر شما نمایند پس ایشان را پرسید فرمان کرد لکن بر ما واجب نیفا داده است که هر چه پرسند
 پاسخ آدریم بلکه اگر صلاح بدایم جواب میگوئیم و گرنه خاموش میشویم ظاهر مقتود آن است که انند هیچ
 سلام الله علیه اگر چند در صورت بشری با دیگرگان یکسان نمایند لکن خیر مایه ایشان غیر از دیگران است
 بلکه در آن حیثیت هیچ مجانست و مشابهت در میان نیست دلای ارواح گرفته دیگر و حالات مقتدر دیگر
 و مراتب شریفه دیگر هستند پس آن مندرایض و تکالیفی که بر ایشان وارد است و اقدارت و قوت بحیث
 امامت برمی تابد بر دیگران نیست و دیگران را آن استعداد و ظرفیت و قابلیت غایت ندهد بلکه اگر بر
 از احبندای آنرا بر زمین و آسمان و کوه کران حل فرماید از هم فروریزد و اگر رسیده از رشتات عیون علم
 خویش را بر سحاب ثقال و چشمة آفتاب عالیا فروریزد از کار بختد و قتی در کتاب احیاء العظیم
 غزالی در شرح آداب تلاوت قرآن و اعمال باطنیه آن کذ کرده ام که کبی از عیب فاشگوید هر چه خدا
 از کلام خدا متعالی در لوح محفوظ از کوه قاف عظیم تراست و اگر فرشتگان بجله تجال نمایند بجز خنده را نیندوی
 احتمال نیارند با بجله از اینجا معلوم میشود که امام که مستر آن مطلق و قرآن بروی فرو گشته و خود جلال
 و عامل او و تمامت علوم و معانی قرآن که از هر چه بوجه آیه ثقیل تراست در سینه مبارکش گنجد است در آری
 چه نیرو و طاقت و چه روح و چه قدرت و تکالیف او بر چگونه خواهد بود و البته دیگرگان چنانکه در این مرتبه
 بآن وجودهای مبارک به چه همانند نیستند تکالیف آنها نیز با ایشان یکسان نیست ز آب خرد ماهی خورد خیزد
 بلکه تکالیف ایشان با اندازه فهم و ادراک و نیروی خفیت و ظرفیت ایشان است و با هر کس بایست بقدر
 نیروی عقل و فهم او سخن نم نمایند و اگر آنکس از مرتبائی که بیرون از اندازه عقل و شعور او باشد پرسشی کند
 و اسم علیه السلام آن پاسخ را بصواب شمارد بلکه اسباب اختلال حواس و حجل خیال او بداند و منافی
 حال و عقیدت او بشمارد سکلف بر قبول و ادای آن نیست مَا لِلرَّابِّ رِبِّكَ اَنْ يَّبْرِکَ و از این است
 که گاهی از معنیات و از ماکان و مایکون خبر میگویند و گاهی خفیتن را از امور و اوضاع بی فهم می شمارند

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

اعا

از علماء الملک
سیدنا حضرت مولانا
سیدنا ابوالحسن علی بن ابی طالب

کاهی جبریل را شکر کرد اسجد و یساکیل را ریزه خوار خوان سجد و اسرافیل را مطیع مؤذ و عزرائیل را محکوم
مخلد می شمارند و کاهی در مطالب معینه فقط اخبار ملک و فرشته میشوند و هم در اصول کافی مسطور است
که وقتی مردی در حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه عرضها کرد و پرسشها نمود و پاسخ شنیده
و دیگر باره خواست از امثال همان مسائل پرسش نماید فقال علی بن الحسین علیهما السلام مکتوب
فی الخبیل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعلموا بما علیکم فان العلم اذ ابغیتم لم یزدد صلاحکم الا
کفر و لم یزدد من الله الا بعدا فرمود در انجیل مکتوب است که طلب نخبه علم چیزی را که نمیدانید و انچه
و قاصدش فاصرسیتد و از چه همنوز آنچه میدانید عمل نخردید چه علم کا همیکه آن عمل نشود صاحبش را جز
کفر و کفران نیا فراید معنی هر چیزی را حق است که بیست بجای گذاشت و حق علم عمل کردن بآن است
و چون معنی عدل اعطای حق بذبح است چون چنین نشود بر علم ظلم شده است و این کردار از عدل
خداوند عادل دور و موجب ثنم دوست و جز کفر و بعد از پیشگاه احدیت نتیجه نخواهد داشت و از اینجا
معلوم میشود که حل تکالیف الهی سلام الله علیه بآن علوم کثیره معنویه تا چه مقدار ثقیل و سنگین است
چه ما در علوم جزیه فرعیه خویش عامل نیستیم و ایشان بجهت تکالیف خویش عالم و عالمند صلوات الله علیه
در کتاب فضول الممه مسطور است که وقتی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بستر بخجری جای کردند
و جماعتی از اصحاب رسول هادی صلی الله علیه و آله بعیدات آنحضرت مشرف شدند و عرض کردند
ای فرزند رسول خدا ای چگونه این شب بصبح آوردی فدا با دراجا بنای ما قال فی عافیه و الله الحمد
علی ذلک فرمود صحبت و عافیت بپای بروم و خدا را بر این عافیت پاس گذارم که گفت
اصبحتم جمیعاً شما بجمگی چگونه با داد کردید عرض کردند در حالتی با داد کردیم که سو کند با خدا
و دستداران تو باشیم ای پسر رسول خدا و محبت و مودت تو روز بریم فقال من احبنا الله ادخلنا الله
ظللاً لا یبوء لا ظیل له و من احبنا بربکم مکافائنا کافاه الله عنا الجنة و من احبنا الغرض
دُنْبا انشاء الله و من حَبَّ لا یَحْتَسِبُ فرمود هر کس دوست دارد ما را خالصاً و محضاً الله
خداوند بپاداشش این کردار در آنروز که یکس را در سایه نمی افکند و او را در سایه پناور و بلند پای داد
و هر کس ما را دوست دارد و بپاداش حقوق ما باشد و تلافی جوید خداوند در عوض ما با و بهشت عطا
فرماید و هر کس ما را محض غرض دنیا و امور دنیویه خویش دوست دارد خداوند رزق و روزی او را
از اینجا که او را بوهیم نرسد میرساند و دیگر در فضول الممه مسطور است که جوانی از قریش در خدمت
سعید بن العتیب جلوس داشت بناگاه حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما چون آفتاب در حشان
طلوع فرمود آنجوان با سعید بن سبب گفت هذا سیدنا العابدین علی بن الحسین این شخص سید و آقای
عبادت گذاران علی بن الحسین صلوات الله علیهماست در حله سماء و عالم از محبت است مبارک الانوار

و میفاد در فضائل و ادب
دورست داشتن
آنحضرت را

من بعد از این
در فضائل آنحضرت

و بابت حضرت
در سم اعظم

انقرض

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۶۲

از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مرقوم است قال كنت ادعوا لله سنة عقيب كل صلاة
 ان يعطيني اسم الا عظم فاني ذات يوم قد صليت الفجر فقلت عني وانا فاعد اذا نزل جلي فاسم
 بين يدي بقول لي سالت الله تعالى ان يعطيني اسم الا عظم
 فرمود يكسال در پايان هر نماز از يزدان پاك خواستار هي شدم تا مرا از اسم اعظم وانا فرمايد تا يكي روز
 كه نماز بامدادان سجاي كذا شتم وديد كه نام خواب در روده بود در حالتى كه نشسته بودم بناگاه مردى را
 در حضور خويشتن برپاى ودم كه با من همى گفت از خداى خواستار شدى تا اسم اعظم را با تو بياورد
 كتم آرى گفت بوى اللهم اني استلكت باسمك الله الله الله الذي لا اله الا هو رب العرش العظيم
 امام عليه السلام مي فرمايد قوله ما دعوت بها النبي الا اذ كنت نوحا سو كند با خداى يسبح حيرا با نجات
 بخوانم جزاى كه برآيدن و اسحاق آزماشت هت نمودم سيد بن طاووس رحمه الله تعالى در مجمع الدعوات
 در باب اسم الله الاعظم مي فرمايد در كتابي عتيق و كنه با ضرورت مسطور يافتم كه علي بن سبي
 علوي گفته است كه انو احمد بن عيسى علوي شنيدم مي گفت پدرم عيسى بن زيد از پدرش زيد از جدش
 علي بن محسين سلام الله عليها روايت كرده است كه امام زين العابدین علي بن محسين فرمود ميت سل
 در حضرت ايزد متعال مسلت نمودم كه مرا بر اسم اعظم وانا فرمايد پس كي شب كه بنا از خداى برپاى
 بودم خواب بر چشم من چيره كشت واذا انا برسول الله صلى الله عليه واله فلما قبل علي ثم دنى مني وقيل
 بين يدي ثم قال اى شئ سالت الله تعالى قال قلت باجداه سالت الله ان يعطيني اسم الا عظم
 يا بئى اكبت فقلت وعلى اعطيني كبت فقال اكبت يا صبيك على راحتك
 در اين هنگام رسول خداى صلى الله عليه واله را بخوان شدم كه بمن روى آورد و با من نزد يك شد
 و ميان هر دو چشم بوسيد و فرمود چه خي از خدايتالى مسلت نمودى عرض كردم اى جد بزرگوار
 از خداى خواستار شدم تا اسم اعظم و نام بزرگتر خود را بمن بيايوز و فرمود اى پسر كه من بوييس عرض كردم
 بروى چه بوييسم فرمود با كشت خودت بر كف دست بوييس يا الله يا الله يا الله وحدك وحدك لا
 شريك لك انت المثلان بديع السموات والارض ذو الجلال والاكرام ذو الاسماء العظام وذو العرش العظيم
 لا اله الا هو الواحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله اجمعين آنگاه هر چه ميخواي
 بخواه حضرت علي بن محسين سلام الله عليها مي فرمايد سو كند با نوح كه محمد صلى الله عليه واله را بر استي
 به بنوت بر كشد من اينكار را تجربت آوردم و چنان يافتم كه آنحضرت صلى الله عليه واله فرمود
 زبدي بن علي عليه السلام ميگويد من تجربت رسانيدم بها منظور ديدم كه پدرم علي بن محسين سلام الله
 عليها توصيف فرموده بود عيسى بن زيد ميگويد من استخوان كه دم چنان ديدم كه پدرم زبدي
 توصيف نموده بود احمد بن عيسى ميگويد من تجربت پرداختم بها توصيف كه پدرم عيسى كرده بود

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولاد ناصری

۱۶۳

از علماء الکلمات در یافتیم و بهم درج الدعوات روایت تحت را باندک حتمانی ذکر کرده و کلمه مبارکه الله را در پنج مرتبه مذکور داشته و میگوید که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود که آن شخص باین گفت آیتانم که فقی یا دیگر باره بر تو باز خوانم گفتیم اعداوت فرمای و او چنان کرد و من هرگز خیر را نخواهم دید و غایت خودم جز اینست که باز بخیریم و امیدوارم که مراد حضرت خدای ذیخیر باشد با تحفه سید بن طاووس رضی الله عنه میفرماید که من همی گویم که آنچه بر ما معلوم گشته و بروایت از پی روایت باز ساخته ایم این است که علی بن الحسین علیهما السلام و قدس رسول خدای صلی الله علیه و آله و وحیه الهیه از عترت طاهره بر اسم عظم الهی آگاه و عالم بودند لکن این اخبار را چنانکه یافتیم مذکور داشتیم بکار مذکور در حرف عرضه میداد و آنچه میدادیم و اخبار را و اما در یافتیم حمده طیبه آل عبا و الهیه پی سلام الله علیهم خود اسم عظم هستند که چگونه است که هر کس خدای را از صمیم طلب باین اسمی مقدسه بخواند البته مستجاب الدعوه خواهد بود اگر جز این است چگونه است که سکون عرش و فرش دقار زمین و مدار آسمان باین اسمی مبارکه است و الا اغلب اینها و مرسلین سلف حتی جزایان شریفین بر خانیز با اسم عظم عالم بوده اند پس مرتبت خاتم انبیاء و الهیه پی سلام الله علیهم جمیع بر سایر انبیاء و ملائکه چه خواهد بود

مجتبی علیه السلام

عباده عظیمه

ذکر عبادت حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما

در کتاب المالی صدوق علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر مرویت که امیر المومنین علیه السلام چون بندهکان و غلامان بخوردی و چون بندهکان خلوس فرمودی و آنحضرت را دو پیرهن سبلی بودی و سبیلان اسم جانی است در روم یا آن پیرهن است که دراز باشد با محبه چون آن دو پیرهن را خریداری فرمودی غلام خویش را اختیار دادی تا از آن دو هر یک بهتر باشد و او را باشد و آن دیگر را خود بر تن مبارک می آراست و اگر استیض از انکشتنهای مبارک بر کدشتی پاره فرمودی و اگر از کعب میکشیدت بر میگرد و سبیل در میان خلق با مارت و ولایت روز بگذشت هرگز از برای خود آجری بر نهد از آجری و خشتی بر زبختی گذشت و هیچ قطعه را با قطع خود مقرر نفرمود و هیچ سفید و هرخی یعنی دنیا و دهرسی میراث نگذاشت و اگر چند مردمان را بگوشت و کدتم اطعام فرمودی لیکن خوشتن منزل خود باز نشدی و نان جو در نیت و سرکه تناول نفرمودی و هیچوقت دو کار در حضرتش پیدا نکشت که هر دو برای پروردگار قهار باشد جز آنکه هر یک سخت تر بود بر بدن مبارک بگذشت و هزار بنده از اجرت مزدوری و عرق چمن ازاد فرمود و بچاکس از مردمان آن نیرو و طاقت نبود که بعمل آنحضرت کار بیای برد و آن حضرت بهر روز شش هزار رکعت نماز بی پای گذاشتی و از تامل جهان حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بآن حضرت و افعال آنحضرت اقرب بود و بعد از وی هیچکس از مردمان آن طاقت نیافت که چون آنحضرت کار کنند و عمل بیای بر بند با محبه حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه عابدترین اهل روزگار بود چنانکه از اوقات

در آنکه آنحضرت استیض
با امیر المومنین علیه السلام
خود در مقام

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

ص ۱

موت و هوش غلام

مبارک که اشل نیزست اختصاص آنحضرت معلوم میشود بمرتب هفتاد و یک تجر اصرام کفشی و در هر شب یک ختم قرآن فرمودی و چند آن خوب نفوس و دلربا و دلکش قرأت کردی که از آن صوت مبارک ستاین باسکهای پر آب بجای می استیادند و آن آواز و تلاوت می شنیدند و با اینکه چنانکه از این پیش اشارت رفت بجه روز یکصد کوفتند در کارخانه آنحضرت بکار رفتی و بجه مردمان را طعام گشتی همه گاه آنحضرت روزه داشتی و چون شب درآمدی آنحضرت بر فراز آندیکها حاضر شدی و از بوی آن غذاها قوت گرفته بنان جوین افطار فرمودی از زهری مروست که یعنی بن حسین علیهما السلام عرض کردم چه کردی افضل و برتر است فرمود **الْحَالُ الْمُرْتَحِلُ** عرض کردم حال مرتحل چیست فرمود کسودن و تیران و خم کردن آن **كُلَّمَا جَاءَ بَاوَلِيَّ ارْتَحِلَ بِأَخِيرِهِ** هر وقت ماول قرآن چشم کشاید و تیرات پروازند تا پایان قرآن بروند یعنی تیرانرا ناقص گذارند و تمامت تلاوت نمایند و از آن بجه عظیم محروم نباشد انگاه فرمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود **مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنْ رَجُلًا عَظِيمًا** **فَمَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنْ رَجُلًا عَظِيمًا** یعنی هر کس را که خدای متعال عطا فرموده باشد و او را با من نصیب بزرگ در آورد و آتوفت جان داد که مردی را عظیمه از آنچه با وی عطا فرموده اند عطا شده است همانا چیزی بزرگ را که چاک شمرده یعنی تیرانرا و چیزی که چاک را عظیم دانسته که سواهی قرآن باشد و تیر خا که به آن اشارت رفت زهری از آنحضرت روایت کند که شنیدم میفرمود **إِنَّمَا الْقُرْآنُ خَزَائِنٌ فَكُلَّمَا فَتِحَتْ خَزَائِنٌ بَلَغَ إِلَيْكَ أَنْ تَنْظُرَ فِيهَا** یعنی آیات مبارک قرآن کنجینهای جا هر بخشان است پس هر وقت کنجه کشوده کرد و تراشایه است که بر مخزنات آن چشم بر کشانی از ابو حمزه ثمالی مروست که علی بن ابی حمیم اسلام میفرمود **مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ** یعنی هر کس آنچه خدای مبرور فرض و واجب کرده اسیده رفتار و عمل نماید نیکوترین مردمان است و دیگر از حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق از علی بن حسین علیه السلام مروست **إِنِّي كَأَحِبُّنَ دَائِمًا عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ فَلِكَ** یعنی دوست میدارم که با اعمال عبادات و خیرات مداومت جویم هر چند اندکی بدیش باشد و هم از آنحضرت ازین حضرت علیهما السلام مروست **إِنِّي كَأَحِبُّنَ أَفْئِدَةً إِلَى رَبِّي وَعَمَلِي مُسْتَوٍ** یعنی دوست میدارم که چون مرادشگاه برود و کار حاضر نماید اعمال من سرسب باشد یعنی بهمقدر هم خوشنود می باشم **وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ** هیچ کار و کرداری جز اینکه بایت موافق باشد پذیرفته نشود و آنحضرت علیه السلام میفرمود **إِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ دَهْنًا فَلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا دُهْنًا فَلِكَ عِبَادَةُ النَّجَارِ** و آن قَوْمًا عَبَدُوا دُهْنًا شُكْرًا فَلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْزَانِ همانا که روی که خدایم از روی ترس و بیم پرستش کنندند پرستش نبدگان و زرخیزان است و آنکه خدایم از پی طمع و خواهش نفس عبادت نمایند چون عبادت سوداگران است لکن آن قوم که خدایم را

نخجین

نخجین با آنکه غلام

نخجین با دست علی

نخجین با اعمال

نخجین با نیت

نخجین با نیت

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

۱۶۸

از علماء الکتاب

محض سپاس نعمت و تاسیس جذبات و الوهیت پرستش نماید این پرستش آزادگان است را اتم حروف
 گوید بهین تقریب از حضرت امیرالمومنین علیه السلام مرویت که عرض میکند اخذ ای ترانه بطبع مینماید
 و نه از هم دور خ عبادت میکنم بلکه تراستی عبادت میدانم در کتاب جامع الاخبار صدوق علیه الرحمه
 مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود من حاتم الفلک ان یمکنه لعمری حتی یرى
 رسول الله و یرى منزله فی الجنة هر کس ختم نماید قرآن مجید را در که معطر مینماید و رسول خدا می
 صلی الله علیه و آله و یدار نماید منزل خویش در بهشت جاوید باز گردد و هم در کتاب مذکور از حضرت امام
 جعفر صادق از علی بن احسن سلام الله علیه مسطور است که فرمود تسبیحتم مکتبه افضل من خیر
 العراقرین بنفق فی سبیل الله یعنی ثواب یک تسبیح در که معطر برتر است و افضل است از اینکه باج و خراج
 عراقین را در راه خدای انفاق نماید و دیگر در کتاب جامع الاخبار صدوق رضوان الله تعالی علیه
 از جناب زید بن علی از پدرش علی بن احسن سلام الله علیه از پدر بزرگوارش حسین بن علی از حضرت
 امیرالمومنین علی بن ابیطالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجمعین مرویت که فرمود لَوَ انَّ
 الْمُؤْمِنَ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَعَلَيْهِ مِثْلُ ذُنُوبِ هَلِ الْأَرْضِ لَكَانَ الْمَوْتُ كَفَّارَةً لِّلَّذِکَ الذُّنُوبِ ثُمَّ
 قَالَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِإِخْلَاصٍ فَهُوَ بَرٌّ مِنَ الشِّرْكِ وَمَنْ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ
 شَيْئًا وَخَلَّ الْجَنَّةَ ثُمَّ تَلَاهُهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَبَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
 مِنْ شَعْبَتِكَ وَمُحِبِّكَ يَا عَلِيُّ قَالَ مَنِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الشَّيْءُ قَالَ أَيْ
 وَرَبِّكَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِاللَّهِ وَتَقُولُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ قُبُورِهِمْ وَهُمْ يَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 بَرٌّ لِي طَالِبُ حُجَّةٍ اللَّهُ فَيُؤْتُونَ بِحُلُلِ خُضْرَاءَ مِنَ الْجَنَّةِ وَكَأَلْبِلٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَتَبَاجٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَنَجَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ
 مَبْنُوسٍ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حُلَّةٌ خُضْرَاءُ وَبُضْعٌ عَلَى أَسْبَاجٍ الْمَلِكِ وَكَأَلْبِلٍ الْكَرَامَةِ ثُمَّ يَرْكَبُونَ الْجَنَّةَ
 فَطَبْرُهَا إِلَى الْجَنَّةِ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَلْقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُبَرِّعُونَ
 نَفْسَكُمْ أَنْ تَخْصُوهَ مِنْ دُنْيَاكُمْ يَوْمَ يَوْمٍ تَمُوتُ مِنْكُمْ جَمْعٌ مِنْكُمْ يَوْمَ يَوْمٍ تَمُوتُ مِنْكُمْ جَمْعٌ مِنْكُمْ يَوْمَ يَوْمٍ تَمُوتُ مِنْكُمْ
 وَغُرَاتُ مَوْتٍ وَرَحْمَتُ مَوْنٍ وَشَدِيدُ جَانِ كَذَنِ كَفَّارَةُ كَنَانٍ أَوْ بَاشَدُ أَخَاهُ فَرَمُودُ هَرَسٍ أَرْزُومِ
 خُلُوصٍ وَاخْطَاصٍ بِكَلْمَةٍ تَوْحِيدٍ كَوَيَا بِشَدِيدٍ جَنِينٍ كَسِ الْأَلَا شِيشُ شَرِكٍ بَرِي مَيَا شَدُ وَهَرَسٍ أَرْزُومِ
 وَارِ هِيسَ حَبَّةٍ بِخَدَايَ مُشْرِكٍ بَاشَدُ وَخَدَايَ لِي يَا زُرَّاءُ بَارِ زَنْشَارُ وَدُرُونِ مِثْلُ خَرَمِ سَرِشْتِ جَامِي كَنَا
 سِيسِ أَيْتِ مَبَارَكِ تَلَاوَتِ فَرَمُودِ كَرِيذَانِ مِثْلِي مِيفَرَايَ خَدَايَ مُشْرِكَانِ رَايَا مَرُودِ وَبِيرُونِ أَرْزُومِ
 هَرَسِ كَنُودِ هَرَسِيَانِ وَتَلَاوَتِ مَعَالِي أَنْشُرِشْ يَوْمَ كَرِيذَانِ دُوسْتَانِ عَلِي بْنِ ابِطَالِبِ بَخْوَ شَرِكٍ بِخَدَايَ كَنَاهِي دُرُودِ
 بَاشَدُ خَدَايَ بَرَايَ هَرَسِ خَوَاهِدِ مَغْفَرَتِ فَرَايَدِ كَخَارَنَدِ حُرُوفِ عَرْضِ مِیْخَدِ پَسِ آمَرِشْشِ بَرَايَ ائِلِ اِیْمَانِ
 وَنَا كَنَا اَرْزُومِ اَخْلَاصِ بُو عَدَايَتِ خَدَايَ شَهَادَتِ وَاسْتِزَارِ اَرْزُومِ مَقْرُونِ اسْتِ پَسِ اَنَا كَنَا اَرْزُومِ

در بیان فضیلت

در بیان تسبیح

در باب اذان

در باب بعضی

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۶۹

اخلاص اقرار و شهادت آوردند از زمره مشرکین بیرون نیتند بلکه مشرک منافق و از رحمت خدای بی نصیب
 هستند پس بدابر حال آنکه نه اخلاص دارند و نه باخلاص بر زبان رانند و نه شرایط اخلاص را میدارند
 و نه باخلاص عمل میکنند و نه مقام تشیع و محبت را عارف هستند که با توحید مقرون است جز اعتصام به
 اذیال و ولایت و محبت امیرالمومنین و اولادش صلوات الله علیهم اجمعین پناه و معاذ و مناصی نیست ایزد
 متنان مرآت قلوب را محبت و ولایت ایشان از عمار شک و ریب پاک کند و در دنیا و آخرت باین
 سعادت ابدی بهره ور و کامکار گرداند بالشی و آله الابرار با تجمید امیرالمومنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله
 این مقام مخصوص شیعیان من است فرمود آری سوگند با خدای که مخصوص شیعه است و بدستی که
 شیعیان تو پیرون میشوند از قبو خود در حالتی که میگویند خدائی جز خدای نیست و محمد رسول خدای است
 و علی بن ابیطالب حجت خدای است در ایوقت حلتای سبز و اکلیمهای کراست و آجهای عزت
 از بهشت برایشان بیاورند و مرکوبها و نجایب از بهشت حاضر گردانند پس هر یک از ایشان حله سبز پوشند
 و تاج و اکلیم کراست بر سر بیاورند انگاه بر مرکوبهای بشتی سوار شود و آن مرکوبها ایشان را در بهشت
 بگردانند و از صنایع اکبر عظیم نیایند و فرشتگان ایشان را پیرا شوند که این همان روزی است که در
 دار دنیا بچنین روز چنین نعمت و رحمت و عده داده میشود و هم در کتاب جامع الاخبار سطور است
 امام زین العابدین علیه السلام فرمود من قال الحمد لله فقد شکر کل نعمه الله عز وجل یعنی هر کس بگوید
 الحمد لله یعنی اینجا را بر زبان بیاورد همانا سپاس و شکر تمام نعمتهای خدای عز وجل را بجای گذارد
 باشد زیرا که اینکمه دلالت میکند بر اینکه جز خدای تعالی بچاس متنی شکر نیست و شکر مخصوص بذات
 مقدس متعال است چه لام جاره در اینجا معنی اختصاص است و اگر دیگری نیز منعم بود بچکوسپاس
 مخصوص بجدای تعالی نمیگشت پس حجت اختصاص دلیل بر این است که منعم حقیقی که شکرش لازم است
 ذات اقدس الهی جل جلاله و عظم نواله است و هم در اینکمه مبارکه لفظی خفی است که جبا بینان را
 از اسیری غیبت و یکران میراند چه میفرماید شکر و سپاس خاص خداوند منعم است یعنی دیگران را
 بحقیقت حق نعمتی بر شمانیت و ایشان را بر شمانست و شمار از ایشان نعمتی نیست بلکه تمامت ریزه
 حوز یک پیگاه و پرستده یک درگاه و در این حیث بچکجه یکمان استند و هم از حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام مرویت که میفرمود من قال سبحان الله العظيم و بحمد من غیر تعجب کتب الله تعالی
 له مائة الف حسنة و محي عنه ثلاثة الاف سبب و دفع له ثلاثة الاف درجة یعنی هر کس بگوید سبحان
 و بحقیقت و عرفان تسبیح که از خداوند تبارک و تعالی صد هزار حسنه در نامه اعمال او مینویسد و سه
 سینه از نامه عیش محو میگردد و سه هزار درجه برای او بر میگذرد در کتاب مقیاس المصابیح علامه مجلسی

موهوب غلام

در باب کبریا

در باب عظمی

در باب اکبر

در باب کبریا

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۷۰

از غلام الکاتب

رحمه الله تعالى مسطور است که از حضرت امام زین العابدین و حضرت صادق سلام الله علیهما ما ثور است که هر کس در سبکام شام صد مرتبه الله اکبر گوید چنان است که صد بنده آزاد کرده باشد در سبک آلاوا مذکور است که آنحضرت جز بر روی خاک سجده نمی نهاد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویت که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه بجز روز و شب هزار رکعت نماز میکند اشت چنانکه امیرالمومنین علیه السلام را پانصد درخت خرما بود و پیاپی هر خنله دو رکعت نماز بی پای میرود در سبک آلاوا از ابو حاتم مذکور است که گفت یحیی بن عیسی بن ابی حمزه علیه السلام افضل ندیدم و آنحضرت در هر روز و شب هزار رکعت نماز میکند اشت چنانکه از آثار سجد آنحضرت در جنبه مبارکش مثل کر که شتر نمودار کردید کر که کره بجزرین یکی از ثقات پنجگانه است یعنی نجم سیل شتر و آن کردی سخت بان سینه اوست و هم در سبک آلاوا از مسطور است که آنحضرت را پانصد خنله بود و در پای هر یک بجزر روز دو رکعت نماز بی پای آورد حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر حدیث میفرمود که علی بن یحیی علیه السلام و السلام چون نماز و استیادی کوئی ساق درختی است که بیچش جنبش نباشد که گاهی که بادی وزان و شاح و برکش را جنبان سازد و هم در سبک آلاوا از حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه مسطور است کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذ افام الى الصلوة کانه ساق شجرة لا یتحرك من شئ الا ما حرکت الیوم منه ترجمه اش در جبریل ازین نوشته شد و دیگر مرویت که هر وقت سید سجاد سلام الله علیه نماز و استیادی کوئی بنده خاکسار و در حضرت شریاری تها بی پای است بدانگونه بجنوع و خشوع بودی و اعضای آنحضرت از خوف خشت خدای عز و جل لرزیدن میکرد و چون نماز کردی چنان بودی که مردی در حالت وداع کوئی دیگر بآن نماز میچوقت باز نخواهد کردید و بان فیض نایل نخواهد شد و دیگر در سبک آلاوا از حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه مرویت که هر وقت علی بن الحسین برای گذشتن نماز بی پای میشد چهره مبارکش دیگر کون میکرد و نفاذ استجد که ترفع و استحقاق عرفا و چون سر سجده مینهاد چندان بر میخوف که از وی عرق فرو می میرخت و دیگر مرویت که چون آنحضرت مالک یوم الدن را قراءت میفرمود چندان مکرر می گفت که نزدیک بود روح از بدن مبارکش بیرون شود در کتاب بنده انصاف مسطور است که از علی بن ابراهیم مرویت روزی حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین سلام الله علیهما بصوابیرون شد کین از ملازمانش از عقب آنحضرت برفت و کمران شد که بر فراز سبکی ماهوار و درشت سر سجده نموده و بی عرض نکرد لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا کلمات آنحضرت بجز لا اله الا الله تعبدان و ای کلمات همی کر فرمود و غلام شبار گرفت چنانکه بهر مرتبه رسید پس از سجده سر برداشت و روی و روی مبارکش در اسک چشم و سرکش دیده عرق شده بود در مقباس که صاحب از شیخ طوسی و دیگران روایت شده است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

در سجده

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۷۱

میفرمود الحمد لله شکر او هر ده مرتبه که تمام میشد میگفت شکر العجب پس بگفت یا ذا النین الذی لا یقطع ابدا ولا یجسیر غیره و یا ذا المعرف الذی لا یفقد ابدا یا کریم یا کریم این بحکم دعا و تضرع بسیار میکرد و حاجات خود را یاد میبرد پس عرض میکرد ذلك الحمد ان اطعک و لک الحمد ان عاصیته لا لی صنعه ولا یغفر فی حین منک فی حال الحسنه یا کریم یا کریم صل علی محمد و اهل بیت و صل علی جمیع ما سئلتک و اسئلت منی مشارق الارض مغاربها من المؤمنین و المؤمنات و الذیابنیم و شی بی بر خیمتک پس جانب راست مبارک را بر زمین میکشید و عرض میکرد اللهم لا تسلبنا ما اقمته علی من ولا یسک و لا یسک و الحمد علیک علیهم السلام پس جانب چپ را بر زمین میکشید و همان دعا را میخواند و نیز مرویست که هر وقت آنحضرت بنماز ایستادی رکن مبارکش زرد شدی و اندامش را لرزیدن میکرد و بسا بود که آنان که بر اینحال و انا بودند عرض میکردند ترا چه میشود میفرمود میخواهم در برابر پادشاهی بزرگ که پادشاه پادشاهان است باسیم در کنار الانوار از زبان من تغلب مرویست که گفت بحضرت ابی عبد الله سلام الله علیه عرض کردم من مکران علی بن محسن علیهما السلام بودم که چون بنماز ایستادی رکن مبارکش را زنی دیگر فرو گرفتی فرمود و الله ان علی بن الحسین کان یعرف الذی یقومون بین یدیه سوکند با خدای که علی بن محسن علیهما السلام میبناخت آنکس را که در حضور او می ایستاد یعنی از عظمت و بزرگی و قهاریت خدایه و انا بود و هر کس را بحضرت خدای جل جلاله آکونه عرفان باشد لابد چنان خواهد بود و دیگر در کنار الانوار مسطور است که روزی آنحضرت نماز میکشید و عبا از یکسوی شان مبارکش بغیا و او را تراستی نفرمود ماکا هی که از نماز فراغت یافت کی از اصحاب پرسش کرد که اینجا ت چه بودی چکنه در حال نماز عبا مبارک را بردوشش نهاد و روی فقال و یحک الذی بین یدیه من کنت ان العبد لا تقبل من صلاته الا ما قبل علیه منها بقلبه فرمود وای بر تو هیچ میدانی در حضور چکنه کسی هستم هانا از بنده نماز پذیرفته نمیشود مگر آن نازی که از روی قلب توجه بر آن شده باشد آن مرد چون ایستاد شنید و آن شرط بد است عرض کرد سوکند با خدای هلاک شدیم فرمود کلا ان الله عز وجل متیم ذلک بالانوار یعنی تیمم و تکمیل این عمل را خدا تعالی بنمازهای نافله مقرر فرموده است طایس یانی حدیث کرده است که علی بن محسن علیهما السلام را در مسجد نخوستم با خود گفتم وی مردی صالح از خانواده پاک و طیب است بیاست گوش فرا دهیم تا چه گوید چون گوش دادم این کلمات عرض می کرد و عبت مغفالت میسکنت یغفالت فقی یغفالت طایس گوید سوکند با خدای هر وقت اندوهی را دریافت و اینکلمات میخواند خدای از من دور میبناخت در مدینه المعافه مسطور است که از طریق مخالفین برداشت ابو نعیم در جزء ثانی کتاب حلیه الاولیا در آخر جزو از معنی از پدرش مسطور است قال کان علی بن الحسین اذا فرغ من وضوئه لصلوة اخذ نذر الرعدة و نقضه فقبل لری ذلک فقال اندرون الی من

موسو غلام

چندین بار

چندین بار

چندین بار

چندین بار

چندین بار

چندین بار

چندین بار

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۲

از علماء الکلمه

در بیان احکام و عبادت

نماز و سجده

و غیر از اینها

و غیر از اینها

و غیر از اینها

آداب آنحضرت در نماز

اَقُوْمُوْا مِنْ اَرِبَدَاتِ اِسْحَاجٍ یعنی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چون از کار و ضویر خسته و مینامی نماز شد و در برزستی و حرکتی فربه و گرفتگی از اینجاست از آن حضرت پرسیدن که نشد فرمود هیچ میدانید بجزو چگونه کسی می ایستد و با کدام مناجات می نایم و هشتم در آن کتاب به روایت شیخ مفید علیه الرحمه مسطور است که چون علی بن الحسین سلام الله علیهما برای ادای نماز از کار و ضویر پرداخت رکعت مبارکش زد و میشد ال دخیال آنحضرت عرض میکردند این رکعت چیست که ترا فرو گیرد و میفرمود اَنْتَ رَوْنِ لِمَنْ اَنَّا هَبُّ لِلْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ آیا میدانید که در حضرت کدام کس ساخته قیام می شود از آن بجز ثمالی مرویت که آنحضرت علیه السلام متعذرا از مدینه طیبه مسجد کوفه میرفت و چهار رکعت نماز پانجا میگذاشت و باز شده بر راه خویش برنشته معاودت میفرمود و دیگر در بحار الانوار از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله مسطور است که فرمود کانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شَدِيدَ بَدَنِ اَبْنِ مَبْتَدِئَةٍ فِي الْعِبَادَةِ نَهَارُهُ صَائِمٌ وَلَيْلُهُ فَائِمٌ فَاضْرُدْ اَنْتَ بِحُسْنِ فُضْلِكَ لَهُ بِاَنْتَ كَهَذَا الدُّوْبُ فَطَارَ اَتَجَبَّ اِلَى رَبِّي لَعَلَّيْزُ لِفَنِّي وَحَجَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاسِبًا فَضْلًا فِي عِشْرِينَ يَوْمًا مِنَ الْمَدِينَةِ اِلَى مَكَّةَ در این حدیث شریف باید چیزی از قلم کتاب افتاده باشد و چنین باشد که امام جعفر صادق از امام محمد باقر علیه السلام یا حضرت ابی جعفر باقر روایت فرمود که علی بن الحسین علیهما السلام در پرستش و عبادت بسیار کوشش فرمودی خدا که زحمت عبادت بدنش را بخور ساخت من عرض کردم ای پدر این رنج تا کی داین تنب تا بچند فرمود دوستی خدا جویم شاید مرا در پیشگاه قرب تقرب عطا فرماید و آنحضرت پیاده حج مینهاد و در مدت بیت روز از مدینه طیبه بکعبه معظمه شرف میبرد و کتاب استبدار مسطور است که آنحضرت ابی عبد الله مرویت که علی بن الحسین علیه السلام سحر مبارک را در خیمه خویش در مبنی دفن می نمود و میفرمود کَافِيَ الْبَيْتِ حَقٌّ ذَلِكَ یعنی امه علیهم السلام این عمل را مستحب میدانند از عبد الله بن علی بن الحسین علیهما السلام مرویت که شصت و یک مرتبه شهادت آن نماز بر پای بود و کار عبادت میگذاشت که مراسم انجام سجالت غیر دین و سریدن بعد از آن میشد و از این خبر معلوم میشود که آنحضرت را قدرت قیام و قعود و جلوس و رکوع و سجود بوده است در فراش استراحت جای نمی گرفته و آنرا از نهایت خستگی و ماندگی چنان اعضای مبارکش از قدرت و طاقت عاری میشد است که مانند کودکان در جامه خواب غیر بیدار می گرفتند و در خواب و سریدن در خواب استراحت میفرموده است در مصباح کفنی مسطور است که حضرت امام بن علی علیه السلام اندیشه پیش از نماز شب دو رکعت نماز بر پای میرود در رکعت نخست سوره فاتحه که یک و سوره اخلاص و در رکعت دوم سوره فاتحه کتاب و سوره فجر را قرائت میفرمود پس دست مبارک را بچهره بر میداشت و دعا میکرد و آنگاه نماز شب بر پای میشد و در رکعت اول نماز شب بهفت بخیر میفرمود

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۷۳

و هر چه میخواست میخواند مکرر در رکعت نخستین که در هر یک سوره حمد و توحید را سی مرتبه قرائت میفرمود و هر چه میخواست میخواند مکرر در رکعت اولی حمد و توحید را و در رکعت دوم حمد و توحید را قرائت میفرمود و در سجده اولاً
 مسطور است که چون آنحضرت آماده نماز شدی هیچ خبر مشغول نشدی و هیچ چیز نشستی بسبب اتعال
 نماز و نیز در سجده مسطور است که در هر سال هفت نوبت و پنجاه موضع سجده آن حضرت قطع کردند
 چه از کثرت نماز چنین شدی و آنچه را آنحضرت جمع میفرمود و چون وفات کرد با خاک مدفون کردند
 و چنانچه ازین پیش مسطور کردید در سجده اول از ابن البطاینی از پدرش مسطور است که از کین از کین نکران
 حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پس از وفات آنحضرت پرسیدم که حالات و امور علی بن الحسین سلام
 علیهما را از بصره من توصیف کن گفت سخن بد را آدرم یا مختصر کنم گفت مختصر کن گفت هرگز خوان
 طعامی در حضرتش بختردم در هیچ روز و هرگز فسادش از بصره در هیچ شب بنی نخدم معصود این بود
 که آن حضرت قائم ایمل و صائم النهار بود و چنانکه از این پیش مذکور شد آن حضرت در اسفار نماز را
 بقصر گذاشتی و بفرموده حضرت خود را در شب فرو گذاشتی و نیز برای آب طهارت خویش به کس را با عات
 نمیخواند و خود آب میکشد و چون شب برای قیام بپای شدی از سخت سواک فرمودی آنگاه وضو
 با فحی پس نماز با استیادهی و اگر از نماز فاصله روز چیزی بجای ماندی شب بپای بردی با فرزند
 خود میفرومود اینکار نه بر شما واجب است لکن دوست میدارم که نفس را بر بگردار خیر و ستود
 عادت باشد و بر آن دوام گیرد عبدالله بن الحارث میگوید حضرت امام زین العابدین سلام الله
 علیه را شیشه از مشک در مسجد بود هر وقت خواستی نماز قیام فرماید آن شیشه بر گرفت و از آن
 مشک مسح فرمود و دیگر مسطور است که شبی از بتهما فرزندش از آن حضرت فرمودند که دستش بگفت
 مردم خانه ناله و غوغا بر آورده و همسایگان از هر طرف فراهم شده گشته بند آورده و دستش را
 بجای آورده آن کودک نیالید و اضطراب میکرد و انتخاب لغفت نشد و چون بآمد و بر آید
 و دست آن طفل بسته و از گردنش آویخته دیدم فرمود این حالت چیست از کیفیت اطلاع داد
 و هم وقتی در طایفه آنحضرت سر سجده داشت آتش در افتاد مردمان فریاد هسی کردند یا بن
 رسول الله التار النار و آنحضرت سر از سجده برداشت تا کاهی که خاموش کردند و چون سر
 مبارک برداشت عرض کردند چه خبر ترا از هوش ربانید بود که اینهمه بانگ و فریاد شنیدی و این
 آتش افروخته را در پیش روی خود ندیدی فرمود اهلنک عتھا النار الکبری یعنی آتش
 آنجهان مرا از توجده التفات باین آتش باز داشت و دیگر در سجده اول از ابن البطاینی از کین نکران
 آنحضرت استاده و نماز میکرد داشت و پدرش امام محمد باقر علیه السلام که در این وقت
 کودک بود در برابر چاه آب سرای آن حضرت که در مدینه بود درآمد و ناگاه در انچه عمیق

نماز در سجده

نماز در سجده

در طهارت و وضو و نماز

نماز در سجده

شستن دست و پا و وضو

نماز در سجده

نماز در سجده

فرموده

ربع دوم از کتاب سلوة الادب ناصری

۱۷۴

از عدا کلمات

فرز و افتاد و درش بان طفل بخوان شده چون ایحالت بدیه صراخ و ناله برآورد و بر لب چاه دوید و بمی بجز
و صورت برزد و فریاد و ناله برآورد و استعانت نمود و هم عرض کرد یارب رسول الله پسر ت محمد در اینجا
غرق شد و آنحضرت بیچو چه باین بخوان و این زاری و سر یار و التفات نمیکرد و از نماز انصراف نیفت
با اینکه اضطراب فرزندش را در قعر چاه میشنید و چون ایحالت بطول انجامید آن زن گفت و اخر ناله دار
کمال اندوه و عزین بر آن طفل خود گفت یا اهل بیت رسول الله تا چند و لهای شما سخت است با محمد آنحضرت
بعد از تکمیل و اتمام نماز خود بدانوی روی کرد و بر لب چاه نشست و دست مبارک در چاه دراز کرد و با آنیکه
خبر باریسانی دراز از بن چاه خبر میتوان داشت با آنکه پسرش محمد با قرسلام علیه را پیردن آورد و آن طفل
با درش بلاعبه بود و میخندید و ابداً جامه و بدن مبارکش از آب چاه تر نشسته بود پس با مادرش فرمود بگو
ای کیسه سجدای سست یقین هستی و آن زن بر سلاست فرزندش میخندید لکن از آنکلام امام علیه السلام
باضعیفه الثقیین بالله می گریست فرمود لا تریب علیک البور کون علیک کنت بین بدی جبار لوی
میت و نبود اگر میدانستی من در حضور خدا وندی جبار استاده ام که اگر روی از پیشگاهش بر تاهم و جبریم
از من بر مسیگرداند آیا جزا و راجحی هست و دیگر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است
که هر کس سوره مبارکه ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خدای دل او را با میان استخوان نیاید
و دیده اش را نور دهد و خود و سر زندانش بقر و دیوانگی مبتلا نشوند در کتاب امامی صدوق علیه السلام
از ابو حمزه ثمالی مرویست که گفت در مسجد کوفه در آدم بناگاه مردی را پسروی ستون هفتم بخوان شدم
که با حسن رکوع و سجود نماز بی پای بود و من نزدیک شدم تا بوی بخوان شوم او بر من سجود سبقت گرفت
و شنیدم که ایحالت را در حالت سجود بر زبان میراند اللهم ان کنت قد عصیتک فقد اطعک فی
احب الاشیاء الیک و هو الایمان بک متامنک به علی لامتناه منی علیک و لم اعصیک فی ابغض
الاشیاء الیک لم ادع لک و لدا و لم اتخذ لک شریکاً متامنک علی لامتناه منی علیک و عصیتک
فی اشیاء علی غیر مکاتره منی و لا مکابره و لا استکبار عن عبادتک و لا جحود لربوبیتک و لکن اتبع
الهوی و ازلنی الشیطان بعد الحج و البان فان نعدت بنی فیدت بنی غیر ظالم و ان ترحمته فینجودک و
رحمتک با انکم الراجحین عرض میکند ای خدای اگر من در او مرد و نواهی نبوتگاه در زیده باشم همانا اطاعت
کرده ام ترا در چیزی که از نامت اشیا در حضرت تو محبوب است و آن ایمان بتو است که تو منت نهاده
بر من در آن ایمان داشتن تو یعنی این توفیق نیز از پر توفیق و رحمت و شمول عون و غایت تراست نه آنیکه
مراد ایمان در زیدن توستی بر تو باشد چه منت در وصول نعمت و نعمتها همه از منم حقیقی است و آمدت
اقدس یزدان تعالی است عم نواله و عصیان در زیده ام در حضرت تونه از آنیکه از روی فروغی

نویس سوره ممتحنه

کلمات آنحضرت در نماز

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۷۵

مواهب عام

حسین و محاکمات و رزیدن و خوشیستن را از عبادت و پرستش تو بزرگ شمردن یا انکار بر پوبیت و پروردگار
 ترا نمودن باشد بلکه آن است که متابعت هوای نفس یا پروا و چار کردیده ام و بعد از مشاهدت حجت و بیان
 بوسه و شیطانی و غرضش که فتنه شد پس اگر بر اینچه مرا عذاب گیری محض گناه و مکافات من است
 بیخ ظلمی و ستمی بر من نرفته باشد و اگر مرا بر حجت و نجاشی سبب جو و بخشش تو است ای نجاشیگر ترین
 نجاشیگر ان با همه ابوجره کوید از پس اینکلمات از نماز برخاست و از باب کده سیر و ن شد و من از پی او
 روان شدم تا که یکم بنام الجبیت یعنی مکانی که بنی کلب اشتران و چار پایان خود را در آنجا مسرو و سخا بانه
 و منزل میدادند رسید **فَتَرَى اسْوَدَ فَاَمَرَهُ بِشَيْءٍ كَرِهْتُمْ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا**
السَّلَامُ فَقُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ مَا أَقْدَمَكَ هَذَا الْمَوْضِعَ فَقَالَ الَّذِي رَأَيْتَ یعنی پس
 بعد از سیاه برگزشت و او را بکاریکه من ندانستم فرمان کرد من آن سیاه گفتم این شخص کیست گفت
 وی علی بن الحسین علیهما السلام است عرض کردم خدای مرا بر خجی تو کرد اند چه چیز ترا بحسین مکان آورد فرمود
 و پیغمبری که نکران شدی یعنی برای آن باین مکان آمدم که این سیاه را بامری مامور دارم و دیگر از ابوجره ما
 مردیت که بشی در پیشگاه کعبه معظه علی بن الحسین سلام الله علیهما را در نماز مشغول دیدم و آن حضرت مدتی
 در قیام بپایید چنانکه گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ می نشست آنجا شنیدم این کلمات را
 عرض میکرد و گویا که یان بود **يَا سَيِّدِي نَعْدُ بِنَبِيِّ وَحُبِّكَ فِي قَلْبِي أَمَا وَغَيْرُكَ لَنْ تَصْلُكَ لِيَجْعَلَ**
بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمٍ ظَالِمًا عَادِيَهُمْ فَبِكَ یعنی ای سید من آیا مرا عذاب میفرمائی و حال آنکه محبت
 و دوستی تو در طلب من آگذه شد همانا سوگند بقرت تو اگر مرا عذاب و نکال کنی و با معذبتن همچنان گردانی
 هر آینه جمع فرموده باشی میان ما آنکه مدتها در راه تو و حب تو با ایشان معادات و مخالفت بوده ام و دیگر
 از طاعت و سب میانی مردیت که گفت مردی را در مسجد الحرام در زیر نادران بخوان شدم که نماز میکند است
 و دعا میکند و از دیده اشک فرو می بارد چون از نماز فراغت یافت در خدمت او شدم و عرض کردم ترا
 بر چنان و چنان حالت بخوان شدم با اینکه برای تو چه چیز موجود است که امید دارم ترا از بیم و خوف این دارد
 سخت است اینکه تو فرزند رسول خدائی و دیگر شفاعت جدت نایل می شوی ستم رحمت و اسعه خدا تعالی فرمود
 یا طاعت و سب ای فرزند من بر سول خدای مرا این و آسوده میگرداند با اینکه از خدا تعالی شنیده ام می فرماید
 در روز قیامت سخن از اسباب میزدود **أَشْفَاعَتِ جَدِّمِ نَزِمُوا آسُودَ فَمَيَّادُ زِيَارَةِ خَدَايَا مِيفَرَايَا**
وَلَا تُشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ جَزَاءُ بَرَاءَتِهَا نِيكَ دَر طَرَقَاتِ رَتَضَا دَر آدِه بَاشَد شَفَاعَتِ مَنِي نَمَانِد وَا مَاجَرَتِ
 خدا تعالی همانا خداوند تعالی میفرماید **إِنِّي أَقْبَلُ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ** یعنی رحمت خدای بر بیکو کاران نزدیک است
 و من نمیدانم که محسن باشم و دیگر یوسف بن اسباط از پدرش اسباط حدیث میکند که گفت در مسجد کوفه در آمدم
 ناگاه جوانی را بخوان شدم که در حضرت پروردگار مناجات پر خوانده می در سجود خود عرض می کند

نماز و دعا و غیره

نماز و دعا و غیره

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

نمبر ۱۷

از علماء الکتاب

نصف از کتب

کتابت حضرت

سَجَدَ وَجْهَهُ مُعْتَقِرًا فِي الثُّرَابِ لِيَخَالَفَنِي وَحَقَّ لَهُ^۱ یعنی چهره من خاک آلوده سجده میکند خالق مراد سزاوار
 همین است اسباط میگوید من به انبوی شدم و بخوان کردیم علی بن الحسین علیهما السلام بود و چون روشنی
 باد و چهره نمودار کرد و در خدمتش شدم و عرض کردم یا بن رسول الله تو این چند نفس خویش را دستخوش
 رنج و عذاب میفرمائی و زحمت میرسانی با اینکه خدای ترا با کونه فضایل بهره ور فرموده امام زین العابدین
 علیه السلام بگفت آنکه فرمود حدیثی عمر بن عثمان عن اسماء بن زيد قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وآله كل عین باکبة يوم القيمة الا اربعه اعین عین بکت من خشية الله وعین
 ففتت فی سبیل الله وعین غصت عن محارم الله وعین بانث ساهرة ساجدة لباهی
 بها الله الملك بقل انظر الى عبدی روحه عندی وجسدی فی طاعتی فتدحان
 بدنه عن المضاجع بدعونی خوفا وطعنا فی رحمتی اسهدوا انی قد غفرت له
 یعنی حدیث کرد مرا عمر بن عثمان از اساتید بن زید که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود هر دید
 در روز قیامت گریان است مگر چهار دیده نخت آن چشم که در این جهان از بیم یزدان گریان باشد
 و دیگر آن چشی که در راه خدای و جاد کور و شکافته شده باشد و دیگر چشم کسی که از دیدار آمان که خدای
 بروی حرام ساخته فرو خوابیده باشد و دیگر آن چشم که بشی را با مداد کند در اسخال که بیدار و ساجد باشد
 یعنی در حال بیستوتنه سجده باشد چه خدای بر چنین کسی و چنین دیده بر فرشتگان مباح است و گوید
 باین بنده من بخوان شود که روح او در پیشگاه من میرد و در وحش بعبادت من است و بدنش را از جامه
 خواب و محل راحت دور داشته و مرا میخواند از خوف من و طمع در رحمت من گواه باشید که من او را بسیار
 صاحب کشف القمه بعد از نگارش این حدیث میگوید که حافظ این حدیث را در مسجد کوفه ایراد کرده است لکن چنانکه
 بکان من اندر است علی بن الحسین جز در خدمت پدرش حسین سلام الله علیهما کاهی که آن حضرت شهادت
 میرسد بعراق وصول یافت و آن هنگام که کوفه شرف وصول ارزانی فرمود با جنت مار خویشان و
 متصرف در شخص خود بود که میل خود به مسجد جامع بیاید و نماز کند و لکن شاید اگر تحقیق روند حکمی دیگر پیدانماید
 را قم حروف گوید در آن روایتی که ابو حمزة ثمالی از نماز و دعاء معروف آن حضرت در مسجد کوفه بنماید در روایتی
 مشهور است و در کتب علماء مسطور و همچنین در آن روایت که آنحضرت او را با خود بنیارت جدش امیرالمومنین
 صلوات الله علیهما میبرد باز بنماید که در این فقرات مجال طعن و محل گمان نیماند و الله تعالی اعلم و دیگر
 کتاب سجاد الاوار از طایفه مروت که شی آنحضرت را گران شدم که از پنجم عشا تا سحر گمان در خانه
 کعبه طواف داد و عبادت کرد و چون هیچکس را ندید آنوقت نظر بآسمان کرد و قال غارت نجومی سمواک
 و هجعت عبون انا ملک و ابوابک مفتحات للسائلین جنتک لغفر فی و سرحمتی و ترپنه
 وجه عبدی محمد اصلی الله علیه و آله فی عرصات القيمة

احوال حضرت مسیح الساجدین علیه السلام

۱۷۷

عرض کرد دستار کان آسمانهای تو ناپدید شدند و چشمهای آفریدگان و سبندگان تو سجواب فرود شدند
 اما با اینجمله درهای رحمت تو برای خواهند کان برگشاده است و من در پیشگاه رحمت تو روی کرده ام اما مرا
 بیامرزی و بر من بیخانی و دیدار قدم محمد صلی الله علیه و آله را در پهنه قیامت و عرصات روز باز پسین بمن
 باز نمانی آنگاه که بر سبت و عرض کرد و عِزَّتْكَ وَ جَلَالُكَ مَا أَدْرُكُ بِمَعْصِيَتِي مُخَالَفَتَكَ وَمَا
 عَصَيْتُكَ إِذْ عَصَيْتُكَ وَأَنَا بَيْتُكَ شَاكٍ وَلَا بَيْنَكَ لِي جَاهِلٌ وَلَا لِعَفْوَتِكَ مُنْعِرٌ
 وَلَكِنْ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي وَأَعَانَنِي عَلَى ذَلِكَ سِتْرُكَ الْمُرْجِي بِرِغْلِي فَأَنَا الْإِنْسَانُ مِنْ عَذَابِكَ مَنْ
 يَسْتَفْتِنِي وَيَجْعَلُنِي مِنْ أَهْلِ مَنْعَتِكَ أَنْ يَخْطُئَ عَنِّي قَوْلًا أَوْ أَمْرًا غَدَّ مِنْ الْوُقُوفِ بَيْنَ
 يَدَيْكَ إِذَا تَبَيَّنَ لِلْمُخْتَفِينَ جُورُكَ وَاللَّيْثُ لِي خُطُوءًا مَعَ الْخُفَيْنِ اجْزُؤْ أَمْرًا مَعَ
 الْمُتَقِلِّينَ أَحْطَاؤُنِي كُلَّمَا طَالَ عُمُرِي كَثُرَتْ خَطَايَايَ وَلَمْ أَنْبَأْ أَنَا أَنْ أَسْتَعِي مِنْ رَحْمَتِكَ
 سَوَكُنْتُ بَعْرَتَ وَجَلَالِ تَوَهُّدِ كَرَارِادِهِ كَحُودِهِمْ وَرَحْمَتِهِمْ وَطَعْنَانِ وَرَحْمَتِهِمْ تَوَهُّدِ
 كَنَاهِ نَوَازِيدِهِمْ وَرَحْمَتِهِمْ تَوَهُّدِ جَنَّتِ كَدَرْ عَطْفِ وَدَرْتِ وَنَحَالِ وَعَقُوبِ تَوَكُّبِ وَشَبْتِ
 بِأَشْمِ وَيَا زُرِّي جَوْدِ وَجَبَارَتِ كَرْدِ عَذَابِ وَعَقُوبِ تَوَهُّدِ كَمَنْ مَعْنِ مِنْ مَرَا تَوَهُّدِ مَعْنِ مَعْنِ
 وَرَحْمَتِهِمْ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ
 يَزِيدُ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ
 بِيَرُونَ كَشَانِ وَنَحَالِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ
 وَكَدَشْتِ اَزْمِنْ بَرِيدِ وَارِي بِسِوَا نَاهِ اَزْبَادِ قِيَامَتِ اَزْآنِ هَسْكَامِ كَمَعْنِ كَارِ اَزْمِنْ
 كَارِ اَزْمِنْ اَسْمَانِ اَسْمَانِ وَشِكَا مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ
 كَوْنِ اَزْمِنْ مَوْقِفِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ
 نَحَالِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ
 وَجَارِ اَزْمِنْ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ مَعْنِ
 آيَانِ اَزْمِنْ هَسْكَامِ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ
 بِحَرَمِ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ اَزْمِنْ

در این شعر اشاره فرمود
 من و تو را در این عالم
 عباد و معبود

اَلْخَيْرُ قَبْلِي بِالْإِنْسَانِ غَايَةِ الْمُنَى فَأَيْنَ رَجَائِي ثُمَّ أَيْنَ مَحَبَّتِي
 اَللَّهُ بِأَعْمَالٍ قَبَاحٍ زِدِّي وَمَا لِي أَلُوْدِي خَلْقَ جَنِّي كَجَنَائِي

یعنی ای نهایت آرزو و پایان آمل من ایام بسوزی مرا آتش و اگر بسوزی پس امید و محبت چیست
 و کجاست همانا با اعمال قبیح در پیشگاه رحمت تو آمده ام و در حلقه مخلوق ایچکس را چون جنایت من
 جنایت نیست با آنکه از آن پس سرنگ از دیده ببارید و عرض کرد و سُبْحَانَكَ تَقْضَى كَأَنَّكَ لَا تَزِي

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۷۸

از علماء کلمات

کلمه در حدیث

وَتَحْلُمَ كَمَا نَكَتَ لَمْ تَقْصَ تَوَدَّ ذَا إِلَى خَلْقِكَ بِحُسْنِ الصَّبْرِ كَانَ يَكُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِمْ وَأَنْتَ بَابُ
الْقَنِيِّ عَنْهُمْ مَعْنَى حَبْنٍ بَوَاصِلَانِ مِيرُونِ وَتَوَجُّهَتْ مِيرُونِ كَمَا يَكُونُ انْسِي وَكَارُ وَكَرْدَارِ كَنَاهِ
كَارِزَنِ نَمِي سَنِي وَجَانِ بَحْلَمِ وَغَفْوِ سَكْزَرِي كَمَا يَأْتِي حَقَّتْ وَرَحْمَتُ تَوَبُّعِيَّتِ زَفْتَهُ اَنَدُ وَدَرْ شَكَا
تَوْحِيَا نِي نَوْرُزِدَه اَنَدُ وَحَسْبَانِ اَز رُويِ بَرْكِي وَنَجْشَايشِ بَا مَخْلُوقِ خُوِيَشِ دُوسْتِ هَسْتِي وَدُوسْتِي اِيْشَا زَا
بَا خُودِ مِيرُونِ مِيدِي كَمَا كُوْنِي تَرَا بُوِي اِيْشَانِ نَا زُو حَاجَتِي اَسْتِ بَا اِيْكَ تَوْنِي سَيِّدِ مَن فَنِي بَا اَلَدَاتِ وَارْجَلِه
اِيْشَانِ مِي بَا زِهَسْتِي وَارِسِ اِيْكَلَاتِ خُودِ رَا بَسْجِدِه اَنُكُنْدِ مَن مَن اَبْخَضَرْتِ نَزْدِيكِ شَدَمِ وَسَرِ مَبَارَكِشِ
مَرْكَوْثَه مَبْرَانُوِي خُودِ كَذِ اَشْتَمِ وَچِنْدَانِ بَجَرِ سَيِّمِ اَتَا سَكْ وَبِدِ كَا نَمِ بَرْ كُوزِ مَبَارَكِشِ فَرَارِ سَيِّدِ مَن اَبْخَضَرْتِ رَا سْتِ
نَبْشْتِ وَفَرْمُودِ كَيْسْتِ اَكْهَ مَبْرَا زِي اَدِرْ دِرْ دِيكَارِ مِشْغُولِ دَا شْتِ عَرْضِ كَرْدَمِ اَيِزَنْدِ رُسُولِ حُدَايِ مَن طَاوُسِ
هَسْتَمِ اِيْنِ مَسْرُوعِ وَخَرِجِ حَبِيْبِ هِمَا نَا اَكْسَا زَا شَا سَيِّدِ سَيِّدِ كَا اَزِيْنِ كُوزِ كَارِ وَكَرْدَارِ بِيَايِ مِيرِيْمِ چِه مَكْنَاهِ كَا
وَجَا پَشِيْهَ وَخَا نِ هَسْتَمِ اَتَا پَرِوْ حَسْبِ نَبْنِ عَلِي عَلِيهَا السَّلَامُ وَمَا دَرِ تَوْفَا طَبْعِ زَهْرِ سَلَامِ اَللّٰهُ عَلَيْهَا وَحَبْدُ تُو
رُسُولِ حُدَايِ صَلَّيْ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ بَا شَدِ طَاوُسِ مِي كُوِيْدِ اَبْخَضَرْتِ بَا مَن لَقَمْتِ شَدِ وَفَرْمُودِ هِيَا تِ هِيَا تِ
اِيْ طَاوُسِ حَدِيْثِ پَرِوْ مَا دَرِ وَجَدِ مَرَا اَز مَن فَرُو كَدَارِ خَلَقَ اَللّٰهُ الْجَنَّةَ لِيْنِ اَطَاعَهُ وَاحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا
حَبِيْبًا وَخَلَقَ النَّارَ لِيْنِ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَلَدًا قَرِيْبًا اَمَّا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالٰى فَاِذَا نَفَخَ فِي الصُّوْفِ فَلَا
اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَنْسَبُ اَنْتَلُوْنَ وَاللّٰهُ لَا يَنْفَعُكَ عَدُوٌّ اِلَّا تَقْدَمَةُ تَقْدِمُ مَهْمَا مَن عَمِلَ
صَلَاتِجِ حُدَايِ بَا فَرِيْدِ هَبْشْتِ رَا بَرَايِ مَن دَانِ بَرِوْ دَانِ وَكُوْ كَارَانِ اَكْرُچَنْدَه صَبْشِي بَا شَدِ وَخَلْقِ فَرْوِ
آتشِ رَا بَرَايِ عَاصِيَا نِ وَكُنَا هَكَارَانِ اَكْرُچَنْدَه قَرَشِي بَا شَدِ اَيَا نَشْدَه بَا شِي كَلَامِ حُدَايِ عَالِي رَا كِه چُوْنِ
دَرِ صُورِ دَرِ مَسْنَدِ وَبِهَ پَنَهْ قِيَاسْتِ دَرِ شُوْنِ دَرِ اَتَرْ وَزَنْبَهَا اَز مِيَا نِ مِيرُوْدِ وَنَحْنِ اَز نَسَبِ نَخْوَا هِدِرْفْتِ سُو كُنْدِ
بَا حُدَايِ كِه دَر بَا دَادِ رَسْتِ مَافِرِ مَحْزِيْرِ سُو دَمِزْدِ نِيَا يَدِ مَرَا كِه كَرْدَارِي سَنَدِيْدَه وَعَمَلِي صَالِحِ اَز پَشِ فَرَسَا دَه
وَذَخِيْرَه نِهَادَه بَا شِي مَرْكَ بَسْزِي كُوْرِ خُوِيَشِ فَرَسْتِ كَسِ نِيَا رِوْ پَشِ تُو پَشِ فَرَسْتِ خَا كِه اَزِيْنِ پَشِ
بَا نَكِ اَحْدَا نِي دَرِ ذِكْرِ اَلْقَابِ مَبَارَكِ اَبْخَضَرْتِ مَذْكُورِ شَدِ دَرْ جَا رَا اَلَا نُوْرِ مَسْطُورِ اَسْتِ كِه وَقْتِي اَبْخَضَرْتِ بِنَا زَا
اِيْيَا وَهَ بُوْدِ پَشِ شَيْطَانِ بِصُورَتِ اَفْنِي دَه سَرِ بَا دَنَا نِهَايِ سَيِّدِ وَچَشْمَايِ سَرِخِ دَرِ كَرْدِشِ عَجِيْبِ اَزِيْنِ
رَنِيْنِ اَز سَجْدَه كَا هَ اَبْخَضَرْتِ نُو دَارِ شَدِ وَدَرْ مَحْرَابِ مَبَارَكِشِ مَدْتِي بَا اَسْخَالِ نَمَايشِ فَرْوُوْدِ وَآ نِ جَانِ
بِهِيْچُوْجِه دَر سَيِّمِ وَخُوفِ نُوْفْتِ وَبِوَالْتِفَاتِ فَرْمُودِ پَشِ شَيْطَانِ بَرَا كُنْشَتَايِ مَبَارَكِشِ بَحِيْبِيْدِ هُوِيْ بَا وَدَنَا
كُوزِ سَايِدِ وَازِ دِهَانِ آتشِ بَرَا نِ بَعِيْجِنْدِ وَبَا اِيْجَلِه اَبْخَضَرْتِ بِيْچُوْجِه بُوْ سَكْرِيْدِ وَقَدَمَايِ مَبَارَكِ اَز جَايِ حَرَكْتِ
مَزَادِ وَا لَيْسَ رَا چِنْدَانِ دَر مَنكِ زَفْتِ وَشَهَابِي سُو زَانِ اَز آسْمَانِ مَن دَر اَنِ كَشْتِ وَچُوْنِ شَيْطَانِ هَسْتِ
اَنِ شَهَابِ كَرْدَنَالَه نَخْتِ بَرَا وُورِدِ وَدَرِ صُورَتِ نَخْتِ خُودِ بَرَا وُورِدِ وَازِ كِيْسُوِي اِمَامِ عَلِيْهِ السَّلَامِ بَا تِيَا دِ وَعَرْضِ كَرْدِ
يَا عَلِي تُو سَيِّدِ الْعَالَمِيْنَ خَا كِه نَامِيْدَه شَدِ وَ مَن اَلَيْسَ هَسْتَمِ سُو كُنْدِ بَا حُدَايِ عِبَادَتِ پَنِيْرِ اَزَا اَز عَمْدِ پَرْتِ

آدم شيطان
صورت ابر
در نماز ابر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۷۴

محبوب عام

درین باب
در بیان عبادت

آدم علیه السلام تا ایزدان دیده ام و نه مثل تو و نه عبادت تو دیده باشم پس آنحضرت را بکذاشت و روی
بر تافت و امام زین العابدین سلام الله علیه همچنان در حالت نماز بود و کلمات ابلیس بیچوچه آنحضرت را
مشغول نداشت تا که همیکه نماز خویش را تمام کرد بکذاشت و در حلقه سما و عالم سحار الا نور مسطور است از ابو حمزه
قال علی بن الحسین علیهما السلام بانما لی ان الصلوة اذا اقمیت جاء الشیطان الی قبرین الامام
فبقول هل ذکر ربّه فان قال نعم ذهب وان قال لا ركب علی کتفیه نکان امام القوم
حتی یصرفوا قال فقلت جعلت فداک لیس یقرئ القرآن قال بلی لیس حیث تذهب انما الی
انما هو الجهر یبسم اللہ رب العالمین یعنی علی بن الحسین سلام الله علیهما فرمود ای شایسته
همانا چون نماز برپای میشود شیطان با آنکه با امام نماز معارفت جسته سیکوید آیا امام نماز پروردگار خود را
یا کرده و نام برده اگر گوید آری نام برده است شیطان باز میشود و اگر گوید مذکور مذشته شیطان
بر دو شانه امام نماز سوار میشود و تا نماز تمام از نماز فراغت گیرند شیطان امامت کند ابو حمزه میگوید
عرض کردم فدای تو سوّم آیا نه است که قرائت قرآن میکنند یعنی در نماز نام خدای ذکر میشود فرمود
آری چنان نیت که تو میروی ای مثالی بلکه ذکر خدای است که بسم الله الرحمن الرحیم بجه قرائت
نمایند در سحار الا نور مرویت که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعد از صلوة فجر تا طلوع شمس سخن
نمیفرمود و از نسیج معلوم میشود که در آنوقت بذکر و عبادت مشغول بوده است و دیگر در کتاب سحار الا نور
از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویت که چون حضرت فاطمه دختر علی بن ایطالب علیه السلام بچون
اکنون عبادت و آن نوع کوشش و اجتهاد علی بن الحسین سلام الله علیهما کردید نزد جابر بن عبد الله بن عمر
خزام اصغاری رضی الله عنه شد و فرمود اصحاب رسول خدای همانا ما را بر شما با حقوتی است و از جمله
حقوق ما آن است که چون شما بخوان شدیدی که یکی از ما از کثرت اجتهاد و در عبادت خود را بهلاکت رساند
خدا ایراد بیاورد و او را بر حفظ و نگاهبانی نفس خویش بخواند انیک علی بن حسین یادگار پدرم حسین
علیهما السلام است که بسبب آن کوشش و اجتهاد و رنج و بقی که در عبادت بر خویش میپارد پی مبارکش
شکاف یافته و چین دراز و کفهای دست مبارکش شوخ و پینه بسته پس جابر بن عبد الله بباب سرای
حضرت امام زین العابدین علیه السلام بیاورد و در این هنگام حضرت ابی جعفر محمد بن علی سلام الله علیهما
در جماعتی از سپدان نبی با شرم در باب سرای فراهم بودند پس جابر نظر بحضرت ابی جعفر افتاد در حالتی که
روی بدو داشت و می آمد جابر گفت همانا این راه سپردن رسول خدای صلی الله علیه و آله و سجیت است
انگاه عرض کرد ای پسر کیتی فرمود محمد بن علی بن الحسین استم انوقت جابر رضی الله عنه بکویت پس عرض کرد
سو کند با خدای تو یک علم را بجای میسکانی و با قر علمی پدر و مادرم فدای تو باد با من نزد یک شو و جابر کو بهای
جاده اش بر کشود و دستش را بر سینه مبارکش گذاشت پس او را بوسید و گونه و چهره خویش بر سینه اش بکذاشت

سخن فرمود
در بیان عبادت

سحار الا نور
در بیان عبادت

ربع دوم از کتاب سکه‌الادب ناصر

۱۸۰

ارفعوا الملک آنگاه آنحضرت عرض کرد ترا از جدت رسول خدا صلی الله علیه وآله سلام میرسانم همانا آنحضرت

با من فرمود تا آنچه دیدی با تو بجای آورم و با من فرمود بوشک آن تعبش و بقی حتی تلقی من و لدی
من ایمنه محمد بنقر العلوم بنقر و قال لک انک تبقی حتی تقصی ثم یکشف عن بصرک یعنی بعین میرو
که تو زنده بمانی و بجای باشی تا کاهی که دریابی از فرزندان من کسرا که ناش محمد باشد و او میشکافد علوم را
شکافتنی و با من فرمود و تحبب ان بمانی که از فروتنی و شماره روزگار نوراز دیده کانت برود پس از آن
محمد با قرحمت راروشن کرد اند و از پس این سخنان جابر با وی گفت از پدرت رخصت جوی تا آنحضرت تشریف
جویم ابو جعفر علیه السلام در خدمت پدر فرخنده سیر شد و آنرا استمان گذاشت و عرض کرد مردی بر باب
سرای است و با من بچنین و چنان رفتار نمود امام علیه السلام فرمود ای پسرک من همانا این شیخ جابر بن
عبدالله است پس از آن فرمود آیا در میان کجگوکان اهل تو با تو گفت آنچه گفت و بجای آورد آنچه آورد
عرض کرد آری فرمود در حق تو قصد سوگند داشت و خون ترا بچوشش آورد آنگاه رخصت فرمود تا جابر دریا
و چون جابر داخل شد حضرت سیدالتاجین را در محراب عبادت دید که از کثرت عبادت کار بر آنحضرت
سنگ و دشواری است با آنکه امام زین العابدین از بهر جابر بر پای حبت و از حال او بطور پوشیده پرسش
فرمود پس از آتش پهلوی خویشین جای ساخت و جابر روی با آنحضرت کرده عرض نمود ایفرزند رسول خدا ای
که ندانسته که خدایتعالی هشت را از بهر شما و دوستان شما و دوزخ را برای دشمنان و مبغضین شما بفریده پس این
کوشش و جهدی که بسبب آن نفس خود را در کلفت اخنجه از صیت امام زین العابدین علیه السلام با او فرمود
ای صاحب رسول خدای که ندانسته که خدای کنایان گذشته و آینده قدم رسول الله را آمرزیده است و با این
حالت چندان در عبادت و بندگی و پرستش خدای تعالی بکوشید و از اجتهاد و در عبادت فرو که داشت نفرمود و پدر
و مادر را نیز به آنکه امر فرمود چندانکه ساق قدم مبارکش از کثرت عبادت و رزم کرد پس با آنحضرت عرض کرد نه
آیا تو با اینجالت در عبادت کوشش فرمائی و قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و با بمیضون
در اوایل ترجمه و ذکر حالات حضرت سید ساجد علیه السلام اشارت رفت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله در جواب
فرمود اَفَلَا اَکُونُ جَهَنَّمَ شَاخِرًا چون جابر اینحال بید و دانست که رفع نقب و اجتهاد آنحضرت را در مراتب
عبادت هیچ سخنی مؤثر نیست عرض کرد ایفرزند رسول خدای برای بقای نفس مبارکت لازم است که خویشین را
رعایت فرمائی چه تو یا دیگران آنجا عمت باشی که بسبب ایشان پلایات دفع میشود و دین خدای بابت و رایت
ایشان پدید میگردد و بسبب جود افاضت نمود ایشان آسمان بر زمین باران می بارد و آنحضرت در جواب
فرمود یا جابر کَلَّا اَزَالَ عَنِّي مَنَاجِیَ اَبَوْتی مُؤْتِبًا بِمَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهَا حَتَّى اَلْقَاهُمَا ای جابر
همیشه بر طریقت در روش و منہاج پررم و مادرم عبادت کنم و با ایشان تاسی جویم تا کاهی که ایشان را ملاقات
نمایم جابر رضی الله عنه روی با حاضران کرد و گفت سوگند با خدای در مندر زندان پیغمبران هیچکس را

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۸۱

موهوب عام

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

مانند علی بن الحسین سلام الله علیهما ندید امام مکر یوسف بن یعقوب علیهما السلام را سوگند با خدای در دوزخ
علی بن الحسین کسی باشد که زمین را از عدل و داد بیا کند بعد از آنکه از ظلم و ستم آگنده بود و ازین کلام به ظهور
حضرت صاحب الامر و الزمان صلوات الله علیه اشارت گشته و همت و هم در سبیل انوار از زهری مروی است که
در خدمت حضرت سجاد سلام الله علیه نزد عبدالملک شمیم و عبدالملک را با آن شقاوت و اشتغال با امور
دنیوی آن اثر سجود و زردی رنگ و زخم صورت و ضعف بنیه و سوزختن چشمهای مبارکش سخت در چشم بزرگ و دیش
سوزناک گردید و عرض کرد یا ابی محمد زحمت مجاهدت و رنج مجاهدت اینگونه در تو تاثیر کرده است یا اینکه
از روز انزال تقدیر خدائی و شیت ایزدی بسبب کی حال و سعادت مال تو جاری گردیده است و تو پاره تن
رسول خدای صلی الله علیه و آله باشی و این سبب قریب و سبب و کید و آن فضل و فضیلت بزرگ که ترا بر اهل بیت
خود و مردم روزگار خود است و آن فضل و آن علم و درع و دین که خدای ترا بجهه فرموده پس چنانکه از نیکان
زمان تو و کرده گذشتگان روزی گذشته و با این مناقب و مفاخر که تراست این همه زحمت و اجتهاد در ضرورت
حیث با محمد عبدالملک این سخنان گفت و از محمد و محاسن و ثنات و تائید آن حضرت بر زبان هسی برآمد
فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَا وَصَفَنَّهُ وَذَكَرْتَهُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ سُبحَانَهُ وَتَأْيِيدِهِ وَتَوْفِيقِهِ
فَأَبْرَأُكَ عَلَى مَا أَنْعَمَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقِفُ فِي الصَّلَاةِ
حَتَّى تَرِمَ قَدَمَاهُ وَيَطْمَأَنِّي الصَّبَامُ حَتَّى يَعْصِبَ فَوْقَ فِقْلٍ لَهُ بِأَرْسُولِ اللَّهِ أَلَمْ يُغْفِرْ لَكَ اللَّهُ مَا
تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ فَيَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَوْلَى
وَأَبْلَى وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأَخِرَةِ وَالْأُولَى وَاللَّهُ لَوْ لَقَطَعْتَ أَعْضَاءِي وَسَأَلْتَ مَقَلَّتَائِي عَلَى صَدِّكَ أَنْ أَقُومَ
لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ لَأَشْكُرُ عَشْرَ الْعَشِيرِ مِنْ نِعْمَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ جَمِيعِ نِعْمَةِ إِلَهٍ لَا يَحْصِيهَا الْعَادُّونَ وَلَا يَبْلُغُ
حَدَّ نِعْمَةٍ مِنْهَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِ الْحَامِدِينَ لَا وَاللَّهِ أَوْ بِرَأْنِي اللَّهَ لَا شُعْلَانِي شَيْءٌ مِنْ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ فِي
لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ وَلَا سِرٍّ وَلَا عَلَانِيَةٍ وَلَوْ لَا أَنْ لَا هَبْلِي عَلَى حَقِّكَ وَلَسَاءِ أَرَأَيْتَ النَّاسَ مِنْ خَاصِمِهِمْ وَعِلَامَتِهِمْ عَلَى
حَقِّكَ لَا يَسْعَى إِلَّا الْيَقَامُ بِهَا حَسْبُ الْوُسْعِ وَالطَّافَةِ حَتَّى أَوْدِيحَ إِلَهُي لَمْ يَمُتْ بِطَرْفِ إِلَى السَّمَاءِ
وَيَقْلِبِي إِلَى اللَّهِ ثُمَّ لَمْ أَرَدْ دَهْمًا حَتَّى يَقْضَى اللَّهُ عَلَى نَفْسِي وَهُوَ خَيْرُ الْخَاصِمِينَ
امام زین العابدین علیه السلام فرمود آنچه مذکور داشتی و وصف نمودی و یاد کردی از فضل و توفیق و کرم
خدای با من مقام هیچ شک و شبهت و انکار ندارد پس شکر و سپاس خدای بر این نعمتها چگونه است و کجاست
ای امیر المؤمنین همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله با آن شرافت و برکتی که چنان در نماز می پائید که
قدمهای مبارکش در می یافته و چندان در روزه نشسته میشد که در آن مبارکش خشک میکردید پس آنحضرت
عرض کردند یا رسول الله آیا حسد ایتعالی گمان بر گذشته و آینه ترانیا مرزید در جواب فرمود آری بنده
شکر نباشم و خدا بر نعمتهای خلیل سپاس گذارم سوگند با خدای اگر اندامم پاره پاره کرد و دو حد فکری

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۸۲

از علماء الکلمه

چشم از کای بیرون و آب گردیده بر سینه ام روان شود تو انم عشری از معشار و کی از صد هزار پاس یک نیت
 اورا بجای آورده باشم که مردم جهان و شماره کنندگان روزگار شماره اش نتوانند و حمد و سپاس گذاران
 سجد و مقدر یکی از آن نعمت های بالغ بخودند سوگند با خدای عز این باشم و خزان سپای نیارم تا وقتیکه
 خدا تعالی بر من بر بند بجا لقی که هیچ چیز را از سکر و یاد او در شب و روز و پوشیده و آشکار باز نداشته است
 و اگر نه آن بودی که اهل و عیال مرا بر من حتی دیگر مردمان را از خاص عام بر من حقوق است که حتی الواسع
 و الامکان از ادای آن بایشان ناچارم هر آن چه چشمهای خود با بمان و روی قلب را بحضرت یزدان متوجه
 میا ختم و از آن حال و حالت هیچ چه باز نمیداشتم تا گاهی که خدا تعالی بر من برک فرمان دهد و او سست بهترین
 فرمانگذاران با جمله انوقت آنحضرت بخواست و عبدالمکمل کریان شد و گفت بسیار جدائی و تفاوت است
 در میان آن سبده که در طلب یزدان و سرای جاویدان باشد و میان آنکس که در طلب دنیا و عظام دنیا
 بند از هر جا که خواهی کوی باشی و در آخرت هیچ بهره و نصیبی برای او نباشد انگاه روی با آنحضرت کرد
 از حاجات آنحضرت پرسید و جمله را بجای آورد و شفاعت امام علیه السلام را در حق هر که بود پذیرفتار شد
 و نیز مبلغی در حضرتش تقدیم کرد و اقسام کوی از آن عبارت که اگر نه جمله خلق را از خاص و عام بر من حقوق
 بودی که ادای آن بر من واجب است هیچ وقت چشم سرو و صبر قلب را از آسمان و یزدان بر منکرم لطیف است
 که او تاملیرساند که مردم روزگار عیال آنحضرت اند از نیروی از جنبه بی المخلقی ناچار است تا با قدرت
 خود را میرساند که اگر بخواند هیچ وقت از حق توبه باز نمیدارد و اختیار قلب در دست خود است تا ثانی نماید
 که دارای دو جنبه بی الربی و بی المخلقی است و اینیکه یکبار ه بحق متوجه میت و از مخلوق منصرف نمیکرد
 برای اینست که اگر این جنبه امام نباشد نظام از عالم و قوام از مخلوق برود و یکبار ه حالت معدوم
 پیدا کنند و الا از چه بودی که امام علیه السلام را جز توبه بحضرت حق و جنبه بی الارب جنبه دیگر باستی چه خود
 ایشان را بجهان و جهانیان مسیح حاجت میت بلکه این توبه دنیا و دنیویان محض حفظ و رعایت و تربیت
 و تعلیم و ترقی و تکمیل ایشان است و اگر این جنبه نبود و از برکت این جنبه و حاجت آسمان باین جنبه نبود
 چگونه از مرکز عالی مرکز دانی افاضت فیض شدی علیم لصلوات و السلام

تحقیق در مطلب

ذکر پاره آداب و دعوات و عبادات آنحضرت در ماه رجب و شعبان المعظم

آداب در رجب
 و شعبان و رمضان
 المبارک

و رمضان المبارک غیر از آن ادعیه که در صحیفه کامله است

حضرت امام زین العابدین دامه هدی سلام الله علیه جمیع را پسچ روزی و ساعتی بلکه هیچ آن
 فی عبادت و ادعیه و ادکار و یاد پروردگار قهار نمی گذشت و در هر ماهی آدابی و ادعیه دارند که در کتب
 ادعیه مستورا است و در صحیفه کامله سجادیه نیز پاره مرقومات و چون آنحضرت را در شهر رجب المرجب شعبان المعظم

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۸۳

موسوی بعلام

در رمضان المعظم عبادۀ و کثیر شریعت و دعوات و آداب و عبادت در اینجا بقدر میسر مذکور می شود در کتاب
سجرات الانوار مسطور است که علی بن محسن را قانون آن بود که در آن روز که بزرگوار بود می فرمود که من را که کوفی تا کوفی
سر بریندی و اعضای او را پاره پاره کردندی و چنان شامگاه شدی آنحضرت بر دو کجای شرف شدی
و بوی آن مطبوخ در حالت صیام در یافتی **فَقَالَ يَقُولُ هَاتُوا الْقَصَاعَ اغْرِفُوا الْإِلَافَ فُلَانٍ وَ اغْرِفُوا الْإِلَافَ فُلَانٍ حَتَّى**
يَأْتِيَ عَلَى الْإِلَافِ ثُمَّ يَتَوَضَّعُ فَيَقْرَأُ بِكَلِمَاتٍ مَعْنَاهَا أَنَا مِسْكِينٌ مَوْجِدٌ كَسَاهِي بَرْزُكَ حَاضِرٌ مَكْرُودٌ وَ أَزَانٌ مَطْبُوحٌ
مملو کرده بفلان طایفه و فلان جماعت میفرستاد تا در کجای تهاست پرداخته می گشت از پس اینکاران چنان
میاوردند و نقشی آنحضرت منقح آن بود در کتاب مستطاب زاد المعاد علامه مجلسی اعلی الله مقامه مسطور است
که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در اول رجب این دعا را میفرمود و علمای اسلام
فرموده اند خواندن این دعا در هر روز سنت است **يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ وَ ضَمِيرَ الصَّائِمِينَ لِكُلِّ**
مَسْئَلَةٍ مِنْكَ حَاضِرٌ وَ جَوَابُ عِبْدِكَ اللَّهُمَّ وَ مَوَاعِدُكَ الصَّادِقَةُ وَ أَبَدُكَ الْفَاضِلَةُ وَ رَحْمَتُكَ الْوَاسِعَةُ
فَاسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تَقْضِيَ حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
عرض میکند ای سیکه مالک حاجات خوانندگان و دانای بر ضمیر خاموشان یعنی آنان که در نهان خواهند
و درخواست کننده اند و هر خواهشی را از جانب تو شنیدنی حاضر و پاسبی آماده و مواعید تو تهاست راست
و نعمتهای تو بجهل منزون از حد و حساب است و اذیالت تو گسترده و وسیع پس در حضرت تو خواستارم
که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه حوائج مرا در دنیا و آخرت برآورده داری همبها تو پروردگار قادر
و توانا می و نیز در زاد المعاد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویت که چون ماه شعبان المعظم شد
میرسد حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه یاران خود را فراهم میفرمود و میگفت ای جماعت اصحاب من
میدانید این چه ماه است همانا این ماه شعبان است حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود شعبان
ماه من است پس روزه بدارید در این ماه برای محبت پیغمبر و تقرب بحضرت و اورسجی آن خداوندی که جان
علی بن محسن بدست قدرت اوست سو کنید یا دهمی کنم که از پدرم حسین بن علی علیهما السلام شنیدم فرمود
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه شنیدم هر که روزه بدارد شهر شعبان را محض محبت پیغمبر بزیان و تقرب
بخداوند متان خداوند او را دوست بدارد و بکرامت خود نزدیک گردد در روز قیامت و بهشت را برای او
واجب نماید در زاد المعاد مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند هر کس خواست بار باشد
روح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر صلوات الله و سلام الله علیهم اجمعین با وی مصافحه نماید حضرت امام حسین
علیه السلام را در شب نیمه شعبان زیارت نماید زیرا که فرشتگان و پیغمبران در آن شب از خدای رحمت طلبند
تا زیارت آنحضرت شوند و اجازت یابند پس خوشا و خنکا مر حال کسی را که این بزرگواران با وی مصافحت
روند و هم در زاد المعاد از زید شهید علیه الرحمه مروی است که پدرم امام زین العابدین علیه السلام ما را

و دعا را در رجب

نصیب ما از این نعمت

در آداب و عبادت

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب مابصر

۱۸۳

از علماء الکلمات

بجمله در نیمه شهر بان المعظم در حضرت خویش انجمن میفرمود و آن شب را بر سه بجز سیاحت بجز سخت را بجا می آید
دوم را خدای را بدعا میخواند و در بصریم در پیشگاه خداوند خواستار آخرتش میگفت و ما نیز استغفار میکردیم
تا صبح دیدار کشود و نیز مجلسی اعلی الله مقامه در زادالمعاد روایت میفرماید که حضرت امام زین العابدین صلوات
و سلامه علیه در خلد ایام ماه شعبان در یکم زوال و در شب نیمه آن ماه این صلوات را فرستاد می فرمود
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِمَوْضِعٍ لَوْ خَلَقَ الْمَلَائِكَةُ وَمَعَدِنَ الْعِلْمُ وَأَهْلَبَتِ
الْوَحْيُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْفَلَاحِ الْجَارِيَةِ فِي أَلْبَحِ الْغَامِرَةِ بِأَمْنٍ مِنْ دُكْهَا
وَبَرْقٍ مِنْ تَرْكَا الْمُتَقَدِّمِ لَهُمْ مَارِقٍ وَالتَّارِخِ عَنْهُمْ زَاهِقٍ وَاللَّادِمِ لَهُمْ لَاحِقٍ اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْكَمَفِ الْخَصْبِينَ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّ السُّتَكْبِينَ وَمَلْجَأِ الْهَارِبِينَ وَنَجَى الْخَائِفِينَ
وَعِصْمَةِ الْمُتَعَصِّبِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتٌ كَثِيرَةٌ طَيِّبَةٌ تَكُونُ
لَهُمْ رِضًى وَنَجًى وَنَجِيحٌ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ أَدَاءٌ وَقَضَاءٌ بِجَوْلٍ مِنْكَ وَقُوَّةٌ بَارِتَ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الْأَنْبَارِ الْأَخْبَارِ الَّذِينَ أَوْجَبَتْ لَهُمْ حَقُوفُهُمْ وَفَرَضَتْ طَاعَتَهُمْ وَ
وَلَا تَهُمُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعْمُرْ قَلْبِي بِطَاعَتِكَ وَلَا تَحْرِضْنِي بِمَعْصِيَتِكَ وَأَرْزُقْنِي مَوَاسَاةً مِنْ فِرَّتْ
عَلَيْهِ مِنْ بَذْلِكَ بِمَا وَسَعْتَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَنَشَرْتَ عَلَيَّ مِنْ عَذْلِكَ وَاجْنِبْنِي خُتْمَ ظَلَمِكَ وَهَذَا
شَهْرُ نَبِيِّكَ سَيِّدِ رُسُلِكَ صَلِّوا نَاكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ شُعْبَانَ الَّذِي حَفَفَتْهُ مِنْكَ بِالرَّحْمَةِ وَ
الرِّضْوَانِ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِدَائِبِ فِي صَبَامِهِ وَقِيَامِهِ فِي لَبَائِبِهِ وَ
أَهَابِهِ يُجْوعَا لَكَ فِي أَكْرَامِهِ وَأَعْظَامِهِ إِلَى حُلِّ حِمَامِهِ اللَّهُمَّ فَاعْنَا عَلَى الْأَسْتِنَانِ بِسُنَنِهِ
فِي نَبْلِ الشَّفَاعَةِ لَدَيْهِ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْهُ لِي شَفِيعًا مُشْفَعًا وَطَرِيقًا إِلَيْكَ مُجْتَبَاً وَاجْعَلْهُ لِي مُشِيعًا خَلَّةً الْقَلَاكَ
يَوْمَ الْقَبْرِ عَنِّي دَائِبًا وَعَنْ ذُنُوبِي غَاضِبًا قَدْ أُوجِبْتَ لِي مِنْكَ الرَّحْمَةَ وَالرِّضْوَانَ وَاتْرَكْتَنِي دَارَ الْقَرَارِ وَحُلِّ الْأَخْبَارِ
خُلَاصَةً مَعْنِي جَمِينِ اسْتِ بَارِخْدَا وَذَارِ حَمْتِ فَرَسْتِ بِرِجْدِ وَآلِ اَوْ دَرِخْتِ نَبُوتِ وَجَاكِهَ رَسَالَتِ وَحُلِّ آدَمِ شَهْرِ
فَرَشْتِكَا نِ وَمَعْدِنِ عِلْمِ وَدَانِشِ خَانَوَادِهِ كِهْ نَزُولِ وَحِيِ اخْتِصَاصِ بَانَ دَاشْتِ اِمِي حَسَدِ اِمِي رَحْمَتِ فَرَسْتِ
بِرِجْدِ وَآلِ اَوْ كِهْ بَجْلِهْ كَشْتِهَائِ جَارِيِ دِرْ دَرِيَا بِاَفْرُوْ پُوشِيدِهْ يَعْنِي بِجَارِ غَا مَرِطَلْمَانِي كِهْ اَسْبَابِ غَرَقِ وَتَبَاهِيِ وَغُفْلَتِ
وَضَلَالَتِ جَانِيَانِ مِشْدِ وَاَكْرَشْتِي رَسْتِكَارِي نَبَاشْدِ بِهَيْكَلِ نَجَاتِ نَخَوَاهِ يَافْتِ اَمِينِ بَاشْدِ هَرَكْسِ دَرَانِ كَشْتِي
جَايِ كِنْدِ وَغَرَقِ كَرْدِ هَرَكْسِ اَكْدَارِ دَشْ هَرَكْسِ اَزْ اَيْشَانِ پِشِي خَوَاهِدِ مَارِقِ وَ مَرْتَدَامَنْدِ وَ هَرَكْسِ وَاپْسِ اَقْدِ بَاخِرِ
وَبَاطِلِ شُودِ وَ هَرَكْسِ دِرْ خَدْمَتِ اَيْشَانِ مَازَمَتِ وَرَزْدِ حَقِيقَتِ وَ سَلَامَتِ وَ هِدَايَتِ پُوسْتِهْ كَرْدِ وَ خُشْدِ اَوْدَا
رَحْمَتِ فَرَسْتِ بِرِجْدِ وَآلِ مُحَمَّدِ كِهْ كَمَفِ حَصِينِ وَ پَنَاهِ كَاهِ اسْتَوَارِ مَتِينِ وَ فَرَايَدَرْسِ دِرْ مَازَنْدِهْ چَا رِهْ وَ طُجْأِ
كِرْ نِجْكَانِ وَ نَجَاتِ كَاهِ تَرَسَنْدِ كَانِ وَ كَنَاهِ دَرَنْدِهْ اَعْتِصَامِ جَمِيدِ كَانِ اسْتِ خُشْدِ اَوْدَا رَحْمَتِ فَرَسْتِ بِرِجْدِ
وَآلِ مُحَمَّدِ رَحْمَتِي فَرَا دَانِ وَ طَيِّبِ كِهْ اَسْبَابِ خُشْدِ نُوْدِيِ اَيْشَانِ وَ اَدَاءِ حَقِّ مُحَمَّدِ وَآلِ مُحَمَّدِ وَ قَضَاءِ نَقْدَرَتِ

صلوات ۱۵۰ مرتبه

المسح
مکرر الطهرات الواسع

رَبْعُ دَوْمِ اَزْكَابِ مَسْكُوتَةِ الْاَدَبِ ناصري

۱۸

از علماء الملک

يَا أَيُّهَا اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ تَمَامَ حَيَاتِي وَبُلُوغَ الْعَمَلِ فِي قِيَامِهِ وَاسْتِكْمَالَ مَا
بُرِّضْتَ عَنِّي فِيهِ صَبْرًا وَابْتِمَاءً وَبَقِيَّةً وَاحْتِسَابًا وَمَقْبَلٌ مِمَّا ذَلِكَ بِالْأَضْعَافِ الْكَثِيرَةِ
وَالْأَجْرِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ الْجِدَّ وَالْإِجْتِهَادَ وَالْقُوَّةَ وَالنَّشَاطَ وَ
الْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ وَالرَّغْبَةَ وَالرَّقْبَةَ وَالْجَزَعَ وَالْخُشُوعَ وَالرِّقَّةَ وَصِدْقَ
اللِّسَانِ وَالْوَجَلَ مِنْكَ وَالرَّجَاءَ لَكَ وَالتَّوَكُّلَ عَلَيْكَ وَالثِّقَةَ بِكَ وَالْوَرَعَ
عَنْ خَوَارِيكَ بِصَالِحِ الْقَوْلِ وَمَقْبُولِ السَّعْيِ وَمَرْفُوعِ الْعَمَلِ وَسُجَّابِ الدُّعَاءِ
وَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ يَعْزِضُ وَلَا مَرَضٍ وَلَا غَمٍّ يَرْحِمُكَ بِأَرْحَمِ
الرَّاحِمِينَ

در زاد المعاد این دعا شرافت پیدا باز که تفاوت و اختلافی مذکور است و این کلمات نیز در دیوانه

این حدیث با ضافه سطور می باشد
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْفِمْ لِي فِيهِ أَفْضَلَ مَا نَقِصْتُهُ لِعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَأَعْطِنِي فِيهِ أَفْضَلَ مَا
نُحِبُّ أَوْلِيَانَاكَ الْمُقَرَّبِينَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالْخَيْرِ وَالْإِجَابَةِ وَالْعَفْوِ
الْمَغْفِرَةِ الدَّائِمَةِ وَالْعَافِيَةِ وَالْمُعَافَاةَ وَالْعِنَقَ مِنَ النَّارِ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَخَيْرَ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ دُعَائِي فِيهِ إِلَيْكَ وَاصِلًا
وَرَحْمَتَكَ وَخَيْرَكَ إِلَيَّ فِيهِ نَازِلًا وَعَمَلِي فِيهِ مَقْبُولًا وَسَعْيِي فِيهِ مَشْكُورًا
وَذَنْبِي فِيهِ مَغْفُورًا حَتَّى يَكُونَ نَصِيبِي فِيهِ الْأَكْبَرَ وَحِطِّي فِيهِ الْأَوْفَرَ اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَقِّعْنِي فِيهِ لِلْبَلَاءِ الْقَدْرِ عَلَى أَفْضَلِ حَالٍ تُحِبُّ
أَنْ يَكُونَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْ أَوْلِيَانَاكَ وَأَرْضَاهَا لَكَ ثُمَّ اجْعَلْهَا لِي خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرِ
وَارْزُقْنِي فِيهَا أَفْضَلَ مَا رَزَقْتَ أَحَدًا مِنْ بَلْعَتِهِ إِيَّاهَا وَأكْرَمَتِهِ بِهَا وَاجْعَلْنِي
فِيهَا مِنْ عُمَّتَائِكَ مِنْ جَهَنَّمَ وَطَلْقَائِكَ مِنَ النَّارِ وَسَعْدَاءِ خَلْقِكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَرِضْوَانِكَ
بِأَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا
الْجِدَّ وَالْإِجْتِهَادَ وَالْقُوَّةَ وَالنَّشَاطَ وَمَا يُحِبُّ وَتَرْضَى اللَّهُمَّ رَبِّ الْفَجْرِ وَرَبِّ الْعِشِيِّ
السَّاعِ وَالْوَيْلِ وَرَبِّ شَهْرِ رَمَضَانَ وَمَا أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَرَبِّ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ
وَإِسْرَافِيلَ وَجَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَرَبِّ مُوسَى وَعِيسَى وَجَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَرَبِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ
النَّبِيِّينَ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَاسْتَئْذِنْ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ وَبِحَقِّكَ
الْعَظِيمِ عَلَيْهِمْ لِمَا صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَنَظَرْتَ إِلَى نَظَرٍ

در معنی الای

وَحَبِيْمَةٌ تَرْضَى بِهَا عَنِّي رِضَى لَا سَخَطَ بَعْدَهُ عَلَى أَبَدًا وَأَعْطَيْتَنِي جَمِيعَ سُؤْلِي وَ
رَغْبَتِي وَأُمْنِيَّتِي وَإِرَادَتِي وَصَرَفْتَ عَنِّي مَا اكْرَهُ وَأَحْذَرُو أَخَافُ عَلَى نَفْسِي
وَمَا لَا أَخَافُ وَعَنْ أَهْلِي وَمَالِي وَإِخْوَانِي وَأَخَوَاتِي وَذُرِّيَّتِي اللَّهُمَّ إِلَهَكَ
فَرَدْنَا مِنْ ذُنُوبِنَا فَأَوْفَا تَائِبِينَ وَتُبْ عَلَيْنَا مِثْلَ غَفْرِكَ وَأَغْفِرْ لَنَا مِثْلَ عَوْدِكَ وَ
أَعِدْ نَامُتَجِرِينَ وَاجِرْنَا مِثْلَ سَلَامِكَ وَلَا تَحْذِلْنَا زَاهِبِينَ وَأَمِنَّا رَاغِبِينَ
وَشَفَعْنَا سَائِلِينَ وَأَعْطَيْنَاكَ سَمِيعَ الدُّعَاءِ قَرِيبُ حُجُبٍ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا
عَبْدُكَ وَأَحَقُّ مِنْ سَائِلِ الْعَبْدِ رَبَّهُ وَلَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادَ مِثْلَكَ كَرَمًا وَجُودًا بِأَمَوْضِعِ
شَكْوَى السَّائِلِينَ وَبِأَمْنِهِ جِلْجِلَةُ الرَّاعِبِينَ وَبِإِعْثَابِكَ الْمِتْعَةِ وَبِأَمْنِهِ
مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَبِأَمْنِهِ الْهَارِبِينَ وَبِأَصْرِيحِ الْمِتَصَرِّحِينَ وَبِأَوْتَرِ
الْمِتَضَعِّينَ وَبِإِكْشَافِ كَرِيهِ الْمَكْرُوبِينَ وَبِإِفْرَاجِ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ
وَإِكْشَافِ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَعَمَلِي وَإِسَاءَتِي وَظُلْمِي وَ
جُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ فَإِنَّهُ لَا
يَمْلِكُهَا غَيْرُكَ وَاعْفُ عَنِّي وَاغْفِرْ لِي كُلَّ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي وَأَعْصَمْنِي
فِيمَا بَقِيَ مِنْ عَمَلِي وَاسْرَعْ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَتِي وَوَلَدِي وَقَرَابَتِي وَأَهْلِي
حُرَانَتِي وَمَنْ كَانَ مِنِّي بِسَبِيلِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَإِنَّ
ذَلِكَ كُلَّهُ بِيَدِكَ وَأَنْتَ وَاسِعُ الْغَفْرِ فَلَا تُخَيِّبْنِي بِأَسْئِدِي وَلَا تُرَدِّدْ
دُعَائِي وَلَا تُرَدِّدْ بَدِي إِلَى نَحْرِي حَتَّى تَفْعَلَ ذَلِكَ لِي وَتَقْبِلَ لِي جَمِيعَ
مَا سَأَلْتُكَ وَتَزِيدَنِي مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَتَحْنُ إِلَيْكَ
وَاعْبُودَنَّ اللَّهُمَّ لَكَ الْأَسْمَاءَ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالَ الْعُلْيَا وَالْكَرَامَاتِ
الْأَلَا أَسْأَلُكَ بِإِيْمَتِكَ يَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنَّ
كُنْتُ قَضَيْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَنْزِيلَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا أَنْ تَصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ أَمْرِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السَّعَادَةِ وَ
رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَكِسَابِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ
تَهَبَ لِي بِقَيْنًا تَبَاشْرُ بِهِ قَلْبِي وَأَيْمَانًا لَا تَبْشُرُهُ شَكٌّ وَرِضًا مِنَّا
قِيَمَتِي وَأَتَقِي فِي الدُّنْيَا حِسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِيَمِي
عَذَابِ النَّارِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ قَضَيْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَنْزِيلَ الْمَلَائِكَةِ

وَالرَّوْحُ فِيهَا فَاخْرَجْنِي إِلَى ذَلِكَ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَطَاعَتَكَ
وَحَسَنَ عِبَادَتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ يَا أَحَدُ بَاصِدٍ يَا وَبَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اغْضِبِ الْيَوْمَ لِلْحَمْدِ
وَلَا تَبْرَأْ عِزَّتِهِ وَأَمْلَأْ أَعْدَاءَهُمْ بَدَاً وَاحْصِمِ عَدَدًا وَلَا تَدْعَ عَلَى ظَهْرِ
الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا يَا حَسَنَ الصَّبِّ بِاخْلَيفَةِ النَّبِيِّينَ
أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ الْبَدِيُّ الْبَدِيعُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَالْدَائِمُ
غَيْرُ الْغَائِلِ وَالْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَنْتَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنِ أَنْتَ خَلِيفَتُهُ
مُحَمَّدٌ وَنَاصِرُ مُحَمَّدٍ وَمُفَضِّلُ مُحَمَّدٍ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَرِّحَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ
خَلِيفَتَهُ مُحَمَّدٍ وَالْقَائِمَ بِالْقِيَامِ مِنْ أَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ
عَلَيْهِمْ سَلَامٌ يَا إِلَهَ الْإِلَهِاتِ يَا إِلَهَ الْإِلَهِاتِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ بَنِي
مَعْمُورٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِي إِلَى غُفْرَانِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَكَذَلِكَ نَسَبْتَ نَفْسِكَ بِأَسْبَدِي بِاللَّطِيفِ بَلَى
إِنَّكَ لَطِيفٌ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالْطُّفْلُ لِي إِنَّكَ لَطِيفٌ لِي
قَسَاءُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْحَيَّ وَالْعُشْمَ فِي
عَامِنَا هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ وَتَطَوَّلْ عَلَيَّ بِجَمِيعِ حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
بِسْمِ اللَّهِ فَجَعَلَ بَكْوِي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ حَبِيبٌ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ
أَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ رَبِّ
إِنِّي عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفُ عَنِّي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْحَكِيمُ الْعَظِيمُ الْعَلِيمُ الْكَرِيمُ
الْغَفَّارُ لِلذَّنْبِ الْعَظِيمِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا
بَعْدَ أَنْزِلَ الْخَطَايَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْ تَجْعَلَ فِيهَا تَقْضَى وَتَقْدِرُ مِنَ الْأَمْرِ الْعَظِيمِ الْمُحْتَمُومِ فِي بَلَدِ الْقَدَرِ مِنَ
الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يَبْرَأُ وَلَا يُبَدَّلُ أَنْ نَكْتَبِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمُبَرُورِ
حُجَّتَهُمُ الْمَكُورِ سَعْيَهُمُ الْمَغْفُورِ دُؤُوبَهُمُ الْمَكْفَرِ عَنْهُمْ سَبَابَهُمْ
وَأَنْ تَجْعَلَ فِيهَا تَقْضَى وَتَقْدِرُ أَنْ تُطِيلَ عَمْرِي وَتُوَسِّعَ رِزْقِي وَتُوَثِّرَ عَمَلِي
أَمَانَتِي وَدِينِي آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فَرْجًا وَخَرَجًا وَارْزُقْنِي

قال في المنز
ان لا يسجد الا بال
وذلك تنعق عليه للشرح وقع
كن احدى تقفرت استجاب
بالاستخدام المجد وخرج
الجمادى ثمانية من كتاب الامام
انه صلى الله عليه وآله قال
لا يموت من اراد ان
ربيع من الجنة قال
بج

احوال حضرت سیدنا جدین علیهم السلام

۱۸۹

مِنْ جَنَّتِ احْتَبِيبُ وَمِنْ جَنَّتِ لَا احْتَبِيبُ وَاجْرُسْنِي مِنْ جَنَّتِ احْتَبِيبُ وَمِنْ جَنَّتِ مَوْجِبُ غَمِّ

لَا احْتَبِيبُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ

مُحَمَّدٍ وَسَلَّمَ قَبْلَهُمَا

كَبْرًا كَثِيرًا

و خلاصه ترجمه این دعای مبارک چنین است عرض میکند ای خدایا این شهر رمضان و ماه روزه و دشمن و بقاء و اطاعت بپای بودن و بکاره بخدای بازگشتن است و ماهی است که خدای ابواب رحمت و مغفرت بر میگشاید و کنایه از آنست که در آتش رستگار و بهشت جاوید برخوردار میفرماید و این همان شجرات که ببلید القدر ممتاز است پس در وقت ایستادن بر محمد و آل محمد و مرا بر صیام و قیام ایامه یاری فرماید و مرا از آلائش معاصی آسایش و سبلاست از خطرات ضلالت و غوات آراشده و بر طاعت تو و رسول خودت و اولیای خودت موفق بدار تا بحیره عبادت تو کار کنم بهیچ امری بیرون از عبادت و چار نماغم و بدعا و تلاوت قرآن بگذرانم و بعافیت و برکت عظیم شاد خوار گردم و خلوص توبت و صحت بدن و وسعت روزی و کفایت مهلت و استجابت و دعوات و دریافت آمل کار شوم ای خدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و در ایامه مرا بر جنت پیکلی و کسالت و فرومانگی دستی و مسامت و غفلت و غرور و غلبه و رنجور بیا و اندان و آخر آن و اعراض و امراض و خطایا و کسایان بسیار و آفات سوء و فحشاء و انکار و بلا در پنج و عشار از من دور دار که تو شنونده و عالمی ای خدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و در ایامه مرا از گزند شیطان برجم و همز و لزم و نفق و تفرج و وسوسه و کامل نمودن او و بطش و کید و کمر و جابل و فیب و خذیعت و خواهشهای او و بغرور و فتنه افکندن و از دام فیب و گزند شکر و اتباع و اولیا و انبازان و جمله مکیدتهای او به پناه خود در آور ای خدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و در ایامه مرزوق گردان ما را بصیام و قیام و در یافتن آرزو و عبادات و استکمال آنچه موجب خوشنودی و رضای تو است و بر آنکه خلوص نیت و صفات عقیدت صوری بده و بایمان و یقین برخوردار و با جود و بزرگواری و پاداش بزرگ کارهای فرماید ای خدای درود فرست بر محمد و آل محمد و مرزوق گردان ما را با قیامت حج و عمره و جده و اجتهاد و در دین و عبادت و بقوت و نشاط و توبت و انابت و توسل و قرب و خیرات مقبوله و ربهت و رحمت و ضراحت و خشوع و رقت و نیت صادقه و صدق لسان و ترس از حضرت شان و اسید داری با تو و توکل و وثوق بر تو و پارسائی از محرمات تو با قول صالح و سعی مقبول و عمل مرفوع و دعای مستجاب و حایل مغربها در میان من و آنچه خواستار شده ام مرضی و حادثه بهم و غم و بیماری و غفلت و فراموشی و نسیان را ای خدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و آنچه به بندگان صالح و اولیای مقرب خود را از رحمت و مغفرت و تخفین و عطا و عفو و اجابت و آمرزش همگی و عافیت و گذشت آزار دای از آتش و فیروزی بخت و فیروزی و آخرت نصیب فرموده مرا بهره یاب فرماید ای خدای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و دعوات مرا به پیشگاه رحمت

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۹

از علماء الکلمه

واجابت خود و اصل و رحمت و خیر خود را بر من نازل و اعمال مرا در این ماه مبارک مقبول و سعی مرا مشكور
و گناه مرا مغفور و به نصیب اکبر و حظ و بهره در ساز ایخندای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و مرا در این ماه
با دراک لیلۃ القدر و بهترین حالتی که تو دوست داری که اولیای تو بر آسمان باشند نایل فرمای و ثواب اجر
شب را از هزار ماه برای من بهتر گردان و بر برترین کرامت و آراوی از جنم و رهیدگی از آتش مرزوق
و در زمره سعداء آفریدگان خود شاد کام فرمای ایخندای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و مرا در این ماه
بکوشش در عبادات و قوت و نشاط و آنچه ترا محبوب و مرضی است مرزوق بهارای پروردگار روز و شب
ده گانه ای پروردگار رحمت و طاق و پروردگار شهر رمضان و آنچه از دست آن که فرو فرستادی در این
و پروردگار جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و جله فرشتگان مقرب و پروردگار ابراهیم و اسمعیل و اسحق
و یعقوب و پروردگار موسی و عیسی و تمام پیغمبران و فرستادگان و پروردگار محمد خاتم پیغمبران
صلواتک علیه و علیهم اجمعین و سلمت منیام ترا بحق ایشان بر تو و بحق عظیم تو بر ایشان که بر محمد و آل محمد
و ایشان درود بفرستی و با من بنظر رحمت و چشم رضا و خوشنودی که از آن پس بیوقت سخط و غضبی در آن
نباشد نظر فرمائی و تمامت آرزو با و آمال و انانیرا و آنچه خواستام با من عطا فرمائی و از آنچه کرده دارم در
نفس خویش بنیاک هستم و از آنچه نیز تمسم یعنی خود عالم بآن منقسم و از زیاننش داناینباشم مرا و اهل و عیال
و مال و برادران و خواهران و فرزندان و ذریت مرا باز داری ایخندای همانا از گناهان و ذنوب خود
محضرت تو گریزان هستم پس مرا سجات تو بت و قبول تو بت و استغفار و آمرزشش پناه و جای ده
و مرا مخدول مفرمای و ایمن بگردان که تویی زودا اجابت کننده و دعوات را شنونده خدا یا تویی
پروردگار من و منم بنده تو و بنده راهی شایسته است که از حضرت پروردگار خود خواستار شود
که گریم و جواد است ای موضع شکوای خواهند گان و ای پایان حاجت رعبت کنندگان و ای فریادرس
فریاد خوانان و ای مجیب دعوت سحارگان و ای سپاه ترسندگان و ای فریادرس خردشدگان
و ای پروردگار ناتوانان و ای دفع کننده اندوه بزرگ ای خداوند بخشاینده ای مهربان آمرزنده
رحمت فرست بر محمد و آل محمد و بیا مرزگناهان و معایب و مسائلی و ظلم و جرم و اسراف مرا بر نفس من
و رحمت فضل خودت را بمن روزی منم مای چه غیر از تو مالک فضل و رحمت و دارنده فروغی و هدایت
مینت و در گذار من از جمله گناهان بر گذشته من و نگاه مرا در بقیة عمر من و پوشش بر من و پدر و مادر و فرزندان
و خویشاوندان و اهل و عیال و هر کس را با من راهی و حتی است از مومنین و مومنات در دنیا و آخرت
چرا این جمله همه در دست قدرت و عنایت تو است و تویی واسع المغفره پس بی بهره دار مرا و باز گردان
دعای مرا و آنچه در حضرت تو سلمت کرده ام با جابت مقرون منم مای ایخندای مخصوص تست نامهای
یکنوا و صفات بلند و بزرگی و نعمتهای از جمله خواستار میثوم بنام کرامی تو بسم الله الرحمن الرحیم اگر تو حکم

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۹۳

فرموده در این شب که روح و ملائکه نازل کردند که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و در این شب نام مرا در زمره موهوب عالم
سعداء و روح مرا باشد و احسان مرا در دفر نیکیوان و اساءت مرا بآمرزش بگردانی و مرا بقینی که قلب
من بآن سبب باشد و ایامیکه بالایش سنگ و ریب مشوب نماید و خوشنودی آنچه تو از بهر من خواسته و حسن
دنیا و آخرت و آسایش از آتش نایل بداری و اگر در این شب نزول ملائکه و روح را مقرر نموده بودی پس بر
ننده بدار تا باین فیض نایل گردم و مرا بکر و شکر و طاعت و حسن عبادت خود در این شب مرزوق فرما
و بافضل صلوات خود بر محمد و آل محمد درود فرست ای بهترین رحم کنندگان و اعدای محمد و
آل محمد را از روی زمین برافکن و آتش غضب خود فرهایش ده و بهیچوقت ایشان را بمغفرت
و آمرزش و آرامش مده ای خلیفه پیغمبران توئی بهترین رحم کنندگان و توئی پدیدآورنده آفریدگان
پیش از آنکه هیچ چیز پدید باشد ای بدلیکه هیچ چیزش مانند منیت و دائمی که از هیچ چیزش غفلت
نباشد و زنده که هرگز دستخوش مرگ نشود همانا تو بهر روزی در کار و شانی باشی تو خلیفه محمد و ناصر
محمد و فرونی محبت سینه محمدی از تو خواستار میوم که وصی محمد و خلیفه محمد و قائم بعد و قسط را از او صبا
محمد صلواتک علیهم اجمعین یاری فرمائی اسخدا ای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و مرا در دنیا و آخرت
با ایشان محذور دار و پایان امر مرا بآمرزش خویش مقرون گردان چه خود را لطیف خواندی و لطیفی
پس چنانکه شاید بر من مطلق کار کن اسخدا ای درود فرست بر محمد و آل محمد و روزی نما مرا با قامت حج
و عمره در این سال و دیگر سالیان و به قضای تمامت حاجات من در دنیا و آخرت بر من احسان فرمای
و بطول عمر و وسعت رزق و ادا ای امانت و دین من و حفظ و حراست از هر چه بایست نایل کن و بسعی کور
و ذنب مغفور و حج مبرور و سلامتی از خطیئات و سیئات موفق و برخوردار بداری پروردگار جمیع عالمها
و عالمیان و صلی الله علی محمد و آله و سلم چون دعوات ما ثوره از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
بیرون از آنچه در صحیفه کامله مبارکه سجادهیه مرقوم است علی نبج الاستطاعه و الا مکان در این کتاب
مستطاب مذکور میشود تا جهت جامعیت را جامع باشد لهذا دعای مبارک، مشهور معروف بدعا
ابو حمزه ثمالی علیه السلام که ابو حمزه از آنحضرت روایت کرده است مناسب مقام در اینجا مذکور می شود
در کتب ادعیه انیشخ طوسی رحمه الله علیه و دیگران از ابو حمزه ثمالی ما ثور است که حضرت

امام زین العابدین سلام الله علیه در لیالی متبرکه که شد

رمضان المبارک اکثر شب را نماز میکرد ایند

و سحرگاهان ایند عای

جلیل را قرائت

میفرمود

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۱۹۲

از علماء کلمات
در دعا و استغاثه

اَللّٰهُمَّ لَا تُؤَدِّبْنِيْ بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تُكْرِمْ فِيْ جَهَنَّمَ مِنْ اَبْنِى الْخَبَرُ بَارِبٍ وَلَا يُوْجَدُ اِلَّا مِنْ عِنْدِكَ
وَمِنْ اَبْنِى النِّجَاهُ وَلَا تُطَاعِ اِلَّا اِيَّاكَ الَّذِىْ اَحْسَنَ اسْتِغْنٰى عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ وَلَا اِلٰهَ
اَسَاءَ وَاجْتَرَّ عَلَيْكَ وَلَمْ يَرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قَدْرَتِكَ بَارِبٍ بَارِبٍ اِنْجَدَ بِكَوْبِدِ نَافْسٍ قَطَعَ
شُودِيكَ عَرَفَتِكَ وَاَنْتَ دَلَّلْتَنِيْ عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِيْ اِلَيْكَ وَلَوْ لَا اَنْتَ لَمْ اَدْرِ مَا اَنْتَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِىْ اَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِيْ وَاِنْ كُنْتُ يَطِيْشًا جِنِّ يَدْعُوْنِيْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ اَسْأَلُهُ فَيُعْطِيْنِيْ
وَاِنْ كُنْتُ يَجِيْدًا جِنِّ يَسْتَفْرِضُنِيْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ اُنَادِيْهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِيْ وَاخْلُوْبِيْ
حَتّٰى شِئْتُ لِيَسْمِعَنِيْ بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِيْ لِيْ حَاجَتِيْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ اَدْعُوْهُ وَلَا اَدْعُوْ غَيْرَهُ وَلَوْ
دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِيْ دُعَاؤِيْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ اَرْجُوْهُ وَلَا اَرْجُوْ غَيْرَهُ وَلَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ
لَا خَلْفَ دَعَاؤِيْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ وَكَّلَنِيْ اِلَيْهِ فَاَكْرَمَنِيْ وَلَمْ يَكِلْنِيْ اِلَى النَّاسِ فَيُهِنُوْنِيْ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ يَجْعَلُنِيْ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنْهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ يَحْلُمُ عَنِّيْ حَتّٰى كَانِيْ لَا ذَنْبَ لِيْ
فَرَبِّ اَحْمَدُ شَيْءً عِنْدِيْ وَاقْتَرِبْتُ بِحَدِيْ اَللّٰهُمَّ اِنِّ اَجِدُ سُبُلَ الْمَطَالِبِ اِلَيْكَ مُسْرَعَةً
وَمَنَاقِلَ الرِّجَالِ اِلَيْكَ مُتْرَعَةً وَالْاِسْتِغَاثَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ اَمْلَكَ مُبَاحَةً وَاَبْوَابَ الدُّعَا اِلَيْكَ
لِلصَّارِخِيْنَ مَفْتُوحَةً وَاَعْلَمُ اَنَّكَ لِلرَّاجِيْنَ مَوْضِعُ اِجَابَةٍ وَلِلْمُتَوَقِّفِيْنَ مَوْضِعُ اِغَاثَةٍ
وَاَنْفِيْ اَللّٰهِيْ اِلَى جُودِكَ وَالرِّضَا بِقَضَائِكَ عِوَضًا عَنْ مَنَعِ الْبَاطِلِ اِجْلَاسٍ وَمَسَدُّ وَجْهِ عَمَّا
فِيْ اَيْدِي الْمُسْتَأْثِرِيْنَ وَاَنَّ الرَّاحِلَ اِلَيْكَ قَرِيْبُ الْمَسَافَةِ وَاَنَّكَ لَا تَحْجُبُ عَنْ خَلْقِكَ
اِلَّا اَنْ تَحْجِبَهُمُ الْاُمَالُ دُونَكَ وَقَدْ قَصَدْتُ اِلَيْكَ بِطَلْبِيْ وَتَوَجَّهْتُ اِلَيْكَ بِحَاجَتِيْ
وَجَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِيْ وَيَدْعَاؤَكَ تَوْسُّلِيْ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِّاسْتِمَاعِكَ مِنِّيْ وَلَا
اسْتِجَابَ لِعَفْوِكَ عَنِّيْ بَلْ لِيَقْبَلْ بِكَرَمِكَ وَسُكُوْنِيْ اِلَى صِدْقٍ وَعَدِكَ وَلِجَآئِيْ اِلَى الْاَيْمَانِ
بِتَوْجِيْدِكَ وَبِقَبْضِيْ بِعَرَفَتِكَ مِنِّيْ اَنْ لَّا رَبَّ لِيْ غَيْرُكَ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ
اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْقَائِلُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَعَدُكَ صِدْقٌ وَاَسْأَلُ اللهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنْ اللهَ كَانَ
بِكُمْ وَحِيْمًا وَلَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ بِاَسْبَدِيْ اَنْ تَأْمُرَ بِالسُّوَالِ وَتَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ وَاَتَكَلِّمُكَ
بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى اَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَالْعَامَّةُ عَلَيْهِمْ يَحْتَجُّ رَافِقَكَ اَللّٰهُمَّ رَبِّتَنِيْ فِيْ رَحْمَتِكَ
اِحْسَانِكَ صَغِيرًا وَنَوَّهْتَ بَاسْمِيْ كَبِيرًا فَمَا مِنْ رَبٍّ اِنِّيْ فِيْ الدُّنْيَا بِاِحْسَانِهِ وَفَضْلِهِ وَنِعْمِهِ
وَاَشَارَتِيْ فِيْ الْاٰخِرَةِ اِلَى عَفْوِهِ وَكَرَمِهِ مَعْرِفَةً بِاُمُوْلَامِيْ دَلَّتْنِيْ عَلَيْكَ وَحَبِيْ لَكَ شَفِيعِيْ
اِلَيْكَ وَاَنَا وَاَنْتَ مِنْ دَلِيْلِيْ بِدَلَالَتِكَ وَسَاكِنٌ مِنْ شَفِيعِيْ اِلَى شَفَاعَتِكَ اَدْعُوكَ بَا
سَبْدِيْ بِلِسَانٍ قَدْ اَخْرَسَهُ ذَنْبُهُ رَبِّ اُنَاجِيْكَ بِقَلْبٍ قَدْ اَوْبَقَهُ جُرْمُهُ اَدْعُوكَ بَارِبٍ
رَهِبًا رَاجِيًّا رَاجِيًّا خَائِفًا اِذَا رَأَيْتَ مُوْلَامِيْ ذُنُوْبِيْ فَرَعَتْ وَاِذَا رَأَيْتَ كَرَمَكَ طَمَعْتُ فَاِذَا

عَفَوْتَ فَخَيْرٌ بِحَسْبِمْ وَأَنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ حُجَّتِي بِاللَّهِ فِي جُرْئَتِي عَلَى مَسْئَلَتِكَ مَعَ ابْتِهَانِي
مَا تَكُنْ جُودُكَ وَكَرَمُكَ وَعُدَّتِي فِي سِدَّتِي مَعَ قَلْبِي حَيَاتِي مِنْكَ رَاغِبٌ وَرَحِمَتُكَ وَ
قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُجِيبَ بَيْنَ ذَنْبِي وَذَنْبِ مُنْتَبِي فَخَوَّفِي رَجَائِي وَاسْمَعْ دُعَائِي بِأَخْبَرِ مَنْ
دَعَاهُ دَاعٍ وَأَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ عَظُمَ بِاسْتِدْهِي كُوسَاءَ عَمَلِي فَأَعْطِنِي مِنْ عَفْوِكَ
بِمِقْدَارِ أَمَلِي وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِإِسْوَاءِ عَمَلِي فَإِنَّ كَرَمَكَ أَمَى رَبِّ يَحْلُ عَنْ مَجَازَةِ الْمُذْنِبِينَ
وَحِلْمَكَ بِكَرْعٍ عَنْ مَكَافَاتِ الْمُعْصِرِينَ وَأَنَا بِاسْتِدْهِي غَائِدُ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ الْبَلَاءُ
مُتَجَرِّمٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّغِيحِ عَنْ أَحْسَنِ بَلَاءٍ وَمَا أَنَا بِأَرْبٍ وَمَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ
وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ أَيْ رَبِّ جَلَلَنِي بِسِرِّكَ وَأَعْفُ عَنْ تَوْبَتِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ فَلَوْ ظَلَمَ
الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُه وَلَوْ خِفْتُ تَجْهِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنَبْتُهُ لِأَنَّكَ أَهْوَنُ
النَّظَرِ بِنِ الْإِخْلَافِ وَخَفِ الْمُطْلَعِينَ عَلَى بَلَاءِكَ بِأَرْبِ خَيْرِ الشَّاهِدِينَ وَأَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ
وَأَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ سَتَارِ الْعُيُوبِ غَفَارِ الذُّنُوبِ أَتَتْكَ الذُّنُوبُ بِكَرَمِكَ وَتَوَخَّرَ الْعُقُوبَةُ بِحِلْمِكَ
فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَعَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وَبِحِلْمَتِي وَبِجُرْئَتِي عَلَى
مَعْصِيَتِكَ حِلْمَكَ عَنِّي وَبِدُعْوَتِي إِلَى قِلَّةِ الْخِيَارِ سُرَّاءَ عَلَيَّ وَبِسُرْعَتِي إِلَى التَّوْبِ عَلَى
خَارِمِكَ مَعْرِفَتِي بِعَفْوِكَ وَبِحِلْمِكَ بِكَرَمِهِمْ بِأَحْيَاقِ يَوْمٍ بِإِغْفَارِ الذُّنُوبِ بِأَنْ
قَابِلِ التَّوْبِ بِأَعْظَمِ الْمَنِّ بِأَقْدِيمِ الْإِحْسَانِ ابْنَ سِرِّكَ الْجَبَلِ ابْنَ عَفْوِكَ الْجَبَلِ ابْنَ مَرْحَمَتِكَ
الْقَبْرِ ابْنَ غِيَاثِكَ السَّيْرِ ابْنَ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ ابْنَ عَطَايَاكَ الْفَاضِلَةِ ابْنَ مَوَاهِبِكَ الْهَنِيئَةِ ابْنَ صُنَائِعِكَ
السَّنَةِ ابْنَ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ ابْنَ مَنِّكَ الْجَبِيمِ ابْنَ إِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ ابْنَ كَرَمِكَ الْكَرِيمِ بِهِ وَتَحْمَدُ وَالِ
مُحَمَّدٍ فَاسْتَنْقِذْنِي وَبِرَحْمَتِكَ تَخْلُصْنِي بِأَحْسَنِ بِأَجْمَلِ بِأَمْنٍ بِأَمْفُضٍ لَسْتُ أَكُلُ
فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْخَيْرِ
بِدُعَايِ الْإِحْسَانِ نَعْمًا وَتَعَفُّوْعِنِ الذُّنُوبِ كَرَمًا فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ أَجْمَلُ مَا نَشْكُرُ
أَمْ قَبِيحُ مَا تَسْتُرُ أَمْ عَظِيمُ مَا أَلْبَسْتَ وَأَوَّلَبْتَ أَمْ كَثِيرُ مَا مَنَنْتَ بِحَبْتٍ دَعَاغَتْ بِأَحْيَابٍ مِنْ
تَجَبُّ أَلْبِكَ وَبَاقِرَةٌ عَيْنٍ مِنْ لَذِيكَ وَانْقَطَعَ إِلَيْكَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَنَحْنُ الْمُسِيئُونَ فَمَا وَدَّ
بَارِئٌ بَيْنَ مَا عِنْدَنَا بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ وَأَمَى حَمَلُ بَارِئٍ لِإِسْعَاءِ جُودِكَ وَأَمَى زَمَانُ
أَطْوَرُ مِنْ أَنَا لِكَ وَمَا قَدَّرَ أَعْمَالِنَا فِي جَنِبِ نَعْمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْرِأَعْمَالِنَا لِقَابِلِ بِهَا
كَرَمَكَ بَلْ كَيْفَ يَصْبِقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسَعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ بِأَوْاسِعِ الْغَفْرِ بِأَبَاسِطِ الْبَدْرِ
بِالرَّحْمَةِ فَوَعِزَّكَ بِاسْتِدْهِي لَوَانْتَهَرْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَاقُكَ
لِمَا أَسْتَهِي إِلَى مِنَ الْعِرْقَةِ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا أَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ

رَبِّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى رَبِّكَ
رَبِّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى رَبِّكَ

١٩٣

از علماء الكاش

كَيْفَ تَشَاءُ وَتَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَلَا تُسَلِّ عَنْ فِعْلِكَ وَلَا تُنَازِعُ فِي مُلْكِكَ
وَلَا تُشَارِكُ فِي أَمْرِكَ وَلَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ وَلَا تُعْزِزُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ لَكَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ
تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا رَبِّ هَذَا مَقَامُ مَنْ لَا ذِيكَ وَاسْتَجَارَ بِكَرَمِكَ وَالْفَاحِشَانِكَ وَ
يَعْمَكَ وَأَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيقُ عَفْوُكَ وَلَا يَنْقُصُ فَضْلُكَ وَلَا يُغْلِي رَحْمَتَكَ وَقَدْ
تَوَقَّعْنَا مِنْكَ الصَّخْرَةَ الْقَدِيمَ وَالْفَضْلَ الْعَظِيمَ وَالرَّحْمَةَ الْوَاسِعَةَ أَفَرَأَيْتَ يَا رَبِّ تَخْلِفُ
لَهُنَا أَوْ تُخَيِّبُ مَا لَنَا كَلَّا يَا كَرِيمُ فَلَيْسَ هَذَا ظَنَّا بِكَ وَلَا هَذَا طَعْنًا بِكَ يَا رَبِّ إِنَّ
لَنَا مِنْكَ أَمَّا كَطَوِيلَ كَثِيرٍ إِنْ لَنَا مِنْكَ رَجَاءٌ عَظِيمًا عَصَيْنَاكَ وَنَحْنُ نُرْجُو أَنْ تَسْرِعَ عَلَيْنَا
وَدَعَوْنَاكَ وَنَحْنُ نُرْجُو أَنْ تَسْتَجِيبَ لَنَا فَحَقِّقْ رَجَائَنَا يَا مُؤَلَّانَا فَقَدْ عَلَيْنَا مَا فَتَوَجَّهَ بِنَاغِيَانَا
وَلَكِنْ عَلِمْنَا أَنَّكَ لَا تُضِرُّنَا عَنْكَ حَتَّى نَأْتِيَكَ عَلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَإِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَجِيبِينَ
لِرَحْمَتِكَ فَانْتَهِلْ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَعَلَى الْمَذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَأَمِنْ عَلَيْنَا يَا مَنْ أَنْتَ أَهْلُهُ
وَجَدَّ عَلَيْنَا فَإِنَّا نَحْتَاجُكَ إِلَى بَيْتِكَ يَا غَفَّارُ بِبُورِكَ اهْتَدَيْنَا وَبِفَضْلِكَ اسْتَعَيْنَا وَ
بِنِعْمَتِكَ أَصْبَحْنَا وَآمَسْنَا ذُنُوبُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِنْهَا وَتَوْبُ إِلَيْكَ تَحِبُّ إِلَيْنَا
بِالنِّعَمِ وَتُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ خَيْرُكَ إِلَيْنَا فَارْزُقْ وَتُرْنَا إِلَيْكَ صَاعِدًا وَلَمَّا نَزَلَ وَلَا يَزَالُ
مَلِكُ كَرَمِهِ يَأْتِيكَ عَنَّا فِي كُلِّ يَوْمٍ بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَهْوَطَنَا بِرَحْمَتِكَ وَ
تَفْضَلَ عَلَيْنَا يَا إِلَهَ مَنْجَانِكَ مَا خَلَقَكَ وَاعْظَمَكَ وَكَرَّمَكَ مُبْدِئًا وَمُعِيدًا تَقْدَسَتْ أَسْمَاؤُكَ
وَجَلَّ شَأْنُكَ وَكَرَّمَ صَنَائِعُكَ وَفَعَالُكَ وَأَنْتَ إِلَهِي أَوْسَعُ فَضْلًا وَاعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَابِلَنِي
بِفِعْلِي وَخَطِيئَتِي فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ سَبْدٌ سَبْدٌ اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ
وَاعْزِزْنَا مِنْ سَخَطِكَ وَأَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ وَارْزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكَ وَأَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَ
ارْزُقْنَا نَجَاحَ بَيْتِكَ وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَالْأُمَّةَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ إِنَّكَ فِيهِ رَجَائِي
وَأَرْزُقْنَا عَمَلًا بِطَاعَتِكَ وَتَوَقَّنَا عَلَى مِلَّتِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَارِبَيَّ صَغِيرٍ وَاجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَبِالسَّيِّئَاتِ
غُفْرَانًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ وَتَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ
بِالْخَيْرَاتِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحُبَّتِنَا وَمِيتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا ذَكْرَانَا وَأَنَا صَغِيرٌ وَكَبِيرٌ
حَرْنَا وَمَمْلُوكُنَا كَذِبَ الْعَادِلِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَصَلَوْا ضَلَالًا لَبِيعًا وَخَيْرًا خَيْرًا نَامِيًا اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَخَتَمِ الْبِحَبِيرِ وَأَكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَلَا تُلِطْ
عَلَيَّ مِنْ لَاحِظِي وَأَجْمَلِ عَلَيَّ مِنْكَ جَنَّةً وَاقِبَةً بَاقِيَةً وَلَا تُلِغْ بَيْنِي صَلَاحَ مَا أَنْصَبْتُ بِهِ
عَلَيَّ وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ رِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا اللَّهُمَّ احْرُسْنِي بِحِرَاسَتِكَ وَاحْفَظْنِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسى
عليه السلام
عليه السلام
عليه السلام

يَحْفَظُكَ وَأَكْلَانِي بِكَ لَا تَنِيكَ وَأَرْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا فِي كُلِّ عَامٍ وَزِدَارَ
قَبْرِ نَبِيِّكَ وَالْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تُخْلِنِي يَا رَبِّ مِنْ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ وَالْمَوَاقِفِ الْكُبْرَى
اللَّهُمَّ تَبَّ عَلَى حَقِّي لَا أَعْصِيكَ وَالْهَمْنِي الْخَبْرَ وَالْعَمَلِيَّةَ وَخَشْبَتَكَ يَا لَيْلِي وَالنَّهَارَ أَبَدًا
مَا أَبْقَيْتَنِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَجَهَّضْتُ وَتَعَبْتُ وَقَتُّ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ
وَأُجِبْتُكَ الْفُسْ عَلَى نَفْسٍ إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ وَسَلَّيْتُ مِنْ جَانِبِكَ إِذَا أَنَا جِئْتُكَ مَا لِي كُلَّمَا
قُلْتُ قَدْ صَلَّيْتُ سِرِّي فِي قُرْبٍ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي عَرَضَتْ لِي بَلْبَةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي
وَحَالَكَ بَيْنِي وَبَيْنَ خِدْمَتِكَ سَبَدِي لِعَمَلِكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَعَنْ خِدْمَتِكَ تَجَحَّيْتُ
أَوَّلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَحْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوَّلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَغَلَبْتَنِي
أَوَّلَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوَّلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِعَمَلِكَ فَحَرَمْتَنِي
أَوَّلَعَلَّكَ فَقَدَيْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَدَلْتَنِي أَوَّلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ مِنْ رَحْمَتِكَ
أَبْسَنْتَنِي أَوَّلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْمَجَالِسِ الْبَاطِلِينَ فَبَنَيْتَنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي أَوَّلَعَلَّكَ لَمْ تُخَيِّرْ
أَنْ تَقْعُدْ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوَّلَعَلَّكَ بِجُرْمِي وَجَبَرْتَنِي كَأَفْسَنْتَنِي أَوَّلَعَلَّكَ يَقُولُهُ حَبَابِي مِنْكَ
جَازَيْتَنِي فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُدْنِيِّينَ قَبْلِي لِأَنْ كَرَمَكَ أَيْ رَبِّ بِجِلْدٍ
عَنْ حُجَّازِهِ الْمُدْنِيِّينَ وَحَمَلَكَ بِكِبَرٍ عَنْ مَكَاتِبِ الْمُقْصِرِينَ وَأَنَا عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ
مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَخَرِّجٌ مَا وَعَدْتَنِي مِنَ الصَّفْحِ عَنْ أَحْسَنِ بَيْتِكَ طَنَّا إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلًا وَكَعْظَمُ
حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَابِلَنِي بِعَمَلِي أَوْ أَنْ تُسْزِلَنِي بِخَطِيئَتِي وَمَا أَنَا بِسَبَدِي وَمَا خَطَرِي
هَبْنِي بِفَضْلِكَ يَا سَبَدِي وَصَدَّرْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَجَلِّفْنِي بِسِرِّكَ وَاعْفُ عَنْ تَوْبِيخِي
بِكُرْمٍ وَجْهِكَ سَبَدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ وَأَنَا الضَّالُّ
الَّذِي هَدَيْتَهُ وَأَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ وَأَنَا الْخَائِفُ الَّذِي أَمْنْتَهُ وَأَنَا الْجَائِعُ الَّذِي
أَشْبَعْتَهُ وَالْعَطْشَانُ الَّذِي أَرْوَيْتَهُ وَالْعَارِي الَّذِي كَوْنْتَهُ وَالْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ
وَالضَّعِيفُ الَّذِي قَوَّيْتَهُ وَالذَّلِيلُ الَّذِي أَعَزَّزْتَهُ وَالسَّقِيمُ الَّذِي شَفَيْتَهُ وَالسَّائِلُ الَّذِي
أَعْطَيْتَهُ وَالْمُدْنِي الَّذِي سَتَرْتَهُ وَالخَائِطِي الَّذِي أَكَلْتَهُ وَأَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثَّرْتَهُ
وَالْمُسْتَضَعْفُ الَّذِي نَصَرْتَهُ وَأَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي أَوْتَيْتَهُ فَكَ الْحَمْدُ وَأَنَا يَا رَبِّ الَّذِي لَمْ
أَسْتَحِجْكَ فِي الْخَلَاءِ وَلَمْ أُرَاقِبْكَ فِي الْمَلَأِ أَنَا صَاحِبُ الدَّوَاهِي الْعُظْمَى أَنَا الَّذِي عَلَى
سَبَدِي إِجْمَرْتُ أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جِبَارَ السَّمَاءِ أَنَا الَّذِي أَعْطَيْتُ عَلَى مَعَاصِي الْجَلِيلِ الرَّشِي
أَنَا الَّذِي جِئْتُ بِهَا خَرَجًا إِلَيْهَا اسْعَى أَنَا الَّذِي أَمَهَلْتَنِي فَمَا رَعَوَيْتُ وَسَرَوَيْتُ عَلَى
فَمَا اسْتَحْبَبْتُ وَعَلِمْتُ الْمَعَاصِي فَغَدَبْتُ وَأَسْقَطْتَنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بَالَيْتُ فِحْلِكَ أَمَهَلْتَنِي

وَيَسِّرْكَ سَرَّتَنِي حَتَّى كَانَتْكَ أَغْفَلَتَنِي وَمِنْ عَقُوبَاتِ الْعَاجِ حَبَّتَنِي حَتَّى كَانَتْكَ اسْتَحْبَبْتَنِي
 إِلَهِي لَمْ أَغْضِكَ جَبِينَ عَصَبَتِكَ وَأَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاهِدٌ وَلَا بِإِمْرِكَ مُسْتَحْفٌ وَلَا بِعُقُوبَتِكَ مُسَرَّعٌ
 وَلَا لَوْعِيدِكَ مُتَهَاوٍ وَلَكِنْ خَطْبَتُهُ عَرَضَتْ وَسَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَعَلَيْهِ هَوَايَ وَأَعَانَتِي عَلَيْهَا
 شِقْوَتِي وَغَرَّتَنِي سِرُّكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ فَفَدَّ عَصَبَتِكَ وَخَالَفْتُكَ بِجَهْدِي فَلَا أُنْ مِنْ عَذَابِكَ
 مَنْ يَسْتَفِدُّنِي وَمِنْ أَيْدِي الْخُصَمَاءِ غَدًا مَنْ يُخَلِّصُنِي وَيَجْعَلُ مِنْ اتِّصَالِي أَنْتَ قَطَعْتَ
 حَبْلَكَ عَنِّي فَوَاسُوا نَاعِلًا عَلَى أَحْصَى كِتَابِكَ مِنْ عَمَلِي الَّذِي لَوْلَا مَا أَرْجُو مِنْ كَرَمِكَ وَسَعَةِ
 رَحْمَتِكَ وَنَهْبِكَ إِيَّايَ عَنِ الْقُنُوطِ لَفُطْتُ عِنْدَمَا اتَذَكَّرْتُهَا بِأَخْبَرِ مَنْ دَعَاهُ دَلِيلُ
 وَأَفْضَلُ مَنْ رَجَاهُ دَلِيلُ اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ أَتُوسَّلُ إِلَيْكَ وَبِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ
 عَلَيْكَ وَبِحُبِّي لِلنَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْقُرَشِيِّ الْأَشْجَعِيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ الْعَرَبِيِّ النَّهْأَمِيِّ
 صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْجُو الزُّفَّةَ لَدَيْكَ فَلَا تُوجِشْ اسْتِهْوَاسَ إِيْمَانِي وَلَا تَجْعَلْ ثَوَابِي ثَوَابَ مَنْ
 عَبْدَ هَوَاكَ فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالْإِسْلَامِ لِيَحْفَظُوا بِهِ دِمَائَهُمْ فَادْرَكُوا مِنَّا أَمَّا نَاثِرًا بِالسَّيْتَانِ
 وَقُلُوبِنَا لِلْعَفْوَعِنَا فَادْرِكْ مِنَّا أَمَلْنَا وَثَبَّتْ جَانَّتُكَ فِي حِدُودِنَا وَلَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ
 هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَوْعَزْنَاكَ لَوْ أَنَّ هَرَفْتَنِي مَا بَرَحْتُ مِنْ بَابِكَ
 وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّكِ لِي أَلْهَمْ قَلْبِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ وَسَعَةِ رَحْمَتِكَ إِلَى مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ
 إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ وَإِلَى مَنْ يَلْتَجِي الْخَلْقُ إِلَّا إِلَى خَالِقِهِ إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَتَنِي
 سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَدَلَلْتَ عَلَى فُضَائِحِي عُمُودَ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَنِي إِلَى النَّارِ وَحَلَلْتَ
 بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتَ رَجَائِي مِنْكَ وَمَا صَرَفْتَ وَجْهَ تَائِبِي لِلْعَفْوَعِنَا وَلَا
 خَرَجَ حَبْلِكَ عَنْ قَلْبِي أَنَا الْأَفْسَى أَبَادِيكَ عِنْدِي وَسَرَّكَ عَلَيَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا بِاسْتِجْلَالِي
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَخْرَجَ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمُصْطَفَى وَآلِهِ خَيْرَتِكَ
 مِنْ خَلْقِكَ وَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْقِلْنِي إِلَى دَرَجَةِ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ وَ
 اعْنِي بِالْإِكْلَاءِ عَلَى نَفْسِي فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالسُّؤْيَةِ الْأَمَالَ عُمُرِي وَقَدْ نَزَلَتْ مِنِّي الْأَسْبَابُ مِنْ
 خَيْرِي مَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي أَنْ تَقْلَتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِ أُمِّهِدُ لِرُقْدَتِي وَلَمْ أَفْرُسْهُ
 بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِصُحْبَتِي وَمَالِي لَا أَبْكِي وَلَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مُصِيرِي وَارَى نَفْسِي
 تُخَادِعُنِي وَأَبَايَ تُخَالِفُنِي وَقَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ لَبْسِي أَجْحَۃُ الْمَوْتِ فَمَا لِي لَا أَبْكِي أَبْكِي
 يُخْرِجُ نَفْسِي أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي أَبْكِي لِضِيقِ حَبْلِي أَبْكِي لِسُؤَالِ مُتَكَبِّرِي وَتُكَبِّرِي إِيَّايَ
 أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عَرَبًا نَازِلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي أَنْظِرْ مُرَّةً عَنْ يَمِينِي وَآخِرِي
 عَنْ شِمَالِي إِذَا خَلَا نَفْسِي فِي شَأْنٍ غَيْرِ شَأْنِي لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمٌ شَأْنُ يَغْنِيهِ

195

وَجُودُهُ مُسْتَفِزٌّ ضَاحِكُهُ مُسْتَبِيرٌ وَجُودُهُ مُسْتَدِيرٌ عَلَيْهَا غَبَسَتْ تَرْهَقُهَا تَرْهَقٌ وَدَلَّةٌ
سَبْدِي عَلَيْكَ مُعَوَّلٌ وَمُعْتَمِدٌ وَرَجَائِي وَتَوَكَّلِي وَرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي وَنُصَيْبِي رَحْمَتِكَ مِنْ
تَشَاءُ وَتَهْدِي بِكَرَامَتِكَ مَنْ تُحِبُّ فَكَانَ الْحَمْدُ مَا نَفَيْتَ مِنَ الشُّرْكِ قَلْبِي وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى بَسْطِ
لِسَانِي أَفِيلِيَانِي هَذَا الْكَلَامَ أَشْكُرُكَ أَمِنْ غَايَةِ جَهْدِي فِي عَمَلِي أَرْضِيكَ وَمَا قَدَّرَ لِسَانِي
فِي جَنْبِ شُكْرِكَ وَمَا قَدَّرَ عَلَيَّ فِي جَنْبِ نِعَمِكَ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّ جُودَكَ بَسَطَ أَمَلِي وَ
شُكْرَكَ قَبَّلَ عَمَلِي سَبْدِي إِلَيْكَ رَغْبَتِي وَمِنْكَ رَهْبَتِي وَالْبَكَاءُ تَأْمِيلِي وَقَدْ سَأَلْتَنِي
إِلَيْكَ أَمَلِي وَعَلَيْكَ بِأَوَّاجِدِي عَكَفْتُ هِمَّتِي وَفِيهِ عِنْدَكَ أَنْبَسْتُ رَغْبَتِي وَلَكَ خَالِصُ
رَجَائِي وَخَوْفِي وَبِكَ أَنْتَ حُجَّتِي وَالْبَكَاءُ الْقَبْلُ يَهْدِي وَيَجْعَلُ طَاعَتِكَ مَدَدَتْ رَهْبَتِي
بِأَمْوَالِي بِكَرَمِكَ غَاشَّ قَلْبِي وَبِمَنَاجَاكَ بَرَزْتُ أَلَمْ أَخُوفُ غَفَى فَبِأَمْوَالِي وَبِأَمْسِي سَأَلْتُ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفَرِّجْ بَيْنِي وَبَيْنَ ذَنْبِي الْمَانِعِ بِي مِنْ لُزُومِ طَاعَتِكَ فَإِنَّمَا أَسْأَلُكَ لِقَائِي
الرَّجَاءَ مِنْكَ وَخَوْفِي إِلَيْكَ وَعَظِيمَ الطَّمَعِ مِنْكَ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ عَلَى نَفْسِي مِنَ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
وَالْأَمْرُكَ وَحَدِّكَ لِأَشْرِيكَ لَكَ وَالْحَلْقُ كُلُّهُ عِيَالُكَ وَفِي قُبُضَتِكَ وَكُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَكَ تَبَادَرَكْتَ
يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ إِلَهِي إِرْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَتْ حُجَّتِي وَكُلَّ عَنِ جَوَائِدِ لِسَانِي وَطَافَتْ عِنْدَ سُؤلكَ
إِبَاهِي لِي فَبِأَعْظَمِ رَجَائِي وَلَا تُخَيِّبْنِي إِذَا اشْتَدَّتْ فَاغَبَتِي إِلَيْكَ وَلَا تَرُدَّنِي يَجْهَلِي وَلَا تَمْنَعْنِي
لِقَائِكَ صَبْرِي وَلَعَطْفِي لِفَقْرِي وَارْحَمْنِي لِضَعْفِي سَبْدِي عَلَيْكَ بِعَقْدِي وَمُعَوَّلِي وَ
رَجَائِي وَتَوَكَّلِي وَرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي وَفِيكَ أَطَارِحَلِي وَبِجُودِكَ أَقْصِدُ طَلِبَتِي وَ
بِكَرَمِكَ أُمِّي رَبِّ اسْتَفْجِ دُعَائِي وَلَدَيْكَ أَرْجُو جَبْرَ فَاغَبَتِي وَفِيكَ أَجْبِرُ عَيْلَتِي وَتَحْتَ ظِلِّ
عَفْوِكَ مَنَاجِي وَإِلَى جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصْرِي وَإِلَى مَعْرُوفِكَ أَدْهَرُ نَظْرِي فَلَا تُخْرِجْنِي مِنَ النَّارِ
وَأَنْتَ مُوَضِّعُ أَمَلِي وَلَا تُسَكِّنِي الْمَأْوِيَةَ فَإِنَّكَ تَرْعَيْنِي بِأَسْبَدِي لَا تُكَذِّبُ ظَنِّي بِإِحْسَانِكَ مَعْرُوفَكَ
فَإِنَّكَ تُقْبَلِي وَرَجَائِي وَلَا تُخْرِجْنِي تَوَائِكَ فَإِنَّكَ الْعَارِفُ بِفَقْرِي إِلَهِي إِنْ كَانَ قَدَّرَ دُنِيَ اجْبَلِي وَ
لَوْ تَقَرَّرَ بَنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتَ لِاعْتِرَافِ إِلَيْكَ بِي نَبِيَّ وَمَسَائِلَ عَلَيَّ إِلَهِي أَرْعَفْتُ مَنْ أَوَّلِي
مِنْكَ بِالْعَفْوِ وَإِنْ عَذَّبْتَ مَنْ أَعْدَلَ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ أَرْحَمِ اللَّهُمَّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرَبْتُ وَعِنْدَ
الْمَوْتِ كَرِهْتُ وَفِي الْفَقْرِ وَجَسَدَتِي وَفِي الْحَدِّ وَجَسَدَتِي وَإِذَا تَشَرَّتُ لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ دُلَّ مَوْفِي
وَاعْفُ لِي مَا خَفِيَ عَلَيَّ الْأَرْمِيْنَ مِنْ عَمَلِي وَأَدِمْ لِي يَا سَيِّدِي وَارْحَمْنِي صَبْرًا عَلَى الْفَرَارِ
تَقَبَّلْنِي أَبَدِي اجْبَتِي وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ مَمْدُودًا عَلَى الْمَغْسَلِ بِغُسْلِي صَالِحٍ جُيَّرْتِي وَتَحَنَّنْ عَلَيَّ
مَحْمُولًا قَدْ تَسَاوَلَ الْأَقْرَبَاءُ أَطْرَافَ جَنَازَتِي وَجَدَ عَلَيَّ مَقُولًا قَدْ نَزَلَتْ بِكَ وَجِيدًا فِي حَفْرِ جَنَّةٍ وَأَرَا
فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْحَدِيدَ غَرَبْتُ حَتَّى لَا يَسْتَأْنِسَ بِغَيْرِكَ بِأَسْبَدِي فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي

رَبِيعُ دَوْمِ از كِتَابِ مَسْلُوهٔ اَدَبِ ناصري

۱۴۸

از علماء الملائكة

هَلَكْتُ سَبْدِي فِيهِمْ اِسْتَعِثُّ اِنْ لَمْ تَعْلَمْ عَشْرِي وَاِلَى مَنْ اَفْرَجَ اِنْ فَغَدْتُ عَنْكَ فِي ضَجْعِي وَاِلَى مَنْ اَلْبَحَى اِنْ لَمْ تُنْقِ كُرْبِي سَبْدِي مَنْ لِي وَمَنْ يَرْحَمُنِي اِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَفَضْلٌ مِنْ اَوْمِلُ اِنْ عَدِمْتُ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاَتَنِي وَاِلَى مَنْ اَلْفَرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ اِذَا انْقَضَى اَجَلِي سَبْدِي لَا تَعْدِنِي وَاَنَا اَرْجُوكَ اَللّٰهُ حَقِّ رَجَائِي وَاَمِنْ خَوْفِي فَارْزُقْ كَثْرَةَ ذُنُوبِي لَا اَرْجُو اِلَّا عَفْوَكَ سَبْدِي اَنَا اَسْأَلُكَ مَا لَا اَسْتَحِقُّ وَاَنْتَ اَهْلُ التَّقْوَى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فَاعْفُ عَنِّي وَاَكْسِبْنِي مِنْ نَظَرِكَ ثَوْبًا يَعْطِي بِلَا اَلْمَذْئَبِ وَالتَّبَعَاتِ وَتَغْفِرُهَا لِي وَلَا اَطَالِبُ بِهَا اِنَّكَ ذُو مَنِّ قَدِيرٌ وَصَفْحٌ عَظِيمٌ وَتَجَاوِزٌ كَبِيرٌ اَللّٰهُ اَنْتَ الَّذِي تُغْفِرُ سَيِّئَكَ عَلَيَّ مَنْ لَا يَسْأَلُكَ وَعَلَى الْجَاهِلِينَ بِرُؤُوسِهِمْ فَكَيْفَ سَبْدِي مَنْ سَأَلَكَ وَابْتَعَنَ اَنْ يَخْلُقَ لَكَ وَالْاَمْرُ اِلَيْكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اَللّٰهُ وَسَبْدِي عَبْدُكَ يَبَايِكَ اَقَامَتُهُ الْخِصَاصَةُ بَيْنَ يَدَيْكَ بِقَرَعِ بَابِ احْسَانِكَ يَدْعَايِهِ وَبِشَعْطِ جَمِيلِ نَظَرِكَ يَمَكُونُ رَجَائِهِ فَلَا تَعْرِضْ بَوَجهِكَ الْكَرْبُ عَنِّي وَاَقْبَلْ مِنِّي مَا اَقُولُ فَقَدْ دَعَوْتُكَ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَاَنَا اَرْجُو اَنْ لَا تَرُدَّنِي مَعْرِفَةً مِنِّي بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ اَللّٰهُ اَنْتَ الَّذِي لَا يُخْفِيكَ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُكَ نَائِلٌ اَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا تَقُولُ اَللّٰهُمَّ لِي اَسْأَلُكَ صَبْرًا جَمِيلًا وَفَرَجًا قَرِيبًا وَقَوْلًا صَادِقًا وَاجْرَاءَ عَظِيمًا اَسْأَلُكَ يَا رَبِّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ اَسْأَلُكَ اَللّٰهُمَّ مِنْ خَيْرِ مَا يَسْأَلُكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ بِاخْبَرِ مَنْ سَأَلَ وَاجُودِ مَنْ اَعْطَى اَعْطِنِي سُلُوكِي فِي نَفْسِي وَاهْلِي وَوَلَدِي وَوَالِدَتِي وَاهْلِي حُرَانَتِي وَاخْوَانِي فِيكَ وَارْغِدْ عَيْشِي وَاطْهَرْ مَرْوَتِي وَاصْلِحْ جَمِيعَ اَحْوَالِي وَاجْعَلْنِي مِنْ اَطْلَقَ عَمْرُهُ وَحَسَنَتِ عَمَلُهُ وَاتَّمَمَتِ عَلَيْهِ نِعْمَتُكَ وَاحْبَبْتَهُ حَقُّ طِبْنِهِ فِي اَدْوَمِ الشُّرُورِ وَاسْتَغْنَى اَلْكَرَامَةِ وَاتَّمَّ الْعَيْشِ اِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَلَا تَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ وَخَصَّنِي مِنْكَ بِخَاصَّةِ ذِكْرِكَ وَلَا تَجْعَلْ شَيْئًا مِمَّا اَتَقَرَّبُ بِهِ اِلَيْكَ اِنَّ الْبَلَدَ وَالْطَّرِيقَ اَلنَّهَارَ وَرَبَّاءَ وَلَا سَمْعَةً وَلَا اَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَاجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ وَالْاَمْنِ فِي الْوَطَنِ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ فِي الْاَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالْمَقَامَ فِي نِعَمِكَ عِنْدِي وَالصِّمَّةَ فِي الْجِسْمِ وَالْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ وَاسْتَعِظْنِي بِطَنَّا وَطَاعَةِ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَبَدًا مَا اسْتَغْفِرُنِي وَاجْعَلْنِي مِنْ اَوْفَرِ عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ اَنْزَلْتَهُ وَتَنْزَلُهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا اَنْتَ مُنْزِلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا وَغَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا وَبَلِيَّةٍ تَدْفَعُهَا وَحَسَنَاتٍ تُقْبَلُهَا وَسَيِّئَاتٍ تُجَاوِزُهَا وَارْزُقْنِي حُجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَفِي كُلِّ غَامٍ وَارْزُقْنِي رِزْقًا وَاسِعًا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ وَاصْرِفْ عَنِّي بِاسْتِثْنَاءِ الْاَسْوَاءِ

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۱۹۹

وَأَقِضْ عَنِّي اللَّيْلَ وَالظُّلُمَاتِ حَتَّى لَا أَتَذَمُّ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَخُذْ عَنِّي بِاسْمِكَ اضْدَادِي وَأَبْصَارِ مَوْجِبِ عَامِ حَيَاتِي وَالْبُاعِثِ عَلَيَّ وَأَنْصُرِي عَلَيْهِمْ وَأَقْرِ عَيْنِي وَحَقِّقْ لِي وَفَرِّجْ قَلْبِي وَاجْعَلْ لِي مِنْ هَبِّي وَكَرْبِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا وَاجْعَلْ مِنْ أَرَادَتِي سُوءَ مَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ تَحْتَ قَدَمِي وَلِكُفِّ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّ السُّلْطَانِ وَسَبَبَاتِ عَمَلِي وَطَهِّرْ لِي مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا وَاجْرِئْ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِكَ وَادْخُلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَرَوِّجْنِي مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ بِفَضْلِكَ وَالْحَقِّقْ بِأَوْلِيائِكَ الصَّالِحِينَ مُحَمَّدًا وَآلِهِ الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلَى رُوحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَيْتَ طَالَبْتَنِي بِذُنُوبِي لَا طَالَ بَيْنَكَ بِعَفْوِكَ وَلَيْتَ طَالَبْتَنِي بِكُفْرِي لَا طَالَ بَيْنَكَ بِكَرَمِكَ وَلَيْتَ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَا خَيْرَ أَهْلَ النَّارِ يُجِبُنِي لَكَ التَّوَكُّلُ إِنْ كُنْتُ لَا تَغْفِرُ إِلَّا لِأَوْلِيائِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ فَا لِي مَنْ يَفْرِغُ الْمَذْنُوبُونَ وَإِنْ كُنْتُ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِكَ فَمَنْ يَسْتَعِينُ الْمُسِيئُونَ إِلَهِي إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فَمَنْ ذَاكَ سُرُورُ عَذَابِكَ وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَمَنْ ذَاكَ سُرُورُ نَيْبِكَ وَأَنَا اللَّهُ أَعْلَمُ أَنَّ سُورُورَ نَيْبِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ سُورُورِ عَذَابِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَخَشَةً مِنْكَ وَتَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَأَيْمَانًا بِكَ وَفَرَقًا مِنْكَ وَشَوْقًا إِلَيْكَ بِأَذَا الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ حَبْلِكَ لِقَائِكَ وَأَحِبِّ لِقَائِي وَاجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ وَالْكَرَامَةَ اللَّهُمَّ اكْحَقِّقْ بِي صَالِحَ مَنْ مَضَى وَاجْعَلْ بِي مِنْ صَالِحِ مَنْ بَقِيَ وَخُذْ بِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ وَاعْتَقِ عَلَيَّ نَفْسِي بِمَا عَيْنُ يَدِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَاخْتِمْ عَلَيَّ بِأَحْسَنِهِ وَاجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ بِأَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ وَاعْتَقِ عَلَيَّ صَالِحَ مَا أَعْطَيْتَنِي وَبَيْتَنِي بِأَرْبِ وَلَا تَرُدَّنِي فِي سُوءِ اسْتِنْقَادَتِي مِنْهُ أَبَدًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَيْمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ أَحِبَّنِي بِأَحَبِّتِنِي عَلَيْهِ وَتَوَفَّنِي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي عَلَيْهِ وَأَبْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي عَلَيْهِ وَأَبْرِ قَلْبِي مِنَ الرِّبَاوِ وَالشَّيْكِ وَ السُّعَةِ فِي دِينِكَ حَتَّى يَكُونَ عَلَيَّ خَالِصًا لَكَ اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بِصَبْرَةٍ فِي دِينِكَ وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ وَفِقْهًا فِي عِلْمِكَ وَكَفَلَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَوَدْعًا يُخْرِجُنِي عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَيَبْخُضُ وَجْهِي بِنُورِكَ وَاجْعَلْ رَغْبَتِي بِنَهَائِكَ وَتَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْفُسْكِ وَالْهَمِّ وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَالْغَفْلَةِ وَالْقَسْوَةِ وَالذِّلَّةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ وَكُلِّ بَلِيَّةٍ وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَقْنَعُ وَبَطْنٍ لَا يَسْبَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَدُعَاءٍ لَا يَمْتَعُ وَعَمَلٍ لَا يَنْفَعُ وَصَلَوَةٍ لَا تَرْفَعُ وَأَعُوذُ بِكَ بِأَرْبِ عَلَى نَفْسِي وَوَلَدِي وَدِينِي وَمَالِي وَعَلَى جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ أَحَدٌ وَلَا أَجِدُ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحِدًا فَلَا يَجْعَلُ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عِلَالَتِهِ

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب با صری

۱۲

از علماء الملک
امام کبیر است
از علماء

وَلَا تَرُدَّنِي بِمَلَكَهٖ وَلَا تَرُدَّنِي بِعَذَابِ اِلٰهِمُ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَاَعِلْ لِّكَرِهِي وَاَرْفَعْ دَرَجَتِي
وَحَاطَّ وَدَنِي وَلَا تَذْكُرْنِي بِخَطِيئَتِي وَاجْعَلْ ثَوَابَ تَجَلُّبِي وَثَوَابَ مَنْطِقِي وَثَوَابَ دُعَائِي بِرُحْمَتِكَ
وَالْجَنَّةِ وَاَعْطِنِي بِرَبِّ جَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ اِنَّ اِلَيْكَ رَاغِبٌ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
اللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ الْعَفْوَ وَاَمَرْتَنَا اَنْ نَعْفُو عَنْ ظُلْمَانَا وَقَدْ ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا فَاَعْفُ عَنَّا
فَاِنَّكَ اَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَاَمَرْتَنَا اَنْ لَا نَدْسَا اَسْأَلُكَ عَنْ اَبْوَابِنَا وَقَدْ جِئْتُكَ سَائِلًا فَلَا تَرُدَّنِي اِلَّا بِقَضَا
حَاجَتِي وَاَمَرْتَنَا بِالْاِحْسَانِ اِلَىٰ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُنَا وَنَحْنُ اَرْثَاؤُكَ فَاَعِثْ بِرِقَابِنَا مِنَ النَّارِ يَا
مَفْزَعِي عِنْدَ كُرْبِي وَاَعُوْذُ بِعِنْدِ شِدَّتِي اِلَيْكَ فَرِغْتُ وَبِكَ اَسْتَعِثْتُ وَبِكَ لَدْتُ
لَا اَلُوْذُ بِوَاكِ وَلَا اَطْلُبُ الْفُجْجَ اِلَّا مِنْكَ فَاَعِثْنِي وَفَرِّجْ عَنِّي يَا مَنْ يَقْبَلُ الْبُيُورَ وَيَعْفُو
عَنِ الْكُثْبِ اِقْبَلْ مِنِّي الْبُيُورَ وَكَعْفُ عَنِّي الْكُثْبَ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَفْوُ الرَّحِيْمُ اللّٰهُمَّ اِنِّي لَسَلَاةٌ
اِيْمَانًا ثَابِتًا بِرَبِّ قَلْبِي وَبِقِيَامَاةٍ حَتَّىٰ اَعْلَمَ اَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي اِلَّا مَا كَبَيْتَ لِي وَرَضِيْتَنِي مِنَ الْعَيْشِ
مِمَّا قَسَمْتَ لِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ این هادی عالمین اکنون ترجمه خلاصه مطالب و الفاظ این دعا مبارک
اشارت می رود از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردند از قول خدا تعالی و مکروا و مکرا الله فسر مود خدا تعالی
باینکه کان مکر می نماید بلکه جزاء مکر را می دهد باجماع امام زین العابدین علیه السلام عرض میکند در حقیقت زبان حال است
و تا دامن قیامت شرح حال و اقوال می باشد اینجا می من مرا عقیبت خود تا دایب مفرمای منی ما را توانائی بر تاقن
عقوبت و تا ذیوب تو نیست اگر چه سستی هستم و ما را پادشاهش مکر و جزای حلیت در کن رکندار ما را حیر و نجات
از کجا بخوابد دریافت با اینکه جزا پیشگاه رحمت تو نیست شود همانا آنکس که به بخی کار کرد و بسکونی در کار پایی برد
از خون و رحمت تو بی نیاز شود بود و آنکس که با ساریت مبارت گرفت و در حضرت الوهیت تو بجات و جبارت
رفت و ترا خوشتر و نه است هم از قبضه اقدار و عرصه اختیار تو بیرون تواند شد ای پروردگار من تو و آثار حلال
و کبریا و رحمت و عنایت و موهوبات تو بر تو شناسا شدم و تو محض فضل و رحمت مرا بر خود دلالت فرمودی و به پیشگاه
رحمت خود دعوت کردی و اگر فضل و رحمت و علامات جلال و جلال و کبریا و عظمت تو گذارش و نایش
فرمودی چگونه بر تو معرفت یافتی یعنی بھر مقام رسیدم و بهر درجه عرفان نایل شدم و ترا بھر مقام شناسا شتم
و سپاس گذاشتم آن نیز از طفیل عنایت و رحمت و فیض بی عنایت تو می باشد و آلا للرب و رب الارباب
با جمعه عرض میکند سپاس خاص مر آن خدا نیز است که بھر حالتی و حاجتی او را بخوانم مرا اجابت فرمود اگر چه گاهی
که او را میخواند بکند و وظیفی هستم و سپاس مخصوص آن خدا نیست که از حضرت پیازش خواستار شدم و با من
عطا فرمود هر چه هر وقت از من استقراض فرمود من بخل و در زیدم و اینکلام بسیار لطیف است و جز از صدق
الله و بی سلام الله علیهم که بخینه علم اولین و آخرین هستند چنین معانی لطیفه و لطائف بدیهه ظهور بخیر و چه سزاوار
کردن از کسی است که محتاج باشد بآنکس که بی نیاز است و در صدد عوض نخواهد بود اما استقراض عوض دارد

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

۲۱

بلکه تلافی هم دارد این است که میفرماید هر وقت خداوند از ما بقرض بخواند و آنهم فایده اش بخودمان و انبای من خودمان راجع است و میدانیم هر چه از راه خوشنودی او بکار برود و در برابر و بیشتر عوض دارد و هر چه هست از طفیل غایت و رحمت اوست چنانکه خدای جل اسم میفرماید *مَنْ يُقْرِضْ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَاُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ* یعنی عطف لمن یشاء مستعدك در چنین تجارت و اینکه سود و مرابحت بخل میورزیم با تجمل میسندماید سپس مرا بخواند این است که هر وقت بخوانم برای حاجت خود او را میخوانم و بجز برای عرض در دهای پنهانی و اسرار پنهانی خود بخوانم با او خلوت میکنم بدون اینکه بچسبش را بشناختم و خدا تعالی حاجتم را برآورده و بگرداند یعنی در همه جا حاضر و بجز کار ناظر و عالم و قادر است و برای حاجات بندگان از همه پس رزق و عطف تراست و پاس شایسته همان خداوندی است که در همه حال او را میخوانم و جبر او را میخوانم چه اگر دیگر را بخوانم دعای مرا اجابت میکند یعنی بقدرت برای دیگران نیست و از خواندن آنان در مانی بدست نشود چه تا سوی الله تبارک در حالت افتقار و حاجتند و از محتاج طلب رفع و ارجاع نماید و پاس شایسته خداوندی را باید که امید من بدوست و با خرداید و از نیتیم چه اگر دیگری امید کند ارم نمیداند چه او خود نیز امیدوار است و برآورده امید از کسی باید که غنی بالذات و مالک ملک و حیات باشد و پاس خداوندی را در خور است که مرا بحضرت خود واکند از فرمود و با من اکر ام در زید و دیگران گذاشت اما مرا بخواند این نیز برای است که چون دیگران توانائی قضای حاجت نیست لا علاج نتیجتاً تو این میکند و خودش را ملجا و مناصیب بیاید لکن آنکس که غنی و قادر است و هرگز عاجز نیماند هیچکس را چنانکه رحمت خود را بپس و ذلیل نمیکند و پاس شایسته سزای خدا نیست که با اینکه از من مستغنی و بی نیاز است محض رحمت و عطفیت با من بجز عطف رود و حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که با آنکه من از علم و بردباری کار کند که کوئی هیچ کنایه در من نیست پس این عطف و اوصاف جلال و کمال ستوده ترین مقام موجودات پروردگار من است نزد من و سر او را تراست بجز و شایسته یعنی این حمد و ثنا از روی چهل است بلکه بعد از آنکه آشکار شد که هر چه هست اوست و بی نیاز و قادر و عالم و ناظر و بینا و توانا اوست و نیازمند و بیچاره و درمند ما یم و با نیات اینکه با ما رحمت و غایت و عطف باشد پس در مقام احوال و از جمله اشیاء محمود و مطلوب و سر او را با طاعت و عبودیت و محبت اوست با تجمل بعد از عرض این حمد و ثنا عرض میکند ای خدای من بمانا راه مطالب و نبل انجام مقاصد حضرت تو گشاده است و منال رجا و آگاه امید در آستان تو پر و طوط است و هر کس که بتو امیدوار است استعانت بفضل و کرم تو برای او ساج است و ابواب دعا و خواسته کان بوی گشاده است یعنی این ایزد و شنوات همه مختصر حضرت بکریای تست و بس و سید انم تو برای امیدواران در موضع اجابت و برای ستمیگان در کینه فریاد و فاشی، امانا استگانت برود و کرم و خوشنودی بقضا و مندان تو تذکرک ساعی بخیلان کند و از خواننده تو اگر آن که بحقیقت از مات نیازمندان محتاج تر از بی نیازی نبند یعنی با وجود و کرم و قضای قلم و مبرم تو از مامنت بخیلان چه اندیشه و با موال تو اگر آن

موسوب عام

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۲

در علماء الملک

که خود در عین نیازمندی و بیچارگی باشی حاجتی است و بگو که بار آرزو رحل حاجت بحضرت تو تسبیح و تادیه و سبای
 نزدیک را بنهاده باز نیاید چه تو از آفریدگان خود پوشیده و پنهان نباشی یعنی هر وقت ترا بخوانند و بخوانند
 و یا بگو که گاهی آرزوهای ایشان که بگویند که دارند و بامید آنان روزگار را ایشا را محجوب دارد
 یعنی گاهی که حاجت بگویند بر من و مخلوق ضعیف را امیدگاه خود بشمارند و دل بدیشان شغل نمایند ایوقت
 از حضرت تو محجوب می مانند و منکر بر این قایق دانا هستم لاجرم نیاز خود را بجله بدرگاه تو کشانم و دعا می
 خویش بحضرت تو رسانم و برای برآوردن مطلب خود بآستان خود و کرم تو آهنگ نمایم و با حاجت خود بدرگاه
 کبریا می تو روی آورم و از حضرت تو فریاد و طلبم و بخواهم تو من را به دست خود خویش را سزاوار دانم که در
 مرا بشنوی یا خود در مستوجب عفو تو بشمارم بلکه برای آن اعتماد و وثوقی است که بکرم تو آرام و سکونی است
 که بصدق مواعید تو و التماس و پناهندگی است که با قرار و ایمان توحید و یگانگی تو یقینی است که به معرفت و
 شناسائی تو دارم و می دانم که مرا جز تو پروردگاری نیست و جز تو پرستیده شده نباشد و هیچ شریک انبیا
 به بجز تو نیست یا خدا یا تو گفتی و گفتار تو بجله از در حق است و درستی، مواعید تو بامت از روی صدق است
 در هستی که میفرمائی از خدای خواستار شوی از فضل او همانا خداوند با شمار حیم و مهربان است ای سید من
 همانا ترا آن صفت و عادت نیست که بندگان را فرمان کنی که از حضرت تو خواهند کردند و چون شدند
 از پیشگاه عنایت و عطیت تو رانده شوند با اینکه تو سبب عطاها که بر اهل مملکت خود میفرمائی منان باشی و نفرا
 عطیت و نمایش رافت بر ایشان هرانی اسخدا می من همانا در انواع نعمتها غنی و پرورش دیدی که بیکه خود را ملایم
 فرمودی چون کن سال شدم من یکیکه پروردی مرا در دنیا با حسن نفعت و در دنیا ای مرا در سراجی و بدیع و خود و اسارت فرمود
 کعبه شت و بخشش خود همانا معرفت من ایولای من مرا بحضرت تو دلالت کرد و حب من تو شفاعت کننده من است
 بسوی تو من در کار خود به دلالت تو اعتماد دارم و شفاعت من یعنی قبول شفاعت من در حضرت تو آرام و سکون
 کرم ای سید من همانا با آن زبان که سبب گناه گداز است ترا میخوانم و بان قلب که از آتایش جرم و جریرت
 و مستحش تباهی و هلاکت است ترا مناجات میکنم ای پروردگار من در حالتی که برانده و رعبت کننده و امید ورزنده
 و ترسانده ام یعنی از روی امید و بیم هستم چون گناهان خود را بخوان میشوم بفرغ و ناله در میآیم و چون بخشایش و کرم
 ترا می بخرم طمع میافتم و با این احوال اگر بخواهم گذشت کار کنی سگوتر از حی و اگر بخواهم معاصی بعبودت و عذاب
 روی نهستم کننده و ظالمی اسخدا می دلیل و حجت من در سلط و زیدن در حضرت تو با اینکه آنچه بجلوه میدهم
 کمره خود و کرم تو است و اعتماد و ساختن من در حالت برده شداید و سختی روزگار در حضرت کبریا می تو با اینکه
 بافت حیا دارم هستم همان رافت و مهربانی و رحمت تو است و بدستیکه امید دارم که در میان این دو آن دو
 آرزوی من باز بخرد و امید من ناباز نیاید پس محقق و ثابت فرمای امید مرا و بشنود های مرا ای بهتر کسی که
 خوانده اش بخواند و فاضلتر کسی که امید دارنده بدو امید بردای آقایی من امید وائل من بزرگ

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

و کردار و عمل من مناسب است پس از تخم عفو خود بان اندازه که آرزو امید من است باین عطایندای بول محبوب عالم
 زشت و کوهیده ام باز کمر چخشش تو از آن بزرگتر است که گناهکارانرا کفر کردار در کشت رهنی و حلم و بردباری
 تو بزرگتر از آن است که مقصیر را بجزای تقصیر و جانشینانی و من ای سید من بفضل تو پناهنده ام و از خشم و عذاب
 تو بجزیت تو گریزنده و با آنچه و عذر منمودی از گذشت نمودن از آنکس که بعفو و بخشش تو وطن گیت برد
 چشم دارنده ام ای پروردگار من من کسبم و در و خطر من چیست بخش مرا بفضل خودت و تصدق فرمای بر من
 بعفو خودت ایخدا ای من پوشان مرا از پوشش خود و در گذر از تو بخ من بکرم ذات خود چه اگر جز تو کسی امروز
 بر گناه من اطلاع داشتی گناه میگردم یعنی آن امید که تو بزرگی تو و عفو تو دارم گناه کاری شوم و اگر
 از تعجیل عقوبت اندیشاک بودم و در می یکردم از آن عیسی بحلم و بردباری تو امید دارم نه اینکه نظر ترا بسوی
 خود غور بشمارم یا اطلاع ترا بر جبرایم خود سبب انکارم بلکه سبب آنکه تو ای پروردگار من بهترین ستارین
 باشی و معایب بند کارانرا در پرده کشتی و بهترین حکمرانان و کریم ترین کردارانی عیوب را ستار و ذنوب را غطاء
 و عیوب را اعلامی و گناهانرا بکرم خود مستور و عقوبت را ببردباری حلم و بردباری خود بپای باز افکنی پس
 مخصوص توست حمد و سپاس بر حلم تو و بردباری تو با من و میخواند مرا با قلت جفا و ازرم داشتن ستاری تو بر من
 و می شتابانم را بر کتاب و جرات و جبارت بر محرمات تو دانائی من سبب رحمت تو و بزرگی عفو و گذشت تو
 ای حلیم ای کریم ای زنده جاوید ای پاینده ای آمرزنده گناه ای پذیرنده توبت ای بزرگست ای قدیم
 الاحسان کجاست ترجیل تو کجاست عفو جلیل تو کجاست کثایش قریب تو کجاست اغاثت سریع تو کجاست
 در رحمت و اسد تو کجاست عطایای فاضله تو کجاست تجشیش کواری تو کجاست کردارهای دلاری تو کجاست
 فضل عظیم تو کجاست متن حیم تو کجاست احسان قدیم تو کجاست کرم عیم تو ای کریم بکرم تو و محمد و آل محمد
 صلی الله علیه و آله ترا سوگند میدهم که مرا با بزرگان و از رحمت تو خواستار میشوم که مرا خلاصی ده ای یگوان
 نیکو کردار ای نفی دهنده ای امنزون کننده من از بی نجات و راهائی از عقوبات تو بر کردار خود نکته
 ندارم بلکه امید من بفضل شال توست همانا تو منرا واری که از عقوبت تو بیم گیرند و با مرزش تو امید یابند
 بعطیت نعمت باریت گیری و گذشت از معاصی نهایت آوری پس ندانیم چگونه ات سپاس گذاریم آیا
 به نشر حبلیت سکر پاریم یا بترقیح سپاس فرستیم یا بر عطایای بزرگت ستایش بنیم یا بر ستار فرمودن از بلا
 و نجشایش عافیت حمد کنیم ای دوستار آنکس که از روی دوستی تورو می آورد ای فروغ دیده آنکس
 که تو پناه جبت و یجاره بجزیت تو انقطاع و رزید توئی نیکو که دار و مانیم به کاران پس از قیج عمل با بجهل جهان
 خود در گذر همانا که ام جل و ناسپاسی است که جو و بخشش تو اش کنجایش ندارد و کدام زمان و مدت است
 که از رفیق و مدارا تو دراز تر باشد و اعمال ما را در جنبه نعمتهای تو چه قدر و مقدار است و ما چگونه اعمال خود را
 در برابر کرم تو بسیار شماریم و چگونه در فضایی بی منتهای رحمت تو بر گناهکاران کار سنگ خواهد گشت ای کسکه

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۱۴

از علی و الملک شد حوضه مغفرت و آمرزش وسیع و دوستی و قدرتش رحمت مبسوط است سو کند بغرت تو ای سید من
اگر مرا از پیشگاه رحمت و مغفرت خود برانی از باب رحمت تو بگو جای نشوم و از تلقی و چالوسی و تملّاق و فروتنی
دست باز کنم چه از بدایت و نهایت سجود و کرم تو معرفت یافته ام و توئی که هر چه خواهی کنی هر کس را بر چه خواهی
عذاب دهی و بر کس را بھر کیفیت که خواهی رحمت کنی و در هیچکار مسئول گردار نبوی و در ملک و پادشاهی
هیچکس با تو به نزاع نشود و در حکومت و فرمانفرمانی هیچکس ترا انباز نیاید و با تو بخاند و نوبزد و در تنبیه تو
بهر طور که خواهی بر تو اعتراض نتوانند و امر و انصرافش تراست و بس تبارک الله رب العالمین ای پروردگار من
همانا اینست چنین است مقام و استاد نگاه کسی که پناهنده بحضرت تو و زینهار جوینده بحکم تو و الفت گیرنده
با حسان و نعمت تو توئی بخشاینده که میدان عفو تو تنگی بخیرد و فراموش تو نقصان پذیرد و رحمت تو
فلت بخیرد همانا وثوق و اعتماد یافته ایم بصفحه قدیم تو و فضل عظیم تو و رحمت واسعه تو آیا بان حلال و حلال
و عطا و کبریا و قدرت و رحمت و نعمت و ست که تراست تو اندش که کما بهای ما را بعفو و احسان خود
و یکسان فرمائی و ما را در آرزوهای ما نمید کردانی چنین میت ای کریم هرگز ایگان با تو سبیم و بیای
و حرمان در حضرت نوزیم چه ما را در حضرت کبر مایی تو امیدی بس دراز و آرزوی بس بزرگ است در حضرت
تو کنایه و رزیم و از رحمت تو امید پوشش و بخشایش داریم و ترا برای قضای حوائج و رفع بلیات بخوانیم
و امید داریم که دعای ما را با حاجت مقرون کردانی پس ثابت و درست گردان اسد ما را ای مولای ما چه
محقق دانسته ایم که با این اعمال که ما راست بچه سرا داریم یعنی میدانیم مستحق عقوبت هستیم لکن علم تو در ما یعنی
بر بشارتی و عجز و جمل ما و اینکه جز با ستان رافت و رحمت تو نیایم و علم ما باینکه تو ما را از درگاه خود باز
نکردانی ما را بر آنخت باینکه با تمام میل و رغبت پویای حضرت و جویای رحمت تو باشیم و اگر چند شمول رحمت
و رافت ترا در خویشیم لکن تو سراوار یک ما و کنایگان بفرایش و گزارش فضل و رحمت و ست خود وجود کنی
پس آنچه ترا سزد بر ما ست گذار و بخشش فرمائی چه ما سر بر احسان تو نیاز مندیم ای آمرزنده بخشاینده همانا
بنور و فروغ و هدایت تو هدایت یافتیم و بفضل و فروزی تو استغنا جستم و بشوال نعمت تو روز شب و شب روز
آوردیم همانا ذنوب و گناهای ما بجلد و حضرت تو مایان است بار خدا یا از مات آن توبت و انابت میرویم
و بحضرت تو باز گشت میکنیم و آمرزش میطلبیم تو بامان به نعمتها محبت میورزی و ما در عرصه جلال و کبریا
تو در پهنه کنایان مبارکست و معارضت میجویم کنونی و احسان تو بسوی ما نازل و شرمایه بپگاه تو صاعد و همیشه
تو پادشاه بخشاینده و بخشایش آوری و هر روز قیام اعمال ما در حضرت تو نمایش کرد و نعمت تو بر ما
فرایش جوید و آلاء خود بر ما بفضل فرمائی پس ترا بپای کی یاد کنیم که تا چند بار و بزرگ و کرمی تو بی
استد کننده و توئی باز گرداننده ما گیرنده و مقدّس است اسماء تو و بزرگ است شای تو و بزرگوار است صنایع و افعال
تو فضل و علم تو اوسع و اعظم ز آن است که بگردار و خطیبت من معایت فرمائی پس بعفو و بخشایش گرای

.. احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۵

ای سید من ای مولای من آقا ای من بار خدایا ما را بیا خود مشغول دار و از خشم و سخط خویش پناه بده و از عذاب خود پناهنده دار و مواهب خود روزی فرمایی و از فضل و فروزی خود بر ما انعام کن و حج خانه خود و زیارت پیغمبرت را که صلوات و مغفرت و رحمت و برکات و رضوان تو بروی وائل پیش باد و ما را روزی کردن چه دعوات را سریع الاجابتی و ما را بعمل کردن با طاعت تو مرزوق دار و بر ملت خود و سنت پیغمبر خودت صلی الله علیه و آله را مبیدان بار خدایا ما و پدر ما و مرآت مرزوش و نجایش باز گیر و ایشان را بر حمت محفوف دار چنانکه مراد حالت صفارت تربیت کردند و ایشان را بپاداش احسان بیکوئی فرمایی و بکفر گناهان آمرزش کن بار خدایا ما مرز مردان مؤمن و زمان مؤمنه را چه آنان که در رشته زندگان و چه آنانکه در زمره مردگان هستند و در میان ما و ایشان تابع خیرات فرمایی بار خدایا ما مرز زندگان ما و مردگان ما را حاضر را و غایب را مردان ما را و زمان ما را کوچک ما را و بزرگ ما را آزاد ما را و مملوک ما را دروغ گفتند آنانکه برای خدای انا باز و شیرین خوانند و دیگر یارب حضرت کبریا یو بار نسجند و اینجا عت و تنجوش ضلالت و کراهی بید و خسارت و آشکار شدند ایندای رحمت فرست بر محمد و آل محمد و انصاف امر را بخیر و خوبی فرمایی و در امور دنیائی و آخرتی من آنچه مرا باندوده افکنده کفایت کن و آنکس که با من بر حمت نزد بر من مسلط مدار و از جانب خود مرا بجهنم پانیده و سپری نگاهدارنده نگاهدار و از نعمتهای صالح خودت که مرا منتقم فرمودی مسلط مدار و از فضل و فروزی خودت رزقی واسع و روزی پاکیزه و حلال و روا بهره و در سفرهای بار خدایا ما بجز است خودت مهارت و بحفاظت خودت محافظت و بنگاهبانی خودت نگاهداری و بزیارت خانه خودت در این سال که بدان اندریم و بکیر سالیان و زیارت قبر پیغمبر خودت صلوات علیه و آله و پیوایان دین علیم اسلام رویت کردن و مرا از مشاهدت این شاه شریفه و مواقف کریمه محروم مدار بار خدایا ما بتوبتی موفق دار که دیگر بکجا نه تو زوم و بخیر و عمل بخیر بتم کردن و بخت و بیم داشتن در حضرت تو در تمامت روزان و شبان اللهم فرمایی چنانکه مرا بانی میداری ای پروردگار جهانیان بار خدایا هر وقت با خود گفتیم یعنی تقسیم غم دادیم و بر نه کردیم که برای اقامت نماز در حضرت بی نیاز تو تمنا و آما ده شوم و مناجات تو روی آوردیم که است خواب و رحمت نفاس بر من و چار کشت و کیفیت مناجات و آداب نماز از من باز شد چیست مرا که هر وقت با خود گفتیم ما نا خاطر من بصلاح و شایستگی مشغون و بجالس باز کشت کنندگان نزدیک است بیتی با من و چنان میشود که قدم را لغزش میدهد و در میان من و خدمت و طاعت من حایل میگردد ای سید من شاید مرا از در خنایت و باب رافت خود باز داشته یا مرا چنان یافتی که در ادای حق سبالت استخفاف بهم رس مراد و راستی یا توانه بود که مرا از حضرت خود روی گردان دیدی پس محروم داشتی مرا یا مرا در مقام دروغ گویان دیدی لاجرم از پیشگاه خود رخص کردی و ترک فرمودی یا مرا بر نعمتهای خودت شاکر ندیدید از پیروی بی بهره فرمودی یا مرا از محضر و مجلس دانایان معفو و دیدی از پیروی غار ساختی یا شاید

پنج دوم از کتاب مکتوبات ناصری

۲۶

از علماء الملک

در زمره غفلان و بیخبران گمران شدی لاجرم از رحمت خود مایوس خواستی یا اینکه با جماعت بطالان پیوسته
گذران ایف دیدی از نیروی مهربانیان باز گذشتی و از خود خالی داشتی یا از آنست که دوست نداشتی که
مرا بشنوی ازین درمرا از درگاه عنایت و پندار رحمت خود مبادت دادی یا از آنست که بسبب جرم و عیبت
و گناه و جرات من مرا محکافات فرمودی یا بعلت قلت آرزوم و حیای من در پیشگاه تو مرا جزا دادی پس اگر
عفو کنی و بخشش فرمائی ای پروردگار من پس چه بسیار طول کشیده است که از آنکه من از من گناه کار بوده‌ام
گذشت فرمودی زیرا که کم تو از محاسنات گناه کاران اجل است و حلم تو از محکافات مقصران بزرگتر است و منم
پناه آورنده بفضل تو و درگزنده از غضب و سخط تو بفضل و کرم تو و در آنچه بحضرت کرم تو بحسن ظن هستم خواهند
گذشت بباشم ایچندای من بمانا فضل تو اوسع و حلم تو اعظم است از آنکه مرا بجز دارم من مقایست کنی یا بعلت
خطیبت من خواهند لغزش و زلت من باشی ای سید من خطر من چیست و من چه کنم و کیتم بر من بخش بفضل خود
و تصدق من برای بر من عفو و گذشت خود و بپوش بر من بستر خود و در که از گنوهش من بکرم ذات خود ای
آقای من بمانا منم آن صغیر که تربیت فرمودی او را و منم آن پستی که بلند ساختی او را و منم آن ترسناکی که این
فرمودی او را و منم آن کرسنه که سیر ساختی او را و آن تشنه که سیراب فرمودی او را و برهنه که جاکلی فرمودی
او را و در یوزه که توان نمودی او را و ناتوانی که نیرومند گردانیدی او را و خواری که گرامی ساختی او را و بیماری
که بهبودی دادی او را و خواهند که بخش فرمودی او را و گناه کار که پوشیدی گناه او را و ناز است کاری که
در گذشتی از و منم آن اندکی که فرونی دادی او را و بیچاره که یاری کردی او را و درانده شده که جای دادی
او را و منم ای پروردگار من آن کسیکه در خلوت از تو آرزوم نگرفتم و در آشکارا از تویم نیافتم منم صاحب ددای بزرگ
و منم آنکس که بر سید خود بجز ات رفت منم آنکس که نافرمانی کردم بآقا آسمان و منم آنکس که بطع اعطای رشوه
بر معاصی بزرگ جرات ورزیدم و اگر بوصول آن شجارت نیافتم با دراک آن شتابان کثرت منم آنکس که با من
مبالت و درنگ رفیق و من مبدی و اسارت آهنگ نمودم و بر من ستور داشتی و من شرم نگرفتم و در معاصی
کار کردم و از اندازده در گذشتم و از نظر رحمت و عنایت خود مرا بیخیزی و من باک نداشتم و تو بحکم خود چندان
مرا عیب نهادی و بپوش خود چندان پوشیدی که کوئی در من نفیبت هستی و از عفو بات معاصی مراد و در ساختی
یعنی چندان از کفر که دارم مرا بکنار داشتی که کوئی از من بشرم و آرزوم هستی بار خدا یا ترا عیسان
نورزیدم در حالی که سکر روبروت تو باشم یعنی در همان حال سینه موخه و روبروت تو قرار داشتم و عصیان
نورزیدم ترا که در حالت ارتکاب معصیت فرمان ترا عوار شده باشم یا چنان جبری شده باشم که غیبتین را
در معوض عقوبت بخواهم در انجمن یا بوجه های ترسناک تو نهادن نامم لکن خطایی بود که پیش آمد و نفس من بر من
آراسته و مرتب داشت و هوای من بر من نیرو گرفت و بر آن کار یاری کرد و بهنجی و شغوت من و فریب داد
و معذور ساخت مرا ستر فرخی و پرده آونجه نو بر من یعنی چون تو کنایان نبه کار از بفضل و رحمت خود مستور میداری

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۷

از نیروی مغرور و فریب یافته شدم بهمانا با تمام جهد و کوشش بنا فرمائی و معصیت تو کار کردم هم اکنون کیست
که مرا از عذاب تو نجات دهد و کد آنکس مرا در بامدادان از چنگال دشمنان ربانی بخشد بارشته کدام کسیند
جویم اگر تو رشته خود را از من بریده داری پس ای مباسوت و حسرت بر آن چیزها که احمی کرده و بر شمرده است
کتاب تو از علمهای من که اگر نه امید واری بکرم تو و وسعت رحمت تو و نهی تو مرا از نامیدی رحمت تو باشد
هر آینه چون بیا و آنجکه پیغم تو میدی فرارسد ای بهتر کسی که خواننده اش بخواند و فاضله کسی که امید
دارنده اش امیدوار گردد و بار خدا یا ما نام اسلام تو تل جویم تو و بجمت قرآن اعتقاد گیرم بتو و
بدوستی پیغمبر امی قرشی ماشی عربی تمام می کنی مدنی صلوات علیه و آله امیدوار تقرب به پیشگاه تو ام
پس بخت بسیار استیاس ایمان مرا و گردان پا و اشش کرد مرا مانند پا داش آنکس که پرستید غیر از تو را
چه کرده می هستند که محض حفظ خون خود و ادراک آرزوی خود را بختان آورند و ما باز با خفا و دلهای خود و بتو
آیمان آوردیم تا از معاصی ما دور کنی پس دریاب ما را آنچه آرزو کردیم و امید واری بحضرت خود را
در سینهای ما ثابت فرمای و از این پس که ما را هدایت فرمودی قطب ما را بگریاه مایل ساز و از حضرت
خود ما را بخشایش رحمت کن که تو بخشنده و بس سو کن بقرنت تو اگر برانی مرا از باب رحمت تو جدا نشوم و از
مطلق و فروتنی باز نه ایستم چه قلب من طعم شده است از معرفت بکرم تو و وسعت رحمت تو همانا بنده خرابان
مولای خود کدام کس میشود و مخلوق حسنه بر کاه خالق خود کدام یکگاه پناه نه میگرد و بار خدا یا اگر بر بندگی
دلبری از عطای خودت بیز الایمان و دلالت فرمائی بر فضاحت و رسوائیهایی من عیون عباد و فرمان دین
ما را آتش سوزان و حال شوی میان من و نیکوان امید خود را از تو قطع نکنم و روی آرزوی خود را از پیشگاه
عفو و بخشش تو بر نتابم و دوستی و حب تو از دلم مرو ن شود و آن نعمتها که از تو یافتیم و آن ستار سیکاه در دیوار
دنیا از تو دیدم فراموش نکنم ای سید و آقای من رحمت فرست بر محمد و آل محمد و سید و کن دوستی دنیا را از قلب
من و جمع فرمای میان من و مصطفی و آل او برگزیدگان آفریدگان تو و خاتم سفیران صلی الله علیه و آله که
بر جبهه توبت و انابت و بازگشت بحضرت خود انتقال ده و برگزین بر نفس خود یاری کن مرا چه باز بچه و امید باز بفرمای
عمر خود را تا به کردم و منزلت و مقام آنکه از دریافت خیر و خوبی نومید هستند فرود آیدم بس با نیجات گیت که با
تراز من باشد اگر من با نیحال و سوء روزگار که بدان اندزم بقبری که برای خواجگاه خود آماده ساخته و محل
صالح و کردار سبک و شایسته مفروش و آراسته داشته و برای هفتن خود میان نموده انتقال نمایم و بیت که
نخیم و نالم با اینکه ندانم بازگشت من بکجاست و می بینم که نفس من با من بخدایت و یکدست کار کند
و در کارم بر من غلبه نماید با اینکه شاه باز مرکب بالهائش بر فراز سرم جنبه و واجه موت بر بالایم حرکت کنند
پس از چنان عالم و از انکرم همانا می کریم برای بیرون شدن جانم از تن و میکریم از مارگی کورم میکریم بر تنگی لحدم
نیالم از پرسش نخر و سکر از من میکریم بر آن و فیکه برهنه و خوار از قبر خود بیرون میوم در حالتی بارگشایان بر

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۸

از علماء الملک شد

کافی از طرف بین بخوان شوم گاهی از جانب چپ نظر میام در پنجاهیکه جمله آفریدگان هر کس در کاری بیرون از کار من و در شانی بیرون از شان من هستند برای هر مردی از ایشان در آرزو شانی و حالی است که او را باز دارند و گاهی است یعنی هر کس بحال خود و روزگار خود مشغول و از دیگری بجز است در آرزو چیزهای گشاده و خندان و شادان است یعنی جماعتی هستند که بسبب اعمال صالحه و خیرات باقیه همه شاد و خرم و آزاد و خندان هستند و چیزهایی است در آرزو که ببار غم تیره و کمره ماتم بر روی آنکس و بذلت و افتاده یعنی برخی بسبب طاعت معاصی با نجات و این روزگار ناخوش گرفتار میباشند ای سید من بکجه و اعتماد و بازگشت و امید و توکل من بر تو و متعلق من بر جنت تو هست هر کس را خواهی از رحمت خود بجز و در سبک دانی و هر کس را که دوست میداری بجز است خود را با نانی نمانی من حمد و سپاس خاص تو است که قلب مرا از آلائش شرک پاک ساختی و تراست تائیس که لسان مرا بطن دادی آیا باین زبان کند و کمال سپاست که دارم یا در نهایت کوشش و زیدین عمل خوشنودت که دافم و حال آنکه در جنبه تائیس تو زبان مرا چه مقدار و در پای نغمه ها و احسان تو با من عمل و کردار مرا چه قدر و میزان است مگر اینکه خود تو آرزوی مرا بطن دهد و شکر تو عمل مرا مقبول دارد و ای سید من میل و رغبت من بحضرت تو ویم و ترس من از عظمت و جلال تو و آرزوی من به پیشگاه رحمت است همانا آرزوی من مرا بسوی تو میراند و میل و همت من ای دریا بیفنی باستان تو باز میاید و در آنچه در حضرت تو است رغبت من منسبط میکند و در جای خالص من مخصوص بحضرت تو و خوف من در پیشگاه تو و محبت من مانوس تو و دست امیدم بذلت یافت تو و رشته طاعت ویم و در بهت من کشیده بسوی رحمت تو است ای مولای من بیاد تو دل من زنده است و بنا جات تو سرده و خنک نمودم رنج و درد خوف خود را بسپای مولای من و ای آرزوی من و ای نهایت خواش و شلت من رحمت فرست بر محمد و آل محمد و در میان من و گناه من که مرا از طهارت عبادت و اطاعت تو باز میدارد و جانی سپکن همانا بسبب قدمت رجا و امید واری تو و خوف من از تو و آن طمع بزرگ من بحضرت تو که تو بر نفس خود بسبب یافت و رحمت واجب فرموده این سلت کنم و امر و مندهان خاص از بجز تو است و ترا با نانی نیت و قامت آفریدگان بحسب عیال تو و در قضاقت قدر تو و هر چیزی در حضرت تو خاضع است تبارکت یارب العالمین با رحمت ایا رحمت کن بر من در آن هنگام که سجد و محبت من قطع شود و زبانم از پاسخ تو کند گردد و عقل من در حالت سؤال فرمودن تو از من از جای بشود پس ای کسی که امید بزرگ من اوست محروم گردان مرا که امید که سخت شود فقر و حاجت من بسوی تو و باز پس گردان مرا بسبب نادانی من و ممنوع مدار مرا به علت قلت صبری و یکبارگی من و بر فقر و فاقه من بخشش و بخشایش منم ای و بر نماندنی من رحمت آور ای آقای من بر تو است بکجه و اعتماد و امید و توکل من و بر جنت تو متعلق من و بر رکاه تو است فرودگاه بار سفر و آمال من و مطلب خود را بجزد تو آهنگت بندهم و دقای خوش را بجزم تو است فتاح کنم و از حضرت تو امید دار فقر و فاقه

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

۲۹

خویش شوم و تو آنکری و بی نیازی تو جبران نیازمندی خود نمایم و در سایه بخشایش تو قیام
جویم و بخود و کرم چشم خویش قرار کنم و با حسان تو بهاره نشینم باز نمایم ای سید من تویی
روشنی چشم و یزدی دیده من کان مرا با حسان خود و بیک کون کردن همانا تویی اعتماد
و امید من محسوسم مفرمای مرا از ثواب خود چه تو به فتور و نیازمندی من شناسائی بار خدا یا
اگر نزدیک شده باشد اهل من لکن کردار نیک و عمل صالح من مرا بتو نزدیک بخوده باشد
همانا عظمای خود را اسباب اعتراف بکجاء خویش گردانیدم در حضرت تو حسد او را که
بعفو و بخشایش روی گیت که از تو بعفو و گذشت بر او اتر باشد و اگر عذاب فرمائی
گیت که در حکومت از تو عادل تر باشد رحم کن درین سرای بر عسرت من و بهنگام
مرگ بر کربت من و در مبر بر وحدت من و در لحد بر وحشت من و بهنگام عرض حساب
بر ذلت من و خواری موقف من و آن اعمال مرا که از مردمان پوشیده است مغفور
و همه گاه دستور فرمای و بر من بر حمت باش که بر من تراش و بخواری در افتاده
باشم و دوستان من مرا ازین سوی بدان سوی گردانند و مسواره بر من تعقل کرایه
چون مرا در مغفل بقبل گیرند و این بدن ناتوان را در از بیکنند و بر من محسوس بانی فرمای
که هیچی که مرا بر جثه تازه حمل کنند و غویش و ندانم اطراف جنازه ام را باز گیرند و بر من بخش
کا همی که بفرم نقل دهند و تنها در دهنه خود بر تو فتور و دشوم و در حمت فرمای بر من در این
خانه جدید بر عسرت من تا جز با تو انس نگیرم یعنی بیکران دچار و بلاقات ناملا یات گرفتار
نشوم ای سید من همانا اگر تو مرا با من باز گذاری و دستخوش هلاکت گردم ای آقای من کدام
کس ناپهنده گردم اگر لغزش مرا باز دارنده شوی و کدام کس منماید و برم اگر غایت
تو را در آن خواب گاه مفقود بینم و کدام کس پناه آورم اگر تو سختی و کربت مرا ازین
بر گذاری ای آقای من گیت از برای من و کدام کس بر من رحمت آورد اگر تو ترحم کنی
و بفضل کدام کس امیدوار باشم اگر در روز فاق و حاجت فضل تو را شال نیابم
و بسوی کدام کس از معاصی فرار گیرم چون مدت من سپایان و زمان من نجات رود
ای سید من عذاب مفرمائی مرا چون تمامت امید من بواسطه ای خدای ثابت و
محقق دار امیت مرا و این منماید خوف مرا از کثرت ذنوب خود و حبز بعفو تو
ایمید دارم باشم ای سید من از تو خواهند ام آنچه را که نه در خورم و توئی
اهل تقوی و اهل مغفرت پس مرا بسیار مزد و با نظر رحمت با چنان جانه پوشش فرمای
که دبال و کفایان مرا بر من پوشانند و آن جلد را بر من آمرزیده فرمای و مرا آهنگ در مورد

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصر

۲۱۰

از علماء الکلمه

مطالبت میظن همانا تو خداوند منت دیرینه و گذشته بزرگ و تجاوزگری بار خدا یا تو یی
آنکس که بر آنکه از حضرت تو مبتلت نزد و پروردگاری تو را انکار نماید عطا میسانی
و از عطایای خود مستفیض میفرمائی پس چگونه باشد ای سید من عطای تو با آن کس که از
پیشگاه تو مبتلت نماید و یقین داند که توئی دارای جمله آفریدگان و آمر و مندان تبارکت
و تقایت یارب العالمین ای خدا می من ای سید من همانا سبده تو است که بیچارگی و اضطراب
در حضرت کریم تو میفشساخته و باد عای خود مشرع الباب احسان ترا می نماید و بسبب
رجاء کمون و امید نهان خود در طلب عطا و استعطف جمیل نظر توست پس و چه کریم
خود را از من بازگردان و آنچه خواستار می شوم و عرضه میدارم باز پذیر همانا من باین
دعا خواندم ترا و امید واری دارم که مرا باز گردانی چه برافت و رحمت تو معرفت دارم
بار خدا یا توئی آنکس که از سؤال سائل رنج میجوی و هر چه عطا فرمائی نقصان نپذیرد تو چنان
هستی که خود فرمائی و برتری از آنچه ما کوئیم بار خدا یا از تو خواهنده صبری جمیل و کثایتی
توب و گفتاری راست و اجر عظیم هم ای پروردگار تمامت خیر و خوبی را از پیشگاه تو خواستار
میشوم خواه آنچه را که میدانم یا آنچه را که نمیدانم ای خدا یا آن طور که بندگان نیکوکار تو خواه
خیر و خوبی شده اند من نیز مبتلت ینمایم ای بهترین سؤال شدگان و بخشنده ترین بخشایندهگان
آنچه در حضرت ملت نمودم باطل من و خود من و فرزندان من و پدر و مادر من و اهل و عیال من بزرگوار
دینی من عطا فرمای و نیکو فرمای زندگی مرا و آشکارا فرمای مروت و مردانیم را و اصلاح
کن تمامت حال مرا و بگردان مرا از جمله آنکه بطول عمر و کردار کینت و اتمام نعمت برخوردار
منم موده و از وی خوش شود گشته و حیات بخشنده او را حیاتی خوب و بادوام شود
و اکمال کرامت و اتم عیش همانا تو آنچه خواهی چنان کنی و دیگران بر آنچه خواهند با قدرت
و توان میتند بار خدا یا مخصوص منم ای مرا از جانب خود بزرگ خاص تو و آنچه را که بسبب
آن میخواهم در ساعات لیالی و ایام بتو تقرب جویم از روی ریاضت و سرکشی و ناسپاسی
کردان و مرا در حضرت خویش از جمله ترسندگان لب نهامی بار خدا یا عطا کن
مرا بوسعت روزی و ایمنی در وطن و روشنی دیدار در اهل و مال و فرزندان و مقام
در نعمتها و انعام تو که از تو با من است و صحت جسم و نیروی بدن و سلامت دین و کار فرمای
مرا در طاعت خود و طاعت رسول خود محمد و اهل بیت او صلی الله علیه و آله همیشه و همه گاه
چند آنکه مرا ندهد داری در جمله خیرها و نیکوئیها که در شهر رمضان المبارک در شب
قدر نازل منم موده و میفرمائی و در تمام آنچه از رحمت خود در هر سال پراکنده میکنی

احوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

۲۱۱

و عاقبتی که حمزه را بدان پوشش میفرمائی و پستی که برگیری و حسنائی که میپذیری و سیائی که از آئنا در میگذری مرا بخله
 وافر و نصیبه کامل بزرگواران و مرا با قاست حج در امثال که بدان اندریم و دیگر سالها و مفصل واسع در روزی فراخ
 بهره یاب فرمای و بهیچ از من بگردان و و ام مرا ادا کن و مظلومی مرا از من فروگذار تا بسبب هیچ چیز از آئنا
 بزبان و آزار و چار نشوم و کوش مخالفین مرا از من ناستخوان و گز بار و دیدهای ماسدان و دشمنان و شکار از ان من
 بگردان و مرا بر ایشان یاری کن چشم دار و شن و کلام را ثابت و دلم را کشتایش بخش و غم و افسردگی مرا فرج و محبت
 مقرر بدار و هر کس زبان مرا خواهد بریزد پایم در آور و از شر شیطان و کزنده سلطان و سنیات عمل من مرا کفایت کن
 و از خله معاصی مرا پاک کن و بگذشت خودت از آتش رستگار و بخت بر خود دار و با حورالین تزویج و با اولیای
 صالحین خودت محمد و آل طیبین و طاهرین اخیار و صلوات علیهم ملحق گردان بار خدایا سوگند بعزت و جلال تو
 اگر مرا کلمات من باز طلبی هر آنی من ترا بگویم تو طلب میکنم و اگر با تش در آوری و در خیانت را از خب تو خبر گویم
 اسخدا می من اگر بجز اولیا و مطیعان در این امری پس کنایه کاران کدام کس فرج بزند و اگر جز با آنکه با تو
 بوفارفتند اگر ام روزی بدکاران کدام کس استغاثت بزند بار خدایا اگر با تش بری دشمن تو خرم شود
 و اگر بخت بری پیغمبر تو سرور شود سوگند تو میدانم سرور پیغمبر تو در حضرت تو محبوب تراست از خرمی
 دشمن تو بار خدایا از حضرت تو خواستارم که قلب مرا بدوستی و خشت و تصدیق کتاب و ایمان استیاق بخودت
 آگنده داری و ملاقات خود را با من محبوب و ملاقات مرا محبوب داری و مرا در بقای خودت راحت
 و فرج و کرامت بخش و بگذشتگان صالح ملحق گردان مرا و در زمره شایستگان که بجای هستند بدار و بر راه
 شایستگان باز دار و چنانکه اعانت فرمودی شایستگان را بر نفس خودشان مرا بر نفس من اعانت فرمای
 و عمل مرا بیکوتر و بی پایی رسان و از نهشت پاداش و مرا بعطایای صالحه خود کما کار و از نیات دو
 دار اسخدا می از تو خواستارم ایانیرا که خبر بقای تو مدتی برای آن نباشد یعنی تا زنده ام سستی و انقطاع
 نیابد زنده بدار مرا چنانکه با ایمان زنده بدار میسران کاهیکه با ایمان میرانی و بر این خبر کابی که با ایمان
 بر این خبرانی و دل مرا از آلائش بدو و سنگ و ستم در دین برادر گردان سببی محض آوازه و ریا و سنگت بدین تو
 نباشم تا عمل من برای تو خالص باشد خدا عطا میفرماید مرا اینی در دین خودت و معنی در حکم تو و دانی
 در علم خودت و عطا فرمای و بجز از رحمت خودت را و ورع و ترسی که باز دارد مرا از ان فرمائی تو و سفید
 گردان روی مرا بر خودت و میل و رغبت مرا در آنچه در حضرت تو است باز دار و مرا در راه خودت و برکت
 رسول خودت صلی الله علیه و آله میران بار خدایا از کالت و کسل و ناراستی دل و افسردگی و اندوه خاطر
 و ترس و بخل و غفلت و قساوت و خواری و نیازمندی و شکلی و هر گونه بلا و بلیت و زشتی و قباحت خواه
 در ظاهریا در باطن تو پناه میبرم و پناه میجویم از نفسی که اقناع را نه پذیرد و بطنی که اشبع را نثر نیابد و قلبی که شمع
 بخوبی و دعا نیکه مسوئ نخواهد و عملی که سود نیارد و نماز نیکه معود نکند و پناهنده ام تو ای پروردگار من

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۱۲

رحمۃ الملک

بر نفس خود و سر زندان خود و دین خود و مال خود و بر حلقه آنچه مرا روزی منمودی از شیطان رحیم بمانا
تو می بینی و علیم بار خدا یا جانایس یکس تواند مرا از تو باز بماند و جز تو پناهنده نیام پس نفس مرا در چنگ خود
خودت باز گیر و هیچ سنگی باز نکردان و هیچ غذایی در دناک باز نیکن و در انجلیت و گناه من یاد کن و ثواب
و ثواب مطلق من و ثواب دعای مرا در رضای خود و مثبت پاداش فرمای و آنچه از تو خواستار شدم با من بخش کن
و نیز ای مرا از فضل و منتهی خود بمان من بجزرت تو مال و را غنم ای پروردگار جهانان خدا یا تو فرو فرستادی
در کتاب خودت عفو و گذشت را و فرمان کردی که بگذریم از آنکه ستم دیدیم و ما را ستم بر نفس خودمان است پس
در گذر از ما چه تو عفو و گذشت از ما سرا و اتری و ما را فرمان کردی که هیچ خواهنده را از ابواب خود ما نیوس ندایم
اینک من در حضرت تو بدرخواست و سؤال آمده ام پس مرا جز با قضای حاجت من باز نکردان و ما را فرما زادی
بکنونی کردن با ملک خودمان و با بجهل بندکان تویم پس ما را از آتش نجات و آزادی ده ای پناه من در کتب من
و ای دریابنده من در شدت من بجزرت تو فرخ میگویم و تو استغاث میجویم و تو زبهار آورم و جبهه تو زبهار
نجوم و جز از حضرت تو در طلب کثایش تویم پس رحمت فرست بر محمد و آل محمد و دریاب مرا و کثایش رسان
ای کی که اندک را می پذیری و اندک بمان بیار در میگری از من خدمت اندک باز پذیر و گناه بسیار را
بیا مرز که توئی آمرزنده و بمان بار خدا یا از تو درخواست میام ایانیرا که قلب من بدان مباحث باشد و آن گونه
یقینی صادق بدانم جز آنچه تو از بهر من باز نوشتی و از قلم قدرت بده و در داشتی من میسرید و خوشنود
در اضی کردن مرا در قش و زندگانی با آنچه قیمت فرمودی مرا ای بهترین رحم نمایندگان در زاد و المعاد
مروست که حضرت امام زین العابدین در شب یقیم شهر رمضان المبارک این دعا را قرائت می فرمود
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الْجَنَّةَ عَنْ ذَا الْعَرْشِ وَ ارْزُقْنِي الْجَنَّةَ عَنْ ذَا الْحُلُودِ وَ ارْزُقْنِي الْجَنَّةَ عَنْ ذَا الْقُوَّةِ
حُلُولِ الْقُوَّةِ بار خدا یا دل مرا از دار غرور روی برتاب و بیا زکشت برای جاوید مرزوق و برای آماده
شدن و استعداد یافتن برای مرکب پیش از آنکه وقت از دست بشود موفق فرماید و هم در آن کتاب از
حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مروست که فرمود پدرم حضرت علی بن احسن علیهما السلام شب عید فطر
تا صبح نماز زنده میداشت و در تمام آن شب در مسجد پای می برد و میفرمود ای فرزند اشب که ترا شب
قدر میت در بجا را لا نور از محمد بن عثمان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروست که میفرمود که حضرت
علی بن احسن صلوات الله علیهما را قانون آن بود که چون ماه رمضان المبارک دیدار می نمود و می
لا یضرب عبداً له ولا امه هیچک از غلامان و کیران خود را بجای و جریرتی نادیب و
عقوبت نمیفرمود و اگر غلامی یا کثیر را کنای و تقصیری روی دادی آنحضرت گناه او را با اسم او در همان روز
و زمان مکتوب میفرمود و او را عقوبت ننمود و آن مکتوب در حضرتش فراهم میگشت تا چون شب آخر شهر رمضان
چهره میکشود ایشان را بجهل میخواند و برگرد خویش اجن میبافت آنگاه کتاب جنایات و ذنوب ایشان را

در فضیلت
عید فطر

ادب اخلاق
در شهر رمضان المبارک

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۱۳

حاضر میکرد و میفرمود ای فلان تو چنین و چنان تقصیر نمودی و من ترا بوی بخردم آیا بیا و داری عرض میکرد موهوب عام
 آری یاین رسول الله و این معاملت با تمام ایشان بجای میگذاشت و ایشان را تاجات با قرار باز میداشت
 آنگاه در وسط ایشان بپای میشد و با ایشان میفرمود اِرْضُوا أَصْوَانَكُمْ وَقُولُوا لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِنْ
 رَبُّكَ قَدْ أَحْصَىٰ عَلَيْكَ كَمَا عَلِمْتَ كَمَا أَحْصَيْتَ عَلَيْنَا كَمَا عَلِمْنَا وَلَدَيْهِ كِتَابٌ يُطْفِقُ
 عَلَيْكَ بِالْحَقِّ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً مِمَّا أَنْتَ بِنَاهَا إِلَّا أَحْصَيْنَاهَا وَنَحْنُ كَمَا عَلِمْتَ لَدَيْهِ خَاضِرٌ
 كَمَا وَجَدْنَا كَمَا عَلِمْنَا لَدَيْكَ خَاضِرًا فَاعْفُ وَاصْفَحْ كَمَا تَرْجُو مِنَ الْمَلِكِ الْعَفْوَ وَكَمَا
 تُحِبُّ أَنْ يَغْفُوَ الْمَلِكُ عَنْكَ فَاعْفُ عَنَّا نَحْنُ عَفْوًا وَبِكَ رَحِيمًا وَلَكِ عَفْوًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا كَمَا
 لَدَيْكَ كِتَابٌ يُطْفِقُ عَلَيْنَا لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً مِمَّا أَنْتَ بِنَاهَا إِلَّا أَحْصَيْنَاهَا فَافْكَرْ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
 ذَلَّ مَقَامُكَ بَيْنَ بَدْنِي رَبِّكَ الْحَكَمِ الْعَدْلِ الَّذِي لَا يَظْلِمُ مَثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ
 وَبِأَيِّ يَوْمٍ الْقِيَمَةِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَبِيبًا وَشَهِيدًا فَاعْفُ وَاصْفَحْ عَنكَ
 الْمَلِكُ وَبَصِّحْ قَائِدَ يَقُولُ وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا الْأَخْيَارُ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ
 یعنی صدای خود را برکشید و گویند یا علی بن الحسین همانا پروردگار تو اعمالی را که از تو بعرضه ظهور رسیده
 بشمار آورده چنانکه تو افعال ما را تمامت با خطی و کتاب آوردی و در حضرت پروردگار نامه است که اعمال تو را
 بر تو بحق مندر میخواند و هر کرداری کوچک یا بزرگ بپای آورده باشی در پیشگاه علم و احصای او حاضر است
 چنانکه اعمالی که از ما ظهور یافته بجهت در حضرت تو حاضر و کشف است پس بگو و تجا در کار کن و از جبرایم
 و جریرت با چشم باز پوش چنانکه از پادشاه پادشاهات امید بر اینگونه است و چنانکه دوست میداری که آن
 پادشاه مقتدر بر تو بجای تو نیز بر با بخشش تا در حق تو نیز بخشش رود و پروردگار با تو برترم شود و تو را آمرزیده دارد
 و خدای بر هیچکس بتم نرود و چنانکه ترا کفایتی است که بر با حق تعلق میفرماید و کبیر و صغیر هیچ کردار را فرو نمیکند و
 آنچه از ما روی داده و بجهت را احصی کرده است پس بیا و آوری علی بن الحسین ذل مقام خود را در پیشگاه پروردگار حاکم
 عادل که باز ازه شغال خبر از خردل تم میفرماید و جمله را بر در ستا خیز فرامیآورد و کافی است که خدای شاه
 و حیب باشد پس بگو گرای و از کلمات آن گذشت فرمای تا خدای از تو درگذرد چه خدای میفرماید از جبرایم
 که با کاران عفو و گذشت و صفح نظر روید کرد و دست میدارد که خدای شمارا بیا مرزد و از کلمات آن شاد درگذرد
 با جمله آنحضرت بر اینگونه با خویش مذاهی فرمود و غلامان و کثیران را بر آنگونه یقین میبرد و آنحضرت با آنحضرت
 مذاهی کردند و صدا بر آوردند و امام علیه السلام در میان ایشان می ایستاد و بی میکرست و ناله و نوحه می نمود
 و عرض میکرد رَبِّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا أَنْ نَغْفُو عَنْ ظُلْمَانَا كَمَا أَمَرْتَ فَاعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا
 يَمُنَ الْمَأْمُورِينَ وَأَمَرْتَنَا أَنْ لَا نَرُدَّ سَأَلَنَا عَنْ آبَائِنَا وَقَدْ أَتَيْنَاكَ سُؤَالَ الْوَسَائِكِينَ وَقَدْ لَخْنَا
 بِغِنَائِكَ وَيَا بَيْتَكَ صَغُفْنَا عَنْ ظُلْمَانَا نَطْلُبُ إِلَيْكَ وَمَعْرِفَتِكَ وَعَطَائِكَ فَا مَنُ يَذِلُّكَ عَلَيْنَا

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولاد ناصری

۲۱۳

از علل الملك شه

و چه بخت باشد
جمع انجین

وَلَا تُخَيِّبُنَا فَاِنَّكَ اَوَّلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَمِنَ الْمَآمُودِينَ اِلٰهِي كُفِّتْ فَاصْبِرْ مَعِيَ اِذَا
كُنْتُ مِنْ سُؤَالِكَ وَجَدْتُ بِالْعُرْوَةِ فَاحْلُطْنِي بِاصْلِ نَوَالِكَ بِاصْبِرْ
ای پروردگار من تو را از فرمان کردی که از هر کس بر ما ظلم و ستمی فرود گشته بگو و گذشت رویم پس تو نیز از ما
بگو که ای چه تو گذشت و بخشش از ما سراوارتری و تو بفرمودی که هیچ خواهند را نومیذ بار نخر و انیم هم اکنون با به پیشگاه
رحمت تو مسبلت آمدیم و در آستان مکارم تو رحل آرزو بینکنده ایم و از آنکه بر ما ستم رفته عفو نمودیم و در طلب
احسان و اکرام و عطای تو هستیم پس تو بر اینجمله بر ماست گذار و ما را حایب مگذار چه تو باین کردار از ما اولی باشی
ای خدای من بمانا بفرمان تو بجزم کار کردم تو بامن نیز کرم کن چه از پیشگاه رحمت تو در طلب عنایت هستم و خواهش
داشتن معرفت و نیکی را از حضرت تو محبوب و مطلوب شمارم یعنی سوال از دیگران را دوست میدارم
و ما با اهل نوال خود مخلوط فرمای ای کریم پس از آن روی مبارک بان جماعت میگرد و میسر نمود

فلان حسن الملك ان كان
حسن الصنع الى ما كلفه
لا يخلو من عفو الله اذا
كان في الصنع

قَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ فَهَلْ عَفَوْتُ عَنِّْي وَنِثَاكَ اَنْ تَجِبَ اِلَيْكُمْ مِنْ سُوءِ مَكْرٍ فَاِنَّ مَلِكِي سُوءٌ
لِّبِمِ ظَالِمٍ مَمْلُوكٍ اِلَيْهِ كَرِهِي جَوَادٍ عَادِلٍ مُّجْتَنِبٍ مُّتَفَضِّلٍ
گذشت فرمودیم آیا شما نیز از من صفات سوء و ناخفته در گذشتید چه من بالی ستمکارم و مملوک پادشاهی کریم و جواد و عادل
و محسن و متفضل آنجماعت عرض میگردند ای سید ما از تو عفو نمودیم و ما را از تو هیچ بر نرسیده آنحضرت با ایشان
میفرمود در پیشگاه خدای عرض کنید ای خدای ما از علی بن الحسین در گذر چنانکه از ما در گذشت و او را از آتش
نجات بخش و آزاد فرما و باین رحمت و عطیت فیروز و بر خوردار و رسکدار ساز چنانکه ما را از تیر بندگی آزاد
فرمود و آنجماعت همان طور عرض میگردند آنگاه آنحضرت عرض میگرد **اَللّٰهُمَّ اٰمِنْ رَبَّ الْعَالَمِينَ**
اِذْ هَبْنَا فَاَقْدَعَفَوْتُ عَنْكُمْ وَاَعْتَقْتُ نَفْسَكُمْ رَجَاءً لِّلْعَفْوِ عَنِّْي وَتَحَقُّقَ رَقَبَتِي یعنی ای خدای این دعوت
اجابت فرمای و شما را برود و بحال خویش و بکار خویش باشد چه من از شما عفو کردم و شما را آزاد ساختم تا خدای
از من در گذرد و مرا آزاد فرماید با بجهت امانت ایشان در آن شب آزاد میفرمود و چون با مداد عید شهر صیام چو
بر میکشود ایشان را ببطای و جواریز بزرگ بر خوردار میفرمود و با نفع عطا میفرمود که ایشان آسوده و مستغنی باشند
و حاجت نیابند و دیگران نیازمند نشوند و هیچ سالی نمیکشد جز اینکه در آخر شهر رمضان المبارک از بیت تن
یا کمر و شیر آزاد میفرمود و میگوید **اِنَّ رَبَّ تَعَالٰی فِيْ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ الْاِنْطِارِ سَبْعِينَ**
اَلْفَ اَلْفٍ عِتْقٍ مِنَ النَّارِ كَلَّا قَدْ اِسْتَوْجَبَ النَّارَ فَاِذَا كَانَ اٰخِرُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ
اَعْتَقَ فِيْهَا مِثْلَ مَا اَعْتَقَ فِيْ جَمِيعِهَا یعنی خدا تعالی را در هر شبی از شبهای شهر رمضان المبارک
هنگام انظار هفتاد هزار بار هزار آزاد شده از آتش است از آنکه بجاست مستوجب نارسند و چون شب آخر

مدت رفته و اسوه
در شهر رمضان

شهر رمضان المبارک فرامیرسد در آن شب با اندازه تمامت لیالی شهر رمضان آزاد میفرماید و من دوست دارم
که خدا تعالی مرا از بسند در حالیکه من از ملک خود در دار دنیا جاعلی را آزاد کرده باشم بان امید که مرا از آتش آزاد

در مدت نگاهداری
خدا را

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاویب ماضی

۲۱۶

از علماء الملک

راه برکشودند تا نزد حسن شد و سرمود این غم و غای کرب را بخوان تا خدای این اندوه و غم از تو ببرد و حسن عرض کرد
 این غم آنقدر است فرمود که بوی لا اله الا الله الحلیم الکبیر لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
 الله رب العالمین و ذکر لا ارضی السبع و رب العرش العظیم و الحمد لله
 رب العالمین با تحفه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام باز شد و حسن این غای شریف را که بخواند و از آن سوی
 چون صالح بن عبد الله از قرائت کتاب فراغت یافت و از بنبر فرود شد با خویش می گفت ای زهره مظلوم همی بخونم
 آنجا که گفت ضربت او را با خیر بخیزد تا من در امر او با میرالمومنین دیگر باره بکتابه بنام و در مظلومیت او بولید برنگاشت
 و ولید در پاسخ صالح نوشت که حسن را براه خویش باز گذارد پس او را راه کرد و از برکت آن دعا و شریف رسکار شد
 و دیگر سید بن طاووس علیه الرحمه در مجمع الدعوات نوشته است که مسعود بن صدقه از حضرت ابی عبد الله جعفر بن
 محمد سلام الله علیهما خواستار شد که دعا می دهد و یا موزد تا در قنات خدایا آن دعا بخواند آن حضرت از ضحیفه گفت
 چند ورق بیدون آورده با مسعود بن صدقه سرمود هر چه در این اوراق است استنساخ کن همانا این دعا می خردم
 علی بن الحسین علیهما السلام است که برای قنات است مسعود میگوید من این دعا را در حضور مبارکش بر بخاشتم و هرگز
 بخیر نیامم و از ده میخند که این دعا بخوانم و خدای آن هم را بر گرفت و از ده مرا برداشت و آنچه بخوانم عطا فرمود

در کتاب مشکوٰۃ

و آن دعا مبارک این است

اللهم هددتني فلهوت و وعظت حقوت و ابلت الجبل فغصبت و عرفت فاصورت
 ثم عرفت فاستغفرت و كلفت فعدت منرت فلك الحمد يا الهى تحمضت اودته هلاكى و تحللت
 شعاب تلغى و تعرضت فيها لسطوانك و يحلونها لعقوباتك و وسيلتك اليك التوحيد
 و ذرعتى الى لم اشرك بك شيئا و لم اتخذ معك الها و قد منرت اليك من تقوى و اليك
 بغير المنى و انت مفرغ المضيق حظ نفسيه فلك الحمد يا الهى فكم من عدو
 انتضى على سيف عداوته و شحذ لي طبة مدتيه و ادهف لي شياحه و واف لي
 قوايل ممويه و سدد نحوى صواب سهايه و لم تمن عني عن حراسته و اخمّر
 ان بسهمى المكرب و بجر عني ذغاف مرارتيه فظنرت يا الهى ضعفت عن احتمال
 الفواج و عجزت عن الانتصار من قصدي فحاربتيه و وحدتني كبر عدي
 من ناواتي و ارضيتني ابله فيما لم اغل فيه فيكري فابتدأتني بنصرتك و
 شدت ازدي بقوتك ثم ظلمت لي حده و صبرته بعد جمع و حده فاغلبت كعبه
 عليه و جعلت ما سدده مردودا عليه و رد دته لم تطف غلبه و لم تزد حراة
 غلبه قد عضر على شواه و ادبر مؤلها قد اختلف سراياه و كم من باغ بغايه يمكائد
 و نصب لي اشرار مصائد و وكل لي تفقد رغائيه و اضبا الحاضيا السبع لطيفه

اللهم بمعنى هذا غفرت
 یعنی آگاهی دادی منمائی
 کشیدن بنیر خود بر من
 کار و مسائل آن غلبه
 طرف و صله من را
 و اگر شده مایه جمع
 اوقات مذکور و کنگ کردن
 سر را سحر هرب
 شده باشد یعنی هر چیزی
 سبب مدد و فای خود
 و قبول دعا و بایم
 یعنی زیارت تو و کار
 نمود از بعضی زود
 قول خدا را و است
 از روی ای طری کعب
 یعنی تا ملک است
 و من مشرفه من بحر
 طریقه کعبه را
 برودن در طریقه
 و غلبه من را
 ختم بر او را و سحر
 می کند از او و
 چون می خواند

احوال حضرت سيدالاجدين عليه السلام

۲۱۷

وَانْظُرَا لِانْتِهَارِ فَرِيَّتِهِ فَنَادَيْتُكَ يَا اَلِهِي مُسْتَعِيْنًا بِكَ وَاثِقًا بِسُرْعَةِ اجَابَتِكَ عَالِمًا
 اَنْكَ لَنْ يَضْطَهَّدَ مِنْ اَوْحَى اِلَى ظِلِّ كَقَمِكَ وَلَنْ يَفْرَجَ مِنْ نَجَا اِلَى مَعَاوِلِ اِنْصَادِكَ فَخَلَصْتَنِي مِنْ بَاسِهِ
 بِقُدْرَتِكَ وَكَرَمٍ مِنْ مَحَابِبِ مَكْرَمَةٍ قَدْ جَلَّسْتَهَا وَغَوَّاشِي كُرْبَاتِ كَشْفَتَهَا لَا تَسْلُ عَنَّا فَعَلْ وَلَقَدْ
 سَلْتُكَ فَاَعْطَيْتَ لَمْ تَسْأَلْ فَاَبْتَدَتْ وَاسْتَجَبْتَ فَضْلَكَ فَمَا اَكْتُبُ اَبْتَلُ الْاِحْسَانَ وَابْتَلُ الْاَلَا
 نَعْمَ حُرْمَاتِكَ وَفَعَلْتَ حُدُودَكَ وَالْغَفْلَةَ عَنْ وَعِيدِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ مِنْ مَقْتَدِرِ الْغَلْبَةِ يَا اَنَا
 لَا يَجْعَلُ هَذَا مَقَامٌ مِنْ اعْتَرَفَ لَكَ بِالْقُصْرِ وَشَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالتَّضْيِيعِ اِلَى اقْرَبِ الْبَلَدِ
 بِالْحَمْدِ الْوَفِيقَةِ وَاتَوَجَّهَ اِلَيْكَ بِالْعُلُوِّ بِهَ الْبُضَاءِ فَاَعَدْتَنِي مِنْ شَرِّ مَا خَلَقْتَ مِنْ شَرِّ
 مَنْ يَرُدُّ بِي سُوءًا فَاِنْ ذَلِكَ لَا يَصِيقُ عَلَيْكَ فِي وَجْدِكَ وَلَا يَتَكَادَرُكَ فِي قُدْرَتِكَ وَانْتَ عَلَى كُلِّ شَيْ
 قَدِيرٌ اَلِهِي اَرْحَمِي بِرَأْسِ الْمَعَاصِي مَا اَبْقَيْتَنِي وَارْحَمِي بِرَأْسِ تَكْلِيفِ مَا بَعَيْتَنِي وَارْزُقْنِي حُسْنَ النِّظَرِ فَمَا
 بِرُضِيكَ عَنِّي وَارْزُقْنِي قَلْبِي حِفْظَ كِتَابِكَ كَمَا عَلَّمْتَنِي وَاجْعَلْنِي اَمْلُوهُ عَلَى مَا رُضِيكَ بِهِ عَنِّي وَنُورِ
 بِهِ بَصَرِي وَادْعِي سَمْعِي وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِي وَفَرِّجْ بِهِ قَلْبِي وَاطْلُقْ بِهِ لِسَانِي وَاسْتَعِزَّ بِكَ وَاجْعَلْ
 فِي مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ مَا يَهْدِيكَ ذَلِكَ عَلَى فَارَنِهِ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ اَللّهُمَّ اَنْتَ بِي وَمَوْلَايَ سَيِّدِي
 وَامْلِكْ اِلَيْهِ وَعِيَانِي وَسَيِّدِي وَخَالِي وَنَاصِرِي وَثِقَتِي وَرَجَائِي لَكَ مَحَبَّاتِي وَمَمَاتِي وَلَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي
 وَبَيْدِي وَرَبِّي مَا لَيْتُكَ اَمْرِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَلَكَتَنِي بِقُدْرَتِكَ وَقَدَّرْتَ عَلَى سُلْطَانِكَ فَلَكَ الْقُدْرَةُ
 فِي اَمْرِي وَنَاصِيَتِي بِهَيْدِكَ لَا يَحُولُ اَحَدٌ دُونَ رِضَاكَ بِرَأْفَتِكَ اَرْجُو رَحْمَتَكَ وَبِرَحْمَتِكَ اَرْجُو رِضْوَانَكَ
 لَا اَرْجُو ذَلِكَ يَعْمَلِي فَقَدْ عَجَزْتُ عَنْكَ عَلَى مَكْنَفِ اَرْجُو مَا قَدْ عَجَزْتُ عَنْكَ اَشْكُو اِلَيْكَ فَاَقْبَلْهُ وَضَعْفُ قُوَّتِي وَ
 اِفْرَاطِي فِي اُخْرِي وَكُلُّ ذَلِكَ مِنْ عِنْدِكَ وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَكَفَيْ ذَلِكُ كُلَّهُ اَللّهُمَّ اجْعَلْ مِنْ
 رَفَقَاتِكَ مُحَمَّدًا حَبِيبِي وَارْضَاءًا رَسُوْلِكَ وَارْزُقْنِي خَلِيْلِكَ وَبَوْمَ الْفَرَجِ الْاَكْبَرِ مِنَ الْاَمِينِ فَاَمْنِي
 وَيَتَبَسَّرُكَ فَيَسِّرْ لِي وَيُطْلِئِكَ فَطْلِيْلِي وَمِمَّا فَنَاقِي مِنَ النَّارِ فَجَنِّي لَا تَمْسَسْنِي السُّوءُ وَلَا تَخْرِجْنِي مِنَ
 الدُّنْيَا مَسْلِيْنِي وَحِجَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَلِقْنِي وَيَدِّكَ كَرَمًا كَرَمًا وَلِلْاَمْرِ فَيَسِّرْ لِي وَلِلْعُسْرِ فَيَجْنِبْنِي وَ
 لِلصَّلَوةِ وَارْزُقْنِي وَبَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَسِّرْ لِي وَبَوْمَ الْقِيَمَةِ وَارْزُقْنِي وَارْزُقْنِي وَارْزُقْنِي وَارْزُقْنِي وَارْزُقْنِي
 وَمِنْ نَضْلِكَ فَارْزُقْنِي وَبَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَسِّرْ لِي وَبَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَسِّرْ لِي وَبَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَسِّرْ لِي وَبَوْمَ الْقِيَمَةِ
 فَلَا تَقْضِنِي وَبِمُحَدَّاكَ فَاهْدِنِي وَبِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَقِّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَيَسِّرْ لِي وَمَا
 اَحْبَبْتُ فَيَسِّرْ لِي وَمَا كَرِهْتُ فَيَقْضِ لِي وَمَا اَمْسَيْتُ مِنْ اَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاحْكُنِي
 وَفِي صَلَاتِي وَصَبَاحِي وَدُعَائِي وَنَسْكَي وَشُكْرِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي فَبَارِكْ لِي وَالْقَامُ
 الْحَمْدُ وَفَاتِيْنِي وَسُلْطَانًا بَصِيرًا فَاجْعَلْ لِي وَطْلِي وَجِهْلِي وَاسْرَارِي فِي اَمْرِي فَتَجَاوِزْ عَنِّي
 وَمِنْ مَنَةِ الْمَحَبَّةِ وَالْمَاتِ تَحْلِصْنِي وَمِنْ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ فَجَنِّي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

زنج دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۲۱۸

از عیال و ملکات

وَمِنْ أَوْلِيَائِكَ يَوْمَ الْفِتْمَةِ فَاجْعَلْنِي لِإِدْوَمِ لِي صَلَاحِ الَّذِي اسْتَبْنَىٰ وَبِالْجَلَالِ
عَنِ الْحَرَامِ فَاعْنِي وَبِالطَّيِّبِ عَنِ الْخَبِيثِ فَكُنْ بِإِقْبَلِ بَوَاجِهٍ الْكَبِيرِ إِلَى
وَلَا تُصِرْهُ عَنِّي وَآلِي صِرْطِكَ الْمُسْتَقِيمِ فَاهْدِنِي وَلِيَا نَحْتِ وَتَرْضَ خَوْفِي اللَّهُمَّ
إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ التَّيِّبِ الْمُسْلَمِ وَالتَّمَعَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ وَالْعَظِيمِ وَالْخَبَلِ الْفَرِّ وَالْبَلْعِ
وَالْأَشَرِ وَالْبَطَرِ وَالْأَعْيَابِ بِفَيْبِي وَالْخَبَرَةِ بِرَبِّ فَيْبِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْخُلِّ
وَالْجَرَصِ وَالْمُنَافَةِ وَالْعِشِّ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الطَّمَعِ وَالطَّيْعِ وَالْهَلَجِ وَالْجَنَجِ وَالزُّبَعِ
وَالْقَمَجِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَغْيِ وَالْقَلَمِ وَالْإِعْتِدَالِ وَالْقَسَادِ وَالْفُجُورِ وَالْفُتُورِ وَأَعُوذُ
بِكَ مِنَ الْخِيَانَةِ وَالْعُدَاوَةِ وَالطُّغْيَانِ رَبِّدْ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَالْقَطِيعَةِ وَلَسْبَتِهِ
وَالْفَوَاحِشِ وَالذُّنُوبِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْأَشِيمِ وَالْمَائِمِ وَالْحَرَامِ وَالْمَحْرَمِ وَالْخَبِيثِ
كُلِّ مَا لَمْ يَحِبَّ رَبِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَبَغْيِهِ وَظُلْمِهِ وَعَدَاوَتِهِ وَشَرِّكَهِ وَزَانِيَتِهِ
وَجُنْدِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا نَعَجَّ فِيهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقْتَ مِنْ آيَةٍ
وَهَامَةٍ أَوْ حَيٍّ أَوْ أَمْسٍ مِمَّا يَحْتَكِلُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَتْ الْأَرْضُ وَمِمَّا نَحَجَّ مِنْهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ
شَرِّ كُلِّ كَاهِنٍ وَسَاحِرٍ وَذَا كِبٍ وَذَانِثٍ وَذَا قِيٍّ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ وَبَاغٍ وَطَاغٍ وَنَافِسٍ وَظَالِمٍ وَنَقَدٍ
وَجَائِرٍ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَمَى وَالْعَمِّ وَالْبُكْمِ وَالْبَرَصِ وَالْجُدَامِ وَالشَّكِّ وَالرَّيْبِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ
الْفَسَلِ وَالْعَجْزِ وَاللَّغْبِطِ وَالْعَجَلَةِ وَالنَّضِيعِ وَالنَّصْبِ وَالْإِبْطَاءِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا
خَلَقْتَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِمَّا بَيْنَهُمَا وَمِمَّا تَحْتَ الثَّرَىٰ رَبِّدْ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ
وَالْفَقَاةِ وَالْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالصَّبَقَةِ وَالْمَائِلَةِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَقْلَةِ وَالذَّلَّةِ وَ
أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَيْقِ وَالسَّيِّدَةِ وَالْقَيْدِ وَالْحَبْسِ وَالْوِثَاقِ وَالسَّجُونِ وَالْبَلَاءِ وَكُلِّ
مُصِيبَةٍ لَا صَبْرَ لِي عَلَيْهَا أَمِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اعْطِنَا كُلَّ الَّذِي سَأَلْنَاكَ
وَوَدُّنَا مِنْ فَضْلِكَ عَلَى قَدْرِ جَلَالِكَ وَعَظَمَتِكَ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

منج بگردن کسی است که سرش
تجسس بکند بر کسی که خجسته و
بیار اجواب دروغ گوشت
منافه غبت نمودن و دروغ
بطور عبارات و هم فیکرت
عش بکند بر کسی که دروغ
بفحش بکند که شدن دروغ
شدن از خود شدن و دروغ
میل کردن و کد شدن و بیای
و بکند که آنرا بکشد و بیای
برین و بیای دروغ و بیای
عذر الوب الی غیره
و دروغ بکند که دروغ
کاپه و دروغ بکند که دروغ
در ارا و دروغ

عالمه در ویشی

خلاصه معانی اینکلمات شرافت مبنای نجاری حسین است عرض میکنم لهذا محض رحمت ورافت مرا بحق و راستی
هدایت فرمودی آما من بسا که در بانیچه کرم و مرا با خلاق عنه و افعال ستوده و معطت فرمودی و من بقاوت
رفتم و اعطای جیل فرمودی و من بعصیان شدم و مرا از وفات افعال کوهیده بیا که امید می و من همچنان بهر
دوام بر آن کار براندم و هم دیگر باره مرا بیا که امید می یعنی آثار و عید آگاهی دادی و من باستغنا
پروا ختم لکن همچنان بگردار خویش باز شدم و تو بر من مستور داشتی پس حدود پاس مخصوص تو می باشد بار خدایا
خویش را در بادی تباری در انخدم و در شتاب و مار و در آردم و با این عجز و ناتوانی در عرضه عقوبات و سطوات
تو در آدم لیکن و سید که بدست من است همان اقرار بوجدانیت تو و دست آور من همان اقرار بیاوردن بایست

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

۲۱۹

و من از سادس نفس نامه بحضرت تو گریزنده ام چه هر کوهیده کاری درگاه تو فرجید و تو او را در قبضه خود بهر
 نفس او در یابنده پس بنا و ستایش خاص از بخت است ای پروردگار من چه بسیار دشمنان با کجاکر که شمشیر عداوت
 بر من بر کشید و دشمن عداوت را با سبب من تیز کرد و حدود اسباف را با هتک من تیز و کار ساخت و زهر
 جانخواهی عداوتش را برای من میا ساخت و سهام عدوان را بوی من آماده و مسدود نمود و بیسج ساعت چشم عداوت
 و دیده دشمنی را فرو نخوا بایسد و بریان من کمر بست و با سبب من خاطر بر کجاست و دمان مرا از زهر و تلخی عداوتش
 تلخ کرد و تو ای پروردگار من بر بخرو چپا کی من از احوال نضال کیدت و بنال عداوت او و تنهایی و وحدت من
 نگران شدی و آهنگ و کین او را باز دانستی و بدانستی که مراد دفع او بیسج تیری منیت و محض غایت بفرست من
 بایست گرفتی و به نیروی خود پشت مرا استوار ساختی و آهنگ و آسیب او را بر و بر تافتی و اسباف عداوتش را کسب
 فرمودی و بنال کیدتش را از من بر کاشتی و جمع او را بر اکسند و کوه اندی و او را بر پایی من ذیل ساختی چنانکه
 آبی بردل تافته و سروری در خاطر آشفته اش راه نیافت و با عدم نیل برادر روی بر تافت و چه بسیار ستمگران
 که اشراک مصاید عداوت من بکشد و اشباک بکاید باز کشد و چون درندگان کین بکشد و دهمی در انتظار
 سکار و بچنگ آوردن فریه خویش بودند و من با کمال و ثوق بمرعت اجابت تو بتو استعانت بروم در حالتی که یک
 وانا بودم که آنکس که در ظل غایت و کف اعانت تو پناهنده کرد و مستور میشود و هر کس بمقابل نصرت تو التجا جوی
 و چار فرغ بخرد و تو بقدرت خودت مرا از اشباک مکانه و اشراک مصالحتش آسایش دادی و در و ساد و راحت
 آراش فرمودی و چه بسیار حساب بکاره و غام دواهی را که از آفتاب آمال من باز کشود و چه خواهی گزبات و
 پردای اندوه را که از پیش روی من بر گرفتی و تویی که کمال قدرت و قنارت در هیچکار رسول بخودی و بے
 سؤالها و سئلتهای که از تو کرد و تو عطا فرمودی و چه بسیار بودی که بدون سؤال بخش فرمودی و از کمال عدل
 وجود جز با حسان نروی و هیچکس را ستم و ستمیده نخواهی هرگز با من جز با حسان نرفتی و من جز با کتاب محرمات
 و منیبات و تجا و از حد و تغافل از غیر پروردگارم گزیم ترا ای آنکه هرگز مغلوب نشوی و با نهایت اقدار بر مکافات بزه کار شتاب
 بخیری و بر هر کس لازم است که در پیشگاه تو بقصیر خود اعتراف جوی و بتضعض من خویش و بطالت روزگار خود کواهی ده
 بار خدا یا بجهتیه رفیع تو بقریب جوم و بطولیه بضا بوی تو توجبه کسیرم پس مرا از زیان حله آفریدگان خود و آنان که
 در اندیشه گزند من هستند پناه ده چه اینکار با نبرد مندی و تو انخوی تو دشوار منیت و با قدرت تو شاق نباشد
 و تو بر هر کار قادر و نیرو مندی بار خدا یا بر من رحم فرمای تا برک معاصی کویم چنان که در جهان باقی هستم و در آنچه مرا
 نیروی بر تافتن منیت بر من رحم فرمای و مرا در حسن نظر با پنجاه باب خوشنودی تو است مرزوق دار و قلب مرا
 بحفظ کتاب خود بان طریق که مرا بیا سوختی لازمست ده تا با بنظر که بر ضای تست قنارت و عداوت کیرم و چنانکه
 تعلیم فرمودی لازمست و مراقبت جوم و چشم مرا بکتاب خویش نور بخش و کردش مرا بد قایق و مطالب آن
 نگاهبان دار و مرا بسبب کتاب خود شرح صدر عطا فرمای و قلب مرا بان سرور بخش و زبان مرا بان کویا کردان

بج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب مصری

۲۲

از علماء الملک

و بدن را با داب آن استعمال به و مرا آن طاقت و قدرت غایت فرمای که انجمله بر من سهل و آسان کند چه
 هیچ حول و قوتی جز بپوشیت بار خدا یا توئی پروردگار من و مولا و آقا و آرزو و معبود و معوث و مسند و خالق و ناصر
 و الله و امید من برای تن زندگی و مردکی من و برای تن کوش و چشم من و بدست من و رزمی من و محضرت
 ست در دنیا و آخرت امر و کار من چه بقدرت خودت بر من مالک و سلطنت خودت بر من قادرستی و جز تو
 هیچکس بر من توانامیت و نامی من بدست قدرت توست بر آفت تو امید دار رحمت تو هم در رحمت تو رضوان
 جیم و انجمله را بسبب اعمال خویش طلب کنم چهل من از من عاجز است پس چگونه بسبب هر یک از من عجز یافته امید و
 رحمت شوم شکایت میکنم بحضرت تو از طاقت خود و ضعف قوت خود و امسراط نمودن در امور خود و تمامیت انجمله
 از جانب من روی داده و تو بر انجمله از من اعلم باشی پس انجمله را تمام است از من کفایت فرمای بار خدا یا مرا از
 رفقاء محمد حبیب خودت و اوصیاء رسول خودت و ابراهیم خلیل خودت بگردان و در روز فرخ اکبر در حلقه آمین
 بار و آسان کارهای خودت کار مرا آسان گردان و در ظلال ظلیمات بپای گیر و از آتش و دوزخ رستگار فرمای
 و خوار گردان و در دار دنیا سلامت بار و از کجایه جان با سایش بگرد و در روز قیامت تحت مرابن تقین فرمای
 و مرابن خودت ذاکر بار و بھر چه سهل باشد بر من آسان بار و از هر دشوار دور فرمای و تا پایان زندگی
 با قاست نماز داد ای زکوة علم و عبادت خودت باینز کن و مرا بقدر رضای خودت کار من را بامی و بفضل خود
 روزی بخش و در روز قیامت ردیم سفید و حسابم آسان کن و بل قیچ من مرا رسوا گردان و بندهای خودت
 هدایت فرمای و در دنیا و آخرت بقول ثابت پایدار نمای و هر چه در حضرت تو محبوب است نزد من محبوب
 گردان و از هر چه کمزور و ناست بنحوض فرمای و محامات مرا در دنیا و آخرت کفایت کن و در نماز و روزه و دعا
 و سنگ و شکر گذاری من و دنیا می من و آخرت من مرا برکت عطا فرمای و در مقام محسود و مسبوست دار و از
 ظلم و جمل من و اسراف من در امر من در گذر و از فست زندگی و مردکی باز زبان و از فواحش چه آنچه ظاهر است
 و چه آنچه در باطن است نجات بخش و مرا در روز قیامت در زمره اولیا خویش در آور و یکسره مرا بصلاح و صواب
 مدار و از محرمات خویش بحلال خود بی نیازی ده و بطیبت از نصیبت کفایت بخش و با وجه کریم من روی کن و از من
 مسرف مدار و بصراط مستقیم خود هدایت کن و هر چه رضای تو در آن است موفق دار خداوند اتو پناه می برم
 از کار با و سمع و آوازه و کبر یا و تعظیم و خیار و فخر نمودن و گردنخشی و تجر و سرگستگی و سرور بسیار و بختن در
 مذن و متخیر گردیدن و پناه میبرم تو از پچاره ماندن و بخل و حرص و بیدون از حق بجزئی نال شدن و بیخاست
 گردیدن و پناه میبرم تو از طمع و رزیدن و کمال گردیدن و خرج نمودن و بار و اسل حتن و پناه میبرم تو
 از سرکشی و ستمکاری و از حد تجاوز کردن و بعناد و مجور و فوق دچار شدن و پناه میبرم تو از خیانت
 نمودن و عدوان و طعنان کردن ای پروردگار من پناه میبرم تو از گناه کردن و رشتن خویشاوندی
 بر بدن و بدکاری و گردار کوبیده و جیبله بزه کارها در افتادن و در حرام و محرمات دچار شدن

۴ احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۲۱

و از امور خبیثه و هر چه ترا محبوب نیفتد پروردگار پناه میبهرم تو از شر شیطان و سرکشی و ستمکاری و دشمنی
و شرکاء و یاران و مقدمهٔ همیشه و لشکر ادو ساه میبهرم تو از شر هر چه از آسمان نازل و هر چه با آسمان عروج
می نماید و پناه میبهرم تو از هر دایه و همت و از غمات جن و انس که در جهان زنده و جنبند و پناه میبهرم تو
از گزند هر چه در زمین آفریده شده و از زمین بیدون نیاید و پناه میبهرم از گزند هر حاسدی و ستمکاری و فردوسی
و جینه و سرکشی کننده و چشم زنده و ظلم کننده و از حد تجاوز کننده و جور نماسنده و پناه میبهرم تو از گزند
و گزند و کسکی و درنج پس و خوره و دودلی و پناه میبهرم تو از کمال شدن و بدول کشتن و در مانده ماندن و تنگی
و در زمین و ستابندی و صنایع ساختن و تقصیر نمودن و گسندی کردن و پناه میبهرم تو از شر آنچه خلق شده است
در آسمانها و زمینها و آنچه در تحت اثری است و پناه میبهرم تو از درویشی و تنگ دستی
و نیاز مندی و مسکنت و تنگ حالی و درویشی و پناه میبهرم تو از قلت و ذلت و پناه میبهرم تو از تنگی و درگاه
و سختی کار و بند و زندان و غل و زنجیر و زندان و بلا و هر گونه مصیبتی و هر چه برسد بآدمی که مرا بر آید یا نیکبائی
نباشد این دعا را بر پند برای پروردگار عالمیان بار خدایا عطا کن بآنچه را که از تو خواستار شدیم و بقدر
و اندازهٔ جلال و عظمت خودت ما را از فضل خود بیفزای بحق لا اله الا انت العزیز الحکیم و هم در کتاب
مع الدعوات سید بن طاووس رضی الله عنه مطبوع است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام برای
احتراز کردن از دشمنان و پناه جستن از بدیها بفرمایم بزبان ایندغای مبارک را عرض کرده است و گفته اند
باید بعد از طلوع آفتاب و هنگام غروب شمس تلاوت کرد

و دعا حضرت زین العابدین علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا غَالِبَ
إِلَّا اللَّهُ غَالِبُ كُلِّ شَيْءٍ وَبِهِ تَغْلِبُ الْغَالِبُونَ وَمِنْهُ يَطْلُبُ الرَّاغِبُونَ وَعَلَيْهِ
يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ وَبِهِ يَعْصِمُ الْمُعْصِمُونَ وَيَقِي الْأَوَائِفُونَ وَبَلَّتْجَى الْمُتَلَجِّمُونَ
وَهُوَ حَسْبُهُمْ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ اخْتَرْتُ بِاللَّهِ وَاحْتَرَسْتُ بِاللَّهِ وَتَلَجَّيْتُ إِلَى اللَّهِ
وَاسْتَجَرْتُ بِاللَّهِ وَاسْتَعْنْتُ بِاللَّهِ وَانْتَصَرْتُ بِاللَّهِ وَاسْتَعِثْتُ بِاللَّهِ وَاعْتَصَرْتُ
بِاللَّهِ وَفَهَرْتُ بِاللَّهِ وَغَلَبْتُ بِاللَّهِ وَاعْتَمَدْتُ بِاللَّهِ وَاسْتَنْصَرْتُ بِاللَّهِ وَ
حَفِظْتُ بِاللَّهِ وَاسْتَحْفَظْتُ بِاللَّهِ خَيْرَ الْحَافِظِينَ وَتَكَهَّفْتُ بِاللَّهِ وَحُطْتُ
نَفْسِي وَمَالِي وَاهْلِي وَآخِوَالِي وَكُلَّ مَنْ يُعِينُنِي أَمْرُ بِاللَّهِ الْخَافِظِ اللَّطِيفِ وَ
اِكْتَلَّاتُ بِاللَّهِ وَصَيِّبْتُ خَافِظَ الصَّاحِبِينَ وَخَافِظَ الْأَصْحَابِ الْحَافِظِينَ
وَقَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَاعْتَصَمْتُ
بِاللَّهِ الَّذِي مَنِ اعْتَصَمَ بِهِ نَجَّى مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ
الْجَبَّارِ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ مَا سَاءَ اللَّهُ

نکته یاد مین

ایکات عشر مرتبه

مقدم کند

رَبِّعُ دَوْمِ از کتاب مکتوبات ناصری

۲۲۲

از علماء المکات

لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهُ عَلَى اللَّهِ صَلَواتُهُ
 الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَبْلِيغًا وَقَوْلُ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا
 نَوْمٌ وَتَقُولُ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
 وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ
 بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ
 أَنْتُمْ صَامِتُونَ إِنْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ
 فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَلَمْ يَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ
 يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أُذُنٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا
 شُرَكَاءَكُمْ فَكَيِّدُونَ فَلَا شَاطِرُونَ إِنْ وَلِيَ اللَّهُ الْأَمْرَ لَئِنْ نَزَلَ الْكِتَابُ هُوَ
 بِتَوَكُّلِ الصَّالِحِينَ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ
 إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَعَنَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوا وَفِي
 أُذُنِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذْ أَبَدًا وَأَوْجِرْ فِي
 نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى وَالْقِيَامُ فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ
 مَا يَصْنَعُونَ إِنَّمَا صَنَعُوا كِبْدًا سَاحِرًا وَلَا يَفْلَحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي
 الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّمَا لَا
 تَعْقِلُ الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْقِلُ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ بِإِذْنِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طَمَّ ذَلِكَ أَبَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ
 الْأَبْكَوُومُؤْمِنِينَ إِنْ نَشِئْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْيُنُهُمْ
 لَهَا خَاضِعِينَ قَالُوا لَوْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ إِنْ كُنْتَ مِنَ
 الصَّادِقِينَ فَالْقَعْ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعْنَا مِنْهُ لِيْلَهُ بَعْضًا
 لِلنَّاسِ ظُرِينَ قَالُوا كَلَّا إِنَّهُ مَعَ رَبِّي سَهِدِينَ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ
 إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيْ الْمُرْسَلِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ يَا مُوسَى
 اقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ قَالُوا سَيُشَدُّ عُضْدُكَ بِإِخِيكَ وَنَجْمُكَ كَمَا
 سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ كَمَا الْغَالِبُونَ وَلَقَدْ
 مَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ فَصَوَّرْنَا
 فَكَانُوا مِنْ الْغَالِبِينَ وَالْقَبْتُ عَلَيْكَ حَبَّةٌ مِنْتِي وَكَتُصَّنَ عَلَى عَيْنَيْهِ إِذْ تَمَسَّ

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب بصری

از علماء الملک

أحوال حضرت سيد الساجدين عليه السلام

٢٢٥

وَجَلِيفَتِكَ الْمُؤَدِّي عَنْكَ فِي خَلْقِكَ عَنْ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ وَبِحَقِّ خَلْفِ الْأَئِمَّةِ الْمُنَاضِينَ وَ
 الْأَيَّامِ الزَّكِيِّ الْهَادِي الْمُهْدِي الْحُجَّةَ بَعْدَ آبَائِهِ عَلَى خَلْقِكَ الْمُؤَدِّي عِلْمَ نَبِيِّكَ وَدَارِثِ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ
 مِنَ الْوَصِيِّينَ الْخُصُوصِ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ آبَائِهِ الصَّالِحِينَ بِأَمْحَمَدَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ
 يَا أَبَا أَنْتَ وَآخِي إِلَى اللَّهِ أَتَسْفَعُ بَكَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِكَ وَيَعْلِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَ
 الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَتَحْمِيذَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ
 ابْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْخَلْفَ الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرَ اللَّهُمَّ
 فَصِّلْ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ صَلَوَاتِ الْمُرْسَلِينَ وَالصِّدِّيقِينَ
 وَالصَّالِحِينَ صَلَوَاتِكَ لَا يَقْدُرُ عَلَى احْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ الْحَقُّ أَهْلُ بَيْتِكَ نَبِيِّكَ وَذُرِّيَّتُهُمْ وَ
 شَبَقَتُهُمْ بِبَيْتِكَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَالْحَقْنَائِهِمْ مُؤْمِنِينَ مُخْتَبِينَ فَائِزِينَ مُتَّقِينَ صَالِحِينَ
 خَاشِعِينَ غَائِبِينَ مُؤَقَّتِينَ مُسَدِّدِينَ غَائِبِينَ ذَاكِينَ مُرَكَّبِينَ ثَائِبِينَ سَاجِدِينَ ذَاكِعِينَ
 شَاكِرِينَ حَامِدِينَ صَائِرِينَ مُخْتَسِبِينَ مُنْبِئِينَ مُصِيبِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوكِلُ وَلِيَّهُمْ وَأَتَبَرُّ
 إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَأَتَقَرُّ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَمُؤَدِّيهِمْ وَمُؤَالِيَتِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ فَأَرْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَصْرِفْ بِهِمْ عَنِّي أَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ بِأَنَّكَ لَا إِلَهَ
 إِلَّا أَنْتَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَزَوْجَتَهُ وَلَدَهُ عِبِيدُكَ وَإِمَائِكَ وَأَنْتَ وَلِيُّهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَالْآخِرَةِ وَهُمْ أَوْلِيَاكَ الْأَوَّلِينَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالسُّلَمِيِّينَ وَالْمُسْلِمَاتِ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَأَشْهَدُ
 أَنَّهُمْ عِبَادُكَ الْمُؤْمِنُونَ لَا يَسْبِقُونَكَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِكَ يَعْمَلُونَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُنَوِّسُكَ بِهِمْ
 وَأَتَسْفَعُ بِهِمْ إِلَيْكَ أَنْ تُجِيبَنِي بِمَهَابَتِهِمْ وَتُجِيبَنِي عَلَى طَاعَتِهِمْ وَمِلَّتِهِمْ وَتَمْنَعَنِي مِنْ طَاعَةِ عَدُوِّهِمْ
 وَتَمْنَعَ عَدُوَّكَ وَعَدُوِّي مِنْ تَجَنُّبِي بِكَ وَيَا أَوْلِيَاكَ عَمَّنْ لَعَنَتَهُ عَنِّي وَكَسَلَتْنِي مِنْ أَوْجَتِهِمْ إِلَى دَارِ
 تَجَمُّعِي فِي حِفْظِكَ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَتَلْبِسَنِي الْعَافِيَةَ حَتَّى تُهَيِّئَ لِي الْمَعِيشَةَ وَالْحَظِيئَةَ
 بِلَحْظَةٍ مِنْ لَحْظَاتِكَ الْكَرِيمَةِ الرَّحِيمَةِ الشَّرِيفَةِ تَكْشِفُهَا عَنِّي مَا قَدْ أَتَيْتَنِي بِهِ وَدَعَرْتَنِي بِهَا إِلَى
 أَحْسَنِ عَادَاتِكَ وَأَجْمَلِهَا عِنْدَكَ فَقَدْ ضَعُفْتُ فَوْقَ وَقَلْتُ حِيلَتِي وَنَزَلْتُ فِي مَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ فَرُدَّنِي
 إِلَى أَحْسَنِ عَادَاتِكَ فَقَدْ أَتَيْتُكَ عِنْدَ خَلْقِكَ فَلَمْ يَبْقِ إِلَّا رَجَاؤُكَ فِي قَلْبِي وَعَدِيمَا مَنْتُ عَلَى
 وَقَدْ رَتَبْتُ بِاسْتِغْنَاءِ رَبِّي وَخَالِقِي وَمَوْلَايَ وَرَازِقِي عَلَى إِذْ هَابَ مَا أَنَا فِيهِ كَقَدَرْتِكَ عَلَى حَبْثِ
 أَتَيْتَنِي بِهِ إِلَهِي ذِكْرُ عَوَائِدِكَ بُونُسِي وَرَجَاءُ الْغَايِكَ بِفَرِيئِي وَلَمْ أَخْلُ مِنْ رِغْمَتِكَ
 مِنْدُخْلَتَنِي فَأَنْتَ يَا رَبِّ يُقْبَى وَرَجَائِي وَإِلَهِي وَسَيِّدِي وَالذَّابُّ عَنِّي وَالْوَاحِمُ فِي
 وَالْمُكَفَّلُ بِرُزْقِي فَاسْئَلْكَ يَا رَبِّ مُحَمَّدًا وَالْمُحَمَّدَ أَنْ يُجْعَلَ رُشْدِي فِيهِمَا
 فَضَّلْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَحَمَمْتَ وَقَدَّرْتَهُ وَأَنْ يُجْعَلَ خَلَاصِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى

مجموع دوم از کتاب مسکوة الادب فارسی

۲۲۶

از علماء الملک

ذَٰلِكَ إِلَّا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ لَكَ وَلَا اعْتَمِدْ فِيهِ إِلَّا عَلَيْكَ فَكُنْ بِأَرْبَعِ
الْأَرْبَابِ وَبِأَسْبَدِ السَّادَاتِ عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّي بِكَ وَأَعْطِنِي مَسَلَّتِي بِالسَّمْعِ
الْيَاسِعِينَ وَبِأَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَبِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ وَبِأَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ
وَبِأَقْدَرِ الْقَادِرِينَ وَبِأَفْهَمِ الْقَاهِرِينَ وَبِأَوَّلِ الْأَوَّلِينَ وَبِآخِرِ الْآخِرِينَ
وَبِأَحَبِّبِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ النَّجَبِينَ وَ
بِأَحَبِّبِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَوْصِيَاءِهِ وَاجْتَابِيَهُ وَأَنْصَارِيَهُ وَخَلَفَائِيَهُ
الْمُؤْتَبَرِينَ وَتَحِيَّاتِ الْبَالِغِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ الطُّهَرِ الْأَزْهَرِينَ أَجْمَعِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَفْعَلْ لِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ بِالرَّحْمَةِ الرَّاحِمِينَ

ای زنده پیش از هر زنده و زنده بعد از هر زنده و زنده با هر زنده ای زنده در زمانیکه هیچ زنده نبود ای
زنده که تو پانیده و دیگر موجودات در بودی هلاکت شایده اند جز تو خداوندی و معبودی نیست ای زنده
بخشایده ای زنده مانیده مردگان و فاعل بر نفوس جهانیان بهر چه کس نماید تو توبه و توبل میجویم و بگوید
و کرم و رحمت تو که شامل تمام موجودات است تقرب میگیرم و بجزت قرآن و اسلام و توحید و شهادت
به نبوت محمد رسول تو و امیرالمومنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین تو توبل
میجویم ای محمد ای ابوالقاسم بقضای تو باد پدر و مادر و بزرگان و اهل بیت تو و ائمه از فرزندان تو و وسیله
امیرالمومنین و فاطمه و ائمه هدی علیهم الصلوٰه و السلام در طلب شفاعت می شوم با رحمت ایا من دوست
دوستان ایشان و بری از دشمنان ایشانم و بدوستی و مودت و موالات و طاعت ایشان تو بخیر
میجویم پس بسبب ایشان فیرونیاه آخرت بمن روزی فرماید و احوال و هشت روز قیامت را از من بازدا
و مرا بزندگانی ایشان زنده و بر طاعت و طاعت ایشان ببران و مرا از طاعت دشمنان ایشان بازدارد و زیان
دشمن خودت و دشمن مرا از من دور گردان و بخدمت و ادایای خودت مستغنی فرماید و دین و دنیا و آخرت
مرا محفوظ بدار و لباس عافیت مرا بپوشان تا زندگی و زندگی بر من گوارا افتد و مرا بخله کریم رحیم شریف خود
باز بین و آن بلاها که دچار شده ام از من مکتوف ساز و با حسن عادات خودت مرا بدار چه نیروی من است و
تدبیر من اندک شده است و آنچه تاب ندارم دچار شده ام و از جهل آفریدگان تو مایوس گشته ام و در دل من
خوابید تو نیست و همیشه تو بر من داشتی و داری و ترا در برداشتن این ناز که بر من رسیده همان نیرو است
که در وقت فرو آمدن بدن بود هیچ از نعمت و رحمت تو محروم نبوده ام و توئی ای پروردگار من محفل و ثواب من
در جای من و توئی کافل روزی من و نگاهبان من ای پروردگار من ترا بخدمت دال محمد سوگند میدهم و
نیایم که خیر مرا در آنچه مقدر فرموده باز رسانی و از آنچه بآن در افتاده ام نجات بخشی چه من جز بقدرت تو بر این
کار نیرو ندارم و جز بخواهش و مصلحت ای رب الارباب ای سید السادات آنچه مسلت کرده ام باین عطا فرماید

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

۲۲۷

ای شونده ترین شوندگان و بنیادین کمندگان و حکم کننده ترین فرمانداران و سرعزیزین شمارندگان و محبوب عام و بیرومندترین نیردندان و قاهرترین قهاران و آغاز هر آغاز و انجام هر انجام ای حبیب محمد و علی و بیع پیغمبران و فرستادگان و اوصیاء برگزیده و ای حبیب محمد و اوصیای محمد و دوستان محمد و یاران محمد و خلفای محمد که بجهت مؤمن و مجتهدی تو در سائیده او امر و نواهی تو از اعلیٰ بیت رحمت صلی الله علیه و آله و سلم و این آن کن که ترا میرزا ای رحم نایده ترین رحم نایندگان در مصباح کفعمی مسطور است که هر وقت حضرت امام

در حق او کبریا

زین العابدین علیه السلام را مرضی یا اذوی یا یسیتی فرارسیدی ایذرا و ات زواری

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَنْصَرِفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةٍ بَدَنِي وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحْدَثْتُ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَيْدِي فَمَا أَدْرِي بِإِلَهِ آتَى الْخَالِئِينَ لَحَقُّ الشُّكْرِ لَكَ وَأَتَى الْوَقْتِينَ أَوَّلِي بِالْحَمْدِ لَكَ أَوْتَى الصَّغَةَ الَّتِي تَهَنَّا تَنِي فِيهَا طِبْيَاتِ رِزْقِكَ وَتَسْطَنِي فِيهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَفَضْلِكَ وَقَوَيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَقَفْتُ لَهَا مِنْ طَاعَتِكَ وَبَسْطَنِي أَمَّوْتُ الْعِلَّةَ الَّتِي مَحْصَنِي بِهَا وَالنِّعَمَ الَّتِي اتَّخَفْتُ بِهَا تَخَفِي فَأَلِمَّا نَقُلْ بِهِ عَلَى ظَهْرِي مِنَ الْخَطْبَاتِ وَتَطْهِيرِ الْمَاءِ انْعَمْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَنَبِيهَا لَتَأُولِ التَّوْبَةِ وَتَذَكُّرِ الْمَجْزُوءَةِ بِقَدِيمِ النِّعْمَةِ وَفِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِي الْكَاتِبَانِ مِنْ ذِكْرِ الْأَعْمَالِ مَا لَمْ أَكُنْ فَكَّرْتَنِي وَلَا لِيَنَّ نَطْقِي وَلَا جَارِحَةً تَكَلَّفَنِي بَلْ أُنْضَا لِي مِنْكَ عَلَى وَاحِسَاتٍ مِنْ صَنِيعِكَ إِلَيَّ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَبِّبْ لِي مَا رَضَيْتَ لِي وَبَسِّرْ لِي مَا أَجَلْتْ لِي وَطَهِّرْ لِي مِنْ دَنَسٍ مَا أَسْلَفْتُ وَأَمَحْ عَنِّي شَرَّ مَا قَدَّمْتُ وَأَوْجِدْ لِي جَلَدًا فِي الْعَافِيَةِ وَأَذِقْنِي بِرَدِّ السَّلَاطَةِ وَاجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عِلَّتِي إِلَى عَفْوِكَ وَتُخَوَّلِي عَنْ صَرْعَتِي إِلَى تَجَارُؤِكَ وَخَلِّصْ مِرْكُوزِي إِلَى رَوْحِكَ وَسَلِّمْ لِي مِنْ هَذِهِ الشَّدَةِ إِلَى فَرْجِكَ إِنَّكَ الْمَقْضِلُ بِالْإِحْسَانِ الْمُنْظُولُ بِالْإِيمَانِ الْوَهَّابُ الْكَرِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

نظر حضرت سید
اوستاد و البلاد
نیا
محضر در حقش

الغسل القلب وغسله
و رسته و تطهیر القلب
الحسنة بغير انعام و
تج الحسنة

یعنی بار خدا یا سپاس تراست در هنگام صحت و عافیت بدن و ستایش تراست از عارضه علت و حادثه رنجوری در تن ایستادای من هیچ میدانم که در کدام یک از این احوال وقت حمد تو در خد تراست آیا ترا حمد فرستم در حالت بهبودی و صحت تن که مرا از طیبات رزق و روزی خودت کوارا فرمودی و مرا آبا سایش تن و آرامش بدن در بلاد و امصار کردی تا در طلب مرصات و فضل تو بایم و مرا آبا بناسید و مندا ساختی تا بطاعت تو موفق باشم یا ترا سپاس گذارم در حال مرض و رنجوری بن که بسبب آن مرا از ثقل ذنوب خلاص بخیدی این نعمت که مرا فرستادی سیکنی کنایه ترا که مرا بر پشت و سبک ساختی و از آلودگی و انفاس در بحر شیات مطهر داشتی و توبت و انابت تهنه فرمودی و برای سلت کج کنایه دان دستغفار متذکر فرمودی و در خلال انحال و سعادت

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۲۸

از علاء الملک شد

این ریچیزی دو ملک موکل که کاتب سیات و حسات هستند بخارش اعمال زکیه با نظور که بخاطری نیرسید و هیچ زبانی
 باین مطلق نتوانست شد محقق افضال احسان مرد خستند بار خدایا صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و آنچه ضایع شود در آن
 نزد من محبوب فرمای و آنچه بر من منور و کشف آنگاه کردن و بر از دوش و چو کینی ماسلف با کبره وار و شتر آنچه را از
 پیش نهاده ام محو کردن و خلاصت عافیت و بر سلامت من باز چنان و چون از این علت نجات بخشی بفرست بخود و کذا
 نایل ساز و چون از فراش بیماری بر خاستم و ازین اندوه برستم و ازین شدت سلامت یافتم بگذشت خود در روح و
 آسایش و فرج و کسایش خودت بار زسان چه توئی متفضل با حسان و مقول بستان و دو باب کریم و ذو الجلال
 و الاکرام و این دعای مبارک از ادعیه صحیفه کامله است و دیگر در مصباح کفعمی از حضرت امام جعفر صادق سلام علیه
 مرویت که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرمود که چو ایند دعای مبارک را بخوانم پاک مذارم که تمامت
 من و انس بر صر من فراهم شوند و علامه مجلسی در مقباس میفرماید علما این دعا را از دعای صبح و مساء شمرده اند
 بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنْ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ اَللّهُمَّ اَلَيْکَ اَسَلْتُ نَفْسِیْ وَ اَلْبَدَنَ
 وَ حَیَّتْ وَ بَیَّتْ وَ اَلَيْکَ فَوَضْتُ اَمْرِیْ فَاحْفَظْنِیْ بِحِفْظِکَ اَللّهُمَّ اَلْیَسَّیْ وَ مِنْ خَلْفِیْ وَ عَنْ یَمِیْنِیْ وَ عَنْ شَمَائِلِیْ
 وَ مِنْ قُدُّمِیْ وَ مِنْ تَحْتِیْ وَ اَدْفَعْ عَنِّیْ بِجَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ فَاِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ
 در بخارا الا نادر مرویت که چو این سلم بن عقبه که بسبب اسراف خوزیری سفرش میخواندند در وقعه خرقه بفرمان یزید رسید
 لعنه الله علیه روی بمدینه نهاد و این خبر بحضرت امام زین العابدین علیه السلام پیوست و دفع آن بلیت را بدعا مشغول
 بود و این دعای شریف در آن بلیت از آنحضرت محفوظ گردید و بیکم من نفعه ابغمت بها علی قل لک
 عِنْدَهَا شُکْرُیْ وَ کَمِنْ بَلِیَّةٍ اَبْتَلٰیْنِیْ بِهَا قُلْ لَکَ عِنْدَهَا صَبْرُیْ فَلَمْ تَخْذُلْنِیْ بِاِذَا الْمَعْرِضِ
 الَّذِیْ لَا یَنْقَطِعُ اَبَدًا وَ اِذَا النِّعْمَةُ اَلَّتْ لَا تَخْضِیْ عَدَدًا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَدْفَعْ عَنِّیْ
 فَاَنْیَّ اَدْوَاءَ بَلِیَّیْنِیْ مَخْرَجُ وَ اَسْتَعِذُّ بِکَ مِنْ مَشْرِیْ اِیْ پروردگار من چه نعمتها که مرا باین نعم
 فرمودی اما در وصول بلیت پاس من اندک بود و چه بلیتها که بر من منور و آوردی و در وصول آن بلیت بکتابی
 من قلت داشت و با انجمله مرا مخدول گذاشتی پس ای کیه احسان و معروف وجود و کرم او را هرگز انقطاع
 نیست و ای کیه نعمتهای او را هیچکس احصی و شماره نتواند بر محمد و آل محمد در و در دست و زبان ظالم از من
 بگردان چه من بود و میگردانم مواجبت و مقابلت او را و پناه منده ام تو از گرد او در کتاب من لا تحضره العقیقه
 مسطور است که چون علی بن الحسین سلام الله علیهما را امری بازده بکنند و دو جا به از برترین و علیظ ترین بها
 خویش برین کردی و در پایان شب دو رکعت نماز بگذاشتی و در سجده و اسپین بکشد و نفع خدا را بسمع و بکشد
 تحمید و بکشد و نفع بجزیر بگذاشتی آنگاه تمامت ذنوب خویش چه آنکه شناخته و چه آنجمله که ناشناخته داشتی در حضرت
 نیردان اقرار کردی و آنچه را شناخته داشتی اعتراف کردی آنگاه خدا را بخواندی و هر آنوی مبارک بر زمین باز
 کشیدی و دیگر در مقباس المصباح علامه مجلسی علیه الرحمه مروی است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه

در دفع مریضی

دعا در دفع البله

دعا علیه السلام ۱۲ صبح و امسا

احوال حضرت سید الساجدين عليه السلام

۲۲۶

در بامداد و شبانگاه این دعا می بارک را میخواند

موسوی عام

در روز پنجشنبه

در روز پنجشنبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللهِ سَدَدَتْ أَمْوَالُ الْحَيِّ وَالْأَيُّسِ وَالشَّالِطِينَ وَالنَّصَرَةِ
وَالْأَبَالِيَةِ مِنَ الْحَيِّ وَالْأَيُّسِ وَالشَّالِطِينَ وَمَنْ يَلُوذُ بِهِمْ بِاللَّهِ الْأَعَزُّ وَاللَّهُ الْكَبِيرُ الْأَكْبَرُ
بِسْمِ اللَّهِ الظَّاهِرِ الْبَاطِنِ الْمَكُونِ الْحَزُونِ الَّذِي أَقَامَ بِهِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ ثُمَّ اسْتَوَى
عَلَى الْعَرْشِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا
يَنْطِقُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ قَالَ أَخِيسُوا فِيهَا وَلَا تَكَلِّبُونَ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ
الْقَبُومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا وَجَعَلْنَا
عَلَى قُلُوبِهِمْ كِتَابًا أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتَ بِكَ فِي الْقُرْآنِ
وَحَدَّثَ وَلَوْ عَلَى آدْبَارِهِمْ يُفْجَرُونَ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَجَعَلْنَا مِ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ
لَا يُبْصِرُونَ الْيَوْمَ نَخِمْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَنُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ وَلَوْ أَنَّكَ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا أَلْفٌ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَهُمْ دَرَقَبَاسُ الْمَصَابِيحِ سَفُورَاتُ كَهْضَرَاتِ أَمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ سَلَامٌ عَلَيْهِ دُرِّ بَامَدَاوَانِ وَشَاكُهَا بَانِ
دُعَايِ شَرِيفِ رَاقَاتِ مِغْرَمُو
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ
أَكْبَرُ وَأَعْلَى وَاجْعَلْ رَأْسَ خَيْرٍ رَأْسَ خَيْرٍ بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَنَا وَتَعَالَى اللَّهُ
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا اللَّهُمَّ
بِكَ أَعْبُدُ نَفْسِي وَدِينِي وَاهْلِي وَمَالِي وَوَلَدِي وَمَنْ يُعِينُنِي أَمْرُ اللَّهِ هُمُكَ أَعُوذُ وَ
بِكَ الْوَدُودُ وَبِكَ أَعُولُ وَإِنَّا بِكَ أَعْبُدُ وَإِنَّا بِكَ أَسْتَعِينُ وَعَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ وَأَذْذُرُكَ فِي
خَيْرِ أَعْدَائِي وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ وَأَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ بِمَا شِئْتَ وَكَيْفَ شِئْتَ وَحَيْثُ شِئْتَ
يُحْفِكَ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْتَ أَيْ كُلُّ شَيْءٍ فِدَىكَ فَسَبِّحْهُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قَالَ
سَتَشُدُّ عَضْدُكَ بِأَحْيَاكَ وَتَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكَ يَا نِسَاءُ وَمِنْ أَسْبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ
قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَارْتَدَى فَالْتَفَتِي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِينَا اخْشَوْا فِيهَا
وَلَا تُكَلِّمُونِ إِنِّي أَخَذْتُ بِسَمْعٍ مِنْ بَطَالِينٍ بِالسُّوءِ يَسْمَعُ اللَّهُ وَبَصَرَهُ وَقُوَّتُهُ يُقَوِّهِ اللَّهُ وَجَبَلَهُ
الْمُبِينُ وَسُلْطَانُهُ الْمُبِينُ فَلَيْسَ لَهُمْ عَلَيْنَا سَبِيلٌ وَلَا سُلْطَانُ أَنْشَاءَ اللَّهُ سَتَرْتُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ لُبْسَ
التَّبُوءَةِ الَّذِي سَتَرَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ بِهِ مِنَ الْفِرَاقَةِ جَبْرِئِيلُ عَنْ آمِنَانَا وَمِيقَاتِئِيلُ عَنْ بَسَارِنَا وَ
اللَّهُ مُطْلِعُ عَلَيْنَا وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
شَاهِدِ الْوُجُوهُ فَغَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاحِبِينَ ثُمَّ نَكَّرْنَا عَنْهُمْ لَمْ يُبْصِرُوا وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ

ربيع دوم اركتاب سكوته الادب ناصري ١٣

از علماء الكلاسيك

اَلَمْ نَجْعَلْ لَكَ وَبَيْنَ الْيَدَيْنِ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حُجَابًا مَّسْنُورًا وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوْا
 وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرْتُ بِرَبِّكَ فِي الْمُرَانِ وَحْدَهُ وَتَوَّاعِلًا أَدْبَارُهُمْ نَفُورًا قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعُوا
 الرَّحْمَنَ بِأَمَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَوَاتِكَ وَلَا تَخَافُ يَهُودَ ابْنِغْ بِذَلِكَ سَبِيلًا وَلِكُلِّ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَثِيرَةً يُكْبِرُ اسْتِحْسانَ
 اللَّهِ بِكُرْهُمُ وَأَصْبَلًا حَسْبِيَ اللَّهُ مِنْ خَلْفِهِ حَسْبِيَ اللَّهُ الَّذِي يَكْفِي وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 حَسْبِيَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
 وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ أَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَسَمَ عَلَى
 سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاءً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ
 أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوْا وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا اللَّهُمَّ احْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّتِي
 لَا تَنَامُ وَاكْفُنَا بِرُكْنِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ وَاعِزَّنَا بِسُلْطَانِكَ الَّذِي لَا يُضَامُ وَارْحَمْنَا بِقُدْرَتِكَ يَا رَحْمَنُ اللَّهُمَّ
 لَا أَهْلِكَ كُنَّا رَأَيْتَ بِنَا بِرَّ يَا رَحْمَنُ أَهْلِكَ كُنَّا وَأَنْتَ رَبُّنَا وَحِصْنُنَا وَرَجَاؤُنَا حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الرَّبِّ وَبَيْنَ حَسْبِيَ
 الْخَالِقُ مِنَ الْخَالُوقِ حَسْبِيَ الرَّزْقِيُّ مِنَ الرِّزْقِ وَبَيْنَ حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِيَ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ
 الْعَرْشِ الْعَظِيمِ حَسْبِيَ الَّذِي لَا يَمُوتُ عَلَى الَّذِينَ يَمُوتُونَ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ
 سَلَّمَ كَثِيرًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ فِي حَاكِ الَّذِي لَا يُسْتَبَاحُ وَذِمَّتِكَ الَّتِي لَا تُخْفَرُ وَجَوَارِكَ الَّذِي لَا يُضَامُ وَلَا
 يُرَامُ وَاسْتَلْتُكَ اللَّهُمَّ بِعِزَّتِكَ وَفُتْرَتِكَ أَنْ تَجْعَلَنِي فِي حِرْزِكَ وَجَوَارِكَ وَأَمْنِكَ وَعِبادِكَ وَعِدَّتِكَ وَ
 عَفْدِكَ وَحِفْظِكَ وَأَمَانِكَ وَمَنْعِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ وَعِزَّتِكَ الَّذِي لَا يُسْتَطَاعُ مِنْ غَضَبِكَ وَسَوْءِ عِقَابِكَ
 وَسَوْءِ أَحْدَاثِ النَّهَارِ وَطَوَارِقِ اللَّيْلِ الْإِطَارِ فَايْطِرُنِي بِجَبْرِ يَا رَحْمَنُ اللَّهُمَّ يَدُكَ فَوْقَ كُلِّ بَيْدٍ وَ
 عِزَّتِكَ أَعَزُّ مِنْ كُلِّ عِزَّةٍ وَقُوَّتِكَ أَقْوَى مِنْ كُلِّ قُوَّةٍ وَسُلْطَانُكَ أَجَلُ وَأَمْنَعُ مِنْ كُلِّ سُلْطَانٍ أَدْرَعُ
 بِكَ فِي نَحْوِ أَعْدَائِي وَأَسْتَعِيزُ بِكَ عَلَيْهِمْ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ وَالْجَاءُ إِلَيْكَ فَمَا أَشْفَقْتُ عَلَيْهِ
 مِنْهُمْ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْرِنِي يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ وَقَالَ الْمَلِكُ شُوْنِي بِهِ اسْتَخْلِصْ لِنَفْسِي
 فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ آمِينَ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَرَاتَيْنِ الْأَرْضِ فِي حِفْظِ عِلْمٍ وَكَذَلِكَ
 مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ تَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْحَسْبِينَ
 وَلَا جَرَّ الْآخِرَةِ فَجَبَّرَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ائْتِ
 نَفْسِي وَدِينِي وَأَهْلِي وَمَالِي دَوْلَتِي وَجَمِيعَ مَا نَخَفُهُ عِبَائِي وَجَمِيعَ نِعْمِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ بِسْمِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي خَصَّنَا لَهُ الرِّقَابَ فِيهِمُ اللَّهُ الَّذِي خَافَتْهُ الصُّدُورُ وَبِهِمُ اللَّهُ الَّذِي وَجَلَّتْ مِنْهُ
 النَّفُوسُ وَبِهِمُ اللَّهُ الَّذِي قَالَ بِهِ لِلنَّارِ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى أَرْحَامِهِمْ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَخْيَارَ
 وَبِهِمُ اللَّهُ الَّذِي مَلَأَ الْأَرْكَانَ كُلَّهَا وَبِعِزَّتِهِ اللَّهُ الَّتِي لَا تُخْصَى وَبِقُدْرَتِهِ اللَّهُ السُّبُّطُ كُلُّهُ عَلَى جَمِيعِ

احوال حضرت سید الساجدين عليه السلام

۲۳۱

خَلْفَهُ مِنْ شَرِّ مَنْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَمِنْ شَرِّ سُلْطَانِهِمْ وَسُطُوَانِهِمْ وَخَوَلِهِمْ قُوَّتِهِمْ وَغَدَرِهِمْ وَكُفْرَهُمْ
وَأَعْبَدُ نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَلَدِي وَذَوِي عَنَابِي وَجَمِيعَ نَعَمِ اللَّهِ عِنْدَ شِدَّةِ حَوْلِ اللَّهِ وَشِدَّةِ قُوَّةِ اللَّهِ
وَشِدَّةِ بَطْنِ اللَّهِ وَشِدَّةِ جَبَرُوتِ اللَّهِ وَبِمَوَاشِي اللَّهِ وَطَاعَتِهِ عَلَى الْخَيْرِ وَالْإِنْسِ بِسْمِ اللَّهِ
الَّذِي مِيسِكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَكِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ جَلِيماً
غَفوراً وَبِسْمِ اللَّهِ الَّذِي فَلَا الْخَرْجَ لِيهِ أَسْرَافِلُ وَبِسْمِ اللَّهِ الَّذِي الْأَنْ لِدَاوُدَ الْحَدِيدَ وَبِسْمِ اللَّهِ الَّذِي
الْأَرْضُ بِمَا فَبَضْنُهُ يَوْمَ الْفِتْنَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَمِنْ شَرِّ
جَمِيعَ مَنْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَمِنْ شَرِّ جَمِيعَ مَنْ خَلَقَهُ وَمَنْ أَحَاطَ بِهِ عَلَيْهِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَمِنْ شَرِّ حَسَدِ
كُلِّ حَاسِدٍ سَعَابَةِ كُلِّ سَاعٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ شَانَهُ اللَّهُمَّ بَلِّغْ سُبْحَانَكَ وَبَلِّغْ
أَسْتَنْبِغْتُ وَعَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاحْفَظْنِي وَخَلِّصْنِي
مِنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ نَزَلَتْ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي جَمِيعِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بِسْمِ اللَّهِ عَلَى نَفْسِي وَمَالِي وَأَهْلِي وَلَدِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَظَاظِي بِسْمِ اللَّهِ خَيْرُ
الْأَسْمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
اللَّهُمَّ رَضِينِي بِمَا قَضَيْتَ وَعَافِنِي بِمَا أَقْضَيْتَ حَتَّى لَا أَحْبَبَ تَجَمُّلَ مَا آخَرْتُ وَلَا نَاخِرَ مَا تَجَمَّلْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي
أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَضْعَافِ الْأَحْلَامِ وَأَنْ يَلْعَبَنِي الشَّيْطَانُ فِي الْيَقَظَةِ وَلِلنَّامِ بِسْمِ اللَّهِ تَخَصَّنْتُ بِالْحَيِّ اللَّهُ
لَا يَمُوتُ مِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ وَأَحْذَرُ وَرَمَيْتُ مَنْ يَرُدُّهُ سُوءٌ أَوْ مَكْرٌ هَامٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ بِالْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ إِلَّا
بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكُمْ وَشَرِّكُمْ تَحْتَ أَفْدَانِكُمْ وَخَيْرُكُمْ بَيْنَ أَعْيُنِكُمْ وَأَعْيُنِي
وَمَا عَظَاظِي فِيَّ وَمَا مَلَكَتْهُ يَدِي وَذَوُ عَنَابِي بِرُكْرِ اللَّهِ الْأَشَدِّ وَكُلِّ أَرْكَانٍ رَجَى شِدَادُ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ
بِكَ الْيَاكُ وَتَجَمَّلْتُ بِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يَنْالُ مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْ تَكْفِينِي شَرَّ مَا أَحْذَرُ وَمَا بَلَغَهُ حِذَارِي أَنْ تَكُنِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ عَلَيْكَ بِسْمِ اللَّهِ جَبَرُوتُ عَنْ
بِمِيقَاتِي وَمُبَايَلُ عَنْ شِمَالِي وَأَسْرَافِلُ أَمَامِي وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ خُذْ
الْوَلَدَيْنِ مِنَ الرَّحْمِ وَرَبَّ الشَّفْعِ وَالْوَرِثَةِ سَخِّرْ لِي مَا أُرِيدُ مِنْ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَأَكْفِنِي مَا أَهْتَنِي أَنْتَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمْنِكَ نَاصِبٌ بِسَيْدِكَ مَا ضَرَفْتُ حُكْمَكَ عَلَى قَضَائِكَ
أَسْأَلُكَ بِكُلِّ نَسَمٍ سَمَّيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَأَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ وَأَعْلَنَتْهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ وَأَسْأَلُكَ بِهِ فِي
عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُجْعَلَ الْقُرْآنَ بَسِجَ قَلْبِي وَنُورَ بَصَرِي وَشِفَاءَ صَدْرِي
وَجَلَاءَ حُزْنِي وَذَهَابَ هَمِّي وَقَضَاءَ دِينِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ يَا حَيُّ جَبَرُوتُ لَا
يَحِيَّ الْحَيُّ الْأَمْوَاتِ وَالْهَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَحِمْتُكَ الْبَرِّ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ
أَسْتَعِثُّ بِكَ وَاجْعَلْ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَصْرِفْ عَنِّي شَرَّهَا وَسَعَةِ فَضْلِكَ اللَّهُمَّ مَلِكُكَ مُقَدِّدُ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۳۲

ملک الملک

وَمَا تَشَاءُ مِنْ أَمْرٍ بِحُكْنٍ فَوَيْلٌ عَلَى الْمُحْمَدِ وَآلِهِ وَفَرَجَ عَنِّي وَاصْفِنِي مَا أَهْتَنِي أَنْتَ عَلَى ذَلِكَ

فَادْرُ بَا جَوَادِ يَا كَرِيمُ اللَّهُمَّ بَلِّغْ

وَبَلِّغْ سَنِيحَ وَنَجْدَ عَبْدِكَ

وَرَسُولِكَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَلِّغِ أَنْتَ يَا خَبَرُ اللَّهُمَّ سَهِّلْ لِي

حُزْنَ دُنَايَايَ وَذَلِّ لِي ضَعْفَ دُنْيَايَ

اعْطِنِي مِنَ الْخَيْرِ أَكْثَرَ

بِمَا أَرْجُو

وَاصْرِفْ عَنِّي مِنَ الشَّرِّ كَثْرَتَهَا أَخَافُ وَأَحْذَرُ

وَمَا لَا أَحْذَرُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ صَلِّ

اللَّهُ عَلَى

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ

الْوَكِيلُ نِعْمَ الْوَلِيُّ

نِعْمَ النَّصِيرُ

خلاصه معنی این دو دعا مبارک این است که میفرماید بنام خدای و بخداستغاثی افواه جن و انس و شیاطین باطنی و اطمینان جن و انس و سلاطین و هر کس که با ایشان پناهنده و بسته است بخداوند عزوجل و خداوند کبیر اکبر و بنام واسم ظاهر و باطن مکنون مخزون خداوند که آسمانها و زمینها بآن برپای است می بندم و خداوند بزرگتر و برتر و جلیل تر و عظیمتر است از هر چه بینم و خداوند که با شتم و بخداستغاثی که جانش عزیز و شایسته جلیل و جبار و خداوند می نیست استجارت میجویم و درود خدای بر محمد و آل او باد بار خدا یا نفس و دین و مال و فرزندان و آنکه امر ایشان بجهالت من است تو پناهنده میدارم و بتوسپاه میجویم و بتو ملازم میطلبم و بتوفرونی میجویم و ترا پرستش میبایم و تو یاری میجویم و بر تو توکل میکنم و دوری دشمنان را از تو میجویم و از تو برایشان استعانت میجویم و کفایت شر ایشان را از تو مسئلت میکنم پس بهر طور و هر گونه و هر کجا و از هر کجا که خود خواهی مرا از کندی ایشان کفایت فرمای چه تو بر هر کار توانا و قادری و من به نیروی خدای جلستین و سلطان حسین او را در زیان دشمنان را مسدود مینمایم و بتبرکت و پرده پیغمبرانه که خداستغاثی تاست ایما خود را از فراغت و در کار نکاهبان فرسود در میان خود و دشمنان حایل میدارم جبرئیل از طرف یمن و میکائیل از جانب یسار و هدای بر حال مطلق است با خدا یا مارا بعین لایانم و برکن لایرام و سلطان لایضام خود حراست و کفایت و مساعد بخش و بقدرت خود بر رحم فرمای

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۳۳

موهوب عام

و برود و کاری خودت ما را از جهالت نجات ده چه تویی پروردگار ما و حصن ما و قوام ما و تو مرا از حله مر و پس
و کافی هستی و تو که خالق از تمامت مخلوقین و تو که راز قی از تمامت مرز و قیمن کافی باشی و کافی است مرا آنکس که همیشه
کفایت من نموده و کافی است آنکس که جز خدا و خدائی نیست و اوست پروردگار عرش عظیم کافی است مرا آنکس
که منت نمیکند از برشت که از آن و اوست بهترین و کیست آن و درود خدای بر محمد و آل محمد ببار خدا یا من ببار
که دم در حیات تو که هیچکس نتواند متاصل و پیاده دارد و بعد تو که هیچکس نتواند در هم شکنند و پناه تو که هیچکس نتواند
ستم نمود و آبرکت آن کرد بار خدا یا سلت میگویم ترا بفرست که مرا در عز و جوار و امن و عباد و هدایت و عهد و حفظ
و امان و منع و باز داشتن خودت از شر و رگسان که هیچکس بر خلاف آن نتواند جای دهی و از شتم و سوء عقیب
خودت و زیان طواری لیل و نهار جز آنچه بجزیر باشد باز داری بار خدا یا اوست قدرت تو فرار جلد دستها و عزت
عزیز تر از هر عزتی و قوت تو نیز و مستتر از هر قوتی و سلطان تو اجل و امن از هر سلطانی است بود و در میامیم دشمنان
خود را و شدا ایشان را دفع میامیم و تو بر ایشان یاوری میطلم و از شر و در ایشان معاذ میجویم و بر آنچه از ایشان
بینام پناه میجویم درود بفرست بر محمد و آل محمد و مرا از ایشان جواره پناه میدهم نفس دین و اهل و مال
و اولاد و هر چه با من بسکی دارد و هر منتهی که از خدای با من است بنام خداوند بخشنده مهربان که جلالت و کبریا
در حضرتش خاضع و تمامت سینها از خوش آکنده و نفوس از یبشش بمیایک است و بنام آن خداوند بآتش نمرود
فرمود که برابر ابراهیم بود و سلام باشد و کید کیا دین را بر خودشان باز کرد اند و جلد را دستخوش خسارت فرمود و بنام
آن خداوند که ارکان آفرینش را حلال و جالش پر ساخته و بعزمت آن خداوند غریبه اش را احصا نتوان کرد و بقدرت او
که بر جلد خلق مستطیل است از شر هر کس که در اینجا است و از شر سلطان ایشان و سطوات ایشان و حول
و قوت و غدر و کرا ایشان پناه میجویم و پناه میدهم نفس خود و اهل خود و مال خود و سر و زبان و متعلقان و جمع
نعمتهای خدا را که با من است شدت حول الله و شدت قوت الله و شدت بطش الله و شدت جبروت الله
و بمواثیق خدای و طاعت خدای بر جن و انس و بنام خداوند تعالی که نگاهبان آسمان و زمین است که در کنند و جایی
بجای شوند و اگر بشوند هیچکس نتواند نگاهبان کرد و با اسم خدای که در یار برای بنی اسرائیل بر شکافت
و آهن را برای داود نرم کرد اند و در روز قیامت زمین در قبضه اقدار او و آسمانها زمین او در هم پیچید و برتر است
از آنچه او را شریک و انباز بیاورند و از شر جمیع آنچه در این دنیا و شر جمیع مخلوق او و هر چه علم خدای بر آن احاطه
دارد و از شر هر ذی شری و از هر که در حد هر حد بر نه و سعایت هر سعایت کننده و هیچ حول و قوتی نیست که بخدای
که شان او علی و عظیم است بار خدا یا تو استعانت میجویم و تو استغاثت میبرم و تو توکل میکنم و تو یثی
پروردگار عرش عظیم بار خدا یا درود بفرست بر محمد و آل محمد و مرا محفوظ دار و نجات بخش از هر گونه مصیبت
و مصیبتی که در این روز و در این شب و در تمامت شبان و روزان از آسمانها زمین نازل میگردد چه تو بهر کار
توانا هستی بار خدا یا مرا خوشنود گردان بهره حکم رانده و حاجت رسان در هر چه بخیر مضاف آورده تا مرا آن حالت

رَبِيعُ دَوِّمِ از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۳۴

از علماء الکلمات

و سیرت پدید کرد که تعجیل آنچه را که تو واپس گرفته محبوب ندارم و تا آخر آنچه را زود آورده بخونم بار خدا ایمن
 تو پناه میبرم از اصغاث احلام و از لقب نمودن شیطان بامن در قطعه و منام و بنام خدای تحقیر میجویم بزرگوار
 که هرگز نمیرد از زبان آنچه برسم و گریز داشته باشم و هر کس را که در حق من اندیشم زیان و خیال سود یا کمرویی داشته
 باشد از خود بلا عمل و لا قوه الا بالله العلی العظیم بازمی انگهم و پناه میبرم بخدای از زیان شما و شتر در زیر قدم شما
 یعنی عاید خودتان باد و خیر شما در پیش روی شما یعنی شما و دیگران بر آن میناباید ای خداوندیکه بیرون آورنده
 فرزندی از رحم و پروردگار جفت و طاقی آنچه در دنیا و آخرت اراده کرده ام برای من متخرفی و معات مرا
 کفایت کن تو بر هر کار قادر و توانائی بار خداوند من بنده تو ام و پسر بنده تو و پسر کنیز تو و ناصیه من بدست
 قدرت تو است حکم تو بر من روان و قضای تو بر من کدزدان ترا بجز اسمی که تو خود را آن نامیده مسئلت میکنم
 خواه در کتاب خودت نازل کرده باشی یا بر کس از مخلوق خود آموخته باشی یا در خزینة غیب تو مخزون باشد
 که در دو فرست بر محمد و آل محمد بگردان قرآن از اهل رستان دل من و روشنائی چشم من و شفا و سینه من و جلاء
 خزن من و ذهاب اندوه من و قضای دین من ای زنده آن زانیکه بچپس زنده نبود ای زنده نماینده مردگان
 ای قائم و واقف بر کتب استقامت نفوس بآن رحمت تو که هر چیز را کنجایش دارد استعانت میجویم پس مرا احاطت
 فرمای و خیر دنیا و آخرت را برای من فراهم گردان و شتر دنیا و آخرت را از من بگردان بار خدا یا تو پادشاهی
 با اقتداری و هر چه را بخواهی همان میشود در دو فرست بر محمد و آل محمد و در امور من کشایش و فوج بخش و معات مرا
 کفایت کن همانا تو ایجاد دای گرم برای خلیه قادری خداوند استقل میجویم و بتو سگاری میطلبم و بجهت بنده تو
 و رسول تو علیه السلام بحضرت تو روی میآورم و صعوبت و درشتی امور را بر من آسان گردان و بیشتر از آنچه
 خواهم بامن اعطای خیر فرمای و بیشتر از آنچه برسم و برهنم شتر و زیان از من بازدار و از هر چه ترسم و بپرهیزم
 از من مسصرف ساز یعنی هر شتر و گزندی را که من خود بدان آگاه نباشم از من بگردان هیچ نیروئی نیست مگر
 بخدای و خدای ما را کافی و بهترین وکیل و بهترین مولی و بهترین یاری کننده است و صلی الله علی محمد و آله
 و دیگر در مقباس المصباح مسطور است که از حضرت صاحب الامر علیه الصلوٰۃ و السلام مسطور است که حضرت
 امام زین العابدین سلام الله علیه بعد از هر نماز این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ يَنْفَعُ
 السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَبِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ يَجْمَعُ الْمُنْفَرِقُ وَيَهْدِي الْفَرِيقَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَقْرُبُ بِهِ بَيْنَ
 الْحَيِّ وَالْبَاطِلِ وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَعْلَمُ بِهِ كُلَّ الْحَيَّارِ وَعَدَدَ الرِّمَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ در کتاب مقباس المصباح
 و مصباح کفعمی مسطور است که شیخ طوسی و علاء حلی رضی الله عنهما این دعای مبارک را در تعقیب نماز صبح
 ایراد کرده اند و دعای حقی موسوم است و سبب این نام این است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 مرویست که فرمود از پدرم امام محمد باقر شنیدم که فرمود در ملازمت خدمت پدرم حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام بعبادت شیخی از انصار بر فتم ناگاه مروی بیا بد و با پدرم عرض کرد و دوبار شتابید که آیه

دعای مبارک
 به درستی

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۲۳۵

در خانه شایسته و بخت پریم فرمود سوخته است آئند برفت و دیگر باره باز شد و عرض کرد خانه شما سوخت فرمود سو کند با خدای سوخته است این وقت آمد و با جماعتی از یاران و خویشاوندان مابا کریمه و زاری بیایند و از سوختن خانه خبر گفتند و سو کند خوردند که خانه تو سوخت فقال کَلَّا وَاللَّهِ مَا حَرَقْتُ دَارِي وَلِيَ بَيْتِي وَتَقَى مِنْكُمْ فرمود هرگز چنین نیست سو کند با خدای خانه من سوخته است و وثوق من بسپروردگار خودم این از شماها و چون این امر مشکف شد معلوم کردید که خانه های اطراف برای آنحضرت سوخته و آن برای مقدس آسیب نیافته بود حضرت باقر سلام الله علیه از پدرش امام زین العابدین پرسید که چه سبب این امر غریب بود فرمود بسبب میراثی است که از علوم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله باریده است و این علم نزد ما محبوب تر است از دنیا و آنچه در دنیا است از مال و جاه و از هر سپاه و صرب و سلاح و مالک و آن سری است که حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و رسول خدا بحضرت امیرالمومنین و دخترش حضرت فاطمه سلام الله علیهم بیاوخت و بامیراث رسید و الدعاء الکامل الذی من مَدَمَهُ اَمَامَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ اَلْفَ مَلَكٍ يَحْفَظُونَهُ فِي نَفْسِهِ وَاهْلِيهِ وَوَلَدِهِ وَمَالِهِ وَخَشَمِهِ وَاهْلٍ عَنَابِهِ مِنَ الْحَرِّ وَالْعَرَفِ وَالسَّيْرِ وَالْهَدْمِ وَالرَّدْمِ وَالْخَسْفِ الْفَذِيفِ وَامَنَهُ اللَّهُ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَالسُّلْطَانِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ شَرٍّ وَكَانَ فِي اَمَارِ اللَّهِ وَضْمَانِهِ وَاعْظَاهُ مَنْ قَرَأَهُ اِنْ كَانَ مُخْلِصًا وَاثِمًا ثَوَابُ مِائَةِ صِدِّيقٍ اِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ فَاحْفَظْهُ يَا بَنِيَّ وَلَا تُعْلِلْهُ اِلَّا لِمَنْ يَتَّقِي بِهِ فَإِنَّهُ لَا يَسْأَلُ مَحْبُوبُهُ شَيْئًا اِلَّا

اَعْظَاهُ اللَّهُ تَعَالَى

و این دعا کامل است که هر کس در اول هر روز بخواند خدا تعالی هزار فرشته بروی او مکتل فرماید تا او را و اهل و فرزندان و مال و خیم هر کس را که بشان و عنایتی دارد از سوختن و غرق شدن و دزدیافتن و از زیر شر بنارنج ویدن و سقف و دیوار بر سر فرو افتادن و بر زمین فرو رفتن و ببلای آسمانی دچار شدن و ایمن گرداند خدای او را از شر شیطان و گردن پادشاهان و زیان هر صاحب زیان و آنکس که در امان و ضمانت از دشمنان باشد و اگر این دعا بپوشانده شود ای مندر زندان عار حفظ کن و خبر کسی که اعتماد داشته باشی میاموز همانا این دعا مبارک برای هر حاجتی که خوانده شود اجابت میشود و آن دعا این است اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُشْهِدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيدًا وَاُشْهِدُكَ مَلَائِكَتَكَ وَحَمَلَ عَرْشِكَ وَسُكَّانَ سَبْعَ سَمَوَاتِكَ وَارْضِیْكَ وَابْنِائِكَ وَرُسُلَكَ وَوَرَثَةَ ابْنِائِكَ وَرُسُلِكَ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكَ وَجَمِیعَ خَلْقِكَ فَاشْهَدْ لِّیْ وَكَفَى بِكَ شَهِيدًا اِنِّیْ اُشْهِدُكَ اَنْتَ اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْمَعْبُودُ وَحَدِّكَ لَا شَرِّكَ لَكَ وَاَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَاَنْ كُلَّ مَعْبُودٍ مُّادُونَ عَرْشِكَ اِلَّا قَرَارِ اَرْضِكَ لِسَابِعَةِ السُّفْلِ بِالْطَّلِ مُضْجِلٌ مَا خَلَا وَجْهَكَ الْحَكِيمَ فَإِنَّهُ اَعَزُّ وَاَكْرَمُ وَاَجَلُّ وَاَعْظَمُ مِنْ اَنْ یُّصِفَا لَوْ اَصِفُوْنَ كُنْهَ جَلَالِهِ اَوْ یُحَدِّثَا لِفُلُوبِ الْكَفِّ

رَبِيعُ دَوْمِ اَزْكَاتِ سَكُوْتِ لَادِبِ نَصْرِي
ع ۳۳

از علماء الملك

عَظَمَتِهِ يَا مَنْ قَامَ مَدْحُ الْمَادِحِينَ مُرَدِّحِهِ وَعَدَا وَصَفُ الْوَاصِفِينَ بِأَثَرِ حَمْدِهِ وَجَلَّ عَنْ مَقَالَتِهِ
النَّاطِقِينَ نِعَاطُهُمْ شَانَهُ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَهْلَ الثَّقَوَى وَاهْلَ
الْمَغِيْرَةِ وَرَبِّ رَتَبَةِ أَيْرِ الْخَوَانِيسِ زِدْهُ رَتَبَةً كَبِيرَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ
اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ يَا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ لَهُ
الْمُلْكُ لَهُ الْحَمْدُ بِحُجُبٍ وَبِغَيْبٍ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
يَسْأَلُ زِدْهُ رَتَبَةً كَبِيرَةً سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ
يَا مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
الْحَيُّ الْقَيُّومُ عَدَدُ خَلْفِهِ وَزِينَةُ عَرْشِهِ وَمِلَأُ سَمَوَاتِهِ وَارْضُهُ وَعَدَدُ مَا جَرَى بِهِ قَلْبُهُ وَأَخْصَاةُ كُنَا
وَمِثَادُ كَلِيَاتِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ يَسْأَلُ اللَّهُ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْمُبَارَكِينَ وَصَلَّ عَلَى
جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَحَمَلَةِ عَرْشِكَ أَجْمَعِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُفَرِّقِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا
حَتَّى يُبْلَغَهُمُ الرِّضَى وَتَزِيدَهُمُ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى مَلَائِكَةِ الْمَوْتِ وَأَعْوَانِهِ وَصَلِّ عَلَى رِضْوَانٍ وَخَزَنَةِ الْبَحَارِ وَصَلِّ عَلَى مَالِكِ خَزَنَةِ
النَّيْرِ يَا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا حَتَّى يُبْلَغَهُمُ الرِّضَى وَتَزِيدَهُمُ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَائِنِينَ وَالْكَائِنَاتِ وَالْكَرَامِ وَالْكَرَامَاتِ وَالْكَرَامَةِ وَالْكَرَامَاتِ وَالْكَرَامَةِ وَالْكَرَامَاتِ
عَلَى مَلَائِكَةِ الْهَوَاءِ وَالسَّمَوَاتِ وَالْمَلَأِ مَلَائِكَةِ الْأَرْضِ وَالسُّفَلَى وَمَلَائِكَةِ الْبَلَدِ وَالنَّهَارِ
وَالْأَرْضِ وَالْأَنْفَارِ وَالْبِحَارِ وَالْأَنْهَارِ وَالْبَرَادِي وَالْقُلُوبِ وَالْفُجَارِ وَصَلِّ عَلَى مَلَائِكَةِ الْذِينَ
أَغْنَاهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِسُبْحَانِكَ وَنَقْدِ بَيْتِكَ وَعِيَادَتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتَّى
يُبْلَغَهُمُ الرِّضَى وَتَزِيدَهُمُ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَصَلِّ عَلَى بَنِي آدَمَ وَأَمْنَا حَوَاءَ وَمَا وَلَدَا مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتَّى يُبْلَغَهُمُ الرِّضَى وَتَزِيدَهُمُ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى كُلِّ مَلَائِكَةٍ هَبَطَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى كُلِّ مَنْ فِي صَلَواتِكَ عَلَيْهِ رُضِيَ لَكَ وَرُضِيَ لِنَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ حَتَّى يُبْلَغَهُمُ الرِّضَى وَتَزِيدَهُمُ بَعْدَ الرِّضَى مِمَّا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَبَارِكْ وَتَرَحَّمْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ أَنْتَ حَبِيبُ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ اعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضْلَ
وَالْفَضِيلَةَ وَالذَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَاعْظِهِ حَتَّى يَرْضَى وَزِدْهُ بَعْدَ الرِّضَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

أحوال حضرت سيد الساجدين عليه السلام

٢٣٥

وَالْحَمْدُ كَمَا أَمَرْنَا أَنْ نُصَلِّيَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَيَّعْنَا أَنْ نُصَلِّيَ عَلَيْهِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ مَنَّا عَلَيْهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ
بُصِّلَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ فِي سَلَوَةِ صَلَاتِكَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ شَعْرَةٍ وَلَفْظَةٍ وَلِحْظَةٍ وَنَفْسٍ وَصِفَةٍ وَسَكُونٍ وَحَرَكَةٍ مَنَّا عَلَى عَلَيْهِ
وَمَنْزَلٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ وَبَعْدَ سَاعَاتِهِمْ وَدَفَائِنِهِمْ وَسُكُونِهِمْ وَحَرَكَاتِهِمْ وَخَفَائِفِهِمْ وَمُهْنَانِهِمْ
وَصِقَائِهِمْ وَأَيَّامِهِمْ وَشُهُورِهِمْ وَسِنِينَهِمْ وَأَشْغَارِهِمْ وَأَبْشَارِهِمْ وَبَعْدَ زَيْنَةِ ذَرِّعَاتِهِمْ
أَوْ يَوْمِ الْفَيْتَةِ أَوْ يَوْمِ الْفَيْتَةِ أَوْ يَوْمِ الْفَيْتَةِ أَوْ يَوْمِ الْفَيْتَةِ أَوْ يَوْمِ الْفَيْتَةِ أَوْ يَوْمِ الْفَيْتَةِ
ذَلِكَ أَصْعَاقًا مُضَاعَفَةً إِلَى يَوْمِ الْفَيْتَةِ مَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَا خَلَقْتَ وَمَا أَنْتَ

خَالِفُهُ إِلَى يَوْمِ الْفَيْتَةِ صَلَوَةُ رُضِيَّةٍ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

وَآلِ مُحَمَّدٍ

بَعْدَ

مَا ذَرَأَ وَ

بَرَأْتَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ

وَالشَّاءُ وَالشُّكْرُ وَالْمُنَى وَالْفَضْلُ

الطُّولُ وَالْخَيْرُ وَالْحُسْنُ وَالنِّعْمَةُ وَالْعِظَةُ وَالْجَبَرُوتُ

الْمَلِكُ وَالْمَلَكُوتُ وَالْفَهْرُ وَالسُّلْطَانُ وَالْفَخْرُ وَالسُّودُ وَالْأَمْنَانُ

الْكَرَمُ وَالْجَلَالُ وَالْإِكْرَامُ وَالْجَمَالُ وَالْإِكْمَالُ وَالْخَيْرُ وَالْتَّوْحِيدُ وَالْتَّجِيدُ وَالْعَبِيدُ وَالْتَّهْلِيلُ
وَالْتَّكْبِيرُ وَالْتَّقْدِيرُ وَالرَّحْمَةُ وَالْعَفْوَةُ وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْعِظَمَةُ وَلَكَ مَا زَكَاةُ وَطَابَ وَطَهَّرَ مِنْ
الشَّاءِ الطَّيِّبِ الْبَدِيعِ الْفَاخِرِ الْقَوْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ الَّذِي رَضِيَ بِهِ عَنْ قَائِلِهِ وَرَضِيَ بِهِ قَائِلُهُ
وَهُوَ رَضِيَ لَكَ بِصَلِّ حَمْدِي تَحِيَّاتِي وَشَأْنِي بِنِشَاءِ أَوَّلِ الْمُشْبِينَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ
مُتَّصِلًا ذَلِكَ بِذَلِكَ وَتَهْلِيلِي تَهْلِيلِ أَوَّلِ الْمُهْلَلِينَ وَتَكْبِيرِي تَكْبِيرِ أَوَّلِ الْمَكْبَرِينَ وَقَوْلِي الْحَسَنُ
الْجَمِيلُ يَقُولُ أَوَّلِ الْفَائِلِينَ الْمُجْلِبِينَ الْمُشْبِينَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مُتَّصِلًا مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ إِلَى آخِرِهِ وَ
بَعْدَ زَيْنَةِ ذَرِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَالرَّمَالِ وَالنِّلَازِ وَالْجَمَالِ بِعَدَدِ جُرْعِ مَاءِ الْخِيَارِ وَعَدَدِ
قَطْرِ الْأَمْطَارِ وَوَرَفِ الْأَشْجَارِ وَعَدَدِ الْجُودِ وَعَدَدِ الثَّرَى وَالْحَصَى وَالتَّوَلَّى الْمَدْرَ وَعَدَدِ زَيْتِ
ذَلِكَ كُلِّهِ وَعَدَدِ زَيْنَةِ ذَرِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَمَا يَنْزِلُ مِنْ ذَلِكَ

رَبِيعُ دَوْمِ ارْتَبَابِ مَكُونَةِ الْاَدَبِ نَاصِرِي

٢٣٨

از نظر الکتاب

وَمَا قَوْفُهُنَّ إِلَى يَوْمِ الْيَوْمِ مَنْ لَدُنْ عَرْشِكَ إِلَى فَرَارِ اَرْضِكَ السَّابِعَةِ السُّفْلَى وَيَعْدِدُ حُرُوفَ
 اَنَّهُ اِظْ اَهْلِيَّ وَعَدَدِ اَزْمَانِهِمْ وَازْمَانِهِمْ وَدَفَائِلِهِمْ وَشَعَائِرِهِمْ وَسَاغَاتِهِمْ وَأَيَّامِهِمْ وَشُهُورِهِمْ
 وَسِنِينَهِمْ وَسَكُونِهِمْ وَحَرَكَاتِهِمْ وَاشْعَارِهِمْ وَابْتِشَارِهِمْ وَأَنْفَاسِهِمْ وَعَدَدِ زَيْتَةٍ ذَرِّمَاتٍ أَوْ
 بَعْمَلُونَ أَوْ نَهْمُ أَوْ رَا أَوْ ظَنُّوا أَوْ فُطِنُوا أَوْ كَانَ مِنْهُمْ أَوْ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْيَوْمِ وَعَدَدِ زَيْتَةٍ ذَرِّ
 ذَلِكَ وَاضْعَافِ ذَلِكَ وَكَأَضْعَافِ ذَلِكَ أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً لَا يَعْلَمُهَا وَلَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ يَا ذَا
 الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَاهْلُ ذَلِكَ وَمُسْتَحْفَهِ وَمُسْتَوْجِبُهُ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا بَدِيعَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ اللَّهُمَّ أَنْتَ لَيْسَتْ بِرَبِّ اسْتَحْدَثْنَاكَ وَلَا مَعَكَ إِلَهٌ فَيُشْرِكُكَ فِي دُيُوتِنَا وَلَا مَعَكَ
 إِلَهٌ أَغَانَكَ عَلَى خَلْقِنَا أَنْتَ رَبُّنَا كَمَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا يَقُولُ الْفَائِلُونَ اسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ
 وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَ مُحَمَّدًا أَفْضَلَ مَا سَأَلْتُكَ وَأَفْضَلَ مَا سَأَلْتُكَ لَهُ وَأَفْضَلَ مَا أَنْتَ مُسْئِلٌ لَهُ
 إِلَى يَوْمِ الْيَوْمِ الْيَوْمِ اُعْبُدْ أَهْلَ بَيْتِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدِينِي وَنَفْسِي وَدُرِّي وَمَا
 وَلَدَنِي وَاهْلِي وَفَرَا بَنِي وَاهْلِي بَيْتِي وَكُلَّ ذِي حِمٍّ دَخَلَ فِي الْأَسْلَامِ أَوْ دَخَلَ فِي يَوْمِ الْيَوْمِ الْيَوْمِ
 وَخُرَانِي وَخَاصِّي وَمَنْ قَلَدَنِي دُعَاءً أَوْ أَسَدَى إِلَيَّ أَوْ دَعَوْنِي غَيْبَةً أَوْ قَالَ فِي خَيْرٍ أَوْ أَخَذَنِي
 عِنْدَهُ يَدًا أَوْ بَرًّا أَوْ صَبَّغَهُ وَجِبْرًا وَخَوَانِي وَآخَوَانِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّهِ وَبِأَسْمَائِهِ
 الثَّامَةِ الْعَامَةِ الشَّامِلَةِ الْكَامِلَةِ الظَّاهِرَةِ الْفَاضِلَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُعَالِيَةِ الرَّكَابَةِ الشَّرِيفَةِ
 الْمُبِينَةِ الْمُبِينَةِ الْعَظِيمَةِ الْخَزُونَةِ الْمَكُونَةِ الْإِنِّي لَا يُجَاوِزُهُنَّ وَلَا يَجْرُ وَبِأَيِّمِ الْكَلَامِ
 وَفَاتِحَتِهِ وَخَاتَمَتِهِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ سُورَةٍ شَرِيفَةٍ وَأَبَةٍ مُحْكَمَةٍ وَشِفَاءٍ وَرَحْمَةٍ وَعَوْدَةٍ وَبَرَكَاتٍ
 وَبِالنُّورِ وَالْإِبْجِلِ وَالزُّبُورِ وَالْفُرْقَانِ وَصُحُفِ بَرَاهِيمٍ وَمُوسَى وَبِكُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلَهُ اللَّهُ وَبِكُلِّ
 رَسُولٍ أَرْسَلَهُ اللَّهُ وَبِكُلِّ حَجَّةٍ أَقَامَهَا اللَّهُ وَبِكُلِّ بُرْهَانٍ أَظْهَرَهُ اللَّهُ وَبِكُلِّ نُورٍ أَنَارَهُ اللَّهُ وَبِكُلِّ
 أَلَاءٍ اللَّهِ وَعَظْمِيَّةٍ اُعْبُدْ وَاسْتَعْبِدْ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَمِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ وَأَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ مَا لِي
 مِنْهُ أَكْبَرُ وَمِنْ شَرِّ مَسْقَةِ الْعَرَبِ الْبَحِيمِ وَمِنْ شَرِّ مَسْقَةِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَالشَّيَاطِينِ وَالسَّلَاطِينِ
 وَالْبَلْبَلِ وَجُنُودِهِ وَأَشْبَاعِهِ وَأَنْبَاءِهِ وَمِنْ مَا فِي النُّورِ وَالظُّلُمِ وَمِنْ شَرِّ مَا دَهَمَ وَهَجَمَ أَوْ أَلَمَ وَمِنْ
 شَرِّ كُلِّ غَمٍّ وَهَمٍّ وَأَفَةٍ وَنَدَمٍ وَنَازِلَةٍ وَسَقَمٍ وَمِنْ شَرِّ مَا مَجَّدْتُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَبِأَيِّمِ الْأَفْدَادِ
 وَمِنْ شَرِّ مَا فِي النَّارِ وَمِنْ شَرِّ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْأَفْطَارِ وَالْفُلُوكِ وَالْفُقَارِ وَالْبِحَارِ وَالْأَنْهَارِ وَمِنْ
 شَرِّ الْفَسَادِ وَالْفُجَارِ وَالْكَهَانِ وَالسُّحَارِ وَالْحُسَادِ وَالذُّغَارِ وَالْأَشْرَارِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ
 وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذَاتَةٍ
 رَبِّي أَخْلُقْنَا بِصَبْغَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَضْلَ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ
 تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَأَعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ مِنَ الْهَمِّ وَالْغَمِّ وَالْحَزَنِ وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَ

احوال حضرت سيدنا حسين عليه السلام

۲۳۹

الْجَبْنِ وَالْعِلْوَ مِنْ صَلَاحِ الدِّينِ وَعَلَيْهِ الرِّجَالُ وَمِنْ عَمَلٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ عَيْنٍ لَا تَدْمَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَهْبِطُ
مِنْ دُعَاءٍ لَا يَسْمَعُ وَمِنْ بَصِيحَةٍ لَا تَنْفَعُ وَمِنْ صَحَابَةٍ لَا تَرْوَعُ وَمِنْ إِجْلَاحٍ عَلَى الْكِبَرِ وَتَوَدُّعٍ عَلَى
خَيْرٍ أَوْ خَلْعٍ عَلَى خَيْرٍ وَمِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ مُحَمَّدٌ وَمَلَأَ نَحْوُكَ الْمَرْبُورُ

الْأَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلُونَ وَالْأَمَّةُ الْمُطَهَّرُونَ وَالشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ

وَعِيَاذُكَ الْمَقْفُورُ وَاسْتَغْلِكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُصَلِّيَ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعْطِيَهُ

مِنْ الْخَيْرِ مَا سَأَلُوا

وَأَنْ تُعْطِيَهُ

مِنْ شَرِّهَا اسْتَعَاذُوا وَاسْتَغْلِكَ اللَّهُمَّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ مَا عَلِمْتَ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَأَعُوذُ
بِكَ رَبِّ مِنْ هَمَزَانِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِي يَوْمَ يُسَمَّى اللَّهُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

وَاللَّهُ عَلَى بَعْضِهِ وَدِينِي نَسِيْتُ
عَلَى أَهْلِهِ وَمَا لِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ أُعْطَا فِي رَجْعِي فِيمَ اللَّهُ عَلَى الْحَيِّ وَوَلَدِي وَفَرَا بَابِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى
جِبْرِائِيلَ الْمُؤْمِنِينَ وَآخَوَائِي مَنْ قَلَدَنِي دُعَاءً وَأَتَخَذَ عِنْدِي صَنِيعَةً أَوْ اسْتَدْرَكْتُ بَدَائِلَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ بِسْمِ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَنِي رَبِّي بِرِزْقِي بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّهُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا
فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ
الْمُؤْمِنُونَ

أَنْ تُصَلِّمَ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ

وَاصْرِفْ عَنِّي جَمِيعَ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ

الْمُؤْمِنُونَ أَنْ تُصْرِفَهُ عَنْهُمْ مِنَ السُّوءِ وَالرَّدَى وَزِدْنِي

مِنْ فَضْلِكَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَوَلِيَّهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى

مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَتَحْمِلِ اللَّهُمَّ فَرْجَهُمْ وَفَرِّجْ عَنِّي

وَعَنْ كُلِّ مَهْمُومٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْهُمْ نَصْرَهُمْ وَاشْهَدْ

أَيَّامَهُمْ وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْعَلْ مِنْكَ عَلَيْهِمْ دَافِعَةً حَتَّى لَا يُلْخَصَ إِلَيْهِمْ

الْإِسْبَابُ خَيْرٌ وَعَلَى مَعَهُمْ وَعَلَى شِعْبِهِمْ وَجِبْتِهِمْ وَعَلَى أَوْلِيَائِهِمْ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ وَلَا

عَالِيَ إِلَّا اللَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

حَسْبِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۴۱

و هر روزی دهی از خود را که شرافت مسلمانی تشریف یافته یا تا بجای رستخیز داخل میشود و تمام خزانه و عیال و خانگیان موهوب عالم خود را و هر کس را که بر من حقی داشته و خطایغیبی از من کرده و سختی بصواب در باره من رانده و با من از در نیکنوی رفته و جمله همسایگان و برادران و خواهران خود را از مؤمنین و مؤمنات را بجزای تعالی و اسماء ثانیه مبارک او و بقرآن کریم و تمام کتب آسمانی و صحیف پیغمبران یزدانی و بجزای دوستداران این دوستجانی و بجزای آنکه خدایش بر پامی و بر مانی که یزدانش آشکارا و بر جای و هر روز که از دشمنان و فرزندان و هر نعمتی که خالق نابان و عظمت و بزرگی خداوند نشان و پناه میبرم از زیان هر شر و زیان هر چه می ترسم و پرهیز دارم و از زیان هر چه پروردگارم از آن بزرگتر است و از شر حله فتنه عرب و عجم یعنی جمله خلق عالم چه عجم آنان هستند که جز بزبان عرب سخن نمیگویند از هر طبقه که خواهی باش و از شر فتنه جن و انس و زیان شیاطین و کفرند سلاطین و ابلهین نمود و بسود نامعدود او و اشباع و استیلا او و از شر هر در نور و ظلمت حلیه خلقت یافته و از زیان هر انبوه و بجم هر دهم و بجزای آنکه یزدانش از زیان هر غمی و همتی و آفت و ندمی و نازله و سختی و از شر هر چه در شب و روز پدید گردد و از زیان طوائف و حوادث لیل و نهار آنچه پدید آورد و قضا و اقتدار و زیان هر چه در آتش و نار و در زمین و آسمان و بیابانها و قفار و بجا و انهار و از کزنده فتنای و فحشاء و کینه و سحره و حاسدان و بیم دهندگان و آسیب آورندگان و از زیان آنچه بر من در و از زمین بر می شود و از زیان آنچه از آسمان می رسد و آسمان صعود میکند و از زیان هر زیان رساننده و زیان هر چه بسند و عظمت و بزرگی خداست و بجزای آنکه بار خداوند پناه میسر بمم از انده و غم و حزن و هم و چارگی و کسالت و کاهلی و جبن و خجل و کرباری دین و دوا و فروز و طلبی رجال و از کز داری که سود نبخش و چشمت سرگشت نبارد و قلبی که خاشع نباشد و از دغای که شنیده نشود یعنی پذیرفته نگردد و از نصیحت و پندی که مؤثر نیاید و از یاران کند رو و کند کار و جمیع نا شناسا و نگویند و کردار و دوست و رزیدن و تودوی که زیان آورد و از کلاه و رزیدن و برخلاف عهد و سوگند رفتن و سپاه می برم از هر چه پناه میبرم از آن فرستگان مغرب و پیغمبران مرسل و پیشوایان مطهر و شهیدان و صالحان و بندگان پر پرکار تو و از تو خواستار که در و در محمد و آل محمد بفرستی و خیر و خوبی من عطا فرمائی در آنچه ایشان سنت کرده و مرا پناه دهی از شر آنچه ایشان نیاخته است و سؤال حکیم از تو فیض اهل را آنچه علم من میرسد و آنچه علم بر آن میرسد و پناه می برم تو ای پروردگار من از نعمات و شایان و پناه میبرم تو از اینکه با من حضور یابند و بنام خدای استعانت بجزای بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر نفس و دین خود و بر اهل و مال خود و بر آنچه خدای مرا عطا فرموده و بر دوستان و فرزندان و نزدیکان و همسایگان مؤمنین خود و برادران من و هر کس از من خواهنده دعائی است و دعاء او بر کون من است و با من بسبکی و رزنده و خواهند گشته از مؤمنین و مؤمنات و استعانت بجزای نام خدا که مرا روزی داد و روزی میدهد و با نام مبارک کنسیر حیز در زمین آسمان زیان نیرساند و دست نشونده دانا بار خدای درود فرست بر محمد و آل و بر طیبین طاهران او و گشایش و فرج ایشان و مرا بر دوی باز رسن و هر مهمویر از مؤمنین و مؤمنات و فرج بخش بار خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا باری ایشان روزی فرمائی و مرا بر روزگار ایشان شاهد گردان و در دنیا

ربع دوم از کتاب مکتوبات ناصری

۲۴۲

ارسله الملك

و آخرت در میان من و ایشان جمع فرمای و ایشان و مرا و سیمیان و دوستان ایشان را و جمله اولیاء ایشان و تمامت مومنها و مومنه را را بشمول مشتاقان که در آن چه تو بهر کار توانا هستی و تو مرا کافی باشی توکل میجویم بر جندی و تقویض میکنم امر خود را با و و بطی میگردم بسوی او و قدرت و زیادت و کثرت و فخر و غرّت از او و اعتصام بدو میجویم و بازگشت بحضرت او میطلبم و هیچ خدائی جز خداوندی شریک بی انبار علی عظیم نیست و تسبیح میایم ترا و من از حبه ستمکاران هستم ای حی قیوم درود فرست بر محمد و آل محمد و روزی بخش مرا از آنجا که من بحساب میکنم و از آنجا که نمیکنم یعنی از آنجا که علم دارم و از بجز خود بشمار میآورم و از آنجا که عالم نیستم و از بجز خویش بشمار نمیآورم روزی برکش ده و حلال و طیب و مہوم و مہوم مرا کشایش رسان و هر چه آرزو مذم با من عطا فرمای همانا بر هر کاری توانائی در کتاب اصول کافی از حضرت امام جعفر صادق مرویت که حضرت علی بن حسین سلام الله علیهم با این غای مبارک خدا را بخواند
اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ حَسَنَ الْمَعِیْشَةِ مَعَیْشَةً اَتَقَوَّیْ بِهَا عَلٰی جَمِیعِ حَوَائِجِیْ وَ اَتَوَصَّلُ بِهَا لِمَا لِحَیْوٰی اِلَیْ الْاٰخِرَةِ مِنْ غَیْرِ اَنْ تُزِیِّنَ فِیْهَا فَاَطْعِنِیْ وَ تَقْصِرْ بِهَا عَلَیَّ فَاسْتَفِیْ اَوْ سِعْ عَلَیَّ مِنْ حَلَالٍ رِزْقٍ وَ اَفْضَلْ عَلَیَّ مِنْ سَبَبٍ فَضَّلْتَ نِعْمَةً مِنْكَ سَابِقَةً وَ عَطَاءً غَیْرِ مَمْنُونٍ ثُمَّ لَا تَشْعَلْنِیْ عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ بِاَكْثَارٍ مِنْهَا لِتُهَبِّتَنِیْ هَیْئَةً وَ تَقْصِرْ زَهْوَاً وَ تَهْتِیْ زَهْوَاً وَلَا بِاَفْلَاحٍ عَلَیَّ مِنْهَا یَقْصِرُ بَعْلُیْ کَدُّهُ وَ یَمْلَأُ صَدْرِیْ هَمُّهُ اَعْطِنِیْ مِنْ ذَلِكْ بِاللّٰهِ غِنًیً مِنْ شَرِّ اَخْلَافٍ وَ بَلَاغًا اُنَالِ بِهِ رِضْوَانَكَ وَ اَعُوْذُ بِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ الدُّنْیَا وَ شَرِّ مَا فِیْهَا لَا تَجْعَلِ الدُّنْیَا عَلَیَّ تَحْجًا وَلَا فِرَاقًا عَلَیَّ خُرًا اَخْرِجْنِیْ مِنْ قَبْرِیْهَا مَرْضًیًّا عَنِّیْ مَقْبُولًا فِیْهَا عَمَلًا دَارَ الْجَوَازِ وَ مَسَاكِنَ الْاَخْبَارِ وَ ابْدِلْنِیْ بِالْاَنْبِیَا الْغَايِبَةِ نَعِیْمَ الدَّارِ الْاٰثِرَةِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ رَدِّهَا وَ سَطْوَاتِ سَبَاطِنِهَا وَ سَلَاطِنِهَا وَ نَكَالِهَا وَ مِنْ بَغْیِ عَلَیَّ فِیْهَا اَللّٰهُمَّ مَنْ کَادَنِیْ فَکَدُّهُ وَ مَنْ اَرَادَنِیْ فَارَدَّهُ وَ قَلَّ عَنِّیْ حَدٌّ مَرَضٍ نَصَبَ لِیْ حَدَّهُ وَ اَطْفَعَنِیْ نَارَ مَنْ شَبَّ لِیْ قُودُهُ وَ اَكْفَنِیْ مَكْرَ الْمَكْرِ وَ اَنْفَقَا عَنِّیْ عِبْوَْنَ الْکُفْرَةِ وَ اَكْفِنِیْ هَمَّ مَنْ اَدْخَلَ عَلَیَّ هَمَّهُ وَ اَذْفَعَنِیْ شَرَّ الْحَسَدِ وَ اَعْصِمْنِیْ مِنْ ذَلِكْ بِالْاِسْکِنَةِ وَ الْبَسْمَةِ دِرْعًا اَلْحَصْبَةِ وَ اَحْنِنِیْ فِی سِرِّكَ الْوَالِیِّ وَ اصْلِحْ لِیْ حَالِیْ وَ صِدِّقْ قَوْلِیْ فِیْ عَمَلِیْ وَ بَارِكْ لِیْ فِیْ اَهْلِ دِمَائِیْ

در روز عید غدیر
در کتاب اصول

یعنی بار خداوند از تو خواهم حسن معیشت و کمونی زنده گانی و در بایت گذران روزگار عمر را چنانکه بآن سبب برهات حاجات خویش نیر و کیرم و بدان نیرو و در زنده گانی دنیا کار آخرت آراسته و توشه سرای جاوید را بهم پرداخته دارم یعنی بسبب آن قوت و قوت کار عبادت باز م و با عمل صالح روز سپارم تا نتیجه آن عاید سرای آخرت من گردد و امانه آن چندان غرق نعمت و شمول اسباب معیشت بشوم که از افزونی و خصب نعمت بطغیان کرایم و از فرمان سرباز تا بم یا آنچه روزی من اندک و زندگانیم بکنی و عشرت گذرد که اسباب ناسپاسی و بدبختی و شقاوت گردد پس از رزق حلال و روزی روای خودت مرا بوسعیت گذار و از فضل و دهش خود بر من تقصّل فرمای یعنی تقصّی که از تو سبقت گرفته یعنی هیچکس را در آن منت نباشد و عطا فی غیر ممنون باشد که هیچکس را حق منت نماند و بنور

رَبِّ دَوْمِ الرِّكَابِ سَكُوتُ الْاَدَبِ نَاصِرِي

٢٤٤

اَرَعْلَاءُ الْمَلَكُوتِ

اَنَا الْخَلْقُ وَاَنْتَ الْمَالِكُ وَاَنَا الْمَمْلُوكُ وَاَنْتَ الرَّبُّ وَاَنَا الْعَبْدُ وَاَنْتَ الْغَنِيُّ وَاَنَا الْفَقِيرُ وَاَنْتَ الْمُعْطِي وَاَنَا السَّائِلُ وَاَنْتَ الْعَزِيزُ وَاَنَا الْخَائِطُ وَاَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَاَنَا خَلَقْتُ اَمُوتْ يَا مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ وَدَبَّرَ الْأُمُورَ فَلَمْ يَتَأَيَسْ شَيْئًا بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهِ بِغَيْرِهِ ثُمَّ أَمَضَى الْأُمُورَ عَلَى قَضَائِهِ وَاحْلَاهَا إِلَى أَجَلٍ قَضَى فِيهَا بَعْدَ لِهْ وَعَدَلْ فِيهَا بِفَضْلِهِ وَفَضَّلَ فِيهَا بِحِكْمِهِ وَحَكَمَ فِيهَا بِعَدْلِهِ وَعَلِمَهَا بِحِفْظِهِ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا هَذَا إِلَى مِثْلِهِ وَمُسْتَقَرَّهَا إِلَى مَحَبَّتِهِ وَمَوَاقِفَهَا إِلَى قَضَائِهِ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ وَلَا مُسْتَرَاخَ عَنْ أَمْرِهِ وَلَا يَحْصَى عَنْ قُدْرِهِ وَلَا خَلَفَ لْوَعْدِهِ وَلَا مُتَخَلِّفَ عَنْ دَعْوَتِهِ وَلَا يُجْزِمُ شَيْءٌ طَلَبَهُ وَلَا يَمْتَنِعُ مِنْهُ أَحَدٌ أَرَادَهُ وَلَا يَقْضِي عَلَيْهِ شَيْءٌ فَضْلَهُ وَلَا يَكْبُرُ عَلَيْهِ شَيْءٌ صَنَعَهُ وَلَا يَرُدُّ فِي سُلْطَانِهِ طَاعَةَ مُطِيعٍ وَلَا يَنْقُضُهُ مَعْصِيَةُ عَاصٍ وَلَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لِلدَّيْرِ وَلَا يُثْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا الَّذِي مَلَكَ الْمُلُوكَ بِقُدْرَتِهِ وَاسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ وَعَلَا السَّادَةَ بِمَجْدِهِ وَانْهَدَّتِ الْمُلُوكُ لِهَيْبَتِهِ وَعَلَا أَهْلُ السُّلْطَانِ بِسُلْطَانِهِ وَرَبُّوهُ بِبَيْتِهِ وَأَبَادَ الْجَبَابِرَةَ بِقَهْرِهِ وَآذَلَ الْعُظَمَاءَ بِعِزِّهِ وَاسْتَسْرَأَ الْأُمُورَ بِقُدْرَتِهِ وَبَنَى الْعَالِي بِسُودَرِهِ وَتَجَدَّدَ بِفَخْرِهِ وَفَخَّرَ بِعِزِّهِ وَعَزَّ بِجَبَرُوتِهِ وَوَسَّعَ كُلَّ شَيْءٍ بِرَحْمَتِهِ إِيَّاكَ ادْعُو وَإِيَّاكَ أَسْأَلُ وَمِنْكَ أَطْلُبُ وَإِلَيْكَ أَرْغَبُ يَا غَايَةَ الْمُسْتَغْنَيْنِ وَيَا صَبْرِي الْمُسْتَصْرِخِينَ وَمُعْتَمِدَ الْمُضْطَهَّدِينَ وَمُنْجَى الْمُؤْمِنِينَ وَمُثَبِّبَ الصَّابِرِينَ وَعِصْمَةَ الصَّالِحِينَ وَحِزْرَ الْعَارِفِينَ وَأَمَانَ الْخَائِفِينَ وَظَهَرَ الْلَايِقِينَ وَجَارَ الْمُتَجَرِّبِينَ وَطَلَبَ الْفَادِرِينَ وَمُدْرِكَ الْهَارِبِينَ وَارْحَمَ الرَّاجِينَ وَخَبَرَ النَّاصِرِينَ وَخَبَرَ الْفَاسِدِينَ وَخَبَرَ الْمُنَافِرِينَ وَاحْكَمْ الْحَاكِمِينَ وَاسْرِعِ الْحَاسِبِينَ وَلَا يَمْتَنِعُ مِنْ بَطْنِهِ وَلَا يُنْصَرُ مِنْ عُقُوبَتِهِ وَلَا يُجْنَلُ لِكِبَرِهِ وَلَا يُدْرِكُ عَلَيْهِ وَلَا يُدْرِكُ أَمْلَكَهُ وَلَا يُقَهَّرُ عِزَّهُ وَلَا يَحْصَى عَنْ قُدْرِهِ وَلَا يُدَلُّ اسْتِكْبَارُهُ وَلَا يُبْلَغُ جَبَرُوتُهُ وَلَا تُصَغَّرُ عَظَمَتُهُ وَلَا يَنْجَلُ فَخْرُهُ وَلَا يَنْقُصُ عِزُّهُ وَلَا تُنْزَلُ قُوَّتُهُ الْمُحْصَى لِرَبِّتِهِ الْخَافِظُ أَعْمَالَ خَلْقِهِ لَا صِدْقَ لَهُ وَلَا نِدَاءَ لَهُ وَلَا وَلَدَ لَهُ وَلَا صَاحِبَةَ لَهُ وَلَا سِمَى لَهُ وَلَا قَرِينَ لَهُ وَلَا كُفُولَ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا تَطِيرَ لَهُ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَا يُبْلَغُ مَبْلَغُهُ وَلَا يَقْدِرُ شَيْءٌ قُدْرَتَهُ وَلَا يُدْرِكُ شَيْءٌ أَسْرَهُ وَلَا يَنْزِلُ شَيْءٌ مَرَاتِلَهُ وَلَا يُدْرِكُ شَيْءٌ آخِرَهُ وَلَا يَحُولُ دُونَهُ شَيْءٌ بَنَى السَّمَوَاتِ فَانْتَهَيْنَ وَمَافِيهِنَّ بِعَظَمَتِهِ وَدَبَّرَ أَمْرَهُ مِنْهُمْ بِحِكْمَتِهِ فَكَانَ كُلُّهُ هُوَ أَهْلُهُ لَا بَاوَلَاتَةَ قَبْلَهُ وَلَا بَاخِرَةَ بَعْدَهُ

احوال حضرت سيدالاجدين عليه السلام

۲۲۵

سوره

كَانَ كَمَا يَنْبَغِي لَهُ بَرِيٌّ وَلَا بُرِيٌّ وَهُوَ بِالْظُّلُمِ الْأَعْلَى يَعْلَمُ الْبُشْرَ وَالْعَلَانِيَةَ وَلَا
تُخْفِي عَلَيْهِ خَافِيَةٌ وَلَيْسَ لِنَفْسِهِ وَاجِبَةٌ سُبُطُشُ الْبُطْشَةِ الْكُبْرَى وَلَا يُخَصِّصُ
مِنْهُ الْقُصُورُ وَلَا يُجْنُ مِنْهُ التُّنُورُ وَلَا تَكُنْ مِنْهُ الْحُدُودُ وَلَا تُوَارِي مِنْهُ الْجُودُ
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يَعْلَمُ مَا هِمَّ الْأَنْفُسُ وَمَا
يُخْفِي الصُّدُورُ وَسَاوِسَهَا وَبَيَاتِ الْقُلُوبِ وَنُطْقَ الْأَلْسُنِ وَرَجَعَ الشِّعَاءَ وَ
نَطَشَ الْأَبْدَى وَنَقَلَ الْأَقْدَامَ وَخَاضَتْهُ الْأَعْيُنُ وَالسَّرَ وَالْخَفَى وَالْجُودَى وَمَا
نَحَتْ الْأَثَرِ وَلَا تَبْعُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ وَلَا يَهْرُطُ فِي شَيْءٍ وَلَا يَبْسُ شَيْئًا لِيَتَحَفَى
اسْتَلَّكَ بِأَمْنٍ عَظِيمٍ صَفْحُهُ وَحَسَنَ صُنْعُهُ وَكَرَمَ عَفْوُهُ وَكَثُرَتْ نِعَمَتُهُ وَلَا يُحْصَى
إِحْسَانُهُ وَجَمِيلَ بِلَادِهِ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْضَى حَوَائِجِي الْبَقِيَّةَ أَصْنَيْتَ
بِهَذَا إِلَهَكَ وَفَتَتْ بِهَا بَيْنَ بَدَنِكَ وَاتْرُكْهَا بَيْنَكَ وَشَكْوَاهَا إِلَيْكَ مَعَ مَا كَانَ مِنْ تَقَرُّبِي
فِيهَا أَمَرْتَنِي بِهِ وَتَقَضَّيْتَنِي فِيهَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ لَا تُورِي فِي كُلِّ ظُلْمَةٍ وَبِالْأُنْبَى فِي كُلِّ
وَحْشَةٍ وَبِالْبَقِيَّةِ فِي كُلِّ شِدْدَةٍ وَبِالْجَائِي فِي كُلِّ كُرْبَةٍ وَبِالْوَلِيِّ فِي كُلِّ غَيْرَةٍ وَ
بِالْإِبْلَى فِي الظُّلُمِ أَنْتَ دَلِيلِي إِذَا انْقَطَعَتْ دَلَالَةُ الْأَدْلَاءِ فَإِنَّ دَلَالَتَكَ لَا يَنْقَطِعُ
لَا يَبْزُلُ مِنْ هَدْيِكَ وَلَا يَذَلُّ مِنْ وَائِلَتِكَ أَعْنَتَ عَلَى مَا سَبَّغْتَ وَرَزَقْتَنِي فَوْقَ رِزْقِكَ وَ
وَعَدْتَنِي فَأَحْسَنْتَ وَأَعْطَيْتَنِي فَأَجَزْتَنِي بِإِلَاسِخْفَانِي لِذَلِكَ بِعِلْمِي وَلَكِنْ
إِبْدَاءُ مِنْكَ بِكَرَمِكَ وَجُودِكَ فَانْفَعْتَ نِعَمَكَ فِي مَعَاصِيكَ وَتَقَوَّيْتُ بِرِزْقِكَ عَلَى
سَخَطِكَ وَأَفْتَيْتَ عَمْرِي فِيهَا لَا تُحِبُّ فَلَمْ يَمْنَعَكَ جُرْأَتِي عَلَيْكَ وَرُكُوبِي مَا
هَبَيْتَنِي عَنْهُ وَدُخُولِي فِيهَا حَرَمْتَ عَلَيَّ إِنْ عُدْتُ عَلَى بِضَائِكَ وَلَمْ يَمْنَعْني
عُودُكَ عَلَيَّ بِبِضَائِكَ إِنْ عُدْتُ فِي مَعَاصِيكَ فَإِنَّ الْعَائِدُ بِالْفَضْلِ وَأَنَا الْعَائِدُ
فِي الْمَعَاصِي وَأَنْتَ بِأَسْبَدِي خَيْرُ الْوَالِي لِعَبِيدٍ وَأَنَا سُورَةُ الْعَبِيدِ أَدْعُوكَ
فَجَبِّدْنِي وَاسْأَلْكَ فَعْطِئْتَنِي وَاسْأَلْكَ عَنْكَ فَتَبَدَّدْتَنِي وَاسْتَرِيدُكَ فَتَزِيدُنِي
فَبَيْتُ الْعَبْدِ أَنَا لَكَ بِأَسْبَدِي وَقَوْلِي وَأَنَا الَّذِي لَمْ أَزَلْ أَتَسْتَشِرُ وَتَغْفِرْ لِي وَلَمْ
أَزَلْ أَتَعَرَّضُ لِلْإِلَهِ وَتُغَايِبُنِي وَلَمْ أَزَلْ أَتَعَرَّضُ لِلتَّهْلُكَةِ وَتَجِبُنِي وَلَمْ أَزَلْ أَصْتَبِعُ
فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِي تَقْلَبِي فَخَفَّطْنِي فَرَحَّتْ حَسْبِي وَأَقْلَتْ عَثْرَتِي وَسَرَّتْ
عَوْرَتِي وَلَمْ تَقْضَعْني بِتَرْبِيَّتِي وَلَمْ تُنْكَسْ بِرَأْسِي عِنْدَ إِخْوَانِي بَلْ سَرَّتْ عَلَيَّ
الْقَبَائِحَ الْعِظَامَ وَالْفَضَائِحَ الْكِبَارَ وَأَظْهَرْتَ حَسَنَاتِي الْقَلِيلَةَ الصِّغَارَ مَنَّا
مِنْكَ وَتَفَضَّلَا وَاحِسَانًا وَانْعَامًا وَاصْطِنَاعًا ثُمَّ أَمَرْتَنِي فَلَمْ أَتَمِزْ وَرَزَجَرْتَنِي

وَأَزَلْ تَقْبَلُ مِنْ رُؤُوسِ
الرُّؤُوسِ وَتَقْبَلُ مِنْ
قُلُوبِ خَيْرِ الْمُرَادِ
وَصَدَقَ

رَبِّ دَوْمِ اَزْ كِتَابِ مَكْتُوَةِ الْاَدْوَابِ نَصْرِي

٢٢٦

اَرْحَمُ الْمَلَكِثَ فَلَمْ اَنْزَجِرْ وَلَمْ اَشْكُرْ نِعْمَتَكَ وَلَمْ اَقْبَلْ نَصِيحَتَكَ وَلَمْ اَوْذِ حَقَّكَ وَلَمْ اَتَزَكَّ

مَعَاصِيكَ بَلْ عَصَيْتُكَ بِعَيْنِي وَلَوْ شِئْتَ اَعْمَيْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ لِي وَ
عَصَيْتُكَ بِمَعْنِي وَلَوْ شِئْتَ اَصْمَمْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ لِي وَعَصَيْتُكَ بِيَدِي
وَلَوْ شِئْتَ لَكَمَمْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ لِي وَعَصَيْتُكَ بِرِجْلِي وَلَوْ شِئْتَ لَحَدَمْتَنِي فَلَمْ
تَفْعَلْ ذَلِكَ لِي وَعَصَيْتُكَ بِفَرْجِي وَلَوْ شِئْتَ عَصَيْتَنِي فَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ لِي وَعَصَيْتُكَ
بِجَمِيعِ حَوَارِجِي وَلَمْ تَكْ هَذَا جَزَاؤُكَ مِنِّي فَعَفَوْكَ عَفْوَكَ فَهَآ اَنَا ذَا عَبْدُكَ الْمُسْتَرْبِلُ
الْخَاضِعُ لَكَ بِدُنْيَا السُّتَيْكِي لَكَ بِجُرْمِي مُقْتَرَلُكَ بِجُنَابَتِي مُصْطَرَعُ الْبَيْتِ رَاجِلُكَ فِي
مَوْفِقِي نَائِبُ الْبَيْتِ مِنْ دُنُوِي وَمِنْ اَقْرَابِي وَمُسْتَعْفِرُكَ مِنْ ظُلْمِي لِقَسِي رَاغِبُ
إِلَيْكَ فِي فَكَالِكَ رَقِيَّتِي مِنَ النَّارِ مُسْتَهْلُ الْبَيْتِ فِي الْعَفْوِ عَنِ الْمَعَاصِي طَالِبُ الْبَيْتِ أَنْ يُنَجِّ
نِي حَوَاجِي وَتُعْطِيَنِي حَقَّ رَغْبَتِي وَأَنْ تَقْتَمِعَ نِدَائِي وَتَسْتَجِيبَ دُعَائِي وَتَرْحَمَ تَضَرُّعِي
وَتَشْكُوَآيَ وَكَذَلِكَ الْعَبْدُ الْخَاطِئُ يَخْضَعُ لِسَيِّدِهِ وَيَخْشَعُ لَوْلَاهُ بِالذَّلِّ بِاَكْرَمَ
مَنْ اَفْتَرَّ لَهُ بِالذَّنْبِ وَأَكْرَمَ مَنْ خَضَعَ لَهُ وَخَشَعَ مَا اسْتَصَانِعَ بِمُقْتَرَلِكَ بِدُنْيَاهُ

خَاشِعُ لَكَ بِدُنْيَاهُ فَإِنْ كَانَتْ دُنُوِي قَدْ خَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَنْ تَقْبَلَ عَلَيَّ بِوَجْهِكَ
وَتَنْتَشِرَ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ وَتُنْزِلَ شَيْئًا عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ وَتَرْفَعَ لِي الْبَيْتَ صَوْتًا
أَوْ تَعْفِرَ لِي ذَنْبًا أَوْ تَجَاوِزَ لِي عَنْ خَطِيئَةٍ فَهَآ اَنَا ذَا عَبْدُكَ مُسْتَجِيرُ بِكَرَمِ
وَجْهِكَ وَعِزِّ جَلَالِكَ مُتَوَجِّهُ إِلَيْكَ وَمُسَوِّسِلُ الْبَيْتِ وَمُقْتَرِبُ الْبَيْتِ بِبَيْتِكَ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَبِّ خَلْفِكَ إِلَيْكَ وَأَكْرَمِهِمْ لَدَيْكَ وَأَوْلَاهُمْ بِكَ وَأَطْوَعِهِمْ
لَكَ وَأَعْظَمِهِمْ مِنْكَ مَنَزِلَةً وَعِنْدَكَ مَكَانًا وَيَعْتَرِيهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ أَهْلُ الْهُدَا
الْمُهْدِيْنَ الَّذِينَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ وَأَمَرْتَ بِمُودَّتِهِمْ وَجَعَلْتَهُمْ وِلَاةَ الْأَمْرِ
بَعْدَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْعَدْلِ كُلِّ جَبَّارٍ وَبِأَمْعَرِكُلِّ ذَلِيلٍ فَلَمَّا
بَلَغَ مَجْهُودِي فَهَبَ لِي نَفْسِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ لَا قُوَّةَ لِي عَلَى
فَخْطَاكَ وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى عَذَابِكَ وَلَا غِنَاءَ لِي مِنْ رَحْمَتِكَ تَجِدُ مَنْ يُعَذِّبُ
عَبْرِي وَلَا أَحَدٌ مِنْ رَحْمَتِي غَيْرَكَ وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا طَاقَةَ لِي عَلَى
الْجَهْدِ اسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَوْسَلُ الْبَيْتِ بِالْأَمَّةِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِيَرْكَ وَأَطْلَعْتَهُمْ عَلَى خَبْرِكَ وَاخْتَرْتَهُمْ
بِعِلْمِكَ وَطَهَرْتَهُمْ وَاخْلَصْتَهُمْ وَأَصْطَفَيْتَهُمْ وَأَصْفَيْتَهُمْ وَجَعَلْتَهُمْ هُدًى
مُهْدِيْنَ وَأَتَمَمْتَهُمْ عَلَى وَجْهِكَ وَعَصَمْتَهُمْ عَنْ مَعَاصِيكَ وَرَضَيْتَهُمْ لِحَقْلِكَ

أَجْمَدُ بِالْفِعْلِ الْمُسْتَعْرِفُ
الْوَسْجُ وَالطَّاقَةُ

احوال حضرت نبي الساجدين عليه السلام

۲۴۷

وَحَصَّنَهُمْ بِعَلِيكَ وَاجْتَبَيْتَهُمْ وَجَبَوْنَهُمْ وَجَبَلْتَهُمْ حُجَّاجًا عَلَى خَلْقِكَ وَأَمَرْتَنِي بِطَاعَتِهِمْ وَلَمْ تُرَخِّصْ لِأَحَدٍ فِي مَعْصِيَتِهِمْ وَفَرَضْتَ طَاعَتَهُمْ عَلَيَّ مِنْ تَرَاتٍ وَأَسْأَلُكَ الْيَوْمَ فِي مَوْفِي الْيَوْمِ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ خِيَارِ وَفَدِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ صِرَاحِي وَاعْتِرَافِي بِدُنْيِي وَتَصَرُّعِي وَارْحَمْ طَرَحِي وَحَلِي بِغِيَاثِكَ وَارْحَمْ مَسِيرِي إِلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَنْ سُئِلَ بِاعْظَمِ بَرٍّ لِي كُلِّ عَظِيمٍ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا تَقْطَعْ رَجَائِي يَا مِمَّنْ مَنْ عَلَيَّ يَا رَحِيمَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا مَنْ لَا يَجُوبُ سَأَلُهُ إِلَّا تَرَدُّدِي يَا عَفُوًّا عَفَى عَنِّي يَا ثَوَابُ بِي عَلَى وَأَقْبَلْ تَوْبَتِي يَا مَوْلَايَ حَاجِي الْيَوْمَ أَنْ أَعْطَيْتَنِي مَا مَسَعَتْنِي وَإِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ تَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ اللَّهُمَّ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَنِّي بِحَبْلِهِ وَسَلِّمْ عَلَى أَوْلِيَاءِهِمُ الْيَوْمَ فَاسْتَقِدْ بِي يَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ يَا مَنْ بَجَزَى عَلَى الْعَفْوِ يَا مَنْ تَعَفَّوْا يَا مَنْ رَضِيَ الْعَفْوَ يَا مَنْ يُثَبِّتُ عَلَى الْعَفْوِ ثُمَّ قُلِ الْعَفْوُ الْعَفْوُ عِشْرِينَ مَرَّةً أَسْأَلُكَ الْيَوْمَ الْعَفْوَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عَلَيْكَ هَذَا مَكَانُ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ هَذَا مَكَانُ الْمُضْطَرِّ إِلَيَّ وَرَحْمَتِكَ هَذَا مَكَانُ الْمُسْتَجِيرِ بِعَفْوِكَ مِنْ عَفْوَتِكَ هَذَا مَكَانُ الْعَائِدِ إِلَيْكَ مِنْكَ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَمِنْ خِلَافَةِ نَفْسِكَ يَا أَمَلِي يَا رَجَائِي يَا خَيْرَ مُسْتَعَاثٍ يَا خُودَ الْمُعْطِينَ يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ يَا سَهْدِي وَمَوْلَايَ وَنَفْسِي وَمُعْتَمِدِي وَرَجَائِي وَبَادِ خُرِيَّ وَبَاطْهَرِي وَعُدَّتِي وَغَايَةَ أَمَلِي وَرَغْبَتِي يَا عَيْنِي يَا وَارِثِي مَا أَنْتَ صَانِعٌ بِي فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي فَرَزْتَ فِيهِ إِلَيْكَ الْأَصْوَانَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُقَلِّبَنِي فِيهِ مُقَلِّمًا مُنْجِيًا بِأَفْضَلِ مَا انْقَلَبَ بِهِ مِنْ رَضِيَّتٍ عَنْهُ وَاسْتَجِبْ دُعَاءَهُ وَقَبِّلْهُ وَاجْزَلْ حَبَاءَهُ وَعَفِّرْ ذُنُوبَهُ وَكَرِّمْنَهُ وَلَمْ تُسْتَبْدَلْ سِوَاهُ وَشَرَّفْ مَقَامَهُ وَبَاهِشْ بِهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَقَبِّلْهُ بِكُلِّ حَوَاجَةٍ وَاجْتَبِهِ نَعْدَ الْمَاءِ حَبَّةً طَبِيعَةً وَخَمْتَهُ لَهُ بِالْغَفْرِ وَتَحَقَّنْ لِي تَوَلَّاهُ اللَّهُمَّ إِنَّ لِي كُلَّ وَافِدٍ جَابِرَةٍ وَلِكُلِّ وَافِدٍ كَرَامَةٍ وَلِكُلِّ سَائِلٍ لَكَ عَطِيَّةً وَلِكُلِّ رَاجٍ لَكَ ثَوَابًا وَلِكُلِّ مُلْتَمِسٍ مَا عِنْدَكَ حِزَاءً وَلكلِّ رَاغِبٍ إِلَيْكَ هَبَّةً وَلِكُلِّ مَنْ فَرَزَ إِلَيْكَ رَحْمَةً وَلِكُلِّ مَنْ رَغِبَ إِلَيْكَ رُفْقًا وَلِكُلِّ مُضْطَرِّجٍ إِلَيْكَ إِجَابَةً وَلِكُلِّ مُسْتَبْكٍ إِلَيْكَ رَافَةً وَلِكُلِّ نَازِلٍ إِلَيْكَ حِفْظًا وَلِكُلِّ مُتَوَسِّلٍ عَفْوًا وَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكَ وَوَقْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الَّذِي شَرَّفْتَهُ رَجَاءً لِي عِنْدَكَ وَرَغْبَةً إِلَيْكَ فَلَا تَجْعَلَنِي الْيَوْمَ أَحَبَّ وَفَدَكَ

سُبْحَانَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

رَبِّهِ دَوْمِ اَزْ كِتَابِ مَسْكُوتَةِ الْاَدَبِ نَاصِرِي

٢٤٨

از علماء الملک

وَ اَكْرَمَنِي بِالْحَبَّةِ وَمَنْ عَلَيَّ بِالْغَفْرِ وَ جَمَّلَنِي بِالْعَافِيَةِ وَ اجْبُرَنِي مِنَ النَّارِ وَ
 اَوْسَعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ وَاذْرُ عَنِّي شَرَّ مَنْقَرِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَ شَرَّ
 سُلَاطِينَ الْاَوْنِسِ وَالْحَمْنِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُزِدْنِي خَائِبًا وَ سَلِّبْنِي مَا
 بَيْنِي وَ بَيْنَ لِقَائِكَ حَتَّى تُبَلِّغَنِي الدَّرَجَةَ الَّتِي فِيهَا مُرَافَقَةُ اَوْلِيَاءِكَ وَ اسْقِنِي
 مِنْ حَوْضِهِمْ مَشْرَبًا رَوِيًّا لَا اَظْلَاءَ بَعْدَهُ اَبَدًا وَ اخْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَ
 تَوَقَّئِي فِي حِزْبِهِمْ وَ عَرِّفْنِي وَجُوهُهُمْ فِي رِضْوَانِكَ وَ الْجَنَّةِ فَإِنِّي رَضِيْتُ
 بِهِمْ هُدَاةً بَاكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِي مِثْلُ شَيْءٍ صَلَّيْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اكْفِنِي
 شَرَّ مَا اخْذَرُوهُ وَ لَا تَكِلْنِي لِمَا اخْذَ سِوَاكَ وَ بَارِكْ لِي فِيهَا وَ تَوَقَّئِي وَ لَا تَسْبِدْ لِي
 فِي عَمْرِي وَ لَا تَكِلْنِي لِمَا اخْذَ مِنْ خَلْقِكَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَجَعَلَنِي وَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
 فَتَلَفَظِي وَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ لَا يَعْجِدُ تَقَرُّدًا بِالصُّنْعِ لِي بِأَمْرٍ إِلَّا أَنَا اَللّهُمَّ أَنْتَ
 انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ يَطْوُلُ عَلَيَّ سَهْدِي بِالرَّحْمَةِ وَالْغَفْرِ اَللّهُمَّ
 رَبِّ هَذِهِ الْأَمْكَاتِ الشَّرِيفَةِ وَ رَبِّ كُلِّ حَرَمٍ وَ مَشْعَرٍ عَظِيمٍ قَدْ رَدَّ وَ شَرَّفَنِي وَ
 بِالْيَدِ الْحَرَامِ وَ بِالْحِلِّ الْحَرَامِ وَ الرُّكْنِ وَالْقَامِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ انْجِخْ لِي
 كُلَّ حَاجَةٍ مِثْلَافِيهِ صَلَاحِ دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ اغْفِرْ لِي وَلَوْ اَلَدِّي وَ مَنْ
 وَلَدَنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ اَرْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّنِي صَغِيرًا وَ اجْزِلَهَا عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ عَرِّفْنَاهَا
 بِدُعَائِي هُمَا مَا تَغَيَّرَ عَنْهُمَا فَإِنَّهُمَا قَدْ سَبَقَانِي إِلَى الْغَايَةِ وَ خَلَقْنِي بَعْدَهُمَا فَسَفَعْنِي
 فِي نَفْسِي وَ فِيهِمَا وَ فِي جَمِيعِ اسْئَلَانِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْيَوْمِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَللّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ قَبِّحْ عَن مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْهُمُ أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ
 يَعْدِلُونَ وَ انْصُرْهُمْ وَ انْصُرْهُمْ وَ انْجِزْهُمْ مَا وَعَدْتَهُمْ وَ بَلِّغْنِي فَتْحَ الْيَوْمِ وَ اكْفِنِي
 كُلَّ هَوْلٍ دُونَهُ ثُمَّ اقِمِ اَللّهُمَّ لِي فِيهَا ضَيْبًا خَالِصًا بِأَمْقَدَرِ الْاَجَالِ
 بِأَمْقَسْتِمِ الْاَرْزَاقِ افْتَحْ لِي فِي عَمْرِي وَ انْطَلِبْ لِي رِزْقِي اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ
 مُحَمَّدٍ وَ اصْلِحْ لَنَا اِمَامَنَا وَ اسْتَصْلِحْهُ وَ اصْلِحْ عَلَيَّ بِدَيْهِ وَ اَمِنْ خَوْفَهُ وَ خَوْفَنَا
 عَلَيْهِ وَ اجْعَلْهُ اَللّهُمَّ الَّذِي تَقَرَّبَ بِهِ لِدِينِكَ اَللّهُمَّ اَمْلَأْ اَلْأَرْضَ بِهِ عَدْلًا
 وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ اَمِنْ بِهِ عَلَى فَتَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ اَرَامِلِهِمْ وَ مَسَاكِينِهِمْ
 وَ اجْعَلْنِي مِنْ حِبَارِ مَوَالِيهِ وَ سَبِّعْنِي أَشَدَّهُمْ لَهْ حُبًّا وَ اطْوِعْهُمْ لَهْ طَوْعًا وَ انْفَذْهُمْ
 لِأَمْرِهِ وَ اسْرِعْهُمْ إِلَى مَرْضَاتِهِ وَ اقْبَلْهُمْ لِقَوْلِهِ وَ اقْوَمْهُمْ بِأَمْرِهِ وَ اَرْزُقْنِي الشَّهَادَةَ
 بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى أَلْمَأَكَ وَ أَنْتَ عَنِّي رَاضٍ اَللّهُمَّ لِي خَلْفٌ أَهْلٌ وَ وَلَدٌ وَ مَا خَوْلَنِي

بريدان بختی از آندیا
 لفظتے اور فرم فرمایا
 و مرتے نہ قالے پڑھو
 لہذا فرم فرم

نورس نادر صلح
 احوالہ و استطرار
 جلد نہ پانچ

وَحَرَجْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي هَذَا الْمَوْضِعَ الَّذِي شَرَفْتَهُ دَجَاءً مَا عِنْدَكَ وَدَعْبَةً إِلَيْكَ مَوْهُوبٌ
وَوَكَّلْتُ مَا خَلَقْتُ إِلَيْكَ فَأَحْسِنْ عَلَيَّ فِيهِمْ الْخَلْفَ فَإِنَّكَ وَلِيُّ ذَلِكَ مِنْ خَلْقِكَ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَكِيمُ الْكَرِيمُ يَا أَحْسَنَ كَلِمَاتِ فَوْجٍ وَأَنَّ كَلِمَاتِ سَعَادَتِ آيَاتِ نَبِيِّكَ كَمَا بَخَّرَكَ
بِحَالَتِ مَرْكَ وَابْسِيده باشد تلقین می آید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَكِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ
وَمَا يَنْهَنُ وَمَا يَنْهَنُ وَمَا يَنْهَنُ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَسَلَامٌ
عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
هم اکنون بجملة معنی و ترجمه کلمات این دعا مبارک شریعت میروند تا آنکه از علم عربی مخطوب نیستند بلکه
محرور مناسبند با جملة عرض میکند اینجا ای عالم و عالمیان ای پروردگار آدم و آدمیان ای آمرزنده و بخشاینده
هر دو جهان تویی که بی کلفت رنج و تعب و زحمت هیچگونه وصفت و نصب آفرینش پیدا آوردی و جمیع مخلوق را
بدون معاونت انبازی و مشارکت همرازی نمایش دادی هیچکاری ترا از کار دیگر و هیچ شانی از شأن دیگر
باز نمیدارد و بدکس رحمت فرمائی ترا از کار عذاب و بیکری مشغول نمیدارد و چون عذاب گرانای از رحمت باز
نمیدارد با اینکه مَرَك و محاسن را با دور باش دوام بدی و بقای سرمدیت دوام و بقای نیست از بهر چیز پوشیده
و با کمال خفا چنان آشکاری که هیچ چیز برتر و نایکتر از تو نیست و با کمال علو و بلندای و نمایش و آشکاری
از بهر چیز و آرایش هر چیز پاک و پاکیزه هستی و در ارض و سما و بر دایه کبریا و اختصاص و در سلطنت خود بکمال قدرت
و نهایت قوت امتیاز داری و با کمال رفعت بهر چیز نزدیک باشی خلق را بقدرت خود بیا فریدی و امور را بعلم خود
فرمودی و بعد از خود روزی بر اوقات روزی نمودی و در هر چیز علم تو نافذ و اسباب را و دام از ادراک تو غایبند
و در لمعات جلال و کبریای تو سرگشته و متحیر و جمله زبانها از تحت صفات تو کلیل و حبله و دیدار ما از دریافت نور
عظمت و کبریای تو علیل از کائنات خویش را با آن عظمت و وسعت از عظمت و بزرگی خود آکنده و بدو سعاد
احدی جمله مخلوقات را نمایند ساختی و در هیچکار مدد کار بخشی جمله اشیاء در حضرت عظمت تو سعاد و در شگاه
غر تو ذلیل و ست بنیاد ای سید من چگونه مدح و ثنای من با قلت عمل و قصر رای من بالغ مدح و ثنای تو می شود
و حال آنکه تو خالق و موجد من و مخلوق و تو مالکی و مملوک و تو پروردگاری و من سبده و تو تو انگری و من نیازمند
و تو بخشاینده و من خواهنده و تو آمرزنده و من خطا کننده و تو رزنده که مرکب نیایی و من معذرتی که دستخوش
مرگ هستم ای کسی که آفرید کار را بیا فریدی و امور را بگردانیدی و پایش را باز نکردی و چند و چونش را باز نمودی
و از کمال قدرت و احاطت و نهایت علم و بصیرت هیچ چیز از مخلوقش را با و بیکری مقایست و مشابیه نیست
و با ای جمله از هیچکس استعانت نفرمود و از پس اینجمله تمامت امور را بر قضای خود و مدت و اهل که از روی
عدل و عدالت مقرر فرموده جاری نمود و در جمله آن بفضل خود بعد از رفت و بحکم خود تفصل و بعد از حیر

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۰۵

از علماء الملک شد حکم فرمود و بخط خود بدانت و پایان آرزایش خود و مستقرش را بخت خود و موافقت آرزای تقضای خود و مقدر داشت کلماتش را هیچ چیز تبدیل ندهد و کلمش را هیچ چیز واپس نیگیرد و فضل او را هیچ چیز باز نگرداند و از او امر او هیچکس را نیروی خود داری و آسایش طلبی نیست و از هر چه مقدر فرموده گیر و گوئی و هر چه وعده فرموده تحققی و هر چه را دعوت کرده متخلفی نباشد و در طلب هیچ چیز بجا نماند و هیچکس را از او قدرت اقتناع نیست و هر چه کند بزرگان و عظیم نباشد و در صنعت خود هیچکس را بروی بزرگ نیفتد طاعت هیچ مطیع بر سلطنت و سلطان او غیبت نکند و عصیان عاصیان و نمکنت او و سلطنت او نقصان نیگیرد و در حضرت کبریا شش تردید و تبدل راه بخود و در امر و کلمش هیچکس ابا نرشد پادشاهان بزرگ و شهریاران سترگ را بر زیر فرمان در آورد و ملوک را مالک و ارباب را بقرت خود بر پیش و بندگی خود در آورد و بر بزرگان جان بچود و جودت خود بزرگی دارد و بر عظماء روزگار بجد و محبت خود ثقتی و برتری یابد عظمت و شوکت سلاطین را از ایست خود در هم شکند و بر جمله پادشاهان و سلاطین زمان به نیروی سلطنت و ربوبیت خود بلذی میگرد و جابره را بقهر و مختاریت خود دستخوش نماید و دمار و پراکندهی و بوار دارد و اساس امور را بقدرت خویش بند بفر خود متحد گیرد و بغر خویش فخر یابد و بجبروت خود عزیز باشد و بر جمت خود هر چیز را کجایش دهد ترا میخوانم و از تو خواهند میثوم و از تو طلب میکنم و بحضرت تو رغب میثوم ای فریاد رسنده فریاد جویندگان و معتمد معمران و نجات بخشنده کرمه کمان و پاداش دهنده یگسایان و نگاهدارنده سکوان و پناه عارفان و امان خائفان و پشت و پناه یقینان و طلب غادرین و دریاسنده دارین یعنی آنکه عهد خدا را گشت نموده و آنچه با ایشان اکرده بود فرو گذاشتند و بسبب معاصی از حضرتش هارب شدند محض کمال رافت و عنایت محروم نهادن ایشان را در یابد و سبب رحمت مرزوق نماید با سجد عرض می کند اخی رحیم ترین رحم نمائندگان ای بهترین یاری کنندگان و بهترین فضلان یعنی حقرا از باطل جدا کننده است و بهترین آرزوگران و گذشت کنندگان و حاکم ترین حکمرانان و سریع ترین حساب کنندگان هیچکس از بخشش او استماع نتواند و از غنوشش انتصار بخوید و از کید او احتیال نخند و علم او را ادراک نتواند و از کب و دد و درمی بخورد غر او مقهور نشود و از قدرت او متول نیامد و استکبارش زیلت نرسد و بجبروت او بلوغ نخویند و عظمتش بضعفه نیفتد و فخرش را اضحلال نباشد و رکش را تضعیف نرسد و نیروی او را که محض مخلوق و حافظ اعمال خلق است آرزو نخند یا بر آرزای آن است که در مقام آرزوی دیگران واقع شود او را ضدی و بدی و سرزدی و توجه عین و سحر او را ستمی است و هیچکس با او یک قرب و قرین نباشد و ترکیب و تشبیه و نظیر ندارد و هیچ چیز مطبوع او نرسد و هیچ چیز را که از او نشاید انخد و نسبت او تاذل نشود و هیچ چیز آتش را ادراک نخند آسمانها را در نهایت انقار بنیایان نموده و آسمانها را است بختش بر پای دانست و بر حسب انضای حکمت باز داشتند او را آغاز نیات و نه او را انجامی بلکه خیانت است که او را می بر همه چیز نیات و دیده نمیشود باینکه در منظر اعلی است پوشیده و آشکارا در حضرتش معلوم است و هیچ چیز بروی پوشیده نباشد و هیچ چیز نیست او را انچه امان نشود و هیچ چیز او را حایر و حایل نکرده و بر همه چیز توانا و داناست

احوال حضرت سیدنا جدین علیہ السلام

۲۵۱

بر بایم نفوس و منجیات صدور و نیات قلوب و نطق زبانه و برهم رسیدن لبها و بطش دستها و نقل اقدام
و گردش چشمها و سرواخی و بخوی و آنچه در تحت الثری است عالم و داناست و هیچ جزا و از چیز دیگر مشغول نمیدارد
و در هیچ چیز تفریط نفرماید و هیچ جزا فراموش نکند بجز چیز دیگر یعنی چون سائر مخلوق که چون و چه جزا در یابند
و چه جزا دیگر را فراموش نکند چه استعداد روح و قالب محضی اندرون ازین نیست ای سیکه بزرگ است که شت او
و نیکوست صنع او و کریم است عفو او و بیاراست نعت او و با حصانیا و احسان او و جمیل است بلائی او و در و بخت
بر محمد و آل محمد و حاجات مرا که بحضرت تو آوردم برآورده فرماید ای سرور من در هر ظلت و انس من در هر
وحشت و نغمه من در هر شدت و در جای من در هر کربت و ولی من در هر نعمت و دلیل من در ظلام و ظلمت توئی
دلیل من چون دلالت ادلای انقطاع یا به چه دلالت ترا انقطاعی نباشد و هر کس را هدایت فرمائی پای کوب ضلالت
نشود و هر کس را دوست بداری ذلت نیابد تو مرا بصوف نعمت انعام فرمودی و در انعام با باغ رستنی
و مرار روزی دادی و در روزی یافتن و ارتزاق مقرر فرمودی و با من وعده بنمادی و احسان فرمودی و مرا
عطا فرمودی و با عدم استحقاق من عطای جزیل فرمودی و با بخله همه محض بهایت فرمودی و در نعمت و کرم و وجود تو
بود و عاصیان را در معاصی انفاق فرمودی و من بپای بردم عمر خود را در آنچه ترا محبوب نبود و با آنچه در مصیبت کم
بر نیامدی و بفضل وجود کار فرمودی و هر وقت من معاصی خود کردم تو بفضل بازگشتی و برای بندگان کنه کار بهترین
موالی هستی ترا بخواندم و دعای مرا اجابت نمودی و مسئلت کردم عطا فرمودی و خاموش شدم معنی اگر از دست
شدم خاموش شدم تو بغایت بدایت گرفتی و مواهب ترا در طلب زیادت برآدم و تو برابر فرمودی و من آن گشتم
که همه گاه بگرددم و تو بگذشت رفتی و همه گاه خویش را در معرض بلا درآفتم و تو عافیت بخشیدی و در موارد تنگ
الذختم و تو مرا نجات دادی و دلیل و محار را از تمامت مخاطره و ممالک و ضلالت محفوظ داشتی و خیرت و حقارت
مرا بلند کردی و نفرتش مرا باز داشتی و عورت مرا ستود فرمودی و مرا بیزیت و سرپریت من نصیحت نمودی و نزد برادران
و اخوان مرا نگهدار داشتی و قیاح بزرگ و فضاخ کبار مرا پوشیده فرمودی و حسانت قلیله صغار مرا آشکار نمودی و محض
کمال منت و بفضل و احسان و انعام و نیکوئی فرمودی و با آنچه مرا با و امر خود نامور ساختی و من اطاعت امر نکردم
و از جوار غایتی و نمر جرمدم نه پاس بمنت ترا بگذاشتم و نه نصیحت ترا بکار بستم و نه حق ترا بگذاشتم و نه از معاصی
روی بر تافتم بلکه با چشم خود بصیبت تورفتم و اگر تو میخواستی چشم مرا کور میساختی لیکن اینعلت با من بجای گذاشتی
و با کوشش خود بکنه تو کار کردم و اگر تو میخواستی مرا کور ساختی و اینکار با من بجای گذاشتی و کنه و در زیدم تو را بیت
خدم و اگر تو خواستی دست و انخت مرا بهم بازگیدی و مقبوض من فرمودی و چنین فرمودی و با آلت معصیت خود
بصیان تو پرداختم و اگر تو میخواستی مرا بجهنم میفرمودی و با من اینکار بجای گذاشتی و من با بخله جوارح خویش ترا عیال
ورزیدم و حال آنکه جزای تو ای سید من از من چنین بود یعنی در برابر آن همه احسان و عفو و رحمت که با من من فرمودی
نباید مرا یون معصیت تو بروم پس هر چه هست عفو و گذشت توست ای یک مضم بند و تو که بکنه خویش اقرار دارم

۱۰ بیج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۵۲

از صفات ملکوت

و در حضرت تو خاضع و مستکین و بکرم و جنایت خویش مقوم شدم و بسوی تو متضرع و بحضرت تو رجاء دارم از ذنوب خود
 بسوی تو بازگشت میکنم و ازستی که بر نفس خویش نموده ام استغفار نمایم و برای نجات از آتش بهشتگاه تو راغب باشم و بسوی
 برای عفو و گذشت از معاصی اقبال مویرزم و انبجای حوایج خویش را خواستارم و همی خواهم که پیش ازین و برتر از اینکه میخواهم
 با من عطا فرمائی و ندای مرا بشنوی و دعای مرا عابت و برقص و شکوای من ترحم مندرمائی و برای من باید بندگان خطا
 در حضرت سید با اقتدار و مولای قهار خویش خاضع و خاشع و ذلیل و خاکسار گردای که میترکشی که در حضرت او بندگان
 خوشتن اقرار نمایند و که برتر کسیکه در حضرت او بمضوع و شوع رو به چیت گردار و در قاف آگامس که در پیشگاه تو بندگان
 خویش اقرار نماید و بر ذلت و سکت و خواری خویش خاضع و فروتن باشد یعنی تو با این بزرگی و کرم و رحمت باینده
 ذلیل و خاکسار و مقرب معاصی و خواهنده عفو و آمرزش جز اینکه بعفو و گذشت کار کنی چکنی و اگر بندگان من بآن پایست
 که حایل گردیده است میان من و میان تو که بوجه کرم خودت بر من روی آوری و بر من انثار رحمت و انزال کرم
 فرمائی و صوت مرا بحضرت خویش برکشانی یا کنه مرا بیا مرزی یا از حیطه من در کزری پس اینک منم بنده تو
 که بکرم و به عزت جلال تو پیغمبر تو صلی الله علیه و آله که محبوب ترین خلق هست در حضرت تو مستحیر و متوجه میباشم
 بسوی تو و پیغمبر تو که اجدت خلق هست در پیشگاه تو و اگر ما ایشان است نزد تو و اولی و اطوع جمله خلایق است
 در حضرت تو و از تمام ایشان منزلت و مکان او در خدمت تو عظیمتر و عبرت او صلی الله علیه و آله را نمایندگان را
 یا فککان که طاعت ایشان را فرض و مبودت ایشان امر و ایشان را ولایه امر فرموده بعد از پیغمبر خود صلی الله علیه
 بسوی تو و تسل و تقرب میجویم ای کسیکه خوار کننده هر جبار و ذلیل کننده هر عزیز و هانما شقیقت و رحمت باز
 رسیده ام در ایناعت بر من بخش خودت چه بر خط تو و عذاب تو نیز و و شکست بانی و از رحمت تو بینا ریه
 میت و تو بیرون از من برای عذاب در یابی لکن من بجز تو را حیحی نمی یابم و بر بلا نرسد و بر مشقت طاقت
 ندارم سؤال میکنم ترا بحق محمد پیغمبر تو صلی الله علیه و آله و تو میجویم بسوی تو بانه علیهم السلام که ایشان را بر
 سر خویش اختیار و بر پوشیده خود مطلع و برای علم خود برگزیده نموده و مدعی و مطهر و خالص و صافی و ^{منصف}
 داشتی و ایشان را راه نماندگان راه یافتگان گردانیدی و بروحی خود امین و از معاصی معصوم و در میان
 آفریدگان رضی رضی و بعلم خویش مخصوص داشتی و ایشان را برگزیدی و بحایت و عطیت خود بجهه در و بر آفریدگان
 خود حجت فرمودی و بطاعت ایشان فرمان کردی و هیچکس را در معصیت ایشان رخصت ندادی و بهر آنست
 طاعت ایشان را منرض کردی و تو تسل میجویم بحضرت تو در اینوقت امروز که مرا از خیار و امسین و دار دین
 بر حضرت خود بگردانی بار خداوند آورده و بفرست بر محمد و آل محمد و بر ناله من و اعتراف من بجهه من و تضرع
 و زاری و سهر و آوردن رمل حاجت خود را بستان تو و مسیر من بحضرت تو رجعت فرمای ای که مهربان
 سئولان و ای کسی که در امید واری بهر حاجت بزرگی بزرگ است بیا مرز کنه بزرگ بر چرخ بزرگ کنه بزرگ را بفرمای ای که
 خود را غایب نمی گرداند مرا غایب باز بخودان ای پذیرنده توبت قبول فرمای توبت مرا و آن حاجت مرا بر آور

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

موهوب نام

کردان که چو نم عطا فرمائی از هر چه باز داشته مرا زیان نرسد و اگر عطا فرمائی آنچه با من هست سود نرساند باز خدا را
روح محمد وآل او را از من سلام باز رسان و تحیه بیاور و بسبب ایشان مرا از محالک و مخاطرات بزرگتر ای کسی که از فرمود
بعفو و در عوض عفو پاداش میرساند و عفو میفرماید و از عفو خوشود میشود و بر عفو ثواب میدهد العفو العفو العفو
پس بیت مرتبه العفو باید گفت با تجله عرض میکند ایخدا ای از تو خواستار عفو می شوم و از هر خیر و خوبی که علم تو بآن
محیط است ملت می نامم ایانا ایست مکان بایس فقیر و مضطر بسوی رحمت تو این است مکان استجیر بعفو تو از عفو
تو این است مکان سپاه برنده تو از خط تو پناه می برم بخوشنودی تو از خشم و از اینکه بیک مانگا نفقت تو فرارید
ای آرزوی من ای رجای من ای بهترین فریاد رسنده و جواد تر عطا کننده ای کسی که رحمت او بر غضبش مٹی جسته
ای سید من ای مولای من ای محل وثوق و اعتماد در رجای من ای ذخر و ذخیره ای طهر و پست و ای عدت و تحقیق
و نهایت آرزو و رغبت و فریاد درس و وارث من آیا در این روز که صوتها همه بحضرت تعجالت فرغ می باشد با من
چه معاملت بخوای فرمود سوال میکنم از تو که رحمت بفرستی بر محمد وآل محمد و مارقین طلاح و بخلج و دعای مرا استجاب
و مقبول بداری و عطای او را بسیار و بزرگ فرمائی و ذنوب او را آمرزش کنی و او را اکرام بفرمائی و او را ازین
مراتب محروم نداری و چون وفات نماید بزندگانی خوش و حیاتی طیب او را زنده بگردانی و با آنکه بتو رسید
ایشانت لمحتی بداری با حسن یا برای هر دافذی و داری جایزه و کرامتی و برای هر سائلی که در حضرت تو
مبست آید عطیتی و برای هر کس که بحضرت تو رجاستد کرد و پاداش بکنی و برای هر کس که از آنچه در حضرت تو است
متمسک گردد جزائی و برای هر کس که پیشگاه تو روی آورد و بخششی و برای هر کس که بحضرت تو فرغ بیاورد و در حق
و برای هر کس که بآستان تو متضرع و زاری آورد و اجابتی و برای هر کس که بدرگاه تو استکانت جوید و رافتی و برای
هر کس که در حضرت تو فرو آید حفظ و حفاظتی و برای هر کس که بسوی تو متوسل شود عفو و گذشتی است و من گونا
در حضرت تو خود نموده و در حضور تو توقف کرده ام و تو امیدوار و بحضرت تو راغب آمده ام پس در هر روز
مرا از تمامت و اذنین خود غایب و در این دغدغه و دغدغه سود مگردان و مرا بهشت تحریم و مغفرت بر من
منت و بغایت سرفراز و از آتش رسکوار و از رزق حلال روزی و زیان فسخه عرب و عجم و شر شیاطین ان
و حق را از من دور نمایی باز خداوند ابر محمد وآل محمد در در دست و مرا غایب و نویسد باز گردان مرا از زمان
ملاقات خود از هر آفتی و فتنه و لغزشی سالم بدار تا بآن درجه که مرا فقت اولیای توست مرا با زسانی و از
حوض ایشان سیراب گردانی چنانکه هیچوقت از آن پس تشنگی نیابم و مرا در زمره ایشان محصور و در جود انبیا
متوفی بدار و مرا در حال سیکه در رضوان تو باشم بیدار ایشان بر خور دار منم مای و مرا با هیچکس جز خودت
مگذار و در رزق من برکت عنایت کن و مرا با خبر من تبدیل کن یعنی حالت من طوری نباشد که برخلاف رصایه
تو باشم و تو مرا محروم بداری و دیگر بر بعضی من موفقی داری و مرا بکوران و بخود من باز مگذار تا عاجز و
بچه ره شوم و با دنیا سپهر را مرا بکنند و مردمش از رزق و روزی آن باز دارند و آنچه کنی خود با من میایی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۵۴

از علماء المکات

بار خدا یا از هر کس امید داری جز از تو قطع شده است پس در این روز رحمت و مغفرت بر من تطول و مست بسیار
 بار خدا یا ای پروردگار این مکنه شریفه و پروردگار هر حرم و مشغری که قدرش را عظیم داشته و شرافت بخشیده
 و بیت الحرام و بجل و حرام در کن و مقام ترا میخوانم که بر محمد و آل محمد درود بفرست و هر تا جی که مرا هست که صلاح
 دین و دنیا و آخرت من در آن است بر آورده فرمای و مرا و پدر و مادر و آباء و اجداد مرا از مسلمانان بی مرز
 و مرز و مادری من رحمت فرمای چنانکه مرا در حالت صغارت تربیت کرده و در عوض من بایشان پاداش خیر
 فرمای دارد عای من چشم ایشان زار و روشن گردان چه ایشان تا پایان کابل من بیکی رشد و توسن با جایی
 ایشان فرمودی پس تو شفاعت مرا در حق خود من و در حق ایشان و اسلاف و کد شکان نو مسین من در این روز
 پذیرفتار باش بار خدا یا نصرت فرمای محمد و آل محمد را و آنچه با ایشان وعده نمادی بجای گذار و مستح
 و فیروزی آل محمد را بمن باز رسان و مرا در اینجا به بهره خالص بهره یاب کن و در عسر و روزی من برکت و دوست
 بار خدا یا درود بفرست بر محمد و آل محمد حال در روز کار مرا به امام صلاح کن و او را از جمله صالحین بگردان
 و امور را بدست او مصلح و صواب پدار و او را از مخوفات این منبر ای و خوف مارا بسبب او یامن و امان آور
 و او را با و دین خود فرمای و زمین را بسبب وجود مبارکش از عدل و داد آکنده و در چنانکه زستم و بیداد انباشته
 بود و بواسطه وجود و ظهور او بر فقراء مسلمانان و اراذل و ساکین ایشان منت گذار و مرا از سیکو بان موالی و شیعیان
 شدید الحجب و مطیع و فرمان بردار و جاری کننده او امر و در پابنده مرصات و قبول کننده قول و قائم و تواتر
 از همه کس با مرا و بگردان و شهادت را برای من در حضور و روزی کن تا ترا ملاقات کنم کای که تو از من خوشنود باشی
 بار خدا یا اهل و اولاد و آنچه با من عنایت فرموده بودی باز گذارم و بحضرت تو داین مکانیکه بر جا و امیدوار بود
 باشم در حضرتت شرافت بخشی بیرون شدم و ترا بر آنچه مراست وکیل ساختم میس با من در کار ایشان
 نیکی فرمای چه توئی ولی و والی این کار و توئی خداوند بخشنده و پروردگار آسمانهای هفت گانه و زمینهای
 هفت طبقه و پروردگار عرش عظیم و سلام علی محمد و آل و جمیع الانبیاء و المرسلین ابراهیم ملقب به تقی بن علی
 حسن بن محمد بن صالح کفنی امامی علیه الرحمه در کتاب مصباح در فضل بیت و نعم سیر ما یه این فضل در ذکر او عجب است
 مشهوره ماوره که فضایل آن معین است لکن برای ما اهم علمای کبان موسوم با بیت در کتاب علماء و ذریشان بود و سوره است
 و از آنجا این دعای عظیم ایشان که از حضرت علی بن محسن علیها السلام باشد اِلهی کَیْفَ اَدْعُوکَ وَاَنَا اَنَا وَ
 کَیْفَ اَقْطَعُ رَجَائِی مِنْکَ وَاَنْتَ اَنْتَ اِلهی اِذَا لَمْ اَسْئَلْکَ فَتَعْطِیْنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی اَسْئَلُ
 فَمَعْطِیْنِی اِلهی اِذَا لَمْ اَدْعُکَ فَتَسْتَجِیْبْ لِی فَمَنْ ذَا الَّذِی اَدْعُوهُ فَتَسْتَجِیْبْ لِی اِلهی
 اِذَا لَمْ اَضْرَعْ اِلَیْکَ فَتَرْجَحْ بَیْ فَمَنْ ذَا الَّذِی اَضْرَعُ اِلَیْکَ فَتَرْجَحْ بَیْ اِلهی فَکَمَا
 ظَلَمْتُ الْبَرَّ لَوْ سِیْ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَنَحْبَتَهُ اَسْئَلُکَ اَنْ تَصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُجِیْبَنِی
 مِنْ اَنَا فِیهِ وَتَفَرِّجَ عَنِّی فَرَجًا عَاجِلًا غَیْرَ اَجَلٍ بِفَضْلِکَ وَرَحْمَتِکَ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِیْنَ

این دعا در کتب علمیه
 و کتب الجاهل

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۰۰

معال بنی سلیمان سید عای مبارک را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده و گفته است **مواهب عام**
 هر کس کفیه و قفیه بپوشد و ابراجواند و دعای او مستجاب نشود البته این کس از سخت ملعون و مسرود بوده است
 با بجه عرض میکنند باری خدا یا چه کند ترا بخوانم و طاعت کند من بخیم با اینحال ذنب و گناه و انفعال که در هر کس جزو
 بخوانم و حکم امید خود را قطع نمایم و حال آنکه تو توانی منی رحمت تو بر غضب تویش و نعمت تو با طاعت امم سجد کمال خوشی
 دارد بار خداوند اگر من ترا بخوانم و از تو سئلت نخم و حاجت بطلبم پس کدام کس را بسیر و ن تو بخوانم که او مرا عطا کند
 یعنی اگر تو بخانی که ام کس را این قدرت است بار خدا یا اگر من ترا بخوانم تا دعای مرا با حاجت مقرون گردانی پس کدام
 کس را بخوانم که او تواند استجاب نماید بار خدا یا اگر زاری و تقصیر بربکاه تو نیارم تا بر من رحم کنی پس با کدام کس
 ضراعت بجوم که تواند بر من رحمت آورد بار خدا یا چنانکه در بار از بهر موسی علیه السلام بگفتی و او را از چنگ فرعون
 نجات دادی خواستار میوم از تو که رحمت بفرستی بر محمد آل محمد و مرا از آن مبتی اندوه و اندیشه که بد آن
 اندرم نجات بخشی و برودی در کار من گشایش بفرم و باز سانی و واپس نمایی بفضل و رحمت خودت ای ارحم الراحمین
 در کتاب فضول المهدی از ابو حمزه ثمالی مرویست که علی بن احمین با اولاد و مجاور خود صلوات بر علیهم اجمعین میفرمود
 يَا بَنِيَّ اِذَا اصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ مِنْ مَصَائِبِ الدُّنْيَا اَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَاَقْرَءُوا مِرَّةً فَادْعُوا فَلْيَتَوَضَّءِ الرَّجُلُ
 مِنْكُمْ وَضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ وَلْيُصَلِّ اَتْبَعَ رَكَعَاتٍ اَوْ رَكَعَتَيْنِ فَادْفَعْهُ مِنْ صَلَوتِهِ فَلْيَقُلْ يَا مُوَضِّعَ
 كُلِّ شَكْوَى يَا سَامِعَ كُلِّ نَحْوٍ يَا شَافِيَ كُلِّ بَلْوَى وَيَا عَالِمَ كُلِّ خَفِيَةٍ وَيَا كَاشِفَ مَا بَشَاءَ
 مِنْ بَلِيَّةٍ وَيَا مُنْجِي مُوسَى وَيَا مُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَيَا مُنْجِي اِبْرَاهِيمَ خَلِّلا اَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ اِسْتَدْنَتْ
 فَاَقْرَءْ وَصَعْفَتْ قُوَّتُهُ وَقَلَّتْ حِيلَتُهُ دُعَاءَ الْغَرِيبِ الْفَرِيقِ الْفَقِيرِ الَّذِي لَا يَجِدُ لِكُشْفِ مَا هُوَ
 فِيهِ اِلَّا اَنْتَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
 عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَا يَدْعُو بِهَذَا دُعَا اَصَابَهُ بَلَاءٌ اِلَّا فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ
 با فرزندان خود فرمود هر وقت مصیبتی از مصائب روزگار در شما چفت در اندازد یا دروشی و نیاز مندی شما را بچاره کرد
 یا کاری بکنند و دشواری را و جارشود پس مردی از شما وضو نماز سازد و چهار رکعت یا دو رکعت نماز سازد و چون
 از نماز خویش فراغ جوید اینکلمات را که در ذیل مذکور شد بر زبان آورد و آن حضرت علیه السلام فرمود دعا بخند و خدا را
 بخواند باند نماز که اصابت طائی بر وی شده باشد خراسانکه خدا تعالی آن بلا از وی برگرد و معصوم و ترجمه فارسی
 آن است بنی ای کسیکه موضع مر شکوهی است چه خدای چاره ساز و بده نواز نیست ای کسیکه شونده بهر بختی
 در اندوه و سوز و گداز است ای کسیکه شفا دهنده و درمان کننده و چاره مانده و بر بوی و سختی است و ای کسیکه
 دنا می بر هر پیشیده و مخفی است و ای کسیکه کشف نمائنده و برگرداننده است آنچه را که خواهد از ظاهر
 کسی که نجات دهنده موسی از کید اعداست و ای کسیکه برگرداننده محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله از حمله آتشی
 و ای کسیکه گیرنده ابراهیم خلیل علیه و علی نبی و آله اسلام است نجات و دوستی بهما بخوانم ترا خواندن کسی که شایسته

دعا که در این کتاب
 است از امام زین العابدین
 علیه السلام است

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب نامه

خ ۲۰۵

از علماء البلد و دشوار گردیده است دروسی و فائده او دست گردیده است نیروی او اندک شده است حلیت و چاره او خواندن
کسیکه غریق و غریب و فقیر است اکنون غریق و غریب و فقیر که بنیاد برای کشف آن لطبت و مصیبت و آسبی که بدان
که قار شده است هیچ چاره ساز و کشف نمائنده جز برای رحمت کننده ترین رحمت کننده کان ای خدا و سبحان همانا
نعم در مره آنکه بر خدایتین بظلم و ستم رفته اند و در شمار ظالمان میباشد با تجمیع حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مبصر اند هر یک و چاره هر گونه یلتمی شود و حسد ایرابین و عا بنحو خدا آن بلا از وی برمی گیرد و در مصباح کفنی
سطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با پاره از اصحاب خویش فرمود در طلب فرزند این عار بنحون

در مره ۱ حار
و صلب ۱

وَبِئْسَ مَا كُنْتُ فِيهِ فَرَدَّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا بِرِثَتِي فِي حَبْوَتِي
وَسَبِّغْهُ لِي بَعْدَ وَفَاتِي وَاجْعَلْهُ خَلْفًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيبًا اللَّهُمَّ
لِي فِي اسْتِغْفَارِيكَ وَاتَّقِ الْبُكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ هفتاد و مرتبه همانا هر کس این کلام
بسیار بگوید رزقه الله تعالی ما یتمی من مال و ولد من خیر الدنیا و الاخره و در
میکرد اند خدا تعالی او را هر چه آرزو کرده باشد از مال و فرزند و از خیر دنیا و آخرت چه خدا تعالی می سنه ماید
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا وَآيَاتِهَا أَنْ يَرْسِلَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا
وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلَ لَكُمُ الْفُجَارَ أَتَابًا حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّكُمْ سَالِكُونَ عَلَى سَبِيلٍ مُسْتَقِيمٍ
که چون بخبر ست امام زین العابدین علیه السلام بشارت فرزند مید و مذبح می پرسید که پیر است یا دختر
ملکه از سخت سوال میفرمود که خلقش در سنت و چون برض میرساندند که درست است و عیب و نقی در خلقش نیست
میفرمود الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَخْلُقُ شَيْئًا مَشُوهًا یعنی سپاس خداوندی را که از من خلق نفرمود مولودی را
که قبح و معیوب باشد در کتاب مصباح کفنی در فصل سیزدهم در ذکر استغفار و استجاب استغفار بهنگام سحر کان سطور است
که حضرت امام زین العابدین علیه السلام این دعا را قرات میفرمود اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَغْفِرُكَ يَا أَبَاكَ وَأَنَا
مُصِيرٌ عَلَى مَا دَرَيْتَ فَلَهُ حَبَاءٌ وَتَرَكِي الْأَسْتَغْفَارَ مَعَ عَلِيٍّ سَعِيرٌ حَلِكٌ تَضْبَعُ لِحْيَتِي الرَّجَاءُ اللَّهُمَّ
إِنْ ذُنُوبِي تَوَسُّعِي أَنْ أَرْجُوكَ وَإِنْ عَلِيٌّ سَعِيرٌ رَحِمَكَ بِؤْمِينِي أَنْ أَخْشَاكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَحَقِّقْ رَجَائِي لَكَ وَكَذِّبْ خَوَافِي مِنْكَ وَكُنْ عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَابْدِئْ بِي
بِالْهِمَّةِ وَأَنْشِئْ لِي بِنَايَ بِالْحِكْمَةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدُمُ عَلَى مَا ضَعُفَ فِيهِ مَسِيرُ اللَّهِمَّ إِنِّي الْغَنِيُّ مِنَ اسْتِغْفَارِي مَنْ
خَلَقَكَ يَا فَصِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْنِي يَا رَبِّ عَنْ خَلْقِكَ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْطُلُ كَفَرُهُ إِلَّا
إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقِي مَنْ قَطَّ وَأَمَامُ التَّوْبَةِ وَخَلْفَةُ الرَّحْمَةِ وَإِنْ كُنْتُ عَظِيمًا لَعَلَّ فَاغِي فِي
رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ إِلَّا مِلَّ فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَلَى لِقْوَةِ أَمَلِي اللَّهُمَّ آمَنْتُ فَصَبِّبْنَا وَهَبْتَ فَأَنْهَبْنَا وَ
ذَكَرْتُ فَنَاسَبْنَا وَبَصُرْتُ فَنَعَامَسْنَا وَخَذَرْتُ فَنَعَادَبْنَا وَمَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءَ احْسَانِكَ إِلَيْنَا وَ
أَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَغْلَنَّا وَمَا أَخْفَيْنَا وَخَبَرِ مَا لَمْ نَأْتِ وَمَا أَتَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَوَاحِدُنَا

۱۰ هزاره صد اسلام

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

بِمَا أَخْطَأْنَا فِيهِ وَمَا تَسَبَّأْنَا وَهَبْ لَنَا حَقُّوْكَ كَدِّبْنَا وَتَمِّمْ إِحْسَانَكَ إِلَيْنَا وَاسْتَبِغْ مَوْجِبَ عِلْمِكَ
 نِعْمَتَكَ عَلَيْنَا إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَسُولِكَ وَعَلِيِّ وَصَبِيهِ
 وَفَاطِمَةَ بِنْتِهِ وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَ
 الْحُجَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ إِذَا رَزَقَ الَّذِي هُوَ قَوْلُ مَرْحَبَانَا وَصَلَاةُ أَحْوَالِ
 عِبَائِنَا وَأَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي تُعْطِي مَنْ سَعَى وَتَمْنَعُ عَنْ قَدَرٍ وَتَحْنُ نَسْتَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ مَا
 يَكُونُ صِلَاةً لِلدُّنْيَا وَبَلَاغًا لِلْآخِرَةِ وَإِنِّي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
 بار خدا یا استغفار من و طلب آمرزش کردن من که ما را در حضرت تو با آنکه بر آنچه نمی فرمودی اصرار هستی بهم
 بسبب قلت حیا و آرزویم است و فرو که اشت نمودن استغفار و طلب آمرزش را با علم من بعت رحمت تو تصنع قریبا
 و امید واری است بار خدا یا که ما را از آنکه از تو در بیم و خشت روم پس در و در فرست بر محمد و آل محمد و امید مرا بحضرت خودت محقق
 و خوف مرا از خودت مقرون بکذب فرمای و بان سیکوتر و برتر خفتی که بر حمت و عطیت تو دارم بیش ای که بر ترن
 کریمان و مرا بصفت مؤید و لسان مرا بحجت که بیا بگردان و بر آنچه پیشین بر ما از من صادر شده نادم و برگشته
 خود پشیمان بدار یعنی همه وقت بحالت استغفار باشم بار خدا یا ما ما توانا کن آن کس باشد که بسبب تو از خلق تو
 بی نیاز باشد پس در و در فرست بر محمد و آل محمد و مرا از آنکه بیکان خود تنگی فرمای و در زمره آنکسان در آ
 که دست حاجت جز بحضرت تو بر نگشاید بار خدا یا بد بخت کسی است که نوسید باشد و حال آنکه تو بت و انابت ارش
 روی او در حمت و بخشایش از دنبال او است و من هر چند ضعیف العمل باشم اما بر حمت تو قوی الال هستم نمی آید
 رحمت تو بی پایان است در هر حال رشته آرزو و آمال را قطع نتوان کرد پس سستی عمل مرا بقوت آرزو و آل من
 بخش بار خدا یا ما را فرمان کردی و در اطاعت فرمان عصیان در زیدیم و بخی فرمودی و ما باز داشته نشدیم
 و تذکره و یاد آوری منه مودی و ما فراموش کردیم و ما را از سود و زیان و منفعت و خیران بیش دادی و ما کورانه
 کشیم و ما بیارفتیم و ما را مخدّر داشتی و اندازده مقرر فرمودی و ما از حد خود تجاوز نمودیم و حبا و احسان تو را ما این
 نبود و تو باشکار ما و پوشیده ما و آنچه کرده ایم و آنچه کرده ایم و ما را بر هستی پس رحمت فرست بر محمد و آل محمد
 و ما را بر خطاهای ما و آنچه فراموش کرده ایم باز گیر و حقوق خود را که بر ما داری بخش و احسان خود را با ما تمام کردن
 و لعنت خود را بر ما تمام و فراخ بدار ما ما تو سلیجیم بحضرت تو محمد صلی الله علیه و آله رسول تو و علی وصی تو و فاطمه
 دختر سبزه تو و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن
 علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت قائم علیم اسلام که اهل بیت رحمت تو می باشد بیکوئی و من را وانی رزق
 در وزیرا که اسباب توأم زندگانی ما و صلاح احوال عیال است و توئی آن کرمی که از کمال سعت و وسعت
 عطا میکنی و از روی اندازه و حکمت ممنوع میداری و ما آن خیر و خوبی را که صلاح دنیا و بلاغ از برای آخرت است

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصر

۲۵۸

اینها الکتاب
ادب مخصوصه و فاضله

کلمات آنحضرت و فاضله

ناده بعضی مردم در این

و نیم فاضله و نازیب

صف سکن و نازیب

رجع عاصف و نازیب

بجمله در قلعه عفره نازیب

ناده و نیم در نازیب نازیب

قوه فاضله و نازیب نازیب

ساعت سردر و نازیب نازیب

موضعه و نازیب نازیب

و نازیب نازیب نازیب

که در راه و نازیب نازیب

نزدین و نازیب نازیب

هنگام و نازیب نازیب

و نازیب نازیب نازیب

خود و نازیب نازیب

ام و نازیب نازیب

کریم و نازیب نازیب

و نازیب نازیب نازیب

حق و نازیب نازیب

از تو سبقت میگیرم و خدا را از تو سبقت میگیرم و کجا داری از آتش را از تو سبقت میگیرم در کتاب من لا یخضره الله
سطومات که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در نماز و ترجمان مکه کاتبان سید مرتبه عرض میکرد و بعضی از
و هم در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مرویست که علی بن الحسین علیه السلام در پایان نماز و ترغیب و حالیکه بر پای
استاده بود عرض میکرد رَبِّ اسْتَأْذِنْ لِيْ وَ طَلَبْتُ نَفْسِيْ وَ بَيْتِيْ فَلَمْ يَنْصَرِّحْ لِيْ حَرَّاءُ بِنِاصَتِنَا
فَالْتَمَسْتُ نَفْسِيْ قَدْ آمَ وَ جْهِيْ وَ يَقُولُ وَ هَذِهِ رَقِيَّتِيْ خَاضِعَةٌ لَكَ لَمَّا أَتَيْتَ قَالَ ثُمَّ تَبَاطَلُ
وَأَسْرُ وَ تَخْضَعُ بِرَقِيَّتِيْ ثُمَّ يَقُولُ وَ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ بَدَنِكَ تَحْتَ لَفْظِيْ لَنَا الرِّضَا مِنْ نَفْسِيْ حَتَّى تَرْضَى لَكَ كَيْفِيَّةُ
لَا تُخَوِّدُ لَأَعُوذُ قَالَ وَ كَانَ وَاللَّهِ إِذَا قَالَ لَا تُخَوِّدُ لَمْ يَجِدْ بَعْضَ بَعْضٍ بَعْدَ إِذْ أَتَى أَنْتَ بَابُ خَضْعٍ وَ خُشُوعٍ مِنْ كَلِمَاتِ
بعض میرساند همه از روی حقیقت و صدق نیت یکداشته و چون عرض میکرد دیگر عود میگیرم هرگز عود نمی نبرد
یعنی مثل سخن دیگر که آن نبود که گویند و معمول دارند و عهد نمایند و پایان نبرد سید بن طاووس رضی الله عنه
در ذکر قنوت ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين این است و از حضرت امام زین العابدین سلام الله عليه
الی یوم الدین مسطور فرموده است اللَّهُمَّ إِنِّي حَبْلُ الْبَشَرِيَّةِ وَ طَبَاغِ الْإِنْسَانِيَّةِ وَ طَاجِرُ عِلْمِي
تَرْكِبَاتِ النَّفْسِيَّةِ وَ انْقِطَاعِ بَعْضِ عُقُودِ النَّشْئَةِ تَجَرُّعُ عَنْ حَمَلٍ وَادِّائِ الْإِقْضَاءِ الْإِلَهِيِّ وَ قَضَاءِ
أَهْلِ الْأَصْطِفَاءِ وَ اعْتِكَالِيْ دَوَى الْاجْتِبَاءِ اللَّهُمَّ وَإِنَّ الْقُلُوبَ فِيْ قَبْضَتِكَ وَ النُّشُوءَ لَكَ
فِيْ مُلْكِكَ وَ قَدْ تَعْلَمُ أَيُّ رَبِّ مَا الرِّغْبَةُ إِلَيْكَ فِيْ كَشْفِ رَاقِعَةٍ لِّأَوْقَاتِهَا بِقُدْرَتِكَ وَ اقْتِنَاءِ
بِحَدِّكَ مِنْ إِرَادَتِكَ وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ لَكَ دَارَ حِزَابٍ مِنَ الْحَبْرِ وَ الشَّرِّ مُؤَبَّةً وَ عَقُوبَةً وَ أَنَّ لَكَ
يَوْمًا نَأْخُذُ فِيْهِ بِالْحَقِّ وَ أَنَّ نَاكَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِكَرَمِكَ وَ الْفُهُمَا بِمَا وَصَفْتَ بِرَفْسِكَ
فِيْ عَطْفِكَ وَ تَرْوُفِكَ وَ أَنْتَ بِالْمُضَادِّ لِكُلِّ ظَالِمٍ فِيْ وَجْهِ عِقَابِهِ وَ سُوءِ مَثْوَاهُ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ
فَذَا وَ سَعَتْ خَلْقِكَ رَحْمَةً وَ حِلْمًا وَ قَدْ بَدَلْتَ أَحْكَامَكَ وَ عَيَّرْتَ سُنَنَ بَيْتِكَ وَ مَمَرَدَ الظَّالِمُونَ
عَلَى حُلَاصَاتِكَ وَ اسْتَبَاحُوا حَرَمَكَ وَ زَكَّوْا مَرَكِبَ الْإِسْتِمْرَارِ عَلَى الْحِرَاءِ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ
فَبَادِرْهُمْ بِقَوَاصِفِ سَخَطِكَ وَ عَوَاصِفِ تَنْكِيلِكَ وَ اجْتِثَاثِ غَضَبِكَ وَ طَهِّرْ أَلْبَادَ
مِنْهُمْ وَ اعْفُ عَنْهُمْ أَثَارَهُمْ وَ اخْطُطْ مِنْ قَاعَاتِهَا وَمَظَانِهَا مَنَارَهُمْ وَ اصْطَلِبْهُمْ
بِوَارِكَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ دِعَامَةٌ لِّبَاسِجٍ وَلَا عَلَمٌ لِّأَمْرٍ وَلَا مَنَاصِلٌ لِّقَاصِيدٍ وَلَا زَائِدٌ
لِّزِنَادِ اللَّهِ تَعَالَى أَثَارَهُمْ وَ اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِيَارِهِمْ وَ اخْجَعْ عَنْ قَبَابِهِمْ وَ
أَفْكَكَ أَصْلَابَهُمْ وَ عَجِّلْ لِيْ عَذَابَكَ السَّرمِدِ ابْقِ لِيْهِمْ وَاقْتِمِ لِحَقِّيْ
مَنَاصِبُهُ وَ اقْدَحْ لِيْ زَيْدَ زِيَادَةٍ وَ أَشْرِ لِيْ شَارِ مُشِيرَةٍ وَ ابْدِ بِلَاعُونِ مُزْنَادَةٍ
وَوَسِّرْ لِيْ النَّصْرَ زَادَةً حَتَّى يَبْعُودَ الْحَقُّ بِجِدَّتِيْ وَ يُبَيِّرَ مَعَالِمَ مَقَاصِيدِيْ وَ كَيْلُكَ أَهْلُهُ
حَقَّ سُلُوكِهِ إِلَيْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّطَابِقٍ وَ خَدَايَا دُرِّ سِيَّكَ أَفْرِشِ بَشَرِيَّتِيْ وَ سِرَّتِ انْسَانِيَّتِيْ وَ أَنْجِ جَارِي

الكلالة و نازیب

خواجہ حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۵۹
 شده است بر آن ترکیبات نخبه و مستعد گردیده است بان عقود باش و آفرینش و کوالیدن و بالیدن هم جز است
 از احتمال و ارواح اقصیه که آنچه را که اهل اصطفا را بر آن موقی داشته باشی و ذوی الاعتبار بر آن اعانت فرموده اند
 با رضایا همانا عنان قلوب در قبضه قدرت و در ملک و ملک و شیت فاض از بهر توسل و توای برورد و کار من علم
 و حکمت خود میدانی که آنچه را که برای کشف آن حضرت توری میارند در اسنخام که حکمت و صلیقت تقصی آن است
 واقع شود بقدرت و نیروی تو است و در آن حد و مقام که اراده و توفیق یافته است و اوقف است یعنی اگر ما چیزی را قبل الوقت
 در صد و انکشاف با شیم محض غر بربیت و عدم علم بوقت و من میدانم که ترا در اجزاء و سراسی پاداشی است که در اینجا خبر و شر
 ثواب و عقوبت میرسد و هم تملیزی باشد که در آن روز از روی حق مواظده فرمائی و اینکه علم و وقار تو از جمیع حکیم تو
 اش است و آنچه نفس خویش را عیوض و رافت توصیف فرموده لا یقریب باشد و تو در کین کاه هر ستمکاری تا اورا عیاض
 و خیم و سوء مشوار افکنی با رخصت یا تو خود رحمت و حلم خود را برای مخلوق و مست دادی همانا احکام ترا دیگر کون و سن
 پیغمبر ترا تغییر داده اند و ستمکاران بر خلفه تو عذر و در زید و بر ویرکان تو سر کشی نمودند و محرمات ترا باج شمر دند و در حرمت
 و جارت بر حضرت تو بر مرکب اتمار و دوام نبشتند با رخصت یا تو عیاض و عیاض کمال و اجتناب تو از
 ایشان بجنب خودت برایشان شی جوی و بلاد و انصار را از وجود ایشان پاک فرمائی و آثار ایشان را فرموده
 و نشان ایشان و خاندان ایشان را بر افکنی و از دشمنان و وار و کلکت و مار ریشه و مینا و ایشان را بر کن تا ایشان را
 اثری و نشان و علامت و پایه و مایه برای هیچ نمابگری و آهنگ کننده و بد مذبی نماید و برای هیچ قاصدی که بریزد کاه
 و معطلی بی پای نباشد و برای ایشان نمائنده آب و علف یعنی مادی در رئیس گذار با رخصت یا تو آثار ایشان را محو و نابود
 و اموال ایشان و خاندان ایشان را بر صرد و اهی دیگر کون و اعتاب ایشان را باطل و سه طون و اصاب ایشان را
 از هم جدا گردان و انقلاب ایشان را بعد از جاویدان باز گردان و مناسب و علامات حق را بر پای دار و مسئله
 رشادت و رشاد را فرو رنده و فروزان فرمائی و ادراک آثار طلب کننده خون حق را بفرمائی یعنی از ظلمه حق کینه
 جوی کن و جویندگان حق را اعانت نمائی و زاد و توشه اش را از ضر و ضرر تو فرما تا حق کار کرد و معالمت
 حق فرو رنده و نمائشگر شود و اهل حق در جاده حق چنانکه حق آن است سلوک نمایند بر سببیکه تو بر هر کار قادر و توانایی
 و این دعا حضرت امام زین العابدین در قوت خود میخواند اللهم انک الباقی و انت المکبر
 الماکن المکین اللهم صل علی ادم بدیع فطرک و بکر حجتک و لسان قدزک و الخلیفه
 فی بسطک و اول محبتی للنبوۃ بر حجتک و صاحب شعرا سیرتک للآلک فی حرمت
 لعزتک و منشیان التراب نطق اغرا با بوحا دینتک و عبدک انشاء لأمیک و مستعبد
 بک من من عقوقتک و صل علی ابنه الخالص من صفوتک و الفاضل عن معرفتک و العاصر
 المأمون عن مکنون سیرتک بما اولتک من نعلک و معونتک علی ما بینهم من التبین المرسلین
 و الصیدیقین و الشهاداء و الصالحین و اسئلك اللهم حاجتی التي بینی و بینک لا یعلمها احد

دعای علیہ السلام و قوتہ

مجلس علمیه و کتب مطبوعه

مختصر مبرر سزودن
عرب کلامه اذا لم یکن
في الامر داعية
تحت در اصح ما اولم یکن
شاه و انشاء آفرین

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصر

۴۰

از علماء الکلمه

عَبْرَتُكَ أَنْ تَأْتِيَ عَلَى عَصَانِهَا وَأَمِصَّ ثَمَرَاتِهَا بِعِزِّكَ وَشِدَادِ ذِرْوَحِطٍ وَذِي بَأْسٍ لَهَا نُورٌ لَا
 يُطْفَأُ وَظُهُورٌ لَا يَجْفَى وَأُمُورٌ لَا تَكْفَى اللَّهُمَّ إِنِّي دَعَوْتُكَ دُعَاءَ مَنْ عَرَفَكَ وَتَسَلَّلْتُ إِلَيْكَ وَالْ
 جَمِيعُ بَدَنِي إِلَيْكَ سُبْحَانَكَ طُوبَى لِمَنْ لَبِثَ فِي صَنَعِكَ مَدِيدَةً وَأَوْتِنْتَ الْأَبَابَ عَنْ كُفْرِكَ أَعْنَاهَا
 فَانْتَ الْمَذْكُورُ غَيْرُ الْمَذْكُورِ وَالْمُحْطِ بِغَيْرِ الْحَاطِ وَغَيْرُكَ لَقَعْلَنَ وَغَيْرُكَ لَقَعْلَنَ
 بار خدا یا تو می بینم با من و کین با من یعنی بهر حال و همه کارشکار و از هر سوی و کنار و پدیداری و همه خزانان من
 و از هم جدا کنند و در همه وقت کین و در هر کار ممکن و توانا هستی بار خدا یا رحمت بفرست بر آدم که قطرت بدیع
 و از پیش تو و تازه و حجت بخشن تو و زبان قدرت تو و حلیه تو در بیطر زمین و ارض پناور و برکت ده تو و اول
 کسی است که محض رحمت بخلعت نبوت بر کند یکی دادی او را و اول کسی است که در حرم تو محض عزت و عرض مثل
 و فروتنی در شگاه تو موسی سرخوش ببرد و اول کسی است که از خاک موجود و در کمال فصاحت و جدایت تو سخن
 و بنده است از تو که او را برای امت خود بیافریدی و پناهنده است تو از منس عقوبت و دریافت شکنج تو و درود
 بفرست بر پیر او که خالص و خالص صفوت تو و محض کننده از معرفت و شناسائی تو و غرض کننده امین از کنون سررت
 بسبب آن نعمت و معنوی که مخصوص داشتی او را تا آن از جلد دنیا و فرستادگان و صدیقان و شهدا و صالحانیکه
 در میان او و حضرت آدم بودند و ملت میخیم از تو ای خدای من آن حاجتی را که در میلن من و تو معهود است
 و بهیچس خبر تو بر آن عالم نیست که در حالت سیر و آسانی و استحکام کار و قد اتر و فرو و آوردن بار و وز و وبال
 بقضا و امضای آن غایت فرمائی ای کسیکه او را فروزی است که خاموشی نیاید و آشکار است که پوشیدگی
 بخوید و امور است که بهیچس کفایت نتواند بار خدا یا میخوانم من تراد غای انگش که ترا میساند و بحضرت تو راه
 میطلبد و با ناست بدن بحضرت تو بار گشت میخند چشما دریافت تو آنچه مردک بنیش را در هم چشیش و ادعای نقد
 که امکان داشت مردک دید ما بر شخص تو سخن و خیره ما مذ و عقول در میدان معرفت تو آن چند که توانست
 بهر سوی غمان باز کشید و سر انجام حسته و مانده شد بار خدا یا توئی در پانده که بهیچس او را در نیاید و احاطه من
 بر آساید که هیچ خبر او را احاطه نمیکند یعنی تو بر همه چیز محیطی لکن هرگز محاط نشوی و همه چیز را ادراک میفرمائی لکن تو خود
 نشوی با بجه از پس اینکلمات سه دفعه عرض میکند و خدا یا بفرست او در قضا و حاج سو کند مید ۴ و از جمله دعوات
 علی بن اسحق بن علیا سلام است ای الهی که من موبقه حلت عینی مقابلهت با نعمتیک و که من جریره نکرمت
 عَنْ كَسْفِهَا بِكَرَمِكَ اِلهِي اِنْ طَالَ فِي عِصْيَانِكَ عُمْرِي وَعَظُمَ فِي الصُّمْنِ ذَنْبِي فَاَنَا مُوَعِّلٌ غَيْرُ غَفْرِكَ
 وَلَا رَاجٍ غَيْرَ رِضْوَانِكَ اِلهِي اَفَكُرْنِي عَفْوِكَ فَتَهْوُنْ عَلَيَّ خَطِيئَتِي ثُمَّ اَذْكُرْ الْعَظِيمَ مِنْ اخْلَاصِكَ فَتَعْظُمْ
 عَلَيَّ بِلَيْتِي ثُمَّ قَالِ اِنْ اَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سِتْرَةً اَنَا نَاسِبُهَا وَاَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ خُذْهُ
 مِنْ مَّا خُذْتَ لَا تَجِبْ عِشِيرَتُهُ وَلَا تَفْعَرْ قَبْلَهُ بِزَجْمِهِ الْمَلَكُ
 اِذَا ابِ فِيهِ بِالْتِدَاءِ مِنْ نَارٍ تُخْبِجُ الْاَكْبَادَ وَالْكُلَى اَهْ مِنْ نَارٍ تَزَاعِي

من دعوات علماء اسلام
 في الذكر بعن الصادق

کتاب مجمع البحرین
 که ۴۰

احوال حضرت سیدنا جد بن علیه السلام

۲۶۱

لِلشَّوَى اَهْ مِنْ عَثَرَةٍ مِنْ مُلْهَبَاتٍ لَطْفِي سِیْ اِیْجَدای مِی مَوْجِبِ عَم
چه کلمات و معاصی که موجب ممالک و مخاطر بود و تو در عوض کفر نعت خود پاداش فرمودی و چه بریتا که تو
محض کرم از کشف و ایضاح آن بر گذشته ای سِی اِیْجَدای مِی اگر زندگانی من بعبسیان تو بدراز کشیده و کتاه من در آن
اعمال من باری نابار و عظیم گردیده است اما من بیرون از امرزش و غفران تو آرزوئی و جز برضوان تو امید
ندارم بار خدایا چون در پناه عفو و نجاشیت باندیشه روم خطبت بر من آسان میاید و چون اخذ عظیم و سطوت بزرگ
تو را بیا و میآ ورم طبت من بر من کران میشود و ازین پس عرض میکنم اگر من بخوانم در نامه عمل خویش کرداری بدویش را
که من فراموش کرده باشم و تو احصاء فرموده باشی و آنوقت بفرمائی که ویرا بگیرد پس ببار حال آن گرفتاری که
نه غیرش نجاش تواند و نه قبیلش سودش رسانند و حله جاعت را بر حالت وی رحمت افند چو نشانی اش
که کرد و ما و بکار ما بر هم می پزند دعوت نمایند آه از آن آتشی که پوست کله را بر میزند آه از آن جاییهای انبوه و
اکنده از آتشهای افروخته سوزنده که زبانه میکشد سید بن طاووس رضی الله عنه ایند عای مبارک و حرز
شریف را در کتاب معج الدعوات از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مسطور داشته است بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ يَا أَصْبَرَ النَّاطِلِينَ يَا أَسْرَعَ الْخَاسِبِينَ يَا أَكْهَمَ الْحَاكِمِينَ يَا خَالِقَ
الْمَخْلُوقِينَ يَا ذَا ذِي الْمَرْزُوقِينَ يَا نَاصِرَ الْمَضْطَرِّينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا ذَلِيلَ الْمُتَجَبِّينَ يَا غِيَاثَ
الْمُسْتَغِيثِينَ يَا مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ يَا بَالِكَ نَعْبُدُكَ يَا كَسْبَعِينَ الْكَرُوبِينَ يَا حَبِيبَ دَعْوَةِ
الْمُضْطَرِّينَ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْكَبِيرُ الْبَاقِي وَذِ الْأَوَّلُ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلَى عَلِيِّ الرِّضَى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَخَدِجَةَ الْكُبْرَى وَالحَسَنِ الْحُسَيْنِ
وَالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ بِكَرْبَلَاءَ وَعَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ وَبَنِي الْعَابِدِينَ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ
وَمُوسَى جَعْفَرِ الْكَافِرِ وَعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ التَّقِيِّ وَعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ وَالْحُسَيْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ
وَالْحُجَّةِ الْفَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْأَمَامِ الْمُسْتَظَرِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُمْ وَعَادِ مِنْ غَاذَاهُمْ
وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَالْعَنْ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَعَجِّلْ فَرَجَ الْحَمْدِ وَانْصُرْ شُعْبَةَ الْحَمْدِ وَاهْلِكَ أَهْلَكَ الْغُلَا
الْحَمْدِ وَارْزُقْنِي رُؤْيَا فَايَمِّ الْحَمْدِ وَاجْعَلْنِي مِنْ تَابِعَةِ أَتْبَاعِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
ای شنونده ترین شنودگان ای بنیده ترین بنسندگان ای سرعیرین حساب نمایندگان ای حکم کننده
ترین حکم کنندگان ای آفریننده آفریدگان ای روزی دهنده روزی بران ای یاد نصرت یافتگان ای رحم
ترین رحم نمایندگان ای راه نمای سرشتگان ای پناه دهنده پناه جویدگان دریاب و بمن بازرس ای مالک
یوم الدین ترامی پرستم و تو پناه دهنده میثوم و اعانت میجویم ای دادخواه اند و همندان ای اجابت کننده دعا
یایکاران توئی خداوند پروردکار عالمیان توئی خداوندی که جز تو خدائی نیست و عظمت و کبریا و بزرگی ردا
تت بار خدایا درود بفرست بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا

اِیْجَدای مِی مَوْجِبِ عَم

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۶۲

ز علماء الملک

و علی بن الحسین زین العابدین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر النافع و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی اتقی و علی بن محمد اتقی و حسن بن علی العسکری و حجت القلم المهدی الامام المنتظر صلوات الله علیهم اجمعین بار خدایا دوست بدار هر کس دوست همیشگان شود و دل بدار هر کس ایشان را مغذول خواست و دشمن و ابر هر کس را دشمن ایشان است و نصرت کن هر کس را که نصرت ایشان خواهد و ملعون بدار هر کس را که با ایشان تسم نموده و هر چه روز تر فرج و کثایش آل محمد صلی الله علیه و آله را باز رساند و شیعه آل محمد را یاری و اعداء آل محمد را تاه و نابی و دیدار قائم آل محمد را بمن روزی گردان و مرا از حمله اتباع و اشیاع و پیروان او و خوشنودان بگردار او بفرمای بر حمت و نجاشش خودت ای رحم نماینده ترین رحم نماینده کان و حمر بان ترین محسوس و رزندگان

ذکر استجاب دعوات حضرت امام زین العابدین

سلام الله علیه

ان الله اظهر اسلام الله علیهم اجمعین خود محل پذیرش دعوات و قضای حوایج و مسائل تمامت آفریدگان و واسطه میان ایشان و آفریننده ایشان هستند هر چه خدای خواهد همان خواهند و هر چه خواهند همانرا خدای خواهد تمامت قوای بشریه و عوالم انسانی و امامیه ایشان و انما بیا و خدای و عبادت خدای و طاعت خدا و حفظ دین خدای مصروف و از دیگر حالات مشغول است هر چه بخواهند فوراً همان میشود در پیشگاه حضرت احدیت بر چه اراده کند قرین ظهور و اجابت است بلکه در عوالم اسکان هیچکاری بی مددکاری ایشان نمیشود پس نمیتوان استجاب دعوات ایشان را محدود با موری مخصوص کرد ایند قتهای امر کا بی پاره مطالب و بعضی امور است که بخیالت اختصاص را ظاهر نماید پس این اختصاصات من حیث الیه خواهد بود با محمد شیخ طبری در کتاب احتجاج مطبوعه مذکور است که ثابت بن ابی روائت نموده است که با جاعتی از عباد مصره مثل ابوسبختانی و صالح المری و عبته العلام و حبیب فارسی و مالک بن دینار قاضی حج را راه بر سپردم چون بکه مظهر اندر شدیم آب سخت کم یاب بود و از قلت باران جمله یاران جگر تفت و عطشان بودند و از خیال با جرع و فرغ آوردند تا که باری باران شویم پس بکعبه درآمدیم و طواف بادیم و با تمام خضوع و ضراعت نزول رحمت را از پیشگاه احدیت مسئلت نمودیم لکن آثار اجابت مشاهدت نرفت در انحال که بر این منوال بودم بناگاه بر جوانی کران شدیم که از کمال اخزان و اشجان و زاری و اندوهان در تمام حسن و اندوه بود پس مژه چسبند طواف بدارانگاه با ما روی کرد و فرمود یا مالک بن دینار و یا ثابت البنائی و یا ابویوب السجستانی و یا صالح المری و یا عبته العلام و یا حبیب فارسی و یا عبده و یا عمرو و یا صالح الاعمی و یا سعد انه و یا رابعه و یا جعفر بن سلیمان تمامت عرض کردیم بیک و سعد یک یا فتی فرمود اَلَمْ یَجِبْ لَکُمْ اَحَدٌ مِّنْ رَّحْمَتِ الرَّحْمٰنِ و یا در میان شما کتین نبود که خدایش دوست بدارد و اجابت دعا فرماید عرض کردیم ای جوان از ما و عاگردن و از خدای اجابت فرمود ان استفعال بعد و ان الکعبه فلو کان فیکم احدٌ مِّنْ رَّحْمَتِ الرَّحْمٰنِ لَکَاجَابُ

استجاب دعوات

استجاب دعوات

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۲۶۳

فرمود از کعبه دور شوید چاکر در میان شما کین بودی که او را خدای دوست میداشت و عایش را با جابت مقنون موهوب عام میفرمود آنگاه خود بکعبه درآمد و سجده بر زمین افتاد و هجی شنیدم در حالت سجود عرض میکرد سَیِّدِی بِحَبْلِکَ ^۱ اِلَّا سَقَيْنَاکَ الْعَبْتُ اِی سَیِّدِی سَوَکَهِ مِیْدِیهِمْ تَرَابِ وَ سَتِی تَوَابِی سَیِّدِی که این گروه را از آب باران سراب فراموشی بسوزن سخن آنچنان بیایان نرفته بود که سجای جنان و بارانی خاک که از دامنهای مسکت ریزان گشت پس کفتم ایچون از کجا دانستی که خدایت دوست میدارد فرمود ^۲ لَوْ لَمْ یُحِبِّتْنِی لَمْ یَسِّرْ لِی وَ بَیْ اَکْرَمَ دُوسْتِ نَدَاسْتِی بَرِیَارَتِ خُود رَا هَکَذَاسْتِی فَلَمَّا اسْتَرَا زَنِی عَلَیْکَ اَنْ تَرْجِئِنِی فَاَنْتَ رِجِئْتِی لِی فَاَجَابْتِی وَ چُونِ مَرَا بَرِیَارَتِ خُوشِ بَارِ طَلَبِیدِ بِنَسْتَمِ که مراد دوست میدارد ازین رویش بدوستی او با خود گذارش داد پس مسلت مرا اجابت فرمود و از یکلام باز نمود که نه آن است که هر کس بآن آستان مبارک درآید در زمره ذالین باشد و محبوب خدای است بلکه شرایط متعدده دارد و مقامات باید تا بحقیقت در شمار حجاج بیت الشکرام بود چنانکه تبیین این مقال در حدیث جابر رضی الله عنه موجود است با ترجمه راوی میگوید از پس اینکلمات روی از او بر تافت و این شعر را خواندن گرفت

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ يَغْنَيْهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ فَذَلِكَ الشُّفَى
مَنْ صَارَ فِي الطَّاعَةِ مَانَالَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَا ذَا الْفَى
مَنْ بَصْنَعِ الْعَبْدِ بَغْيَرِ التَّقَى وَالْعِرْكَانِ الْعَبْرِ لِلتَّقَى

ثابت بن ابی میگوید کفتم ای مردم که کیت ایچون کفش وی علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب سلام الله علیه است در مدینه المعاصره بر توتم که شیخ درامالی خود میفرماید که منهل بن عمرو میگوید چون از کوفه بازگردیدم بحضرت علی بن الحسین علیهما السلام در آمدم فقال لِي يَا هَذَا مَا صَنَعَ حَرَمَكَ بْنِ كَاهِلٍ الْاَسَدِ هُوَ فَرَمُوهُ صِرْطَهُ بِنِ كَاهِلٍ رَا حَالِ رَجْعِ سَوَاهِلِ افتاد عرض کردم او را رانده بکوفه باز ماندم پس هر دو دست مبارک بجله آسمان برکشید و عرض کرد اَللّهُمَّ اَذِقْهُو حَرَّ الْحَبْدِ اَللّهُمَّ اَذِقْهُو حَرَّ النَّارِ بار خدایا گرمی آهن و حرارت آتش بد و باز ایشان منهل میگوید پس از آن بکوفه در آمدم و انوقت مختار بن ابی عبیده ثقفی در آنجا ظهور نموده و با من مصداق و دوستی بود و من روزی چند از پی میرزائی واردین میقیم سرای بودم تا آنکار بیپای رف و بیدار مختار بر بستم و او را در خارج سراج او ما زیافتم ما من کف ای منهل ایاد این دلاس و امارت بملاقات و تنیت مانیانی در اینکار با شبرکت نباشی پس او را از بودن خود در که بیاکانانیدم و باز نمودم که هم اکنون باحضرت در آمده ام و با او از هر در سخن راندم در انوقت جماعتی پدیدار شدند و مختار چون کسی که بانتظاری باشد توقف نمود چه او را از مسکن صرطه بن کاهله لعنه الله تعالی آگاهی سپرده بودند و در طلب او کرده و هیچ را فرمان کرده بود پس در کئی زفت که جماعتی شتابان و ستادان نمایان شدند و مختار را بکوفتاری حرمه بشارت دادند و ما چندی در کنگ بخورده بودیم که صرطه را بیا در و چون مختار را دیدار بر ویدارش افتاد گفت سیاست خداوندی را که برابر تو مسلط و سید و زکر دانید آنگاه بفرمود

نفرین مختار
در حق خود

باز فرمود

ربع دوم از کتاب مکتوبات ادب ناصری

۱۲۴

از علما المکاتبت تا جزایر حاضر کردند و با جزایر فرموده استهای آن خشت را قطع کرد آنگاه بفرمود تا هر دو پایش را قطع کرد و آنگاه بفرمود تا آتش افروخته حاضر کرده و جبهه پیش را بوسه دهند از شهادت این حالت عجیب گفتم سبحان الله مختار گفت ای منبها! ما تسبیح سکوت اکنون این تسبیح در چه بود گفتم ایها الامیر در این فرمود که از کتبه بهمنی شدم بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما در آدم فرمود و جمله را کار بر حلقه زلفت عرض کردم او را زنده در کوفه باز گذاشتم پس هر دو دست مبارک بجله بر کشید و عرض کرد خدایا گرمی آهن در می نازد و باز چپشان مختار گفت آیا تو شنیدی که علی بن الحسین علیهما السلام این سخن گفت گفتم سو کند با خدای امنی از وی بشنیدم این وقت مختار از دواته خویش بری آمد و در کت ناز بگذشت و سحر را بطول کشید آنگاه بر خاست و سوار گردید و جبهه حلقه ناپاک بسوخته بود من نیز با وی سواره راه سپردم تا بدر سرای خود رسیدم و گفتم ایها الامیر اگر ترا به تشریف و بحکم من رأی و اندیشه باشد با من بمنزل در آیی و تغذی فرمای مختار گفت ای مختار تو خود مرا باز نمودی که علی بن الحسین از خدا چه چیز میخواست و خدای آنجمله را بدست من اجابت فرمود و حالا کوئی فرود شوم و بخودم و بیاشامم همانا این روز را باید بگذرانم خدای بروزه باشم که مرا بر اینکار موفق فرمود با آنجمله حلقه ملعون ها کس باشد که حال را س مبارک حسین سلام الله علیه بود و دیگر در سجار الا نوار و دینیه المعاصره و انالی شیخ مرویت که وقتی حضرت سید الساجدین سلام الله علیه فرمود فانذری کف ضنعم بالناس ان حدثناهم بما سمعنا من رسول الله ضحكوا وان سکنا لم یسمعتنا فیدانم بمرمان بر چه کار باشیم اگر ایضا را حدیث کنیم یا آنچه از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده ایم نمیخندند و اگر خاموش باشیم از بی استماع نشوند و ما را آسوده نگذارند همه بر من معبه و بروایتی حمزه و بقولی ضمره بضامه عرض کرد و ما را حدیث فرمای فقال قد دون ما یقول عدو الله اذ اجمل علی سیریه فرمود هیچ میدانید که چون دشمن خدایا بر سر بر و خازه اش جل کند چه میگوید عرض کردم ندانم قال فانه یقول یحلمنا لا نسمعون انی اسکوا لکم عدو الله خدعنی و اوردنی شتم لم یصد رنی و اسکوا لکم اخوانا و اخینا ثم خذلونی و اسکوا لکم اولاد احامبت علیهم فخذلونی و اسکوا لکم دارا انفقت فیها حوبتی و صار سکاتها غیری فان غفوا بی و لا تستجیلوا فرمود چون خازه مرده را که با خدای دشمن است بر دوش بگور حمل کنند با آنکه او را حمل کرده اند از وی حسرت و اندوه و رنج و غم بسی گوید آیا کوشش شتواند از ید و ناله جانکه از مرانی شنوید که شکایت میکنم بسوی شما از دشمن خدای یعنی از شیطان رحیم که مرا باین سکنج عظیم در آنکته و مرا در دینا بکبر و فریب خویش بفریفت و در موارد معاصی و ملاهی در آنکته و باین عاقبت و خیم و عذاب الیم دچار نمود و از آن پس با من از دیری و غمناکی بر نیامد و ازین طبیعت و این ملک بیرون نیارود و شکایت میانم بسوی شما از آنکته در این جهان ناپایدار با ایشان دست برادری دادیم و در کار با هم در سپردیم و با ایشان خوش بقییم و خوش بخییم اکنون مرا خوار و مخدول بکده استند و نظر از من سپرد و خند و شکایت میکنم بسوی شما از فرزندان خود که در جهان بکام ایشان و مراد خاطر ایشان روز سپردم و از هر طبیعت

نویسنده مختار
در قدح غمزه

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۶۵

که توانستم حیات کردم و در اینحال مراد از دوزخ بگذشتند و پرده از پنج و شش من برداشتند و خاطر بادیکران
 گذاشتند و تخم مهر و حیات از جگر دیکران گذاشتند و شکایت میگویم بوی ثا از آغازه و سرای خویش که مالها در
 بنای آن اتفاق کردم و وزو با لمار کردن کرتم و از خویش و سوز بگشتم و جلد را بی جگر گذاشتم تا مرا بیهوش
 و بپای آرایش باشد اکنون بهره دیکران کردید و مراد مکانی تار و تار یک و تنک و بار یک مسکن افتاد پس باین
 برفی و مدارا کار کنید و باین عجله و شتاب در خوابگاه نخل و عذاب نماند چون آنحضرت این سخن گذاشت
 ضمره از روی سخره و نفوس گفت یا اباجن اگر آمده که بر جازه حمل میشود تا باین سخنان تکلم کند هیچ شک و گمان
 نمیزود که بباستی خود را بر که دهنای آنکه جازه او را حمل نمایند بر جاندا جگر که راوی حدیث است میگوید حضرت
 علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ضَمْرَةٌ هَبْ مِنْ حَدِيثِ سَوَالِكَ فَهَذَا أَخَذَ اسْقَفَ**
 بار خدا یا اگر ضمره بر حدیث پیغمبر تو استهزا می رود اودا جان ما خود فرمای که قرین تا سق و اندوه باشد با عجله
 جابر میگوید چهل روز بگذشت و ضمره و سنجوش هلاکت گشت و غلام او در جل نش او حاضر بود چون ضمره را
 بجاک سیرند آن غلام بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما بیاید و جلوس نمود امام علیه السلام فرمود از کجا
 میرسی یا فلان عرض کرد از حمل جازه ضمره باز می شوم و چون خاک بروی میرنختم صورت خود را بروی گذاشتم
 و صدای او را شنیدم و سوکنه با خدای صورت او را بشناختم چنانکه در زمان زندگی بدان صوت و آهنگ
 تکلم مینمود که می گفت **وَبَلَّكَ بِأُضْمَرَةٍ بِنِ مَعْنَدِ الْبُؤْمَرِ حَدِّكَ كُلِّ خَلِيلٍ وَصَارَ مَصْبُورًا إِلَى الْحَجِّمْ هَذَا**
مَسْكَنُكَ وَهَبَيْتُكَ لِقَبْلِ وای بر تو ای ضمره ابن معبد همانا امروز جلد دوستان دیاران تو از تو چشم بر برد
 و دوزخ و مخدول بگذشتند و کرد و شکاه و مسکن و خوابگاه و جایگاه تو در حجیم و عذاب الیم است حضرت علی بن
 الحسین علیهما السلام فرمود **أَسْأَلُ اللَّهَ الْغَافِيَةَ هَذَا جَزَاءُ مَنْ يَهْتَمُّ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ**
وَالِهِ از خدای سئلت عافیت میایم همانا این است مکافات و کفر آنکس که بر حدیث رسول خدای
 صلی الله علیه و آله از در استهزا میرون شود و دیگر در کتاب مدینه المعاجز و دیگر کتب که دارد کان اخبار و نمائندگان
 آثار حدیث را نداند که مختار بن ابی عبیده ثقفی رحمه الله تعالی تب چهارشنبه چهارده شب از شهر ربیع الاخر
 سال سفت و ششم هجری پای مانده در کوفه ظهور نمود و مردمان با وی بیعت را ندانند بان شرط که با ایشان
 کتاب خدای و سنت رسول رهنمای صلی الله علیه و آله کار کنند و خون حسین بن علی علیهما السلام را بجوید و بگزیند
 سمکهار از از ضغنا بگرداند و شاعر در این باب این شعر گوید

نفرین آنحضرت
 این یاد را

وَلَمَّا دَعَا الْمُخَنَّا رُحْبَنَا الضَّرَّةَ عَلَى الْخَبْلِ نَزْدِي مِنْ كَبْئٍ وَأَسْقَلَا
 دَعَا آلَ تَارَاتِ الْحُسَيْنِ فَأَقْبَلَتْ نَعَادِي هُفْرِنَانِ الصَّبَاحَ لِنَشَا دَا

با عجله مختار با مردان کار و کردان کارزار چون پیچده مار و نمائنده مار بر عبد الله بن مطیع که در آن هنگام
 از طرف ابن زبیر در کوفه بولایت روزگاری سپرد تا بافت او را و صاحبش را فرزند از کوفه شتابانده است

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۶۶۲

از علایک الملک و خوشین تا شهر محرم الحرام سال شصت و هفتم در کوفه سپایند و خود را برای مقاصد ابن زیاد آماده ساخت بجهش
سپاه و گردش کردن کینه خواه بعضی خزیره که ابن زیاد را جای بود اشارت فرمود و ابراهیم بن الاشتر را که
تعالی امارت لشکر داد و ابراهیم روز شنبه هفت یوم از محرم الحرام سال شصت و هفتم بجای مانده باد و هزار
نیم سوار و هزار و پانصد تن از قبایل مدینه و هزار و پانصد تن از طایفه کنده و بر بعه و دوهزار
از حراد و برواتی دیگر با دوازده هزار نفر خیر سرون زد و مختار سپاه بمشایعت ابراهیم سرون شد ابراهیم
گفت رحمت الله سوار شو فرمود من در هر کامی که بمشایعت تو سپارم در حضرت خدای برانجود اصری
بجواب میآورم و دوست همیدارم که قدمهای من در نصرت آل محمد علیهم السلام خاک آلود شود مع آنکه
مختار ابراهیم را وداع کرده باز شد و ابن اشتر بهر که مدتها بدین باز رسید نیز بدین زیاد و نیز سپاه رسد
و چون خبر کوچیدن ابن اشتر از مدین در خدمت مختار کشف افتاد از کوفه خکا و برگشید و تا مدین راه سپرد
و از آنسوی چون ابن اشتر در نهالی از که در موصل است نازل کرد بدین ابن زیاد با گروهی بزرگ در چهار فرسخی
لشکرگاه ابراهیم بن اشتر فرود کرد و از آئین ملاقاتی فتن روی نمود و دو سپاه کینه خواه روی در روی درآمدند
ابن اشتر یاران خویش را تحفیض و ترخیص می نمود و بر جنگ دلیری ساخت و گفت ای اهل حق درستی و یاران
دین هانا ایک ابن زیاد کشنده حسین بن علی و اهل بیت او علیهم السلام است که خداوند او را و حزب او را
که حزب شیطان هستند با شماروی باروی آورده است پس باینست پاک و صبوروی و سکیبائی با ایشان
قتال دهید و بر خاک هلاک برانجید یعنی اسب خدای ایشان را بدست شما دستخوش هلاک و دمار و پای کوب
تباهی و بوار فرماید و سینههای زحمت شمارا مرهم فرستد و از آنسوی اهل عراق نیز از هر سوی یا اشارت این
از اوج سموات بگذرانند و خوشخواهان حسین را خونها بجوش و دل در آغوش آورند پس اصحاب ابن اشتر
در میدان کارزار جولانی بدادند و ابن اشتر ایشان را بصبوروی و دلیری و خوشخواهی و غزیری و صیت
همیکرد و ترغیب و تحریص می نمود و عبدالله بن بشیر بن ابی عقبه الدلی با آنجماعت از اطلاع خود بهیر روی
یا فتن ایشان و هلاکت ابن زیاد و سران سپاه او بشارت داد و حدیثی باز نمود که در نمر موسوم سجاز
آنجماعت حاضر میشوند و شمارا از کشته شدن ایشان خرمی دل و نشاط خاطر میرسد با جمله ازین پس ابن اشتر
چون شیر ز طعنه بر آورد و دویله سخت در افتاد و با گردان سپاه و کذا و کذا کینه خواه بر قلب لشکر شام خفت
و مردم عراق بر مردم شام پیروز شدند و روز ایشان را بشام آوردند غم داند و ایشان را فرو گرفته و عبید بن
ریاض و حصین بن نمیر و عیسی بن ذی الکلاع و ابن حوشب و غالب الباهلی و عبدالله بن ایس السملی
و ابوالاشرس که والی خراسان بود با اعیان و اصحابش مقتول شدند این حکام ابن الاشتر با اصحاب خود
فرمود از آنس که مردمان متفرق و جنگویان پراکنده شدند بر طایفه از ایشان بخوان سئوم که بر مفاصل بمصبا
بودند و باینست سکیبائی جنگجوی می نمودند من را بشان تباختم و مردمی دیگر را نیز در کبکبه گران شدم که با طری

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۶۷

برشته و مردم کارزار را بجنب و قتال تحریص نمود و هر کس بد نزدیک شوی او را بکشدی پس این نزدیکی شد موهوب عالم
 و من دست او را بکندم و در کنار بنیغداد او را بکشتم و بوی سگ از وی دریا فتم کمانم چنانم می رود که او خود
 این زیاد است اکنون در طلب او باشد پس مردی برفت و موزهای او را از پای بیرون کشید و خوب نظر کرد
 و او این زیاد لغت الله علیه بود پس سرش را از تن جدا ساخت و آتش را تا با داد و بفروغ آتش جلد پدش
 بجای بردند و براعلی مهران نام بود که سخت او را دوست میداشت چون این زیاد و اسخال او را باز نکوشت
 سوگند یاد کرد که تا زنده بماند از گوشت هیچ حیوان تناول نکند و چون با داد شد هر چه در لنگرگاه ایشان بود بخار
 رفت و از آن سوی غلامی از این زیاد بسوی شام فرار کرد عبد الملک بن مروان با وی گفت چه انجام و در چه حال
 این زیاد را بکشدی گفت مردمان در میدان بجولان بودند این زیاد نیز روی میدان کرد و بقتال و جدال پرداخت
 و با من گفت تا کوزی از آب بدو حاضر ساختم بگرفت و چندی بیا شامید و بر درع و بدن خوشین و پشانی اسب خویش
 برافشاند و اسب صیل برکشید و حمله بر آورد این است آخر عهد من با این زیاد با بچه از آن سوی ابن اشتر سپید این
 زیاد را بارئوس و سرهای اعیان اصحاب او را بخدمت مختار کیسل ساخت و مختار بر خوان ماه و جلوس و تغذی
 اشتغال داشت که آن سر را در حضورش بکند مختار گفت ساس پروردگار عالم را از من است همانا منظر
 حسین بن علی علیهما السلام را در حضور این زیاد دیدار دند و او مشغول خوردن طعام بود اکنون سر این زیاد ملعون را
 در حضور من حاضر ساختند گاهی که بخوردن طعام مشغول هستم را وی سیکویداری سفید پدید گشت و در میان
 جنبش میکرد تا سب را بن زیاد رسید و از منی او در شد و از گوش او بیرون آمد و کوشش و بیکار رفت و از منی او بیرون شد
 مع احمدیث چون مختار از کار طعام فراغت یافت بر پای خواست و بهل خویش صورت این زیاد را در هم گفت
 آنگاه کفش خود را بسوی غلامی از خود بکند و گفت این کفش را بسوی چه چهره کافری ناپاک رسیده و مختار
 بسوی کو فیرد شد و سر این زیاد و سر حسین بن میز و شرجیل بن ذی الکلاع را با عبد الرحمن بن ابی عمیر
 و عبد الله بن شداد حبشی و سائب بن مالک الاشعری بسوی محمد بن حنفیه مکه معظمه بفرستاد و حضرت علی بن ابی
 علیها السلام در آنوف در که بود و کموتی بن میضون با سر را بفرستاد اما بعد جاعتی از شیعیان و یاوران تور را
 بجانب دشمن تور بکنجیم تا خون برادر مطولوم شهید تراب از جوبه و ایشان بجر حال بیرون شدند و نزدیک خنسن آنها
 در یافتند و در هر فوجی عقیق و بحری عظیم ایشان را دریافته و بکشتن سپاس خدا را که ایشان را بکشت و خون دشمنان
 شمارا برکت و خون شمارا بخت و صد در مومنان را شفا بخش و از کین و حشم برداشت با بچه فرستادگان مختار
 کتوب و رؤس در خدمت محمد بن حنفیه حاضر ساختند و محمد بن حنفیه سر این زیاد را بحضرت علی بن حسین سلام الله
 بفرستاد و آن سر را گاهی در حضرت امام زین العابدین علیه السلام حاضر نمودند که آنحضرت بناول طعام
 بود فقال علی بن الحسین علیهما السلام ادخلک علی ابن زیاد لعنة الله و هو تغذی و دأس لای بین
 بلایر فقلت اللهم لا تمیتنی حتی یربونی برأس ابن زیاد و انا تغذی علی بن الحسین علیهما السلام فرمود

آوردن سر این زیاد را
 بحضرت امام زین العابدین
 علیه السلام

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۲۶۸

از علماء الکلمه

مرا بر این زیاده در آورند و در حالتیکه آن ملعون مشغول خوردن طعام و سر مبارک پدرم در پیش رویش بود من از خدای خواستار شدم که مرا میران تا سر این زیاده را با من باز نمائی که هیچکس جز من غذا مشغول باشم **فَاتَّخَذَ اللَّهُ الَّذِي أَجَابَ دَعْوَتِي** سپاس بر خدا را که دعوت مرا با جابت مقرون داشت آنگاه بفرمود آن سر پلید را بدور افکند و آن سر را نزد ابن زبیر بردند ابن زبیر بفرمود تا بر قصبه حمل کردند و باد بوزید و آن فی را جنبش داد و آن سر سرفرازا پس ماری از زیر ستار بیرون شد و بنی او را بکوبید و دیگر باره بر فی زده و شمشیر را بر کمر او ابن زبیر بفرمود آن سر پلید را در بعضی شهاب کتب بکند **لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ** در کتاب مدینه المعاصد از محمد بن یعقوب مسطور است که از حضرت موسی بن جعفر از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مروست که حضرت سید الساجدین علیه السلام در قی جبابه و البیه دعا فرمود و خدا یغالی جوانی او را دیگر باره باز کرد و سید و هم آنحضرت با آنکشت مبارک بد و اشارت فرمود و جبابه را در همان هنگام حالت استخاضه دریافت و در ایوقت یکصد و سیزده سال از در کار جبابه بپایان رفته بود در پاره کتب اخبار مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام هر روز خدا را میخواند تا کشندگان پدرش سلام الله علیه را مقتولاً با وی باز نماید و چون مختار بن ابی عبیده قتل حضرت ابی عبد الله احسن سلام الله علیه را بکشت سر عبیده بن زیاد و عمر بن سعد علیهما السلام را با رسولی از جانب خود بحضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه کیل داشت و از نخت با رسول گفت **هَذَا خَصْرُ قَانُونَ** جان باشد که شبها نماز پایی میرود و چون با دادان چه باز نماید و نماز صبح بجای گذارد اندکی بخواب میشود از این غذا ای آنحضرت را حاضر می کنند چون تو باب سرای آنحضرت قرار سیدی از حال آنحضرت پرسش کنی چون با تو باز نمودند که خوان طعام در حضور مبارکش حاضر است دستوری بازجوی و هر دو سر را در کنار مائده اش بگذار و عرصه دار مختار ترا سلام میرساند و عرض میکند یا بن رسول الله هانا خدای خون پر تو را بخواب و کشندگان او را بکشت و ترا بجا جت خویش نائل فرمود با بجه رسول برفت و دستور کار کرد و چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام آن دو سر کوبیده کوهر را در آن حالت بخوان کشت سر عبیده هناد و خدای را بر جابت دعوت خویش سپاس و ستایش گذاشت

آن مرد جوانی که در آن وقت

غیر از آنحضرت

و مختار را دعای خیر داد و اشخیر فرمود

ذکر جمعی از مناجاتهای حضرت امام زین العابدین علیه الصلوۃ والسلام
حضرت امام زین العابدین و الساجدین سلام الله علیه را مناجات بسیار است چه اوقات سعادت
آیات مبارکش بخشی بزرگ در عبادات و مناجات با پروردگار زمین و سموات میکند آنکس که
این بنده حقیر را در نظر گذشته مسطور میدارد **نَحْتَ** مناجات مشهور مناجات حمه عشر که در کتب
ادویه و اخبار مسطور و مذکور است اشارت میرود و از خداوند کریم عافیت انجام می طلبد **اَلَا وُئِي مُجَا
التَّائِبِينَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتُوبُ اِلَیْكَ بِمَا كُنْتُ اَعْمٰی وَ اَتُوبُ اِلَیْكَ بِمَا كُنْتُ اَعْمٰی وَ اَتُوبُ اِلَیْكَ بِمَا كُنْتُ اَعْمٰی**

مناجات عید السلام

مناجات غمره

مناجات اول

احوال حضرت سیدالسااجدین علیہ السلام

۲۶۹

مَسْكَنَتِي وَامَانَ فَلَبِي عَظِيمُ جَنَابِي فَأَحْبِبْ تَوْبَةَ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَبُعَيْتِي وَيَا مُنْتَهَى سُؤْلِي وَمُنْتَهَى قَوْلِي مُوَهَّبُ عَامِ
مَا أَجِدُ لِدُنُوبِي سِوَاكَ غَافِرًا وَلَا أَدْرِي لِكَيْسَرِي غَيْرُكَ جَابِرًا وَقَدْ خَضَعْتُ بِإِلَافَةِ الْبَيْتِ وَ
عَنُوتُ بِالْإِسْتِكَارِ لَدَيْكَ فَإِنْ طَرَدْتَنِي عَنْ بَابِكَ فَمِنْ أَلْوَدُ وَإِنْ رَدَدْتَنِي عَنْ جَنَابِكَ فَمِنْ
أَعُوذُ قَوْلِ اسْتِغْفَارِي وَافْضُحِي وَهَافُهَا مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَاحْضَرِي أَسْئَلُكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ
الْكَبِيرِ وَيَا جَابِرَ الْعَظِيمِ الْكَبِيرِ أَنْ تَهَبَ لِي مُوَيْقَاتِ الْجَلَالِ وَكُتْرَ عَلَى عَظَمَاتِ السَّرَّاءِ وَلَا تَحْرِمْنِي
مَشْهَدَ الْقَبْرِ مِنْ بَرٍّ عَفْوِكَ وَمَغْفِرَتِكَ وَلَا تُعْرِضْنِي مِنْ جَبَلِ صَفْحِكَ وَتَسْتِرْكَ إِلَهِي ظِلِّي عَلَى دُنُوبِي غَافِ
رَحْمَتِكَ وَأَرْسِلْ عَلَى عُيُوبِي سَحَابَ رَأْفَتِكَ إِلَهِي هَلْ يَرْجِعُ الْعَبْدُ إِلَّا بِنُورِكَ إِلَى مَوْلَاهُ أَمْ هَلْ يُجْبِرُهُ مِنْ
سَخَطِكَ أَحَدٌ سِوَاكَ إِلَهِي إِنْ كَانَ النَّدَمُ عَلَى الذَّنْبِ تَوْبَةً فَإِنِّي وَعِزَّتِكَ مِنَ التَّائِبِينَ وَإِنْ كَانَ الْإِسْتِغْفَارُ
مِنَ الْخَطِيئَةِ حُطَّةً فَإِنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ لَكَ الْعُسْبُ حَتَّى رَضَى إِلَهِي بِعُدَّتِكَ عَلَى نَبِيٍّ وَعَلَيْكَ عَفْوٌ
أَعْفُ عَنِّي وَعَلَيْكَ بِأَرْفَقِ بِي إِلَهِي أَمْتُ الَّذِي فَتَحَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ وَسَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَفُتِحَتْ نُورًا
إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً بَصُوحًا فَأَعْلَنُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ إِلَهِي إِنْ كَانَ قَبِيحُ الذَّنْبِ مِنْ عَبْدِكَ
فَلْيَحْسِنْ الْعَفْوُ مِنْ عَبْدِكَ إِلَهِي مَا أَنَا بِأَوَّلِ مَنْ عَصَاكَ فَتَبَّتْ عَلَيْهِ وَتَضَرَّ بِعَفْوِكَ فَجَدْتُ عَلَيْهِ نَاصِيئَتِ
الْمُضْطَرِّ بِكَاشِفًا لَضَرِّ بَاعِظِمِ الْبِرِّ بِأَعْلَى مَا فِي الْبِرِّ بِأَجْمَلِ السَّيْرِ اسْتَشْفَعْتُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَتَوَلَّيْتُ
لَدَيْكَ بِحَنَانِكَ وَتَوَخَّيْتُكَ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَلَا تَجْعَلْ فِيكَ رِجَابِي وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِي وَكُفِّرْ خَطِيئَتِي يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ
عرض میکنم بار خدا یا خطای من برادر جامه ذلت و خواری پوشش ساخته و نهایت بپا همت از حضرت و ترا
از پوشش بپار کی و سکت جامه ساخته و جنابات بزرگ من دل مرا زد و میرانده است پس زنده بفرمای دل مرا
بینوی توبت و باز گشتی که از جانب تو اش بهره افتد ای امید من ای مطلوب و آرزوی من ای کسیکه پادشاه
طلب و سؤال و آرزو و آمال من توئی سو کند بغیرت تو که بخیر تو بیکس را برای آمرزیدن کنایه بخش نیام
و سخت خویش را بخیر تو جابر و پیوند نمائنده بدینم بهمانا در حضرت تو باز گشت بحضرت تو فروتن شدم و از سر
با سگاست آدم پس اگر مرا از باب رحمت خویش برانی با که پناه برم و اگر از آستان خود باز گردانی بکجا التجا آورم
پس با اسف و اندوه ازین شرمساری و رسوائی من و دروغ و افسوس از زشتی اعمال و ناخوشی افعال و بیکونه
اکتاب من ای آمرزنده کنایه بزرگ و ای بویزه کننده استخوان در هم شکسته از تو سگست همی نام تا حیثی آن
کنایه آن مرا که تابه میکند مرا و پوششانی بر من آن کنایه آن پنهانی بزرگ مرا و محروم نفرمانی مرا در روز پرسش زان
بر انچه شش از سیکوی و گذشت و آمرزش خود و عری و عریان نداری مرا از تصف و گذشت جمل خود و پوشش و تنهیل
خود ایچند ای من بر کنایه آن من از ابر رحمت پوشش فرمای و بخار عیوب مرا بسجای رافت بشوی ایچند ای من یا
بنده که که گریختن گرفته باشد جز آستان مولایش بخوابد باز نشد یا بیکس او را از خشم و غضب مولایش تواند پناه داد و
ایچند ای اگر پشیمانی بر کنایه توبت و انابت است باری بغیرت تو من در شمار پشیمان شدگان هستم و اگر استغفار

رَبْعُ دَوْمِ از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۲۶

از علماء الکلمات

در خواست گذشت کردن کناه را فرومی ریزد پس من در آستان تو از جمله خواهند کان آمرزش هستم همانا برای
توست عتاب و عیبی تا که همیکه خوشنود کردی ایخدا ای بان نیرو و توانایی که تراست بازگشت فرمای بمن و انت
من بار پذیر و بان علم و بردباری که ترا در امن و امان میباشی از من در گذر و بان علم و دانائی که تو را در پوشیده و آشکار
من است با من بر حق و مهربانی باش خدا توئی آنکس که ابواب عفو و رحمت بر روی بندگان خود بازگشوده
و توبش نام فرموده و بفرمودی بازگشت کینده حضرت خدای بازگشتی منوح و پند دهنده پس صیت
عذر آنکس که از درون شدن باین باب بعد از افتتاحش غفلت نموده باشد ایخدا ای ملک کنا بان بندگان تو
سخت قبح باشد عفو و آمرزش در حضرت تو سخت خوش آید و یکتوست ایخدا ای همانا من سخت کس نباشم که در
پیشگاه تو معصیت رفته باشم و تو بروی بخشش رفته باشی و در عرض و سلت احسان تو در آمده باشد و تو بروی
بخشش فرموده باشی ای اجابت کننده در ماندگان ای بردارنده محنتهای عظیم البرای دانای برسیا
ای جلیل القدر در طلب شفاعت هستم حضرت تو یجود و بخشش تو و توسل حبه ام در پیشگاه تو بهر در رحمت تو پس
دعای مرا استجاب فرمای و مرا بان ارزد که تو دارم خایب گردان و نوسید مفرمای را جاداسید مرا
و پذیر قمار باش توبت مرا و پوستان کناه مرا ای پروردگار عالمین

سجده دوم

الثَّانِيهِ مَنَاجَاةُ الشَّاكِرِينَ بِحَمْدِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اَسْكُوْ نَفْسًا بِالسُّوْءِ اَمَّارَةٍ وَّ اِلَى الْخَطِيْئَةِ مُوَدَّةٍ
وَمِعَاصِيْكَ مُوَلِّغَةً وَ بِيْخَطِيْكَ مُنْعِضَةً لِّذَلِكَ فِيْ مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ فَتَجْعَلْنِيْ عِنْدَكَ اَهْوَنَ
هَٰلِكَ كَثِيْرَةً اَعْلَلْ طَوِيْلَةً اَلْمَلِ اِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ يَجْمَعْ وَّ اِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمْتَعْ مَبَالَةً اِلَى اللَّعِبِ
اَللّٰهُمَّ مَلُوْةً بِالْعَفْلَةِ وَّ السَّهْوِ ذَرِّعْ لِيْ اِلَى الْخَوِيْبَةِ وَ سَوِّغْنِيْ بِالْتَّوْبَةِ اَللّٰهُمَّ اَسْكُوْ عَدُوًّا
يُضِلُّنِيْ وَ شَيْطَانًا يُغْوِيْنِيْ قَدْ مَلَأَ بِالْوَسْوَسِ صَدْرِيْ وَاَحَاطَ هَوَاجِسُهُ بِقَلْبِيْ يُعَاضِدُنِيْ
اَلْهَوٰى وَ يُزَيِّنُّ لِيْ حُبَّ الدُّنْيَا وَ يَحْوِلُ بَيْنِيْ وَ بَيْنَ الطَّاعَةِ وَ اَزْلِفْنِيْ اِلَيْكَ اَسْكُوْ قَلْبًا فَاسِيًّا
مَعَ الْوَسْوَسِ مُتَقَلِّبًا وَ اِلْتِزَامًا وَ اِلَى الطَّيْعِ مُتَكَبِّرًا وَ عَيْنًا مِنَ الْبُكَاءِ مِنْ خَوْفِكَ جَامِدَةً وَّ اِلَى
مَا يَسُوْءُهَا طَائِفَةً اَللّٰهُمَّ لَا حَوْلَ لِيْ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِقُدْرَتِكَ وَلَا نَجَاةَ لِيْ مِنْ مَّكَارِهِ الدُّنْيَا
اِلَّا بِعِزَّتِكَ فَاسْئَلْكَ بِبِلَاغَةِ حِكْمَتِكَ وَ نَفَاذِ مَسْتَبْتِكَ اَنْ لَا تَجْعَلْنِيْ لِغَيْرِ جُودِكَ
مُعَرَّضًا وَلَا تُصَيِّرْنِيْ لِلْفِتَنِ غَرَضًا وَ كُنْ لِيْ عَلَى الْاَعْدَاءِ نَاصِرًا وَّ عَلَى الْمُخَاذِيْ وَ الْعُيُوْبِ
سَاتِرًا وَّ مِنَ الْبَلَاءِ وَاَقْبًا وَّ عَنِ الْمَعَاصِيْ غَاصِمًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
بار خدا ای حضرت تو شکایت می آورم از آن نفس سرکش که بهر بیا اگر سنده و کنا بان شایسته و بنا فرمای تو
از گیرنده و در معرض خشم و تیر تو در آئیده است در سالک طاعتی که کز کاه تباہی است می شتابانده مرا
و در پیشگاه تو در زمره غارت ترین ؛ لکان مید و اند مرا با کثرت رجوری و علل باز و آمال در بار
انبار است اگر چه چار شتری و گرفتار ناخوبی گردد بفرغ و ترس و جرع و بیم در آید و اگر بخوبی و خیر هر از کرد

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۷۱

بلبو و لعب و عیش و طرب سبب یال و رعب شود و بغفلت و سهوا گزده باشد مرا با کتاب ذنوب می شتابد و برای موهوب عام
توبت و انابت به توفیق و تقطیل بازی بسیار و بار خدا یا تو شکایت برم از آن دشمن که مرا کراهت میگرداند و از آن اهریمن
که بنوایت و کراهی یاری مینماید همانا سینه مرا از وسوسه و وسواس و خیالات فاسده و پندارهای کوناگون پاک کند
و بر قلب من هوا جس و اندیشه های خود اخطا و استیلا یافته است هوا و هوس نفس نابردار تقویت می کند
و دوستی و حب دنیا را برای من زیت میدهد و در میان من و عبادت من و تقرب بحضرت ذی المنن جلال میگذرد
ای خدا تو شکایت همیکنم از قلب قاسی و دل سخت که بواسطه آداسته و گردن ده و بچرخ و چرخینی و پوششهای کثیف
و مهر غفلت پوشیده باشد و از چرمیکه از کمریتن از خوف و هیبت تو جامد و خشک مانده و با پنجه زبان آن است
تو جدا نمائید باشد ما را خدا یا هیچ جنبش و کوشش و نیروئی برای من نیست که بقدرت تو و بهج رستگاری از کجای
دنیا نباشد که بجا داری تو پس در حضرت تو ملت میامم بکبت و صلحت بالغ و رسای تو و گذشت و نفاذ شیت
که مرا بیرون از جود و بخشایش خودت غارت و متعرض بخودانی و نشان تیر فن و نشان سهام بیا یا نفرمائی
و از گردن دشمنان یار و یاور باشی و معایب و مخایه های مرا پوشانی و از بیات کجا داری و از معاصی کجا بمان
باشی بر حکمت یا از حم الراحمین

مناجات سیم

الثَّالِثَةُ مِنْ جَلَّةِ الْخَافِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا الْبَعْدُ الْاِيْمَانِ بِكَ نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ
نُعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ
وَلَدَنِي اُمِّي اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ اَمَّا نَعْبُدُكَ
حَبَلَتْنِي وَبِقُرْبِكَ وَجَوَارِكَ حَصَصْتَنِي فَقَرَّبْتَ بَيْنَاكَ عَيْنِي وَطَمَسْتَ لِيْ نَفْسِيْ اَللّٰهُمَّ هَلْ
سُوِّدَ وَجُوهُمَّا خَشَرْتَ سَاحِلَةَ لِعِظْمِكَ اَوْ خَيْرُكَ السِّنَّةُ نَطَقَتْ بِالنَّشَاءِ عَلٰى مَجْدِكَ وَ
جَلَالِكَ اَوْ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوْبٍ اَنْطَوَتْ عَلَى مَحَبَّتِكَ اَوْ تَقَرَّبَ اَسْمَاعُنَا لَدُنْكَ بِسَمَاعِ ذِكْرِكَ بِنِي
اِرَادَتِكَ اَوْ نَعْلُ اَكْفَا رَغَضَهَا اِلْمَالُ اِلَيْكَ وَجَاءَ رِفْدُكَ اَوْ نَعَابِقُ اَبْدَانًا عَمِلَتْ
بِطَاعَتِكَ حَتّٰى نَخْلِكَ فِيْ جَاهِدَتِكَ اَوْ نَعْدَبُ اَبْجَلًا سَعَتْ فِيْ عِبَادَتِكَ اَللّٰهُمَّ لَا تَغْلِقْ عَلٰى
مُوحِدِكَ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْ مُشَاقَبَتِكَ عَنِ النَّظَرِ الْجَمِيْلِ رُوْبَتِكَ اَللّٰهُمَّ نَفْسُ اعْتَرَزَتْ عَنْهَا
بِتَوْحِيدِكَ كَيْفَ تَدْلِيْهَا بِمَهَانَةِ هِجْرَانِكَ وَصَبْرًا نَعْقِدَ عَلَى مَوَدَّتِكَ كَيْفَ تُخْرِقُ بِمَجْرَانَةِ نِزَالِكَ اَللّٰهُمَّ
اَجِرْنِيْ مِنْ اَلِيْمِ عَضْبِكَ وَعَظِيْمِ سَخَطِكَ بِاِحْسَانٍ بِاَمْنَانٍ بِاِدْجَمٍ بِاِدْجَمٍ بِاِحْسَانٍ بِاِقْبَارٍ بِاَعْقَارٍ
بِاسْتَاوِيْحِيْ بِرَحْمَتِكَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَضَمِيْمًا لِّعَارِ اِذَا الْمَنَازِلُ الْاَخْيَارُ مِنَ الْاَسْرَارِ وَحَالَتِ
الْاَحْوَالُ وَهَالَتِ الْاَهْوَالُ وَفَرَّ الْحَسَنُونَ وَبَعْدَ الْمُسِيْبُونَ وَوَقِفْتَ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يَنْظُرُونَ
ای خداوند من آیا از آن پس که با تو ایمان آوردم مرا دستخوش رنج و عذاب بخوابی منم بود یا از آن پس که دل من
حب تو آنگذواست مرا از سیکاه رحمت خود دور و مجبور بخوابی نمود یا باینکه بعفو و رحمت تو پناهنده ام منم و

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۷۲

از علما و ملکات

نخواهی گذاشت هرگز ذات کریم تو را نخواهد داشت که مرا نومی و خایب بفروانی کاش بدانستی آیامادرم برای
 شقاوت و بهجتی مرا برادیا مخصوص پنج و غایب و رانید ای کاش مرا از شکم فرو نمیکند داشت و پرورش میداد یعنی که
 شقاوت بودی کاش سبحان نیامدی کاش بدانستی که آیامادر حلقه نیک نجان و لائل سعادت بگردانیدی بجای
 و قرب حضرت خود مخصوص داشتی پس باین سبب چشم من روشن و نفس من آرام کرد و بار خداوند آایسیا
 میکردانی آنرو بهیائیر که بسجده تعظیم تو بر خاک افتاده اند یا لکن میازی ز بهائیر که بجه و شای محب و جلال تو
 گویا هستند یا مهر سیرنی برد لهما یک به دوستی تو در هم پیچیده اند یا کرمی که شاییر که در ارادت تو بیاد تو و شنیدن
 نام تو لذت یافته اند یا در بند میآوری آنستهایر که بامید مهر بخشش تو بجزرت تو بر کشیده اند یا سکنج و عتاب
 میفرمائی به بهائیر که چندان بطاعت و عبادت تو و دریافت رضای تو بر پنج و کار و چار بوده اند که لاغر و نزار
 شده اند یا عذاب میکنی آن پایار که در طی طریق عبادت و پرستش تو سعی همی کردند خداوند آبرائیکه یکانه پرست
 هستند و ترا یکانه میدانند ابواب رحمت خود را فراموش کن و دیدار جیل خود را از شتاقان خود بازدار اینجا ای من
 نفی را که مغرور داشتی تو حید خود چگونه بخاری هجران خودت خوار خواهی داشت و آن ضمیر را که با پیمان دوستی تو
 کرد و کن است چگونه دستخوش آتش نیران خواهی فرمود بار خدا یا مرا از الم غضب و در دختم خود را بائی بخش و از
 سخط عظیم خود دور داری خان مهربان ای شت ننده دای منان ای آمرزنده و ای رحمن ای یکیکه هر شکسته
 جباری و بر هر چیز قادر و قهار ای غفار ذنوب ای ستار عیوب سجات ده مرا بفضل و رحمت خود از رنج
 نیران و گردن آتش سوزان و رسوائی سکت و عار و فضیلت شین و شمار کا همیکه جدا شوند مردم آیار
 بزه کار و کردش کیر و احوال و فرایش جوید احوال و تقرب جویند سکو کاران و بتا عکیرند بدکاران نفی را
 هر چه بپای برده بجای آید و بر هیچکس ظلم و فرونی فرارسد یعنی در آن هنگام که بازار مکافات کردش گیرد
 و زمان حساب نمایش جوید و عرصه عذاب و عقاب و اجر و ثواب آرایش یابد و کارها همه بدل و داد و بکزد
 الرَّابِعَةُ مُنَاجَاةُ الرَّاجِيْنَ بِمِنِّ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا مَنْ اِذَا سَأَلْتَهُ عَبْدُهُ اَعْطَاهُ وَاِذَا اَمْلَأْتَهُ اَعْنَدَهُ
 بَلَعَهُ مِنْهُ وَاِذَا اَقْبَلَ عَلَيْهِ قَهَرَهُ وَاَذْنَاهُ وَاِذَا جَا هَرَهُ بِالْعِصْيَانِ سَتَرْتَ عَلٰى ذَنْبِهِ وِعَطَّاهُ وَاِذَا تَوَكَّلَ
 عَلَيْهِ احْسَبَهُ وَكُنَّا هَالِهِيْ مِنْ ذَا الَّذِيْ زَاوَاكَ مَلْمُؤًا قِرَاكَ فَاخْتَرْتَهُ وَمَنْ ذَا الَّذِيْ اَنَاخَ بِبَابِكَ
 مُرْتَجِيًّا لِّذَلِكَ فَاَوْلَيْتَهُ اَحْسَنُ اَنْ اَرْجِعَ عَنْ بَابِكَ بِالْخِيْبَةِ مَضْرُوْفًا وَلَسْتُ اَعْرِفُ سِوَاكَ مَوْلٰى
 بِالْاِحْسَانِ مَوْصُوْفًا كَيْفَ اَرْجُوْ غَيْرَكَ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ بِسَبْدِكَ وَكَيْفَ اُوْمَلُّ سِوَاكَ وَالْخَلْقُ وَالْاَمْرُ لَكَ
 اَمْ اَقْطَعُ رَجَائِيْ مِنْكَ وَقَدْ اَوْلَيْتَنِيْ مَا لَمْ اَسْأَلْهُ مِنْ فَضْلِكَ اَمْ تَقْفِرُنِيْ اِلَى مِثْلِيْ وَاَنَا
 اَعْتَصِمُ بِحَبْلِكَ يَا مَنْ سَعَدَ بِرَحْمَتِكَ الْفَاصِدُوْنَ وَلَمْ تَكُنْ يَنْفَعْنِيْهِ الْمُسْتَغْفِرُوْنَ كَيْفَ اَنَّا
 وَلَمْ تَنْزِلْ ذَا ذِكْرِيْ وَكَيْفَ الْهُوَ عَنْكَ وَاَنْتَ مُرَاقِبِيْ اِلٰهِيْ بِدَبْلِ كَرَمِكَ اَغْلَقْتَ بَدِيْ وَ
 لَيْسَ لِيْ عِطَا تِلْكَ لَيْسَتْ اَمَلِيْ فَاخْلِصْنِيْ بِرَاٰصَتِكَ وَنَجِدْكَ وَاَجْعَلْنِيْ مِنْ صَفْوَةِ عِبْدِكَ يَا مَنْ

سجده چهارم

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۷۰۳

كُلُّ هَارِبٍ إِلَيْهِ يَلْجِئُ وَكُلُّ طَالِبٍ إِلَيْهِ يَرْجِئُ بِأَخْبَرِ مَرْجُوءٍ بَاكَ أَوْ مَذْمُوءٍ بَاكَ لَا يَرْدُ سَأَلَهُ وَلَا يَنْجِي أَمَلَهُ بَاكَ مَفْتُوحٌ لِذَاعِبِهِ وَجَاهُهُ مَرْفُوعٌ لِوَاجِبِهِ اسْأَلْكَ بِكَرَمِكَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ مِنْ عَطَائِكَ بِمَا تَقْبِرُهُ عَنِّي وَمِنْ رَحَائِكَ بِمَا تُطْفِئُ بِهِ نَفْسِي وَمِنْ الْيَقِينِ بِمَا تُنْهَوْنَ بِهِ عَلَى مُضِيِّبَاتِ الدُّنْيَا وَتَجْلُو بِهِ عَنْ بَصِيرَتِي غَشَاوَاتِ الْعَصَى بِرَحْمَتِكَ يَا وَحْشَمَ الرَّاحِمِينَ

ای کسیکه هر وقت بنده او در پیشگاه نیاز او مبتل و نیاز رود عطا فرماید یا و چون از آنچه در حضرت اوست آرزو بنده بجای میآورد آرزوی او را و هر وقت با تأسس روی آورد و تقرب و نزدیکی میسر دهد او را و چون در حضرت کبریا قیاس نکند معصیان گراید او را در پرده غفران و ستر عفاف و رحمت پوشاند و چون بروی توکل رود کفایت فرماید او را با رحمتی که کام کس از بی ضیافت و دریافت نیکی برای ت تو آید و تو او را بر حمت و ضیافت برخوردار فرمایی و کیست که مطیع آرزو و امید خود را در آستان رحمت و پیشگاه کرمیت تو باز روی خود بخشش تو فرو خوابانده باشد و او را نزدیک نفرموده باشی آیا مستحسن است که از باب رحمت تو بزرگنمایی و ضیافت منصرف کردم و حال آنکه جز تو مولائی و خداوندی برای احسان و نیکی موصوف و معروف نداشته ام چگونه بیرون از تو به بگری امید دار باشم با اینکه نیکیوینها بجد است قدرت تست و چگونه جز از تو آرزو مند شوم با اینکه حلقه جهان آشکارا و پنهان تراست آیا امید خود را از تو مقطوع دارم با آنکه آنچه در حضرت سلت بخودم محض فضل و رحمت عطا فرمودی یا تو نیاز مند بخوای منموده مرا با آنکه خود من خود نیاز مند است یعنی حلقه ماسوی الله در حالت افتقار یکسان هستند پس چگونه حاجت نیاز مندی را به نیاز مندی دیگر که همانند اوست باز گذاری و حال آنکه من بجل رحمت و رحمان موابت تو چنگ در افتخده ام ای کسیکه قاصدا بر رحمت او سعادت یافته اند و آمرزش خوایان یعقوب و شکیب او و چار و با بخت کونسا کر فغان شده اند چگونه فراموش کنم ترا با اینکه مرا همیشه در نظر رحمت بخوان هستی و چگونه از آستان روی بر تانم با اینکه در من نظاره باشی ای خدای من بدان کرم و ذیل بخشش تو دست در افتخده ام و دریافت بده عطای ترا با ط آرزو بجز کرده ام پس خالص بگردان مرا بخواصه یکا کنی و ذلت و بگردان مرا از جمله بزرگزدگان بجات ای کسیکه هرگز نرنده برگاه او نیامانده و او را خواهند بفضل و عطای او امید دارند است ای بهترین امید داشتگان و ای بختا نیکوترین دعوتین و ای کسیکه با نیکر دو سائل او و زیانی نمی بینند آرزو مند او ای کسیکه ادواب رحمت او برای آنان که او را میخواهند برگشاده است و پرده حشمت او برایش روی امید داران برداشته خواستار میوتم ترا بکرم تو تا منت بهی بر من از جود خودت با آنچه روشن گردانند دید مرا و منت نبی بر من از امید واری تو با آنچه آرام گیر و بان نفس من و از مراتب یقین بخری که سبب آن نرم و آسان کرد و بر من مصیبات و اندوه و در کار بر من و پاک و زودده گردد بواسطه آن پرده های نامینانی از دید به بصیرت من یعنی نوری عطا فرماید که پرده کوری و غفلت را از چشم منیر و دیده دل برکسید

بر حمت تو ای ارحم الراحمین

مناجات پنجم

الْحَامِسَةُ مُنَاجَاةُ الرَّاحِمِينَ بِمِثْلِ اللَّهِ الرَّحِيمِ إِلَهِي إِنْ كَانَ فَلَّ الَّذِي فِي الْمَسِيرِ إِلَيْكَ فَلَقَدْ خَسِرَ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء بنام صری

ع ۲۷

از علامه الکاشانی

ظَنَنْتِي بِالْتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَإِنْ كَانَ جُزْئِي فَلَا أَخَافُ مِنْ عِقَابِكَ فَإِنْ رَجَايَ فَلَا اشْعَرَنِي
بِأَلَا مِنْ نَفْسِكَ وَإِنْ كَانَ ذَنْبِي فَلَا عَرَضَنِي لِعِقَابِكَ فَهَذَا ادْتِنَانِي حُسْنُ بَيْعِي بِوَالِكَ وَ
إِنْ أَنَا مَتْنِي الْعَقْلَةَ عَنِ الْأَسْتَعْدَادِ لِلْفَائِزِ فَهَذَا نَهْنِي الْمَعْرِفَةَ بِكَرَمِكَ وَإِلَّا لَكَ
وَإِنْ أَوْخَشَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَطُ الْعِضْيَانِ وَالطَّغْيَانِ فَهَذَا السَّخِي لِبَثْرِ الْغَفَرَانِ وَ
الْزُّنُونِ اسْتَلْتُكَ بِسُجُاتٍ وَجْهَكَ وَبِأَنْوَارٍ فَدُسِّكَ وَابْتَهَلْتُ إِلَيْكَ بِعَوَاطِفِ رَحْمَتِكَ وَ
تَطَائِفِ بَرِّكَ أَنْ تُحَقِّقَ ظَنِّي بِمَا أَوْمَلُهُ مِنْ جَزِيلِ إِكْرَامِكَ وَجَمِيلِ إِعْطَاكَ فِي الْقُرْبَى مِنْكَ
وَالْزُّنُونِ لَدُنْكَ وَالتَّمَتُّعِ بِالْظَّرِّ إِلَيْكَ وَهَذَا أَنَا مُتَعَرِّضٌ لِنَفْحَاتِ رَوْحِكَ وَعَطْفِكَ وَمُنْتَجِعٌ
عَنْتَ جُودِكَ وَلُطْفِكَ فَارْتَمَيْتُ سَخَطَكَ إِلَى رِضَاكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ بِأَجْلِ احْسَنْ مَا لَدُنْكَ
مُعَوَّلٌ عَلَى مَوَاهِبِكَ مُتَقَرِّبٌ إِلَى رِغَابِكَ إِلَهِي مَا بَدَأْتُ بِكَ مِنْ فَضْلِكَ فَتَمِّمَهُ وَمَا وَهَبْتَ
لِي مِنْ كَرَمِكَ فَلَا تَنْسَلْهُ وَمَا سَتَرْتَهُ عَلَيَّ بِحِلْمِكَ فَلَا تَهْتِكْهُ وَمَا عَلَّمْتَهُ مِنْ بَيْعٍ فِعْلِي
فَاعْفُفْ إِلَهِي اسْتَشْفَعْتُ بِكَ إِلَيْكَ وَأَسْتَجِرُّ بِكَ مِنْكَ أَنْتَ تَكُنْ طَامِعًا فِي إِحْسَانِكَ
دَاعِيًا فِي أَمْنَانِكَ مُسْتَسْقِيًا وَبَلْ طَوْلِكَ مُسْتَطِرًّا غَامِرَ فَضْلِكَ طَالِبًا مَرْضَانِكَ قَاصِدًا
جَنَابَكَ وَارِدًا شَرِيعَتِكَ فَلَا تُلْمَسْ سَهْنِي الْخَيْرَاتِ مِنْ عِنْدِكَ وَافِدًا إِلَى حَضْرَةِ جَمَالِكَ
مُهْدِيًا أَوْجْهَكَ ظَارِفًا بِأَبْكَ مُسْتَكِينًا لِعِظَمِكَ وَجَلَالِكَ فَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَ الْغَفْرِ
وَالرَّحْمَةِ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ مِنَ الْعَذَابِ وَالنَّقْمَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

اینجدهای اگر زاده و توشه من در باز سپردن راه حضرت و طریق آستان تو اندک است همانا کان من بسبب آن کل
که مراست بر تو نیکوست و اگر بواسطه جرم و جناب خویش از عقوبت تو ترسان شده باشم لکن امید داری رحمت
و کرم تو را همانگی کرد مرا باین بودن از عقوبت تو و اگر گناه من در انجده است مرا در معرض عقاب تو باری حسن
من بواب و پاداش تو نزدیک آورده است مرا و اگر برای آماده شدن بلقای تو بخواب کرده باشم مرا
عفت همانا آگاه و بیدار کرده است معرفت و شناسائی بکرم تو و نعمتای تو مرا و اگر من ذنی گناه و فراوانی
طغیان بوشت انجده باشد آنچه را که در میان من و توست همانا مأنوس گردانیده است مرا سارت آمرزش
و خوشنودی تو سلت می کنم ترا بجهت و سجات ذات تو و با نور قدس تو و صراحت معیوم بحضرت تو و عوطف
رحمت و لطایف بر و کرمات تو باینکه راست بیادری بکمان مرا بآنچه آرزو مند شده ام از جزیل اکرام و جیل انعام
و تقرب بحضرت و نزدیکی به پیشگاه و بر خور داری از نظر کردن بسوی تو و هم اکنون من سغرض نفحات رحمت
تو و جوینده باران عطیت و لطف تو و فرار جوینده از سخط تو برضای تو و کمرینده از تو ام بحضرت تو یعنی جلوه
و ترس از غضب و عقوبت تو است و تمامت امید با بکرم و تجاشیت خشم و مهر دیکر آن محل سود و زیان
نباشد که بخواب است تو پس اگر تو نخواهی چه بخواهند و اگر تو نخواهی چه بخواهند و چون حال باین منوال است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۷۵

امید با هم بتوبت و پیمانه از تو و بیرون از تو از هیچ پستی نیستی که نه امیدوار و نه شوق سود و زیان و خوش
 بیات و خسران بپاید گشت با محله عرض میکند که ریزنده از تو ام بسوی تو امیدوار بهترین چیز که در حضرت توست
 و یاری جوینده از مواهب تو و نیازمندم بر عایت تو بار خدا یا آنچه از فضل و فضیلت خود برای من آغاز و بدایت
 فرمودی با تمام و نهایت آور و آنچه از بکار کرم و سحاب بخشایش خویش بمن بختی از من باز گیر و آن پرده که
 از علم و درباری خود بر من باز پوشانیدی چاک مزن و آنچه از قیاح اعمال من بعلوم خود باز دانستی آمرزیده و ا
 بار خدا یا بجلالت و رحمت تو بحضرت تو در طلب شفاعت هستم و بکرم تو از سخت و پناه میبرم همانا بحضرت روی
 آورده ام در آسمان که با حسان تو طمع بر بنه و در امتنان تو رغبت در افکنده ام یعنی از هیچ کس جز تو امتنان
 نشاید و از باران رحمت تو همچو ابرام سیراب شوم و در طلب سحاب فضل و ریزش بارش رحمت تو روی آورده ام
 و طالب رضا و خوشنودی و قاصد پیشگاه عظمت تو و در آئینه در شریعه و چشمه یاری و کرم تو و ملتمس خیرات
 سینه تو و شانه به دریافت حضرت و بال تو و مرید و جگریم تو و راه سپار باب کرم تو و مسکین برای عفت
 و جلال تو ام پس با من بر حمت و آمرزش آلوده بپای گذار که تویی سزاوار چنان کردار و با من روادار آلوده بخال
 و عذاب که من سستی و در خوران هستم ای رحمت آورنده ترین رحمت آورنده کان و بختی ترین بختیگان
 السَّادِسَةُ مُنَاجَاةُ الشَّاكِرِينَ بِحَمْدِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُكَ بِحَمْدِكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ بِذُنُوبِي
 طَوْلِكَ وَأَعْتَزُّ بِكَ عَنْ إِحْصَاءِ ثَنَائِكَ فَخُذْ مِنْ صَلَاتِكَ وَشُغْلِي عَنْ ذِكْرِ مَحَامِدِكَ لِئَلَّا أَفُوتَ
 عَوَائِدَكَ وَأَهْبَانِي عَنْ شَرْعِ عَوَائِدِكَ تَوَالِي أَبَادِكَ وَهَذَا مَقَامُ مَنْ اعْتَرَفَ بِسُبُوحِ
 النِّعَمَاءِ وَقَالَ لَهَا بِالْقَضِيرِ وَشَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْإِهْمَالِ وَالتَّضْيِيعِ وَأَنْتَ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ
 أَلْبَرُّ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يُحِبُّ قَاصِدُهُ وَلَا يَطْرُدُ عَنْ فَنَائِهِ أَمِيلُهُ بِسِلَاحِكَ تَهْطُرُ حَاكُ
 الرَّاحِبِينَ وَيَعْرِضُ نِكَ بَقْفِ أَمَالِ الْمُتَوَفِّدِينَ فَلَا يُقَابِلُ أَمَالَنَا بِالْتَّحْنِبِ وَالْأَبَاسِ
 وَلَا نُلْبِسُ سَائِرَ بَالِ الْقُطُوبِ قَالُوا بَلَّاسِ إِلَهِي بَضَاعِرُ عِنْدَ نَعَاظِمِ الْأَنْكَ شُكْرِي وَ
 نَضَائِكُ فِي حَبِّ أَكْرَامِكَ أَبَايَ ثَنَائِي وَنَشْرِي حَلَلْتَنِي نِعْمَكَ مِنْ أَنْوَارِ الْإِيمَانِ
 حَلَّلَا وَضَرَبْتَ عَلَيَّ لَطَائِفَ بَرِّكَ مِنَ الْعَزِيزِ كُلُّهَا وَقَلَّدْتَنِي مِنْكَ فَلَا تُدْ لَا تُحِلُّ
 وَطَوْفَتَنِي أَطْوَقًا لَا تُفَكُّ فَلَا أَوْلَاجَةً صَنَعْتَ لِسَانِي عَنْ إِحْصَاءِ نِعَمَائِكَ وَنَعَاؤِكَ
 كَثِيرَةً فَصَرَفْتَنِي عَنْ إِذْرَاكِهَا فَضَرَبْتَ عَنِّي أَسْبَغَ نِعَمَائِكَ فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي
 إِنَّا بِكَ بِفَقِيرٍ إِلَيْكَ شُكْرُوكُنَا فَلَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ إِلَهِي فَكَاغِدَتُنَا
 بِطُفُفِكَ وَرَبِّبْنَا بِصُنْعِكَ فَتَمِّمْ عَلَيْنَا سَوَابِغَ النِّعَمِ وَادْفَعْ عَنَّا مَكَارَةَ الْيَقَمِ وَأَتَانَا مِنْ خُطُوطِ الدَّارِ
 أَرْفَعَهَا وَأَجْلِّهَا عَاجِلًا وَآجِلًا وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ بِلَادِكَ وَسُبُوحِ نِعَمَائِكَ حَمْدًا بِرِ
 رِضَاكَ وَمَمْتَرِي الْعَظِيمِ مِنْ بَرِّكَ وَنَدَاكَ بِأَعْظَمِ يَا كَبِيرُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

منابت ششم

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۴۷۶

ارعلاء الملک

بار خدا یا تابع نجاش و کرم تو مرا از اقامت سکر و سیاس تو غافل ساخت و فیض و فضل و رحمت تو مرا از اخصای
مرح و شای تو عاجز گردانید و ترادف عواید و عطایای تو مرا از یاد ستایش و ذکر محامد تو مشغول نمود و توانایی
ایادی و توان ترغیبتها تو مرا از نشر عوارف و احسان تو کند و لال و در مانده گردانیده است و حال اینکه
این مقام کسی است که بسبب غنمها و تمامی آلاء ایزد تعالی اعتراف نماید و این مواهب را با تقصیر خود بسجده و برض
خویش با جهال و قبیح کواه گردد و توانی رؤف نجاشیده و تربنیکو کار کریم و آن نجشده که نوسید میگرداند از آنرا
که بحضرتش آهنگ جویند و باز نمیدارد از آستان خود کسی را که ابد و امان بفضل و کرم او هستند همانا بدرگاه
جلال و ساحت عظمت و جمت تو بارهای امید و امان منبر و میاید و در حضرت تو حال آمل روی آورندگان
و قوف میجوید پس آرزوهای ما را بر زبان کاری و نو میدی تعالی مده و پلکان نو میدی و سر بال یاس باند
ما را است کن ای خدای ما نامشکر و سپاس را با عظمت آلاء و جمت غنمهای تو برابر کنند سخت کوچک و صغیر می نماید
و چون ثنا و ستایش ما در جنب اکرام تو بسجده بی اندک باشد همانا از نور ایمان که مرا نعمت نجشده حلت بر من
بیار است و لطایف بر تو تا جابر بر من بر نهاده و مقصد ساخته است مرا غنما و عطایای تو بقلندی که هرگز گشود
نخرد و بر گردن من طوق نمائی در آنجده که هیچگاه سوده و فرسوده نیاید غنمهای تو منرا و ان است و زبان
من از احصای آن عاجز و ناتوان و انعام تو بسیار و فهم من از ادراکش قاصر و اکثریت فروزی استقصایش را
نمواند پس چگونه برای من امکان تشکر باشد با اینکه مرا در هر سگری بدیکر شکر حاجت است یعنی سکر توفیق یافتن
بر سکر پس بهر وقت کویی تراست سکر و حمد بشکرانه این حمد و سکر حمدی دیگر و شکر سکر دیگر بر من واجب می شود
بار خدا یا چنانکه از لطف خود غذا ساختی و بسنخ خود تربیت فرمودی پس بر با تمام نعمت مت که از و مکاره
عقوبات را از ما دور بدار و ما را به برترین و برزگترین بهرهای هر دو سرای بر خور دار منرا بهای عا جلا و آ جلا یعنی هم
در این سرای که نسبت به انسرای زود مینماید و هم در انسرای که نسبت به بن سرای دیر میثایم و تراست حمد بر کنوی
آزمایش و نعمتهای با فرایش تو حمد و سپاس که موافق افتد بار ضای تو و بیارانه بر عظیم و نیکی بزرگ و عظیم تو را
و نجاش و ندای جیم ترا ای عظیم بزرگ ای کریم نجشده ای رحم نمایند ترین رحمت نمایندگان

مناجات هفتم

السَّابِعُ مُنَاجَاةُ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا طَاعَتَكَ وَ
جَنَّبْنَا مَعْصِيَتَكَ وَكَبَّرْنَا بُلُوغَ مَا نَمَتْنِي مِنْ اَبْعَادِ رِضْوَانِكَ وَاحْلِلْنَا بِجُودَةِ جَنَانِكَ
وَافْسَحْ عَنَّا بَصَائِرَ سَحَابِ الْاَزْيَابِ وَاكْشِفْ عَنَّا فُلُوبَنَا اَغْشِيْنَا الْمِرَّةَ وَالْحِجَابِ وَازْهَوِ
الْبَاطِلَ عَنَّا ثَرِبْنَا وَابْتَلِ الْحَقَّ فِي سِرَاتِنَا فَإِنَّ الشُّكُوكَ وَالظُّنُونُ لَوَاقِحُ الْفِتَنِ
وَمُكْدَرَةٌ لِصَفْوِ الْمَنَاجِحِ وَاللّٰهُمَّ اَحْلِلْنَا فِي سَفْنِ نَجَاتِكَ وَمَعِينَا بِلَذْبِ
مُنَاجَاتِكَ وَارْدِنَا حِطَّاءَ جُبَّتِكَ وَادْرِقْنَا حَلَاوَةَ وَدِّكَ وَفُزُوكَ وَاجْعَلْ جِهَادَنَا
فَيْكَ وَهَمَّنَا فِي طَاعَتِكَ وَاخْلُصْ نِيَابِنَا فِي مُعَامَلَتِكَ فَإِنَّا بِكَ وَلَكَ وَلَا وَسِيلَةَ لَنَا اِلَيْكَ

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَخْيَارِ وَالْحَقِيْقِيْنَ الصّٰلِحِيْنَ الْاَبْرَارِ السّٰبِقِيْنَ اِلَى الْمَكَرَّمَاتِ مُوَهَّبِ عَمَّ
الْمُسَارِعِيْنَ اِلَى الْخَيْرَاتِ الْعَامِلِيْنَ لِلْبَاقِيَّاتِ الصّٰلِحَاتِ السّٰعِيْنَ اِلَى رَجْعِ
الدَّرَجَاتِ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْاِجَابَةِ جَدِيْدٌ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
ایندای طاعت خود را مایل در آن کن و از معصیت خود را دور و از بداد و از ورزیدن کنایه برکت رکن و بر ما
آسان فرمای رسیدن آنچه از دریافت آنجو شنودی و اتباع رضوان تو آرزو مندیم و فرود آور ما را در
سجود جان و میان بهشت جاویدان خود و در دار از چشم ما برکش و نجای بهشت و اریاب را و بر کبریا
دیدۀ قلب پردهای شکست و حجاب ریب را و ما بود فرمای از ضمیر باطل را و ثابت گردان در سرائر ما حق را
چه سکوگ و ظنون زانیده قتها و تیره کنده صفا و بهای دهمش و منتهاست خداوند ابر نشان ما را بر کشتیهای
سجرات خود و بجهه یاب فرمای ما را بگذشت مناجات خود و در آور ما را در حیاض دوستی خود و بچنان را شیرینی
موت و قرب خود و جبار را بجلد در راه خود باز گردان و آهنگت ما را یکسر در طاعت و فرمان برداری خود
مقرر بدار و نیتهای ما را در معالمت با خودت خالص نمای چه ما بسوی تو و از برای تویم و بسز باید اذ فضل و کرم
ما را هیچ راهی و وسیله برای دریافت حضرت تو نیست بار خداوند ابر در شمار برگزیدگان و اختیار باز دار
و بایکوان و نیکوکاران که مکررات سبقت گرفته اند و بخیرات شتاب جسته اند و برای باقیات صالحات عمل
کنده و دریافت درجات عالیات را کوشش نمائیده اند لمحق گردان چه تو بر هر چیز توانا و با جابت سزاوار
برحمت و بختایش خودت ای رحمت نمائنده ترین رحمت نمائندگان

الثَّامِنَةُ مُنَاجَاةُ الْمُرِيدِيْنَ بِسَمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ مَا أَضْبَقَ الطَّرْفُ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ قَبْلَكَ
وَمَا أَوْضَحَ الْحَقُّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ اِلهِيْ فَاسْأَلُكَ بِمَا سُبُلُ الْوُصُولِ اِلَيْكَ وَسَبْرُنَا
فِي اقْتِرَابِ الطَّرْقِ لِلْوُقُودِ عَلَيْكَ فَتَرَبَّ عَلَيْنَا السَّيْرُ الْمُبْعَدُ وَسَهَّلْ عَلَيْنَا الْعُسْرَ
الشَّدِيدَ وَالْحَقْنَ بِالْعِبَادِ الَّذِيْنَ هُمْ بِالْبِدَارِ اِلَيْكَ مُسَارِعُونَ وَبَابَكَ عَلَى الدَّوَامِ يُطْرَقُونَ
وَإِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَعْبُدُونَ وَهُمْ مِنْ هَبَّتِكَ مُشْفِقُونَ الَّذِيْنَ صَفَيْتَ لَهُمُ الْمَسَارَ
وَبَلَّغْتَهُمُ الرِّغَابَ وَأَنْجَحْتَ لَهُمُ الْمَطَالِبَ وَصَنَنْتَ لَهُمْ مِنْ فَضْلِكَ وَحِلْمِكَ الْمَادِرَ وَمَلَكْتَ
لَهُمْ ضَمَائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ وَرَوَيْتَهُمْ مِنْ صَانِيْ شَرِّكَ قَبِيْكَ اِلَى لَدُنِّ مُنَاجَاةِكَ وَصَلُّوْا
مِنْكَ اَقْصَى مَقَاصِدِهِمْ حَصَلُوْا فَمَا مِنْهُمُ عَلَى الْمُغْبِلِيْنَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ وَبِالْعَطْفِ عَلَيْهِمْ عَائِدٌ
مُفْضِلٌ وَبِالْعَافِيَةِ عَنْ ذِكْرِهِ رَحِيْمٌ رَوْفٌ وَبِحُجْنِهِمْ اِلَى بَابِهِ وَدُودٌ عَطُوفٌ اَسْأَلُكَ اَنْ تَجْعَلَنِيْ
مِنْ اَوْفَرِهِمْ مِنْكَ خَطَاً وَاَعْلَاهُمْ عِنْدَكَ مَنَزَلاً وَاجْزَلِيْهِمْ مِنْ وَدَّكَ فِيمَا وَاَفْضَلِهِمْ فِي مَعْرِفَتِكَ نَصِيْباً
فَقَدْ اِنْقَطَعَتْ اِلَيْكَ هِمَّتِيْ وَانْصَرَفَتْ نَحْوُكَ رَغْبَتِيْ فَانْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِيْ وَلَكَ لَا لِيْ سِوَاكَ
سَهْرِيْ وَسَهَادِيْ وَلَقَدْ اَنَّكَ قَرَّةٌ عَيْنِيْ وَوَصْلُكَ مَنِيْ نَفْسِيْ وَإِلَيْكَ شَوْفِيْ وَفِي مَحَبَّتِكَ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصر

۲۷۸

از علماء الملک

وَلَهِيَ وَالِي هَوَاكَ صَبَابِي وَرِضَاكَ بُعْبِي وَرُؤْيَاكَ حَاجَتِي وَجَوَارِكَ طَلِبَتِي وَفَرَاكَ
غَايَةَ سُؤْلِي وَفِي مُنَاجَاكَ الْإِنْسِي وَرَاحَتِي وَعِنْدَكَ دَوَاءُ عَلَتِي وَشِفَاءُ غَلَتِي وَبَرْدُ لَوْعَتِي وَكُفُّ
كُوبَتِي فَكُنْ أَيْنَسِي فِي وَحْشَتِي وَمُقْبِلَ عَثَرَتِي وَوَلِيَّ عِصْمَتِي وَمُعْتَنِي فَاقَتِي وَلَا تَقْطَعْ عَنكَ
وَلَا تُبْعِدْنِي مِنْكَ يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي وَبَادِنِيَايَ وَآخِرَتِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ای خداوند سبحان چه بسیار گناه است راهها برای بخش که نه بواسطه راه نمانده باشی و چه روشن و آشکار است حق و راه حق مرا که بس راه تو باشی هدایت سبیل فرمائی بار خدا یا ما را باز نمانی آن راهها را که بحضرت تو توان باز رسید و بدان راه که ورود به پیشگاه و درود به پستان ترا بس قریب و نزدیک بگرداند سائر کردان بگویند فرمای برای ما راه و در راه و آسان نمایی بر ما دشواریها و سختیها را و باز رسان ما را تا آن بندگان که بدرگاه تو شایسته و ابواب فضل و کرم ترا کوبیده و بعبادت و پرستش تو بردوان و شبان روز سپارنده اند و از هیبت تو بترس و خشت اندرند و ایان چنان گمان بستند که صاف در روشن فرمودی برای ایشان مشرب و آنچو ایشان را و ایشان را به بخشها شاد و خوار و از انجیح و قبول مطالب بر خود دار و از بر آوردن عیاج و آرب ایشان بحکم و بردباری خود آنها را کامکار داشتی و روان ایشان را از دوستی خود آکنده و از شرب صفا خود سیراب نمودی و بسبب فضل و کرم تو بخت مناجات تو حاصل شدند و بر حمت تو مقاصد خویش را نهایت حاصل کردند ای کسیکه بر آنکه بدرگاه او روی آورند از روی رحمت و نظر عنایت می بخورد و بفضل و عطوفت بر ایشان میگرداید و با آنکه از یاد او غافل هستند رحیم و رؤف و مجذب ایشان بباب رحمت و عنایت خود دوست و عطوف است ملت ینا می از تو که مراد زمره بهره در تری از ایشان پیشگاه تو بخت دوستی تو بصفت و بخشش و افضل ایشان در صیبه معرفت و شناخت تو بفرمائی همانا هست من در حجاب تو پایان گرفت و غیبت من بحضرت تو منصرف گردید پس تویی مراد من و مراد من از تو مرادی میت و برای تو نه غیر از تست بیداری و بخوابی من و دیدار تست روشنی دیدار من و پیوستن بحضرت تست آرزوی جان من و بیوی تست اشتیاق من و در دوستی و محبت تو است و که و حیرت من و بقی و هوای تو است صباست و سوزش دل من در رضا و خوشنودی تست حاجت من و دیدن تو است مطلب و مطلوب من و جوار تست خواهش من و تقرب بحضرت تست نهایت ملت من و باز و نیاز کشودن بحضرت تست انس و راحت من و در پیشگاه تست داروی درد و علت و شفای سوزش و غلت و سردی درد و لوعه و کشف اندوه و کربت من پس تو باش مونس من در وقت من و بخت من و لغزش و آرزنده گناه و پذیرنده بازگشت و توبت و اجابت کننده دعوت و صاحب عصمت و بی نیاز کننده فقر و فاقه من و جدا کردن مرا از آستان خود و در مفرمای از پیشگاه رحمت خود ای نعیم من و جنت من ای دنیای من و احسن من ای رحیم ترین رحم نماندگان

همانا تویی بر همه چیز قادر و توانا

الذکر

الحضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۷۹

النَّاسِغَةُ مُنَاجَاةُ الْحَبِيبِ لِلَّهِ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْهِ مِنْ ذَا الَّذِي ذَا قَ حَلَاوَةِ مَوْجِبِ عَالَمِ
 مَحَبَّتِكَ فَارْمِ مِنْكَ بِلَا وَمَنْ ذَا الَّذِي اتَّسَقَ بِمُرَّتِكَ فَاتَّبَعِي عَنْكَ حَوْلًا الْهِ فَاجْعَلْنَا مِنْ
 اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَا بَيْتِكَ فَاخْلَصْنَاهُ لِرُودِكَ وَوَحْيِكَ وَشَوْقَتَهُ إِلَى لَهَائِكَ وَ
 رَضَيْنَهُ بِقَضَائِكَ وَمَحَنَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَجَوَابَهُ بِرِضَاكَ وَأَعِزَّنَاهُ مِنْ هَجْرِكَ وَ
 فَلَاكَ وَتَوَاتَّاهُ مُفْعَدًا الصَّدِيقِ فِي جَوَارِكَ وَحَضَضْنَاهُ بِمَعْرِفِكَ وَأَهْلَكْنَاهُ بِبَيَادَتِكَ وَ
 هَمَمْتَ قَلْبَهُ لِإِرَادَتِكَ وَاجْتَنَبْتَ لِمِشَاهِدَتِكَ وَأَخْلَبْتَ وَجْهَهُ لَكَ وَفَرَعْتَ فَوَادِيهِ لِحَبْلِكَ
 وَرَغَبْتَهُ فِيمَا عِنْدَكَ وَالْهَيْئَةَ ذَكَرَكَ وَأَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ وَسَعَلْنَاهُ بِطَاعَتِكَ وَصَبَّرْتَهُ مِنْ ضَرْحَا
 بَرِيَّتِكَ وَاخْتَرْتَهُ لِمُنَاجَاةِكَ وَفَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَقْطَعُهُ عَنْكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ دَاهِمِ
 الْأَرْشَادِ إِلَيْكَ وَالْحَبِيبِ وَدَهْرِهِمُ الزَّفَرَةَ وَالْأَبْنِ جِبَاهَهُمْ سَاجِدَةً لِعِظَمِكَ وَعَبُودَهُمْ
 سَائِلَةً مِنْ حَشْبَتِكَ وَفُلُوبَهُمْ مُتَعَلِّقَةً بِمَحَبَّتِكَ وَافْتَدَتْهُمْ مُخْلَعَةً مِنْ مَهَابَتِكَ بِأَمْنِ أَنْوَارِ
 قَلْبِكَ لَا تَبْصَارِ حَبِيبِهِ رَافِقَةً وَسُجُودِ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ سَائِقَةً بِأَمْنِ قُلُوبِ الْمُشَاقِقِينَ
 وَبِأَغَاثَةِ أَمَالِ الْهَبِيبِ اسْأَلْكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ بِحُبِّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوْصِلُنِي إِلَى قُرْبِكَ
 وَأَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سَوَاكَ وَأَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِلَيْكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ وَشَوْقِي إِلَيْكَ
 عَائِدًا عَنْ عِصْيَانِكَ وَأَمْنًا بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ عَلَى وَانْظُرْ بَيْنَ الْوَدِّ وَالْعَطْفِ إِلَيَّ وَلَا تَصْرِفْ
 عَنِّي وَجْهَكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْإِسْعَادِ وَالْمَحْظُوظِ عِنْدَكَ بِأَجْبِبْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 بار خدا یا کس که شربت محبت تجیّد و از آن پس و شش بگری بگش و کس که در پیشگاه تو قرب تراست یا بار
 و از آن پس بگری سوس روی کند انجیادی ما را در زمره آنان بدار که بتقرب و محبت حضرت خود برگزیده و بمودت و دوستی
 خود خالص و دویره و بیدار ارجمندت آرزومند و بقصد خود خرسند و بنظاره بوجه کریم خود پاک و خالص
 و شتاق فرمودی و برضا و خوشنودی خود بد و بنمایش آردی و از رنج هاجرت و بی مری خود پناهنده
 و در جوار رحمت خود در شیکاه راستی جای گیرنده ساختی و بشناسانی خود اختصاص دادی و او را به پرش
 و بندگی خودت اہلیت و مردست و قابلیت دادی و قلب او را در ارادت خود سرکشته ساختی و او را بمشافت
 جلال و جمال خود برگزیده و او را بجود مخصوص فرمودی و برای یاد کردن خودت آگاه نمودی و برای
 سکر و سپاس خودت لهم و بفرمان برداری خودت مشغول داشتی و او را در حلقه سیکوکاران خود بگردانی
 و برای مناجات خودت گزیده داشتی و هر چیزی که او را از تو جدا میداشت از وی منقطع ساختی یا خدا یا
 ما را از حلقه آنان بگردان که اریاح و شادمانی و اندوه و ناله بتو آوردن و اسکت دیده و این در حضرت تو
 نثار کردن ذاب و دین ایشان است پیشانی ایشان برای عظیم تو تبارہ بر خاک سجده برسد و چشمها
 ایشان در خدمت و عبادت تو بیدار و سرکش و دیدای ایشان از بیم تو روان و دلهای ایشان محبت تو

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماهر

۸۰

آویزان و قلوب ایشان از هیبت تو برکنده و لرزان است ای کسیکه اوزار قدس و درخش پاکی و پاکیزگی او در دیدار دوستدارانش درخشان و جلالت ذات و سجات و جلال و در دل‌های عارفان نمایان است ای آرزوی دل‌های آرزومندان ای نهایت آمل و دوستان از حضرت تو دوستی ترا و دوستی دوستان ترا و دوستی هر کار و کردار را که مرا به قرب پیشگاه تو واصل خواستارم و سلت همی نمایم که تو خود بگردانی خود را نزد من محبوب تر از هر چه جز تو هست و دوستی مرا تو قائم برضوان تو و شوق مرا بحضرت تو پناه دهنده از عصیان خودت مقرر داری خواستار همی شوم و تو منت گذار بر من در نظاره بحضرت تو و با نظر دوستی و مهر بر من در کمر و وجه کریم خود را از من منصرف مدار و مرا در زمره یک سجده و آنانکه در حضرت تو بهره مند هستند در آور ای اجابت کننده دعوات ای ارحم الراحمین

الْعَاشِرُ مُنَاجَاةُ الْمُؤَسِّلِينَ بِبَيْتِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّكَ اَلْعَوَاطِفُ وَاَنْتَ اَلْاَمْنُ وَكَانَ ذَرْيَةُ لَدُنْكَ اَلْعَوَارِفُ وَرَحْمَتُكَ وَشَفَاعَةُ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَنُقُذِ الْاَمَّةَ مِنَ الْعَمْرِ فَاَجْعَلْهُمَا لِي سَبَبًا اِلَى نَبْلِ غَفْرَتِكَ وَصَبْرِهِمَا لِي وَصَلَةً اِلَى الْفَوْزِ بِرِضْوَانِكَ وَقَدْ حَلَّ رَجَاءِي بِحَرَمِ كَرَمِكَ وَحَطَّ طَمَعِي بِغِنَاءِ جُودِكَ فَحَقِّقْ فَيْتِكَ اَمَلِي وَاخْتِمْ بِالْخَيْرِ عَلَيَّ وَاَجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَتِكَ الَّذِيْنَ اَخْلَلَتْهُمْ مَجْبُوْحَةٌ حَبْنِكَ وَبَوَّأَتْهُمْ دَارَ كَرَامَتِكَ وَاَفْرَدَتْ اَعْيُنُهُمْ بِالنَّظَرِ اِلَيْكَ يَوْمَ لِقَائِكَ وَاَوْرَثَتْهُمْ مَنَازِلَ الصِّدْقِ فِيْ جَوَارِكَ يَا مَنْ لَا يَبْدُو الْوَاوِدُونَ عَلٰى اَكْرَمِ مَنِيْهِ وَلَا يَجِدُ الْفَاصِدُونَ اَدْنَى مَنِيْهِ بِالْخَيْرِ مِنْ خَلَايِهِ وَجِدْ وَبِهَا اَعْطَفَ مَنْ اَوَى اِلَيْهِ طَرِيْدًا اِلَى سَعَةِ عَفْوِكَ مَدَدْتُ بَدِيْ وَبَدَيْتُ لَكَ كَرَمِكَ اَعْلَقْتُ كَفِّيْ فَلَا تُوَلِّتْنِيْ الْخِيَانَةَ وَلَا تَقْبَلْنِيْ بِالْخُبَّةِ وَالْخُسْرَانِ يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ يَا رَحِيْمَ يَا مَنَّانُ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

ای خدا ای من میت مرا وسیله بحضرت تو که عواطف نجاشش و رافت تو میت برای من ذریعه و دست آویزی در حضرت تو که عوارف آمرزش و رحمت تو و شفاعت پیغمبر تو نبی رحمت و ربمانده انت از اندوه و غمت پس این هر دو را برای من بسبب دریافت آمرزش خود بگردان و اسباب رسیدن برستگاری برضوان و خوشنودی خود فرمای همانا فرد گردیده است امید من بحرم کرم تو و نازل شده است طمع و طلب من بآستان جود تو پس برستی و حقیقت گردان در حضرت خود آرزوی مرا و پایان آور بخیر و خوبی کار و عمل مرا و مرا در زمره برگزیده کان خودت از آنانکه سرود آور دی ایشان را در بجهت بهشت خود و جای ساختی ایشان را در درگاه خود در روشن کردی چشمای ایشان را بنظاره بسوی خود در روز ملاقات و اِث دادی ایشان را از منازل صدق در جوار خودت در آور ای آنکه شافه اند شتاب کس که کان بر آسانی کرامی تر و کریم تر از او ای بهترین کسی با و می بر تنهایی گرایند و ای عطوف تر کسیکه مطرودان بحضرت او پناهنده گردند بجهت عفو تو و سپهر نجاشش تو و از گردم و نت خود را و بد امان نجاشش و ذیل کرم تو بیا و بنجم چنگ خود را پس مرا محروم باز نگردان و بنو سیدی

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۸۱

موسوی غلام

ساجدین بزرگوار

و خزان میا زما می ای شنونده دعا ای رحیم ای شنان ای رحمت آورنده رحمت آورنده کان
 الْحَادِثَةُ عَشْرُ مُنَاجَاةُ الْمُفْتَخِرِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ لَا تُجَبِّرْهُ اِلَّا اَلْطُّفْلَكَ وَ
 حَنَانَكَ وَ قَهْرِي لَا يُغْنِيهِ اِلَّا عَطْفُكَ وَ احْسَانَكَ وَ رَوْعِي لَا تُبَكِّتُنِي اِلَّا اَمَانَكَ وَ ذِلَّتِي
 لَا يُغْرِهَا اِلَّا سُلْطَانَكَ وَ اُمْنِيَّتِي لَا يُبَلِّغُنِيهَا اِلَّا فَضْلَكَ وَ خَلْقِي لَا يَسُدُّهَا اِلَّا طَوْلُكَ وَ خَاجَتِي
 اِلَيْكَ لَا يَقْضِيهَا غَيْرُكَ وَ كَرْبِي لَا يَقْرِجُهُ سِوَى رَحْمَتِكَ وَ ضَرْبِي لَا يَكْسِفُهُ غَيْرُ رَأْفَتِكَ
 وَ غُلَّتِي لَا يَبْرِدُهَا اِلَّا وَصْلُكَ وَ لَوْعَتِي لَا يَطْفِئُهَا اِلَّا لِقَاؤُكَ وَ شَوْتِي اِلَيْكَ لَا يَسْلُو
 اِلَّا اَنْظَرَالِي وَ جَهَنَّمَ وَ قَرَارِي لَا يَقْتَرِدُونَ دُنُوِي مِنْكَ وَ لَهْفَتِي لَا يَبْرُدُهَا اِلَّا
 رَوْحُكَ وَ سُقْمِي لَا يَشْفِيهِ اِلَّا طِبُّكَ وَ غَمِّي لَا يَزِيلُهُ اِلَّا فَرْجُكَ وَ حَزْبِي لَا يَبْرِئُهُ
 اِلَّا صَفْحُكَ وَ دَيْنِ قَلْبِي لَا يَجْلِبِيهِ اِلَّا عَفْوُكَ وَ وَسْوَاسَ صَدْرِي لَا يَزِيحُهُ اِلَّا اَمْرُكَ
 فَبَا مُنْتَهَى اَمَلِ الْاُمَلِيْنَ وَ بَا غَايَةَ سُؤْلِ السَّائِلِيْنَ وَ بَا اَقْصَى طَلِبَةِ الطَّالِبِيْنَ وَ بَا اَعْلَى
 رَغْبَةِ الرَّاغِبِيْنَ وَ بَا وِلَى الصَّالِحِيْنَ وَ بَا اَمَانَ الْخَائِفِيْنَ وَ بَا حُجْبَ الْمُضْطَرِّ وَ بَا دُخْرَ
 الْمُعْدِمِيْنَ وَ بَا كَرَّمَ الْبَاسِئِيْنَ وَ بَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِيْنَ وَ بَا فَاخِصَ حَوَائِجِ الْفُقَرَاءِ وَ السَّالِكِيْنَ وَ بَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ
 وَ بَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ لَكَ تَخَضُّعِي وَ سُؤَالِي وَ اِلَيْكَ نَضَرْتِي وَ اَبْتِهَالِي اَسْئَلُكَ اَنْ تَبْلُغَنِي
 مِنْ رَوْحِ رِضْوَانِكَ وَ تَدِيْعِي عَلَى نِعَمِ امْتِنَانِكَ وَ هَا اَنَا بَابِ كَرَمِكَ وَاهِنٌ وَ لِفَتْحَاتِ
 بَرَكَاتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ بِحَبْلِكَ الشَّدِيدِ مُعْظَمٌ وَ بِعُرْوَتِكَ الْوُثْقَى مُمْتَسِكٌ اَللّٰهُمَّ
 اَرْحَمْ عَبْدَكَ الَّذِي لَيْسَ اِلَّا لِسَانُ الْكَلْبِ اَلْعَمَلُ الْقَلِيلُ وَ اَمْنٌ عَلَيْهِ بِطَوْلِكَ الْخَيْرُ الْبَرُّ
 وَ اَكْفُهُ مَحْتِ ظِلِّكَ الْظَلِيلُ بِاَكْرَمِ رَحْمَتِكَ بِاَكْرَمِ الرَّاحِمِيْنَ

کمان همیرو که غرامی لا یقیر دون و نوک باشد که بمعنی شیفکی و با کلمات سابق مطابق است چون در نسخ متعدد
 قرار می ضبط شده بود در اینجا نیز متابعت رفت با مجله عرض میکند اینجا می گسترده مراجع لطف و مهر تو پیوند نمی کند
 و فقر و فاقه را غیر از عطف و احسان تو تو انحراف نمی نماید و بیم و داشت مراجع ان تو سکون نمیدهد و عاری مراجع خلقت
 تو کرامی میکند و آرزوی مراجع فضل تو بالغ نمیزارد و نیاز مندی مراجع بخشش تو مسدود نمی نماید و نیاز من را
 که بجزرت نت بخور تو بر آورده نمی فرماید و اندوه مراجع رحمت تو بر نمی کشاید و گزند مراجع جزا رفت تو کشف نمیدارد
 و آتش عیش مراجع بوستن بجزرت تو سرد و خشک میسازد و شعله عشق مراجع ملاقات تو فرو نمی نشاند و شرار شوق
 مراجع نظر بوجه کریم تو آب نمیزد و سردار آرام مراجع نزدیک شدن مبرکگاه تو تقریر نمیدهد و دلف و دروغ و
 افسوس مراجع جروح و راحت تو باز نمیکند و در بخوری مراجع چاره سازی تو درمان نمیدارد و اندوه مراجع فقر
 باستان تو زایل نمیکند و جرم مراجع کدشت و عفو تو پاک و بری نمیزارد و زکات آئینه دلم مراجع صیقل عفو و بخشایش تو
 فروغ نمی بخشد و وساوس صدر مراجع حکم و امر تو زوال نمیدهد ای پادشاه آرزوی آرزو سندان ای نهایت

ربع دوم از کتاب شکوه الادب ماهر

۲۸۲

از علل الملک مدد و اسس و استند ان ای برتر مطلوب جویدگان ای لبند تر مقصود خواهندگان ای دوست یگو کاران ای اله

ترندگان ای درنده سحرگان ای ذخیره نیازمندان ای کج حیوایان ای مشیادرس دادخواهان ای برادر

حاجات در اویش و مساکین ای کرامی ترین مکرمین ای ارحم الراحمین برای منت فروتنی من و در حضرت توست

خواستاری من و بحضرت توست تصرع و داری من از حضرت تو خواستار می شوم که مرا از روح و آسایش رضوان

خود کامیاب فرمائی و نعمت های استنان خود را بر من جاویدان داری ایست یک باب کرم تو و اوقف و تقیات

احسان ترا منقرض و جل استوار تو حین در زنده و بعروة الوثقی تو مسکت جویده ام انجیدای بر بنده ذلیل

خود که بزدبان کنده و کردار اندک و عمل قلیل است رحم کن و بروی بر جنت منت گذار و در سایه جاوید خودت

نکاه داری فرمای ای کریم ای جمل ای رحمت آورنده ترین رحمت آورندگان

مناجات دوم

الثَّانِيَةُ عَشْرُ مُنَاجَاةِ الْغَارِ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْاَنْبِيَاءِ عَنْ بُلُوْعِ
مَثَالِكُمْ كَمَا يَلْبِقُ بِجَلَالِكُمْ وَعَجَزِ الْعُقُولِ عَنْ اِدْرَاكِ كُنْهٍ جَمَالِكُمْ وَانْخَرِبِ الْاَنْبَارُ دُونَ
النَّظَرِ اِلَى سُبْحَانِكَ وَجَهْلِكَ وَلَمْ يَحْتَجِلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا اِلَى مَعْرِفَتِكَ اَلَا يَا لِعَظَمَةِ مَعْرِفَتِكَ اَللّٰهُمَّ
فَاَجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرْضَى اَسْجَادَ الشُّوقِ اِلَيْكَ فِي حَذَائِقِ صُدُورِهِمْ وَآخِذَتِ لَوْحَةٍ
مَحَبَّتِكَ بِجَمَاعِهِمْ فَلَوْ بِهَاجَتِهِمْ فَضَمُّ اِلَى اَوْكَارِ الْاَفْكَارِ بِأَوُونٍ وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ بِرُغْوٍ
وَمِنْ حِبَاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَاسِ الْمِلْطَفَةِ بِكَرْعُونٍ وَمِنْ شَرَايِعِ الْمُصَافَاتِ بِرُدُونٍ قَدْ كُشِفَ الْغَطَاءُ
عَنْ اَصْنَافِهِمْ وَانْجَلَتْ ظُلُمَةُ الشَّرْبِ عَنْ عَقَائِدِهِمْ مِنْ خُمَاثِرِهِمْ وَانْتَفَتِ خُجَلَتُهُ
اَلشُّكِّ عَنْ فُلُوبِهِمْ وَسَرَّاهِيمِ وَانْشَرَحَتْ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ صُدُورُهُمْ وَعَلَتْ بِسَبْقِ السَّعَا
فِي الزَّهَادَةِ هِمَّتُهُمْ وَعَذَبُ فِي مَعْيِنِ الْعَامِلَةِ شَرِبُهُمْ وَطَالَ فِي مَجْلِسِ الْاُنْسِ سِرُّهُمْ وَامِنَ
فِي مَوْطِنِ الْخَافَةِ سِرُّهُمْ وَاطْمَأَنَّ بِالرُّجُوعِ اِلَى رَبِّ الْاَرْبَابِ اَنْفُسُهُمْ وَتَبَيَّنَتْ بِالْفَوْزِ وَ
اَلْفَلَاحِ اَرْوَاحُهُمْ وَفُتِّرَتْ بِالنَّظَرِ اِلَى مَحْبُوبِهِمْ اَعْيُنُهُمْ وَاسْتَقْبَرَا ذَاكَ الْمَسْئُولَ وَنَبَلَ
اَلْمَأْمُولِ فَرَادَهُمْ وَرَجَحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ اَللّٰهُمَّ مَا الدَّخْوَاتِ طَرِ
اَلْاَوْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْغُلُوبِ وَمَا اَحْلَى الْمَسِيرِ اِلَيْكَ بِالْاَفْهَامِ فِي مَسَالِكِ
الْغُيُوبِ وَمَا اَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَمَا اَعْلَبَ سِرِّكَ قُرْبِكَ فَاعْبُدْنَا مِنْ
طَرْدِكَ وَابْعَادِكَ وَاجْعَلْنَا مِنْ اَخْصَى غَارِيكَ وَاصْلِحْ عِبَادَكَ وَاصْدَقْ طَائِعِيكَ وَ
اَخْلِصْ عِبَادِكَ بِاعْظَمِ مَا جَلِيلٍ يَا كَرِيمُ يَا مُنْبِلُ بِرَحْمَتِكَ وَمَتِّكْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
بار خدا یا قاهر است زبانه از بومج برج و سالیس در سیدن به نما و نیایش تو با نظور که سر او از جلال و بزرگی توست
و سچا و است عقول از دریافت نهایت جمال تو و فرو میماند و دیدار او در نظاره سجات و جلالت و جود تو و آفریدگان را
جزا قرار بجز از معرفت تو طریق معرفت تو میت بار خدا یا بگردان ما را از حلقه آمان که در بابتین صدور و بوستان

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۸۳

سینه اشجار شوق و اشتیاق بحضرت ترا ریشما در ریشما برد و اندام و قلب ایشان را بحد شورش محبت و سوز عشق فرو گرفته است و ایشان هستند که در او کار افکار و آشیان پذیرا جای گیرند و در مرغزارهای قرب و مکاشفت چو کندکان و از حوضهای محبت در جام ملاطفت آسائندگان و در شرایع صافی و زلال در آیندگان باشند پردهای حجاب از دیده های ایشان برداشته و ظلمت ریب و تاری سکت از عقاید ایشان که در انظار ایشان است برز و دوده کشته و قلوب و سران ایشان از مخالجت و مشغول ساختن بکان برکنده شده و صدور ایشان بتحقیق معرفت انشراح یافته و تمتهای ایشان بسبقت سعادت در زبادت بلندی گرفته و مشارب ایشان در چشمه سارهای دلارای غل و معاشرت کوارا گردیده و اسرار ایشان در مجالس انس بطول انجامیده و منبر و آیدن ایشان در موطن مخافت و جاکیا هم و دهشت اینی دریافت و نفوس ایشان بر جوع بحضرت رب الارباب آرمیدن حسته و ارواح ایشان بغور و رستگاری یقین قرین گردیده و چشمهای ایشان بنظاره بحضرت محبوب روشن گشته و قرار و آرام و سکون ایشان با دراک مسؤل و دریافت آرزو استقرار پذیرفته و تجارت ایشان در فروش دنیای فانی برای جاودانی سودمند گردیده است ایجدا ی با چهل لذت و بامزه است اندیشهای او بام بسبب یاد کردن تو برد لها و چه شیرین است سیر به پیشگاه تو بدستگیری افهام در مساکلت نماید و نا هویدا چه خوشبخت طعم دوستی تو و چه خوشگوار است تقرب بحضرت تو پس چاه ده مار از آنکه از درگاه تو رانده و دور گردیم و بگردان مار از احضار غافلان خودت و خوبرین بندگان خودت و راستگوی ترین فرمان برداران خودت و خالص ترین پرستندگان خودت ای بزرگ ای طیل بچشند و هر که باید ای

رساننده بھر که خواهد بر حمت و منت خودت

ای رحم کننده ترین رحم کننده گان

سنا جات یزدهم

الثَّالِثَةُ عَشْرُ مُنَاجَاةِ الذَّاكِرِينَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ لَوْ لَا الْوَاجِبُ مِنْ قَبُولِ اَمْرِكَ لَنَهْنُكَ مِنْ ذِكْرِيْ اِنَّا نَاكَ عَلٰى اَنْ ذَكَرْتَنِيْ لَكَ بِقَدْرِيْ لَا بِقَدْرِكَ وَمَا عَسٰى اَنْ يَّبْلُغَ مِقْدَارِيْ حَتّٰى اَجْعَلَ مَحَلًّا لِقَدْرِكَ وَمِنْ اَعْظَمِ الْبَغْيِ عَلَيْنَا جَرَانُ ذِكْرِكَ عَلٰى اَسْنَانِنَا وَادْنَاكَ لَنَا بِدُعَائِكَ وَتَنْزِيهِكَ اِلٰهِيْ فَالْهَمْنَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَاءِ وَالْمَلَأِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْاَعْلَانِ وَالْاَسْرَارِ وَفِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَانْتِنَابُنَا لَذِكْرِ الْخَفِيِّ وَاسْتَعْلَانُنَا بِالْعَلِيِّ الْوَكْبِيِّ وَالسَّعْيِ الْمَرْضِيِّ وَجَارِنَا بِالْمِيزَانِ الْوَفِيِّ اِلٰهِيْ بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ وَ عَلٰى مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُسَابِقَةُ فَلَا نَظْمَ لَهَا الْقُلُوبُ اِلَّا بِذِكْرِكَ وَلَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ اِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ اَنْتَ الْمُسَبِّحُ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَالْمَعْبُودُ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَالْمَوْجُودُ فِي كُلِّ اَوَانٍ وَالْمَدْعُوُّ بِكُلِّ لِسَانٍ وَالْمُعْظَمُ فِي كُلِّ جَنَانٍ وَاسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ اُنْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَمِنْ كُلِّ شَعْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ اِلٰهِيْ اَنْتَ فَتُكْ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا

ربع دوم از کتاب سکه‌الادب ناصر

۲۷۳

از علماء الملک شد اذکروا الله ذکر اکبر اوسبحوه بکرة واصبلا وقلنت وقولت الحق فاذکرونی اذکروا

قامرنا بدین کونک و وعدتنا علیہ ان تذکرونا شریفا لنا و نفیما واعظاما و هانا

نحن ذاکرک کما امرتنا فاجیز لنا ما وعدتنا باذکرا الذاکرین و با ارحم الراحمین

ایندای من اگر نه پذیرای امر و قبول فرمان تو واجب بودی و از نیروی کاهی از ذکر تو شوق می شوم هر آنکه منزله می جستم

ترا و یاد کردن من ترا با آنکه یاد من ترا و تنزیه و تقدیس من ترا بفراتر مقام و منزلت من است نه مشابه قدر و مقام تو

و بزرگی تو چه میشدی که مرا آنقدر و مقدار بودی که محل تقدیس تو شدی همانا بزرگترین نعمتهای تو بر ما جاری شدن

نام تو و یادداشت بر آنست ما و رخصت توست ما را بدعای تو و تنزیه تو و تسبیح تو ایندای در افکن در دل مایه و خود را در حق

و جمعیت و روز و شب و آشکارا و پنهان و شادی و اندوه و آرام ده ما را یاد کردن سپاسی خودت و بکار فرمای ما را

بعل زکی و سی مرضی و مزده ما را با ترا روی تمام و میدان و فی ما ر خدا یا همانا قلوب و الهه بتو سرگشته و عقول

بتبانیه بر شاس تو فراهم گردیده است پس دلها جز یاد تو اطمینان نجوید و نفوس جز بدو تسکون نیابد و تسبیح

تسبیح شده در هر مکان و پرستیده شده در هر زمان و موجود در هر اوان و مدعو به زبان و بزرگ داشته شده در هر

جنان از تو در طلب آمرزش هستم از هر لذتی که بیرون از یاد تو و هر آسایشی که بیرون از انس تو و هر خشنودی که بیرون

از تقرب یافتن بحضرت تو و هر شعلگی که بیرون از بندگی تو باشد یا تو خود گفتی و گفت تو بختی درستی باشد ای گنج

ایمان آورده یا و کسند خدایا یاد کردنی بسیار و منزله شمارید او را در باد و شامگاه و تو گفتی و گفت تو بختی است

یاد کنند مرا تا یاد کنم شمار پس امر فرموی ما را یاد خود و نوید داوی ما را تا از یکتا یاد کنی ما را محض تشریف و نفیج و بزرگ

شردن ما را و ایک چنانکه فرمان وادی ما را بیا و تو نیم پس تو بر آنچه ما را و عده باز نهادی روانه ماسی

ای یاد کنند یا یاد کنند کان ای رحم نماید ترین رحم نماید کان

مناجات چهاردهم

الرابع عشر مناجاة المصنمين بالله تعالى يسلم الله الرحمن الرحيم اللهم يا ملاد اللاتدين

و يا معاد العائدين و يا منجي الهالكين و يا غاصم البائسين و يا ارحم المساكين و يا

محبب المضطرين و يا كثر المفتقرين و يا خابر المنكبرين و يا ماوى المنقطعين و يا ناصر

المستضعفين و يا مجبر الخائفين و يا مغيب المكروبين و يا حصن اللاجئين ان لم اعد بعزك

فيم اعود و ان لم اذ بقدرتك فيم اؤد و قد التجأت الى الذنوب الى التبت باذبال

عفوك و التجأت الى الخطايا الى اسفاج ابواب صفحك و دعيت الى الاساءة الى الاناخة

ببناء عزك و حملتني الخاف من نفيتك على التمسك بعروة عطفك و ما حق من اعتصم

بجبلك ان يخذل و لا يلبق بمن استجار بعزك ان يسلم او يهلك الهى فلا تخلفنا من طاعتك و لا

تغربنا من رغابتك و ذنا عن موارد اهلكة فاننا بعينك و في كفك و لك اسئلك يا هلى خاصك

من ملئكمك و الصالحين من برتلك ان تجعل علينا و افيئ تجنبا من الهلكات و تجنبا من الافاد

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۷۵

تَكُنْشَا مِنْ دَوَاهِي الْمَصِيبَاتِ وَأَنْ تُزِلَّ حَلَبُنَا مِنْ سَيْكِبَتِكَ وَأَنْ تُغْنِيَّ فُجُوهَنَا بِأَنْوَارِ مَحَبَّتِكَ مَوْجِبِ عَامٍ
وَأَنْ تُؤَيِّنَا إِلَى شَدِيدِ رُكِّكَ وَأَنْ تُخَوِّنَا فِي أَكْدَانِ عِصْمَتِكَ بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ بِأَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ

ای پناه پناه جویندگان ای معاذ جای خواهند گان ای نجات دهنده تپاه شوندگان ای نگاه دارنده سینه
نیازمندان ای رحم کننده بی نوائان ای اجابت کننده سحار گان ای کنج حاجتندان ای درست مانسده
درهم شکستگان ای مادی انقطاع یافتگان ای نصرت کننده ناتوانان ای پناه دهنده ترسندگان ای فریادرس
اندوگنیان ای پناه آردندگان اگر بغیرت تو پناهنده نیایم بکدام کس پناهنده شوم اگر به نیروی تو تمجی بکنیم
بکدام کس التجا بریم با سیکه نایش کنده و عیوب ذنوب به تبش با ذیال عفو و حمیدین بدان بخشش تو ناچار نیست
مرا و سپاره و مضطر گردانیده است مرا خطا برای استغفار و طلب کثایش ابواب صفح و گذشت تو و مندر گذشت
مرا اسات و بدی بفر و خوابیدن مرکب است دنیا ز خود را برگاه عزت تو و حل کرده است مرا بیم و خوف از خدا
تو تنگ بروه عطف و مهربانی تو بهمانیت حق آنکس که بجل امید تو چنگ در زنده خوار و دلیل باند و ستر و اوست
آنکس را که بغیرت تو پناهنده شود بخود واکداشته یا واپس آنخده کرده است ای ما را از حمایت خود فروگذار و از رعایت
خود عاری مدار و از گذرگاه هلاکت و موارد تباهی ما را بران چه در نظر عنایت و حمایت و پناه تو اندریم و از تو بخواس
فریشتگان و سیکو کاران آفریدگان تو مسلت می نمایم تا کجا دهنده و واقیه بر ما بر کار می تا ما از مهالک نجات
نخند و حافظ باشد و از نمانش آفتاب و گذارش مصیبات دور و ستر و دارد و مسلت می نمایم تا از آراسش و آرام
و یکینه خود برافروستی و وجه ما را از انوار محبت خود فروپوشی و در رکن رکن و استوار خود ما را جای فرامی و در گناه

عصمت و اطراف نگاه داشت خود ما را فراموشی برافت و مهربانی خودت ای ارحم الراحمین

مناجات پانزدهم

الْحَامِسَةُ عَشْرُ مُنَاجَاةِ الرَّاهِدِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اَسْكَنْنَا دَارَ حَقَرَتٍ لَّنَا حُفَرٍ
مَكْرِهًا وَعَلَقْتَنَا بِأَبْدِي الْمَنَابِي فِي حَبَائِلِ غَدَرِهَا فَالْبَيْتُ نَلْبِغِي مِنْ مَكَائِدِ حَدِّعِهَا
وَبَلِّغْ نَعْمَتُكَ مِنْ اِلْغَارِ بَرِّ خَارِوَيْ رِبْلِنَا فَانْهَ الْمُهْلِكَةَ طَلِبَهَا الْمُنْكَفِرُ حُلَّهَا الْحَشْوَةُ بِالْاَفَا
الْحَشْوَةُ بِالْاَنْكَبَاتِ اَللّٰهُمَّ فَزَهِّدْنَا فِيهَا وَسَلِّمْهَا بِتَوْفِيقِكَ وَعِصْمَتِكَ وَاسْرِعْ عَنَّا
جَلَابِيبَ الْخَالِفَتِكَ وَقَوْلَ اُمُورِنَا بِحُسْنِ كَهَانَتِكَ وَاقْضِ مَزِيدَنَا مِنْ سَعَةِ رَحْمَتِكَ وَاجْزِلْ صِلَانَنَا
مِنْ بَعْضِ مَوَاهِبِكَ وَاعْرِضْ فِي اَقْدَانِنَا اشْجَارَ مَحَبَّتِكَ وَانْمِمْ لَنَا اَنْوَارَ مَعْرِفَتِكَ وَادْفِنْنَا حِلَاوَةَ عَفْوِكَ
وَلَذَّةَ مَغْفِرَتِكَ وَافْرَزْ اَعْيُنَنَا يَوْمَ لِقَائِكَ بِرُؤُوسِكَ وَاخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا
كَمَا فَعَلْتَ بِالْاَصْحَابِ مِنْ صَفْوَتِكَ وَالْاَبْرَارِ مِنْ خَاصَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بار خدا یا سکون دادی ما را در داری که گود الهای مکر و خدایت خود را برای ما برکنده و در جبال غر و فریب خود
ما را بچنگ مرک و چنگال اهل درآویخته است تو پناهنده ایم از خدعه و تیرکند او و تو عصمت تو چنگ زنده ایم
از انوار و فریفته شدن بزخارف و زینتهای رخسار ملک او چه این سرای همه مکر و فریب و این زینتهای گوناگون

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

۲۸۶۰

از علماء الملک شد خواستگارانش را تابه و خطبه کند گانش را دستخوش خاک سیاه و آب فانی که به بختات شون و برنجها و بلیات نیست و چار میگرداند ایچده ای سن پس ما را از رغبت افکندن میل کردن در آن باز دارد و نور توفیق و نیروی نگاه داشت خود را بخیله سالم بردان و جلباب مخیلت خود را از اندام ماسه و انکن و امور ما را بحسن کفایت خود متولی باش و از یاد نعمتهای ما را بسعه رحمت خود وافر نمای بخشش و صلوات را از فیض مواهب خود فروزی بخش و در بابتین قلوب ما را اشجی رحمت خود غرس فرمای و انوار معرفت خود را بر ما تمام کن و از عداوت عفو و لذت مغفرت و آمرزش خود را بپشتان و دیده ما را بر ورکار ملاقات خود از دیدار خود روشن گردان و دوستی این سرای ناپایدار را از دلهای ما بیرون کن چنانچه باصلحی از برگزیده کان و ابرار از خواص بنده کان خود باین سعادت غایت فرمودی برحمت یا رحم الراحمین اکنون که از کنکاش شسناجات خمه عشر پر دایتم بعون ایزد علام و توفیق امام علیه السلام سایر مناجاتهای آنحضرت را علی حسب الوسیع مسطور میداریم و از این پیش در دامن ابواب این کتاب ستطاب پاره از مناجاتهای آنحضرت بنسبت مقام مرقوم گردید در مصباح کفنی و مفتاح الفلاح مسطور است که علی بن محسن سلام الله علیه این دعا را مبارک و سناجات ذی درجات در دل شب بخواند

سناجات در شب بخواند
و دعوت است

اَللّٰهُمَّ غَارَتْ جُجُومُ سَمَائِكَ وَ نَامَتْ عُبُونُ اَنَامِكَ وَ هَدَاكَ اَصْوَاتُ عِبَادِكَ وَ اَغْلَمَكَ وَعَلَقَ الْمَلُوكُ
عَلَيْهَا اَبْوَابُهَا وَ طَافَ عَلَيْهَا خُرَاسُهَا وَ احْتَجَبَ عَنْ سَبْطِهِمْ حُجَّاجُهَا وَ بَنَعَ مِنْهُمْ فَائِدَةً وَ اَنْتَ اَللّٰهُمَّ حَتَّى يَقُومَ لَكَ اَخَذُ
سِنْتُهُمْ وَ لَا تُؤْمَرُ وَ لَا تَسْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ اَبْوَابُ سَمَائِكَ لَنْ دَعَاكَ مَفْتَحَاتُ وَ خَرَّائِكَ غَيْرُ مَغْلَافٍ وَ اَبْوَابُ حِمَّتِكَ
غَيْرُ مَحْجُوبَاتٍ وَ قَوَائِدُكَ لَنْ سَالَكُهَا غَيْرُ مَحْظُورَاتٍ بَلْ هِيَ مَبْدُوكَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا تَزِدُّ سَائِلًا لَهٗ اَلْمُنْتَهَى
سَالِكَ وَ لَا تَحْجِبُ عَنْ اَحَدٍ مِنْهُمْ اَرَادَكَ اَلَا وَ غَيْرَكَ وَ جَلَّ اَلِكَ لَا تُخْزِلْ خَوَاجِمَهُمْ دُونَكَ وَ لَا يَقْضِبْهَا اَحَدٌ غَيْرَكَ
اَللّٰهُمَّ وَ قَدْ نَزَلْنَا فِي وَ وُقُوفِي وَ ذُلِّ مَفَاجِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَعْلَمُ سِرِّي وَ تَطْلُعُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِي وَ مَا يَصْلُحُ بِهِ اَمْرُ اَخِرَتِي
وَ دُنْيَايَ اَللّٰهُمَّ اَنْ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَ هَوَلَ الْمَطْلَعِ وَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ تَعْصَنِي مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ اَعْصَنِي رِيقِي وَ اَغْلَقَنِي
عَنْ فِسَادِي وَ مَنَعَنِي دِقَاقِي كَيْفَ بَنَانٍ مِنْ خَافِ بَنَاتِ مَلِكِ الْمَوْتِ فِي طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ طَوَارِقِ النَّهَارِ بَلْ كَيْفَ بَنَانُ
الْعَاقِلِ وَ مَلِكِ الْمَوْتِ لَا يَسْلَمُ اِلَّا بِاللَّيْلِ وَ لَا يَنْهَارُ وَ يَطْلُبُ مَقْبُورِي بِبَنَاتِ اَوْفَى اَنَاءِ السَّاعَةِ اَللّٰهُمَّ سَرِجُهُ
مِنْهَا وَ وَجْهُهُ خُورٌ بِجَالِ مَسْ مِيَاخَتِ وَ مَرَصُوكِ اسْأَلُكَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ اَلْعَفْوَ عَنِّي جِئْتَ اَلْفَا
اَكُونُ مَخْلَصًا مَعْنَى اَيْنَ دَعَايَ مَبَارَكَ اَسَارَتِ سِرِّهِ وَ اَمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْضَ سَكِينَةٍ بَارِعًا اَيَا سَنَارِي
اَسْمَانِ تَفْرُودُ سَدَنُ وَ جِهَتِي اَفْرِيهِ كَانُ تَوْجُوبِ رَقْمِهِ وَ صَدَاقِي بِنْدِ كَانُ تَوْخَا مَوْشِ كَرْدِيهِ وَ چَارِ پَايَانِ
دَعَايِ اَزْ بَاكَنُ وَ صَوْتِ سَكُوتِ يَافِئِدِ پَا دَسْتِ اَيْنِ دَرِغِ دِي كَانُ بَرَبْتِنْدِ دِي سَابَانِ حُجْرَتِ اَيَّانِ كَرْدِ
وَرَامَدِ وَ اَزْ هَرِ كَسِ كِهْ دَرِ خَدْمَتِ اَيَّانِ بَعْضِ حَاجَتِي وَ طَلَبِ فَائِدَتِي اَسْتِ مَحْجُوبِ كَشْتِ وَ تَوَاجِدِ اِي مِنْ هَارِ زَنَدِ
وَ خُشْتِ نَخِشْتِنِ يَافِي نِيْزِ دَنِيْزِ نَخِجِ مَكِي دَرِ تَوَجُّهِ اَلْحَدِّ نَقْلِ خَوابِ وَ اَمَارِ نَوْمِ دَرِ تَوَاجُدِ دَنِ تَوَاكَارِي اَزْ كَارِي
بَارِ دَارِ دَرِ دِي اَسْمَانِ تَوَاجُدِ خَواندِ كَانُ تَوَاجُدِ كُنُودِ وَ كُنِيْزِي تَوَاجُدِ بَرَكَا دِهْ اَسْتِ وَ اَبْوَابِ رَحْمَتِ تَوَاجُدِ مَحْكُوسِ

تو را جان نام مرا مانا
ی پیدا و حساب را غ
ع
ع

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصر

۲۸۶

از علماء الملک

اصمعی میگوید از قاضی آن حضرت برقم و دیدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود بخارند و حرف که
ابوسعید عبداللک بن قریب معروف باصمعی در سال یکصد و بیست و دوم متولد گردید و در سال دویست و یکم
در سمره و برداتی در مرو وفات کرد چنانکه در ذیل کتاب مکتوبه الادب ناصر در جای خود مذکور داشته ام
و این تاریخ درست نیست که راوی را روایت مذکور وی باشد چه اصمعی در کتاب خود از آن حضرت متولد گردیده و
ذیل اسمی را روا کرده اصحاب آنحضرت شخصی دیگر که معروف باصمعی باشد نیست و این صورت ممکن است در کتاب
یا در دهم چهار در کنار شش اسم راوی از کتاب سهوی شده باشد و اگر اصمعی راوی باشد لابد از امامی دیگر است
و این است که آن مطلب اخیر که میگوید اصمعی گفت چون تحقیق کردم امام زین العابدین علیه السلام بودند آن باشد
که اصمعی خود دیده باشد شاید نقل قول دیگر را نموده باشد و مقبول عنه از قلم کتاب ساقط گردیده باشد یا جریب
عادت یا عرف الکتا کرده باشند والله تعالی اعلم

ذکر برخی از اشعار ضراعت و زبانت آمار امام زین العابدین علیه السلام
از این پیش در باره ابواب این کتاب مستطاب گاهی بر حسب مناسبت چندی از ابیات آنحضرت سلام الله علیه
مذکور گردید اکنون نیز باره از اشعار آنحضرت مستقلاً در اینجا گنجانده میشود و این اشعاری است که در دیوان منسوب
به آنحضرت که هم اکنون نزد نگارنده کتاب موجود است بترتیب حروف معجم مسطور است و برای هر حسی پنج شعر
فرموده است و از مراتب مضایح و مواظب باز نموده است

حَرْفُ الْأَلِفِ

تَبَارَكَ ذُو الْعُلَى وَالْكِبَرِيَاءِ	نَقَرَدِ بِالْجَلَالِ وَالْبَقَاءِ
فَسَوَى لَمَوْنِ بَنِي الْخَلْقِ طَرًّا	فَكَلَّمُهُمْ وَهَانُ اللَّفْنَاءِ
وَدُنْبَانَا وَإِنْ مِلْنَا الْبِنَا	فَطَالَ بِهَا الْمَنَاعُ إِلَى الْفَضَاءِ
أَلَا إِنَّ الشُّرُوكَ عَلَى غُرُورٍ	إِلَى إِذَا الْفَنَاءُ مِنَ الْعَنَاءِ
وَفَاطِنُهَا سَبَّحُ الطِّينَ عَنْهَا	وَإِنْ كَانَ الْحَرِصُ عَلَى التَّوَالِ

رکن معجزه
قادر بر همه
بجای و معجز

اشعار آنحضرت
حرف

بزرگ است خداوند صاحب مبدی و برتری و عظمت و کبریا و متقرب بجلال و پانیدی و تمامت آفریدگان او
که و کان مرک و در آسمان شربت موت یکسان هستند و اینجا که بدان اندریم اگر چند نزارف و حطام
بی دواش و ایل بهیم لکن همیشه دستخوش فنا و پای کوب انقضاء است در کون و ویران و غرور به ارفاء و سدر
از بدبختی و شقاوت است و آنکه در این نزلگاه هلاک و دمار و فردگاه ناستوار با افاست بپنجه اند
و زو است که با قوامع بلایا و قوارع قضایا شبان کویان گردند اگر چند بمانند در این نزلگاه و ناخوش

از مندا باشد حروف الباء

يُجَوَّلُ عَنْ قَرِيبٍ مِنْ قَصُودٍ مِنْ خُرُوفَةٍ إِلَى بَلْبِ الثَّوَابِ

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۸۹

موسوی عام

کتاب سید الساجدین علیه السلام
در بیان احوال و مناقب و فضائل و معجزات و شهادت و نبوت و امامت و خلافت و جانشینی و غیره
تألیف سید محمد باقر مجلسی

فَقَسَمَ فِيهِ مَهْجُورًا وَحَبِيبًا أَحَاطَ بِهِ شُحُوبُ الْأَعْتِرَابِ
وَهَوَّلُ الْحَثِرِ أَطْعَمَ كُلَّ امِيرٍ إِذَا دُعِيَ ابْنُ آدَمَ لِلْحَسَابِ
وَأَلْفَةُ كُلِّ صَالِحَةٍ أَتَاهَا رَسَيْتُهُ جَنَاهَا فِي الْكِتَابِ
لَهَذَا انْزَادَ إِنْ عَقَلْنَا وَآخِذًا الْحَظْمَ مِنْ بَاقِي الشَّبَابِ

چه بسیار دوست که از حضور آراسته برقیته و زیورهای کونا کون تبارکینای کور استعال و بامار و مورد اتصال جویند
و در تاریکینای لحد تنها و دور افتاده از کسان و خویش و ندان و دوستداران و از آنچه بدان اندر بوده اند تسلیم
و آن بهنای تنعم و شاداب از پنج غربت و اعترا بزرار و دیگر کون کرد و همانا جان اندیش هول و هسبت
روز به پنجش کاییکه فرزند آدم را در شکاه ایرد و تاب بحباب طلبه قاطع هر امری و با دم هر عیش و نوشی
و در کتاب اعمال جدا افعال آدم از بیک و بد و زشت و زیبا که در این دار فانی پای برده محفوظ و مضبوط است
تعلیل غایم و یک بکریم زمان تو شهر بر کفن و از عمر بجزیره برداشتن است

کشف پاره ابرو هر
شکات پراکنده شدن
حل و هم یعنی حال و
و در غایت تقسیم
خبر و احوال و غیره

حرف التاء

فَعَقِبِي كُلَّ شَيْءٍ مَخْنٍ فِيهِ
وَبَا حُزْنَاهُ مِنْ جِلٍّ وَحَرِيمٍ
وَفَتْنٍ لَمْ نُؤْمَلْهُ بِفَيْلِسٍ
بُنَاسِنًا الْإِجْبَةَ بَعْدَ عَشْرِ
كَانَ لَمْ نَغَاثِرْهُمْ بُوْدِي
مِنْ الْجَمْعِ الْكَسْفِ إِلَى الشَّنَاتِ
بُورَعٌ فِي الْبَيْنِ وَفِي الْبَنَاتِ
وَقِيمَةٌ حَبْرٌ قَبْلَ الْمَمَاتِ
وَقَدْ صِرْنَا عِظَامًا بِالْبَنَاتِ
وَلَمْ يَكُ فِيهِمْ خَلٌّ مُوَاسِي

عاقبت هر کار و پایان هر چه با در آن اندریم از این اجتماع و فراهم بودن برپا کنندگی و از هم جدا ماندن است پس مباحث
و اندوه بر آن اموالی که بر دوا دار و دار دنیا فراهم کردیم و وبال مال برگردن نهادیم و سرانجام در میان سپهر
و دختران پراکنده و بان که سدا و افسی از آن نمی شنویم و قبل از ترک قیمت حبه غنی نهادیم بخش میشود و با این حالت
و آرزو و کاران که توانست و مجالست بودیم هنوز ده روز از ترک و ترک ما برگشته چنان ما را فراموش و صحبت ما
از پس کوشش آورند که کوئی هیچ اتصال و آشنائی در میان نبوده و ما در خاک کور جای کنیم و استخوانهای کهنه
دیده شویم کوئی هرگز با ایشان بدوستی نبوده ایم و از روی دوستی موافقت نداشته ایم

حرف الشاء

لَمِنْ بَائِثَاتِ الْمَعْرُورِ تَحْوِي
سَمْتَضِي غَيْرَ مَحْمُودٍ فَرِيدًا
وَيَحْدُثُ لَكَ الْوَصِيَّ بِلَا وَفَا
وَقَدْ أَوْقَرْتَ وَزَرًا مَحْجَنًا
مِنْ الْمَالِ الْمُوقَرِّ وَالْأَثَاثِ
وَتَخْلُقُ بَعْلَ عَمْرٍاءَ بِالنَّزَاثِ
وَلَا اضْلَاحَ امْرِئِي نِيكَاتٍ
بَشْدُ عَلَيْكَ سَبِيلَ الْإِنْبِغَاثِ

تحریر از
امروز و امشب در انقطاع و
لای حاجت تم بخش و آخر کار
انفردا تنها
در حجاب و ابرو منکران با برادر
سید فخرین سید محمد و سید
از ارباب الهی

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ناصر

فَمَا لَكَ غَيْرَ قُوَى اللَّهِ حُرِّزًا وَكَذَلِكَ وَمَا لَكَ مِنْ غِنَاثٍ

ار عللا الملك

تو از زده هم تر ندون

مرد به یک دل یلوت

ای معرور برای فرب و غرور برای که اکس این اموال کثیره و اثاث آراسته را فرا هم کنی زود است که تنها و محمود
به چرخه کور فرو و میثوی و شوهر زن تو مرده و یک تر ابر باریت خود بخاری بندد و در آنچه بقصر فالت مالکانه مد اعلت غنایه
و انخس که ترا و قی و محل اعتماد بود ترا خوار و مخدول و بی بهره می کند و از روی دغا و اصلاح امر تو بر نیاید و هیچ کاری
از بهر تو بیضن نیرساند و حال آنکه تو در دار دنیا حال اودار کردیدی و باری که اسباب را که همه گاه تمایل است و ابد
بنزل نیرسد و رشته آگاهی را بر تو سخت و ناموار کرد و اینده تحمل شدی و خرقه قوی و پر بهیز کاری از خدای هیچ خور نیست
و هم شت و سپاهی نداری

حرف الجمله

تُعَالِجُ بِالطَّبِيبِ كُلَّ دَاءٍ وَلَيْسَ لِدَاءِ ذَنْبِكَ مِنْ عِلَاجٍ
سِوَى صِرْعٍ إِلَى الرَّحْمَنِ مُحْضٍ يَنْبِزُ خَائِفٍ وَ يَقِينٍ دَاجٍ
وَ أَظْهَرَ التَّدَاثِمَةِ كُلَّ وَقْتٍ عَلَى مَا كُنْتَ مِنْهُ مِنْ أَعْوِجَاجٍ
وَ طَوَّلَ تَهَجُّدَ بَطْلَانٍ عَفْوٍ بَلَّيْلٍ مُدَّ لَهُمُ الشَّرِّ دَاجٍ
لَعَلَّكَ أَنْ تَكُونَ غَدًا حَظِيًّا يُلَاقِيكَ فَارِجٌ وَ سُرُورٍ نَاجٍ

الضريح القصر محض

خالص نهج شب نده

یل - لیه شب تاریک

و در با لضم بر که و تار یک

برای درمان هر درد از طبیب در طلب معالجت شوند لکن برای درد و غمت گناه تو هیچ علاجی و درمانی نیست مگر آنکه
بانت خائف و امید واری بفضل و کرم خدای از روی یقین کامل بحضرت پروردگار ضراعتی محض و تضرعی خالص رود
گنی و از اعوجاج و کجی که ترا در افعال و امور بوده بهر وقت اظهار مذمت نمائی و در شان تار و تار یک به تنهائی
و بیداری و عبادت و زاری هر روز گشائی و از حضرت سبحانی در طلب عفو و گذشت برائی شاید منور دای قیامت
ترا بسبب این افعال و اعمال بهره نصیب گردد و به فوز و فلاح و پاداش خیر و خرمندی از جنات بالغ و نایل شوی

حرف الحاء المهلهله

عَلَيْكَ بِصِرْفِ نَفْسِكَ عَنْ هَوَاهَا فَاشْئِ الدُّمْنِ الصَّلَاحِ
نَاكِبًا لِلنَّبْتِ قَبْلَ نَعْدٍ وَ اكَانَكَ لَا تَعْبَثُ إِلَى الرَّوَاغِ
فَكَمْ مِنْ دَآخٍ مِنْهَا وَ عَنَادٍ نَعْتَهُ نَعَاتُهُ قَبْلَ الصَّبَاحِ
وَ بَادٍ وَ بَالٍ لَنَا بَرَةً قَبْلَ مَوْتٍ عَلَى مَا فِيكَ مِنْ عَظَمِ الْجَنَاحِ
فَلَيْسَ أَخُو الرِّزَانَةِ مِنْ بَجَائِهِ وَلَكِنْ مَنْ تَشْتَرِ لِلْفِلَاحِ

نفس معنی خردادن برکت

جناح یعنی اول نمک کاه

نعت و نعا نادر که کردن

رذات معنی دود

بر تو باد که سخت کوشی و نفس آماره را از هوا و هوس خود که بجهت اسباب سوء عاقبت و انجام و فیم و تباه کاری است
باز داری چه هیچ چیز لذیذ تر از صلاح و ثواب نیست و از آن پیش که با دگر کنی همه گاه آمده مرکب باش و مترصد نباش
چنانکه کوئی آرزو را شب و آن با دادان بگاه را شبامگاه و نیرسانی چه بسیار کسان و مردمان در میان بودند که شاکا

اجال حضرت سیدنا جدین علیہ السلام

۹

با ایمان امتحان نماید و دیده او را نور دهد و خود او فرزندانش بقبر و یواکنی مستلث شوند و نیز میفرمود **محبوب عام** از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویت که هر کس چهار آیه اول سوره بقره و آیه الکرسی را تا علی العظیم بار و آیه بعد از آن سوره بقره را بخواند بدی در خود و در مالش نیبند و شیطان نزدیک او نیاید و قرآن را فراموش نکند شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب فضائل از ابو مالک روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد مرا از جمیع شرایع این دین خبر کوئی فرمود **قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ** سخن راست و فرمان عدل و داد و وفا

حاجت حضرت
شیرین

بعد و میان

ذکر پاره سیر ستوده و آداب حسن صوت امام زین العابدین علیه السلام

در اصول کافی در ذیل مخاطبات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام با تمام بن حکم از علی بن محیین سلام الله علیه مسطور است که آنحضرت میفرمود **مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ وَادَابِ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ وَطَاعَةٌ وَلَا ذُرَّ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ وَاسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوءَةِ وَارْتِثَاءُ الْمُسْلِمِينَ فَضَاءٌ لِلْحَقِّ النِّعَةِ وَكَفَّ الْأَذَى عَنْ كَمَالِ الْعَقْلِ وَغَيْرَ ذَلِكَ عَاجِلًا وَآجِلًا** شنیدن مردمان صالح داعی بوسی صلاح و آداب و روش و انامیان را پیش نهاد ساختن مایه فروزی عقل و طریق تجار و فرمان پذیری فرمانگذاران عادل موجب اتمام و اکمال عزت و استئثار و انفاق و صدق فرمودن اموال نشان تمام مروت و ارشاد نمودن آنکس را که در هر امری از بی مشورت شود قضاء حق نعمت است یعنی این نعمتی که خدا تعالی در عقل و کفایت و ارادت و انارت بتو عنایت فرموده و گمان در شتاب برای و رویت تو نیازمند شده اند و بدانش تو کفایت و آزار میجویند و لیل کمال عقل است و در این کردار بدترا عجل و اجلا آسایش میابد و ممکن است مقصود از عجل و راحت در این سر امری و از اجلا آسایش در آن سر امری باشد یا اینکه اگر زود نرسد بعد میرسد یا در تمام مدت حاصل میگرد و در کتب اخبار مذکور است که نافع بن جبر حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه عرض کرد تو با مردمی دون و پست مجالست میفرمائی من فرمود من با آنان جلوس میایم که دین مرا سودمند باشد یعنی سخنران زیب و زینت صورت ظاهر میتم و هم نافع روایت میکند که آنحضرت فرمود **مَا أَكَلْتُ بِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا خَطَا** یعنی هرگز خود نخورستم بسبب قرابتی که مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله است مردمان با عظمت و شمت و رعایت خویش ناچار گردانم و اسعاف حاجات خود را خواهند ایم و نخواهم مردمان بسبب این نسبت بزرگ با من بدار و مسامحت روند و معنی باطنی این است که آنحال بهین نسبت فقط نمودن و مردمان را بر رعایت خویش خواندن برای آنان است که خود دارای رتبت و مقامی و مراتب

بسیار شنیده

بسیار شنیده

بسیار شنیده

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

علاء الملک

و معلوماتی نباشند و همین توکل مردمان را بتکلف انجمن در کتاب اصول کافی از حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه مروی است که وقتی حضرت امام زین العابدین علیه السلام بر جماعتی از مجذوبین برگزیده و در این وقت آنحضرت بر دراز کوش خود سوار و آنجماعت که برضی حدام مبتلا بودند بخوردن طعام مشغول بودند چون سخن آنحضرت شدند مستدعی شدند که در تناول آن خوردنی با ایشان مجازت فرمایند سید الساجدین صلوات الله علیه فرمود یک باید که اگر نه من روزه هشتم است عای شمار اندر فرما میشود و چون نهرل خود باز شد بفرمود تا بدقت طعامی ترتیب دادند آنگاه آنجماعت را دعوت فرمود در خوان طعام مبارکش فراهم شده بخوردند امام علیه السلام نیز با ایشان تناول فرمود و این کردار از برای آن پیامی آورده که قلوب ایشان در هم نشکند و بان گمان نشوند که اگر آنحضرت را از نصیحت و تغذی با آنجماعت نفرت است و وقتی در حضرت امام زین العابدین علیه السلام از تسعیر و کرانی ماکولات بعضی رسانیدند فرمود و مَا عَلَيَّ مِنْ غَلَاءٍ إِنَّ غَلَاءَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ دَخَلَ فَمَوْعِلُهُ يَمْنِي مَرَاكِرَ نَفْسِي چو کار است و چه زیان اگر کران یا از زان است بر خداوند است یعنی هر کس را رزقی مقسوم و درونی مقرر است که بجهت حالت خواه کران یا از زان با و خواهد رسید و بجهتیت باشد خداوند با و بجهت خواهد داد در کتاب کافی از ابو حمزه ثمالی مروی است که حضرت علی بن احسین علیهما السلام فرمود **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَّابًا لِّسَعَادَةِ لَكَ بَدْرُهُ بِأَمْرِهِ** یعنی خدا یغالی عسرو جل موکل فرموده است برای نریخ نهادن جنس فرشته را و آن فرشته بهر طور از جانب یزدان فرمان رسد آن نریخ را پیامی میدارد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه کان بزکب علی قطیفه حنظل یعنی بر قطیفه سرخ بر می نشست گویا مقصود آن است که بر روی مرکبش پارچه سرخ بر می کشید است از ابو حمزه ثمالی مروی است که علی بن احسین سلام الله علیهما را در حالت قعود یا قیام بدانگونه که یکپای مبارکش را بر فراز زان مبارکش بر نهاده بود عرض کردم مردمان از نیکنه نشستن کراحت و رزند و گویند این جلئه پروردگار است فقال ای ایما جلست هذه الجلسة للذلة و التبل و لا تأخذ سنن ولا توفرها فرمود همانا ایگونه نشستن را برای رفع خشکی و ماندگی بپای بم و پروردگار تعالی را خشکی نباشد و هم بهیکی و خواب ریاسیده نشود این بنده حقیر گوید چون تال کنیم و معیار عقول و مدرکات مردم آن روزگار را باز دایم معلوم کرد که آنهمه پی سلام الله علیهم اجمعین را از مصاجبت مردم عصر چه زحمتها بوده است که مانند ابو حمزه ثمالی که از اصحاب خاص آنحضرت است باینگونه کلمات مبادرت نماید و هر چند خدا و این عقیدت داشته باشد لکن اینمطالب خیفه چندان شایع باشد که از منتقل آن عقاید اجتناب نداشته اند با اینکه قریب یکصد سال از عهد حضرت خاتم الانبیاء سلام الله علیه صلوات الله علیه و آله برگزیده و مردمان با چنان سحر

مجاذبه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

احوال حضرت سید التاجین علیه السلام

۹۸

و چنان ائمه معاصر و محذور بوده اند و از مواظبت مقامات ایشان محسوسه و رودادنا بوده اند و محبوب عام
 و از مراتب توحید و تقدیس و تسبیح خداوند متعال می شنیده اند در حقیقت این جلوس که حضرت سجاد
 سلام الله علیه نیز برای آن است که از آن حضرت پرسند و رفع پاره شجاعت آن مردم را فرموده باشد
 و این خود کیتوع معجزه است چنانکه چون اگر در اغلب افعال ائمه هدی سلام الله علیه از وی میش
 نائل رود و همچنین مقاصد و مصالح متصور و موجود است از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه
 مرویت که حضرت امام زین العابدین علیه السلام چنان بکون و وقار و خضوع و خشوع
 راه می سپرد که بر فراز سرش مرغی ایستاده باشد و هیچ وجه بین و شمال توجه نمی فرمود و این کلام
 دلائل میکند بر کمال و قروطنینه و سکون و عدم بیم از مخلوق و بنایت خوف از خالق و نیز
 در خبر است که چون آنحضرت در کوچه عبور دادی و در وسط راه بر کلوخی بخوان شدی از دایه
 خویش فرود شدی و راه را از سنک و کلوخ پاکیزه داشتی و هم چون راه سپردی هرگز دستهای
 مبارکش از امانهای مبارکش تجاوز نمیکرد یعنی چنان بکون و آرامی راه می سپرد و خویشتن را
 جمع میفرمود که هیچ آثار خود نمائی و کبر مشهود نمی گشت در کتاب علل اشراعیع و الاحکام از حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام مرویت که فرمود هرگاه در میان شما شیوایان جوید پدید باشند
 بگویند آنها کار کنند و خودتان را مشهور سازید یعنی برخلاف آنکار میفرمایند تا بان عمل مشهور
 شوید و مخالفت شما آشکار و مقول گردید و اگر بکلم ایشان کار کنید برای شما بهتر است در سجاد الاثنا
 از حضرت سید التاجین سلام الله علیه مرویت که میفرمود **كَمْ أَرَمْتُ الْقَدَمَ فِي الدُّعَاءِ فَإِنَّ الْعَبْدَ**
لَيْسَ يَحْضُرُ إِلَّا فِي كُلِّ دُعَاءٍ یعنی هیچ چیز نمانده ام مثل تقدم و پیشی جستن در دعا چه همه وقت برای بنده
 اجابت دعای ممکن و حاصل نمیشود یعنی همیشه قبل از وصول بلا و حاجت باید در شکار حضرت احدیت
 بدعا و عرض نیاز پیشی جبت و پیش از صدور و صواد و حدو و حدث در دعا مشغول بود در کتاب اصول
 کافی مرویت که در حضرت ابی الحسن سلام الله علیه از حسن صوت سخن میرفت فرمود چنان بود که
 علی بن الحسین علیهما السلام قرائت قرآن میفرمود و بامیثد که زنده از آنجای بگشتی و از صوت
 مبارکش مدبوش می گشت **وَأَنَّ الْكَلَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا اخْتَلَمَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ**
 و اگر نام از مراتب معنوی صوت و قرائت خویش بخوابد چیزی اشکار کند از کمال حسن و لطف آن
 گوش و مغز مردمان هیچ تواند یافت را تم حرف گوید چون حقیقت ائمه هدی سلام الله علیه
 بادیگر کسان یکسان نیست و آن روحی که در میکل مبارک ایشان جای گرفته غیر از ارواح دیگران است
 و در آن مراتب که سیرگاه ایشان و در آن عوالم مجرده که بایشان اختصاص دارد سیر می کنند پس
 از عوالم این بشر و این عناصر و معالم و مدارک است این است که اگر نخواهند بحقیقت خویش جلوه

و این را از امامان

از باب خبر

در خبر است

و این را از امامان

در باب خبر

و این را از امامان

تحقیق در مقامات

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۹۹

از علماء الکلمه

فرمانند هیچ آفریده را نیروی دریافت آن نخواهد بود و اگر حبز این بودی این معجزات و خوارق عادات نمودار نبود و این مکیل و این روح که مابدان ساخته شده ایم قابل انیمز است بکلیه آن جنبه دیگر است و بان جنبه سیر عوالم دیگر نمایانند که در کات و افهام و او با هم با هم پیوسته و نیروی شناسائی آن نخواهند داشت و خدای قادر برای اینکه این نوع بشر توانستند ادراک پاره مقدمات نمایند امام علیه السلام را دارای دو جنبه گردانیده است تا بان جنبه با مردمان آشنائی توانستند چنانکه قرآن کریم را با بیخروفت پوشش ساخت تا مردمان طاقت حمل آن توانند یافت و گرنه کدام کوشش را طاقت حمل کلام خالق تواند بود و این چنان باشد که مثلاً آدمی چون بخواهد پاره حیوانات و دواب را از بعضی مقاصد و اراده خویش بماند تا بجهت طوریکه باید بگذارد یا ساکن گرداند یا پسری بخواند یا برساند و برماند احوال و کلماتی مثل پاره نقره صیف یا عبارات دیگر وضع نمایند و بان الت مقاصد خویش را در لفظ آن حروف و اصوات در بواطن بهایم جای میدهند تا بتوانند حمل کنند و گرنه اگر نخواهند یا مثال آن کلمات و عبارات که با اشباه خود مرعی و معمول میدارند حیوانات را بمانند هرگز ممکن نخواهد شد حالت امام علیه السلام نیز با نوع بشر همین است و این جنبه را عبارات و اشاراتی که با اندازه طاقت عقول و مذرکات ایشان است میخوانند و میرانند و مینمایند و همچنین خوشتن را در قالب و پوششی که با اندازه نیروی تحمل و طاقت ایشان است ایشان نمودار میکنند و اگر نخواهند پرده بکشند و چنانکه نمایش جویند و چنانکه بایست گذارش فرمانند تا امت آفریدگان را نیروی دیدن و شنیدن نخواهد بود بلکه کلمه از هم بریزند و بپاشند و این بدیهی است که مثلاً آنطور که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا دیگر ائمه هدی سلام الله علیهم بر امثال حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و دیگر اصحاب کبار رضی الله عنهم هر چه میمودند یا ایشان را میشنودند یا نظاره میدادند و بیک مردمان را محسوسه نمی افتاد چه دیگران را آن صفوت سجیت و مقام و مرتبت قیمت نیافته و این که مثلاً اویس قرن رضی الله عنه از چهره و شمایل مبارک رسول خدای یاد میکرد با اینکه سعادت ملاقات نیافته بودند نه آن بود که داستان از غیب کند بلکه از آن بود که آنحضرت بچهره دیگر بد و نمودار و او بنظر دیگر از جمال مبارکش محسوسه دارد بود بتقریبی در حدیثی رفتم که تنی از اصحاب در خدمت کتین از ائمه سلام الله علیهم عرض کردی خواهیم از کلام و صوت اهل بهشت بشنوم فرمود ترا آنقدرت و استطاعت نباشد چندان ابرام و اسماح کرد که آنحضرت نطق مبارک بر کشود و زبان و بیان و صوتی دیگر کون آنرا در افر گرفت فوراً ویرا حالت کجاست و عرقش بهنجاست از هم متلاشی گردد و مدح و هوش میفایند و چون بخویش پیوست امام علیه السلام فرمودند نه آن است که ترا کفتم طاقت نیادری و همچنین گاهی پاره اصحاب را بیک کون چسبده نمودند و دیگر کونش فرمودند و خدای داند که ایشان را چند هزاران چهره و نقطه و بیانه و نمایشها و نشانههاست قطب را و ندی

حوال حضرت شهید الدین علیہ السلام

این کلمه کذا ثبت و من یسند و فقه آن کلمه کذا شتم آنحضرت فرمود البشیر ثم البشیر ثم البشیر
 ثبوت یاد ترا پس یارب با و ترا سه دفعه فلا تخیرک یحیی کان عندی فی القبر المحرقة
 انما اصابنا ما اصابنا بالطفة قتل ابی و قتل من کان معه من ولده و اخوته و سایر
 اهله و حلت حرمة و نسائه و علی الاثاب و ادینا الکوفة فجعلت انظر الیهم صرخی و لم
 یواروا فحطم ذلك فی صدري و اشتد لما ارى قلعتی نکادت نفسی تخرج و تبیت
 ذلک منی حتی زبنت علی الکبری فقلت مالی اذ الیک تجود بنفسک یا یقده جدی و ابی
 و اخوتی فقلت و کیف لا اخرج و لا ابکی و لقد ارى سیدی و اخوتی و عمو متی و ولد
 عتی مصرعین بلهما ثم ملین بالعرء مسلمین لا یقتلون و لا یوارون و لا یخرج علیهم
 احد و لا یقر بهم بشر کاظم اهل بیت من الذلیم و الخزن فرمود ترا خبر دهم بخبری که نزد من باشد در شب
 مخزون که چون در واقع که بار سید با آنچه رسید و پدرم داناکه در خدمتش بودند از سمنه ندان برادران
 و سایر که آنحضرت کشت شدند و حرم و سنان و را بر آفتاب بر نشاند و ای خواستند ما را بموی کوفه
 کوچ دهند من بایشان در طاهر بودم که بجمله در خاک و خون افتاده و پوشیده نیتند پس اینجالت
 در سینه من باری کران اشکند و قتل و اضطراب من شدت گرفت چند آنکه بی خواست جان از تنم
 بیرون شود و عهده ام زینب کبری و قر علی علیه السلام اینجالت در من مشاهدت نمود و گفت ای یاد کا
 جد و پدر و برادرانم چیست مرا که ترا بجان خود بیازی میگویم گفتم چگونه زاری و حزن کنم با اینکه
 پدر بزرگوار و سید و ابا تبار خویش و برادران و عمو و عم زادگان و کسان خود را در میان خاک و خون
 برهنه میگویم که در پابان ایشانرا اکفند اند و جاها از تن ایشان بیرون کرده اند و هیچکس بر جد
 کفن و دفن ایشان میت و اجساد ایشان را در خاک پوشیده اند نه کسی را با ایشان نظاره و نه کسی را
 بجانب ایشان گذاره است کویا ایشانرا از کفار ترک و دین می شمارند و در جمله مسلمانان نمیدانند
 فقات لا یخرج عنک ما تری فوالله ان ذلک لعمد من رسول الله الی جدک و ابیک و عمتک
 و لقد اخذ الله ميثاق اناس من هذه الامة لا تعمرهم فراعته هذه الارض و هم معرو فون
 فی اهل السموات انهم یجمعون هذه الاعضاء المنقرقة فوارفها و هذه الجسوم المضرجة و
 ینصبون لهذا الطف علی القبر ایت سید الشهداء علیه السلام لا یدرس و لا یعفو
 و منه علی کور الیائی و یجتمعون ائمة الصکف و اشیاع الضلالة فی محو و
 تطیبه فلا یزداد اثرة الا ظهورا و امره الاعلو زینب سلام الله علیها گفت آنچه میگویم ترا بجمع
 و نام در می کند سوگند با فدای این محمد و خبری است که رسول فدای صلی الله علیه و آله با جد و پدر
 و عم تو نماده که خداوند ما خود داشته عهد و میثاق کرده ای ازین مردمان را که فراموش این زمین ایشان را

این کلمه کذا ثبت و من یسند و فقه آن کلمه کذا شتم آنحضرت فرمود البشیر ثم البشیر ثم البشیر

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

نمیشند و اهل آسمان بجال ایشان عارف هستند و دست ایشان بخون این شهید االایش نیافته است
تا این اعضای پراکنده و بدنهای پاره پاره را فراهم نمود و نه خون گردانند و برای صیح مقدس سید اشد
علیه اسلام نشانی و کنبی بر خواهند کشید که از هر دریای و یایی مندر سوده بخود و در هر کاران دراز و
زمانهای دیر باز هر چند بر آن برگزد و آثارش محو شود و هرگز نشانش از میان نرود و هر چند **بدر**
و اعوان ضلالت در محو آن کوشش نمایند ظهورش بشیر و نمایشش فروتر و رختش هم ترک نهد و از این خبر
در حقیقت از دو خبر آئینده حدیث میفرماید یکی اینکه ازین بعد نیز ائمه کفر و مشایبان غلالت حکمران
بریت خواهند بود و دیگر اینکه در محو این اثر با کوششها نخواهند نمود لکن **وَاللّٰهُ مَعَهُمْ قَوِيٌّ دَلِيْلٌ** و این که
آنچه که توانستند کردند و کاری نداشتند و همه بمردند و اثری از خودشان و خاکشان بر جا نماند
لکن رسوم این مقام مطهره و مراقب منوره هر روزی از روز پیش نمایند تر و خوارق آیات و معجزات
و کرامات را سپارنده تراست کاش بودند و سیدیدند که چگونه سلاطین کاکار و خاقین نامدار
در این میادین عرش قرین خاک میشوند و تاج و کلاه از سر میپارند و چه پیشانیها بر خاک این آستانها
میانند و چه آرزوهای میطلبند و چه امیدهای نایل میشوند چه دیدهای تاریاریات این مراقب شریفه روشن
چه جانهای نکار بمشاهدت این شاه جليلة کاشن چه رجزان راز و نزار از عیشم آن عبادت عالیات سالم
و مشاهدوار چه مردم عظیم از توکل باین حضرات عالی درجات و ارای انبای کریم شدند هیچ روزی بر نیاید
که دل شادمانی شغای کوران و کران با همان بر نیاید و هیچ بشی نگذرد که آوای کرمانی فرج اینخیز قضای
خواجه حاجبندان و برون معجزات و کرامات این مستور منته از فروش بفرستش نرسد از تمامت کسان
روی زمین و مل عالم حل نذورات کنند و مساهدت معجزات و کرامات نمایند حتی آنکه با امام و امامت
معتقد نیستند در عرض خواجه مسامت نورزند و این مراقب مطهره که فیض عام و نعمت مطلق است در حق
دوست و دشمن و بیگانه و استغنا صفاقت نفرماید سلاطین بزرگ جهان مغاخرتها می کنند که در شما
ادنی خدام بلکه سکهای این آستان عرش نشان باشند و نشان جاروب کشی این آستانهای مبارک را
از تاج کیانی و گردن خروانی کریمی تر شمارند جانی دادند و جان جهبانی خریدند و روانی سپردند
و چه دوزخیان را بخل جاویدان روان داشتند باین ائمه و ائمه طایفه که از فضل الهی فیهاد فیضیه **اَللّٰهُمَّ**
مَعَكُمْ فَنَقُوْا عَنْكُمْ با بحمد امام زین العابدین علیه اسلام میفرماید کفتم این همه این خبر عین تمامت
حَدَّثَنِيْ اُمُّ اَيُّبَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ فَاَمَّا رَجُلٌ مِّنْ رِّجَالِ الْاَئِمَّةِ فَفَعَلَتْ لَهُ
حَيْرَةً وَاَتَاهُ حَتَّى يَمْلِكُ بِرَأْسِهِ فَيُؤْتِيْهِ ثُمَّ قَالَ شَأْنُ اَيُّمٍ فَاَتَاهُمُ فَيُؤْتِيْهِ ثُمَّ قَالَ فَاَمَّا رَجُلٌ مِّنْ رِّجَالِ رَسُوْلِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَاَمَّا رَجُلٌ مِّنْ تِلْكَ الْحَيْرَةِ وَشَرِبَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بَرَاءً لِّكَ اللَّبَنِ ثُمَّ اَكَلَ مَا كَلَّوْا مِنْ ذَلِكَ لَمْ يَمُوتْ وَاَنْتَ بَرَاءٌ لِّكَ

وَسَمِعَ النَّبِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: مَنْ غَسَلَ يَدَيْهِ بِمَاءٍ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ نَظَرَ إِلَى بَيْتِ السَّرِّ وَرَفَعَ رُوحَهُ إِلَى بَيْتِ نَحْوِ الْمَاءِ عَلَيْهِمَا نَظَرَ وَجْهَهُ
بِحُجْرَةِ الْقُبْلَةِ وَبَطَّنَ يَدَيْهِ بِمَاءٍ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا نَظَرَ وَجْهَهُ إِلَى بَيْتِ نَحْوِ الْمَاءِ عَلَيْهِمَا
نَظَرَ وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْأَرْضِ وَدُمُوعُهُ تَقَطَّرُ كَمَا تَهْبِطُ الْمَطَرُ فَتَنَّتْ فَاطِمَةَ وَعَلَى الْحُسَيْنِ
وَالْحُسَيْنِ وَخَرَّتْ مَعَهُمَا كَمَا رَأَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهَبْنَا أَنْ كُنْثَلَهُ حَتَّى
إِذَا طَالَ ذَلِكَ قَالَ لِرُفْعَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَتْ كَيْفَ فَاطِمَةُ مَا يَكُفُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أَبْكِي اللَّهُ عَيْنُكَ فَقَدْ
أَفْرَحَ قُلُوبُنَا مَا نَرَى مِنْ حَالِكَ فَقَالَ يَا ابْنَتِي وَقَالَ الْمُرَاجِمُ وَأَبْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ فِي حَدِيثِهِ هُمَا
فَقَالَ يَا ابْنَتِي إِنْ سَرَّكَ يَكْمُ سِرُّ رَأْسِي مِثْلَهُ فَطَوَّافِي لَا تَنْظُرِي إِلَيْكُمْ وَأَخَذَ اللَّهُ عَلَى نَعْتِهِ
عَلَى فَيْكُمُ إِذْ هَبَطَ عَلَى جَبْرِئِيلَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطْلَعَ عَلَى مَا فِي نَفْسِكَ وَفَرَّ
سُرُورَكَ يَا أَحِبَّكَ وَأَبْنَيْكَ وَسِبْطَكَ فَكُلْ لَكَ النِّعْمَةُ وَهَذَاكَ الْعَطِيشَةُ بِأَنْ جَعَلْتُمْ وَذُرِّيَّتَانِمْ
وَمُحِبَّتَهُمْ وَشَيْعَتَهُمْ مَعَكُمْ فِي الْجَنَّةِ لَا يَفْقِرُونَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مَحْجُونَ كَمَا تَحْبُوْنَ وَبَعْطُونَ كَمَا يَطْلَعُونَ
وَفَوْقَ الرِّجْلِ عَلَى بَكْوَى كَثِيرَةٍ تَنَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَمَكَارِهِ تُصِيبُهُمْ بِأَيْدِي أَنْاسٍ يُتَحَلَوْنَ مَائَتَكَ وَدَعْوَى
أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّتِكَ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَمِنْكَ خَطَا جَبْطًا وَقَلْبًا قَلْبًا مَصَارِعُهُمْ نَاعِيَةٌ مُبَوَّرَةٌ هُمْ خَيْرٌ مِنْ
اللَّهِ لَكُمْ وَلَكِنْ فِيهِمْ فَاحْمِلِ اللَّهُ حُكْلًا وَعَنْ عَلِيٍّ خَيْرُ نَبِيٍّ وَأَرْضُ بَقِصَاتِهِ خَيْرٌ نَبَاتٍ لِلَّهِ وَرَضِيَتْ بَقِصَاتُهُمْ أَلْفَاكُمُ

جانب زینب خاتون سلام الله علیها فرمود حدیث را از امام امین که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز از ایام مبارک
فاطمه سلام الله علیها بیاید از سجده آنحضرت حریره ترتیب داد و علی سلام الله علیه طبعی از حسد ما
در حضرتش باز نهاد و من فدای شریک منم که حاضر شدم و آن حضرت و امیر المؤمنین و فاطمه و حسین سلام الله علیهم
از آن حریره بخوردند و از شیر و دود و سرشیر تناول فرمودند آنگاه علی علیه السلام آب بر دست مبارک پیغمبر
برنجت و بشت و چون پیغمبر فراغت یافت چهره مبارک ما با دست خود مسح فرموده از روی سرور و شادمانی
نفری بر ایشان پهن کرد چنانکه آثار سرور از دیدار مبارکش شایسته میرفت آنگاه متوجه آسمان گردید و بآسمان
نگران شد پس روی بقبه آورد و هر دو دست مبارک بدعا برخشود و پس از دعا سر سجده بخصا و کردید و او را
فرو گرفت و او را از کردید اشک بندگشت و اشک دیدگانش جاری گردید و چون سر از سجده برداشت
مانند باران از دیدگان مبارکش آب روان بود از خیال اهل بیت و من در اندوه و طال شدیم و از
بیت و حشمت آنحضرت نیروی پرسش نداشتیم و چون مدتی برای خیال بطول انجامید حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه علیهما السلام عرض کردند این که چنین است که خدا صلی الله علیه و آله را که یان ندارد فرمود ای برادر من
و برادری ای صیب من همانا من بجنور و اجتماع شامشادمان شدم و چنان سرور کردیم که بیخود است
آن سرور نیاقم در خیال که بر شما گران و حسد ایرا بر این نعمت پاس گویان بودم بناگاه جبرئیل بر من

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۲

فرد کردید و گفت خداوند تبارک و تعالی بر سرور و شادمانی تو مطلع گردید و نعمت را بر تو تمام کرد و این عطیت بزرگ را بر تو گوارا نمود و مقرر نمود که ایشان و ذریات و دوستان و شیعیان و پیروان ایشان با تو در بهشت جاوید باشند و در میان تو و ایشان جدائی نیفتد همان تحت یا بند که تو یا بے و همان عطا و عطیت یا بند که تو پسنی چند آنکه مایه خوشنودی تو کرد و لکن بیات و مصائب کثیره بر ایشان فرو آید و در دوار دنیا ببحارهی عظیم از مردمی که دین ترا از روی باطل خویش بنبت دهند و چار شوند و ازین مردم کمانی همی برند که در شمار امت تو هستند با اینکه از خدای تو بری و بریار میباشند و ایشان اهل بیت ترا هر یک را در مکانی بضرب شدید قتل و آوند و مصارع و مستور ایشان از هم جدا و دور باشد و جداست این مصیبت را از بهر ایشان اختیار فرموده است تا موجب ارتقاع درجات ایشان گردد پس خدای برآنچه برای ایشان اختیار فرموده سپاس گذار و بقضای او خوشنود باش پس من خدای را سپاس گذاشتم و در آنچه از بهر شما اختیار نموده خوشنود شدم ثم قال جبرئیل یا محمد ان اخاك مضطهد بعدك مغلوب على امتهك معوب من اعدائك ثم مقتول بعدك يقتله اشتر الخلو والحقيقة واشقى البرية فظن عاقبة الناقية بيلك تكون هجرة نزل اليه وهو مغرب شيعته وشيعه ولده وفيه على كل حال يكثر بكونهم وبغضهم مضاهيهم وان يبطلك هذا ولو ما يبدى الى الحسين مقتول في عصابة من ذريتك واهل بيتك واخيائك من امتهك يضيق الضارب واخذ تلعن كبرياء من اجلها اكثر الكرب والبلاء على اعدائك واحدا ذريتك في اليوم الذي لا ينقضي كرب ولا تقنى حسرة وهي اطهر بقاء الارض واعظمها حرمة وانما لمن بطاء فاذا كان ذلك اليوم الذي يقتل فيه سيطك واهله واحاطت بهم كائب اهل الكفر واللعنة وعزيت الارض من اقطارها وماديت الجبال وكثر اضطرابها واصطفقت الجبال باوجها وماجت السموات باهلها غصبا لك يا محمد ولذريتك واستعظما لما ياتيك من حرمتك ولشرا ما ياتي به ذريتك وعترتك ولا يبقى شيء من ذلك الا يستاذن الله عز وجل في نصرته اهلك المستضعفين المظلومين الذين هم حجة الله على خلقه بعد فوجي الله الى السموات والارض والجبال والبحار ومن فيهم ابي انا الله الملك القادر الذي لا يقونه هارب ولا يهجره منسحق وانا اقدر فيه على الاستيثار والامقلم وعزته وجلاله لا عذب بن من وثق رسولی وصفي وانتم ملك حرمة وقتل عترته واستحل حرمتك آنجا که جبرئیل عرض کرد یا محمد همانا ببادت علی علیه السلام بعد از تو سبب تقویت دین و حفظ آئین تو بهت اشتیاق امت تو مقهور و مغلوب و مقتول خواهد گردید و او را نکوهیده ترین مردمان و شقی ترین آذیدگان که بغیر پی کنند و ناله صالح است در شهر که بخت کاه اوست یعنی شهر کوفه شهبه خواهد کرد

الشهداء وابن خیر الانبیاء فاذا كان يوم القيامة سطم في وجوههم من نور
المیسم نور تعشی منه الابصار بدل علمهم وبعرفون به وکانی بک باحمد یعنی درین
میکائیل وعلی اماننا و معان من مشکه الله ما لا یحصى عدده و نحن نلتقط من
ذلك المیسم فی وجهه من بین الخلاق حتی یحییهم الله من هول ذلک الیوم و شد
و ذلک حکم الله و عطاؤه لمن زار قبرک یا محمد اَوْ قبرا حینک اَوْ قبر سبطک
لا یزید به غیر الله عز و جل و سجد انسان حقت علمهم من الله اللعنه و السخط
ان یغفوا رسم ذلک القبر و یخواروه فلا یجعل الله تبارک و تعالی الهی علی
ذلک سبیل ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی هذا الجکابی و الحنفی
و چون این دمره از دستید کان را زمان شهادت فرارسد و در سفاح خویش فرو افتد خداست
باوشت قدرت خویش جان ایشان را قبض فرماید و از هفتین آسمان و ششکان با طرهای از یاقوت
و مرو سحرش را ذاب حیات با طیب و حل هشتی فرود آید و آن ابدان مطهره را غسل و کفن و حنوط نمایند
و فرشتگان بر ایشان نماز گذارند آنکه خدا تعالی مردی را که کافران ایشان را شناسند و در آن
خونها که ریخته در کفار و کردار و اندیشه خاطر شریک شده باشند برانگیرند تا آن بدنهائی محترم را دفن
نمایند و علامت و رسمی برای قبر سید الشهداء در آن صحرای کربلا که برای اهل حق نشان و علامتی و مؤمنان
برای فوز و رستگاری سببی باشد و بجز روز و شب صبر هزار فرشته از هر آسمان فرود آیند و آن کائنات مقدس را احاطه
نمایند و زیارت کنند و در آنجا خداوند را تسبیح نمایند و برای زود آرد آن مرقد مطهر از خدا تعالی در طلب آمرزش
کردند و اسامی آنکه از امتان تو محض تقرب بحضرت پروردگار و حضرت تو بآن مکان شریف تشریف میجویند
و اسامی پدران و خایر و شهرهای ایشان را بنویسند و از نور عرش خدای بر چنین ایشان نشان بگذارند
که این شخصی است که زیارت کننده قبر بهترین شهیدان و سپر بهترین پیغمبران است و چون روز قیامت پدید
گردد از چهرهای ایشان از اثر این نشان نوری خشنده و نماینده و دوازده که دود که دید ما را حیره کردند
و ایشان را دلیل شود جبرئیل عرض میکند که یاسن کمران تو در حضرت تو هستم ای محمد که در میان من و میکائیل
باشی و علی علیه السلام در پیش روی است و آن چند از فرشتگان با ما خواهد بود که شماره اش را بجز خدا
احصا نهند و ما بدستاری این نور که در چنین زود است و ایشان را از جمله آفریدگان ممتاز داشته را ازین
بر میگیرم و خداوند بآن علت ایشان را از شدائد و هیبت روز قیامت نجات میبخشد و این جمله عطایا
و حکومتی است که خدا را در حق را ازین قبر تو و قبر برادرت علی و قبر و سبط و دو فرزند زاده تو حسن و حسین
مرعی و مبدول میکند که بیرون از زیارت نموده باشند و زود باشد که جاعنی که لعنت و سخط خدای بر ایشان
واجب و لازم افتاده و کوششها نمایند تا که نشان آن قبر مطهر را بر طرف گردانند و علامت صریح را

ربيع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۰۲۴

خلیفه بنی امیّه

و دانستند باش که اگر کمال در طلب آن شتر برانی و پای بر پهلوی شتر جوئی و بر پشت شتر و حملت بر شتر
 برای دریافت چنین گوهری بی بهار حقی نبرده و محلی نموده باشی و در انجمن مبارک از غراب معانی و حجاب
 معانی که بر مراتب حضرت زینب دال پت حاکم است بسیار است و پاره تحقیق را در پاره خطاب و بهار و این
 مبارک و قبض ارواح شدادت رحمت خداوند بیانات است که بماند که در اجابتها بیرون از منبع نباشد پر شده
 نیست و این بنده قلیل الباعه میگوید مسائل اهل بیت اطهار و مقامات فرید رسول مستور و اعجاز و جلال
 و شان را به یکس حقیقت دریافت نتواند کرد و از لطافت و دقایقش دانای تواند کردید محتاجا و آن که پیش
 از ترتیب و تربیت عالم امکان و جنبه علی اعلیٰ تصرف کردید و یکباره حق پیوسته نور آفرینش علی بن ابی
 طالب است و ولایت است و در این هنگام که مقامات آن بیانات فرمود و پدر و برادر و اقربا
 و دشمنان را دستخوش شمشیر اعدای و بکنند و در بواهی میگریست امام مقرر من الطاعه و جلد جانیان و عوالم
 و معلوم مکان را خلیفه یزدان و بدن آفرینش را روح و آورش بود گردش کردون و جنبش جیون و موج کجا
 و موج جبال و تابش آفتاب و بارش سحاب و نمایش یابی و گذارش ایام و انقلاب شهور و اخلاف فصول
 و مدار احوام حکومت و تصرف و اختیار او میکند و از جانب خداوند قادر بر این مراتب یل بود معجزات
 در ویدار این قضیه ناکوار اگر حضرت زینب خاتون سلام الله علیها در تسلیت آنحضرت این حدیث میراند
 و اینکلمات بعض میرساند نه جای عجب و شگفتی و چون و چاست چه اول مطلب این است که ما چه دانیم
 منشاء خزن داننده انمه هدی سلام الله علیهم از چیست مکنه باین تقریب روایت است که در آن حالت
 شدت شقاوت اشعیا که حضرت سید الشهدا سلام الله علیه را حالت اندوه و تباکی در انظار نمایش داشت
 فرموده از آن بحریم که این جماعت را بسوی بهشت خوانم و ایشان با صرار جانب نارسپارند که امیرالمومنین
 علیه السلام شب به شب خدایا مناجات بخودی و مستدعی نشدی که شقاوت پسر لجم فزون کرده و در شهادت
 آنحضرت شتاب گیرد و آنحضرت بنور کمال کامیاب گردد مکنه آن است که پیغمبر بدون گناه صغیر در هر روز
 هفتاد بار استغفار فرمودی و در جلد عمر در عبادت خدای و اندوه امت بجویتی مگر کرستین حضرت صدقیه
 ظاهره جزمین جبات می پیوست و حسن خیرای عبادت و خوف خدای میگویت و این خوف که در انمه بود
 نذا آن بود که در خوشتن در تروید باشند قاسم ناز و بهشت ایشانند بلکه بر آن کرستین که اگر نه بفضل خدا
 مصون ماندی و چون و یکران معاصی کرایند مذی معقوبت خدای و چار شدی یار آبجالت و همیشه و عظمت کبریا
 خداوندی که بر ایشان انگونه نمایش و گذارش گرفته بود که هیچ آفریده را نمودار گشته و از عجب و هیبت در بکنند
 بود که هیچ آفریده را قابلیت و لیاقت آن دریافت نمودی کرستین یا در شوق تقای حق و آنرا است معینه خویش کرستین
 یا بجهات و یکم که خبر خود و حسن خداوندشان کس نداند بوده است کرستین اندوه سینه بجا و نیز بیرون از این مقامات
 نیست چه دانیم که این کرستین از آن بود که از چه روی جماعتی از امت بطور در ضلالت و غایت کوشش در زیدند

ذکر برخی از سوانح و وقایع سال شصتم هجری و خروج عبدالله بن زبیر در مکه

خروج ابن زبیر

بروایت میری در حیات یحویان و مسعودی در مروج الذهب و آنکه شهادت حضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه را در روز عاشوراء سال شصتم هجری رقم کرده اند در این سال عبدالله بن زبیر بن العوام در مکه معظه خروج نمود و این دستان چنان است که چون خبر شهادت حضرت امام حسین سلام الله علیه و آن حادث جان کداز به حجاز پیوست عبدالله بن زبیر با حضار صنادید عرب در عمارت کتبه فرمان داد و ایشان را بخلاف خویشان به معیت بخواند و از حق و فجور و کفر و شقاق و عتاد و دروغ و نفاق و شراب و خمر و لعب و کلاب و تلبیس و تدلیس و تنقص و یزید و پلید سخن براند و اهل یامه و حجاز با او بیعت کردند اما ابن ابی رزین در ذیل سوانح سال شصت و یکم میگوید که بعضی گفته اند که در این سال عمرو بن عبید یزید بن معاویه از امارت مدینه طیسبه معزول و ولید بن عقبه بن ابی سعیدان را منصوب نمود و بسبب

ولادت یزید در مدینه

این بود که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام عبدالله بن زبیر بمحافل یزید پلید سر برکشید و اهل مکه در مکه با او بیعت کردند پس از قتل پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و از کتاب آن امر عظیم و حادثه بزرگ و کوهش مردم کوفه فاصه و اهل عراق عاصه بسیار کجفت و بر منبر بر شد و بعد از تائید خدا و درود مصطفی صلی الله علیه و آله که قانون خطاب است گفت ان اهل العراق عذراة فخرجوا الی کربلاء و ان اهل الکوفة شرا اهل العراق و انهم دعوا الحسین لنبصره و بولوه علیهم فلما قام علیهم ثاروا علیه فقالوا اما نضع یدک فی ابدینا فبغضناک الی ابن زبیر بن سمیة فمضى فیک حکم و اما ان تحارب فری و الله انی نهو و اصحاب فلیک فی کثیر فان کان الله لم یطلع علی الغیب احد انهم مقتول و لکنه اخذ الی کربلاء لکرمه علی الجوف الذمیمه فخرج الله الحسین و اخری فایله لعمری لقد کان من خلافهم ایاه و عصبانهم بما کان فی مثله و اعط و ناه عنهم و لکنه ما فیر نازل و اذا اراد الله امرکم بدفع افعک الحسین فطین الی هؤلاء القوم و نصدق قوتهم و تقبلکم عهدا لا والله لا تراهم لذلک اهلا اما والله لقد قتلوه طویلا باللبیل قیامه کثیرا فی النهار صیامه لحق بنما هم فیهم منهم و اولی بهم فی الدین و الفضل اما والله ما کان یسئل بالقران عیبا ولا

خطه ابن زبیر

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۵۰۲۸

چنانکه نیز باید انکونه امر کردیم و تقاضای او را با ما نیست چنانکه او را بر ما امانت است این زیست که
ای پسر عصاة مرا با توجه کار است چه من بنده کمتری از کبوتران حرم هستم آیا تو کبوتر حرم را می بینی
عبد الله بن عصاة گفت آری میگویم که حرمت خانه که حیت آنگاه گفت ای علام کمان یا در پس سندی
بر کمان گذاشت و بوی کی از کبوتران مسجد بشنید و گفت ای خانه آیا یزید بن معاویه خرمی آستانه
بجوی آستانه سو کند با خدای اگر کبوتری می آستانه ترا میگویم آیا یزید بن معاویه را صلح میانی و است محمد صلی الله
علیه و آله را متفرق میگردانی و در مسجد الحرام از دحام و اقحام میجویی یا اینکه خون تو ریخته شود سو کند
با خدای اگر چنین کنی ترا بتر میگویم این زیر گفت و بخت آیا پرده سخن میکند گفت سخن نمیکند لکن تو
ای این زیر سخن میرانی سو کند با خدای طوعا و کرها باید بخت کنی و اگر نه درفش جماعت اشرعین و رایات
ایشان را در این زمین طحی کران خواهی شد و از حرم حرم و حرمت و کثرت خود خواهی کاست
این زیر گفت در حرم خدای تبارکت و تعالی خوریزی خواهند کرد گفت ای این کار
بخش میکند که در این مکان جانب الحاد و میسار و کثایت از اینکه اینجا را از وفات انجام تو برنمزد
پس این زیر گمراه ایشان را به انحال نگاه داشت آنگاه بجانب یزید باز کرد و آید و او را پسین
نفرستاد ابو العباس اعلمی که نامش سائب بن فروخ است در صفت اظهار زهد و ریاضت و

درستد نوز
با جلدان

عادات این زیر این شعر را میگوید

مَا زَالَ فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ يَكْدُسُهَا حَتَّى قُوَادِي مَثَلِ الْحَزْنِ فِي اللَّيْلِ
لَوْ كَانَ بَطْنُكَ شَيْئًا قَدْ شَبِعَتْ أَفْضَلْتَ فَضْلًا كَثِيرًا لَلَّيْكَ أَكْبَرُ

ابو الفرج گوید این زیر نزد صفیه دختر ابو عبد الله زوجه عبد الله بن عمر شد و گفت این خروج من
در راه خدای و رسول خدای و مهاجرین و انصارات که معاویه و یزید در حقوق ایشان دست
و آورده و مال مسلمانان را بر دزد و از صفیه خواستار شد که ابن عمر با وی محبت کند چون طعام
شامگاه را بیاورند صفیه از او صاف و دین داری و اجتهاد این زیر پیاری با این عمر گفت
این عمر گفت این جمله همه در جوای قاطرا و بارهای نفایس معاویه است و این زیر جز با همکام بخورد و بخوراند
ابن ابی اسحاق در شرح نهج البلاغه مینویسد عبد الله بن ابراهیم در ایام یزید بن معاویه مردمان را خطبه را
و در خطبه فویش گفت بَزِدْ الْقُرْآنَ بَزِدْ الْقُرْآنَ بَزِدْ الْحَقَّ بَزِدْ الْحَقَّ بَزِدْ الْحَقَّ بَزِدْ الْحَقَّ بَزِدْ الْحَقَّ
بَلَعْنِي أَنَّمَا لَأَنْزَلَ الْحَقَّ النَّاسَ وَهُوَ طَائِحٌ فِي سَكْرَةٍ عَيْنِي يَزِيدُ بِنِ مَعْوِيَةَ
که با بوزینه و یوز روز میگردارد و بفق و مغر و دمار و خور ایام و شهر میسار و برسد خلافت
جای کرده و دست طایح صالح و طالح را بیک چشم میگرد و بر فراز منبر شریعت خطبه میراند با جمله
چون از خطبه خویش پرداخت و حالات یزید و صفات ناستوده و کفر و شقاق او را گوش زد

احوال حضرت زید الساجد علیه السلام

۵۰۲۹

مروان نمود و اظهار دلاوری اظهار روشنی ساخت و حاضران با طاعت و ستره بجا بیت و مباحث
 و خطبه های ایشان ظاهر ساخت که او عاقل و پابست و بیت است چنانکه این لقب برده
 باشد و همایش پیشیند و گفته و حق است که بیت خویشتن استکار کنی چه بعد از حضرت سین بن علی
 علیه السلام هیچکس در امر خلافت با تو مخالفت نرود این زبیر همان پنجم صلاح خویشتن را در قبول
 و اظهار آن امر داشت چه عمرو بن سعید در آن در کار عاقل گم بود و سخت بر این زبیر کران و دشوار بود
 و این زبیر را وی برقی و طامیت محاط می نمود لاجرم با اصحاب خویش منمود این عجله و شتاب
 فرو که اید و از آن طرف چون حدیث این اجتماع مردم که خطبه ابن زبیر کو شزد نیز یکدیده با خدا که
 چنان محض و که البته ابن زبیر را بزنجیر بستیکر کند پس سلسله از قهره با ابن عطاء اشعری و سعد و اصحاب
 ایشان به و روان داشت تا پس زبیر را در تحت آن سلسله بدو آورد و نیز بر بنی از خراب ایشان بداد
 تا بروی پوشانند و مردانش بداسخالت نگرند و گفت اگر بمالیت تنی در داد خوب و کر نه غل برکوش
 نمانده نیز و من بیاورید پس ابن عطاء جانب راه گرفت و از مدینه طیبته عبور داد و در این وقت
 مروان بن الحکم جای در مدینه داشت پس این خبر مروان بگذاشت مروان دو سپه خویش را که بکتن
 از ایشان عبدالغیر نام داشت با وی همراه کرد و گفت چون فرستادگان زید با ابن زبیر
 پیوستند بدو گرایند و این شهر بروی بخوابند

فرستادن زید
 با عمار بن
 زبیر

تَحْذَرُهَا فَلَيْسَتْ لِلْعَزِيزِ مَخْصِيَةً وَبِمَا فَعَالَ لَا مَرِيءَ مُتَذَلِّلِ
 أَعَاثِرُ إِنَّ الْقَوْمَ بِأَمْرِكَ خَطَرٌ وَذَلِكَ فِي الْجَبْرِائِلِ عَمَلٌ مُغَيَّرِلِ
 أَرَأَيْتَ إِنْ مَكَنتَ لِلْقَوْمِ نَاصِحًا يُقَالُ لَهُ بِالْأَدْلَاءِ ذِرْوَا قَبِيلِ

باجمله چون رسول زید بگم رسید و تبلیغ رسالت نمود عبدالغیر بن مروان این ابیات مذکوره را
 بدو برخواند ابن زبیر گفت ای پسران مروان آنچه گفتید شنیدم پدر خویشتن را خبر دهید

إِنِّي لَبَيْنَ بَعْلَةٍ صُمِّمَ مَكَا سِرُّهَا إِذَا تَنَاحَتْ النُّجُجُ وَالْعَشَرُ
 فَلَا أَلَيْنَ لِعَبْرِ الْحَقِّ أَسْأَلُهُ حَتَّى يَكُنَّ لِيضِرَّ مِنَ الْمَاضِغِ الْحَجَرُ

و ازین اشار باز نمود که من با بیت زید تن در نه هم و جز در کار حق و راه حق نرم کردن نشوم باز نشود
 زید گفت بوی دمشق باز شو که من زبیرت زید کنم و نه ذلت غل بر کردن هم گفت کرد و عید مخالفت
 گفت میطع و متقدم لکن نفس من در بیت زید و پذیرفتن غل مساحت دارد پس آن سر بهنگ با یونان بهشت
 باز شد و آنچه شنید باز کرد این پنجم بودایت صاحب روضه الصفا زید همان بشیر الانصار
 و عبداللہ بن عساة الاشعری و مسلم بن عقبه المزی را با هفت نفر دیگر از زعمای شام بجانب ابن زبیر روان
 داشت تا که او را به بیت زید شمال نمایند و آنجا محاط بعد از طی مسافت بجزم محترم رسیده ابن زبیر را

باز نشود
 زید

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۵۳

در مسجد دریافته به محبت و طاعت یزیدش دعوت کردند و چنانکه توانستند از قانون مباحثت ممانعت
نورزیدند ابن زبیر خلوتی مبارکست و با نعمان بن بشیر سخن بشورت انداخت و گفت من خسترم بایزید و پدر
و مادر و عمه و خاله من برترند یا پدر و مادر و عمه و خاله یزید در پاسخ گفت ترا و دو دمان ترا هیچ نسبتی به یزید
و خاندان او نباشد چه پیرت ز سر و مادر تا سوار و خراپو یکو و خالات عایشه و عمه ات خدیجه است ابن زبیر
گفت با این صورت در بیعت من بایزید چه اندیشی گفت ایح نمی پسندم که با او بیعت کنی چون ابن زبیر
این کلمات شنید کبار باظهار مخالفت مبارکست کرد و فرستادگان یزید نو مید باز شدند و یزید را از کجائی
آگاهی دادند این وقت بروایت ابن اثیر ولید بن عتبه و جماعتی از بنی امیه که در پیشگاه یزید حضور داشتند
گفتند اگر عمرو بن سعید بخواستی ابن زبیر را ما خود داشتی و بدرگاه قوروان نمودی لاجرم یزید پسر سعید را
از امارت مدینه مغزول ساخت و ولید بن عتبه را بامارت حجاز برگزید چون ولید بدینجا پیوست غلمان
و موالی عمرو را بنزد آن درآکنند و هر چند عمرو بن سعید در رمائی ایشان سخن کرد و بجائی نرسید پس از مدینه
برفت و از دو منزلی مدینه شمار غلمان خویش اشتران بفرستاد و غلمان زندان را بگنج و بوی او
شب برگشت و چون بشام واصل شد به و پیوستند عمرو بن سعید بریزید لپس در آمد و از مکرو و ذلت ابن
زبیر گفت یزید تصدیق کرد و او را معذور داشت و بدانست که آنچه گوید بر اوستی است و این هنگام
یکباره دل در قطع و قمع ابن زبیر و اهل حجاز بر بست و در بنیه و تدارک لنگر برآید و سر واران و سرهنگان
معین داشت تا بخواست خدا سیی مذکور شود

ذکر مقتل مرواس بن جدیر خطی در سال شصتیم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

قتل ابی بلال
مرواسی

ابو بلال مرواس بن جدیر خطی چنانکه ابن اثیر در تاریخ خود مذکور نموده در میان خوارج بعبادت
و جلالت و اجتهاد نامدار بود و در واقعه صفین ملازمت رکاب حضرت امیر المومنین علیه السلام را داشت
چون داستان حکیم پیش آمد انکار ورزید و در واقعه خروان با جماعت خوارج همچنان گردید و از آن پس همچنان
با مردم خوارج میریت و خوارج با داب و عقاید او اعتقاد داشتند و بتولای او روز می بخاند تا چنان افتاد
که زنی از بنی یربوع که در شمار مجتهد است خوارج میرفت و مردم را بر ابن زبیر با غالی دی و از سوء سیرت
ابن زبیر و سخن بیکر دوستان او با بن زیاد پیوسته ابن زیاد از کردار او در چشم و کاه بگاه او را متذکر بود
پس ابو بلال او را بدید و گفت از تقیه برکناره نشاید بود همانا ابن زیاد نام ترا بر زبان می آورد بهتر آن است
پنهان شوی و از زیانتش در امان باشی گفت کرده میدارم که پوشیده شوم شاید دیگری به سبب من

احوال حضرت شہید الزکریا بن علیہ السلام

۵۳۱

و چارصد مت و بیسی کرد و ابن زیاد اور بجفت و دوست و دوپایش را از تن جدا ساختہ اتفاقاً ابو بلال
بدوی کشتہ زانو با نخل در میان با در بدید و با خویش خطاب کرد کہ آیا این زن از تو سزاوارتر است
برک برای من پیش مرگی ازین مرک خوشتر باشد و از آن طرف ابن زیاد و طلب خوارج کوشش ہی نمودند چنانکہ
زندہ انرا از آنجا بخت آگندہ ساخت و ابو بلال را نیز در زندان بخیکنند و این داستان پیش از آن بود کہ
برادرش عروہ بن جدیر را کہ ہم ایشان را بنام مادرشان مرداس بن اودیہ و عروہ بن اودیہ میخواندند قتل
آورد با تجمہ چون زندان بان از حالت عبادت مرداس با خبر شد اورا رخصت ہمیداد کہ شبہا نزد آل
و عیال خویش شود و بایداد زندان باز کرد و مرداس را صدیقی بود کہ با ابن زیاد مذیم بود در آن شب
کہ ابن زیاد بر قتل خوارج مصمم گردید مرداس را آگاہ ساخت و زندان بان سخت ترسان بود کہ مبادا میرد
این خبر بداند و بایداد جانب زندان نیارد لکن مرداس بہنجام میاید زندان بان با وی گفت مگر از غریت
امیر با خبریتی گفت ہستم لکن جرای احسان تو آن بود کہ معقوبت و چار شوی چون این زیاد مردم خوارج
بکشت زندان بان داستان مرداس را باز گفت ابن زیاد ایرار ہا کہ و تا چنان افتاد کہ ابو بلال از
ابن زیاد چہم ناک شدہ با چہل مرد با ہوا از خروج کردہ ہر وقت از اموال میت المال را کران شد با نذرہ
بہرہ خود و اصحابش از آن بر می گرفت و بقیہ را رد میکرد چون در مجلس پیر زیاد کشتہ افتاد کہ
ابو بلال خروج کردہ است عید اللہ بن زیاد و و ہزار تن مرد سپاہی بدفع او مامور نمود و این سپاہ
در اسک با ابو بلال و اعوان او روی در روی شدہ از ابو بلال شکستہ و منہزم آمدند تا در این سال
ابن زیاد عباد بن علی بن عباد القہنی را کہ ہم بسبب اینکه شوہر مادرش اخضر نام داشت اورا عباد بن
الافضر گفتند با ہ ہزار تن بدفاع و قال او مامور ساخت و آنزدہم از دینال ابی بلال تا بخشند اورا
در ہنوح دریافتند و صف جہت بر کشیدند ابو بلال چون شیر تیز چنگال آلودہ قمال کردیدہ با مردم
خویش بران تباخت و جہنی سخت بیای رفت چون ہشتم حمر چہ کہ شود ابو بلال گفت ہمارا روز جمعہ
و روزی عظیم و ہنگام عصر است ما را سجود گذارند تا نماز سپاریم ابن اخضر نیز یہ قمار کردیدہ ہر دو عجت
نماز حضرت احدیت پرداختند ابن اخضر تجمہ از گذشت و بروایتی ناقص گذاشت و در آن حال کہ
خوارج در قیام و رکوع و سجود و قعود بودند بر آنجا عت تباختند و آنجا عت با قدم استوار بعبادت حضرت
آقید کار مشغول بودند و در ارکان ثبات ایشان بیچہ تر زلی نیقاد و ابن اخضر و مردم او ایشان را
از اول تا آخر از تن بگذر اسیدہ سر از تن ابو بلال بر گرفتند و بصرہ مراجعت نمودند طفل صغیر ابن اخضر
روی بقصر الامارہ بختاد با وی گفتند ما چہا تن برادرانیم کہ برادری از ما را بکشتند باز کوی حکم این صیت
گفت از امیر حکومت خواہید گفتند این داوری بہ و بردیم لکن حکومت نراند گفت اورا بکشید کہ خدایش
بکشد پس آن جاعت یکبارہ بدوی تباختند پسرش خود را از مرکب بریر آغندہ از آن بیت بجافیت رفت

خویش بران تباخت

بدوی رویت بود و عید
ہلال خارجی با ستر تن
نہشتند چون عباد بن اخضر

زنج دوم از کتاب مشکوٰۃ الاواب مصری

۵۳۲

لکن ابن اخضر مقتول شد مردمان چون این آشوب دیدند باجماع شدند و بیرون آمدند عید بن هلال آن سدن خارجی را بکشتند و این پنجم ابن زیاد در کوفه بود و عبید الله بن ابی بکر از جانب او نایب بصره بود ابن زیاد بدو نوشت که فنی خوارج بتازد و نبیان ایشان را بکشد و بکشد از دنیای ایشان بکشد و بجای تن بن را بکشد آورد و اگر کثافتی تنی از خوارج لب کشود ابن ابی بکر او را بزد و عیسای ضامن گرفت تا ابن زیاد قدم نماید و الله جس میافکند و چون عروۃ بن ادیه خارجی را بسیار زدند او را را ساخت و گفت من خود کفیل تو هستم چون ابن زیاد بصره درآمد آن خارجی را از دندان بیرون آورد و از تیغ بگذراند آنگاه در طلب آنان که ضامن کفیل کسی از خوارج شده بودند فرمان داد پس هر کفیلی که آن شخص خارجی را سپارد کفیل را را بکشد و کرده خارجی را بکشد و کرده خود کفیل را از تیغ بر آن مکافات نمود آنگاه از عبید الله بن ابی بکر عروۃ بن ادیه را طلب کرد گفت او را نتوانم بدست آورد ابن زیاد و گفت اگر او را نیابا و روی ترا در ازای او میکشم پس ابن ابی بکر در طلب عروۃ بن ادیه چند ان کوشش نمود تا او را بدست آورده نزد ابن زیاد حاضر ساخت ابن زیاد با او گفت ترا مثل کتم گفت هر طوری که برای من نفس خود اختیار قصاص کنی یا من چنان کن ابن زیاد بفرمود تا دست و پای او را از تن جدا کرده بدنش را از دریا و میخند و بعضی از مورخین آثار این داستان را ببال پنجاه و هشتم هجری منسوب داشته اند و الله اعلم

او را در تن زیاد
در فرمان

ذکر ولایت سلم بن زیاد در خراسان و حجتان در سال شصت و یکم هجری

در این سال یزید بن معاویه سلم بن زیاد را بامارت خراسان فرمان داد و سبب این بود که چون سلم یزید درآمد با او گفت یا ابا حرب هاما عمل ده برادرت عبدالرحمن و مجاهد را با تو گذاشتم گفت آنچه امیر المومنین پسندد چنان کند پس حکومت خراسان رجستان را به و گذاشت و سلم بن زیاد عارث بن معاویه اسخارثی جد عیسی بن شیب ما بجانب خراسان فرستاد و خوشین بصره شد و از آنجا بتیه و بمخیز پرداخت و برادرش یزید بن زیاد را بجانب حجتان مامور ساخت و از آن سوی عبید الله بن زیاد کتوبی بابرادرش عباد کرد و او را از ولایت سلم خبر داد چون عباد این خبر شنید آنچه در بیت المال موجود بود بر عبید و عثمان خویش قمت کرده مردمان را اندا کرد هر کس مواب و مرسوم پیش از وقت خواهد بیاید پس هر کس نزد او بیاید مبلغی به و باز داد و از آن پس از بنحسان جیهر بیرون زد و چون دار جیهرت کردید مکان و منزل سلم را به و باز گفتند و در میان ایشان کوهی حایل بود لاجرم اندا سجا هدول نمود و در این شب هزار تن از عثمان عباد بفرستند که کمتر ذخیره یک تن از ایشان

اعمال حضرت سیدالهادی علیه السلام

۵۳۳

و هزار بود با تحفه عباد پیشگاه یزید پویت یزید از آن اموال بیت المال پریش گرفت گفت من صاحب
و حارس سرحدی بودم آنچه باقیم در میان کسان قیمت کردم و در آن حال که سلم حاجت خاندان می پرسد
یزید نامه بعبدالله بن زیاد نوشت و با سلم بدو فرستاد که شش هزار سوار جرار انتخاب کرده و بقولی دو هزار
سوار در کاب سلم قلم نماید و سلم از قواد سپاه و بزرگان لشکر انتخاب نموده عمر بن العقیل را رستب
و حلت بن ابی صفره از دی و عبدالله بن حازم استلمی و طلحه بن عبدالله بن علف الخواری و قطعه بن عرقه
و یحیی بن بکر العدوانی و سید بن اشم العدوی و خراشان با تفاق سلم راه برگرفتند و سلم بسوی خراسان
راه سپرد و غازیانه چون راه نوشت و از آن پیش قاذون چنان بود که عمال و حکام خراسان نمیدانستند
پرداختند و چون زمستان نمایان گشت بر دوشایگان روان میشدند و چون ملوک خراسان از مرز حجت
مسلمانان با خبر میشدند در شهری که پهلوی خوارزم بود انجن میا خستند و عقود و عهود خویش را استوار میداشتند
که بعضی یا بعضی حاکم نیارایند و در امور خویش تن بشورت سخن میراندند و مسلمانان از امر ایشان
در طلب غر و جنگ آن شهر بر میآمدند و ایشان ابا و استماع میورزیدند و چون سلم بیامد و چندی
نبرد نمود سورت زمستان صورت بگشود حلت بن ابی صفره امحاج و اصرار فغان کرد تا در
همان هنگام بسوی آن شهر که کور روی هفت لاجرم حلت را با شش هزار و بر و ایتی چهار هزار مرد سپاه
بآن مدینه رهسپار داشت حلت آن شهر را بختار در افکند مردم شهر از وی خواستار مصالحه
شدند بدان شرط که نفوس خویش را فدیه و عوض دهند حلت سؤل ایشان را بقبول داشته
و با ایشان بامیت و چند هزار بار هزار در هم مصالحت نمود و هم در جمله مصالحه شرط نموده بود
که اشیاء و استغذایشان بخش دهند تا هر چه خواهند ابتیاع نمایند پس دو آب و خیل ستاع آن شهر را
با ایشان معروض داشته و جمله را به نیمه قیمت بردند چنانکه بهای آنچه از ایشان برده بودند
به پنجاه هزار بار هزار پویت ازین روی حلت را در خدمت سلم مقام و منزلتی بزرگ روی داد و آنچه
از نفایس آن اشیاء را پسند خاطرش افتاد ما فود داشته بدرگاه یزید کیل داشت و با سمرقند جنگ
در اذاخت و از نبره چون بگذشت و ام محمد و حشر عبدالله بن عثمان بن ابی العاص الثقفیه زوجه سلم نیز
با سلم بود و این ام محمد اول زنی است از عرب که رود و چون را در سپرد و از آن پس فرزندی
فرود نهاد که آن سپرد را صفه نام نهاد وزن سلم از زوجه صاحب صند علی و زینش را ببارت گرفت
و باز پس نماده با خود ببرد آنگاه لشکری بجانب خجند راه نمود کرد و اعشی همدان در میان ایشان بود
و آن لشکر سگسته شدند فقال اعشی

لَيْتَ خَيْلِي يَوْمَ الْخَنْدَةِ كَمْ تَهْرَمُ وَعَوْدِي فِي الْمَكْرِ سَلِيْبًا
تَحْضُرُ الطَّيْرُ مَصْرَعِي وَتَرَوْحَتُ إِلَيَّ اللَّهُ بِالْأَمَلِ خَصِيْبًا

و لای یزید بن زرار و
طلح و قطعات
در حجت بن
خجند و ام محمدی است
مدار او از امر

احوال حضرت سیدالسادین علیه السلام

۵۲۵

در سال شصت و پنجم هجری رقم کرده اند و اما آخر کسی است که از بدترین وفات نبرد و بعضی بر آن عقیدت
رفته اند که وفات او در سال ثلثین هجری بود و این روایت بعثت مقرون نیست و هم در سال شصتم هجری
صفوان بن اخطل سلمی در سمیاط به یک جهان باطک شیده و بعضی گفته اند که در سال شصت و یکم هجری که او در
دوم در این سال کلابیه که از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله گاهی که آنحضرت او را تزویج کرده بود
استغاده جت و رسول خدای از وی جدائی گرفت وفات کرد و او را عرض جنون دریافته بود و هم
ابو عبد الرحمن بلال بن حارث نرخی جامه هستی فرو بخاد و اما در سال شصت و یکم بر روایت ابن اثیر و ابن
عقبه مردمان راجع نهاد و نیز در این سال علقمة بن قیس نخعی که صاحب ابن مسعود بود وفات نمود و بعضی
وفات او را در سال شصت و دوم و برخی در شصت و پنجم رقم کرده اند و از عمرش نود سال بی پایان رفته
بود یا صحنی در تاریخ مرآت الجنان میگوید علقمة بن قیس نخعی کوفی فقیه در سال شصت و دوم وفات کرد
و او مصاحب ابن مسعود بود و در اطوار و رفتار با وی شباهت داشت و جمعی کثیر از صحابه از وی استفقا
نمودند و هم در این سال سنان بن جابر و عذی و جابر بن عقیق انصاری که نود و یک سال روزگار سپرده
و در جنگ بدر حاضر شده بود وفات نمودند و هم در این سال حمزة بن عمرو اسلمی رحلت به بکر سرای نهاد
هفتاد و یک سال و بقولی هشتاد و سال روزگار سپرده و او را صحبت و روایت بود و نیز در این سال
جالد بن عوفه اللثلی و قیل العذری حلیف بنی زهره وفات کرد و بعضی گفته اند وفاتش در سال شصتم
و هم در این هجرتی سفارست بود و هم در این سال بودایت یا صحنی در مرآت الجنان هند جنت الی امیه بن
المغيرة المخزومیة معروفه با تم سلمه سلام الله علیهما زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله و نیز در این سال
خرامان که دیده ای آخته زنی است که از زنان آنحضرت وفات کرد مناقب و مناقب این بزرگوار
بیرون از شمار است از آنجمله این است که جبرئیل علیه السلام را در صورت و حقه کللی ملاقات میکرد
و معلوم است بیاسیت چه حالت قدسی و قدوسی و ملکوتی در نفس پیدا کرد که بتواند ملک را بشکند
یا قتی میگوید آنچه مذکور داشته اند این است که در این تاریخ هفت تن از زواج پیغمبر صلی الله علیه و آله
وفات کرده اند اما ندیده ام که مورخین جزو تن از ایشان را که ام جیبه و سوده باشند مذکور
داشته باشند و نیز در این سال میمونه زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله به یک جهان فرامید
را تم حروف گوید چون پدرم جنت مکان مرحوم لسان الملك اعلی الله تعالی در جلد اول از کتاب
دوم مانع التواریخ در شرح حال ازواج رسول خدای این بیانات را کلاماً بجزیه تحریر و تقریر و آورده
در این مقام نیز قبیلین پاره مطالب را با آنجا حواله مینماید و هم در سال شصتم بر روایت پاره از مورخین
جاده بخزیره رودس درآمد و شهرش را ویران کرد و مالک بن عبد الله در سوریه جنگ در انداخت
و دیگر طایفه بخار که یکی از طوایف ترکستان هستند ساحل رود و انوب را که طوایف باشند تصرف شد

و در سال شصت و پنجم هجری رقم کرده اند و اما آخر کسی است که از بدترین وفات نبرد و بعضی بر آن عقیدت رفته اند که وفات او در سال ثلثین هجری بود و این روایت بعثت مقرون نیست و هم در سال شصتم هجری صفوان بن اخطل سلمی در سمیاط به یک جهان باطک شیده و بعضی گفته اند که در سال شصت و یکم هجری که او در دوم در این سال کلابیه که از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله گاهی که آنحضرت او را تزویج کرده بود استغاده جت و رسول خدای از وی جدائی گرفت وفات کرد و او را عرض جنون دریافته بود و هم ابو عبد الرحمن بلال بن حارث نرخی جامه هستی فرو بخاد و اما در سال شصت و یکم بر روایت ابن اثیر و ابن عقبه مردمان راجع نهاد و نیز در این سال علقمة بن قیس نخعی که صاحب ابن مسعود بود وفات نمود و بعضی وفات او را در سال شصت و دوم و برخی در شصت و پنجم رقم کرده اند و از عمرش نود سال بی پایان رفته بود یا صحنی در تاریخ مرآت الجنان میگوید علقمة بن قیس نخعی کوفی فقیه در سال شصت و دوم وفات کرد و او مصاحب ابن مسعود بود و در اطوار و رفتار با وی شباهت داشت و جمعی کثیر از صحابه از وی استفقا نمودند و هم در این سال سنان بن جابر و عذی و جابر بن عقیق انصاری که نود و یک سال روزگار سپرده و در جنگ بدر حاضر شده بود وفات نمودند و هم در این سال حمزة بن عمرو اسلمی رحلت به بکر سرای نهاد هفتاد و یک سال و بقولی هشتاد و سال روزگار سپرده و او را صحبت و روایت بود و نیز در این سال جالد بن عوفه اللثلی و قیل العذری حلیف بنی زهره وفات کرد و بعضی گفته اند وفاتش در سال شصتم و هم در این هجرتی سفارست بود و هم در این سال بودایت یا صحنی در مرآت الجنان هند جنت الی امیه بن المغيرة المخزومیة معروفه با تم سلمه سلام الله علیهما زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله و نیز در این سال خرامان که دیده ای آخته زنی است که از زنان آنحضرت وفات کرد مناقب و مناقب این بزرگوار بیرون از شمار است از آنجمله این است که جبرئیل علیه السلام را در صورت و حقه کللی ملاقات میکرد و معلوم است بیاسیت چه حالت قدسی و قدوسی و ملکوتی در نفس پیدا کرد که بتواند ملک را بشکند یا قتی میگوید آنچه مذکور داشته اند این است که در این تاریخ هفت تن از زواج پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرده اند اما ندیده ام که مورخین جزو تن از ایشان را که ام جیبه و سوده باشند مذکور داشته باشند و نیز در این سال میمونه زوجه رسول خدای صلی الله علیه و آله به یک جهان فرامید را تم حروف گوید چون پدرم جنت مکان مرحوم لسان الملك اعلی الله تعالی در جلد اول از کتاب دوم مانع التواریخ در شرح حال ازواج رسول خدای این بیانات را کلاماً بجزیه تحریر و تقریر و آورده در این مقام نیز قبیلین پاره مطالب را با آنجا حواله مینماید و هم در سال شصتم بر روایت پاره از مورخین جاده بخزیره رودس درآمد و شهرش را ویران کرد و مالک بن عبد الله در سوریه جنگ در انداخت و دیگر طایفه بخار که یکی از طوایف ترکستان هستند ساحل رود و انوب را که طوایف باشند تصرف شد

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ماصری

۵۳۶

هم ساله از سلاطین قطن مطینه در طلب خراج و باج برآمده و ایشان را در وشت و دشت در انجمن و هم
 در این سال شصت و یکم بر وایتان اثر و دیگران عبید الله بن زیاد که نیز او را سبط عبید غلام حارث بن
 کلهه کفشد در بصره و کوفه و مضافات که اینجده را عراقین گویند امیر بود و استخراج باج و خراج را با و یک
 حالت کرده بودند و سلم بن زیاد در خراسان امارت داشت و در کوفه شریح و در بصره هشام بن هبیره
 قضاوت میراند و یزید بن زیاد از جانب برادرش سلم در میان حکومت میراند و نیز در این سال بر وایت
 صاحب تاریخ سیمان چون خبر شهادت حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه بسمان پیوست مردم آنجا
 کفشد همانا یزید کاری ناستوده و کرداری که هیده پیش گرفت که با او لاد رسول خدای صلی الله علیه و آله
 بنیکونه معاملت ورنه و پاره سرشورش بر آوردند و در این سال بحیر بن ربیع حمیری از جانب
 یزید بن معاویه علیه الفخه در مین حکومت داشت و در امینال و لید بن عبه چنانکه بدان اشارت رفت
 در حجاز و یثرب حکمرانی میکرد و این ولید پسر عم یزید پیدا است و در این سال حدود ممالک اسلامی
 چنانکه علمای اخبار و نگارندگان آثار تحدید کرده اند از جانب شمال رود و چون بوده و جبال طبرستان
 و کیلان و باب الاذباب و برخی از جبال چرکس و تمامت مملکت ارغنان و کرهستان را احاطه
 کرده شطرات را تا از زنجان بمنزله خط سرحدی مقرر داشته از جبال فارقه آسیای صغیر بدریای
 سفید مفتی میکرد و در غرب جزیره قبرس و روس را مسلمانان متصرف بودند و از حیثت بحیرانی
 ممالک و اراغنی متصرفه و دریای بزرگ بابل مملکت فارس میریزد و تصحیحی کبیر معروف افریقا
 پیوسته میشد و از طرف جنوب شرقی بابل بحیران انتقال میکرد و با سیفورت تمام ممالک فارس
 و تونس و طرابلس عرب و فران و سودان و نوبه و مصر از اقلیم افریقا تمام در تحت حکومت و سلطنت
 دولت اسلام بود و همچنین خط سرحدی از بحیران بطرف باب المندب ممتد گردیده مملکت سومال را که هم
 از اقلیم افریقا شمرده میشود در حیران سلطنت مبدایت در آورده از سمت جنوب و سائل جزیره العرب
 آن خط بدریای فارس کشیده شده از جزیره بحیران را بمقرفات مسلمانان صمیمه ساخته از دریای
 فارس و عمان و هند بمصبت رودخانه سند انتقال میکرد و مملکت کرمان و سیمان و کابل و برخی
 از اهورهندوستان را محیط میکرد و از جبال پاروینز که عبارت از هندو کش باشد بمنع رود و چون
 میرسید و نیز در این هنگام خبر ممالک سلطنتی قطن مطینه هیچ مملکتی از ممالک مجاوره دولت اسلام از تنب
 عا گرفت تا اثر اسلام و فتوحات ایشان روی آسایش و بومی امنیت نیافتد و در این سال حکومت
 مملکت ری و دشتی با عمر بن سعد بن ابی وقاص اختصاص یافت همانا چون عبید الله بن زیاد بکوفه در آمد
 با وی خبر دادند که مردم دلم بر دشتی تاختند و با ملی آن ملک ستولی گردیده و در آن زمان بلوک دشتی
 بر دوهر بود یک مهر بر نو و قریه اشمال داشت در این وجه از اعمال مملکت ری بشمار میرفت و آن قریه

تمام و حکام
 و قضات
 ممالک

حدود ممالک
 اسلامی

تمام و حکام
 و قضات
 ممالک

انوال حضرت عبيد الله بن عبد الله بن عباس عليه السلام

۵۲۷

که اندک ترموده اند توابع همدان شمرده میشد و منت نخست را دشتی را می گفتند و آن دیگر را دشتی همدان
 و پس از درگیری دراز بفرزین منعم گردید چون عبيد الله از طغیان و طغیان مستحضر گردید عمر بن سعد را حکمران
 مملکت ری گردانید و از سواران سوی سپاه نمود تا مخالفان و طغیان را سرانی بسزا در کفر نهادند
 از آن حد و بیرون کنند لاجرم عمر بن سعد با منشور امارت بجزیت ری پروان شد و در حاکم عین
 که بنام اعین غلام سعد است خیمه برافراشت این وقت از دور و حضرت امام حسین علیه السلام در عراق
 بعید الله خبر دادند عبيد الله پسر سعد را احضار کرده گفت هم اکنون باید بمقامت حسین بن علی مبادرت
 گیری و چون آن تمهید پای رفت جانب ری و دشتی بسیاری چون پسر سعد این سخن را شنیدند از آن استعطف
 استکفاف جست و استعفا نمود عبيد الله گفت با شرط معاف باشی که حکومت ری و سرزمان حکومت
 فروگذاری ابن سعد گفت مرا یکت امروز مهلت ده تا اندیشه بزرگم و پشت و روی اینکار را بینگو بگویم
 آنگاه بکسان و یاران خود در مقام مشاورت برآید و با وی گفتند چشم از حکومت پوش و بمقامت
 و مقابله فرزند پیغمبر کوشش و دنیا و آخرت خویش را ناچار ساز و دین و آئین را در هوای آن سرزمین
 مبارز پسر سعد که اندک بخار شقاوتش نیز سعادت را تیره می یافت در آن شب تابان دادان بسید شیدا اعلام
 شقاوت بر سعادت چیره و در هوای ملک ری بمقامت ریچاند رسول و جلگه کوشش قبول مبادرت گرفته
 آن اشعار که در متون کتب مصائب و آثار مندرج است بگفت و آب نثرم و آذر م از دیده برفت
 ای عجب که هم در انجام کار از حاصل ری بی بهره و بنفرین امام علیه السلام مانگام گردید و بخت مدام و
 و فاجت انجام و چارکت و هم در اینال شصت و یکم بجوی کیل بن کیلان شاه که در مملکت مازندران
 و طبرستان و دلم سلطنت روزگار میبرد و فاجت یافت و چاک در ناخ التواریخ مسطور است او را
 که و پاره میخواندند و در زمان یزید بن معاویه محمد بن اشعث بن قیس مأمور گردید که بامر زبانه کار بمصالحات
 انخذه لکن بعد از مراجعت محمد بن اشعث بن قیس مأمور گردید که بامر زبانه کار بمصالحات انخذه لکن بعد از
 مراجعت محمد بن اشعث سر از صلح برآفتد و پسرش را بکشتند تا آخر الامر بتدبیر یزید بن معاویه در میان
 کار بمصالحات رفت و از آن پس کبابی خراج میدادند و کبابی سر باز میکشیدند تا در زمان معتمد عباسی
 یکباره مفتوح شد چنانکه انشالله تعالی در جای خود مذکور شود و هم در اینال مملکت که جتان
 بدست لشکر اسلام مفتوح گردید و تاریخ نگاران که جستان فتح آن مملکت را از سال شصت و یکم تا سال
 شصت و پنجم میخوانند و هم گفته اند که بعد از داری ستمه بن عبد الملک تمام آن مملکت بدست لشکر اسلام
 کشوده شد و هم در اینال عبد الرحمن با پیچده هزار تن لشکر عرب بمملکت ارستان مآخه مفتوح
 و جزو ممالک اسلامی ساختند و هم در اینال مقدمه سپاه اسلام که از پی افغانه میافشند از کابل
 بلخان شتابان شدند و با اسیر پیاد و غنایم بسیار بکابل مراجعت کردند و هم در این سال

در این سال که در این سال

در این سال که در این سال

در این سال که در این سال

رجب دوم از کتاب مکتوبه الادب باصری

۵۳۸

سرداری سرحد سند و امارت محاربت آن مغرب با منذر بن حارود بن بشر عبیدی بود که یوسف بن
 اشبارت رفت و دختر او در تحت پنج عید الله بن زیاد بود و عید الله آن شغل بدو گذشت و سند
 ابوالاشعث کثرت بود چون بدان سرزمین درآمد در سرحد سند آغاز محاربت نهاد و از یوکان قیقان
 غنایم برداردان بهر مسلمانان کشت و قصد اینست که کثیر از فرمان بر یافته و مرتد شده بودند محاربت
 متفوج ساخت و این قصد را همان شد با راست با بجه منذر در همان مکان رخت بدو بیک جهان کشیده
 پیش حکم بن منذر که در کمران بود عبد الله بن زیاد بخواند و او را بسندل و نیار و دریم ش و غار و بجای
 پیش آن شغل که با وی بود بسیار داشت و هم در این حال فرمانفرمایی و ایالت افریقیه در عهد کفایت
 مسلم بن حمله اضراری مفوض بود و این ایالت را از تحت معاویه بن ابی سفیان با وی گذاشته و هم کار بجای
 و وصول در سیال و سال ویرانی در تحت اختیار او باز نهاده بود و مسلم بن حمله خود ابوالمهاجر از جانب
 خویش نیابت داده امر محاربت و خراج نیز به دراج بود معلوم باد که در سال پنجاهم هجری معاویه بن ابی سفیان
 فرمان کرد تا عقبه بن نافع نهی بفتح مملکت افریقیه برپا کرد و عقبه چون طی صحاری و عقبات نمود و بدان
 حدود درآمد نیز اسرا که توشن حالیه باشد بخیطه تصرف در آورده جمعی کثیر از مردم عبیدی را مقتول
 و کوهی را اسیر ساخته هشتاد هزار تن اسیر بجانب مصر کیل ساخت و هم در آن سال شهر قیروان را بنیان کرد
 و در مدت پنج سال این شهر را بنجام رسید و این شهر محل اقامت کاه و معسک لشکر اسلام گردید و عقبه بن نافع
 تا سال پنجاه و پنجم در آن حدود بامارت بزیست آنجا معاویه او را عزل کرده مسلم بن مخلد را منصوب ساخته
 و مسلم بن ابی المهاجر را از جانب خود در افریقیه باز داشت و تا سال شصت و یکم حکومت بزیست
 و در سال شصت و دوم مجدداً عقبه بن نافع را بر زمین معاویه حکومت آنسان روان داشت لکن
 این بیانات از اهل مغرب است و با مورخین مشرق زمین مخالف است و هر صورت هر دو فرقه
 متفق هستند که در شصت و یکم هجری ابوالمهاجر به نیابت مسلم بن اضراری حکومت و امارت افریقیه
 روز میبرد با بجه تا مارت مملکت افریقیه در تحت حکومت اسلام درآمد و عقبه بن نافع در آن سال شصتم
 که از جانب یزید بن معاویه مجدداً بحکومت افریقیه نایل شد ابوالمهاجر مذکور را در حبس و بند در بکنند
 و بعد از این مستوحات دیگر باره بقیروان باز شد و کوهی بزرگ از جاعت اضراری را بدین اسلام
 باز آورد لکن پاره قلاع و بلاد هنوز در تحت سلطنت قطنیینه بر جای بود و معذ لکت از عقبه و سپاه
 اسلام سخت هراسان بودند و عقبه در این وقت که بقیروان اندر آمد سپاه خود را با طراف و اکفاف
 پرکنده ساخته افزون از پنجاه هزار تن در قیروان با خود داشت در اینجا کین از رؤسای نصاری
 بعد هزار نفر از مردم یونان و روم و بربر انجمن ساخته بجانب قیروان شتابان شد عقبه بن نافع راه چاره
 بدو یافته ابوالمهاجر را از زندان بیرون آورده بشا درت سخن کرد و گفت اگر توانی بهر بلدان

رجب دوم

عکس

بنای شهر
 قیروان

مسلمانان پیش از آنکه یاوران برای اهل قریون باز آوری گفت من با جدای خویش عهد نموده بودم که در آنجا که تو باشی بنایم لکن پیمان بستم که با تو در میدان جان نه قسم همانا امروز حضور کنی شمشیر من از صدر هزار نفر برای تو نیکوتر است که دیگر روز با تو باشند چگونه در چنین روزت تنها گذارم البته با تو بمانم تا مستقفاً در اک شهادت نمایم پس عقبه و ابوالهجاج بن امیه حرم خود را در هم ساختند و دیگر مسلمانان بر روش ایشان برنشد و با سپاه مخالف صف محاربت بر بستند و چندان کوشیدند تا بگللی با عقبه و ابوالهجاج در عرصه قتال بقتل رسیدند و مردم نصرانی بر قریون استولی شدند و بقصر فرار کردند و مدتی بر آنجا در روزگار بردند تا دیگر باره مسلمانان مملکت افریقیه را فتح کرده قانی که نشسته در بجای آورده چنانکه انشا الله تعالی در جای خود نکور شود و هم در انیال بروایت پاره مورخین کشتههای کجی اطراب موال اسپانیای جنش کرده لکن با شکت فاحش باز شافتند و هم در انیال شکت و یکم هجری امارت مصر در عهد نظارت سله بن مخله بود و سله ایالت مغرب را نیز در دست داشت چنانکه مسطور گردید و سله اول کسی است که در میان امرا مسلمانان بکومت بلاد مغرب و مصر نامبردار شد و در تخت محمد بن ابی بکر از جانب شرافت جوان حضرت امیر المومنین و یعقوب الدین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و الهی مصر بود و موعیه بدست یاری سله بن مخله و معاویه بن خدیج او را مقهور و مقتول ساخته آن ایالت را بعبود بن العاص باز گذاشت و در سال پنجاهم هجری امارت مصر بسله برده افتاد و تا سال شصت و دوم بامارت بزیست آنجا به بیکر جهان رخت کشید چنانکه انشا الله تعالی ازین پس در مقام خود مشغول و مسطور شود

ذکر وقایع سال شصت و دوم هجری و وفات مردم مدینه بطرف شام

چون ولید بن عقبه والی حجاز شد یکباره برای فریب دادن ابن زبیر پای پیشبرد و هر چند تبسید کرد و او را از اندیشه خویش و عدم قبول بیعت یزید سرگردانید و هم از جانب دیگر چون خبر شهادت رسیده رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیامسیر پیوست بنجد بن عامر مخفی در میان بجوش و خروش درآمد و ابن زبیر با یاران خود و بنجد بن عامر با اعران خویش هر یک در جنبش و کوشش درآمدند و بنجد بن عامر با ابن زبیر ملاقات کرد و چندان اواب صداقت و مراودت برکشود که بیشتر مردمان چنان داشتند که بنجد بن عامر را بزیبیت خواه کرد و از آن پس ابن زبیر در غزل و قمع ولید بکبکیت و حیثت کار پس کرد و مکتوب به یزید برنگاشت که تو مردی کول و کم دانش و کم رشد و رشادت را با برکاشته که نه دریافت رشد کند و نه کوشش به پند دانشمند و اگر مردی نیک خلق و میانه رو با فرستی امید دارم که این امور پریشان بماند کرد و این جماعت پراننده فراهم شوند چون یزید این نامه بدیدند بدید خود

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۵۴

و بعد از عزل عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که جوانی مغرور و تجرّب نایافته و نرسیده بود بجای او رسید
منسوب نمود چون بمقر حکومت درآمد حاجتی از اشراف مدینه را بدگاه یزید روانه کرد و انبیا حلیه ایشان
عبد الله بن خطله عینل ایلا که و عبد الله بن ابی عمرو بن حفص بن المغیره المخزومی و منذر بن زبیر بودند
پس آنجا رفت علی مسافت کرده بر پیشگاه یزید درآمدند یزید به گرم و تقییم جانب ایشان پرداخته در حق ایشان
احسان فرمود آن نمود و جایزه بزرگ بداد و عبد الله بن خطله را که مردی شریف و فاضل عابد و بزرگوار
بود یکصد هزار درهم بخشید و نیز سپران او را که با وی بودند و هشت تن بشمار میرفتند هر یک را ده هزار درهم
بداد چون اشراف مدینه از پیشگاه یزید رخصت انصراف یافتند بجله روی مدینه آوردند لکن منذر بن زبیر
که بکینه و حسد جایزه یزید بجزیره ورشده بود بجانب عراق روی محضاً و باین زیاد پیوست و از آن طرف
چون آن بزرگوار بهیچ مقام خود پیوستند در میان مردم مدینه بمطالب یزید لب کثودند و او را بدشمنی
و ناسزا گفتند و با آنجا رفت باز نمودند که از نزد مردی میائیم که او را از دین و آئین محسبه عینت در درگاه
خود با یکباره بشرب خمر میکشاند و روز و شب سکران و مخمور کوشش بنوای طبعشور بسیار دارد و بدون پرده
و حجاب ساقیان سیمین تن و زنان سیمین ذوق در مجلس او پای کوبان و دست افشان هستند و در بخله
اگر فراغت یافت کار بشمار میکشاند و بسبک تازی و یوز بازی و معاشرت صعلایک و لصوص و او با ش
و از اول مخصوص میکشند و با بخله شمارا که او میکشیم که از بیت اوسه برآفتم و او را از امارت مسلمانان
خلع کردیم آنجا که عبد الله بن خطله انجیل زبان برگشود و با مردم مدینه گفت از نزد مردی ناستوده آمده ام
که اگر جز این سپدان خویش یار و یاروی میداشتم با وی حجاب میور زیدیم همانا یزید را اگر کم نمزد و عطایه
بزرگ نمزد دل فرمود لکن من از وی پذیرفتار نشدم که با من بشمارا که بان عطایه روی محضاً و دگریم و با وی
بتیغ و آوین در آیم چون مردمان این سخن بشنیدند و این محال گوهره یزید ملعون را بدانستند یکباره
رویال از وی برآفتند و کیدل و کججه بخله او سخن ساختند و با عبد الله بن خطله بر خصله یزید سخن راندند
و عبد الله را بر خود والی ساختند و از آنسوی چون منذر بن زبیر را بن زیاد درآمد آنجا زیاد او را سی اکر ام
و احسان کرد چه منذر را بن زیاد صدیق بود و چون حکایت مخالفت مردم مدینه کوشید یزید کرد و بد
نام عبد الله بن زیاد نوشت که منذر بن زبیر را بنزدان در انکسند این زیاد و این معالمت را با همان شایسته
نزد پس منذر را طلب کرد و او را از نام یزید با خبر ساخت و گفت چون مردمان نزد من انجمن شدند بیای شو
و با من بگو مرا رخصت بده تا بجانب بلاد خویش رهپار شوم و اگر من با تو بگویم نزد من بیای که ترا بجا است
و مواسات بر خود دار نمایم در جواب بگو مرا صقی و شغلی است و هیچ چاره ندارم جز آنکه بدیار خود رهپار
شوم این استقامت تو اجازت مراجعت دهم و تو باهل خویش شوی پس منذر با نظور که دستور العمل
یافته بود کار کرد و این زیاد او را رخصت انصراف داد و او مدینه بیاید و مردمان را بر یزید بر آشوبید

کلمات هر فصل
در فهرست
نموده اند

بیت است
با عبد الله
خطله

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۵۴۱

درباره آنکه گفت اگر چه یزید صد هزار درهم بن عیسیٰ کرد مکن این عظمت او را از ذکر مشایخ او باز نمی‌دارد و از توضیح اخبار و اطوار او ممنوع میگرداند سوگند بخدای شریف نمی‌نماید سوگند بخدای سکران روزگار می‌پسارد و چنانکه نازیزدان را نامشده می‌انگارند و با تملک از معایب او چون دیگران فداوان بر زبان راند چون یزید انجالی به انت عثمان بن بشیر انصاری را فرمان کرد که بدین ره سپار شود و با او گفت همانا شماره پویش کنان مدینه بیشتر از قوم و عیثرت تو است چه ایشان بهر چه اندیشه نهند هیچکس مانع و حاجز ایشان نتواند شد و اگر ایشان کوس مخالفت را بلند آوازه مینماهند مردمان برخالف من جری و جهور مینماهند پس عثمان روی بدین نهاد و با قوم و عیثرت خویش زبان نصیحت برگشود و با طاعت یزید و عدم مخالفت او سخن کرد و از و خطبه انجام و مذمت فرجام تحریف و تهویل داد و گفت همانا شمارا آن نیز و غیبت که با سپاه شام در آورید و میدان قتال با یزید از میان عبدالله بن مطیع عدوی گفت ای عثمان این چه احوال است که بپای می‌کنی و آنچه خدای برای ما بصلاح آورده فاسد میگردانی و اینچنین مدام پراکنده و می‌ارزی عثمان گفت سوگند بخدای گویا در تو سخن افتم که در آن هنگام که لنگر یزید بدین سامان روی نهند و تیغ و شمشیر برگشند و مردمان را در خاک و خون آغشته سازند و آسیای سرگش و سحاب اهل غایتش کرد و تو بر قاف خویش سوار و بجانب کمره سپاری و این جماعت مساکین عیسیٰ انصاری بی یار و مدین میگردی تا در کوی و برزن و مساجد خویش و ابواب خانه های خویش مقول افتاده باشند چون عثمان این کلمات گفت در گوش مردم مدینه اثر نکرد و او باز کردید و مسئله چنان بود که عثمان بیایان آورده بود معلوم باد که صاحب جیب اسیر حکایت اشرف مدینه و سبت با عبدالله بن حنظل را در سبال شست و

در این پیش در سوانح سال شصت و یکم چندی از مجاری حالات عقبه بن نافع و امارت او در مملکت افریقیه

ذکر ولایت عقبه بن نافع در مره دوم در مملکت افریقیه و بیان فتوحات و کشته شدنش

از این پیش در سوانح سال شصت و یکم چندی از مجاری حالات عقبه بن نافع و امارت او در مملکت افریقیه مسطور گشت با تملک چون در زمان معاویه از امارت آن ایالت معزول و بشام باز شد معاویه او را میعاد نهاد که دیگر باره اش با آن ایالت معاودت دهد لکن معاویه را اهل صلت گذاشت و رخت بدیکر سراسر برداشت و این هنگام عقبه در شام جای داشت و چون یزید بر دسل و سلطنت مکن گردید و عقبه بن نافع را در این سال شصت و دوم امیری افریقیه داد و بدانوشی ره سپار نمود عقبه بن نافع با کمال جد و جاد جانب راه سپرده بقیروان درآمد و ابوالمهاجر را چنانکه بدان اشارت رفت در بند آهن در انجند و کردی و از سپاهیان را در قیروان با داری و اموال باز داشت و زهریر بن قیس بوی را از جانب خویش غنیمت

ربع دوم از کتاب مکتوه الادب ناصری

۵۴۲

که دایند آنگاه باز میر گفت من از خدا تعالی جان خویش را بیچ کرده ام که همه ساله با آنکه در حضرت یزدان
بکفر و طغیان میر و ند جهاد نمایم پس ازین کلام زهیر را آن کردار و اطوار که باید بعد از رفتن عقبه بیاید
بیای کزارد وصیت نهاد و بالشکری عظیم و سپاهی کران بیرون شد و همی کوه و دشت در نوشت
و از سهل و صعب در گذشت تا بشهر باغایه درآمد و این هسنگام جمعی کثیر از مردم روم در آن مرز و بوم انجمن
داشتند و با کمال جلاوت و شجاعت صفت مقاتلت برآراستند و با عقبه بن نافع بزدی عظیم بیای برده
لکن سرانجام از سپر نافع سود نیافتند و از وی شکسته و منهزم گردیدند و سپر نافع که و همی بی شمار
از ایشان را در معرض هلاک و دمار درآورده و غنیمی شرک از اموال ایشان بدست آورد و آنانکه از وی
انهرام یافتند بشهر باغایه درآمدند و عقبه ایشان را محاصره در افتخند و چون چندی بگذرانید آنحال را
ستوده نشد و از کنار آن مدینه برخاست و بجای داراب که دارای وسعت و مدینه عذیه و قریه
کثیره و از آنجا آهنگت شهر ابره را که اعظم مدائن آن سامان بود نمود و در آنوقت در آن شهر خنجر
بزرگ از مردم روم و نصاری بودند و پاره از ایشان بکوهستان محف فرار کردند و مسلمانان و فئات عذیه
با ایشان و شحرایان مقاتلت کرده و سرانجام مردم نصاری منهزم شدند جمعی کثیر از فرسده سان ایشان
و ستوخش بشیر برآن شدند آنگاه عقبه بطرف تاهرت روی نهاد و چون رومیان داستان او را
بدانستند از مردم بربر استعانت جسته و با ایشان در جماعتی بزرگ آماده قتال شدند و چون هر دو گروه
روی در روی آمدند بزدی سخت و جنگی بزرگ در میان گرفت و مسلمانان را کار دشوار گشت چه آن جماعت
که و همی بشمار و لشکری پایدار بودند لکن از دودار مردم اسلام را نصرت داد و مردم روم و بربر جانب
فرار گرفتند و مسلمانان ایشان را بشیر فرو گرفته که و همی بسیار را به بنس القرار رهسپار ساختند و اموال
و اسلحه استجاعت را بغنیمت بردند و از پس این فتح نمایان بجانب طنجهر روان شدند و در آنجا یکی از بطارقه
روم که نمایان نام داشت با عقبه بن نافع عاقت کرده و پیس کوبه و فساد و سر بکجوتش در آورده پسر
نافع از محکمت اندلس از وی پرسید لکن آنجا را بر وی عظیم و دشوار شمرد پس از آن از مردم بربر پرسید
که گفت بطریق گفت شمار ایشان را جز پروردگار نداند و ایشان در سوس ادنی جای دارند و همه کافر هستند
و بدین نصرانی اندر نباشند و باس و شدتی عظیم دارند پس عقبه بجانب سوس ادنی راه گرفت که در غرب
طنجهر واقع است و چون با وائل بربر رسید جمعی کثیر با وی دچار شدند و عقبه بن نافع ایشان را بقتلی ذریع
و کشتاری سخت فرو سپرد و هبسه کجا که فرار کردند مردم خویش را از دنبال رهسپار داشتند و خوشین همچنان
زیرین در نوشت تا بوس قضی پوشت و در آنجا چندان از مردم بربر جای داشتند که از حد شمار پرور
بردند عقبه بن نافع چون شیر شیده و پلنگ شکار دیده با ایشان دچار شد و جنگی مردانه بیای برده
و هبسه را منهنم و کرد و همی کجا که کشت چند آنکه آن جماعت خسته و مانده شدند و اموال ایشان ببارت و غنیمت رفت

احوال حضرت سیدنا حسین علیه السلام

۵۴۳

و جوی کیکریت آنگاه پس نافع جانب راه گرفت و بی برفت تا بایان پیوست و بحر محیط را بدید و عرض کرد
 پروردگار اگر این دریای بیکران جابل و این بحر محیط حایز و حاسب نبود هیچ از پانی نشتیم و بلاد و امصاء
 در سپردم و در راه تو جاد و در زیدم و صیت اسلام را به جاد به پیوستم آنگاه کوس مرا جفت بگذاشت و مردم
 روم و بربر ازیم او جای گذاشتند و از طریق او روی برافشید و عقبه بجائی گذاشت که امروز بهار الفرس
 معروف است پس در آنجا فرد گشت و در آنجا آب نایاب بود لاجرم مردمان عطشان ماندند چندان که
 مشرف بر هلاک شدند پس عقبه و در رکعت نماز گذاشته در حضرت خداوند بی نیاز به عا و استغاثه پرداخت
 این هنگام آبش زمین را بر هر دو دست کاویدن گرفت و آبی جوشیدن نمود خرم و شادان مردمان را
 بخواندند و ایشان آبگیر با حفر که ره و بیاشامیدند ازین روی آن مکان را مارا الفرس نامیدند و با بحله
 چون عقبه از آنجا به دینیه طیبه که در میان آن و قیروان هشت روز مسافت است وارد رسید لکریان را فرمان کرد
 که فوج از پس فوج پیشی کنند و بجل خویش شوند چادر را یقین میرفت که دیگر دشمنان را نیروی جنبش و کوشش نیست
 و قدرت مخالفت ندارند و خود بطرف تنو در برفت تا بنکر دو باوی معدودی قتل میشدند چون مردم روم
 او را در آن قلت بدیدند در وی طع بستند و در قلعه را بروی بر بستند و او را به شام فرو گرفته با وی مقاتلت
 کردند عقبه بن نافع هر چند ایشان را با اسلام بخواند از وی پذیرفته و چنان بود که در آن هنگام ابوالمهاجر
 والی افسر یقیه دو کیلومتر بن کرم بربری که از بزرگان و رؤسا و زعمای مردم بربر بود اسلام آورد و با اسلام
 و دین و عقیده تی میگوید و روزگار میرد چون عقبه والی افسر یقیه شد ابوالمهاجر از مقام و منزلت کسید با وی
 بازگفت و بحفظ مقام و منزلت او سخن کرد لکن عقبه بن نافع پذیرفت و کسید را وقتی حشمتی گذاشت تا چنان
 افتاد که یکی روز کوسفندی برای عقبه تقدیم کردند کسید را فرمان کرد که کبش و با دیگر سلاخین پوست کشد
 کسید سخت آزرده شد و گفت انیک جوانان و غلامان من حاضرند و این خدمت بپای میبرد عقبه او را
 دشنام داد و گفت البته تو خود این کار بپای که از کسید ناچار آن خدمت بجا می آید پس چنانکه ابوالمهاجر
 این حال را بدانت یقین کرد و عقبه را علامت نمود لکن اینچنین در خدمت عقبه مقبول نشت و از آنهنگ
 خویش روی بر تافت ابوالمهاجر گفت حال که کار بر اینمحوال است باری او را در بند بکش چه من از
 زیان وی بر تو چنانکم عقبه تحساون و تسامح بگذرانید و کسید کین وی در دل سپرد و آغار کرد و پشت
 نهاد و چون این روزگار پدید گشت و آن صغف و ذلت را در عقبه بدید و رویان از صغف حال عقبه
 نگران شدند کسید که در این هنگام در لشکر کا و عقبه جای داشت و در اینست رویان را در وی
 بطبع و طلب می آنجند پیام فرستادند چون حال رویان را بدانت مقام انتقام را دریافت و اهل و عی
 عم خویش را انجن کرده با آنک عقبه بیرون تاخت ابوالمهاجر با عقبه گفت پیش از آنکه جمعیت کسید قوی
 گردد بروی شتاب گیر و این هنگام ابوالمهاجر همچنان در بند آهمن با عقبه در سیر و سلوک بود

و کسید
 بربری

رجب دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری ۵۴۴

پس عقبه بجانب کسید باخت و کسید از طریق اوروی بر تافت تا مردش بسیار شوند چون ابوالمهاجر
 این حال بدید باین شعر البی محسن شقیه مثلت

کَفَى حَزْنًا أَنْ تَزِيدَ فِي الْخَيْلِ بِالْقَنَا وَأَتْرَكَ مُشَدُّوَ عَلَيَّ وَطْقًا
 إِذَا مِتُّ عَنْ فِي الْحَدِيدِ وَأَخْلَقْتُ مَصَارِعُ مَنْ دُونِي تَصْنَعُ مُنَادِيًا

کنایت از اینکه این نه آن وقت است که من چار بندگران باشم و دست از پای خطا توانم چون این شعر
 عزیرت آینه کو شرو عقبه شد ابوالمهاجر از بند در آورد و گفت اکنون کار از کار برگذشت و ترقصا بر دهن
 بنشت تو سبلان لمح شو و بامارت و ایالت ایشان قیام جوی چه من بحدادت را ضمنت شمارم ابوالمهاجر
 این سخن را نپذیرفت و در هوای شهادت از امارت و ایالت چشم برگرفت و دل باخوت بر بست پس
 عقبه و مسلمانان چنانکه ازین پیش اشارت شد خلاف تیغها را در هم شکسته و روی مردم بر برخاده و با
 ایشان قتال دادند و در این جنگ تمامت مسلمانان شهید شدند و محمد بن ادس انفاری با نفری معدود
 ایسر کردند و صاحب قفیه ایشان را راه ساخته بجانب قیروان روان داشت چون زهیر بن قیس
 بلوی که از جانب عقبه در قیروان بود این خبر بدانست غزیت بر مقامت نهاد لکن لشکر صفائی با و
 موافقت ننمودند و بمهر روی خصا دهند و بیشتر مردمان بتا بت باجاعت مبادرت کردند و زهیر ناچار شد
 که با ایشان معاودت جوید پس بجانب برقد روی خصا دهند و در آنجا اقامت ورزید و از آنطرف مردم
 افریقیه نزد کسید انجمن شدند و کسید با کمک افریقیه روی نهاد و این وقت اصحاب انفال و ذراریه
 مسلمانان در آنجا بودند و از کسید و طلبانان برآمدند کسید ایشان را مان داد و بقیروان اندیش
 و بر مملکت افریقیه مستولی کردید و در آنجا اقامت نمود تا کاهی که روز کار عبد الملک بن مروان پیش آمد
 و سلطنت او نیز گرفت و زهیر بن قیس بلوی را بامارت افریقیه برگشید و در آن هنگام زهیر در برقه
 جای داشت و بسرعه دار می روز میگذاشت و زهیر بن قیس بن مروان سوی روحنا و با شکری کران که
 عبد الملک مروان از بھرش ماضی بود که در دشت در فوشت و با کسید جنگ بر پیوست و لشکرش را در هم
 شخت و خودش را بجنگت آماج است عذای مذکور شود

ذکر پاره از سوانح و حوادث سال شصت و دوم
 هجره بنو می صلی الله علیه و آله

در این سال ولید بن عقبه مردمان راجع عھدا و نیز در این سال محمد بن عبد الله بن عباس که پدر سجاح و منصور است
 بروایت ابن اثیر متولد گردید و در این سال عبد المطلب بن ربیع بن الحارث بن عبد المطلب بن هاشم الهاشمی
 که او را ادراک معنای نیز شده بود وفات نمود و هم در این سال سلمه بن محمد انفاری بدو زندگانی گفت

کوفی
 راجع ادب
 این سخن
 از سوانح
 است

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۵۳۸

در این سال
در این سال
در این سال
در این سال

و در آن هنگام رسول خدای متلی الله علیه وآله وفات فرموده سال از عمر مسند بر گذشته بود و هجتم در این سال
بروایت یا فخری بریده بن انصیب اسلمی بروایت اصح بود و در حجاب نمود در حبیب الیبر مسطور است که بریده
در این سال در بلده مرو وفات یافت و در زمان هجرت رسول خدای متلی الله علیه وآله در بین راه که
و مدینه بملازم است آنحضرت افتخار یافته بجاءت ایمان فایز گردید و در تمام ایام زندگانی ساکن ملک
مودت و محبت رسول حضرت احدیت بود و مرقه شرفیش در بلده مذکوره مشهور و زیارتگاه طوایف
خلایق نزدیک و دور است و نیز در این سال مسروق بن الابدع در مصروفات کرد و بعضی گفته اند
وفاتش در سال ثمت و سیم بود و نیز در این سال بروایت یا فخری ابوسلم عبدالله بن مخولانی الکاتب
که از سادات تابعین است رخت به یک جهان کشید یا فخری صاحب حبیب الیبر نوشته اند که وی
از اجداد و اصحاب حضرت امیر المومنین بن جعفرات الله علیه بود و از وی عوارق عادات و کرامات
روی نمود از آنجمله چون اسود هبسی بداعیه نبوت بر غارت او را طلب کرد و گفت بایست نبوت
من شهادت دهی ابوسلم انکار نمود اسود گفت که ای سیدی که محمد رسول خداوند است ابوسلم
گفت آری این وقت اسود استی عظیم بر رخسار و خروفت و او را با تش در افکنده صیانت خداوندش
از زبان مار رستگار ساخت چون اسود انحال بدید همچنانک شد و او را شبانه اخراج نمود تا اسباب
ارتیاب و اضطراب اصحابش نشود و از متابعت او روی برنستاند چون در زمان خلافت ابوبکر
ابوسلم بروی و فود نمود ابوبکر گفت پیاس نه او ندی را که مرا نخواست تا در میان امت محمد صلی الله
علیه وآله کسی با بدیم که با وی همان معاملت نمود که با ابراهیم خلیل سلام الله علیه فرمود و نیز
چنان شد که وقتی در بعضی غزوات از سریت بعید ماند و در آن حال که نیزه خویش را بر زمین
کوفته و مشغول نماز بود مرغی بیاید و بر فراز نیزه نشست و با وی خطاب کرد و بشارت داد که آن

در این سال

خاتم ساله در طمان هنگام میرسد و چنان بود که باز نموده بود

ذکر وقایع سال ثمت و سیم هجری و داستان
ابن عباس و محمد بن حنفیه و عبد الله بن عمر
با برید محمد بن حنفیه

معلوم باد که عبد الله بن زبیر را از آغاز کار خلیفای خلافت و باد امارت در مانع بود کلن و جود
موانع از حصول مقاصد ممنوعش میداشت و تا آن پس چنانکه بود مسود و مبرک حضرت
ایام حسین سلام الله علیه در حیات کارگاه آفرینش و در شش مرد شجاع و شش بود مبد است او را

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۴۶

بجزی نشاند و دعوتش را وقتی نکرده بودند لاجرم سری بر روی پرتو پیر داشت و دل بجهول
وقت میگذشت و آنکه از فطانت و کیاست بهره داشتند از باطن او با خبر بودند چنانکه این حال بر
معوین نیز پوشیده نبود و باینکه پدید باز نمود ابن ابی اسحق در شرح نهج البلاغه گوید چون حضرت امام حسین
علیه السلام از کربلا مکه میبرد و روی بوقاق نهاد و عبد الله بن عباس دست
بر شانه ابن زبیر زد و این شعر مستدانت کرد

بِالَّذِينَ قَبْرُهُ بِمَعْمَرٍ خَلَا لَكَ الْجَوْ فَبِصْنِي وَاصْفِي
وَنَفَرِي مَا شَيْتَ أَنْ تَقْرِي هَذَا الْحَبْنُ سَائِرًا فَأَلْشِرِي

خَلَا لَكَ وَاللَّهِ لَكَ بَابُ الزُّبَيْرِ وَسَارَ الْحَبْنُ إِلَى الْعِرَاقِ ازین اشعار باز نمود که اینست
حسین بن علی علیهما السلام که آفتاب خشمش این مکان را در سپرده و ترا و مثال ترا در تحت شعاع جلالت
در آن کجده و از پاره خیالات و مقامات ممنوع داشته روی بجانب عراق نهاد اکنون صد اندر صد
این دشت جای تو است بلند آسمانش هوای تو است بال پر بر کشای و بچشم خدایت و طغیان
برافشان و بدعوی خلافت بر خیز و باره مخالفت بر انجیز ابن زبیر گفت یا بن عباس سوگند با خدا ای
شما با مضب خلافت را جز از بھر خویش سزاوار شمارید و خود را از مات مردمان سستی ترمی پندارید
ابن عباس گفت کسی در این کار دارای کان و پندار میشود که در حال خویش و استحقاق خود در سگت
وریب باشد لکن ما را در مراتب لیاقت و استحقاق خود مرتبه یقین حاصل است اما تو مرا از خویشتن خبر کوئی
که بچه سبب آزادی این رتبت کنی گفت بعلت شرف و شرافتی که مرا باشد گفت این شرف از کجا آوردی
همانا اگر دارای شرف و رتبی هستی بسبب ما باشد چه از تو اشرف هستیم چه شرف تو از شرف ما است
با بجه صدای ایشان بلند گشت و کار نجوشت پیوست در اینحال غلامی از ابن زبیر لب سخن بر کشود و گفت
ای پسر عباس سوگند با خدا ای ما هرگز دوست دار شما جاعت بنی هاشم نشویم و شما نیز هرگز محبت ما را
در دل سپارید و قدم محبت ما بر ندارید ابن زبیر بر آشفنت و بادست خود ببطه بد و زد و گفت آیا با حضور من
جور باشی و لب سخن بر کشای ابن عباس گفت از چه روی غلام را مضروب میداری سوگند با خدا
سزاوارتر از غلام بضرب آنکسی است که عهد بگنجده و از دین بیدون شود ابن زبیر گفت ایکیس گیت گفت
تو باشی پس در میان ایشان سخن بلند شد و کار نجوشت رفت تا جماعتی از مردم قریش فرا هم شده ایشان را کن رشتند
در کتاب ناسخ التواریخ دو شود یکجمله و آن دو شعر مسطور است و نیز خلاصی در اشعار با بجه مرقوم آمده باشد

وَنَفَرِي أَنْ شَيْتَ أَنْ تَقْرِي قَدْ رَحَلَ الصَّيَادُ عَنْكَ فَأَلْشِرِي
وَرَفَعَ الْفَخَّ هَذَا تَحْذَرِي لَا يَنْبَغُ مِنْ صَبْدِكَ يَوْمًا فَاصْبِرِي
هَذَا الْحَبْنُ خَارِجٌ فَأَنْشِرِي إِلَى الْعِرَاقِ رَاجِعًا لِلتَّظْفَرِ

مکان این اشعار
و این شعر

المعتمد بن
الفرج بن
الکلبی

ربيع دوم از کتاب سيرة الادب المصري

۵۲۸

باین داستان اشارت رفته لکن در اینجا این نسبت اخیرا که در اینجا بعد از بن عمر مذکور شد هر دو بن
 زیر مقرر داشته و این خلکان این خبر را از عیسی مرقوم نموده هر کس خواهد در ترجمه احوال عروقه بن ربیع
 جوید مع الحکایه چون ابن زبیر چنانکه بدان اشارت رفت از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام
 استحضار یافت طبع در خلافت بر بست و نیز در زبان بدست بر گشت و مردمان نیز بنیال بر بست
 زیاده زبان بگوشش در آورند و همی شرا و نظایق باح اعمال و افعال ایشان را تذکره نمودند چنانکه
 ابوالاسود دلی در ضمن نصیحه فرمود

اَقُولُ وَذَلِكَ مِنْ جَنَّةٍ وَوَحِيدٍ اَذَلَّ اللَّهُ مُلْكَ نَجِيٍّ زِيَادٍ
 فَاكْبَدْتُمْ بِمَا عَدَدُوا وَخَاوُوا كَمَا بَعْدَتْ ثَمُودُ وَقَوْمُ عَادٍ

در شایسته
 عیسی

مسعودی در مروج الذهب گوید چون جویریذ و عمال او شمول گرفت و طلش عموم یافت و افعال نسبت
 بنحاندان رسالت نمایش پذیرفت و در شرب خمر و ارتکاب منایح الهی و فسق و عیث و تمیز که درش گرفت
 بلکه فرعون نسبت بر عیت از وی عدل و بیجا صده و عامه ناس از وی اعطف بود این زبیر که در اینجا
 در اعلی مرتبه زهد و تنگ قدم مینهاد مردمان را بجنبش دعوت کرد و مردم مکه و مدینه چنانکه مذکور شد
 به و گردیدند و بر وایت ابن ابی اسحید ابن عباس با وی مخالفت برآمد چنانکه ابن زبیر در مکه بر منبر برآ
 و این هنگام ابن عباس با مردمان در سخت منبر نشسته بودند ابن زبیر در ذیل خطبه گفت ان الله هنا اول
 قَدْ اَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ كَمَا اَعْمَى بَصَرَهُ نِعْمَ اَنْ مَنَعَهُ الشَّحْلَالَ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَنَفَقَ فِي الْقَلْبِ
 وَالْاَنَمَةِ وَقَدْ اَحْمَلَتْ مَالِ الْبَصَرَةِ بِالْاَمْسِ وَتَوَكَّلَ الْمُسْلِمِينَ بِهَا وَتَضَيُّونَ النُّوَى
 وَكَيْفَ الْوَمْنَةُ فِي ذَلِكَ وَقَدْ قَاتَلَ اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ وَحَوَارِىَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ وَفَّاهُ يَبْدِيهِ دَرَاخِمًا رَدِيَّتْ كَمَا خَدَّاهُ تَعَالَى حِشْمٌ دَلَّشَ رَاوْنَ حِشْمٌ سَرَّشَ كَوْرًا مَخْتِ
 و خان میداند که متع کردن زمان از جانب شرع خدای و رسول خدای حلال است و در باب موچ
 و قتل قوی میراند لکن بیت المال بصره را دیر روز بود که اجتنال نمود و مسلمانان را در آنجا بی حوز و نیل
 و آشامیدنی بگذاشت چنانکه از سختی حال و صدمت جوع به خوی تباه روز شب میآوردند و من چگونگی
 او را در اینجا بر مبرز نش و علامت کوهش کنم با اینکه با اتم المومنین عایشه و حور رسول خدای صلی الله علیه و آله
 جنب و رزید و با آنکه او را نکاح جاری نمود و یکجا حبت چون ابن عباس اینکلمات را بنجار را بشنید با قافیه
 سعد بن جبر بن هشام مولای بنی اسد بن خزیمه گفت مرا ملذکن و با ابن زبیر روی در روی آورد
 چون با وی مواجه شد آستین بر کشید آنگاه گفت یا بن الزبیر

مکه ابن زبیر
 ابن عباس

قَدْ اَنْصَفَ الْفَارَةَ مِنْ رَامَاها اَنَا اِذَا مَا فِئْتُهُ نَلَقَاها
 نَزَدُ اَوْلَاها عَلَي الْاَخْرَاها حَتَّى نَصِيرَ حَرَّ ضَا دَعْوَاها

حَلَّ الْمَالِ فِي بَيْتِ الْمَرْءِ بِمَا فِيهِ مِنْ مَالٍ وَبِأَمْرِ الْمَرْءِ فِي مَالِهِ
 حَقَّاقٌ كَمَا يَسْتَلِمْ مَا حَقَّاقٌ وَمَا كَلْبَعٌ قَدْ أَمَلْتُ لَيْسَ لِي إِذْ أَمَلْتُ
 مِنْ بَرْدِي عَوْنٌ كَمَا بَرَدْتُ سَحَابٌ كَيْفَ لَيْسَ لِي إِذْ أَمَلْتُ مَقَاطِعُ
 بَيْنَ أَيْمِكَ وَبَيْنِي كَمَا بَرَدْتُ سَحَابٌ كَيْفَ لَيْسَ لِي إِذْ أَمَلْتُ مَقَاطِعُ
 أَمْ الْمُؤْمِنِينَ مِمَّا سَمِعْتُ أَمْ لَيْسَ لِي وَبَيْنِي فَاطْلُقْ أَوَّلَكَ وَحَالَهُ إِلَى حَاجَتِكَ
 اللَّهُ عَلَيْهَا لَهْجَاهُ عَنْهَا ثُمَّ اتَّخَذَ مَا فِيهِ بَقَائِلَ دُونَهَا وَصَانَا حَلَّهَا فِي مَقَاطِعِهَا
 اللَّهُ وَلَا تَحْدِثْ مِنْ أَمْرِهَا لِي رَدَّ زَوْجَةٍ بَيْنِي وَصَانَا حَلَّهَا لِي أَمَّا قَاتِلَا أَيْمًا فَاتَّخَذَ
 رَحْمَةً كَانَتْ كَمَا كَانَتْ أَصْدَ كَرَمٌ بِفَارِكٍ مَنَاوَانِ كَمَا مُؤْمِنِينَ فَقَدْ كَرَمٌ بِفَارِكٍ أَيْمًا
 أَيْمٌ لِلَّهِ لَوْ كَانَ صَحِيحَةً فَيَكُونُ مَكَانَ خَدِجَةَ فَيُنَالُ مَا تَرَكَتُ لِي بَعْنِ أَسَدٍ عِظَامًا
 إِلَّا كَرَمٌ شَدِيدٌ يَكُونُ بِمَا أَنْ مَرَدَمٌ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ
 مِثْقَالُ سَهْمٍ لَمْ يَكُنْ لِي بِمَا أَنْ مَرَدَمٌ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ
 وَبِزَوَّارٍ أَوْ بَرَدْتُ رَيْتُمْ لِي بِمَا أَنْ مَرَدَمٌ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ
 ظَاهِرِ أَيْنَ مَرَدَمٌ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ كَيْفَ نَسِيتُمْ
 مَعْقُولَاتٍ وَابْتِهَارَاتٍ اسْتَدْنِيَتْ كَلَامِي إِذَا لَيْكُ حِثْمٌ قَدْ وَرَّشْتِ اسْتَدْنِيَتْ كَلَامِي
 أَيْكُ كَفَشِي مِنْ دَرَبٍ بِمَقْطَعٍ وَتَلَّ قَتْلِي سِلَاحٌ هَمَانَا دَرَيْنِ سَلْمَةٍ وَحُكْمٍ اسْتَدْنِيَتْ كَلَامِي
 مِيدَانُ دَرَبٍ بِمَقْطَعٍ وَتَلَّ قَتْلِي سِلَاحٌ هَمَانَا دَرَيْنِ سَلْمَةٍ وَحُكْمٍ اسْتَدْنِيَتْ كَلَامِي
 اسْتَوَاجَ نَوْدَةٍ بُوْدِمٍ وَبِحَرِّ كَسٍ هَرَّ حَقٍّ أَوْ بُوْدِمٍ عَطَا كَرِيمٍ وَدَرِ بَايَانِ إِذْ كَيْ بَجَايِ مَا نَهَ كَرِ إِذَا نَحْنُ خَدَا سَعَالِي
 دَرَكْتَابِ خُودِ حَقٍّ لَدَا بَارِ نَوْدَةٍ كَرِ وَفَسْرٍ وَتَرَبُّدٍ وَآزَادِ إِذَا حَقٍّ خُودَانِ مَا خُودَ وَاسْتَيْمَ وَآلَا أَيْكُ كَفَشِي
 مِنْ مَتَعَرِ حَلَالٍ مِثْمَارِمْ دَرِ بَايَانِ مَرِ إِذَا قَانِ شَرِّ خَارِجِ مِخْوَانِي إِذَا مَرَاتِ اسْمَا بَارِ پَرِسِ تَابَا تَوْ خَرْدِ
 جَمْعَتِ مَجْرَهَ كَرِ خُوشْبُوِي وَسَاطِعِ كَرِ دِيدِ آنِ مَجْرَهَ بُوْدِ كَرِ مَپِنِ مَا دَرِ تُو وَپَرِ تُو اسْمَرِ وَخَتِ شَدِ وَبُوْدِ بُوْعُو جِهَ
 قَتْلِ كَتِ وَآلَا أَيْكُ مَرَاتِبَالِ بَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَلَامَتِ نَمُودِي هَمَانَا عَالِشِ سَبَبِ اسْتَابِ بَا بَا بِنِ كِنِيهِ
 خَوَانِ دَشْدِ نَسَبِ تُو وَپَرِ تُو لَكِنْ پَرِ تُو بَرِ وَخَالِي تُو طَلْحَةٍ دَرِ هَوَايِ فَضِ دَامِي دَامَرَاتِ وَكُلُومَتِ
 تَدِيرِ كَرْدِنِ وَآمِ الْمُؤْمِنِينَ رَلَا زِ حَجَابِي كَرِ خَدَايِ بَرُوِي كَشِيدِ بُوْدِ وَفَرْمَانِ كَرِ وَهُ بُوْدِ زَنَانِ پِشْمَرِ بَعْدِ اَزِ پِغِيرِ
 دَرِ حَجَابِ غَزَلَتِ بَانَدِ وَبَزِ مَرَايِ بِيرِ وَنِ شُونِ سَرِ پَرِ دِنِ آوَرْدِنِ دَاوَرْدِنِ وَسُوسِ كَرِ دِنِ وَاسَبَابِ
 حُصُولِ اَمَارَتِ وَوَصُولِ خَلْفَتِ فَوِشِ شَرْدِ وَبَايِ فَتَنِدِ نَمُودِنِ وَدَرِ پَرِ رُوِي اَوْ قَتَالِ اَوَانِدِ لَكِنْ

سبع دوم از کتاب مکتوبات ناصری

۵۰۵

زانهایی خود را در سرای خود صیانت کردند و با خدای و رسول خدای تصدیق و انصاف فرمودند که در روز
رسول او را از سرای بیرون آوردند و زانهایی خود را نگاهبان شدند و اما قتال با ما شما همانا با ما با جانشینان
ساخته ملاقات کردیم پس اینجالت از دو حال میسر دن نبود اگر کار فرود بودیم همانا شما کار فرمودید که از ما
فرار کنید و اگر مومن بودیم همانا کار نشدید که با ما قتال دادید سوگند با خدای که اگر نه بسبب مگالت صیغه
در میدان شما و مگالت و حشمت خدیجه علیها السلام در میان ما بود هر آینه برای بنی اسد بیخ عطای و عطفی
باقی نماند استم که در هم میگویم یعنی آنچه از مثالب ایشان بشمار میآوردیم که دارای هیچ رتبت و شرفی
نباشند و آنچه چون این مجلس برای رفت و این زهر نزد ما در شش سال بازگشت از ما در شش سال بازگشت
از برای عوج و حشمت اسما گفت ای ترانه میخوانم که با بنی هاشم و ابن عباس بجمله و احتجاج سخن کن قاطع
گم الجواب اذ اید هبوا چه هر کس با ایشان آغاز سخن طرانی کند و بمگالت مقابلت نماید بگویند که
پاسخ دهند و شرمند و شرمگینش نمایند که کوئی دهانش را چون دهان شتر کام زند و زبانش را از آتش
کلام و کدارش حدیث بر بندند این پسر گفت ای مادر تو مرا بنی هاشم مودی لکن من عصبیان و زردیم
خلاف فرمان تو کار کردم مادرش گفت ای پسر من ازین کو بر پزیر کن که جن و انس را با وی طاقت
برابری و مگالت نیست و نیز دانت باش که تمامت فصیح و مخازی قریش در سینه او ضبط و موجود است
و مانده هستی از محاورت و مگالت او بر کنار باش این وقت امین بن خنیم بن فاکت اسدی

این اشعار را در خطاب با بن زبیر قرائت نمود

يَا بْنَ الزُّبَيْرِ لَقَدْ لَاقَيْتَ بَأَثَقَةً	مِنَ الْبَوَاقِي فَأَلْطَفَ لَطْفَ خُنْئَالٍ
لَاقَيْتَهُ هَا شَيْبًا طَابَ مِنْتُهُ	فِي مَغْرَسِيهِ كَبْرَمِ الْقَيْمِ وَالْخَالِ
مَا زَالَ يَفْرَعُ مِنْكَ الْعَظَمُ مُقْنِدًا	عَلَى الْجَوَابِ بِصَوْتٍ مُنْمَعٍ خَالٍ
حَتَّى رَأَيْتَكَ مِثْلَ الْكَلْبِ مُنْجَحًا	خَلْفَ الْغَبِطِ وَكُنْتَ الْبَاذِخَ الْعَالِ
إِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ الْمَعْرُوفَ حِكْمَتَهُ	خَيْرُ الْأَنْامِ لَهُ حَالٌ مِنَ الْحَالِ
خَيْرُكُمْ الْمَنْعَةُ الْبُتُوعَ سَتَّهَا	وَالْقَيْنَالَ وَقَدْ عَثَرَتْ بِالْمَالِ
لَمَّا رَأَاكَ عَلَى رُسُلٍ بِأَسْهُمِهِ	جَرَتْ عَلَيْكَ كُوفَ الْحَالِ وَالْبَالِ
فَاَحْسَرُ مَقُولَكَ لَا عَلَى شَيْفَرَتِهِ	حَرًّا وَجِبًّا يَلَا قَيْلَ وَلَا قَالِ
وَاعْلَمْ يَا نَكَ أَنْ حَاوَدَتْ غَيْبَتَهُ	عَادَتْ عَلَيْكَ خَاوِدَاتُ الدَّيَالِ

با محمد چون مردمان با بن زبیر بیعت کردند و از جمله اشراف بنی هاشم ابن عباس سر برآفت و او را بخیر
نمود و نیز محمد بن الحنفیه رضوان الله علیه با وی بیعت نمود و دوستان ایشان بیزید بن معاویه پیوست
یزید را کمان خان میرفت که استماع ابن عباس از بیعت ابن زبیر برای آن است که همه خواهد بایست

کتاب بنی هاشم
در بیان
بنی عباس

بسم الله الرحمن الرحيم
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الدُّخُولِ لَنُفَعِّلَنَّ لَهُمْ مَقَامًا مِّنَ الدُّنْيَا لَنُفَعِّلَنَّ لَهُمْ مَقَامًا مِّنَ الدُّنْيَا لَنُفَعِّلَنَّ لَهُمْ مَقَامًا مِّنَ الدُّنْيَا
يُدْعِيَانَا وَمِنْكَ لَنَا وَطَاعَةٌ لِلَّهِ لِنَا عَزَمَكَ مِنْ حَقِّكَ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ ذِي رَحْمٍ مَا يَجْزِي
الْوَصْلِينَ يَا حَاجِمُ الْمُؤْمِنِينَ يَهُودِيَهُمْ فَمَا أَكُنِي مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ بِذَاتٍ بِرُوحٍ وَتَجِبَلِ
صَلَّتِكَ بِالَّذِي أَنْتَ لَمْ أَهْلُ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الْوَسْوَاحِ فَانْظُرْ مِنْ طَلْعِ عَيْنِكَ مِنَ الْأَفَاقِ مِنْ سَحَرِهِمْ
أَبْنُ الْوَيْسِ لِيَا بَرِّ خَرِيفَ قَوْلِهِ فَأَعْلِمَهُمْ بِرَأْيِكَ فَأَتَمَّهُمْ مِنْكَ أَسْمَعُ وَلَكَ أَطْوَعُ مِنَ الْخَلْقِ لِلْحَمْدِ الْمَلِكِ
يُزِيدُ سَيَكُونُ هَذَا مَا رَجَعْتُ سَيَكُونُ هَذَا مَا رَجَعْتُ سَيَكُونُ هَذَا مَا رَجَعْتُ سَيَكُونُ هَذَا مَا رَجَعْتُ
ثُمَّ انْزِعْ بِمَعِيتٍ وَطَاعَتٍ خَوْشِيَّتِي وَيَا وَرِي أَوْ دَرَكًا بِاطْلٍ وَدَعْوَى بِجِصْلٍ وَمِشَارِكَةٍ دَرَامُ
وَكُنَّا بَانَ خَوْشِيَّتِي وَتَوْحُصُ وَفَادَارِي وَرَحَايَتِ جَانِبِ خَوْشِيَّتِي وَذِي بِمَعِيتٍ مَا عَقَصَامُ حَسْبِي وَرَوِي
هَرَبِي تَاقِي خَدَاوَنِي بِدَاشِ وَأَصْلِينَ بِارْحَامِ مُؤْمِنِينَ تَوْعَطَا فَرَايِدَ هَذَا أَوْ مَجْزِيًا مِنْ خَاطِرِ سِجَارِ
وَهَرِيَّتِكَ وَبَرَا فَرَامُوشِ نَامِ أَيْنِ سَيَكُونُ تَرَا فَرَامُوشِ نَحْمُ وَبَرُوْدِي صَنَلَهُ وَجَانِزَهُ تَرَابَانَ مَقْدَارِ كَمْ جَوْنِ
تَوْنِي رَاكَ وَرَضْتِ رَسُولَ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَرَفَ قَرَابَتِ دَارِي سَرَاوَرِ سَتِي بِفَرَسْتِهِمْ كَمُ
بِيدَارِ وَكَمُورَانِ بِاشِ كَمَا أَنْ كَسَانِي كَمَا بَغِيرِ وَسَا حَرِي سِرِّ زِيرِ أَزَافَاقِ وَاطْرَافِ بَاخْجَارِ رَوِي أَوْرَدِ
وَبَقُولِ مَرْخُوفِ أَوْ فَرِيْقَةٍ مِثْلُ مَنْدَازِ رَايِ وَرَوِيَّتِ خَوْشِيَّتِي وَكَمُورِ خَدَمِيَّتِ أَوْ بِخَرِ فَرَامُوشِ هَذَا أَيْنِ حَبَابَتِ
بِخُنِ تَوْكُوشِ وَهَنْدِ وَطَاعَتِ تَرَا مِنْ زِيرِ كَمَا أَزْدِينَ سِيرِ وَنَ شَدَّ وَدَرَحَمِ خُدَايَ بَغْتَنَ الْخَيْرِ
وَوُزْنِي وَرَحْمَتِ مَسْلَمَانِ أَوَّلَ خَرِصَاوَةٍ وَاجِبِ تَرَشَارَنْدِ چُونِ ابْنِ عَبَّاسِ كَتُوبِ زِيرِ اقْرَأَتِ نَوَ
دِرِ پَاخِ أَوْ بِسَيَكُونُ بَرَنَخَا شَتِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَانَنِي كَمَا بَلِكُ تَذَكُّرُ عَاءِ ابْنِ الْوَيْسِ إِيَّايَ إِلَى بَعِيْتِهِ
وَالدُّخُولِ فِي طَاعَتِهِ فَإِنْ بَكُنْ ذَلِكَ فَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَرْجُو بِيَدِكَ بِرُوحٍ وَلَا حَمْدَكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ بِالَّذِ
أَتَوْعِي بِهِمْ عِلْمُ وَزَعَمْتَ أَنَّكَ غَيْرُ نَاسِ بِرِي وَتَجِبَلِ صَلَّتِكَ فَإِنِّي حَاسِبُ عَنْكَ وَدَعْوَى فَلَعْمَرِي
مَا تَوْنِيْنَا فَمَا لَنَا قَبْلَكَ مِنْ حَقِّكَ إِلَّا الْيَسِيرُ فَإِنَّكَ لَتَحْبِسُ عَشَامِنَهُ الْعَرِضُ الطَّوْبُ وَسَأَلْتَ أَنْ
أَحْتِ الْبَلِكُ وَأَنْ أَخَذَ لَكُمْ مِنْ بَنِي زَبِيرٍ فَلَا وَلَا لَسُرُّرَا وَلَا جِنَاعَاتِكَ تَسَلَّنِي بِضَرْبِكَ وَتَحْنِي
عَلَى وَدِكَ وَقَدْ قُلْتِ حُبُّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَصَابِيحُ الْهَدَى وَنَجْمُ
الْأَهْلَامِ غَادَرَهُمْ خُبُولُكَ بِأَمْرِكَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ مَرْمَلِينَ بِالْأَهْلَاءِ مَسْلُوبِينَ بِالْعَرَاءِ لَا مَكْنِينَ
وَلَا مَوْسِمِينَ تَسْفِي عِلْمُهُمُ الرِّبَاحُ وَتَنْتَابُهُمُ عُرْجُ الصِّبَاغِ حَتَّى أَتَاخَ اللَّهُ يَقُومُ لَمْ يُشْرِكُوا فِي دِيْمَا
كَقُوَّتِهِمْ وَأَجْوُهُمْ وَجَلَّتْ جَلَّتِكَ الَّذِي جَلَّتْ فَمَا أَكُنِي مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ بِذَاتٍ بِرُوحٍ وَطَرَادِكَ
حُبُّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَكِبَرِكَ إِلَيْهِ

بسم الله الرحمن الرحيم

صَلِّ عَلَى خَدِيجَةَ ابْنَةِ الْوَيْسِ
بِرُوحٍ وَتَجِبَلِ ۳

أنا الله أنا

الرحمن الرحيم

پنج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

الرجال ليقبله في الحرم فما نلت منك وعلى ذلك حتى اشخصته من مكة الى العراق
 فخرج خائفاً يترقب فتركت به خيلك عداوة منك لله ولرسوله ولاهل بيته الذي
 اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا وائلك لا بائلك الخلاف الجفاه اكاد
 الحبر فطلب اليكم الموادعة وسالككم الرجعة فاعنيتم فله انصاري واستبصال اهل
 بيتي نعموا وتم عليه كما كنتم قتلتم اهل بيتي من الترك فلا تموتني اعجب عيني من طاعتك
 ودي وقد قلت ولداني وسبقك بقطر من دمي وانت احد ثاري فانيشاء الله
 لا يضل لذك دمي ولا يسقي ثباري وان سبقتني في الدنيا فقبل ذلك
 ما قيل النعمون والنبين فطلب الله يد ما تم فكفي بالله للظلمين ناصرا
 ومن الظالمين مستقافا فلا يحبك ان ظفرت بنا اليوم فلتظفرن بك يوما وذكرت
 وفائي وما عرفتني من حقت فان بك ذلك كذلك فقد والله بايعتك ومن
 قبلك وانك لتعلم اني وولداني حق بهذا الامر منك ولكم معشر فرس كبريونا
 حتى رفعتمونا عن حقنا ووليتهم الامر ونا فبعدا لمن تحري ظلنا واستغوى
 السفهاء علينا كما بعدت ثمود وقوم لوط واصحاب مدين الا ورت من اعجب
 الا عاجب وما عسى ان اعجب حلك بنات عبد المطلب واطفالا صغارا من
 ولده اليك بالشام كالسبي الجلوبين ترى الناس انك قهرتنا وانت تمن
 علينا وينا من الله عابك ولعمرك الله فليكن كنت تصيح امنا من جراحة يدي
 اني لا رجوان يعظم الله جرحك من لساني ونقضي وابراحي والله ما انا
 بايس من بعد قبلك ولد رسول الله ان ياخذك اخذا اليماء ويخرجك
 من الدنيا مذنووما مذنورا فعش لا ابا لك ما استطعت فقد
 والله ارددت عند الله ضغانا واقترقت ما ثما والسلام على من اشجع الهدي
 ميكيد مكتوب تراكم اذ دعوت ابن زبير مرا به بيت وطاعت خویش و سر برافتن از مقصود او با و مكد
 قراست كردم اگر اين مطلب چنين هم باشد كه تو داستان كرده سو كند با خداي در اين كار و كردار در پي
 و ساريشه ترا اميد دارم و خداي با پيچه آهنگ و اندیشه كرده ام داناست و كمان چنان بودي كه تو سخي
 مراد او شريكيني و در او عطا ي صلح من شتاب ميچوي اى انسان بخي و تعجيل صلح خویش از من باز دا
 چمن دوستي و مودت خویش را از تو باز داشتيم قسم بجان خودم آنچه پرت از مال و حق با ما ميده
 و هم چنين پشنيان او كه بدون حق بر سنده خلافت جاي كرده اند ميده اند جز اندكي از حقوق ما نبود
 و تو بجهل را باز كير و سب از حقوق ما باز نده و ديگر خواستار شده بودي كه مردمان را بسوي تو برانخيرم

در انجی لا ابا لك
 از جهالات است
 خياكم در كتب
 اخبار كور

احوال حضرت شهید الساجدین علیه السلام

۵۵۳

و با طاعت و تقوی و عبادت و زهد و انزادگی و کثرت نماز و روزه و عطا و بخشش و خیری و داد و دهش جفا و که تو مرا پادشاهی خویش میخوانی و بدوستی خود انگیزش میدی با اینکه بیکار و بول و فربا و دولت و کوشاور عرش خدا حین علیه السلام و جوانان عبد المطلب را که چراغ شبتان درین طریقت سید المرسلین و استادم کان آسمان هدایت و آیین بودند از تنگ گذزایندی و لشکر تو ایشان را در یک سرزمین بخون درکشیدند و برهنه و عریان و بی کفن در تابش آفتاب میخندند و پنهان نمائند آفتاب بر ایشان تابید و باد و پرا جادشان بوزید و سباع و کفار با آنان ندیم و یار گردید و هیچکس یاری ایشان باز نسید تا گاهی که خداوند گرویی را که بخون ایشان شرکت بنمودند قهر فرمود تا بیامدند و آن ابدان شریفه و احبا و گریه را از آن خاک برگرفتند و در آن خاک نبفتند و تو همچنان در مجلس سرور و غرور و غرور و طرب و نور و قش و فجر خویش چنانکه دیگر و زان جلوس میکردی بشتی و اینجمله بر هیچ چیز نتردی همانا اگر جمله اشیاء و احوال عالم را از خاطر سپارم و حوادث جان و مجاری و اوقات عمر را نادیده انگارم هر کونبیر و ن کردن تو حسین علیه السلام را از حرم رسول خدای صلی الله علیه و آله بحرم خدای و فرستادن جمعی از مردمان برای قتل رسانیدن آنحضرت را در آن حرم محترم فراموش نخواهم کرد و از آن پس همچنان بر آن کین و کین بگذرایندی با چاره دل خویش را در آن دیدی که بدست حلیت و کیدت و عذر و خدایت آن حضرت را احوان و اسفار ظاهر و باطن تو از که بعراق در آوردند و امام حسین علیه السلام در حالتیکه بیناک و از کزند خویش در اندیشه بود از که بیرون شد اینوقت لشکر تو محض عداوت تو با خدای و رسول خدای و اهل بیت رسول که خدای ایشان را از تمامت ارجاسم مثال دور و مظهر داشته برایشان تابانند و متزلزل ساختند و حال اینکه این اوصاف آن اهل بیت است نه پدران اجلاف و آباء جانی تو که اکبا و حیر خوردند و از آب و خاک شقاوت و ضلالت خیر بودند چون امام حسین علیه السلام اینجا را برید خواستار شد که او را بخویش گذارید تا بجای خویش باز شود این هنگام قتل یاران و اسفار او را غنیمت شمردید و استیصال اهل بیت او را فوز و صلاح دانستید و با ایشان کار جنگ و قتال بیاراستیدند گویا با اهل بیت ترک درستی و آویر بودید و با این کوهیده افعال که از تو ظهور یافته هیچ چیز نزد من سنگفت ترا از آن باشد که تو در طلب دوستی و مودت من باشی با اینکه اولاد پدر مرا بکشتی و اینکه خون من از شیر تو میخورد و تو یکی از آنان هستی که من باید خون خود از تو بخواهم انشاء الله تعالی خون من نزد تو باطل و حق من نزد تو باطل نمی ماند و چنانکه در دنیا بخون من سبقت جستی در آخرت منجوی و اگر در دنیا پیشی گرفتی با من پیش ازین پیغمبران و اولاد پیغمبران را بکشتند و خدای خون ایشان را بجبت و خدای بای حضرت مظلومین و استقامتکاران کافی است هیچ وجه در سنگفتی و فرغنت و بجز و مناعت مباش که امروز با مظهر گردید و چه نیز روزی بر تو پیروز خواهیم شد و هم در مکتوب خویش از دغای من و حقوق خودت باز نمودی اگر این سخن

ربع دوم از کتاب مکتوبات ناصر

۵۵۴

همان است که گویی و من با تو بیعت کرده ام و با تو وفای قدم سوگند با خدای با تو و اکس که پیش از تو
بود بیعت نمودم لکن تو میدانی که من و سرزنش از ان پدرم از تو با مر خلافت سزاوارتر هستیم لکن ای مشرور
چندان با ما بجاکارت و شاجرت بگذراید تا ما را از مسندالارت و خلافت و حقوق خود و استیلا و خویش
از ما در این امر چیک در انگیزد و منصب و مقام ما را غضب گردید پس در برابر اکس که طالب علم و مددوان
و دیوانگان را بر ما پاکستافی در افکند چنانکه شود و قوم لوط و اصحاب مدین از رحمت حضرت دی الهین و در این
داشته باش که محاسبها حیب گیران در به شکستی اندر نیست عمل نمودن تو است و خزان عیب طلب
و اطفال صفار از سرزنش از ان اوزا سوچی خودت در شام در حالت امیری و گرفتاری تا که مردمان را بازماند
که تو بر باقا هر و غیر در شریک اکنون بر ما نیست میخواستی گذاشت و حال اینکه خدا تعالی بوجود بر تو منت نهاد
سوگند با خدای اگر تو باید و نمودی در حالتیکه خویش را از زخم و جراحت دست من امین داشتی من
اسید دارم که خدا تعالی در احوال زبان بر او تو بزرگ نماید و تقصیر ابرام و پیچ و تاب مرا بر تو دشوار
نماید سوگند با خدای که من با تو پس منتیم که بعد از قتل نمودن تو سرزنش از ان رسول خدای را از ان
ترانا خود دارد با خدای الیم و شدید و بیرونست بر دازین سرای در آسمان که دستخوش مذمت و از آمدن
حضرت احدیت نوید باشی هم اکنون هیچ با که ندارم که آنچه کوتافی در کار بقیش بگذانی چه هر چند
دیو بر بیانی عذاب و عقاب تو در حضرت خدای انبذون شود چه بهر ساعت بر معصیت خویش بفرستی
و در خور عذابی و بحر و کالی بر تو و عظیمتر کردی و اسلام علی من اتبع الهدی معلوم باد که در آن هنگام که حضرت
امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون شد و راه حجاز در سپرد این آیه مبارکه را ملاوت فرمود و فخرج منها
خَائِفًا مَّقْرَّبَ قَالَ رَبِّ يَجْعَلْ لِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و اینکه ابن عباس در ضمن این کتب میگوید فخرج خائفا
مقرب اشارت بهین مطلب است و چون باین کتب بدقت بگویند مراتب جلالت و شرافت
و قوت قلب و مکتب ابن عباس معلوم شود و دیگر در تجار لانا سطور است که یزید بن معاویه علیه لعنه
بمحمد بن الحنفیه که در این هنگام در مدینه طبعه جای داشت کتب نمود اما بعد فانی اسئل الله
لَنَا وَلَكَ عَمَلًا صَالِحًا يَرْضَى بِرَعْنَا فَنَفِي مَا عَرَفَ الْيَوْمَ فِي بَنِي هَاشِمٍ رَجُلًا هُوَ
أَرْحَمُ مِنْكَ خَلًا وَطَلًا وَلَا اخَصَرَهُمَا وَحَكَمًا وَلَا أَبْعَدُ مِنْ كُلِّ سَفِيهِ وَدَلِيلٍ وَطَلَبِش
وَلَيْسَ مِنْ تَخْلُقُ بِالْخَيْرِ تَخَلُّكًا وَ يَنْحَلُ بِالْفَضْلِ تَخَلُّكًا كَنْ جَبَلًا اللَّهُ عَلَى الْخَيْرِ جَدًّا وَقَدْ
عَرَفْنَا ذَلِكَ مِنْكَ فَلَمَّا وَحَدَّثَنَا شَاهِدًا وَ غَايِبًا غَيْرَ كَيْفَ قَدْ أَجَبْتَنِي بِأَرْكَكَ وَالْأَخْبَارُ الْخَطْمُ مِنْ رُفَيْلٍ
فَإِذَا أَنْظَرْتَ فِي كِتَابِي هَذَا فَأَقْبِلْ إِلَيَّ أَمَا مَطِئْنَا أَرَشَدَكَ اللَّهُ أَمْرَكَ وَعَفَّرَكَ ذَنْبَكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
میگوید از حضرت احدیت علی صالح و کرداری ستوده از خبر خویش تو سئلت نمایم که موجب خشنودی
او گردد و همانا امروز در جماعت بنی هاشم میچیک را در علم و علم و حضور مسائل و احکام شریعت و دوری و

کتاب بزرگ
محمد بن خفیه

اعمال حضرت حبیب الدین علی بن علی السلام

۵۵۵

از هر گونه بیهوشی و ناست و تود و عیش با تو بکایت بیزان غایم و از تو انچه نیافتم چه این صفات بید
که در تو دود می از اخلاق زدیده که خاص تو می باشد بحبله حبیبی و طبعی تو می باشد و دیگر این بر خود بستند و با تو همان
توانستند بود و ما این غافل خند و شیم ستوده از قدیم و جدید و در شود و غیاب در تو شناخته ایم اینک سخت
بزیارت تو و کارهای از دیدارت شاتم چون این کتب را از نظر سپردی آننا سطنی بجانب راست
سلام و رحمت و بركات خدای بر تو باد چون این نامه بحقه رسیده روی با فرزند ان خود عبد الله و جعفر که
در میر بجانب یزید مشورت کرد و پسرش عبد الله گفت ای پدر از خدای پر هیز که جان خویش را در معرض
هلاک در آوری چه من چنانم که ترا آن رسد که برادرت حسین علیه السلام را دینید و رایح باکی نخواهد بود
محمد بن خفیه گفت ای پسرک من لکن من از وی در خوف و بیم شیم جعفر گفت ای پدرها نایزید بسی طاقت با تو
نموده کجاست از من که با هر چه یک از مردم قریش نبوی را مثلک الله امرک و غفر لک ثبته و من اسید میرم
که خدای غاوشند او را از تو بر تابد محمد بن خفیه گفت ای پسرک من تو کل خداوندی جویم که آسمان با عظمت را
نگاه داشته است که با مال و ستون بر زمین فرو داید و کفی بالله و کیلا انگاه بجهنم نرسد و از مدینه
بیرون شد و کوه دوشنت نرسد تا در شام محابس یزید درآمد یزید بر عایت اعزاز و اعظام آنجناب بکوشید
و نزد ویست بخود بر تخت زدند و مار و نکی کشاده و خوی آرا ده از نرخی راه و رحمت سفر و مجاری حالات
آنحضرت پر سید در شادان حضرت سید الشهدا سلیمت گفت و گفت خدای تعالی ما و تو را در مصیبت
ابی عبد الله الحسین بن علی ما جور و ارد سو کند با خدای اگر در این قضیه نبوی تو نقصی رسید مرا نیز نقصت
افتاد و اگر ترا بداد من کند مرا نیز دردناک ساخت و اگر من خود با وی محاربت میورزیدم او را مقتول
می نمود بلکه این قضیه و بلیت را از آن حضرت روی بر میافتم اگر چه انکشان و دیدگان خود را در این امر تها
میافتم و تمامت مایهک خویش را بر بخی آنحضرت میداشتم و او را ازین عاوشه نجات میدادم و اگر چه
آنحضرت با من ستم راند و قطع رحم من نمود و در حق من با من منازعت و زید لکن عبید الله بن زیاد
از زائی و انیشه من در باره آنحضرت عالم نخست و در مقاتلت محبت گرفت و او را شهید ساخت اکنون
استمدار که ما فاسق نمکن نیست و آنچه از دست رفت بدست نیاید و ازین حبله گذشته ما را نیفتاده بود که در
خط حقوق خویش بدناست و ما طاعت رویم جستم برادرت را واجب بود که در آن امر که خدای ما
بدان اختصاص داده منازعت جوید و اکنون سخت بر من دشوار افتاده از آنچه بدور رسید هم ایرون
آنچه داری باز گری ای ابوالقاسم ای رفیق محمد بن علی علیه السلام آغاز سخن کرد و خدای را حمد و ثنا گفت
پس از آن در خدمت و سخنان ترا بشنیدم خداوند رحم تو و رحم حسین را و صل نماید و او را ثواب جمیل بپشت
دادم طویل برکت ده و در جوار ملک جلیل و پروردگار جمیل بر خود دار نسد نماید و ما یکت به استایم که نقص
نقص تو است و غم دست دای ما شادی و غم تو است و کمان من چنان است که اگر تو خود با صحن

آنکه در این
روز

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء

غره ۵

معاذت میجستی هر چه پسندیده تر و افضل بود اختیار میکردی و اگر کاری بسیار بد و گناهناک بود اجتناب میورزیدی و هم اکنون خواهش من از تو این است که درباره حسین علیه السلام چیزی که مرا کرده بیاورد
گویی چه از برادر من و شقیق من و سپهر پدر من است اگر چه تو چنان کنی که با توستم کرد و چنانکه میگوئی یا تو دشمن
نیز یکه گفت از من خبر سخن نیک و یاد یکه سخنهای شنیدم مکن هم اکنون با من بیعت بایدت کرد و آنچه و امم بر کین
دارای بایدت باز نمود تا ادا نمایم محمد خفیه فرمود اما بیعت همانا با تو بیعت کردم اما آنچه از دین من بگو
و انشی مرا رویی بر گردن نباشد و خدا را حمد و سپاس گذارم که چندان نعمتهای خدایی و بی کران او مرا
فرو گرفته که ادا قانت شکرش بر تو انعم آمد این هنگام یزید روی با سپهرش خالده کرد و گفت ای سرکین
همانا سپهر عم تو از لامت و فریندگی و خدمت و کوشش و دانات و کذب و دراست و اگر جز او کسی بجز از انانکه
می شناسی این سخن میشنید میگفت فلان و فلان مبلغ قرض بر گردن دارم چه گرفتن اموال را رعینت میدهند
انگاه روی محمد بن خفیه کرد و گفت یا ابا القاسم با من بیعت کردی فرمود آری یا امیر المومنین گفت همانا
سیصد هزار درهم در حق تو فرمان کردم کسی را بفرست تا مأخوذ دارد و نیز هر وقت از نزد ما اراده انصراف
نمائی انشاء الله تعالی ترا صدها هم فرمود مرا حاجتی در این مال نیست و سبب آن نیادم یزید گفت مسیح ربانی
نذار که مأخوذ داری و بجز کس که بخوای از اهل بیت خود باز سانی گفت یا امیر المومنین قبول کردم
راقم حروف میگوید ازین خبر معلوم کردید که جناب محمد خفیه با یزید بیعت نفرمود و بجز ف بگذشت
باجمله یزید علیه آن جناب را در یکی از منازل خاصه خود منزل داد و محمد بن خفیه بهر باده و شامگاه
بروی درآمدی تا چنان اتفاق که در آن اوقات جماعتی از اهل بیته بر یزید ملعون و فود نمودند
و منذر بن زبیر و عبدالله بن عمر بن حفص بن مغیره مخدومی و عبدالله بن حنظله بن ابی عامر انصار
نیز با آنجا حجت و اذین بودند چنانکه ازین پیش نیز اشارت رفت در روزی چند نزد یزید لعنه الله علیه
و یزید هر یکی را پنجاه هزار درهم و منذر بن زبیر را صد هزار درهم جایزه داد و چون اشراف مدینه آنست
مراجعت بر بنیه کردند محمد بن خفیه نیز حضرت طلحه تا با آنجا حجت مراجعت نماید یزید رخصت داد و نیز
دوست هزار درهم بد و صلح داد و هم از امتعه نفیسه و اقمه بد بعد آنچند بان جناب تقدیم نمود که ببایش
بیکصد هزار درهم به بویست انگاه با محمد بن خفیه روی نمود و گفت یا ابا القاسم همانا امروز در میان اهل بیت
تویح مروی را نمی شناسم که در مسائل حلال و حرام از تو دانم تا تر باشد سخت دوست میدارم که از من جدا
نخونی و مرا آنچه خط من و رُشد من در آن است امر بفرمانی سو کند با خدای دوست میدارم که از من مفارقت
گیری کاهی که گنوهیده پاره اخلاق و افعال من باشی محمد بن علی علیه السلام فرمود اما آن کار و کردار که با حسین
علیه السلام بجا آوردی همانا چیرنی است که هرگز چاره آن در خیر امکان نیاید و مدارک آن در این جهان
و آن جهان صورت پذیر نباشد کنایت از اینکه اگر این سخنان از آن سید انی و این تدبیر و تدبیر

احوال حضرت سید الشاهین علیہ السلام

۵۵۷

برای این کار می سپردی که کبر و دنازی خون پیر میخیزد چاره بدست کنی که از خدا سبکتر و مقربتر حضرت دور
و خصوصیت پیغمبر مذمت جاوید و مذمت ابد الابد و شقاوت پیوسته بنیاد خاطر آسایش و تن برایش سپاری
هرگز باین طمع روز شب میاد و در این طلب شب بروز سپار و تن بر بیات ابدی و حقوقات سرمدی و عذاب
شدید و عقاب جاوید سپار و اما اکنون همانا از آن زمان که من با تو ملاقات کرده ام تاکنون خبر نیکی از تو
ندیده ام و اگر خصلتی کرده و صفتی مذموم نکران میشدم نیروی سکوت نمی یافتم و ترا اگر چند نمی گردن
میتوانستم لکن با آنچه کفای و حق اوست بر تو آگاه میسازم چه خدا تعالی دانایان را فرمان کرده و با این
پیمان نماده که علم خود را با مردمان روشن کند و ایشان را مکتوم ندارد و از مسائل و احکام شرعی باز نماید
و مرا از تو جز خیر نرسیده است مگر اینکه نمی میخواهم ترا از شرب این سکر چه حبس و پید و عمل شیطان
مرید است و آنکس که والی امور عامه است و بر روی منابر بر رؤس اشهاد او را غلطه بخواند چون
دیو کسان نیست یعنی بروی واجب تراست که از کتاب او امر و اجتناب از نواهی نماید پس از خدا
در خوشن بپرهیز و کنایان گذشته را تدارک کن چون یزید این بخان بشیند بسیار سرور کردید گفت
هر چه گفتی از تو پذیرد ام و دوست همی دارم که ازین پس در هر حاجت که تو را روی دهد بامن مکتوب
کنی و بقصور نزوی محمد بن علی علیه السلام فرمود انشا الله تعالی چنین کنم و بدان رویت باشم که ترا سبکوار
آنگاه بازید و واع کرده بدین باز کردید و آن اموال را تمامت در میان اهل بیت خویش و جماعت
بنی هاشم و قریش از رجال و نساء و ذاری و موالی پراکنده ساخت و از آنجا جماعت همچو کس بجای نماند
جز اینکه از این مال بجزیره بدو باز رسید و چون محمد بن خفیه این کار بیای برد از مدینه طبعه بکوه معظه شد
و در بیت الله المحام مجاورت جبه جزیره و نماز و عبادت حضرت بی نیاز از وی مشاهدت رفت
را قلم حروف کوید ازین خبر معلوم شد که آمدن محمد بن خفیه نزد یزید قبل از وقوعه حره بود است
و نیز معلوم کردید که رضایح و مواظب آنجناب در کوشش یزید هیچ اثر نکرد چه اگر کرده بود و بر شمع معاصی
کپره و منای کثیره گفته بود اشرف مدینه بعد از مراجعت مدینه از مراتب فقر و فقر و شقاوت
آن کلمات را بر زبان نیرانند و او را معزول نیاختند و اینکه محمد بن خفیه با او عهد بود که در توسیعی
جز شرب خمر نمی بینم برای این بود که این معصیت از سایر معاصی او برتر بود و محض اینکه در کار خلافت
نقصانی وارد میکرد ممکن بود که در کوشش اثر کند و برای پیشرفت امور دنیوی متروک دارد و اثبات شیعی
نفی نماید اما نخواستند و دیگر علامه مجلسی علیه الرحمه در فتن و محن بهسار الانوار از کتاب دلائل الائمة سند
مبعید بن الحسین میرساند که چون حسین بن علی صلوات الله و سلامه علیهما بشرف شهادت فایز گردید
و از شهادت آن حضرت و مردن سر مبارک آنحضرت را نزد یزید بشام و قتل هجده تن از اهل بیت آنحضرت
و پنجاه و سه تن از شیعیان آنحضرت و قتل علی پرش را که طفل بود با تیر و اسیر کردن دنازی آنحضرت

بنی هاشم

بنی هاشم

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۷۸

مدینه پیوست ز نهایی پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه رضی الله عنها بسوگاری نشستند و در خانه پایی
مهاجرین و انصار مجالس با تم و سوگاری برپای شده و ناله اهل مدینه از زمین آسمان برخاست و شورش
معرنایش گرفت عبدالله بن عمر بن الخطاب ناله کنان و منبر یاد زنان از سرای خویش بیرون شده
لطمه بر چهره همی زد و گریان چاک نمود و همی گفت ای معشر قریش و جماعت بنی هاشم و مهاجرین و انصار
آیا سزاوار باشد که شما زنده باشید و بخورید و بیاشامید و بار رسول خدای و ذریه و اهل او اینگونه محالست
رو و اکنون تا بنزدینید جای قرار و آرامیدن میت پس در همان شب از مدینه بیرون شد و این اجبار
و حشت آثار را بسوی یزید یکنواشتند و عبدالله بجهت دست از مردمان گدشتی زبان طعن یزید برکشود
و مردمان از جان و دل سبختان او کوش نهادند و همی گفتند اینک عبدالله بن عمر خلیفه رسول خدای
صلی الله علیه و آله است که منکر افعال یزید پدید و اطور او با اهل بیت رسول مختار است و هر کس با وی
مناجعت کند از دین و اسلام بیرون است و مردمان از یزید نفرت همی گرفتند و در محالک شایم
آشوب برخاست و عبدالله با اخیال راه سپرد تا با حاجتی بدرگاه یزید مایلون فرار رسید و یزید را
از ور و عصبه اند بدان بهیت و حالت خرداند یزید گفت جوش و خروش است از جوشش و
خروشهای ابو محمد یعنی عبدالله بن عمر و بزودی یافته میجوید پس بفرمود تا او را بنهائی بمجاس او در آورند
عبدالله بن ناله و منبر یاد وار دشت و همی گفت یا امیرالمومنین من بمجاس تو اندر میثوم و حال اینک تو
با اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آن محالست بیای بر دی که اگر مردم ترک و روم مدترت یافته اند
آنچه تو روا شمردی شمرند و آنچه تو بجای آوردی نیارند و میسم کنان از این بباطل بر حسین
تا مسلمانان آنجن را که از تو سزاوارتر شایند بنشانند چون عبدالله این سخنان بگفت یزید که چکید و مگر
و نفاق و کفر و شقاق بود با وی آغاز مهر و عطف و دست اندازی و استهزا کرده او را در برکشید
آنجا که گفت ای ابو محمد چند ازین خشم و ستیز فرو کشیدن گیر و با سخنان من کوشش دار و با آنچه در کار
اسرار با تو را ز کشایم جوشس پاره بادید و عقل بیکر و پاکوش استماع بشنو باز که در باره پدریت عمر بن
الخطاب چکونی و عقیدت چه داری آیا دمی و حمدی و خلیفه رسول الله و ناصر مرء اهل اخفرت
بود و خواهرت حضرت زینب با خفرت داده بود و آنکس بود که گفت خدایا آنچه سپیدی و عبادت
نباید کرد یعنی باید اسلحار دین پین روشنی و مستوار شد و تاه و مان پیر در دیکار نهاده و در کار
پریش نمایند و خدا عمر کنان که جان بود که گفت که دمی ز باره او چکونی بپیر گفت آبا پیر
عمر امارت شام را با پدرم معویه باز گذاشته یا پدرم معویه پیر شده را بپیرانست و مرسل خدای صلی الله
علیه و آله بر کشید عبدالله گفت پدرم حکومت شام را با پدرم معویه میزد که گفت یا ابو محمد آیا بکار
و کردار پدرت خوشنودی یا نباشی و . بیان زاده و مکتوب دار می یازری گفتند را غنی استم

احوال حضرت شهید السید ابن علی

۵۸۹

دیگر از آنکه گفت ای پسر من زبانی که گفت آری این وقت نیز می‌گویند دستی بدست عهد آمدند و گفت
یا اباج محمد بیای شو تا عهد نامه را قرائت نمای پس عبد الله بن یزید را که گرفت تا یکی از خیمه‌های بن یزید در آمدند
یزید فرمود تا صندوقی را بیاورند و آن صندوق را برکشوند و در آنجا تا پوتی متعلق و مختوم بیدند
و از آنجا طوماری لطیف در پارچه سیاه بیرون آورده یزید برکشود و عهد الله بن یزید و گفت یا اباج محمد
آیا این خط پدر تو باشد گفت آری سوگند با خدای و از دست یزید بگرفت و پیوسته یزید گفت این کتب
قرائت کن پس عبد الله آن عهد نامه بس طول را که در انجمام حاجت بخارش تا مات آن بیست و هفت بود
و این عهد نامه تمام است از بهایت تا نهایت در آن کتاب مشروح است و این عهد از کلماتی جدا است
که با معویه باز می‌نماید که رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق تو و پدرت و برادرت عتبه چنین و چنان
بر زبان راند و فرمود لعن الله الکاب و القاید و السائق پدرت را کاب و برادرت عتبه قاید و تو سائق
استی که هر سه را ملعون فرموده و مادر است... ههنا الکلمه الکبیره لعن الله من عهد ابی جعفر کاهرا
و دیگر کون ساختم و خلافت را از خاندانش بر تافتم و خراک و مخالفت بر او داشتم و می‌آسید و ارم که شما
معاشر بنی امیه سیمای طامبایش باشید و ازین روی شمارا بر خلاف حکم آنحضرت امارت و حکومت
و ادم با اینکه میفرمود شجره ملعونه که در قمر آن بودی نازل گشته شما جماعت بنی امیه هستید و از اینجا
عداوت آنحضرت با شما معین گردید چنانکه این خصومت همیشه در میان بنی هاشم و بنی عبد شمس ثابت
و کاسن برد انامع تذکری ایاک یا معویه و شرحی لک ما قد شرحته ناصح لک و مشفق
علیک من ضیق عینک و جرح صدرک و قلیه حلیک ان تجل فیما وضعتک به و
مکنک منه من شریعه محمد صلی الله علیه و آله و امیه ان تبدی لهم مطالبته
بطعن او شیمای تموینا و رد علیه فیما اتی به و استصغار الی ائی بی فتکون من الهالکین فی
ما رفعت و هدم ما بنیت و اخذ کل الحدیث فخلت علی محمد مسجده و منبره و صدق
محمد فی کل ما اتی به و آورده ظاهر و اظهر الخیر و الواقعه فی رعیتک و او سعمهم حلیا و اشمهم
بر و ابح العطا با و عینک یا فامه الخدی و فیم و تضعیف الجنا بتمنیهم لبالحمل من مالک و ذیقت
ترهم انک تدع لله حقاً و لا تضره ضاً و لا تغیر محمد سینه ففقد علینا الامه بل خذهم من ماضیه و اقلهم
باید بایم و ابد لهم یسبونهم و تطارطهم و لا تخرجهم و لن لهم و لا تجل علیهم و افصح لهم فی محلیک
و شترهم فی مقعدک و فصل بر یسبهم و اظهر البشر و البشاشه بل اکظم غبطک و اضع عیال
بجیوک و بطعوک فما امن علینا و علیک ثوره علی و شملک الحسین و الحسن فایر انک
فی عده من الامه فبادر و لا تفتح بصغار الامور و اقصد بعظیمها و احفظ و صیغی البیاء
و عهدی و اخیه و لا تبده و امثل امری و لهنی و انقض بطاعی و ایاک و الخلاف علی ذلک

این عهد نامه است که در آنجا
فرموده است که هر سه را ملعون
فرموده و مادر است...

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

ج ۵

طِبْرَقَ اسْلَافَكَ وَ احْلَبَ بِثَارِكَ لَوْ اقْضَى اَثَارُكُمْ فَقَدْ اَخْرَجْتَ اِلَيْكَ بَيْتًا وَ حَجَرًا شَقِيحًا
 میگوید ای معویه همانا آنچه ترا بخاطر آوردم و ترا از مجاری سلف تذکره نمودم همچنان ترا پند و اندرز گویم
 و خست بپایانم بر تو از اینک میدان علم و سکونت و ست نیابد و سینات در تحمل شاید امور مجروح گردد و برود
 باریت در احتمال صواب و قلت پذیرد و در آنجمله که ترا نمودم و وصیت میکنم شتاب گیری و در آنچه ترا در امت
 محمد مکانت و حکومت و ادم و در شریعت او و حکمران ساختن ما بخت و خام روی یا در احکام شریعت سختی از خود
 طعن زنی یا در موت آنحضرت شتمت کنی یا در احکام و قوانین او سخن کنی و زود نمائی یا از آنجمله چیزی را که حکمت
 شماری و ببرد طه هلاکت و تباهی و چار شوی و آنچه را من تبدیل خود بر کشیده ام فرو نشانی و آنچه را بنیان نهاده ام
 ویران گردانی و سخت برهیز که در منبر و مسجد آنحضرت سختی تا صواب و کرداری ناخفته از تو جانب ظهور یابد
 و نیز هر چه را که آنحضرت آورده ظاهر تصدیق کن و نیز در ظاهر چنان بنجای که خوداری میکنی از اینک
 در رعیت خویش چرخی تباذه عنوان کنی و دامن علم و بردباری را در میان ایشان وسیع و برکش ده
 و عموم بر ایار بروایح عطا یا خرسند گردان و در اقامت حدود و پاداش جنایت مسامحت مکن تا در مال
 و رزق خویش آسوده مانی و چنان باش که گمان نبرند که در اجرای حدود و آئین چسبندگی را فرو گذار بینمایی
 و با ایشان در غوی و خصال هایم باش و در محابس خویش با غراز و تحکیم ایشان بکوش و آنچه که توانی
 رؤسای ایشان را بدست خودشان تباه کن و در روی ایشان باشاقت و بشارت رود کار بسیار
 خشمی از ایشان واری منور و خور و بغض و انخاض بگردان تا ترا دوست باشند و مطیع گردند و از ثروت
 و حبش علی و دامن زنده نش حسن و حسین بر خود و بر تو امین بنیت من اگر جاعتی از امت با تو معاشرت
 کردند در کار ایشان غافل مباش و هرگز با امور صغیره و کارهای کوچک و مختصر قناعت مبرز و آنچه که توانی
 آهنگ کارهای تنمائی و این وصیت و عهد مرا که با تو نهادم محفوظ بدار و پوشیده گردان و آشکارا مکن
 و در امثال امرونی من مسامحت مجوی و بطاعت من رود کار بسیار دوز مخالفت من برهیز و بر طریقت
 اسلاف خویش ساکب شو و خون خود بجوی و با ثار ایشان بجوی چه من پنهان و آشکار خویش را با تو در
 میان خصام و نیز آنچه را باین قول خود تاسید نمودم و این شعر بخواند

مُعَاوِيَةَ كَانَ الْقَوْمَ جَلَّتْ أُمُورُهُمْ بِدَعْوَةٍ مِنْ نَحْمِ الْبَرِيَّةِ بِالْوَتْرِ

و این اشعار ده بیت است که در بحال لا نوار مسطور است و در اینجا مقام نکارش داشت چون عبد الله بن عمر
 این کتب قرائت کرد و از مضامینش مستحضر گردید بسوی یزید برخاست و گفت یا امیرالمومنین سپاس میکندم
 خدای که تو حسین و اولاد و اتباع او را بجستی و خون خویش بحسب سوگند با خدای آنچه در دم با پدرت نمود
 بامن نمود و ازین پس هر کس از امت محمد صلی الله علیه و آله از دمی صدق و راستی رفتار کرد و او را جایزه بگوید
 به و با وی نیکی کن و او را کرم باز گردان آنجا که عبد الله بن عمر خدا را از نزد یزید بیرون شد مردمان

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۵۶۲

بنیان را اساس گذاشت و بجای و قیام استیلا جت و خود را در حق شمرده و بر اهل حق فروزی و در کمال
جست و ایشان را از حق خود محروم ساخت با محمد ازین خبر معلوم میشود که اینگونه محارفات و کلمات
از مانند یزید ممکن الوقوع است و گرنه چگونه تواند بود که عبد الله عمر شام شود و یزید خون آشام را بآن
پیروی سلطنت و قوت شقاوت گوید ازین بساط بر خیز تا هر کس را مسلمانان خواهند بشناختند و بسم
در اینکلمات یزید طعنی بحدک و کنایاتی روشن تر از تصریح پیشینان است و آنچه گفته اند از مودعه و مودعه
ما قیل الحسن علیه السلام لا فی يوم السقیفه باید و صحیحی است و در مودعه

ذکر وقعه مره و قتل مروم مدینه طیبه بدست مسلم بن عقبه در سال شصت و سیم هجری

موضع
وقوع مره
و قتل مروم
در مدینه طیبه
در سال شصت و سیم
هجری

چنانکه عبد الحمید بن غزالدین بن ابی احمد در شرح نهج البلاغه و ابوالحسن علی بن ابی الکرم معمر و ف
عبدالدین بن اثیر جرجانی در تاریخ الکمال و مسعودی در مروج الذهب و ابوالمحمد عبد الله بن احمد یافعی در
مرآة السجنان و ابوالبقاء کمال الدین محمد بن موسی و میرزی در حیات النجوان و مخبر فاضل ملا محمد حسن
قزوینی در ریاض الاحزان و ابوالعباس احمد بن یوسف دمشقی مشهور بقمرانی در تاریخ موسوم باخبار الدول
و آثار الاول و ابوالولید محمد بن الشیخ در تاریخ موسوم بروضه المناظر و محمد بن خاند شاه در روضه الصفا
و خفاش الدین مدح بخوانده امیر و جیب التیر و همچنین دیگر مورخین آثار و نقلین اخبار در کتب و تواریخ
خود باین وقعه باین هر یک بنحی مخصوص و طریقی خاص اشارت کرده حاصل مقصود و بیان مقصد چنین
نیامد که معویه بن ابی سفیان چنانکه ازین پیش نیز بدان اشارت شد و نیز ابن ابی احمد مسطور داشته
استحکام که برای پسرش یزید ملعون ره ابطامر خلافت را استوار و شرایط کار سلطنت را برتر از نمود
و از مردمان از بهرش بهر تیر که خود و او عواش تو استند بیعت بگرفتند روزی با پسرش یزید زبان
بوسیت بر کشود و او را از هر کار و هر راه آگاه می نمود و از جمله گفت ای لا آخاف علیک الا مین

موضع
وقوع مره
و قتل مروم
در مدینه طیبه
در سال شصت و سیم
هجری

او صلیک بحفیظ قرایتیه و رعایتیه حق ریحیه من القلوب الیه ما نلت و الا هواء نخوه جانحه
و لا عین الیه طاحنه و هو الحسین بن علی فاقیم له خبیدا من حلیک و اخصصه له سبط
و افر من مال الیقعه بروج الجحوه و ابلیغ له کما احب فی بامک فاما من عداه فثلاثه
و هم عبد الله بن عمر رجل قد و فله العبادة فلیس بریدا الدنیا الا ان تجسه طایعه لا براق
فیما تحبه دیم و عبد الرحمن بن ابی بکر رجل هفیل لا یجمل ثغلا و لا یسبطع فلو ضا و لیس یزید
هیه و لا شرف و لا اعوان و عبد الله بن الزبیر و هو الذی الماکر و الثعلب الحارثی فوجیه الیک

و این کتاب از کتب معتبره است و در آن
بسیار از احوال و صفات این بزرگوار
ذکر شده است و هر که بخواهد
از او آموختن و از او پیروی کند
باید این کتاب را با دقت و تامل
خواند و از او بیاموزد و از او
پیروی کند و از او جدا نشود
و از او جدا نشود و از او جدا نشود

حَدَّثَكَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَكَفَّرَكَ وَأَصْرَفَ إِلَيْهِ سَطْوَتَكَ وَكَفَّرَكَ فِي خَالِ تَحْتِهَا كَالْعَلَوِيَّاتِ
بِالْخَلِّ جَدِّ الْأَوَّلِيَّاتِ وَاللَّيْلِ حَالِ بِالْخَيْرِ عِنْدَ الْإِطْلَاقِ وَأَمَّا مَا بَعْدَ هَذَا فَالْقَدْ
وَطَأَتْ لَكَ الْأَكْمَ وَذَلِكَ لِكَاعْتِنَاكَ النَّبِيرَ وَكَفَّرَكَ مِنْ قُرْبٍ مِنْكَ وَمِنْ بَعْدِ عَمَلِكَ
فَكُنْ لِلنَّاسِ كَمَا كَانَ أَبُوكَ لَمْ يَكُونُوا لَكَ كَمَا كَانُوا لِأَبِيكَ سَلَامٌ بِأَكْمَ وَصَايَايَ مَعُونِي بِأَبِيكَ
يَزِيدُ تَحْقِيقَهُ دَرَكْتُ تَوَارِيخَ دَاخِرِ الْمَسْطُورِ شَدَّ خَانِكُمْ دَرَهْنِ كِتَابِ مَسْطَابِ نِيرِ نَجْمِي وَبِحَرَمَتِ نَخَارِشِ فِت
وهم باز نموده آمد که نام بردن عبد الرحمن بن ابی بکر در این وصیت بیرون از محنت است چه او پیش از موت
معوویه میبرد و درین اثیر گوید که یزید در زمان مرگ پدرش معویه بحقیقت بعضی حاضر نبود و معویه ضحاک بن قیس
و مسلم بن عقبه المزی را احضار کرده ایشان را بفرمود که این رسالت را بر یزید بگذارند و ممکن است که پاره
ازین وصایا را یزید نهداده باشد و بعضی را از جانب او بد و تبلیغ کرده باشند و این اختلاف که در نَخَارِشِ
وصیت معویه نموده اند ازین روی باشد بآنچه معویه با پدرش یزید وصیت میکند و میگوید من بر تو
میناک نیستم و از کسی بر تو خاطر و جشست و دهشت نذارم مگر از آنکس که ترا وصیت و اندرز می نمایم بحفظ قرابت
و رعایت حق رحم او و او کسی است که دلها بجزش گریان و هوا با بویش یازان و چشمها بآیدارش نگران است
و او حسین بن علی است و تو بایست با وی بحکم و بر داری باشی و از حلم خویش بهره بکارا و بندی و از اموال
خویش خلقی دافره بهره دانی بد و مخصوص کردانی و در مسدد و زیان جان او نباشی و هر چه در ایام کارکاری
خویش بیکو خوانی بد و باز سانی و بیرون از حسین ستن دیگر هستند و ایشان عبد الله پسر عمر است و او
مردی است که عبادت و مراقبت بر پرستش حضرت احدیت او را از کارهای دنیا و کوشش امور دنیوی و تزلزل
ساقه و چنان خواهد که دنیا بیزحمّت و کلفت و ریختن خونی اگر چند بمقدار محجه باشد بد و مضیّب گردد
و دیگر عبد الرحمن بن ابی بکر میباشد و او مردی است قبل و بی هنر مانند شتر مرغ است که حل اشغال
نمواند و استطاعت کشش و کوشش و نهوض جنبش ندارد و هم دارای همت ریف و شرف منیع
و اعوان و انصار و زمیدان و جنگ و امان و حصول مقصود و وصول بمطلب نیست اما عبد الله بن
عبید که ازین جمله است همانا چون کرک سکار دهنده و روباه فریبده است هر چه توانی عقل و تدبیر و خرد و کمر
خویش را در دفع او بکار بر و بجد و جهد بقطع و قطع غرمت بر بند و او را از سطوت و صولت خویش آسود
گذارد و بعد و چنان او و ثوق مجوی و براه صدق و صفا با وی میوی چه او مانند روباهای حلیت باز است
کاهی که کار روی دشوار و بدام تبااهی گرفتار شود بلکه و فریب خویشتن مارها کند و چون رها کرد دید مانند
شیری پراهنک و ضراف می سینه چنگ حمله آورد و دمار از رور کارت بر آورد و بعد ازین جماعت دیگر
در کار سلطنت تو در پیم و وحشت نیستم چه مردان رور کار را با طاعت تو در آوردم و بساط امانت را
برای تو بکستردم و در اعناق منابر آفاق نام ترا بلند ساختم و نزدیکت و دور را با تو یک دل و یک زبان

رج دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصری

۱۴

ع

و مطیع فرمان آید پس تو با مردمان آن رفاکین که بیعت با ایشان بکار بست تا ایشان را بخت چنان باشد که با قدرت بودند بحدی که چون بنظر و نقش در این وصیت و دیگر وصایای معوییه نگرند می بینند که محبوب خود پسرش یزید را از چگونگی حال ایشان و نادیده بتای ایشان سست و توانا ساخت چنانچه یزید را نمود که مدعی امر سلطنت از تمام مردم جز ایشان نیستند و هم بداند که از میان ایشان حضرت امام حسین علیه السلام را مطاعیتی خاص و مطیعیتی بزرگ و خاطر بهوایشان بخش و چشمها بجالش روشن است و تو با این حصول نگه میداری مقامات حق و حقود معلوم است با وجود او دارای هیچ بهره و نصیبی نخواهی بود چه من که پدر تو هستم چون مانند تو باین امور ناشایسته شناخته نشد هام و نیز بکروخت و غایت و نایش حلم و خود معروف شده ام و در کار و رازیایی برده ام و مردمان را از دیرینه حکومت دانه ام باری با وجود این می بیند حسین علیه السلام همچو غیر مستقیم و در کارهای سپارم لکن تو با این اوصاف تا محبت هرگز نتوانی بدی و خود را کجایست با مارت و سلطنت کند رانی چنانکه معوییه نیز در آغاز کار با حضرت حسن مجتبی صلوات الله علیه چنین معاملت بیای بود و آنحضرت را بجزیر کرد که توانست شهید ساخت چه روز خود را مستغنی از شهادت آنحضرت بیند است و هنوز دارای آن کوزه مطاعیتی نمی شود چنانکه ازین شعر یزید که در این مقام آوردن صریح است امام حسین علیه السلام را در محابس در ضمن دیگر اشعار مثل بسته بصراحت وصیت معوییه در قتل آنحضرت بازی نماید

وَكَذَلِكَ الشَّيْخُ اَوْصَانِي بِهِ فَاتَّبَعْتُ لَشَيْخٍ فِيمَا قَدْ سَدَّلَ

و اگر معوییه بسبب آن نخوار و نفاق کاهی خط ظاهری نموده و در آخر از یزید از مبارک دست در خون آنحضرت خنجر میزند محض انجام مقصود خود بوده است و البته در باطن برخلاف آن توصیه می نماید و دست را جرم یزید چون بر سر سلطنت برنشت یکبار ه دل بقتل آن حضرت بر بست و هیچی کوشش نمود و از آن هم فراغت یافت و چون ابن زبیر نیز از باطن او با خبر بود و میدادست که بعد از شهادت آنحضرت نوبت تنبایی اوست ازین روی علاج واقع را قبل از وقوع واجب دانست و بدست آورد شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بخلافت یزید زبان بر کشود و مثالب او را باز نمود و اگر بر جان خویش امان بود و میدادست که او نیز و چار این بیعت نخواهد کرد و چگونه با آن حالت و سیلا و تجربه و تفر و سفاسکی و بی باکی یزید عیند باب مخالفت میگوید یا باز روی خلافت میجواید همه از روی هم جان و دیرانی خاندان خودش بود با بجهل بمقصد خویش باز شویم چون عهد الله بن خطبه سر از بیعت یزید بر یافت و چنانکه اشارت شد مردمان در خلع یزید با او بیعت کردند ابن زبیر در ظلال آن حال بیعت یزید را از گردن بکنند و مردمان بیعت خویش بخواند و بروایت ابن ابی الحدید این اخبار بر یزید پیوست و مخالفت آنجماعت را بدست آن شب را پیاپی نبرد تا کاهی که میشی امیر که بیست هزار تن بشمار میرفتند تجیز نمودن آن شب را تا پایان

احوال حضرت پیر الساجدین علیہ السلام

۵۲۵

جلوس کرو و چرخا غما در حضورش برافروختند و جامہ ہای زبر و برتن داشت و لشکریان را در ہمان بل شب
بروی عرض ہی دادند و چون شب بجران پیوست از سرمای خویش بیرون آمد و آن لشکر را آراستہ
و آن تعبیر را بخوان شد این شعر بخواند

أَبْلَغُ أَبَا بَكْرٍ إِذَا الْبُحْبُشُ ابْتَرَى وَأَخَذَ الْقَوْمُ عَلَى وَادِي الْقَرْيِ
عَشِيرَتِ الْفُتَّانِينَ كَهْلٍ وَفَتًى أَجْمَعُ سَكْرَانٍ مِنَ الْقَوْمِ قَوْمِ
أَمْ جَمْعُ لَيْثٍ دُونَ لَيْثِ الشَّرَى

معلوم باد کہ ابن زبیر را ابو بکر و بروایتی ابو بکر کینت است و ہم اورا ابو خبیب کینت بودہ و خبیب از
از سایر بنہ زندان او سالخورده تر و همین تر بود ویزید را چنانکہ در مروج الذهب مسطور است سکران نجر
میخوانند ازین روی یزید پلید در این شہر اورا بحجت مخاطب داشتہ و باز نموده است کہ من بیت ہا
تن لشکر در حالت سکر برای جنت تو فراہم کردم بلکہ چون شیرینی شجاعت و نمک دریای جلاوت استم
و ازین شعر معلوم میشود کہ آن سپاہ بیت ہزار تن بودہ اند لکن در بعضی تواریخ دہ ہزار نفر و در بعضی دیگر
دوازده ہزار نفر شمرده اند و این شعر را بصورتی دیگر مسطور داشتہ اند چنانکہ بعون اللہ تعالیٰ مذکور آ
در حیات انجوان و اخبار الدولہ در وصفہ المناظر و بعضی کتب دیگر مذکور داشتہ اند کہ چون اہل بیت آمد و حجاب
با ابن زبیر جمعیت کردند ویزید آگاہ شد دہ ہزار تن مردم سپاہی فراہم کردہ حصین بن غیر سکنی و روح بن
زبناح جذامی را ببرداری سپاہ مقرر نمود و امیر لامرائی و سپہداری این جلد را با مسلم بن عقبہ التمیم
کذاشت سعودی کوید در سال شصت و سیم ہجری و بروایت صاحب جیب السیر در روز اول محرم این سال
مردم مدینہ عامل خود عثمان بن محمد بن ابی سفیان را کہ از جانب یزید در مدینہ حکمران بود با مروان بن الحکم
و سایر بنی ہشیر از شہر بیرون کردند و اینحال در آن حال بود کہ ابن زبیر بہ شک و تامل میرفت و مردمان
بخویش مشغول میداشت و چون بنی ہشیر را از شہر اخراج کردند مروان نیک شادان شد چہ ہم
ہمی داشت کہ اورا مقبوض دارند و با ابن زبیر روانہ کنند لاجرم کروہ بنی امیہ یکبارہ جانب شام
و پیشکاہ یزید پردہ اورا از مخالفت مردم مدینہ و مقاومت ابن زبیر باز ہشی نہ دند مسعود
میکوید بعضی گفتہ اند کہ چون آن لشکر پر خاشاک را یزید ملعون انجمن ساخت و براو عرض کردند
آن چند شعر مذکور را چنانکہ اشارت رفت جہت مصراع کہ دلالت بر بیت ہزار تن داشت
بخواند و با ابن زبیر کتب نمود

ادْعُ إِلَهُكَ فِي السَّمَاءِ فَإِنِّي
كَفَّ النَّجَاةَ الْحَبِيبَ مِنْهُمْ
ادْعُو عَلَيْكَ رِجَالَكَ وَأَسْعِرِ
فَاخْتَرْتُ لِنَفْسِكَ قَتْلَ أَيْ الْعَسْكَرِ
و در این شعر از کفر باطن و شقاق کا من خویش پرده گرفت و خویش را از حضرت ذوالنہن ستغنی شمر

در بعضی نسخہ

از بعضی نسخہ

در بعضی نسخہ

در بعضی نسخہ

روایات معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام

۵۶۷

که استیغای مرا بقبول داری چون یزید انحال یزید کسی را بعبیدان بنزد فرستاد که بدفع اهل مدینه و محاصره
این شهر بکند و می گفت این یزید گفت سو کند با خدای من بخشنود ای این فاسق قتل پسر پسر و جنگ که با
تو مان تخم و بهمانه رنجوری از قبول آن خدمت معذرت جت چون یزید ملعون از این زیاده و نیرمایوس
کردید بسوی مسلم بن عقیقه المری که مردمان مدینه بسبب اسراف آن ملعون در خونریزی مسرف و مجرّم خوانند
فرستاد و او را بدان و استان خرداد و آن ملعون در این حال منبر توتی که من سال و زالی رشت خضال و رنجور
با فرستاده یزید گفت آیا بنوا میته هزار تن بودند گفت بودند گفت آیا آن توانائی مذاشته که ساعتی از نهان
با مردم مدینه پیکار کنند و این سنگ و عار را تا پایان روز کار بر خود حسنه یار بخردند همانا این مردم بی غیرت
و کفایت حمیت و استطاعت در خور یاری و نصرت نیستند و همه خوار و ضعیف و زار و ضعیف باشند
ای امیرالمومنین ایشان را بخویش کن از تا خویشان در مجادلت دشمنان خویش بکوشند و ترا پدید آید که
مطيع و متقاد او امر و نوای تو کیت یزید گفت و یک بعد از ایشان خیر و خوشی در زندگانی میت با مردم
بخنجوی و کند آوران کینه پوی بان حاجت پوی و بر این منبر و سخن کوی بعضی گفته اند که معاویه بن
ابی سفیان روزی با پسرش یزید گفت ای فرزند تو را با اهل مدینه روزی و روزگاری خواهد افتاد
اگر با تو نجافت و مجادلت رفت مسلم بن عقیقه را بدم و قتل آنجاعت مامور گردان چه حالت متابعت
و دو تخته ای او را ازین پیش دانسته با تخته چون مخالفت اهل مدینه بظهور پیوست یزید ملعون بان جنبش مطرود
فرمان کرد تا ساقه حرب مردم مدینه آید مسلم لشکریان را مامور کرد تا ساقه سفر حجاز شوند و هر یک
یکصد دینار معونه و عطایای خویش را با خود دارند و دوازده هزار تن همیای سفر شدند و یزید از برای
عرض سپاه بیرون شد و این پنجام شمیری حایل کرده کمان عربی بردوش داشت و این شعر میخواند

ابْلَغْ اَبَا بَكْرٍ اِذَا اللَّيْلُ سَرَى وَهَبَطَ الْقَوْمُ عَلٰى وَادِى الْقَسْرِ
اجْعُ سَكْرَانٍ مِّنَ الْقَوْمِ زَى اَمْ جَمْعُ بَقَطَانٍ نَفَى مَنَّهُ اُسْرَى
بَاعْجَبًا مِّنْ مَّيْلٍ بِاعْجَبًا مُحَمَّدٌ عِزٌّ بِالْدِّينِ يَعْفُو بِالْاَسْرِ

و این اشعار ازین پیش بوحی و بیکر سطور شد مع احمد شپاه برداری مسلم کینه خواه جانب راه گرفتند
و یزید روی مسلم کرد و گفت تو رنجور و کمن روزگاری اگر رنجوری بر تو استیلا یافت و نیروی قتل و
جدال از تو برفت یا حادثه برای تو روی داد حصین بن نیر سکونی را که با تراب سوار است تا میباید
خود بگردان و پیکار مردوان را بدزد که از و از جانب حرة بدینه شود و چون با تاجا پیوستی تا سه روز یا سه مراه
مردم مدینه را با طاعت و بیعت من بخوان اگر جانب اطاعت و تسلیم گرفتند از کزنده و حرب ایشان
برکنار شو و اگر نه باز پیکار را گرم سازد چون بر آنجاعت مستولی شدی تا سه روز ایشان را نهب و قتل
فرمای و حمله آنچه در مدینه است از مال یا دانه یا سلاح یا طعام از این لشکریان بر سر و سران شب قتل

و این اشعار ازین پیش بوحی و بیکر سطور شد مع احمد شپاه برداری مسلم کینه خواه جانب راه گرفتند

عربی نفع می آید
مقتدره درگاه
وایت ساری

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۵۶۸

و غارت چند آنکه استطاعت اری اسراف کن و هیچ دقیقه از دقایق غزیری و آتوب است بآنحضرت
 فرمود که از کن در حیات بحیوان مسطور است که یزید در باب مدینه و اهل مدینه ایگونه وصیت کرد با آنکه
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویت که فرمود **مَنْ أُنَاحَ حَرْحَى فَقَدْ حَلَّ عَلَيْهِ عَصِي** آن گاه یزید
 مسلم گفت که چون سه روز در مدینه بقیل و غارت بگذرانیدی دست از ایشان باز دار و در کار علی بن الحسین علیه السلام
 نگران باش و از وی دست باز گیر و در کار او به نیکی و خوبی وصیت کن و در تحمیل و تخویم و تعظیم او را چنانکه
 و خورشان و مقام اوست قصور کن چه آنحضرت در این قضیه با مردمان موافقت بخورد چه مرا رسید که
 مردم مدینه در مسجد اطمینان خود و آغاز مخالفت با من بدوروی آوردند و آنحضرت را بخواست دعوت کردند
 تا با وی بیعت نمایند از ایشان پذیرفت و چون اصرار و ابرام خلق زیاد شد از مدینه یکی از منبیاع
 خود گرفت و در آنجا سلامت و عافیت مشغول عبادت گشت و کاری بنیکه کرد زیرا که **الْمُؤْمِنُ لَا يُلَاسِعُ**
مِنْ شَرِّ مَنٍّ و هم در این مدت مکتوب وی بمن میرسید و نیز چنان بود که در آن هنگام که مدینه آشفته شد
 و عامل یزید و مبعوث بنی امیه را از مدینه اخراج کردند مروان بن الحکم از عبدالعزیز بن عمر خواستار شد که اهل
 و عیال خویش را در ساری او و پناه او پنهان کند ابن عمر پذیرفت پس در خدمت علی بن الحسین التماس نمود
 که مرا حرمی است همینچو احم در پناه کرم و صیانت حرم تو محفوظ ماند منمود چنان کن انگاه مروان
 زو بخویش را که عایشه و قمر عثمان بن عفان بود با و یکواله و عیال خویش را برای آن حضرت فرستاد
 و امام علیه السلام حرم خود و حرم مروان را بصیحه خود که منبع نام داشت در آورد و بعضی گفته اند که حرم مروان را
 با اتفاق سپرد خود عبدالعزیز بن علی بسوی طایف مروان فرمود و چون عبدالملک بن مروان بشنید که
 یزید ملعون جمعی نر که از پاهیان را بینه فرستاد گفت **لَيْسَ أَلَمَاءُ وَهَتْ عَلَى الْأَرْضِ**
 کاشتر آسمان نیل را در نیشتی و ایر سخن بسبب اعظام ایواقه و خطراین دایه گفت اما سپید مروان
 ندانست که آن ملعون مطرود همین کار و قتل پسر رسول مختار آفتا بخند و کارهای دیگر نیز از وی صادر شود
 و نیز میدانست که خود شش نیز و زنی بر من خلافت جای خواهد کرد و بسبب حب دنیا و سلطنت حجاج
 ضیشت را بدفع ابن زبیر میفرستد تا که معطر را حصار دهد و حرم پروردگار قتل را بسنگباران در ببارد و ابن زبیر
 در همان حرم مخفی خون بریزد و هیچ از بیکای و فتاک میمنه و کد از نخذ با تجمد برشته و استمان مسلم بن عقیله
 و دایه تا بن شیر باز شویم پرن نیز خنیش مسلم و سپاه شام بروم مدینه پیوست آتوب بر خاست و قتل
 عظیم گشت و غوغا بلند شد و دحجاء در مدینه بنی امیه که در سرای مروان محصور بودند بگو شیده و کشته
 نمونند با خدای از شام دستگاه هم تا از این حصار فر و کشیم و بر بکشیم یا آنکه با پیمان نمونند را با پیمان
 حفظ استوار دایه که برای اسبابا و شت حادثه یا نزول نماید نشوید و با سپاه شام یار و معین بخود
 در میان برادران و اخواه اسبابا و شت ما خبر دهید و هیچ خرد و نیند تا از شام دست باز داریم

حرم عبدالمطلب
 مضموم و در پیش
 معبودی در پیش
 است

بنی زبیر
 دایه آن دایه
 با کوه و عین
 معدن است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۵۶۹

ازین شهر پروان کینم پس بنی امیه با مردم بدینگونه میشتاق بر بستند و از شهر مدینه طیبه بیرون شدند و از جمله
 مذابرا اهل مدینه این بود که در هر آنجا که در میان ایشان و اهل شام بود مشکلی از قطران بکار برده بودند
 لکن چنان اتفاق افتاد که لشکر شام را قطرات سحاب و رشحات غمام حلقه زدند که یک دلو آب بر گیرند
 آگاهی که در مدینه شدند و از آن طرف چون بنی امیه را مردم مدینه از شهر بیرون کردند همچنان راه سپردند و با
 اقبال و احمال خویش بر نشدند و در وادی القری با مسلم و سپاه شام ملاقات کردند و این خبر مخالف آن خبری است
 که مروان بن الحکم و جماعت بنی امیه در آشوب مدینه نزدیک شدند و او را از گمراهی امور مدینه آگاهی دادند که اینگونه
 پذیرا بر اسلالت و بسایق خویش مستعزم میاخته اند با جمعه مسلم بن عقبه چون آنجا رفت را بدید از سختی عمر بن
 عثمان بن عفان را بخواند و گفت مرا باز کوی از عقبه چه داری و پاسخ دادنی و علم داری با من اشارت کن گفت
 من راه سخن کردن ندارم چهل مدینه با ما عهد و پیمان محکم ساختند که در هیچ کار و کردار شمارا دلیل معین
 و ناصر و یار نشوم مسلم او را از پیش براند و گفت سوگند با خدای اگر نه آن بود که پرت عثمان است سه
 از تنت بر گرفت سوگند با خدای بخود تو بیچک از مردم قریش را معذور ندارم پس عمرو بن عثمان با صحاب
 خویش باز شد و آن خبر باز راند و مروان با پسرش عبدالملک گفت تو پیش از من نزد مسلم شوشاید
 سخن تو از من مستثنی شود و ازین خبر میرسد که عبدالملک نیز باید پرسش بوده است لکن یعنی دیگر نوشته اند
 که بنی امیه مسلم گفتند که مردم مدینه ما را سوگند داده و توانیم مخالفت نکنیم لکن عصبه الملک بن
 مردان را ازین عهد و پیمان معاف داشتند و هم اکنون در مدینه است او را بخواند و با وسیله
 مشورت کن تا در آنچه رشد و صلاح تو در آن است با تو سخن بگویم که بدست عبدالملک بن مروان
 جوانی نوز سید دبی تخریب و سر و کرم جهان ناچیده و از کسید و فریب کیهان خبر نافته و نشاید
 حادث را برودش بکشیده و از جنگ کردن و سب و مردان بی دانش است چگونه در چنین سیمه
 خیر برای و تدبیر او اتکال جویم و باندیشه و خیال او و بنال روم آنجا رفت که چه عبدالملک
 به حسب آن جوانی از جوانان و فو نهالی از نو خالان است لکن در روزگار جوانان دانش پیران و
 خود خرمندان و استعدادی در نهایت کمال و سداد دارد و از امور با خبر است پس مسلم جاسوسی
 بفرستاد و عبدالملک را حاضر ساخت و با او خلوت کرد و در آینه سخن گفت و از سبب امکا
 گفت چون در حالی مدینه رسید سپاه خویش را در بنجله فرود آرد تا در سایه اشجار آسایش گیرند و از حرما
 رمش جویند و بهم آن دژستان برای ایشان مانند حصاری باشد و از فلان موضع غلوه و ما می تاج
 خود را فراهم کن و راه خویش را از جوب تره که نام موضعی است در مدینه بپوشان و اهل مدینه را از جانب
 بیاراند از و چون لشکریات را از عقب سفر و رنج و آسایشی پدید کردید و آغاز مقاومت نمودید
 از حبه حره و شقی مدینه روی نهال کیدار و جان کن که این محاربت بوقت باد و تا چاشنگاه باشد

چون که از مدینه باز
 آمد

چه چون چنین کنی آفتاب از پس سرت و سپاه افتد و از تابش آفتاب تابش و تاب بپوشد کن اهل
مدینه را آفتاب بر روی تابد و روی ایشان را از تابش تابد و رنج دارد و دینش برق و لعان کلاه خود
و سناهای نیزه و زره و پیشتر شما آنچه ایشان را در نظر جای گیرد شود شمار از ایشان نشود و لا حیدم
دیدید ایشان را خیره و قلوب ایشان را در سنجع و بیم اندازد و از پس اینجمله از خدای استعانت جوی
و تقبال و جدال بوی با تحفه عبد الملک چندان با وی راه و چاه بنمود و از روز مجاریت خبر داد که مسلم در
دانش عقل او خیره ماند و گفت ندانم که چون تو فرزند ی پیدا آورد آنچه مردان بر مسلم در آمد مسلم گفت
آنچه دانی بگوی گفت آری لایق عبد الملک نزد تو نیامد گفت آری بیامد و سخت مردی مندرانه است
و با کتر کسی از رجال و دانیان قریش سخن رانده ام که همانند او باشد مردان گفت چون عبد الملک را
دیدار نمودی مرادیده باشی مع الحکام مسلم به دستور العمل عبد الملک راه نوشت و از طرف شرقی مدینه
منزل گرفت و اهل مدینه از جانب غربی مستعد حرب و جنگ شده بودند و این کار بر ایشان دشوار گشت
چه همیای طرف شرقی بودند و مسلم و سپاه شام در موضع معروف بجهه جای کردند و این هنگام عبد الله بن
سطح عدوی و عبد الله بن خطله اضراری بحمل الملائکه بحکومت و ریاست و سرداری مردم مدینه
رو میگذاشتند لکن آنچه تدبیر کرده بودند و استعداد خویش را از جانب غربی استوار داشته بودند
از نزول لشکر شام در طرف شرقی ناچیز شد و از آن سوی مسلم با ایشان پیام کرد که امیر المؤمنین را کمان
چنان میروم که شما اصل و ریشه کا هستید و من کرده میدارم که خون شما بریزم و سه روز شمارا
حالت و مدت میگذارم تا نیک بیندیشید و اگر از این کار باز ایستد و بحق رجوع کنید هذر شما پذیرفته
و جرم شما معفو خواهد بود و من از کفار مدینه بر جنیزم و باین تحلی که در مکه است روی آورم و اگر از
از اطاعت امتناع جوید راه عذر بر شما بیاورم و شرط بخصیت بجای آورده ایم چون آن مدت
سری کردید گفت ای مردم مدینه باز گویند اندیشه شما بر چه مقرر گشت آیا طریق مسالمت و عافیت
میپارید یا جاده هلاکت و محاربت میگیرید گفتند در میدان کارزار جانب جنگ و پیکار بسیاریم
و تن به جنگ و عار بسیاریم و یکبار مسلم کا فر کیش گفت این طغیان و مخالفت فرو گذارید و سه
بفرمان در آورید و با ما یار و مدد کار شوید تا این حد و شوکت و کوشش و عدت خویش را یکبار
در مسلح و قمع این محدی که مردمان را از دین سه بر تافته و بغی و فجور و در کار و دهور در سپرده
از نزد وین و دور بروی انجمن شده اند یعنی ابن زبیر متفق سازیم و ریشه او را از بنج و بن بماند ازیم
اهل مدینه در پاسخ مردم شام گفتند ای دشمنان خداوند و یان اگر بآن قصد و آهنگ هستید که در
مکه مظهر بنید و با ابن زبیر جنگ در انجمن هرگز شما را بخیرش نگذاریم چه ما از پیش دانسته ایم که شما بپاک
میخواهید بشوید و اهل آن مکان را که خدای در رسول این خواسته بخوبی گفت و هراس در اندازید و در آن مکان

مکالمات
ابن زبیر
با مسلم

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

۵۷۱

مقدس کعبه و الحاد کار کنند و حرمت و حرمت آن مکان را از دست بگذارید لا اله الا الله هرگز
اینکار نکنیم و شما را باین اندیشه باز نگذاریم ابو الفرج اصفهانی در جلد اول غانی در ذیل اخبار ابی قتیبه
عمر بن الولید بن عقبه بن ابی معیط میگوید چون حسین بن علی بن ایطالب صلوات الله وسلامه علیه
روی بعراق بمحساد بن زبیر از پی آن امر که آنکس داشت و سالها باین اندیشه میزیست شتم و مضمم گردید
و معافری که منسوب بمعافری و یکنوع مخصوصی است از جامه برتن بیاد است و میان بار بست و شکش
بر پشت پیوست و اظهار زهد و ورع نمود و بمعایب بنی امیه زبان برکشاد و مردمان را بمخالفت ایشان
خواندن گرفت و در خلع او مقاومت جت مردمان بوی موافقت جستند و عبدالله بن مطیع و عبدالله بن
خطله و اهل مدینه مسجد درآمدند و بر منبر شدند و یزید را از خلافت خلع کردند و عبدالله بن ابی عمر بن حصین
میغیره بنجد می گفت یزید را چنانکه این غلام را از سرم بر کمر خلع کردم و غلام را از سرم فرو نهاد و گفت اگر
یزید مرا صله داد و جایزه میگو بخشید لکن دشمن خدای و خمار و سکران است و یحیی گفت یزید را از
خلافت خلع کردم چنانکه این فعل خود را و یحیی گفت او را خلع نمودم چنانکه این جامه خود را از تن
بیرون کردم و یحیی گفت یزید را خلع نمودم چنانکه این موزه خود را از پای بیرون کردم و دیگر
بدینگونه سخن را ندیدند چنانکه بی علامه با وعل و موزه فرو نهادند و از یزید بر است جستند و بر این
پیمان بجهت شدند و از میان عبدالله بن عمر و محمد بن علی بن ایطالب علیه السلام از قبول این امر
استماع و رزیدند و در میان محمد و اصحاب ابن زبیر در این کار سخن بسیار شد و بدانجا رسید که خواستند
محمد حقیقه را طوعاً را ام کرماً با خویش متفق سازند و محمد ناچار بکشد و همین سبب در میان ابن زبیر
و محمد بن حقیقه عبار فساد و غناد بلند گردید و مردم مدینه اجتماع ورزیدند که بنی امیه را از مدینه بیرون کنند
پس با ایشان عهد و پیمان استوار کردند که لشکر شام را اگر توانند باز گردانند و از هیچ راه اعانت
نکنند و اگر این کار نهند و نتوانند باری خودشان بالشکریه مدینه مراجعت نمایند عثمان بن محمد بن
ابی سفیان با مردم مدینه گفت شما را بجای سوگند میدهم که خون خویش را بپاشید و با طاعت یرتید
اندز شوید چنانکه پناه شام میروند و شما را در زیر پی میپارند و اگر مرا که امیر شما هستم بیرون نهند
عذری از بجز شما بجای خواهد بود و اگر بر ایشان ظفر یافتید بیرون کردن من کار آسان خواهد بود
و من این سخن نه از آن گویم که خواستار امارت شما باشم بلکه برای حفظ خون شما گویم مردم مدینه
بر این کلمات وقتی سخطه داده و او را و یزید را دشنام گفتند و گفتند سخت بتواند کنیم و تو را
بیرون کنیم و از آن پس سایر بنی امیه را چون مردان بن الحکم این روزگار را هوسوار را بخوان شد
نزد عبدالله بن عمر آمد و گفت یا ابا عبد الرحمن رفتار این مردم را با ما میکنی اکنون عیال ما را با حرم خود
محفوظ دار گفت من در کار شما با و این جماعت بجزی شمرده میستم و مداخلت نمی نمایم مروان

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۷۲

از منزل او برخاست و بی گفتن خدای متعال که او را از این مردی و دین داری را آنگاه بجزرت علی بن حسین علیهما السلام شد و مستعدی شد که اهل و عیال و ائصال او را در سایه عطوفت خویش صیانت نماید. آنحضرت قبول فرمود و آنجا رفت را باز و جلد و ام ابان دختر عثمان بطرف طایف روان کرد و دو پسر کرامی که هر خود عبدالله و محمد را با ایشان همراه فرمود و در طری راه حریفی که مولای بنی اُبَی از طایفه سلیم بود و یکی از عیال مدینه پای او را قطع کرده بود و ازین روی هر وقت راه میبرد چنان می نمود که رقص نمایند و او را رقصه نامیدند با جمال و ائصال مروان مستعصم را دید و اما عاصم و دختر عاصم بن عمر بن الخطاب نیز با عیال مروان راه می سپرد پس چنان عصای خویش را بر حرث برد که نزدیک بود که ویش را زد و گوید حرث روی بر تافت و برت و آنان جانب طایف گرفتند و مردم مدینه بنی امیه را از شعله بیرون کردند و سلیمان بن ابی اُبَی هم عدوی و حرث را قاصد احساس خروج ایشان بگرداند و در اینحال مروان آنها را مجامعت نهاد و او را منع کردند و گفتند سوگند با خدای هرگز مروان مردمان را نماز نخواهد گذاشت لکن اگر خواهد با اهل خود نماز بسیار و چنان کند پس مروان اهل خویش را نماز گذاشت و روی براه بخداد و بعد الرحمن بن ازهر اثر هری بگذشت عبد الرحمن گفت یا ابا عبد الملک نزدیک من بشتاب و با من باش چه تا بچیز از بنی زهره بجای مانده باشد بتو مگو و بی میرسد مروان گفت گروه بیدارم که قضیت روی دهد و ناچار ترانا کواری پرسد و از آن سوی چون بنی امیه از مدینه بیرون شدند این عمر از آن سخنان که با مروان گذاشت پشیمانی افتاد و گفت اگر مرا راهی برای نصرت بنی امیه بدست آید می فرود گذاشت میخردم چه ایشان مظلوم شدند پسرش سالم بن عبدالله گفت اگر بصواب میثمی با مردم مدینه در این سخن باز ران گفت ای پسر ک من این جماعت از اندیشه خویش باز نشوند و این کار بسته باراده پروردگار است اگر خواهد و بیک کون کند میبندد و از آنطرف بنی امیه تا ذی شخب برفتند و عثمان بن محمد بن ابی سفیان و ولید بن عقیله بن ابی سفیان نیز با ایشان بودند و کوه کوان و عید و حر و ملکان مدینه تا آنجا از دنبال ایشان برفتند و سنگ بر ایشان پرتان همی ساختند و از آنجا حرث رقصه و اصحابش بمدینه باز شدند و بنی امیه تا ده روز در ذی شخب ماندند و حبیب بن کره را بجانب یزید فرستاده از کجا بی آگاهی دادند و فرستاد درسی کردند و این خبر با ل مدینه پیوست که بنی امیه کسی را بجانب یزید نفرستاده اند پس محمد بن عمرو بن حزم و مردی از بنی سلیم بن نبز و حرث رقصه با پنجاه سوار بیرون شدند و بنی امیه را از ذی شخب براندند و حرث چنان با چوب خویش بر مروان بگرفت که همی خواست از شترش بزیارت افتد و همچنان مروان را اندر ده کرده از دی دوری جست و چون بنی امیه در سوید انزول کردند یکی از موالی مروان با او گفت خدای تو شوم چه میشد اگر فردی آدمی و چندی آسایش و به تغذی آراشش گرفتگی

احوال حضرت سید اسحاق مدینه بن حنیف السلام

۵۷۳

چو خورش و خور دنی با دوان حاضر است مروان گفت چه سود که رقاصه و اسبباده در مثال او مرا بچویش
نمیکنند ارند که آسایش تن برایش دهم شاید خداوند ممکن فرماید که دستش قطع شود آنگاه مروان با پنجه
او را در ذی شب بود نظر افتاد و از روی افسوس گفت لامل الا ما احزته العیال یحیی از آنجا میسند
برفتند تا به حقیلاً و بقولی بود ای القری رسیدند چنانکه اوصاف شاعر باین حال اشارت
کند و گوید شاعر

لَا تَرَيْنِیَ لِحَرْجِی رَاكِبًا سِیْهًا ضَرَّاءُ لَوْ سَقَطَ الْحَرْجُ فِی النَّارِ
النَّاسِ حِیْنَ یَمْرُؤَانِ بِذِی خَشِیٍّ وَالْمَقْبِیْنِ عَلٰی عُثْمَانَ فِی الدَّارِ

باجمله حبیب بن کثره بریزید در آمد و مکتوب را بدو داد و داستان را بگفت یزید برآشت و گفت
آیا بنی امیه و موالی ایشان هزار نفر بودند گفت بلکه سه هزار نفر هستند گفت چگونه طاقت نیاورند
که ساعتی با مردم مدینه قتال دهند گفت مردم مدینه انبوهی بزرگ بودند ازین روی میزد وی روی
در روشن شدن داشتند یزید بفرمود تا لشکریان انجمن شدند و صخر بن ابی انجم لعین را برایشان
امارت داد و صخر از آن پیش که لشکر بیرون شود جان از کالبدش بیرون شد پس مسلم بن عقبه را
بامارت سپاه و محاربت اهل مدینه مأمور ساخت مسلم روی بایزید آورد و گفت هر کس را بجای من بمدینه
مأمور میاخی در انجام این خدمت بقصور میرفت در فتنی این کار دیار این کار از جرمن کسی نیست چه من
در عالم خواب درخت غرقیرا گران شدم که از آن درخت صیحه درآمد و مرا بخواند بوی صوت برقم
و شنیدم گوینده می گفت خون خود را از اهل مدینه که کشند کان عثمان هستند بخواه مع الحکایت
برشته حکایت باز شویم چون چنانکه مسطور کردید مسلم بن عقبه از اطاعت و انقیاد مردم مدینه مأیوس
گردید و بوجوب و قتال آنجا بخت گشت و با اینکه چنانکه مسلم روایت کند و در صحاح خویش مسطور
داشت است که رسول خدای صلی الله علیه و آله من مؤاخفاهل المدینه اخاف الله و کان علیه

و کان علیه

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ صاحب اخبار الدول این خبر را مرقوم نموده و سحر و دیه
در مروج الذهب یاد کرده و ازین پیش در این کتاب نیز مسطور شد که مسلم بن عقبه مدینه را که رسول
خدای طیب نامید نماند خواند و امین خواست خائف گردانید و در عشا خیر و بقولی در بیت و مهمتم
ذی الحجه صفوف جنگ بیاراست و بقتل و هتک مردم مدینه آماده گشت و مردم مدینه برای حفظ
وحیات خویش خدائی بگذاشت و جمعی را بر آن باز داشته بودند و عبدالله بن زهیر بن عبد عوف
که پسر عم عبد الرحمن بن عوف بود بر موکلین خندق امارت داشت و عبدالله بن مطیع بر یک ربع
و یحیی غازیان مدینه که مردم قریش بودند و از کیسوی مدینه نگران شدند و میر بود و معقل بن سنان
اشجعی که از حمله صحابه بود بر ربع دیگر که جماعت مهاجر بودند حکمران شد و عبدالله بن خطه غیل اهضاری

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۵۷۴

که امیرتامت مردم مدینه بود در ربع اعظم این رباع که مردم اسرار بودند رایت پیکار برافراشت و روز آنطرف مسلم بن عقبه با سپاه شام از ناحیه حره روی بمیدان کارزار نهاد و خیمه خویش را بر طریق کوفه برافراشت و چون رنجور بود فرمان داد تا تکیه ما بین الصفوف از بهرش بر نهاده و بر آن جای کرد و رایت عظمی و درفش بزرگ را بفلامی از علما مان خود که از مردم روم بود بداد تا در پیش روی خیمه او بلند کرد
آنگاه با سپاه شام گفت کار خجالت مبارزید و بانهنگ بردارید پس بازار پیکار کردش و آسیاب تپایی چرخیدن گرفت و مردم شام حمله آوردند و بجهت بخشی از مردم مدینه روی کردند منظم ساختند و از آنوی عبدالله بن خطله امیر مردم مدینه فضل بن عباس بن ربه را که از گند آوران جان یاد کار و در میدان جنگ شریستی چنگ و پیکنی پراهنک بود در مقدمه سپاه خویش بداشت و رایت خود و کذاشت و آن آنوی مردم شام بطرف عبدالله بن خطله روی آوردند عبدالله بایاران خویش بان جهات حمله آوردند و چنان آثار مردی و مردانگی و جنگ آوری ظاهر ساختند که آن مردم را تا بجهت کاه مسلم تابا نشد مسلم با مردم خویش از جای بچنیدند و قتال و حربی سخت پیای بردند اینوقت فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب نزد ابن عقیل شد و بامیت سوار معادنت او نزدی و رسید
پیای برد آنگاه با ابن عقیل گفت هر کس از سواران جنگ آور در خدمت تو حاضر است با من بیایند تا چون من بهر سوی حمله کنم حمله نمایند سو کند با خدای از پای نشینم تا خود را بجهت مسلم رسانم یا او را که ششم یا خود کشته شوم پس با سواران جرار بر دوشام حمله کردند و ایشان را عقب تابا نشد فضل بن عباس با مردم خود گفت فدای شما بشوم دیگر باره حمله سخت تر آورید سو کند بجاوند اگر امیر ایشان بکنیم یا او را بکشم یا خود کشته شوم چه بعد از یگبانی و صبر ظفر سندی و نصر حاصل شود پس دیگر باره با اصحاب خویش حمله کردند و چون شیران شکاری و پلنگ کوهساری از یار یمن و یمن به یار تابا نشد و لشکر خون آشام شام را پراکنده ساختند و این هنگام پانصد تن مرد سپاهی با تیغ و نان پنهان مسلم بودند و بدفع فضل تابا نشد فضل مانند نهنگ دریا بار و پلنگ کوهساری بزد و بخت و تابا نشد تا برایت مسلم رسید و چنان شمیری بر سر رایت دار خواست که تا ابرویش شگافه مرد و پیشاد فضل بن عباس گفت این ضرب را از من داشته باش که منم پیر عبدالمطلب و فضل چنان میدانست که مسلم بن عقبه صاحب رایت بوده و کشته شده پس از هر سوی تابا نشد و بانک در انداخت که سو کند با مردم و کار کعبه طاغیته قوم و امیر جاعت یعنی مسلم را بکشم چون مسلم این حال بدید و این بانک شنید صدا بگوشید که بخاطر فتنی و مسلم را بکشتی و مردم شام را بجهت و قتال تحریض نمود و گفت دانسته باشمید که اگر ازین جنگ روی برتابید بدست یزید ما بودی شوید هم اکنون با این رایت سخت باشم و پی بیشترید پس رایت خویش را بجنبش آورده آن مردم نیز در اطرافش با سیتاوند و سخت کوبیدند

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۵۷۵

و مسلم روزه خویش را بخواست و بر تن بیاراست و بر اسب خویش بنیشت و جولانی درشت به او و
 با کئی سخت بکشید که ای کسیکه سیکوئی مسلم را بکشم ایک من مسلم دژنده و بقل ترستانه و ام اگر تو را
 نکشتی من ترا میکشم آنگاه باختم و ستیز برکتها و در میززد و مردم شام را بگویش و دشام گرفت و گفت
 آیا در آغاز پیکار فراری میجوید سو کند با خدای هر کس از شما مندر کند بدست امیر المومنین بهلاک و دمار آید
 و تا پایان روز کار به شکست و غارت و چار باشد اگر از روی قه و جهد و مردوی و مردانگی مقاومت نمی کند باری
 یا من اینجن شوید و از من جدائی مجوید تا هر کجا بمقاتلت پردازم متابعت کنید چون ازین سخنان فراغت
 یافت بجانب فضل تاخت و بانیزه خویش چنان بر پهلوی او بخواست که از باره اش کنون ساخت
 و چون ازین کار پرداخت بجای خویش تاخت و رانیخال یزید پسر عبدالرحمن بن عوف راه بروید
 تنگ کرد مسلم نیز بدو حمله آورد و غبار پیکار برخاست و او را نیز بضر نیزه شید که داسید و اربل
 این دو تن آثار انکسار و دریدار مردم مدینه نمودار شد و مردم شام نیز و گرفتند و بجاره بجانب عبدالله
 خطه هجوم آوردند عبدالله مردم خویش را بجنگ و جدال تحریض می نمود و اهل مدینه را مذمت و نکوهش
 فرمود مسلم سپاه خویش را بجانب ابن عییل همی تاخت لکن بسبب ریح و سیوف که در دست داشتند
 امکان نیافتند و متفرق شدند مسلم بن عقبه حصین بن نیر و عبدالله بن عصفه اشتری را بخواند و گفت
 بالسرگیان خویش فراز آید و بجانب ابن عییل تبارزد ابن عییل با اصحاب خویش گفت ای یکتا
 دشمنان شما در معرکه قاتل از آنوی که شاید متنازند و من یقین دارم که افسه و ن از یک ساعت
 نخواه گذشت و خدای در میان شما و ایشان جدائی خواهد افکند یا شما هر روز میکردید یا ایشان
 چنان شما اهل نصرة و در هجرت هستید هیچ کان ندارم پروردگار شما از مردم هیچ شهری مانند شما
 خوشنود باشد و نیز بر مردم هیچ مدی مانند این جماعت که با شما مقاتلت میورزند خنک باشد در تنیکه
 برای هر مردی از شما یک مردنی و برای ایشان نیز چنین باشد سو کند با خدای هیچ مردنی
 از مردن بطریق شهادت بهتر نیست و این فضل را خدای برای شما نصیب ساخته پس تمینت نماید
 با بجهل پس از آن گروهی با گروهی روی باروی شدند و بجنگ درآمدند آتش حرب زبانه زدند گرفت
 و غبار پیکار بر کند و دوار شد عرصه اتون از خون سواران گلگون گشت و همه کند آوران از کوه دژ کرد
 گذشت مردم شام سخت بکوشیدند و اهل مدینه جمعی بزرگ را شید ساختند و ایشان را تا دروازه مدینه
 تبارختند عبدالله بن خطه چون سخنان این روزگار نامسموار و پیکار استوار کردید با متا بمان یاران
 خویش دیگر باره چون شیر شیده و از دهی دیده بیرون تاخت در راه را بر لشکر شام شکست
 مسلم بن عقبه سپاه شام را فرمان داد تا آن پیاکان را به سینه باران گرفتند و پس از آن خود
 پیاد شد و سپاه را نیز بفرمود تا پیاده شدند و با مردم مدینه بجنگ و جدال درآمدند عبدالله

شماره فصل
عبد

شماره فصل
عبد

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۷۶

شهادت چندی
از مردم

شهادت پسر
عبدالله بن
خطبه

قتل و هتک
مردم مدینه

با صاحب خویش گفت هر کس طالب مثبت در عنوان خدای است این رایت را ملازم است کند پس همه
مجا فطرت رایت پرداختند و دیگر باره جنگ بزرگ شد و چنانکه در خبر گذاردان روزگار و جنگجویان را
نیزه گذار بود جنگی سخت و عربی درشت بیای بودند و همی مبارزت آن رایت بیامدند و کشته شد
و سه تن از پسران عبدالله در حضورش شربت شهادت نوشیدند و او بخوان بود و همچنان میزدند
بَعْدَ الْمَوْتِ دَامَ الْقَسَاوُ بَعْنِ وَ جَانِبَ الْحَقِّ وَ ابَاتِ الْهُدَى لَا يَبْعِدُ الْخَيْرُ إِلَّا مِنْ عَصَا
آنکه گفت بعد از فرزند نام از نذکانی بجهت نیت پس با برادر مدبری خود محمد بن ثابت بن قیس بن ثمال
انصاری بجنگ درآمد و گفت سعادت شهادت بدست این جماعت از شهید شدن بدست کفایت
و عظیم فضل است با سجده جنگ بگردند تا با برادرش و عبدالله بن زید بن عاصم و محمد بن عمرو بن خ
انصاری شهید شدند و مروان بن حکم بر او کبکشت و گفت رحمت الله رب العالمین هسانا تو
میدیدم که قیام در نماز را بی بطول میآوردی و چون عبدالله و دیگران به شهید شامیان شهید
و شهر درآمدند و از جمله نهضان محمد بن سعد بن ابی وقاص بود که بسی کارزار نموده بود پس از آن
مسلم بالشکریان خود از و بنال ایشان شهر مدینه طیبه درآمد و تنوع سخن سلمان و مؤمنان آن
محدث شریف برکشیدند و مسلم فرمان داد تا منادی ندا برکشید و شکر شام را بقتل مردم مدینه
و هتک و غارت اموال ایشان امر کرد مردم خون آشام شام بقتل و غارت پرداختند و صفیر
و بر مار و پیر و جال و سار را از تنگ بگذرانند چنانکه شوارع و کوی و برزن مدینه از کشته مردوزا
آکنده شد و خون چون جوی روان گردید چنانکه پاره جو بهیسا پاره جو بهیسا پیسته گشت و به
رسول خدای صلی الله علیه و آله کبکشت و مدینه را زیر و زبر کردند و در حشال این حال منادی مسلم
برکشید و لشکریان را گفت که میر شما بحکم امیر المومنین یزید خون و مال مردم مدینه را بر شما مباح نمود
هر کس هر چه خواهد چنان کند و از هیچ چیز نیندیشد و روز کار اهل مدینه تا سه روز بر این منوال مانجسته
مال بگذاشت و هر کس توانست بجای کریمت و در کف جبال پنهان شد و از جمله ایشان ابوسعید
مدنی در غاری از کوه پنهان شد مردی از اهل شام از پی او بتاخت و بغارت رفت ابوسعید شش
خویش را از نیام درآورد تا که شامی را بر سر ساند که نزدش را از خویش بگرداند شامی دلسیری
و از وی روی برتافت ابوسعید چون این جرئت و جبارت پدید باز شد و تنغ خویش را در غلام
کرد و این آیت مبارکه را تلاوت کرد اَكْثَرُ نَكَتٍ يَدَّكَ اِلَيَّ لِيَقْتُلَنِي مَا اَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي
اِلَيْكَ لَا قَتْلُكَ اَكْرَمُ دَسْتِ بَخْنِ مَنْ دَرَّ اَوْ رِي مَنْ بَخْنِ تَوْ دَسْتِ يَرُونِ نَحْمُ شَامِي چنان این
شعید و آن حالت پدید گفت باز کوی کستی گفت ابوسعید مدنی استم گفت صاحب رسول خدا
صلی الله علیه و آله باشی گفت آری پس او را بگذاشت و بگذشت ابن اثیر میگوید بعضی گفته اند چو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Δ V V

این بقیه در کنار مدینه و طبیعت فرد و شد مردم مدینه با جفا قتی کثیر و بیستی نشود و نمایندگی پسندیده نبوی او
بیرون شدند مردم شام را جماعت آن جماعت فرد گرفت و یکبار ایشان را با کوارا نشود و چون مسلم
ایحال را در مردم شام بدید و در این هنگام بدری سخت گرفتار بود ایشان را به شام و کوهش
فرگرفت و بنجک و قتال تحریض نمود و با ایشان مقاتلت ورزیدند و در آن حال که مردمان بقتال تنهال
داشتند ناگاه از درون مدینه با یک بختگر شدند و سبب این بود که بنی حارثه جمعی از مردم شام را
مدینه در آورده بودند ازین روی مردمان منهرم شدند و آنچه در خندق تهاه کردید افزون از آن
که بقتل رسید با تخته مدینه را چون سه روز متوالی بقتل و غارت سپردند مسلم ملعون در مسجد مدینه شد
و بفرمود تا مذا بر کشیدند و لکریان را از قتل و غارت باز خواندند و گفتند هر کس سر بیعت و اطاعت
نیزید در آورد در امان باشد و این هنگام هر کس از مردم مدینه از قتل نجات یافته بود در شتاب جبال
و خلل لال و چاهها و سردا بها پنهان بود و روز و شب چهره نمی نمود چون ندای امان بشنیدند و از
وحشت و دهشت آسوده شدند با ما کن و مساکن خویش در آمدند و از پی یکدیگر بملاقات مسلم شدند
و مسلم ند کرده بود که هر کس بیعت نیزید در آمد و تن بحکومت او با آنچه او خواهد در داد و خود را بسند
و برده او دانت در امان و کر نه با دیگر کشکان همغان خواهند شد و اول کسیکه از اشراف مدینه
بر مسلم درآمد عبدالل بن ربیع سبط ام سلمه زوجه رسول خدای صلی اللہ علیہ و آلہ بود پس مسلم
بد و گفت با امیر المومنین نیزید بیعت کن عبدالل گفت بر کتاب خدای و سنت رسول خدای با و یک
بیعت کنم مسلم باین سخنان اعتنا نکرد و گفت ناچار با بیعت با وی بآن پیمان بیعت کنید که بهر طور
که خود خواهد در اموال و اولاد شما حکم براند عبدالل ازین دعوت چنین بر چنین افشکند و اظهار
تو دید نمود مسلم فوراً فرمان کرد تا سر از تنش بر گرفتند و تنش را در خارج باب میفکنند پس از آن
ابو الجهم بن حذیفه العدوی ثبوی در آوردند مسلم ملعون روی با او کرد و گفت تو همان کسی که شام
رفتی و از جوایز مدینه و صلوات جلیه نیزید بر خود دار شدی و ترا در منزل یکم و مقام نیکو فرود آورد
و چون بار نشدی زبان بشال با ز کردی و گفتی نیزید خمر خوار و زشت کار و تنبیر نواز و بمبایبی
و مناهی پروردگار و صید و شکار و سک و یوز مشغول است اینجا بفرمود تا گردن او را نیز
بزدند و جسدش را از بیرون در میفکنند بعد از او معقل بن سنان اشجی صلیف بنی هاشم را بقتل
رسانید پس از وی عمرو بن عثمان با نزد او حاضر شدند چون مسلم او را بدید با اینکه خود را از
شیعیان بنی امیه میبرد گفت تو ضیث پیر طیب و انکس هستی که چون مردم شام را بر بینی
من باشا هستم من عمرو بن عثمان بن عفانم و چون با مردم حجاز خلوت کردی میکوی من باشما
و یک تن از شما هستم پس بفرمود سوی سر روی و ریش او را یک یک میفکنند و آنچه و قات

11/11/11

۱۰۰

۱۰۰

مجلس

فصل فی بیان

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب باصری

۵۷۸

و شاعت و رسوائی که در خیر تصور آمدی بروی من و دآوردند تا شفاعت عبدالمکات بن مروان
از خون او درگذشت و او را معفو داشت اما ابن اثیر میگوید که از بھرنیز بن عبد الله بن ربیعۃ الاسود
و محمد بن ابی الجهم خدیقه و معقل بن سنان اشجی امان طلبیدند و مسلم ایشان را امان داد و بعد از آنکه
یکروز از وقعه مدینه بگذشت ایشان را بحضور مسلم ملعون حاضر ساختند مسلم گفت بآن شرط معین
بایزید بعت کنید عبد الله بن ربیعۃ و محمد بن ابی الجهم که هر دو تن مشرکی بودند گفتند با تو بیعت میکنیم
بآن شرط که با انتخاب خدای و سنت رسول خدای کار کنی مسلم بفرمود تا هر دو را کردن زدند مروان
که حاضر و ناظر بود گفت سبحان الله آیا مروی از قریش را که با طینان امان نزد تو آمدند بقتل میرسانے
مسلم با چوب خود بر بیتگاه مروان بکوفت و سو کند با خدای اگر تو نیز بماند ایشان سخن کنی بقتل میرسانے
پس از آن معقل بن سنان را حاضر کردند و با دیگر حاضران نشست و ابی نجاست تا بیا شد مسلم گفت
از جمله مشروبات کدام یک ترا مطلوب تر است گفت شربت عمل مسلم گفت از عمل بد و بیایا شاید
پس معقل چندان بخورد تا سیراب شد مسلم گفت آیا سیراب شدی گفت آری گفت سو کند با خدای
ازین پس یکجور عینا شامی مکر در آتش دوزخ چون معقل این سخن داشت انجیز بشنید ترسید و گفت
ترا بخدای سو کند میوه سم که رعایت رحم را از دست مده مسلم گفت تو همان کس هستی که مراد در طبریة
در همان شب که از نزد یزید بیرون آمدی بدیدی و گفتی سرناشهر را و وجعنا فرجج الى المدینة
فَنُخْلَعُ هَذَا الْفَاسِقُ ابْنُ الْفَاسِقِ وَنُبَايِعُ لِرَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَوِ الْأَصْأِرِ فَمُعْظَمًا
وَأَشْجَعُ مِنَ الْخَلْقِ لِحُلَاةٍ یَعْنِی کیمیا بهشتی راه نوشتیم و کیمیا بهشتی را بخت بر خویش نهادیم و از یزید
به به نیافتیم و صفر الکلف و خالی اکیس سر از خواب برگر فتم زد و دست که بدید باز شویم و این فاسق
پس فاسق یعنی یزید را از خلافت باز کنیم و با یکی از مردم مهاجر و انصار بیعت کنیم آل عطفان و طایفه
اشجع را با هم نام و امر خلافت چه کار و مناسب است از آن روز که این سخن از تو شنیدم سو کند
خوردم که در هر کجا بر تو نیرویایم مرا زنت برگیرم و فرمان کرد تا او را بقتل رسانیدند آنجا یزید بن ابی
حاضر کردند مسلم گفت بعت کن گفت بختاب خدای و سنت رسول رهنمای بیعت کنم مسلم گفت او را بخت
چون یزید اینحال بدید گفت با تو بیعت میکنم مسلم گفت لا والله چون یزید را با طایفه مروان مصافحه
بود در حق اولب شفاعت بخواست مسلم ملعون فرمان کرد تا چنان بر چمپسره مروان بکوفند که بینی او را
در دناک ساختند و یزید را نیز بختند ابن اثیر گوید بعد از آن مروان علی بن الحسین علیهما السلام را
بآن محبس بیاورد و آن حضرت ما بین عبدالمکات و مروان بیاید و با ایشان طوبس فرمود آنجا
مروان برای کسب احرام آب طلبید و چندی بیا شد مید و بعلی بن الحسین سلام الله علیهما چون آنحضرت
طرف آب را گرفت مسلم گفت از آب مایا شام آن حضرت از این سخن دست مبارکش بر لرزید

و از یزید بن ابی

قتل یزید بن ابی

کلمات مسلم
حاضر بهار

و بر خیزتن تریسید و قبح را نگاه داشت مسلم گفت آیا در میان این حاجت نبستی تا نزد من را بین باشی
 سوگند با خدای اگر سبب ایشان و شفاعت مروان و پیرش بودی ترا می کُشم کلن امیر المؤمنین و کبار
 دین وصیت کرد و بامن گفت تو با او کجاست میگوید هم اکنون اگر ایل باشی از این آب بنیام پس
 آنحضرت آب بنوشید و مسلم او را بروی تخت خویش جا داد بعد از آن گفت تواند بود اهل تو در فرج
 و بیم باشند فرمود آری مسلم گفت ای زین بر خیز و آنحضرت را مغرراً مراجعت داد و در بیعت نیت
 بر آن شرط که با اهل مدینه نهداده بود آنحضرت را طرم داشت مسعودی گوید مروان در آن قضیه باطله
 علی بن الحسین علیهما السلام را کمران شدند که قبر مبارک رسول خدای مستی الله علیه و آله پناه آورد
 و دعا میفرمود پس آنحضرت را نزد مسلم آوردند و آن ملعون مردود بر آن حضرت خشم آلود بود و از آن
 امام عالی مقام و آباء عظام و اجداد کرامش عظیم اسلام بیزاری صیحت چون آن حضرت را کمران شد
 که بروی مشرف است او را لرزید و در مدتی سخت فرو گرفت و پیاس حشمت و عظمت آن حضرت
 بر پای حبت و از کثرت خویش نباشد و عرض کرد وایچ خویش را بفرمای و آنحضرت در حق هر کس
 که میخواست عرض میفرمود شفاعت فرمود اطاعت و اجابت نمود آنجا امام علیه السلام باز کرد
 عرض کرد و ز کمران شدیم که هر دو لب مبارک را حرکت میدادی آن چه بود که میفرمودی من فرمود
 عرض میکردم اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَمَا أَظْلَمَنَ وَرَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا أَظْلَمَنَ
 رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ رَبِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ اعْزُذْ بِلَيْسَ شَرِّهِ وَأَذِلَّ لِي فِي حُجْرِهِ اسْتَغْلِكَ أَنْ تُؤَفِّقَ لِي
 جَنَّةً وَتَكْفِيَنِي نَاراً و نیز از مسلم جثت پرسیدند که ماهیه ترا میدیدیم که بن جوان و سلف او دشنام
 میراند می گویند اکنون که او را نزد تو حاضر ساختند بار قلع حشمت و منزلتش کوشش در زیدی گفت
 این که دار نه از روی میل باطن و اندیشه من بود بلکه دل من از رعب و عیبت او آگند و کشت
 راقم حروف گوید شقاوت و فساد مسلم مطرود و انحر و امثال او کمتر نبود بلکه برتر بود و در
 چنین موقعی که اینگونه قتل و غارت در مدینه روی نمود و آنحضرت را آسیب رسید معلوم می شود که
 بجاییت این وجود مبارک و نسل حبیب که حکمران عالم امکان و مدبر کارخانه کن جهان است در جهان
 باقی نماند و گرنه حضرت سید الشهدا از آن حضرت برتر و دایم مدینه از آشوبهای بزرگ و مصیب
 روزگار و دشمنی و خصومت و بغض مسلم مردود و با خاندان رسول خداوند و عود و مشهود با محبت
 پاره اجار و یکیز در ملاقات امام زین العابدین علیه السلام با مسلم مطرود و مراتب تحجیل و احترام آنحضرت
 و قضیه مدینه طیبه در ذیل مجاری حالات آنحضرت با معاصرین عهدهای پیش مذکور خواهد گشت و چون
 حضرت مراجعت فرمود علی بن عبدالله بن عباس را نزد مسلم حاضر کردند مسلم گفت باید بآن شرط
 که با اهل مدینه رفت بحیث که خود را بسنده یزید بانی و حکم او را بجز ملوک که خواستش نفس اوست

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۸۰

در خون و مال و اهل و عیال و سسر زن و ان خود جاری بدانی چون احوال علی بن عبد الله از جاعت
کنده بودند او را از قبول این تکلیف باز داشتند و نیز کردی از مردم ربیع که در لنگر مسلم بودند مانع شدند
و حصین بن نمیر سکونی گفت خواهرزاده ما نباید بیعت نماید مگر بهمان طریق که علی بن حسین علیهما السلام
بجای آورد و مادر علی بن عبد الله از قبیل کنده بود و طایفه کنده نیز در حاکمیت علی بن عباس و حصین بن
بر خاستند مسلم چارلب و زوت و از اسخال بگذشت و علی بن شمر و

أَبِي الْعَبَّاسِ قُرْمُ بْنُ لُؤَيٍّ وَأَخْوَالِي الْمُلُوكِ بَنُو وَلِيْعَةَ
هُمْ مَنَعُوا زِيَارَتِي يَوْمَ جَاءَتْ كَتَّابٌ مُسْرِفٌ وَبَنُو الْكَكْبَةِ
أَرَادَتِي أَنِّي لَا عِزَّ فِيهَا فَحَالَتْ دُونَهُ أَيْدٍ سَرِيعَةٌ

و مقصودش از سرف مسلم ضیث است که او را بعد از وقعه حره و اسراف در خون ریزی سرف نامیدند
و مراد از بنی ولیع یعنی از کنده است که از جمله ایشان مادر علی بن عبد الله میباشد و لکیقه مادر والده
اوست و در این شعر مازی نماید که مسلم همی خواست مرا در این بیعت که سلب عزت و حشمت من است
ناچار سازد و احوال و اقوام من که همه بزرگ و حلیل بودند مرا از احوال بار این عار آسوده ساختند این اثر
مینویسد که بعضی از مورخین گفته اند که عمرو بن عثمان بن عفان دهله آنجا حاکم است که از بنی امیه بیرون رفتند
بنو دود در مدینه بودند و او را در این روز نزد مسلم حاضر ساختند مسلم گفت ای مردم شام آیا ویرایشناسید
گفتند نمی شناسیم گفت این ضیث ابن طیب است این عمرو بن عثمان است ای عمرو تو همانی
که چون اهل مدینه را نیر و سندی افتادی کشتی من بکتن از شمایم و اگر مردم شام را نصرت نمودار شدی
گفتی من پسر امیر المومنین عثمان میباشم آنگاه فرمان کرد تا ریش و سبیل او را برکنند و بعد از آن
گفت ای مردم شام همانا در عمر و عادت چنان بود که هر کسی در دهان میگرفت آنگاه با عثمان
میکفت یا امیر المومنین آنچه مرا در دهان است حاجب من و توشده است و آنچه در دهان داشت
مفاخرت و مباحات میبخت بعد از این سخنان عمرو بن عثمان را برآه خویش گذاشت و این زن از قبیل
دوس بود و وقعه بحرّه دوشب از شهر ذی الحجه بجای مانده سال شصت و سیم هجری روستا نمود
محمد بن عماره روایت کند که برای تجارت بشام شدم مردی با من گفت از کجا میرسی و از کدام شهری
گفتم مدینه گفت از مدینه خبیثه که تمسول خدا می صلی الله علیه و آله مدینه طیبه نامیده و توحشیه می نامی گفت مرا
و این مدینه راشانی و مقامی است همانا کاهی که مردم شام بجنب اهل مدینه و وقعه بحرّه روانه شدند
در خواب چنان دیدم که مردی را که محمد نامش بود بکشم و بسبب قتل او باتش و وزخ در آدم ازین روی
همی کوشش نمودم که در حله شکر شام بمدینه نروم لکن از من نپذیرفتند و با ایشان برفتم تا کاهی که
آن قضیه بپای رفت و من در میان کشتگان مرد میگردم مردی را دیدم که پسند زخا شد و تن داشت

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

۵۸۱

با من گفت ای سبک دوشو از شخص کوفه خاطر شدم و او را یک شتم و در ساعت آن خواب بخاطر
آوردم پس کی ازاله بدینه را که در شخص تحبس کشکان بود بدیدم چون آن کشته مرا بدید گفت
انالله انما الله کشته این مرد از بهشت بی نصیب است گفتم که این مروکیت گفت محمد بن
عمر بن خرم است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد گشت و آن حضرت نام او را محمد نهاد
چون من این حال داین و خاست منوال بدیدم نزد اهل او شدم و خوشین را بیلین عرضه داشتم تا مرا قصص
و مقول نمایند پذیرفتار نشدند خواستم دید مقول را ادا کنم ما خواندند اشتند مع احمد بن در شمار
مقتولین بدینه طبعه با خلاف رفته اند بعضی از مورخین میگویند شش هزار تن بلکه بیشتر بقتل رسید و از
مسلم حکم داد که هر کس با هر زنی خواهد در آسید و لشکر شام ازین کردار شیغ و مخالفت شریعت پر هیز
نکردند و چندان بی تماشای فاجعه پرداختند که بروایت صاحب اخبار الدول هزار تن و دویست را
مرد و دویست زن بکشتند و بروایتی در آن ایام و لیالی هفتصد تن از آب زنا حل بر گرفت پاره از مورخین
و یافعی این قیقه را سه روز از شعله فیه انحرام سال مذکور تا نوشتند و گفته اند که افزون از سیصد تن
از اولاد مهاجرین و انصار در این وقعه شهید شدند مسعودی میگوید که جمعی کثیر از بنی هاشم و سایر
قریش و انصار کشته شدند و از جمله آنانکه ازاله ابی طالب شهید گشتند دو پسران عبدالله بن جعفر بن
ابی طالب و دیگر جعفر بن محمد بن محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام و از بنی هاشم بیرون ازاله
ابطالب فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبد المطلب و حمزه بن عبدالله بن نوفل بن
حارث بن عبد المطلب و عباس بن عقیقه بن ابی لهب بن عبد المطلب و هفتم و چند تن مرد
از سایر قریش و بهین شمار از انصار و چهار هزار تن از سایر مردمان از آنکه در خیر فحس و احصا درآمد
سوائی آنکه شناخته بودند شهید شدند این اثر گوید از آنکه در وقعه حره شهید شدند عبدالله بن
هاشم انصاری است و او صاحب اذان نیست بلکه وی این زید بن ثعلبه است و نیز مهید الله بن ابی
موسى و وهب بن عبدالله بن زعمه بن الاسود و عبدالله بن عبد الرحمن بن خابط و زبیر بن
عبد الرحمن بن عوف و عبدالله بن فضل بن حارث بن عبد المطلب بود و یافعی جمعی از صحابه را
که در این وقعه شهید شدند نام میبرد و میگوید از جمله ایشان محمد بن ابی بن کعب و معاذ بن اسحاق
و ابو شیمه انصاری بود که رئیس خطاب او انصرمان کرد تا مردمان را نماز تراویح گذاشت و دیگر
از جمله مقتولین یعقوب بود که از نسل طلحه بن عبدالله الیمی است و دیگر کثیر بن اسلم کی از کتاب
مصاحفی است که عثمان در مال داشت و پدرش اطلح مولای ابی ایوب است و محمد بن اسلم
در وقعه حره این شعر را گفته است

فَإِنْ قَتَلُونَا بِرَمْحَةٍ فَإِنَّمَا
فَقَعْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ أَوَّلَ مَنْ قُتِلَ

وَمَنْ تَرَكَكُمْ بِيَدٍ اِذْ لَكُمْ وَاتَّيَاكُمْ بِسَيْفٍ لَّنَا مِنْكُمْ نَفْلٌ

معلوم باد که مقتولین مدینه از صحابه بنی هاشم در ذیل ایحکامات بعضی کرده اند که در این کتاب برای اسباب مطلب و خبر است که مورخین معتبره در تاریخ خود مرقوم و مسطور داشته اند و هر یک بر حسب علم خویش بیانی کرده اند که آن ویکثر خواهد است امید است این معذرت مقبول گردد

ذکر پاره سوانح و حوادث سال شصت و سیم هجری بنوی صلی الله علیه و آله وسلم

در این سال برین بن خشم کوفی زاهد بدیع جهان رخت کشید و نیز برداشت یا فنی سده و بن ابراهیم بن فقیه عابد مشهور محمود صاحب عبد الله بن مسعود که چند ان نماز سیکذاشت که هر دو قدش ورم کرده و جز در حالت سجود و نیواید رخت اقامت برای آخرت کشید تبعی گوید یکپاس را ندیده ام که از وی بیشتر طالب علم باشد و نیز در علم فقه و دی از شرح قاضی دانا تر بود و هم در این سال عبد الله بن زبیر مردمان راجع اسلام گذاشت و در این ایام خود را عاید نام نهاده بود و در آنکه معطله فیصل امور بشود میگذشت و در مال محرم احرام مسور بن مجزه مکه آمد و از وقعه حره و قضیه مردم مدینه ابن زبیر را گفت ابن زبیر و مردم مکه به استند که از آن پس که کار اهل مدینه را باختند مسلم ایشان خواهد کرد پس مستعد قتل گشتند و هم در این سال بر حسب پاره از روایات عقبه بن نافع والی افسر یقظه در جنگ

سوانح ۱۲
وفات بن بن
خشم

وفات سر بن
ابراهیم

جمع نهادن
ابن زبیر در مدینه

قتل عقبه و اهل
الفسریقه

ذکر وقایع سال شصت و چهارم هجری و میر مسلم برای محاصره ابن زبیر و مردن او

یزید بن سویس مسلم بن عقبه لفته الله علیها نوشته بود که هر وقت از کار مدینه پرداختی جانب که پاره و بقلع و قلع ابن زبیر خاطر گذار لذا چون مسلم ملعون آنچه که توانست و شرح پیوست در قتل و تنب و رقت و بی و نیت و هتک اهل مدینه کوشش نمود و شرح آنچه را در ضمن کتب پیغمبر ستاد با ویله پر کین قتل ابن زبیر و خرابی بیت الله کجاست کردید پناه بیار است و با سایش خیال و آرایش خاطر بهدم خانه خداوند متعال و کسان آن مکان مقدس خیمه بیرون زد و در آن اندیشه راه نوشت اما آن دعوت مالکان و وزیری خبر بود و چون برداشت مسعودی بموضع معروف بقصد رسید آثار مرکب و لعل اهل مدینه را مبارکش مشهود کردید یا فنی سیکوید شکفت ایکنه این فرقت ملعون با انال شر و کی آن جسم صلیل و بدن نخل در میان محفه در وقعه حره حضور یافت و چنان در حرب و قتل کوشش می نمود

وقایع شصت
و در فتنه بن بن
که معطله

که گشتی برای ذخیره آخرت سجدانی سبیل الله اشتغال به و در بعضی کتب نوشته اند که نزد سید
 آمده بود یا مسلم این گفت فرغمت شما امرت بآن تصنع به بالمدينة فانهم بقضاک
 و قضیضک و جلالک و دجلالک الی مکه و شتر عن ساعد الانبياء و اهل المراح و الزنا
 و جلد فی قتال ابن ابی بکر و قتله و اطفاله نار خالقه و فتنه و لا تقصر فی لوازم ذلك و قل
 کل ما توی فی صلاتک و ان کان لا یفک الفساد فی غیر یکوید ای سلم اگر آنچه تورا در کار مردم
 مدینه مشرمان کردم بیای آوردی و از آن فراغت یافتی دیگر در اینجا درنگ محوی و بجانب مکه و جنت
 میر زیرا آنکس جوی و یکباره با عدت و عدت خویش و عزیم استوار و آنکس پایدار و سپاه و سوار
 و مردان کارزار روی بکند آورد و باز روی مردی نمودار ساز و از آرایش و آسایش چشم برگیر و در قتال
 و قتل ابن ابی بکر و خود آتش مخالفت و فتنه او خود داری و تقصیر و مسامحت و کوتاهی کن و هر چه صلاح
 مارا در آن بینی و میرفت سلطنت مارا در آن یابی بکار بند اگر چه اسباب فساد و زیان سایر عباد و بلاد
 باشد ابن ابی بکر بنویسد چون مسلم از قتال مدینه پرداخت روح بن زینب با جدای و بروایتی عمر بن محتره
 الاشجعی را از جانب خویش در مدینه خلیفه ساخت و با سپاه خود و بجا رفت ابن ابی بکر و بی بکند نهاد و محی قبت
 تا به مثل پوست و مثل بضم سیم و نفع شین مسجد و لام مفتوحه مقام کوهی است که از آنجا بقدر فرود میشود
 و بقولی در موضع معروف به هرتی در آمد و هرتی نفع و سکون و قصر نام عقبه در راه مکه منظمه است با محله
 چون یکی از اماکن رسید حالت مرک بروی استیلا یافت و بدانست که آرزوی ویرانی مکه و قتل ابن
 ابی بکر و ابی بکر را کجور خواهد بود پس بادی بکشد و خاطری اند و هناك حصین بن نیر را احضار نمود و با او گفت
 یا بر ذنوبه البحار ای پلاس زیر پالان حمار دانسته باش که اگر من باختیا خودم ترا بر این لشکر امارت
 میدادم کن امیر المومنین این وصیت نمود و هم اکنون این امر را با تو گذاشتم و بروایتی سرف طعون
 با پاره از خواص خویش گفت که اگر نه آن بودی که یزید با من گفت اگر حادثه بتو روی کند امارت سپاه
 و سپهسالاری گردان کند خواه را با حصین بن نیر که از هم سرگزید و تفویض میکردم چه طایفه یا نیست را
 حالت رقت و رحمتی است و این کار که مار پیش افتاده نهایت شدت و بطش و سلامت و استقرار است
 و عدم التفات با آنچه مایه تشویش خیال و تزلزل ابل است در خود دارد آنگاه روی با حصین بن نیر کرد
 و گفت بهایست بوی که ثاب گیری و باشد قتی سخت ترا از صولت شرو و حدی تند ترا از زبان شیر
 و سورتی شدید ترا از حبش مار و حرارتی زبانه زن ترا زبانه مار و مار از زور کار مردم که و اشرف قریش
 بر آوری و هیچ اندیشه کنی که خانه خدای و حرمت آن چیست و اشرف قریش و شمت آن با کیت یا
 با تو گویند این خانه خدای و بیت الله الحرام است و خداوندش حرم آن که دانیده هرگز این زجر را
 و سخنان بیوده گوش ده چه حرمت فرمان امیر المومنین از بیت و حرم و از جمله حرمت و آنچه از این نیز

و هابی بن
 حصین بن

ربيع دوم کتاب سکه الازدب ناصری ۵۸۴

بالاتر باشد بر تر است هرگز در غیبت و اندیشه خویش به تهاون و تشویش مباش و مخالفین را در پیش
 وین بکن و تجنیعاً نصب کن و از ویرانی خانه خدای و قتل قارب و صاحب رسول خدای پرسی کن چون
 وین بخان را بیان آورد قال اللهم انی لم اعمل قط بعد شهادة ان لا اله الا الله و ان
 محمد عبده و رسوله عملاً احب الی من قتل اهل المدينة ولا ارجی عنده في الآخرة
 سکت یار خدا یا بعد از شهادت به یکاکی خدا در سالت محمد مصطفی صبح کرد و ای را از کشتن مردم در پیش
 و برای مغفرت و ذخیره آخرت نیکو تر می دانم از پس اینکلمات نفس آخرین برآورد و راه حسن و در سپرد
 و این قضیه در اوایل محرم الحرام سال شصت و چهارم بود و چون سلم بر و و حسین از کار او بر داشت
 پیشکش شام جانب بیت الله محرم گرفت و چهار روز از شهر محرم الحرام سال مذکور باقی ماند و بکس پست
 و بر کوه ابو قیس و اطراف آنجا بنحیثی برست و در این وقت اهل کوه و مردم حجاز با این زیر رعیت کرده
 و بروی آنجن نموده بودند و هم آن جماعت که از اهل مدینه در وقوعه فرار کرده بودند با این زیر
 ملحق شدند و همچنین نجه بن عامر ضعی با جماعتی از مردم خارج بروی قدم نموده و بخطط و صیانت
 مشغول بودند پس این زیر با مردم خویش از کوه بیرون و با مردم شام روی روی شدند و این کما
 برادرش منذر بن زیر نیز حاضر بود پس منذر بن زیر با کتین از مردم شام مبارزت و مقاتلت نمودند
 و هر یک ضربتی بآن یک فرد آوردند که هر دو تن در آن ضربت بمردند آنگاه یکباره مردم شام از جای
 جنبش گرفتند و بر سپاه این زیر حمله آوردند و چنان قاتل و جدالی سخت نمودند که اصحاب عبداللہ را
 پرانده کرده و استر عبداللہ نیز بر زمین آمد عبداللہ گفت قتا و فسد و کردید و صیحه با صاحب خویش
 زد و سور بن مخزوم و مصعب بن عبدالرحمن بن عوف روی بدو کردند و بمقاتلت پرداختند تا بمجمله
 مقتول شدند و این زیر تا شامگاه با مردم شام مبارزت و مقاتلت بکذا سید آنگاه دست
 از هم باز داشتند و این واقعه در حصار اول بود و از آن پس نیز مردم شام بقیه ایام محرم و صفر را تجماعت
 با این زیر مقاتلت نمودند و چون سه روز از ایام شهر ربيع الاول سال شصت و چهارم بجای ماند مجامعتی
 برپا شد و سبک بخانه خدای افکندند و آتش بوقندند و این شعر بار جزوه می بخوانند

بکس مسلم

رسیدن حسن و سپاه بکس

حاکم شامیان و مردم آنجا

گشته شدن منذر بن زیر

محاصره این زیر

خطاره مثل الفریق المزیل نوحی بها اعدا هذا المسجد

و در بعضی تواریخ نوشته اند چون سپاه شام از مقابل با لشکر ابن زیر و قتل برادرش منذر پیرداختند
 و سپاه ابن زیر انهمام یافتند و با این زیر در آن حرم محترم متحصن شدند که مطهر را بصهار در افکندند
 و بر کوه ابو قیس منجنیقها برکشیدند و بشه که برابر و حجار برمی اجمار پرداختند و جمعی کثیر را بهلاک درآورد
 و بجنبه و دور و حضور را ویران ساختند معهودی میکوید در اینحال ابن زیر در بیت امحرم پناهنده گشت
 و خویشین را با الله تعالی بلیت نامید و بآن نام شہرت یافت چنانکه سلیمان بن قنہ و دیگر شہرا

احوال حضرت شیخ الاسلام جلالین علیه السلام

۵۸۵

وانشاءنوشین مذکور داشتند و حصین بن نمیر با مردم شام بمیدان داد تا بناحق و عبادات از حیث
 و قجاج برگه و مسجد شریف ساختند و ابن نمیر در مسجد الحرام بود و مختار بن ابی عبیده و ثقیف نیز در حیدر حاکم
 و رحایت و بیت او بود و باماست و اعتقاد داشت با شراطی که بروی مشروط بناده بود که در صبح کار و
 پنج اندیش بر بادی مخالفت نکند و در اواخر و همیان نورزد و در انحال کیره سنگ و آتش و فقط که بر آیه
 سوزانیدن و احرار قبیله کرده بودند از مناجات و عبادات در بیت الله الحرام فردی شد از این رو
 کعبه ویران کردید و آن بنا بوخت و هم صاعقه از آسمان فرو دگشت و یازده تن و برداتی فزون تر
 از طایفان شام و میمان مناجات رانا بود ساخت و این واقع در روز شنبه سه روز از شهر ربیع الاول برگشته
 یازده روز قبل از هلاکت یزید علیه الله روی نمود و کار بر مردم که سخت و شوار و بر این زبیر ناموار بود
 چه بکمره از رمی اجاز و آسیب ناروتیخ آبدار تن آزار و پشوره روز کار بودند و ابو حشره مدینه
 این شهر در این باب گوید

این شهر در این باب گوید

این بنی یمنی ما قولى قد احرق المقام والمصلی

ابن ایثر گوید که بعضی گفته اند که سبب سوختن کعبه این بود که اصحاب ابن نمیر در اطراف کعبه آتش برافروختند
 اتفاقاً بادی وزیدن گرفت و شراره بر ثیاب کعبه بکشد و چون ثیاب کعبه بوخت و خراب کعبه
 محترق شد لکن روایت سخت اصح است زیرا که بخاری در صحیح خود مینویسد که ابن نمیر بعد از آنکه
 از مناجات سنگ و آتش بکعبه در افکندند در محمود آن آتش نزد اخت و افروخته گذاشت تا مردم که
 آنحال و کعبه را در آن اشتعال بگرد و جث و کفر اهل شام را بداند و در حرب و دفع ایشان حریص
 کردند در اخبار الدول مسطور می باشد که در شهر صفر سال مذکور منجیقاً بر کوه ابرقیس نصب کردند
 و کعبه معطره بر رمی اجاز و افکندن آتش و چار ساختند و از آن نیران شراره با ستار کعبه در افتاد
 و آن ستار را با سقف و و شاخ آن کبش را که در غده حضرت اسمعیل علیه السلام جبرئیل آورده بود
 و در سقف جای داده بودند بوخت و صاحب روضه المناظر میگوید که حصین بن نمیر چهل روز غلبه
 نمیر را در حصار افکند بود که از مرکب یزید خبر رسید و در ایذت کعبه را از سنگ باران و آتش
 افکندن ویران کرد و بوخت مع الفقه حصین بن نمیر همچنان در محاصره و رمی اجاز و قار در پای
 اثبار مردم که را در چار و و رنگاری نامسوار داشت و هر روز جمعی را تباها ساخت و از جمله ایشان
 مسور بن مخنف بن نوفل بود که در سلکت صحابه انتظام داشت در سن ثقت و دوسالگی رایت غزیت
 برای آخرت برافراشت و اثواب و ابواب کعبه و مسجد الحرام بمجده و آن بیت محترم برهنه ماند
 و طایفان شام روز تا روز بر آشتنایره فساد و اضطراب و التهاب متوقعان آباد منیت بناد
 می افروزدند تا بناگاه از مرکب یزید پلید خبر رسید

این شهر در این باب گوید

این شهر در این باب گوید

ذکر مرکب یزید بن معاویہ بن ابی سفیان علیہ السلام اللعنه
والنیران در سال شصت و چھ ہجری

49

پاکستان پریدہ
علیہ اللعنه

در این سال یزید بن معاویه که از خداوند مجیدش لعنت جاوید و عذاب شدید باد چارده شب از شب ربیع الاول بپای رفته بود که در کوره حوران که در فسیلی دمشق واقع است جانب نیران و حمیم جاویدان گرفت و در این هنگام بروایت بعضی سی و هشت سال و بقولی سی و نه سال بانگو همدکی خصال و ناخجستگی خال صبح بشام و غدو باصال سپرده بود و مدت و لایش سه سال و شش ماه و پانزده روز و هشت ماه بود و بعقیدت بعضی مرکا و در ماه ربیع الاول شصت و نیم و مقدار عمرش سی و پنج سال و زمان خلافتش و سال و هشت ماه بود و روایت سخت درست تراست یا غی میگوید یزید پلید همداد و چند روز بعد از مسلم بن عقبه ملعون بزیت و در سال شصت و چهارم در سن سی و هشت سالگی برادرش معاویه در زمان زندگی خود از مردمان از بھرش بخلافت بیعت گرفت و مدت خلافت این ملعون سه سال و هشت ماه بود و پیرش معاویه بن یزید را بولایت عجم برکشید و تاریخ اخبار الدول مسطور است که یزید در شھر ربیع الاول سال شصت و چهارم برض ذات البجب در زمین حوران بمرد و جسد پلیدش را بدمشق بیاوردند و برادرش خالد و بقولی پیرش معاویه بروی نماز گذاشت و در مقبره باب الصغیر مدفون گردید و هم اکنون قبرش منظر است و سی و هفت سال ماه بال و وفات برد و ازین جمله سه سال و نه ماه بخلافت و امارت روی کار نهاد و در روضه المناظر وفات آن ملعون گمانزد در زمین حوران از اعمال حمص نوشته و در مدت عمر و خلافت و زمان و فالتش با سخت روایتی که در اینجا مذکور شد موافقت دارد و میگوید یزید شاعری فصیح و عربی و با مادرش ملین دختر سجیل کلثبه در طایفه بنی کلب تربیت یافت مسعودی میگوید هلاکت یزید در حوران از آرائین و دمشق در هفتم شهر صفر سال شصت و چهارم و عمرش سی و سال و مدت خلافتش سه سال و هشت ماه و آن هشت شب و هم بروایت او در تجدید مدت خلافت خلفا سه سال و هشت ماه و آن سه روز بود و چون بمرد از قبیلہ غمره مردی این شعر را در جنب و شزارت او بگفت

يَا أَيُّهَا الْقُرْآنُ مَجْزَأُيْنِ ضَعِيفَتِ بَشَرُ النَّاسِ أَجْمَعِينَ

و ازین شعر معلوم میشود که وفات آن ملعون در حوارین روی داده و حوارین بضم و کسر حایر محله و تخفیف
و او بعضی است از ناحیه حمص و نیز نام دو قریه است مابین تدمر و دمشق یا قوت حموی در معجم البلدان
سیکویه حوارین با عراب مذکور شهری است در بحرین که زیاده بن عمرو بن المذخر آنجا را بکشد و وزین بر
آنجا را زیاد حوارین گویند و حوارین بضم اول و تشدید و او و بجز آنرا در محله و بعد از آن و شش

احوال حضرت سیدالباچدین علیه السلام

۵۸۷

حاکم نون قریه است در طلب جهنمی است و ناید جمع چنانکه شاید گوید
 بِالْبَلَدِ بِمَجَّوَارِ بْنِ سَاهِرَةَ حَتَّى تَكَلَّمَ فِي الصُّبْحِ الْعَصَايِمِ
 ویزید بن معویه در سال شصت و چهارم در این حوارین برود و از اینجا و اذان اشرار و نیز از بن شهر
 که اخل نصرانی در مرثیه آن ملعون میگوید

لَعَنِي لَقَدْ دَلَى إِلَى الْخُرْجِ خَالِدٌ جَنَازَةً لَا تَكْسُ الْفُؤَادَ وَلَا غَيْرَ
 مُقِيمٌ بِمَجَّوَارِ بْنِ لَيْسَ بِرُيْجُهَا سَقَنَهُ الْغَوَادِ مِنْ تَرَابِيعِ غَيْرِهَا

وهم از آنجا که یزید غالب اوقات را در حصص میکند رانند و اینجا مجاور آن است معلوم میشود که در حوارین
 هلاک شده است و نیز از آن خبر که سعودی در مروج الذهب در بخش قبور خلفای بنی امیه مذکور
 میدارد همین مطلب معین میکند و چنانکه اشارت میروود و اگر در حوران بدو رخ ویران رفته در محرم البلدان
 مسطور میشد و بعضی از مورخین نوشته اند که اربع روایات این است که یزید در سی و پنج سالگی خلیفه شد
 زیرا که ولادتش در سال بیست و ششم در زمان خلافت عثمان بن عفان روی داد و تا سال شصت
 یکم هجری که خلافتش آید مدت از روزگارش پایان رفته خواهد بود صاحب جیب الیر نوشته است
 که سبب مرگ یزید این بود که یکی روز بفریب مدام قیام نمود و چون مست طاف و از خود بی خبر شد
 پهای شد و آغاز قییدن نهاده در اشای رقص و عدم شعور بقیاد و فوق سرش چنان بر زمین
 آمد که بدون استقرار در هیچ محل جز بآتش نیران مکان یافت پسرش معویه بر جسدش مار گذاشته او را
 از حوارین به شوق آورده در کور سپردند در قتل انی مجتنب مسطور است که یزید ملعون مدتی قلیل بعد از
 حضرت امام حسین صلوات الله علیه در جهان بریت تا یکی از روز از پی شکار سوار گشت و با اعران
 و انصارش به پارس شد در این حال آهویی در نظرش نمودار شد یزید در طلبش اسب برانگیخت و با
 همراهان گفت هیچک از دواب من متازید و از هر سوی اسبهای بتاخت و سهل و سخت را شناخت
 تا بجایی پیوست که از طریق عبور پخته مانده حیران و سراسیمه گردان و پریشان و دور از اعران هر سوی
 شتابان بود مانگاه مردی اعرابی که ثناب خویش را بر بته بود او را بدان حال نگران شد و گفت اگر
 راه را کم کرده را غافل گفتم اگر که سندی سیرت غایم اگر تشنه سیرابت کنم یزید گفت اگر مرا شناسی
 برگردم و از غار من بخواهی افزود اعرابی گفت باز کوی تا کیستی و در اینجا از پستی گفت یزید بن معویه بیستم
 اعرابی چون این سخن بشنید از روی خشم و تیز گفت لا مرحبا با ایت و لا اهلها با ایت لغت بر آغاز
 و انجام و با مداد و شام تو باد و چنان دیداری بر پیشانی و چهره نامیمون و نمایشی بس ملعون آورد و
 سوکند با خدای چنانست که بشم که حسین بن امیر المومنین علیها السلام را شنید ساختی انگاه اعرابی تیغ خون
 آشفام از نیام برگشید تا او را بجاک و خون در کشد باره یزید چون لعان و برقی آن تیغ به پیر هرجوی

رج دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۵۸۸

و خیر گرفت و یزید را از کوه زین بر زمین میخند و می شکم پلیدش را با لکد بگفت تا امعا و احشاء آن ملعون با پرون ریخت و با سفل التافیلین حجم روان و تیغ اعرابی را از آرایش بان خون جیث و جیم کثیف بی نیاز ساخت و هم ابو مخنف گوید بعضی گفته اند که آن ملعون تشنه و عطشان بزبانیه و دوزخ همعان شد و بقولی بادل تفت و جگر کباب از بی آب همی تباخت تا به برکه آبی رسید و دوش در هوس آب در الهاب بود و مرغی منکر و بزرگ شبه در کنار آن برکه بود یزید خواست از آن آب بیاشامد آن مرغ بر دی تباخت و او را بشکم فرو برد و بسوی آسمان پر زمان برفت و دیگر باره بازگشت و در کنار همان آبگاه قی کرد و یزید دیگر باره صورت آدمی گرفت و عطشان بخوردن آب یازان شد آن مرغ بدو تاخت و با چکت و منقا بدنش را پاره پاره ساخت و جمله را بلع نمود و همچنان قی فرمود و انسانی با مذاق کردید و چون خواست آب بیاشامد همچنان بنده شدش را با منظار برگشود و بلع نمود و تار و کار باز پسین با وی همین معالمت کند و آن ملعون بهین عذاب و عقاب و چاراست تا با تمام یوم الیقام و آتش جهنم کژار کرد و او ابو عبد الله عبدالله بن محمد که معاصر ابی مخنف است در کتاب قره العین فی اخذ ثمار احیین منکویه ابو مخنف مراد حدیث را ند که یزید روزی با خواص خویش و لشکریان خود ده هزار تن بشمار میرفتند از پی صید و شکار سوار شدند و چون دو منزل از دمشق دور شدند آهویی نمودار گشت و یزید بتنهائی از دنبالش اسب تباخت تا بادی غفیم رسید و شکی بر وی چیره و پیش از شدت عطش خیره گشت در اینجا حال خداوند متعال فرمان کرد تا زبانیه دوزخ او را در بود و او را ده تن دوستان مخصوص بود چون از وی خبری نیافتند و طلبش بشتافتند و نشانی نشناختند و چون بان وادی سبب مذ زبانیه دوزخ ایشان را یازید ملحق ساخت و تا این زمان که بدان اندریم حسبری از آنها مشهود نشد و آن وادی بادی جسمی معروف گردید و از آن سوی لشکریان یزید پلید نیز بهر کجا که دانستند و توانستند در طلبش بقت کشیدند و اثر ندیدند و بدمشق باز شدند و با مردمان باز گفتند فتنه و آشوب برخاست و مومنان وقت را غنیمت شمردند و مبرای او تباختند و اولاد و عیالت را بختند و اموالش را برودند و در کتاب بقره العیوم که از مصنوعات سید مرتضی علم الهدی اعلی السلام است و بعضی گویند از نقایف سید مرتضی و اخی رازی حسنی است که نیز از جمله علما بوده و با غزالی مناظره کرده و برخاسته از با غلبه نموده مسطور است که ابراهیم قهریزی از پدرش و پدرش از جدش که ندیم یزید بوده اسخه روایت کند که در آن زمان یزید پدید یار شد و سبالت و مختار و چار گشت از پنج شکم سخت میا لید اطبا امر کردند تا از پوست پشت بتر مرغ قدری بر رسیانی بر بستند و یزید بیاید چون بیرون کشیدند که شد می سبباه بهمنه یزید بر آن چیده بود و بزبان در آمد و گفت من نفذه و خرابه خداوند مرا یزید مستطیل ساخته تا به سب و نه پیش در آورم کشتوف و اگر چه این خبر با اخبار عموم فقهه آثار و افواکلی دارد چه ذابا جنبا که اشارت رفت

دشن او را در زمان مرگ و جل جلاله پیش را باز نموده اند اما اگر خدا تعالی او را بخواهد عذاب دنیا و آخرت هر دو معذب دارد از عالم قدرت قادر مطلق تصور هیچ چیزی را قبول این مطالب را بعید نماند و شمر و خاک که در عذاب و عقاب این بچم نیز خبری شبیه باین حدیث وارد است که نمی تواند بود که مرید از آنکه مدفون شده باشد خدا تعالی بقدرت کامل بدن او را باین عذاب و بلا مستلزم نماید و اتفاق هر دو خبر صحیح باشد و الله تعالی اعلم مستودی در مروج الذهب گوید از عروین بن ابی طائی حدیث کند که گفت با عبد الله بن علی در ایام بنی عباس به بنش قبور بنی امیه رفتیم و قبر هر یک را در آنجا کن متعده و مشکا فتم تا به شق رسیدیم و کوریز به حید را بشکافتم و افزون از یک اسحوا نیا فتم و در کلوئیس خلی سیاه دیدیم که گویا با خاکستر از طرف طول بدنش پر کشیده اند و این پس انشاء الله تعالی در باب اول و حضرت امام زین العابدین و حالات زید شهید و استخوانش قبور بنی امیه مخطلا مسطور می شود تا به جبرست

بینندگان و خوانندگان باشد

ذکر سیره نا حجتیه و اوصاف ناستوده یزید بن

معوته بن ابی سفیان لغته علیه

اگر چه پدید او صاف حمیده و اخلاق پسندیده قامت بزرگان جهان و شرافت عالم در نهاد بودی و هر ساعت فراشش نمودی و افراد مروم را عایش آوردی و همه را گذارش گرفته و با سایش و آرایش آوردی و مجله زبانه به شنایش باز و دستمال به عایش دراز و خورده و بزرگ و سباه و سفید و پیشگاه از در نیاز بودی و نیز آثار اللیل و اطراف النهار در عبادت حضرت پروردگار روزگار سپردی با خون کلوئیس انعام سیاه برابر نشی و چاره آن گناه نمودی تا چه رسد بآن اربکات امر عظیم که عرش خداوند کریم را بر زده و در آورد و کتان سموات و در زمین لکه جبهه آفرینش را به جز بان و هر لسان باز و ده دانه در کشید و چشم باطن بر او لید ثلثه را غنیمت کرد و این خداوند مجید شش در عذاب شدی محسنه رموبه فرماید مستودی میگوید که یزید را در شب بخور و قتل پسر رسول و لعن و صی و هم و احاق بیت الله و مسجد احرام و سفک دماء و انواع فحش و فجور و کتاب آن طایفه و سنای که احباب و احادیث وارد شده است که مرتکبین این اعمال از غفران حضرت متعال بی بهره و مایوس هستند و با آنکه منکر توحید و مخالف احکام خداوند مجید و فرستادگان یزدان حمید هستند و یک غیران و غنونا میباشد اخبار کثیره و آثار عجیبه است این اثر میگوید محمد بن عبید الله بن عمر و عتی گفته است که یکره معوته بن ابی سفیان باز و بیاضه فاحه و مرقطه نشسته بود و نطقه بجانب یزید افتخار که او را کبیر ریش را بشانه میزد و چون فراغت یافت او را بر سرید و ختر خرطه گفت لعن الله سواد ساقی آنکس

در کتب معتبره

ربع دوم از کتاب سکه الادب ناصری

۵۹

چون معویه این سخن شنید گفت دانت باش سوگند با خدای آنچه مادر او از میان دو پای خویشین ^{کند} برآورد و معویه را از دختر فرقه عبد الله پدید شده بود و او کول و احمق بود دختر فرقه گفت سوگند با خدای نه چنین است که کولی اما یزید را بر عبد الله برتری میاری معویه گفت بزودی بر تو آشکار میدارم و زمان داد تا عبد الله را حاضر کردند و کنت ای پسرک من همانا اراده کرده ام که ترا با آنچه شایسته آنی عطا کنم هر چه خواهی اجابت میایم عبد الله گفت سکی گیرند و جاری دوزخ میخاهم معویه گفت ای پسرک من همانا تو جاری و حسد را جاری بر خیز و بیرون شو آنگاه یزید پسر را حاضر ساخت و همان سخن که با برادرش گفته بود با او برآورد آن جناب سر سجده نهاد و چون سر برگرفت گفت الحمد لله الذی بلغ امیر المؤمنین هذه المدة و اذاه فی هذا الزمان سپاس خداوندیکه امیر المؤمنین را باین مقام آورد و او را در این اندیشه بیدم حاجت من این است که مرا از آتش جهنم آسایش دهی چه هر کس سه روز والی امر این است شود خداوند از آتش دوزخش معاف کند تو نیز مرا بولایت عمد خویش برگز که بعد از تو خلیفه تو باشم و هم در این سال بولایت صائمه سرافراز کن و رخصت فرمای بعد از مراجعت اقامت حج کنم و در موسم مرا ولایت ده و موسم و وظیفه مردم شام را هر یک ده دینار برافشانی و برای ایام نبی جمیع و بنی سم و بنی عدی که حلفاء و دوستان من هستند وظیفه و وجیه مقرر کن معادیه گفت آنچه خواستی بجای آوردم و رویه او را پیوست و باز وجه خود دختر فرقه گفت چگونه دیدنی یزید را در حق عبد الله وصیت کن معویه چنان کرد و عمر بن سینه کوید یزید بن معویه در ایام زندگانی معویه حج نهاد و چون بیدینه رسید بشراب خمر جلوس کرد درین حال ابن عباس و امام حنین علیه السلام خواستند بیدار او شوند یکی از حاضران گفت اگر ابن عباس بوی شراب را بشنود میثاق یزید لرزوی در حجاب شد و امام حنین را رخصت داد چون آن حضرت در آن بوی شراب را با بوی طیب دریافت بنمود و لله در طیبك ما اطيبه فها هذا این طیب با این بوی خوش از کجاست گفت در شام میازند پس از آن قدحی خواست و بنوشید و قدحی دیگر بخواست و گفت یا ابا عبد الله بیای شام حنین علیه السلام با او فرمود عليك شرابك انهما المرء لا عین عليك میخوب کنایت از اینکه این کار در غر تو و مایه زیان کاری گواست یزید این شعر بخواند

أَلَا يَا صَاحِبَ الْعَجَبِ دَعَوْتُكَ ذَا وَلَمْ تُجِبِ
إِلَى الْفَتَايَاتِ وَالشَّهَوَاتِ وَالصَّهْبَاءِ وَالطَّرِبِ
وَبِاطِيَةٍ مِّنَ اللَّيْلِ عَلَيْهِمَا سَادَةُ الْعَرَبِ
وَفِيهِمَا الْاِتِّسَابَاتِ فَوَادِكَ تَتَمُّ كَمَا تَتَبَّ

تقدیم به او برده میزن
در تیرم چشم آن را ناپدید
من

اشارت با حضرت میکند و میگوید ای صاحب من بختی مرا بختی فروگیر و که من ترا بیخس و عشرت و نوش و لذت و معاشرت دختران ناپتان و را ندن شراب است نقانی و آسایدن شراب از غوغا

حضرت زید بن ابی ذریه و یاران و بنده اری و عورت کینه و تو اجاتت نفرمایند امام حسین علیه السلام
 از جانبی برکت از سرودن نواد لشیان معویه بنبت ای پسر معویه این کار و کردار سر او
 دوست و تو همیشه خمره شکم منوس را از شرب خمر کنده میداری این اثر بعد از ذکر این خبر و بختا به
 یزید و ابن عباس چنانکه مشروح گردید سیکید شریف ابو علی حمزه ابن محمد بن احمد بن جعفر علوی
 کا هیکه از یزید سخن میرفت گفت انا لا اکفر بزید لقول رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم انی سالت الله ان لا یسلط علی بنی احد من غیرهم فاعطانی ذلک
 یعنی من کفر نمیکنم یزید را بسبب ایسلام رسول خدای صلی الله علیه و آله که فرمود از خدای خواستار شدم
 که مسلط ننمزداند هیچکس را بر فرزندان من که از غیر از ایشان باشد و خداوند این مسئلت را عطا فرمود
 و این کلام مستقیم چند معنی تواند بود یکی اینکه در صورت صحت روایت چون مشیت حضرت احدیت بر شهادت
 ابی عبد الله رو خا و مجتله الفذار قرار گرفته حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله مسئلت فرموده
 باشد که شهادت آنحضرت بدست سایر اطباق اعم و اصناف بیکانه عالم بسبب حکمتی که خود میدانست
 نباشد چه ممکن است شهادت بدست بیکانگان موجب فلت یا صنف حال اسلام بود و حال اینکه
 شهادت آنحضرت برای تقویت و بقای این دین مبین است و چون اینواقعه بدست مردم کفار یا
 مسلمانان اجنبی افتادی در ارکان اسلام صنف و فتوری روی نمودی اما در عداوت و مخالفت و
 مخالفتی که در میان اهل بیگانه باشد اینحال ملحوظ نشود خصوصاً این گروه ضیث که با اینحال خود را
 مسلمان و مروج دین یزدان میدانستند بلکه ریختن خون پسر پیغمبر را برای رفع تفرقه و شق عصای مسلمانان
 میخواندند و شریف ابو علی مقصودش این باشد که بعد از آنکه رسول خدای احسبای این امر را باین طریق
 مسئلت فرموده باشد و حکمتی بزرگ و امری عظیم در این قضیه مایه مندرج باشد و یزید پسند این بصره
 و شقاوت نصیب باشد من از کفر او زبان می بندم چه کردار او بدتر از صد هزار کفر است و کافران
 نیز در پیش او قیت و رونقی ندارد و لعن و طرد و عذاب او را خدا در سول بهتر میداند و میفرماید
 و ممت او ازین برتر است که من و امثال من زبان تکفیر او بکشیم بلکه لعن و تکفیر امثال ما با اسباب
 حقیر شمردن و صیغرداشتن این کردار ناستوده اوست که اجزای آفرینش را تا روز برانگیختنش
 متزلزل و افسرداشته یا اینکه مقصود شریف این است که چون پیغمبر خود این مسئلت کرده دیگر
 تکفیر او چه باید و این مطلب اگر بمعنی ظاهر تاویل شود راجع بسند جبر و سستی اعتقاد شریف می شود
 و در بناله کلام دراز میگرد مسعودی در ذیل بیان سیره و اخبار و نوادر و پاره افعال یزید زشت
 حصال مینویسد چون خلافت یزید پیوست بمنزل خویش در شد و تا سه روز بیدار مردمان چه
 کشود و اشراف عرب و وادین لبنان و امراء شکران بفرزیت و تهتیت مرکب در شش و جلوس

ربع دوم از کتاب مسکوه الادب ناصری

۵۹۲

بر آنکه سلطنت در پیشگاهش انجام شد روز چهارم باموی زولیده در وی عباد را آورد محمد و
 و بر منبر صعود نمود و خدا را حمد و ستایش فرمود و قال ان معوية كان جبلا من جبال الله مائة
 ان بطة ثم قطعه حين شاء ان يقطعه وكان دون من كان قبله و خير من بعده ان
 الله له فهو اهله وان بعد بر فديته وقد وليت الامر من بعده و انك انما
 من جبال ولا استأثر بطلب علم فلي رسلكم فان الله اذا اراد شيئا كان
 اذ كثر الله تعالى واستغفره يسكو به معوية كي اورستهای خدای و جبال ایرد
 متعال بود چنانکه خواست او را بشد کید و در جهان باقی بدارد داشت دان هنگام که پیش
 قرار گرفت آن رشته را قطع فرماید نمود و سلسله زندگانش را از هم بجلد گشت همانا معویه از پیشانی
 فرود تر و از پس ماندگانش بر تراست اگر خداوندش بیا مرزد محض رحمت است و اگر عذاب فرماید
 بسبب معصیت او و عین عدالت است هم اکنون بعد از وی من بر سنده خلافت بنشینم نه جل خویش را
 انکار کنم و نه بعلم خود افتخار جویم هم آید و ن شما با خیال و هیئت که بدان اندر هستید آنچه کفتم باز دایند
 همانا خدای چون چیز را بخواهد چنان شود که خواهد خدا را یاد میکنم و از حضرتش در طلب آمرزشم و این
 خطبه نیز بدیگر و همچنین در تواریخ دیگر مذکور شده است انچه یزید از منبر بر می شد و بمنزل خویش
 رفت نوشته اند چون یزید بر منبر صعود داد تا خطبه براند سخاک ابن قیس از بیم اینکه مبادا او را بکشتی
 پدید آید از جای پایی شد و نزدیک منبر آمد یزید گفت ای سخاک آمدی که من در زندان عهدت شمس را
 سخن کردن بیا موزی پس از آن شروع بخطبه کرد و گفت ایها الناس ان معوية كان عبدا لله
 انعم عليه ثم قبضه اليه ولا اذكبه على الله هو اعلم به ان شاء عفا عنه
 وان شاء عاقبه معوية كي از سنده كان خدا بجای او را با انواع نعم نبواخت و از آن پس جانش را
 مقبوض ساخت او را فی ستایم چه خدای بجال ادا علم است اگر خواهد او را بخواهد امرزید و کردنش
 بد و نرغ خواهد کشید و بعد از آن بان خطبه مذکور نیز زبان کشود و کمان چنان است که هر یک را در موقع
 سقته باشد و چون از منبر بل رفت مردمان در رخصت ورود داد اشرف شام و قبایل عرب و قبایل طوایف
 در آمدند و ذاستند او را بر مرکب پر تلت کویند یا بر خلافت تنیت فرستند پس هر کس از بلغای حاضر
 چیزی در هم پیوست و بد و باز گفت و از میان از تنی چند مطبوع گشت و با کرام یزید مباحی شد که در اینجا
 موقع بخارش ندارد مشروحا از کتاب ناخ التواریخ و دیگر کتب هر کس خواهد استکشاف خواهد فرمود
 مسعودی گوید معوی بن عبد الملک بن مروان بر یزید درآمد و با یزید گفت از اراضی مالک خود هر کجا را
 هر کجا راضی و وسیع دانی با قطاع من باز گذار یزید گفت جو من گران فیت هر کجا را تو خود خواهی و مناسب
 دانی باز گوی و کرد از دیو یی پیشش گفتم عبد الملک گفت آنچه در حجاب است قدرش عظیم تر است یزید گفت

با قلع که اشتهر عبد الملک شکر خطای او را گذاشت و در او با عیسی خنجر نمود و چون بازگشت نزد با جدی
خود گفت مردان بر آن اندیشید که عبد الملک بر بند خلافت جلوس قاپه کرد و قان
صدقوا بعد ضامنوا ان کذبوا فقد وصلنا اگر آنچه مردم گویند بعد از آن معتقد است چنانچه با وی
نیکوئی کرده ایم و در آنچه داریم با وی سیاقه ایم و اگر دروغ باشد او را صله داده ایم و صله رحیم بجا
آورد و ایم و نیز مسودی در مروج الذهب گوید برید صاحب طرد و کلاب و جارج و قرو و و منو و
و منو و منو و مداومت بر شراب بود یکی روز در مجلس شراب نشست و این زیاد گفته اند علیها از طرف
بین او جانی کرد و این حکایت بعد از شهادت حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه بود
پس نیز پدید روی باقی کرد و گفت

اَسْتَقْبِلُ شَرَّهٖ تَوَّابِي فَوَّادِي ثُمَّ مِلَّ قَاسِي مِثْلَهَا ابْنِ زِيَادِ
صَاحِبِ السِّرِّ الْاَمَانَةِ عِنْدِي وَلَيْسَ دِيْدِي مَعْنِي وَجْهَادِي
قَاتِلِ الْخَارِجِي اَعْمَ حُسْبَانَا وَمُسِيْدُ الْاَعْدَاءِ وَالْحُسَّادِ

آنجا که باز نوازندگان و سرودگويان مهران کرد تا تنی و سرود نمودند و آن شعر را در سرود بخوانند
و چون نیز پدید آید و فخر و عیش و سرور برین مقام پیوست اصحاب و عمال او نیز در این امور روز نهادند
و در روزگار خیانت آثارش نوازندگی و سرود و ملای و مناهای در مکه و مدینه پدید آید و مردمان
با شکارا شرب خمر و سایر مناهای الهی مرتکب شدند و او را بوزینه بود که ابوقیس گفت داشت همیشه
بازید در یک مجلس و محضر بیارمید و از تمامت اقارب واقوام با او مانوس تر بود و در مجلس آن
معون برای این میمون بچه گاهی خاص طرح میکردند و مندرش مخصوص میکشیدند و این حیوان بسیار
ضیث بود و کور خوی را رام کرده و زین و کاشمش نهاده این بوزینه را بر آن سوار میکردند و در
ایام اسب تازی و مسابقت آن کور خمر و خشی را که بوزینه بر آن بود میخواستند تا چنان شد که یکی
از ایام سباق بوزینه نصب الباق بر بود و پیش از دیگران به حجه درآمد و بانی از حصر یرا حمر
و اصف بر تنش بیارسته و قلنوه از حریر که رنگهای گوناگون داشت بر سرش بر نهاده بودند
و هم آن کور خمر را پوششی از حصر بر منقوش که با انواع الوان رنگ آمیز بود بر اندام بود یکی از
شعراي شام در این روز این شعر بگفت

مَمْلُوكًا بَا قَبْسٍ بِفَضْلِ عِيَانِهَا فَلَيْسَ عَلَيْهَا اِنْ سَقَطَتْ ضِمَانُ
الْاَمْنِ رَايَ الْفِرْدَا لَدِي سَبْقِي جَبَادُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَتَانُ

در کتاب غرر الحفایین الواضحه مسطور است که نیز پدید آید از کثرت شرب خمر که آن لقب کرده بودند
و هم نیز پدید آمدن میسند و قتی به و خبر دادند که مستورین خمره او را شرب خمر نسبت و کوشش میکند

ربع دوم از کتاب سکه الادب ناصری

۵۹۳

نیز به جمال خویش که در مدینه بود نوشت تا مستورا حد قدف بزند چون این حد بروی جاری شد
مستورا این شعر گفت

أَكْثَرُهَا صِرَافًا تَطُنُّ دِنَانَهُمَا أَبَا خَالِدٍ وَالْحَدُّ بَضْرَبُ مَسْوَرُ

راقم حرف گوید ارتکاب ظاهری و استماع تقنی نه چندان در حق نیزه اسباب حیرت و شکفتی است
چه از پدرش معویه و قدش ابوسفیان و سایر اهل میتش نیز بجهه کمال و اثری دانی داشت چنانکه در
متصرف سطور است که عبدالله بن جعفر در شام بر معویه درآمد معویه او را در سرای عیالش جای
و چنانکه شایسته شان و مقام او بود دراکر اش سعی بیخ فرمود فاخته دختر قرطه زوجه معویه از این
اقتسام و احترام عبدالله خشیکن کردید تا شبی از منزل عبدالله آوازی بسرود بشنید و در ساعت نزد
معویه بخت مت و گفت بتاب و بشنو که در سرای این مرد که او را در دل و جان و حرم خویش جانی داد
و در منزل مخصوص خود مسند و آورو چه ترا بکوش میرسد معویه بیاید و کوش باز نشود و آوازی
بشنود که او را بجنبش و طرب و آورد و گفت شو کند با خدای سرودی میشنوم که نزدیک است که هم
از شنیدنش زود آید پس باز کردید و چون در پایان شب کوش داد و قرائت عبدالله بن جعفر را که
از بھر نماز بپای بود بشنید و فاخته را از خواب برانگیخت و گفت در ازای آنچه شنیدی اینک بشنو همانا
این گروه اقوام و اقارب من روزی پادشاهان باشند و شبها مانند رهبان و از آن پس جان فدا
که کمی شب معویه را دل همی بصحبت گرفت و با خادغم گفت برو و بنحو نزد عبدالله بن جعفر گیت و او را
خبر کردی که من به دیدار او میروم چون عبدالله از قدوم معویه خبر یافت مجلس را از حله جالسان خلوت
ساخت چون معویه بیامد غیر از عبدالله هیچکس را در مجلس نیافت و با عبدالله گفت در این مجلس کدام
کس نشسته بود گفت فلان نشسته بود معویه گفت او را بکوی بجای خویش باز آید و آن شخص بیاید و در جای
خود نشست و همچنان معویه بمجلس مجلیان یک یک بخون شد و سمرمان کرد تا جالین حاضر شده و در مجلس
خود جوس کردند و از میان مجلس مکتب از جالس غفلت بود معویه گفت این مکان مجلس کی است عبدالله
گفت مکان مردی است که مداوی نوتها را بنماید کنایت از آنکه بنواد سمد و د کوشا را بھر و در میان
معویه کف کوشش من رنجور و ملل است بفرمای تا مجلس خویش بیاید و بیج سرو کرد و بیا بد نشست معویه
با او روی کرد و گفت در کوشش مرا چاره کن پس خود برداشت و بخت

وَدَعِ سَعَادَةً فَإِنَّ الرُّكْبَ مُرْتَجِلٌ وَهَلْ تُطْلِقُ وَدَاعًا أَهْلُهَا الرُّجُلُ

چون بیج این سرو و بخواند عبدالله سرخوش را همی منیش داد معویه گفت یا بن جعفر از چه روی
سرخوش را حرکت میدی گفت از این که از ارجحیه و حالتی در خود پیداری بنیم که اگر در میدان نزد
شوم چون سیر نخیز گیرم و اگر در ایوان بزم بشینم چون بحر جوشده و غزیر و سوبه در این هنگام خطاب کرده

أحوال حضرت شیخ الساجدین علیه السلام

۵۹۵

و یکی از جواری معویه که از تماست جاریهای او نزدش گرامی تر بود با او بود و این جاریه خضاب معویه را تولیت داشت پنج پیشتر بنویس

أَلْبَسَ عِنْدَكَ شُكْرًا لِّلَّيْ جَعَلَتْ مَا أَبْقَصَ مِنْ قَادِمَاتِ الرَّاسِ كَالْحَمِيمِ
وَجَدْنِي مِنْكَ مَا قَدْ كَانَ الْخَلْقُ صَوْفَ الزَّمَانِ وَطُولِ الدَّهْرِ الْقَدِيمِ

معویه را از شنیدن این سرود و استماع این آواز و نواز چندان شادی و طرب و سرور و شغب زد گرفت که همی پای خویش را بر زمین کوفت و از هر سوی جنبش داد جعفر گفت یا امیر المومنین همانا تو از سبب حرکت سر من پرسش فرمودی و من عرض داشتم اکنون من از علت حرکت دادن پای خودت سؤال مینمایم معویه گفت کُلُّ كَرِيمٍ طَرْدُ بٌ هر مردی بخشنده و کریم طربناک است انگاه پای شد و گفت تا رجعت من نشود هیچیک از این محاسن بدر نشود پس برفت و ده هزار دینار سرخ با یکصد جابه از جامهای مخصوص خود برای عبدالله جعفر و هم برای هر یک از اهل آن مجلس هزار دینار و ده جام قیمتی بفرستاد و معویه را از این حکایات بسیار است چنانکه انشاء الله تعالی عنقریب در ضمن احوال صایب خاتمه که با او و یزید معاشرت نیز پیاره این اخبار اشارت رود این اشیر و صاحب تاریخ اخبار الدول و دیگران نوشته اند چون یزید بن معویه در بادیه و طوالیف و عوینا و قبایل فصاحت را می یافت و با آن جامعیت معاشرت نمود بسیار فصیح اللسان و بلیغ البیان بود و اشعار و کمال عذوبت و فصاحت استیلا داشت و هم در قرائت خطبه مضیحه و مکاتیب بلیغه و موهجه قادر بود و سبب پرورش او در بادیه این بود که مادرش میمون دختر سجید بن امیف کلثبه است و میمون را از بادیه برای معویه بیاوردند و از معادیه یزید را حامل گشت و در دمشق از شکم بگذشت و چون میمون از مردم بادیه بود فصاحتی کمال و سلاوتی بمقال و ملاحتی بحال داشت چون سالی چند در دمشق بزیست با اینکه در مقصوره عالی سلطنت و لذایذ خلافت و تنعمات کوناگون روزگاری نهاد و روزی میا و وطن و آداب مکن و دیدار خویشاوندان و ارزوایه پس و مویک و مطعم و مشرب مردم پیاپی این اشرار را که در کتب علماء اهل ادب مذکور و در شواهد مسطور است انشاء نمود

منشی در حدیث

لَبَسَ عِبَانَةً وَتَقَرَّ عَيْنِي	أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ لَبَسِ الشَّقُوفِ
وَبِتُّ تَحْفَاقُ الْأَرْبَاحِ فِيهِ	أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قَصْرِ مَنَافِ
وَبَكَّرْتُ بَتُّعِ الْأَطْعَانِ صَعْبُ	أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ بَغْلِ زُفُوفِ
وَأَسْوَأُ الرِّبَاحِ بِكُلِّ نَجْ	أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَقْرِ الذُّنُوفِ
وَكُلُّ بَتُّعِ الْأَصْنَافِ دُفُوفِ	أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ هَرِّ الْوُفِ

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

۵۶۰

و چهره روشن داشت میون در اندامش بخوان شد و با معویه گفت تا که زنی یکت اندام و خوش خرام و خوش روی و مشکین موی است اما در زیر ناف خالی دارد که هر زنی صاحب این صفت و علامت باشد البته مرثوی را در کنار خود بریده خنود و دید معویه در همان روز وی را طلاق گفت و حبیب بن مسلمه فریاد در میان آورد و زمانی بر نیامد که آیت فراق بخواند مسلمه مقتول شد و نعان بن بشیر بان قتلش در کنار و چهارم آتش را مفتون کشت و سرای را بان نگاه بیغاره زن مسخره ساخت و چندی گذشت که سر این موی را نیز بریدند و در پای آن سیمین و کنار آن دلداری نهادند و نیز معاویه را از میون و خستری بود که او را آتیه رت المارق نامیدند و یزید را جزا و خواهر از یکبار و پدر بود و چنانکه نوشته اند این دختر در کودکی با خاک کور هم ستر شد با بجه عموم مورخین و نویسندگان پرور کار از هر طبقه و هر طایفه و هر دین و هر مذاهب در ذکر مثالب و معایب و فتن و فجور بلکه کفر و زندقه یزید همدستان هستند و لعن و طعن او را جایز و اعلیٰ واجب می شمارند مگر غزالی که از وی سؤالی کردند و او پاسخ برانند و در ذیل کتب مشکوٰۃ الادب انصر مشروحا جوابی که دیگران داده اند نگاشته ام در تاریخ خبایر الدوله مسطور است که از کیا، هراسی فقیه شافعی سؤالی کردند که لعن یزید بن معاویه آیا جایز است و آیا او از محبده اصحاب شمرده میشود یا نمیشود در جواب نوشت **اِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنَ الصَّحَابَةِ لَا يَزِيدُ فِي اَبْنَامِ عُمَانَ بْنِ عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَآءَا قَوْلَ السَّلَفِ فِيهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ اَبْنَاءِ جَعْفَةَ وَمَالِكٍ وَاحِدٍ قَوْلَانِ تَصْرِيحٌ وَتَبْلُوجٌ وَلَنَا قَوْلٌ وَاحِدٌ تَصْرِيحٌ دُونَ التَّبْلُوجِ فَكَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَهُوَ التَّصْبِيحُ بِالْفَهْدِ وَاللَّيْلِ بِالنَّزْدِ وَمِنْ اَلْحَمْرِ وَمِنْ شَعْرِ فِي الْحَمْرِ** **اقول لصحبت الكاش ثم لم** **وداعى صبا بات الهوى** **بترنم خذ و انصیب من نعيم ولدك فكل وان طال المدى تبصر مر** که اینکه شیخ ابوالحسن کیا بروایتی دیگر که در جواب این استفتاء میفرماید یزید در زمان عمر بن الخطاب متولد گردید با صحت مقرون نشاید و از غلط کتاب است و صحیح همان است که در اخبار الدوله مسطور است چه تولد یزید در سال بیت و ششم و زمان خلافت عثمان است با بجه شیخ میفرماید یزید در حله صحابه کبار رسته نماند و چه در زمان عثمان بن عفان بن جان رهسپار شد اما قول پشیمان در جواب لعن این ملعون همانا برای هر یک از ائمه ثلاثه از ابوحنیفه و مالک ابن انس و احمد بن حنبل دو قول است یک قول تبصیر لعن و یک قول تبلیج لعن و اگر است اما قول ما که اصحاب شافعی هستیم مختصر تبصیر لعن اوست و تبلیج معتقد و قال ختم و چگونه غیر ازین باشد با اینکه یزید ملعون تمام محرمات و منافی مرکب است با شکار یوز روز میکند داشت و نزدیاحت و دائم انحر بود و از حبله اشعار اوست که میگوید و خمر را توصیف و با شامیدنش تحویص و تشویق مینماید و یاران و جلیان خود را بشرب بدم و این لذت بی دودم تکلف میدارد و نیز فضلی طویل در مثالب یزید ملعون مسطور داشت انگاه در پشت

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الزبناصری

۵۹۸

جان و تو نوشت و لو مکتب یبایض لا طلق العنان و کتبت الکلام علی مخاضی هذا الرجل
 اگر این صحیفه قرطاس البصفاست حدیث دیگر ادا یافتی ای بابا اوراق سفید را از سواد و به و قلب و مخاضی
 و مثالب این مرد کوهیده از بیاض سواد آوردی و میری در حیات الحیوان نیز باین حکایت اشارت کند
 و گوید اول کسیکه وزیر را بر اسب بر نشاند نیز بن معویه بود و نیز در اخبار الدول مسطور است که نوفل بن ابی العتات
 گفت نزد عمر بن عبدالعزیز حضور داشتم ناگاه مردی از یزید سخن بیان آورد و گفت قال امیر المومنین
 یزید بن معویه عمر بن عبدالعزیز سخت بر آشفته و گفت یزید را امیر المومنین میخوانی و بفرمود تا در آن
 این جرم و جایت او را میت آویزان کردند و هم در آن کتاب نوشته است که از او در داد مروی است
 که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود اول من یبدل سنتی یجزل من بنی امیه فقال لیزید
 یعنی اول کسیکه سنت مرا دیکر کون کند و احکام شریعت غرأ و قانونت میضار بتبدیل و تغییر دهد مردی
 که او را یزید مینامند لغته الله علیه و علی ظالمی آل محمد و غاصبی حقوقهم اجمعین در تاریخ الخلفاء سیوطی
 مسطور است که یزید بن معویه ابو خالد اموی مردی درشت اندام و پر کوشت و پر موی بود از پدرش معویه
 روایت میکرد و پدرش خالد و عبدالملک بن مروان از نوادای بودند و پدرش معویه مردمان را که با قبول
 ولایت عهد او ناچار ساختن بصری گوید امر امت را دوتن فاسد ساختند یکتا عمر بن العاص بود
 که با سکه معویه را برفع مصاحف باز داشت و او چنان کرد و از قرار رسید آنچه رسید و خارج را حکم نمودند
 و اثر این حکم تا قیامت بر جای ماند و آن دیگر مغیره بن شعبه بود که در کوفه از جانب معویه امارت داشت
 و معویه بدو نکاحت که چون این مکتوب را قرائت کردی معزلاً بجای من راه سپار و آن ضیبت بر آن
 انجام مقصود خود چندی در نک نموده و چون در شکارگاه معویه حاضر شد گفت این غل و درنگ از چه بود
 گفت در تبه و توطیه امری مشغول بودم گفت آن امر چه بود گفت از مردمان برای یزید بیعت میگویم
 که بعد از تو با طاعت او باشند گفت این کار را آیا پایی بردی مغیره گفت آری معویه گفت هر چه زودتر
 بامارت و حکومت خود باز گرد و چون از خدمت معویه بیرون شد اصحابش باو گفتند باز گوی تا چه ساختی
 گفت پای معویه را در رکاب خواست و ضلالتی جای دادم که تا قیامت مفارقت بخوید حسن گوید باین سبب
 این جماعت که بعد از معویه بودند ستابست این سنت غیرتیه کردند و میل نفوس خود برای اولاد
 خویش اخذ بیعت کردند و کردند تا روز قیامت این کار را بشوری افکنند و با ضیاء و با خستار مسلمانان
 جهاندند و نیز سیوطی گوید که سبب قتل اهل مدینه و خلع کردن ایشان یزید را از خلافت این بود که یزید
 در معاصی و ولای اسراف میوزید و عبدالله بن خطبه بن العنیل میگفت سوگند با خدای ما بر یزید خروج
 بخردیم تا کاهی که بجا کشیم که سبب ادا آسمان بر ما سنگباران شود چه او مردی است که با دقران
 و خواهران و سایر آنکه با وی حوام هستند گنج میوزد و در آمیزد و شرب خمر مینماید و من زرا

ضرب عمر عبدالعزیز
 بکینه در برابر
 المومنین و غیره

حدیث دیگر
 یزید

فرو سکه نمود و متروک میداد به جمله سیوطی از بهای بدین معنی است: خالی که در این اوقات است مذکور
درست و چون مردم گردید با حادیت مبارکت زفت و نیز این اشعار را از نیز بدین منظور داشته است و صاحب
جامع الشواهد ازین اشعار و شعرا مذکور داشته و گوید از جمله قصیده است که یزید بن معاویه بن ابی سفیان
در حق زنی نصرانی که در دیر خندابی در کنار اطرون جانب رها بیت گرفته و منزل ساخته و دل آن ملعون
از آرام و سکون برانگیزه بود گفته و او را بر این کردار طاعت میناید و شعر هشتم را صاحب جامع الشواهد
بصورتی دیگر نگاشته است

ابْهَذَا التَّمَمُّ كَاكْشَعَا	وَأَمْرًا نَوْمًا فَامْتَنَعَا
رَاعِبًا لِلْجَمِّ أَرْقُهُ	فَإِذَا مَا كَوَّبَ طَلَعَا
حَامٍ حَتَّى إِنِّي لَا رِي	إِنِّي بِالْفُورِ قَدْ وَقَعَا
وَكُلًّا بِالْأَطْرُونِ إِذَا	أَكَلَ التَّمَلُّ الذِّجَّ جَعَا
نُزْهَةً مَحْفًى إِذَا بَلَعْتُ	نَزَلْتُ مِنْ جِلْقٍ بَعَا

این شعر در
تفسیر حضرت
عیسیٰ علیه السلام
در کتب معتبره
است

و نیز سیوطی در تاریخ الخلفاء از سند ابوعبیده روایت میکند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود لا تَزَالُ
أَمْرًا مَتًى فَأَمَّا بِالْفَيْسِطِ حَتَّى يَكُونَ أَوَّلُهُ مِنْ تَلْكَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ يُقَالُ لَهُ بَزْبَدُ
در کمال الزیاده بچندند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که فرمود گذشته حسین
علیه السلام نهاده و زنا زاده است و صدور این خبر با صطلح رجال حدیث قطعی است و قاضی ابوالحسین
محمد بن قاضی ابی عیسی کتابی در حق آنکه استحقاق لعن یافته اند تصنیف کرده و یزید بن معاویه را در جمله آنان
مذکور ساخته است و نیز از جمله اشعار کفر آمیز نیز بدین است که دو شعرش مذکور شد

فَإِنْ حُرِّمَتْ بَوْمًا عَلَى دِينِ أَحْمَدٍ فَخَذَّهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ
و نیز از اشعار او است که دال بر کفیات

نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ نَحْ أَوْلَا نَحْ فَلَقَدْ قَتَلْتُمَنِ النَّبِيَّ دُؤُوبِي
چنانکه از پیش این شعر اشارت رفت و هم از جمله اشعار او است که متضمن انکار معاد است و مذکور شد
- أَقُولُ لَصَيْبٍ ضَمَّتْ الْكَاسُ شَمْلَهُمْ وَدَاعِي صَبَابَاتِ الْهَوَى بَتَرَنَّمْ
خُذْ وَابْصُرْ مِنْ بَعْمٍ وَكَذِّهْ فَكُلْ وَانْ طَالَ الْمَدَى بَصَرَمْ
و نیز این جزئی از ابن عقیل روایت کرده است که این شعر از جمله اشعار نیز بدین است که بر کفر او دلالت کند

عَلَيْهِ هَاتِي وَأَعْلَنِي وَتَرَنِّي	يَذَلِّكَ إِنِّي لَا أُحِبُّ التَّنَاجِيَا
حَدِيثًا بِي سَفْيَانٍ قَدْ مَسَّهَا بِلَا	إِلَى أَحَدٍ حَتَّى أَقَامَ الْبَوَاكِبَا
الْأَهَاتِ سَقْنِي عَلَى ذَاكَ قَهْوً	مَخِيْرًا الْعَبْنِي كَرَّمَا شَامِيَا

ربیع دوم از کتاب شلوک الادب باصری

چ

اِذَا مَا نَظَرْنَا فِي أُمُورِ قَدِيمَةٍ وَجَدْنَا حَلَالًا لَشَرِّهَا مُتَوَالِيًا
وَإِنْ مِتُّ بَأَمِّ الْأَجْمَرِ فَأَنْجِي وَلَا تَأْمُلِي بَعْدَ الْفِرَاقِ تَلَاقِيَا
فَأَنَّ الَّذِي حُلِّقَتْ عَنْ يَوْمِ بَعْثِنَا أَحَادِيثُ طَسِيمٍ يَجْعَلُ الْقُلُوبَ سَاهِيَا
وَلَا يَدُلُّنِي مِنْ أَنْ أَزُورَ مُحْتَمِلًا بِمُثْمُولَةٍ صَفْرَاءُ تُرَوِّحُ عِظَامِيَا

قرعنی گوید و از جمله اشعاریکه بر کهنه و نفاق و زندقه و شقاق نیزید دلالت دارد این شعرا و می باشد

وَلَوْ كَمْ يَمْشِي الْأَرْضَ فَاضِلٌ بِرِدِّهَا لَمَا كَانَ فِيهَا مَحْتَجٌّ لِلتَّيْمِ

و نیز ازین قس اشعار کفر آمیزه است

مُحْشَرُ النَّدْمِ مَنْ قَوْمُوا وَاسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِي
وَاشْرَبُوا كَأْسَ مُدْمٍ وَأَثَرُ كَوَاذِكِ الْعَفَافِ
شَغَلَنِي نَعْمَةُ الْعِيدَانِ عَنْ صَوْتِ الْأَذَانِ
وَتَهَوَّضْتُ عَنِ الْحُورِ عَجُوزًا فِي الدَّانِ

و البته در این تعویض و تعریف مختار است معلوم باد که اولاً در صدر آن مجید از صد و ایلیمه متضمن لعن است

سُكْرَتَا بَدِشْ أُولَئِكَ بَلَّغَهُمُ اللَّهُ وَبَلَّغَهُمُ اللَّاحِقُونَ وَلَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَإِذْ يَنْبُذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَذَكَرَ الْمَلْعُونِينَ إِنْهُمْ أَصْحَابُ أُورُشَلِيمَ عَلَيْكَ لَعْنَةُ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَارِكُوا إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا وَذَكَرُوا وَالْخَامِسَةَ إِنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَذَكَرَ وَرَقَّ قَاتِلُ هَذِهِ فَرَايَهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَذَكَرَ زَمْرًا قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُمْ كَثِيرًا مِنْ ذَلِكَ نُبُوَّةَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ اللَّهُ خَيْرُ مَرِيَّاتِنَا أَيْضًا ضَعِيفِينَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَالْغَنَامَ لَعْنًا كَبِيرًا وَنَزَلَ مِنْهُمْ لُعْنًا أَيْضًا قَالُوا وَنَزَلَ مِنْكُمْ خَبَرٌ وَاحِدٌ نَبِيُّ صُلَيْمٍ الْمَعْبُودِ وَآلَهُ كَمْ تَضْمَنُ مِنْ آ

شاید شد چنانکه در حق آنس که اهل در نیز را بوشت در آورد مذکور شد و البته کسیکه اهل مدینه را بمیناک نماید ملعون باشد چون ذریه پنبیر را بوشت در افکند بطریق اولی ملعون است و خدای سبزه را لا یَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ
اِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ پس معلوم شد که هر کس با خدای و رسول خدای و ذریه او دشمن باشد و آزار
رساند بخدا و رسول و روز جزا ایان ندارد و کافیه و سخاوت و کافیه ملعون است و هم خدای
فرمایند و مَنْ يَنْبُلْهُ يَوْمُنَا مَسْعِدًا نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ
لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا چه استحقاق و پلوی از تنه طری در است کند که سبب خروج مردم مدینه از مدینه واقع
شده است چه در آن زمان که این بده سطره بوجود تقیای صحاب و مهاجرین و انصار و علمای اعلام
و تابعین کمال صفا و حال و فارا ستمه و در حقیقت مانند بهشت برین شده میشد و تقی چنان دچار آفات

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۶۲

مستحق شماریم و اگر دیگری مستحق بدانیم مگر جز بسبب ارتحباب یک فعل از افغانی است که یزید پسر مرکب
 کرده است قاضی شمس الدین بن خلکان در تاریخ و قیات الامحان و انباء الزمان نوشته است
 که ابو عبد الله محمد بن عمران کاتب مرزبانی که اهلش از خراسان و میلادش در بغداد بود و بنسب شیخ
 شوق دشت اول کسی است که دیوان اشعار یزید بن معویه را جمع کرد و باین کار سخت مایل بود و این
 دیوان صغیرانجم است و افزون از جزوه نباشد لکن آنکه پس از مرزبانی بجهان آمال و آمانی درآمد بحسب
 آن اشعار کوشش بسیار نمود و بسیاری اشعار که از تاج طبع آن ملعون است فرودند و اشعار یزید
 با اینکه اندک است سخت نیکو و لطیف است و از اطایب اشعار ابیات عینه او است که از جمله آن بحدیث است

اِذَا رَمْتُ مِنْ لَيْلٍ عَلَى الْبُعْدِ نَظْرَةً	تَقْفِي جَوِي بَيْنَ الْحَشَى وَالْأَصَابِغِ
تَقُولُ لِنِسَاءِ الْحَيِّ تَطْعُ أَنْ تَرَى	تَحَاسِنَ لَيْلٍ مِتَّ بِلَاءِ الْمَطَامِغِ
وَكَيْفَ تَرَى لَيْلٍ يَعْجَنُ تَرَى بِهَا	سِوَاهَا وَمَا طَهَّرَتْهَا بِالْمَسَامِغِ
وَمَلَّتْ لَمَنَّا بِالْحَدِيثِ وَقَدْ جَرَى	حَدِيثُ سِوَاهَا فِي خُرُوقِ الْمَسَامِغِ
أَجَلِكِ بِاللَّيْلِ عَنِ الْعَيْنِ أَيْمَانًا	أَرَأَيْتَ بِقَلْبٍ خَاشِعٍ لَكَ خَاضِعًا

ابن خلکان گوید از شدت غماتی که باشعار یزید دارم در سال شصت و سی و سیم کایم که در شوق روز مینادم
 تمامت اشعار دیوان این نابکار را از بر کردم و چندان متع و رزیدم تا در آن دیوان اشعار دیگران را پسند
 که بدو منسوب داشته بودند بدانستم را تم حروف گوید در ذیل مجلدات مشکوٰۃ الادب ناصری که در ترجمه
 و شرح تاریخ ابن خلکان مسطور نموده ام در احوال مرزبانی مذکور باین مطلب اشارت آورده ام و در کتاب
 مستطاب شعراء الصدور فی شرح زیارة العاشور که از کتب جامع بلخه است شرحی مبسوط در تحقیق حال
 جانش منوال این ملعون و اشعار و کلمات او و تحقیق در کفر و تنصیف در زندقه او مسطور است در اینجا بقدر
 ضرورت و حاجت ما خذ گشت هر کس طالب تفصیل باشد آن کتاب رجوع خواهد کرد و هم از اشارت
 که در کتاب مستطاب ناسخ التواریخ یزید منسوب داشته و میفرماید در آن هنگام که معویه بن ابی سفیان جام
 بدیگر جهان کشید یزید در عوارتن جای داشت خنکاک بن میس و مسلم یکی بدو بفرستادند تا از وفات پدرش
 آگهی دهد یزید از کمال فطانت از دیدار رسول دشت پدر را تعریس کرده این شعر بگفت

جَاءَ الْبَرِّ بِقُرْطَاسٍ مُجْتَبٍ بِهِ	فَأَوْجَسَ الْقَلْبُ مِنْ قُرْطَاسِهِ فَرَعًا
قُلْنَا لَكَ الْوَيْلُ مَا ذَا فِي حَجَفَتِكَ	قَالَ الْخَلِيفَةُ أَمْسَى مُبِينًا وَجِعًا
فَمَا دَيْتِ الْأَرْضَ كَادَتْ أَنْ تَبْدِنَا	كَأَنَّ لَحْزَمَ مِنْ أَرْكَانِهَا انْقَطَعَا
ثُمَّ أَسْعَفْنَا إِلَى خَوْضٍ مُلْتَمَمَةٍ	نَزَحِي الْفُجَاجِ بَلَّانَا نَالِي سَرَعًا
ثُمَّ أَسْعَفْنَا إِذَا بَلَعْنَا أَرْجُلَنَا	مَامَاتَ مِنْهُمْ بَلَّانَا نَالِي سَرَعًا

این شعر از
 یزید بن
 معاویه است
 که در
 تاریخ ابن
 خلکان
 آمده است

احوال حضرت سید الشاہین علیہ السلام

52

لَمَّا أَشْهَبْنَا وَبَابُ الدَّارِ مُصْفَقٌ
أَوْدَى ابْنُ هِنْدٍ فَأَوْدَى الْجَدُّ بَعْدَهُ
أَغْرَأَ إِلَيْكَ بَسْتَقَى الْغَمَامُ بِهِ
لَا يَرْفَعُ النَّاسُ مَا أَوْهَى وَتَجِدُ
وَصَوْتُ رَمْلَةٍ رَمَعَ الْقَلْبُ فَاصْطَلَا
كَانَا جَمْعًا ثَمَانَا قَاطِنِينَ مَعًا
لَوْ قَارَعَ النَّاسُ عَنْ أَحْلَامِهِمْ قَرَعًا
أَنْ يَرْفَعُوهُ وَلَا يُوْهُنَ مَارَقًا

و ہم این اشعار از نیایج طبع آن نابخار است کہ در پایان نامہ کہ در بار حضرت سید الشہداء سلام اللہ علیہ

بابین عباس کتب کرده اندراج داده و در کتاب ناسخ التواریخ مرقوم شده است

بِأَنَّهُمَا الرَّاكَبُ الْعَادِي مِطْبَتُهُ
 أَبْلُغْ قُرْبَانًا عَلَى نَائِي الْمَزَارِجِهَا
 وَمَوْقِفُ بِنَاءِ الْبَيْتِ أَشَدُّهُ
 هَبَّتُمْ قَوْمَكُمْ فُخْرًا يَا مِثْكَمُ
 هِيَ الَّتِي لَا يُدْأَى فِي ضَلَمِهَا أَحَدٌ
 إِنِّي لِأَعْلَمُ أَوْ ظَنًّا إِيَّائِيهِ
 أَنْ سَوْفَ يَبْرُكُ كُفْمَانِدُ عَمُونَ بِهِ
 يَا قَوْمَنَا لَا تَشَبَّوْا الْحَرْبَ فِي سَكَنَتِ
 قَدْ عَرَبِيَ الْحَرْبُ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ
 فَانْصِبُوا قَوْمَكُمْ لِهَيْلِكُوا أَبَدًا

وہم اذا اشاد ان راذہ از رحمت پروردگار است کہ در آن ہنکام کہ سر مبارک حضرت سید الشہداء سلام اللہ علیہ را در حضور مبارکش حاضر کردند با چوچی از خیزران برودن مبارکش مہود و با شعار ابن زہری تمثیل نمود و از نوشتن برافزود و کفر و اسحاق خود را و خضی و عداوت خود و اہل خود را بر رسول خدا و اہل بیت او و انکار

وحی را آشکارا و روشن فرمود

لَعَبْتَ هَاشِمُ بِالْمَلِكِ فَلَا
لَسْتُ مِنْ خِدْفَانٍ لَمْ أَتَقَمَّ
قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيٍّ ثَارًا
وَقَتَلْنَا الْفَرَسَ اللَّيْلَ الْبَطْلَ
وَعَدَلْنَاهُ بِيَدٍ فَاعْتَدَلْ
وَيَا حِدٍ يَوْمَ أَحَدٍ فَاعْتَدَلْ
ثُمَّ قَالُوا يَا بَزِيدُ لَا تَنْزِلْ

و این شهر اخیر از این پیش منطور شد و دیگر در کتاب روضه المناظر فی اخبار الاله و اولاد

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری ۴۶

والا و احسن از یزید مرقوم داشته

دَعَوْتُ بِمَاءٍ فِي اِنَاءٍ فَجَاءَنِي غُلَامٌ بِهِ خَمْرٌ فَاَوْسَعْتُهُ زَجْرًا
 فَقَالَ هُوَ الْمَاءُ الْقَرَّاحُ وَانَّمَا بَدَّدِي بِهِ خَدَّتِي فَاَوْهَمَكَ الْخَمْرُ

و در این شعر از یزید است که صاحب مستطرف مذکور میسر دارد

وَشَمْسُهُ كَرِيمٌ بَرَّجْنَا قُفْرَتَهَا وَطَلَعَهَا السَّاقِي وَغَرِبَهَا فِي
 مُدَامٍ كَفَرِي فِي اِنَاءٍ كَفِضَتِهِ وَسَلَقَ كَبَدِي مَعَ نَدَامِي كَاثِمِي

و نیز در بعضی کتب این شعر را به یزید بن معاویه منسوب داشته و نوشته اند که در آن هنگام که بواسطه تبسیر که
 رومیان کرده و ماده احراریه بر وضع باروت فراهم آورده و مسلمانان را چشم زخمی وارد کرده بودند و این هنگام
 یزید بن معاویه در دیرمزان مکان داشت و از ضعف لشکر اسلام خبر یافت این دو شعر را شاعر است نمود

وَمَا ابَالِي بِمَا لَاقَتْ جُوعُهُمْ بِالْعَذَقِ وَنَزِيٍّ مِنْ حُجِّيٍّ وَمِنْ مِوَمٍ
 اِنَّا اَتَكَّاتُ عَلَى الْاَنَامِ طَرَفَعًا بِدِيرْمَرَانٍ عِنْدِي اَمَّ كُلُّوْمٍ

میگوید مرا از قتل و سبی مسلمانان در اراضی روم چه اندیشه و باک است و از رنج و زحمت ایشان در آن مرز و بوم
 چه اسینه چاک باشد کما اینکه در دیرمزان و کنج ایوان جای بر باش و بالین و روی در روی ام کلثوم نازنین
 داشته باشم یا قوت حموی میگوید ام کلثوم همان دختر عبداللہ بن عامر که بزوجه یزید بن معاویه است
 و ازین خرفان معلوم میشود که این ام کلثوم همان هستند دختر عبداللہ بن عامر است که در آن هنگام ورود
 امرای که بلا و سرخاب سید الشہداء بی اختیار مجلس یزید دوید و کتیش ام کلثوم بوده است و اگر نظر بر آیت
 پاره از علای خبر و محدثین نمایم که گفته اند آن ملعون جسمع بن الاختین نمود ممکن است عبداللہ بن عامر را
 دو و پنج در سرای یزید بوده یکی هستند و یکی ام کلثوم و الله اعلم در هر صورت چون در خدمت معاویه معروض
 کردید که یزید در استماع قتل مسلمانان آن دو شعر بخواند خشمناک شد و کنت اکنون که در چنین حاوثر اظهار این
 عدم مبالغت بنوده البته بایست بایشان ملحق شوی تا بایشان در این مصائب شریک باشی بگردد ولایت
 عذر از تو باز گیرم یزید ناچار دل از دار و یار و لدار و شہدایب خوشگوار برگرفت و از دیرمزان که نزدیکی
 سبی دلارا و نزدیکی بدمشق و بر تلی که بر مزارع از عرفان مشرف است و واقع است و بابتن عمرزا و عمارات
 و کثرت دار و خاطر بیست و صبر در روم غزیت بر نهاد و این شعر را سبوی پدرش معاویه بر بخشاشت

تُحَنِّي لَا تَزَالُ تَعْدُ ذُنُوبًا لَتَقَطَّعَ حَبْلَ وَصْدِكَ مِنْ جِبَالِي
 فَيُوشِكُ أَنْ يُوجِبَكَ مِنْ بِلَادِي نَزُولِي فِي الْمَاءِ إِلَيْكَ وَارْتِحَالِي

و نیز از اشعار یزید بن معاویه است که ابو العیض اصمعیانی در حصار شام نزد اعمش غسانی در ذیل احوال ابی هاشم خالد بن
 یزید بن معاویه مسموم شده است که چون خالد بن یزید از اعمش غسانی نزد یزید بن معاویه مسموم شده است

غزوة با یزید
 و در ذیل معجزات
 اسم جامع لشکر اعدای
 منه المصیحة و المبرکات
 در فغان بجزایر و انوار
 مرقوم

أحوال حضرت سید اساجدین علیه السلام

۶۵

که چون خالد بن یزید از اتم باشم متولد کردید کینت اورا که اتم باشم بود تغییر داده بام خالد کینت یافت و یزید بن معاویه این شعر را در حق اتم خالد بگفت

وَمَا نَحْنُ بِوَمِ اسْتَعْبَرْتُ اُمَّ خَالِدٍ بِمَرْثَةِ ذِي ذَاوِ وَلَا يَصْحَاحٍ
و نیز گاهی که یزید از مدینه باز آمده بود و اتم سکین را که دختر عمر بن عاصم بن عمر بن الخطاب بود و او را بشام آورده بود و تزویج نمود و رموی متکبره و چهره و لادیزش دل ربست و با اتم خالد بجهارفت و وقتی اورا گریان بدید این شعر فرات نمود

مَا لَكَ اُمَّ خَالِدٍ تُبْكِينَ مِنْ قَدَرِ رَحْلٍ بِكُمْ تَفْجِينِ
بَاعَتْ عَلَى بَيْعِكَ اُمَّ مَبْكِينَ مَيْمُونَةٍ مِنْ شَوْهٍ مَيَامِينِ حَلَّتْ حَلَاكَ الَّذِي تَحْلِينَ
ذَا نَلَيْتِ بَيْتِي فِي خَوَارِئِ فِي مَنْزِلٍ كُنْتَ يَهْ تَكُونِ

و ازین خبر مشهود میشود که یزید بن معاویه بدینم رفته است در کتاب عزرا مخصوص الواصفه مسطور است که یزید بن معاویه بایلم بن زیاد نوشت قلیل العتاب بؤکد اواخی الاسباب و کثیر تقطع و صائل الاسباب لا تکثرن فی کل حادثة عیب الصدیق فاینها یصفوه بشارب یصفوه فحده اترى المشارب کلها تصفوه میگوید عتاب لذلک سباب بحکام عقدا خوت میشود و گویش پیر و صائل اسباب را قطع نماید پس در عتاب دوستان مسرا و ان نمن مران چه اورا بحسبده خاطر کنی چه تمامت فخل و او صاف بر وفق دلخواه نمی شود و تمامت مشارب صافی میگرد و وقتی معاویه بن یزید بن معاویه با پدرش یزید گفت آیا بچوقت بوده است که از عاقبت حلم و بردباری افسرده و مذموم باشی گفت هرگز از مردی لیتم اگر چند دوست قدیم من بدی حلم بخردم جز اینکه بر آن که دار پشانی گرفتارم الحکایه یزید را در وسعت مملکت و ثمت سلطنت و مقامات فرعونیت مرتقی بزرگ بدست شد چه در تمامت ممالک ایران و توران و ماوراء سین و جمله بلاد عرب سلطنت داشت پدرش معاویه نیز در این جمله نافذ فرمان و سلطان بود و یزید بعلاوه با پادشاه روم نیز بر شیوه پدرش معاویه بود و وزیر و سلاطین مجار و دوستی او عنایت بلکه مفاخرت داشتند و خاطر او را بار سال تحفه و مهدی و پاره جسونان باج و خراج خرم و شاد میا خستند لکن یزید بر عایت عهد نامه پدرش در هر سال مقداری نذیر و ایشاد دیگر بعنوان باج بدرگاه قیصر روم تقدیم می نمود سعودی در مروج الذهب بگوید اعمص شاعر این شعر را در حق یزید و تبجرو ملک و مطاعیت او گوید

لَا تَذُبْنِ لَهُ الْمُلُوكُ مُبَارَكُ كَادَتْ لِهَيْبِهِ الْجِبَالُ تَزُولُ
تَجْنِي لَهُ بَلْعٌ وَ دَجَلَةٌ كُلُّهَا وَ لَهُ الْفُرَاتُ وَ مَا سَقَى الْبَنُلُ
و بعضی را عقبت چنان است که احوالین شعرا بعد از وفات یزید در مرثیه او گفتند است

بغور لذي بالشام ابيك
انعمها ما ساقى البنى
معلوم ما دجى بطن البنى
بريد اسب چه بعد از وفات
بج که است

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

عربی

در تاریخ اخبار الدول مسطور است که یزید پدید را بدی ضمیمه و اکسند گوشت و ذری و موئی با بنوه بود و خوشتری
فضه داشت و نقش نجش ربنا الله است و چنانکه کنت اورا در بعضی تواریخ نوشته اند ابو خالد و لقبش بر وایت
سعودی سکران انجیر است و وزیرش بر وایت حبیب الیتر و دستورالوزراء سرجون رومی است که بوزارت
پیشش معویه نیز روز میگذاشت و بقولی عبدالله بن اوس مهبام و زارتش اشتغال داشت و حاجب او
خلاش صفوان و صاحب شرطه اش حمید بن سیدل کلبی بود و نیز چنانکه بعد ازین مذکور کرد و یزید را
چهره ناستوده و دید اگر نامبارک و محسود بود

ذکر اولاد نکو هیده خاند یزید بن معاویه

لادیزید

ناقلین آثار را در متداد اولاد این جنبه خداد سخن باخلاف است ابن اثیر گوید اورا یازده سپهر
باین ترتیب بود سخت معویه کنی بی عبدالرحمن و ابی لیلی است که بعد از یزید بولایت نشت لیکن معویه
در ضمن بخارش اولاد مروان بن الحکم منیکوید یزید را از مروان فرزندان است و زون بود چه یزید را معویه
و خالد و عبدالله اکبر و ابوسفیان و عبدالله اصغر و عمر و عاتکه و عبدالرحمن و عبدالله و عثمان
و عقبه الاخور و ابوبکر و محمد و یزید و ام یزید و ام عبدالرحمن و رمله بعد از مرگش در جهان بودند
ابو الفرج اصفهانی در جلد شانزدهم افغانی میگوید ام خالد زوجه یزید بن معویه از سخت ام هاشم کنت
داشت و چون خالد از وی متولد شد اورا ام خالد کنت نهاد و این شعر را در این هنگام بگفت
وَمَا نَحْنُ بِوَمِ اسْتَعْبَتْ اُمِّ خَالِدٍ بَمَرْضَى ذَوِي خَالٍ وَلَا يَحْتَاجُ

چنانکه بدان شارت رفت و دیگر خالد کنی بابی هاشم است و پاره را عقیدت چنان است که خالد دارا
اکید کردید لیکن صحیح نیست و برای هیچکس نمکن نشت و دیگر ابو هاشم است و ما در این پیران ام هاشم
و خرقه بن ربیع است و اورا بعد از یزید مروان بن حکم در سخت کج خود در آورد و دیگر عبدالله بن یزید است
و اورا در قرن رباعیه تفراسکنان برنامست را میان عرب سبقت بود و مادرش ام کلثوم و خرقه عبدالله بن
عمر است و دیگر عبدالله اصغر و دیگر عمرو و دیگر ابوبکر و دیگر عقبه و دیگر حرب و دیگر عبدالرحمن
و دیگر محمد از ماد استفرقه هستند و صاحب حبیب الیتر خوانده امیر در تاریخ خود نوشته است او را
چند پسر و دختر بود معاویه بن یزید و خالد بن یزید که مادر ایشان فاخته و ختر ابی هاشم بن قننه ابن
ربیع است را اقم حرف گوید چنان مینماید که در اینجا سهو کاتب رفته باشد چه فاخته و خرقه ط است
و خرقه بن ربیع را ام هاشم کنت بوده است و عبدالله و عمرو و مروان و عاتکه از ام کلثوم و خرقه عبدالله بن
که برادر وجود آمدند و دیگر ابوبکر و عبدالرحمن و عقبه و یزید و زیاد و رمله از امهات شتی پدید آمدند
و این سبده را نیز چنان می نماید که در این اسامی نیز سهوی از کاتب رفته باشد و گرنه یزید نام در پیران یزید

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء عربی

۸۶

صفت کرده بود ابن الکلبی گوید اول صوتی که در اسلام بجای شقن البضعة تنفی کردند بهین آواز بود که زمان
 یزید را با ویکرامی پهلای اسب از کردید و عبد الله بن جعفر شیط را بخزید و شیط تنفی عربی را از سایب خاتر فرما
 گرفت و ابن سیرج و حمید و معبد و غرة الملاء و جزایشان از وی اخذ کردند اما ابوسکین گوید که سایب خاتر فرما
 ابو جعفر کنیت بود و عود نمی نواخت بلکه پیستیار سی قصب می نواخت و مرتجلاً تنفی می نواخت و همیشه در این کار
 روزگار می گذرانید و تا در وقت یوم النحره مقتول گردید و یکی از مردم قریش بر وی نوشته و می گفت که ای خود
 بر بزد و گفت در این بدن خجسته سیکونی بود و سایب در شمار سگان مدینه نیرفت و چهار زن در تحت کج و تپا
 بطور روزگاری با وسعت و نیت داشت و با اینکه عبد الله بن جعفر انقطاع یافته بود پس چنان از کمال طرافت
 از تنخلطت سایر بزرگان و اشراف انطاف نمی جت و از ملاحت صوت و لطف تنفی بهره یاب میداشت
 و سو کند خورده بود که هزار جبر عبد الله بن جعفر یا خلفا یا اولاد خلفا یا ولایة عهد ایشان برای هیچکس تنفی نخواستند
 و بر پیمان خویش پایند تا بقتل رسید و معبد تنفی اصوات صیده و سنون کیره از وی بیاموخت و ابن هر دآ
 چنان گمان برده است که ما در محمد بن عمرو و افسدی قاضی محدث مشهور و خرمیسی بن جعفر بن سائب خاترت
 و محمد بن یزید گوید اول صوتی را که صنعت نمود در این شعر امر العیس بود آفا طم هم لا بعض هذا النخل
 و معبد این تنفی و لحن را از وی در این شعر بکار بست امین الکللی باللوئی مترایع چنان افتاد که
 عبد الله بن جعفر نزد معویة و خود نمود و سائب خاتر با وی بود معویة در قضای حجاج جعفر قلم بر گرفت و رقم
 ای که در عبد الله از حجاج سائب برض رسانید معویة گفت سائب خاتر کنیت عبد الله گفت مردی
 یثی از اهل مدینه و راوی شعر است معویة گفت آیا هر کس روایت شعر کند همی خواهد او را صله دهم
 عبد الله گفت این کار را بطوری خوب و حسن بپای میبرد معویة گفت اگر چنین نیز کند باید بشش صد بخشد
 جعفر گفت اگر خواهی او را حاضر در گاه نمایم گفت آری بیاور جعفر او را بجایه سیکو میاراست و از او در دانه
 لطیف برتن پوشانیده بد گاه معویة درآمد چون سائب خاتر بجایس معویة درآمد در باب مجلس بایا
 و آواز برخشید و باین شعر تنفی نمود لمن الی یار و رسومها قنر معویة چون این صوت و آواز و
 تنفی طرب انخر بشنید روی بعد الله کرد و گفت کواهی میدهم که سخت سیکو بخواند و غنی براند آنگاه
 حجاج او را بگذاشت و با حسان و اکراش سرور بداشت ابن الکلبی از لقیط حکایت کرده است
 که چنان افتاد که یک شب معویة بن ابی سفیان بمنزل پسرش یزید مشرف شد و آوازی بشنید که او را
 در طرب هر روز در آورده و همچنان آیتاده چندان آن آواز در نواز را استماع نمود که خسته و مانده
 گشت پس جبر تا کرسی بپاوردند و بر آن نشست و گوش بگشاد و تا پایانی شب بشنید و چون صبح
 برآمد پسرش یزید بجایس پدر درآمد معویة گفت ای پسر من باز کوی شب گذشتی با کدام کس مصاب
 و جواب داد ای و با کدام مجلس شب بر روز آوروی یزید گفت یا امیرالمومنین مرا مجلسی و اینی نبود و بر وی

فی الحال منیت فی الحال فی الحال منیت فی الحال

پیشید و ایت معویہ گفت ای فند از حال عیسیٰ خود را بیا که چون چه جان بجا نیست میبرد تو بخاک میشت
 پرنده چون اینگونه سخن بشنید و خرقی پندار بدید گفت سائب خاثر با من مصاحب و حاضر بود معویہ با شوق دل
 و اشتیاق خاطر گفت ای پسر کن سائب خاثر را با نول احسان و محامد بدل و انعام خویش کا میاب کن
 چمن در محال تو با بوسی و زیارت بخوان خیرم و آن فرشتی بی انبار فتنه زند و لنوا را در استماع آن
 آواز و استماع آن بهود و ساز مجاز ساخت و نیز این اعلیٰ حکایت کند که معویہ چنانکه معمول داشت وقت
 پیمیشد خواب و در بان رانندگان کرد نامردمان را بد و در آورد حاجب برفت و بانکت رخصت برکشید
 و بخدمت معویہ باز کردید و معویہ گفت به کس حاضریت معویہ گفت مردمان پیشند گفت بجله
 در خدمت عبداللہ بن جعفرند معویہ بفرمود تا استرا را حاضر کردند و بنشست و بان مکان روی بخدا و
 و در آن مجلس نشست یکی از مردم قریش با سائب خاثر گفت روزی مبارک و میمون و انواع نعمت و دولت
 از بهر تو مقرون است خوشتن را بیارای و در حالت تقی و آری و امین السامطین خود را بنمای پس سائب خاثر

چنانکه مقرب بود ما بین السامطین خند ام گرفت و بخواند

لَنَا الْجَفَّاتُ الْعَرَبُ بَعْنُ بِالْصُّحَىٰ وَأَسِيفَانَا يَقْطُرْنَ مِنْ جَدَّةٍ دَمًا

معویہ باین تنفی گوش دل بکشد و خاطر سپرد و در طرب درآمد و همچنان گوش بداد تا سائب خاثر
 ساکت شد معویہ بسی اور تحسین و آفرین گفت آنجا به فراست و منزل خود باز شد و آن مرد قرشی
 که سائب خاثر را و قعه بدید و یوم آنحره قتل رسید و این داستان چنان بود که سائب خاثر در آن هنگام
 و هنگام از مردم شام بر جان خویش سخت هراسان بود لاجرم نزد ایشان بیامد و برای ایشان حدیث
 میراند و میگفت من مردی سرود کرده نوازنده هستم و حال دقت من چنین و چنان است و در خدمت
 امیر المومنین ینید و پیش از وی باید پرش معویہ روز کار مینامدم و خاطر ایشان را از سرود خویش
 شاد و خوار میافتم مردم شام با وی گفتند ما را تقبی کن سائب خاثر ایشان سرودن گرفت در این حال
 یکتن از مردم شام به فراست و گفت سو کند با صدای میکو سرودی و خوش بخواند ای این بخت و
 شمیری بروی بزد و او را بخت و از آن پس چون نام کشتگان را بریزید عرض میدادند از میان

نام او بکشیدند که گفت چه چیز او را به شمنی و خصومت ما باز داشت آیا او را با انواع احسان و اکرام نواختیم گفتاب خاثر کیت
 و با خوشتن محروم و مخلوط داشتیم همانا بنی و ناسپاسی او بروی چنین کرد و بقولی چون یزید از قتل او
 آگاه شد گفت ای قتل مردم مدینه تا باین عموم و شول پیوست که حتی سائب خاثر هم از شمیر قتل شد
 با این حال و این قتل با شمال کان نمیکم کیتن در مدینه بجای مانده باشد آنجا گفت خدای مردم
 شام را کوهیده و قبیح گرداند چمن چون خوب بندیشم می ختم که این جاعت شقاوت آیت
 سائب خاثر را در باغی یا سایه و یواری از ایشان پنهان دریافته و تیغ بخونش بیاخته اند

در این حال
 سائب خاثر را
 سائب خاثر را
 سائب خاثر را

گفتاب خاثر کیت
 گفته مردی سرودگر
 بود اینوقت یزید او
 بخت

ربع دوم از کتاب مکتوبات الادب اصفهانی

۱۰۶

معلوم باد که این سخن نیز در تقبیل اهل شام نیز از کمال خرسندی بخود ایشان می باشد چنانکه بر اهل فطانت و مردم
دقیق و پشیده هیت آن مملکت از پیش حکایت کرده است که سائب خاتر در هنگام یوم آخره
با من گفت از آنچه تازه صنعت کرده ام آید شنیده باشی پس بگویند این شعر را برای من بخوانند

لَمِنْ طَلَّ مَا بَيْنَ الْكَرَاعِ إِلَى الْقَصْرِ بِضْعَ عَشْرَةَ سَبِيلَ الْقَطْرِ

إِلَى خَالِدَاتِ مَا تَرِيْمُ وَهَامِدِ وَأَشْعَثُ تَرِيْمِهِ الْوَلَدُ الْفَرَسُ

و چنان صوتی بر کشید و سرودی آغاز نمود که در حجب شکفتن و در آیدم آگاه اهل و شهر را ندان خوشتر
بیاد آورد و بهی بجزیت کفتم چه چیز را از دیدار ایشان باز میدارد گفت از آن پس که از یزید بن معویا این خبر
و اطوار را شنیدیم دیگر مقام زندگی و دیدار اهل و عیال و شاد خواری جایز نیست پس برفت و جنگ

بمنود تا ثقل رسید
بیان حال ابی حمزه متوکل بن عبد الله لیشی که معاصر

معویه و پسرش یزید ملید است

شرح حال
متوکل لیشی

متوکل بن عبد الله بن نسل بن سافع بن وهب بن عمرو بن لقط بن یمر بن عوف بن عامر بن لیش بن
بکر بن عبد مانه بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار کنفی بانی جبه و یکین از مشاعر
اسلام و در شمار مردم کوفه و معاصر معویه و یزید بن معویه است ابوالفرج صفهانی در جلد یازدهم احادیث
میگوید متوکل لیشی با خط شاعر فراهم شدند و نزد قیصه بن واثق و بقولی نزد عکرمه بن ربیع که او را
قیاض میامیدند مناشده کردند خط بر بقتدم او اقرار نمود از لقط بن بکر محاربی حکایت کرده اند که
وقتی خط شاعر بدینم درآمد و در سرای قیصه بن واثق منزل کردند چون متوکل لیشی این خبر بدانت
با مردی از قوم و غیرت خویش گفت بیا تا بنزد یک خط شویم و اشعار او را استماع کنیم پس بدو شدند و گفتند
یا ابامالک از اشعار خویش چندی بشاد و ما را و بشاد و فرمای خط گفت امروز حالت قرائت ندارم
متوکل برآشت و گفت ای مرد ما را استاد کن و هر چه در نهاد داری بنمای سو کند با خدا ای مع قیصه
از بھر من بخوانی جز آنکه مانند آن یا از آن برتر از اشعار خودم از بھرت قرائت کنم خط گفت بارگوشی تا کیستی
گفت متوکل هشتم خط گفت و یکت از اشعار خویش مرا فرو خوان پس این شعر بروی بخواند

لِلْغَائِبَاتِ يَذِي الْحَارِ رُسُومُ فَبِطْنٍ مَكَدَ عَهْدَهُنَّ قَدِيمُ
فَبِحَرِّ الْبَدَنِ الْمُقْلِدِ مِنْ مَنِي حَالٍ نَلُوحُ كَانَهُنَّ مَجُومُ
لَأَنَّهُ عَنْ خُلُقٍ وَآتَى مِثْلَهُ عَارُ عَلِيٍّ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمُ
وَالْهَمَّ إِن لَمْ تَمْضِهِ لِسَبِيلِهِ دَاءٌ تَقْتَنَهُ الصُّلُوعُ مُقِيمُ

احوال حضرت سیدنا جبریل علیہ السلام

الجزء

وہم این اشعار بر اہل بیت و خاندان

أَشْعَرْتُ الرِّمَّ بَعْرَضَهُ وَالْقَوْلَ مِثْلَ مَوَاجِ السَّبِيلِ
مِنْهَا الْمُقْصِرُ عَنْ رَمِيَّتِهِ وَوَقَائِدُ بَنِّ هَبْنِ بِالْخَصْلِ

وہم اور انشاد و کرد

إِنَّمَا مَعَشَرُ خُلُقًا صَدُودًا مَنْ يُتَوَى الصُّدُورُ بِالْأَذْنَانِ

اھل گفت و بخت یا متوکل اگر شراب خمر و شکست آواز و آہست بر آورد از مقامات مردمان شرمستی و ہستی
روایت کرده است کہ متوکل بن عبد اللہ کنانی رازی بود کہ اورا بیمہ و بقولی بیمہ و کمناۃ باہم بکج بود و آن بن
از آنچہ عادت زنان است فروشت و از وی خواستار طلاق و آرزو مند منراق کشت متوکل گفت اکنون
نہ ہمسکام طلاق تو است آن زن بر انجام مرام اسحاق و ابرام نمود و متوکل اورا طلاق گفت و چون آن بن
مطلق شد و یکو بارہ وزانہ شد موصلت کشت پس متوکل این شعر گفت

طَرِبْتُ وَشَاقِقِي يَا أُمَّ بَكْرِ طَرِبْتُ وَشَاقِقِي يَا أُمَّ بَكْرِ
فَبِتَّ وَبَاتَ هَمِّي لِيْ نَجِيًّا فَبِتَّ وَبَاتَ هَمِّي لِيْ نَجِيًّا
إِذَا ذِكْرْتُ لِقَلْبِكَ أُمُّ بَكْرِ إِذَا ذِكْرْتُ لِقَلْبِكَ أُمُّ بَكْرِ
خَدَّ لِحْجَةٍ تَرَفُّ غُرُوبِ فِيهَا خَدَّ لِحْجَةٍ تَرَفُّ غُرُوبِ فِيهَا
أَبَى قَلْبِي فَمَا لِيْ هَوَى سِوَاهَا أَبَى قَلْبِي فَمَا لِيْ هَوَى سِوَاهَا
بَيْنَامُ اللَّيْلِ كُلُّ خَلِيٍّ هَمِّي بَيْنَامُ اللَّيْلِ كُلُّ خَلِيٍّ هَمِّي
عَلَى حِينِ أَرْعَوَيْتَ وَكَانَ كَسِي عَلَى حِينِ أَرْعَوَيْتَ وَكَانَ كَسِي
سَعَى الْوَاشُونَ حَتَّى أَرْجُوَهَا سَعَى الْوَاشُونَ حَتَّى أَرْجُوَهَا
فَلَسْتُ بِزَائِلٍ مَا دُمْتُ حَبِيًّا فَلَسْتُ بِزَائِلٍ مَا دُمْتُ حَبِيًّا
تَرْجِيْهَا وَقَدْ شَمِطْتَ نَوَاهَا تَرْجِيْهَا وَقَدْ شَمِطْتَ نَوَاهَا
خَدَّ لِحْجَةٍ لَهَا كَفْلٌ وَشِيرُ خَدَّ لِحْجَةٍ لَهَا كَفْلٌ وَشِيرُ
مُخَصَّرَةٌ تَرَى فِي الْكُفْرِ مِنْهَا مُخَصَّرَةٌ تَرَى فِي الْكُفْرِ مِنْهَا
إِذَا ابْتَسَمَتْ تَلَاءُ لَأَصُوبِيقَ إِذَا ابْتَسَمَتْ تَلَاءُ لَأَصُوبِيقَ
وَإِنْ قَامَتْ نَامَلْ رَأْيَاهَا وَإِنْ قَامَتْ نَامَلْ رَأْيَاهَا
فَلَا وَابَيْكَ لَا انْشَاكَ حَتَّى فَلَا وَابَيْكَ لَا انْشَاكَ حَتَّى

این اشعار
بر اہل بیت
و خاندان
وہم این اشعار
بر اہل بیت
و خاندان

وہم این اشعار
بر اہل بیت
و خاندان

وہم این قصیدہ برادر بارہ زوہ خود ہمہ گفتہ است و خوشی شبانی را مدح نموده است
أَجْدُ الْيَوْمَ جَبْرَتِكَ خَيْمَالًا وَحَتَّ خَدَّيْهِمْ بِهَيْمِ عَمَالٍ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۱۶

<p>وَفِي الْأَطْعَامِ الْبِشَّةُ لِعُوبٍ إِذَا وَعَدْتُكَ مَعْرُوفًا لَوْتَهُ لَهَا بَشَرٌ نَقَعَ اللَّوْنُ صَافٍ إِذَا تَشَنَّى نَادَى جَانِبَهَا تَوَعَّيْهَا رَوَادِفُهَا إِذَا مَا تَعَبَسَ لِي أَمِيمَةٌ بَعْدَ النَّشْرِ وَكَمْ مِنْ كَارِشٍ بِأَمْرٍ بَكْرٍ لَبَسَتْ عَلَى فَنَاجٍ مِنْ آذَانِهِ أَنَا الصُّفْرُ الَّذِي حَدَّثْتُ عَنْهُ رَأَيْتُ الْغَائِيَاتِ صَدَفٌ لَهَا</p>	<p>تَرَى قَتْلِي بِغَيْرِ دِمٍ حَلَالٍ وَعَجَلَتِ الْحَجَرُ وَالْطَّالِ وَمَتْنٌ حُطَّ فَاغْتَدَلَ الْعَيْدُ وَكَادَ الْخَضِرُ يَخْرُلُ الْخِرَالِ وَسَاخَاهَا عَلَى التَّيْنِ جَالِ فَمَا أَدْرَى سَخَطًا أَمْ دِلَالِ مِنْ الْبُخْضَاءِ يَأْكُلُ اسْتِكَالِ وَكَلَّ اللَّهُ كُنْتُ لَهُ نَكَالِ عِثَاقُ الطَّيْرِ تَدْخُلُ أُنْدِخَالِ رَأَيْتُ الشَّيْبَ قَدْ شَمَلَ الْقَدَالِ</p>
--	--

اذا بهی کرده است

قدال بافان و دال

معجزه بر وزن سحاب
نات است

ابو عمرو شبانی حکایت کرده است که وقتی معن بن جبل بن جونه بن وهب که کین از بنی لقیط ابن مسیر بود متوکل ابن عبد الله یثی را بجهرا ند و این خبر متوکل پیوست متوکل در غر معقام خود میداشت که با وی بهمان و به زبان کرد و لا حیرم از مهاجراته او کناره می گرفت و معن را جارت بر زیادت می شد و از کز زبان و زخم بجای متوکل می خبر بود تا گاهی که متوکل ناچار شد و معن و قوم و عیثرت او را بجائی تند تر از تیشتر برنده و کنایه تر از کزده کند و گرفت چنانکه خودش از آن گونه بهجرا ندن شرکین شد و از آن پس

این اشعار را در اعتدال آن جماعت و مدح بریزین معویه بکفت

<p>خَلِيلِي عَوْجًا الْيَوْمَ وَأَنْظِرَانِي هِيَ الشَّمْسُ يَدُ نَوَلِي قَرِيبًا بَعْدَهَا نَافَتْ بَعْدَ قُرْبٍ زَاهَا وَسَدَّتْ فَمَاجِ الْهَوَى وَالشَّوْقُ لِي ذِكْرُهُ سَيَعْلَمُ قَوْمِي أَنِّي كُنْتُ سَوْرَةً نَدِمْتُ عَلَى شَتَّى الْعَثِيرَةِ بَعْدَهَا عَلَى أَنِّي لَمْ أَرِ فِي الشَّعْرِ مُسَلًّا</p>	<p>فَإِنَّ الْهَوَى وَالْهَمَّ أُمُّ أَبَانِي أَرَى الشَّمْسَ مَا اسْتَطِيعَهَا وَرَافِي بِنَا بَدَلًا وَالْدَّهْرُ ذُو حَذَانٍ مِنَ الْمَرْحُومَاتِ لِقَالِ حَصَانٍ مِنَ الْمَجْدَانِ دَاعِي الْمَوْنِ مَعَانِي تَغْنِي بِهَا عَوْدٌ وَحَسَنٌ بِمَافِي وَلَمْ أَهْجُ إِلَّا مَنْ رَوَى وَهْجَانِي</p>
---	--

و در ضمن این قصیده بریزین معویه خطاب می کند

<p>أَبَا خَالِدٍ حَسَنَتِ إِلَيْكَ مَطْبَعِي أَبَا خَالِدٍ فِي الْأَرْضِ نَائِي مَقْمَعِي فَكَيْفَ يَنَامُ اللَّيْلُ حُرَّ عَطَاوَةِ</p>	<p>عَلَى بَعْدِ شَبَابٍ وَحَوْلِ حَبَابِ نَبْدِي مَرَّةً يَرْجِي بِرِ الْجَوَابِ ثَلَاثُ لِرَاسِ الْهَوْلِ أَوْ مِثْلَانِ</p>
--	---

تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ
 تَكُنْ لَكَ نَارٌ كَمَا نَارُ الْيَوْمِ

در خرابی
 در خرابی
 در خرابی
 در خرابی
 در خرابی
 در خرابی
 در خرابی
 در خرابی
 در خرابی
 در خرابی

در خرابی که دقتی چنان شد که متوکل پیشی نزد عکرمه بر می که او را مت من میخواندند بسیار و در مدح او
 قصاید غزلی را بر اند لکن از فیض نیا من محروم ماند کی از عکرمه بان عکرمه گفت او را شناختم و چهار هزار درهم
 برای متوکل بفرستاد متوکل پذیرفتارش و گفت مراد میان جماعت محروم و خفیف داشتی و پوشیده ام
 جایزه فرستی با بجه در آن حال که متوکل در حیره روز میرود برندی سخت و چشم دردی شدید پیدا کرد و دید اتفاقاً
 قش که از آن قوم و عشیرت بود بد و بگذشت و گفت چشم ترا دار و میگویم پس در آن حال که متوکل داوره چشم
 نهاده و بر پشت بقیاده در هجای عکرمه تشکر می کرد و خاطرش را انجا دی من و گرفته چیزی باندید او
 در نمی آمد ناگاه غلام او بیاید و گفت اینک زنی بر در سدا می ترا میخواند متوکل چشم خود را مسح نموده بدو شد
 و چون آن زن حجاب از چهره بیکوی آورد گفتی سخالی از آفتاب برخاست و پاره ماهی چهره نمود متوکل را
 حال بخت و در آن آفتاب تابنده و ماه فروزنده خیره ماند و از ناخوش پرسش گرفت گفت امیته
 نام دارم گفت باز کوی ماه کدام آسمان و سر و کدام بوستانی از در شناسائی بیرون نشد گفت حاجت
 گفت مرا رسید که تو شاعری شیرین زبان و مکن پانی می خواهم در اشعار خویش بنام من تشبیه نمایی
 و بیاد من غزل و قصیده سرائی متوکل گفت پرده از چهره برگیر آنگاه با نظر بصیرت و چشم فریاری در آن غزل
 و کیوی سیاه و چهره لاله کون و دیدار میمون خوب بدید و نیک بسنجید و آن نکل از زمین در حجاب خویش
 برفت و بنگان خود رفت و متوکل را از دیدار آن کوهر در بای صباحت بخاطر فرمایشش و ابواب گذارش نایش

گرفت و این قصیده را در هجای عکرمه بخت و بنام آن دلارام منسوب داشت

أَجْدَ الْيَوْمَ جَبْرُكَ اجْتِمَالَا
 وَحَثَّ حَدَاتُكُمْ بِهَمِّ الْجَمَالَا
 وَفِي الْأَطْعَانِ إِنَّهُ لَعُوبُ
 تَرَى قَتْلِي بَعْدَ دَمِّ حَلَاكَا
 أَمِيَّةُ يَوْمَ دَبُّ الْقَسِّ ضَنْتُ
 عَلَيْنَا أَنْ تَوَلَّيْنَا نَوَالَا

رجب دوم از کتاب مشهور از ابن جریر ۱۲۸

ابغی فی فرباخ مصاف
 ذؤبت وما ازید بربلا

و در این قصیده در هر مکره اثنا و کرده است

صاف و صدف
 از خا

اقلنی باین ربی ثنائی
 و جندنا العزیزین اولاد بکر
 اعکرم کنت کالبشاع ذاء
 بنو شیبان اکرم ال بکر
 رجال ایطبت اخلام عاد
 و نیم الله حی حی صیدی
 و هبها ملجاة ذهب صلا
 الی الذهبین بروج و الفیلا
 رای بیع الندامة فاستقلا
 و آمنتم اذا عقد و احبالا
 اذا نطقوا و اید بها الطوالا
 و لکن الربح اعلوا الثیبالا

مقصود از این ربیع
 از بی بکر ذیل بن
 شیبان و ذیل بن
 عله است

و ازین پس در ذیل کتاب احوال حضرت امام محمد باقر علیه السلام بچکاتی از مکره بجهت خدا اشارت میرود

بیان حال فضاله بن شریک بن سلیمان که از معاصرین

احوال فضاله بن
 شریک

میرید بن معویه است

فضاله بن شریک بن سلیمان بن خویله بن سلمه بن عامر موقد الناربین الحریث بن میر بن و البته بن اسحاق بن
 ثعلبه بن دودان بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار شاعری قناک و صعلوکی بی باک بود و از
 شعرای مضرین و مدرک زمان جاهلیت و اسلام می باشد و او را دو پسر بود که هر دو تن شاعر بودند یکی
 از ایشان عبدالله بن سلمه است که بر عبدالله بن زبیر و فودنود و گفت ان نأقبتی قد نعتت و ذکریت
 شتر من از رنج راه و تب سحر من و بر بخور شد و پیش از خدمت علی مجسمه روح کردید عبدالله گفت
 ارفعها بجلد و اخصفها بهلب و سحر الی غیر اینها را با پاره پوستی پاره و وصله زن و پایش را
 با موئی درشت از روی دم اسب نخل پاره بر بند و بهر باداد و شامگاهش کردش بده و بروایت
 ابوالفرج در حید اول غانی در ذیل احوال ابی قلیفه شاعر چون ابن فضاله این کلمات بگفت
 ابن زبیر گفت تا شترش را ده فرساخت و گفت ارفعها بسیت و اخصفها بهلب و انجد
 بهما بکر و خففها و سیر بهما الیه و غیر این در کتاب غرر الخفایص الواضحه مسطور است که ابو حبیبه
 معمر بن اشنی میگوید اگر حارث بن کله و یسب مشهور عرب خواستی بر حمت فوادان برای علاج ناقه بیان
 و توصیفی کند هرگز نتوانستی مانند این خلیفه دستور العمل بگذاری اما در تاریخ انخلفای سیوطی این نسبت را
 بدیکر وجه گاشته میگوید عبدالله بن زبیر اسدی نزد عبدالله بن زبیر بن العوام آمد و مکالماتی که ازین
 پس در پایان احوال ابن زبیر مسطور میشود پیاپی برد و جواب بشنید با تجمه فضاله ازین سخن برآشت و گفت
 من نبرد تو را سپیدم تا از عطایای تو بر مطایا حل بندم تا از در مشورت سخن را نم خدای لعنت کند

انابردا
 و العسی کا پر
 بنجد الله ن عرقا
 سال

آن در این کلام
 معنی نعم است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۵

آن نادر اکبر بجانب تو آورده و این زیر کفایت این در کتابت می خواند آن نادر نیز خدای من کند فضایل
کشت و بستی کشت

أَقُولُ لِعَلْفِي شَدَّادِ كَأَيِّ
قَالِي حِينَ أَقْطَعُ ذَاتَ عَرَبٍ
سَبْعَدُ بَيْنَانُشُ الْمَطَايَا
وَكُلُّ مُعْبَدٍ قَدْ أَغْلَتْهُ
أَرَى الْحَاجَاتِ غِنْدَ أَبِي حَبِيبٍ
مَنْ الْأَعْيَاصِ أَوْ مِنْ الْحَرْبِ
أَجَاوِزُ بَطْنِ مَكَّةَ فِي سَوَادٍ
إِلَى ابْنِ الْكَاهِلَةِ مِنْ مَعَادٍ
وَتَغْلِقُ الْأَدَاوِي وَالْمَزَادِ
مَنَاسِمُهُنَّ طَلَاغِ الْإِتْخَادِ
تَكْدُنَ وَلَا أُمِّيَّةَ بِالْبِلَادِ
أَعَزُّ كَعْتَرَةِ الْفَرَسِ الْجَوَادِ

در این شعر
مراحمی زین

و سپرد یکدیگر او فاکت بن فضاله مردی بانسوت و جواد بود و اقیسه این شعر در مدح او گفته است
وَقَدْ الْوُفُودُ فَكُنْتُ أَوَّلَ وَافِدٍ يَا فَايَكُ بْنُ فَضَالَةَ بْنِ شَرِيكٍ
و دیگر ابو الفرج اصفهانی در جلد هفتم غانی حدیث کرده است که وقتی فضاله بن شد یک بعاصم بن
عمر بن الخطاب کبشت و این وقت عاصم در ناحیه از نواحی مدینه منزل گرفته بود فضاله با دو صاحب خویش
در آنصوب نزول نمودند عاصم ایشان را پذیرفتاری و میمان نوازی بخود لاجرم فضاله بایمان خود
از آن مکان بوجه مدینه و فضاله یکی از غلامان عاصم روی کرد و گفت با عاصم کوی سو کند با خدا ای
چنانست قلاده و طوقی بر گردن گذارم که هرگز شش از مرد در جهان فرسودگی نیاید و این شعر در بجا او گفت

أَلَا يَهْمُ الْبَلَاغِي الْقِرَى لَسْتُ فَايَكُ
إِذَا جِئْتَهُ تَبْعِي الْقِرَى بَاتَ نَائِمًا
قَدْ عَصِمَ عَنِ الْفَعَالِ عَاصِمٍ
فَتَى مِنْ قُرَيْشٍ لَا يَجُودُ بِنَائِلٍ
وَلَوْ لَا بَدَأَ الْفَارُوقُ فَلَدَّ عَاصِمًا
فَلَيْتَكَ مِنْ جَرَمِ بْنِ رَبَّانٍ أَوْ بَنِي
أَنَاسُ إِذَا مَا الصَّبْفُ حَلَبُ بُوْتَانِ
قِرَالِ إِذَا مَابَتْ فِي دَارِ عَاصِمٍ
بَطْنًا وَأَمْسَى ضُفْفَهُ غَيْرُ نَائِمٍ
إِذَا جَهَلَ الْأَقْوَامُ أَهْلَ الْكَارِمِ
وَيَحْسِبُ أَنَّ الْخَلَّ ضَرْبُهُ لَا زِمٍ
مُطَوَّقَةً بِحُرْمَتِي يَهَانِي الْمَوَاسِمِ
فُتَيْمٍ أَوْ الْبُوْكَى أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ
غَدَا جَاءَ غُفْمَانُ لَكْسٍ بَغَانِ

در این شعر
مراحمی زین

چون این اشعار بعاصم بن عمرو بن سعید بن العاصی که در آن روز کار امیر مدینه بود باز
و داری خواست و فضله بن شریک بمیناک کردید و بجانب شام مسند کرد و در نزد بن معویه پناهنده گشت
و گناه خویش و خوف خشیت خود را از عاصم باز نمود و نزد او را باز کرده و عاصم مکتوب نمود که بیک
فضاله بن شریک بمن پناه آورده و من دوست میدارم که جریت او را بمن بخشی و عاصم از کردار او معویه
اطمینان بخشی و من او را ضمانت کنم که دیگر لب با یکدیگر سخنان با شایسته نشاید و بهجو تر سخن نگوید چون عاصم

این کتاب

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۵۱

این کتب به يد شفاعت بن معوية را پذيرفت و از جناب او در گذشت و فضالة بن شمس يك اين شعر را بن معوية بن زيد بن كنانة

اِذَا مَا فُرِشَتْ فَأَخْرَجْتُ بِقَدِيمِهَا
فَحَرَّتْ بِمَجْدٍ يَا بَنِي بَدْرٍ تَلِيدِ
بِحُجْرَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَمْ يَزَلْ
أَبُوكَ آمِنَ اللَّهِ غَيْرَ بَلِيدِ
بِعِصْمَةِ اللَّهِ أَلَا نَامَ مِنَ الرَّدِّ
وَأَدْرَكَ نَبْلًا مِنْ مَعَاشِرِ صَبِيدِ
وَبِحُجْرَةِ أَبِي سَفْيَانَ ذِي الْبِئْسَاءِ النَّدَى
وَحَرْبٍ وَمَا حَرْبُ الْعَلَاءِ يَزِيدِ
فَمَنْ ذَا الَّذِي إِنْ عَدِيَ النَّاسُ مَجْدَهُ
بِحُجْرَةِ مِثْلِ مَجْدِ بَنِي بَدْرِ

مسيد پادشاه
ميج صيد بن مجر

از ابن حبيب مسطور است كه عبد الله بن زبير و قتي عبد الله بن مطيع بن اسود بن فضالة بن عبد الله بن معوية بن عويج بن
صدي بن كعب را بجلومت كوفه بر كشيده و چون مختار بن ابى عبیده ظهور و خروج نمود او را از كوفه مفرود نمود
این وقت فضالة بن شمس يك اين مطيع را با اين شعر بجهو كرد

دَعَا ابْنُ مَطِيعٍ لِلْبِئْسَاءِ فَجِئْنُهُ
إِلَى بَيْعَةِ قَلْبِي بِمَا غَيْرُ عَارِفِ
فَقَرَّبَ لِي خُشْنَاءَ لَمَّا لَمَسْتَهَا
بِكَيْفِي لَمْ تَشْبَهْ أَكْتُ الْخُلَافِ
مُعَوَّدَةً حَلَّ الْمُرَاوِي لِقَوْمِهَا
فَرُدًّا إِذَا مَا كَانَ يَوْمُ السَّيْفِ

و ابن حبيب آن روايتي را كه از عبد الله بن فضالة بن زبير مسطور كرده و بجهو فضالة بن شمس داده و كويد
فضالة بن زبير شد و آن مكالمات در ميان ايشان برفت و فضالة بن زبير را بجهو كرد و نيز اشعارى
پند كه در افغانى مسطور است بر اشعار مذكوره برافزوده و نوشته است كه چون اين اشعار كو شرد
عبد الملك بن مروان كرده و سخت خرسند شد و در طلب فضالة بفرستاد و معلوم شد كه فضالة بمرده
ورخت بديكو سراى برده است لاجرم عبد الملك بفرمود صدقانه كه همه از كنديم و غرما كر انبار بودند بورد
او بدادند و اين چند شعر از آن اشعار كنيت آثار است كه ابن حبيب از فضالة درباره ابن زبير برافزون نوشته

سَكُونُ الْبَيْدِ أَنْ تَعَبْتُ قُلُوبِي
فَرَدَّ جَوَابَ مَشْدُودِ الْفِتَادِ
بَضْنُ بِنَاقَةٍ وَبَرُّ مُلْكَا
تَحَالُ ذَلِكُمْ غَيْرُ السَّادِ
وَلَيْتَ إِمَارَةً فَجَلَّتْ لَمَّا
وَلَيْتَهُمْ بِمُلْكٍ مَسْتَفَادِ
فَإِنْ وَلَيْتَ أُمِّيَّةً أَبْدَلُوكُمْ
بِكُلِّ مَبْدَعٍ وَارِي الزَّيَادِ
مِنَ الْأَعْيَاصِ أَوْ مِنْ الْحَرْبِ
أَعْرَ كَعْرَةَ الْفَرَسِ الْجَوَادِ
إِذَا لَمْ أَلْقَهُمْ مِمَّنْ كَانَ فِي
بَيْتٍ لَا يَهْتَشُّ بِهَرِ قَوَادِ
سَبْدُ بَنِي لَهْمٍ نَصُّ الْمَطَايَا
وَعَلِيقُ الْأَذَاوِي وَالْمَزَادِ

صفاء بن مجر دوال
و بند دوال

سميع بن بزرگ
و شجاع و كرم

تقول ابن ابيجدك
و اعلاك و دوت
يك زنادى

نص بنك راندن
و رفتن شتر

الاه او دوا بكسر الحاء

و هم ابن حبيب حكایت كرده است كه عامر بن مسعود بن اشيد بن حنفي زنى از بنى نصر بن معوية را كابين
ست و براى انجام صداق او نزد مردم كوفه سئلت همى كرد و از هر كس دو درهم در هم همسى ميكرفت

رجب دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

۶۱۸

همچنان قوت گرفت و از کمان به یقین و از کتم بعیان پیوست تا سعادت نبرد گرفت و بر شقاوت چیره گشت
 و از خیال برداشت و با خیزت خاطر بر کاشت و با کمال قوت غزم و نیروی خرم و استیلا بر نفس اماره
 از تسویات شیطانی و تخیلات نفانی بر آسود و غوشتن را از خلافت بی حقیقت مغزول و از آن مسند
 معصوب بر کنار فرمود و میری و در حیات انجوان میگوید که حاجتی کثیر مذکور نموده اند که چون معصومیه بن
 نیز به غوشتن را طلع نمود بر منبر بر شد و مدتی دراز نشست آنگاه خدای را با بیانی بسبب بیخ و کلامی بس
 یقین حمد و ثنا بخداشت و رسول خدای صلی الله علیه و آله را با سبب کترین تحت و در دست
 ثم قال ايها الناس ما انا بالراغب في الاعتمار عليكم لعظم ما اكرمكم منكم واني لا اعلم انكم
 تكمهوننا ايضا لاننا بلينا بكم وبلغتم بنا الا ان جدتي معوية قد نازع في هذا الامر من كان اول
 به منه ومن غيره لقرايتيه من رسول الله صلى الله عليه وآله وعظيم فضله وسابقته اعظم
 المهاجرين قدرا واشجعهم قلبا واكثرهم علما واوفهم ايمانا واسرفهم منزلة واقدّمهم
 صحبة ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وصهره واخوه وزوجه صلى الله عليه وآله
 ابنته فاطمة وجعله لهما بعلا باختياره لهما وجعله زوجة باختياره لهما لآبوسفيطه
 سيدا شباب اهل الجنة وافضل هذه الامة تربية الرسول صلى الله عليه وآله وابنا فاطمة
 البتول من الشجرة الطاهرة الركية فرب جدي معه ما تعلمون وركبتم معه مالا
 تجهلون حتى انظمت لجدي الامور قلما جاءه القدر المحتوم واخترتم شيئا يدي المنون بغير
 مرئنا بغيره فربك في ربنا وجد ما قد مت يده وراى ما ارتكبه واعتدله ثم انقلبت الخلق
 الى يدي فقلنا انتم لمهوا كان ابو فيه ولقد كان ابي برئنا يوم فغلبه واسرافهم على نفسه
 خلق بالخلق في امة محمد صلى الله عليه وآله وشرك هواه واستحسن خطاه واقدم على ما اقل
 من خراجه على الله وبغية على من استحل حرمته من اولاد رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت مكره
 وانقطع اثره وضاحج عمله وصار حليف حفرته رهيمن خطيبه وقيمت اوزاره وبيعانه و
 حصل على ما قدم وندم حيث لا ينفعه الندم وشهد الحزن له عن الحزن عليه فليكن
 شعري ما ذا قال وما ذا قيل له هل عوقب باسائيه وجوزي بعلمه وذلك ظني
 گفت ای مردمان هیچ شایق امارت و حکومت شما نیستیم چه از شما بسیار در گناهت بستم و نیز می دانم که شما
 از در بلیت گناهت هستید چه ما بسبب شما و طمع در شما و دنیا می شمار گرفتار بلائیم و شما نیز بواسطه متابعت
 هوی نفس نا پروا و طلب دنیا با آنکس که از او و از هر کس نیز که جزاوست افضل بود در کار خلافت منازعت
 کرد یعنی با چون علی بن اسطالب علیه السلام که بواسطه قربت و قرابت با حضرت رسول خدای و آن
 عظمت فضل و فضیلت سبقت در اسلام بر تمامت مهاجرین قدر و منزلتش بر تر و فزون تر و از جمله ایشان

خطبه معوية بن زيد
 در مسجد خود

حکومت امارت
 شما را و بسبب
 و عفت این بلائیم
 بخت خوار گشتن
 بسبب هوی نفس

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصری

۶۲

گفت و صیرت آن ائمه القوم و السایط علی اکثرین الراعی و ما کنت لایحتمل بامکم ولا برانی
 الله جلّت قدره متقدرا و اذاکم و القاه یدیکم فشانکم امرکم فخذوه و من رخصتم به علیکم
 قولوه فلقد خلعت بعتی من اعناقکم و السلام هم اکنون من نیز ثالث این قوم می‌نماید
 معویه و یزید و دجار همان اوزار و عقوبات میباشم و میدانم که آنکه بر من و اطوار من خشکیست بپند از
 آنکه آن که خوشنودند برافزون هستند من نه آن کس باشم که گناهان و انام شما را بر خوشی تن حل نمایم
 و خدا تعالی برادر قیامت در آن حال که مستعد او بار و اعمال ناخوار شما باشم نخواهد بود و بپند که من شما را
 او دجار عقوبات و گرفتار تبعات خودتان خواهم دید هم اکنون امر خلافت و حکومت خود را به هر کس که
 خواهید باز گذارید و هر کس را که بولایش خوشنود باشد بر خوشی تن برکشید چه من بعت خویش را از شما
 باز گرفتم و از خلافت شما خود را خلع نموده و السلام مروان بن الحکم که در این هنگام در زیر منبر جای داشت
 و بدانت که از این کردار در خلافت نبی امیه ثمة عظیم خواهد افتاد و او گفت سئد عیتره یا ابا لیس
 و بقولی یا ابی لیس این سنت از عمرات معویه گفت باعد عنی عن دینی تجد عنی قول الله ما ذقت
 حلاوة خلافتکم فاجتمع مرادهم انهم یرجال مثل رجال عمر علی امه ما کان من جین جعلاها
 شوری و صرفه عن لا یشک فی عدالته ظلوما و الله لکن کانت لایحتمل لایحتمل لایحتمل لایحتمل
 مغرما و ما تائما و لکن کانت سؤ خبیثه منها ما اصابه معلوم باد چنان میاید که مروان ابن الحکم این
 کلمات را در این هنگام با وی نراند و باشد و این کلام را در آن هنگام گفته است که بنوا میته نزد معویه
 فراهم شده بودند و گفتند کسی را بولایت عهد برکش و معویه قبول نفرمود و این تعیین را تصدیق ننمود
 آنوقت مروان از هم اینکه امر سلطنت از نبی امیه بگذراند که یقین حلیفه یا کارشوری اسکند بن بنت عمر بن
 الخطاب است چنانکه صاحب اخبار الدول تیر لحنی از این کلمات معویه اشارت کرده است لکن بکلام مروان
 در آن حال یاد بخوده است و دلیل دیگر اینکه معویه پس از آنکه خود را از خلافت خلع کرد و مردانش محض تحقیق
 ابولسیلی خواندند و در زمانیکه حلیفه بود باین لقب و کینت معروف نبود تا مروان او را باین کینت
 خطاب کند چنانچه خواست خدا بنودی مذکور شود با سبجه چون مروان آن سخن گفت و باز نمود که این کار را
 عمر بن خطاب سنت نهاد و تو همی خواب دیگر کون کنی معویه بر آسفت و بروی بانک زد و گفت از من
 دور شو آیا همی خواهی بدست فریب و نیرنگت دین مرا بپا کنی و باین و سا و س آخرت مرا چیر که دانستی
 هرگز این نخواهد شد چه سو کند با خداوند که شیرینی خلافت شما را در کام نیاید که تلخی آن را بنوشتم
 اکنون برای من پیاور شل آنم و دم که در عهد عمر بودند یعنی مانند آن گسان که عمر در شوری فراهم و مقرر کرد
 و بعلاوه عمر نیز از آن پس که امر خلافت را به تعیین اجرای شوری قرار داد و از علی بن ابیطالب
 علیه السلام که در عدالتش هیچ چه شک و ریب نداشت بگذراند بیکان ظلم و عدوان نمود و حکم

احوال حضرت عیسیٰ بن مریم

۶۲۱

یزدان و رسول او را بیک کون ساخت سوگند با خدای پاک امر خلافت متعین نمود و چون از آن بزرگواران
 و اهل بیت سلیمان غنیمت بودی پدرم را از این غنیمت جز عذاب و عقوبت و آوارگی و عذاب و عتاب و عتاب
 و عتاب آن حاصلی از بدش نباشد و اگر ناخوب و نادر و آب باشد پس بدش از آن بد و میرسد و اگر ناخوب
 معوی میگوید گاهی که معویه بن یزید خلافت یافت او را ابوللی کسیت نهادند و این کسیت را در میان
 عرب پست و خفین میگردانند یعنی آنکه ضعیفی و سستی و راسور دارند بنام زن کسیت می نهند خاک که شاعر در جواب گوید
 اِنِّیْ اَرٰی قِتْلَهُ هَاجِئًا مَّرَاجِلُهَا وَالْمَلِكُ بَعْدَ اَبِیْ لُبْلُبٍ خَلِیْفًا

و ازین شعر چنان استفاد میگرد که این کسیت بعد از انحرال معویه از خلافت است چه تا خلیفه بوده است
 این جرئت و جرات میگردند و بعد از او مروان چگونه او را بر کرسی خلافت باین کسیت مخاطب تواند
 داشت با تامل چون معویه آن کلمات را پرداخت و خویشان را از خلافت معزول ساخت از منبر فرو برد
 و بنزل خویش درآمد خویشان و ندان و مادرش بروی درآمد و او را گریان بدیدند بسیار بگوشیدند تا که
 کسی را بولایت عهد مقرر دارد پذیرفتار نشد

ذکر وفات معویه بن یزید بن معویه در سال شصت و

چهارم خبری و پاره حالات او

چون معویه از خلافت کناری گرفت مدتی برینا که مرگش در رسید پس جماعت بنی امیه بروی
 انجن کردند که هر کس از اهل بیت خویش را ثابته بنی بولایت عهد خویش مقرر دارد معویه گفت قَوْلَ اللَّهِ
 مَا فُوتَ حَلَاوَةً خِلَافَتُكُمْ فَكَيْفَ تَقْلُدُ زُرْهَا وَتَجْلُوْنَ اَنْتُمْ حَلَاوَتَهَا وَالتَّجَلُّ حَرَاتُهَا اَللَّهُمَّ
 اِنِّیْ بَرِئٌ مِنْهَا تَجَلُّ عَنْهَا اَللَّهُمَّ اِنِّیْ لَا اَجِدُ كَاهِلَ الشُّورِیْ وَاجْعَلْهَا اِلَیْهِمْ یَنْصُبُونَ لَهَا
 مِنْ بَرٍّ وَنَهْ اَهْلًا لَهَا سوگند با خدای حلاوت خلافت شمار پخشیده ام چگونه گناه و و باش را
 برگردن سپارم هم اکنون شما با سرعت می کنید تا خلافتش را در یابید من از چه باستی سرعت در
 حرارت و مراد آن نمایم بار خدایا من ازین کار و کردار بیزاری میجویم و اعراض میکنم با رخصت ایا
 من ازین کار و کردار بیزاری میجویم و اعراض میکنم بار خدایا من مردمی چون مردم شورای عمر بن خطاب
 نمی بینم و این کار را برای و رویت ایشان حالت کنم تا هر کس را سر او دارند بخلاف بکشند
 چون مادرش این ضعف و سستی در روی بدید از کمال اندوه و شکفتی گفت کاش من کینه پاره چه حیض
 بودی و این سخن از تو شنودی معویه گفت ای مادر کاش من خرقه حیضی بودم و متقلد این امر
 میشدم اَتَقُوْنِیْ بِوَأُمِّیَّةٍ یَحْلُوْا وَاَبُوْیْ بُوْزُرْجَهَ وَاَمْنَعُهَا اَهْلَهَا کَلَّا اِنِّیْ بَرِئٌ مِنْهَا
 ای بنی امیه بجلالت و خلافت خلافت برده یاب شوند و من عذاب آن و چار شوم و انکس را که

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۶۲۲

مستحق این امر است از آن ممنوع دارم حاشا و کلاً هرگز بجز دین امر نمیخردم و از این کار بسیارم
معلوم باد که این مکالمات نیز در زمان حالت احتضار معویه پیشاید چه او بعد از کوشش کیری از منذ خلافت
و امارت چندی دیگر بزیست و در حالت احتضار بکاری اختیار نداشت لاجرم این مکالمات در همان
فرد آمدن از منبر و معاودت بنزل بوده است در تاریخ حبیب السیر مسطور است که معویه که در آن روز
که خود را از خلافت خلع نمود و آن خطبه بپای برد گفت ای مردمان هانا یک بند شدیم و بشت و روی
این کار را درست بخوان شدم و در امور شما و از خویش تنگ و تعقل نموده و جانب حق را بر حق
که من در کار شما صلاحیت ندارم و خلافت نیز بر این من مصلحت نیست چه غیر از من دیگر نمی توانم این کار را
و اه علی بن الحسین بن علی بن ابيطالب زین العابدین علیه السلام است که لکن بقید طاعن یطعن
بنید قاین آرد نموده فاقیموه علی آبی اعلم انه لا یقبلنا برای یکس آن قدرت
و استطاعت نیست که در هیچ مقام و هیچ خلعت و صفی بروی طعن زند و در شرایط امامت و ولایت
بر روی خورده بگرد اگر توانند و او را بخلافت و امامت خویش بکشید دنیا و آخرت خویش را مأمور داشته
آید اما می دانم که آنحضرت پذیرفته نمیشود و کلام سابق و انعمها اهلها که از مروج الذهب معلوم گشت
... ید این مطالب است و ازین خبر معلوم میشود که معویه در زمان خود در تقه بعضی این امر در حضرت سجاد
سلام الله علیه معروض داشته و آن حضرت بواسطه عدم موافقت عموم مردمان و بنا برست قبول
نفرموده است و نیز چون کار شما را فاسد و از درجه اقبالی ساقط میدانسته است و بروی اسکا
بوده است که اگر جمعی را بمشورت مقرر دارد حکم شورای سخت را خواهد داشت و کار با ایشان بخواران گذشت
یا اگر خود خواهد امام زین العابدین علیه السلام را منصوب دارد و بنی امیه و سایر ابناء و نیامانغ میشوند
و اگر دیگری را ولایت عهده دهد بغیر اهل رجوع کرده است و معذب خواهد شد از این روی باز نمود
که بمشورت سخن کردن و خلیفه مقرر داشتن بیرون از ادب شریعت است چه یقین خلیفه از جانب
علاء و رسول خدای است که آنرا که خود شایسته ایست است دانند مقرر فرمایند و من خود سینه
که بیرون از آن بر این سینه جای کرده بودم و اینک در کار خود بند شدیم و ازین بستی و عقوبت
که آید اگر تهم چگونگی و بیکریا باین سینه جای رهم و این وبال بر خود سپارم این اثر میگوید چون معویه
در این امر ... و خلافت خود را بر زبان گردانید و نادیده کرد و مردمان را بجهت حاجت بخواند
... و شام آنروز نشاند معویه به پیر و کار و شایسته رسول مختار گذاشت گفت امّا
فایتنغبت سینه الشوری فلم أجدهم فانتهم اولی یا مکرکنا خیار و الة من
أحببتهم و انما من در شیت از خلافت و انتظام امور امت چنانکه بایست نشاید و نیز من نیستیم

احوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

۶۲۳

و خواستم در میان شما مانند عمر کسی را در یابم چنانکه ابو بکر او را حلیفه ساخت میافتم و خواستم مانند آن شش تن که عمر برای شورت اختیار کرد دست کف میافتم ازین روی کار شما را بشمارم تا هر کس را محبوب بشمارم منصوب دارم و معلوم می شود که اگر معاویه بن یزید از خلافت راجز در خاندان نبوت سرآورد میدید و حسد حضرت سجاد علیه السلام را نمی میداشت خوشتر از کار امت بی دخالت می نمود چه خودش می گوید در تمام این مردم مانند عمر یا آن شش تن نداریم و بر عدم استحقاق و لیاقت ایشان روشن و آشکار می کند و خود را میداند که در آن زمان از جمله آنان برتر است و نیت او سالمتر و قبول عامه او بیشتر پس چگونه امرت را از دوش فرو میکشاشت و خود را مسؤل خدا و رسول میداشت بلکه از آن چند روز که مقتل این امر بود این اظهار از جاری نمود و جد و پدر خود را عاصی و گناه کار میبرد و میری در حیات امحوان میوید که بعد از آنکه معاویه با ما در شش آن کلمات مذکوره را بگذاشت همی گفت **وَلَيْسَ لَكَ بِهَذَا حَقٌّ** دای بر من اگر پیور و کار من بر من رحمت نیارود و بسبب تعدد چند روزه امارت امت عقوبت فرماید در مجالس انجمن مسطور است که این دو شعر از جمله ابیات معاویه بن یزید است که در برائت از پدر پدید خود گوید

بِالْبَغْيِ بَنِي بِلْحَيْنٍ اَنْتَبَسَ اَبَا سِوَاهُ وَاِنْ اَزَرِي بِرِالنَّسَبِ
بَرِيْتُ مِنْ فَعْلِهِ وَاللّٰهُ كَثَمْتُ اِنِّي بَرِيْتُ وَذَا فِي اللّٰهِ فَكَيْمَجِبُ

و نیز در حیات امحوان و اخبار الدول مسطور است که چون معاویه از خلافت عزت گرفت و میل و تمنا صد بنی امیه زفت کرده بنی امیه تر از معلم و مؤدب او عمر مقصوص و بقولی قوصی آمدند و گفتند همانا تو این تویلات نفانی و خیالات نامستقیم را بروی جلوه کر ساختی و او را این کلمات و بیانات بیاموستختی و از خلافت روی بر کاشتی و تخم محبت و ولایت علی بن ابیطالب و اولادش را در دلش کاشتی و از معایب و ظلم و مثال با خاطرش را بنیاشتی و این بدعتها را در نظرش سیکو ساختی تا گفت آنچه گفت و کرد آنچه کرد و عمر گفت سو کند با خدای من این کار نکردم و این راه بد و نیا موختم لکن حب علی و اولادش حبلی و طبعی اوست با شیر اندرون شد و با جان بدر شود بنی امیه از کمال بغض و کین بر این سخنان اعتماد و اعتنائی نمودند و آن چپاره را زنده در کور کردند تا از تنگنای کور بقصور حور پیوست این اثر میگوید چون معاویه آنکار پای برد بمنزل خویش برفت و پوشیده از مردمان بزیست تا ببرد و میری و صاحب اخبار الدول میگویند که معاویه بن یزید بعد از آنکه خود را از خلافت خلع کرد چهل روز و بر و ایام هفتاد روز بزیست و ببرد معاویه میگوید معاویه بعد از پدرش یزید سلطنت یافت و ایام او تا ببرد چهل روز و بقولی دو ماه بود و غیر ازین نیز گفته اند در خلاصه خلافت خلفای بنی امیه می گوید مدت خلافت معاویه بن یزید سه ماه و بیست و دو روز بود و ابن اثیر میگوید که با معاویه بن یزید معیت کردند و افزون از سه ماه در کنگ کرد و بقولی چهل روز خلافت نمود یا فنی میگوید ایام خلافت معاویه

ربيع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب نامه ۶۲۴

از دوماه کمتر بود در روضه القفا میگوید بعضی مدت خلافت او را یکماه نوشته اند و در سبب مرگ او با اختلاف
 سخن رانده اند بعضی مرگ او را طبعیت دانسته اند و بعضی گفته اند شرتی بد بیا شامیدند و ببرد و بعضی
 برآنند که او را شرتی نبودند و از آن طعنه ببرد و نیز در زمان زندگی او اختلاف کرده اند ابن اثیر میگوید
 هیت و یکمال و یسجده روز زندگانی کرد مسعودی مدت عمرش را هیت و دو سال و در روضه المناظر
 هیت و یکمال و در روضه القفا هیت و سه سال و در اخبار الدول نیز هیت و سه سال و در حبیب السیر
 هیت و یکمال و هیت و سه سال و در تاریخ یافعی هیت و یکمال مسطور است و صاحب جیات السیاح
 میگوید که مقدار عمر او را هیت و سه سال و بعضی هیت و یکمال و برخی یسجده سال دانسته اند و چون ببرد
 و لید بن عبته بن ابی سفیان بطع خلافت بروی نماز کرد و در همان روز مرض طاعون او را فرو گرفت
 و ببرد و بعضی گفته اند جان ببرد و معاویه بروایت ابن اثیر وصیت کرده بود که خنک بن عتس مردمان
 نماز گذارد تا خلیفه برای ایشان برپای شود مسعودی گوید و لید بن عبته بن ابی سفیان بروی بخار
 گذاشت تا بعد از خلافت نایل شود و چون بخشیرد و یم را بگفت طاعون را بگرفت و قبل از تمام نماز مرده
 بقتاد پس عثمان بن عفنه بن ابی سفیان بان اندیشه قدم پیش نهاد با وی گفتند ی تو بعت میکنیم گفت بان
 شرط که جنگ نخم و مباحثه جنگ نشوم ایشان قبول نکردند پس عثمان بروی بمکه نهاد و در جمله ابن
 زبیر سدرج گشت در اخبار الدول مسطور است که چون معاویه ببرد برادرش عبدالرحمن بن زید ببرد
 نماز گذاشت و او را در خارج باب امجابه مدفون کردند و بقولی دیگر و لید بن عبته بن ابی سفیان که یک
 نماز کرد و چون دو بخیر بگفت قبل از آنکه آن نماز را بپای ببرد بر دپس مروان بن الحکم بروی نماز گذاشت
 و و لید بن عبته را نیز پهلوی معاویه در کوفه نهادند و مدت خلافت معاویه سه ماه و هیت و دو روز بود

و مروان بن حکم در فراز کرد او باین شعر گذر مثل حب

اِنِّیْ اَرٰی فِتْنَةً تُغْلِبُ مَرَا جِلْهَا وَالْمَلِکَ ابِی لَیْلِ لَمِنْ غَلْبَا

کتاب از اینکه از پس این روزگار با مردم را در هوای خلافت دیک از ببرد و در جوش میاید لکن با آنکه
 خواهد بود که غالب گردد یعنی از اختیار مسلمانان و قانون مسلمانی خارج است و خلافت خصوصیت مستحق
 شرک است بلکه انجاء مرام بسورت حام راجع است صاحب حبیب السیر گوید لقب او المتواضع الی الله
 و بروایت صاحب مجالس المؤمنین الرّاجع الی الله است و در تاریخ النخبة سیموطی مسطور است که او را
 ابو عبدالرحمن و بقولی ابو یزید و بروایتی ابو لیلی کینت بود و در ربيع الاول سال شصت و چهارم برسد
 خلافت نشست و از زمانیکه خلافت یافت رنجور بود تا ببرد و ازین بگفت ی بگردمان نسخود و بیج کاری
 در خلافت نکرد و بامردمان نماز گذاشت و بقول بعضی از مورخین کتیش ابو یزید و بقولی ابو سفیان و بعد از
 قطع از خلافت ابو لیلی بود و نویسنده او ابو ریان و صفوان غلام پدرش یزید بن معاویه که حاجب بزرگ بود

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۶۲۵

اورانیز حاجب بود و نقش خاتم معویہ بن یزید این کلمه بود الدینا غرور و بقولی باند یقین بر نقش یحیی داشت
و اورا میسج فرزند یی بایستی نمائند

ذکر بیعت کردن مردمان با عبد الله بن زبیر بن العوام در سال شصت و چهارم هجری

مردم با ابن زبیر

و حال آنکه حصین بن نیر و لشکر شام با مرزید بد فرجام در بیعت الله الحرام با کرده انام بزبان حسام سخن میزدند و برخانه ایراد علام و مسجد الحرام سنگد آتش میاریدند چنانکه دیوار آن بنا را امتسایل کردند و ابن زبیر و ابالی آن سامان را دستخیز و نیران و دچار محاصره و در سندان همی داشتند بناگاه اختراعات از نخست برست و ستاره اقبال از کند و بال محبت و مسرعی سعادت مند بر دم ابن زبیر پیوست و از مرکب یزید پدید بشارت و بعثت اشارت آورد ابن زبیر هب بر مود تا در برابر پاه شام مذا بر کشیدند که ان کافسند که شمارا بحوب مافستاد رخت بدوزخ بناد ایکه هر کس از شما خواهد با امیر المومنین عبد الله بن زبیر بیعت کند بایست بجدتش مبارک تکیه و هر کس نخواهد راه او گشاده و رحمت او آما ده بهر جانب مایل است با سفر بر بند چون مردم شام این خبر شنیدند حیران و سده گردان با حصین بن نیر گفتند باز کوی تدبیر بیت گفت از کز و خد بیت عبد الله آسوده نباید بود شاید شاید از پی مصلحتی این خبر را سر میداد اکنون چندی شکبائی کیری جواب کتب ما از شام برسد شامیان از این سخن چندی شکبائی غیر نموند چون صد و یک پخته نمود ثابته ابن قیس نخعی که دوستدار حصین بن نیر بود از جانب کوفه لشکرگاه آمد و بشارت داد که یزید بن معویہ رخت به او ببرد و مردم شام با پسرش معویہ بیعت کردند و اهل مدینه عامل مسلم بن عقبه را از شهر بیرون کردند و از مردم بنی امیه هر کس را در یا بند سر از تن بر کردند چون حصین این حدیث شنید عرفیت بر آن بست که روز دیگر طفل رحیل فرد کو بد و با بن زبیر پیام کرد که اکنون که محاربت و مقاتل موقوف و متروک گردید همی خواهیم در بر من کبشائی تا زیارت حرم دیدم و با تو صحبتی دارم ابن زبیر پذیر فقا رشد و بفرمود تا ابواب را برکشند و مردم شام و ککه با هم معاظه و اختلاط پرداختند و حصین بطواف مشغول بود و بعد از عشاء ابن زبیر نیز بیاید و حصین را ملاقات کرد و حصین با او مجادله پرداختند و بقول ابن اثیر این ملاقات در بطح رودی داد در آن حال که مشغول سخن بودند باره حصین پاره سر کن بکنید و کبوترن حرم فرام شدند تا دانه از آن برچینند حصین اسب خویش را بر کیوی کشید تا مبادا آسیبی بکبوتران حرم رساند ابن زبیر از این کار پرهیز جوید لکن مسلمانان را در بین حرم محترم خون میریزید با حمله مسیحیان در میانه سخن همی برفت و حصین پوشیده بد و گفت تو با مر خلافت از دیگران سزاوارتر باشی بیا تا با تو بیعت کنیم و از آن پس از این مکان با اتفاق ما جانب شام بسپا

مردم با ابن زبیر

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۶۲۶

چرا این لشکر که بمن بیامد از فرسان لشکر و کمره آن پرخاشگر و دوجه شام و مردان بخانی خون آشام باشند
 سو کند با خدای چون چنین کنی و چنین روی و دوزخ با تو مخالفت نکند و این مردم را امانت آید و این خون که
 در میان ما و تو و اهل حرم ریخته گشت نادیده بپاریم و نارنجته شماریم چون این زیر این اینکلمات حکمت اشیا
 بشنید با صدای درشت گفت من هرگز این خونخواران را از نارنجته نمیکنارم و هر شمارم قسم بخدای اگر در عرض
 هر یک تن ده تن بخون در کشم همچنان از شما خوشنود و سیراب باشم حصین همچنان هست و پوشیده
 با وی سخن میراند و ابن زبیر با صدای درشت پاسخ میگفت و اجابت نمیکرد چندانکه حصین از آن
 پاسخهای درشت بر آشفست و گفت کوهبیده دارد خدا تعالی آن کسی که ازین پس با تو جانب ایاب
 و ذیاب گیرد همانا دروغ گفته است آن سخن که ترا از دها و خرد مسندان عرب شمرده من کان همی بزم
 که ترا از احوال اندیشم است اینک من با تو پوشیده سخن میکنم و تو جبراً پاسخ میرانی و بخلافت دعوت
 مینمایم تو از مخالفت سخن نمیکنی و بمخالفت محاورت میجویم و تو از محاربت راز میکشی و من از حفظ
 دلم و ترک ماضی شکلم مینمایم و تو بخون ریزی آشوب انحرانی مایل هستی و از پس این سخنان از وی
 سفارت جسته با اصحاب خویش جانب مدینه سپرد این زبیر بر آن کار پشیمان شد و بحصین بن نمیر
 پیام فرستاد که من بجانب شام رهسپار میشوم لکن با من در اینجا بیعت کنید و در امان باشید و بعد از
 در میان شما فرمان کنم حصین گفت اگر تو بخش خود بشام نشوی این امر تمام نمیکردد و بر کوه مرام
 سوار نشوی چه در شام جاعی از زغای بنی امیه هستند که خود در طلب امر خلافت روز میرند با تجمل
 حصین روی بدین نهاد و این هنگام مردم مدینه بسبب مرکب یزید قوی ل بودند ازین روی
 بر مردم شام حیره آمدند و هر کس را بدست آوردند دایه اش را مأخوذ داشتند لکن آنها را کشته نشدند
 و نیز جماعت بنی امیه که در مدینه بودند بیرون شدند و با شامیان روی بشام آوردند همانا اگر این
 بیضیت حصین کار کرده بود و با مردم شام بدشت روی نموده بود یکتا با وی مخالفت نمیکرد
 و امر خلافت بیکاره بروی مسلم میگشت و لکن بفضل الله مایشاء و حکم ما یرید با تجمل چون بنی امیه و مردم
 شام بدشت رسیدند مردمان با معاویه بیعت کرده بودند و ازین سوی نیز اهل حجاز در بیعت ابن زبیر
 سرور آورده بودند و در این اثنا معاویه بن یزید برود و چنانکه مسطور گشت مهم خلافت با کسی عالت
 نرفت و عثمان بن نبته بن ابی سفیان نیز چنانکه مذکور شد با بن زبیر پیوست و امر خلافت از خاندان
 حرب در گذشت و کسی از ایشان نبود که در هوای خلافت روز بخت یا در مرتع آرزو تنم امارت
 امت بجار دیا در این مراحل کام سپارد لاجرم کار ابن زبیر بیکاره نیرو گرفت و اهل عراق بجله باو
 بیعت کردند و ابن زبیر با تنظیم اعمال پرداخت و عبد الله بن مطع عدوی را با امارت کوفه برگزاشت
 در اینوقت مختار بن ابی عبیده ثقفی با بن زبیر گفت همانا کوهی توانا و مردی رزم از ما را شناستم

با کشتن یزید
 بجای زبیر

[illegible]

برمی آید و هر کس را که بدست آورد می بکشد چنانکه ائمه علیهم السلام

پایان احوال کنو هیده منوال عبید الله بن زیاد و ثبات نهاد بعد از هلاکت یزید علیه السلام و اللغه و العذاب

احوال ابن زیاد
بعد از هلاکت

ابن ابی شیبہ میگوید چون یزید بعد از شدید خداوند محمد پیوست و این خبر بحیث اثر بتوسط حران مولا ابی
ابن زیاد که همکار از جانب او نزد معاویه بن ابی سفیان و پس از وی بوی یزید بر سالت برقی با بن زیاد رسید
و هم بدو باز نمود که اینک مردم شام طبقات مختلفه شده اند و هر کس در پی باندیشم کام می نمایند و باندیشم
ابن زیاد و باره مرام را در لکام دید و سمرمان داد تا مردمان را بصلاۃ جامعہ انداخته و مردمان کرده
از پی کرده و ابنه از پس ابنه و بجن شدند پس ابن زیاد بر سر صعود داد و از مرکب یزید و مثالب آن پلید
باز گفت از میان جف بن قیس گفت یزید را بر کردن مابیت بود و از پیش مثل گفته اند اعرض عن ذمی فتره
یزید هر چه بود اکنون از این سخنان چه سود ابن زیاد از آن سخنان لب بر بست و گفت ای مردم بصره ما
مهاجرت من بوی شما و دارا قامت و محل ولادت من و در محضر شما بود و آن هنگام که بر شما و الی شدم لکن این
شما بهتاد و بروایتی بهتاد هزار تن غمی پیوست اکنون مردمان کارزار و سپاه جبار شما بمصد هزار نفر آراسته
و در آفت دیوان عمل شما بود هزار نفر رسید اکنون بیکصد و چهل هزار رسیده و از دشمنان و بد سگالان
شما کسی را بر جای نگذاشتم و آنکس را که از او بر شما بیجا بودم تباہ کردم و اگر باشد در زندان شما باشد هم اکنون
دانسته باشید که یزید بن معاویه جای پرداخت و بدیگر جهان سفر ساخت و یزید مردم شام را در کار خلیفه
و خلافت اختلاف است و هر کس در پی باندیشم روز میگذرانند و با هسکی شب می سپارند و شما مردان ثبات
مردمان در عدت و عدد و وسعت بلاد و توانوخی عباد و دریافت مراد بیشتر و فزون تر هستید هر کس را
برای انتظام دین و دنیای خویش پسندیده شمارید اختیار کنید تا من اول کس باشم که مختار شما را اختیار نام
و ازین پس اگر اهل شام کسی را که برای دین و آخرت و دنیا و حاجت شما مرضی باشد متفقاً اختیار نمود
شما نیز با دیگر مسلمانان اتفاق کنید و اگر ازین کار اگر آه دارید یکی را با ما رت و ولایت خویش برکشید تا
در انتظام مہام شما اشتغال جوید همانا شما را بهیچیک از مردم سایر بلاد حاجت نیست کن مردمان را با شما
حاجت است چون ابن زیاد و این کلمات بپایان برد خطیبان بصره بیای شدند و گفتند سخنان را بشنیدیم
و امروزه بچسب را بنیانیم که در اینجا را از تو قویتر و سزاوارتر باشد بیای تا تو بیعت کنیم ابن زیاد گفت مراد اینجا
حاجتی نیست و ایشان آن سخن مکرر کردند و ابن زیاد را بخار نمود و تا در کثرت چهارم دست برکشید و از بیعت
با او بیعت کردند و چون از مسجد بیرون شدند و ستمای خوشتر از دیوار ما بودند و گفتند آیا ابن مرجانہ
چنان میداند که ما خواه در حاجت یا فرقت بحکومت او اطاعت خواهیم نمود این بگفتند و پراکنده شدند
و از آنسوی چون ابن زیاد و از آن کار آسایش گرفت رسولی با ل کوفه فرستاد و ایشان را از بیعت اهل بصره

بسم الله الرحمن الرحیم
بالحق

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۲۶

بجای نماز چون بن زیاد این کلمات را بشنید در طلب حارث بن قیس بن صهباء جهمی فرستاد و او را حاضر ساخت و گفت ای حارث پدرم زیاد با من وصیت نماد که اگر روزی مرا با مردم عرب حاجتی بقیه شما را اختیار کنم حارث گفت قوم من بدرت زیاد را اختیار داد و اخبار نمودند لکن نزد او مسکنتی و از تو مسکانتی ندیدند هم اکنون نیز که مادر اختیار کردی دست رد بر سینه ات نمی زنم اما می دانم چگونه ترا امین و آسوده از شر این انجمن بیرون بزم چه اگر در روز روشن این کار کنم چه دارم که ترا و مرا بکشند لیکن تا شب با تو اقامت میکنم و چون تاریکی چهار در نوشت تو را در عقب خود با خودم ردیف می نمایم تا شناخته نشوی عبید الله گفت تدبیری بکن که در شب پس حارث بن قیس نزد عبید الله بماند تا شب در رسید و او را در خلف خویش بر نشاند و در آن هنگام نوزده هزار بار هزار در بیت المال فراهم بود این زیاد پاره از آن تقدیر را در میان سوا لی خود پرانگنده و بقیه را برای آل زیاد ذخیره ساخت با محله حارث عبید الله را در ردیف خود همی سپرد و بر مردمان میگذاشت و ایشان از مخالفت جماعت خور و ریه مشغول حراست بودند و عبید الله از وی پرسید که اکنون در کجا هستیم و حارث بدو خبری داد چون در میان جماعت بنی سلیم آمدند ابن زیاد گفت اکنون در کجا هستیم گفت در بنی سلیم ابن زیاد تفعل میگوید و گفت اگر خدای بخواهد سالم هستیم و چون از بنی ناجیه گذشت ابن زیاد بخت اکنون در کدام قبیله میگذریم گفت در بنی ناجیه ابن زیاد همچنان بغال میمون گرفت و گفت اگر خدا خواهد نجات یابیم بنی ناجیه چون حارث را بدیدند گفت گیتی گفت حارث بن قیس از اتفاق کین از ایشان عبید الله می شناخت گفت همانا سپهر جانه است و تیری بدو بران کرد و آن تیر بر عمامه او نشست و بدو زاسنه نیاورد و حارث همچنان او را بر دتا سبای خوشیتش در میان مردم جازم فرود آورد ابن زیاد گفت ای حارث همانا با من احسان ورزیدی هم اکنون با پنجه اشارت کنم مبادرت جوی همانا از مقام و منزلت مسعود بن عمرو در میان قوم و عشیرتش دانائی و شرف و متن و اطاعت قوم او را در او مردود است و شناسائی هیچ توانی مراد و رسانی تا مگر در سرای او در میان مردم از او بر آسیم چه اگر چنین کنی کار قوم تو بر تو آشفته شود پس حارث او را برداشت و بجانب مسعود راه بنوشت و مسعود از پیسح را با خبر نمود و در منزل خود موزه خود اصلاح مینمود چون ایشان را بدید هر دو را بشناخت و با حارث گفت از این سر که بر من وارد کردی بخدای پناه میبرم حارث گفت جز خیر و خوبی ترا نیاورده ام چه من دانسته ام که قوم تو زیاد را نجات داده و با او بوخارفتند و این کردار ایشان کرمست و مغفرتی برای ایشان در میان عرب کرد و شما از وی میل و رضا با عبید الله بعت کردید و نیز با جماعت با او بعت نمودید مسعود گفت آیا سر او را میسازد که با اهل شهر خویش ببید الله معاداة و رزیم با اینکه از پدرش در ازای آجیان که با او دادیم نه مسکانت و نه سپاسی دیدیم حارث گفت هیچکس با تو جنگ و جدال نخواهد ورزید که در بیت خود با وی وفا کردی تا کاهیکه الله با من خودش برسانی آیا هیچ شایسته یثاری که از آن پس که در سرای تو پناه آورده است

احوال حضرت سید سجاد علیه السلام

۶۳۱

از سرایت بیرونش کنی چون سخن باین مقام رسید مسعود با حارث گفت عاقله را در خانه برادرش
غافرن عمرو در آورد و بعد از آن مسعود و همان شب بر پشت و حارث و جماعتی از عشیره اش با او بر قند
دور میان جماعت اندک دیدند و گفتند همانا پسر زیاد با پناه آورده است و همی باید شما از وی پاسبانی کنید
تا زنیانی بروی نرسد و آن جماعت با اسلحه کارزار تا با او در روزگار عفا دهند و از آن سوی چون مردم بصره
ابن زیاد را مسعود دیدند گفتند جز در قبیلۀ از و نباشد و بعضی گویند مسعود را با حارث سختی رفت
بلکه حارث گفت صد هزار درهم با عبید الله حمل کردند و آنجکه را نزد ام سبطام زوجه مسعود آوردند
فلم مسعود دختر عمرو بن اسحاق بود و عبید الله نیز با حارث بود پس از وی رخت خواستند و بدو آمدند
و حارث با آن زن گفت همانا از بهر تو کاری پیش آورده ام که بر توست زنان عرب بزرگ شوی و هم از اهل خانه
توانگر گردی پس آن خبر بدو بگذاشت و با او گفت ابن زیاد را بجانۀ در آور و از جامه مسعود که علامت زنهاست
بدون خبر شو هر بدو پوشان آن زن چنان کرد چون مسعود بیامد و آن حال غیر محسوس را بدید آشفته گشت
و کیسوی آن زن را بگرفت و او را همی نزد عبید الله و حارث بروی در آمدند ابن زیاد گفت ازین جوش و خروش
سودی نیاید چاین زن مرا پناه داد اینکۀ جامه تو است بر تن من و طعام تو است در شکم من حارث نیز
بر سخن زیاد کواهی داد و چندان در خدمت مسعود ملاطفت و ملامت نمودند تا او را بر آن کار خوشنود
داشتند و ابن زیاد چندان در سرای مسعود بماند تا مسعود مقتول گردید آنجا بجایند شام رویی نهاد
و از آن طرف چون مردم بصره ابن زیاد را مسعود دیدند و امیر حاکم را بی خود ندیدند در تقریر امیر با خلاف
رفتند و از هر سوی سخن می در انداختند سرانجام با شارت قیس بن شیم سلمی و نعمان بن سفیان الراسی الحری
رضاد او را تا هر کس را ایشان اختیار کنند بامارت بکشند لیکن قیس همی خواست مردی از بنی امیه را برگزینند
و نعمان رویل بانی با شتم داشت از وی خدمت گفت هیچکس را برای این امر از فلان مرد اموی
سر او نگیرد انم و بقولی عبدالله بن اسود زهری را نام برد و قیس نیز او را خوا بان بود چون قیس حالت نعمان را
با خود یکسان دید گفت من اختیار خود را نیز با تو نهادم و هر کس تو رضاد همی خوشنودم و هر دو تن در
میان انجمن در آمدند و قیس گفت بر رضای نعمان راضی باشم

و کز امارت عبید الله بن حارث بن نوفل در بصره

باختیار نعمان بن سفیان

چون قیس در میان مردمان اختیار نعمان را برگزید و گفت بهر کسطن او تصدیق نماید من نیز تصدیق میکنم
و نعمان این امر را استوار ساخت و از حاضران پیمان گرفت که مختار او را پذیرفتار شوند نزد عبید الله بن اسود
آمد و دست او را بگرفت و همی با وی در عمرو و شروط سخن دادند چند آنکه حاضران را کمان میرفت که نعمان

رجب دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری ۳۲۲ ع

باو بیعت خواهد کرد و در این شانها و اکبداشت و دست عبداللہ بن حارث بن نوفل بن حارث بن
 عبدالمطلب را کہ بنبی لقب داشت بگرفت و آنکونه شرط و پیمان با وی برانداختن گاہ سپاس یزدان و در دو
 خاتم دستاویز کان را بکذاشت و از حقوق اہل بیت طہارت و استرایی آنحضرت و قرابت عبداللہ بن
 خاندان رسالت آیت سخن راند و گفت ایردمان اینک عبداللہ پسر عم بنی شام و مادرش دختر اہل سقیان
 کہ ہمیشہ دارای امارت و خلافت بوده اند و در حقیقت خواہر زاده شماست از او شایستہ ترکیت و شمارا
 مقام انکارینت آنکاه دست عبداللہ را بگرفت و گفت من در طہارت او برای شما خوشنودم حاضران
 خدا بکشیدند و کشتہ ماتماست راضی ہستم پس با وی بیعت کردند و با او بدارہ الامارہ در آمدند
 و این داستان در روز اول جمادی الآخرہ سال شصت و چہارم ہجری روی داد و منہ زوق
 شہر این شعر را در بیعت عبداللہ گوید

وَبَايَعْتُ اَنْتَ وَاَمَّا وَفَيْتُ بِعَهْدِهِمْ وَبَيْتَهُ قَدْ بَايَعْتَهُ غَيْرُ نَادِمٍ

لکن عبداللہ بن حارث را از امارت بصرہ و رسوم امارت جز حضور روزهای جمعہ برای امامت نماز
 حاصلی نبود چنانکہ دامن مسعود نیز کہ باختیار اہل کوفہ در کوفہ حکمران بود با عبداللہ یکسان
 بود ازین روی در زمان این دو عامل بی اقتدار و دو اسیر بی اختیار مردم فرومایہ و فتنہ انگیز
 زہر کوشہ و کنار سر بر آوردند

داستان فرار کردن عبید اللہ بن زیاد

بجانب شام و بارہ حالات او

چون ابن زیاد چنانکہ منہ روج کردید در طانیہ از دوشدای مسعود بن عمرو پناہندہ کشت و جماعت
 از دوشدای مسعود و سوکنندی کہ در حراست ابن زیاد ہنادرہ بودند تجدید کردند لاجرم ابن زیاد دل قوی
 و خواستہ شایگان در میان ایشان برای کان داد و ایشان کتاب عہد نامہ را با بنجام رسانیدہ
 و این کتب را دو نسخہ بر نگاشتند و یکی را نزد مسعود بن عمرو گذاشتند و این سخن کو شہرہ احف بن
 قیس کشت و گفت ہمہ وقت مردم ربیعہ متابعت جماعت از دکنند با ہمچہ چون عہد و سوکنند آن دو قیلہ
 بزرگ استوار بکشت یکبارہ عزیمت بر آن عہد اند کہ ابن زیاد را بدارہ الامارہ و کرسی امارت باز
 آورند پس بجلکی بریاست مسعود بن عمرو از جای حیث کر شد و ابن زیاد را گفتند تو خود نیز با ما میباش
 ابن زیاد این سخن را بصواب نشہ و از موالی خود جمعی را بر اسب و مرکب بر نشاندہ با مسعود روان کرد
 و با ایشان گفت در طی راہ از پیش شہر و خیری مرا بخیجہ کنڈازید از این روی مسعود بھبہ کوی و بر زن
 یا قبیلہ و کروی از مرد وزن عبور دادی از عثمان بن زیاد و یکی بدو باز شدی و آن خبر باز گفتہ

ابن زیاد
 نام
 جمع

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماصری

ع ۳۶

و آنچه خواستم چنان شد و عبس بن طلق با رایت خویش روی مسجد نهاد و در این حال عباس بن حسین فرارسید و گفت مردمان را کار بجای کشید گفتند عبس بن طلق ایشان را با خود برد عباد گفت هرگز در رایت عبس راه نیپارم و برای خود بازگشت و شصت سوار با وی رهسپار بودند و چون عبس بمسجد رسید در ابواب مسجد با جماعت از دقتال و جدال پرداخت و این هنگام سعود بر فراز منبر صعود داشت و مردمان

مقتالت و مبارزت تحرص می کردند پس غطفان بن عیف یتیمی بخت درآمد و هسی گفت
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا مَذْكُورَةٌ إِنَّ فَاَتَ مَسْعُودِي هَامَشْهُورَةٌ فَاسْتَمْسِكُوا بِجَانِبِ الْمُقْصُودَةِ
یعنی مندر میخیزد پس آنجماعت بمسجد درآمدند و سعود همچنان بر فراز منبر بود و او را از منبر فرود آوردند و بکشتند و این قضیه در اول ماه شوال ببال شصت چهارم روی داد و یاران و متابعان سعود منرار کردند

و هشتم بن شقیق بن ثور روی بهزار عفا و یکتا بدو نیزه زد و منبر زد و این شعر گفت
لَوْ أَنَّ أَنتُمْ لَمْ تَسْبِقُوا سَبْقَنَا وَأَخْطَاءُ الْبَابِ إِذْ نَرَانَا نَقِيدُ
إِذَا الصَّاحِبَ مَسْعُودًا وَصَاحِبَهُ وَقَدْ تَهَاوَيْتَ بِالْأَعْفَاجِ وَالْكَبِيدُ

و از آنطرف چون ابن زیاد در خبر رسید که سعود بر منبر صبره بر شد و کار او باین مقام موقت طمع و طلبش بچند و آمده و در الالماره گردید لکن بر مرکب امید سوار نشد و جماعتی بیامدند و از قتل سعود باز نمودند ابن زیاد را مجال در کت نماند و جمعی را دلیل راه گردانیده از جاوه غیر معذور روی بشام نهاد و از آنطرف جماعتی از فسیله سفر انجمن کردند و مالک بن مسمع را در سرای او محاصره نمودند و سرای او را بوقطند و چون ابن زیاد فرار کرد جماعتی از دنبالش تابقتند لکن کاری نداشتند و از اموال او هر چه بیاقتند بغارت بردند و اقد بن خلیفه التمیمی این شعر را در این مقام گفته است

بَارَتْ جَبَّارٌ شَدِيدٌ كَيْلُهُ قَدْ صَارَ قَبْنًا نَاجُهُ وَ سَلْبُهُ
مِنْهُمُ عُبَيْدُ اللَّهِ يَوْمَ تَسْلُبُهُ جِبَادُهُ وَ بَرَّةُ وَ نَهْبُهُ

ابن اثیر میگوید بعضی از ادوایان اخبار در سبب قتل سعود و میر ابن زیاد بجزئی دیگر غایت کرده اند و چنین گفته اند که چون عبس بمیدان ابن زیاد و عبود بن عمرو پناهنده شد سعود او را پناه داد و از آن پس میر زیاد روی بشام نهاد و سعود و کیهن بن باوی بفرستاد تا او را بشام در آورند و در آن حال که ابن زیاد در دلی شب راه میپید گفت سوار بر شتر بر من دشوار و سنگین گردید مرا که بی سوار برای من بسیار درید پس در از کوشی بیاوردند و ابن زیاد بر پشت آنکاه راه نوشت و ندقی بر آن در از کوشش خاموش بود مسافرن شریح یگری که با وی بود میگوید با خوشیتم گفتیم اگر در خواب است البته بیدارش کنیم و گفتیم آیا در خواب باشی گفت میتمم و با خوشیتم در چش و حکایتیم گفتیم میخوای از آنچه با خویش کوفی با تو باز گویم گفت کبوی تاجه کوفی گفتیم همانا میگوید کاش حسین کشته و شید بخورده بودم گفت و بیک چه گفتیم می کوفی کاشش نمی گشتم تا آنرا که گشتم گفت و بیک چه گفتیم با خود تو میگوئی

بال کھنیا الالب

الاحتاج بامین مع
و جسم رودهای
مردم

احوال حضرت سید الشاهین علیه السلام

۳۵

کاش پیغمبر ما من میخردم گفت دیگر چه کفتم با خویش می گفتی کاش از دین اخذ بجا و چند بجا میخردم گفت
دیگر چه کفتم می گفتی کاش آن اموال که مرا بچنگ می آید جلدی بخشیدم این زیاد گفت اما کشتن من حسین را
همانایزید با من منم که کرد که او را بکشم و گرنه مرا بکشد لاجرم قتل حسین را اختیار نمودم و اما بیضا همانا بیضا را
از عبد الله بن عثمان ثقفی خسریاری نمودم و نیز هزار بار هزار در هم بین فرستاد تا بر آن اتفاق کردم هم اکنون
اگر من باقی بمانم مخصوص ال و عیال من خواهد بود و اگر تباہ شدم افسوس داند و بی بر آن مکان ندارم و اما
استعمال و باقی من همانا عبد الرحمن بن ابی بکره خواست تا رواج و احتیاجی کرد و از من نزد معاویه فتنه انگیز
و آنوقت خراج مملکت عراق به یکصد هزار بار هزار مقرر بود معاویه مرا محتاج ساخت که یا از مملکت عراق عزت گیرم
یا آن مبلغ و منال را ضایع کنم از عزت کراهت داشتم و اینوقت سخنان شدم که اگر از مردم جاعتی را عال
بلاد و حاکم عباد سازم این کسر خراج را از عهده بنمایند و اگر از اموال ایشان بغرامت خواهیم سینه
از کینه ها کند و با من دشمن شوند و اگر طلب تخم مالیات فراهم نشود لاجرم چون بنده میشدم و این
در اخذ بجا و خسراج بعیر تر و امین تر یافتیم و مطالبه از ایشان را آسانتر میگردیدم از اینروی ایشان را بعل
سبب داشتم و بعلاوه شاه را بر ایشان برکاشتم تا بر کسی سستی فرود نیاید و اما اینکه گفتی از عدم بخشش خوشتن با
نموش می نمودم نه چنان است که کوئی چه مرا مالی نبود که شمار بخشم اما اگر خواستم خواسته پاره از شمار باطلم وستم
ما خود داشتم و پاره را بجز و بذل از پاره دیگر اختصاص دادم آن بسنگام می گفتند بسیار جواد و سخی است
و اما اینکه گفتی من میخفتم کاش نختم اما آنرا که کستم همانا من بعد از اقرار بتوحید و قرائت کلمه اخلاص هیچ کاری
برای تقرب بحضرت پروردگار از کشتن آنرا که از خراج کستم برتر و سودمندتر نمیدانم لکن هم اکنون از آنچه
باغ و میخفتم ترا خبر میگویم همانا با خویش می کفتم کاش با مردم بربره قتال میدادم چه ایشان با من از دست
طوع و رغبت بیعت کردند و خلاف نمودند و من بر آن کار انکار داشتم و ایشان اصرار و از آن پس که خواستم
با ایشان جنگ در آنکس فرزند آن زیاد گفتند اگر با ایشان قتال دهی و بر تو ظفر یا بند یخچر از ما باقی گذارند
لکن اگر این جماعت را بجال خود گذاری و بگذری از آن زیاد میگویند نزد احوال و اصهار خود آسوده باشند
لا جرم بمن ایشان مدارا کردم و سرانجام با من حال پیوست و دیگر با خود می کفتم کاش از ذانیان را سر از تن
میگرفتم و اکنون که این دو کار از من فوت شد کاش چون بشام شوم مردم شام پیش از قدم من کار می
مناخته و تار و پودی در هم منافقه و کسی را بخلاف بر نمائند باشند با هم میگویند این زیاد بشام درآمد و کودکی
چند با او بودند و مردم شام هنوز کسی را بخلاف جای نداده بودند و پاره کوسید کسی را بر کشیده بودند لکن
این زیاد دیگر گوراخت و در آن بسنگام که از بصره بیرون شده بود مسعود را خلیفه خویش ساخت اما
جماعت بنی نینیه و قریه قس گفتند ما با بنی امی و رضای و هم و جزم دیدیم که خود خواهیم با مارت خود بر مینداریم
مسعود گفت این غلغله ما من گذارشته اند و هرگز از دست فرو نمیگذارم و بسبب روان شد و همی رفت

احوال حضرت سید الباقین علیه السلام

۶۲۷

و عمر یک ماه در بصره امارت داشت تا حارث بن عبداللہ بن ابی ربیعہ مخزومی کہ اودا قیام گفتند
بجکوست بصره بیاید و عمر معزول شد و بعضی گفتند کہ عبداللہ بن حارث بیہ بعد از قتل مسعود از امارت
بصره بسبب عصبیت و انتشار خوارج اعتزال جست و اہل بصره باین زیرکوتب کردند و ابن زبیر کتبے
باین بن مالک نوشت تا مردمان را بکشد و چهل روز بدینگونه گذشت و عبید اللہ بن حارث می گفت
ایچ خوشنودینتم کہ مردمان را بفاد نفس خویش اصلاح نمایم چه عبید اللہ مردی بادیانت بود و در ایام
امارت اونا فح بن ازرق از بصره بجانب ہواز روی عفا و اما اہل کوفہ چون فرستادگان ابن زیاد را
بر انداختند و این از آن پیش بود کہ عمرو بن حرث را کہ از جانب ابن زیاد بر ایشان خلیفہ بود معزول دارند
پس مردمان انجمن شدند و گفتند باید پیش از آنکہ جانیان بر خلافت خلیفہ یکدل و یک جہ شوند مردی را
بر خویش امیری دہیم و از اہل ایشان بر امارت عمر بن سعد ملعون اتفاق گرفت در اینجا بنوان ہمدان
بیامدند و بموجب حسین علیہ السلام زاری و ندب بر آوردند و مردمان ایشان نیز تمثیلاً حامل کردہ بر کرد مبزر
طواف ہی دادند محمد بن اشعث گفت امری بدید گشت کہ جرآن بود کہ ما در آن بودیم یعنی با اینجاں چگونہ
کار امارت پرستشیت یابد مسعودی در مروج الذهب کوید چون خواستند عمر بن سعد را بامارت
بردارند زمان ہمدان و جرائیان و قبایل ربیعہ و نخیل و خروشی بر آوردند و از منازل خویش پرورین شدہ
تا مسجد جامع درآمدند و ہی مندیاد و نالہ و گریہ دعویٰ بر آوردند و بر حسین علیہ السلام ندب کردند و گفتند
پسر سعد اہمان قتل سپر پیغمبر خوشنودیندارد کہ ہم اکنون امارت کوفہ را نیز دریابد چون دیگران این حال
نگران شدند ہمہ بگریستند و از امارت عمر اعراض ورزیدند و در میان این جملہ جویش و غروش و نالہ
و فریاد زنان ہمدان افزون بود ہمانا علی علیہ السلام با قبیلہ ہمدان با عنایت بود و ایشان را
بر میکزید و میفرمود ستر

فَلَوْ كُنْتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ جَنَّةٍ لَقُلْتُ لِهَمدَانِ ادْخُلُوا بِسَلَامٍ

و در وقعہ صفین از مردم ہمدان بیچاکس در لکرمعویہ نبود کہ مسعودی کہ در غوطہ دمشق وطن داشتند
بآنجدہ از آنہی جماعت کندہ ہی خواستند امارت بر عمر باستد چہ ایشان خالوای عمر بن سعد بودند
و چون مایوس شدند بر عامر بن مسعود بن مسعود بن امیہ بن خلف بن وہب بن عداقہ الحبحی انجمن شدند
و او مردم کہ فدا خطبہ باند و گفت ہمانا کردہی را اثر بہ و لذاتی مقررات باید شما از مظان محل ہمدان
آن طلب کنید و بر شما باد کہ در سپردن چربی بگردید کہ حلال و پسندیدہ باشد کار بقاعت گذارند
و از آب خوشکوار شربت سازید و غلش بشنید و در سایہ دیوار با سایش و بی انحرشش فتنہ آراش

کیرید ابن ہمام در این ہنگام این شعر گفت

اشرب شرباً بک وانعم غیر محسود
راکیرہ بالماء لا تعص ابن مسعود

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۶۳۸

اِنَّا لَامِيرْلَهٗ فِي الْخَيْرِ مَا رَمَدَ فَاَشْرَبَ هَيْبًا مِّمَّنْ اَنْعَمَ مَرُوءًا
مَنْ ذَا بَحْرٍ مَّرْمَاءُ الْمَرْنِ خَالِطُهُ فَبِمَا وَبَعَثَنِي قَوْلُ ابْنِ سَعْدٍ
اِنِّي لَا كَرِهَ تَشْدِيدَ الرِّوَاةِ لَنَا فِي تَعْرِخِ حَاسِبَةِ مَاءِ الْعَنَابِ

و این مردم کوفه با عامر بن سعید بیعت کردند و این داستان باین زیر مکتوب نمودند این زیر نیز آوردند
بر امارت کوفه مقرر داشت و او را در هر وجه جعل لقب داده بودند چه قاضی کوتاه داشت و بعد از آن
حاکمیت یزید بن معاویه تا سه ماه در کوفه ماند و از آن پس که این زیر را بنویسند در کار پدید آرگشت عبد الله بن
یزید بن ابی اسحاق را بر خلافت و بر اسمعیم بن محمد بن طلحه را بر خراج کوفه منصوب و مامور داشت و این سعید
مغلول گردید و نیز محمد بن اشعث بن قیس از جانب ابن زبیر بامارت موصل نامور شد و در این هنگام حاکمیت کوفه
و بصره و جاجت عرب که در قبله بودند و مردم جزیره دال شام که مردم اردن که در زیر امارت عمر بن
عبید الله بن عمر بودند و تحت امارت و حکومت ابن زبیر درآمدند و هم در آن زمان بصره را مرض طاعون
در سپرد و چندان سخت شد و مردمان را بکشت که چون مادر امیر بصره بدایم چکس را نیافت که حیدر او را بر دارد تا
بناچار چهار تن از کفار را اجیر کرده نفس او را بر گرفتند و در خاکش منسل و ماوی دادند

بناچار از کفار را اجیر کرد

طاعون بصره

الفتی علی

ذکر مخالفت و رزیدن مردم ششری و حمود بیران فساد ایشان بدست عتاب

در این سال بعد از آنکه یزید بن معاویه بغض ایند متعال انتقال یافت مردم ری سر بطنیان و مخالفت
بر آوردند و در این وقت و خان رازی بر آن مردم ریاست و امارت داشت و چون این خبر منتشر شد عامر بن
سعید که در این هنگام حاکم آن کوفه بود محمد بن عمر بن عطار و بن حاجب بن ذرارة بن عدس الیمتی را
بالشکری با طغیانان ایشان بفرستاد مردم ری با جماعتی ساخته با ایشان روی در روی
شده جنگی سخت گرفت و محمد بن عمر یافت چون عامر بن سعید این حال را مشاهده نمود عتاب بن
ورقاء ریاحی یمتی را با گروهی پر خاشاک بدیشان رهبر ساخت عتاب برفت و با طغیانان ری جنگ و جدال
شد و بیای برده و در میان جنگ فرماندهان بیکر جهان سفر ساخت و مشرکان منہزم شدند و آن شهر منظم گردید
و این محمد بن عمر در زمان وقوع صفین در رکاب مستطاب حضرت امیر المومنین علی علیه السلام طارنت
و بر مردم تیم سرافرازی داشت و پس از آن روز کاران همچنان روزگار نهاد تا حجاج بولایت کوفه
مقرر گشت این هنگام سبب کراهت او از ولایت حجاج از کوفه مفارقت جست و شام رفت

ذکر خلافت مروان بن الحکم در سال

مروان بن الحکم

۶۴۰

احوال حضرت سید الشهدا علیه السلام

و در ظروف و انبار آردی میافشانند و زمان نذر که میرسانند و هر چهل آردی در ظرفی که در آن سیم بصفت
آوردن و استعمال فرمودن که کطافی بزرگ بکشد و با هر چه میگوید همانند فرمودن و تمام برین باب
او پدرش میگوید و نیز اطلاق و دنیاات حیات آیتش در تحریک حاکم مدینه و بر پیدار و قتل
حضرت ختمی مرتبت و خراب کردن مدینه و دیگر حالات او و بعد از وی اولاد کوهیده بناداد و افعال ایشان
که یکی از آنجمله و برای کتب و امارت حجاج ملعون است بر لعنت و مطاعن ایشان و صدق اخبار و اوردن شاه
کافی است چنانکه یکی از القاسم ملعون سید بن طریقه است جمع الحکایت بر دستان ایشان و در باره و کوا
مورعین در امسال شصت و چهارم هجری مردم شام با مروان بیعت کردند و سبب این بود که مروان
زبیری است در انحراف بنام اخراج کرده و ایند استان در خلافت یزید بن معاویه روی داد مروان و پسرش
عبد الملک نیز با بنی امیه بیرون شدند را اقم حروف گوید در هنگام خروج بنی امیه از مدینه طبعه چنانکه مشرعا
مستور شد ابن زبیر در کفایت داشت و در انجا لای فتنه می افراخت با سجد میگوید چون بعد از خروج
ایشان شام از پس مدتی اندک یزید بدو نزخ رسید و نیز پسرش معاویه بن یزید رخت به یزید جهان کشید و مروان
با عبد الله بن زبیر خلافت بیعت کردند و عبد الله بن زبیر از جانب برادرش عبد الله با امارت مدینه و عبد الله
ابن محمد فخری حکومت مصر یافتند و مروان بن حکم و پسرش عبد الملک را که در این هنگام سی و هشت
سال رو در کار نهاده بود بجانب شام حصر ک کردند و تواند بود که این اخراج بخوان اخراج بوده است
معلوم باد که در کمال ابن اثیر میگوید عبد الملک در این سال بیست و هشت ساله بود لکن بصحت مقرون
نیت چه وفات عبد الملک چنانکه ابن اثیر و دیگران رستم کرده اند در سال هشتاد و ششم روی داده
و در این وقت شصت سال و بقولی شصت و سه سال رو در کار نهاده بود و اگر در این سال شصت و چهارم
که باید پسر مروان بیعت کرده اند بیست و هشت ساله بوده است در زمان وفاتش پنجاه ساله خواهد بود
که اگر اینکه سی و هشت ساله باشد و کاتب بجای ثلاثین عشرین نوشته باشد تا با سال ولادت او که در سنه
بیست و سیم بود مطابق کرده و این نیز آنچه از این شش بخارش رفت که چون به مسلم بن عقبه گفتند
با عبد الملک در محاربه با اهل مدینه مشاورت کن و او گفت چگونه با جوانی نرسیده سخن بشور انجم درست نیاید
چه با بنی ثقیف عبد الملک در وقعه حره نزدیک بجل سال رو در کار نهاده بود و کسی را که این مقدار
رو در کار نهاده جوان بی تجربه و در شمار اطفال شمارند مگر اینکه در این عنوان همین روایت ابن اثیر عاتیه
چونیم که میگوید مروان با پسرش عبد الملک گفت تو نزد مسلم شو چه مردم مدینه عبد الملک و مروان را
در آن شروط سوگند نهاده بودند و چون عبد الملک مسلم را بدید و آن دستور العمل به و بداد و بعد از آن
عبد الملک بیرون شد و مروان نزد مسلم بیاید و گفت عبد الملک را ملاقات نمودی مسلم گفت او را دیدم
و عجب مردی دانا میباشد درست میاید که عبد الملک در جات سین را بار بعین می سپرده است و در

ربع دوم از کتاب مکتوبات مصری

۶۴۱

و در شمار رجال بشمار میرفته و در هنگام بیعت پدرش سی و هشت ساله بلکه افزون داشته است و اعلم عند الله
 با تخلص در این اوان حسین بن نیر و سپاه شام بنام آمده و حسین با مردان ملاقات کرده از آنچه در میان او
 و ابن زبیر گذشته بود چنانکه مشروح کردید باز گفت آنگاه مردان و سایر بنی امیه گفت از چه روی شمار را
 در اختلاط و اختلاف و بی خبری اندیش می خورم و دستها بروی هم نهاده و آسوده نشسته اند ای هم اکنون
 با قدم استوار و عزیمت محکم از آن شش که کار از دست شما بیرون شود و فتنه عظیم که چاره پذیر نباشد بر خیزد
 یکی را از میان خودتان بخلیفی بر دارید اما مردان را دران اوان اندیشه چنان بود که بجای ابن زبیر نشود
 و با او خلافت بیعت کند و از مخالفت و هلاکت برهد اما چون مشیت یزدان بطوری دیگر علقه یافته بود
 در همین حال که مردان با تخیال اتصال داشت این زیاده از عراق بیاید و اندیشه مردان را بدست
 با مردان گفت همانا تو امروز بزرگ قریشی و شیخ قبیل و قاضی سلسله هستی من شرم ساری شوم که تو با این سعادت
 محل و رفعت مقام بجانب ابوجنب یعنی ابن زبیر سپار شوی و در تحت لاد بیعت و حکومت او اندر هستی
 و ابن زیاد این کوشش از آن همی کرد که سباده امر خلافت چنانکه بعضی بر آن اندیشه بودند بر خالده بن یزید
 استوار گردد چه در میان عبید الله یزید علیهما اللغه در او اخراجات یزید نقاری روی داده بود زیرا که
 در آن اوان که مردم مدینه سر بخالفت بر آورده و چنانکه مشروح گشت یزید را خلع کردند و ابن زبیر نیز
 در مکه فتنه انگیز و یزید عبید الله بن زیاد را امر نمود که بمحارب و معالفت ایشان ره سپار شود و او
 تمارض کرد و اطاعت فرمان نمود یزید با وی آشفته شد و از آن پس همی گفت که مرا اندیشه نبود که حسین را
 آسیبی رسد ابن مرجانه طعون بدون امر و میل من او را بقتل رسانید و مراد عالم بدنام ساخت و یزید بر آن
 بود که ابن زیاد را از امارت عراق معزول نماید لکن اجالش ملت گذاشت و نیز عبید الله بن زیاد از
 ابن زبیر چنانکه بود چه یقین میکرد که اگر پسر زبیر استولی شود او را بحون امام حسین علیه السلام مأخوذ و
 معاقب دارد و لاجرم دل بر آن نهاد که مردان را که از جانبش آسوده خاطر بود بر این امر استیلا دهد
 و از آن اندیشه بر پهل پس بدو گفت که تو همی خواهی با ابن زبیر بیعت کنی و این همان کس باشد که کوفه را بکشت
 تا بر عثمان بشوریدند و بخونش در کشیدند و در آرزو که او را بکشند چنان زخمی مکتوب بر تو رسد و آورده
 که هم اکنون خنانش بر گردنت هویدا است ازین پس چه امید کنی از وی میرود مردان گفت چایز که خالده
 یزید نورسیده است اگر زمام مدام نام در پنجه اقتدارش در آید لمب و لعب که عادت کودکان است روزگار
 سپارد و روز مردم را تیره و تار نماید عبید الله گفت این سخن درست است لکن مرا کمان چنان است که
 چون خالده کمان کرد و بمیوفانی و دروغ و غدر مورد وثی را نماید آن کرداند و ندانم که دانی یا ندانی که یزید
 افزون از پنجاه نامه بمن بر بخشاش که اگر امام حسین علیه السلام از بیعت من استنماع بورزد و در قتل او مقصور
 کن و چون بفرمان او رفتم نفاق خویش را آشکار نمود و برای شکین قلوب مردمان همی گفت من بکشتن

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

۴۲۶

آنحضرت راضی نبودم عبید الله بدون امر و اجازت موافق کار زشت و ناشایست مبادرت جت چنانکه خدا و باره شیطان میفرماید اِذَا قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفِرْ قُلْنَا اكْفِرْ قَالَ إِنِّي بُرِيْتُ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ مروان گفت باز گویی تا که ام کس را سزاوار این کار میدانی عبید الله گفت همانا سید قریش و رئیس طایفه و شیخ قبیله و خویشاوند عثمان تویی جز تو هیچکس را در خور خلافت نمی بینم مروان گفت از چه مرا استهزا میکنی عبید الله گفت کلاً و حاشا که چنین باشد همانا رای و تدبیر در تو موجود است هم اکنون دست بر آرت تا تو بیعت کنی مروان را طمع و طلب جنان کرده گفت از سخت بابت در این باب با معارف شام و زعمای بنی امیه سخن کرد و مروان همی گفت مافات تویی بعد پس این زیاد برفت و در کار او چندین سعی و کوشش و زحمت تا بنی امیه و موالی ایشان با مروان بهمان شدند و اهل مین برگردش انجمن کردند و از مردم کلب کردی قهرم رکاب آمدند و مروان با این زیاد و آن مردم سخت بنیاد روی بد مشق نهاد و همی گفت مافات تویی بعد کنایت از اینکه بعد از این اتفاق و اتحاد هر چه مقصود است منقود نمی شود و بر این پنج طریقی نموده تا سجالی و مشی پیوست و این وقت مردم دمشق با ضحاک بن قیس بیعت کرده بودند که ایشان را در نماز جماعت امامت کند و مهمام ایشان را بر پنج استقام میبرد تا مردمان بخلافت حلیفه اجتماع و اتحاد گیرند و ضحاک بن قیس فطری بود خواه او را این زبیر بود و مردمان را در باطن بیعت او میخواند اگر چه از آن پس با وی کار به بیعت نماند و از طرف دیگر زفسر بن حارث کلابی در قسطنطنیه برای ابن زبیر بیعت گرفت و نهمان بن بشیر انصاری که دالی حصص بود بنام ابن زبیر خطبه میخواند و در این وقت حسان بن مالک بن عبید الله کلبی از جانب معاویه و پس از وی از طرف پیرش یزید در ولایت فلسطین حکومت میراند و هو احوال بنی امیه و دو قحواه ایشان بود و بعد از ایشان خاندان بنی حرب بود و در میان قوم و غیره خویش حشمتی بزرگ و مطاعنی کمال داشت پس از فلسطین روی باز دادن نهاد و روح بن زبناح جداییم را از جانب خود در فلسطین بنیامیت گذاشت و چون از فلسطین بیرون رفت نائل بن قیس جدایم بر روتا بتاخت و او را از فلسطین بیرون کرده از مردم فلسطین برای ابن زبیر بیعت گرفت و در این وقت حسان ابن مالک در اردن برای بنی امیه حجت میکرد و در این هنگام قمارت مالک شام برای ابن زبیر صامی گشت و خبره دن که حسان بن مالک در آنجا بود در رجعت وی درآمد و حسان در میان مردم اردن پیامی داشت و ایشان را خطبه براخته گفت باز گوید شهادت شما درباره این امر که بنده شده کان در وقفه حره چیست گفتند که او ای میفرماید که ابن زبیر منافق است و مقتولین حسد ه جای در نماز دارند گفت باز گوید شهادت شما درباره یزید بن معاویه و آنکه از نماز جنگ حره و مفاومت با مردم مدینه کشته شده چیست گفتند شهادت میدهم که اینک یزید بر حق بود و از ما هر کس در وقفه یوم اسخره کشته گشت جای در بهشت در رد حسان گفت من اکنون که او ای میفرماید که اگر یزید و متابعانش در آرزو بر حق بودند هم امروز بر حق باشند و اگر ابن زبیر

نمبر از آن
بمراوند
نارده ما

احوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

۳۴

و بعد او در آن روز بمثل بودند هم امروز بر باطل هستند مردم از آن گفتند بصدق و راستی سخن آرستی و ما با تو بیعت میکنیم بآن شرط که هر کس با تو مخالفت را با این زیر مطاعت جوید با او مقاتلت کنیم اما آن پیمان که ما را از مبايعت این دو کودک یعنی دو پسر یزید جدا است و خالد و در بدری چه ماکر و ده می شماریم که دیگر مردمان برای خلافت خویشی سالخورده یعنی مروان را اختیار کنند و ماکو دکی را بایشان نمایان کنیم و از انشوی ضحاک بن قیس دل در خلافت این زیر داشت و باین اندیشه روز میگذشت و باطل را در انجام مرام خویش مشغول بود لکن در ظاهر او را میسر نبود چه در این وقت جماعت بنی امیه تمامت در دمشق حاضر بودند و بتیله کلب خالومی یزید بن معاویه و اولاد او را آید بودند و همی خواستند از خلافت برایشان بایستد ازین روی ضحاک پوشیده و پنهان در آن کار روز میرد و چون حسان بن مالک را اجازت ضحاک بن قیس و اجتماع جماعتی بروی مشهود گردید مکتوبی بدو برنگاشت و از حقوق بنی امیه یاد کرد و از این زیر و اطوار او مذمت نمود و نوشت که این زیر منافق است و او را دشنام دنا سرگفت و گفت این زیر دو حلیفه را حنبلع کرد و ترا از بنی امیه بی حسان و حقوق برگردان است هم اکنون در بیت و طاعت ایشان اندر ای این مکتوب مرا بر مردمان منم و بخوان آنگاه آن نامه را در پیچید و نسخه مانند آن برنوشت و مردی از طایفه کلب را که با غصه نام داشت بخواند و هر دو مکتوب بدو سپرد و گفت آن یک را به ضحاک بن قیس برسان و بنگر اگر بر مردمان قهرت کرد خوب و کرند این یک را بر مردمان منم و خوان و نیز نامه بانی امیه نگاشت که در آن مجلس حاضر باشند و آن نامه را بشنوند پس با غصه برفت و نامه حسان را به ضحاک بداد و هم مکتوب بنی امیه را پوشیده بایشان برساند و چون روز جمعه ضحاک بر منبر بر شد و مردمان از هر طبقه فراهم گردیدند با غصه بیای میسر آمد و گفت صلح الله الامیر بمنبر می تا نامه حسان را بیاورند و بر این جماعت قرائت کن ضحاک با او گفت بشن با غصه بنشست و دیگر مار به فراست و آن سخن بیارست و همان پاسخ بشنید و بنشست و بر فراست و گفت و همان جواب بشنید و چند می بنشست و در گرت چهارم بر فراست نامه را که در بغل داشت برگشود و بر جماعت قرائت سور پس از میان جماعت ولید بن عقیله بن ابی سفیان حسان را تصدیق نمود و گفت این زیر کاذب است و دشنام ناسزا ایشرا یاد کرد و بعضی گفته اند ولید بن عقیله بعد از وفات معاویه بن یزید برده بود آنگاه یزید بن ابی العنس الغسانی و سفیان بن ابرو کلبی برخاستند و حسان را تصدیق و ابن زیر را تکذیب و دشنام گفتند و عمرو بن یزید امحکم بیای شد و حسان را ناسزا گفت و ابن زیر را بخوبی و ستایش کرد ضحاک بن قیس بفرمود تا ولید بن عقیله و یزید بن ابی العنس و سفیان را بزنند ان بردند و مردمان از جای برآمدند و جماعت کلب بر عمرو بن یزید حاکمی جسته و تنش را سختند و جامه اش را پاره ساختند و خالد بن یزید بیای شد و دو پد از منبر بالا رفت و مردمان را ساکن گردانید و این وقت در سن کودکان بود و ضحاک بن قیس بر منبر ایستاد و بکلامی مجرب

رج دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیٰ ناصری

۴۳

سخن راند که هرگز از کسی شنیده نشده بود آنگاه فرو می‌نشست و ضحاک از منبر برآمد و برای خویش بر سر
 و از آن طرف طایفه کلب بنی نضله و سفیان بن ابرو کلبی را بخت دادند و جماعت عساکر بنی نضله
 تا حستند و یزید بن ابی العنبر را برین آوردند و لاجرم سپهران یزید بن معاویه خالد و عبداللہ بیامند و جماعتی
 از مردم کلب که خالوهای ایشان بودند با آنها رفتند و ویسرا از زندان بیرون آوردند و مردم شام این
 روز را یوم جبرون الاول نامیدند و از آن پس ضحاک بن قیس مسجد دمشق درآمد و از یزید بن معاویه نام برد
 و او را بدشنام یاد کرد و جوانی کلبی بر خاست و با عصای خویش او را بخواست چون مردمان این حال
 دیدند از جای بجنبیدند و برهم آوردند و از هم دیگر می‌گشتند چه مردم قیس و دلخواه ابن زبیر بودند و ضحاک
 نصرت میکرد و طایفه کلب مردمان را به بیعت بنی امیّه میخواندند و بعد از ایشان موی خالد بن یزید
 دعوت میکردند چه خالد خواهرزاده ایشان بود و از آن طرف ضحاک بن قیس بدار الاذه رفت و با دادان
 از سرای بیرون نشد و برای اقامت نماز صبح مسجد رفت و چون روز بلندگشت کسی را بجاعت بنی امیّه
 فرستاد و ایشان را نزد خویش میخواند و از ایشان معذرت بخواست و از حقوق ایشان بر خود باز نمود
 و گفت من در هوای چرنی نیستم که شمارا کرده باشد و با ایشان امر کرد که نامه بختان بن مالک نویسند
 و خود نیز بنویسند تا از اردن بجای بیاه سپارد و ایشان نیز از دمشق راه برگیرند و در جابیه فرود آیند
 و با یکتن از بنی امیّه بیعت نمایند پس جماعت بنی امیّه خوشنود شدند و بختان نامه برنگاشتند و ضحاک
 و جماعت بنی امیّه بباب جابیه راه گرفتند و اینجا را نذر بن معن اسلمی نزد ضحاک بن قیس بیاورد و گفت
 تو ما را به بیعت ابن زبیر میخواندی و اجابت کردیم و بیعت نمودیم اکنون آن بخله را نادیده انگاشتی و بپای
 ابن اعرابی کلبی راه برداشتی تا خواهرزاده خود شغل خالد بن یزید را بخلافت برداری ضحاک بن قیس
 گفت رای و تدبیر چیست گفت رای چنان است که آنچه در انجنت کتوم میداشتی و مردمان را به بیعت
 ابن زبیر پوشیده میخواندی اکنون آشکار کنی ضحاک بن قیس این سخن را پسندیده داشت و از آن
 راه که به آن اندر بود بازگشت و جماعتی نیز با وی متابعت کردند و در مرج راه طر نزول نمود و در انجنت
 و شقی نیز در حکومت او بود و جماعت بنی امیّه و حسان بن مالک رجز ایشان نیز در جابیه انجمن کردند
 او بجهت طبری گوید مردمان اختلاف در زید و اند که وقفه مرج را بطر در چه زمان ردی داد و اقله
 در سال شصت و پنجم میداند و در نیکان و بیشت و چارم با بخله چون ضحاک بن قیس با جماعتی از مردمان
 بنی امیّه جدا شدند و مرج را بطر فرو آورده و بنو امیّه با قبایل بین در جابیه با حسان انجمن کردند
 و آن تا چهل روز ایشان را امانت جماعت کرده و مردمان هر طبقه در انتخاب و بلند شاورت با هم
 کردند و اندیشه و یکگون ساختند و مالک بن ابییره اسکونی دلجویی خالد بن یزید را کردند
 و حسان بن ابییره و غیره و بن قیس داشت پس مالک بن ابییره با حسان بن ابییره و غیره

احوال حضرت سید الشاهدین علیه السلام

این غلام که مشهورند مادر خود برزده است بیگانه چه تو مقام و منزلت را با نزد پدرش میدانی و اگر
 با خاله بیعت کنیم و در روز دیکه را برکشند و بر مردم عرب سبکتری دهد حصین گفت لا والله هرگز نشاید
 که مردم عرب پیشگی کهن سال و محرب را اختیار نمایند و اگر دگر خود و سال را با ایشان نمایان آوریم بگفت
 لغت میل و هوای ترا در حق مروان گمان برده ام لکن سوگند بخدا می گویم اگر مروان را بخلافت برداری تو را
 بر این تازیانه و بند نعل و درختی که در سایه آن بنفوذ می دهد خواهد و زهر چه مروان را ده سپه و ده برادر و
 ده تن برادر زاده است و او را قومه و عیشت بسیار است و چون دست به جگر را برای این حمله خواهد و اگر با
 بیعت کنید همه بندگان و عسکرها و گردید لکن کوشش نمایند تا خلافت را به برزده خود مانع استوار
 سازند حصین گفت همانا در عالم قسم ندی را بخوان شدم که از آن آویزانه بود این وقت جماعتی که در هوا
 خلافت چشم کشوده و کردن دراز کرده اند بیایند تا آن قسم را بر گیرند و هیچکس را جز مروان دست
 بان نیافت سوگند بخدا می بسیار بود اختلاف برداشت و چون آراء حجت بر خلافت مروان متفق
 شد و حسان بن مالک را نیز بر آن امر و قبول آن کارستمال کردند اوج برباع جذامی برای خواست
 و حمد و ثنای حضرت احدیت را بسیار است و گفت ایها الناس شما هر کبی یا حیثالی همچنان و
 برای خلافت در هوای کسی یا از آن هستید گاهی از عبد الله بن عمر سخن کنید بیعت و قدمت او را
 در اسلام تذکره نمایند و عبد الله چنان است که گویند لکن در استقامت و تحمل شایسته و اوقات
 نزدیک و دور است و در بخوار است و گاهی از عبد الله زیر دستمان که دل یافت او بر زبان گذرانند
 و گویند پدرش از خواری رسول خدای صلی الله بود و مادرش ذات یقین اسماء بنت ابی بکر است
 قسم بجان من چنان است که گویند لکن نه چنان است که خلافت بیاید چه این زیر مردی منافق
 و دوروی است و لش بازبان یکسان و زبانش با جان همذات یزید و پدرش معاویه و
 پدرش معاویه بن ابی سفیان را که خلیفه بودند خلع کرد و شق عصا سلمان نمود و تفرقه جماعت نمود
 و هر کس منافق باشد در غرری است و امارت امت محمد صلی و آله نباشد و اما مروان بن الحکم
 همانا سوگند بخدا می هر وقت در اسلام تفرقه و شکستی پدید آید خواستند با صلاح آورند مروان و شما
 مصلحین بود و مروان همانکس باشد که در یوم الدار در عثمان بن عفان قاتل داد و همان کس
 باشد که در روز جمل با علی بن ابیطالب معافیت و رزید سلاح حال سلمان چنان می بینم
 که با کبیر یعنی مروان بیعت کنند و محض را یعنی خالد بن یزید بگذارند تا کبیر شود چون علامات
 روح بن زبایع پایان رفت آراء مروان بر خلافت پس از وی خلافت خالد بن یزید و بعد از
 خالد خلافت عمرو بن سعد بن العاص اتفاق و اخلاص بدان شرط که امارت و شق با عمر بن
 سعید و حکومت محض با خالد بن یزید مقرر کرد و حسان بن جندل خالد را بخواند و گفت ای خاهر زاده

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ماصری

عمر بن عبد الله

همان مردمان سبب خورد سالی تو از خلافت تو استماع و رزیدند سوگند با خدای من خلافت را جز از این
 نمیخواستیم و برای تو دال بیت تو در طلب و تقب دوم و با مردان بیعت میکنم مگر برای ملاحظه حال شما خالده
 گفت نه چنین است بلکه در کار ما عاجز ماندی حسان گفت سوگند با خدای عاجز شستم و نوشتن را عاجز نمی نمایم
 لکن رای و تکلیف تو همان است که من بیندیشیم اینوقت کار خلافت با مردان استوار گشت اما سوگو
 میکنید چون بن زیاد مردان را بخلاف تشییع و تخریب نمود پس مروان روی به جایی که از زمین و دوان و بین
 دشت و اردن است روی بخت از آن سوی ضحاک بن قیس فخری با مردان مراسم کرد و ایشان را
 از مروان روی بر تافت و آنکس دشت ساخت عمرو بن سعید بن العاص که او را اشق گویند بر وی
 سبقت گرفت و بدشت درآمد و ضحاک بن قیس روی بخوان و بنیه بخت و مردمان را به بیعت ابن زبیر دعوت
 نمود و اشق و مردان ملاقات کردند اشق با مروان گفت آیا آنچه با تو میکنم می پذیری چه خیر تو
 در آن است مروان گفت آن چیست گفت مردمان را به بیعت خود بخوان چه من به نیروی شمشیر این مهم را
 از بهر تو ما خود و راست گردانم اما بدان شرط که بعد از تو خلافت با من معتبر گردد مروان گفت این نمی شاید
 بلکه بعد از خالد بن یزید ترا باشد اشق پذیرفتار شد و مردمان را به بیعت مروان بخواند و ایشان اجابت
 کردند و از آن پس نزد حسان بن مالک در اردن رفت و او را نیز به بیعت مروان متعال ساخت پس
 با مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف که کنی بابی عبد الملک و مادرش آمنه
 و ختر علقمه بن صفوان بود در اردن بیعت کردند و نخت جاعتی که با او بیعت نمودند مردم اردن بودند آنگاه
 بیعتش آشکار و خلافتش مبادر شد و مروان اول خلیفه است که منصب خلافت را گرفت و جبراً به نیروی شمشیر
 بجزفت و اغلب مردمان و بزرگان و اشراف ایشان بآن امراضی بودند و حسنه اندکی بطوع و رغبت
 بیعت نمودند و دیگران از بیم شمشیر اطاعت نمودند لکن آنانکه پیش از وی بودند مانند او بر این امر حرکت
 و دندان نمیکنند و غفله دارای این رقت نشدند بلکه بقوت و کثرت عدد و همراهی جاعت بودند چون
 با مروان بیعت کردند مروان برای خالد بن یزید و عمرو بن سعید اشق بیعت گرفت که پس از وی
 خالده و بعد از خالد عمرو بن سعید بر مسند خلافت جای کنند اینوقت حسان بن مالک بن بجدر که در
 مملکت شام رئیس طایفه قحطان و بزرگ ایشان بود با مروان شرط نهاد که همان شرط که او با معاویه
 و پسرش یزید و پسر یزید معاویه بن یزید بن مقرن و مشر و ط بود مروان نیز با وی سلوک دارد و از جمله آن
 شرایط یکی این بود که برای هر دو هزار تن مراد از ایشان چهار هزار مفر و ض دارد و یکو آنکه اگر او بمیرد
 پسرش و پسرش را در جای او مقرر دارد و دیگر آنکه مروانی و صدر محابس مخصوص ایشان باشد
 و نیز در حل و عقد تمام امور مشورت ایشان کار کنند پس مروان باین جمله کردن نهاد آنگاه
 مالک بن هبیره کجوتی با مروان گفت همانا ترا بیعتی برگردان ما بنیقاد و ما اگر در کار تو مفاقت و مجادلتی دیم

بیعت کردن
مردمان با مروان

سید الشهدا علیه السلام

۱۳۷

فرز اندازی بهره ویش و شست یعنی آخر آخری مدارد و در هیئت صورتی که با بهمان طریق روی که سویه و بریدند
را نصرت کنیم و اگر هر یکی دیگر بسیاری سو کند با فدای ویش را برگردان با معنی است مردان با ایشان
موافقت کرد و آنچه خواستند حاجت نمود یا بحد جان که این اثر و طبری گویند سه روز از شهر دی القدره
مال شصت و چهارم هجری نبوی استی الله علیه و آله برگردان مردمان با مردان بن الحکم معیت کردند و مردان
الحکامی که کار بیت او استوار شد این شعر انشا نمود

لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا غُصِبًا	أَيْتَرْتُ غُصَانًا لَهُمْ وَكَلْبًا
وَالْكُفَّيْنِ رِجَالًا غُلْبًا	وَحُلْبًا يَا بَاهُ إِلَّا ضَرْبًا
وَالْقَبْنَ يَمْشِي فِي الْحَدِّ نَكْبًا	وَمِنْ تَفَوُّجٍ مَشْجَرًا صَعْبًا
لَا يَأْخُذَنَّ الْمَلِكُ الْأَغْصَبَا	كَأَن دَنَّتْ قَبْسٌ فَقَلَّ اقْتِرَابًا

و این اشعار باز می نماید که چون دیدم هر کسی بهوای خلافت است و خلافت در معرض سب و غارت
و آلودگی و بیرونی شتر آتش فشان و اجتماع مردمان و احتشاد اسفار و اعوان بر این امر استولی شدم و دیگر
محموم ساختم چه ملک و مملکت را جز بمنوان غصب صاحب و مالک نتوان شد

ذکر وقوعه مرج را هبط و قتل ضحاک بن قیس و نعمان بن بشیر انصاری بدست مروان

بن ابی اسحید در شرح نبج البلاغه بعد از شرح سطور گوید از آن پس حسان مردان را بخواستند
گفت یا مروان ایها مردمان را بخوان هشتم که در خلافت تو بجهل راضی و متفق نباشند باز گوی تا چه
و پسنی مروان گفت اگر اراده ازلی و شیت لم یزلی بر آن رفته باشد که این امر با من مقرر باشد
بیکس از مخلوق او مانع و دافع نتواند بود و اگر جز این باشد بچیک از آفرید کانش من عطا نتوانم نمود
تان گفت بعد ازاں در راستی سخن را ندی انگاه حسان بر فراز منبر شد و گفت ایها الناس چنان بدار
شود بخواست خداوند یکی از شما را بخلافت بر می کشم با دادان بگاه تاست مردمان حاضر شدند تا حسان
پلکیده و چه سازد پس حسان بر فراز منبر برآمد و با مردان بیعت کرد مردمان نیز با او متابعت و رزیدند
با مروان از جایی بجانب مرج که در این وقت ضحاک بن قیس با هزار سوار در آنجا منزل داشت بسیار کردند
چنان بود که ضحاک بن قیس از نعمان بن بشیر که در آن وقت حاکم حص بود استمداد نموده و نعمان بن
نزیل بن ذی الکلاع را بیاری او بفرستاد و نیز از فرین اسحارث که دالی قنبرین بود نصرت طلبید
و او گروهی از مردم قنبرین را ببرد و بفرستاد و نیز نائل امیر فلسطین وی را ببرد و مرکب مدو که در وین
جاعت نزد او انجمن شدند و ازین سوی مردم کلب و غسان و سکا سکت و سکون در رکاب مروان

ربع دوم از کتاب مکتوبات الادب مأخوذه

۱۴۸

مترجم گردید پس مروان بن الحکم عمرو بن سعید را بر مینه سپاه و عبید الله بن زیاد را در میره شکر داشت
و آنرا نظریه نیز ضحاک بن قیس مردم خود را بسیار است و زیاد بن عمر بن معویة العتکی را بر مینه و ثور بن معن بن
یزید بن خلف اسلمی را از جانب میره باز داشت و در این هنگام یزید بن ابی لهف غسانی در شمر دمشق منصف
میزبست و بسبب مرض در جابه حاضر نشد و چون ضحاک بن قیس بمرج راهط پست یزید وقت را غنیمت شمرده
بامعده و دی از غلامان و آل پست خویشین بیرون تاخت و بردش مستولی گشت و عامل ضحاک را بیرون تاخت
و بر خراین و بیت المال دمشق چنگ در انداخت و مروان را به بیت مروان بخواند و آنچه که توانست مروان را
بمال و رجال و اسلحه از دمشق نصرت کرد و این سخت فتنی بود که برای بنی امیه و کثایشی بود که برای
مروان را زدود با تکلله در میان مروان و ضحاک بن قیس باز در رزم کم گشت و تا مدت بیت روز در میانه
جنگ برفت و چنان نبردی سخت پهای بردند که چشم روزگار را خیره ساختند و جاعت میانه کثرت
یافتند و سرانجام ضحاک بن قیس رئیس زبرتیه با هشتاد تن از اشراف شام قتل رسیدند و قتل ضحاک
بهت مردی از تیم آلات و بروایت ابن اثیر نام قاتلش دحیه بن عبد الله بود با تکلله مردم شام
قتالی شیدادند و مردم قیس نیز چنان نبردی سخت پهای بردند که هرگز در هیچ زمانی مانند شش شیده نگشته
و بروایت حبیب السیر سه هزار تن در آن معرکه قتل رسید و از جمله مانی بن قبیصة النهمیری که سرورک
قوم و غیرت خویش و با ضحاک بن قیس یار و معین بود قتل رسید و قاتل او و از بن ذوالولاه اسلمی

بود و چون مانی مجروح بر افتاد این شعر را تراست نمود

لَعَسَ أَنْ ذَاتَ الْتَوَفِّيَ أَجْهَرُ عَلَى أَمْرِي بَوَى الْمَوْتِ خَيْرًا مِنْ فِرَارٍ وَالْزَمَا
وَلَا تَرْكَيْ بِالْحَشَاشَةِ إِنِّي صَبُورٌ إِذَا مَا النَّكْسُ مِثْلَكَ أَجْمَا

چون و از بن این بلتمس را بدید باز شد و او را بخت و راحت بخشید سعوی گوید چون این فتح نمایان
روی داد و ضحاک قتل مروان این شعر بخواند لَمَّا دَا بَأْتِ النَّاسَ صَارُوا خَرَابًا و اشعار مذکوره را
باندک تغییری نگذریس دارد و هم گوید برادرش عبد الرحمن کلم این شعر را در این وقت گوید

أَرَى أَحَادِيثَ أَهْلِ الْمَرْجِ قَدْ بَلَغَتْ أَهْلَ الْفُرَاتِ وَأَهْلَ الْفَيْضِ وَالْبَيْلِ

و بروایت ابن ابی اسحق یثور بن معن اسلمی که ضحاک را از متابعت مروان باز داشت در این جنگ قتل رسید
و ابو جعفر طبری گوید که بعضی گفته اند که بشیر بن مروان که در یوم مرج راهط دارای رایت بود

این بیت را تراست نمود

إِنَّ عَلَى الرَّئِيسِ حَقًّا حَقًّا أَنْ يَخْضِبَ الصَّعْدَةَ أَوْ يَدَا

و هم در این روز عبد الغزیز بن مروان بر زمین افتاد و او را نجات دادند و هم در این روز مروان بر بنی
جنگجویان لشکر خود کبشت و کثرت کرد با جاعتی معدود و در صفوف اعاری محاربت می کردند چنانچه

تغییر بفتح نیل سرخ
بعده است

سینه خیزه کوه
رجب است

احوال حضرت عبداللہ عظیم رضی اللہ عنہ

۶۴۹

اگر پاران تو پیش منظم شدی چهارم روزی اندک کا روز میسکینی آنزد گفت یا امیرالمومنین ہانا چہیں ابوہریرہ
کہ با من پیکرنی دآن مردم کہ امیر میسکینی یا امیر انعام کیرم ملاکہ آسمانی با ما ہمدن باشند مروان از اینکوہ مزاج او
خندان گشت و سبک سرور کردید و با آنخان کہ در اطریش بودند گفت آیا نمی شنوید مسعود کی ز فرین
حارث عامری کلانی با ضحاک بن قیس بود و چون شامیان و مروانیاک در آن جماعت شمشیر ہفتاد
روی بکھوہ آیند و دوتن از بنی سلیم نیز با وی جانب فرار گرفتند لکن اسبہای آن دوتن از شائقین
فرماندہ جماعت بیانیہ ایشان را فرو گرفتند آن دوتن در آنحال کہ مرکب را معاینہ بخوان بودند
باز فرین حارث کشتہ تو کہ بارہ شیر تک سوار می خویشتن را ازین مملکت نجات بخش چہ ماہر دوتن بیکان
کشتہ میثوم پس اوشتابان فرار کرد آمد و بہت مردم مروان مقتول شدند ابن اثیر میگوید اینوقت
در شہر محرم سال شصت و پنجم و بقولی در پایان سال شصت و چہارم روی داد و چون مروان بن حکم را
بر سر بریدہ ضحاک بن قیس نظر افتاد بروی ناخوش گشت و گفت الآن چہن گہرستی و دق عظمی
فی مثل ظم الحار اقلک الکتاب ضرب بعضہا ببعض ظم بحجر طاء معجمہ ما بین دو نصیب از آب دودھ
آمدن بر آنجاہ است کفہ میشود ما بقی منہ الا ظم الحار یعنی از زمان او اندکی بیشتر بجای نماندہ است
زنی کہ بیچ خریدش کوتاہ تر از حارثیت با تجمہ مروان از دیدار آن سرد بانزدہ درآمد و گفت اکنون
کہ پیر شدہ ام و استخوان من باریک و اہل نزدیک است از چہ بانیت لکربازم و مردمان را در خون
ہم دست بیالایم را قم حروف کویدای عجب ظم اسحار کار را مروان حارر رسانید و چون مروان بعد
قتل ضحاک منہزم شدند و از مرج راہط روی ہزار ہفتاد و با بخاد شام سوختند مردم حمص محض
کر بختند و نغان بن بشیر در آنجا والی بود چون نغان بن بشیر قتل نغان و فتح مروان را بشنید از خوش
بی خبر گردید و بازن خود نامہ و خرمکارہ کتبتہ و اولاد و مال خویش شبہا ہنگام از حمص فرار کرد و آن شب
تا باد سرد کردن و پریشان راہ میوشت و چون صبح برد مید خوشترن را بچنان بر دروازہ
حمص بدید و از آنوی چون نغان بن بشیر فرار کرد محمد بن ابی الکلائی از حمص در طلب او درآمد و چون
او را دریافت بخت وائل او را با سدا و بحص باز گردانید و چون جماعت کلب از مردم حمص این حال را
بدیدند تباختند و نامہ و فرزندانش را ما خود داشتند و از آنوی چون خبر قتل ضحاک و بخت مردم او در
قصرین بفرین حارث کلانی سویت نیروی در کم از وی برفت و از قصرین فرار کردہ بقرقیہ سویت
و اینوقت عیاض البحرشی در قرقیہ حکومت داشت و این حکومت از جانب یزید پلیدہ و تقویض یافتہ بود
و زفرین حارث را بشہر بارندادند زفر پیغام داد کہ مرا بکرباہ حاجتی است و سو کند خورد کہ اگر بجام درآید
و در آن شہر اقامت نماید زفرش مطلقہ و زفر خدیانش آزاد باشند و عیاض رضت داد تا درآید و چون
بشہر درآمد بجام زفر و بر بشیر غالب گشت و عیاض را از شہر بیرون کرد و نوہ در آن شہر مستحقین شد

اگر کسی از این شہر بفرار کند
و از آنجا کہ او فرار کند
و از آنجا کہ او فرار کند
و از آنجا کہ او فرار کند

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

۵۰

و جماعت قیس غیلان در خدمتش انجمن شدند و اسوده بماندند و از سوی دیگر نایل بن قیس حذافی از طایفه بنی
 فزار کرد و با بن زبیر در کعبه معظه ملحق شد و مردان بن الحکم بعد از وی ریح بن زنیاع را عامل ضلعین ساخت
 و این وقت مملکت شام یکباره در امارت مردان درآمد و امر و نهی او و عمال و حکام او در مملکت شام نافذ گردیدند
 این تاثیر کوی بعضی گفته اند که عهد ابی بن زیاد آن هنگام که نزد جماعت بنی امیه شد ایشان نیز در مروت بودند و
 مروان در آن وقت که با بن زبیر سپاه داد از ابرای بنی امیه آن بجزید این زیاد مروان را
 از این آهنگ باز داشت و با وی امر نمود که با مردم مدمر روی بسوی ضحاک بن قیس کند و با وی مفاقت کند
 و عمرو بن سعید نیز این رای پسندید و توافق ورزید و نیز این زیاد را معلوم افتاد که بنی مروان خواهند
 خالد بن زید را بغضت و اقسام بداد مروان را گفت بیکتر آن است که مادر خالد را که فاخته دختر ابی هاشم
 عقبه بود در تحت کنج خویش در آورد تا مقام و منزلت خالد از دیدار مردم ساقط گردد و مروان با شارت
 او کار کرده زوجه زید را در جباله کنج کشید و از آن پس مردم بنی امیه فراهم شدند و با اهل مدمر اتفاق نموده
 با مروان بیعت کردند و در پاره کتب نوشته اند که با بن زیاد پیوست که مروان همی خواهد خالد بن زید را بامارت
 حمص مامور دارد و این حکایت از آن پس بود که مروان از قتال ضحاک بن قیس فارغ شد و عمرو بن سعید را
 بجلوت مصر معین کرد و خود بشام مراجعت نمود این زیاد گفت اینجا را از شرعیت دانش و طریقت
 بیش خارج است چه خالد کودکی بیش میت ممکن است بکشتار اهل فساد و عنصر فریفته شود و از نیرو
 فتنه با انجمنه کرد که اصلاح آن از دست بیرون باشد بهتر آن است که او را از نزد خود جدا سازید و
 مادرش را در جباله کنج اندر آری تا خالد نیز در زمره منکران تو شمرده آید و مخالفت تو مبادرت بخوید
 و او را و قرو و قریه بشن فتنه و فساد نماند مروان بصواب دید این زیاد زوجه زید را در جباله کنج در آورد
 و ازین روی بر نیروی سلطنت و مکن او برافزود و این خبر از خبر سخت بصواب شایسته تراست چه در او
 حال مروان فاخته زوجه زید ملعون آهن نهد توتی و خمول مروان در جباله کنج او در نمی آید و نیز مروان
 خواهان او بیکشت با بنیک مروان با مردم بنی امیه و اهل مدمر که وی ابنه بسوی ضحاک شد و جنب بیاراستند
 و ضحاک مقتول و مردش منزم شدند و زفر بن حارث بقر قیس رفت و مردم قیس نیز با وی انجمن کردند و
 دو جوان از مردم بنی سلیم نیز در آن حال که زفر بن حارث بجا بوقیسیا فرامیکرد با وی بودند در این حال
 از سپاه مروان جماعتی از ونبال ایشان شتابان بودند آن دو جوان باز زفر بن حارث گفتند زجانی
 از میان ما بر ما مفاقت کنیم پس زفر هر دو را بکذاشت و بکذاشت و آن دو جوان مقتول شدند
 و زفر این شعر در این باب گوید

مروان بن الحکم
 بنی امیه
 در شام

أَرَى الْحَرْبَ لَا تَزِدُّ إِلَّا جَمَادِيَا
 مُقِيدِي دَحَى وَأَفْلَحَ مِنْ لِسَانِيَا

أَرَيْتِي سِلَاحِي لَا أَبَا لَكَ إِنِّي
 أَنَا إِنِّي عَنْ مَرْوَانَ بِالْعَبِيبِ أَنَّهُ

افاده قصاص
 کردن

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۶۵۱

فَفِي الْعَيْشِ مَنَاجَاةٌ وَفِي الْأَرْضِ مَهْرَبٌ
فَلَا تَحْسَبُونِي أَن تَغَيَّبْتُ خَائِلًا
فَقَدْ بَيَّسْتُ الْمَرْحَى عَلَى دَمِ الْكَلْبِ
وَتَمَضَى فَلَا يَبْقَى عَلَى الْأَرْضِ دِمْنَةٌ
لَعَنِي لَقَدْ أَبْقَيْتُ وَقِيعَةَ رَاهِطٍ
قَلَمَ تَرْمِي بَيَّوَةً قَبْلَ هَذِهِ
عَشِيَّةً أَدْعُو فِي الْقِرَانِ فَلَا أَرَى
أَبْذَهَبُ يَوْمَ وَاحِدٍ أُنَاسَهُ
فَلَا ضَلَحَ حَتَّى تَشْطَطَ الْخَيْلُ الْفَنَاءُ
أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ بَقِيَتْ غَارَةٌ

ابن ابی احمد دی و مسعودی این شعر را در این اشعار نوشته اند

أَبْعَدَ ابْنِ عَمْرِو بْنِ مَعْنِيَانِيَا
وَمَقْتَلُ هَمَامٍ أَمْنٍ الْأَمَانِيَا
عَنْ زَنْدِ بْنِ حَارِثٍ ابْنِ شَعْرَكَتٍ
جَوَّاسِ بْنِ الْفُطُلِ دِرَاسِ شَرَكَتٍ
لَعَنِي لَقَدْ أَبْقَيْتُ وَقِيعَةَ رَاهِطٍ
عَلَى زَفَرٍ مَرَّ مِنْ الدَّاءِ بَاقِيَا
مُقِيمًا ثَوِيَّ بَيْنَ الضَّائِعِ حَكْلَةٍ
وَبَيْنَ الْحَشَا أَعْيَا الطَّبِيبِ الْمَذِيَا
وَتَبَكَّى عَلَى قَتْلِي سَلَمٌ وَغَامِرٌ
وَذُبَّانٌ مَعْدُورٌ وَشَكِي الْوَاكِيَا
كَغَابِ السَّالِحِ ثُمَّ أَجْمَ إِذْ رَأَى
سُبُوفَ جَنَابِ الطَّوَالِ الْمَذَكِيَا
عَلَيْهَا كَاسِدُ الْغَابِ فَيَتَانُ نَجَلَةٍ
إِذَا شَرَعُوا نَحْوَ الطَّوَالِ الْعَوَالِيَا

و مسعودی این شعر را در این اشعار نوشته اند

بَكَى زَفَرٌ لِلْقَيْسِ مِنْ هَلَكِ قَوَاهِ
بَعْرَةَ عَيْنٍ مَا يَحْتَفُ سَجُومُهَا
تَبَكَّى عَلَى قَتْلِي أَصْبَيْتُ بِرَاهِطٍ
بَحَاوِبَهَا هَامُ الْقِفَارِ وَبُومُهَا
أَجْبَى حَيٍّ لِلْحَيِّ قَيْسٌ بِرَاهِطٍ
وَلَتِ شِلَاكٌ وَاسْتَبِيحَ حَرِيمُهَا
تَبَكُّمُ خُرَّانٍ يَجْرِي دُمُوعُهَا
تُرْجَى نِزَارًا أَنْ تَوْبَ حُلُومُهَا
فَتُكِيدُ أَوْ عِشْ ذَلِيلًا مَهْضَمًا
يُمَسِّرُ نَفْسٍ لَا تَنَامُ هُمُومُهَا

ابن ابی احمد این چند شعر را نیز از اشعار زفر بن اسحاق است و گوید از اشعار حماد است

أَيُّ اللَّهِ أَمَا يَجْدِلُ وَابْنُ بَيْبِلٍ
فَجِيءَ وَأَمَّا ابْنُ الزُّبَيْرِ فَيَقْتُلُ
كَذَبْتُمْ وَبَيَّيَا لِلَّهِ لَا تَلُونَهُ
وَلَمْ تَكُنْ يَوْمَ اعْتَرَجُ حَجَلُ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۲

وَلَمَّا بَكَنَ لِلشَّرَفِيَّةِ فَوْقَكُمْ شُعَاعُ كَهْرِنِ الشَّمْسِ حِينَ تَوَحَّلَ

معلوم باد نیزه بنیانی انفس باغین محمد و سیدین جمله و بقولی باشین محمد چنان بود که از دین اسلام ارتقا یافته و باجسته بن الایم بر دم پویت و دیگر باره سلمانی گرفت و در وقت صفین در سپاه معاویه جای داشت و تا زمان عبدالملک بن مروان نذره بماند و در ذیل حکایات مروان بنام او اشارت رفت

ذکر حرکت کردن مروان بن الحکم بجایب

مصر و فتح مصر بدست او

چون ضحاک بن قیس و اصحابش مقتول شدند و مملکت شام برای مروان مستقر و صافی گردید و مملکت مصر نمود و بالشکری نامدار بداندوی بسیار گردید و در اینوقت عبدالرحمن بن محمد القریشی در ولایت مصر حکومت داشت و مردم مصر را به بیت ابن زبیر میخواند و بروایتی از جانب زبیر در آن مملکت امارت داشت چون از وصول مروان آگاه شد با گروهی از مردم مصر از پی مدافعت و بارت بیرون شد لکن مروان عمرو بن سعید را از سوی دیگر بمصر فرستاد و با عبدالرحمن این خبر باز گفتند ناچار از آن معرکه باز گردید و مردم مصر بامروان بیعت کردند و مروان شاد کام و خرم روان بشام مراجعت گرفت و چون بحدود شام نزدیک شد بدو خبر دادند که ابن زبیر برادرش مصعب بن زبیر بالشکری نامرن سپر بجایب مصر روان داشته مروان از آن پیش که بشام اندر شود فرمان داد تا عمرو بن سعید بمطاروت مصعب روی بنماد و با مصعب و اصحاب او جنگ در انسکند و قتالی بزرگ به پای رفت و در پایان کار مصعب و اصحابش از میدان کارزار سوار گردید و این مصعب از ولید بن رز در کار یاد کار بود و مروان از پس این فتح نمایان کامکار و کامران به مشق درآمد و بر کسی خلافت ممکن گشت متودی میگوید چون مروان بر ممالک شام مستولی گشت و عمال در جال خویش را در بلدان و امصار آن مملکت مامور ساخت بالشکری بزرگ از مردم شام باهنگ مصر سپار شد و آن شهر را بمجاصره در انسکند و این بهنگام خدقی از کیسوی مصر بر آورده و از زبیر بن جاعفی در مصر بودند و عبدالرحمن بن محمد برایشان میآید و او بر شد بن کریم بن ابی بن صبحا زعیم و بزرگ مردم فسطاط بود و مروان را با وی بکنت مختصری برفت و کار بر صلح تقریر یافت و نیز اگر بن الحکم را که فارس مصر و لیر آذینار بود مروان در زندان بکشت او بر شد بمروان گفت اگر چنین باشد ما نیز کار یوم القدر را که در مدینه روی داد اعدا می دهیم مروان گفت هیچ خواهان نیستیم و از استخفاف صرف جست و پیرش عبدالعزیز بن مروان را در استخاف و ساخته و مروان جانب شام گرفت و در صیره که تا طبریه که از بلاد اربون است و میل مسافت دارد

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۸

فرو دست شد و دست بخار دمان را به بیت پسران خود بخواند چنانچه بخواست خدا بزرودی بگوید و مشروح کرد
ذکر بیعت مردم خراسان با سلم بن زیاد و بیان
حال عبداللّه بن خازم در آن سامان

در بیان حال خراسان
 و بیان بیعت

چون از مرگ یزید علیه لعنه والعداب اشد خبر بخراسان رسید سلم بن زیاد که واز از آن نکت بود

این جنس را از مردم آن سامان بچنان ساخت یزید را و ده این شعر گفت

بِأَيِّهَا الْمَلِكُ الْمُتَعَلِّقُ بَابُهُ حَدَّثَتْ أُمُورٌ شَاءَتْهُنَّ عَظُمُ قَتْلِي بِحِجْرَةِ وَالَّذِينَ يَكَا بِلِي وَبَزِيدٌ أَغْلَقَ بَابُهُ الْمَكْنُومُ أَنِّي أُمِّيَّةٌ إِنَّ آخِرَ مُلْكِكُمْ جَسَدٌ يُجَوَّارِبُنْ ثُمَّ مَقْبُومٌ طَرَقَتْ مِنْبَتُهُ وَعَيْنُ دِيوَانِ كُوبٌ وَزِقُّ رَاغِبٍ مَرْقُومٌ وَمِرْنَةٌ تَبْكِي عَلَى سَوَابِهِ بِالْصَّبْحِ تَقْعُدُ مَرَّةً وَتَقُومُ

و ما و می بیند و
 و می بیند
 کوب کوزه بدو
 زنی بجزر شد
 روم ای محم

چون این اشعار آشکار شد سلم بن زیاد را مجال انکار نماند و از مرگ یزید و سپهرش معترف بن یزید پرده
 برگرفت و مردمان را فراهم ساخت و گفت با هر کس خوشنود باشد بیعت کنید تا امر حجابیان بر بقر خلیفه
 استقرار جوید مردمان با او بیعت کردند و چون دو ماه بگذشت بیعتش را بشکستند با اینکه سلم بن زیاد
 با مردم خراسان نیکوئی نمودی و ایشان نیز او را دوست میداشتند و به محبت او روزی نهادند با نخله
 چون سلم بن زیاد را خلع کردند ملب بن ابی صفرو را از جانب خود برآمدند خلیفه ساختند بود و کاهی که
 در سرخس آمد سلیمان بن مرشد که تنی از قیس بن ثعلبه بن ربهعه بود با او گفت آیا روزگار آسپند بر تو تنگ شد
 و بی کس مانندی که مردی از زمین را بر خراسان حکومت دادی یعنی ملب را چه وی از طایفه از دوازده دشتا
 قبایل مین است چون سلم این سخن بشنید حکومت مرد الروذ و فاراب و طالقان و جوزجان را با سلیمان
 مرشد و ایالت هرات را با اوس بن ثعلبه این زفر که صاحب قضاوس بصره بود باز گذاشت و چون سلم بن زیاد
 به پیشا بورد رسید عبداللّه بن خازم با او ملاقات کرد و گفت از جانب خود که ام کس را در مملکت خراسان بگذاشت
 گذاشتی سلم با او باز نمود عبداللّه گفت آیا در مردم مضر کسی را نیافت که بگذاشت منصوب داری و فراسان را
 در میان مردم بجز بن وائل و مین پراکنده ساختی هم اکنون فرمان حکومت خراسان را به نام من بر تو گفتم
 پس سلم چنان کرد و بعلاده صد هزار درهم بدو عطا کرد و این خازم روی برو نهاد چون ملب خبر را
 بدانست مردی از بنی حشیم بن سعد بن زید مناة بن تیمم را از جانب خود در مر و گذاشت و خویشین بدو
 ردی کرد و چون این خازم بر و رسید اندر جنبی او را مانع شد و جنگی در میان گرفت و سسکی چین
 جنبی فرار رسید و این خازم بشهر مرد در آمد و جنبی بعد از دور و زار آن ضربت برد پس از آن این خازم

خازم بن خازم را

پنج و دوم از کتاب مسکوة الادب ماصری

۵۳ ع

روی سلیمان بن مرثد که این هنگام در مردو جای داشت آورد چون قلاتی و سپاه شد روزی چند در ظاهر مردو قلاتی گرفت و به نیروی اقبال ابن خازم سلیمان نیز کشته شد و چون ابن خازم از کار سلیمان آسایش گرفت و امر مرور انظم آورد بطرف عمرو بن مرثد که در طالقان حکومت میراند روان گردید عمرو بن مرثد برقع و کلاه و بر خاست و سپاهی نامدار برآست و در میان این دو لشکر پیغامی شدتی دراز و حربی سخت گرفت و گروهی تباہ کشت هم در آخر کار بقوت طلح بیدار ابن خازم عمرو بن مرثد مقبول و برای محله گرفت و لشکرش چنان در هم کشت که شتابان تا هرات فرار کردند و با وس بن ثعلبه پیوستند و چون ابن خازم ازین کار پرخاست و طالقان را با نظام بداشت برور باز گردید چون خبر مراجعت او بدو منتشر گشت هر کس از مردم بکربن وائل که در مردو جای داشت بوی هرات فرار کردند و نیز از جماعت بکربان که در دیگر شهرهای خراسان مسکن داشتند جای پرداختند و در هرات انجمن بزرگ بباختند و با اوس بن ثعلبه گفتند آن پیمان با تو بیعت میکنیم که بجانب ابن خازم شتابان شوئی و جماعت مضرا از اراضی خراسان بیرون کنی اوس بن ثعلبه از قبول این مسئول سر برآفت این هنگام جماعت بنی صیبه که از موالی بنی حجدم بودند با او گفتند ما هرگز رضامندیم که با مردم مضر در یک بدافت در زیم چه ایشان سلیمان و عمرو و سپهر مرثد را بکشته اند یا باید بهمان شرط و پیمان با تو بیعت کنیم و گرنه با دیگری بیعت بجوئیم این هنگام اوس پذیرفتار گشت و آنجماعت با او بیعت کردند و چون این خبر با ابن خازم پیوست با مردمی آراسته روی بایشان نهاد و در بسیارانی مابین مردو و هرات میزد و گردید جماعت بکربن وائل چنان بصواب میزدند که از شکر بیرون شوند و برای حصانت خویش خندقی برآوردند مردم اوس این را می ستوده ندانستند و گفتند بهتر آن است که اندر شهر ما بنیم چه خندقی استوار است و با ابن خازم آنچه بتناول و تابل کار کنیم که او رخت و لول سازیم تا بناچار آنچه خواهیم کرد و نهند جماعت بکربن وائل باین سخن وقتی نهادند و از شهر بدر شدند و خندقی برآوردند و ابن خازم آمدت یکسال بایشان قتال داد و روی نصرت ندید این وقت هلال صبی با او گفت همانا روز و شب این پیش و عقب بینی و خونریزی و سرانجام از آن پیش نخواهد بود که بابرادران و فرزندان پرت مخالفت داده باشی و اگر در این قتال مقصودی بجای بیاید و هیچ خوشی در چنین زندگانی نیست چه باشد که ایشان را بعطیتی خوشنود کنی و این امر را صبح میکنی ابن خازم گفت سو کند با خدای اگر ما از خراسان بیرون شویم و این مملکت را بایشان که ازیم از ما خوشنود نمی شوند هلال گفت سو کند با خدای ازین پس من و بچاکس در رکاب تو رزم نمی کنیم جز اینکه در آنچه که میم اطاعت کنی و از ایشان از آنچه رفته معذرت جوی ابن خازم گفت تو خود رسول من باین جماعت باش و ایشان را خوشنود ساز پس هلال نزد اوس بن ثعلبه آمد و او را با خدای و فرستادنی که ایشان را

اجال حضرت سید الشهدا علی بن ابی طالب

۵۵۰

وزیر اتقال محبت بخواند و گفت از حفظ این ولاد و این توانست چشتم نموش و او سبک است این صیبا
 ملاقات کرد با شش گفت ندیده ام گفت ایشان را یفر ملاقات کن پس هلال بیرون شد و با چاه شش
 از دوسای اوس ملاقات کرد و دوستان خویش را گذاشت گفتند آیا بنی صیبا را ملاقات نموده باشی گفت
 که ملاقات بنی صیبا در انظار شما سخت دشوار نماید پس زود آنجا رفت شد و از هر طرف سخن در پیوست
 آن جماعت بر آشفتند و گفتند اگر نه آن بودی که بر سالت بیامدی ترا میکشیم هلال گفت آیا تواند بود که
 شما را چیزی خوش شود به اردو گفتند یک کار از د و کار است باید شما با تمامت از مملکت خراسان بیرون شو
 یا بمانید و آنچه سلاح و خیل و زروسیم دارد به ما گذارید پس هلال نزد ابن خازم باز شد و دوستان با گفت
 ابن خازم گفت جماعت ربیع از آن بهنگام که خدا تعالی پیغمبر خود را از مضر بر آنجخت با هدای خنثاک هستند
 کنایت از اینکه این دشمنی و عداوت همیشه در میان بوده است پس دیگر باره با ایشان بقتال و جدال
 پرداخت و یکی روز با صاحب خویش گفت همانا اقامت ما در اینجا سخت بطول انجامید آنجا همد آنگاه جدا شد
 و گفت ای معشر ربیع آیا از تمامت مملکت خراسان بهین خندق خویش خوشنود هستید این سخن بر آن
 جماعت سخت افتاد و مذاکره آوردند که هر کس و همد و قتال دهند مردم اوس بن ثعلبه جماعت ربیع را از این
 اندیشه نهي کردند و گفتند بصواب نزد یکدیگر همان است که بهمان پنج که تاکنون قتال میدادید محاربت جد
 اما مردم ربیع با بن سخن همراه نشدند و بر آن شدند که بجای آن مقامت در زند چون ابن خازم این حال
 بدید با مردم خود گفت چنان بدانید که امروز جنگ و اسپین است و هر کس را غلبه افتاد ملک و مملکت او را
 پس مگر تنگ سازید و مردانه بجنگ پردازید و چون با سواران روی در روی شدید سعی کنید تا آن
 چند که بتوانید مناخ خیل را با نیزه رنجور کنید با حمله از د و روتیه مردان کار را بر میدان پیکار درآند و کرد
 و غبار از کسند و دوار بر گذشت و همی بر هم بتافتند و مرد و مرکب بجنگ و خون در انداختند و ماسخی میش
 بر نیامد که مردم بکربن دال منهرم شدند و تا در کنار خندق خویش در هیچ مکان نایستادند و از یمن
 و یار پر اکنه شدند و کروی در خندق بختادند و قتل ذریع بیابان بردند و اوس بن ثعلبه از مضر که
 قتل او را کرده بجهت آن که بجهت و در بجهت آن یقرب با بنجا بدیکر جهان روان شد و در این روز
 هشت هزار از مردم بکربن دال کشته شدند و ابن خازم بر هراته غلبه یافت و پسرش محمد را بولایت هرات
 نامدار و نیز شماس بن دثار عطار دی را با وی مضموم ساخت و امارت شرط را با بکربن و شاح شفق
 گذاشت و بوی مرو مراجعت گرفت و از آن سوی چنان شده بود که در اوقات غیبت ابن خازم
 از مرو مردم ترک بر قصر اسفاد غارت بردند و این وقت جماعتی از مردم از د و در قصر جای داشتند و مردم
 ترک ایشان را بجا صره انکذه و ایشان یکی با بن خازم فرستادند و او بفرمود تا زهیر بن حیان با جماعت
 بی تیم بجای ایشان راه برگرفت و او را وصیت کرد و گفت از آن پرهیز که با مردم ترک به تانی و در ملک

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصری

ع ۵۰

جنب میکنند بلکه از اول ملاقات بجا رت مبادرت جو پس زهیر بن حیان با اصحاب خویش فرستند
و در روزی سرد ملاقات فریقین روی داد و همچنان از کرد راه رزم خواه شدند و بر مردم ترک
حد آورده و سخت کوشیدند و ایشان را اگر بران ساخته و نامدتی از شب برنفتد بتعاقب ایشان می‌رفتند
اینوقت زهیر باز شد و از سورت برودت و تش به نیرزه اش جنگ شده بود پس بنده و غلامان را که در راه بودند
و بر دوش هم بر نهاده و چرب کردند و آتش برافروختند و دوش آمانس کردند و زهیر آتش را حجت کرد
و ثابت قلعه این شد در این باب بحجت

فَدَيْتُ نَفْسِي فَوَارِسَ مِنْ عَمِيمٍ	عَلَى مَا كَانَ مِنْ ضَلَالِ الْمَقَامِ
بِقَصْرِ الْبَاهِلِيِّ وَقَدْ أَرَانِي	أَحَامِي حِينَ قَلَّ بِهِ الْحَاجِبُ
لَسْتُ بِي بَعْدَ كَسْرِ الرَّجْحِ فِيهِمْ	أَذُوذُهُمْ يَذِي شَطْبِ حُصَامِ
أَكْثَرُ عَلَيْهِمُ الْجُمُومَ كَرًّا	كَكْرِ الشَّرْبِ ابْنَةَ الْمُدَامِ
فَلَوْلَا اللَّهُ لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ	وَضَرَبِي قَوْلُكَ الْمَلِكِ الْهَمَامِ
إِذَا فَاضَتْ سِنَاءُ بَنِي دُنَارٍ	أَمَامَ التَّرِيكِ بِأَدْبَةِ الْخِلَامِ

حکم بضم اول
تثنية
فوارس
فوق
و بنی دینار
سرد
معدیه ی رخن
غلام بالکسر جمع

ذکر حال توأپن و خروج یسعیان و سلیمان بن صرد و محارب با مخالفان

و بنان عرب
توآپن
هر

چنانکه علامه مجلسی و لوط بن یحیی کنی بآبی مخفف علیه الرحمۃ و ابن اثیر و مسعودی و یافعی و صاحب
روضه الصفا و حسیب السیر و قرۃ العین و دیگر مورخین در قضیه ظهور و خروج توأپن رستم کرده اند
و هر یک با اختلاف روایات اشارت فرموده اند و سنده نگارنده عباقلی سپهر از آنجمله مأخوذ
و مسطور میباشد در صورت این قضیه علی اختلاف روایات تم و تباین حکایات هم و آرا هم چنین نموده
میاید که چون مشیت ازلی بر آن علاقه یافت که قاتلان مندر فتنه پیغمبران بکافات خویش گرفتار
و از عقاب و عذاب اینجائی بآتش جاودانی دچار شوند جمعی را که با سعادت یار بودند باز عذاب
خفایات بیدار کرد و بناگاه با خویش آمدند و بیدیدند که چه از پس عبادند و چه در پیش دارند و بآب و
روای خدا و سپهر علی مرتضی و جگر کوشه بتول بخدا و شفیق حسن محبتی و کوشواره عرش شهنشاه خاقان
حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را بخویش بخاندند و مراسلات عیده
و عرابین کثیره بحضرتش معروض قدم مبارکش را بکوه سمنه می آمدند و مستعجیات خود را در حضور
سایه اخورش منواتر اشند چنانکه آنحضرت را لازم کردید که بایشان بنظر عنایت توجیه فرمایید
این از نخست پیر غم خود مسلم بن عقیل را بگویند امور و غدا از دینالش بر انوی حرکت فرمود

ایزال حضرت سید الشهدا بن علی علیه السلام

نما ۵۰

دکوفیان غدار که وی یشمار با سلم بیعت کردند چون خبر جنش کشم را شنیدند کشتند ما را با سلاطین چه کار چه کرد
 پس از کوشش پرانگزه شدند و او را تنه بپا اعدا باز گذاشتند و چون حضرت سید الشهدا بن علی علیه السلام را دیدند
 آنها که نامه نوشته داشتند عا کرده بودند بر روی مبارکش تیغ کشیدند و با سپاه ابن زیاد پیوستند و چون
 عرایض خود را بدیدند و بر روی مبارکش با تیغ زدند و کردند آنچه کردند و در دنیا و آخرت زیان کار و تب
 روزگار کردند و ازین حلقه جافتی بهوش گرایند و جوش و خروش بر آوردند و بی انکشت تیغ و دروغ و فتنه
 و اندوه و حسرت و مذمت کردند آن کریدند تا چیر از حضرت آنحضرت کناری گرفتند و آنحضرت را زخم برد
 و نه بمال و نه بر جال و نه با و اندام کردند و هر چند آنحضرت ایشان را بنصرت خویش بخواند اجابت نخریدند
 چنانکه آن امام و الامام را در حضور ایشان بگفتند و هیچک بفریادش نرسیدند و بد افتد که در خطای
 عظیم و بلای عمیم و معیشتی بزرگ و کناهی کبیر در افتادند و از جمله ایشان عبید الله بن حریث بن مجع بن خریم الحنفی
 بود که در شرافت و بشمار میرت و در آن زمانه که امام حسین علیه السلام بطرف کربلا میرفت در صحنه
 بخدمت آن حضرت شرف جت و آنحضرت او را فرمود تا در رکاب مبارکش التزم گیرد و او تفضل
 نمود لاجرم از آن پس چندان دستخوش مذمت و پشیمانی و افونس و اندوه گردید که هسی خات
 جانش از تن بیرون نازد و از کمال حسرت و مذمت این شررا نشا و نمود

فَبَا لَكَ حَسْرَةً مَا دُمْتَ حَيًّا	وَدَدْتُ بَيْنَ حَلْقِي وَالتَّرَائِي
حُسَيْنٌ جَنِّ يَطْلُبُ بَدَلَ نَصْرِي	عَلَى أَهْلِ الضَّلَالَةِ وَالْفِئَاقِ
غَدَاةً يَقُولُ لِي بِالْقَصْرِ قَوْلًا	أَتَرْكَاؤُ تَزْمَعُ بِالْفِرَاقِ
وَلَوَانِي أَوْ أَسِيدِ بِنَفْسِي	لَنَلْتُ كَرَامَةً يَوْمَ الثَّلَاقِ
مَعَ ابْنِ الْمُصْطَفَى نَفْسِي فِدَاةً	تَوَلَّى ثُمَّ وَدَّعَ بِانْطِلَاقِ
فَلَوْ فَاقَ التَّلَافُ قَلْبَ حَيٍّ	لَهْتَمَ الْيَوْمَ قَلْبِي بِانْقِلَاقِ
فَقَدْ نَازَا لَدُنِّي نَصْرٌ وَاحِبُنَا	وَخَابَ الْآخِرُونَ إِلَى الْفِئَاقِ

با بحلیه هسی آه حسرت و دود و خجرت برکشیدند و بی کفشدای بر ما و بر ورکار ما که بخجارت دنیا و آخرت
 مبتلا شدیم و بعد از آنکه چون حسین علیه السلام امامی واجب الاطاعه و مهربره ما گردید و او را بخواندیم و
 آنکونه عهد و پیمان در حضرتش برانیم بر روی هم پوشش تیغ کشیدیم و چندان بیوفائی کردیم تا با او و
 اهل و عیال و اصحاب سعادت نصائبش رسید آنچه رسید و هم اکنون این لوث معاصی را از وجود
 نامسعود ما جز خون خودمان چسبزی پاک نخواهد کرد و خمرگشتن قتل آنحضرت و کشته شدن در میدان
 خون خواهی آنحضرت بخار این عار را از مایه قلوب ما که بر بنی جنین معصیت و خسارت و چاراست نابود
 خواهد ساخت و در این هنگام رؤسای شیعه در کوفه پنج تن شمرده میشدند سخت سلیمان بن جهم و عمار

سبع و دوم در کتاب مکتوبات الادب ناصری

۵۸

که باور که محبت حضرت ختمی مرتبت دارای شرف و شرافت بود و بگو مستی بن خجسته انفرادی که در شمار اصحاب
 علی علیه السلام افتخار داشت و بگو عبد الله بن سعد بن قیل از وی و بگو عبد الله بن وال ایتنی از سیم بکن بن
 وال و بگو فاطمه بن شداد الجلی و ایچله از اخبار اصحاب حبیب در کزار صلوات الله علیه بودند پس ملا محمد
 شیعہ بایشان روی آوردند و در سرای سلیمان بن صرد خراسانی بجن شدند و در گفتگو بگو
 منجن برکش و و خدای را سپاس بگو داشت و رسول مایه زد و دست زد و گفت ای فاطمه و ایان ما را بطول
 و تعرض با نوع قریب از مود و ما قدر عمره استیم و با جور ما صواب و انفعال و ما سبب و ما سبب و ما سبب و ما سبب
 هر دو سرای و چهار شدیم و هم اکنون بیاسیت حضرت پروردگار باز گشت بیایم تا خدا تعالی ما را در دوزخ
 مردوم و در نیار و که چون بامداد قیامت بایشان رسد مایه او کم نغیر که ما سبب گزینیم من بگو و جلاکم
 التذکره فلو آفا للظالمین من بصر که آیا شمار بطول عمر پروردگار نفسه مودیم و پیغمبری ایم دهده و بر شما
 نفرستادیم و تکالیف شمار روشن نفرمودیم و چون این خطاب دوازده پانچ بصواب نیاسند و بعد از
 خدای و چهار کردند و می شنوند که ایشان را گویند بشنید که ستمکاران مایه و یاور میست همانا امیر المومنین
 علی علیه السلام میفرماید **أَعِزُّكَ اللَّهُ فَبِئْسَ أَدَمٌ سَتُونَ سِنَةً** معصود این است که چون کسی
 در کارش شش سال پیوست و همچنان در بادی ضلالت بغفلت نشست او را معذرت نخواهند داشت
 و عذر او را مسوع نخواهند شمرد و اکنون در میان ما مردی میست که او را اک این مقدار در در کار نموده
 باشد و از مقام مسئولیت خارج باشد و ما را در کار بی سر بر چیده که تزکیه نفوس و متابعتان
 بر ما لازم است و ما باین کار که و کان باشیم لکن خدا تعالی ما را در نصرت پر پیغمبرش در هر موطنی
 از موطن و مقامات و بنی از مناجیح مطیع و صادق یافت و منافق و کاذب دید با اینکه ازین پیش
 کتب آسمانی و پیبران یزدانی را دریافتم و از او امر و نواهی حضرت سبحانی کمالیق با خبر شدیم آنچه باید بما
 بموزند و حجت را تمام فرمودند و برای ما راه عذر گذاشتند باز گوید تا عذر و بهانه ما در حضرت خدا
 یکانه و پیغمبر ما چیست و چون بامداد قیامت با آنحضرت ملاقات کنیم در جواب چه داریم و بجهانه چه بیایم
 با اینکه پیغمبر او و ذریه طاهره و نسل مبارکش در میان ما گشته و چون خویش آغشته شدند لا و لا و لا و لا
 عذر و بهانه از بجهه ما امکان بخیزد جز اینکه شمشیر بر کشیم و با اعدای دین مقاتلت جویم و کشندگان آن حضرت
 و دوستداران ایشان را بکشیم یا در طلب ثار فرزند رسول مختار عرضۀ هلاک و ما را شیوم شاید پروردگار قها
 از که در این بجهه را بگذرد و معذالک من امین نیتیم که از عقاب خدای رستگار باشیم ایها القوم هم اکنون
 یکتان را بر خوشتن ولایت دهید چه شمار از عمارت: میری که اصلاح امور خود از و جوید و رایتی که در پیرانش
 بجن سازید که یز و کزیری نیست و این سبب بن خجسته همانکس بود که با عسرن سعد ملعون که بارفته بود
 با بجهه چون سبب این کلام بگذشت رفاقه بن شداد برخواست و گفت ای بعد همانا خدا تعالی ترا با صوب قول

بجن بن شداد
 و سرای سلیمان
 مرد

کتاب سبب بن
 خجسته

کتاب سبب بن
 شداد

احوال حضرت سیدنا جبریل علیه السلام

۵۹

دار شد امور دایم که در کارهای دنیا و دین و توبت از گناه عظیم بخواند و آنچه از تو تسبیح و برآورده می شود
 و آنچه کنی بر خود و مردمی گذارد که امور شمارستند این نظام به او و در زیر رایت امامت او فراموشی نهاده
 آنچه تو بصواب و صلاح ما از گفتنی خود تیری بنیم هم اکنون اگر آن مرد خود توئی ما چه بود و بیعت تو خوشنود و ترا
 خوانیم و محبوب می داریم و اگر تو صاحب ما بصلاح و صواب مقرون شمایید این امر ما با سلیمان بن صرد
 که شیخ شیعه و صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله است باز گذاریم و او را بر خویشی با ما رت برداریم چه
 او را سبقت و قدمت و محبتی در بائس و دین و دین توئی در حرم و آیین است که در یحییان رایت انگاه
 عبد الله بن سعد بر همین سوال سخن کرد و هر دو تن زبان تجید سلیمان و سبب برکشوند سبب گفت هانا
 براه صواب رفتند و اندیشه نیکو ساختند امر خویش را با سلیمان صرد باز گذارید من نیز خبر این نمی دیدم
 هم اکنون اینکار پای گذارید و ساز حرب ما آماده شود اینوقت سلیمان لب سخن برکشود و خدا را تسلیش گذاشت
 و گفت هانا من از آن بینایم که در این روزگار ما بهنجار که در افتادیم و با این ایام که همه مشر جام و زنده کی ناخفته
 انجام که چهار شدیم که زنده گایش ما خوش و پیش بزرگ و جوشش با بزرگان دین شال کردید بخیر و عافیت مقرون
 نشویم چه ما که دنیا بر کشیدیم و اهل بیت پیغمبر خود را بشهر و دیار خویش طلبیدیم و بصفت دیار می نود دادیم و می
 خواستار شدیم که حجاب ما بر سپار شوند و چون مسؤل ما را مقبول داشتند و بزرگ ما آمدند همه اظهار عجز و پشیمانی
 کردیم و بتجبال و تسامح پرداختیم و چندان بخوان و مترقب نشستیم تا فرزند پیغمبر و سلاله و چکد و کشت
 تن و خون او را در میان ما بگشتند و هر چه ضرر یاد بر آوردند و عدل و نصف طلبیدند هیچکس یار بی
 و همراهی نکرد و جاعت فئاق حجاز آن بدن مبارک و اجساد شریفه را باج سهام و نیزه خون آشام ساختند
 و از جاده نصف و اقتضای بیرون تاختند و از طریقت فئاق و شقاق در نیامدند و بجور و اعتساف و ظلم و غداد
 بروی تاختند و او را و ذریه او را شهید ساختند هانا در این زمان ما بهنجار و چار شدید و این کار ما بر خود و ارا
 مرکب آمدید و خشم و سخط پروردگار را بر خود خریدار گشتید اکنون باید از زن و سر زنند و مال و پیوند سخن نایز
 که اینک خدا را از خود خوشنود کرد اند سو کند با خدای گمان نمی برم که ایزد منان از شما خوشنود کرد و
 جز اینکه در تلافی این گناه بزرگ خون خوشتن را از کف بگذارد و از مرکب بیناک بناشید چه هرگز هیچکس
 از مرکب هم گرفت که اینک دلیل کشت و شایر مانند مردم بنی اسرائیل شوید که از آن پس که دین سامری گشتند
 و به پرستش کو ساله پرداختند و حضرت موسی علیه السلام از طور سیاه ایشان را بکشتن ایشان بخواند
 چنانکه خدای منماید اِذْ قَالَ لَهُمْ بِنَبِيِّهِمْ اَنْتُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ يَاتُحَاذِكُمُ الْعِجْلُ فَتُوبُوا اِلَى بَارِكُمْ
 فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ كَمَا هِيَكَ هَضْرَتِ موسی با مردم بنی اسرائیل از روی خشم و عجب فرمود هانا
 بر نفوس خویش ستم کردید که کو ساله سامری را به پرستش بر گرفتید هم اکنون ازین کف به پروردگار خویش
 باز گشت کنید و خوشتن را بکشید بنی اسرائیل در کمال مذمت اطاعت کردند و باز نود آمدند و گردن کشیدند

در این میان
 یحیی

زنج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

بجز

و جمعی قتل رسیدند چه دانستند که این کناه بزرگ که در قتل کفار هینت و جز بقبول این کار از عذاب پروردگار آسوده نمی شوند اکنون باز گویند حال شما چگونه خواهد بود کما یکبار شما را نیز بخوانند آنچه بنی اسرائیل بخوانند شمشیر تیز کنید و سنانها بدست گیرید و برای محاربت و مقاتلت اعدای دین و قتل فرزند سید الموصیین و ذریه طاهرین از مرد و مال و اهل و عیال و خیل و رجال و سهام و فضال آنچه که در غیر استطاعت و نیروی بضاعت دارید در بیع بکشید تا در وقت حاجت بکار بندید چون سخنان سلیمان پایان رسید خالد بن سعد بن نفیل آغاز سخن کرد و گفت ای مردم همانا سوگند بخواند اگر بدانم که اگر خویشین را یکشتم مرا از کز کناه من نجات میرسد و پروردگار من از من خوشنود میشود البته خویشین را یکشتم و نیز جمله حاضران را کواه می گیرم که امروز در روی زمین بجز ما کلت هشم سوای این اسلحه که با او بادشمن خود قتال میدهم صدقه بر مسلمانان است تا به ستیاری و دکاری آن با فاسقان قتال دهند آنگاه ابو العتبر بن حبس بن ربیع الکافی نیز بر این است کلمه نمود پس سلیمان گفت این رای و رتیت و راه و طریقت از بهر تافانی است هر کس در اندیشه آن است که باین نج سلوک کند و مسلمانان را در این مجاهد با مال و خواسته و آنچه در استطاعت اوست مدد نماید نزد عبد الله بن اهل تمیمی فراهم نماید تا چون آنچه در بایست است و شما را خواهید نمود نزد او جمع شده با آنکه مسکین و پریشان حال هستند و نیروی تهیه خروج ندارند باز ما یم و ایشان را تحنیر کنیم آنگاه سلیمان بن مرد نامه بعد بن حذیفه الیمان نوشت و او را بر آنچه عزیمت نموده بودند آگاه داد و او را و آن شیعیان را که در مداین با وی متفق بودند مبادت خود بخواند و بدستیاری عبد الله بن مالک الطائی بدو در سال نمود چون آنجاعت از مضمون نامه مطلع شدند اجابت کردند و گفتند ما نیز چنانیم که ایشان هستند و در جواب نوشتند که ما برای مساعدت تو و جنبش بسوی تو آمده ایم و نیز سلیمان مکتوبی به ثنی بن حمرته العبیدی که در بصره جای داشت بر نگاشت و او را نیز مبادت خویش بخوانست و او در جواب نوشت اما بعد مکتوب ترا خواندم و بر برادران دینی تو قهر امت کردم همچنان این رای در رتیت ترا محسوس نمردند و با اجابت مقرون داشتند ما نیز در آنوقت که معین کردی با ساز و برگ

خویش حاضر خدمت و ناظر شدیم و در پایان مکتوب این شعر را مرقوم داشت

بَصْرَ كَاتِي قَدْ أَبْثَنَكَ مَعْلِي	أَلَا أَبْلَغُ الْهَادِيَ اجْتِثْ هَدِيمِ
طَوَّلُ الْقُرْآنِ مَدَا حَقُّ مُقْلِصُ	مِلَاحُ عَلَى فَايسِ الْجَامِ أَرْوَمِ
بِكُلِّ فِتْنٍ لَا يَمْلَأُ الرُّوعُ قَلْبَهُ	مُحِشٌ لِنَارِ الْحَرْبِ غَيْرُ سَوَمِ
أَخِي نُفْقَةٍ يَتَوَى إِلَهَ كَيْسَجِهِ	ضُرُوبٌ يَصِلُ السَّكْفِ غَيْرَ أَهْمِ

مجلسی علیه الرحمه ابن اثیر و طبری و غالب مورخین نوشته اند که ابتدای امر و آغاز جیش توانا بعد از قتل حضرت امام حسن بن علیہ السلام در سال شصت و یکم هجری و ایشان همچنان در پنهان در تبتة الار

احوال حضرت مسیح الماحدین علیہ السلام

ع ۶

رحمب ود دعوت مردمان بسبب خون سین صلوات الله علیه مشغول بودند و دست و دست و جوقه ایشان را جانب می کردند و بر این حال اشتغال می داشتند تا در سال شصت و چهارم یزید به فرخ دین کردید و بر وایت مجلسی از و قتل آنحضرت تا روز هلاک این گوئید هضلت سه سال و دو ماه و چهار روز بود و در آن اوقات امارت عراق از جانب یزید با عبید الله بن زیاد علیه السلام افتاد بود و از جانب ابن زیاد عمرو بن حرث مخزومی دژ کوفه حکومت میزد و عبید الله بن زبیر قبل از آنکه یزید به فرخ شود مردمان را سنجو نخواهی حسین علیه السلام دعوت می کرد لکن بعد از مرگ آن ملعون که او را قوت و قدرتی پیدا آمد از آن دعوت بازگشت و یحیایه کسان را بخلافت خویش دعوت نمود مع الحکایه چون یزید به هلاک و دمار یافت اصحاب سلیمان بن مرد نرد او فرا هم شدند و گفتند همانا این طاغی به روزگار بجهنم بر سپارش و کار خلافت و امر حکام او شت گردیده اگر فرمان می کنی بر عسکرن حرث که از جانب ابن زیاد و حکمران کوفه بود بتازیم و او را از میان برداریم آنگاه طلب خون حسین علیه السلام را آشکار سازیم و کشند آنحضرت را از پی بتازیم و مردمان را باین اهل بیت کرامی که اینطور از حقوق خویشان دور ماندند دعوت نمایم سلیمان گفت اکنون تعجیل و شتاب نشاید همانا من در این سخنان شاکت گران شدم و دیدم که قتل حسین سلام الله علیه بجهل از اشراف کوفه و فرسان عرب هستند و چون بر این اندیشه و قوف یابند از تمامت مردمان بر شمشادید تر و دشمن تر گردند و این جمعیت و هدیه تر همنوز کافران این امریت بهتره همیشه که در میان خود را با طراف با و بفرستند و مردمان را بیارند تا فاشی بخوانند تا کاکای استودا شایعاً عتیه کرد و بضاعت شایسته پذیرد پس جماعت تو این با آنچه فرمان یافتند مراقبت و پس از آنکه بزرگوار می بیند ایشان را اجابت کرد و در آنموی مردم که چون امر ابن زبیر نیز و گرفت عمر بر او نه که او را از کوفه خارج نماید و با ابن زبیر بیعت کردند و از طرف ریخته سلیمان بن مرد و اصحاب او مرده را را بپوشانید و این عمله الله سلام دعوت می کردند و از سوی دیگر چون شش ماه از هلاک یزید چه بعد بگذشت مختار بن ابی عبید ررنیه رمضان المبارک بکوفه آمد و نیز هشت روز از شهر رمضان بجای ماند و عبید الله بن زبیر امضاری از جانب ابن زبیر بامارت کوفه محمد بن طلحه نیز او را برای تولیت خراج کوفه بکوفه آمدند و بر وایت مجلسی و ابن اثیر صاحب رد فیه النفا هر یک بطریقی که در این حکایت روایت آورده اند این است که چون مختار بن ابی عبید نزد ابن زبیر رسید آنچه او را مقصود و مقصد بود با او یافت پس این شعر بخواند

ذو مختار بق و ذو مند و حیه
و رکابی جت و جهت ذل
لا بدین منیر لا نکره
و اذ ازلت بک النعل فزل

کنایت از این که ابن زبیر را جز دروغ و چپا رکی و اندیشه انجام مرام خوشتن چیزی نیست و نزد او مقام

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری ۲۷۷

اقامت نباشد پس مختار از آنکه بآهنگ کوفه برون شد و در عرض راه مانی بن ابی حنیفه الوداعی را بهید و از حال مردم کوفه پرسید مانی گفت اگر مردی بسیر و باند میرایشان را امیر شود و جمعیت و طریقت آن جماعت را بر یکت نیج بدارد با این عدت و کثرت که ایشان را فراهم است روی زمین راستخو خواهد کرد و مختار گفت سوگند با خدای من این جماعت را بر راه حق و امر حق انجمن میکنم و به نیروی ایشان باطل را از ایل و هر جباری حنیف در گرفتار غذای شدیدی می نمایم انشاء الله و لا قوة الا بالله پس از آن از سلیمان بن صرّ پیشش گرفت و گفت آیا بمقاتلت فاسقین روی نهاده باشد گفت هنوز حنروج نگرده لکن عزیمت بر بسته اند پس از آن مختار برفت تا روز جمعه بخرابچره رسید و فرود گشت و تن در آب بشت و بیرون آمد و جابه پوشید و شیشر جایل ساخت و بر نشست و بگوید اندر آمد و همچنان در آن روز روشن بر هر مسجد و قبیل و مجالس جماعت و هر انجمن و گروه مرد و زن که بر کدشتی بایتمادی و سلام فرستادی و کشتی شمارا کبشایش و فرازش بشاءت می دهم همانا آنچه را دوست میدارید بیاوردم منم که بر فاسقین مسلط می شوم و خون اهل بیت پیغمبر پر در دکار عالمین را طلب مینایم آنگاه در مسجد جامع درآمد و بگوید که مردمان پاره پاره ای گفتند اینک مختار است همانا برای امری بزرگ آمده است و ما همه امید داریم که از دور و دوا و مارا فسخی و کشایشی پدید آید آنگاه برفت و با سلیمان بن صرّ ملاقات نمود و گفت فرصت ضیعت ببايد شمر د که نیزه برد و پیرش ترک حکمت بگفت و هنوز کسی بر سر سلطنت و سندانارت ننشته و امور در تحت پریشانی و محذافتش نهشته است با غم در ست و قوت دل بیرون ببايد تاخت و ریشه اعدای دین و قاتلین ذریه طاهرین را زنج و بن ببايد انداخت و بر مرکب آمل بر نشست و راه جلادت و نصرت در نوشت سیان گفته هنوز نه آنوقت است که بظهور حنروج مبارک کیرم چه آن استعداد استعانت نداریم چون مختار این سخن بشنید از روی مایوس گردید و مبرای خویشگی از قدیم بخانه سالم سبب معروف بود و در آمده و بزرگان شیعه را بخواند و گفت همانا این مرد فوتت و خوف شده است و او را بصیرتی در حرب و استطاعتی در بندوبست و کز نه نبایستی وقت را از دست بگذارد و در خروج اقبال بر زدن پس مردمان بطلب خون امام حسین سلام الله علیه خواندن گرفت و می گفت از خدمت محمد بن الحنفیه که مندی است نزد شما آمده ام و او را وزیر و ائیم و نامه از آن جناب بنمود که می با و نسبت داده بود که امام وقت و پیشوای روزگار اوست نه علی بن الحسین چه محمد در علم و فوئی بر روی و بقرابت بعلی علیه السلام نزد بخیر و بکتاب خدا دان تراست و حق پیغمبر اوست و پیشوای جهانیان او پس این نامه را که با بن حنفیه منسوب داشته بود بر خلق بخواند نوشته بود که سلیمان در خروج تقصیر می نماید که تاخیر میکند ای مختار تو از آنکه بکوفه بپویی و شیعه را بکوی که خروج نمایند و در طلب خون امام حسین علیه السلام قصور نورزند و بیعت مرا از مردم کوفه بگیر و در میان ایشان بیاش تا کسی را بدیشان روان دارم با تجمعه مختار چون اینحال را با مردم کوفه

احوال حضرت شیخ الاسلام بن محمد ابراهیم

۳۳

کشف داشت و نیز باز نمود که باید در طلب حق اهل بیت مسافت بخورد و اخبار را بگفت و قلوب را شایسته
 بگشاید و تا تو سر راه او در خود اینجا را می بیند از مردمان باستانی بن مرد مختاری که شیخ شیعہ است
 در بیعت با شیعه بود کار خویش در ملک جوی و این مشتاق فروگذار و معذالک جامع از مردم شیعه
 میز پر امیر سلیمان پاکنده و با او که زنده شدند و مختار با شیعیان همی گفتی اگر تا کنون سلیمان خروج
 نمود و شهر را در چنگل منبسط و تصرف در آوردی هرگز عید الله بن زیر آن مجال نبود که عامل خود را بکوفه
 فرستد و مختار محمد بن حقیقه را بعد از خواندن و با مردمان گفتی سلیمان اینجا را بتاه ساخت اکنون با حضرت
 بعدی برض میرسانم تا چه فرماید ازین روی در ارکان شهادت و احصای سلیمان رخصه افکند و در کوفه
 کران همی بود تا امر سلیمان بجا خواهد پیوست و مردم شیعه از یم عبد الملک و عبد الله زبیر
 پوشیده در انجام مقصد و تجیر کار خروج بودند و یم ایشان از اهل کوفه بیشتر بود چه اکثر آن جماعت
 در شمار قتل حسین علیه السلام بودند و از آن طرف مختار مردمان را از کنار سلیمان پراکنده و بنجوشتن
 دعوت می نمود و سخت کسی که با وی بیعت نمود عبید بن عمرو اسمعیل بن کثیر بودند در این وقت عمر بن سعد
 و شعث بن ربیع لغناه الله تعالی با مردم کوفه گفتند ما مختار از سلیمان بر شامت تراست چه سلیمان
 خروج میاید تا با دشمنان مقاتلت جوید لکن مختار میگوید بر شما چنگ بیفکند هم اکنون بدو تبار
 و بنده آهینش بگذارد و جاویدان بنده انش باز گذارید و از آن طرف مختار در سرای خود از هر طرف
 بی خبر نشسته بناگاه اطراف سرایش را احاطه کرده او را بیرون کشیدند و ابراهیم بن محمد بن طلحه با عبد بن
 نیز پیفت گفتف او را بر پشت بر بند و پای بر بند اش در کوی و برزن بدوان ابراهیم گفت هرگز این
 کار نکنم چه او را با دشمنی و حربی نرفته بلکه محض ظن و گمان او را مأخوذ نموده ایم پس قاضی او را حاضر کرد
 و مختار را سوار کرده بر زن ان بردن یحیی بن ابی عیسی سکیوید با جمیع بن سلم از وی مختار در آیدیم و همی شنیدیم
 که میگفت **أَمَّا وَرَبِّ الْحَارِ وَالنَّحْلِ وَالْأَشْجَارِ وَالْمَاءِ الْقَوَارِ وَالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَالْمُصْطَفِينَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ كُلِّ جَبَّارٍ بِكُلِّ لَدُنْ خَطَاٍ وَمُهَنْدٍ تَبَارِ فِي جَوْعٍ مِنَ الْأَنْصَارِ لِسَوَامِيكِلَ وَلَا اَعْمَارِ**
وَلَا يَغْزِلُ الشَّارِحِي إِذَا قَمْتُ عَمُودَ الدِّينِ وَرَأَيْتُكَ صَدَعَ السُّلَيْمِ وَأَدْرَكَتُ نَارَ النَّبِيِّنَ
لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ زَوَالُ الدُّنْيَا وَلَمْ أَحْضِلْ بِالْوَيْتِ إِذَا أَتَى سکنه بر پروردگار در یاب
 بی کران و نخلستان و اشجار بی پایان و سیاهنای بی آب و گیاه و فرشتگان ابرار و برگزیدگان
 اخبار البته بخوابم که هر استکباری نابکار را با شمشیری آبدار و تیر شرر بار بمجاونت کرد و بی از یاران
 که در کار جنگ و جوش و حرب و خودش اختلاف و لغطف بخویند و کرد نفاق و نارسستی شقاق
 بخزند تا کاهی که ستون دین را برافرازم و چراغ آئین را برافروزم و امور مسلمانی را بنظام و قوام
 بیاورم و خون پیغمبران و پیغمبر زادگان را بجویم تا از زوال مال براندیشیم و نه از نایم روزگار خویش

بجای خود

نزد مختار

الکعبه

بجای خود

حضرت

ربيع دوم از کتاب سکه الادب ناصری ۴۴

و مرکب بنیاد شوم این اثر و صاحب روضه الصفا به تقریب یکدیگر گویند پاره از مردم کوفه بخدمت جدایی
 زید و ابی کوفه آمدند و گفتند از خوشی غفلت باش که خارج در این شهر بسیار شده اند و گریه و بخت
 و انبوهی سلیمان پیوسته اند و بان آهنگ باشند که غفلت برای تواند رفتند و ترا از میان بگیرند اکنون
 نزدیک بصواب آن است که بی درنگ جمعی را برای سلیمان بفرستی تا او را بدست آورده و جای بزدان
 دهند و اگر وانی اینکار بدون پیکار بسیاری میزد و بخت را آهنگ جوی عبدالله گفت اینجا عت بر عت
 هستند گفتند در باطن سنی هستند و در ظاهر اظهار تشیع نمایند و خون امام حسین علیه السلام میجویند
 عبدالله گفت بن قاتل آنحضرت نیتم که ایشان را آهنگ من باشند آنکس که آنحضرت را شنید سلام
 اینک از جانب شام فرامیرسد بهتر آن است که شیعه امام حسین علیه السلام پذیرای مفاقت او گردند
 نه با من و اگر با جنگ جویند ما نیز با ایشان حرب سازیم و اگر مارا باز گذارند ما در طلب ایشان بر نیایم
 چنان قوم در طلب خون حسین سلام الله علیه خروج مینمایند خدای این جماعت را رحمت کند و از گردن
 روزگار این بدارد آنگاه بفرمود تا مردمان در مسجد که در آنجمن شدند و خود بر منبر شدند و گفت
 ایها الناس بمن پویست که یکدسته از شما متفق شده اند که خون امام حسین علیه السلام را بجویند سو کنید
 با خداوند که من امام حسین را نخواستیم و با هر نفر موده ام و خوشنود بنوده ام و یک میدانم که آن کسان که
 آهنگ حرب من دارند چه مردم هستند لکن تا سلیمان با من در مقام مبارزت بر نیایند بمفاقت
 ایشان مبارزت نجویم همه کس میدانند که خونین شهید محروم و امام مظلوم را از سپه زیاد نباید خواست
 و از بنی امیه طلب باید کرد و مرا این زیر بار ت که و فرستاده او نیز خود طلبکار خون حسین علیه السلام
 و اینک ابن زیاد از شام باین سوی روی نهاده بایست بدفع او روی دهند من نیز بشتبان طهر
 میثوم همانا این فاش فاحشه قاتل امام حسین و اختیار شما و امثال شماست و باشکرت فاش روی
 شما آورده و راه نرویک ساخته اگر ساخته قتال و شوید ازان بهتر است که خوشتن در خوشی نشیند
 و جلالت خود را در خون خود بکار بندید و بر ضعف خود و نیروی دشمن خویش بغیر آید و دشمن چون
 شمار آید همان که آرزوی اوست در شما بخوان کرد و همانا دشمن ترین آفریدگان یزدان بنی امیه
 و شما شتابان است و او همان کس باشد که هفت سال خودش و پدرش شمار حکومت کردند و از
 قتل و کزند اهل عفاف و دین ساعتی انعطاف نداشتند و بخون آن کسان دست یازیدند که شما در
 مقام آنان پیغمبری شمرده نمی شوید هم اکنون با کمال حدت و نهایت شوکت بجنگ او آهنگ کنید دین
 سورت و باس و شدت را در کار او و پیکار او بکار بندید نه در ضعف و ویرانی خودتان همانا من
 شمار مناصحی خیر خواه باشم و چنان بود که مروان بن الحکم بعید الدین زیاد و فرمان داده بود
 که بدفع یا غیاث مردم بسزیه شود و چون از آن مهم فراعنت یا بد روی عسراق هند و چون عبد الله بن

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۵۶۰

یزید از آن کلمات پرداخت ابراهیم بن محمد بن طلحه که والی خراج کوفه بود برآشت و لب سخن برکشود
و گفت ای مردمان بنحان این سزینده زیان کار و چارخشم و تیغ نشود و در آهنگ خود درنگ بچویند
سو کند با جدای هر کس بر ما خروج کند بخش در شیم و اگر تعین کنیم که گریه بر آهنگ خروج دارند پدر را
کناه سپرد و سپرد بعضیان پدر و خویشان را بجز خویشاوند و آشنا را بجای آتش فرو میکشیم و در زیر
پی بپاک و دمار میسپاریم چنانکه بجاده حق و سپار و باطاعت هموار گردانند این وقت سیب بن نجبه
بدو رجعت و سخن در دهنش بگفت و گفت یا بن الساکین تو ما را بخشم خود و تیغ خود بتدی میانی سو کند
با جدای تو از این کار و کردار و گفتار خوار تر باشی و ما تو را در آنچه گویی و می خواهی آهنگ ما را بر تابی خواهش
نکنیم چه پدر تو را و جد ترا بکشیم و ترا بر این کین و بغض گیرد می باشد ملامت نباشد آنگاه با عبدالله روی کرد
و گفت ایها الامیر تو آنچه گفتی و ما را بمقامت این جماعت بصفحت کردی قول درست و راه صواب بگفت
ابراهم گفت سو کند با جدای قتل میدهند لکن این امیر زمان و ذلت آسوده نخواهد بود و مقصودش
عبدالله بود این وقت عبدالله بن وال آغاز مقال حساد و گفت تو در میان ما و امیر این اعتراض و
مناقت از چیست که ترا با امارت و حکومت میت نگیرد تو امیر این حربیه یعنی امارت خراج با تو است
بکار خویش پرداز و اگر امیر این امت را هم اکنون بغض و در انحنی از تو بعید میت چه ازین پیش پدرت
و جدت چنین کردند و اکنون بعقاب و عذاب گرفتارند این وقت عبدالله گفت و از هر دو سوسه زبان
بدشنام هدیکه کشوند و امیر از منبر فرو شد و ابراهیم او را بتدی نمود که من شکایت تو را با بن زبیر
مکتوب بنمایم عبدالله بنزل او درآمد و معذرت بگفت و غبار آن که ورت از میان برداشت و عبدالله نیز
بنزل خود رفت و از آن پس بجز در سلیمان و یک روز مختار بیدار او بسیار میشدند و عقد مودت
و اتحاد را استوار میداشتند و نیز اصحاب سلیمان خروج نمودند و بخویداری اسلامه کارزار و تجنیز نمودند

در این سال
از بن زبیر

ذکر مفارقت جماعت خوارج از عبدالله بن زبیر از که معطه شرفها الله تعالی و صا و رات احوال ایشان

در این سال آن جماعت خوارج که از جور ابن زیاد بکینه معطه آمدند و با عبدالله بن زبیر پیوسته شدند
و در رکاب او با لشکر شام معاف بقی دادند از وی جدائی گرفتند و سبب آمدن ایشان نزد پسر زبیر
آن بود که در آن زمان که ابن زیاد بولال را بکشت بر این جماعت سختی و درشتی می نمود چه آنکه روزگار بر
ایشان تیره و تاریک شد و در میان آن بخت کردند و درین حال پر طامع سخن می راندند از میان نافع بن الارزق
زبان برکشود و گفت ما ما خداوند سبحان کتابی بر شما فرو فرستاد و جهاد را بر شما منتهی نهاد

رج دوم از کتاب سکه الادب ناصری

عمر عمر

و حجت بیای آورد اکنون که مردم ستمکار تبه در کار تیغ و در شامها و عیش شارانها هوار سازند عزیمت استوار کنید تا نزد این مرد که در کعبه و تاخته روی بنیم و پشت و روی کارش را بنگریم اگر بآن عقیدت که بآن اندریم موافقت دارد و با وی روی بجا و کنیم و اگر مخالفت جوید او را از خانه خدای بیرون نمائیم و این وقت سپاه شام بطرف ابن زبیر میسپار بودند پس خواجه کیدل شدند و طی منازل کرده تا بابن زبیر پیوستند ابن زبیر از قدم آنجاعت نباشت گرفت و ایشان را باز نمود که بایشان یک رای و یک اندیشه است و آنجاعت بدون اینکه از عقیدتش بعیرت گیرند و در صد و تقصص و تقیص بر آید در کتاب او با سپاه شام رزم همی دادند تا بنزد بن مویه رخت بهادری کشید و مردم شام از بیت اسحام انصراف کردند و مردم خوارج یکی روز گردنم نشستند و همی گفتند قتی در کتاب این مرد رزم دادیم و هیچ نمائیم آیا عقیدت او و ما یکسان باشد یا نباشد چنانکه وی او پدرش زبیر بارز معاقت بیارستند و همی مذاکره کشیدند یا ثار است عثمان بهتر این است بدو شویم و از عقیدت او در حق عثمان باز و اینم اگر از عثمان برات و برادر می حبت او را بولایت و امارت خود برداریم و اگر از اینکار استناعت حبت ما نا بشا دشمن باشد پس بجله نزد ابن زبیر شدند و از بن موی پرستی کردند ابن زبیر نظر با طرف کرد و از یاران خویش جز معدودی اندک در پیرامون خود نیافت لاجرم در پاسخ ایشان گفت هنگامی من آمدم که هتک بر خنق دارم اکنون بروید و شما مکالمات باز شوید تا پاسخ شما باز گویم آن جاعت باز شدند و ابن زبیر اعوان و انصار خود را با اسلحه کارزار نزد خود انجمن ساخت و چون خوارج بیامدند اصحاب ابن زبیر بآن هیئت و هیبت فراهم بودند و گرزهای کران در دست داشتند چون نافع بن الارزق این حال بدانت از کوه و خاطر ابن زبیر آگاه شد و با اصحاب خویش گفت ما نا ایمن در خلاف شما اندیش و در پس نافع بن الارزق و عبیده بن بلال به پیشی گرفتند و عبیده پاس خدای بکذاشت و گفت یزدان پاک خواجه لولا که را مبعوث کردید تا مردمان را بخدای و عبادت و خلوصی که در خور حضرت اوست بخواند و آن رسول رحمت عطا است و حضرت احدیت و مراتب اخلاص و عبادت دعوت فرمود و جاعتی اجاب نه نکردند رسول خدا بجواب خدای در میان ایشان کار همی کرد تا کاهی که بآن سرای خراسید این هنگام را بهی از مردمان ابو بکر را بخلق پی برداشتند و چون ابو بکر رفت به یکه جایی کشید عمر را بجای خود بنشاند و ابوساد و بن جناب خدای دست رسول خدای کار همی کردند و پس از حرکت پسر خطاب مردمان عثمان را با امارت برداشتند و چون عثمان بر سریر خلافت نکل یافت خویشان و خویشاوندان خود را بر گزید و به نفعی سلاطین جرد و خاقین روزگار پیشین کار خلافت را بوضع بگردانید و اموال مسلمانان را بنویشت و ندان خویش بختید دره عمر را بر گرفت و تا زیاده خود را بکذاشت و کتاب خدای را بر هم درید و هر کس در ظلم و ستمی که از وی میرفت از در انکار بر آمدی مضرب او که قاتل خدا و رانده رسول خدای حکم بن ابی العاص را در جوار خود بیاورد و ما وی داد و آنرا که سبقت در اسلام

احوال حضرت سیدالاجدین علیه السلام

ص ۶۶

در اسلام داشتند مانند ابو زور و امثال او را که در فضل و تقدس بر او و دیگران برانند و چون بودند مقرب
ساخت و مطرود نمود و از بصره خود و مخروم ساخت و آنچه خدا میخواست بصره ایشان قرار داده بود از ایشان برگرفت
و در فراق قریش و بجان عرب قتل کرد و ازین روی کار بر سلمان دشوار گردید و روزگار تنگ شد خدا که
طایفه بروی تباختند و دور از خاک و خون در کشیدند اکنون با قاتلان او دوست هستیم و از سپهر عثمان
و دوستان او میراثیم ای پسر زبیر کجای تا چه کوی این زبیر با عبیده گفت همانا آنچه در باره رسول خدا
صلی الله علیه و آله و روایت عدل و جلالت او باز گفتی بد استم و از آنحضرت از آنچه یاد کردی و توصیف
نمودی بر تراست و نیز فهمیدم آنچه در حق ابو بکر و عمر گفتی و آنچه پیاپی بروی از روی وفق و صواب بود و ام
بدانستم آنچه را در حق عثمان پان کردی و من آنعلم و دانش که در باره سپهر عثمان دارم هیچکس ندارد
و در آنحال که مردمان بروی بشوریدند با او بودم و سخنان شنیدم که هر جریقی خواستند بروی فرود
آورند و او را معاتب دارند ایشانرا پاسخ براند آنگاه آن کتب عثمان را که چنان میدانستند که در
قتل ایشان نگذاشته و بدست آورده بودند باز نمودند گفت من این نامه را فروم گذاشته ام اگر میکشید
من نوشته ام اقامت بینه لازم است و اگر لازم نیست برای شما سوگو کند میخورم که نوشته ام سو کند
با خدا ای که نه آنحضرت شاهد و گواه بیاورند و نه او را سو کند دادند و بروی تباختند و او را بکشتند
و من آن معایب که بروی بر شردی بجله را بشنیدم و چنان نیست بلکه عثمان سزاوار هر گونه خیر
و خوشی است و اکنون شما و حاضران را بشهادت میکیرم که من دوست عثمان و دشمن دشمنان او
هستم خدای از شما بیزار باد بسته و نگارنده که این معنی مجبول نیست که این بیانات ابن زبیر
همدراز روی نفاق در رعایت وقت و حال زبیر برده چه را فوقت مردمان غالباً باین عقیدت میرفتند
و مخالفت ایشان با مقصود ابن زبیر منافات داشت و اگر خواستی بروش جماعت خوارج رفتی
بیردن از خوارج یار و یاورند اشتی و آن هنگام نیز اورا بسبب مراجعت لکشر شام و قوتی که در کار پیاد بود
باین جماعت حاجت نبود لاجرم پاسخ ایشانرا به انگونه بیار است و کرد نه اطوار عثمان را به کس میدانست
و کسی را مجال انگار نبود و آنزمان که ابن زبیر حمله و ج که در ده بود اغلب رؤسا و سخای آن ممالک
از مردم نبی هستند و دستان و سالی ایشان بودند ازین روی بطریق دیگر سخن کردن را از وصول
معتقد و می که دانت مانع مبشرد چنانکه از آن پس نیز تا پایان روزگار خویش هر وقت و هر زمان
با مقتضای رقت و زمان سخن میراند چنانکه بخوانست حضرت احدیت در مقامات خود اشارت دارد
بآنچه چون ابن زبیر این کلمات را براند جماعت خوارج پراکنده شدند و نافع بن ازرق خطبه
و عجب الله بن صفار سعدی و عجب الله بن اباض و خطبه بن بهیس و بنو الماحز عجب الله و عجب الله
و زبیر از بنی سلط بن یزید که بجله از بنی تمیم بودند روی بر او نهاده تا بصره پیوستند و ابوط لوت

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

۸۱ عمر

که از بنی کلب بن وائل بود و دیگر ابو ذکریع بن عبد الله بن ثور بن قیس بن ثعلبه و دیگر عقیقه بن الاسود الیکری
 بسوی میامه شدند و در آنجا با ابوطالوت بجوش و خروش درآمدند و از آن پس ابوطالوت را پسند
 گذاشتند و در پیرامون بنجد بن عامر بنحنی انجمن نمودند و از آن سوی نافع بن ازرق و یاران او به بصره
 درآمدند و بر رأی در ویت ابی بلال عقیدت داشتند پس در کجای فرام شدند و از فضیلت جهاد سخن می
 رانند و اندک اندک خیالات ایشان نیرو گرفت تا بدانجا که نافع با سیصد تن در بصره خروج نمودند
 و اینکار در آنحال بود که مردم بصره بر این زیاده شوریه بودند و ایشان زندان را بستند و خواجه
 و زندانیان را بسته و ن آوردند و در اینوقت مردمان چون یکجک قبائل از د و ربیع و بنی تمیم و دیگران
 میبردند از ایشان اشتغال یافتند از نیروی چون نافع بن ازرق خروج نمود و هر یک با وی متابعت
 کردند و از آنطرف چون مردم بصره با عبد الله بن حارث پیوستند یکباره بدفع خواجه پرداختند و ایشانرا
 بیم هشی دادند تا چار نافع از بصره بیرون شد و در هشتاد و سه سال شصت و چهارم بطرف اهواز روی
 نهاد و مردم خواجه نیز که در بصره جای داشتند جز آنکه در آنوقت باز نیش خروج نبودند بدو پرداختند
 و از حله آنکسان که در جای خود بماندند عبد الله بن صفار و عبد الله بن اباض و جاعی از آن مردم که بر عقیدت
 ایشان میفرستند بودند و ازین سوی نافع بن ازرق همی با خویش میپیشید و او را خیالات فاسده چنان
 متمثل گردید که از مردم خواجه آنکه از متابعت او و جهاد قعود ورزیدند از دایره مسلمانی بیرون هستند
 و معاشرت ایشان حرام و برای ایشان در دنیا و آخرت عذاب و عقاب است و هیچوجه رستگار نخواهند
 بود پس بایاران خویش گفت حال این مردم این است شما باید از ایشان برائت جوئید و بر آن عقیدت باشید
 که منکحت با ایشان و اکل ذباج ایشان قبول شهادت ایشان و اخذ علوم و مسائل دینی ایشان
 و میراث ایشان حلال نیست بلکه قتل اطفال ایشان و تفرص با اموال و زنیهای ایشان سزاوار است و اینکه
 تمامت مسلمانان مانند کفار عرب کافرنند و هیچ چیز از ایشان جز درآمدن بدین اسلام یا قتل ایشان پذیرفته
 نباید شود پس جماعتی از اصحاب او باین دعوت اجابت کردند و پاره از وی مفارقت جستند و از حله آنکه
 از وی جدائی گرفتند بنجد بن عامر بود که روی میامه گذاشت و جاعت خواجه میامه با طاعت او درآمدند
 و ابوطالوت را بجای گذاشتند و از آنطرف نافع بن ازرق نامه باین اباض و ابن صفار نوشت و ایشانرا
 و متابعان ایشان را باین عقیدت دعوت کرد این صفاران کاغذ را بخواند لکن به اصحاب خود قرائت
 نکرد تا متفرق نشوند و با اختلاف نروند این اباض آن نامه را بگرفت و بخواند و گفت خدای او را بکشد که بعب
 رای و عقیدتی است همانا نافع در این رأی صادق است در صورتیکه این مردم مشرک باشند آنوقت باید
 باین سیرت و عقیدت بود کن در این ادعا کاذب است چه ایشان از شرک برائت دارند اما به نعم
 و احکام کافرانند و برای خون ایشان مباح نیست و ازین بیرون بر ما حسد ام ابن صفار گفت

احوال حضرت سیدالهادی بن علیہ السلام

۹۶۶

خدای از تو بیزار است که در اینجا رقص و رادی و از این اذرق بیزار است که غلو و زید و یحیی گفت
خدای از تو و از وی هر دو بیزار است پس آن مردم متفرق شدند و شوکت و حشمت این اذرق جمعیت
او نیز و گرفت و در احوال اقامت گزید و همی باج و حشر اج گرفت و در کار خویش مبصر آورد و از این
روی بصره نهاد تا بجز نزدیک شد چون عبد الله بن حارث والی بصره این خبر شنید مسلم این
عس بن کریم بن ربیع را که آن مردم بصره بود بدفع او مامور نمود چنانکه بخواست خدا مرقوم شود

تولد مختار بن ابی عبد الله

بیان تولد مختار بن ابی عبد الله ثقفی علیه الرحمة و چگونه حال و بدایت امر و نسب او

کیان مختار بن ابی عبد الله
در کتب معتبره

مختار بن ابی عبیده و بروایتی ابی عبید بن مسعود بن عمر بن عقیقه بن ثقفی کنی ابی اسحق و لقب
کیان است و چون صاحب شرط او کتیش ابو عمر و نامش کیان بود مختار را کیان لقب کردند و
بعضی بر آنند که بنام کیان مولای علی بن ایطالب علیه السلام نامیده شد و کیان همان کس باشد
که مختار را بطلب خون حسین علیه السلام قتل گشتن کان آنحضرت دلالت می کرد و محرم اسرار مختار
و در هر کار مشیر و مشاور بود و از دشمنان امام حسین علیه السلام هر کسی را بدو باز می نمودند و در هر خانه یا
مکانی بود بر دی می یافت و آن سدرای رانمات ویران می یافت و هر که را در آنجا بیافت از آذام
یا جان داری و دیگر بقتل رسانید و هر خانه که در کوفه ویران می یافت ده بود از آن خانه بدو که ابو عمر ویران
کرده بود و اهل کوفه از آن پس ضرب اهل کوفه بودند و اگر کسی را پریشانی در خانمان افتادی می گفتند همان
ابو عمره در سرای او در آمده است چنانکه این شعر را شاعری گوید

أَبْلَسُ بِمَا فِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي عُمَرَ بَغْوِيكَ وَبَطْنِيكَ وَلَا يُعْطِيكَ كَثْرَةَ

پدرش ابو عبیده همی خواست تازنی نامجوی در جاله نخج در آورد و جاعتی از عنوان قبیل اش را بدو نام
برده پذیرفتار شد تا بشی در عالم خواب با وی گفتند تَرَوُجُ دَوْمَةَ الْحَسَنِ الْحَوْمَةَ تَدَسُّوْشَ لَمَاتِ
صبح کو بخش گز نباشی ابو عبیده از خواب خویش با دوستان و مساز را زکشت و کشت با پنجه فرمان یافته
کاگر بن پس دومه دختر و هب بن عمر بن معتب را در جاله نخج در آورد و چون دومه مختار بار داشت گفت
در خواب دیدم قاضی همی گفت أَكْثَرُ بِالْوَالِدِ شَبَهُ شَيْءٍ بِالْأَسَدِ لِإِنَّ الرِّجَالَ فِي كَيْدٍ فَقَالُوا عَلَى الْمَلِكِ كَارُكَ
حَظُّ الْأَسَدِ و چون مختار از مادر بدید ار شد همانکس که مادرش را در خواب نمودار شد بدو بیاید و گفت
إِنَّهُ قَبْلَ أَنْ يَبْرَحَ وَ قَبْلَ أَنْ يَنْتَشِعَ قَلِيلُ الْمَلِكِ كَثِيرُ التَّبَعِ يُدَانُ بِمَا صَنَعَ از آن
که بیان شباب کرد و از جوانی و رعنائی بهره یاب کرد و در شایده امور در غناک و بخت نشود و تها نقت

تولد مختار بن ابی عبد الله

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

ناسخ

بسیار باشد و هر چه کند او را نرم کردن شوند و در او آن کودکی او را منور و تن کردند و دود متی ما در او رخنه
فرزند پیدا شد مختار و جبر و ابوجبر و ابوحکم و ابولمیه و تولد مختار در عام الهجرة روی نمود پدرش ابو عبیده
شجعمان روزگار بود چندانکه گویند با خالد بن الولید درسی و قعه حاضر شد و رزم داد و در زمان عمر بن الخطاب
بسیار لاری سپاه اسلام نامبردار گشت و چون مختار سیزده ساله شد با پدرش در قعه قیس الثاطف
حاضر شد و همی خواست در میدان کارزار آماده قتال کرد و عثم سعد بن مسعود او را منع فرمود و در حجاب را لاغوا
از صانع بن نباته مروی است که گفت مختار را برزاقی حضرت امیر المومنین علیه السلام بخان شدم که دست
مبارک بر سرش میکشید و همی فرمود یا کیتس یا کیتس از یزدی مختار را کیان خواندند و جاعت مختار ری
که بدو منسوب بودند کیانیه خواندند چنانکه آن جاعت را که بوسی بن جعفر علیها السلام متوقف میشوند و اقیقه
و آنکه با حمیل برادر آن حضرت مقصد هستند اسمعیلیه نامند و کذا لک غیر ذلک و مختار با کیتس باشد که مردم را
محمد بن حنفیه دعوت میکرد و آنرا که بعقیدت او میفرستند کیانیه خواندند با تکه چون ابو عبیده در قعه جسر در
زیر پای پل پست گشت و بعد از چندی مداین مفتوح شد عمر بن الخطاب سعد بن مسعود برادر ابو عبیده را
بامارت آن دیار نامبردار کرده آیند و مختار بملازمت غم بزرگوار روزگار هسی نهاد و روزگار و زباید و در
پیش تاز و کردی سراننده از کرده از هیچ چیز بیم نداشت و بمجالی امور و جلال مہام چنگ در انداخت و اورا عقبت
داف و جابی حاضر وجودتی عظیم در خاطر و دارای خلال ماثوره و منفی بچود و سخا موزه بود بفرات حبلی از
خفایای امور و قوف یافتی و معلومت قصب السباق مغفرت از میدان جلالت برداشتی و با حدس صاحب
و کثر ثاقب پست در روی کار با بازداشتی از هیچ مبارزه روی بر تافتی و در میدان جنگ چون پلنگ تریخ
تباختی و به سیروی تجربت و دانستندی شاید امور را آسان کرد و ایندی و بار فہرام را در لکام آوردی
و با ایخچہ مضاحتی بیرون از لغزش و بلاغتی مصون از کوهش داشت اگر سخن به نثر آوردی مستحج بود و اگر
مقصود آوردی تفوق حبستی با جانی ثابت ممتاز و بالسانی ناطق سرافراز بود هرگز در کاری حدس نزد
جز اینکه مصواب رفت و تفرستی نمود جز آنکه بده یاب شد و اگر جز این بودی ایگونه دارای مغفرتی گشت
و امیر امرار و عساکر میشد شیخ جلیل بارع و میل فاضل جعفر بن محمد بن ناسیکوید غم مختار را حضرت ولی کردگار
صلوات اللہ و سلامہ علیہ عال مداین منہمود لکن این خبر با خبر سابق مخالف است کرا اینکه گوئیم آنحضرت
و یکبارہ او را امارت مداین و دو چہ سعد بن مسعود غم مختار چنانکه نامستین اجبار نوشتہ اند در زمان عثمان
و امیر المومنین علی علیہ السلام به ستور سابق در مداین حاکم بود با تکه بنی ناسفرا بید مختار بعسمه خذرت
مینا و تاکاهی که سیف بن شعبه از جانب معاویہ بامارت کوفه میاید مختار از کوفه بدینہ شد و و آنجا در مجلس
جناب محمد بن حنفیہ حضور یافت و حادث و اخبار منہرا کوفتی و چون کوفه مراجعت کرد یک روز با معینہ
امیر کوفه سوار شد و در بازار عبور داد و آنجا د سیفہ گفت کاشش برای ابن شد غارتی و از آن پس چنان

زنج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

روی دادی همانا بر کلمه علم دارم که اگر کسی دامن قوت و مردی بر کمر بکشد و با یک در افکند با اینکه در آن حال ریشی
و شبانی برای انبیرم نخواهد بود همکس او را متابعت نماید بخصوص مردم باجم یعنی آنکسان که غررب هستند و چون حرفی
بایشان بازگویند زودتر قبول میکنند مختار گفت ای غم این کلمه چیست گفت برای نصرت آل محمد صلی الله علیه و آله
در مقام استعمار برآیند چون مختار این سخن بشنید در خاطر سپرد و دیده بر آن فرو داشت و همچنان در دلتش بود و
از آن پس بفضل آل محمد و نشر مناقب علی حسن و حسین صلوات الله علیهم سخن میراند و بی گفت بعد از رسول خدا است
از همکس خلافت و امارت است سر او را تراند و از آنچه برایشان فرو داشته بود اظهار اندوه و تامل می نمود تا یکی روز
با معد بن خالد جدلی ملاقات کرد و گفت ای معبد ما اهل کتب گفته اند که در کتب خویش چنان یافته اند که مردی
از قبیله ثقیف ستمکاران را بخواهد کشت و ستم دیدگان را نصرت خواهد کرد و خون مستضعفین را بخواهد جست
و او صاف این مردم را مرقوم داشته اند و هر صفتی که برای او تقریر داده اند بجهله را در خویش بخوان و بستم
کرد و حضرت یکی اینکه نوشته اند این مرد بن جوانیت و ایک از شصت سال بیشتر و در کار سرور و مرام
و دیگر اینکه نوشته اند ردی البصر است و چشمش ناخوش و ناخواب است و من از عقاب بینده بر ترم
معبد گفت اما در باب تن سال همانا آنکه در سن شصت سالگی یا هفتاد سالگی باشند نزد مردم
این زمان در شمار جوانان است اما از باب جدت بنیش و سلامت چشم تو همانا تو از عواقب
چه خبر داری شاید خدا تعالی حادثه بر این پیش را کمال و طالی افتد و مختار بر آن حال پیود
تا معویه برد و نیز پدید بر جایش نشست و حضرت امام حسین علیه السلام جناب مسلم بن عقیل رضوان الله
علیه را بکوفه فرستاد و مختار بن ابی عبید آن جناب را در سرای خویش منزل داد و ابن زیاد بر مختار
بر آشت و ضربتی بر چهره اش فرود آورد چنانکه از صدمت آن ضربت چشمش را آسیب آورد و
خبر اهل کتب در باره او مطابق شد چنانکه خواست خدا که کور شود و قسم حروف گوید در این خبر و تقریر
سین تجانی شاید بود چه اگر مختار این سخنان را مدتی قبل از هلاک معویه بر زبان آورد چگونه شصت ساله
و متجاوز از آن خواهد بود زیرا که ابن نافع و او را نیز در عام الهجرة نوشته و نیز در چنین موقع بیان مختار
در سن خویش از روی تخمین نموده است بلکه از راه تحقیق است و الله اعلم

پایان عقاید طبقات مردم در حق مختار بن ابی عبید و پاره اخبار وارده

عقاید مختار

مردم شیعی را در حق مختار عقاید مختلفه است و اخباری که از امام اطهار سلام الله علیه ما تورد مسطور است
مختلف است اما غالب اخبار و عقاید بر این است که بفضل حضرات ائمه علیهم السلام رسکوار خواهد بود

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۲۴۷

اکنون پاره اخبار مختلفه وارده اشارت میروند تا حقیقت حال او در خدمت اولی الالباب بشوف آید چنانکه در کمال ابن اثیر و اغلب تواریخ مسطور است که در آن هنگام که معاویه با جمعی از زعمای شام گفت هر کس از شما بر توبه بکشد که تواند حسن بن علی علیهما السلام را بقتل رساند در ازای این خدمت یکصد هزار درهم بدو عطا کنیم و او را سردار یک ایالتی از شکر شام کردیم و نیز یکی از دخترهای خود را با وی تزویج نمایم و چون این خبر بحضرت امام حسن علیه السلام پیوست بحفظ و حراست وجود مبارکش پرداخت و زدی در زیر لباس پوشید و با رعایت مراتب احتیاط مردمان را نماز میکرداشت و قتی یکی از اشرار تیری بسوی آنحضرت بفرستاد لکن بواسطه آن البه و احتیاط بدین مبارکش کارگرفتند تا در سابط مداین یکی از آن مردم ملعون جنس سخی بآن حضرت نزد و آن خشم کارگذاشت و آن امام و الامقام علیه السلام بفرمود تا آنحضرت را به بطن جو بچی که در امارت سده بن ابی مسعود غم مختار بود عدول دادند و بقبول صاحب جیب السیر آنحضرت را در نزاعی مداین زخم زدند و امام حسن علیه السلام قتر ایض با همین مقدم مبارک که رسک حلق آنحضرت بود این وقت مختار که در آنجا بود حاضر بود با غم خود گفت بیا تا حسن را تا خود داریم و بمعویه بسیاریم تا معاویه امارت عراق را با گذاردن عیش بر آشت و او را دشنام گفت و مردم شیعه ازین سخن آشفته و بقتل مختار بیم آهنگ شدند سعد بن مسعود چون اینحال بدید چندان با مردم شیعی بلالفت در می و عطفوت کار کرد تا ایشان را از آن آتش فرود آورد و از ایشان مسلت کرد که ازین جنایت و جبارت مختار در گذند و ایشان در گذشتند و حضرت امام حسن علیه السلام از وی عجب و غامت فرمود و ای بر شما سو کند با خدای که معاویه در آنچه برای کشتن من بشو نمائت کرده است و فاش خواهد نمود الی آخر این حدیث و ازین پیش نیز مسطور گردید که نامه را در آنحضرت امام زین العابدین علیه السلام پانچ نوشت و او را دشنام داد و نیز عجب بن خفیه فرمود با وی همان معالمت کند چنانکه بر بکار لا نوار سجد بجزرت ابی جعفر علیهما السلام میرساند که فرمود مختار ابن ابی عبید و مکتوبی بحضرت عیسی بن الحسین سلام الله علیه معروض داد به ایای عسراق تقدیم نمود چون فرستادگان مختار بر در سرای حضرت وقوف یافتند و در خدمت شرف اندوزی خواستند فرستاده آنحضرت بسوی ایشان بیاید که فرمود امیطوا عن بابی فانی لا اقبل هذا یا الکذابی و لا اقرء کتبه و دور شود از در سرای من چه من به ایای در و کلویان را نمی پذیرم و کتایت ایشان را قرائت نیفرایم چون فرستادگان مختار بر اینحال کران شدند آن کتایت را تغییر داده با اسم محمد بن محمد بن علی یعنی محمد بن خفیه نوشتند ابو جعفر علیه السلام میفرماید و الله لقد کتب الیک بکتابی ما اخطاه فیہ شیئا انما کتب الیک بان جبر من طغی و مشی ابو جبر میگوید با آنحضرت عرض کردم بمعنی مشی عارف بستم اما معنی طغی را ندانم فرمود طغی بمعنی حیاة است علامه مجلسی میفرماید در کتب انجی که نزد ما موجود است طغی را نیا فهم و دیگر در بکار لا نوار مسطور است که شیخ حسن بن سلیمان

احوال حضرت سیدالبا جدین علیہ السلام

۳۳

در کتاب ~~تاریخ~~ که مشهور است که گفته اند وقتی مختار بن ابی عسید و یکصد هزار درهم برای حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
 بخشیدند حضرت که پیشتر در کوفه میبود و نیزینک بود که باز گردانده پس آن دراهم را در بیت المال
 بگذاشت و چون مختار قبل رسید آنرا در میان راه به عبدالمکسنه بن مردان مرقوم فرمود عبدالمکک در جواب
 نوشت این دراهم بگیر که ترا بکیره و کوراست و حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما مختار را بمن میفرمود
 و میگفت بر خدای و بر مادر و بیعتی است چه مختار را کان میرفت که بدو می میشود مرزبانی بود کتاب الشعر میگوید
 که مختار را غلامی بود که جبرئیل نام داشت و بر حسب رسم و عادت کاهن کاهی جبرئیل بمن چنین گفت و بمن جبرئیل
 چنین گفتم ازین روی اعراب و مردم بادی نشین را کان میرفت که جبرئیل علیه السلام بروی من فرو می شود
 و باهم حکم بنمایند و مختار باین کار که در آن محبت که در آن مردم پیدا شد بر ایشان غلبه یافت
 تا کاهی که امور و جهام را با تنظیم داشت و با عزادین و حضرت آئین و تقویم بنیان حق مخرب بنای
 باطل قیام و زید و نیز در بخارا و از حضرت صادق علیه السلام مسطور است که فرمود چون حسد او نه
 عزوجل خواهد اولیای خویش را نصرت فرماید و داد ایشانرا باز گیرد ایشان را بر استوار مخلوق خود یاری کند
 و چون نصرت خویش را بخواهد آن نصرت را با یاری خود و استقامت فرماید و حسد ایتالی نصرت یحیی بن زکریا
 علیهما السلام را بدست یاری بخت نصر سقر ساخت و دیگر در کتاب مذکور علی بن دراج ماثور است که
 وقتی مختار او را در پاره اعمال خود عامل ساخته بود و در پایان کار او را بگرفت و بزدان در انکند و مالی
 از وی مطالبه می نمود تا یکی روز او را و بشر بن غالب را بخواند و هر دو تن را بقتل مندی نمود بشر بن غالب
 مردی زیرک و متغیر الحال بود با مختار گفت سوگند با خدای تو بر کشتن ما پروز میثوی گفت ما در بامت نشیند
 از چه روی بر شما غالب و قادریستم با اینکه هر دو تن در جنگ من و من اسیر هستید گفت ازین روی
 که ما در حدیث رسیده است که تو وقتی ما را خواهی کشت که بردشتن فیروز شوی اینوقت ما را بر سر پله آن می کشی
 مختار گفت راست میگوئی و این سخن دروغا تصدیق نمود و گفت در حدیث درو شده است علی بن دراج
 گوید چون مختار کشته شد هر دو تن از محبس او بیرون آمدند علامه مجلسی میفرماید تمامه فی باب معجزات ابا
 علیه السلام لکن را تم حروف اجالا نقص نمود و در ذیل معجزات آن حضرت مسطور ندیده و الله اعلم
 و اما اخبار که در تفسیر مختار و در دست بسیار است چنانکه باره اشارت می رود و بعضی نیز در طلی حالات او و
 ذیل معجزات امام زین العابدین علیه السلام و احوال زید شهید علیه الرحمه بخوات خدا مسطور میاید در بخارا
 الانوار از عمر بن علی بن الحسین مسطور است که چون سر ابن زیاد و عمر بن سعد علیه اللعنه را بحضرت علی بن الحسین
 علیهما السلام آوردند آن حضرت سر سجده نهاد و قال الحمد لله الذی ادرک نار من اعدائنا و
 بحر من المختار خیرا منه و پاس او زیرا که ادراک فون مرا عبه مود و جزای بخشا بخیر باد و دیگر
 از چار و بن المنذر مروی است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود ما امتشطت فینا شمشیه حبه

کتاب مشهوره در تاریخ اسلام
جلد دوم

وَلَا اخْتَصَبَتْ حَتَّى يَبْعَثَ إِلَيْنَا الْخَنَازِرَ يُرْسِلُ الَّذِينَ قَتَلُوا الْحَبِشَةَ
یعنی بعد از وقعه کربلا و شهادت حضرت سید الشهدا سلام الله علیهم زنی هاشمی در میان موی باشد
نزد و خضاب نغمه نمود تا که یکدیگر را سر برآی آنکه با حسین علیه السلام قتال داد و بود و بنده نیزه بر سر
و هم در آن کتاب از عمر بن علی مسطور است که مختار بیت هزار دینار حضرت علی بن الحسین علیه السلام
فرستاد و آن حضرت قبول نمود و از آن و چه سرای عقل بن اسطراب و سرای خودشان را که در ایران
شده بود و میان فرمود و از آن پس نیزه را بر سر خود کشیدیم که در این بعد از ظهر باره کلمات بود
که از وی آشکار شد و از آن حضرت باز پس فرستاد و بنده نیزه را در این کتاب ذکر کرده است
که بیهوده و بیهوده قاتل شد چنانکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود مختار
بر علی بن الحسین سلام الله علیهما دروغ می بست و نیزه در سجده لا اله الا الله مسطور است که حضرت ابی جعفر
علیهما السلام میفرمود لَا تَسْبُوا الْخَنَازِرَ فَإِنَّهُ قَدْ قَتَلَ قَتْلَنَا وَقَدْ قَتَلَ بَنِيَنَا وَذَوَّجَ أَرْوَاحَنَا
وَقَتَّمَنِيَا الْمَالَكُ عَلَى الْعَصْرِ یعنی دشنام نجات ندهید چه او کشندگان ما را بخت و خون ما را بخت
و اراک ملان و شوی داد و در هنگام عسرت در میان ما مال قتل کرد و هم در آن کتاب با نغمه
شریک مسطور است که در روز خیمه نحر حضرت ابی جعفر علیه السلام شرف شدیم و در این وقت آنحضرت
تکیه فرموده با حضار حلاق امر نمود پس در حضور مبارکش نشستیم در اینجا شخی از مردم بصره درآمد و خواست
تا تقیل دست بپوشاننش افتخار جوید آنحضرت او را باز داشت آنگاه فرمود تو کیتی عرض کرد ابو محمد
حکم بن مختار بن ابی عبیده ثقفی هستم و از خدمت آنحضرت مباحثت میورزید آنحضرت دست مبارک را
به او برکشید چنانکه می خواست از آن پس که او را منع فرموده بود و در امان مبارکش بنشیند آنگاه عرض کرد
مردمان در حق مختار پدرم بسیار سخن میکنند و کرده اند سوگند با خدا ای قول قول تو است و سخن همان است
که تو فرمائی منم و مردمان چه میگویند عرض کرد و میگویند کذاب است اما تو هر چه بفرمائی مرا
امر کنی پذیرفتم یعنی آنچه تو در باره پدرم بفرمائی همان را صحیح میدانم و مقبول میارم فَقَالَ بَشَّارُ اللَّهِ
أَخْبَرَني أَبِي أَنَّ مَهْرَاجِي كَانَ مِمَّا بَعَثَ بِهِ الْخَنَازِرَ أَوَّلَ بَيْنِ دُونَ قَتْلِ قَاتِلِينَا وَطَلَبَ
بِدِمَائِنَا فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَآخِرَ بَنِي اللَّهِ أَبِي أَنَّهُ كَانَ لِبَسْمُرٍ عِنْدَ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ بِمِثْلِهَا
الْفِرَاشَ وَشَيْئًا لَهَا الْوَسَائِدَ وَفِيهَا أَصَابَ الْحَدِيثَ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ رَحِمَ
اللَّهُ أَبَاكَ مَا بَرَكْنَا لَنَا عِنْدَ أَحَدٍ إِلَّا طَلَبَهُ قَتْلَ قَتْلَنَا وَطَلَبَ بِدِمَائِنَا
امام علیه السلام فرمود بزرگ و منزه است خدای خرداد مرا پدرم سوگند با خدای که مهر مادر من از دجای
بود که مختار بموی پدرم تقدیم کرده بود آیا مختار خانه بای ما را ساخت همانا کشندگان ما را بخت و خون
ما را بخت خدای رحمت کند او را سوگند با خدای پدرم مرا خرداد که مختار برای اخذ حدیث ادراک خدمت

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

۷۸

فاطمه خنبت علی علیه السلام را می نمود و در شریف آنحضرت می کوشید و فرشتها و بالشتها آماده می یافت
و آنحضرت همیشه می نمود. خدای رحمت کند پدر ترا و این کلام را مکرر فرمود و من مودعی ما نزل و هیچکس نمی
گذاشت و مطالبه کرد و قتل را بکشت و خون را طلب کرد و این حدیث بود و دیگر نیز ما ثور است و در آنجا
مذکور است که تا سه دفعه برای قتل رحمت فرستاد و نیز خبر دیگری که در مقام خود مسطور میشود که علی بن الحسین
علیهما السلام با محمد بن صفیه فرمود قَدْ لَبِيتُكَ هَذَا الْأَمْرُ فَأَصْنَعُ مَا شِئْتُ تَبِعْتُكَ رَايِرًا
و دیگر در مناقب ابن شهر آشوب نه حضرت ابی عبدالله میرسد که فرمود يَجُوزُ النَّبِيُّ عَلَى الصِّرَاطِ
يَتْلُوهُ عَلَى وَ يَتْلُو عَلَى الْحَسَنِ وَ يَتْلُو الْحَسَنُ الْحُسَيْنَ فَإِذَا تَوَسَّطُوهُ نَادَى الْحُسَيْنُ
الْحُسَيْنُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي طَلَبْتُ بِشَارِكٍ فَقَبَّلَ النَّبِيُّ الْحُسَيْنَ أَجِبَهُ فَبَقِضَ الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِمْ كَأَنَّهُ عُقَابٌ كَأَسِرٌ فَخَرَجَ الْخُتَارُ حِمَّةً وَ لَوْ شِئْتُ عَنْ قَلْبِهِ لَوَجِدَ
جَهَنَّمَ فِي قَلْبِهِ وَ نِزَامِ خَبَرِ كِتَابِ سِرِّهِ سَمِعَهُ بِمِصْرَ وَ ارْدَا سَمِعَهُ كَقَوْلِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ شَدِيدٌ سِيفٌ مَوْجِدٌ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَرَدُّ سَوْءٍ لَلَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ الشَّيْخُ النَّارِ وَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَصَحَّ صَائِحٌ مِنَ النَّارِ بِأَرْسُولِ اللَّهِ أَغْنَى
بِأَرْسُولِ اللَّهِ ثَلَاثًا قَالَ فَلَا يَجِبُ لَهُ قَالَ فَنَادَى يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثًا أَغْنَى فَلَا يَجِبُ لَهُ قَالَ
فَنَادَى بِالْحُسَيْنِ يَا حُسَيْنُ أَنَا قَاتِلُ أَعْدَائِكَ قَالَ فَقَبَّلَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ قَدْ لَبِيتُكَ
عَلَيْكَ قَالَ فَبَقِضَ عَلَيْهِ كَأَنَّهُ عُقَابٌ كَأَسِرٌ قَالَ فَخَرَجَ مِنْ النَّارِ
حاصل معنی این است که در روز قیامت رسول خدای و علی حسن و حسین علیهم السلام بر صراط و کنار
و در رخ عبور دهند و چون در وسط صراط قرارند قمار از میان نار ناله بر آورد و استغاثه نماید و پاسخ نیاید
تا نام مبارک حسین سلام الله علیه بر زبان آورد و عرض کند یا ابی عبدالله من خون ترا از اعدای تو حبیتم
و قاتلین تو را بکشم رسول خدای با آنحضرت میفرماید بفریاد او بر سر امام حسین علیه السلام مانده باز شکاری
قمار را از نار بیرون آورد و در جناح رحمت فرو کرد و این هنگام قمار را مانند خاکستری غالی افروخته باشد
سماعه میگوید عرض کردم خدای تو شوم این شخص که از میان نار صیحه بر میخیزد کیت فرمود قمار است عرض کردم
چگونه بآن افعال که از وی نمودار شد عذاب نار باید بیاید من فرمود از آنکه در قلب او از آن دوتن چیزی است
سو کند با شخص که محمد صلی الله علیه و آله را بجای مبعوث کرده اند لَوْ أَنَّ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا شَيْءٌ
لَا كُفَّهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى فُجْوَئِهِمَا لَكَ دَرَقَبُ جِبْرِائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ چیزی از آن دوتن باشد خدا تعالی هر دو را
از روی بر آتش در آنکند معلوم باد که اگر ضمیر منهاراج با امام حسن و امام حسین باشد معنی این است که اگر
قبض ایشان را در دل داشته باشد و اگر بدوتن منافق راجع باشد معنی این است که حب ایشان را در دل
داشته باشد باین سبب آتش میافتد و نیز در حدیث اول اگر مقصود از ضمیر قمار حسین علیهما السلام باشند

زنج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

ع ۲۸

دلیل اخراج او از ماز است و اگر مرجع این ضمیر دو تن منافق باشند پس از غلبه بر او خواهد بود که مشورت باشد
 که اینجاست ایضا جامع بین تمام اخبار وارده مختلفه است که پاره در مدح مختار و در ستکباری او و بعضی
 بر قبح و کفر ثاری دلالت نمایند چه ازین ضمیر سر که اگر چند در مراتب ایمان و مدارج ایتقان کامل بود
 و در خروج نمودن نیز بالقره از جانب ائمه دین علیهم السلام رخصت نه داشته لکن بسبب آن غیرات
 کثیره که بر دس و جاری گردیده و غلبه مؤمنان را منور و جراتهای صدور ایشان را شفا آورد
 عاقبت امر او بر ستکباری و سخاوت می انجامد و در تحت این آیه شریفه درمی آید و آخر و ان غفرنا ذنوبکم
 خطا و اعلا کمالها و آخر سببنا عسی الله ان یؤتی علیکم علامه مجلسی علیه الرحمه میفرماید اگر چه اصحاب
 ما را عقیدت چنان است که مختار مکتور و ستکار است لکن در شأن او و حال او توقف درم این نما
 رحمة الله تعالی در رساله ذوب النصار فی شرح الآثار میفرماید پاره از یاران خواستار شدند که در
 محل تار و قضیه مختار شری بنکار آدم پس در مرتع اندیشه و سپهرگاه پذیرا همی رهپار شدم گاهی از
 قبول این بار چون باره حردن رسیدن کرشمه و از بیان حال او طال همی داشتم و گاهی پذیرا می شدم
 تا گاهی که اضرار ایشان بر کشف این اسرار ناچار و باطنار مانی تغییر و چار ساخت و انتشار فضایل مختار را
 برای انیس و ضمیر خود اختیار کردم چه او خاطر سید المرسلین را کاشین و دیده زین العابدین را روشن نمود
 و جاعتی از کد شستگان از زیارت قبر او و اشاعت فضل او مباحثت داشتند و می گفتند قائل با ما است محمد بن
 حنفیه است و از علم به تقلید می گرایند و از خدمات او و قتل اعداء خاندان رسول مجید و قتل شهیدان
 سعید یاد بخورند و جدا او را در راه دین و خوشنود داشتن زین العابدین مانادید و انکاشته و این مناقب را
 فراموش کردند بهمانا محمد بن الحنفیه با اینکه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سالخورده تر بود هرگز
 جز برضا و هوای آنحضرت حرکت نداشت و او را در همه چیز بخود مقدم میداشت و در اطاعت او امر
 آنحضرت مانند اطاعت رعیت از امیری با جلال بود و آنحضرت را چنانکه خادمی نسبت بمجدوم و لافانی
 نسبت بولا بر خود و الا می شمرده و اینکه مقلد اخذ کرده و نیز برای حصول راحت خاطر آنحضرت از وصول
 آنگونه شداید و مشقت و شغای قلب مبارکش از آنگونه رزیت و بیت بود چنانکه کمال اطاعت و انقیاد او
 و قبول امامت آنحضرت بیرون شود و از اسلام عدول نکرد و با آنحضرت مخالفت جوید با اینکه سید است
 ولی دوم و صاحب ثار آن امام عالی تبار یعنی جناب امام زین العابدین علیه السلام میباشد ازین روی
 مختار چون ملکی مطاع بنحو بنوعی که استوار کرد و جایز آن فضل و فضیلت و جامع آن آثار و منقبت گردید
 که هیچکس از عرب و عجم و یحیی که از بنی هاشم را بهره نداشت و ازین جمله برافسزودن مانند ابراهیم بن مالک اشتر
 رضیان الله علیهما در این لجوی با ایشان که و در این دعوی او را صدق بود و ابراهیم نه انکس بود که
 در این خود کسب و میسر در عقاید خود بفضلات و چاره باشد و در حقیقت در این مراتب حکم

در مقامات مدیده
 بنحوست خدا است
 یا چه پس بنوعی که
 که خود را بنوعی که
 و انشراح جان
 آنحضرت

پنج و دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصری

۸۲۸

آنگاه فرمود سبب الذین ظفروا خیر فی الدنیا و البقیة فی الآخرة من یسلط الله تعالی
 للإقلام بما کانوا یفقدون کما أصاب بنی اسرائیل و هو است که در این کتاب مذکور است که
 بشیر باره از فرمود که خدا تعالی او را بر ایشان نیروی استقامت بخشید و ایشان را
 که می نمودند چنان که بنی اسرائیل را نیز آن عذاب و سزا بود و در این کتاب مذکور است
 قال غلام من ثقیف یقال له الخنثانی ابی عقیده فرمود پس ای است از عقیده حضرت که
 مختار بن ابی عقیده خوانند و علی بن یحیی علیه السلام فرمود که بعد ازین کلام پس از زمان مختار
 ای عقیده متولد شد و مختار بن حجاج بن یوسف پیوست و کلام علی بن یحیی علیه السلام را بشنید
 و گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ای کلام را نفرموده و ما علی بن یحیی را طلب کردیم که
 که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله میگوید و اما علی بن یحیی همانا کودکی سحرور است که با طیل را میگوید
 و تا همان و فرقیه میشوند آنگاه گفت مختار را بجز کجا هست طلب کنید و بمن سپارید پس او را بجز
 و نزد حجاج سپارید و نزد حجاج گفت او را بر قطع سپارید و کردنش را بریند پس مختار را بر قطع جای دادند و
 و بی غلامان بر بستند و پیامند و بشیر نیارند حجاج بر آشت و گفت این تانی و تراخی از صیت گفتند
 مصباح خزانه ناپید است این وقت مختار لب بر کشود و حجاج گفت هر که تو را می کشی و هر که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله دروغ نفرموده و اگر مرا بکشی دیگر بار هم خدا تعالی نرنده فرماید تا سبب و هشتم
 سه هزار تن از شما قتل رسانم حجاج از یکلمات چون کرک درنده بر آشت و با یکی از دربانان گفت سیف
 خود را سیاف بازده تا مختار را بدارد و سازد سیاف تیغ را بگرفت و حجاج چشم و ستیز و غلبت و شتاب
 می برافزود چون سیاف آهنگ قتل مختار را نمود آنگاه بلغزید و بیفتاد و تیغش بر گش نشست و بر هم درید
 و بر دو سیانی و دیگر پیامد و دست بر آورد تا مختار را سر بر گیرد کرد می چنانش بگریز که سر و بیضا و تیغش کرد
 کرد می دیدند و بگشتند مختار حجاج گفت تو را بقتل نتوانی رسانید ای حجاج که از داستان نراذین معد ابن
 عدنان بخاطر میآوری که چون شاپور و اولاد کاف جماعت اعراب را از تیغ میبرد و بیان وجود ایشان
 از پنج و بن میاذاخت نراذ که از کثرت روزگار شیخی نزار و ما لبرده روزگار بود با فرزندانش بفرمود تا
 او را در زمینی در معبر شاپور بگذاشتند شاپور گفت کیستی و در اینجا از پستی گفت مردی از عرب هستم
 خواستارم اجازت فرمائی پرشی از تو کنم که سبب کشتن این مردم بکجایه است چه توانا را که مذمت
 و سفید بود مذکبشتی شاپور گفت از آن است که در کتابی دیده ام که از صلب عرب مردی محمد نام
 با دید آید و دعوی نبوت کند و سلطنت عجم را ناپیر نماید هم اکنون ایشان را ما بودیم تا وی از نسل
 ایشان پدید نیاید نراذ گفت ای شاه اگر این خبر که از نظر برده از درو و غلویان باشد از چه
 جایب دروغ درو و غلویان مردی بکجایه بگمانا تندرست بگشت و اگر این خبر راستی و درستی مقرون است

احوال حضرت سیدالسادین علیہ السلام

۷۹

اگر جهان بجله تیغ برآن و زمین بکیره کوه بتش فشان و آسمان بتجارت باهان حوادث ثن کرد و باری چسبیر ترا که حضرت باری مقدس نموده باشد گزند نرسانند و البته این مرد بوجود بیاید و تو بر ابطال آن بدستاری مال و زجالت و قتل و قتال نیرومند شوی و هر چند از تمامت مردم عرب افزون از کین نمائند این مرد پدید آید شاپور چون این سخن بشنید بیکت بندشید و گفت این مرد تزار یعنی قبول بصدقت سخن میکند و از خون عرب بگذشت ای حجاج تو نیز بدان که قضای یزدان برآن رفته است که سیصد و هشتاد و سه هزار تن از شما را بکشم اگر جایزیشمار میباشی و گزند کمش چه خدا تعالی یا مرا از گزند تو نگاه میدارد یا پس از آنکه مرا بجستی دیگر باره ام زنده میگرداند همانا آنچه رسول خدای خبر داده است بحق و راستی و میرون از کثری و کاستی است حجاج برانجمله پسند نیافت و با سیاف گفت اورا بخش مختار گفت اینمزد هرگز بر این امر تسلط نیابد سخت دوست میدارم که تو خود متولی اینکار شوی تا ماری پچان بر تو تسلط شود چنانکه آن یک را گردمی گزند و بخت چون سیاف خواست مختار را بقتل رساند ناگاه مردی از خواص درگاه عبدالملک پدیدار شد و همی بانگ برکشید ای سیاف از خون مختار دست باز دار و نامه عبدالملک را بحجاج بداد نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد ای حجاج بن یوسف مرغی بیاید که نامه برگردن داشت و نوشته بودند تو مختار را بگرفت و باهانت قتل او هستی و بان کمان رفتی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق خود حدیث میراند که دیرینه برگزرد که سیصد و هشتاد و سه هزار تن از اصحاب بنی امیه بدست او بقتل میرسند چون این مکتوب را بگری اورا براه خویش گذار و جز از درینکی با او مباشی چه مختار شوهر و ای پسر و لید بن عبدالملک بن مردان است و ولید در پیشگاه من بشفاعت او سخن کرده است همانا اگر مختار آنچه گوید باطل است بخیر باطل ریختن خون مسلمی شاید و اگر این روایت بجهت مقرون است بکذب قول رسول خدای را هیچکس نتواند حجاج ناچار مختار را راه ساخت و مختار همی گفت رفود است که چنین و چنان کنم و در فلان زمان خروج نمایم و از مردمان مسلمان مقدار بپلاک و و مار آورم و این جماعت یعنی بنی امیه خوار و زار گردند و این خبر بحجاج پیوست بفرمود مختار را بگرفتند و بیاوردند و بقتل او فرمان داد مختار گفت هرگز بر این امر تسلط شوی از چه در حضرت یزدان بجمارت میروی و آنچه او میخواهد میخواهی باز کردانی و در این سخن بودند که مرغی دیگر با کتبی دیگر از عبدالملک برسد نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم ای حجاج متعرض مختار مباش چه وی شوی مرضعه پسر ولید است و اگر آنچه میگوید راستی است البته تو از کشتن او ممنوع خواهی شد چنانکه دانیال از قتل محبت النصر که خداوند مقدر فرموده بود که بنی اسرائیل را بقتل برساند ممنوع گردید حجاج اورا راه ساخت و سخت تهدید کرد که دیگر باره با گونه سخنان مبارت و معاودت بنماید و از آن پس نیز مختار بان کلام زبان همی کشود و خبر بحجاج پیوست مختار مدتی پنهان گشت تا سرانجام اورا بگرفتند و نزد حجاج آوردند و چون تقبالتش آهنگ نمود ناگاه نامه عبدالملک بدو رسید

تا گاهی که بدو دست پسران کیان درآید اینوقت برادر کوچک وی دستداد سوداگذاشت و در نزد
و بآن حدیث برآیند و ازین پیش مسطور کردیم که کیان لقب مختار است و کیاستیه بدو منسوب چنانکه فیروز
آبادی و جمهری نیز در قاموس و صحاح اللغة اشارت کرده اند اما صاحب مجمع البحرین میگوید بعضی از مردم عز
کیان را بمعنی غرر میدانند و شاید مراد ازین حدیث نیز باین معنی باشد ای اهل کیان یعنی اهل غرر

مجموعه

ذکر حبس کردن عبید الله بن زیاد و لعنة الله علیه مختار بن ابی عبید را و ربانی مختار بفرمان یزید

مختار از کثرت خویش در کوفه حضرت امام حسن علیه السلام و تسلیم عبید بن ابی سفیان در شش قلوب شیعه
ازین کلام بیکره پریشان حال و کوفته خاطر نیزست و در آن اندیشه بود که تا مگر کرد ای شایسته از آن
بروز کند تا ثانی آن گفتار ناستوده را بنمای و برای خیال بگذراند تا گاهی که جناب مسلم بن عقیل علیه الرقة
از جانب شرافت جانب حضرت امام حسین صلوات الله علیه بکوفه درآمد و این بسکام مختار در تشریف خود
که لعنة نام داشت و از جمله متراکمه است روزی بنهاد چون از ورود مسلم آگاه شد بکوفه درآمد
و مسلم را بر ای خود در آورد و با وی محبت کرده در نماز و توقیر و احترام و آسایش خاطر جناب مسلم چندان
بکوشید که مردم شیعه را از خود خوشنود ساخت و بر وایت ابن اثیر خبر طهور مسلم غذا الطهر بدون ساقه
عهد و میعاد وی در کوفه بشیند و با موالی خود از آنقریه بکوفه روی نهاد و هنگام مغرب بیاب الفیل است
و اینوقت عبید الله بن زیاد فرمان کرده بود تا عمرو بن حرث بار ایمنی نزدیک مسجد کوفه جای داشته
باشد چون مختار در آن هنگام بهینکام وارد شد متعیر و پریشان گردید و ندانست تا چه کند و دوستان او را
بعمر و بن حرث باز کفشد مختار را بجا نهد و امین ساخت و بقولی دیگر مختار مسلم را در سرای خود جای داد
و آنجناب از منزل او بخانه ثانی بن عروه رفته و از آنجا خروج فرموده شهید گشت و مختار بقریه ارتقا
کوفه جای داشت و در هر صورت عماره بن الولید بن عقبه داستان مختار را با بن زیاد باز گفت و بقولی
بعد از شهادت مسلم بن عقیل رضی الله عنه یکی روز ابن زیاد لعنة الله علیه با عمرو بن حرث مخرومی گفت
که از عبید الله بن یزید بریزید بیک کشتیم بلکه هم من از ترابیه یعنی آنکه شیعه ابی تراب علی بن ابیطالب
علیه السلام هستند می باشد باز گوی در کوفه کسی را میدانی که دوستدار علی و پیروش امام حسین باشد
عمرو گفت هیچکس را سراغ ندارم عماره بن ولید بن عقبه بن ابی معیط که حضور داشت گفت مختار ازین
پیش بخت عثمان روز مینهاد و از آن پس در زمره شیعیان ابو تراب و آنرا که یافته در نصرت و مظهرت
مسلم بن عقیل مساعی جمیده بر می نمود عبید الله بن زیاد آشفته شد و مختار را طلب کرده گفت تو آن کس بودی

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۸۲

که با جاقی بصری سلم بن عقیل روی آوردی اکنون رایت محبت علی داد لادش را افراخته کنی مختار گفت
 بسبب محبت با رسول خدای صلی الله علیه وآله اهل بیت او را دوست میدارم اما در امر مسلم بن عقیل خلاصی
 از من روی نداده و چون بیایم در تحت رایت عمرو بن حرث در آدم اسبک عمرو بن حرث شیخ کوفه میداند
 که در آن اوان فتنه از من پدید نیامده عمرو بن حرث شرم داشت که در چنان مقامی زبان بشهادتی بر کشاید
 که موجب قتل مختار گردد پس گفت اعز الله اسیر ذمت مختار ازین محبت بترست و در سیاست او محمل نیاید
 چه پیش درسی مصافح با خالد بن ولید همچنان بود بعید الله چون این سخن بشنیدند خون مختار در کف
 لکن بربذانش جای داد و چون امام حسین صلوات الله علیه بفرشتها دست فایز گردید و مختار زائده بن قدامه را
 نزد عبد الله بن عمر که شوهر خواهر مختار صغیه بود بفرستاد و خواستار شد که در استخماس او اتمام فرماید و چون
 ضیفه از گرفتاری برادرش مختار استحضار یافت اضطرابی سخت بدوست داد لاجرم عبد الله بن عمر
 رقبه یزید نوشت که ابن زیاد مختار را که بانگش نیت سببی است بدون سببی بربذاند آنخنده خواستار چنانم که
 بفرمائی او را را کند و چون یزید جنیت بسبب اقصای وقت رسول ابن عمر از شریعت سلطنت بیرون
 میدانست بعید الله بن زیاد پیغام فرستاد تا مختار را را کند ابن زیاد مختار را از زندان حاضر ساخته گفت
 اگر بعد از سه روز د کوفه بمانی سر از تن بر میگرم و چون ابن زیاد بر قتل ابن عقیف اقدام نمود جمعه دیگر بر سر شد
 و در پایان خطبه گفت **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَعْمَزَ یَزِیدَ وَ جَعَلَهُ بِالْغُصَّةِ اَذَلَّ الْحَسَنِ وَ جَعَلَ الْقَتْلَ**
 اتفاقا مختار در میان جماعت این سخن بشنید و چون نمک بلاد پلنگ و غاب فرو شید و برخاست و گفت
 ای دشمن خدای و رسول او روغ کفتی و یهوده سخن آراستی بلکه پاس خداوندی را سزا است که حسین و حش او را
 به پشت کرامی داشت و بفرست مفاخرت داد و ترا و یزید را و لشکر او را به و زخ و زار و کوفت و خاکسار
 گردانید چون ابن زیاد این سخن بشنید آن چوب که در دست داشت بر چهره اش بیفکند چنانکه پیشانی
 شکت و چشم را مجروح ساخت و بفرمود تا او را بگرفتند اشرف کردند که حضور داشتند گفتند ایسا الایم
 همانا اینم در افتخار کوفه حبسی حلیل و سنی حلیل دارد و عبد الله بن عمرو سعد بن ابی وقاص او را مصاهر با شنید ابن زیاد
 از اینکلمات هراسی در دل جای کرد و از سیاست او چشم بر گرفت و بفرمود او را بربذاند و در آورد و نیز حبس
 عبد الله بن الحارث بن عبد المطلب عثمان کرده بود پس هر دو تن را بربذاند در بردند و این هنگام میثم تمار نیز
 و مجلس جای داشت پس عبد الله بن الحارث یعنی نجواست تا بدن را از موی زیاد پاکیزه دارد و گفت چون
 این از آن نیستم که ابن زیاد مرا بخواهد کشت لاجرم نمیخواهم با این موی بقتل رسم مختار گفت سو کند با خدا
 که ابن زیاد نه ترا و نه مرا بخواهد کشت و در کار بسیار بر تو نخواهد کشت و ولایت بصره با ما است تو مقرر خواهی شد میثم
 روی با مختار کرد و گفت تو نیز در طلب خون حسین علیه السلام خروج خواهی کرد و اینکس را که آهنگ قتل ما دارد
 و د کوفه منحوش را لکه کوب خواهی نمود مختار در زندان بزیست تا توسط ابن عمر را گردید

تذکره زبانی مختار از محبتش ابن زبیر و یقربان زبیر و یقربان و بیان تحمل و اقسام زبیر علیه السلام

معلوم باد که ابن زبیر و اغلب مورخین عظام صحن کردن ابن زبیر و مختار را از کثرت مریدان و یقربان و نوشته اند توسط ابن عمر شوهر خواهرش زبیر با بن زیاد بنوشت و او را در مکه کرد و سر روز صلیت بد و دود و بعد از سه روز مختار روی به حجاز نهاد و از آن پس نیز بحکم عبد الله بن زبیر که از جانب زبیر و الی کوفه بود و یکی از یاران مختار در آن هنگام که عبد الله در مسجد کوفه سخن میکرد و او با وسیع مناقشه کرد و با عبد الله گفتند و می یاران مختار حیا شد مختار را گرفت و بحبس در مکه و بشاعت ابن عمر را لیس ساخت چنانکه بخوات خدا اشارت رود و نیز ازین پیش مختار مذکور گردید و تواند بود که بر پاره مورخین مشبه شده و عبد الله را عبید الله بن زبیر دانسته اند و حبس ثانی را نیز با او نسبت کرده باشند یا اینکه و یحسان بحس ثانی عنایت نموده باشند چه مکالماتی که در میان عبد الله بن زبیر روی داده با آنچه مختار را در مکه کوفه با ابن زیاد گذشته نشان است و خدای بحقیقت حال و امان است همانا در متعلی ابی محف و کتاب فیه العین فی اخذ ثار الحسین علیه السلام تفصیلی از حبس و بند مختار در مکه و اوردیم که در آن کثرت برای اطلاع و هنر خاطر خوانندگان فارسی زبان از تازی بفارسی ترجمه کنیم و عهد را برادری که داریم اگر چند کتاب قره العین نیز به متعلی ابی محف نظر دود اما اختصانی نیز به متعلی را با منقول غنیه است تواند بود از دیگر کتاب که او را بدست بوده نیز استخراج کرده و نام نبوده باشد و العلم عند الله تعالی تا بحمد زبیر شده اند چون حضرت سید الشهدا سلام الله علیه شید گشت و زمام خلافت یحساره بر دست زبیر آمد و اهل بیت رسول حنیف دایم اطراف را کثرت از حجج اسیری یا مستند ابن زیاد در عراق و کوفه آواز در مکه که هر کس از فضایل و مناقب و نام و نشان ثانی بن ابی طالب و او را دشمن بر زبان بگذرانند و با بن زبیر از جم آواز آید سحر بر سر زبان و جان در برای امان سپارد و اتفاق چنان افتد که در آن اوقات مردمی در کوفه بود که غیر عمار و عمارت میخوانند ادبی و فاضلی کامل و دوستدار اهل بیت اطهار بود در کوفه بتعلیم کودکان روز پیاپیان میبرد تا چنان شده که یکی روز با انجمن کودکان در دستان مشغول تعلیم و تادیب بود شخصی عظام بر روی برگزیده و شریف آب بخوات و بنوشید و از آن آب سرد و کوارا حبس گرفته تشنگان داشت که با در ناظر آورده در و بر ایسان و لحنت بر قایم ایسان و ما یعنی آب را نماند بفرستاد و از قضا سنان بن انس شخصی لغت الله علیه سیاف ابن زیاد سپهر خود را در این ویرستان تعلیم نهاد و بود چون پیرش آن در و دوان بشنود از تش خشم بر آشفته و آب سرد گفت با میانه انی میگوید و پدرم گشت

مربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب فارسی

۸۴

آنجا به جانب معلم دود و گفت مرا سز و یک در من تال کن عیبه گفت مگر چه حال است گفت ای پسر
 کردی آنچه این مرد آخواریه گفت که گفت که گفت خدای تعالی کند که بیا که بر امام حسین علم کرده
 و آب فرات را بر روی بستاند آید اند که آنکس که آنحضرت را بخت شرفی بخوشن بود و در دم شان
 سربار کش را بر نشان بر زد و اینکار با مرزید بود آید ای مناد بران شیده بود که هر کس نامی از حسین
 بر زبان آورد سرش را از تن دور خواهد کرد معلم گفت بمان تا منم که فرزند من باشی از تو خواهد بود که این
 داستان با قدرت و این زیاد را از کشتی گفت معاً و طاعنه کن این معنی و کنی و دل بستاند که
 بر آن بناد که این لعن و لعن را نسبت بخود عیبه دهد و فاشش کردند و چون حکم حضرت در کتب پیرون شد
 بخانه درآمد و عمامه خویش را پاره و خویش را مجروح و خونین ساخت با خیال بجای خود درآمد چون
 مادرش بدید آثوب بر آورد و گفت این حال چیست آن جنبش چو کنی داستان را باز راند و گفت معلم
 بر پدرم و این زیاد لعنت کرد و چون بروی بر آتقم مرا برای خویش کشانیده بر بست و باین صورت که
 بینی مضروب داشت و اگر فسر از نخوده بودم تبا میشدم مادرش خروش بر آورد و با شوهرش باز نمود
 سنان ملعون پسرش را بجنور این زیاد را آورده و داستان براند این زیاد چون آتش بر افروخت
 و جمعی را فسرمان کرد تا عیبه را با تن عریان کشان کشان حاضر کردند این زیاد و گفت و ای بر تو آیا امیر المومنین
 بر آید بی پرش در خوش کشند چون عیبه را آن حال حاضر کردند این زیاد و گفت و ای بر تو آیا امیر المومنین
 پسر معویه را دشنام میرانی و پسر ابوتراب و اولادش را در حینائی آنجا فرمان کرد تا او را بر روی
 در فکند و استخوانش را در زیر ضرب نرم کردند عیبه گفت در کارین از خدای پیرمزه معاذ الله که من
 این سخنان بر زبان رانده باشم آنجا هست که حاضر بوده اند احضار کن و پرسس اگر بر چنین امری کوهی
 دادند هر چه باین پیای آوری در حضرت یزدان سؤال نخواهی بود این زیاد گفت عیبه را در مجلس شیعان
 ابوتراب جای دهید پس او را بطامور بردند و طاموره را سه در بود که همه متفعل و محسوس این زیاد بر آن
 بود عیبه میگوید مرا از آن سه در بردند تا بر زیر طاموره که میت ذراع عمق داشت بدستاری زرد بان
 فرود آوردند و چون در آنجا رسیدم تاریک بود تا ساعتی بگذشت و اندک اندک روشنی گرفت و چون
 یکت نظر کردم کوهی را در بند و قید بخوان شدم که همی ناله و استغاثه بر آوردند و هیچکس ادا ایشان
 نرسیدی اینوقت از پایان طاموره ناله بلند شنیدم و بر اثر آن روی عفا دم ناکاه مردی را در بند
 و غل بخوان شدم که هر دو دستش را بر گردنش بر بسته اند چنانکه نیروی التفات چمین و یار ندارد و با
 اینحال نفسی سردی بر آورد پس بدو سلام کردم و پاسخ یا قتم پس سر بر آورد و بمن بنظاره شد و موی
 سرش چندان بلند شده بود که چشم و ریش را در پیده بود گفتم ای مرد آیا چه کنای بزرگ از تو روی داد
 که در چنین مصیبت شدی گفت مستوجب بستم گفتم بچه سبب گفت از آنکه از جمله شیعیان علی بن ابوطالب

احوال حضرت سیدالسادقین علیه السلام

۸۸

و سوا لی پیرش حسین صلوات الله علیهما میباشم یعنی این کرده فاسق را با شیعیان و سوا لی این خاندان عادت
بر این منوال است که کفتم باز گوی از کدام یک از اصحاب حسین علیه السلام هستی گفت مختار بن ابی عمیر گفتیم
چون این سخن بشنیدم خود را بروی افکندم و سر و هر دو دستش را بوسیدم گفت خدایت رحمت کند گیتی کفتم
عمیره بن عامر حدایم و قصه خویش را بتامت بدو باز گفتم مختار گفت این محاسن در خور معاینه نیست بلکه برای
خونجویان حسین علیه السلام باشد و تو عکین نباش و چشم روشن دار که بخواست خدای بزرودی بیدون
میشوی و روزی چند بر نیاید که تمام برزاد عمیره که در سرای ابن زیاد و دایه سر زندان آید و آنها را بشردا و
از قضیه خال خود عمیره با خبر شد و بگریبان چاک و دیده نمناک نزد حصینه روبرو ابن زیاد رفت حصینه
این کریتن و آشوقن از چیست گفت ای خاتون کرامی دانسته باش که غم من پیری سالخورده و آموزگار
فرزدان شما و بر شما حقوق بسیار دارد اینک طفلی بروی دروغی بسته و اسیر او را در طاموسه محبوس
ساخته مگر خدای بدست خاتون اورا نجات دهد حصینه را نزد ابن زیاد سقایی عالی و مجبستی بکمال بود نزد شوهر
و گفت هانا عمیره معلّم را بر ما حقوق احسان است آنچه در حقش گفته اند مقرون بدروغ است نه تو خواستام
که او را با من بخشی و منت بر من گذاری ابن زیاد گفت چاه و کرامت و در ساعت حاجی را بخواند و با حصنه
عمیره فرمان راند و از آن طرف عمیره و مختار با هم حدیث میراند و ناگاه بانگ در بر خاست مختار گفت
همین ساعت خدایت نجات میدهد عمیره گفت سو کند با خدای دوری از تو بر من صعب می نماید چه با وجود
تو زندان مرا بود کاشن مختار گفت اصلح الله تعالی اگر به صواب می چینی حاجتی از من بر آوری خدایت
پاداش نیکو کند و اگر بسلالت رستم نزد من منزلتی بزرگ در یابی معلّم گفت بفرمای صیت مختار گفت صلتی
و قرطاسی و مدادی اگر چند باندازه ابهامی و شری و در یک پوست کردگانی باشد بهر حیثیت که تو بخواهی
از بر من بفرست عمیره گفت خاطر خورسند بدار که بخواست کردگار این خدمت بگذارم و بخوانست گذارم
در این حال خادم ابن زیاد بیامد و با معلّم بحضور ابن زیاد حاضر شدند گفت یا عمیره از تو در گذشته و لغزش
نادیده انگاشتم پریز که هرگز باین سخنان اقدام کنی عمیره گفت بدست تو توبه نمودم که ازین پس تعلیم
کو دوکان و جلوس و بیستان قدم گذارم پس بمنزل خویش شد و زوجه خویش را طلاق گفت و صدقش
بدا و چه از و می بیناک بود مبادا خبرش را فاش نماید و یکباره دل بقضاء حاجت مختار بست و این عمیره
صاحب مال و بضاعتی کامل بود پس بهیمه را بخت و در آتش کباب کرده و نیزان و فاکهه صدرا و آن
تومان ساخت و هزار دینار و هزار درهم ضمیمه ساخت و این جمله را در شبی تاریک بر سر نهاده برای سجان
رہسپار شد زندان بان حاضر نمود زرش بیامد و سلام بداد و پاسخ یافت و عمیره آن جمله را با تسلیم کرد
و گفت چون شوهرت بیامد از منش سلام فرست و بگوی آن معلّمی که در طاموسه نزد تو بود با حدایم
عهد نهاده است که هر وقت از زندان نجات یابد این مال تو آورد و این گفت و برفت چون زندان بان

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

ع ۸

پیامد آنال و حال را بدید سخت حسند کرده و غیره شب دیگر نیز برای سجان بخت و چون شب گذشته
آن طبق به محل آمد و سجان نزد و زنش آنجمله را بگرفت و همان پیام گفت و برفت چون سجان بیامد و آنحال
و مقال بداشت گفت سجان الله سو کند با خدای این کار نه از دینی مذانت بلکه لامحال برای مختارت
و این زندانبان همیشه از مصائبی که بر حسین علیه السلام فراریده بود محزون بود با آنکه چو رستم فرار سید
زندانان برادر خود را در مکان خود بنشاند و در سرای خود مراقب معلم گردید و از آنسوی عمیره طبعی یک کجایه
و نان و فواکه و دینار و درهم فراوان مرتب داشته مندی و بیتی بر آن بکشید و نیز برای سجان رویه
بنهاد زندانبان چون در آن تاریکی شب او را دریافت سلام و تحت فرستاده برای خویش اندر آورد
عمیره آن جمله را بدستگرم کرد سجان گفت ای برادر سو کند با خدای مرا در بجز کرامت خویش غرور آوردی
بازگوی تا حاجت چیست بلکه در قضای آن بگو ششم عمیره گفت ای برادر کرامی در حضرت یزدان میان
بناده ام که چون از زندان بر جسم و از آن تمت آسوده شوم این ایات تو آدم زندانبان مردی زیرک
و دانا بود گفت این فوس و فنون فرو گذار و از حاجت خود پرده بردار سو کند بخدای عظیم و رسول کریم
و حق حسین صلوٰۃ الله علیه حاجت ترا قضا میکنم اگر چند جان بر سر آن سپارم عمیره گفت ای برادر عزیز
دانسته باش که در آنوقت که این ظالم فاجر ملعون مرگش طاموره در افکنده بود مختار را در حالی بس ناکوار
و در و کار می بس ناموار بدیدم و چهره او را دیکرسان یافتم چنانکه از آتش اندوه و لم سخت بوخت و از من
خواستار شد که در قی بیاض و قلی و مدادی بس قلیل بدو کسبیل دارم تا حاجت خود را بر بخار داز تو خوانم خادم
که این عنایت از من درین مزاری سجان گفت جایا و گرانته چون با داد شد و شد می نماند بر کبر و در میان آنست
چند بگذار و پاره کاغذ در میانش جای ده و نیز مقداری خیار خرد ازش و قلی در میان کی جای ده و در دهانی را
مقداری مداد صیغه ساز و جمله را در طبقی بر سر گیر و در زندان بنام تنیم کن و بگوی نذر نامه ام که چون
از زندان برون آیم آنجمله را برای محوسین بیاورم چون چنین کنی من بر تو بر آیدم و دشنام دهم
و تو را بزنم و آن ناز را دور افکنم اما تو بمن تضرع و توسل بجوی و سو کند زنی بزرگ باز ده تا من طعام
بگیرم و بنزدانیان شوم و حاجت مختار را بر آورم چون عمیره این سخن بشنید شاد گشت و دست سجان را
بروسید و برفت و با مدان آنجمله را مرتب ساخته بنزدان آمد زندانبان گفت این چیست که با تو است گفت
نذری برای زندانیان کرده ام زندانبان بدو بدوید و او را بر زد و دشنام گفت و طبق نان از زرش
بیکوی میخند معلم بدست و پامی وی بیفتاد و تضرع و زاری فرمودان نمود چنانکه دل او نرم گشت
و آن طعام را بگرفت و بنزدانیان و مختار برسانید مختار چون بدید و بدانت شاد گردید و خدا را پاس بگذاشت
و آن در قدر دو نیمه مافته و یکی را بخوهرش و آن دیگر را لعبد الله بن عمر بر بخشاشت و بنزدانبان داد
و گفت بعمره سپار عمیره سخت شادمان شد اتفاقاً روزی سجان کودکی را از راه برگرفته و بجای

احوال حضرت سیدالساچین علیہ السلام

۸۶ ع

فرزندی تربیت نمود تا بسن بلوغ پیوست روزی شوهرش با او گفت این پسر بالغ گردیده سخت بیناکم که با دو شیرکان من فنیختی نماید روزه اش گفت این پسر مقام فرزندی ما را دریافته سخت مرا ناگوار است که او را خارج نمایم آن کودک این سخنان بشنید و بنجیده خاطر گردید و کین وی در دل جای داد و چون از عمو اضعه عمیره و سحان و کیفیت مختار استخوار داشت با دادن بکاه چهره خویش سیاه و کربان چاک کرد بقصر الاماره برفت و همی گفت نصیحتی با امیر دارم و اگر غفلت نماید سلطت او بپناه میشود بعید الله او را بجز اند و پرسیدن گفت گفت ایما الامیر دانسته باش که آن مرد معلم را که در طاموره محبوس داشته بودی طعامی بختار حل کرد و کاغذ و قلم و مداد در آنجمله جای داد و آن داستان را تمامت براند چون این بنیاد این خبر بشنید چشمش از خشمش از کانه سرش بیرون زد و دید و چون خنجر آشفته بر پشت و بزندان درآمد و زندانبان را بضر باز یانه مجروح ساختند چندانش زدند که خون از اعصابش بیرون دوید آنگاه معلم را نیز حاضر کرده بسیارش توبه گفتند و قتل فرمان داد سحان گفت ایما الامیر با ما بعنبرای تا چه کنایه کرده ایم که مستوجب قتل شده ایم این زیاد گفت وای بر تو کجای میبری که از کردار تو معلم و نیکو شای و نزول بر مختار بخیرم و از حل قرطاس و قلم و مداد آگاه نیستیم ما میخوانیم مملکت و سلطت مرا بیا و فنا دهد زندانبان گفت ایما الامیر اکنون من و معلم در پیش روی تو حاضریم و ازین خبر بگریز یا دور روز بر نیامده و دیگران بر ما گران بوده اند و هیچ کجای نمیبریم که بسوزند اینان چری از آن مان را خورده باشند بفرمای تا شرایط تفحص بجای بیاورند اگر این جرم و جنایت بر ما ظاهر شد خون بر امیر روا باشد این زیاد فرمان کرد و تا بطاموره فرستادند و جمله ماکولات را حاضر سازند چون بیاوردن و بی تفتیش کردند و چری نیافتند این زیاد از کرده شرسار شد و بفرمود آن پسر را بیا و زند گفت چگونه چنین دروغ را در محرم با فتنی زبان او را تلجیح بگفت این وقت زندانبان زمین بوسید و گفت ایما الامیر هر کس با فرزندان احسان کند جز این پاداش نیابد ما این کودک را در بیابان کوفه کی کس و بی تو در یافتم و محض ثواب بر کفتم و در جاج تربیت پروردیم تا پان سال و این حال رسید اینوقت از فضیلت او به دختران و حرم خویش بنیدیشیدم و کفتم از سرای من بیرون باش کین من در دل نهفت و با همک لاک من این دروغ بگفت چون این زیاد این داستان و آن داستان بدانت از هر دو تن مددت بخت و خلعت داد و پسر را سر بر گرفت و آراستوی مختار چون از تخت بر آن دو ورق فراغت یافت پست کرد کان و قلم را هر یک در گوشه در خاک کرده بر آن بنشسته بود و اما عمیره بعد از آنکه از چنگ این زیاد برست بگرمایه برفت و موی بسترد و بدن بست و پیشگاه این زیاد درآمد و آواز برآورد و پرسید کیت کشف عمیره محکم است و چون نذر کرده است که اگر ازین بخت بره اقامت حج نماید از منی حضرت حاضر شده این زیاد او را طلب کرده گفت یا عمیر قبل از وصول مکه بمده میثوی پایش ازین

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۸ ع

مبدینہ مکہ روی منی گفت ایہا الامیر مذکر وہ ام کہ حج تمام بجای آورم ابن زیاد صبر نمود تا یکزار دینار و یکزار درہم بدو عطا کند عمیرہ گرفت و بدر پور کان و فقرار موسین پرانندہ ساخت و با بہکت مدینہ بیرون شد و مبدینہ سبای عبد اللہ بن عمر شوہر خواہر مختار در آمد و از اتفاق خوان طعام عبد اللہ را کونا کو کجتر وہ بودند و باز وجہ اشن بھی گفت بیا و ازین طعام با من تناول نمائی و ز وجہ اش میکفت تا از سلامتی برادر دم مخا جینیا بم لب بطعام و شراب نیالایم در ایحال صدای دق الباب برخاست خاوی بر پشت و پیش کرد عمیرہ گفت مردی کو فی ہستم چون خواہر مختار نام کو ذرا بشنید و لش را حقیقی فی دریافت و منشی علیہا بیفتاد عبد اللہ غریبای شد و گفت این کو فی را در آورید چون عمیرہ را بد و آوردند عبد اللہ را پرستیدہ یکن روی و خوش موسی نظرافتاد و یکدیگر را تحت فرستادہ مشغول اکل طعام شدند و بعد از فراغت آن دو نوشتہ را بعد اللہ بداد چون قرائت کرد کہ یہ در کلویش کہ گشت و نزد وز وجہ خویش شد و گفت بشارت باد ترا ایک نوشتہ برادرت بن و تو است ز وجہ اش سخت بگریست و گفت ترا بخدا عظیم در رسول کریم مسلت میکنم کہ اجازت دہی اینم در کہ برادر م را بدیدہ و بر روی او نظرش برقتہ بنکرم پس برقت و نزد عمیرہ بنشت و گفت ای برادر من میدانم کہ جبر محبت حسین علیہ السلام بمع حیرت بجل این مشقت و قضای حاجت مختار باز داشتہ ہم اکنون ترا بحق حسین صلوات اللہ علیہ سو کند میدہم کہ از حال او چیر نمی را بر من مخفی نہاری عمیرہ از آغاز تا انجام حال مختار را با وی باز گفت و چون خواہرش از قید و بند و سیاهی روی و آشفتگی موسی و جراحت چہرہ و منع ابن زیاد و ازہر مختار آگاہ شدہ لان و فریاد کنان برخاست و بنزل خویش در آمد و موسی سر خود و دختران خود را بریدہ پیش روی شوہرش بنفکند عبد اللہ گفت وای بر تو این چیست گفت موسی بن و دختر اسامہ است سو کند با خدای تا برادر م در ایحال باشد با تو در زیر یک سقف جار بخم عبد اللہ اورا بگویش و ملاست گرفت و گفت سو کند با خدای اگر وی موثق بدست آید کتولی بیزید در سلم آورم کہ کیاحت برادرت در زندان ماندہ عجبہ گفت من خود حال این کذاب میثوم عبد اللہ سخت مسرور گشت و نامہ لطف از مہر انخیزد مؤثر برای یزید بنوشت و خواستار شد تا مختار را نجات دہد و بقول صاحب روضۃ الصفا ابن عمر بیزید بن معاویہ نوشت بر قتل اہل بیت کفایت بخشی و ایکہ شخصی را بر مسلمانان ولایت بخشید کہ بعترت طاہرہ سلام اللہ علیہم ششم وطن زبان یکثاید و کارهای ناہنجار از وی بسیار نمودار میشود چنانکہ کی افعال ذمیہ او قتل عبد اللہ بن عقیف است و نیز در این او ان مختار را محبوس و بی اختیار راختہ است چون این نامہ بگری بعید اللہ خبر کوئی تا اورا را بکشد و اگر نکند سو کند بحضرت خداوند لکری بدو انخیزش دہم کہ تاب مقابلت و مقاومت ایشان را نیارد و چون یزید این نامہ بدیدہ از کردار پسر زیاد خشمگین شد و نامہ بدو کردہ و نوشت کہ چون نوشتہ مرا بخوانی از مختار دست بردار

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۴

و پیوسته سخن گذار و گرنه کسی را بر کارم تاهر دو دیده ات را بیرون میاورم این زیاده را اختیار نمود و مختار را بیرون آورده در حضور شیخ شام سالماً صحیحاً با ایشان تسلیم نموده و او روی بکجای حشا و با تخته برشته بفرموده ابی مخنف باز شویم میگوید چون این عمر نامه خود را در نور دید پارچه از دیار گرفت و بموی زن و حرکات خود را در آن چسبیده بعمره دلو و گفت باریک الله فیت راه برگردد و بخیله را بنیزد باز در میان آگاه نامه و زاد و توشه سفر او را آماده ساخته عمر بکشت و جانب راه گرفت تا دمشق درآمد و در آن شهر حج از برفروش بگریه برگرفت و در مسجد که بمنزل او نزویک بود همه روز حاضر شد و با اهل محبت در آن زیارت نماز بجاعت گذاشتی و چون فراغت یافتی گفتی خدای پدر و مادر آن بنده را بیا مرزد که در قضاء حاجت من اعانت کند و نیز گاهی روی به پیشگاه یزید آوردی تا مگر او را دریابم ممکن نمیکشت و راه نمی یافت چون روزی چند بر آن خیال برگذاشت امام جماعت گفت همانا مردی جفا کار باشد چه این شیخ را که از وی جز خیر و عظم و معرفت مشاهدت نکردیم همه روز برای حاجتی مسلت کند و اجابت نیابد و چون روزی چند برگذاشت و اثری نشود و سخت از آن پس که مردمان از مسجد بیرون شدند و عمر نیز بیرون آمد و امام جماعت از دنبالش راه سپرد و در حجره وی درآمد عمره بتکریم و تشریف او یکست بگوشید پس روی بعمره کرد و گفت ای برادر عزیز مگر در قضای حاجتی مسلت نمودی و ما بشنیدیم و از پس کوشش افتخیم اکنون بفرمای اگر دایم برگردن داری ادا کنیم و اگر خونی برداشته ایم چون عمره این سخن بشنید ساعتی سر بریز افتخند و بیم داشت که از قصه خویش سخن کند و مردم بنی آیه آگاه شوند چون امام آنحال بدید گفت ای پسر عزیز داری شاید بمنجاک باشی که پوشیده تورا آشکار کنم سوگند با خداوند عظیم و رسول کریم و حق امیرالمومنین و حسن و حسین اگر حاجت خود را بازگوئی اگر چند جان بر سرش سپارم فرو نگذارم چون عمره این کلام بشنید خاطرش آسایش گرفت و داستان خود را از آغاز تا پایان مگذاشت امام گفت چون بامداد شود در کربلا بن بشوی و به نرا معطر بار و جامه و بقی بر بند از جامه ات بپوش و میانست را با مندی و بقی استوار کن و نیز جامه از خز و غامه از خز بزرگ بر تن بیاری و موزه از پوست سیاه بپای در آور و بهر آیه این جامه را امام از خویشان بروی بیار است و گفت این نامه و موبهارا در غسل خود جاس ده و روی سبرای یزید کن و چنان باشی که یکی از علایان او هستی و بدانکه سرای یزید را دالاهن و درهای متعدده و در هر یک حاجتی به ترتیبی خاص و روشی مخصوص فراهم باشند چون بر در اول واری دالانی بس طویل نگر که در میان و شمال چهار دک دارد و از دیبای احمد مفروش و در دک که میصد تن خادم باشند و نیز سه تن دیبان بر در پسینی چون درآمدی سخن گوئی و سلام کن با ایشان کین از جمله غنائی شمارند که آید شده دارند و از کثرت عدد تمیز نمیکند از آن و چون بر در دوم رسید

ربع دوم از کتاب سکه‌الادب ناصری

۹۰

سرای عالی و دایری بزرگ سبکری که از دوسویش دود که سفروش مجری و دیا و در هر یک یکصد غلام چون
 آفتاب جا کرده و بر سر از سر هر یک خادمی سقلائی ایستاده با دیزنی در دست و بخدمت او اشتغال
 دارد و نیز ششیر و سپر و دیوار سبکری برایشان در آید و با کس سخن کن و سلام نفرت در آن
 و اینوقت سبرائی عالی و دالائی در از تر از دایری سخت دارد و میثوی و در آن دایری و دود که است که با سبک
 از ابریشم صفر مفروش است و در هر دو که دودیت غلام ماهروی یک سوی بر و سبک دایری
 کشیده و بر سر از سر هر یک پنجاه خادم سقلائی بسن نه ساکی ایستاده با دیزنیهای زمار بخدمت
 مشغول هستند از ایشان نیز یکصد و با یکصد متعین میباشند و چون بدایری چهارم بازری و دود که مفروش
 از حریر زمار و پرنگار سبکری و در هر یک سیصد تن غلام سیاه کوروی می نوی نگران کردی
 و هر یک را خادمی با مرو و مشغول خدمت باشد از آنجمله نیز یکصد و با ششانی نکر تا به الان پنجم
 در آئی دود که مفروش از دیبا نگران کردی و در آنها قومی هستند که ایشان را طشیه خوانند چه
 چه ایشان آن کنان باشند که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در طشتی از ذهب بجنوریزید حاضر
 نمایند و نزدیک به پانصد تن سر هکت و دارای حربهای خاص و همه گاه مشغول لهو و لعب باشند
 از ایشان نیز یکصد و با یکصد کس تکلم بکلامی و سلامی کن و چون بدایری ششم بازری دود که بس هکت
 سبکری که با مندههای رنگارنگ زرشان مفروش و پانصد تن غلام مسکن دارند و مخصوص شورت
 باشند از آنجمله نیز یکصد و بدایری هفتین اندر شود در آنجا قومی را بر ساطهای ملون بخوان شوی که از غریب
 صنعتی که در آن رفته دیده را از خواب باز میدارد و صور حله حیوانات را در آنها نقش کرده اند بر آنجمله
 نیز نکر و در کدز چه اگر التفات جوئی بدانند مروی غریب باشی و ایشان آنان هستند که سر
 مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را بر یزید ملعون حمل کردند و چون از ایشان بگذشتی بدایری ششم
 میرسی از خدام خالی می بینی و صور مختلفه و اشکال غریبه که دیده روزگار را خیره کند می گوی آنگاه
 سبرائی بس عالی که چهل ذراع در چهل ذراع عرض و طول دارد میرسی که پارچه پرنگار باندازه طول
 و عرض آن مکان کتیده و از پرشتر مرغ بپایکند اند و ازین سرای بجام یزید راه کرده اند تا چون یزید
 از کربلا بیرون شود بر زمین پائی گذارد و چون با بخار رسیدی ساعتی بپای تا آفتاب دامن کبتر این وقت
 غلامی سبکروی را بگری که قبائی از دیبای احمر برتن و عمامه از خز بر سر و موزه سیاه بر پای و بخورد این
 از نقره بردست اوست که از خود و ند و غیر آنکه است تا چون یزید از حمام بیرون شود بخورش دهند پس
 از آن غلامی دیگر بیرون آید که در لباس غلام نخستین باشد و کوزه ملو از نخلاب و شک و غیر بدست دارد
 تا بر یزید بپاشند بعد از وی غلام سیمین بیرون آید که چهره اش چون ماهی تابنده باشد و قبائی از دیبای سیاه
 برتن دارد لکن کربانش باز باشد و هم عمامه سیاه بر سر و هم موزه اش از دیبای اسود باشد و چون پرا

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ فیہ باب ناصری

ج ۹۲

عمیره در کجاست تا بدوشوم فرمود حاجت باین نیت او خود ترا بیاید پس حاجتش را بر آورده دار و بدان اود را
 بیایگان که بباد قیامت از جدم رسول خدای پاداش خیر یابید و بشافتش در بهشت بجای گیرند و با
 شیعیان من در حضور من محشور شوید و شمار را در پیشگاه حق بر پای دارم و عرض کنم ایشان آمدند
 که مرا نصرت کردند و در حضور من جا دادند و چون آن غلام ازین خبر فراغت یافت بگویت و بگویت در خلال
 انحال خدمت چشم نمودار شدند پاره کوکبت و پاره بزرگ و نزدیک بشصده تن همه جا علی بن ابی طالب
 طلا و هر یک را دوشی که بر نشان خود دست بود و بناگاه یزید پدید آمد و در میان ایشان ایستاد و
 بر سرش رهایی نمود که چهار طاقه در چشم پیچیده و جمله راز را ساخته و در وقت از غلام پاشی داشت که بند
 یغین را با نقره سفید و مر و اید تر بقیه دار است و با حریر بطا که ده بودند و یزید بر قضیبی از ذهب بخت
 نموده بر آن نوشته بودند لا اله الا الله محمد رسول الله یزید امیر المومنین عمیره میگوید چون یزید آمدیم
 و مولای خود حسین علیه السلام را بخاطر آوردیم انکم بر چهره روان شد پس از آن آن غلام نامه را در
 کبرفت و با آن پارچه که موی در آن بود از آن پیش که یزید بجام شود بدو برد و گفت ای خلیفه و رکنار آیا
 نه آن است که سوگند یاد نمودی که هر روزی حاجتی از من بآورد و داری آیا از زمانیکه حسین علیه السلام
 شهید شده تا کنون حاجتی طلبیده ام گفت تا کنون حاجت تو چیست گفت در این ساعت این نامه را بخوان
 و پاسخ بازده یزید چون قرائت کرد گفت که ام کس این نامه را بتو آورده گفت اینم و بیاورده گفت
 او را نزد یک بیاور چون در حضورش بآیدم چه پس و پیش و منظری پس لیتم و ویتج و انفس
 و انفی فطس و اسود و زخمی بر چهره اش چون پای شتر و دولب او را پس غلیظ بدیم و حصال ملوک
 در روی ندیم آنگاه گفت همانا عبد الله بن عمر خطاب این کتاب نوشته و خواستار شده است
 که بجای خود عبید الله بن زیاد امر کنم تا مختار بن ابی عبیده ثقفی را با گردانم کفتم آری گفت یح
 کثی و شهنش فبر و دکه از شیعیان چنینی کفتم مرا عبد الله بن عمر مزدور گرفت تا این کتاب را بتو عرض دهم
 و این پارچه را باز نمایم پس آنرا بر کشودم و آن موی را بنمودم چون بیدار کنش زد و شد و حالتش
 بخت و سر حرکت آورد این وقت آن غلام سعادت فرجام گفت ایها الخلیفه بر تو نیت که این مرد
 از شیعیان حسین یا غلام است تو حاجت او را بر آورده من را یزید در ساعت و رستم
 و دوائی بخاست و بعد از آن زیاد کثافت که مختار را را کند و کراما او را بجای عبد الله بن
 عمر بنیستد و باومی و عمیره احسان نماید و زحمت و زیانی نرساند آنگاه روی غلام آورد که حاجت
 ترا بر آوردم اما سوگند با خدای دوست میداشتم که صد هزار دینار از اموال من طلب کنی اما این مطلب
 نخواهی اکنون هم سنت ترا بگذاشتم و هم حق عبد الله بن عمر را ادا کردیم آنگاه فرود آمد و گوید
 با پانصد درهم و جانه بمن بدادند فوراً حمیده را بیاوردند و در چهره یزید پیستی عظیم بدیم و در همان

احوال حضرت سید الناجی علیہ السلام

در نهایت و جد و مسرت بر آن ناله که یزید عطا کرده بود بنیشت که دهشت در نهشته هر زمانی قلیل بود
 در آدم و آهنگ دارا لاله این زیاده چهره خویش را چنان پوشیدم که هر دیده وید از میشت و چشما
 بچکس بر من شناسانید پس دستوری بخوایم و کفتم از جانب یزید و از سریم چون این زیاده بر من گران
 شد و تمام از چهره برگرفتم از شدت خشم بجنید و گفتم آخر کار خویش بگردی کفتم ایها الامیر کار خویش کرد
 و میگویم پس نایزید را با و نمودم این زیاده بر حسب قانون خود بگویم نامه بیای شد و گرفت و بوسید
 و بر سر گذاشت و بکشود و بخواند و گفت فرمان خلیفه را بجان و سر و روان و دل اطاعت کنم
 و گفتم هم اکنون مختار ما کمر حاضر کنید چون حاضر شد این زیاده تجلیل او پای فاست و طبعی بیای
 زخم چهره اش حاضر ساخت و چون آن جراحت ایتم گرفت خلقی فاحشه و ناله و ناله دیگر بر آید
 حمل ناله و توشه ناله بدینه و ناله دیگر برای برداشتن آب و ده هزار دنیا را بخار داد و تهنیت سفرش را بوی
 میگو بدید و در حضرتش زبان بلفظ و معذرت بر کشود و نیز نامه باین عمر نبشت و بختار داد و گفت
 هم اکنون را شد آمد یاروی بدینه که از پس از سرای عبداللہ طعون بیرون شدیم و در سرای خود که
 در کوفه داشتیم در آمدیم پس طعامهای لذیذ حاضر کردم و بامختار کفتم ازین طعام تناول فرمای و شکو
 یزدان بگذارد که از چنان لذت برستی و بعافیت پیوستی گفت سو کند با خدای تا چندان از پی امتیاز کفتم
 که بر رؤس ایشان بباطل کفتم و بشنید و سماع طعام بر سر از آن بکترانم و با اصحاب خود بطعام نشینم و بچ
 گوشتی با گوشت من مخلوط میشود و چون از غذا پر دایم شتر را حاضر کرده بودی برای مختار بر بستم
 و کفتم من نیز از تو مفارقت کنم سرور کشت و گفت جفا و کرامت مرا در هوای خود جای داده روان شدیم
 و چون بدینه در آمدیم جانب سرای عبداللہ بن عمر گرفتیم و در آن حال هر یک برای عبداللہ تریب داده
 باز و جواسش ای گفت بیا ازین هر سید بامن تناول کن و عبداللہ سخت او را دوست میداشت و او در
 جواب میگفت تا از حال برادرم خبر نیایم و دیدارش را نکنم سو کند با خدای گوشتی با گوشت من
 مخلوط نخواهد شد ایشان در این سخن بودند که خدای دق الباب بر خات عبداللہ بیاید و در بر کشود
 و مختار را بدید و در بر کشید و هر دو تن بیوش فرود افتادند و چون مختار بهوش گراید خواهرش همچنان
 بخویش نیاند چون گران شدند بدیگر جان شده بود پس بغل و کفن و نماز و دفن او پرداختند
 چند روز و شب بامتش نشستند و سخت محزون شدند و مختار انیس وفات او روزی چند در مدینه
 اقامت ورزید و از آن پس بمهم خویش روی نهاد و اقامت حروف کوید خبرانی مخفی در این مقام
 بانجام میرسد و چنانکه در بدایت ترجمه اشارت رفت صحت و سلامت

و صانع کرد و بخت
 و برای اندیشه
 خوابش چون در
 بدید و در بر کشید

این خبر و تحقیق جزئیات آن بر عهد و راوی حالات است والله

اعلم اکنون نقل اخبار مرقین آثار اشارت میرود

ذکر رفق مختار بن ابی عبیده از کوفه به حجاز و ملاقات با ابن زبیر

چون مختار بن ابی عبیده و عبد الله بن الحارث خواهرزاده هبند و خرا ابی سفیان شفاعت ابن عمرو بن
از نندان نجات یافتند این زیاده مختار گفت اگر هبندون از سر روز در کوفه بمانی کردنت را میزنم
مختار بجانب حجاز فرار کرد و در مدینه بود و اقصیه که در عرض راه که است و از مسجده صلیب بن عمرو
اورانید و گفت یا ابی اخیال و چشم تو از حیت گفت این زیاده با من میسر کرد و از کوفه فرار کرد
سکرم و هبند از بدش تخم و در عرض خون حسین علیه السلام حیدان میزدند که از ای خون می بن
زکریا سلام الله علیهما بگشتند و ایشان هفتاد هزار تن بودند آنگاه گفت و الذی انزل القرآن و بین الفرق
و شرع الاذیان و کفره العیسی الا کذلک الضامین از دیمان و مزج و همدان و همدان و خولان و
بکر و همدان و شعل و بنهمان و عبس و ذبیان و قبایل قبس عیدان غصبا لا یزیت یحی
الرحمان نعم باصفی و حق الیمیع العظیم العلی العظیم العبد الکبیر العزیز الحکیم
الرحمن الرحیم لا عرکک الا یم بنی کینه و سلیم و الاشراف من تمیم
آنگاه روی مکعب نهاد و از آن پس ابن العرق با وی باز خورد و از بر شکلی بالای چشمش پیش کرد و گفت
این زیاده با چوب خود چسبن کرد و خدای مرا بکشد اگر انخشان و اعضای او را بسند از بند بار شکم آنگاه
از حالت ابن زبیر از ابن العرق پرسید گفت ایک در بیت خدای پناهنده و مردمان را پوشیده
بیعت خویش خواننده است اگر چندی بر شوکت و خشم او افزوده شود ظهور خواهد نمود مختار گفت
مردم مردانه مردم عرب امروز است و اگر برای و ریت من کار کند امر او را کفایت میکند باین العرق
ان الفتنه اعدت و ابوقت و کان قد ابعث و اقلت خطایها و جطت و شمت و هی
ذیلها و قایل و یلایا بدجل و کما ت از این که فتنه جهان را در سپرده و مردمان از هر گوشه و کنار سر
بطحیان بر کشیده اند و آثار عصیان جانیان نمودار گشته است و قتی است که بایت قدم استوار کرد
و دشمن را سنجاک و خون کون را آورد سو کند با خدای باکرویی از شجاعان مسلمانان ظهور میکند و خون
شهید مظلوم و مقتول محروم سید المرسلین و دخترزاده سید المرسلین و پسر سید صیتین و مسلمین را
مسلط و در عرض خون حسین بن علی علیهما السلام بشماره آنخان که در ازای خون می بن زکریا گشته
شدند میگویم این بخت و روان کشت این عرق میگوید از سخنان مختار در عجب بودم سو کند با
خدای آنچه گفته بود بجله را کون شدم و وقتی آن حدیث را با حاج بن یوسف در میان آوردم
سخت بخندید و گفت الله دره ای جراح بینا و معجزه مقارن اعدای کان گفت یکی مختار با خدای باد

امان بن زبیر

صلیب بن عمرو
و همدان
و بنهمان
و عبس
و ذبیان
و قبایل
و قبس
عیدان
غصبا
لا یزیت
یحی
الرحمان
نعم
باصفی
و حق
الیمیع
العظیم
العلی
العظیم
العبد
الکبیر
العزیز
الحکیم
الرحمن
الرحیم
لا عرکک
الا یم
بنی کینه
و سلیم
و الاشراف
من تمیم

[illegible]

رج دوم از کتاب سکه الادب ناصری

۹۶

جوانین شرط بتو بیت یکم این زیر مستطاع در زید عباس بن سهل اضرای کوشش نمود و اما این
 با قول آن شرایط با وی حیت نمود و مختار در خدمت او بزیست و چون عمر و بن زیر را وی بکشد آورد
 تا بر او شش عبد الله حرب نماید مختار چون کوه آتش بار در میدان کارزار بجای آورد و قاتل باستان و آخر
 گرفتار شد و از آن پس که حصین بن نیر مجاهر که معطه بیا به سپنج قاتل با وی کارزار کرد و زخمها و زخمتها
 سخت بیای برد و مختار بر مردم شام از قناتیت مردمان سخت تر و دشوار تر کرد و در آن وقت
 بویست و سپاه و شاکر کنار که با شامند و مردم عراقی که با شامند و مردم عراقی که با شامند
 مختار بخت کرد و کمان زیر با وی شش را بکشد که کوه کار کند و او را با شامند و مردم عراقی که با شامند
 روی کرد و سپید سون سوا جید خویش بخت و مختار کار کرد از ایالتی و مختار و لایق ساخت و مختار با پنجاه
 بر ایحال بماند و چون اثری ندید با این زیر کینه و در شد و هر کس از مردم کوفه را بدید از حال و حال مردم
 پرسید و بی بن جبهه الوداعی با او گفت که مردم کوفه با طاعت ابن زیر میسر و نده لکن کیطایفه از مردمان
 که مردم را که کوفه اند با وی مطیع نیستند اگر رئیس و امیری یابند که ایشان را بخت و صبر اهرم آورد و در یک
 روز تمامت روی زمین را همه و خورند مختار گفت نعم او اسحق سو کند با حشدا می من ایشان را بر حق
 فراهم کنم و باطل را از میان برکنم و هر جباری عسید را بر نیروی ایشان بستانی شدید در انکس و نیز از اندیشه
 خروج سلیمان بن صرد با خبر شد و بنم ششی مرکب خود را بر نشست و روی کوفه نهاد و روز جمعه بجهت الحیره رسید
 و در آب غل کرده جامه خویش پوشید و سوار شد و در اثنای راه مرو را از مردم کوفه که مسئله بن کریم
 نام داشت به پیرو از حال تل کوفه پرسید گفت چون کوسفندی شبان استند مختار بستم نموده گفت
 من را می ایشان و حسن رعایت بجای بیاورم پس شمشیر جلال کرده چاشگاه روز بجهت کوفه درآمد و مسجد
 سکون و جبان کنده بگذشت و بجهت محاس و مجمعی درآمدی سلام و تسادی و کفقی بشارت باد شاربضرت
 و گشایش و آسایش آنچه دوست میداشتید برای شما بیاوردم آنگاه بروم بد بگذشت و عبیده بن عمرو
 بهائی را از جماعت کنده به پیرو بروی سلام و ستاد و گفت بشارت باد ترا بضررت و آرامش همانا تو او عمرو
 و صاحب رای نیکو هستی و خدا تعالی کنایان ترا مغفور و مستور میدارد و این عبیده و پیرترین شاعرین
 و شدید ترین مردمان در تشیع و محبت علی علیه السلام بود اما از شراب سگیبائی نداشت پس با مختار میعاد نهاد
 که شب هنگام از دیدار یکدیگر شاد و خوار شوند آنگاه مختار روی بطایفه بنی هند آورد و اسمعیل بن کثیر را به پیرو حجب
 و ترجیب نمود و گفت با برادرت امشب ملاقات کن چه آنچه دوست میداری شمار بیاورده ام و نیز بر آبجی
 از طایفه همان برگذشت و گفت آنچه شمار اسر و روار و بیاورده ام آنگاه مسجد آمد و مردمان به و کنان ای
 شدند پس بجای شد و نماز بگذاشت و نماز بپای آمد و با مردمان نیز نماز بگذاشت پس از آن بمنزل خویش رفت
 و شیعیان با وی آمد و شد که وند و اسمعیل بن کثیر و برادرش و عبیده بن عمرو حجب میعاد به و شدند مختار

مقدم مختار
 کوفه

9A

مصحف خلیل
نیزہ صدیہ

ذکر برخی از حوادث و سوانح سال شصت و چهارم هجری
بنوے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

رَبْع دَوَم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

مقرر داشته و در عرض مدت سکون و سکوت تهیّه و تجیز اسباب خروج و فراهم کردن اموال و استعانت از طبقات رجال اشتغال ورزیدند ابو مخنف در کتاب مقل میگوید چون یزید بن معاویه راه با وی گرفت و در شق بکواریش خستند و قتهای بزرگ برخاست و مردمان کرو با گروه بودند بعضی در سواکش شادان و پاره در پلاکش گریان و نیز جماعتی که بشهادت حضرت سید الشهدا سلام الله علیه طالع نداشتند اولاد و حرم و اموال یزید را از میان مخالفان حراست میکردند و گروهی در اندیشه شادمانی بودند که برای یزید بتازند و یاران و سرورانش را خون بریزند و همیشه با اندیشه شادمانی بودند این وقت حکومت مصرین یعنی مصره و کوفه با عبید الله بن زیاد که هذابش شدید بود مسلم بود و یزید وصیت نموده بود که در مدت سال ششماه در کوفه و شش ماه در مصره اقامت جوید و در آن هنگام که یزید به وزخ رسید عبید الله در مصره روز میگذرانید و در این هنگام از جماعت توأمن از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام که در شمار ابطال رجال آنحضرت و مجاهدین در رکاب مبارکش بودند چهار هزار و پانصد نفر از زمان معاویه آنوقت در مجلس ابن زیاد بودند و همه در علّ و در بخیر معیت و در کمال سختی بودند چنانکه یک روز با ایشان طعام میدادند و روز دیگر میندازند از نیروی نیروی حضرت امام حسین علیه السلام برای ایشان نبود و بجهله در کوفه بزدان بودند چون خبر مرک یزید در کوفه شیاع پذیرفت جماعتی از مردم کوفه برای ابن زیاد تباختند و اموال و خیل او را بغارت بردند و غلامانش را بکشتند و زنند و انرا بکشتند و این چهار هزار و پانصد تن را بیرون آوردند و از حله محبوبین سلیمان بن صرد خزاعی و ابراهیم بن مالک اشتر و ابن صفوان و یحیی بن عوف و صعصعة العبدي و نیز جماعتی از ابطال شجعان بودند و چون اینجاعت از دزدان بیرون شدند خزاین و اموال ابن زیاد را غارت کردند و سرایش را ویران ساختند معلوم باد که در این خبر اغلب مورخین را عنایت نیست چه مجلس سلیمان و سایر رؤسا اشارت نرفته و اگر اینجاعت از زمان معاویه تا آنزمان در مجلس ابن زیاد بودند چگونه در حضرت امام حسین علیه السلام معرض عرایض پرداخته اش دعوت کردند و نیز اگر بسبب که فتاری در دزدان از حضرت آنحضرت باز نماند آن اظهار توبت و انابت و ندامت از چیست چه خود معذور بود و اندونیز و بنابر این خبر که بحکایت ابن جارود و تدریس او در خط ابن زیاد می پیوندد معلوم میشود که نه برتر می آید که سایر مورخین اشارت نموده اند چنانکه خواست خدا در مقام خود مذکور شود با مجمل خروج سلیمان و شیعیان بروایت پاره از مورخین بر حسب معاهده که با شیعیان نموده در آغاز محرم الحرام سال شصت و پنجم و بروایت ابن اثیر در لیل برع الاخر همان سال بود و در این مدت اگر مختار یاد یحویان عجلتی در خروج آوردند پذیرفتار نمیشد و میخواست قبل از میعاد و میقاتی که با شیعیان نموده است خروج نماید و مانند مسلم بن عقیل که پیش از تشریف زمانی حسین علیه السلام خروج نمود

احوال حضرت سید الباقدرین علیه السلام

۷۰۱

تقبل رسد و چون بهنگام مقتره فرارسید بر اوس اصحاب و وجوه اخوان خویش پیام کرده بخدمت خود
 فرستادند و در شب اول ربیع الاخر که برای خروج معاهده نمودند سلیمان و یارانش ارکوزیرون
 شده و در نخله که عباسیه باشد برای عرض سپاه فرو دادند و عجب الله بن الامر قفیده بس نصیح
 در تحریض لشکریان بر خروج و قتال و مرثیه و نوحه بر امام حسین علیه السلام و آنکه در رکاب مبارکش
 شهادت یافتند انشاء نمود و شیعیان را در تحلف از آنحضرت و استکرام کرد و باز نمود که از آن پس این مردم
 از اتکاب معاصی کبیره که در عدم نصرة آن حضرت و رد یثوبت کرایند و از آن حله این شعر است

صَحَوْتُ وَوَدَّعْتُ الصِّبَا وَالْعَوْلِيَا . وَقُلْتُ لِأَصْحَابِي أَجِيبُوا الْمُنَادِيَا
 وَقُولُوا لَهُ إِذَا قَامَ يَدْعُو إِلَى الْهُدَى . وَقَبْلَ الدُّعَاءِ لَيْتَكَ لَيْتَكَ دَاعِيَا

وهم از ابیاتی که در آن هستیده گوید

أَلَا وَانْعَجَرَ النَّاسُ جَدًّا وَوَالِدًا . حُسَيْنًا أَهْلَ الدِّينِ انْكَسَتْ نَاعِيَا
 لَيْتَكَ حُسَيْنًا تَجَرَّدًا ذُو غَضَاظَةٍ . عَدِيمٌ وَأَهْتَامًا كَشَكِي الْمَوَالِيَا
 فَأَضْحَى حُسَيْنٌ لِلرِّهَانِ دَرَبَةً . وَغُودِرَ مَسْلُوبًا لَكَ الطِّفْثَانِيَا
 فَمَا لَيْتَكَ إِذْ ذَاكَ كُنْتَ شَهِيدَهُ . فَضَاوَيْتَ شَتَّى السَّامِينِ الْأَعْيَا
 سَقَى اللَّهُ قَبْرَ ضَمَّةِ الْمَجْدِ وَالْتَفَى . بِغُرْبَتِهِ الطِّفْثِ الْغَمَامِ الْغَوَايَا

آنگاه سلیمان خواست تا مقدار سپاه را باز داند و از کثرت و قلت ایشان با خبر شود پس در میان
 لشکرگاه چندی بگردید و در آن کردش آن فریادی که خاطرش را آسایش دهد تا پیش نخت پس حکیم بن
 منتقد الکندی و ولید بن عسیر کنانی را برای اجماع مردم بکوفه فرستاد و ایشان بفرستند و در آن شهر را
 یا ثارات بحین در امکنند و این دوتن اول مخلوقی از آنسیدیکان یزدان بودند که حسد ای
 یا ثارات بحین زبان برکشوند و مردمان را بخواهند چون این مذاکره کنند شد مردی از قبیله
 که او را عیبد الله بن حازم می گفتند و این بهنگام نزد دختر دوزج خویش که از تمامت زنهای عصر خویش
 خوش روی تر و سگین موی تر بود نشسته و زوجه خود را که سته و قتر سیره بود بسیار دوست بهشت
 و بهجت و عشرت مشغول بودند و عجب الله در آنوقت در آنجا هست در نیامده بود چون این حسدا
 بشیند بی اختیار از جای بر جفت و جامه حرب بپوشید و بر اسب خود بنشست روجه اش گفت و یکله
 کرد و یانه شدی گفت دیوانه شدی مکن ندای منادی خداوندی را بشنیدم از یزیدی اجابت کردم
 و در طلب خون این مرد تازنده باشم میگو شمع زوجه اش گفت این دختر خود را با کدام کس میکند اری
 گفت بخدا تعالی پس گفت بار خدا یا این حسد زنده خود دال در آن خط و حراست تو می سپارم
 و از آنچه در نصرت و قتر او بخیر تو از من تصور رفقه بتو باز گشت مینایم با محمد چون با ما دوشد بآن مقدار که

عجب الله بن الامر قفیده بس نصیح

قبل بضم اول

عجب الله بن الامر قفیده بس نصیح

کتاب دوم در سبب سنه ۱۱۰۰ و سبب صریح

۱۲۰

باوی بیرون آمده بودند بشکریان سلیمان ملحق شدند سلیمان در دیوان اسامی آنکه باوی معاقد و معاخذ شده بودند نظر کرد و او را کشف افتاد که شانزده هزار تن باوی بیعت کرده اند و بیشتر ایشان تقاعد ورزیده اند و از آنجمله انزلیون از چهار هزار تن موافقت نکرده اند سخت آرزو داشتند و گفت سبحان الله همانا ازین شانزده هزار نفر بیشتر از چهار هزار نفر با ما پیوسته شدند و بعد خویش و فام نموده اند آیا این مردم که خدا ایمان به یزدان ندارند آیا محمود و مواتیق و پیمانی که با این دو سبجان کرده اند بخاطر نمی آورند و بیعت با ما نه حیثیت و نه وفاداری غیرت و نه صفای و نه مروت است و با من هان و محالست و میگویند که بیعت با ما بجای آوردند باوی گفتند همانا مختار بن ابی عبید این مردم را از تو سر برافتاد و یکت و ده هزار تن از آنجا بخت باوی متابعت کرده اند و ده هزار تن در کوفه بجای مانده اند سلیمان سه روز همچنان در خلیه ماند و در طلب آنکه تخلف حبسته بودند پیام کرد و هزار مرد و یک باوی ملحق شد و برداری با اینکه بیشتر از صد هزار نفر باوی بیعت کرده بودند لشکریانش از ده هزار تن انزلیون شدند آنگاه سبب بن نجبه بیای شد و گفت رحمت الله تعالی همانا اگر پذیر داشتی مردمان را برای معاونت بخت منفعت نرساند چه ساه باید از درگاه نباشند و جز آنکه از روی نیت پاک و ضمیر صافی با تو بسیر و ن شده اند هیچکس در رکاب تو قتال نخواهد داد اکنون با تظاری هیچکس مباش و در کار خویش استوار باش و بجد و جهد بکوش سلیمان گفت رای همان است که تو آوردی و سخن همان است که تو بپایان بردی پس از آن در میان یاران خویش با ستاد و گفت هان امیر دمان هر کس برای خوشنودی خدا و طلب آنسرای بیرون میاید با ما و از ما با او و از وی با بشیم و رحمت خدای در حیات و ممات او راست و هر کس در هوای دنیا و طلب حطام جهان نکوهیده فرجام بیرون میشود سو کند خدای ما را مالی و غنیمتی جز رضوان خدای نصیب نیت و با ما سیم و زربا شد ستاع ما این شمشیر است که چایل کرده ایم و زاد و تو شتر ما با نذر است که ما را از مردن نگاه دارد و هر کس غیر ازین میجوید بجهت که با ما پیوید چون سخنان سلیمان پایان گرفت یارانش از هر سوی صدا میدادند که بگذرند و بگذشتند و طلب دنیا نیستیم و برای دنیا بیرون نشده ایم بلکه برای توبت و انابت و طلب خون فرزندان و رسول حضرت احدیت خروج نموده ایم و چون سلیمان عزیمت بر حرکت پرست عبدالله بن سعد بن نفیل گفت همانا مرا اندیشم و رانی در سیه پارد اگر بصواب مقرون باشد فاله الموفق و اگر بیرودن نه صواب است از جانب من است آئیند ما در طلب خون حسین علیه السلام اه میسپاریم و قاتلان آنحضرت بجله در کوفه که از آنجمله عمر بن سعد و راس ارباع و قباثل هستند پس ازینجا کجا شویم و ایشان را چگونه بجای بگذاریم و بگذریم حاضران تمامت این را نمی پسندیدند داشتند لکن سلیمان گفت آنکس که حسین علیه السلام را بکشت و لشکر به و ساز داد و گفت حسین را ماننی و نیستی نزد من نخواهد بود الا آنکه سرتیمش آورد و با آنچه خواهم در حق او حکم برانم این فاسق بن فاسق عبید الله بن زیاد است پس خاطرهای بکجه کشید

ایمان و شهادت

و باریک خطایی به پیشانی کشید که خدای را بار و بار می فرمود داد بخشید و ابریم که این کار را بهتر می دانست
بریم و این بخشید شهاب و بن برنج و تقب بتا صیت شانه میشد و ایشان خودشان هر کس را که در خون
حسین سلام الله علیه شریک بدانند بخواهند کشت و بخت را معاف نخواهند داشت و اگر شهید گردند
همانا بار می که قبالت آنحضرت فرود آمده اند جدال و رزیه وایید و ما عند الله خیر لای برادر من و دستم ندارم
که با جرآن جاعت بقاقت انکند چه اگر با اهل کوفه جدال و قتال دهید و بچاکس را نظر بر دیگری نمقتد جز اینکه
قاتل پدر یا برادر یا خویشاوند خود را بکشان شود و چه غمی یکدیگر با شهید هم اکنون خیر انجام و عافیت عاقبت
از خدای طلبت و جانب راه بسیارید و از آنطرف چون عبد الله بن یزید و ابراهیم بن محمد بن محمد بن طلحه
از خروج سلیمان بن صرد با خبر شدند با جماعتی از اشراف کوفه روی با ایشان آوردند لکن از آنکه شریک
خون حسین علیه السلام بودند با خود نبردند چه می داشتند که بدست ایشان تباہ شوند و عسکری سدید
در این ایام ابریم حرم و ج کنندگان در قصر الاماره می نمود چون عبد الله و ابراهیم نزد سلیمان
آمدند عبد الله بن یزید زبان سخن برکشود و گفت همانا مسلمان برادر مسلمان است باید با هم خیانت نکنند
و از روی کمر و دخل بیرون نشوند همانا شما برادران ما و اهل شحر ما و از تمامت بندگان خدای که در این شهر
جای دارند شما نزد ما محبوب تر باشید هم اکنون خواستاریم که ما را در مفارقت خودتان و در اطلاق نفوس
خود عمکین و در دناک بخورائید و ازین مهاجرت از حد و جاعت مانکاهید و با ما بمانید تا تیشه نیک بکار آوریم
و از این زیر نیند و جویم و چون دشمن ما باروی کند هم کرده بد روی آوریم و با کمال بصاعت و استطاعت
با وی ستاقت و رزم همانا از طریقت عقل دور می نمایم که سپاهی سعد و دهمبارزت لشکری نامحدود شوند
و اگر بشنید خبر نخواهید شد در آنجا کلاستید استقامت جوید تا مد و این زیر برسد و آنوقت همانا بنایم
و دمار از دشمن بکار بر آوریم و اگر اقامت جوید باج و منال جوخی را با شما گذارم ابراهیم بن محمد نیز با
عبد الله یک سخن گفت سلیمان روی با اصحاب خویش آورده گفت باز کوید تا شما را اندیشه بریت
گفتند ما همه تابع رای و روت و مطیع امر و اشارت تو هستیم سلیمان روی با عبد الله و ابراهیم کرد و گفت
شرط بصیحت و آداب شفقت و عنایت و مشورت بجای آوردید اما ما مست هم و مقصد ما برای خداست
و در راه اوست و از خدای قادر سئلت میمائیم که غزیت ما را بطریق رشد و سبیل سلامت بگرداند همانا
ما را جز بر مرکب سفر سپر نخواهی دید عبد الله گفت اگر پذیرای این سخن من نیستید چندان در نکند جوید تا
از کزیدکان سپاه مردمی کینه خواه را ساز و برگ سفر آماده کنم تا شما با سپاهی بزرگ با دشمن روی در روی
شوید چه با ایشان پیوسته بود که عبید الله بن زیاد با سپاهی کران از مملکت شام بدانوی روی آورده است
سلیمان پذیرفتار شد و بایاران خویش گفت که عبد الله بن یزید همچو اهرشته اجتماع ما را از هم بکشد و چون
اینمردم پراکنده شوند باری آسانی فراهم توان آورد و سزاوار چنان است که با استوار می غزیت

ترویج دوم از کتاب سبکدوش الادب ناصری

ص ۶۰

به منوس عقیدت توکل بر فضل آسندید کار کرده بجانب شام به پارس شوم و جادو با اعدا وقت ز راه بهیم
 بهمت کینم مجاهدان دین بادل ثابت و کمال یقین ممکن کردند و در شامگاه شب جمعه پنجم ربیع الآخر سال
 شصت و پنجم روی براه نهادند و عبد الله بن احمد این شعر گفت

خَرَجْنَ بِلَهْنِ بِأَرْسَالَا عَوَالِيَا يَحْلِنَا أَبْطَالَا
 زَبْدَانِ نَلْقَى لَهَا أَلْقِيَالَا الْقَاسِطِينَ الْعُدْرَةَ الصُّلَالَا
 وَقَدْ رَفَضْنَا الْوُلْدَ وَالْأَكْوَالَا وَالْخَفَرَاتِ الْبَيْضَ وَالْجَالَالَا
 تَرْجُو بِهِ التَّخَفَةَ وَالنَّوَالَا لِنَرْضَى الْمُهَيَّمِينَ الْفَضَالَا

پس راه برگرفتند و در دیرالاعور شب بودند آوردند و چون بیابان الاهواز رسیدند جمعی کثیر از یارانش از وی
 تخلف ورزیدند گفت سخت دوست میدارم که ایشان تخلف ورزیدند و لوخر خوافیم ما زاد و کمالا
 خبنا لا همانا صدای اینهاست اینجا است ما که از بغاث کمر زد کرده شمر لاجرم بجای باز داشت
 و در کنت بداد و این فضل فضیلت مجاهدت را بشما اختصاص داد آنجا در آنوقت تا براقاس بنی مالک
 در کنار فوات فرو گشتند و آن شب را بپایان آورده بقر مبارک حضرت امام حسین نزدیک شدند و گفتند
 بهتر آن است که از سخت زیارت این مرقد متور بشویم و از جگر کوشه و خمر پیغمبر از گناهان گذشته معذرت
 بخوایم و توبت و انابت کرایم آنجا جانب مقصود سپاریم این سخن بگفتند و روی بآن تربت نهادند چون
 چشم ایشان بر آن مرقد متور افتاد بجله از مرکبها بریز آمده آغازنداری و بقرار می نهاده و بپسینه های چاک
 و دید های نمناک در خاک پاک کو هر تاناک خواجه لولا که از دحام و اقحام ورزیده ناله سوزناک را از لبهاک
 و صدای ماتم را بر لبش اعظم رسانیده از صیحه واحد آثوب محشر بر آوردند و بایک ناله و بغیر از فلک
 اثر بگذر اسینند و یکروز و شب در حضرت پروردگار قمار بنهاند و استغفار بایستادند آنجا به بخر و عویل
 بگریستند چندانکه در هیچ زمان از هیچ مرد و زن آنگونه گریستن شاهدت نرفته و آن تصرع و زاری و انقباض
 و بقراری معایت نشده بود و در عدم نصرت آنحضرت و ترک مخالفت در رکاب سعادت نصائبش توبت
 و انابت براریدند و تخم نداشت و اندوه در مرتع قلوب بجا رسیدند و از سیلاب عیون آبیاری کردند و از
 جد کلمات ایشان که در صرح مبارکش بر زبان میراندند این بود اللهم ارحم حبیبنا الشهد بن الشهد
 اللهم ارحم بنی المهاد بنی الصدیق بنی الصدیق اللهم انا شهیدک علی دینهم و سبیلهم
 و أعداء قاتلهم و اولیاء مجتبههم اللهم انا خذلنا ابن بنت نبینا محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم فاغفر لنا ما مضی منا و تب علينا فارحم حبیبنا الشهداء الصدیقین
 و انا شهیدک علی دینهم و علی ما قیلوا علیه و ان لم تغفر لنا و ترجنا لنکونن من الخاسرین
 و هر چند یار از آن قبر مطهر و مرقد متور بیشتر نظر افتاد و بیجرات صدور قلوب شتر نمکاش می کرد و در کلوخت ترکو که دیدیم

از ده حامیین
 بقر مبارک
 حسین علیه السلام

ناله های
 آنکس که
 دین را
 گم کرد

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ المصابیح

در کنار شهر منور و آمدند و سلیمان بن سبیب بن نجبه گفت زفر بن الحارث پسر عم تو مردی با غیر و مهیا
دوست و با مروت و قوت است تو را بر در این حصار باید رفت و او را از کجای آگاهی باید داد و خواست
باید شد تا در حصار بر این لشکر بر کشاید و دستور دهد تا شهریان آنچه در بایست این سپاه باشد از کاه
و جو و دیگر اشیای آن بجا که متداول ایشان است بیاورند و قیامش را باز گیرند و هم خاطر آسوده دارند
که بعد از آن بگاه این سپاه کوچ بر گویند و از کنار این شهر بر خیزد سبیب بن نجبه بر در حصار رفته و شمشیر
شناخته داشت در خدمت خواست تا شهر اندر شود و دیدار زفر را دریابد بدین بن زفر فرمود پس رفت گفت
این مردی نیکو میست و ما شمس سبیب بن نجبه است و رخصت خواهد تا بدیدار تو آید رفتند گفت ای پسر کن
میدانی این مروکیت اینم و یک سوار تمامت مضرات و اگر از اشراف طایفه مضروه شن بشمار آورند
یکتن از آن ده تن او باشد و او مردی ناسک و دین دار و پر هیز کار است رخصت چه تا در آید معلوم باد
که ازین کلام مشکوف میشود که امینکه پاره مورعین نوشته اند سبیب پسر عم زفر است بصواب نیست
چه اگر خویشاوند یکدیگر بودند زفر و پسرش اینگونه سخن نمیزانند و ازین گذشته زفر کلابی و سبیب
قزازی است با تامل چون سبیب بروی درآمد زفر در تحویم او بکوشید و از یکطرف خود بنشیند و از
حالش پرسید سبیب از اندیشه خود و آنچه بر آن غریت نهاده بودند ادراک بیا کامیند زفر گفت
ما در از های شهر را بر شما من از خودیم جز اینکه خواستیم بدانیم تا بهنگ ما روی آورده اید یا اندیشه دیگر
جای دارید و ما را غصب و انحراری ازین مردم نیست لیکن چون سیر جمیل و مراتب صلاح و تقوای شما را
دانستیم دوست میداشتیم که با شما مقالت و رزم آنگاه منمود تا با زاریان با امتد خویش
روی ما بشکر گاه سلیمان نهادند تا هر چه خواهند از ایشان اتیاع نمایند و نیز هزار درهم و یک اسب
بسبب باد سبیب آن در اهرم را قبول نکرد لیکن اسب را پذیرفت و گفت شاید اگر مرکب من لنگ
شود به انم حاجت اوفتد آنگاه زفر از اموال خاصه خویش پانصد شتر گاه و جو بار کرده با آنان
فراوان وارد و علف با نجاعت بفرستاد چنانکه حله آن مردم را ازین حله مستغنی ساخت و حله
تجیدری تا زیاده یا جائه نیازمند نشد و چون با مداد شد از کنار قریبا بکوچیدند و زفر بن الحارث
بشایع ایشان بیرون شد و با سلیمان اعلیفت و صیحت گفت بمن رسیده است که مدوان بیکر جهان
شد و پسرش عبدالملک بر سر سلطنت جای کرده است و پنج تن از امراء سپاه شام بالشکری کران
از جانب او از قه راه بر گرفته و بسوی شما روی نموده اند و ایشان حسین بن نیر و شریل بن ذی الکلاع
و او هم بن محرز و بن عبد الله النحعی و عبید الله بن زیاد هستند هم اکنون اگر خواهید در ظاهر
این شهر یا داخل این شهر سکون جویند و ما شما را بال و جال ندهد و کنیم و کیدت و یکدل باشیم و چون
دشمن باردی کند با او قتل دهیم اگر حضرت با ما رسد فدا المراد و الا در این حصین محقق می شویم سلیمان

سیلان کنند از آن جهت که در آنجا آتش هیرا بنما خدایند بن زید وانی سرکار و مردم آن شهر حیدر علی
 بن علی و از این جهت که در آنجا آتش هیرا بنما خدایند بن زید وانی سرکار و مردم آن شهر حیدر علی
 شما در آنجا آتش هیرا بنما خدایند بن زید وانی سرکار و مردم آن شهر حیدر علی
 بصواب چنان است که از آن پیش که شما میان بعین الورد و اندک شون که از بلاد عظیمه حیدر و بقرارت
 میاید و حضارت گیاه تمنا است اندر شوی و آن مینه را در پشت خویش قرار میدنید تا بهر چه با محتاج
 شما باشد توانا باشد و نیز اگر شما را با حاجت رود آگاهی دهید تا کفایت کنیم سوکنند با عذای هر که
 کجاست و جلالت شما جاعتی ندیده ام و امید دارم که پیشانی وصول سپاه شام بعین الورد و شما ورود
 کنید و نیز هر که با سپاه شام در روی بیابان جنگ میارایند و بمطاعنه و مراعات نپردازند چه ایشان
 جمعی کثیر و شمار وی قلیل باشند و هیچ از آن این نیستیم که آن جاعت بر شما احاطت گیرند و شما توانا
 مخالفت نمائید و پایال قتل کردید و نیز در برابر ایشان صف بنردارسته بچند چه شما را سپاه و کان
 همراه بناسد و ایشان با جمعی از پیادگان هستند و پیاده برای سواره مانند و یوار در پیش میباشند
 و چون پیاده در جلوصف نباشد سوار برهنه باشد شما تا آیند بر آکنده برایشان تبارند و از پس درختان
 و حیطان بنردان بکشند و پیاده خود را فوج از پس فوج بداری و چون فوجی بر فشد و جنگ در افتند
 و نیروی خود بکار برند ایشانرا بخوانند و فوجی دیگر را بر نبرد برانید و اگر جنگی بر یک صف باشند
 رجا سپاه بر شمار وی کنند و صف شما پر آکنده شود و هریت آسان گردد و نیز باید همیشه جمعی را در کنار
 بداری و با شما میان از روی کرم حلیت اقدام بونی آنگاه ایشان را دواع کرده دعای خیر بگفت و آنجاخت
 سگرا حان اورا بکشد استند و با کمال جد و مجاهد روی بعین الورد و نهادند

بیرون
 بیرون

بیان رسیدن سیلمان بن سرد و اصحاب او در کنار بعین الورد و محاربه او با مردم شام

معلوم باد که ابایت نقل اخبار و اسانید محله آثار که در نگارش اخبار صریحه و اشار صیحه
 دقیق النظر و هدیه البصر هستند پاره اخبار را که با حقیقت مقرون نمی شمارند یا بسبب غایت از خود
 خورده بیسان مصون نمی نگارند یا بلاخط اختصار اخبار با شقا و آثار کفایت میورزند یا بعضی بعلت عدم
 احاطه تا به یا قبول زحمت نظر در کتب سیر یا عدم امکان بختیل کت تنقته یا ضیق وقت و عدم مجال
 یا ملاحظه وقت و حال یا رعایت سلیقه و میل سلطان عهد و امراء زمانه و علمای دهر و ادبای آن عصر
 و ادوان یا وجود موانع خارجی یا اغراض شخصی یا غیر از آن نگارش پاره اخبار انصراف میجویند
 و نقل سیر مختصر میکردند بلکه غالباً اگر در مقام اشاعت باشند با شارت هم مبادرت نمی جویند

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۶

این کار و کردار و پاره موارد نقصان میرساند چنانچه چون آن مطالعه کنندگان که چندان در استبداد
 و قایق خبر توانا نیستند اگر بر خبری دقیق بگذرند و در کتب اساتید ننگند از خبر اعتبار خارج شمارند و توان
 بود که آن خبر در کمال صحت و سلامت باشد و اساتید مورخین یا بسبب طول آن یا عدم اطلاع باین
 بعثت تقاضای زمان بخارش آن اقدام نموده اند و بسبب آن نیازمند نبوده اند و دیگر اینکه شاید
 خبری بس کزاف و بیرون از حقیقت را در پاره کتب بنگارند و صحیح شمارند و اگر در دیگر کتب ننگند
 و نمانند و ندانند که چون از در جهل و اعتماد خارج بوده است مرقوم مذکور شده و همان قوم در حال نویسنده
 اقتدا فرموده اند و دیگر اینکه چون مخالفان در بعضی لطافت بیار و ازین کجایات بگذرند استهزا نمایند
 و جمله آن کتاب را ضعیف و بیوده شمارند باینکه تواند بود شامل بسی اخبار صحیح باشد لکن مخالف بهان
 یک دو خبر که بیرون از حجت چند را قلم و مرقوم را مذموم و ملوم شمارد و بر باره مقصود برآید و دیگر اینکه
 از کیه و تن که اینگونه مسامحت و عدم مبالغت بکنند و یکوان را نیز بر آن حل نمایند و سلسله سدا
 ضعیف گردانند و در سایر روایات و اخبار و هین بیارند و آنچه را که بر ایشان حجت تواند بود باین حل
 از حاشی سر باز بچند پس ثانی آن است که آنرا که برکت شسته دسترسی و بر اخبار مختلفه احاطی است
 و در نگارش هر گونه خبر خواه مجمل یا مفصل و صفت و بضاعتی این زحمت را بر خود همسوار کند و بر رنج و کمال
 خویش لال بخرد و در نگارش اخبار مختلفه مقصور بگوید لکن هر یک را بالمره از حقیقت خارج بنگرد بدلیل
 واضحی برین دارد یا اگر غریب و عجیب بنگرد و بچنان بشواید و مثال آن اشارت نماید تا بی خبران یا خبر
 شوند و مستعجبان از عجب بیرون آیند و نیز مخالفان را راه طعن و دق باقی نماند و بدانند که اگر
 خبری که از حقیقت دور می نماید نگاشته آید همچنان بر عدم استحکامش اشارت میرود و اگر مشحون بغرابت
 باشد با مثال و انواع تنبیه میشود تا در سایر اخبار مخالفان سخن در استهزایانند و این گزیده خداوند
 ماه و مهر و کمتر ستانند و بکشند سپهر را در تحریر این مجلدات عدیده و ترجمه این اخبار کثیره خواه
 در اخبار مسطوره خواه و در احادیث ما توره بعد از آنکه فحش و استیغاب کامل رفته بقدر بضاعت
 و نیروی استطاعت بر این شیمت سلوک بوده است و غالباً از تحقیق و تدقیق و تعیین و تبیین کناری
 نمائیده و این زحمت بزرگ را بر خود حمل کرده است و پاره مطالب را که حامل معایب بوده و با سینه
 و اساتید منسوب داشته اند مستحکم ساخته است تا بقدر میسر در ظلمات شبهات و چار نشوند
 و از استیاض سقیم از جمیع مستبحین از مستحقین بیچاره نمانند و بالله التوفیق و علیهم السلام
 اکنون برشته داستان باز شویم و بر اثر آن خبر که بدان اندر بودیم باز رویم همانا ابو مخنف در مقتل و نیز
 صاحب قرة العین ربرخی از نویسندگان نوشته اند که از آن پس که خبر مرگ یزید کوفه رسید و چنانکه
 اشارت رفت مردم کوفه جوش و خروش برآوردند و سداى این زیاده را که آنوقت در بصره

[illegible]

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۰۱

و آن شتر را در وسط اشترهای دیگر روان میدارم و اگر ازین سخن تجاوز کنی بیکان بملاک و لا مار
 و چار میشود چه دیری نمیاید که اینجاعت ما را دریابند و شرایط تفتیش را از دست نگذارند سو کنند با خدا
 اگر ترا بسوزند یکا تحت محال نگذارند این زیاد گفت چنان کن که چنان دانی و این اسباب رود
 او را در زیر شتر برب و چون از آن تیر آسوده شدند مانکا و سیلمان بن صد خزائی با چهل هزار و پانصد
 سوار ایشان را دریافت و در تیره در آورد و ندای یال نثارش بحین یکشدم عمر بن اسحاق و دبا و باقی گفت
 ای قوم چندی در ملک جوئید و باز گوئید خون حسین علیه السلام را از کدام کس جوئید گفتند بمبارید که شما
 این زیاد را با خویشین بجانب شام حمل میکنید گفتند ای قوم از خدای پرمهرید و غبار تقاضا کنید از یک روز در پیش
 ما در تاریکی و شب راه نمی سپاریم و در بیابانی صاف و هموار ره سپاریم و مردمی در زنی فقر هستیم جمله ما را پیش
 کردند و چیرنی بست نیاوردند و بان حلیت و کمیت راه نیافتند و از ایشان باز شدند و آنجمله براه خود
 گذاشته سیلمان گفت از اینجا بجا شویم چه بخش که ما را خبر داد که این زیاد از بصره جانب شام گرفت صادق
 القول بود و بکذب سخن نبراند هم اکنون باید در طریق او بکین کنیم و پیش در پیام انتقام آل رسول حسنی
 صلی الله علیه و آله را از وی بکشیم و از مردم بی هستی هر کس بکین آل رسول خدای دین بر مرکب نهاده یا در
 زیان خاندان خیر الانام باره در الحام آورده و در قتل حسین علیه السلام متابعت و شایعیت در زیده در خاک
 و خون در آوریم اصحابش کشتند با بجه در زیر فرمان تو و کرد و کاین تویم و در هیچ امری عصیان ندرزیم و از نظر
 این اسباب رود و این زیاد را از بیابانهای بی آب و گیاه عبور بدهی داد و چون از اصحاب بن صد بسیار
 دور شدند و از کینه ایشان اینم گردیدند این زیاد را از شکم شتر بر کشود و بر بود و بخش نشاند این زیاد
 در همان ساعت ده هزار دینار از اموالی که با خود حمل میداد با و عطا کرد و همی برفت تا از پس میت روز به شش
 رسید و مردم و مشوق و بیکوکان را بر بیعت عبد الله بن عمر کجبت یافت پس نهرل مروان بن الحکم در آمد و گفت
 هرگز با عبد الله بن عمر بن الخطاب بیعت نکن و تا جان در تن داری این عذر بر گردن سپار گفت ایها الایسر
 تیر حیث گفت قوم و عشرت خویش را بخوان و فراهم کردن و خرنیه سپر عت یرید را بر کشی و لشکران
 بخوانسته آراسته کن تا من بگویم و بیعت ترا از تمامت مرد ما خود دارم تا تو در مقام بیعت یزید برسد خلافت
 جای کنی و من نیز پنجاه شتر از زر و سیم و ثیاب فاخره برای تو حمل کرده ام اینجمله را نیز بر گیر و آن مال را بر بگزینان
 و آن طلاع فاخره را بزرگان ایشان عطا کن و ایشان را بیعت خویش دعوت نمای و چون مردم شام با تو
 بیعت کردند من بآهنگ مردم عراق تجیز سپاه کرده بیرون شوم و امر عراقین و کوفه و بصره را از بهر تو بنظام
 میآورم و در اینجمله بنام تو خطبه میرانم و مردم خراسان و اصفهان و حرین را مکتوب مینامیم که امروز حلیف دروگان
 توئی و مردمان بخلافت و بیعت تو متفق شده اند و من دشمنان و عراقین و حرین شریفین و سایر مهاب
 و بعد از بنام تو خطبه رانده ام بلکه در شرق و غرب عام بنام تو خطبه میرانند مردمان شامان شد

تبرائی
 در پیش
 بن زیاد

تاریخ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

۱۱

و گفت چنانچه که تو از هر کسی این ادبی باشی و در این امارت با من شراکت جوی و اگر این کار
 بپایان آوری گوید و بصره هفت گاه ترا بود و بلا و خیزشترین تو راست این زیادتش دگر دید و مردان
 بسیاری بزیادت انتقال داده و اموالی که در آنجا بجای ماند بود در میان شکران و اسطال رجال قیمت کرده
 حیدر اش و خوار ساخت چه بر اویت صاحب قرة العین بعد از آنکه بزیادت هلاکت رسید مؤمنان دمشق بپشتند
 و سرای او را بغارت گرفتند و فرزندان و حرم او را مبریدند با بچه این زیاده و قواد سپاه و سواران
 کینه خواه را بخواند و هر یک را از آنچه بزیادت شطایک و فتنه و نازل نمود و حیدر اش و خوار ساخت بمحض
 و طلاق سوگند داد که بیعت مردان در بکنند آنگاه مردان بروایت ابی مخنف سیصد هزار سوار و بیست
 صاحب قرة العین که از ابی مخنف نقل و راوی است یکصد هزار سوار از مردم شام و عراق بسپردار
 این زیاده تجیز کرده این زیاده را بر آنجه فرمان گذار ساخته بخوان و اصفهان و دیگر بلدان مکتوب
 نمود که منصب خلیفه خلافت به اختصاص یافت و او سیصد هزار سوار کارزار بیار است و برای این زیاده
 رایت بر بست و در از دمشق بسوی عراق مامور نمود تا هر کس سر بخلاف بر آورد مسکندارد پس این زیاده
 با آن لشکر خو خوار از حاکمیت شام با هیک عراق راه برگرفت و چون دو منزل زمین نوشت در دست
 فرو داد و چنان بود که قبل از نزول بآن مسیر یکی از علما ن خویش را با زاد و تو شهر و علف آورد
 و از و سیم فرادان با بخاروان داشته بود چون با آنجا پوست یکی از اصحاب خویش را بخواند و رایت
 از بهر شربت و یکصد هزار سوار و بقول صاحب قرة العین سی هزار سوار با وی مضموم نمود و گفت
 در مقدمه لشکر ره سپرد و دوم بد و گفت که با پیوسته است که چهار هزار و پانصد تن از مردم تو این که از
 اصحاب علی علیه السلام اند در طریق ما بکین مانسته اند و البته با تو و چار شوند و طلب نمار کنند چون
 ایشان را دریابی بکین از آنجا عت زنده گذار من نیزه و اثر تو را میسپارم آن سرینک با آن سپاه روی
 به راه نهاد و از آن سوی سلیمان صرد و اصحابش در تکریت فرو شده با انتظار دیدار این زیاده و بشتند
 هر کس از مردم بنی امیه یا متابعین ایشان را که در کجا حاضر شدند یا اطاعت و متابعت در آن قضیه باید
 برزیدند در یافتند بکشتند و در خلال اینحال رایت لشکر شام و سرینک این زیاده نمودار شد سلیمان
 یارانش با آنکه بتلیل و تجیر بر آوردند و سلیمان روی بیاران آورد و گفت اگر مردان من ایک لشکر شام
 این زیاده است که با شمار وی آورده و این رایت اوست که نام مردان بن الحکم و این زیاده بر آن مکتوب است
 مشوف همی افتد که این زیاده برای مردان بیعت سائده و خود محاصره و ناصراست و این رایت را بکشت
 محاربت شایسته اند بارک الله تعالی فیکم با قدم استوار و قلب ثابت و عزم راسخ با دشمنان خدا
 قلب در افکنید چون آنجا عت این سخن بشنیدند بر مرکب خویش بر نشستند و مایع و سنان با هیک
 شان شتابان شدند و ذای یا آل ثارات امحین بر آوردند و بجه حله نمودند آنجا عت نیز

ربع دوم از لماب مسکوة الادب ناصری

۷۱۳

حمله آوردند و کارزاری سخت و دشواری پدید آوردند سلیمان و اصحابش بر شایه میدان ببرد صبور
 کردند و تاشکاه کرد و غبار معرکه را باده رسانیدند و اصحاب این زیادهایک همی بر کشیدند و بیت
 مروان دعوت کردند و اصحاب سلیمان آواز یا آل ثارات بحین را گوشه خافتن نمودند ~~و در آن وقت~~
 شب چهارم در سپرد و هر دو گروه دست از هم برداشتند و با یکدیگر خوش شام خوردند و در آن وقت
 سوار از مردم این زیاده و یکصد و بقولی هزار سوار از یاران سلیمان بقیل رسیدند و آن شب را بر دو کس
 با کمال کمال و تعب بامداد نمودند و بامدادان بجای از لشکرگاه سلیمان با کت اذان با سمان پیوست
 و سلیمان یاران را نماز بگذاشت آنجا بر مرکبها بر پشتند آدای یا آل ثارات بحین از ثقیلین برگذشت
 و بادل قوی و بازوی پهلوی و تیغ درختان و نیزه خون افشان چون نهنگ بلا و پلنگ و غا بر صه و غا
 بتا خند و تاشکاهان در کوفه و ضرب و طعن کوبیدند و در این محاربت چهل هزار سوار از لشکر
 این زیاده جانبش قرار گرفت و دیگران بهزیمت رفته مردم سلیمان در مقام ایشان جای گرفته
 و اموال و اطفال ایشانرا بجله بچک آوردند و از آن سوی ن سپاه شگته در طی راه با این زیاده پیوستند
 این زیاده سخت آشفته گشت و ایشانرا بیکویش سپرد و گفت شام هزار سوار کارزار از این مردم قتل
 شگت یافتند و چهلزار تن از شمار بقتل در آوردند هم اکنون با حضور من کوچ و هید پس بجله در طلب سلیمان
 روان شدند و این پنجم این زیاده با دوست و شصت هزار سوار رهسپار بود و از مردم سلیمان سه هزار
 تن بجای مانده بودند چون سپاه شام مردم خون آشام سلیمان مشرف شدند و سلیمان آن گروه مشاء
 به یار از انصیحت و تشجع گرفت و گفت بارک الله منکم در راه خدا جاد کنید و از کوه آتش در تایش نشوید
 پس با مردم شام جنگ در انداختند و حربی دشواری پدید آوردند و چون روز بچکان رسید و هر دو گروه
 دست از جنگ برداشتند از اصحاب سلیمان افزون از دو هزار کس زنده ماند و بدو کشتند ایها الایم
 تو خود میدانی ما چهار هزار و پانصد تن بودیم و ایک دو هزار سوار پیش منیم و هم اکنون این زیاده با دوستی
 چهل هزار لشکر جز بر جای خویش استوار است اگر بامدادان روی میدان نیم کین از مانده بگذارند
 اکنون صواب و صلاح چنین میناید که ذات را در سپاریم و جبر را پاره کنیم و بکوفه اندر شویم و مردم را
 در طلب شام سرزنه رسول مختار بخوانیم و با این قتل با چنان کثرت معانیت و مقابلهت بخویم سلیمان
 گفت ای بخلعت هر کس بر مرکب شگبانی دارد و زندگی را ناگوار می شمارد با من بیاید و کند هر کس که خواهد
 پیوید چهر من همان خواهم که مولای خویش حسین صلوات الله علیه را کاهای که از من خوشنود باشد
 بکنم اصحابش چون این سخن بشنیدند کفشد مار از دندان جان ناساز نیازی میت و جز رضای پروردگار
 بی نیاز و رسول سرافراز ساز و رازی ندانیم همه جانها بر کف نهاده در حضورت حاضر و بفرات
 ناظریم پس بجله آتش را در هوای مرک و اوداک شهادت بروز آوردند و چون خورشید کستی فروز تابش خویش

احوال حضرت سید الساعدین علیہ السلام

415

نمایش گرفت کردون بلای خیش و آسیاب نمایا کردش که غت سلیمان و شیعیان شیرین دوان
چون یکت غران و بردمان جوش برآوردند و سپهر برین را بخروش در افتخند و با آن دریای لشکر
پر خاشاک آمدند از تیغ آبدار و سان آتشبار روی بر کناشتند و زوین و خنجر را بر پهلوی و جگر فریاد
شدند و تا هفت روز باین سانه و سوز شب بروز آوردند چون روز هشتم آفتاب چهره کشود از یاران
سلیمان افزون از میت و هفت کس باقی نبود و آن معدود قتل نیزه بر مجروح و علیل و از کنا برزد و مانده
و کلیل بودند و هر یک را بر اندام صد طعنه و صد ضرب تیغ و تیر کاه که گزید و تیر سلیمان را یکصد و بیست و نیم
نیزه و شمشیر بدون زخم تیر بدین جای کرده بود و با ایحال از نذر فوات عبور کرده جبر را قطع نمود و اند
کثرت تعب و جرات و قتل اسلحه کارزار نیروی سخن کردن و چندن داشتند و خول ایشان از کثرت
جوع و عطش و حرکت مشرف بهلاکت بودند پس بر فراز مر که با بخوابیدند و بتلیل و قتل و قتل قرآن
جلیل و بتخیر خداوند جلیل و صلوات رسول مجید یثقل بودند و در آن حال با سلیمان کشند ایها الایسه
حالت ما و قلت همدما در خدمت تو کثوف است هیچ رو امیداری که ما را بکوفه رسانی تا لشکری
فرایم کرده سلاح کارزار و صلاح آوریم و مراجعت کنیم و مقاتلت و در زیم گفت ای حاجت مر آن ب دست طاقت
حیت که دشمن خدای و رسول را از دینال خویش بگذارم و از ایشان روی بتمام همانا با ایشان خینه آن
قتال دهم تا ایند و و امجال و رسول اورا بنکرم در آن حال که از من خوشنود باشند آنجا عت خاموش تهنه
وخته و مانده سر بخواب نهادند و بر وایت صاحب قره العین و ابی مخنف سلیمان در عالم خواب
خوشتین را در باغی سبز و حنرم گران شد که با شجار بسیار و اثمار بی شمار و اینها را گذار و اطار و لارا
ممتاز بود پس اورا بقصری از طلا بیاوردند و مانگاه زنی را در پوشش و پرده خویش بید و از هیبت و جلالت
و لش بر پدید آتزن در روی بختند و گفت ای سلیمان مسامی تو را صاحب تو در حضرت کرد که کار غفور شکور
گشت و ما شمار اشکر میکنیم شما را بشارت باد که تمام هر کس که محبت ما شنیده شده با ما خواهد بود آنجا محسن
رحمت و عطف بر ما و دیدگان مبارکش را اسکت زد و رفت عرض کرد و یا سیدتی بفرمای تا کیستی منم بود
نم خدیجه کبری و انیک و خرم فاطمه زهرا و حسن و حسین میگویند تو منم و ابدا از دلال
با ما بیاشی و در حضور رسول خدای هستی الله علیه و آله و انا هم میثوم آنگاه طرنی از آب با من دادند و گفتند
از این آب بخور و بنشان و در و تبر بوسی ما شتاب چون آن آب بر اندام خود برنجیم ر ساعت تمام درجت
از احم الیام گرفت سلیمان از خواب بیدار شد و قدحی زرین و مملو از آب بر منم از سرش بید و از آن آب
بر اندامش بر بخت و قدح را بجا داشت و بلبس لباس مشغول شد و قدح را بجا که باید باز شد سلیمان دفعه
بخت بر اندام خود اسپاس بدادست ای من از بخت بختش سر از خواب بر گرفته و گفت ایها الایسه
خبر هست گفت ازین مده بری سلام بر سید ما هر دو که بعد از ما الی حضرت اوی شویم و با

برج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۴

و با فاطمه زهرا و حسین علیهم السلام من و شما در حضرت رسول خدای انجمن میکنیم آنگاه تسبیحی سرشار از آب
 بمن بداد تا برانده هم بشنایم و آن تسبیح از چشم ما پدید شد و اکنون بر من بخوان شود که هیچ نشانی از تسبیح حیات
 در من نیست با محمد سلیمان و یارانش سجد و سکر بکند باشند و بر این حال بنیایند تا صبح بر وید و مانده باشند
 و بر مرکب خویش بنشینند از وفات عبوداده و با این زیاده روی در روی شده و تا هنگام ظهر مقاتلت کردند
 و آثار مروی و سرافرازی در صفحه روزگار بسیار کارها اند این هنگام سپاه شام بجهشیدند و از چهار سو
 بر ایشان احاطه کرده ایشان را به تیر و تیغ کشتند و کوفته بکند را شنید ساخته آنگاه برای متعسّل ایشان
 از تن جدا ساختند با جاقی بوی مروان بفرستاد و آن وقایع را بگفتند و بر کشتن و بکشتن و بکشتن
 معلوم بود که خبری بحضرت و صاحب قره العین در این مقام اختتام میکرد و در این شب نظر بانست که
 دقیقه یا بانه نمایان است و پیاره اشارت میروید چه از مرکب یزد تا قضیه خلافت مروان و حکایت سلیمان
 مدتی بگذشته بود و در تاراج سرای یزید قتل او را و حرم او خبری صحیح و صریح نیست و نیز چنانکه اشارت
 رفت ابن زیاد را بعد از مرکب یزد ستغابی در بصره و ورودی در کوفه و خبری از نهب و غارت سرای او
 و قتل بازماندگان او در کتب مؤرخین معتبر بنظر نیامده و اگر ابن زیاد با جاقی روی براه پخته شده بود
 و ابن الحجار رود او را در شکم شتر شد و ساخت آنجا بخت بکجا شدند که بیدار نیامدند و اگر ابن الحجار و
 صاحب آن فرزندان و مالیک بود چگونه در زنی فقر امیند و سپیچین آن لکری پایان در آن هنگام
 هنوز مروان را سلطنت و انتهی کامل بدست نبود از کجا بود تا چنان مقدار کثیر در دست آن مردم قلیل
 که از بیستم حزب بخیرو بندگان کشته شوند و اگر سلیمان و یارانش را آن مقدار زخم کاری نمود و از شد زنده گان
 و اگر براه پدیدان کجا توانستند بلکه اگر آن جاحات بر بیت تن و سی تن میرسد روی حیات میند و اگر عبید الله با آن سپاه
 و ات عبود کردند که آن مکان بیاید با کدام آب و آذوقه و علوفه توانست چندان در بک نماید تا از مروان خبر باز آید
 و اگر سلیمان را سبب آن آب جاحات بدن را التیام افتاد و نیروی مراجعت و مقاتلت یافت آن بیت
 هفت تن را که چهار آن جاحات و قبات بودند و نیروی سخن کردن و حرکت نمودن نداشتند چگونه
 قدرت معاودت و آنچه مقاتلت میرفت و نیز صاحب قره العین را که از ابو مخنف ناقل است این خلاف
 روایت بامرویی غنه از صیت و نیز ابو مخنف را نمیتوان بر چندین عدم مبالغات نسبت داد که این که
 نویسندگان پاره اخبار را با پاره مخلوط و نیز برخی را بیل خود اسحاق کرده باشند و در بعضی باشند
 رفته و از تیر پاره اسامی و ترتیب پاره اخبار قاصر شده باشند چنانکه عبد الله بن زبیر را از عبد الله بن
 عمر منقذ نیامده اند چه در تواریخ صحیح و بیح مقام اشارت نموده اند که مروان با عبد الله بن عمر بن
 خطاب بیعت کرده باشند یا اگر در این اندیشه رفته باشند او چه رفته باشد چنانکه بر دانیان اخبار
 پوشیده نیست و الله اعلم بالصواب

بیان وقعه عین الورد و محاربه سلیمان بن صرد و جماعت شیعه با سپاه شام

عبید الله بن زیاد با سی هزار مرد جنگی از شام روی بجزارت سلیمان بن صرد نهاد و ازین سوی سلیمان
بر باره محبت و شتاب جانب عین الورد سپرد و این زیاد از رتبه حصین بن نیرسگونی و شت اهل ابن
ذوی الکلاع حمیری و ادیه بن محمد باغی و بریقه بن مخارق الغوی و جند بن النخعی را بر مقدمه سپاه روان کرد
و آنان طرف سلیمان با اصحابش از یک سوی عین الورد فرو شدند و پنج روز با تیراقت و بخت و دزد و نیز
لشکر شام زمین در نوردیدند تا فاصله ایشان با عین الورد مسافت یک روز و یک شب باشد این وقت
سلیمان در میان جماعت بیای شد و از مقامات اخروی و سرای آخرت بخت و حاضران را بخت بی
آنگاه گفت آن دشمن شما که با انتظار او بودید و در آن دلیل و نهار بیدارش بسیار هستید شما دریافت
چون ایشان را چار شدید در میدان کارزار مردانه باشید و بر شداید عرصه پیکار شکیبا شوید چه
پروردگار قهار با صابران و بردباران است و جز آنکس که بخوابد از قاتل روی برتابد یا با جمعی پیوندد
بیکس روی از دم شمشیر نخوراند پس باروی بر تافته قاتل بیدید و در طمع جا و وفایه محبوس می نشوید
و هیچ اسیری را کشید مگر اینکه بعد از گرفتاری با شما برود چوید چه سیرت من با این مردم بر این سوال
و روش من در این دعوت بر این شیمت آنگاه گفت اگر من کشته شوم امیر شام سب بن نجبه است
و اگر او مقتول آید امارت با عبدالله بن سعد بن یحیی خواهد بود و اگر وی کشته آید عبدالله بن و ال
امیر شام و شیر قاتل است و اگر او شهید گردد رفاعة بن شداد امیر صلاح و سداوست خدای حمت کند
آن مردی را که بر آنچه خدای بروی پیمان عفا ده برستی و درستی مقرون بدارد چون از نیکیات
پرواقت سبب را فرمان کرد تا با چهار صد سوار بر مقدمه بجیش سپاه شام بشیخون آورد و با او گفت
اگر بر آنچه مطلوب تو است دست یافتی فیه الماد و گرنه باز شو و به پرینر که یک تن از اصحاب خود را
بجای گذاری یا دیگر یا پذیرا گردی پس سبب آنروز و شب راه سپرد و بهنگام سحر کمان در مکانی
فرو شد و چون بامداد چهره کشاد جاعلی را بر سوی بفرستاد تا هر کس را بکند به آوردند پس آواز
اعرابی بشنیدند که شعری می خواند و مشتمل بر کلمه اشبر بود چون سبب او را بدید و بشنید گفت بارت آن
و از نام او پرسید گفت نام حمید است گفت عاقبت محمود خواهد بود انشاء الله تعالی پس گفت
از کدام قبیله گفت از بنی ثعلب گفت غلبه با او باشد اگر خدای بخواند آنگاه با اعرابی گفت باز کوی
تا از لشکر شام خبرت چیت و از سرداران ایشان نزدیکتر بکیت گفت ایشان پنج امیر باشند

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

ع ٧١

و ازین جمله شریل بن ذی الکلاع با شمار نزدیک است و مسافت ما بین شما و آنجا هفت روز کسب افزون نباشد
 و شریل با چهار هزار مرد از جانب عبید الله بن زیاد در آنجا فرود گشته و پشت بان ایشان حسین بن
 سکونی نیز با چهار هزار تن وصلت بن فاقیه الغسانی از دینال حصین با چهار هزار و سیصد و پنجاه تن و محمود
 سپاه و عده لشکر با عبید الله بن زیاد و پشتبانی این سردار با بسیار هستند و انگیز این زیاد با لشکر
 خویش در رتبه منزل دادند متیب با اعرابی گفت تو بسلامت و عافیت بمقتضی خویش روی گذار معلوم باد
 که علامه مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید مقدار هر میلی چهار هزار ذراع و شریل که دو دوازده ذراع است یک
 باشد سنده بخارنده گوید در مقدار فتنه هر طبقه بر عقیده قی هستند اما کما الله و لا اله الا هو
 بر شریل تقسیم گشت و مقدار کفر سنک را از دوازده هزار ذراع تا یکصد هزار ذراع تقسیم کردند و این است
 که مقدار میل را با دوازده یک مده بصر شمارند با محله بروایت ابن اثیر در میان حصین بن نمیر و شریل اختلاف
 افتاد و هر یک میخواست ریاست و امارت لشکر با او باشد و با تظافر حکم ابن زیاد و پشتبانی و از آن نظر است
 متیب بن نجبه مردم خود را بر چهار بخش کرده در دل شب راه برگرفت و چون با دوازده و بیست و چهار هزار
 شتابان شدند و محرکایان از چهار سوی لشکر شام درآمدند و شمشیر در آنجا هفت نهادند آن لشکری خیره
 ریخته و بعضی از حشام خون آشام شربت مرگ نوشیدند و بعضی تیر کی شب را مایه آسودگی از قلب شمر
 روی بفرار هفت و نه و آنچه داشتند گذاشتند و جانب فرار برداشتند مردم متیب بجای ایشان
 و آمده هر چه لازم داشتند بغارت برگرفته و اسبهای ایشان را سوار شده مراکب خود را به حیث گشته
 پیش از نمایش خورشید از آن لشکرگاه باز گردیده شامگاهان لشکرگاه خود باز شدند و آن اموال بسیار
 و ذخایر کثیره را باز نمودند و سلیمان و یاران خرم و خرسند پیاس بر زبان پر داغند و شکر ایزد پاک را
 بر خاک سربندند و چون این خبر بن زیاد پیوست حصین بن نمیر با دوازده هزار لشکر به دفع سلیمان
 روان ساخت و آنجا هفت در نهایت سرعت راه نوشته در کنار عین الورد فرود شدند و سلیمان بنا
 صرد با لشکر خود در این وقت از سه هزار و یکصد تن افزون بودند ساخته عرب شدند و از دو سوی صفوف
 بنو بیدار شدند و بنی نضام چهار روز از شرجادی الاولی بجای ماند و بود پس حصین بن نمیر سپاه خود را
 بر صف برداشت و عبید الله بن ضحاک بن قیس ندی و بروایت ابن اثیر جمله بن عبد الله در سیمه سپاه
 در بقیع بن مخارق غنوی را در سیره لشکر و شریل بن ذی الکلاع حمیری را در جناب و حصین بن نمیر در قلب
 سپاه جای کرد و از آن طرف مردم عراق رده بر کشیدند و متیب بن نجبه الفزاری در سیمه لشکر و عبید الله بن
 سعد بن نعل اندامی در سیره و فاقه بن شداد بجای در جناب و سلیمان بن صرد در قلب سپاه با ایستادند
 این وقت حصین بن نمیر در میان سپاه اسب باز و در کنار سیلیمان را بخواند و گفت مردان
 بدرود جهان گفت و مردان اندوی طوح و رعیت با پسرش عبد الملک بیعت کرده اند و سلطنت

بن مقدار
میر

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

۷۱۷

مملکت شام بروی نظام آمد چنانکه حکومت تمام حجاز با سپه‌زیر استوار گشت و اکنون بشمار
 امانی نیست صلاح در آن است که بجای خویش باز شوید و خویشان را پیوده بکشتن نهید سلیمان گفت
 آنکس که در میان ما از همه کتر است از همه شایسته‌تر است اگر خواهد این فتنه بیدار سرخواب آورد
 داین شراره بر خاسته فرو کشیدن کرد این زیاده را با ما گذارید تا بعضیانی که نموده پاداشین باد و طاعت
 عبد الملک ما از گردن بکنید و با ما اتفاق دهید تا اصحاب این زیر این زاری ارضی عراق بیرون و دایم
 و این امر را یکی از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاریم پس هر دو طرف از قبول تکلیف آن یک سر باز
 کشیدند و این هنگام آفتاب بلب تابید و آسیاب قبا بخوبی ابر منایا فرو مشد و مجرزا با جوشده کشت
 و هر دو کرده با همک تباهی یکدیگر برآمدند میمنه بر میسر و میسر بر میمنه و جناح بر جناح و قلب بر قلب
 تبا شدند و غریو میدان کارزار را از کشید گردان بگردانیدند از نمایش تنخ روی هوا پر میخ شد و از
 سیلاب خون پشت زمین برکت طغیون آمد مردم سلیمان با دل شیر و خوی ملک و یگان تیر و سهام
 خدنگ بزدی سخت بیای آوردند مردم شام را منهدم ساخته بشکر خود تبا شدند و همچنان تا شامگاه
 کجک بیای و نصرت با عکس سلیمان هم تیر بود و چون سلیمان
 اینحال بدید لشکر خود را تحویض و تحویض نمود و گفت

إِلَيْكَ رَبِّي تَبْتُ مِنْ ذُنُوبِي وَقَدْ عَلَلَنِي فِي الْوَرَى مَشِيبي
 فَأَرْجَمُ عَيْدًا عَمَّا تَكْذِيب فَأَعْفِرْ ذُنُوبِي سِتْرًا وَحُوبِي

و چون آتش بجوان و خورشید تابد نمایان شد شرح بن ذی الکلاع باشت هزار تن از جانب
 این زیاده با دسپاده شام بیامدند و اصحاب سلیمان نیز با همک تبا شدند و چون شیر و سهام
 و کجک تیر چنگ و شکست بر آهنگ خوش بر آوردند و تمامت آخوند کمر برای نماز از پای نشستند
 و چنان بزدی سخت و قتالی شدید پاوردند که تا آن سخت تر برای سیکس امکان نداشت و چون
 تاریکی شب حایل گردید و هر کس غنبل خود جای آورد تا لهجود جان که جمعی بی پایان بودند از بلند آسمان
 بر کشت و سلیمان سپاه خویش را همی بخش و تحویض نمود و چون با دسپاده کشت و او هم بن
 محمد زبانی با دسپاده هزار سوار و پیاده کارزار از جانب این زیاده و بیدری لشکر شام بیامد و بروز جمع از با دس
 تا چاشمگاه جنگی سخت بیای رفت اینوقت مردم شام زور آورد شدند و در اطراف آن مردم قتل پرورند
 چون سلیمان علیه الرحمه و الرحمن بر اینحال بخوان سید و در کار اصحاب خویش را اکنون و شوار بیاید
 یکباره دل بر مرکب پنهان و دانه مرکب بر زیر آمده و صد ابر کسیدند ی بنده کان یزیدان هر کس در هوا
 پرور و کار و دستخط از مناصبی بر کشته روزه کار است با مر سبتاب کیر و پس نیام حسام خود را
 در هم شکست و جمعی کثیر از اصحاب او چون شیران شکاری و پلنگان شکاری نزد او انجمن شدند

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۱۶

و غلاف تیغ را بشکستند و دل از جان بشتند و با سلیمان بجانب دشمنان تهاختند که کوفه فادان
برکشود و متاع بلا قیمت فرود و مسیران جنگجوی کینه پوی شدند و کردان صف شکن نبرد امکن آمدند
کرد و غبار عرصه سکار بر ماه شد و جهان روشن در دید و مردوزن سیاه کشت چینه آفتاب تیره گشت
و چشم روزگار خیره سلیمان و اصحابش چنان جنگی بی پای بردند که هیچکس باز هیچ زمان خبر نبود و
جمع کثیر از سپاه نام را بکشتند و مجروح ساختند چون حصین بن نیر این شدت و سورت و هیبت
و صولت و صبر و طاقت بدید راه چاره را مستد و دیافت لاجرم پیادگان را فرمان کرد تا ایشان را
به تیر باران منهدم گیرند و نیز مردان کارزار بر ایشان احاطه آورند پس بناگاه مانند شراره نار و باران بهار
تیر باریدند ناگاه تیری بر قتل سلیمان بخت و او را رضوان الله علیه بخت و حمید بن مسلم که در آن حربگاه
حاضر و جنگجوی بود این شعر در مرثیه او بگفت

شهادت سلیمان
این مرد

قَضَى سُلَيْمَانُ نَجْبَهُ فَقَدَّ إِلَى جَنَّاتٍ وَرَحَةِ النَّارِ
مَضَى حَمِيدًا فِي بَذْلِ نَجْبَتِهِ وَأَخَذَهُ لِلْحُسَيْنِ بِالْثَّارِ

اصحاب سلیمان از شهادت سلیمان سگسته دل و کوفه خاطر شدند آنگاه مسیب بن نجبه فراری
که از وجوه اصحاب علی علیه السلام و از دلیران روزگار بیا و کار بود قدم پیش نهاد و سلیمان را یاد کرد
و رحمت فرستاد و خاطر بر مرکب بر بست و رایت بر گرفت و این شعر بخواند

بجای فتح نون
فتح جم و فتح با
موصوفه است
از کلامه از
مضمره

قَدْ عَلِمْتُ بِهَذَا الذَّوَابِ وَأَضْحَى الْخَدَّيْنِ وَالْتَرَابِ
أَنِّي غَدَاةَ الرَّفِيعِ وَالْغَالِبِ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَيْدَةٍ مُوَابِ

قَضَاعُ أَقْرَانٍ مَخُوفِ الْجَانِبِ

آنگاه با منیب نهنگ و آسیب لپک با بخت جنگ برآورد و میدان نبرد را بر هضم آورد
تنگ ساخت و پیکاری سخت نمودار و ناشش را بر صفحه روزگار برقرار داشت و همی تباخت
و مبارزه و انداخت چندانکه آتش بر آسجاعت از ماتت شمعان جھان کران ترافاد پس جمعی کثیر
بگردش اجماع شدند و او را بقتل رسانیدند از پس او عبدالله بن سعد بن قیس رایت قاتل برافراشت
و میدان جدال راه برداشت و این آیت مبارک قرائت کرد قَتَلْنَاهُمْ مِمَّنْ قَضَىٰ نَجْبَتِهِ وَمِمَّنْ مِّنْ

ذو بده بکلام
کفایت تیران
شهادت مسیب
نجمه

بَنَظَرٍ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا وَابْنُ شَعْرَبَزْبَانَ رَأَى
أَرْحَمَ إِلَهِي عَبْدَكَ الْتَوَّابَا وَلَا تُؤَاخِذْهُ فَقَدْ أَنَا بَا
وَفَارَقَ الْأَهْلِينَ وَالْأَحْبَابَا يَرْجُو أَيْدِكَ الْفُوزَ وَالْثَوَابَا

این هنگام جماعت توأمین نیز دل بر مرکب نهاده اجماع سیوف را بشکستند و لشکر شام چون تارکین
برایشان احاطه کردند و همی کفشد و ندای پرشیدند که بهشت را دریا مید و بقیه شیعیان ابو تراب

اول حضرت سید الشاهین علیهم السلام

۷۱۹

از تیغ بگذراند پس عبدالله روی بچنگ نهاد و قتالی سخت نهاد در این وقت شعی بن حسنه و عبدالله بن
از بصره و کثیر بن عمر و حنفی از مدائن و سعد بن حذیفه با پانصد نفر بمدینه و توان شتاب کنی رسیدند
و می گفتند پروردگار ما را بر این تفریط مگیره تو بازگشت نمودیم و این هنگام عبدالله بن سعد بن نفل
کرم قاتل و جاد بود یکی با او خبر آورد که برادران ما از بصره و مدائن بمایه شده اند گفت این کردار
در آن حال نیکو بود که بیایند و ما زنده باشیم چون فرستادگان آنجا رفت این سخن بشنیدند سخت
افزوده خاطر شدند و بسیار کوار شدند و آنجا رفتند و آنجا نیز با ایشان یار و مددکار شده بجا آمدند
و اول کسیکه در این روز از جماعت یقین قتل رسید کثیر بن عمر و مزیانی از اهل مدائن بود و سعد بن ابی سعد
حنفی و عبدالله بن خطل طائی طغنه نیزه بر داشتند و عبدالله بن نفل همچنان قاتل باد تا مقتول گردید
و برادرش خالد بن سعد را یت برگرفت و آنجا رفت و بحدیض نمود و بحدیض فرستاد و نوید مسمی داد
و جنگی سخت بپای برد و از شامیان جمعی را مقتول و مجروح ساخت و بقتل رسید این وقت عبدالله بن ابی
را یت برگرفت و میدان قاتل تباخت و بنزدی مردانه پپای برد و دست چپش پفتاد و بیارادان خود
شافت و خون از دوشش چیدن داشت و دیگر باره میدان تباخت و مسمی بخواند

نَفْسِي فَلَا تُكْرِمُوا الْيَتَامَا وَصَابِرُوهُمْ وَاحْذَرُوا الْفِتَانَا
لَا كُفَّةَ بَنِي وَلَا عِرَافَا لَا بَلْ تُؤْبِدُ الْمَوْتَ وَالْعِتَانَا

آنجا جنگ نمود و بکشت تا کشته شد و بر وایت ابن اثیر چون خالد بن سعد قاتل برادرش را
بغضب تیغ بکشت و خود نیز مقتول بکشت را یت بی صاحب بماند پس عبدالله بن وال را بجا آوردند
و او در این وقت بایک جاعلی از عرب جویند با سپاه شام مشغول قاتل بود پس رفاعه بن شداد و حمد کرد
و مردم شام را از پیرامون و بکثافت و عبدالله را بیاورد پس عبدالله را یت را برگرفت و قتالی سخت نهاد
آنجا بایاران خود گفت هر کس در طلب آرزو کانی باشد که سرکش از دهن بال میت و آنراحت جوید که رنج
از پس ندارد و آن شادمانی خواهد که اندوهش در پی میت بایک مرتکب سازد و با این مردم ناچار بیکار کنند
و بجزای تقرب جوید و در بشت منزل یابد و این هنگام عصر بود پس بایارانش حمله آوردند تا ایشان را بآن
مکان که بودند بازگردانیدند و مکانی که ایشان را بود جز از یکوی راه بآن نبود و چون روز پایان گرفت
ادهم بن محرز با بلی که بمجالت با مردم عراق استوار کرد و با مردم خود بر آنجا حمله برد و همچنان تباخت
تا عبدالله بن دال پیوست و بر او حمله کرد و دوشش را بچنگ آورد و یکوی شد و گفت مرا کمان همی ده
که دوست میداری نزد اهل خویش باشی عبدالله گفت کانی که نموده میری سو کند با خدای هیچ دوست
نمیداشتم که دست تو بجای دست من افتاده باشد زیرا که همچو استم تو دست مرا بچنگی تا وزر و وبال
تو عظیم و جود ثواب من جزیل گردد و چنان بود که چون ابن محرز بعبدالله رسید بشنید که عبدالله این

و جمعی را بکشت و مرا کند
ما فتنه آنجا مردم
شام ابنه کردند
و از هر سوی برایشان
حمله آوردند

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۲

آیت مبارک ذات یکند ولا تخشبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ المؤمنین الجلیلین هم مردود آن هست
که اندر ره قحشته شود این موز خشاکی کردید و دوش را چنانکه نه کور شد بیفتند و چون این سخن از عبدالله
بشنید بیشتر خشکین شد و دیگر باره بروی بناخت و او را بطعن نیزه شنید ساخت و عبدالله با انجالی روی
روی برینجاخت و سینه بر سحاب لبیت میداشت و او از جلد فقهاء عباد بود و بروایت مجلسی چون عبدالله
بقتل رسید انجاعت که شارت رفت از مردم بصره و در این بیاری مردم عراق رسیدند و قلوب مردم
عراق استوار گشت و همه انجن شدند و تحمیر را نند و میدان قال را کرم کردند و فاعلین شد و روی
بغوف شام شاه و باطنی استوار و او را یکی پدید آمد این شعر بار چند بخواند

بَارِئَانِ تَائِبُ الْبُكَاءِ قَدْ أَهْلَكْتُ سَيِّدِي حَبْلَكَ
قَدْ مَارَ جُودُ الْخَيْرِ مِنْ بَدِيكَ فَأَجَلْتُ ذَوَابِي مَعْلَى الْبُكَاءِ

اینوقت نایره قال اشتعال گرفت و ابطال رجاال جدالی سخت و نبردی استوار بیای برودند چند آنکه
آثار ضعف وستی در مردم عراق پدیدار گردید و قدامی در ترک قال مقال رفت و این اثر گوید چون عبدالله بن
وال بر شهادت اقبال یافت مردم عراق زور فاعلین شد و گفتند اینک حاجی را بیت تویی بر افرا
و میدان قال باز رفاقه گفت بهتر آنست که اکنون دست از جنگ باز داریم و سار مرا جعت کیریم شاید خدا ایضا
ما را بجاعتی مساعدت نماید تا مزای ایشان را باز داریم عبدالله بن خوف بن امر گفت سو کند با حسد ای
اگر هم اکنون باز شویم ایشان از دنبال ما بازند و بر و دوش و بر ما بر آیند و کین را زنده نگذارند و اگر کسی
نجات یابد و از جنگ این مردم را بکار نهد و جوی بدست انجاعت اعراب را بهنجار گرفتار آید و ایشان محض تفرقه
باین جاعت او را با ایشان آورند تا با دو دست بسته کردن دهند اینک آفتاب نزدیک بغروب کردن و در
کوه بودن است چندی با ایشان بگردیم و دوستی بکنیم و چون غلظت شب پدید آید و بیا ویز و در همان
آغاز شب بر مرکب خویش سوار شده آسوده جانب مراجعت کیریم و هر مردی ببایت رفیق خود را یا از خدا
خود را بخود حمل دهد و بر سوی روی کنیم باید بجله شناخته بداریم رفاقه گفت رانی منیکو و اندیشم صحیح
آوردی آنکه رایت را بر گرفت و تقوی عبدالله بن خوف رایت قال بر او رساند و با مردم شام چنان
جنگی پای آورد که هیچکس را بجان نیرفت و مردم شام بر آن غریت و عقیدت بودند که افغان پیشین که
آفتاب مرید پیغمبر که کشته جلد را با تیغ بکزدانند و روز ایشان را با بود و نمایند لکن از شدت باس و قوت
قال مردم عراق باز روی خویش دست نیافتند و عبدالله بن عزیز کنانی روی بقبال سپاه شام نهاد
و پسرش محمد که طفلی خود و سال بود با او بود پس مردم کانه را از اهل شام آواز داد و پسرش را با ایشان
قتلیم کرد و او را بکوفه رسانند ایشان گفتند دست از جنگ بدار و این باش عبدالله پذیرفتار شد
و قال جدا تا با دیگر کشتگان همال شد و از آن پس کوب بن یزید حیرتی نزدیک نایش تاریکی بکشد نفر

اعمال خیرات و صدقات

از اصحاب خویش روی بروم سلام نهادم و گفت که چون قالی را در پیش روین بنظر کنی چیزی از او معلوم شود بگو
 بگو که پیش بنزید گفت و اینست در ویلایان بودیم و خرج نمودیم در آخرت امان یا پیم پس بپایان قالی درآمد
 تا گشته شد پس از وی سخن هلال مرئی بانی تن از جاعت مزینه بیدان کران و عرض نمودان تباخت و مرد
 نبرد ساخت و مرد و مرکب بجاک انداخت تا با مردم خویش رخت بدیو جهان برداشت و اینوقت تاریکی
 شب جهان را در سپرد و مردم کارزار دست اند یکبار بداشتند و لشکر شام لشکر گاه خود بستاند و با آن
 کثرت صد و از آن مردم قلیل خواستار می بودند که دست از جنگ باز دارند یا بجمله رفاقه بن شد و در
 اصحاب خویش بخوان شد و هر کسی مرکب یا مجروح خویش او را بقوم او بگذاشت تا با خویش سوار کند
 و پرستار شوند و در همان دل شب روی براه نهاد و ذابوا بحوث عبیدی برای محافظت مردمان از دهنال
 ایشان راه نوشت و از آن سوی چون بامداد روی نمود حصین با همت قاتل بر پشت و هیچکس را نیافت
 لیکن از دهنال ایشان کسی را مأمور داشت و بقولی جمعی را بفرستاد و چون آنجا تکیه گاهی که در آن شب
 از پل بگذشتند پل را بشکته بودند مردم حصین را راه عبور نماند و باز گردیدند و از آن سوی رفاقه با اصحاب
 خود می رفتند و گفتند اگر نایز بجای مانیم تا بجمله گشته شویم از این دین و آئین که بدان اندریم نشان
 نمی ماند پس از راه بیابان بستاند تا بقریه سیاه پوستان ز قریه هارث که حکمران آن سامان بود ایشان را
 با قات دعوت کرد و در روز بصریافت او برزیتند آنگاه زاد و تو شهر راه بایشان بداد و ایشان روی
 بکوفه نهادند و سعد بن حذیفه بن الیمان با مردم بدین از یکوی راه سپرده روی براه داشت چون وارد
 بیت کردید داستان اصحاب سلیمان را بشنید لاجرم باز گردید و در طی راه شعی بن محسنه العبدی را
 با اهل بصره بدید و آنچه باید از وی بشنید پس بجمله اقامت کردند تا رفاقه فارسید و ایشان باستقبالش
 رفتند و برگزیده رور کاران و کشته یاران بگرفتند و یک روز و شب بر آن حال بماند آنگاه متفرق شدند
 و هر طایفه بشهر و دیار خویش روی نهادند و چون رفاقه بن شد آمد بکوفه رسید مختار بن ابی عبید در
 زندان جای داشت و بدو پیام کرد چنانکه بخوات خدا در مقام خود مسطور آید معلوم باد که ابن اثیر
 چنانکه بدان اشارت رفت خروج سلیمان بن ضرور در هلال ربیع الآخر در پنجه نوشته و آغاز جنگ ایشان
 با مردم بشارم در بیت و ششم جمادی الاولی می نویسد آنگاه میکوید که قتل سلیمان و یاران او در ششم
 ربیع الآخر روی داد و نیز میکوید پاره کشته اند که قتل سلیمان و یارانش در ربیع الآخر بوده است و این
 هر سه با هم موافق نیست چه اگر بدایت جنگ ایشان در نهایت ماه جمادی الاولی بوده است چگونه
 انجام کار ایشان در ربیع الآخر بوده که هیکل کتاب سهوی رفته و بجای هلال ربیع الاول ربیع الآخر
 نوشته شده باشد و نیز بجای جمادی الآخر ربیع الآخر قسم کرده باشد یا اینکه صندوق ایشان چنانکه
 بدایت بعضی مسطور گردید در محرم باشد و انجام کار ایشان در ششم ربیع الآخر و الله اعلم

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۲۲

یا فحی میگوید در سال شصت و پنجم سلیمان صرد که ادراک صحبت و روایت نموده و سبب الفرائی
که از اصحاب علی علیه السلام بود با چهار هزار تن در طلب خون امام حسین سلام الله علیه بیرون شد و این وقت
مروان بن الحکم شصت هزار تن لشکر بیاراسته و ابن زیاد و ابوجله آنها میر ساخته برای اخذ عرله قی
ما مور نموده بود و شرجیل بن ذی الکلاع که سردار جاعلی از سپاه بود با سلیمان و یارانش در جزیره چاه
شدند و آنجا جماعت را در هم شکسته سلیمان و سبب و قتل رسانیدند با محمد بن اثیر میگوید چون خبر قتل
سلیمان و اصحابش به عبدالملک بن مروان پیوست بر منبر برآمد و خدا را حمد و ستایش بگذاشت و گفت
اما بعد همانا که در کار قتار سلیمان بن صرد که انچه ترش خسته میداد و مردم را بکراهی میداد بگذاشت
و شمشیر مکافات را از سبب بگذرانید و اکنون سرش کوی میدان کوه دکان است و نیزه و تن از بزرگان
رو ساری گمراه اهل عراق را که عبد الله بن سعید از دی و عبد الله بن و ال کبری باشند هلاک ساخت
و اکنون در میان انمردم کسی که دامای استماع و در خورد خاج باشد نیست و در این خبر نظری است
نریا که در زمان قتل سلیمان و جماعت تو این مروان بن الحکم پدر عبدالملک زنده بود و با این حال
صعود عبدالملک و آن مقال شایسته نیست که اینکه نظر بر آیه روایات مروان در او اسط آنحال مرده
باشد یا عبدالملک بفرمان او بر منبر بر شده باشد و چنانکه مجلسی علیه الرحمه میفرماید چون خبر مرگ
مروان سلیمان پیوست بخروج کجبت گشت و در مروج الذهب نیز مسطور است که پاره بر آن عقیدت
هستند که وقعه عین الورد در سال شصت و ششم در عهد عبدالملک است معودی در مروج الان

میگوید جماعت تو این کاهی که از عین الورد مر اجبت کرده روی میابان می سپردند
شینه کونیده می گفت

بِأَعْيُنِ ابْنِ الصَّوْدِ بَكَى إِذَا اللَّيْلُ خَمَدَ كَانَ إِذَا الْبَاسُ ذَكَّيْدَ
تَخَالَفَ فِيهِ اسَدٌ مَضَى حِمْدًا قَدْ وَسَدَ فِي طَاعَةِ الْأَعْلَى الصَّمَدِ

و چون خبر قتل سلیمان و جماعت تو این در عین الورد و افعال و متماد ایشان در خون جوی
و خونریزی و خون بازی با عشی همدان پیوست این مقصیده در مرثیه آنجا جماعت انشا کرد و این اثر
میگوید این مقصیده از قصاید است که در زمان ما کتوم است

أَلَمْ خَيَالُ مِنْكَ بِأَتَمِّ غَالِبٍ فَجَبَّتْ غَنَائِنَ جَبَبِ حُجَابِ
وَمَا زِلْتُ فِي شَجْوٍ وَمَا زِلْتُ مَقْصِدًا لَمْ تُغْبِرْ كَيْتَ مَنْ فِرَاقِكَ نَاصِبِ
فَمَا أَتَى لَا أَنْسَ إِنِّي لَأَكْفَى فَرَانِي أَلْبَنَامَعَ الْبَيْضِ الْحَيَا الْخَرَابِ
تَرَأَتْ لَنَا هَفَاءَ مَحْضُومَةِ الْحَا لَطِيفَةُ طَيِّ الْكَنْجِ رَبَّ الْحَقَابِ
مَسِيكَةُ غَرَارٍ وَدَسَى بِهَائِهَا كَمْ مَسَّ الضُّحَى شَكْلُ بَنِ السَّحَابِ

انواع ابصار و الف
اسمیه
بهاران بار
باز

وَأَمَّا الْكُتُبُ الْمُنِيرَةُ
 فَلَيْسَ الْقَوْلُ وَهِيَ الْجَوْهَرُ الْمُنِيرُ
 وَلَا يَبْعِدُ اللَّهُ الشَّابَّ وَذِكْرَهُ
 وَيَزِيدُ مَا أَحْبَبْتَهُ مِنْ عَيْنَانَا
 قَائِمٌ وَإِنْ لَمْ أَتَمِّمْ لَدَاكِرُ
 تَوَسَّلَ بِالْقَوْلِ إِلَى اللَّهِ صَادِقًا
 وَخَلَّى عَنِ الدُّنْيَا فَلَمْ يَلْتَمِسْ بِهَا
 تَحْلِي عَنِ الدُّنْيَا وَقَالَ طَرَحْتُهَا
 وَمَا أَنَا بِهَا بِكَرَّةٍ النَّاسُ فَقَدْ
 تَوَجَّهَتْ بِخَوَالِيقِهِ سَائِرًا
 يَقُومُ هُمْ أَهْلُ الثَّقِيَّةِ وَالنُّهَى
 مَضُوءًا لِرُكِيِّ رَأْيِ بْنِ طَلْحَةَ حَبِيبَةٍ
 فَسَارُوا وَهُمْ مَا بَيْنَ مُلْتَمِسِ الْفَتْحِ
 فَلَا فَوَائِدَ عَيْنِ الْوَرْدَةِ الْجَبَشِ نَاضِلًا
 يَمَانِيَّةً تَدْرِي الْأَكْفَ وَثَارَةً
 فَجَاءَهُمْ جَمْعٌ مِنَ الشَّامِ بَعْدَهُ
 فَأَبْرَحُوا حَتَّى أَبْدَتْ سَرَائِمَهُمْ
 وَعُودُوا رَأَهْلُ الصَّبْرِ صَرَعًا وَصَحْوًا
 فَاضْحَى الْخُرَاعِي الرَّبِيسُ مُجْدَلًا
 وَرَأَسُ بَنِي شَيْخٍ وَفَارِسٍ قَوِيٍّ
 وَعَمْرُ بْنُ بَشِيرٍ وَالْوَلِيدُ خَالِدٌ
 وَضَارِبٌ مِنْ هَذَانِ كُلِّ مَشِيعٍ
 وَمِنْ كُلِّ قَوْمٍ قَدْ أَصَبْتَ نَعِيمَهُمْ
 أَبَوَا غَيْرِ ضَرْبٍ بِفُلُقِ الْهَامِ وَقَعَهُ
 وَإِنْ سَعِيدٌ يَوْمَ بَدْرٍ مُرْعَايُ
 فَبَاخِرُ جَبَشٍ بِالْعِرَاقِ وَأَهْلُهُ
 فَلَا يَبْعِدُنَّ خُرْسَانًا وَجَمَانًا

بَدْرُ الْجَانِبِ مِنْهَا وَضَعْتُهَا بِجَانِبِ
 فَاحْبِبْ بِهَا مِنْ خَلِّهِ لَمْ تَصَابِ
 وَحَبَّ تَصَابِي الْمَصْرُوفِ السَّوَالِ
 لِعَابًا وَسَقِيًا لِلْعَدِيدِ الْقَارِبِ
 رَقِيمَةً مَخْبِئَةً كَرِيمِ الْمَنَاصِبِ
 وَتَقْوَى إِلَّا لِهَذَا خَيْرُ كِتَابِ
 وَنَابَ إِلَى اللَّهِ الرَّفِيعِ الْمَرَاتِبِ
 فَلَسَّ أَيْهَا مَا حَبِيتُ بِأَجْبِ
 وَبَسَعِي لَهُ السَّاعُونَ فِيهَا بِرَأْفَةٍ
 إِلَى ابْنِ زَيْدٍ فِي الْجَمْعِ الْكَتَابِ
 مَصَالِبُ الْخَبَارِ سَرَاهُ مَنِيَا
 وَكَمْ تَسْجِيئُوا لِلْأَمِيرِ الْخَاطِبِ
 وَآخِرُ مَيَّاجِرِ الْأَمْسِ ثَابِتِ
 إِلَيْهِمْ فَحَسَوْهُمْ يَبْقَى قَوَاصِبِ
 بِجَبَلِ عِنَاقٍ مَقْرَبَاتِ سَلَاهِبِ
 جَمْعُ كَوِجِ الْجَمْرِ مِنْ كُلِّ جَانِبِ
 فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ تَرَعُورُ عَصَابِ
 تَعَاوَرَهُمْ رَجُ الصَّبَا وَالْخَبَابِ
 كَانَ يُقَاتِلُ مَرَّةً وَبِحَارِبِ
 شَتَاؤُهُ وَالتَّيْمِيُّ هَادِي الْكَلَابِ
 وَزَيْدُ بْنُ بَكْرٍ وَالْحَلِيسُ بْنُ غَا
 إِذَا شَدَّكُمْ سَبْكَكُمْ كَرِيمِ الْكَلَابِ
 وَذَاحِبِي فِي ذِرْوَةِ الْجِدِّ ثَابِتِ
 وَطَعْنُ بِأَطْرَافِ الْأَسْتِ تَصَابِ
 لَا تَبْغِ مِنْ لَيْثٍ بِدَرْبِ مَوَاسِبِ
 سَقَيْتُمْ رَوَابِ كُلِّ أَسْبَغِ سَاكِبِ
 إِذَا الْبَيْضُ أَبْدَتْ عَنْ خِلَامِ الْكَلَابِ

كِتَابُ الْقَوْلِ
 مَعْلُومَاتُ كَوْنِهِ وَنُظُمُهُ
 كِتَابُ الْقَوْلِ
 مَعْلُومَاتُ كَوْنِهِ وَنُظُمُهُ

دَرْبُ مَعَارِزِهِ

دَرْبُ مَعَارِزِهِ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

وَمَا قِيلُوا حَتَّىٰ أَنَارُوا عِصَابَهُ مُجَلِّينَ خُورًا كَالنُّبُوسِ الضَّوَارِبِ

و در این اشعار مقصود از خراجی همان سلیمان بن مردوخ راجی و راس بنی شیخ همان سید بن نجبه الفزاری و مقصود از فارس شنوٰۃ عبدالله بن سعد بن قیل از دوی از دوشدّۃ و تیی همان عبدالله بن والی تیی از تیمم اللایست بن ثعلبه بن حکام بن صعب بن علی بن بکر بن وائل و ولید همان پسر حصیر کنانی و خالد همان خالد بن سمید بن قیل برادر

عبدالله بن سمید است که بجله در این وقت بقتل رسیدند و الله اعلم

پان بیعت گرفتن مروان بن حکم برای و پسرش عبد الملک و عبد الغزیز بولایت عهد

بیعت عبد الملک
و عبد الغزیز
ع ۵

در این سال شصت و پنجم مروان بن الحکم فرمان کرد تا از بصره دو پسر او عبد الملک و عبد الغزیز از مردمان بیعت ستانند و بعد از دوی ولایت عهد با ایشان و سبب این بود که عمرو بن سعید بن العاص در آن هنگام که عبدالله بن زبیر برادرش مصعب را با لشکری ساخته بجانب فلسطین روان داشت او را منهرم ساخت و بخدمت مروان که در این وقت در دمشق روز میگذشت و بر مصر نیز غلبه یافته بود مراجعت نمود و چون چنانکه ازین پیش در ضمن بیعت مروان اشارت رفت کاهی که مروان مروان را بیعت خویش میخواند مشروط بر آن رفت که بعد از دوی خالد بن یزید و بعد از خالد عمرو بن سعید بن العاص و الی عهد باشند لاجرم این هنگام که عمرو بن سعید بدمشق باز شد در خدمت مروان کثوف کردید که عمرو همی گوید که امر خلافت و تم سلطنت بعد از مروان بامن بتعلق دارد ازین روی مروان از عقیدت خویش منصرف گردیده و بیست و دو تا این امر را از خالد بن یزید و جز او بگرداند و بولایت مسعودی کاهی که پسرش عبد الغزیز را در مصر امارت داد و روی بشام نهاد و در صمیره که تا طبری از بلاد ارمون و میل مسافت دارد فرود کرد و بد حاکم مالک را که از زخمای شام و خواهندگان خالد بود بمال و مقال بفریفت و از مخالفت خود پرهیز داد و خبر عمرو بن سعید را با او بگذاشت و گفت همی خواهم برای دو پسر عبد الملک و عبد الغزیز بولایت عهد بیکرم حسان بن مالک و بقول ابن اثیر حسان بن ثابت بن نجبه با مروان گفت دل حاتم بدار که من این کار را از بصره تو تمشیت دهم و خاطرت را ازین اندیشه با سایش آورم پس در همان شامگاه که مروان نزد مروان آمدن داشتند حسان در میان ایشان بیامی شد و خطبه برانذ و گفت ما را چنان رسیده است که مردی که در طلب و طمع انقیام برخاسته و بولایت عهد خاطر بر بسته هم اکنون بیامی شوید و بولایت عهد عبد الملک مروان بعد از مروان و عبد الغزیز بن مروان بعد از عبد الملک بیعت کنید حاضران تمام بیعت کردند و پان عبد الغزیز را که کور نموده است کلن و بیکر مورخین بولایت عهد هر دو اشارت کرده اند تواند بود نام عبد الغزیز

از قلم کاتب ساقط شده باشد و الله اعلم بالصواب

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۷۲۵

پیان رفتن ابن زیاد بامر مروان بن الحجاج بن جزیه

و حبش بن و لجه بسوی مدینه

تذکره حبش بن و لجه

در ایام آن مردان بن حکم و سرور را با ده لشکر هزار به سوی ره سپارد داشت یکی جمعی بزرگ از مردم سپاه با حبش بن زیاد و حجاج بن جزیه و محارب بن زفر بن الحارث که در قریه سیاه کشتی و طغیان بر آورده بود روان داشت و با او عهد نهاد که هر سه ولایتی را بر کشاید و امارت و حکومت او باشد و چون از کار جزیه پردارند جانب عراق سپارد و آن مملکت را از دست تصرف و عقب ابن زبیر بیرون بیاورد و آن ابن زیاد روی بخیره نهاد و در آن اوان که در آن مکان بود از مرکب مروان بدو استمان کردند و فرمان عبد ملک برورسید و او را در آن ایالت و امارت که پدرش مروان با او عهد داده بود مستقر گردانید و در نوشتن راه عراق تاکید کرد و سپاه دیگر را مروان برادر حبش بن و لجه القینی بدینگیل ساخت و حبش با آن حبش روی بدین نهاد و در این هنگام جابر بن الاسود بن عوف برادر زاده عبد الرحمن بن عوف از جانب ابن زبیر در مدینه عمارت داشت و جابر از حبش بن و لجه خبر کرد و چون فرار جابر نمودار شد حارث بن ابی ربیع که برادر عمر بن ابی ربیع و از جانب ابن زبیر در بصره ولایت داشت لشکری بحسب حبش مأمور کرد و ایند و حنیف بن الحنفی التیمی را برادر ایثار نامبردار ساخت چون حبش خبر آن حبش را شنید از مدینه با آنک ایثار بیرون شد و از آن سوی عبد الله بن زبیر عباس بن سهل بن سعد را عدی را با امارت مدینه مأمور کرد و فرمان داد تا در طلب حبش از پای نشیند تا با سپاهی که از بصره با حنیف روی بر آه آورده اند ملاقات نماید پس عباس در اثر سپاه تصرف برفت و در زبده با ایشان ملحق شد و حبش با آن عت آغاز مقاومت نهاد و بنید بن سنان تیری بسویش پرتان داشته و او را مقتول ساخت و در این هنگام یوسف بن الحکم دهرش حجاج بن یوسف در آن لشکرگاه جای داشتند و هر دو بر یک اشتر سوار بودند پس سپاه حبش فرار کردند و پانصد نفر از ایشان در مدینه با همند که دیدند عباس بن سهل گفت خراین تواند بود که همه کردن حکم بن مسند و آورید ایشان را چار از مرکب خویش فرو کردید عباس آنجمله را تهاست بقتل رسانید و لشکر در هم شکست بشام بازستند و چون بنید بن سنان که قاتل حبش بود بمدینه درآمد و اینوقت جابر سفید بر تن داشت مردمان مدینه بگردش انجمن شدند و بسی از دیدار او کردار او اظهار شادمانی و شادمانی نمودند و چندان دست ملاطفت بر جامه اش ملاصقت دادند و عبیر و کلاب بر آن البه سفید که یزید را بر تن بود بودند و بسیار بودند که البه و ثیاب او از کثرت مسح و عبیر و کلاب

در ایام آن مردان بن حکم و سرور را با ده لشکر هزار به سوی ره سپارد داشت یکی جمعی بزرگ از مردم سپاه با حبش بن زیاد و حجاج بن جزیه و محارب بن زفر بن الحارث که در قریه سیاه کشتی و طغیان بر آورده بود روان داشت و با او عهد نهاد که هر سه ولایتی را بر کشاید و امارت و حکومت او باشد و چون از کار جزیه پردارند جانب عراق سپارد و آن مملکت را از دست تصرف و عقب ابن زبیر بیرون بیاورد و آن ابن زیاد روی بخیره نهاد و در آن اوان که در آن مکان بود از مرکب مروان بدو استمان کردند و فرمان عبد ملک برورسید و او را در آن ایالت و امارت که پدرش مروان با او عهد داده بود مستقر گردانید و در نوشتن راه عراق تاکید کرد و سپاه دیگر را مروان برادر حبش بن و لجه القینی بدینگیل ساخت و حبش با آن حبش روی بدین نهاد و در این هنگام جابر بن الاسود بن عوف برادر زاده عبد الرحمن بن عوف از جانب ابن زبیر در مدینه عمارت داشت و جابر از حبش بن و لجه خبر کرد و چون فرار جابر نمودار شد حارث بن ابی ربیع که برادر عمر بن ابی ربیع و از جانب ابن زبیر در بصره ولایت داشت لشکری بحسب حبش مأمور کرد و ایند و حنیف بن الحنفی التیمی را برادر ایثار نامبردار ساخت چون حبش خبر آن حبش را شنید از مدینه با آنک ایثار بیرون شد و از آن سوی عبد الله بن زبیر عباس بن سهل بن سعد را عدی را با امارت مدینه مأمور کرد و فرمان داد تا در طلب حبش از پای نشیند تا با سپاهی که از بصره با حنیف روی بر آه آورده اند ملاقات نماید پس عباس در اثر سپاه تصرف برفت و در زبده با ایشان ملحق شد و حبش با آن عت آغاز مقاومت نهاد و بنید بن سنان تیری بسویش پرتان داشته و او را مقتول ساخت و در این هنگام یوسف بن الحکم دهرش حجاج بن یوسف در آن لشکرگاه جای داشتند و هر دو بر یک اشتر سوار بودند پس سپاه حبش فرار کردند و پانصد نفر از ایشان در مدینه با همند که دیدند عباس بن سهل گفت خراین تواند بود که همه کردن حکم بن مسند و آورید ایشان را چار از مرکب خویش فرو کردید عباس آنجمله را تهاست بقتل رسانید و لشکر در هم شکست بشام بازستند و چون بنید بن سنان که قاتل حبش بود بمدینه درآمد و اینوقت جابر سفید بر تن داشت مردمان مدینه بگردش انجمن شدند و بسی از دیدار او کردار او اظهار شادمانی و شادمانی نمودند و چندان دست ملاطفت بر جامه اش ملاصقت دادند و عبیر و کلاب بر آن البه سفید که یزید را بر تن بود بودند و بسیار بودند که البه و ثیاب او از کثرت مسح و عبیر و کلاب

ربع دوم از کتاب سکه‌الادب ناصر

ذکر وفات مروان بن الحکم در سال شصت و پنجم هجری بنوی صلی الله علیه و آله

وفات مروان بن الحکم
۶۵

در این سال در غره شهر رمضان مروان بن الحکم درفش زندگانی بسرای جاودانی گشود و در سب مرگش نوشته اند که چون معویه بن یزید چنانکه بان اشارت رفت کاهی که مرگش چهره نمود به یکس را بولایت عهد شناخته فرمود و حسان بن سیدل که از عظمای شام و زعمای روم بود و بی حواسست که امر خلافت بعد از معویه با میرادش خالد بن یزید تقریر یابد و خالد در این هنگام در شهنشاهت و حسان خال پدرش یزید بود ازین روی حسان با مروان بن الحکم بیعت کرد به این شرط که این امر بعد از مروان با خالد باشد و چون مروان پشام و حسان با مروان بیعت کردند این زیاد چنانکه مسطور افتاد با مروان اشارت کرد و مادر خالد را که دخته بود به ششمین قبت بود در کجای در آورده تا خالد در شمار منبر زنان مروان محسوب آید و در انظار از جلالت و وقار سابق و از طلب خلافت و مراتب استحقاق سلطنت باطل کرد و مروان این رای را استوده شمرده در آن سال نو در کی ام خالد خرد سال را در دواج در آورده تا چنان افتاد که یکی روز که انجمنی در مجلس مروان حاضر بودند خالد مجلس درآمد و در میان هر دو صنف راه سپرد و بطوری کام می بخشاد که مروان را که کرده افتاد و بقولی در میان او و مروان سخنی نجوشت رفت و مروان آشفته گشت و گفت همانا احمق باشی یا بنی الطیبه الایست چون خالد این سخن بشنید گفت ای مروان تو نومن و بصیری یعنی با حال ما در من و انا و محرم بیعتی و مروان ازین کردار میخوشت او را خرد و خفیف گردانید و مقدارش را در انظار بجای خالد با دو چشم آید و بنزد مادرش فاخته بسیار شد و او را نکویش کرد و گفت این مرد بجهت مرا از خلافت موروئی ضایع نمود و آنرا آگتا میخند و مقدار مرا در انظار باطل میگرداند و اگر تو او را بشوی بخوفی این بلیت بر من میرفت و حقوق من باطل میگشت مادرش گفت غم مخور که ازین پس باین بلیت و چاره نمی شوی اما بان شرط که ازین خبر به یکس را با خبر سازی و مروان نمی زند که من میدانم تا کند او را کفایت کنم و از آن سوی مروان در این شهر رفت که اگر خالد این خبر را در کند او را در بعض و کین آورد و با نوئی بدو آسیمی رسد پس نزد ام خالد شد و آغازه ملاطفت نهاده آنگاه گفت آیا خالد سخنی از من تو بجهت بشنیده گفت خالد در تعظیم و تحمیم تو از آن بمرت که در حق تو حسد نمی بر زبان آورد مروان این سخن را بر آستی گرفت و روزی چند با سایش خاطر با وی معاشرت نمود و ام خالد چون از اندیشه او این شد و خاطر او را بخود مطمئن دانست و از ناز ساری در طعام کرده مروان از آن طعام بخورد و چون اثر هر دو وی کار گشت حالت احتضار در وی پدید ار کردید و زبانش از سخن کردن فروماند و عبد الملک و دیگر فرزندانش بر بالینش درآمدند و مروان در آن حال اضطراب و انقلاب با سر اشارتی بام خالد میسر کرد و میخواست با ایشان باز نماید که وی او را گشوده است و ام خالد در چاره

[illegible]

رج دوم از کتاب مکتوبات الادب ناصری ۷۲۱

آنکه مروان ناله اند و بنام برآورد و می گفت وای بر این دوری سفر و قلت تو شایسته آنکه از پیش برفت و هر دو
 را آنم حرف گوید ازین خبر میرسد که مروان موافق پاره اخبار بمرکب بسی مرده باشد لکن ایند استان ابن
 حازم را به یحییان نسبت داده اند و نیز از عبد الملک بن مروان در هنگام نزاع مروان امثال این کلمات رسیده
 چنانکه بخواست خدای در جای خود مسطور گردید اما دمیری در حیات یحییان میگوید مدت خلافت مروان
 ده ماه و مقدار عمرش هشتاد و سه سال و ده و نشتاد و سه سال شصت و یکم و نیم سال و در سال شصت و یکم
 در سال شصت و یکم و مقدار عمرش هشتاد و سه سال و ده و نشتاد و سه سال شصت و یکم و نیم سال و در سال شصت و یکم
 هر دو بان خبر که مروان چون سوزنده گردید و او را بجزرت رسول خدای صلی الله علیه و آله آوردند و حضرت
 آن کلمات معجزات را که در بیت خلافت مروان مسطور گشت بفرمود انکسرت فیما بیند و کمان کارنده
 حرف آن است که لفظ ثلاث و ستین یا احدى و ستین را کاتب ثلاث و ثمانین یا احدى و ثمانین سنوا
 رقم کرده است و نیز مجلسی مدت خلافت مروان از آن ماه رقم کرده است مسعودی گوید چون برای پسرش
 عبد الملک بیت بگرفت از پس سه ماه برود و نیز میگوید که ابن ابی شیبہ در کتاب تاریخی که بر نگاشته میگوید
 که بیکه رسول خدای صلی الله علیه و آله بجا برورد کار خرام گرفت مروان هشت ساله بود و ابن ابی بکر
 در شرح نوح البلاغ میگوید بروایت واقفی مروان در شصت و سه سال و شصت و سه سال روزگار
 شمرده و بروایت هشام بن محمد بن کلی فود و کیهان بود و هم او که هشتاد و یک ساله بود و نه ماه خلافت یافت
 در کتاب اخبار الدول مسطور است که چون مروان برود پسرش عبد الملک برودی نماز که داشت و
 حبه شاد در دمشق در خارج باب امجاییه بنجاک سپردند و نقش خاتمش ثقی و رجائی الله بود و کنش ابوالحکم
 داوود عبد الملک و لقبش بقول صاحب کزیده مومنین بالله است و نیز او را ابن طریه و طریه می گفتند
 در کتاب دستور الوزرا مسطور است که صفین اهل در زمان خلافت مروان با مرزات آن اهل شغل
 صاحب اخبار الدول میگوید ذابی گفته است که مروان در شمار امرا و مومنین شمرده نیست بلکه مردی
 باغی و طاغی است و بر ابن زبیر حنود نمود و عهد او با پسرش مقرون بصحت نباشد بلکه خلافت
 عبد الملک بعد از هلاک ابن زبیر صحیح شد و سرای مروان در ناحیه حجر الذهب در قلی باب بمحضرا بود
 و سیوطی در تاریخ الخلفاء مروان را نام برده و از خلفا شمرده

ذکر اولاد مروان بن حکم بن العاص و برادران **و خواهرانش**

مسعودی در مروج الذهب میگوید مروان را بیت برادر و هشت خواهر و یازده پسر و سه دختر
 بود و پسرانش باین اسمی باشند عبد الملک و عبد العزیز و عبد الله و ابان و داود و عسر

اولاد مروان

صفحه ۷۲۱

اشراف قریش بود و نیشاید که ز قار و سخال که در بنه از دواج او بوده آماج دیکوان هم باشد و اما پدر
مروان حکم بن ابی العاص همانا در عام الفتح مسلمانی گرفت و رسول خدای صلی الله علیه و آله او را با اولادش
بطایف اخراج فرمود و انوقت مروان کودک بود و باید بطایف رهبر گشت و در سب نفی فرمودن رسول
خدای او را از مدینه اختلاف ورزید و اند بعضی گفته اند که او را قانون آن بود که حلیت میکرد و در محاکمه
پوشیده می آمد و در اسراء و اخیایکه رسول خدای صلی الله علیه و آله با اصحاب خود درباره مشرکان قریش
و سایر کفار و منافقان در میان آورد می و بیایستی که ممانعت استماع می نمود و آشکار می یافت و بعضی
گویند که گاهی که آنحضرت نزد و جات مطهرات بود این طعون استراق سمع می نمود و از آنچه در آن مقام
میگذشت و بنایتی کسی در مقام اطلاع بر آید که پوشش میبرد آنگاه بر طریق استتار با منافقان کثوف می شد
و بعضی گویند از پاره راه سپردن و راه و حرکات رسول خدای حاکی و مقتدیشد چه بعضی گفته اند که چون آنحضرت
راه سپردی نادان و موثر کام خدای و چون این خبثت با آنحضرت کینه در و حاسد و کبر بشکر بود
گاهی از قبایل رسول خدای صلی الله علیه و آله راه سپردی و از مشی آنحضرت نیش آوردی تا یکی روز
آنحضرت التفات فرموده و او را از دنبال خویش با سخال کنان شد و منبره عود گذر لیل فلتنکن با حکم
و بقولی منبره عود کن گذر لیل بر این خیال و حرکات باش و حکم بن ابی العاص از آن روز تا پایان زندگانی
مخفی و مرتضی بر بیت و عبد الرحمن بن نسان بن ثابت در حجب عبد الرحمن بن حکم با بن حال اشارت کند

سیس ایشی معنی
باریکہ ستم
ربطین معنی زرک ستم

إِنَّ اللَّعِينَ أَبَوْكَ رَمَ عِظَامُهُ
 بِمَشَى خَيْصِ الْبَطْنِ مِنْ عَمَلِ الْيَقْرِ
 إِنَّ تَرَمَ تَرَمَ مَخْلًا مَجْنُونًا
 وَبَطْلَ مِنْ عَمَلِ الْحَبِثِ بَطِينًا

صاحب استیغاب میگوید این سخن عبد الرحمن بن جحش میگوید **إِنَّ اللَّعِينَ أَبُولَ** همانا ابن ابی خثیمه و دیگران بطریق عذیده از عایشه روایت کرده اند که عایشه با مروان یا در حق برادرش عبد الرحمن گفت اما تو ای مروان همانا شهادت میدهم که هم رسول خدای صلی الله علیه وآله پرت را لعنت فرستاد و تو در صلب او بودی و باین خبر آنچه متضمن است در بدایت خلافت مروان اشارت رفت و نیز ابن ابی اسحق از صاحب استیغاب از عبد الله بن عمرو بن العاص مسموع دارد که رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمود **يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ لَيْسَ مَرُوءِيٌّ لَعُونٌ بِشَدَّادٍ** عبد الله میگوید و پدرم را دیدم که لباس بر تن سیار است که حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله در آید ازین روی ترسان بودم که سب باد پدرم در آید و این مرد لعین وی باشد پس حکم بن ابی العاص در آمد چنانکه ابن حنکاه و ابن ابی اسحق و دیگران کما زیر بن بخار روایت کرده است که یکی روز عبد الله بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان در ایام سلطنت عبد الملک بن مروان نزد برادرش خالد بن یزید آمد و گفت ای برادر امروز می خواستم پرده حشمه و لید بن عبد الملک را چاک زخم گفت در حق سپهر امیر المومنین و ولی عهد مسلمین اندیشم مکنون فتنی و این کار را سبب چه

خطبات خاندین
ریحیہ باعد الملک

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

گفت خل و جماعت من بروی میکشد استخبره را بیازی گفت و مرا کوچک شمرده خالده گفت من کنایتی که خداوند
 حکیم آنجا بر عبد الملك در آمد و ای وقت ولید نیز نزد او حضور داشت پس گفت یا امیرالمومنین همانا خلیل نبی محمد
 ولید بروی برکندشت و ولید استخبره را بیازی شمرده و پیشش یعنی عبدالله بن یزید را کوچک گرفت عبد الملك سر بر
 داشت پس سر بر گرفت و این آیت وافی دلالت گرفت که **وَإِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ**
جَعَلُوا أَعْرَاسَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ کنایت از اینکه ولید که مقام سلطنت دارد
 با هر کس در آید بناچار خفیف و خوار میگردود چه مقام سلطنت را با رعیت جز این شوق نباید بود خالده آشفته
 شد و در پاسخ او باین آیت مبارک مبارک گفت **وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَمُوتَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا**
فَتَفْسَدُوا فِيهَا فَنُخِطُّ عَلَى الْعَذَابِ فَلَمَّا هَمَّ أَنْتَ مَبْرَأًا کنایت از اینکه هر وقت
 سلطنتی را انقضای رسد سلاطین و ابناء سلاطین مضیق و مجبور و غمناک و در روی کنند و مردمان را خوار
 و خفیف و ننگدان خدایا از و ضعیف بخواهند و از لطایف حوادث آسمانی معجوبات نیز و این
 و چار کردند و از رخ و بن بر آید عبد الملك خشمناک گردید و گفت آیا در باره عبدالله و حمایت او ای
 یا من سخن کنی سوگند با خدای دیروز در محاسن من در آمد و زبانش لعن و خطا میشت خالده گفت
 یا امیرالمومنین آیا در حق ولید این سخن کنی یعنی او نیز چنین است عبد الملك گفت اگر ولید را لعنی در
 دوزبان است همانا برادرش مانند سلیمان مضیحات لسان و طلاق بیان همچنان است خالده گفت اگر
 عبدالله را لعنی در دوزبان باشد انیک برادرش خالده فیض ایوان و بلیغ الکلام در حضور حاضر است اینوقت
 ولید روی بخالده کرد و گفت زبان در کام بگیر سوگند با خدای ما **نَعْتَدُ فِي لَعْنٍ وَلَا فِي التَّغْيِيرِ**
 نه در شمار عیرونه در عداد نفیری یعنی کلام و خالده گفت که هستی خالده عبد الملك گفت بشنو یا امیرالمومنین
 آنجا بروی برید کرد و گفت و یکجا خبر جد بن ابوسفیان صاحب البیروجه و یحیوم عتبه صاحب البیفر کلام
 صاحب عیرو نفیر است ولیکن اگر بگوئی غیبات و خیالات و الطائف و رحم الله عثمان لقلنا صدقت
 میگویدم دست کفنی و این کلامی من میگوید و الفاظی من فیض و جوابی بر سکت و بیخ است و اکنون بشرح
 اینکلمات اشارت میدهم و همانا ابوسفیان بنو بن حرب بن امیه بن عبدالمطلب بن عبد مناف پدر معویه را از
 اینرونی صاحب البیروجه گفتند که وقتی کاروانی از منافقین بار بار می عطرد و کندم بار کرده از ششام میوی که میفرستند
 و رسول نبی صلی الله علیه و آله با صاحب کبار همچو استند متعوض آن کاروان شوند و قیمتی دریابند
 و ابوسفیان چون اینحال بدانت روی بان کاروان کرده و شتران را روی برکاشت و زنان راه بطرف
 دریا بگذراند و باطل رسانید و از تعرض آن حضرت و اصحابش بازداشت و باین سبب و قه بر عظمی
 روی داد چه جماعت قریش را از جنبش آنحضرت و اصحابش از مدینه در طلب آنها آنگهی رسید و ایشان
 و ایشان ترسیدند و نفوذ کردند و قتبه بن ربیع بن عبدالمطلب جد اموی معویه بجایت دریاست آنجایش

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۷۳۹

و فرمود و بَلِّغْ لَكَ وَبَلِّغْ لِمَنْ يَخْلُفُكَ مِنْ بَنِيكَ اِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ وای بر تو باد و وای بر اوست
 محمد صلی الله علیه و آله از تو و سپردن تو یعنی کاهن که بر است سلطنت یابید و نیز در شرح ابن ابی اسحق مسطور است
 که مروان بن الحکم در یوم اهل اسیر شد حسن و حسین علیهما السلام را در حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه شفاعت
 برانگیخت و ایشان در حضرت لب شفاعت برگزیدند و آنحضرت او را با مسافت آنجا عرض کرد و مذابا
 امیر المومنین مروان با تو بیعت میکند قَالَ اَوَلَمْ يَبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعِهِ اِنَّهَا كَفَتْ
 بِمُؤَدِّبَتِي لَوْ بَايَعْنِي بَعْدَ لَغْدَرِ سَيْبَةَ اَمَا اِنَّ لَهَا امْرَأَةً كَلَعَقَهَا الْكَلْبُ اَنْفَعَهُ هُوَ اَوْ لَا الْكَلْبُ لَا يَنْفَعُ
 وَ سَمِعْتُ الْاِمَّةَ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ يَوْمَ مَا احْمَسَ و بعضی اینها را نیز در اینکلمات مبارک در حق
 مروان بر اینگونه از آنچه نوشته شده نگاشته اند بِمِثْلِ ذَا بَعْدَ مَا يَشِيبُ صُدْغَاهُ وَ
 اِنَّ لَهُ امْرَأَةً مَا اخْبَرَ بِهَا بَعْضُ فَرَمُودَ كَرَمُوانَ بَعْدَ قَتْلِ عُمَانَ اَزْ رُؤْيِ غَدَرٍ وَ نَفَاقٍ بَايَعَتْ بِمِثْلِهِ بُوَد
 هیچ حاجتی با بیعت او ندارم چه مانند بیعت و عهد پیوند از روی غدر و کید است و اگر با دشمن بیعت کند با دشمن
 غدر بود و او را امارت و خلافتی خواهد بود که مدتش چون لقمه و لیسیدن کی است مبنی خود را یعنی بسیار قلیل
 و چنان بود که فرمود چه مدت مروان نه ماه و کسری شش بشمید و این را بیت ضلالت را در زمان فرمود
 و کسالت برافروزد و او ست پر چهار قهار چنانکه تحقیق این چهار تن سبقت کارش گرفت و میفرماید زود است
 که امت را از او و اولادش روزی سخت تر و دشوار تر نمودار آید با تجمعه یا فعی میگوید مروان در شمار فقها میرفت
 ابن اثیر میگوید مروان در یکروز یکصد بنده را آزاد ساخت و نیز گوید چندین مره از جانب معاویه درین
 امارت یافت و هر وقت با امارت منصوب شدی در سب علی علیه السلام مبالغت و زیدی و چون مغزول
 کردیدی و سعید بن العاص منصوب شدی لب فروبستی و هم گوید که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤالی
 کردند که مروان و سعید چگونه باشند فرمود مروان در باطن از بر ما بستر و سعید در آشکارا برای ما میکشید
 بود و هم گوید بخاری در صحیح خود از مروان و ابی حدیث کند و نیز ابن اثیر میگوید که حسن و حسین علیهما السلام
 از پی او نماز میکرد داشتند و آن نماز را عادت نمیزمودند و این خبر از ابن اثیر بسیار بعید و خفیه میباشد چه خود
 می نویسد که اخبار کثیره در لعن او وارد است و از مثالب پدرش مذکور می آید و میگوید هر وقت امارت
 مدینه یافتی بخمسندی معاویه لب بب امیر المومنین علیه السلام برگزیدی و هم گوید او را و اولادش را
 بنو الرزقا میکشند چگونه میگوید حسین سلام الله علیهما از پی او نماز میکرد داشتند که فتنه اگر این خبر درست باشد و
 عقب او به لحاظ وقت نماز گذاشته باشد عدم اعاده نماز از آنجا معلوم توان کرد و انکمی گذشته از خبث
 باطن و مثالب آشکارا و که امیک از شرایط امارت در وجود او موجود بود و هم در نفاق او همین بس که در حق
 جمل با اینکه هیچ و محو گشته و آن فتنه او بود و طلحه نیز در آن لشکر جای داشت یکی روز در غلوائی بجانب
 کوه که در آنجا بودند و آنجا بودند و طلحه مروان را بصورتی بیخیت میکرد و ماکاه مروان غلام خود را طلب

طعن علیه
ابن الاثیر

احوال حضرت پیر ساجدین علیہ السلام

وگفت مرا چیزی سخت میاید و میخواهم ترا آگهی دهم گفتم بفرمای گفت هیچکس در حضورت عثمان بن عفان و عثمان بن عفان سخت و مردم را در خون عثمان آلوده تحریض بخود ماکا بهی که بر مرکب آلوده بر پشت و عثمان بقتل پیوست و امروز همی گوید من در طلب خون عثمان و منته از نو آغاز نموده و ببا خونها که بر بخت لاجرم کیدل و بخت شد و هم که امروز بتباه کنم و تو باید از پیش روی من حایل باشی تا مرا شکرد و تا بیک چوبه ترش تره روزگار کرد و انم اگر این خدمت پیاپی بر دی از دل من ازاد باشی غلام از پیش روی من برفت و مروان تیری بر زه نهاد که پیکانش باز هر سیراب بود و بسوی طلحه برکش و چنانکه بر انگشت بر پشت و او را از هوش بگردانید و چون بخود گریه گفت **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ** **إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** همانا خداوند همین بار این مبارک آیت محقق نموده و **وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الْفَاسِقِينَ** **ظَلُّوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَوْا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** و همچنان خون از بدنش بالود تا از زرو و توانا برفت و گفت سبحان الله همانا این تیر از ترکش قضا و قدر بر من رسید و **كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْ دَافِعًا** پس با غلام خود گفت مرا بگیر و در سایه شاحصی باز دار تا مرا ساعی بر آسایم غلام او را از پیش روی خود بر استری بر نشاند و لخمی راه نوشت و او را منور آورد و گفت در این بیابان سایه ندانم تا به اجابت رسانم طلحه گفت امروز خون سپح مروی از قریش صانع ترا از خون من نیت و هم در آن زمین که سنج نام داشت بریز زمین جای پرداخت و مروان با ابان بن عثمان گفت امروز بکن از قاتلان پدرت را کفایت کردم

و حیرت شاعر این شعر در هجو مروان بگفت

وَأَخْلَلَ مِنْ طَلْحَةَ الْمَرْهُوجُجَّةُ سَمَّاهُمْ بِكَيْفٍ قَدِيمٍ الْكَهْنُ غَدَارِ
فِي كَيْفٍ مَرَوَانَ الْعَيْنِ أَرَى وَهَطَ الْمُلُوكُ مُلُوكٍ غَيْرَ أَخْبَارِ

مع احمد بن ابی اثیر نوشته است اول کسی که در نماز عید تقدم قرائت خطبه پرداخت مروان بود و شرح پنج اسبلاغه ابن ابی احمد یہ مسطور است که چون معاویه بن ابی سفیان بر سر خلافت نشست مروان بن الحکم را با مارت مدینه منصوب نمود و پس از چندی که و طایفه را نیز ضمیمه مدینه گردانید و پس از مدتی او را عزل کرده سعید بن العاص را بجایش نصب کرد و هم از ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی مذکور میدارد که چون معاویه مروان بن الحکم را از امارت مدینه و حجاز معزول و سعید بن العاص را منصوب ساخت مروان برادرش عبد الرحمن بن الحکم را از پیش بفرستاد تا معاویه را ملاقات کند و او را در منزل مروان عتاب نماید که یکبار که او را در اصلاح و صواب مقرون آرد و بودایتی عبد الرحمن در انجام عزل مروان در وقت جای داشت و چون خبر عزل مروان و قدوم او را بشام بدانت بدیدار برادر برفت و گفت تو بجای بش تا من از سخت معاویه را ملاقات نمایم و اگر سببی در عزل تو معلوم نمایم منفرداً بخدمت او شوم و گرنه با دیگران به مجلس او در آیم پس عبد الرحمن برفت و گاهی که معاویه با مروان به نفسی مشغول بود او را بدید

و این شعر بخواند

تَبِيعُ دَوَمِ اَزْ كَلِمَاتِ مَسْكُوتَةِ الْاَلَوْبِ نَامَرِی

ع ۳۳۶

اِنَّكَ الْعَيْسُ تَفْخُ فِي بَزَاهَا تَكْتَفِ عَنْ مَنَاكِهَ الْقَطْوَعِ

بَابِضٍ مِنْ اَمْبِيَّةٍ مَضْرُوجَةٍ كَانْ جَبِيْنُهُ سَيْفُ ضَلِيعِ

معویه گفت آیا بزیارت ما آمدی یا برای عرض تقاضا و تکاثر عبد الرحمن گفت هر یک را تو خواهی معویه
گفت ازین جمله هیچ خبر نخواهم و هیچ خواست او را از آن رشته سخن باز دارد و گفت بر پشت چه سوار بیاید
گفت بر فراز اسب گفت صفقش چیست گفت آتش بزم درشت آواز تر از تار و خیزد از زمین در میان

سجاشی که در وقت ضعیف در بلاد معویه گفته اند که در این مود

وَلَمْ يَجِبْ اَنْ يَرْجِعْ سَاحِجٌ كَوْعَلَالِهَ اَجْشَ فَرِيْمٌ وَالرِّمَاحُ ذَوَانِ

لِذَا اَقْلَتْ اطْرَافُ الرِّمَاحِ ثَمَالِهَ مَرْتَهَ لَهُ السَّاقَانِ وَالْقَدَمَانِ

و چون عبد الرحیم در کار و بجز برادرش عبد الرحمن متمم بود در این هنگام که معویه ازین کلمات خشناک کردید
بعضی کلمات و کنایات بر زبان آورد که بآن حکایت اشارت میکرد و عبد الرحمن را در میان جماعت خلعت
زده ساخت و او سخن را ویک گونه پرداخت و گفت یا امیرالمومنین آیا حیاتی و جریقی از پیرمعت مروان سهود
که عزتش را واجب نمود یا مصالح ملکی و مقتضیات تکلیفی باعث گردید معویه گفت بآکی در این امر نیست پس
عبد الرحمن از خدمت معویه باز شد و مروان را بدید و داستان را گفت مروان سخت غضبناک گردید و
با عبد الرحمن گفت خدایت قبیح کرد اند که تا این چند هست و ضعیف هستی و از سخت بد و ن رویت باین
مرد پیاره کلمات مبارک گرفتی و او را بحشم آوردی و از آن پس که او در مقام ملافی برآمد و ترا بدان گونه
کنویش نمود و در میان جماعت خوار و شرمسار ساخت زبان در کام گرفت و چاره خویش انداختی آنجا خلع خویش
بر تن پیار است و اسب خویش را بر پشت و تمییش را حایل ساخت و بمعویه درآمد چون معویه آثار خشم و غضب
در وی بدید گفت مرحبا بابی عبد الملک همانا بدیدار ما آمدی کاهی که بیدارت بسی اشتیاق داریم مروان گفت
خدای داند باین جبهه تراز یارت بخردم و ملاقات نخواستم و قدوم بر تو نمودم مگر اینکه ترا ظالم و قاطع رحم فتم
سو کند با خدای باما از در انصاف و عدل کار بخودی و جزای ما را چنانکه شایسته است نگذاشتی همانا عبد شمس
در همه چیز بر آل ابی العاص تقدم سابقه داشتند و مباهرت رسول خدای صلی الله علیه و آله مغفرت یافتند
و مقصودش عثمان است و خلافت از ایشان بود و با شمای بنی حرب صلح رحم بجای آوردند و مندر مغفرت
و مباحات شمارا با وج ستمات برکشیدند و بولایت و امارتی بی تمخی غزلت بر خوردار ساختند و هیچکس را بر شما
برترند اشتند لکن چون کار خلافت با شما استقرار گرفت آن نج و طریقت فرو گذاشتید و بقطع رحم و سوء
ضیعت و قبح طبیعت و طریقت پرداختید و از اطوار و اخلاق ایشان روی بر تافتید پس خدی آرام باشد
و یکسکون گیرید و این چند باره غرور و مغایرت تند و تیز نمیزنخشد چه مندر زدن حکم و فرزند زادگان
نزدیک بسی تن رسیده اند و چند روزی بر نیاید که شمار ایشان بحمل کمال یابد و چون باین عدت رسند

زنج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۳۸

و همان کلمات ناظر بود در عجب هفت و با معویه گفت هر که چنین سقظه از تو مشاهده کند بودم این خصوص
و شوع چه بود که با مروان در میان آوردی مکر در او وحیت و اگر فرزندان پدرش بجهل مرد شمرده آیند چه خواهند بود
و این خوف و خشت و بیم و وحشت از چه راه است معویه گفت با من نزدیک شو تا این خبر با تو باز گویم آنگاه گفت
همانا حکم بن ابی العاص در هنگام زفاف ام حبیب را بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آ از آنان بود که
ام حبیب را با حضرت میبردند رسول خدای همی بدو میگریست چون حکم از خدمتش میرونیدند و میگریستند
یا رسول الله همانا بسیاری در حکم بخوان بودی فرمود این مردی است که چون فرزندان پدرش بمی می
یا چهل تن برسند این امر را بعد از من دالی شوند همانا شکست با خدای مروان بن حکم این شربت امارت را
از چشمه صافی در ظاهر یافت اخف گفت یا امیر المومنین بگفت این سخن را هیچکس از تو نشنود چه امری تو نشان
و مقدار خودت و فرزندان را فرود میآوردی و اگر خدای کار را بخواد میشود معویه گفت ای ابو بکر این کار را
بر من پوشیده دار همانا قسم بجان تو که سخن بر آستی که داشتی و پند و نصیحت در دست آوردی ابو الفرج صفها
در حبله یازدهم اخانی گوید که چون مروان بن حکم از حروبی که بدان اشتغال داشت بر دوفت و لشکری را
محاربت ابن زیر فرام ساخت و کار خلافت بروی استوار گشت ارطاة بن سهیه بروی درآمد و شری چند
در تنبیت او بگفت که این شعر از آن جمله است

تَشْكِي قُلُوبِي إِلَى الْوَجِي بُخْر السَّرِجِ وَ تَبْلِي الْحِجْدَا مَا

مروان او را خلعت بر تن کرد و هم بفرمود سی فاقه بدو دادند که جمله را از کسندم و مویز و جو کر اسب را
ساخته بودند و ارطاة بروان و برادرش یحیی بن حکم اختصاص داشت ابو عثمان جاحظ در کتاب
مفاخره با ششم و عیدش میگوید مروان را در مراتب فراست و فطانت و دانشمندی ضعیف میسرند
و او در جنگ مرج راهط کا همکه سر با از تنها بر افتادی این شعر را نشا و میگوید

وَمَا صَبَّرْهُمْ غِنْدَ جَبِينِ الْفُؤُسِ أَيْ عِلَاحِي قَرْنِيْ غَلَبَ

و این حقی شدید و ضعیف عظیم است که با اینکه خود اظهار تردید میکند بر اینکه اظهار استعجاب مینماید و با اینکه
بسیچو در خور امارت نبود و خود نیز این طلب و طمع داشت و در کار با وی مساعد و نجات یار گردید و خلافت
از خاندان یزید بدست چنین کسی بگردانید و مصداق قَطِيعُ ذَا بَرِ الْقَوْمِ الدِّينِ ظَلُّوا شَوْدُ افْتَادُ

پایان خلافت و سلطنت ابی الولید عبد الملک بن

مروان در سال شصت و نهم هجری

ابو الولید عبد الملک بن مروان بروایت غناب مورخان در ششم شهر رمضان بر سبب خلافت و امارت
مملکت شام و مصر نشینت لکن سعودی گوید در شب یکشنبه نهم شهر رمضان ببال شصت و نهم هجری

چین بفتح حاء موحدة

خلافت عبد الملک بن مروان

ه ع

خلافت با او است که در آن شب غره رمضان المبارک معارف بر یک پیش روین
 با او است که در آن شب غره رمضان المبارک معارف بر یک پیش روین
 و در آن شب غره رمضان المبارک معارف بر یک پیش روین
 یافت بقرات قرآن مشغول بود پس صحف را برهم نهاد و گفت سلام علیک ایما آخر عهد من با تو است
 یعنی ازین پس بقرات تو اشتغال نخواهم ورزید و عبد الملك شهادت و بقول ابن اثیر اهدت ماه ازما
 بر او و دست آیام علی را بکمال یافت و ازین روی مردانش مذموم شمرده و چنانکه روزی جماعتی از اشراف
 در محضرش حضور داشتند عبد الملك از میان جماعت روی با عبید الله بن زیاد بن ابیهان حجاز آورد و
 گفت مرا رسیده است که پدیرت شباهت نداری گفت چنین نیست واللہ یاقی لا شیه به من المساء
 بالملء والفرأب الفرائیو کند با خدای با پدرم از آب آب و غرات بقرات بشیه ترم اما اگر خواهم
 خبر گویم ترا از آنکه از حاشش طبع نداده و در حالت کمال و تمام بتولد بخوریده و با خال و اعظام است
 بخوریده است عبد الملك گفت سخن کیت عبید الله بن زیاد از روی طرافت کنایت گفت سوید بن
 منجوف است و چون عبید الله و سوید از مجلس عبد الملك بیرون شدند سوید با عبید الله گفت
 اگر شترهای سرخ موی و نعمهای جزیل بمن میرسد این چند که از مقاله تو سرور شدم میثدم عبید الله گفت
 سو کند با خدای ازین احتمال تو در این مقال و سکوت تو در این مقام آن چند خوشو شدم که انداختن
 سیاه و نعمهای او از فرزند خاطر نمی گردیم و چون عبد الملك بخلافت شام نشست عبد العزیز برادرش
 در حکومت مصر بنیت لکن با طاعت او بود

ذکر مقتل نافع بن ارق خارجی در سال شصت و پنجم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

ازین پیش قصه خارج و طرافت ایشان ازین زیر و پاره حالات و خلافت ایشان در پاره عقاید
 و رفق نافع بصره و انجن جماعتی بر کرد و او و متابعت با او مسطور گشت در این سال نیروی او بسیار و شوکت او
 استوار گشت و طبقه از ارقه از طبقات خارج بوی منسوب باشد و سبب نیرومندی اشتغال مردم بصره
 و اختلاف ایشان بسبب معبودین عمرو و قتل او و کثرت جمعیت نافع ابن ارق بود با بخل نافع با مردم خود
 روی بجا بجا جبر نهاد و ازین سوی عبد الله بن عمارش فرمان کرد تا مسلم بن عیسی بن کریز بن ربیعہ
 با کرد و بی بدافت او روی کرد و او را از اراضی بصره می بخت خداند و و لا ب رزین اموز بر اند
 و در آنجا هر دو گروه بمقاتلت مقابلت گرفتند و مسلم بن عیسی حجاج بن ابی بکر بن ربیعہ لشکر و
 حارثه بن بدر الغدافی را در سیره سپاه داشت و از این طرف نافع ابن ارق عبید بن العلال

نافع بن ارق خارجی
 ۶۵

ربع دوم از کتاب مکتوبات الادب ناصری

۷۳

در سینه سپاه و زمین بن ماوراء نهر را بر بصره لشکر بجاشت و در دولا ب آسیای حرب کوشش گرفت و نزدی
سخت در میان گرفت چنانکه در جادی آلاخره هین سالک امیر بصره و نافع امیر خوارج هر دو تن قتل رسیدند
و نیز جاعقی از فو یقین دستخوش هلاک و بوار شدند پس مردم بصره حجاج بن باب جمیری را بر خویشین امیری
دادند و کرده خوارج عبدالله بن ماوراء نهر را بامارت خویش برگزیدند و همچنان نایره قاتل اشتهال و
از هر دو رویه بسی ابطال رجال دستخوش سهام و نضال کشت و عبدالله و حجاج که بزرگ و کوه
امیری داشتند قتل رسیدند و مردم بصره ربیع بن ابریم بن عتبی و کرده خوارج عبید الله بن ماوراء نهر
بامارت خویشین برگزیدند و دیگر باده بقتال و جدال پرداختند چنانکه خورشید سر کجوه در بر د
و این وقت هر دو طرف از کثرت جنگ و قاتل در کلال و طلال بودند و اظهار کراهت میکردند و در این حال
که ایشان از توقف و سکون میرانند ناگاه جاعقی از مردم خوارج که از زحمت کوشش آسایش داشتند
بناگاه چون شعله نار بر آن مردم شتون آورده و از ناگاه عبید الله بن ابریم برایشان تاختند و آن مردم را منهدم
ساختند و امیر اهل بصره را از آن پس که غفل بن خطله شیبانی نایب را نیز قتل آوردند بکشتن پیران بن یزید
و درفش پیکار را برگرفت و ساعی کارزار نمود و در این حال مردمان از کوشش پراکنده شده بودند لکن ابوبخیال
کنعان نشد و در ارکان شجاعتش نزل راه نبرد و همچنان با جاعقی از مردم بصره که با وی استقامت
ورزیدند در حمایت مردم خود متعاقب نمود و از آن پس همچنان اقبال نمود و قاتل داد تا در هوا از نزول کرد
و این خبر مردم بصره رسید و ایشان را ازین جلالت و شجاعت بیم و فرح فرو گرفت و از این بزمید و بختند
و عبدالله بن زبیر عارث بن ابی ربیع را بامارت بصره بفرستاد و عبدالله بن اسحاق را معزول ساخت
و خوارج روی بطرف بصره نهادند صاحب روضه الصفا این قضیه را باین صورت می نویسد که بعد از آنکه
عبید الله بن زیاد بدانت که نافع بن اذرق با گروهی از بصریان به مخالفت سر بر کشیده و جانب اهل
در سپردند اسلم بن ربیع را باده و سوار جبار بجوب ایشان رهسپار ساخت و اسلم در یکی از قرا اهل
با ایشان جنگ در آنجکه و منهدم گردیدند و عبید الله خشمناک شد و نه صد تن را بکشتن آنگه بر مذبح خوارج
میروند به اذتن برگرفت و چون یزید هلاک شد و عبید الله از بصره منهدم کرد و درفش جلالت و رایت اقبال
نافع سر بعلک کشید و ستاره اش بر آسمان فیروزی ساطع گردید و چون بصریان در آن اوقات حکمرانی
نداشتند آراء خویش در جم کرده مسلم بن عیس قرشی را با پنجاه سوار نامدار بجوب ایشان بیرون فرستادند
و در دولا ب آسیاب جنگت کردش گرفت و بجای میدان از حسیخ و دولا بی کذبشت نیز با در هم کشت
و تیغها از کار نبشت و مسلم قتل پیوست و پاهش منهدم کشت و بیم اهل بصره برافروزد و عثمان بن عمر
قرشی را باده هزار سوار بفتح خوارج بفرستادند و در ولایت فارس جنگت به پیوست و عثمان قتل رسید
و پاهش منهدم و بصره روی نهادند و بصریان از این بزمید استمداد کرده سارث ابن عبید الله بن ابی

بامارت آنجا که بفرستاد و عارث با اکابر بصره سخن بشورت راند و جنگی گفتند جز منتجب بن ابی صفدر

چاره این کار نخبند

چارہ این کار نهند
ذکر مامور شدن قلیب بن ابی صفره و آلے
خراسان حجر مردم خوارج

خراسان تجرب مردم خواج

چون مردم خوارج با بصره نزدیک شدند اهل بصره نزد اخف بن ابیث رفتند و از وی خواستار شدند
 مگر استوار ننمایند و حرب ایشان را ساخته کرد و اخف چون از مراتب شجاعت و ذرات رای و دانمندی

مطلب بن ابی صفره یقیناً حرب و رسوم یکبار دانا بود ایشان را به و اشارت کرد و این وقت مطلب

از جانب ابن زبیر بایالت خراسان نامدار و مبصره وارد شده بود چون اشراف اهل بصره این مطلب بدو

باز نمودند قبول نکرد و حارث بن ابی ربیعہ امیر بصره با وی سخن راند و متلب گفت با یالت خراسان

ما مور و ازین امور معذورم و از آن سوی مردم بصره از این زیره استعار شده بودند که مطلب را بدفع

خواجه مامور فرماید و این زیر در این امر بدو مکتوبی بر نکاشت و چون مطلب اظهار اعتذار نمود مکتوب

این زیر را بدو برکشوند چون قرائت کرد گفت سو کند با هذای روی بدم خوار ج نخم و جنگ نیغخم کمر ای که

بر آنچه غلبه یاقم با من گذارید و هم آنچه در بایست این مرد می است که با من هستند از بیت المال ادا

نمایند ایشان پذیرفتار شدند و باین بریر نبوتند و اجازت خواستند و ابن بریر نبوت و اجازت

بگذشت این هنگام مطلب از تشیعان مردم بصره دوازده هزار و نیمیست هشت هزار تن انتخاب کردند و از محله

ایشان محمد بن واسع و عبد اللہ بن رباح اصمارمی و معاویہ بن قسرة المرمی و ابو عسمران السجلی بود
ما بحکم مصلحت از آن جماعت در هر یک از این شهرها و بلاد دیگر کتب معتبره و نفیس و مشهوره

باجمله منقلب با ان جماعت روی کجواچ نهاد و این هنگام مردم جواچ در کما جبر صغر فرد شده بود
منقلب با و هر حال و روش افراط و تقا نشان می داد که در آن جماعت از خود و رخت

مطلب با وجود رجال و اسراف ابطال لقبال ایشان، مبادرت کرده و بجای آن را از جبر و در ساس
و شان بکنج آکر شدند و مطلب با سواران خود از دنبال ایشان برقت و در هر دو غارت و آلت بک و دین

وایان خبر ابرسد بدو ملتب با سواران خود اردو بان ایسان برفت چون مردم عوارج اود از دیوید
مرفر از حه حامی گرفتند و خان بود که در آنوقت که حارث بنزد بدو تاسه ملتب را بر قبال خوارج استماع کرد

ما آنکه درم که ما وی بودند گفت هر طور که خواستد کرد و محراب شد و خود ما ایشان از می مقصود در وی

بیا مردم نه با وی بودند سبک ببردند و او ایستادند و جبر باب سکوند و خود بابیان از پی سکوند و ...
بصره آورد تا حارث بن امی رسته را بطلب باز کردند و حارث چون تا بک بصره نرسد و بر کشتی

برآمد مردی از تنم که سلاح بر تن داشت و خارج از زنی او بودند و میباید وصیت برآورد و خواستار شد

تا بکشتی در آید حارثه کشتی را بدو نزد یک راند و مسمی خوشین را با آن سفینه افکند و از آن کردار و حرکت

چون کشتی بکافی غیر مستقیم رسیده بود فرود رفت و چهل کیلومتر بفرق افتادند و از آن طرف مهلب همخان رفت تا مردم

خواجه سوست و ایشان در آن هنگام در غریبتری جای داشتند چون مقلب را بخود نزدیک دیدند اندر

بجانب امور دنیا در روی نهادند و طلب نیز از دنبال ایشان برفت و چون مردم خارج انجمن بدیدند بگروه

٩٥

روایہ فیضیہ

کناری ارشد و صلب ای
 در میان شکرگاه ایشان کاسی
 کدشت باخوابیایام و روز و شب
 خورشید معرکتی کنشت
 و بارش معرکتی کنشت
 از جانب خود و معرکتی کنشت
 چون باد از رسیدنش منفرا
 صلب که در قفسه سپاه پرت بازم
 خواجه شگفت و در دیون مردم خراج
 آن جبر و کون را از مردم صلب و دود
 از سون ایواز

رج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۶۴۲

بهتری شتافتند و با معارک بن مصلب جنگ درآنگذره و او را بجنگ و جدش را از داریا و یخشد مصلب پیرش
میفره را با بنوی فرستاد تا معارک را فرود آورده در خاک نهاد و جاعتی را در آنجا بازداشتی بجانب پیرش
باز کردید و این هنگام مصلب در کنار سولاف نزول کرده و از کمال احتیاط و حسزم و پرهیز که آورد و هر کجا
فرود شدی خندتی بر آوردی و در آنجا نیز خندتی بجنده و بقیه سپاه بداده و حراست سپاه را بنفش خوشتن
متحمل بود و چون خوارج سولاف نزول گرفتند از دو سوی نایره قبال را اشتغال دادند و در میدان جنگ
بسی بصوری و یگیمائی بکند آمدند و قتالی سخت و نیروی شدید پای آوردند و از آن پس مردم خوارج
دل سخت کرده چنانکه حمله ایشان تا بمصلب پوست و در هم گشت و از میان مصلب پای اصطبار استوار
ساخت و پیرش میفره نیز بدلیری و جلادت کارزار نمود و علامت شجاعت در روز کار بیا د کار نهاد
و مصلب اصحاب خویش را همی بخواند و ایشان باز شدن گرفته چنانکه چهار هزار سوار در کوشش انجمن شدند
و چون شب بجهان و خورشید تابان نمایان مصلب میخواست با آن مردم که با وی بودند با خوارج جنگ
ببندازد پاره اصحابش بسبب کثرت مجروحین وضعی که در ایشان راه کرده بود او را نمی کردند پس آن
آهنگ جنگ روی بر تافت و جانب راه گرفت و نه در جیل را سپرد و در عاقول درآمد و در آنجا حبه

از کیت طریق عبور نیش و ابن میس الرقیات این شعر را در وقعه یوم سولاف گوید

أَلَا طَرَفٌ مِنَ الْإِمْبَةِ طَارِقَةٌ عَلَى أَيْهَا مَعْشُوقَةُ الدَّلِّ عَاشِقَةٌ
تَمِيسُ قَارِضُ السُّوسِ بَنِي وَبَنِيهَا وَسُؤْلُافٌ رَسْتَاقُ حَتْمِ الْأَذَارَةِ
إِذَا نَحْنُ شَتَّى ضَادٌّ فَتَنَّا عِصَابَهُ حُرُوبُهُ أَضْحَتْ مِنَ الدِّينِ مَارِقَةٌ
أَحَادَثْنَا الْإِنْسَانَ الْعَسْكَرِينَ كُلَّهُمَا نَبَاتٌ لَنَادُونَ الْإِلْخَافَ مُعَافِقَةٌ

و کبی از خوارج این شعر را در این باب گوید

وَكَاثِنٌ تَوَكَّلْنَا يَوْمَ سُؤْلُافٍ مِنْهُمْ أَسَارِي وَ قَتْلَى فِي الْجَحِيمِ مَصْرُهَا
و شعر در این وقعه اشعار منداوان اتسا و کردند با بجهله چون مصلب با قول رسید در آنجا فرود آمد
و سه روز اقامت نمود آنجا از آنجا بکوچید و بوی خوارج راه گرفت و در این وقت در سبی و سلبریه
جای داشتند مصلب نزدیکت بجهان آنها فرود شد و بسی لطایف و ظرایف بکار برد تا مکر مردمان با هم
داستان کنند و با باب ایجان و جنیش ایشان بقبال آید لکن ازین حله هیچ اثر مشهود و نخت
حتی آنکه شاعری این شعر گفت

أَنْتَ الْفَتَى كُلُّ الْفَتَى لَوْ كُنْتَ نَصْدَقُ مَا تَقُولُ

سنایت از آنکه آنچه میگوئی اگر برستی باشد جو اندر و در نگار هستی و بعضی او را کذاب نام میخداوند
و پاره ما کمان چنان دفت که او در هر حال کذاب است کان چنین نبود بلکه انجمله را برای میگوید دشمنان

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بجاری بست و چون در آنجا فرو شد خنثی چنانکه او را عادت بود بر کرد خویش بر آورد و در ترتیب
 سپاه دو وضع عیون و جوایس پوشید و قبیله اسلحه و حفظ ابواب خندق چنان تدبیر بجای آورد که هر وقت
 خارج خواستند برایشان شب تاخت بر نداشتن ایشان را بفریب و غرور غره و بجزیره کردند و آنجا نماندند
 و بجای فریب ایشان نخوردی و بقتال میروند نشی و آنجا عادت میسودند و این کار
 برایشان بسیار دشوار بود و از پس روزی چند عبیده بن هلال وزیر بن ماز را با جامعی از لشکر شب
 هنگام بلگرگاه طلب فرستادند تا برایشان شب خون برند و ایشان از زمین و بسیار همی صحرای بخت
 بر آوردند لکن از آن ترتیب و قبیله که بجای ایشان رفته بود از جای خویش بر نیامدند و خارج بر مقصود دست
 نیافتند و مایوس مراجعت کردند و از آن سوی چون بآمدند طلب با آن ترتیب و قبیله که بجای آورده بود
 بقتال ایشان صف بیاراست و مردم از دو و تیم را در طرفین و جماعت بجز بن دائل و عبد القیس را
 از جانب یار و گروه عالی را در قلب لشکر به اشت و از آن طرف مردم خارج صف مقاتلت بیاراستند
 و عبیده بن هلال لشکری را در میانه وزیر بن ماز را در میسر سپاه بداشت همانا این گروه خارج عبادت
 کاران و مجاهدانی میگو و بزرگوار بودند و از قامت دم بصره بهتر بودند چه ایشان از هر چه بودند
 و در ارضی مابین کرمان تا اهواز را منزل ساختند با تیر و چنگ و بانه سوار شمشیرهای آتش بار بر کشیدند و چون
 یکدیگر میدان کارزار رشتافتند و با هم بیاویند و بی مرد و مرکب سبک هلاک در انداختند و آتش حرب نه
 بالا گرفت و گرد میدان از ایوان ایوان بر تر برفت فلک از گردش بایستاد و غرش از تابش بماند چشم
 در کار خیره و در مردم کارزار تیره گشت هر دو گروه بادل قوی و بازوی سپلوی و توکل بر این داد
 بر شداید میدان پیکار سبکی گریختند و از چنچا چاخ تیغ و تیر و چکا چاک نیزه و شمشیر و صیحه کردن و وی
 مردان و شیخینول طول نیامدند و عاتق هزاران خون کردن کارزار آنها را شکستند و مردم خارج چون
 سیل با وسحاب قاتل هفتی بر کران و حمله بس درشت بیاوردند و لشکر طلب بر جنگ پست دادند و از آن
 زخم درشت جز غارت درشت نداشتند و در آن فرار نه پدر بر پدر بخوان و نه پدر با پسر جریان کردید و تا بصره
 از هر میت غنیمت نگرفتند و مردم بصره را بقتل و سبی فرو گرفت و بجز ترصد و بال قتال و اسیر نداشتند و در حال
 خشتند اما از آن طرف ^{مخوف} حمله بن ابی صفره که جنگ شیر و جگر شمشیر و بازی شمر دی شتابان برفت
 چند آنکه در مکانی ریش بر فراریان پشی حبت و همی ندانید و گفت ای ندکان یزدان بوی من گریان
 کردید چون آمدم آه از اورا بشنیدند جانب او کردند چند آنکه سه هزار تن که اکثر ایشان از خویشاوندان
 او از جماعت از د بودند بروی انجمن شدند چون طلب ایشان را گران شد خرم کردند و بر قتال و جدال
 تحریض و بر اقبال شداید کارزار سبکی داد و بفرست و فرزندی امیدوار ساخت و نگاه بصره بود
 تا هر مردی دانه سنگت حمل کند و گفت غنیمت یکی کنید و بجانب دشمن شتابند که دید چه این جماعت

رابع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۳۴

از آجیب شما آسوده نشسته و سواران خویش را از دنبال اوان خویش فرستاده اند سوکنه با خدا یکی
 چنان می بینم که هنوز خیل ایشان با ایشان باز نخوریده باشد که شامش که گاه ایشان را عارت کند و میراث
 بقتل رسانید آنگاه مصلب با آنجا می رسد چون ایشان که سب و پلکان طعمه یافته روی بیابان را شتابان دور
 نوشته و مردم خارج از همه راه بخیر که ناکا مصلب را چون شر از هزار از جانبی در کار دارد و دیده عبدالمعین
 و جمعی کثیر از یارانش را از شمشیر کشته نماند آنگاه آن جماعت را عیادت کردند و فرستادند که در آن
 فراریان بفرستاد تا ایشان را بکشند و بکوشند و مردم خارج و میل و مطلوب که در آن روز
 بنوی کران و جماعتی بطرف مصعبان شدند و یکی از خارج در صفت رحیمی و عباد این شهر بگفت

أَنَا أَيْ جَارٍ لِقَتْلَانَا بِهَذَا وَهَلْ تَقْتُلُ الْأَقْرَانَ وَتَجْلِبُ بِالْجَحْرِ

و چون مصلب از کار ایشان ذاعت یافت در مکان خویش بماند تا مصعب بن زبیر بعمارت بصره بیاید
 و حارث بن ابی ربیع بفرستاد و در صفت این روز این شهر را بگفت

سَبَلِي وَسَلْبُ امْصَارٍ فَنَبِي كِرَامٍ وَقَتْلِي لَمْ تَوْسَدْ خُلْدُهَا

در روخته ایضا سطور است که مصلب بن ابی صفرة با ابطال رجال بصره از دنبال خارج بفارس
 روی نهاد و در موضع نهری با آنجا می رفت قاتل داده از ازاره مندر کرده و مصلب چهل روز در محضر می ماند
 تا سپاه از پنج راه بیایند آنجا از پی ایشان تهاخت و در اهواز نایره قاتل اشتغال یافته مصلب را
 چنان زخمی منکر کردند که بیوش گردید و با اینکه آواره قاتش در لنگرگاه شیوع گرفت مردم بصره از جنگ
 نشستند تا نافع بقتل رسید و مردمش بنزیت برفتند و بقتل مصلب بصره پیوست اهل آن شهر پریشان
 و سرافیم شدند و حارث بن عبد الله آنها را گرفت و در خلال اینحال بشارت صحت مصلب و
 هلاکت نافع مردم بصره رسید لکن ابن زبیر بعضی استماع آن خبر که عاملی در اندیشه فرار است برادر مصعب
 بصره فرستاد صلاح و فساد امور عراقین اهواز و فارس را بکفایت او حاکم کرد ابن اشیر کوید چون به
 اهواز بقتل رسید مردم خارج پیش زبیر بن ماعز را بامارت خویش برگزیدند و از آن طرف مصلب بن ابی صفرة
 فتح نامه خویش را بشارت بن ابی ربیع بفرستاد و حارث آن کتب را در کعبه بن زبیر فرستاد تا بر مردان
 که قاتل کردند و حارث در جواب مصلب نوشت اما بعد همانا کتب تو بمن رسید و در آن یاد کرده بود
 که خدا یتالی یاری کرده مسلمانان را فیروز ساخت کوارا باد ترا یا اخ الاکزد شرف دنیا و عرو دنیا و ثواب
 آخرت و فضل آخرت چون مصلب آن جواب را بخواند بخندید و گفت آیا حارث بن ابی ربیع مرا حسد
 بخطاب انجی الاکزد نمی شناسد همانا ذراع ابی جانی پیش منیت و بعضی گفته اند که عثمان بن عفیفه ابن
 منقر پیش از مسلم بن عیس با گروه خارج و نافع بن اوزق جنگ نمود و جمعی کثیر از مردم خارج را بکشت
 و کشته گشت آنگاه مردم بصره حارث بن زید را بکشتند و از ازاره بفرستادند چون حارث

چون اینحال بیاید
 از خارج بشارت ایشان
 بنویسد و جواب مصلب
 داده و سواران و جنگ
 باران و در وقت و از آن
 با گروه و پیشروان و از آن
 و بعضی قاتل داده
 عبدالمعین را

آنجا که مدت و شوکت را گران شد به آنست که با ایشان نیز وی قاتل نیست پس باریا بیستم گفت
که بنوا و دولبو که فاش شستم فاذهبوا می باشد ایشان نیز وی قاتل نیست بفرمایید که بفرمایید راه برگیرید
و از پس او سلم بن عبس تقبال مردم خوارج بیاید و بعضی گفته اند چون مطلب مردم خوارج را از نصیره بیاخته
اها و براند بقیه آن سال را اقامت کرد و خوارج بلاد و جلد را بگرفت و با محاب خویش پرداخت و از نصیره بدو
مدعی پیوست تا شمار لشکرش می هزار تن پیوست و با این صورت هر سبت خوارج در سال شصت و ششم هجری بود

پیان احوال نجدہ بن عامر حنفی خارجی و معتب
جمعی با او و مقامات او

سجده بن عامر بن عبد الله بن ساد بن المبرج الحنفی بانافع بن الازرق با اتفاق روزی که داشت و چون چنانکه ازین پیش اشارت رفت در میان ایشان بسبب اختلاف در پاره عقاید بنیونی و افتاد از نافع معارف حبه بیهام رفت و در آنجا ابو طالت را بنحیثین دعوت کرد و بوی حضارم تباخت و غارت نمود و حضارم از بنی ضیفه بود و معاویه بن ابی سفیان در زمان خود از ایشان ماخوذ نمود و در آنجا آن مقدار رقیق که مردم آنجا مال دزدن و مرد که چهار هزار بار میرفتند کافی باشد جای داد و این وقت سجده بن عامر آنجکه را غنیمت میدید و با صاحب خویش تقیم کرد و اینجکایت در سال شصت و پنجم هجری بود از نیروی جمعیش کثیر گشت و نیز چنان شد که قافله از بحرین و بقولی از بصره که از اموال و حران در بار داشت و برای ابن زبیر میبرد آنجا که او در افتاد و مجدداً کثرت و آن کار و از آنجا سپیدان برانداخت و حضارم با بنی طالت رساند و با صاحب تقیم کرد و گفت این مال را تمت کنند و این عهد را باز کردند تا زحمت بر خویش نهند و در زمین برآید شما کارگر باشند چه اینکار انفع است اصحاب ابی طالت آن اموال را در میان خود تمت کردند و گفتند سجده بن عامر از ابو طالت برای ما بهتر است پس از بیعت ابو طالت سر برآفتد و با سجده بن عامر بیعت کردند و نیز ابو طالت با سجده بیت نمود و ایندستان در سال شصت و ششم هجری بود و سجده بن عامر در این وقت سی ساله بود آنجا که با جاعتی بوی بنی کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه تباخت و ایشان را در ذوالحجاء دریافت و از آن گروه بسیار را بکشت و منهرم ساخت و از آن جماعت کلاب و عطیف و دو پسر قره بن امیره قرشی شکبائی کردند و چندان قتال دادند تا بقتل رسیدند و قیس بن رقاع و ابجدی منهرم کردند و معاویه که با وی از یک پدر بود بدو رسید و خواستار شد که برادرش او را با خود و عیال نماید و پیر قاتر نشد و منی یوم یغیر المرء من احبیه را آشکار ساخت و از آنسوی سجده مظهر و منصور بیهام باز شد و یارانش فرونی گرفتند چنانکه سه هزار تن به پیوستند آنجا که در سال شصت و هفتم بطرف بحرین تباخت مردم از کشف سجده بن عامر از ولایه و حکام با سیکوتر است چه او منکر بود و ستم

۱۰۰

خوارزمی، محمد بن موسیٰ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصری

۶۴۶

و ایشان جلای و ظالم هستند و عزیمت بر آن نهادند که با وی نزد رسالت بیرون شوند لکن مردم عبد القیس و سایر اهل بی بصرین بجز مردم از د مجاریش جمعیت ورزیدند پاره از مردم از د با ایشان کشته نجه بن عامر بشما از ما نزد یحیرات چه شما بجه از بستیله رومیه هستید و شاید با او حرب کنید و بعضی دیگر گفتند هرگز این عا بر خود هموار سازیم که نجه حروری از وی بیرون رفته در میان ما غذا لامر کرد و پس از وی از د و سوی آماده بکار شدند و در قطیف صف پیار شدند و جنگ برپا شدند و مردم عبد القیس بزیست یافتند و کشته شدند

فصل فی بیان حقیقت نجه بن عامر و سایر بنی نجه و ما نفع یصل الیها

بنجه بن عامر در قطیف بزیست و پیشش مطرح را با جاعی از د بنال که نخیسکان جاعت عبد القیس تباخت و در تیر اجتماع فریقین گشت و در میان گیر و دار مطرح بن نجه بن عامر که دسته از مردم خود را بر دم خطب تار فرستاد و بر آن مردم نصرت گرفت و خود در بصرین اقامت کرد و چون مصعب بن بصره آمد در همان سال شصت و نهم عبد الله بن عمر ثقیفی را با چهار سوار و پیاده کارزار بجنگ او بفرستاد و عبد الله بن عمر در طی راه می بر زبان آوردی ای نجه بر جای ثابت باش پس من شمار میکنم با نجه بن عامر بیاید و این وقت نجه در قیقه جای داشت و در غصت آنجاخت بلکه گاه ایشان تباخت و مدتی با آن سپاه تعال و جدال پرداخت آنگاه متفرق شدند و چون با داور وی کشاد و ابن عمر را بر آن کشکان و مجروحان نظرافتا دیار در بول و بیست رفت و از آنطرف نجه بر ایشان حمله افکند و آن گروه در کمین آورده قرار کردند و نجه به سج از ایشان باقی نگذاشت و هر چه د بشکر گاه ایشان بید بغارت یزد و نیز جاعی از جواری از پستان ما اسیر ساخت و یکی از گیرندگان خامه ابن عمر نزد میان ایشان بود نجه بن عامر گفت اگر خواهی بسوی مولایت کسبیت دارم گفت مرا حاجتی با آنکس که مرا در پیم و د هشت بگذاشت و کذبیت و چون ابن عمر بزمیت رفت نجه بن عامر سپاهی را آراسته بطرف عمان فرستاد و عطیه بن اسود خفی را بر آنجا نجه امیر ساخت و این وقت عباد بن عبد الله که شبنی گیر بود بر عمان مشغول بود و دو پیشش سعید و سلیمان از کشتیاده یک و از بلاد باج می گرفتند چون عطیه بنمان رسید و جنگ در پیوست عباد بن عبد الله بقتل درآمد و عطیت بر آن بلاد را بیت استلا برافراشت و ما ی چند در آنجا بزیست آنجا بیرون آمد و مردی را که ابوالقاسم کسبیت داشت از جانب خود در آنجا بگذاشت سعید و سلیمان پیرای عباد وقت را غنیمت یافته با مردم عمان اتفاق کرده ابوالقاسم را بکشتند و از آن پس چنانکه ازین پس بخواست یزدان اشارت رود عطیه با نجه مخالفت جست و نمان باز گشت لکن استیلا یافت و ناچار بجنگی برآمد و نمان شد و در آنجا چندی در اهرم را سکه بر نهاد و عطویه اش نامید و در کرمان اقامت درزید و مطلب بن ابی صفره چون این خبر بشنید لکری بدو برانجخت و عطیه از کرمان به بختمان و از بختمان بسند و ر کرد و لکرمعبد در قنابل با وی دچار شدند و او را بکشتند و بعضی گفته اند

از یاد من نماند
خداوند بجزین نجه

فصل فی بیان حقیقت
و بعد از آن در اول عهد
و بار خنده نماند و لا

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۷۴۷

کتاب جامع
در فضیلت
و مناقب
سید الساجدین

مردم خواجه اور اقبال رسانیدند و از آنوی چون ابن عمر فریت شد بنجد بن طاهر جمعی را بفرستاد تا از احوال
بادینین اخذ صدقات نمایند و مردم بنی تمیم در کاظمه با اصحاب بنجد برخورد کردند و اهل طویل با غایت کج
برخاستند و یکی از خواجه را بکشتند چون بنجد این خبر بشنید جمعی را بفرستاد تا مردم طویل را غارت کردند
و نزدیک بچهل تن از آنجماعت را بکشتند و گروهی را سیر ساختند و چون این تدبیر تمیم یافتند بنجد بن طاهر و بخوا
ایشان را بخواهاند و ایشان پذیرفتار شدند و صدقه دادند بنجد با معدودی از لشکریان بطرف صنعاء روانی
نهاد و اهل صنعاء با او بیعت کردند چه کمان می بردند که لشکر بی پایان از پی او روان است و چون ویدند
کسی با وی پیوسته نخواست از بیعت خویش پشیمانی کردند و چون بنجد اینحال بدانت گفت اگر خواهی بدانت
بیعت از شمار دارم و با شما قتال دهم گفتند اما قله بیعت خویش نینیم انگاه بنجد با کتاف و اطراف صنعاء فرستاد
تا آنکه صدقات کردند و نیز ابو ذکب را بفرستاد موت فرستاد و صدقات آنجا را جمع کرد و از پس آنجا در سا
شت و هشتم و بر دایمی شست و نهم بهشت و شصت تن و بقولی با دو هزار و شصت مرد اقامت بخت نمود
و در که با ابن زبیر بدان شرط مصالحت و رزید که بنجد با جماعت خود و ابن زبیر با جماعت خود نماز که دارند
و بکار یکدیگر دخل نشوند و چون بنجد از حج باز شد روی بدین نهاد و مردم بدین قائل او را آماده شدند
و عبدالله بن عمر نیز پیشتر حایل ساخت و چون بنجد بن طاهر در آنوقت در نخل که نام منری است از منازل بنی ثعلبه
و تادینه و منریل مسافت است فرود شده بود بشنید که ابن عمر جا بدجک پوشیده و همیای قتال
کر دیده است بدانت که مردم بدین پیاری او پایداری نمایند لاجرم ایاب را بنده باب مقدم شمرده بطایف
بازگشت و در طی راه یک دختر از عبدالله بن عمر و بن عثمان را که نزد او ایستاده بودند آورد و خواست
تا با خود کوچ دهد پاره از اصحابش بار فقای خویش گفتند بنجد بن طاهر در کار این دختر تعصب هیچ و رز
اگر خواهید او را بختان کنید پس یکی از ایشان از بنجد خواست که او را بفرستد بنجد گفت
بده خویش را که از وی دایم باز کند هشتم و او از اداست آن مرد گفت پس او را با من تزویج فرمای گفت
این دختر بسن بلوغ رسیده و محتار و نفس خویش است من از وی اجازت میطلبم پس از محاسن خویش بر حایت
و باز شد و گفت از وی اجازت خواستم و او از ازدواج گراست داشت کجکایت کرده اند که عبدالله بن
مروان یا عبدالله بن زبیر به بنجد بن طاهر مکتوب کردند سوگند با خدای اگر در دوشیزکی این دو شیزه تفرقه
رود بلا ترا در زیر پی مرد و مرکب چنان بسپریم که کیت دو شیزه بدوشیزگی بر جای نماند و بنجد مکتوبی باین
عمر کرده از پاره مسائل پرسش نمود ابن عمر گفت از ابن عباس پرسش کنید پس باین عباس نوشتند
و پاسخ یافتند و چون بنجد از طرف طایف راه گرفت عاصم بن عروه بن مسعود ثقفی بد آمد و از جانب
قومش با او بیعت کرد و بنجد بطایف در رفت و در آن هنگام که حجاج بن یوسف برای محاربه ابن زبیر
بطایف آمد با عاصم گفت ای مرد در روی با بنجد بیعت کردی گفت آری و الله ده روی هشتم بنجد را

زنج دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۷۴۸

از خود خوشنود ساختند و او را کردند و او را از قوم و بلد خویش بگردانیدیم با تجمعه سجده بن عامر حاروق را که نهان
حراق باشد در طایفه و تناله و سرآه عال ساخت و سعد الطالع را در حوالی بحران عمل داد و بجانب
بحرین باز شد و خوار بار و جوبات و غلاتی که از بحرین و دیگر حدود و میامه بحرین وارد میشد باز گرفت
و کار برای حرمین شریفین و شوار کرد و پس ابن عباس بدو نوشت که شامه باین آمل گاهی که سکه
گرفت خوار بار را از املی گنه باز گرفت و با اینکه املی گنه در آنوقت مشرکان بودند و رسول خدا صلی
صلی الله علیه و آله بدو مرقوم فرمود که امل گنه املی گنه هستند و او را بار از ایشان باز نگیرد و شامه
آمل حبان کرد و امروز توار را مطلق نمودی با اینکه ما بجمعه مسلمان هستیم چون سجده این مکتوب
بدید فرمان کرد تا دیگر باره آنچه میبردند بایشان حمل نمایند مع آنکه عمل و حکام سجده بن عامر در اطراف
و نواحی آن اراضی مشغول حکم و عمل بودند تا که اسکیا اصحابش در وی باختلاف رفتند و مردمان
چون این اختلاف بدیدند و شنیدند در ایشان طمع افکندند و در طلب حاروق برآمدند و بطایفه را
نهادند حاروق از طایفه فرار کرده و چون در طعی راهی می نوشت یکی از عقبات پیوست از مردم
که در طلبش بودند بسنگ بارانش بهلاک و دمار رسانیدند

پایان اختلاف اصحاب سجده بن عامر و قتل او و ولایت یافتن ابو فدکیه بجای او

در سبب اختلاف اصحاب سجده و روی بر تاقن ایشان از او چند وجه نوشته اند یکی این است که
بنان بن دائل با سجده گفت که این جماعت را که از روی تقیه و بیم بیعت ترا اجابت و حکومت ترا اطاعت
رده اند بقتل رسان سجده او را دشنام داد و ابوسنان با هبک زیان جان برآمد پس از آن سجده با او
گفت آیا خدا تعالی هیچکس را مکلف داشته است که بر غیب دانا باشد گفت فی گفت پس بر ماست که
تم بظاهر کنیم و ابوسنان و دیگر باره جانب سجده را بر پیود دیگر اینکه وقتی سجده بن عامر شکر از
دایا و سپاهی را از صحرا بگذرید و چون با غنایم خویش باز شدند مردم دریائی را از صحرائی شیر غلظت
نمود عیته با وی کمال و مکابرت و چون و چرا و زید چندی که سجده را بغضب آورد و بدو دشنام
داد و عیته ازین حال غضبناک شد و بهی مردمان را بروی بر آشفست و نیز وقتی مردی که از شجاعت
او بد شرب خمر نمود سجده از خدا و تاج و زید گفت و این مرد با دشمنان ما مردانه نبرد میکند و رسول خدا
صلی الله علیه و آله از مشرکان یاوری میبخت و ایشان را بجنگ عدوان میفرستاد دیگر اینکه
عبد المکات بن مردوان نامه بدو نگاشت و او را بطاعت خویش بخواند بدان شرط که میامه دریاست

ریج دوم از کتاب مشکوٰۃ الانبیا صری

مروما ترا خطبه راند و در اثنای خطبه گفت همانا دیدم شنیدم که خدا تعالی چه کرد با قوم بسبب شتری که
 پنج درم قیمت است و مقصود او ناله صالح بود چون مردمان این سخن بشنیدند که در نصایح ایشان گفت او را
 مقوم الناقه نمایند پس این خبر سوی برادرش عبدالله پیوست لاجرم او را معزول و صعب را منصوب

پایان بنیان نمودن عبدالعزیز بن زبیر کعبه معطیه را دیگر باز ده

بنی که برت
 ابن زبیر

اذین شسبقت بخارش گرفت که در آن هنگام که بفرمان بنی زید بن معاویه علیه السلام لکرام در کما
 کعبه بنی زید بن زبیر کوه ابو قیسین خشیق نصب کرده بری احجار و قارورهای آتشبار سقف کعبه را بپوختند
 و دیوارهایش را تزلزل و تمایل ساختند ابن زبیر تا زید طلبید زنده بود کعبه را با آسفال باقی گذاشت
 تا مورث تشیع اهل شام و زید کرد و چون زید بدو زخ راه گرفت و خلافت حجاز و غیره با ابن زبیر
 استقرار یافت در بنای آن مکان شروع کرده بفرموده آن بنیان را ویران کرده تا بازین بکمان کرد
 چهار ضرب احجار بخشیق و تمایل جدران و پیمن خرابی آن حجر الاسود را نزد خود باز داشته و مردم از ورا
 اساس طواف میدادند پس ابن زبیر دیواری بر کرد و آن بنیان بر آورد و حجر الاسود را بمایش جای داد
 و مت را چنان قرار عباد که رسول خدای صلی الله علیه و آله با عایشه فرمود لَوْ لَا حَدَّثَانِ عَنْهُدِ
 قَوْمًا بِالْكَفْرِ لَرَدَدْتُ الْكَعْبَةَ عَلَىٰ أَسَاسِ إِبْرَاهِيمَ وَأَزِيدُ فِيهَا الْحَجَرَ و بر وایتی فرمود لَوْ لَا قَوْمًا
 حَدَّثُوا عَنْهُدِ بِالْإِسْلَامِ لَهَدَمْتُ الْكَعْبَةَ إِلَى آخِرَتِهَا یعنی اگر قوم تازه اسلام نیاورده بود
 و بعد جا لیت و کفر نزد می نبودند بنیان کعبه را بر هم میزد و بر اساس ابراهیم علیه السلام بر میآورد
 و حجر الاسود را در آنجا میافزودم و مقصود از این فرمایش این بود که چون هنوز مردمان تازه مسلمان شدند
 و در متابعت ایمان بهدایج ایتقان نرسیده اند اگر در بنیان این بنا تغییر می رود بیک و ریب در آیند
 و در عقاید خویش بوسوسه و وسواس بفتند با تخیله ابن زبیر در حفر قواعد اساس مشغول شد اموق
 پیاپی گریستند و سکندادی که باندازه شتر بود و از آنجمله سکنی را جرکت دادند و برقی حستن گرفت
 ابن زبیر گفت این بنا را بر همین اساس بنیان بپایان رسانید انگاه دو دور از بهر شد مقرر داشت
 تا از یکی اندر و از دیگری بر شوند و بعضی بر آن رفته اند که عمارت آن بنای مبارک در سال شصت و چهارم
 بوده است چنانکه صاحب رونته المناظر نیز در این سال رقم کرده است ابن ابی المجدید در شرح نهج البلاغه
 میگوید که عبد الله بن زبیر اول کسی است که پیش کعبه را از دیبا بیار است و چنان از طیب خوشبوی
 داشت که هر کس داخل حرم شدی آن بوی خوش بشامش در آمد می و از آن پیش جامه کعبه از آتش موئین
 و پوست بود و چون در ایام محاصره کعبه و نصب مناجیق و عرادات از قارورهای نطق و کیرالات هم

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۵۲

شیش با حاد و راجع
و بعد از آن که
شیش میخورد

این کار نامه بخاری پای آورده بخار ه جانب طیفان سپردند و بعضیان روی بر او آوردند و حریش بن
هلال سیر می را بر خویشین بمارت برگرفتند و تقال ابن خازم خاطر بر نهادند و آما ده پیکار شدند و حریش بن
هلال تا دو سال با ابن خازم نایره قتال رسته حال ہی داد و ابطال رجالت و کاندید پیغمبر نضال و شمشیر و نبال
هی گذشت و چون مدت محاربت بطول انجامید کی روز خویشین بن هلال و شیش بن هلال در جنگ
دیال و کوپال بر سر داشت و ابن خازم را باکت در انداخت و گفت مدت قتال شما دمی کرده و انچه
تبع و تیر در خود عادی ورزیده اودی و شمشیر و فلادی در هم شکست تا چند این دو گروه در رنج و ستوه باشند
ساخته پیکار شما من و تو کار را در غایت ما هر یک جبار و زار شویم این زمین از آن آنکه بخیر باشد ابن خازم
گفت سخن با مضاف و عدالت آوردی و راه من را کنی و مرویت پیمودی پس هر دو ان جانب میدان
گرفتند و چون پلنگ در سده و نهنگ غرنده بجنگ درآمدند و آلات قتال بجار بردند و میسجیک بر دیوی
چیرگی نمی گرفت تا انان خازم غفلتی در حال مصاربت برت و حریش ضربتی بر سر ابن خازم فرود آورد
چنانکه آن فرود که بر سر داشت بر چهره اش بیاد بخت و نیز رکاب حریش بخت و شمشیر بر کشید تا کار ابن
خازم باز دو او برگردن اسب خویش چنگ در انداخت و با صاحب خویش روی بر کاشت و دیگر باره
هر دو گروه بجنگ پرداختند و از پس آن ضرب روزی چند در ننگ ورزیدند و از آن بعد هر دو گروه
از طول قتال ملال گرفتند و بر سر بخش گردیدند بیک فرق با بحیر بن ورقاء بطرف یشا پور شدند و فرقه دیگر
بناحیه و یگوشند و یک فرق که حریش با ایشان بود برود راه پیمودند و ابن خازم از دنبال حریش
برفت و او را در مسیر که لحظه نام داشت با دو ورزده مرد بیافت چه اصحاب او در آسجال متفرق شده
بودند چون ابن خازم پیوست حریش با اصحاب خویش بدو پیرون تاخت و یکی از موالی ابن خازم بر حریش
تاختن نمود و ضربتی بروی منور و داور دکن کار گرانند و حریش با مردی که با وی بود گفت شمشیر من
در سلاح وی کار گران شود چو بی من برسان و آن مرد خسته از عذاب بدو داد و حریش چنان بروی نواخت
که آن غلام مرده بقیاد آنگاه با ابن خازم گفت اکنون که این بلاد را خالی گذاشتم از من چه خواهی گفت
ببایت با بنجا باز کردی گفت باز نمی شوم پس در میان صلح بر آن افتاد که وی از زمین خراسان بیرون شود
و تقبال او اعداوت بخوید و ابن خازم چهل روز در هم بود و با دپس حریش در قصر بروی برگشت و ابن خازم
در آمد و آنچه برگردن نهاده بود و فامود و مدتی با هم مجادله و محاوره بنهشتند و در ضمن صحبت آن چندی که
بسبب آن ضربت حریش بر سر ابن خازم بود بنیقاد و حریش برگرفت و بجایش نهاد ابن خازم گفت این
مست تو از مس دی نرم تر است حریش گفت بحضرت خدای و مبدی تو معذرت میجویم سو کند با خدا
اگر رکاب من نسیخته بود شمشیر بر سرت جایی میگوشت و حریش این شعر را در اینده تان نظم در آورده است

بجگر نفع یافته
و عاقل کرده
و بعد از آن که
را حمله

آزال عظم ذراع عن مرگبه حل الذبني في الادلاج بالسيحر

احوال حضرت سیدنا حسین علیه السلام

۷۸۳

حَوْلَيْنَا مَا غَضَبَتْ عَلَيْهِ تَبَرُّهُ الْأَوَّلَى سَائِلِي عَلَى الْخَيْرِ
بِرِيَّ الْحَدِيدِ وَسِرِّي الْأَذَى عَنِ الْعَبْوَنَ حَالِ الْفَاحِ الْكَوْنِ

ذکر سوانح و حوادث سال شصت و پنجم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

در این سال طاعونی سخت بصره را فرا گرفت و این هنگام عبید الله بن عمر دالی بصره بود و جماعتی بزرگ
بآن مرض گذشته و چنان مردمان با شوب و پرهیز در آورد که چون مادر عبید الله دالی بصره در گذشت
هیچکس را برای حمل و نقل جسد او نیافتند و در این حال عبید الله بن زبیر مردمان را حجاج خدا و در این سال
مصعب بن زبیر دالی و امیر دینیه و ابن مطیع مکران کوفه و در بصره حارث بن ربه غزو می و در خراسان
عبید الله بن خازم حکومت میراندند و هم در این سال عبید الله بن عمرو بن العاص استخفی که در پایان زندگانی
از نور بصره غاری بود در مصروفات نمود و بعضی وفات او را در سال شصت و هشتم گشایند یا نمی گویند
عبید الله از پدرش عمر و یازده سال کوچک تر بود و مردی صالح و با قدر و منزلت و اجتهاد و ورع و عبادت
بود و با پدرش در پاره محام قیام ورزید صاحب جیب الیریکوید عبید الله قبل از پدرش عمر و مسلمانی
گرفت و پدرش را در متابعت معاویه طاعت میکرد و چون بمرد در مصر در دار الصیفیه مدفون گردید
و بقولی در کنگه دفات گرد و هفتاد و دو سال زندگانی کرد اما اگر او را اینقدر در کار باشد یازده سال
از پدرش چگونگی صغر خواهد بود و نیز در این سال بروایت صاحب جیب الیریکوید حارث بن عبید الله بمکه
گونی که در سلک خواص اصحاب حضرت ولایت مآب صلوات الله علیه انتظام داشت و مصنف علم و عمل
ممتاز بود بیکسرای خرام گرفت در مجالس المؤمنین مسطور است حارث بن عبید الله اعور بمکه
صاحب علی علیه السلام قویترین و افرض و احب الناس بود و علم فرائض را از امیر المؤمنین علیه السلام
اخذ کرده و بصحبت عبید الله بن مسعود رسیده و ثنائی با تفسیتی که در رجال حدیث ثمالیه حدیث او را
در سنن اربعه مذکور میدارد در کتاب کشتی مسطور است که شبی حارث بحضرت امیر مومنان مشرف شد
فرمود چه چیز ترا در این شب بزمین بیاورده عرض کرد سوگند با خدا می دوستی من در این حضرت مرا
باین حضرت آورده است فرمود ای حارث دانسته باش منیر کسی که مراد دست بدارد چرا که هنگام
جان دادن مرا بکند و بدیدار من بهجت پروردگار را میدارد باشد و نیز منیر کسی که مراد دشمن بدارد و خوان که
در وقت مردن مرا بکند و از دیدار من در عرق خجسته و نوسیدی بیند و این روایت را در دیوان اشعار
بان حضرت منسوب میدانند مذکور داشته اند

در پنج ساله

طاعون بصره

جمع خاندان این ایام

حاج مالک

وفات حارث بن عبید الله

بمکه

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۵۴

يَا خَارِهُدَانِ مَنْ يَمُتْ يَرْكَبُ مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا

الی آخدا در کشف الله از حضرت باقرین علیها السلام مروی است که حرام علی روح تفارق جسد هاشمی قوی الحجة محمدًا وعلیًا وفاطمة وحسنا وحبیبًا یثتقرعینہا او یسجننہا
خدای سبحان بدیدہ جمیع مؤمنان و شیعیان را در انکام ترغ روان و سعادت ننگای محمد بدیدہ ار محمد و آل محمد
صلی الله علیه و آله روشن و کور تازیکت را ختم کاشن فرماید و این شعر را شعر و را یتقام خوش انشا و کرده است

ایک گفتی که من بیت یمنی جان فدای کلام دلجویت

کاشکی هر دمی هزار دمی مردی تا بدید می روی

سعدی در مروج الذهب میگوید در ایام خلافت عبدالملک بن مروان حارث بن اعور صاحب علی علیه السلام
رخت بدید که جهان کشید و این حارث همان کسی باشد که بحضرت امیرالمومنین سلام الله علیه درآمد و عرض
کرد و یا امیرالمومنین آیا بخوان مردمانیستی که بر این احادیث روی کرده و کتاب خدا را متروک نمود
گفت آری همانا از رسول خدای شنیده ام که فرمود زود است که فتنه بدید آید عرض کردم یا رسول الله
منهج از آن چیست فرمود کتاب الله فیه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل
لبس بالفضل من ترک من حیار قصه الله و من اراد الهدی فی غیره أضل الله هو جبل الله
المتین و هو الذکر الحکم و الصراط المستقیم و هو الذی لا ینزع عنه العقول و لا یبلس بل الاکسن
و لا یقضى عجایبه و لا یعلم علم مثله هو الذی لما سمعته الجن قالت اناسنا قرأنا عجبا
یهدی الی الرشید من قال ید صدق و من زال عنه علا و من عمل ید اجر و من تمسک ید هدی
الصراط مستقیم خذها الیک یا عوفی آن منجج کتاب خدای است که خبر پیشینان و آید کان حکومت
آنچه در میان شما از اموات و حیات شما بدید آید بجله را حاوی و فضلی و فاصله است که راه هرل در آن
هر کس از روی جباری و سرکشی متروک دارد خدایش بعقوبت مقهور فرماید و هر کس جز با ادب و احکام
آن هدایت خواهد در عرصه ضلالت هلاکت کرد همانا قرآن است جل الله ستن و ذکر حکیم و صراط
مستقیم که هیچ عقلی را از آن روی بر تافتن و هیچ زبانی را از قرائش سحر و زیدین نشاید عجایش از صفحه
روزگار بر بخیزد و مانندش بعلی راه برده نشود همان است که چون نازل شد جماعت جن از آیاتش شگفت
گرفتند همانا قرآن بر شاد است و ایت کند هر کس بر طبق آن سخن کند صادق و کر نه کاذب و از راه
حقیقت بیرون است و هر کس بان عمل کند فردا جریا بد و هر کس بدان چنگ در زند براه راست در آ
ای عورتو بان کلمات و مراتب دست در آرد با خویش مدار معلوم باد که ابن اثیر در ذیل سوانح و تاریخ
سال شصت و چهارم هجری بطاعون بصره و فوت مادر عبید الله بن عمر امیر بصره اشارت کرده
و نیز در سوانح سال شصت و پنجم کارش داده و آنگاه در ذکر اسامی حکام این سال میگوید حارث بن

اول حضرت عباس علیه السلام

او را با شکوه و قیود با آنکه عید الله بن عمر امیر بصره بود کسی را نمیبست چنانکه چندی
در شش روز از زمین برگیرند و نیز در ذیل سوانح سال شصت و چهارم میگوید عمر بن عبید الله بن عمر
والی بصره بود و این جمله بیچکت با هم توافق منجیه گمراشید در عزل و نصب ایشان کوتاری رفته باشد
یا در ذکر اسامی در قلم کاتب خطائی شده یا یکی از ایشان والی امر عرب و آن دیگر والی حجاز باشد معذرت
در اختلاف سال و نگارش این مرض در هر دو سال جای توقف است چه و یکنواخت موافقت نکرده اند

و الله تعالى اعلم بالصواب ذکر وقایع سال شصت و ششم هجری و یرون این مختار بن ابی عبید از مجلس کوفه توسط ابن عمر

مختار بن ابی عبید از مجلس کوفه توسط ابن عمر

ازین پیش سبقت نگارش یافت که بعد از شهادت سلیمان بن صرد خزاعی و یاران و اصحاب او
و انهدام بقیعه اسیف از جمله آن رفاقه بن شداد با جاعتی از بنزیت یا فکان غسان زمان کوفه آمدند و این
هنگام مختار بن ابی عبید چنانکه قدمت گذارش گرفت کوفه بنزدان اندر بود چون خبر درود رفاقه را بدست
از زندان بدو پیام فرستاد اما بعد فرجاً بالعصبه الذین عظم الله لهم الاجر حين انصرفوا
و رضى فعلهم حين قتلوا اما ورب البیت ما خطا خاط منكم خطوة ولا ر بار بوة الا
كان ثواب الله له اعظم من الدنيا ان سلیمان قد قضي ما عليه و توفاه الله
و جعل روحه مع ارواح النبیین و الصديقین و الشهداء و الصالحین و لم یکن
بصالحکم الذی به تنصرون انی انا الامیر المأمور و الامین المأمون
و قاتل الجنادین و المنتقم من اعداء الدین المقید من الاوثان و اعداء و استعدوا و اشرافا
ادعواکم الی کتاب الله و سنته نبيه و الطلب الی اهل البیت و الدفع عن الضعفاء و جهابذة الجلیس و السلا
یعنی مرجا و خوشامران مردم را که هدای کریم اجرا ایشانرا عظیم گردانید کاهی که برای طلب خون فرزند
پیغمبر بجا و اعدا و دین و قتال مشرکین رهبر شدند و خوشنود گردیدند اذ افعال و مساعی ایشان کاهی که
در قتال آن مردم نمودند و هیده فعال جدال داده قسم پروردگار که بیچکت از شما در پیودن این راه و نوشتن
این طریق جانگاه کامی برداشته و در این معالمت مبارک بختی جز آنکه اجد و مردوش در حضرت هدای
از قامت جان بزرگتر است همانا سلیمان بن صرد در قتال اعدای پروردگار صد آنچه بروی بود سای بر
تا بحضرت یزدان شافت و روح او در شاخار جان با ارواح پیغمبران و صدیقان و شهیدان صالحان
آشیمان گرفت لکن چون از فزون حرب و رسوم طعن و ضرب کاهی آگاهی نداشت شما را چنانکه
باید یاری و داری توانست نمود همانا شایسته آن امیری مأمور و امینی مأمون و کشنده جبابان و عتقم

رج دوم از کتاب سکه الادب ناصری

یزدان دست عام پیران و طب نون لایت و دل کردگار زمان و دوح طم از سبجان و بسا و ابرام
 گوید و بیان و اسلام و نیز بر دایت مجلسی اعلی الله مقامه مختار در محاسن الخطبات با اصحاب که داشت
 حَدُّوَالْعَارِکُمْ هَذَا الْکَثْرُ مِنْ عَشْرِ دُونَ الشَّهِرِ ثُمَّ یَجِئُکُمْ بِشَاهِدٍ مِنْ طَعْنِ نَبِیٍّ وَصَرِیْبٍ
 هَرِیْقِیْلٍ ثُمَّ وَکَرِیْمٍ فَنَلْهَآ اَنَّا لَهَا لَا یُکْذِبُنَا اَنَّا لَهَا کُنَا اِذْ اَیْکَهِ یَکَا هَیْأَیْ زُودَ کَ خَبَرِیْ دُرُغِ
 و مردی بی منه و خجما در فکند و فرادان بکشند و برای اصلاح این امور من بیای شوم و ساخته این
 ایم و مختار کارهای خویش را با اینکه کلمات در جزو فراست و خدعه و کلمات و حسن سیاست با بنجام میسر است
 و نیز در آن حکام که اصحاب سلیمان بن سرو اند شام که فرزند مختار از زندان بایشان داشت
 اَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْظَمُ لَكُمْ الْآخِرَ وَحَظَّ عَنْكُمْ الْوِزْرُ بِمُفَارَقَةِ الْقَاسِطِیْنِ وَجَهَادِ الْمُحْلِیْنِ
 اَنْتُمْ لَمْ تَسْفُوهَا نَفَقَةً وَلَمْ تَقْطَعُوا عَقِبَهُ وَلَمْ تَخْطُوا خُطْوَةً اِلَّا رَفَعَ اللَّهُ لَكُمْ بِهَا دَرَجَةً وَکُنْتُ
 لَكُمْ حَسَنَةً فَاَبَشِرُوا فَإِنِّي لَوُخْرِجْتُ إِلَيْكُمْ جَرَدْتُ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مِنْ عِلْدٍ
 بِالسَّيْفِ إِذْ زَالَ اللَّهُ فَعَلَّمَهُمْ دُرُكًا مَا وَقَلْتُمْ فَلَا تَوَافُرَجَّتْ لِلَّهِ لَنْ قَارِبَ وَاهْتَدَى
 وَلَا يَبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ عَصَى وَابْنِي وَالسَّلَامُ بِأَهْلِ الْهَدَىٰ بِعَنِي خُذَا تَعَالَىٰ دَرِیْنِ مَجَاهِدَاتٍ وَمُنَاقَشَاتٍ
 و مناقشات شما با اعدای دین و قاتلان فرزند سید المرسلین اج شمارا عظیم گردانید و اوزار شمارا همسوار
 ساخت همانا هر نفقه بجای آوردید و هر عقبه بیای که داشتید و هر کامی بر گرفتید و بر نهادید در حضرت
 یزدان موجب از دیاد درجه و ارتقاء رتبه و از دیاد حسنه گردید پس شمارا بشارت باد و بداند اگر من
 باشم باشم باذن حضرت یزدان مشرق و مغرب جهان را با تیغ عریان از لوث وجود عدوان برهنه و پاک
 نمایم و کشته بر زیر کشته چون شپه بر زیر شپه بر آورم و وضع و شریف را پاک کنده و جمع انقیوم عینف را ریخ
 بگذارم خدای برای آنکه بدین و تقرب جویند و برکت دهد و آنجن که عاصی و مسکرا باشد از رحمت
 خود دور بگرداند و اسلام و نیز ایشان را باز نمودی که وی از جانب محمد بن علی علیه اسلام معروف باین
 حقیقه بطلب ثار ما موراست چون کتوب مختار بن ابی عبید را رفاقه بن شداد و وثی بن مخزومه العبدی
 و سعد بن عذیفه بن الیمان و نیز بن انس و امر بن شمیط الاحسی و عبدا بن شداد الحلی و عبدا بن
 کامل قرائت کردند این کامل را بد و فرسادند که کتوب ترا قرائت کردیم و ما با تو بآن مقام هستیم که ای
 سرت تو باشد و اگر خواهی بزدان اندر آیم و ترا بیرون بیاوریم چنان میکنیم چون مختار پاسخ ایشان شنید
 سخت مسرور گردید و گفت خرم و خرسند باشید که در همین ایام از زندان بیرون میآیم و شما خود در مقام
 اتمام و از حاکم نباشید و از آنطرف مختار نامه بعد از آنکه بن عمر بن خطاب نوشته و فرستاده بود

هم از بیانه
 هم از بیرون
 هم از کون

نکات
 توده یک

احوال حضرت سید الشاهین علیه السلام

۷۵۷

لما بعد ما قتلوا سید بن طاووس و غیره و در آن وقت که در آن زمان کذا را در حق من خیالات فاسده
 و غیره پیدا کردید. خدایت رحمت کذبین و و ظالم که عبد الله بن یزید و ابراهیم بن محمد و اسیر
 کوفه هستند سفارشی در حق من برنگار شاید خدا تعالی بطرف و من تو مرا از چنگ ایشان خلاصی ده و سلام علیک
 چون ابن عمر این مکتوب را قرائت کرد بعد از آنکه و محمد نوشت که شما از مصاهرت مختار با من و مودت من
 با شما آگاهید قم سیدم شما را که بعضی قرائت این نوشته من و او را از زندان براه خودش گذارید و سلام علیکم
 و رحمه الله و برکاته چون ایشان نامه ابن عمر را بخوانند حاجتی از اشراف کوفه را که از جمله کفلا تحت امر بودند
 حاضر ساختند و از ایشان ده نفر را اختیار کردند و مختار را بپا دروند و آنجا جماعت را بروی من
 کردند و نیز او را سوگند دادند که هرگز برای من خروج نکند. و اگر بکشد و غایب پیدا شود بر او با و که هزار
 کاوه و شتر قربانی بر درگاه بخواند و هر کس ملوک او باشد از ذکر و انانیت بجا است آزاد باشند آنجا و مختار
 برای خویش شد و با حمید بن مسلم گفت خدای این جماعت را بکشد که تا چند کول و نادان هستند و چنان
 کمان میزنند که من با پنجه قسم یاد کرده اند و فای نمایم اما آن سوگند که بنام خدای یاد کرده ام همانا سزاوار است
 که چون سوگندی یاد کنم و از آن پس چیزی را بگویم که از آن اولی باشد آن کار را فرو گذارم و آنچه اولویت
 دارد معمول بگردانم و کفاره به هم و البته خروج من بهتر است که از ایشان دست بدارم و اما مختار هزار
 بدنه در منجر که معطله همانا اینجا بر آب دمانی بر من آسان تر است و مرا از بهای هزار بدنه چه بیم و هوس
 خواهد بود و اما آزاد شدن محالیت من سوگند بخداوند که دوست دارم در اندیشه اخذ ثار که پیش نهاد
 کرده ام شیرفت یابم و از آن پس دارای هیچ ملوکی نباشم با تحکیم چون مختار در سرای خویش استقرأ
 یافت مردم شیعه در خدمتش آمد و شد و رزیدند و همه با مارت او رضا دادند و در زندان نیز با و یک

بیت کرده بودند و بر اینگونه بود تا مختار قوت یافت

بیان قوت حال مختار بن ابی عبید در کوفه و فرستادن ابن زبیر ابن مطیع را بامارت کوفه

مختار بن ابی عبید بر آن حال در سرای خویش در کوفه بزیست و شیعیان جمعی بر جمعیت و کثرت با افزودند
 و امر ایشان نیرو گرفت تا گاهی که ابن زبیر دو عامل خود عبد الله بن یزید و ابراهیم بن محمد بن طلحه را
 از کوفه معزول ساخت و امارت ایشان را با عبد الله بن مطیع گذاشت و عمارت بن عبد الله ابن
 ابی ربیع را در بصره امارت داد و ابن مطیع کوفه اندر شد و بجزیر رستان چیهی در آن حال که ابن مطیع را
 بکوفه می نوشت و در ملاقات کرد و گفت اشب راه سپار چه قدر در باطن است ابن مطیع گفت آیا خود طلب
 مطیع و سرون زد و با شیم و چاره پاکه اراده کرده بود و مطیع را دریافت و بلا در منطقش مومل کرد

داستان ابن مختار
 و کوفه

ربیع دوم از کتاب منکوه الادب ناصری

۷۸۸

و این مطیع شجاعی بکمال داشت و از آن طرف ابوالهسیم دالی خراج کوفه چون مدینه آمد مالیات و خراج کوفه شکست و گفت ای حال بسبب قنّه روی داد و این زیر خاموشی گردید و قدوم این مطیع کوفه فریاد از شهر رمضان سال شصت و ششم باقی ماند بود و ایاس بن ابی مضر بسبب محلی را که پیش ساخته و بجن سیرت و شدت برتریب فرمان کرد و چون مسجد کوفه بیاید بر منبر برشته و مردمان را خطبه براند و گفت اما بعد همانا امیرالمومنین را با بارت شد شما و سیانت ثنور و حفاظت حدود شما و فرمان کرد تا گنجی شمارا گرد آوردم و جز برضای شما آنچه از فنی شما افزون باشد ما خود نداریم و بوقت عمر بن الخطاب که در زمان وفات بنهاد و سیره عثمان بن عفان متابعت جویم پس از خدای تبرسید و راستی پیشه سازید و در دین خویش استقامت گیرید و اختلاف موهذیه و دست سفهای خود از کار باز دارید و اگر این کار نچیند بر خویشتن کوهش کنید سوگند با خدای که هر کس از طریقت مستقیم پیغمبر یا در احکام قوم عصیان در زندا و در دست خویش تا دیب و تنیه گردانم و هر کس منافق و دوروی باشد او را یک زبان و یکدل گردانم این وقت سایب بن مالک اشعری از جای برخاست و گفت اما اینکه گفتی فنی ما را برضای ما حمل کنی ما همه گواهی میدهیم که هیچ رضا نمیدهیم که آنچه از فنی ما پسندونی جوید از ما برگزید و جز در میان ما قنمت کنی و نیز رضا نمیدهیم که جز سیره علی بن ابیطالب علیه السلام با ما سلوک گیری همان است که تا پایان زندگانی در بلاد ما معمول میفرمود ما را حاجتی بسیره عثمان نه در فنی ما و نه در نفوس ما نیست و نیز حاجتی بسیره عمر نداریم و اگر چند سیره او از سیره آن دوتن دیگر آسان تر بود و مردمان یکنی می نمود لکن ما پذیرفتار آن سیره و سلوک نیستیم این وقت بزید بن اش گفت سایب نیکو گفت و نیکو کرد این مطیع گفت در میان شما به سیرتی که نیکو شمارید سلوک میورزیم انگاه از منبر زیر شد و ایاس بن مضر ب نزد وی آمد و گفت سایب بن مالک از سران و سرکردگان ارباب فتنه و طغیان و بزرگان اصحاب مختار است هم اکنون کمی را سوی مختار بفرست تا حاضر شود و او را بزند آن بعلین تا امر مردمان استقامت پذیرد چه جاعی در سپردن او نشان بختن کرده اند و نزدیک باشد که در این شهر بیرون تازد و اینچنین قنّه نماید این مطیع بفرمود تا زامنه بن قدامه و حسین بن عبداللّه البرسمی از طایفه همدان با حضار او بر خیزد و ایشان نزد مختار آمده کفش بخت است بر شتاب و مختار خواست راه بدو برگرد و قدمین آیه مبارکه تلاوت کرد و اذ یکرکب الذین یکرهون البیوت و یقتلوا و یخرجونک الا ان یتوبوا و الذین آت و این ولایت بدو باز رسانید که ترا از روی مکر و خدایت و حضار کرده اند تا در بند بکنند یا بکشد یا اخراج نمایند و مختار بفرست بدانت و فرجامه از تن بر سخت و گفت قطیفه بر من در آکنید که تب و زهر بر من دچار شده و سرمائی سخت در تنم پدید گشت و شما نزد امیر باز شوید و او را از بیهوشی آگاه سپارید زامنه گفت من در کار تو تقصیر نمیورزم بآن پیمان که حسین نیز با من توانان رود مختار گفت ای حسین بسبب

نیامدن ملاطفت که شایسته دانی در خدمت اسرار و غایبش را چنانکه شایسته
مجلسین محسن که در آن وقتین بیان کرد این کاری در روز بنام و میرساند چون ایشان آمدند سر
میران شدند حسین یازده گفت عارض مختار را جده بدانستم و ما این را با ما سرگشتیدم میدارم چه ای
میدارم که در پوشیدن این راز روزی برگ و سازایم پس نزد این مطیع شدند و گفتند مختار و عارض
عارض است که از ادراک خدمت معذور است این مطیع تصدیق و سکوت نمود و چون مختار به پشت
که این مطیع در اندیشه گرفتاری اوست اهل بیت و یاران خویش را انجن کرد و گفت وقت آن رسیده
که خروج نمایم و خون میرحیدر را طلب نمایم و بی خواست تا در شهر محرم خنجر غایب در خیالی مردی
باشرف و شرافت از اصحاب شام و شام طایفه است از بندگان که عبدالرحمن بن شریح نام داشت
بگوید در آمد و با سعید بن منتقد الثوری و سیر بن ابی سرحفی و اسود بن جواد کندی و قدامت بن مالک
که بچند برای آشکار فراهم شده بودند ملاقات کرد و گفت همانا مختار همی خواهد با ما خروج نماید و او همی گوید
محمد بن طلحه السلام مرا مورد کرده است که خون حسین بن علی بجویم و از دشمنان و کشتن کانش انتقام
کشم لکن ندانم در دعوی خود صادق است یا نیست بپایند تا نزد محمد بن حنفیه شویم و خبر مختار را
به وعرضه داریم اگر ما در متابعت مختار اجازت داد و اطاعت کنیم و اگر نهی فتد مود و دوری گیریم
سو کند با خدای سزاوار نیست که هیچ چیزی از امور دنیویة از سلامت دین مانزد ما گرامی تر باشد
گفتند رای تو مقرون بصواب است و سیر بن ابی سرحف مختار گفت روزی چند ما را مهلت گذار تا
پراکنده کان خویش را فراهم سازیم و اسلحه خود را باز آریم آنگاه روی بخدمت محمد بن حنفیه نهادند
و چون بروی درآمدند محمد از حال مردمان پرسش گرفت ایشان حال مردمان و اندیشه ایشان جز
مختار و دعوت کردن مردمان را به و باز نمودند و در متابعت حضرت طلحیدند و بروایتی گفتند ما را
سوی تو حاجتی است گفت پوشیده یا آشکار گفتند پوشیده میباشد گفت اندکی صبروری کنید آنگاه
بگو شد برفت و ما را بخواند و عبدالرحمن بن شریح آغاز سخن نمود و بعد از سگر و پاس نامتای آنکه
گفت همانا شما اهل بیتی هستید که خدا تعالی مخصوص داشته است شمارا بفضیلت و مشرف ساخته است
به نبوت و عظیم گردانیده است حق شمارا بر این است و تحقیق که شمارا در شهادت حسین علیه السلام
مصیبتی پدیدار گشت که جمله مسلمانان را در سپرد و او را یک مختار بیامده و چنان میداند که از جانب
شما آمده است و ما را بکتاب خدای و سنت رسول رهنمای و طلب خون اهل بیت دعوت همی نمود
و ما بر این جمله با وی بیعت کردیم هم اکنون باین حضرت شدیم تا اگر اجازت یابیم با او متابعت
و کرانه از وی مباحثت جوئیم چون محمد بن حنفیه این سخن را از وی و دیگران بشنید خدای را حمد و ثنا
و رسول را درود بگذاشت و منبر نمود و آنچه از حضایع ما که خدای ما را به ان اختصاص داده بازگفتند

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

بج ۷

همانا فضل و شرفی از که کار بخیر است بر کس خواهد عطا میفرماید و خدا ای صاحب فضل عظیم است
 و اما مصیبت مادر شهادت حسین همانا در تقدیر و کتاب خداوند حکیم است و اما سخن شما در طلب
 همانا سوگند با خدای دوست میدهم که خداوند تعالی و او ما را از دشمنان بایستد که در میان ما
 خواهد باز جید و اگر محمد بن حنفیه این کار را کرده و دانشی نمی فرمودی و بروایت ابن عباس بن جعفر
 اما در باب طلب و ما را بپای شوی تا خدمت امام من و امام شما علی بن احسن علیه السلام شوم چون
 محمد و اجتماع خدمت آنحضرت شدند محمد حکایت ایشانرا که سبب آن از کوفه آمده بودند بر من رسانید
 آن حضرت فرمود یا عیسی لو ان عبدًا زینبًا نعصب لانا اهل البيت لوجب علی الناس ان یؤازروه و قد
 و لکن هذا الامر فاضح ما شئت ای عم اگر غلامی زکی در کار اهل بیت تعصب ورزد بر تمامت مردمان
 واجب است که با وی امانت کنند و متحمل او شوند و من ترا در این ولایت و آدم چنان کن که میخوای اینوقت
 آنمردم از آنجا که بیرون شدند و کلمات امام علیه السلام را بشنیدند و همی با هم گفتند زین العابدین و محمد بن
 الحنفیه ما را رخصت دادند و معاودت کردند و از آنطرف جماعتی از شیعیان که از حال ایشان با خبر بودند
 متفرقه دوم ایشان نشستند و نیز مختار از خروج ایشان خدمت محمد بن حنفیه آگاهی داشت و سخت بروی
 کران بود و همی بهم داشت که باز شوند و خری باز آورند که اسباب تفرقه جماعت و ضعف امر او گردد و در آن
 اندیشه بود که پیش از فرود آمدن جماعت سبب بیرون تازد و چون بر این آهنگ متفکر گردید و همی
 با ایشان گفت ان نفر اینکم یختر و لو انابوا فانیتم اصابوا اقبلوا و انابوا و انهم یؤاخذوا و اعیروا
 و انجابوا و اقل خیر و اخابوا یعنی تنی چند از شما در دای سرشکلی دار تیاب در افتادند پس اگر تنی برسند
 روی میآوردند و با ناست می پردازند و اگر در پیکدای ضلالت بر روی در افتند و از جاد اعدای دین هم گزند
 و سر بر تاسند غایب و نامر میبوند و در اینجا جماعت از خدمت محمد بن حنفیه باز شدند مختار گفت باز گوید
 تا چه آوردید که بشد بیاری تو ما مور شدیم اینوقت مختار را دل قوی گردید و گفت منم ابو اسحق هم اکنون
 جماعت شیعه را نزد من حاضر کنید پس آنرا که نزدیک بودند حاضر ساختند مختار گفت ای مشر شیعه
 همانا گروهی دوست همید اشتند که صدق خبر ما باز دانستند پس خدمت امام همی و نجیب مرتضی و پسر
 مصطفای محبتی یعنی زین العابدین علیه السلام بر رفت و آن حضرت بایشان باز نمود که من طهیر او در رسول
 او هستم و شما را بتاعت اطاعت من و همراهی با من در آنچه شما را دعوت نمودم از قتال محلین و طلب ما
 اهل بیت خاتم المرسلین ما مور منمود و مختار از یکنه سخنان که ایشان را با طاعت او را غلبه حیات
 باز گفت و فرمود باید حاضر تیاب باز گوید و عالم بجال باز نماید این وقت عبد الرحمن بن شریح
 بیای حاست و حاضران را از کیفیت سفر کردن خدمت ابن حنفیه بمطهرت و موازات مختار
 باز نمود و گفت ببایت شاه نجای باز رساند و بجهله ساخته و آماده شوی و نیز جماعتی از همراهان

و امر کردن حنفیه

احوال حضرت سید الشهدا علیه السلام

سید محمد

بسم الله الرحمن الرحيم از محمد مهدی ابروی ابراهیم بن ملکوت بهشتی نوشته میشود سلام بر تو باد و بهشتی که
چنانچه بگویم خداوند بیا که بخیر او خدای نیت اما بعد بخت را که از یزدان من و آن کسی است که او را
برای خود پسند داشته ام تو بموجب ساختن و او را بقتال و دشمنان خویش ما مورد آشتی تا و ما و اهل بیت
باز کرد تو نیز با قوم و غیرت خود و انکس که در اطاعت تو است با دوی جنبش جوی همانا اگر در یاری میکنی
و دعوت مرا اجابت نمائی در خدمت من صاحب فضل و فضیلت باشی و هم زمام خلی با جنتیاء تو است
و هر سپاهی که فرو نماید و هر شر و سبزی و شر و سرحدی که ما بین کوفه و اقصی بلد شام است که بر آن مظهر
و منصور شدی از آن تو باشد و اگر ازین مسلمانان سر بر تابی خیران و نیا و آخرت یابی چون ابراهیم
از قنات آن نامه پروا نداشت روی بختار آورد و گفت یا ابا اسحق ازین پیش در میان ما و محمد بن حنفیه
مکاتبات بوده و تا اینوقت جناب خود و پدرش را در صدر کتاب مذکور بنفرمود چون اسناد که در این نامه
لغز مهدی اندوده کرده است مختار گفت آنوقت زمان دیگر بود و آنکه زمان دیگر باشد
ابراهیم گفت شاید کیت که محمد بن حنفیه این کتب را بمن نگذاشته پس آنجا است که زید بن اسد و ابن
شیط و عبد الله بن کمال بودند بغیر از سبی کواچی دانند که این نامه از دست و دست چون این کار پسای رفت
ابراهیم از صدر فراش فرو آمد و مختار را بر مسند از آن بای و دایمی بیت کرد و آنجا که بنفرمود تا از تو که
در شربت عمل بیاورند و ایشان تامل نموده خرم و خرم شدند و سرای ابراهیم پروان آمد پس از آن
ابراهیم با شمی گفت بخوان بودم که تو پدرت را بچاهت را در ابراهیم را در دست موافقت نمود و ده
تایید شد و این چاهت را بختی و صداقت می نویسی گفت ایشان بزرگان تاریخ و تاریخ
و اساتید این شهر و فرمان عمر با شند و اشغال این مردم جز بختی و راستی سخن نگنند ابراهیم اسای
آنگن حله را بکاشته نزد خود داشت و غیره و مطیعان خود را بخاند و از آن پس بر شامگاه
برای مختار شدی و تدبیر امور نمادی و از او ایشان بر آن اتفاق گرفت که در شب پنجشنبه چهاردهم
شهر ربیع الاول ببال شقت و ششم در کوفه خروج نمایند و بعضی در شهر ربیع الاخر نوشته اند اما
ابو مخنف در کتاب مقتل در این باب چنین می نگارد که مختار از مدینه بکوفه ارتحال گرفت و در سرای
ابراهیم بن ملکوت اشرف و داد و بادی خاقی از طین بود و چنانچه می نمود که این خاتم محمد بن حنفیه میباشد
و اما ابراهیم گفت یک حکایت است که خاتم امام محمد بن حنفیه است که مرا بتوفیر ستاده و ترا امر فرموده است
که مردم کو فریاد است او دعوت کنی و ولایت این امر با من نهاده است و چنان بود که آن شب
محمد بن حنفیه را ببار بود چه وقتی زهری از نیچ داود علیه السلام حضرت برادرش امام حسین صلوات الله
علیه بعد تیر آوردند و چون براندام مبارکش بیار است یک ذراع و چهار انجشت فزونی داشت
محمد بن حنفیه اطراف رزه را فراهم کرده و بادست خویش آن فزونی را از هم بکشت ازین روی

کتاب دوم از کتاب مکتوبات الادب با صریح

۷۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم النظام ملکات الامجاد و استعدادهای که پس از بی سال
 که در بادی ضلالت و غوایت سیر کرده باشی از این عالم غیبی که در راه
 پریشیدگی در صیقل و راه نهی چون مختار بر این مکتوب واقف شد دل قوی کرد و در حقیقت
 دشمنان ایشان بجهت گردید و چنانکه اشارت رفت برای خروج مقصود شد و از آن طرف بفرمان خداوند
 سرور آن کوفه با ابطال رجال در روز و شب در محلات کوفه پاسبانی پراکنده شدند و با تیغهای آخته
 در کوی و برزن کرمان مردوزن بودند و از آن سوی این شهر یک شب قتل از موعده مقرر در شب سه شنبه دیدار
 مختار را بسیار گردید و چون در آن شب که در طریقه و شوارع و کوی و برزن از ابطال رجال و مرد و قتال و کتله و
 و این سخن را که در کوفه با جمعی که در محلات و قصر حاضر گردیده اند و لاجرم با یکدیگر
 و این یکت که در غایت خویش استوار گردیده و با یکدیگر از اصحاب خود که در روز و شب در این
 جانب راه گرفت یکی از یارانش گفت شرط هر دم از کف گذار و از راهی میروم از عادت جانب مرا
 مختار بسیار ابراهیم گفت سو کند با خدای از وسط سوق و کفار قصر میروم و دل دشمن را از رعب و هم
 آکنده میکردم و بخار چون و چون و چپسره ایشان نمایان میازم پس از باب اهل راه سپرد و بدار
 عمرو بن حرث بگذشت در آنوقت ایاس بن مضارب با مردم خویش بر ایشان کرمان شد که همه با او میروند
 بیرون شده اند پرسید چه کسایت گفت نعم ابراهیم و ایشان یاران من هستند که از پی جمعی روان شده ایم
 ایاس گفت این جمع و جماعت چیست و این هم چه باشند در این نیمه شب بمحل و مسج بیرون شدند و
 شنیدیم که در شب با این مردم بیرون میشود البته با نیت مستقیم راه می سپاریم هم اکنون از تو دست
 بر ندارم تا بخدمت امیرت در آورم ابراهیم گفت و یکت این سخن بگذار و دست از ما بدار و در میان خدای
 سلامت بگذار ایاس گفت هرگز از تو دست نمی کشم و کار از محاورت بشا جوت کشید و اینوقت مردی از طایفه
 که او را ابو قطن نام برد در اصحاب ایاس حضور داشت و پیش نیره اندر بود ابراهیم با او گفت با من نزدیک شو و قطن
 چنان دانست که ابراهیم او را میطلبید تا او را در خدمت ایاس شفاعت برانجیزد چون با ابراهیم نزدیک شد ابراهیم
 چنان بی بر آورد و نیره از دستش بر بود و با ایاس بانگ بر زد و گفت ای دشمن خدای همانا از کشندگان حسین
 علیه السلام هستی و چنان نیره بر کمرش بر زد که او را پنهان کرد و با مردی از مردش بفرمود تا سر ایاس را از تن بر گرفت
 و اصحاب ایاس چون اینحال بدیدند پراکنده شدند و خبر با بن مطیع بردند ابن مطیع فرمان کرد تا پسرش را بشد بن
 ایاس با مارت پاسبان ایاس برقت و سید بن عبد الرحمن منقری ابوالقضاع بن سواد را بجای راند
 و کتله باز داشت و ابراهیم بن اشتر با سران خویش بمنزل مختار شد و گفت اگر چه میعاد ما برای خروج در شب
 و کمر بود لکن امری روی نموده که لابد و ناچار باید هم شب خروج کرد و آنگاه در استمان خود را کشف ساخت مختار
 از قتل ایاس شادمان گشت و گفت ان شاء الله تعالی اولی فتح و فیروزی است که در مرات مراد ما میسر شده

در وقت ساجد و خواندن اذان و اقامه و تحمید و تهنیت نام

قدوس
 شکر کند

مواال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۷۶۷

آنکه در این وقت گفت بجای شو و آتش برافروز و برای علامت بزد کروان و با عبد الله بن مسعود گفت
 که ای جوی و بر زن کن و به یمنه است تا برکش و با سفیان بن علی و دمه بن مالک گفت شما نیز بجای شو
 و دای یا ثارات بحین را از سموات بگردانید و چهار از این مردیست که مختار بن ابی حمید بقی در شب
 چهارشنبه چهارده شب از شب ربيع الآخر سال شصت و ششم در کوفه ظهور نمود و مردمان کتاب خدای شست
 رسول خدای طلب کردند و امام جعفر اقلیت و دفع غلم از صفایاوی بیت کردند و شاعران شروع در ابواب گفت

وَلَمَّا دَعَا الْخَنَازِجُ النَّصْرَ
 دَعَا الْكُثَارَاتِ الْحَبْنَ فَأَقْبَلَتْ
 عَلَى الْخَيْلِ تُرْدِي مَرْكَبًا وَأَشْقَرًا
 تُدَادِي بِفُرْسَانِ الْبَصَالِ لِيُشَارَا

و چون آفردم را چنانکه مسطور گردید بآن امور ما مقرر گردانید اسلحه خویش بر تن بیار است و این شعر بخواند

قَدْ عَلِمْتُ بِضَاءِ حَسَنِ الطُّولِ
 أَنْتِ غَدَاةُ الرُّوْعِ مَقْدَامُ بَطْلٍ
 وَأَيُّهَا الْخَدَّيْنِ عَجَزَاءُ الْكُفْلِ
 لَا عَاصِرَ لَهَا وَلَا وَغْدٌ فَيْلٍ

معلوم باد که یغما کنیه از زوجه مختار و دختر نمان بن شیر است چنانکه بخواند خدا در مقام خود مسطور آید علی التامه
 چون مختار اسلحه بخار بر تن بیار است ابراهیم بن اشتر با دگفت بمانا این کرده که در کوفه و محلات کوفه بیایست
 هستند اصحاب ما را مانع میشوند که بمای پیوسته گردند اگر من با این بوم که بمن هستند در طرق و شوارع را اسپار
 کردم و مردم را دعوت کنم و با آنان در نوای کوفه کر سنس گیرم و شجار خویش بذر کشم هر کس در اندیشه خروج
 باشد لابد بمای پیوسته آید و هر کس نیز بتواند تو او را نزد خود باز دار و گران باش و آنجا هست ترا از کوفه دشمنان
 نگاهبان میشوند تا من تو باز آیم مختار گفت چنین کن و قیاس من برای و بر هر که بجانب ایه ایشان شوی و تعلق
 جوئی و نیز تا استطاعت داری با یکس قبال بهایت بجوی که اینک و بگری با تو بد است بیه و ترانایا بر نما
 پس ابراهیم با اصحاب خود رفت تا بقوم و عشرت خویش پیوست و اینوقت جمعی بزرگ از آنان که دعوت او را
 اجابت کرده بودند بروی انجمن کردند و ابراهیم در آن شب سستی را با ایشان در کوفه بای کوفه بجیخت
 لکن از آن مواضع که ابن مضع امیران خود را کاشته بود دوری میکرد چون مسجد الکتون سیاه فی از خیش
 زجر بن فیس هفتی به آمدند لکن میری در شست ابراهیم بر ایشان حمله برد و ایشان را چنان پراکنده ساخت که
 تا حیات کنده در آورد و بسی گفت اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَا غَضَبُكَ لَا اَهْلُكَ يَبْكُ وَ تَوَلَّاهُمْ فَاَضْرَفَا

و چون آن حاجت را از میری داد باز شد و بجی رفت تا بجای رسید و بن نما را ایشان
 بودند برگشید و در آنجا متوقف گردید و اینحال سوسین عبد الله بن المنقری بدو طاقت بدان امید که ایسی
 با ایشان رساند و در خدمت ابن مطیع به کمال در یابد ابراهیم از همه جا بخیر نگاه او را با خود دید و چون ملک
 غران بانک بر اسی بش زدد گفت یا شریطه الله سن و دشید که شما این مردم فاق و فجار که در دوا اهل
 و پیغمبر شما غوطه ور شدند بطفر و نصرت سزاوار تر هستید پس بیکه سسرود آمدند و ابراهیم با ایشان را آنها حمله برد

و این شعر بخواند

و این شعر بخواند

مقتولان اثر با بعضی
 مردمان کوفه

خدا را

سج دوم از کتاب سکه الادب ناصری

۸ نو ۷

چنانکه از شهر به بیان یافت و حکمی جانب قرار گرفته و بیامست به دیگر زبان برکشوند و ابراهیم ایشان را
 همچنان تعاقب نمود تا آنجا که در برودگی از اصحاب ابراهیم با او گفت از بنال ایشان بشتاب این محب
 و هم که در ایشان راه یافته مستقیم شمار ابراهیم گفت این کار بصواب نباشد بلکه باید استیضاح نمود
 شویم تا خداوند بوجد ما او را از وحشت امین دارد و نیز چون این حضرت را از این راه بازگردانید
 بفرمایند و نیز من این ششم که تا کنون جاعلی با وی در میان داشته ام و در این راه با او
 تا در سرای مختار رسید و صدای بانگ و در شوب و دل را در میان ایشان بود که شب بنی از جانب
 سخته میخواست مختار بیامد بود و مختار نیز بدین امر را در میان خود داشته و نیز چهار بن ابجر العیلی بدافقت مختار
 بشتاب گرفته و مختار از بن شیط را در برایشان باز داشته بود و در آن حال که مروان بقبال ایشان آمد
 ابراهیم از سمت قصر فرارسید چون مختار و اصحابش از رود ابراهیم آگاه شدند آنان پیش که ابراهیم
 ایشان را در یاد بفرستاده و در کوی و بازار پراکنده گردیدند و قیس بن طهقه الهندی با نزدیک یک صد تن
 از طرف مختار فرارسیدند و بر شیب بن ربیع که این هنگام با زید بن اسن مشغول قتال بود حمله بردند و از آن
 در هم شکستند و راه مختار یافتند و شب بن ربیع نیز از بن مطیع شد و گفت دانسته باش که امر این مردم نیز
 گرفته و مختار حسد و ج و ظهور کرده و کارش استقرار یافته تیر آن است که تمامت امیرانی که در این شهر
 در اماکن متعده باز داشته بخوانی و ایشان را بابتعه آنها بکوه و بدفع مختار و سپاه داری چون این خبر
 بمختار رسید با جاعلی از یارانش حسد و ج نمود تا در ظهر دیر الهندی بجهت درآمد و ابو عثمان هندی در میان
 مردم شاکر بیرون شد و همی مذا بر آورد و ایشان در این هنگام در خانهای خویش جای کرده بودند چون
 جاعت کعب خنی با ایشان نزدیک بودند و دهنه های کوچی را بر ایشان سد و کرده بودند مردم
 بنی شاکر بنیال بودند که ظاهر شوند چون ابو عثمان با گروهی از یارانش در میان ایشان شدند و آن
 یا ثارات الحین یا منصور امت بر آورد و گفت ای طایفه ایت یافتگان همانا این آل محمد و وزیر
 ایشان حسد و ج نمود و در دیر هندی فرود گردید و مرا بشمار فرستاد که شمار و حوت کنم و نفع و فوز بشارت
 گویم خدای شمار رحمت کند هم اکنون خروج کنید پس آنجا حوت از خانهای خویش بیرون تاختند و آن
 یا ثارات الحین در انداختند و با طایفه کعب قتال می دادند و ایشان راه برگشت و ند تا آنجا حوت درخت
 مختار نزول نمودند و بعد از آن بن قاده نیز با دوست تن حسد و ج نمود کعب متعرض ایشان شد و چون
 بدانت که ایشان از قوم و عشرت او هستند راه بر ایشان برگشت تا بر فشد و مختار پیوستند و نیز جاعت
 شام که طایفه همدان هستند در پایان همان شب خروج کردند چون همد الرحمن بن سعید همدانی خروج
 ایشان را بشنید پیام نمود که اگر در آن اندیشه هستید که با مختار پیوند گیرید از حیث این وسیع کدز مجوید پس
 آنجا حوت نیز در لشکرگاه مختار مختار فرود آمدند و این وقت از دوازده هزار تن مردم کوفه که با مختار بیعت کرده

کرامت و محاربت مختار و ابراهیم بن مطیع و سرداران و سپاه کوفه

و ابراهیم بن مطیع

و ابراهیم بن مطیع

و ابراهیم بن مطیع

و ابراهیم بن مطیع

والی و حمید بن مسلم و عثمان بن ابی اسجد میگویند با مختار خروج نمودیم سوگند با خدای بنور سفیده
صبح دیدن نیافته بود که از بقیه لشکر خود پرواخت و چون طلوع نمود پدیدار شد ما را با مات نماز باند
بگذاشت و در نماز خویش سوره و المازعات و عبس را قرائت کرد قسم بخدای هرگز از پیغمبر مای این فصاحت
لحظه را ندیده و نشینده بودیم و از آنطرف ابن مطیع محلات کوفه بفرستاد و فرمود بجمله مسجد در آیند
و نیز راشدن ایاس را فرمان کرد تا مردمان را ندانند که هر کس شب بمسجد حاضر نشود از وی نزاری
جویم و ذمت خویش را برانت دهم پس مردمان جانب مسجد گرفتند و انبوی بزرگ انجمن کردند آنجا
ابن مطیع فرمان کرد تا شبت بن ربیع با هزار تن روی بخمار کند و راشدن ایاس را با چهار هزار
کس از مردم شرط نیز بد و بفرستاد پس شبت روی بخمار نهاد و مختار کاهی که از نماز باده فراغت یافت
خبر ایشان را بشنید و کسی را بفرستاد تا بدستی خبر ایشان را باز داند و بدور ساند و هم در این وقت
سر بن ابی سحر خفی که از اصحاب مختار بود بخدمتش حضور یافت چه جز این ساعت توانستی بدوشد
و در عرض راه بار راشدن ایاس باز خورده و خبر را شد و نیز مختار بگذاشت چون مختار این اخبار را
بدانست ابراهیم بن اشتر را با هم قصد تن و تقوی ششصد تن پیاپی ده بمقاتلت را شد و نعیم بن هبیره
برادر مصقله بن هبیره را با سیصد سوار و ششصد پیاده بقتال شبت بن ربیع روان کرد و فرمود
در جنگ شتاب کیند و با دشمن روی در روی نشوید و از کوشه و کنار پیکار جوید چه ایشان از شما بیشتر
هستند پس ابراهیم روی برآورد و هم بفرموده مختار یزید بن اسد در موضع مسجد شبت بن ربیع
با هصد تن از پیش روی او جای گرفت و نعیم با مردم خود روی بسوی شبت نهاد و قتالی سخت بداد و چنان
بود که نعیم بن هبیره سر بن ابی سحر را با سواران و فیل باز داشته و خود با پیادگان تا کاهی که آفتاب
بگذرد و قتال داد و اصحاب شبت را منهنم و چنان کریان داشت تا سحاهای خود در آمدند شبت
ایشان را با نیک زد و بر جنگ تحریص نمود و جامعی از ایشان بد و باز گشتند و دیگر باره بر اصحاب نعیم
حمله آوردند و چون اصحاب نعیم بعد از انهم از انجماعت پراکنده شده بودند و جمعی تسلیل بجای بودند
لاجم منهنم شدند و نعیم شکیبائی نمود و چندان در یک درزیه تا بقبل رسید و سر بن ابی سحر نیز
با گروهی از یارانش اسیر شدند و از آن مردم هر کس عرب بود را هاشد و آنکه از جمله موالی بودند و
عربی الاصل نبودند بقتل رسیدند و شبت بن ربیع نیز و منشد و بیامد و مختار را احاطه کرد و مختار

دویم از کتاب سگوه الادب ناصری

۵۶۰

بیب قتل نیم ست شده بود و از آن طرف تیرابن مطیع نیز یزد بن حارث بن رویم را با دو هزار تن بفرستاد
و آنجا عت در افواه کوچا بایستادند و ازین سوی مختار یزد بن اسن را در خیل چشم خویش نهاد و خود با سپاه گان
بیرون شد پس لشکر شت بر آنجا عت حمل در شدند و ایشان از جای خویش نبردند چون یزد بن اسن این
توانی و کرانی در ایشان نکران شد گفت ای مشر شیعه شما آنکسان بودید که قتال میدادید و دست و پای
شمارا قطع میکردند و دیدگان شما را کور میساختند و شمارا بسبب حب اهل بیت پیغمبر شما از شاهان محفل
میا و میخند لکن امروز در خانه های خود قدامت و هدیه های و مطاعت و شمن خود باز نشسته ای کسان شما با این
جاعت چگونه است همانا اگر ایشان امروز بر شما میروند شومند روز شمارا تا همه بکشد و بکشد و شمارا
مجال طرقة العین کند از بند و جلد را صبر اگر دن زنند و با اولاد و ازواج و اسالی شما را بکشد
که از مرک و هلاک برای شما بدتر باشد سو کند با خدای جزا هستی و بختی و صبوری و سنجائی و وطن صائب
و ضرب دار که هیچ خیر شمارا از آسیب ایشان نکاهان نخورد و هم اکنون مردی و مردانگی و فتوت و
فرزانی کینه و با دل از حمید و بازوی نیرومند آماده پیکار دشمنان نابکار شوید چون این سخنان بشنیدند
خون غیرت در عروق حیت جوشیدن گرفت و بجلد مترصد حمله و اطاعت فرمان او شدند و بر مرکبهای
خویش جا ساختند و از آن سوی ابراهیم بن الاشر بار شد بر ابرو شد و این وقت چهار هزار تن بار شد
آنجن که رده بودند ابراهیم چون کثرت اعران او و قلت یاران خویش را نکران کردید زبان به تشیع و ترغیب
اصحاب خویش برکشود و گفت از کثرت اینجاعت در مهول و هیبت نباشید چه بسیار مرد می قلیل باشند که
سجرات کردگار جلیل بر جمعی کثیر غالب شوند سو کند با خدای ببا باشد که یکم در دزدان تن بهتر باشد و خدا
با مردم صابر و سنجیاست آنکاه خرمیه بن نصر جمعی از سواران را بمقتلت آنان روان ساخت و خود با سپاه گان
راه سپرد و ابراهیم با صاحب رایت خویش می گفت علم خویش را پیش تبار و باین قوم و این جماعت راه
بپار این هنگام هر دو جماعت بجا رست پرداخته نبردی عظیم و جوی شدید پهای بردند و خرمیه بن نصر یکی
چون شیر زیان و پیل و مان حمل شد بر او شد بکشد و او را بجست و نذا بر کشید و گفت سو کند با پروردگار که
راشد اگر بکشم چون اصحاب را شد اینحال بدیند منهنم شدند و ابراهیم بن اشتر و خرمیه و آنانکه با ایشان بودند
بعد از قتل را شد روی بجانب مختار نهادند و بشیری بفرستادند تا مختار را از قتل را شد با خبر ساخت مختار سخت
خسندید و بایادانش قوی حال شدند و بانگ تجیر از کرد و ن پیر بکشد آیند و اصحاب ابن مطیع از
قتل را شد و انزاع اصحابش ترسان و بددل شدند و ابن مطیع چون اینحال بدید حسان بن قاضی بن عیسی
با دو هزار تن به ایشان بفرستاد و او با ابراهیم اشتر متعرض گردید تا که او را و آسیب او را از اصحاب ابن
مطیع که در سخته جای داشتند باز گرداند ابراهیم چون شیر در آهنگ برایشان حمل کرد و آن جماعت
بدون جنگ و پیکار از وی فرار کردند لکن حسان بجایت اصحاب خویش در ننگ و رزیه خرمیه بروی

حمله کرده و او را شمشاد - با حسان گفت همان هستی سپرده خوشی در بختن میکنی و اگر قیامت تو مانع نبودی
 این بیستم در اینجا نسیب از جانی برآمد و مردمان برهی تاختند و ساقی قتال داد لکن حسد میاورا امان
 و مردمان از وی دست باز داشتند و خرقه با ابراهیم گفت حسان پسر عم من است و او را امان دادم گفت
 نیکو کردی و بجز بود تا اسب را بیاورند و حسان را سوار کرد و گفت بروم خویش باز شو آنگاه ابراهیم
 روی بجانب مشار نهاد و این پنجم شب بنی مختار در پره پخته بود و یزید بن حارث که در افواه
 لوطیای سببان و نکاحه بان بود ابراهیم را بدید و بدور می نهاد تا او را از شب و اصحابش باز دارد و ابراهیم چنانچه
 از یاران خود را با خرقه بن نصر بن فاع او فرستاد و خود بجانب مختار رفت و از کردار و بر شست حله آورد و یزید بن
 حارث از جانب دیگر به حمله ور شد شب بنی را مقام در کماند و با اصحابش منظم شده بجهت ای کوفه
 فرار کردند و از طرف دیگر خرقه بن نصر یزید بن حارث حمله برد و او را منظم ساخت و این پنجم اصحاب مختار
 فوی حال و بر افواه که چاه و بیوت که از او حمله آوردند و مختار نیز مپا شد و چون به هند کوی و بر زن کوفه رسیدند
 تیر اندازان تیر باران کردند و ایشان را کشته شدند که از آن جهت که از او شورش و آشوبت که در سنج بودند
 بجهت فرار کرده نزد ابن مطیع آمدند و نیز از قتل را شدن ایاس بدو نمودند ابن مطیع چون این روز کار بدید در کار خویش
 چاره فرمودند عمرو بن حجاج زبیدی چون این پریشانی و در ماندگی در وی بدید گفت ای مردانیکونه حاضر و دلیل
 متین و مردمان شود ایشان را بمقتات دشمن خویش بر اینچه مردمان و اعران تو بسیارند و جز این طایفه
 که خروج کرده اند و یکران با تو هستند و خدای ایشان را خوار و زار خواهد ساخت و ایکس من اول کس باشم که
 بیرون می سازم و طایفه با من همغان میشوند و نیز با غیر از من و یکران هستند که با طایفه و یکران توان می کردند
 پس ابن مطیع بیرون شد و در میان مردمان بایستاد و ایشان را بر آن هزیمت بی طامت نمود و بعد رفت
 و مقاتلت مختار و یارانش امر فرمود و از آن سوی چون مختار بدید که یزید بن حارث او را از دخول بکوفه مانع است
 روی به بیوت مزید و حمس و بارق نهاد و خانه های ایشان منفرد بود پس اصحاب مختار در آب جدا شدند لکن مختار
 نیا شامید چه روزه دار بود و حمر بن شمیط با ابن کمال گفت مختار معصوم است و با آنچه میکند اعلم باشد
 اگر گفت برستی گفتی و من از خدای در طلب آمرزش بستم آنچه مختار گفت این مکان برای قتال نیکو است
 ابراهیم گفت این با بکار را پروردگار قهار بمنزله و قلوب ایشان را از رعب و خشت آگذه ساخت هر کس
 با ما راه مپا رسو کند با خدای ما بقصر الاماره ما را مانعی پدیدار نیست این پنجم مختار دل بر حصول مقصود دست
 و از اصحاب خویش هر کس پیرو صغیف اسحال یا رنجور بود با اقبال و احالی که بدان حاجت میرفت در آنجا
 بگذشت و ابو عثمان هندی را از جانب خود بگذشت و مقیم و فول کوفه گذشت

مختار را از روزه دار
 میانی گفت آری
 مختار را از روزه دار
 میانی گفت آری

مختار را از روزه دار
 میانی گفت آری
 مختار را از روزه دار
 میانی گفت آری

مختار را از روزه دار
 میانی گفت آری
 مختار را از روزه دار
 میانی گفت آری

در آمدن ابراهیم و مختار بکوفه و قتل و دار الاماره

رج دوم از کتاب مشکوه الادب ناصری

واستیلای بر کوفه و فساد را بن مطمع

مختار کوفه را بسیار شد و ابراهیم بن اشتر از پیش رویش روانه گردید و از آنطرف ابن مطمع عمرو بن الحجاج را
 باد و هزارتن بدفع ایشان بفرستاد مختار را بر ابراهیم پیام کرد که از وی بگذرد بروی پناهی و خود باستاند و
 یزید بن اسیر را فرمان کرد تا با عمرو بن الحجاج روی در روی شود آنگاه مختار در اثر ابراهیم برفت و در موضع
 مصطای خالد بن عبدالله توقف جست و از آنطرف ابراهیم برفت تا از سمت کناسه کوفه اندر شود این هنگام
 شمر بن ذی الجوشن باد و هزارتن بد و بیرون تاخت مختار فرمان کرد تا سعید بن منقذ همدان را ساخته او گشت
 و آن ملعون حرب بر پیوست و هم بوی ابراهیم پیام فرستاد که همچنان بسیار باشد پس ابراهیم همی برفت
 تا کوفه شب رسید در ایحال نوفل بن مساحی باد و هزارتن و بروایت صحیح با پنجاه هزارتن در آنجا حاضر بود
 و نیز ابن مطمع فرمان کرده بود که منادی ندانند تا مردمان بمساحی ملحق شوند و ابن مطمع خود بیرون شد
 و در کناسه باستاند و شبث بن ربعی بخواست قصر الاماره بگذاشت و در این وقت ابن اشتر با یاران خود
 با ابن مطمع نزدیک شد و اصحاب خود را فرمان کرد تا در آنجا فرو آیند و گفت شمار هول و هرب فرود نبرد
 که بگویند ایک شبث و آل عقبه بن النہاس آل اشث و آل یزید بن حارث و آل فلان در رسیدند و همچنین
 از بیوات کوفه برآمد آنگاه گفت این جماعت کینه بد و بشنید چون برق تیغ آتش بار و سان آیدار بکنند
 مانند پیش که از کرک فار جوید از کنار ابن مطمع متفرق شوند و او را تحفه گذارند پس اصحاب ابن اشتر فرو شدند
 و ابن اشتر دمان بکر برد و در زیر آن قباء جوشن برتن داشت پس بناگاه بر آن جماعت حمله افکند و در سنگ
 زلفت که بجهت بر حاکم داده چنان فساد کرد که پاره بر پاره سوار و در افواه کوهها آکنده شدند
 و ابن اشتر همچنان تاخت تا مساحی رسید و غان مرکبش را بگرفت و شمیر بروی بر آنجست مساحی گفت
 ای پسر اشتر ترا بخواهم سو کنند میدهم که هرگز در میان من و تو خصومت یا ترا نزد من خونی بوده است
 که مرا در عوض بقتل میرسانی ابراهیم او را براه خود گذاشت و گفت از خاطر سپار و مساحی همیشه که دارا و را
 بیا و آوردی و او را ثنا بگذاشتی آنگاه از دنبال ایشان بکناسه درآمدند و بموقع مسجد در شدند و ابن
 مطمع و اشراف کوفه را بغیر از عمرو بن حرث که برای خویش رفته و از آنجا بصحرای کوفه بود در قصر
 بحصار افکندند و از آن سوی مختار همی بیامد تا از یک جانب سوق نزول کرد و ابراهیم را با یزید بن اسیر و عمر بن
 شخبط بجا صره قصر بگذاشت و ایشان سه روز قصر را بدر بندان بداشتند و کار بروم قصر دشوار شد
 این وقت شبث با ابن مطمع گفت در جان خود و این مردم که با تو هستند یکی بگو چه ایشان نه تو را و نه خویش
 نخواهند تواند بود ابن مطمع گفت هر چه بمصلح و صواب مقرون دانسید بامن باز گوید شبث گفت
 سکو خان است از هر خود و امان خواهی و ازین حصار بسیر و ن شوی و خویشتن و این جماعت را
 که با تو هستند بحدت نیکنی گفت مرا ناگوار باشد که از مختار امان خواهم با اینکه حجاز و بصره در امارت

[illegible]

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۷۴

از نیکی است باز نمود که حسدای نصر و فیروزی را بجهت او لیای خود و خسارت و تب و رنجی در خورد و دشمنان خود
فرمود و اما مدتی معین و زمانی شخص و رایتی محدود و آیتی مشهود و مستدر فرمود تا آن چند که مقدر و مقدر است
آن مدت را بپای بریم و آن رایت را بر پای داریم و آن مدت را بهیوده و باطل و آن رایت را فساد و افاقه
و ضایع گذاریم و اعدای دین را بر منکینم و رایت آیین را بر افرازیم و ضعیفان را بپاری و ستم و یدکان را
دور رسی و سرباییم و خون مطلوبان را بجوئیم و براه پی بپوئیم پس دور باد کسی که از راه حق سربازتاب
و کلمه حق را گدیز نماید ای بنده گان خدا شتاب کنید و در این صیبت که دلیل هدایت و کلید ابواب فلاح
و نصرت است بهادرت جوئید سو گند بخند و از زمین و آسمان بعد از بیعت علی و اولادش هیچ سبیتی
ازین بهتر و هدایت نزدیکتر نموده اید ای بنده گان بجا هدایت دشمنان دین و دفع کننده ازال محمد صلی الله
علیه و آله شتابید همانا من بر این گروه ناکبار سلطنت و اقتدار بر خود دارم و در طلب خون سپهر منم و چنانکه
سو گند آن کس که سخا بپراخت و عذاب را شدید ساخت قبر محمد بن شهاب زهری کذاب مرتاب را
بر شکافم و بلا و اعواب را ازین احزاب جلالت انتاب بیاکنم و اعدای ظالمین و باز ماندگان ظالمین
از شمشیر در گذارم سو گند با سخدا می که چشم مرا بصیر و قلب مرا تنویر نمود و در این مصرخانها بسوزم و کور را
بخش کنم و باین سبب سینه مرا شفا بختم و مردم جبار کا فر ناکبار را بهلاک و دمار در آورم سو گند بر پروردگار
حرم و بیت محترم و بحق خون و مسلم که برای من رایتی از کوفه تا اضم که نام کوهی است در میانه افزاخته شود
و اکناف ذی سلم از عرب و عجم را در سپار و آنگاه اگه خدام خویش را از مردم بنی تیمم مستدر دارم
معلوم باد که اگر مقصود از این شهاب همان محمد بن شهاب زهری باشد درست نیاید چه این شهاب در آن
زمان در حیات باقی بود و کرا اینک این سخن از روی مجاز باشد یا از این شهاب و یکی مقصود باشد

با همگی چون مختار از خطبه خویش به پرداخت از منبر منبر و ذکر دید

ذکر بیعت کردن مردم کوفه با مختار بن ابی عسید

و منار ابن مطیع از کوفه

مختار از مسجد جامع سده ای امارت برت و اشراف کوفه و زعمای قبایل در خدمتش درآمدند و بر
قانون کتاب خدا و سنت رسول پی و طلب دماء اهل بیت مصطفی و جهاد مجلین و دفع کننده ظالمین
از مطلوبین و قتال با قاتلین و سلامت با سالمین با وی بیعت کردند و از جمله آنکه با وی بیعت نمودند
منذر بن حسان و پدرش حسان بودند و چون این دو تن از خدمت مختار بیرون شدند سعید بن مسعود
نیری با جاعتی از شیعه ایشان را دریافتند و کشته سو گند با خدای این دو تن از رؤس جبارین باشند
و بر ایشان تباخشد و هر چند سعید بن مسعود انجاعت را منع نمود تا از مختار چه حکومت رود اطاعت کردند

• احوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

و هر دو را بکشتند و چون مختار بشنیدند که او را شمر آنگاه روی بردمان کرد و ایشان را از هر طرف امیدوار
 همی ساخت و اشرف را با انواع الطاف و حسن سیرت محبت و مودت آید و در این وقت پاره پاره و معروض
 داشتند که ابن مطیع در سرای ابو موسی شوی سدی جای دارد و مختار خاموش شد و شب هنگام که مختار
 در هم و بقولی ده هزار در هم بدو بفرستاد و مختار را با وی از پیشین روز کار مصداقتی بود و بدو پیام کرد
 که مکرده میسر دارم در این شهر گزندی نبورسد و میسر دارم که کشتن تو سبب تنگدستی و عدم نفقه است
 باین دراهم تجیز سفر باز و بجای راه سپار پس عبدالله بن کمال شاکری آن دراهم و پیام را
 باین مطیع باز رسانید و ابن مطیع شاکر و خرم و پوشیده از کوفه بیرون شد و یکباره جانب بصره گرفت
 و باین زیر روی بخود چنان کار کرد که در ازوی شمر سار بود و بروایتی نزد ابن زبیر شد و از رتبه
 چندان ملامت یافت که جای قامت نیافت و بصره شافت آنگاه مختار از بیت المال کوفه فضل برگرفت
 و ده هزار بار هزار در هم جوید پس دست بزدل و عطا برکشود و بآن جماعت که در خاستش در حصار ابن
 مطیع متعاقب و زبیدند و این هنگام سه هزار و پانصد تن بجای مانده بودند هر مردی پانصد در هم
 بداد و نیز بآن مردم که در آن وقت که قصر احاطه کرد بود و بدو پیوستند و شمر از تن ثمار آمدند و در آن شب
 و آن سه روز محاصره با وی پاسبانند بجز برزی و دیت در هم عطا کرد آنگاه با مردمان جانب مهر و جان
 سپرد و ایشان را نوازش کرد و اشرف را محلی و مصاحب خویش کرد و ایند و عبدالله بن کمال شاکری
 بشکنی شهر کوفه برکشید و ابو عمره کیسان را میر پاسبانان خود ساخت و چنان افتاد که یکروز مختار با اشرف
 کوفه روی آورده مجادلت و صحبت بگذرانید و ابو عمره بر حسب شان و منصب خود بر فرازش تپاده بود
 و این کردار مختار بر اصحاب او ناگوار افتاد و پاره اند اصحاب مختار که از جمله موالی بودند با ابو عمره گفتند
 هیچ سخن هستی که ابواسحق یکباره با مردم عرب روی کرده و در مانخوان نیت چون مجلس منقضی شد
 مختار از ابو عمره از آن سخن پرسید و او باز گفت مختار فرمود با جماعت بگو این کردار برایشان مشور یا
 چه شما از من و من از شما هستم آنگاه مدتی درنگ کرده و این آیت مبارک قرائت کرد امان المحرمین
 کنایت از این که ما در تحصیل وقت و صدقات تمام هستیم و امروز بر حسب تکلیف و تقاضای زمان میر قانع
 چون اصحاب مختار این جواب بشنیدند پاره پاره کفشد بشارت باد شمارا سو کند با خدای چنان بداند
 که شسته یعنی رؤسای کوفه را و چون مختار از امور خود پرداخت شروع به تعیین حکام و عمال فرمود و تخت را
 که بر بست برای عبداللّه بن حارث برادر مادری اشتر برای امارت رقیه بود و محمد بن عیمر بن
 سعید بن پیش را امارت مصل و دواسحق بن سعید را بکومت و این داری جونی نامور نمود و قدانه
 ابی عیسی بن زمره انصاری حلیف ثقیف را در بمبادا علی و محمد بن کعب ابن مسهله را بر بهقیف و
 اولاد امارت داد و سعید بن حذیفه بن الیمان را در حصون حکمران ساخت و بقیان اگر او را و این

سیدالناجین علیه السلام

عطار در این باب
 ز سحر و جادو و این

ربع دوم از کتاب سکه الالادب ناصری

۷۷۴

طریق و شوارع فرمان کرد و چنان بود که ابن زبیر محمد بن اشعث ابن قیس را در موصل امارت داده بود چون مختار بامارت نامد رشد و عبد الرحمن بن سعید را به یار موصل امیر گردانید محمد بن اشعث از موصل سبکدست شد تا باز بخود آمد مردم موصل چه معاملات و رزق و حال مختار بر چه منوال باشد و از آن پس مختار شد و بیت نمود با محمد بن مختار ازین امور پرداخت و مالک دیگر که بخت آن عالم بود در قبضه اقتدار مردم بوشا که گذار باز گذاشت یحیاء در کوفه تباستین قواعد عدل و داد و تقویم مراسم بصفت و اقتصاد و انتظام تمام و آسایش نام نشست و رسم جور و اعتساف را برهنسکند و چون چندی برآمد گفت مرا شغلی خیر و می بزرگ در پیش است که با قضاوت و حکومت بیایت دارد پس شرح قاضی را منبرمان داد تا بقضاوت بنشیند لکن چون شرح محبت عثمان ستم بود از مردمان میناک شد چه مردمان می گفتند و می عثمانی است و برگزیده چون حدی شهادت داد و آنچه رسالت داشت بهانی بن عروه تبلیغ نکرد و علی علیه السلام او را از شغل قضاوت عزلت داد پس شرح تمارض کرد و از قضاوت چشم برگرفت و مختار عبد الله بن تنبیه بن مسعود را بجای در سند قضاوت بنشاند و نیز عبد الله بن مسعود در مبررات توانی و رافضی و عبد الله بن مالک طائی منبرمان مختار قضاوت یافت

بیان آغاز مقامه مختار با ابن زیاد و سپاه شام

و مامور شدن بنی مدینش بدفع شایمان

در این سال مختار بن ابی عبید در کوفه با هکات قتل قتل امام حسین سلام الله علیه برآمد و سبب این بود که چون امارت شام چنانکه سبقت تحریر گرفت بمروان بن حکم استوار گشت مروان دو دسته لشکر باخت و یکی را به درباری پیش بن و لجه القنی بجانب شجاز فرستاد چنانکه امر او قتل او مسطور گردید و سپاه دیگر را به درباری عبید الله بن زیاد بدفع جاعت توان فرستاد چنانکه این داستان نیز مذکور شد و چنان بود که با ابن زیاد شرط نهاده بود که هر شهری مفتوح دارد در امارت او باشد و نیز سه روز که فدا بغارت در پیار و چون ابن زیاد و بخیره پیوست و این وقت قیس عیلان و زمهر بن اسحارث در جزیره بطاعت ابن زبیر سکون مستند و ابن زیاد بمهاقت و مطاردت ایشان اشتغال یافت لاجرم از امر عراق بازماند و نزد یحیاء بایشان شغل بود و در این اثنا که بقال و ضراب مشغول بودند مروان بن حکم بار دیگر بمروان رسید و حیدر صاحب مروان بجانب بنی سبسته و عبید الله بن زیاد را آنچه بدو پیشامد را ولایت داده بدست تقدیر انداخته و به فرمان که تا در مع و قلع و مخان از کشتش و کوشش و تصور نورزد و از آن طرف در این زیاد در مع و در بن حارث و باعت قیس کاری از سپیس نزد روی موصل نهاده و عبد الرحمن بن سعید را استوار چون توجه به موصل نمود ازین مختار بکشد و باز نمود که از آن پس که ابن زیاد و بارانیه

احوال حضرت سید اسحاق بن علی السلام

۷۷۶

خبر از حضرت سید اسحاق بن علی

خبر از حضرت سید اسحاق بن علی

موصول در آن دی جانب بخت پیر و مختاریه بن اسحاق بن علی را بخواند و او را مسلمان کرد و تا بموصل راه پدید
 و در آنانی اراضی حاصل نمود و آید تا در مختار به دوم سد بنید گفت مرا بگذر تا ازین لشکر سه هزار سوار خستیدم
 و نیزه را آنکس که بدور می بینم بحال خویش بازدار اگر بشکرت و یکبار داد و یکبار نیت شد هم اظهار میکنم
 مختار پذیرفتار شد و نیزه سه هزار سوار چار بر گزید و از کوفت برایت بیرون زد و مختار و مردمان بشارت او
 بیرون شدند و نیزه بن اسحاق بحال شجاعت و جمال فحاشست و در فرشتاست و ظهور جلالت از حد علم است
 که در مختار بود با تحکیم مختار و دیرانی موسی بشارت او رفت و از آنجا تا صدی بعد الرحمن بن سعید که این وقت
 در کربلا منزل نهاده بود بفرستاد و به پیام کرد که در اینجا بیای تا فرمان من بپذیرد و چون خواست
 بایزید بن اسحاق و دروغ گوید گفت و میت من با تو این است که چون با دشمن خویش چار شوی در روز روشن ایشانرا
 در یابی روی در روی شود و از کشته و کنار کار کن هیچ فرصت از کف گذارد و در روز دشمن بر آرد و همه روز
 خبر خویش با من بگذارد و چون بمدد حاجت یابی تا بی تا من نبوی اگر چنانچه من خود بمدد تو لشکر میفرستم و اگر
 خواستار هم نباشی ترا به کار میثوم چنان کار سبب توت بازوی تو ویم و شنائت تو است چون ازین سخنان
 بپرداخت مردمان دست بدعا برداشتن تا خدایش بسلامت باز آرد و نیزه نیز ایشان را به عای حسیه یاد کرد
 و گشت در حضرت احدیت شهادت مرا سئلت کینده سو کند با خدای اگر چه مردی و نصرت از من فوت شود
 باری دولت شهادت را از کف تنم و کبوترم تا کشته شوم و نیز مختار کتبی بحسب الرحمن بن سعید نوشت که
 بلا در باختار یزید باز که از پس یزید می راه نوشت تا بمید این سویت و نیز از این کوی کرده بارافش
 و زلفات تا برین موصل زمین در سپرد و در باقی مسرد کرد و اینوقت خبر نزول او باین زیاده بوست که گشت
 در برابر یکبار تن دو هزار تن میفرستم و بفرمود تا بر بقیه بن مختار قاصد نویرا با سه هزار تن و عبید الله بن
 حقه مختار را با سه هزار نفر هم سپرداشت و بر بیکر در پیش از حرکت عبید الله راه سپرد و در باقی در برابر یزید
 فرو کردید و یزید بن اسحاق در اینجا لخت رنجور بود و توانائی سواری نداشت پس او را بر دراز کوشی مصریه
 بر نشاند و مردمان او را بر دراز چار کجا همان شده بیرون آوردند پس در میان اصحاب خود توقف کرد و چنانچه
 شربت بود آن مرد را بر صفت به است و بر قال دشمنان تر اینی کرد و مسرود اگر من جانب هلاک سپاه
 ای شما در قبا غار با ساسی است و اگر وی گشته شود عبید الله بن عمره الذری بجای اوست و اگر عبید الله
 سببی رسد امارت شما با سعید بن ابی سحر است آنجا عبید الله را در میانه سپاه و سوار در سپهر و در قار
 درین روز داشت و نیز در حار مسرود شد و او را در میان صفوف بر سریری بنشاند پس مردان را باقی
 حرا و داد و از هوشش شب و یکبار به هوش پیوست و آن دو سپاه کینه خوا و در باهادر و زعفران آثار قال نهاد
 و بخت سخت شد و ویله مردان بالا گرفت و کرد و غبار چهره فلک و دور را تا رنود و میاهوی مردان و کجا پوی
 کردان که کران در جنبان و چرخ کردان را از زان و بر اویت صاحب روضه انصافا که یکبار یزید بکربلا رسید

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

۷۷۸

عبد الرحمن بن حمید نر با هزار تن بدو پیوسته بود با جملة مردم عراق سخت کوشیدند و داد و مروی بدادند
 و قاربن غارب چون عتقای مغرب بر مبارزی از شامیان حمله آورده تنگ برآمد و از سوارزیش بر زمین
 افتادند و دل قوی و خاطر استوار و کمال استظهار فرمان کرد تا مردم عراق بمسکروه بر شامیان حمله بردند
 و بجای تنگ و سنان دست بودند و راه مجادلت و مقاتلت پیمودند چنانکه شامیان از نیروی درنگ نماندند
 و چون کوشش و شیریده رسیدن گرفته پشت بجنب آورده بمسکروه خویش شتافتند و مردم عراق از دنبال
 ایشان تا زمان تاقتند چنانکه بر پشته بن خارق رسیدند و اینوقت اصحابش از اطرافش پراکنده شده
 بودند و او بجای سندیاد برگشیدی یا اولیاد اتحق من ابن خارق هستم و شما با گروهی از سبندگان بزه کار ملک
 ناشناس که از دین اسلام بیرون شده و دین را فرو گذاشته اند مقاتلت میورزید این هم خشیت و خوف
 و غفلت چیست ازین سخنان حاجتی بر کرد و شش انجن شدند و بمعاوتش قتال دادند و جنگی سخت و یکبار
 زیاده ای بردند و همچنان مردم شام را از نیروی تنگی بی بخت و یکباره انزاع یافتند و در بیعت بن خارق بست
 عبد الله بن و قاربن اسدی و عبد الله بن حمزة الغندی بقتل رسید و از آنطرف آن لشکر شام که جانب فرار
 گرفته اسپهان ساعتی زارنده و شتابنده بودند تا در طی راه عبد الله بن حمزه با آن سه هزار سپاه که بجانب
 ایشان رهپار بود ایشان را دریافت و چکلی را با خود بازگردانید و از آنطرف نیز بدو باقی سپرد و کرد
 و آن شب را تا با مداد و سپاه ساری خوشتن بودند چون بیکجا که جشن کوفه گذران نمایان کردید کردان سپاه
 چون که کمان کینه خواه بخون کوفه گذران لشکر تشنه حمله شدند و صفوف قتال را به صحنه ابطال یار بستند
 و از با مدادان کجا تا چاشنگاه مردم پرچا شکر را شمشیر بر سر و خنجر بر کمر و دشنه بر جگر کار بجای بود انگاه نماز
 ظهر را سپردند و یکبار به مقاتلت معاودت گرفتند از خون خنجرها خنجرها جاری و از نهرا به بجزای ساری
 کردید سوار در سوار پیوست و غبار بر نهشت و لهار در و نه آب شد تا در زمانه از خون سوزندان
 خواب خورد مردم عراق صیت مردانگی با فاق در آوردند و صیحه و یله از نه رواق بر گذر آیندند
 سراخام سپید و خون آشام شام را شام انزاع نمودار و مردم مختار را روز فیروز می پدیدار شد و حاجتی رو
 بفرار نموده رخنی با ابن حمزه بماندند و همچنان جنگی سخت بجای بردند و در انجیل عبد الله بن قرا و ده تن
 بر اینجمله کشته برد و او را کشت و مردم کوفه چون شیان غنکاری و نهنگان در یابری بر آن کوفه گذران
 بی شبان و افسردگان بیاب و آب و ماهیان در تابان با تاختند و جمعی نیز که را از شمشیر در گذر آیندند
 و بدستاری صحنه تنگ و صوتی رسع شریف و وضع را به بطشی عینف و قتل ذریع فرو کردند و بجلاوه
 سیصد تن از ایشان را اسیر ساختند و خوار و وسیکه بنجام ناز و یکجای شت اعانت میر آوردند و نیز
 این زمان رستی از دوان پیش بدو و نیروی غم و توان سخن داشت با شارت بقتل آنجا عت اشارت فرمود
 پس آنجمله را چون کوفه گذران اندر بخشند ان سر بریدند و نیز بریدار و یایان نهرا پایان روز کار نمودار شد

احوال حضرت سید الشاهین علیه السلام

۷۷۹

اصحابش از خاکش بجا کش آوردند و در فقهانش سرشته و میراث فرمودند چنان بود که در قاضی بن عارب
که حلیه یزدی بود و بروی نماز گذاشته بود بر حال ایشان بنگران شده و بآیانشان گفت لابد که یثما اندیشه شما
بر چیست و بمنکر با من پیوسته این زیاده با شما هزار سپاه کینه نهاد و مینوی در تکیاوی است من نیز تنی از شما
میشویم هر چه وایند به من اشارت کنید چه من میدانم ما را با اینمزد قبل با آن سپاه کثیر و این هلاکت بزرگ
و تفرق حاجت یزدی متعلقیت لکن بک سخن در میان نهان است و آن این است که اگر اردزنا از شما
روی برانیم و باز شویم هسی گویند که پس را در اثنای یزدی بجهت اوند مجید پیوسته لاجرم اینجا عت معاودت رفت
لکن بول و بیست و در و ان افسان خواهد بود و اگر در زبایم و با ایشان بجای آوردیم از نظر مردن نشیج
و اگر است از در هم کشیم آن سخت که ایشان را در روز اندام یکشت سودی بماند سازد چون حاضران آن سخنان
بشنیدند تصدیق کردند و گفتند رائی رزین و اندیشه و در بین آوردی پس جلگی از آن مکان کجو چرند و کجوف
روی نزد و چون مختار وائل کوفه باین خبر مستحضر شد مردم کوفه با راجیهی کشتن یزدی در میدان رز
قبض رسید و طبیعت نموده است و ایک و رتار از لشکر آمد بهر عیت میاید به سخنان زبان بطحان
در از داشتند و مختار سخت غلغله و اندوه داشت و در همان حال بشارت و بندگان شهر آمدند و حقیقت
امر در خدمت مختار معروض داشتند مختار بیک شادمانی و شاد و خواه کردید و بعد از تقدیم شکر این شاد
و تقویم لزوم و ستخاره قرار بر آن نهادند که ابراهیم بن مالک اشتر را که شیر بیشه جهادت و بدال و ننگ بجبه
شجاعت و قاتل است در این پیکار بسیار روانه میس مختار مفت هزار تن شکر بر خاشاک با سنان آرد
سینه خرج و دار را بجا آشیه اند و در میدان کارزار چون ننگ دریا بار بجز و شنیدند بیاد است و ابراهیم بن
اشتر را بر آنجمله امارت داد و گفت روی براه کن و چون پیش یزدی بن اسن را در یابی تو خود بر ایشان
امیر باش و آنجمله را با خود باز گردان تا با این نزد و چار شوی و باز از پیکار آراسته سازیم و بروایت
مجلسی در بهار الاقوال مختار بن ابی عبید بنحان در کوفه ماند و ابراهیم اشتر را بر لشکرا ت داد و بجز
عبید الله بسیار نمود و ابراهیم در روز شنبه هفتم محرم سال شصت و هفتم با و همدارتن از مردم مدح و اسد
و در هزارتن از تیم و همدان و کیکار و پانصدتن از قبایل مدینه و کیکار و پانصدتن از حاجت کنده و رسیه
و در هزارتن از مردم حمرا و بقولی ابراهیم بن اشتر با چهار هزارتن از مردم قبائل و هشت هزار نفر از حاجت
همراه پیکار شد و بروایت یافعی با هشت هزارتن جانب راه را گرفت و مختار بشایع او پیاد و کلام محی
ابراهیم گفت رحمت الله تعالی سوار شو فرمود هر کامی بر گیرم اجری بایم و سخت دوست میدارم که در نصرت
آل محمد صلی الله علیه و آله تمامی من در خاک کدزد آنگاه با ابراهیم و داع کرده باز گشت
و ابراهیم برفت تا بدین در رسید و از آنجا مسیحان بآبست

در این پیکار
بسیار کشته شدند
و در میان کوفه
بسیار کشته شدند

ابن زیاد ملعون روان کردید

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

بیان حسد و ج مردم کوفه بر مختار و احضار نمودن مختار ابراهیم اشتر را و مراجعت او کوفه

خروج مردم
 کوفه بر مختار

چنان بود که مختار بن ابی عبید کثران مردم کوفه را که قبل از بیرون شدن ابن مطیع با وی بیعت کرده بودند
 بر مختار آن دیار که بعد از بیرون شدن او با مختار مبايعت ورزیدند در هر خری نشدونی و برتری دادی بیعت
 اینطایفه ثانیة آنوقت و روقت بیعت کرده نخت ما داشت و از روی یاس و در حکم ایمان یاس بود لاجرم
 این کردار بر بزرگان کوفه دشوار ہی افتادی و بان اندیشه اتفاق کردند که هر وقت فرصت یابند او را
 بکوشانی دنبال کنند و چون ابراهیم اشتر بزم محاربه ابن زیاد ره سپر گشت انجام مقصود را موقع و مقام
 یافتند و اشرف کوفه در سرای شبت بن ربیع انجمن کردند و شبت زمان جاهلیت و اسلام را در یافته
 و اینوقت فرقی کمن رو رکار و شیخ و شیوای ایشان بود پس با او گفتند همانا مختار بن ابی عبید بیرون
 از دهنای ما بر ما فرمان روا کردید و اینک موالی ما را بر ما برگزید و بر باره عزت سوار گردانید و فی
 و بهر ما را با ایشان بنحید شبت گفت مرا بگذارید تا او را ملاقات کنم پس نزد مختار شد و نخوان آن حاجت را
 باز اند و آنچه ایشان را کرده افتاده بود بگفت و نمود که اگر با این مردم بشیمی پسندید و تر روی کنی ترا از میان
 برگردانم و آنچه بگفتم برای آسایش تو و آرامش ایشان است و قد اعذر من اندر مختار چون عقلی کامل و هوشتی نامدا
 داشت هر چه بر بزرگ گفت این خوی بگردانم و آنچه محبوب ایشان است بجای آورم آنگاه از بخش ایشان
 از جبهه موالی و مشارکت و رفی ایشان باز گفت فرمود من از موالی چشم می پوشم و فی شما را با شما هیچکدام
 لیکن شما را باید که در رکاب من باشید و با بنی امیه و ابن ذیر جنت نمایند و عهدهی استوار با میان منفظ
 مؤکد دارید که موجب اطمینان من شود شبت گفت تا صاحب خویش شوم و با ایشان باز گویم چون نزد
 ایشان شد پذیرفتار نشدند و شبت بجانب مختار باز نیامد و او را قوم بر قتال مختار اتفاق یافت
 و منافقان و مخالفان کوفه و آنکه در خون حسین علیه السلام شریک بودند و در ایندت از یم جان و سرای
 خود پوشیده و پنهان میزیستند همه نیرومند مسلح و مستعد و آماده گردیدند و بیکدیگر تیغ و یک زبان آید
 و شبت بن ربیع و محمد بن الاشعث و عبدالرحمن بن سعید بن قیس و ثمر ذی الجوشن و قبایل بحلیه
 و کنده نزد کعب بن ابی کعب شدند و در اینجا را وی سخن کردند و او میسر پذیرفتار شد آنجا نزد عبدالرحمن
 مخنف از وی آمدند و او را دعوت کردند عبدالرحمن گفت اگر بنی من کوشش دارند بهتر آن است که
 این خروج را فرود گیرید گفتند از چه روی گفت از اینکه بینا که هستم که در اینجا را با خلاف و تفرقه
 روی و یک شجاعت و فرسان شاسل فلان و فلان در خدمت اینزد یعنی مختار حاضرند و نیز عبید
 و موالی شما مکیدل و یک جت در رکاب او جان بازی کنند و موالی شما از تمامت عدوان شما بر شما

احوال حضرت سیدالسادین علیه السلام

۷۸۱

مخت ترکینه و رتبه و با شما بجاعت عربی و دشمنی عجمی مقاتلت خواهند ورزید اما اگر چندی درنگت کمینند
و اورا بجویش گذارید تا سپاه شام و مردم بصره فرارند یک تراست چه ایشان اورا کافی باشند و شما
این شدت و شوکت خویش را در کار مردم خود پای نخواهید آورد چون اتجماعت اینکلمات را بشنیدند
گفتند ترا سوگند بخدای میدهمم که با مخالفت نورزی و رای ما را فاسد و کاسه و اجتماع ما را متشتت نداری
عبدالرحمن گفت من نیز تنی از شما هستم اگر کار بر این منوال باید هر وقت خواهید خروج نماید پس ایشان
یکباره آماده حضور شدند و هر دیشی در محله گرفت و چون مختار خبر خروج ایشان را بشنید جازه سوار را
در طلب ابراهیم برانگیخت و بدو نوشت که حالت مردم کوچه بر این منوال است هر چه زودتر با مردم خویش مراجعت
کیر و این وقت ابراهیم در سابط مدائن بود و چون نامه مختار را بخواند در ساعت مراجعت برنشت و از
این طرف مختار بنعمای کوچه پیام کرد که سبب این جوش و خروش چیست آنچه مقصود دارید بازگویند چه آنچه شما
محبوب باشد بجای میآورم گفتند خواهش ما این است که از امارت غزلت بجوئی چه تو مستمک بر آن هستی
که این انجمنه ترا بکوفه فرستاده و ما را چنان معلوم شد که ترا او بفرستاده است مختار گفت این کار بس
آسان است شما جاتی را از طرف خود و من نیز جمعی را از جانب خود بدو بفرستیم و از صدق و کذب این سخن
استغفار می نمایم تا صدق قول من بر شما آشکار آید و مختار بجای خواست بدین سخنان و این توضیحات
و ماطفات ایشان را مشغول دارد تا ابراهیم فرارسد و نیز اصحاب خود را بفرمود تا با ایشان از در تیر و آویز
بیرون نشوند اما مردم ابواب بازار را و کوچه را برایشان سد و ساختن بودند و آنچه مختار را لازم افتاد
خزانگی بدو نرسیدی و بروایتی چون آهنگ مردم کوچه را مختار بدانت با جماعتی از مردم سپاهی که در خدمت
بجای بودند پذیرای قال کرده از دارالاماره بیرون شد و در فضائیکه بان موقع نزدیک بود توقف نمود
و چون شمر ذی الجوشن و محمد بن اثث و عمر بن سعد بن ابی وقاص و سایر قشده اکیزان با شش بن ربه
ملقات کرده اورا بر مخالفت مختار تحریفی بجای کرد و بگفت گفت نزدیکتر بصواب آن است که از تخت رسولی
بمختار بفرستیم و اورا پند و نصیحت کویم و بگویم با ما چه مقام است آنجا به حسب تقاضای وقت کار کنیم ایشان
مصدق کردند و بگفت پسر خود را نزد مختار فرستاده پیام نمود که اعیان کوچه مثل فلان و فلان جوشنها در
و شمیره دیگر نزد من آمده اند و در محاربه تودلی می کرده اند اگر بگردن سپاری که بتلافی تقصیرات گذشته
اقدام کنی تواند بود این فتنه میدارد در خواب شود و این آتش مافقه خاموش آید و گردن دغان و دشت چنان
ترا بوخت و دشت در آنکند که از هیچ راه تیرش نتوانی مختار در برابر اینکلمات بنحان و لپیذ
جواب فرستاد که هر چه خواستارید بر کاغذی برنخارید تا بان کار کنم و دستور العمل گردانم از آن طرف
عبدالله بن سعید بیدان در آمد و نبوشا که با وی قتالی سخت بدادند و عقبه بن حارق بجوئی بدو پیوست
و ساعتی مبادتش مبارزت حبت تا اتجماعت را از وی بر تافت پس از آن روی براه خود رفت و

ربع دوم از کتاب شکوة الاولیاء صری

۷۸۲

و عقیقه با شمر نزول نمود و تیس عیلام نیز در جبانة سلول با وی بود و عبد الله بن بیسع با اهل مین در جبانة سعد
 و آن در آن سوی چون رسول مختار در طلب ابن اشتر برفت شامگاه آن روز بدر رسید و این اشتر چون
 آن خبر بدانت در همان شب مراجعت نمود و تا بامداد راه پیسود و تا شامگاه بیار میزد و از پنج راه چند
 آسایش گرفته تا بامداد یکسره راه داشت و نیز آن روز را از پای نمیشت و تا عصر راه میرد و شب هنگام با ابطال
 بگرفت و آن در شهری آسفت و مردمی بر آسفت بید و در آن شب در مسجد پیستوه و رزید و از آن طرف چون
 اهل مین در جبانة اسبیه انجمن شدند این هنگام نماز فرارسید و هریشی از مردم مین گراست داشت که با است
 و یکی نماز بسیار و عبد الرحمن بن مخنف گفت اینک آغاز اختلاف است هم اکنون کیدل و یک جبهه سیند
 قرار فاعل بن شداد الجبلی را که پسندیده جلد شما است مقدم بدارید تا شما را امانت کند ایشان چنان کردند
 و وقتی که پیش آمد به گاه پیشوای نماز او بود و از آن سوی چون ابراهیم فرارسید و ادای کرنا و بوق را از حقوق
 بگذاشت و با مختار و قاتل کرده آن داستان بستند گفت ایان چه گمان باشند که با تو از راه مخالفت
 بیرون شوند آنجا مختار اصحاب خود را در سوق تعبیه کرد لکن در آنجا بسیاری نبود و از آن سوی چون مردم کوفه
 از قدم ابراهیم با خبر گشتند دو فرقه شدند یک فرقه مضروب و فرقه دیگر اهل مین بودند و شب بن ربعی
 و محمد بن غبر بن عطف را با مردم مضروب در گمانه جای داشتند مختار ابراهیم را مختار ساخت و هر یک ازین دو فرقه
 که فوخذ بد بردارد ابراهیم گفت میل و اختیار تو باشد و چون مختار را عقلی و امنه و رانی حاضر بود به است
 که اگر ابراهیم را بجانب مردم مین فرستد بسبب علقه خویشاوندی چنانکه باید با ایشان قتال کند و لا بد
 ابراهیم را بمقاتلت مردم مضروب ساخت و خودش بمقاتلت مردم مین بجبانة البیسع روی نهاد و کنار سرای
 عمرو بن سعید بایستاد و احمر بن شعیط بجلی و عبد الله بن کامل تاکری را از پیش روی خود روان کرد و نفر
 نامرکب بر طریق معینی که با ایشان باز نموده بود و بجبانة البیسع راه میبرد و لازم و مواظب شدند و هم
 ایشان را باز نمود که طایفه شام بد و بیام کرده اند که در آن گروه بجوایند آمد پس احمد و عبد الله
 بحریتی که فرمان یافتند بر فشد و چون اهل مین میران و دو نفر را بدستند با ایشان روی آوردند و شدید
 قتال کردند مردان را بنظر رسیده بود بنای آوردند و چنان سختی و شجاعت مبادرت کردند که اصحاب
 احمر بن شعیط و مردم ابن کامل را در هم گشتند چنانکه کرخیگان مختار پیوستند مختار گفت خبر چیست
 گفتند بهزیمت آمده ایم و چنان بود که احمر بن شعیط با نفری چند از اصحابش که از کار در روی بر نداشتند
 بودند در آنجا بجای بودند و اصحاب ابن کامل هسی گشتند و انتیم ابن کامل چه کار بیای برد این وقت مختار
 با آمد مردم روی با آن سوی آورده تا سبدرای ابو عبد الله المحمدی رسید و بایستاد و عبد الله بن قرا دشتی را
 با آمدن مبدان ابن کامل غرزد و با عبد الله کذت اگر ابن کامل بقتل رسیده باشد تو در مکان ا
 میباش و از سصدین ازین جماعت را می کند و خوشتر با کینه تن از نا حیه حمام قتل بجبانة البیسع

احوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

۷۸۳

و مردمش روی گذار پس عبدالله با آن انجن برفت و این کال را بدید که با جاعتی از اصحابش که عار
فراموش بر خود هموار داشته بجزب مشغول بودند پس آن سیمصد تن را بحایت ایشان گذاشت و خود با یکصد تن
برفت تا مسجد عبدالمعین پیوست و با اصحاب خود گفت سو کند با خدای دوست میدارم که مختار معین روز کرد
لکن گروه میدارم که اشراف عشر قم بپاک و دمار رسند سو کند با خدای اگر میرم دوست تر دارم که ایشان
بقتل برسند لکن شاتو گفت جوید چه شنیده ام که طایفه شام از درای ایشان میرسند شاید ایشان با این
جماعت مقاتلت ورزند و ما ازین کار معاف شویم پس آنرا دم حاجت کردند و در مسجد عبدالمعین مقیم بودند
و نیز مختار فرمان کرد تا مالک بن عمرو بنندی که مردی دلیر بود با عبدالمعین شرکتی هندی با چهار صد
بیاری احمر بن شیط شدند و چون بدور رسیدند در میان مردم که در دیار کارزار بود و ایشان نیز به تداو
شمیر را برآینتند و بادشمنان درآوینتند و جنگ سخت شد و اما این اشتر بمردم مضرو روی نهاد و شب
رہی را با آنکه با وی بودند بدید و گفت بیکم بچانه های خوشباز شوید چه هیچ دوست میدارم که مردم مضرا
از من زیان و ضرر می رسد ایشان سخنان را گوش ندادند و بمقاتلت باورند و رفته از وی هزیمت
یافتند در میان حسان بن اذنه العسبی حراست یافتند و نیز در کیت اباش حمل کردند و در آنجا مرد و حسان
باشب بود و از هزیمت مردم مضر بخت نثار بشارت آوردند و مختار کسی را بفرستاد تا از هزیمت
مردم مضر باین کال و احمر بشارت ببردند و از استماع این خبر امر ایشان استوار و قلبان قوی گردید
و ازین سوی طایفه شام که ابوالقلموس را بر خویشان امید ساخته بودند اجتماع ورزیدند تا مردم بین
تاقتن بر نند پس با جاعتی با جاعتی گفتند اگر قبه و جبه خویش را در دفع مردم مضر منحصر نسیند یک تیرت
و ابوالقلموس خاموش بود و کفشد بفرمای تا راه چیت گفت خدای تعالی میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ يَبُلُونَكُمْ
مِنَ الْكُفَّارِ چون این سخن بشنیدند با وی مردم بین تباحثند و چون بجایه رسیدند آن
جماعت را اعهشاکری در دهنه آن کوچه دریافت و بدست ایشان قتل رسید آنکه داخل جایه
شدند و ندای یا ثارات حسین بر کشیدند و یزید بن عمر بن میران بدانی شنید و گفت یا ثارات عثمان
چون رفاه بن شد او این بانگ بشنید گفت ما را با عثمان چه کار هرگز با آن جماعت که در طلب خون
عثمان سخن گفتند قتال مذہم جماعتی از اصحابش بد و کفشد که مارا بیاوردی و او را انعت کردیم
تا به آنجا که قوم خود را پاشیده بداریم آذفت کوفی باز شوید و ایشان را بجای میگردانند
پس بر ایشان لعنطفت شد و همی گفت

نسخه خطی

نسخه خطی

نسخه خطی

أَنَا بْنُ شَدَادٍ عَلَى دِينَ عَلِيٍّ لَسْتُ لِمَنْ بِنِ اِدْوَى بُولَى
لَا صَلَاحَ لِيَوْمٍ مِّنْ يَّصْطَلِكِي بِحَيْرَ نَارِ الْحَرْبِ غَيْرَ مَوْءَلَى

بہ چہ شیر شیدہ و پیکر میدہ جنگی سخت کرد و کشت تا کشت و این فاعل مختار بود

V A F

ناکستہ شد و بروایت مجلسی حمید بن مسلم قال ہی داد و ہمسہی گفت

فتاویٰ عذیب
قطبہ امام حسین
علیہ السلام

سلام الله عليه و سبب تاخير عذاب بعضی در دار دنیا
همی گوید که کترین بنده آفریننده تا بنده ماه و فروزنده مهر عباسی سپهر که چون رشته کلام بدین مقام پیوست
و آغاز اشارت قبیل و ذی قاین حضرت سید الشهدا و شهادت و شت کر با صنادید بهتر چنان دید
که هر کس ازین مردم ملعون محسوب گردد عذاب و قتل و عقاب و چار شده مذکور دارد و نیز سبب تاخیر عذاب
و عقاب پاره ازین گروه سطر و در این حجاب باز نماید تا این بحث وافی و علاج جبراحات
صد و شصت و یک و ادائی شانی باشد و من الله التوفیق و الا عانت در ثواب الاعمال از حضرت
ولی ذی الجلال ابو عبد الله امام جعفر صادق سلام الله علیه مسطور است ان الابی سفیان
قتلوا الحسین بن علی لکما السلام ففرج الله ملککم و قتل هشام بن عبد بن علی ففرج الله ملککم
قتل الولید بن زبیر ففرج الله ملککم میفرماید فرزندان ابی سفیان حسین بن علی
علیه السلام را شمشیر ساختند و خدای قاهر تمام آنان را از وساده سلطت نجاک ذلت در آورد و
سلطت ایشان را بباد فنا برد و هشام بن عبد الملك زید بن علی بن الحسین عظیم السلام را شمشیر ساخت
و فاعل یایا ملکس را از ازل گردانید و ولید بن عبد الملك یحیی بن زید بن علی بن الحسین سلام الله
علیه را شمشیر نمود و خداوند مجید سلطت ولید را سر کون آورد علامه مجلسی علیه الرحمة در کتاب
الا نوار میفرماید که از کعب الا جبار و آن هنگام که در ایام عمر بن الخطاب اسلام آورد و از آن فتنه
که در پایان زمان نمایان میشد و پیش میگرد و کعب الا جبار از انواع فتن و فساد می که در انجام روبرو
پدید می شود و داستان می کرد آنگاه گفت از تمامت این فتنها عظیم مصیبتش شدیدی تر که ابی ابراهیم
فرستاد نخواهد شد مصیبت حسین علیه السلام است و این همان فساد می است که یزدان داد و در
ممر آثار حکایت کند و مایه ظمیر افساد فی البر و البکر پاکست ابدی الناس اما انما افساح

احوال حضرت پیدالتاجین علیه السلام

در قتل هابل پس آدم و خنوش قتل حسین علیهما السلام پدید آیند که در روز قتل آنحضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب و آسمان را دستوری کریتن میرسد و خون میگریزد هر وقت بخوان شدیه که عمرتی در آسمان نمایان باشد بدیند که بر حسین گریان است کفشد ای کعب از چه روی آسمان بر آن پیسبران که از حسین علیه السلام افضل هستند کریتن بخوف گفت و بچشم گشته شدن حسین علیه السلام امری عظیم است چه او پسر سید المرسلین است و او را آشکارا از روی ظلم و عدوان بخوانند گشت و وصیت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حقش محفوظ نخواهند داشت با اینکه حسین از ما و ما به آنحضرت و پاره از گوشت بدن آنحضرت است و او را در پهنه و دشت گرداگرد خواهند گردید سوگند با آنکه که جان کعب بدست قدرت اوست که یک زمره از فرشتگان هستند که در بهشت آسمان تا آخر الزمان بدون انقطاع و انقطاع بر وی گریان باشند همانا آن بقیه که وی در آن مدفون گردد و بهترین بقاع است و هیچ پیغمبری و پسر نشود و چرا که بآن بقیه شریفه در آید زیارت کند و بر مہبت آنحضرت گریستن گیرد و نیز همه روز جماعتی از ملائکه و جن و انس بگردن بزمایند و در شبهای جمعه فرارسد و دویزار فرشته از آسمان بآن مکان عرشینان فرود آیند و بر حسب بنی الامم بگریزند و زلفهایش باز گویند و آن حضرت را در آسمان حسین المذکور و در زمین ابوجہل مقبول و در دنیا در مسجدا لایزال المظلوم خوانند و آنروز که شید شود آفتاب در روز و ماه در شب سکف و تخت کردند و تا سه روز نایکی و ظلمت جان را در سپار و آسمان خون بگریزد و کوهها در بر شایکند و در دنیا همه عالمی در غم و اندوه و اگر نه بقیتی از ذریت او و طایفه شیعیان آن حضرت با سینه که خون او بچویند خدا تعالی نیزانی از آسمان برین میسکند که جمله زمین و جمله زمینیان را بوزاند چون کعب را جابر بن انبار بگذاشت گفت ای قوم کویا از آنچه از امر حسین علیه السلام شما را داستان اندم بگفتی در آید و نامانزدان تعالی سبله ما کان و ما یكون را از انزال روزگار تا پایان جهان برای موسی علیه السلام تفسیر نموده و خدای تعالی قیامت مردمان را در عالم ذر با دم علیه السلام باز نمود و نیز این است را بر و عرض داد آدم در ایشان و اختلاف و خصومات ایشان باهمدگر در طلب این دنیای دنیه بدید و عرض کرد ای پروردگار من این امت زکیت با اینکه افضل امم هستند از چه بیایستی و چار بای این دنیای دنیه باشند فرمود ای آدم این امت چون براه اختلاف روند لاجرم قلوب ایشان نیز اختلاف گیرد و رواست که فساد و در زمین مانند فساد قایل در هنگام قتل هابل در آنکند و وجه جیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بکشند آنگاه منس و عین جبین علیه السلام و دو ثوب آسمانی جوشش صلی الله علیه و آله بر آنحضرت بآدم بنمود و آدم علیه السلام آن کرده اسیر روی بدید و عرض کرد پروردگار اعداب را بر این کرده کترده برار چنانکه جو جبهتی کریم تو را بکشند علیه فضل است و السلام و در سبب تأیید بیهوده قتل آنحضرت و عت قتل اولاد قتل و انتقام ایشان در آیام حضرت قائم علیهم السلام و فرجه و رجعت همه اطمینان

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۸۶

سلام الله عليهم وادله بسیار در کتب مقتل و اخبار وارد است که بخارش آنجمله حاجت نیست و نیز پاره ازین اخبار در علی تحریر حالات امام زین العابدین و دیگر ائمه علیهم السلام مسطور گردیده و خواهد شد در بخارا لا نور از ابن عباس مسطور است که گفت خدا تعالی محمد صلی الله علیه و آله و وحی فرستاد که بسبب خون یحیی بن زکریا مقتول و هزار تن را بکشم و بسبب خون پسر دختر تو دوبار مهتاب هزار میگویم و حضرت صادق علیه السلام فرمود در عوض حسین صلوات الله علیه صد هزار کس کشته شد و خون او طلب نشد و زود است که خونش را بجویند و همچون اخبار از هر وی مسطور است که گفت بحضرت امام رضا عرض کردم یا بن رسول الله در این حدیث که از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویت چه میفرمائی که فرموده است چون حضرت قائم خروج نماید دزاری کشند کان حسین علیه السلام را بقتل افعال پیران ایشان خواست کشت فرمود این حدیث بهیطور است عرض کردم خدای میفرماید و لا یزید و لا یرده و ذلک آخر یکس حال و زود یکی میشود معنی این چیست فرمود خدای در تمامت افعال خود صادق است لیکن دزاری که قتل حسین با افعال پیران خودشان شادان بودند و بان کار افتخاری ورزیدند و هر کس کار را فروش بدارد مانند آنکس باشد که نموده باشد و اگر مردنی در مشرق کشته شود و خوشنود شود بخارا و قتل او مردی در مغرب این شخص خوشنود شوند و در حضرت خدای شریک است با قاتل همانا قائم علیه السلام که با کس خروج نماید دزاری قتل را بسبب خوشنودی ایشان با افعال پیران ایشان بقتل میرساند عرض کرد قائم شما از تخت بجهت بدایت میکشد فرمود بجاعت بنی شیبه پس قطع میفرماید دستهای ایشان را زیرا که اینجاعت سراق و دزدان میت الله عزوجل باشند و ازین قتل اخبار و آیات بسیار است

پایان حال آنجماعت قتل که بسبب نفرین نمودن آن حضرت در این جهان گرفتار کمال شدند

مذات قاتلین آنحضرت

در کشف الغم و دیگر کتب احادیث و اخبار مسطور است که ابو جعفر محمد بن علی از پدرش از جدش سلام الله عليهم روایت فرمود در قبضه و قائم شمشیر رسول خدای صلی الله علیه و آله صحیفه را مربوط دیدم که در آن مکتوب بود **وَأَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَالضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ وَمَنْ حَجَّدَ نِعْمَةً مَوَالِيهِ فَقَدْ بَرَّيْنِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** در حضرت امام حسین علیه السلام بگردد این جمله در آنحضرت با آنکه در سبب خودشان بوسائل و عرایض او را بطلبیدند و آنگونه تعالفت و زیدند در بخارا لا نور و تاریخ طبری و دیگر کتب اخبار مسطور است که چون امام حسین علیه السلام در روز عاشورا منهدمان کرده بودند ناخنهایی بر گرد خیم مبارک برآوردند از آتش افزونتر اش آکنده بودند ابن جرییر میفرمائی اسب بخار خندق را ندان خندق و آتش را بخان شد گفت ای حسین اصحاب حسین

احوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

۷۸۷

شده بادشاه را که قبل از آتش آخرت به نیران ایمان شتابان شدیده فرمود اینزد کیت عرض کردند
 این جویریة حسد نمود آید آتش تیر میخی با این که بجنود پروردگار کریم میروم آنگاه عرض کرد و در کار
 عذاب آتش باد این جهان باد چنان و بر و ایتی بان ملعون فرمود و یک نامینی انتخاب با من کنی گفت آری
 فرمود **وَلِي رَبِّ دَجِيمٌ وَشَفَاعَتِي مُطَاعٌ** **اللَّهُمَّ إِن كَانَ كَذِبَ الْبَخْرَةِ إِلَى اللَّهِ** در زمان آن آتش
 بهم حید و بر مید چنانکه آن جنیت را از فرازین بر زمین افکند و یکایش اسیر رکاب یانده آن مرکب بشتر
 رسیدن گرفت و بی سرکشی آورد و آن ملعون را بد آنحال برسوی بکشید و سرش را بر سنگ و خار و کوفت
 تا در کنار خندق بیاورد و بان آتش تافته اش در افکند و چون اصحاب امام علیه السلام این ماجر بزرگ انخوان
 شدند آواز بجبره در آوردند و می کشید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْرِعُوا إِلَىٰ أَجَابَتِهَا** و از سرعت اجابت این
 دعوت شاد و شاکر گردیدند و ذاتی از آسمان برآمد **يَهَيِّئُكَ إِلَىٰ اجَابَتِهَا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْرِعُوا إِلَىٰ أَجَابَتِهَا**
 ای سپرد و خد رسول خدای کو را باد ترا اجابت و دعوت مردان بن و اهل که در حله شکر این سعد بود حدیث میکنند
 که چون بر اینصورت انخوان شدم از مخالفت آنحضرت مباحثت جتم این سعد گفت چیت ترک از قتل حسین
 دست باز کشیدی گفت سو کند بخدای چیزی از اهل بیت بدیدم که تو ندیدی قسم بخدای هرگز یا حسین بکتاب آنست
 بنحیم اما این اثر کوید از صفوف مردم شام مردی میدان تاخت که او را این جوزه کشد و روی با بخت و
 و گفت یا حسین در میان شما باشد و این سخن را تا سه دفعه مکرر ساخت گفت آری ترا حاجت چیت گفت
 ای حسین بشارت باد ترا آتش فرمود **كَذَبْتَ بَلَىٰ أَقْدَمَ عَلَىٰ رَبِّ دَجِيمٌ وَشَفَاعَتِي مُطَاعٌ** باز گوی تا کیتی
 گفت این جوزه پس آنحضرت هر دو دست مبارک را بر کشید و عرض کرد **اللَّهُمَّ جَرِّهُ إِلَى النَّارِ** این جوزه
 ازین کلام خشکیکن شد و اسب خویش را در آن نهر که با آنحضرت فاصله بود تا تاخت اینوقت قدش در چنبر
 رکاب و افتاده اسب بجولان درآمد و این جوزه منور و افتاد و در آن وساق و قدشش از تن جدا گردید
 و یک نیمه بدش همچنان از رکاب آویزان بود و او را بر هر شجر و حجری بزد تا هلاک شد و مسروق بن و اهل خضریه
 بان اندیشه بگو با پامده که شاید سر مبارک آن حضرت بدست او آید و باین وسیله نزد این زیاد متعب
 و منزلت یابد چون انخوان گردید که خدای با این جوزه چه مکافات نمود و دعای حسین علیه السلام چگونه مستجاب
 گردید باز شد و گفت چیزی ازین اهل بیت دیدم که هرگز بمقاتلت ایشان مبارکست بنحرم با سجده پس از هلاکت
 این جویریة ملعونی و دیگر که او را تیمم بن حصین الفزاری میخواندند مبسودن تاخت و زنا بر کشید ای حسین و اصحاب
 حسین آیا بر این آب ذات بخران نیستید که چون شکم های یا مادر روشن و سواج است سو کند با خدای قفزه از آن
 غمی چشید تا کاهی که با تمام جرع شربت مرکب نوشید امام حسین علیه السلام فرمود این مرد کیت عرض کرد ذیتم بن
 حصین است فرمود وی و پدرش از آتش باشند **اللَّهُمَّ اقْتُلْ هَذَا فَاسِقًا** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْرِعُوا إِلَىٰ أَجَابَتِهَا**
 تیمم را در همین روز بشکلی بخش پس آتش عیش درون تیمم را چون جیم بخت چند انداز که آن شکلی و چارگی

رجب دوم از کتاب مسکوه الادب باصری

۸۸

خود را از اسب بریزد و بپوش پا میمالد و در آنوقت عمر بن سعد از ساد سپاه پدید گشت و محمد بن
 اشعث بن قیس کنی فرار آمد و گفت ای حسین پسر فاطمه ترا در حضرت رسول خدا می گفتم که در محنت است
 که جز تو کسی را به نبوت امام علیه السلام این آیت مبارک را تلاوت فرمود **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا**
وَالْإِسْمَاعِيلَ عَلَی الْعَالَمِينَ آنگاه فرمود **وَاللَّهُ إِنَّ مُحَمَّدًا لِّأَبْنَائِهِمْ**

بگوید تیم بن
 حنین

وَأَنَّ الْعِصْرَ لَآلَهُ يَوْمَئِذٍ لِّلْجُنَّةِ سوگند بخدا می خوری صلی الله علیه و آله از آل ابراهیم با شهادت خود
 از آل محمد بستند و فرمود کوفتند این کلمات کیت عرض کردند محمد بن اشعث پس حسین علیه السلام
 سر مبارک با سنان برداشت و عرض کرد **اللَّهُمَّ اِرْجِعْ بَنِي الْأَشْعَثِ ذُلًا فِي هَذَا الْيَوْمِ لَا تَقْرَبْ**

از کتب محمد بن
 اشعث

هَذَا الْيَوْمِ لَبَدًا پس اشعث را هم در این روز جامه خوری در پوشان هرگز نش عفت غربت
 بر تن میارای اینوقت محمد بن اشعث را حالتی پدید گشت که سر نقضای حاجت نهاد و از حاجت بعید افتاد
 در آنحال که آن پسر به پیدی را ندان و کینه شکن من مشغول بود ناگاه خدا تعالی کرد میرا بروی چهره
 ساخت تا خفداش را بگریزد و او سر را و کنان و با تن عریان در پیدی خویش غلطان گشت تا آن وقت
 و همان رخت به نیران کشید و نیز چنانکه در کتب مقاتل مسطور است شمر بن ذی الجوشن علیه السلام چون
 آن خندق سفید و در در شمر گریست فریاد بر کشید و گفت ای حسین پیش از آنکه روز قیامت قیام گیر
 تا پیش شتاب گرفتی منم بود این کوفتد کیت که شمر باشد عرض کردند جزا دیت فرمود ای پسر زنجیر
 تو تا پیش نیران سزاوارتری و چنانکه ازین پس قبل آن ملعون اشارت رود و در خبری هست که او را بگو شایند
 و بگو خند و دیگر در بجا و دیگر کتب اخبار مسطور است که حضرت امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد فرمود

إِنَّ تَمَائِبَ رِعْنِي أَنْتَ لَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ بَعْدِي أَهْلِكُوا از آن چیزها که چشم مرا روشن
 میدارد این است که تو بعد از شهادت من از کندم عراق جزا ندی نخوای خورد آن ملعون از روی استهزا گفت

نغین آنحضرت
 در حق بن
 سعد

یا یا عباد الله اگر بکنم نال نشوم از جو می توان بجزه یاب شد لکن چنان بود که امام علیه السلام بفرمود و آن
 ملعون بکشد ری نال شد و بدست تهاجد و زخ شانت چنانکه انشاء الله تعالی بخارش یابد و دیگر در
 بجا را لا نور از ابن عیینه مروست که گفت از قتله حسین دو تن را کمران شدم که یکی را آیت ذلت در دراز
 آتش نمودار گشت چندانکه در هم چپیدی و بروایتی بدان شایه بود که خواستی بردوشی بکنند و آن دیگر را

چنان مسلط بود که یک را در آب ریخت و پاشیدی و تا آخر بیا شامیدی و سیراب نیامدی و تر شد از پی
 آب دویدی و سبب انجبال چنان بود که نظر با هم حسین بکنند و بخوان شد که آنحضرت همی خواست
 آبی بردمان مبارک رساند و آن غیث تیری بجانب آن حضرت پران ساخت **فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
لَا أَدْوَالَهُ اللَّهُ مِنَ الْمَاءِ فِي دُنْيَاكَ وَلَا فِي آخِرَتِكَ منم بود خدا در دنیا و آخرت سیراب بکنند
 و نیز در روایت است که مردی از جماعت کلب تیری بجانب آن حضرت پران ساخت چنانکه بر کعب

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۷۸۹

مبارکش نشست آنحضرت فرمود: لا ازل والک الله خدای تو را سرب فرماید لاجرم آن مرد را چنان شکنج
 فرو گرفت که خوشین را همی در بند فرات بهیچند و بخورد تا برود و دیگر طبری گوید که ابو القاسم و اعط گفت مردی
 مذکور شد که ای حسین کقطره از آب فرات پختی تا بمیری یا بکلم امیر سر در آوری آنحضرت عرض کرد
 اللهم ائمنه عطشا ولا تغفر له بار خدایا او را از زحمت عطش بخش و هرگز نش در بحر آرزش بهره یاب
 پس رنج شکنج بروی پیر کی گرفت چنانکه خوشین را در آبه غرقه ساخت و فریاد و عطا به بر آورد و
 تا جانش از تن بر شد و در تاریخ طبری این شخص متذقی را عبد الله بن حصین از دی نگاشته است
 و حمید بن مسلم را وی این خبر است لکن در روایت دیگر وارد است که وی مردی از دارم بود و از ابو القادرات
 مسطور است که چون آن مرد را می تری با آنحضرت افتخ و آن تیر بر جنگ مبارک امام علیه السلام نشست
 و خون فرو ریخت و آن حضرت خون را می گرفت و بر خود می مالید و می فرمود هکذا الی الله و این شخص در می
 از حرارت اندرون و برودت بیرون همی بنالیدی و باد بیزنها و برف پیش روی و کافونهای آکنده
 نیزان از پس پشت نهادی و همی کفتی مرا آب دهید و تسبیح آب می نوشید و نیز میگفت مرا آب دهید
 که تشنگی مرا کشت و چندان آب بخورد تا سنگش پاره پاره گشت و دیگر در کمال این اثر مرقوم است
 که در آنحال که امام حسین علیه السلام در آنحال بیقاده بود و هر کس بدو شدی باز شدی چه کرده
 داشتی که متولی قتل آنحضرت و مرکب چنان امری بزرگ و کنایه عظیم کرد و مردی از قید کننده که او را
 مالک بن النیر میگفتند با قدم شقاوت و جبارت با آنحضرت شد و شمیری بر صندوق مبارکش براند چنانکه
 بر سن آنحضرت را برید و خون از سر مبارکش جاری گردانید و آن بر سن از خون سر مبارکش آکنده شد
 امام علیه السلام با او فرمود لا اکلک بها ولا شربک و حشرک الله مع الظالمین باین دست
 نخوژی دنیا شامی و هدایت در زمره ظالمان محسور فرماید آنگاه آن بر سن را از خون همی شست و
 بدو گفت ای غیث بر سن پر رسول خدا را سلب میکنی و بجای من اندر می آئی بیرون بر این بر سن
 از من راوی میگوید یکباره آن مرد به فقر و بد حالی و چار بود تا هلاک شد و بر دواتی زوجه اش بدو گفت
 از نزد من بیرون شو که خدای کورت را از آتش تفت تا فته دارد و سو کند با خدای نه توشوی من و نه من
 زوجه تو ام و هرگز در زیر سقف خانه با تو حاضر نشوم با آنکه از فقرین امام حسین علیه السلام هر دو دست
 مالک بن سیر از کار شد و در تابستان مانند دو عود خشکیده و در زمستان خون و چرک فرو چکانید
 و آن ملعون با سوء حال و کمال کلال پریشان و فقیر راه بر سن اصریر گرفت و بر دوات ابی مخنف بن
 مالک بن سیر آن کلمات از زوجه اش شنید بروی کران کردید و از کمال حشم دست بر آورد تا همه ش
 بیارزد و دستش بمبارد در آمد و میخ بردش نشست و آن سمار مسلق بماند هر چند در خلاص خویش تیر
 کرد چاره نیافت تا دستش از مرق جدا شد و با تمام فقر و فاقه بزیست تا جای بد و رنج گرفت

سجده

سجده

این حدیث از ابن ابی عمیر
 روایت شده است

نفرین

ربع دوم از کتاب سکه الواب ناصری

۷۹

درواتی و یکی این ملعون خود حسین علیه السلام را برده بود و دیگر هلال بن معاویه روایت کند که آن ملعون که
 مبارک حسین علیه السلام را در محلا اسب نهاد و نگاه دید که آن سطر مخمّن کرد و منمود میان
 سر و جبهه من جانی افکندهی خندای در میان کشت دستخوان تو بهدائی نهند و ترا آتی و نکاحی
 برای جیب نمان کرد و آن ملعون بعقوبت مشاء چار شد تا در جای خود مذکور شود و دیگر در آن هنگام
 آب و ات را بر روی حسین سلام الله علیه بستند عبدالله بن حصین از وی از جماعت بخیله فریاد برآورد
 و گفت ای حسین نظاره میکنی آب و ات را که گویا زلال باران و جگر پاره آسمان است سو کند با خدا
 از این آب یا شامید تا از شدت تشنگی تباه شوید امام علیه السلام عرض کرد خداوند اعدا عبدالله را
 تشنه بکشد و هرگز تشنه آرزیه مدار حمید بن مسلم میگوید سو کند با خدا ای که جز او خدائی نیست
 عبدالله بن حصین را بخوان شدم که از تاب تشنگی فریاد بکشیدی و از بهش آب حاضر می کردند
 و آنچه که توانست سلم را آکنده سیاحت و از آن پس قی می نمود و همچنان تشنه فریاد لعش بر میآورد
 و دیگر باره آب میآشامید و همچنان قی می نمود و بدینگونه بیای برد تا روزگارش بپای رفت

در این کتاب

ذکر هلاکت و دمار بعضی از قتل آنحضرت که هر یک بسببی و چار و مار و علتی شدند

هلاکت و دمار
 بعضی از قتل
 آنحضرت

در کمال ابن اثیر و دیگر کتب اخبار مسطور است چون حسین علیه السلام را از سه تن یا چهار تن یا در بیشتر نماند
 و او بی نخواست آنگاه آن را در دهم پاده و بمقتدار فرمود تا کسی را و طلبش طمع نباشد و از دیگر هایش
 بیرون نهند عرض کردند اگر بصواب دانی بتائی در زیر شش برتن پیرای منمود این جامه و کت است
 و شایسته نیست که پوشم چون آنحضرت شهید گردید بحمد بن کعب بن جثث از تن مبارکش بیرون آورد و لاجرم
 تا پان روز کار چون برودت زمستان سرت گرفت و هر دو دست بخشش آب برافشاندی و چون گرمی
 تابان شدت فزودی چنان خشک شد که کشتی و دوشش مانند دو چوب خشک است و بر دایسته
 دیگر چون فصل زمستان نمایان شدی از دو دستش خون فرو چسبیدی و برواتی البحر بن کعب بن مثنی سر او را
 آن حضرت را بر دو پوشید و زمین گیر شد و تا زنده بود نیرودی بیای خاستن نداشت لیکن این
 شهر آشوب علیه الرحمه میفرماید بحرب عمر اجمری سسر اهل آنحضرت را ما خود داشت اما چنین نماند
 که کشته ان بابی روایت اشار ضاحیه و سینه دارد و میت کرده اند که عمای آنحضرت را جابر بن یزید
 در غول حش بن مرثد بن عقیقه آنحضرت بر پشت و بر سر بست و در حال معویه یعنی دیوانه و بقویله
 را بر سر زرب مبارکش را جوی بن عتبه اجمری بر گرفت و بر تن مبارکات پس رویش و بیکون
 متر بخون و بدنش برده کرد و نفس این شمشیر کندی قطیفه مبارکش را که از خنده بود

عقوبت کعب

عقوبت جابر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۱

میرد و او را از آن روز ابو القتیفه نامیدند و بدست مختار گشته شد و بر وایت خاوری برضی جذام گرفتار گشت
 و چندان آن روز کارش بر اهل تیش نامجو ارگشت که آن لاشه مجذوم را ناچار از سرای سیدون برده نم گشت
 در منزل در آنکند و هنوزش حاشا از جان بر جای بود که کانش با چنگ و دندان آن آزار می کرد و از کشتش
 بخورند و دیگر احمق بن جوتی محضی ملعون قیص شریفی آن امام مظلوم را سلب نموده بر تن پیدش بیاراست
 و برضی برضی در پنج می و چار کردید و موسی از سرور ویش بریخت و در آن پراهن نشان یکصد و چند خم
 تیر و تیغ و نیزه و سنگ بود و خاتم مبارکش را بجمل بن سلیم حبیبش برود و در هوای آن خاتم انکشت مبارکش
 بجمل بن سلیم حبیبش برود و در هوای آن خاتم انکشت مبارکش را قطع نمود و خداوندش در دست مختار
 بمقبوت و عدائی نامسوار و چار ساخت تا در جای خود مسفور آید و عسکین مبارکش را اسود بن خالد
 الاذوی برود و از در کار بر بخورد و یکت در مع آن حضرت را مالک ابن بشر کنذی بروایتی برود و در پنج خوشش
 در سپرد معلوم باد در ضمن اسامی این طاعین مالک بشر و مالک بن سیر و مالک بن سیر و مالک بن سیر
 و مالک بن سیر با مقام مختلفه دیده شده و نیز سیر بن مالک و بشر بن مالک مختلفا بخارش رفته ممکن است
 پاره در کتاب تحقیف شده باشد و نیز تواند بود اسم اشخاص مختلفه باشد و در نسبت لغت تعیج اسم
 نشده باشند و گاهی یک نسبت و دو نسبت را بد و شخص یا کتین داده باشد صاحب غرر المخصایص الواصحه
 می نویسد که احمق بن جوتی قیص مبارکش را سلب داشت و مبر و ص کشت و این همان پلید است که بفرمان
 پسر سعد باند تن دیگر از یارانش بر بدن مبارکش اسب برانند و هم گوید یحیی بن کعب سر و لیل آنحضرت را
 برود و کورگشت در تجار الاذوار و دیگر کتب اخبار از قرة بن عین از خالد مسطور است که گفت نزدانی چار عطار
 حضور داشتم و او می گفت اهل بیت رسالت را جز بفضل و منقبت یا بخشنید در انجیل مردی از آنان که کوبا
 حاضر بودند بروی درآمد حسین علیه السلام راست می نمود در ساعت دو تیر شتاب را حسدای بروی فرود
 و هر دو چشمش را کور ساخت و دیگر عبدالله بن رباح قاضی کور را از غلت کوریش پرش گرفت گفت در وقت
 که با حاضر شدم لکن بمقاتلت مقابلت فرزدیم و از آن پس که امام حسین علیه السلام شهید گردید شی در عالم
 خواب مرای بابل را بخوان شدم پرا بکلی بر من زد و گفت برخیز و بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله
 حاضر شو از بیم حیبت یزوی حرکت از من برفت و گفتم طاقت حرکت ندارم پس دست مرا گرفت و کشتن
 کشتن بحضرت رسول یزدان ایراد آنحضرت را اند و بنالک بهیم که در دست مبارکش حرب و در پیش روی
 مبارکش فلعی کتسره و بودند و فرستاده باشیری از آتش در حضرتش می پای و کوهی را کردن همی زد و آن
 آتش در ایشان می افتاد و آنان را میرخت و دیگر باره زنده میشدند و سیخی ن به انکند گشته و سوخته
 میشدند چون اینحال بهیم لقم اسلام علیک یا رسول الله سو کند با خدای نه باشیر یزد و نه بامبزه معنه
 فرود آوردم و نه تیری کجی پرا و داشتم فرمود آیا برود مسپا و کثرت کسر نفرودی پس مرا فرود رفت

بنویسند
 بنویسند

بنویسند

بنویسند

بنویسند

بنویسند

ربع دوم از کتاب مکتوبات ناصری

۷۹۲

و از طشتی که از خون حسین علیه السلام سرشار بود مرا کجول نمود و چشمهای من بسوخت و چون از خواب
 بیدار شدم مردی چشمم کور بود و دیگر ابو الفج در کتاب مقاتل از قاسم بن اصبح ابن نباته روایت کند که گفت مردی
 از ابناء بن دارم را بارونی سیاه بخوان شدم و از آن پیش همیشه با جهال و بسیار سفیدش دیده بودم کفتم
 چنان دیگر کون شده است که نزدیک بود ترا نشناسم از چه روی با مضورت و حالت دچار شدی گفت
 جوانی مرد را که در پیشانش نشان سجده و در خدمت حسین علیه السلام بود بگشتم و از آن پس تا کنون هیچ
 سر بخواب نبرده ام چرا که مردی میاید و جامهای مرا میکشد و بجنبم میکشاند و باتش دوزخ و چارمی سازد
 و من از هول و عذاب چنان میجرم که تمام مردم قبیله از آن فریاد سر از خواب برمیکنند و او میگوید
 میکوی مقتول این ملعون حضرت عباس بن علی علیه السلام بوده است و بر اوایت دیگر آن مرد گفت
 مردی سپید اندام از اصحاب حسین علیه السلام را بگشتم که جنش نور سجود موجود بود و سرش را بیاوردم
 قاسم گفت این مرد را بر سبی با نشاط بخوان شدم که آن سر را از سینه اش آویزان کرده و نزدیک بود
 بر او میسبب برسد باید پرستم اگر این سر را قدری بالاتر بردار و بهتر است چه این سر بر زانوی اب می خورد
 و بر نشاند جنش میافکند و آسیب می بیند پرستم گفت آنچه با صاحب سر نمود از این شدید تر بود با بجهل میکوی
 میگوید آنرا گفت که ویران گشتم هیچ شبی بر من نمیکرد و چرا که چون بخواب میخوم میاید و مرا بجای و پیشانی
 زانو میسازد و می کشد و میکوی ثواب پس مرا بگشتم میکشاند و باتش دوزخ عذاب میدهد تا بباد می شود
 راوی میکوی و از اینکه او را همایه بود بشنیدم که گفت این جنش هیچ شبی را آسوده نمیکند و تا سر
 بخواب بریم و از صیحه اش آسایش نداریم آنجا این خبر را از زن او پرسیدم گفت چنان است که شنیده ام
 و نیز از ابن علی علیه السلام است که گفت با جاعلی خود سالان که در زمره عثمان بشمار بودیم یکی روز در گذرگاه
 کوی مردی را تشنه بخوان شدیم که اندامش سفید و چهره اش سیاه تر از شب تار بود پرسیدیم این کس
 کیست گفت از آن مرد است که بر حسین علیه السلام بیرون شد و دیگر از محمد بن سلیمان از عیش مردی است
 که گفت کاهی که در زمان حجاج مراجعت کریم و از کوفه با جاعلی از مردم خودمان پوشیده و پنهان بیرون شدیم
 که بلای ما دیدیم و در آنجا مکانی از بهر سکون نیافتیم پس منزلی از فی با خیم و در کنار فرات فرود شدیم تا در آن
 منزل پناه ببریم در آنجا مردی ناشناس و غریب به ییم گفت مرا رخصت دهید تا در این شب در منزل شاپای بریم
 چه مردی غایب بلیل استم و را اجابت کردیم چون آفتاب سر کوه کشید و ظلمت شب جهان در سپرد چراغی
 از فتنه مسند و خسته ساختیم و گردنم بستیم و از حسین علیه السلام وصیت و قتل آنحضرت سخن می راندیم
 و بعد گفتیم یکپاس از قلعه آنحضرت بجای نماند چرا که خداوندش فتنی در بدنش در افکند و آنرا گفت همانا
 من نیز در جمعه قاتان او بودم سوگند با خدای کرندی با من نرسید و شما آنچه گوید اند و می کذب و دروغ است
 ما فاش می شدیم و چراغ خاموشی گرفت آن مرد بیای شد تا فسیله چراغ را با بگشتم خویش اصلاح میاید

نقل از
 حمزه
 بر کلام

میاید
 در روز

سوختن مرد
 از شدت چراغ

پس گفت آتش زد گرفت و از آن سوز جگر و در فریاد گمان بیرون تاخت و از چم جان خود را در فرات
 بیخند تا بحر آن آتش جگر تاب را با آن آب بشاند سو کند با خدا ای گمان بودیم که چون سر آب فرو بره
 آتش بر روی آب در تاب بود و چون ناچار سر بیرون کشیدی زبانه آتش او را فرو گرفت و او را آب در بره
 و چون سر بر آوردی همچنان او را منور و گرفت و بر اینگونه پای برد تا از آن آتش تانده به نیران جاویدان شانه
 کشت و حیرت و ثواب الاعمال از یعقوب بن سلیمان مروی است که گفت شبی با یاران خویش از هر در حدیث
 میرانیم تا از قتل حسین صلوات الله علیه سخن در میان آمد یکی از یاران گفت هیچکس در قتل آن حضرت شاکر
 نخت جز آنکه بلای در جان و خانمانش فرو دشت پری فروت از میان آن جماعت گفت سو کند با خدا ای در قتل
 حاضر و معین بودم و تا کنون هیچ امری مکرده ندیده ام و بنا کوری و چار نیخاده ام مردمان از خشم شدند
 و در انجیل سپید اغراف و غوغا شدن گرفت و از لفظ روشن بود و آن شیخ با صلاح چراغ بر خاست در ساعت
 شعله در انکشافش فروزان شد آن پیر بر آن فروز میدان گرفت تا که خواش داشت و آتش از انکشافش بر پیش
 در افتاد و آن فروت بهوشانه و بهنوت بیرون تاخت و بسوی آب شتاب گرفت و خوشتر را در نهری فرو
 افکند و آتش بر فراز سرش زبانه می بر آورد و چون سر از آب بر کشیدی در رویش در افتاد ای خدا که از آتش
 ایجهان با آتش آن جبهان شتابان کردید را قم حروف کید چنان می نماید که این دو حکایت یکی باشد و در غیر
 عبارت بهتری رفته باشد و دیگر در سجده لایزال و مسطور است که مردی را بدون دست و پای و کور بخوان شد
 که با ایحالت نامور می گفت پروردگار مرا از آتش و دوزخ رستگار کن بادی کفش به عقوبتی سخت گرفتار هستی
 معذالک رستگاری از نار خواستاری گفت همان من با آن خان بودم که در کربلا بقتال حسین علیه السلام رفتم
 و چون آنحضرت را شنیدم ساختند و بدن مبارکش را از جامه سلوب نمودند و بر او بی که بجای بود بندی
 نیکو داشت خواستم تا آنکه را از سر و اول بر کرم آن متغول مظلوم با دست راست آن بند را محکم بگرفت
 چنانکه خواستم مقصود نایل کردم پس با صریح بر پیش را قطع کردم و خواستم تا که را بر کرم اینوقت آشوب
 زلزله بشنیدم و بیناک شدم و روی بر کاشتم ناگاه خواب بر من چیره گشت پس در میان کشتگان بختم و در
 خواب چنان دیدم که محمد صلی الله علیه و آله با علی و فاطمه علیهما السلام بیامدند و سه مبارک حسین سلام
 علیه را بیاوردند فاطمه صلوات الله علیها آن سه مبارک را بوسید و منمود و دیو دهی ترا گشتند خدای بکشد
 ایشان را بیکار که ام کس با تو کرد آن شنید مظلوم گفت شمر را بگشت و این شخص که در خواب است دوست را
 قطع نمود انگاه با من اشارت کرد فاطمه علیها السلام با من فرمود خدای هر دوست و هر دو پای ترا ازین
 بیخند و چپت را اگر کرد و باشت در اندازد پس از هول و دهشت از خواب بختم و هر دوست و
 هر دو پای خود را ازین جدا دیدم و از نور بصر عاری شدم و از آن نغمه نغمه فریاد و دوزخ فریاد
 بجای نمانده است و در خبر ایس طویل که در سجده لایزال از سعید بن سبب باین حکایت مسطور شایسته

بیشتر

در کربلا

در کربلا

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۹۴

میگوید چون آن جناب حدیث خویش را باین تمام رسانید گفت اکنون در این خانه خدای بیامده ام و تا
کعبه در آنجایم ام و استشعاع نیایم باینکه میدانم خدایتعالی هرگز مرا مغفور نمیدارد پس در تمامت که بچکن
بجای نماز که حدیث آن جناب را شنید و بلغت کردن بروی حضرت یزدان تقرب خواست و هر یک
با او می گفتند ای ملعون آنچه کردی ترا کافی است و سَعِیْلُ الَّذِیْنَ ظَلَوْا اَیَّ مَنْقَلَبٍ یَقْبَلُوْنَ و در این خبر
ذکر است که این ملعون ساربان امام علیه السلام بوده و در خدمت آنحضرت از مدینه عراق شده بود
و نیز در بخارا لاف و مسطور است که مردی آنرا شکر از مردم کوته گفت چون لشکریان از کوفه با همت حرب حسین
علی علیهما السلام بیرون شدند آنچه اشیاء آهین و آلات خدای با خود داشتند برگرفتند و با آن سپاه جانب
راه سپردم و هر یک از خود میدادند و خیمه و خرگاه بر پای میکردند من نیز خیمه خویش را فرافتم و او تا دخیام
در باد خیل را با سناهای راج و سیف و خنجر با صلاح آوردم چه بر اینجمله عالم بودم ازین روی در میان آن
جرازه انداشتم و بغزو فی رزق و روزی کا میکار شتم و بر اینحال بودیم تا حین علیه السلام با لشکرش نزدیک
شدند و ما بکربلا کوچ نهادیم و در کنار نهر عقی خیمه برافراشتیم پس کار بقتال پیوست و آب را بر روی آنحضرت برستند
و او را با یاران و فرزنداناش بخت و مدت اقامت و ارتحال مأفوزده روز بود و من بارگاه حال و فرائع بال
و فزونی مایه و مال بمنزل خویش مراجعت کردم و اینوقت اسرا نیز با ما بودند پس ایشانرا بر عبید الله عرض دادند
و او فرمان کرد تا بجانب یزید بوی ملک شام روان دارند و من روزی چند در منزل خویش درنگ نمودم
تا یکی شب که بر فراش خویش سر بخواب داشتم قیامت را بر پای و مردمان را چون جراد منتشر و لجنهای پراکنده
پریشان و سرشته بخوان شدم که از شدت عطش زبانها بر سینه ها آویزان داشتند و با این بیت و شدت
که در ایشان شاه تهمی کردم و خشتین را از تمامت آمان تشنه کام ترسید انتم چه از شدت تشنگی در سج
و بصرم کلال افتاده بود و بر این برهنه زن آفتاب تابنده چنان حرارت نمودار کرده بود که منغم
سجش و خروش در آورده و بعلاده زمین چنان تفت و گرم کرده که کفقی قیر را در زیرش آتش برافروخته
و کد اخته اند و چنان می پنداشتم که هر دو قدم از پایایم جدا کرده است سو کند سجده ای عظیم که اگر مختار
میداشتم که گوشت بغم را پاره کنند تا از خون بدم آشامیدن گیرم بر من خوشتر بودی تا باین عطش درخت
و بخت باشم در آشنای این عذاب الیم و بای عمیم ناگاه مردی را بخوان شدم که شعاع جلال مبارکش عرضه
محررا در سپرد و زمین و زمان را سرور او فرو گرفت و برهنه سی برشته و با موی سفید سبکدشت و از جاست
پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان گردان کرده در اطرافش انبوه کرده بودند
و چون باد وزان و گردش کردون گردان بگذشت و چون ساعتی بگذشت ناگاه سواری نمودار گردید
که بر اسبی جواد و پشانی سفید برشته کوی چهره اش چون ماه شب چاره رده روشن است و گرویی بی شما
در رکابش رهسپار و با بر و نیش پا سدا بودند چون کوبه چشم بخوان شدی اجابم را از بقاش و لرزیدن

و اینست
از کتاب مشکوٰۃ
عزرا

ربع دوم از کتاب سکه الادب ماهر

۷۹۶

فرمود سواد لشکر را بر پیرم شتر نمودی او را با تش برید پس صیحه بر آوردند که حکم و فرمان خدای خداست
 در رسول خدای و وقتی رسول خدای نبی خدا میگوید اینوقت بر هلاکت خود یقین آوردم پس
 بفرمود تا مرا بحضورش حاضر کردند و از حال من پرسید و عرض رسانیدم بفرمود تا مرا با تش برید
 چون مرا بروی آتش کشیدند از کمال وحشت بیدار شدم و هر کس را بدیدم آن داستان باز گفتم
 و از آن پس زبان آن خدا از کارشده و یک نیمه اش مردار گردید و دوستانش از وی کناری
 و نزاری گرفتند و در شدت حال و نخی روزگار جانب من قرار گرفت و نیز در آن کتاب و بعضی کتب
 تواریخ و احادیث و اخبار از سندی مرویت که گفتی بشی کی از دوستانم با من بغض افتاد است و از
 هر روی صحبت در آنکند و بخوان شدم که بغض است و در شتی سلی که از فراز بفرمود آید *سخن سینه*
 پس صحبت او که کش آوردم تا بحکایت که ملاطفت و باقل حسین علیه السلام قریب الهمد بود چون
 سخن باین مقام افتاد آبی سر بر آوردم و ناله انده بکین بر کشیدم گفت ترا چه پیش آمد گفت مصیبتی
 فرایا آوردم که تمامت مصائب روزگار در سلبش سهل و هموار است گفت آیا در محبت ای که ملاطفت
 بودی گفت سپاس خدایا که حضورند اشتم گفت ترا گرانم که بر هر چیز سپاس گذار باشی گفت مگر می نمایم
 که از ارتکاب خون حسین علیه السلام آسوده ام چه از حدش خبر داده اند که من مود هر کس بخون پیرم
 حسین طلب کرده شود و در روز قیامت خفیف میزان باشد گفت حدش چنین فرمود گفت آری و نیز فرمود
 که پیرم حسین را بظلم و عدوان شهید می کنند الا و من قتلہ کان فی تابوت من نار و یعدی
 بعذاب نصف اهل النار و قد غلت یذاه و رجلاه تبعوذ اهل النار
 منها هو و من شایع و بایع اورخصی بذلک کما انضجت جلودهم بدلو ابلو و
 غیرها لذوق العذاب الا لکم لا یفرغ عنهم ساعة و لیقون من جمیع جہنم فالویل لهم
 من جلال جہنم دانسته باشید که هر کس حسین را شهید کرد اند او را و تا بوقتی از آتش در آورند و باید از یک
 نیمه عذاب جمله اهل نار بد و عذاب کنند در حالتی که هر دو دست و هر دو پای او را مغلول کرده باشند
 و از او بوقتی ناخوش بر آید که اهل آتش از آن بوی برسوی ناپهنده شوند این شخص و هر کس او را شایع
 و متابعت کرده باشد یا بجار او خوشنود شده باشد در آتش و در عذاب عذاب بینند و هر وقت پست
 اندام ایشان ناچیز شود و پستی دیگر برایشان برکشند تا از ذوق عذاب الیم هیچ آنی آسایش نیابند
 و از جمیع جیم بیاشامند پس وای بر ایشان باد از عذاب جہنم چون آمدن آن سخنان را بشنید گفت ای
 من اینکلام بر آستی که اشتی گفتم چگونه چنین میگوئی با اینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید
 هرگز نه دروغ گفته ام و دروغ گفته شده ام گفت می پسنی که میگویند رسول خدای من موده است که قاتل
 فرزندم حسین بطول عمر بر خود دار نمی شود هم اکنون من حاضرم بدوستی تو سوگند میجویم که روزگارم

سخن سینه

سخن سینه

احوال حضرت سید الشهدا علیه السلام

از فیروز که پیشتر با انبیه توندانی در حمله کد ام مردم هستم لواءه گفت من من بن زیتیم کتم
 یوم الطف از تو چه خودار شد گفت من امیر آن مردم هستم که عمر بن سعد غرمان داد تا آب بر جسم حسین
 تمامند پس دستخوابهای او را در هم شکستم و چنان نطع علی بن الحسین را که بیار بود از زیر پایش پرور
 کشیدم که پاره گردید سدی میگوید دل و دیه مرا خوین ساخت و بیرون شدم تا در هلاک آن ملعون
 تدبیری بکار بردم در اینجا حال من فروغ چراغ کاستن گرفت و بیای شدم تا روشن ادم گفت بجای نشین او هم
 همچنان از روی تعجب از سلامت نفس خویش حکایت میکرد و انکشت دراز کرد تا آن چراغ را بر افروزد
 چراغ در وی در گرفت پس بجاک در افکند و همچنان آتش خاموش نشد فریاد بر آورد ای برادر مرا در یاب
 پس کاسه آب بروی افشانم با اینکه در دل دوست نمیداشتم چون آتش بوی آب بشنید بر قوت و
 قدرت بر افروزد و صیحه بر آورد که این چگونه آتش بود که خاموش شدن ندارد کفتم خود را در محضر افکن
 پس ناچار خود را در آب انداخت و از قدرت خداوند قدیر هر چه در آب بیشتر آمدی آتش در وی
 بیشتر گرفت چنانکه چوبی خشک و کهنه را بادی گرم تافته کند او را آتش در می ربود و من همچنان در وی
 کمران بودم سوکنند با خدای یگانه که آن آتش خاموش نکشت تا حبد آن عید را مانند ذغال بر روی
 آب افکند و دیگر دستان الواعظین از فضل بن بریر رویت که گفت در مجلس سدی جای داشتم ناگاه مردی
 درآمد و نشست و از وی مجلس را بوی قطران فرو گرفت سدی گفت کر قطران فروش باشی گفت منم
 فرمود این بوی از میت گفت من در لشکر عمر بن سعد حضور داشتم و میخای آهین با مردم لشکر می رفتم
 و از آن پس که حسین علیه السلام شهادت یافت رسول خدای را در خواب دیدم حسین و علی علیه السلام
 اصحاب حسین را که در روز عاشورا با او کشته شدند تقایت می نمودند من نیز سخت تشنه بودم و خواست
 شربت آب شدم رسول خدای فرمود تو آن کنیستی که دشمنان ما را یاری کردی عرض کردم چنان بود
 که میخای آهین با ایشان بفروختم پس با علی علیه السلام رفتم و او را از قطران بنوشان و آنحضرت
 قدسی از قطران با من داد تا بنوشیدم چون سر از خواب بر گرفتم تا سر روز بول من قطران بود آنگاه فطرات
 قطع شد لیکن این بوی در من بجای ماند سدی گفت هر کس از آن لشکر که کندی مان کرده یا کبابی خورده
 یا از آب فطرات نوشیده باشد ابد آیدارش بدیدار محمد صلی الله علیه و آله بر خوردار نشود و از بهشت
 کامکار نکردد و دیگر عبد الملک بن عمیر میگوید مرا از بنی ساعده همایه بود یک روز در وی کمران شدم
 مدی داند امش سیاه و سرش سفید می نمود گفتم این چه حالی عجب است که در تو می تخم گفت ای برادر
 در حمله لشکر عبید الله بن زیاد در یوم الطف تنی از اصحاب حسین علیه السلام را سر بر کفتم و صبحگاه دیگر
 باین صورت بهشت بر آمدم و ازین برافزون هر شب چون سر خواب نهادم تمامت شب را با من سخن رانید
 و بدو رفتم در آنسندی و یکباره پای کوب دهشت و وحشت می بودم و چون اهل و عیالم از این دستان داناشدند

سعد بن ابی وقاص
 در حمله کربلا
 در میان کربلا
 در میان کربلا
 در میان کربلا

عمر بن عبد الله
 در حمله کربلا
 در میان کربلا
 در میان کربلا
 در میان کربلا

عبد الله بن مسعود
 در حمله کربلا
 در میان کربلا
 در میان کربلا
 در میان کربلا

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری
۷۹۸

۷۹۸

هر وقت سرخواب ننهدم و آغاز اضطراب نمودم از خوابم بکنجختند در مدتی که معاجز مسطور است که در روز عاشورا چون اصحاب حسین علیه السلام تجماعت غزوات یافتند آنحضرت کینه پیراهنی را از حنپد جای پاره ساخت و در زیر البه پوشید تا چون بدن مبارکش را از جامه ملوب دارند بآن کینه پیراهن طمع نیارند بعد از شهادت آنحضرت مردی حنیث و لئیم از آن پیراهن نیز چشم برداشت و از بدن مبارکش بیرون ساخت و در زمان هر دو پیش از کفایتش و شل کردید

برای این شخصیت

تغییر بعضی غایم
ذکر تغیر و تبدل بعضی غایم
علیه السلام بپاره اشیاء

در سجاده الا نور از جمیل بن مره مرویت که در آن روز که حضرت سید الشهدا اقبل رسید شتری از لشکرگاه آنحضرت
بخشیدند و بعضی شتر
به دست مشرکان افتاد پس آن شتر را بکشتند و به بختند و چون خواستند از آن بطوخ ماکول دارند مانند علقم
که در حق بس تخت مراد یافت چنانکه توانستند از گوشت و آبگوشتش بخورند و دیگر از سفیان نسوی
مستور است که گفت جده ام با من حدیث را نه و گفت که در آن روز که حسین علیه السلام بغیر شهادت فایز است
نکران شدم که درس یعنی اسپرک بخاکتر عود گرفته بود و نیز کوشتمار آتش در افتاده بود عقبه بن ابی حفصه
آتش کردید که کوبید که پدرم می گفت اگر آن و بس زور حسین علیه السلام باشد این سخن صحیح باشد و بخاکتر تبدیل جوید
و نیز از زید بن ابی الزیاد مرویت که گفت در روز شهادت امام حسین علیه السلام چهار ده ساله بودم
و آن درسی که در لشکرگاه آن جماعت بود خاکتر شده بود و آفاق آسمان بجله حرمت گرفته و شتری
حرمت آه
در لشکرگاه آن جماعت بود خاکتر شده بود و آفاق آسمان بجله حرمت گرفته و شتر را در لشکرگاه خودشان
بکشتند و در گوشتش آتش افروخته دیدند و دیگر از فتح بن ثخرف عابد مروی است که می گفت چنان بود
نان بخوردن
که به روزی مقداری نان برای کسب بیکان ریز ریز می کردم و عسافیر از آن بخوردند و چون روز عاشورا
عسافیر در عا
درآمد و بقانون دیگر ایام نماز را ریز ریز کردم آن حیوان سخور و بد استم که عسافیر بسبب قتل حسین علیه السلام
از خوردنش امتناع ورزیدند و آن حرف کوبه ممکن است در طعم نان تغییری روی داده باشد که آن
حیوان را امکان خوردن آن نباشد و میشود آن حیوان بسبب اندوه آن روز اقبال ورزیده باشد
و هر در آن کتاب از این عاشر مستور است که گفت مردی که بر حسین علیه السلام خروج کرده بود و نماز را
شتر می رانده اری زعفران بیاورد و چنان بود که از آن زعفران هر وقت کوبیدن گرفتند آتش سکودید
و نیز زنی مقداری از آنرا بردست خود بود و همبیب برص دچار کردید و آن شتر را بکشتند و چون باها
پارده می رفتند از مکانش آتش برافروختند و دیگر ابو مخنف حدیث کرده است که چون سرطمر حضرت
سید الشهدا علیه السلام را بمجلس بنی علیاً لنگه در آوردند چنان بویی خوش برآمد که از حلقه طیبهای

پروین غفرانی

محمّد بن عبد الله

دو یک خط در میان یک زبان و چون پاره پاره کند جهان
با از دست رفتن از دست رفتن از دست رفتن از دست رفتن

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۷۹۹

سخن شنیدنی
سید الساجدین

سخن شنیدنی
سید الساجدین

سخن شنیدنی
سید الساجدین

و آن دختر بزرگ بود

جهان برتر بود و چون آن شتر را که حامل سر مبارک آن حضرت بود بخاک زدند گوشتش را از صبر منقوطه نمودند و چون آن حضرت شهید شد و سر بخون خود گرفت و خورشید آمدت سه اسب است سگفت و هر سگی از زمین بر گرفت در زیرش خون بود و جماعت جن تا بحال همه روز بر سر قبر مطهر پیغمبر آن حضرت بکینند معلوم باد که اسب است جمیع سب است که روز شنبه باشد و این کلام از آن روی باشد که پاره کشته اند قتل آن حضرت در روز شنبه روی داد ازین روی ابتدای انکشافش از روز شنبه بوده است و نیز در خبر عزرا بن وحیل از جامع از ابی عبد الله مروی است که کینگی حدیث را ندیده بود و گفت چون از آن گوشت در قح بختند آتش از آن برید و در آن پنجم من گوشت بودم و پاره از استخوان شتر را بر کفم و در کل منقعه بعد از زمانی از گل در آوردم و چون کار و بر آن بکشیدیم از جایش آتش نمودار شد بدینست که آن استخوان همان ستر است پس بد فوش ساختم و هم در آن کتاب مسطور است که ام کلثوم سلام الله علیها در آن پنجم که ایشان را میبردند با حاجب ابن زیاد فرمود و ملکات ایکه هزار و هشتاد است این در ایم را بر گیر و سر مبارک امام حسین علیه السلام را در پیش روی روانه داد و ما را در پس روی شتران و در بنال مردمان جای ده تا ایشان از نظر هر آن حضرت به روی نیارند پس حاجب در ایم را از بد فوشش برگرفت و آن سر منور را در پیش روی اهل بیت پیغمبر روان داشت و چون روز دیگر مندر رسید خدا تعالی آن در ایم را بسکای سباه برگردانده بود و بر یک جانبش کتب بود و لا تحسبن الله غافلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر جانب دیگر سَعْلَمُ الَّذِي تَطْلُوْا اَيُّ مَقْلَبٍ يَّقْلِبُوْهُ و دیگر کشف لغه از عیسی بن حارث کند مسطور است که گفت از زکریا ابن یحیی بن عمر طائی شنیدم که گفت حاجتی بسیار از شیخ حلی کشف که ثمر بن ذی الجوشن لغت الله علیه در میان بار و اطفال امام حسین علیه السلام مقداری طلای سرخ بیافت و آن ذهب را یکی از دختران خویش بداد تا از بخرش حلی زبور سازد چون مرد صالحی آن زر را در بر و بهار کرد و میکوید از دیگر غیری زکریا شنیدم که آن زر سرخ مس کردید و آن دختر با پدر خویش باز گفت ثمر آن زر که را بخاست و بقیه آن زر را بداد و گفت در حضور من بآتش تباب و چون صانع در آتش برد بهار شد و بهار آن کرد و هو است که از وزن و ماتش آفتاب پدید شود و بروایتی آن زر بآتش یا مس تبدیل گرفت بنده نگارنده گوید در این اخبار و آثار در مقام استعجاب و انکار نشاید رفت چه امام علیه السلام قلب عالم امکان و علت وجود جمله آفریده یگان است اگر در وی کندی رسد البته در تمامت اشیاء اثر بخند و اگر بپایه تحقیق بخوند از دیده شمر و نشان و جمله آنکسان خون میر بخت چنانکه آسمان و زمین سکن سموات و ارضین خون کریتند و دیگر کون شدند و مخالفان مانند عبه الملک بن مروان که خود کونان شده بود کواهی دادند که چشم مردم را بر باد فاش میجویت خون میکشد از مراد یوان کر با و این آثار از ابتدای روزگار در حق پیغمبر و وصی که شهید شد پدید آمد و البته در مقام جناب سید اشدا سلام الله علیهم که را بنجله بر تراست بیشتر روی سید هرگز آن است که آتش را بر ایم بر برد و سلام

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۰

تبدیل گرفت و آب نخل بر سر عویان خون کردید و آسمان بر سجی بن نوکریا خون گریست و از آن چاه خون جوشید و کذکاب غیر ذلک و ازین بر سر زن از سال شهادت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کنون که دار سال هجرت با یکمزار رسید و دوازده سال پیوسته است چگونه معجزات و آثار نمودار شده و عده ای اعیان در کتب خویش اتسار کرده اند و اگر بخواهیم یک بجای فرهم کرد و چندین مجلدش کافی نباشد و در زمان ذی قعدة ششده ایم و خوانده ایم که از یک تری بسبب برتر است چنانکه در همین سنوات معجزه باهره که در روز عاشورا در باد کوبه و الصاق زن و مردی در حال مباشرت یکدیگر و آن سال و تسبیح تا چند روز باقی ماندن و عجز اطباء و حافظان از انفکاک ایشان و شیوع این خبر در تمام ممالک و نگارش اغلب مخالفین مذهب ایندستان عجیب را در روزنامه های وقایع ایام و انصاف و مجالس عدیده منافقانه اظهار و مجالس و غلط و اندر دختن کرد و برای مشاعل و اقسام چراغها در تمامت بیوتات و خدشات و معابر و مساجد و دو کاکین و بازارها و خیابانها در کل ممالک اسلام و سلطانیت و متابعت رعایای دول خارجیه با مسلمانان و ظهور پاره معجزات در همان ایام بطوری که در هیچ دولت و ملتی و در زمان هیچ طبقه از سلاطین اسلام از ابتدای ظهور دین اسلام حتی در زمان سلاطین صفوت آئین صفویه انار الله بر اینهم شنیده نشده بلکه ظهور این اسباب و آلات انجام این مجالس بدون ترتیب مقدمات معجزه بزرگ است چه موافق تخمین پاره اشخاص با بصیرت در هر شهری در شهر دار اختلاف طهران پنج گروه و عدد چهره بلور با قسام و انواع مختلفه روشن شدی و بر مقدار بهای شیعیان نفوذی و آنچه اسباب نفیته نمایش دادند که از پنجاه گروه تومان بهایش اندون بودی و بدلائل عدیده این معجزه باهره از تمامت معجزات انبیای عظام و فرستادگان ملک عظام برتر و عجیب تر است چه از پیشین و بعد از آنکه سالیان دراز از وفاتش بر گذشته باشد بلکه در زمان خودش نیز چنین معجزه باهره که مخالفان و موافقان میکردند و راه انکار نکردند تا کنون نمایش نیافته است از این بر سر زن و انیز دجبت که در لباس اسلام بوده است در باطن از دین بیکانه بوده است و آن زن که بدین اسلام نبوده با وی گفته بود شما مرتد این روز را بسیار میدارید از چه میخوانی در چنین روز از من که سیاه شوی آن جنیت اقصائی بخورده و مرتکب آن فعل شنیع شده بود و باین طریقت و افصح و رسوای ابد الهی و چارمانده بود و چون طرف برابر مسلم نبود هیچ چه راه چون و چپ را و انکار و پاره احتمالات برای احدی از احادیث نبویه و نیز نزد یک بطور همین معجزه باهره و یکراست که در اوقات سوختن جامع اموی در شهر سال یکمزار

سیصد و یازدهم روی داده و در جای خود مسطور می شود

ذکر آنجماعی که از ابتدای سربووح مسلم بن عقیل تا زمان شهادت

نقل سطر

احوال حضرت نیکو ساجدین علیه السلام

سپید اسلام قتل رسیدند

از جمله این طاعین قتل است که در زمان جنگ روج مسلم بن عقیل بست محمد بن کثیر کشته گشت و دیگر دو تن از غلامان ابن زیاد بودند که بست محمد بن کثیر کشته شدند و نیز میتن از اخوان ابن زیاد بست پیر ابن کثیر جانبش آسیب گرفته و سپیدان در آن روز جمعی از یواخوانان محمد بن کثیر در بیرون دله الاماره بالشکر شام خنک کردند و جماعتی از مردم شام تباہ شدند و دیگر کشته شدن یکصد و هشتاد تن از مردم شام و اول جنگ جناب مسلم با ابن کروه و این هنگام بود که از سرای طوعه بیدون آمد و ابن زیاد پانصد نفر مدد و ابن اشعث و لشکر شام بفرستاد و نیز جمعی کثیر بست استجاب قتل رسیدند و دیگر باره نیز ابن زیاد پانصد تن مدد بفرستاد و بدو پیام کرد که مسلم را پناه و امان بده که خبر این تدبیر بروی چهره نشوی و سپیدان آنجا وقتی بمان ایشان نهاد و جمعی را بکشت و از جوزه بخواند و جماعتی را دستخوش شمیر آه ارفمود و دیگر ابن حمران را زخمی مکرر زد و دیگری از دیران را بکشت و کوفیان چاهی در میان حضرت بکنند و سرش را پوشیده کردند و با او جنگ انداختند و آنحضرت جمعی از شیخان را در این کربت بکشت و بان مغاک در افکند گرفتار شد و آن کس که قتل او فرمان یافت رسول خدای را در برابر خویش بدید و از نهایت دشت بیعت و جان بداد و دیگر حادثه را که بدون اجارت ابن زیاد دو سپه مسلم را بکشت بفرمان آن معون بگشتند و در آغاز مقامات روز عاشورا بسیار غلام ابن سعد و سالم غلام عبید الله بن عمر قتل رسیدند و نیز جماعتی از لشکر ابن سعد بر تیر باران مردم امام حسین علیه السلام هلاک شدند و بیت و چهار تن از مردم کوفه را علی بن حر بکشت و بروایتی هفتاد تن بست او قتل رسیدند و قتل یزید بن سفيان میمی بست حر بن یزید ریاحی و نیز قتل جماعتی از لشکر شام و صفوان بن خطله و سه تن برادرانش بست حر و نیز از دنیای ایشان هشتاد و چند تن را بکشت و همچنین کشته شدن بعضی بست مصعب که از اصحاب سید الشهدا علیه السلام بود و نیز کشته شدن جماعتی بست عروه غلام حر و دیگر کشته شدن یزید بن عقیل و سی تن از لشکر ابن زیاد بست بریر بن خضیر و کشته شدن سی و یکتن پیاده و سوار یا از آن اسزبون بست وهب و هلاک شدن بست مادر وهب و هلاکت تنی چند بست عمرو بن خالد از دمی و پسرش فلد بن عمرو و کشته شدن تنی چند بست عیمر بن عبد الله مذحجی و هلاکت پنجاه نفر از آن مردم خبیث بست مسلم بن عویجه و تباہی سی تن بست پسر مسلم بن عویجه و قتل رسیدن نود و چهار تن از آن گروه بر تیر و تیغ هلال بن نافع بجلی و هلاکت مزاحم بن حرث بست نافع بن هلال و هلاکت جماعتی از آنان در تیر باران و کشته شدن ابو حذره ضبابی از جوه لشکر ثمر بن ذی الجوشن و هلاکت شصت و دو تن از کوفیان بست حبیب بن مطهر و قتل رسیدن یکصد و میتن از شیخان کوفه بست زهیر بن القطن و هلاکت پانزده تن بست حجاج بن مسروق و بروایتی یکصد و پنجاه تن بست او و غناش را به قتل رسانیدند

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۰۲

کشته شدن پنجاه تن بدست نجی بن کثیر و قتل جاعقی بدست سحی بن سلیم و قتل تنی چند بدست عبدالرحمن بن عبدالقاسم بن الیزنی و هلاکت جمعی بدست عمرو بن قسطله انصاری و هلاکت تنی چند بدست عمرو بن خالد صیداوی و دمار کردی بسیار بدست سدید بن عمرو بن ابی مطاع و قتل سه نفر از کوفیان بدست مادر پیر که پدرش را کشته بودند و هلاکت شانزده تن از ایشان بدست جاده بن حارث انصاری و کشته شدن جمعی کثیر بشیر عاص بن شیب غلام او شذب و قتل رسیدن هفتاد تن از آن مردم طعون بدست غلام ترکی امام علیه السلام و قتل رسیدن پنجاه تن از آنان به تیریزید بن زیاد و هلاکت جمعی بدست ابو عمر نشلی و تباہ شدن پنج نفر از تیریزید بن مهاجر و قتل رسیدن نه تن از آن جماعت خبیث بدست زیاد مصابره کنزی و هلاکت هشتاد و چهار تن بدست ابراهیم بن الحسین و دمار هفتاد تن بدست علی بن مطاع و ششت و چهار نفر بشیر المصلی بن العلی و تنهایی هفتاد نفر بدست طریاح بن عدی و سی نفر بدست محمد بن مطاع و هلاکت هشتاد تن مردم رزم از مای بدست جابر بن عروه و ششت نفر بدست مالک بن داود و جاعقی بدست عبدالرحمن بن الکدیری و تنی چند بدست مالک بن اوس مالکی و هلاکت افزون انده تن بدست ایزد بن معقل اصبحی و اینجمله که اشارت رفت اسامی آن کان است که بدست اصحاب آنحضرت از روی تعقیب مورخین کشته شده اند و البته جاعقی نیز بدست سایر اصحاب آنحضرت که شهادت یافته و از مقول ایشان ام خبر ده اند قتل رسیده اند اکنون بآنان که بدست بنی هاشم کشته شدند

ذکر آن ملائین که از لشکر ابن زیاد بدست شهیدان بنی هاشم علیه السلام بدبار رسیدند

مقتولین شدی
بنی هاشم

اول کسی که از بنی هاشم در حایت پیغمبر دیدن تاخت و جنگ در انداخت عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابطالب رضوان الله علیهم بود و او در سه حمله نود تن از کفار را بدار البوار فرستاد و نگاه در جوار رحمت پروردگار قرار یافت پس از وی محمد بن مسلم بمیدان قتل تاخته تنی چند از ابطال رجال را پایمال هلاک و دمار کردند و بوی برادر رهبر شد و دیگر پانزده تن از آن مردم جفاکار بشیر عاص بن عقیل عرضه هلاک شدند و هفتاد تن عبدالرحمن بن عقیل از خاک سجاک بکشد و هفتاد تن بدست موسی بن عقیل کشته شدند و هشتاد تن از بشیر احمد بن محمد بن عقیل به نیران ویدان شتاب گرفتند و ده تن بدست محمد بن عبدالله بن جعفر بن جهم رهبر شدند و یازده تن پیاده و سوار بشیر ابشار عون بن عبدالله بن جعفر حیار با تشب و دید رهپار کشت و هفتاد تن بدست قاسم بن حسن علیها السلام جانب و درخ گرفتند و چهارده تن از دلاوران آن سپاه عبداللہ اکبر بن حسن سلام الله علیها به درخ فرستاد و یکصد و نود نفر از آن جماعت نکوهیده سیر در حلات

احوال حضرت سیدالتاجین علیه السلام

۸۰۳

احمد بن حسن علیهما السلام در کات ناز به پارس شدند و بیت و یک نفر از بنیان کوفه بشیر عبدالله صغیر بن علی علیهما السلام شربت هلاک و دمار نوشیدند و در حین بر طعن قاتل عبدالله صغیر را با جماعتی از آن مردم شقاوت بنیاد را عمر بن علی سلام الله علیه از شمشیر آشبار با تیش و وزخ کوفتار فرمود و جمعی کثیر را محمد بن علی علیهما السلام بچشم سیر ساخت و صالح بن سیار و برادرش بدر و کوهی بسیار از شمشیر آبه ابرعون بن سیله علیهما السلام شربت جمیم به پارس شدند و افزون از هشتاد نفر از آن گروه شقاوت سیر را حضرت عباس بن علی سلام الله علیه بشیر و وزخ سیر ساخت و دوستی آن سپاه کینه خواه شمشیر آبه ابرعون حضرت علی اکبر سلام الله علیه روی به وزخ مخفاند و اینجمله سوای آنان هستند که بدست بعضی از شهدای بنی هاشم که مقتولین ایشانند کور نموده اند و هلاکت و دمار پیوسته اند و متمیم بن قحطبه که از ابطال شام بنام بود با تنی چند از شجعان آن گروه و فرزندان و دوزخ از آن مردم کوفه شد اثر از تیغ آبدار فرزند حیدر گزار و جگر بند رسول مختار حضرت فاطمه آل عبا حجاب سید الشهدا صلوات الله علیه ازین جهان بمیدار با تیش جاوید کوفتار شدند و آنجمله که بدان اشارت رفت مطابق اصح روایات بود و اگر پاره روایات دیگر اشارت میرفت بیاری ازین برافزون نوشته اند و دیگر بروایت پاره از مورخین چهل نفر از آن گروه را اسب سواری آنحضرت بضر کلد و دندان تبه ساخت و دیگر قتل حامل سرب مبارک آنحضرت بدست ابن زیاد و بقولی حکم یزید و بتاهی جمعی از ایشان در قنّه ابن عفیف و بتاهی چهل و نه تن سوار که حامل سر آن حضرت بودند بامر پروردگار محض و هلاکت ششصد تن از آن کرد و نابکار گاهی که در طیاره و حرکت دادن رؤس شهادت اهل بیت را بربای یزید بزمین سپور رسیدند و کشته شدن بیت شش تن از ایشان بدست مردم حمص در آن هنگام که ساری رؤس شهدا بجانب دمشق میرفتند و هلاکت میرزائی فرقت با پنج زن دیگر گاهی که سرب مبارک حسین علیه السلام را در شھر دمشق حمل میکردند و آن ملعونه سخی آن سربهایون افکند و هلاکت در زخمی که بفرمان یزید پیوسته تیغ بقتل سید سجاد بر کشید

در این
محل
نسخه
است

پان خواجه تباهی جماعتی از مردم شام و قبیله
شهدا علیهم السلام بعد از عاشورا تا زمان محاسن

چون امام حسین علیه السلام را بحاشی در دشت اگر بلا شهادت یافتند اغلب مردم را همچنان و خیره ش فر گرفت چنانکه از ابتدای فتنه اهل مدینه و کوفه و قنّه حیره و محاصره بیت الله و محاصره ابن زبیر و بت جمع از مردم شام چنانکه یزید و چه پس از مرگ آن پلید و بعد از آن خروج سید بن صدوقاخی در کوفه و نیز خروج مردم بصره بر ابن زیاد و قنّه زفر بن حارث و حاکم قریبها و ماره بلدان و معاصره بانو ا و بت مختلفه از زمان طلوع مختار و جنگ او و ابراهیم اشتر و اسباب ایشان با ابی طلحه و بتای کوفه

ربع دوم از کتاب مکتوبات الادب ناصری

۸۰۴

از مردم این زیاد و سپاه مروان بن الحکم و عبد الملک و نیز تباهی جمعی در دستند از ارقه و دیگر جماعت خوارج
و قتل ضحاک بن قیس و دیگر مخالفان بنی امیه بجهت تاهنریت لشکر ابن زیاد از ابراهیم و اصحاب او و تباهی جماعتی
از مردم کوفه که بر مختار خروج نمودند در ذیل این کتاب مستطاب مسطور گردید و قتل امرائوسند داران نامدا
شام و کوفه به ترتیب باز نموده شد لاجرم بتجدید نگارش آن مشروعات حاجت نبود و اکنون بقتل آنکه
بکلمه مشارکته شدند اشارت می کند

قتل زید بن
حسن بن علی

ذکر قتل جماعتی از قتل حضرت امام حسین علیه السلام به دست مختار بن ابی عبید شافعی

ازین پیش در ذیل خروج مردم کوفه در غیاب ابراهیم بن مالک اشتر بر حجت علیه السلام و بکشت مختار
با آن جماعت و مبارزت رفاقه بن شداد در رکاب مختار با حضور نمودن مختار ابراهیم بن اشتر را و قاتل
دادن با مردم کوفه اشارت شد با بجهت چون رفاقه بن شداد قاتل بدادن قاتل گردید و همچنان از مردم
کوفه یزید بن عمر بن ذی مران و نعمان بن صهبان جسدی که مردی ناسک بود و فرات بن زحر بن قیس قتل
رسیدند و پدر فرات مجروح گردید و عبد الله بن سعید بن قیس و عمر بن مخنف برادر عمر حسان قاتل داد
که مجروح گردید و در دمانش کاهی که از خویش بچرخد بر روی دست بردند و هم جماعتی از مردم را زود با وی قاتل
میدادند صاحب روضه الصفا میگوید در وقعه کوفه ابراهیم اشتر در اول حمله پنجاه تن کشت و هشتصد تن
اسیر ساخت و بقول ابن اثیر و دیگران مردم کوفه دین در هم شکسته و هولناک و مفتوح بر سوی پراکنده شدند
و کوهی در خانه های خویش پنهان گردیدند و بعضی بمصعب بن زبیر روی کرده بدو پیوستند و جمعی روی
ببادیه نهادند و بشارت شکست و فرار ایشان بختا رسید این بهنگام بفرمود تا براهی مردم کوفه باشند
و از خانه های وادعین پانصد تن را اسیر کرده پروان کشیدند و بخدمت مختار در آوردند مختار گفت
در این جماعت بگریه و هر کس در کربلا قتل حسین علیه السلام حضور یافته با من معلوم دارید و بروایت
روضه الصفا و ولایت محبسی و ولایت محبسی و ولایت محبسی و ولایت محبسی و ولایت محبسی و ولایت محبسی
اتجماعت را دلت به حضرت مختار در آوردند و از آنجمله دو بیت و چهل و هشت نفر را که در قتل حسین علیه السلام
حاضر بودند یک بیک معلوم کرده سر از تن بر گرفت و دیگران را را بگرداند و بروایت ابن اثیر اصحاب مختار
نیز از هر یک از اساری ازاری دیده بودند او را بقتل رسانیدند چون مختار این خبر بدانت بفرمود
اساری را حاضر کرده و از ایشان عهد و پیمان استوار بگرفت که از آن پس گردن نهاده و آشوب
و اجماعتی که مخالف امر مختار و اصحاب اوست ننهندد آنگاه ایشان را براه خود بگذاشت این وقت
مختار فرمان کرد تا در کوی و برزن کوفه را بکشند هر کس در سرای خویش بنشیند و در بر خود قرار کند

قتل زید بن

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

عمر بن ذی مران

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۰۵

و در خون آل محمد صلی الله علیه وآله شریک نند و در زمان آسایش است
 مگر قتل شربین زوی ابجوشن و بعضی از قتل لعنهم الله تعالی
 بحکم مختار بن ابی عیسید ثقفی

این اثر و دیگران نوشته اند بعد از آنکه منادی مختار آن خدا را کوفه بر کشید و بیرون از شهر که خون پین
 صلی الله علیه وآله را ملائک بنحید عمر بن ابی الحجاج الریبهی لفته الله علیه که در حلقه آن بود که قتل امام حسین
 علیه السلام حضور یافت و بعد از شهادت آنحضرت بر اسب خویش برآمد و از طریق واقع جانب راه سپرد و یک
 از نام و نشان آن بد فحاشی شد و جنبه ی معلوم نمود تا در این ساعت که مجلس تقیبات دوایند و بر او ایست
 چون بدانست که مختار در طلب او کوشش دارد از بند جان سر بر میان خفا و تشنگی بروی چهره افش و چند آنکه
 نیروی راندن را حله از وی بر رفت و فرو افتاد و اینحال جمعی از اصحاب مختار را که سعادت یار ندیده بود و در این
 و با آساختن پریشان و حکرتفته بشد که فداش آوردند و این طعن بر وی اول کسی بود که تیغ بر بدن مبارک امام
 حسین علیه السلام رانده بود چون مردمان که در ایداد بر چهره اش افتاد بر وی انجن شدند و در هر کوی و برزن
 مرد و زن خیز و بپره نامحور و شش میخندند و خاک و خاشاک بر روی و بریش بر خیزند و با آساختن پر طالش سجده مت
 مختار و آوردند مختار بفرمود تا بخت تر حاتی سسش را از بدن جدا کردند و در خاک و خوش میافتند و بقویله
 اصحاب مختار چون او را در آساختن عطش افتاده دیدند بچپانش نشان سر بریدند و میرانش کیسل ساختند
 بر کتاب روضه القضا و دیگر کتب اخبار را نور است که چون امارت مختار استقامت یافت با نظر که مامول بود
 در قتل قتله علیه السلام ساعی جمیده ممول میداشت پس محمد بن خفیه و طایفه از مردم شیعی زبان بطن و دوق و سیه
 دراز کرده کفشد ایمره که با خاندان نبوت و دعوی محبت میانید در سخن خویش مصداق میست چه اکثر قسسه
 آل رسول صلی الله علیه وآله با فراغت بال و امنیت خاطر و در آسایش خیال در شهر که در غده و با آسایش
 و ماه بلی پارانند و مختار جز تخم تاج در مزرع تغافل نمی افشاند چون این خبر بخت پریت خویش آمد و بقتیر
 خود اعتراف و رزید و گفت محمد بن خفیه و جماعت شبه آنچه گفته اند بر استی و دوستی تو امان است آنگاه با
 عبدالله بن کاهل مسلمان کرد تا اسامی قاتلان و حاضران دشت کر بلار اصفند کاشته بعرض او برساند و بر
 نام عمرو بن ابی الحجاج را در جبهه کشته شد کان ثبت نمایند پس عبدالله سامی آن جماعت را بهماست بر بخاشته مت
 بداد و مختار در آن بخوان گردیده یکبار بر بر فراری و قتل آن جماعت غریمت بر نهاد و بدانست که شربین زوی ابجوشن
 لفته الله علیه باشی چند از آن مردم شقاوت اثر کرد و خواست بر پیغمبر با وی ترکیب و معین بوده اند از بیم او
 فرار کرده اند و در یکی از قرا که کوفه پنهان شده اند پس مختار فریاد کرد تا غلام سیاه او که او را رزین و بقویله
 رزینی می نامیدند و غلامی شجاع و دلیر بود در طلب عمرو و اصحابش با جاعتی روی بر نهاده و چون شربین زوی ابجوشن

تا شربین

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۰۶

آن ملعون با اصحابش گفت این غلام ما بجال خود بگذارد تا در من طمع دراندازد پس آنجاخت از کنار مختار چند دور شدند و زربلی کار را بجام خویش پنداشت و بدو حمله درانداخت و شتر او را بکشت و اصحابش نیز پراکنده شدند و شتر را به گرفت تا در دست یه کلانی که در کنار غزوئی از کت سونش واقع بود در آمد و بر او است مجلسی اعلی الله مقامه مختار غلام خود زربلی را باده تن انداخت و بنال شتر بفرستاد تا سرش را بر کوفتند و بیاوردند مسلم بن عبد الله الضبابی سیکوید کاهی که از مختار هزیمت شدیم من با شتر بودم و آن غلام که از پی شتر میآمد چون با ما نزدیک شد شتر گفت از من دور شوید شاید این سیاه در قتل من طمع بربندد ما زوی دوری گرفتیم و آن غلام وقت را عنیت شده بر شتر تاخت و شتر او را بکشت و ما روی بر آه آورده تا بقریه کلسایه فرود شدیم و بر او ای از آن پس که حکم بن طفیل ملعون چنانکه مسطور آید بدست مختار کشته شد شمر بن ذی الجوشن و اسحق بن اسحاق و سنان بن انس و یزید بن حارث و تره بن عبد القم لعنهم الله تعالی که از زو ساری قتل امام علیه السلام بودند چون آن قتل حکم و رفتن عدی بن حاتم بخدمت مختار خبر یافتند بنیاک شدند و شتر گفت با آن شتر و شوکت عدی بن حاتم مختار برادر زن او حکم را بکشت و عدی توانست او را حایت کند چگونه ما آسوده تو اینم زیت بهتر است که هم اشب ازین سرای بیرون شویم و بصره روی کنیم و بصعب بن زبیر پیوسته گردیم آن چهار ملعون گفتند ما ازین سرای بدر نمیرویم شتر گفت شما خود آید امان بیرون میروم پس کسی را بجا رشت بن قدرین که خال زده آن لعین بود بفرستاد و خواستار شد که دیلی با وی کیل دارد تا بصره اش برساند حارث بر سخن او وقتی نخواست شتر تضرع بسیار کرده چندان که حارث پذیرفتار شد پس شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس و پانزده تن دیگر از آن مردم نخست اثر از کوفه بیرون شدند و این خبر بعبد الله بن کمال رسید و بر پشت و بر سرای مختار بیامد و خیر غلام مختار را استحضار داد و آن غلام بچرخ مختار با هیجده تن غلام از دبنال شتر تاخت ناگه ای که او را دریافت و در میان جنگ برخاست و در هنگام جنگ و غوغا شتر ضربتی بر خیز فرو داد و آورده او را به زمینیت در آورد و شتر ملعون چون کرک دیوانه و پلک آشفته از دبنال هزیمت شد کان تاخت حارث بن مره را باده تن از غلامان مختار بجاگدما رسید و خود روی براه بصره آورد و خبر بان حالی پر کلال بکوفه باز شد و ما دادان این استان در حضرت مختار کثوف کشت و او را خشم فرو گرفت و خیر را عتاب کرد و گفت کدام کس ترافه ما کرد تا در دل شب بر شینی و بوجب شمر روی کنی و دوتن از غلامان مرا بکشتن دهی گفت همی خواستم شمر بدست من کشته گشته و این سعادت و ثواب و یکنامی مرا بده شود لکن نمیدانستم انجام این کار با بصورت ناخفته و سیرت نامحمود نمود و کیر مختار در چهره خیر صغری بدید گفت این روزی روی از چهر روی باشد گفت از اندوه کشته شدن آن دو غلام با خیال در افتاده ام مختار بدانت که این صغرت از ضربتی است که بروی فرو کردیده و اینک پنهان هستی دارد گفت لعنت خدا می بر شتر باد پس عبد الله کمال و ابو عمر و حاجب را فرمان کرد تا با خیل و حشم خویش از دبنال آن ضحیت تبارند و او را دستگیر نمایند

... احوال حضرت نسیح اساجدین علیہ السلام

۸۰۸

و شمر بن بکام در کلتانیه که از دست او کوفه است فرود آمده بود و دیده بانان بر کجاشته بود و از آن سوی
عبدالله بن کمال و ابو عمرو و مردم خویش برگرفتند و آن قریه فرارسیدند لکن از وقت شمر در آنجا خبر نیافتند
و گدازشتند و دو فرسنگ راه پیموده در مکانی فرود شدند مسلم بن عمرو از دی میگوید در کلتانیه با شمر بن
ذی الجوشن بودم مرا گفت تا امام جماعت و مؤذن متیری را به و بیاورم با ایشان گفت اینخواهم و دوتن را پدید
کیند تا یکی را از پیش روی خویش بصره فرستم تا مصعب بن زبیر را از ورود من آگاه می سپارم و آن دیگری
مرا دلیل راه باشد تا بصره در آورم ایشان دو تن را حاضر ساختند یکی جوان و دیگری سال مرده مردان
جوان یهودی بود و راه نیک می پیمود پس شمر پنج دینار به پیشوای نماز و مؤذن بداد و نامه مصعب بن زبیر
بر نگاشت و بچوان یهودی داد و بجای است مزد عمودی بروی بزد و گفت بیاست خواب دارم
از خود باز گیری و این نامه را بمصعب باز رسانی و از بدبختی و گداز و کار قاصد را دست مرزی مذا د و با د
آشفته و کینه ورش روانه ساخت یهود چون نیم فرسنگ راه پیمود از آن کین و آشوب که او را بود راه
بگردانید و بدان سوی که اردوی عبدالله و ابو عمرو فرود گشته بود راه گرفت و بر دایت محلی چون شمر
در آن قریه فرود کرد دید دهقانی را حاضر ساخت و نامه بسوی مصعب بر نگاشت و در عنوان نوشت
للا میر المصعب بن زبیر من شمر بن ذی الجوشن پس آن مکتوب را بآن دهقان بداد و گفت هر چه توانی
بشآب و این نامه را بمصعب در بزم باز رسان و آن دهقان بیابان در نوشت تا بآن متیری که ابو عمرو
با پانصد تن از پی ممتی از جانب مختار مامور شده بودند جای داشتند فرارسید و او را کین از اصحاب
ابی عمره بدید و نامه را گرفت و عنوانش را قرائت کرده از شمر و مکان او پرسید دهقان گفت از آن مکان
که شمر جای دارد تا اینجا سه فرسنگ مسافت باشد این اثر گوید چون شمر بقریه کلتانیه درآمد از مردم
آنقریه دهقانی را حاضر ساخت و او را نزد نامه بداد و گفت بمصعب بن زبیر برسان و او را بچنان
که دهقان را از آن ضربت مبتی در خواست سپرد و تقدیم خدمت را بر عجلت خواهد فرمود لکن نمیدانست
اثر خون امام علیه السلام تدبیرش را سر کون کند و او را بر رور کارش بدست خود بر آتش بد پس آن دهقان
روی براه خفاد و همی رفت تا در آن متیری که ابو عمرو از جانب مختار فرود گشته دیده بان اهل بصره بود
فرود شد و دهقانی را بدید و از شکایت شمر بد حکایت همی گذاشت ناگاه مردی از اصحاب ابی عمره که
عبد الرحمن بن ابی الکنود نام داشت بروی عبور داد و آن نامه را که از طرف شمر بمصعب عنوان داشت
قرائت نمود و از حال و مکان شمر پرسید و باز دانست که در میان ایشان افزون از سه فرسنگ است
مسافت میت پس حکمی شادان و خرم روی بدان متیری نهادند مسلم بن عبدالله که با شمر بود میگوید
با شمر گفتم اگر ازین مکان کوچ کنیم نیکتر است چه ازین مکان بر تو بینم بگوید اگر از اینجا برگرد اهل میان ضیث
چنگ و دندان باز کرده و حکم قدر بر دمار و هلاک آن نابکار صد و پنجاه تن بود گفت و ای بر شما

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

این خیالات فاسده که شمارا در سپرده و این سخنان که شمارا باز نموده اند همه بیوده و دروغ باشد و پیوده و دروغ رقت و فروغی نیست همانا دل این مردم را رب و هم فرو گرفته سو کنند با جدای تا سرور ازین مکان بگردن نشور میگوید در این اثنا که بجزاب غفلت اندر بودیم ناگاه آوای تم سستور بگوش رسید با خوشن تنی که گفته آوای پاره دوا ب باشد چون چندی استند او یافت اصحاب شمر بر فشد تا از حقیقت آگاه شوند ناگاه دیدند مردم ابی عمره از فسر از تل نمایان شدند و کردا کرد خانهای آن تهریه فرو کردند مسلم میگوید من در ساعت از زیر آن درخت که بایه اش خفته بودم بیرون شدم و لباس خویش را چون دهمقانان بباخم و شمیر خود را بچپان کردم و بر درختی بر آمدم و این هنگام شمر ما اسلحه بر تن نبود و به تنهایی پیراهنی بر تن داشت چون مردم مختار فرار رسیدند اصحاب شمر فرار کرده او را تنها گذاشتند و آن ملعون مجال پوشیدن جامه نیافت و با آن بدن مبروصه اندام طپید که از زیر ازار پدیدار بود باز بر بیرون تاخت و اصحاب مختار شتاب گرفتند تا مجال پوشش اسلحه نیابد و چون اصحاب شمر چندی دوری گرفتند آواز بخیر مله دیدند که گوینده می گفت که این جنبش را بکشند و او را بکنود که آن نامر شمر را نزد آن دهمقان قرائت کرده بود وی را بکشت و حبله پیش را نزد سکها بیفکنند تا بخونند و بروایتی شمر چون چندی باینزه مقاتلت و رزید شمیر بر گرفت و نیزه را بیفکنند و یکی از شیعیان را بکشت و همچنان قتال داد و این شهر بار حوزه بخواند

اتراح یعنی دور کردن
همچون نیک
نیزه است

بَنَيْتُمْ لِبَنِي إِسْرَافِيلَ
لَمْ يَكُنْ لَكُمْ مَعَهُ قُوَّةٌ
فَلَمَّا كَانَتْ هُدُومُهُمْ
قَامُوا فِيهَا فَمَا يَخِمْهُمْ
فَوْقَهُمْ فِرْعَوْنُ وَنَجَارُتُ
الْمَدْيَنَ وَدَاوُدُ وَيَسَافِرُ
الْعَالَمِ لَا

این وقت شبجان قوم و فرسان لشکر با جدت شمیر و صولت شیر بروی هجوم آوردند و سان بن اسن بجهایت آن ملعون بیامد و بقولی ابو عمره با شمر آخته بر شمر تاخت و چنانش بر سر تاخت که تا سینه اش بر شکافت پس جماعتی از اصحابش را بکشتند و سران تن جدا کرده سرها را بر نیزه ها و تنه ها را بکها افکندند سان بن اسن و حارث بن قرین را گرفتار کرده در بند افکندند در حبله العیون مسطور است که شمر ملعون را در علوای جنب چندان جراحت رسید که نیز وی حرکت نداشت لاجرم او را بفرگشتد و بخوارتر حالتی بخدمت مختار آوردند مختار بفرمود تا آتشی عظیم بر آسرو خشد و دیگری را از روغن مملو داشته بر آن آتش تافته بجوش آوردند و آن ملعون را که بر آن دیکه ان کران بود در آن روغن گذاشته بیفکنند چنانکه بدن طپیدش ناخیز کردید و از آن آتش و جوشش آتش دوزخ و جمیم جمیم گرفتار شد و وسیعاً الین ظَلُّوا اَیَّ مَقْلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و بروایتی آگاه در غده شمش معروض افتاد که شمر ذی الجوشن شری از شتران امام حسین علیه السلام را بغنیمت برده و چون بکوفه رسید بود بخرم نمود و کوشش را

خوابه فاشا و
صحبی از مردم کرد

احوال حضرت خدیجه بنت الهمدان علیها السلام

۸۰۹

بردم کوفه تمت نمود مختار حسد مال نکرد تا تخلص کنند و هر خانه که از آن کوشت بهره رسید و چون در خدمتش معلوم گردید بفرمود تا آن خانه را ویران کرده با خاک یکسان داشته و نیز هر کس که از آن کوشت بخورده بود سر از تنش بر گرفت و بر دایمی چون ابو عمره مشر را بخت و سان و حارث را این غناختند و در همان مکان فرود کردند و نگاه جوانی که قتی پیشین بر تن و دستاری پیشین بر سر و زنجیری بدست داشت نزد عبدالله بن کمال آمد و گفت ای امیر همدان مردم این قریه بجماعت دشمنان خود رسالت و دوستدار و دو تنخواه بنی امیه هستند و بر آن بر صدق سخن من این است که این جماعت کفار را بکار در این مسیر منزل و مادی نهاده و برای ایشان دلیل ماه بصره اقامت کردند عبدالله گفت سخن همان است که گفتی پس بفرمود تا بنایان قریه را حاضر کرده و آن جوان را پیشان ببرد و در رعایت تحریم و تقطیم او سفارش بلیغ نمود و فرمود اگر آنچه کفتم عمل کنایه آنچه بیشتر کردم با شما کنم و خانه های شمار آتش زخم آنگاه عمه خود را از سر بر گرفته بان جوان بداد و خود بر پشت و با سر شتر و دیگران روی کوفه نهاده مردم کوفه با استقبال عبدالله و ابو عمره میسر و نشتان و چون سرمای منافقان بر سر از نیزه نمایان دیدند از کمال و جد و سرور فریاد آوردند و همچنان بیامدند تا در قصر اماره رسیدند و سان بن امی و حارث بن قرین را بنزدان بردند لکن این خبر مخالف آن خبر است که آن نزد مصعب که بخت چنانکه خواست خدا تعالی مسطور آید در بعضی اخبار وارد است که خدا تعالی شمر بن ذی الجوشن را پیش کشنده شدن بصورت سکی بر آورد و آن سگ در پاهای نجف و بقولی در ستر من رانی و بر دایمی در زمین گرد با جگر تفتیده بدوی تشنه دوان است و چون سرابی بنکرد آتش پذیرد و بدان سوی میازد و تا قیامت کرسنه و تشنه در عذاب ایم و چار و گرفتار است و این ملعون بکراهت منظر و جفاست مجز و قاتل اخلاق و قیامت احوار از تمامت قیاس نظر به روزگار نکوهیده تراست علیه اللغه و العذاب این اثر گوید در همان روز که مختار مردم کوفه را بزم کرده بقس شمر تر جمعی را امور ساخت از قصر از طرف حیانه السبع روی آورد و این وقت سراقه تن مرد اس البارق را اسیر آورد خدمت مختار را به پا داشته بودند پس مختار بن شمر مذاکره

کتاب تاریخ

اَمْنٌ عَلَى الْيَوْمِ بِاخِيرِ مَعْدٍ وَخَيْرٌ مِنْ حَلِّ بَيْتِ الْجَنْدِ
وَخَيْرٌ مِنْ لَبِّي وَجَبِي وَتَجَدِّ

مختار بفرمود تا او را بنزدان بردند و چون روز دیگر آفتاب سر بر کشید با جفا و فرمان داد پس

بیامد و روی بخت را آورده این شعر بخواند

اَلَا بَلِّغْ اَبَا اسْحَقَ اَنَا نَزَوْنَا نَرَوْهٗ كَاَنَّا عَلَيْنَا
خَرَجْنَا لَارِيَّ الضَّعْفَاءِ شَبَابًا وَكَانَ خُرُوجُنَا بَطْرًا وَحِينًا

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری ۸۰۱

ضرب طبع بروین
 هر زمینی زین

لَقَيْنَا مِنْهُمْ ضَرْبًا طَلْفًا وَطَعْنَا صَائِحًا حَقًّا نَتَيْنَا
 نَصْرًا عَلَى عَدُوِّ كُلِّ يَوْمٍ بِكُلِّ كَيْفَةٍ تَعْنِي حَسْبًا
 كَضَرِ مُحَمَّدٍ فِي يَوْمٍ بَدْرٍ وَبِوَيْمِ الثَّعْبِ إِذْ لَاقَى حَنْبًا
 فَأَسْبَحَ إِذْ مَلَكَتْ فَلَوْ مَلَكَتْ لَجَزْنَا فِي الْحُكُومَةِ وَاعْتَدْنَا
 ثَقِيلًا قَوِيًّا بِرَبِّهِ يَفَافٍ مَا شَكَرْنَا إِذْ جَعَلَتِ الثَّقَلَيْنَا

چون بنجار نزد کین شد گفت اسلح الله الامیر سو کند با خدای که جز او خداوندی نیست گاهی که تو قبال
 میدادی فرشتگان نیردان را بخوان شدم که در میان آسمان و زمین بر اسبهای الملق برشته در جایت
 قتال میدادند مختار گفت بر منبر برای و این حکایت را با مردم این باز نمای پس سراقه بر منبر از منبر شد و آن
 حکایت برانده و منبر کردید و مختار او را در حسنتی بخواند و فرمود میدانم چیزی را مشهور و نحوه و فرشته را
 ندیده باشی و این سخن را گاهی بگذاشتی که بدانستی ترا نمی کشم هم اکنون ازین شهر بیرون شو و بسبب
 خواهی بروی در میان اصحاب من آشوب و فساد می کن و بر من مشوران پس سراقه در بصره بخدمت مصعب
 زبیر رفت و این شعر را انشاد نمود

أَلَا أُنَبِّغُ أَبَا الْيَقُوقِ لَيْ رَأَيْتُ الْبَلَقَ دَهْمًا مَضْمَاتٍ
 كَفَرْتُ بِوَجْهِكَ وَجَعَلْتُ نَدَا عَلَى قِتَالِكُمْ حَقَّ الْمَاتِ
 أَوَى عَيْتِي مَا لَكُمْ مِنْ صِيْرَاهُ كِلَانَا عَالِمٌ بِالْبَرَاهَاتِ

بنی یقوع اول جمع
 دوم یقوع اول جمع
 مصعب روزی نمر
 ابی یقوع

و ازین اشعار باز نمود که ابو اسحق مختار بداند که آنچه از دیدار ملائکه با وی باز گشتم همه از وی دروغ بود
 و بوجی و اخبار شما کافرو تا هنگام مات بر قتال و دفاع شما حاضر و ما و تو هر دو میدانیم که این همه
 از وی باطل و تراست و مردم فریب و طمع و طلب دنیا و ریاست و مارت و نیو است با سحله در این
 روز بروایت ابن اثیر عبد الرحمن بن سعید بن قیس همدانی قتل رسید و سر بر ابی سیر و ابو الزبیر
 شامی و شبام قبیل از همدان است با اتفاق مردی دیگر او را بکشتند ابن عبد الرحمن با ابو الزبیر
 گفت آیا پدرم عبد الرحمن را که سید قوم بود تو بکشتی ابو زبیر این آیت در پاسخ او تلاوت نمود
 لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 مبارک و با و باز نمود که اگر پدرت با خدای و روز جزا ایمان داشتی با دشمنان خدای و رسول خدای
 دوستدار نبودی و سعید و یارینادی و چنین کسی سید قوم و بزرگ قبیل تواند بود و در این روز چون
 آنوقت فرود کشید مقصد و هشتاد تن از قوم او قتل رسیده بودند و بیشتر کشتار و مردم مین پدیدار شد
 و اینوقت در راه ذی الحجه سال شصت و ششم روی نمود و اشراف ناس از کوفه بیرون شتافتند و پیش
 ملحق شدند و مختار یکبار به بخون قتل مندر زنده رسولی مختار بکشت کردید

قتل عبد الرحمن بن

قتل عبد الرحمن بن

ربع دوم از کتاب مکتوبات مصری

۸۱۲

بسلامت نزد پس عبدالله سوار شود و بهر سوی روی نهاد چون پاره راه در نوبت ناکاه پیره زنی تراز
 و نالان بدید که انداه و پیراه کام می سپارد با غلام خود گفت دست این فرزت ناتوان را بگیر. و بگوید
 باز آور پس غلام برفت و دستش را بگرفت آن زن پرسید چه کسی و از کجائی گفت غلام عبدالله بن کمال
 خلیفه میر که مختارم گفت مرا بدو برگزینی گفتی با وی دارم غلام او را نزد عبدالله آورد عبدالله گفت
 ای مادر بخواه داری گفت سه تن از قتل حضرت امام حسین صلوات الله علیه اینک در خانه من هستند
 و میصد و نیار من داده اند تا برای آنها اسباب سفر و قوتش راه فراهم کنند چه آنک سفر دارند عبدالله
 در ساعت با آن زن بخدمت مختار باز شد و آن داستان را بعرض رسانید مختار بفرمود پانصد
 درهم بآن زن بدادند و ابو عمره حاجب را با پنجاه تن بفرقاری آن طپید با روان داشت و چنان
 بودی که چون ابو عمره بجائی رسیدی بنامی مردم عوام از پی او راه برگرفتند و با یکدیگر گفتند ابو عمره
 برای کفر قاری کسی میرود یا بجمله ابو عمره با مردم خود و جماعت عوام بر میستند و در دایم سرای پیره زنی
 فرو گرفتند و ابو عمره باقی چند بیرون سرای اندر شدند و حارث بن بشر و قاسم بن جارد
 و حارث بن نوفل علیه السلام را در آنجا دریافتند و ایشان را کشتن کشتن از آن سرای بیرون
 آورده و دست و گردن بر بستند و بخدمت مختار حاضر ساختند مختار با حارث بن بشر فرمود
 چه فساد است که از تو زشت نهاد حرام زاده ظهور نموده است شراب خوردی و قمار کردی و لواط
 نمودی و زنا کردی و من زنده رسول خدا میرا کشتی پس بفرمود سرش را چون سکه کو سفند از تن
 برگرفتند و نامش را نوشتند آنگاه حارث بن نوفل را حاضر ساختند مختار گفت این همان ملعون است
 که روی زینب مظلومه و خرافه زهر اسلام الله علیه را بضر باز یانه بیارزد پس بفرمود او را
 بر عقابین کشیده با جلا و فرمود هزار تازیانه بروی بزدند آن ملعون امان طلبید مختار فرمود خدا
 مرا امان دهد اگر ترا امان بهسم پس بفرمود تا هزار تازیانه و یکبار بزدند آن جنیت از شدت
 وجع و آلم آب طلبید مختار فرمود ای شقی به نهاد من زنده رسول خدا میرا آب مذای هرگز آب ندیم
 و همچنان او را بزدند تا در زیر تازیانه جان بدو رخ برد آنگاه سرش را از تن جدا کرده و نامش را
 نوشتند بعد از آن قاسم بن جارد و در معرض عتاب در آوردند قاسم سوگند خورد که من در کربلا
 نبودم لکن این اشعث را نصرت نموده ام و امیر سجدت را بجاییده چه شدی اگر از کناه من میند
 کذب شتی مختار گفت اگر از عدول گواهی دهند که تو در کربلا حاضر نبودی مرا بیت کتم پس چار تن
 از بزرگان کوفه شهادت دادند که در آن اوقات قاسم تارض کرده
 خود را بر بستر بیماری در افکند و در سرای خویش میروند
 مختار چون این گواهی را بدید او را براه خود کذاشت

احوال حضرت سید الشاهین علیہ السلام

۸۱۳

ذکر قتل خولی بن یزید اسجی و حکیم بن ائیل و پاره دیگر از فتنه علیهم اللغه والعذاب

قتل خولی بن یزید

مختار با ابو عمره در طلب خولی بن یزید صبحی لشکر الله علیه منان داد و ابو عمره با جماعتی برفتند و سرای
آن نابکار را از هر سوی فرو گرفتند و آن ملعون از بیم جان در دو کوش و برداشتی در میت انحراف پنهان شد
و او را دوزن در مبرای بود یکی کوفیه و آن دیگر شامیه کوفیه مومنه و دو سوار اهل بیت رسول مختار و با آن شامیه
و شمن بود پس عبدالله کمال از دوزخ شامیه آن ملعون شوم پرسید باز کوی خولی در کجا باشد گفت اینجا
یکماه بپایه که از سرای بیرون شده یاجم از وی خبر میت و از وی اثری نی از کوفیه پرسید شوهرت کجا انداخت
و آن زن را چنانکه طبری گوید نوار نام بود و دختر مالک بود و بر او ای عیوف نام داشت در پاسخ گفت ندانم کجاست
لکن مکان او را باشارت نمود پس آنجا رفت بان سردار و آمدند و آن چش را چون رو باه حلیت باز از
دو کوش در آوردند و بقولی آن پلید را در پلید کای بدیدند که در زیر حلیت خرمای پنهان بود و از آنجا پیش بیرون
کشیدند و روی بخدمت مختار رساندند و از آن سوی مختار نیز با جمعی سوار شده سرای او میآمد چون آن ملعون را
دیدند مود او را برای خودش باز کردند تا میرانش در یاب پس مختار برای او سرش را از تن جدا شد
و بدنش را در آتش بوشد و پاره روایات دیگر چون آن غیث را گرفتند و بر بستند و خواستند بیرون
آین وقت عیوف را الطیانی در خاطر مدیده کرده گفت ای امیر فرمان کن تا زو جوش میت او را نیز بگریزند که
هزار بار از شوهر نابکارش با بنجار تراست و مرا بادی طرف حکایتی است که در حضرت مختار بیایست بعض
برسانم عبدالله بفرمود تا هر دو تن را دست و کردن بر بستند خولی گفت ای امیر بر من رحمت بیاور عبدالله
گفت ای غیث مطر و دمانا سر امام حسین علیه اسلام را بر نیزه کنی و در کوی و برزن کوفه کردش و سیه
هم اکنون در طلب رحم باشی گفت پنجاه و نیار در حضرت شامیه گفتم تا بدیده اغراض در نخوی گفت کشتن تو از مات
دینا نزد من گرامی تر است پس بفرمود او را و زنش را با دست بسته و سر برهنه از هر کوی و بار بار بیاوردند
تا بخدمت مختار حاضر ساختند مختار فرمان کرد تا خولی را خوار بزدان در آن فکندند و عیوف کو میسر را بخواند
و گفت حکایت چیست گفت ای امیر در آن روز که سر مبارک امام حسین سلام الله علیه را بکوفه در آوردند بضرورت
از سرای بیرون شده بودم چون مراجعت کردم این ملعونه حشرم و شادان پای کوب و دست افشان
من آمد و گفت ترا خبری دهم که داغنت بر بگریزم دانسته باش که هم اکنون سر امام ترا از بدن جدا کردند
و حکیم ابن زیاد بر بند از نیزه نمودند و لشکر نیزه بدین معویه بر فرزندان ابو تراب نصرت یافتند من با ندوه
و گریه در آدم چون اینحال در من بید بر من خنده بودی و گفت آن سر که بر آن سویه کنی اینک در زیر این تخت
در زیر طای مناده اند چون این سخن بشنیدم سراپیمه پیش دویدم و طاس را از زیر تخت بیرون آوردم

ربع دوم از کتاب مسکوة الاولیاء ناصری

۸۱

و بر سر آن سرور نظر نمکنم و فریاد بر آوردم و این معونه سپیدان بخان کنایت نشان بر زخم سیدام
 بکشتن فاشی و با کلمات نابینا بر دلم آشوب ناشی مختار و حضار از استماع این حدیث شرر شاد
 زار بگریستند آنگاه بفرمود تا از آن شامیه پرسیدند آنچه چه اتفاق دادی گفت یزید امیر المومنین بود و امام
 مذهبی آغاز کرده بودی من و ج نمود مختار چون این سخن بشنید بر خود بزدید و گفت **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا**
بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و این است وانی ولالت را همی تراست نمود **وَرَبَّنَا لَا تُخِزْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا**
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ آنگاه بفرمود زبان آن ملعونه شامیه را بریدند
 و بند از بندش برکنارند و اعضایش را با تش بپوشتند چند آنگه هیچ اثری از وی نماند و بآئین مؤسسه کوفیه
 و بعد دنیا عطا کرد و پنهان عبد الله بن کمال پانصد و هشتاد و سه خیر غلام مختار یکصد و هشتاد و سه غایت نمود
 و نیز هر بیت از بزرگان بذل و بخشی بادی مرعی داشته و آئین شاد و خرم برای خود گرفت چون آن شب
 بکبران پیوست و خورشید خاوری بر آسمان نیوفری پرشت مختار بر ساد و امارت و تحت ایلالت جای گرفت
 و با حضار غلی مسلمان و او چون خوار و زار شد بجز مختار در آورند از روی چشم و عتاب بدوری کرد و فرمود
 باز کوی بدین اسلام هستی یا در کیش کفار گفت مسلمانم گفت ای ملعون با کجاری در ملت اسلام کجاری و او باشد که چنین
 فتنه و آشوب در اندازی و آسمان و زمین را نالان و گریه کنان در آوری و من زنده رسول خدای را اسیر کردانی
 و سر مبارکش را که مایه فروغ نه و واق است در آفاق بگردانی غلی گفت مانند من بسیار بودند مختار گفت
 نه تو و نه ایشان مسلمان باشید و بدو ای که در مقتل ابی مخنف مسطور است چون مختار را آن میثوم نظر افتاد
 گفت راست بگوی روز عاشورا چکری گفت بعلی بن الحسین تا ختم و نطق از زیر پایش بر کشیدم و مقتله و دو گوشه
 زیب را امان نمودم مختار سخت بگریست و گفت هیچ شنیدی در آسمان زمین چه فرمود گفت می گفت خدا از پر و دست
 و هر دو پای ترا قطع نموده و با تش دنیایت پیش از تش و زخ بوزاند گفت دعوت او اجابت شد آنگاه
 بفرمود تا آلات قطع و ضرب در آورند و مردم کشان ساد و از سخت دستهای او را از بدن جدا ساختند
 پس از آن سرش را چون سر کوه سفید بریدند و بدنش را بپوشیدند و نامش را در جریده قتل قلمه ثبت کردند
 و چون مختار ازین کار پر داخت با عبد الله بن کمال و ابو عمره حاجب گفت چو نیک که از بزرگان این مردم ملعون
 کسی را نمیکشید ابو عمره گفت ای یک حکیم بن طفیل طائی است که در سرای عدی بن حاتم آسوده نشسته و عدی
 بمحافظت او مشغول است چه خواهی در سرای حکیم می باشد جزی ربه غنی عدی بن حاتم خواجه الکلاب
 اساعدا یات و قد فعل مختار منکران کرد تا در طب او بودند پس مجامعی بر فتنه و او را مأخوذ داشتند و این ملعون
 آنحض بود که عباس حضرت ابی الفضل عباس بن علی علیهما السلام را مأخوذ نموده و تیری بامام حسین علیه السلام
 افکند بود و می گفت که تیر من بر بال آنحضرت پیادخت و گزند می باز نرسید با بجهل چون آن جناب را
 گرفتند اهل دیارش بعدی بن حاتم شدند و او را بشفاعت برانگیختند عدی با عوانان مختار بشفاعت گرفتند

نزد بزرگان

قد خیر بن

احوال حضرت سید الباقین علیہ السلام

۸۱۵

گفتند قبول این مسئلت بمختار حواله است پس عدی روی بخدمت مختار بنهاد تا مکر شفاعت کند و آن جناب را از بند بباردند و چنان بود که از آن پیش نیز مختار شفاعت او را در حق جاجقی از قوم و تبسید که در جباة استیج گرفتار شده بودند پذیرفتار گشته بود لاجرم چون آنکس شفاعت این ملعون را بمردم شیعه بنمایاک شدند پس در همان حال که عدی بخدمت مختار روی بختا و مردمان فرصت را منتقم شمرده آن جناب پدید را بدف تیر بلا ساختند چندان تیر بر بدن بباریدند که مانند خار پشت جان بداد تا تلافی آن تیر که بر حسین علیه السلام افکنده بود بشود و بدو آیتی چون ملازمان عبدالله آن جناب را گرفته هر دو دستش را بپشتند و بیرون کشیدند و عدی نزد عبدالله زبان بشفاعت برگشود عبدالله گفت بیهضت امیر این کار توانم کرد همانا این ملعون عباس بن علی علیهما السلام را قاتل است عدی گفت اگر او را معاف نداری از تو بمختار شکایت میبرم گفت آنچه توانی باز گوی عدی محبت آمد و گفت اگر قضای این حاجت را از امیر مسئلت میگردم روا میفرمود عبدالله گفت دروغ گوئی چه این ملعون اگر کی از بند کان امیر المومنین راکش بود شفاعت بپس کس را مختار پذیرفتار نمی شد چون عدی از وی مأیوس گردید روی بخدمت مختار بنهاد عبدالله چون این حال بدید با ملازمان خویش گفت نیک دانسته اید که عدی را در خدمت مختار حرمتی بجز و حتمی کامل است بعید نیست که شفاعت او را در حق این شقی پذیرفتار شود چنان بصواب مینماید که هسم اکنون او را بکشیم و سرش را به پیشگاه مختار در آوریم پس آنجا شمشیر را بر کشید و حکم را قطعه قطعه نموده سرش را از بدن جدا کرده بخدمت مختار روان شدند از آن طرف چون عدی بخدمت مختار درآمد مختار او را تعظیم و تحیم نموده در پهلوی خود بنشاند عدی بدو سوی نظر کرد و هشت تن را در بند و بنجیر آویاده بدید پرسید این جماعت چه کن باشند فرمود آن مردم هستند که با ابن اشعث بحرب من تاخته بکشتن ایشان چه سلوک نموده اند فرمود هر کس با من محاربت کرده از وی میکندرم و از جریرتش چشم فرو میجو با غم و هر کس با حضرت امام حسین علیه السلام مخالفت ورزیده باشد از وی انتقام میگیرم عدی گفت مگر مکتب که او حکم بن طفیل است که من شفاعت او آمده ام مختار گفت تو مردی هستی که بفضل و فروغی و صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله نامداری شرم و آزارم نمیبخشی که درباره قاتل فرزندش شفاعت کنی عدی گفت آنچه بدو نسبت داده اند بدروغ باشد و بیایست از خون او در کدزی مختار چندی سدر برید و افکند و آنجا سر بر آورد و گفت سو کند با خدای در اینجا بحیرت اندرم و ذانم چپازم نه در رسول تو را توانم و نه کشنده عباس بن علی علیه السلام را زنده توانم دیدن کن چون مقام تو عالی است از حکم دست میگیرم بدان شرط که در کوفه نماند عدی گفت چنین باشد و ایشان در اینکلمات بودند که ناگاه عبدالله کامل بیامد و از قتل حکیم خبر گفت چه مختار در نهانی بقتل او فرمان کرده بود مختار گفت از جبهه قتل او تاب بر نیامد

زیر دوم از کتاب مکتوبه الایام صریح

۸۱۶

و او را زنده حاضر ساختند مدعی گشت چون دستی من بخدمت امیر شفاعت آمدم تو خود اراکشتی عبدالله
 گفت چون او را بیاوریم مردن آنجن کمرده غوغا برآوردند و او را را بگرفتند و بگشتند مدعی گفت دروغ گوئی
 و او را تو کشتی عبدالله گفت نه من او را کستم و اکنون که تو بر من می بندی چه باشد که ظالمی را کشته باشم گفت
 او از تو بهتر بود این کال چون این سخن شنید زبان به شتم او برگشود مختار او را نمی شناسد و از قتل آن چون
 ملک شادمان گردید و مدعی گفت ای شیخ خون امام حسین علیه السلام را بپخشند از قتل حکیم چه غم دارم
 مدعی شکیبایی پای شد و گفت خدا تعالی مرا تو نیازمند ندارد عبدالله گفت اگر نه پاس حرمت صحبت
 امیر بودی تو با حکیم نمی میختم مدعی بهمان چشم و تیر گرفت و دیگر به دیار مختار باز نیامد آنگاه ابو عمره حباب
 و راه و گفت ایها الامیر اینمقدار حرمت و رعایت حثمت مدعی را بفرمودی لکن او ترا به دنا سزد می گفت
 و میرفت مختار فرمود مروی من قوت و شمرده رورنگار است و رعایت حرمت سالار و کمان واجب است
 او را بخود گذارید تا هر چه خواهد گوید من از خون هیچیک از قتل امام حسین علیه السلام میگذرم و هیچیک را شایسته
 نیست که ازین کمره شفاعت مبادرت گیرد معلوم باد که با آن جلالت قدر مدعی بن عاتم انگیز شفاعت
 و محاورت بعید نیاید مگر اینکه این حکایت از طریق عامه باشد و الله اعلم از حضرت صادق علیه السلام
 مرویت که منممود اگر مختار اهل شرق و مغرب را بسبب خون عبد مزکوارم کشته بود اسراف نموده بود
 آنگاه مختار فرمان کرد تا دو طلب مرده بن متقد مدعی که از قبیله عبد القیس بود برآمدند و این جنیت ملعون
 حضرت علی اکبر فرزند ولید بن امام حسین علیهما السلام را شهید ساخته بود و مروی شجاع و دلیر بود پس جمیع
 برقتند و سرایش را احاطه کردند آن جنیت نیزه بدست کرده برآب خود برشت و بیرون تاخت و با ایشان
 بمطاعنه پرداخت و ضربتی بر دستش فرود آوردند و او در میان کبر و در منرا کرده بمصعب بن زبیر ملحق شد
 لکن دستش را کار شد و شل گردید و برآیت مجلسی عبید الله بن ناحیه الثبانی را طعنه بزد و او را بیفکند
 مکن به ضرری وارد نخت پس عبدالله بن کمال شمشیری برآن جنیت فرود آورد و او دست چپ را و لایه
 جان ساخت و شمشیر دستش را آسیب کرد و آبش تنزی کرده او را برآورد و با دست شل بمصعب پیوست
 و برآیت دیگر سحر بن ابی سحر آن جنیت را بگرفت و بخدمت مختار فرود آورد مختار منمود ای شقی علی بن
 امام حسین علیهما السلام را تو کشتی گفت نه من تنها بودم هزار تن در کشتن او با من شریک بودند مختار
 فرمود اگر هزار تن با تو دوست یا رقیب شدند چگونه آنحضرت را توانستی بکشت آنگاه بفرمود تا از نخت و در دست
 آن ملعون بریدند بعد از آن زبانش را از کام کشیدند و از آن پس هر دو چپش را از کام برکشیدند و جدا
 هر دو لبش را ازین بریدند و از آن پس مانند کوسفندش سر ازین جدا ساختند آنگاه بدنش را با نطفه میالانند
 و در آتش بپوشند و نامش را در جبهه قتل برنگاشتند و مختار این کار از آن میگوید تا نام آنان از میان نرود
 و هیچیک از قتل نپسند و از آن پس در طلب زید بن رقاده سجانی مسلمان کرد و این ملعون هسی گفت

قتل مرده بن متقد

سویکجه

قد زنده

احوال حضرت سیدنا حسین علیہ السلام

۸۱۷

کہ از بنی ہاشم جوانی را کہ از ہم تیز دست برجین داشت تیری بکشد و آن تیر دستش را بر جنبش بدوخت
چند آنکہ ہر چند خواست کہ مبارکش را از جنبش باز کرد نتوانست و این جوان عبد اللہ بن مسلم بن عقیل بود چون
این تیر بدو پیوست گفت **اللہم اسئلک ما و استئلک ما و انا فاعلم ما قتلک ما قتلک ما** بار خدا یا این مردم حق ناشناس
مار و عورت کردند و ذلت مار از غریت بر نہادند و قتل مبارکست و زیدند پس ایشان بچرا چنانکہ مار آکشد و آن
طعون تیری دیگر آن جوان اسکنہ و ہمکشت پس ازین تیر بدو شدم و او بدو پس آن تیر را کہ بہ ہش شہید شدم
از شکش بر کشیدم و آن تیر کہ برجین داشت بسیاری در جہنہ او فرو شدم و او کوشش نموده تا بیرون کشیدم لکن توک
تیر در استخوان بماند و بیرون نیامد و چون اصحاب مختار بکو فتاری آن نابکار بیامدند با تیغ بہ ہند بیرون تاختہ ابن کمال
باطلازان خویش گفت بازیرہ و شمشیر بروی تبارید و او را بہ تیر باران و سنگریزان در سپارید پس چند ان تیر و سنگ
بر روی بختند تا او را بر زمین افکندہ بچنانش زندہ در آتش بوشند و بروایتی او را بجدت مختار در آوردند
مختار فرمود ای طعون برستی کوی تا عبد اللہ را چگونہ بکشتی گفت تیری بر چشش زدم کہ از تنہایش بیرون کرد
مختار بفرمود ما آن جنیت بر عقابین بیا و بختند آنکاخوشتن تیری بر کمان نہادہ سخت بکشد و بچشش را باند چنانکہ
چشش فرا رسید و از تنہایش بیرون کشید و مردمان کفشدای طعون مکافات خویش را بچشم خویش بدیہ
پس از آن چند اش تیر باریدند کہ ناپدید شد و سرش را بریدہ ناش را ثبت نمودند آنکاخ مختار در طلب
شان بن انس فرمان داد چون در عقبش برفتند معلوم شد کہ بخیرہ فرار کردہ است مختار بفرمود سر دیش را ^{چون بنی}
با خاک یکسان کردند و بروایت ابن اثیر این طعون یکی از جوانان بنی ہاشم را کشتہ بود و بروایت مجلسی اعلی اسد
مقامہ سان بن انس بوی بصرہ فرار کرد خانہ اش را خراب کردند و از آن پس از بصرہ و بطرف قادسیہ فرار کرد
در آنجا عیون و جوہر مختار خبر او را بختار برداشتند و او را در میان عذیب و قادسیہ بکشتند و از سخت کشتن
او را بریدند و از آن بعد ہر دو دستش را قطع کردند و بعد از آن ہر دو پایش را از تن جدا ساختند آنکاخ
برافروختند و یکدانی را از روغن زیت بچشش آردہ و آن جنیت را در آن روغن بجوشانیدند و بروایت دیگر
چون مختار از قتل شمر طعون پرواخت روز دیگر در طلب حارث و سان منہمان داد چون ایشان را حاضر نہ
ساختند روی بشارت آورد و منہمودای حادثہ بمانا ترا دشمن اہل مپت میدانستم و کمان ہی بروم کہ از
جد و ستانی حارث گفت ایہا الامیر سوکنند با خدای کہ من دوستدار اہل مپت ہستم و در آن روز کہ ابن زیاد
عمر بن سعد را بکر بلا سیفر ستاد و در سرای خویش شدم و در پی خود برستم و بکوشہ بگریہ و زاری بنسبم و از حضرت خدا
نصرت حسین علیہ السلام درخواستم اما کار بر ما در من خوفت و از آن روز کہ آن حضرت را شہید ساختہ اند تا کنون
یک ساعت چشم من از آب کریم خشک نموده لکن ہر اہی من با شمر بدان سبب بود کہ پیر خالہ من بود و مرا بجاوت خود
بخوانیدم کہ مردم اگر اجابت نغم قبلم رساند این وقت مردم کو کہ حضور داشتند کفشد ایہا الامیر سخن برستی میراند
با شمر کہ اہی میدیم کہ وی دوستدار حضرت امیر المومنین علیہ السلام است مختار چون این بدیدہ او را بختید

ربع دوم از کتاب مکتوبات الادب ناصری

۸۱۸

نبره
می خواند

و سنان بن اترار طلبه کرد و گفت ای نهره ناچار جگر کوشه رسول فخر و سپهر گزار را سزا تن جسد اگر دی
و بر این که دار نا بهنجار فتنه زیدی و دلی خرم و آشتی پس از آنکه مختار آبی سر بر کشد و آب در دیده اش بگریزد
و فرمود آه ای دشمن خدا و رسول که من زنده بمانم و عذر با تو چکیده بود پس روی با ملازمان کرده و گفت این
جنت را بر من کشید و بقیع تر عقیبتی و ما را از در کارش بر آورد پس او را بیرون برد و گوشت بدنش را از کار
و خج و شمشیر باز زد و دندانش سنگ ریخته که ناپدید کرد و آنکه آتشش با شمشیر بود و خاکش را بیاد داد و
در کتاب تاریخ مسطور است که چون امیر المومنین علی علیه السلام بعد از فراغت از قتل و جنگ مردم خوارج
بر منبر صعود داد و بقرات خطبه معروف بخطبه سلونی قبل ان تفقدوا فی زبان برگزید و منمود ایها الناس
پر سید از من هر چه خواهید آنان پیش که مرا در نیاید و من بدیکه سرای سفر کرده باشم الی آخر آن خبر روی بر خاست
و گفت مرا خبر ده که سر من چند سوی دارد و در پیش من چند سوی است فرمود **وَاللّٰهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي خَلِيلِيْ اَنْ**
عَلَى كُلِّ طَائِفَةٍ مِنْ رَّاسِكَ مَلَكٌ يَلْعَنُكَ وَاَنْ عَلَى كُلِّ طَائِفَةٍ مِنْ لَحِيَّتِكَ شَيْطَانٌ
يُغْوِيْكَ وَاَنْ فِيْ بَيْتِكَ مَخْلَقَتَانِ ابْنُ رَسُوْلٍ **اللّٰهِ** سو کند با خدای دوست من
مرا خبر ده که در هر تار موی که در سر داری فرشته است که ترالین میکند و در هر تار موی که در زنج داری شیطان باغوائی
جای دارد و در خانه تو بره کوفته ای یعنی کوکی است که هنوز با سرین راه می سپارد و او میگفت پسر رسول خدا را و آن مرد
انسخی و پسرش سنان بن انس بود که با امام حسین علیه السلام در آشنای خطبه فرمود **سَلُوْنِيْ قَبْلَ اَنْ تَفْقَدُوْا**
نیم بن اسامه بن زهر بن دریمیمی با آنحضرت اعراض کرد و گفت بگو بر سر و زنج من چند سوی است فرمود سو کند
با خدای من چند سوی بر سر داری لکن بر من توان داشت ترا خبر میدهم از وادوات احوال تو همانا در هر سویی
که بر سر داری مکی است که ترالین میفرستد و شیطانیت که اغوامی نماید و بر بان این معنی آن است که ترا در سرها
بچه کوفته ای یعنی کوکی است که با پسر رسول خدای قاتل خواهد داد و مردم را بقتال اوباز خواهد داشت همانا
فرزند او حسین اینوقت شیر خواره بود و او را عبید الله بن زیاد بوسی عمر بن سعید رسول فرستاد و امر کرد او را
در تشبیه و تمثیل قتال با حسین بن علی علیه السلام و صبحگاهی وارو کرد باشد که حسین علیه السلام شهید گشت و امیر المومنین
علیه السلام چنانکه در کتاب سجاد مسطور است و ازین پس مذکور میشود در حق عمر بن سعد نیز چنین سخن مذکور هر وقت
از و قه طایفه شهادت حضرت سید الشهدا سلام الله علیه خبر میداد از قتل ملعون نیز یاد میکرد چنانکه در
اوقات نهروان روزی در ضمن خطبه فرمود **اَمَّا وَاَللّٰهُ بِاَسْبَبٍ وَّيَا بَنَ حَرْبٍ لِّتَقَاتِلَ اِبْنِ الْحُسَيْنِ**
هَكَذَا الْخَبَرُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ با خدای ای شبت بن ربی وای عمر بن حرب
شما با فرزندم حسین قتال خواهید و در رسول خدای صلی الله علیه و آله به سبب کوه با من خبر فرمود و بر او است بحمله
در جلد هشتم سجاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که چون علی علیه السلام آنک نهروان فرمود
و مردم و ذرا فراتان کرد تا در میان این سخن کنند و لشکرگاه سازند از میان شبت بن ربی و عمرو بن حرب

بای بودا
برودم در خطبه
مستطاب است که
و امیر المومنین
علیه السلام

اول حضرت سید الشاهین علیہ السلام

۸۱۹

و اشعث بن قیس و جبرین عبده بنی هاشم با آمدند و عرض کردند روزی چند ما را اجازت بدو تا از تو باز پس
 بیاوریم و چون خوش بجا می گذاشته آنگاه با تو پیوسته شویم فرمود قل فاعلموه سوخته لکم من مشایخ سوکند
 با خدای شما حاجت نیست که آن سبب تخلف در زید و من آنچه در و لهای شماست دانایان هستیم و بزودی
 از به شما روشن دارم اراده کرده ایم که مرومان را از من در نکند و همید و گویان در خور نقی شما بخوان هشتم که
 سفره خود را برای خوردن طعام بگفته ایم بناگاه سوسمار می بر شما میگذرد و شما کوکان خود را فرا می کشید
 تا او را صید نمایند و مرا خلع نمایند و با سوسمار بیعت می کنید آنگاه آنحضرت بعد این راه گرفت و آن عت
 بعد این رفتند و طعامی همیاداشتند در آنحال که در آنحال بودند و بر سفره دست داشتند و بگفته بودند
 آنگاه سوسمار می بر ایشان بگذشت کوکان خود را بفرمودند تا سوسمار را بگرفتند و بر بینه آنگاه دست
 برداشتن بودند چنانکه علی علیه السلام خبر داده بود و روی بعد این آوردند امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود
 یٰ اَیُّهَا الْمَظْلَمِینَ بَدَلَا خدا تعالی بستاند شما در روز قیامت باین پیشوای سوسمار شما که بیعت کردید
 مبعوث میدارد و گویا در روز قیامت شما را با سوسمار پیشوای شما می بینم که شما را با تیش میکشد آنگاه فرمود
 اگر بار رسول خدا مردی منافق بودند بنهم منافقان هستند بعد از آن آن کلمات مذکوره را با بشت و عمر بن
 حریث بگذاشت چون اسحق بن اشعث این خبر بشنید برسد و بلزید و عکین کردید چه اول کسیکه بر بدن
 مبارک امام حسین علیه السلام زخم زده وی بود و خواهر او در سرای عبدالله بن کمال جای داشت پس در هنگام
 نماز خفتن از سرای خود بخانه عبدالله بن کمال برفت خواهرش پیشش دوید و او را در بکشید و نزد عبدالله برد
 چون عبدالله او را بدید گفت ای عبدالله تا خوب کاری کردی که باین سدی آمده ای گفت ای امیر
 تو پناهنده ام هر چه دانی چنان کن عبدالله گفت اکنون که این صورت پیش آمده در این سدی بنشین که
 آنچه در استطاعت من باشد تقصیر نمیکنم و چون صبح برآمد عبدالله بن کمال بر نشست و بخدمت مختار پیوست
 و زمین خدمت بوسید و عرض کرد ای امیر تیت با من می فرمائی که در این حضرت مسئلتی نمایم و اکنون
 پیغمبری مسئلتی نموده ام و اکنون مرا حاجتی است امید هستی رود که محروم نشوم فرمود هر چه میخواهی بخواه
 عرض کرد اسحق بن اشعث را بمن بخش چنانکه عمر بن سعد را بخشیدی مختار فرمود سوکند با خدای او را امان داده ام
 و این مدارات که با وی بجا می آورم آنراست که هنوز جمعی از قتلحین علیه السلام بجا می مانده اند و چون
 کار آنان را بزم یکجا ببرد محال نمیدم عبدالله عرض کرد ای امیر این یک را بمن بخش مختار گفت
 حاجت ترا بر آورم لکن بفرمود او را تو بخشیدم عبدالله فرمود که دیده چون روزی چند برآمد کجی رو
 مختار در انکشتی عبدالله بدید و گفت سخت نیکوست عبدالله فرمود آن خاتم را از دست بر آورده بوسید
 و ببت مختار داد و عرض کرد متمنی است که امیر این انکشتی را بپذیرد مختار آن خاتم را با بخش کرد
 آنگاه فرمود ای عبدالله چنان مسموع افتاده که در بابتین محله نبی کنده جا غنی از قندهار حسین سلام الله

نسخه
 شیخ

راجع دوم از کتاب سکر و الادب صریح

۸۲

پنهان شده اند به انوی روی کن و سبک تقصص نای و هر کس را بدی بن آید عبد الله در ساعت
 سوار شده با محال بسیار کردید اینوقت غلام خود خیر را بخواند و انکسیر عبد الله را به داد و مستر بودیم در این
 ساعت میرای عبد الله کرای و زرش را بکوی که شوهرت عبد الله مرا گفت که ترا بیارت و هم که مختار را در دست
 بامن بشید هم اکنون او را بامن روانه دار که بخدمت امیر آید تا خلقی نیز از جهرش بکرم و اینک انکسیری خود را
 برای این علامت تو فرستاده است پس خیر میرای عبد الله شد و پیام او را باند و هم پیش گذارشت
 آن زن این شایرت با حق پا دارد استی گفت ای خاها را مختار بینا که هستم خیر گفت ای شیخ که امیر را با
 خیالی خوب بروی جماعتی را که شایرت تو فرستاده ای یا طوطا به از الاماره است و را آورند پس استی بروی
 به الاماره رسانده خیر گفت صایا بیای و چندی بشین تا بگویم استی گفت که خاها که دهم را برفی یا از شرم
 چه سازی به اینکه امیر انام داده است خیر گفت ای طعن من پس نوز این نه ای که مختار قلعه را حرمین علیه السلام
 امان نده استی گفت پس مختار شو و معروض بدار که استی سی هزار درهم و دویست نفر شتر و هزار سر کوه سفید
 تقدیم نماید و میگوید چه شد و اگر امیر از خون من درگذرد و هزار دنیا و دین من ترا و هم که این مطلب را بد و بعض
 رسائی خیر گفت من این سخن را با امیر نتوانم معروض داشت با حاجب بکوی تا او بگوید حاجب گفت ای خیر
 آنچه فرمان امیر شده بجای بگذار که خیر تو در این است و کشتن این ملعون از دنیا و آنچه در دنیا است
 بهتر است پس خیر شیری بر گرفت و چنان برگردنش بزد که سر پیدش ده کام و در افتاد پس ناش
 نوشتند و چون ساعتی برگذشت عبد الله بن کامل از محله نخی کننده بازگشت و بخدمت مختار در آمد
 و گفت ایها الامیر سیحکس را بنایتم مختار گفت لکن ما لغوی را بدست آورده کمبشیم و بفرمود سرش را
 و را آوردند عبد الله بدید و شاخت و گفت پاس خدا و خدا که از قید این جنبش برستم و پهای شد
 و میرای خیر گرفت و مهر زد به اش خاها را استی را بداد و مطلقه ساخت و روز دیگر آن داستان را بعض
 مختار باز در سامین مختار او را در برگرفت و هر دو پیش را بوسید و فرمود خدا تعالی جزای خیرت دهد
 آنجا و مختار در طلب عبد الله بن عبته الغوی فرمان داد و آن ملعون بحریه فرار کرده بود و این جنبش
 کین از شدای کر بلا را شهید ساخته بود پس خانه او را ویران و با خاک یکسان ساخت و شاعر
 در حق این جنبش و حرمت بن کامل ملعون این شعر گوید

و این خبر را
 مختار از
 عبد الله بن عبته

وَعِنْدَ غَفِي ظَرَّةٌ مِنْ دِمَائِنَا وَفِي سِدَاغْرِ تَقْدُورُ تَذَكُرُ

چه حرمت از قبیل اسد بود و از پس این جمله مختار در طلب حرمت بن کاهن علیه اللغه و الادب برآمد و این ملعون
 چنانکه ابن اثیر گوید کین از شدای را مقتول نموده بود و منیر را نمود در بجا را لا نوز و بعضی کتب اخبار
 از مهنا بن عمرو مروی است که در آن هنگام که از که معطه معاودت می نمود در مدینه طیبه بخدمت حضرت
 علی بن الحسین علیهما السلام در آمد فرمود ای مهنا! حرمت بن کاهن چه ساخت عرض کردم زنده اش در کوفه

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۸۲۲

سید الشهدا عظیم السلام را این ملعون جدا ساخت با تهمید از آن پس در خدمت مختار مکان عبدالله بن
اسید جنبی و مالک بن بشیر بدی و حل بن مالک المجر را باز نمودند مختار جمعی را در طلب ایشان بفرستاد
و آنجاخت را از قادیسیه گرفتار کرده حاضر ساختند چون مختار ایشان را کشت فرمود و این مختار
و رسول خندای حسین بن علی علیه السلام کجا بست او را بمن باز و میزد بهمانا کشیدند آنرا را که بفرستادند
بر ایشان مأمور بودید گفتند رحمت الله ما را بعف و حکم بد و بفرستادند هم اکنون بر ما منت گذار و اگر کشتن
در گذر مختار ضرر نمود شما از چه روی چنین سپرد خیر میفرمودن منت ننهاده اید و او را باقی نگذاشتید و تنه
که داشتید و این مالک بن بشیر و برواتی مالک بن بشیر بدی که از مردم کینه و بود بر نفس آنحضرت را با خود
داشت بود پس مختار بفرمان کرد تا هر دو دست و هر دو پای آن ملعون را جدا کرده و با چوب خش و درخت
تا چندان در خون و پلیدی خویش بطنید تا بعد از اینم و عظیم عظیم سویت و چون هلاک شد بدنش را قطعه قطعه کرده
بر سویی پاشیدند تا قطعه سبک و دیگر جانوران شد آنگاه فرمان کرد تا عبد الله بن اسید ضیث را حاضر
ساختند چون که سفارش سر از تن برگرفت و پس از وی حل بن مالک را حاضر ساختند که روش را بزدند و در میان
ابو عمر و حاجب در خدمت مختار شد و عرض کرد عبد الله بن اسید و مالک بن بشیر را که از جمله قتل امام مظلوم
سلام الله علیه میباشند گرفتار نموده ام مختار بفرمان کرد تا هر دو را در زندان برده مقید ساختند و
روز دیگر ایشان را حاضر ساختند و عبد الله بن اسید بعباب خطاب کرد و من موداید دشمن خدای و رسول
چگونه بر فرزند بول تیغ کشیدی عرض کرد اینکادنه بختار کردم بلکه مرا با کراه و اجبار بردند مختار بفرمود ای ملعون
از چه روی خیمه آن بزرگوار را آتش و نار بوضی گفت چه نکر و ملازم بودم هر چه فرمان کردند بعمل آوردم مختار بفرمود
تا گردش را بزدند و نامش را ثبت کردند و چون ساختی برگذشت ابو عمره حاجب بیامد و عرض کرد بشارت باد
باد ترا که سر برین بی سر عمار را که قاتل عبد الرحمن بن عقیل است دستگیر نموده و چنان بود که آن ملعون بر اسب
عبد الرحمن نهشته آنهنگ بصره داشت و سوار و ابدید و از اسب بزین کشید و بفرمود تا رسی بر گردش بسته
و عوار و از رش از پیش روی بکشیدند و بقصر میاوردند چون مردم او را بدیدند فغان برآوردند و با آن
هیئت روی بخدمت مختار نهادند و در همان حال ابو عمره دست پیری را گرفته ازد و میآورد و آن پیر را
چهره انزاه تا بنده خشنده تر بود و از راز میگریست مختار گفت این پسر کیت گفت پسر عبد الرحمن است
مختار از جای بر جبت و بردست و پای آن پسر بنیاد و شیعه را از دیدار این طالع غریب رخاست مختار از وی
پرسید نامت چیست فرمود قاسم بن عبد الرحمن بن عقیل مختار گفت چه وقت بکوفه در آری فرمود ده روز است
بکوفه آمده ام و مادر من و خواهری که از من خرد سال است با خود میآورده ام پدرم را در کر بلا گشتند و او را
ما را بجه غارت کردند و من در مدینه در نهایت عسرت روز میگذارم چون امارت تو را در کوفه به انتم میبخاشم
تا کربا سائیس روز کار ببارم و اکنون که بشنیدم قاتل پدرم را بگرفتند بیامدم تا قصاص منام مختار گفت

احوال حضرت سید الشاهین علیه السلام

۸۲۳

اینک قاتل پدر بزرگوارت حاضر است هر چه خواهی چنان کن تا من نشسته از مختار بگرفت و از سینه ان ملعون تا
 نافتن را بر شکافت آنگاه سرش را از تن جدا کردند و نامش را بنوشید آنگاه مختار بفرمود تا جامه نفیس من تمام
 بپاراستند و نیز پنج هزار درهم در حضرتش تقدیم نمود و برای پدر و خواهرش می پدید بفرستاد و برای من یک
 شتر نیز هزار درهم و جامه نفیس تقدیم خدمتش فرمود و دیگر بزرگان نیز هر یک تقدیم خدمتی بفرمودند و قاسم
 غافم و شادخوار با جامه‌ای بسیار برای خویش رهپار گشت و چون روزی چند برآمد پسری نزد عبدالله بن کمال
 آمد و گفت مرا در خلوت با تو طرفه حکایتی است عبدالله محاسن را از پیکان پیرداخت آن جوان گفت دانسته باش
 من پسر مارون بن مقدم میباشم و دوستدار اهل بیت اطهارم و پدرم با علی علیه السلام دشمن است و با دوست
 اهل بیت عداوت دارد و بنی امیه را بر اهل بیت تفصیل میدهد و اینک چهارتن از قتل امام حسین سلام الله علیه
 در سرای خویش در سرداب پنجان کرده است اکنون ترا آگاهی دادم و دیگر خود وانی تا بکنی این بکشت و بر فراز
 سرداب بیا و عبدالله برفت و آن مکان را بدانت و سرداب را بگشاید و آن چهارتن را مأخوذ داشتند و این جمیع
 یکی را زیاد بن مالک نام بود و غلام حمزه را بگشته بود و آن دیگر را زید بن صمیر میامیدند و این ضیث قاتل
 حبیب بن مظاهر اسدی علیه الرحمه بود و دیگر را اکبر بن حمدان سخاوند و این ملعون قاتل عباس بن شیب
 رحمه الله علیه بود و چهارم را عبید بن الاسود بن عمر بن مطاع میخوانند پس این چهارتن را بخدمت مختار در آوردند
 مختار فرمود که تا هر چهار را چون کوفتند از سر بریدند و نامشان را ثبت نمودند و از پس اینجا عت زیاد بن
 مالک ضعیف و بقولی قتل و بن مالک و عمران و بقولی عمرو بن خالد القشری و عبدالله بن ابی خثاره اسبجی
 و عبدالله بن قیس الحولانی را بگرفتند و بخدمت مختار حاضر ساختند چون مختار ایشان را بدید گفت ای کشاکش
 کیلو کاران و کشندگان بزرگ جوانان اهل بهشت جاویدان هیچ می بینید که پروردگار قدر از شما بسیار است
 و امروز شمارا در معرض عقوبت درآورده است لقد جاءکم الیوم فی غنیمت و همانا آن درس را که بر دوش شما را
 و چار روزی محسوس نمود و اینم درم ضیث از آن درس یعنی اسیرک یا بکنید که با حسین علیه السلام بود بنات برده
 بودند پس فرمودن من را چون کوفتند سر بریدند و بروایتی هر چهار را در بازار برده کردند و نزد آنجا عبدالله
 و عبدالله بن دوسپه ضلحت و دیگر عبدالله بن وهب بن عمرو همدانی را که سپر غم عشی همدان شاعر معروف
 بود در خدمت مختار در آوردند و قتل ایشان فرمان داد و هر سه را سوار تن بر گرفتند و زمین را از لوث
 وجودشان پر دختند آنگاه بجدل بن سلیم کلی را بحضرتش حاضر ساختند و عرض کردند این همان
 ملعون است که در صحرای کربلا از آن پس که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه را شهادت ساختند
 بر فراز گشته آنحضرت حاضر شد و آنحضرتی را در آن گشت مبارکش بدید و طمع در زید و خواست از گشت در آورد
 چون آنرا از گشت مبارکش بر قطع کرد مختار را حالت بخت و در دیگر را بسمو از گشت پس فرمود
 از گشت آنکشته تا به آن ملعون را بریدند بعد از آن هر دو را از تن جدا کردند و از آن پس سر و پایش را

قاتل پدر بزرگوارت حاضر است
 مختار را بگرفتند و بخدمت مختار
 حاضر ساختند چون مختار ایشان را بدید
 گفت ای کشاکش کیلو کاران و کشندگان
 بزرگ جوانان اهل بهشت جاویدان هیچ می
 بینید که پروردگار قدر از شما بسیار است
 و امروز شمارا در معرض عقوبت درآورده
 است لقد جاءکم الیوم فی غنیمت و همانا
 آن درس را که بر دوش شما را و چار روزی
 محسوس نمود و اینم درم ضیث از آن درس
 یعنی اسیرک یا بکنید که با حسین علیه
 السلام بود بنات برده بودند پس فرمودن
 من را چون کوفتند سر بریدند و بروایتی
 هر چهار را در بازار برده کردند و نزد
 آنجا عبدالله و عبدالله بن دوسپه ضلحت
 و دیگر عبدالله بن وهب بن عمرو همدانی
 را که سپر غم عشی همدان شاعر معروف بود
 در خدمت مختار در آوردند و قتل ایشان
 فرمان داد و هر سه را سوار تن بر گرفتند
 و زمین را از لوث وجودشان پر دختند
 آنگاه بجدل بن سلیم کلی را بحضرتش
 حاضر ساختند و عرض کردند این همان
 ملعون است که در صحرای کربلا از آن پس
 که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه
 را شهادت ساختند بر فراز گشته آنحضرت
 حاضر شد و آنحضرتی را در آن گشت
 مبارکش بدید و طمع در زید و خواست از
 گشت در آورد چون آنرا از گشت مبارکش
 بر قطع کرد مختار را حالت بخت و در
 دیگر را بسمو از گشت پس فرمود از گشت
 آنکشته تا به آن ملعون را بریدند بعد از
 آن هر دو را از تن جدا کردند و از آن پس
 سر و پایش را

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۸۲۴

انده بن عیسیٰ آنگاه او را به اسخال بپیکند تا در خون و پیدی خویش علقان بآتش نیران شتابان گردید
و از آن پس در خدمت مختار بعض رسایند که آساو بن خارجه از آن مردم بود که در قتل مسلم بن عقیل علیهما الرحمه
ساعت میبود مختار گفت **أَمَّا وَرَبَّ الْمَاءِ وَرَبَّ الضِّيَاءِ وَالظُّلُمِ لَنَزِيْرُنَ نَارٍ مِّنَ السَّمَاءِ**
دَهَاخْرَاءَ سَجَاءٍ مَّحْرِقٍ ذَا كَيْلٍ كَسِبَ بِرُودِ كَارِ آسَمَانَ وَنُورِ ظِلْمَتِ آتَشِي سُوْذَةٍ وَسَيَّاهِ أَزْأَحْمَانَ
فرود مییستد و سرای آساو را میوزاند چون این کلام را آساو بشنید گفت بهمانا صبح ابی اسحق است و ازین پس
در اینجا مقام زیستن نباشد پس از خانه خویش بیادیه فرار کرد چون مختار از فرار او خبر یافت فرمان داد
تا سرای او را و سرالامی بنی قثم او را بسجده ویران کردند آنگاه عمرو بن صبح صدائی را طلب کردند و این ملعون کج
بمخافت کفتی شدارابی نیزه و طعنه زددم و مجروح و زخمدار نمودم لکن کسی از ایشان را مقتول ناسختم
بآنچه چون عوانان مختار در طلبش برپا شده اند آخر الامر او را در بام سرایش با سایش خفته و شمشیرش را
در زیر سرش نهاده دیدند و در آن دل شب که چشمها همه در خواب بود از خوابش برانگیختند و او را با شمشیرش
ماخود نمودند چون آن ملعون اسخال را در خود کمران شد گفت سخت شمشیری نکو میدهم و ناخفته بودی
که با این نیزه کی سخت دور باشی و بصاحت فایده ترسانی با آنکه آن نابکار را در بار مختار رهپا رخنه
و با دوان بجایش حاضر میگاه نمودند مختار چون آن ضیث را بدید بغرود تا او را سخت بر بستند و نیزه
فرادان حاضر ساختند و او را پسندان بانوک سان خسته و مجروح نمودند که جان بملکت دوزخ سپرد

ویران کردن خانه
آساو و پیران
عم او را

و جای آتش بر د ذکر مقتل عمر بن سعد بن ابی وقاص و پسرش خضر بن عمر علیهما اللعنة

قتل عمر سعد بن

محمد بن سیرین میگوید روزی علی علیه السلام با عمر بن سعد علیه اللعنة فرمود **كَيْفَ أَنْتَ إِذَا قُتِلَ**
بِمَقَامٍ أَلْجَئْتَهُ فَيَرْبِئُكَ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ قَتْلًا أَوْ نَارًا چگونه باشی کای که در مقامی بوم در ری
که تو را در میان بهشت و جهنم مخیر کرده اند و تو را را اختیار کنی و نیز چنانکه در جلد دهم حبار را لا نور
مستور است که روزی در اسخال که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میراند و فرمود از من پرسید از آن پیش
که مرانیاید پس سوگند با خدای که از آنچه گذشته و هر چه بیاید هیچ چیز پرسید که اینک شما را بآن خبر میدهم
در اسخال سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیر المؤمنین مرا خبر کوی که بسوزنم چند موی دارم
فرمود دانت باش که فهم بخدای از مسئله از من سؤال کردی که دوست من رسول خدای صلی الله علیه و آله
مرا خبر داد که زود است که تو از من ازین مسئله پرسیدی و در سر دریش تو هیچ مویی نباشد که در بن آن
شیطانی نشسته و در خانه تو بره کوفندی یعنی کودکی است که پیرم حسین را میکشد و عمر بن سعد صیفت

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء

۸۲۶

مختار باهک قتل او و پسرش حفص فتنه فرصت بود چون خبر امان یافتن عمر سعد بن حنفیه پیوست مکتوبی
 مختار فرمود که تو بوسیله محبت اولاد و اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه و آله خروج نمودی و پیوسته
 اخبار این معنی نمودی که چون بقتل امام حسین صلوات الله علیه دست یابم هیچیک را بجای نگذارم
 چیست که اکنون رؤس و رئیس ایشان عمر بن سعد بفراع بال و صبح و شام ببری تو میاید و تو با او بدلت
 و سادات یلذنی همانا این امر از چون توئی بسیار بعید و بیع میاید چون مختار این مکتوب را قرائت کرد
 گفت صدی برستی فرماید و زود باشد که با آنچه مقصود رفته است قیام جویم و افاقت را تا آنکه نمایم در بجای
 مسطور است که حضرت باقر علیه السلام فرمود همانا مختار قصد نموده بود که اگر عمر احد و ثعلبه ثنی نمایم یعنی اگر
 در بیت اخلا شود و هدی اندوی سرزند کنایت از اینکه مختار در آن امان نامه و اندراج کلمه الا انی نجد
 هدی این یعنی را مقصد کرده بود و باین شرط مشروط ساخته بود با تحبب عمر بن سعد از آن پس که آن نامه
 امان را ناخود داشت همه روز منزل مختار شدی و مختار را در بر سریر جای دادی و بخوابتین نزدیک داشتی
 و تحمیم فرمودی تا یکی روز با عبد الله بن کامل عبدالاکبر برادر زنش استی بن اشعث را چاکه مسلک کشیت
 گفت هم اکنون نسبت آن ملعونی است که خواهرش در جاله کجاست من است و بقولی دیگر خواهر مختار در سرکه
 عمر بود و چون عمر بن سعد قتل استی بن اشعث را بشنید سخت بر سرید و از برای خویش میرون و دید
 و بخانه یحیی بن جده ظاهر زاده حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام آمد تا که او را از چکت بلایر باز چون
 چشمی بر آن پدید افتاد بایست بر او زد کای زدن از چهره روی برای من در آه می خدایتالی از روی
 زینت کم گنا و عمر با یوس شد و برای خویش باز کردید و بردست و پای زوجه خود افتاده و بجز و ار
 گفت در کار من تدبیری بنیدیش که برادرت مرا سزاوارست زوجه اش گفت ای ملعون برادرم ببری
 من و دیدار من روی بخود و چون امیر کردید به تنیت او از شومی تو زخم او هرگز بیاد من نماند
 با چهره روی بدور و کنسم عمر چندان بگریه و اسحاح کوبشید تا دلش را هربان کرد و امیند و زوجه اش با جا
 بستی چند از کنیزکان خود مبرای مختار روی بخشاد گفت ای امیر بر من کیر و بقباب میاراز که من از
 جگر من شده اند و در شهرم شمر شده ام و باین برای رهسپار آم مختار بر آشفت و گفت اگر نه بودی که قتل سودی
 داشتی بقتلت آوردی همانا تو در خبر عبید ثقفی باشی و شهرت پسر رسول خدای صلی الله علیه و آله را
 بقتل رساند و او را کشتی از آن هم که بی شوهر بمانی گفت ای برادر سوگند با خدای که بخون این کافر
 تشنه حکرم و بار باندیشه نهادم که در جامه خواش بخون خود غلطانش دارم اما چون تو در زندان
 این زیاده جای داشتی بنیک شدم که چون این زیاد بشنود ترا بکشد و اگر کشته شدی کدام کس
 کشته کان امام مظلوم را بجای خود میرساند پاس خدایا که تو خود زنده و از آمان انتقام می کشی
 مختار چون این سخنان بشنید دلش بروی مبرنجید و او را معفو داشت و گفت در این سده ای میباش

چنانکه اسلام آباد
 جلوس شد و گفت
 بی اجازت نمی آید
 باین برای چه
 اندوز

[illegible]

کتاب التوحید فی بیان صفات حق تعالی
جل جلاله

حاضر شدی پدر دهری کرفی از آن بیستم کرد و حاضر شد بقتل رسد آنگاه حفص مختار عرض کرد پدرم میگوید قلیا که
همان که مادادی و فایکینی مختار فرمود بجای نشین و بروایتی چون مختار آن کلمات مذکور را بگفت مردی می شد و گفت
از مختار شنیدم که قسم می خورد کردی را بخواهد کشت و من آن کس را جزو میانه نمی دانم پس بدو عرض کردم که
پدری گفتند آیا چنین میدانی که این سببر بر مختار محکم باشد پس شب بیستم یار کردید و سببری را که
پیشم را اسود بجای مختار در آمد بگشت و نیز حفص بن عمر بن سعد خواهرزاده مختار بیامد و گفت ابو حفص بن سببر
حمد و میثاق که هر روز با منادی چه شد مختار فرمود نشین و ابو عمره حاجب را که او را کیان تار نام بود بخواند
پس مردی که آه قد که نهاده آیین بر تن داشت حاضر گشت و مختار در پنهان با وی گفت ای عمر بن سعد برو و
بگوئی که اینست پسران که از این است که او را بیاورد و اگر داد و طلیسان طلب کند بگوئی که مختار
که در پیش من است و پسران را بیاورد و نشین و در آن روز مختار را بگوئی که مختار در آن روز
پسری عمر در آمد عمر سعد از دیدار ایشان بگشت اندر شد و گفت ایمر را با من چه اندیش رفت با این که این همه
از وی مان نام با من سپرده و آن عهد نامه را با ابو عمره بنمود ابو عمره خواند و گفت ای ابو حفص در دست کسی
کنان نام تو مشروط آن است که از تو حدی پدید نیاید و از آن زمان که ترا این عهد نامه سپرده اند تا کنون
از آن کمتر نخواهد بود که چهار روز و نوبت تجلیه رفت با منی و حد بشمارند و باشی تو خود انصاف ده چگونه تواند بود
که چون پسر سببر و فاطمه زهرا را از تو بچیند و از چنین کنایه عظیم و خجاستی جسیم در گذرند معذکات طریقی
دار چه تواند بود که انصاف تو برای کاری دیگر باشد عمر بن سعد چون بدانت حال بر چه سوال است فریاد
بر کشید ای غلام رود و طلیسان مرا بیاورد تا بدار الاماره رهبر شوم ابو عمره چون این سخن بشنید وصیت مختار را
بناظر گذارند و گفت ای پسر کمره فریب تو در من نگیرد و چنان تنگی بر من قش براند که بقفاش بکشد و بفرمود
تا سر از تنش جدا کرده را وی میگوید سو کند با خدای گمان میبردم که ابو عمره هنوز برای عمر رسیده باشد که بناگاه
سرش را در خدمت مختار فرو نهاد و مختار روی با پسرش حفص کرد و گفت این سر را می شناسی گفت آری
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بعد از وی بیسج خوشی در زندگانی میت گفت راست میگوئی و تو بعد از وی
زنده میمانی و بستر میروی تا سر او را نیز از تن بر گرفته و بروایتی چون ابن سعد را ابو عمره بقتل رسانید پسرش
حفص را مأخوذ داشته بخدمت مختار در آورد مختار با سیاف گفت او را با پدرش محقق و در حفص گفت ای ابوالامیر
من در کربلا حاضر بودم مختار گفت چنین باشد لکن بجز دار پدرت مغفرت و اشتی سو کند با خدای پس از وی
زنده گانی نیابی و بستر میروی و بر گرفته و با سر پدرش و بسیاری از بخدمت محمد بن حنفیه فرستاد و گفت
عمر بجای حنین و پسرش بجای علی بن الحسین علیهما السلام باشد لکن هرگز مساوی نباشند سو کند با خدای در آن
خون ایشان هفتاد هزار تن را بکشم چنانکه در عرض خون بجای بن مذکور یا هفتاد هزار تن را بکشد و بروایتی گفت اگر
سربه از چهار بجهت سرش را بکشم غلانی یکت آنست از آنکشتهای حسین علیه السلام را نخواهد کرد مجلسی

[illegible]

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۸۳۱

فرار کرده و در قصر که او را در دست می پلوی قاضی پنهان گردیده بود و چون در طلبش می جستند او را نیافتند
چهار آنجا بطرف بصره فرار نموده و مصعب بن زبیر پیوسته بود لاجرم شمارشندان کرد تا سرای او را ازین و پنج برآوردند
و از پشت و کفش سرای جبرین عدی کشیدند که این زیاد ویران کرده بود و بیان می نمود و آنچه او را بود، بغیرت بردند
و بپوشد در جارا لانا و اسطورات که قمار می نمود و طلب می نمود **فَإِنَّكَ بِحَدِّ لَاهِيَا مُتَّبِعًا أَوْ قَائِمًا**
مُتَّبِعًا أَوْ خَائِفًا مُتَّبِعًا أَوْ كَامِنًا مُتَّعَمِدًا فَأَتَيْنِي تَوَّابَةً ما را تو آوارا با، بحال استکار و کما سیع
یا استیاده و تخیل یا ترسیده و بچپ و راست بخیزد، با پنهان و پوشیده می نمی بجه صورت که او را در یابی سرش
من اگر چون بدانی شدم آن طعون از دوری دیگر فرار کرده مصعب پیوست لاجرم با مرتضی رحمت و تارش
از صفحہ روزگار برآوردند و یکی روز مختار بجزم شکسوار شد و ابراهیم بن مالک اشتر را بجای خود بگذاشت و ملازمت
ابراہیم مردی را بیاوردند و گفتند وی شاعر است و در بخت امام حسین علیہ السلام می باشد آنقدر سوگند خورده که در
که با نبودم اما بخت کارزار نمودم ام ابراهیم فرمود اگر در بلا بنویسی آنرا تخریم و در حال پستی چید و هیچ ابراهیم
انست و نمود ابراهیم گفت از چه روی با من زیاد موافقت می نمودی آنرا برای من به پیش می نمودی
بل اندر شش لغت پیوستادم ابراهیم فرمود و توانی چمن بود چه مونسان اپنی تسلطی تخت مسافت روز
می نهادند خدای برضایر داشت از او گذر پس دوست در هم به و بداد و منور بود چون امیر از لشکر باز به تو را
رحمت فرماید گفت ای امیر همین مقدار که با من عطا فرمودی کافی است رحمت فرماید بشم چه کسان من به این
انتظار دارند فرمود بسیارها خدمت نخلان کردی اکنون از مونسان فرار می کنی شاعر بهیچان ابراهیم می نمود
ابراہیم گفت ازین مبالغت کمان مرادیکو کن ساختی شاعر گفت اگر میفرمائی اندیشه خویش باز نمایم بهمان
ازین پیش عبدالله بن کمال را بجا کرده بودم و بروی کثوف افتاده و او امروز خیفه امیر است از وی می نمود
ابراہیم گفت یم نذر چه مردم که کم ازین گونه کار با می کنند چه مردوان که حکم بود بهش و او بهت برسد و شد
رسول خدای صلی الله علیه و آله بگفت و آنحضرت از اعفو بفرمود و تو از حکم بدتر نباشی شاعر از این
نماند و ابراهیم فرمود شعری چند در مدح امیر المومنین و منور زندان آنحضرت سر به طبع بونی و یون
جیش دشمن ال پت موق نشد و روز دیگر با ابراهیم گفت کی شعر ترا بخیزد خاد که درین شب
بخندید و منور موای طعون یقین دارم که تو دشمن ال پت بشی در این اثنا کو کتب فخری تر خواند و عبدالله
کمال زود تر بیاید چون ویرا بدید گفت ای ابوخلیق نه تو آن شاعری که بفردان پیر سعد هر لکونیکه کنی از قاصد
و اصحاب امام حسین سلام اضرتی میزد و نامش را می نوشتی و تخریف می نمودی ابوخلیق سر بریزد و بخند فخری تر نمود
نام اینجاعت را بجلد باز نمای گفت بدان شرط که مرا بخشی گفت قبول کردم پس آن تخی بیای استیاده و اساسی
آنان و افعال آنان را بیان می کرد مختار و حاضران نای های بر سینه مختار فرمود من نذر ترا مانده ام فلن
امید دارم که هم امروز بفرمای خود برسی پس وی از محابس پرور شد و عبدالله با غلام خود بفرمود تا از دروازه

رابع دوم از کتاب سگوده الادب ناصری

۸۳۲

برفتند و در باره بدور سیده با تینی بر آب داده تنش را پاره پاره ساخت مختار بفرمود تا ماش را ثبت کردند
 در اینجا کی از شیعیان علی علیه السلام که از ابراهیم بن سیمان میامند در کوفه جازمی میکرد نزد عبدالله بیام
 و گفت با توام و رفتی گفتی که است عبدالله او انجست مختار در آورد و عرض کرد من مردی جبار و دوستدار
 اهل بیت و همایونم که منهنی خاندان رسالت است و اورا کیترکی با جمال است که بر من عاشق است و نه قیت
 مرا بخود میخواند و نه ای دانا است که باین عصبیان دانا میخواند و ام و خداوند این کینرک نانی سزاواران این
 خریدار میشود از آن کینرک سپیدم و گفتیم است بگوی ما تو را بجزم و آزاد کنیم و بکجای در آورم گفت چهل تن از قضا^{هین} ما
 علیه اسلام در سرای او هستند و بجای خواهند بصره شوند و مصعب بن زبیر مکتی کردند مختار فرسند شد و هزار درهم
 بدو عطا کرد و عبدالله بن کامل و ابو عمره حاجب و عمر بن ابی سحر و غلام خود خیرا با جمعی کثیر بقتل آن حاجب
 فرمان داد و ایشان آن سرای را احاطه کردند ایشان کمان بردند که صاحب سرای این فتنه برایشان برانجسته
 شمشیرها برکشیدند و اورا پاره پاره ساختند و مردم مختار برخیزند و آن چهل تن را بجله سر بر گرفتند و برنیزند
 بر آن سرشته کرد و بارانها بکوداسند و بخدمت مختار آمدند و لشکریان باین سکرانه هر روز در هم بفرمودند و او
 و از جمله این چهل تن عروه بن عبد الحمید و جباب بن عمرو و خضر بن امیل و عمر بن قوط و سعد بن خلفه
 و عروه بودند و هضم در اینجا در خدمت مختار بعضی رسانیدند که قیس بن حفص شیبانی در جامه زنان
 بر حماری برآمده و بر او بصره سپرد و عبدالله بن کامل ستابان برقت و اورا با آن چادر و موزه گرفته بیان
 باران آورد و بخدمت مختار حاضر نمودند مختار بفرمود از دارش بیا و بختند تا به بیس القادر برقت این بکلام ابو عمره
 حاجب از در پدید شد و عرض کرد مردی بر در است و عرضی بخدمت امیر دارد مختار اورا بخواهد پرس و خرد
 در یک فرسنگی که در سر راه بصره باغی دارم اینک بهت روز و شب بر میگذرد که قتل امام حسین علیه اسلام
 فرج از بس فوج می آیند و در آنجا فرام میشوند و تاکنون چهارم و بیت نفران بختن کرده اند و هسی خواهند شب
 بصره شوند مختار فرستاد که ابراهیم اشتر و عبدالله کامل و ابو عمره حاجب و خیرا هر زرد و لیس
 بخوبی شدند پس ایشان بر فتنه و باغ را فرو گرفتند و ذای یا آل ثارات امین برکشیدند و ساعتی بر نیام
 که تمام آن زن از غم شکر بکشد و سرهای آنها را بر نیسند و بر آوردند و بکوفه بیاوردند و نیز مختار را برکشید
 که اگر سر کی از غم را بکشد و سرش را بیاورد و با سرش را که با فتنه شایسته و متابعت و رزیده و بکودار آن
 غم زده و بیاورد و بکود و بیاورد ازین روی چنان شد که بسی غلامان آقا یان خود را می کشتند و
 مختار را بیاوردند و مختار ایشان بر فرودار و آواز میفرمود و اگر غلامی از مولای خویش در خدمت
 من است که بکشد و او چنان کردی و آن غلام محض است آقا برش هر دو پای خویش را بر سینه اش
 بر آید و با هم سعادت کردن او را بخواهند و تنی کردی و در این بکلام از جمله قتل آن حضرت

لایق
 از سینه

کینرک

نفران

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۳۳

چند دوی پس قتل کسی بر روی زمین بجای نماند و این منبت تا ادا قیامت برای مختار بماند و منم بای قتل

سَرَّالْبَنَى بِأَحْذِ الثَّارِ مِنْ عَصَبٍ
قَوْمٌ عَدُوٌّ بِالْبَلَاءِ الْبَغْضِ وَبِحَقِّهِمْ
خَاذِلُ الْفِتْرِ الْمُتَّارِ إِذْ صَدَفَتْ
جَادَتْ مِنْ رَحْمَةِ الْجَنَّةِ سَارِيَةً

این بیت را در کتاب
تاریخ طبرستان
در باب مختار
درج کرده اند

و از این پس نشانده تعالی در ذیل محاربات قتل این زیاد قتل دیگر از قتل اسارت خواهد شد معلوم باد که
در بیان اسامی و قتل قتل عظیم اللغه و افعال و طوار آن مردم صیث اگر گاهی باختلاف سخن رفته مقام بحث نیست
چه اولاً ممکن است در این جمعیت کثیر اسامی مکرر باشد و دیگر اینکه تواند بود اگر یکی نسبت قتل دیگری
که نیز بقاتلی دیگری منسوب شده باشد باشند هر دو شرکت باشند یا یکی مرتکب قتل دیگری مرتکب زخمی شده
و مجاراً هر یک را قاتل گفته باشند قرار کرد و دیگر بارة کونین قتل رسیده چه زیان دارد که بعد از قرار
و دیگر بارة کفر قرار و مقتول شده باشد و لذا نکت غیر ذلک است

ذکر بیعت کردن مثنی عبیدی با مختار بن ابی عمید شقی در بصره و علت آن

مدین سال مثنی بن محرز بن عبیدی در بصره به بیعت مختار سعادت گرفت و این مثنی از جمله آن مردم است
که با سلیمان بن صدوق غزاعی در رفته عین آورده حضور داشت آنگاه از آن عقیدت و طریقت که آن از نو
بار شد و با مختار بیعت کرد و مختار او را بصره فرستاد تا مردم بصره را به بیعت مختار و دعوت همی نماید و با مختار
از قوم و غیرت او و دیگر کسان و دعوتش را اجابت کردند آنگاه با مردم خویش بدین الرزق آمد که کثی از سالج
عجم است در بصره و در آنجا آنچه لازم داشتند از خوردنی و دیگر اشیاء فراهم ساختند و چون حال ایشان
مکتوف گشت بطاع میر بصره جمعی را بدو برانگیخت و جمعی عباد بن حصین که امیر شرط بود و قیس بن ابی نضر که در بصره
و مردم جنگی امارت داشت مردمان را بمداخت ایشان بخوانند و بسوی سجد میروند شدند لکن مردمان
در سربای خود ملازمت ورزیدند و هیچکس بیرون نشد و عباد و جمعی که بادی بودند بیاد و با مثنی توقف
ورزیدند و عباد بدین الرزق راه گرفت و قیس بن هبیم مکان خویش را گذاشت و چون عباد بدین الرزق
درآمد سی نفر از بصره را بدوی آتش صمود داد و مردم هر وقت بانگ تجیر بشنیدند شمایز تجیر نمائید
آنگاه عباد بسوی قیس باز شد و برای محالقت با مثنی آماده شدند و از آن سوی آمدند که در مدینه الرزق
بودند بانگ تجیر بشنیدند و تجیر نگرفتند از بیروی هر کس در مدینه جای داشت فرار کردند و نیز و نیز چون مثنی
صدای تجیر را از دنبال خویش شنید بانگ با آنکه با وی بودند فرار کردند قیس و عباد چون نیال در ایشان

این بیت را در کتاب
تاریخ طبرستان
در باب مختار
درج کرده اند

ربع دوم از کتاب سکه الادب ناصر

۸۳۴

بینه سکون گرفت و از پی ایشان تاخته و منی نزد تبید خود عبد القیس آمد چون این خبر به قباع میرسد
پیوست لکری بقید عبد القیس فرستاد تا منی و مسرا را نشا و دستگیر نموده بیاورند و زیاده بن عمرو و عیسی ابنه استان
بشند و نزد قباع شد و گفت این لکرا از برادران بازگردان و کردند با ایشان قتال میوزیم قباع چون این حال به
احف بن قیس و عمر بن عبد الرحمن محسنه می رساند نمودند تا در میان مردمان کار بمصالحات بکنند و اصف عدم
بناد و آن امر آشفته را قرین صلح و صفا داشت بدان شرط و پیمان که منی و یارانش از آنسانان کناری گیرند
و ایشان آن سخن را پذیرفتار شدند و منی با با اصحابش از میان خود خارج کردند و لا جرم منی با مسعود و
قلیل از یارانش از بصره راه برگرفت و روی بکوفه نهاد و با محتار بن ابی عبید پیوسته گردید

ذکر مکروهیت مختار بن ابی عبیده

باجبدا الله بن زبیر بن العوام

مکروهی با بن

چون بر آن پنج که سبقت بخارش گرفت مختار بن ابی عبید عامل ابن زبیر را که جبدا الله بن مطیع بود
از کوفه بیرون کرد و ابن مطیع میگوئی شمر که با آن حال انهدام بخدمت ابن زبیر شود و روی به بصره نهاد
و امر امارت کوفه برای مختار استقراری گرفت با ابن زبیر بنای کرد و خدعه نهاد و بدو نوشت که ازین شش
خیر خواهی و نصیحت مرا با خویش بدانستی و کمال جهد و کوشش مرا در دفع اعدای خودت بشناختی و هم بدانستی
که آنچه در ازای این خدمات من بامن میعاد نهادی و فائزودی و هم اکنون اگر خواستار باشی که بهمان حال
دو تنخواهی که بودم باشم چنین میکنم و السلام و مختار در اینکار همی خواست که ابن زبیر را مشغول دارد
تا امر خویش را بکمال رساند و جماعت شیعه ازین امر آگاه بودند و چون مکتوب مختار با ابن زبیر پیوست
خواست کنون خاطر مختار را باز داند که آهنگ سلم و صفا دارد یا در اندیشه حرب و دغاست پس عمر بن
عبد الرحمن بن حارث بن هشام محسنه می را بخواند و امارت کوفه را با وی گذاشت و گفت مختار کوش بفرمان
دارد و عمر بن عبد الرحمن عزم و کامیاب تجیر سفر بدید و قریب بچهل هزار درهم در آن تیه بکار بست در وی
بکوفه نهاد و این خبر مختار رسید مختار زانه بن قدامه را بخواند و هفتاد هزار درهم بدو داد و گفت این مبلغ
و و چندان آن است که عمر بن عبد الرحمن در این راه که در سپرد و است بمصرف آورده است این دراهم
برگیر و با بعضی سوار با خود بدار و چون او را ملاقات کردی این دراهم بدو ده و بگوی تا بسلامت معاودت نماید
اگر پذیرفتار شد مردم کارزار را بدو باز غنای پس قدامه برفت و عمر را بدید و آن مال بداد و با نفرش امر کرد
عمر گفت امیر المومنین حکومت کوفه را بامن تفویض فرموده ما چار با یم بکوفه اندر شد چون قدامه
اینکار را بدید آن سواران را از کمین بخواند چون عمر آن لشکر را بدید صلاح در مراجعت یافت و آن مال را
بگرفت و روی به بصره نهاد و با ابن مطیع پیوست و این دو امیر مکتوب و مغزول در امارت حارث بن ابی ربه

احوال حضرت سیدالسادین علیہ السلام

۸۱۵

اندر شدند و ایند استان پیش آن بود که شعی بن مغریه السبئی در بصره و ثوبان بن یزید و بعضی گفتند که مختار
با بن زبیر نوشت که من کو خرافانه خود کرده ام اگر تو اینجا را بر من واداری و نیز هزار بار هزار در هم بن بفرستی
بیوی شام میبوم و کار عبد الملک مروان را از بهر تو کفایت میکنم این زبیر چون کتب مختار را بخواند گفت
تا بچند بار که این کبر بوزم وادای من بکاری نمایم و با این شهر مثل حب

عاری الجواهر من ثمود اصله عبد و بنعم الله من تقدم

و در جواب او نوشت و اند و لا در هم و این شعر رقم کرد

ولا امتری عبد الله وان يدي و اتي لاني الحف ما دمت اسمع

حقیقتی در آن
نویسند

و از آن پس چنان افتاد که عبد الملک بن مروان حارث بن ابی الحکم بن ابی العاص را با دار القری مبعوث داشته بود
و چنان بود که مختار با بن زبیر مودعه و مصالحه کرده بود که از وی دست بردارد تا برای دفع مردم شام
فایح البال باشد اینوقت مختار کتوبی با بن زبیر نوشت که بمن رسید عبد الملک بن مروان لشکری بجایب تو
بر انگیخته است هم اکنون اگر دوست میداری لشکری بدهد تو بفرستی این زبیر در پاسخ نوشت اگر سر بطاعت
من داری مروان را از طرف خودت پیچت من دعوت کن و در فرستادن لشکرتاب گیر و با ایشان
فرمان کن تا بوادی القری شوند و در آنجا بالشکر ابن مروان مقاتلت دهند و اسلام پس مختار شریل بن
ورس بمذانی را بخواند و او را با سه هزار تن که بشیر ایشان از موالی بودند و جز مفضل صدقن عرب بنودند
بفرستاد و گفت همچنان راه بسپار تا بدین شوی و چون در آنجا درآمد بمیثنبوس تا فرمان من تو برسد مختار
در اینجا ربان آنک بود که چون مردم او بدین طیبته درآمد امیری برای مدینه بفرستد آنکه این در
فرمان کند تا ابن زبیر را در که محاصره نماید و نیز از آنطرف ابن زبیر بمیانک شد که مختار با او کیدی ساخته باشد
پس عباس بن سهل بن سعد را با دویست تن از که پرون فرستاد و با او گفت تا توانی از اعراب و درمیجوی
و اگر مردم مختار را با طاعت من دیدی خوب و کرانه بدست حلیت و کیدت جمله را ببلکت در آرز پس عباس بن
سهل با مردم خود راه برگرفت و بمی برفت تا ابن ورس را در ریم دریافت و این وقت ابن ورس بمختار
خود را ساخته و آماده کرده بود و چون ابن عباس بدو شد اصحاب خود را دسته بدسته ندوده بود و ابن
ورس را بر فراز آتاب بحال سانکتی دریافت پس عباس بر ایشان سلام کرد و با ابن ورس گفت آید شما بر طاعت
ابن زبیر نیستید گفتیم گفت پس با ما بوی دشمن او که در وادی القری فرو دگشته روی که از این ورس
گفت من ما مورثیم که آنچه شکوید اطاعت کنم بلکه ما مورثیم که بدین در آیم و در آنجا بطوبه بلیغ و خوب
چشم کار کنیم ابن عباس گفت باری اگر در طاعت ابن زبیر هستید که او مرا امر کرده است که شمار بوی بوی
خوب و بهم ابن ورس گفت با تو متابعت نمجویم و مدینه در مییم و بصاحب خود کتوب میکنم تا بد چه خواهد
فرمان کند عباس چون اینحال بدید باطن امر را دریافت و گفت رای تو افضل است کنن من بوادی القری

APA

[illegible]

اَحوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۳۶

در روز و شب

مبطل هرت و نصرت او چنان مستدام بنام که اسباب عبرت جهانیان و حیرت بینندگان و شنوندگان کرد
چون زیر مدی شام و شیخ اهل بیت شمارا و اصحاب او را مانند دسته غم در صاری در آورده و ایشان
در روز و شب با کمال تخی و تعب قتل و حرق باشند لکن آنکه انصاف هم نصیب مؤدیان
وَ اِنْ لَمْ اُسْتَرِبِ الْخَيْلَ فَاَوْفِرِ الْخَيْلَ كَالسَّيْلِ تَلَوَهُ السَّيْلُ حَتَّى يَحِلَّ بَيْنَ الْكَاهِلِيَّةِ وَ بَيْنَ الْكَاهِلِيَّةِ
اگر در نصرت آنها شکر انعام و فوج از پس فوج و خیل از پس خیل چون سیل از پس سیل تا نرم و این کاهلیه را
بدار و دل مفکرم و مقصودش از این کاهلیه این زیر است چنانچه در غنیمت و عوام زهره و قمر عمر و از قبیل بنی کاهلی
اسد بن خزیمه است چون مردمان آن کتب را بشنیدند زار زار بگریستند و گفتند هر چه زودتر ما نصرت او ساختن
پس مختار کردی از لشکر کردن را انتخاب و اختیار کرده ابو عبد الله جدی را با هفتاد تن از شهبان سپاه و طایف
عمار و انخی بنی تمیم را با چهارصد تن گردان کینه خواه نامور نمود و نیز چهارصد هزار درهم از همدان خفته بدو داد
و فرمود شما زود شتاب کنید آنگاه ابو القهر را با یکصد تن مردان شیر شکن و دانی بن قیس را با یکصد تن ویران
مردان شکن و غیر بن طارق را با چهل نفر جنگجوی پر خاشاک و دیوس را با هشتاد و سه ارسل شکر راه پیران
و بروایتی چهل نفر در معین کرد و هر یک را هزار تن و دویست تن در زیر راست داشت و با ایشان فرمود و رو
مبجدا محام کنید لکن فوج از پس فوج و کرده از پی کرده و رود گیرید و بروایت ابن ابی حمزه ابو عبد الله جدی
با چهار هزار نفر بسیار ساخت و چون انیم دم بذات عرق رسیدند از جمله ایشان هفتاد تن بر مرکبهای تیز تک
برشته با دوازده مجله بکه درآمدند و با شمشیرهای آخته بانگ یا محمد یا محمد در انداختند تا شعب عارم پیوستند
و محمد بن مخنفه و اصحابش را نجات دادند و بروایتی یکصد و پنجاه تن از ایشان از آن پیش که دور و در غنیمت
این خفته بجای مانده بود فرار شدند و این زیر ایشان را پیامی کرد که چون مدت ببرد شمار از تیغ بگذراند
و با تشر بوزانم و پیروی فردان برای سوختن ایشان فراهم کرده بود که اگر آتش در آن افتاد یقین نجات
نیافتی مسودی میکوید از مال بن حرطه مرویت که گفت که از جانب مختار با ابو عبد الله جدی و چهار هزار
مرد سپاهی روی بکه نهادیم ابو عبد الله بنید شد و گفت همانا این لشکری بزرگ است و مرا هم می رود که اگر
این زیر از جنبش این لشکر با خبر شود تعجل نماید و بنی هاشم را تباها فرماید فرماید لاجرم با هشتصد تن سوار کاه
مشتاب و عجله رهسپار شد و هنوز این زیر را از پیچ رگه ز خبر نموده که ناگاه رایات مارا بر سر غویش افراشته
نگر بیت پس بر دانی بنی هاشم روی کردیم و ایشان را در آن شعب دریا فیم و از آنجا بیرون آوردیم این خفته
با ما گفت جز با کسیکه با شما در مقاتلت در آید قتال نکنید و چون این زیر این حمله و تاخت مارا کمران شد
باستمار که در آویخت و گفت من بخدا می پناهنده ام ز قسلی در کتاب خود میکوید هر وقت حدیث
بنی هاشم و فراهم ساختن این زیر ایشان را در شعب و انباشتن بیزم برای سوختن ایشان را با عروه
زیر در میان می نهادند میگفت مقصود او بر آن بود که ایشان را بوزاند بکه بمیخا است بیک نمای

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۲

تا به پیش تن در دهند چنانکه با پاره دیگر نیز همین هم و تهویل کار میکرد و به سخنان تهنیت هم خواست برادرش را معذور دارد با محمد مسعودی سیکوید این زیر نیز می فرادان فراهم کرد و گفت تمامت مردمان با من پست کردند و غیر از این سپرد یعنی محمد بن خفیه یکپاس از پشم سرتافت و موعده من با او تا غروب آفتاب است اگر تا آنوقت بیعت نخذ خانه اش را آتش زده بر سرش فرود میاورم این عباس چون این سخن بشنید نزد ابن خفیه شد و گفت یا بن عثم از کزاند این زیر بر تو این شتم با وی پست کن محمد گفت بزودی حاجی قوی مرا از کزاند اجازت میداد ابن عباس نظر آفتاب همیداشت و در اینکلام ابن خفیه متفکر بود و نزدیک بغروب شمس در رسید که ابو عبد الله جدی با آن مردم مذکور فرار رسیدند و گفتند آیا حضرت بفراخی تا ابن زبیر را بدمار در آوریم ابن خفیه حضرت نداد و بسوی الیه رفت و چند سال در آنجا بزیست تا ابن زبیر بقتل رسید و ابن ابی اسحده گوید که ابن زبیر محمد بن خفیه و اصحابش را تا روز جمعه هملت نهاد تا اگر بیعت نخذ کردن ایشان را بزنند و بآتش بوزانند لکن هنوز روز جمعه نرسیده و مدت هملت نجاتت نه پیوسته بود که بایشان هملت گرفت تا آنان را بآتش بوزاند ابن اسود بن مخزومه الهیری از وی کناری بخت و او را سو کند بچی داد که تا روز جمعه این آهنگ را تا خیر نمکند و چون روز جمعه رسید محمد بن خفیه غسل فرمود و جامه سفید بر تن بیاراست و خطوط نمود و منظر شهادت بنیشت و در اینحال جماعتی از مردم مختار بیامدند و او را و یارانش را را گردایندند و محمد بن خفیه با حسن بن الحسن فرمان کردند تا اندک بر کشید که هر کس میداند که خدا را بر وی حق است بشیر در نیام کند و بجنب اقدام بخوید چمن رحمت و اگر راه مردمان حاجت ندارم بلکه هر وقت تمناست بخلاف من رضا دهند پسیریم یا بجلد کثیر بن عبد الرحمن که معروف بخیر غره و بند کیسانیه بود این شعر را در آن حال که ابن زبیر محمد بن خفیه را در شب عارم بجهار افکنده بود انشا نمود

وَمَنْ يَهْدِ الشَّيْخَ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي
مِنَ النَّاسِ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ ظَالِمٍ
سَمِعَ النَّبِيَّ الْمُصْطَفَى وَأَبْنُ عَمِيهِ
وَحَالَ أَثْقَالٍ وَفَكَالَ غَارِمٍ
مُخْرَجٍ مِنْ لَأَقَبَاتِ أَنْكَ غَايِدُ
بَلِ الْغَايِذُ الْمَجُوسُ فِي سَجِنِ غَارِمٍ

و نیز ابن ابی اسحده و مسعودی گویند که عبد الله بن زبیر حسن بن محمد بن خفیه را در مکانی تاریک محبوس نمود و با هک قتل وی بود حسن چندان تدبیر بکار برد تا از زندان بیرون شد و در جبال بصوبت راه پیمود تا بمی در آمد و در این وقت پدرش محمد بن خفیه در آنجا بود ابن اشیر گوید چون مردم مختار در زندان ابن زبیر را بستند و او را بیرون آوردند و گفتند ما را اجازت فرمای تا این دشمن حنای ابن زبیر را از میان بر گیریم فرمود هر کز را میزدیم که در جسم خون ریزی شود و ابن زبیر سکیفت عجب است ازین جماعت خفیه یعنی چوب دار که برای حسین نالان بستند کو یا قاتل حسین من بوده ام سو کند با خدای اگر برقتد آن حضرت دست یافتنی بجلد را بقتل میرسانیدم و ابن زبیر ازین روی آن مردم مختار را خفیه گفت که چون مکمل معطله در آمدند

احوال حضرت نید استاجدین علیه السلام

۸۴۱

همه را در ازای شمشیر چوب بست بود چه کرده میسر دهند که در حرم خدای با شمشیر اندر شوند و بعضی گفته اند آن
 همی را که این زبیر برای سوزانیدن بنی هاشم فراهم کرده بود برگرفتند و چون این زبیر ابو عبد الله علیه السلام را
 بآن مردم قلیل رسید چنان است که جماعت ایشان تعین مقدار است پس با ایشان گفت که آن شایسته
 که من محمد و اصحاب او را بدو نهمی که سر بیعت من در آورده دست باز خواهم داشت و براه خود خواهم گذاشت
 ابو عبد الله گفت آری سوگند پروردگار رکن و مقام که البته ایشان را براه خویش باید بگذاری و که در شمشیر
 یکشتم و با تو چنان حرب نمایم که چشم در کار ندیده باشد این خفیه اصحاب خود را از آن فروش و آتش بخیزش
 نشد باز داشت و از آن پس سایر سپاهیان بآن در اجماع کثیره بیامدند و در مسجد الحرام شدند و بخیر برانند
 و ندای باللغات بحین غلبه کردند چون این زبیر انجیل بدید در پیهم شد و محمد بن خفیه و اصحابش روی
 بیاوردند تا بشعب علی پیوستند و همی این زبیر را دشنام دادند و از محمد اجازت خواستند تا بروی بتازند
 و این خفیه ایشان را ممنوع فرمود و آن چهار هزار تن در شب علی در خدمت محمد انجمن شدند محمد آن احوال را
 در میان ایشان ممت فرمود و گفت آن جماعت نیز فتنه نشدند و ازین سوی چون رود کاری برگذاشت و مختار
 شهید شد و امر این زبیر استوار کرد و بنوعی خفیه بیام فتنه کردند که در بیعت من در آئی و گرنه از آسیدیم این بیای
 و رسول او عروقه بن زبیر بود محمد با او منهدم بود و با برادرت را که تا چند در آن کار که اسباب خشم خدای است
 لجاج میورزد و از ذات خدای بغلت میورد آنگاه با اصحاب خویش فرمود و انته بایند که این زبیر بآن
 اراده است که ناکامان بر ما برسد هم اکنون شمارا رخصت دادم تا هر کس خواهد از ما انصراف بگوید و با شما
 که دوست میدارد بگوید چه او را ملاستی نخواهد بود چه من در اینجا اقامت خواهم ورزید تا خدا بقا فتاحی
 برساند و هو خیر الغایتین این هنگام ابو عبد الله علیه السلام و دیگران بیای شدند و باز نمودند که هرگز از
 خدمتش کناری نخواهند جفت و جزا و بعد الملک بن مروان پیوست عبد الملک بآن جناب کتب کرد که اگر
 نزد او شود در رعایت اعزاز و احسان و کوتاهی نمیورزد و او را در شام منزل میداد تا امر مردمان بمقامی مستقیم
 کرد پس این خفیه با اصحاب خویش بیرون شدند و روی بشام نهادند و کثیر غره در خدمتش ملازمت
 ورزید و این شد کفایت

هَذِهِ بِأَمْرِ بَنِي الْهَنْدِ أَنْتَ الَّذِي نَوَّضَيْهِمْ وَتَوَجَّحِي
 أَنْتَ بَنِي خِزَالٍ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَنْتَ أَيْمَانُ الْحَقِّ لَسْنَا مَكْرُوبِي
 يَا بَنَ عَلِيٍّ سِرٌّ وَمِنْ مِثْلِ عَلِيٍّ

و چون این خفیه بدین رسید در خدمتش از عذرو فریب عبد الملک با عمرو بن سعید بن العاص و شمشیر پر
 سعید را معروض داشتند و آن جناب از آمدن بآن اراضی پشیمانی گرفت و بر خویش ترسید و در ایام فرو
 کردید و از آن طرف مردمان از فضل و فضیلت و کثرت عبادت و پادشاهان و اعیان و اشراف آن جناب

ربع ووم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

۸۴۲

سخن میفرماید که چون این خبر به ملک رسید بنده شد و از اجازت دادن آن جناب را که بدو متقدم نماید
 مذمت گرفت پس نامه باو نوشت که هر کس این صفت نگیرد شاید که در ملک و سلطنت من اندر آید و محمد بن
 خفیه ناچار بار بر بست و از ایه بگوچید و بگرفت و در شنب ابطال نزول شد و چون این رسید
 از نزول آنجناب با خبر شد کسی را به و فرستاد که بیاید از اینجا بیرون شوی و نیز با برادرش مصعب بن زبیر
 مکتوب نمود که ز نهی آنان را که با محمد بن خفیه اند بیرون فرستد و مصعب حاجتی از کنوان را بیرون فرستاد
 و از آن جسد زو و ابی الطفیل غامری و ائمه بود و آنرا برفت تا به و پیوست و ابو طفیل این شعر گفت

منظم میفرماید

وَإِنْ بِكَ سَبْرٌ هَامُضٌ فَإِنِّي إِلَى مُضْعَبٍ مُضْعَبٌ
 أَقْوَدُ الْكَيْبَةَ مُتَلَمِّئًا كَأَنِّي أَخُو عِزَّةٍ أَحْرَبُ

و این دو شعر از جمله اشعار عذیه است و نیز این خبر سی اصرار و ابرام و زید که محمد بن خفیه به کتبه
 انتقال نماید چون اصحاب محمد بن خفیه این حال را گمان شدند از آن جناب خدمت طلبیدند تا با این رسید
 قال و هند آن جناب دستگیری را و او را نفرین کرد و گفت اللَّهُمَّ أَلَيْسَ ابْنُ الزُّبَيْرِ لِبَاسِ الدُّنْيَةِ
 وَالْخَوْفِ وَاسْطَلَّ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ بُؤْسُ النَّاسِ يَوْمَ النَّاسِ یَیْ! حسد با این زبیر را با
 ذلت و خست بر نشان و بودی و بیرون او لسی است و بفرمانی که ایشان را حار و ذلیل کرده چنانکه ایشان
 با مردمان همین معافت ورزیدند آنگاه آنجا بطایف حلت فرمود و چون آن جناب بر بن عباس رسید
 این زبیر در آمد و در میان ایشان بنی بطن و خونت افتاد و بدو حتی در آن هنگام که ابن زبیر محمد بن خفیه
 و بنی هاشم را محبس در افکنده بود عبدالله بن عباس که در این وقت نابینا شده بود نزد او شد و گفت ای پسر زبیر
 با این که ابن خفیه لیاقت خلافت دارد آرزوی این مقام را نمیکند و این سخن را ابن زبیر شنید و گفت
 ای مردم که دانت باشید که هرگز در میان من و این پسر بدبستی و راستی کار نبوده هم اکنون این سخن را از روی
 طعن میفرماید لکن من خبر کوفی بخویم و کناش را بروی بحیرم و میدانم که در وی خیر نیست چه اگر بودی با عایشه
 و طلحه و زبیر پدرم حرب نمودی چون ابن عباس این سخن بشنید با عکرمه غلام خویش گفت مر بوز نزدیک بر آنگاه
 گفت ای پسر زبیر آنچه گفتی پانچ بشنو اول اینکه گفتی دشمنی کردی و مرا بطعن گرفتی سوگند به باهدای من این سخن
 نه از روی تعصب گفتم لکن بر تو کران کردید و من بر استی سخن را ندانم و صلح از جنگ یک تراست چنانکه خدا
 سِفْرًا يَتَعَاوَنُ عَلَى الْبِرِّ وَالْقَوَىٰ فَلَا تَأْوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ يَخِرُ الْقَوَىٰ كَمَا يَخِرُ الْبَرُّ وَجْهٌ
 رسول خدای صلی الله علیه و آله جنگ کردی همانا من اینجا را را بصواب و برای ثواب کردم چه عایشه سخن طلحه
 و پسر زبیر با خدای مخالفت ورزید چه خدای با ازواج پسین فرمان کرده است که در خانه های خود نشینند
 چنانکه سِفْرًا يَتَعَاوَنُ عَلَى الْبِرِّ وَالْقَوَىٰ وَلَا تَأْوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ و عایشه بر سر
 ایشان از خانه خود بیرون شد و لشکر فراهم کرد و بر شتر نشست و با علی بن ابیطالب علیه السلام

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۴۳

که امیر مومنان و ولی نژادان و وصی ختم رسولان و زو ج طبول و فتح خیر و مسأقی کوثر و برهانت و حامی منت است
محاربت و در نید و جمعی ز کبشتن داد و آخو لام طلحه و پدست از سر که کارزار فرار کردند و ابن عباس ازین کجاست بگفت
و ابن زبیر را شمر ساخت و عثمان بن شیبه نزد ابن عباس گفت تو عالم این است و سپهر حضرت ختمی و جتی و بچنان
از وی معذرت بخواست تا او را خاموش ساخت آنگاه ابن زبیر با محمد بن حنفیه پاره سخنان برانداخت بخواهد فرموده و
امام جهانیان و حاکم امت برادر زاده ام علی بن الحسین علیه السلام است و من در بیت او هستم و نیز بر میان ایشان
سخن بسیار شد و هو او را با ابن حنفیه آهنگنا تا شوب کردند و ابن زبیر پناک شد و آخر الامر اشرف کده را سخن برآفت
که ابن زبیر با ابن حنفیه کار بصلح انکند و بخدمت آنجناب خواستار صلح شدند و او پذیرفت و بمنزل سپهر زبیر
روی نهاد و ابن زبیر با استقبال آن جناب بیرون شتافت و آن جناب را در جای خود نشاند و بعد از محاکمات
فراوان ابن زبیر از آنجناب اطمینان یافته سوگند خورد که زبانی بآن جناب نرساند اگر خواهد در کعبه باشد یا
در مدینه از پیش کعبه خدمتی در خدمتش مقبور بخد پس این جمله را در حقیقت بجا شستند و خاتم زدند و اشرف کعبه گوی
دادند و از آن مجلس متفرق شدند فلین آنجناب عرض کرد و خدمت مذای تا سپهر زبیر و تابخش را ببلکت
رسانیم و اگر او برودت یافتی بآشت بسخنی منمود آسود و بیش که مرا بچاکس تواند گشت و مثل من در این است
مثل اصحاب کعب است و زبیری اسرائیل که بغاری در آمدند و بجناب اندر رسد شدند و خدا تعالی از پس سید
نسال ایشان را بر آنجخت من نیز در زمین من کعبه حقیقی غایب شوم و تا که یکدیگر نمیرانند و مسلمانی لله علیه و آله
ظهور منماید من نیز بیرون آیم و در مقدمه پایش باشد اما که این نیز نزد کعب است همانا در فلان ماه و فلان روز
ججاج بر یوسف بالشکری پیکران بکعبه در آید و خنقی غیب کند و کعبه را بگوید و این نیز را اسیر کرد و شش را
شکافند و این اخبار را بپدرم صلوات الله علیه بشنیدم که در سوال خدای تعالی علیه و آله روایت میفرمود و بگویند
شما بجنحت و سلامت باز گردید و مومنان را زمین سلام گوید و آنجناب گفت باز گشتند و با عمار با کعبه و
محمد بن حنفیه در کعبه معظه در همراهی خود بعبادت شتواری و به پیچی حس را بخدمت خود بارانید که
آدینه و عشر اول و پنجم که مردمان بملازمتش میشتافتند و از افاضاتش بهره و یاب میشدند و سپهر زبیر
نیز حده برد و اندک ایشان را که بجهت و تدبیر در آمد و از آن جناب به پاره آشیاء مطالبه نمود و بگویند
بر آنجخت تا آن جناب پاره ساز ساخت و بجانب طایفه حرکت فرمود و راقم عرض کرد که درین خرابه
مطالبه دطله است که چون جمهور مدحین بکجا رشتن آن تمام کردند و عیبت آن جناب را در زمین
بین و جل حقیقی معتد بر زمین بگزارش آن پرداخته آنرا انکودید چون بن حنفیه را با آن جناب شد ابن عباس
نزد ابن زبیر شد و در میان ایشان کلماتی بگشت که کرده و دانستیم بر کجاست این ابی محمد که ع
که مسعودی از سید بن جبیر روایت کند که ابن عباس بر ابن زبیر در آمد و کعبه تا چند کعبه را
و شامیکانی و مرا از امیرسانی ابن عباس گفت جوانا از رسول خدا پیروی کنی و من پیروی می کنم

احوال حضرت سیدنا جبریل علیه السلام

۸۴۵

این حدیث در
تفسیر تفسیر
تفسیر تفسیر

أَلَمْ تَتَمَعَّ قَوْلَ الشَّاعِرِ فَقُلْنَا كَرِهْنَا فَاذْكُرْكَ إِنَّمِنْ عَلَيْكَ فَلَنْ تَلْقَى لَهَا الدَّهْرَ
مَكْرُمًا وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ عَمَّا بَلَّغْنِي عَنْكَ لَتَجِدَنَّ جَانِبِي خَشِنًا وَلَتَجِدَنَّيَ إِلَى
مَا يَرْدُّكَ عَلَيْكَ عَنِّي عَجَلًا قَرَأْتُكَ فَإِنْ أَشْفَى بِكَ شَتَاؤُكَ عَلَى الرَّدْمَى فَلَا قَلَمَ إِلَّا أَنْفَسْتُ
میکوید من پوست که تو در طایف بصره سجده و عصرگاه جلوس میکنی و مردمان را در پیرامنت انجمن میکردا من
و از روی جمل و نادانی مستوی میرانی و ایشان را پیاره اعمال و افعال امر میکنی و در ایوان عقل و علم را نکوشش میدانی
همانا حلم و بردباری و تواضع و شکاثر بدل و عطای من با تو و استعقار فنی تو بر منست جری و جوددا شده است
هم اکنون این تیغ زبان و این هون و هوان از من بازدار و ازین حدت و سورت فروکشیدن گیر و کار بقل
و دانش بدار و خوشتر را کرامی دار چه اگر که نفس خویش را دستخوش عواری و هوان بداری مردمان شتر
در ذلت و هوان تو بکوشند که این شتر شاعر را نشیند باشی که میکویه غش خویش را تا توانی کرم و کرامی بدار چه اگر
تو نفس خویش را خوار داری روزگارش کرامی نخواهد داشت و من بجای سوگند می خورم اگر از آنچه مرا از تو میرسد
فروگذار کنی و لب بر بندی از خونت من آسوده باشی و در آنچه ترا مدح و مانع باشد مرا در عجب و شتاب
یابی هم اکنون بیک نظر کن اگر تفاوت و بدیجی تو بر تو چیره و روزگار را بر تو ناسازگار و خیره کند چه بر خوشتر
بر کسی نکویش گیر چون این نامه را این عباس قرائت کرد در پاسخ این زیر بر سینه بر کاششت
أَمَا بَعْدَ فَقَدْ بَلَّغْنِي كِتَابَكَ فَأَتَيْتُ النَّاسَ بِالْجَهْلِ وَالْغِيَا لَيْتَنِي بَلَغْتُكَ بِمَا كُنْتُ بَلَغْتُكَ
مِنَ الْعِلْمِ شَيْئًا وَقَدْ آتَانِي اللَّهُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ وَذَكَرْتُ أَنَّ حِيلَكَ عَجَبٌ وَ
اسْتَدَا مَتَكَ فَبَنِي جَرَّأَنِي عَلَيْكَ ثُمَّ قُلْتَ أَكْفَيْتُ مِنْ غَرْبِكَ وَارْتَبَعْتَ عَلَى ظُلُمَاتِكَ وَ
ضَرَبْتَ لِي الْأَمْثَالَ أَحَادِيثَ الصُّبْحِ مَعَى لَيْلَتِي إِعْرَافِيكَ هَذَا بِأَرْوَاحٍ مِنْ حَدِيثِكَ ذِكْرًا وَتَذَكُّرًا
لَئِنْ لَمْ تَنْكُفْ لَتَجِدَنَّ جَانِبِي خَشِنًا فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتُكَ وَلَا أَرْعَى عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتُكَ
فَوَاللَّهِ لَا أَنْتَهَى عَنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَصِفَةِ أَهْلِ الْعَدْلِ وَالْعِزْلِ تَذَكُّرُ الْأَخْصَرِ مِنْ أَتَا إِلَهِكَ
صَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّكُمْ مُنْجُونَ ضَعُفَ تَعْلِيلُكَ تَوْبًا زِدْ مِنْهُ نَسْبًا وَدَوْبًا
که من مردمان را نادانی فتوی میدهم مسلمانان کسی بجا حکم میراند که از هم جدا بجزد باشند و جان آن جسم
که خدای من عطا نموده تراحه و نمانده است و دیگر گفتی که حلم تو با من و تو تر عطا می تو نیست من و پیر ساخت
مرا بتو و از آن پس گفتی که من سنان زبان از نو بردارم و از هوان و هوان تو بجزد بتم بر می من نه با جبار
و احادیث صبح نمودی که ام و ف امیدان سینه و آویز غارت مرا بجهت کسایه تو یا از حدت و تر می خوریت
عاجز و ناگشایدی و نیز گفتی اگر من ازین کار و کردار بکنار رزم با من بخت نیست روی ربه دار و داور و سرور و داور
خدایت باقی گذارد اگر این جمله که گفتی دیر نمی رسد که از کنی و از بخت تو اتی با من بجهت می نماند و با من
بهیچ وقت از سخن حق و توصیف اهل عدل و نادانان و ذم آن ارا که هر چه گسندد خرم عجب تو مرا مرد و جبار

این حدیث در
تفسیر تفسیر
تفسیر تفسیر

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۸۴

میت فاموش نشوم چنانکه خدای در شان ایندم مسینه مایه که این کرده آنچه در دنیا کنند و کوشش و رزق
 بر اندوختن ضلالت و کراهی است و خدیجان دانند کرداری نیکو بجای میکنند و السلام این اثر گوید چون
 ابن عباس در طائف بود بنده بن حقیقه بروی نماز گذاشت و چهار بخیر بروی گفت آنکه در طائف زیست
 تا عجاج بن یوسف از جانب عبدالملک بکشد آمد و ابن زبیر را بجهار در گرفت اینوقت ابن حقیقه از طائف بیرون شد
 و شعب ابیطالب درآمد چون عجاج ابن زبیر بشنید آنجناب را طلب کرد و گفت بیایت با عبد الملک بیعت فرما
 محمد بن حقیقه نرسد هر وقت که مردمان با وی بیعت کردند من نیز چنان کنم و چون ابن زبیر مقتول گردید
 محمد بن حقیقه نامه بعد الملک نوشت و خواستار شد که او را و اصحابش را امان دهد و از آنطرف حجاج
 با بن حقیقه پیغام فرستاد که اکنون با عبد الملک بیعت کن فرمود نامه بعد الملک فرستاده ام هر وقت جواب رسید
 بیعت فرما هم کرد حجاج آنجناب را بحال خویش گذاشت و چون ابو عبید الله جدی که حال نامه ابن حقیقه
 بود باز کرد دید مکتوب عبد الملک را در امان آن جناب در عایت شرایط تعظیم و ملاحظه تجلیل و سبل حقوق او
 و اهل او را بیاورد ابن حقیقه نزد حجاج حاضر شد و با عبد الملک بن مروان بیعت کرد آنجناب روی بشام
 نهاد و عبد الملک را ملاقات فرمود و از وی بخواست تا حجاج را بیچو ج حکومتی بر آن جناب بگذارد و عبد الملک
 چنان که آن جناب بخواست بجا گذاشت و دست تسلط حجاج را از وی مرتفع داشت ابن امیر مسکوة
 بعضی گفته اند که ابن زبیر با بن عباس و ابن حقیقه فراتر که با او بیعت کند گفتند هر وقت تمامت مردمان
 بر وی منتهی شدند مایه یکیم چه تو امروز چهار مسنه بتی از یزدی در میان ایشان کار بزرگ افتاد
 و ابن زبیر حاکمین گردید و ابن حقیقه را در کنار فرزند ایند آورد و ابن عباس را در قصرش بستند و چار خشت
 و بیخو است هر دو زن را بوزانده پس مختار چنانکه شارت لشکری بنرستاد و زیان ابن زبیر را از ایشان بر تاسید
 و چون در کوه مختار انجام رسید ابن زبیر برایشان غی گرفت و کشتن بشارت که نما بامن مجاورت جو بد پس هر دو زن
 بطائف شدند ابن عباس سیرش علی را بجانب شام نزد عبد الملک فرستاد و گفت اگر دی از بنی حمیر را بیعت
 طبع از آن بهتر است که یا مروی از بنی اسد بشوم و مقصودش از بنی قحش بنی مته اند چه ایشان بامت از فرزندان
 محمد منافسانند و دشمنی از مردان بنی اسد را بر زبیر است چنان زبیر از طایفه بنی اسد بن عبد المطلب قحش است
 و آنچه چو را بنی اسد بن عبد الله بن عباس بخدش عبد الملک رسید انم و کیش بر سپید کنند ما هم می رکنیم ابو اعین است
 عبد الملک کعب بن جراح را هم که شخصی این نام و کینه در کسرمی باشد کینه تو او محمد است و چون عباس
 در طائف رسید چنانکه در کورستند و فاطمه نمود چنانکه انشاء الله تعالی در سال و فاطمه شکر شود و بنی ازین پنا
 بخواست خد تعالی یار و طالت امر بنی در دین مستخرج و ناسد با دستور رسیده شود

و کما هو معروف و مشهور در این سال

احوال حضرت سید الشاهین علیه السلام

شصت و ششم حریف در زمان ابن خازم

پس از آنکه مردم بنی تمیم چنانکه از پیش نگارش رفت محمد بن عبد الله بن خازم را بکشتند و ابن خازم آن مردم را محاصره میکرد و تا کاهی که مردم بنی تمیم بخواسان متفرق شدند و باین خبر نیز اشارت رفت پس ابن خازم از همه جا زیر نگاه از آن مردم نزدیک بنی تاتار و اسکن بقصر او بیامدند و عمارت خود را با عثمان بن هشیر بن الحنفی بن الحنفی کذا شدند و این وقت شجعه بن فلیز نشلی و در بن لعل الغبری و زبیر بن ذویب العدوی و جیهان بن شجعه الغنیه و حجاج بن ناشب العدوی و رقیه بن یحیی و جماعتی از سواران و لیس بنی تمیم با عثمان بن هشیر بودند پس ابن خازم ایشان را محاصره کرد و آن جماعت همه روز بیرون میشدند و با ابن خازم مفاقت میورزیدند و یکبار به بقصر او میشدند تا یکی روز ابن خازم با شش هزار تن بمبارت درآمد و مردم قصر نیز بدافع بیرون شدند ابن هشیر ایشان گفت باز گردید چه شمار میسر وی مجادلت با این کرده نیست زبیر بن ذویب گفت زنت در طلاق باد کتا بصفوف ایشان متفرق بخود باز شود پس در ندی بی آب جای گرفت و اصحاب عبدالله اوطال او بی خبر بودند که نگاه بر ایشان حمله آورد و اول ایشان را با خراشان تهاقت و چندی بکودید و بداحجت بانشد جماعتی از و بنایش بیامدند و بر وی صبح بر آوردند لکن آن جوف و جبارت نیافتند که به و در آسیند پس زبیر شاد خور و نامدار بجای خویش باز شد و هر کس با وی دچار شدی حمله بیاوردی و ایشان را پر کنده ساختی و ابن خازم چون این درشتی و جبارت مدید با اصحاب خویش گفت چون باز هر طعن نرود آید در نوک سان خویش بچخال نصب کیند تا بسایح او در فکند پس ایشان نوک سائهای خود را بچخال آهین کردند و یکی روز که زبیر بایشان آمد و گردید چنانچه در بیان و بایست گرفت و زبیر چون شیر زیان و ملک دمان روی بایشان آورد و آن جماعت را از هیبت او و ست های بزرگ و نام خود را بگذشتند و روی بر کاشتند و زبیر مانند دیو بر غریب بازگشت و آن چهار نرود و زبیر او آفران بود و بقصر او چون ابن خازم این دلیری و دلاوری و شجاعت و کذا آوری را گمان شد به و پیام کرد که صد بار در میان را بمعاش بدو بد و کای بمصالحات افکند زبیر پذیر فغان نشد و چون کار چهار جول آنجا رسید آن وقت با ابن خازم پیام فرستادند که ایشان اجماع خود کرده اند تا متفرق گردند ابن خازم گفت بر چه رنبدنمیرم که اگر حکم من اندر شود ایشان پذیر فغانند چون زبیر احوال بدید گفت ما در بصدای نامشند که کند به حساب اگر چنین کنید این خازم تمامت شمار میکند که زبیر به ک داده اید بهتر آن است که نامجوی و کرمی میرد و بایست بیرون آید و جنگ در فکند این است که همه در میدان نبرد کشته میشوند یا پاره کشته و بسلامت میسر رسد یا خدای اگر از وی صداقت و تقاد و برت با اینان شدت و سختی گریه نشد با و با خستد و خود گردانید و اگر میخواهد من از پیش روی شما میسرانم و اگر که به به شتایی شما جنبش میکند آن باعث جول بخود زبیر گفت زود است که شما را با منم آنگاه باریقه بس بجزو غمی ترمی و شجعه را زبیر زخمی کرد و شانه و کمر و دهانه حلاکت بر آن زد و بیاوردند و شکم و در تفرق کرده و دو پیش بر نهاده و با سر و سر

ربع دوم از کتاب سکه الادب ناصری

۸۳۸

در تهای او سلامت برنستند و چون بقصر درآمد گفت باز گوئید حالا دیگر اطاعت مرا واجب بشمارید گفتند
ما از اینجا راضی نیستیم و انکار هستیم و زندگی خود را خواهیم گفت اگر چنین است من از شما در قبول مرکب حاضر تر نیستم
پس محکمی حکم این خازم من در آورند این خازم من در آورند این خازم من را بفرستاد و ایشان را
در سبند و قید در آورد و یکتن یکتن نزد خویش حاضر ساخت و بان اندیشه بود که حواشیان منت گذارد
و با گردان پیرش موسی بیقرار نشد و گفت اگر از ایشان در کندی من خود را میکشم و این خازم
آنجماعت را بجای بخت و جزه تن بجای گذاشت کبی حاج بن ناشب بود که شفاعت بعضی از همسران
این خازم از او در گذشت و در بامش مسند بود و دیگر جهان بن مشجعه البضی بود که در آن هنگام که خوانستند
محمد بن خازم را بکشتن خویشتن را بروی افکند و او را بجات داد چنانکه ازین پیش اشارت رفت و دیگر
مردی از بنی سعد از جماعت تیم بود که در آن هنگام که مردمان بر این خازم بقاقتند ایشان را از دست
باز داشت و گفت از فارس مضروب خرافه جوئید با بچه چون خواستند رهبر را در آن حال که معتقد بود
با بن خازم در آورند و اینوقت بر تیر و خویش بکشد کرده بود ناکاه بخند و در جت در وی با بن خازم نهاد
و همچنان در زیر میوه بیاید و در حضور این خازم بنشست این خازم گفت سگر که از وی تو چگونه خواهد بود
که رهایت نمایم و میان را بروزی تو مقرر دارم زهر گفت اگر بخیر گذشتن از خون من هیچ سوهتی با من
نفرمائی شکم گذار با شتم موسی بن عبد الله خازم چون اینجا بدید گفت رضا نمیدهم که او را را با سگ
پیش گفت و یک آید مانند زهر را بچشم و خویشتن را با نام کنیم موسی گفت اگر در خون برادرم شریک باشی
سو کند بخداوند که ترا میکشم چون این خازم ایضا صورت را گران شد بقتل زهر فرمان داد و زهر گفت
اکنون حاجت من توانست که مرا در اینجا که اینمردم لیم را خون بر جتی خون زیزی و خون مرا با خون بگرفت
نخیز میامیزی چه ایشان را فراوان ازین کرد و در نمی کردم و گفتم اگر چه تن برک میدید باری که ما
با ایشان کفتم بر شما بیرون تازند و جنگ در اندازند سو کند با خدای اگر بچشم بجای میآوردند این مسند زنت را
چنان هم خشت فرو رفتی که خوشحالی برادرش را فراموش کردی و از پس کوشش انداختی و این گروه خشت
از من نپذیرفتند و اگر چنان میکردند کین از ایشان کشته نشدی مگر کاهی که چند تن را بکشتی پس این خازم فرمان کرد
تا زهر را در ناحیه و بیکو بقتل رسانند و چون خبر قتل اینمردم به عرش رسید این شهره گفت .

وَقَدْ عَصَّيْ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
رِجَالُ وَحَتَّى كَيْفَ كَيْفَ كَيْفَ
مُقَارَعَةُ الْبَطَالِ بِرَجْعِ مُكَلِّ
دَمًا لَا يَمَالِي دُونَ أَنْ تَكُنَّا دَمًا
وَوَزِدَ أَرْجَى فِي خُصْرِ اسَانِ مَغْرَمًا

أَعَاذِلُ إِنْ لَمْ أَلَمْ فِي قِتَالِهِمْ
أَعَاذِلُ مَا وَلَيْتَ حَتَّى تَبْدَكَ
أَعَاذِلُ أَتَانِي السِّلَاحُ وَمَنْ يَطْلُ
أَعْنِي إِنْ أَوْفَنَّا الدَّعْ فَاسْكَبَا
أَبْعَدُ زَهْرًا بِنِ بَشِيرِ مُتَابِعًا

طالع
فی غرض
طالع
طالع

أَعَاذِلْكُمْ مِنْ يَوْمٍ تَهْتَدُونَ أَكْبَرُ أَلَمَّا فَادِسَ السُّوءَ أَلْحَا
 و در این اشعار بر بیهوشی و غفلت و عثمان بن بشر و در بن اسحق که مذکور شد اشارت کرده است
ذکر میر ابراهیم بن مالک بن اشتر به قتال
ابن زیبا و علیه اللعنه و العذاب

این اشعار در کتاب
 تاریخ طبرستان
 در باب
 ابراهیم بن مالک
 آمده است

چون مختار بن ابی عبید از قتل علیه السلام بگریخت و بر استتعال خود را فرود و کوفه را نظم ساخت و سرکشان
 نرم کردن آورد و یکباره آهنگ خویش را در قتال ابن زیبا و یکی نو و ابراهیم بن مالک اشتر را تجیز کرده و فرمان اصحاب
 و وجه شجاعت و دلیران نامدار و مجربان عرض یکبار با وی همراه ساخت و بروایت ابن اشتر میر ابراهیم هشت روز
 از شتران و اسبهای مانده و در روز آن پس بود که مختار از وقت بامیغ آسایش گرفته بود و ازین خبر معلوم می شود که
 ابراهیم بن مالک قتل اغلب قتل حاضر بوده لکن پاره از مورخین حاضر دانسته اند با تجمیع چون ابراهیم با آن لشکر
 و مردم و خواری روی بآسی و نهاد مختار شایسته او رفت و تا میر عبد الرحمن بن اتم الحکم راه نوشت و چون آن دی
 فر رسید اصحاب مختار را بخوان شدند که با ایشان تخی اهل کند و بر قافرا شیب بر بسته اند و آن جماعت
 همی خدایا بنصر و نیروی میخواندند و حش بر همی ساد و متولی آن تخت بود چون نظر مختار بر آن تخت
 و آن مردم افتاد گفت

أَمَّا وَرَبِّ الْمُرْسَلَاتِ غَرَفًا لَبَقْلُ بَعْدَ صَفَا وَبَعْدَ الْفَيْ قَاسِطِينَ أَلْفَا
 نگاه مختار ابراهیم را وداع کرده فرمود این سه وصیت از من آویزه گوش و مجاد بوش بر خفایا الله
 غَزَوْ جَلَّ فِي سِيرَتِكَ وَعَلَيْكَ وَجَلَّ السُّبْرُ وَإِذَا الْقَبْرُ عَذْلُكَ فَاجْرِهِمْ عَتَا لِقَاهُمْ ذَرْبَهُ
 پوشیده و آشکار از پروردگار تمایز بینا باشد و بر خلاف رضای او باشد و در راه سب و در نه و شب بیهوش
 و چون دشمن خوش را در یافتی هم از گور راه بکنجی و کینه خواه باشد پس از آن مختار باز شد و ابراهیم جانب راه
 گرفت و اصحاب کرسی را که بر آن عاکف بودند دریافت و آن جماعت دستها بآسمان برافراشته همی مالت
 و خدایا برصفت بخواند ابراهیم چون ایشان را بدید عرض کرد یا خدا یا را بگردار ستمای ماکیر چه این کار
 سنت نبی اسرائیل بود که بر کوه ساله سامری انجمن کرده بودند پس اصحاب کرسی محل خود باز نشاند و ابراهیم
 معصود خود روی نهاد و بروایت مجلسی در بهار لالوار چون مختار از معمر بن سعد و دیگر فتنه آسوده شد
 ابراهیم اشتر را حاضر ساخته فرمان کرد تا بوی ابن زیبا و بیهوش شود ابراهیم گفت من بیهوش میشوم
 لکن از مصاحبت عبید الله بن الحکم بکرامت اعظم چه از آن بینا هستم که بهنگام حاجت بگذر و کجبت
 رود مختار منم و مودای احسان کن و پیش از زوال و خواسته پر ساز چه هم دارم اگر فرمان کنه بچی
 بماند و با تو راه سپارد و او را خوش نیاید پس ابراهیم از کوفه بیرون شد و این وقت دو هزار و

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۸۵۰

جرار با وی بودند که رستم و سفند یار را در شمار مردم کارزار نینجواند و شمار در شایسته ابراهیم گرفت و عرض کرد
 اللَّهُمَّ كُنْصُومَن صَبْرٍ وَأَخْذُلْ مَن كَفَرَ وَمَنْ عَصَى وَفَجَّرْ وَبَايَعَ وَغَدَرَ وَعَلَا
 وَتَجَبَّرَ قُصَارًا إِلَى سَقَرٍ لَا يَبْقَى وَلَا تَذَلِّدْ لِدُؤَالِ الْكِبَرِ بِسُوءِ مَخَارِجِ رَحَابَتِ كَرَمِ وَابْرَاهِيمِ
 جانب راه گرفت و بار جزوه بخواند

أَنَا وَحَقِّ الْمُرْسَلَاتِ غُرْفًا حَقًّا وَحَقِّ الْعَاصِيَاتِ عَصْفًا
 لَنُغْفِرَ مَن بَعَانَا عَسْفًا حَقًّا لَيَوْمِ الْقَوْمِ مَنَاخَسْفًا
 نَحْفَلُ إِلَهُم لَأَمَلُ الزَّحْفَا حَقًّا ثَلَاثَةَ بَعْدَ صَفِّ صَفًّا
 وَبَعِيدًا لِنَا سَطِيعِ الْفَنَّا نَكْتِفِي لَدَى الْهِبَايَجِ كَفًّا

پایان کیفیت آن کرسی که مختار بن ابی حمید بسبب
 آن طلب نصرت میکرد

حکایت کردی

در تاریخ الکامل ابن اثیر مقرر است که طفیل بن حجة بن هیره گفت وقتی بنی حمال و بنی معیشت
 و شدت روزگار و چار شدیم پس کی روز از سرای بیرون شدم و همایه مرا بود که زیت فروشی
 کردی نگاه او را دیدم و تنهی با او سخنان شدم که چرک و دوش آزار فرود گرفته بود با خود گفتیم اگر در خصوص
 این کرسی مطلبی را عنوان کرده در خدمت مختار عرض رسانم شاید مفید فایده ای گردد پس آن کرسی را
 از مردو زیات بخرتم و بشنم و چوبی تازه پدید شد که از کثرت فرو خوردن روغن تازه و طری و سفید
 مانده بود پس در خدمت حاضر شدم و کشتی مطلبی بود که مدت از تو پوشیده میداشتم هم اکنون بخاطر فساد
 که بر عرض رسانم بمانا پررم حده بر من از تنهی که در سرای ما می باشد جلوس میگردد و میگفت این کرسی را
 از علی علیه السلام اثری باشد مختار چون بشنید گفت سبحان الله آیا چنین مطلبی را تاکنون تا خیر انجمن
 هم اکنون حاضر کن پس آن تحت حاضر ساختم و پوشی بر آن بود مختار بعد نمود و در زده اسرار
 در هم بین دادند آنگاه مردمان را بنماز جماعت نهادند و دادند چون در خدمت انجمن شدند فرمود هیچ چیز
 در آسمانی پیشین نبوده است که اینک مانندش در این امت کائنات است چنانکه در امت بنی اسرائیل
 ثابت بود هم اکنون در میان ما نیز مانندش حاضر است پس پوشش از آن کرسی بر گرفتند و زمره بسینه
 برخاستند و بتجرب بر آوردند و چیزی برنگذشت که ابراهیم را بان لشکر سخت نهاد بمقامت ابن زیاد بیرون
 فرستاد و فرمود تا آن کرسی را بر استری نهادند و پوشی بر آن بکنند و با مردم شام مقتله عظیمی بیای بر دهند
 و این کرسی احقادات یافند و مقامات قرار دادند چند آنکه در رفت آن سخنان کفر آمیز کسی گفت
 این سخنان من بگردان خویش پیشانی کردم و مردمان نیکویش مختار بان بر کشوند و پاره گفته اند که مختار

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۸۵۱

آل حبه بن هیره و در حبه ام ای خاها امیر المومنین علی علیه السلام از پدر و مادر هر دو بود گفت کسی
علی علیه السلام را برای من بیاورد یک گفتند سوگند با خدای نزدیکم تا من آن را نگفتم مگر آن مرد می بیست
بود و نزد من حاضر کنند ایشان بکمال همرفت که اگر این کسی را به و بزنند پذیرفتار میشو پس یک
لری به و بیاوردند و مختار از ایشان بگرفت و قید شام شاکر و اصحاب مختار بیرون آمدند و بوقت حرم
بر آن کسی پوشش کرده بودند و او را یکدیگر متوی آن تحت شد موسی بن ابی موسی اشعری بود و چون مادرش
ام کلثوم دختر فضل بن عباس بود در خدمت مختار مقامی و منزلتی داشت و بخدمت و شدی تمام و نش
خوش داشتند و روی عتاب کردند پس ابو موسی آن کار را فرمود داشت و حوشت بی توبیت آن تحت
استمال یافت تا گاهی که مختار مقتول شد و عشی بعد از این شعر بن طیب رویه

شَهِدْتُ عَلَيْكُمْ أَنْكُمْ سَبَّيْتُمْ	وَإِنْ يَكُ يَكُمُ يَأْتِيهِ مِنَ الْبَرِّ عَارِفٌ
فَقَسِمَ مَا كَرِهْتُمْ لَكُمْ لَيْسَ كَيْفِيَّةً	وَإِنْ كَانَ قَدْ لَسْتُ عَلَيْهِ لَلْفَائِظِ
وَأَنْ لَبَسَ كَالنَّابِوِيْنَ فِي أَوَّلِ سَعَتٍ	سَبَّامُ حَوَالِيهِ وَفَكَدُ خَارِفٌ
وَإِنِّي أَمْرٌ أَحْبَبْتُ أَلْ مُحَمَّدٍ	وَأَتَابْتُ وَجِبَا ضَمْنَهُ الْمَصْلَحِ
وَبَالَعْتُ عَدَا اللَّهِ لَمَّا تَابَعْتُ	عَلَيْهِ فَرَسْتُ نَهْطَهَا وَالْغَطَارِفُ

و از بن شاعر باز نمود که این کسی شما مانند نابوت کینه بنی اسرائیل است من آن معقه شستم اگر حیدر
جماعت شام و دیگر قبایل با وی راه سپارند و بوشند بر آن سر رسید و هم متوکل بنی اسرائیل

أَبْلَغُ أَبَا السَّمُوقِ أَنْ جِئْتَهُ	إِنِّي بَكْرِيَّتِكُمْ كَأَمْرٍ
وَوَاسْتَبَامَ حَوْلَ الْغَوَادِ	وَتَجَمَّلُ لَوْحِي لَيْسَ كَأَمْرٍ
مُحْمَرَّةً أَعْبَهُمْ حَوْلَهُ	كَأَنَّ هُنَّ الْحَامِضُ الْخَاذِرُ

وی نیز بازیناید که باین تخت امان و اتفاق دندارم هر چند مردم شام و شاکر و برادران و شکی و فائز باشند

ذکر باره از عوادت و سوانح سال شصت و ششم هجری بنوی صلی الله علیه و آله

در این سال عبد الله بن سید مردمان راجع اسلام بکذاشت و مصعب بن زبیر از حبشه را از حبشه
بامارت شیطیه روز بکذاشت و امارت بعد از زبیر بن ابی سفيان عبد الله بن ابی سفيان گفتند
بود و در کوفه مختار بن ابی عصبه غلبه یافته بود و عبد الله بن سفيان را در کوفه بود و در
این سال اسامه بن حارثه اناسلی که با او که خطه سحاب را بدست داشت و صاحب سمنه بود و بکربلا
رفته و بعضی گفته اند که در زمان امارت بنی امیه در کوفه بود و در کوفه بود و در کوفه بود

Λ Δ Γ

100

وہاں

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

۸۵۳

و آن مرز و بوم را مسخر و کرد و او را در یابند و این وقت چنانکه ازین پیش سطور که دید آبن زیاده با شکری کردن
 که بر وایت یا فنی چهل هزار تن و بیاره روایات دیگر هشتاد هزار یا صد هزار نفر بودند از شام بیرون شد
 و زمین در نوشت تا بموصل درآمد و آن شهر را مالک شد پس ابراهیم جانب راه سیرد و زمین عراق را بکشت
 و در اراضی موصل توغل نمود و طغیل بن لقیط نخعی را در مقدمه لشکر بفرستاد و این طغیل مردی دلیر و کند آور
 و شجاع و پر خاشاک بود در سبازار انوار مسطور است که ابراهیم از کوفه بیرون شد و بمیدان درآمد و سه روز
 در آنجا ماند و بکثرت روی نهاد و در آنجا نزول فرمود و خراج گزیت را مأخوذ داشته بنگران تفرق
 ساخت و پنجاه هزار درهم برای عبید الله بن ابی بکر فرستاد عبید الله خیمه کشید و گفت تو از هر خویشین ده هزار
 درهم بگری که هر کس پدرم خزانچه ت مالکت فرود تر بود ابراهیم سوگند خورد که این درهم را نه برای من و نه
 جنت بر تو مأخوذ نمودم آنگاه هر چه از هر خود برگرفته بود برای او بفرستاد لکن عبید الله ارضی نشد و بر تخت
 خروج گرفت و عهد و پیمان را نادیده انگاشت و بر سواد کوفه بتاخت و قاع کوفه را بنصب و غارت کرد
 و محال را بکشت و اموال را مأخوذ نمود و بر بصره برفت و با مصعب بن زبیر پیوست چون نجات از اعمال کوبیده
 او با خبر شد عبید الله بن کمال را رساند که آسرای او را ویران ساخت و روزه اش سلی و قتر خالده جفیه را
 حبس کرد و ابراهیم اشتر را کتوب نمود که هر چه زود تر بمقامت مبادت گیرد و ابراهیم بر حسب فرمان شایان
 کت در قتل ابی مخنف و بعضی کتب دیگر سطور است که مختار بن ابی عبید را قتی از ابراهیم بن اشتر
 بر بست و او را با بیت و چهار هزار سپاه و خونخوار بکنک آبن زیاده بفرستاد و ای از کوفه بیرون شد
 و بانبار درآمد مردم انبار بیرون شدند و کفشد این لشکر حیت کفشد اصحاب حین علیه السلام و سندی
 پس زاد و علوفه بدیشان حمل کردند اصحاب ابراهیم کفشد جز اینکه بهایش را بهیم قبول نخبیم پس بهایش را
 و از آنجا کوچیدند و در نخل اسود که ریگستانی احمر است برین طریق فرود آمدند و دوروز اقامت کرده
 کوچیدند و در دیر اللطیف که نزدیکی جبل است نزول نمودند و ساعتی از روز اقامت ورزیدند
 و کوچیدند و در حصون بنی جعفر نازل شدند و از آنجا بوی کحیت آوردند و از غای قتل را بر ایشان استوار
 کردند و کفشد این لشکر از کدام امیر باشد کفشد اصحاب حین علیه السلام هیتیم چون این سخن شنیدند
 ناله و فغان از زمین با آسمان بردند و بمجلسه ندای و الحمداه و اعلیاه و احسنه و احسنه بر آوردند آنگاه
 زاد و علوفه برای ایشان بیاوردند لکن ایشان جز بادهای شن نپذیرفتند آنگاه مشایخ گزیت فراهم
 شدند و بخدمت ابراهیم درآمدند و گفتند ایما الایمیر دوست همی داریم که در این ثواب بی بهره نباشیم
 و در طلب خون حین علیه السلام با شما شریک شویم اینک ده هزار دینار فراهم ساخته ایم و از تو خواستاریم
 که از ما قبول کنی و ما بشکر انفاق نمائی ابراهیم پذیرفتار تخت و از آنجا بار بر بست و در مدت سه روز سی
 راه پیود و بار ارضی موصل درآمد هزار تن از مردم موصل با شمشیرهای کشیده با ایشان روی در روی شدند

که از وقت قتل حین و در سی ماهی
 ابراهیم

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۸۵۴

و گفتند این لکرازان کیت گفتند یاران حسین عید اسلام هستیم پس آنجا رفتیم و بکشیدند و ناله
 برآوردند و جاسا برتن چاک و برچهره خاک ریختند و صدای و آهیناه برکشیدند و تا ده روز سوگوار سیه
 پرداختند و برای ابراهیم آذوقه و علوفه بیاوردند لکن ابراهیم تا بهائش را نکرشده قبول نفرمود و این
 هنگام در نزدیکی ویریکه ویرالاعلام داشت و دو میل تا موصل مسافتش بود فرود شده بود و در آن
 اشاکه ابراهیم کی روز در خیمه خویش نشسته بود روزی زنی سالخورده با جامه های کهنه و اسن کشان بی
 بیاه و در باب خیمه نه ابر کشید انستغیثه بالله تعالی و بالا میر و با صحاب احبین علیهم السلام که سخن مرا
 بشنوند و جواب مرا باز دهند چه من از آن روز که امیران کوفه بیدون شده تا کنون با انتظار قدم و ش
 روز می سپارم ابراهیم را کجایان رفت که آن فرقت و طلب قوت است با غلام خویش فرمود سوگند
 با خدای هزار در هم انسن و ن بامن نیت پانصد در هم برگیر و باین عجز بده چون عجزه آن در ابراهیم بدید گفت
 حاجتی باین در ابراهیم ندارم بلکه می خواهم یک سخن گفتی با امیر بگذارم و او را به بده و انسن برسانم غلام باز شد
 و خبر باز گفت ابراهیم گفت بقیه این در ابراهیم را پسندید و بگذار تا در نظرش اندک نباشد غلام آن هزار در هم
 بهرین آورد و گفت برادر و امیر را معذورا گفت من خواستار دینار و در هم خیمم بلکه می خواهم امیر را
 سخنی گویم که بهر دو عظیم تر و یا به غلام برگشت و داستان بگذشت ابراهیم بفرمود تا عجز را آوردند و در
 حضورش نشست و او را اسلام بفرستاد چون ابراهیم در وی بدید آثار دیانت و صلاح و سیاه اهل خیر و صلاح
 مشاهدت و برتش جامه پیشین معانیت فرمود و گفت خدمت رحمت کند کوی تا چه داری عجز معر
 نمود که سن و شوهرم کی روز در صحن میرا چه خویش طای و شقیم و این شخص را سیل و باران بسیار در سپارد
 و شوهرم بهریم کشی روزی بگذر مرکب کردی و با دفعه او مسلمانان اتفاق نمودی و در اینجا که ما در ا
 خویش بودیم و باران ریزان و شوهرم را از کسب کار خود مانع بود و می گفت ندانم روزی اشب از کجا
 بیاورم و من می گفتم اندیشه دار که آنکس در جان دوزخ می دهد ناگاه قطرات امطار فرود
 گرفت و من بهر ای رشت و تخته سنگی غنبد در خشنده مانند کافور تازه یک ذراع در یک ذراع از کطرف
 هفتادیش گرفت گفتم ید و تو بهر روز که بزم می کنی یک درم بهر و بهر شدی هم اکنون این سنگ را بکن
 و در بازار شو که متر از ده در صد بی بی بهر و خیر می کنی چون سنگ را از جای برآورد در زیرش
 آیین بران قفسی بزرگ برزده بود و در آن سکه های نقره و برنج و در آن سکه های نقره و برنج و در آن سکه های نقره و برنج
 می داشت پس چه غمی به فرستیم و فرستیم در آن سرد آن نقد از سرخ یا قیتم که جز خداوند احد عدش
 می داشت شوهر می کردید و بگرفت و دیگر بده و بچه است و قفسی بزرگ و آن سکه را بجایش گذاشتیم
 در وقت که بگرفت و شوهر آن را بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت
 و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت و بگرفت

بیت عجزه
کجی

در ساعت بیضا و بر دهن باندوده و اندیشید و آدم که هنوز بنان نرسیده و بجان رسیده نگاه داشتند
در رسید و باقی گفت ای زن همانا این خواسته مخصوص کی است که در طلب خون نامحسین علیه السلام بر آید
و اینک سه ماه است بر این حال برسیکند و چون خبر و دود ترا به انستم که بخونخواهی بر آید و این خبر با تو بگذاشتم
و اکنون یا تو خود با من به انجاری کن یا هر کس اعتمادی با من بفرست چون ابراهیم آن سخنان را به بشنید
باده تن از خواص مردم خویش با آن عجز و برنستند و با چراغی بآن سرداده درآمد و رزی شایگان دریافتند
و آن اموال دایرون آورده با هر یک از مردم خود مبلغی را آن رز داد و مبلغی کثیر با جاعتی بخدمت محمدا و زساده
صورت حال را بدو کتب نمود و نیز هزار و سیار بآن زن بداد آن زن نیز بآن مردم بخدمت فخر شد محتسب
بیارشادان کردید و از آن مبلغ سی هزار دینار بحضرت امام زین العابدین علیه السلام و بیت هزار دینار
بخدمت محمد بن حنفیه رضی الله عنه تقدیم نمود و ازین سوی ابراهیم سوی ابن زیاد راه گرفت و در طی راه هزاره لشکر
خویش را بر تعبیه و اجتماع حرکت میداد و طفل را بدید بانی از پیش روی سیرتاد و تا کابیکه در کنار نهر انجارد
که در چهار نرسکی و برواتی پنجه نرسکی موصل است فرود آمد و عبید الله بن زیاد با لشکری خود در آنجا بود
پس ابراهیم در قرینه بارش را فرود کردید و از آن طرف ابن زیاد ملعون نیز با لشکر خود پیاده و در نزدیکی ایشان
از کطرف نهر جای گرفتند عبد الله بن ابی عقبه الدیلمی میگوید کی از دوستان من با من حکایت کرد که با لشکر
شام را در کنار نهری که خازن نام داشت چنان نزدیک میدیدیم که می گفتیم فلان فلان است و مردم خویش را
بصورتی و سگیانی امید داری میدادیم و ابن زیاد را هشتاد و سه هزار تن لشکر در رکاب بود و سپاه
ابراهیم به بیت هزار تن نمی پیوست این وقت مردی از اشراف بنی سلیم که ادرامیر بن احباب می نامیدند و در
لشکرگاه ابن زیاد جای داشت قاضی باین اشتر بفرستاد که می خواهم با تو ملاقات نمایم چه مردم میسبب
و قه مریح را بطبعه با عبد الملك بن مروان کینه در بودند و این هنگام لشکر عبد الملك از مرمره کلب بودند
چون عبیر با ابن اشتر ملاقات کرد گفت دانسته باش که من در سیر مردم ابن زیاد میباشم و چون دوپا
آغاز قتل نمایند آن جماعت را بنوبت میرم و برواتی باین اشتر پیام کرد که من میخواهم با تو پیوسته شوم
بآن شرط که در امان تو باشم ابراهیم اورا امان و باحسان و اکرام نوید داده و غیر در دل شب با هزار تن از اشراف
خود به و پیوست ابراهیم مقدم اورا کرامی داشته اموالی فراوان با و و مالیکت همراهان او بداد و گفت باز می
اگر خدائی بر کرد خویش بر آدم و دور و زیا سر روز توقف کنم و مندرجاً با لشکر شام بزم جوم چگونه است عمر گفت
هر که کرد این کار کرد و شامیان جز این مطلوب ندارند چه این مطاوعه برای ایشان نسیکو باشد و این کرده
چنین را بر جمعیت شامستند و چون کار مطاوعه را بدو قلیل را با کثیر نیروی معاومت نمایند لکن هر چه زودتر بایشان
جنب در انگی سودمند تر است زیرا که اکنون درون ایشان از تعب و خوف شاکنده است اما اگر در ناخواب
مقاومت در زید آن بیم نیست از دل ایشان برخیزد و اندک اندک بر شامی و جهور و دیر و چیر کردند ابراهیم گفت

اینکه از آنجا که
خویش را بر تعبیه و
اجتماع حرکت میداد
و طفل را بدید بانی
از پیش روی سیرتاد
و تا کابیکه در کنار
نهر انجارد

ربیع و دهم از کتاب مکتوبه الادب و تاریخ

۸۶۶

اکنون بر من معلوم گردید که تو بخت مرصفت کنی و شش پادشاهی چه صاحب من مختار تر مرا بر این کفر و دینت
عبر گفت و دینت در اطاعت کن چه آن شیخ را بتجارت عرب بسیار است و آنچه او بدیده است که کسی
و چون بامداد چهره کشاید بر ایشان باز و آثار جلالت باز نمای و چون اینک بخت بیای و وقت غیرین بخت
به ایتان نیز بشکوه این زیاد بازگشت و این بیشتر در آن شب بخت و جز بخت دیگر و مدت و صورت

آلات پیکار سخن بخت ذکر محاربت ابراهیم بن مالک اشتر با لشکر شام و شکست پناه شام

بکتاب
بکتاب
بکتاب

چون خبر دوس سحرگان با یک یاسوج و یاقوت بر آورد و از مردم ابراهیم آوای نانی و کوس از ملک آتوس برگزشت
و پسر اشتر چون شراره اشکر به تنه صفوف و تنه لشکرهای شکر شد و دیران رزم جوی و بنسوده سواران
کینه پوی را از هر سوی داشت و سفیان بن یزید از وی را در میانه سپاه و علی بن مالک جشی را که برادر احوص بود
بر میسر لشکر جای داد و عبد الرحمن بن عبد الله را که از جانب مادر با ابراهیم اشتر برادر بود نکاهان خیل نمود
و حنیس اندک بود و طفیل بن لقیط را امارت پایدگان داد و ایت خویش را با ابراهیم بن مالک سپرد و آنکاه
نماز بامداد و در آنکاه داشت و بیرون شد و صفوف را بیاراست و مردمان را بیک دیر ساخت و بطرفه
داد و با ایشان بچالکی راه سپرد تا فرات عظیم که بر مردم شام مشرف بود برآمدند لکن از آن مردم خنثی
نزد چه شامیان را کمان میرفت که مردم ابراهیم با آن وقت با آنک آن جمعیت مبارزت جوید پس ابراهیم
عبد الله بن زهیر سلولی را بفرمود تا برفت و خبر باز آورد و گفت این مردم با دشت و ترس بیرون شده
و مردی از ایشان مرا بدید و او را جز این سخن در دهن نمود یا شیعه الی تراب یا شیعه المختار الکذاب
و من به و کفر آنچه ما را با شما خواهد که شست از سخنان تا سزارانند اقل است پس ابراهیم با ریات جنگ
در میان صفوف شد و از کردار این زیاد با حنین و اصحاب حنین علیهم السلام و سبی و قتل و منع ایشان
از آب فرات همی گفت و خون ایشان را بچش و دل آنان را در خروش در آورد و بر قتل آن طعون تحریض
همی نمود و آنجاخت آوده قاتل شدند و از آنوی چون این زیاد بدانت که از جنگ گریز و گریخت حنین بن
نیر سکونی را در میانه لشکر بگذاشت و یک و بد میسر سپاه را از غیر بن جاب سلمی بخت و شد جیل بن
ذی النخل نیز در میانه لشکر و بر میعت بن فارق القوی را در میسر و جیل بن عبد الله الفقی را بر جناح میسر
و حنین بن نیر را در قلب سپاه بگذاشت و عبد الله بن مسعود و فزاری را بر جناح میانه جای داد و مسعودی کوثر
و رسال شمس و شمس لکتر این زیاد و سپاه ابراهیم در کنار نهر خازر با هم روی در روی شدند و غیر بن جاب
و سبی در میانه لشکر این زیاد جی داشت و چون در یوم برج راهط بقوم و غیرت اور نمجا و جاعی قتل رسیده

بکتاب
بکتاب
بکتاب
بکتاب
بکتاب

ابرار حضرت شیخ الاسلامین علیہ السلام

بودند و این دو نفر بسیار دانا و از محنت کاتبان ما هم نباشد و این دو نفر وقت هم نمایی و ملاقات میکردند و
 در این میان چه چیزها و این خبر مطایبان خبری است که در بخارا را فرستاده شده است که ابراهیم میرزا را گرد
 و او را بر او عید خنده اسیدوار و با خود شریک و یار به باخت و آنچه هر دو سپاه و دل بر مرکب نهادند و آماده شدند و شدند
 و باری و خرافت از حضرت احدیت و طلب نصرت ملت نمودند این حکام کی از شجاعت شام که او را این صنایع
 کلی میسازند آهنگ بر و ساخت و بمیدان قمار باخت و بانک در انداخت ای شیعه ابر تراب و لشکر
 مختار کذاب و دوستان اشرار تراب و بار جوزه بخواند
 آنابن صنغان الکیم الفضیل
 من عصبه یفرق من دین علی کذاک کانوا فی الزمان الاول
 هر کس خوشتر را دیر و شیر کمر و کردار کن و صف شکن داند بالای مردی نمودار و به پیکار من بسیار آید آید
 باس و صورت بطش را بخند از سپاه عراق احوص بن شداد هدانی که با صوت شیر و صدت شیر بود
 یال و کپال بر افراخت و بدور وی که دو بار جوزه بخواند

من صنغان علی

فتنه و دشمنی

آنابن شداد علی دین علی کنت لعمان بن اروی یولی
 لا ضلیلین القوم فمن یضلی یحرر نار الحرب حتی تجلی
 آنگاه باین صنغان کلی گفت ای شامی باز کوی تا نامت چیست و بر تو کدام کس خواهد گریست گفت مرا منزل
 الا بطل گویند احوص گفت همانا نام من با تو قریبات چه مرا مقرب الا جال گویند و چون در آنکه
 و پیک نیز چنگ بر آن کلب کلی باخت و چنان ضربتی بر او بخافت که از ف از اسبش کشته بر زمین افتاد
 و نیز در طلب مبارزه آواز بر کشید و گفت اورا حسین علیه اسلام بگفت هر کس آرزوی جنگ دارد بمیدان
 بشتاب پس داد و دشمنی دل قوی ساخت و با پیک احوص باخت و این شراب جوزه متر است نموده

آنابن من قاتل فی صفینا قتال قرین لم یکن غیبنا
 بل کان فینا بطلا جرونا حیرا لدی الوغی مکینا

و احوص در پاسخ این شعر بخواند

یا بن الدی قاتل فی صفینا و لم یکن فی دینه غیبنا
 کذبت قد کان یما مغبونا مدبنا فی امره مفنونا
 لا یغیرنا الحق ولا یغیبنا بؤسا لک لقد مضی ملعونا

آنگاه با هم بجنگ درآمدند و در میان گیر و دار ناگاه احوص چنان تنگی بروی برانید که به نشر را بیدر شش عروه
 لمی ساخت و بصف خویش باز گشت اینوقت بروایت مجلسی اعلی الله مقامه و صاحب روضه القفا
 از امر او این زیاد حصین بن مزین سکونی با صوت ننگ و نوحه یک آهنگ جف نمود و با کبری پراکنده
 و غروری بسیار جانب میدان کار را سپرد و بار جوزه گفت

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا فَاةَ الْكُونَةِ اَمْلِ الشُّكْرَ
 مَلِّ فِيكُمْ قَوْمَ كَيْسِ الْقَوْمِ
 يَتَرَدُّ لِحْوِي فَاصِلًا لَا يَمْتَرِي

چون شریک بن خرم اعلی این را در ده از آن ملعون بشنید و آن ملعون را نسبت بر مردم کوفه بدید موی در پیش
 سنان کردید و چون از دایمان بمیدان تاخت و این شعر بر حسب خواند

بِأَقْبَلِ الشَّيْخِ الْكَرِيمِ الْأَزْهَرِ
 أَكْبَرُ حُسْبًا ذَا الشَّوَالِ وَالْمَغِيرِ
 وَأَبْنِ عَلِيٍّ الْبَطْلِ الْمَظْفَرِ
 هَذَا فَخْرُهَا مِنْ هَيْهَاتُ فَكْوَرِ

ضَرْبُ قَوْمِ رُكْبِي مُضْطَرِي

پس هر دو مرد دیر بجنگ درآمدند و هر یک ضربتی بدگری فروزد و قلبی چستی و چالاکي کرده ضربتی دیر از جبین
 نیز آورده او را از زانو کنو سار ساخت و به وزخ بسیار نمود و از هلاکت این خبیث بستی عظیم و خوشی
 بزرگ در دل مردم شام جای گرفت و این ملعون همان کس بود که با سلم بن قهقهه بجنگ مردم مدینه رفت
 و از مدینه بکعبه معطر شد و بیت الله محاصره نمود چنانکه ازین پیش اشارت رفت و ابن اثیر قتل او را
 در جبهه ای که کعبه مسجد است قاضی فوراً شوشتری رحمة الله علیه در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب
 لطیف الطوائف مسطور فرمود است که در آن هنگام که ابراهیم بن مالک اشتر بمرحبا بن زیاد رو می
 میداد چند عدد کبوتر سفید دست تونز بیکی ز معتمدان آستان خود که محرم امرارش بود در خلوتی بداد
 و گفت این را چون شخصی در سپاه من مناسبت کنی و شکر ختم را در حال غلبه بگری این کبوتران را
 در لشکرگاه بپراز ده تا بآن کس که بچاس برین کار درگاه نگاه نشود آنگاه بالشکریان خود
 گفت در کتب آسمانی قرات نموده ام که در حرب این عصبه ملائکه عصاب با مد خواهند فرمود و بصورت
 کبوتران سفید بصفت ما از آسمان منسود خواهند گردید و سپاهیان ما این بشارت قوت گرفته
 و چون تونز حرب کرم شد و از ضعف و لشکر ابراهیم نمودار گردید چنانکه شکست ایشان نزدیک بود
 آن شخص آن کبوتران را در میان چنانکه بر فراز سپاه ابراهیم پرواز آمدند و چون لشکر بخوان شدند
 از تبکون دانستند و صد ها بگیر بر کشیدند و ابراهیم را بر آورد که آن ای لشکر یک کمان شوی
 که در شکان بزدان از آسمان بصفت شما میان شدند سخت بوشید و داد مردی و مردی بپسید
 و ضربه کش را با شش و زخ در انجید لگوا و قوی شدند و چنان حمله دیرانه نمودند که دشمن را بهیست نمود

بجین بن

ذکر محاربه شکر ابراهیم بالشکر این زیاد و نصرت

شعبه

رج دوم از کتاب سبکدوش و در بیان جنگ

۸۰

ایک امیر شهاب ابراهیم است که با این زیاد قاتل بی دو بیاید و شتاب بگیریم پس یکی پس از دیگری
چون شیر کرسند با سر برهنه کراش شدند که هیچی گفت یا شرط نهند بوی من شتاب گیرید که من این استوار استوار
بهترین فرار شما کرد شتاب پس مردم ابراهیم در خدمت فرام و حینت پناه و بدیم بر میره لشکر این پناه و حمله شدند
و دمان اسید بودند که غیرین جاب که نگاهبان میره سپاه شام بود و حسب آن میعاد که با ابراهیم نهاد و در آن
اشارت رفت اندیشان بریت خواهد رفت لکن غیر قاتلی سخت بداد و آهنگ فرار یافت و چون کوه کران سنگ
استوار بیاورد چون ابراهیم این سختی و صلابت و استیادگی و مقاومت از وی مشاهده کرد و شکین شد
و با پناه خود گفت باین سواد اعظم و غلب لشکر وی کنید موکند یا خدای اگر ایشان را از میان ببریم از بیمه
و میره سپاه پاک ندایم و باندک مصافی جدا از میان برداریم پس مانند ابراهیم و بحر قاف و پل دمان و شیر
خران با نیزه های آبدار و سنانهای تشبیه بر آن لشکر پشمار تا حشد و چون پوست با کشت و خون در بدن مخلوط
گردیدند و آتش حرب برافروختند و هر دهم و مغاک را از اجساد کشتگان بیند و حشد و چنان در بحر حسب
و دریای قاتل اشتغال یافتند که صلوٰه ظهر و عصر را بیاورد و اشارت و تحیر بجای آوردند و باطن استند و رها
اجام را اندازد و اج برهنه و از همیشه خارا شکاف که گل را بر خون بطل تشنه ساختند کفتی بازان شکاری
چنگ بر کبوتران میسند و و لپک کوهساری آهنگ کوفته ان برداشته صدای تیغ فولادی بر مغفر عادی
و درع دادی چون زخمی بک آهین بر سندان نمودی و چنچاخ شمشیر هندی و چکا چاک تیغ و سنان
و کز کران بر مغارق کسند آوران مانند صاعقه آسمان بر سندان کوه کران می نمود و همچنان جنگ بر پا
و نیغ و سبزه و کز نماند بر اجاد و لیران و اجام کند آوران آتش فرای بود تا کاهی که سپاه
شام چون غایب بخل و غایف و تل جانب فرار گرفتند و لشکر عراق بتون سجاد و بطون و دزد بنال
ایشان تاخته و بسی از ایشان کشتند و با خاک و خون در آغشته و مانند بهاران باران بر آن کوه
تیرباران زرقه ابراهیم چون شیر کور دیده و لپک رسیده از هر سوی تاخت و مرد و مرکب در انداخت
و با علم در خویش بجی گفت با این رایت در میان این لشکر شقاوت آیت فرو شو و او بجی گفت کسی که
با من تقدم جوی نباشد و ابراهیم بجی گفت آری هست و او پیشی هسی گرفت و ابراهیم شمشیر استوار گرفت
و بر هر کس فرو داد و دی از باره اش بریزد اخفی و پیادگان را مانند میش و کوفته از پیش براندی و او پیش
بجد چون کین حمله و در بر آوردند و باره چون صاعقه بکار بردند جنگ بزرگ شد و قاتل سخت کشت
چند کوه از بر و سپاه کردی بزرگ تباہ شدند و در اینوقت غیرین جاب اول کسی بود که روی بانهرام نهاد
و در سخت محض زشت نامی چندی در یک ورزیده بود و همچنان تا فرو کشیدن آفتاب و نمایش شب
تند و سپاه در تبا و عقب بودند اینوقت و در باندیشان تار یک ورشته امید به سبک لان بار یک شد
و در سپاه شام کردی بشمار دستخوش هلاک و دمار شدند و کشته ببار پشت برهم ریختند و ستارها بر آن

ایمان حضرت علی بن ابی طالب

۸۰

با ابراهیم بن محمد از غوی بنی هاشم مروی را در تحت رایت مقدسه در کنار منبر حاذق گشتیم که از وی سبک
 بردید و یک بنشینید و آن غیله ناپدید بود از پی آن کشته شوید و چون بر فتنه و تفتیش کردند معلوم شد
 پسر زیاد زشت نهاد است که از شمشیر این دست برود و نمیداشد و از مرکب برافشاده بود پس سرش را از تن جدا
 کرده پیش ما با تن برده و بر دایمی ابراهیم فرمود مروی سبک دیدار با بگدازنده که مردمان را بچنگ برانداخت
 و کوئی بر استری سفید سوار بود و هر کس به دروی آوردی از باره اش بریز آردی و هر مروی دلیر بود و روی کردی
 تبارش ساختی و چون باین نزد یک شد شمشیری بر دوشش فرود آورد و بچنگ زد و در کنار منبر دو افتاد و هر دو
 دوشش بیرون و هر دو پیش در خاک و گل جای گرفت و در انجمن و بوی سنگ از وی بشام نشست و مروی بیاد و سوز
 او را از پائیش در آورد و کمان برد که روی این زیاد است و چون تحقیق پرده خستند چنان بود که ابراهیم فرموده بود
 پس سرش را از تن بر گرفتند و پیش را تا با داد پاسبانی کردند و از آتش زدن آن جد غیث کارانی فرمودند
 و بر دایمی دیگر ابراهیم شتر هنگام نماز شام شخصی را در کنار غریبه که دستاری حریر بر سر و جوشی وسیع در بر داشت
 مذتیب و سپری از کنار بدست داشت ابراهیم تنی به درانده تیغش را از دوشش گرفت و اسب ابراهیم بر سید و آن
 مخدول نیز از مرکب خویش غلطید و ابراهیم باز گشت و روز دیگر منبر نمود و دوش با یکی از مخالفان دچار شد
 و او را از هوش بکانه ساختم و راسه شکست از وی بردید و دایمی یک ترا و بریز پای داشتی هم اکنون در کنار منبر
 در فلان مکان کشته افتاده است تفتیش کنید تا کیت در آن مکان چنان است که این زیاد است پس
 جمعی بر فتنه و او را کشته دریافتند و سرش بر گرفتند و نزد ابراهیم آوردند و بر دایمی و بوی چون در آن طفت شب
 ابراهیم شتر با این زیاد و چار شد و او را بغرب شمشیر از اسب بریزانند با غلام خویش فرمود فرود آید
 و سر این زیاد را از تن بر گرفت گفت ایها الامیر در این تاریکی از کجا دانی که این زیاد باشد فرمود آن مطرود همیشه
 شک با خود برداشتی و اکنون ازین شمشیر بوی شب بشام میرسد در تاریخ این اثر مسطور است که شریک بن
 جذیر بعلنی بر حصین بن مزعله آورد و کمانی برد که وی عبید الله بن زیاد است پس بادی در پیید و بی با
 بر آورد و از شدت حرص و ولع نیز بر کشید که مرا با این فرزند زانیه نمکشید پس حصین را بکشتند و بعضی گفته اند
 که شریک بن جذیر قاتل ابن زیاد بود و این شریک در کاب علی بن ابطالب علیه السلام در وقت صحنه حضور
 داشت و شمشیر را آسبی رسید و چون زمان سعادت اقران حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه پایان
 رفت در بیت المقدس بیاید و اوقات وزیری و چون حین علیه السلام شنید کردید با خدای عهد نهاد
 که اگر کسی در طلب خون آن حضرت خروج نماید ابن زیاد را بکشد و اگر نکشته شود و این بود تا کاهی که مختار
 در طلب خون فرزند رسول مختار ظهور نمود شریکیت سجدت او پوست و با ابراهیم بن شتر تجارت مردم
 ابن زیاد گرفت و چون سپاه شام و عراق روی باروی آمدند شریک با یاران خود از مردم برید

چهل شام بعد از این علم می آید و می دانند که می خواهند با این زیاد بویست و جنگ منور بکشت
و خاکه دفن در هم آشت کرد و بار بر خاکت و خدای حدید کوش رسید و چون مردمان متفرق شدند
شربک و این زیاد را کشته یافتند این اثر کرد و بابت میحسان است که ابراهیم اشتر این زیاد را بکشت
و شربک همان است که این شبه کرد

کل عیش قد آراه باطلا غیر ذکر الریح فی ظل النخیل

در بخارا روز مسطور است که در آن غلام این زیاد چون کشته این زیاد را بدید بهی بدو در کوبید و سوگند خورد
که بعد از وی هیچ طعام چوب مانگول ندارد چنان ملعون را بسیار دوست میداشت با تخته چون سر این زیاد
بجای ابراهیم حاضر کردند از کمال سهر و شای را سجد و نهاد و کت پاسبانند او را که قتل این ملعون را
بهست من مقرر کردند و آن ملعون در شهر صفر المنقر قتل رسید و پاره قتل او را در روز عاشورا دادند
و شعی گوید در روز عاشورا ببال شست و بهنم بود و پاره را و این کشته چون بقتل رسید چهل سال و بردایتی سی
سال رفته کار بر خفا ده بود و اتم حرف گوید چون آمدت اندک یزید علیه و این جنیت را بکند معلوم میشود
که معنی قطع و ابر القوم الذین کفرو چیست و زبان حضوت بآل رسول و نوابه بتول سلام الله علیهم با کیت
عمر بن شیبه گوید که ابو عمر بر آن گفت در خدمت ابراهیم حاضر بودم گاهی که در نهر انخار رفته این زیاد را شکلا از
بیاد نجات بود و هر دو خایه اش چون دو جمل می نمود و در این جنگ جماعتی از اعیان و سرداران شام مثل
حصین بن نیر سکنی و شرجیل بن ذی الکلاع حیر کر سیان بن یزید از دی می گفت من قاتل او هستم و این و شب
و غلب بامالی و در غا و این غارب اسدی و عبید الله بن زهیر سلمی و ابواشر س بن عبد الله که والی خراسان
بود و بقولی عبید الله بن ایاس سلمی و جماعتی از سرداران و نواد سپاه شام بقتل در آمدند و چنان بود که
که عینیه بن اسماء در این سفر در کاب این زیاد را سپرد و چون اصحاب این زیاد منظم شدند عینیه خواهر
بند و خراسان را که زوجه عبید الله بن زیاد بود با خود برگرفت و از آن معده که بیرون برد و این بیت
بار جزوه متر است نمود

نزدیکی از
افراد نام

ان تصریح جبالنا فریما ار دیت فی الجبال الکی المعلن

و چون اصحاب این زیاد انهم نام یافتند و ابراهیم از پی ایشان شافت از هول و هرب تو در آد آب
همی انکند و آنچه در آب هلاک شدند انهم از آن بود که در میدان قتل رسیدند و بردایت جان
از مورخین و ابوالموتی جازری در این وقعه بایده افتاد هزار تن از لشکر شام بهست ابراهیم بن الاشتر مقتول
و ده هزار و هشتصد تن مجروح گردید عمر بن شیبه گوید ابو عمر بر زبان گفت که چون ابراهیم بن اشتر با
عبید الله بن زیاد و در نهر انخار جنگ در سپرد و در خدمتش حضور داشتیم و از بس کشته فرادان بود و شماره اش
مشکل می نمود و بنا بر کفتم و شماره را آوردیم از عامر شعی مرویت که بعد از وقعه صفین تا آن هنگام در

در متون
شکر نام

[illegible]

و نیز ابو الفتح زبیدی این شعر را در معجم ابراهیم و هجر ابن زیاد و دیگر آثار کرده است

و مقصود ابو الفتح از هند که در این شعر گفته است دختر اسماء بن خاریج رنوه عبید الله بن زیاد است که بعد از هزیمت ابن زیاد و برادرش عینیه او را از آن معرکه بیرون برد چنانکه بدان اشارت رفت و مقصود از ابو اسحق همان مختار بن ابی عبید است با تبحر در آساختن که در میان مردم عراق و سپاه شام جنگ عظیم و قتل و جریح فراوان کردید یکی از غلامان عبید الله فرار کرده بشام درآمد و عبد الملک بن مروان او را بجزات و از مجار حال عبید الله و سپاه پرش همی گرفت گفت چون مردم کارزار در عرصه پیکار و جولا

ربع دوم از کتاب مشهوره الادب ماخوذ

گرفت و جنگ در پیوستند عبدالله بمیدان پشی گرفت و چندی قتال بداد آنگاه با سن مندرود تا سبوت
 پر آب بدو پیروم و از آن بیا شامید و برنده و بدن خود و پشانی اسبش بنیایند و دیگر باره حمله برداشت
 آخر عهد من با او ستودی و در مروج الذهب گوید عبد الملک بن مروان کاهی که ابن زیاد را با آن سپاه
 کران روان می ساخت خود نیز با ایشان راه سپرد و در بطنان مندرود آمد تا از جزایر زیاد آگاه شود و چون
 روزی چند بر گذشت که شدن ابن زیاد و آنکه بادی بودند در خدمتش معروض داشتند و این وقت
 شب بنجام بود و نیز در همین شب از قتل ابن عیث بن دلبه و دیگر از سیر مصعب بن زبیر از مدینه بطرف
 فلسطین بدو عرض داشتند و یکی دیگر برسد و بعرض بر ساینده که لادی بن قلفظ بادشاه روم
 در مصیصه نزول کرده و آنجا فتح نمائیک شام دارد و هم در آن شب در حضرتش خبر رسید که عید وادش
 و سرکنان مردم دمشق شوب بر آوده اند و بر مردم دمشق بیدون تاخته اند و در جیل جای گرفته اند و از پس
 این اخبار دشت آثار قاصدی دیگر درآمد و عرض کرد آنکه در شهر دمشق محبوس بودند زندان را
 شکستند و بیکاربت و مشاجرت بیرون تاختند و بطغیان و سرکشی درآمدند و دیگر معروض داشتند
 که خیل اعراب بلاد حمص و بعلبک و بقاع را تنب و غارت در سپردند و از یکنه اخبار در آن شب
 در خدمتش بعرض همی رسید که هر کی برای انقلاب و اضطراب پادشاهی قوی القلب کافی بود
 لکن در مزاج عبد الملک بهیچگونه اثر نیافت و هیچ شب او را آن شدت خنده و روی کشاده و خوی
 آوده و بلسان و ثبات جان و آن جلالت و سیامت که در خور لوک عظام است ندیده بودند
 و هیچ نشان هست و روی شاه ت نفرمودند بلکه ابکمال سکون و متدار و طمانینه و وقار با صلاح
 معاضه مشغول شد و بتدبیر انتظام امور روی نهاد و ملک روم را بار سال تحف و همدی و یکایت
 حفاظت بخیز و اظهار حمادانه مشغول داشت و خود روی فلسطین نهاد و در آن وقت نایل بن قیس از
 جانب ابن زبیر بامارت شکر آنجا روز میرد پس و اجنادین القادریه بن شد و نایل بن قیس قتل پید
 و شیه محاسب دستخوش شمشیر آید آمدند و بقیه اسیف فاکر وند و چون خبر قتل نایل و زبیر لنگر
 بمصعب بن زبیر که این وقت را فلسطین میوشت باز رسید بدینه عنان بگردانید و مردی از کلب از مردانیه
 این مشهوره را بنیاب انشا نمود

فَلَمَّا بَايَعُوا ابْنَ سَعْدٍ وَنَائِلًا قِصَاصًا بِمَا لَاقِيَ جُبَّارًا وَمَنْدَرًا

آنگاه عبد الملک مظفر و منصور به مشق مراجعت کرده در آنکه نزول نمود معلوم باد که ابو مخنف
 لوط بن عی که محل وثوق و ثوب منب بود بنین شهر حی طویل در باب مقاتله ابراهیم بن مالک اشتر و ابن زیاد
 که مروان و پایان حال ایشان مرقوم داشته و پاره از مولفان نیز نقل کرده اند لکن چون مورخین
 دخیل در این محدثین اشارت ننموده و در آن خبر موافقت ننموده اند در اینجا مسطور نخواست

رج دوم کتاب مسکوة الادب ناصری

۸۶۶

شادمانی بیرون شدند و اظهار جد و جدی نمودند و جشنی بزرگ بپای کردند و همیشه بیکو بیایان
 بودند و بیکران بیرون آمدند و سیملی بیایان بقرار دادید که آن اتفاق نبودن این اثر گوید و تندی در جامع خود گوید
 که چون ابراییمون اشتراکس بید آمد بن زیاد و رؤس قواد سپاه شام را برای مختار بفرستاد در قصر کوفه
 بیا و نخواستند در اینجا باری باری بیا و در میان سران بخت آمدن بید آمد رسید و بدانش در شد نگاه
 از گوش بیرون آمد و همچنان در خورش و ماه و از دهنش سر بیرون آورد و این کار بشکوه نمود مغیبه بگوید
 اول کسیکه در اسلام در اجماعش را مسکوک نمود این ملعون بود و هم در کمال این اثر مسطور است که
 بعضی از جناب این بید گفت که چون حسین علیه السلام را شنید که در بادی بصره الا مار و در آمد و در چهره
 آتش مندر و زان بود و آن غیث باستین خود آن آتش فروزان را بر تاشد و با من گفت با یکپس
 این حدیث را در میان کفار و نیز مغیره گوید که بعد از شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه مر جانه
 با پیشش بید الله گفت ای غیث پسر رسول خدای صلی الله علیه و آله را بکشتی هرگز روی بهشت را نگیری
 و چون این زیاد علیه القتل رسید بنویسند این اشعار را در جای او انداختند و نمود

اِنَّ الْمَنَایَا اِذَا مَا ذُرْنَ طَاغِیَةً	هَلْ كُنْ اَسْتَدَّ تَحْجَابٍ وَ اَنْوَابٍ
اَقُولُ بَعْدًا وَ مُخَفًّا عِنْدَ صَوْرِ	لَا اِنَّ الْخَبِیْثَةَ وَ ابْنِ الْکَوْدِ اَنَّ الْکَلْبِ
لَا اَنْتَ ذُو حِیَّتٍ عَنْ مَلِكٍ فَتَمْنَعُهُ	وَلَا مَتَّ اِلٰی قَوْمٍ بِاَسْبَابٍ
لَا مِنْ نِزَارٍ وَ لَا مِنْ جَدِیْمٍ عِیْنٍ	جُلُوْذًا اَلْقِیْتِ مِنْ بَیْنِ الْهَابِ
لَا تَقْبَلُ الْاَرْضُ مَوْتَهُمْ اِذَا فُیْرُوا	فَكَبَتْ تَقْبَلُ رِجْسًا بَیْنَ اَفْوَابٍ
اِنَّ الَّذِیْ خَافَ خَدَا بِدِیْنِهِ	وَمَاتَ فَهَلْ لَقِیْلَ اللهِ بِالْاِزَابِ
مَا شَقَّ حَبِّیْ وَ لَا نَاحَلَ نَاحَهُ	وَلَا بَلَکَّ جِیَادُ عِنْدَ اَسْلَابِ
هَلْ اَجُوعُ نِزَارٍ اِذْ لَقِیْتَهُمْ	کُنْتُ اَمْرًا مِنْ نِزَارٍ غَيْرُ مَرْتَابِ
اَوْ خِیْرٍ کُنْتُ بَلَا مِنْ دَوِیْعِیْنِ	اِنَّ الْقَاوِلَ فِی مَلِکٍ وَ کَلْبِ

در سجایا مار مسطور است که ابو الفیل عامر بن دانه کنانی گفت آن رؤس نخوس را که کوفه بیاوردند
 و در نهی بر شاه بکشد و پاره سفید بروی آن بر کشیدند و از بھر تا شآن ثوب را اندر از رؤس
 بر کشیدیم تا گاه ماری را کران شدیم که در سر صید الله تفضل می کرد آن گاه سر را در درجه کوفه بر نیزه نصب کردند
 عامر میگوید ماری کران خشمم که در منافذ آن سر نخوس که مصلوب بود که داخل شدی و هم صاحب صیپ
 از یافعی روایت کند که چون سر صید الله بن زیاد و یارانش را کوفه بیاوردند و در صحن مسجد کوفه بروی هم بکشد
 و مردمان از هر طرف و کناره بنظر آن سر را در آمدند و می گفتند تحقیق که آمد و ماری بسوزن پنی آن غیث
 در آمدی و چندی درنگ کرد و بیرون شدی و برقی تا از نظر مردم ناپدید گشتی و همچنان دیگر باره باز آمدی

Figure 6

چون تخارکوفه در آمد عبد الرحمن بن ابی غیر ثقفی و عبد الله بن شداد جشمی و سائب بن مالک اشعری
و بقول انس بن مالک اشعری را حاضر ساخت و سر ابن زیاد و حصین بن یزید و شریح بن ذی الکلاع و یزید بن
مخارق و جاعفی و دیگر از سرداران و بزرگان سپاه شام را حاضر کرده اسم هر کسی را نوشت و از کوشش بیاوخت
وسی هزار و نیارسیذ بیاورد و فرمان کرد تا بوی گز شوند و اینچنین را از خدمت محمد بن ابی حنیفه بگذرانید و در این وقت
حضرت امام زین العابدین علیه السلام نیز در که معظمه بود و نیز محمد بن حنفیه کتب کرد و با ایشان ارسال داشت
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ بَعَثَ أَنْصَارَكَ وَشَبَقَكَ إِلَى عَدُوِّكَ يَطْلُبُونَكَ بِدِمِّ أَخِيكَ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ
فَخَرَجُوا مُحْتَجِّينَ نَحْفَيْنِ سَيْفِينَ فَلَقَوْهُمْ دُونَ أَصْبَيْنَ قَتَلَهُمْ رَبُّ الْعِبَادِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ الَّذِي طَلَبَ لَكُمْ النَّارَ وَأَدْرَكَ لَكُمْ زَوْسًا أَعْدَاكُمْ فَقَتَلَهُمْ فِي كُلِّ فَوْجٍ وَغَرَقَهُمْ

در بیان مختار و سواد آنکه در میدان سقاقت بجا گذشت

۸۶۹

اینک که فخر شکیان مختار و سواد آنکه در میدان سقاقت بجا گذشت و چون پیش از این
 در مختار و سقاقت و چارتن پیوست در مختار و سقاقت که روایت کرده اند که مختار و سقاقت
 پیچیده ماه ایام ولایت خودش پیچیده هزارتن از آنان را که در قتل امام حسین علیه السلام شریک شده بودند قتل
 رسانید و آقام حروف کویه اگر آنجمله را که در قضیه بایکدیگر با قتل رسیده اند معلوم دارند یکسان موافق خبریکه
 مذکور شد که خدای در عوض خون یحیی بن زکریا بهشت و هزارتن را بکشت و در ازای خون حسین علیه السلام
 دو بار بهشت و هزار را میبخشد مطابق خواهد بود و اگر پاره اخباری که ابو مخنف در مختار است این زیاده و شکر مرقا
 مرقوم داشته اعتماد و در بیان مختار که بجا گفت من سید و شاد و سه هزارتن را بخواهم کشت مناسب
 خواهد شد و اگر این جمله است مختار هم به مار زرسیده باشند به ست سایر خروج کنندگان تبا و شده اند
 و الله تعالی اعلم مرتبانی با سناد خودش از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود
 مَا أَكَلْتُ هَائِلَةً وَلَا أَخَضَبْتُ وَلَا رَوَيْتُ فِي دَارِهَا شَيْءٌ شَانِ خَيْرٍ حَتَّى قَتَلَ عِبْدُ اللَّهِ
 یعنی بیس زنی هائلیه سر به چشم بکشد و خضاب نرود و از سرای بیس بکشد و در سطلی بر نخاست و در دست
 پنجال آگاهی که عبید الله بن زیاد و قتل رسید و نیز از یحیی بن ابی راشد مروی است که فاطمه و خنصر علی
 علیهما السلام میفرمود ما تحتنا امراء و لا اجالت فغننا من و لا الا امتطت حتى بعث
 المختار داس عبد الله بن زیاد یعنی هیچیک از زنان ما بختا خضاب نکند و سر به چشم نیارد و سبیل
 سرمدان چشم نکند و سوس باشد کوفت آگاهی که مختار سر عبید الله بن زیاد علیه اللغه و العذاب
 بکشد و در این بفرستاد جعفر بن غنم علیه الرحمه در سال ثار میگوید بذا که بیشتر از علما توفیق استنباط و قایق
 پاره اخبار و قتل معانی و حقایق پاره آثار حاصل شده و اگر احوال ائمه را در مدح مختار از روی وقت
 و بصیرت نظر میگرداند برایشان معلوم میافاد که مختار از جمله سابقین مجاهدین است که خدا تعالی
 در قرآن مبین ایشان را مدح کرده است و اینکه امام زین العابدین در حق مختار دعا فرمود و دلیل
 واضح و برهانی لایح است که مختار در خدمت آن امام و الامتداد از مصطفین اخبار است و اگر مختار بر جرح
 غیر مشهور و را بهی غیر مطلوب بودی و با امام مخالفت داشتی هرگز امام در حق او دعائی غیر مستجاب
 و نفعی غیر مستطاب نمیراند و آن دعا بر مختار با نزی و بیبوده می نمود و مقام ازین امور منزه است
 و ما ازین پیش در مطاوی این کتاب از اقوال ائمه علیهم السلام که مر در مدح و نفعی از اوست و او را دوست
 مذکور داشتیم و اینجمله برای ذوی الاسبصار و الاعتبار کافی است همانا دشمنان او بسبب بغض و عناد
 و غرض و لجاج پاره مثال از بداد باخته اند تا او را از قلوب شیعیان دور دارند چنانکه دشمنان
 امیرالمومنین علیه السلام بعضی سادی باخته اند باین سبب جمعی کثیر را که از محبت آنحضرت دور داشته
 و از اظهار تشنجر ساخته اند در بودی ضلالت و دیا جبر غفلت بپلاک ابدی و دمار سردی آورده

در مختار و سقاقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشقہ میسی داشت

دوست

در خدمت حضرت ابی عبد الله حسین علیه السلام حاضر میگردیدم و در میان من و حضرت ابی عبد الله حسین علیه السلام
مقدم میبود که سبیل و محبت حضرت ابی عبد الله حسین علیه السلام در میان من و حضرت ابی عبد الله حسین علیه السلام
چنانکه در حدیث ثمالی که یکی از آنحضرت علیه السلام بن عباس علیه السلام نظر فرمود و بفرموده حضرت ابی عبد الله حسین علیه السلام
فرمود که در این کتاب در مقام خود مسطور است این محبتی که شرف میشود و چون رومانی را آن بدست که
اقامت سرگردانی آن امام شریف علیه السلام را بهشتی بایستی بپای رقت و چندین اشک کی بر آن نشست
عمر بن علی علیه السلام با برادر زاده اش عبید الله بن عباس در طلب میراث برادران پدری او که در یوم امام
شریف شده بودند آغاز حضرت نهاد چنانکه ایندستان نیز در این کتاب در مقام خود مسطور است
و آنرا از او را بجهت به او داده و فرستاده و ساخته لکن این منازعه عمر بن علی با ایشان بسیار مذموب
امامیه سمعی است که بسیار مذموب عامه زیرا که برادران حضرت عباس سلام الله علیه قبل از آن حضرت
در یوم اطفال بن میدان بر فتنه و شید شدند و بجهت از سنبله زندان ام البنین را از آنحضرت بودند و چون
اولاد داشتند اموال و موارث ایشان عباس علیه السلام موافق بر دشمنی تلقین گرفت و چون
عباس سلام الله علیه شهادت یافت بفرزندش عبید الله طایفه یافت و ام البنین بدو گذاشت و اگر کسی
بمیرد و مادرش زنده باشد سایر برادرانش را نمیخواهد بود و در اینوقت ام البنین زنده بود و بیسج شک
و شست میرود که مرتبه ام البنین و پیر عباس سلام الله علیه در اینباب بر عمر مقدم است و همچنین ام البنین
در حیات موارث برادران عباس بر عباس تقدم دارد و حاصل مقصود این است که عمر بن علی علیه السلام
در اینجا بفرمان امام زین العابدین علیه السلام کار نمی ساخت و با عبید الله بن عباس انشاء حضرت نمود
و او را در عهد چنان سلطان طاعی بجله قاضی در آورد و اینکار را زودی بعید می نمود و نیز خلف او از برادرش
امام حسین علیه السلام محفل استیجاب بود لاجرم مردمان زبان بملات دراز کردند و معذک چون مدتی
برگذشت با برادر زاده اش حسن بن محسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بجنومت پوست و در صدقات
امیر المومنین سلام الله علیه با وی منازعت ورزید و چون کلام است که حجاج میخواهد او را با وی شک یک دارد
روی شام نهاد و یکماه بر در سرای عبدالملک توقف ورزید و دستوری نیافت و ایندستان سحی بن الحکم رسید
گفت بزودی تراب در آورم و اینوقت سحی از مجلس عبدالملک گفت سبب مراجعت چیست گفت امری
پدید شد که تاخیرش را جایز داشتم و اطلاع امیر المومنین را واجب شمردم گفت داستان چیست گفت
اینکه حسن بن محسن است که کینه است بر این در توقف دارد و هنوز باریافته است همانا او را پدرش
و جبهش را شیعیان با شنید که دوست میدارند بمرند و یکی از فرزندان این خاندان زبانی نرسد
عبدالملک در ساعت فرمان داد تا سنجاب را در آورند و او را یک معظم و کرم بداشت و بر سر او میر
خودش با خودش نشاند آنجا که گفت یا ابامحمد ابرپری در چهره مبارکت زود نمایش فرود سحی گفت

اینکه حسن بن محسن است که کینه است بر این در توقف دارد و هنوز باریافته است همانا او را پدرش

تاریخ کتاب حکوة الملوك ناصرى

ع ۸۷

تا بعد از رسیدن به مدینه و ذوالحججه و بانه جمله اسم شریف که قبضه میان و در میان و انسط و بصره است
 حموی در مراصد الاطلاع گوید از مدینه تا بصره چهار روز فاصله است و در آنجا مشهدی عظیم روی داد و قبر
 عبد الله بن عباس علیه السلام در آنجا است و این خبر موافق آن خبری است که مختار عبید الله بن
 علی را در مدینه بخت با محمد ایشان در مدینه فرستاد و آمدند و از آن طرف مصعب بن نیر با سپاه خود نزدیک
 بایشان میسر و شدند و هر کسی لشکر خود را پیار است و هر دو گروه با هم نزدیک شدند و امر بن شعیب
 عبد الله بن کمال را در سینه سپاه و عبد الله بن وهیب جشی را در سیره لشکر گذاشت و ابو عمره مولای
 عتیه را امیر موالی ساخت این هنگام عبد الله بن وهیب جشی نزد ابن شعیب سالار پیاده شد و گفت ما این جماعت
 موالی در علوی جنگ و شدت عرصه کارزار نیست توانا هستیم و جماعتی بسیار نیز بایشان سواره رهپاز
 و تو اینک پیاده هستی یحقر آن است که فرمان کنی تا ایشان نیز با تو پیاده روی کنند چمن بیناک هستم که نگاه
 از تو روی برتابند و به یک سوی اسب تازند و کار بر تو فاسد سازند لکن ابن وهیب این سخنان را بجمعه نرض
 شخصی ننهاد و از آنچه او را از ایشان در کوفه رسیده بود با ایشان کینه در شد و این تدبیر از آن نمود
 که بجمعه پیاده باشند و اگر چند هنریت با مردم مختار باشد و ایشان را بکتن روی سلامت نیفتد سیکو میگرد
 ابن شعیب این سخن او را از روی درستی و راستی پنداشت و اشارتی نمود و موالی بجمعه از مرکهها میسر و کردیده
 با وی راه سپار شدند و از آن سوی مصعب روی میدان کردند و این وقت عباد بن حصین را بر سواران آید
 ساخته بود و عباد با جمعه و اصحاب نزدیک شد و امر گفت ما شما را بکتاب خدا و سنت مصطفی و بیعت مختار
 میخوانیم و نیز شما را دعوت میکنم این امر را در میان آل رسول بشوری در انجینه تا هر کس از ایشان شایسته
 ترباشد بامارت و خلافت برکرم پس عباد بن حصین بدو شد و مصعب باز گفت مصعب فرمود باز
 و بایشان حله سپخن و بر دایمی مصعب در حال اتقاء میسر یقین فرمود تا آن جماعت را بیعت ابن زهر
 بخوانند و ایشان تمنع و رزیدند و لاجرم انجام حال بقبال پیوست و عباد پیاده و بر ابن شعیب و اصحابش
 حله کران میفکند لکن ایشان چون کوه کران پیایند و هیچکس از جای خویش متزلزل نکشت عباد
 بکمان و موقف خود باز گشت و مطلب بن ابی صفرة چون لیب و سیل سرایش بر ابن کمال حله در کرد
 و مردان کارزار چپ می یابیم بگشتند و ابن کمال میسر و شد چون مطلب اینجا رسید از روی روی
 بر تافت و با اصحاب خویش گفت حله سخت بر این حله بیاورید پس حله بسیار عظیم و منکر بایشان بیاورد
 و آن جماعت را تا بسمت و مت برفت و پشت با جنگ دادند لکن ابن کمال با گروهی از مردم ممدان
 بشکبانی با ستماء و چندی قتال داده بعد از ساعتی هنریت شدند آنگاه عمر بن عبید الله از سیره
 سپاه مصعب میجبار بر ابن شعیب حله آوردند و جنگ به پیوستند از هیش سپاه تا بش ماه برفت و از
 کوشش مردم کینه خواه نمایش خورشید نماید کرد و پنهان کارزار بر گشید و در نشست و غبار عرصه پیکار

و این جماعت را تا بسمت و مت برفت و پشت با جنگ دادند لکن ابن کمال با گروهی از مردم ممدان بشکبانی با ستماء و چندی قتال داده بعد از ساعتی هنریت شدند آنگاه عمر بن عبید الله از سیره سپاه مصعب میجبار بر ابن شعیب حله آوردند و جنگ به پیوستند از هیش سپاه تا بش ماه برفت و از کوشش مردم کینه خواه نمایش خورشید نماید کرد و پنهان کارزار بر گشید و در نشست و غبار عرصه پیکار

امیر خسرو دهلوی

۸۷۷

پس از آنکه بگذشت زمانه و چون سواران لشکر شد و موی در اندام کند آوران دهنش گشت ابن شمیط
 بان کثرت سپاه و هدایت دیران کینه خواه نظر نکرد و با حدت سان و صولت لیکب عزان هر سو
 پر خاشاک شد و چندان زد و کشت تا کشته شد و از آن سوی همی ندان بر کشیدند که ای مشرک بجهل و خشم پای
 اصطبار دستوار دید و در ششاید کار از کجایی جوید و از تیغ شرر بارودی برتابید تا در صفه روزگار
 نامدار بماند حملب با ایشان بانگت بر کشید که فرار کردن در چنین روز برای شما از هر کار بهتر است کار نیست
 از چه روی خوشین را با این سبک کان کشتن میدهند بعد از آن گفت سو کند با خدای کثرت قتل را امروز خن
 در قوم خود گران نیتم آنکه سواران بصره بجانب لشکر پیاده ابن شمیط روی خفاوند و ایشان را منظم ساخت
 و مصعب بفرمود تا عباد بن حصین امیر خیل باشد و با او گفت هر کس را اسیر ساختی سزاوارتن بگیرد و نیز محمد بن
 اشعث طعون را با جمعی کثیر از خیل و سواران کوفه روان داشت و گفت هر گونه خواهید خواست و نخواهی جوید
 و این خیل و آنجا که کوفیان بر سر اریان پناه مختار از جنگجویان لشکر بصره شدید تر و سخت تر بودند
 چه ایشان از روی کین و آتش درون کین میخاندند و هر یک کس تم جانی نمی شمردند اما لشکر بصره بر حسب
 صورت و قوا اند حارب کار میکردند با تکه ای جماعت از دنبال فراریان تباختند و مرکب ستم بر انداخت و تیغ کین
 بر کشیدند و هر کس را در یافتند کشتند و از هیچ اسیری نگذاشتند و از تمام لشکر خطایفه اصحاب خیل نجات نیافتند
 و از پیادگان فرمود وی تسلیل جان بدر نبردند معادیه بن مسعود المزی کوی در میان گیر و دار بارز یکبار
 از عیش مختار تباختم و نوک سان در پیش همی بگردانیدم کی از روی شگشی و از نجات از آن گونه کردار گفت ای این
 زحمت بروی و امیداری کفتم آری خون اینجا از خون ترک و دیلم بر حلال تراست و این معادیه
 قاضی بصره بود و با بچه چن مصعب از تم غیش فراغت یافت و دل از آن کار برد خست روی بطرف
 کوفه نهاد و از برابر واسط راه نوشت و از آن پس در مکانی بنیوه فرمود و در اراضی لشکر را در نور دید
 و از آنجا پاره احوال و ائصال و بعضی از مردمان را که نیروی راه نوشتند در کشتیهای جای دادند و از روی
 خزان بگذشتند و از آنجا خبر و دهانه قوسان درآمد و از آن خبر عبور کرده بخر فرات درآمدند و این
 هنگام جماعتی از هزیمت با فغان لشکر مختار بکوفه درآمدند و مختار از آن خبر دهشت اثر مستحضر ساختند
 چون آن امیر جلالت آثار از قتل و اسیر و هزیمت آن لشکر گران دآن بزرده سواران کند آوران و آن
 سرداران و سررنگان شجاعت نشان خبر یافت آهی سر برد کشید و فرمود از مردن کوی حق نتوان و هیچ
 مردنی برای من نیکوتر از آن نیست که چون ابن شمیط در عرض کارزار بگویم تا شربت شهادت نیوشم
 چون این سخن از وی بشنیدند به استند که آنچه میخواست میرسد و قال فرمود تا شهادت فایز شود

در این روزگار

کتاب فیض کاف
 مصعب بن عمیر
 از آنکه در این روزگار
 از آنکه در این روزگار
 از آنکه در این روزگار

بشکر مصعب

بیان پروان شدن مختار بن ابی عیسید از کوفه

و محله لشکر

چون در خدمت مختار معروض داشتند که شکر بن زبیر با لشکر خود که دشت و صحرا در یاراد میسپارد و
دل بجای بر نهادن قتال با آماوه گشت و از آن طرف مصعب بن زبیر با آن لشکر پر خاشاک زمین در نوشت و آب به
پیمود تا به شکر بن زبیر رسید و در آنجا هر دو فرقه و هر سلسله و هر قاصد و هر سرف بهم پیوسته میشدند پس بر آب فرات
بندهای بر نهاد و آب ذات را با آن انحصار بگردانید و کشتیهای مردم بصره در گل نشست و چون ایحال بدیدند
از کشتیهای برون شدند و با آن بند در آمدند و اصلاح کردند بگوشتی آوردند و از آن طرف مختار با آن سپاهی که
در کوفه بجای بودند از کوفه بیرون شد و با آن لشکر بصره راه سپرد تا در حروراء نزول فرمود و در میان
لشکر بصره و شکر بن زبیر حایل و حاضر گردید و مختار از آن دور اندیشی که داشت قصر الاماره کوفه و مسجد را محکم
و استوار داشته جمعی را در آنجا بجا حفظ و حراست برکاشته و آنچه برای حصاریان در خور است آماده داشته بود
تا اگر ناچار شود بکوفه باز گردد در آنجا متحصن گردد و از آن سوی مصعب بن زبیر سپاه خود را با حاکم و هتیب بن
ابی صفره را در میمنه لشکر و عمر بن عبید الله بن عمر را در میسر و عباد بن حصین را بر جبهه سواران بکذاشت
و روی بکوفه آورد و از میطرف مختار سپاه خود را بقیعه فرموده و سلیم بن یزید که بی را در میمنه لشکر و سعید بن
منقذ همدانی را در میسر سپاه و عمرو بن عبده بن زبیر را بر سواران و مالک بن عبده بن زبیر را بر
پیادگان لشکر بکذاشت و از آن طرف محمد بن اشعث با زبیر میان مردم کوفه بسیار اند و در میان مصعب و مختار
فرو شدند و چون مختار این حال بدید بهر دست از لشکر بصره یکی از اصحاب خود را کمران ساخت این وقت
دو سپاه کینه خواه شدند و روی بیکدیگر نهادند و سعید بن منقذ چون شهاب بنده و عقاب منقذ را بک
جنگ ساخت و بر جبهه کبر و عبید الله بن حصین که در میمنه لشکر مصعب قرار داشتند با حاکم و هتیب بن
و چنان کارزاری سخت بجای برد که چشم و در کار را خیره ساخت چون مصعب این تذنی و صلابت را بدید
مطلب پیام کرد تا با آنان که در برابر او بقتال با ایستاده اند حمله آورد و طلب گفت من مردم از در آفر صفت
و مقامی بدست نیارم بجز بک بزم و بکشتن من هم چه اندر دم کو بکذاشت و از آن طرف مختار عبده بن جده بن
بسیره مخنه و می را فرمان کرد تا با آنجا حاکم که با وی برابر ایستاده اند حمله در آنجا و عبده الله بن مردم عالیه
که با وی روی در روی بودند حمله برد و متفرق ساخت و عبده الله بن عمرو هندی که کجا همان خیل بود و درین
حضور داشت گفت بار خدا ای من بر آن عقیدت و پیمان هستم که در قیام صفین بودم بار خدا یا بحضرت تو بر اوست
میجویم از خون این مردم یعنی اصحاب مصعب آنجا شیر خون آشام از نیام بر کشید و چون ضرغام میتز جنگ
به شوشید و قتال بدو تا بقتل رسید و اصحاب مختار چون شعله ناره و نیزه آشبار نمودار شدند و مالک بن
عبده الله هندی که امیر پیادگان بود با پنجاه مرد دلاور روی بقتال نهاد و این وقت نزدیک بشامگاه بود

چون مختار و کوفه را بکوفه
در آنجا که کوفه را بکوفه
در آنجا که کوفه را بکوفه

از آن طرف
در آنجا که کوفه را بکوفه
در آنجا که کوفه را بکوفه

در کوفه ایستاد
با اصحاب خود
و در کوفه ایستاد

بسم الله الرحمن الرحيم

در آن شب و نوبت و نوبت بیای آوردند و او را با جاعی نزد اصحابش نهادند
و مختار نیز چون پیش از آنکه در آنجا رسیدند و در آنجا نشستند و با هم
و مختار و زسان اطال تمام آن شب را قتل و جدال داشتند و ظایفه همدان با
باز میگویند و نوبت و نوبت و این وقت جاعی بزرگ از آن قوم از سپه امون مختار کناری
رفت و آنکه بر جای ماندند با مختار گفتند ایها الامیر روی بقصر کن پس مختار رفت و بقصر الامامه جای
رفت یکی از اصحابش بدو گفت آیا نه آن بود که ما را بفتح و ظفر و عده مینادوی و اینک چیزی بر نیامد
از ایشان منمزم شدیم مختار فرمود آیا در کتاب خداست یا این آیت را نت بخوده باشی بگو الله ما ایشا
لَیْسَتْ وَ عِنْدَهُ اَمَ الْکِتابِ یعنی محو میفرماید آنچه را خواهد و ثابت نیاید و از این سخن مرادش این بود
که آنوقت که من این وعده میدادم مشیت بر آن بود و بعد از آن بد افتاد و ازین روی بعضی گفته اند
که اول کسیکه قاتل جد او گردید مختار بود با تجمعه در همین شب عرین علی علیه السلام در مکه قتال قتل
و معلوم شد مخصوصاً قاتل او کیت که اینک ظاهر چنان نمود که او را شناخته و ندانسته در آن تاریکی شب
باشند همانا آخر الامر از آنچه پرمیز داشت بدو چار شد و چون قضا و قدر فرو شد حد سود داشت
از سفر که بلا خود داری نمود و نام خویش را از زمره شهدا بیفکند و آن سعادست فایز نیکست و در این سفر
حضور یافت و سر انجام شربت قتل نوشید با تجمعه مختار با شش هزار تن از مردم خویش در قصر متحصن شد
و چون بامداد چهره بر گشود مصعب با مردم خود روی بر سپنج نهاد

و ذکر تحصن مختار علیه الرحمه در قصر و مجاری به او با مصعب و مقول شدن مختار و اصحابش

چون مختار متحصن گردید مصعب روی بر سپنج نهاد و بر ملب بگذشت ملب گفت بیار فقی نیکو و نامدا
بودی اگر محمد بن اشعث کشته شده بودی گفت بر استی سخن کردی آنجا مصعب با مصعب گفت
همانا عبید الله بن علی بن ابیطالب علیه السلام مقول شد چون ملب شنید استرجاع نمود آنجا مصعب
گفت سخت دوست میداشتم که این فتح را بنگرد و هیچ میدانی او را کدام کس بکشت همانا آنکس او را بکشت
که خود را شیعه پدرش میدانند با تجمعه مصعب با سپاه خود در سپنج فرو شد و آب و نان بر مختار و مردم
بر بست و مختار با یاران خود هر روز با ایشان جنگی ضعیف و نبردی سست بیای میبردند و روز تا روز بر
ضعف ایشان پیروز و لاجرم مردم او با شش وار ذال بر ایشان چیره شدند و چون یاران مختار بیرون
میشدند از فضا از باهما آه پای کثیف بر ایشان میخیزند و مردم مختار در ایندت که متحصن بودند و آب و نان
بر ایشان بسته شده بود پاره زنان در پوشیده و پنهان طعامی اندک با ایشان میرسانیدند و این خبر

مصعب را نماند

بیت بیرون از موزم از کتاب مشکوٰۃ الادب مصری

مبعض بر نهادند و او بفرمود تا زمان را از نیکار مانع نشوند و مختار را بخواهش فرود گرفت با اینکه از آبای چاه از آن پیش همیشه با عمل نیکو میخیزد و چون مختار را رسید منصب با اصحاب خود رفت کرد تا بقصر نزدیک شد و کار مختار را بر ایشان دشوار تر نهادند چون مختار اینحال بدید با اصحاب خود گفت هر چه در مختار بیشتر پدید بر ضعف شما افزوده شود بهتر آن است که این ذلت فرود گیریم و ازین قصر فرود شویم و با ایشان جنگ در اینجا و کشیم تا یک نام و گرم گشته شویم سوگند با خدای هیچ نمیدانیم که اگر دل بر مرکبیم و جنگی مروانده بپای بریم خدای ما را نصرت دهد لکن اصحاب او ضعیف دل بودند و سخن او را نپذیرفتند مختار با ایشان گفت سوگند با خدای من بیست خود بدین ذلت تن نمیکنم و شما را در جان خود حکم آن ندادم و اگر بیرون شویم و با ایشان قتال و هم بر ضعف و ذلت ایشان بپایند لکن اگر شما بکشم ایشان کردن بنید و دشمنان شما بر شما حیره شوند شما را تن تن در آسختل که در یکدیگر بنظاره باشید سر بر گیرید آنوقت گویند کاش مختار را اطاعت کرده بودیم اما اگر این بجنگ بیرون شوید هر چند مظفر هم نشود لکن کما جان بسیارید بعضی نوشته اند چون مردم مصعب را یکبار به مردم مختار طلب افتاد مختار با شش هزار تن از آنها و جوان و غیرت خود در دارالاماره محصور گشت و مدت این چهار چهل شبانه روز انجامید و از تنگی رزق و روزی و شدت گرمی و تشنگی بر آنان کار دشوار گشت چنانکه از زندگی مایوس شدند و با خود مشورت سخن راندند و آخر الامر متفق الرای شدند که از مصعب در طلب امان بآیند و این ذلت را خریدار کردند مختار با ایشان موافقت نفرمود و گفت ای مردم شما نیک بدانسته اید که در زمان اقتدار جمعی بسیار ازین اشرار بکشته اید و خانه های ایشان را ویران کرده اید و صیاع و عقار آنان را تباہ ساخته اید و اقارب و عشایر ایشان مصعب بن زبیر ملحق شدند و بیشتر آنها امروز در لشکر او جای دارند و اگر امیر ایشان مصعب شما را امان بدهد این جماعت متقاعد شوند و از انتقام چشم نهند و صد در خویش را از آتش کینه تنی سازند و چون جز آن نیست که فاقه امر متقی مرکب است پس اگر دل قوی دارید و بصورتی و شکبائی بیردازی و اگر چند از در خطر را هم باشد کار زار و هید و بجنگی در میدان پیکار بدید جهان به سپار شود از زکوب تنگ و عار و خواستاری امان ازین مردم نایجاد که با شما جز بجه و دشمنی آید و زبان نره اشبار معاملات و محاورت نخواهند جست بهتر باشد و ذکر جمیل خود را در دهور و اعصار بیا دکار خواهید گذاشت این سخن مختار در گوش آن مردم چون باد و چنبر بر گذشت و اثر بخشید و همچنان پانزده روز بود و طلبکردن امان ثابت و راسخ ماند چون مختار اینحال بدید از عار مال بندشید و دل بر مرکب نهاد و از آن طرف عبداللہ بن جعد بن ہبیره که بر این غزیت کمان بود از قصر دی تافت و بجای اعیان و خدایان و ذن خویش پیوست و مخفیاً در میان ایشان نشست آنجا مختار طیب و هندو بکار برده کفن در زیر چوشت پوشید و دشمنان از کفن بیا و سخت و زائل و عیال و ملک و مال چشم پوشید و بواسطه خویش بر نشست و چون

و سوال ما بجا است بگویند در سجده دوم سبب آن چیست که در سجده اول سبب آن را پرسیدیم
طبع دارد مصعب چون چنین گفت ما خبر دادیم پس از آن وقت که او را خبر دادیم که در سجده اول سبب آن
در خدمتش عرض دادند با مصعب گفت با من خبر دادی که در سجده اول سبب آن را پرسیدیم و در سجده دوم
و این کشتن با مردم کشتن راه و حال است در کی رضای خدا و در آن یک سبب است که در سجده اول کشتن
خدا می آید می کشند و عرش افزون میشود و هر کس عقوبت نماید از خصائص این نماند ای سید بن
ما و سبب پاک وین و آئین ما شیم و یک یک بقدر نیاز داریم و مردم ترک و دیم نیستیم و مر این بود که در سجده دوم
یا برادر این خودمان مخالفت ورزیدیم و از دو حال بیرون نتواند بود یا اینکار خطا کرد و ایم یا بصواب
را ندانیم و در میان خود قتال ورزیدیم و ایم چنانکه مردم شام نیز با خود مخالفت نمودند و آنگاه با هم اجتماع
و اتفاق کردند و چنانکه مردم بصره همه یکجا شدند و هم در آن صلح نمودند و اجتماع دادند و نمودند اکنون
که شما مختار و مالک و مقتدر شدید بر ما بجشید و چون قدرت یافتید عفو و گذشت را پیش نهاد کنید و از سبب
کلماتی که گفتیم که ما را در اول بر ایشان رفت گرفت و مصعب نیز نرم شد و خواست ایشان را براه خود
باز کند و این وقت عبدالرحمن بن محمد بن ایش بن جلیث بر پای شد و با مصعب گفت آیا این جماعت را
بر ما میفرمائی یا ایشان را اختیار کن یا ما را و نیز محمد بن عبدالرحمن بن سعید همدانی را است با ستم داد
و به آنگونه گفت و هم جماعتی از اشراف کوفه پای یافتند و چون ایشان سخن پیار استند چون مصعب
این هجوم داشت و بقبل آنجماعت اشارت کرد و یکبار به ایشان زبان برکشودند و گفتند ای پسر
زیر بار کس و خون ما را بریز و فردا که با مردم شامت جنگ و تیر خواهد بود ما را در مقدمه ایستد و بداد
چه شمار از ما می نیازی نخواهد بود و اگر داد آن جنگ کشته شویم باری تا جمعی از زنان انکاشیم و برای شما
ضعیف دست بخود ایم مقتول خواهیم شد و اگر بر ایشان ظاهر یافتیم این سود برای شما خواهد بود
همچنان از ایشان پذیرفتار نشدند چون بحیرگی ایحال بدید با این زیر گفت خون مرا با ایشان آلاشید
چه ایشان در آنچه گفتیم عصیان ورزیدند پس ایشان را تن بن بقبل رسانیدند و مسافرن سعید بن عمران
ناعطی گفت ای پسر پیر با ما اقامت جواب پروردگار را بگوئی که جماعتی از مسلمانان را که ترا در میان خود
حکم ساختند با دست و کف به صبراً بقبل آوردی شما از آنان بکشید که شمارا کشته اند چه در میان ما مردمی
هستند که بگوید در هیچ جنگی حاضر نشده اند بلکه در سودا کوفه برای حفظ طرق و کرد آوری حسودان مشغول بوده اند
مصعب گوش سخن او داد و تقیاس فرمان داد نوشته اند چون مصعب بقبل ایشان اراده کرد و با مصعب
فتی شورت کرد و خف گفت من چنان میگویم که عفو نمائی چه عفو بقوی اقرب است اهل کوفه و اشراف
آنجماعت فریاد و غوغا برآوردند و گفتند ایشان را بخش و مصعب ناچار جلد را بخت و چون بکشد کشته شدند
و خف گفت ما اگر در کتب بقیلیم نارا فلیتله لایکون فی الاخره و الا لا نکشتن ایشان بدارک تاریم

چون روز دیگر فرارسید جماعتی از آن مردم فوخر را بیاوردند و سر مختار را بیاوردند چون مصعب آن سزا را دید
انگشت اعتبار بداند آن بگوید و بفرمود تا گفت مختار را از دست جدا کرده و از یک سوی مسجد بامیخی آهین بر دیوار نصب
کردند و بر این حال بود تا زمانی که حاج کوفه آمد و آن گفت بریده را بید و پرسید و بدانت و بفرمود تا از دیوار
مسجدش فرو آورده و با محمد بن زبیر از آن غروش و آتش بخت و علف بقصر در آمد و پیردکیان مختار را
نیز اسیر ساختند آنگاه سی هزار درهم بآتش که سر مختار را بیاورد و در آن سر را بانه فتح و طغر بوی
برادرش ابن زبیر و محبت عبدالله بن عبد الرحمن بطرف که بفرستاد و عبدالله روز و شب کوه و دشت نبوشت
تا بانه فیروزی و سر مختار بعد از نماز عشاء و مسجد الحرام در آمد و عبدالله بن زبیر را بیاورد و چندان درنگ و رزیه
که در محاکمات آن از نماز فراغت یافت پس آن نامه را به داد و عبدالله گفت خبر صیت گفت بفتح و قتل مختار
بعد از حصار با اصحاب الدار بشارت داد ترا و اینک سر اوست که برادرت مصعب توسط من تو فرستاده است
عبدالله بن زبیر گفت غرض از اینکلام چیست گفت مقصود جایزه و ثرد کافی است گفت این سر را بکیر و باز شو
گذاز بامی جایزه است کافی است و از کمال اساک چیری به و نداد و بجهله چون مصعب از کار مختار آسوده خاطر شد
حال خویش را در جبال و سواد کوفه مقرر ساخت و نامه بابر ابراهیم بن مالک اشتر بگذاشت و در آن نامه مذکور نمود که
بامن اگر اطاعت کنی مملکت شام و سرداری سپاه و هر کجا را که از زمین مغرب مستوح داری تا گاهی که براهی
آل زبیر سلطنتی باشد با اختیار و ایالت تو خواهد بود و این شرط را با پیمان و ایمن نمود که داشته بدو بفرستاد
و نیز چون عبدالله بن مروان خبر مختار بشنید نامه بابر ابراهیم بن الاشتر نبوشت و او را با طاعت خود دعوت کرد
و شرط نمود که اگر مسئول را اجابت فرمائی همه مملکت عراق را با بادت تو گذارم چون ابراهیم این دو نامه را بدید
بیاران خود مشورت نمود و ایشان در این امر باخلاف آراء سخن کردند ابراهیم گفت اگر نه این بود که ابن زیاد
و کوهی از اشرف شام بدت من بھلاک و دمار رسیده اند عبدالله را از دست میدادم و مسئولش را با اجابت
مقرون میشد و بعد از ده دیوان را بر اهل خود و عیثرت خود بر نخواهم گزید پس در جواب مکتوب مصعب
نوشت که با تو پیوسته می شوم و مصعب به و نوشت که بجانب ادروی بنند و ابراهیم با طاعت او بدو راه گفت
و چون مصعب از اقبال او با خبر شد مصلب بن ابی صفره را با بارت موصل و حذیر و وار میستینه

تقصیر امام زین العابدین علیه السلام

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاواب ناصری

۸۸۴

که از سخت باد پیو باز کرد آید و سینه آذربایجان را چنانکه با او بود پود گذاشت و چون ابراهیم نزد مصعب
در تشریفات قدوم در رعایت احترام و اعزاز او بکوشید و فیصل محام را برای درویش او نهاد و اینک پاره همدین
نوشته اند که ابراهیم مصعب نام کرد و امان طلبید و مصعب او را امان به او محفل و ثوق نیت چه مقام و منزلت
و شجاعت و غیرت ابراهیم در تبت و صولت او در انظار آتین برتر بود که بچنین کار اقدام کند و او را مانند عبدالمکک
مروان از جان و دل خوانان بود و چون مصعب ازین امور نیز فراغت یافت اتم ثابت دختر محرمین جذب رنوم
مختار و عمرة دختر نعمان بن بشیر انصاری زوج و یکوش را احضار نمود و ایشان را از چگونگی حال مختار پرسیدن گفت
اتم ثابت گفت ما و باره مختار همان کویم که تو کوئی مصعب او را را نمود اما عمرة گفت خدا یتالی او را رحمت فریاد
که از روی صلاح و عوایب عبادت میکند مصعب او را بحسب در انکند و تفصیل حالش را بعد از آنکه بن زهر
نوشته که این زن مختار را پیوسته میداند این زهر در جواب او نوشت که بقتل رساند اما مسعودی گوید که جمله
آن را که مصعب از مردم مختار بقتل رسانید هفت هزار تن بودند و اینجمله همه در طلب خون حسین علیه اسلام میکوشیدند
و دشمنان او را میکشید و مصعب ایشان را بکشت و حینه نشان نهاد و همچنان در قتل شیعہ کوفه و ماکن دیگر دنبال
کرد و مردم مختار را حاضر ساخت و با ایشان گفت تا از مختار بر است جویند و همه اظهار بیزار می کردند که دو تن از زو جات
که یکی دختر محرمین جذب فرزای بود و دیگری دختر نعمان بن بشیر انصاری و ایشان گفته چگونه از مردی بر است جویم
که میبخت پروردگارم خداوند جهان است و در روز بار و زده میداشت و شبهارا در عبادت بیای بود و خوش را
برای خوشنودی خدا و رسول خدای در طلب کشند کان دختر زاده رسول خدای و اهل او و شیعه او بزل کرد
و او را خدای چند ان ننگ داد اما آنقدر از آن مردم ناچار بکشت که قلوب را روشن و نفوس را شفا آورد مصعب
تفصیل حال ایشان و اقوال ایشان را بعد از آنکه بن زهر بکوتب کرد عبد الله در جواب او نوشت که ایشان از آن
عقیدت که دارند باز شدند و از وی بر است جبتند خوب و گرنه هر دو در بقتل رسان مصعب هر دو را بسیار
و مبعوض شمیر بر کشید همه از وی بر است جبت و از آنچه میگفت باز گشت و مختار را لعنت کرد و گفت اگر بشیر
بر من بکشد و مرا بکشتن خواهید در پیارید و مرا بکفر دعوت کنید او را تحفه بنمایم اسم اکنون شهادت میدهم
که مختار کافر بود و لکن دختر نعمان بن بشیر از قبول آن کار انکار و روزید و گفت سخت شاتم که این شهادت بر من
و با و الحاق جویم و بحضرت رسول خدای و اهل بیتش قدوم جویم سو کند با خدای پدرم با سپه هند بخود و سپر اطلب
علیه اسلام را از دست نیکند است تا من به متابعت گیرم با خدا یا گواه باشم که من به بغیر تو و سپر علم او دال پت
و شیعیان او متابعت میورزم پس این زیر بغیر نمود اما آن زن عمو مندا دست به بقتل رسانیدند و بدو ای که این
چنین سید بن زهر رسان کرد تا کی از در خیانت آن زن صالحه را شب هنگام در میان کوفه و حیره بقتل رساند و آن
دختر هم آن زن را ببرد و با بشیر به ضربت بردی سنده و آورد و آن زن همی گفت یا تابه یا فراته مردی در اینجا حضور داشت
چون این زحمت و عذاب را گران شد دست با آورد و لطمه بر چهره قاتل سنده آورد و گفت ای فرزند زن زانیه

با پیست که بر این پیاده دارد آوردی و آن مظلوم در خون خویش غلطید تا ببرد و آنگاه
 بحر علی چون از آن مرد آن لطمه یافت بدوی چنگ بر آورد و دست در گریبان بسوی مصعب کشید مصعب چون
 ایشانرا بدید گفت این مرد را بکشید چه برامی پس قطع نخاع کردید و عمر بن ابی ربه غزوئی این شعر را
 در باب قتل زید بن عتار گوید

عبد الرحمن بن عوف
 زید بن عتار

إِنَّ مِنْ عَجَبِ الْعَجَائِبِ عُنْدِي قَتْلَ بَيْضَاءَ حُرَّةٍ عَطُولِي
 قُلْتُ هَكَذَا عَلَى غَيْرِ جُرْمِ إِنَّ لِلَّهِ دَرُّهَا مِنْ قَبِيلِ
 كَيْتَ الْقَتْلِ وَالْقَتَالِ عَلَيْنَا وَعَلَى الْمُحْصَنَاتِ جِوَالِدُولِي

و نیز سعید بن عبد الرحمن بن حسان بن ثابت انصاری این شعر را در باب قتل زوجه ثمار گوید و ازین پیش
 در ذیل مجلدات مسکوة الادب در ضمن احوال عمر بن عبد الله فروغی و شاعر و شعر ازین شعر مسطور است

أَفَى ذَاكِبٍ بِالْأَمْرِ ذِي النَّبَا الْعَجَبِ يَقْتُلُ ابْنَةَ النَّعْثَانِ ذِي الدِّينِ الْحَسْبِ
 يَقْتُلُ فِتَاةً ذَاتَ دَلٍّ سَيِّرَةٍ حَمْدُ بَنِي الْأَخْلَاقِ فِي الْحَيِّمِ وَالنَّبِ
 مَطْهَرَةٍ مِنْ قَتْلِ قَوْمٍ أَكَارِمِ مِنَ الْمُؤَرِّثِينَ الْجَمْرَةَ سَالِفِ الْحَقْبِ
 خَلِيلُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَتَصِيرُ وَصَاحِبِ حَرْبِ الضَّرْبِ وَالْكَرْبِ
 أَنَا بِي بَانَ الْمَلِيدِينَ تَوَافَقُوا عَلَى قَتْلِهَا لَا أَحْسُو الْقَتْلَ وَالسَّلْبِ
 فَلَا هُنَا تَالِ الزُّبَيْرِ مَعِيشَةٌ وَذَاقُوا الْبَاسَ الذَّلِيلَ وَالْخَوْفَ الْحَرَبِ
 كَمَا هُمْ إِذَا بَرَزُوا هَا وَقُطِعَتْ بِأَسْبَابِهِمْ فَارُوا بِمِلْكَةِ الْعَرَبِ
 أَلَمْ تَعْبِ الْأَقْوَامُ مِنْ قَتْلِ حُرَّةٍ مِنَ الْمُحْصَنَاتِ الْبَرِّ
 عَلَيْنَا دِيَارَاتُ الْقَتْلِ وَالْبَاسِ فِي الْحَبِ مِنْ الدِّيمِ وَالْبَهْتَانِ وَالشَّكِّ وَالْكَذِبِ
 عَلَى دِينِ أَجْدَادِ كُنَا وَأَبُوهُ وَهْنُ الْعِفَانَةِ فِي الْحَالِ فِي الْحَبِ
 مِنَ الْخَفَرَاتِ لَا خُرُوجَ بِرَنَةٍ كِرَامٍ مَضَتْ لَمْ تَخْرُجْ هَذَا وَلَمْ تَرُبِ
 وَلَا رَمَتْ شَعْيَ عَلَى جَارِهَا الْجَنِبِ وَلَمْ تَرُدِّ لَيْفَ بَوْمَا يَسُوءُ وَلَمْ تَحِبِ
 عَجِبْتُ لَهَا إِذْ كَفَيْتَ وَهِيَ حَيَّةٌ أَلَا إِنَّ هَذَا اللَّطَبَ مِنْ عَجَبِ الْعَجِبِ

عبد الرحمن بن عوف
 زید بن عتار

خاتمه

این اشیر گوید بعضی گفته که سبب ظهور و مخالفت مختار با ابن زبیر در آن هنگام رومی داد که مصعب بصره آمد
 و چون مصعب با بنک مختار روی نهاد مختار را حرم شیط را ساخته محاربت او نمود و او را امر نمود که در
 نزار با وی کار دارد و بدید چو شکار رسیده بود که مردی از جماعت ثقیف را در داز فحش عظیم آشکار شود و مختار
 کلان کرد که آن مرد دوست لکن این خبر در حق حجاج بن یوسف ثقفی سمع ظهور یافت کاهی که با عبد الرحمن

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۸۶

محمد بن اسفث در مدینه یکار و وزید با سحله سیکو مصعب بن زبیر فرمان کرد تا عباد طلی مدی بشکر مختار کند
و عباد نصیر مان اوروی برآه کرد و عبید الله بن علی بن ابیطالب علیه السلام بر او برکت و مصعب
در نهر البصرین بجای ماند و از آن سوی مختار با بیست هزار لشکر آمد از کوفه بیرون شد و از آن طرف
مصعب با آن مردم که با او بودند از جای پنهان شدند و در تاریکی شب مختار را دریافتند مختار با اصحاب خود فرسوده
که کتین از شما از جای خویش حرکت نکنند تا گاهی که بشنود که منادی می آید یا مختار برآورد و چون این ندا
شنید حمله کنند و چون روشنی ماه نمودار شد فرمان کرد تا منادی یا محمد بکشیدند و اصحاب مختار بر لشکر مصعب
حمله ور شدند و ایشان را با لشکر گاه خودشان منهدم ساختند و با ایشان تا صبحگاه تقبال بودند و چون بامداد
شد از اصحاب مختار بیس چکس بجای مانده و همه در سپاه مصعب حرا شده بودند مختار چهار منهدم را
بقصر کوفه درآورد و از آن طرف نیز چون اصحابش از ترکت از خویش فراغت یافتند باز شد مذحبه می شنید بودند
و مختار را نیافتند و چنان دانستند که مقتول شده است و دل بر مندر بناده هر کس توانست بگریخت
و در خانه های کوفه پنهان شد و از آن بگذشت هزار تن روی بقصر آوردند و مختار را در آنجا باز دیدند
و بگذشت در آمدند و در آن شب جمعی کثیر از اصحاب مصعب را بقتل آورده بودند و نیز از جمله آنان
که مقتول شده بودند محمد بن اسفث بود و از آن سوی مصعب روی بقصر بناد و تا چهار ماه مختار را
محاصره کردند و مختار در این مدت همه روز از قصر بیرون آمدی و در بازار و سوق کوفه با ایشان
قتال دادی و چون مختار کشته شد آنرا که در قصر جای داشتند در طلب امان بوی مصعب پیام کردند
مصعب پذیرفتار نشد ناچار بحکومت او تن درآوردند مصعب نزد یک بهفصحن از مردم عرب را
بجست و وی جوان را که قتل رسانیده همه از عجم بودند و جمله کشتگان او بشهر اربوست و قتل مختار
چهارده شب از شهر رمضان سال شصت و هفتم هجری بجای مانده روی داد و این وقت شصت و هفت
از عمرش بر گذشته بود در خبر است که وقتی از اوقات مصعب بن زبیر عبد الله بن عمر ابید و بر
سلام کرد و گفت اینک برادر زاده تو مصعب هتم ابن عمر گفت تو آن شخص هستی که در یک صبحگاه هفت هزار
تن از مردم قبله و اسلام را بکشتی بدون اینکه سببی فرض کرده باشی مصعب گفت آنها همه کافره و فاجر بودند
ابن عمر گفت سو کند با خدا ای اگر بشماره ایشان از کوفه سفدان موروثی پیرت کشته بودی سرف بود
و نیز ابن زبیر با عبد الله بن عباس گفت آیا خبر قتل این کذاب را شنیده باشی گفت کذاب کیت
گفت پیر ابو عبیده بن عباس گفت از قتل مختار شنیده ام ابن زبیر گفت گویا تو قتیتم او را بکذاب
روا میداری و از قتل او در دناک باشی ابن عباس گفت همانا اینم دشمنان ما را بکشت و خون ما را
بجست و سوز سینه ما را شفا داد اکنون پادشاه او را زما شتم و ثبات میت و نیز عروه بن زبیر با
ابن عباس گفت مختار کذاب کشته شد و اینک سر او را بیاورند ابن عباس گفت همانا پشته

سخت و محاربه برای شما بر جای مانده اگر سلامت و عافیت بدان صعود و آید همانا شما شهادت داده
 و مقصودش از این سخن و این شهادت هموار عبد الملک بن مروان بود و چنان بود که محاربه برای این عمر
 و این خفیه اهدای بدایا می نمود و ایشان قبول می نمود و بعضی گفته اند که ابن عمر پذیرفته می شد و باز پس می فرستاد
 در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که قاضی سبذی در شرح دیوان مرتضوی از تفسیر حضرت امام حسن
 عسکری سلام الله علیه روایت میکند که شمار آنکه بدست مختار کشته شده بهشتاد هزار و سیصد و سه تن
 پیوست و نیز مروی است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود **سَيَقْتُلُ وَلَدِي الْحُسَيْنَ وَيُخْرِجُ عَلَامًا**
مِنْ بَيْتِهِ وَيَقْتُلُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا ثَلَاثَ مِائَةٍ وَثَلَاثَةَ وَتَمَانِينَ أَلْفٍ زود است که فرزندانم
 حسین را بکشم وستم شید کنند و زود باشد که پسر من از مردم ثقیف خروج نماید و ازین مردم ستمکار سیصد
 هشتاد و سه هزار تن قتل یابد و عرض کرد که این شخص کیت فرمود مختار بن ابی عبیده ثقیفی است و اگر
 آنچه مختار بدست خویش کشته و آنچه در محاربات با آنجاخت تا پایان روز کار او قتل رسیده است
 بمیزان آورند با این حدیث شریف سانی نخواهد بود و نیز صاحب مجالس المؤمنین گوید که مختار در مدت
 شش سال تمام در کوفه و بصره تا حدری و خراسان و نهاوند و حدود اصفهان و حدود آذربایجان
 امارت کرد و خطبه و سکه بنام او بود و تسخیر کان و نواب او در بلاد اسلام مکن داشتند تا آخر الامر
 در محاربه مصعب بن زبیر در جبهه شهادت رسید لکن سایر مورخین در این خبر مذکور یقین بای موافقت
 ندارند و اگر از ابتدای دعوت او نیز بحجاب آوریم امری مخفی بوده است و نمی تواند بود که شش سال
 با استقلال امارت رانده باشد چه تا یزید پدید زده بود مختار و امثال او را نیروی مقابلت و محاربت
 او نبود و بعد از مرگ یزید که آغاز خروج و ظهور داعیان و خروج کشته گان بود تا سال شصت و پنجم که مختار
 شهید شد شش سال مدت نتواند بود چنانکه در طی این کتاب و شرح مجاری ایام و وقایع و سوانح عوام
 مشروحاً و مستوفیاً و مسطوراً معلوم گردید و بر ناظران و مطالعه کنندگان جای تردید نخواهد بود

پان غزل مصعب بن زبیر از عراق و ولایت حمزه بن عبد الله بن زبیر

در انیسال عبد الله بن زبیر برادرش مصعب را بعد از آنکه مختار را بقتل رسانید از عراق معزول و پیرش
 و پیرش حمزه بن عبد الله را بجای او منصوب ساخت و حمزه را استقامتی در کار نبود و گاهی بخشند
 و جود شدی و چنان در بخشایش وجود نمود که رفتی که هر چه را که مالک بودی بی و بیج از بهر خود بجا می
 نمادی و گاهی چنان اساک نمودی که هیچکس بآن در جبهه منع و اساک نبود و بسبب این افعال
 رنکار کن و تلون مزاج و ناپیشهای گوناگون او را در بصره خفت و ضعف پدید شد و مغزش مست می نمود

غزل مصعب بن زبیر
 حمزه بن زبیر

یاری و ز سوار شد و آب بصره را در فیضان دید گفت اگر با این قدر و آب بگریز و بفریاد و باریات بر من و جلیل و عظام
 تیار را کافیت و چون پس از چندی دیگر بیاید و آن آب فرو نشسته و بید که در حالت جز بود گفت من
 من از سخت کلام اگر با این آب برقی و عمارت کار کنند ایشان را کفایت کند و مکان می بود که در جزیره آب
 اسراف کرده اند ازین روی دریا فرو کشیده است و نیز ازین قبل احوال و اطوار از روی نمودار میشد
 چون اخف بن قیس این صورت را بنگران شد پدرش بن زینر کتب کرد و خواستار شد که جزیره را غل
 کند و برادرش مصعب را با مارت بصره باز کرد و از آنجا بر جزیره را مغزول ساخت و جزیره مال منه او را
 از بیت المال بصره برگرفت تا با خویش محل کند مالک بن سمع چون اینجا رسید بدید مستهض او کردید و گفت
 هرگز نمیکند از که عطایای ارا با خویش محل کنی عبید الله بن عباس ضمنت که و که آن عطایا باز سازد مالک بن
 سمع از آن تعرض باز نشست و جزیره آن مال را با خود برگرفت و بدتی چند بود بیت بباد لکن ایشان بدو
 باز پس ندادند و بجلت و کیدت بدو بردند مگر کین که دو بیت او را بدو باز داد و چون این خبر با پدرش
 ابن زینر رسید گفت خدایش دور دارد همانا من می خواستم که بوجود او بر بنی مروان سیادت نایم لکن
 او آن عهد و امانت را دیگرگون ساخت و باز پس افتاد و ابوالفرج اصفهانی در حبله سیم افغانی می نویسد
 چون مصعب بن زینر حضرت عصمت آیت سینه خاتون و دختر امام حسین علیهما السلام و عایشه بنت طلحه را
 بجا که کنج در آورد و دویست هزار بار هزار دهم در کاپن ایشان بداد اسن بن زینر لشی این شریعت الله بن زینر
 بفرستاد و این حکایت را باز نمود

ابُلُغْ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رِسَالَةً مِنْ ناصِحِكَ لَا يُؤْيِكَ خِلَافًا
 يَقْضِ الْفِتَاءُ بِالْفَيْلِ كَامِلًا وَتَبِيتُ قَادَاتِ الْجُوشِ حَيَاةًا
 لَوْلَا ابُو حَفْصٍ اَقُولُ مَقَالَتِي وَابْتُ مَا ابْتَكُمُ لَا ذَنَا عَا

چون عبد الله بن زینر آن مقام نداشت و بخل این شریعتین و بدانت که مصعب اکنون بت زینر نماید
 در کاپن عایشه چنین مبلغی بکار می بند و گفت همانا مصعب را ابراق بفرستادیم و او شمشیرش را
 در خلاف کرد و ایرش را بریدن کشید زده باشد که مغزوش دایم پس پیرش جزیره را که مادرش دختر
 منظور بن زبان غزازی است در خدمت ابن زینر سخت پسندیده بود بخواند و امارت بصره را بدو گذشت
 و مصعب را مغزول نمود و چون عبد الملك بن مروان آن سخن ابن زینر را در حق برادرش مصعب بشنید
 ابو حنیف سیف و ایر و خیرش را در نیام نمود و جزیره بن زینر مردی جواد و سنجده بود لکن حسد مند نبود
 و موسی شوات در حق او گوید

لَيْسَ فِيمَا بَدَلْنَا مِنْكَ حَبِيبٌ غَايِبُ النَّاسِ غَيْرُكَ فَانْ
 اَنْتَ نِعَمَ الْمَنَاعِ لَوْ كُنْتَ نَجِيًّا غَيِّمَ اَنْ لَا بَقَاءَ لِلْإِنْسَانِ

أحوال حضرت الناجين عليه السلام

۸۸۹

و حکایت نموده اند زوق شاعر با نواز بسبب ترویج مخطوبه نواز آمدن بدرگاه ابن زبیر و شفاعت
 از وی ابن زبیر و آن شعر مشهور فرزدق لیس الشیخ الذی کانک متزدا الی آسنده چنانکه در ذیل آمده است
 مشکوه الادب بان اشارت رفت بهین در حمزه بن زبیر اشارت دارد و محمد بن زبیر بن ابی الارناک
 کنیه حمزه بن عبدالله مدعی بخنده بود یکی روز معبد حسنی از جانب مولایش ابن قطن بدو شد و هزار
 دینار از بهر ابن قطن بقرض خواست حمزه آن مبلغ را بدو داد و چون معبد بیرون شد یکی از حاضران
 با حمزه گفت این بنده ابن قطن است که اشعار موسی شهاب را که در حق تو گفته است روایت و تفسیر
 نماید حمزه بغر نمود و او را باز آوردند و آن سخن با او بگذاشت و معبد آن صوت را از بهر شش تفتی کرد و حمزه چهل
 دینار نیز بدو عطا کرد و چون چندی بر گذشت ابن قطن آن هزار دینار را برای حمزه باز پس فرستاد و حمزه
 قبول نمود و گفت چون مالی از دستگاه من بیرون شود و یکبار به بناید در مایک من در آید و حمزه را
 از نیکو عطا بیار نمودار شده است بعضی گفته اند که تا یکسال بعد از قتل مختار در کوفه بماند لکن از بصره
 معزول بود و برادرش عبدالله او را عزل کرده و پسرش حمزه را امارت بصره داده بود و از آن پس
 مصعب نزد برادرش عبدالله شد و یکبار به بامارت بصره منصوب گشت و بعضی گویند بعد از قتل مختار
 مطلب بموی بصره انصراف جست و عمارت بن ابی ربه را از جانب خود بامارت کوفه بگذاشت
 و اینوقت بصره در کوفه هر دو در امارت او درآمد عبدالله او را از بصره معزول و پسرش حمزه را
 بجای او منصوب ساخت و از آن پس بعت مکاتیب حنف بن میت و اهل بصره چنانکه بدان اشارت
 شد حمزه را معزول نمود و مصعب را بصره باز فرستاد

ذکر پاره سوانح سال شصت و هفتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

در این سال عبدالله بن زبیر مردمان راجع اسلام بگذاشت و عامل او در بصره چنان بود که مذکور شد
 و عبدالله بن قتیبه بن مسعود قاضی کوفه و هشام بنییره در بصره قضاوت میراند و عبدالملک بن مردان
 در ممالک شام نماذ الامر بود و عبدالله بن خازم در خراسان و ابی امر و سنان بود و در این سال ابو بکر
 ضحاک بن قیس بن سوثیه بن حصین بن عبادۃ النزال بن منقر بن صید بن عمرو بن کعب بن سعد بن زید
 عناده بن تیمم البتیمی که معروف است با حنف در کوفه برود و اینوقت با مصعب بن زبیر روز میگذراشت
 و بعضی وفات او را در سال هفتاد و یکم هجری در کوفه دانستند آن که مصعب بقتال عبدالملک بن مروان
 برفت دانسته اند و بروایتی نامش صحراست و بی هان کس باشد که در علم و بردباری و صبر و شکیبایی
 به مثل زنند و احلم من حنف گویند ابن قتیبه در کتاب المعارف گوید که چون سول فذای صلی الله علیه و آله

سوانح سال ۶۰
 حج نهادن ابن زبیر
 با مردمان
 حکام قضاة
 وفات حنف بن
 زید

پنج و دوم از کتاب مشکوٰۃ الاواب ناصری

۸۹۰

مردم بنی تمیم را بدین اسلام بخواند و اینوقت احف در میان ایشان جای داشت آن جماعت از قبول اسلام استنماع حبسند احف که حکیم و دانشمند و عاقل بود روی بآن جماعت کرد و گفت ایها رسول خدا! شما را بکارم اخلاق و دعوت میفرمایید و ازاد صاف رفدایه ممنوع میدارید چون آن مردم این سخن بشنیدند ایمان آوردند و احف نیز سلامتی گرفت و احف از بزرگان تابعین است محمد رسول خدا را اداک نمود لکن آنحضرت مصاحبت نمود و در پاره فتوحات حاضر شد و در وقعه صفین ملازمت رکاب امیرالمومنین علیه اسلام را داشت و چون کار سلطنت بر معاویه استقرار گرفت احف بدو درآمد معاویه گفت سو کنید با خدای بچوقت و وقعه صفین را بیاورم که مرا اینکه سوزشی در قلب من بایستد جای گیر است و ازین سخن خواست کنایتی با احف بیاورد و احف گفت ای معاویه سو کنید با خدای آن و لما که ترا بکین آورد و انیک در سینه بای مانزل دارد و آن بشیر بای که بآن با تو رزم میدادیم هم اکنون در پیام خود حاضر است اکنون اگر برای محاربت بایانده و پیکر و انکشت نزدیکی جوئی با یک پسر شیاطین و اگر کام سپاری با شاب کرم انگاه بپای شد و برفت و خواهر معاویه در انخیال در پس پرده باین مکالمات سخنان بود با معاویه گفت اینمزد کدام کس بود که اکنون با تو بتدی سخن میکند معاویه گفت این مرد کسی است که چون خشمناک شود صد هزار تن از مردم بنی تمیم بعلت غضب او غضبان میشوند در حالتی که نماند بچه سبب غضب کرده اند و نیز در آن هنگام که معاویه پسرش یزید را بولایت عهد برگزید و او را در قبه حجاز جای داد مردمان عجمی درآمدند و بر معاویه سلام رساندند و روی بیزید آوردند تا مردی بیاید و چون دیگران کار کرده دیگر باره نزد معاویه باز شد و گفت ای امیرالمومنین دانسته باش که اگر امور مسلمانان را بیزید گذاشته بودی صنایع کرده بودی و احف بن قیس نشسته بود و هیچ سخن نمیکرد معاویه گفت یا ابا بکر ترا چیست که سخنی نیزانی گفت اگر دروغ گویم از خدای میترسم و اگر برستی گویم از شما پنهانم کنایت از اینکه اگر از برای خوشنودی شما به تجید یزید دروغ پردازم در حضرت خدای سؤل و مطابق کردم و اگر از در راستی بمطالب و معایب یزید لب کشایم از گزند شما امین نیستم پس سئو تر لب بر بستن است معاویه گفت جَزَاكَ اللهُ عَنِ الطَّاعَةِ خَيْرًا انگاه فرمان کرد تا مقداری کثیر بزر و سیم بدو عطا کردند و چون احف بیرون شد آمد که دجید یزید آن سخنان بگذاشت گفت یا ابا بکر من سبک میدانم که شیرترین خلق خدا معاویه و پسر او یزید است لیکن ایشان این اموال را در خزان انباشته و در بر آن بر بسته و قفل بر نهاده اند و جز باین طریق که دیدی و شنیدی چاره برای استخراج نیست احف گفت خاموش باش که آنچه گفتی در حضرت خدای وجهی نباشد در کتاب غز اصحابی الواضحه مسطور است که مردی با احف گفت از پدر روی قوم تو به بزرگی تو تن در دادند با اینکه نه خانواده تو از ایشان اشرف و نه چهره تو از ایشان اصبح و نه خلق تو از ایشان احسن است احف گفت ای بزرگوار

ربیع دوم از کتاب سکوۃ الادب بصری ۸۹۶

ما را علامت میکنند احف بن قیس که بخوان آنحال و شنوای آنقال بود گفت، ترا بر آنچه در بحیثیه
 یزدان است علامت بخیم اما بر آن اموال که در کعبه و در حرم و در میان مردم است و در میان
 مردم میداری کوشش میکنم و چون با تو بجزرا و حقی در پیش پاتی بود او را احف بن قیس چه احف بن قیس
 باشد که از حجاج و حقی در پای داشته باشد و شرح حال او را آثم حروف در ذیل مجلدات سکوۃ الادب
 بتفصیل مرقوم داشته دیگر با عادت حاجت نیت و هم در انیال حبیره بن مریم مولای حسین بن علی
 علیها السلام در نهرا نهار شهید شد و در شمار اصحاب محار و ثقات محدثین بود و هم در انیال حبیره بن
 قیس است که او را که زمان جاهلیت را کرده لکن بصحبتی نایل نشده و با دراک خدمت حضرت فقی مرتب صلی الله علیه و آله
 قرع بن ابی انیال در اوقات نمود و هم در انیال عبد الرحمن و عبد الرب و و پسر حجر بن عدی و دیگر عمران بن حذیفه بن
 انیان را مصعب بن زبیر بعد از قتل محار و اصحاب محار صبراً بقتل رسانید و هم در انیال بروایت یافعی در
 مرآة البحان عدی بن حاتم طائی رئیس مردم طائی دیگر جهان رهپار شد و این وقت یکصد و پست سال زندگانی
 نهاده بود و چون حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله شرف شد آنحضرت برای تشریف قدوم او و ساد
 بیفکند و منمود اِذَا اَتَاكَ كَرِيمٌ قَوْمٌ فَافْكِرْ مَوْه هر وقت از بزرگان قوم کسی بشما بیاید او را اکرام
 کنید و بزرگ بدارید و نیز یافعی گوید چون اسلام آورد و هفت ساله بود و اینکلام البته مصحف است چه اگر
 در آنوقت هفت سال داشت چگونه در سال شصت و هفتم هجری که وفات نمود یکصد و بیت ساله بود و نیز
 اسلام او در سن هفت سالگی او چه صورت خواهد داشت تواند بود لفظ همین از کلام ساقط شده باشد
 و نیز یافعی گوید پاره وفات او را در سال شصت و هشتم دانند در جلد سیم از کتاب مستطاب دوم ناخ بود
 و نیز در رجال ابو علی مرقوم میباشد که عدی بن حاتم طائی از اصحاب رسول خدای و بروایت ابن و او د
 نیز از اصحاب علی علیها السلام است و در خلاصه از فضل بن شاذان حدیث میراند که وی از جمله
 سابقین است که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام رجوع نمود و کثی نیز چنین گفته است و صاحب
 استیعاب گوید عدی بن حاتم از اکابر مهاجرات و رسول خدای از اسلام او شاذان شد و ردای
 مبارک را برای او بکترانید و در حرب جل و صفین و خندوان در رکاب مبارک حضرت امیر المومنین
 علیه السلام التزام داشت و در حرب جل یک چشم ضایع شد و در مخبری در کتاب ربیع الابرار میگوید که
 سعویه مکتوبی بعدی بن حاتم نوشت و او را به بیت خویش دعوت نمود عدی بن حاتم این دو بیت را

در پاسخ معادیه نوشت

يُجَادِلُنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُجْرٍ وَلَيْسَ إِلَيَّ الَّذِي بَغَى سَبَبُ
 يُذَكِّرُنِي أَبَا حَسَنِ عَلِيًّا وَحَظِّي فِي أَبِي الْحَسَنِ جَلِيلٌ

اعظم کوفی در تاریخ الفتح خود گوید که بعد از شهادت حضرت امیر المومنین علیه السلام وقتی خان روی داد

بِعَاطِي وَيَعْلَمُ أَنَّ طَرِيفَ
 وَيَرْغَمُ أَتَانَا قَوْمٌ جَفَاءُ
 وَكَانَ جَوَابُهُ عِنْدِي عَسِيراً
 وَقَالَ ابْنُ الْوَجْدِ وَقَالَ عَمْرُو
 فَقُلْتُ صَدَقْنَا قَدْ رُكِنِي
 وَلَكِنِّي عَلَى مَا كَانَ مِنِّي
 وَرَأَيْتُ حَاكِمٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ
 عَلَى بَلَاءٍ إِلَى آخِرِ دَلِيلٍ
 طَرَادِي قَوْمٌ لَيْسَ لَنَا عَقُولُ
 وَيَكْفِي مِثْلَهُ مِنِّي الْقَلِيلُ
 عَدِي بَعْدَ صِفَتِي دَلِيلُ
 وَقَدْ قَنَى الَّذِينَ هُمُ أَصُولُ
 أَبْلِيلُ صَاحِبِي بِمَا أَقُولُ
 مِنْ الْأَيَّامِ حَمْلُهُ ثَقِيلُ

پیش از نگارش این ابیات میگوید که معویه در آن وقت که عدی بروی درآمد گفت ای ابو طریف ہما گدشت دور کار از محبت علی چیزی در تو بجای گذاشته است عدی گفت روزگار جز محبت و سودت دید آن حضرت چیزی برای من باقی نگذاشته معویه گفت چه مقدار از قلب تو بجان سودت اوست عدی گفت قلب من بجدہ نزل گاہ محبت آنحضرت است و ہر وقت اورا یاد کنم محترم فسرودہ میشود معویه گفت از کدہ آن روز کار و دودہ ای لیل و نہار بنیاد کہ محبت و تودش را فرسودہ و کمنہ دارد عدی گفت سو کند باعدہ در تابت ساعات و اوقات روزگار محبت او در دلم بیشتر میشود و نیز در خبر است کہ بعد از شہادت حضرت ولایت رقت عدی بن حاتم را در مجلس معویه رجوعی آید و اینوقت عبداللہ بن زبیر کہ از بقیہ اسیر حربہ جل و ہار رسول خدا ی وائل بیت آنحضرت کینہ و ردد در آن مجلس حضور داشت و با معویه گفت اجازت فرمای تا من وجہی از تویش کہ در این محضر حاضریم با عدی بن حاتم مباحثہ و محاورہ پردازیم چہ مردم شیخہ را کمان چنان پیرو کہ در فنون سخن وری سچا کس با او برابر تواند بود معویه گفت عدی بن حاتم در زبان آورے و حاضر جوابی چنان است کہ کوئی من ہی ہم دارم کہ اگر با او سخن کنی و بمکالت مبادرت جوئی خود را ضایع و مرا بخلفت و زحمت در افکنی عبداللہ و سایر حاضران التماس و رزیدند کہ تو ما را با او بگذار انکاہ عبداللہ در کلمہ پیشی جستہ و از عدی بن حاتم سؤال کرد و گفت یا ابو طریف کدام روز چشم ترا ضایع ساختند گفت ہمان روز کہ پدیرت از جنک بحر حیت و بجای کوبیدہ اورا بکشتند و چنان نیزہ بر کفل شرت بزود کہ فرار برقرار نہیاد نمود

انکاہ این ابیات را نیز بدینہ گفت و بر عبداللہ قرائت نمود

أَمَّا وَإِنِّي بِأَبْنِ الرَّبْرِ لَوَائِي
 وَكَانَ أَبِي مِنْ طَيِّ ثُمَّ ابْنُ أَبِي
 لَقَيْتُكَ يَوْمَ الزَّحْفِ مَا رَمَيْتُكَ سَهْطًا
 صَحِيحِينَ لَمْ تَتَرَعَّ عُرْوَةُ الْقَيْطَا

تذکره و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام

۸۹۴

وَلَوْ رَمَتْ شَجْوَى عِنْدَ عَدْلٍ صَلَاحُهَا لَمْ يَكُنْ لَهَا رَدٌّ

چون معویه ایحال بدید غمده شد و گفت زان بود که از عقلت شد انهم که از حالک با او احراز شد که از ای نهاده ای نهاده
و مقصود عدی بن حاتم ازین صراحت یحیی بن محمد لم یزج عرقه و قم القضا تعریف لبس اند بن پیر است و ازین باز میاید که در و جدا
صحیح الاصل بوده اند بلکه از قبضه بوده اند سید مرتضی علم الهدی علی الله مقامه در کتاب سب غرر الفوائد و در اطلاق فرماید که چون
عدی بن حاتم بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد معویه آمد معویه از در شامت پرسید که سپهرت را که طریق او طرفه بود
پرسید گفت در رکاب علی بن ایطالب کشته شد معویه گفت همانا پسر ایطالب با تو از روی انصاف زنت که پسرهای خود را
بسلطه داشت و پسرهای ترا بکشتن داد عدی گفت من انصاف نورزیم که آن حضرت شهید شد و من زنده ماندم با کمال
احوال عدی بن حاتم در اغلب کتب خصوصاً در نسخ التواریخ مبسوط است و در اینجا بقدر حاجت بخارش رفت و نیز
در خیال شفت و هفتم جری رؤسین امپراطور قضیه با عبدالملک بن مروان عهد نامه استوار کردند که طایفه زنت
که عیسوی ذهاب و در دین خود مستعجب هستند و در جال شامت مکن داشتند با مسلمانان از در ستیزه جنگ برون
نشدند و نیز در خیال در مملکت زانک بین نامی بود قبل لغت سلطنت در این مملکت سلطان بود و اولاد سلاطین که نشانه را بید نمودند

صاحب و بزرگوار
و یقین
طایفه
در ذلالت
بیخ سال ۸۸
از آن مصعب
در بصره

ذکر وقایع سال شصت و هشتم و عزل حمزة بن زبیر از بصره و نصب مصعب

در خیال چنانکه اشارت رفت عبدالله بن زبیر برادرش مصعب را بمملکت عراق باز گردانید و سبب چنان بود که خلف بن
قیس در دماغ حمزة بن زبیر اختلاطی و در اطوار و ادبش حقی مشاهدت کرده و پدرش را ازین داستان مکتوب نمود
لاجم عبدالله بن زبیر را در منزل ساخت و مصعب را دیگر باره بصره باز گردانید ابو الفرج اصفهانی در جلد سیم اغانیه
نوشته است که حمزة بن زبیر مردی جواد و شجاع بود لکن استقامتی در مزاج نداشت و هر وقتی بر کسی در آمدی از این روی
بصره بخت عقل و ضعف و دماغ مشهور شد و وقتی باها رفت و گوه آنجا را بدید و گفت همانا تحقیقان می باشد و تحقیقان
لقب کردند و نیز وقتی شنیدند که در بصره کوهی است و جال غذا بخواند و گفت کسی را بفرست تا خرطوج این کوه را بیاورد
گفت کوه نه شهری است که از آن استخراج باج و خراج نمایند و نیز کسی را برود شاه بفرستد تا خراج او را بیاورد
و او در ادای خراج چندی در ملک و زبیر حمزة تمسخر بکشد و او را بکشت احفان گفت ایها الامیر همانا تمسخر می تند و تیزند
واری و نیز خواست عبدالغزیز بن شیب بن خیاط را باز یانه فرود گیرد این داستان را با بن زبیر نوشتند و باز نمودند که اگر
ترابصره حاجتی است پهرت را معزول و برادرت مصعب را دیگر باره منصوب کن ابن زبیر همان کرد که ایشان نوشتند

و بعضی از شعرا این شعر را در هجوم حمزة گفت

يَا بْنَ الْكِبْرِ بَعَثَ حَمْرَةً عَامِلًا يَا لَيْتَ حَمْرَةَ كَانَ خَلْفَ عُثْمَانَ
أَزْدِي بِلَجَلَةٍ حِينَ عَبَّ عَيْنَاهَا وَ تَقَادَفَتْ بِزَوَاجِرِ الطُّوفَانِ

فلن یسب رسول کبارش نصب کردند این بر حجره را بامارت عراق بکلمات او دیاب فیضان نقصان
کعب و جلد که در این شریکین شاد است رفته سخن رفت با سحر این زیر برادرش مصعب را بامارت عراق منصوب
ساخت طایفی را حجره فرستاد و پیام داد که ازین شهر بیدرت لختی شود و حجره را از بصره بیرون کرد و طایفی
مجلسی این شهر را انشا نمود

اِذَا مَا خَشِينَا مِنْ اَمِيرٍ ظَلَمَةٍ دَعَوْنَا اَبَاسُفِيَانَ يَوْمَافَمَكْرًا

یعنی هر وقت از ظلم امیری خفاک شویم ابوسفیان ماکت را بیداد خواهیم تا او دلمه بگیرد
ذکر محاربات مردم خوارج در ممالک فارس و عراق

در این سال مصعب بن زبیر عمر بن عبید الله بن عمر را ولایت فارس منصوب ساخت و حرب از ارقه را
با او گذاشت و چنان بود که مصلب بن ابی صفره در کثرت سخت که مصعب حکومت داشت و نیز در زمان
امارت حجره بن عبد الله بن زبیر بحرب آن جماعت شغول بود و چون مصعب دیگر باره بامارت عراق
معاودت نمود همی خواست تا بلاد موصل و حبزیره و وریشیه را بامارت مصلب بگذارد تا در میان او و
عبد الملك حایل و حاجز بماند لاجرم مکتوبی بمصلب نوشت و او را نزد خود بخواند و این وقت مصلب در فارس روز
مینامد چون مکتوب مصعب بدور رسید پسرش مغیره بن مصلب را از جانب خود بامارت فارس بفرستاد و او را
بر عایت شرایط حرم و حیاط و صیانت نهاد و خود در بصره شد لکن مصعب او را از امارت فارس
و حرب خوارج مفرول ساخت و عمر بن عبید الله بن عمر را بجای او منصوب داشت چون جماعت خوارج
این خبر بداشتند قطری بن الفجاءه گفت بمانند داری و لیس و شجاعی شیرگیر بحرب شما نمزد شده است
که از روی طبیعت و حفظ دین جنگ بخواهد پیوست و بجای داری این جلادت و شجاعت میت چنان
بود که مردم خوارج از آن پس که عبید الله بن ماحز بقتل رسید زیرین ماحز را بر خود امیر داشته بودند چنانکه
در ذیل قایع سال شصت و پنجم مسطور گردید و در این وقت گروه خوارج بجانب مصر روی نهادند و عمر بن
عبید الله پسرش عیاد را با گروهی از سواران بحوب ایشان فرستاد و چون هر دو فرق روی در رو
شدند و بار بار قتال کردند و دشمنان سپاه و دلیران خواه شمشیر برآمیختند و برهم برآمیختند و عبید الله
عمر بیک جهان رهپر گشت و پس از قتل او زیرین ماحز را هتک جنگ عمر نمود قطری گفت عمر پسر گشته است
و امروز آمد دلیران روز کار است بهتر این است با وی حرب بخویم زیر این سخن را پذیرفتارند
و با عمر جنگ درآمیختند و عمر چون شرشعله در برایشان تابخت و جنگی سخت برانند و نود تن از فارسان
خوارج را بکشت و نیز صالح بن مخارق را نیزه زد که چپش را بر شکافت و نیز ضربتی بر قطری نمود و او را
که پیشانیش را بر هم شکست ناچار گروه خوارج روی بفرار نهاد و با بر رفتند و عمر نیز از پی ایشان

در این سال مصعب بن زبیر عمر بن عبید الله بن عمر را ولایت فارس منصوب ساخت و حرب از ارقه را با او گذاشت و چنان بود که مصلب بن ابی صفره در کثرت سخت که مصعب حکومت داشت و نیز در زمان امارت حجره بن عبد الله بن زبیر بحرب آن جماعت شغول بود و چون مصعب دیگر باره بامارت عراق معاودت نمود همی خواست تا بلاد موصل و حبزیره و وریشیه را بامارت مصلب بگذارد تا در میان او و عبد الملك حایل و حاجز بماند لاجرم مکتوبی بمصلب نوشت و او را نزد خود بخواند و این وقت مصلب در فارس روز مینامد چون مکتوب مصعب بدور رسید پسرش مغیره بن مصلب را از جانب خود بامارت فارس بفرستاد و او را بر عایت شرایط حرم و حیاط و صیانت نهاد و خود در بصره شد لکن مصعب او را از امارت فارس و حرب خوارج مفرول ساخت و عمر بن عبید الله بن عمر را بجای او منصوب داشت چون جماعت خوارج این خبر بداشتند قطری بن الفجاءه گفت بمانند داری و لیس و شجاعی شیرگیر بحرب شما نمزد شده است که از روی طبیعت و حفظ دین جنگ بخواهد پیوست و بجای داری این جلادت و شجاعت میت چنان بود که مردم خوارج از آن پس که عبید الله بن ماحز بقتل رسید زیرین ماحز را بر خود امیر داشته بودند چنانکه در ذیل قایع سال شصت و پنجم مسطور گردید و در این وقت گروه خوارج بجانب مصر روی نهادند و عمر بن عبید الله پسرش عیاد را با گروهی از سواران بحوب ایشان فرستاد و چون هر دو فرق روی در رو شدند و بار بار قتال کردند و دشمنان سپاه و دلیران خواه شمشیر برآمیختند و برهم برآمیختند و عبید الله عمر بیک جهان رهپر گشت و پس از قتل او زیرین ماحز را هتک جنگ عمر نمود قطری گفت عمر پسر گشته است و امروز آمد دلیران روز کار است بهتر این است با وی حرب بخویم زیر این سخن را پذیرفتارند و با عمر جنگ درآمیختند و عمر چون شرشعله در برایشان تابخت و جنگی سخت برانند و نود تن از فارسان خوارج را بکشت و نیز صالح بن مخارق را نیزه زد که چپش را بر شکافت و نیز ضربتی بر قطری نمود و او را که پیشانیش را بر هم شکست ناچار گروه خوارج روی بفرار نهاد و با بر رفتند و عمر نیز از پی ایشان

ربع دوم از کتاب مکتوبات ملا محمد باقر

۸۹۶

تباخت و مجامعتن سوتر با او بود و در آنجا با خواجه چهار شدند و مجامعت با عموئی که با خویش داشت
چهارده تن از خواجه را بجاگ انداخت و در میان ایشان حربی سخت گرفت چنانکه هیچ مانده بود که عمر نیز
بهلاک و دمار افتد و مجامعت دلیری کرد و آن بخت را از وی بر تافت و عمر در ازای این خدمت بزرگ
و همت عالی نه صد هزار درهم بدو بخشید و این شعر را در این باب گفته اند

قَدْ زِدْتَ غَادِيَةَ الْكُتَيْبَةِ عَنْ قَتْلِ قَدْ كَادَ بِكَ لَحْمُ أَقْطَاعًا

با بجهل مردم خواجه نصرت یافتند و هیچان بر شد و مردم خواجه آن پل را که در میان ایشان بود
قطع کردند تا نتوانند در طلب ایشان بر آیند آنگاه راه سپار شدند تا بجهل و داصفهان پیوستند و با قاتل
نشستند و بهینه کار و قوت استعداد خویش پرداختند آنگاه دیگر باره جانب راه گرفتند تا بجهل و داصفهان
نزد شدند و این هنگام عمر در آنجا بود و از خارج طریق راه سپردند و از سابور و از جان عبور کرده بار را پی
اهاوز در آمدند چون مصعب اینحال بدید گفت از هوشیاری و حزم و کفایت عمر بعید است که چنین دشمن
ناهموار که در صدد محاربت ایشان بود بجا نیکنند چنانکه ایشان زمین فارس را در سپردند و اگر با ایشان
قتال داده بود و فرار هم کرده بود برای او عذر او نیکتر بود پس به و مکتوب کرد که یا بن عمر ایسیج با من
انصاف نورزیدی که فنی و عطای خویش را باز گیری و از دشمن روی بپایی هم اکنون شرا ایشان را
از من بر تاسیب پس عمر از فارس بر پشت و در کمال جد و جهد در اثر ایشان تباخت آن امید که از آن
پیش که مردم خواجه براق اندر شوند با ایشان ملحق شود و از آن سوی مصعب پروان شد و در کنار جبر اکبر
جنبه بر افشاد و مردمان را بشکرگاه او موته شدند و مردم خواجه را خبر رسید که از یکطرف عمر با بیک
ایشان تیار و از دیگری مصعب از بصره بجاگ ایشان تیار و از بصره تا حوز کفایت اندیشه ماهو اب در ای
ناستوار باشد که شمار میان این دو دشمن قوی چنگ در اینجا در کنگ جوید بهتر آن است که بجاگ دشمن
شنا بکیریم اظلا از یک جبهه احوه با ایشان قتال دهیم پس از اهاوز راه برگرفتند و اراضی جوئے
و هنر و امانت را در سپردند و بمیدان در آمدند و این هنگام که دم بن مرثه القزادی در مدین امارت
داشت مردم خواجه بمیدان تاختند و قتل و غارت پرداختند و تیغ ظلم و بیداد و خنجر بر حمی و فساد
بر آوردند و مرد و زن و کودک را بکشند و زنان آبتن را شکم پاره کردند چون مردم این شقاوت و قساوت
و ستم بدید فرار کردند و چون مردم خواجه از قتل رجال و فساد اطفال و نهب و غارت مدین فراغت یافتند
ببابط مدین تباختند و مردم آنجا را نیز قتل رسانیدند و جامع را بسکرج فرسادند و آتو بکر بن مخنف
که در آنجا جای داشت بجاگ ایشان بیرون تاخت و حرب پیوست و قتالی شدید پیاپی برد و احسنه
مقتول شد و اصحابش منهدم شدند و خواجه نیرو یافتند و فساد بزرگ در زمین بکنجند این وقت
مردم که در نزد اسر خود حارث بن ابی رسته که قاع لقب داشت انجم کردند و خروش بر آوردند و بروی

با یک مرد که چنانچه نوشته است یک دشمن است که چون سیل میان کن میرسد و روز بکار می آید و پیر
 و عادت با شکر و خوشی که می خوردن شده و در خلد درآمد و روزی چند اقامت گزید ابراهیم بن
 خیر و درآمد و او را در آن میرا نیکویش و او پس عادت جاب راه گرفت و می رفت تا به رعب الرحمن بود
 و عادت با شکر و خوشی که می خوردن شده و در خلد درآمد و روزی چند اقامت گزید ابراهیم بن
 عادت با شکر و خوشی که می خوردن شده و در خلد درآمد و روزی چند اقامت گزید ابراهیم بن

سَادِنَا الْقُبَاعُ سِیرًا نَکْرًا یَسِرُّوْا مَا وَیْقِمُ شَهْرًا

کنایت از اینکه عادت در دفع دشمن عقل جوید با غرمت استوار و بهار شود عادت با شکر و خوشی که می خوردن شده و در خلد درآمد و روزی چند اقامت گزید ابراهیم بن
 شد و روی براه نهاد و بهر سببی درآمدی روزی چند بساییدی تا مردمان بد و صیحه بزدند و او را از جایی
 حرکت دادند و او بدینک رفت تا پس ده و چند روز بفرات رسید و اینوقت مردم خوارج بفرات رسید
 بودند پس جبراکه در میان ایشان و عادت بود و میریدند در آن اوقات مردی را که سماک بن زید نام داشت
 و دخترش از خود با خود آورده بود مردم خوارج بکشتند و آن دختر را با خود نمودند تا بقتل رسانند آن دختر
 گفت ای مردم سلام بمانا پدرم را عادت جهان در سپرده و خردش را بر تاقه است او را نیکید و اما من سوگند
 با خدای چاریم با ششم که هرگز کرد و فاشه نکتته ام و همایه خویش با آزار نرسانیده ام و بچانه کسی نرفته ام و اگر
 کسی بر نشده ام و فساد می نیکیند ام و با هیچکس بی نیایی نیکه ام آن مردم قبی القلب با بن سخنان رحمت
 نیاورند و بقتلش بر جاستند و چون بد شدند تا دست خوش شمیش دارند مرده فرو افتاد پس لاشه
 او را با شمشیر بار باره ساختند و سماک را با خود کوچ دادند تا گاهی که بر صخره مشرف شدند و مردم کو خدایشان
 استقبال کردند سماک بن زید وقت را غنیمت بدید و با مال کو خدایشان بکشد که روی بدین سوی کشند و هنرا
 در سپای که مردمی قلیل و حبشش نیستند خوارج کردن او را بزدند و جیش را اصولوب ساختند این وقت
 ابراهیم شتر با عادت گفت ای مردم را با من بگذار تا ازین غر عیور و هم و سرهای این کلاب و سگهای
 شقاوت آب را بتو آورم شکر بن رجبی و اسماء بن خارج و زید بن عارث و محمد بن حمیر و دیگر سرداران
 سپاه کفشد مسلح و الله الامیر ایشان را بگذار تا بروند و این جاعت گویا ابراهیم حدیجی بودند و چون کرده
 خوارج کثرت آن مردم را بدیدند جبراکه پاره کردند و عادت این کار را منتهی نمود و آسوده بماند آنگاه در
 میان مردمان جلوس کرد و زبان بگردش آورد و گفت اما بعد بمانا آغاز قاتل و جدال با نیکند ن بنا
 و نمایش را ح و شروع بزدن نیزه از پس نیزه و آخر کار بکشدن شمشیر آید است کی از حاضران گفت
 امیر در توصیف این امر و ترتیب این کار نیکو سخن کرد لیکن در کدام وقت این امر را صورت خارجه
 توان داد با اینکه این دریا در میان ما و ایشان فاصله است هم اکنون بفرمای تا این جبراکه بر هم پیوسته
 دارند تا ازین آب عبور دهیم تا خدا تعالی بزدوی آنچه محبوب است تو باز نماید پس جبراکه بقتل مردمان

عادت با شکر و خوشی که می خوردن شده و در خلد درآمد و روزی چند اقامت گزید ابراهیم بن

این داستان از کتاب تاریخ طبرستان
 و از کتاب تاریخ طبرستان است

از جبهه خود دادند و خواجه را سطره می ساختند و در میان ایشان
 جبر تعالی ضعیف دادند و مراحت کردند و در میان ایشان جبر تعالی ضعیف
 ایشان باخت تا آنکه مردم را از احمی کردند و در میان ایشان جبر تعالی ضعیف
 باز در سپس عبد الرحمن آن کرده و انقاب نمود و گاهی که بار احمی ایشان در آمدند آنجا بازند و با ایشان
 قتال سخت و آن جماعت با یکدیگر می تاختند و اینوقت یزید بن عمارت بن رویم شیبانی حکمران روی بود
 و با ایشان قتال داد لکن مردم روی خواجه را احاطت کردند و یزید بن عمارت بقتل رسید و پسرش عویش
 روی بفرار نهاد و هر چند پدرش او را بخواند تا مشروشن را از روی برآید اجابت نکرد
 و با جابت بدانشند و مردی این شعر گفت

فَلَوْ كَانَ حُشْوً لَّوَشِبٌ دَاخِظٌ رَأَى مَا رَى فِي الْمَوْتِ عَيْسَى بْنُ مَصْعَبٍ

یعنی اگر حوش از درازا کی و شتوت برآمدی و بخت پر کوشیدی همان دیدی که عیسی بن مصعب در مرگ
 و تباهی بدید و مقصود شاعر این بود که عیسی بن مصعب از احاطت پدرش را بخورد و شتر و شمن را از وی
 باز کرد و ایند تا گشتند در خبرات که روزی حوش بن یزید مذکور و حکمران بن روی نزد بشیر بن مروان
 حضور داشتند بشیر گفت کیست که مرا بر اسی جواد دلالت کند عکرمه گفت اب حوش جواد و یک زادت
 چه در وقت روی او را بجات داد و اذین سخن بشیر داد و وزید بن بفریاد پدرش اشارت کند و نیز
 روزی بشیر میگفت که ام کس مرا بر قاطری قوی پشت دلالت نماید حوش گفت بغله و اصل بن مسافر
 حاضر است و این سخن از آن گفت که عکرمه را نزد و اصل متهم میداشتند بشیر چون این سخن بشیر متهم کرد
 و گفت داد خود بخوانستی با بجه چون خواجه از کار مملکت روی فراغت یافتند با صفهان روی کردند و آن شهر را
 بمجاصره در آنکندند و عتاب بن ورقاء اسیر آنجا بود و دفاع و قتال ایشان با تیادی و بر و از شهر پنا
 و با ایشان قتال ورزیدی و نیز از باروی شهر بر آنجا عت تیر و سنگ همی باریدند و مردی از اهل خضر موت
 که او را ابوهریره می نامیدند در خدمت عتاب ملازمت رکاب داشتی و بر خواجه حمله آوردی این شعر بخواندی

نه با فتح محله
 نه با حوب

كَيْفَ تَرَوْنَ يَكْلِبَ النَّارِ سَدَّ ابْنِ هُرَيْرَةَ الْهَرَارِ
 يَهْرِكُمُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ يَابْنَ ابْنِ مَالُوحٍ وَالْأَكْثَارِ
 كَيْفَ تَرَى حَرْبِي عَلَى الْمِضْمَارِ

و چون مدت جنگ بطول آنجا میدکین از مردم خواجه کمی روز در کین عتاب نشست و ناگاه در میان جنگ
 بدو تاخت و شمشیری با نقش بزاخت چنانکه او را زمین انداخت اصحاب عتاب تاختند و او را اسیر
 و زخمش را همی دار و بر نهادند تا بهیودی گرفت و دیگر روز با جرب عادت بیرون شدی و با ایشان
 قتال و دعوی و خواجه ما هیچند بر آنحال بیایند تا گاهی که آذ و غه و جور دنی مردم شرجاب نقصان گرفت

پیشانی و شوی کشته و شدت روزگار و چادر شدن یکی روز عتاب با اصحاب و پیشانی
 امروزان همانا در کلاه شکرستی و شدت شمار و ریاست و محظوظ و علا و افتاده این چو سیری باقی مانده است
 که یکی از شما چون از کرسی در فاش خویش میرد و برادرش اگر تهاذ او را در خاک سپارد اما چون وی بمیرد و بچسب
 نیاید که او را دفون نماید یا بر وی نماز گذارد سو کند با خدای شام و می اندک نیستند و همه فرسان و شجاعت
 بیایند و بهت کنند و با این مردم کارزار ورزید تا همسوز قوتی و حیاتی در شما باقی است و ازین سختی آن چند
 ضعیف شده اند که نیروی حرکت نداشته باشد سو کند با خدای امیدوار فتح و فیروزی بهم

عقاب بن
 حنیف

ذکر جنک مردم عتاب با گروه خوارج و قتل بن ماحوز و امارت قطری بن الفجاء

چون عتاب با اصحاب خود آن عتاب و ورزید ایشان دعوتش را اجابت کردند و برای قاتل آماده گشتند
 و جمله مردمان در این سخن با وی یک زبان شدند و عتاب بفرمود تا طعامی منداوان برای ایشان بیاورند
 تا سوزند و نیروی بگرفتند و چون شب بپایان و خورشید تابان بر آسمان نمایان شد مردم خوارج بعبادت
 خویش در کمال اینی و اطمینان بمیدان بیامند ماکاه ایشان بر آنجا حجت حمله آوردند و قاتل بداند و بکنی
 صعب بیای بودند چند آنکه ایشان از لشکر کاهشان بیرون تاختند و بر بزمین ماحوز رسیدند و این ماحوز با
 با گروهی از یارانش بقتال ایشان فرو دشت و جنگ بداد تا بقتل رسید چون مردم خوارج این روزگار را بمحور
 بدیدند بقطری بن الفجاء المازنی که ابو نعیمه کینت داشت روی آوردند و با او بیعت کردند و ازین سوی
 عتاب و اصحابش را از لشکر کاه خوارج هر چه میخواستند نصیب افتاد و قطری همچنان بیامد و در لشکر کاه بزمین
 ماحوز نزول منداوان پس از اصفهان دل برگرفت و روی براه نهاد و بناحیه کرمان دو آمد و اقامت جست
 چند آنکه جمعی کثیر و گروهی بزرگ در خدمتش انجمن شدند و از هر کجا توانست خراج و اموال بدست بستی کرد و بزمین
 شد و دیگر باره روی باصفهان نهاد و از آن پس بزمین اموار رفت و اقامت گرفت و این هنگام حارث بن
 ابی ربه از جانب مصعب بن زبیر عامل بصره بود پس کوتلی بمصعب نوشت و قصه خوارج را بگذاشت و باز نمود
 و اینوقت حلتب در موصل و حنبره حکمران بود مصعب بدورسولی بفرستاد و او را بقتال خوارج مامون نمود
 و حلتب بصره آمد و از شجاعت سپاه گروهی را بگریزد و با ایشان بخوارج روی نهاد و در سولات اقتضا
 فریقین شد و تا هشت ماه جنگی سخت بپای بردند

عقاب بن
 حنیف

و از این پس بن
 حنیف

ذکر مامور ساختن مصعب بن زبیر عتاب بن رفا ریاحی را بمحاصره مردم ریه

رابع دوم از کتاب مکتوبه الادب مصری

۹۱

در امینال مصعب بن زیر عتاب بن درقا و ریاحی که از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان کرد تا شهر ریه روی کند تا بسبب آن جبارت و جایتی که از مردم آن شهر روی داد و خارج تا به حال در آن شهر است و در این ممانعت کردند و او را در امارت خود استماع و رزیدند با ایشان قتال دهد عتاب بر حسب فرمان بداند روی روی عصاب و در کنار شهر فرو شد و این هنگام فغان در آمد مردم حکمران بودند پس بازار پکار کردند گرفت و عتاب و آن جنک بسیار بکوشید تا بنصف بر آن شهر ستولی کردید و هر چه در آن شهر و دیار بود و بغنیت برد و سایر قتلح نواحی ری را نیز بگشود و در همین اوقات در مملکت شام محلی شدید پدید شد چنانکه از سختی آن محلی نیروی عرب و توانائی غزو نیامتند و نیز در همین اوقات عبدالملک بن مروان در بطنان که نزدیک بفسرین است لشکری انجمن ساخت و رستار را در آنجا بپای برده بدشت بازگشت

تخلی شام

مکرمان و در بطنان

بیان احوال عبید الله بن حشر جعفی و حشر مقل او و کیفیت آن

جفر بن عبید الله بن حشر

در امینال عبید الله بن حشر الجعفی قتل رسید و این عبید الله در مراتب صلاح حال و فضل و اجتهاد از اخیار قوم و ابرار عشرت خویش بود چون عثمان بن عفان قتل رسید و در میان علی علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان جنک بپای خاست عبید الله آنکس خدمت معاویه نمود چه دوستدار عثمان بود و با معاویه در وقعه صفین بماند و مالک بن مسیح نیز این هنگام با معاویه بود و از آن پس همچنان نزد معاویه اقامت و رزید و او را زوج بود که در کوفه جاتی داشت و چون مدت غیبت عبید الله بطول انجامید برادر زن عبید الله روزی او را بر دیدی که عکرمه بن خبیص نام داشت کنج بستان و این جبر عبید الله سوت و در شام رویی بکوفه نهاد و با عکرمه در حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضورت برد و فقال له ظاهر علینا عدونا فقلت فرمود دشمن را بر ما پشیمان شوی لاجرم زنت با تو خیانت و رزید روز کارت ما همسوار و بر خلاف مقصود افتاد عرض کرد آیا عدل تو بر این نیکو و مرا از حق خود باز میدارد فرمود چنین نباشد پس داستان خویش را در حضرتش بعرض رسانید و آن حضرت زوجه اش را به و باز کرد پس و این وقت از شوی دوم بار در بود پس آن زن را نزد کسیکه بدو وثوق داشت باز داشت و چون آن مدت بکمران رسید و جل خویش نهاد آن زن را بکرمه محلی فرمود و آن زن را با عبید الله گذاشت و عبید الله شام باز شد و در آنجا بزیست تا علی علیه السلام شهید گردید اینوقت عبید الله بکوفه باز شد و گفت هیچکس را ندیدم که در غلت کرفتن سودمند کرد و ما در شام روز کار بپای بردیم و امر معاویه چنین و چنان بگذشت گفتند امر علی علیه السلام نیز چنان و چنین بود با سجد از یکونه سخن برانند و از هر یک خبری بر شمرند و چون معاویه بن ابی سفیان بکوفه جهان سفر کرد و حسین بن علی علیه السلام شهید شد عبید الله در حله آن که

در بیان حضرت عیسیٰ علی السلام

در این سال حضرت ماه سپری شد و حاضر شد و بمقام بیت گرفت و بعد از شهادت آن حضرت حضرت عیسیٰ علی السلام بن زیاد
در شبجوی اشرف کوفه برآمد و در میان جمیع الله بن امیر یافت و بعد از روزی چند بیاید و نمودن بن زیاد
حاضر کرد و عیسیٰ علی السلام بن زیاد روی بر کرد و گفت یا بن امیر و کجا بودی گفت رنجور بودم گفت بل رنجوری
یا بن عیسیٰ علی السلام بن خرم گفت آقا قلب من بچوخت رنجور منیت و اما بن هسانا خدا تعالی منت نهاده است
بر من بجاییت و صحت و سلامت این زیاد گفت و روغ کفشی لکن تو بادشمن ما بودی گفت اگر بادشمن شما
بودم مرا در آنجا میدیدند و مکانات مرا مشهود میآخستند و در آشنای این مکالت این زیاد را از دوی عقلی
افتاد و عیسیٰ علی السلام فرستی دست شد و بیرون رفت و بر اسب خویش برآمد و این زیاد چون در دوی نظر کرد
او را یافت از حاضران طلب نمود و گفتند در همین ساعت سوار شد و برفت گفت هم اکنون در نزد
من حاضر کشید پس حاجتی از عنوان از دناش بر شد و گفتد زمان امیر را اجابت کن عیسیٰ علی السلام
اتر گفتند از من بدو بگوئید که هرگز از روی طوع و اطاعت بدو نمیوم این بخت و مرکب بر جهان و چون برق
جنده و ابرستانده برفت و در منزل احمد بن زیاد طائی درآمد و اصحابش دوی را منوش انجن شدند و از پیش
از آنجا بیرون آمد و راه برگرفت تا بنین غسم انجر که بلاد آمد و بمصارع حضرت امام حسین و اصحاب آنحضرت
علیه السلام که در غمتمش شهید شده بودند نظر کرد و از بهر ایشان استغفار نمود و از آن پس بمبد این

رفت و این اشعار در این باب بگفت

<p>يَقُولُ امِيرٌ غَادِرٌ وَابْنُ غَادِرٍ وَنَفْسِي عَلَى خَيْلَانِهِ وَاعْتَرَا لِه فَيَا نَدْحِي اِنْ لَا اَكُونُ نَصْرَتُهُ وَإِنِّي لَا اَنِي لَمَّا اَكُنْ مِنْ حُمَا سَقَى اللهُ اَرْوَاحَ الَّذِينَ تَبَادَرُوا وَقَفْتُ عَلَى اجْدَاهِمُ وَمَحَالِهِمْ لَعَنَهُمْ لَقَدْ كَانُوا مَصَالِيكَ اَلْوِي تَلَسَّوْا عَلَيَّ نَصْرًا بِنَيْبَتِهِمْ فَاِنْ يَقْنُلُوا فِي كُلِّ نَفْسٍ بَقِيَّةً وَمَا اِنْ رَأَى الرُّؤُوفَ اَفْضَلَ مِنْهُمْ يُقْتَلُوهُمْ ظُلْمًا وَيَرْجُو وَرَادَنَا اَهْمُ مِرَارًا اَنْ اَسِيرَ يَجْفَلُ لَعَنِي لَقَدْ زَاعَمُوا اِقْتِلَامَ</p>	<p>الَا كُنْتُ قَاتِلَ الْحَبِشِ بْنِ فَاطِمَةَ وَسِعَةَ هَذَا النَّاسِ الْعَمَلِ لَأَمَّةِ الْأَهْلِ نَفْسِي لَا تَشْكُرُ نَائِمَةً لَذُو حَسْرَةٍ اَنْ لَا تَقَارِقَ لِزِمَةٍ إِلَى نَصْرِهِ سَخَا مِنَ الْغَيْثِ دَائِمَةً فَكَادَ الْحَسَانُ يَنْقُصُ وَالْعَيْنُ سُلَيْمَةً سِيمًا عَالِيًا إِلَى أَهْلِهَا خُمَاةً خَضَارَةً بِأَسْيَافِهِمْ أَسْنَادُ غُبُلٍ ضَرَاغِيَّةِ عَلَى الْأَرْضِ قَدْ أَصْحَتْ لِذَلِكَ وَاجَةً لَدَى الْمَوْتِ سَادَاةً وَفَوْهُرُ قَامِقَةٍ قَدْ عَ خِطْلَةٌ لَيْسَتْ لَنَا مِلَامَةً إِلَى فِتْنَةٍ زَاغَتْ عَنِ الْحَقِّ ظَالِمَةً فَكَمْ نَائِمٌ مِنَّا عَلَيْكُمْ وَنَائِمَةٌ</p>
--	---

در بیان حضرت عیسیٰ علی السلام

مَكُونُوا لِرَبِّكُمْ فِي كِتَابٍ

و در این اشعار باز میرساند که این دنیا که عذاب و عجز دارد و سبک و سحر است با من عذاب می درازد
تا چه با حسین بن فاطمه علیهما السلام بسبب دشمنی و طاعت ابراهیم و قتال زلادم با اینکه نفس من برخلاف
این امر میکند و میگوید با این عذاب و بکار که دارای هیچ منفی محمودیت با نیست بخالفت رفت ای چه
در دنیا و افسوسها مرا باشد که از چه روی بجای آنحضرت مبادرت بخودم و در شمار حامیان آن حضرت
بخودم و نازده باشم این حضرت با من ملازمت و مصاحبت دارد و خدای سبحان از صاحب رحمت و غلام
غفران ارواح آمان را که بفرست آنحضرت مبادرت جسته سیراب فرماید همانا چون بر میسر شود و مرا
سعادت آثار ایشان توقف کردم قلب من می خوات از هم بریزد و سکند با جان خودم که این حالت
تجارت تیران پیشه جلالت بودند و در میدان رزم چنان می افتند که پهنه نرم را بچکس آن کوزه نیارد
و بفرست پسر پسر خودشان آثار سعادت و جلالت بگذاشتند و رایت هدایت برداشتند و ازین پس
چشم زمانه چنین مردی بزرگ و فخر دانه نخواهد دید و این مردم شام گویند و فخر جام با ایشان قتال دادند
و آنجا را بظلم و عدوان بخون خویش غلطان ساختند و معدن لکت در طلب و داد و اسخا داشتند با یکدیگر
در اینجا را بنهار که ازین شامیان و کرده و بکار پدیدار شد درون ما را از آتش اندوه چون کافون می شد
و ما را بچشم و لکن بیاد و دند و اگر ازین اندیشه باز نشوند و ازین طمع و طلب که در مابته اند انصراف بخوبند
بالشکری نامدار و ما را از روزگارشان برآورم با آنچه این احوال در کنار نهر ذات منزلی بگردد و در آنجا بماند تا نریزد
پدید رفت به درخ کشید و آن قتها که اشارت رفت فائیش گفت این احوال چون کمر آن روز کاران کرد
گفت هیچ نمی بینم که از مردم قریش کسی سر برآورده و اعصاب بجوید کجا هستند انباء عراثر و فخر زندان
ازادگان چون این سخن بگذاشت و بر دمان پوست هر کس در تحت حکومت معینه و شغلی مشخص نبود در خدش
روی نهاد و این احوال با آن جماعت مبد این شافت و در آنجا بنشست و خراجی که برای سلطان می آورد
جمله را همی ما خود میداشت و عطای خود و عطای اصحابش را بر میگرفت و بصاحب مال می نوشت که من بهره
خود و اصحاب خویش را از این مال برگزافتم و برای آگاهی تو مرقوم داشتم و همچنین از منال و خراج پاره باد
که ترانسی بهره خویش دریافتی لکن مبال و بیک مردمان تعرض نشدی و برای خیال بیای برو تا مختار بن ابی عبید
ظهور کرد و سلوک او را با اهل سواد کوفه بشنید و از جمله زوجه عبیده الله را گرفت و در محبس داشت چون عبیده الله
این داستان شنید با اصحاب خود کجوفه بتافت و در زندان را بست و زوجه خود را به مهر نونی که در حبس

بود بیدون آورد و این شعر گفت

أَلَمْ تَعْلَمْ يَا أُمَّ قَوْبَةَ أَنِّي أَنَا الْغَارِ مِنَ الْحَاجِّ حَقَائِقُ مَدِجٍ
وَأَيُّ صِحَّةٍ لِي فِي سَوْءِ الضُّحَى بِحُلِيِّ قَتْلِ حَاجِي الزَّيْمَارِ مَذْحَجٍ

وَمَا زِلْتُ بِحُيُوسٍ كَجَبَلٍ عَلِيًّا
وَأَنِّي بِمَا تَلَقَيْتُ مِنْ يَدَيْهِ سَيِّئِي

همین باعمال و صاحب مجاهد صفت و پیوده رفتار میکرد و نیز روی سرای او را که در حاجت بندگان بود و در وقت حاجت بندگان می نمود و بعد از آن روی صفت او و بعد از عادت کرد و از آن بندگان می آمد و بعد از آن می نمود و بایستاق متعوض گردید و اطفال ایشان را مأخوذ نمود و چون آنجمله را پای برد بکوه جای گرفت و برای خیال بود تا مختار گشته شد و بعضی گفته اند که بعد از جدی استماع با مختار بیعت کرد و از آن پس مختار خواست تا او را آسبی رساند لکن سبب ابراهیم ابن اشتر ممکن نشد و از آن پس عبید الله با ابن اشتر بموصل راه گرفت لکن در مقاله ابن زیاد حاضر شد و تا مدتی در زید و بعد از آن از ابن اشتر مفارقت جست و با سیصد تن روی بانبار نهاد و دوست بشارت برد و هر چه در بیت المال انبار بود مأخوذ نمود و چون بعض مختار رسید بفرمود تا سرایش را ویران کردند و زنش را بکشتند آنوقت عبید الله آنچه مقرر گردید پای برد و با مصعب در قتال و قتل مختار حاضر شد و چون مختار بقتل رسید مصعب در مرتبه دوم بشارت بشت مردمان با او گشت تا هیچ امین نماند که ابن اشتر در سواد کوفه باز و همان کند که با ابن زیاد و مختار می نمود لاجرم مصعب به قتل رسید

تا عبید الله را محبوس ساختند و او این شعر بگفت

فَمَنْ مَبْلَغُ الْفِتْنَانِ اِنْ اَخَاهُمْ
اِذَا قَامَ عَمَّتُهُ كَوَلٌ مُخَاذِبُهُ
شَدِيدٌ يَدَانِي خَطْوَةٌ وَبِقَارِبُهُ
وَلَكِنْ سَعَى السَّاعِي بِمَا هُوَ كَاذِبُهُ
وَقَدْ كَانَ فِي الْاَرْضِ الْعَرَضِيَّةِ

و نیز این شعر بگفت

بَايَتْ بِلَا اِيَّامٍ بِآيَةِ نِعَمَةٍ
تَقَدَّمَ قَبْلِي مُسْلِمٌ وَالْمُهْلَبُ

یعنی سلم بن عمرو پدر قتیبه و مصلب بن ابی صفره با محمد عبید الله با قومی از وجوه مذبح سخن را انداختند و مصعب با جماعت او می گفتند و نیز بجزایان جماعت مذبح پیام کرد که پوشیده اصله اجنب پوشید اگر مصعب شفاعت شما را پذیرفتار شد با هیچکس متعوض نشود و اگر نخواستن شد که شفاعت بزرگان قوم عیاشی نفرمود و با کتفندان بازید چه من نیز با شما در خلاصی خود اعانت کنم اما چون وجوه مذبح در خدمت

این شعر را
محمد بن
ابن اشتر
بگفت

مصعب

قتل المؤمنین اهل البیت
 الم تر ان الفرض علیکم
 و ان العتید علیکم
 و انکم ان لا تؤکفوا
 عن المال ما رضى الصدیق فیض

کماست از یک از میدان قتل و قتل پشاید داشت چه کسی را اهل محترم و مدتی معلوم و آنست که میرزود
 یکجایس میرود و تواند بود که سود و جلالت و غنا و تو انگری و مال و منال در حد و وسیع و اطراف نال مطلق
 باشد و آنکی بشداید روزگار دچار نشود از دولت و ثروت برخوردار نیاید و گزند فقر و فاقه را که موجب بیست
 و زبست است از خود برتابد و بر نعمت غنا که باید تحمل و غلی می باشد قایم نشود با جملة عبید الله با آن سیدین
 مردم خود تا پایان دور و زبا آن جماعت بقاقت کوشید و چون تاریکی شب نیم در آمد دوست از هم جدا شدند
 عبید الله از آنکسیت بیرون شد و با اصحابش گفت من شمار نزد عبد الملک بن مروان میبرم و شما به تهنه خویش بخوید
 آنکاه گفت از آن میبرم که میبرم و منزای مصعب و اصحابش را بگذارم پس روی کوفه نهاد و چون به کسک رسید
 آنچه در بیت الکریمه بر گرفت و کوفه بیامد و دو حاتم جریبند و شد و چون مصعب جزا و ابدانست عمر بن عبد الله بن
 عمر را بقال او را سپر ساخت و سپر عمر با او قال داد و عبید الله به برادر بر رفت و مصعب حجار بن ابجر را بجنگ او
 نامور داشت و حجار را زوی منار کرد و مصعب او را دشنام داد و چون کعب همدانی و عمر بن عبید الله بن عمر را
 با وی بهغان و بدفع ابن مروان داشت و ایشان بجله با او بجنگ درآمدند و قال بدادند و از مردم عبید الله
 بسیاری زخمی شدند و قبول ایشان از پای درآمد و سپحان حجار فرار کرد و دیگر باره از در سنگ و عار بگشت
 و جنگی سخت و قتالی گندید بپای بردند تا سیاهی شب حایل و حجاز گشت و ابن خراز که پذیرد و شد و مصعب بن
 زبیر به زید بن حارث بن کلیرش حو شب را بدفع او بیرون فرستاد و حو شب فرار کرد و ابن خرو روی به این آورد
 مردم به این سخن شدند و عبید الله بیرون شد و چون بن کعب همدانی و بشیر بن عبد الله اسدی به درو
 نهادند چون با مردم خود در حو لایا بیامد و بشیر بن عبد الله در تارما جای گرفت و ابن خرد چار شد و رزم بکنند ابن خرد
 او را بگشت و اصحابش را منظم ساخت آنکاه بشیر بن عبد الرحمن بشیر العجلی بروی بیرون تاخت و در سوار با وی
 مقاتلت و رزمید و جنگی سخت بپای رفت و آخر الامر بشیر نیز از مصاف او باز گشت و ابن خرد در حو لایا کوفه نشست
 و باخذ خراج پرداخت و از آن پس روی به کاه عبد الملک بن مروان نهاد عبد الملک او را گرامی داشت
 و بر سر نیز خودش بنشاند و صد هزار درهم به عطا کرد و نیز اصحابش را بطعام و اساخت ابن خرد و گفت
 نکدی با من بفرست تا با مصعب قال دهم عبد الملک گفت تو با اصحاب خود روی براه کن و آنچه که توانی
 کوتاهی کن من نیز تو را با بطل رجال یاری کنم پس عبید الله بن خرد با اصحابش بطرف کوفه روی نهاد

۲۰
 و بعد از این که در میان او و عمر بن عبد الله بن عمر
 و حجار بن ابجر و حجار بن ابجر و حجار بن ابجر
 و حجار بن ابجر و حجار بن ابجر و حجار بن ابجر

و در قرآن که از کسب و خیر و عاقبت و جزا و عقاب و در آن که
داد و گفت که در حق است و در آن که در حق است و در آن که
نموده است در حق است و در آن که در حق است و در آن که
باید است در حق است و در آن که در حق است و در آن که
ای رسیده می باشد در حق است و در آن که در حق است و در آن که
باشند با او که در حق است و در آن که در حق است و در آن که
دست باز نگذارم و در آن که در حق است و در آن که

يَا لَكَ بِمَوَاقِفٍ بَهِيمَةٍ وَ غَايِبٍ عَنِّي ثَقِيٍّ وَ صَحْبِي

پس آن لشکر برایشان مدعی آوردند و صاحبش را متفرق ساختند و اطراف او را فرو گرفتند تا وی را اسیر کنند لکن
بر آنجا قدرت نیافتند عبید الله بن جراحون ایحال بیدار صاحب خود را گفت ازین هملکه هر جای که خواهید
روی بزنید و ایشان بیعت نموده و میباشند و یکس با آنها متفرق گشت و عبید الله چون شیرستان و پهلوان
ستان گشت آن زمان جنگ نمود و آثار شجاعت و جلالت نمود و با صوت شیراز صحت شمشیر وی بر تافت
و با هیبت سنگ از صورت حاکم پم نهشت و بی مصاف بر او دگر گشت و بچند تا مردی از مردم باهله که او را
او که یگانه بود بروی حمله برد و نیزه بروی نزد و نیزه دیگران از هر طرف بروی تیر افکندند و بروی چیرگی در نیفت
لکن از هیبت او بدو نزدیک نمیشدند و عبید الله می گفت این تیر پران است یا ده که زبان و چون جراحش
بسیار شد معبری را از در بخوان شد و در آنجا در آمد لکن چون آتش در آن معبره داخل و در نیامد بکشتی نشست
و گشتیبان او را برود تا بطرات رسید و که وی از سواران بر آن کشتی بخوان شدند و در آن کشتی جاعلی جای داشت
سواران با آن مردم گفتند که امیر المومنین طلب کرده در کشتی است اگر از دست شما بگذرد و شما را بقتل
میرسانیم چون ابن ابی اسیر این شنید از جای برخاست تا خوشی را با آب در افکند مردی درشت اندام بدو بر دوید
و هر دو دستش را گرفت و اینوقت از جراحاتی که عبید الله را رسیده بود خون میریخت پس سایر اهل صفینه
نیز بکینه او برخاستند و هر کدام با آلتی برنده بروی زخم میزدند و چون عبید الله گران شد که می خواهند او را
بطرف جاعت قیسه بردند با نخ که او را گرفته بود بر آویخت و خوشی را در آب می افکند و هر دو تن غرق شدند و بعضی
در فقره قتل او گفته اند که گاهی مصعب بن زبیر را در کوفه ملاقات میکرد و بخوان میشد که دیگری را بروی مقدم میداد
عبید الله آشفته شد و قصیده بعد از آن بن زیر کتب کرد و در آن قصیده مصعب را عتاب نمود و او را

بیم داد که اگر چنین کند وی بدرگاه عبداللک میرود و از آن قصیده است
ابْلِغْ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رِسَالَةَ فَلَسْتُ عَلَى رَأْيٍ قِيَمٍ اَوْ اِيْمَةٍ
اِنِّي الْخَوَّانُ الْخَفِيٌّ وَ يَجْعَلُ مَصْعَبٌ وَ زَيْرُكَ مِنْ كُتَيْبَةٍ مُحَارِبَةٍ

تاریخ طبری

وَجَعَلَ لِي فِيكُمْ وَاعْلَامًا	وَجَعَلَ لِي فِيكُمْ وَاعْلَامًا
وَأَتَيْنَاكُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ	وَأَتَيْنَاكُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ
وَأَوْفَيْنَاكُمْ مِلَّةَ الْإِبْرَاهِيمَ	وَأَوْفَيْنَاكُمْ مِلَّةَ الْإِبْرَاهِيمَ
أَرَى قُلُوبَ بَنِي إِسْرَءِيلَ	أَرَى قُلُوبَ بَنِي إِسْرَءِيلَ
لَا صَاحِبَ فِيهَا بِنَاءً لَا أَعَانِيَهُ	لَا صَاحِبَ فِيهَا بِنَاءً لَا أَعَانِيَهُ
عَلَى كَيْفٍ قَدْ غَضَّ بِالْمَاءِ شَارِبُهُ	عَلَى كَيْفٍ قَدْ غَضَّ بِالْمَاءِ شَارِبُهُ
إِلَيْهِ وَمَا قَدْ خُطِفَ فِي الشَّرِّ كَائِدُهُ	إِلَيْهِ وَمَا قَدْ خُطِفَ فِي الشَّرِّ كَائِدُهُ
فَيَمْنَعُنِي أَنْ أَدْخُلَ الْبَابَ حَاجِبُهُ	فَيَمْنَعُنِي أَنْ أَدْخُلَ الْبَابَ حَاجِبُهُ

مصعب چون بشنید اور از زندان کرد و عبید الله را در اوقات توقف در زندان با مصعب سعادت بر وی داد و از آن پس چنان افتاد که عبید الله مقید در جو تیس عیدان بگفت و از آن محبداست

أَلَمْ تَرْقُبَا فَيْسَ عَيْلَانَ بَرَقَتْ لِحَاهَا وَبَاعَتْ بَنَاهَا بِالْغَاوِلِ

چون ز فرین عارث کلامی این مقید در اشید بمصعب پیام کرد که من در راه تو با ابن الزرقا یعنی عبد ملک قتال سید هم و ابن خرم و هم تیس را بجز میراند و از آن پس جاعلی از بنی سلیم عبید الله بن حر را اسیر کردند چون ابن خراجال بدید با ایشان گفت من این شر را چنین گفته ام

أَلَمْ تَرْقُبَا فَيْسَ عَيْلَانَ أَقْبَلَتْ وَسَارَتْ لَيْنًا بِالْقَنَاءِ وَالْقَبَائِلِ

و در شعر سابق بجای ایشان نموده بود که قیس عیلان ریش خود را در برقع در آورده و بنال را بدو که بتدیل داده اند و در اینجا نموده که ایشان در یاری ما بنیز ما و قیله ما بیامند لکن آنجا حجت ما بین سخنان گوش نیارند و مردی از ایشان که عیاش نام داشت او را بخت معلوم بود که این همان عبید الله بن خرم جعی است که در آن زمان که حضرت امام حسین علیه السلام بجانب کربلا راه می سپرد و در یکی از منازل فرود کرد دید چنانکه مذکور شد عبید الله نیز در آن حالی در خیمه خود جلوس داشت امام علیه السلام او را بیاری خویش خواند لکن وی قبول نکرد و عرض کرد اینک این اسب و شتر که برای مهاجرتی نظیرند حاضر است امام علیه السلام از وی پذیرفت و از آن پس جعیان بن الحویثه افوسس همی خورد تا چرا بنصرت آن حضرت نرفت چنانکه در بعضی اشعارش مشهود است

و بعضی او را عبید الله بن حرم جعی نوشته اند

ذکر پاره سوانح و حوادث سال شصت و هشتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

نوشته اند که در این سال چهار رایت حج اسلام در عرفات از چهار طبقه که داعیه خلافت داشتند با هم

مؤرخ طبری
تاریخ طبری

1000

تقابل کردند یک بار از این فتنه و اصلاحی در میان ایشان که از آنجا که در میان ایشان از جماعت نبی است
و چارم از فتنه خودی بود و در میان این دو گروه از این جماعت که در میان ایشان از جماعت نبی است
روی نداد و از میان ایشان بود که از این جماعت که در میان ایشان از جماعت نبی است
زهری از جانب این بر سر حال بریده بود و برادرش شعب در کوفه و بصره امارت داشت و عبد الله بن عبید بن
سعود قضات کوفه میزاند و شام بن بیره قاضی بصره بود و عبد الله بن حازم در خراسان نافع خرمیان بود
و عبد الملك بن مردان در شام کوس خلافت می گرفت و با این زیر بار می رفت و در این سال برداتی که اشاعت
رفت عدی بن حاتم طائی وفات نمود و هم در امینال ابو وادعیشی که طرب بن امینال نام داشت را است
اقامت بدیکه برای برادرش یافعی گوید ابو وادع از جمله آنان بود که در فتح کوفه حضور داشتند و چون وفات کرد
بهشتا و چند سال از دورگارش برگشته بود و نیز در این سال ابو شریح خراعی که بنی که بنی بن عمرو
نام داشت در مدینه جهان گفت و نیز در امینال عبد الرحمن بن حاطب بن ابی لطفه با بر موحده مفتوحه و لام و اد ثلثه
فوقانی مفتوحه و بنی مفتوحه برای حادیدان روان گشت بعضی گفته اند که او در زمان رسول خدا ای
صلی الله علیه و آله بود و هم در امینال عبد الله بن عباس وفات نمود

شرح حاله بن محمد بن عبد المطلب بن هشام
عبد مناف ووفات ابيه رحمه الله

در اینال بقول یافعی بحر علوم و خیر الاموال علی العموم فیه محدث و عالم مفسر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب
ابن ہاشم بن عبد مناف در ارض طایف چنانکہ ازین پیش اشارت یافت رایت علم و دانش و دانش بدیگر سر
بر کشید و آن جناب از اصحاب رسول خدای صلی اللہ علیہ وآلہ و پیغمبر آنحضرت و از اصحاب علی مرتضی و محب
آنحضرت و شاگرد اوست جلالت قدر و عظمت شان و شرافت مقام او از آن برتر و مراتب اخلاص در حد
آنحضرت و مراسم عداوتش با اعدای آنحضرت از آن مشہور تر است کہ مکتوم بماند چنانکہ در این کتاب میند
در احتجاج او باینکہ پسید و ابن زبیر عیند و یوستن محمد بن خیفہ و اعلائی کلمہ حق و تقویت دین پاره روایات
مستور کثرت و اینکه در رجال کشی پنج حدیث ضعیف اند کہ دلالت بر طعن آن جناب میکند مسطور است
از وجہ اعتبار ساقط است و حالات او در حضرت امیر المومنین در اوقات و اوقات محل و صفین و مارقن
بر جمایت کہ جلالت قدر و اخلاص او را تصریح نمایند و علای رجال در کتب مبسوطہ خود آن احادیث را
کہ بر تفسیر او دلالت کند پاخ دادہ اند و نیز در احتجاج حضرت امام زین العابدین علیہ السلام در تاویل پاره
آیات شریفہ کہ در این کتاب در جہا خود مسطور است بی تاویل شاید بود و در رجال ابی علی از زہری
مستورات کہ گفت از حدیث شینم میگفت علی علیہ السلام عبد اللہ بن عباس را در بصرہ وادی کردید

که بسیار پیغمبر فرستاد و چون میفرستادند که این را بفرستند و در میان ایشان
 میرفت و چون در میان ایشان میفرستادند که این را بفرستند و در میان ایشان
 مبارکش چون در میان ایشان میفرستادند که این را بفرستند و در میان ایشان
 ناکاهی که بن پرست و این وقت در میان جماعتی از اهل آن بودم پس اصحاب خود را خطاب کردند و فرمودند که
 بنزد و خون تیغ را در آن و طعن زدن و با قوت دل و قدم ثابت و قلب راسخ بخاربت خیم خداوند و در میان
 جمیع و فیض بر آن که کار نامه جنگ آوردان دور کار تا آن که روشن لیل و نهار است و چون آن کلمات را
 آیات در این مقام موقع بخاربت نداشت عیان ظلم منصف افتاد در کتاب مستطرف سطر است که در آن
 هر قل پادشاه روم معاویه بن ابی سفیان کتوب کرد که مرا از شی و لاشی و آن دین که خدای عز و جل را نمی پذیرد
 و از کلبه نماز و از غرس بهشت و از صلاه هر چیزی و از چهار چیز که در آن روح می باشد با اینکه در اصلا ب رجال
 و از حام نادر کفنت گذاشته اند و از مردی که او را پدری میت و از مردی که او را مادر نباشد و از قبر که صد جش را میبرد
 و از قوس قزح که آن چیت و از آن بقعه که آفتاب یک دفعه بر آن بتافت و پیش از آن بر آن طالع نشده و بعد
 از آن طلوع نخواهد کرد و از آن کوچ کننده که یکبار از جای خود بکوچد و از آن پیش و از آن پس کوچ نموده و بخند
 و از درختی که بدون آب بروید و از چیزی که تنفس است لکن روح ندارد و از امری که در روز و در ماه و بعد از
 باعداد و از برق در عد و از آن که در قمر می باشد با من خبر کو ی چون این کتوب بمعویه بر رسید با او گفتند
 تو از عهده پاسخ این نامه بر نیائی و اگر خطائی در جواب از تو بینند جلالت و عظمت تو از چشم ایشان ساقط شود
 هم اکنون باین عباس بنویس تا ترا ازین سال خبر دهد معاویه باین عباس نوشت و او در جواب مسطور فرمود
 اما شئی ها اما آب است چنانکه خدای میفرماید **وَمِنَ الْمَآكُلِ شَيْءٌ حَلَالٌ** و اما لاشی این جهان ناپایدار است
 که ناچیز و تباه میشود و اما آن دین که جز آن را خدای نمی پذیرد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِشهادت توحید است و اما**
مفتاح صلاه الله اکبر است و اما غرس جنت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم است و اما صلاه همه فرما
سبحان الله و بحمده است و اما آن چهار چیز که در آنها روح است با اینکه در اصلا ب رجال و از حام
 نماز و کوفی نهشته اند ایشان آدم و حوا و نوح و صالح و کعب بن لعل است و اما آن مرد که او را مادر نبود حضرت
 آدم سلام الله علیه است و اما آن قبر که صاحبش را میگرداند ما می یوش است که آن حضرت را در بحر کردش
 میداد و اما قوس قزح امان خداوند است مریدان خود را از غرق شدن و اما بقعه که یک دفعه خورشید بر آن
 تابید زمین دریائی باشد که برای بنی اسرائیل در هم شکافت و اما آن کوچ کننده که یک دفعه کوچ کرد و از آن
 پیش و از آن پس نکرده و بخند کوه طور سینا است که در میان آن و از ض مقدسه چهار شب را داشت و چون
 بنی اسرائیل عصیان ورزیدند آن کوه را خدایتعالی به نیروی دو بال طیران داد و منادی ندا کرد که تورات را بکش
 قبول کردید از شما کشف میکنم و اگر نه بر شما می افکنم بنی اسرائیل تورات را پذیرفتند و معذرت بخواستند و خدا

[illegible]

عبد الوهاب مامری

[illegible]

14

[illegible]

علیہم السلام بحکمت هر دو چشمش کور شد و این شعر را در باب کوری خود گوید

إِنْ يَأْخُذِ اللَّهُ مِنْ نِعْمَتِي نَوْراً
فَلْيُزِيلْهُ عَنْ سَبِيلِي
وَيُخَوِّضْهُ فِي الْيَمِّ الْكَبِيرِ
وَيُضِلِّمْ بَصِيرَتِي
فَيُضِلِّمْ سُبُلِي
وَيُضِلِّمْ قُلُوبَ عِبَادِهِ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْبِرِّ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْإِيمَانِ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْوَقَارِ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْفَخْرِ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْكِبَرِ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْبِرِّ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْإِيمَانِ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْوَقَارِ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْفَخْرِ
وَيُضِلِّمْ سُبُلَ الْكِبَرِ

[illegible]

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء

۹۱۳

و انوشش تاقیست اقامت حبت و هر امر و زنی فردائی است و سعادت انجام بهره متقیان و پرهیز
کاران است یعنی سعادت و حسن عاقبت مخصوص بعلی علیه السلام باشد و ابن عباس را چند تن فرزند بود
از آنجمله علی بن عبد الله پدر خلفای بنی عباس است و دیگر عباس و دیگر محمد و دیگر فضل و دیگر عبد الرحمن
و دیگر عبید الله و دیگر لبانه است و مادر ایشان زوجه دختر مترج کندی است و در میان اولاد او از عبید الله
و محمد و فضل فرزندی و عقیقی نماند و مادر عبد الله بن عباس لبانه دختر حارث بن خرن از قبیله نذکن
عامر بن صعصعه بود و نیز کنیت ابن عباس ابوالعباس بود و در کتاب غرر الحفایص الواضحه از شیخ
روایت کرده اند که وقتی زید بن ثابت سوار شد عبد الله بن عباس بد و نزدیکی آمد و رکابش بگرفت
زید گفت ای پسر عم رسول خدای اینکار بکن گفت ما را فرمان کرده اند تا با علمای خویش ایستاده رفقا
کنیم زید دست او را بگرفت و پیوسته و گفت ما را امر کرده اند تا با اهل بیت پیغمبر و چند رفقا بنایم
و نیز در کتاب مسطور است که ابن عباس میگفت **جَامِعَةُ الْعَاقِلِ فِي الْغِلِّ وَالْوَقَائِ خَيْرُ مِّنْ**
جَامِعَةِ الْجَاهِلِ عَلَى السُّنَنِ وَالْإِثْقَالِ و اینم شدن با مرد عاقل در غل و سبب بهتر است از نجاست
با جاهل بر فراز سندس و استبرق و هم در آن کتاب مسطور است که وقتی عباس با پسرش عبد الله گفت
این مرد یعنی عمر بن الخطاب با تو خلوت میکند و مشورت ینماید و ترا بر اکابر صحابه تقدم میدهد ترا به
پنج خلعت و صیت میکنم تحت آنکه سرا و را فاش کنی دیگر اینکه از هیچکس در خدمتش منصب مران
سیم بروی دروغ نه بند چهارم در هیچکار با وی عصیان سپار پنجم هرگز با وی چنان خیانت مبرز
که برخاست تو مطلع گردد و نیز در آن کتاب مسطور است که ابن عباس گفت **لَا يُؤْتِيكَ فِي الْمَعْرُوفِ**
كَفَرٌ مِّنْ كَفَرٍ فَاتَّكِرْ لَّكَ عَلَيْهِ مَن لَّمْ تَصْطِنِعْهُ إِلَيْكَ هرگز به سبب
کفران ورزیدن کسی احسان ترا از احسان ورزیدن روی متاب چه آنکس که با وی احسان می ورزیده
ترا بر کردار تو شکری نماید یعنی اگر بنده قدر احسان را نداند خدایت سخا احسان گذارد و وقتی مردی
اعرابی با ابن عباس گفت آیا بنیامک هستی که اگر با مردی که بمن ظلم کردند ظلم کنی کنایه بر تو باشد گفت
أَعَفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَىٰ أَعَرَبِيٌّ كُنْتُ وَلَكِنْ لَمْ أَتَصَرَّ بِغَدِّ ظُلْمٍ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلِمْنَا مِنْ سَبِيلِ كُنَايَةِ
از اینکه اگر خدای میفرماید گذشت نمودن تقوی نزدیکتر است بهچنین میفرماید که بر آنکه ظلمی برایش نه
و در سه ام داد خواهی بر آسیند راهی نیست یعنی مورد بحث و عقاب نیایند و وقتی مردی در آن اندیشه رفت
که زبانی بر بن عباس فرود آورد پس نزد جاعتی از قریش که در پیشگاه کعبه معطر نشسته بودند بیاید و گفت
عبد الله بن عباس میگوید امروز نزد من تقدی جویند ایشان هنگام سگستن با روی برای عبد الله نهادند
و مرا ای او از میان آگنده شد عبد الله از او در ایشان سبب پرسید داستان را برانند عبد الله
بفرمود تا جاعتی بخرداری فدا که و گروهی سبیدینان و جاعتی بطبخ برافشند و از سخت فدا که پیش نهادند

احوال حضرت سید اسحاق بن علیه السلام

۹۱۵

و هنوز فراغت نیافته بود مذ که خوانهای طعم بیاوردند و بخوردند و برنستند آنگاه ابن عباس با وکیل خویش گفت آیا آنچه امروز آمده شد همه روز پیشود گفت آری گفت پس بهتر این است که همه روز نزد ما نماند بکنند و ابن عباس میخواست اطلبوا الغنی باصلاح ما فی ابدیکم فان الفقر یجمع العیوب تا بخیر و اصلاح و ترتیب آنال که در دست دارید باز جوید چه نیازمندی جامع تمام عیوب است و نیز در کتاب غرر انحصار و بعضی کتب دیگر مسطور است که بعضی گفته اند که هر کس در طلب جمال و فقر و نما باشد برای عباس در آید چه فضل بن عباس نقل فقیه بحال و عبید الله بن عباس سخائی افندون افند و هم و خیال داشتند و او را از فرط جود معلوم السجود میخواندند و اول کسی است که خوانهای طعم در طرق و شوارع مینهد و دیگر باز نمیگشت و اگر کسی بنودی سباع میخوردند و با مردمان در اموال خویش مساوات محبت و بهر روز پانصد دینار نفقه میکرد و هرگز در کار خویش تغییر نداد و نیز بعضی نسبت وضع مواعدا در طرق و شوارع بنحو عبید الله داده اند و نوشته اند از جمله جود عرب در اسلام عبید الله بن عباس و برادرش عبید الله باشد و این مقدار نفقه را از نوشته اند باجمعا اخبار ابن عباس رضی الله عنه بسیار است و خود در غرر مجتبی مخصوص باشد و ازین پس نیز نه از الله تعالی در جای خود مذکور میشود

عجیب است
و عبید الله بن عباس

ذکر کلمات و احادیث و روایات و سیره که از امام زین العابدین علیه السلام در توحید و معرفت حضرت احدیت جل جلاله و عظم الواله رسیده است

کلمات فی التوحید

در کتاب اصول کافی و دیگر کتب احادیث مسطور است که وقتی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از معنی توحید پرسش کردند فقال ان الله عز وجل علم ان لا یكون فی اخر الزمان اقوام متعقون فاقول الله قل هو الله احد والایات من سورۃ الحیدر الی قوله علم بذات الصدور عن راء ذلک فقد هلك فرمود همانا خدای عزوجل در علم مخصوص خویش دانسته بود که در پایان روز کارگرویی از بندگان او بیاید که در مراتب دین و مقام توحید متحقق و تفکر روند ازین روی سورۃ مبارکه قل هو الله احد را که سورۃ اخلاص و جامع مراتب توحید است با آیات مبارکات سورۃ مبارکه حدید تا کلمه مبارکه علم بذات الصدور را که جمله حاوی مقامات و مراتب عظمت و کبرای حضرت الوهیت و یگانگی و بقا و قنارت و قدرت آن ذات مقدس متعال است فرمود و فرستاد و اگر کسی بعد ازین شهادت بیات و آیات مبارکات بانهیشه و یکر و جاده دیگر شود یا در حالت شک و ریب رود در عرضة ضلالت و هلاکت رسد معصود آن است که بر حسب اقتضای هر زمان و درجه ادنیام

در سورۃ مبارکه حدید

تحقیق در این کلام

در این کتاب

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

9-15

و در کلمات هر طبعه از اطباق ظالین و تقاضای تکلیف تکلفین ضرای عالم مستند بر بصیر رسولی برایشان بخت
و کلماتی از آسمان برایشان بفرستاد و در زمان محبت و آن حضرت قائم الامین صلی الله علیه و آله و سلم
که نوبت اعلی در تکریم و انعام بمراتب تکلیف است نیز آنچه بایستی از آیات پامهرات و ملائکات و ملائکات
نمودار فرستاد پس اگر تکلفین با آنچه بخورند و بدایت بخورند هلاکت گیرند زیرا که در آن حبل قدوسی رفقه
مکمل نفوس ایشان پای بند و سادس و تقصیرات چنانچه اگر اعم سا بقدریه پیغمبر و کتاب زمان خود و این
و کلمات فی حقیقت در معرض این حکم بودند و در اصول کافی از ابو حمزه ثمالی مرویت که حضرت سید الساجدین
سلام الله علیه بن سرور یا با حرمه **اِنَّ اللَّهَ لَا يَوْصِفُ بِمَجْدٍ وَ دِيَةِ عَظَمٍ رَبَّنَا عَالِي الصَّغَةِ**
وَ كَيْفَ يَوْصِفُ بِمَجْدٍ وَ دِيَةِ مَنْ لَا يَجِدُ وَلَا يَذْكُرُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی ای ابو حمزه
همانا خدای را تعالی عما یصفون نمیتوان به مجذوبیت توصیف کرد چه مجذوبیت برای کسی است که بیرون از حد
و جات نباشد و بزرگتر است خدا تعالی از آنکه موصوف شود بصفاتی که بنده کان نمایند چه صفت کردن
مخلوق بر حسب استعداد مخلوقیت است نه مقام خالقیت و چگونه میتوان او را بمجذوبیت صفت کرد با آنکه
از غیر حد و حصر خارج است و او را هیچ شئی در نمی یابد و دیداری ادا که نمیتواند و او است لطیف
و دانا بخانه حسد و فکوه در این نظام معجزات نام دقائق و نکات لطیفات که برداشتمندان دقیقه
یا ب آشکار تواند بود و بتمیق و تدقیق از پاره لطایف آن اطلاع ممکن خواهد شد همانا مجذوبیت برای
کسی است که صاحب باشد یا مرکب و در دایره زمان و مکان که مستعد مراتب مجذوبیت و محصوریت است
جلوه گر باشد و خدا تعالی از جمله این اوصاف و احوال بیرون است هر چه گوئیم آن نیست و هر چه
تصور نمایم جز آن است بناظر بنیش بیدار آید نه با بصردانش بفهم کجاست تقریبی از امام علیه السلام مرویت
که هر که خدا را بصفاتی بیرون از آنچه خدای جل شانزه را وصف کرده موصوف دارد و در وی غیبه
عظیم بر خدای وارد نموده است در این صورت چگونه میتوان برای آن ذات بیرون از همال
حد و حصر مقرر داشت و برای آنکس که شریک ندارد و باز نتواند داشت چه ابناء زباید هال ابناء باشد
پس چیز هم جنس و هم از آن ذات بی نیاز میت از چون و چند و زمان و مکان و آغاز و انجام و ستم
و حق و غایت و نهایت و چگونه از لیت و ابدیت سخن راند حضرت امیر المومنین علیه السلام
میفرمود **لَيْسَ لِي صِفَةٌ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَقْتُ مَوْجُودٌ وَلَا لَيْقٌ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مُدَوَّدٌ**
ایضا مقصود از صفت حقیقت و که او تعالی عما یصفون است چه هر محدودی باید مرکب باشد و آیه
مبارکه لاتر که **الْأَبْصَارُ أَهْمُ** دلیل بر آن مطلب تواند بود چه اگر محدود بودی از ادراک ابصار بیرون
بودی و سخن این است که در نمی یابد ادراک یا زیر اظری که مرئی تواند بود باید یا در مقابل باشد
یا در حکم مقابل چنانکه در آیه و این صورت از صفات جبار است و خدا تعالی از این صفت مبری است

احوال حضرت سیدنا جبریل علیه السلام

۹۱۶

و اجزاء مع بصرات که حواس طرات در زمین نیز اطلاق شود اند که محل حادث است و بهر یک از ابصار
 ممکن خدای دید و با او آنچه را که دید می تواند دریافت از جواهر لطیف یا حسد او ندان اجزاء را در می یابد
 دره لطیف انجیر و مانند کان از جانی که خود نداند بطرف یکی رود و ببقایق اشیا آگاه باشد
 یا بهر یک بین و در آن است بحقیقت هر چیزی را یکی اجزاء از جبهه لطافت او را در نمی یابد و باین تقدیر لطیف
 مستقار خواهد بود از تعال کشف با آنچه جاست بر سر رک نشود و در آن انطباق بخیر و بعضی از محققین گفته اند
 در لطیف چند وجه است نخست آنکه ملاطفت است یعنی لطیف کننده است بر بندگان سبع و شتمنا
 و از فاعل بعین برای مباحثه و ابراست دوم بمعنی لطیف التییرات و حذف مضاف است
 سخته دلالت یاق کلام است بر آن تقیم لطیف است که استقلال کثیر میفرماید از نعم خود و استکثار
 قلیل نماید از طاعت بندگان خویش چهارم لطیف است که چون او را بخوانی لبیک گوید و لبیک
 جواب دهد و اگر با لبیک حضرتش کرائی در پیشگاه خود جای دهد و اگر منده مان او را اجابت کنی تو را در
 درگاه خود نزدیک گرداند و اگر او را فرمان او را اطاعت کنی تو را کفایت نماید و اگر عصبان و در سب
 بتوبت عافیت رساند و اگر از حضرتش روی بر تابی یا پیشگاه عظمی خود باز نماند و اگر آستان
 روی آوری تو را از آنجا می کشند پنجم لطیف است که با وافی بکافایت رود و از جانی منظر لطیف در گذرد
 ششم لطیف است از آنکه هر کس نعلت و کبریا و رحمت و نعمت او را ترش گیرد او را عذیر رداده و هر کس
 به او افتخار جوید او را کرامی و بی نیازی نماید هفتم لطیف است از آنکه بخشش خود را از هر تو آماده داشته
 با لطیف بمعنی بر و یکی است اجداد خود چه از آنجا که ایشان خود نمیدانند با ایشان بر و یکی و حق نماید
 یا اینکه لطیف است با مبارکین که خالق خلق لطیف است چنانکه سید او تعالی شان را بظلمت
 خالق حلق عظیم است و خیر معنی عالم بدقایق اشیا و خواص آن است و ازین آیت وافی برایست
 معلوم میشود که خدا تعالی مدک بعین نمیشود و روایت کرده اند که فضل بن سهل از حضرت امام رضا
 سلام الله علیه سؤال کرد خبر کوی مرا از رؤیت و دیدن حق تعالی که مردمان در آن باختلاف سخن کرده اند
 و حقیقت و ندیده اند فرمود من و حسنا لله تعالی بخلاف ما و صیفه فقد اعظم الفخر
 علی الله چنانکه باین معنی اشارت شده آنگاه فرمود خداوند میفرماید لا تذکر الا بصائر
 و هو بلذکر الا بصائر و گویند مراد با بصائر از امین است بلکه جابر قلوب است یعنی دلها و او را
 در نمی یابد و نیست و در حدیثی میفرماید او امام قلوب بر تر است از اجزاء عیون و خدا می او امام عیون و در
 لکن خدای او امام را در می یابد و همین مضمون است این کلام مجتبیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 ابیطالب علیها السلام که در ذیل یکی از خطب میفرماید لا یقدره الا وهام بالحدود و الحركات
 ولا بالجوارح والآلات باجملة احوال و آثار و آیات و ثمار این سید عین بسیار است

و از آغاز آفرینش تا انجام برانگیختنش تا مست اسباب و مضام و ادغام و در ذراک این مقام شفته
و کنوسار و هر چه بیشتر بتق و تشکر رویم بیشتر در عرضه ثبوت و حیرت یا ده شوم چو این پند پند و پند
آغاز نمی نیت و این بحمد بی پایان و در یابی محیط را گرانی نباشد مایسم و نذاست و تشکر
افتاده بواسطه تحیر و در آنکه باب پی بندیم لب تشنه در این هراب مریم
در اصول کافی از ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام منقول است **لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ**
وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا اگر تمام اهل آسمان و زمین اجتمع کنند تا خدا را
بعظمت و جلال او توصیف نمایند قدرت نیابند چه عظمت خدای از آن برتر است که ما سوا ی
او توانند او را توصیف نمایند در جامع الاخبار صدوق علیه الرحمة مروی است که روزی حضرت
امام زین العابدین علیه السلام در مسجد درآمد و جماعتی را بنجاست سخنان شد با ایشان منمود
و در چه مخصوصست. وید عرض کردند در مسئله توحید فرمود ازین سخن که بدان اندرید کناری جوید
بعضی از آن جماعت عرض کردند **إِنَّ اللَّهَ يَعْرِفُ خَلْقَ سَمَوَاتِهِ وَارْضِهِ وَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ قَالَتْ عَلِيٌّ**
عَلَيْهَا السَّلَامُ قَوْلُوا فُورٌ وَحَيَاتٌ لَا مَوْتَ فِيهِ وَصَمَدٌ لَا مَدْخَلَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ مَنْ كَانَ
لَيْسَ بِمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ كَانَ نَعْتُهُ لَا يَشْبَهُ نَعْتُ شَيْءٍ فَهُوَ ذَلِكَ
یعنی خدایوند تعالی و تبارک را با فریدن آسمان و زمین میتوان شناخت یعنی همان خلقت آسمان
و زمین بر وجود صانع و لیل است و در هر مکانی هست علی بن الحسین علیهما السلام فرمود بگوید
خدایند رحیمی و حیاتیست که هیچ موتی در آن نباشد و صمدیت که هیچ مدخلی در آن نیست و صمدیت
که هیچ مدخلی در آن نیست آنگاه فرمود آنکسی که مانند آن چیزی نیست و سمیع و بصیر است و صفت
و نیت او با نیت و صفت هیچ مخلوقی مشابه نباشد خداوند تعالی است در اصول کافی از داود
جعفری مسطور است که گفت در حضرت ابی جعفر ثانی امام محمد تقی سلام الله علیه عرض کردم خدای
تو شوم معنی صمدیت فرمود آن سیدی است که در قلیل و کثیر و کم و زیاد حاجت و آهنگ بد و بریند
و هم در آن کتاب مسطور است که جابر بن یزید جعفی گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از پاره مرآ
توحید سوال کردم منمود **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمَاؤُهُ الَّتِي يُدْعَى بِهَا وَتَعَالَى فِي عُلُوِّ كَهْنِهِ**
وَاحِدٌ تَوْحِيدًا لَا تَوْحِيدَ فِي تَوْحِيدِهِ ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى خَلْقِهِ فَمُحَدِّدٌ وَاحِدٌ صَمَدٌ قَدُّوسٌ يُعْبَدُ كُلُّ شَيْءٍ وَ
يَعْبُدُ الْبَصَلَةَ الْيَبْرُكَةَ كُلُّ شَيْءٍ وَسِعَ بِأَجْزَالِهِ مُحَمَّدٌ بِنُحَيْسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى میگوید این است معنی صمد که صمد است
در تاول آن نه آنچه جماعت شبهه معنی نیابند و بان عقیدت میروند و میگویند که صمد معنی آن معنی است
که جزو بر آن نیست چسبند تجویف جز برای آنچه جسم باشد درست نیست و خدای تعالی ازین او عالم
و این مقامات اهل و اعظم است و باین صفات موصوف نشود بلکه صفت احبامی است که در آن

احوال حضرت سید اساجدین علیه السلام

۹۱۹

اجواف نباشد مثل سنگ و آهن و امثال آن با اصل صمد یعنی صفات و اینکه امام محمد تقی
سلام الله علیه فرمود این الصمد هو السيد المصمود اليه یعنی مقصود همه کس در همه حال او باشد
حضرت اسپطال در بعضی اشعار خود که در مدح حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله عرض کرده است
گفته است

وَبِالْجَمْرِ الْقُصْوَى إِذَا صَمَدُهَا يَوْمُونَ رَحْمًا رَأْسَهُ بِالْجَنَادِلِ

یعنی مقصد و انچه ما را میسر می آید با بندگان دل یعنی آن سنگ ریزه که چهار نامیده میشود و جالبین گفته اند

مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ بَيْتًا ظَاهِرًا لِلَّهِ فِي كَنَافٍ مَكَتَ يَقْصِدُ

یعنی بقصد و این ذوقان میگوید و لا رهیبة إلا لله یعنی در زمین قبل از سید شرای ع

بیاراست و خدا ایتعالی همان سید صمدی است که جمیع خلق از بند او اسیر و در تمامت حوائج بر او استجواب

و در شایسته و پناه برند و آسایش و آرامش و دوام نعمت و ستایش از و طلبند و دیگر در جامع

در کتب معتبره

الاجار و دیگر کتب مطبوعات که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرمود و عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الْقَوْدِ

الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُظْفَةً وَهُوَ غَدًا جِفَةً وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ وَهُوَ بَرِيٌّ عَجَائِبِ

مَخْلُوقَاتِهِ وَعَجِبْتُ لِمَنْ يَشْكُ فِي الْفَنَاءِ الْآخِرِ وَهُوَ بَرِيٌّ الْفَنَاءِ الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِمَنْ

عَمِلَ لِدَارِ الْفَنَاءِ وَتَوَكَّلَ ذَا دَالِيقَاءِ لَحْتَ أَوَّلِ الْكَلَامِ وَرِمَقَامِ خُذْ كُورَاتِ

و چون در کتب اخبار مضملاً نقل شد در اینجا مابین شد با ترجمه میفرماید مرا شگفت می آید از آن که بگوید

که دیروز آبی چسبیده و فردا مرداری کندیده است یعنی بعد از آنکه آغاز شخص حسین و انجام چنان

خواهد بود پس این خود منی و خویشان سانی از صیت و عجب دارم از کسیکه در وجود صانع بگشاید و رب

رود با اینکه مصنوعات و مخلوقات جلیده او را که جلوه آفریدگان از نمایش بال ذبابی عاجزند میگرد

یعنی همان عجایب مخلوقات و بدائع موجودات و لطایف مصنوعات خالق ارضین و سموات بر اثبات

وجود و حقیقت بود او حجتی روشن و برهانی قاطع است و عجب دارم از آنکه در آفرین و پدید آری

سرای آخرت و عوالم آن جهانی دستخوش سنگ و ریب و سرکوب ظن و گمان باشد و حال اینکه نشاء

اولی را سخن است یعنی نشاء اولی که از عدم وجود آمد شگفتش از نشاء آخری که از موات بحیات

می پیوندد افزون تر است و اگر بیایست بشکفتی اندر و از عظمت و قدرت آفریدگار با خبر شد در اینجا

در کتب معتبره

سزاوار تر است و عجب دارم از آنکه برای چند روز زنده گانی این جهان فانی برنج میبرد و کارش

و آسایش باز میکند و برای دار بقا و خانه آخرت که سرای جاوید است عملی نمی آراید و زاد و توشه

و تدارک و تیه آراسته نمیکند در کتاب کثرت النعمه مطبوعات که حضرت امام زین العابدین

علیه السلام روزی در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله شنید که بعضی خدا را تعالی عمت ایصفون

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۹۱

سجده و بمانند شمارند آنحضرت ازین کلام محض و سخن ناهمسوارحت در غضب شد و بسیار برود
و خوف اندر آمد و از جای خویش برخاست و روان شد تا بقبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حاضر گردید و بر کبوی قبر ایستاد و صدای خود را بمناجات حضرت پروردگار برگزید و این کلمات
در حق مناجات عرض میسازد یا الهی بَدَت قَدَرَتُكَ وَلَمْ تَبْدُ هَيْئَةً لِّمَخْلُوكٍ وَقَدَّرْتَ لَكَ
بِالتَّقْدِيرِ عَلَى غَيْرِ مَا أَنْتَ بِهِ شَهِيدٌ يَا أَلَهِي مِنَ الدِّينِ بِالتَّشْبِيهِ طَلَبُوكَ لَيْسَ
مِثْلَكَ شَيْءٌ يَا أَلَهِي قَلَمٌ يَذْكُرُكَ وَظَاهِرٌ مَا يَهْمُ مِنْ تَغْيِيرِ دَلِيلِنَا لِمَ حَلِيكَ لَوْ عَرَفْنَا فِي خَلْقِكَ
يَا أَلَهِي مَنَدُوحَةً أَنْ يَتَأَوَّلُوكَ بَلْ سَوَّوْكَ بِخَلْقِكَ فَمَنْ لَمْ يَعْزِفْ فُوكَ وَاتَّخَذَ وَابْعُضَ يَا أَلَهِي
رَبَّنَا قَبْلَكَ وَصَفُوكَ قَدَّالِيَّتِ يَا أَلَهِي عَالِمِ الْمَشْهُورِ نَعْتُولُكَ عِنِّي أَيْ پُرسیده شد
من همانا قدرت تو آشکار گشت یعنی آثار قدرت تو در خلقت تو ظاهر گردید لکن هستی و چهره پدید نیشت
زیرا که تو منزله از آنی از نیروی در معرفت تو جا بل مانده و بمقدار دانند ترا با و نام ناقصه خود در الواح
ضمایر ظلمت سرای خودشان برخلاف آن چهره و مقام که بر آن باشی مقرر خواستند همانا ترا تشبیه کردند
و بغیر تو همانند خوانند و من بیدارم ایخدا ای من از آنکه بحسب تشبیه ترا مطلوب شمارند میت مانند
تو چیزی ایخدا و نه جانیان ادراک حضرت ترا هرگز نتوانند و حال اینکه آن نعمتهائی که از رحمت واسعه تو
در حق ایشان آشکار است دلیل و برهانیت ایشان را بر اثبات وجود تو اگر ایشان را آن قابلیت
و استعداد بوده باشد که مخلوق ترا دلیل بر اثبات تو که خالق باشد و جز با این طور بطور دیگر ترا
نیتوان شناخت ای خدای چون افهام نارسای جانیان از شناسائی آن ذات مقدس متعال
بآمده قاصر است و هیچ چیزی دست آور برای معرفت تو یعنی معرفت ذات تو نیست این است که
میدان و جولانگاهی برای مرتفع خیال و چراگاه اندیشه میطلبند و در تو بتأویل میروند یا تو را با مخلوق
خودت مساوی و مشابه میمانند و از نیروی ترافی شانند و پاره آیات و علاماتی که از تو پدید آید
پروردگار شمارند یعنی بهر سوی شتابند و بهر چه تو تل نمایند بیرون از تو و مخلوق تو چیزی نتواند بود
و ترا همان توصیف نمایند پس برتر و بزرگتری ایخدا ای من از آن چیزی که کرده مشبهه ترا با آن موصوف
و منقوت بدارند در کتاب خصال از ابو حمزه ثمالی مروی است که بحضرت امام زین العابدین علیه السلام
عرض کردم ایکنه من مودی محمد و الله فی حسن کلمات یعنی خدای را در پنج کلمه تجبید نمایند
این پنج کلمه چیست فرمود هر دقت بگوئی سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ همانا رفع داشته خدای تبارک و تعالی
از آنچه عباد لاری کوبند و چون گوئی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ همانا این کلمه اخلاصی است
که هیچ بنده نمیتواند جز آنکه خدای او را از آتش آزاد کند که آنکه در جلد مسکین و جبارین باشند
و هر کس بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تنویض نموده است امر خود را بچندای غروریل و هر کس بگوید

در تجید مذکور

بسم الله الرحمن الرحيم
 این کس که می گوید که چنانچه کسی شکر را بجا آورد و در آن غالب گردانده و مقرر کرده و دنیا و آخرت اختیار کرده و با
 هر کس که می گوید که چنانچه کسی ادا می کند تمام نعمتهای خدا را بر او عود نموده باشد که بر وی
 ثابت است یعنی چون مخصوص میگرداند حقیقت حمد و سپاس را برای خداوند تعالی پس ادا می کند
 تمام نعمات مشتمل بر حقیقی را بجا می آورد است در کتاب الهی صدوق علیه الرحمه مسطور است که در سینه
 ثابت بن دینار از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه سؤال کرد آیا خداوند عزوجل ایستادن بجان
 توصیف کرده و فرمود خدای برتر است ازین مقام عرض کرد پس چگونه پیغمبر خویش محمد صلی الله علیه و آله
 با همان سیرداد فرمود برای اینکه او را ملکوت آسمان و آنچه در آن است از عجایب مصنوعات و بدایع مخلوقات
 خود خبر دهد و دانای گرداند ابو حمزه عرض کرد پس معنی این کلام خدای عزوجل **ثُمَّ دَنَى قَدْلَى فَنَكَانَ قَابًا**
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى چیست فرمود همانا رسول خدای است صلی الله علیه و آله که دَنَى مِنْ
حُجُبِ النُّورِ فرای ملکوت السموات ثُمَّ دَنَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَظَنُّ مِنْ تَحْتِهِ إِلَى
مَلَكُوتِ الْأَرْضِ حَتَّى ظَنَّ أَنَّهُ فِي الْقَرْبِ مِنَ الْأَرْضِ
 کتاب قوسین او ادنی یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله با پرده های نور نزدیک شد و ملکوت
 آسمانها بدید پس از آن نزدیکتر شد و از نشیب خود بخوان ملکوت زمین کردید چندانکه چنان گمان نمود که
 در قرب و نزدیکی زمین بمقدار داند از دانه و گمان یا نزدیکتر است در تفسیر صافی بعد از ذکر این حدیث
 مسطور است که از امام زین العابدین مرویست **فَلَمَّا اسْتَرَبَّ بِالْإِنِّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ مِنْ**
رَبِّهِ كَتَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى رَفَعَ لَهُ حُجَابًا مِنْ حُجُوبِ عِلْمِي تفسیر و احادیث و اخبار و تواریخ و عرفای محقق
 و حکمای متأله را در معنی و تفسیر و تبیین این آیه شریفه علی حسب السلق المختلفة والآراء المتشعبة بیانات
 عدیده و مقالات کثیره است که میتوان گفت کل حرب بما له یم فروع و از معادن علم اخبار متکاثره
 قبابیه وارد شده است لکن چنانکه صاحب تفسیر صافی میفرماید هیچ منافاتی در این روایات نیست
 و بجهت از حد و معادن علم بر حسب مقدار افهام مخاطبین ظهور یافته است اکنون بخلاصه از آن
 اشارت میروم تا این که معرفتی پیدا شود در کتاب الهی از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله است
لَمَّا عَرَجَ بِإِلَى وَدَفُوتٍ مِنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ قَابَ قَوْسَيْنِ
أَوْ أَدْنَى فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ نَحْبُ مِنْ الْخَلْقِ قُلْتُ يَا رَبِّ عَلِيًّا قَالَ فَالْقَتِ يَا مُحَمَّدُ الْقَتِ
عَنْ يَسَاورِي فَذَاعَلَى رَبِّطًا عَلَى قَلْبِي در صافی از حضرت کاظم علیه السلام مسطور است که در جواب
 آنحضرت از قول خدا تعالی **دَنَا قَدْلَى** سؤال کرد فرمود این لغت در قریش معمول است
 که وقتی بگمردی از آن جهت خواهد گوی **قُلْتُ سَمِعْتُ** میگوید **قُلْتُ لَتَبْتُ** و مدلی معنی فهم است و هم در تفسیر

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب با حاضری

۹۲۲

از امیر المؤمنین علیه السلام مروی است اِنَّهُ اسْرَعَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَمْصِيِّ مَسِيرَةً
شَهْرًا وَعِجْرَجَ بِهِ فِي مَلَكَوَتِ السَّمَوَاتِ مَسِيرَةَ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ فِي أَقْلٍ مِنْ ثَلَاثِ لَيْلَةٍ
حَتَّى أَتَيْتُهَا إِلَى سَائِقِ الْعَرْشِ قَدْ نَابَا بِالْعِلْمِ قَدْ لَنَى لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ رَفْرَفٌ أَخْضَرُ وَغَشِيَّ
النُّورُ بَصَرُهُ فَرَأَى عِظَّةً رِيَّةً عَزَّ وَجَلَّ يُقَوِّدُهُ فَكَانَ مِنْ رِيَّةٍ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى
وَهُمْ أَرْحَضَتْ بِأَوْسَلَامٍ اللَّهُ عَلَيْهِ مَرُوسٌ كَقَدْ لَنَى كَلْبٌ وَحِينَئِذٍ تَدْنُو نَفَقَاتُنَا فَكَانَتْ
قَابَ قَوْسَيْنِ قَدْ رُفِعْنَا وَدُرُفَاعِلُ دَنَا مَسِيرَتِنِ رَاخِلَاتٌ اسْتَبَارَهُ كَوْنُهُ ثُمَّ دَنَى بَيْنِي وَجَبْرِيْلَ
مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَارَهُ كَوْنُهُ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ رِيَّةٍ قَبْدَةٍ
يَعْنِي فَرَادَ مِنْهُ دُنُقًا وَدَيْنٌ اسْتَبَارَتْ أَنْ أَوَّلَ تَدْنَى بِمَعْنَى اسْتَرْسَالٍ مَعَ تَقَلُّبٍ مِيَا شَدَّ وَبَعْضُ خَمْسِينَ مَعْنَى
كَمَدَهُ أَنْ كَمَدَ رَسُولُ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ مِنْ رِيَّةٍ كَمَا بَيَّنَّ مَقْبُضُ الْقَوْسِ إِلَى رَأْسِ السِّتَةِ
وَأَوْدَنَى بَيْنِي بَلْ أَوْدَنَى مِنْ ذَلِكَ أَرْحَضَتْ إِمَامٌ جَعْفَرٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرُوسٌ اسْتَبَارَتْ أَوَّلُ
مَنْ سَبَقَ إِلَى بَلَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَذَلِكَ أَنَّهُ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ وَكَانَ
بِالْمَكَانِ الَّذِي قَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْرِعْ بِرَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ تَقْدِمُ بِأَمْحَدٍ فَقَدْ وَطَّاتِ مَوْطَأُكُمْ
مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا تَنْفِيْلُ وَلَا كَرَاهِيَّةٌ أَنْ بُوْدِي كَرُوحٍ وَنَفْسٍ اسْتَحْضَرَتْ أَزَانَ سَكَانِ بُوْدِي أَوْدَرَ أَنْ سِينَهُ وَ
بُوْدِي كَمَا بَانَ سَعَامُ رَسَدٍ وَكَانَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا قَالَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى بَلَى كَرُوحٍ وَنَفْسٍ
صَافِيٍّ أَوْ صَادِقٍ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرُوسٌ اسْتَبَارَتْ أَنْ حَضَرَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمَوَاتٍ كَرُوحٍ عِجْرَجَ
بِرَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ مَرَّتَيْنِ فَأَوْفَقَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْفِقًا فَقَالَ لَهُ مَكَانَكَ بِأَمْحَدٍ
فَلَقَدْ وَفَّقْتَ مَوْفِقًا مَا وَفَّقَهُ مَلَكٌ وَلَا يَنْتَرِ أَنْ رَبِّكَ يُصَلِّي فَقَالَ يَا جِبْرِئِيلُ وَكَيْفَ يُصَلِّي
قَالَ يَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَّحْتُ وَحَمِّتُ عَصْنِي فَقَالَ اللَّهُمَّ عَفِّوْهُ
عَفْوَكَ قَالَ وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ قَابَ قَوْسَيْنِ أَدْنَى قَبْلَ مَا قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى قَالَ مَا بَيَّنَّ
يَسْمِيْنَهَا إِلَى رَأْسِهَا قَالَ فَكَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ بَدَلًا لَوْ يُخَفِّقُ وَلَا أَعْلَمُ إِلَّا وَقَدْ قَالَ ذِكْرُ جَدِّ فَطَرْتِ
مِثْلَ سَمِّ الْأَبْوَةِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ فُورِ الْعِظَةِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى بِأَمْحَدٍ قَالَ لَيْتَكَ رَفِي قَالَ مِنْ لَمَنَةٍ
مِنْ بَعْدِهِ قَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ قَالَ حَرَجْتُ أَبْطَالِي بِمَعْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبَسِيْدَ الْمُسْلِمِينَ وَفَانْدُ الْغُرِّ الْحَجْلِيَّةِ
ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ وَاللَّهِ مَا جَاءَتْ وَلَا تَبْرُ عَلَيَّ مِنَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافِهَةً
بَعْنِي رَسُولُ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ كَرْتِ ادْرَاكِ مَعْرَاجٍ نَمُوْدُ فَرُودُ دُورِ مَرْتَبَةٍ وَجِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحَضَتْ
بَرْتَبَةً بَارِزًا مَانِدَةً وَغُرُوضُ كَرُوحٍ دِيَا مُحَمَّدٍ وَرَأْسُ مَكَانٍ بَابِيتُ بِنَا مَانِ مَكَانِي اسْتَبَارَتْ أَنْ نِيْسَحُ مَغْبِرَةٍ وَنِيْسَحُ فَرِيشَةٍ دَرِيَا
وِيْرُودِ كَارِ تَوْبَرُودُودِ مِيْفَرَسْتَدِ وَمِيْفَرَايْدِ نَمُ سِيَارِ مَقْدَسٍ وَنَمْرُودِ وَنَمُودِ كَارِ مَلَاكَةِ وَرُوحِ وَرَحْمَتِ
مِنْ جَنَّتِ مِنْ شَيْءٍ اسْتَبَارَتْ رَسُولُ خُدَايَ عَرَضُ كَرُوحٍ بَارِ خُدَايَا عَفْوُ وَخَبْشِ وَأَمْرُشِ تَرَاذِلُ دُرُودِ هَسَدِ كَرُوحٍ

شبه القوس بالبحر
محمدة اعطيت من
طريقها مع آن
سایت است
یعنی سرای کشته
نحمان دبا و غرض
و اد است

احوال حضرت سید الشاهین علیه السلام

۹۲۳

و چنانکه خدای فرماید بمقام قاب توسین بلکه نزدیکتر رسید عرض کردند قاب توسین چیت حضرت صادق
فرمود ما بین دو سر مکان است که بهم متصل خواهند نمود با تجمه میفرماید نزدیک بجایی درختان از نور رسید
و از زبرد سبز بود اینوقت آنحضرت را نور عظمت و جلال پروردگار با اندازه سوداخ سوزنی حبله گر کرد
و آنحضرت آنچه که خدای میخواست نظاره فرمود با کمال اضطراب و انقلاب که میخواست بالمره و بالکلیه
از خویش فانی شود این هنگام از مصدر جلال ایزد و ابجالی ندای خدای با و رسید یا تجمه عرض کرد
لیک ای پروردگار من خدای تعالی منم بود از بهرامت خویش که ام کس را اختیار نمودی بعد از خود
عرض کرد خدای بهتر داند ایزد تعالی فرمود علی بن ایطالب امیر مومنان و بزرگ مسلمانان و پیشوای
بدست کنندگان و شب زنده داران است با تجمه امام جعفر صادق از پس اینکلمات فرمود سو کند
با خدای ولایت یافتن علی علیه السلام نه در زمین و دست یافتن و انتخاب مردم زمین بود بلکه در آسمان
روی داد و خدا تعالی بدین پسح واسطه پیغمبر خود بالمشافه مقرر گردانید معلوم باد که در شماره معراج
پیغمبر از یکصد و فیه بیشتر رسیده است پس ممکن است که مقصود از دومرتبه وقوع معراج در کعبه باشد
و بقیه یکصد و هشت مرتبه و مدینه روی داده باشد یا معراج بعرض و دومرتبه اتفاق افتاده و باقی با آسمان
روی نموده یا دومرتبه جهانی و باقی روحانی باشد و الله تعالی اعلم در جمله دوم از کتاب اول ناخ التواریخ
تالیف پدر نامورم میرزا محمد تقی سان الملک طاب ثراه در ذیل بیان معراج حضرت خاتم الانبیاء صلی الله
علیه وآله مسطور است که رسول خدای را چون آن مقام و منزلت پیش آمد که جبرئیل را با بال و پر حیراسیلی بیرویه
مرافقت و قدرت متابعت نماید آن پیغمبر کجانه نقرب پیشگاه احدیت را تنهار و اندکشت و حجابها از نور طلمت
قطع هسی فرمود تا از هفتاد حجاب که شهن هر یک پانصد ساله راه بود برگذشت اینوقت براق از فآر بایست
و رفتنی سبز که نورش بر نور آفتاب فزونی محبت حاضر شد و پیغمبر خدای را مرکب کشت و چنانکه خود فرمای
همی رفتم تا بپای عرش عظیم خدای که رسیدم مرا نزدیک مبنی عرش بود و بروای خدای روان شدم
هزار گشت خطاب فرمود ای محمد با من نزدیک شو و در هر گشت رسول الله را قریب حاصل میشد تا بر تبه د
رسیده و از آنجا بمقام قدلی عروج داده و از آنجا بخلوتخانه قاب توسین اودانی درآمد چنانکه خدای فرماید
ثُمَّ دَنَىٰ إِلَىٰ دَنَىٰ مُحَمَّدٍ إِلَىٰ رَبِّهِ تَعَالَىٰ أَيْ قَرَّبَ بِالْمَنْزِلَةِ وَالرَّبِّيَّةِ لَا بِالْمَكَانِ فَإِنَّ تَعَالَىٰ مَنْزِلَهُ عَنْهُ
وَأَمَّا هُوَ قَرَّبَ الْمَنْزِلَةَ وَالدرَجَةَ وَالْكَرَامَةَ وَالْكَوَافَةَ خُتَمَةً چنانکه چون کسی بکسی نزدیک
یافت مقصود قرب و منزلت او باشد قدلی ای سجدتیه توانی چه آن مرتبه سجدت یافت پس در سجده
افزود و در سجده قرب چه نیز رسول خدای فرماید اقْرَبْ أَيْ كُنْ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ أَنْ يَكُونَ سَاجِدًا
پس آنحضرت راقب بر قرب همی افزود فَاَنْتَهَىٰ إِلَىٰ مَقَامٍ كَمَا يُدْرِكُ الْكَوْنُ أَيْ قَدَمُهُ وَلَمْ يَدِرْ قَدَمُهُ
این نفسه وَلَمْ تَدِرْ نَفْسُهُ أَيْ قَلْبُهُ رَأَىٰ يَرَىٰ نَفْسَهُ أَيْ رَوْحَهُ بِنِي دَرَجَاتٍ عَالِيَةٍ وَصَعِدَ

ربع دوم از کتاب سکوۃ الالوهیه

۹۲۴

مدارج متعالیه و ارتقای از بیجا به مکان و زمان و تقرب بحضرت یزدان چندان رفت گرفت و بزم کفر غم
چنان بیرون تاخت و در عوالم لاهوت چنان آشیان بست که کون و مکان را از گرد غبارش خبری و زمین و زمان را
از کالبد بشرتش اثری نماند و در مقام قرب چنان از فویشن بسیر و ن رفت و چنان بچوب حقیقی تصال خواست
که قدمش از نفسش بچرخد و نفسش از قلبش آگاهی داشت و قلبش که جولانگاه روح است ندانست روحش
در کجاست بعضی از دانیان بر آن رفته اند که مگر دنی اشارت بمقام نفس آنحضرت است قدلی اشارت
بمقام دل است مکان قاب قوسین اشارت بمقام روح است و اودانی اشارت بمقام سراسر است
نفس او در خدمت و دل او در محبت و روح او در قرب و سراسر او در مشاهدت پس نفس او را حیات نجدت
بودی و دل او را صفا بجهت و روح او را بقا بقرب حاصل شدی و سراسر او را عذاب مشاهد بودی اگر نفس او
بهستی خویش بخیرستی بخدمت ماندی و اگر دل او بخنده نفس شدی بی محبت ماندی و اگر روح او بظن
بجود اقامدی بی قرب ماندی و اگر سراسر او بظن بروج برکاشتی بی مشاهد ماندی هنگامی از ابواب
نوری از معنی این آیت پرسش رفت گفت کم یجمع فیہ جبرئیل فی النوری جایکه عقاب پر بریزد
از پیشه لاغری چه خیزد جایکه جبرئیل را دور باش آن قال و قیل صد هزاران هزار سالها و قرنهای آنوی تر
انگند و از درخشش نور هر دو ق جلال و جلال پر و بال بوزد از ابواب حین نوری و امثال او چه نور و نور
و چه دانش و میشن استوقع باید بود با آنکه از پس اینکلام گفت لفظ دنی را در تمام قاصدها ماکایی کوسند
که شخص را از خبری بعد و دوری پدید شود و لا بُد ثَمَّة و همچنین لفظ فتنه دنی وقتی گفته شود که کجانی باشد
ولا مکان ثَمَّة آنجا بیدون از مکان است یعنی از عالم مکان خارج است و نیز مکان عبارت از
زمان است و لا زمان ثَمَّة زمان را در آنجا چه زمان است و همچنان قاب قوسین اشارت
بمقدار باشد و لا مقدار ثَمَّة هیچ قدر و مقداری را در آنجا مقدار و قدری نیست و لفظ او کلیه است
که افایده است نماید و لا شک ثَمَّة در آنجا همه علم و یقین است شک در بیابان راه باشد و لفظ ادنی
از بجهت مانع باشد در اینکه مثلاً شخصی نزدیکتر است از نزدیکی دیگر و لا ذان مع ثَمَّة چه وقتی
نزدیکی و نزدیکتری را صورت خارجی تواند بود که در عالم مکان و زمان باشد و آنکس که بد و تقرب
صوری جویند جسم و مرکب باشد و مرفی و محل شود تعالی الله عما ذلک علواً کبیراً همانا از ادراک و بیان
زبانها لکن و خبر و قاصرت خدا میداند و آنکس که رفته است جز اینکه برای سکن قلب و ارباب
خاطر و خوشنود داشتن دل خویش کویم دنی بجد افتد دنی فردا دنی میکا افتد دنی ملکها دنی فرشتها
فتد دنی عرشها دنی مجاهدان دنی مشاهدا دنی طالبان دنی و اصلا دنی و معه الرحمة
فتد دنی و معه الرحمة دنی افتقار افتد دنی افتخار دنی نماید افتد دنی مناجات دنی ما دحاً
فتد دنی ممد و حماد دنی شاکی افتد دنی شکور و قیل احد لها صفة الله و الاخر صفة محمد

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۲۵

یعنی این صفتهای مقدسه که شمرده شد یکی مخصوص بخدای و آن یکت از رسول خداست و معنی آن چنین است **هُوَ يَقْرَبُ إِلَهِ تَعَالَى وَاللَّهُ يَقْرَبُهُ وَكَانَ هُوَ يَكَلِّمُ وَاللَّهُ يُكَلِّمُهُ وَكَانَ هُوَ يَنْظُرُ فِي آيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَنْظُرُ فِي آذَانِهِ** و رسول با محمد کنان قاب تو سین او ادنی کنایت از تاکید قربت و تشبیه محبت است پس از برای اینکه با افهام نزدیک افتد در صورت تیشل ادا شده همان مردم عرب را قانون آن بود که چون خواستند عهدی محکم و استوار بنمایند آن دو کس که با هم عهد است و عهد استمان میشدند کلماتی خود را آورده با یکدیگر میچسبانیدند و هر دو یکبار آنرا میگویند و هر دو یکبار تیر از آن میافکندند و این کارشان آن بود که ازین پس زشت و زیبا چشم درضای این دو تن یکی است و هرگز در میان ایشان جدائی نباشد پس میتواند بود که میان خدای و رسول کار بیکگونه رفته باشد پذیرفته رسول پذیرفته خدای و باز پذیرفته رسول نپذیرفته خدای باشد چنانکه در کتاب خدای متعالی باین معنی در چند جای اشارت رفته است **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُعِصِرْ لِّلَّهِ وَرَسُولِهِ** و نصرفن الله ورسوله بالجملة از اینگونه آیات در قرآن و اذنان است بعضی بر آنست که مقصود از قدلی آن است که از نسل نفسه فی ذلک المکان یعنی کذاشت نفس خود را در آن مقام و زبان حال عرض کرد و رجوع ازین مقام نخواهم چو بی آن شجاعتی نتوانم گفتد سخن که ترا بنیجا آورد و تواند دیگر باره ات پیش خواند اگر چه در دنیا باشی ای محمد ترا باید باز شدن و کرختیگان در کاه را بسوی باز خواندن و چون از کار مردمان بمالات شوی و آرزوی این مقام کنی بنابر آیه آمده باش که بابت مقام مطلوب آورم که **الصلوة معراج المؤمن** در احادیث قدسیه وارد است **لا يزال عبدی یقرب الی بآلهة اقل حتی احبته فاذا احبته كنت سمعة الذي يسمع به وبصر الذي يبصر به ويأله الشیخ يش بها ورجله التي يمشي بها** و چون رحمت خدای با دیگر مخلوق خود از سبب کسان عبادت کار مطیع باین درجه شمول گیرد معلومات مقام عقل کل و صا و اول و نورا اول و انسخ که آت است مخلوقات بطیف خلقت او مخلوقات چه خواهد بود در حبله دوم حیوه و اعلوب مسطور است که حبیب سبحانی از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه از معنی آیه شریفه **ثم دنا منی الی آخره** سؤال کرد و فرمود ای حبیب نزدیک شد سبحان حق تعالی بقرب من یعنی پس بیا نزدیک شد غده دوم کان یا نزدیکتر پس خدا تعالی در آن مکان رفیع هر چه خواست بر رسول خود و منی فرستاد الی آخره حدیث در تفسیرش باوری مسطور است **ثم دنا منی جبرئیل من الرسول صلوات الله علیه و آله علی الصورة المعتادة فذكر لی بعضی گفته اند در اینجا تقدیم و تأخیر است ای تذا منی یعنی تعلّق علیه فی الهواء ثم دنا منی و بعضی گفته اند دنا قصد التریب من محمّد یا اینکه تحرك من المکان الذي كان فيه فترال الی النبی صلی الله علیه و آله**

ربع دوم از کتاب سکه الالذی تاخری

۹۳۶

گفته میشود تَلَّيْتُ الثَّمَرَةَ وَدَلَّ بِرَجْلَيْهِ مِنَ السَّيْرِ یعنی آویخته و سرازیر شد میوه از درخت و پای
از تحت بعضی برآمدند که دَنُو و تَلَّی معنی واحد هستند و جافادت تأکید کنند و کان قَابِ قَوْسین
زاد است برآمده است و ال عریت کونید انیظام از باب حذف مصان است ای فکان معنی مقدار مسافت
و بجزیریل مثل قَابِ قَوْسین و این مصافات در اینجا محذوف شده است و قَابِ قَوْسین و قَادِ قَوْسین
و قِیَسِ کَجِبَلِ معنی مقدار است و معنی آنست که پنجاه مقدار مسافت قریبه مثل قَابِ قَوْسین این مصافات
حذف شده است چنانکه در قول شاعر و قد نبهت به خیر بیهة اصبعای علی مقدله فاصبع هر قوسی را
دو قَابِ است و قَابِ قَوْسین یعنی قَابِ قَوْسِ و عرب را قَانُون است که اشیاء حق و برحق و وسط
و ذراع میدان و اندازه گیرند رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید کَتَابِ قَوْسٍ أَحَدُكُمْ مِنَ
الْجَنَّةِ وَ مَوْضِعِ قَدَحٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا یعنی بقدر یک کمان شما، و تا زیاده شما از بهشت
بتر است برای شما از دنیا و هر چه در آن است و قد معنی تا زیاده است و قول خدای او ادنی بحسب
تقدیر ماست چنانکه در جانی دیگر میفرماید مائة ألفا وین بدون که بزبان و تقدیر و اصطلاح ما فرموده است
و هم معنی کرده اند که دَنَانِ مِنَ الْاَلَمَةِ فَنَدَلِ ای لان طم و رفیق طیم و اصحاب تفاسیر را تحقیقات لطیفه است
که بیان آنجند در اینجا در خور مقام نیست و در هر صورت معنوی در روحانی است و دَنُو اله است
نه دَنُو لَه و دَنُو انس است نه دَنُو نفس و قوسان کی صفت حدوث است و آن دیگر صفت قدم و چون
هر قوس را دو قَابِ میباشد همایش قَابِ قَوْسِ است و از نخبه تمامت بر میآید که سیر آن حضرت من الله
والی الله و فی الله و بالله و مع الله تبارک الله عزوجل بوده بر آن حجاب که در ما بین بوده حجاب بشریت است
و بجهت انعام در نور پروردگار متلاً لا کرده و وصف حجاب بر بزرگوار است از حضرت و سبزی آن است
در مجمع البیان باسن بن مالک میفرماید قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ
أَوْ أَدْنَى قَالَ قَدَرُ ذِرَاعَيْنِ أَوْ أَدْنَى مِنْ ذِرَاعَيْنِ و بر این تقدیر معنی قَوْسِ در این آیه شریفه با یقاس
بیشی است ابن سبکت میگوید قاس اشیء بقوسه قوساً لغتی است در قاسیه بقیه هنگامیکه چیزی را با اندازه
آورند با تجمه این سخنان و بیانات همه برای اظهار تقریب معنوی آنحضرت بحضرت اهدیت و اخبار و تذکره
برت است و کرده چون پنج دیگر شوم و بحقیقت بکرم با تمام اشیاء نزدیک است لکن بطریق مقاربت
و نه همه اشیاء بیکانه و بعد است اما بطریق مبانت و هر چه هست بالطبع در طلب اویند و از طلب خویش
و طلب خویش چهره و همه براه توحید اویند لکن نه از روی معرفت تا نه وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يَسْجُدُ بِحَمْدِهِ

نخرو دین همدرد در شایان و حده لاشکر یک که گویان

خاتم کتاب کافی از ابو حمزه ثمالی اثر است قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نَاهِيَتَا إِلَهُمَا بِمَا نَهَيْتُمَا
عَنِ الْإِبْتِهَاءِ مَعْرِفَتُهُمَا بِالرَّبِّ وَمَعْرِفَتُهُمَا بِالْأَنْفُسِ وَمَعْرِفَتُهُمَا بِالْمَرْءِ الْخَصْبِ

سرفه نام
بر در کار
خود

احوال حضرت سیدالاجدین علیه السلام

۹۲۷

یعنی هر چند بهایم یعنی جنبندگان صحرادر یا بی شور و تیز باشند از معرفت و شناسائی چهار چرخ محروم نیستند
 تحت شناختن پروردگار و دیگر شناختن مرکب تن اوبار یعنی از آنچه اسباب هلاکت و تباهی میشود و دیگر شناختن
 ماده را از زودیکو آگاهی از چراگاه و مرغای و افرو پرکیاه و مقصود ازین کلام معجز نشان آن است که اگر چند
 حیوان صامت در دیدار حیوان مطلق بخیزی شمرده نیست لکن هرگز نشاید بنظر تحقیر در آنها بخوان شد و باید که
 جارات بیک میزان گرفت چه بهایم را نیز معرفت آنچه در خود استعداد این نوع است موجود است مثلاً
 معرفت خالق در اذن یا بطور که مقدار و بضاعته آنها را شناساید است آگاهند و بزبان خود به تسبیح و تهلل
 خالق خود جل ذکره مشغولند و در حقیقت از مرتبه توحید بی نصیب نیستند و این نصیب بسیار شریف است
 و دیگر آنچه مایه تباهی و هلاکت آنهاست آگاهند چنانکه طبعاً از سباع کریمانه و با اینکه هرگز بشیر و پلنگ
 آهنگ نبختند یا اینکه در دریا با نهنگ هم سنگ نشده اند یا هرگز موش را غروش کر به کوش نرسیده
 و تیر و چنگال باز هرگز نخسته یا هرگز فلان حیوان از فلان گیاه نخورده و ندیده و ندانند که بعضی دیدار
 یا استقامت چنان که نینده و پرنده و دوزخ میشوند که هیچ آدمی را در اینگونه جستار بکن نیست و همچنین
 فلان چارپای نرا که هرگز ماده نصیب نخسته بعضی دیار می شناسند و به بسیاری نیروی شهوت بسوی او
 جنبش و کوشش میکند و تیر ماده بهوای نر در طلب بقع میرود تا رشتیل منقطع نخورد و بهسچین اگر
 در کفر سنگی چراگاهی خرم و آبی گذارا و حشمت و لارا باشد بقوت شانه و جنبش طبیعت و حدت نظر فرصت
 از دست ندهد و کار را پیش و آسایش خود را بیاراید و در حقیقت چون خداوند بچون و حکیم علی الاطلاق
 در این صنف مخلوق و نوع آفرینش ازین برافزون اراده نفس موده بقا و حفظ این نوع را برتر ازین
 شناسائی حاجت نباشد و در مقام و انداز خود حد تکمیل را دریافته اند و ینشاید این نوع را حقیر شمرد
 و چنانکه بر پایه و جوار بر آنها حل بار کران نمود و خوار ساخت چنانکه از رسول خدای صلی الله علیه و آله مروی است
 لَا تُؤْرِكُوا عَلَي الدَّوَابِّ وَلَا تَحْمِلُوا ظُهُورَهَا جَالِسِينَ یعنی چون بر پشت مرکب بر نشیند و دو پا
 خویش را در خانه زین حمیده بخرد اینند و در تغیر صافی از محمد بن بشیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و ابی
 عبد الله صلوات الله علیه مروی است که فرمودند مَنْ اسْتَمَعَ حَرْفًا مِنْ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ
 كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِهِ حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَمَنْ قَرَأَ نَظْرًا مِنْ غَيْرِ صَوْتٍ
 كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَمَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ حَرْفًا ظَاهِرًا
 كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَحَمَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ قَالَ أَهْلُ
 الْبَيْتِ وَلَكِنْ بِكُلِّ حَرْفٍ بَاءٌ وَآوَاءٌ أَوْ شِيمَاءٌ قَالَ وَمَنْ قَرَأَ حَرْفًا وَهُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ
 حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ خَمْسِينَ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَةً وَمَنْ قَرَأَ حَرْفًا وَهُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ
 كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَحَمَى عَنْهُ مِائَةَ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَجَةٍ مُسْتَجَابَةً وَمَنْ خَتَمَ كِتَابًا
 لَهُ دَعَاةٌ مُؤَخَّرَةً أَوْ مَجْلَّةٌ فَلَقْتُ جَبَلْتُ فَلَاكُ خَمْسَةٌ كَلَّمَ كَلَّمَ

و دیگر آنچه مایه تباهی و هلاکت آنهاست آگاهند چنانکه طبعاً از سباع کریمانه و با اینکه هرگز بشیر و پلنگ آهنگ نبختند یا اینکه در دریا با نهنگ هم سنگ نشده اند یا هرگز موش را غروش کر به کوش نرسیده و تیر و چنگال باز هرگز نخسته یا هرگز فلان حیوان از فلان گیاه نخورده و ندیده و ندانند که بعضی دیدار یا استقامت چنان که نینده و پرنده و دوزخ میشوند که هیچ آدمی را در اینگونه جستار بکن نیست و همچنین فلان چارپای نرا که هرگز ماده نصیب نخسته بعضی دیار می شناسند و به بسیاری نیروی شهوت بسوی او جنبش و کوشش میکند و تیر ماده بهوای نر در طلب بقع میرود تا رشتیل منقطع نخورد و بهسچین اگر در کفر سنگی چراگاهی خرم و آبی گذارا و حشمت و لارا باشد بقوت شانه و جنبش طبیعت و حدت نظر فرصت از دست ندهد و کار را پیش و آسایش خود را بیاراید و در حقیقت چون خداوند بچون و حکیم علی الاطلاق در این صنف مخلوق و نوع آفرینش ازین برافزون اراده نفس موده بقا و حفظ این نوع را برتر ازین شناسائی حاجت نباشد و در مقام و انداز خود حد تکمیل را دریافته اند و ینشاید این نوع را حقیر شمرد و چنانکه بر پایه و جوار بر آنها حل بار کران نمود و خوار ساخت چنانکه از رسول خدای صلی الله علیه و آله مروی است لَا تُؤْرِكُوا عَلَي الدَّوَابِّ وَلَا تَحْمِلُوا ظُهُورَهَا جَالِسِينَ یعنی چون بر پشت مرکب بر نشیند و دو پا خویش را در خانه زین حمیده بخرد اینند و در تغیر صافی از محمد بن بشیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و ابی عبد الله صلوات الله علیه مروی است که فرمودند مَنْ اسْتَمَعَ حَرْفًا مِنْ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِهِ حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَمَنْ قَرَأَ نَظْرًا مِنْ غَيْرِ صَوْتٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَمَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ حَرْفًا ظَاهِرًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَحَمَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ قَالَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَلَكِنْ بِكُلِّ حَرْفٍ بَاءٌ وَآوَاءٌ أَوْ شِيمَاءٌ قَالَ وَمَنْ قَرَأَ حَرْفًا وَهُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ خَمْسِينَ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَةً وَمَنْ قَرَأَ حَرْفًا وَهُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَحَمَى عَنْهُ مِائَةَ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَجَةٍ مُسْتَجَابَةً وَمَنْ خَتَمَ كِتَابًا لَهُ دَعَاةٌ مُؤَخَّرَةً أَوْ مَجْلَّةٌ فَلَقْتُ جَبَلْتُ فَلَاكُ خَمْسَةٌ كَلَّمَ كَلَّمَ

و دیگر آنچه مایه تباهی و هلاکت آنهاست آگاهند چنانکه طبعاً از سباع کریمانه و با اینکه هرگز بشیر و پلنگ آهنگ نبختند یا اینکه در دریا با نهنگ هم سنگ نشده اند یا هرگز موش را غروش کر به کوش نرسیده و تیر و چنگال باز هرگز نخسته یا هرگز فلان حیوان از فلان گیاه نخورده و ندیده و ندانند که بعضی دیدار یا استقامت چنان که نینده و پرنده و دوزخ میشوند که هیچ آدمی را در اینگونه جستار بکن نیست و همچنین فلان چارپای نرا که هرگز ماده نصیب نخسته بعضی دیار می شناسند و به بسیاری نیروی شهوت بسوی او جنبش و کوشش میکند و تیر ماده بهوای نر در طلب بقع میرود تا رشتیل منقطع نخورد و بهسچین اگر در کفر سنگی چراگاهی خرم و آبی گذارا و حشمت و لارا باشد بقوت شانه و جنبش طبیعت و حدت نظر فرصت از دست ندهد و کار را پیش و آسایش خود را بیاراید و در حقیقت چون خداوند بچون و حکیم علی الاطلاق در این صنف مخلوق و نوع آفرینش ازین برافزون اراده نفس موده بقا و حفظ این نوع را برتر ازین شناسائی حاجت نباشد و در مقام و انداز خود حد تکمیل را دریافته اند و ینشاید این نوع را حقیر شمرد و چنانکه بر پایه و جوار بر آنها حل بار کران نمود و خوار ساخت چنانکه از رسول خدای صلی الله علیه و آله مروی است لَا تُؤْرِكُوا عَلَي الدَّوَابِّ وَلَا تَحْمِلُوا ظُهُورَهَا جَالِسِينَ یعنی چون بر پشت مرکب بر نشیند و دو پا خویش را در خانه زین حمیده بخرد اینند و در تغیر صافی از محمد بن بشیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و ابی عبد الله صلوات الله علیه مروی است که فرمودند مَنْ اسْتَمَعَ حَرْفًا مِنْ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِهِ حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَمَنْ قَرَأَ نَظْرًا مِنْ غَيْرِ صَوْتٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَمَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ حَرْفًا ظَاهِرًا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَحَمَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ قَالَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَلَكِنْ بِكُلِّ حَرْفٍ بَاءٌ وَآوَاءٌ أَوْ شِيمَاءٌ قَالَ وَمَنْ قَرَأَ حَرْفًا وَهُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ خَمْسِينَ حَسَنَةً وَحَمَى عَنْهُ خَمْسِينَ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَةً وَمَنْ قَرَأَ حَرْفًا وَهُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَحَمَى عَنْهُ مِائَةَ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَجَةٍ مُسْتَجَابَةً وَمَنْ خَتَمَ كِتَابًا لَهُ دَعَاةٌ مُؤَخَّرَةً أَوْ مَجْلَّةٌ فَلَقْتُ جَبَلْتُ فَلَاكُ خَمْسَةٌ كَلَّمَ كَلَّمَ

در دوم از کتاب سوره الفاتحه

۹۲۸

یعنی هر کس بشود حرفی از کتاب خدا را بدین قرائت نزدان خدای برای او یک حسنه بنویسد و یک حسنه محاسبه
و یک درجه بر کند و هر کس بطور کامل قرائت کند بدین یک حسنه باشد و قرائت هر کس بر خدای از هزار و سیصد و شصت
بر حرفی حسنه بنویسد و توبه کند و در هر یک و هر کس ظاهر اکتفی از آن بیاموزد و خدای از هر حرفی حسنه بنویسد
و در هر حرفی حسنه بنویسد و در هر حرفی حسنه بنویسد و در هر حرفی حسنه بنویسد و در هر حرفی حسنه بنویسد
نکته در عرض هر حرف بار و یاد و استباه این دو حرف این شصت با مجله فرمود و هر کس حرفی را قرائت کند که
در نماز خود جالس باشد خدا تعالی برای او پنجاه حسنه بنویسد و پنجاه حسنه از نماز غسلش محو نماید و پنجاه درجه
بر اوست و هر کس قرائت کند حرفی را در حالتی که در نماز خود قیام داشته باشد خدا تعالی از هزار و صد حسنه
بنویسد و صد حسنه محو کند و صد درجه بر کند و هر کس ختم کند قرآن را از هزار و دویست حسنه است خواه ثمرش را بنابر
نعمات حق تعالی یا بدین و چند دویست و عرض کردم خدای تو شوم قرآن را بنامست ختم کند یعنی این نزد برای کسی است که قرآن
از ده تا نهایت قرائت کند و نجات آورد

و کرم پاره آیات مبارکه که توحید و غیره که امام زین العابدین
علیه السلام را در معنی تفسیر آن روایتی رسیده و تحقیقی شده است

در معنی توحید
الرحمن الرحیم

در کتاب توحید صدوق اعلی الله مقامه مسطور است که مردی در حضرت علی بن محسن سلام الله علیه بیای حات
و عرض کرد مرا از معنی بسم الله الرحمن الرحیم خبر کنی فرمود حدیثی آبی عن اخیه الحسن عن ابیه امیر
المؤمنین علیه السلام ان رجلا قام اليه فقال يا امير المؤمنين اخبرني
عن بسم الله الرحمن الرحيم ما معناه فقال ان قولك الله اعظم اسم
من اسماء الله عز وجل فهو الاسم الذي لا ينبغي ان يسمى
به غير الله ولم يسم به مخلوق یعنی حدیث کرد مرا پدرم حسین از برادرش حسن از پدرش
امیر المؤمنین علیه السلام که مردی در خدمت آنحضرت بر پای استیاد و عرض کرد یا امیر المؤمنین از معنی
بسم الرحمن الرحیم مرا آگاهی بخش فرمود همانا قول تو الله یعنی کلمه الله بزرگترین اسم از اسمای خدای عز و جل است
و این اسمی است که شایسته نیست نامیده شود باین اسم مبارک مگر خدا تعالی و هیچ آفریده باین نام مبارک نامیده
نشده و میشود آن مرد عرض کرد معنی کلمه الله چیست فرمود هو الذي يتأله اليه عند الحوائج و
الشدايد كل مخلوق عند انقطاع الرجاء من جميع من هو دونه و تقطع الاسباب
من كل من سواه و ذلك ان كل مثر الشئ في هذه الدنيا و متعظم فيها و ان عظم غناؤه
و طغيانه و كثرت حوائج من دونه اليه فانهم يستنجسون حوائج لا يقدر عليها
هذا المعظم و كذلك هذا المعظم يحتاج حوائج لا يقدر عليها فيقطع الى الله عز وجل

احوال حضرت سید اسامدین علیه السلام

۹۲۹

وَفَاقِيهِ حَتَّى إِذَا كَفَىٰ قَهْرُهُ غَادَ إِلَىٰ شِرْكِهِ أَمَا لَسَمِعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ قُلْ أَرَأَيْتُمْ
 إِن لَّكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَأَنْتُمْ السَّاعَةُ أَغْبَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ أَنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ بَلْ يَأْتِيهِ
 تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتُذْكَرُونَ مَا تَشْكُرُونَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعِبَادِهِ
 أَيُّهَا الْفُقَرَاءُ إِلَىٰ رَحْمَتِي إِنِّي قَدْ أَلَزَمْتُكُمْ الْحَاجَةَ الَّتِي فِي كُلِّ خَالٍ وَذَلِكَ الْعُودِيَّةُ فِي كُلِّ وَفِي
 قَالَتْ فَافْتَرَعُوا فِي كُلِّ امْرَأَةٍ تَأْخُذُونَ فِيهِ وَتَرْجُونَ تَمَامَهُ وَبَلُوغَ غَابَتِهِ فَإِنِّي أَنَا رَبُّ
 أَنْ أُعْطِيَكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِي عَلَىٰ مُشْعِكُمْ وَإِنِّي أَنَا رَبُّكُمْ لَمْ يَقْدِرْ غَيْرِي عَلَىٰ إِعْطَاكُمْ فَأَنَا
 مَنْ سَأَلَ وَأُولَىٰ مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهِ فَقُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ امْرَأَةٍ صَغِيرٍ أَوْ عَظِيمٍ بِنِمْ اللَّهِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
 أَيْ لَسَمِعْتُمْ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ بِاللَّهِ الَّذِي لَا يَجُوزُ الْعِبَادَةُ لِعَيْنِهِ الْمَغِيثُ إِذَا لَسَمِعْتُمْ الْمَجِيئُ
 ذُعَى الرَّحْمَنُ الَّذِي بِرَحْمَتِهِ يَسْطُرُ الرِّزْقَ عَلَيْنَا الرَّحِيمُ بِنَا فِي دُنْيَانَا وَدُنْيَا وَآخِرَتِنَا خَفَّفَ
 عَلَيْنَا الدِّينَ وَجَعَلَهُ سَهْلًا خَفِيفًا وَهُوَ بِرَحْمَتِهِ يَسْطُرُ الرِّزْقَ عَلَيْنَا الرَّحِيمُ بِنَا فِي دُنْيَانَا وَدُنْيَا وَآخِرَتِنَا خَفَّفَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ حَزَنِهِ أَمْرٌ تَعَاظَاهُ فَقَالَ بَيْسَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
 وَهُوَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ بِقَلْبِهِ إِلَيْهِ لَمْ يَنْفَكْ مِنْ أَحَدٍ أَثْنَيْنِ أَمَا بَلُوغَ حَاجَتِهِ فِي
 الدُّنْيَا وَآخِرَتِهِ عِنْدَ رَبِّهِ وَبَدَّخَرُ لَدَيْهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ
 یعنی آنکه همان معبودیت که هر آفریده چون از همه جا و همه کس مأیوس در شایه امور و حاجت و ذم و سب و ستم و
 سچا و متهم و سبوت و بالمره مقطوع الال و نومید و از تمامت ماسوی رشته آرزو را بریده و به طبع و قنطره
 بان ذات مقدس معال نپاهنده و درمان در درازان کار ساز مسنده نواز خواهند سیکرد و چه هر کس
 در این جهان دارای امور و درمان و ریاست و امارت و بزرگی و حکومت گردید اگر چنانچه توانخوا باشد و طغیان
 و سرافرازی و ستمگری و عظیم و لطف و باحوال عموم نامس عظیم و نیاز مندی نه بخوان در حضرتش و او ان کرد
 آماز و دبا شد که این مردم را حاجاتی پیدا آید که این مرد که این چند خود را غنی بزرگ و برآورنده حاجت و حاجت
 و مالک الرقاب بشمارد بر قضاء حاجت و آرد و قادر نباشد و نیز خود این شخص را که فوشتن را بزرگ بشمارد و حاجت
 پیدا آید که خود بر قنای آن نیر و مسند نباشد و نایب و نایب در اینجا حاجت و حاجتی که ادرات بخداوند
 تاضی اسما حاجت و قطع جوید و چون حسدای محض غنایت و رحمت و نرا ندان هیچ فایده را از درگاه
 کبریا می خود بد و منسوب و حاجت بر سچا و کی در زمانه کیش بخایش و حاجت او را بجای آورد و او را از آن
 زحمت و فرمایش بی نیازی و آسایش فرزند پنهان بزرگ و طغیان خویش عادت جوید آیا نشینده
 باشی که حسدای عز و جل میفرماید که ای محمد ایان را چه می بیند اگر فرزند ثارا عذاب خدا
 یا فرزند ثارا اهل بیت عذاب و عقاب قیامت آید در هنگام شهادت عذاب پروان از خدای را
 نمیخواهند تا این عذاب از شما برگیرد پس بخوانید عزیز از خدای یعنی تبارا اگر برستی سخن میرا شنید

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۹۳

یعنی اگر در قول خود آن که تان را حندای میداند راستگو هستید پس در این احوال و احوال آنان
 بخوانید تا هدایت را از شما بگیرند لکن نه چنان است که در آن هنگام تان را بخوانید یعنی مسداید و بر شما
 معلوم میشود که از خواندن آنان و دیگر آفریدگان هیچ سودی شما نرسد و بناچار جز بر در و کارها
 زاری و تضرع نبرید و جز اوعضه و جل نخوانید و خدای کشف میناید و رفع میفرماید در این محبتان آنچه را
 از وی بکشف و دفع آن خوانان میشود در صورتیکه بخواهد و بکشتن اقصا نماید و فراموش کند در وقت دعا
 یعنی ترک فرماید و دست باز دارد آنچه را با او شریک نموده چون می بیند که از تان کاری ساخته نیست
 آنها را فراموش میکند و جز بجزای دست ضراحت بر نمی کشد پس از چه روی بهنگام راحت و آسایش
 جز او میخوانند و این قول از وی بکفایت یعنی سرزنش از راه حجت است تا ایشان بدانند که در در خود
 و عبادت اسم نام بخلارفته اند با تجمعه آنحضرت در مفاد این آیت مبارک چنین بیان میکند که حندای
 غر و جل با نهایت استغنا و بنیازی باندگان فقیر و نیازمند و حقیر و دژمند خود میفرماید ای کسانی که بر جنت
 نیاز و افتقار دارید همان شمار را بجا بخت مندی در حضرت من بھر حال و ذلت عبودیت و خواری سبکی
 بهر وقت ملازمت دادم و بناچار وی و چار ساختم و چه شمارا بقرار حاجت و عبودیت آلاش دادم
 یعنی آفریش شمارا بقتل و انکسار و ناتوانی و بیچارگی توانان است پس بحضرت من منسرع و پناه آوید
 در هر امری که بدان روی آوری و اتمام و اکمال و بلوغ بنیایت و انجامش را امیدوار باشید یعنی چون من
 این اوصاف در خلقت شما نهادم پس بکدام کس جز من چاره جوید و درمان خواہید چه اگر من بخوام
 شمارا بعیقبتی بر خور دار فرمایم هیچکس جز من نتواند شمارا بر خور دار نماید پس من از هر کس سزاوارتر هستم که
 به و خواهش برید و تضرع نمائید با تجمعه میفرماید پس در فستاح هر امری خواه صغیر خواه کبیر بگوید بسم الله
 الحمد للہ الرحمن الرحیم یعنی استغاثت میجویم در این امر و قضای این حاجت و اصلاح این کار بان حند آوید
 که جز او سزاوارترش نیست آن حند آویدی که در یابنده و منیر یاد رسده است کاهی که فریاد رس
 طلبند و اجابت کنند است چون او را بخوانند در حاجتی است که رزق در وزیرا بر ما برکشاده و مضط
 فرموده و رحیم است بر ما در دین و دنیا و آخرت مسائل و احکام و شرائع دین را بر ما سهل و سبک فرمود
 و بر ما رحمت فرمود باینکه ما را از دشمنان ما جدا ساخت یعنی نعمت مدتی از کافران و مشرکان ممتاز
 و سرانست از ساخت و اگر نه رحمت او بودی و ما را این نعمت تمت افتادی این امتیاز و مبالغات و عجب
 حند و فرجام نیکو و انجام خسته را کجا بهره ور میشدیم ازین پس فرمود که رسول خدای صلی الله علیه و آله
 فرمود هر کس را امری بجز آن دانند و آنرا نخند در روی خلوص نیست و صفای قلب و خیال خالص بگوید
 بسم الله الرحمن الرحیم از یک حال از دو حال سیر و ن باشه یا آن است که در دنیا بجا بخت خود بالغ
 کرده و باز روی خود باز رسد یا در حضرت خدای آمده و ذخیره میبازد و البته آنچه در حضرت خدای

از این همه بزرگوار
 اگر بخواهم شمارا فرمودم
 بیکدیگر جز من موعظ نماوا

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۳۱

بذخیره برای کسی بماند بهتر و پانیده تر است مرئوسان و کرونه کان را یعنی اگر شخص مؤمن در دنیا حاجت خویش نایل نشود بنایت خود را با یوس و مجور شمارد بلکه باید بداند که خدای سبب حکمتی قضای حاجت او را و دارد دنیا برای او مصلحت ندانسته و برای او در حضرت خود بذخیره بر نهاده تا در سراسر آخرت با سود و منفعت بدو عاید فرماید و دیگر در کتاب عیون اخبار از حضرت علی بن حسین علیهما السلام مروی است که آنحضرت در معنی این قول خدای تعالی **لَوْ لَا اَنْ رَاٰی بُرْهَانَ رَبِّهِ** یعنی اگر نه بود که حضرت یوسف علیه السلام بر همان پروردگارش را دریافت هر آنکه از اینها میزند میفهمد **سُودَ قَامَتْ اُمْرًا الْغَيْبِ إِلَى الصَّنَمِ فَالْتَمَسَ عَلَيْهِ ثَوْبًا فَقَالَ لَهَا يَوْسُفُ مَا هَذَا فَقَالَتْ اَسْتَجِبُ مِنَ الصَّنَمِ اَنْ يَرَانَا فَقَالَ لَهَا يَوْسُفُ اَسْتَجِبُ مِنْ لَيْسَ لَكَ اِسْمٌ وَلَا يَصِيرُ وَلَا يَقْبَلُهُ وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا اَسْتَجِبُ اَنَا مِنْ خَلْقِ الْاِنْسَانِ وَ عَلَّمَكَ ذَلِكَ قَوْلُهُ لَوْ لَا اَنْ رَاٰی بُرْهَانَ رَبِّهِ** یعنی در آن هنگام که زلیخا زن غیرت یوسف علیه السلام را بدست آورده و میخواست در آن خلوت کار بجای آورد و پایی حاجت و جا بر روی آن بت که در آنجا بود میفکند یوسف علیه السلام از کردار آن صنم با آن صنم پرسش گرفت گفت چون شرمکین شدم که ناستورم پس دستورش داشتم یوسف فرمود تو از چیزی که جامد است و نمی شود و نمی پند و نمی داند و نمی خورد و نمی آشامد از نرم داری کنایت از این که نه دارای صفی است که در خالق ممکن است و نه اوصافی که حیوان را میثای پس نه آن است و نه این بشرم و از نرم شوی اما من از آنکه انسان را بیافرید و او را بتسلیم فرمود یعنی از نیکت و بد و مضار و منافع به سیر و روی و نش آگاه ساخت شرم بخیرم یعنی همین کردار تو با این بت ناخیر برای من در پاس داشتن یزدان عزیز گانای است و این است قول خدای اگر یوسف بر همان پروردگار را نمیدید یعنی همین کردار زلیخا یوسف را از جانب خدای بر همان افتاد تا بصفت خود باقی بماند **اَرَأَيْتُمْ حُرُوفَ كُودِ عَصَمَتِ ابْنِهَا خَلَقَتْ تَوَامِلَ تَوَانِ** مطالب بحسب ظاهرات و در حقیقت این برهان برای ایمان زلیخا بود کار پا کان را قیاس از خود و دیگر در کتاب عیون اخبار از خراسلام الله علیه از امام حسن عسکری از آباء و عطاش از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و سلامه علیهم اجمعین مسطور است که آن حضرت در این قول **مَنْ اَيَّ غُرُوبٍ لَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً مِمْرُورٍ جَعَلَهَا مَلَأْتُهُ لَطَائِفِكُمْ مَوَافَقَةً لِحُجَاذِكُمْ وَلَمْ يَجْعَلْهَا شَدِيدَةً الْحَمَاءِ وَالْحَرَارَةِ فَحَرِّكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ الْبُرُودَةِ فَجَدِّكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ الرِّيحِ فَصَدِّعَ هَامَانَكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ النَّيْنِ فَعَطِطَكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ اللَّيْنِ كَالْمَاءِ فَغَضَّكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ الصَّلَاةِ فَتَمْنَعَكُمْ عَلَيْكُمْ فِي دُورِكُمْ وَأَبْنَيْكُمْ وَقُبُورَكُمْ وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ فِيهَا مِنَ الْمُنَانَةِ مَا تَنْقَعُونَ بِهِ وَتَمَاسَكُونَ وَتَسَاكُنُ عَلَيْهِمْ أَبْدَانُكُمْ وَتَبْنَانُكُمْ وَجَعَلَ فِيهَا مَا تُنْقَادُ بِهِ لِدُورِكُمْ وَقُبُورِكُمْ وَكَثِيرٌ مِنْ مَنَافِعِكُمْ فَلِذَلِكَ جَعَلَ الْاَرْضَ فِرَاشًا**

این حدیث در کتاب
عیون اخبار از امام حسن
عسکری از آباء و عطاش
از حضرت علی بن ابی
طالب علیه السلام و سلامه
علیهم اجمعین مسطور است
که آن حضرت در این قول
مَنْ اَيَّ غُرُوبٍ لَ الَّذِي
جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ فِرَاشًا
وَالسَّمَاءَ بِنَاءً مِمْرُورٍ
جَعَلَهَا مَلَأْتُهُ لَطَائِفِكُمْ
مَوَافَقَةً لِحُجَاذِكُمْ
وَلَمْ يَجْعَلْهَا شَدِيدَةً
الْحَمَاءِ وَالْحَرَارَةِ
فَحَرِّكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ
الْبُرُودَةِ فَجَدِّكُمْ
وَلَا شَدِيدَةَ الرِّيحِ
فَصَدِّعَ هَامَانَكُمْ
وَلَا شَدِيدَةَ النَّيْنِ
فَعَطِطَكُمْ وَلَا شَدِيدَةَ
اللَّيْنِ كَالْمَاءِ فَغَضَّكُمْ
وَلَا شَدِيدَةَ الصَّلَاةِ
فَتَمْنَعَكُمْ عَلَيْكُمْ
فِي دُورِكُمْ وَأَبْنَيْكُمْ
وَقُبُورَكُمْ وَلَكِنَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ فِيهَا
مِنَ الْمُنَانَةِ مَا تَنْقَعُونَ
بِهِ وَتَمَاسَكُونَ وَتَسَاكُنُ
عَلَيْهِمْ أَبْدَانُكُمْ وَتَبْنَانُكُمْ
وَجَعَلَ فِيهَا مَا تُنْقَادُ
بِهِ لِدُورِكُمْ وَقُبُورِكُمْ
وَكَثِيرٌ مِنْ مَنَافِعِكُمْ
فَلِذَلِكَ جَعَلَ الْاَرْضَ
فِرَاشًا

951

الأرضية الجبل البسيط
 على الارض واصل خلقين
 صحرا واحدا الوحد
 الارض المنخفضة
 الرودان كبحا البسط
 الضيف
 واصل وادان شديد
 البسط المطر التعيق
 الماء من شاع المطر
 البسط والظلم البسط
 لشع الشمس العرق
 كهم وضرب
 والحوض الماء شرب
 كقشعر والمادى
 الارض هب

ظاهر معنی است که خداوند آنجکی است که بخت با نفع و قدرت کامله مقرر فرمود برای فایده و سود شما زمین را
بسطی گسترده تا آرام گیرید و با تقضای حاجت بر آن حرکت کنید و آسمان را سقفی بر افراشته گردانید و فرود
فرستاد از آسمان آبی مبارک و کثیر المنفعه و مراد باران است و چون آن آب با خاک همزوج گشت پروان
آوردن سبب از انواع میوه ها و اصناف جو بات و سایر نباتات روزی در رزق ساخته و آماده از هر
شما پس فرا گیرید مر خدا را انباران و شریکان در عبادت و حال اینکه میدانید که آن اسنام که بر تش
آنها روز میسپارید بر هیچکار قادری نشد با بجه امام زین العابدین سلام الله علیه در تفسیر این آیت و این
هم آیت میفرماید خدا تعالی زمین را از هر شما فرشت و بساط گردانید یعنی زمین را ملاطیم بیعتهای شما
و موافق با اجداد و اندام شما نموده و آنچه دشش گرم نه است تا از حرارتش بسوزید و نه آن چندش
مرد ساخت که از بردوش فروده شوید و نه چندانش خوشبوی داشت که شمارا بصداع در افکند و نه آن
چندش به بوی که موجب هلاکت شود و نه چون آتش طایم و لین ساخت که شما مجبلم غرق شوید و نه پندانش
سخت فرمود که از جیان آبسید و ضرر قور اموات خویش بچاره گردید بلکه متانت و ایت این را آن گونه
فرمود که بتوانید استخراج منافع فرمایید و خوشتن را بر فراز آن با سایش بخا هدارید و آبسید و آب ان
بر روی آن توانائی محافظت و نگاهبانی باشد و زمین را از هر شما به انگونه رام و معتاد فرمود تا بنیان
علامات و ضرر قور تو ایند سکود و منافع و سود شما فند او ان کرد و بسبب این حکمتها زمین را بساط و
فرشت شما فرمود پس ازین خدای عز و جل میفرماید **وَالسَّمَاءُ بَنَاءٌ** یعنی خدا تعالی آسمان را بر فراز
شما سقفی محفوظ گردانید که آفتاب و ماه و نجوم آن در آن گردش گیرند تا اسباب سود و منفعت شما گردد
و بعد ازین میفرماید **وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** و باران را از بسندی و مکان و محلی که بر زمین برتری و سرانگی
درود فرود فرستاد تا شما را که همها و توده های خاک و توده های خاک و حمال گسترده شد بر روی زمین را

احوال حضرت سیدالکائنات علیه السلام

۹۳۳

و در این شب هزار فرشته و پس از آن یزدان و امان باران رحمت و حکمت بالافزود برسد که منور
 است و بلند و صلب و سهل زمین را بجزه یاب که دایم یک قسم را بقدرت ریزه و صلیب
 فرو فرستاد و قسمی را درشت و شدید و قسم سیم را گاهی ریزه و دائم و مستطیع و وقتی متفرق
 و عظیم القطر بارید و باران را باین اقسام نازل فرمود که این باران قطعه واحده بر شما فرو
 آید چه اگر چنین فرو گشتی زمینهای شما و اشجار شما و گشت در شما و درختهای شما و میوههای شما
 محله فاسد و تباہ شدی پس ازین جمله خدای عزوجل میفرماید **فَاخْرِجْ بِهِ مِنَ الْقُرْآنِ**
ذُرِّيَّةً لَّكَ یعنی بسبب این حکمت و این کردار و انزال این باران و نمایش آب از زمین
 و آن میوه که از زمین بر میآید و نباتات و درختهاست که بر میروید و ذوق درویشی و مایه دار خویشی و
 وزنه کافی از هر شما مقدر و آماده فرمود **فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَادًا** پس باین تفصیل
 و شهادت این قدرت و عظمت که جزوات و احوال را برایتان آن توانائی نیست برای
 خداوند یکتا هنام و بهائی را که دارای عقل و پندار و نبو شدن و دیدار و توانائی بر هیچکار و کردار نیستند و شباه
 و امثال نیابورید با اینکه شما میدانید که اینجمله بر هیچیک از نعمتهای طویل که پروردگار جمیل شما تبار که ه تعالی شما را بر آن
 توانا و پروردار داشته قدریشد یعنی خلق میستواند نمود در هیچ الصادقین و بعضی دیگر کتب تفاسیر مطبوعه
 که معنی گردانیدن زمین را فراش آن است که بعضی از جواب و اطراف زمین را خدا تعالی بقدرت کامله از آب
 بیرون و ظاهر فرمود با اینکه آب بحسب طبیعت محیط جلد زمین بود و زمین را سجات صلابت و لطافت تعادل داد
 تا مستعد نشستن و ختن بندگان گردانند فراش سبوط و از این عنوان لازم نمی افتد که زمین بهیبت
 قیطح بایه بود چه اگر کوه و تپه اشکل باشد اما با عظم حجم و اتساع جرم آن از افراش بر آن ابا و اقصای نیست و سماء
 عبارت است از قبه برافراخته و این اسم جنس است بر واحد و متعدد و صادق میآید و بعقیدت پاره ۱۶
 سماء یعنی ابراست چه ابر بر زمین نشو و علو دارد و آب از آن منهد و میگرد و بعضی بر آن رفته اند که آب دریا را
 ابر برمی چسبند و بهر ابر میشود و در هوا تکرار کرده به سیماری با و منتشر و افزوده میشود و بعقیدت بعضی دیگر باین
 از دریا سیکه در زیر آسمان است فرو میشود و چون سبب طول مسافت و رود سخت حبیب و با ممد است
 خدا تعالی ابر را بر طریق غزال آهسته پده تا صدمت باران از سخت بر آن فرو دآید و سبب ریج بر زمین برسد
 و اگر نه ابر خالی شدی از کثرت و صدمت باران تمامت زمین و بران کشتی با بجله در باب ابر و باران هر طبقه
 از طبیعیین و جزایشان بقدرت نعم خود تحقیقات و بیانات دارند که در اینجا در خبر بیان است و چون کار بر آن
 افتد که بقایه و اقوالی که نه بسندی محسوس و حجتی مبرهن و آیتی روشن انتقال دارد کوش سپاریم و خاطر کلایم
 هیچ تأیید که از اخبار مفسران و اولیا و انبیاء و ائمه السلام الله علیه که دانای بر بواطن و ظواهر و آشکارا
 و خفایای امورند بآراء مختلفه و متن متشتته و عقاید متباینه و یحوان اتکال خواهیم که بعلت جمل و عدم اطلاع

در این شب هزار فرشته و پس از آن یزدان و امان باران رحمت و حکمت بالافزود برسد که منور است و بلند و صلب و سهل زمین را بجزه یاب که دایم یک قسم را بقدرت ریزه و صلیب فرو فرستاد و قسمی را درشت و شدید و قسم سیم را گاهی ریزه و دائم و مستطیع و وقتی متفرق و عظیم القطر بارید و باران را باین اقسام نازل فرمود که این باران قطعه واحده بر شما فرو آید چه اگر چنین فرو گشتی زمینهای شما و اشجار شما و گشت در شما و درختهای شما و میوههای شما محله فاسد و تباہ شدی پس ازین جمله خدای عزوجل میفرماید **فَاخْرِجْ بِهِ مِنَ الْقُرْآنِ ذُرِّيَّةً لَّكَ** یعنی بسبب این حکمت و این کردار و انزال این باران و نمایش آب از زمین و آن میوه که از زمین بر میآید و نباتات و درختهاست که بر میروید و ذوق درویشی و مایه دار خویشی و وزنه کافی از هر شما مقدر و آماده فرمود **فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَادًا** پس باین تفصیل و شهادت این قدرت و عظمت که جزوات و احوال را برایتان آن توانائی نیست برای خداوند یکتا هنام و بهائی را که دارای عقل و پندار و نبو شدن و دیدار و توانائی بر هیچکار و کردار نیستند و شباه و امثال نیابورید با اینکه شما میدانید که اینجمله بر هیچیک از نعمتهای طویل که پروردگار جمیل شما تبار که ه تعالی شما را بر آن توانا و پروردار داشته قدریشد یعنی خلق میستواند نمود در هیچ الصادقین و بعضی دیگر کتب تفاسیر مطبوعه که معنی گردانیدن زمین را فراش آن است که بعضی از جواب و اطراف زمین را خدا تعالی بقدرت کامله از آب بیرون و ظاهر فرمود با اینکه آب بحسب طبیعت محیط جلد زمین بود و زمین را سجات صلابت و لطافت تعادل داد تا مستعد نشستن و ختن بندگان گردانند فراش سبوط و از این عنوان لازم نمی افتد که زمین بهیبت قیطح بایه بود چه اگر کوه و تپه اشکل باشد اما با عظم حجم و اتساع جرم آن از افراش بر آن ابا و اقصای نیست و سماء عبارت است از قبه برافراخته و این اسم جنس است بر واحد و متعدد و صادق میآید و بعقیدت پاره ۱۶ سماء یعنی ابراست چه ابر بر زمین نشو و علو دارد و آب از آن منهد و میگرد و بعضی بر آن رفته اند که آب دریا را ابر برمی چسبند و بهر ابر میشود و در هوا تکرار کرده به سیماری با و منتشر و افزوده میشود و بعقیدت بعضی دیگر باین از دریا سیکه در زیر آسمان است فرو میشود و چون سبب طول مسافت و رود سخت حبیب و با ممد است خدا تعالی ابر را بر طریق غزال آهسته پده تا صدمت باران از سخت بر آن فرو دآید و سبب ریج بر زمین برسد و اگر نه ابر خالی شدی از کثرت و صدمت باران تمامت زمین و بران کشتی با بجله در باب ابر و باران هر طبقه از طبیعیین و جزایشان بقدرت نعم خود تحقیقات و بیانات دارند که در اینجا در خبر بیان است و چون کار بر آن افتد که بقایه و اقوالی که نه بسندی محسوس و حجتی مبرهن و آیتی روشن انتقال دارد کوش سپاریم و خاطر کلایم هیچ تأیید که از اخبار مفسران و اولیا و انبیاء و ائمه السلام الله علیه که دانای بر بواطن و ظواهر و آشکارا و خفایای امورند بآراء مختلفه و متن متشتته و عقاید متباینه و یحوان اتکال خواهیم که بعلت جمل و عدم اطلاع

ربع دوم از کتاب شکوة الاوتوب ناصری

۹۳۱

در کتب معتبره

از که مطلب بدست هر اندیشه را پیش خویش سازند و به یحسانت چنانی دیگر را دنبال کنند و در این
 تحت را تا تدرست شمارند و الله تعالی و لا اسخون فی العلم عالمون بحقایق الامور و دقائق المسائل و حسب
 ششم بحار الانوار مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام در این آیه شریفه و ان کنتم فی ریب مما
 نزلنا علی عبدنا فاقوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من ذواللهمین کنتم صادقیین فان لم
 تفعلوا وکنتم فاعلوا فاقوا بالنار التي وعودها الناس و الحجارة اعدت للکافرین فان کنتم اهل الذکر
 و الهم و المضار فی سائر النواصب من الکذبین محمد فی القرآن فی تفصیل علیه علیا اخاه المبرور علی الفبا
 الفاضل علی المجاهدین الذی لا یظفر له فی نصرة التفتین و قبح الفاسقین و اهله الیه الکافرین و رب
 دین الله فی العالمین ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی ابطال عبادة الاوثان من دون الله
 و فی النهی عن موالاة اعداء الله و معاداة اولیاء الله و فی الحب علی الانقیاد لایحی رسول
 الله و ایحایه ائمة و اعتقادا فاضلا و احیاءا یقبل الله عز رجلا ایمانا و لا طاعة
 الا بوالایة و تطوأت ات محمد بقوله من عندهم و نسبته الی ربه
 ای جماعت مشرکون و یهود و نصاری و اصحابان که کذب نمایند کان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در این
 قرآنی که دلالت بر تفصیل دادن آن حضرت برادرش علی علیه السلام که بر تمامت فضای روزگار برتر می آید و می باشد
 آن علی علیه السلام که بر تمامت مجاهدان فسر و نتر و دیاری پر بهر کاران و متبع و من به کوران نظیر سید
 از بهر شسنت کاو آن را هلاک کند و دین خدا را در جهانیان انتشار دهد اگر در کتب و در سبب به سبب در آنچه بر بند
 خود مان یعنی پیغمبر و فرستادیم در ابطال پرستش بتان و بتی از مولات او دشمنان یزیدان و سعادت او بک
 این دو سجان و در حق و انحرش با طاعت برادر رسول خدا می و قبول امامت او همانا حسنه ای عز و جل
 بهج طاعت و ایمانی را جز به حق و طاعت او پذیرفتار نیست و شما کسان میرید که محمد صلی الله علیه و آله این
 از خویش گوید و برورد کار خویش نسبت کند فاقوا بسورة من مثله من و شل محمد امی لم یجتلّف قط الی
 الی اصحاب کتب علم و لا یلدن لاحد و لا تعلم منه و هو من قد سرقتموه فی صحیره و سسرهم ام سارکم
 قط الی بلای الیس معه منکم جماعة یراءون احواله و یعرفون احواله ثم جاءکم بعد هذا
 المستل علی هذه العجايب پر یک سوره میاوردید چنانکه محمد امی که هرگز با اصحاب مخالفه نداشته
 و نزد یکس بنا کردی جلوس نفرموده و نیا موخته آورده و حال اینکه محمد را در سفر و حضرش شایسته
 و به سفری رفته جماعتی با وی هم سفر بوده و احوالش را می دانسته اند و اخبارش را شایسته اند که بدون
 تعلم و تمتد چنین کتابی شمل بر چنین عجایب نمود و اگر چنانکه کان میرید است آن را استقول میدانند همانا
 شمار می وضیح و طبع و شاعر و ادیب هستند و در سایر مل و اعم نظیری ندارند پس اگر کاذب باشد همانا
 لغت است و صحت او صحت شاعر و طبعش طبع شاعر است و زود باشد که شایسته است را چنان اتفاق دست

اهل حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۳۵

که در این کلام او با فضل آن یا مانند آن معارضت کیند چه آن کلام که از جانب بشر باشد نه از حضرت
 یزدان بیحد جایز نیست که در بشر یکس نباشد که مانند آن ممکن نباشد پس تاثیر حقین کلامی بسیار
 تا بروی دیگران معلوم شود که محمد بر خدای دروغ بند و مطلق است و اذعوا شهدا لکم من دون الله
 الذین یشهدون بزعیم انکم محقون و ان ما یحشون به یظنوا لاجاء به محمد و بخاسته آن
 کوهان خود را که بر خدای هستند و بجان شهادت میدهند که شایسته هستید و آنچه بیاوردید نظیر است
 آنچه محمد آورده و انکوهان خود را که بجان میبرید ایشان در حضرت پروردگار عالمیان بر عبادت شما
 شاه نه و تشفع الیه ان کتم صا دقین شفاعت میکند در حضرت او اگر راستگویان هستید در قول خودتان
 که محمد این کتاب را گفته پس ازین خدای غرول میفرماید فان کم تفعلوا و کن تفعلوا فاقنوا النار التي
 وقودها الناس و الحجاره اعطت لیکافرین یعنی و اگر این کار را نمیکنید و هرگز نخبند و بر آن قادر نشوید
 لاجرم بدستند که مطلق شما یزد و محمد صا و این مخصوص بر سالت رب العالمین مویه بروج الاین و برادرش
 امیرالمومنین و سید الوصیین است پس یقین کنید او را در آنچه از پروردگار خود خبر میدهد از او امر و
 نواهی پروردگار و در آنچه مذکور میدارد از فضل علی و وصی او و برادر او و برسد در این انکار و خصمیان
 عذاب آتشی را که هیزش مردمان و سنگ یعنی سنگ کبریت هستند که از تمامت ایشان حرارتش
 سخت تر است و آماده شده است این چنین آتش برای آنکه محمد کا فرزند و در بنو تش رگت دارند و حق
 برادرش علی را دفع اند و اما تش را جاحدند معلوم باد که این خبر بر آن دلالت کند که از جاح صغیر
 در کلمه شد بوی خمیره و بوی قرآن هر دو مراد خدا تعالی است بحسب بطون آیه کریمه در حبله تم
 بحار الانوار از شمالی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مروی است که فرمود اذ کان یوم اخر حجت
 ابیکان من الجنه فسطنا علی شفیر جهنم فترجی علی علیه السلام حتی یقع علیها فاذ
 قعد صیحت و اذا صیحت انقلبت جهنم فصار غالیها ما فانیها ثم یخرجان فیو قفان
 بین یدیه فیقولان یا امیر المؤمنین یا وصی رسول الله الا ترحنا الا تشفع لنا عند ربک
 قال فیصحبهم ثم یومر فیدخل الارکبان و یعدان الی موضعهما چون روز قیامت شود و در آن روز
 بهشت در آویزد و بر شفیر جهنم بکتر اند انگاه علی علیه السلام بیاید و بر آنها بنشیند و چون بنشیند بخندد
 و چون بخندد و جهنم زیر و روی شود و در دین بیدون آیند و در حضور مبارکش بایستند و عرض کنند
 ای امیرالمومنین ای وصی رسول خدای ای بار ما رحم کنی آیا در حق ما در حضرت پروردگار شفاعت نفرمای
 آنحضرت از سخن ایشان بخندد و پشای شود و ار که در بهشت و آن دوتن بجای خود باز شوند و این است که
 خدا تعالی میفرماید الذین آمنوا من الکفار فیحکون علی الاراکب یظنرون هل یؤوب
 الکفار ما کانوا یفعلون در اصول کافی از حضرت ابو عبد الله مرویست که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما

الصفحة

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ماضی
۹۳۶

grs

10

یا علم فریدگار

ایکواؤف

ایمتر تصدیق
الانجیل

و ایہ وعظ
ادام اس

مغزین من میں

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۳۷

میفرمود

که خدا تعالی در این آیت مبارک ما را و اولیای ابراهیم و شیعیان و خویش را قصد فرموده است و در
وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ نَحْمٌ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَيُفْسِدُ الْمَصِيرُ میفرمود مقصود باین آیه آن کان باشند
که وحی او را منکوح شده باشند و از میان امت او مبتاعت و پیش زفته باشند سو کند با خدای که این است
نیز در کفران نیت و انکار وصایت و حکم امت آنحضرت باشد و در آیت شریفه وَمَنْ يُرِغِبْ عَنْ مِلَّةِ
ابراهيمِ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ یعنی کس که از امت ابراهیم علیه السلام روی برتابد مگر آنکس که نفس خود را
خوار و ذلیل و خفیف نماید میفرمود هیچکس جز ما و شیعیان ما بر امت ابراهیم سلام الله علیه نیت و سایر مردمان
از امت او بری هستند و در آیه شریفه لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیت فعلی
بهتر نیست که بگردانید رویهای خود را به سوی شرق چون نصاری و بجانب مغرب مانند جماعت یهود و این قائلان
منسوخ است بلکه باید بجهت توجه نمود یا اینکه معنی این است که کوفی منحصر و مقصور بمرقبه و بر عظیم منحصر توجه
بشرق و مغرب نیست که بسبب اشتغال بآن از عبادت غیر از آن ذایل شوید مکن مگر کوفی که سر او را است
بآن اهتمام نماید مگر کوفی آنکس است که جمیع آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده سبحانه ای ایمان آورد
بآنچه حضرت سجاد در این آیه شریفه فرمود قَالَتْ إِلَهُمُودُ قَدْ صَلَّيْنَا إِلَىٰ قِبَلَتِنَا هَذِهِ الصَّلَاةُ الْكَثْرَ
وَفِينَا مِنْ حُجِّي اللَّيْلِ صَلَاةَ الْإِهْمَا وَهِيَ قِبْلَةُ مُوسَىٰ الَّتِي أَمَرْنَا بِهَا وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ قَدْ صَلَّيْنَا
إِلَىٰ قِبَلَتِنَا هَذِهِ الصَّلَاةُ الْكَثْرَ وَفِينَا مِنْ حُجِّي اللَّيْلِ صَلَاةَ الْإِهْمَا وَهِيَ قِبْلَةُ عِيسَىٰ الَّتِي أَمَرْنَا
قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ أَتَىٰ بَنَاتِطِيلُ أَعْمَالِنَا هَذِهِ الْكَثْرَ وَصَلَّوْنَا إِلَىٰ قِبَلَتِنَا لَا
لَا نَتَّبِعُ مُحَمَّدًا عَلَىٰ هَوَاهُ فِي نَفْسِهِ وَاحْتِجَ فَاتَزَلَّ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ قُلْ لَيْسَ الْبِرُّ الطَّاعَةِ الَّتِي تَتَلَوْنَ
بِهَا لِحْجَانِ وَتُسْتَحَقُّونَ فِيهَا الْعُضْرَانِ وَالرِّضْوَانِ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ بِصَلَاتِكُمْ قِبَلَ
الشَّرْقِ يَا إِهْمَا النَّصَارَىٰ وَقِبَلَ الْمَغْرِبِ يَا إِهْمَا إِلَهُمُودُ أَنْتُمْ لَكُمْ اللَّهُ خَالِفُونَ وَعَلَىٰ وَلِيِّ اللَّهِ مُغَاظُونَ
بسی نماز برده ایم و چه کان در شبان کرم و سردیج بیداری برخویش نهاده شب زنده داری نموده بیاب
این قبله خدا را پرستش گرفته نماز را بکند داشته و نیاز برده اند و این قبله همان قبله است که حضرت موسی
ما را فرمان کرد و با سجدهش نماز سپاریم و خدا را عبادت گیریم و مردم نصاری کشته همانا باین قبله خود که بدان
روی داریم بسی نماز با ویردان بنده نواز را بسیار نماز برده ایم و چه کان که از میان ما رنج بید
و شنج شب زنده داری برخویش بر نهاده و در حضرت باری بوی این قبله سر نماز و خاک کاری سپرده و این
قبله همان است که عیسی علیه السلام را بنماز سپردن بوی آن امر نموده است با آنکه هر یک از این دو جماعت
همی با هم کشتند آیا چنان می نخری که خدا تعالی این اعمال کثیره و نمازهای بسیار را که بوی قبله خویش نهاده ایم
باطل و ناپسند نماید تا چرا ما متابعت محمد و برادرش علی را بر هوای نفس او نموده ایم اینوقت خدا استعانت

در این آیه
نیت فعلی
یعنی نیت
فعلی

در این آیه
نیت فعلی
یعنی نیت
فعلی

درج دوم از کتاب مستوفی از حضرت

۹۳۸

آیت مبارک قرو عرتا و کلمای محمد بجاست بود و متناهی که بیک مرتبه و پسندیده و طاعتی که سبب آن
 ریخت جاویدان نال و فقران بر دوان سخن و دواش کردید اینکه در نماز خود تان زوی جانب
 شرق آورید ایجاغت نصاری و بسوی غرب توج کنید ای مردم بیو و حال آنکه شما درین زمان که
 مخالفت دروید و بر روی نردان کین و خطبه بشید و اوراد کار و کردار خود غضبان و خشمناک سازید
 و بگویند عین مسطور است که در آیه شریفه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَاضُوا وَارْتَبِعُوا**
اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ای گروه مومنان شکیبایی را بنمایید بر مشاق طاعات و شایه عبادت و اداء فراموش
 و جهاد و مسجودی در شایه حرب و دشمنان مغالب و در مخالفت هوا و نفس ناپروا سپید و زی گیرید و ساخته
 مقامه الهی خدای تعالی شوید و در پر سیز از معاصی از حضرت الهی پر بیز و بیم گیرید شاید بر سنگار شود
 با محمد امام زین العابدین در تفسیر این آیت مبارک میفرمود این آیت در حق عباس و در باره ما فرود گشت و این
 در باط یعنی ساختگی برای قتال و حفظ ثغور اسلام که بدان ما مور شدم اکنون میت یعنی حالا زمان مقتضی میت
 فرود است که از نسل امرا بط و از نسل عباس مرابط بایید در منج الصا و قین مسطور است که معنی مرابطه آن است
 که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسب و اسلحه و آلات برد آماده و خوشین و خول و خود را در حدود و ثغور برآید
 رفع آزار کفار از مومنان مرابط سازند و در آیه مبارکه **مَنْ كَثَفَ شَفَاعَةَ حَسَنَةٍ بَكُنْ لَهُ مُضِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ كَثَفَ**
شَفَاعَةَ سَيِّئَةٍ بَكُنْ لَهُ كَهْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيبًا هر کس در خاست نماید در خاستنی سیکو
 تا حق به آن ثابت و سودی کسی و اصل و زیانی از کسی مندرغ و برضای الهی و تقرب رحمت نامتای مقرر
 باشد و راست به از صواب اشاعت که از آنجمله دعای خوب است در حق مومن **لَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ دَعَا**
لَاخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَمِيرِ الْعَيْبِ اسْتَجِيبَ لَهُ وَقَالَ الْمَلَكُ لَكَ مِثْلُهُ و هر که در خواهد در خاستنی ناخوب که به آن
 سبب حق از حقوق ظل و زیانی بر کسی و اصل و سودی از کسی باز داشته اید مراد است نفسی از وبال اشاعت
 از جمله آن دعای بد کردن در باره مومن است چه نتیجه آن با و راجع میشود و حسدای بر همه چیز دانا و توانا و حافظ
 و نگاهبان است با محمد امام زین العابدین علیه السلام در اینجا میفرمود **إِنَّ الْمَلَائِكَةَ إِذَا سَمِعُوا الْمُؤْمِنَ يَدْعُو**
لَاخِيهِ بِظَمِيرِ الْعَيْبِ وَ يَذْكُرُهُ بِجَبْرِ قَالُوا نَعَمْ الْآخِ أَنتَ لَاخِيكَ تَدْعُو لَهُ بِالْجَبْرِ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْكَ وَ تَذْكُرُهُ
بِجَبْرِ قَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ تَعَالَى مِثْلَ مَا سَأَلْتَ لَهُ وَ أَتَى عَلَيْكَ وَ مِثْلُ مَا أَتَيْتَ عَلَيْهِ وَ ذَلِكَ الْفَضْلُ
عَلَيْهِ وَ إِذَا سَمِعُوهُ يَذْكُرُ أَخَاهُ بِسُوءٍ وَ يَدْعُو عَلَيْهِ قَالُوا بئس الأخ أنت لاخيك كُنتَ أَخِيكَ
الْمُسْرِعُ عَلَى ذَنْبِهِ وَ عَوْرَتُهُ وَ أَرْبَعٌ عَلَى نَفْسِكَ وَ أَحَدٌ لِلَّهِ لَدَيْ سِرِّكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِعَيْبِكَ
 یعنی فرشتگان آسمان چون گمان شوند و بشنوند که بنده مومنی برای برادر مومن خود در غیاب او دعا میکند
 و او را بخوبی یاد میآورد و کوسندگی برادر می هستی برای برادر خودت که با اینکه از تو غایب است از بهر او دعا
 میکنی و او را بخیر و خوبی یاد مینمائی و حسد او ندانند تعالی آنچه از بهر او خواستی و برابر بت عطا فرماید و آن نشان

در این امر دعا
 و صواب و بطور

در تفسیر این
 شفاعت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

و بعد از آن چندی را که بر روی زمین است از کوه و درخت و این و چنان زمین را چون بوی
 و بعد از این سبک شدن علامات را در این علامات را پیش از این سبک شدن بر آن دل بستند و
 و در آن زمان فرقی نشود امام زین العابدین علیه السلام میفرمود **إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا**
وَعَاجِلَهَا إِلَّا جَدِّينَ أَوْ لِيَانَهُ وَلَمْ يُرْعِيْنَهُمْ فِيهَا وَفِي عَاجِلِ زَهْرَتِهَا وَظَاهِرِ بَهْجَتِهَا وَأَوَّلَ مَا خَلَقَ الدُّنْيَا
وَخَلَقَ أَهْلَهَا يَبْلُغُهُمْ فِيهَا أَيَّامُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا لَا يَخْشَى قَبْرِي بَرٍّ سَيِّئٍ خَلَقَ خَلْقًا
 و دست نهاد در این و در آن زمان را برای سبک شدن از اولیای خود و ایشان را در دنیا
 و عظام نبی و امام و محبت ظاهرش را میفرماید بلکه دنیا و دنیویان را بیامسند تا بیازماید ایشان را در
 و در دنیا تا کدام میت کردارش برای شوبات اخروی سبک تر باشد و در آیه شریفه **وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجِبُنَا**
 یعنی و آنکه برای نبوت و کرامت هدایت و برگزیده فرمودیم میفرمود معصود ازین مردم میایم
 و در آیه شریفه **وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى** یعنی هر سبک من آمرزنده ام
 کسی را که از شرک توبت کند و بپا امان اطاعت و ایمان آورد و کار شایسته جوید آنوقت در طلب
 هدایت بر آید میفرمود **ثُمَّ اهْتَدَى قَالَ إِنِّي أَنَا هَلْ الْبَيْتِ** یعنی نبوی ما اهل البیت در طلب
 هدایت و خواستن راه راست شود و در آیه شریفه **وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِم مَّنْ يُؤْتِيكُمُ الْيَوْمَ رِزْقًا كَثِيرًا** و این
 آن شرکان یا در امام ایشان مانعی است میان ایشان و رحمت تباریکه بر آنجاخته شوند حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام این آیه را تلاوت میکرد و میفرمود **هُوَ الْقَبْرُ وَأَنَّ لَهَا فِيهَا مَعِينَةٌ خَشَنًا**
وَاللَّهُ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حَفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ یعنی برزخ
 همان قبر است و ایشان را در قبر همیشه ناخوش و دشواری است سوگند با خدای که قبر با غمی است
 از با غمای بهشت یا کوه و الیت از کوه و الهای و دوزخ یعنی ازین دو حال بیدونیت برای سبک
 چون بوستان بهشت و برای به کاران مانند آتش و دوزخ است و این کلام بلاغت نظام اشارت
 رفت و در آیه شریفه **فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً** معنی پس چون آمد منبر عون و قوم او را دلایل
 قدرت و آیات و بر این رسالت موسی علیه السلام در حالتی که روشن و هودید و مشاهد و مرئی بود
 و بر نه کس واضح بود که از نیروی بشه بیرون است از حضرت سجاد و سلام الله مسطور است که مبصره
 بفتح میم و صامت میفرمود ای مکانا که کثرت فی البصیر و در آیه شریفه **الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ**
لِقَدْ آتَاكَ بِمَقَالَدٍ عِظَمٍ که فرض کرده بر تو تبیین و تلاوت قرآن و عمل با او را و نواهی
 آنرا آینه باز کرده است را بجای بازگشت میفرمود **يُوجِبُ عَلَيْكُمْ نَبَاتُكُمْ** و امیر المومنین و الله
 و در آیه شریفه **وَإِذْ يَقُولُ لِلَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَانْفَعَتْ عَلَيْهِمْ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ**
اللَّهَ وَتُحْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ یعنی یا کدکن ای محمد آن حکامی را که میفنی با کس که انجام کرد

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در بیان طلاق و زینت

خدا تعالی بر وی توکل و ایمان آورد و با سلام و دعا و تسبیح و تحمید و تهنیت و تبارک و تعالی و غیره
 و فرمود خواندن نماز را که زینت و عبادت است و نماز را که عبادت و عبادت است و نماز را که عبادت و عبادت است
 تعالی و از زینت و طلاق و ایمان آورد و با سلام و دعا و تسبیح و تحمید و تهنیت و تبارک و تعالی و غیره
 استخوانی است که طلاق و ایمان آورد و با سلام و دعا و تسبیح و تحمید و تهنیت و تبارک و تعالی و غیره
 آدم بن النضر بن عبد السلام میفرماید که از حضرت ائمه علیهم السلام نقل است که اگر کسی طلاق دهد و بگوید
 وَأَنْتَ سَيِّئٌ بِمَا جَاءَكَ بِكَ وَهَلْ لَكَ أَنْ تَطْلُقَ نَبِيٌّ قَالَ لَهُ أَسَلْتَ عَلَيْكَ مِنْ طَلْقٍ قَدْ
 أَعْلَنَكَ أَتَمَّا سَتَكُونُ مِنْ أَقْوَابِكَ بِمَنْ أَنْ جَرَى رَأَيْتَ نَبِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَفْسُ بَارِكِ
 خویش پوشیده می داشت و اگر کثرت چنانست که میفرمود این بود که خدا تعالی او را آگاه نسازد و بدو که
 زده است که زینت در شمار ازواج است و خواهد بود و زید او را بزه وی طلاق بخواهد گفت و چون زید
 که پسر خوانده است حضرت بود و بخدمتش می آمد و عرض کرد بان اراده هستم که زینت را طلاق گویم پسر فرمود
 زن خویش را زده و بهار این است که خدای میفرماید پوشیدی در نفس خود چهری را که خدای اسکا
 سیدد و حال آنکه من ترا عالم کرده ام که زید و زینت در محله ازواج تو خواهد بود و تو بسبب
 کمبش مردمان که گویند زن پسر خوانده خود را در حبس نکاح در آورد این را زرا پوشیده و دانسته
 و بسبب شرم و از زرم مکرم ساختی و حال آنکه خدای سر او را تراست که از وی در ترس باشی و این کرد او
 برای این بود که بر مؤمنان کار دشوار نشود و در خواستن زنهای پسر خوانده کان خود بعد از طلاق
 زنان ایشان زنان خود را و بیای آن زمان عده و حرج و عسرت نباشند و در آیه شریفه
 وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشَرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یعنی نفرستادیم
 ترا ای محمد مگر فرستادنی عام و شامل تمامت مردمان را از احرار و اسود و مرده و رساننده مطیعان را
 بزوجهات جان و کم کنند و شرکان و سرکان را از درکات میزان و لکن بیشتر مردمان فضايل و کالات
 ترا نمیدانند و چون در مخالفت و بسبب جهل مرکب می آیند و لالات و اضح و معجزات بینه را نمی بینند
 از حضرت سجاد علیه السلام مروی است إِنَّ أَبَا طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 يَا بَنِي أَخِي النَّاسِ كَافَّةً أُرْسِلْتَ أَمْ إِلَى قَوْمِكَ خَاصَّةً قَالَ لَا بَلْ إِلَى النَّاسِ أُرْسِلْتَ كَافَّةً الْأَبْيَضُ
 وَالْأَسْوَدُ وَالْعَرَبِيُّ وَالْجَعْفَرِيُّ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا دَعْوَنَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ
 الْأَبْيَضُ وَالْأَسْوَدُ وَمَنْ عَلَى رُؤُسِ الْجِبَالِ وَمَنْ فِي لَحْيِ الْخِيَارِ وَلَا دَعْوَنَ
 السِّنَّةَ فَارِسٍ وَالرُّومَ یعنی بدینست که ابوطالب علیه السلام در حضرت رسول
 خدای صلی الله علیه و آله عرض رسانید ای برادر من و بیوی تمامت مردمان فرستاده شدی یا بوی
 قوم خودت به تمامی نسند و بقوم خود خاصه فرستاده نشده ام بلکه تمامت مردمان از سفید و سیاه

ربع دوم از کتاب شیوه الالوهیه

۹۴۳

از حضرت علی بن الحسین سلام الله علیه در تفسیر این آیت شرافت علامت مسطور است نحن الذين شرع
 الله لنا دينه فقال في كتابه شرع لكم يا آل محمد من الدين ما وصي به نوحا قد وصينا نيا وصي
 به نوحا والذي اوحينا اليك يا محمد وما وصينا به ابراهيم وموسى وعيسى فقد علمنا وبلغنا
 علم ما علمنا واستودعنا علمهم نحن ودرت اولی العزم من الرسل ان اقيموا الدين يا آل
 محمد ولا تفرقوا فيه وكونوا على جماعة كبر على المشركين من اشرک ولا یعلی ما لا یعلی
 الیه من ولا یعلی ان الله یا محمد یهدی الیه من سب من یحبک الی ولا یترک علی عینی هستیم تمام
 که خدای دین خود را از بهر بار و دشمن و مهربان داشت و در کتاب خود فرمود روشن ساخت برای شما ای
 آل محمد از دین آنچه را که وصیت فرمود بان نوح پیغمبر علیه السلام را همانا ما وصیت فرمودیم
 کرده است بان نوح را و آنچه وحی نمودیم بسوی تو ای محمد و آنچه وصیت فرمودیم بان ابراهیم و موسی
 و عیسی را همانا دانستیم و علم آنچه را میدانستیم ابلاغ کردیم و با علم ایشان بود وصیت سپردیم همانا ما هستیم و در
 پیغمبران اولی العزم است که بیای داریه دین را ای آل محمد و در آن اختلاف مکنید و بجمله یک جماعت
 و یکدسته باشید بزرگ است بر مشرکین آنجس که بروایت علی مشرک شد و پیغمبر را که میخواهی ایشان را بسوی
 آن از ولایت علی علیه السلام و در آیه شریفه و لولا ان یكون الناس امة واحدة لاجعلن منکم
 بالرحمن ابیوهم سففا من فضیة و معارج علیها یظلمون و لیوهم ابوا با و سوراً
 علیها یتکون و ذخرفا و اگر نه که ایه آن بودی که آدمیان مجله یک گروه می شدند
 و کفر را بر ایمان و دنیا را بر آن جهان بر میگزیدند هر آینه میکردیم برای یکجمله خدای کافری شود
 خانه های سقف از نقره و زرد با آنها که با آنها سخا بها بر شوند و خود نمائی کنند و برای خانه های ایشان در
 و تنجها که بر آن تخته نمایند از نقره و طلا یعنی دنیا چندان در حضرت ما بقدر است که اگر نه آن بود که اسباب
 میل مؤمنان یا اندوه ایشان و اشتغال ایشان از عبادت بودی سقف خانه ها و زرد با آنها و در پای
 خانه ها و تخته های کافران را بجمله از نقره و طلا میفرمودم از حضرت سجاد سوال کردند از این آیه
 فقال عنی بذلک امة محمد صلی الله علیه و اله ان یتکونوا علی دین واحد کھناراً
 کلامهم ولو فعل الله ذلك يا ممة محمد لحزن المؤمنین و غمائم ذلك و لم یبنا کھوهم
 و لم یوارثوهم فرمود مقصود بان امت محمد صلی الله علیه و اله است که بر دین واحد بروند و مجله
 کافران شوند و اگر خدا تعالی این کار را با امت محمد صلی الله علیه و اله بگذاشی مؤمنان اندوه کس شدند و مغنوم
 گشتند و اگر این امت بجمله توانجو و با اموال دنیوی بر جز دار بودند با جماعت مؤمنان که بمال و منال دنیا
 پشت پای زده اند و بزیب و زیور و رنکار افسانه بختند بجا کحت و موارثت نمی رفتند و ایشان را بی بهره
 میروند چنانکه از صاوق آل محمد صلی الله علیه و اله اخبار معصوده در این باب وار و است از جمله میفرمایند

در اول و ثان
 یون الناس
 امة واحدة

عنا از باب نقره
 اعران از باب نقره
 یکد معنی است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۳۴

از جمله میفرماید اگر خدای بامنیکونه ایشان معاملات فرمودی بچاکس مؤمن بودی لکن خدا تعالی تفریر کردی
در میان مؤمنان تو انحراف را و در میان کافران در یوگانگی و همچنین در میان مؤمنان فقیران و در
میان کافران تو انحراف را آنوقت این جماعت و این بندگان را با مرونی و صبر و رضا امتحان فرمود و دیگر
در تغییر صافی در ذکر آیه شریفه وَ تَضَرَّاعَ دَاوُدَ الْجِبَالِ یُحِیُّ وَ الْطَّرِیْقَ کَانَ عَلَیْهِ یعنی رام و منخرم فرمودیم
با دود کوهها و مرغان را که با او موافقت کرده بجا و با او دستبست و تقدیس خدای را می نمودند و ما این کار را
میکنیم و در جنب قدرت ما بعدیت مسطور است که حضرت سجاد سلام الله علیه دو رکعت نماز پاری میبرد
و در حالت سجده خدای را تسبیح و تقدیس میفرمود و باقی نمیند هیچ درخت و سنگریزه و سنگت و کلوئی
خبر اینکه بآن حضرت خدا تعالی را تسبیح میبوند و در آیه شریفه مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى
قُلْ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِیْنِ وَابْنِ السَّبِیْلِ یعنی آنچه باز میگردد
خدای بر پیغمبر خود از اموال و املاک قوای بنی نضیر که بجز گرفته شده اند مخصوص خدای و رسول
خدای و آنانکه بحضرت رسالت مرتب صلی الله علیه و آله خویشی و قرابت دارند از اهل بیت او و بی پدر
محتاج را از آل محمد صلی الله علیه و آله و مردمان در ویش را که از ایشان باشند و بر وقت سال قمار
بناشند و مردم راه گذران را که استطاعت نداشته باشند که شهر خود بازرسند از حضرت
سید سجاد سلام الله علیه منهای بن عمره سؤال کرد مراد بنی القربی و تیمی و مساکین و ابن السبیل که
در این آیه شریفه واقع شده اند چه کنند فرمود هُمْ قُرْبَانَا وَ مَسَاكِنَا وَ اَبْنَاءُ سَبِیْلِنَا یعنی ایشان
خویشاوندان ما و راهگذریان ما باشند و در آیه شریفه اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ
یعنی ای پیغمبر گرامی چون تو و امت تو بخواهید زن مدخوله خود را که صغیره و آیه و حامله نباشد طلاق کنید
پس طلاق کنید ایشان را در وقت عده ایشان که آن طهر است که با ایشان آمیزش نخورده باشند
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سید الساجدین و امام جعفر صادق علیه السلام مسطور است که میفرمود
فَطَلِّقُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ عِدَّتِهِنَّ معلوم باد که عده در سان اهل تغییر برد و معنی اطلاق میشود یکی طهر که آیام
پاک ما بین دو حیض است و دیگر آیام حیض و در اینجا فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ اگر مراد از عده طهر باشد یعنی طلاق
بدرمید در زمان طهر و اگر مراد از عده زمان حیض را خواهند معنی این است که طلاق بدرمید قبل از حیض و در
شریفه وَ الَّذِیْنَ فِیْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلْمَسْكِیْنِ وَالْمَحْرُومِ و بروایت صاحب تغییر بر بان از قاسم بن عبد الرحمن
انصاری مروی است که گفت شنیدم که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود مروی در خدمت پدرم علی بن
احمین سلام الله علیهما آمد و عرض کرد مرا از معنی این قول خدای عز و جل خبر کوی یعنی و آنانکه در مالهای
ایشان حقی است معین و معلوم چون زکوة مقرر و مقدمات موقوفه برای درویش خواهند و نیاز
مند خواهند که سبب عدم خواش مردانش تو انحراف دارند و او را از عطای اموال محروم گذارند

در بیان احوال

در بیان احوال

در بیان احوال

در بیان احوال

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماصری

۹۲۵

حضرت سجاد و سلام الله علیه میفرمود الحق المعلوم شیء یخرج به الرجل من ماله لیس من الزکوة ولا
 ولا من الصدقة المفروضة قال فاذالم یکن من الزکوة ولا من الصدقة فما هو قال هو الشئ
 یخرج به الرجل من ماله ان شاء اکثر وان شاء اقل شئ قد رما یملك یصل به رجاء و یقوی به خیفاء
 و یجلی به کلا و یصل به آخاله فی الله لئلا یتمتع به یعنی مقصود از حق معلوم چیزی است که شخص ازال خودش
 خارج و جدا میگرداند که از باب زکوة و صدقه که مفروض هستند باشد سائل عرض کرد اگر حق معلوم نه ازال
 زکوة و صدقه باشد پس چیست فرمود آن چیزی است که صاحب ازال خودش بیرون میکند اگر خواه
 بیار خارج میکند و اگر نخواهد کم جدا میکند بقدر استطاعت و بحسب اقتضای مایک تا سبب آن صلہ رحم
 بجای پاورد یا ناتوانی و پشیمانی را تقویت و مهربانی کند یا زحمت و کلفتی و ستم و تنگی و حاجتی را از کسی بردارد
 و برادر دینی خود را عطفی برساند و به سخامی که نایب بر وی فرو کرده و بسبب آن عطا و بخشش چاره و روش بنمایم
 و بر این مصنون در منبج الصادقین از حضرت امام جعفر صادق صلوٰۃ الله علیه سطور است الحق المعلوم لیس
 من الزکوة و هو الشئ الذی یخرج به من ماله و ان شئت کل جمعیه و ان شئت کل یوم لکل
 ذی فضل فضلہ یعنی حق معلوم از زکوة میت بلکه آن چیزی است که تو از خواسته خوشتن بیرون میکنی
 و از آن پس مشیت و اراده خویش اگر خواسته باشی در همه روز بطریق تریع باشد به سانی و هم از آن حضرت
 سلام الله علیه سطور است که حق معلوم آن است که غنیان و محارم خوشتن را صلہ و عطیه بپس
 و دشمنان خود را صدق کنی این بهنگام شخص سائل عرض کرد الله یعلم حبش یجعل رساله خدای مبرتر داند
 که رسالت خود را در کدام خانه داده فرود آورد و در آیه شریفه قل لا اسئلكم علیہ اجر الا اللّٰه فی القری
 یعنی گوی محمد مرال ایمان را که ایمان آوردند اینجا هم از شما بر تبلیغ احکام الهی نزدی و از برای امر معروف
 و نهی از منکر متوقع اجری از شما بستم چنانکه هیچ ستمی نیز از است خود در طلب اجرت دعوت نبوده
 لیکن طلب میکنم از شما دوستی که ثابت و مستکن باشد در اهل و ائبت یعنی بمنفرد از شما خواستارم که خویشا
 و ندان نزدیک مرادوست بهارید و ایشان را بزرگ شمارید و تعظیم ایشان را از جمله واجبات شمارید و بپست
 و زبان ایشان را مرنجانید از حضرت سجاد و باقر و صادق صلوٰۃ الله علیهم سطور است که چون رسول
 خدای صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بازگشت و بمدینه طیبه اندر شد جماعت انصار در حضرتش حاضر
 شدند و عرض کردند یا رسول الله بهمانا خدا تعالی با ما احسان فرمود و بسبب وجود تو ما را سه بخشید
 و پشت ما را استوار ساخت و دوستان ما را فرج بخشد و دشمنان ما را کاست و زیانکار ساخت هم اکنون
 جمعی در خدمت تو فرود نمودند و تو چیزی نیافتی که بایشان عنایت فرمائی و باین سبب دشمنان بر تو
 بملاست رفته آید دوست میداری ثلث اموال ما را ما خود فرمائی تا چون جائقی در که بخدمت تو فرود و در
 دهند مالی داشته باشی که بایشان عطا نمائی پس رسول خدای صلی الله علیه و آله در پاسخ چیزی نراند

در آن وقت که سبب

در آن وقت که سبب

احوال حضرت سیدالاجدین علیه السلام

۹۴۶

و با سطر بنا تا از پیر و در کارش چه وحی با او برسد پس جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد
و عرض کرد که بوی خوش من از شما برتسلخ رسالت نزدی و اجری کردوستی با خویشاوندان نزدیک من
و آنحضرت از اموال آنجاعت چیرنی قبول فرمود این وقت حاجت منافقان کفشد خدای این آیت را
بر محمد نازل فرمود و ازین آیت هیچ اراده نداشت که آنیکه طبع کردانه و برتری و فرونی و دود با پیش را
و حل نماید بر اهل قش را و در روز میمنت هر کس را من مولای او هستم علی مولای اوست و امروز میگوید
که من هیچ اجری و مزدی در تسلیع نبوت و رسالت میخواهم کردوستی با خویشاوندان نزدیک من و نیز
در تغیر از آنحضرت و آباء و عظامش صلوة الله علیه مروی است که چون این آیت وافی دلالت بر حضرت
رسالت آیت نازل گشت رسول خدای صلی الله علیه و آله بر پای شد و فرمود ایها الناس حدای
تبارک و تعالی فرض و واجب کرده است از برای شما فرض و واجبی را آیا شما ادا می آن را میباید پس
بیکس پاسخ آنحضرت را ندادند و آنحضرت مسرعت گشت و باده و دیو با ستاد و هانگونه سخن گفتند
و در روز سیم نیز کار بر آنگونه کرد و بیکس از لاف و نفخ تم کلم بخود اینوقت فرمود ایها الناس آنچه گفتیم که شما ادا کنید
نه طلا و نه نقره و نه مسطعم و نه مشرب است عرض کردند باز نمای فرمود همانا حسد ایتالی بر من آتی فرو فرستاد
که بگوی ای محمد از شما خواهش اجرو مزدی بر تسلیع رسالت ندارم کردوستی با خویشاوندان نزدیک من
عرض کردند که این است آری ادا میکنم حضرت صادق سلام الله علیه فرماید سو کنید با خدای حبه هفت تن
بهین کار و فاکند که سلمان و ابوذر و مقداد بن الاسود و الکندی و جابر بن عبد الله انصار و غلامی
از رسول خدای صلی الله علیه و آله و زید بن ارقم باشند در هیچ القاد قین مسطور است که در تغیر کشف
نموده است که چنین آیه نازل شد اصحاب عرض کردند اقارب تو که خدایتعالی دوستی ایشان را بر ما فرض
کرده چه کسانیند فرمود علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و محمد بن حنبل که رئیس اهل سنت است
نقل کرده است که هنگام نزول این آیه از رسول خدای پرسیدند ما را خبر نمایی که اقربای تو چه کسانیند
که محبت ایشان بر ما واجب است فرمود علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین ثعلبی که نیز از مشاهیر
اهل سنت است در تغیر خود تصریح نموده که مراد از خویشاوندان خاتم النبیین که مردمان محبت ایشان مامورند
علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیه است و همچنین در روایتی که شد بن حش از ام سلمه
در حکایت رسول خدای با حضرت فاطمه که ائمتی بن و حیک و انبیک الی آخر حدیث و در روایتی که
کوشی در تغیر خود موسوم به بصره مذکور نموده تصریح نمایی که اقارب آنحضرت بیرون از علی و فاطمه و حسن
نبوده در تبسده چهاردهم بکار الاله از جناب زید بن علی از پدرش علی بن حسین سلام الله علیه مرویست
که در این قول خدایتعالی و لقد کرّمنا بنی آدم میفرمود فضلنا بنی آدم علی سائر الخلق
یعنی فرزندی دادیم بنی آدم را بر سایر آسمانیگان و حملناهم فی البر و البحر میفرمود علی ارحم الراحمین

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاذیت فی تفسیر

۹۴۶

یعنی در کشتی بار دنیا و بر مرکبها و محسوسات حل فرمودیم و ایشان را و ذر قناهم من الطیبات یعنی در کشتی
 من طیبات الثمار کُلُّها یعنی بنی آدم را از ثمرات اثمار و میوه های خوب و مطلوب و طیب و در کشتی
 ساختیم چنانکه سایر آنست که کان را این بهره و اختصاصیت و فصلناهم یعنی فرمود و لکن من دانی
 و لا طائر الا الهی تا کُل و شَرِبَ یعنی بالا رفیع بیدها الی فیها طعاما و لا شربا با غیر این
 ادم فایز برقع الی فیهِ بید طعامه فهذا من الفضیل یعنی بسبب
 و سبح پرند و نیت جز آنکه بسیار غنی و مان و ذلت سر فردا آوردن میخورد و می آشامد و بهر آنکه خود را
 و آشامیدن نمیتواند بدان خود باز رساند کما میزاد که بنیزد و دست یاری دست خود خردنی بدان
 میرسد پس سبب این رتبت بر سایر آفریدگان فضل و نهد و پیدا دارد و علامه مجلسی اعلی الله مقامه سعیده
 شاید مراد آنحضرت از طلب حیوانات آنکه نمیه داری پس چه بهای خشک باشد که سفینه کشتی از آنها ساخته آید
 و هم بآن معنی که در ذیل ترجمه مسطور گردید اشارت فرموده است و محسوس آیه شریفه این است و لقد کرمنا
 بنی ادم و خللناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فصلناهم
 علی کثیر من خلقنا تفضیلا معلوم باد که علل را در تحریم انسان سخن بسیار و تحقیقات کثیره است
 و باره تفاسیر مذکور نموده اند لکن در اینجا چون حاجت بود اشارت زفت در کتاب امامی از حضرت امام محمد
 باقر سلام الله علیه مروی است که علی بن الحسین علیهما السلام در معنی این قول خدا تعالی قاصح الصغیر الجلیل
 یعنی پس در کردار کندی شتی نیکو با من منمود و معصود از صغیر جلیل عفو و گذشتی است که بدون عتاب باشد
 جلیل نباشد در کتاب معالم العبر از حضرت ابی جعفر مسطور است قال و جدنا فی کتاب علی بن الحسین
 علیهما السلام الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزنون اذ اذ و افرأ فی الله
 و اخذوا سنن رسول الله صلی الله علیه و آله و تودعوا عن محاریم الله و زهدوا
 فی عاجل زهره الدنیا و دعبوا فیما عند الله و اکتبوا الطیب من رزق الله لا یریدون
 یر القاحل و التکاثر ثم انفقوا فیما یلزمهم من حقوق و اوجبته کما و لتک الذین یأولک
 الله لهم فیما اکتبوا و یشاؤون علی ما قد قوا لآخرتهم فرمود در کتاب علی بن الحسین سلام الله علیهما
 یا فیم که در معنی این آیت شرافت علامت که خدا تعالی میفرماید به اینست که اولیای یزدان را غنی و پی برایشان
 نیست و هرگز آسیب غم و اندوه نیانند میفرمود و حتی که فرامیخند خدا را ادا نمایند و بسن رسول خدا
 صلی الله علیه و آله کار کنند و از محارم خدا ای تبرس و پر هیز روند و در زیب و عزیز این جهان ارب که قرار نشوند
 و بآن شوبات و درجات که در شکار است رغبت جویند و روزی حلال و طیب کسب نمایند و بآن تفاحه
 و کثرت بخونید و در آنچه واجب است بر ایشان از حقوق لازم و اتفاق نمایند پس چنین کنان هستند که خدا را
 تعالی در کار ایشان برکت عنایت فرماید و بر آنچه برای سدهای اخروی خویشین مقدم داشتند مثا

یعنی اگر عتاب باشد

در باب اولیاء الله

در باب اولیاء الله

اعمال حضرت سیدالاحدین علیہ السلام

۹۳۸

و ما جو کر دند یعنی این صفات بشرط ثواب و دستکاری و بر خور داری و نجات است در کتاب روضه کانی
 مسطور است کہ ہر وقت علی بن حسین علیہما السلام این آیت واقعی و آیت ملاوتہ کردی **وَإِنْ تَعَدُّوا**
نِعْمَةَ اللَّهِ الَّتِي لَا تَحْصُوهَا یعنی و اگر بشمارہ در آورید نعمتہای حسد امیرا اوصای آن تراست **بِرُحْمَةٍ**
سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِي وَا حِدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ نِعْمَتِهِ إِلَّا الْمَعْرِفَةُ بِالْقَصْرِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ
مِنْ مَعْرِفَتِهِ إِذْ ذَاكَ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ أَنَّهُ لَا يُدِيرُكَ فَشَكَرَ جَلَّ وَعَزَّ مَعْرِفَةُ الْعَارِفِينَ بِالْقَصْرِ
عَنْ مَعْرِفَتِهِ شُكْرُهُمْ جَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالْقَصْرِ شُكْرًا كَمَا عَلَّمَ عِلْمَ الْعَالَمِينَ أَنَّهُمْ لَا يُدْرِكُونَ بَعْضَهُ
إِيمَانًا عِلْمًا مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ وَسَّعَ الْعِبَادَ فَلَا يَتَّحِذُونَ ذَلِكَ فَإِنْ شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ لَا يَبْلُغُ مَدَى
عِبَادَتِهِ وَكَفَّ يَبْلُغُ مَدَى عِبَادَتِهِ مَنْ لَا مَدَى لَهُ وَلَا كَيْفَ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا
 یعنی پاک و منزہ است آن خداوندی کہ یکس را معرفت نعمتی از نعمتہای خود نایل نبرد و ایند جزا کہ آن شخص بدانت کہ از معرفت
 آن بجز و تقصیر و چاراست یعنی چون در کسی اندک معرفتی پیدا یآید نعمتہای خدا چندان بزرگ است کہ ناچار تقصیر و
 معرفت آن نعمت عارف میشوند و این از نہایت عظمت پروردگار تعالی حجت نعمت است کہ ہر قدرش کرین
 جہان بشکر و سپاس برہند ہنوز حق نعمت را ادا کردہ باشند و ہر یک را نعمت اندک معرفتی حاصل شود فوراً
 تقصیر خود در شناسائی و سپاس نعمت قائل و عارف میشود چنانکہ در سچا پس معرفت ادراک خود را مقرر نہ اشتہ
 جزا کہ از بزرکت آن معرفت بہ انتہاست کہ ہرگز اورا ادراک نخواہد کرد پس کمال شکر و سپاس خدا ی عزوجل
 همان معرفت عارفین است بقصیر از معرفت شکر و یعنی بداند کہ در ادای شکر و شناس سپاس او غل ذکر و مقصر
 ہستند و همان افترا بقصیر از معرفت شکر عین شکر است چنانکہ چون میدانست کہ دانش دانایان ادراک اورا
 نتواند همان را برای ایشان ایمان کردانند چہ ندگان را ازین مقام برتر استطاعت نیست و تجاوز نشاید پس
 باندازہ فہم ایشان برایشان تجلی آورد و از ایشان پذیر فاشد چہ سچ چیز و بیچک از آنسہ یکان اودت
 و پایان عبادت و سپاس اورا نتوانند دریابند و چگونہ مراتب و مدت عبادت اورا توان دریافت
 و بالغ گردید با اینکہ اورا مدتی و کیفیتی نیست پس تعالی اند عن ذلک علواً کبیراً

ذکر کلمات و روایاتی کہ در باب خلقت انوار طیبہ
 مقدمہ از حضرت امام زین العابدین علی بن حسین
 علیہما السلام رسیدہ است

در باب تولد امیر
 در کعبہ

در طبع نم بجار الانوار از ابو حمزہ ثانی مرویت کہ گفت از حضرت علی بن حسین علیہما السلام شنیدم
 اِنَّ فَاطِمَةَ نَزَلَتْ اَسَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا صَبَا بِهَا الطَّلُوقُ وَهِيَ فِي الطَّوْافِ فَلَخَلَّتِ الْكَعْبَةَ فَوَلَدَ

ربع دوم از کتاب سيرة الاحباب ناصری

۹۳۹

امیر المؤمنین علیه السلام یعنی فاطمه بنت اسد رضی الله عنهما در آن حال که بطواف اشتغال داشت در مدینه را در آن وقت و بجهه اندیشد و قبله حاجات اهل ارضین و سموات علی بن ایطالب صلوات الله علیه را محض افتخار خانه پروردگار کند و بگذشت عمر بن عثمان گوید این حدیث مبارک را با ستم بن فضل در میان نهادم گفت محمد بن ابی از عقیل بن ابی اسلم مراد حدیث را اند که علی بن ایطالب سلام الله علیه در کعبه معظه متولد شد و هم در آن کتاب از مالک از انس از ابن شهاب و ابیوسف یعقوب بن سفيان در تفسیر خود و از مسند احمد بن حنبل و ابویعلی روایت شده است که ابن شهاب گفت علی بن الحسین علیهما السلام مرا خبر داد که پدرش حسین بن علی به و خبر داد که علی بن ایطالب با وی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه و خنجر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیامد فقال لا یصلون فقلت یا رسول الله انما اتفنی بید الله فاذنا شاء ان یبعثنا یبعثنا زود یا کما یوکلنا یعرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله بابت پروردگار تو و من است هر وقت خواهد برانگیزد ما را برمی انگیزد یعنی تطفش با بسیار است چون این سخن بگذاشتم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سبوی من باز نشست انگاه شنیدم می فرمود در آن حال که روی بر تافته و هر دو در آن مبارک گیر و و کان لا یسنا یعنی علی بن ایطالب اکثر شئی جدی گیتی متکلیما بالحق والصدق معلوم باد که این خبر را مجلسی علی الله مقامه در ضمن اخبار که بطول امیر المؤمنین علیه السلام و محدث بودن آنحضرت مسطور داشته مذکور میدارد و ازین معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواسته است مراتب آنحضرت و مقام قرب او را آنحضرت احدیت و اطلاع او را بر اخبار و اسرار آسمانی و افاضات یزدانی باز نماید و الله اعلم و هم در کتاب مسطور از علی بن الحسین از حضرت امام حسین مرقوم است که علی علیه السلام بفرمود تا مردمان را ندانند که هر کس از رسول خدا صلی الله علیه و آله غیبتی یا دایمی بخوابد نزد من پاید پس هر کس در خدمت من بیاید و مطالبه دین و عدنی کردی آنحضرت مصلا می خویش بر کشیدی و آن مبلغ را در زیرش در یافتی و بانگس بادی فقال لا یسنا للاول ذهاب هذا بشر فی الدنیا فی هذا دنوفا لیمحله چون این امر مکتوف کردید شخص دوم با شخص اول گفت همانا علی بن ایطالب در این کردار شرف و نیار جایز نیست و ما را بهره نیست تا پر صیت که نشاء اگر تو نیز ندانی چنانکه علی علیه السلام مذکور همان چیز که علی در زیر مصلا می خویش دریافت در یابی و دین رسول خدا صلی الله علیه و آله بگذاری پس وی ندانم آورد و چون امیر المؤمنین اینجا بدانت فرمود زود است که برگردا به خود پشیمان کرد و چون با مداد شده مردی اعرابی نزد وی شد که ای که در میان جماعتی از مهاجرین و انصار جلوس کرده بود با ایشان گفت که ام یک از شما وصی رسول خدا هستید آن جماعت به و اشارت کردند اعرابی یا او گفت توئی وصی رسول الله و خلیفه او گفت آری چه میخواهی گفت آن هشتاد و شتر را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من ضمانت کرده زود بیاور گفت این شتران چیست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهرم ضمانت فرمود و یکبار به رسید چیست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هشتاد و ناله سرخ موی سیاه چشم برای من ضمانت فرمود پس

و دایمی در این

در احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۵۰

شخص اول با شخص دوم گفت اکنون چه میانه می گفت اعراب مردمی نادان هستند از وی باز پرس که
بر این جمله که میگوئی کواپان داری پس از اعرابی در طلب شود بر آمد اعرابی گفت از چون منی در آنچه رسول
خدای ضحاک کرده مطالبه شود بپایند سوگند با خدای تو و حق رسول الله و خلیفه او نیستی اینوقت سلمان
بدو برخاست و گفت ای اعرابی بامن ماه برگیر تا تو را برو حق رسول خدای دلالت کنم پس اعرابی در خدمت
سلمان برفت تا حضرت علی علیه السلام بویست و عرض کرد توئی و حق رسول خدای فرمود آری
فما تشاء چه میخواهی عرض کرد رسول خدای صلی الله علیه و آله هشتاد و نهم سرخ موی سیاه چشم از هب من
ضمانت فرمود رود بیده فرمود اسَلِّمْ لَكَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ تو و خاندان خود را سلام آورد
اعرابی خود را بر هر دو دست مبارکش سپخت و بپوسید و گفت شهادت بوجدن خدای و وصایت
و خلافت تو میدهم بعد در میان من و رسول خدای همین شرط برفت و ما بتامت اسلام آوردیم علی
علیه السلام فرمود ای حسن تو و سلمان با این اعرابی بفرمان بیابان بروید آنکاه مذاکن یا صالح یا صالح
چون ترا پاسخ داد و بگو امیر المومنین ترا سلام میرساند و میفرماید آن هشتاد و نهم را که رسول خدای
صلی الله علیه و آله برای این اعرابی ب ضمانت گرفت بیا در سلمان میفرماید بآن وادی برقیتم حسن علیه السلام
مذاکر کشید و جواب بشید لبیکت یا بن رسول الله پس آنحضرت رسالت امیر المومنین علیه السلام
بدو بگذاشت گفت سمعاً و طاعة و در یکی نرفت که از زمین زمام ناقد را مباد آورد و حسن علیه السلام
زمام را بگرفت و بدست اعرابی بداد و فرمود بکیر و شتر با بیرون می آمدند تا هشتاد و شتر بآن صفت
با تمام پیوست و دیگر در کتاب مذکور از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مسطور است که فرمود
خدا بن میس تالی عبد الله بود در نفاق چنانکه علی علیه السلام تالی رسول خدای صلی الله علیه و آله
بود در کمال و جلال و جمال وَ تَقَرَّرَ حَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ نَبِيَّ بَعْدَ مَا سَمِعَ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَلَمْ يُؤْتِرْ فِيهِ فَيَقُولُ فَقَالَ إِنَّ مُحَمَّدًا لَيَسْجُرُ وَ خَدْنِ مِيسَ اذْأَنَ پَسَ كَرَسُولِ خَدَايَ رَاسْمُومَ سَاحْتَدَ وَ زَهْرَدَ
آنحضرت مؤثر میفتاد با عبد الله بن ابی در خلوت گفت محمد در کار سحر ماهر است لکن علی نه چون او است
هم اکنون زیر دیوار بوستان خود را بر کن و اذ آن علی را دعوت کن و جماعتی را با خود بها از پشت دیوار
بازدار تا آن دیوار را بر علی و آنکه با وی هستند فرود آورند و حبسکی در زیر دیوار تبا شوند مجلس
عَلَيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْتَ الْحَايِطِ فَلَقَاهُ بِسَارِهِ وَ أَوْقَفَهُ وَ كَانَ الطَّعَامُ بَيْنَ يَدَيْهِمَا فَقَالَ
عَلَيْهِمَا كُلُوا إِنَّمَا لِلَّهِ وَ جَعَلَ بَاطِلٌ مَعَكُمْ حَتَّى أَكَلُوا وَ فَرَّغُوا وَ هُوَ يَمْسِكُ الْحَايِطَ يَتِمُّ إِلَيْهِ وَ الْحَايِطُ
ذَلَّ عَاطُولٌ فِي حَنَةِ عَشْرٍ فَكَلَّمَ فِي ذَٰلِكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَيْدَ دِيَارِ نَشْتِ وَ چون دیوار را با محال بدید
بیار مبارک را به دیوار بگذاشت و بیایش بداشت و اینوقت طعام در حضور مبارکش و همراهانش بود
و با ایشان فرمود بنام خدای بخورید و خود نیز با ایشان تناول میفرمود تا بجله بخوردند و فرمود

خداوند را در این مقام

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ماصر

۹۵۱

آنحضرت همچنان دیوار را با طرف چپ نگاهبان بود و آن دیوار سی ذراع طول و پانزده ذراع ارتفاع و دوازده
ذراع خلقت داشت و صاحب آنحضرت در اکل طعام همی عرض کردند ای برادر رسول خدای آیا این دیوار را
اینگونه نگاهبانی فرمائی باینکه مشغول خوردن طعامی همانا در بازداشتن این دیوار گران ماکه برماند و دنیا
به قتل اندیشی نموده و اینک شایسته اجله من المیت یسار حیا اقل حیا اجله من قتل
هذه اللقمة قتل یسکینی این دیوار بر بسیار من کمر است از محل این لقمه بر همین من و از آنسوی قد بر من
چون آن ترتیب بداد فرار کرد و دوسه سی میپاک بود که علی و همراهانش تپاه شده باشند و رسول خدا
از پی انتقام و طلب او برآید پس برقت و نزد عبدالله بن ابی محضی کشت آنجا و ایشان پیوست که علی علیه السلام
بسیار مبارک دیوار را بداشت و بدست راست به تناول طعام پرداخت و صاحبش نیز بخود دزد و پیک
نزد او آتش رو و ابوالداهمی که ریشم این تپه و فساد بودند گفتند همانا علی بسمحمد ماهر است و ما را
بروی راهی نباشد با تجمعه چون آنجا رفت از خوردن طعام منراخت یافت علی علیه السلام بسیار مبارک
آید دیوار را راست بر پای داشت و رخنه و شکافش را اصلاح فرمود و با آنجا که بیدون آمد چون رسول
خدای صلی الله علیه و آله آنحضرت را بدید فرمود یا ابوالحسن ضاهیت الیوم آخی انی حضرت کنا آفاه
الجدار و ما سئل الله ذلک له الا بدعائنا اهل البیت ای ابو الحسن همانا امروز ما بدو درم خضر مصائب
و همانند آمدی کایکه آن دیوار را بی پای داشت و خند او ندان کار را برای حضرت آسان نفرمود که به سبب
دعای او در حضرت پروردگار وسیله با اهل بیت یعنی با اهل بیت را برای استجابت دعایش در حضرت
خدای وسیله ساخت و نیز در آن کتاب از حضرت امام رضا از جناب امام زین العابدین سلام الله علیهما
مروی است لما ضرب ابن ملجم لغنه الله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام کان معه
الخرق فوقع ضربه علی الحائط و اما ابن ملجم فصر به و هو ساجد علی راسه علی الضربة
کانت خراج الحسن و الحسین علیهما السلام و اخذ ابن ملجم و اوثقاه و احتمل امیر المؤمنین
علیه السلام و ادخل داره فقلبت لبابا عنده راسه و جلست ثم کلثوم عند رجله ففتح
عینه فطر الیها فقال الرقی خیر منقر و احسن مقبلا ضربه بضریر و العفو
ان کان ذلک ثم عرق ثم افاق فقال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله یامرني بالوواج
الیه عشاء ثلث مراتب یعنی چون ابن ملجم ملعون علی بن ابیطالب علیه السلام را ضربت نزد
و بخیری نیز با آن ملعون بود و ضربت آن مرد بر حایط نشست و اما ابن ملجم پسید کاهی که آن حضرت در سجده
بود ضربتی بر آن موضع که از پیش ضرب یافته بود برسد مبارکش فرود آورد و حسن و حسین علیهما السلام بر او
آمدند و ابن ملجم ملعون را بکوفه سخت بستند و امیر المؤمنین علیه السلام را حمل کرده برایش در آوردند
بیا بریند از سر مبارک و آم کلثوم در کنار هر دو پایهای او نشنستند امیر المؤمنین چشم مبارک بر کشید

در شهادت امیر المؤمنین
علیه السلام

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۵۲

و بان دو تن نفس کرده فرمود رفیق اعلیٰ بهترین متقرب و سیکوترین آرا میگاه است اگر من وفات کردم در ازای این ضرب ضربتی بد فرو آورید و اگر در گذرید بنشیند شش است آنجا از ضعف و سستی بی خویش شد و دیگر باره افاقه یافت و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدیدم که سه کثرت با من امر فرمود که در این شب بخدش روی منم معلوم باد شاید لفظ عرق در این جنبه کنایت از نور و ضعف و غشی باشد و در بعضی نسخ به عنین میجو است و مراد از غما یا نوم است مجازاً در اصول کافی از ابو حمزه ثمالی مروی است که از حضرت علی بن حسین علیه السلام پرسیدم **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا وَاحِدَ عَشْرِينَ وَلَدًا مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا فِي نُورِهِ قَبْلَ خَلْقِ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَقْدَسُونَهُ وَهُمْ الْأَمَّةُ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** یعنی خداوند تعالی بیا فرید محمد صلی الله علیه و آله و علی و یازده تن منزه از ان و سلام الله علیه را از نور عظمت و فروغ بزرگو و بی پای داشت ایشان را در حالتی که بودند کالبدی در درخشش و فروز نور و فروغ خود و ایشان خدا را قبل از آفرینش آفریدگان تسبیح و تقدیس می نمودند و ایشان هستند اما مان برحق از ذریه و فرزندان رسول مطلق صلی الله علیه و آله و دیگر در جلد چهارم بیارالانوز از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن حسین صلوات الله علیهما ثواب است **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَآلَهُ وَطَائِفَةً مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ وَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحًا قَبْلَ الْخُلُوفَاتِ ثُمَّ قَالَ أَتَقْنُنُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا سِوَاكُمْ بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ أَلْفَ أَلْفِ آدَمَ وَأَلْفَ أَلْفِ طَائِمٍ وَأَنْتَ وَاللَّهِ فِي الْخَيْرِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ الْعَوَالِمِ** یعنی خداوند تعالی بیا فرید محمد و علی و ذریه طیب و طاهر ایشان صلی الله علیه و آله را از نور عظمت و فروز بزرگی خود و ایشان را اشباحاً و اشباحاً بی پای داشت پیش از نبوت آفریدگان پس ازین کلام با ابو حمزه میفرماید آیا گمان میبری که خدا را بسبب و ن از شما و طبقه شما مخلوق نبوده است بلکه نه چنان است همانا خداوند تعالی هزار بار هزار آدم یعنی ابو البشر بیا فرید و هزار بار هزار عالم در روزگار پدیدار نموده و تو سوگند با خدا می داری در آخرین عوالم هستی و ازین کلام چنین بر می آید که در این عالم اخیر که عالم تکمیل است و مابروز و ظهور نموده ایم تو پدید آمده در جلد اول کتاب مستطاب حیات اهل عوالم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور است که خبر داد مرا پدرم از پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله منم بود ای بنده گان خدا می چون حضرت آدم در آن هنگام که خداوند تعالی اشباح ما را از فراز عرش بر پشت آنحضرت نقل فرمود گمان شد که نوری عظیم و درخششی بزرگ از پشت او ساطع و نور مار می شد و اشباح را میزدید عرض کرد پروردگار ما این نور با چیست فرمود این نور با ششی چند است که از بهترین جاهاست عرشم بر پشت تو نقل کرده ام و بان سبب با ملائکه فرمان دادم تو را سجده بکنی چه تو ظرف شجاعت کردی آدم عرض کرد پروردگار را کاشش این اشباح را برای من آشکار میفرمودی خداوند تعالی منم بود بر فراز عرش منم چون آدم نظر کرد اشباح ما از پشت آدم بر بالای عرش بر تابید و صورت های نورانی اشباح ما

در این شب بخدش

در این شب بخدش

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ناصری

۹۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم
در بیان عشق و محبت

چنانکه روی آدمی در آینه صافی در عرش منطبق گشت چون آدم اشباح مارا در عرش بدید عرض کرد پروردگار! این اشباح چیست فرمود ای آدم این اشباح بهترین مخلوقات و آفریده های من باشند ای آدم این محمد است و منم محسود در هر کار بخم در هر کار بخم اشتقاق فرمودم نامی از نامهای خود را برای او این علی است و منم علی عظیم اشتقاق نمودم برای او نامی از نامهای خود را این فاطمه است و منم فاطمه و از نویدیه آوردن آسمان و زمین و فاطمه جداکننده دشمنان من است از محبت من در روز قیامت و فاطمه قطع نماینده دوستان من است از هر چه موجب عیب و بدی ایشان است پس از بهر او نامی از نامهای خود اشتقاق کردم و این حسن و حسین است و منم حسن و مجمل برای ایشان نامها از نام خود اشتقاق کردم اینها برگزیده کان جناتی هستند و کرامی ترین بنده کان هستند بایشان قبول طاعت میکنم و بایشان ثواب میدهم و بایشان میبخشم و بسبب این جماعت عقاب نمیکنم پس بایشان متوسل شوی من ای آدم و اگر گناهی تو را عارض شود ایشان را شفع گردان در درگاه من چه من سوگند خورده ام بر خود بسوگند حق که هیچ امیدواری را بایشان نوسید نکردم و هیچ سائلی که شفاعت ایشان سوال کند رد نکنم و ازین روی بود که چون خطا از وی صادر شد خدا را متوسل بایشان بخواند تا توبه اش مقبول گردد و در کتاب مجمع البحرین در معنی اشباح مروی است که مراد با اشباح ظل نور و ابدان نورانیة بلکه ارواح است و اشباح جمع شبح تحریک و کاهی ساکن میشود بمعنی شخص است و انشیخ جلیل محمد بن محمد بن النعمان پرسیدند معنی اشباح چیست گفت حدیث صحیح اشباح آن است که از ثنات روایتی روایت شده است که حضرت آدم علیه السلام اشباحی را بر عرش نخواند که نور آنها در لعان بود در حضرت پروردگار از آن اشباح سوال کرد و خدا تعالی با حضرت وحی فرستاد که اینها اشباح رسول الله و امیرالمومنین و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله و سلامه علیه است و خدای آن حضرت را بیاگاهانید که اگر نه آن بودی که آن اشباح که آدم بدید یا بدید یا رشتی خدای آدم را حلق میفرمود و آسمان و زمین نمی آفتید پس از آن میگوید حبه اینکه خدا تعالی این او را مقتدره و اشباح مبارکه و حضور معطره را بحضرت آدم علیه السلام ظاهر فرمود برای این است که آدم را بر تعظیم و تجلیل ایشان دلالت فرماید و نیز این که دارا محض اجلال ایشان و مقتدره برای آنچه از طاعت ایشان مندرج کرده و دلیل بر اینکه مصالح دین و دنیا جز بایشان و درجه اتام و اکمال نمی پذیرد مستدرا داد و ایشان در آن حال صور مجسمه و ارواح فاطمه بودند لکن این اشباح بر نوع صور ایشان در حالت بشریت بودند که دلالت می نمود که ایشان در زمان مستقبل بر چه صورت هستند و نمایش گیرند

ذکر کلمات و روایاتی که از حضرت امام زین العابدین

و فضائل و مناقب و صفات و ائمه طاهران

در فضیلت علی (ع)
و ائمه عدل (ع)

احوال حضرت سیدنا جدین علیه السلام

۴۵۴

سلام الله علیهم اجمعین رسیده است

باید دانست که هر چه فضایل و مناقب و معاصر و محاسن خلق شده است بجله خاص محمد آل محمد صلی الله علیه و آله است بلکه انجمله طفیل وجود ایشان و از که آرش و نمایش ایشان است اقبال ایشان بجله حسن و اطوار ایشان بجله ستم و افعال ایشان بجله مسود و اخلاق ایشان بجله محمود است کاسیه محمود را محمود گویند که بجله محمود بمنوب دارند و کاهی حسن را حسن خوانند که بجله بد را بد توصیف نمایند و بجله اخلاق و شتم کاهی که خوانده ایشان است محمود است و چون رانده ایشان شد مطرود و مرد

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

و این لوزار مقدسه طاهره دارای تمام فضایل و مناقب اند هر یک را هر چه است آن و یکر است و هر چه هر یک را نیست آن و یکر است معایب را بجله نبری و محاسن را بجله دار هستند و دیگر آن را نیز هر چه بقیست و نسبت زد و هم بحقیقت از ایشان است و پاره روایات و اخبار که از یکی در حق آن یک دارد است بجهت اقتضای وقت و استعداد افهام مخاطبین و معاصرین وقت است و گرنه کدام صفت ممدوح و فضیلت محمود است که جمله ندارند و کدام خصلت مذموم است که جمعلی را از آن آلائش آسایش نباشد در کتاب تفسیر صافی و تفسیر آیه شریفه و من یقیم بالله فقد یدی الی صراط مستقیم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت نماید قال الامام من لا یكون الامعصوماً و لیس العصمة فی ظاهره الخلفه فی حقها لذلک لا یكون الامعصوماً فقیل له باین رسول الله فیما معنی المعصوم فقال هو المعصم یحیی الله و جعل الله هو القرآن و القرآن یمدی الی الامام و ذلک قول الله عز و جل ان هذا القرآن یمدی الی من یشاء من عباده لعلهم یرشدوا و اینست که از امامت بجهت منصب امامت و ولایت فقیه باید جز معصوم و آسوده از آلائش معاصی کیره و صغیره و ترک اولی نباشد و مراد از عصمت چیزی نیست که در ظاهر خلقت عمامتی باشد و امام بن شناخته شود و باین سبب تمام از جانب خدای منصوص است پس بآن حضرت عرض کردند یا بن رسول الله پس معنی معصوم چیست فرمود آن کسی است که بجل الله تعالی اعتصام جوید و جل الله قرآن است و قرآن امام را راه یماید و ازین است که خدا تعالی میفرماید که این قرآن راه یماید بآن طریق که اقوام طرق است و از حیثیت استقامت سخت تربیاشد معلوم باد که در باب عصمت آمده بی سلام الله علیهم موافقین و مخالفین را سخن شنیدان است و بدلیل عقل بلکه بحسب برهان حس روشن است که آنحضرت که از جانب خدای و رسول خدای مأمور با بلاغ او امر و نواهی و حفظ احکام و حدود و دقائق مسائل و مطالب شرعی و تنظیم امور عباد و بلاد و رفع جهل و بنویه و محنت طر اخروی است جز کسی که دارای هوش نامدار و خرد استوار و دانش و بینش خاص که هرگز دست خوش حوادث غفلت و جهالت و ضلالت نباشد نتواند بود چه حکومت عقل دزین جسد بر این نیست و اگر عقل

تفسیر صافی
در کتاب تفسیر صافی

درج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب

۹۵۵

امام باین درجه استوار و برش اوتان قدیداد باشد که صواب را ازنا صواب تمیز نماید و کاهی بصواب و کاهی بخطا کاهی باطاعت و کاهی بعبادت و کاهی بعبادت و کاهی بصلوات رود و چگونه حافظ و ادب ایندی تواند بود و چگونه طاعتش بر طاعت واجب خواهد شد و از کتاب معلوم شود در این حکومت که سرانده آما بصواب رفته و یا بخطا و یا چه اطمینان با قوال و انفال او متابعت و ارتحال بسیار در زید پس بناچار باید کسی باشد که بر تمامت مفاسد و مصالح آگاه باشد و این کس را هر چند او را محرومانه که عالم بر سر او واقف بر ضایع و خیر از حقایق و دقیق بر بصایر است چگونه منصوب و مخصوص نخواهد داشت و از مخلوق که همه آلوده با لایش معاصی و گشت و دریب و بخیری هستند چگونه ساخته خواهد بود در کتاب غیر صافی در استادی سوره مبارکه قصص مسطور است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرمود و الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ وَشِيعَتُهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَشِيعَتِهِ وَإِنَّ عَلَيْنَا وَأَشْيَاعَكُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَأَشْيَاعِهِ یعنی سوگند با نوح که محمد صلی الله علیه و آله را بشیر و نذیر یعنی بشیر و منذر برانگیخت که فرمان و یگویان با اهل بیت و اشیاع و متابعان ایشان بمنزله موسی و شیعه او و دشمنان ما و متابعان دشمنان ما بمنزله فرعون و متابعان او است در کتاب مدینه از ابو حمزه ثمالی در ضمن سنوالی که ابو حمزه از حضرت علی بن حسین علیهما السلام می نماید و در اینجا حاجت بکارش نیست مسطور است که ابو حمزه میگوید تَمَّ قُلْتُ الْأَنْجِلُ بِحُيُوتِ الْمَوْتِ وَبِغُرْفَةِ الْأَكْمَدِ وَالْأَفْوَصِ وَبِشَوْعَى عَلَى الْمَاءِ عرض کردم ائمه و پیشوایان دار آن مقام در قبت است که مردگان را زنده و مایه بنمایان را بینا و مبروص را شفا دهند و بدون اسباب و آلات بر روی آب روان شوند فَقَالَ مَا أَعْطَى اللَّهُ نَبِيًّا شَيْئًا إِلَّا وَكَلَّمَا أَعْطَاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاعْطَاهُ مَا لَمْ يَكُنْ عَنْدهُمْ فَكُلُّ مَا كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ أَعْطَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ الْحَسَنَ وَالحُسَيْنَ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ كُلُّ إِمَامٍ إِلَى الْآخِرِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَعَ الرِّيَادَةِ الَّتِي تَخْدَعُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَفِي كُلِّ شَهْرٍ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ امام زین العابدین علیه السلام فرمود خداوند تعالی هیچ چیز را بدو سپهر ان عطا نفرمود مگر این که با محمد صلی الله علیه و آله عطا نفرمود و هم بر زیادت با محمد عطا نفرمود آنچه را که بسیار عطا نفرمود و هر چه خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله عطا فرموده با میرالمومنین علیه السلام عطا فرمود و همچنین با حسن و حسین و دیگر ائمه هدی سلام الله علیهم تا روز قیامت و بر آنچه را برافزون عطا میشود با ایشان آنچه در راهی و هر ساعتی از تو پدید میشود و پیش از آن مژده است در کتاب اصول کافی از عبد الله بن اسحاق و در مروی است که حضرت علی بن حسین علیه السلام فرمود مَا يَنْقِمُ النَّاسُ مِنَّا فَخْرٌ وَاللَّهِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَبَيْتُ الْحَجَةِ وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ وَخُتْلَفُ الْمَلْشَكَةِ یعنی مردمان را چه تیز و عتاب و معارضت و خصومتی است با ما و افعال سوگند با خدا

در طاعت و عبادت

در بیان فضیلت و جلال

در مقام امامت

احوال حضرت عیسا بن علی سلام

۹۵۶

ما یم شجره نبوت و خانه ان رحمت و معدن علم و کان دانش و محل آمد و شد فرشتگان در کتاب
 کلمات گنوده مردم فیض کاشانی قدس سره العزیز مسطور است که در کلام علی بن الحسین علیه السلام است
 اَعْلُوا مِنْ خَالِفِ اَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ ذَلِیْنَ یَعْبُدُونَ اللَّهَ وَ اسْتَبِیْکَ بِاُخْرِهِ دُونَ اَمْرِ وَلِیِّ اللَّهِ کَانَ النَّارِ
 تَلْمِیْزُ تَاکُلُ اَبْدَانًا قَدْ غَابَتْ عَنْهَا اَرْوَاحُهَا وَ غَلَبَتْ عَلَیْهَا شَقْوَاهُمْ مَوْتٌ لَا یَجِدُونَ
 حَرَّ النَّارِ وَ لَوْ کَانَ الْحَبَاءُ کَوْجَدًا مَضْضَ حَرَّ النَّارِ فَاعْبِرُوا بِاَوَّلِ الْاَبْصَارِ وَ اَحَدُوا
 اللَّهُ عَلٰی مَا هَدٰ یُکْمُرُ یعنی بدیند که هر کس با اولیای خدا مخالفت رود و بیدون ازوین خدا
 آئین پذیرد و بیدون از امر وی یزدان بکار خویش استبداد گیرد در آتش است و خسته جای کند که آن
 آتش میخورد بدینائی را که روحها از آن دوخته و شقاوت بر آسنا چکت در انداخته در ایشان مردگان
 و بنجران بودند و اگر در جسد زنگان و با خبران بودند غیر آتش سوزنده را دریافت پس عبرت گیرید ای
 صاحبان بصیرت و خدا را پاسس که آری که شمار آنهاست فرمود و دیگر در کتاب مدینه المعاجیز در ذیل
 معجزة یکصد و بیست و سیم حضرت امیر المومنین علیه السلام از حضرت علی بن الحسین صلوات الله
 علیه مروی است که روزی امیر المومنین نشسته بود پس مردی از اهل یونان که خود را در شمار طبایع و سفیان
 میدانست بیاید و عرض کرد یا اباجسن جانای صاحب تو یعنی رسول خدا ای و جنون او بمن رسیده بود
 برای معالجه و بیامده بودم اکنون که باز رسیدم دیگر سرای مل قانعت کشیده و آنچه اندیشه داشتم
 از دست شد و بجای کینه تو پیغمبر و صهی او هستی و اینک بخوان بستم که صغرتی تو را منهدم و کرده و دوساق تو
 چنان نزار و بارکت است که تو را نگاهداری تواند کرد اما چاره زردی چهره است را ده و ادام لکن باریکی
 ساق تو را ندی پری تو انم بمنقدر میدانم که باید چیزی سکنین محل ندی و در راه سپردن فراوان رنج برداری
 چه از شدت نزاری بیم آن میرد که مگشته شود پس دوانی در آورد و گفت اگر چهل صبحا دعا و مت
 فرمائی این صفت از چهره ات برگیرد امیر المومنین منهدم بود همانا آن دو که زردی را از چهره بردارد باز نمودی
 بازگوی دوانی میثناسی که بر صفت بیفزاید و کند رساند یونانی عرض کرد بی ازین دو که با خود داشت
 اگر یک جبه انسان بخورد و در وی صفرا باشد در ساحت میرد و اگر صفرا نداشته باشد بعد از خوردن
 صفرت پدید شود و در همان روز هلاک شود امیر المومنین منهدم بود این دو که زیان میرساند با من بنمای
 یونانی آن دو را با شخصت داد منهدم بود چه مقدار است عرض کرد و و مثقال است از منافع و هر جبه
 از آن مرد ویران هلاک نماید پس امیر المومنین علیه السلام آن جلد را تناول فرمود و کمی خوی بردام شریفش
 نمایش گرفت طیب یونانی از خیالت شخت لرزیدن گرفت و با خویش بجی گفت هم اکنون بخون علی بن
 اسطالب که قمار کردم و هر چند گویم او خود خوشتن بخون خوشتن دست یازید از من پذیرد علی علیه السلام
 بستم نمود و منهدم بود ای بنده خدای همانا ادام من از همه وقت صحیح تر و از آنچه تو را هر میدانی را زیان

نسخ
 خطی
 کتبی
 خطی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ المصابیح

۹۵۷

چشمیات فرودخان و او دیده بر بست آنجا فرمود چشم بر کشای چون چشم بر چهره مبارکش بر کشد و صورت
همایونش را بکلون دید و از آن مشاهدت بر عدت در افتاد امیر المومنین علیه السلام غنیم فرمود و گفت بگفت
آن زردی که در من بخوان بودی گفت سو کند با خدای تو آنکس نیستی که او را صفهار دیدم چه هم اکنون بکلون هستی
امیر المومنین فرمود بپستیاری زهری که تو اش کشنده من خاندی زردی از من نبرد و اما آن دوساق پس
پایمای مبارکش را دراز کرد و دوساق مبارکش را کشوف ساخت و منمود تو چنان همی دانستی که باید با این
دوساق را در انعام و حمل ثقیل بفرمایم تا شکت نشود هم اکنون تو را بر طب خدای عز و جل که بر خلاف طب است
درمانی کنم پس دست مبارک بر اسطوانه چون سخت عظیم که سقف همان محابس بر فراز آن و بر منبر از آن
سطح دو حجره هر یک بر زردی بود و آن ستور اجنبش داده با آنچه بر فراز داشت بر افراشت مردی بمانی
ازین دیدار شکفت از بهوش بخت امیر المومنین بفرمود تا آب بروی افشان کردند تا بخوشتن که ایستاد میگفت
سو کند با خدای که نه چون امروز شکفت چیزی بیدم منمود همانا این بار کان را این دوساق باریک
حمل نمود و تو بجز این میدانستی عرض کرد آیا محمد صلی الله علیه و آله همانند تو بود فرمود آیدانش من جراز
دانش وی و خرد من جراز خرد وی و نیروی من جراز نیروی اوست همانا مردی شققی یعنی حارث بن کله
ثقفی که از حمله عرب پر شکرت بود بختش درآمد و عرض کرد اگر تو را پنج جنون است چاره کنم فرمود دست میداری
تو را آیتی بنمایم که بدانی از طب تو بی نیازم و تو بطلب من نیازمندی عرض کرد آری منمود چه نشان خواهی
گفت این بخند بارده را بخوان و بدرخت خرمائی بر رک و طویل اشارت کرد پس آمد رخسار را بخاند و درخت
از ریش و بن در آمد و زمین را همی بر شکافت تا در حضور همایونش بایستاد با وی منمود آیا ترا کافی است عرض
کرد که کفایت نکند فرمود پس اندیشه است بر چیت عرض کرد بفرمای تا باز کرد و در همان مکان که بود متفر کرد
پیغمبر بفرمود تا باز گشت و در متفر خود باز نشست یونانی با امیر المومنین عرض کرد ایست که تو از پیغمبر داستان کنی
در عیاب من بود و من از تو بجز ازین مقدار قانع باشم همی خواهم از تو دور باشم و تو را بخوانی و من همی خواهم
که ترا اجابت کنم پس اگر تو مرا بدون میل بیاوری آیتی باشد فرمود اینکه تو کوئی این خود تو را به تنهایی آیت
و نشانی است چه تو از خویشتن بخوانی دانست که آنچه خواستم و آنچه استی همان شد که من خواستم و از تو سلب اختیار
نمودم بدون اینکه از خارج اسبابی فراهم شده یا کسی را مباشر این کار نموده باشم یا کسی آهنگ این کار کرده باشد
و بدانی که آنچه کردم بقدرت خداوند فاعل بود و بر تو معلوم میشود که ممکن است ترا بیاورند لکن ممکن است که تو کوئی
یا غیر از تو کوئی من در این کردار با تو بارش بوده ام پس بلا ریت هر چه خواهی بخوان و از آنچه مرعایان را آیت باشد
سؤال کن یونانی عرض کرد این خواهش را با من گذاشتی همانا آن خواهم که اجزا این بخند را از هم منفصل رخنه
متفرق سازی و جزو بجز و را از هم دور کردانی آنجا فرام کرده سحالت تحت باز کردانی فرمود مسلمانان این
آیتی است و تو از جانب من بوی نخل رسول باش و بگو و منی محمد صلی الله علیه و آله امر کرده است که اجزا را

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

۹۵۶

از هم پراکنده و دوری یونانی بوی درخت شد و رسالت بگذشت در ساعت اجازت منقضی گردیده فرو
 ریخته پراکنده شده و چندان خوردی و صغارت گرفت که نشان از وی نماند چنانکه کوئی هرگز در آن مکان نخله
 نبوده مرد یونانی از مشاهدات این معجزه با بهره فراخیش بر قده اندر شد و عرض کرد ای وحی محمد صلی الله علیه و آله
 از سخت تو خود این اقراح و خواستاری بامن گذاشتی اکنون نیز خواهش من بامن گذار و من بامن کن تا
 اجزای درخت فراهم گردیده غایب نخت گیر و فرمود هم این رسالت با تو حالت کردم با درخت بگوای اجزای
 نخله و وحی رسول خدای تو را فرمان بیکند که فراهم گشته بصورت اول باز کردی یونانی نماند کرد و آن نخله
 پس اجزای آن درخت مانند بیاثر شود بر هوا بلند گشت و همی جز بر بجز با هم پیوسته شد و جمیعت و استطالت و
 عرض گرفت در شهابش در ستقر خود جای نمود و سا قمار بر دیش و شاخا بر ساقها و در قمار شاخا و خوشه
 بر اماکن خود قرار پذیرفت و حال اینکه در ابتدا چون مدتی بزمان رطب و بسر و غوره حسنه مانده بود شکوفه
 و بار داشت یونانی عرض کرد همچنان دوست دارم که شکوفه های آن غوزه خرابیرون کند و زرد و سیخ و تر
 و تازه کرد و چند آنکه توان خورد و من و آنکه حاضریم ماکول داریم علی علیه السلام فرمود تو از جانب من بگو
 درخت رسول باش و بگو این کار پسای گذارد چون فرمان امیر المومنین را ابلاغ نمود اندرخت خوشه و غوره
 خرابه پدید کرد و زردی و سبخی و تری و تازه کی گرفت بآن در جبهه خوشه با اذبار هاسنیکن شد یونانی عرض کرد
 همچنان دوست میدارم که شکوفه ها بامن نزدیک شود یا دستم چندان دراز کرد که هر چه خواهم دست آورم
 امیر المومنین علیه السلام فرمود هر یک از دو دست لکه خواهی بپوش برکش و بگو یا مقرب البعید قرب مدی مننا
 و آن دیگر که خواهی تو فرو شود بگیر و بگو یا مستعمل البعیر سهل الی تساول ما یبعد عنی پس یونانی چنین کرد
 و آن کلام بگفت و دست راستش چندان درازی گرفت که بخوشه رسید و خوشه های دیگر با کمال بلندی
 شاخ و تنه چندان فرو شد که بر زمین افتاد و شاخایش دراز کرد و اینوقت امیر المومنین علیه السلام
 فرمود اگر تو چرنی ازین جنده با بخیزی و باین عجایب که ترا آشکارا گشت ایمان نیآوری خدای عز و جل ترا
 ببقوتی مستلک گرداند که عقلا و جهال مخلوقش عبرت گیرند یونانی عرض کرد اگر من بعد از آنکه این معجزات
 با برات را مشاهده کردم کافند کردم همانا در شقاق و عناد مبالغت نموده و خوشین را در معرض بتایه
 و هلاک در انبکند ام هم اکنون شهادت میدهم که تو از خاصه الله و منبذ کان خاص خدائی و با آنچه از خدائی
 عز و جل کوئی صادق و راستگوئی پس فرمان کن هر چه خواهی بجای آورم پس فرمود تا امر بنجام تو را که
 بوحدهت جذای وجود و حکمت و تزیین او از عجب و فساد و ظلم بر امار و عباد و کواهی و هی و نیز شهادت دهم
 که محمدی که من و وحی او می رسید نام و برترین رقت او دار السلام است و شهادت باین که آن علی نمود ترا
 آنچه که دیدی باین نعمتها منعم گردانید بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین آفریدگان و سر اوا
 ترین مردمان است که بعد از آنحضرت در مقام او باشد و شرایع و احکام او قیام ورزد و کواهی دهم

ربیع دوم از کتاب شکوة الایوب ناصری

۹۵۹

چنین است که

که دوستان او دوستان خدای و دشمنان او دشمنان خدای اند و اینکه آن سومی که در آنچه ترا کلفت
ساخته مشکوک و در آنچه ترا مورد نمود مساعد تو هستند بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله میباشند و صفوة
شیعه علی هستند و ترا امر میفرمایم که با آن برادران دینی خودت که بر تصدیق محمد و تصدیق من و اطاعت او
و اطاعت من با تو موافق هستند در آنچه خداوندت روزی و لذتی و دود و مساوات غنائی و چاره فقر
و فاقه و جبران کرد و پریشانی ایشان را بجای و برکس از ایشان در ایمان با تو بیکد جهات در آنچه در پی
با ایشان مساوات و اتحاد و جوی و برکس از ایشان ایمانش از تو برتر است بر خویشین و لذتی بخشی تا اینکه
خدا تعالی بداند که دین او نزد تو از اهل و عیال تو اگر هم هستند و ترا امر میکنم که دین خود را بخانه اری کنی و آن
علمی که از ما نزد تو بود بدیت و آن سری که بر تو حمل کرده ایم محفوظ باری و نزد آنکس که به شمنی و عباد با تو تعال
نمایند و ترا مورد دشمنی و لعن گردانند ظاهر ساز می و اسرار ما را با آنکه با حال ما جال هستند و شناعت می ورزند
و از روی جالت با دوستان ما متعرض میشوند آشکار باری و هم ترا امر میکنم که در دین خود از بقیه برکنار نمایی
چه خدا تعالی میفرماید لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَاتِلُوا الَّذِينَ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَالَّذِينَ يَتَّخِذُونَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأُولَئِكَ يَتَّخِذُونَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأُولَئِكَ يَتَّخِذُونَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
ناچار گردانند از تبری جتن از ما مضایقت بخنی و اگر بر جان خویش ترسان شوی از صلوات مکتوبه نیز کار
به بقیه غنائی چه تقضیل تو دشمنان ما را بر ما گاهی پنهان باشی نه ایشان را سود نه ما را زیان میرساند و بر است
جتن تو از ما گاهی که بر جان خود پنهان باشی بر ما نقصان نرساند و تو در آن ساعت که بزبان خود تبری بسته
باشی و در دل دوست ما باشی از ما بر است بخت باشی تا جان خود را که مایه قوام نفس و مال خود را که اسباب
قیام آن و جاه آرا که تمسک آن آن است حفظ غنائی و باین کیاعت خودت را یا هر کس از اولیا و ما باشد
بسالها ما همساز اثر از مصلحت ساخته باشی تا خداوند آن کس را که بت را از تو برگرد و آن اندوه را زایل گردان
چرا این کار فضل از آن است که خویشین را در معرض هلاک در اندازی و کار دین را ناقص و صلاح حال خود را
باطل کنی و بخت پر نیز از آنست که باین بقیه که تو را امر کردم کار بخنی چه اگر جز این کنی خون و مال تو و اخوان تو در معرض
تباهی در آید و بچنگ دشمنان ما افتد چه خدای نیز چنین فرمان رانده و اگر تو وصیت مرا از در مخالفت روی
دیان تو بر نفس تو و اخوان تو شد ید تراست از زیان آنکه ما صاب ما و کافر ما هستند در کتاب روضه کافی
و مطلوب ثانی از سعید بن سب مروی است که از حضرت علی بن حسین پرسش کردم که علی بن ابیطالب
علیه السلام روزی که اسلام آورد در کجا بود فقال أَوْ كَانَ كَافِرًا قَطُّ إِنَّمَا كَانَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُش
بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَشْرَ سِنِينَ وَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ كَافِرًا وَلَقَدْ
أَمَرَ بِاللَّهِ تَعَالَى وَبِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَبَقَ النَّاسَ كُلَّهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ
وَبِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِلَى الصَّلَاةِ بِلَيْتٍ مِثْنَيْنِ وَكَانَتْ أَوَّلَ صَلَاةٍ صَلَّاهَا

در اسلام امر
الرویس علیه السلام

أحوال حضرت سيدنا محمد بن عبد الله عليه السلام

٩٦

صَلَّاهُمَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظَّهْرَ رَكْعَتَيْنِ وَكَانَ رَكْعَتَيْنِ وَكَذَلِكَ
قَرَّضَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مَنْ اسْلَمَ بِمَكَّةَ رَكْعَتَيْنِ وَكَعْبَتَيْنِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ يُصَلِّيَانِ بِمَكَّةَ رَكْعَتَيْنِ وَيُصَلِّيَانِ عَلَى السَّلَامِ مَعَهُ بِمَكَّةَ رَكْعَتَيْنِ مُدَّةَ عَشْرَةِ
سِنِينَ حَتَّى هَاجَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَخَلَفَ عَلَيْهِمَا عَلَيْهِمَا
فِي أُمُورِكُمْ لَمْ يَكُنْ يَوْمٌ بِمَا أَحَدُ غَيْرِهِ وَكَانَ خُرُوجُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ
مَكَّةَ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ رَجَبِ الْأَوَّلِ وَذَلِكَ يَوْمَ الْخَيْبِ مِنْ سَنَةِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ مِنَ الْمَبْعَثِ
وَقَدِيمَ الْمَدِينَةِ لِأَثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ مَعَ زَوَالِ الْخَيْبِ
فَنَزَلَ بِقُبَا فَصَلَّى الظَّهْرَ رَكْعَتَيْنِ وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ مُقِيمًا يَنْتَظِرُ عَلَيْهِمَا طَلْعَ
السَّلَامِ يُصَلِّي الْحُسَّ صَلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَكَانَ نَازِلًا عَلَى عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ
فَقَامَ عِنْدَهُمْ بَضْعَةَ عَشْرَةَ يَوْمًا يَقُولُونَ لَهُ اتَّقُوا عَيْنَنَا فَتَخَذَ لَكَ مَنَزَلًا وَمَسْجِدًا
فَيَقُولُ لَا تَنِي أَنْتَظِرُ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَقَدْ أَمَرْتُهُ أَنْ يُلْحَقَنِي وَلَسْتُ مُتَّظِرًا
مَنْزِلًا حَتَّى يَتَقَدَّمَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا اسْرَعَهُ الْإِشَاءُ اللَّهُ فَقَدِمَ عَلَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَيْتِ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ فَتَزَلَّ
مَعَهُ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا قَدِمَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحَوَّلَ
مِنْ قُبَا إِلَى بَنِي سَالِمِ بْنِ عَوْفٍ وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ
فَحُطُّوا لَهُمْ مَسْجِدًا وَنُصِبَ قِلْعَةٌ فَصَلَّى إِلَيْهِمْ فِيهِ الْجُمُعَةَ رَكْعَتَيْنِ وَخَطَبَ خُطْبَتَيْنِ
ثُمَّ رَاحَ مِنْ يَوْمِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى نَاقَتِهِ الَّتِي كَانَ قَدِمَ عَلَيْهَا وَعَلَى عَلَيْهِ
السَّلَامُ مَعَهُ لَا يُفَارِقُهُ يَمْشِي يَمْشِي وَلَيْسَ يَمُرُّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ يَطْلُبُ مِنْ بَطُونِ الْأَنْصَارِ إِلَّا قَامُوا إِلَيْهِ لِيَسْأَلُوهُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِمْ فَيَقُولُ خَلُّوا
سَبِيلَ النَّاقَةِ فَاتَّهَمُوا مَا مَوْرَهُ فَأَنطَلَقَتْ بِهِ. وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاضِعٌ لَهَا رِجْلَيْهَا حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي
تَرَى. وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي يُصَلِّي بِالْجَنَابِزِ قَوَّفَتْ عِنْدَهُ وَبَرَكَتْ وَوَضَعَتْ
جِرَانَهَا عَلَى الْأَرْضِ فَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَقْبَلَ أَبْوَابُ
مَبَادِرَ حَتَّى احْتَمَلَ رَحْلَهُ فَادَّخَلَهُ مَنْزِلَهُ وَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ حَتَّى يَنْجِيَ لَهُ مَسْجِدُهُ
وَيُنِيبَ لَهُ مَسَاكِينُهُ وَمَنْزِلُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَحَوَّلَا إِلَى مَنَازِلِهِمَا

فصل در حدیث سید بن طاووس علیه السلام

۹۳۲

بابت سید رسول خدا صلی الله علیه و آله که با سجاد بن جابر نماز میخواندند اشارت فرمود پس شتر در آنجا بایستاد و
 و حضرت و علقوم خود را بر زمین آنحضرت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو راند و ابو ایوب انصاری خدمت
 رسول حضرت بار بار مبادرت ورزید و بار و زهره را بر او نعل مبارک را بر کوفته بمنزل خویشین آورد و پیغمبر خدا صلی
 نزول فرمود و علی علیه السلام نیز بملازمت آنحضرت بود تا کاهی که مسجد و مسکن آنحضرت و منزل سید
 سلام الله علیه را بسنبلان بوجها دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام علیها بیاض نازل خویش تحویل دادند
 با سجاد چون کلام امام با سجاد پیوست سعید بن سبیب حضرت امام زین العابدین عرض کرد و خدا صلی الله علیه و آله تو شوم
 بهانا ابو بکر در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی آورد خدمتش را ملازمت داشت پس کدام مکان
 از حضرت شفاعت جست فقال ان ابابکر لما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله اليه
 فنزل اليهم بنظر قدوم علي عليه السلام قال ابو بكر له اني انا الى المدينة فان القوم
 قد فرحوا بقدمك وهم يكرهون اقبالك اليهم فانطلق بنا ولا نهمنا ننظر
 علينا فما اظنه يقدم عليك الى شهر فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله كلا
 ما اسرعه اتيهم حتى يقدم ابن عمي و اخي في الله تعالى و احب اهل بيتي الي فقد
 وقاني بنفسه من المشركين قال فصعب عند ذلك ابو بكر و اشماز و دخل من ذلك
 حسدا ليلي عليه السلام و كان ذلك اول عداوة بعثت منه لرسول الله صلى الله عليه وآله
 في علي عليه السلام و اول خلاف علي رسول الله صلى الله عليه وآله فانطلق حتى
 دخل المدينة و خلف رسول الله صلى الله عليه وآله و اليه يقبض بنظر عليا عليه السلام
 امام زين العابدین علیه السلام فرمود چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی قبا شد و در آنجا نزول
 فرمود با انتظار آمد و هم علی علیه السلام هم بود ابو بکر عرض کرد ما را بجانب مدینه بر چه مردم مدینه بعد و هم
 شادان کردند و اقبال تو را بخود در طلب درنگ باشند و سخت عظیم و با بها شمارند پس با ما به انوسیه
 روی کن و در اینجا با سجاد علی اقامت مفرمای چه من کمان بزم که علی تا گمراه دیگر حاضر حضرت شود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله ابو بکر فرمود چنین نیست که میدانی زود است که زامیر رسد و من به بیکر جای نشوم تا پر غم
 من و برادرین و عاتقین من و محبوب ترین اهل بیت من بسوی من بیاید چه او جان خود را در راه من بگذراند
 و خویشین را از گردن دشمنان برخی من گردانید میفرماید این بهنگام ابو بکر خشمگین و کوفته خاطر و درونش از حسد
 علی علیه السلام آگشته گردید و این سخت دشمنی و عداوت بود که از وی در حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 علیه السلام آشکار گشت و سخت مخالفتی از وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و از جارخت بر بست و مدینه پیوست
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبا با انتظار علی نشست سعید بن سبیب میگوید بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما
 عرض کردم در چه زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با علی تزویج نموده بود فقال بالمدينة بعد الهجرة

این حدیث در
 تفسیر سوره
 الفتح است

این حدیث در
 تفسیر سوره
 الفتح است

این حدیث در
 تفسیر سوره
 الفتح است

این حدیث در
 تفسیر سوره
 الفتح است

بِسْمِ اللَّهِ وَكَانَ الْاَوَّلُ شَيْخُ سَيِّدِنَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَكَمْ يُولَدُ لِرَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ حَدِيثٍ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ الْأَطْيَفَةِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ
 مَا كَانَتْ حَدِيثُ مَا تَقَبَّلَ الْحِجَّةَ بَسْمَةَ وَمَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ حَدِيثِ بَسْمَةَ
 فَلَمَّا قَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمَّيَ الْقَامَ بِمَكَّةَ وَدَخَلَهُ حُرٌّ سَلَمِيًّا
 وَاسْتَقَى عَلَى نَفْسِهِ مِنْ كَهَانِ قُرَيْشٍ فَشَكَى إِلَى جَبْرِئِيلَ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ
 أَخْرِجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَهَاجِرِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَيْسَ لَكَ الْيَوْمَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ وَ
 انْصِبْ لِلشِّرْكِينَ خَرَابًا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ
 حضرت سیدنا جابر بن سلام الله علیه فرمود و تزویج فاطمه و علی علیهما السلام بحال بعد از هجرت بودی او
 و در آنوقت نه سال از او گذشت و فاطمه و سلام الله علیهما برگشته بود امام زین العابدین علیه السلام
 میفرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خدیجه کبری علیها السلام جرح حضرت فاطمه بر فطرت اسلام
 فرزدی بدیدخت و چنان بود که خدیجه کبری علیها السلام بحال قبل از هجرت به یک سرای فرسید و ابوطالب
 یک سال پس از وفات خدیجه رخت بدیکر جهان کشید و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله برک این دو تن میبست یافت
 از مقام در که معطیله طول کردید و آنحضرت را اندوهی بزرگ چیره افتاد و از کفار قریش بر خوشتن ترسید
 و این شکایت با جبرئیل گذاشت و خداوند جلیل آنحضرت وحی فرستاد که ازین قریه که مردمش ستمکارند
 بیرون شو و بدین اندر مهاجرت جوی چه امروزت در که یار و یاور میست و مشرکان را کار بند و باز
 آور این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله جانب بدین سپرد و سعید یکوید عرض کردم کدام وقت بر مسلمانان
 به انجالت که امروز آن اندر اند نماز منقضی نداد فقال بِالْمَدِينَةِ حِينَ ظَهَرَتِ الدَّعْوَةُ وَقَوَى
 الْإِسْلَامَ وَكَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْجِهَادَ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي
 الصَّلَاةِ سَبْعَ رَكَعَاتٍ فِي الظُّهْرِ رَكَعَتَيْنِ وَفِي الْعَصْرِ رَكَعَتَيْنِ وَفِي الْمَغْرِبِ رَكَعَةً وَفِي الْعِشَاءِ
 الْآخِرَةِ رَكَعَتَيْنِ وَأَمَّا الْفَجْرُ عَلَى مَا فَرَضَتْ بِمَكَّةَ لِتَعْجِيلِ نَزُولِ مَلَائِكَةِ النَّهَارِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى
 الْأَرْضِ وَتَعْجِيلِ غُرُوجِ مَلَائِكَةِ اللَّيْلِ إِلَى السَّمَاءِ وَكَانَتْ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ تَهْتَدُونَ
 مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَوةَ الْفَجْرِ فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَقرآن الفجر إن قرأ الفجر
 مشهوداً بشهادة المسليون و تشهد مَلَائِكَةُ النَّهَارِ وَمَلَائِكَةُ اللَّيْلِ امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود نماز
 در مدینه منزهت کاهی که دعوت آشکار و اسلام قوی کردید و خدای تعالی بر مسلمانان بجای و حکم فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت رکعت بر نماز برافزود و دو رکعت بر دو رکعت ظهر و دو رکعت بر دو
 رکعت عصر و یک رکعت بر دو رکعت مغرب و دو رکعت بر دو رکعت خفتن لکن بر دو رکعت نماز با باد چنانکه
 در که مقرر بود نینفرد و بسبب تعجیل نزل فرشتگان روز از آسمان زمین یعنی فرشتگانی که مخصوص روز

در باب وضو

احوال حضرت یزید العاجلین علیہ السلام

۹۶۴

فرودمیشدند و شتاب عروج ملائکه شب بوی آسمان یعنی آن ملائکه و فرشتگانیکه مخصوص شب بودند و از آسمان فرودمیشدند و چون فروز روز نمیداد میشد بیایستی با آسمان برشوند چه فرشتگان روز و ملائکه شب در نماز با دعا و با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر میشدند و این است که خدا تعالی میفرماید و بیای در نماز صبح را تسبیح صلوات بقرآن بسبب وجوب قرائت قرآن است در آن و از قبیل تسبیحی است با اسم جزو با تحکیم میفرماید بپایدار نماز با دعا و در استیکه نماز با دعا میشود و دیده شده باشد چه مسلمانان و فرشتگان شب آن نماز را در آخر دیوان اعمال لیل ثبت نمایند و فرشتگان روز در افتتاح دیوان عمل روز می نویسند معلوم باد که اگر در این حدیث مبارک اختلافی با تواریخ باشد و در نقل خبر و تقدم و تاخر پاره اخبار با کتب تواریخ و سایر مطابقت بخیزد زبانی ندارد و چنانچه حدیث مختلفه بسیار و از ائمه اهل بیت سلام الله علیه جاریست فراوان نمایان میشود که بر حسب مناسبت وقت تکلیفی فرموده و بدستمانی سخن رانده اند در کتاب کشف الغمّه از مناقب ابن العلاء زلی فقیه مالکی سند بحضرت علی بن الحسین ختمی بنمایند که فرمود با برزیت امام حسین و زوار آنحضرت بودیم و در آنجا حتی بسیار از زنان بودند در این هنگام یکی از ایشان روی کرد کفتم رحمت نماید ترا خدای تو گیتی گفت من زبده دختران عجلان از بنی ساعده هستم با او کفتم هَلْ عِنْدَكَ شَيْءًا خَلِّقْنَا رَجُلًا آیه خبر داری که ما را با آن حدیث که آری سو کند با خدای حدیث کرد مرا اتم غار و دختر عباده بن فضله مالک بن عجلان ساعدی که یکی روز در حبله زنان عرب جای داشت بناگاه ابوطالب اندوهناک و محزون نمودار شد کفتم شأن و حال تو چون است گفت فاطمه بنت اسد در نهایت سختی پرورزدن و چاراست و دست او را کوفت و بجان کعبه پیافورد و گفت بنام خدای بنشین پس فاطمه را یک حالت طلقه و اضطراب پدید آمد و پسری ناف بریده و نطف و منطف و پاک و پاکیزه که هرگز پیش کوئی نیدارد و حسن و جمش و محکم را ندیده بودم برادر او را علی نام نهاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را حمل فرمود تا بنزل فاطمه در آورد علی بن الحسین علیه السلام میفرماید فَوَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ نِسَاءً قَطُّ إِلَّا وَهَلَّ الْكُفْرُ مِنْهُ سُوَّكَند با خدای هرگز چیزی که گوش من در نیاید بود مگر اینکه این حدیث از آن سیکوتر بود در کتاب مدینه المعاجز از حضرت امام زین العابدین مرویت که فرمود قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقُلْ إِنِّي ذَابِعُ الْخُلَفَاءَ إِلَّا دَعِيَّةً لِعَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ كُنِيَ مِنْ جِوَارِمِ خُلَفَائِهِ جَارِ كَانِزِ اسْتَمِ بِسِ بَرَاوَادِ لَعْنَتِ خَدَايْ حَسَنُ بْنُ زَيْدٍ كَفْتُ بِحَضْرَتِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَرْضَ كَرْدَمِ شَاجِرِ بْنِ رَبِيعَةَ هِيَ كَسْبَةُ بِنْتِ عَمْرِو بْنِ رَافِعٍ بَلَّافُضْلٍ دَانِدِ وَشَادِرِ وَكَلَوِي سَيِّدِ فَرَمُودِ خَدَايْ تَعَالَى دَرِ مَحْكَمِ كِتَابِ عَمْرِو بْنِ رَبِيعَةَ إِنِّي جَاعِلٌ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ بِسِ حَضْرَتِ أَوَّلِ خَلِيفَةِ خَدَايْ اسْتِ وَيَا دُلُودُنَا جَاعِلُنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ دَاوُدُ خَلِيفَةُ دَوِّمِ اسْتِ وَهَارُونَ خَلِيفَةُ مُوسَى اسْتِ وَعَلِيٌّ خَلِيفَةُ مُحَمَّدٍ اسْتِ بِسِ يَا بَنِيَّ كَبُودِ مِنْ جِوَارِمِ خُلَفَائِهِ ارْبَعُ اسْتَمِ وَنَزْدَرَانِ كِتَابِ اِذَا مَرَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ مَرُودِ اسْتِ كَچُونِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رُودِ بَهْدَوَانِ نَهَادِ اَهْلُ كُودِ اسْتَمِ دَاوُدُ دَرِ مَدِينِ لُكُوكَا كَسْتَدِ شَبْثُ بْنُ رَبِيعٍ وَعَمْرُو بْنُ حَرْثِ

نصف
روز بود

نصف
روز بود

نصف
روز بود

ربیع دوم از کتاب سگوة الادب ناصری

۹۶۵

داوود بن قیس و جبر بن عبد الله از کتاب آنحضرت تخلص ورزید و چنانکه در روزی چند مصلحت بود
 که کارهای خود ساخته طی ستم فرمود به شایخی بپسند سو کند با خدای شایخ حاجی نیست که برای آن تخلص
 جویند و من آنچه در دل دارم میدانم و برای شمار و شن کنم میخواستید مردم را از من باز دارید و گویا من در خورنق
 باشم که سفره از خطم سترده و سوساری بر شام بگذرد و کوکان خود را امر کنید تا گرفته بیاورند و مرا خلع
 کرده با وی بیعت کنید پس آنحضرت بدین شد و مردمان بخورنق رفتند و طغیانی فراهم ساخته در آن حال
 که سفره پهن کرده بودند ناگاه سوساری نمودار شد و کوکان را بفرمود تا آن گرفته بیاورند و بند کردند
 و آنجا محبت دست برداشتن بودند چنانکه آن حضرت خبر داده بود و روی بمیدان نهادند امیرالمومنین فرمود
 بنس لطالین بلا همانا خداوند شمار در روز قیامت با این امام شما سوسمار که به وصیت کردید مبعوث نماید
 گویا روز قیامت من بخوان شما هستم که اشیاء بسوی آتش میرود آنگاه فرمود اگر بار رسول خدای حاجی منافی
 بودند با من نیست منافقین هستند پس سو کند با خدای ای شبت دای ابن حریث که شما با فرزندم حسین
 قتال خواهید داد رسول خدای صلی الله علیه و آله چنین مرا خبر داد و در حمله نهم بجارالانوار از امام زین العابدین
 علیه السلام روایت فلان فی اللوح المحفوظ تحت العرش علی بنی اسمی و لقب و منصب آن حضرت
 در لوح محفوظ در زیر عرش ثبت است در کتب اخبار آنحضرت امام زین العابدین مریت که فرمود و جدم
 علی بن ابیطالب سلام الله علیه را در قرآن کریم اسامی بسیار است که شما بر آن دانایستید عرض کردید
 باروی فرمود آیا این قول خدایر نشینده باشی و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج
 الاکبر سو کند با خدای امیرالمومنین علیه السلام اذان میاشد در کتاب اصول کافی از حکم بن
 عقیبه مروی است که روزی در حضرت علی بن بحین علیهما السلام شدم فرمود ای حکم آیا میدانی
 آن آیت و نشان و دلیلی را که علی بن ابیطالب صلوٰة الله علیه بسبب آن از کشته خویش آگاه بود و نام
 آن واسطه بر امور عظمی که مردمان را بدان حدیث میراند میدانت حکم میگوید با خویش کفتم همانا علی از علوم
 علی بن بحین را در می یافتم و بدستاری آن بر چنین امور عظام دانایمیشوم پس عرض کردم سو کند با خدا
 نمیدانم آنگاه کفتم با بن رسول الله مر از آن آیت و علامت خبر گوی قال هو و الله قول الله عز
 ذکرة و ما ازلنا قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث و علی بن ابیطالب محدث بود
 یعنی او را از اخبار و امور حدیث میراند یعنی ملکی او را حدیث میکند داشت با جمله این هنگام مردی که او را
 عی الله میامیدند و از طرف مادر با علی بن بحین سلام الله علیهما برادر بود و پدرش زید نام داشت
 گفت سبحان الله محمد کویا از روی آنگاه گفت علی محدث بود پس امام ابو جعفر محمد باقر سلام الله علیه که
 حاضر بود روی بآیا کرد و فرمود اما والله ان ابن امیک بعد قد کان یعرف ذلك
 یعنی سو کند با خدای پیر مادر دای عبد الله بعد از آن این مطلب را بخواه شناخت یعنی دایخان یا بخواه

تخلص
 و سوساری
 و کوکان

قطعه
 از کتاب
 سگوة الادب

و الله اعلم

عمر
 بن
 الخطاب

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۶۹

نسخه
کتابخانه
مخطوطات
مکتب
مقدس

صدق اینجندیش بر تو معلوم میشود چون آنحضرت این سخن شنید خاموش شد پس از آن فرمود بواسطه همین انکار
و عدم معرفت بآن ابو الخطاب و این امر بملکت رفت و تاویل تجدید و بنی دانند است در جمله دوم کتاب
حیوة القلوب از حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام و ابن عباس و دیگران مروی است
که در شب بد آب کیاب بود رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود گیت بشود و مشکلی آب باز آورد و بچکس
اجابت نمود چشبی ظلمانی و هوایی بس سرد و بادی وزنده و هم دشمن در قتلها کورنده بود پس حضرت
امیر المومنین علیه السلام مشکلی بر گرفت و بر سر چاه رفت و چون دل نیافت خوشی بجای اندر شد و آب
بر گرفت و راه در سپرد در اشای راه مصری عاصف از پیش رویش وزیدن گرفت با نظور که نتوانست که
راه بیاید پس نشست تا باد بگذشت چون بپای درواز شد بادی دیگر بجان شدت حضرتش را در سپرد و آنحضرت
فروشت و تا سه گرت کار بر این نق بگذشت و بروایتی هفت نوبت آب ریخته میشد و آنحضرت بارگشت
و مشک را آب کرده بر گشت با بجله چون بحضرت رسول خدای پویست فرمود یا ایها الحسن از چه دیر باز آمدی
عرض کرد یا رسول الله سه مره بادی تند بر من وزید که بد من از هول و هیتش طبر زید رسول خدای صلی الله
علیه و آله فرمود میدانی آنجا چه بودند عرض کرد نام منده موه باد اول جبرئیل بود با هزار فرشته و هر یک
بر تو سلام کردند و بگذشتند با دو دوم میکائیل با هزار نفر ملک و هر یک تو را سلام فرستادند و با دیم اسرافیل
بود با هزار ملک و هر یک بر تو سلام کردند و ایشان بعد دما آمده اند و در ساله مناقب شاذان بن جبرئیل
رضی الله عنه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور است که روزی حسین علیه السلام در حضرت
رسول خدای صلی الله علیه و آله حاضر بود و آنحضرت در مسجد در میان اصحاب خویش جلوس فرموده بود
پس فرمود ایها الناس همانا منور میشود ازین باب مروی از ائمه ثبوت از آنچه قصه کرده پرسش نماید میفرماید
مردمان بر در مسجد بخوان شدند پس مروی فیه قامت که بر دم مصر همانند بود در آمد و نزدیک شد و سلام داد
بر رسول خدای و نشست آنگاه عرض کرد یا رسول الله از خدای عزوجل شنیدم میفرماید **وَاعْتَصِمُوا**
بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا یعنی تمامت بحبل خدای اعتصام و رزید و پر کنده کی مجبیه پس گیت آن
جل خدای که ما را فرمان داده است که بآن اعتصام جویم پس رسول خدای صلی الله علیه و آله چندی
سر مبارک برید و بخت و بقال بود پس سر مبارک بند کرد و بدست مبارک بعلی بن ابیطالب امیر المومنین سلام الله
علیه اشارت فرمود و گفت این است آن جل خدای که هر کس بآن تنگ و اعتصام جوید بصمت او در دنیا
نجات یابد و در آخرت خویش بخلالت نیفتد پس آن مرد بجانب امیر المومنین علیه السلام رجعت و آن
حضرت را در و راه آنحضرت در آغوش گرفت و همی گفت بحبل خدای و جل رسول خدای اعتصام حتم
و این است امیر المومنین آنگاه بر خاست و بر رفت و بلال بپای شد و عرض کرد یا رسول الله باین شخص
ملحق میشود و از او خواهم شنیدم که برای من استغفار نماید فرمود اگر او را دریابی بلال بگوید من استغفار

نسخه
کتابخانه
مخطوطات
مکتب
مقدس

یعنی ستم و در طلب استغفار برآدم گفت آیا فیمیدی آنچه رسول خدای فرمود آنچه من کتبم بلال گفت ای کوی
 آن شخص گفت اگر با من جل بست جوی خداوند ترا بیاورد و اگر نه آفریده نشوی بلال میگوید مرا بخت کردم
 و از آنحضرت ازین شخص پرسش نمودم فرمود ای ابوالعباس خضر علیه السلام بود در کتاب فضال صدوق علیه السلام
 از حضرت علی بن اسین علیها السلام مرویت که فرمود عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا
 حَلِيلَ السَّلَامِ أَلْفَ كَلِمَةٍ بَفَتْحِ مِثْمَا أَلْفِ كَلِمَةٍ وَالْأَلْفُ تَفْتِيحُ كُلِّ كَلِمَةٍ أَلْفِ كَلِمَةٍ
 یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله هزار کلمه تعلیم فرمود که از آن هزار کلمه و یکواستحاضه یافت
 یعنی فتح اباب هزار کلمه نمود و آن هزار کلمه از هر یک هزار کلمه مفتوح گردید و از مسکونه روایات در این باب
 بسیار در دست و کتاب امامی از امام ذین العابدین از حدیثش امیرالمومنین سلام الله علیه مروی است
 که مروی در آنحضرت حضور یافت و عرض کرد یا پادشاهن همانا تو را امیرالمومنین میخوانند که اکس شمار را
 بر ایشان امارت داد و فرمود خدای جل جلاله مرا بر ایشان امیر ساخت پس آن مرد بحضرت رسول
 صلی الله علیه و آله شد و عرض کرد یا رسول الله آیا علی در این سخن کفر میگوید خدای او را بر مؤمنان
 امیر فرمود و راستی رود پیغمبر ازین سخن در غضب شد و از آن پس فرمود إِنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِوَلَايَةِ
 مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَّ عَرْشُهُ أَلَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ وَأَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ عَلِيًّا خَلِيفَةً لِلَّهِ
 وَحُجَّةً لِلدِّينِ وَإِنَّهُ لَأَمَامُ الْمُسْلِمِينَ طَاعَتُهُ مَقْرُونَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُهُ مَقْرُونَةٌ بِمَعْصِيَةِ
 اللَّهِ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ جَهِلَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَهُ فَقَدْ أَنْكَرَ بُيُوتِي
 وَمَنْ حَجَّدَ أَمْرَتَهُ فَقَدْ حَجَّدَ رِسَالَتِي وَمَنْ دَفَعَ فَضْلَهُ فَقَدْ تَقَصَّصَنِي وَمَنْ قَاتَلَهُ فَقَدْ
 قَاتَلَنِي وَمَنْ سَبَّهُ فَقَدْ سَبَّنِي لَنْتِي مَتَى خُلِقَ مِنْ طِينَتِي وَهُوَ زَوْجُ فَاطِمَةَ ابْنَتِي وَأَبُو وَلَدِي
 الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَاوَعِي وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتَعْتَرُّ مِنْ
 وَلَدِ الْحُسَيْنِ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَعْدَاؤُنَا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَأَوْلِيَاؤُنَا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ يَعْنِي عَلَى عَلَيْهِ السَّلَام
 بحسب ولایتی که او را از جانب پروردگار است امیرمؤمنان است و خدای درنده از عرش این ولایت را
 از بهر او عقد بست و تمامت دشمنان خود را بر این امر گواه گرفت همانا صلی علیه خدای و محبت خدای
 و پیروی مسلمانان و طاعت او بطاعت خدای معز و معصیت او با معصیت خدای معز و اسباب
 هر کس با طاعت او و با طاعت خدای رفته باشد و هر کس با وی معصیت ورزد و خدای را معصیت کرده
 باشد هر کس را مرد و مقام نشان او را شناسد مرا شایسته است و هر کس او را بمقام او عارف باشد مرا
 شایسته است و هر کس بخوانامت او شود بنوتم مرا انکار کرده و هر کس امارت او را منکر شود رسالت
 مرا پذیرفته نشده و هر کس فضل و منوونی او را دفع دهد از من بکاسته و هر کس با او قتال دهد با من مقاتلت
 ورزیده و هر کس او را ناسزا گوید مرا ناسزا و کفایت است چه علی از من است و از کل من خلق شده و او شوهر

در این باب حدیثی از امام علی علیه السلام

در باب امارت امیرالمومنین

یاداد و چنانکه آنحضرت فرمان کرد و بود و امر نمود چون روز دیگر گمان شد محمد رسول الله نقش کرده بود
 با کجاک فرمود ترا چنین بنماید و عرض کرد برستی فرمائی یا امیرالمومنین من خطا کردم و از دستم چنین بجای
 کردید چون نزد حضرت رسول آورد و داستان را عرض استان رسانید رسول خدای بکشتی را بگوشت
 و در آن کشت مبارک کرده و بنمودم محمد بن عبد الله و منم محمد رسول الله چون یاداد دیگر بآن کشت
 نظر فرمود و زیر کین علیاً ولی الله نقش شده بود آنحضرت بگفتی اندر شد و بباغت اندر جبرئیل
 نازل شد و عرض کرد خدایتعالی میفرماید تو آنچه خواستی نقش کردی و ما آنچه خواستیم نقش نمودیم
 و دیگر از سید فاضل جلیل صدر الدین سید علیخان در کتاب روضه استالکین با ساد خوش از غاب زید
 شهید از پدرش امام زین العابدین از پدرش حضرت سید الشهداء از پدرش امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
 روایت میکند که فرمود از رسول خدای بشنیدم گاهی که از آنحضرت پرسش کرده اند که پروردگار تو در شب معراج
 با چه لغت خطاب نمود رسول خدای من و خدا خطابتی بلسان علی فاهممتی آن قلت یا رب خاطبتنی
 أم علی فقال یا احمد أنا شئی لیس کالآشیاء لا أقاس بالنا میر ولا أوصف
 بالشیءات خلقتک من نورى و خلقت علیاً من نورى فاطلعت علی سائر قلبک فلم أجِد
 فی قلبک حباً من علی بن ابیطالب فخطبتک بلسانیه کما خطبت قلبک منى خدایتعالی مرا بزبان
 علی خطاب کرد و از آن پس علم شدم با اینکه کفتم تو با من خطاب فرمودی یا علی خطاب نمود فرمود ای احمد
 من چیزی هستم که همانند دیگر اشیاء نباشد و من بردمان قیاس کرده و بشبهات و امثال موصوفت تو را از تو
 خود و علی را از تو تو بیا فریدم و بر سر این دل و قلب تو مطلع شدم و در دل تو هیچکس را از علی بن ابیطالب محبوب
 نیافتم و ازین روی مانتان علی تو را مخاطب فرمود و تا طلب تو مطمئن کرد و دولت آرام پذیرد
 و ابوالموتیه موفقی بن احمد خازن می صمد ف با خطب خازن می در کتاب مناقب امیرالمومنین
 در باب ششم این حدیث را از عیسی علیه السلام روایت میکند و در آن روایت میگوید رسول خدا
 فرمود پروردگار من بلفظ علی با من تکلم فرمود عینی بلفظ عرب چه لغت علی علیه السلام بلفظ عرب است
 و نیز در کتاب منور بهمان سناده کوراست که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود اِنَّ عَلِیّاً لَا یُحِشِنُ ذَا اللّهِ
 یعنی علی علیه السلام را برای او امر و احکام الهی و امور خداوندی در کمال تشدد و تقلب است در امر این صبح چیز مرغ و دافع
 میت حیثین تصفیر خشن است و در اینجا تصفیر برای تعظیم است و دیگر در کتاب کشف الثمرات ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام مسطور است که از ابو حمزه پرسش فرمود کدام بقعه از نقاط زمین بهتر است عرض کرد رسول و فرمودند
 رسول بهتر است اندر فرمود بهترین بقاع روی زمین میانه کن حجر و مقام ابراهیم است و اگر کسی بآن قدر
 که نوح در میان قوم خود هزار و پنجاه سال کم عمر کند و در آن موضع در عبادت روز با روزه و شبهار ازنده دارد
 و خداوند آن را به دون لایت مالا قاتل آن عبادت او را سودمند کند و دیگر در اصول کافی و دیگر کتب مسطور است

در این کتاب
 از حضرت امیرالمومنین
 علیه السلام روایت شده است

در این کتاب
 از حضرت امیرالمومنین
 علیه السلام روایت شده است

در این کتاب
 از حضرت امیرالمومنین
 علیه السلام روایت شده است

در این کتاب
 از حضرت امیرالمومنین
 علیه السلام روایت شده است

که ابو حمزه ثمالی گفت روزی بزرگوار حضرت علی بن حسین علیهما السلام مشرف شدم و ساعتی بر در
 سرای بماندم آنگاه منزل آنحضرت شدم و بخوان کرودیم که آنحضرت چیزی را بر چسبی و دست مبارک
 از آن پرده که آویخته بود سپردن همی کرد و آن کس که در پس پرده جای داشت مأخوذ نمیشد عرض کردم
 فدای تو شوم این چیست که میگردم بر منی فقال فضلک من رغب الیک جمعة الا خلوا بجمعة
 سببا لا اولادنا فقلت جعلت فداک و انتقم لکنا تو نگه فقال یا با حنة انما تم کبر احسنونا
 علی متکنا غنا فرمود از پرهای لطیف نازک فرشتگان که در اینجا منور میریزد و چون ضلوت شد
 و رفتند ما جمع میکنیم و برای اولاد خود مان کردن بند و تنوید می کنیم عرض کردم فدای تو شوم ملائکه
 در حضرت شما حاضر میشوند فرمود یا اباهره ملائکه چندان فراهم میشوند که مارا در متکای ما رحمت و از دها
 پیرسانند در کتاب روضه کافی از حکم بن عتبة مسطور است که در آن هنگام که در حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام بودیم و سرای مخصوص و آکنده بال بود بناگاه شیخی که بر غنچه ای تکیه داشت
 و غنچه تحریک از عصا بلند تره از نینده کوتاه تر است با تلمحه میگوید آن شیخ بیاید تا باب بیت
 رسید و گفت یا بن رسول الله و رحمة الله و بركاته آنگاه خاموش شد امام علیه السلام فرمود
 و علیک السلام و رحمة الله و بركاته آنگاه آن شیخ روی بدیوان کرد و گفت السلام علیکم و سکوت
 نمود تا آن مردم او را بسلام پاسخ دادند آنگاه روی با حضرت ابی جعفر علیه السلام کرد و عرض نمود
 ادنی منک جعلنی الله فداک فوالله انی لا جکم و احب من محبتکم ووالله
 ما احبکم و احب من محبتکم لطیع فی دنبا و انی لا بغض عدوکم و انرا منه
 ووالله ما انقضه و انرا منه لو تری کان بطنی و بینه و الله انی لا حل حلالکم و احرم
 و انظر انکم کفر فکل تجزلی جعلنی الله فداک یعنی مرا بخوبی تقرب ده خدای مرا فدای تو کند هسانا
 سو کند با خدای که من دوست شما و دوستدار دوست شما باشم و با خدای سو کند که من سبب طمع و طلب
 امور دنیویه باشم و دوستان شما دوستی نوزم یعنی برای غرض دنیوی میت بلکه از روی عقیدت
 پاک و صمیم قلب و بیرون از شوایب غرض است و من مغض و دشمن و درم دشمن شما را و از او بیزار
 میجویم و سو کند با خدای بغض و عداوت و برتری من از اعدای شما نه از آن است که از من خوشی
 برگردان ایشان باشد و خوشجویی کرده باشم و این کین از دیرین و ردول نفقه باشم بلکه بالطبع با دشمن
 شما دشمن و کینه و در هتم سو کند با خدای آنچه را حلال شمارید حلال می شمارم و آنچه را حرام بداند
 حرام میدانم آیا با این عقیدت و رویت با ذیال رستگاری و کامکاری و سعادت انجام و جلالت
 فرجام و تقصام تو انم حبت فداک تیسار فدای تو کند فقال کبر ابو جعفر علیه السلام انی الی
 حتی افعده الی جنبه ثم قال ایها الشيخ ان ابی علی بن الحسین علیهما السلام انا

از غیر که ضایع شد
 و بدین بدین
 و من ایشان را بدین

السلام علیک

ایضا در فضیلت

الا من غل
 قبل فلم یدر که

إلى رجل من أهل الجنة فليظن إلى هذا كرسى مشرقاً به كرسى من أرواحه ثم يمشى بين يديه
نظاره كرسى بالجلد راوی حدیث حکم بن قیس گوید هرگز مجلسی را نمی بیند این مجلس بشیوه دوم
یعنی باین سوز و شور و کداز شیخ اهل قلب الدین ابوالحسن سقین بن هبه الله راوندی در کتاب
خراج و مساج از حضرت صفی از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه روایت میکند اقبل اعرابی
إلى المدينة لحسن الحسين عليه السلام لما ذكر له من دلالته فلما صار يقربا للمدينة
خصص ودخل المدينة فدخل الحسين فقال له أبو عبد الله الحسين أما
لستحي يا أعرابي أن تدخل إلى إمامك وأنت جئب وقال أنت معاشر
إذا دخلت فخصصتم فقال الأعرابي قد بلغت حاجتي فيما جئت فيه
فخرج من عنده واغتسل ورجع إليه فسلطه عما كان في قلبه يعني مردی اعرابی
برای جستبار از دلائل امامت امام حسین سلام الله علیه بمیدانه آمد چه از دلائل آنحضرت و او را کوشش و
شده و بود و خود خواست علی حاصل نماید با تجمد چون بمیدانه شد بغاضه و استنما و بالید خویش را پیش
کرده پسندیده اندر آمد و در حضرت امام حسین سلام الله علیه شد آنحضرت به فرمود ای اعرابی آیا
شهر میآوری که در خدمت امام فراوانی کاری که آلوده جانب پاشی همانا شما معاشر عرب را آید سود و
فایده تی باز میرسد که چون در آید زشت کاری نماید چون اعرابی این معجزه و این علم آن حضرت را
بسرار خود به انت عرض کرد با آنچه حاجت داشتیم باز رسیدیم یعنی معجزه ترا که بر ما است تو دلالست و ادب
در یاقم آنگاه از خدمت آنحضرت بدر شد و خویش را از آن آلاش پالایش داده و سجدتش باز شد
و از آنچه در دل داشت از جنابش پرسش نمود و بکار خویش شد و دیگر در دینش المعاجز از کتاب
ثاقب المناقب سید علی بن الحسین علیهما السلام میرساند که حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بمسجد
درآمد و خود را بر بنده پیغمبر در آنسکه آنحضرت او را در بر کشیده فرمود جدت فدای تو باد چه میخواستی
عرض کرد و خرمه میخواست پیغمبر دست مبارک در زبانش فرابردد آنگاه بجانب آسمان جنبش داد و انوقت
مردی پدید آمد که دامن بر زده بود و در خدمت پیغمبر دامن بر کشود و دود بطیخ و دود ناره و دود بی و دود سیب
فرو گذاشت رسول خدا تسبی میفرمود و قال الحمد لله الذي جعلكم مثل خياري بني اسرائيل فمدود
خداوند یر اسپاس که شمار امانت اختیار بنی اسرائیل کرد و ایند بنی اسرائیل الیکم و ذلکم من جنات النعیم
روزی شمار از جنات نعیم فرو فرستاد آنگاه با حسن علیه السلام فرمود جدت فدایت این استیاد را
بر کبر و بابر داری و پدرت و مادرت تناول کنند و بهره از بهر جدت بر لیس امام حسن علیه السلام رفت
بیت همیشه از آن نوا که و شمار میخوردند و بجای خود باز میگشت تا رسول خدا ای مدحی سرای خرابیست
اینوقت رنگ خرمزه تغییر یافت و چون از آن بخوردند و یکدیگر بخوردند و چون حضرت فاطمه مدود و جهان

نقصه محسن
ص ۱۴۱
حضرت امام حسین
و در حدیثی از امام حسین
و در حدیثی از امام حسین
و در حدیثی از امام حسین
و در حدیثی از امام حسین

9VF

روحمہ بہرہ فائز

در ساقب این بوی خوش
بوی باغ و بوستان و بوستان
طاعت و زهد و کرم و کرم
دوای صیقل و صیقل و صیقل
و فی کرم و کرم و کرم

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماضی

۹۷۵

دوست پدارد بهشت بروی واجب است هر کس با دشمن باشد جَنَم بروی واجب است یا سَلَم
 سو کند یا نَحْس که مراد بهشت بر آن نخت و بر تامت آفریدگان برگزید اگر سبده هزار سال حنای را
 عبادت کند جز ولایت تو و ولایت الله که از فرزندان تو هستند از وی پذیرفته نمی شود چیرل باین
 را خبر داد مَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ و هم در آن کتاب مبطور است که حضرت علی بن ابی
 علیها السلام منته بوده چون مسلمانان در روز بدر نشسته شدند علی علیه السلام مسکی برگرفت و از چای
 آبه آب می کشید مانگاه باو سخت بوزید آنگاه بگذشت و آن حضرت در یک ورزید و باو دیگر بوزید و
 و بگذشت و دیگر باره بوزید چنانکه نزدیک بود آنحضرت را مشغول دارد و آنحضرت پرسه چاه بود
 چندین شب تا بگذشت و چون خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله مراجعت کرد آن خبر بگذشت
 فرمود اما باو آمل همانا جبیل با هزار طایفه در آن بودند و در باد دوم میکشیل با هزار فرشته بودند
 و در سیم اسرافیل و هزار فرشته بودند و تحقیق که بر تو سلام فرستادند و ایشان مدد ما هستند و ایشان
 هستند که شیطان ایشان را بید و روی بگردانید و بطریق مقبری رفت کاهی که میگفت من می بینم
 آنچه را شما نمی بینید من تیرسم از پروردگار عالمیان و اینچنین شریف از این پیش نیز باندک تفاوتی مبطور افتاد
ذکر پاره روایات که از حضرت امام زین العابدین علیه
السلام از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و بعضی

از بعضی روایات
 علیه السلام

اممه سلام الله علیه در پاره امور ماثور است

در کتاب عین البیوه از حضرت امام زین العابدین از حضرت صدیق طاهره از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله مرویست که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی در آن ساعت از خدا یی
 چیزی سئلت نماید الله خدای چیزی باز عطا فرماید عرض کردم یا رسول الله آن ساعت کدام است
 فرمود وقتی که نصف قرص آفتاب فروود شود و امام زین العابدین میفرمود که حضرت فاطمه علیها السلام
 فرمود که بر بندگی بر شو و چون پشی بکشد از کرده آفتاب غروب کرده مرا اعلام کن تا و حاکم در کتاب
 میمون اخبار از علی بن الحسین ماثور است که حضرت ابی عبد الله الحسین بن علی صلوات الله علیه فرمود
 إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ كَانَ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ إِذَا
 أَكَلَ الرُّمَانَ لَمْ يَشْرِكْ أَحَدًا فِيهِ وَ يَقُولُ فِي كُلِّ رُمَانَةٍ جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الْجَنَّةِ
 یعنی عبد الله عباس میگفت رسول خدای صلی الله علیه و آله هر وقت از رمان تناول میفرمود هیچکس را
 در خوردن آن شریک نمی ساخت و میفرمود در هر رمانی یکدانه از دانه های انار بهشتی است یعنی چون
 باید آن دانه نایل شد و یکو را شریک نباید داد و دیگر در صلبه سماء عالم از عبادت بجا را اعلام دارد

در باب خوردن
 انار

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۹۷۶

از جناب زید بن علی از پدرش علی بن الحسین از حضرت امیر المومنین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله مروی است لِسْعَةُ أَغْشَارِ الرِّزْقِ فِي التِّجَارَةِ وَالْجَزْءُ الْبَاقِي فِي التَّسَايُفِ پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده نعمت از ده بخش روزی در تجارت و سوداگری و یک جزو باقی در کو سفند است یعنی در کوفت داشتن است و هم در آن کتاب از ثابت بن دینار از حضرت امام زین العابدین از پدرش امام عالی مقام حضرت ابی عبد الله الحسین از جناب امیر المومنین از رسول خدا صلی الله علیه وآله جمیع مروی است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ الْمَالِ سِتْكَةٌ مَأْبُورَةٌ وَهَمْرٌ مَأْمُورَةٌ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود بهترین اموال رزق و ستاج است راقم حروف گوید هَمْرٌ بَقْمٌ اول کمره اسب یا اول کمره است که از اسب یا حیوان دیگر نمودار گردد و مأْمُورَةٌ کثیر لَبْسٌ و التَّجَارَةُ و آْمُرَةٌ بَدَ بَعْنِ کَثْرَتِهِ است گفته میشود اَمْرَهُمُ اللَّهُ فَاحْرًا ای کثیر او در این دو لغت است امرها فحی مأمرة و امرها فحی مؤمرة و سکه بمعنی رای است که از درخت خرما آرد است باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است لَا تَتَمَوُّوا الطَّرِيقَ السَّيْکَةَ فَإِنَّهُ لَا سَیْکَةَ إِلَّا لَسَیْکَلِ الْجَنَّةِ و مأْمُورَةٌ بَعْنِ تَقَرُّبِهِ درخت خرما ای آبتن شده و ارباب بحیر اول بمعنی کشن دادن خرما باشد گفته می شود ابوت الخلد و ابوتها فحی مأْمُورَةٌ و مؤمرة و بعضی گفته اند سکه در اینجا بمعنی سکه انحط و مراد این است که خیر المال ستاج او رزق بهترین مالها که گرفتن و زراعت کردن است و دیگر در کتاب کافی از حضرت ابی عبد الله از علی بن الحسین علیهم السلام مأثور است إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجَرَى الْخَيْلَ وَجَعَلَ سَبَقَهَا آفَاقِي مِنْ فِضَّةٍ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله اسبها خیل را در میدان سباق میراند و هر اسبی پیش افتادی صاحبش را چند اوقیه نقره مقرر فرموده بود یعنی در میدان مسابقت اسب هر کس پیش آندی او را مقداری سیم بده افتادی چنانکه این قانون هم اکنون در سلطنت اسلام و پاره ممالک دیگر معمول است در کتاب فضال از امام زین العابدین از امیر المومنین علیهما السلام مروی است لِكُسْفٍ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَأْكُلُ بِمَا لَيْسَ لَهُ وَيَبْلِسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَيَكْثُرِي مَا لَيْسَ لَهُ شخص سرف و زیاده روزه علامت است سخت اینکه میخورد چیزی را که مخصوص او نیست یعنی حق او و در خوار او نیست و می پوشد چیزی را که خاص از بھراو نیست و خریداری بناید چیزی را که برای او نمی باشد یعنی حاصل کرد او سرف خوردن و پوشیدن و خریدن و فروختن چیزیست که او را حق و حلال نباشد چه هر کس سرف باشد لا به از ادای حقوق و قروض مردم بر نیاید و سر انجام که بدیگر جهان رخت بر بندد و دونه او را اشتغال آسوده نماند پس چنان است که هر چه خورده و پوشیده و داشته و خرید و فروخت نموده حق او نبوده است و نیز در کتاب فضال از حضرت امام جعفر صادق از پدر حجتیه کوهرش امام محمد باقر

از حضرت امام زین العابدین علی بن حسین صلوات الله علیه روایت می است قال رسول الله صلى الله عليه وآله ستة لعنهم الله وكل من حباب الزنادقة في كتاب الله والكذب في كتاب الله والتأنيك في كتاب الله والمستحل من عترة ما حرم الله والتسلط بالجبريت ليدل من أعز الله ويعز من أدله الله والتناثر في حق المسلمين المتحلل له يعني رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودش تنهتند که لعنت فرموده است ایشان را خدا صلی الله علیه وآله و هر پیغمبر مستجاب الدعوه نجات کسی که در کتاب خدا یقینانی چیزی بنویسد و دویم کسی که کذب نماید قدر خدا یقینانی را یعنی منکر کرده و سر قهر و رو نیاورد و سیم آنکس که تارک سنت من باشد چهارم کسی که آنچه خدا یقینانی در راه فرقت من و حمت ذریت من و خون و مال و مقام ایشان حرام فرموده روا بشمارد پنجم آنکس که بجواید با جیروت بچه بکشد و آنکس را که خدا یقینانی عزیز خواست ذلیل خواهد یا آنکه را که خدا یقینانی ذلیل خواسته عزیز نخواهد چه اینحال یا از باب عدم اعتقاد است یا از در کبر و خود بینی و خود را قادر و توانا شمردن و خواست خدا را بسبک داشتن و یا از در کبر و دشمنی آنکس که فخری مسلمانان و آنال که مخصوص ایشان و بهره ایشان است از هر خود شمارد و بر مال خود بفریاد و برای خویشتن روا داند و در کتاب کشف الغم از حضرت علی بن حسین از علی بن اسطالب علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است انْتَظَرُكَ الْفَرَجُ عِيَادَةً وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِيَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ الْعَمَلُ یعنی چشم داشت بفرج و کثایش عبادت و پرستش است یعنی در شایه محبت و جلایل حوادث هر کس مسبوری نماید و منتظر وصول رحمت خدا یقینانی و کثایش باشد عین عبادت است چه این صفت او لا از رحمت خدا یقینانی ناپس نخواهد بود تا سبب ناپسای و ترک آداب او بوده باشد ثانیاً دلیل بر حسن اعتقاد و استحکام نیت است و دلیل بر کمال معرفت او بقدرت خدا یقینانی و نیت عبادت رضای او بقضای خدا یقینانی و تکمیل هاج توحید حضرت احدیت است و هر کس بر ذوق اندک و در ذریع قتل خوشنود باشد خدا یقینانی از عمل اندک او راضی نخواهد بود در کتاب من لا یحضره الفقیه از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود لا یغفر الله لکم رجلاً الذی یقول بالذیم فان عند الله قاتلاً لا یموت قالوا یا رسول الله و ما قاتل لا یموت فقال الذیم النار و مجمع البحرین میگوید رجب الذی را عین یعنی کسیکه در شایه امور واسع القدره باشد با تجمیع میفرماید شمارا منفرد بخندد آنکه در ریختن خون کن بی محابا هستند و در خونریزی دلیلی کنند چه برای او در حضرت خدا یقینانی شده است که هرگز نبرد عرض کرد و یا رسول الله کشنده که منیر و کیت فرمود آتش جهم در کتاب منج الصادقین از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود هر که در روز قیامت آخر ماه رمضان معتکف کرده یعنی برای عبادت در مسجد

احزاب یعنی آداب الحبابی

نوابه شایع

در کتب معتبره

در کتب معتبره

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۷۸

اعکاف جوید چنان است کج و عمره بجای گذاشته باشد

ذکر احادیث که از حضرت امام زین العابدین در پاره آداب و افعال رسول خدای و پاره از ائمه صلواته الله عليهم اجمعین در بعضی موارد مذکور است

اذان بول خدای
در پیش حسین

در عین اخبار از حضرت علی بن حسین علیه السلام مروی است قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
أَذَّنَ فِي أَذْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالصَّلَاةِ يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ مُحَمَّدًا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَأَى أَنَّ رُوحَهُ مَلَكُوتِي مَلَكُوتِي مَلَكُوتِي مَلَكُوتِي مَلَكُوتِي
امام حسین به تنهایی مذکور است شیخ صدوق در کتاب امالی از امام زین العابدین علیه السلام روایت
کرده است که چون حضرت فاطمه سلام الله علیه را امام حسن علیه السلام پدید شد یعنی سلام الله علیه عرض
کرد نام او را بگذار امیرالمومنین فرمود مَا كُنْتَ لِأَسْبِقَ سَوْلاً لِلَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَرِین
بر رسول خدای می بخیرم پس رسول خدای صلی الله علیه و آله تشریف قدوم داد و حسن علیه السلام را
مطوف چهارچرخه در حضرتش حاضر کردند رسول خدای فرمود که آن است که من شمارا می نمودم که
او را در خرقه صفر بگذارید پس آن پاره را بدو بخشید و پاره سفید بیاوردند و امام حسن علیه السلام را
در میان آن باز چیده آنگاه پیغمبر امیرالمومنین فرمود آیا ویرانای بر نهاده باشی عرض کردند
در نام او بر تو سبقت بخیرم فَقَالَ وَمَا كُنْتَ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ رسول خدا
فرمود من در نامیدن بر پروردگار خویش سبقت بخیرم فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى جِبْرِيلَ أَنَّهُ
قَدْ وَلِدَ لِحَمْدِ ابْنِ فَاطِمَةَ فَأَقْرَأَهُ السَّلَامَ وَهَيَّئْهُ وَقُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ
مِنْ مُوسَى فَسَمَّيْهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ فَبَطَّ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَيَّئَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَأْمُرُكَ أَنْ تَسْمِيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ وَمَا كَانَ اسْمُهُ
قَالَ شَبْرٌ قُلْ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ سَمِعَهُ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحَسَنُ مَعْنَى خدای تبارک و تعالی به جبرئیل علیه السلام
وحی فرستاد که محمد صلی الله علیه و آله را فرزند می پدید گشته فهم اکنون بزمن هبوط گیر و او را از جانب ما
مقام فرست و تنیت کوی و با او بگو که هلی با تو بنزد هارون است با موسی پس نام این مولود را بنام پس
هارون بگذار پس جبرئیل فرود شد و سلام بگذاشت و تنیت باز گفت و عرض کرد خدای میفرماید این مولود
بنام پس هارون است بگذار پیغمبر فرمود پس هارون را نام چه بود جبرئیل عرض کرد و شبر نام داشت رسول
خدای فرمود زبان من عربی است یعنی این نام بزبان عبری است جبرئیل عرض کرد او را حسن نام کن

صالح علیه السلام

بیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۹۷۹

پس پیغمبر صلی الله علیه وآله اورا حسن نامید و چون حضرت امام حسین سلام الله علیه متولد گردید
 خدای عزوجل جبرئیل را وحی فرستاد که محمد صلی الله علیه وآله پیری بدیگشته بیوی او فرود شو و او را تنیست
 دست و کوبی که علی با تو بمنزل ما رون است با موسی پس این سولود را بنام سپهر مارون بخوان جبرئیل
 علیه السلام فرود گردید و پیغمبر را از جانب خدای تنیست گفت و عرض کرد علی با تو در مقام ما رون است
 با موسی پس فرزند او را بنام سپهر مارون بخوان پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود نام سپهر مارون علیه السلام
 چه بود جبرئیل عرض کرد بشیر رسول خدای فرمود زبان من عربی است یعنی نام فرزندان من قریب
 بزبان عرب باشد جبرئیل عرض کرد حسین نام بگذار پیغمبر آن حضرت را حسین نام کرد و اقامت حرفی
 پس باین تقریر حسن حسین معرب شبر و بشیر است و دیگر در کتاب عیون اخبار از حضرت امام زین العابدین
 سلام الله علیه مرویست ان فاطمة علیها السلام عفت عن الحسین و الحسین علیها السلام
 و أعطی القایله رجل شاة و ذینا یعنی حضرت فاطمه برای حسین علیه السلام که سفیدی عقیقه فرمود و یکبار
 که سفید را بیکه نیار بقرابله بداد و اقامت حرفی که ممکن است حضرت فاطمه با پیغمبر صلی الله علیه وآله
 عقیقه فرموده باشد یا مقصود همان عقیقه است که پیغمبر فرمود و باین صورت بآن حدیث که پیغمبر
 از بهر ایشان عقیقه گرفت منافات نخواهد داشت در کتاب کافی از ابو حمزه ثمالی مروی است که گفت
 حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردم حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در حق اهل قبله
 بر خلاف سیره رسول خدای که درباره اهل شرک مقرر بود حکومت و رفتار فرمود ابو حمزه میگوید
 امام زین العابدین علیه السلام بر آشت و راست نشست و فرمود سار و الله فیهتم بسیره رسول
 الله صلی الله علیه و آله یوم الفتح ان علیا علیه السلام کتب الی مالک و هو علی
 مقلمته فی یوم البصرة بان لا یطعن فی غیر مقبل ولا یقتل مدبرا ولا یحسر علی حرج
 و من اعلق بابره هو امن کاخذ الکتاب فوضعه بن بدیر علی القریبوس من قبل
 ان یقره ثم قال اقلوا فقلنا ثم حتی اذ خلنا سیکک البصرة ثم فتح الکتاب فقلنا
 ثم امرنا دیا فنادی بیما فی الکتاب یعنی سوگند با خدای علی علیه السلام در میان ایشان همان سیره
 و طریقت رسول خدای صلی الله علیه و آله در یوم الفتح کاری کرد همانا امیر المومنین سلام الله علیه
 با مالک اشترک و در جنگ بصره بر سقده بحیث آنحضرت روان بود و کتب فرمود که خبر آنا که روی
 بجنگ و جدال بیاور و دینزه نیند و با هر کس فرار کنه و پشت با کارزار نماید مقاتلت ننخوید و زخمداران
 متعرض ننخوید و هر کس که از جماعت مخالفان سبای خویش اندر شود و در بغوش فرار کند امین باشد
 و مالک آن نامه گرفت و بر پوس پس زین بگذشت پیش از آنکه قرائت نموده باشد و بقتل آنجا رفت
 روان و د پس با جماعت قتال داده تا ایشان را در کوی و برزن مدینه بصره تابانند این وقت

در باب عقیقه حسین

در سیره امیر المومنین
 اهل قبله

احوال حضرت سید العابدین علیہ السلام

140

مالک نامه مبارک را بکشود و قرائت نمود و وقتی راضی بندهان داد تا در میان سپاهیان بجان و ستر که
در آن نامه گذاشت رفته بود نداده و او یعنی حکم امیر المومنین صلوات الله علیه بآن مردم بیرون از
سیره رسول خدای بنمود و مالک نیز اگر بکاری اقدام نکرد و از عدم آگاهی بود و اگر او نیز آگاه بودی بیرون
از فرمان کاری بیای سبزدی و چون آگاه شد بوجه فرمان رفتار نمود

ذکر بعض حکایات کہ از حضرت امام زین العابدین علیہ السلام از

رسول خدای و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بطور است
در کتب اخبار از ائمه اربعین محمد بن محمد نو علی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است
قَالَ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَاجِيٍّ يَلْتَمِسُ بَقِيَّةَ نَفْسِهِ فَقَالَ أَمَّا مَا فِي ضَرْوِهَا صَوْتُ
الْحَيِّ وَأَمَّا مَا فِي آيَتِنَا فَعَبُودُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ أَكْثَرُ مَا لَهُ
وَقَوْلُهُ ثُمَّ مَرَّ بِرَاجِيٍّ غَنِمَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ كِتَابَهُ فحَبَّ مَا فِي ضَرْوِهَا وَكَفَى مَا فِي آيَتِهِ
إِنَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعَثَ إِلَيْهِ بَشِيرَةً وَقَالَ هَذَا مَا عِنْدَنَا وَإِنْ
أَجَبْتَ أَنْ تَزِيْلَكَ زِدْنَاكَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ
الْكَفَافَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُوهُ لِلَّذِي رَزَقَكَ يَدْعَاكَ غَامِثًا
مُحِبُّهُ وَدَعُوهُ لِلَّذِي أَسْعَفَكَ بِحَاجَتِكَ يَدْعَاكَ كُلُّنَا نَكْرَهُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا قُلْتُ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَآلِ اللَّهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ
میفرماید پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله بر شتر چرانی برکشت و کسی به او برانگیخت تا بدو شیر شتر آن حضرت را
بیا شامد مرد شتر چران گفت آن شیر که در پستان شتر بجای است مخصوص بصبوحی و بامدادی است
مردم قبیله است و آنچه در ظروف است خاص از بجز آشامیدن شامگاه ایشان است پیغمبر صلی الله علیه و آله
گفت بار خدایا مال و فرزندان او را فرونی ده از آن پس رسول خدای بر مردی کوفته چندان
برکشت و بدو فرستاد و خواستار شیر شد ثبانی بهنگام هر چه شیر در پستان کوفته ان بجای بود بدو شد
و هم آنچه بظرف خدای خود دادند داشت بظرف رسول خدای فرو ریخت و بر این جمله افزون کوفته
محضر پیغمبر تقدیم کرد و پیام داد این است آنچه ما را بجای بود و اگر منهدمان شود هم بر افزون پس گذریم
اطاعت نمایم رسول خدای عرض کرد ای خدای روزی او با هزاره روز او بارزسان این هنگام مکتب
از اصحاب آنحضرت عرض کرد و یا رسول الله در حق آنکس که منهدمان تو را بجای نیارد و خواهش تو را
اجابت ننمود آن دعا کفایتی که ما را بجهت مطلوب و خوش آیند است یعنی از فرونی مال و فرزندان ما مجبده
فرستیم و ثبانی را که اطاعت فرمان او اجابت مسؤل نمود دعا فی درخش مبدول داشتی که ما را

حکایت ان حضرت از
رسول خدای و ترجمان

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۹۹۱

کبره ناکوار است یعنی بر ما کوار نباشد که پیش از روزی بگذرد و نیایم و محاسبه روز با اندازه همان روز بیشتر
 بخیریم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همانا آن مستدار رزقی که اندک باشد و برای معیشت کفایت
 نماید از آن نیک تر است که فراوان باشد و اسباب آن کرد که آدمی را از یاد خدا بی وادار کند
 انصاری باز دارد اینجا ای روزی منم و آل محمد و آل محمد را بآن اندازه که روز ایشان را کافی باشد را اتم حرف
 تحقیق بطلیر
 گوید چون دانیان حوزه بین بر چنین حادث و اجبار بگذرد و بپایه دانش و بینش بخیرند ای با طایف و طایف
 باز یابند و از جلالت مقام و بزرگی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و آن نظری غیب بین و بنیشتایک
 پوشیده شناس و بصیرتهای خاص باز یابند که کفار و کفر دار ایشان نه مشابه و همانند اقوال و افعال
 بشر است و نظری ایشان نه بآن منافی است که دیگران را سر او را و در حوز باشد می بیند نه آنچه
 ما می بینیم میشوند نه آنچه می بینیم و میگویند نه آنچه میگوینم و میدانیم و میدانیم و میدانیم
 نه آنچه که میرویم و میجویند نه آنچه میجویم هر چند در قالب بشریت با دیگران بر یکسان نمایان هستند
 اما ایشان آنان هستند و نه آنان باشند صلوات الله و سلامه علیه هم چنین در کتاب اصول کانی
 مسطور است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی
 مجلسی مجلس شریف خویش فرمود آتدرون ما العجیر قالوا الله ورسوله اعلم قال العجیر
 ثلثة ان یسد احدکم بطعام یصنعه لصاحبه یخلفه ولا یتبه والثانیة ان یصحب
 الرجل منکم الرجل و یجالس حین یعلم من هو ومن ان هو فیارقه قبل ان یعلم ذلک
 والثالیة امر النساء یدنوا احدکم من اهلله فیقضی حاجته و هی کم تقض حاجتها
 فقال عبد الله بن عمر بن العاص کف ذلک یا رسول الله قال یجوز و یمکن حتی
 یاتی ذلک منها جمیعاً و در حدیث دیگر است که آنحضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 ان من عجز العجیر رجلاً لقی رجلاً فاعجبه مخوه فلم یسئل عن اسمه و کنیه و وضعه
 یعنی هیچ میداند که عجز و چپا کی صیت عرض کردند خدا و فرستاده خدا و دانایان است فرمود عجز را
 سه علامت نخست اینکه کفن از شانه حتی بر خود بند و طعانی از ببرد و دست و رستق خویش ساخته و سبک
 کتوده و باطنی آراسته دارد و میمان بدون عذری مانع تخلف و رزد و بدان مجلس و بآن خوان حاضر
 نشد و یعنی محض عدم مبالاة و بیجالی جای خالی گذارد و دوم اینکه مردی از شما مردی دیگر مصاحبت و
 مراقتت و مجالست نماید و می دوستدار آن باشد که بداند از رفیق کیست و از کجاست معذک چون
 از هم سفر افتد که نرزد و مطلق و مطلوب خویش را دریافته باشد عجز نسیم راجع بامر زمان و مباحث است
 و مباحث است با ایشان است که بکن از شما باز خویش نزدیکی گیرد و خود کار کرد و آن زن کامیاب
 و نه غبت و عده بن عمرو بن العاص عرض کرد اینجا حالت چگونه باشد منم و بایست در حالت

حدیث از رسول
 خدای که عجز
 بر خیزد

انزال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۸۲

مقاربت چندان در یک و مخالفت کید و تآسیر که حاجت هر دو تن بر آورده و شہوت از دو سوی رانده و فرو نشانده گردد و پیروایت و یکر فرمود که نهایت بجز آن است که مروی ملاقات کند مروی را و آن که وار و کتار او یک شگفتی اندر آید و با اینجمله او را پسر رسد و نداند که نام و نشان و نسب و مکان او چیست و کتاب امامی از حضرت امام محمد باقر از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیهما مروی است که رسول خدا ایرامری که آنان پیروی یافت فرو گرفتند فاطمه زهرا سیدہ نساء سلام الله علیهما بیعت آنحضرت با دو حسین علیهما السلام با همی بودند و امام حسن دست راست آنحضرت و امام حسین دست راست صدیق طاهره سلام الله علیهما را در دست داشته و هر دو تن را می سپردند و فاطمه علیها السلام در میان ایشان بود و همچنان بیامند تا منزل عایشه وارد شدند پس حضرت امام حسن از طرف راست و امام حسین از جانب یار غیر صلی الله علیه و آله نشستند و بجز کجای چون مبارک آنحضرت که دست ایشان رسائی داشت میفشروند و مشغول میشدند و پیغمبر همچنان از خواب بیدار نشد حضرت فاطمه با حسین فرمود ای دو محبوب من همانا چه شما خواب انداز است شما در ایناعت باز شوید و در نکت نمایند تا بیدار شود آنکس و بیک باره مراجعت گیرید گفتند ما هرگز ازین مکان بر نمیگزیم و چنین وقت از دست ندیم پس امام حسن بر بازوی راست و امام حسین بر بازوی و یک پیغمبر صلی الله علیه و آله بخشید و در خواب شدند و از آن پیش که رسول خدای سر از خواب بر گیرد حسین سلام الله علیهما بیدار شدند و از آن سوی چون فاطمه بخوان شد که حسین خوابیده اند بمنزل خود رفت حسین در آن حالت که شبی بس تاریک و بار عده برق و آسمان پرده ظلمت بیا و نیجه بیرون شد پس نوری برای ایشان فروغان کردید و آن دو در بحال رسول خدای صلی الله علیه و آله با آن مندر و غمی راه سپردند و امام حسن با دست راست و دست چپ حسین سلام الله علیهما را در دست داشت و با آنکه راه می نوشتند و با هم داستان میکردند تا بجای قریه نخی انجیر رسیدند و چون بان بوستان فرزند آمدند بناگاه حیرت بایشان راه یافت و ندانستند کدام راه در افتاده اند و چه جای میسر گرفته اند امام حسن علیه السلام با امام حسین سلام الله علیهما فرمود همانا سرگردان شدیم و بر این حالت باقی مانیم و ندانیم بجا میثوم آیا نمیخواهی این هنگام سرخواب بنیم تا با مدادان چهره بر کشاید حسین علیه السلام عرض کرد و بطور بصواب میثاری چنان کنیم فاصطجعا جبعًا و اعتق کل واحدٍ منهما صاحبه و ناما و انتہ النبی صلی الله علیه و آله من تو مہ الہ ناہما فطلہما فی منزل فاطمہ فلم یكونا فیہ و افتقدہما فقام علیہ السلام قائمًا علی رجلیہ و هو یقول الہی و سیدی و مولای ہذا سبیلای حرجا من المخصۃ و الجماعۃ اللہم انت و کبلی علیہما فسطع لیلینی و رفلم یزل بمضی فی ذلک النور حتی اتی حدیقہ بنی النجار فاذا ہما ناٹمان قد اعتق کل واحدٍ منهما صاحبه و نقشیت السماء فوقہما کطبق فی مطر کاشد مطیر ما راہ الناس قط و قد منع عزوجل

این حدیث در کتب معتبره

این حدیث در کتب معتبره

معجم دوم از کتاب مشوة الادب ناصری

۹۸۳

الحسن بن علی بن ابی طالب

الْمَطَرُ مِنْهَا فِي الْبَقْعَةِ الَّتِي هِيَ بَيْنَ نَارِ عَمَّانَ لَا يَطْرُقُ عَلَيْهَا قَطْرَةٌ وَقَدْ كُنْتُ مَعَهَا حَتَّى
لَمَّا شَعَرْتُ كَأَجَامِ الْقَصَبِ وَالْجَنَانِ جَنَاحٌ قَدْ غَطَّتْ بِهِ الْحَسَنَ وَجَنَاحٌ قَدْ غَطَّتْ بِهِ الْحُسَيْنَ

پس حسین هر دو تن دست در کردن سر بر آب نهادند و از آن سوی پیر از آن خواب که بدان اندر بود
بیدار گشت و ایشانرا از منزل فاطمه طلب کرد و در آنجا یافت و هر دو تن را مغموم و گریه کننده
بر فراست و همی عرض کرد ای خداوند من ای سینه من ایکت دو فرزند من و دو شبل من باشند که
بسبب منصفه و کسبکی مبرون شده اند ای جدای من تو از من برایشان وکیل هستی اینوقت نوز و درخش
در حضور پیغمبر روان گشت و آنحضرت با آن نور همی راه سپرد تا سجد بقدر بنی النجار در آمد و حسین سلام الله
علیه را دست بچون در خواب یافت و آسمان ابری مانند طبعی بر فراز سر ایشان بر آشته و در هر کرانه و گوشه
بارانی سخت که مانند شش کس نهیده همی فرو بارید و هر در آن بقعه که ایشان در آنجا خواب بودند قطره
باران در آنجا می بارید و هم ماری سخت عظیم که از کثرت مویهای درشت چون نیستانی همی نمود با و دبال
که با یکی حسن و باند یکی حسین را فرو گرفته محارست و محافظت همی کرد و با جمله چون پیغمبر را ایشان نظر افتاد
تصح فرمود و آن ماری بر تافت و همی گفت اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ شَهِدُكَ وَ اَشْهَدُ مَلٰئِكَتَكَ اَنَّ هٰذَیْنِ
ابْنِیْکَ قَدْ حَفِظْتُمَا عَلَیْهِ وَ دَفَعْتُمَا اِلَیَّ سَالِمَیْنِ صَحِیْحَیْنِ فَقَالَ لَهَا اَلنَّبِیُّ مِنْ اَنْتِ قَالَتْ
رَسُوْلُ الْبَیِّنِ اَللّٰکَ قَالَتْ وَ اَمَّی الْبَیِّنِ قَالَتْ جَنَّ بَضِیْعَتَیْنِ نَفْسٌ مِنْ نَبِیِّیْ لَسِنَا اَبْنِیْ مِنْ کِتَابِ
اَللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَبَعَثُوْنِیْ اِلَیْکَ لَتَعْلَمَا مَا کُنِیْمَا مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ فَلَمَّا بَلَغْتَ هٰذَا الْمَوْضِعَ سَمِعْتُ
مُنَادِیًّا یَا بُنَادِیْ اِنَّهَا الْحِیَّةُ هٰذَا رَسُوْلُ اللّٰهِ فَاحْفَظْنِیْمَا مِنْ الْاَفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ مِنْ
طَوَارِقِ اللَّیْلِ وَ اَلْهَارِ فَقَدْ حَفِظْتُمَا وَ سَلَّمْتُمَا اِلَیَّ سَالِمَیْنِ صَحِیْحَیْنِ وَ اخَذَ الْحِیَّةُ الْاِیْمَةَ وَ انْصَرَفَتْ
خداوند من بگو ای میکرم ترا و فرشتگان تو را که فرزند ان پیغمبر را محافظت کردم و صحیح و سالم هر دو تن را
با و باز گذاشتم پیغمبر با آن مار خطاب فرمود ای مار از کدام گروهی عرض کرد من از جانب جنان بحضرت
تو فرستاده شدم فرمود از کدام طبقه جن عرض کرد از جن بضیعین از جماعت بنی لمیع همانا آست
از کلام خدای را فراموش کرده بودیم و ایشان را سجدست تو بچشمه تا آنچه را که بگذاشتی فراموش کرده ایم ما را بیاورد
و چون باین مکان رسیدیم شنیدم منادی ندا همی کرد ای مار ایکت دو شبل رسول خدا هستند تو ایشان را
از آفات و عاهات و طوارق لیل و یحسار دید بانی کن و من هر دو تن را پرستاری و محافظت نمودم
و اکنون سالم و صحیح با تو تسلیم نمایم آنگاه آن آیت مبارک را از پیغمبر خدای فرا گرفته براه خود باز شد
پس از آن رسول خدای صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را بر کتف راست و حسین سلام الله علیه را
بر کتف چپ حمل نموده روان شد و در عرض راه کین از اصحاب خدمت آن حضرت را دریافت
عرض کرد پدر و مادر من فدای تو باد کی از دو شبل خود را بمن گذار تا حمل این بار بر تو هموار گردد

فَقَالَ لَمَّا سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَعَرَفَ مَقَامَكَ وَفَلَقَاهُ أُخْرَى فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ
 يَا مُحَمَّدُ يَا أَحِبُّهُ لَكَ أَحَقُّفُ عَنْكَ فَقَالَ أَمِيرُ قَدِ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَعَرَفَ مَقَامَكَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَسَدَ بِرَأْسِهِ وَخَسِبَ بَارِئُهُمَا خَدَايَ كَلَامَ تَوْشِيْنِهِ وَمَقَامَ تَوْشِيْنَاتِهِ مَنِيَّ ابْنِ قَلَمٍ وَابْنِ
 كَلَامٍ وَحَضْرَتِ مَلَكِ عِلَامٍ بَرَاءِي تَوْخُفُوطٍ بَارِئِ سَبْكِتَيْنِ وَكَيِّمِ إِذَا حَاطَبَ بِحَضْرَتِ دُجَارِشِهِ وَعَرَضِ
 مِدْوَارِهِمْ خَدَايَ تَوْشُوْدَ أَنْزَلِ وَشَبْلِ خُودِ حَلِّ بَحْنِ بَارِئِ كَدَارِ كَارِ بَرِئِ تَوَّاسَانِ شُوْدَ فَرَسُوْدِ بَرَاءِ دُشْ
 بِشْنِ بَرَاءِ خَدَايَ خَنْ تَوْشِيْنِهِ وَمَقَامَ تَوْشِيْنَاتِهِ فَلَقَاهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ
 يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ اذْهَبْ إِلَى أَخِي هَبْلِي وَسَبِّحْ لَكَ خَفِيفٌ عَنْكَ فَالْقَتِ النَّبِيُّ
 إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ يَا حَسَنُ هَلْ مَضَى إِلَيْكَ كَيْفَ أَبِيكَ فَقَالَ يَا جَدَّاهُ إِنَّ كَيْفَكَ لَا حَبِّ
 إِلَيَّ مِنْ كَيْفِ أَبِي ثُمَّ الْقَتِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ هَلْ مَضَى إِلَيْكَ
 كَيْفَ أَبِيكَ فَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ يَا جَدَّاهُ إِنِّي لَا أَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَ أَخِي الْحَسَنُ إِنَّ كَيْفَكَ لَا حَبِّ
 إِلَيَّ مِنْ كَيْفِ أَبِي فَأَبْلَى بِهِمَا إِلَى مَنَزِلٍ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَقَدْ اذْخَرَتْ هَاهُنَا بَيْمَرَاتٍ
 فَوَضَعَهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَكَلَا وَشَبَّعَا وَفَرَّحَا بِسُحْبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَدَمَتِ رَسُولَ خَدَا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَرِيَا فَوْضَ كَرْدِيَا رَسُولَ اللَّهِ بِرُجِي تَوَّابِ مِدْوَارِهِمْ كَيْ رُثْبُولِ وَوَشَبْلِ جُودِ رَايَسِ كَدَارِ
 مَتَا كَارِ بَرِئِ تَوَّاسَانِ بَارِئِ رَسُولِ خَدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُويَ بِأَمَامِ حُسَيْنٍ كَرْدِ وَغَرَمُوْدِ بَارِئِ دُشْ بِرِئِ
 مِيْرُويْ عَرَضِ كَرْدِ سُوْكُنْدِ بَا خَدَايَ اِيْ جَدَّ كَرَامِي كَفْتُ تَرَا كَلْفَ پَرِئِ مِيْرُويْ دُوسْتِ دَارِئِ سَبْكِتَيْنِ بَارِئِ
 أَمَامِ حُسَيْنِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِ رُويْ كَرْدِ وَفَسَدِ مَوْدِ اِيْ حُسَيْنِ اِيَا بِحَبِّ پَرِئِ مِيْرُويْ عَرَضِ كَرْدِ سُوْكُنْدِ بَا جَدَّاهُ
 اِيْتِجَمَعُ مِنْ مَن تَوْجِهَانِ عَرَضِ مِيْكُنْمُ كَرْدِ بَرَادَرِئِ أَمَامِ حُسَيْنِ بَا تَوْعَرَضِ كَرْدِ هَاهُنَا كَلْفَ تَوْمَرَا زِ كَلْفَ پَرِئِ مِيْرُويْ حُجُوبِ
 تَوَّاسْتِ پَسِ رَسُولِ خَدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِيْثَانِ رَا فَمَنَزَلَ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهَا بِسَاوَرِ
 وَآخِضْرَتِ چِنْدَ دَانِ خَرَا بِرَايِ كُودِ كَانِ خُوشِ ذُفِرِهْ نَمَادِهْ بُوْدَ بَرَايِ اِيْشَانِ بِيَاوَرِ وَهَرُويْ وَخُجُزْدِ
 وَسِيْرُشَاوَرِ كَرُويْ نَهْ فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمَا الْآنَ فَاصْطَرِ عَافَقَا مَا
 لِبِصْطَرِ غَاوَقَدْ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ فِي بَعْضِ حَاجَتِهَا فَدَخَلَتْ فَمَوَعَتِ النَّبِيُّ وَهُوَ يَقُولُ اِيْمَنْ
 يَا حَسَنُ شَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعْنِي فَقَالَتْ لَهَا يَا أَبَتِي وَاعْجَبَاهُ اَلْتَجْعُ هَذَا عَلَى هَذَا اَلْتَجْعُ الْكِبَرِ
 عَلَى الصَّغِيرِ فَقَالَ لَهَا يَا بَيْتَةَ اَمَّا تَوَصِيْنُ اَنْ اَقُولَ يَا حَسَنُ شَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعْنِي
 هَذَا حَبِيْبِي جَبَرْتُ لِي يَقُولُ يَا حُسَيْنُ شَدَّ عَلَى الْحَسَنِ فَاصْرَعْنِي پَنِيْخِ خَدَايَ بَا حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَرَمُوْدِ بِيَايِ شُوِيْدِ وَبَا بِهَمْ مَشْتِيْ دَرَايِيْدِ حُسَيْنِ بَرَا خَسْتِ وَكَبَشْتِيْ دَرَا مَنْدِ وَايُوقَتِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ
 سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهَا كَجَارِيْ بِيْرُونِ شُدِهْ بُوْدُ چُونِ بَارِئِ شُدِ نَحْوِيْتِ كَرْدِ رَسُولِ خَدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِيْرُويْ
 اِيْ حُسَيْنِ بِحَبِّ كَبِيْرِ حُسَيْنِ رَا دُورِزِ مِيْنِ آوَرِ عَرَضِ كَرُويْ پَرِئِ رَحْتِ عَجِيْبِ اسْتِ كَرْدِ بَرِئِ كَرْدِ رَا بَرِئِ كُچِكِرِ دُورِزِ مِيْرُويْ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماصکر

فرمود ایند خمرک من آیا خوشنود نباشی که من بگویم ای حسن بن حسین که من و تو را بر زمین آورد و اینک جبرئیل
دوست من میگوید ای حسین بر حسن سخت بکفر و بر زمین فرود آورد و در سینه سلاطین و عجمین در جلد
چهارم از کتاب دوم ناسخ التواریخ تالیف پدرم لسان الملك میرزا محمد علی در صفحه حضرت
امام رضا سند بامام زین العابدین علی بن الحسین سلام الله علیه پیوسته میشود
مراد حدیث کرد و قائلت گشت عند فاطمة جدتك اذ دخل رسول الله و في عقبها قلائد من
كان علي بن ابي طالب يشترها لها من فمى كنه قال النقي لا بعزتك الناس ان يقولوا بئيت
محمد و عليك لباس الجارية فقطعتها و باعها واشترتها رقبه فاعنتها فاشتر
رسول الله بذلك
یعنی در حضرت فاطمه جده تو سلام الله علیها حضور داشتیم بناگاه رسول خدا
صلی الله علیه و آله درآمد و قلاده از زیناب در گردن فاطمه دید و آن قلاده را علی علیه السلام از سهم خدیجه
از ضمیمت دار اسحر خرید و بودیم خبر فرمود ای فاطمه من رفیق نشوی که مردمانت و دختر محمد میخوانند و تو
جایزه جابره در برداشته باشی حضرت فاطمه آن گردن بند باز کرد و بفروخت و بنده بخرید و آرا داشت
و رسول خدا را آخری و مسرت پدید شد در جلد دوم جوهرة القلوب از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مستور است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوس نموده فرمود چند روز بگذشته است که من
گوشت تناول کرده ام مردی از انصار چون این فرمایش بشنید، برخاست و برای خویش درآمد و بآزار
خود گفت بیا که ما را غنیمی روزی شده است چه از رسول خدا می شنیدم که چنین بفرمود و ما را این بفرماند
اند است و جز آن حیوانی نداشتند زن گفت این بفرماند را بکبر و کجش و چون بریان کرد و دور خدمت
رسول خدا آوردند فرمود بخرید و استخوانش را در بزم کشید با تخم چون انصاری سبای خویش باز شد
همان بفرماند را برای خود در بازی دید در جلد اول کتاب جوهرة القلوب از حضرت امام زین العابدین از
رسول خدا صلی الله علیه و آله ما ثواب است که چون زمان رحلت حضرت یوسف ازین سرای بدیگر میرای
باز رسید اهل بیت و شیعیان خود را بجن کردند و سپاس خدا را بگذاشت آنگاه ایشان را از آن رخت
و شدتی که بایشان باز خواهد رسید و مردان ایشان را بجا بکش و شکم زنان آستین را بجا بکشند و در دهان
سیر بجا بکشند و بفرماند او تا کاهی که خداوند ظاهر سازد حق را در قائم از مندر زندان لاوی پسر یعقوب
و او مردی خواهد بود که دم کون و طبع بالاد صفات او را برای ایشان باز شود و بنی اسرائیل باین دست
نمک سوز و از آن پس بشداید روزگار و چار کردیدند و انبیاء و اصحاب از میان ایشان ناپدید گشتند
و چهار صد سال بر اینگونه ماه ببال سپردند و بانتظار قائم روز نهادند تا کاهی که بشارت ولادت حضرت
پسوی علیه السلام را دریافتند و علامات ظهورش را دیدند و بتی در بخت ایشان شد که در چه چنانکه چوب
و سنگ بر ایشان بار می کردند پس در طلب عالمی که با حاد میث او اطمینان و جبار او راحت داشتند

در جلد دوم
حضرت فاطمه
سلام الله علیها

بجوهة القلوب
در جلد اول

حکایت از حضرت
یوسف

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۸۶

و او از ایشان پنهان شده بود برآمدند و مراسلما بحضورش روان داشتند که ما اکنون زحمت و
 شدت از حدیث تو آسایش گرفتیم و او با ایشان و عده نهاد و آنجا عت بجانب بیابانی روان شدند
 و آن عالم با ایشان نشست و از حدیث قائم و صفات او با ایشان بشارت مینماد که زمان حشر و جوار
 نزدیک است و این واقعه در شبی بود که بهتاب و این بخت زده بود و در این سخن بودند که بناگاه حضرت
 موسی مانند آفتابی در حشان بر ایشان در فشان شد و این هنگام آنحضرت در هدایت روبرو کار جوانی
 بود و از سرای منبر عین بهمانه سیر کردن و تترتبه بیرون و از لشکر و حرم خود جدا و تنها با ایشان آمد و بر استری
 سوار و طیلانی از خربزین داشت چون آمدند و عالم دیده اش بر رویه در مبارکش افتاد و نظر عبلی که بصفت
 و محال آنحضرت داشت و ایراد شایسته و بهای حبت و بیایش افتاد و بوجه عفتاد و گفت خداوند
 سپاس که مرا اینرا تا تو را بمن بخود چون آنجا عت شیعیان که حاضر بودند اینجا شایسته است که در نزد ایشان
 که قائم مرعود ایشان اوست پس سر بر بر زمین سر نهادند و سر خدا را بار کردند و گفتند و آن حضرت
 ازین برافزون با ایشان چهرنی نفرمود که ایست دارم خداوند کایش شمار از نذیکت که داد و از ایشان
 غایب شد و بشهر مدین شد و نزد شیعیان بماند آنچه که بماند پس ضیبت و دم شد و توبه بر ایشان از عینیت
 اولی و پنجاه سال مقصد شده بود و بلا بر ایشان سخت تر گردید و عالم از میان ایشان پنهان شد
 و ایشان بدو پیام کردند که ما را بر پوشیدگی تو صبور می بینیم و آن عالم در بیابانی بیرون شد و ایشان را
 طلب کرد و تسلی داد و خرم ساخت و با ایشان اعلام کرد که خداوند تعالی بدو وحی فرستاده است که
 بعد از چهل سال فرج می بخشد ایشان را پس بجهت گفتند ای محمد پس خداوند تعالی بدو وحی فرستاده است که
 با ایشان کوی برای این سپاسی که ایشان سپردند اینست را سال که دایمیدم و آنچه گفته هر نیمه
 از خداست پس خداوند بدو وحی نمود که با ایشان بگویند تا راجبت سال نمودم ایشان گفتند غنی آورد
 خیرا بعیز از خدا پس خداوند بدو وحی فرستاده که با ایشان بگویند تا راجده سال کرد ایندم آنجا عت گفتند
 بدو را و در مسک کردند بعیز از خدا پس خداوند بدو وحی نمود که با ایشان بگویند تا راجده سال کرد ایندم آنجا عت گفتند
 ایشان رخصت دارم و ایشان در این سخن بودند که ناگاه خورشید جلال موسی علیه السلام از افق
 عینیت بر ایشان طالع گردید و آنحضرت بر دراز کوشی سوار بود آن عالم خواست که با ایشان باز شماسه
 امری چند را که آن سبب در امر آنحضرت بصیرت یابند پس موسی نزد ایشان آمد و باریتاد و بر ایشان
 سلام کرد آن عالم پرسید چه نام داری گفت موسی پرسید چه کنی گفت پیر عمران گفت که پیر قاضی است
 پیر لای پیر یعقوب گفت برای چه خبر آمده گفت برای پیغمبری از جانب خدای پس عالم بر خاست
 و دستش را بوسید موسی پیاده شد و در میان ایشان جوس فرمود و ایشان را تسلیت داد و بامر یک
 چند ایشان را از جانب خدای ماسر نمود و فرمود متفرق شوید و از آن زمان تا فرج یافتن ایشان بفرق شدن

در بخت مر

ربع دوم از کتاب سگوة الادب ناقصه

۹۸۷

فرعون چهل سال بود و کتاب مالی صدوق علیه الرحمه از حضرت جعفر بن محمد بن پدرش از علی بن محسن
 علیه السلام مرویت که دو تن از مردم قریش بخدمت آنحضرت درآمدند امام زین العابدین سلام الله
 علیه فرمود آیتا را از رسول خدا صلی الله علیه وآله داستان که از عرض کردند ما را از ادب القاسم حدیث
 قال سمعت ابي يقول لما كان قبل وفات رسول الله صلى الله عليه وآله ثلثه ايام هبط
 عليه جبرئيل فقال يا احمد ان الله ارسلني اليك اكراما وتقضيل لك وكسلك
 عما هو اعلم به منك يقول كيف يجذك يا محمد قال النبي صلى الله عليه وآله اجدني
 يا جبرئيل مغموما واجدني يا جبرئيل مكروبا فلما كان اليوم الثالث هبط جبرئيل
 وملاك الموت ومعهما ملك يقال له اسمعيل في الهواء على سبعين ألف ملك فسبغوا
 جبرئيل فقال يا احمد ان الله عز وجل ارسلني اليك اكراما وتقضيل لك وخاصية لك
 عما هو اعلم به منك فقال كيف يجذك يا محمد قال اجدني يا جبرئيل مغموما واجدني يا جبرئيل
 مكروبا فاستاذن ملك الموت فقال جبرئيل يا احمد هذا ملك الموت يستاذن عليك
 لم يستاذن على احد قبلك ولا يستاذن على احد بعدك قال ايذن له فاذن له
 جبرئيل فاقبل حتى وقف بين يديه فقال يا احمد ان الله ارسلني اليك وامرني ان
 اطيعك فيما امرني ان امرتني بقبض نفسك قبضها وان كرهت تركها فقال النبي صلى الله
 عليه وآله اتفعل ذلك يا ملك الموت قال نعم بذلك امرت ان اطيعك فيما امرني فقال
 له جبرئيل يا احمد ان الله تبارك وتعالى قد اشياق الي لقائك فقال رسول الله عليه السلام
 امض لما امرت به فقال جبرئيل هذا الخروطي الارض انما كنت حاجته من الدنيا فلما قوفي
 رسول الله صلى الله عليه وآله على روجه الطيب فعلى الى الطاهر من جانب المعية جاءته اب كيه معوجه
 ولا يرون شخصه فقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته كل ذابغة الموت واما توفون اجوركم
 يوم القيمة ان في الله عز وجل عزا من كل مصيبة وخلفا من كل هالك ودرگا من كل ما
 فيا لله فقوا واباه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب والسلام عليكم ورحمة الله
 وبركاته قال علي بن ابي طالب عليه السلام هل تدرون من هذا هذا هو الخنزير عليه
 فرمود از پدرم شنیدم فرمود سه روز از آن پیش که رسول خدا ای به بجز ساری تحویل دهد جبرئیل علیه السلام را
 هبوط نمود و عرض کرد یا احمد بهنا خدای برای اکرام و تقضیل تو را بخدمت تو بفرستاد و آنچه بآن از تو
 است از تو سوال میکند و میفرماید چگونه می یابی خود را ای محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله که در آن روز
 ای جبرئیل بیایم خود را اند و هناك و کرم و سب و چون روز سیم فرارسید جبرئیل و ملاک الموت به به آیتا
 و فریاد که ای اسمعیل نام داشت با هم نهاد و هزار بیست و سه که پایشان بودند پس جبرئیل بر آیتا را بقتل گرفت

حدیث از روایت
 پیغمبر صلوات الله
 علیه

احوال حضرت سیدنا جبریل علیه السلام

۹۸۸

و عرض کرد یا احد خدا تعالی مرا بتو فرستاد برای اکر ام و تقضیل تو و خافه از تو سوال میفرماید و آنجا که تو
 بنام اعلم است پس از آن گفت چگونه می یابی خود را ای محمد فرمود ای جبرئیل می یابم خود را منموم و می بینم خود را
 در وقت ملک الموت استیدان می جت جبرئیل عرض کرد یا احد اسکت ملک الموت است که از تو
 رخصت میطلبد و پیش از تو از هیچکس رخصت نجنه و بعد از تو از هیچکس نخواهد خواست و منیر جبرئیل
 فرمود او را دوستوری ده جبرئیل او را اذن داد و ملک الموت بیاید تا در حضور مبارکش بایستد و عرض کرد
 ای احمد خدا تعالی مرا بتو فرستاد و با من فرمان داد که ترا در آنچه فرمائی اطاعت کنم اکر فرمان دسیه
 ترا قبض روح نمایم اکر مال نباشی بجال خود که درم رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود ای ملک الموت
 آیا چنین کنی که کوی عرض کرد آری با طاعت فرمان تو مامورم فرمود جبرئیل عرض کرد یا احمد خدا تعالی بلاقا تو
 مشتاق است این وقت پیغمبر من بود ای ملک الموت با آنچه ماموری بیای بر این وقت جبرئیل عرض کرد این
 و پسین نزول من برین بود چه حاجت من از دنیا تو بودی و چون رسول خدای صلی الله علی روح
 الطیب و آله الطاهیرین وفات کرد و مردمان تعزیت پرور خستند آینه در انکرا ن شدند که با حساس کلمات
 او را بگوشت میزدن لکن او را چشم نمیداد پس گفت اسلام علیکم و رحمه الله و برکاته بر هر جنبه و مرک
 نوشته شده و مشربت مرک بنوا پیشه دشنام بر ورکار قیامت مزد و اجر خویش را بکمال و در خواهید یافت
 همانا خدای عزوجل را عزائی و تسیتی است و هر صستی و تقفی است از بی هر ماکلی و در واک و در یافتی است
 برای هر یافتی پس سجده ای و ثوق گیرید و قبض و کرم او میروار باشد چه مصاب کسی است که محروم
 از ثواب باشد یعنی آنده و آن وقت و ناله و افسوس در چنان وقت باید و اسلام علیکم و رحمه الله و برکاته
 حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرماید هیچ و نسیه این شخص کیت همانا حضرت خضر علیه السلام بود
 را تم حروف کویه چان نماید که از اوایل اینجند مبارک در آنجا که حضرت رسول فرمود اجذبنی یا جبرئیل
 مغمو ما چری ساقط شده باشد مثل آنکه آنحضرت در اندوه امت باشد و از آن پس جبرئیل بر در نیم
 آن برش کرده و آن پاسخ یافته و بعد از آن بشارت رحمت خدای را در باره عاصیان بعرض رسانیده باشد
 و وقت آنحضرت ملک الموت را قبض روح مبارک طیب خود فرمان داده باشد یا آنکه رسول خدای از اوقات
 در این سده ای طول شده باشد و دفعه سخت با جبرئیل اظهار اندوه فرموده باشد و در روز نیم دیگر باره اظهار غم و اندوه
 فرموده و جبرئیل بشارت قهای پروردگار را بعرض رسانیده و از ورود ملک الموت و قبض روح مبارک مرده آورده
 و آنحضرت ملک الموت را رخصت داده باشد چنانکه از دیگر احادیث و اخبار که در این خبر وارد است بهین تقریب باز
 نیاید و المسلم و ندانه در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمه از حضرت ابی محمد امام حسن عسکری مسطور است
 که علی بن یحیی بن زین العابدین سلام الله علیه جمیع روزی در مجلس خود فرمود **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ**
عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَمَرَ بِالْمَسِيرِ إِلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

بنا بر این حدیث

يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كُنْتُ أَحِبَّ أَنْ أَخْلَفَ عَنْكَ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِكَ وَأَنْ أَعِيبَ عَنْ
 مَشَاهِدِكَ وَالنَّظَرَ إِلَى هَذَيْكَ وَتَمْنِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَمَّا تَرْضَى أَنْ
 تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ مُرْدُونٍ مِنْ مُوسَى الْآمَنُ لَأَنْتَ بَعْدِي يَا عَلِيُّ وَإِنَّ لَكَ فِي
 مَقَامِكَ مِنَ الْآخِرِ مِثْلَ الَّذِي يَكُونُ لَكَ لَوْ خَرَجْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَكَ مِثْلُ أَجْرِ
 كُلِّ مَنْ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُوقِنًا طَائِعًا وَإِنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ يَا عَلِيُّ
 لِحُكْمِكَ أَنْ تَشَاهِدَ مِنْ حَقَائِقِهِ فِي سَائِرِ أَحْوَالِهِ بِأَنْ يَأْمُرَ جَبْرِئِيلُ فِي جَمِيعِ مَسِيرِ هَذَا أَنْ يَرَى
 الْأَرْضَ الَّتِي تَسِيرُ عَلَيْهَا وَالْأَرْضَ الَّتِي أَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهَا فَلَا يَفُوتُكَ الْأَرْضُ مِنْ رُؤْيَيْهِ وَرُؤْيِيهِ
 أَصْحَابِهِ وَبُعَيْبِكَ ذَلِكَ عَنِ الْمَكَايِبَةِ الْمُرْسَلَةِ فِي رُؤْيِي رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَنْ دَاوَدَ شَدَّ
 كَسَبَاتِ بَنِي كُوسٍ بِسَپَارِئِهِ وَكُوجَ بَرَنْدَ أَخْفَرْتَ رَاغِبَانِ شَدَّ كَسَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاغِبَانِ جَانِبِ خُودِ وَرَدِيهِ بِحَقِيقَتِهِ
 بِذَلِكَ زَادَ عَلِيُّ عَرْضَ كَرْدِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُوسْتِ مِندَارِ كَمُ وَدَرِجِ اِمْرِی از اَمُورِ اَزْ تَوْ خَلْفَ وَكُنَارِ كِرْمِ وَازِ مَشَاهِدِ
 جَالِ حَدِیْمِ الْمَثَلِ وَنَظَارَةِ هَدَى وَرَشَادِ وَهَمَّتْ وَطَرِيقَتِ وَكَيْفِيَّتِ وَوَقَارِ تَوْبِخُورِ وَارِغَامِ رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَسْتُمْ مَوْ دِيَا عَلِيُّ آيَا فُشُونَدَ بِنَاشِی كِه تَو بَا مَن نَبَرْتِ هَارُونِ بِمُوسَى بَاشِی خِرَاكُمُ سَمِیْرَی عِبْدِ اَزْ مَن نِیْسْتِ
 بِعِضِی دَر مَنَامَتِ صَفَاتِ وَدَر جَابَتِ بِيرونِ اَز نَبُوتِ بَا مَن اخُوْتِ دَارِی يَا عَلِيُّ وَرَدِ سِنِهَ اَقَامَتِ فَرَا مَی دَر آن حَالَتِ
 وَجَلَالَتِی كِه تَو بَا مَقِیْمِ بُوْدَنِ دَر اِيخَا جَرِ وَفَضْلِ اَكُوْنَدَ بِاشَدُ كِه بَا رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيرونِ شَدَّ بِاشَدِ
 وَنِزْتَرِ اَمْلِ قَامَتِ اَجْرِ آسَخَانِ كِه بَا رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِجَالِ اِيْقَانِ وَطَاعَتِ بِيرونِ شَدَّ اَشَدُ
 بِاشَدُ وَهَمُ بَرِ خُدَايَ وَاجِبِ اسْتِجَابَتِ مَحَبَّتِ تَو يَا عَلِيُّ كِه دَر اِيْنِ مَعَايِیْتِ بَشَاهِدَتِ مُحَمَّدٍ وَسَمْتِ اَوْ دَر اَحْوَالِ
 وَسَائِرِ حَالَاتِ اَوْ بَرِ خُورِ دَارِ بَاشِی بَا سِيَكِه جَبْرِیْلَ رَا فَرْمَانِ كَسَنَدَ دَر مَنَامَتِ مِیْرَا اَز مَن رَا كِه مَابَرَانِ مِیكُزِیْمِ وَآن
 زَمِیْنِ رَا كِه تَو بَرَانِ هَسْتِ مَبْدُ كِرْدَانَدَ وَآسَخَنَدَ وَبِدَارَتِ نِیرو یَا بَدُ كِه مُحَمَّدٌ وَاصْحَابُ اَوْ رَا دَر مَنَامَتِ اَحْوَالِ خُودِ اَوَّلَتِ
 اِیْثَانِ بَا زَكْرَمِی وَآن اَسْنِ وَشَوْتِی كِه تَو زَا بَدِ اَرَا وُودِیْدَ اَرِ اصْحَابِ اَوْسْتِ اَز تَوْ فُوتِ شَوْدَ وَبَا مَن سَبَبِ
 بَكَايَتِ وَمَرَا سَلَتِ حَاجَتِ نِیَابِی بَا تَحْكُمِ چُونِ اِمَامِ زَمِیْنِ الْعَابِدِیْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيْنِ حَدِیْثِ بِيَايِ بَرِ دَكِیْتَنِ اَز اَهْلِ مَحَلِسِ
 بِيَايِ شَدَّ وَعَرْضِ كَرْدِیَا مَن رَسُولِ اَنْدَ اِيخَالَتِ وَاِيْنِ مَشَاهِدَتِ چَكُوْنِ عَلِی رَا تَوَانَدَ بُوْدَ بَلَكِهَ اِيخَالَتِ وَوَرَقَتِ اِنْبَاءِ رَا
 تَوَانَدَ دَسْتِ وَاوَدَ وَجَرِ اِیْثَانِ رَا نَاشِیْدَ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ هَذَا هُوَ مُعْجَزَةُ الْحَمْدِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَغِيْرُهُ كَاِنْ اَللَّهُ اِيْمَارَ قَعَهُ بِدُعَاءِ مُحَمَّدٍ وَزَادَ فِي نُورِ بَصَرِهِ اِيضًا بِكَ عَلَامَةُ حَقِّهِ
 شَاهِدًا مَشَاهِدًا اَكْرَامًا اَدْبَعِي اِيخَالَتِ مُعْجَزَةُ بُوْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا نَهَ غَيْرَا وَاِچَا خُدَا
 زَمِیْنِ رَا بَدِ عَامِی مُحَمَّدٍ بَرِ مَسْنَدِ اَفْتِ وَهَمُ بَدِ هَايِ مُحَمَّدٍ بَرِ رُوشَنِي وَنِیرو دِیْدَ اَرِ عَلِی بَرِ اَفْرُودَ تَا دِیْدَ آسَخَنَدَ وِیْدَ وَاوَرَاكِ مَنُودَ
 آسَخَنَدَ اَكْرَاكِ فَرَمُودَ اِيْنِ وَقْتِ حَضَرَتِ اِمَامُ بَا قُوسِ سَلَامِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَبَانِ شَخْصِ مَن بُوْدَ يَا عِبْدَ اللَّهِ مَا اَكْثَرَ ظَلَمَ كَثِیْرُ
 مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ لِعَلِيِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَقْلُ اِنْصَافًا لَهُ مَنَعُوْنَ عَلِيًّا مَا يُعْطَوْنَ

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كُنْتُ أَحِبَّ أَنْ أَخْلَفَ عَنْكَ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِكَ وَأَنْ أَعِيبَ عَنْ مَشَاهِدِكَ وَالنَّظَرَ إِلَى هَذَيْكَ وَتَمْنِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ مُرْدُونٍ مِنْ مُوسَى الْآمَنُ لَأَنْتَ بَعْدِي يَا عَلِيُّ وَإِنَّ لَكَ فِي مَقَامِكَ مِنَ الْآخِرِ مِثْلَ الَّذِي يَكُونُ لَكَ لَوْ خَرَجْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَكَ مِثْلُ أَجْرِ كُلِّ مَنْ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُوقِنًا طَائِعًا وَإِنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ يَا عَلِيُّ لِحُكْمِكَ أَنْ تَشَاهِدَ مِنْ حَقَائِقِهِ فِي سَائِرِ أَحْوَالِهِ بِأَنْ يَأْمُرَ جَبْرِئِيلُ فِي جَمِيعِ مَسِيرِ هَذَا أَنْ يَرَى الْأَرْضَ الَّتِي تَسِيرُ عَلَيْهَا وَالْأَرْضَ الَّتِي أَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهَا فَلَا يَفُوتُكَ الْأَرْضُ مِنْ رُؤْيَيْهِ وَرُؤْيِيهِ أَصْحَابِهِ وَبُعَيْبِكَ ذَلِكَ عَنِ الْمَكَايِبَةِ الْمُرْسَلَةِ فِي رُؤْيِي رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَنْ دَاوَدَ شَدَّ كَسَبَاتِ بَنِي كُوسٍ بِسَپَارِئِهِ وَكُوجَ بَرَنْدَ أَخْفَرْتَ رَاغِبَانِ شَدَّ كَسَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاغِبَانِ جَانِبِ خُودِ وَرَدِيهِ بِحَقِيقَتِهِ بِذَلِكَ زَادَ عَلِيُّ عَرْضَ كَرْدِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُوسْتِ مِندَارِ كَمُ وَدَرِجِ اِمْرِی از اَمُورِ اَزْ تَوْ خَلْفَ وَكُنَارِ كِرْمِ وَازِ مَشَاهِدِ جَالِ حَدِیْمِ الْمَثَلِ وَنَظَارَةِ هَدَى وَرَشَادِ وَهَمَّتْ وَطَرِيقَتِ وَكَيْفِيَّتِ وَوَقَارِ تَوْبِخُورِ وَارِغَامِ رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَسْتُمْ مَوْ دِيَا عَلِيُّ آيَا فُشُونَدَ بِنَاشِی كِه تَو بَا مَن نَبَرْتِ هَارُونِ بِمُوسَى بَاشِی خِرَاكُمُ سَمِیْرَی عِبْدِ اَزْ مَن نِیْسْتِ بِعِضِی دَر مَنَامَتِ صَفَاتِ وَدَر جَابَتِ بِيرونِ اَز نَبُوتِ بَا مَن اخُوْتِ دَارِی يَا عَلِيُّ وَرَدِ سِنِهَ اَقَامَتِ فَرَا مَی دَر آن حَالَتِ وَجَلَالَتِی كِه تَو بَا مَقِیْمِ بُوْدَنِ دَر اِيخَا جَرِ وَفَضْلِ اَكُوْنَدَ بِاشَدُ كِه بَا رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيرونِ شَدَّ بِاشَدِ وَنِزْتَرِ اَمْلِ قَامَتِ اَجْرِ آسَخَانِ كِه بَا رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِجَالِ اِيْقَانِ وَطَاعَتِ بِيرونِ شَدَّ اَشَدُ بِاشَدُ وَهَمُ بَرِ خُدَايَ وَاجِبِ اسْتِجَابَتِ مَحَبَّتِ تَو يَا عَلِيُّ كِه دَر اِيْنِ مَعَايِیْتِ بَشَاهِدَتِ مُحَمَّدٍ وَسَمْتِ اَوْ دَر اَحْوَالِ وَسَائِرِ حَالَاتِ اَوْ بَرِ خُورِ دَارِ بَاشِی بَا سِيَكِه جَبْرِیْلَ رَا فَرْمَانِ كَسَنَدَ دَر مَنَامَتِ مِیْرَا اَز مَن رَا كِه مَابَرَانِ مِیكُزِیْمِ وَآن زَمِیْنِ رَا Kِه تَو بَرَانِ هَسْتِ مَبْدُ كِرْدَانَدَ وَآسَخَنَدَ وَبِدَارَتِ نِیرو یَا بَدُ Kِه مُحَمَّدٌ وَاصْحَابُ اَوْ رَا دَر مَنَامَتِ اَحْوَالِ خُودِ اَوَّلَتِ اِیْثَانِ بَا زَكْرَمِی وَآن اَسْنِ وَشَوْتِی Kِه تَو زَا Bَدِ اَرَا وُودِیْدَ اَرِ اصْحَابِ اَوْسْتِ اَز تَوْ فُوتِ شَوْدَ وَBَا مَن سَبَبِ بَكَايَتِ وَMَرَا Sَلَتِ حَاجَتِ نِیَابِی Bَا تَحْكُمِ چُونِ اِمَامِ زَمِیْنِ الْعَابِدِیْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيْنِ حَدِیْثِ Bِيَايِ Bَرِ دَكِیْتَنِ اَز اَهْلِ مَحَلِسِ Bِيَايِ شَدَّ وَعَرْضِ Kَرْدِیَا Mَن رَسُولِ اَنْدَ اِيخَالَتِ وَاِيْنِ Mَشَاهِدَتِ چَكُوْنِ عَلِی رَا Tَوَانَدَ Bُوْدَ Bَلَكِهَ اِيخَالَتِ وَوَرَقَتِ اِنْبَاءِ Rَا Tَوَانَدَ Dَسْتِ وَاوَدَ وَجَرِ اِیْثَانِ Rَا Nَاشِیْدَ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ Fَرَمُودَ هَذَا هُوَ مُعْجَزَةُ الْحَمْدِ Rَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَغِيْرُهُ Kَاِنْ اَللَّهُ اِيْمَارَ قَعَهُ بِدُعَاءِ مُحَمَّدٍ وَZَادَ فِي نُورِ Bَصَرِهِ اِيضًا بِكَ عَلَامَةُ حَقِّهِ شَاهِدًا Mَشَاهِدًا اَكْرَامًا اَدْبَعِي اِيخَالَتِ مُعْجَزَةُ Bُوْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ Rَا Nَهَ غَيْرَا وَاِچَا خُدَا Zَمِیْنِ Rَا Bَدِ عَامِی مُحَمَّدٍ Bَرِ Mَسْنَدِ اَفْتِ وَهَمُ Bَدِ هَايِ مُحَمَّدٍ Bَرِ Rُوشَنِي وَنِیرو Dِیْدَ اَرِ عَلِی Bَرِ اَفْرُودَ Tَا Dِیْدَ آسَخَنَدَ وِیْدَ وَاوَرَاKِ Mَنُودَ آسَخَنَدَ اَكْرَاKِ Fَرَمُودَ اِيْنِ وَقْتِ حَضَرَتِ اِمَامُ Bَا قُوسِ Sَلَامِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَبَانِ شَخْصِ Mَن Bُوْدَ يَا عِبْدَ اللَّهِ مَا اَكْثَرَ ظَلَمَ Kَثِیْرُ مِنْ هَذِهِ الْاُمَّةِ لِعَلِيِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَقْلُ اِنْصَافًا لَهُ Mَنَعُوْنَ عَلِيًّا مَا يُعْطَوْنَ

لکن از دشمنانش بیزاری نمیجویم بلکه با دشمنان او دوست هستیم ای عجب که این کردار چگونه برایش
 منرا و آنچه بود با اینکه رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید یا
 خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و نصرت کن هر کس را که با او باشد و مخدول بدار آنکس را
 که فرو کند از دایره آریا چنان میدانند که خدای تبارک و تعالی دشمن نمیدارد کسی را که دشمن او باشد و مخدول
 نمیدارد کسی را که او را مخدول نماید. این اندیشه و این گمان هرگز با انصاف تو امان نیرود و بجز اینکه هر وقت
 مذکور میدارند برای آنجاعت آن مراتب و مقاماتی را که خدا تعالی علی علیه السلام را به عالی پند
 بآن اختصاص داده و آن کرامتی را که خدا تعالی علی را بآن مخصوص داشته مگر میگرداند با اینکه
 آنچه در حق دیگری از صحابه بیرون از علی بن ابیطالب علیه السلام میشوند قبول مینمایند پس چه حیرت
 که علی را از آنچه برای سایر اصحاب مقرر میگرداند باز میدارد که نه این عمر بن الخطاب است که بفرمود
 منبر خطبه میراند ناگاه در آشنای خطبه آواز بر کشید ای ساریه از جانب کوه بوحذر باش و ناگاه از اصحاب
 خطبه او گوش داشتند از آن سخن در شگفت رفتند و از هر سوی بی با خود گفتند این سخن تو یا ساریه اجل
 در میان خطبه را ندان چه بود عمر گفت یک به ایند که در آن حال که من خطبه مقال داشتم چشم خویش را به آن
 ناحیت که برادران دینی شما در زمین نهادند ببرداری سعد بن ابی وقاص با کفار بکار زد. بودند در آن
 و خدا تعالی استار و حجب از پیش چشم برگرفت یعنی پست و بلند و کوه و دریا را هموار ساخت و بر پیش و دیدارم
 نیرود و فزایش داد چند آنکه ایشان را بخوان بشدم که به اینه کوهی که بدان زمین است فوهم شده اند و از آن
 جاعتی از کفار بجهن ساخته تا از دنبال ساریه و دیگر مسلمانان که با او رزم میدادند بقتال اندر آیند و ایشان
 در پرتو گرفته از تنگ بگذرانند مگر بخوان این کیه و کین بودم ساریه بن عامر را از آن اندیشه ایشان آگاه
 دادم تا بیکوی کوه پناهنده گردد و آنجاعت را معام کند نماند پس از آن قتال دادند و خداوند
 جان اکثاف و اطراف کفار را با برادران مومن شکست داشت و شریای ایشان را به دست ایشان کشت
 هم اکنون این وقت و ساعت تبارخ گیرید چه زود باشد که این داستان بجله باشا که آشته آید و عمر این
 حکایت تمامت بگذاشت با اینکه از مدینه تا هناوند افزون از پنجاه روز بعد مسافت بود با آنکه امام محمد
 باقر علیه السلام میفرماید که با کمی چنین رقت و مقام را در حق عمر جایز نمیدانند چگونه مثال این خبر را در حق علی
 ابیطالب سلام الله علیه مقرر بنایت بود لکن شمار می بیرون از انصاف باشید و کار بجا برفت و منصف
 همی بکشید در خط اول از کتاب دوم تاریخ سطور است چون در سفر تبوک پاره از منافقین از
 رسول خدای رحمت اقامت یافتند اندیشه بر آن نهادند هرگاه سفر رسول خدای بطل انجامد یا در
 تبوک بماند شود سرای آنحضرت را بفارت گیرند و عیث و عیال پیغمبر را بزد و با بجمال را از مدینه بیرون
 تازند جزئیل بحضرت رسول فرمان آورد که در این سفر کار بمقاتلت مینماید علی علیه السلام را در مدینه

خطبه و خطبه و خطبه
 خطبه و خطبه و خطبه
 خطبه و خطبه و خطبه

942

پیشوایان

صوفیه الداعیه صریح
من باب بیخ
ضممت الیها که حضرت
و نه قوله و ضلع
و توی یعنی و ضلع
بیتب من ظهور
الاسماء و السی
عنه الخ و الخ

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۹۹۴

در محنت بدن عبادت نشسته و از بهی بد سبزه را برای عبادت کرده آینه و جامتی با جان خویش باز می کند
یعنی در حالت جان کندن باشند و گریه و زاری در محل آید و آری نباشد و از ایشان امید سودی بر نرود و
که بهی از جبهان بیرون شده و برگ در افتاده و در جامه کن چیده شده اند و آن یک در طلب دنیا است
و هر که در طلب او شتابان است و جمعی دیگر هستند که در کار بغفلت پیارند با اینکه فرشتگان حساب
و کتاب و دید بانان قضایا و بلاها از ایشان غافل نیستند و بناچار باز ماندگان بر اثر برگشتن ایشان
باشند اینوقت زید بن صوحان عیدی عرض کرد یا امیرالمومنین کدام سلطان است که بر انسان از
هر چیزی ستولی تر و نیرومندتر است قال الهوی قال فاعی ذل اذل قال الحص علی الله نیا قال فاعی
فخر اشد قال الکفر بعد الايمان قال فاعی دعوة اصل قال الدعی بما لا یجوز قال فاعی حیل افضل
قال القوی قال فاعی عمل النج قال طلب ما عند الله قال فاعی صاحب الشرف قال المیزان لک معیصه
الله قال فاعی الخلق اشقی قال من باع دینه بدینا غیره قال فاعی الخلق اقوی قال الحکم قال فاعی الخلق
اتبع قال من اخذ المال من غیر حلیه فجعله فی غیر حقیقه قال فاعی الناس اکبر قال من ابصر رشفه
من غیره قال الی رشده قال فمن تعلم الناس قال الذی لا یغضب قال فاعی الناس اثبت را با قال
قال من لم یغفر الناس من نفسه ولم یغفر الله لذنوبها قال فاعی الناس احق قال القدر بالدینا
وهو بری ما بهما من تقلب احوالها قال فاعی الناس اشد حسره قال الذی حرم الدینا والاخرة قال
هو الخسران المبین قال فاعی الخلق اعمی قال الذی عمل لغير الله یطلب بعلمه الثواب من عند الله
عز وجل قال فاعی القوم افضل قال الفایع بما اعطاه الله قال فاعی المصابی اشد قال
المصیبه بالدين قال فاعی الاعمال احب الی الله عز وجل قال اضطرار الفرج قال
فاعی الناس خیر عند الله عز وجل قال اخوفهم الله واهلکهم بالقوی وانه هدم
فی الدینا قال الکلام افضل عند الله عز وجل قال کثرة ذکره والقصر الیه قد طاف
قال فاعی القول اصیدق قال شهادة ان لا اله الا الله قال فاعی
الاعمال اعظم عند الله عز وجل قال التسليم والوعی قال فاعی الناس اکرم قال من صدق الموطن
فرمود هو او خواهش نفس ناپروا و از همه سلطنتش بر آدمی قوی تر است عرض کرد کدام ذات است که از هر
ذاتی بیشتر هوار میگرداند فرمود حرص و آز بر دنیا یا باز عرض کرد کدام فقر و بیوزگی شدید تر است
فرمود و کافوشدن بعد از ایمان و داشتن چه ایمان بخدای اسباب توکل و استغفار از جهانیان است
و کفر بخلاف آن عرض کرد کدام دعوت و خواندن و خواستن است که بیشتر بفضالت و کرامتی در میگیرد
فرمود آنکس که دعوت نماید چیزی را که میت کراهت است یعنی در طلب مجهول مطلق کام زدن غیر ضلالت
و کرامتی حاصلی میآورد و چنین کس از همه کس کراهت تر باشد حالا آنچه هر چه خواهی که باشی عرض کرد

توفیق در آستان
دانش و ادب

ربیع دوم از کتاب شکوة الاولیاء صریح

۹۹۵

کدام عمل افضل است مقتوی و پرهیزکاری عرض کرد که کدام کردار نیک تر است صاحب شکر و شکر است
 فرمود طلب آنچه در حضرت خدایتعالی است عرض کرد که کدام صاحب و نیکو تر است شکر تر باشد منمود
 آنکس که مصیبت و گناه و زین در پیشگاه خدا می آید برای تو بگوید در نیت آورد عرض کرد که کدام کس
 شکر تر و بد بختر مردمان است فرمود هر کس دین خود را برای ویشای و یحوی بفروشد یعنی محض اینک
 برای دیگری دنیا را آداسته کند دین خویش بجا آورد عرض کرد که کدام جماعت شیخ تر و ضنین تر باشند
 فرمود آنکس که اموال را از موانع باز دارد و از اهل و عیال جدا شود عرض کرد که کدام مردم بحسب لایزگی
 و کیات آداسته تر باشد فرمود آنکس که رشادت خویش را از غایت باز بیند و نیز که آده با آنچه اسباب
 رشادت گرایان شود عرض کرد که بدبارترین مردمان کیت فرمود آنکس که بحشم و غضب نرود یعنی
 در امور دنیوی و کارهای پید و ام نکو بیده فرجام مقهور خشم و دماور غضب نکود و در نه پیغمبران و اولیای
 یزدان نیز در مقامات و موارد لازم غضبان میگردیده اند عرض کرد که کدام طبقه از مردمان در رای
 و ریت ثابت قدم تر باشند فرمود آنکس که از سخنان تلقی و ذیب آسیر مردمان و نمایش مکنونا کون بین
 و زیور جهان مغرور و دیگر کون نکردد عرض کرد که کدام کس کول تر و نادان تر باشد فرمود آنکس که با قبال
 و آرایش سیرج الزوال دنیای سراسر و بال مغرور شود و حال آنکه بر قلب احوال و کرد شهای کونا کون
 این چرخ باز کون بینا و دانا باشد عرض کرد که کدام کس حیرت و اندوهش افزون است فرمود آن کس که
 از دنیا و آخرت بی نصیب باشد یعنی اعمال او نه سود و نیا آورد و نه سود آخرت و این همان زیان است
 که خدای در کتاب خویش میفرماید خیران سپین و زیان آشکار است یعنی هیچ حاجت بشهادت و
 حجت ندارد و بر جلد دانیان و بینایان محسوس و روشن است عرض کرد که کدام کس مردم بیشتر در چاررنج
 و تعب هستند فرمود آنکس که اعمال و افعالی را که نه در راه رضای خدا باشد مرکب شود و بر خود رحمت
 بندد و از خدای عزوجل در ازای آن در طلب اجر و ثواب باشد عرض کرد که کدام قنوع و قناعتی افضل است
 فرمود آنکس که آنچه خدای بد و عطا کرده و از بهر او مقرر داشته قانع باشد عرض کرد که کدام مصیبت
 سخت تر است فرمود مصیبت بردن یعنی سوکوار بی بر صغف و ذهاب دین و مذهب سخت ترین مصائب است
 بجز عرض کرد که کدام کردار در پیشگاه ایزدادار گرامی تر است فرمود انتظار کشایش و فیروزی و رستگاری
 و ازین کلام معجزارت نام باز نموده می آید که آنکه دستخوش نواب و طبایع و مصائب و آفات و فریب
 این سرای اریب و آسیب این گردون پرینب و ظلم ظالمان و جور جائران و فقر و فاقه و سختی و روز
 و تنگی معیشت هستند چون از پیشگاه قاضی حاجات و سامع دعوات نومید نباشند و همه گاه با تظا
 کشایش و نمایش آسایش و پیرایش آرایش روز سپارند بخواهی عظیم و مزدی بزرگ و مقاسم می گیرم
 ماجرته چه با مقاسات آذ واهی و ملاقات آن مصائب هرگز بنا پاسی زبان نکشایند و ملول

احوال حضرت سیدالساچین علیہ السلام

۹۹

در بخور بخوند و در ارکان دین و شالیه آیین نمائند لکن اگر نوبت باشند و از درگاه ملک قدوس
 مایوس نشینند ناچار ببلت ناسپاسی و بخت کفران بهمان کرده و بهر دوسرای زیانکار باشند و نیز
 ازین کلام شایسته معجزه آشام میشود چه میتواند که بزبان فحش و آسایش حقیقی بهنگام ظهور عدالت دستور
 حجت الهی عجل اندر فرجه و سخن فی عاقبه اشارت باشد چنانکه از زبان دیگر احادیث نیز با تصریح و الکنایه کوش
 میرسد باجمعه زید بن صوحان عرض کرد کدام گروه نزد خدای عزوجل بهتر باشند فرمود آنکه از خدا بی
 شیرینک و آداب تقوی و پرهیزکاری نیکتر کار کنند و در دنیا و حطام آن شیرینزد و در ع روز سپارند و حق
 کرد کدام کلام در حضرت ملک علام فضل است فرمود بسیاری ذکر او و ضراعت بدون به پیشگاه او خواهند
 اورا عرض کردم کدام سخن برستی و درستی مقرون تر است فرمود تسلیم بقضا و قدر الهی و حذر از معاصی
 و نوابی بمانا تسلیم بر تراز رضا و بهترین درجه ثناء و مدح عبادت عرض کرد کدام کس نزد خداست کرام
 تر باشد فرمود هر کس که در مواقع و مواطن بصدق و راستی باشد باجمعه چون این کلمات بیایرت
 ابرار المؤمنین علیہم السلام و الصلوة با آن شیخ روی آورد و فرمود یا شیخ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ
 خَلْقًا صَبَّحَ الدُّنْيَا عَلَيْهِمْ قَرْنًا طَمَّ قَرْنُهُمْ فَمِنْهُمْ فِيهَا وَفِي حُطَايَا قَرْنٍ غَوَا فِي دَارِ السَّلَامِ
 الَّذِي فِي حَاهُمْ إِلَهٌ وَصَبَرُوا عَلَى ضِيقِ الْمَعِيَّةِ وَصَبَرُوا عَلَى الْكُرْهِ وَاشْتَا قَوْلًا إِلَى
 مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَرَامَةِ وَبَدَلُوا أَنْفُسَهُمْ إِبْغَاءَ رِضَايِ اللَّهِ وَكَانَتْ خَاتِمَةُ أَعْمَالِهِمْ الشَّهَادَةُ
 فَلَقُوا اللَّهَ وَهُوَ عَنْهُمْ دَافِضٌ وَعَلَوْا أَنَّ الْوَيْلَ سَبِيلٌ مِنْ مَضَى وَمَنْ يَفْقَرُ زِدُوا لِأَخْرَجَهُمْ عَنْ ذَلِكَ
 وَالْفِئَةِ وَلَبِسُوا الْحَشِينَ وَصَبَرُوا عَلَى الْقُوْمَةِ وَقَدَّمُوا الْفَضْلَ وَاجْتَوَا فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَابْتَصَوْا فِي اللَّهِ
 ای شیخ همانا خدای عزوجل بیا فریاد فرید کانی را و محض نظر رحمت و عنایت دینار بر ایشان گشت
 و ایشان را در دنیا و حطام زشت فرجایش زاده کرد ایند و روی رغبت بر آفت پس این جماعت براه
 سلام و سلامت و سوره سلوت که خدای ایشان را دعوت فرموده رغبت گرفتند و در شدت معیشت
 و عسرت عشرت این سرای سراسر مصیبت و بلت بدانان صبر و یکتبائی چکت در زدند و بر محکامه و
 و نا ملایات صبری و در زیدند و بان کرامت و عظمت که در حضرت احدیت موجود و آماده است
 مشتاق و مایل گردیدند و برای دریافت رضوان یزدان جانهای خویش را بذل فرمودند و خاتمه اعمال
 و انجام حال ایشان نوشیدن شربت کواری شهادت است پس خدای را ملاقات کند در آن حالت
 که از ایشان خوشنود است و این گروه بد استند که مرک راه مردمان برگشته د جهان در نوشتگان
 نجای بماند است و چون بر این امر یقین آگاه شدند و بجز نمودن پیان مرک راهی نیافتند برای سپردن
 راه سدرای آخرت و منزلگاه جاوید خویش پروان از زوسیم زاده و توشه بر بستند یعنی از کنجینه تقوی
 و اعمال صالحه ذخیره خویش برگرفتند و کار سفر و فرودگاه پر هول و خطر را بآوردند و در این

سری استغاثه
 حضرت اعلی عرض است
 سر علی در خدمت
 خدای عزوجل بنفیس
 زینت

زیج دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ماضی

۹۹۷

بوجوه معجزه زاری

و یکسخت نگاه بر زلزله و بویمن بر شداید و محن روز نهاده و جاهای زبر و خشکی و بیابانها
و بر کرسکی و دروانی شجیهائی نمودند و فضل رفوئی از پیش روان داشتند و در راه خدای را پیچید
محبوب خدای بود و محبوب شمرند و آنچه در حضرت خدای مغفوس بود و مغفوس شمرند و هر بیت و مصیبتی را اسهل
و مطلوب کردند و این جماعت صباح شبان حمت و شائل و بستان کرمات و اهل نعمت و مفت و دارا با
سلام و سلامت باشند چون شیخ آن امام عالمیتقام آن کلمات معجزه تمام و آن اصحاب کرام بدید عرض کرد
ازین پس ازین حضرت کجا شوم و بهشت را چگونه از دست بگذارم با اینکه بهشت را یا امیر المومنین در حضرت
تو میگویم هم اکنون مرا بقوت و نیروئی تجیز و ساحتی فرمای تا برو دشمنان تو برو میهند شوم امیر المومنین سلام آید
صدید اورا سلاح جنگ بداد و بر مرکبی بر نشاند و او در حضور مبارکش حرب بجی کرد و رزم همید او و دشمن تازی
همی نمود و امیر المومنین از آنگونه قمار و کردارش در عجب همی بود و چون جنگ سخت کردید و بانه از پیکار گردش
و نمایش حرب فرایش گرفت پس اسب جهاند و همی تیغ برانند و قتال داد تا بغیر شهادت سعادت گرفت
کین از اصحاب امیر المومنین از پی او بشتافت و او را از اسب کونار دید پس مرکبش را بست آورد و
شعبه شریف و ذراع او بدید و چون پیکار پایان گرفت و آیه و جاه جنگ اورا حضرت امیر المومنین علیه السلام
یار بردند و آنحضرت بروی نماز گذاشت و فرمود **هَذَا عَلِيٌّ السَّعِيدُ حَقًّا فَتَرْتَمَوْا عَلَيَّ اَخِيَّكُمْ**
یعنی سو کنید با خدای چنین کس نعمت سعادت بحقیقت نایل است پس از بزمی در دینی خود در طلب رحمت
برآید و کتاب عیون اخبار از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مرویت که فرمود **اَخْتَصِمَ**
اِلَى عَلِيٍّ مِنْ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلَانِ احَدُهُمَا بَاعَ الْاُخْرَ بَعْرًا وَاَنْشَأَ الْاُوْسُ وَاَلْجَلْدُ ثُمَّ
بَدَا لَهُ اَنْ يَخْرُجَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ شَرُّكُمْ فِي الْبَعْرِ عَلَى ذِكْرِ الْاُوْسِ وَاَلْجَلْدُ در اینجا حدیث مبارک کلید من محذوف است
چنانکه قیاس و قانون است که پیش از آن و آن محذوف کرد دایه من آن بخرد و معنی ظاهر حدیث
آن است که دو تن در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود آن مرد فروشنده در آن شتر
با یک فروخته و سر مانده سر و پوست شتر با شتری شریک است حاصل معنی این است که چون شتری در بنگاه خریدان
و پیش امتحانی داشت شتر را بیک نفر نمودن شتر را داشت و آنچه فروشنده در حالت فروش سستی داشت بود را ضعیف بود
و از آن پس برای او در شتر باید یکشته و مانعی افتاد که بسبب آن از خرش ممنوع ماند پس فروشنده
بسیار شرط و استسنا که از سخت بر نهاده بود بقدر سر و پوست شتر شراکت دارد و طریق معلوم کرد
و دانستن مقدار که وی در آن شریک است آن است که آن شتر را منور فرض نماید انگاه کاشت
و سر و پوستش را ببار بندد و جدا جدا قیمت هر یک را معین نماید و ثبت میان آنجمله را از روی قیمت
باز شناسند اینوقت شریکات با یک معلوم میشود در بعضی از نسخ عیون الاخبار این هر دو حدیث که مذکور
گردید با هم حسین سلام الله علیه منسوب است و الله تعالی اعلم در جسد پانزدهم کتاب سجاد الاویان

فی حدیثی
ابن جریر
امیر المومنین

جایگاه مباحثه
حاضر شده کی شتری
با یک فروخته و سر
مانده سر و پوست
شتر با شتری شریک
است حاصل معنی این
است که چون شتری
در بنگاه خریدان
و پیش امتحانی
داشت شتر را بیک
نفر نمودن شتر را
داشت و آنچه
فروشنده در حالت
فروش سستی داشت
بود را ضعیف بود
و از آن پس برای
او در شتر باید
یکشته و مانعی
افتاد که بسبب آن
از خرش ممنوع ماند
پس فروشنده
بسیار شرط و
استسنا که از سخت
بر نهاده بود
بقدر سر و پوست
شتر شراکت دارد
و طریق معلوم
کرد

احوال حضرت مسیح الساجدین علیه السلام

۹۹۸

که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که امیرالمومنین صلوات الله علیه روزی نماز با دعا و بکشد است
و همچنان در مصلاهی خود بود تا آفتاب باندازه یک تیره سر بر کشید آنگاه با چری محسود و دوداری مسعود
روی بامردمان آورد و بایشان فرمود **وَاللّٰهُ لَقَدْ اَدْرَكْتُ اَقْوَامًا مَا كَانُوا يَتَّبِعُونَ لِرَبِّهِمْ**
وَمِنْهُمْ مَا بَرَّاهُ وَحُونَ بَيْنَ جَنَاهِمَا وَرُكْبَتَيْهِمْ كَانَتْ زَفِيرُ النَّارِ اِذَا نَبِئَهُمْ اِذَا ذَكَرَ اللّٰهُ
عِنْدَهُمْ مَا دُوَاكُمَا يَمِيزُ الشَّجَرُ كَانَتِ الْقَوْمُ بَانُوا غَائِلِينَ قَالَ ثُمَّ قَامَ قَامَرَايَ ضَاحِكًا كَلَفَتْنِي نَفْسِي
یعنی سوگند بخدای جابخی را در یافته ام که شبهارا بر کوع و سجد و حضرت دود و برادر میاورند و در عبادت یزدان
کاهی پیشانی را ز نحت سجده میدادند و کاهی پارنج قیام می نهادند و چنان باترس و پیم بودند که کوسه
زغیر نار و فریاد آتش همواره در گوش ایشان آسایش باز بوده و هر وقت نزد ایشان خدا میرانم می بودند
چنان برهم میسر زیدند و حرکت میکردند که درخت از با و جنبش میکرد و چنان در انظار مردم می نمودند که نفقت
شب بروز آورده اند یعنی کار و کردار ایشان از روی سمعه و ریاد نمایش سخن خدا بود میفرماید اذن پس
آنحضرت پایی شد و تا کایکه برضوان خدای پست آنحضرت با محلات ضحک ندیدند در کتاب مجموعه ورام
از زید بن علی از پدرش علیه السلام مروست که حسین بن علی علیهما السلام نزد عمر بن الخطاب آمد کایه
که عمر بر روی جمعه بر منبر جای داشت **فَقَالَ لَهُ اَنْزِلْ عَنْ مَنبَرٍ اَبِي فَبَكَیْ عُمْرُ ثُمَّ قَالَ صَدَقْتَ يَا نَبِیَّ**
مَنْبَرُ اَبِیْكَ لَا مَنبَرٍ اِلَیَّ وَ قَامَ عَلٰی عِلْبِهِ لَمْ يَزَلْ یَقُولُ مَا هُوَ وَاللّٰهُ عَنْ رَاِیْ قَالَ صَدَقْتَ وَاللّٰهُ
مَا اَقْنَعْتُكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمَنبَرِ فَآخَذَهُ فَاجْلَسَهُ عَلٰی جَانِبِهِ عَلٰی الْمَنبَرِ ثُمَّ قَالَ اَيُّهَا النَّاسُ
لَا تَحْزَنُوا عَلٰی مَا كَانَ لِلّٰهِ وَ لِلّٰهِ يَوْمَئِذٍ اَحْفَظُ مِنْ فِعْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ مِنْ حَفِظِهِمْ حَفِظَ اللّٰهُ عَلٰی لَعْنَةِ اللّٰهِ
عَلٰی مَنْ اَذَانِیْ فَبَهِتَ نَدَاكَ حُسَيْنٌ عَلٰی سَلَامٍ با عمر فرمود از منبر پرچم نبرای پس عمر بکسیت آنگاه گفت نفرزند
براستی سخن کردی این منبر مخصوص پیدرتست نه پدر من این هنگام امیرالمومنین علیه السلام برخواست و منبر
سوگند با خدای این سخن که حسین بکشد نه برای و اشارت من بود عمر گفت راست گفتی سوگند با خدا ای
ای ابو الحسن تو را در این کاه قسم میدانم یعنی این گمان با تو نمی برم و امیرالمومنین ازان روی آن سخن بکشد
که در آن ایام امام حسین علیه السلام کودکی خود سال بود و این سخن از اذان که باین سن نایل بودند باور
نمی افکاد و شاید گمان میرفت که دیکوی با و بیا موخته اما عمر بن الخطاب که از حد نصاب جو بجان ایشان
محو چینی الله علیه و آله با خبر بود بجهن آن منبر بایش عرض کرد میدانم این گمان تو بنزد یعنی خود این کودک
ازین مقامات برتر و بالاتر است با بجهان پس این سخن عمر از منبر منهد و آمد و امام حسین سلام الله علیه را
برگرفت و در کنار خود بنشاند آنگاه گفت ایها الناس از پیغمبر شما صلی الله علیه و آله شنیدم
میفرمود مراد از این من گناهان باشد و ایشان را در تمام مراتب حفظ نمایند و هر کس
مراد عدت و ذریت من محفوظ دارد خدا را حفظ کرده است یعنی فرمان خدا را در باره ایشان

ایام امام حسین علیه السلام

ایام امام حسین علیه السلام

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۹۹۹

نگاهبان گشته است آنگاه سه کثرت فرمود بعلت خدای برکتش باد که مراد امرایان بادیت
 و آزار آورد و احتجاج طبری باین تقریب حدیثی مبسوط و مفصل و جامع الملاحظ که کور است چون مشاب
 این مقام نبود مذکور شد در کتاب کشف الغم از حضرت امام ذین العابدین از آباء عظامش مروی است
 که چون امیر المومنین علی علیه السلام از وقعه جمل و بقولی از وقعه خوارج مراجعت نمود اندر ذرا یعنی بعد از
 عبور دایم مردمان فرمود همانا این مکان زور از است راه برگزید و از اینجا دوری جوید چه خف و
 فزور قن اسرع است بسوی آن از فرور قن میخ در تخاله و چون موضعی از زمین آن رسید منبر نمود
 این زمین چیست عرض کردند ارض بحر باشد فرمود زمین سیاح یعنی شوره زار است ازین زمین دور
 گیرید پس از طرف یمن بر نشسته تا بجانب راست سواد رسیدند ناگاه آنحضرت بر اسی که در صومعه خویش
 جای داشت باز خوردن بود ای راهب در اینجا فرود شوم عرض کرد در اینجا منزل کن و شکر خود را در این
 زمین منهدم و مباد فرمود از به می عرض کرد از آنکه خبری یا وصی پیغمبری که در راه خدای عزوجل
 قتال دهد لشکرش را در این مکان منهدم و نیارد چه مادر گناههای خود باین گونه یافته ایم امیر المومنین فرمود
 من و حتی سید انبیاء و سید اولیای ائمه را هم عرض کرد پس تویی مصلح قریش و صلی محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم میر المومنین علیه السلام فرمود من همانم ایوقت راهب از جای خود منهدم شد و عرض کرد
 شریع اسلام را بمن باز فرمای چه نعت ترا در این مجلس بپایده ام همانا تو در زمین بر اثما که خانه مریم و زمین صبی
 عیسا السلام است در آمدی فرمود در اینجا بایست و از هیچ خبر نماند خبر کوی آنگاه آن حضرت بموضع در آن
 و پای مبارک ابرار زمین بگفت **فَانْجَبَتْ عَنْ خِزَانَةِ** چشمه آبی جوشنده و خرد شده
 نماینده گشت آنحضرت فرمود همانا این همان چشمه مریم است که از بهرش بجوشید آنگاه منهدم بود
 هفده ذرع دور از اینجا زمین را بشکافتند چون بشکافتند سنگی سفید بپایند فرمود مریم عاتق خویش بر این
 صخره نهاد و در اینجا نماز کرد آنگاه امیر المومنین صلوات الله علیه آن صخره را نصب کرده و بروی آن نماز
 بگذاشت چهار روز در آنجا اقامت فرمود و نماز اجماعت داد فرمود و حرم محترم را در ضیاع آن موضع باید
 بعد از آن منهدم نمود ازین بر اثما همین است که هم عیسا السلام بیاید و اسیما در این موضع مقدس نماز بنداشته
 حضرت ابی جعفر محمد بن علی عیسا السلام میفرماید که تحقیق که در یافته ایم که در این زمین حضرت ابراهیم قبل از
 عیسی عیسا السلام نماز گذاشته است محمد بن عیسی در بی صاحب کشف الغم علیه الرحمه میفرماید زمین بر اثما
 و کرب میل بغداد واقع است و جامع بر اثما در آنجا ویران شده و جز دیوارهای آن دانه کثانی باقی است
 من آنجا در آمد و نماز بنداشتم و تبرک جتم در کتاب روایت کافی از سعید بن اسیب مسطور است
 که علی بن حسین عیسا السلام فرمود مردی در حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه معروض داشت اگر
 و عالم را از این آتش آتشناشناس خبر کوئی آنحضرت با امام حسین صلوات الله علیه منهدم و یاسین

کتاب میر المومنین

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

تو پاسخ بگویی فرمود اما قولك اخبرني عن الناس ففحن الناس ولذلك قال الله تعالى في كتابه
 ثُمَّ افْبِصُوا مِنْ حَيْثُ افَاضَ النَّاسُ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي افَاضَ بِالنَّاسِ
 وَآمَنَ قَوْلُكَ شَبَّاهُ النَّاسِ فَأَتَمَّ شَيْعَتَنَا وَهُمْ مَوَالِيَانَا وَهُمْ مِثْلُ ذَلِكَ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ يَتَّبِعْنِي فَأَتَمَّ مَعِيَ وَأَمَّا قَوْلُكَ النَّاسُ فَأَتَمَّ السَّوَادَ الْأَعْظَمَ وَأَشَارَ سَائِرَهُ
 إِلَى جَمَاعَةِ النَّاسِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلَّغَهُمْ أَصْلَ سَبِيلٍ
 امام حسين عليه السلام میفرماید اما سخن تو که میگوئی مراد از ناس خبرده همانا مراد از ناس ما هستیم یعنی اطلاق
 سطلق منصرف بر دو کمال است و فرد کمال مخلوق انسان حقیقی ما هستیم و ازین است که خدای در قرآن مجید
 خطاب میکند و میفرماید باز شنید از آنجا که مردمان باز میشوند پس ازین میرسد که ناس حقیقی دیگران میباشد
 و جانیان بر روش ایشان مامورند چنانکه میفرماید رسول خدای آنکس باشد که مردمان افاضت میفرماید
 و اما قول تو شباهه ناس همانا شباهه ناس شیعیان ما باشند و ایشان دوستان ما و از خود ما شمرده
 میشوند و ازین است که حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله بنیایا و آلها میفرماید هر کس مرا متابعت نماید
 از من باشد و اما قول تو ناس همانا مراد از ناس سواد اعظم است و بادست مبارک بجاعت
 مردمان اشارت فرمود و از آن پس معنی آیه شریفه استدلال فرمود که این جماعت نباشند که مانند
 چاهایان بلکه راه تر از آنان در مجمع البحرین مرقوم است که ناس و کجبر هم میآید در حدیث مذکور معنی
 سواد اعظم و منی است از مخلوق که یکی از ایشان بر مردی بر مسجد و در حدیث رسیده است
 إِنَّ جَمَاعِينَ عَادِ عَصَوَارِ سَوْكُمُ فَسَخَّهَهُمُ اللَّهُ لِنَسَاكُلِ الْإِنْسَانَ مِنْكُمْ بِذَوْدِ جِلْمٍ
 شَقِ وَأَحَدٍ يَقْرُونَ كَاتِبُ الطَّائِرِ وَكَوْنُ كَاتِبِ الطَّائِرِ كَاتِبُ الْإِنْسَانِ كَاتِبُ الْإِنْسَانِ كَاتِبُ الْإِنْسَانِ
 و غناد و زیند و ایشان را پروردگار ناس بصورت ناس نسخ فرمود برای هر انسانی ازین عبادت
 کدیت و یکپای از یک شق واحد بود و مانند پرندگان دانه برمی چسبند و آهنک داشتند و چون چاهایان
 چریدن پس بدین گرفتند و بعضی گفته اند ناس همان یا جوج و ما جوج است و بعضی را عقیدت چنان است
 که ناس بصورت انسان است جز اینکه در چرخش با ایشان یکسان و در دیگر خرد یکسان هستند و از
 بنی آدم نیستند و باین صورت کور میگویند بود که مراد از حدیث مسطور آن باشد که میفرماید سایر خلق که
 سواد اعظم هستند ناس میباشند لکن در معنی ناس هستند چنانکه در بعضی خطب امیر المومنین سلام الله
 رسیده است قَالَ صُورَةُ الْإِنْسَانِ وَالْقَلْبُ قَلْبُ جَوْانٍ و امام حسین علیه السلام درین بیان
 معجز ارکان آدمیزاد را بر سه قسم منقسم میفرماید چنانکه در حدیث دیگر بزبان دیگر وارد است که مردمان
 بر سه قسم باشند یا عالم اند یا متعلم و بیرون ازین دو هیچ چیز حرکتی جمع نمیشود است بگویم که کسهای که چاکت
 مانند پشه است که بصورت کوسفند و الاغ و چشمهای آنها فیه میافتد و مردمان پست و مندر و مایه

نکته

نکته

نکته

ربیع دوم از کتاب شکوة الادب ناصر

۱۲۱

جابل را بر سبیل استعاره هیچ نیامند و در طاع بار بار جمله و هر دو عین معنی و مستحق اول معنی عوام و مفید باشد
همانا در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است **اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَلَقَ الْمَلٰٓئِكَةَ وَرَكَّبَ بَنِيَّ اٰدَمَ وَرَكَّبَ بَنِيَّ اٰدَمَ**
خَلَقَ الْبَهَائِمَ وَرَكَّبَ بَنِيَّ اٰدَمَ وَرَكَّبَ بَنِيَّ اٰدَمَ وَرَكَّبَ بَنِيَّ اٰدَمَ وَرَكَّبَ بَنِيَّ اٰدَمَ
عَلٰی شَهْوٰیهِ فَبُهِتَ الْاِنْسَانُ اَلَمْ يَكُنْ عَلٰی عَقْلٍ فَبُهِتَ الْاِنْسَانُ اَلَمْ يَكُنْ عَلٰی عَقْلٍ
سفر یا مخلوق خدا بر سه گونه اند یکی زمره فرشتگان که ایشان را بیا فرید و خلقت آنها را ترکیب عقل
سرافراز داشت و این مخلوق آسوده و پمدهی مانع یکباره بکومت عقل متین و خرد استوار بعبادت
پروردگار لیل و نهار می سپارند نوع دوم بهایم و چهارپایان و حیوانات غیر ناطقه است آنها را بیا فرید
و خلقت آنها را ترکیب شهوت که من حیث المجموع هوا و هوس و خواهش نفس حیوانی و خوردن و خفتن
و آشامیدن و شهوت زادن و تولید مراتب کارانی است نمایش داد چه پاره تکالیف بر آنها
مقرر نبود بلکه وجود آنها برای آسایش و آرامش نوع سیم مخلوق است که آدمی را دبا باشد که خدایش
بقدرت کادیه یا فسرید و دارای دو جنبه که داند یک جنبه عقل که جنبه ملکی است و یک جنبه شهوت
که جنبه حیوانی است پس بناد او را از بنیاد دیگر بر بناد تبارک الله رب العباد و از اینجا معلوم شد
که همه مراتب و مدارج و مقاصد در این نوع سیم مخلوق است که مخلوقی دیگر برای بقای او و توانایی
ادای تکالیف او ایجاد فرمود و از آن طبقه تحلیف عبادت برگرفت یعنی آن گونه تکالیف که برای
انسان است بر آنها گذاشت تا این طبقه سیم کار عبادت و بازار معرفت را بخوبی بیاید پس نوع
سیم که بنی آدم باشند بر سه قسم هستند نوع اول آن است که با تله بر نیروی عقل بر مراتب شهوت غالب کرد
و یکباره ترک شهوت بفرماید و او از فرشتگان برتر خواهد بود چه با مانعی سرکش و قوی چنان مثل شهوت
بطراد و جدال پسید و زود دارای آن جنبه کشته و بر شهوت پست پای زده و این گونه که ان سطل متفرق
بجای محبت و عرفان و سرست عرصه عشق حضرت یزدان باشند و با مراتب بر طاک برتر هستند مانند
پیغمبران و اوصیاء و اولیا و اگر چند مخلوق در وی چون آدمی باشد لکن بخلق و فوی و معنی و مقام مانند ملکات
چون عیسی بر ملک جای دارند و در پیکر آدمی و معنی جبرئیل در عرش که و کاجیل پرواز جویند بلکه پاس
در معامی نهند که جبرئیل را بال سوزد و بان نور تجلی نایل گردند که صد هزاران میکائیل و جبرائیل و اسرافیل
چشم خیره در روان سیه باند نوع دوم آنان باشند که یکباره مغلوب و پوشوت و پای بند اغلال خواهش
نفس ناپروا و محکوم هوس و هوا باشند و چندان بیش شهوت بر ایشان حاکم و غالب است که هیچ وجه عقل
راه چون و چرائی نمی باند و چنان مغلوب میگرد که کوئی در این پیکر عقل مخلوق نگشته و بالمره میل بطرف
سغلی و دستخوش دواهی دهیا است و این نوع از بهایم یکباره پست تر باشند چه در بهایم منجنا لاف شهوت
که عقلی باشد حینت و دواهی شهوت صرف هستند که مقتضی مقام بحیثیت است لکن در آه میزد موجود است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۲

و با وجود مخالفت شهوت که عقل است بر روش بهایم رفته و ناچار بی مراتب از بهایم منصرف و ترقا داده است
و جز چشم محض و شهوت مطلق بر طبق وجود ندارد و این است که در قرآن میفرماید ایشان از بهایم گمراه تر
باشند چه ایشان با اینکه دل دارند بهیچ در نمی یابند و با اینکه چشم دارند روی حق نمی بینند و با اینکه
کوشش دارند حق و محض حق میشوند زیرا جز بکوش بوشش نمیتوان شنید و از آن طرف چون زنده شهوت
در این وادی و دل چیت عقل تو فعل بن لعل و بر جزا جز چار پایان منجز میشود و پادشاه مرشد در
در طریق راست سلوک نیامیند لکن اینجاست بسبب آن پرده کفران و غشاوه ضلالت و نهایت
طغیان و عصیان با اینکه خداوند ایشان را دارای عقل و توفیق صاف و از فساد گردانیده و با آنچه پادشاه
زیان و خیران و نیران جاویدان است اقدام نیامیند و در جهل تکلیف را فرو میگذارند و در حقیقت چنانچه
در کماله زندگان هستند لکن مردگان باشند و خیر از شر تمیز نگذارند بلکه در طریق شر مشرک کوشش
کنند و هیچ از نور هدایت فروزی بر قلوب قایم نرسانند و ظلمت صرف و تاریکی محض باشند و این است
که امام علیه السلام فرمود شناس همین سواد اعظم است و اشارت بمطلق جماعت فرمود و ایشان را
سواد اعظم خواند نوع سیم آن کرده باشند که نه عقل ایشان بر شهوت و نه شهوت ایشان بر عقل
چیره است و بحیره عقل با نفس در حالت نزاع و اجتهاد و کوشش است و آدمی در میان این دو مخالف
بزرگ گرفتار و همواره در حالت جهاد و کاد است از یکوی جان کشاید سوی بالا بالا و از سوی دیگر
تن نخله در زمین چنگالها پس بیابیت بادیده دانش و چشم بنیش و دل دانا و کوشش مشغول بکوشش
و به اندیشه و بشنوند که خداوند علی اعلی این نوع بشر را که دارای دو جنبه عقل و شهوت و نوع وسط
انواع ثلاثه خلقت است دارای چکونه مراتب امتیاز و مقام گردانیده چه علت فاعلی خلقت است
که معرفت باشد و سرشت این نوع بودیعت نماده و این نوع را آن درجه و استعداد عطا فرموده است
که بآنکه تامل بکند و رعایت تکلیف و تحمل نفس و تنذیب خلق بر تر از ملک بلکه فرمانفرمای ملک و ملک شود
و بآنکه تغافل در اسفل السافلین محکوم بر فقر و فقر و هلاکت ابدی و ضلالت سرمدی و چار کرد و د
آدمی زاده طرفه مجونی است از فرشته سرشته و در حیوان
گرگند میل این شود به ازین در شود سوی آن شود پس ازین

پس بیابیت کار بجبهه و جد که است و غشاوه ضلالت و در ملک ملالت از پیش چشم و آینه دل برداشت
و بدانت که اگر ازین چشم و کوش و زبان و بوش و جان و دست نه آنچه مقصود است نمایش کرد
هرگز در شمار بسینایان و شنوندگان و گویندگان و دانایان محسوب نیاید بلکه ای بسا مراتب ارکاء و قهر
فرو و تروبی پایه تر است و در کشور خدای مانند او بی جنبه و جانور و بحقیقت ایشان جماعتی بی بصیراند
بلکه در کار کارگاه و در که مورد پاره تکالیف میزند بی از ایشان خوشتر و برتر است چه آنها نیستند همان

مجموع دوم از کتاب مشکوٰۃ

حاجس و قوی را دارند و از جمله سودمند میشوند و زیان نمی برند لکن اینجاست چون حاجس را مرکب
 هوس و قوی را با کجوب هوای میگردانند و سخنش زیان و خزان حاد و آن میگرداند همانا خدا
 ایشان را از هر کلمه بزرگ و مقصود عظیم بیفزاید که ملاک را اسناد او را قابل آن تکلیف داشته و از
 ایشان را میان ارسال رسل و انفاذ تکالیف و کتب نفرموده لکن این نوع و تیره را بلا قایل این
 اینجاست را قابل هر نوع زیور و زینت ترقی و امتحان و مورد و مخاطب بختابهای مستطاب یا منتهی
 اطعنی حتی اجعلک مثلی منموده و صادر ایل و عقل سخت و واسطه وجود و تداوم و اولیاد و اصحاب
 او و پیغمبران برگزیده را باین صورت و این قالب جلوه کرده و برای این دو ترکیب ساخته و اگر در کارگاه
 وجود و در اینجا نمود صورتی ازین مطلوب تر و قالبی ازین برگزیده تریودی البته برگزیده کان که جمعه
 آفریدگان بطفیل وجود ایشان نمائش گرفته و انصورت و آن دیدار پدیدار شدند پس بیایستی میت
 خویش شایم و معیار و عترت و انتقام خود را بدو انیم و با داس طامی دار چاس و ایل از اعلیٰ علیین
 با بط و بطل است افعن ساقط خبر ایم و اگر بهای صورت و قابلیت خویش را ندانیم باری پاس آن
 صاحب صورتان ستوده سیرت را که با ایشان در ظاهر یک یک و یک چهره بودیم و دوست بهیم و نفقت

در مدت نزدیم

قابلیت بقیه نیست الا لقی	لیکن از حبه ز آگاهی
ای کتاب معین بین خود را	به زوان از یکی تو زین صدر را
خویش را نمی شناسی قدر	در زین محرم کنی ای صدر

اَرْعَمَ اَنْتَ لِحَرْمٍ ثَقِيْلٌ وَ فَيْكَ اَنْتَ وِى الْعَالَمِ الْاَكْبَرِ رَحِمَ اللّٰهُ اَمْرًا عَرَفَ قَدْرَهُ
 ذکر پاره کلمات و خطب که حضرت امام زین العابدین

پاره کلمات
 علی علیه السلام

از جناب امیرالمومنین صلوات الله علیه
 روایت فرموده است

در کتاب فضائل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود و پدرم این پدرش را حدیث
 را مروی در حضرت امیرالمومنین علیه السلام باین شد و عرض کرد یا امیرالمومنین یا چه خبر خدا
 شنیدی قال یَفْخِخُ الْعَزِیْمُ وَ نَقِضَ الْهَمِّ لَمَّا اَنْ هَمَّتْ فَحَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَ هَمِّي وَ عَرَفْتُ فَخَالَفَ
 الْقَضَاءُ عَرَجِي فَقُلْتُ اِنَّ الْمَدْبِرَ غَيْرِي قَالَ فَمَا ذَا سَكَّرَتْ لِحَاءَهُ قَالَ نَظَرْتُ اِلَى بِلَادِهِ قَدْ صَرَفَهُ عَنِّي
 وَ ابْلَى بِرَعِي فَقُلْتُ اِنَّ قَدَمِي عَلَى شَكْرَتِهِ قَالَ فَمَا ذَا احْبَبْتَ لِقَائِهِ قَالَ لَمَّا رَأَيْتُهُ قَدْ اخْتَارَ لِي
 دِيْنًا مَلَكَتِي وَ رُسُلِهِ وَ اَنْبِيَآئِهِ عَلِمْتُ اَنَّ الَّذِي اَكْرَمَنِي بِهَذَا لَيْسَ نَبِيًّا

فان المدبر
 هو الله تعالى

و مقصور و فساد و فحش و زنی باشد بر گذشت آنروز و تفریط و تقصیر تو در آن زمان حسرت بر حسرت و اندوه بر اندوه است
 بخواهد از خود و اما حالت آنروز که بر تو بجا داده و پھر بر کنده و در آن اندی و نمایش و یکجا با در امیدوار
 و در این امید مغروری و حال آنکه هیچ خانی آیا آنروز بخواهی دریافت و اگر دریایی تواند بود خط و بهره تو از آنروز
 نیز چون روزی گذشته باشد و تفریط پس ازین سه روز که در سپری کردیده و تو در آن تفریط رفتی باشی و بگذرد
 دیدارش را انتظار بری یعنی روز آسینده را اما تو را نه یقین است که چو نش را در دریایی کا و تفریط خانی سپی تو
 نقد آوری آنروز که باید نمود و بدان اندی پس بیدار باش تا نمود و بجز بر فوس و بر تو واجب و در
 جز است که در آنچه در روز گذشته بغفلت و مقصور کنده باشی و در آن حسنات که از تو فوت شده
 نیک بتامل و تفکر روی و بامارت عقل و امارت دانش و فرزینش خوب بگری و بدانی چگونه از کتاب
 حنات بازمانده و در ارتکاب نیات بار نفس برانده و در آن یک بقصور و در این یک بقصور رفت
 با اینکه با خیال محبته مال و این سودای نارد و هیچ یقین نباشی که منم دارا دریایی و نیز میزبان
 اگر دریایی با کتاب حنہ بر خود دار یا با کتاب که میدهد و چار بخواهی شد و با شوب و اضطراب گرفتار
 بخواهی بود پس تو برای آنروز که استقبال می نمائی مانند آنروزت باشد که برگذرانده یعنی بسبب عدم توقف
 و ایتقان دریافت روز آسینده و کتاب اعمال صالحه حالت تو با آن روز گذشته که بخواه و تقصیر بر سر
 یکسان است و هر دو روز را بیایست در و خاست انجام و زامت فرجام تو امان بر شماری و چون ازین
 دو روز نومید هستی بیایست در آنروز که بآن اندی چنان با اعمال صالحه و افعال حسنه و عبادت
 و مبرات روز سپاری که عمل تو مانند عمل مردی باشد که از تمامت ایام جز آنروز که بجا داده و بجز بهان
 که دریافته اسح امیدوار دریافت زمانی دیگر و توفیق دیگر نباشد پس بکن آنچه توانی و کار خویش بپای
 که از یافز و گذار و خداستالی تو را اعانت فرماید در محسوسه امیر ابو بحسین و رام ابن ابی فراس از زید بن

کلمات امیر ابو بحسین علیه السلام

عَلِيٍّ ابْنِ مَرْثَدٍ شَامِزِينَ الْعَابِدِينَ اَزْ عَمِيٍّ بِنِ هَيْطَالٍ عَلِيْمٍ السَّلَامُ مَرُوِيٍّ اَسْتَ قَالَتْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الْقَلْبُ الْحُبُّ لِلَّهِ يُحِبُّ كَثِيرًا الْقَضَبُ لِلَّهِ وَالْقَلْبُ لِلَّهِ عَنِ اللَّهِ يُحِبُّ الرَّاحَةَ فَلَا
 تَقْنُ بِأَنَّ اَدَمَ اَنَّكَ تَذِيْرُكَ رَفَعَهُ اَلْبَرُّ بَغِيْرُ مَشَقَّةٍ فَإِنَّ الْحَقَّ ثَقِيْلٌ مُّسْرُو
 الْبَاطِلُ خَفِيْفٌ وَسَيِّئُ حُلُوْلُهَا النَّاسُ حَقٌّ وَبَاطِلٌ وَكُلُّ اَهْلٍ فَاسْتَعْمِلُوا الْحَقَّ تَكُونُوا
 مِنْ اَهْلِهِ وَلَا تَحْفُوا فِي الْبَاطِلِ فَتَكُونُوا مِنْ اَهْلِهِ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يُجَادِلُ شَكْلَهُ وَبَغْيَتِ النَّاسِ
 بِاخْلَاقِهِمْ اَلدَّهْرُ بَوْمَانِ يَوْمٌ قَدْ مَضَى فَقَدْ حَسَلَ عَلَيْكَ اَوَّلُكَ وَيَوْمٌ أَنْتَ فِيهِ فَانْظُرْ بِأَيِّ رُوحٍ

نخاذه دوستی

بشکل نفع اهل بالسر

امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود آنکه بدوستی خدای سرشته است دوست همیدارد که برای خدا
 حامل رنج و تعب باشد و آن که از خدای غافل است دوستدار راحت و خواهنده آسایش نه است
 پس کجا مبرای فرزند آدم که بدون رنج و مشقت برفت بر نایل و بخیر و خوبی واصل شوی چه حق سنگین و تلخ

اعمال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۶۱

و باطل سبک و سست و شیرین است میفرماید ای مردمان همانا امور جهان از دو حال بیرون نباشد یا حق است یا باطل و هر یک را باطل و اشتباهی است پس تا تو ایند کار بخی کنی تا از اهل حق شمرده آید و در امر باطل نگوشی تا از اهل باطل شمار رویی همانا آدمی با ابناء جنس و اکفاء خویش بیایست انباز و هوس و زنجار و دود و سار باشد لکن بستیاری علم و دکان و محاسن ششم و اخلاق و قبا و صاف را بگرد هر چه ستوده است بکار بندد میفرماید روزگار دور و روز است یکروز آن است که گذشته است و برای تو یا سود آورده یا زیان رسانیده و یکروز است که در آن اندی پس یک بجز و بیدار باش که اعمال و افعال تو بر چگونگی است و این عمر عزیز و روز پر بهای خویش را بر چه منوال باطل میری آیا بخل و کراه یا بصواب و ثواب است و نیز در آن کتاب از حضرت علی بن الحسین مروی است که حضرت امیر المومنین این خطبه را در روز جمعه قرائت فرمود **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ التَّوْحِيدِ بِالْقِدَمِ الْاَزَلِيِّ الَّذِي لَيْسَ لَهُ غَايَةٌ فِي دَوَامِهِ وَلَا لَهُ اَوَّلِيَّةٌ اَوْ اٰخِرَةٌ اَنْشَاءُ ضُرُوبِ الْبَرِيَّةِ لَا مِنْ اَصُولٍ كَانَتْ مَعَهُ بَدِئَةٌ وَارْتَفَعَ عَنْ مَشَارِكَةِ الْاَنْدَادِ وَتَعَالَى عَنْ اِتِّخَاذِ صَاحِبَةٍ وَاقْوَادٍ وَهُوَ الْبَاقِي مِنْ غَيْرِ مُلْكٍ وَالْفَنِيُّ لَا بَاغْوَانَ وَلَا بَالَهُ تَقَرَّرَ بِصُنْعِهِ الْاَشْيَاءُ فَاقْتَضَى الْبَاطِلُ التَّائِيْدَ بِمُخَالَفَتِهِ مِنْ لَطِيفٍ خَيْرٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيْرُ** سپس دستهای مخصوص به خداوندی است که بقدرت و قدم و شیی بر جمله موجودات متوجه و یکجا و چنان ازلی و متدی است که در دوام او غایت و نهایتی نیست و مراد او اولیت و آغازی نباشد و اصناف بریت و انواع خلقت بدون استیذان نخت اصولی با وی باشد بدست قدرت و بروز مشیت بیافرید و از مشارکت اذن او و مثال برتر رفت و از فرا گرفتن زن و فرزند و اهل و پیوند متعالی شد و اوست باقی بدون مدت یعنی تشخیص بدلی برای بقای اوست و اوست آفریننده بدون امتیاز و االت بصنعت و ساقفتن اشیاء و تفر و حبت و لطافت تدبیر حمد آفریدگان را مستحق فرمود پس نثره و ممدوح خداوند لطیف و بخیری که نیت ماندنش چیزی و اوست شنونده و بیننده یعنی بر حقایق اشیاء و دقائق موجودات و لطایف امور و انا و نبات و هیچ چیز در هیچ حال و هیچ مکان بروی پوشیده و مکتوم نباشد در نیت و بس عتق که شتمل بر اشعاً خبا و لا یتاب سلام الله علیه است. مسطور است که امام ابو هنی فضل بن الحسن بن الفضل طبرسی با سناً متصل از یحیی بن توبه از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه روایت میکند که یحیی بن توبه گفت امام جعفر علیه اسلام باید رشتن ابوی من بود و لالت نخم ترا بر ذخیره کبری و کنج فاخر و محل اعتمادت با دین و سپردن مخلصین و ذخیره ائمه دین که در معات خدای را با آن میخواند سوگند را خدای سیکس آن دعا کند و است خبر آنکه با آنچه اراده کرده نایل و مقصود خویش و اهل شده عرض کردم ای سید من آن دعا چیست فرمود صحیفه ایست که ائمه متداول نموده اند و هر یک بدیکری وصیت کرده اند هر کس این دعا را

خطبه المومنین
عبدالله بن علی
نصف شریف

خطبه المومنین

ربع دوم از کتاب سبکوة الادب ناصری

۱۵۷

بدشمنان بایا موز و ازمانیت و هر کس از دوستان با مصافقت کند از مانا باشد و این دعا و مناجات
تبریب عروف معجم است هر وقت تراجمی پیش آید و امری باندوه مشکند که توانائی آن را نداشته باشی
یا از چیزی بپیک شوی که بر دشمن قدر نشوی این دعا قرائت کن چه تو بآنچه اراده کنی ظافرو بآنچه آرزو
داشته باشی فایز هستی و خدا تعالی دعائی است که بر استجاب فرماید و آن کس را که بر این دعا اعتماد
داشتندی و این دعا را از امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰة و السلام است با تجمید این دعا که شمل
بر مناجات و تضرع و در قضای حاجات مجرب میباشد در دیوان مشهور منسوب به جناب

امیرالمومنین علیه السلام مطور است

يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ وَبَارِئَ السَّمَاءِ يَا ذَا أَمِّ الْبَقَاءِ وَبِأَسْعِ الْعَطَاءِ

لَدِي الْفَاقَةِ الْعَدِيمِ

ای شنونده دعا ای برکننده سماء ای دایم البقاء ای واسع العطاء برای درویش بی نوا
و یا عالم الغيوب و یا غافر الذنوب و یا سائر العيوب و یا كاشف الكرب

عَنِ الْمُرْهَقِ الْكَعِيمِ

ای دهنده غيوب ای بخشنده ذنوب ای پوشاننده عيوب ای گیرنده كرب از فرو برنده بختها
و یا فائق الصفات و یا خراج النبات و یا جامع الشتات و یا منشي الرغبات

مِنَ الْأَعْظَمِ الرَّعِيمِ

ای سیکه بجله صفات حمیده فائق جمله پر اکند کبار جامع و یا تراجم و یا متفرقات از عظام پوسیده فرسوده را آفرنده هستی
و یا منزل الغیبات من الدج الخبثات علی الخرب والدنات الی المجموع الغرات

مِنَ الْحَزَنِ وَالْوَدَمِ

ای فرو فرستنده باران از ابرهای شتابان زمینهای هموار نرم ریختار شنه کام از میغهای برکننده گرد آید و خروشان
و یا خالق البروج سماء بلذرفرج مع البلیل ذی الولوج علی الضو ذی البلوج

يُخَشِّي سَنَا الْجُحُومِ

ای آفریننده بروج و نماینده آسمان بی فروج و خالق شبنم در آینه هاست بر بسجهای درخنده و بر نجوم را پوشنده
و یا فایق الصباج و یا فاتح التجاج و یا مرسل الرياح مگورا مع الرواح

فَيَنْشَأَنَّ بِالْغَيُومِ

ای شکافته غلیظه باده ان ای کشنده بوسه بوی ای فرستنده باد و یا دهننده باران و یا شکافته که بر میان خیزد میغها
و یا مرئی الریاض و یا فاعل السواخج فی ارضیه السواخج اطوادها البواخج

مِنَ صَنْعِهِ الْقَدِيمِ

اول حضرت پیدایاں بن عبدالم

14

ای بر جانی ازنده که بهای بلند پریش و سوزند که بهنای زمین ثابت و استوارند و پاشاهای بلند و پادشاهان است
و یا هادی الرشاد و یا ملهم السداد و یا دازوق العباد و یا مجتبی السداد
و یا فارح الغموم

ای نمائنده راه رشد و رشادت و الحام کننده برستی و سعادت و روزی دهنده بندگان و ننده کنشندگان
و بامن بیا عود و بامن بیا اود و من حکم النفوذ فاعنه اشد و
تبارکت من حليم

ای سیکه بد و پناه جویم ای سیکه بد و طرد خواهم ای سیکه فرمایش افروز از اطاعت او گریز نیست نهی پروردگار بدو
وَمَا مَطْلُوقَ الْأَسِيرِ وَبِأَجَائِرِ الْكَبِيرِ
وَمَا مَعْنَى الْفَقِيرِ وَبِأَعَاذِ الصَّغِيرِ
وَبِإِشَافِي الْمَقِيمِ

ای رزم دهنده اسیران ای صلاح فرمانده شگستیا ای بی نیاز گنده فقیران ای غذا دهنده صغیران ای شفا دهنده بیمار
و بامن به اعترازی بامن به احترازی
مِنَ الذَّلِيلِ وَالْمَحَازِي وَالْآفَاتِ وَالْمَرَامِي
اعِزَّنِي مِنَ الْمُسُومِ

وَمِنْ جَنَّتِهِ وَالنَّارِ لِيَكِرَ الْمَعَادِ مُنَسِّسٍ
وَلِلْقَلْبِ عَنْهُ مَقْنَسٍ وَمِنْ شَرِّ عِيَانِ نَفْسٍ
وَسَبْطَانِهَا الرَّجِيمِ

وَأَكْزَدُ بِرِيَانٍ وَأَدْمِيَانٍ كَفَرَامُوشٍ وَهَنْدَه يَادِ مَعَادٍ وَقَلْبِ رَاخْتِ كَنْدَه وَازْ كَزْدِ نَفْسِ سِرْ كَشِ وَشِ طَلَانِ نَفْسِ كِه رَحْمَتِ
وَيَا مُتْرِكِ الْمَعَايِشِ عَلَى النَّاسِ وَالْمَوْشَى وَالْأَفْرَاحِ فِي الْعِشَائِشِ مِنَ الطَّعْمِ وَالْإِيَّاشِ
تَقَدَّسَتْ مِنْ عِلْمِ

ای فرو فرستاده رزق و لوازم زندگی برآدمیان چهار پایان و جو کجاں آشیان از مطوعات و ملبوسات مقدس می فرستاده
وَبِمَا مَلَكَ النَّوَاصِي لِلطَّيِّبَاتِ الْعَوَاصِ فَمَاعْنَهُ مِنْ مَنَاصِ لِعَبْدٍ وَلا خَلَاصِ
لِإِيَّاسٍ وَلا مُقِيمِ

ای مالک موبهای شانی مطیعان عاصیان خنک کج بنده را از آن پناهی و نجاتی نیست خواه برای گذشته خواه برای معین
و بَاغْبَرِ سَتَعَاظِ لِحِضِ الْبَقِیْنِ رَاضٍ بِمَا هُوَ عَلَيْهِ قَاضٍ مِنْ أَحْکَامِ الْمَوَاضِ
تَعَالَتْ مِنْ جَکِیْمِ

ای بهترین سبک از و عوض خواهند و از یقین حاضر شوند و بر هر چه حکمراندا احکامش نداشت بزرگی بپندای بخنداندند
وَبِأَمِّنٍ بِنَا جِبْطٌ رَّعْنَا الْأَدَىٰ عُيْطٌ وَمَنْ مُلْكُهُ الْبَيْطُ وَمَنْ عَدْلُهُ الْعَشِيْطُ
عَلَى الْبِرِّ وَالْآثِمِ

[illegible]

استیضاح العدل
فاطمہ ودود کوروا

مع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب صری

4

ای سیکه بر حال و انا محیط و هرگز نرا از ما دور کننده و سیکه گش ببط و عیش بر سیکو کار و بزه کار و امن بکسره است
وَبَارِئِ الْوَعْدِ وَبِاسْمِ الْفَوْظِ وَبِقَاسِمِ الْخَطُوطِ بِإِحْصَائِهِ الْحَقِيقِ

يَعْدِلُ مِنَ الْقُسُومِ

ای بیننده و خسته ای شنونده کشتنها ای قست کننده بهره علم و دانش کسان خود قست نموده و ن بدل
وَبِأَمْنٍ هُوَ السَّمِيعُ وَمِنْ عَرْشِهِ الرَّفِيعُ وَمَنْ خَلَقَهُ الْبَدِيعُ وَمَنْ جَاوَهُ السَّمِيعُ

مِنَ الظَّالِمِ الْغَشُومِ

ای سیکه عالم سموات و صاحب عرش ربیع و خالق خلق بدیع و زینتاری او محفوظ است از ظالمان ستمکار
وَبِأَمْنٍ خَبِيرٍ فَاسْمِعْ مَا قَدْ جَاءَ وَسَوِّغْ وَبِأَمْنٍ كَفَى وَبَلَّغْ مَا قَدْ كُفِيَ وَافْرَغْ

مِنْ مَنِّهِ الْعَظِيمِ

ای سیکه بخشش فرموده و بخشش تمام و اکل رفت و عطای خود را که او را سنده و آنچه باید کفایت فرموده و پیمان یثود از عطا
وَبِأَمْنٍ الْمَلِكِ الضَّعِيفِ بِأَمْرِ الْكَهْفِ بَارَكْتَ مِنْ لَطِيفِ رَحِيمٍ بِنَارِ دُفِ

خَبِيرٍ بِنَا كَرِيمِ

ای مجاهد ضعیفان ای پناه دهنده کسان بزرگی ای خود کار و کارگر که بر بارجم در دوزخ از ما و انا و با بخشش و کریم
وَبِأَمْنٍ قَضَى بِحَقِّ عَلَى نَفْسِ كُلِّ خَلْقٍ وَفَاتَا بِكُلِّ أَهْلٍ فَمَا نَبْعُ التَّوْفِ

مِنَ الْمَوْتِ وَالْمُتَوَمِّرِ

ای سیکه از روی حق بر قات نفوس آفریدگان و رتامت آفاق حکم برک میراند و بریز از مرگ و قضای قلم اسود می
وَرَأَى وَلَا أَرَاكَ وَلَا رَبِّي سِوَاكَ فَقَدْ بَالِي هَذَا وَلَا تَغِثْنِي وَذَلِكَ

يَتَوَقَّلُ الْعَصُومِ

ای پستی را و نمی نم تو و نیست جز تو پروردگاری مرا پریشان مرا بر او است خود و بر من ده ملاک پیشتر تو فتنی پندارنده و قوت
وَبِأَمْعَدِنَ الْجَلَالِ وَذَالِ الْعِزِّ وَالْجَمَالِ وَذَا الْكِبَرِ وَالْخَالِ وَذَا الْمَجْدِ وَالْفَعَالِ

تَعَالَتْ مِنْ رَحِيمِ

ای کان بزرگی و جلال خداوند عزت و جلال صاحب کبر و عقوبت و دارای مجد و بخشش و بزرگی ای خداوند بخشنده
وَمِنْ عَشِيمِ الذَّمِّ وَمِنْ عَرْشِهَا الْمُقِيمِ

وَمِنْ مَائِمَةِ الْحَبِيمِ

پناه دهنده مرا از دوزخ و از هول و هیبت عظیم و زنده گانی و سیم و از اندوه پانیده و مقیم و از آب و عذاب کرم و جمیم آن
وَأَخْبَتِي الْقُرْآنَ وَأَسْكِنِي الْجَنَانَ وَزَوْجِي الْحَيَانَ وَتَاوَلِي الْأَمَانَ

الْجَنَّةِ الْغِيمِ

احوال حضرت سید اسامه بن عبد الله

۱۱۰

صاحب فرمای مرا با آن و منزل سارم را در بخت جاویدان و ترویج فرمای مرا با هر العین چون و نایل را در ایامان بوی جنت و نسیم

إِلَى الْعُصْمَةِ وَهُوَ بَعِيرٌ اسْتَمَاعٌ لَعُوْ
وَلَا يَدِيَّ كَارِ شَجْوٍ وَلَا بَاغِيَةً شَكْوٍ
سَقِيمٌ وَلَا كَلِيمٌ

نایل فرمای مرا بخت و تماشا بدون لغو و بهیو دکی و بسیار آوردن حزن و زبشمار آوردن شکایت و زخمباری و دسدر است
إِلَى الْمُنْظَرِ التَّرَبُّهِ الَّذِي لَا لُغْوَ فِيهِ هَنِيئًا لِسَاكِينِهِ وَطُوبَى لِعَامِرِيهِ

ذَوِي الْمَدْخَلِ الْكَرِيمِ

بوی منزلی بزرگ و نزی که مسح هیچ و نغیب در آن نباشد و برای ساکنان و عامران خوب و خوش و دارای مقام و کاش پاشه
إِلَى هَيْئَةٍ نَعَالِي بِالْحُسْنِ قَدْ تَلَا لَا بِالنُّورِ قَدْ تَوَالَى تَلَقَّى بِهِ الْجَلَا لَا

قَدْ حَقَّ يَا نَفْسِمْ

بوی هندی بزرگ که سخن آراسته و نور در شنیده و منوالی است و غنمت و جلالت را در آنجای پنی و بنایم بخت محفوظ است
إِلَى الْمَقَرِّشِ الْوُطْبِيِّ إِلَى الْمَلِكِ الْبَقِيَّ إِلَى الْمَطْعَمِ الشَّيْبِيِّ إِلَى الْمَشْرِيبِ الْهَمِيَّ

مِنَ السَّلِيلِ الْخَشِيمِ

یعنی نایل و بهر خور و در مسند فرمای بوی سقیم و لباسا و فرمای غریب و نایش و طعمی که میل داشتند میآورد بوی مشرب که در آب روشن و خوشگوار
و مخموم بخاتم رشک و معطرات باشد

تکریم پاره روایات و کلمات و بیاناتی که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
علیه السلام در بعضی مطالب و مسائل ماثور گردیده است

در کتاب کافی از زهری مسطور است که جماعتی از مردان قریش در خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام

تشریف جبه عرض کردند چگونه باید و با چه کلام سخاوار است مردی که از دین و دین خارج است بدین و آئین دعوت

کردند مرد بگوئیم الله الرحمن الرحيم ادعوك الى الله تعالى والى دينه وجماعه امران

احدهما معرفه الله تعالى والاخر العمل بوضاينه وان معرفه الله تعالى ان يعرف بالوحدانية

والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية

الانبياء ما در كهو يدريك الا بصار وهو اللطيف الخبير وان محمد عبده قد سوله وان ما جاعوه

الحق من عند الله تعالى وما سواه هو الباطل فاذا اجابوا الى ذلك فليتم ما ليسيلين وعلينهم فاعلموا

یعنی پیش از آمدن جنگ و قتال از سخت ایشان ما باین کلمات بخوانید و بگوئید بنام خداوند بخشنده و مهربان همانا

میخوانم ترا بخدای و دین خدای و فراهم داشتن و دامن که می معرفت خدای و اندکی عمل نمودن بر ضا و رضوان خداست

تعالی است و اینکه به افی معرفت خدای تعالی آن است که شناخته دارنش بود و هدایت و رافت و رحمت و عزت و علم و قدرت

و برتری بر هر چیز و اینکه سو و وزیان از دست و بیم و امید بود و بر هر چیز قادر و از هر چیز و هر چشم ناپید و بر هر چیز دریا بنده

بوی منزلی بزرگ و نزی که مسح هیچ و نغیب در آن نباشد و برای ساکنان و عامران خوب و خوش و دارای مقام و کاش پاشه

یعنی نایل و بهر خور و در مسند فرمای بوی سقیم و لباسا و فرمای غریب و نایش و طعمی که میل داشتند میآورد بوی مشرب که در آب روشن و خوشگوار

ربع دوم از کتاب سکر الایمان

حدیثیست فرمود آن نطفه ایست که چون در رحم بقیده بشمارد روز در رحم باید آنجا فرموده اگر بشکند در حالی که
 مضغه باشد بر آن مرد شست و نیاز دارد است عرض کردم حدیثیست فرمود آن نطفه ایست که چون در رحم
 واقع شد بکشد ویت روز مستقر مانده باشد آنجا فرموده فإِنَّ طَرَفَهُ وَهِيَ نَمَةُ خَلْقَةٍ لَهُ عَظْمٌ وَنَحْمٌ وَنَسْطٌ
 الْجَوَارِحُ قَدْ نَفَخَ فِيهِ رُوحَ الْعَقْلِ فَإِنَّ عَلَيْهِ دِيَّةً كَامِلَةً پس اگر بشکند آنچه را در شکم اوست در حالی که
 انسانی تمام خلقت و دارای استخوان و گوشت و جوارحی بهم پیوسته و روح عقلی در آن دیده شده باشد بر آن مرد
 دیه کامله وارد میآید سعید بن اسیب عرض کرد اَرَأَيْتَ تَحْوُلُهُ فِي بَطْنِهَا إِلَى خَالٍ أَوْ رُوحٌ كَانَ ذَلِكَ أَوْ
 أَوْ يَغْبِرُ رُوحٌ قَالَ يَرُوحُ عَدَا الْحَيَاةِ الْقَدِيمِ الْمَقُولِ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ وَلَوْلَا
 أَنَّهُ كَانَ فِيهِ رُوحٌ لَمْ تَلْمُحُوا مَا تَحْوُلُ مِنْ خَالٍ بَعْدَ خَالٍ فِي الرَّحِمِ وَمَا كَانَ إِذَا عَلَى مَنْ يَتَقَلَّبُ
 دِيَّةً وَهُوَ فِي تِلْكَ الْحَالِ یعنی در حضرت تو چنان مینماید که تحول مانی از رحم در شکم مادر نباشی و حالتی دیگر آیا با روح باشد
 یا بغیر روح مندر بود این تحول با روح است یعنی با روح نامی است که سبب آن در مصلاب و جال و در حام است نقل
 میشود و این روح غیر از روح قدیم است که روح عقل باشد و حیات و اگر بیرون از روح عقل و حیات روح دیگر در وی
 نباشد چگونه از حالتی بجای آنحال خواهد یافت پس این تحول بواسطه روح نباتیت و باسیفورت که او را روحی نباشد
 یعنی دارای روح عقل و حیات نباشد بر قائل او دیتی متصل نیجوید پس مراد این است که تحول مانی از رحم بآن روح
 میباشد که غیر از آن روحی است که خلق شده است این روح از برای آن قبل از خلقت اجساد زیرا که روح حیات
 قدیم که روح عقل است هنوز بآن جسم متصل گشته است علامه مجلسی در بحار الانوار در مجلد سهار و عالم میفرماید در
 نسخها منزل ابجراح مسطور است ای امثارات و افترقت جوارحُ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ كَمَا قَالَ تَعَالَى لَوْ تَرَى كُلَّ الْعَدَا
 و در پاره نسخ منزل باراء صله و بار صله مذکور است جوهری در صحاح اللغة میگوید قَوْلُ الْمَرْءَةِ اِي كَثْرَ لِحْجِهَا
 و خود مجلسی اعلی الله مقامه در ذیل نگارش حدیث مرتب ابجراح ذکر فرموده است والله اعلم و میفرماید
 مراد روح هذال الحیوة یا روح والدین است یا قوه نامیه و در بعضی نسخ عدا بامین و دالی مملتین میباشد بدون تاء
 و بنا بر هر دو نسخه منقول صفت روح است نه صفت حیوة و مراد بقدم آن است که تعادم زمانی داشته باشد
 چه آن قبل از خلقی اجبا و خلق شده است و اطلاق قبل بر اسقاط قبل از متصلی روح بطریق مجاز است یعنی بطریق
 حقیقت نیست در کتاب بحار المصابه مسطور است که شیخ طوسی در کتاب تهذیب از حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام روایت کرده است که فرمود اِذَا اخَذْتَ اَسِيرًا فَجَعَلْ عَنِ الْمَشْيِ وَلَمْ يَكُنْ مَعَكَ حَلٌّ فَارْسِلْهُ
 تَقْتُلُهُ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا حَكَّمَ اللَّهُ فِيهِ یعنی اگر از مردم مشرک کسی را اسیر ساختی و او نتواند با تو راه بسپارد
 و از راه سپردن عاجز ماند و ندانید نتوانی او را با خود حمل کنی او را راه خود بگذار و مقول مدار چه ندانی حکم او در حق
 او چیست در کتاب کشف الله و فضال از زهری مرویت که حدیث است علی بن احسین سلام الله علیهما شدم
 فرمود یا زهری از کجا میآیی عرض کردم از مسجد فرمود در چه حالت بودی عرض کردم در روزنه سخن داشتیم و رای من

در علم ابر

احوال حضرت سید اسحاقین علیہ السلام

214

وكتاب من برآن رفت که از اقسام صوم خبر دوز و شهر رمضان واجبیت فقال یا زهرج لیس کما قلتم
 الصوم علی أربعین وجهاً منها عشرة واجبة کوجب شهر رمضان وعشرة أوجبة
 منها ضیامهم حرام وأربعة عشر وجهاً منها ضایحها فیها بالجاران شاء اظفر وصوم
 الاذن علی ثلثة اوجبة وصوم التادیبة صوم الإباحة وصوم السفر والمريض من
 یزهری امر صوم نبرآن منوال است که شمار آن رفته اند همانا روزه جمیل و جاست ازین جمله صورت آن واجب
 شل و جوب صوم شهر رمضان و ده نوع آن حرام باشد و چهارده قسم از آن مباحش با اختیار است اگر خواه
 افطار یکن روزۀ اذن برسد و جاست و ده نوع دیگر صوم تادیب و صوم اباحه و صوم سفر و مرض است زهرجا
 مکیوید عرض کردم صدای تو شوم اینچند را برای من تفسیر نمایدی قال علیه السلام اما الواجب فیصیام شهر
 رمضان و صیام شهرین متتابعین لمن اظفر یوماً من شهر رمضان عمداً معتدلاً و صیام
 شهرین متتابعین فی قتل الخطأ لمن یجید العق و اجب قال الله تعالى ومن قتل مؤمناً خطاً
 فمهر بقره مؤمنه و دیه مسئلة الی اهله الی قوله فمن لم یجد فیصیام شهرین متتابعین و
 فی كفارة الطهارة لمن لم یجد العق و اجب قال الله تبارک و تعالی والذین یظاهرون
 لیسائهم ثم یعودون لما قالوا فمهر بقره من قبل ان یتماشوا لکم فوعظون به والله یتعلون
 خبر من لم یجد فیصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماشوا و صیام ثلثة ایام فی كفارة الیمین و اجب
 لمن لم یجد الاطعام قال الله تعالی فمن لم یجد فیصیام ثلثة ایام ذلك كفارة انما انکم اذا حلفتم کل ذلك
 متتابع و لیس یمتیق و صیام اذی الحلق حلوا الی اس و اجب قال الله تبارک و تعالی فمن کان
 منکم مریضاً او یبذی من رأسه فقد بصر من صیام او صدقاً او نسک و صایحها فیها بالجاران
 صام ثلثاً و صوم دیم النعمة و اجب لمن لم یجد الهدی قال الله فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استيسر
 من الهدی فمن لم یجد فیصیام ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعت تلك عشرة كاملة و
 صوم جزاء الصید و اجب قال الله تبارک و تعالی فمن قتلکم منکم متعمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم بحکمیه
 ذوا عدل هدیاً بالغ الکعبة او كفارة طعام مساکین او عدل ذلك صیاماً ثم قال و تذری
 کف یتکون عدل ذلك صیاماً باز همری فقلت لا ادری قال یقوم الصید فیه ثم یفرض تلك القیمه
 علی البئر ثم یقال ذلك البراء صوماً فیسوم کل نصف ضایع یوماً و صوم المذیر و اجب و صوم الاعیاد
 و اجب و اما الصوم الحرام فصوم یوم الفطر و یوم الاضحی و ثلثة ایام من التشریق و صوم یوم الشک
 امرنا به و نهینا عنه امرنا ان یصومه مع شعبان و نهینا ان یشرد الرجل یصیامه فی الیوم الذی
 یشک فیه الناس قلت جعلت فداک فان لم یکن صام من شعبان شیباً کف یضیع قال بنوی
 لیک الشک انما صام من شعبان فان کان من شهر رمضان اجر عنه و ان کان من شعبان

ربع دوم از کتاب شریف در احکام صوم

۱۱۵

لَمْ يَصُرْ قُلْتُ وَكَفَى بِحَرْفِ صَوْمٍ تَطَوُّعٌ مِنْ فِرَاطِيَةٍ فَقَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ مِنْ شَهْرٍ مَضَى
 تَطَوُّعًا وَهُوَ لَا يَدْرِي وَلَا يَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ عِلِمَ بَعْدَ ذَلِكَ أَجْرِي ~~فَقَالَ~~
 إِنَّمَا وَقَعَ عَلَى الْيَوْمِ بَعِيدِهِ وَصَوْمُ الْوَصَالِ حَرَامٌ وَصَوْمُ الصَّمْتِ حَرَامٌ وَصَوْمُ التَّنْذِيرِ لِلْعَجَبَةِ حَرَامٌ
 وَصَوْمُ الدَّهْرِ حَرَامٌ وَأَمَّا الصَّوْمُ الَّذِي صَاحِبُهُ فِيهِ بِالْجِبَارِ فَصَوْمُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَالْخَمِيسِ وَالْأَشْنِ
 وَصَوْمُ أَيَّامِ الْبَيْضِ وَصَوْمُ سِتَّةِ أَيَّامٍ مِنْ شَوَّالٍ بَعْدَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَيَوْمَ عَرَفَةَ وَيَوْمَ عَاشُورَاءَ
 كُلُّ ذَلِكَ صَاحِبُهُ فِيهِ بِالْجِبَارِ إِنْ شَاءَ صَامَ وَإِنْ شَاءَ أَفْطَرَ وَأَمَّا صَوْمُ الْأَذْنِ فَإِنْ الْمَرْءُ لَا يَصُومُ
 تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا وَالْعَبْدُ لَا يَصُومُ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ سَيِّدِهِ وَالصَّيْفُ لَا يَصُومُ تَطَوُّعًا
 إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ تَزَلَّ عَلَى قَوْمٍ فَلَا يَصُومُ مِنْ تَطَوُّعًا
 إِلَّا بِإِذْنِهِمْ وَأَمَّا صَوْمُ النَّادِيَةِ فَإِنَّهُ يُؤْمَرُ الصَّيْفُ إِذَا رَافَقَ بِالصَّوْمِ تَأْدِيبًا وَلَيْسَ بِفَرْضٍ وَكَذَلِكَ
 مَنْ أَفْطَرَ لِعِلَّةٍ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ ثُمَّ قَوِيَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا بِالْمَسَالِكِ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ تَأْدِيبًا وَلَيْسَ بِفَرْضٍ
 وَكَذَلِكَ السَّافِرُ إِذَا أَكَلَ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ ثُمَّ قَدِمَ أَهْلَهُ أَمْرًا بِالْمَسَالِكِ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ تَأْدِيبًا وَلَيْسَ
 بِفَرْضٍ وَأَمَّا صَوْمُ الْإِبَاحَةِ فَمَنْ أَكَلَ أَوْ شَرِبَ نَاسِيًا أَوْ نَسِيًا مِنْ غَيْرِ تَعَمُّدٍ فَقَدْ أَبَاحَ اللَّهُ
 ذَلِكَ لَهُ وَاجْزَى عَنْهُ صَوْمُهُ وَأَمَّا صَوْمُ السَّفَرِ وَالْمَرَضِ فَإِنَّ الْعَاقَةَ اخْتَلَفَ فِيهِ فَقَالَ قَوْمٌ
 بِصَوْمٍ وَقَالَ قَوْمٌ لَا يَصُومُ وَقَالَ قَوْمٌ إِنْ شَاءَ صَامَ وَإِنْ شَاءَ أَفْطَرَ وَأَمَّا نَحْنُ فَقَوْلُ
 يُفْطِرُ فِي الْخَالَتَيْنِ جَمِيعًا فَإِنْ صَامَ فِي السَّفَرِ أَوْ فِي حَالِ الْمَرَضِ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ
 فِي ذَلِكَ لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ قُرْآنَ مَنِكُمْ مَرَضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ
 امام زين العابدين عليه السلام فرمود اما روزه که بواجبی بیاید که گفت یکی روزه یکماه رمضان المبارک است که تمام
 ایامش بدون استثنای برافزاد مکلفین مسلمانان واجب و لازم است که آنرا بعد از شرعی معذور باشند در اینوقت
 از تحت این حکم خارج میشوند و دیگر روزه داشتن دو ماه متوالی و بی در پی است که بر آنکس که از روی خطا قتل نموده
 باشد و او را ممکن نشود که بنده را آزاد نماید واجب میشود چنانکه خدا تعالی میفرماید هر کس بر منی را بخطا بقتل رساند
 یعنی این قتل بخطا روی داده باشد نه بعد که این حکم قصاص شرعی واجب میشود با مجله بر این شخص که قاتل خطا
 واجب میشود که بنده که زند ه یعنی محکوم بایمان اگر چند صغیر باشد آزاد نماید و تحریر یعنی اطلاق است و حقیق نیز
 کرم است چه کرم و احراز است چنانکه لوم و کومش در عید با مجله میفرماید قاتل بخطا باید بنده مومن را
 آزاد کند و بر اوست دید مسکه یعنی تمام ادا کرده شده بود و متقول تا در میان خود قسمت نمایند و این است
 آیت مبارک و بنا بر این میرسد چنانکه خدا میفرماید پس هر که یعنی آن قاتلی که نیاید یعنی تا در نباشد
 بر خیر ای و آنا و ساختن بنده پس بر اوست روزه داشتن دو ماه از پی یکدیگر و در کفاره طهارت
 کسیکه تا در بر آزاد کردن بنده نباشد روزه واجب میشود و مظاهره یعنی آن است که مردی مومن

احوال حضرت سیدنا جبریل علیه السلام

۱۱۶

باز و بجز خویش گوید تو بر من چون پشت مادر منی یعنی چنانکه مادر من بر من حرام است تو بر من حرام باشی
چنانکه خدا تعالی میفرماید و آن کسان یعنی مؤمنانی که سظهاره کنند از زمان خود و بعد از طهارت باز گردند
بگذارک و تلاقی آنچه آن قول مقتضی آن بود و نقض آن نایل گردند یعنی دیگر باره خواهند باز و بجز خود رجوع
نمایند بکفار و این کردار واجب میشود آزاد کردن بنده پیش از آنکه با هم مقاربت و زنا شوی نمایند
و این حکم کفاره که بآن مامور شدید پسند داده میشود بآن تا باز ایستد از قطع باین لفظ مکرر و خدا بی
آنچه میکند خیر است و هر کس نیاید بنده را یعنی قادر بر آزاد کردن بنده نباشد پس بر او ست روزه
داشتن دو ماه از بی یکدیگر میشی از آنکه با یکدیگر مباشرت و مقاربت نمایند و دیگر روزه داشتن سه روز
واجب میشود برای کفاره قسم تراخنس را که نیروی اطعام نباشد چنانکه خدای تبارک و تعالی می فرماید
مواخذه نمیفرماید خداوند شمار بسبب پیوده از سوگند های شما و این آیت مبارک در حق عبد الله بن
رواحه نازل شد چه عبد الله مردی ضعیف بود و زوجه اش در حاضر ساختن طعام او تانی می نمود
و بطول می افکند ازین روی عبد الله سوگند یاد کرد که بطعام لب نخشاید زوجه اش نیز سوگند یاد نمود
که اگر تو طعام نخوری من نیز دهن بطعام نیالایم پس خدای این آیت فرو فرستاد که خداوند شمارا
بسوگند های پیوده شما بخرد لکن مواخذه و معذب میفرماید بآن سوگند که دل و زبان شما با هم متفق باشد
و برخلاف واقع بوده باشد یعنی در آن سوگندی که از روی هضم و شعور و قلب بدروغ بر زبان
آورید معذب و مواخذه و کفاره آن اطعام ده تن میکن از اطعمه متوسطه با پوشانیدن ده تن در پوش
یا آزاد ساختن بنده مؤمن است و آنخس را که نیروی بر آوردن یکی از این کفارات تلاشه نباشد پس
کفاره آن بر روزه داشتن سه روز متتابع است و این کفاره سوگند های ثنات چون سوگند یاد کنید
و بشکنید و این روزه را تمامت باید پی در پی گرفت - آنکه متفرق و بفاصله باشد و دیگر روزه را بشکن
سراست که صاحبش مختار است اگر خواهد سه روز بر روزه میسرود چنانکه خدا تعالی میفرماید مناسک
و حدود و سنن بعضی و آداب حج و عمره را تمامت بجای آورید و آن بعد میفرماید سه های خود را
متراشید یعنی از احرام بیرون نشوید تا وقتی که قربانی بوضع خود برسد پس هر کس از شما مریض باشد
یعنی هنگام احرام بیمار کرده و برتراشیدن موی سر ناچار شود یا بر سر او رنجی رسیده باشد مثل صداع
یا داحت یا غلبه پیش و بین سبب سر از موی بترد پس بر او ست خدا دادن و اگر بر این کار توانا
نباشد بباریت سه روز روزه بدارد یا صدقه یعنی شش تن فقیر را اطعام نماید و دیگر روزه دوم منه
برای کسی که قدرت قربانی نیابد واجب میشود چنانکه خدای میفرماید هر کس بر خود دار و منتفع شود
بعمره در حالتی که قصد کند به حج باشد یعنی هر که منتفع گردد بتقرب یافتن بحضرت خدای بوسیده
عمره قبل از انتفاع بتقرب حضرت یزوان در اشهر آن یا هر که استمتاع نماید بعد از تحلل از عمره

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماص

۱۰۱۷

خود باستباحه مخطورات احرام آنکه احرام کسید و حج پس بر اوست آنچه میسر کرد و از قربانی یعنی از بدنه
یا کوسفند بگزانه آنکه توفیق یافته است در جمع نمودن میان دو عبادت پس هر کس قادر بر قربانی
نباشد بر اوست که سه روز در ایام حج روزه بدارد و روزه هفت روز دیگر چون باز گردید بوطن خود و این
حجده روز تمام است و دیگر روزه جزا و صید یعنی کشتن صید در حالت احرام واجب است چنانکه
خدا تعالی میفرماید که شکار یا یعنی حیوان بر تی را که متنع و متوحش باشد خواه ماکول اللحم
یا غیره ماکول اللحم باشد الا ما اخذ الله لیل در حالتی که شما احرام گیرندگان به حج یا عمره باشید و هر کس
از شما با از وی قنمه یعنی بداند که محرم است و قتل صید بر او حرام است بکشد صید را پس بروی دست
که فدا بدد مانند آنچه را که مقتول نموده از چهار پایان یعنی شتر و گاو و کوسفند که دو تن مرد مسلمان
که عارف و عادل باشند بگویند این فدا مائل آن صید مقتول است در حالتی که آن جنس از قربانی
باشد و بجزم برند و آنجا ذبح نمایند یا باید کفاره بدد یعنی واجب است بر او کفاره تی که پوشد و رفع نماز
کنند و او را و این کفاره طعام دادن فقرا و در ایشان است و این عطف بر جزا است یا اینکه بر او
آن طعام و مساقاة آن یعنی در از طاعتی دادن هر یکینی یک روز روزه بدارد عدل مصدر است یعنی مقتول
و صیاً منضوب است برابر اینکه تمیز باشد و خالص معنی این است که بر کشته صید است حذراً
مثل صید یا طعام دادن یا روزه داشتن با تحمله امام زین العابدین علیه السلام باز هر ی میفرماید ای سر
بیج میدانی عدل ذلک صیاً چگونه است عرض کرد ندانم فرمود آن صید را بیتی مقرر میدارند
و آن قیمت را در بهای کدّم میدهند آن وقت آن کدّم را بچندین صاع بیزان بیاورند و برای
هر یک نیمه صاع یک روز روزه میدارند و دیگر روز روزه بدارد واجب است یعنی کسی در امری که خلاف
شرع و برای مصیبتی نباشد نذ کند که چون بطلب خویش رسد یک روز یا بیشتر روزه ببرد و چون بطلب
خویش دریافت آن روز بطوریکه در نذ خویش قصد کرده بروی واجب میشود و دیگر روز احتکاف
واجب است یعنی احتکاف نمودن در مسجد و اما آن روز که حرام است یکی روزه داشتن در روزه فطر
و دیگر روزه داشتن در عید منجی است چه که روز عید فطر را روزه بدارند و بماه رمضان المبارک
انتقال دهند تمیز از میان میسرود و دیگر روز ایام تشریق حرام است و آن سه روز بعد از
روز نخواست که روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم باشد یعنی برای کسی که در سنی باشد ناسکا و غیر
ناسک و بعضی ناسک را میقتبج یا عمره نموده اند لکن برای کسی که در سنی نباشد حرام نیست اجاعاً
اگر چند در عبارات بعضی از فقهاء مطلقاً رسیده است چه ایام تشریق جز در سنی سه روز نیست و در غیر
آن دو روز است و اینکه مقتد به روز فرموده اند باز بنمایید که برای کسی است که در سنی باشد و دیگر
روزه یوم الکفّات که ما را به بشتن آن و نداشتن فرمان کرده اند اگر که در نگاه داشتن آن

احوال حضرت سیدالسااجین علیه السلام

۲۱۸

این است که بنیت آخر شعبان روزه چهاریم و نخی کرده اند باینکه مردی روزه بدارد در آن روز که مردان در آن روز در سگت بستند زهری میگوید عرض کردم فدای تو شوم اگر این شخص در ماه شعبان هیچ روزی بروزه نبوده است چگونه کار کند منم بود آن شب که لیل الکث است آن نیت رود که روز آخر شعبان را روزه میدارد پس اگر آن روز از شهر رمضان باشد جای روزه واجب را ادراک کرده باشد و اگر از شعبان باشد زیان بروی نباشد زهری میگوید عرض کردم که چگونه کسیکه از روی تقوی و رغبت و میل خوشتن روزه نمانده باشد پاداش روزه واجب را دریافت فرمود اگر مردی روزی از شهر رمضان را نماند که از شهر رمضان است و تقویاً بروزه رود و پس بداند که این روزه بروز رمضان المبارک بوده است البته پاداش روزه واجب میدهد و منرض واجب بر آن روز بعینه واقع میشود و دیگر صوم وصال حرام است یعنی روزه هر روز و آن روز را چون هنگام افطار فرماید بنیت اتصال و وصل بروز دیگر و روزه دیگر افطار نخند و در میان این روز و روزه با فطاری انفصال ندهند یا اینکه بروزه خویش بپایند چنانکه بسیاری از غوب بگذرد یا اینکه شخص صائم از روی نیت عشی خویش را سحر آورد و غیر ذلک و دیگر صوم بصمت حرام است با نفعی که در آن روز نیت نماید که آن روز را صائتاً بگذرد چه بر اینکه روزه محض دادن و در نیت ما حرام است نه اینکه کسی روزه بدارد و خاموش باشد بلکه اگر از روی نیت صمت را صفت صوم که دانسته حرام است و دیگر روزه که برای نذر حصول معصیتی باشد حرام است باینکه کسی در عوض آنکه واجب را ترک یا فعل حرامی را مرتکب شده باشد تشکوار روزه بدارد و دیگر صوم الله هر حرام است یعنی در تمام روز کار بروزه روز محض دادن و روز کار باز سپردن حرام است و آن روز که صاحبش در داشتن و گذاشتن مختار است صوم روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و صوم ایام یللا بیض و صوم شش روز از شهر ثوال بعد از شهر رمضان و روز عرفه و روز عاشورا است که صاحبش در آن جمعه بختیار خویش میباشد اگر خواهد روزه میدارد و اگر نه افطار میکند و اما صوم اذن یعنی روزه که باید باذن دیگری بپای برد همانان را بیرون از اجازت شوهر نماید که بروزه که نه منرض و واجب است و بان برسند و همچنین است حکم غلام و کنیز یعنی این جماعت نیز برون از اجازت مالک خودشان نمی توانند روزه مستحب بگذارند و ازین مطلب عدم تکمیل عقل این جماعت و تکلیف بنهایت انقیاد و اطاعت ایشان بمالک و شوهر باز نموده آید و دیگر میمان جز باذن صاحب در نیت خود نمیتواند روزه از روی نطق و میل خوشتن بدارد بلکه باید باذن و اجازت میزبان باشد رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده است هر کس بر قومی نازل شود یعنی منبذل جماعتی نزول نماید جز به ستوری ایشان تطوع نباشد روزه بدارد و اما صوم تادیب چنان است که کودک را ماد و بیکه مراهن نباشد محض آموزش کار را

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء ماهری

۱۰۱۹

و عادت دادن بروزه امری نمایند و این بروزه بروی واجب نباشد و همچنین است حال آنکس که
 بسبب حدوث قلمتی از اول روز افطار نماید و از آن پس اورا نیز وی روزه داشتن حاصل کرده و مأمور
 باساک میشود بقیه آن روز را و این محض تأدیب است یعنی این اساک نمودن لکن بروی فرض نباشد
 و برهیکونه است حال شخص مسافر که چون در اول روز چیزی ماکول دارد و از آن پس باطل و محلّ نیست
 و از آن پس محض تأدیب بقیه آن روز را اساکت نمایند لکن این اساک بروی واجب نیست و اما صوم ایاچه
 یعنی روزه که مباح است و باطل نمیشود پس هرکس از روی سهواً شوی من غیر تقیه اضطراراً قتی نماید و روزه
 نگذرد و ماکول و مشروب و این بیالایه حنای برای او مباح گردانیده و پاداش روزه داریا بد
 و آن روزه باطل نباشد و اما روزه شخص سافر و مریض همانا عامه یعنی فقهای عامه در چنین روزه باطل
 رفته اند جماعتی حکم بصوم نموده اند و گروهی گفته اند نباید روزه بدارد و بعضی بر آن عقیدت رفته اند
 که اگر خواهد روزه بدارد و اگر خواهد افطار نماید اما معتقد ما آن است که در هر دو حالت تمامیت بیابست
 افطار کند و اگر در حالت مرض یا سافرت روزه بدارد قضای آن روزه بروی واجب باشد چه خدا ای
 عزوجل در کتاب خود میفرماید هرکس از شما بیمار یا مسافر باشد یعنی در ایام رمضان المبارک پس
 بروی واجب افتد که در ایام دیگر یعنی بجز ماه رمضان روزه بدارد یعنی با تمقّد که در رمضان المبارک
 افطار کرده است در ایام دیگر روزه بدارد و قضای واجب بعمل آورد پس از نصّ آیه تمسّد یغفر معاصی
 که هرکس در این دو حالت باشد روزه بروی جایز نیست و اگر بجز آن واجب را بجای نیاورده است
 بلکه قضای آن در زمانی که معذور نیست بروی فرض و واجب خواهد بود متع احمدیث امام علیه السلام
 فرمود در روزه چهل قسم است و اگر بعضی اشارت فرموده اند آن است که مقصود حصرو انحصار باشد بلکه
 محض تنبیه سائل بود که بدانند با نظور که اورا کمان افتاده است میت بلکه اقسام متعدّد دارد و در کتب
 فقهاء و عظام مبسوطاً و مفصلاً مضبوط است در کتاب التمار و العالم از مجلّات سجاد الانوار مسطور است
 که شخصی در حضرت امام زین العابدین معروض داشت که ابتدای این طواف در این بیت از قاف و چگونه
 بوده است فقال اما بک و هذا الطواف بهذا البيت فایز الله تعالی اللامکه انی جاء علی
 فی الارض خلیفه فقالت الملائکه ای رب اخلیفه من غیرنا من یسید فیها و یسفل
 الدماء و یحسادون و یبغضون و یبغضون ای رب اجعل ذلك الخلیفه منا نحن
 لا نسید فیها و لا نسفل الدماء و لا نبغض و لا نحساد و لا نبغض و نحن نسبح بحمدک
 و نقرب لک و نطیعک و لا نعصیک قال الله تعالی انی اعلم ما لا تعلمون قال
 فطنت الملائکه ان ما قالوا رد علی ربهم عز و جل و الله قد غضب علیهم من
 قلوبهم فلا ذوا بالعبس ثلاث ساعات فطر الله علیهم فترکت الرحه علیهم فوضع الله سبحا

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۰۴

تَحْتَ الْعَرْشِ بَيْتًا عَلَى الدُّجَى اسَاطِينَ مِنْ زَبَرٍ جَدٍ وَغَشَاهُنَّ بِبَاقِيَةِ حُمْرِ آدَمَ وَسَمَّى
 الْبَيْتَ الضَّرَاحَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ طُوفُوا بِهَذَا الْبَيْتِ وَدَعُوا الْعَرْشَ فَطَافَتِ الْمَلَائِكَةُ
 بِالْبَيْتِ وَبَكَوْا الْعَرْشَ فَضَارَهُونَ عَلَيْهِمْ وَهُوَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ بِدُخْلِهِ
 كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَتَوَدُّونَ فِيهِ أَبَدًا ثُمَّ إِذَا اللَّهُ تَعَالَى يَبْعَثُ مَلَائِكَةً فَقَالَ
 أَسْأَلُ بَيْتًا فِي الْأَرْضِ عِيَالَهُ وَقَدِيرَهُ فَأَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْ خَلْقِهِ أَنْ يَطُوفُوا بِهَذَا
 الْبَيْتِ يَطُوفُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ امام زين العابدين علیه السلام فرمود بدایت طواف این خانه
 چنان بود که خدا تعالی با فرشتگان فرمود همانا من در زمین خلیفه و نایب منی مقرر میکنم و انم ملائکه عرض
 کردند آیا پرور از جنس ما و ما خلیفه در زمین قرار میدهی از آنان که در زمین کاربتهایی و فساد و خون ریزی
 و غنادر و حد و بغض و کینه و سرکشی بسیار بزدای پروردگار ما این خلیفه ما اذنا مقرر فرمای چه مادرین
 فساد کنیم و بکنک و ما کار نمیکنیم و بغض و حد و سرکشی و نافرمانی روزگه اینیم و ما بجهت تسبیح و تقدیس
 و اطاعت تو باشیم و عصیان تو نوزیم خدا تعالی در پاسخ فرشتگان فرمود همانا من سید انم چیزی را که
 شما میدانید ازین خطاب مستطاب ملائکه را چنان گمان رفت که آنچه در پیشگاه خالق مهر و ماه بعد من
 رسانیدند نه از روی علم و ادب بود و خدای را از این کار و کردار ایشان غضب بخوابد پس از کمال
 هول و دهشت و زاری و ضراحت رسالت پناه بفرش آوردند اینوقت پروردگار قهار بر ایشان نظر
 عنایت و نزول رحمت آمد و در زیر عرش خانه بر چهارستون زبرجده که پا قوت سرخ پوش داشتند چوای
 فرشتگان پای داشت و بیت الضراح نام نهاد آنگاه ملائکه فرمان کردند باین خانه طواف دهید
 و عرش را بگذرید پس فرشتگان طایف بیت الضراح و تارک عرش گردیدند و این کار ایشان را سبتر
 افتاد و اینجا همان بیت المعمور است که خدا تعالی در قرآن مجید یاد فرموده و بهر روز و شب هفتاد
 هزار ملک بهرون این بیت میشود و دیگر باره هرگز آن عود نمیگیرد پس از آن یزدان و دود فرشتگان را
 اینخبرش منم بود و فرمان کرد که تا خانه برای من در زمین بنیان کنید با دانه و مانند این خانه
 پس از آن خدای منم همان داد تا آنکه از آفریدگان خدای در زمین هستند در این بیت طواف دهند
 چنانکه اهل آسمان در بیت المعمور طواف میدهند در مجمع البحرین مرقوم است که ضراح بضم اول اینضاح
 بمعنی متعالبه و مضارع میباشد و بیت الضراح در آسمان چهارم در محاذی عرش واقع است و در آسمان
 دنیا خانه است که بیت المعمور نام دارد و در محاذات ضراح است و هر کس بصادق عمل خوانده باشد
 مصحف است با حمله اجار در بیت المعمور و ضراح متعدد است و الله تعالی بحجرات الاحوال و هم در کتاب
 سماء و عالم مسطور است که از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدين سلام الله علیه مروی است
 قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَارَ الطَّوَافُ سَبْعَةَ أَسْوَاطٍ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب باصر

۲۲۱

وَتَعَالَى قَالِ لِلَّهِ الْمُلْكُ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَرَدَّ وَأَعْلَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقَالُوا
 أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيُهْلِكُ الْحَدَادَ قَالِ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَكَانَ لَا يَخْبَهُ
 عَنْ نَوِيهِ فَجَعَلَهُمْ عَنْ نَوِيهِ سَبْعَةَ أَلْفِ عَامٍ فَلَا ذُوَابَ الْعَرْشِ سَبْعَةَ أَلْفِ سَنَةٍ قَرَحَهُمْ
 ثَابِتٌ بَلَدِهِمْ وَجَعَلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَجَعَلَهُ مَثَابَةً وَأَمَّا وَضَعُ
 أَنْبِيَاءِ الْحَرَامِ تَحْتَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فَجَعَلَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمَّا قَضَاءُ الطَّوَافِ فَسَبْعَةُ أَشْوَاطٍ
 وَاجِبٌ عَلَى الْعِبَادِ لِكُلِّ أَلْفِ سَنَةٍ شَوْطًا وَاحِدًا سِوَمَا يَحْفَرُتِ أُمَمٌ حِينَ سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهِ
 عَرْضُ كَرَمٍ از چهره روی طواف بیت بر هفت گردش مقرر گشت فرمود از آنکه خداوند تبارک و تعالی
 با فرشتگان خطاب فرمود همانا من در زمین خلیفه مقرر میفرمایم فرشتگان آن خطاب ستطاب را از در
 پاسخ درآیند و عرض کردند آیا در زمین کسی را مقرر میفرمائی که در آن کار به تباہی و فساد درآیند و غنای
 بیزد خداوند عالم قادر کند همانا من میدانم چیزی را که شما دانایستید و چنان بود که خداوند تعالی فرشتگان
 از نور عظمت و فروز کبریا فرود بخوب و محروم نمیداشت از پس این مخاطبات هفت هزار سال یا هفت هزار ماه چه
 عام بر سال و ماه هر دو اطلاق میشود ملائکه را از نور جمال و جمال خود بی بهره گذاشت پس فرشتگان بیفتاد
 سال خود را بر شش پا و پنجصد و پانصد شدند اینوقت که در کار رحیم برایشان رحمت آورد و برایشان
 بخشش و آمرزش فرمود و بیت المعمور را که در آسمان چهارم واقع است برای ایشان بیای و مقرر داشت
 و آن خانه را شباه و مرجع و محل امن و امان ایشان گردانید و بیت المحرام را در زمین بیت المعمور قرار داد
 و برای مردمان مثابته و مرجع و مقام امن و ایمنی گردانید و طواف بیت بمحرام بر هفت شوط
 و گردش بندهکان را واجب گشت برای هر یک هزار سال که ملائکه در عرش ملاذبت بودند یک
 بار افاضه واجب گردانید در تفسیر منج الصادقین مسطور است که چون گردانیدیم خانه کعبه را جای
 بازگشت آن برای مردمان که بجز سال از اطراف و جانب متوجه آن شوند بجهت مناسکت
 و چرخیدن بآن جهت ایستادن سپهران بارزوی معاودت بآن باشند چه در روایت رسیده است
 که آنکه خود کرده بآن مکان مقدس موجب زیادتى عمر و قصد عدم عود موجب قرب اهل است
 یا اینکه مراد بشابه موضع ثواب است که مردمان بسبب ادای مناسکت حج و عمره شایب می شوند
 و محل امن و ایمنی است از آنکه کسی را در آنجا کشند و اویت نرسانند یا اینکه موضع ایمنی حج گذاران است
 از عذاب آخرت و یا جائی است که هر کس با نجاتی شود مواظده نشود و این حکم از زمان حضرت
 اسمعیل علیه السلام مقرر بوده است و بیت معرفت بالاف و لام علم کعبه معظمه است و شایب یعنی مرجع است
 و مأخوذ از ثاب یعنی رج است یا معنی موضع ثواب است و تسمیه این بیت به بیت المحرام بر آنست
 آن است که بر مشرکان حرام است که در آن درآیند و تسمیه آن بکعبه بسبب آن است که مرجع آنست

شبه طواف

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۲۲

و در محاذی بیت المعمور واقع است که مربع است و بیت المعمور در محاذی عرش واقع است که مربع است
و تبریع عرش برای آن است که کلماتی که بنای اسلام بر آن است چهار است و آن کلمات این است
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بیت المعمور یعنی کعبه معظمه نوشته اند و معموریت آن بسبب
کثرت زیارت حج گذارندگان و خدمه و مجاوران است و آن اول خانه ایت که در زمین بر آسمان
عبادت بندگان نباشد یا مراد ضراح است که مقابل حقیقتی سرای کعبه واقع شده در آسمان چهارم
و عمارت آن کثرت طواف فرشتگان است و خازن آن فرشته ایت که در زمین نام دارد و آن خانه
از دیوت سرخ است و خدا تعالی آن خانه را در عهد حضرت آدم بن بین فرستاد و در زمان طوفان
حضرت نوح علیه السلام امر فرمود تا با سامان برون از رسول حسدای صلی الله علیه و آله مروی است
که بیت المعمور در آسمان دنیا است و در آسمان چهارم نهری است که نهر حیوان می نامند بهر روز
جبرئیل علیه السلام بهنگام نمایش آفتاب در آن نهر داخل می شود و چون بگردن می آید آنچه خود را
می نشاند هفتاد هزار قطره از آن می چکد و خدا تعالی از هر قطره فرشته می آفریند و جدا فرمان می کند
تا در بیت المعمور در آن نماز و طواف می کند و بر روز دیگر همچنان فرمان یزدان هفتاد هزار فرشته
بطریق مذکور حلقی می شود و باینکار امور میفرماید و بهیچوقت نوبت طواف فرشتگان اول نمیرسد
و بعضی گفته اند که مراد از بیت المعمور قلب مؤمن است که عرش رحمت است و عمارت آن به معرفت
و اخلاص است بنده نگارنده گوید در این مطلب که ملائکه قبل از آفریده شدن آدم و آدمیان
بمحض اینکه از محل وحدت و قدرت خطاب میرسند که ما خلیفه در ارض مستدار میداریم در جواب
عرض می کنند آیا کسی را قمار میدهی که فساد و خونریزی نماید خالی از لطف و تأمل نیست دیگر اینکه
از اینجمله فرشتگان یزدان شده بودند و سبق بان بوده اند لکن از نکات و دقائق معویه حکیمه
و نتایج و مقاصد علیّه محفیّه بیخبر بوده اند که اینک کوئیم چون قبل از حضرت آدم علیه السلام جماعت
بنی امجان در صفحہ زمین سر بطغیان و عصیان و شغ و دمار بر آوردند و چنانکه روایت شده پس
با جاعلی بعد از آن یزدان بدو تفریق آنها را فرمودند اینوقت که خدا تعالی با ملائکه خطاب فرمود
که در زمین خلیفه و نایب منابی مقرر میفرمایم ملائکه از وی استعفاء و استطلاع اینطور عرض کردند
یا از روی تخیر و عجب یا صدور اینکلام از ملائکه بسبب تعلی از لوح محفوظ و یا استنباط از آنچه در عقول
ایشان مرکوز فرموده و یا اینکه چون در آنوقت که بنی امجان در زمین فساد میکردند و خدای گروهای
از فرشتگان را بدفع و تدبیر آنها را فرمودند اینوقت نیز ملائکه قیاس بر غایب نمودند و بجان کردند
که این مخلوق ثانی هم حکم مخلوق اول را دارد و اینگونه عرض کردند با آنکه در تفسیر قرآن مجید
نیز پاره اشارات و تأویلات مفصله مرقوم است و اعلم عند الله تعالی در کتاب کائنات

تخصیص

رابع و دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء مختصری

۱۰۲۳

مسطور است که مردی در حضرت علی بن محسن علیهما السلام شد با او فرمود از سفر حج مراجعت کرده
 عرض کرد آری فرمود هیچ نیدانی برای مردی که حج نکرده اند چه مقام و فضیلت است عرض کردند انم
 قَالَ مَنْ قَدِمَ حَاجًّا وَطَافَ بِالْبَيْتِ وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَحُجَّ
 عَنْهُ سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَرَفَعَ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ دَرَجَةٍ وَشَفَعَهُ فِي سَبْعِينَ أَهْلٍ
 بَيْتٍ وَقَضَىٰ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَاجَةٍ وَكَتَبَ لَهُ حَقَّ سَبْعِينَ أَلْفَ رَقَبَةٍ قِيمَةُ كُلِّ
 رَقَبَةٍ عَشْرَةُ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فرمود هر کس اقامت حج نماید و در خانه کعبه طواف و دو رکعت
 نماز پای گذارد و این و متعال در نامه اعمال او هفتاد و هزار حسنه بنویسد و هفتاد و هزار سینه از کتاب اعمال
 بشود و هفتاد و هزار درجه برای او بر کشد و او را در مردم هفتاد خانه شفاعت یعنی شفاعت او را در کسان
 هفتاد خانه پذیرفته شود و هفتاد و هزار حاجت او را بر آورد و هم او را ثواب و مزد از او کردن هفتاد و هزار
 بنده بنویسد که بهای هر یک ده هزار درهم باشد معلوم باد که برناظران این حدیث شریف سخت نباشد
 که هفتاد و هزار حاجت کدام است زیرا که مقامات حاجات خود را ندانیم بلکه این علم با قاضی اسماجات
 اینها در فضیلت حج
 من لا یحضره الفیقه مسطور است شخصی بحضرت علی بن محسن علیهما السلام آمد و عرض کرد و قَدْ نَزَلْتُ الْحَجَّ عَلَىٰ جِهَادٍ
 و در اینجا میشود آشت بضم ت و صیغه مستکمل باشد و ممکن است بفتح و خطاب با حضرت باشد واضح این است
 چنانکه باین تقریب که مذکور میشود در احتجاج شیخ طبرسی و تجار الا نوار مسطور است که عباد بصری با حضرت
 این مکالمه نمود با تجلّی عرض کرد همانا اختیار فرمودی و برگزیدی حج را بر جهاد و کنایت از آنکه حج نهادن
 آسمان ترا از جهاد نمودن و خوشتر از در معرض هلاک و دمار در افتادن است ازین روی حج نهادن
 ترجیح دادی و بآن پرداختی و حال آنکه خدا تعالی میفرماید اِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ
 وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ كُنُّمُ الْمُسْلِمِينَ إِلَىٰ أَعْرَافِهِمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَأَقْرَأْنَا بَعْدَهَا فَقَالَ التَّائِبُونَ
 الْعَاكِدُونَ إِلَىٰ أَنْ يَلْعَ أَخْرَ الْأَيَّةِ فَقَالَ إِذَا رَأَيْتَ هَؤُلَاءِ فَالْجِهَادُ مَعَهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْحَجِّ وَ
 رَوَىٰ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ التَّائِبِينَ الْعَاكِدِينَ إِلَىٰ أَحْيَرِ الْأَيَّةِ وَمَنْ حَجَّ بِرُيْدِيهِ وَجَرَّ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرِيدِيهِ رِبَاءٌ وَهُوَ سَمِعَهُ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبَيْتَةَ وَتَمَّ آيَةُ فِي هَذِهِ آيَةُ
 أَنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ كُنُّمُ الْمُسْلِمِينَ إِلَىٰ أَعْرَافِهِمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
 فَيَقُولُونَ وَيَقُولُونَ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فِي التَّوْبَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ
 بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
 میفرماید خدا ای از مؤمنان باز خرید نفوس ایشان را که در جهاد و فی سبیل الله بجار بندند و اموال ایشان
 که عواید خدای اتفاق کنند با آنکه در ازای آن بهشت جا دیدان از بهر ایشان باشد و مقصود تخریص

در پناه داشت یعنی اسی سبده از تو ذیل جان و مال و از من بخشیدن جان جاویدان غنی که سرای شرف و شرف و مال که موجب طغیان و غرور است بسیار و هشتی آگنده بعلمان و در دریاب سنگ بنده از کهریستان خاک نرین میسده و در میان در عوض فانی خوار و حقیر نعمت پاکیزه پاسنده گیر و در خیر است که در آن از در مسجد رسول میکند شای که آنحضرت این آیت قرائت میفرمود لمعات انوار الهی قلب او را روشن و جان او را کاشن ساخت پرسید این سخن کیت گفت کلام پروردگار است گفت این بیع و شریعه در چه هنگام بوده گفتند بر زمین شای که در آت ذریات را خطاب مستطاب الت بر کیم بکوشش هوش رسانیدند گفت سو کند با خدای این بیع و معاد پس سود مند است و نفوس و اموال فایز ابد است جاودانی در عوض میسده هرگز این بیع را اقاله و نسخ نمایم با بجهله ای بجهله همه از روی غیایت از روی درخت سردی است و گزند هر چه هست از دست و بر کار جان و مال و هر چه هست از بخشش است این نیز تقصیل است که میفرماید چیزی فانی و معیوب چه مید و در محبای آن بهشت باقی و مرغوب باز ستایند و اگر میفرمود شما جان و مال بفروشید منم بهشت را میفروشتم کدام کس را یا رای آن بود که گوید بهشت را میخرم یا بجای آن را میفروشم با بجهله خدای میفرماید این مومنان که نفس ایشان خرید و شده در راه خدای و طلب خدای اوقال میدهند و در سببان تعاقبت کشته میشوند و میگویند و خدای آن و عده که برای ایشان بر نهاده یعنی بهشت را در توری و پخل و تر آن ثابت است و کیت و فاکنده تر بعد خویش از خدای که بوعده خود وفا میفرماید و کریم است پس ثبات یابید و شادمان باشید باین خرید و فروخت خود که مبا یه کردید بآن و این بیع رستگاری است بزرگ از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود در معنی این آیه شریفه ای مومنان قیت ثمانیت که بهشت پس خود را جز بهشت مفروشید یعنی خود را بتناع غرور فانی مفروشید که قیمت شما نفیم جاودانی است مع اسحدیث چون آن شخص این آیت را در فضل جبار بعض حضرت سجاد سلام الله علیه برسانید فرمود ما بعد آن را قرائت نمایی و تمام آن این است التائبون لعیادون الخا میدون السائحون الزاکون الساجدون الامیرون بالمعروف والنکیرون عن المنکر و الخافطون یحذون الله و کثیر المؤمنین مع آن روح است ای هم القابول یعنی مومنان مذکور که جان و مال را در راه خدای و جاد فی سبیل الله در عوض بهشت مبا یه نیاسند باین اوصاف حمیده متصف بهند از معاصی کرده و بضررت باری کرده و از روی اخلاص پروردگار را عبادت کنند و نعمتای الهی را ستایند و بیب روزه داشتن در بهشت جاویدان سیاحت کنند و در درگاه بی نیاز رکوع نمایند و سجده گذارند و بطاعت و سنت حضرت رسالت مرتب امر کنند و از کفر و معاصی نهی فرمایند و احکام شرایع یزدان را نگاه دارند و از و بشارت به مومنانی را که باین صفات موصوفه بفضائل و مناقبی که افهام از آن عاجزند در بعضی از تفاسیر مسطور است که این صفات

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماضی

۱۰۲۵

اُمّه معصومین است چنانست بجهت کمال جز در این با نوار مقدسه در دیگری ممکن نباشد با تحفه امام زین العابدین
سلام الله علیه بآن شخص منسوب هر وقت چنین مردمی با چنین اوصاف دیده شود حجاب و نمودن در
خدمت ایشان افضل است از حج نهادن یعنی در آن هنگام چون آنکه جدا میگردند حرکات و سکنات
و افعال و اعمال ایشان بجهت برای خوشنودی خدای و اطاعت رسول و نهی و تقویت دین مبین
و دفع شرکین و منافقین بود البته جدا برچ فضیلت داشت اما اکنون که خلافت به سلطنت
جبر تبدیل یافته و ظالمان غصب خلافت نموده و تمامت جنگ و جوشا و آهنگ و خروشها از رویه
هوای نفس و حکومت اندیشه نادر و بختبیل و نیات بیخ فضیلتی در چنین جدا برچ منیت با تحفه عباد
بصری در شمار صوفیه آن مان بوده است و روایت شده است که آنحضرت فرمود التائبین العبادین
یعنی بحالت جبری که صفت مومنین باشد که مجبور درین است با تحفه فرمود هر کس قاست حج نماید و خرف خدای
و خوشنودی خدای را آهنگ نموده باشد و مقصودش بریاء و رزیدن و آوازه در افکندن نباشد البته
خدای او را میآمرزد در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب اخبار کینه کبوی حج و غیره از طلاعات و آیام و
اوقات رسیده است مطورات که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرموده است که چنان بودی که چون حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام برکشی و سرج بسوی بعضی اموال و زراعت خویش ادا فرمودی سلاطین
خویش را با آنچه آن حضرت را مقدر بود از خدای بخواستی یعنی صدق فرمودی و این کردار هنگامی که
دو پای مبارک در رکاب مستقر فرمودی و چون خدایش سالم داشت و باز کردید خدای را غرور و جل و پاسبان
و شکر کم داشت و بهره برای او ممکن شدی صدق فرمودی و دیگر در کتاب مذکور از محمد بن حمدان
از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر مطورات که فرمود با علی بن الحسین صلوات الله
علیهم در عزم بودیم و آن حضرت مرا بخوان شد که خطاطیف را از آرد میرسانم فقال یا بنی لا تقبلن و لا
تؤذین فانهن لا یؤذین شکیا امام زین العابدین فرمود ای پسر من خطاطیف را بکش و آرد
رسان چنان حیوان بیسج چیز را اذیت میرساند و در حدیث وارد است که رسول خدای صلی الله علیه و آله
از کشتن خطاف نمی فرموده و خطاف بضم خاء و تشدید طاء مملو طایر معروفی است که بعضی را بجهت
مشهور است و از بلاد بعیده طی راه میاید که با انسان مانوس باشد در کتاب حیات ایحوان مرقوم است
که چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد از دشت شکایت فرمود و با خطاطیف انس گرفت
و در خانه با مسکن جت ازین روی این حیوان از بنی آدم جدا میگردید و سبب انسی که با ایشان
گرفته و چار آیت از کتاب خدای با این حیوان است کوانزلنا هذا القرآن علی جبال لم یأبه خاشعاً
الی آخر السوره و العزیز الحکیم آواز بر میگرداند و در حدیث است که بیسج خطاف قرائت حدیث
و از کتب الاخبار را اثرات که خطاف میگوید قد تمواخرا تجدوه و این مرغ را بزبان فارسی

صدق فرمود
الحکام بصری

نور ز ادب خطاف

ربع دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

۱۲۷

در حیوة النجوان میگوید ابن عساکر گفته است که مسجد امام زین العابدین علیه السلام در دمشق معروف میباشد
 سید فقیه عبد الله بن محمد رضا بن حبیبی شوشتری در رساله خود که در باب ده احکام فقهیه مسطور است
 که سید محقق جزایری در شرح نهج رساله از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت میکند که چون
 آنحضرت از سفر حج مراجعت فرمود شبی آنحضرت را استقبال نمود فقال له انم حججت یا سیدي قال نعم یا بن
 رسول الله فرمود آیا تو نیز حج نموده باشی یا شبی عرض کرد آری یا بن رسول الله فقال له انزلت الیقظا
 و تجردت عن مخطط الثیاب و اغتسلت قال نعم قال فحين تركت الميقات نويت انك خلعت
 ثوب العصية و كتبت ثوب الطاعة قال حين تجردت من مخطط ثيابك نويت انك تجردت
 من الرياء و التفاني و الدخول في الشهوات قال لا قال عليه السلام حين اغتسلت نويت
 انك اغتسلت من الخطايا و الذنوب قال لا قال فما نزلت الميقات و لا تجردت عن مخطط
 الثیاب و لا اغتسلت ثم قال عليه السلام تنظفت و احرمت و عقدت الحج قال نعم
 قال عليه السلام فحين تنظفت و احرمت و عقدت الحج نويت انك تنظفت بنورة التوبة
 الخالصة لله تعالى قال لا قال عليه السلام فحين احرمت نويت انك حرمت على نفسك
 كل محرر حرمة الله تعالى عليك قال لا قال عليه السلام فحين عقدت الحج نويت انك
 قد حللت كل عقد غير الله عز وجل قال لا قال عليه السلام ما تنظفت و لا احرمت و
 لا عقدت بالحج ثم قال عليه السلام له اذ دخلت الميقات و صليت ركعتي الاحرام و كتبت
 قال نعم قال عليه السلام فحين دخلت الميقات نويت انك دخلت بنية الزيارة قال لا قال
 عليه السلام فحين صليت ركعتي نويت انك تقربت الى الله تعالى بحجرا الاعمال من الصلوة
 و اكبر جنات العباد قال لا قال عليه السلام فحين كتبت نويت انك تنظفت لله تعالى بكل طاعة
 و صمت عن كل معصية قال لا قال عليه السلام له ما دخلت الميقات و لا صليت و لا كتبت ثم قال
 عليه السلام له اذ دخلت الحرم و رايت الكعبة و صليت قال نعم قال فحين دخلت الحرم نويت انك
 حرمت على نفسك كل غيبة تشيعها المسلمين من اهل ملة الانبياء قال لا قال عليه السلام فحين
 وصلت مكة و رايت الكعبة و علمت انها بيت الله نويت بقلبك انك قصدت الله سبحانه و قطعت
 عن غيره قال لا قال عليه السلام له ما دخلت الحرم و لا رايت الكعبة و لا صليت ثم قال عليه السلام
 طفت بالبيت و مسيت الاركان و سعت قال نعم قال فحين سعت نويت انك هربت الى الله و عرف
 صدق ذلك منك علام الغيوب قال لا قال عليه السلام فاطفئت بالبيت و لامست الاركان
 و لا سعت ثم قال عليه السلام فاذنحت الحجر و وقفت بمقام ابراهيم عليه السلام و صليت به
 ركعتين قال نعم فصاح عليه السلام صيحة كاد يفارق الدنيا ثم قال اه اه ثم قال من صاح الحجر

فَإِذَا كَانَ مِنْ صَلَواتِهِ صَلَوةٌ فَطَرَّاسُكَ لَا يَصِيحُ لَكَ بِمَا عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى حُرْمَتَهُ وَلَا يَنْقُضُ أَمْرًا
بِالْحَالِ عَمَّا قَدْ خَلَّ مِنْهُ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَجِّنْ وَتَقْتَعِدْ عَمَّا يُرِيدُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ نَوَيْتُ أَنْكَ رَفَعْتَ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَتَخَلَّفْتَ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ قَالَ لَا قَالَ نَجِّنْ
صَلَّيْتُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ نَوَيْتُ أَنْكَ صَلَّيْتُ صَلَوةً أُرِيهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَدْعَيْتُ بِصَلَوَاتِكَ أَنْتَ
الشَّيْطَانُ لَعَنَهُ اللَّهُ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ فَمَا صَاغَتْ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَلَا وَقَعَتْ عِنْدَ الْقَامِ
وَلَا صَلَّيْتُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ أَشْرَفْتَ عَلَى يَرُورِ مَرْوٍ وَشَرِبْتَ مِنْ مَائِهَا قَالَ نَعَمْ
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْوَيْتَ أَنْكَ أَشْرَفْتَ عَلَى الطَّاعَةِ وَغَضَضْتَ طَرَفَكَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ قَالَ لَا قَالَ
فَمَا أَشْرَفْتَ عَلَيْهَا وَلَا شَرِبْتَ مِنْ مَائِهَا ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ اسْعَيْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَمَشَيْتَ
وَتَرَدَّدْتَ بَيْنَهُمَا قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ نَوَيْتَ أَنْكَ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَالْخَوْفِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْعَيْتَ
وَلَا مَشَيْتَ وَلَا تَرَدَّدْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجْتَ إِلَى مَنِيَّ قَالَ نَعَمْ قَالَ نَوَيْتَ
أَنْكَ أَمَسْتَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِكَ وَقَلْبِكَ وَيَدِكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا أَخْرَجْتَ إِلَى مَنِيَّ ثُمَّ قَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ أَوْقَفْتَ الْوُقُوفَةَ يَعْرِفُهَا وَطَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَعَرَفْتَ وَادِي نَمْرَةٍ وَدَعَوْتَ اللَّهَ عِنْدَ الْبَيْلِ
وَالْحَجَرَاتِ قَالَ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ عَرَفْتَ بِمَوْقِفِكَ يَعْرِفُهَا مَعْرِفَةً اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَمَرَ الْمَعَارِفِ الْعُلُو
وَعَرَفْتَ بِقَضَى اللَّهِ عَلَى صَحْفَيْكَ وَأُطْلِعَ بِهِ عَلَى سِرِّهِ نَايِكَ وَقَلْبِكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَيْتَ بِطَلُوقِ
جَبَلِ الرَّحْمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِرَحْمِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَبَوَالِ كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَيْتَ
عِنْدَ نَمْرَةٍ أَنْكَ لَا تَأْمُرُ حَتَّى تَأْتِيَ وَلَا تَنْجِرُ حَتَّى تَنْجِرَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا وَقَفْتَ عِنْدَ
الْعِلْمِ وَالْفُرَاتِ نَوَيْتَ أَنْتَ شَاهِدَهُ لَكَ عَلَى الطَّاعَاتِ حَافِظَةً مَعَ الْخَفِظَةِ بِأَمْرِ رَبِّ السَّمَوَاتِ قَالَ لَا
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا وَقَفْتَ يَعْرِفُهَا وَلَا طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَلَا عَرَفْتَ نَمْرَةً وَلَا دَعَوْتَ وَلَا وَقَفْتَ
تَحْتَ الْفُرَاتِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَرْتَ بَيْنَ الْعَلَيْنِ وَصَلَّيْتَ قَبْلَ مَرْوَةٍ رَكْعَتَيْنِ وَمَشَيْتَ نَمْرَةً
وَلَقَطْتَ مِنْهَا الْحَصَى وَمَرَرْتَ بِالشَّعْرِ الْحَرَامِ قَالَ نَعَمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَنَ صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنْتَ
صَلَوةً شُكْرًا فَلَيْلَةً عَشْرًا بَنِي كُلِّ عَشِيرَةٍ وَيُسِّرُ كُلِّ بَيْتٍ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا مَشَيْتَ
بَيْنَ الْعَلَيْنِ وَلَمْ تَعْدِلْ عَنْهُمَا يَمِينًا وَشِمَالًا لَا نَوَيْتَ أَنْ لَا تَعْدِلَ عَنْ دِينِي الْحَقِّ يَمِينًا وَشِمَالًا لَا
بَقَلْبِكَ وَلَا بِلِسَانِكَ وَلَا بِجَوَارِحِكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا مَشَيْتَ بِمَرْدَلْفَةٍ وَلَقَطْتَ
مِنْهَا الْحَصَى نَوَيْتَ أَنْكَ رَفَعْتَ عَنْكَ كُلَّ مَعْصِيَةٍ وَجَهَلْتَ كُلَّ عَمَلٍ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَعِنْدَ مَا مَرَرْتَ بِالشَّعْرِ الْحَرَامِ نَوَيْتَ أَنْكَ أَشْعَرْتَ قَلْبَكَ شِعَارَ التَّقْوَى وَالْخَوْفِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
قَالَ لَا قَالَ فَا مَرَرْتَ بِالْعَلَيْنِ وَلَا صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ وَلَا مَشَيْتَ بِالنَّمْرِ لَيْلَةً وَلَا نَفَعْتُ مِنْهَا الْحَصَى
وَلَا مَرَرْتَ بِالشَّعْرِ الْحَرَامِ ثُمَّ قَالَ لَهُ وَصَلَّيْتُ مَنِيَّ وَرَمَيْتُ الْحَجَرَ وَحَلَقْتُ رَأْسَكَ وَذَبَحْتُ هَدْيَكَ

وَصَلَّيْتُ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَرَجَعْتُ إِلَى مَكَّةَ وَطُفْتُ طَوَافَ الْإِفَاضَةِ فَلَمْ يَكُنْ يَحْضُرُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 قَوَّبْتُ عَيْنَكَ مَا وَصَلْتَ مِنِّي وَرَمَيْتَ الْحِجَارَ أَنَّكَ بَلَغْتَ إِلَى مَطْلَبِكَ وَقَدْ هَمَّ إِلَيْكَ رَبُّكَ فَكَفَى
 حَاجَتَكَ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا رَمَيْتَ الْحِجَارَ تَوَبَّتَ أَنَّكَ رَمَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ وَ
 غَضَبَهُ يَتْلُمُ حَيْكَ النَّفْسِ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ تَوَبَّتَ أَنَّكَ رَمَيْتَ
 الْأَدْنَى وَمَنْ يَتَّبِعْهُ نَبِيٌّ أَدَمَ وَخَرَجْتَ مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا وَلَكِنَّكَ أَمَّاكَ قَالَ لَا قَالَ فَعِنْدَ مَا صَلَّيْتَ
 فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ تَوَبَّتَ أَنَّكَ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَذُنُوبَكَ وَلَا تَرْجُو إِلَّا رَحْمَةَ اللَّهِ تَعَالَى
 قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا ذَبَحْتَ هَدْيَكَ تَوَبَّتَ أَنَّكَ ذَبَحْتَ حَجَّةَ الطَّيْعِ بِمَا تَمَسَّكَتُ بِهِ مِنْ
 حَقِيقَةِ الْوَدَاعِ وَأَنَّكَ اتَّبَعْتَ سُنَّةَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِيحٍ وَلَدِهِ وَغَمْرَةٍ فَوَادِهِ وَرَبَّحَانٍ قَلْبِهِ وَحَاجَتَهُ
 سُنَّةُ لِيْنِ بَعْدَهُ وَقُرْبَى إِلَى اللَّهِ تَعَالَى كَيْنَ خَلْفَهُ قَالَ لَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعِنْدَ مَا رَجَعْتَ إِلَى مَكَّةَ وَطُفْتَ
 طَوَافَ الْإِفَاضَةِ تَوَبَّتَ أَنَّكَ أَفَضْتَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَرَجَعْتَ إِلَى طَاعَتِهِ وَتَمَسَّكَتُ بِوَدِّهِ وَأَدْبَتُ
 فَرَأَيْتُهُ وَتَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قَالَ لَا قَالَ لَهُ ذُنُوبُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوْصَلْتَ مِنِّي وَلَا رَمَيْتَ
 الْحِجَارَ وَلَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ وَلَا ذَبَحْتَ فِدْيَتَكَ وَلَا صَلَّيْتَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَلَا طُفْتَ طَوَافَ الْإِفَاضَةِ
 وَلَا تَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَخُجْ فَطَفِقَ السَّبْلُ يَبْكِي عَلَى مَا قَرَّطَهُ فِي حُجَّهِهِ وَمَا زَالَ يَتَعَلَّمُ حَتَّى خَجَّ مِنْ
 قَابِلٍ بِعَرَفَةَ وَيَقِينُ كَشُوفَ بَادٍ كَمَا فِي حَدِيثِ شَرِيفِ بِي تَأْتِي شَيْءٌ بِهِ فِي شَيْءٍ مَعْرُوفٍ كَمَا فِي شَيْءٍ مَشَايِخِ
 وَعَرَفَ صَوْفِيَةً بِشَمَارٍ مِيرُودٍ مَسْمُومٍ بِإِلْفِ بْنِ جَعْفَرٍ بِنِيسَ وَكُنِيَ بِأَبِي كَبْرٍ وَارِثُ سَلَامِي نَادِي رُورُكَ رَاثِ
 اَزْ بِسْ هِشْتَادُوهْتِ سَالِ زَنْدِ كَانِي وَرَسَالِ سَيْدِ دُوسِي وَچَارَمِ هَجْرِي دَرِ بِنْدَاوِي كِي سِرَايِي رُويِ نَهَادِ
 اَصْلَشِ اَزْ خِرَاسَانِ وَمَعَا صَرِ شَيْخِ جَنِيدِ بِنْدَاوِي وَحَيْنِ بِنِ مَنصُورِ حَلَّاجِ وَبِقُولِ ابْنِ خَلْكَانِ دَرِ بِنْدِ
 دَلِكِي بُوْدُ وَزَمَانِ سَعَادَتِ اقْرَانِ حَضْرَتِ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا اَوْرَاكِ نَمُوْدَه وَسَالَمَا
 دَرِ اَزْ بَعْدِ اَزْ اَنْ حَضْرَتِ سَجْدَانِ آمَدَه اَسْتَدْرَاقِ حُرُوفِ بَعْضِي مَخْتَصَرِ دَرِ كِتَابِ رَجَالِ كَسِي رَا بَا بِنِ نَامِ
 دَرِ رَشْتَه اَصْحَابِ اَنْ حَضْرَتِ بَلَكه دَرِ كِتَابِ رَجَالِ بَا بِنِ نَامِ مَوْسُومِ نِيَا فِت تَوَاذُّ بُوْدُ دَرِ كِتَابِي كِه اَزْ نَظَرِ اَيْنِ مَبْدَه حَقِيرِ
 نَمُودَه مَذْكُورِ اَسْهَادِ دَرِ قَلَمِ كِتَابِ سَهْوِ وَتَضَعِي رَفْتَه اَسْهَادِ اِمَقْصُودِ اَزْ شَيْءِي كِه دَرِ اِنْجَا بَدُونِ كُنَيْتِ مَسْطُورِ اَسْتَدْرَاقِ
 نِ اَنْ شَيْءِي مَعْرُوفِ بَا كِي اَزْ زَوَاتِ مَشْهُورِ اَسْهَادِ بَلَكه شَخْصِي مَسْنُوبِ بَشَلِ بُوْدَه دَا بِنِ خَطَابِ سَتَطَابِ
 بَا وَشَرَفِ صَدُورِ يَاقَتَه اَسْتَدْرَاقِ دِيكَ اَكِيْلَه اِنْجَا دِيْثِ شَرِيفِ حَدِيثِي دِيكَ كِه بِحَضْرَتِ اِمَامِ حُجْبَرِ صَادِقِ
 سَلَامِ اَللّٰهُ عَلَيْهِ دَرِ هَمِيْنِ مَعْنِي مَسْنُوبِ وَدَرِ اِنْجَا نِيْزِ بَعْدِ اَزْ شَرْحِ اَيْنِ حَدِيثِ مُحَضَّرِ اَزْ دَاوَا اِطْلَاعِ نَا طَرَانِ
 اَسْهَادِ اَللّٰهُ تَعَالَى مَسْطُورِ مِيْشُودِ چُنَا كِه بَعْضِي اَزْ عُلَمَاءِ مَتَعَرَضِ شُدَه اَنْدِ بِيْرُونِ اَزْ نَظَرِ مِيْتِ وَبَا اَسْمَا لِيْبِ اِنْجَا
 اَللّٰهُ طَاهِرِ بِنِ سَلَامِ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ اَسْهَادِ نَامِ نِ اَزْ دَرِ بَلَكه دَرِ حَدِيثِ مَذْكُورِ اَمَّا رُوضِ وَضْعِ وَضْعِ لَاحِجِ اَسْتَدْرَاقِ
 اَمَّا دَرِ هَرِ صَوْرَتِ مَضْمُونِ اَيْنِ حَدِيثِ دَا بِنِ حَدِيثِ وَبِيْكَ دَرِ كَالِ صَحْتِ وَسَلَامَتِ اَسْتَدْرَاقِ اَسْتَدْرَاقِ

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۰۳۱

حقیقیه و نقیضه ثابت است که برای هر عبادت و اطاعتی روحی و بدنی و ستیری و علقنی و ظاهری و باطنی است و چنانکه آن بدن را که روحی بآن اندر خست بپسج سووی تواند داشت عبادت ظاهر بدون باطن و باطن بدون ظاهر مفایده ندارد و چنانکه روح نیز جز بوجود بدن تقریف و تکمیل نیابد و ظاهر عنوان باطن است و غذای سبحان فرمان داده است که باطن را بنویسند و سرانرا مستوده فرمایند چنانکه بتغیر طوایر امر فرموده است پس آنجن که بر تعمیر و ستودگی یکی از این دو اکتفا نماید از حالت افراط یا تقریط بیرون نخواهد بود و جمیع میان این دو که رعایت عدل است مستحسن است و این دو حدیث مبارک که در آداب حج وارد است بجله شیر بر رعایت باطن و ظاهر این عبادت است و در نهایت صحت است و در هر عبادت این شرط مستقمن است و چنانکه در و بنا لا کتاب توحید مروج صدوق علیه الرحمه نظر این بنده رسیده و حدیث امام علیه السلام را بایشلی محلی بآن کرده اند در حاشیه آن اشارت کرده اند که این حدیث در رساله حج علامه مجلسی علیه الرحمه مسطور است این نیز در لیلی قوی است که محتمل استنای علمای سلف بوده است و علامه مجلسی اعلی الله مقامه را محتمل اعتماد بوده و در رساله محلی خود مذکور فرموده است و در حاشیه نسخه مسطوره چند کلمه بفارسی نوشته شده است و نوشته اند این ترجمه از رساله حج مروج مجلسی مرقوم گردید و معلوم میشود این حدیث را ترجمه فرموده اند و در کتاب توحید صدوق در ابتدای نقل حدیث مسطور است که حضرت سید الساجدین سلام الله علیه از شبلی سؤال حجت یا شبلی ای شبلی حج بنادی عرض کرد آری یا بن رسول الله چنین مینماید که این عنوان غلو است مسطور اصح باشد بدلیل اینکه در پایان حدیث و بیان مذمت شبلی که مذکور است حتی حج من قابل یعنی تا اینکه سال دیگر آن سال حج بناد معلوم میشود که در سال گذشته آنکس حج بناده و چون بعد استماع آن فرمایش بدانت چنان است که حج بیای نبوده باشد بال دیگر معرفت و عین حج بیای بود در هر صورت پاره مناسک و فقرات که در این حدیث مذکور است مخالف مناسکی است که مردم شیعی معمول میدارند بلکه بعضی را حرام میدانند و میتوانند بود که این شبلی هم در شمار اهل تصوف بوده است و امام علیه السلام در این خطاب باور ساینده اند که در عمل خود نیز که از اهل باطن خود را میدانی ناقص میباشد با بحجده ترجمه این حدیث باز شویم مندرمود ای شبلی آیا تو نیز حج بیای آوردی عرض کرد آری یا بن رسول الله فرموده آیا در سبقات در آمدی و جامه از تن بیرون کردی و خوشیتن را بشتی عرض کرد آری فرمود در آن هنگام که بمیقات نزول نمودی قصد نمودی که تو جامه معصیت از تن بیرون و بجامه طاعت اندر شدی عرض کرد این قصد نمودم مندرمود در آن هنگام که جامه از تن بر آوردی و خوشیتن را بمجرد و بپوشید کرد ایندی فیت بر آن نهادی که از زیاده و فحاشی و دخول در شبهات مجرّد کشتی عرض کرد این

ربع دوم از کتاب مشلوه الادب ناصری

۱۳۲

قصه بخردم فرمود چون خوشتر را غسل دادی نیت نهادی که تو خوشتر را از خطایا و ذنوب پرستی
عرض کرد این نیت ساختن فرمود پس در بیعت دادی و نه از جامه معاصی بیرون شوی و غسل
کردی، آنگاه فرمود تطیّف نمودی و احرام بستى و عقد حج کردی عرض کرد آری فرمود در آن هنگام
تطیّف و احرام و عقد حج نمودی نیت بر بستى که بنوره توبه خالصه الله تعالی تطیّف کردی عرض کرد
این قصه نمودم فرمود آنوقت که احرام بستى آن نیت بر نهادی که تو حرام نمودی بر نفس خودت
هر محرمی را که خدای عزوجل آنرا احرام فرموده عرض کرد این نیت نمودم فرمود چون
عقد حج بر بستى قصد نمودی که هر عقدی که برای غیر از خدای عزوجل باشد بر کثودی عرض
کرد و قصه بخردم فرمود نه تطیّف و نه احرام و نه عقد حج کردی آنگاه با شبلی فرمود آیا در بیعتات
در آمدی و دو رکعت احرام بیای گذاشتی و لیکت کفّتی عرض کرد آری فرمود در آنوقت که داخل
بیعتات شدی قصد نمودی که به نیت زیارت در آمدی عرض کرد قصه بخردم فرمود گاهی که
دو رکعت نماز بیای بردی نیت نهادی که تو بحضرت خدای تعالی تقرب یجوی به بهترین اعمال از نماز و
و بزرگترین حسنات بندگان عرض کرد نیت بخردم فرمود پس در آن هنگام که تلبیه آوردی آهنگ نمودی
که تو تطلق میانى برای خدای تعالی در هر طاعتی و خاموش میشوی از هر معیشتی عرض کرد این قصه بخردم فرمود
نه داخل بیعتات شدی و نه نماز گذاشتی و نه تلبیه بیای آوردی آنگاه با شبلی فرمود آیا درون حرم شدی
و کعبه را دیدی و نماز بگذاشتی عرض کرد آری فرمود چون داخل حرم شدی نیت نمودی که غیبت را نه
از اهل اسلام را بر خود حرام ساختی عرض کرد بخردم فرمود چون بمکه و اصل شدی و کعبه را دیدی
و بدانستی که خانه خداست در قلب خویش نیت نمودی که تو قاصد خدای سبحانه هستی و بس عرض کرد
نیت بخردم فرمود نه داخل حرم شدی و نه کعبه را دیدی و نه نماز بیای گذاشتی آنگاه فرمود طواف
بیت نمودی و مسأله ارکان کردی و سعی بجای آوردی عرض کرد آری فرمود چون مشغول سعی بودی
قصه کردی که تو بسوی خدای تعالی مسأله ایسجی و پروردگار علام الغیوب صدق این نیت از تو بهر انت
عرض کرد و بخردم فرمود نه در بیت طواف دودی و نه مسأله ارکان نمودی و نه آداب سعی بجای آوردی
آنگاه با شبلی فرمود با حجاج الاسود مصافحه نمودی و در مقام ابراهیم علیه السلام واقف شدی و در آنجا
دو رکعت نماز بگذاشتی عرض کرد آری این هنگام امام علیه السلام چنان صیحه بر کشید که نزدیک بود در آن
جهان فرماید پس از آن گفت آه او و از آن پس فرمود هر کس حجر الاسود را مصافحه نماید همانا با خدای سبحان
مصافحه نموده است پس بنیک بجزای میکن که اگر چیزی را که خدای عزوجل را بزرگ داشته باطل و ضایع
کند و باشی و مصافحت را بنیافت و قبض حرام و نظر اهل آئام شکسته باشی پس از آن فرمود که در آن هنگام
که در مقام ابراهیم علیه السلام واقف یافتی اندیشه بر آن نهادی که تو بر هر طاعتی موقوف و در هر معیشتی

احوال حضرت سیدنا حدین علیه السلام

۱۰۳۳

تخلیف جنتی عرض کرد چنین نیت نمودم فرمود در آن زمان که دو رکعت نماز در مقام ابراهیم علیه السلام بگذاشی قصد نمودی که تو بنماز ابراهیم علیه السلام نماز بگذاشی و بسبب نماز خود منی شیطان لغه الله تعالی را بر خاک مالید عرض کرد بخودم فرمود پس نه با حجارا لاسود مصافحه نمودی و نه در مقام ابراهیم علیه السلام توقف یافتی و نه در آن مقام دو رکعت نماز بگذاشی آنگاه باشلی فرمود آیا بر چاه زمزم مشرف شدی و از آبش بیا شامیدی عرض کرد آری فرمود آیا نیت کردی که بر طاعت مشرف شوی و از معصیت چشم بربستی عرض کرد آری فرمود آیا نیت کردی که بر طاعت مشرف شوی و از معصیت چشم بربستی عرض کرد بخودم فرمود پس نه بر زمزم مشرف شدی و از آبش بیا شامیدی آنگاه باشلی فرمود آیا در میان صفا و مروه سعی نمودی و در میان این دو شوی و تردد بجای آوردی عرض کرد آری فرمود در آن هنگام قصد کردی که تو در میان هم و امید و خوف و رجاستی عرض کرد بخودم فرمود پس در میان صفا و مروه سعی و شوی و تردد نمودی آنگاه فرمود آیا بسوی منی بیرون شدی عرض کرد آری فرمود اندیشه بر آن نهادی که مردمان را از زبان زبان و دل و دست خود این داشتی عرض کرد قصد نمودم فرمود پس بجا منی بیرون شدی آنگاه فرمود و قفه بعرفه را بجای آوردی و بر جبل الرحه طلوع دادی و وادی نمره را بشناختی و خدا را نزدیک و جرات بخواندی عرض کرد آری فرمود آیا در موقف خودت بعرفه امر معارف و علوم را بشناختی و قبض خدای را بر صحیفه اعمال خودت و اطلاع او را بر پوشیده تو و دل تو بدانستی عرض کرد نشا ختم و مذا ختم فرمود چون بر جبل رحمت طلوع دادی نیت نمودی که خدای هر مؤمن و مؤمنه را میآورد و هر مسلم و مسلمه را دوست میدارد عرض کرد نمودم فرمود در وادی مزه قصد نمودی که تا خود تن با طاعت و فرمان در نهی و منزه جبر نمودی و بیکران را نشاید امر کنی و منزه جبر داری عرض کرد بخودم فرمود چون نزد علم یعنی ستونی که در عرفات و فوات یعنی آب شیرین واقف شدی نیت نمودی که شاهد بر طاعات تو و حافظ اعمال تو هست با حفظه بر پروردگار سموات عرض کرد نیت نمودم فرمود پس نه بعرفه واقف شدی و نه بر جبل الرحه برآمدی و نه وادی نمره را بشناختی و نه خدای را بخواندی و نه بجا فوات واقف شدی آنگاه فرمود آیا در میان دو ستون عرفات مرور نمودی و از آن پیش که مرور نمائی دو رکعت نماز بجای بردی و در نزد لغه منی کردی و از آنجا یک بر جیدی و در مشعر الحرام مرور دادی عرض کرد آری فرمود در آن هنگام که دو رکعت نماز بگذاشی قصد کردی که آن نماز شکرات در شب دهم هر شکلی را سیرد و هر آسانی را سهل بیاورد عرض کرد بخودم فرمود در آن هنگام که دو رکعت نماز بگذاشی قصد کردی که آن نماز شکرات در شب دهم هر شکلی را سیرد و هر آسانی را سهل بیاورد عرض کرد بخودم فرمود در آن حال که در میان دو ستون گام می پردی بایسح از زمین و شمال

رابع دوم از کتاب شکوة الادب ماصی

۱۰۳۴

معدل میزادی قصد کردی که از دین حق بین و شمال خود را نه قلب و نه مابان و نه بجوارح خودت عدول
میندهی عرض کردی نیت بخردم و در آنوقت که در مزدلفه مشی می نمودی و از آنجا یک بر میگرفتی
قصد نمودی که بر معیشتی و جهالتی از تو مرفوع شد و هر علم و عملی ثابت گردید عرض کردی بخردم و در آنوقت
در آن حالت که بمشعر احرام مرور نمودی قصد کردی که قلب خود را بتقوی و پیم حندای عز و جل بخار دادی
عرض کردی نمودم فرمود پیش در علمین مرور کردی و نه نماز رکعتین بکذاشتی و نه در مزدلفه مشی کردی
و نه از آنجا یک برداشتی و نه در مشعر احرام مرور کردی آنگاه با شبلی فرمود ببنی رسیدی و رمی جمره
بجای آوردی و سحر خود از سوی بستر دی و قربانی خود ذبح کردی و در مسجد خیف نماز بکذاشتی
و بسوی مکه مراجعت کردی و طواف افاضه بجای آوردی عرض کردی آری فرمود چون ببنی وصول یافتی
و رمی جبار بکذاشتی نیت کردی که بمطلب خویش باز رسیدی و اینکه پروردگار تو جمله حاجات تو را
بر آورده ساخت عرض کردی قصد بخردم فرمود گاهی که رمی جبار می نمودی قصد کردی که دشمن
خویش ابلس را رمی نمودی و تمام حج نفیس خودت او را بخشم آوردی عرض کردی قصد بخردم فرمود
چون سوی ازسرت بتردی نیت نمودی که از آنکس و از کنایان بنی آدم مطهر شوی و از ذنوب
و کنایان بپیران آمدی مانند روزی که از مادر متولد شدی عرض کردی قصد بخردم فرمود
در آنوقت که در مسجد خیف نماز بکذاشتی قصد کردی که تو بجز از خدای عز و جل و کنایه خویش از خیر
نیترسی و جز رحمت خدای تعالی امید و اریستی عرض کردی نیت بخردم فرمود در آن هنگام که قربانی
خود را ذبح نمودی نیت نمودی که حجره طمع را با پنجه متمسک هستی بان از حقیقت و دواع قطع کردی
و نیت ابراهیم علیه السلام را در ذبح نمودن پسرش و میوه دلش و ریحان قلبش متابعت کردی
و مقصود و حاجت او نیت او بودی برای آنکه بعد از دهستند و قربانی است بسوی خدای تعالی
مرس آید کانش را عرض کردی بخردم فرمود در آن هنگام که بسوی مکه مراجعت کردی و طواف نمودی
طواف افاضت را قصد نمودی که تو از رحمت خدای فیض یاب شوی و بغایت ادب از کشتی و
بودت او متک یافتی و فرایضش را بجای آوردی و بسوی خدای تعالی تضرع جستی عرض کردی
چنین نیت بجای بکذاشتی اینوقت امام زین العابدین علیه السلام با وی فرمود پس نه ببنی
وصول یافتی و نه رمی جبار بکذاشتی و نه سرت ترا شنیدی و نه قربانی خودت را ذبح کردی و نه در
مسجد خیف نماز کردی و نه طواف افاضت را طواف آوردی و نه بحضرت پروردگار تقرب گرفتی
باز شو و مراجعت گیر که توجع شتی اینوقت شبلی بر آنچه در حج خویش تفریط رفته بود هسی بحسب
و بیکره همی بتعلم و تالم روزگار نهاد تا چون سال و یکو آن سال از روی معرفت و یقین اقامت حج
نمود با تجمعه در انجمن پاره فقرات مثل طلوع بر جل الرخه و وادی النمره و غیرهما مخالف طریقت

احوال حضرت سیدنا محمد بن عبد الله عليه السلام

۱۰۳۵

بیشتر است در دلائل اثبات وجاهت مقصود است تا هر قدر معلوم شود که در شمار اساتید شرفی است و آنجا که در کتاب و فضایل عالی بهار است این مضمون را بآن تقریب در این مقصود مشهور و خود

بنظم آورده محض تأیید ماذکر بناست مقام سطور میشود

حاجان آمدند با عظیم	شاکر از رحمت خدای گیم	آمده سوی که از عرفات	زده لب بیک عمر و نیم
یا قبیح و مسرور کرده تمام	باز گشته بوی غازی نسیم	من شدم ساعی به استقبال	پای کردم برون ز عظیم
مرماد در میدان فاسد بود	دوستی مخلص و عزیز دگریم	گفتم اورا بکوی چون رستی	دین سفر کردن برنج دیم
چون بخوایستی گرفت جام	چونیت سکوی اندران گیم	جد بر خود حسام کرده بود	هر چه دادون کرد و کار گیم
گفت نی گفتش دی بسیکه	از سر علم و از سر تقسیم	می شنید می ای حق جواب	باز دادی چنانکه داد گیم
گفت نی گفتش چو در عرفات	استادی و باقی تقدیم	عارف حق شدی و مکتوبش	تو باز معرفت رسیدیم
گفت نی گفتش چو بر رفته	در حرم پهل کعب و دیم	امین از سر نقش خود بود	چونم معرفت و عذاب گیم
گفت نی گفتش و یک جا	همی انداختی بر یوریم	از خود انداختی برون یکسو	همه عادات و فلهای نیم
گفت نی گفتش چو می گشتی	کوفته از پی اسیریم	توبه خود دیدی اول و کردی	قتل و قربان نفس و دینیم
گفت نی گفتش چو گشتی تو	مطلع بر مقام ابراهیم	کردی از صدق و عقایدین	خویش خویش را می تنیم
گفت نی گفتش بوقت هوا	که دیدی عجز و در چو ظم	از طواف به ملائک	یا که دوی بگرد و عرس عظیم
گفت نی گفتش چو کردی	از صفای مروه به تقسیم	دید می اندر صفای دکن	شد و ملت فارغ از بزم نیم
گفت نی گفتش چو گشتی با	مانده از حجر کعبه دل به و نیم	کردی آجابه کور مرود را	همچنانی کنون که شکریم
گفت ازین باب هر چه گفتی	من ندانستم اصح و بقم	گفتم آید دست پر خج	نستی به مقام محمودیم
رفت و که دیده آمده باز	محنت با دیدن سیه و بیم	که تو ای کنی پس این	همچنین کن کردست تقیم

در کتاب مستطاب مصباح الشریقه که منسوب بجماعت فایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میباشد و نیز در سلسله مذکوره این حدیث که راجع باعمال باطنی است سطور است قال الصادق علیه السلام
 إِذَا أَرَدْتَ الْحُجْرَةَ قَبْلَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَأْنٍ وَحِجَابِ كُلِّ حَاجِبٍ وَفَوْضُ أَمْرِكَ
 كُلِّهَا إِلَى خَالِقِكَ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا يَظْهَرُ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسَكَاتِكَ وَسَلِّمْ لِقَضَائِهِ وَحُكْمِهِ وَقُدْرِهِ وَ
 دَعِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَخُجْ مِنْ حَقِّكَ تَلَوَّكَ مِنْ جَهَنَّمَ الْخُلُوفِينَ وَلَا تَعْتَدِ عَلَى رَأْيِكَ وَرَأْيِكَ وَ
 اصْحَابِكَ وَتَوَكَّلْ وَمَالِكَ خَافَ أَنْ يَهْجُرَهُ لَكَ عَذَابُكَ وَأَوْثَانُكَ فَاَنْ دَعَى رِضَى اللَّهِ وَ
 اعْتَدَ عَلَى مَا سِوَاهُ - بَرَهُ عَلَيْهِ وَبَالَادَعْدَ الْعِلْمُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَلَا جَبَلَةٌ وَلَا لِأَحَدٍ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ
 تَعَالَى وَتَوَفَّقِهِ فَاسْتَعِذْ بِعَدَدٍ مَنْ لَا يَرْجُو الرُّجُوعَ وَاحْسِنِ الصَّجَّةَ وَزَاعِ أَوَاقَاتِ فَرَاغِ اللَّهِ
 تَعَالَى وَسُنَنِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَما يَجِبُ عَلَيْكَ مِنَ الْأَدَبِ وَالْإِحْتِمَالِ وَالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ

وَالْحَقِّقْ

احوال حضرت سید الساجد علیه السلام

۱۰۳۷

احوال و احوال است که موجب دخول بشت میشود لکن اگر غایب باشد محظورات و هم در کتاب مسطور در باب
نقطه و ضا که یعنی گشته مذکور است که علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیها السلام از لفظ سؤال کرد
یعنی از چیزی که در جائی افتاده و صاحبش معلوم نباشد و کسی پیدا کند یا بجای رسیده اگر آنکس که پیدا کرده
فقیر باشد بمنزلت غنی است یعنی همان حکم که بر غنی در این باب می رود بر فقیر هم ملا تفاوت می رود و فرمود
آری بچنان باشد میگوید که علی بن الحسین علیها السلام میفرمود **هِيَ لِأَهْلِهَا لَا لِغَنَوِهَا** این لفظ
از صاحبان خودش می باشد آن را دست نیندازد میگوید از آن حضرت سؤال کردم اگر
درمی یابد یا در پیدا کند بحدیث **قَالَ يَغْفِرُ فَمَّا سَنَّهُ فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ فَجَعَلْنَا فِي عَرْضِ مَالِهِ حَتَّى يَجْعَلَ طَائِلُهَا**
فَيُعْطِيَهَا لِأَيَّاهُ وَإِنْ مَاتَ أَوْ ضَيَّعَهَا وَهِيَ مَالٌ یعنی یک سال بروم سراغ بده و اگر کسی و صاحبی پیدا کرد در جمله و عرض
مال خود بدارد تا طالبش بیاید پس با و باز دهد و اگر آنکس را که پیدا کرده مرگ فرارسد بان تملک
و وصیت نماید یعنی وصیت کند که هر وقت طالبش فرارسید با و بدهند و این شخص که پیدا کرده است
ضامن آن است و هم در آن کتاب مسطور است که علی بن الحسین علیها السلام بر قصار و صواع میبند
کار و روز که تقفل میفرمود یعنی چون ایشان بر آن متاعی که با نهامی پاره ضامن هستند و باید از
عهد برآیند آنحضرت بر ایشان تقفل مینمود و اگر چیزی را فاسد می کردند بطریق ضامن
با ایشان کار نمیکرده هم در آن کتاب در باب رجوع از وصیت مسطور است که یونس بن عبد الرحمن
اسناد خود از علی بن الحسین سلام الله علیهما روایت کرده است که فرمود **لِلرَّجُلِ أَنْ يَخْتَارَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَمُوتَ**
مَنْ كَانَ أَمْرٌ يَمْلِكُكَ وَيَمْلِكُكَ مِنْ كَانَ أَمْرٌ يَبْقِيهِ وَيَعْطِي مَنْ كَانَ حَوْلَهُ وَيُخْرِجُ مَنْ كَانَ عَطَاءُ
مَالِهِ يَكُنْ وَجَّعَ عَنَتَهُ میفرماید برای مرد است یعنی مختار است که وصیت خود را تغییر دهد پس از او بدهد هر بنده را
که بملک آن فرمان کرده و ملک نماید هر بنده را که بآردی آن امر نموده و عطا نماید آنکس را که عطا
کرده تا هنگامی که نتوان رجوع نمود یعنی با نجات برود که شاعرش بر تغییر وصیت حاکم نباشد و هم در آن
کتاب از زبان بن تغلب مروی است که از علی بن الحسین علیها السلام سؤال کرده از مردی که
بجیزی برای کسی از اموال خودش وصیت نماید **قَالَ الشَّيْءُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاحِدٌ مِنْ شَيْءٍ**
فرمود شئی در کتاب امیر المومنین علیه السلام یکی از شش است یعنی یک قسمت از شش قسمت اموال
او باید بوحی داده شود مصنف کتاب مذکور این بابویه علی الرحمة میفرماید هر وقت وصیت شود
بسی از سالم موارث بکفایت از شش قسمت است و آنچه مقصود موسی است در مراد او ظاهر می شود
معضی میگوید و هم در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله مروی است که فرمود **مَرَضَ عَلِيُّ بْنُ**
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثَلَاثَ مَرَضَاتٍ وَفِي كُلِّ مَرَضَةٍ بُوَصِيَ بِوَصِيَّةٍ فَإِذَا أَفَاقَ مَضَى وَصِيَّتَهُ یعنی
علی بن الحسین سه دفعه مریض و بیمار گریه و در هر مرضی بوضعی وصیت نموده و چون افات یافت

نقطه

نقص

نقص

محمود

نقص

نقص

نقص

درج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب

۱۰۳۸

و از آن مرض برت و صیت خود را مضمی فرمود و ازین کلام استفاد می شود که اموال خود را بجهان طور
 که بعد از خودش وصیت و تقسم فرموده بود بجهت پیروی مضمی داشت و از آن خبر که ابن جوزی
 و دیگران درباره آن حضرت مسموم داشته اند که دود فدا اموال خود را در راه حق شست فرموده شاید
 این مطلب میرسد در کتاب صلیته الشیخین مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام میفرمود چون مرده
 بگویند بیا بیایم که اولای مردم هستند با و نزدیک سرش باشد و نام خدای عز و جل را بخواند و بر بخت
 و آل محمد صلوات بفرستد و از شر شیطان بجا و نپناه برود و سوره حمد و قل اعوذ برب الفلاس قل اعوذ
 برب الفلق و قل هو الله احد و آیه اکلری بخواند و اگر تواند رویش را برهنه کند و بر خاک کدازد و
 در آنجا او را بشهادتین و استمداد بانه معصومین علیه السلام و سایر اعتقاد است حق تعالی نماید و در
 حدیث دیگر فرمود چون خاک بر مرده بریزی بگو ایما ۱۱۱ و تصدق بکافیه ۱۱۱ هذا ما وعدنا الله ورسوله
 تا آنکه بعد هر ذره از آن خاک در نمازات و شسته شود و چون قبر را پر کنند و مردم برگردند نزد یکترین
 مردم با و نزدیک سر قبر نشیند تا با و از غیبه او را یقین نماید که این یقین باعث آن میشود که سگ و خیر از او
 سوال نگیرد و سنت مؤکد است که بعد از دفن میت اهل او را نزد قبر تعزیت بگویند و قبل از دفن نیز
 مستحب است و هم در آن کتاب مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام را مشکه انی از مسلح بود
 و هر وقت قصد رخت پوشیدن فرمودی آن مشکه ان را طلب کرده از سگ بر خویش بپاییدی
 و ازین پیش مذکور شد که در حال نماز استعمال سگ میفرمود و هم در آن کتاب مسطور است که حضرت
 امام زین العابدین کشتی پدر خود امام حسین علیه السلام را در آنخت مبارک میکرد و نیز آن کتاب
 مسطور است که ربه الرأی الکثری عقیق در دست مبارک امام زین العابدین علیه السلام مدی عرض کرد
 این چه یخن است فرمود این عقیق رومی است و نیز در آن کتاب منقول است که در خانه امام زین العابدین
 بالشها و منده بود که در آنجا صورتها و شکله کشیده بودند و بر روی آن می نشستند و هم مسطور است
 که جمعی برای آنحضرت آمدند و بالشها و فرشهای نفیس دیدند عرض کردند مادر منزل شما چیزی در چپ
 می بخیریم که ما را بنوشش نیاقد فرمود ما زمان خواستاری شویم و هدایان را میدهم اینان آنچه
 میخواهند از هر خویش خریداری نمایند اینها از برای ما نیست و ازین حدیث نقلی ازین پیش مذکور شد
 در کتاب حیات النحوان مسطور است که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از سرای بیرون میشد
 عرض میکرد اللهم انی اتصدق الیوم او اهب غیر فی الیوم لمن یفتابنی بار خدایا امروز را
 آیا کار بصدق بسیارم یا عرض خویش را برای آنکس که بغیبت من میکند راند موهوب دارم مقصود
 آن است آیا تصدق دادن برای حفظ از بیایات و ادراک حسنات و ثوابات برتر است یا اینکه
 از آنان که بغیبت نمایند و سخنان نابینجار درباره آدمی بزبان میاورند چشم پوشند و بکلم غیظ روند

فمن ذلک
 اموال خود را در راه حق شست

در باب دفن

مسئله اول

در کشتن آدمی

در کشتن حق

در باب دفن

در باب آنحضرت

در باب آنحضرت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

در کتب معتبره و این مسلم در باره حضرت خدای و خیره گذارنده تا در دنیا و آخرت شایسته باشد
 و بعد از این پیش نیز این تریب حدیثی مذکور شد در تذکره سبط ابن جوزی سلطنت که علی بن ابی
 و اهل کسب شد و در آنجا که می گویند که بر جاده می نشستند در اندیشه آن شد که جائز
 علی بن ابی طالب و آنکه مقرر فرماید آنجا که مقرر شد که گفت اصنع شیئا کم یصنعہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ و آلہ و سلم و الناس بعدہ فرمود چگونه مقرر دارم کاری را که رسول خدای صلی اللہ علیہ و آلہ
 و آلہ بعد از آن حضرت معمول نموده داشته اند پس ترک داشت یعنی اینکار بکنج هم نمی آید

ذکر پاره حکایات که از جناب سید الساجدین علی بن محسن سلام الله علیهما در کتب احادیث و اخبار ماثور است

در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمۃ از ابو حمزه ثمالی مروی است که از علی بن محسن علیه السلام
 شنیدم مروی از قریش حدیث می فرمود که کتاب الله علی آدم واقع خواهم بکن عیشها منذ خلق
 و خلقت الای فی الارض و ذلک بعد ما تاب الله علیہ قال و کان آدم بعظم البیت و ما حوله من
 حرمة البیت فکان اذا اراده ان یغشی حوا یرجع الی بیت البیت و اذا جاز الحرم غشیها فی
 الخجل ثم یغسلان عظاما منه للحریم ثم یرجع الی بیت البیت قال فو لید لآدم من عیش و ن ذکر
 و عیش و ن انشی فو لیدت له فی کل بطن ذکر و انشی فاول بطن و کدت حوا هابیل و معها جانیة
 یقال لهما اقلما قال فو لیدت فی البطن الثانی قابیل و معه جانیة یقال لهما لو زاکا کانت لوزا اهل
 بنات آدم قال فلما ادرکوا خاف علیهم آدم الفتنه فذاعهم البید فقال اریذ ان انکحک یا هابیل
 لو زاکا انکحک یا قابیل اقلما قال قابیل ما ارضی بهذا الشیء ائت هابیل البقیعة و تنکح هابیل ائتی البقیعة
 قال فانا افرع بینکما فان خرج سهمک یا قابیل علی لوزا او خرج سهمک یا هابیل علی اقلما و رجت
 کل واحد منکما الی بقیعتهما قال فرضنا یدلک فافترقا قال فخرج سهم هابیل علی لوزا ائتی قابیل و خرج
 سهم قابیل علی اقلما ائتی هابیل قال فرجعا علی ما خرج لهما من عند الله قال ثم حرم الله نکاح الاخوات بعد
 منی چون زبت حضرت آدم علیه السلام در پیشگاه حضرت احدیت در مورد قبول نزول یافت
 با حضرت خا سلام الله علیهما با میزش رفت و چنان بود که از آن احکام که آدم و حوا بکسوت نمود
 درآموده بودند جز در زمین کار آمیزش و آمیختن پایی نبوده بودند و در آمیختن ایشان با یکدیگر
 از آن پس بود که توبت آدم در پیشگاه خالق مقرر شده پذیرفته شده بود با سجده میفرماید چنان بود

مبحث دوم در بیان سبب اولاد بائیل

۱۰۲

که حضرت آدم پس طفت و شست خانه کعبه و اطراف بیت را هر دوخت و خاستی با و اطراف مناجات
 پیدا و از حرم بیرون شدی و حواریا با خویش بیرون بروی و چون از حرم بیگشت و محل رسید و تل
 با حرم درختندی آنجا بعضی تقیم و تقیم حرم هر دو تن غسل می کردند و از آن آلائین شست و شوی عید و
 آنجا در پیشگاه بیت حاضر شدند سیفرایه حضرت آدم با آن حضرت و آسلام الله علیها بیست و سه سال
 و بیست تن خزان پدید آمد و حضرت خواهر شکم که فرزندهای یک پسر و یک دختر و آدم بسیار و بیست و شست
 سکم بائیل و جاریه بنام استیلا بود و در بطن ثانی قایل و خواهرش لوزا را نازان حسنه و نهاد و لوزا املات
 دیدار صاحت رخسار از قامت و دوشیزکان حضرت آدم علیه السلام سرافراز تر بود چون فرزندان آدم جات
 رشد و بلوغ گرفته آدم علیه السلام بیناک شد تا سبب افتخار و کاری گویم در میان پدیدار کرد و لا حرم پیش را
 در حضرت خود بخواند و بائیل فرمود یا بائیل بنحو اسم لوزا را در جاله نکاح تو باز کشم و بائیل مندر بود اقلما را
 با تو نکاح بندهم قایل در پاسخ گفتم من هرگز با یکبار سازگار نباشم آیا میخواهی خواهر بائیل را که سرشتی زشت
 و بدیاری گویم دیده دارد با من به پیوندی و خواهر مرا که به تناسب اجزا و لطافت اعضا و چهره دلار تمنا را
 در بند نکاح بائیل در آوری حضرت آدم علیه السلام فرمود من این حکومت بقرعه بیفکنم و در میان شما
 قرعه بیدارم اگر سهم تو ای قایل بنام لوزا درآمد و سهم تو ای قایل به اقلما افتاد هر یک از شما با آن کس که
 قرعه بنام او درآمد نکاح می بندم ایشان با مردی شدند و چون قرعه درآمد اخته سهم بائیل بر لوزا خواهر قایل
 و سهم قایل بنام اقلما خواهر بائیل درآمد و حضرت آدم علیه السلام بهما بطور که از جانب خدای اشارت شد
 ایشان را با یکدیگر نکاح بست امام زین العابدین علیه السلام از آن روز و از آن پس خدای تعالی نکاح خواهران را
 با برادران حرام فرمود مرد قرشی عرض کرد آیا ایشان فرزندان او و فرمود آری قرشی گفت اینک در و این
 گونه مزاجت امروز در جاعت محسوس معمول است فقال علی بن الحسین ایما فعلوا ذلک بعد التحريم من الله
 یعنی حکم امروز با آن روز یکسان نیست چه آن هنگام که حضرت آدم علیه السلام این معالمت فرمود چاره نبود
 و بفرمان خدای بود لکن امروز که مردم محسوس این کار روا میدارند بعد از آن است که خدایتعالی حرام گردانید
 و مخالفت حکم خدا را اینها بیند چنانکه میفرماید لا تکره هذا ایما هی شرائع حجت اللیس الله قد خلقنا زوجة
 آدم منه ثم احلها له فكان ذلک شریعة من شرائعهم ثم انزل الله بعد ذلک التحريم امام زین العابدین
 علیه السلام میفرماید در اینخت سبالت تردید و انکار مباهش و با ندیشه و بشمه مرد چه اینجمله شریعتها
 جاریه است که بحسب اقتضای زمان معمول بود مگر نه آن است که خدایتعالی حضرت حواریا را از کل حضرت آدم
 و استخوان او بیافرید معذک که حواریا با آدم حلال مندر بود یعنی با اینکه جزو بدنش بود با وی حلال ساخت
 در اینصورت معاند آدم با فرزندان سهل تر است چه ایشان جزء جدی نبودند پس این شریعتی است از جمله
 شریع معمود ایشان و از آن پس خدایتعالی آیت تحریم بفرستاد و این شریعت را حرام ساخت

مقصود آن است که این دشمن بحسب اقتضای هر وقت و آنجا صای هر زمان و بحسب جماعت هر صنف
مقرر میسازد و کسی را مقتدر از چون و چرا سخن نکند یا کارهای مسخرانند معلوم باد که نقل اخبار و حدیث
در این باب سخن با اختلاف است و تواند بود که این حدیث از طریق عامه روایت شده باشد یا اینکه در حالت
رسیده باشد و نیز موافق مسطورات تواریخ و کتب اخبار و احادیث است یا بصیاحت و بیدار و طاعت خدای
جلالت کفار و عیوی مسکین و در وی دلایل و نیز مشهوره آفاق و محبوسه نفس بود و لیکن در این حال
برودت است بیفاده و مفسرین شیعه و علمای اخبار را در ترویج و ابرار با برادر سخن میروند و گویند
در وقت این کار صورت نداشته بلکه چون حضرت آدم وصیت و امانات خود را بامر پروردگار علیل بعل
تفویض فرمود قایل را بامر و غضب مشتعل گردیده بخت بر قاتلش گذاشت و حضرت شیث دریافت فرمود
و جدا بود و آمد و بعد از عصر در پنجه خورائی برای شیث آفیده و نامزد و روز دیگر خورائی برای یث
موجود گشت پس از شیث پیری و دریافت و خضری پیدا آمد این دو عم زاده را با یکدیگر جمع کرد اینده
در تیت بی آدم از ایشان موجود شد و پاره مغفرتین بر آن رفته اند و از روایت عامه بر آن عقیده استند
که مقصود از این دو فرزند آدم نه فرزند صلی حضرت آدم باشند بلکه دو تن از خردم بنی اسرائیل بودند و در کلام
بکلام این دو و اجمال نیامیند من اجل ذلك کتبنا علی ابی اسرائیل انه من قتل نفسا غیره نفس
و گویند صد و فوب از یکی از دو فرزند آدم بصلاح نیاید که سبب ایجاب قصاص بر بنی اسرائیل باشد و نیز
در این آیت از قربانی ذکر میشود و در حدیث مذکور از تفسیر سخن میروند اما مغفرتین شیعی همان قول اول را
که مر از این دو تن همان دو فرزند صلی آدم قایل و اهل است صحیح و بجای میسازند در تفسیر صانع
در ابتدای سوره مبارکه نسا در تفسیر آیه مبارکه الذین یؤتوا بکم الذی خلقکم من نفس واحدة که آیه اولی سوره
مبارکه است بعد از پاره تحقیقات حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب بدوئل از ذریه
آدم که از آنحضرت سؤال کرده اند که کور میدارد که سائل با آنحضرت عرض میکند پاره مردمان استند
که بر آن عقیده رفته اند که خداوند بحضرت آدم و حی فرستاد که دخترانش را با پسرانش تزویج فرماید
و این آفریدگان تمامت اصلمان از برادران و خواهران است آنحضرت میفرماید خدا تعالی بزرگتر
و برتر و منزله ترازین است همانا این سخن کوهیده را کسی میگوید که بر آن عقیده باشد که خدا تعالی
اصل صفات خلق و دوستان و پیمان و فرستادگان و مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات
از حرام گردانیده باشد و از آن قدرت نباشد که از حلال یا فریاد و حال آنکه عهد و میثاق ایشان
بر حلال و طهر طیب ظاهر ما خود داشته سو کند با خدای که خبر یافته ام که پاره از بهایم خواهر خود را شناخته
باوی در آویخته و بر وی سوار شده و چون بر وی کثوف و معلوم افتاده است که آن حیوان خواهر اوست
از آن ها باز نرفته و با دهنش چند آنش آسیب رسانیده که مرده بیفتاده است با سجد صاحب تفسیر

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۰۴۲

بعد ازین نیز بیانات و ذکر اخبار مستعده که میگوید که این خبر است میفرماید و بعد از آن آن حدیث حضرت
 حضرت سجاد علیه السلام را که مذکور نمودیم از کتاب احتجاج نقل میکند و در پایان آن میفرماید اگر گفته شود
 که چگونه میتوان در میان این خبر و نیز آن خبری که باین تقریب از حضرت صادق ما ثود است بآن
 اخباری که مخالف این خبر است توافقی داد جواب میدهم که اولاً اخبار پیش که مخالف این خبر است
 همانا صحیح و محل اعتماد است و این خبرهای بعد خبری است که بطریق عامه و موافق عقیده ایشان
 وارد شده و بر آنها اعتمادی نشاید باینکه جایز است که این خبر را نیز بطوری تاویل نمایند که باخبار
 سخت توافقی داشته باشد و نیز صاحب تفسیر صافی در سوره مائده در تفسیر آیه شریفه **وَاللَّهِ عَلِيمٌ**
بِمَا بَنَىٰ آدَمَ إِذْ قَرَّبَ بَابَاكَ میفرماید بعضی قایل را قایلین بانکه گویند وجهی از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام حدیث مذکور مسطور میدارد آنکه چنانکه در پارچه کتب تواریخ بآن اشارت رفته
 از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت میکند که بآن حضرت عرض کردند چه باشد
 که ایشان چنان گمان می کنند که قایل بیب غیرت و حد برخواهرش با بیل را بکشت و ایشان هر دو تن
 برخواهران خود که در ازدواج آن یک باشد غیرت میورزیدند **فَقَالَ تَقُولُ هَذَا إِيَّاكَ لَسَجِّ أَنْ**
تُؤَدِّيَ هَذَا عَلَىٰ نَبِيِّ اللَّهِ آدَمَ فرمود چنین میگوئی آیا شرم نمیکنی که چنین ناشایستگی را بنمیزد
 آدم علیه السلام بانرا فی عرض کردند پس کدام علت با بیل را قایل بکشت فرمود بسبب وصیت آدم
 با بیل آنکه فرمود خدا تعالی بحضرت آدم وحی فرستاد که وصیت واسم الله الله العظیم با
 با بیل گذارد و چون قایل در سن همین تر از با بیل بود و اینداستان به و پیوست خشمنا که کردید
 و گفت من بکجاست و وصیت اولی هتم پس حضرت آدم از روی آن وحی که خدای به و فرستاد
 ایشان را بقربانی فرمان کرد و ایشان بفرمان پدر قربانی پیش آوردند و خدا تعالی قربانی با بیل را
 قبول فرمود ازین روی قایل بروی حد برد و او را بکشت و در تفسیر منج الصادقین از معویه بن
 عمار از حضرت صادق صلوات الله علیه مسطور است که در منشاء قتل قایل با بیل را خلاف این است
 که مردمان یعنی عامه میگویند که قایل بمیخواتقتیلا مارا که تو اثم بود بخوابد حضرت آدم او را با بیل
 کذاشت و با و نداد چه اگر تنویر خواهر با برادر جایز بودی در شرع مانیز جایز بودی لکن حوا سخت
 و خفتری که کذاشت او را عنان نام کرد و سخت کسی که در زمین یعنی کردوی بود خدا تعالی در نداده
 بروی دیر ساخت تا او را بکشت و از پس او قایل متولد کردید و بعد از قایل با بیل تو لد یافت چو
 قایل بالغ شد خدا تعالی برای او زنی جنیه که بصورت آدمی و بنام جان بود از بهر او بفرستاد و آن
 فرمان کرد تا او را بقایل داد و چون با بیل بلوغ یافت خدای سبحان از بهر او حوری که بنام نزه بود
 و وحی نمود که آدم علیه السلام او را با بیل عقد بست چون قایل ویرایه به گفت ای پسر من برادر من

احوال حضرت عیسیٰ بن مریم علیہ السلام

۱۰۴۳

پس گریست اولی ہستم فرمود من این کار بفرمان کرد کار کردم نہ ہوا ای نفس خوشی تو قایل گفت
 بان است کہ کوئی ملک ہوا ای نفس خود اورا ہابیل دادی منہمود دروغ میگوئی من ہر حدای
 ہابیل و آدم نہ ببین متابعت نفس اگر خواہی صدق این سخن بر تو آشکار کرد ہر یک قربانی
 نہ کن نہ آئند اتان ہر یک پذیرفته شود وی باین زن سزاوارتر است چون قربانی کرد نہ قربانی قایل
 ببول سخت لاجرم قتل برادر آہنگ نمود و اورا بخت را تم حروف گوید در آن عبارت کہ صاحب
 حج الصادقین روایت کرد کہ اگر چنین بودی در شرع مایہ تزویج برادر با خواہر روا بودی سیدون ا
 رمیت چہ دادن خواہر قایل را ہابیل و خواہر قایل را قایل دلیل این مطلب میشود کہ آنیکہ
 روایت چیرنی ساقط شدہ باشد یا تحریف و تصحیفی دہشتہ باشد والعم غدا اللہ تعالی و تفسیر صاحب
 رضی مسطور است کہ از حضرت سجاد سلام اللہ علیہ بعد از ذکر قربانی قایل و ہابیل مسطور است و درین
 میرسد کہ در حدیث امام زین العابدین علیہ السلام قربانی اشارت رفته است با سجدہ نشسته است کہ فرمود **عِيسَى**
يَا دَاوُدُ كَيْفَ يَقْتُلُ حَتَّى جَاءَ الْإِبْلِيسُ فَعَلَهُ فَقَالَ ضَعْ رَأْسَهُ بَيْنَ حَجْرَيْنِ ثُمَّ امْدَحْهُ فَلَا قُوَّةَ لَهُ فَلَمْ يَدِرْ مَا يَضَعُ يَدَيْهِ
فَرَأَى ابْنُ قَابِلٍ فَاسْلَاحَتِي قَتَلَ أَحَدَهُمَا صَاحِبَةً ثُمَّ حَفَرَ الَّذِي بَقِيَ الْأَرْضَ بِحُطْبٍ وَدَفَنَ فِيهِ صَاحِبَةً قَالَ قَابِلٌ
أَوَّلَتِي الْإِنْتِ حَفَرَ لَهُ حُفْرَةً فَدَفَنَهُ فِيهَا فَضَارَتْ سُنَّةٌ بِدَفْنِ الْوُفَى فَرَجَعَ قَابِلٌ إِلَى أَبِيهِ فَلَمْ يَوْمَعُهُ هَابِيلُ
فَقَالَ لَهُ آدَمُ ابْنُ تَرْكَتَ ابْنِي قَالَ لَهُ قَابِلٌ أُرْسَلْتَنِي عَلَيْهِ رَاعِيًا فَقَالَ آدَمُ انْطَلِقْ مَعِيَ إِلَى مَكَانِ الْقُرْبَانِ
وَأَوْجِسْ قَلْبُ آدَمَ بِالَّذِي فَعَلَ قَابِلٌ فَلَمَّا بَلَغَ مَكَانَ الْقُرْبَانِ اسْتَبَانَ قَتَلَهُ فَلَمَّا بَلَغَ آدَمُ الْأَرْضَ الْغَنَى
قَبِلَتْ دَمَ هَابِيلَ وَآمَرَ آدَمُ أَنْ يَلْعَنَ قَابِلَ وَتُودِيَ قَابِلٌ مِنَ السَّمَاءِ لَعْنَتُكَ كَمَا قَتَلْتَ
أَخَاكَ وَلِذَا لَكَ لَا تُشْرَبُ الْأَرْضُ الدَّمُ فَانْصَرَفَ آدَمُ فَبَكَى عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ
لَبَّاهُ فَلَمَّا جَمَعَ عَلَيْهِ شَكَا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ وَاهِبُ لَكَ ذَكَرًا يَكُونُ خَلْفًا
مِنْ هَابِيلَ قَوْلَاتِ حَوَا غَلَامًا زَكِيًّا مَبَارَكًا فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّابِعُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ
يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا الْغُلَامَ هِبَةٌ مِثْلِي لَكَ فَيَمِّدْ هِبَةَ اللَّهِ مَسْمُومًا هِبَةُ اللَّهِ
 یعنی چون چشم و حد قایل بچہ و بر قتل برادر چیل کجیت کشت نہ انت اورا چو نہ کشت یعنی تا آن زمان
 رسم کشتن معمول نبود پس شیطان بیادہ و اورا تعلیم نمود و گفت مر حابیل را در میان دو سنگ بگذار و در
 فرو کوب چون قایل اورا بخت نہ انت با جہش چہ سازد و ہوا کلاغ بیاد نہ و با ہم قال نمودہ چند آنکہ
 یکی از دو کلاغ آندیکہ بخت و آن یک غراب کہ باقی ماندہ بود با چکل خود زمین را بکند و آن کلاغ
 کشتہ را در آن کو دال ہفتہ ساخت اینوقت قایل چاکہ در کلام جلیل مذکور است گفت وای بر من آیا
 عاجز باشم کہ چون اینکلاغ اینکار بیامی بر من و تن برادر خود را پوشیدہ دارم پس کو دال بکند و جہد برادر را
 در آن دہ شدہ ساخت و از آنوقت دفن کردن مردگان سنت کشت چون قایل سجدہ مت پرش

احوال حضرت مسیح النجاشی علیہ السلام

۱۲۴

حضرت آدم شد فرمود پیرم را چکری عرض کرد مرا نفرستاده بودی که اورا نکاهایی کنم آدم علیہ السلام فرمود با من آن مکان که قربانی شد راه سپار و در قلوب مبارک آدم کیم کشیده شدن با من در آنجا و چون رسید قتل با من با حضرت روشن گشت پس حضرت آدم لعن فرمود آن زمین را که قیول چون با من فرمود و قایل را لعن فرمود و از آسمان قایل را انداخت که ملعون کردیدی چنانکه برادرت را مقتول ساختی و ازین رو که آدم آن زمین را لعن نمود زمین غزرائی آید با جمیع حضرت آدم از آنجا کریان بازگشت و چهل روز شب بر با من بزارید و چون بر مصیبت او سخت در دناک شد ازین حال حضرت ذوالجلال عرض شکایت و مال نمود پس خدای بد و وحی فرستاد که من فرزندی زنی را تو عطا فرمایم که از با من حلف باشد پس از حضرت خوا پیری پاکیزه و مبارک و فرخنده متولد گشت و چون روز هفتم تولد او باز رسید خدای آدم وحی فرستاد که این پسر از جانب من به بخشی است از بهر تو پس او را به نام کن و حضرت آدم او را به نام امید جان گذاشت تا پنج و سیر متغیر میشود به نام حضرت شیت است که خیال از پس قتل با من حضرت آدم غایب شد و نیز او را بنیان سیرانی اورای ثانی گویند یعنی معتمد حضرت از بطن خوا بیبال برآید در نقایر مطهره که اجل اولاد حضرت آدم دی بود و اول و حقی از انبیاء اوست و هم اول کسی است از فرزندان آدم علیہ السلام که مزارش بجای سنگین سنگ اکین گشت را رقم حروف که دید ازین خبر معلوم میشود که این نسبت به و تن ازین بنی اسرائیل درست نیاید چه در عهد بنی اسرائیل بنی خف و در عالم ریخته شده بود و قاتل در کار و فرغ مقتول متحرک و بهوت نمیکشت در کتاب حیوة القلوب مطهر است که طایوس در مسجد المحام جلوس کرده بود گفت اول فونی که در زمین ریخت خون با من بوده و در آن روز ربع مردم گشته شد حضرت امام زین العابدین علیہ السلام فرمود چنین نیست که وی گفته اول فونی که در زمین ریخت خون خوا بوده کاهی که عایض کردید و در آن روز شش یک مردم برود زیرا که آن روز آدم و حوا و قایل و با من و دو خواهرش بودند بعد از آن فرمود که خداوند دو فرشته را به قاتل موکل فرموده که چون آفتاب طلوع میشود او را با آفتاب بیرون میاورند و چون آفتاب فرو میرود با آفتابش فرو میبرند و آب گرم با گرمی آفتاب بروی می افشانند تا روز قیامت در کتاب اصول کلام از ابو حمزه ثمالی علیہ الرحمہ از حضرت علی بن حسین سلام الله علیهما منقول است که فرمود این رجل از کتب الحجر باهله فکسر بهم فلم یج یمن کانی فی السفینه الا امرأة الرجل فانما نجت علی لوح من الواح السفینه فالتی الی جزیره من جزائر البحر و کان فی تلك الجزیره رجل یقطع الطريق و لم یدع لله حرمة الا انهما کما فلم یعلم الا المرأة فاعتمد علی راسه فرقع راسه الیها فقال انیة ام حینة فقالت انیة فلم یکنها حتی جلس منها مجلس الرجل من اهله فلما ان هم بها اضطربت فقال لهما مالک تضطربین فقالتا ففرق من هذا و اوماتت بیدها الی السماء فاکل فصنعت من هذا شیئا قالت لا و غیرتہ قال فانت تفرق هذا الفرق و لم تصنعی من هذا شیئا و انما استکرهتک استکراها و انا و الله اولی بهذا الفرق

ربع دوم از کتاب سکه الادب ماهر

۱۰۴۵

و الخوف و الخوف منك قال فقال ولم يحدث شيئا و رجع الى اهله و ليست له همة الا التوبة و المراجعة
 بينا هو يمشي اذ ضامته راهب عشي في الطريق فحيت عليها الشمس فقال الراهب للشاب ادع الله
 لي فقال له ما فعلك قلت قلت فقال الشاب ما اعلم لي عند رب حسنة فاجابته على ان اسئله
 شيئا قال فادعوا لى و تو من انت قال نعم فاقبل الراهب بدعوى الشاب يؤمن فما كان يسمع
 من ان اظلمت غمامة فشيئا فشيئا اظلمت من النهار ثم تفرقت الجاعة جاذبتين فاحدا الشاب و واحدة و
 اخذ الراهب في واحدة فاذ الحاببة مع الشاب فقال الراهب انت خير مني لك اسجيب و لم يستجب
 لي فخرني ما قصصك فاجبه بحبر المروة فقال غفر الله لك ما مضى حيث دخلك الخوف فانظر
 كيف تكون فيما يستقبل من مردى باهل و عيال خويشتن برکشی در دریا برست و در کشتی را در هم شکست
 و از آنکه بکشتی از جزیره و جهان مرد که بجزیره از دای کشتی تو سل و از آن کرد اب تا می جزیره از جزایر جزایر
 جت بچکس دست و چان بود که در آن جزیره و او اک مردی را هنر بونی باک و هتاک بود که ایچیش از این
 پاک باک بود و در ارتکاب جرائم الهی بیچگونه که تا می نداشت اسوده ولی خبر ناکاه خورشیدی ماه پیکرو
 ماهی سیمبر و سر از خویش بید و سر بوش برکشید و گفت ایاز آدمیان با منی یا از پر یان گفت آدمیان
 زبان لا و نعم برست و چون مردی با زن خویش با وی بنیشت و باین ترش و کامرانی دل برست و از بی کامیابی
 بر خاست آئین ازین روز و ازین حال سخت مضطرب و پریشان کشت آمد چون نگران این تلقی و اضطراب
 شد گفت این پریشانی و انقلاب از نصیت و این دهشت و اضطراب از کیت آئین اشاره با سمان کرد
 و باز نمود که هم من از یزدان بصیر است گفت تا کنون که داین اعمال شنیده بر آمده باشی یعنی با این اعمال
 اشتغال داشته و از مال زیان یافته که این است و وحشت داری گفت سو کند بعزت خدای سزایان
 این گونه اعمال گشتام انوقت آمد و بوش افتاد و گفت آیا بایستی تو اینگونه قتی و اضطراب گیری و از خدا
 اینچنینی باشی با اینکه هرگز که داین امور بخو دیده و من تا اینچنین ترا برستبول این امر بچاره نموده باشم
 همانا سو کند با خدای من باین هم و اضطراب و وحشت و انقلاب از تو سزاوار تر من پس دل از اضطراب و حال
 از مقصود بر گرفت و بدون اینکه کامی رانده و تمسکی بر گرفته باشد بر خاست و برای دایل خویش مر جسته
 گرفت در حالتی که جز توبت باز کشت بدگاه حضرت احدیت هیچ اندیشه نداشت و در آن حال که راه می سپرد
 نگاه باراهی سینه بسینه باز خورد و با یکدیگر راه سپار شدند و این هنگام از سورت حرات آفتاب بمرارت
 و بمالات افتادند را ماب با او گفت ای جوان یزدان را بخوان تا ابری بر کشد و ما را بایه آن بر اکت
 چه آفتاب بینک بتافته و ما را تعب و تاب انداخته آن جوان گفت من در خويشتن کردار می خوب و عملی صالح
 سراغ ندارم تا بچنین جبارتی بحضرت احدیت مبادرت گیرم و از کردار قمار چیزی را خواستار شوم و اب
 گفت من زبان به دعا و توبت باین برکش ای گفت چنین کنم پس راهب و عا کمان و جوان آیین کویان

در کشتی را در هم شکست

و باعث خامه پدیدار ایشان را بسیار برکت و مهر و انوار الهی از دریا در سینه روان بود و چون جاده
از هم جدا و راه دو تاست آنجا که از راهی در ایام از دیگر راه روانه شدند این هنگام آن ایام آن روان
گشت و ما به یکت تو از من بهتر باشی چه دعای تو سبب شد و دعای من محول گشت اکنون مرا از تجارت
حال و سر گذشت خویش خبر کو پس آنجا که ایشان خویش را با آن زن با وی گذاشتند ما به یکت ما از آن
و از آن حال گذشت تو که گشت گاهی که خوف و خست خویش در دل تو گذاشتیم اکنون بر خویش از آنده سخن
که گذشت ما به یکت حرف که یزدان خواهی کلام و ظاهر داستان چنان نمایان است که مرد را به تکی از آن
مردان بوده و ازین که در اینجا است آن جوان را از شمر کنونی که در او باز گشت سجاده و چهار باز نمایه و بعد از
در کتاب تجارت ایشان از ابن بابویه از حضرت علی بن احسین سلام الله علیه مرویت که در بنی اسرائیل
مردی بکفن دزدی روز میناد یکسره کور مردمان شکافتی و از تن ایشان جامه برداشتی تا به کامی تنی از
همایکانش تن بستر توانی در افکنده به بیم اندر شد که با یک مرک و چاره شود و کفن دزد و کفن از وی باز
را به پس و پرا سخنان و گفت باز کو می من در همایکی تو با تو چون بودم گفت همای من نیکو و بخار
من یک داشتی گفت اکنون با تو ام حاجتی است گفت خبر می که بر آورده است مرد بیمار و کفن نزد
وی گذاشت و گفت هر یک را خواهی و بهتر دانی بر گیر و آن یک برای من بگذار تا مرا بدان پوشند و چون
کو بر آمدند زنند باری کور من مشکاف و کفنم بر گیر مرد کن دزد از در استماع و بیمار از در اصرار در آمد تا از آن
بهترش را بر گرفت با بجه از آن پس که بیمار جامه بگوشید نباش با خویش می گفت ای مرد از پس مردکی چه دانه
از برش کفن بر گرفت ام یا بجای گذاشته ام پس برفت و کورش بر شکاف تا گاه آواز کسی شنید که بروی
با یک بر زد که من و او بر سید و کفن را گذاشت و بگذشت و با فرزندانش گفت من شمارا چگونه پیری بودم
گفته پیری نیکو گفت با شما حاجتی دارم و همی خواهم بر آورده دارید گفتند گوی تا آن کنیم که آن خواهی آن کنیم
که آن خواهی گفت همچو اهرم چون میرم تنم را بسوزید و چون بو فتم استخوانهایم را بگوید و بهنگامی که بادی شد
و زان باشد یک نیمه آن خاکستر را در جایان بپا و دینی دیگر را در دریا آب و هدیه گفته چنین کنیم با بجه
از آن پس که مرد و بوضعش کار کردند ایند چون با مومن فرما داد که آنچه ازین خاکستر در تو پرا کند
کرد و با دریا امر نمود که آنچه در تو باشد فراهم ساز پس آن شخص را زنده ساخت و فرمود تو را چه هست
گفت که وصیت بر این شمت گذاشتی عرض کرد بغرت مجلال تو از پیم تو چنین کردم فرمود و چون از خوف
من اینجا ریجای آوردی حضان تو را از تو راضی و خوف تو را با منی متبل و کنایان تو را آزمایه کرد دایم
در کتاب اول حیات القلوب بسند صحیح از ابو حمزه ثمالی مروی است که روز جمعه در مسجد مدینه نماز
صحیح را با حضرت امام زین العابدین علیه السلام بپای بردم و چون آنحضرت از نماز و تعقیب فراغت
یافت و جانب سرای گرفت در حضرتش بر فتم آنحضرت کینک خود سیکنه نام را طلب کرد و فرمود هر سالی

حکایت کفن
و زدن

طایفه حمزیه
یعنی بنو هاشم

رجب دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری ۱۴۷۰

این در بیان استبته اورا طعام به هید که امروز یوم جمعه است عرض کردم چنین نیست که هر خواهنده که سؤل
 غلام یا بستی باشد و ما اورا طعام بخنیم پس نازل شود آنچه یعقوب و آل یعقوب نازل کردید البته
 طعام به هید همانا یعقوب بجز روز کو سفندی می گشت و تصدق میداد پاره از آن پاره را
 خوشی و خیال خود تناول می نمود پس در شب جمعه بنگام افطار سائل مومنی روزه دار یک
 مسافر و غریب که در حضرت خدای منزلی عظیم داشت بر در سرای یعقوب علیه السلام بکشت و نذا کرد
 طعام به هید سائل غریب مسافر از زیادتای طعام خود و چند ذبت این صدرا برکشید و ایشان میشنیدند
 و حق اورا نمیشناختند و بخشش را باور نمیداشتند و چون نومید شد و ظلمت شب اورا در سپرد گفت
 انا لله وانا الیه راجعون یکجاست و از کسکی خود بخدای شکایت برد و همچنان باشکرم که نه بخت
 در روز دیگر بر روزه بود و شکبائی می نمود و سپاس خدای را میکرداشت و یعقوب و آل یعقوب آن شب
 سیر بختند و چون با ماد چهره برکشاد زیادتای طعام نزد ایشان بمانده بود پس خدای تعالی در صبح شب
 با یعقوب وحی فرستاد ای یعقوب همانا خوار ساختی بنده مرا بمنزلی که بآن سبب خشم مرا بوحی خود
 کشیدی و مستوجب تادیب من شدی و عقوبت و ابتلای من بر تو و بر سرزندگان تو فرود بخواهم کردید ای یعقوب
 پرستیکه محبوب ترین پسران من و پرستگاه من و کرامی ترین ایشان در حضرت من کسی است که بر سائین
 و چهارگان مذکوران من رحم کند و ایشانرا بخود نزدیک و طعام نماید و پناه و امیدگاه ایشان باشد ای یعقوب ایارحم
 بر زمینال بنده من در عبادت من کوشش نمائیده و باندگی از حلال دنیا قناعت کنده است در شب گذشته در پیشگاه
 در خانه تو بنگام افطارش بکشت و بر در سرای تو فریاد برکشید که طعام کنید سال غریب که گذری قانع را و شما ایوراج
 نذاوید و اوانا الیه راجعون گفت و حال خود را با شکایت کرد و گرنه بخوابید و مرا سپاس گذشت و صبحش روزه داشت
 و تو و فرزندانست سیر بخوابید و با ماد فضول طعام شام نزد شما مانده بود و گریه میانی ای یعقوب که عقوبت و بلا بدوستان
 زودتر میرسد از دشمنان من و این سبب لطف احسان من است ببت بادوستان خود و استدراج و استخوان
 من است ببت دشمنان خود بغت خود سو کند میخرم که بلای خود را بر تو فرود میکنم و تو را و فرزندان ترا تنه
 مصیبت خود میفرایم و تو را در معرض مصیبت و آزار خود در می افکنم پس بلای من میاید و بقضای من اضی شود
 ابو حمزه عرض کرد خدای تو شوم یوسف در چه بنگام خواب بیدار و با ماد چهره برکشود و در حضرت پدر از آن خواب
 و تپان کرد و گفت ای پدر بخواب اندر چنان دیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه را سجده کردند چون یعقوب این خواب
 از یوسف شنید از آن وحی که به و رسیده بود که مستعد بلا باش با یوسف فرمود ازین خواب برادران و استبان کن که مرا
 بچشمی آید از پی هلاک تو کید و کین در زندان ایا یوسف باین نصیت کار نکند و خواب خویش را با برادران در میان و با بچه
 امام زین العابدین علیه السلام میفرماید بخت بلایی که بر آل یعقوب فرود کرد دید حد برادران یوسف با یوسف سبب
 آن خواب یوسف بود پس غبت یعقوب با یوسف برافروخت که چه دریم شده بود که آن وحی که به و رسیده بود

این در بیان استبته اورا طعام به هید که امروز یوم جمعه است عرض کردم چنین نیست که هر خواهنده که سؤل غلام یا بستی باشد و ما اورا طعام بخنیم پس نازل شود آنچه یعقوب و آل یعقوب نازل کردید البته طعام به هید همانا یعقوب بجز روز کو سفندی می گشت و تصدق میداد پاره از آن پاره را خوشی و خیال خود تناول می نمود پس در شب جمعه بنگام افطار سائل مومنی روزه دار یک مسافر و غریب که در حضرت خدای منزلی عظیم داشت بر در سرای یعقوب علیه السلام بکشت و نذا کرد طعام به هید سائل غریب مسافر از زیادتای طعام خود و چند ذبت این صدرا برکشید و ایشان میشنیدند و حق اورا نمیشناختند و بخشش را باور نمیداشتند و چون نومید شد و ظلمت شب اورا در سپرد گفت انا لله وانا الیه راجعون یکجاست و از کسکی خود بخدای شکایت برد و همچنان باشکرم که نه بخت در روز دیگر بر روزه بود و شکبائی می نمود و سپاس خدای را میکرداشت و یعقوب و آل یعقوب آن شب سیر بختند و چون با ماد چهره برکشاد زیادتای طعام نزد ایشان بمانده بود پس خدای تعالی در صبح شب با یعقوب وحی فرستاد ای یعقوب همانا خوار ساختی بنده مرا بمنزلی که بآن سبب خشم مرا بوحی خود کشیدی و مستوجب تادیب من شدی و عقوبت و ابتلای من بر تو و بر سرزندگان تو فرود بخواهم کردید ای یعقوب پرستیکه محبوب ترین پسران من و پرستگاه من و کرامی ترین ایشان در حضرت من کسی است که بر سائین و چهارگان مذکوران من رحم کند و ایشانرا بخود نزدیک و طعام نماید و پناه و امیدگاه ایشان باشد ای یعقوب ایارحم بر زمینال بنده من در عبادت من کوشش نمائیده و باندگی از حلال دنیا قناعت کنده است در شب گذشته در پیشگاه در خانه تو بنگام افطارش بکشت و بر در سرای تو فریاد برکشید که طعام کنید سال غریب که گذری قانع را و شما ایوراج نذاوید و اوانا الیه راجعون گفت و حال خود را با شکایت کرد و گرنه بخوابید و مرا سپاس گذشت و صبحش روزه داشت و تو و فرزندانست سیر بخوابید و با ماد فضول طعام شام نزد شما مانده بود و گریه میانی ای یعقوب که عقوبت و بلا بدوستان زودتر میرسد از دشمنان من و این سبب لطف احسان من است ببت بادوستان خود و استدراج و استخوان من است ببت دشمنان خود بغت خود سو کند میخرم که بلای خود را بر تو فرود میکنم و تو را و فرزندان ترا تنه مصیبت خود میفرایم و تو را در معرض مصیبت و آزار خود در می افکنم پس بلای من میاید و بقضای من اضی شود ابو حمزه عرض کرد خدای تو شوم یوسف در چه بنگام خواب بیدار و با ماد چهره برکشود و در حضرت پدر از آن خواب و تپان کرد و گفت ای پدر بخواب اندر چنان دیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه را سجده کردند چون یعقوب این خواب از یوسف شنید از آن وحی که به و رسیده بود که مستعد بلا باش با یوسف فرمود ازین خواب برادران و استبان کن که مرا بچشمی آید از پی هلاک تو کید و کین در زندان ایا یوسف باین نصیت کار نکند و خواب خویش را با برادران در میان و با بچه امام زین العابدین علیه السلام میفرماید بخت بلایی که بر آل یعقوب فرود کرد دید حد برادران یوسف با یوسف سبب آن خواب یوسف بود پس غبت یعقوب با یوسف برافروخت که چه دریم شده بود که آن وحی که به و رسیده بود

احوال حضرت سیدالساہین علیہ السلام

۱۰۳۸

کہ مستعد بلا باش و بارہ یوسف باشد ازین روی رحمت آنحضرت با یوسف افزون از دیگر برادران بود چون برادران یوسف بگریختند کہ یعقوب ب یوسف مهربان تر و در حضرت پدر از ایشان کرامتی تراست ایشان را دشوار افتاد و در میانہ بشورت سخن کردند و گفتند یوسف برادرش با اینکه هر دو طفل هستند و بکار نمی آیند از ما کہ تنومند و بجا داریم و در حضرت پدر محبوب تر اند همانا پدر ما در این امر در ضلالتی روشن نگذاشت کرامتی است بچند یوسف را یا چند ازیدند و او را در زمین دور از آبادانی تا توبہ و جہد و شفقت پدر بشارت اختصاص یابد و با دیگرش روی نباشد و از پس این کار بتوبت و انابت ریوہ صالح شوید پس در حضرت پدر سخن کردند و گفتند ای پدر از چه ما را بر یوسف است! عین لغزشی و او را با ما نفرتی با اینکه ما تمامت ناصح و خیر خواہ او هستیم با دادان او را با ما ردان کن تا از میوہ با بخورد و بازی بخند همانا ما او را از اینکه گمروی بدور رسد حفظ کننده ایم یعقوب فرمود ما دیدن و مفارقت یوسف مرا با لذت می آید و ہمچی دارم کرک او را بخورد و شما از وی غافل باشید با تجمہ آنحضرت مصافقت داشت کہ مباد آن بلا از جانب خدا در باب یوسف باشد و چون یوسف را از حبلہ فرزندان بیشتر دوست میداشت فرمان خدا و قدرت و قضای او غالب شد و یعقوب نتوانست حکم جاری خدای را در بارہ او و یوسف و برادران از خود و یوسف دفع کند لاجرم با اینکه او را کرده بود و در بارہ یوسف از جانب خدای مقرر بلا بود یوسف را با ایشان باز گذاشت چون ایشان از خانه بیرون شدند یعقوب بی تاب شد و مبرعت از پی ایشان شتاب گرفت چون با ایشان رسید یوسف را بستد دوست در کرکش در آنکندہ بکویت دیگر بارہ ایشان بداد و بازگشت پس ایشان روان شدند و یوسف را مبرعت بردند تا بمنا یعقوب دیگر بارہ باز آید و یوسف را از ایشان باز گیرد و دیگر با ایشان باز نہد با تجمہ ایشان چون یوسف را سینه دور بردند در میان بیشتر دائل کردند گفتند یوسف را بچشم و در زیر این درخت می نشینیم و در شب کرک او را بخورد بزرگ ایشان گفت کشید یوسف را لکن اگر خواهید از پرش جدا سازید در بن چاهش بپنجه تا پارہ از مردم قاصد او را بزر بایند اگر بر سخن من پذیرفتار میشود پس او را بر سر چاہ برده در چاہ در آنکندہ بدان مکان کہ در چاہ غرق میشود چون یوسف در بن چاہ رسید ایشان را ندانند اگر دایفرزند ان یعقوب سلام مرا بپدر من باز رسانند چون صدای او را بشنیدند با یکدیگر گفتند ازین مکان بیک جای شوید تا بایند یوسف برده است پس شاکہ در آنجا بمانند و بہنگام خفتن باز گشتند و گریہ کنان یا پدر عرض کردند ما بر فتم تا بگوئیم بچشم و یوسف را نزد متاع خود باز گذاشتیم پس کرک او را بخورد چون یعقوب سخن ایشان را شنید گفت **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و بگفت کہ آن وحی خدایا کہ با وضہ مودہ بودند کہ مستعد بلا باش بخاطر آنکندہ پس بچشمی و صبوری کار کرد و ببلاتن در آنکندہ و ایشان فرمود ملک نفوس شما امر را برای شما زینت داده است و ہر کہ خدا تعالی از آن پیش کہ من تاویل خواب استی را کہ یوسف دیدہ بود شہادت نمایم گوشت او را بخورد کرک نمیدہد با تجمہ چون صبح چہ نمود برادران با یکدیگر گفتند بیایند تا برویم و ببینیم کہ حال یوسف چون است مرده است یا زندہ است چون بر سر چاہ رسیدند جمعی از مردم را کہ گذر از برب چاہ فراہم دیدند و آنجا عت از سخت کسی را فرستادہ بودند

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ المصابیح

۱۰۴۹

نازنین ایشان آب بجفت چون لورابچه انگشده بودند یوسف بدو پیچیده چون دلو را بیرون کشید و در نای آب
پیری چون آفتاب عالم تاب با نهایت حسن جمال باز بخوبیت و اصحاب خویش را با آن ماه جهان آرا بشارت
داد و گفت شما بشارت باد همانا این پیری است از چاه بیرون آمد چون یوسف را بیرون آوردند برادران یوسف
رسیدند و گفتند این غلام از آن است و بیرون باین چاه افتاده امروز برای بیرون آوردن او آمیم و یوسف را
از ایشان گرفتند و بخجاری بردند و گفتند اگر به بندگی ما اقرار کنی تا تو را بر مردم این قاصد بفرستیم ترا بیگیم فرمود
مرا نکشید و هر چه خواهید چنان کنید پس او را بر مردم قاصد بردند و گفتند خندیدار این غلام کیت پس شخصی
از مردم قاصد یوسف را بیت دریم باز خرید و چون برادران یوسف با او عنائی نداشتند او را بقتی نازل فرود
و آن شخص که یوسف را بخزید بمصر برد و پادشاه مصر فروخت چنانکه خدا تعالی میفرماید گفت آن کسی که یوسف را
خریده بود از مصر با زن خود که امی دار یوسف را شاید در کارهای او ما را سودی باز رسد یا او را بفروزد می گریه
ابو حمزه میگوید از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم در آن روز که یوسف را بچاه افکندند چند ساله بود فرمود نه سال
رونگار سپرده بود و در بعضی از نسخ هفت سال نوشته اند و این صحیح است با تمله از امام علیه السلام پرسید
میان منزل یعقوب تا مصر چه مقدار مسافت بود فرمود دوازده روز فاصله و منمود که یوسف در حسن و جمال
نظیر خود را نداشت چون نزدیک بلوغ رسید زن پادشاه بدو عاشق گردید و همی سعی مینمود تا که یوسف را در آن
تا با او زن کند یوسف فرمود معاذ الله همانا ما از خانه آواره ایم که ایشان زنا میکنند آن زن روزی در میان راه
خود و یوسف برست و با یوسف گفت بزم کن و خود را بر روی یوسف افکند یوسف خود را باز برآید و بجانب درگاه
وزیران از عقب او بشتافت و پیرانش را از دنبال برکشید چنانکه گریه میانش را بر دید همچنان یوسف خود را برآید
و پیران در دیده بیرون دوید و در انحال پادشاه از پیش روی ایشان فرار سید و چون ایشان را با انحال
زن برای رفع تممت خود آن کناره را بویوسف بست و گفت چیت خجای کسیکه باطل تو اراده فعلی رشت نماید چرا
او را بنزدانی و یا بعد از آن آوری پادشاه قصد نمود یوسف را عذاب کند یوسف فرمود بختی چند او را بقتوب
سو کند است که باطل تو باراده بسود بخوده ام ملکه وی در من آدینت و مرا بمعصیت تکلیف نمی کرد و من از تو میگریزم
ازین طفل که حاضر است باز پرس تا که ام کیت از ما اراده دیگری کرده بودیم و نزد آن زن از آن راج طفل بود
چوبه وی آمده بود پس خدای تعالی آن طفل را که یاکرد و امیند و گفت ای پادشاه با پیران یوسف بگر اگر پیش
دریده شده یوسف قصد کرده و اگر از پس پشت دریم شکافته او آهنگ یوسف کرده است چون پادشاه
سخن غریب را از آن طفل برخلاف عادت بشنید سخت بر سر سب و چون پیران را بیاوردند و در آن نظر کردند
از عقب دریده و رسته بود با زن خویش گفت همانا این از کمرهای شاست و کمرهای شایسته است و در قفسه در
از حضرت سجاده روایت میکند که خدا عز و جل حضرت یوسف علیه السلام را الهام نمود که با کلاهسته بهد
ازین طفل که گهواره انداخته پیش گیر چه او که ای میاید از پی کارهای خویش با من بر او دست رفته پس عزیز

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۱۰۵

از کودک پرش فرمود و خدای آن کودک را در کاہوارہ پر برآست یوسف بچہ آورد آنکاه با یوسف گفت ای این سخن
در کدز و با کسی در میان گذار و مخفی بہار و یوسف مخفی نہ است و منتشر ساخت چندانکہ در آن شہر زنی چہند اہل شہر
بھی کفشد زن عزیز مصر با جوان خود عشق و عاشقی کار میکند و او را بوی خوشی تن پیل میکردند چون این داستان
کو شہر و روستا غیر کہ دید آن زنان را طلب کرد و مجلسی ہایست و طہامی از بھریشان تمبا ساخت و ہر یک را ترنجے
و کاروی در دست بگذاشت پس با یوسف امر کہ در مجلس ایشان درآی چون نظراتشان بر آن بچہ پافتاد و ہند
از زیبائی و حسن آنحضرت بہوش شدند و دستہای خویش را در حوض ترنج پارہ پارہ کردند و کفشد این صورت
بشریت کمر فوشتہ کرامی پس زن عزیز با ایشان گفت وی ہمان است کہ مراد مجلس ملامت میکردید چون آن زنان
از مجلس پروں شدند ہر یک از ایشان در پنهانی رسولی بحضرت یوسف فرستادند و التماس می نمودند کہ بیدار
ایشان برود و آنحضرت ابا و اقناع میفرمود پس مناجات لب کشود کہ پروردگار از نذر آن بچہ ایشان
مراتبان میجوہند بہتر میدانم و اگر کمرایشان از من بر تابی ہر آنیہ بوی ایشان پیل میثوم و از حجلہ بی خردان
خواہم بود پس خدای تعالی کرا آنجماعت را انداختحضرت در گردانید و چون امر یوسف و زن عزیز شیوع یافت و در
آن زمان کہ پادشاہ ارادہ حبس آنحضرت کردہ بود و از آن طفل بشیند و بدانت کہ یوسف را تقصیری نیست
کہ او را بزند ان کند اینوقت بندگان فرستاد یعنی محض سکوت مردم و عدم شیوع این امر مرد بندگان گذشت
آنچہ خدای ازان حضرت در قرآن یاد فرمودہ است در تفسیر منج الصادین در ذکر برہانی کہ حضرت یوسف را
از جانب پروردگار موجود شد چہ فقرہ مسطور است از حجلہ از حضرت امام زین العابدین علیہ السلام مسطور بودہ
کہ در آنخانہ بتی بود و زینا در حین مرادوت چیزی بر سر آن بت بکشد یوسف فرمود اینکار از چہ کردی عرض کرد
تا این منم بر حال واقف نہ و از وی شرمندہ نمایم یوسف علیہ السلام فرمود فَأَنَا أَحَقُّ أَنْ أَشْتَجِيَ
مِنْ أَوْلَادِ الْقَهَّارِ ہا من سزاوارترم باینکہ از خداوند بختیامی تھا شرم مدارم یعنی بعد از آنکہ باید از مائش بی شاعر
وینش و دانش کہ نہ با کشش بودی و نہ زیانی است شرمندہ و خوفناک گشت پس از خداوندی کہ عالم بر سرای
و واقف بر خایر و قہار و قالب است بطریق اولی ببایت شرمناک و خائف بود و در باب تغیر آیات حدیث
نزدیکت باین نہ کو گشت و حجلہ اول حیوة القلوب از حضرت امام زین العابدین علیہ السلام مسطور است
کہ چون حضرت ابراہیم علیہ السلام را در آتش افکند نہ جبرئیل علیہ السلام پراہنی از بہشت از ہرا و بیاورد و برکہ
در پوشانید پس آتش از آنحضرت بجوہت و در پراہنش ترکس بر رسید و این ہاں پراہان بود کہ چون یوسف
اور در مصر بیرون آورد یعقوب در آؤرؤن بوش را بشیند و فرمود من بوی یوسف را میشنوم و دیگر در آن
کتاب از حضرت امام زین العابدین سلام اللہ علیہ مسطور است کہ چون حضرت امیرالمومنین صلوة اللہ علیہ از
جنگ خارج ہنروان مراجعت فرمود مسجد برآما کہ نزدیک بعد اداست نزول نمود و در آن مکان دیری ویدراند
راہی جای داشت چون آثار جلالت و عظمت او اوصافی کہ در کتب مقدمہ از آن حضرت یافتہ بود شہادت کرد

وہذا ہذا

کعبہ ہر
باب

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماصحی

۱۰۵۱

فرموده ایمان آورد و عرض کرد در آنجیل نعت ترا خوانده ام و در آنجیل مذکور است که تو در مسجد بر اثنا عشر و پنجاه
که خانه مریم و زمین عیسی است پس امیر المومنین علیه السلام بآن موضع که نزدیک دیر بود بیاید و پای مبارک بر زمین داناگاه
چشمه صافی بر آب آشکار شد فرمود این آن چشمه است که برای مریم از زمین بچو شد آنگاه بفرمود هفده ذراع ازین
چشمه باز چایید و زمین را باز کاوید چون چنان کردند سنگ سفیدی نمودار گشت امیر المومنین سلام الله علیه فرمود
که مریم بروی این سنگ عیسی علیه السلام را از دوش خود بر زمین گذاشت و در اینجا نماز کرد و فرمود که این زمین را
خانم مریم است علامه مجلسی در دنباله این حدیث میفرماید ممکن است این چشمه جز آن چشمه باشد که بهنگام ولادت ظاهر
یعنی در هنگام ولادت حضرت عیسی علیه السلام را قمر حروف کوی چون مریم علیها السلام را بهنگام وضع حمل بر سیه
از بیت المقدس بیرون شد تا مردمان بر حال او واقف نشوند و دو فرسنگ طی مسافت کرده دست لحم
درآمده در کنار آن قریه درختی خشک یافت از درد زادن بدون اختیار بجانب آن درخت بروید چنانکه خدا
بآن اشارت فرموده و از آن پس که عیسی علیه السلام را فرو گذاشت در همان حال ندری فرسگوار از زیر پای مریم
سلام الله علیها بچو شد و آن درخت خشک خرمای تازه بار آورد و این داستان مبطوطا در کتب توارخ مسطور است
و ازین میناید که آن چشمه که امیر المومنین سلام الله علیه فرموده جز این است

در جلد اول حیات القلوب بسند معتبر از حضرت علی بن بحین علیهما السلام منقول است که او کسب کیل و ترار و
ببخت شعیب پیغمبر علیه السلام بود که بدست خویش ببخت و قوم آن حضرت کیل میبوند و حق مردم را تمامت
اودا میگرداند و از آن پس کلمه کرون کیل برداختند و از میزان سرقت نمودند لاجرم بیای زلزله دچار گشتند تا
بهلاکت پیوستند

و کمر بعضی کلمات امام زین العابدین علیه السلام در خلقت و هجیت مؤمن و مسلم و کافر و منافق
و اوصاف و علامات مؤمن و مسلم و ثواب قصای حوایج مومنین و مسلمین
در اصول کافی از حضرت سید الساجدین سلام الله علیه مسطور است قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَلَقَ النَّبِیِّیْنَ مِنْ طِیْنَةٍ
عَلِیَّتٍ قُلُوبُهُمْ وَاَبْدَانُهُمْ وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ تِلْكَ الطِّیْنَةِ وَجَعَلَ خَلْقَ اَبْدَانِ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ دُوْنِ
ذٰلِكَ وَخَلَقَ الْكَافِرِیْنَ مِنْ طِیْنَةٍ سَجِیَّتٍ قُلُوبُهُمْ وَاَبْدَانُهُمْ وَخَلَطَ بَیْنَ الطَّیْنَتِیْنِ فِیْ هٰذَا یَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ
وَالْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَهُمَّا یَصِیْبُ الْمُؤْمِنُ السَّیِّئَةَ وَ مِنْ هُمَا یَصِیْبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِیْنَ
تَحْتِیْ اِلٰی مَا خَلَقَ اَمْنُهُ وَقُلُوبُ الْكَافِرِیْنَ تَحْتِیْ اِلٰی مَا خَلَقَ قَوَامُهُ سِوَمَا یَعْنِی خدایتعالی دل و تن سیران را از کلی که
از آسمان نهم یا برترین ماکن است بیا فرید و قلوب مومنان و کفرندگان را نیز ازین کل بیا فرید لکن ابدان مومنان
از کلی که مادون این کل و مندر و ترازان است بیا فرید و خلق فرمود کفار و منافسان را از کل سجن که موضعی است
که نامه اعمال کفار در آنجاست یا بیابانی است از کفار یا نام بیابانی است در و درخ یا از زمین نهم است و قلوب ابدان
کفار ازین آفریده شد آنگاه خدایتعالی این کل را با کل مومنان آمیخته و مخلوط فرمود و بسبب این اختلاط باشد

در جلد اول حیات القلوب
در اصول کافی از حضرت سید الساجدین سلام الله علیه مسطور است

احوال حضرت سید ابی طالب علیه السلام

۱۰۵۲

مگر از مؤمنان سبزه کافریه میشود و از کافران فرزند مؤمن متولد میگردد و ازین روی مؤمن بکار شایسته رچار میگردد
و همین وقت کافران شایسته اقدام نمایند و درین است که قلوب مؤمنین که در طینت عین است همه پستیان است
بدوی آنچه از او آفریده شده بین بطرف عین مشتاق اند و منبأ باشد و عقوبت کفار بدوی آنچه از آن مخلوق شده
که عین باشد مشتاق است یعنی هر کس بحسب طینت و طینت بر ج خود مشتاق می باشد و از آن حالت که بدان فرزند
چون بیرون از جنیت خودشان است آنان و اصل خود سخن می باشد در کتاب احتجاج طبری در خصوص سید

رضا سلام الله علیه روایت که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میفرمود اِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَّنَ عَمَلَهُ
وَهَدَاهُ وَتَمَلَّوَتْ فِي مَنْطِقِهِ وَخَاضَعَ فِي حِرْكَائِهِ فَرِيدًا لَا يَغْتَرُّكُمْ فَمَا أَكْثَرُ مِنْ هَجْرٍ شَأْوَلِ الدُّنْيَا
وَكُوبُ الْحَايِمِ مِنْهَا الضَّعِيفُ بَقِيَّةُ وَمَا يَنْتَهِي وَجَنِّ قَلْبِهِ فَضَبَّ الدِّينَ فَخَالَهَا فَوَلَّوْا لِرَأْسِ الْبَيْتِ النَّاسَ طَلَّةً
بِظَاهِرِهِ فَإِنْ تَكُنْ مِنْ حَرَامِ أَهْلِهِ وَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعْتَفِرُ عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ فَرِيدًا لَا يَغْتَرُّكُمْ فَإِنْ سَمَوَاتِ الْخَلْقِ
مُخْلَفَةٌ فَمَا أَكْثَرُ مَنْ يَبْغُو عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ وَإِنْ كَثُرَ وَيَجْلِي نَفْسُهُ عَلَى شَوْهَاةٍ فَتَجْعَلُ مِنْهَا عَمَلًا فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ
يَعْتَفِرُ عَنْ ذَلِكَ فَرِيدًا لَا يَغْتَرُّكُمْ فَحَسْبُكُمْ مَعْقِدَةً عَقِلَهُ فَمَا أَكْثَرُ مَنْ تَوَلَّى ذَلِكَ جَمَعَ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَى عَقْلِ
مَبِينٍ فَيَكُونُ مَا يَفْعَلُهُ يَجْعَلُهُ أَكْثَرًا مِمَّا يَعْقِلُهُ يَجْعَلُهُ فَإِذَا وَجَدْتُمُ عَقْلَهُ مَبِينًا فَرِيدًا لَا يَغْتَرُّكُمْ فَحَسْبُكُمْ مَعْقِدَةً
هُوَ أَنْ يَكُونَ عَلَى عَقْلِهِ أَوْ يَكُونَ مَعَ عَقْلِهِ عَلَى هَوَاهُ وَكَهْفُ عَجْزِهِ لِلرِّيَاسَةِ الْبَاطِلَةِ وَزُهْدُهُ فِي نَافِقَاتِ الدُّنْيَا
مَنْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ بَرَكَ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا وَيَعْنِي أَنَّ لَذَّةَ الرِّيَاسَةِ الْبَاطِلَةِ أَهْلٌ مِنْ لَذَّةِ الْأَمْوَالِ وَالنِّعَمِ
الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ فَبَرَكَ ذَلِكَ أَجْمَعٌ طَلَبُ الدُّنْيَا سَرَّحَتْهُ إِذَا قَبِلَ لَهُ اتَّقَى اللَّهَ أَحَدُ الثَّغَرِ بَادِيَةٍ تَحْسِبُ جَهَنَّمَ وَلَيْسَ
الْمُحَادَثَةُ وَتُحِيطُ بِخَطِّ عَوَاهِ يَفُوقُهُ أَوَّلُ بَاطِلٍ إِلَى أَبْعَدِ فَأَيُّاتِ الْحَسَاوَةِ يَمْسُدُهُ رَبُّهُ بَعْدَ طَلَبِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ
فِي طَلَبَانِهِ فَهُوَ يَجْلِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَيُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَا يَبَالِي بِمَا فَاتَتْ مِنْ دِينِهِ تَسْلِيَتْ لَهُ رِيَاسَتُهُ إِلَيْهِ قَدْ شَقِيَ
مَنْ أَجْلَاهَا فَأُولَئِكَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُبِينًا وَلَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ يُعْمَلُ
هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ سَبْعًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَهُوَ مُبْدِلُهُ فِي رِضَا اللَّهِ بِرَى ذَلِكَ مَعَ الْحَوَاقِرِ مَبَالِي غَيْرِ الْأَيْدِ
مِنْ الْغُرَى فِي الْبَاطِلِ وَبَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلَ مَا يَجْعَلُهُ مِنْ صَرَائِفِهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النِّعَمِ فِي ذِي لَا تَقْبُدُ وَلَا تَقْدُ
وَأَنَّ كَثِيرًا مَا يَلْحَقُهُ مِنْ سَرَائِفِهَا أَنْ يَسْبَحَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ وَلَا يَزُولُ فَذَلِكَ الرَّجُلُ وَبِهِمْ
فَتَمَكَّنُوا وَلَيْسَ لَهُ فَاتَقْدُوا وَإِلَى أَيْدِيكُمْ فِيهِ فَتَوَسَّلُوا فَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ لَهُ دَعْوَةٌ وَلَا يَنْجِبُ لَهُ طَلِبَةٌ
یعنی چون مرد یا خان شد که نمایی بگوید و روشی ستوده و بیست طریقیتی پسندیده و سخن طایم و بآل آورد و در کار
و دیگر صفات و حالات بنحوع و خشوع می رود بفریب و کرامت چار نشود چه فراوان است مردمی از طلب دنیا
پساره کردند و شایه ها را آغوش تواند بسبب نشتی نیه و جهات وجود و حازی نهاد و بهم دل و دانه کتاب محام
مردم سکند و بر باره معاصی نشتن تواند پس دین نمائی و زهد روشی را دایم تحصیل دنیا و شتبات نفس پرور میگردان
و بیکره مردمان را آبشکامای حوین دستخوش فریب و غشون میباید و چون بر روی حرام و خواسته ناروا دست یابد

چنانچه در میان راه و خوشی را در آن فرو میاندازد و اگر بگوید که چون بلالی حرام دست یافت برفت
و خود داری میرود و شکایتی که بر داری مغرور و بر قارش و چاره فریب گردید چه شهادت و خواستهای کن
بیکان نیست زیرا که بگوید که شخص انانی حرام هر چند بسیار هم باشد بر یک گذارد و لکن منس خویش را بر حرام
و یکبار بگذارد و اگر بگوید که ازین جمله نیز نهان حرص و از چشم طمع و نیاز فرو بند و بچنان در حال که و بخشش
غرضه نماید تا گاهی که خرد و کردار منس نیست بگوید و باز مایش بیاید چه ببا باشد که این جمله را بگوید و گذارد
تا او را عقلی استوار و خردی سرافراز باشد و آنچه را که بی دانشی و نادانی بعباد می کنند از آنچه بعقل و دانش
خوشتن با صلاح میآورد افزون باشد و اگر عقل او را متین و خردش را استوار و سکین دیدید به هم بغریب آیات
نخیریه تا گاهی که باز دیند که چون هوای نفاق بر روی تافتن گیرد آیا به ستیاری عقل استوار بگردن آنها سوار
میکرد و یا شهادت نفاقیه حذر استیوار و زمام اعتبار از گفتن پرون میکند و هم محبت و میل او در ریاستهای باطل
و مطاعیت در خلق جیان چون است و نه پوش و آنچه چون چه در میان مردم گردیده است که زیان کار هر دو
سرای باشند و دنیا را محض دریاق و نیاتار که میشوند یعنی از کمال عشق و شوق به دنیا در دنیا زد میورزند تا باین
تدریج بدست آرند و به دنیا میرا دوست نگذارند و این مردم لذت ریاست و اعتبار و مطاعیت نزد مردمان را از نعمت
حلال و لذت اموال برتر می شمارند ازین روی تمامت نعمتها و اموال را برای تحصیل ریاست و بزرگی و در رفعت
افتخار و اعتبار این دنیای غدار فرو میگذارند و با بجه از پس این بیان امام علیه السلام نمی میفرماید که مستحسن است
مبارک است که چون باوی گویند از خدای ترس او را غیرت و حمیت جاهلیت فرو میگیرد و یا اینکه مرتکب گناهی گردد
که از آنش هم ترس داده اند و محض عناد و لجاج بشیرت آن اشتغال یابد پس کافی است او را و دوزخ برای بگناه
او و به فراشی است آتش نیزان برای او با بجه همین کس از روی جبل و فساد و تقصیب و خاند چنان در بادی غواست
و جهالت دست و پای میکوبد که شتری کور برای روان گردد و سخت باطلی را که مرتکب شود با عمل و در جهالت
وزیان بخاریش باز می رسد ازین روی پروردگار قهار از طلب آنچه نه در کجایش قدرت و توانایی است باز نهد
و او را در محالک طغیان و فرو میگذارد و این وقت او حلال میگرداند آنچه را خدای حسد ام کرده و حرام نموده
هر چه را خدای حلال فرموده است و هر چند از اموری که راجع بین و آیین و تکلیف است فوت شود
پروا بخیر و بد در نفع خود و کاهیکه ریاست دنیوی که سرمایه شقاوت و بهنجی او گردیده بای او سب و سلیم شده
باشد پس چنین مردم در ملأ و خشم و غضب خدای و لعنت ایزد و سراسر هتند و خداوند برای ایشان عذاب
خوار نماید و حیات فرموده آثار مردمانه و شخص سزاوار که جامع شرایط مردانگی و حادی لوازم فرزندی و قنوت
باشد آن شخص بیایند که هوا و خواهشهای نفس خود را تابع امر خدای نماید و قوای خویش را در رضای ایزد در نما
بکار بندد و آن لذت و خوری که در راه رضای حضرت باری پند برای عزت ابدی از عزت دوزخ باطل ببرد
تر شمارد و هم به ایند که ریج و شعی که در اینجا نخوان کرد و محض تعبت راه حق او را بنیم جاودان بر خور

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۰۵۴

بخواهد داشت و با نمرای و بان جهان جاوید که هرگز پیمان و کنسلی و فرسودگی ندارد و میرساند و بداند که سرور و بخت بی حدت که از متابعت خواهشهای نفس سرکش به بهره میافتد و را به هیچ و عدلی که هرگز قطع و انفصال ندارد و چارهی سیکرداند پس چنین کسی نیکو و سعادت مند و رست به و توسل جویند که دعا می آید و از درگاه خالق هر ماه باز میگوید و نسبت او پیروی کنند و بوجود حضرت باری متوسل گردید چه هر چه بخواهد رود می شود و در مطلوب خود غائب و خاسر نشود در کتاب کافی از ابو حمزه از علی بن احمین علیهما السلام مسطور است

الْمُؤْمِنُ بِصَمْتٍ لِّسَلَمٍ وَيَنْطِقُ لِبَغْمٍ لَا يَجِدُ أَمَانَةً إِلَّا صِدْقًا وَلَا يَكُنْ شَهِادَةً مِنَ الْبَعْدَاءِ وَلَا يَكُنْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ بَاءً وَلَا يَكُنْ حَيَاءً إِنْ زَكِيَ خَافَ مَا يَقُولُونَ وَبَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ لَا يَغْتَرُّهُ قَوْلُ مَنْ جَهِلُهُ وَيَخَافُ احْصَاءَ مَا عَمِلَهُ يَفِي صِفَتِ وَعَادَتِ وَطَرِيقِ وَشَيْتِ مَرْمُوزِ بَانَ

که آنچه که ممکن است خاموش و از لاف و غم ساکت باشد تا از شر دنیا و آخرت محفوظ بماند و گاهی سخن کند که برای آخرت و معاد و دین و برادران دینی او سودمند باشد و امانت کنان را خواهد توانا یا اموالا یا جز آن محض خوش آمد و خواهش دوستان خویش با ایشان در میان نکند و اگر شهادتی در حق کسی لازم باشد و او را سودمند کرد و اگر چند از وی دورید دشمن ستور باشد پوشیده ندارد و از روی ریا و خود نمایی هیچکس را خیر روی نیاورد یعنی قیاس در اعمال خیریه غافل باشد و جز رضای خدای بخوید و هم بسبب شرم و حیاء خیر روی بر نتابد چه چیا در دین نیست اگر او را شایسته نماید سخت در پیم شود و از آنچه از وی صدق یا پروا از صدق در محامد و محاسن او بر زبان آورند و ندانند او را موصوف دارند در حضرت خدای استغفار جو

و از سخنان جاهلانه که بیرون از علم و دانش او را بتائش گیرند مغرور نشود و از احصای اعمال خود بهره بنیال باشد چه میداند که دارد و بجهله در نامه عملش ضبط میشود اما نمیداند حسناش چون سیئاتش خدایت و دیگر در مذهب بجا را لا نوار و کتاب تحف العقول از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در خلا

مؤمن سطور استان من اخلاق المؤمن الاتفاق على قدر الاقنار والتوسع على قدير التوسع وايضا الناس من نفسه وابتداءه اياهم بالسلام بدستیکه از علامات و اخلاق و خوبی مومن است که بقدر استطاعت و نیروی بضاعت اتفاق نماید و بیرون از اندازه و محاسبه کار نکند و بکنجایش وسعت بتوسع پردازد یعنی با سراف و افراط نباشد و با مردمان در خویش بنصفت و عدالت باشد یعنی خود را برایشان ترجیح ندهد و آنچه بر خود پسندیده دارد برایشان باز پسندد و هر چه ناستوده دانند برایشان نخواهد و در فرستادن سلام برایشان سبقت جوید و بجز و برتری بخوید در کتاب ارشاد القلوب از

علی بن احمین علیهما السلام مروی است المؤمن نطقه ذکر و صمته فکر و نظر اعتنا یعنی مرد مومن چون سخن کند همه بیا و خدای را آوردن ایزد در نهامی است و چون خاموش باشد همه در فکر و عظمت خدای و صوغا خالق و سرای و حساب نفس خویش و تدارک سرای بقا و زیستن است و چون نظر کند نظاره اش همه

در فضیلت آن

از آنکه

بنا بر آن

رَبْعُ دَوْمِ اَرْكَانِ مَكْتَبَةِ الْاَدَبِ مَاصِر

۱۰۵۵

از اعتبارات و هجرت از مخلوقات و جلال و کبریا ی خالق ارضین و سموات و گردش های کونا کون فایده ها
 و کجای این سرچشمه پرافات و بلیات است پس در گفتن و خاموش بودن و نگرین و هر حالت که اندر باشد
 ما جور است و دیگر در کتاب فضال از طاووس بن ایمان مردیست که از علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم
 فرمود پنج خیر است که علامت شخص مومن است عرض کردم یا بن رسول الله آن علامات چیست فرمود
 الْوَعْدُ فِي الْخَلْقِ وَالصَّدَقَةُ فِي الْقَلْبِ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَالْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَالصِّدْقُ عِنْدَ
 الْخَوْفِ سخت اینکه همیشه در کار و کردار در میان مردمان در خوف و ورع و پرهیز و احتیاط باشد و دیگر اینکه
 هر صیتی بر وی چنگ در افتد در اجتهاد و صبوری و شکیبائی رود چهارم اینکه چون در چیزی غضبناک گردد
 بحکم و بر داری کار کند پنجم اگر چند از مخالفان ترسناک باشد از صدق و راستی و سخن حق برکت را بخورد
 یعنی بسبب خوش آمد مخلوق بکذب و دروغ سخن نگیرد و سخط خالق را برضای مخلوق خریدار نشود و دیگر در بجا
 الامور و تحق العقول از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور است که الْمُؤْمِنُ مِنْ دُعَايَةِ عَلِيٍّ
 ثَلَاثًا اِمَّا اَنْ يَدَّخِرَ لَهُ وَاِمَّا اَنْ يَحْلَلَ لَهُ وَاِمَّا اَنْ يَدْفَعَهُ عَنْهُ لَمْ يَزِدْ اَنْ يَصِيبْهُ یعنی دعا نمودن
 از سه حالت بیرون نیست یا برای سرای آخرتش ذخیره میشود یا بزودی مستجاب میگردد یا بلائی را که میخواهد
 او را فرود گیرد از وی باز میدارد یعنی در هر صورت نیرود عای او بر هف اجابت بکارگزار است در کتاب بحار
 در جلد پانزدهم از حران بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مسطور است که حضرت امام زین العابدین
 سلام الله علیه در سرای خود جلوس کرده بناگاه بانگ قرع الباب جماعتی برخاستند حضرت فرمود
 ای کنیزک چه در کیت عرض کردند جماعتی از شیعیان تو آنحضرت چنان شتاب بشتافت که نزدیک می
 فرو افتد چون در را بر کشد و برایشان نظر فرمود باز کردید و فرمود کَذَّبُوا فَاِنَّ السَّيِّئَ فِي الْوُجُوهِ
 اِنَّ اَكْثَرَ الْعِبَادَةِ اِنْ سَمَاءَ السَّجُودِ اِمَّا شَيْعَتُنَا يَعْرِفُونَ بَعِيَادَتَنَا وَشَعْبَتُنَا قَدْ فَرَحَتْ مِنْهُمْ اَلَا تَأْنِي
 وَذُرِّيَّاتُنَا وَالْمَسَاجِدُ خُصَّ الْبُطُونُ ذُبُلُ الشَّيْءِ قَدْ هَجَبَتِ الْعِبَادَةُ وَجُوهَهُمْ وَاَخْلَقَ اللَّيَالِي وَ
 وَقَطَعَ الْهَوَاجِرَ جَنَّتْهُمْ الْمَسْجُونُ اِذَا سَكَتَ النَّاسُ وَالْمُصَلُّونَ اِذَا نَامَ النَّاسُ وَالْمُحْرَمُونَ اِذَا فَرَحَ النَّاسُ
 یعنی دروغ گفته که خود را در شمار شیعیان و پیروان ما خوانند چه اگر از شیعیان ما باشند پس کجاست
 داع و نشان و اثر خیر و عبادت و در دیدار و کجاست علامت و سیما و سجود یعنی اگر شیعه بودند اثر عبادت
 و داع سجود و پیشانی و چهره ایشان نمایان بود همانا شیعیان ما شایسته عبادت ایشان و شکیبایی
 پست و جلد ایشان و قهر و پستی می ایشان از مساجد و سجده است و تبااهی روی و محل سجود ایشان یعنی از
 کثرت سجود و عبادت محل سجود ایشان فرسوده و ناپایدار و تباها شده باشد و کتلهای ایشان از روزی
 داشتن و کرسکی و قناعت و رزیدن بر پشت چسبیده و لبهای ایشان خشک گردیده و چهره ایشان از کثرت
 عبادت نصارت و صفای صورتهای ایشان دیگر کون شده باشد یعنی رنگهای ایشان پریده و چهره های

در کتب معتبره

اگر چه اصراف است
 باشد از تصدیق
 کنری بخوبی

فی دعا و آئین

در علامت شیعه

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۰۵۶

ایشان از رنگ طبیعی گردیده باشد و از شب زنده داری و بیداری بدینای ایشان لاغر و نزار شده باشد چون مردمان خوابش و سکت باشد ایشان بی هیچ خدای مشغول باشد و چون در خواب روند بنماز خدای پرورد شوند و در پنجا میکه مردمان فرحان و شادان هستند ایشان از هم خدای و عواقب آنسرای در اندوه و اندامان در تغییر البرهان سید ششم بحوالی علیه الرحمه در سوره مبارکه صافات مسطور است که مروی در حضرت علی بن ابی حمیم علیه السلام عرض کرد یا بن رسول الله انا من شیعته الخلیص فقال له یا عبد الله فاذا انت کابرهم الخلیل علیه السلام اذا قال الله تعالی و ان من منتهیه لا یبرهم اذ جاء ربهم یقلبهم فان کان قلبک کلّیه و هو طاهر من النش و الغیل و الافانک ان عرفت انک یقولک کاذب فیه فانک مبتلی یفایح لا یفارقک الی التوت او جلدایم

ای سید رسول خدای من از شیعیان خالص خلص شامتم فرمود ای بنده خدای با ایند عو که راست بگویند

ابراهم خلیل علیه السلام هستی که خدای میفرماید از شیعیان او ابراهیم است کاهی که با قلب سلیم در حضرت خدای علی در آمد یعنی جز آنکس که صاحب رتبه قلب سلیم باشد مانند ابراهیم خلیل دارای این دعوی نتواند بود و اگر ترا این منزلت و رتبه و این قلب سلیم نیست پس اگر صاحب قلبی مطهر از غفل و غش باشی ممکن است در زمره شیعیان باشی و اگر چنین دارای این قلب نیز ندانی و بدروغ و نفاق باین دعوی سخن کرده باشی برض فالج و جزای که تا پان روز کار ترا دچار باشد که رفتار شوی تا کلاه این کذب تو گردد و از نچیدش چنان میرسد که این شخص بیرون از نفاق نبوده و بکلاه و شر و یکه از امامی دیگر با شخصی منافق و یکنیز چنین روایتی باین تقریب دارد شده و امام زین العابدین علیه السلام در بیان این حدیث و مطلب میرساند کبی از اخبار با طری شخص و یکه باز نمودن رفعت مقام شیع را که بیکونه پیغمبر ان بزرگ را ادراک آن مقام آرزو میرفت و یکه در سجرا لانا نور و تحف العقول از حضرت علی بن محسن صلوات الله علیه در مقام مسلم مسطور است ان المعرفه بکمال دین المسلم ترکة الکلام فیما لا ینبیه و قلله میراث و حمله و صبره و حسن خلقه یعنی معرفت یافتن بکمال دین مسلم یعنی باید که انیمز مسلم در دین خود کمال است پس پذیراست که علامت آن است فرد که داشتن سخن مانده در چیز که فایده و معهودی در آن نیست و قلته عداوت و نذیه را تا یقین نمودن و دفر صبر و استواری خوی و خلقی است و یکه در طبره هفتم سجرا لانا نور و تحف العقول و مجموعه و امام از حضرت امام زین العابدین مسطور است که امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود ان المؤمن لا یصبح الا خائفا و ان کان محسنا ولا یعیب الا خائفا و ان کان محسنا لا ینبیه امرین بین وقت قد صنف ما یدری ما الله صانع به و بین اجل قد اقرب لا یدری ما یصیبه من الملکات الا و قد و ان یسر و اعلموا به نکر نوا من اهل صلوات از مقامکم و ان قطعو کم و عودوا بالفضل علی من حرکم و ادوا الی ما الله الی امر انتم که و ابوا بیدار غایت و اذ حکمت می شمر مومن که از صمیم قلب یقین خاطر بخدا در روز جزا ایمان دارد و فرستد تا که با دینی کند اگر چند نیکو کار باشد و نه پنهان شاکاه نمی بیند اگر چه باکر در سبب و حسن باشد چه او را میان

در حدیث کمال دین مسلم

در حدیث مسلم و مومن

پنج دوم از کتاب مکتوبه الادب ماصری

۱۰۵۷

و وقت و دو پنجاهم از دست که هر کس با این حال دچار باشد تسبیح خرم و آموده بنشیند و بی هم و خوف باشد
 یکوقت آنست که از روز کارش پیری شده و هیچ نمیداند خدای قاهر قادر با او چه معاملت فرماید وقت و یک
 زمان است که هیچ پیاپیان می رود و جلش نزدیک است میداند او را از نازل ملکات و حوادث بیات چه پیش
 پس پیش و تنه باشد و سخن بگوید و کار بگوید تا از اهل خیر بشمارد و وصله ارحام و خوشاودن
 بگذارد اگر چه ایشان پیوند خویشاوندی بکنند و بفضل و فروزی بر آنان که شمارا محروم و بی بهره داشته اند خوی
 و شیت جوید و امانت را با آنکه شمارا برای حفظ امانت خویش مقصد نموده اند باز گردانید و با هر کس عهد و پیمان
 استوار ساخته اید پای آورید و چون کار بکومت گذارید بعد از و نصفت کوشید در جمع المعارف مسطور است
 که حضرت سید سجاد علیه السلام فرمود هر کس یک حاجت مردی مومن را برآورده نماید از تحت ساجد خدا
 چه داخه و حاجت خدا را برآورده است و خدای صد حاجت او را روا کند که یکی از آنها بهشت باشد و هر کس
 دینی با وی ترویج نماید که با وی انس بکند خدای در تنهایی و وحشت قبر مومنی با او عطا فرماید که در صورت محبوب
 ترین اهلش با وی انس گیرد سو کند با خدای که برآورده و حاجت مومنی در حضرت خدای از دوزخ و آشتن دوزخ
 پیایی با اعتکاف در زمین آن دو ماه در مسجد الحرام محبوب تر است و نیز در آن کتاب تقریری از آن حضرت مسطور است
 که هر کس اندوهی را از مومنی بگوید خدای تعالی غمهای قیامت را از او بردارد و بهر حدت و شدت که رسیده باشد و هر که
 سوار کند از خدمت به ناله بهشت محشور گرداند و فرشتگان با او فخر و مباهاه نمایند در کتاب حلیه المتقین مسطور است
 در ضمن حدیثی که از حضرت امام زین العابدین در باب مراعات مومن رسیده است که هر که مومنی را در حالتی که
 عریان نباشد جامه پوشاند از بلا پیوسته در ضمان خدا باشد تا از آن جامه تاری برای مومن باقی باشد و هر که
 خادمی با و دهد خدایش از غلمان بهشت خادمی به و دهد هر کس مردۀ مومنی را کفن کند چنان باشد که او را
 از ابتدای ولادت تا هنگام وفات جاکی کرده باشد و هر کس مومنی را در حال رجوزی عیادت کند تا که
 از هر سوی او را فرو گیرند و گویند خوشا بحال تو که او را با و برای تو بهشت الهی آفرانید و نیز در آن کتاب
 از آن حضرت مسطور است که هر که را جامه افزون از حاجت باشد و بداند که برادر مومن با و نیاز مند است و او را نداند
 خداوند او را سر کون در آتش جهنم جدا کند و هر کس شکم خود را سیر جاد و نوزاد مومنی باشد که سینه خدای تعالی
 با طاعت فرماید که او را میکرم شمارا بر این بنده من که من او را فرمانی کردم و او نترسد نمود و طاعت دیگران در زید بیند
 که او را بعل خود گذاشتم و هرگز نش نیارزم در اصول کافی و امامی صدوق علیهما الرحمة از ابو حمزه ثمالی
 از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در صفت منافق مسطور است ان المنافق بینهم ولا ینتمون لهم و یلزمونهم
 بما لا یأتی و اذا قام الى الصلوة اعترض فل یابن رسول الله و ما الاعتراض قال الایقات و اذا رکع
 یبص و اذا سجد یفر و اذا جلس یغتر عینی و هه المساء و لم یصم و یصوم و هه النوم و لم یسهر ان حدک کذلک
 ان و عدک اخافک و ان اتقته خافک و ان غیت غناک یمن مومن منافق و یحزن را ببرد

در صورت محبوب

در صورت محبوب

احوال حضرت سیدنا محمد بن عبد الله عليه السلام

۱۰۵۸

در کارهای ماستوده نمی کنند لکن خود نمی پذیرند و از امور مستودع روی برتابند و مردمان را با کارهای خود
عامل نیستند فرمان دهند مثلاً بنماز و روزه و زکوة و سایر تکالیف شرعی و مایه دالات و نصیحت گویند لکن خود بگوید
هیچیک بخور و چون برای قامت نماز بپای شود اعتراض جوید سائل عرض کرد سائل عرض کرد اعتراض چیست و خود
التفات بدیکر چیزها و امورات و چون پشت بکمی خم ده مانند کوسپند و شتر برانزد و چون سر بسجود آورد مانند
غزالی که منقار پر چربی زند و زود بردارد و زوجه سر برگیرد یعنی طول سجودش در حضرت معبود چندان بی درنگ باشد
که کوفی کلاغی بردانه منقار می زند و سر بردارد و چون نشیند بیرون از طائیفه باشد و پایها بر کشد و بلند دارد و روزی با
صائم است بشامگاه رساند و هیچ اندیشه جز صرف طعام غذا دارد و روزی در خانه بود و باید دانایید و جز هفتن اندیشه
ندارد و حال اینکه چون کاه و کوسفند بخورده و بخت و شب را بسجود در عبادت و اطاعت ساعتی بیدار نبوده است
اگر ترا به استمائی حدیث راند سخن بدو رخ گذارد و اگر بعد و میشتائی پیمان سپارد بر خلافش چهره کشاید و اگرش
در چیزی امین شماری با تو بخوانت رود و اگر از وی روی برتابی و مجبور و پوشیده شوی از تو غیبت کند و آنچه تو را
شایسته نیست و ترا خوش آیند نباشد از تو باز گوید و در سبکه چارم چهارم بجا را الا نورسطور است که عمر میانی از ابوالفضل
از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کند که فرمود مروی در خدمت پدرم علی بن محسن سلام الله علیهما در آمد
و عرض کرد همانا ابن عباس را کمان چنان است که بر تمام آیات کلام مجید واقف و نگاه است که در هر روز
نازل شده و در باره کدام کس نازل یافته است پس آنحضرت با آنروز فرمود اند ابن عباس پرسش کن که در حق
چکس این آیت مبارک نازل شده و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اصل سبیل در باره کدام کس نازل
شده و لا یفعلکم شیئاً ان اردت ان تضحکم ان کان ینزل علیکم و در حق چکس پرسش فرمود اند ابن عباس شد و از وی پرسش کرد
ابن عباس گفت دوست میدارم که آنکس را که ترا بن پرسش ما مورد داشته با من روی در روی کنی تا از وی
از کیفیت عرش پرسش کنم که خدایش از چه بیافرید و چگونه است پس آنروز بخدمت پدرم امام زین العابدین علیه السلام
سلام الله علیه باز گشت پدرم با وی فرمود آیا ابن عباس از آن آیات جواب ترا باز داد عرض کرده جواب نداد
قال ابي لیکن ابعیبتک بما یعلم و نور غیر الذی و لا التخل پدرم فرمود اما من ترا جواب باز دهم
و در آن آیات به نیروی فروزدانش و فروغ بنفش که بچکس را و در آن راه چون و چوئی میت و از یکچکس با خود
و مقبوس و بیرون از حقیقت نباشد پاسخ ترا باز گویم اما قول خدا تعالی من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة
اعمی و اصل سبیل یعنی هر کس در این سرای دیده قلبش از نور دانش و ایمان تاریک باشد
در آن سرای نیز کور و از جاوده هدایت مجور است در باره ابن عباس و پدرش نزول یافته است و اما قول خدا تعالی
و لا ینفعکم نضحی ان اردت ان تضحکم یعنی نپند و موافقت من در شما و سوسه نیفتد اگر نخواهم شما را اندرز
و نصیحت فرمایم در باره پدرش نازل شده است و اما آن آیت مبارکه و یک در حق پیر او و در باره نازل یافته
یعنی یا ایها الذین آمنوا میرا و صایر و اولاد که ازین پیش بر حبه این آیت اشارت رفت و نیز اشارت

در احوال ابن عباس

در احوال ابن عباس

دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۰۵۹

در آیه شریفه ولا یفیکم نفعی در باره عباس نازل یافته با تسبیح امام علیه السلام فرمودم بکن الی رابط الذی لیس فی
 یدو سیکون ذلک من نسلینا المرابط و من نسله المرابط و بعد ازین بیان در توصیف عرش چنانکه
 ازین پس اشارت تعالی بدان اشارت رود شری باز میاید و بعد از آنکه میفرماید و لیس قداء هذا مقال
 لقد طمع الخایر اذ طمع الخایر فی غیر ما طمع اما یشی صلیبه و دبعه قد ذریت لنا جنتهم فخرجوا
 اقواما من دین الله و ستصیغ الاذن من بلیماء افراخ الی محمد تنص تلك الفراخ فی غیر وقت و طلب
 غیر مکرر و رابط الذین امنوا و بصیرون و یصا یرون حتی یحکم الله
 بیننا و هو خیر الخایرین اما در این حدیث شریف پاره اختلافات است بهر صورت
 کلام امام علیه السلام دلالت بر این دارد که مقصود از کوری در آیه شریفه کوری قلب است نه کوری چشم زیرا که
 دانستی که از کوری عباس خبر بهر نرسیده بلکه عبادت که رشد و بشایه فقی ابیه که فرموده فقی منیه در فرزند آن
 و اعتقاد و نازل شده و ممکن است مراد جنس باشد و جنس ایشان را اراده فرموده باشد یا اول کسیکه ازین جنس
 و اینجاست خروج نموده باشد یعنی نازل شده است این آیت مبارکه در باب مرابطه و دستگیری که در زمان دولت
 ذریه و اعتقاد او بان ماموریم پس کلمات آنحضرت علیه السلام من نسله المرابط یا برکتکم است یا برکتکم و کان
 آنحضرت است چه در روزگار نبی امیه ترقب و وصول بدولت است یا مراد مرابطه لغویه می باشد نه آنچه در آیه شریفه
 مذکور و معاد آن لحوظ است و محتمل است که مراد برابر کسی است که خروج بسیف نماید و مرابطه از آنکه حضرت
 قائم علیه السلام است یا از ایشان و اول ایشان یا تمام ایشان است و رابط چینی است که بان ربط دارد
 میشود و بمعنی لازم است برابر و ملازمت در سرحد دشمن است مثل مرابطه با حمله مقصود آن حضرت علیه السلام
 باز نمودن حال ابن عباس و زحمت و تقوی که از نسل او بنسل طیب و ذریه طیب رسول خدای میرسد و فرزند آن
 آنحضرت را که در غیر وقت یعنی زمان قوت دولت مخالفان خروج نمایند می کنند و زمین را از خون جوکان ایشان
 محمدی ریختن میدارند و مراد از حار یا خائن و بدو ایتی خاسر ابن عباس است میفرماید ابن عباس که خائن
 یا حار یا خاسر است در جایکه او را سودمندیت و محمل طمع نباشد طمع سببه و برفق مرتبت خود دل بر نهاده
 یعنی در معانی قرآن و علومی که او را هیچ نرساند از ریت و قدرت مذکور مدعی است و نسل او چند و چو خواهند کرد
 و بهمانطور که در نخت قوم قوم و دست به دست بدین خدای در آید قوم قوم و فوج فوج از دین خدای بیدون
 میشوند و غلبه نمایند و بر خلاف حق بر مسند خلافت جای میگیرند و سادات آل محمد صلی الله علیه و آله در زمان
 تغلب و نیروی سلطت ایشان برای طلب حق خود هر یک خروج نمایند چون بیرون از وقت و مقام و طلب
 چینی بر می آیند که اگر اکش ممکن نیست بدست ایشان مقتول میشوند و بباقی خون ایشان ریخته می شود
 پس بابت کار بصوری و سیکبائی بی پای بر نه تا خدای در میان نماید و این جماعت حکومت فرماید که دوست
 بهترین حکمرانان در کتاب کشف الله و یکو کتب آثار ما اثر است که بحضرت امام زین علیه السلام معروض داشتند

این حدیث در مشکوٰۃ الادب

احوال حضرت سید اساجدین علیه السلام

۱۰۶۰

که نافع بن جبر در باره مدویه گفته است کان یسکینه الخلم ویطیقه العلم یعنی مدویه را علم و بردباری از معارف است
 که در ذات خاصش میساخت و علم و دانائی در مقامات سخن دانی گویا میداشت یعنی هیچوقت ازین دو حالت ممدوح بیرون نبود
 آنحضرت فرمود کذب بل یسکینه الخصر ویطیقه البصر یعنی نافع بن جبر این سخن دروغ را ندانست بلکه مدویه را یقین
 و انقباض ساکت میساخت و فغان و غرور و نشاط و تجسّم را طرد می داشت

و گرامی است و اخبار که از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه
 در عظمت و خلقت عرش عظیم خداوند کریم ماثور و مستطور است

و یقین نیست

و از این سخن

در کتاب توحید صدوق علیه الرحمة مطورات که از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 مروی است قال ان الله عز وجل خلق العرش اربعاً عالم یخلق قبله الاثنته اشياء الهوائ والقلم والنور
 ثم خلق من انوار مخلیفة فی ذلك نور اخضر اخضر منه الخضره ونور اصفر اصفر منه
 الصفرة ونور احمر احمر منه الحمرة ونور ابیض وهو نور الانوار ومنه ضوء النهار ثم جعله سبعین
 الف طبق غلیظ کل طبق کاوی العرش الاسفل السافلین لیس من ذلک طبق الا بسجیح یجد دیر و یقین سده
 باصوات مخلیفة والسنن غیر مشتملة ولوا ین للسان منها فاسمع شیئاً مما یخبر لکهم الجبال والداین والخصون
 ولتخف الجار ولا هلمک ما دونه لک ثمانية اركان علی کل ركن منها من الملائكة ما لا یحصى عددهم
 الا الله عز وجل یسبحون اللیل والنهار لا یفترون ولو حسن شیء فافوقه ما قام لذلك طرفه
 عین بینه و بین الاخلاص الجبروت والکبریا والعظمة والقدس ثم العلم ولیس قداء هذا مقال
 در بیان حال ابن عباس و سخن او در باب عرش اشرت شد که این حدیث شریف را آنحضرت با شخص سائل بیان
 فرمود با تجله میفرماید خدای عز و جل عرش را چهار گوشه یا فرید پیش از آفرینش عرش پروان از سه چیز یا فریده حمله این نور
 و فروز نوری اخضر و فروغی سبز است که حضرت و سبزی از وی حضرت جوی و نوری اصفر و سفیدی زرد است که صفرت
 از آن صفرت و زردی از آن زردی گیرد و نوری احر و درخشی سرخ است که حرمت از آن برت طلبد و دیگر نوری سفید و زرد

و در بیان این
 اول و دوم و سوم
 نوری و سفیدی
 زرد و اخضر

ابین است و آن نور الانوار و سفید و غان فروغ است و روشنائی روز و فروغ نهار از آن نور و فروغ دیدار شود
 و از آن پس که زردان تعالی عرش را ازین انوار مخلتفه و فروزهای کونا کون نمایش و نمون داد بر مقدار هزار طبق مقرر نمود
 و خلقت هر طبقه بمقدار اول عرش تا اسفل است فلین است و در تمامت این طبقات هیچ طبقی نیست جز اینکه با و از آن
 کونا کون و زبانه های دیگر سان حد و ثنای این دستان رسیح میناید و تقدیس میکند و اگر کی از زبانه های آنرا خست رود
 و بشنوند چیزی را از آنچه در تحت آن می باشد هر آنکه کوهها و شهرها و حصنها را خراب میکند و دریاها را فرو میکشاند و هر
 بیرون از خود آن است تبا و هلاک مینماید و عرش را هست رکن است و هر رکنی را آنچه فرستگان است که شماره اش
 جز این دو سبجان هیچکس نداند و آنچه خدایا در روز و شب به و ن آنی طفره و تعطیل نسج مینماید و اگر احساس نماید چیزی را
 از آنچه بر فرزند آن است مسبب آن حالت و آن هیبت در یک چشم برهنون بر پای نمی ایستد و در میان آن و احساس

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۰۶۱

جبروت و کبریا و عظمت و قدس و بعد از آن علم و صلوات و ازین برتر متعالی نیست یعنی ازین برتر مجال سخن و مقام
مقال نیست و در کتاب التبار و العالم از حضرت امام جعفر صادق از پدر ستوده که هر ش از عبدالمجیدش سلام
و صلواته علیه جمیع مروی است که آنحضرت فرمود فی العرش یمثال ما خلق الله من البر و البحر قال و هذا
تاویل قوله و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ان بیننا و بین القاضیه من قوائم العرش و القاضیه الثانیة خففت
الطیر المسرع مسر الف عام و العرش یکسی کل یوم سبعین الف لون من الورد لا یستطیع ان یتطیر الیه
خلق من خلق الله و الاشیاء کلها فی العرش کحلقه فی فلاة و ان لله تعالی ملکا یقال له خرفا یمل
له ثمانیه عشر الف جناح ما بین الجناح الی الجناح خمسمائتین الف فخطره خطره هل فوق العرش
فراده الله تعالی مثلها اخیة اخرى فکان له ست و ثلثون الف جناح ما بین الجناح الی
الجناح خمسمائتین الف ثم اوحى الله الیه ایها الملك طیر فطار مقلد عشرین الف عام لم یمل رأس
قائمه من قوائم العرش ثم صاعف الله تعالی له فی الجناح و القوة و امره ان یتطیر فطار مقلد
ثلثین الف عام لم یمل ابصارا فوحى الله الیه ایها الملك لو طیرت الی فیه الصور مع
اجنحتک و قوتک لم تبلغ الی ساق عرشى فقال الملك سبحان ربی الاعلی فانزل الله عز وجل
سبح اسم ربک الاعلی فقال البقی صلی الله علیه و آله اجعلوها فی سجودکم
یعنی تمامت آنچه خدا تعالی از صحابه و دریاها یعنی مخلوقات خاکی و آبی بیا فریده صورتش در عرش موجود است
و این است تاویل قول خدا تعالی که میفرماید هیچ چیزی نیست جز آنکه خراین آن نزد ما میباشد و عظمت و وسعت آن
باندازه ایت که فاصله میان یک ستون تا ستون دیگر از اساتین و قوائم عرش و پاهای آن بمقداری است
که مرغی تند پرواز و شتابنده هزار سال پرواز نماید و بهر روز عرش را بنقاد هزار رنگ از نور جامد و پوشش نماید
چنانکه هیچ آفریده از آفریدگان خدای را استطاعت آن نباشد که بدان نظر افکند و تمامت اشیا در جنبه آن
مانند حلقه میباشد نسبت به بیانی و خدا تعالی را فرشته ایت که خرفا یمل نام دارد و این ملک را هجده هزار سال است
دوازده سال تا بال و یک پانصد سال است و این ملک را وقتی بخاطر خطور نمود که آیا در بالای عرش چیزی هست یعنی میتوان
بفوق عرش رسید و این مطلب را کشف ساخت پس خدا تعالی جهان مقدار که او را بال بود بر اجنحه او بنمود و او آن
ملک را سی و شش هزار سال که فاصله میان هر بالی تا بالی دیگر پانصد ساله بود پدید آمد آنوقت خدای با وی وحی کرد
ایها الملك پرواز کن و آن هشتاد و سه سال پرواز و بعد ازین همه پرواز و این طول مدت طیران بر آنس پایت
پاهای عرش رسید این هنگام نداوند اجنحه او را مضاعف و با لهایش را دو چندان ساخت و نیز ویش را دو برابر
کرد و این فرمان کرد تا پرواز نماید و آن ملک سی هزار سال پرواز نمود و نیز بر اس قائمه از قوائم عرش رسید پس خدای تعالی
با وی وحی فرستاد ایها الملك اگر با این با لها و این قدرت و توانائی تا زمانیکه در صورت بد مند پرواز گیری باقی عرش
نیرسی اینوقت آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی پس خدای عز وجل سبح اسم ربک الاعلی را نازل ساخت

احوال حضرت سیدالسادین علیه السلام

۱۰۶۲

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمان کرد ای بیکم را ذکر سجود خود کرد و اندک را تم حروف گوید بنیاست مقام و باید این حدیث
 شریف حدیثی از رسول خدای صلی الله علیه و آله در اینجا مسطور میشود در کتاب مسطور اند رسول خدای صلوات الله علیه
 و آله مردی است اِنَّ اللهَ لَمَّا خَلَقَ الْعَرْشَ خَلَقَ لَهُ ثَلَاثُمِائَةِ وَ سِتِّينَ اَلْفَ رُكْنٍ وَ خَلَقَ عِنْدَ كُلِّ رُكْنٍ
 ثَلَاثُمِائَةِ وَ سِتِّينَ اَلْفَ مَلَكٍ لِّوَاذِنِ اللهَ تَعَالٰی لِاصْغَرِهِمْ فَالْتَمَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعُ وَ الْأَرْضَيْنِ السَّبْعَ مَلَكَاتٍ
 ذَلِكُمْ بَيْنَ لَمَوَاتِهِ إِلَّا كَالْمِلَّةِ فِي الْمَفَازَةِ الْفَضْفَاضَةِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ يَا عِبَادِ ادْعُوا عَمَلُوا عَرِشِي هَذَا مَقَاطُ
 فَلَمْ يَطِيقُوا حَمْلَهُ وَ لَا تَحْمِيكَ فَخَلَقَ اللهُ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ قَلَمٌ يَقْدِرُونَ أَنْ يُزَيِّنُوا مَخْلُوقَ اللهِ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ
 عَشْرَةً فَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يُجِزُّوهُ فَخَلَقَ اللهُ بَعْدَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ جَمَاعَتِهِمْ فَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يُجِزُّوهُ فَقَالَ
 اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَجَمْعِهِمْ خَلُوهُ عَلَى كُنُوسِكُمْ يَقْدِرُونَ خَلُوهُ فَامْسَكَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقْدِرُونَ فَقَالَ لِمِائَتِهِ مِنْهُمْ
 اِحْمِلُوهُ أَنْتُمْ فَقَالُوا يَا رَبَّنَا لَمْ نَطِقْهُ نَحْنُ وَ هَذَا الْخَلْقُ الْكَثِيرُ وَ الْحَمُّ الْغَفِيرُ فَكَيْفَ نَطِيقُهُ الْآنَ دُونَ ذَلِكَ فَقَالَ اللهُ
 عَزَّ وَجَلَّ لَا تَأْنِيْنَا اللهُ الْمُفَرِّقُ بِلِجْدٍ وَ الْمَذَلُّ لِلْعَبِيدِ وَ الْخَفِيفُ لِلشَّدِيدِ وَ السَّهْلُ لِلْعَسِيرِ أَفَعَلَّ مَا أَسَاءُوا وَ أَحْمَلُ
 مَا أَرِيدُوا عَلَيَّ كَلِمَاتٍ تَقُولُونَهَا بَخَفِيفٍ بِمَا عَلَيْكُمْ فَأَلَاوُوا مَا هِيَ قَالُوا تَقُولُونَ بِسْمِ اللهِ الْعَظِيمِ الْوَحْدِ الْوَحْدِ
 وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ فَقَالُوا مَا فَخَلُوهُ وَ خَفَّ عَلَى كَوَائِلِهِمْ كَثْرَةُ
 نَائِيَةٍ عَلَى كَاهِلِهِمْ يَجْلُ جَلْدٌ قَوِي فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَا بَنِي آدَمَ لَا إِلَهَ إِلَّا خَلُوهَا عَلَى هَؤُلَاءِ الثَّمَانِيَةِ سَلِّمُوا
 عَرِشِي لِحَمَلِهِ وَ طُوفُوا أَنْتُمْ حَوْلَهُ وَ سَبِّحُونِي وَ حَمِّدُونِي وَ قَدْ سَوَّيْتُ فَأَنَا اللهُ الْقَادِرُ عَلَيْهِمْ رَأَيْتُمْ وَ عَلَى كَلِمَةٍ
 معنی خداوند قدر چون عرش را بیا فرید سبب شدت هزار رکن از بدش خلق فرمود و نزد هر رکنی سبب شدت برآ
 فرشته بیا فرید و آن فرشتگان بشا به باشد که اگر خدای بزرگ با کترین آمان فرمان کند تا آن نای هفت کار و فرشته
 هفت کار را بدم در کند تمامت این طبقات آسمانها و زمینها در کام و دامنش چنان صغیر نماید که یکی که کوچک در بیانی
 بر کش ده و وسیع با جمل خدای تعالی بآن همه خطاب فرمود ای بندهکان و پرستندگان من عرش مرا حمل کنید تمامت
 فرشتگان خواستند عرش بزدان را بر گیرند و از محل عرش بکجه جنبش آن سچاره مانند پس خدای عزوجل در برابر
 این قدر قادر بود که هر یک از آن جمل یک فرشته بیا وید تا شمار ایشان دو خندان آن که بود شد و اینجکه نیز بر حرکت دادن و حشر نیز در
 خداوند قادر و برابر بر یک از آن ده ملک بیا فرید و همچنان اینجکه نیز جنبش عرش قادر باشند آنجا خداوند و بعد و
 و خدای تعالی هر یک از آن فرشتگان بشمار تمامت آن فرشته بیا فرید و اینجکه باین کثرت و عدت نیز بر جل عرش حضرت ائمه
 و توانائی قدرت یافتند پس خدای عزوجل با جمل آمان فرمان داد تا اینچرا را بقره رت و توانائی ائمه خود حشر را بر کف
 از آن پس با هشت تن فرشته از جمله آن فرشتگان فرمان کرد که شاعرش را حمل نمایند عرض کرد ای بزرگوار ما
 ما با همه این خلق کثیر و جم غفیر توانائی برداشتن عرش را ندانستیم اکنون خلود ما بس نفی میرون از این رویان کرد
 و انبوه انبوه احتمال عرش را نبرده شویم چنه ای غروب فرمود و بیا رت که نعم خداوندی که دور از نزدیک و
 و بندهکان را ذلیل و شدید را حقیقت و دشوار را آسان کرد و انجم و آنچه و بیا چنان کند و هر چه را ده فرمایم حکم میرا

و این حدیث در کتب معتبره
 و احادیث

معجم دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

۱۰۶۳

بشارت کلماتی میآید و سبب آن قل عرش بر شما آسمان افتد عرض کردند آن کلمات چیست فرمود بگویند
 بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله الطيبين پس ملائکه آن کلمات مبارکه
 بگفتند و عرش را حمل کردند و آن عرش بر کواکب و شانه و دوش ایشان چنان سبک و خفیف گردید که گویی مویی بر شانه مردی
 یا صلابت و جلالت و قدرت و قوت روئیده باشد پس خدای عزوجل با سایر فرشتگان فرمود عرش را باین شکلی
 باز گردانید تا حمل نمایند و شاد و پیرامون عرش طواف گیرید و تسبیح و تحمید و تقدیس من بردارید که منم خداوند یکبار و در هر روز
 بر آنچه دیدید و بر هر چیزی قدیر و توانا هستم و دیگر در کتاب توحید صدوق علیه الرحمه در باب عظمت خدای جل جلاله از آن
 حضرت صلی الله علیه و آله در پاسخ زینب عطاره مسطور است که زینب عطاره عرض کرد در این حضرت تشریف جسته ام تا آن
 عظمت خدای پرش کنم فرمود جل جلاله الله بزرودی از پارهای سئوالات را حدیث کنم فرمود همانا این زمین آنچه بر آن
 نسبت بآن زمین که زیر این طبقه است چون حلقه انخسری است در بیابانی بس کشاده و صاف و بیرون از یخچله
 گشاده و این دو طبقه زمین با آنچه در روی هر دو میباشد نسبت بطبقه سیم مانند حلقه در بیابانی وسیع و گشاده است
 با حلقه بر همین نس است زمین سیم یعنی هر سه طبقه با آنچه بر آن است نسبت بطبقه چهارم و آنچه بر آن است
 و بر آن سه طبقه است نسبت بطبقه پنجم و طبقه ششم با آنچه بر آن است و آن چهار طبقه و آنچه بر آن است نسبت
 نسبت زمین ششم و طبقه ششم و آنچه بر آن است بآن پنج طبقه و دیگر آنچه بر سر آسمان است نسبت بطبقه هفتم
 دارد که در بیابانی وسیع و بزرگشده باشد یعنی هر طبقه از طبقه دیگر آنچه بزرگتر است که طبقه فوق نسبت بطبقه تحای
 بنزد حلقه در میان بزرگشاده بیابانی است و چون آنحضرت بیان ارض هفتم را فرمود این آیت مبارک را قرات نمود
 خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَابْنِ هَفْتَ طَبَقَةٍ زَمِينَ وَابْنِ دَرَانِ وَابْنِ هَفْتَ طَبَقَةٍ زَمِينَ وَابْنِ دَرَانِ وَابْنِ هَفْتَ طَبَقَةٍ زَمِينَ
 که یخچله بر آنست مانند حلقه است در بیابانی پهن و وسیع و این خروس را یکبال در شرق و یکبال در مغرب و در پیش
 در قنای ارض واقع است و این هفت طبقه زمین و آن خروس و هر چه در آن و آنچه بر آن است بفرز آن سسنگی که
 بر آن هستند بشاید حلقه در بیابانی پهن و وسیع باشد و این طبقات هفتگانه و آن خروس و آنچه بر آن است
 بر آن است نسبت بآن های که یخچله بر فراز آن واقع است مانند حلقه است در بیابانی پهن و در آن نسبت بطبقه زمین
 و آن خروس و آن صخره و آن حوت نسبت به بحر مظلم و دریای تار و سیاه چون حلقه است اندر بیابانی بزرگشده
 و این هفت طبقه و خروس و سنگ و ماهی و دریای تار یک نسبت به هوا چون حلقه در بیابان وسیع است و در آن
 هفت طبقه و خروس و صخره و دوح و بحر مظلم و هوا نسبت به آبی یعنی کل نمناک بنزد حلقه است در بر کلاه
 بیابانی آنجا که این آیت مبارک تلاوت فرمود لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَكُنْهُمَا وَ مَا
 تَحْتَ الْأَرْضِ پس از آن خبر قطع شد یعنی از ماتحت آبی سخن نرمود و فرمود این هفت طبقه زمین و
 خروس و سنگ و ماهی و دریای تار یک و هوا و آبی و آنچه بر آن و هر چه در آن است یخچله بجله نسبت بآن
 چون حلقه نسبت به بزرگشده بیابان است و یخچله و آسمان دنیا و آنچه در آن و هر چه بر آن است نسبت بآن آسمان

احوال حضرت سید اسحاقین علیہ السلام

۱۰۴

که فوق آنت چون حلقه در پنا و ربیابان است و آنچه تبار است و این دو آسمان نسبت با آسمان ششم و هفتم حلقه
 میان بر کشاده یعنی اذراست و این آسمان و آنچه در آن و آنچه بر آن نسبت بچهارمین آسمان حلقه است در
 میان بر کشاده بیابان و بهر حال و این نسبت است هر طبقه با هر چه در آن و بر آن است بطبقه و یکتا آسمان هفتم
 یعنی آنچه شمرده شد از ثری تا آسمان دنیا و سایر طبقات آسمانها و آنچه بر اینجه و در این حلقه است نسبت بطبقه
 هفتمین آسمان چون حلقه است نسبت به پنا و ربیابانی و این هفت طبقه و هر چه در آن و آنچه بر آن است
 نسبت بدریای کفوف از مردم زمین چون حلقه است در بیابانی وسیع و آن هفت طبقه و بحر کفوف نسبت بچهار
 بردمانند حلقه است در بیابانی وسیع آنکه این آیت مبارک تلاوت نمود و نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ
 فِهَا مِنْ بَرَكَةٍ و این هفت طبقه و بحر کفوف و جبال برکت است به حجابهای نور چون حلقه باشند در بیابانی وسیع
 و این حجب هفتا هزار حجاب و پرده است که نور و درخشش آنها چشمه را میرساند و آنچه و هفت طبقه آسمانها و بحر
 کفوف و جبال برکت و هوا و حجابهای هفتا هزار کانه نزد آنها یککه و هماد آنها پریشان و متحرک و دروای شود
 چون حلقه است در بیابانی وسیع و هفت طبقه و بحر کفوف و جبال برکت و هوا و این حجابها نسبت بحر سی
 چون حلقه است در بیابان وسیع پنا و آنچه این آیت مبارک قرائت فرمود و وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و این هفت طبقه و بحر کفوف و جبال برکت و هوا و حجب و کرسی
 نسبت برش مانند حلقه است در بیابانی بر کشاده و وسیع آنکه این آیت مبارک تلاوت کرد و الْكَوْنُ
 عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى و حمل نمکند ملائکه عرش را که بختن لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله
 را تم حروف بعض هم رساند که در باب عرش و کرسی و عظمت و ارتفاع و وسعت آنها در کتب اخبار و احادیث
 و تفاسیر احادیث و اخبار متعدده کثیره مختلفه و آیات کریمه مشهور و ما ثور است چه بر این و طیره که مذکور
 و چه ازین برتر و غریب تر چنانکه هم اکنون که در بخارش احوال سعادت منوال امام ثامن صلوات الله علیه
 نیز مشغول است پاره دانه و برخی بخارش هم رود و نیز تا ویلات بسیار در آنها شده کاهی از عرش و کرسی
 علم و معرفت خواسته اند و کاهی با بنیاد و صیبا و کاهی بحمد و علی صلوات الله علیه و آله و علیم اجمعین و کاهی
 دو باب از ابواب غیوب یکی باب ظاهر و یکی باب باطن تغییر نموده اند و کاهی از جمله عرش یعنی جمله ثنائیه
 بحضرت فوج و ابراهیم و موسی و عیسی و جبابه خاتم النبیین و حضرت امیر المومنین و حنین سلام الله علیهم
 و تاویل نموده اند و هم حکما و عرفا و آنها تحقیقات است اما رویم رفته و خلاصه و حاصل مطلب چنین بنظر میاید که
 چون خدا تعالی برای دریافت و فهمیدن نوع انسان اغلب امثال و آیات و علامات را بر طبق مرئیات و
 محوسات یا معقولات ایشان نمود در میفرماید تا او امام و افهام ایشان بپاره امور و اشیاء راه جته بان و سله
 بپاره مراتب و مسائل نایل شوند و بسبب و کده و وعید و بیم و امید از آنچه شایسته نیست دوری و آنچه
 بایسته است تقرب جویند و چون بحسب عادت و معمول ثواب و عقاب بدکس قادر تر و قاهر تر از دیگران است

تفسیر

برج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۶۷

عاجت دارند دریائی است که خداوند قادر میان آسمان و زمین بیاورد و مجاری آفتاب و ماه و ستارگان
 بتان یا مجادی آن مقرر و مقدر فرموده و گردش و نمایش اینجمله را بر فلک بناده و نوشته را بر آن
 فلک موکل و بمقادیر از نوشته باطاعت و مقرر ساخته و این فرشتگان این فلک را گردش می دهند
 و چون گردش دهند آفتاب و ماه و نجوم و کواکب با آن بگردند و در منازل خود که خدای عزوجل بر آن
 آنها مقرر داشته در روز شب خود سرود شوند و چون گناهندگان فراوان شود و مردان تقا
 میخواهد ایشان را بآیات خود تحویل و تنبیه نماید با آن فرشته که موکل فلک است فرمان کند تا آن
 فلک و گردان را که مجاری شمس و قمر و نجوم و کواکب بر آن است از مجاری خود برگرداند پس آن فلک با آن
 هزار فرشته فرمان دهد تا فلک را از مجاری و گردش کاههای خودش باز دارند پس آن فرشتگان جان کنند
 و آفتاب در این دریا که فلک در آن گردش دارد اندر شود و فروغش مطبوس و رخش و یکوگون گردند و چون
 خدای خواهد این آیت و علامت جز کر شود آفتاب در آن دریا آنچه که خدای خواهد مطبوس میشود و آن
 چند که خدای پسندیده شمارا بنده گان و آفریدگانش بآن شان بنیاد شوند میشوند معینه باید این حالتی است
 که هنگام کوف شمس است و بر همین گونه با ماه معالمت میشود و چون خدای خواهد که آفتاب روشن گردد
 و مجرای خود باز گردیده آید با آن فلک موکل فلک فرمان کند تا گردان را که خودش خود باز گرداند پس
 فلک باز گردیده شود و آفتاب مجرای خود باز شود معینه باید پس آفتاب انواب بیرون آید لکن تیره و کدر باشد
 حالت ماه نیز بر این منوال است راوی میگوید آنکه علی بن الحسین علیهما السلام فرمود دانسته باشید که
 باین دو آیت و منزع و پیمانی آید هر کسی که از شیعیان باشد هر وقت این صورت نمودار گردد و بخدای پناه
 جوید و بجزرتش بازگشت گیرید را تم کوی تسلیم در امثال این خبر از صواب اخبار علامت ایمان و نجات
 الله ابرار سلام الله عليهم است چه عدم قبول و نفی آن محض آن اعتمادی است که بر اقام قاصده و عقول
 ما فقه و عقاید و سنی ما مستقیم خویش یا تقلید از فلاسفه طعنه است که خرق و التیام در افلاک را جائز
 نیشاند و حرکات افلاک را با اختلاف معتقد مینند و حرکت مستقیم را بر افلاک تجویز نمی نمایند و همچنین در مثال
 این مسائل و اینجمله همه بسبب شبهات و ایه و خرافات فاسده و تشبیه بچنین اصول فی اصل و منزع
 بی شایع و برک و خیالات بی ماخذ است که مستلزم انکار باری از آیات و اخبار است با اینکه آیات کثرت یافته است
 برخلاف این عقاید و تدلی است بقطع حرکات افلاک و خرق آن و انکشاف شمس و قمر در وقت و توقف
 آنها از حرکت چنانکه اخبار کثیره است که در روز عاشورا و شب آنروز کوف و خوف واقع شد و همچنین
 در اخبار وارد است که از علامات قیام قائم علیه السلام کوف و خوف در غیر وقت است و ازین باز میرسد
 که در حساب بچنین اختلاف پیدا میکند و هر چه گویند نه چنان است فتاهای امر محجب بحجرت و عادت
 بر پاره امور حکم نمایند نه آن است که باید بجز آن عقیدت داشت چنانکه در خبر منجم با حضرت امیرالمومنین

تتمیم از این خبر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۰۶۸

سلام الله وساعت حرکت آنحضرت و باز نمودن آنحضرت که منجم از روی فهم سخن نرا زده است بر این جمله دلیل روشن است و در کلمات اهل بیت عصمت و رسالت که خود میفرمایند کلامنا صعب متعصب برای هیچکس جای سخن نماند چنانکه حکایت امام زین العابدین با شخص منجم و مکالمه او نیز در این کتاب مسطور است صلوات الله علیه و علی آباءه و ابناءه اجمعین در کتاب سماء و العالم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از ابن عباس مذکور است که در آن اوان و آن حال که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود جلوس فرموده بودند بناگاه تاراج و خشان گشت آنحضرت با آنجماعت فرمود در زمان جاهلیت هنگامی که چنین امری حادث میگردد شما را سخن بر چه میرفت عرض کردند می گفتیم یا بزرگى متولد یا کسى بزرگ فوت میشود فرمود در می تاراج سبب تو لهیچکس یا موت هیچکس نیست ولیکن رَبَّنَا تَعَالَى إِذَا قُضِيَ الْأَمْرُ فِي السَّمَاءِ سَجَّتْ حَمَلَةُ الْعَرْشِ ثُمَّ سَجَّ أَهْلُ السَّمَاءِ وَسَجَّ كُلُّ سَمَاءٍ حَتَّى تَنْبَحِيَ النَّبْجُ إِلَى هَذِهِ السَّمَاءِ وَكَيْتَخِرَ أَهْلُ السَّمَاءِ حَمَلَةَ الْعَرْشِ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ فَجَبَّرْتُمُوهُمْ وَلَا يُزَالُ يَتَّبِعُ ذَلِكَ الْخَبْرُ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ إِلَى أَنْ يَنْبَحِيَ الْخَبْرُ إِلَى هَذِهِ السَّمَاءِ وَتَحْتَطِفُ الْجَنُّ قَبْرُومُونَ فَمَا جَازَاهُ فَوْحٌ وَلَكِنْ تَمَّ بِرَبِّهِمْ لَكِنْ بِرُودِ كَارِ مَا چون در آسمان قضای امری میفرماید حملاً عرش تسبیح نمایند پس از آن اهل آسمان تسبیح نمایند و همچنان اهل هر آسمانی تسبیح نمایند تا گاهی تسبیح باین آسمان منتهی میشود و اهل آسمان از حملاً عرش استجاء نمایند که پروردگار ما شما چه فرموده یعنی سبب این تسبیح چه شد و خدای چه امری را قصاص فرموده عالمان عرش با آنها خبر میدهند و همچنان این خبر از آسمانی تا آسمانی باز میرسد تا گاهی که باین آسمان منتهی میگردد اینوقت جماعت جن سبعت و شتاب چیزی از کلمات و سخنان ملائکه را خطاف و اختلاس را بایده دارند یعنی از فرشتگان میربایند و ملائکه ایشان را از آسمان میرانند و میارسانند و آن خبر که جماعت جن میآورند رات و حق است لکن جنها در آن خبر که شنیده اند می افزایند و ازین خبر معلوم میشود که اخبار آنچه آنچه رات است از سموات از ملک و آنچه در رخ از مجولات خودشان است در کتاب کشف الله مسطور است که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام نظر بهلال فرمودی این دعای مبارک بخواندی معلوم باد که این دعا از جمله ادعیه صحیفه مبارکه کلامه سجاده است و از ادعیه این صحیفه مبارکه در عرض این کتاب مسطور میگردد که سبب مناسبت و اقتضای مقام و چون این دعا مبارک مؤید مطالبی است که در حدیث بحر و شمس و قمر و نجوم مسطور گردید و در اینجا نیز سبب مقام مقتضی است مذکور گشت ایها الخلق الطیغ الدائب السریع المتزدد فی منازل القدر المتصرف فی فلک التدبیر امت بین نورین الظلم و اوضح لیا الهام وجعلک ایتة من آیات ملک و علامة من علامات سلطانیه و امتیعتک بالزبادة والنضان والطاوع والافول والایارة والكوف فی کل ذلك انت له مطیع و الی اذ اذتیر سیرع سبحانه ما اعجب ما دبّر فی امرک و الطف ما صنع فی شأنک جعلک مفتاح شهر حادث کثیر خایث فاسئل الله ربّک و خالقی و خالقک و مقدرى و مقدرک و

بسم الله الرحمن الرحیم

و در این کتاب

و در این کتاب
و در این کتاب
و در این کتاب
و در این کتاب

ربع دوم از کتاب مکتوبات الادب ناصری

۱۰۹

مُصَوِّرَكَ أَنْ يُضِلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ يُجْعَلَكَ هِلَالًا بَرَكَةً لَا تَخْتَمُهَا إِلَّا يَوْمَ وَطْهَانَةٍ لَا تَذْهَبُهَا
 إِلَّا يَوْمَ هِلَالٍ مِنْ مَنَ الْإِثْمَاتِ وَسَلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ هِلَالٌ سَعِيدٌ لَا تَحْسُ فِيهِ وَبَعْدُ لَا تَكْدُمُ مَعَهُ وَكَيْسٍ
 لَا يُؤْمَرُ بِهِ عَسْرٌ وَخَيْرٌ لَا يُؤْتَى بِهِ سُرٌّ هِلَالٌ آمِنٌ وَإِيمَانٌ وَنِعْمَةٌ وَإِحْسَانٌ وَسَلَامَةٌ وَإِسْلَامٌ اللَّهُمَّ صَلِّ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَرْحَفِ مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ وَأَزْكَى مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ وَأَسْعَدَ مَنْ
 تَعَبَّدَ فِيهِ لَكَ وَوَفَّقْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ وَأَعْصَيْنَا فِيهِ مِنَ الْكُفُوبَةِ وَاحْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مُبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ
 وَأَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَالْيُسْنَى فِيهِ جَنَّةَ الْعَالِيَةِ وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا بِإِسْتِكْمَالِ
 طَاعَتِكَ فِيهِ الْمِثْمَ إِنَّكَ الْمَلَأَ الْخَمِيدُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 ودر این دعا مبارک و کلمات معجز آیتش آنچه صاحب کشف الغم مذکور نموده با آنچه در نسخ صحیفه و تفسیر نسخ
 صحیفه مختلف نوشته اند با ترجمه ترجمه دعا می شریف باز شوم همانا خطاب به لاله میکند و میفرماید ای فرد
 شده فرمان بردار و محب و مراقب و غلبه کننده در عمل و مباح مخلوق و تذکره فائز و دانا بنده در منازل بعد
 تصرف کننده در ملک تیرمیان آوردم بان کس که روشن فرمود بتواریکهارا و آشکار ساخت بتو امور مشبه را
 و بگوید تو را نشانه از علامات پادشاهی خود و علامتی از نشانه های سلطنت خود و خاکه حیات بفرزونی و نقصان
 بهیون و بهوانت در آورد و به برآمدن و منبر آمدن و نور افشاندن و تار و سیاه شدن و بار و راست ساخت و تو
 در مجلس این انقلابات و اختلافات او را فرمان بردار و بسل و ارادت او شتابه باشی پاک و بزرگ است خدای تاج
 عجیب و شگفت است آنچه بر فرموده در امر تو و چه لطیف است آنچه صنعت فرموده در کار تو که دایم ترا کلیه ماه
 تازه برای کار تازه پس سوال میکنم و سئلت می نمایم از خداوند پروردگار من و تو و آفریننده من و تو و تقدیر
 نمائنده من و تو و نگارنده من و تو که در و در بفرستد بر محمد و آل او بگوید اندک ترا هلال برکتی که روزهایش با چیز بخند
 و طهارتی که ایستاد برب معاصی چه کین بخرداند هلالی که ایمنی از آفات و سلامتی از سیئات و هلالی سعاد و سعید
 که هیچ نخوش نباشد و مینی که هیچ رنجش نباشد و هلالی که همه با نیر و آسانی و بیرون از عسر و دشواری باشد و چیزی
 که استقامت روح شتر نشود هلال امن و ایمان و نعمت و احسان و سلامت و اسلام باشد بار خدا یا رحمت بفرست
 بر محمد و آل محمد و بگردان مارا خوشنوترین کسی که بر این هلال نظر نموده و یک نوبت ترین کسی که در این ماه عبادت
 و پرستش تو کند ایده و موفق به اراد را در این ماه برای توبت و انابت و نگاهداری ما را از معاصی و گناه و محفوظ دار
 ما را در این ماه از این که معصیت تو مباشرت و زیم و سکر و پاس خود را در دل ما جای کن و ما را در استکمال طاعت
 و بندگی خود از لغت و منت بر خود دار بهار چه توئی نعمت بخش منان و توئی ستوده محمود و رحمت دوست بر محمد و آل
 ذکر پاره اخبار که از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در
 خصال حضرت قائم عجل الله فرجه و صفات مردم آخر الزمان مستور است

در این دعا مبارک و کلمات معجز آیتش آنچه صاحب کشف الغم مذکور نموده با آنچه در نسخ صحیفه و تفسیر نسخ صحیفه مختلف نوشته اند با ترجمه ترجمه دعا می شریف باز شوم همانا خطاب به لاله میکند و میفرماید ای فرد شده فرمان بردار و محب و مراقب و غلبه کننده در عمل و مباح مخلوق و تذکره فائز و دانا بنده در منازل بعد تصرف کننده در ملک تیرمیان آوردم بان کس که روشن فرمود بتواریکهارا و آشکار ساخت بتو امور مشبه را و بگوید تو را نشانه از علامات پادشاهی خود و علامتی از نشانه های سلطنت خود و خاکه حیات بفرزونی و نقصان بهیون و بهوانت در آورد و به برآمدن و منبر آمدن و نور افشاندن و تار و سیاه شدن و بار و راست ساخت و تو در مجلس این انقلابات و اختلافات او را فرمان بردار و بسل و ارادت او شتابه باشی پاک و بزرگ است خدای تاج عجیب و شگفت است آنچه بر فرموده در امر تو و چه لطیف است آنچه صنعت فرموده در کار تو که دایم ترا کلیه ماه تازه برای کار تازه پس سوال میکنم و سئلت می نمایم از خداوند پروردگار من و تو و آفریننده من و تو و تقدیر نمائنده من و تو و نگارنده من و تو که در و در بفرستد بر محمد و آل او بگوید اندک ترا هلال برکتی که روزهایش با چیز بخند و طهارتی که ایستاد برب معاصی چه کین بخرداند هلالی که ایمنی از آفات و سلامتی از سیئات و هلالی سعاد و سعید که هیچ نخوش نباشد و مینی که هیچ رنجش نباشد و هلالی که همه با نیر و آسانی و بیرون از عسر و دشواری باشد و چیزی که استقامت روح شتر نشود هلال امن و ایمان و نعمت و احسان و سلامت و اسلام باشد بار خدا یا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و بگردان مارا خوشنوترین کسی که بر این هلال نظر نموده و یک نوبت ترین کسی که در این ماه عبادت و پرستش تو کند ایده و موفق به اراد را در این ماه برای توبت و انابت و نگاهداری ما را از معاصی و گناه و محفوظ دار ما را در این ماه از این که معصیت تو مباشرت و زیم و سکر و پاس خود را در دل ما جای کن و ما را در استکمال طاعت و بندگی خود از لغت و منت بر خود دار بهار چه توئی نعمت بخش منان و توئی ستوده محمود و رحمت دوست بر محمد و آل

در این دعا مبارک و کلمات معجز آیتش آنچه صاحب کشف الغم مذکور نموده با آنچه در نسخ صحیفه و تفسیر نسخ صحیفه مختلف نوشته اند با ترجمه ترجمه دعا می شریف باز شوم همانا خطاب به لاله میکند و میفرماید ای فرد شده فرمان بردار و محب و مراقب و غلبه کننده در عمل و مباح مخلوق و تذکره فائز و دانا بنده در منازل بعد تصرف کننده در ملک تیرمیان آوردم بان کس که روشن فرمود بتواریکهارا و آشکار ساخت بتو امور مشبه را و بگوید تو را نشانه از علامات پادشاهی خود و علامتی از نشانه های سلطنت خود و خاکه حیات بفرزونی و نقصان بهیون و بهوانت در آورد و به برآمدن و منبر آمدن و نور افشاندن و تار و سیاه شدن و بار و راست ساخت و تو در مجلس این انقلابات و اختلافات او را فرمان بردار و بسل و ارادت او شتابه باشی پاک و بزرگ است خدای تاج عجیب و شگفت است آنچه بر فرموده در امر تو و چه لطیف است آنچه صنعت فرموده در کار تو که دایم ترا کلیه ماه تازه برای کار تازه پس سوال میکنم و سئلت می نمایم از خداوند پروردگار من و تو و آفریننده من و تو و تقدیر نمائنده من و تو و نگارنده من و تو که در و در بفرستد بر محمد و آل او بگوید اندک ترا هلال برکتی که روزهایش با چیز بخند و طهارتی که ایستاد برب معاصی چه کین بخرداند هلالی که ایمنی از آفات و سلامتی از سیئات و هلالی سعاد و سعید که هیچ نخوش نباشد و مینی که هیچ رنجش نباشد و هلالی که همه با نیر و آسانی و بیرون از عسر و دشواری باشد و چیزی که استقامت روح شتر نشود هلال امن و ایمان و نعمت و احسان و سلامت و اسلام باشد بار خدا یا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و بگردان مارا خوشنوترین کسی که بر این هلال نظر نموده و یک نوبت ترین کسی که در این ماه عبادت و پرستش تو کند ایده و موفق به اراد را در این ماه برای توبت و انابت و نگاهداری ما را از معاصی و گناه و محفوظ دار ما را در این ماه از این که معصیت تو مباشرت و زیم و سکر و پاس خود را در دل ما جای کن و ما را در استکمال طاعت و بندگی خود از لغت و منت بر خود دار بهار چه توئی نعمت بخش منان و توئی ستوده محمود و رحمت دوست بر محمد و آل

در این دعا مبارک و کلمات معجز آیتش آنچه صاحب کشف الغم مذکور نموده با آنچه در نسخ صحیفه و تفسیر نسخ صحیفه مختلف نوشته اند با ترجمه ترجمه دعا می شریف باز شوم همانا خطاب به لاله میکند و میفرماید ای فرد شده فرمان بردار و محب و مراقب و غلبه کننده در عمل و مباح مخلوق و تذکره فائز و دانا بنده در منازل بعد تصرف کننده در ملک تیرمیان آوردم بان کس که روشن فرمود بتواریکهارا و آشکار ساخت بتو امور مشبه را و بگوید تو را نشانه از علامات پادشاهی خود و علامتی از نشانه های سلطنت خود و خاکه حیات بفرزونی و نقصان بهیون و بهوانت در آورد و به برآمدن و منبر آمدن و نور افشاندن و تار و سیاه شدن و بار و راست ساخت و تو در مجلس این انقلابات و اختلافات او را فرمان بردار و بسل و ارادت او شتابه باشی پاک و بزرگ است خدای تاج عجیب و شگفت است آنچه بر فرموده در امر تو و چه لطیف است آنچه صنعت فرموده در کار تو که دایم ترا کلیه ماه تازه برای کار تازه پس سوال میکنم و سئلت می نمایم از خداوند پروردگار من و تو و آفریننده من و تو و تقدیر نمائنده من و تو و نگارنده من و تو که در و در بفرستد بر محمد و آل او بگوید اندک ترا هلال برکتی که روزهایش با چیز بخند و طهارتی که ایستاد برب معاصی چه کین بخرداند هلالی که ایمنی از آفات و سلامتی از سیئات و هلالی سعاد و سعید که هیچ نخوش نباشد و مینی که هیچ رنجش نباشد و هلالی که همه با نیر و آسانی و بیرون از عسر و دشواری باشد و چیزی که استقامت روح شتر نشود هلال امن و ایمان و نعمت و احسان و سلامت و اسلام باشد بار خدا یا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و بگردان مارا خوشنوترین کسی که بر این هلال نظر نموده و یک نوبت ترین کسی که در این ماه عبادت و پرستش تو کند ایده و موفق به اراد را در این ماه برای توبت و انابت و نگاهداری ما را از معاصی و گناه و محفوظ دار ما را در این ماه از این که معصیت تو مباشرت و زیم و سکر و پاس خود را در دل ما جای کن و ما را در استکمال طاعت و بندگی خود از لغت و منت بر خود دار بهار چه توئی نعمت بخش منان و توئی ستوده محمود و رحمت دوست بر محمد و آل

در سجاد الانوار و کتب اخبار از حضرت علی بن احمین سلام الله علیه روایت فی القام سنة من سنة
 النبوة سنة من ادم علیه السلام سنة من نوح و سنة من ابراهيم و سنة من موسى و سنة من
 عيسى و سنة من ابي و سنة من علي صلوات الله عليهم اجمعين و سنة من ادم و نوح و فطول العمر و امان
 ابنهم فقه الاولاد و احوال الناس و امان من موسى فاكوف و العينة و امان من عيسى فاختلاف
 الناس فيه و امان من موسى فالفرج بعد البؤس و امان من محمد صلى الله عليه و آله فالخرج السيف
 من در حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله سنت و روش بفتن منیران کبار علیهم السلام موجود است
 در طول عمر و مدت و در باز حضرت آدم و نوح انبازات و در مخی بودن زمان ولادت و عزت از بهمان
 بر طریقت و سنت حضرت خلیل الرحمن علیه و آله نبیا و آله علیه السلام و در خوف و هیبت از بهمان
 بر سنت موسی بن عمران است که چون بنی را بکشت از بیم و خوف پوشیدگی گرفت و در اختلاف مردمان در عود
 و جلوگیری حال او بر روش حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام است و در کثایش و آسایش بعد از بیت حمت
 بر سنت حضرت ایوب سلام الله علیه است و در بیرون تاخن با شیره و خروج سیف بر سنت حضرت ربیع
 خدای صلی الله علیه و آله باشد و نیز در کتب سجاد و اخبار از حضرت سید العابدین سلام الله علیه بر او است
 ثابت ثانی منطورات که آنحضرت فرمود این آیت مبارک در باره ما وارد شده است و اولوا الارحام
 بعضهم اولى ببعض في كتاب الله و در حق ما وارد شده است این آیت شریفه و جعلها كلمة باقية
 في عقبيه و اماست در اعقاب حسین علیه السلام تا روز قیامت باقی است و ان للقيام متاع غيبته
 احدهما اطول من الاخرى اما الاولى فثمة ايام اوسنة اشهر اوسنة سبنة و اما الاخرى فطول
 امدها حتى يرجع عن هذا الامر اكثر من يقول فيه فلا تثبت عليه الاقوى بقیته و صحت
 معرفته و لم يجد في نفسه حرجا مما قضينا و سلم لنا اهل البيت سفير ما به بر ایه
 برای قائم و غیبت است و یکی از دیگری طویش شیر اما غیبت نخستین مدتش شش روز یا شش ماه یا
 شش سال است و اما غیبت واپسین مدتش چند ان بطول انجامد که بیشتر آنکه غیبت و وجود آنحضرت
 معتقد بودند از عقیده خود باز شوند و بر اعتقاد خود بر جای نماند مگر کسی که در مراتب یقین ثابت و استوار باشد
 و معرفت و دانش او صحت و قوت داشته هرگز در احکام و اخبار ما در دل خویش تردید و حرجی راه نگذاشته
 و بما و اخبار ما اهل بیت و احکام ما تسلیم صرف حاصل کرده باشد را اتم حروف گوید اینکه حضرت امام زین العابدین
 سلام الله علیه در مدت غیبت صغری تصریح سخن فرموده بسبب حکمتی است که خود اهل بیت علیهم السلام بر آن
 و قوف دارند و هیچ آفریده را بآن راه نباشد نه آن است که بر خود آنحضرت پوشیده باشد بلکه تا روز قیامت
 بر ذرات صادرات و اجزای ممکنات و اشیاء و اوقات و انا و پسنا هستند و همین احادیث برای صحت وجود
 و ظهور آنحضرت کافی است چه از اینکام که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سایر انکه هدی سلام الله علیه جمیع

در کتب اخبار

حق

تاریخ دوم از کتاب مستوفی الادب مصری

۱۰۷۴

داشته باشند در حدیث وارد است که چون جعفر کذاب متولد گردید اهل سرای حضرت ابی الحسن علی بن محمد
 عسکری علیه السلام سخت مسرور گردیدند لکن اظهار تابش تلوین بر روی از آنحضرت شاهدت بخودنم عرض کردند
 اگر چه بر روی تو را سرور نمی بینیم فرمود باینکه که در خلق انبوه مصیبات می افتد قطب راوندی در کتاب
 خراج و جرایح مسطور نموده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کردند کیفیت خراج حضرت
 سلام الله علیه و دلایل و علامات آنحضرت را برای ما توصیف فرمای قال قبل خروجی یكون رجلا يقال
 له عوف الشیلى یأمر من الجزیره و یكون ما واه نكریت و قتلہ بمسجد دمشق ثم یكون خروج شعب
 بن کثیر قد تم یخرج البغیانی الملعون من الوادی الیایس و هو من ولد عبثه بن ابی سفیا
 الملعون فاذا ظهرا الملعون اخذ فی الممدی ثم یخرج بعد ذلك و قام للمقعدون عن فرشتهم ثلاثا
 و ثلاثه عشر رجلا و اهل بدر فیمضون بمكة و هو قول الله تعالی انما نكفوا آیاتكم الله جمیعا و هم
 اصحاب القارم و قال اذا ما بنی بنو العباس مدینه علی شاطئ الفرات كان بقاؤهم بقدر مودرتان پیش که حضرت قائم
 خروج نماید مردمی پدید شود که او را عوف سلمی گویند و درین خبریه و ما وای او تکتوت و قتلش در مسجد دمشق
 باشد پس از آن شعب بن صالح در سر قند خروج نماید بعد از وی سفیانی ملعون از بیابان یاسر و خشک خروج
 نماید و آن ملعون از اولاد عقبه بن ابی سفیان ملعون است و چون ظاهر گردد در حق مهدی علیه السلام بر سر
 سخنان در انکند تا مردمان را از راه راست بپهکنند و از آن پس حضرت صاحب الامر خروج فرماید و اصحاب
 آنحضرت که در فراش جای داشتند بپای شوند و سیصد و سیزده تن مرد باشند بعد اال بدر که سیصد و
 سیزده تن مرد باشند بعد اال بدر که سیصد و سیزده تن بودند و ایشان در کعبه بمانند و این است کلام
 خدای که میفرماید و هر کجا باشد خداوند شما را فراهم میآورد و ایشان اصحاب مهدی سلام الله علیه هستند
 فرمود چون بنی عباس شهری بر شاطی نهر فرات بنیان کنند بقای ایشان بعد از بنای آن شهرش از کمال
 میت در کتاب روضه کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است فرمود و الله لا یخرج واحد
 منا قبل خروج القائم علیه السلام الا كان مثله مثل خرخ طار من وکبره قبل ان تستوی جباهاه
 فَاخَذَهُ الْعَبْدِيَانُ فَعَبَسُوا بِهِ سَوَكَدَ باخدای بیرون نمی آید و حسد و میبند
 هیچ تنی از ما قبل از آنکه حضرت قائم علیه السلام خروج نماید مگر اینکه مثل او ماند و جبهه است که پیش از آنکه دوباش
 مستوی گردد از آشیان خود پرواز کند و کودکانش مأخوذ داشته آت لعب و بازی گردانند مقصود از ظاهر
 بفرز حضرت قائم کلام معجز نظام اینست که خروج حضرت قائم عجل الله فرجه در هنگامی است که زمانه اقتضا نماید و خدای اسباب ظهور
 او را از روی حکمت و مصلحت خود فراهم آورد پیش از آنکه اینوقت فرارسد و مدت طایعان و سلاطین جور انجام
 یابد هر کس نخواهد خروج نماید چون خروج بنجام میت او را اسباب انکار فراهم نشود و چون زمان سلطنت دیگران
 با نچه در شیت خدای گذشته بپایان رسیده اند و چون جبهه است بی پروبال که در هوای غضن خویش پرواز کنند

در حدیث

و علامات و دلایل

در انراض که بنی عباس

زمان خروج

جود و ناز و بار و بیچ اطفال کرده و جزایان نبرد و دیگر کتاب مذکور از شوهرین امی فاضله از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور است که فرمود این قائم قائمنا اذ هب الله عز وجل عن سبعینا العاهد و جعل قلوبهم کزیر الحدید و جعل قوه الرحلی فیهم قوه اذ یجین رجلا و یکوفون حکام الارض و یستأمنون یعنی چون قائم ما قیام نماید خداوند عز و جل آفت را از شیعیان بر میگردد و دلهای ایشان را مانند پاره آهن میکند و نیروی هر یک تن از ایشان را با اندازه چل مرد میفرماید و ایشان در آن زمان فرمانگیران را روی زمین و ستارگان آن هستند (سام نفع سین یعنی کوهان شتر است و آنست که جمع آن است و سام الارض شجره و سطحا و در حدیث وارد است در ذوق الاسلام و ستارها انجماد و این بر طریق استعاره است و بعضی درجه عالیه رفعت مقصود آن است که این جماعت که شیعه هستند در زمان ظهور حضرت قائم عمل الله و در اوسع منجیله سجده فرمان رویان روزگار و بزرگان روی زمین میباشند

ذکر پاره کلمات و بیانات که از حضرت سید العابدین علیه السلام در بعضی مسائل باباره کسان ثورات

اذا احتجاجات حضرت سجاد چندی بناسبت مقام در دامن این کتاب مسطور شده و نیز چون بزرگوار جایی مذکور خواهد شد در اینجا نیز برخی نکات میثود در کتاب احتجاج طبری مرویت که شخصی از اهل بصره در حضرت علی بن الحسین سلام الله علیه عرض رسانید یا علی جانانیده ته علی بن ایطالب صلوات الله علیه سوسان بکشت چون آنحضرت این سخن بشنید دید کانش را شکست و گرفت و فرمود باریه چند آنکه کف دست مبارک بر سینه بزنم بقیانه پس از آن فرمود یا اها اهل البصره لا والله ما اقل علی مؤمینا و لا نمل مسلما و ما اسلم القوم و لکن استلوا و کتموا الکفر و اظهروا الاسلام فلما وجدوا علی الکفر اغوا انا اظهروه و قد قلت صاحبه الخلیف و المستعطفون من آل محمد ان اصحاب الجبل و اصحاب صفین و اصحاب النهرا لعلوا علی المان النبی الامی صلی الله علیه و اله و قد خاب من افتقر من مودای برادر بصیر سو کند با خدای چنین نیست که کوئی که اهل بصره یعنی اصحاب جبل مومن بودند سو کند با خدای علی بن ایطالب نه مومنی و نه مسلمی را بکشت و احتجاج بحقیقت سلمان بودند بلکه برای مصیحت وقت و شیرت کار و در وقت آرزو و حضرات نابهنجی و فریب مردم اسلام را بخود می بستند و لفر باطن را پوشیده و مسلمانان ظاهری را و پیمان در کفر و طغیان صادر و اعدا می یافتند ابو قحط کفر و نفاق خویش را که نه تنها کاسن داشتند آشکارا ساختند همانا خوب سید است خداوند شترشید و سخت یعنی عاقله و آنکه علوم و کلیات معین را کما بهای بودند از آل محی صلی الله علیه و اله که اصحاب جبل و صفین و نذران بر زبان پیغمبر لغت کرده شده و هر کس انرا عینایه و دروغ بر پیغمبر بسته و خایب و خاسرات این انجام شیخی از مردم کوفه عرض کرد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین

یا علی

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۰۷ هـ

یا علی بن الحسین مهنا جد تو میفرمود اخواننا بغوا علینا برادران ما بر منی و ظلم کار کردند و مقصود آن
 این بود که آنحضرت چگونه چنین مردم را در شمار اعدا گرفت علی بن الحسین سلام الله علیه را پاسخ فرموده ایالتی
 خدای عزوجل را قرات بخونده باشی که میفرماید قَالِیْ عَادِ اَخَاهُ هُوَ ذَا که بعد علیه السلام را
 با ایشان برادر خوانده لکن خدای بود را با آنکه با وی بودند سخت داد و داد را بریح عقیق باک ساخت
 در جمله نعم بجا را لا نوار از کتاب معانی الاخبار از ابو خاله کاتبی مروی است که گفت آنحضرت امام زین العابدین
 علیه السلام عرض کردم که مردمان گویند بهتر ناس بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله ابو جبرئیل است از وی
 و بعد از عمر عثمان و بعد از عثمان علی است فرمود قَاتِلُوا مَنْ یَجِبُ دَوَاهُ مَعْدِنِ الْمَسِیْبِ عَنْ سَعْدِ بْنِ
 ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه و آله و آله انه قال لعلی علیه السلام انت موفی بایة هر وقت
 من مؤمن لا ان لا یغیب عن کان فی زمنی موسی قبل هر وقت بنی پس بچیند
 بان فکر وایت کرده است سعید بن لهیب از رسول خدای که بلی علیه السلام فرمود تو با سر بر اندازد هر وقت
 از موسی جز آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس کدام کس در زمان موسی صل بارون بوده است و لطافت این بیان
 از آن است که دوست و دشمن بر این حدیث متفق هستند و نیز راوی این حدیث که سعید بن سبب سعید بن ابی
 وقاص هستند حالت آنها در خدمت حضرت امیر المومنین پوشیده است و از آنجا که در زمان حضرت موسی برادرش
 بارون که پیغمبر بزرگوار است هیچکس همسر هم شأن او نیست پس سعید است که پیغمبر آخر الزمان نیست که ابن سخن
 میفرماید باز می نمایم که در این زمان نیز هیچکس نزدیک بمقام و منزلت و مرتب علی علیه السلام تواند بود چه او
 در تمام مراتب بجز نبوت با آنحضرت بیک میزان و رتبت بود و هم در آن کتاب مسطور است که امام زین العابدین
 سلام الله علیه وقتی از حال آنجا که از مردم بنی اسرائیل منخ شده و خداوند آنها را بصورت میموی سیاه در آورد
 یا دمی فرمود و از ایشان داستان میکرد در تفسیر برهان مسطور است که علی بن الحسین منمود این جماعت
 مروی بودند که در کنار دریا سخن داشتند و خدای و پیغمبران خدای ایشان را از صید نمودن ماهی بر و ر شبانه
 منی فرموده بود و ایشان بحیلت و کمیدتی چنگ در انداخته تا باین تیر آنچه را خدای بر ایشان حرام فرموده بر
 خویشان روا کردند پس شکارها و اهد و با بچندند و راههای متعد و که بجز صید منی میشد با ختنه که ماهیان در
 توانند باین آبگیر در آیند و چنان تعبیه نمودند که چون ماهی در آن در افتد و بیکر نتواند باز گردد و بهر یا باز شود
 بجمله ماهیان در روزهای شبانه بعد از آنکه داشتند و خدای ایشان را امین داشته بود باین اخلاص میآمدند و بجز
 و بکجا در میافتادند و چون آن روز شب میرسد ماهیان می خواستند بر لجج بگردشوند و از صید صیادان امین
 کردند نمی توانستند باز شوند و چار در همان مکان که از بهر صطیاد آنها حیات داشته بودند تا به و ن رخت صید
 که در آن بهت بیایند گرفتار میشدند چه آن مکان بطوری بود که نیروی بازگشتن برای ماهیان نبود و آنجا که
 چون روز یکشنبه در آمدی ماهیان را بیکو نشد و می گفتند روز شنبه صید می نمودیم و روز یکشنبه صید کردیم لکن

اتجیح شیخ

و در غیر این

اتجیح در باب

لکن دشمنان

احوال حضرت سیدالسااجدین علیه السلام

۱۰۷۷

لکن دشمنان خدای بدو رخ سخن کردند بلکه بواسطه آن خادیه که روزی جنبه حیا کرده بود ماهیان را صید نمودند با تجمد بر این که دار بپایند تا باین سبب اموال و خواسته فراوان به دست آوردند و بنابر نعمت وزن و فرزند و بر آن به خور و در پیکر گشتند چه وسعت ایشان بسیار بود و در آن شهر شهادت و چند هزار تن انجمن بودند و از این جمله هفتاد هزار تن باین که در روز کار می نهادند و دیگران محکومان عمل بودند چنانکه خدا تعالی در آیه شریفه **وَأَسْلَمْنَا عَنْ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ النِّجْرَ** باین حکایت اشارت میفرماید و این حکایت چنان است که طایفه از آن جماعت ایشان را موعظت و زجر و منع و از عذاب خدای و استقامت او و عذاب و باس شدید او خوف و بیم می نمودند و ایشان را پاسخ رسید که از چه موعظت کنید جماعتی را که خدا تعالی ایشان را بسبب گناهان ایشان عذاب مینماید یعنی ببلایک استیصال یا عذاب شدید و از چاره میفرماید و ناصحان در پاسخ گفتند این که دار ما برای آن است که در حضرت پروردگار شما معذور باشیم چه ما را با بر معروف و منی از مکر مکلف فرموده اند این روی باین مکر نمی میکنیم تا خداوند بداند که ما در افعال ایشان با ایشان مخالف و مکره میباشیم و نیز شاید از موعظت پند و پر هیز گریزد و نیز این موعظت با ایشان که داریم شاید در ایشان اثر نباشد و ازین هلاکت و معصیت پنهان خدای میفرماید چون این مردم که کیش بکبر و تمتر و طغیان و تقه ی رفتند و از زجر زاجران و پند ناصحان منزه گشتند با ایشان فرمان کردیم تا بصورت بوزینه کان در آمدند و از جمله خیرات دور و بعید ماندند با تجمد میفرماید چون آنده و چند هزار تن بخوان شدند که آن هفتاد هزار نفر موعظت ایشان را پذیرفتار میشدند و از تحریف و از تحریف ایشان سوگند می کردند و از ایشان کناری گرفته بقرینه نزدیک بقرینه ایشان اقرارال حبتند و کفشد کرده می شمارد که عذاب خدای بر ایشان فرود گردد و ما در میان باشیم و اجتماع چون بیا بکنام رسیدند خدا تعالی بابت ایشان را بصورت بوزینه منع فرمود و در دوزخ می شد بسته ماندند و بهیچکس از آن بیرون نرفت و بهیچکس بدان اندران میشد و اهل قری این حکایت بشنیدند و با همک ایشان برفتند و بهستاری نمود بان از دیوار شهر برآمدند و بخوان شدند و تمامت مردان و زنان ایشان را بصورت بوزینگان منع دیدند که از کثرت از دحام و جمعیت در هم مخالفت داشتند و در آن حالت بودند که اجتماع که بنظاره آنها بودند معارف و نزوکیان و مجاسان خود را میشناختند و بعضی میکشند تو فلان، تو فلان باشی و او چشمش اشکبار میشد و با سر اشاره میکرد آری منم و سر و زبر انجبال بودند این هنگام خداوند تعالی بارانی و بادی بر ایشان روان و وزان ساخت چنانکه جمله آنان به ریاء فرور گشتند و بعد از آن سر و زبر هیچ بجای نماند و آنچه شمار این صورتهای میگردید که بصورت بوزینگان هستند استیاد آنان باشند نه ایمان آنها و از نسل آنها با تجمد علی بن الحسین علیه السلام چون از حدیث ایشان برخواست فرمود **إِنَّا اللَّهُ تَعَالَى مَسَحَ أُولَئِكَ الْقَوْمَ لِأَصْطِيَابِهِمُ الْمَلَكُ فَكَيْفَ تَرَى عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى يَكُونُ حَالُ مَنْ أَوْلَادَ الرَّسُولِ وَهَذِهِ حَرَمُ اللَّهِ تَعَالَى وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُمْ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ الْمَلَكَ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ أَضْعَافُ أَضْعَافِ عَذَابِ الْمُنْتَهَى** یعنی خدا تعالی این مردم را بکجاءه اش که در روز نشبه صید ماهی میکردند منع فرمود یعنی چون

درج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب باصری

خدای منی فرموده بود که در روز نشیمن که در این امر بزرگوار و عظیم است که در این دنیا و آخرت است
 در حضرت خدا تعالی حالتی که اگر فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله را بکشند و بپوشانند و بکشند و بکشند
 همانا خداوند تعالی که خدا را بشناسد و او را در دنیا و آخرت بپوشاند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 دنیا و آخرت بپوشاند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 این است که در این دنیا و آخرت بپوشاند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 سلام الله علیه و آله و سلم و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 فَاَمَّا لَكَ مِنْ نِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ
 الَّذِينَ هُمْ رِجَالٌ يَلْبِسُ فِي عَمَلِ الْوَبَائِثِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ
 فِي تَنْبِيهِهِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ
 لِلْحَبِيبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ وَفِي مِثْلِ الْيَلْبِسِ
 یعنی در پاسخ اینجاست که معاصی شیطان از معاصی آنکس که باغزای او بکشد و طغیان بر او کند عظم است
 و خداوند تبارک و تعالی از آنجا که باغزای او صلوات یافند هر کس را فوات مانند قوم نوح و مردم مدیون
 بپاکت و دمار در افکند و او را بپاکت و دمار در افکند و او را بپاکت و دمار در افکند و او را بپاکت و دمار در افکند
 چاکه زد و جانیان را بپاکت و دمار در افکند و او را بپاکت و دمار در افکند و او را بپاکت و دمار در افکند و او را بپاکت و دمار در افکند
 که پروردگار عزوجل حکیم است و که دارد او همه از روی حکمت است یعنی در هلاک کردن بعضی و باقی گذاشتن بعضی دیگر
 حکمتی است که خدای حکیم خود را پس حال آنکه بر روز بد شنبه صید ماهی کردند بر این وضع باشد یعنی هلاک شدن
 اینجاست و بجای ماندن قلعه حین علیه السلام با اینکه مصیبت اینجاست از صیادان ماهی با صغاف مضاعف
 عظم است پس خدای درباره این دو فرق با نظره که بصواب نزدیکتر میداند رفتار می نماید و حکمت حکم میراند و در
 اعمال خود مسئول واقع نمیشود لکن نه کان او بر کردار خود مسئول شوند در تغییر برهان مسطور است که چون حضرت
 علی بن الحسین سخن باین مقام آورد فرمود اما ان هؤلاء الذين اعتدوا في السبت لو كانوا جبن هو ايقظ
 افعالهم سئلوا ربحهم بجاه محمد صلى الله عليه وآله الطيبين ان بعضهم من ذلك لعصمهم وكذلك الناهي
 لو سئلوا الله عز وجل ان يعصمهم بجاه محمد صلى الله عليه وآله الطيبين لعصمهم ولكن الله عز وجل لم يلهيهم ذلك
 ولم يوفهم له خیرت معلومنا الله فيهم
 یعنی اگر اینجاست که در روز شنبه بر خلاف حکم نردان بعید ما میان پرده خستند اگر در آن هنگام که بقایح مال خویش
 آنکس می بستند در حضرت خدای بجاه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله مسلت می نمودند که خدای تعالی ایشان را و هم چنین
 زن که نمایان بودند اگر خدای عزوجل را بجاه و حرمت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله مسلت می نمودند که آن مرد

پس چه بود که خدای
 این مردی را که در جهل
 نداشتند بر
 بپوشانند و بکشند
 هلاک یافتند و بکشند
 که هلاک سزاوار
 تر بود تا به نفع

مع دوم از کتاب سکه دار محمد علی

وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 النار اعظم ان من اگر خود طاعت کنید طلبه الله
 الله اعظم ان من اگر خود طاعت کنید طلبه الله
 که آنچه در مجلس اول گفت حضرت استاد کرمی و نیز در مراتب تدریسی است که در این کتاب
 از حدیث و کلمات بر روی این کتاب آن و از مجموع بی سخن چینی باید بخاطر و کدورت فاجعه شود
 سر و سر بر بند اشتی با بی تمام غرضه بهمان که هر که بر این جبهه چنگ و فاخته در شکست و انحراف و در انحراف
 با اینجایش محضر خبر گوید و زمان رستخیز میاید و گاه و خداوند مقرر و ماه را بعد از حکومت گذارد و بر سر
 و بر خیزد باشد از غیبت باندن به عینت فروش سکهای جنم است یعنی معاینه فروش سکهای جنم فراوان
 کشاید خودشان سکهای جنم باشند و دانت باشد که هر کس از میون کسان فراوان و دانت کشاید آن کس
 عیب جوی شهادت میدهد که اینجمله که طلب میاید و حدیث میراند تمامست در خود او موجود است یعنی هر مقدار
 که از عیب کسان و استخوان در خود او جای دارد و از باطن خویش از گشاید که در جهان حق رشت از کسوت
 به کس کسان آن بر و کاندروت و دیگر در کتاب احتجاج از حضرت علی بن حسین علیه السلام مروی است که
 در تفسیر قول خدا تعالی و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا اُولِيْ الْاَلْبَابِ مِمَّنْ مَّوَدَّ وَاَنْتُمْ مَحَلٌّ فِي الْقِصَاصِ
 حَيَوةٌ لِاَنَّ مَنْ هَمَّ بِالْقَتْلِ فَعَرَفَ اَنَّهُ يَقْبُضُ مِنْهُ فَكَفَّ لِيْذَلِكَ عَنِ الْقَتْلِ كَانَ حَيَوةً لِلَّذِي
 هَمَّ بِقَتْلِهِ وَحَيَوةً لِهَذَا الْجَانِي الَّذِي اَرَادَ اَنْ يَقْتُلَ وَحَيَوةً لِغَيْرِهِمَا مِنَ النَّاسِ اِذَا عَلُوا اَنَّ الْقِصَاصَ
 وَاجِبٌ لَا يَجُوزُ عَلَى الْقَتْلِ تَخَافَةَ الْقِصَاصِ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ وَاُولِي الْعُقُولِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
 یعنی شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله در قصاص یعنی در این حکم که هر کس از روی قصد و عمد کسی را بکشد او را
 قصاص نمایند و قاتل را در عوض مقتول بقتل رسانند و حکم شرع را بآن طور که جاریست مجری به اراده و زندگی و زندگی
 زیرا که هر کس آهنگ قتل کسی را نماید و بروی معلوم کرد که خون او از روی خواسته میشود و او را بحکم قصاص
 بخوانند کشت بسبب همین هم و اندیشه از خیال و آهنگ خود بر کنار میشود پس این قانون قصاص هم از بهر آنکه
 بقتل او اراده شده و بسبب هم قصاص این اندیشه بغفلت رسیده حیات و زندگی است چه اگر این حکم نبود
 او را کشته بود و هم برای آنکه کسان حیات مبادرت میجست و میخواست او را بکشد و از هم قصاص جبارت میکرد
 حیات و زندگی است چه اگر میکشت در عوض کشته میشد و نیز برای ایشان از مردمان اسباب حیات است
 که چون به استناده قصاص واجب است از هم قصاص بر قتل کسی جبارت نمیشد و از اولی الاالباب یعنی ای در این
 عقول برای اینکه ترسید یعنی قصاص واجب کشتن تا ترسید و از مال و خیم بیدار کنید و کدورت و قتل نکردید و بعد از آن فرمود
 عِبَادَ اللَّهِ هَذَا قِصَاصُ فَلَکُمْ لِمَنْ تَقْتُلُوْنَ فِي الدُّنْيَا وَتَقْتُلُوْنَ رُوحًا وَلَا تُنْصِرُكُمْ بِاعْظَمَ مِنْ هَذَا الْقَتْلِ وَ
 مَا يُوجِبُ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِهِ مَا هُوَ اعْظَمُ مِنْ هَذَا الْقِصَاصِ قَالُوا بَلَى يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَاتِلُ

روای حضرت سید العابدین علیه السلام

۲۸۱

اعظم من هذا القتل ان يقتله قتل ولا يحير ولا يحزن بعد ان قالوا ما هو قال ان يقتله من
 نبوة محمد صلى الله عليه وآله وعن ولاية علي بن ابي طالب عليه السلام وسلك به غير سبيل الله وبعثه
 بالاجل طربوا على عليه السلام والقول بالامامة ثم انك قد دفع علي عن حبيبه وحمد حبيبه ولا
 اعطاه ولا حب قطير وهذا هو القتل الذي هو تخليد القبول في نار جهنم طالع الداحل كغير هذا القتل بل ان
 يعني اي بلند كان ضايعا ان يكون قصاص كشتن ويراندن در ازي آن است كه شاكسي كه بشود در جهنم
 و جانش را بآه سازيد يعني همانقدر جسد او را از نگاه باني آسمان كه بياريت و امانت دهان كه بغير دل كردن
 فاسد نمايد و اين مكافات شاخص چين جريرت و جنابت است آيا خبر نه هم شمار قبلي و كاري كه از اين كونه
 قتل بزرگتر و عظيم تر است و آنچه واجب فرموده است از عذاب و نكال بر قاتل او چيزي است كه از اين عذاب
 عظيم است عرض كردن ديان رسول الله ما را يا زنديه را مي فرمود بزرگتر يعني كنه عظيم و دانه بزرگتر از اين
 اين است كه باشد او را بكونه كشتن كه همچو كاش جبران نتوان و از آن پس ابد آبي آن مقتول رسيد
 نباشد عرض كردن اين قتل چگونه كشتني است فرمود آن است كه بيت عوايت و صلوات او را از نوت محبت
 صلي الله عليه آله و ولایت علي بن ابي طالب كه حيات ابدی و زندگانی سرمدی است به تيه بطالت و جرح
 بمر و كنى دل و عوامی و يده قلب و هلاكت نفس انسانی است در افكند و بر آبی بسيرون انداره خداي ساكن و نبات
 هر يقوت دشمنان علي عليه السلام و قبول امانت آنها و دفع دادن علي را از حق خود و انكار فضيلت آن حضرت
 تو بعين دلالت نمايد و در شرايط و لوازم تعظيم كه خداي از عباد واجب ساخته و رعيتش بر همه آفرينگان
 لازم است پروانه داشته باشد پس اينگونه كه در آن كونه كشتن و قتل است كه مقتول را جاويدان با تشيزان
 ميا كند و در و زخ مكله ميكردند پس جزا در اين كونه قتل مثل چين خلوة در نار جهنم است يعني همانگونه كه ان كس
 بصلوات و عوايت خود كه فائز آرد بهي ساخته خود نيز و چهار آتش سرمدی بخايد بود را قلم حروف كويد از خا
 معلوم ميشود كه هر كس مردمان را عوايت كند و بنار آبدی و چار سازد و بعد هر يك عذاب بيند و هر كس هاست و آ
 و از نعمت سرمدی برخوردار نموده و هر يك از ايشان بايد و ويجه در كتاب احتجاج از حضرت ابی محمد حسن عسکری
 مردی است كه مردی در حضرت علي بن ابي طالب عليه السلام ميآمد و مرد ديگر در آن حضرت حاضر كرد و چنان ميداد
 كه دوی قاتل پدراوست و آن مرد اعتراف بقتل نمود و قصاص جوي واجب كشت آن حضرت از دوی خواست
 تا از قاتل عفو نمايد و ثواب را اجرا و خداي زيار دكرد و كوي نفس آن مرد بر اين كردار خوشنود نبود امام زين
 العابدین عليه السلام با شخصي كه مدعی دم و صاحب قصاص بود فرمود از كشتن تذكر لهذا الرجل عليك
 فضلا هب كه هذه الجنابة وانفرك هذا الذنب اگر تو را سخط اندازد است كه اين مرد را بوفضل
 و تقصلي است از اين جنابت او در كند و اين كناه را بروي معفو دار عرض كرد ديان رسول الله او را بر من
 بنده امانه بان مقدار كه خون پدرا زوی نجویم فرمود پس تو را اراده بر بيت عرض كرد و فونش در آيد

تصحیح

رسول الله صلى الله عليه وآله يا ليل فل للناس فليصبروا فلما انصرفت
عنكم في هذا اليوم ففقر لحسينكم وشفع محبتكم في ربكم فافضوا
بني بابر سید صاحب و طبر فاشه باسی آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله در سفر حج الوداع فرموده
هنا نحن آنحضرت در موضع غر فابستار و آفتاب همچو است غروب نماید ببال بامردان کوی خاموش
شد و کوشش فرادهند چون خاموش شدند و کوشش فرادادند فرمود هانا پور در کارگاه شاد در این روز است
بنا و سیکران شاد بیا مرزید و ایشان را در بد کمان شام شافت داد پس جمله آمرزیده باز شد یعنی
شرافت حج بدین سوال است و جز ثمال بر این روایت افزوده و گوید آنحضرت فرمود و الا اهل اللجیات
فان الله عزاء ما اخذ للضعیف من القوی فلما كان ليلة جمع لم یزل یناجی به و یبکی لاهل البیت
فلما قد یجمع قال لیل فل للناس فلیصبروا فلما انصرفت عنکم فی هذا الیوم ففقر
لحسینکم وشفع محبتکم فی ربکم فافضوا مغفورا لکم وضمن لاهل من عنده ارضا
یعنی ایها که سر غرض آمرزشش بزدان هتند که اهل مظلوم چه خداوند عادل است و حق ضعیف را از قوی
باز میاند و چون لیل جمع باز رسید آن حضرت در پشگاه قاضی الحاجات بنایست بود و آمرزشش اهل مظلوم را مست و کوشش
همی فرمود و چون جریب مع واقف گردید ببال فرمان کرد و تا مردمان را سکوت باز دارد چون خاموش شدند و کوشش
بفرمان آوردند فرمود هانا پور در کارگاه شاد در این روز بر شامت بهناد و سیکو کاران شاد بیا مرزید و ایشان را در سیکان
شاد پذیرفتار شافت کردید پس همه آمرزیده در سیکار و بر خوردار باز شد و برای عبادان که در حضرتش بودند چه اهل مظلوم
و چه دیگران خاصن رضا و خوشنودی خدای گشت یعنی خدا تعالی مردم حاج را که در پشگاهش حضور یافتند بابت
بیرضا و آمرزشش بر خوردار فرمود و ازین پیش حدیثی قریب باین مضمون در ذکر مراتب و شرافت حج مذکور شد
و دیگر در کتاب فضول الممته مسطور است که وقتی جماعتی از مردم عراق بحضرت امام زین العابدین سلام الله علیه
تشریف جبه در باره پاره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بعضی کلمات بر زبان راندند چون از سخنان
خویش فراغت یافتند آنحضرت با جماعت فرمود الا تجبرونی من انتم انتم المهاجرون الاولون الذین
اخرجوا من ديارهم و اموالهم ینتفون فضلا من الله و رضوانا و یصورن الله و رسوله اولئك هم
الصادقون قالوا لای قال انتم الذین تبوء الدار و الایمان من قبلهم یحیون من حاجر البیت و لا یحید
فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة فقالوا لا فقال اما ان
فقد تبرأتم ان تكونوا من اهل البیت الفریقین وانا اشهد انکم لستم من الذین قال الله فی حقهم و الذین
جازا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا اخر جواعنی فعل الله بکم و صنع یعنی آیا ما من
نگوید که شما چه کسان و از چه طبقه هستید یعنی با سیکو سخنان و این داعیه در جمله چه مردمان هستید آیا ما من

مهاجر از طبقه اول ایشان باشند که در آن زمان اسلام از خانه و مال و عیال و دل برتر شد و برای دریافت فصل
در ضوان و یاری و نصرت یزدان و پیغمبرش خاطر برخصا دند و بیرون آید از هر چه چشم فرو پوشانیدند و این عبادت
راست گویان بودند یعنی در دعوی یاران یزدان و پیغمبر چشم حسد الزمان از روی حقیقت و راستی بودند عرض کرد
ما این مردم نیستیم فرمود پس شما را آن کسانیکه جای گرفتند در سرانیکه مدینه است و در ایمان بخدا و رسول یعنی پیغمبر و ایمان
سویان دست فرودش ساختند که مراد فقرای اصناف باشند پیش از جماعت مهاجران و این مردم اصناف دوست میدادند هر که را
بدی ایشان بچرت نفوذ یار و سوال خود او را مساعدت نمایند بخواه به سبب آن عطایا که از اموال نبی انجیر مهاجران
مبذول گشت حقد و حسد و غبطه و طلب در سینه های خود نیاسند بلکه بآن قسمتی که رسول خدا از مهاجران تقسیم
داد خوشنودند و مهاجر را بر خوشترین برگزیده داشتند و اگر چند در نهایت حاجتند و در عرض کردند
ما این مردم نیستیم فرمود شما خود تبری دارید و شهادت میدید که ازین دو طبقه نیستید و من نیز گویایم که شما از آن مردم
باشید که یزدان در صفت ایشان میفرماید و آنکه میآیند بعد از مردم مهاجر و انصار از روی نیاز عرض میکنند ای در
و آفرید که با ما از کما بان ما را و مغفرت فرمای برای برادران دینی ما که در ایمان بر پاشی گرفتند و در دل های ما کینه و
وحس و خاشی در باره مومنان گذار یعنی شما بصدیق و شهادت و تبری خودتان از آن دو صنف مهاجر و انصار و در
آن مقامات و در این نیستید و چون از برادران دینی خود سخن بخواهی و طلب مغفرت نیاز دید پس در شماره کرد و قسم نیستید
و چون ندانند این هست از حضرت من پرسید که شما آن کندی که خواهد چه بر این کرد و در خود مستحق عذاب و عقوبت
میباشید و دیگر در کتاب احتجاج از امی حمزه ثمالی مسطور است که تنی از قاضیان اهل کوفه در حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
در آیه و عرض کرد خدای مرا بفرماید تو که داند مرا از تفسیر و معنی این آیت خبر کو **وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى**
بَارَكْنَاهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا الْكَيْسَ سِيرًا یعنی و کردیم میان ایشان
و آن قریه که در آنجا بکت و اویم قریه های متور آشکارا و مقدر فرمودیم سیر نمودن مردم را در آنها گیر کنید در آنها
شبهها و روزها در حالت امن و امان با تجمیع امام زین العابدین علیه السلام با او فرمود در معنی این قریه مردم عراق قبل
شما میگذشتند عرض کرد میگویند مراد بآن کت است فقال **فَمَلَّ ذَا بَتِ السَّرِقِ فِي مَوْضِعٍ أَكْثَرُ مِنْهُ يَمْلِكُهُ**
فرمود آیه و هاشمی که در همچنان بکثرت که مردمان را بکثرت اذیت و اضطراب رساند یعنی انجالت می لغافان و امان
باشد عرض کرد پس مقصود چیست فرمود مقصود رجال و مردمان قریه است یعنی اهل بستی مراد است عرض کرد
در کلام خدای و چه جای باین معنی دارد است فرمود آیه **سَوَّلَ حُدَايَا سَوَّلَ مَا شِئَ وَ كَأَيُّنَ مِنْ قُرًى تَرَى عَنَتَ**
عَنْ آخِرَ كَيْتِيهَا وَ ذُرْ سُلَيْهِ وَ قَوْلِيهَا قَوْلِيهَا هَلْ كُنَّا هُمْ و **أَقُولُ خَدَّيْ وَ أَسْأَلُ الْقُرْآنَ** که کما فیها
که در تمام انجیل مقصود رجال و اهل قریه است و بر این معنی آیه می رسد بروی تلاوت فرمود عرض کرد و خدای تو سوم
این رجال گیتند فرمود ایشان ما بشیم و قول **وَ أَيْ سِيرُوا فِيهَا لِيَأْتِيَا** و **وَ أَتَا مَا أَمِينٍ** یعنی آمین من آتیه
یعنی در آن نمی که بفروزد خلد و فروغ و جو سعود و هدایت ایشان آینه قلوب شما از کنگر و شب و کجی و تباهی در کلام

اجتهاد و تفسیر
کوفه

تفسیر و تفسیر
در این باب

اعمال خیرت سیدنا حدیث علیہ السلام

و باید نمودند و بناگاه پیش از صبح خیزند ایستاده و از آن پیش که گریه اهل در تو چنان در آن خند تبوت و موجب عام
انابت مبادرت جوی و از آن کنایه بزرگ و معاصی عظیم بحضرت خدای بزرگشت نمای همانا کسی که کار بجا کند
با عقل و زراست اخوت ندارد بلکه دانا و شمع خردمند کسی است که از بصر فلاح و رستگاری خویش امان بخت بر میان آورد

حرف الخاء المعجمة

صراخ با غم فداست
صراخ با کسر کوش
دور از کوش

وَإِنْ صَافَيْتَ أَوْ خَالَكَ خَلًّا
فَلَمْ تَعْدِلْ بِتَقْوَى اللَّهِ شَيْئًا
فَكَفَيْتَ سَأَلَ الدُّنْيَا سُورًا
وَجُلُّ سُورٍ نَافِعًا عَهْدًا
فَقَدْ عَمِيَ ابْنُ آدَمَ لَا بَرِيئًا
عَمِيَ أَضَى إِلَى صَمِّ الصَّمَاخِ

و اگر کسی از روی مصادقت و مصافحت بخوابد یا که بر دوستی بخوابد این برادرش دوستی را
در راه خدای و کار خدای و اطاعت خدای در افکن و هیچ چیز با تقوی و پرهیزگاری برابر کسر و در کار تقوی و پرهیزگاری
بمالات و کسالت و تراخی و تساهل مرد چگونگی در در غرور و عیش و سرور نایل میگردی و حال آنکه ایام زندگانی در حالت
اسلخ و انقطاع است و همه سرور و شادمانی ماکه بآن مهو و غم براری و ناله و فغان و شوب و شوق و شوق و شوق است
فرزند آدم کو میگوید و از نظاره محرومی ماند اما نمی بیند که بر آنکه انجاش بکوی باز نیاند

حرف الذال المهملة

تتماس از صفت بفری

أَخِي قَدْ طَالَ كِبُكَ فِي الْفَسَادِ
صَبَامِيكَ الْفُؤَادُ فَلَمْ تَرْعُ
وَقَدْ ذَلَّ الْمَعَاصِي حَبْشُ شَاءَتْ
لَقَدْ نُوذِيتَ لِلتَّرَجَالِ فَاسْمِعْ
كَفَاكَ مَشِيبُ نَفْسِكَ مِنْ تَذِيرٍ
وَخَالَتْ لَوْنَهُ لَوْنُ الْفَسَادِ

ای برادر در یک تو در تبه کاری دراز افتاد و زاده و تو شمر تو برای معاد ناخفته آمد دل تو بنا دانی و امور ناخفته جوانی بایل
شد و تو ازین میلان ترسانش نداشتی بلکه هوای دل شتافتی و بجای افسوس دل بتی رشته معاصی و از ته ذنوب
هر کجا که خواست ترا باز کشید و ترا مردی سلس القیاد و بدم و هموار یافت یعنی مطیع و متقاد خود دید همانا منادی مرک ترا
همی با یک زند و برای کوجیدن ازین سرای خبر گوید پس کوشش شتاز باز کن و انجام و آغاز کار باز دان و ازین باب
رحیل و چنین قال و قل بکوی و پیر می پری تو و دیگر کون شدن و بسا و در افتادن چهره و گونه تو بر پای

ویم دادن تو و با خویش آمدن تو کافی است

حرف الذال المعجمة

به واسطه التعم

بقیه این
کتاب مستطاب

نواب مستطاب اعلیٰ اشرف امجد

شاهزاده وحیه الله میرزا ملقب به میرخان سردار
دام اقباله العالی حکمران ولایات استرآباد و کرکات
و شاهرود و بظام و سمنان و اسحاق محض خدمت بدین دولت
و بقای نام نیک این مملکت جاویدت از اموال خاصه خود
بطبع میرساند و این مجلدات منبسطه را بمعرض سع در آورده و جوهان
در مصارف انطباع سایر مجلدات حالات شرافت آیات الله
صلوات الله علیهم اجمعین که از تالیفات بدیع مؤلف این کتاب
مبارک جناب جلاله نواب مؤمن استمان معدل تنان
میرزا عباست لیخان ملقب به پسر مسوق

اول دیوان هایون اعلیٰ

و وزیر محاسن

شورایت

کبری دامت

توفیقاته است مخصوص فرمود

مواضع

کمر بنده خداوند ماه و مهر کهر چاکر شاه فوخنده چهر تجاقلی لقب سپهر مستوفی دیوان اعلی و وزیر
شورائی کبری معروض همیدارد چنانکه در ابتدای این کتاب مستطاب اشارت رفت مرحوم مبرور
حاجی میرزا عبد الله خان علاء الملک طاب ثراه نظر بساکی طینت و خلوص عقیدت بطبع و نشر این مجلد
کتاب احوال سعادت منوال امام انجاشعین و العابدین زین الرکعین و الساجدین شیخ یوم الید
حضرت علی بن محسن زین العابدین صلوات الله علیه و علی آباءه و ابنا و الطیبین الطاهرین اقدام نمود
و ازین کتاب که مشتمل بر دو مجلد و محتوی بر یکصد هزار بیت تحریر و حاوی حال شرافت مال آن امام
والا مقام و اولاد امجاد صاحب معاصر نصاب و مجاری اوقات خلفای معاصرین و علماء و ادباء
و شعرا و اکابر و اعیان روزگار فوخنده آثار است و دوازده هزار بیت بحلیه الطبیح و حوزه انقضاء
در آورد کنگر چنان افتاد که حصول بعضی موانع و وجود برخی عوایق تقدیم شرایط مراقبت را که مشتمل بر
خاطر آن مرحوم بود فرصت نمیداد و انعام و انت و فرصت را دست تطاول ایام مجال نمی گذاشت
و امید دریافت اوقات آیه آفات وارده را غافل میداشت لاجرم چون مدتی برآمد بوقت ایشان
سرآمد و این نامه نامی تمام و طور عمر کرامی تمام و بجز رحمت پروردگار در سپار کردید و با اینکه بیست
چنین کتاب مستطاب مانند آفتاب عالم تاب عالی و دانی رفیع یاب گرداند چون مهر در حجاب بماند
و از چهر نقاب بر نداشت و اولوالابصار را در حیرت دیدار گذاشت تا در این اوقات که مدار سال هجری
بر یکصد و دوازده سال قرار گرفت مهر را از حجاب کشف برست و ماه امید از محاق خوف
بجست و کوکب شرافت بر مرکب سعادت نشست و سلاله خاقین نامدار و نتیجه سلاطین کا مکار و خلاصه
شاهزادگان و الالباب خورشید آسمان جلالت و ماه گردون بنالت نواب مستطاب شرف امجد فخر و الا
شاهزاده و جید الله میرزا امیرخان سردار کثیر الاقدار دولت علیه ابرار و فرمان کذا در مملکت ستراباد و کرگان
و شاه رود و بسطام و سمنان و دامغان و امت ایام جلالت و اعوام المارته محض نشر آثار و اخبار المأمه اطهار
صلوات الله و سلام علیه و خدمت بعین دولت و دوام این سلطنت جاوید آیت و بقای نام نیک و کمال
سعادت ایام و شرافت فرجام و اجر جمیل و ذخیر جمیل به اتمام طبع و نشر این کتاب مبارک اقدام و بنده مقدر
فرمودند که بعد از اتمام تمام مبعوضات و شری درآید و وجه آن برای انجام طبع مجلدات دیگر اختصاص یابد
معصوم باد که شخص محترم این شاهزاده معظمه که از بابا و دکان خاص پیشگاه معدلت اختصاص و تربیت
یا فتنان حضور مهر ظهور خیر و کسبی مناص خلد الله مکه و دولت و سلطانه است در میان شاهزادگان عظام
و امرای فخرام بحسن کفایت و ین درایت و فراست و لطف کیاست و عز و شاد و فروغ ضمیر و وقت

مذیر و تقرب خاص بستان آسمان شمس تحت تقار و اختصاص مخصوص و بصفا حیصیت و صفات تحت
 و سلامت رویت، افتخاری منصوص دارد در آغاز عمر و بدایت امر بلکه از عهد صبی و زمان شباب چنان آثار
 هویاری و خردمندی و مبارک عیاری و لیاقت از جهت تابان نمایان بود که ذات ملکوتی صفات اقدس
 هایدون شاهنشاه دین پناه رو خافده که در تربیت نفوس و ترقی و دایع ملک آبنوس صد آفتاب جهان
 تابش در چین و هزاران کوب سعادۀ ضابش در آستین است با نظر خسروانی و دست قهرمانی تربیت این
 که هر وجهی توجّه فرمود و این شاهزاده آراوده از مینت توجّه خاطر آفتاب مظاهر روز تا روز در عرصۀ لیاقت
 و شہامت بیالید و ماه و سال جانب رشد و اقبال سپرد و تا گاهیکه آن قابلیت و استعداد در دریافت که طو
 شاهنشاه را محرم و حضرت ظل الله را مقرر گشت در بدایت مراتب شباب از نهایت محاسن آداب کامیاب
 و خدمات آستان کرد و نشان خسرو ملک رقاب را بجزه یاب آمد و در مسج حال در هیچکجا رغبت نرفت
 هرگز قدمی به تسامح نگذاشت و قلی بتغافل بر نداشت و انجام مقاصد سینه صاحبقرانی را بصدق رویت
 و حسن طویت بگذاشت رموزات دولتی و امورات ملتی را که در کنوزن شیکاه فراست و دستگاه مبارک محسوساً
 و معقولاً معروض و مخزون است در مرات خاطر دقایق سیر ایر جلوه کرده ساخته و با نظر قلب و دیده
 خرد بر هر یک ناظر و در انجام مهام خطیره بصواب و بدیجست بیدار و خرد نادر بصورت ظاهر حاضر ساخته
 و انتظام خدمات مرجوعه و تحصیل رضا مندی خاطر دریا تا اثر اقدس اعلی را در خورد سالی بهتر از پیران
 سالخورد و پیکمیل آوردی بدتی بر نیامد که از میامن تربیت سلطانی و مکارم توجّه خسروانی مجموع محاسن
 اخلاق و مدوح اکابر آفاق گردید در اوقات حرکت موکب سعادت کوکب هایدونی بجا ملک فرخستان
 و ملاقات سلاطین جمشیت آیین آن سپاسان بشرف ملازمت رکاب مینت انتاب رتبت انتخاب
 یافت و از حضور مجاز پادشاهان بزرگ و مصاحبت وزراء دانشمند و امرای ترک اغلب نکات
 دقیقه دولتی و دقایق امور عسکریه و حربیه و قواعد نظامیه و سایر مهام عالی را بر علوم سابقه خویش مغز و
 و یکباره بر قوانین ممالک بزرگ جهان و تجارب عقلای صفه کیهان عالم و واقف و دولت علیه را ذخیره
 نامی و ذخری سامی گردید و چنان در هر دولت و مرکز هر سلطنت بود و عقل و شہامت و کفایت و بدایت
 نامور گردید که از هر دولتی بزرگ بشانی فخر و علائق عظیم مفتخر و نادر و صدر اعتبارش را مایه مزید افتخار
 آمد پس از معاودت موکب اقدس اعلی به دستگاه سلطنت غلّی و ظهور مراتب لیاقت و استعداد و جان سار
 و حق گذاری این شاهزاده والا تبار شاهنشاه کامیاب کامکار خلد الله علیه الی یوم القرار مقرر فرمود
 که در شعبات نظامی به یقین و تحقیق مخصوص منصوص و در کلیۀ امور را جبه بوزارت جلیله جنگ به نیابتی خاص
 و ایالتی بزرگ منصوب باشد و این شاهزاده کافی کار دان در انتظام امور نظامی و احشام این شغل
 کرامی نیز چنان علامات کفایت و آثار درایت نمودار ساخت که در حضرت سپهر سلطت شاهنشاه حجاب

بنامی یکر و مقامی برتر نامور گشت و بجلاوه مقام منع شاهزادگی و انتسابی مخصوص بحضرت سلطنت از مجاهدت
 و ایفای مراقبات کافیه و خلوص نیت و صدق رتبت و کمال رشادت و جلال جلالت هر روز بر ممتدی دیگر
 نایل و تهنیتی دیگر و اصل شد تا چنان افتاد که برای تنه و تادیب اشرار طوائیف ترکمان و نظم حدود و نفوذ
 آن سامان و حکمرانی مملکت استرآباد و کرکان که از جهام خیره دولت علیه است شخصی کافی که در آس
 اخلاق امارت و ریاست و اصالت و نبالت و بزرگی و بزرگ زادگی و مقبول جله رعایا و برابا باشد
 لازم افتاد و در پیشگاه معدلت دستگاه همایونی قرع این فال بنام این نوبه نال حدیقه امارت و اقبال
 و رخشده اختر فلک ریاست و اجلال افتاده در اندک زمانی به نیروی تأییدات آسمانی و توجهات
 خسروانی تمامت آسود و در تحت نظم و نسق بر آورده اشرار را بتبع شهر بار چاره کرد و در شتبه بنی و فساد
 پاره ساخت و بعد از آسایش عباد و آراش بلاد باستان کرد و نشان معاودت و بشمول الطاف
 شاهشاهی مهابی و شاه افشار از ماه و ریشه اعتبار از ماهی بگذرانید و بفرمانفرمائی مملکت برو جرد و لرزان
 و نظم حدود و تنجیاری و عربستان با غری را رخ و بهمتی عالی منصوب و نامور شد آثار شامت و کفایت
 چنان بیدار آورد که باندک مدتی هر حلقی در ملک و فساد دی در مملکت بود و بصلاح و صواب مبدل گشت متمدین
 سران در کنار نهاد و آن طرق و مسالکت را که از دست برد قاطعان طریق محاط و محالک بود و در تمامت
 آن مرز و بوم جرجند و بوم پرواز بخودی و از اطرافش جز بقیع بنی و عصیان آواز نرسیدی بطوری منظم
 و مسفوح و پاک و مسلم بداشت که چنانکه نوشتند و دیدیم و کشف و شنیدیم اگر میرانی بار شته لعل و آل
 طی صحاری و جبال نمودی پس کس را اندیشه تحلی و تعدی در مرتع خیال نرفت اما از آن پیش با قوافل
 غافل بودند و چنانش سبقت و غارت سپردند که تا آخر در کنار عاقل بزیست و تار و پود حیرت بریت و از آن حال
 و اقبال اقمه جبر از ده و پنج و سوده و شنج سرایه ساخت لیکن در این زمان چه متاعها بردند و
 انتفاعها آوردند و طمانی حنارت سالیان دراز را بسودی سرانند از ابناء شدند و چون این شاهزاده
 بلند آثار این کارهای دشوار را هموار بداشت بربار کیتی مدار احضار و چندی بانجام ادا و مخصوصه های یونیه
 روزگار باقی رهناده آنگاه برای کسب ثواب است اخروی و مزید سعادت از آستان معدلت آیت
 اجاز یافته زیارت عتبه مقدسه و بقعه مطهره حضرت ثامن الائمه و ضامن الائمه سلطان عرصه ارض
 جناب علی بن موسی الرضی علیه و علی آباء و ابناء الآف التحته و الشنا عازم و از تقیل آن خاک پاک
 تارک شرف از افلاک بگذرانید و از آن پس که روزی چند در آن زمین عرش آئین به عای دوام قبال
 و سعادت ابد اتصال صاحبقران بهمال بپای برد از طریق عشق آباد جانب راه گرفت و تمامت
 صحیبات مملکت ترکستان از مر و و سجاد و سمرقند و غیره را تا پایان حدود و نفوذ آن را ایضا
 مانعش و دبه بنیش در زیر پای سپرده بربار شهریار تا جدار شرف یافته مزیداً علی ماسبق

اوقات حمه را در جهات سته مراسم بندگی و اطاعت و جانفشانی و از دیاد خرسندی خاطر خیر حسروا
 مصروف داشته شهریار همیشه در بار خورشید آثار نیز بر مدارج اعتبارش برافزود و بفرمانفرمای
 ایالت حمه و طوایف ایلات و ریاست لشکر آن صفحات که هر شعبه اش در تحت حکومت حکمرانی
 مقدر و هر رسته اش در کف کفایت فرمانگذاری معتبر بود مقتضی فرموده این سردار و الایثار با اختر
 سعد و کوکب معود بجانب مقصود راه پیسود و مقاصد علیه صاحبقرانی را در تادیب معذین و تسکین
 سارقین و بقید قاطعین و آسایش عالی و دانی چنان مجری و معمول فرمود که هیچکس را اندیشه
 خلاف در خاطر و خیال مخالفت در مغرماند و احدی را آن حد که در سر حدی سر از حد خود بیرون کند
 بنود کارها را بنظام و سیتها را بقوام و امور را بروفق صلاح و مرام به اشت و عموم مردم را روزگار
 آرامش بکام و مرکب آسایش در لکام آمد در خلال اینحال چنان اتفاق افتاد که در همین سال
 یکدزد و دوازدهم مجری امپراطور کل مالک روس عروس گیتی را طلاق گفته کوس حلت بوقت
 درخت اقامت برای آخرت کشید ادای بلیت بازماندگان آن دودمان سلطنت ارکان و
 ابلاغ تنیت جلوس علیحضرت امپراطور حالیته آن دولت قوی بنیان را سفارت شخصی مجرب
 و صیل و مندب و منیل که بقوانین و آداب دول متحایه عالم و بصیر باشد لازم گردید و بر حسب
 انتخاب شاهانه مختار باقتدار بختیار این شاهزاده دانشمند هوشار اختیار و معجلاً ببار کردون
 آثار احضار شد و در دار الخلافه باهره هیئت سفارت فوق العاده از پاره اعیان و بزرگان
 ترتیب یافته بریاست این سردار شہامت شعار بآن مملکت بزرگ آثار پشمار شدند و این شاهزاده
 از آوده سمیت سفارت به پترزبورغ که مقر سلطنت دولت فحامت آیت روس است روی نهاد
 از ابتدای ورود و سجده و آن مملکت همه جا و همه وقت رعایت تشریفات و احترامات و تدبیراتی
 که در خور چنین سفیری جلیل از چنان دولتی نبیل است از طرف کارگذاران دولت روس تا بود
 به پترزبورغ مرعی گردید و این سفیر معظم بادل دانا و زبان گویا و بیان شیوا و بوش نامدار و خرد استوار
 در ادای مراسم بلیت و بیان مراتب تنیت و ترتیب روابط اتحاد و تمهید شرایط و داد و ستد آیات
 رسالت و توضیح آداب سفارت را بطوری خوش و مطبوع و سنجی دلکش و مطلوب بی پای گذاشت
 که تمامت روزنامه های اروپا از حسن آداب و طرز معاشرت و مین اطوار و لطف محاورتش
 بفنون تمجید و تحسین آکنده و مزین و در حضور علیحضرت قوی شوکت امپراطوری چندان تحسین
 کردید که مافوقی بر آن مستور نبود و برای تحمیل عنایت خاص بیک قطعه نشان موسوم بعقاب مکمل
 بالماس که از میثاقات عالی و بزرگ آن دولت است اختصاص یافت و پس از انجام این خدمت
 با کمال توقیر و احترام و تفخیم و احتشام بهر بار جاوید در تمام معاودت فرمود و از تشریم خاک

فلک فرسای شاهنشاه کردون بارگاه برتر از مهر و ماه آمد و چون مدتی قلیل بر گذشت در خورشول مرتقی
جلیل گشت و بر حسب اراده علیه خسر و صاحبقران فرمان گذاری مالک استرآباد و کرکان و شاه رود و بظام
و سمنان و دامغان که بهیچوقت در تحت حکومت کینه فر حکمران نبوده بعلاوه سرداری و ریاست قشون این ولایات
صدیده از سواره و پیاده و توپچی مباحی گردید هم اکنون با کمال فرواقبال در مراکز ایالت بقواعد امارت
و نظم حدود و شعور و محام نزدیک و دور و آسایش رعایا و آرایش برایا و قایق جمیل و ساعی مگوره سریع
همی فرماید و نیز در همین مورد در انجام و اتمام این کتاب مستطاب چنانکه اشارت رفت اقدامات و افسیه
و توجهات سامیه بجای آورد همانا از خدمات جلیله و زحمات بنیل و مجاهدات حسنه

این ستاها را ده عظیم نشان در مالک محدود سه ایران سفرهای

بدول و تختان در این مختصر شرح و بسط بیان

نشان کرد بخواست خداوند معال در ذیل تذکره

بنا که ناصری که مخصوص شرح حال آمله

دارکان و اعزّه و پان این دولت جای

بینا آن بسو طارقت بکاش

وزیت که از شرف گرفت

احوال احمد الساجدین علیہ السلام

۲۹۹

جَهَنَّا هَاكَانَ لَمْ يَخْتَرْنَا
وَلَمْ نَعْلَمْ بِانْ لَا لَبَّ فِيهَا
عَلَى طُولِ التَّوَانِ بِالْهَازِ
وَلَا تَفْجَحَ خَبْرًا لِحَبْتَانِ

مجاز کسی که در کینه

ای شخص جو افرو مال دنیای دوزخ و خواسته این سراچه پر کمر و فنون که بجهل از روی باطل و مسر و غی با دروغ می باشد
غره میکرد و حال آنکه در اینجا پذیر میگرد و هیچ جای قریب یافتن و کرامی شمردن نیست و دولت دنیا را که نه از دور
حقیقت است و مجازی است باز نمیدانید با اینکه ما هر کس در این منزلگاه خراب است مانند ما فرایم که شتاب
تمام بایست با سفر بر بنیم و طفل رحل فرو کویم چنان این دنیا و زوال و عدم بآتش را مجهول گرفته ایم که گویی در این
سراچی اعتبار از درخت بر نیامده ایم سبب طول توانی و نستی با اینکه مجال انتظار فرصت داشتیم و هیچ ندانستیم
که در این جهان دور تک در کنی شاید و جر کند کردن آسایش نیارود

حرف السین الملهن

أَفِي السَّجَابِ بِمَغْبُونٍ بَلَّيْ
وَمَا بَقِيَ الصَّبَاحُ عَلَى الْأَسَاسِ
ذُنُوبُكَ جَمَّةٌ تَنْتَرِي عِظَامُ
وَدَمْعُكَ جَامِدٌ وَالْقَلْبُ فَايِسُ
وَأَبَا مَاعَصَبَتِ اللَّهُ فِيهَا
وَقَدْ حَفِظْتُكَ عَلَيْكَ وَأَنْتَ نَائِسُ
وَكَيْفَ تَطْبِقُ يَوْمَ الْحَشْرِ جَمَلًا
لَا وَذَارِ الْكَبَائِرِ كَالرَّوَايِ
هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي لَا وَدَّعِيهِ
وَلَا نَسَبٌ وَلَا أَحَدٌ يُوَايِي

دفعه بالجهنم و لکن ثبات

روا سی بهر حال است

موا ساقه مال و تن کسی

غبار کردن

آیا در جامه سنجاب و لباس خرد و حریر من آسائی میکند رانی و نای عمارات مسکنداری با اینکه بعد از این اساس باقی نمانی
کنمان تو بسیار و بجهل بزرگ است و با ایالت است چمت از بیم خدای و شرمساری جاری و دولت از غشاه و قنات
عاری نمیشود و آن روز که بر آید که بعضیان پروردگار بپایان بر روی همه بر تو محفوظ و مضبوط لکن تو بهامت را فراموش
کردی و جمله را نادیده انگاشتی و چگونه در روز محشر ترا آن توانائی است که بار کبار و اوداری را که چون کوه کران است
برخوشین حل نمائی و روز کار قیامت آن روز نیست که نه دوستی کسی با کسی بود و نه دشمنی کسی با کسی بود و نه نیکی حاصل
و نه کسی مال و تن عنخوار کسی شود

حرف السین المعجزة

عَظِيمٌ هَوْلُهُ وَالنَّاسُ فِيهِ
حَبَّارِي مِثْلُ مَبْثُوثِ الْفَرَّاشِ
بِهِ يَتَغَيَّرُ الْأُلُوانُ خَوْفًا
وَيَضْطَبُّكَ الْجَوَارِحُ بِأَرْعَاشِ
هُنَا لِكَ كُلُّ مَا فَدَتْ تَبَدُّ
فَعَبُّكَ ظَاهِرٌ وَالسِّرُّ فَايِسُ
تَقَعَّدَ نَقَصَ نَفْسِكَ كُلَّ يَوْمٍ
فَقَدْ أَوْدَى بِهَا طَلَبُ الْمَعَاشِ
إِلَى كَمْ تَبْتَغِي الشَّهَوَاتِ طَوْرًا
وَطَوْرًا تَكْتَسِي لِبَنَ الرِّبَاشِ

بزرگ است هول و هیبت روز محشر و مردمان از کثرت هم و داشت همه در هیبت و حیرت مانند پروانه پراکنده و از نیابت

ربع دوم کتاب مشکوٰۃ الادب نامر

دشت و بیست رنجا و یک کون و جوارح لرزان و مرتش و در این روز هر کس هر چه کرده و بدخیره نماده از خیر و شر و طاعت و معصیت انکار و عیب تو ظاهر و پوشیده تو نمودار میشود پس هر روز نواقص نفس خویش را با زجوی و در افعال ناستوده خویش بنظراره و گذاره و شماره شو چه این طلب و تعقی که در امر معاش احوال کنی و با نیش معاد بنانی بپلاکت مباد و تا چند در طلب شهوات کونا کون مگوشی و بهر دم بهوای نفس بر کنی تازه سیر و نیشی و تن را بجایهای زخم و نازک میپوشی

حرف الصاد الملهنه

عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ مَا يُؤَدِّي إِلَى سُبُلِ السَّلَامَةِ وَالْخَلَاصِ
وَمَا تَرْجُو النِّجَاةَ بِهِ وَشِبْكَ
فَلَيْسَ ثَنَاءٌ عَفْوًا لِلَّهِ إِلَّا
وَسِرُّ الْمُؤْمِنِينَ بِكُلِّ دَفْعٍ
وَأَنْ تَشُدَّ دَبْدَبًا إِلَى الْحَيْرِ تَقْلَعُ
وَأَنْ تَعْدِلَ فَمَا لَكَ مِنْ مَنَاصِ

ناقصه برینا و هر چه
دستگیر درین

مناس که یزگاه

بر تو باد که بان امور و افعال روز گذاری که تو را براه سلامت و خلاص باز سپارد و در آن روز که برای عرض حساب در پیشگاه ایزد و تآب فرشتگان خدای محض امانت و استخفاف و کمال قدرت و قهاریت موسی پشانی اهل محشر را میگیرند و بمقام حساب میکشاند بر ستمکاری و نجاتی سریع باز رساند همانا بعفو و گذشت خدای خرم بمطهر داشتن نفوس از معاصی و شستن لایزال و جود از آلائش که با آن میتوان باز رسید و سکوئی با مومنان هر گونه رفی و رفاه و نصیحت راندن و موعظت فرمودن با دانی و اقامتی گذشت خدای ایل توان شد اگر کار بخیر و خوبی کنی رستگار شوی و اگر عدول نمائی کریم گاهی مینائی

حرف الصاد المعجزة

وَاصِلُ الْحَزَنِ أَنْ تَضْحَى وَتَمْسَى
وَأَنْ تَعَاظِرَ بِالْخَلِيطِ رُشْدًا
وَدَرْعُكَ الَّذِي يُعْوِي وَهَيْبَةً
وَأَنْ تَعَاظِرَ بِالْخَلِيطِ رُشْدًا
وَدَرْعُكَ الَّذِي يُعْوِي وَهَيْبَةً
وَأَنْ تَعَاظِرَ بِالْخَلِيطِ رُشْدًا
وَدَرْعُكَ الَّذِي يُعْوِي وَهَيْبَةً
وَأَنْ تَعَاظِرَ بِالْخَلِيطِ رُشْدًا
وَدَرْعُكَ الَّذِي يُعْوِي وَهَيْبَةً

روا با عنصر بدی و هلاک
شده انار و اعدا

اصل و بیان حزم و عقل امت که چنان بامداد و شبانگاه نمائی که خدایتعالی در هر کار و کردار و راه و روش تو را تو خوشتر و داند و اگر معاضد نمائی تخلیط، ماز به قهر پشانی و پریشان کاری را بر بند و رستادت همانا شدت بترین سدی است که جلوه راه دمی را میگیرد و براه ضلالت و چار شود و آنچه اسباب غایت و هلاکت و مورث طول حزن و رجوری و اندوه است از خود باز دارد و در شها خط و بهره خویش را از عبادت و تبتدیر برگیرد

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

و خواب خوش از چشم دور دار یعنی بحیره تن با ستراحت و چشم بخواب بسیار و پاره از شب را عبادت و تہجد می پیماید گدازد و آنکه بخلت هستند و بخیر و کوران و در عبادت تانی و توانی میکردند مانند چپا را پان هستند در راه و رفتار

حرف الطاء المہملہ

خطوط سنی سقر
سازف آلات اللہ

كُنْ بِالْمَرْوَةِ إِذَا نَزَّاهُ
عَلَى الْمَذْمُومِ مِنْ فِعْلٍ جَرَّاهُ
بُشَيْرٌ بِكَيْفٍ أَمْرًا وَنَهْيًا
بَرَى أَنْ الْمَغَافِرَ وَالْمَلَاهُ
بِمَكْنَتِ الْجَوَانِ عَلَى الصِّرَاطِ
لَقَدْ خَابَ الشَّقِيُّ فَذَلَّ عَجَلُ

نیا ترک دل

کافی است برای مرد که گران شوی و در آن شان رافع که خدای در صحن او نماند و بسبب ملایمی و معاصی روی به نشیب آورد و دیگر داری های ناستوده حریص و در خیرات و عمل خیر منقطع الرغبه و النشاط و از روی محال عجب و تفاخر در صدر سباط جای گرفته خدام را با دست کبر و خود بینی با مروتی مشغول نماید و چنان کان نماید که با بساط عیش و نوش و آلات طاعب و ملایمی بکشد شستن از صراط مستقیم خواهد شد و باین وسایل و وسایط در روز محشر بر سر خط کار بجام خواهد کرد همانا ذلیل و خوار و خاکسار کردید آنکس که بشقاوت روزگار می پارد و قلب او بسبب اینکه رکت و شش پاره شده زایل گردیده است

حرف الظاء المہملہ

إِذَا الْإِنْسَانُ خَانَ النَّفْسَ مِنْهُ
فَلَا وَدَّعَ لَدَيْهِ وَلَا مَنَاسُ
وَمَا زَهْدُ الْبَقِيَّ بِجَانِ رَأْسِ
وَلَكِنْ بِالْهُدَى قَوْلًا وَفِعْلًا
وَالْأَعْمَالِ الَّتِي تَنْجِي وَتُنْهِي
فَمَا تَرْجُوهُ دَاجٍ لِلْحِفَاطِ
وَلَا الْأَصْغَاءَ نَحْوَ الْأَلْفَاظِ
وَلَبَسَ بِلَبْسِ أَنْوَابِ غِلَاطِ
وَأَذِمَّانِ الْقَحْشِ فِي الْحِطَاطِ
بِوَسْعٍ وَالْفِرَارِ مِنَ الشُّوْطِ

چون نفس انسان با انسان از در خیانت شد یعنی انسان بهوای نفس که پایانت به خیانت و زیان کاری است و کز دید دیگر از هیچکس نبایت در صدد حفاظت و صیانت باشد و چنین کس را نه ورع است نه وفاء و نه هیچ چیز و اندر روی حالت شنیدن و اصفا و زهد و وزع دست متقیان نه بهان ترا شنیدن سر و پوشیدن لباسهای متن است لکن زهد آنست که قول و فعل را به همه از روی راستی و درستی و بیرون از کثی و کاستی باشد و همه گاه از ذنوب و خنوع بکران شدن و حبس نیرودان مداومت و بآن اعمالی که اورا نجات بخشد و بجنب وسع از اناسایت باز دارد و از آتش و دوزخ فرار آورد ملازمست نماید

حرف العين المہملہ

ربیع دوم از کتاب سکه الایوب ناصر

لِكُلِّ تَقَرُّقٍ لِّلنَّاسِ أَجْمَاعٍ كَمَا تَعْبَدُ الْمَنُونِ مِنْ أَجْمَاعٍ
فِرَاقٍ فَاصِدٍ وَتَوَيُّ شُؤْنٍ وَشُغْلٍ لَا تَلْبَثُ لِلْوُدَاعِ
وَكُلُّ أَحْوَقٍ لَا بُدَّ يَوْمًا وَإِنْ طَالَ الْوِصَالُ إِلَى الْفِطَا
وَإِنْ مَنَاعٌ دُنْبَانَا قَلْبِلُ وَمَا يُجْدِي الْقَلْبِلُ مِنَ الْمَنَاعِ
وَصَادَ قَلْبِلُهَا حَرَجًا عَسِيرًا نَشَتْ بَيْنَ أَنْيَابِ السَّبَاعِ

بهر طوق و نور شوق
دو یک دلیلیان
نور الفج و اختر
دور و جدال

برای هرگونه پراکنده کی روزگار اجتماع و فراهم گردیدن نیست لکن بعد از آنکه یکت مرک فرا رسید و تفرقه در آنجا بود
اجتماع نشاید و آن پراکنده کی را فراهم گردیدن نباید و فراقی جداکننده و دوری بی پایان و کاری است که مجال و دوا
ندهد و هرگونه آفت و برادر بر اگر چند مدت بدارد وصال باصال رو و سرانجام آن رشته را قطع و انقطاع
پدید آید و مناع دنیا اندک است و از مناع اندک فایده نرسد بلکه آن مناع قلیل نیز بجهله مایه حرج و عسرت و رنج و کلفت
و تجمات در چیست و دندان مردمان سباع مانند درنده صفت پراکنده است یعنی حالت آن قلیل هم این است

حرف الغین المعجمة

وَلَمْ تَطْلُبْ عُلُوَّ الْقَدْرِ فِيهَا وَغَيْرَ النَّفْسِ إِلَّا كُلَّ طَاعٍ
وَإِذَا نَالَ النَّفْسُ مِنَ الْمَعْلَا فَلَيْسَ لِنَبْلِهَا طِبُّ الْمَسَاعِ
إِذَا بَلَغَ الْمَرءُ عُلُوَّ عِزِّ تَوَكَّلْ وَاحْتَمِلْ مَعَ الْبُلَاغِ
كَهَضِرٍ قَدْ نَهَضَ حَافِنَاهُ إِذَا صَادَ الْبِنَاءُ إِلَى الْفِرَاقِ
أَقُولُ وَقَدْ رَأَيْتُ مُلُوكَ عَصْرٍ إِلَّا لَابِغَيْنِ الْمُلُوكَ بِلَاغِ

تاع بار و غرضه
مع سینه رسد و کس طبع
عاقه او در دو کرازه بیا

جز مردم طاعی سرکش در طلب علو قدر و عزن نفس در دار دنیا بچسب نباشد و چون بمعالی نفسیه آن نایل شوند در این
نایل شدن و رسیدن بچسب را کوار نباشد یعنی چون دوام و بقا ندارد بر کسی خوش و خوشگوار نشود و اگر چند
مکرر بمثل نفس و علو عز باز رسند و در همان حال بلوغ و رسیدن بمقصود بناگاه روی تباد و مضطرب شود مانند
قصری را که پاهی کند و در فراغ از بنا ازد و سمت خراب شود و از میان ویران گردد من سیکویم و تحقیق که
بادشاهان عصر خود را دیده ام دانسته باشید که سببی و ستم دارای مملکت نتوان شد

حرف الفاء

أَفْضَدُ بِالْمَلِكِ مِرْقَصَدَ غَيْرِي وَأَمْرِي كُلُّهُ بَادِي الْخِلَافِ
إِذَا غَاسَ أَمْرُ حَمْسِينَ عَامًا وَلَمْ يَرَفِهِ إِثَارُ الْعَفَافِ
فَلَا تَسْتَصْحِقِينَ لَهُ رِشَادًا هَذَا رَدِّي لِشَيْبَةِ الْتَجَافِ
وَلَمْ يَلَا أُنْدَلُ إِلَّا ضَافَ مِنِّي وَأَبْلَغُ طَائِفَتِي فِي الْإِنْصَافِ
لِي الْوَلَدُ أَنْ تَفْعَلَ عِظَاتِي سِوَايَ وَلَيْسَ لِي إِلَّا الْقَوْلُ فِي

فرد بعد اسلام و غم لا اذل
هصله و لم لا اذل و در بی اذل
در سنه مجرم جان
و ابلع طاهر معطوف مع
اندل ای لم لا ابلع
ندک الدلو لغز و در ازل
برون آوردم و کل مثل
لغت نه معز و نه غم

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

ایسر اوار است که باین طاست و صیحت آهنگ تمام غیر خود را یعنی خود را در این شمار در میان مردم و حال آنکه امر من
تجاست با وی اختلاف است یعنی از بدایت بر خلاف بوده چون پنجاه سال از در کار مروی بگذرد و آثار عفاف
و عفت در وی مشاهدت شود هیچ رشد و رشادی او را یار و در کار نیست بلکه راهی تجانی و تغافل باز سرده است
و از چه روی از خوشترین اوصاف مجوم و قوت و طاقت خویش را بعدالت و انصاف بخرج نیرسانم یعنی بیاید از خود نیز
حساب جویم و انصاف کرم و ای بر من اگر این موعظ و مضایح خبر من کسی را سود رساند یعنی خود من فایده نبرم و و اعط
غیر مستطابشم و از این کلمات نصایح آمیز و ابیات موعظت آیت جز قوافی از هجر من نماند یعنی نصیب من
همان نظم الفاظ باشد و بس

حروف الفاف

أَلَا إِنَّ السِّبَاقَ سِبَاقٌ زَهْدٍ وَمَا مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ عَيْنِ سِبَاقٍ
وَبَقِي مَا حَوَاهُ الْمَرْءُ أَصْلًا وَفَعِلَ الْخَيْرُ عِنْدَ اللَّهِ بَابًا
سَنَأُفِكَ التَّدَامُ عَنْ قَبْرِ وَتَشَقُّ حَتَرَهُ يَوْمَ الْمَسَاقِ
أَتَذَرِي أَيُّ يَوْمٍ ذَلِكَ فَكِرٍ وَأَبْقِنِ أَنْتَ يَوْمَ الْفَرَاقِ
فَرَاقٌ لَيْسَ بِشَبِّهِمْ فَرَاقٌ فَلَا يَنْقَطِعُ الرَّجَاءُ عَنِ التَّلَاقِ

بدانکه سیاق در و شش باید سیاق و روش زهد باشد و بیرون ازین سیاقی نشاید و هر چه مرد فراهم آورد و بالمره
دستخوش فنا و نیستی میشود اما کردار سیک و عمل خیر در حضرت خدای باقی است زود است با دامت و یتیمانی
این الف کروی و در روز مساق و جان سپردن از کمال حسرت فریاد و شیهی آوری هیچ میدانی این روز
یعنی روز مساق چگونه روزی است سیک بنیش و یقین بدان که از روز روز جدائی و فراق است اما چگونه فراق
که هیچ مفارقتی بآن مشابه ندارد چه در مفارقت و جدائی امید وصال و بهم پیوستگی هست اما در این فراق
بالمره از ملاقی و اتصال رشته امید واری بریده است

حروف الکاف

عَجِبْتُ لِدَى الْجَادِبِ كَيْفَ سَبَّهُوْا وَتَبَلَّوْا اللَّهُ وَتَعَبَدُوا لِأَحْنِيكَ
وَسَبَّعْنِي فِي أَبْطِلٍ وَلَهُوْا وَخَادِي الْمَوْتِ يَجِدُ وَيَسْتَبَاكُ
وَمُرْتَهَنُ الْفَضَائِحِ وَالْخَطَايَا يُقَصِّرُ فِي اجْتِهَادِ الْفِكَالِ
وَمَوْبِقُ نَفْسٍ كَسَلًا وَجَهْلًا وَمَوْرِدُهَا خَوْفَاتُ الْهَلَاكِ
دَسَجَلُمُ حِينَ تَفْجَاءُ الْمَنَابَا وَكَيْفَ حَوْلَهُ جَمْعُ الْوَالِكِ

در عجب هستم از آنکه صاحبان تجارب و آزمودن هستند چگونه کار برفت و روز برفت میسازد و بعد از آنکه آنها
ملهو و لعب میگردانند در کارهای بیوده و باز هیچ کوشش نمائید و حال آنکه سرود کوی مرگ و داندننده استراحت

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماصر

برای پذیرای مرک سرود میگوید و با حجه و شتاب بخوان اصل دعوت مینماید و چگونه کسی که رهینه رسوائی و کرم و کان
فضایح اعمال است تقصیری نماید در کوشش کردن بازگشتن خود را از جابل آتش و بمقام هلاکت و تباهی
میانگذاشتن خود را از روی سستی و نادانی و حال آنکه مورد او در مخوفات هلاکت است زود است که باز داند گاهی
که فرو گیرد او را چنگال سنایا و دریابد او را مرک و در پیرامون او بر مرک او بنالند

حرف اللام

كَانَ سُورُهُ أَمْسَى عُزْرًا وَحَلَّ بِهِ مُلَيَّاتُ الزَّوَالِ
وَعُرِّيَ مِنْ شَبَابٍ كَانَ فِيهَا وَاللَّسْ بَعْدَهُ تَوْبَانِ قِيَالِ
وَبَعْدَ زَكْوَتٍ أَكْوَأَسَ فِيهَا يُهَادِي بَيْنَ أَعْيَانِ الرِّجَالِ
إِلَى قَبْرِ يُعَادُ فِيهِ فَرْدًا نَأَى عَنِ أَقْبِيَّتِهِ وَالْمَوَالِ
تَخَلَّى عَنْ فُرْقَانِهِ وَوَلَّى وَلَمْ يَحْجِبْهُ مَانُورُهُ الْمَعَالِ

مخادده مانده و گشتن
فرد آراش

یعنی از کمال سرعت گذشت روزگار و حوادث یل و بهار هر کس بر روی اندر است چنان همی نماید که کوئی باند آدین
سرو در سپرد و شامگاهش جز غرور و فریب نشود و قلمات زوال و مجامع فنا و ابر بر پیری در نوبت و از آنجا طبعش
و عشرت که در آن اندر بود عاری و بلباس انتقال ازین سرای فنا و زوال ملبس میشود و از آن پس که روزگار بر مرکبها
غزو دولت سوار و بعیش و نوش کامکار بود و در جازه مرک بر اعناق رجال و گردنهای مردم بسوی کوری که
برای نهادن او معین کرده بودند تنها و دور از دوستان و اقربا میگردد و از آنجمله زنیها و آرایشها که او را بودند
میگذرد و روی باز میکند اندر آن بزرگها و عظمت او را فایده نرساند و از بلا محجوب نماند

حرف المیم

وَلَمْ يَمَرُ بِهِ يَوْمٌ فَطِيعٌ أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنْ يَوْمِ الْحِمَامِ
وَيَوْمِ الْخَشْرِ أَفْطَحَ كُلَّ يَوْمٍ إِذَا وَقَفَ الْخَلَائِقُ بِالْمَقَامِ
وَكَمْ مِنْ ظَالِمٍ سَقَى دَابِلًا وَمَظْلُومٍ سُتِدَّ لِلْخِصَامِ
وَشَخْصٍ كَانَ فِي الدُّنْيَا حَقِيرًا تَبَوَّأَ مَنَازِلَ النَّجْبِ الْكَرَامِ
فَعَفَا اللَّهُ أَوْسَعَ كُلِّ شَيْءٍ تَعَالَى اللَّهُ خَلْقُ الْأَنَامِ

حمام یعنی مرک است

و میگذرد بروی هیچ روزی رسوا و فطیع و سخت که از روز مرک شدید تر باشد و روز رستای خیز از هر روزی فطیع تر
در سوار است گاهی که آفرید کامرا برای عرض حساب در پیشگاه ایزد و تا بفرز آورند و در آن روز چه بسیار کسان
که در اینجا بظلم و عدوان رفته اند عوار و ذلیل میشوند و چه مردم ستم دیده و مظلوم هستند که برای خلاصت و تلانی
مافات نیر و مند میگردند و بسا که در این سرای تجارت بزیستی و در آنجا دارایی مقام و منزلت بنجاء و کرام
و عطاء فحشام است و از اینجا تبارت اوسع و پهنا و تر عفو گذشت خداوند آفریننده آسندیه کان است

احوال حضرت سید الشاهدین علیہ السلام

حرف النون

إِلَهُ إِلَّا إِلَهُ سِوَاهُ قَدَرُ رَوْفٌ بِالْبَرِيَّةِ ذُو أَمْنَانِ
أَوْحَدُهُ بِإِخْلَاصٍ جَهْدٍ وَشَكْرٍ بِالضَّمِيرِ وَبِاللِّسَانِ
وَأَسْأَلُهُ الرِّضَا عَنِّي فَأَنِّي ظَلَمْتُ النَّفْسَ فِي طَلْبِ الْأَمَانِ
وَأَفْتَنْتُ الْحَقَّ وَأَصْنَعُهَا وَدَعَنْتُ إِلَى الْبَطَالَةِ وَالنَّوْلِ
إِلَى تَوْبَةٍ مِنْ ذَنْبِي وَجَهَنِّي وَأَسْأَلُ فِي وَجْهِكَ لِلْعَنَانِ

روغ روی آوردن
بر کسی هیهات

خداوندیست که جز او نیست خدائی فردیست رؤف و مهربان و با جلد آفریدگان ذواقمان است و من او را از روی اخلاص و مجهد و عرفان و سپاس بخیان و لسان توحید مینایم و یگانه می‌شمارم و از وی مسئلت میکنم که از من برضا و رضوان باشد چمن در طلب آمل و دامانی اینچنان بر خوشتن بظلم و ستم رفتم و روزگار زنده گانرا در طلب آمانی و کامرانی بجای بردم و از آنچه بنایت محفوظ گذاشتم و بطلات و تواریک کسالت و کرامی روی آوردم بحضرت خدای بازگشت همی کنم از گناه و جهل و نادانی و اسراف و زردین خود و کوشش نمودن در معارضت و اعتراض آوردن

حرف الواو

فَإِنَّ اللَّهَ ثَوَابٌ رَحِيمٌ وَلِيَّ قَبُولِ تَوْبَةٍ كُلِّ غَاوٍ
أَوْ أَمِلَ أَنْ يُعَاقِبَنِي بِعَفْوٍ وَلَيْسَ جَنِّ ابْلِيسَ الْمُنَاوٍ
وَيَنْفَعُنِي بِمَوْعِظَتِي قَوْلِي وَيَنْفَعُ كُلَّ مُسْتَمِعٍ وَرَاوٍ
دُنُوبِي قَدْ كُوتُ جَنَّتِي كَيْفًا أَلَا إِنَّ الذُّنُوبَ هِيَ الْمَكَاوٍ
فَلَيْسَ لِي كَوَاهُ الذَّنْبِ عَمْدًا سِوَى عَفْوِ الْمُهْتَمِّ مِنْ مُدَاوٍ

مستلواة دشمنی کردن
توله علی که ت جتنی یعنی
داغ کرده است دو
بهدی مرا

همانا خداوند بخشنده و توبت و انابت را پذیرنده و گذشت نماینده است و در قبول توبت هرگز ای و با غوا نیست و لایت دارد و امید دارم که مرا عفو و گذشت عافیت و صحت بخشد و شیطان را که با بهنگ من و دشمن من است بزند و نماید و مرا بمعظمت و کلمات پند آفرین من سود بخشد و هر کس را که باین مواظط کوشش فرادهد یا این مواظط را روایت کند منفعت بخشد همانا شراره گناهان من هر دو سپلوی مرا داغ کرده است داغ کردنی همانا ذنوب و معاصی بجله مکادی و داغ کننده است و برای گنہس که لبیب ذنوب او را بعد داغ کرده باشد سوا می عفو خداوندیمین مسح در گنہت

حرف الهاء

وَفَعَّنَا فِي الْخَطَايَا وَالْبَلَاءِ وَفِي ذَمِّ انْقِصَاصِ اشْتِبَاهِ
نَفَا فِي الْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ أَذَلُّوا وَعَزَّ بِذَلِكَ أَهْلُ السَّفَاهِ
وَبَادَى الْأَمْرَ مِنْ بِكُلِّ خَبَرٍ فَأَعَنْ مُنْكَرَ فِي النَّاسِ نَاهِ
وَصَادَ الْحَرْ لِّلْمَلُوكِ عَبْدًا فَإِلَى الْخَيْرِ مَنْ قَدَرِ رَوْحَاءِ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

فَهَذَا اسْتَعْلَهُ طَمَعٌ وَاجْتَمَعَ وَهَذَا غَافِلٌ سَكْرَانٌ لَا يَدْرِي

همانا در خطای و بلا اذریم و در زمانهای اختصاص و اشتباه بی سرخبر و سلونی از میان برداشته است و صالحان نسبت
و جوان در افتادند و بسبب غلبت ایشان جلاد و سفاهت یافتند و آنکه آمر معروف و غیر بودند از طغیان فتنه
و نمایش فحشه در پیخواهی غلبت مباحثت گرفتند و در میان مردمان بچاس بجای نماد که از مسکونی و معروف
امر فرماید و از انقلب این خرج سیما بکون آزادگان بنده و ملوک کان شدند و برای مردم آزاده عزت و قدر
و جایی نماد و اکنون این سفله کان بعضی بحرص و طمع و جمع اموال نادر و استغول و آن یک ست و لای از همه چیز

حرف اللام الف

نَبَذَ وَمَا أَصَابَ وَلَا نُبَايَ	اسْتَحْشَاكَانَ ذَلِكَ أَمْ حَلَاكًا
فَلَا تَعْتَرِ بِالدُّنْيَا وَذَرْهَا	فَمَا تَسْوِي لَكَ الدُّنْيَا خَلَاكًا
أَتَجَلَّ نَائِيهَا شَرُّهَا بِمَالٍ	تَكُونُ عَلَيْكَ بَعْدَ غَدٍ وَبَالًا
فَلَا كَانَ الَّذِي عُقِّبَ أَشْرُهُ	وَلَا كَانَ الْخَسْبُ لَدَيْكَ مَالًا
نَلَقَ مِنَ الْأُمُورِ ضَعْفًا جَبَرٌ	وَأَكْلَهَا وَأَشْرَفَهَا خَصَالًا

یعنی اسراف و تبذیر میکنی هر چه بدست میرسد و هیچ بک نداری که این مال که از روی اسراف با اتفاق میرساند
ایا حرام است یا حلال پس دنیا و زخارف دنیا فریب مجور و مغرور گردد و آنچه را ببرد و بگذارد و دنیا در اینجا رسیده
با تو مبتلاست نزد و امور را برای تو بخواهت نیاید و آنچه را بخواهی از کمال تیر و ضلال و حرص و شتره بمالی که
وزای قیامت بجلد و بال تو و موجب نکال ست پس خواستار باش چیزی را که پایش شد و زیان آورد و هرگز
چیزی خیس و زبون را بر این خود مال شمار و اختیار کن و ما خود دار از امور آنچه نیک و کردار نیک است و آن خصا
وصاتیرا که اکمل و اشرف امور است یعنی آنچه را اختیار و ما خود فرمای

حرف الباء منها

وَكُنْ بَشَافَرِيًّا ذَانِطًا	وَمِنْ بَرْتَجَبِكَ جَبَلٌ رَايَ
وَصُورًا غَيْرَ مُخْتَلِمٍ نَكَبًا	جَبَلٌ السَّعْيِ فِي الْبَحْرِ وَرَايَ
بَعِيدًا عَنِ سَبِيلِ الشَّرِّ سَمَاءً	بَقِي السَّلَفِ عَنْ غَيْبٍ وَنَائِي
مُعِينًا لِلْأَمَلِ قَابِلًا	أَمِينٌ الْكَلْبِ عَنْ وَرَبٍّ وَنَائِي
نَلَقَ مِنَ الْأُمُورِ ضَعْفًا جَبَرٌ	تَقْبَلُ الْأَمْرَ عِنْدَ حُلُولِ كَلَامِي

همیشه باروی خندان و چین کشاده و خوی خوش و خلق آزاده دل چپ و با نشاط و بانگش که با سید تو است برای
وروت و سلوک و نیت جیس و رساننده نوایه و بدون احتشام و تکلیف و بازگاردت و در وفای بوعده
حمید التمی دستوده و روش و سیده کوشش و از راه شرانجیزی و زیان رساندن دور و با جود و سماحت و جوانمردی

أحوال حضرت عابد بن سلام

و سخاوت مترون در غایت و خیر و نیکی و عفو و بخشش و در میان دنیا و دین و این همه عطا و بخشش و قبول صدق و راستی اختیار کن تا بادهاد قیامت هنگام سختی و شدت پروردگار شوی

و این اشعار نیز با امام زین العابدین علیه السلام منسوب است

أَلَا يَهَى الْمُصْطَوْدُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ شَكْوَتُكَ إِلَيْكَ الْفَرْقَ فَادْعَمْ شَكَايَتِي
أَلَا يَارَ حَاجِي أَنْتَ تَكْشِفُ كُرْبَتِي فَهَبْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا وَأَقْضِ حَاجَتِي
أَحْرِقْنِي بِالنَّارِ بِإِغَاثَةِ الْمُنَى فَإِنَّ رَجَائِي ثُمَّ إِنَّ حَافَتِي

و شعر اخیرین پیش مذکور شد و این شعر را در مرثیه حرمین نیز می یابیم علیه الرحمه فرموده است و با امام حسین علیه السلام نیز نسبت داده اند و آنکه بود امام زین العابدین روایت فرموده است

لَنِعْمَ الْحَرْجُ رَبِّي رَبَّاحٌ صَبْرٌ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ
وَنِعْمَ الْحَرْجُ إِذَا نَادَى حُسْبَانًا فِجَاءٌ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّبَاحِ
و هم این اشعار از حضرت سجاد علیه السلام مسموع و مشهور است

مَحْنُ بَنِي الْمُصْطَفَى ذُو وَغْصَصٍ مَحْجَرُهَا فِي الْأَنَامِ كَاطِئُنَا
عَظِيمَةٌ فِي الْأَنَامِ مَحْنَتُنَا أَوَّلُنَا مُبْتَلَى وَآخِرُنَا
يَقْرَحُ هَذَا الْوَدَى بَعِيدِهِمْ وَنَحْنُ أَعْبَادُ نَامَاتِنَا
وَالنَّاسُ فِي الْأَمْنِ وَالسُّرُورِ وَنَا بِالْهَيْطِ طَوَّلَ الرِّمَانِ خَائِفُنَا
وَمَا حَصَصْنَا بِهِ مِنَ الشَّرَفِ الطَّائِلِ بَيْنَ الْأَنَامِ أَفْنُنَا
بِحُكْمٍ فِينَا وَالْحُكْمُ فِيهِ لَنَا جَاوِدُنَا حَقْنًا وَغَاصِبُنَا

ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب مناقب نوشته است امام زین العابدین علیه السلام این شعر را قرائت می فرمود

لَكُمْ مَا تَدْعُونَ بَعْدَ حَقِّ إِذَا مَبْرَ الصَّحَاخُ مِنَ الْمِرَاضِ
عَرَفْتُمْ حَقَّتْنَا فَجَدُّنَا كَمَا عَرِفَ السَّوَادُ مِنَ الْبَيَاضِ
كِتَابُ اللَّهِ شَاهِدُنَا عَلَيْكُمْ وَقَاضِينَا إِلَهُ فَنِعْمَ فَاضِ

و شعر او بر سبیل استفهام نگاشته است و حرف استفهام محذوف است و ازین پس نیز بیون ایزد متعال

پاره از اشعار آنحضرت سلام الله علیه در جای خود مسموع خواهد شد

من مواعظ حضرت عابد بن سلام

و ذکر برخی از مضامین و مواعظ حضرت امام زین العابدین علیه السلام
محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در کتاب روضه کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت می کند

[illegible]

اول صرحت سيدنا محمد بن عبد الله

ميا قتل بالظلم في كتابه ولا نأمنوا ان ينزل بكم بعض ما وعد به القوم الظالمون في
 الكتاب والله لقد وعظكم الله في كتابه بغيركم فان السعبد من وعظ بعينه ولقد
 امتعكم الله في كتابه ما قد ضل بالقوم الظالمين من اهل القرى قبلكم حيث قال ذكركم
 صمنا من قريه كانت ظالمه واثما عني بالقرية اهلها حيث يقول واننا بعد ما قوتنا
 احبرين وقال عز وجل فلما احسوا باننا اذا هم منها تركضون بعني يهربون فقال لا تركضوا
 وارجعوا الي ما انزلتم فيه ومساكنكم لعنكم نسا لوان فلما اتاهم العذاب قالوا يا ويلنا
 اين كنا ظالمين فما ذاك نيك دعوتهم حتى جعلناهم حصيدا حامدين وآيم الله ان هذه
 عظة لكم وتحييت ان اعظم وخفتم ثم رجع القول من الله في الكتاب على اهل المعاصي و
 الذنوب فقال عز وجل ولئن مستهضت نعمة من عذاب الله ليقولن اين كنا ظالمين فان ظلم
 انما الناس ان الله عز وجل اثما عني بهذا اهل الشرك فكيف ذلك وهو يقول ونضع الموازين
 القسط يوم القيمة فلا نظلم نفس شيئا وان كان مثقال حبة من خردل اثنا بها وكفى بنا
 حاسبين واعلموا عباد الله ان اهل الشرك لا نضب لهم الموازين ولا نضرب لهم الدواوين واثما عني
 الى جهنم زمرا واثما نضب الموازين ونشر الدواوين لاهل الاسلام فاقول الله عباد الله واعلموا
 ان الله عز وجل لم يحب زهرا الدنيا وعاجلها لاحد من اوليائه ولم يرض عنهم فيها ولا في عاجل
 زهرتها وظاهر هجتها واثما خلق الدنيا وخلق اهلها ليلوهم فيها انهم احسن عملا لانه وآيم الله
 لقد ضرب لكم فيها الامثال وصرفت الالاب لقوم يعلمون ولا قوة الا بالله فان زهدا فيها
 زهدكم الله عز وجل فيه من عاجل الحوة الدنيا فان الله عز وجل يقول وقوله الحق انما مثل
 الحوة الدنيا كماء استرناه من السماء فاحلط به نبات الارض مما ياكل الناس ولا نعام حتى
 اخذت الارض زخرفها وزينت وظن اهلها انهم قادرون عليها اناها امرنا لنبلوا فيها واجعلنا
 حصيدا كان لم نعن بالامس كذلك نفضل الالاب لقوم يتفكرون فكونوا عباد الله من
 القوم الذين يتفكرون ولا تتركوا الى الدنيا فان الله عز وجل قال الحمد صلى الله عليه
 واله ولا تتركوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار ولا تتركوا الى زهرة الدنيا وما فيها كون من
 اتخذها دار قرار ومثزل استيطان فانيها دار بلاءة ومثزل فلعنة ودار عمل فترودوا
 الاعمال الصالحة فيها قبل تفرق اباها وقبل الاذن من الله في جرابها فكان قد اخبرها
 الذي عمرها اول مرة وابند اها وهو ولي مبرانها فاسأل الله العون لنا ولكم على نزول
 القوى والزهد فيها جعلنا الله واباكم من الزاهدين في عاجل زهرة الدنيا الراغبين لاجل نوا
 الاخرة فاثما نحن به وله صلى الله عليه وآله وسلم والى الله وسلم عليكم ورحمة الله وبركاته

البقرة بالضم يرفع
 من نزل فقد بالضم
 وكهنة ذي اليسر تولى
 دار قضاة ارض

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصر

۳۱۰

حاصل مطلب این است میفرمایید ای مردمان از خدای پرہیز گیرید و بپایند بازگشت جد شما به پیشگاه عدل و حق
و داد و دوست و دشمنان تمام هر کسی به کار و کردار خودی که در این سرای از سنگ و به بیایی برده پا دوش بند و آنگاه
بره کار و گنبد و گودا خند ہی دوست دارند که در میان ایشان و احوال کوید و ایشان جدائی پس بزرگ و سنگی
پس در از میانجی باشد همانا مردان تعالی شمار از کارهای ناشایست و افعال ناجسته هم در پیرداد و است
و ای بر تو ای فرزند آدم که از خویشی و که در خویشی نمانی و بجز غافل روز سپاری با انیکه هیچ از غفلت
نباشد یعنی آنچه از غیر و شرکای آردی بر تو بر کار و و چیزی نشد و نگذارند ای فرزند آدم همانا مرک تو بسوی
تو شبان و در پیرایون تو انخیز یافته و در آویخته و خواهد و برودی در پانده است به اسباب که در
پایان رفته و گشت موت و فرشته ترک جان ترا از کالبد تو برگشت و تو در خانه کور و فرودگاه پرمار و مورکس
و تنهای کیری و یکباره جان تو در کالبد تو باز کرد و دو فرشته دیگر بجز و بجز بر تو بسید و نازند و بر شنگ
کوناگون و از موهنهای رکارکت گرفتار و چهار سازند و از سخت از پروردگار تو که در اینجا پرستش و روزگار
مینماید و پی رسیدن گیرند دیگر از آن پیغمبر که بسوی تو انخیز یافت و پس از آن کیش داین که بدان اندر بود
و دیگر از آن نامه و کتابی که فرومسی خواندی و از آن امام و پیشوا که بدستی و فرمان او حکم در انداخته بود
و از آن پس از روز و زندگانی خودت که در چه کار و کردار بیان آوردی پس از اسوال و خواسته خود که از
چه کار فراموش و بچه کار بکار برودی پرسش گیرند پس با خویشی باش و از آنچه باید پرہیز گیر و خود را واپای و پیش
از آنست که در پنهان از نایش و پرستش و بر شردن کار و کردارت بگوش در آردند پانچی شایسته و جوابی صواب
بیاری همانا اگر از دین و آئین خود دانا و بار استان همان و باد و استان یزدان دوست بوده خدا
حجت تو بتو باز نماید و زبان ترا سخن خوش بگرداند تا به نیکو پاسخ مبارکی و از بهشت مرده یابی و فرشتگان رحمت
بار و فوج در سجانت پذیرائی کند و اگر جز این باشد زبانت از که از جواب ستوده فروماند و بجز آتش از هیچ بهره
نیابی بدین ای فرزند آدم که کارهای دشوار پیش روی داری که از خجسته عظیم تر و رسوا نمائید تر و دل برد
آوردند تراست که شاید و احوالی روز محشر باشد و در آن روز که آفریدگان اولین و آخرین بجز فرام آیند بختها
و نه هموار بیا که قمار میشوی و در آن روز نه فندی و نه معذرت و نه هیچ دست آور نمود و نه پذیرفته نموده بود و آن
بازگشت که نه از سخت باشد سو و نیارد و جز پاداش کارهای بهنجار و کفر کردارهای نابنجار چیزی در کار نیاید
یعنی آخرت سرائی خیر است نه دار تکلیف پس هر کس از تنومنان و کردند کار با نازده در عمل شر باشد پاداش و پیش
در کنار بند پس از آن کنایان که یزدان تعالی شمار از آن باز داشتن خواسته دوری گیرید و از خدای مبینا ک
باشید و از آنچه دیو سرکش رانده شده شمارا به ان خوانده است بیزادی جوید و بجز اہشهای نفسانی و هوا سے
خوشتن گرفتار نشوید و دلہای خود را از خوف خدا بیاکنید و جز از خدای از هیچ چیزیم بجزید و باز و فریب اینجا
از دست تو شایسته و سر کوب غرور کرده و بان سخنان که خدای در نامه خود یاد کرده است بند و اندر گیرید

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

و گذارش که شکار از بجز خود بشمار و یا آید چه خدای در کتاب خود شمار بجای سید و ن از شانه و او است و
 پایان زنده و فرجام گوید و ایشان باندازند و بخیل همه از رسد و هم یا قن شایا باشد و آن کرده است که در آن
 زنج ایشا که با و فرموده تواند بود که شایا نیز در آن شمار بشمار آید و از آن شربت ناگوار بکار برید اگر چنان که
 و چنان دانست که برزدان تبار از شکار آن انکه در خواسته است که توحه نباشد و او را می اندازند و چنین است
 که شمار بر دل و زبان به چه خدای در تنی سیر باید که بر روز بر بخیرش تر از دلی آزمایش گذاشته شود و کار با بد او
 و عدل آزموده که در و هر کس باندازد سیدانی بستم رفته و ستم رانده باشد نمودار کنیم و شمارش بگذرانیم یک باند
 که برای مانا که خدایا نه بکار شمارند و خداوند بی نیاز از اینها آورند هرگز تر از دلی گذاشته و مانده کشود و بخورد
 بلکه بکسره بدن هیچ پرش با تش شود همانا تر از دلی و مانا به برای مسلمانان است پس از خدای هم گیرید و برشت
 و زیبای این سرای ایران فرقیه شود چه اینجهان و این زیب و آرایش بخیل از بی آرایش بندگان است
 تا هر کس بیکو کار تر است بدید کرد و سو کند با خدای برای بند و اندر ز شاد اندازد بر گرفت شایا که نشانی نمود
 کرده اند تا بدیده بیا و کوشش شود دل و مانا بشوند و بکنند و بداند و هیچ نیروی جز بخت اعی نیست پس اگر
 شایا بچه خدای از شای خواسته است از دنیا و آنچه در دنیا است و بزودی تبا و ناخیز و پایان میشود دل بر کبریه
 بیکر است و باز که راه نمائی فرموده در آید بهتر باشد چه خدای میفرماید زندگانی اینجهان چون بارانی است
 که از آسمان بریزد و کس از زمین بردیاند و زمین سبز کرد و مردمان و چهارپایان را بهره آورد و خلق جهان با
 فرقیه شود و چنان دانند که خود بر آنجمله حیره و توانا هستند با گاه فرمان تبا و آسیب برین شب اند
 یا بر روز آنها را فر کرد و نشانی باز کند از چنانکه کوئی روز پیش هیچ نبوده است و آنجمله را برای مانا که بهوش و درنگ
 آراسته اند باز آوریم پس شایا ایرد مان می بایست از آنان باشند که هواره بدیده دانش و فنیس بخرید و
 اینجهان بکی و پیوستگی بخوبی چه خدای با محمد صلی الله علیه و آله میفرماید با مانا که ستمکاران هستند پیوسته و دل
 کردند تا از آتش و دوزخ و سایش نیاید و بفروزد و فروغ این سرای دروغ پیوند بخیرید و از بهر فوشتن خانه ماندن
 و زمین بخوبی خدای سیرای و کردار و آزمایش و آزمون مردمان است پس کارهای شایسته را از بهر فوشتن
 بوشه بکیرید از آن پیش که این روز کاران سپری و از خدای بوی رانی آن ستم بان آید چه آخذ او مذ قادر که
 از سخت آبادان فرمود هم پایان اندر ویران نماید پس از خدای از بهر خود و شایا ستار اعات و همراهی استم
 تا توشه پر هیز کاری و ناخدا ستمکاری این سرای بر گیریم و باز و ساز آن و فریب و آند و چار تویم و در و ده های
 بر غیر خدای و کسان او و سلام بر شما باد و دیگر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب روضه کافی این
 کلمات را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسموع و داشته است

بزرگوار

بزرگوار

إِنَّ أَحْسَنَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحْسَنُكُمْ عَمَلًا وَإِنْ أَعْظَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَمَلًا أَعْظَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَإِنْ أَنْجَاكُمْ مِنْ حَذَابِ اللَّهِ أَشَدَّكُمْ حُبًّا لِلَّهِ وَإِنْ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعَكُمْ خُلْفًا وَإِنْ أَوْضَاكُمْ

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۱۳

و حساب خواهند پس برای پاسخ آمده شود جوابی بصواب حاضر سازد بانه خدا تعالی باموسی علیه السلام وحی فرستاد
ای موسی در کارهای پوشیده خویش از من پنهان باش تا نگاه دارم ترا در عورات و آشکار تو در خلوات و پنهانی
و سرور و شادمانی خود مرا بیا و آوری تا در غفلتها غنی بیا و آورم ترا و خشم خود را از آنکس که ترا نکند او کرد و انبده ام
باز گیر تا خشم خود از تو باز گیرم و اسرار مرا از آنکه نه در خور هستند پوشیده بدار و با آنکه بدشمنی من و تو میسر در
اطهار ریاست و مدارا فرمای در اصول کافی از عمار و بنی از حضرت علی بن الحسین سلام الله علیه مرویت فرمود
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَرِيٍّ وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُوٍّ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبْدِهِ يَوْمَ
الْقَبْرِ أَشْكُرْتُ فَلَا تَأْمَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُمْ قَالُوا أَشْكُرْكُمْ اللَّهُ أَشْكُرْكُمْ لَنَا
یعنی خدای تبارک و تعالی دوست میدارد هر دل اندوهناک و هر بنده شاکر و سپاس گذار را و چون روز قیامت
و امن بختداند خدا تعالی بامنده از بندگان خود میفرماید آیا فلان را در پاداشش کردار سپاس بگذاشتی عرض میکند
ترا شکر نمودم ای پروردگار من خدای میفرماید اگر او را شکر ننموده باشی مرا سپاس نیاورده باشی پس از آن
آنحضرت فرمود شکرترین ثمار خدایرا آنکس باشد که مردمان را در ازای نیکی بیشتر سپاس گذارد و دیگر از ابو حمزه
ثمالی از علی بن الحسین سلام الله علیهما مروی است إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَابِهِ كُلِّ صَبَاحٍ
فَقُولُ كَقَوْلِكَ أَصْبَحْتُ فَقُولُ بَخَيْرٍ إِنَّ تَرَكْنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فَنَبَا وَ نَبَا شِدُونَهُ وَ يَقُولُونَ أَنَا
نُشَابُ وَ نَعَاقِبُ بَلْ كُنَّا بِكَ يَمْنِي وَ هَرَبْنَا وَ زَبَانُ أَوْنِيَادِ بَرَمَاتِ جَوَارِحِ أَوْ شَرَفَ شَوْذُ وَ كَوْنِي حَكُونَهُ وَ بَرَحَالِ
بَادَا وَ كَرِيدِ وَ رَاسِخِ كَوْنِيهِ أَكْرَمَ رَاسِجَالِ خُودَا سُوْدَه كَذَارِي صَبْحِ بَاخِرِ وَ غُوبِي اسْتِ انْكَاه كَوْنِيهِ عَهْدِ اِيْرَادِ بَاخِرِ
وَ از خدای در برابر پیر و او را سوگند می دهند و گویند ما بسبب تو ثواب و عقاب و چار می شویم یعنی اگر بخیر نگویم و نهضت
کردش گیری ما را پاداش خیر و ثواب رسد و گرنه دچار شر و عذاب شویم در کتاب امالی مرقوم است که مردی
در حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد یاسیدی مرا از خیر دنیا و آخرت باز فرمای آنحضرت در جواب
مرقوم فرمود وَ يَسْمِعُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ طَلَبَ رِضَى اللَّهِ لِيَخْطِ النَّاسَ كَفَاهُ اللَّهُ أُمُورَ
النَّاسِ وَمَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ لِيَخْطِ اللَّهَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ السَّلَامُ یعنی هر کس رضای
خدا را بآزاید و بسخط الناس ترجیح بدهد خدای او را از امور الناس و بگذرد ایشان کفایت نماید یعنی هیچ چه او را بدو
محتاج نگرداند و هر کس در طلب رضای خلق خشم بزدان و بسخط خداوند جهان را بجنبش آورد خدای کار او را با مردم
باز گذارد و نگذارد و ای بر احوال او و السلام در کتاب جامع الاخبار بعد و ن مسطور است که مردی در حضرت
امام زین العابدین سلام الله علیه عرض رسانید مردی کنایه کارم و از کنایه شکیبائی ندارم مرا بوعظی اندرز فرمای
فَقَالَ أَفْعَلْ خَسَنَ شَيْءٍ وَ أَذْنَبَ مَا شِئْتَ فَأُولَ ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَ الثَّانِي أَخْرِجْ
مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ وَ أَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَ الثَّالِثُ اطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَ أَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَ الرَّابِعُ إِذَا جَاءَ
مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ دُوحَكَ فَادْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ وَ أَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَ الثَّامِسُ إِذَا دَخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب مآثر

۳۱۲

فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَإِنَّكَ بِهَا نَاشِئٌ
یعنی اگر توانائی داری نه این پنج چیز بجای بیاوری و دیگر از معصیت خدای بپناک مباش سخت است اینک از رزق
و روزی خدای محو یعنی رزقی دیگر بجای روزی بخوار تا بچندای غرور و غلبه نباشی آنوقت بهر کونه معصیت
خواهی میادرت جوی دویم از ولایت خدای برون شو یعنی اگر توانی و ولایتی میگردان از ولایت و حکم خدای
سراغ داری بآنجای شو و معصیت خدای کار کن ستم آنست که موضع و مکانی بجوی که خدایت نکران و بر معصیت
بنیانشد آنوقت آنخند که خواهی در حضرت یزدان روز بعضیان سپار چهارم این است که چون فرشته مرگ
برای قبض جان تو میاید که نداندا از خوشی و بگردان و جان بد و بسیار و چندانکه خواهی بملای روز گذار چشم
است که چون مالک و وزخ بفرمان یزدان و کفر کنان تر آتش کشاند آتش اندر مشو و بحکومت او تن سپار
و هر چه خواهی کرد ملای بگرد و کار به تباهی سپار پس کسیکه نیرودی دفع بچگونه ازین سائل را ندارد و چاره هیچکس
نماید چگونه معصیت و مخالفت حضرت احدیت بخواست و جبارت میرود در مجموع امیدزاه ابو بحین
در آیه بنی فراس مالکی اشتری رحمة الله علیه که از اولاد مالک اشتر است مطور است که وقتی کسی بحضرت
امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد که نیرید در باره تو و پدرت و برادرت و جدت چنین و چنان بگوید
چون آنحضرت حکایت آنرا از آن ملعون بجله بشنید فرمود **مِنْ لَّهِ كَمَا لَكَ عَوْنًا أَنْ تَرَى عَذَابَكَ بَعْدَكَ**
بِمَعَاصِيهِ فَبِكَ یعنی بهین عون و اعانت از جانب حضرت احدیت برای تو کافی است که دشمن را نکران شود
که معاصی خدای کار میکند یعنی همین کردار او که اسباب سخط خدای و عذاب او میشود برای عون و طمانی کردار او
با تو کافی است در کتاب من لایحضره الفقیه مطور است **قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمْ يَنْجُ أَحَدٌ**
بِئَالِ أَحَدٍ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَّا اضْطَرَّ لَهُ الْمَسْئَلَةُ يَوْمًا إِلَى أَنْ يَسْأَلَ مِنْ حَاجَةٍ یعنی بر پروردگار
لازم است و بر خود ختم فرموده که اگر کسی بپیزی که نیازمند بان است سؤال نماید یعنی از مردم بطور سؤال
خیر که حاجت ندارد بطلب آن سئلت نماید لاجریان کار و کردار او را ناچار گرداند که بان حاجت مند شود و سؤال
در احتیاج طبری از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویت که محمد بن شهاب زهری در حضرت
علی بن الحسین سلام الله علیهما در آمد و سخت محزون و اندوهناک بود امام زین العابدین علیه السلام به و فرمود
ترا چیست که عکین باشی عرض کرد این رسول الله حقیقت بهموم و غموم بر من تافقن کرده است چه از آنکه بر من
حد و در من طمع دارند بمن آزار بجای رسد و بانا که امیدوار بودم و بانا که احسان نمودم بر طلاف بآنچه کان بودم
مشابهت می کنم امام علیه السلام با او فرمود **احْفَظْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ مِثْلَكَ بِهِ اخْشَوْنَا أَنْ**
یعنی کلام خویش و زبان خویش را بصیغار غیث باز دار و بی پروا و ناوکوبی و باقتضای وقت و خواهش زمان
و ولایت و مدافعان کن تا بباداران و پنهان ترا کردگان محبت و ملوک احسان خوشتن کردانی زهری عرض کرد
این رسول الله ای احسن الیهیم بنیابند زمین کلامی یعنی اگر چند من غضبان هم باشم جزا در نمی د

بعضی از معصیت

در کتاب من لایحضره الفقیه

کتاب من لایحضره الفقیه

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۳۱۵

با ایشان بجا و درت مبارک بخویم امام علیہ السلام فرمود: هَبَّاتُ هَبَّاتُ اِبَالُكَ وَاَنْ نَّجِبَ مِنْ
 نَفْسِكَ بِذَلِكَ وَاِبَالُكَ اَنْ تَكَلَّمَ بِمَا بَقِيَ اِلَى التَّلَوُّبِ اِنْكَارُهُ وَاِنْ كَانَ عِنْدَكَ اَعْيُنًا وَاَنْ تَكَلَّمَ
 كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ نَكَرَ اَمْرُكَ اَنْ تُوسِعَهُ عُدَّتْ رَأْسُهُ قَالَ بَارِزُهُرِّي مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ مِنْ اَكْلِ مَا فِيهِ
 كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ اَبْرِمَا فِيهِ ثُمَّ قَالَ بَارِزُهُرِّي اِنَّمَا عَلَيْكَ اَنْ تَجْعَلَ الْمُسْلِمِينَ بِمَنْزِلَةِ اَهْلِ بَيْتِكَ
 فَتَجْعَلَ كِبَرَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وَالِدِكَ وَتَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وَلَدِكَ وَتَجْعَلَ بَرِيكَ
 مِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ اَحَبِّكَ فَاَيُّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّ اَنْ يَنْظُرَ وَاَيُّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّ اَنْ يَهْتِكَ سِرَّهُ وَاَيُّ
 عَرَضَ لَكَ اِبْلَاسٌ لَعَنَهُ بَانَ لَكَ فَضْلًا عَلَى اَحَدٍ مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ فَانْظُرْ اِنْ كَانَ اكْبَرُ مِنْكَ
 فَهَلْ قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَاِنْ كَانَ اصْغَرَ مِنْكَ فَهَلْ قَدْ سَبَقَنِي
 بِالْعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَاِنْ كَانَ تَرَبُّكَ فَهَلْ اَنَا عَلَى يَمِينٍ مِنْ دِينِي وَنَبِيٍّ
 شَكَّ مِنْ ذَنْبِي وَاَمْرِهِ فَاِلَى اَدْعُ يَمِينِي بِشَكِّي وَرَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ يُعْظِمُونَكَ وَيُوقِرُونَكَ
 وَيُجَلِّوْنَكَ فَهَلْ هَذَا اَفْضَلُ اخَذَ وَاِيَهُ وَاِنْ رَأَيْتَ مِنْهُمْ اِنْفِصَا ضَاعَتْ فَهَلْ هَذَا الذِّبُّ
 اَحَدُ شَيْءٍ فَاَنْتَ اِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ سَهَّلَ اللَّهُ عَلَيْكَ عَلَيْكَ وَكَثُرَ اَصْدِقَاؤُكَ وَقَلَّ اَعْدَاؤُكَ
 وَفَرَحْتَ بِمَا يَكُونُ مِنْ بَرِّهِمْ وَلَمْ تَأْسَفْ عَلَى مَا يَكُونُ مِنْ جَفَائِهِمْ وَاعْلَمْ اَنْ اَكْرَمَ النَّاسِ عَلَى
 النَّاسِ مَنْ كَانَ خَيْرُهُ عَلَيْهِمْ فَاصْبِرْ وَاِنْ كَانَ اَلْبَاهِمُ مُخْشَا جَانَانًا
 اَهْلُ الدُّنْيَا يَعْشِقُونَ اَلْأَمْوَالَ مَنْ لَمْ يُزَاجِرْهُمْ فِيهَا يَعْشِقُوا كَوْنَهُمْ عَلَيْهِمْ مَنْ لَمْ يُزَاجِرْهُمْ فِيهَا وَمَكَدُهُمْ مَنْ كَانَ اَعْلَاهُمْ كَرَمٌ
 امام عليہ السلام از کلام زهری که سایه غرور و اعجاب بنفس پیدا فرمود: هیات هیات بریز از اینکه باین کار
 و کردار در نفس خویش بغرور و تکلفی اندر شوی و بر هذر باش از آنکه از چیزی سخن را نمی که قلوب با نکار آن
 سبقت یافته باشد یعنی چیزی که از ذهن دور و بدل ناچسب و در گوش عجب آورد هرگز بر زبان میاورد اگر چند
 عذر آنرا با خویش موجود داشته باشی چه اینکار همه وقت ممکن نشود و برای هر مسکری همیة عذر نتوان آورد و آنکار
 فرمود ای زهری هر کس عقل و خودش از هر صفت و قوت که در وجود اوست اهل نباشد هر چه زود تر دست
 دست خویش هلاکت کرد و چه نکاهبان انسان عقل اوست ای زهری بر خود واجب بدان که مسلمانان را بمنزلت و منزلت
 اهل بیت خود بشمار آوری پس بزرگترهای ایشان را بمنزله پدر و آن تقطیع و تحريم که باید بدان بابت ایشان لازم
 شماری و کوهکهای ایشان را مرتبت فرزند بنی و همان مهر و خادست که از پدران با فرزندان بیاید مراعات فرمائی
 و آنکه بن و سال با تو هال هستند رقت برادر سنی و آن اتحاد و یکجائی و یکجائی که در خور برادران است بپایان
 آوری و چون چنین بدانی آیا هیچ دوست بخوای داشت که با پدر یا فرزند یا برادر است بظلم و ستم و روپس
 یا زیان و ضرر او جوئی یا بخوای بریده حرمت و عزت و ناموس او را چاک دهی و اگر شیطان مردود و در عصه
 خیال و پند بگذرد تو چنان عرض دهی و چنان جلو آورده که ترا بر کمین از اهل قبله یعنی مسلمانان فضیلتی است

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب مابصر

۳۱۶

سبب بندیش و خوب بگو که اگر آن کس را که پوسه شیطان خود را بروی افضل دانستی از تو پس نیده باشد تواند
 بود در اسلام و عمل صالح بر من مپی داشته باشد و البته چنین کس بر من فضیلت دارد و اگر از تو کمتر است با خود
 بگوی بچکان در معاصی و گناهان من بروی سبقت دارم و البته وی از من اشرف است و اگر در سن و سال
 با تو جمال رود با خویش بگوی همان من در معاصی و ذنوب خویش بر حقین هستم اما در معاصی و ذنوب او بچکان باشم
 و مرا چه اقدار است که حقین خویش را بچکان همچنان دارم و اگر منی مسلمانان از در تقییم و توقیر و تجل رود بر استحقاق
 خوشتن کبر و با خویش بگوی همانا ایشان در این کردار افضل و فزونی دست یازیده اند نه اینکه فضل و فروزی
 در خویش بیندیشی و اگر از ایشان در حق خوشتن انقباضی و کرفتنی در یابی با خویش بگوی البته معصیتی موجب
 این مشاهدت رفته و گناهی از من حدوث یافته و چون کار بر این نق و روز کار بر این شمت بجا متت بر یک
 خداوند سهل میگرداند بر تو زنده کاینرا و دوستان تو بسیار و دشمنان تو اندک میشوند و همه گناه بشادی ایشان
 ستادان و برگزندان ایشان اند و همه بخوابی بود و سرور ایشان را سرور خوشتن و غم ایشان را غم خوشتن بخوابی انکاشت
 و هر که گریه ترین مردمان نزد مردم کسی است که خیر او برایشان نرسد و همه گناه با ایشان بحالت استغناء و عفو
 و اغماض رود و اگر چند با ایشان حاجت داشته باشد زیرا که مردم دنیا بخوابی است و دنیا عاشق شیفته و خواستار
 دل بسته اند پس هر کس ایشان را در آنچه معشوق ایشان است زحمت نرساند برایشان بر اکرام رفته است
 و هر کس ایشان را در اموال دنیا زحمت ندهد بلکه بحسب استطاعت ایشان را بکنت و مضاعت مساعدت و معاونت نماید
 در خدمت ایشان عزیزتر و گرامی تر است را تم خود کوی چون با نحدیث شریف بتامل روند و تعمق بنمایند
 معلوم نمیکرد و جز عضر است و خیر مایه ولایت تاب و طاقت حل این مطالب و نقل انیزات را ندارد
 و جز از زبان و بیان کسیکه صاحب آن رتب و مقام است بیرون نرود چه اگر بر یکسره کوه نهند ستوه گیرد
 و اگر بر آسمان چل کنند صبر و نیر و نتواند و اگر بر دریای کران عرض دهند انقلاب و اضطراب بکشد و اینکه گاهی
 دیگران را با حتمال تکالیف اشارت نمایند نه آنست که از آن است که صاحب این تاب و توش و این هوش
 و خروش اند بلکه محض تذکره و ظهور و بروز مقاصد عالی و درجات سامیه خودشان است و نیز در ضمن هر چه
 شنوندگان بخار بندند و با ندازه مضاعت اطاعت کنند معتم و مایه رسکارسای ایشان است **مَا لَا يَذَرُكَ**
كَلَّةٌ وَلَا يَرْكَلُهُ مجلسی علیه الرحمه در کتاب بجا میفرماید زهری از جانب کیتن بنی امیه در محلی عامل بود
 و چنان افتاد که وقتی مردی را بعقوبت و عذاب بملاک آورد و ازین کردار سخت میترسید و پریشان و بنیاک بیرون
 شافت و بناری نهان کردید و نه سال در آن غار بزیست تا چنان افتاد که حضرت علی بن الحسین سلام الله
 علیهما بفرج شد و زهری خدمتش دریافت امام علیه السلام فرمود چنان من بر اینجالت تو و نو میدی تو افزون
 از کتا تو بر تو بنیاک هستم **فَالْبَعَثُ بِلَدِيهِ مُسَلَّمٌ إِلَى أَهْلِهِ وَ أُخْرِجَ إِلَى أَهْلِكَ وَ مَعَالِمِ دِينِكَ** یعنی دیش
 مقتول را که بحسب مقرر متخص است یعنی دیکه کمال بوارث مقتول بفرست و خودت باطل و عیال خویش باز نشو

حقین در مطبی

کونانی زهری و بجا
 بصفحت انحضرت

احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۳۱۶

و با مردین و مسائل آئین خود مشغول باش زهری عرض کرد یا سیدی ما ما عظم و اذوه و اذیثه ازین بازگشود ی الله تعلم حجت بجهل رساله فی خدای بترید اند که رسالت خویش را در کدام خانه و آن فرود آورد بانجده زهری بفرمان آنحضرت کار کرد و بال خوش باز شد و در آستان مبارکش ملازمت گرفت و در شام اصحاب و ملازمین آستان جایون آنحضرت بشمار آمد و از نیروی و قوی کین از بنی مروان از راه مبارک با وی گفت

اصحاب و اب و بکر

باز هری ما فعل بیک لنی هری سمنه تو چه کرد و مقصودش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بود و هشتم در کتاب فروع کافی باین تقریب داستانی مذکور است لکن در اینجا میگوید که زهری گفت چون آن شخص را یکشتم بحضرت علی بن الحسین عرض کردند باین مقول چه سازم مندمود و دید اورا بقوم او عرضه و سپس مندمود بقوم او بردم و ایشان از متبول آن ابا و امتاع و زیدند و هر چند کوشش نمودم پذیرفتار نشد پس داستانرا در حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض رسانیدم فرمود چند تن با خود همراه بوده بر آستان کواه کیر و سن بحسب فرمان بجای آوردم و آنجا عت بچنان با متاع رفند و من همراهان خود را بمشاهدت گرفته بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما باز شدیم و خبر باز گفتم فرمود وید را بر کیر و کیه کیه نموده هنگام ظهر وقت طلعه فجر بر سرای ایشان شو آن کیه را در سرای بیلکن پس هر کس از آن چیزی برگرفت از هر تو بحساب وید بخوابد رفت چه وقت ظهر هنگام طلعه فجر ساعتی است که بموخ اهل الدار یعنی در آن دو هنگام اهل سرای ساکن بکار عبادت مشغول هستند بانجده زهری گفت چنان کردم که فرمود اگر علی بن الحسین علیهما السلام بنودی مبلاکت میرسیم و آن مرد متغول را قروح بود و زهری اورا مضروب داشته از صدمت ضرب برده بود و هم این روایت را با مذک اختلافی ذکر نموده اند و نوشته اند آنحضرت چون زهری را در مسجد بحالت اشفکی خرد باز بخویت و سبب بروض رسید باز زهری مندمود مبلغ وید را در کیهما جای ده و بخران وقت نماز باش و در آن هنگام در سرای ایشان بیلکن دیگر در کتاب کافی مفسور است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویت که مروی بحضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما میآید و اورا ابومره بود و چنان بود که هر وقت خواستی رخصت شرفیابی حال کند عرض میکرد ابومره بر در سرای است امام زین العابدین علیه السلام فرمود سو کند با خدای اگر بدفع دوم بر در سرای ما بیای ابومره کوی جو مری در کتاب صحاح ۱ لفظ میگوید ابومره بقمیم کیت ایس علیه اللعنه است شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب اما میگوید حضرت سید الساجدین سلام الله علیه فرمود القول الحسن بئری المال و بئری الرزق و بئری فی الاجل و بئری فی الدار و بئری فی الجنة سخی که بخیر و یکی مردمان از دمان بیرون شود مال را بسیار گرداند و در ویرا و اودان کند و مرک را و پس آنمخند و اهل و عیال را دوست بناید و گویند و در بهشت جاوید در آورد از شقی غمی مرویت که با علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردم یا بن رسول الله چگونه باید از فرمودی قال اصبحنی مظلوماً یبشیر الله تعالی بطلبی بالفقر فیض و النبی صلی الله علیه و آله بالسنت و العبال بالقوت و النفس بالشهوة و الشیطان بالشیاع و الخافطان بصندقی العی و ملک الموت بالروح القبر بالجسد فابین هذا الخصال مظلوم باید در عالمی

سختی و محنت

و اینست

سختی و محنت

بزر

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصر

۳۱۸

بهشت چیز مطلوب میباشد یعنی در حالتیکه هست کس هست چنانکه از من مطالبه نماید خدا تعالی از من طلب فرماید
 بنجایه یعنی ادای آنچه را بر من فرض نموده میخواهد از من مطالبه بفرماید و پیغمبر صلی الله علیه و آله ادای شش را
 از من میخواهد و عیال من در طلب قوت و روزی است و نفس در طلب شهوت رانی و شیطان خواهد خواسته متابعت
 و زدن با او و دود فرشته که نگاهبان بهیمنای در عمل هستند و در طلب صدق عمل میباشد یعنی در طلب آن هستند
 که اعمال و افعال من از روی صدق و راستی و خلوص باشد و ملک الموت در طلب قبض روح و کور و غایت
 خداست پس من مطلوب این خصال و رسول این سؤال استم یعنی حالت هر کس و زندگی دنیا بیرون از
 حمله نباشد و تکلیف هر کس از یکونه مسأله خارج نیست پوشیده نباشد که امام علیه السلام چنانکه مامورند بزبان
 شقیق فرمایش میکند و اورا تنبیه میفرماید چه شقیق در جمله عرفا و ربانو بشمار میرود و بر وایت ابن خلکان در سال
 یکصد و پنجاه و سیم و بر وایت یافعی در سال یکصد و نود و چهارم و فات کرده و اورا صاحب مجالس المؤمنین
 از جمله مآذنه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام میثارد در این صورت این مکالمه با حضرت سید سجاده بعد میباشد
 تواند بود با حضرت باقر یا امام جعفر صادق یا موسی کاظم علیهم السلام روی داده باشد و الله اعلم و دیگر در کتاب
 خصال از هر موطور است که از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم معین مودمن که تَعَزَّزَ بِعِزِّ اللَّهِ
 نَقَطَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَصْرًا وَاللَّهُ مَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ إِلَّا كَكَفْتِي الْبُرْزَانِ فَأَيُّهَا دَجَّ ذَهَبَ
 بِالْآخِرَتِمْ نَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَرَدَّ حَدِيثُ وَارِدَاتِ إِنْ فِي اللَّهِ عَزَاءٌ مِنْ كُلِّ
 مُصِيبَةٍ فَتَعَزَّزُوا بِعِزِّ اللَّهِ عَزَاءٌ بَدَّ بَعْضُ مَبْرَأَتِ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ غَرَّيْ غَرَّيْ غَرَّيْ غَرَّيْ غَرَّيْ غَرَّيْ غَرَّيْ
 نمود بر آنچه اورا رسیده است یعنی بر مصیبت و بلائی که بروی فرود گشته و مراد بتغزنی بغض الله تبصروا تنبیه است
 در هنگام مصیبت و شورش آنست که گفته شود إِنْ أَلَّيْتُهِ وَأَنَا الْبَرُّ دَا جَعُونَ چنانکه خدای فرمان کرده است
 یعنی در آیه شریفه الدِّينِ إِذَا صَابَهُمْ إِلَى آخِرَتِهِ وَمَعْنَى بَغَاءِ اللَّهِ تَبَغُّيَةُ اللَّهِ آيَةٌ است و در اینجا اسم
 در مقام مصدر قائم است و ازین باب است حدیث مذکور یعنی هر کس صبوری و شکیبائی بکند بر آنچه بروی نازل
 شده است بتغربت خدا تعالی همانا اورا جزاف و حسرت بهره از جهان نخواهد بود سو کند با خدای میت دنیا
 و آخرت مکرر بماند و گفته ترازد که چون هر یک سنکین کردید آن یک را می برد و بعد از آن این آیه مبارک تلاوت
 فرمود إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ چون قیامت پائی شود و مراد از واقعه قیامت است که لَبَسَ لَوْفَعَهَا كَاذِبَةٌ
 بروغ نباشد و البته خواهد شد و فرمود خَافِضَتُهُ وَاللَّهُ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى النَّارِ دَا فِعَتْ رَفَعَتْ
 وَاللَّهُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ یعنی در آیه مبارکه معنی خافضة این است این است فرو می افتند
 دشمنان خدا را بسوی آتش خیمه و رافعه یعنی بلند میکند دوستان خدا را بسوی بهشت آنجا که آنحضرت با یکی از
 یمنیان خود روی کرده فرمود اتقوا الله و لا تملوا في الطلب و لا تطلب ما لم يخلق قَاتٍ مَنْ
 طَلَبَ مَا لَمْ يَخْلُقْ نَقَطَتْ نَفْسُ حَسْرَتِ الْمُنْطَلَبِ خدای پیرمیز و در طلب و طمع بقانون و انداز با سب

در مورد
اصحاب

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۱۹

و آنچه خلق نشده محواه چه کس که در طلب چیزی که آفریده نشده ریخ بر د جان خویش را در معرض افسوس و درین دریا بکند و هرگز با پنجه بند و نایل نخورد و نکارد و حروف کوید چنان همی نماید که مقصود آن باشد که در طلب راحت و خلود در این سرای بناید بود چه این صفت را خدای در اینجا نیا فریده یا این که مقصود این باشد که بآن بجهه که ترا میرسد خوشود باش چه اگر از پی چیزی که قمت تو نیست بر خوشتن ریخ بر بنی جز دریافت رخت فایدت نیابی و آنچه در قمت کسی مقدر نیست بحقیقت چنان است که برای او آفریده نشده است زیرا هیچکس در طلب چیزی که مخلوق و موجود نیست نتواند بود و الله اعلم و در سوره و حججه صلی الله علیه و آله وسلم معلوم باد که را قلم حروف تتم حدیث را از نظر سرده با معنی نفهم خویش اشارت و سلیقه خود بخارش داد اکنون تتم حدیث بخوان شد با ترجمه امام علیه السلام از پس آنجه فرمود و **كَفَيْتُنَا مَا لَمْ يَخْلُقْ** چگونه بجزئی که آفریده نشده توان باز رسید آنرا در جواب عرض کرد و **كَفَيْتُنَا مَا لَمْ يَخْلُقْ** چگونه طلب کرد و میشود چیزی که خلق نشده است یعنی طلب هر چیزی منوط بود آن علم یافتن آنست آنحضرت در پاسخ فرمود **مَنْ طَلَبَ الْغَنَى وَالْأَمْوَالَ وَالسَّعَى فِي الدُّنْيَا فَمَا يَطْلُبُ ذَلِكَ لِلرَّاحَةِ وَالرَّاحَةُ لِمَنْ خَلَقَ فِي الدُّنْيَا وَلَا أَهْلُ الدُّنْيَا إِنَّمَا خُلِقُوا لِلرَّاحَةِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا أَهْلُ الْجَنَّةِ وَالنَّعْبُ وَالنَّصَبُ خُلِقُوا فِي الدُّنْيَا وَلَا أَهْلُ الدُّنْيَا وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْهَا غَنَةً إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الْخَيْرِ مِثْلَهَا وَمَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ كَانَ فِيهَا أَشَدَّ فُتْرًا لَا تَهْتَفِرُ إِلَى النَّاسِ فِي حِفْظِ أَمْوَالِهِمْ وَبَقَائِهِمْ كُلِّ الْقَوْمِ إِلَّا فِي الدُّنْيَا فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا رَاحَةٌ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ يُوسِسُ إِلَى النَّعْبِ فِي الدُّنْيَا وَالْجَنَابِ عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَّا مَا نَعِبَ قَلِيلًا اللَّهُ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا بَلْ نَعِبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ لَا وَمِنْ أَهْتَمَّ لِرُفْقَائِهِ عَلَيْهِ خُطْبَةٌ كَذَلِكَ قَالَ السَّبْحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ إِنَّمَا الدُّنْيَا فُتْرٌ فَأَعْبُرُوا هَذَا وَلَا تَعْرِفُوا هَذَا** هر کس در طلب توانا کنی و دست گردن خاسته جان دوست و کشایش روزگار کوشش نماید همانا البته این سعی و کوشش برای طلب آسایش و راحت است لکن در اینجا جنبه و کیان فریبده راحت برای هیچ بند آفریده نشده و آسایش در حلقه آفریش محال است و خاص از بجهه رخت و بهشتیان است و تعب و ریخ مخصوص باین سرای پنج و مردم این سرای ریخ و شکنج است و هر کس را از بجهه جهان یک دوست بهره افندد و چندان حرص و آرزو بروی حسیره کرد و هر کس از قمت جهان بترخیص برد ناچار فقر و نیازمندی او شدید تر است چه محض نکاهانی خواسته خوشتن بردمان حاجت میشود و بجهه الهی از آلات دنیا نیازمند کرد و پس در توانا کنی و دنیا راحت نیست اما شیطان فرزندان آدم را بوسه کید و جان روی نمود آرد که در جمع احوال راحت و آسایش است لکن شیطان در این و سوسه آو میرا در اینجا باین چار ریخ و نصب و بد بجهه می گوی رسا و عقاب گرداند با ترجمه چون امام زین العابدین علیه السلام این حکایت برای برد برای اینک کسی را توانا بخت فرمود چنان کمان نبرد که آن حتی که دوستان خود را در دنیا نموده میبود برای جمع نباست بلکه ایشان ریخ

نخستین ریخ

نخستین ریخ
علاء العبد من طاعت
و اجمع هفت
کسیه و سبب

三

مواظفہ علیہ السلام
فہمہ السلام

فی بحسب الاسلام

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۲۱

بِمِیْجٍ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ حَسَنٌ خَلْفُهُ مَعَ أَهْلِهِ یعنی چار حضرت و شست است که هر کس دارای آن باشد
 اسلامش کامل و کمالش از وی مجور و پروردگارش به کام ملاقات از وی خوشنود باشد سخت اینکه در جوفیکه
 خدا تعالی در حق مردمان بروی مقرر فرموده است بفرمود دوم اینکه با مردمان از وی صدق و صداقت
 زبان باشد سیم اینکه از هر کار که ناستوده است در حضرت خداوند و مردمان بشیرم و آرزوم شود چهارم با اهل عیلت
 خوشتن بخوی ستوده و خلق محبته زینت نماید و نیز در کتاب خصال از زرار بن اوفی مرویت که در حضرت
 امام زین العابدین سلام الله علیه در آمد منبر بود با ذوقه الناس فی زماننا علی سبب طبقات است و
 ذِئْبٌ وَ تَغْلِبُ وَ کَلْبٌ وَ خَيْرٌ بِوِشَاءٍ فَاَمَّا الْاَسَدُ مُلُوكُ الدُّنْيَا حَبِيبٌ كُلُّ وَاحِدٍ اِنْ تَغْلِبُ وَ لَا تَغْلِبُ
 وَ اَمَّا الذِّئْبُ فَجَارٌ لَمْ يَدُمُ مَوْتُ اِذَا اشْرَا وَ اَوْ مَدَّ حَوْنَ اِذَا بَاعُوا وَ اَمَّا التَّغْلِبُ فَهُوَ لَا الَّذِیْنَ یَاکُلُونَ
 بِاَدْبَابِهِمْ وَ لَا یَاکُلُونَ فِی فُلُوْهِمْ مَا یَصِفُوْنَ بِالسِّنِّهِمْ وَ اَمَّا الْکَلْبُ بِهَرِّ عَلَ النَّاسِ بِلِسَانِهِ وَ
 بِکَرِهَةِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ لِسَانِهِ وَ اَمَّا الْخَنَزِرُ فَهُوَ لَا الْخَنُوزُ وَ اَشْبَاهُهُمْ لَا یُدْعَوْنَ اِلَیْ فَاحِشَةٍ
 اِلَّا اَحَابِیْوُا وَ اَمَّا الشَّاةُ فَالَّذِیْنَ یُحْزَنُ سَعُوْرُهُمْ وَ یُوْکَلُ حَوْمُهُمْ وَ یُکَسَّرُ عَظْمُهُمْ فَکَيْفَ تَضَعُ
 الشَّابِیْنَ سَیِّدِ ذِئْبٍ تَغْلِبُ کَلْبٌ خَيْرٌ لِیْرِیْ زراره همانا مردمان در زمان بارش طبقه هستند شیر و کرک و روباه
 سگ و حوک و کوسفند اما شیر پادشاهان جهان هستند که هر یک همی دوست میدارند بر تمامت آزدیدگان
 یزدان جیره باشند و هرگز مغلوب نشوند و اما کرک سوداگران و تجار روزگار شما باشند که چون ضرر یا خریداری
 نمایند بلا خش بگدیب و کوهش آن کدازش گیرند و چون خواهند بفروشند ستوده و با فرایش شمارند و اما روباه
 این جماعت هستند که دین خویش را در بهائی گول و مشروب از دست باز میدهند و هرگز نمیخورند از آنچه بر زبان
 سیارند یعنی آنچه بر زبان آورند جز آنست که بدل از منفعت دارند و مراد ازین طبقه مردمان مژور و فاحش باشند
 و اما سگ آنان هستند که مردمان را از می گرد آهنگ کنند و برای زیان بانک زنند و مردمان بسبب گزند زبان
 ایشان بجا ایت باشند و این طبقه شاعران و بزرگان و امثال ایشان باشند و اما حوک این جماعت محنت و دوش
 و اشتهایان هستند که ارباب معاصی و فواحش باشند و این جماعتی هستند که هیچ امری فاحش و زشت دعوت
 نشوند جز اینکه اجابت نمایند و اما کوسفند پس آنحان هستند که موسی آنها را می کند و کوست ایشان را میخوردند
 و استخوانها را در هم میکنند و ایشان جماعت رعیت هستند پس چه چاره نماید و صبت حالت این کوسفند چاره
 در میان شیر و کرک و روباه و سگ و حوک و دیگر در کتاب خصال از سفیان بن عیینه از هریری مروی است
 که حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما منبر بود اخیر ما اوصی به الخضر موسی بن عیاریت علیهما السلام
 اَنْ قَالَ لَهُ لَا تُعْبِرَنَّ اَحَدًا ابْنًا وَ اِنْ اَحَبَّ اَلْاُمُورَ اِلَیَّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا تُشَاةُ اَلْهَقْدُ فِی الْجِدِّ وَ
 الْعَفْوُ فِی الْمَقْدُورِ وَ الرَّفْقُ بِعِبَادِ اللَّهِ وَ مَا رَفَقَ اَحَاًا بِأَمَةٍ فِی الدُّنْيَا اِلَّا رَفَقَ اللَّهُ عَسَدُ
 جَلَّ بِهَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ رَأْسُ الْحِکْمَةِ مَحْفَاةُ اللَّهِ سَتَرٌ وَ جَلَّ بِهَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ

از سید الساجدین

در کتاب خصال

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب باصر

۳۲۲

موسی بن عمران علیهم السلام گذاشت این است که با موسی گفت هرگز یکپس را بکنه و خطیبی دستخوش گوشت
و طاعت مدار و بهترین کار و کردار در پیشگاه حضرت دادار سه چیز است نخست آن است که را امری که در آن
حد و جد میورزند با قضا و میانه روی باشد یعنی مطلقا در امور دنیوی و دینی نباشند و دوم که نسبت در حق
نبرد مندی و قدرت است ستم رقی و مدارای باندگان خداست همانا یکپس در دار دنیا با کسی بر هفت
و هجرت و کمراسیکه خدای عزوجل در روز قیامت با وی برقی و نرمی میرود و راس حکمت خوف از خدای
تبارک و تعالی است یعنی بعد از آنکه از خدا تعالی خائف باشد لابد که دلهای و منای و فواحش و قباح بخواند
کرده و البته با همه اخلاق و محاسن ستم و مکارم آداب مجبول خواهند بود و هر کس صفات خدا آراسته و
از اعلایا راست پیراسته گشت البته چنین کس حکیم و دانا و بهر دوسرای رستگار و سرفراز است در کتاب
امالی از ثابت بن دینار ثمالی و در کتاب فضائل از حضرت علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیهما مسطورا
که حضرت در باب حقوق پنجاه گانه بپاره از اصحاب خود کتب فرمود و آن رساله از این ماست
اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ حُقُوقًا مُحِيطَةً بِكَ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ تَحْرُكُهَا أَوْ سَكَنَةٍ
سَكَنَتْهَا أَوْ خَالٍ حَلَلَتْهَا أَوْ مَزَلَةٍ نَزَلَتْهَا أَوْ جَارِحَةٍ فَلَبَّيْهَا أَوْ أَلَةٍ تَصَرَّفَتْ فِيهَا
فَاكْبِرْ حُقُوقَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْكَ مَا أَوْجَبَ عَلَيْكَ لِنَفْسِهِ مِنْ حَقِّهِ الَّذِي
هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ ثُمَّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ لِنَفْسِكَ مِنْ قَرْنِكَ إِلَى قَدَمِكَ عَلَى
أَحْدِثِ أَجْزَائِكَ فَجَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ لِّلِّسَانِ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِصَمْعِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِصَبْرِكَ
عَلَيْكَ حَقًّا وَلِإِدْبَارِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِإِحْرَاقِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِإِبْطَانِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِإِفْرَاقِكَ
عَلَيْكَ حَقًّا فَهَذِهِ الْجَوَارِحُ السَّبْعُ الَّتِي بِهَا يَكُونُ الْأَفْعَالُ ثُمَّ جَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ
حُقُوقًا فَجَعَلَ لِمَوْلَاكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِصَوْمِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِصِدْقِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِهَذَا
عَلَيْكَ حَقًّا وَلِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حُقُوقًا ثُمَّ يُخْرِجُ الْحَقُوقُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ مِنْ ذَوِي
الْحَقُوقِ أَوْ أَجِبَهُ عَلَيْكَ فَأَوْجِبْهَا عَلَيْكَ حُقُوقُ أَمْنِكَ ثُمَّ حَقُوقُ رِعْيَتِكَ ثُمَّ حَقُوقُ
رَحْمَتِكَ فَهَذِهِ حُقُوقٌ بِشَعَبٍ مِنْهَا حُقُوقٌ فَحُقُوقُ أَمْنِكَ ثَلَاثَةٌ أَوْجِبْهَا عَلَيْكَ حَقٌّ سَائِبِكَ
بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ حَقٌّ سَائِبِكَ بِالْعِلْمِ ثُمَّ حَقٌّ سَائِبِكَ بِالْمُلْكِ وَحُقُوقُ رِعْيَتِكَ ثَلَاثَةٌ أَوْجِبْهَا
عَلَيْكَ حَقٌّ رِعْيَتِكَ بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ حَقٌّ رِعْيَتِكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ رِعْيَةُ الْعَالِمِ ثُمَّ حَقٌّ
رِعْيَتِكَ بِالْمُلْكِ مِنَ الْأَزْوَاجِ وَمَا مَلَكَ الْأَمَانُ وَحُقُوقُ رِعْيَتِكَ كَثَرَةٌ مُصْنِفَةٌ بِعِدَدِ
إِضْطَالِ الرِّجَمِ فِي الْمَرَابَةِ وَأَوْجِبْهَا عَلَيْكَ حَقٌّ أَمَلِكَ ثُمَّ حَقٌّ أَبْيِكَ ثُمَّ حَقٌّ وَلَدِكَ ثُمَّ
حَقٌّ أَحَبِّكَ ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَأَلْقَرِبِ وَالْأَوْلَى فَأَلْوَلِي ثُمَّ حَقٌّ مَوْلَاكَ أَلْتَنَعَمَ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقٌّ
مَوْلَاكَ الْجَارِيَةِ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقٌّ ذَوِي الْمَعْرُوفِ لَدَيْكَ ثُمَّ حَقٌّ مُؤَدِّكَ لِمَوْلَاكَ

مواظف حضرت
در حقوق پنجاه گانه

ربع دوم از کتاب مسکوه الادب ماهر

۳۲۳

که با تو به یکی رفته اند آنگاه حق مؤذن است برای نماز تو پس حق شیوای نماز تو است پس از آن حق مجلس و همایش
تو است و حق همایه و حق رفیق و حق شریک تو و حق مال تو و حق غریم تو که از وی مبطایه هستی و حق آن خصم تو است
که هر تو او قاتل دارد و حق آن خصم که تو بر وی اعدا داری پس حق آنکس که از وی مشورت میجویی و حق آنکس
که از تو مشورت میجوید و حق آنکس که از تو در طلب نصیحت باشد و حق آنکس که ترا نصیحت است پس حق آنکس که از تو کمتر
باشد و حق آنکس که از تو سؤال کند و حق آنکس که تو از وی سؤال نمائی پس از آن حق آنکس که زیانی از وی فعلاً
یا قولاً بعد از تغییر عذر بر تو دارد و هست پس حق اهل بیت تو است بر تو پس حق اهل ذمه تو است پس حقوق جاریه
بقدر عطل و لغزشش افغان و تصرف اسباب است پس خوشا بر آنکس که خدا تعالی اعانت فرماید او را بر آنچه واجب
شده است بر وی و توفیق دهد او را برای ادای آن و او را بر طریق صواب و سداد باز دارد و فاعلاً بحق الله
الاکبر علیک فان تعبدت لا نضرک به شئ فاذ افعلت ذلک باخلاق جعل لك علی نفسک
ان یکفیک امر الدنیا و الاخره یعنی حق خداوند تبارک و تعالی که ترا از کفم بعبودیت وجود و پناه نمود در آورد و بدو
ایچگونه حاجت هزاران هر کوفت بجهه و رسالت بر تو نیست که روزگار خود را به پرستش او باز سپاری و هیچ
و انباز از هر او باز نکوی و چون اینکار از در خلوص نیست و صفوت عقیدت بیای برده باشی خدای عز و جل بر ذات
مقدسش متعال خود ختم میفرماید که امر دنیا و آخرت ترا اسباب است و یکی کفایت فرماید و ترا بجهت و سرای کا سکا
و وصول در حاجات و حصول برکات بر خور دارد که داند و حق نفسیک علیک ان تستعملها بطاعه الله عز
وجل و حق اللسان اکرامه علی الخنا و تعویبه الخیر و تزک الفضول التي لا فائدة لها و البتر
بالتائس و حسن القول فیهیم و حق السمع تنزیهه عن سماع الغیبه و سماع ما لا یجلی سماعه و حق
البصر ان تعیضه عما لا یجلی لك و تعیضه بالنظر به و حق یدک ان لا تبسطها الی ما لا یجلی لك و حق
رجلیک ان لا تمشی بها الی ما لا یجلی لك فیهما تقف علی الصراط فانظر ان لا تشرک بک
فترد فی النار و حق بطنک ان لا تجعله و عتاء للحرام و لا تنزید علی الشیخ
و حق فرجک ان تخصه عن الزنا و تحفظه من ان یبطل الیه یعنی حق منس تو و جان تو که سود
و ضررش با فعال و اعمال تو بخوان است بر تو است که او را بطاعت و عبادت حضرت احدیت که موجب عافیت
عاقبت است مشغول و بکار آوری و حق زبان تو که متعارفانی الضمیر تو و زمام اختیارش بابت این است که
که از هیو و دهانی که مرثیهات جادوئی است باز داشته و کرم و بکارش خیر و خوبی و یکنی و نکوئی با کسان
و خرد که داشته از بیجا به راندن عادت بدی چه سود و زبان حله اعضا و جوارح یکو دش زبان و تالش بیان
نمایان است و حق سمع و نیروی سنوایی و گوش که آلتی است برای شنیدن خواه از آنچه ثواب بخشد یا در آنچه
عقاب کشد این است که شنیدن نیست کسان و آن مسووعات که نه روا و نه سزا است و مورت هزاران دوا
و عیادت پاک و منزه داری و حق تبصر و نیروی بینائی آن است که از آنچه نه رواست و دیدار باز پوسته

حق الله انظر

حق نفس

حق زبان

حق سمع

حق تبصر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۲۵

مکمله بسبب این آلت کرامی از صنایع قدرت که ادلاء معرفت و وحدت است عبرت گیری و حق دست تو که آلت افعال و نمائنده افعال است این است که با پنجه از بهر حلال و روایت برکشائی و بان کردار که نشانیست باز مردی و سبب وجود تو و اختیار که ترا امر و زبری می باشد فردای قیامت مسئول و معاقب گردد و در اینجا برنج و زنج و خاری و امانت و چار شود و حق پاهای تو که تحمل اقبال قالب و اوزار تو است آن است که آنها را در پیاده و بیرون از صواب کار نفرمائی و بان راه که نه اندر خور است کام سپاری چه باین دو پای برل صراط آتیاده همی شوی پس کی خوش بگو که از سنگینی ذنوب و ثقل گناهان تو را لغزاند و آبش در یخند و حق شکم که دیک جوش حیات و زندگانی و امانت گشت فاسد و کامرانی و کجی شستنیات نفس حیوانیت آن است که از طرف ماکولات و مشروبات حرام بخردانی و برافزون از آنکه سد جوع را بیاید آگنده کنی و در بخور و نمانش سازی و دآن سراسر از آتش نیش انباشته نیاری و حق فرج تو که آلت لذت و تملس و توالد و محل طهارت نفس اماره است آن است که از زنا و مباشرت ناروا نکامه بان و از نظاره نامحرماتش دید بان باشی چه پائین هرگاه و فرودگاه هر که زنجارت و تباهی در آخر کار بد و راجع است و عصا ره جبهه متلذذات مایه اوسیکرد و بحق الصلوة ان تعلم انها وفادة الى الله عز وجل و انك فائز فيها بين يدي الله فاذا علمت ذلك فثبت مقام الدليل المحقق الرابع الرابع الخائف المسكين المضطرب المعظم لمن كان بين يديه بالسكون والوفاء وقبيل عليها بقلبك وبقينها بجهد ودها وحقوقها وحق الصوم ان تعلم انه حجاب خبير الله عز وجل على انسانك وسمعك وبصرك وبطنك وفرجك لبسك به من النار فان ترك الصوم خرف ستر الله عليك وحق الصدقة ان تعلم انها دخر عند ربك ووديعتك التي لا تمنعك الى الاشهاد عليها وكن بما تستودعه على ائمة و تعلم انها تدفع البلاء والاسقام عنك في الدنيا وتدفع عنك النار في الآخرة وحق الحج ان تعلم انه وفادة الى ربك وقرار اليه من دنوبك ودينه قبول توبتك وقضاء الفرض الذي اوجبه الله عليك وحق الهدى ان تزيد به الله عز وجل ولا تزيد به خلفه ويزيد به العرش لرحمة الله تعالى وحق الصوم ان تعلم انه حجاب خبير الله عز وجل على انسانك وسمعك وبصرك وبطنك وفرجك لبسك به من النار فان ترك الصوم خرف ستر الله عليك وحق الصدقة ان تعلم انها دخر عند ربك ووديعتك التي لا تمنعك الى الاشهاد عليها وكن بما تستودعه على ائمة و تعلم انها تدفع البلاء والاسقام عنك في الدنيا وتدفع عنك النار في الآخرة وحق الحج ان تعلم انه وفادة الى ربك وقرار اليه من دنوبك ودينه قبول توبتك وقضاء الفرض الذي اوجبه الله عليك وحق الهدى ان تزيد به الله عز وجل ولا تزيد به خلفه ويزيد به العرش لرحمة الله تعالى

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماکر

۳۲۶

خواهی بود و حق صدق آن است که بدانی صدقه ذخیره است از بد تو در حضرت پروردگار تو و چنان و دعوت و
وامانتی است که بهنگام حاجت اقامت بشود و تینه از بهر تو لازم نیست یعنی در حضرت خدای محفوظ و مضبوط و آماده
و میناست و چون امانت خویش را بخواهی بی اقامت گواه تو عاید میشود و اگر چند این امانت را پوشیده و پنهان
بودیت نموده باشی برای تو محکم تر و آماده تر است از آن امانتی که با شکار سپرده باشی و باید بدانی صدق فرمودن
بلاغ و رنجوریه را از تو باز میسر دارد در دنیا و باز میدارد از تو آتش را در آخرت و حق حج آن است که بدانی اقامت
حج فرمودن در دو تو است بدکار پروردگار تو و فراموش کردن تست از کلمات تو بحضرت خداوند و در هفت دن حج
قبول شدن توبت و بجای آوردن آن امر فرض و واجب است که خدای بر تو واجب گردانیده است و حق
پیشی و قربانی آنست که اراده غائی در قربانی نمودن تقرب بحضرت سبحانی جستن و خوشنودی ایراد صدانی جستن
نه اینکه مخلوق را بان کار اراده کنی و باید اراده غائی در قربانی کردن در معرض رحمت خدا تعالی در آمدن نجات
بخیدن روح خود را در آرزو که خدا را ملاقات کنی از آتش و عقاب و فرسایش و عذاب و سؤال جواب
و حق السلطان ان تعلم انک جعلت له فتنه و انه مبتلی فیک بما جعله الله عزوجل له علیه من
السلطان و ان علیه ان لا تعرض لخطیئته فیک الی الهلکة و تكون شریکاً له فیما ابان
الیک من سوء و حق سائیک بالعلم العظیم له و التوفیر لجلسه و حسن الاستماع الیه و لا یأثم
علیه و ان لا ترفع علیه صونک و لا تحب احد النبا له عن شیء حتی یتکون هو الذی یحب و لا
تحدث فی مجلسه احداً و لا تغتاب عنده احداً و ان تدفع عنه اذا ذکر عندک بیوعه و ان
تشرعوبه و تظهر منافیة و لا تجالس له عدواً و لا شادی له و لیفاً فاذا ضلک ذلک
شهدت لک ملئکة الله بانک قد صدقته و تعلت علمه جل اسمہ لا للناس و اما حق سائیک
بالملک فان طبعه و لا تعصیه الا فیما یخطئ الله فانه لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق
و اما حق رعیتک بالسلطان فان تعلم انما صار و ارجعتک لضعفهم و قوتک فحبب ان
تعدل فیهم و تكون لهم کالوالد الرحیم و تغفر لهم جهلهم و لا تعاجلهم بالعقوبة و تشکر الله
علی ما اناک من القوة علیهم و اما حق رعیتک بالعلم فان تعلم ان الله عزوجل انما جعلک قیماهم
فیما اناک من العلم و فتح لک من خزائنه الحکمة فان احسن فی تعلیم الناس و لم یخرق بهم و لم یضجر
علیهم زادک الله من فضله و ان انت منعت الناس علمک او خرفت بهم عند طلبهم العلم
منک کان حقاً علی الله عزوجل ان یتلک العلم و بهاؤه و یسقط من القلوب محلتک
و حق پادشاه آن است که بدانی که ترا برای او متنه ساخته اند یعنی در آن سلطنتی که خدای باو عطا فرموده رعایا
مکمل و اهر و نواهی او گردانیده پس در اینجا سباب امتحان از بد او میا فرموده و در کار رعایا محمل است که کردید
چه بسؤل و مواخذ واقع میشود پس بر تو لازم است که خوشتن را در مورد خشم و ستیز او در نیازی

حق صدق

حق حج

حق قربانی

حق سلطان

در بیان فضیلت علم

۳۲۶

و بهست خود به تباهی اندر نیفتی چه اگر چنین کنی و بدست خود بچنگال فقر و بچنگال بؤانه زبوی هستی زبانی
 و نقصان آسب و گزند که از وی با تو فرارسد با وی شریک باشی و ازین کلام حکمت نظام جهان متفاد می شود که
 خوشتن را در پهنه خشم و سیر سلطان در انداختن نه همان رنج و شکنجه میزرای را بر خوشتن فرود آوردن است
 بلکه در روز شمار نیز در پیشگاه پروردگار و دار بؤاخذت و مسئولیت دچار بباست بود و حق آنکس که معتمد تو
 در انداخته است در طریق علم این است که او را سخت عظیم و بیک بزرگ جانی و بداری و محاسن او را بس موقر و محترم
 شماری و بکلمات او و بیانات او بطوری خوب و مطلوب گوش فرا داری و حضرتش را بار و کی کشاوه
 و خوبی آراوه و ادبی کامل و فرهیگی شال اقبال کنی و هرگز آوای خوشتن را بر صدای او برتر و بلند نداری و بری
 و چون کسی از وی در سنده از علم پرسش نماید تو خود اظهار دانش و شخصیت نمی و خوشتن را آراسته پاسخ مانی
 سنازی و جواب او را با خود او بگذاری و شرط ادب نگاهاری تا چنان بی نماید که هزارا گویند و بیرون آرد
 داننده و آن مجلس نیست و نیز بچوخت در مجلس او با دیگران حدیث زبانی و از لی خوشتن نمائی بر نیائی و خاطر
 او را ازین کردار آزار نرسانی و هرگز در خدمتش از هیچکس بغیبت لب نخانی چه این کردار نیز نشانه خوشتن خوان
 و از بر و شاد بپرون کام سپردن و خاطر او را کوفته خوانستن و بر خوشتن بدکان داشتن است چه ترا چون
 باین صفت باز شناسد از تو در خوشتن نیز بیندیشد و نیز بر تو است که چون کسی را بسکری که از معلم تو بخوبی
 سخن نراند او را سخن نا صواب او را دفع دهی و از وی بر تابی و نیز ترابا است که معایب آموزگار خویش را پوشیده
 و مناقب او را آشکارا بگردانی و هم با آنکه با وی بدشمنی و عداوت میروند مجالت نفرمائی و با دوستان و یک
 سالان او بعد از آنکه با او کالیدن نباشی و چون در طلب علم در غایت معلم بر این نق کار کنی فرشتگان خدا
 بر تو گواه گردند که تو در اینکار و این آموختن حضرت ذی المنن را آهنگ نموده و در راه خدای و خوشنودی
 خدای بعلم او تعلیم جوئی و در این علم و فرهنگ با همت مردمان و اراده مخلوق رنج بزدی و آتاق آنکس که بر تو
 مالکیت و مقام اختیار دارد و ترا بجلومت و اقتدار و ارادت خویش میراند آن است که او را در هر چه فرمان کند
 اطاعت کنی و با وی عصبیان و نافرمانی نروی کردار آنچه بچکله او روی و اطاعت او جوئی خشم خدای را بر آنخیزد
 چه سبب طاعتی برای هیچ مخلوقی نسزد که همیکه معصیت خدای را در برداشته باشد و بیرون را غضبان گرداند
 و حق آن که بسبب سلطنت تو بر ایشان بر عتی تواند زد آن است که بدانی بسبب ضعف ایشان و قدرت و توانائی
 تو بر عتی تو در آمده اند پس بر تو واجب افتد که در میان ایشان کار بعدالت کنی و ایشان را چون پدری مهربان
 در سایه مهر و عطفت فروگیری و بر جهالت و نادانی ایشان و جهال ایشان از در نجایش نمایش آوری
 و در محقوبت و فرسایش آنان بعبت و شتاب جنبش بگیری و خدای را بر این سه افزای و برتری برایشان تائیس
 آوری و حق آنکه بسبب علم و دانائی و فرازش دانش و بیائی تو بر عتی تو هستند آن است که درست مدانی
 خدای عزوجل بواسطه آن علم و دانشی که در تو نهاده ترا برایشان قیّم گردانیده است و از کجینه حکمت ابواب دانش

حق معلم

حق استاد

حق عبت

حق معلم

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب مآثر

۳۲۸

بر تو بازگشوده پس اگر در امور کاری مردمان بیکی روی و از خود و ورود و احوال و سؤالات ایشان بهیست و صحبت نزدی خدای ترا از فضیلت خود بنماید و ابواب دانش بر تو بگشاید و اگر مردمان را از نمایش دانش خویش محجور داری و محسره نرسانی یا چون در خدمت تو بنحواش دانش و طلب علم در آید ایشان را از خویش و خصال خویش بهیست و بلال و آوری بر خدای عز و جل واجب بگیرد که لباس علم از تو بگیرد و بهای و فروغ دانش از تو دور کند و مقام و منزلت ترا از دلهای کسان برانمزد و اما حق الزوجه فان تعلم ان الله عز وجل جعلها لك سكرنا وانما فعلنا ان ذلك نعمة من الله عليك فكرمها و شرفها بها وان كان حقلك عليها اوجب فان لها عليك ان شرفها لا تها اسيرك ونطمعها وتكسوها واذا جهلت عفوئ عنها و اما حق مملوكك فان تعلم انه خلق ربك وابن ابك وامك ونحكك ودمك لم يملكه لا لك ما صنعت دون الله ولا خلقت شيئا من جوارحه ولا اخبرته له رزقا ولكن الله عز وجل جعل لك ذلك ثم سخر لك و اتمنك عليه واستودعك اياه ليحفظ لك ما نأته من خير اليه فاحسن اليه كما احسن الله اليك وان كرهته استبدلت به ولا تعذب خلق الله ولا قوة الا بالله سيفرأه و اما حق زن یعنی زوجه تو آن است که بدانی خدا تعالی او را از بهر آسایش و آرامش و مواصلت و مصاحبت تو مقرر فرموده و بداینکه این نعمتی است از جانب خدای عز و جل برای تو پس گرامی بدار و با او از در کرم و رفق و غایت باشی اگر چند حق بروی افزون در غایت انکار بروی واجب است لکن چون وی اسیر و است و در پنجه افتاد و اختیار تو دیکتر است بر تو لازم است که بروی بر حمت و رافت رفتار کنی و او را خوش بجزانی و خوب بپوشانی و اگر در کاری بنادانی رود بروی بنحایش آوری و اما حق انکس که مملوک و غلام و زرعید تو است آن است که بدانی وی آسیرید و پرور تو است و پسر پرور و در گوشت و خون تو است یعنی فرزند آدم و حوا علیهما السلام میباشد که جمله مردمان فرزندان ایشان اند پس تو بحقیقت بروی لک منتی چه او مصنوع و مخلوق خدا و خداست و هیچیک از جوارح و اعضای او را تو یا فریده باشی و از بهر او تو رزق و روزی پدید آورده همانا خدا تعالی او را بیا فرید و روزی داد و تو را در کار او کفایت کرد و از آن پس او را با طاعت فرمان تو در آورد و تو را بر وی امین گردانید و او را نزد تو بودیت نهاد تا به تو نیکی و خوبی بادی بپای گذاری در پیشگاه عدل خدای محفوظ باند پس تو با وی بیکی باشی چنانکه خدای با تو بیکی فرمود و اگر در خدمت تو کمزوره افتد و با مزاج تو توافق نبخیزد او را با مملوکی دیگر تبدیل کن و بهوای نفس ندان خدا را دستخوش رنج و شکنج مدار همانا جمله قوتها و نیروها و توانیها منحصراست مقدس متعال ایزد و مآل و ابجالی است مقصود ازین فرمایش این است که خدای جل جلاله با اینکه ترا محض رحمت و عطیت از کمن عیب و بر صفت وجود در آورد و با انواع نعم که هیچیک را نه در خور بودی بهره و رسانخت و ترا بقوای مبرکه استیاء بخشید و جودت و آفرینگان خود را با طاعت تو باز داشت و تو اگر چند بر هیچ چیز قادر نیستی در مقام تکلیف بداشت و هیچ

و زن

و مملوک

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۲۹

اسباب برای ترقی و تکمیل تو فراهم ساخت و تو با این جمله از افراوش ساختی و در پهنه کفران و عرصه طغیان تابستی
و خدای ازین جرایم درگذشت و تو را در ایستای کبیر میخندد بلکه با تو بر هم و احسان رفت پس بر تو واجب تراست که بر
سبک‌کان و آفریدگان خدای که در جناب استیلا تو در آمده اند و مایه آسایش و جلال تو گردیده اند و خدای
از بهر تو آرایش و آرا میی فرموده بهتر بکنی روی چو این سبکی نیز از دست و مر ترا توفیق و نعمتی سبکوارست و کرنه
تو چو سبکی توانی و از چهره دست یابی و اما حق اُمیک آن تعلم انها حملک حث لا یجمل احد احدًا
وَ اعطتک من مشرقة قلبها ما لا یعطى احدًا او و فیک یجمع جوارحها و لم یبال ان یجوع و
نظمک و یعطس و یستقیب و یقرع و یتکسوک و یظلمک و یضج و یتهجر التومر لاجلک و و فیک
الحمر و البرد لیکون لها و انت لا یطیق شکرها الا بعون الله و توفیقہ و اما حق ابیک فان تعلم انه
اصلک و انت لولاہ لم تکن فمنها و انت فی نفسك ما یجیبک فاعلم ان اناک اصل النعمه علیک منه
فاحمد الله و اشکروه علی فذلک و لا فؤة الا بالله و اما حق و لدیک فان تعلم
انه منک و مضان الیک فی عاجل الدنیا یجبره و شره و انت مسؤل عما و لبتہ
به من حسن الادب و الدلالة علی ربه عزوجل و المعونة له علی طاعنہ فاعمل فی امره عمل من
یعلم انه مثاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاساءة الیه و اما حق احبک فان
تعلم انه یدک و عترک و قوتک فلا تتخذہ سلا حاکم علی معصیہ الله و لا عُدَّة
للظلم لخلق الله و لا تدع ضررته علی عدوہ و التبیحہ له فان اطاع الله
و لا فلیکن الله اکریم علیک منه و لا فؤة الا بالله و اما حق ما در تو بر تو آن است که بدانی
او ترا حمل کرد و بر خویش بر گرفت و در شکم خود جای داد و بشکم انداز هر گونه زحمت و شکنج کاهبان کردید در اینجا
که هیچکس حل نمیکند هیچکس را و از میوه دل خود تو بخورانید و هیچکس چنین عطائی با هیچکس بیای نمیآورد و ترا با تبت
جوارح و اعضای خویش محافظت نمود و هیچکس باک نداشت که خویشین جوغان و کرنه باند لکن ترا طعام برساند
و خود تشنه باند و ترا ایراب بگرداند و در پنج برهگی کشد و ترا بپوشاند و خویشین تاب آفتاب تن در افتد و ترا بسایه
کیرد و از لذت خواب چشم برگیرد و از پنج چوانی در تاب شود تا ترا بسایش بدارد و ترا از زیان سبده ما و کر ما محافظت
کند تا او را فرزندی ارجمند و نهالی دل پسند باشی پس با ایچله چگونه از عهد و سپاس یگویند ای او توانی برآمد مگر بعون
و توفیق خداوند سبحانی و اما حق پر تو آن است که بدانی وی اصل و ریشه وجود است و اگر بوجود او نبود
تو نبود پس بھر بکام در خویشین به نشان رفعت و جلالتی بخوان شدی و در عجب و کشفی مادی با کمال پدرت
اصل آن نعمت است برای تو پس خدایا سپاس گذار و بان مقدار تسایش کن و هیچ نیروئی بخود خدای نیست
مقصود از بیکلام شرافت نظام آن است که اگر بعضی کسان در پاره مراتب و مقامات بر پر خویش فروونی
گیرند هرگز خود را بر وی برتر شمارند چه هر چه است از دست و متفرغ وجود او در این تقدم روجه بر مملوک

خج

خج

رَبْعُ دُومِ از کُتابِ مَشْکُوهِ الادبِ مَاصِر

۳۱۲

و محکوم بر باد و در بر چه نکات و دقائق لطیفه مندرج است که بر خرد سندان آشکار است و جز امام
 علی السلام هیچکس را قدرت اینگونه مراعات نیست و اما حق فرزند تو آن است که بدانی از تو است یعنی
 از گوشت و خون و بدن تو است و هرگونه خیر و شر و سعادت و شقاوت که در پسندیده و رفتار کنی و هرگاه که در این
 جهان ناپایدار روی به دیار شود بر تو اضافت کرد و تو بخواند و رحمت و لعنتش بر تو عاید دارد و باید بدانی در ولایت
 اعمال و افعال ادب و نیکی ادب کردن و بر پروردگار خود قبل حلاله و ولایت نمودن و او را برای اطاعت خدا
 آماده داشتن بر تو است و مسئول وی تو خواهی بود پس در امر او و تربیت با کونه باش و خویش را خان
 بدان که اگر در تربیت او احسان کنی مثلاً و اگر با ساری روی عقاب مبنی مقصود آن است که چون فرزندان
 از گوشت و پوست و خون و استخوان تو رویند و است تو خواندش و هر چه با وی کنی با خود کرده باشی
 و عقاب و ثواب مبنی و خویش را در محکم او مکلف بدان و بقدر امکان سپهر تهی مدار و بدگرمان باز مگذار
 که این سخاشی را حاصلی نیست و بهر حال مسئول و مواظب باشی و اما حق برادر تو آن است که بدانی وی دست
 دست تو و وقت تو است لکن بنایتی امیذت و وقت را در معیشت خدای بکار بری و او را از بهر خویش اسلحه
 و آلات معاصی خدا و مذاریض و سموات بهاری و برای ستم رانی بر آفریدگان حضرت یزدانی عدت و عدت
 شماری و اگر او را دشمنی بخند او بدید آید چپ که توانی از نصرتش توانی مجوی و بقدر امکان بند و اندر ریش و کلاه
 کمن پس اگر در نصیحت او فایده یابی و بند تو در وی اثر کرد و با طاعت خدا کرایه خوب و کریم خدای بر تو
 از وی کریم تر است و هیچ نیروی نیست که بخدای مقصود آن است که برادر از تو و با تو از یک اصل و ما خداست
 از نیروی دست تو و بازوی تو و نیروی تو است پس قدر و منزلت او را بنور معلوم میشود که در چه پای است
 و بچسب انباز او و چون وی دساز تو نشود و بچسبیت تو بنیه یافت تو او را دست و نیرو و مدان و سجد ای نیرو
 و قوت جوی چه تمام قدر متا و سیر و ما بجله از خدا و از تو است و اما حق مولا که المانع علیک فان تعلم
 انه انفق فیک ماله و اخرجک من ذل الریق و وحشته الی غیر الحزبه و انبها فاطلقک من اسر اللک و فاک
 علیک خندا العبودیه و اخرجک من النین و ملکک نفیسک و فرغک لعیاده ربک و تعلم انه اولی الخلق بک فی
 حیوتک و موتک و ان نصرته علیک واجبه بنفسک فما اخرج الیه منک لاقوه الا بالله و اما حق مولا که
 الله انفس علیک ان تعلم ان الله عز وجل جعل عتقک له و سبيله الیه و حجابک من النار و ان توابک فی العیال
 منبأه اذ لم یکن له ریح مکافاة بما انفق من ماله و فی الاجل الجنه و اما حق دومی المعروف علیک
 فان تکره و تدکر معرفه و تکیسه المقال الحسنه و تخلص له الدعاء فیما بینک و بین الله عز وجل
 فاذا فعلت ذلک کنت قد شکرته شکر و علانیه فان قدرت علی مکافاته یوما کافته
 و اما حق آنولای تو که بر تو با نعام و اکرام رفت و از قید بندگی و بند عبودیت باز نمایند این است که بدانی
 خواسته خود را در کار تو با نفاق رسانید و ترا از ذلت بندگی و خواری عبودیت و هم عذاب و عقوبت بفرست

حق فرزند

حق برادر

حق آنولای تو که بر تو با نعام و اکرام رفت

احوال حضرت سیدالسااجدین علیہ السلام

۳۳۱

آزادی و شرف حریت و موافقت آزادگی باز رسانید و از استرطوکیست آسایش داد و نهندگی از کردنت
بر گرفت و از زندان عبودیت و سجن اسیری و محکومیت بیرون و بر نفس خودت مالک و مختار و برای عبادت
پروردگار ت بفرات خاطر فارغ ساخت یعنی برای ادائیستجات چه آنچه فرض و واجب است هیچ چیز مانع
و عاجز نتواند بود و باید بدانی که جنین مولای تو از قامت مردمان در زندگی و مردگی تو تبت اولویت دارد و بر تو
واجب است که نصرت اورا بفش خوشن مندر گذاری و آنچه اورا بدان حاجت اقتدا از تو بجای آوری و بسج
توانائی و قوت نبت مکرر بجای و از نگاه شرافت نظام نموده آید که اطاعت فرمان سید بر مولای خود بدان
پای است که عباد را در مراعات مستجات و منیت میل و اجارت او بایست بود و ازین است که میفرمود چون تو را
آزاد فرموده انی بفراعت عبادت و اطاعت پروردگار و رزائی بنسبت از یکلام ثواب آزاد کردن
نیز معلوم میشود که تا چه مقدار و موجب چه نتایج حسنه است و اما حق آمولائی که این توفیق یافته که در حق تو احسان
ورزیده و از قید عبودیت آسوده ساخته است آن است که بدانند خدا تعالی مقرر فرموده است آزاد ساختن ترا
برای او وسیله در پیکاه او و بهم حجابی و پرده از آتش و اینکه ثواب تو در این امر در این سرای میراث است
اگر او را خوشایند می باشد بغیر از میرد و خویشتن و منی ندانند و از وی میراثی باز مخصوص تو خواهد بود
در ازای آن مالی که در حجب بری و اتفاق نمودی و از آن پس اورا آزاد ساختی و در آن سرای پادشاه تو
جنت است یعنی ثواب تو در ازای آزاد کردن او در سرای دنیا آن است و در آخرت بهشت است و اما
حق آنکس که با تو پیشکی رفته و سگی بجای آورده است که اورا سگ گزاری و احساسش را بنحاطر بار سپاری
و برای او متاع حسنه و سخن نیک استاب نمائی و از وی خلوص نیت و صفای عقیدت بدعی خیر ادب
برگشائی در آن حالت و مقام که ترا در حضرت خدا تعالی نور و جل حاصل است و چون چنین کنی سپاس احسان او را
سزا و علانیه بجای گذاره باشی و برافزندن را بنحاطر اگر بر و کار می برپا داری است اسامی و اما باشی البته پای آور
و اما حق المؤمنین انما انتم مدکر لک و بک عز وجل و دلایک علی خطیک و عونیک علی قضاء فرائض الله
علیک فتشکره علی ذلک شکرک للعین بحق امامیک فی صلواتک فان تعلم انما نقلد السفارة بینما
بینک و بین و بک عز وجل و لم تشکرک عنه و دعا لک و لم تدع له و کما ان هول المقام بین بک الله
عز وجل فان کان نقص کان به دونک و ان کان تماماً کنت به شر یکم و کم بکن له علیک فضل
و لکن له علیک فضل فو نه نفسک بنفسیه و صلواتک بصلواتیه فتشکر له علی قدر ذلک و اما حق جلایک
فان تلین له جانبک و تصغفه فی مجاماة اللغو و لا تقوم من مجلسک الا باذنه و من مجلس الیک يجوز للقباء
عنک بغیر اذنک و منی و لا تهم و تحفظ خبراته و لا تسعیه الا خبراً و اما حق جارک فحفظه غائباً و
اكرامه شاهداً و نصرتیه اذ کان مظلوماً و لا تتبع له عورة فان علیک علیه مؤسستوه علیه و ان علیک
بقبل نصیحتک نصیحتیه فیما بینک و بینیه و لا تسلمه عند شدیده و یقبل عشرته و تغفر ذنبه و تعاشر معاشره

در هر روز

در هر روز

پنج دوم از کتاب مشکوٰۃ المصابیح ماضی

۳۳۳

كِرَامَةٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَأَمَّا حَقُّ الصَّالِحِينَ فَانْصَبْ لِلْمُتَّعِضِلِ وَالْإِضْطَافِ وَتَكْرِمْ كَمَا يُكْرِمُكَ
وَلَا تَدْعُ بِسَبْقٍ إِلَىٰ مَكَرٍ فَإِنْ سَبَقَ كَافَيْتَهُ وَتَوَدَّهَ كَمَا يُوَدُّكَ وَتَزَجِرْهُ عَمَّا يَجْتَمِعُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَةٍ وَكُنْ
عَلَيْهِ رَحْمَةً وَلَا تَكُنْ عَلَيْهِ عَذَابًا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَأَمَّا حَقُّ الشَّرِيفِ فَإِنْ غَابَ كَفَيْتَهُ وَإِنْ خَصِرَ رَغَبْتَهُ وَلَا
تَحْكُمُ دُونَ حُكْمِهِ وَلَا تَعْمَلُ بِرَأْيِكَ دُونَ مَنَاطِرِ تَبَرُّحِهِ وَتَحْفِظْ عَلَيْهِ مَالَهُ وَلَا تَحْوَنُ فِيمَا عَزَاؤُهُ أَنْ
مِنْ أَمِيرِهِ فَإِنَّ بِدَالِهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشَّرِيفِ كَيْفَ مَا لَمْ يَتَخَاوُنَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

و اما حق انکس که با اذن بر یکدیگر آن است که بدانی پروردگار ترا بیاورد و تو میافکند و ترا بمقصد و مطلوب خود میخواند
و بر قضای آنچه خدای بر تو فرض نموده اعانت ینماید پس تو او را آن سپاس بگذاری که سزاوار سپاس احسان
کنندگانت و حق امام و پیوای نماز تو آن است که بدانی وی در میان تو و خدای کار بغارت میکند و در
عوض تو در پیشگاه خدای بجهنم بیکشاید و تو هیچ از عوض او تکلم نمیکنی و بر یکی تو خدا را میخواند و تو برای او بدعا نمی
پردازی و ترا از هول و هبت مقام و استناد نگاه حضرت خداوند عزوجل کفایت ینماید پس اگر آن نماز
و دعا و قرائت را ناقص گذاشت پرش از دست و تو هیچ زیانی باز نیاید و اگر تمام و کمال بپای بروی تو در پیش
شرکت باشی و در این شرکت او را بر تو زیادت و فضیلت نباشد پس امام نماز نفس ترا بنفس خویش نگاهبان
و نماز ترا بنماز خود و قایت کرده و بر تو است که فوراً بر مقدار اینکار و کردار سپاس گذاری و اما حق انکس که بجایست
تو روز میگذارد آن است که با وی از در نرمی و لطف روی و در محاکات از روی اقتقاد و نصفت بایست
یعنی تکلم و صدّه نباشی و در گفتن بروی مسزونی بخونی و در سخن راندن خاطرش را رنج سازنی و از آن مجلس
که با هم جلوس نموده اید بیرون اجازت او بر پائی نشوی لکن آنکس که برای تو جلوس ینماید تواند بر حضرت تو
بر پائی شود و بر تو است که تغریک کیمای او را نادیده انگاری و یگوئیهای او را محفوظ بداری و جز بجز و خوبی
او چیزی بکوش نرسانی و اما حق همسایه تو آن است که در غیبت او از وی محافظت فرمائی و خط الغیب
او را بر خوشتن واجب شماری و چون حاضر باشد در اکرام او کوشش فرمائی و چون ستمی بروی فرو دآید
او را یاری نمائی و هرگز نبورت و پوشیده او و ناموس او چشم بر مذوزی و اگر بگرداری ناستوده از وی
بر خوردی بروی مستور گردانی و اگر بدانی شنوای پند و اندرز تو میشود با آنچه و اسخالت و مقام که ماین تو
و حاصل است او را نصیحت گذاری و چون روزگار بروی دشوار و زمانه بروی نامسموار یا مهمتی سخت
آید یا بد آید از چاره کار او چشم بر بنوشتی و او را بنوشتن باز گذاری و اگر بر عثرت و نغزشی بروی بگذاری
او می سنسد و گذاری و بر کنده او بنجایش آوری و با وی بجاشه بنی کریم و مصاحبتی ستوده و سلوکی
خجسته روزگار گذاری و هیچ تیرت و نیروئی جز بنجای نیست و اما حق صاحب و رفیق تو آن است که با وی
از در فضل و انصاف روی و او را بر حسب امکان اکرام کنی و چنانکه توانی در کمالت بیکجور او را مجال گذاری تا در
مکرمتی بر تو سبقت جوید یعنی پیشه مراقب باش که تو بروی پیشی جویی و اگر وی سبقت نمود او را امکانات کن

فی قول

فلا تلم

فی خبر

فی حیا

فی حسن

احوال حضرت سیدالناجین علیہ السلام

۳۳۳

و بهما نظور که با تو کبریت رفت با وی بکبریت کبوش و اگر بمحضیت کار سپارد او را از زواج بر بند و عیث
 و قوارع اندرز نصیحت نمرجه و کوفه خاطر دار و بروی مایه رحمت و آسایش باش نه آیت زحمت و قریب
 و هیچ نیروی نیست مگر بجای و آفاق شرکت تو آن است که اگر غایب باشد در آنچه بروی باید سببای آورد
 او را گفت کن و اگر حاضر باشد با وی از دور غایت باش و بیرون از حکم و فرمان او بحکم و فرمانی لب کشی
 و بدون اینکه با وی مناظره کنی و رای او را باز نمی برای و روت خویش کار بر ای پای میار و مال او را
 نگاه داری کن و در امور خواه آنچه مرا و اعترت باشد یا خواری و امانت با وی بخیانت مرو چه حدای اوست
 قدرت و برکت در میان دو تن شریک در ازات ما و ای که با هم بخیانت نباشد و هیچ نیروی جز بجای نیست
 وَأَمَّا حَقُّ مَا لَكَ فَإِنَّ لَنَا خُذْهُ الْأَمِنْ حَيْلَهُ وَلَا تُنْقِضْهُ إِلَّا فِي وَجْهِهِ وَلَا تُؤْثِرْ عَلَى ثَقِيلِكَ مَنْ لَا
 بِحَمْدِكَ فَاعْمَلْ فِيهِ بِطَلْعَةِ رَبِّكَ وَلَا تَجْلِدْ بِهِ فَبِتَوَّاءَ بِالْحُسْرَى وَالْتِدَائِقَةِ مَعَ السَّعَةِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
 وَأَمَّا حَقُّ غُرْمِكَ الَّذِي يُطَالِبُكَ فَإِنْ كُنْتَ مُوسِرًا أَعْطَيْتَهُ وَإِنْ كُنْتَ مَعِيرًا أَرْضَيْتَهُ يُحْسِنُ الْقَوْلَ
 وَرَدَّدَتْهُ عَنْ نَفْسِكَ رَدًّا لَطِيفًا وَحَقَّ الْخَلِيطُ أَنْ لَا تَعْرَهُ وَلَا تَغْتَهُ وَلَا تَخْذَعُ رَدَّتْهُ فِي أَمْرِ
 وَحَقَّ الْخَصْمُ الْمُدَّعِي عَلَيْكَ فَإِنْ كَانَ مَا يَدَّعِي عَلَيْكَ حَقًّا كُنْتَ شَاهِدًا عَلَى
 نَفْسِكَ وَلَمْ تَطْلُمْهُ وَأَوْفَيْتَهُ حَقَّهُ وَإِنْ كَانَ مَا يَدَّعِي عَلَيْكَ بَاطِلًا رَفَقْتَ بِهِ وَلَمْ تَنْتَهِ
 فِي أَمْرِهِ غَيْرَ الرِّفْقِ وَلَمْ تَخْطُ رَدِّكَ فِي أَمْرِهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَحَقَّ الْخَصْمُ الْمُدَّعِي
 عَلَيْكَ إِنْ كُنْتَ مُحِقًّا فِي دَعْوَاكَ أَجْمَلْتَ مُقَاوَلَتَهُ وَلَمْ تَجْحَدْ حَقَّهُ وَإِنْ
 كُنْتَ مُبْطِلًا فِي دَعْوَاكَ اتَّقَيْتَ اللَّهَ وَتَبْتَ إِلَيْهِ وَتَرَكْتَ الدَّعْوَى وَحَقَّ
 الْمُسْتَبِيرُ أَنْ عَلَيْهِ لَهُ رَأْيًا حَيًّا أَشْرَتْ إِلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَرْشَدَتْهُ إِلَى مَنْ يَهْدِي وَحَقَّ الْمُسْبِرُ
 عَلَيْكَ أَنْ لَا تُنْهِمَهُ فِيهَا أَبْوَابُ فَلَكَ مِنْ رَأْيِهِ وَإِنْ وَافَقَكَ حَمَدَتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 و اما حق مال و خواسته تو آن است که جز از راه حلال به دست نیاری و بهر در کار روا اتفاق کنی و هر کس
 که به پاس احسان تو زبان نخواست بر خویش گزیده و مختار مدار و به نیروی خواسته و مال بطاعت پروردگار
 خویش کار کن و در اتفاق اموال بخل موز چه در این کردار جز حسرت و مذمت بدخیره بر نداری و نیست نیرو
 و قوتی مگر بجای و آفاق آن کس که از تو دام خواه است و در طلب دام خود می باشد آن است که اگر تو دارنده
 و برست باشی قرضی که از وی بگردن داری بدو عطا کنی چه اگر خشن را بپس کنی بمصیان رفته باشی
 و اگر روز کار معیشت تو بکنی و عسرت باشد و ادای ترض او را با عطای مال توانی باری بحسن مقال گوش
 و خاطر او را بسخن خوش و لطف بیان خوشنودار و راضی از خود باز گردان و حق خلیط یعنی آن کس که با تو
 بامیزش میکند راند آنست که او را بر خود مغرور میاری و با او باریستی و خیانت نزد وی و دستخوش فریب
 و ضعیف کردانی و از حدای در کار او بهر چیزی و حق آن جنم که در چیزی بر تو مدعی میشود و بسبب او عا

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب مآثر

۳۳۴

با تو بخت می رود و مطالب حق خویش می کشد آن است که اگر آنچه او قایماید بر تو از روی حق درستی است
 تو خود بر دعوی او بر تو مهادت باشی و در ایفای حق او بروی ستم نرانی و ادا فرمائی و اگر باطل است
 با وی بر حق و طاعت باشی و جز بر حق و مدارا در امر او قدم نگذاری و خدا را در کار او بخشه نیازی و هیچ نیروئی
 نیست که بخدای و حق آن خصم که تو با وی بجایست میروی و در چهری بروی مدعی هستی آن است که اگر در ادعای
 خودت ذیحق باشی با وی بطوری خوش و جلیل سخن گذاری و اگر سخنی بحق باشد میگوئی و اگر در آنچه
 بروی ادعائی باطل میروی باری از حضرت باری برپزیر و از آن که در توبت و انابت روی و آن دعوی را
 فروگذاری و حق آنکس که با تو در امری کار بسوز و سوری میافزاید آن است که اگر در علم توانی رأی و تدبیری
 نیکو بکار برد و او را بان امر اشارت کنی و اگر تو را آنگونه رأی در کار نیست با آنکس که صاحب رأی و اندیشه
 بصواب است ارشاد کنی مقصود آن است که محض اظهار علم و رأی و خود غمانی یا عار از نادانی بعضی آراء
 و تدابیر با صواب آن سپاره را برنج و عذاب نینگی و روز کار خویش را آشفته و پریشان نیازی چه در دنیا
 و آخرت مایه زیان و خسارت است زیرا که آنکس یا زحمت از معایب تدبیر و عدم دانش و بیش تو
 با خبر میشود و در تو بفساد عقیدت می رود یا از آن پس که تدبیر تو کار کرد و زیان آن کردار دریافت همیشه این
 خسران از تو داند و در میان مردم جهان ترا بسوء تدبیر و آشفتگی رأی در ویت شهرت دهد و در آن
 سرای نیز مسئول گردی تا چه با وی بامانت نرفتی یا اگر به دانش خویش اعتماد داشتی پس از چه باندیشه
 خود او را براندازی و حق آنکس که در مشاوره با تو بامری اشارت کرد آن است که اگر در آنچه رأی و تدبیر
 آورد اگر بصواب نرود او را آلوده بهمت نگردانی و در حقش بسوء ظن نروی و اگر موافق افتاد خدا
 عز و جل را شکر که از وی مقصود آن است که آراء و تدابیر کسان بحکمه کیان میت و اگر بودی بسکندر کرجات
 نرفتی پس اگر با هم توافق نجویند بایست آن شخص را بغرض متم داشت و چنان دانست که این تدبیر با صواب
 و اندیشه بازگون را بعد بکنجد تا غرض و مبادی بکار آورد و آنوقت در صدد ستیز و دفع برآمد بلکه باید او را
 بغرض دانست و تدبیرش را در آن مهم مفید نشود و در حقیقت تدبیر عداوتها و کینههای دیرین را از چشمه
 سار سوء ظن زایش و تراوش است و ازین است که میفرماید افعال مسلمانان را به صحت حل بایست نمود
 وَحَقُّ الْمُسْلِمِ أَنْ يُؤَدِّيَ إِلَيْهِ النَّصِيحَةَ وَلَبَّكَ مَذْهَبُكَ الرَّحْمَةُ لَهُ وَالرِّفْقُ بِهِ وَ
 حَقُّ النَّاصِحِ أَنْ تُلْهِنَ لَهُ جُنَاحَكَ وَتَصْنَعَ إِلَيْهِ بِمِيعِكَ فَإِنْ آتَى إِلَيْهِ بِالصَّوَابِ حَمِدَتْ
 عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ لَمْ يُوَفِّ رَحِمَتْهُ وَلَمْ تُنْهَمْهُ وَعَلَيْتَ أَنَّ أَخْطَاؤَهُ لَمْ تُؤَاخِذْهُ بِذَلِكَ
 إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُسْتَحِقًّا لِلنَّهْمِ وَلَا تَعْنَا بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ عَلَى حَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَحَقُّ الْكَبِيرِ
 تَوْقِيرُهُ لِسَيِّئِهِ وَاجْلَالُهُ لِقَدْرِهِ فِي الْإِسْلَامِ قَبْلَكَ وَتَرْكُ مُقَابَلَتِهِ عِنْدَ الْخِصَامِ وَلَا تَبْقِ
 إِلَّا طَرَفَيْهِ وَلَا تَقْدِّمَهُ وَلَا تَجْهَلْهُ وَإِنْ جَهِلَ عَلَيْكَ أَحْمَلْتَهُ وَأكْوَدْتَهُ بِحَقِّ الْإِسْلَامِ

قلم فی غیر

و ترمذ

و ترمذ

احوال حضرت سیدالساہدین علیہ السلام

وَحُرْمَتِهِ وَحَقُّ الصَّغِيرِ وَحَمَتُهُ فِي تَعْلِيمِهِ وَالْعَفْوُ عَنْهُ وَالشَّرُّ عَلَيْهِ وَالرِّفْقُ بِهِ وَالْمَوْنَةُ لَهُ وَحَقُّ
 الْيَتَامَى اعْطَاؤُهُ عَلَى مَدْرَحَاتِهِ وَحَقُّ الْمِسْكِينِ أَنْ يُعْطِيَ فَاَقْبَلْ مِنْهُ بِالْحُسْرِ وَالْمَعْرِفَةِ بِفَضْلِهِ وَإِنْ
 مَنَعَ فَاَقْبَلْ عَذْرَهُ وَحَقُّ مَنْ تَشْكُرَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِهِ أَنْ تَحْمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ لَا تَمْ تَشْكُرُهُ وَحَقُّ
 مَنْ سَأَلَكَ أَنْ تَعْفُو عَنْهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ يُضَرُّ أَنْصَرْتَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَنْ أَنْصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاذْكُرْ
 مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ وَحَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ إِضْمَارُ الثَّلَاثَةِ لَهُمْ وَالرَّحْمَةُ بِهِمْ وَالرِّفْقُ بِمَسِيئَتِهِمْ وَتَأْلُفُهُمْ وَ
 اسْتِصْلَاحُهُمْ وَشُكْرُ مَحَبَّتِهِمْ وَكَفُّ الْأَذَى عَنْهُمْ وَتَحِبُّ لَهُمْ مَا تَحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ
 وَأَنْ تَكُونَ شُيُوخَهُمْ بِمِزَلَةِ أَبِيكَ وَشَبَابَهُمْ بِمِزَلَةِ أَخِيكَ وَعَجَائِزُهُمْ بِمِزَلَةِ أُمِّكَ وَالصَّغَارُ بِمِزَلَةِ
 أَبْنَائِكَ وَحَقُّ أَهْلِ الذِّمَّةِ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُمْ وَلَا تُنْظَلَمَ مِنْهُمْ مَا وَفَّاءُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمْ
 وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا

حق آنکس که از تو در طلب نصیحت باشد آن است که با وی از هر چیزی رحمت و رفق باشی و بلا ملامت او نصیحت
 فرمائی و حق آنکس که ترا نصیحت نماید آنست که یکباره در حضرتش فروتن و بفرمانش نرم گردن و سخنانش را بکوش
 هوش شنوای باشی پس اگر در آنچه با تو بنصیحت گفت به جواب رفت خدای عزوجل را بر آن نعمت محمدت گذاری
 و اگر موافق نیفتاد بروی بخشائی و ذلیل او را بفرمانت آلاش مدهی و چنان بدانی که وی در این کردار بخل
 رفته است و او را بر این خطا مواظب نداری مگر قتی که بر بنی آشکار و بطریق علامات غرض و نفاق او نمودار
 گردد که مستحق این نیت باشد و چون حال بر اینموال گردد در هیچ چیز با وی در صحبت و مخالفت یا شش
 نه پنج مقابلت و مقاصمت جوی و هیچ قوت و قدرتی جز بختجای نیت و حق آنکس که ببال از تو نیت
 باشد آنست که بسبب فزونی سال و اجلال بر تو قیود احترام او بکوشی چه او قبل از تو به دولت اسلام
 سرفراز شده و بر تو تقدم دارد و بیایست اگر مخالفتی در میان پیدا آید با وی بمقابلت و مواجبت نروی
 و پاس حرمت و حشمت او را از دست ندهی و در سپردن راه برویشی بخیری و او را بخیل خویشی مدهی و اگر ت
 جال خواند یا از در جمل کاری از وی نمود آید بر خود برگیری و بسبب حق و حرمت اسلام او را تحريم نمائی
 و از نیکیهای معجزات تمام معلوم میشود که ایشان مخصوص مسلمانان است نه هر پیری و شمرده روزگار را
 و حق صغیر و آنکس که ببال از تو کمتر است آن است که بروی مهربانی و رحمت روی و آموزگاری فرمائی و از
 خطایش چشم برگیری و بروی پوشیده داری و با وی از در رفق و ملائمت باشی و معونت او را باری و حق
 آنکس که سائل و خواستار است آن است که باز از نیاز او با وی عطیت روند و حق آنکس که از وی خواستار
 میشود آن است که اگر چیزی بختاید بهر چه باشد از وی پذیرفتار شوند و شکر عطا ی او را بگذارند و بفضل او را شناسند
 یعنی نایه شمارند و اگر چیزی عطا بخود عذر او را پذیرفتار گردند و حق آنکس که بسبب او خدای را سپاس گذار
 شدی آن است که از سخت خدایا سکر فرستی سپس او را استودن گیری و حق آنکس که با تو با ساءت و بدی درو

نسخه

نسخه

نسخه

حق کفر

حق سائل

حق رسول

حق منکر

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماهر

ع ۳۳

آن است که با وی بغض و بخشش کار کنی و اگر بدانی این گذشتن موجب زیان است یعنی وی بر ظلم و ستم خود میافزاید
 و در طلب نصرت برآئی چه خدای عز و جل بفرماید برای آنکه تا شکستم دیدند و یاری طلبند راه چون و چرا نیست و حق گویان
 هست که با ایشان بی نیکی و رحمت بروی بدان ایشان را به امانیت باشی و با آنها طریق الفت جوئی و مسوده و در مد
 اصلاح حال آنها باشی و بگویند ایشان را سپاس گذاری و بقدر توانائی لذت آزار از آنها باز داری و آنچه
 بر خوشتن دوست میداری برایشان را دوست داری و هر چه بر خوشتن گویند داری ایشان را نیز پسند
 گذاری و سالخورده کان ایشان را بفرست خویش و جوانان را در مقام برادر و خور و سالانسان را بمرتبت فرزندان
 بشمار آوری و حق بخش که اهل ذمه و خارج از امت است آن است که آنچه را که خدای از ایشان پذیرفته است
 پذیرد و باشی و چنانکه ایشان در آن عهد که با خدای عز و جل بر خفا داده اند و فاکنده باشد بر آنها به ظلم
 و ستم نروی و هیچ نویست مگر بخدای و این اشارت برای آن است که خدای و رسول خدای صلی الله علیه
 و آله بآن میزان که شایسته اهل ذمت است برای آنها مقرر فرموده اند تا اسباب تنفر و از جار خاطر و عدم
 رعیت ایشان بملت اسلام نشود پس اگر در آنچه حکیم علی الاطلاق مقرر فرموده تجاوز نشود موجب نفرت و مزید
 عداوت و کینه داری ایشان بملمانی و مسلمانان شود با اینکه بنیان دین اسلام و تفوق بر سایر ادیان
 باز دیا و آویز شده و ششم پذیرد و اخلاق حمیده و اوصاف سعیده و کمال موااسات و مساعدات
 و رفی و مداراة و سهولت و سلامت است و اینکه در این مواظبت شریفه پایان هر موعظتی را بکلمه مبارکه
 لا حول و لا قوة الا بالله زینت فرموده است نخته لطیف و بدیع را شال است که ایکیان که محض رحمت
 آفرید کار از ناچیزی وقتی بآن مقام در رتبت نایل شده اید که محل خطاب و ثواب و عقاب و امر و نهی
 و خطر و اثر باشد هر چه هست همه را به نیروی پروردگار بدیند و بر خود بالیدن و نازیدن گیرید که ما
 چنین و چنانیم و چنان توانیم و از ما چنین و چنان میخواهند و منشاء خیر و احسان و ضرر و زیان و
 افزایش و نقصان هستیم بلکه این نیز موهبتی است از خداوند نشان که باین وسایل و وسایط همی خواه
 شمارا دارای رتبت و مقام و سعادت و سلام گرداند و گرنه شایسته و از شما چه ساخته و پرداخته
 تواند بود و جز خدا تعالی قوت و قدرت در که ام کس تواند بود همانا خدا تعالی بدست قدرت و شیت
 ترا بیا مید و خواسته جان بدست تو افکند و دیگر چون ترا بتو نیازمند ساخت تا از آنچه خود بتو عطا فرمود
 باینده او عطا کنی و باین وسیله کسب منزلت و مقام نمائی فعالی الله علواً کبیراً کبیراً و صلی الله علی
 بنی و آل سلیماً کثیراً کثیراً معلوم باد که در کتاب تحف العقول ایچند مبارک باشد شرح و تبلی و دیگر
 مسطور است چون در تحریر ایچند باین سبک سفرد است لهذا آنچه در امالی و فضال مرقوم آ

ق ۳۳
حقالت

حقالت

اشارت نخته

مختار و مسطور گردید

ذکر پاره نصیاح حضرت سید الساجدین با و لا د خود سلام الله علیهم اجمعین

اموال حضرت سید الساجدین علیه السلام

ازین پیش از مصالح آنحضرت بفرزدان خود جدی نگارش یافت و ازین پس نیز بحسب اقصای مقام
 که ازین پیش خواهد گرفت هم اکنون در امور و نیز بحسب مناسبت مرقوم میآید و تا آنکه در سجاد الا
 و فضول الهی و کشف الغم و اغلب کتب اخبار از ابن ابی الدنیا مسطور است که حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام فرمود بدرم زین العابدین سلام الله علیه ای کلمات را از در پسند و اندرز باین که است
 باینکه لا تَصْحَبَنَّ خَتَّةً وَلَا شَادِيَهُمْ وَلَا تَرَايَهُمْ فِي طَرِيقٍ فَقُلْتُ جِئْتُكَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَتَّةِ
 قَالَ لَا تَصْحَبَنَّ فَإِنَّهُ يَبْعَثُ بِكَ كَلِمَةً فَيَادُّونَهَا فَقُلْتُ يَا أَبَتِ وَمَا دُونَهَا قَالَ يَطْمَعُ فِيهَا ثُمَّ لَا يَنَالُهَا
 قَالَ قُلْتُ يَا أَبَتِ وَمِنْ الثَّانِي قَالَ لَا تَصْحَبَنَّ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ بِكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا كُنْتَ إِلَيْهِ
 قَالَ قُلْتُ وَمِنْ الثَّالِثِ قَالَ لَا تَصْحَبَنَّ كَذَابًا فَإِنَّهُ يَنْزِلُ السَّرَابَ بِعِيدٍ مِنْكَ الْقَرِيبُ وَيَقْرُبُ
 إِلَيْكَ الْبَعِيدُ قَالَ قُلْتُ وَمِنْ الرَّابِعِ قَالَ الْإِحْسَاقُ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ قَالَ قُلْتُ
 يَا أَبَتِ مِنَ الْخَامِسِ قَالَ لَا تَصْحَبَنَّ قَاطِعَ الرِّجَمِ فَإِنَّهُ وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ
 ای بیکر من بانج طبقه مصاحبت مجوی و حدیث کوی و در هیچ را برافتن سوسی عرض کردم نه ای
 تو شوم کدام جماعت باشد این بخلیقه فرمود بایسج مردی زشت کار یار شو چه او را بیک لقمه بلکه فرود تر
 ازان میفروشد عرض کردم ای پدر کتر از یک لقمه چیست فرمود طمع در آن یک لقمه نیز سیاف کند لکن بآن نمیرسد
 عرض کردم ای پدر دو نیم کیت فرمود بایسج مردی زشت و بخل امین و بیس مباح چه او ترا از اموال
 خود ببرد چه بآن سخت محتاج باشی جدا میدارد و محروم مینماید عرض کردم ستم کیت فرمود بایسج دروغ زن
 کام مزین زیرا که در و غلو یان چون نمایش سراب اندر میان بان باشند که راه نزدیک را تو دور و دور را
 برای تو نزدیک مینماید عرض کردم چهارم کیت فرمود بایسج مردی احمق و کول مصاحب و مشغول شو
 چه این مردم در آنحال که در اندیشه سود تو باشند زیات میرسانند عرض کردم ای پدر کدامی خج کدام است
 فرمود بآنانکه قاطع رحم و برنده رسته خوش اند می هتند انبار کرد چه سن در سه موضع و بروایتی در چند موضع
 از کتاب خدای اینجا را نمون یافتیم در کتاب معالم العبر در ستم جلد هفدهم سجاد الا و انوار سطور است
 که حضرت علی بن الحسین با پسرش امام محمد باقر علیه السلام فرمود کُفْتُ الْأَذَى وَفَضَّ الشَّدَّ وَاسْتَعَيْنَ
 عَلَى اللِّسَانِ بِالْكُتُوبِ فَإِنَّ لِلْقَوْلِ حَالَاتٍ تَضُرُّهُ وَاحِدُهَا الْأَحْقُ وَإِنْ كَانَ صَدِيقًا كَمَا تَتَخَذُ لِعَاقِلٍ
 وَإِنْ كَانَ عَدُوًّا وَإِلَّا بِكَ وَمَعَادَاةُ الرِّجَالِ فَإِنَّكَ لَنْ تَقْدَمَ مَكَرَ حَلِيمٍ أَوْ مُفَاجَاةَ لَيْسِمٍ لَحْتِ أَمِيرٍ
 این حدیث علییه باندک تفاوتی مرقوم است با ترجمه امام باقر علیه السلام میفرماید چندی که توانی رنج
 و آزار از کسان برگیر و ایشان را بریزش عطایا نوازش فرمای و آنچه که ممکن است کار بکوت بسیار چه
 سخن کرد و از احوالاتی است که اسباب زیان و میشود یعنی همه وقت سخن سود نمیرساند کاهی زیان هم دارد
 مینماید پس بگذر مقدور خاموش باش که خاموشی سود میرساند لکن سخن کرد و از سود و زیان هر دو مستغنی است

در سجاد الا و انوار سطور است

ازین پیش از مصالح آنحضرت

نصفه امام محمد باقر

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب نامہ

۳۳۸

و از مردم کمال و نامزد اگر چند دوست تو باشد چنان بمراسم که از دشمن و انا پرست می کنی چه احمق در دوستی تو
 زیانها می رسد که از گزند هزاران دشمن سخت تر است و پرست از معادلات و نفیضات مردمان چه این کار
 از دو حال بیرون نیست یا گرفتار کرد و کید مردم بر دبار میثوی یا د چار ملاقات و معاجات مردم نسیم گیری
 و دیگر در فضول المتمدن از محمد بن حبيب مرویت که حضرت علی بن الحسین با فرزندش امام محمد باقر علیه السلام
 وصیت کرد و فرمود **يَا بُنَيَّ أَصْبِرْ لِلذُّلِّ وَالْأَذَى وَاصْبِرْ لِلْخُوفِ وَلَا تَعْطِ نَفْسَكَ فَاحْذَرُ عَلَيْكَ أَكْثَرَ**
مِنْ نَفْعِهِ عَلَيْكَ فرمود ای فرزند من بر ذل و زاری و مصائب و محاربات و بیکباری سپا
 و خوشتن را در معرض هلاکت و پشه تباہی گذار و عطا کن نفس خود را آنچه زیانش بر تو اخرون از سود آن است
 یعنی پیرامون کار که زیانش از سودش بیشتر است کرد و دیگر در کتاب کشف الغم مسطور است که حضرت
 علی بن الحسین با فرزند خود امام محمد باقر علیه السلام فرمود **يَا بُنَيَّ لَا يَأْكُ وَ مَعَادَاتِ الرِّجَالِ فَإِنَّهُ لَنْ**
يَعْدَمَكَ مَكْرَ حَلِيمٍ أَوْ مَفْلَجَةٍ لَيْسَ ای پسر من پرست کن و کناری جوی از عداوت و رزین
 و دشمنی کردن با مردمان چه دشمنی ایشان از دو حال بیرون نیست و از بروز دواثر خارج نتواند بود
 یا گرفتار کرد و حلیت مردی حلیم باست شد یا د چار ملاقات شخصی نسیم باید گشت و در هر دو زیان بزرگ است
 و دیگر در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویت که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما
 با فرزند ان خویش بود **اِتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكِبَرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَذَا فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا**
كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَعَ عَلَى الْكِبَرِ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَا بَرَأَ الْعَبْدُ
بَصْدَقَ حَتَّى يَكْتِبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَدَّ صِدْقًا وَمَا بَرَأَ الْعَبْدُ بِكَذِبٍ حَتَّى يَكْتِبَهُ اللَّهُ كَذَابًا
 یعنی پرست گیر از راندن دروغ خواه خور باشد یا بزرگ خواه از روی جد باشد و درستی یا از در نزل و نارسایی
 زیرا که مرد چون در کردار و گفتار صغیر دروغ رود بر کبر نیز جری و جور گردد و آید استاید که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرموده است چون بنده همیشه از در راستی بکشار و کردار اندر آید خداوند عز و جل او را در مرء صدق
 مکتوب فرماید و چون بکله کار بدروغ افتد خدایش در شمار بسیار دروغ زمان می نگارد در کتاب تحف العقول
 مسطور است که آنحضرت با بعضی از فرزندان خود فرمود **يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ دَخِيبَةٌ لَكَ وَلَمْ يَوْضَكَ لِي**
فَاَوْضَاكَ لِي وَلَمْ يَوْضِبْ لَكَ عَلَيْكَ بِالْإِسْرَافِ وَتَحَفُّهُ بِسَبْرَةٍ یعنی ای پسر من همانا خدا تعالی بر تو
 فرض کرده است که رضای خاطر مرا بدست بیاوری و بر من این فرمان نراند و تو را در بزرگی با والدین
 امر فرموده و بر من تو بیچشم نفرموده و بر تو با دیسکوئی در زمین و این صفت را تحفه سیر می نمودن از حضرت
 امام ابو جعفر باقر سلام الله علیه مرویت که فرمود چون علی بن الحسین علیهما السلام راهسکام وفات فرارید
 مرا بر سینه مبارک بر جاسید و فرمود ای پسر من همانا ترا اکنون وصیت که از من که پدرم گاه وفات مرا
 وصیت نداشت و فرمود پدرش این وصیت با او نهاد **يَا بُنَيَّ لَا تَأْكُلْ مِنْ لَحْمٍ يَجِدُ عَلَيْكَ**

ایضا صفت آنحضرت
 با امام محمد باقر
 علیه السلام

ایضا صفت
 امام محمد باقر
 علیه السلام

صفت آنحضرت
 در باب از روایت

صفت آنحضرت
 در باب از روایت

ایضا صفت
 آنحضرت با امام محمد

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۲۶

ثُمَّ إِذَا لَا اللَّهُ یعنی ای سرک من پرہیز از اینکہ بر کسی ستم رانی کہ خدایم را برای حضرت خویش نیاید معصود آن است کہ با آنجنس کہ هیچ یار و یاور و معین و ناصر در میان خلق نہ بر خویش نیاید و از حسد آفریدگان بالمرہ مایوس باشد بظلم و ستم مروچہ این کس بجارہ و بخدای پناہ برد و از سوز دل ہر آورد و چون کسی بجارہ و بخدای توجہ کند بر خدا واجب میشود کہ داد باز ستاند و دیگر از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام مرویت کہ فرمود کہ ایکہ پدرم حضرت امام زین العابدین سلام اللہ علیہ را زمان ارتحال ازین سرای پر مال فرا رسید مرا بر صدر خویش برگرفت و فرمود ای سرک من ترا همان وصیت کنم کہ پدرم ہنگام جای سپردن با من فرمود و این است بَايْتُهُ أَصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُتْرَاً یعنی ای فرزند بر کار و کردار کہ از روی درستی حق باشد سبکیابی جوی اگر چند تلخ باشد یعنی اگر فی الحال تلخ نماید بصوری نشہ کن چہ بالمال میوہ شیرین و ہر بر عافیت و در من لایحضرہ الفقیہ مسطور است کہ فرمود أَصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُتْرَاً بِوَقْفِ لَيْلِكَ أَجْرُكَ يَغْنَمُ حَسَابُ یعنی چون بر بصوری و تلخی امر حق و کار حق سبکیابی باشی ما جور و مشاب باشی و بیرون از شمار و حساب پاداش یابی کمشوف باد کہ ایراد نباید کرد کہ حضرت امام زین العابدین علیہ السلام ہنگام جای سپردن حضرت سید الشہداء علیہ السلام بر بالین مبارکش حاضر نبود پس این روایت از چہ راہ رزیرا کہ واجب نیغادہ کہ این سخن را در نفس آخر از آنحضرت شنیدہ باشد تواند بود کہ ہمانوقت کہ حضرت سید الشہداء برای وداع بر بالین فرزندش امام زین العابدین پر تو و رود از زانی فرمود بوصیت فرمود باشد جز این ہم کہ باشد اگرچہ در حالت تحویل حضرت سید الشہداء سلام اللہ علیہ بہ بکر جان امام زین العابدین در صورت ظاہر حاضر نبود لکن بیچ آنی از ہم جدا و غافل نبودند در کتاب حلیۃ المتقین مسطور است کہ حضرت امام زین العابدین سلام اللہ علیہ با سر زندان خود میفرمود با اہل دین و معرفت مجالست کنید و اگر شمار بدست نیفتد تنہائی مونس تر و سالم تر است از مصاحبت غیر ایشان و اگر از مصاحبت با مصاحبی ناچار باشید باری با صاحبان مروت مصاحبت و رزید کہ ایشان در مجالس خود فحش نمیکند و نیز در کتاب بحار و کتب اخبار و تب بمضمون حدیث مذکور است کہ عقی سیکوید علی بن محسن با پسرش علیم السلام فرمود بَايْتُهُ أَصْبِرْ عَلَى النَّوَائِبِ وَلَا تَغْرَضْ لِلْحَقِّ وَلَا تَجِبْ أَخَاكَ إِلَى الْأَمْرِ الَّذِي مَضَتْ رُبَّةٌ عَلَيْكَ أَكْثَرُ مِنْ مَنَفَعَتِهِ لَهُ ای سرک من بر نواب و مصائب زمان کار بصوری و سبکیابی میکن و بحق کسان چشم میکن و برادر خود را در کار کہ زبان آن برای تو شیر است از سود و منفعت آن برای او اجابت کن

بصاحب و برادر

بصاحب و برادر

بصاحب و برادر

ذکر پارہ کلمات متفرقہ و ضایح حضرت امام زین العابدین علیہ السلام در کتاب کافی از حضرت علی بن محسن علیہما السلام مسطور است إِنْ مِنْ سَعَادَةٍ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَجْرُؤًا فِي مَلِكٍ وَ يَكُونَ خُلَاوَةً صَالِحِينَ وَ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَتَّبِعُهُنَّ بِهِمْ يَعْنِي ثَلَاثَ سَعَادَاتٍ وَ يَكُنْ تَحْتَ

فی عالم السعاده

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماهر

۳۳

این است که سوداگری و تجارتگاه او در شهر او باشد و با آنان که مخالفت و معاشرت دارد صالح و نیکوکار باشد و هم او را فرزندان باشد که با ایشان یاری و استعانت جوید و در حدیثی دیگر این لحاظ را ذکر کرده است
 وَمِنْ شَقَاوَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ أَهْلِهِ يُحِبُّهَا وَهِيَ تَحْزِنُهُ وَثَانِيَةٌ بِهِيَ مَرْدٍ أَيْنَ اسْتَكْبَرَتْ
 در کنار نگار می روزگار بود که بحسن و جمال و مال او شکفتی و محبت اندر باشد لکن آثر آن با وی سازگار نباشد
 و او را باند و آلود و دیگر ابو حمزه ثمالی از حضرت سیدالسااجدین سلام الله علیه روایت میکند که فرمود
 لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَكَوْنُفِكَ الْمُهْجِ وَخَوْضِ الْحُجِّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ
 و اینها را آن امت عیب بدی ای ایجاهل المستخف یعنی اهل العلم التارك للالتقاء بهم
 وَإِنْ أَحَبَّ عَبْدِي إِلَى التَّعَلُّقِ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْخَرِيفِ الَّذِي لَمْ يَلْعَنَاءُ التَّائِبُ لِلْحُكْمَاءِ
 الفنايل عن الحكماء میفرماید اگر مردمان بداندی که چاچر و مزد و چه مقام و درجه
 و منافع دنیوی و آخرتیه در طلب نمودن علم مندرج است هر آینه در طلب علم کوشش نمایند و تحصیل
 سعی نمایند اگر چند بر خن خون و باطن جان و ماضی در بکار و سرور و قن بریا بهای بی پای باشد
 همانا خدا تعالی بحضرت دانیال پیغمبر علیه السلام وحی فرستاد که مغفوض ترین و دشمن ترین بندگان من در
 حضرت من آن بده است که جاہل و نادان و سبجات اهل دانش را خوار نمایند باشد و ایشان را باطنی
 و نقل علم سبک شمارد و از افتد و سروی ایشان کناری جوید و محبوب ترین بندگان من در شکا عظمت
 و کبرای من آن بده است که همیشه کار و خواهند جزای خریل و جویند ثواب جمل باشد همواره
 در خدمت علما ملازمت جوید و از افاضات ایشان بهره یاب کرد و با مردمان حلیم و بردبار روزگار سپارد
 و هماره از سخن حکما و در قار و انتمندان و خردمندان تذکره فرماید و دیگر حسیب ابن ابی ثابت از علی بن الحسین
 علیهما السلام روایت کرده است لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَبِيبٌ غَيْرَ حَبِيبٍ حَفْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
 وَذَلِكَ حَتَّى أَسْكَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثِ التَّلَا الَّذِي أُلْقِيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 یعنی هیچ حبیبت و تقصیر و زیدنی که رحمت حمزه بن عبدالمطلب درون بهشت نبرد کاهی که محض تقصیر
 و غضب و خشمی که از شرکان بروی دست داد و مسلمانی گرفت و این آن هنگام بود که جماعت مشرکان محض
 جبارت و تحقیر بحضرت رسالت آت ستمه شتر را بر حضرت بیکنند و از کلمات آن حضرت که میفرماید
 وَدَوَّخُ اللَّهِ إِلَيْهِ أَنْذَبْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي الشَّبَعِ لَنَا بَعْضُ مَسَاعِدِي التَّرَقُّ وَقِلَّةُ الْكُفْلَانِ
 یعنی سوگند با خدا ای دوست می دارم که برخی که روانم برای دوزخی و خصلت که در روان و شیعیان ماست
 پاره از گوشت بازوی خود را سخت بکلی و بهیودکی و قلت در کنت و مناعت و متانت ایشان کاهی که ختم
 بر ایشان مسولی میشود و در کبر قلت کتمان و پوشیدن اسرار و معایب برادران دینی خود را یعنی این
 دو کار حیزان گویند و با بهنجاری است که من راضی هستم پاره از بدن خویش را بیاثر کنم تا ایشان از آن کار

علامه الشعاره

نقد و برآورد

باب جز

در بیان
و جمیع اسباب

در بیان
و جمیع اسباب

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۶۹

برکن را باشند و دیگر احوالات آن حضرت است که صاحب کشف الغم فی سیرة هلالک من لیس له حکیم
 پوشیده و ذل من لیس له سقیة بعضه یعنی پاک شود آنکس که حکیمی دانشمند و ارادت
 نماید و خوار میشود آنکس که جایی او را هم باز نشود چه بسا میشود که از نادان کارها ساخته میشود و که از نادانان
 نشود و میشود که فقیه بعضه باشد یعنی خوار است کسی که فقیهی او را معاضدت نماید و این معنی بهتر است و الله اعلم
 و دیگر در کتاب کشف الغم مفسر است که آنحضرت فرموده اند إِنَّمَا التَّوْبَةُ الْعَمَلُ وَالرُّجُوعُ عَنِ
 الْأَمْرِ وَلَيْسَ التَّوْبَةُ بِالْكَلِمِ بِنِ حَقِيقَةِ تَوْبَةٍ وَبَارَكْتَ بِحَضْرَةِ اَحَدِيَّتِ آن است که بشرابط آن
 کار نمایند و از آنچه بدان اندر بودند باز شوند نه آنکه همان لفظ قاعیت و رزق و قول را با فضل مطابق نمایند
 و صاحب کشف الغم از کتاب تذکره محمد بن حسن حمدون از آنحضرت نقل کرده است قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 لَا يَهْلِكُ مُؤْمِنٌ بَيْنَ ثَلَاثِ حَضَائِلٍ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَشَفَاعَةُ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِعَةِ وَحَمَتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ مَرَدَى كَرَمِ
 باشد در تیه ضلالت و بحر غیابت بملکت نیرسد کاهیکه دارای سه خصلت باشد سخت شهادت توحید
 رب مجید و دیگر حصول شفاعت رسول کریم سعید سیم و سمت رحمت پروردگار و وفاء حمد و از کلمات
 حکمت آیات حضرت امام زین العابدین علیه السلام است مَنْ كَتَمَ عِلْمًا أَحَدًا أَوْ أَخَذَ عَلَيْهِ صَفَدًا
 فَلَا نَفْعَ أَبَدًا بِنِ هَر كَسْ عِلْمٍ خُورَ از کسی پوشیده دارد یعنی از آموختن مضایقت نماید یا در ادای آموزگاری
 چیزی بخوابد یا سچوت آن علم او را سود نرساند و لطف این بیان این است که آنکس که بحقیقت عالم باشد
 و از عالیت دارای مقام و رتبت شود هرگز صاحب صفی ناستوده نگردد و اگر باشد عالم نباشد و از اینکه
 خوشتن را عالم بخواند سود نیابد و از مطروف شریف بطرف کشف شرافت عاید نشود و نیز در کتاب
 کشف الغم از تخار و انصاری از عبد الله بن علی بن یحیی مرویت که از پدرش علی بن یحیی از حدیث
 حسین بن علی صلوات الله علیه شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود لَنْ يَجْعَلَ مَنْ ذُكِرْتُ
 عِنْدَهُ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَى صَلَّيَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنِ یَجْعَلَ آنکس است که نام من زدا و ذکر شود
 و بر من درود نفرستد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر در کتاب کشف الغم مفسر است التَّارِكُ الْأَمْرَ
 بِالْعَرَفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ كَنَابِ اللَّهِ وَرَأَاهُ ظَهْرًا إِلَّا أَنْ يَبْقَى نَفَاةً قُلْتُ وَمَا نَفَاةُ
 قَالَ يَخَافُ جَبَارًا عَجَبًا أَنْ يَغْرُطَ عَلَيْهِ أَوْ أَنْ يَطْعَى بِنِ آنکس که امر معروف
 و نهی از منکر را ترک نماید و فریاد کند کند باشد در جتب مقام و قدرت معمول ندارد مانند کسی است
 که توان مجید را از پس پشت بپنجه یعنی قرآن در حقیقت بر همین نازل شده است و اگر از ترک کوبند
 چنان است که قرآن را بکایت سوی انحنه و اعتنا نمایند که اینکه ترس و قیقه مانع گردد سائل عرض کرد
 تَعَاةٌ در این مقام بیت فرمود این است که از استکباری ظالم شیه و کینه در بنیاد باشد که اگر در مقام امر معروف

نسخه
 خطی
 قزوینی

نسخه
 خطی
 قزوینی

نسخه
 خطی
 قزوینی

نسخه
 خطی
 قزوینی

نسخه
 خطی
 قزوینی

ربع دوم از کتاب شکوته الادب ناصر

و نهی از مکرر آید از دی زبان بنید یا اسباب افزایش گناه و کوشش در معاصی او کرده انوقت تفتیه شرط است
 و نیز در کتاب مذکور از آنحضرت ما ثواب من قَتَعَ قِیَاسَهُمَ اللَّهُ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى الثَّانِیِ هر کس
 با آنچه خدا می ارزهد او مقسم وقت در فرموده قناعت جوید چنین کس از توانا ترین مردمان است و این نکته
 لطیف دارد چه چندی هر کس را هر چه مقدر فرموده کی کم و کاست میرسد در ایضورت اگر بقناعت رود
 و دیگران نیازمند در هر کس مستغنی تر است چه عدم استغنا از حاجت بدون باطل دنیا است و از آنچه خدا
 بهره او ساخته او را افزون نمیرسد و از تو تسلی جلی حاصلی نرسد و حاصل تو تسلی او جز رحمت بیود و بدون
 و رنج بیاید بر خوشین بر نهادن و در انتظار کسان خوار افتادن و بریشان و سرکشه گردیدن سودی نخواهد بخشید
 در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ الْوَجَلَ يَنْفَقُ مَا لَكَ فِي حَقِّهِ
 وَ إِنَّهُ لَسِرْفٌ یعنی علی بن الحسین علیهما السلام فرمود بسیار میشود مردی مال و خواسته خود را در کار حق
 و راه حق انفاق نیاید معذرت مسرف است یعنی در هر کاری بیابست از در میان روی و اقتصاد بود
 اگر چه انفاق در راه حق باشد چه اگر مردی اموال خویش را در اینکار مصرف رساند و خود و اهل خود را
 مثلاً محتاج گرداند یا مثلاً در آنجا که باید یکدهم بکار برد و هزار درهم بود اگر چه در راه حق هم باشد با سرف
 رفته و حکم مسرف بر وی جاری است چه در راه حق انفاق نمودن نیز بیابست بروی حق حکم حق و قانون
 حق رفت در کتاب مجمع المعارف از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور است که فرمود هیچکس
 بر بسکینی ضعیف صدق نگیرد که آن میکن در آناعت او را دعا کند چرا که دعایش مستجاب شود و هم در آن
 کتاب از آنحضرت مسطور است که آدل چرک در روز قیامت آن ابد میشود صدقه است و فرمود
 واسطه خیر شل خیر کننده است اگر به بقا دست جاری بشود جسم دارند بدون اینکه بر صاحبش نقصانی وارد
 شود و هم در آن کتاب از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور است که هر که خوشین را از بسترش
 عرض مسلمانان بخاهدارد خداوند تعالی گناهانش را در روز قیامت بیاورد این جوی در کتاب مذکور
 و محمد بن طلحه در کتاب مطالب است سوال مسطور نموده اند که روزی یافغ بن جبر حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام عرض کرد تو آقای مردمان و افضل ایشان هستی و نزد این عبد یعنی زید بن اسلم میثوی و یا او
 جلوس سبغمانی فرمود الْعِلْمُ بِشَيْءٍ حَسْبُكَ كَنْزٌ یعنی در هر کجا سراغ علم و دانش شود بیابست از دلش
 ثبات یعنی اگر چند زید بنده پیش نیت آچون از علم بهره مند است از مجالست او بیا بیابست و صابر
 زینت و محض آینه کمال و یگویی مذکی دارد و بیابست او را خوار شمارد و از معصاجتش عار داشته باشد
 و هم در کلمات معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام آید این است که در کشف الغم
 مسطور است مَنْ خَجَلَ خَجَلَهُ حَجَّ فِي عَقْلِهِ حِجَّةٌ یعنی هر کس بخندد خندیدنی کاسته میشود از خرد او
 که هستی و این سرمایش از آن است که در هر صورت خندیدن از خوشین کاستن است اگر بوقع باشد

فایده

در انفاق در حق

در بیستی زادی

در کتاب مذکور

مضمون

در بیان حکمت

۳۳۳ الحضرت شه الشاهدین علیہ السلام

تجسمی باید در گزینا چار از وقع و قرآوی و در انظار بجا و عقل و دانش اورا چشم مردم ضعیف بیناید در کتاب
 خصال صدوق علیه الرحمہ از هر ی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مطورات **اَلَا اِنَّ الْعَبْدَ اَرْبَعُ**
اَشْيَاءٍ عَيْنَانِ بَصِيرَتُهُمَا اَمْرٌ دِينُهُ وَدُنْيَاهُ وَعَيْنَانِ بَصِيرَتُهُمَا اَمْرٌ اٰخِرَتُهُ
فَاِذَا ارَادَ اللهُ يُبَدِّلَ خَيْرًا فَتَحَّ لَهُ الْعَيْنَانِ اللَّتَانِ فِي قَلْبِهِ فَاَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ
وَاَمْرًا خَيْرًا وَاِذَا ارَادَ اللهُ بِهٖ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ هُمَا فِيْنَهُ مَعْنَى آگاه باشد
 که هر بنده را چار چشم ظاهر و باطن است که باد چشم بخوان امر دین و دنیاى خود است و باد چشم دیگر امر آخرت
 خود را می کند و چون شیت خدای بر خیر و خوبی بنده عتق گیرد و چشم دل اورا بکشاید و آن چشم پرورش
 از خدایای مطالب و مقامات امر آخرت خویش می بیند و اگر اراده خدای نوعی دیگر باشد دل اورا بهمان
 حال که هست بجای می گذارد و نیز در کتاب خصال از حضرت ابوالقاسم امام محمد باقر از علی بن الحسین علیهما السلام
 مروی است **اَرْبَعٌ مِنْ كُنْ فِيْهِ كَمَلُ اِسْلَامِهِ وَتَحَصَّنَتْ عَنْهُ ذُنُوْبُهُ وَلَقِيَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ**
وَهُوَ عَنْهُ دَاضٍ مِنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ وَصَدَقَ لِسَانُهُ مَعَ النَّاسِ وَاسْتَجْمَلَ
كُلَّ قَبِيْحٍ عِنْدَهُ وَعِنْدَ النَّاسِ حَسَنٌ خَلَقَهُ مَعَ اَهْلِيْهِ معنی چار صفت است که هر کس بآن خصال آراسته باشد
 اسلامش کامل و از گناه محفوظ می گردد و خدای عزوجل را ملاقات میکند در حالتی که خدای از وی
 خوشنود باشد سخت آنکس که بآن حقوقی که از خدای برای مردمان بر نفس او مقر است و فائز نماید و دینم کسی
 با مردمان صدق لسان و راستی کام سپارد و دیگر آنکس که از هر کرداری ناشایسته و فعلی قبیح در حضرت
 خدای و حضور مردمان آرزو نکند چهارم کسی که با اهل و عیال خوشتین بحسن خلق و غوی ستوده رفتار نماید و دیگر
 در کتاب فضول التمه مطور است که امام زین العابدین علیه السلام میفرمود **اَرْبَعٌ لِمَنْ ذَلَّ الْبَيْتُ لَوْ مَرَّ بِهِمُ**
وَالدِّينُ وَلَوْ دَرَّهْمٌ وَالْغُرَّةُ وَلَوْ لَبْلَةٌ وَالسُّوَالُ وَلَوْ كَيْفَ الطَّرِيقُ معنی در چار چیز خواری و ذلت است
 و آدمی را ذلیل میگرداند کی دختر است یعنی دختر داشتن اگر چه مریم باشد یعنی در صفات و آثار مریم روزگار
 باشد دوم قرض است اگر چه یکدرهم باشد که دیدار طلبکار البته اسباب ذلت و خواری است سیم
 غربت و بیزب روز بردن است اگر چه افزون از کث باشد و دیگر سوال کردن از کسان است
 اگر چه افزون از پرسیدن از راه چگونگی و حقیقت باشد در کتب احادیث و اخبار مطور است وقتی از
 حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه سوال کردند سخن کردن بهتر است یا خاموش بودن فرمود
 هر یک را آفتها است پس اگر هر دو آفت سالم باشند سخن گفتن از خاموشی بهتر است زیرا که خداوند عالم را
 پیغمبران و اوصیای ایشان را خاموشی نفرموده بلکه سخن فرموده و خاموشی مستحب نیست نمیتوان شد
 و تسکوت مستحب محبت الهی نمیتوان فراهم کرد بلکه جمله اینرا تب سخن کردن حاصل میشود هرگز بدل و برآ
 نمی نمایم مگر با آفتاب همانا تواضع و فضیلت خاموشی سخن میگویند و فضل سخن را خاموشی نمیتوان باز آورد و دیگر

خبر

باز

باز

[illegible]

بہارِ نبوت

در باب وحی
مذاہب تعالیٰ
پہلوی

عبدالمعز بن

محدث لغوی
مستوده و ضم الیاء
نیز بود بفتح اسما و اول

ج دوم از کتاب سکر و الارباب ماسر

۳۴

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ
 آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلَسْطُمْ مِنْهُ مَنْعَدَةً لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَحْبُرَ مَا تَعْمَلُونَ
 وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسْأَلُونَ اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أُولَئِكَ كَانُوا فِي اللَّهِ يَسِيرُونَ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا
 عِبَادَ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ وَأَعْلَمُ إِلَهُكُمْ لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُقُكُمْ هَيْبَةً وَلَا يَتَرَكُكُمْ سُدًى
 مَذْمُومًا كَرِهَ اللَّهُ لِسُنَّةِ الْعَالَمِينَ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِثْقَالَ الذَّرَّةِ وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابًا بِحُجَلَالِهِ وَحُجَلَالُهُ وَحُجَلَالُهُ
 وَأَمَّا لَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَقَدْ أَحْبَبَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ فَقَالَ أَلَمْ يَخْلُقْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَ
 يَفْقَهُنَّ وَهَدَيْنَاهُ الْبَحْرَيْنِ هَذِهِ جُحَّةٌ عَلَيْكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا آيَتْكُمْ فَأَيُّكُمْ قَائِلٌ
 قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَكُلُنَ الْأَعْيُنَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 میفرماید آن آنگاه که با یحیی و حطام آن لایسته و با خرت و مشروبات آن رسته آرزو بهم پیوسته اند آن است
 که هر دوست و معاشد در فتنی که زبان اراده و کردار باشند که ایشان را آن کردار و اراده است او را
 متروک و از خوشین و مصاحبت خوشین دور دارند بدانند که هر کس کار و کردارش برای تحصیل مشروبات اخروی
 باشد لابد باین حطام بی ذوام و سرور و فروغ دروغ ایحسان ناخسته فرجام رغبت نه بند و مرک را ساز
 و ساخته گردد و ساز و برگ خویش آماده نماید و پیش از آنکه زمان پایان و اهل فانی و مرک فرارسد اعمال صالحه
 خویش را آماده دارد و انجام اهل را با تمام عمل دریابد و پیش از آنکه مرک را ملاقات نماید کار خویش و چهره اهل
 خویش را روشن بدارد و از آن پیش که روزگار پایان و هنگام تذکر از دست بشود ساز و برگ پر مهر کاری
 و حذر و بیداری و ترسندگی و هوشیاری را مقدم دارد و بهمانند احتیاجی در کتاب کریم خود می مشرب نماید
 کفار بکار و کردار ناستوده خویش روزگار میسپارند و بغفلت و ضلالت میگذرانند تا گاهی که زمان مرک
 کین از ایشان فراز آید و زمان عذاب را بدیر باز مشاهدت نماید و بان روزگار آن که کبر اهی باز سپرده
 عارف شود اینوقت از روی کمال حسرت بر آنچه از طاعت و رزیدن و عبادت کردن تفریط و رزیده
 اهی گوید ای پروردگار من باز گردان مرا بدینسان تا بتدارک مافات بگویم با سجد میفرماید شما با کمال اهی برید
 که مکرر بدینسان باز شده اید و نفس خویش را نازل منزل آن کس متدار بدید که با کوه کوه معاصی و دریا دریای
 ذنوب بافت سباعت و قصور و تقصیر و غایت با یحییان رفته و دیگر باره با کمال مذستی که او را
 در ایحسان از سر و گذشت عمل صالح بوده بدینسان باز شده تا قافی مافات نماید و از آنچه برای روز فاق
 خویش بقصور رفته تذکر فرماید یعنی از آن پیش که بفر مرک رهسپار و برابر اهل را بگذارد کروی و در تیه
 مذمت با نفوس و ملات اندر شوی و هیچ خبر در دست نیابی و اهی خواهی تا مکرر یحییان باز گردی و با اعمال
 صالحه و افعال خیر کار کنی و این مجال نیابی هم اکنون که دارای فرصت و مجال هستی از ایحال برگزیند

مقاله در فضیلت اسم
 روزگاری

۱۰۱ حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۴۶

و اینکار را دنبال کن ای بنده کائنات خدا می داند که بشنید که هر کس را اندک بی از سلطان اهل دنیا بر زمین باشد و از که ندانند و باندیشه رود البته بر بالش راحت تن نخند و چشم خواب نیارد و از خوردن و آشامیدن بکند و پشیمان آید و بگوید باید باشی از سبب خدا لیم و عذاب عظیم سلطان مختار و پروردگار لیل و نهار که اهل معصیت ناکاه فرمیکند و بخواه غفلت هزاران اندوه و حسرت می سپارد و بطوارق منایا و بلایای روزان و شبان در میان کند و حال آنکه این بخت و بیات را هیچ پناه و نجات نیست و هیچ کس را را داد التجا و فساد نباشد پس در خوف و بیم باشید از خدای ای مومنان از آنیکو که بیات و بخت آنیکو که خوف و بیم که اهل تقوی و یقین است سرزد یعنی نه آنیکو که محض لفظ باشد و بهر ساعت تغییر حالت رود بلکه باید از روی تقوی و یقین باشد تا همه گاه با نجات همراه باشید چه خدا تعالی میفرماید این امر مقرر و وعده راست برای آن کسی است که برسد از استیادن در موقف حکم من یعنی از آن موفقی که در روز قیامت او را باز میگرداند تا در باره او حکم شود یا از قیام من بر حفظ اعمال او و برای کسی که ترسان گردد از عذاب من که موعود است برای کفار پس دوری گیرید از تازی و خوبی و مندوز و غرور و شرور دنیا و ضرور زیان پایان میل و رزیدن بجهان را متذکر و گمرازان شوید چه زینت جهان همه فتنه و فساد و دوستی دنیا بجهل خطیئت و عناد است و بعد ازین از پروردگار ترحم میفرماید بدان وای بر تو ای فرزند آدم که آن قوت و قساوت که نتیجه شکم خوارگی و سیری و بری سکیم و آن سکر و مستی که از آنکه کی سکیم فراهم میشود و آن غرور که از ملک و مال حاصل میگردد آدمی را از مراقبت و مراعات اعمال صالحه باز میدارد و گمرازان و سنگین میگرداند و از یاد خدای فراموش میازد و چنان از زحمات یافتن اجل مشغول میدارد و بازی و دغل باز میپارد که آنکس که بتلای محبت دنیا است چنان است که از سکر شراب عشق جهان برنج جنون و آسیب خنجر گرفتار است همانا آنکس که از کتاب خدا موجبات عقاب و ثواب را بفهمد آورده و از او امر و نواهی الهی و سخن حضرت رسالت پناهی اکامی یافته و خوشی را از محارم و منہیات خالق ارض و سموات بخواهد باز داشتن و عمل خویش را برای خوشنودی حضرت احدیت بکار بستن بآبیت نفس خویش از هوا و هوس لغتانی و وسوسه شیطانی باعمال صالحه و افعال خیریه و آداب خند و شیم ستوده آزمودن و عادت فرمودن و آنچه برنج جوغ و زحمت کمر سکنی باز داشتن و با نجات دوام حبتن و عادت دادن تا آنکه هرگز مشتاق سیر شدن نباشد یعنی چون در عادت دادن با نحال بعضی فواید و ملکات و مشاهدات بدست میآید البته چنین کس بعد از حصول چنان نیایج و فواید جمیده که در حال ریاضت در یافته هرگز طالب سیری و شکم آراستن و جنبه حیوانیت پروریدن نیست پس از آن بعد هرگز مشتاق سیری و آنگدن اشکم نشود تا در میدان هدایت کوی سباق و سبقت بر باید چنانکه اسبهار از برنج چوایی و ناسیری نزار گردانند تا از میدان مسابقت و سبقت قبیل السابق مراد است بر بایند و اگر آنگذ سکیم و فربه بدن باشد در مریه نخچین سنگت و سگلاخ زمین خواهد بود پس بر رسید

ربع دوم از کتاب شکوة الاولاد ناصرى

۳۴۸

ای بنده کائناتى مانتد ترسیدن کسى که ثواب خدا را مؤثّل و عذاب خدا را خائف باشد همانا سوگند با خداى
که خداوند تعالّى بار سال رسل و انبیا و کتب حجت بر شما تمام و راه عذر بر شما مسدود و هر چه باید
معبذت و انابت رفت و برگشت در جمیع خوف بود و از هر چه باید ترسان و هر چه باید شایق و کرایان کشت
با خبر گردانید معذالک شما را نه آنچه در ثواب کرمیش باید شوقند هستید و نه آنچه چرم داده است شما را از عذاب
الیم و عذاب شدیدی او چرم گرفتند تا ترسند و ضعیف دل باشید و حال اینکه خداى تعالّى خبر کرده است شما را
در کتاب کرم خود که میفرماید هر کس کارهای شایسته و کردارهای باسسته نماید و بخداى و رسول ایمان داشته باشد
که وادارد صنایع و عمل او باطل نشود بلکه مشکور گردد و بموقع قبول افتد و ناسعى او را هیچکاریم یعنی در صحایف اعمالش
ثبت میگردد اینهم و صاحبش را ثواب و مشکور میگردد اینهم با جمله میفرماید که از آن پس خداى تعالّى در کتاب خود
برای شما ایان امثال نموده آیات کوناگون باز نمود تا بحطام بید و ام و نمانشهای رنگارنگ جهان
دورکن فریفته نشوید و از آنچه بر پیر کزید پس فرمود همانا اموال شما و اولاد شما بلائیت و اجر بزرگ نزد خداى تعالّى
یعنی جمله حاصل اینجهان ازین و بیرون نیست و این قسمه است پس در اینجهان سپردن از قسمه خیزى نیست و لا
اجر بزرگ و مزد عظیم که همه کس خواهان آن است از اینجهان دست نیاید و در حضرت یزدان است پس تریب
از خداى آنچند استطاعت داشته باشید معنی در خست از حضرت غرت بذل جود و طاعت کنید و بشنودید و عطا
خدا را و منزه ما بزیاده او امر او را و در حضرت خداى پر پیر کارى و بمواعظ خداى متعظ باشید چمن شیر از شما را
نگران شده ام که از عواقب معاصی هلاکت و تباهی در افتاده اند معذالک از معاصی و طایى پر چیر کارى بخدا
و بدین ایشان ضراغنده معذالک مغبوض نداشته آیینى شنوید خداى از طرف خداى را که در عیب و کمالات
بتغییر و تحقیر این دنیاى ناچیز میفرماید در این آیت که فرموده است بدانید اى خواهند کان جهان که زنده
این سرایست بنیان بازیچه است و در طلب آن کوشیدن بیفایده است و مشغولى است که بسبب اشتغال شما
بان بازیماند از مراتب بزرگ اخروى و آرایشی است در مطامع خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مرکب
راهوار و دلربایان و دیدار و جزآن و مفاخرت کردنى است در میان یکدیگر و مباحثات نمودنى است در کثرت
اموال و بسیاری فرزندان که باین سبب بر اولیای خدا تطاول و تکاثر ورزند و اینجهل نیست مگر مانند لعب
کو دکان و لهو جوانان در نیست نسوان و تفاخر اقوان و تکاثر دهقان که بتامیج نیاید و مسیح نیز ز پس بردانان
خرمند و خردمندان دانش پسند پوشیده نباشد که این بازی ناگهانى باندک زمانى فانی شو و این لهو و فرج
بازده و ترج مبدل گردد و این غفلت و غرور سنگینى که در گرداند و این تکاثر و تفاخر ادراک معابر با خاک
و خاشاک بتطایر آورد امیرالمومنین صلوٰة الله علیه باعمار یا سرمنده مودای عمار از بهر این جهان بغم و اندام
مباش که جمله لذت برشش است مطعم و مشروب و مشکوح و مرکب و ملبوس و مشوم و مشغیرین
سطوح و تاش غل است که لعاب کمالات و بهترین مشروبات آب است و جمله چندگان در آن مساوى است

احوال حضرت نذاتنا جدین علیہ السلام

۳۴۹

و مشکو ترین مشروبات مشک است و آتخن آهواست و زیبا ترین مرکوبات اسب است و سوار آن در حفظه
 هلاکت است و نفیس ترین طبعاتش دیاست و آن قنده کرم است و بزرگترین فواید مشکوحات مواقعات
 و آن اذخال مجری بول است در مجری بول دیگر و از بخله معلوم میشود که دنیای دنیه تا چند بقدر قیمت است
 و هم آنحضرت در توصیف این سرای سراسر اندوه و مصیبت و فنا و رزیت فرمود **اللّٰهُنَا اَوَّلُهُ بَحْثًا**
وَاَوْسَطُهُ عِندَهُ وَاٰخِرُهُ فَنَاءٌ آتش کریه و زاری و میانش غم و اندوه و آخرش فنا و تباهی است و خدا تعالی
 در بقیه این آیت وافی هدایت فرماید و سرعت زوال و فانی آنرا باین مثل تمثیل فرموده که دنیا مانند باران است
 که بر زمین کشته بیارد و آن تجمه که در آن اندر است بزودی برویاند و راست بایستد و از طراوت و نصارتش
 که بوران و مزارعان یاناکر ویدکان را که اعجاب ایشان بزینت جهان بیشتر است بکفایتی و عجب در آنکند
 و یک مانگاه از آفات آسمانی یا زمینی خشک گردد و پس از آن خرمی و سبزی زرد و خشک باز گزیری بعد از آن
 زردی در هم سگسته و کوفته و ریزه ریزه گشته پنی و مال دنیا نیز بر اینگونه باشد که روزی چند سبز و خرم
 و تر و تازه است و از آتش بجمرات آفتاب یادگیر آفات بلاء و فاجا گردد و از باد مرگ و دخان دوا
 نابود و ناچیز شود و با اینجمله مورث عذاب عظیم و شدید است برای دشمنان خدای و آمرزش و رضوان خدا
 برای دوستان ایزد و سرای و نیست زندگانی دنیا که مستاع فریقین برای فریب یافتگان حصول مرا
 ربانی برای سعادت مندان و چون چنین است پیشی گیرید و مسارعت ورزید برای دریافت آمرزش پروردگار
 شما و بهشتی که پنهانی آن مانند پنهانی آسمان و زمین است یعنی صفحیات زمین و آسمان را صحیف نازک
 و دقیق گردانیده بهم متصل گردانند و این بهشت باین غرض و صفت آماده شده است برای مؤمنان
 بخدا و رسولان و فرستادگان خدای و اینجمله یعنی بهشت و مغفرت فضل و کرم خداست که بهر کس از مؤمنان
 بخواهد عنایت میفرماید و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان و نیز خدای غفور و مودود است ای کس که
 ایمان آورده اید تبرسید از عذاب خدای و باید که نظر نماید هر نفسی و از روی تشکر و دانفش باز بنید آنچه را
 که برای غفر دای قیامت پیش فرستاده آیا عمل صالح است یا کرداری گنجه و تبرسید و برپزید از عقوبت
 الهی همانا خدا تعالی بجهر چه کسیند دانا و خیر است و نباشید مانند آنکه فراموش کردند و فرو گذاشتند احکام
 خدا را پس خدای فراموش کردانید برایشان نفوس ایشان را و اینجماعت فاسق هستند و از دایره فرمان
 بیرون شده اند با اینجمله امام علیہ السلام بعد از ذکر این آیات مواظط علامات میفرماید پس ای مذکبان خدای
 بتقوی و پرهیزکاری باشید و تفکر نمایند و برای آنچه مخلوق شده اید عمل کنید چه خدا تعالی شمار را بهشت
 نیا فرید و مهمل گذاشت بلکه خوشتن و جلال و کبرای خود و خلایق و رزاقیت و قهاریت و دیومیت خویش را
 بشما باز شناخت و فرستاده خود را بشما برانجخت و کتاب خود را که حاوی حلال و حرام و حج و شال بود
 بر شما نازل کرد پس از خدای تبرسید چه خدای حجت بر شما تمام کرد و با شما از در احتجاج فرمود و ایانایم

ربع و دوم از کتاب مسکوه الادب ماصری

۳۵.

برای انسان دو چشم را که بر آثار حکمت و قدرت مکران شود و نیافریدیم برای او زبان را که آن سخن
 مسکینه و از مافی الضمیر خبر میدهد و دلب را که دهن او را میپوشاند و بر نطق و اکل و شرب و نفخ و غیره کمک
 معاونت نماید و راه نمودیم او را از خیر و شر یعنی با نزال کتب و ارسال رسل او را از خیر و شر آگاهی سپردیم
 یا نمودیم با و در هنگام ولادت و پستان را که از آن شیر یاشد ابو حازم از حضرت رسول خدا صلی
 الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ بَابْنِ آدَمَ إِنْ نَازَعَكَ لِسَانُكَ فَمِنَّا حَوَمْتُ
 عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتَكَ عَلَيْهِ يَطْبَقِينَ فَاطِيقُ وَإِنْ نَازَعَكَ بَصْرُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتَكَ
 يَطْبَقِينَ فَاطِيقُ وَإِنْ نَازَعَكَ فَرْجُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتَكَ
 يَطْبَقِينَ فَاطِيقُ** بیدان تعالی میفرماید ای فرزندان آدم اگر در آنچه بر تو حرام گردانیده
 زبانت با تو از در منازعت شود همانا اعانت فرموده ام ترا به و طبقه از لب پس بر هم گذار یعنی دلب
 برای آن بوداوم که اگر زبانت از فرمانت بیرون شود و بر آنچه حرام است جاری گردد بدستگیری دلب
 برومی نیروگیری و لب فروگذاری تا زبان خاموش شود و اگر در چیزی که بر تو حرام فرموده ام حشمت با تو
 منازعت رود یعنی حشمت خواهد با آنچه حلال نیست کمران شود و تو از بازداشتن پچاره شوی پس با و طبقه
 از لپک چشم که ترا اعانت کرده ام چاره جوی و بر هم گذار و خاطر آسوده دار و اگر منبج تو در آنچه بر تو
 حرام است با تو منازعت جوید و غمان اختیار از تو بازگیرد همانا اعانت فرموده ام ترا به و طبقه از ران
 پس بر هم گذار و از طغیانش آسایش جوی با بحجه امام علیه السلام میفرماید آنچه که ممکن است در راه
 پرہیزکاری و تقوی بکشید که هیچ نیروئی جز با عذای و سحر کلافی جز به بزدان نیست و صلی الله علیه و آله محمد و آل محمد
 و دیگر در کتاب ہفتم بجا را لا انوار از کتاب تحف العقول منقول است کہ حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام این کتاب را بمحمد بن مسلم زہری مکتوب و او را موعظت فرموده است

کتاب مسکوه الادب
 از محمد بن مسلم

**كُنَّا نَا اللَّهُ وَيَا بَاكَ مِنَ الْفِتَنِ وَرَحِمَكَ مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَصْبَحْتَ بِحَالٍ يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَكَ بِهَا أَنْ
 بِرَحْمَتِكَ فَقَدْ أَتَقَلَّتْكَ نِعْمُ اللَّهِ عِمَّا أَحْتَجُّ مِنْ بَدَنِكَ وَآخَالٍ مِنْ عَمْرِكَ وَقَامَتْ عَلَيْكَ حُجَّةُ
 اللَّهِ عِمَّا حَمَلْتَكَ مِنْ كِتَابِهِ وَفَقَّهَكَ فِيهِ مِنْ دِينِهِ وَعَرَّفَكَ مِنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَهُ فَرَضَ لَكَ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ نِعْمَةً عَلَيْكَ وَفِي كُلِّ حُجَّةٍ احْتِجَّ بِهَا عَلَيْكَ الْفَرَضُ مَا قَضَى
 إِلَّا بَتَلَى شُكْرَكَ فِي ذَلِكَ وَابْدَى مِنْهُ فَضْلَهُ عَلَيْكَ فَقَالَ لِمَنْ شَكَرْتُمْ لَا زَيْدٌ فَذَكَرْتُمْ وَلَمَنْ
 كَفَرْتُمْ أَنْ عَذَابِي لَشَدِيدٌ فَانْظُرُوا فِي رَجُلٍ تَكُونُ عَذَابُهُ إِذَا دَفَنْتُمْ بِهِنَ يَدَيَّ اللَّهُ فَشُكْرَكَ عَنْ نِعْمَةٍ
 عَلَيْكَ كَيْفَ نِعْمَتُهَا وَعَنْ حُجَّةٍ عَلَيْكَ كَيْفَ قَضَيْتُمَا وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ قَابِلًا لِمَنْكُم بِالْإِعْدَابِ وَلَا
 رَاضِيًا بِمَنْكُم بِالْإِقْصِيرِ هَهَاتَا هَهَاتَا لَيْسَ كَذَلِكَ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ فِي كِتَابِهِ إِذَا قَالَ لِبَنِيهِ
 لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُرُونَهُ وَأَعْلَمُ أَنَّ دَنَى مَا كُنْتُمْ وَخَفَى مَا احْتَمَلْتُمْ أَنْ أَنْتُمْ قَحْشَةُ الظَّالِمِ وَصَلَّتْ لَهُ طَرِيقُ**

۱۱۱ احوال حضرت سید الساجدین علیہ السلام

۳۸۱

الْحَيُّ بِدُفْعٍ مِنْهُ جَبِينٌ دَنُوتٌ وَاجْلَبَتِكَ لِحْجِينَ وَجِئْتُ مَا أَخُو فِيهِ أَنْ يَبُوءَ لِرَيْمِكَ غَدَاً مَعَ الْخَوْنِ وَأَنْ
تُسَلِّعَ مَا أَخَذْتَ بِأَعَانِكَ عَلَى ظِلِّ الظُّلَمِ إِنَّكَ أَخَذْتَ مَا لَيْسَ لَكَ مِنْ أَعْطَاكَ وَدَنُوتٌ مِنْ
لَمْ يَرُدَّ عَلَى أَحَدٍ حَقًّا وَلَمْ يَرُدَّ بِإِطْلَاحٍ أَدْنَاكَ وَاجِبَتْ مِنْ حَادِثِ اللَّهِ أَوْ لَيْسَ بِدُعَائِهِ إِلَّا أَنْ جَبِينٌ
دَعَاكَ جَعَلُوكَ قَطْبًا أَدْنَاكَ بِحَا مَظَالِمِهِمْ وَجَبَرًا بَعِثُوا عَنْكَ إِلَى بِلَادِهِمْ وَسَلَّامًا إِلَى ضَلَالَتِهِمْ
ذَا يَبِغَا إِلَى غَيْبِهِمْ سَالِكًا سَبِيلَهُمْ يَدْخُلُونَ بِكَ الشَّكَّ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَيَقْنَادُونَ بِكَ قُلُوبَ الْجُهَالِ
إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَبْلُغْ أَخْصَ دُنُوتِهِمْ وَلَا اقْوَى أَعْوَابِهِمْ إِلَّا دُونَ مَا بَلَغْتَ مِنْ إِصْلَاحِ فُسَادِهِمْ وَاجْتِلَافِ
الْخَاصَّةِ وَالْعَامَةِ إِلَيْهِمْ مِمَّا أَقَلَّ مَا أَعْطَوْكَ فِي قَدَرٍ مَا أَخَذُوا وَمَا أَبْرَمَ مَاعِزُكَ الْكَفْكَفَ
مَا خَرَّبُوا فَأَنْظِرْ لِنَفْسِكَ فَإِنَّهُ لَا يَنْظُرُ لَهَا غَيْرَكَ وَخَاسِبُهَا حِسَابُ جَلِّ سَوْلٍ وَنَظَرُكَ كَيْفَ
شُكْرِكَ لِمَنْ غَذَاكَ بِسَعِيمِهِ صَغِيرًا وَكَبِيرًا مَا أَخُو فِيهِ أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ خَلْفَ
مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَبُّوا الْكِتَابَ مَا خُذُوا مِنْ عَرْضِ هَذَا الْإِدْنِ وَيَقُولُونَ سَبِّغْنَا لَنَا إِنَّكَ
لَسْتَ فِي دَارِ مَقَامٍ أَنْتَ فِي دَارٍ قَدْ أَذِنْتَ بِالرَّحِيلِ فَهَاتِ إِلَى الْمَرْءِ بَعْدَ قَرْنَيْهِ طَوْلِي لِمَنْ كَانَ
فِي الدُّنْيَا عَلَى وَجَلٍ بِأَبُوسَا لِمَنْ يَمُوتُ وَتَبْقَى ذُنُوبُهُ مِنْ بَعْدِهِ أَحْذَرُ حَقْدٍ أَنْ تَشْتَ وَبَادٍ وَنَقْدٍ
اجْلَيْتَ إِنَّكَ تَعَامِلُ مِنْ لَا يَهْمِلُ وَلَنْ الَّذِي يَحْفَظُ عَلَيْكَ لَا يَفْقَلُ بِجَهْرِ فَعْدٍ دَنَا مِنْكَ سَفَرٌ
بَعِيدٌ وَدَاوِ ذَنْبَكَ فَقَدْ دَخَلَهُ شَعْمٌ شَدِيدٌ وَلَا تَحْسَبْ لِي أَنْ أَرَدْتُ تَوَيْجِيكَ وَتَسْبِيغَكَ وَ
تَقْبِيرَكَ لِكَيْفِي أَرَدْتُ أَنْ يَنْعَشَ اللَّهُ مَا فَاتَ مِنْ رَأْيِكَ وَتَرُدُّ إِلَيْكَ مَا عَرَبَ مِنْ دَهْنِكَ وَ
ذَكَرْتُ قَوْلَ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ وَذَكَرْتُ فَإِنَّ الذِّكْرَ كَرِي تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ أَغْفَتَ ذِكْرٌ مِنْ مَضَى مِنْ
أَسَانِيكَ وَأَقْرَانِكَ وَبَقِيَتْ بَعْدَهُمْ كَفَرْنَا الْأَعْصَابُ أَنْظِرْهُمْ لِي أَتَبَدَّلُوا بِمِثْلِ مَا ابْتَلَيْتَ أَمْ هَذَا وَقَعُوا مِثْلَ
مَا وَقَعْتَنِيهِ أَمْ هَذَا تَرَاهُمْ ذَكَرْتُ خَيْرَ أَعْمَلُوهُ وَعَمِلْتُ شَيْئًا جَمَلُوهُ بَلْ خَطِيبٌ مِنْ خَالِكَ فِي
مُدُّ وَدِ الْعَامَةِ وَكَلَّفَهُمْ بَلًا إِذَا صَارُوا بِهَيْتَدُونَ بِرَأْيِكَ وَبِعَمَلُونَ بِأَمْرِكَ إِنْ أَهْلَتِ أَحْلَاوَانِ
حَسَرْتُمْ حَرَمُوا وَلَيْسَ ذَلِكَ عِنْدَكَ وَلَكِنْ أَظْهَرَهُمْ عَلَيْكَ رَغْبَتَهُمْ فَمَا لَدَيْكَ ذَهَابُ عِلْمَانِهِمْ
وَعَلَبَةُ الْجَهْلِ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ وَحُبُّ الرِّبَاسَةِ وَطَلَبُ الدُّنْيَانِيَّةِ وَمِنْهُمْ أَمَا تَرَى
مَا أَنْتَ فِيهِ مِنَ الْجَهْلِ وَالْغُرَةِ وَمَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْبِلَادِ وَالْفِتْنَةِ قَدْ ابْتَلَيْتَهُمْ وَفَتَنَهُمْ
بِالشُّغْلِ عَنْ مَكَاسِبِهِمْ مِمَّا رَأَوْا فَمَاتَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَى أَنْ يَبْلُغُوا مِنَ الْعِلْمِ مَا بَلَغْتَ
أَوْ يَدْرُكُوا بِهِ مِثْلَ الَّذِي أَرَدْتَ فَوَقَعُوا مِنْكَ فِي يَحْرٍ لَا يَدْرُكَ عَمْقُهُ وَفِي بِلَادٍ لَا
يُقَدَّرُ قَدْرُهُ فَاللَّهُ لَنَا وَلَكَ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ أَمَا بَعْدُ فَأَعْرِضْ عَنْ كُلِّ مَا أَنْتَ فِيهِ حَتَّى تَلْحَقَ
بِالصَّالِحِينَ الَّذِينَ دُنُوا فِي أَيْمَانِهِمْ لِاصِقَّةٍ بَطُونُهُمْ يَظْهَرُونَ فِيهِمْ لَيْسَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ
اللَّهِ حِجَابٌ تَغْنِيهِهُمْ الدُّنْيَا وَلَا يَفْتَنُونَ فِيمَا رَغِبُوا فَطَبَّعُوا فَمَا لَبِثُوا أَنْ كَفُّوا فَإِذَا كَانَتِ الدُّنْيَا

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

الْمَدِينِ

دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۳۵۲

تَبْلُغُ مِنْ مِثْلِكَ هَذَا الْمَبْلَغَ مَعَ كِبَرِ سِنِّكَ وَرُسُوحِ عِلْمِكَ وَحُضُورِ أَجَلِكَ فَكَيْفَ بَلَغَ
 الْقَدْرَ فِي سِنِّهِ الْجَاهِلُ فِي عِلْمِهِ الْمَأْفُونُ فِي رَأْيِهِ الْمَدْخُولُ فِي عَقْلِهِ الْغَالِيهِ وَارْتِنَا
 إِلَيْهِ رَاجِعُونَ عَلَى مِنَ الْمَقُولُ وَعِنْدَ مِنَ الْمُسْتَعْبَدُ وَتَشْكُوا إِلَى اللَّهِ بَيْنَنَا وَمَا نَزَى
 فِيكَ وَتَحْتَبُّ عِنْدَ اللَّهِ مُصِيبَتَنَا بِكَ فَانْظُرْ كَيْفَ شُكْرُكَ لِمَنْ عَذَاكَ بِنِعَمِهِ
 صَغِيرًا وَكَبِيرًا وَكَيْفَ اعْظَامُكَ لِمَنْ جَعَلَكَ بِدِينِهِ فِي النَّاسِ جَمِيعًا وَكَيْفَ
 صِبَاثُكَ لِكِبَرِهِ مَنْ جَعَلَكَ بِحِكْمَتِهِ فِي النَّاسِ سَيِّدًا وَكَيْفَ قُرْبُكَ أَوْ بَعْدُكَ
 مِنْ أَمْرِكَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُ قَرِيبًا ذَلِكَ مَا لَكَ لَا تَنْتَبِهَ مِنْ نَفْسِكَ وَتَتَهَمَّلَ مِنْ
 عَشْرَتِكَ فَقُولُ وَاللَّهِ مَا مَنُتُ بِهِ مَغَامًا وَاحِدًا أَحَبَّتُ بِهِ لَهُ دِينًا أَوْ
 أَوَّامَتَ لَهُ بَاطِلًا فَهَذَا شُكْرُكَ مِنْ اسْتِحْلَاكَ مَا أَخَوْنِي أَنْ
 تَكُونَ كَمَنْ قَالَهُ فِي كِتَابِهِ أَمْنَعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا
 الشَّهَوَاتِ مَنُوتَ يُلْقُونَ غَبَا اسْتَحْلَاكَ كِتَابَهُ وَاسْتَوْدَعَكَ عَلَيْهِ
 فَاصْنَعْتُهَا فَحَمْدُ اللَّهِ الَّذِي غَاغَا مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَالْيَسْلَامُ

۱
کتاب مسکوة الادب

میفرماید خدای بار و تور اکفایت کند از رفیق روزگار و محمل و بخار و تر از آتش سوزان مرحوم بدارد
 بهمانا بداد نمود و تو سباحتی که شایسته است آنکس را که بر اینجالت تو عارف و واقف است بر تو ترحمی نماید چنانچه
 خدا یقین از سخت بدن و طول عمر که بدان مستغنی می بر تو سکین کردیده و ترا که انبار ساخته یعنی تو مریون این
 نعمتها هستی و چون طافی توانی و تدارک ندانی لاجرم در زیر این گل کوان بسند و ماند و از طرف دیگر حجتی
 خدای بر تو راست بایستاده چه از کتاب خویش ترا بیا کامانیده و آنچه باید بر تو باز نموده و از معالم دین خود
 بپنهانیده و از سنت پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله عارف گردانیده و برای هر نعمتی که بتو از انانی فرمود
 فرضی را مفروض ساخت سلا چشم یا دست و پای تو داده تا به ستیاری آنها از صنایع خدای عارف گردی
 و بطاعت او مشغول و از معصیت او بر حذر باشی و همچنین در هر حجتی که برای تو باز نموده چیزی مفروض کرد و در هر
 هیچ جز در عوض نخواست که اینک در هر نعمتی سپاس آن نعمت را بر تو لازم گردانید مغذت در این حیثیت نیز
 ترضی احب که داشت و در هر سگری مزید نعمت و عنایتی مقرر گردانید پس فرمود اگر بر نعمتهای من سپاس
 و شکر آوری نعمت شمارا میافزایم و اگر کفران روی دهی همانا عذاب من در باره کافران شدید است پس
 یک بگر تو در باد و قیامت چگونه مردی هستی یعنی شاکری یا کافر کاهی که در پیشگاه حق تعالی بایستی و از تشریف
 زبانه از آن نعمتهای که با تو عطا فرمود چگونه رعایت نمودی و از آن حجتها که او را برت چگونگی سپاس آوردی
 و تو کمان سب که خدا را پذیرا موجه ترا قبول فرماید و در تقصیر تو کوتاهی و در زین تو از تو خوشنود باشد یعنی
 دل باین خوش دارد که روز قیامت هر عذری اقامت کنی مقبول میشود یا هر تقصیری در اطاعت و عبادت نموده

پندیده میافتد هیئات چینیست چه خدای برعلای کتاب حجت خویش را فرو گرفته کاهیکه در قرآن
 کریم میفرماید باید برای مومن بیان کنند و برایشان بنوشند و دانسته باشی که پست تر چیزی که پوشیده بدار
 و خفیف تر چیزی که احتمال نمائی آن است که هشت ظالم را بموآنت شوی و راه سرکشی و غایت را برای او سهولت
 کردانی بسبب نزدیکی گرفتن تو با او کاهیکه با وی نزدیک شوی و اجابت کردن تو او را کاهیکه خوانده شوی و من
 چه بسیار بنمایم که تو در باد اوستا خیر بخواهی خویش باز شوی با خیانت کاران یعنی لعنت کنده در زمین تو دهان
 سرای در آنجهان با خانان محشور شوی و از آنچه مآخوذ داشته بسبب اعانت نمودن تو بر ظلم ظلمه یعنی با ظالمان
 شریک باشی چه تو باین سبب آنچه ترا بکار بود اخذ نموده از آنکس که ترا عطا کرده است یعنی آن اموال را که بسبب
 اعانت نمودن ظلمه از ظالمان اخذ کرده ترا هیچ حق در آنجمله نبود و جز زیانت نرساند و با آنکس که حق هیچکس را با
 نمیکرد اند نزدیک شوی و چون ترا بخود نزدیک ساخت هیچ باطلی را بر نداشتی یعنی اقلای این کار را هم بپای نبردیدی
 و دوستی در زمین با کسی که با خدای بخالفت رفت و حال آنیکه دعوت ایشان ترا در آن هنگام که ترا بخوانند
 خوان بودند که ترا اسباب طور خیالات فاسده ناروای خود نمایند و ترا قطعی بگردانند که بسبب وجود تو اسباب
 مظالم خویش را بگردش آورند و ترا جبری و بی اختیار بپند که بر فراز تو بسوی بلایای خویش عبور گیرند و ترا نزد بانی
 نمایند که بسوی ضلالت خویش بر شوند و بغایت خویش وسیل ضلالت را سپارند و بسبب تو بر علماء زمان سنگ
 و کمان اندازند و قلوب جهال را بسبب تو بسوی خویش باز گشایند و از وزیرای خاص و اعوان قوی و مخصوص
 ایشان آن کار که از تو از بهر ایشان ساخته است و آن اصلاح مفاسد که بسبب تو در امور ایشان بهست میافت
 و خاص و عام را بسوی ایشان راه آموشد باز کرد و ساخته نشود پس چه قدر اندک است آنچه تو بخطا کرده
 در عرض آنچه از تو مآخوذ داشته اند یعنی دین ترا که قیمتی بس عظیم دارد بپوشند و بهائی بس اندک آورند و چه آسان
 بود آنچه برای تو آباد کردند اما چگونه بود آنچه ویران ساختند پس بیدیه عبرت و نظر میش بر خویشان بخوان باش
 چه بر تو و نفس تو جز تو نگرفته نیست و نفس خویش را در معرض حساب در آور مانند حساب کردن مردیکه خود را
 مسئول بیند و یکت بگر چگونه است شکر و سپاس تو برای آنکس که ترا در حالت صفارت و بزرگی بجمعها
 خویش غذا آورد و من تاحیند به هم اندزم که تو چنان باشی که خدای در کتاب کریم خود میفرماید پس از پس
 اوایل بیود در آمدن پس آمدگان در حالیکه میراث گرفتند کتاب را و فرامیگیرند خواسته و متاع این چیز
 زبون ترا معینی دنیا را و میگویند زود است که بیا مرزند ما را یعنی انخیال فاسدی است با بجهل میفرمایند
 تو در سرای زینت و مقام گرفتن نیستی یعنی دنیا دارا قامت و سرای زینت نیست بلکه تو در سرای هستی
 که بابت بار سفر بر بندیم و بد گیر سرای راه سپاریم چنانکه دیگران کوس کوچ بوفشد و بوفشد و چگونه
 مردی بعد از اقوان و امثال خویش باقی بخواهد ماند یعنی بعد از آنکه امثال و اقوان شربت مرگ نوشیده
 و بجهل دستخوش قوارع فنا و بلا آمدند چگونه گیر میمانی بقا نماید و در جهان بپاید خوشا و خنجا بر حال آنکس

ربع دوم از کتاب مکتوبات الادب ناصری

۳۵۴

که در این سرای وبال بر ترس و پرهیز باشد و بذات آنکس که میرد و ذنوب معاصی او بعد از وی بماند
یعنی کبر و اری نیک و عمل حسن ته اراک رخص معاصی ننموده باشد بمیناک باش و پرهیز گیر چه ترا بر هر چه بپاید
مخبر ساخته اند و در تحصیل مثنویات و حیات بکوش چه ترا مدت و مهلت داده اند چه معامله تو با کسی است
که هیچ چیز را مجهول میدارد و آنحسی که هر چیز را بر تو محفوظ میدارد هیچ بغفلت نمیرود و اسباب سفر خوش
تجیز کن چه سفری دور و دراز از برای تو نزدیک افتاده و معاصی خویش را در و باز چه مرضی سخت و رنجی
و سوار بروی در افتاده و نه گمان هستی بر که من از این سخنان آهنگ تو بیخ و کوهش و تعقیف و سرزنش
و تغییر ترا نمودم بلکه آن اراده هستم که خدا تعالی آنچه فوت شده است از رای و رویت تو برافسارند و آنچه
از دین تو یعنی تکالیف دینی تو فرومانده باز گرداند و بیا و آور کلام خدا را که در کتاب خود میفرماید که یاد
آوری کن و بمواعظ و نصایح بجهه و در گردان چه موعظت و تذکره برای مؤمنان سودمند است آیا غافل هستی
از یاد کردن آنکه برگشته اند و برشته اند از امتنان و امثال و همانندان و هم سالان تو و تو اکنون مثل
شاخ آهو و کوفته یک یک شاخ شکسته باشد بی یار و تنها باندی یک بکر آیتا مبتلا شدند بمانند آنچه تو بآن
مبتلا شدی یا در افتادند در آنچه تو در آن افتادی آیا هیچ بخطر میآوری کار خوبی را که ایشان بجای آورده
یعنی توبه آن عمل نیک بجای گذاشتی یا هیچ میدانی کاری نیکو از تو صادر شده باشد که ایشان مجهول
داشته باشند یعنی بعد از آنکه ترا در میان اعمال صالحه برگزیدگان افتقا و مواخات میت و هیچ کاری
نیکو نیز تو خود بجای نیاروی که برایشان مجهول مانده باشد پس ترا برایشان چه مرتبت بلکه چه مشابیهت و همت
و با این حکومت و عدم مضاعف و قلت استطاعت چگونه بر معاصی خدای جرات و جبارت و با اهل دنیا
و مردم متمسک ره روزگار چه مرافقت و معاضدت است اما چنان در ورطه خطرناک جهل و غفلت دچار شدی
که از نیات و این قبول عاقبت و این رتب که در نظر مردم جا تل کور دل برای تو حاصل گشته سخت شاد و مخطوط
باشی و با ایشان بقتل و تدبیر با صواب خویش مصاحبت و رزی و از نیروی ایشان ترا در کار تو و رویت تو کار بکلیف
افتاد و بر خمت دچار شدند چه ایشان برای و مقویب تو افتد نمودند و با تو عمل کردند اگر چه حلال
شمردی حلال خوانند و اگر حرام خواند حرام شمرند و اینکار را ترا بود و شود و خور و خورد و نه ترا متاعی در بازار است
لکن ذهاب علمای ایشان و غلبه جهل بر تو و ایشان و حب ریاست و طلب دنیا که در تو و ایشان است ایشان را
در آنچه ترا هست رغبت افتاد یعنی چون پای سبب هوا جس نفاسی و دوساوس شیطانی و زخارف این جهان فانی
بودند و علمای دین و ائمه ناس از میان برفته اند محض دریافت مقاصد خویشان با بن علوم ظاهریه و سلوک و ادب
مجازیه تو چنانکه در انداختند و ترا وسیله انجام مقاصد خویش ساختند آیا بخوان منی یا آنچه در آن هستی از جهالت
و غرور و آنچه مردمان در آن افتاده از بلا و فتنه همانا تو ایشان را بیلا مبتلا داشتی و بفته در افتادی و بکار کردی
و عمل و رفتار خودت آزمند ساختی و آنچه در تو دیدند و دیدگان نفوس امتیان بجوش آمد و از کسب خویش در راه و رویش

احوال حضرت سید الشهدا بن عبد السلام

۳۵۵

پیش از آنکه علم تو را در سینه داشته باشی و آنچه تو را یافته در پانته و سبب تو غرض بجوی شد که پادشاه است و بیای
و چاره شد که میراثش را پس خدای ما را و ترخیزد باشد و دوست مستعان آید بعد از چنان لغوی اعراض
تا آنکه شدگان صالح نگردد و گاه جامهای خویش به خون شده یعنی همیشه در جامهای گشت و سود و پوسیده بود
و چندان از رحمت که سبکی ریاضت میدیدند و شک از قبول طعام نمی میداشتند که گشای ایشان ریش
ایشان چسبیده بود و در میان ایشان و بر زبان حجابی بود و هر که بقرب و فتن دنیا گرفتار میشد و دنیا را
و خدمت خود برایشان حکمت نمی آید و بحضرت خدای رغبت گرفته لاجرم خدای ایشان را بحضرت
خویش و کرامت و رضوان خود طلب فرمود پس چندی در بخت نگرفتند تا با برادر و احباب ملحق شدند پس وقتی که
دنیارادر مرابت گمر و خدمت آمدست قوی و بازوی پولوسیت که امثال ترا با کبر سن و شتر و کی روزگار
و بجز بلیل و نمار بچال سپید کند و فوب در آنکه با اینکه علم تو در کار و دنیا را رخ است و برکت حاضر
من چگونه جوانان و فاضلانت رای کم داشتند بکم عقل کم تجربه سالم بخواهند زیت آید و اما الیه رجوع
آید بگرام کس با سپاه برد و از کدام کس در مان درد و تعب حبت بهمانا از خزن و اندوه خود و این حالت
که در تو مشاهدت میکنم بجز ای شکایت می بریم و آن مصیبت که ما را بسبب توست در حضرت او محبوب میدارم
هم اکنون بیکت بگر و خوب میدیش که چگونه باشد که قامت شکر و سپاس تو را پیشگاه آنکه ترا در کودکی و پیری
از نعمتهای خود غذا ساخت و چگونه است اعطای و بزرگ داشتن تو آنکس را که ترا بسبب بدین خود در
میان مردمان جلیل گردانید و چگونه است صیانت و حفاظت تو در کسوت آنکس که ترا بسبب کسوت و پوش
خود در میان مردمان ستور فرمود و چگونه است قرب و بعد تو از حضرت آنکس که ترا فرمان کرد در حضرت او
نزدیکت و فروتن باشی یعنی آیا قریب هستی و بسبب معاصی بجدیت ترا که از پنجاب غفلت سر بر نمی گیری و از
لغزش خویش بیگانی ایستی سو کند با خدای که تو در تمام عمر هرگز در کیمام نه ایستادی که برای خدای دینی را
زنده داری یا در مقام باطلی را محض خدای میرانی پس این است شکر تو برای آنکس که ترا کفالت فرمود
بسیار بیناک هستم که بوده باشی مانند آنکس که خدا بقالی میفرماید ترک کرد و نماز را و پیروی کرد و از روی نفاق
در انواع معاصی پس زد و است که کبیر کمرای و تباهی برسند با بجهل امام علیه السلام میفرماید پس سپاس
میکند ارم خداوند را که ما را از آنچه تو آن مطالب استی یعنی بدوستی و مخاطره دنیا معاف و مصون داشت و السلام
و اینکلمات حکمت آیات را در کتاب تحت العقول و جمله هفدهم سیم بحار الانوار از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مسطور داشته اند قال صلوات الله علیه الرضا یکره القضا ارفع درجات الیقین خوشنودی
بقضائی که بظاهر کرده میاید برترین درجات یقین است یعنی بعد از آنکه یقین بخدای و بزرگی و حکمت او
استوار شد و دانستی که خدای جزیر تر است و آنچه بر تو فرود شود خوشنود باشی اگر خجسته نباشی و اگر سنان
بینی بر جان گیری اگر تیر می برود و حسیه را کردی فقر را فقر خوانی و بقرارد عین فاشاری و شاد را اصل سعادت

ربيع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری ۳۵۶

قَالَ مَنْ كَرِهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا مَنِي هِرَسُ نَفْسٍ غَيْرِ اَكْرَامِي شَارِدٍ وَيَا رَاغِبِ مِيدَانِ
 چه گویم نفس با تعظیم و بیا جمع میشود وقتی مروی در حضرت علی بن الحسین عرض کرد اللَّهُمَّ اغْنِنِي مِنْ خَلْقِكَ
 خداوند ای نیاز گردان مرا از آنسوی که کن خودت فقال لَيْسَ هَكَذَا إِنَّمَا النَّاسُ بِالْإِنْسَانِ وَلَيْسَ قَلْبُ
 اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ فَمُرُوا بِطُورِ نَيْتٍ كَمَا تَوَكَّلُوا فِي مَرْدَمٍ بَارِعٍ هَسْتُمْ وَطَرَفٌ حَاجِبٌ كَيْدٍ كَرِيمٍ
 کید کرایط و حال است که باز کسی از خلق بی نیاز باشد که خالق ایشان لکن بگوی خداوند امر از اشرا
 آفرید که آن خود نیازی به او نماند و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَلِبُ الْخَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مَدَلَّةٌ لِلْحَقِّ وَمَذْهَبَةٌ لِلْعَبَاءِ وَ
 اسْتِغْنَاءٌ لِلْقَوَادِرِ وَهُوَ كَقَفْرِ الْخَائِضِ قَلْبُهُ طَلِبُ الْخَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْحَاضِرُ يَعْنِي حَاجِبٌ بَخْلٍ بَرُونَ مُوجِبٌ لِنِ
 حیات و فوهم سپهر زندگی و حیا و استغنائی و قزو و قار است و همین کردار قری حاضر و بالفعل است و قلت
 طلب کردن حاجت از مردم تو انگری موجود است چه رفع و بایج بسوی مردمان برای چاره حاجت می آید
 پس جوان کردار بالفعل من فقر و حاجت است و نتیجه تو انگری قلت اطهار حاجت است پس بیکار تو انگری
 حاضر است و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ أَوْ دَخَلْتُمْ فِيهِمْ لَا تُضَيِّقُوهُمْ وَمَا قَدَرْتُمْ عَلَى مِثْلِهِمْ لَا تُخَافِعُوهُمْ
 الاذنه ولا يهرجوا لأربه لا يستحي الجاهل إذا سئل عما لا يعلم أن يعلم والصبر من
 الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا إيمان لمن لا صبر له در اینجا شریف خان میناید
 که لفظ مطی افتاده باشد لَوْ دَخَلْتُمْ فِيهِمْ الْمَطِيُّ بَاسِدٌ زِيَارَةٌ بَعِيرٌ نَفْوَ دَانَةٌ نَفْوَ آن شتر و دانه است
 که رحمت اسفار در الا نکرده و کوشش را برده باشد چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله رسیده است
 إِلَّا آخِرُهُمْ فَيُخْرِجُكُمْ مِنْهُمُ الْمَطِيُّ حَتَّى تَنْضُوهَا لَمْ تَأْتُوا بِمِثْلِهِمْ مَنِي آيَا حُسْبِ كُومِ شَارِدٍ
 پنج خبر که اگر در طلب آماج می راول و خست و اهل نماید چنانکه شتر را از کثرت اسفار لا غرو زار کرد و آید
 مانند آماج نیاید و در کتاب سیمار الانوار اینجا حدیث شریف با بیطور نوشته شده خَمْسٌ لَوْ دَخَلْتُمْ فِيهِمْ لَا يَبْعَثُوهُمْ
 فَمَا قَدَرْتُمْ عَلَى مِثْلِهِمْ بَلْ إِلَى آخِرِهِمْ حَدِيثٌ يَعْنِي خَمْسَ خِزَانَةٍ كَمَا كَرَدَانِ دَرِ آبِ سَبْتِ اَزْدَتِ مِيدَانِ
 و حال که مثل آن قدرت میسرید با جمله میفرماید آن پنج چیز کمی آن است که نباید بنده و برسد که از کلاهش دوم
 اینکه نباید امیدوار باشد که برود و کارش سیمه آید بیسج نادانی نباید آرزوم گیرد از آنچه مینماید است که پرسد
 و عالم شود چهارم آید صبر کردن برای مؤمن به باشد است در بدن پنجم آید مؤمن نیست کسی که برای او صبر
 نیست و آب و لخت از حدیث در جای خود ذکر شده و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اللَّهُ يَا ابْنَ آدَمَ ارْضَ عَمَّا
 آتَيْتَكَ تَكُنْ مِنَ أَهْلِ النَّاسِ ابْنِ آدَمَ إِحْمِلْ عَمَّا افْرَضْتَ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَعْمِدِ النَّاسِ ابْنِ آدَمَ اجْتَنِبْ
 عَمَّا حَوَّطَتْ عَلَيْكَ تَكُنْ فِرَاقِ النَّاسِ مَنِي خَدَاؤُهُ تَعَالَى مِيفَرِ مَادِي مَسْدُ زَادِمْ خُوشَنُودِ بَاشِ بَهْرِ بَو
 عنایت فرموده ام تا راه ترین مردمان باشی ایفرزند آدم عمل کن آنچه بر تو واجب گردانید ه ام
 تا عابد ترین کسان باشی ایفرزند آدم دوری کن از آنچه بر تو حرام ساخته ام تا ورع مردمان باشی

در کرم نفس و دنیا

در استغنائی
 نزار علی

در فقر
 بای

در خرافات
 که باید از دست
 بدارد

در خلاصه نامه
 در آن اوج و دنیا

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرَمٌ مَقْتُونٌ بِحَسَنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَكَرَمٌ مَغْرُورٌ بِحَسَنِ الشَّرِّ عَلَيْهِ وَكَرَمٌ مَقْتُونٌ
 بِسُوءِ الْإِحْسَانِ أَيْ جَوَابِ سَبِّ بَارِئِ كَيْفَ تَوَلَّى كَيْفَ نَكَبَتْ وَنَحْنُ نَكَبُوهَا وَنَحْنُ نَكَبُوهَا وَنَحْنُ نَكَبُوهَا
 وَسَرِخَامُ خَائِبٌ وَخَائِبٌ مَشِينٌ وَجَوَابِ سَبِّ بَارِئِ كَيْفَ تَوَلَّى كَيْفَ نَكَبَتْ وَنَحْنُ نَكَبُوهَا وَنَحْنُ نَكَبُوهَا
 نَاشِئَةٌ كَبَّانِ أَمْرُهُ بَاقِي مَيَّانَهُ وَسَرِخَامُ زِيَانِ مِيرَنْدِ وَكَشُوفِ مِشُودِ وَرَانِئِتِ مَغْرُورِ وَفَرِيقَةُ شَدِيدِ
 وَجَوَابِ سَبِّ بَارِئِ كَيْفَ تَوَلَّى كَيْفَ نَكَبَتْ وَنَحْنُ نَكَبُوهَا وَنَحْنُ نَكَبُوهَا وَنَحْنُ نَكَبُوهَا
 بِعَقْلِ مِ بَرَنْدِ وَازِاقَالِ رُورْكَارِ مَغْرُورِ وَجَالِ مَيَّانَهُ تَاكَرْفَارِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ
 مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ مِشُودِ
 وَدَرِ حَقِيقَتِ هِمَنِ تَجَدِيدِ نَعْتِ بَلِيتِ وَنَعْتِ اسْتِ بَرِئِ اِيَّانِ چَاكَ دَرِ حَدِيثِ وَارِدِ اسْتِ كَرَمِ مَقْتُونِ
 بِسَرِّ اللَّهِ عَلَيْهِ وَدَرِ عَادِ وَارِدِ اسْتِ لَا تَسْتَدْرِيحُنَا بِحَلِّهَا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَوَّانَاهُ لِمَنِ غَلَبَتْ
 أَحَدَاتُهُ عَشْرَاتُهُ وَاسْمِ بَرِئِ اِيَّانِ كَيْفَ تَوَلَّى كَيْفَ نَكَبَتْ وَنَحْنُ نَكَبُوهَا وَنَحْنُ نَكَبُوهَا
 كَرَمِ بَعْدِ آيَةِ شَرِيفِ هَرِ كَسِ تِيَهْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ نِيَهْ كَيْفَ مَكَا فَا تِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ
 جَوَابِ مِشُودِ اسْتِ پَسِ بَايِدِ آدَمِ بِي شَقِي بَاشَدِ كَرَمِ مَقْتُونِ مِشُودِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ
 هَرِ كَسِ رَا كَيْفِ عَوْضِ اسْتِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ رَا دَرِ پُوشِ اسْتِ غَلَبَتْ نَايِدِ مِشُودِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ
 بَايِكِ حَسْ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ
 كَرَمِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ
 وَبِحَسَنِ غَلَبَتْ وَاحِدَتُهُ عَشْرَتُهُ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ لَبِغْضِ الْبَغْلِ التَّائِلِ الْمَلْحُفِ بِنِي خَدَاوَنْدِ
 دُشْمَنِ مِشُودِ اسْتِ كَيْفِ تَوَلَّى كَيْفَ نَكَبَتْ وَنَحْنُ نَكَبُوهَا وَنَحْنُ نَكَبُوهَا وَنَحْنُ نَكَبُوهَا
 بَصْبِجِ لَا يَهْبِأُ ضَاحِكًا بِأَكْلٍ وَشَرْبٍ وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ قَدْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ سَخَطٌ بِصَلِّ
 بِهَذَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَرَمُودِ بَاكَ سَخَطِ مِشُودِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ
 وَشَادَمِ وَخَذَهُ بِالْأُذُنِ وَشَرِبَ مَشْغُولٌ وَازِ هِمَنِ جَزِئِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ
 اَزْهَرِ اسْبَقَتْ يَافَتْ اسْتِ كَرَمِ مَقْتُونِ مِشُودِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ
 كَفَّ لِسَانَهُ عَنِ النَّاسِ وَاعْتَبَاهُمْ وَأَشْغَالَهُ نَفْسُهُ بِمَا يَنْفَعُهُ لِأَخْرَجَتْهُ وَدُنْيَاهُ وَطَوَّلُ
 الْبُكَاءِ عَلَى خَطْبَتِهِ بِنِي سَهْ حِرَاتِ كَرَمِ مَقْتُونِ مِشُودِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ
 اَزْ كَرَمِ مَقْتُونِ مِشُودِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ
 سَوِّ مَنَدِ بَاشَدِ سَتِ مِشُودِ اسْتِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ
 الْمُؤْمِنِ لِلْحَبَّةِ وَالْمُؤَدَّةِ لَهُ عِبَادَةٌ وَدَارِ مَوْمِنِ بَرِئِ اِيَّانِ هَرِ كَسِ حَسْ نَايِدِ
 وَمَحَبَّتِ بَاوِ بَاشَدِ عِبَادَتِ اسْتِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ الْمُؤْمِنِينَ كَانَتْ فِيهِ كَفَّ اللَّهُ وَظَلَّ اللَّهُ

درباره آنکه
 جنت و عذاب

در حدیث و روایت

در حدیث و روایت

در حدیث و روایت

در حدیث و روایت

مع ودم از کتاب شکوة الاولاد ناصری

۲۵۸

یَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ وَأَمَنَهُ مِنْ فَرَجِ الْيَوْمِ الْآخِرِ مَنْ أَعْطَى النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ لِنَفْسِهِ
 وَرَجُلٌ لَمْ يَتَقَدَّمْ بِكَ وَرَجُلٌ لَمْ يَتَقَدَّمْ بِكَ طَاعَةَ اللَّهِ قَدْ مَهَّمَا أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ وَرَجُلٌ
 لَمْ يَتَّقِ أَخَاهُ يَتَّقِ حَتَّى يَتَوَكَّلَ ذَلِكَ الْغَيْبُ مِنْ نَفْسِهِ وَكَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا مِمَّا لِنَفْسِهِ
 عَنْ عِيُوبِ النَّاسِ يَنْبَغِي حُصْلَتِ اسْتِ كَدَّرْ كَسْ أَرْثُ مَوْنَانِ مَجَّ بِأَسَدَانِ مَوْنَانِ دَر كَسْتِ قَطْرِ حَبَابِ
 خداوند است و خداوند او را در روز قیامت در سایه عرش خود بایستد دارد و از فرج روز حساب و عقاب
 این میگرداند کی کسی است که آنچه خودش برای نفس خودش از مردمان خواهد آن است بایشان عطا نماید
 چنانچه هر چه در حق خود دوست میدارد و از کسان خواهد آن هستند در حق دیگران نیز باین همان خواهند که در حق
 خویش خواهند دوتم مرد است که دست هیچکس را نمیکند و از دنبال هیچکس را بر پای خویش رحمت نیارد و تا از
 بداند که این چنین در راه طاعت یا معصیت خدای است نسیم مروی است که برادران و همکاران را بگوشت
 و میخاره رحمت و است و سرزنش نه و بگوشتی که خودش از آن عیب مبری و تارک باشد و برای مرد
 کفایت میکند که عیب خویش را مشغول باشد از عیوب دیگران یعنی اشتغال بعیوب خود از مشغول
 شدن بعیوب دیگران کافی است وَقَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ عَنْ عَقْدَةِ بَطْنٍ وَفَرَجٍ
 وَمَا أَشْنَى أَجَلَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُسْئَلَ عَنِ بَعْدِ مَعْرِفَتِ خَدَايَ بِحِزِّ حُزْرٍ خَدَايَ أَرْغِفَ بَعْدَ
 در بطن و فرج پسندیده تر نیست و هیچ چیزی در پیشگاه خدای محبوبتر از سؤال کردن از ایزد ذوالجلال نباشد
 و از بخندش سختی در این کتاب مسطور است وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالْعَجْرِ
 عِزَّ الشُّكْرِ شُكْرًا يَعْنِي نَزْهَةً وَبِزَكَاةٍ اسْتِخْدَاوْنِي كَمَا اعْتَرَفَ وَاقْرَارُ مَنْ بَعَابَهُ بَعْدَ
 از ادای شکر را شکر کرد و ایند یعنی همان است را کردن بنده باینکه از شکر گذاری و سپاس نهیهای حضرت
 باری عاجز است عِزَّ الشُّكْرِ اسْتِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالْغِيَةِ لَهُ حَمْدًا سَنَةً اسْتِ
 خداوند کیه کرد ایند اعتراف نمودن و اقرار کردن باینکه نعمت مرا و راست حمد و ستایش یعنی حمد نمودن و
 ستایش گذاشتن برای نعمت صاحب نعمت پس باینکه کسی بداند جمله نعمتها از خداوند است و بر این امر
 اعتراف نماید این اعتراف عین حمد و ثنات است وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَعَادِيَنَّ أَحَدًا وَإِنْ كُنْتَ أَتَمَّ لَا تَقْرُوكَ
 وَلَا تَوَصَّدَنَّ فِي صَدَاقَةِ أَحَدٍ وَإِنْ كُنْتَ أَتَمَّ لَا تَنْفَعَكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي فَنِي خُفَّافٌ عَدُوُّكَ وَمَتَّى تَوَجَّوْ
 صَدِّيقُكَ وَلَا تَهْتَدِ إِلَى الْبُكَ أَحَدًا إِلَّا قَبْلَتْ عُدُوَّهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ كَاذِبٌ وَلِبَقْلٍ عَيْبُ النَّاسِ عَلَى
 لِسَانِكَ فَإِذَا صَلَبْتَ فَضْلَ صَلَوةٍ مُودَعٍ بَابِ كَسْ اَزْدِ سِتْرُ عداوت مباحش اگر چه خائن کابری
 که ترا از وی زیانی نیرسد و از دوستی و صداقت هیچکس روی برتاب و بیزار می مجوی اگر چه بدکاران کینه
 که سودی از وی تو نیرسد چه تو میدانی چه وقت از زبان دشمن ترسناک بخواهی شد یا از دوستی دوستان
 سودمند نخواهی کرد یعنی ممکن است که اگر امروز در دشمنی و دوستی ایشان سود و زیانی در نظر نیاید

در بخند عفت
 بطن و فرج و سوال
 از خداوند

اعتراف عین
 از شکر و شکر است

اعتراف نیست
 خدای حمد

از بد و دشمنان
 و دوستان
 و عیب جوی

احوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

۳۵۹

فرموده اند که هر کس در حضرت توبه عزت آمده و از کرده خود اعتذار جست البته عذرش پذیرا اگر چه
 بعضی این معذرت بدو غ اورد یعنی بد صورت قبول نمودن بهتر است چه اگر نیروی بر قافی واری بخش آورد
 و ثمره غنوی سیری و اگر محض اندیشه دیگر این معذرت بگوید همچنان پذیرفتن بهتر است چه اگر پذیرفتن شود و تو
 به گمان میشود و بر عداوت و عداوت می افزاید و توبه خسته و پریشان میشود و هر وقت نماز یکداری
 چنان بپای بر که در این نماز بدو اع هستی یعنی گمان که از پیش توفیق ادای منده و در آن حضور حضرت بار
 بخوابی یافت پس با تمام حضور قلب و اشتیاق بپای آورد و از نیت شریف تحت اخیر مذکور کرد و میفرمود **عَلَيْكُمْ**
مَا اسْتَحْتَجَّ أَحَدٌ بِاللَّهِ إِلَّا أَنْتَقَرَّ النَّاسُ إِلَيْهِ وَمَنْ اتَّكَلَّ عَلَى حُسْنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
لَمْ يَتَّخِزْ لَهُ فِي خَالِ غَيْرِ الْحَالِ الْفِتْرَةَ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لَهُ و در این کلام امام
 علیه السلام دقایق و لطایف است یعنی هر کس بحضرت خدای و انجمنی محبت جز اینکه مردمان با و نیازمند شدند
 و هر کس بر حسن اختیار خدای تعالی برای او اتکال جست هرگز نمی نمیکند که حالی در غیر آن حال که خداوند ای ای او
 اختیار فرموده باشد یعنی چندان فواید جمید از بیکاری برود که خداوند آن آرد و میفرمود **عَلَيْكُمْ** **الْخَيْرُ**
بِبَيْعِهِمْ بِغَضَلِهِ وَاللَّيْمُ بِفَيْتَرِهِ عَلَيْهِ یعنی مردم کریم و دالاک هر بغض و منده و نی خویش و حقوق
 خود استیاج میورزند و اشخاص لایم ملک و مال خود میازند چه گریان روزگار را از فواید در هم و بسیار همان محاسن
 خود و بخشش در دست میماند که شرف و شرافتی بزرگ است و لیسان را که روز و سیم از جان و ایمان عزیز تر است
 جز در هم و دینار در دست نیست و زبان بجز ذکر افتخار تو اندنمود و میفرمود **عَلَيْكُمْ** **وَأِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ**
الْيَوْمَ خَيْرًا مِنْكَ أَمْسٍ وَغَدًا خَيْرًا مِنْكَ الْيَوْمَ فَافْعَلْ اگر آن استطاعت و همت داری
 که امروزت بهتر باشد از روز گذشته ات و فردایت از امروزت برای تو بهتر باشد البته چنان کن یعنی سعادت
 شخص در آن است که در تقدم اعمال صالحه و ارتکاب افعال خیریه هر روزش بهتر از روز گذشته باشد تا سعادت
 انجام و عاقبت عاقبت نایل گردد و میفرمود **عَلَيْكُمْ** **مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمَانِ طَالَتْ مَعِيشَتُهُ** یعنی هر کس
 در امور روزگار و گذر و هر بازگشت کار و مسواری بعبادت رود و امور را سخت گیرد و در هر کار بمعایت و سختی
 و سخت روی باشد رنج و زحمت و مشقات و مکاره او بطلد انجامد یعنی باید در امور دنیا تا ممکن است بهوش
 رفت و کار را بر خویش دشوار نداشت چه هر چه بیشتر سخت گیری کند بیشتر سختی و درستی بنده و میفرمود **عَلَيْكُمْ**
الْخَيْرُ كُلُّهُ صَبْرًا عَلَى الْإِنْسَانِ نَفْسُهُ تَمَاتُ خَيْرٌ وَخَيْرٌ فِي دَرَانِ است که انسان نفس خویش را نگاهبان باشد یعنی حیات
 نفس را بدست عقل باز دهد و براه صواب باز دارد و تا از مخاطره دنیا و عجبی رستگار بماند و میفرمود **عَلَيْكُمْ** **لَا يَقْلُ عَمَلٌ**
مَعَ تَقْوَى وَكَهْفٌ يَقْلُ مَا يَتَقَبَّلُ یعنی هیچ عملی که از روی تقوی و پرهیزکاری باشد خوار ماید
 و سبک ماید نمیتوان شمرد و چگونه سبک توان شمرد و عملی را که آن رقت یابد که در حضرت خدای مقبول واقع شود
 چنانکه میفرماید **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** و قال علیه السلام و بروایتی حضرت باقر علیه السلام

یعنی چنانچه

در این کلام

و اگر چه در این کلام

غایب زبان موجب

در حفظ نفس

چنانچه

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب نامری

فرمود و بَلَّ لِقَوْمٍ لَا يَدَّبُّونَ اللَّهَ بِالْأَسْرَارِ الْعَرُوفِ وَالْخَفِيِّ عَنِ الْمُنْكَرِ در حدیث وارد است اَلْعِلْمُ
 دین بدان الله یشم یعنی علم طاعتی است که اطاعت کرده میشود و خدای آن با جمله میسر ماید و ای
 بر آن قوم که عبادت و اطاعت بخند خدا را در امر کردن معروف و نهی نمودن از منکر مقصود آن است که
 برای هر کس ممکن باشد و وقت هم مقتضی باشد که امر معروف و نهی از منکر بخند و بخند اطاعت خدا را کرده خواهد
 بود چه خدای با نیگار در صورتیکه مانعی نباشد فرمان کرده است و نیز ممکن است که شخص همه وقت امر معروف
 و نهی از منکر باشد باینکه بقدر استطاعت و تقاضای زمان اینجا را بیان و این مصداق نمایان سازد
 اگر چه بال بیت و عبال بلکه نفس خود باشد و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَن يَلْجَ
 مَلَكَوَتِ النَّارِ حَتَّى يَتِمَّ قَوْلُهُ يَعْمَلُ صَالِحًا وَلَا دِينَ لِنَ دَانَ اللَّهُ بِطَاعَةِ الظَّالِمِ ثُمَّ قَالَ وَكُلُّ
 الْقَوْمِ لَهَا مَلَكٌ حَتَّى تَزُولَ الْقَائِمِينَ هر کس بگوید لا اله الا الله در ملکوت سما و لوح بخند این کلمه یعنی ملکوت
 آسمان اندر نشود مگر وقتیکه این قول را بعملی صالح متمم آورد و مقصود آن است که شرط قول فعل هم هست
 و نیست طاعتی برای کسی که بطاعت و عبادت خدای باشد و ظالمی را اطاعت نماید یعنی کسیکه با طاعت
 ستمکاران در کار سپارد طاعت او در حضرت پروردگار بخیزی شمرده نیست پس از آن فرمود جمله این
 جماعت را بخار اموال و اولاد و تفاخر و غفلت مشغول ساخته است تا که بیکه بگور اندر شوند و سدا از خواب
 غفلت برگیرند و قتی در حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کردند که حسن بصری گفته است
 لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ وَإِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ بَخِيَ كَيْفَ بَخِيَ یعنی سگفتی و عجب نباشد
 از آن کس که هلاکت و تباهی دچار شد چگونه هلاک شد بلکه عجب از کسی است که نجات یافت چگونه نجات یافت
 گنایت از اینکه جان و دار هلاک است و جانان بجان مشغول هستند و این اسنخارا هلاکت در مال است پس هر کس
 هلاک شود جای سگفتی نیست چه حق او نیست اما کسیکه کف نفس نماید و خود را از میان نجات بدهد و از خطرات
 و مکار و دور کار رستگار کرد و سخت عجب است فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا أَقُولُ لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ بَخِيَ كَيْفَ
 بَخِيَ وَإِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مِنْ سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ امام علیه السلام فرمود من همیگویم عجب نباشد از آن کس
 که رستگار شد چگونه رستگار گشت لکن سگفتی از آن کس که هلاک شد چگونه هلاک شد با وسعت رحمت الهی یعنی
 خدای بنده کار را بیا فرید و با رسال رسل و انزال کتب از همه راه میا کا میاید و شاعر و جواس ایشان را تمام و کامل
 کرد آیند و از قنای این سدا ای ایران و بقای سرای جاویدان مستحضر و از سجا رحمت و کسب ثواب و تدارک
 مافات مستجربان و از خلقت این مخلوق جز بقض و رحمت مقصودی نبود و این صورت و با این تدارک اگر کسی رستگار
 شود چه جای سگفتی است چه نبای ایجاد بر بقض و فوز و فیروزی است لکن سگفتی از آن کس است که با این آبا
 و با اینکه رحمت خدای بر غضبش سبقت دارد و با اینکه ابواب آمرزشش گمان باز است و حسنات را داده بر
 سیئات بکافات بطوری مستغرق بجا کفر و عصیان و سرکشی و طغیان و غوات کرد که با کست کبر

امر معروف و نهی
از منکر طاعت
خدای است

در اینکه قول باری
با فعل باشد

در سگفتی از آن کس

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

۳۶۱

و فرمایش صحیح همین است چه از کلام غیبی حسن اشقام روایح جبر و یاس میشود وقتی مردی بخت
 علی بن الحسین علیهما السلام از روزگار خود شکایت برد فقال میگویند این آدم که در کمال بودم تلافی
 لا یعتبر بواحدٍ منهم و کو اعتبار لها انت علیه المصائب و امر الدنیا فاما المصیبه الاولی
 قال یوم الذی بنقص من عیدیه قال و ان ناله نقصان فی مالیه اغتم به و الذی هم یخلف عنه
 و العسر لایرید شیء و الثانیة انه یستوفی رزقه فان کان حلالاً لا حوسب علیه و ان کان حراماً عوقب قال
 و الثانیة اعظم من ذلک قبل و ما فی قال و ما من یوم یسمی الا وقد دنی من الاخری مرحله لا یلحق
 علی الجنه ام علی النار فرمود میگویند است فرزند آدم برای او در هر روزی سه مصیبت است که بچسب
 اعتبار بخیر و چشم عبرت و دیده تجرت نیکساید و حال اینکه اگر از بی اعتبار و عبرت شود مصیبت بروی
 آسان گردد و امر دنیا سهل شود اما مصیبت سخت آنروز است که از روز انسان کاسته میشود و اما اگر از امور
 انسان چیزی کاستن گیرد و بهنر غنم و اندوه بر تن گیرد و با اینکه دنیا و در هم را عوض هست و بجای در هم در می
 میاید و عمر را هیچ چیز بیکدر و نه مصیبت و دم آن است که برای استیقای رزق و روزی شب و روز بخت است
 و حال اینکه اگر آنروز را بحال بدست آورد باید در روز باز پرس حساب باز و ده و اگر حرام باشد که فراق عتاب
 میشود مصیبت سیم ازین مصیبت عظیمتر است عرض کرد آن مصیبت که ام است فرمود هیچ روزی بر آدمیزاد
 شبانگاه نیرسد جز آنکه منزله آخرت یک منزل نزدیکتر میشود و حال آنکه هیچ میداند آیا آنجا شش شب است
 یا بدو رخ می پیوندد و قال علیه السلام اکبر ما یكون این آدم الیوم الذی یلد من امته بزرگتر وقتیکه
 ابن آدم در اوست روزی است که از مادرش متولد میشود یعنی وقتی است که بدار تکلیف وارد میشود و آنوقت
 و محن و فن روزگار و مراتب تنزل و ترقی و مدارجی که برای او مقرر است باید ادراک نماید با جمله پاره از حکای دانا
 که بر اینکلام معجز نظام و قوف یافته اند گفته اند هیچکس بر این مضمون و بر این نسق بر آنحضرت سبقت نجات است
 یعنی سخنی است که از چشمه سارا مامت و ولایت نمایش گرفته است و قال علیه السلام لی کمال شیء فاکهه و
 فاکهه التمتع الکلام الحسن یعنی برای هر چیزی میوه و تنم و تنم است و تنم و تنم مع سخن نیکوست
 و قال علیه السلام من دخی الناس بما فیهم رموه بما لیس فیه و من لم یعرف ذلله افسد دوائیه
 یعنی هر کس که از معایب مردم سخن کند و مردم را با صفات کوبید که در ایشان است غیبت را از مردمان بخت
 در می نیت بروی دست انخد و سبت دهند و قال علیه السلام لا تمتنع من قول القبیح و ان کنت قد
 عرفته به و لا ترهذه فمراجعة الجهل و ان کنت قد شہرت بخلافه و اناک و الرضی بالذنب فانه
 اعظم من ذکوبه و الشرف فی التواضع و الغنا فی لقناعه میفرماید از ترک کردار کوبیده امتناع مجوی اگر چه معروف
 بان کار شده باشی یعنی کار بجهت همه وقت قبیح است و ترک آن همیشه حسن پس اگر مدنی بر کاری کوبیده روزگار سپرد
 و ترک آن عمل شایسته شده باشی از ترک آن امتناع مجوی و شرکین مباش و هرگز بخاری که از روی جهل و جهالت از تو

چون در هر روزی

چون در هر روزی

چون در هر روزی

چون در هر روزی

دع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۳۶۲

روی نموده راغب مشو و از بی مباحث اگر چه بکلاف آن مشهور شده باشی و هرگز بجا خوش خوشند و بیش
 چه خوشنودی بجا از از کتاب کناه برتر است و شرف و شرافت در تواضع و فروتنی و تو انگری در تقاضا
 و از حدیث لحنی مذکور شده است **قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ مَفَاتِيحِ الْأُمُورِ الْيَسَدُ وَخَيْرُ خَوَاتِيمِهَا الْكُفَاةُ**
 بهترین مفاتیح برای مطالب و امور صداقت و راستی و بهترین خاتمه امور و نادمه بوده است روایت کرده اند
 که وقتی حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه را با بعضی از گمان در بعضی مسائل فقهیه کار مشاجرت افتاد
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا هَذَا لَنْ تَكُنْ لَوْ صِرْتَ إِلَى مَنَازِلِنَا لَا دَبْنَاكَ أَثَارَ جَبْرِئِيلَ فِي رَحَالِنَا أَفَبِكَ كُنْ أَحَدُ
أَعْلَمُ بِالثَّنَةِ مِثْلًا امام علیه السلام فرمود: ای مرد اگر تو بمنزل از روی آوری آثار جبرئیل را در میان کن
 خودمان بوی میانی آید یا با انجالت یکس در دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ما نترست یعنی ما
 محل نزول وحی و علوم ایزدی هستیم و علوم را بجنبه و مخزن ما میباشیم چگونه کسی را در حضرت ما قدرت اظهار علم
 تواند بود در کتاب معالم العبر در اسناد را که جلد سابع عشر مجلد الانوار مسطور است که علی بن الحسین علیهما السلام
 فرمود **وَالْحَسُودُ لَا يَبْنِي شَرَفًا وَالحَقُّودُ يَمُوتُ كَعَمَلٍ وَالكَلْبُ يَأْكُلُ نَالَهُ الْأَعْدَاءُ وَالذَّبِّيْ خَبَثٌ لَا**
يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا یعنی کسی که حسود و بدخواه و در طلب زوال نعمت صاحب نعمت است هیچ شرفی بر خود ارمی نشود
 و آنکس که حقود و در دل کینه مردم جای بکند از غم و اندوه نمانی تا به می شود چه این کینه اسباب رحمت و کلام
 خداست و آنکس که بخیل و نا کس میباشد و اموال خویش را از قظار تا قطیر از مردمان دریغ میدارد آخر الامر
 اموال او بهره دشمنان میشود و او را از اموال خرب حساب و وبال ذخیره نمیشود و از زمین شوره ناک خبر گیه اندک
 و بی نفع بیرون نیامد یعنی در دل کافرت تخم بیخوت بکار نرود و از وصفی مدوح مشهور نشود **وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
يَكْفِيكَ اللَّيْلُ بَوْحِي الْحَدِيثِ وَيَبْنِي الْبَيَانَ عَنْ قَلْبِ الْجَاهِلِ وَلَا يَنْتَفِعُ بِالْقَوْلِ وَإِنْ كَانَ بَلِيغًا مَعَ
سُوءِ الْإِسْتِمَاعِ وَحُسْنِ الْمُنَاطِقِ یعنی شخص عامل خردمند را بیک اشارت کفایت میشود یعنی آنچه باید بفهم بگیرد
 اگر چه بحدیث خفی و کلام سر بسته باشد لکن تیغ بیان با سخت و تندی از قلب جامه آهین جا بل نادان کند می گردد
 و هزار سخن را بیک تاثیر نفی چون سوء استماع باشد هر چه کلام بلیغ و منطوق بیکو باشد مستمع را فایده نرسد زیرا
 نرود و سخن آهین بر سنگ **وَقَالَ أَسَدُ الْقَائِمِينَ مَنْ جَعَلَ إِلَى حَزْبِهِ عَزْمًا فِي طَاعَةِ اللَّهِ سَاعِدَتُهُ** ساعده ترین
 و خوشتر بخت ترین مردمان کسی است که غم و خرم خویش را با هم یار و معین ساخته در طاعت خدا می کند اگر نه
 و هم در کتاب مسطور از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما مذکور است **قَالَ قَالَ لِعَمَّانُ يَا بُنَيَّ إِنْ أَشَدَّ**
الْعُدْمُ عُدْمُ الْقَلْبِ وَإِنْ أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ مُصِيبَةُ الدِّينِ وَأَسْفَى الْمَرْزَئَةِ مَرْزَئَتُهُ وَأَنْفَعُ الْغِنَى غِنَى
الْقَلْبِ فَلْيَلِكْ فِي كُلِّ ذَلِكَ وَارْزُقْ الصَّنَاعَةَ وَالرِّضَا بِمَا قَسَمَ اللَّهُ وَإِنَّ الشَّارِقَ إِذَا سَرَقَ حَبَسَهُ اللَّهُ مِنْ دَرَجَةٍ
وَكَانَ عَلَيْهِ إِثْمُهُ وَلَوْ صَبَّرْنَا لَذَلِكَ وَجَاءَهُ مِنْ وَجْهِهِ يَا بُنَيَّ اخْلُصْ طَاعَةَ اللَّهِ حَتَّى لَا تَخْلُطَ بِهَا شَيْءٌ مِنْ
الْمَنَاجِمِ ثُمَّ ذَرِ الْظَاهِرَ بِاتِّبَاعِ أَهْلِ الْحَقِّ فَإِنَّ طَاعَتَهُمْ مُتَّصِلَةٌ بِطَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَذَرِ ذَلِكَ

در صدق و وفا

کلمات آنحضرت
درست و جویزه

در بیان حدیث
و لا است

در بیان
از بیاض

که اندوه نماند
خدا بکند که در کینه

عبارت حدیثی و از حدیث
مفصلی و از حدیث

عبارت حدیثی و از حدیث
مفصلی و از حدیث

عبارت حدیثی و از حدیث
مفصلی و از حدیث

عبارت حدیثی و از حدیث
مفصلی و از حدیث

عبارت حدیثی و از حدیث
مفصلی و از حدیث

عبارت حدیثی و از حدیث
مفصلی و از حدیث

عبارت حدیثی و از حدیث
مفصلی و از حدیث

بِالْعِلْمِ وَحَسَنَ عِلْمِكَ بِحُجَّتِكَ بِحَقِّكَ وَآخِرُهُ بَلَدِي لَا تَجْلِي طَهْرَهُ وَشَدِيدُهُ بِحُزْمٍ لَا تَجْلِي طَهْرَهُ
الضَّبَاعُ وَأَمْرُهُ حَزْمَكَ بِرَفِيقٍ لَا تَجْلِي طَهْرَهُ الْعَنْفُ فَمَوْدَعَانِ حَكِيمٌ كَفْتُ أَيْ سِرِّكَ
سَحْتِ تَرِينِ اقْتَارَهُ وَدُرُوزَهُ بَدُونَهُ نَاحِيَرَتِي وَتَقَرُّبِ قَلْبِ اسْتِ كَيْفِيَّةِ مَطْلَبِ عَالِيهِ وَجَاهِرِ رُوحَانِيَّةِ عَقْلِ وَدَاشِ
وَمَحَلِّ وَصُولِ مَوَكَّبِ مَشْهُوقِ حَقِيقِي وَنَمَازِ لُكَاةِ مَطْلُوبِ نَاصِ قَلْبِ اسْتِ بِسِمْكِكَ اَزْخِيَّةِ تَقِي كَرْدِيهِ وَنَاحِيَرَتِ شَدِيدِ تَرِينِ
فَقَرِّهِ وَبَحْرِ بَيَاتِ وَبَزْكَرْتَرِينِ مَصِيبَتَا مَصِيبَتِ وَبِرَافِي اَرْكَانِ دِينِ وَفَقْدَانِ آئِنِ وَصَفِّ كَيْشِ اسْتِ چَهِرَاوَانِي
دُنْيَا وَآخِرَتِ وَرِسْكَارِي وَبِرْجُوزِ دَارِي وَچَرَاغِ بِيْزَالِ وَفُوزِ لَازِزَالِ هَرُودِ سَرَايِ دِينِ وَآئِنِ اِيْزْدِ ذَوَا اَجْمَالِ اسْتِ
وَعَوْنِ نَبَاتِ بَحْثِ نِيَّتِ وَبِرَايَكِيَّةِ چَهِرَاوَانِ بَيَاتِ كَرِيَّتِ وَبِرَافِي رَزِيَّتِ چَهِرَاوَانِ بَيَاتِ نَابِ
وَزِيَّتِ وَسُودِ سَدِ تَرِينِ تَوَاكُرْمِيَا تَوَاكُرْمِي قَلْبِ اسْتِ چَهِرْمُخَرِنِ دَلِ چُونِ اَزْآسْجِهَ بَيَاتِ اَكْسَدِهَ وَبَحْرِ زِيَّتِ
نَفِيَّةِ شَرِيفَةِ بَاقِيَةِ پَايِنْدِهَ آرَا سَمَدِ شَدِيدِ كِيَرَاثِيَاءِ بِيْدَا مِ سَيُودِهَ چَهِرَاوَانِ واقْعَارِ اسْتِ بِسِمْكِكَ اَزْخِيَّةِ تَقِي كَرْدِيهِ وَنَاحِيَرَتِ شَدِيدِ تَرِينِ
ابْنِ مَسَائِلِ تَبَلُّبِ وَدَرَكَمَتِ وَفَقْدِ وَآهَنَكِ كُوشِ وَپَايِدَا اِرْبَاشِ وَبَقَاعَتِ وَخُوشْنُودِيِ بَآخِجِ خُدَايِ هَبَرِهَ سَاحِ
لَازِمَتِ كِيَرِ وَآكُسَرِ كِهَ اَرْقِ وَدُزْدِ بَاشَدِ چُونِ سَبَرَتِ رُودِ خُدَا وَدُزْدِ رَزَقِ اَرَاوَانِ وَدِيِ مَجُوسِ دَارِ
وَكُنَا مَشِ بَرُودِيِ بَا نَدِ لَكِنِ اَكْرِ بَصُورِيِ كَارِ كَنْدِ وَبَسَرَتِ مَبَادِرَتِ كِيَرِ وَفَقْمَتِ خُودِ دَرِيَا دِ وَآزْآخِيَايِ كِهَ رَا هِ وَرُودِ
آنِ اسْتِ بَدِ مِيرِ سَدِ اِيِ سِرِّكَ مَنِ خَالِصِ كَرْدَانِ طَاعَتِ خُدَايِ رَا وَبِصِيحِ چَهِرَزِ مَسَاحِيِ مَحْلُوطِ مَدَارِ وَطَافِ
تَبَاعَتِ اَلِ عَن زِيَّتِ بَحْثِ چَهِ طَاعَتِ اَلِ عَن تَقِصَلِ اسْتِ طَاعَتِ حَقِّ وَآخِيَّةِ اَكْسِيَّةِ عِلْمِ وَزِيَرِ دَا اَسْتِ
زِيَّتِ دِهَ وَعِلْمِ خُودِ رَا بِحِكْمِيَّةِ بَا حَقِّ حَقِّ نَدَا سَمْتِهَ اَشَدِ اسْتَوَارِ دَارِ وَبِرْجُوزِ دِلِ كِهَ بِحَقِّ وَجَاهِ تَبَلُّبِ
مَسْخَرِ فَرَايِ وَحَزْمِ فَوْثِرِ اَبَارِقِ وَمَدَارِ اِيَكِيَّةِ بَا عَفْوَ وَتَحْفِ وَتَحْفِ مَحْلُوطِ نَبَاتِ مَزُودِ چَهِرَاوَانِ وَنَمِزِ دَرَكَمَتِ
مَسْخَرِ اَزْ عَلِيِ بْنِ اَحْمَدِ سَلَامِ اَللهِ عَلَيْهِمَا رُويِ اسْتِ قَالِ قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَمَّا رَأَى مِنْ اَهْلِكَ اَلدِّينِ
نُظِّلَهُمْ فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ قَالَ فَاَوْحَى اَللّٰهُ اِلَيْهِ اَلْعَالِمِيَّةُ فَلَوْ بَنِمُ اَلشَّرِيَّةُ
اَبْدِيَّهِمُ اَلدِّينِ بَدَنَ كُورِ وَجَلَالِي اِذَا ذَكَرُوا رَبَّهُمْ اَلدِّينِ يَكْفُونَ بِطَاعَتِهِ كَمَا يَكْفِيهِ اَلشَّيْخُ
بِاَللَّيْنِ اَلدِّينِ بَاوُونَ اِلَى مَسَاجِدِكُمْ كَمَا فَاَوْحَى اَلنُّسُورُ اِلَى اَوْكَارِهَا وَالدِّينُ يَقْضُونَ لِحَاجَتِي اِذَا اُسْخِلْتُ
اَلنَّيْرُ اِذَا حَرِدَ فَمَوْدَعَانِ حَكِيمٌ كَفْتُ أَيْ سِرِّكَ مَنِ خَالِصِ كَرْدَانِ طَاعَتِ خُدَايِ رَا وَبِصِيحِ چَهِرَزِ مَسَاحِيِ مَحْلُوطِ مَدَارِ وَطَافِ
اِيْشَانِ رَا دَرِ سَايِهَ خُوشِ سَايِهَ مِيكِيَرِي دَرِ اَزْوَكَ مَنِ ظَلِي حَسْبِ ظَلِّ تَوَسِيْفِ مَدِ خُدَا اِيْعَالِيِ مَوْسِيِ عَمِيْدِ سَلَامِ
وَحِيِ فَرَسْتَا دَانَا كِهَ دِلْمَايِ اِيْشَانِ اِذَا لَاشِ سَكْتِ وَرِيْبِ وَغَبَارِ خُشْتِ دِهَشْتِ پَا كِيَرِهَ وَپَاكِ وَآزْآمَوَالِ
بِيِ ضَيْبِ وَفَقِيرِ وَخَاكِ نِشِنِ وَخَاكِ سَارِنْدِ وَآنَا كِهَ چُونِ اَزْوَكَ كَارِ اِيْشَانِ يَادِ شُودِ بِنَالِ مَرَا سِيَا دَاوَرِنْدِ
وَآنَا كِهَ چَانِ طَاعَتِ مَنِ اَزْوَكَ اَمُورِ اَكْتَفَا جَوِيْنِدِ كِهَ كُودِ كِهَ بَا سِيَرِ مَادِ وَآنَا كِهَ چَلَانِ مَسَاجِدِ مَرَاوَسِيِ جَوِيْنِدِ
كِهَ مَسْرُوكِ كَسِ بَآشِيَانِ خُودِ وَآنَا كِهَ چُونِ كُرَانِ شُودِنْدِ كِهَ مَحَارِمِ مَرَا مِيخَا هِنْدِ حَلَالِ كَرْدَانْدِ چَسَانِ غَضَبَانِ شُودِنْدِ
وَآنَا كِهَ دَرِ اِيْشَانِ پَدِيَارِ شُودِ كِهَ مِلِكِ مِيَرِ چَاكِ رَا هِنَا مِ شَمِ وَسِيَرِ نَمُوزِ دَارَايِدِ دَرِ حَلْهَ اَوَّلِ سِيَوَةِ اَللهِ تَعَالَى

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ربع دوم از کتاب مکتوبات الادب ناصری

۳۶۴

از حضرت امام زین العابدین منقولست آخر وصیتی که حضرت خضر با موسی علیه السلام فرمود این بود که گوئیش و سرش را
 مکن کسی را بکنایه برستیکه رخراست که در حضرت یزدان از همه چیز محبوب تر است از میان روی کردن در وقت
 تو انگری و عفو در هنگام توانائی بر انتقام و نرمی باندگان خدائی تا بچکس با بچکس مبادار و احسان نرود جز آنکه خدایتعالی
 در قیامت با او مدارا و احسان میفرماید و در اس حکمتها ترس خداوند عالمیان است ابوالعباس و میری در کتاب
 حیات امحیوان نوشته است که امام زین العابدین علیه السلام با مردی که سرش برده بود و چون آن سر در مع
 خدای باسراف رفته بود بسیار بروی خج میگرد فرمود **اِنَّ مِّنْ وَرَاءِ وَلَدِكَ خَلَالًا ثَلَاثَةً**
سَهَادَةُ اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَشَفَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
 یعنی این شدت خج بروی مکن چه سر ترا در حالت همراهی تکی توحید او و دیگر شفاعت محمد مصطفی و دیگر
 رحمت خدایتعالی و دیگر در کتاب معالم العباد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مسطور است **قَالَ هُوَمَا**
أَصْحَابِي أَخَوَانِي أَوْصِيكُمْ بِدَارِ الْآخِرَةِ وَلَا أَوْصِيكُمْ بِدَارِ الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ عَلَيْهَا حَرَبُونَ
وَيَهَا مَتَمَسِكُونَ أَمَّا بَلَّغَكُمْ مَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ قَالَ لَهُمْ الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاجْزَوْهَا
وَلَا تَقْرُوهَا وَقَالَ أَبُوكُمْ يَنْبَغِي عَلَيْكُمْ مَوْجُ الْبَحْرِ دَارُكُمْ الدُّنْيَا فَلَا تَنْتَحِلُوهَا قرأوا ازین کلمات
 پاره مرقوم کرده است با بحله آنحضرت روزی با جماعت اصحاب خود فرمود اصحاب من برادران من هانما
 وصیت و موعظت میکنم شما را بدارک سرای آخرت و تهیه آن منزلگاه جاوید و برای سرای دنیا شمارا وصیت
 نمیکم چه شما بر دنیا حریص هستید و تمسک بان باشید آیا شما نرسیده است آنچه عیسی بن مریم علیهما السلام با جماعت
 حواریین گفت بایشان فرمود دنیا مانند پلی است ازین پل عبور کنید و بهارش کوشید یعنی از پل بپاید گذشت
 ز بار زوی افاست نشست و با قنکاره آنسوی پل که از فحاشی و ممالک آسوده است بپاید پیوست و هم عیسی فرمود
 که ام یک از شما بر موج دریا عمارت بنامی کنید یعنی هر که را اینکار میبخشد چه زحمتی بمیاید و شبان بی دوا می نظرت
 اینک دنیای شما و این سنجی سرای را حالت همین است و بنای بر آن چون موج بحر است پس چنین مکانی نیست
 بنیان و مقامی مستحکم و خطرناک را خانه آرام و قرار و رستین و استقر اندانید در ره عقبتی است دنیا چون پلی
 بی تهاجائی و ویران نمرلی فوج مخلوقند همچون موج بحر ملک اندر قریه و اوج بحر و دیگر در کتاب مذکور از جابر
 مذکور است که گفت از حضرت ابی جعفر شنیدم که فرمود علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است **اِنَّ الْوَجَلَ مِنَ**
الشَّيْءِ يَكُونُ فِي الْقَبِيلَةِ فَلَا يَكُونُ عِنْدَهُمْ اَدْنَى مِنْهُ وَكَانَتْ يَكُونُ وَصْلَاهُمْ وَوَدَائِعُهُمْ عِنْدَهُ وَكَانَ
زَيْنًا فِي تِلْكَ الْقَبِيلَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِقْدُوا بِنَاقَتَيْكُمْ وای یعنی برستیکه مردی از شعله در قبیل
 مسکن دارد و در میان ایشان بچکس از او بقدر ترتیب و حال آنکه وصایا و دوا و امانات ایشان نزد اوست
 و اوزنیت و شرف این قبیل است یعنی کسی نمیداند مرد خدا کیت و کسی را خوار نماید گرفت تواند بود این شخص تبر
 انسان و سبده خاص یزدان و حافظ و دایع و وصایا و امانات و عمو و امانات ایشان باشد و زینت و برکت آن نبیده

در حق باندگان

کلمات آنحضرت
برای مردم

من کلمات آنحضرت
برای مردم

بر کلمات آنحضرت
برای مردم

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

ع ۳

ناشد ساعته بحرص و از کار کنی و بکار نفاخته خواهی و با اینکه در معرض هزاران بخت و خطر هستی بهو و لعب غفلت
و غرور و ترش بیهی رسانی آیه هیچ میدانی که بچه خطر با اگر تفتل کنی و چاری و بدسیکه هر مردی که از پی دنیا سحر و کوشش
و جد و جنبش نماید و از تدارک سرای جاوید غافل ماند بدون کسب و شست که قمار بی زیان و خسارت است
مَحْتَمٌ عَلَى الدُّنْيَا اِقْبَالَكَ وَبَثْمُوتِهَا اِشْتِغَالَكَ وَقَدْ وَخَطَكَ الْقَتْبُ وَوَاغَاكَ النَّهْبُ
وَانتَ عَمَّا بُرَادُكَ سَاءٌ وَيَلْذُو بِوَمَلِكٍ لَا وَفِي ذِكْرِ هَوْلِ الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَالْأَيْلِ
عَنِ الْهَوَى وَاللَّذَاتِ لِلْمَرْءِ زَاجِرٌ اَبْعَدَ اقْتِرَابِ الْاَدْبَعَيْنِ تَرَبُّصٌ وَشَبَّ الْقِدَالِ مِنْذُ ذَلِكَ
زَاجِرٌ كَأَنَّكَ مَعْنِي بِهَا هَوَضًا ثَرٌّ لِنَفْسِكَ عَمْدًا وَغَى الْوَشْدِ جَانِثٌ بِكَ تَابِخٌ بِرُؤْيَا تَابِلٌ تَو
و بهیوات دنیوی است اشتغال تو و حال آنکه پیش هر کم که اسباب طیش و تغم است در توحلت در انداخته و نشان
پری در تو نمایان شده و یکت مرک و قاصد موت بسوی تورا همسپار و از انجام تو انداز نمایند و تو با اینچه
از آنچه تورا میرسد ناسی و ساهی باشی و لذت بهار روز که بدان اندر می قانع و لاهی و اگر نیک تابل روی
همان یاد کردن مرک و بهیت موت و قبر پوشیدن این اندام زیبا و بدان رعنا هر کسی را از لهو و لعب و لذت
و مسرات راجع و مانعی کافیت آیا از پس آنکه سالیان زندگانی بچهل سال بدر گرفت همچنان بیاست متر بصی
و مترصد از کتاب لاهی و دوام و قوام و سرور و ایجابان کردید با اینکه در این بین و این سالخوردگی موهبا
سفید که سرور دیر اندر و کدنه انسان را تیرس و خزع و بسیم و فرغ میا کنند و ازین کردار نا بهنجار و اینگونه غفلت
و خواب حیان مینا که تو آنچه موجب زبان و ضررات سخت اهتمام کنی و از و نبال آن سعی و کوشش نماید
و بعد بعض خود را در زیان و خسارت آدمی ایست که از راه رشد و رشادت اخلاف و بطریق غایت و ضلالت
انقطاع جوی انظری الی الایم الماضیه و الْقُرُونِ الْفَانِیَةِ وَالْمُلُوكِ الْعَاصِیَةِ كَفَيْتُمْ غَمَّ الْاَبَامِ
فَافْتَاهُمُ الْحِجَامَ فَاسْتَحْضَرُوا الدُّنْيَا اَنْفَارُهُمْ وَبَقِيَ فِيهَا اَخْبَارُهُمْ وَاصْحَوْا مِنْهَا فِي التَّرَابِ وَاقْفَرَتْ جِهَالُهُمْ
مِنْهُمْ عَطَلَتْ مَقَابِرُهُمْ وَحَلَّوْا بِاَدَارِ الْاَزْوَادِ بَلْبَهُمْ وَكَذَلِكَ كَانَ الْقَبُولُ لَتَزَاوُرُ فَمَا لَنْ قَوْمِي اِلَّا
حَتَّى قَدْ تَوَفَّاهُمْ مُنْتَمَةً عَلَيْهِمْ اَلْاَعْيَادُ وَزَوَى تَقَطَّلَ وَتَشَكَّرَ كَيْفَ بَكْرًا مَتَاهِي كَذْشَتَهُ وَمَرُومَ قَرَنَاهِي فَانْتَبَهَ
كُتَّ و سلاطین سرکش و کسب کش که چگونه قوامع حوادث روزگار و قوارع دواهی لیل و نهار ریش و وجود اشیاء
از رخ و بن بر کند و درون ایشان را با خاک فنا بیا کند و یکت مرک بجلد را دستخوش دشت بلای و خیر فنا ساخت
و آثار و علامات: یسار از جهان برانگند و خبری از ایشان بجای نماند و جز از فنا و زوال ایشان در آن
دافواه بقی گذاشت و تمامت در زیر خاک استخوانهای پوسیده کشته مجالس از ایشان خالی و مقاصد از ایشان
عاطل ماند و بگنجی بار سفر بسته بجهت نجات دارد شدند که بچو بیکد کیرا زیارت کنند و چگونه و کی برای سگان قبور
و خشتان کور ترا و زیارت است و بخرشتی خاک هیچ جز از ایشان دیده نمیشود و خبر کورهای ایشان که برافراشته
و خبار سحر را با و آسان برساند هیچ اثری بر جای نیست که غایبانه: یمن خیمه خیز و سلطان و جنود و آهوان

الایم من غمر غفلتکم
در تقصیر الحاکم بالمرور
الموت وحوارها وادارهم
الغفم باطله اقفره ارجعت
المدح صریح تصویره لایه علیها
الاصحابه حلوا زلوا المراد
مها لایاره جبر و زور و مجبوت
تو ابراهیم و سید مرتضی
و خیر من فرغ و بصری الامر
برخی نیز اخبار و ترفیع الی
تو اعمود بفرار از دنیا
وصفت الدراج در
ذکر الزیاح

احوال سیدالسااجین علیه السلام

۳۶۸

فَنَافَتْهَا وَغَيْرَ طَامِعٍ فِي بَقَائِهَا أَمْ كَيْفَ نَنَامُ عَنْ مِنْ بَحْثِ الْبَيِّنَاتِ أَوْ تَكُنْ نَفْسٌ مَبْتَغٍ لِمَنْ لَا
أَلَا لَوْلَا كُنَّا تَعْرِفُ نَفْسُنَا وَتَسْغَلُنَا اللَّذَاتُ عَمَّا نَحْذَرُ وَكَيْفَ يَلْذُ الْعَيْشُ مَنْ هُوَ مُوقِنٌ
بِمَوْقِفٍ عَدْلٍ جَبْنُ شَيْءٍ السَّرَائِرُ كَأَنَّا نُوْثَىٰ أَنْ لَا نَسُوْرُ وَإِنَّا سُدُّ مَا لَنَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مَصَائِرُ

بیت العدوای و تفریح
سلا و السلام البیات
الا نای لا ناسم ولا ناسم
و کتا نرای جمع
القدر بقیم الجمل
مصارف جمع

آیا شخص عاقل و دانا وزیرک و سبنا بر اینجهان ناپایدار حریص و سرور میشود با اینکه تعین دارد که این سرای آمال و امانه
فانی میشود و در بقای آن هیچجور راه طمع و طلب نیست آیا چگونه خواب میشود استیجایی که از بیات آفات و بشیون و دوا
کو ناکون در بیم و خوف است یا چگونه فترار و سکون و آرام و رکون میجوید آن نفی که همیشه مترصد مرک و منظر همتا
آری میجوایم و سکون میجویم یعنی بنابست سکون و خواب نمود و جز این سزاوار نیست و نباید باشد لکن با نفوس خود
بجذبت و مکیدت مغرور میداریم و لذات و آفات این سراج بیات ما را از آنچه بایست بر حذر باشیم مشغول میدارد
و چگونه لذت زندگی و سرور زندگی را دریابیم یکیکه یقین دارد که در آن روز که هر پوشیده پدیدار و هر کاری نمودار است
در شیکاه عدل و داد بایست قیام نماید کویا یا چنان میدانیم که نشرو نشوئی نیست و ما را مهمل بخوابند گذشت
و پس از مردن برای مصیری نیست یعنی با اینحال غفلت که در ما پدیدار است کویا مباد و نشور و احوال قیامت
و حجاب و عذاب متعده نباشیم با اینکه در هیچک شک و ریب نیست بود و ماعسی آن لایزال طالب

الطالب المطالب بالکمال
و انی کجده لسنه و عبا
جمع و صوب و هو المرض الای
انما جبه الرقاق بعضه بعض
تعاود و انشی ای تداوله
و تا و بوه اخطه ان تینی
مثل حال الخوط فی غیره
ترید زوالنا عنه
ولیس عجب

الدُّنْيَا مِنْ لَذَّتِهَا وَبَتَمَتَّعَ بِهِ مِنْ بَهْجَتِهَا مَعَ فَنُونِ مَصَائِبِهَا وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَكَثْرَةِ نَعِيمِ
فِي طِلَابِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ فِي اكْتِسَابِهَا وَتَكَايِدُهُ مِنْ اسْقَامِهَا وَاصْنَابِهَا وَمَا اِرْتَبَتْ فِي
كُلِّ يَوْمٍ وَكَبَلَتْهُ بِرُوحٍ عَلَيَا صَرَفُهَا وَبَيَاكُرُ تَعَاوُدِهَا فَاثْمُهَا وَهَوْمُهَا وَكَمْ مَاعَسَى
يَبْقَىٰ لَهَا الْمُتَعَاوِرُ فَلَا هُوَ مَبْغُوطٌ بِدُنْيَاهُ أَمِنْ وَلَا هُوَ عَنْ تَطْلُابِهَا النَّفْسُ قَاصِرٌ وَهَرُكَ نَشَائِدُهَا كَأَنَّهَا
كَدَّرَ طَلَبُهَا وَتَعَبَتْ مِنْ لَذَّتِهَا وَبَحْتِهَا أَنْ بَاغُونَ مَصَابٍ وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَتَمَتُّعِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ
دُرْطَبُ كَرْدَنِ بَسِي تَعْبَارِ خُوشِ نَبْدِ وَدِرَا كِتَابِهَا بَسِي سَعِي وَكُوشِشِ وَرَحْمَتِ بِرُوحِ دُشْمَنِ وَدَاوَرِ وَارْشَدِهَا
وَنَحِيَّتِهَا وَرَضِهَا دُرْجُورِهَا بَسِي صَدْمَتِهَا وَشُكْجِهَا دُرْیَا بَدْعِي بَايْجَالِهَا وَاحْوَالِهَا وَتَقَاتِهَا شَدَائِدِهَا وَطَاقَاتِهَا
مَكَائِدِهَا وَوِدَارِجِهَا وَوَرَحْمَتِهَا وَوَصَبِهَا وَتَعَبِهَا كَدَّرَ طَلَبُهَا وَبَحْتِهَا أَنْ بَاغُونَ مَصَابٍ وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَتَمَتُّعِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ
لَذَّتِهَا وَبَحْتِهَا أَنْ بَاغُونَ مَصَابٍ وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَتَمَتُّعِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ لَذَّتِهَا وَبَحْتِهَا أَنْ بَاغُونَ مَصَابٍ وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَتَمَتُّعِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ
حَالَاتِهَا كَوْنِهَا وَوَضَاعِهَا مُخْلَفَةٌ بِهَا شَاكِكَا وَبَادِئِهَا مَعْنَى بَايْنِهَا وَوَشْطِهَا لَيْلِهَا وَنَحَارِهَا وَبَيْنِهَا اخْلَافَاتِهَا وَرُوكَا
كَأَدَمِهَا دُرْهَرِهَا دَاوَشَاكِكَا وَنُودَارِهَا كَلَوْنِهَا بَادِئِهَا دُرْطَبُهَا حَاجَتِهَا وَطَمَعِهَا مَقْصُودُهَا وَبَايْنِهَا آفَاتِهَا وَهَمُوشِهَا
مَدَاوِلِهَا وَنُوبِهَا نُوبِهَا وَبَحْتِهَا أَنْ بَاغُونَ مَصَابٍ وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَتَمَتُّعِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ لَذَّتِهَا وَبَحْتِهَا أَنْ بَاغُونَ مَصَابٍ وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَتَمَتُّعِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ
بَجَلِّهَا مَعْدُومِهَا وَبَايْنِهَا حُلُّهَا وَرُوكَا دَكِرَانِهَا مَعْنَى بَايْنِهَا وَوَشْطِهَا لَيْلِهَا وَنَحَارِهَا وَبَيْنِهَا اخْلَافَاتِهَا وَرُوكَا
كَدَّرَ طَلَبُهَا وَتَعَبَتْ مِنْ لَذَّتِهَا وَبَحْتِهَا أَنْ بَاغُونَ مَصَابٍ وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَتَمَتُّعِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ لَذَّتِهَا وَبَحْتِهَا أَنْ بَاغُونَ مَصَابٍ وَاصْنافِ عَجَائِبِهَا وَتَمَتُّعِهَا وَتَكَادُ حُجَّهٌ
تَدَاوُلِهَا مِنْ نَفْسِهَا وَكَمْ تَقْتَضِيهِ مِنْ آيَةٍ بَلَى أَوْدَتُهُ بَعْدَ عَمَلِهَا وَمَنْعَتُهُ مَوَارِدُهَا مَوَارِدُهَا مَصَادِرُهَا فَلَمَّا

احوالی غافلانی که در
صرف ای طرح
ای لم تفرقه غافلانی که در
بوی و بوی من و من

احوال سید الساجدین علیه السلام

۳۶۹

رَأَى أَن لَّنْجَاةً وَأَنَّهُ هُوَ الْمُوتَى لَنَجِيهِ مِنْهُ الْمَوَازِدُ تَدَمَّ لَا يَغْنِيهِ طَوْلُ نَدَائِهِ عَلَيْهِ وَ
 وَأَبْكَتْهُ الذُّنُوبُ لَكِنَّا نُرِيهِ بِيَارِكَانَ كَيْسَبِيلٍ وَرَغَبَتِ بَيْنَ مَرَامِي سِرَاسِرَافٍ مَغْرُورٍ وَفَرِيقَةٍ شَدِيدَةٍ وَجِهٍ بِيَارِ
 مردمان که سبب روی افکندن بر آن بیعتاوند و هیچ برنجواستند و از آن لغزیدن استقامت نیافتند و از آن مرض دوا
 ندیدند و از آن درد دالم شفا نبخشند بلکه این دنیای فکاره فجا و از در کمر و سیرک و شقاق و نفاق درآمد و ایشان را
 از آئین که عزیز بودند و کبریت قوم و عشرت و طایفه و تبیله نیرومند شدند بموارد سود و آبجایی ناخوش در آورد
 در حالتیکه هیچ مقام بازگشتی برای ایشان نبود و چون دید که برای خود دستکاری و نجات نیت و مرک او را دریافته و از هیچ
 موارز و معاونی راه نجات بدست نشود در پهنه غم و اندوه و وحشت در افتاد لیکن چه سود که از آن طول حیرت و اندوه
 فایده نیافت و خراکه معاصی کیره اش کمره قزاری در آورد حاصل نماد بجای علی سلف من خطا ماه
 وَتَحَسَّرَ عَلَى مَا خَلَّفَ مِنْ دُنْيَاهُ حَبْتُ لَا يَنْفَعُهُ الْإِسْتِعْبَادُ وَلَا يَنْجِيهِ الْإِعْتِزُّارُ مِنْ هَوْلِ الْمُنِيبَةِ وَ
 نُزُولِ الْهَلِيَّةِ أَحَاطَتْ بِهِ آفَاتُهُ وَهَمُومُهُ وَأَبْلَسَ تَمَا الْعَجَزَةُ الْمَعَاذِرُ فَلَبَسَ لَهُ مِنْ كُتُبِهِ
 الْمُوتَى نَارِجٌ وَلَبَسَ لَهُ تَمَا نَجَازُ نَاصِرٌ وَقَدْ جَسَّاتُ خَوْفِ الْمُنِيبَةِ نَفْسَهُ بِرُودِهَا دُونَ اللَّحْمِ وَالْخَبَرِ
 می کرد بر آنچه از خطا با و کنار آن از عقب نهاده و حسرت و اندوه میخورد بر آنچه از دنیای خویش مختلف داشت در آن وقت
 که نکرده است سببار و نه بهانه و اعتداز سبب هول و هبت مرک و نزول ثبت او را فایده میرساند یعنی این استبعاد
 و اعتداز قبل از وصول بلا و هبت و نزول مرک و نیست سود میرساند احاطه کرده است بروی آفات و غم و اندوه و هجوم
 او و از اینکه هیچ معذرتی او را بکار نیاید در پائین و اندوه و ضعیف است و او را از کرب و اندوه مرک هیچ چیز نرسد
 و از آنچه در بیم و هراس است ناصری نباشد همانا خوف مرک و وحشت نیت نفس او را مضطرب و جان او را از حسن و ذوق
 همی از حلقوم بکام و از ناکام بخلقوم میآورد هَذَا لَنْ خَفَتْ عَنْهُ عَوَادُهُ وَاسْأَلَهُ أَهْلُهُ وَأَوْلَادُهُ وَارْتَفَعَتْ إِلَيْهِ
 وَالْعَوِيلُ وَبَسُوا مِنْ بُرَّةِ الْعَبِيلِ غَضُّوا بِأَيْدِيهِمْ عَيْنَهُ وَمَدَّوْا عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ بِدَبْدَبَةٍ وَرَجَلِهِ
 فَكَمْ مَوْجِعَ بَيْكِي عَلَيْهِ تَجَعُّا وَتَسْتَجِدُّ صَبْرًا وَمَا هُوَ صَابِرٌ وَمُسْتَرْجِعٌ دَاعٍ لَهُ اللَّهُ مُخْلِصٌ
 بِمَدِّدِ مَنَّهُ تَمَّ مَا هُوَ ذَاكِرٌ وَكَمْ شَامِتٍ مُتَشَبِّهِ يُونَا فِيهِ وَغَمًا قَلِيلٌ كَالَّذِي صَارَ صَانِرٌ
 در اینجا و در این هنگام یعنی و نیکه آثار مرک نمودار و کمال پیدا کرد آنکه از روی مهر و شفقت بیادش انجمن کرد و
 او را تنها میگذارد و میرود و آل و اولادش که روزگار آن درازش همسر و همراز و صاحب و ارباب و یار و دساز بودند
 و اگر او را خاری بر پای می نشست ایشانرا میهار بر طرکهای میکرد و اگر صداعی بر روی عارض میکشت خارها بر دل می طبع
 چون حالت سکران موت و غمات مرک را در وی گمان شدند او را خوار و زار و در دامن مرک تن او باری افکند و تنها و
 میگذارد و میسوزد و کوفی هرگز با وی سربالین نداشته و در هیچ مکان مکن نبوده اند و هیچوقت در دار فنا با وی آشنا
 نبوده اند پس صدای ناله و عویل بر میکشند و از نبودن علیل با وی میگردند و آن چشم او را که بدیدارش بس شاد و خوا
 بودند دست خود می بندند و آن دوست و دو یارش را که بر عزیمت داشتند بجانب قبله کشیده میدارند و چپا

آنکه از این فتنه و سختی و کشتن که
 خست و نجات یافت و نجات
 محال و غصه نمود و از در کمر و سیرک
 نجات یافت

و آنکه از این فتنه و سختی و کشتن که
 خست و نجات یافت و نجات
 محال و غصه نمود و از در کمر و سیرک
 نجات یافت

و آنکه از این فتنه و سختی و کشتن که
 خست و نجات یافت و نجات
 محال و غصه نمود و از در کمر و سیرک
 نجات یافت

کسان که

احوال سید الساجدین علیه السلام

۳۷۰

کسان که بدامن صبر و شکیبایی چکت می‌گذارند لکن رشته شکیبایی ایشان پاره می‌شود و نیروی صبور می‌ارزایشان
 میرود و چه بسیار کسان که استرجاع می‌نمایند و انانیت و انا الیه را چون بر زبان می‌آورند و از روی خلوص نیت و مهر
 و خاوت خدا را بر ترحم بروی می‌خوانند و سکوئیهای او را یاد می‌کنند و برای او دعا می‌خوانند و طلب خیر نمایند و چه بسیار
 کسان که بر مرکب اوشا و ان و بوفات او سبزه و خرمه هستند با اینکه خود نیز برود می‌ازد و بنال او شتابان می‌روند
 باشند سَنَیْ بِسَیِّئَاتِهِمْ وَلَطَمَ خَدُّهُمَا إِمَائًا وَأَعْوَلَ لِفَقْدِهِ جَبْرَانَهُ وَقَوَّجَعَ
 لِرِدَّتِهِ إِخْوَانَهُ ثُمَّ أَفْلَحُوا عَلَى جَهَنَّمَ وَتَقَرَّرُوا لِإِزَارِهِ فَظَلَّ أَحِبَّ الْقَوْمِ كَانَ لِقَرْنِهِ بِحُجَّتِهِ تَجَمُّدُ وَهَبَادُ
 وَتَمَرُّ قَدْ أَحْضَرُوهُ لَعَلَّهُ وَجَّهًا نَافِذًا لِلْقَبْرِ خَافُوا وَكَفَّنَ فِي ثَوْبَيْنِ فَاجْتَمَعَتْ لَهُ مُسَبِّحَةُ إِخْوَانِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ
 زینهای او در بیستش گریبان چاک کند و کینه کاش بر چهره لطیفی زنند و همسایگان او بسبب تقدان او بابت ناله و عو
 در افکنند و برادران او در بیستش بدر و الم و اندوه و غم اندر شوند آنکه برای تجمیع و کفین او ساخته و برای در آوردن
 هشتن و بیرون بردن بسوی کور شتر کردند و برای قبر کنند و بعد از موتش آماده دارند و با دو کفن بدش را پوش
 و دوستان و عشار و برادران او برای تسبیح جازه اش فراهم شوند فلَوَدَّ أَهْلُ الْأَصْغَرِ مِنْ أَوْلَادِهِ وَقَدْ
 غَلَبَ الْخُزْنَ عَلَى فَوَادِهِ فَغَضِيَ مِنَ الْجَزَعِ عَلَيْهِ وَقَدْ خَضِبَتِ الدَّمُوعُ خَدَّيْهِ ثُمَّ آفَاقٌ وَهَوْبَةٌ
 أَبَاهُ وَتَقُولُ بِشُجُوهِ أَوْلَادِهِ لَا بَصَرْتُ مِنْ قُبْحِ الْمَنِيَّةِ مَنَظَرٌ بِهَذَا لَمَرَاهُ وَبَرَنَاعُ نَاطِرٌ أَكْبَرُ أَوْلَادِهِ بِجَبْجَبِ
 أَكْبَابِهِمْ إِذَا تَأَنَّنَا سَاءَ الْبَنُونَ الْأَصَاغِرُ وَزَيْنَةُ نِسْوَانٍ عَلَيْهِ جَوَازِعُ مَدَامِعُهَا فَوْقَ الْخَدِّ وَغَرَّائِرُ أَرَكْسُ كَرِي
 کو چکرین سر زندان این مرده را که آتش اندوه بر دلش چیره و روزگارش بر سر خیره گشته و از کثرت جزع و ناله
 و اندوه و زاری بر پدرش بیوش گردیده و از اساک خونین و خراشش چهره و کونه اش بکین شده و از آتش بیوش
 گراییده و همی بر پدر خود می‌ناله و فنداید و او را بر یکشده هر آنیکر آن می‌شوی که آسیب مرک و لطمه موت آن چهره
 نازنین را چنان زشت و کوهیده و آن دو کونه کلر خ را چنان از باد و سموم اجل رزد و منال حیاتش را صرصر خزان چنان
 بی برک و شاخ گردانیده و اند و زکس شملار چنان نازنیاساخته که هر کس گواشش شود بهول و هیبت می‌افتد
 و فرزندان کبارش بعد از آنکه اولاد صغارش را در ازاموش کردند همچنان بروی بند و زاری روز می‌سپارند و زینای
 او بروی مویه و ناله می‌نمایند و بی سرسک و دیو چهره روان می‌دارند ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ سَعَةِ قَصْرِهِ إِلَى جَنَّتِ
 قَبْرِهِ فَخَتُّوا بِأَيْدِيهِمُ التُّرَابَ وَكَثَرُوا التَّلَادُ وَالْإِنْجَابَ وَقَفُّوا سَاعَةً عَلَيْهِ وَقَدْ بَسُّوا مِنْ
 النَّظَرِ إِلَيْهِ فَوَلَّوْا عَلَيْهِ مَعْوِلِينَ وَكَلَّمُوا بِمِثْلِ الَّذِي لَاقَى أَخُوهُ مُحَازِرُ كَشَاءَ رِنَاعٍ أَمِنَانٍ بِهَا
 عِدَّةً بَادٍ لِلذِّرَاعَيْنِ حَاسِرُ قَرَأَتْ فَلَمْ تَرَقَّ قَلْبُهَا وَاجْفَلَتْ فَلَمَّا انْتَبَهَتْ مِنْهَا اللَّهُ هَوَّاهُ وَجَّشَ غُلْفُ
 گردان از آن قصر که بسی ریخ و در بایش می‌کشد و خود را صاحبش میداند و او را بیرون می‌برند و در تنگنای کور بار و مور
 می‌افکنند و بر عذار که غباری نمی‌نشت خاکها و بر آن بدن که از کاشش پیرهن می‌ساخته با دست خود از گل و خشت
 می‌پوشانند و همی از روی حیرت و حسرت از چپ و راست گران می‌شوند و ناله و نفیر می‌آورند و آن سالک

الذی المعبود تشریف
 از سید الساجدین علیه السلام
 و در ایامی که
 فاطمه الزهرا علیها السلام
 از دنیا رفت

عنه علیه السلام
 چون از دنیا رفت
 من المولود
 از سید الساجدین علیه السلام
 و در ایامی که
 فاطمه الزهرا علیها السلام
 از دنیا رفت

الذی المعبود تشریف
 از سید الساجدین علیه السلام
 و در ایامی که
 فاطمه الزهرا علیها السلام
 از دنیا رفت

شرح احوال سیدنا جبریل علیه السلام

۳۷۱

مصاحبت ما که بر کیمایت حجاجت جبریل می شمرند ساعتی بر پیش آید و از دیدارش بدو س و از نظر کردن باد
نومید میشود پس بامت نالان و گریان و فریادگان باز می شود در حالیکه چکی ایشان از آنچه بهره برادرشان آید
خوناک هستند اما هیچ تنه نشوند و گریه آسایش و آسایش خویش بظفت و جهالت باز شوند و گذشته را فراموش
چون کوسفندان که آسوده و این بحسب این باشند و نگاه در میان دشت تیز را گران کردند که قضای و ستم
تا برقی برزده پس کوسفند با برسد و اندکی از حرمین دوری گیرند و از آن کنند و چون آنکس که از دوریم شد گما
وید عادت الی مرغها و ثبت طایفه اختیاراتها اِنْبِضَالِ الْبَهَائِ اِقْتِدَابًا وَعَلَى غَاثِهَا جَرَبًا
هَذَا لِي ذِكْرٍ الْقَوْلِ إِلَى الشَّرْحِ وَالْمَدْفُوعُ إِلَى هَوْلِ مَا تَرَى هَوَى مَصْرَعًا فِي لَحْدٍ
وَتَوَدَّعَتْ مَوَارِثَهُ اَرْحَامُهُ وَالْاَوَاصِرُ وَانْجُوا عَلَى اَمْوَالِهِ بِخُصُومَةٍ فَمَا حَامِدٌ
مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ وَشَاكِرٌ فَبَا عَامِرُ الدُّنْيَا وَاسَاعِيهَا لَهَا وَبَا اِمْنًا مِنْ اَنْ تَدُوَ الدَّوَاثِرُ
و بجهل نامید انگاهشته این و آسوده بچاکاه خود باز شده آنچه بخواهر خود یعنی کوسفند و بچاکاه آمد و فراموش
میانند کوسفندی بر دین کرک مزور هر روز کوسفندان در خزیره در و در بخند آیا بیابست که بار افعال هبام
در قمار چهار پایان اقتدای ما نیم و بر عادت آنها عادت جویم بخویش باز شو و بیکر و قتل بان که در خاک تیره شدند و از قضا
بجهل اشتغال یافتند و در آن هول و دم که می بینی در افتاد بگر و بجا بر سپر که چون در لحد خویش بیفتاد و در زیر خاک
جای کرد و میراث او را در حرم و اقارب و خویشا و ندان و اقواش قمت کردند و برای مرده ربیک و ارث
و قمت اموال مخصوصتها و جدا لها شتاب نمودند و بر آنچه بچاک حامد و شاکر شدند پس ای کسیکه بظفت و جهالت
بعارت و نیامی کوشی و ای کسیکه جاهلان در طلب آن کوشش میانی و ای کسیکه از گردش کردن و جنس حوادث
این آسمان باز کون این و آسوده هستی یعنی از ممالک و مخاطر خود آسوده می پسنداری و حال اینکه اینجالت
چار پایان و کوسفندان بیابان است که با اینکه هر روز از آنها کشته میشود اندک مدتی ترسناک گردیده فوراً فراموش
کرده آسوده بچاک میشود و غافل می شود و غافل می شود اما انسان که دارای عقل و شعور و قتل و قتل است چگونه است
که باید از در بخویش اینگونه تزلزل کرد و عبادت به ایم و د و هر روزی از باران خویش را در چار حوادث روزگار
و در قمار مرکب تن او بار بیند معذرت آن حالت فراموش کرده آسحاب بار یک و جای تاریک نگردد و بر مرده
ربیک او بگت آورد و حال آنکه اگر ادنی مرد وی نمی بود و اگر وی نبود دیگر می جای او بگردد و چگونه نبرد
با اینکه دیگران در شکم او در و پشت پرند با چمد میفرماید ای کسیکه از دور و د اثر اینی کف امینت هذیه الله
وَأَنْتَ صَائِرٌ إِلَيْهَا لِأَحَالَةِ أَمْ كَيْفَ تَهْتَكُ بِحَيَاتِكَ وَهِيَ مِطْبَقَتُكَ إِلَى مَمَائِكَ أَمْ كَيْفَ تَشْبَعُ
طَعَامُكَ وَأَنْتَ مُنْتَظَرٌ حَامِلُكَ وَلَمْ تَتَزَوَّدْ لِلرَّجُلِ وَقَدْ دَنَا وَأَنْتَ عَلَى
حَالٍ وَشَيْكَ مُسَافِرٌ فَبَا وَجَّ نَفْسِي كَمْ سَوْفَ تَوَجِّي وَعَبْرَتِي فَاِنْ
وَالرَّدَى لِي نَاطِلٌ وَكُلُّ الَّذِي اسْلَفْتُ فِي الصُّحُفِ مُثْبِتٌ بِجَارِي عَلَيْهِ اِدْلُ الْحَمِ فَاهُ

در آیه ای که در این
آیه در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

شرح حال سید الشهدا علیه السلام

۲۰۸

چگونه برانحال و براین کرد و نماندند آنرا این کردیدی یا اینکه بر خود اوشت و دواهی بخوای کردید و لا محاله
 شربت مرگ بخوای نوشید از پشت زمین در شکم زمین بخوای جای کردید و چگونه این زندگان را اسباب میش
 و کامرانی میدادی و بر تو کرامی داشت با اینکه این زندگی و زندگی کافی نبوده و حله بیوی مرگ است یعنی هر روز بگذرد
 بهر شئی بپایان رسد و ای مرگ بر سر و ده شده است آیا چگونه این شراب و طعام با آسایش و آسانی از کله بگذرد
 میرسانی با اینکه قطره مرگ کمالاتی و با کمال معرفت بر باره مسافرت بر نشسته و سفری دور و دراز بساید در پیاسی
 هیچ در اندیشه نرود و ترس که چیدن قی و دای بر نفس من تا چند وقت و نوبت تا خیر و توفیق میروم با اینکه
 عزم قوی و آثار مرگ نمودار در محنت کوفتی و سنگینی بر شوم و روزگار پدیدار و اعمال که نشستن به مات در اندیشه اعمال
 ثابت و محفوظ است و خداوند عادل حکیم و هر جزای هر عملی را باز میسراند یعنی با این احوال این عفت از وصیت
 نَمَرُ مَرَقَ يَدِينِكَ ذُنُوبَكَ وَ تَرَكْتُ فِي ذَلِكَ هَوَاكَ اِنَّكَ لَضَعِيفُ الْيَقِينِ يَا ذَا قَعِ الدُّنْيَا
 بِالَّذِينَ اِيْمَنُوا لَكَ الرَّحْمَنُ اَمْ عَلَىٰ هَذَا دَلَالُكَ الْقُرْآنُ مُخْرِبُ مَا بَقِيَ وَ تَحْصِرُ فَايِنَا
 وَلَا ذَاكَ مَوْفُورٌ وَلَا ذَاكَ عَامِرٌ وَ هَلْ لَكَ اَنْ وَاَفَاكَ خَفَكَ بَعْلَةً وَ لَمْ تَكْتَبْ خَيْرًا
 لَدَى اللَّهِ عَازِرٌ اَتَرْضَىٰ اِنْ تَقَىٰ الْحَيٰوةَ وَ تَقْصَىٰ وَ دِينَكَ مَقْصُوصٌ وَ مَالَكَ وَاَفِرُ
 تا چندین خود را بر بنای خودت رفته و وسیده میآوردی و بر هوای نفس خویش بر می نشینی بدرستی که من تو را
 نست یقین می بینم ای هم پیونده نمایند و بنابر ادین آیا باین کردار ترا مسلمان کرده است این در حین یا
 بر اینگونه اعمال دلالت نموده است ترا قرآن ویران میگردانی آنچه را که دستخوش نمائیش و عمارت
 میکنی آنچه را که امید بقا در آن میرود نه آن یک موفور و تمام و نه این یک عامر و با ذمام است آیا برای تو اگر
 یک ناکاه مرگ تو فرارسد با اینکه کتاب عمل کنی نموده باشی در حضرت خدای عزیزی که محل تسبیل بیاید است
 آیا خوشنودی با اینکه زندگان را فانی و وقت را منتقصی بینی و حال آنکه دین تو ناقص و مال تو فرادان و دافرا باشد
 یعنی درین زندگانی اینجهان بحیره در تحصیل اموال کوشی و دین خویش را راست و ناقص گردانی و چون مرگ
 فرارسد و مدت باختر پیوند دین از دست داده و وبال مال با خود برده باشی فَبِكَ الْهِنَا لَسْتَ جَبْرًا عَلِيمًا بِأَنَّ
 خَيْرُ مَنْ نُوْمِلُ لِفِكَالِكَ دِيْنًا يَنْبَغِي غَيْرَكَ وَ مَنْ تَرْجُو لِعَفْوَانٍ ذُنُوبِنَا سِوَاكَ وَ اَنْتَ الْفَضْلُ
 الْمَقَانُ الْقَائِمُ الدَّيْمَانُ الْعَائِدُ عَلَيْنَا بِالْاِحْيَانِ بَعْدَ الْاِسَاءَةِ مِثْلًا وَ الْعَصَبَانِ يَأْذَا
 الْعِصْرَةِ وَ السُّلْطَانُ وَ الْقُوَّةُ وَ الْبَرْ هَانِ اَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ اَلَا لَيْمٌ وَ اَجْعَلْنَا
 مِنْ سُكَّانِ دَارِ النِّعَمِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد از آنکه
 و استغاثه و مناجات و استعانت عرض میکند پس تو ای معبود ما پناه بچویم ای آنکه خیر و دانی کیست که میدوای
 باشیم برای اینکه گردنهای ما را از بند عذاب و عقاب انهداک دهد جز تو و کیت که برای آمرزش کنایان
 باد آرزو مند باشیم بجز تو ما را تو فی تفضل تمنان و قائم دیان و آنکس که خود میگردد با با حسان بعد از

اَعْتَقَ اَبْنَتَهُ
رَحْمَةً

سج دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب

ع ۷۶

زشت خصال است و بر اینگونه بن تین در زمانه و بطور آن حادثات و از توابع دوا بی و توابع تنایا
 در هم بموت تحسین الاعمال و جعل الافعال و قصر الامال و الطوال فاعن سبیل المیسرة مکتوب و لا عن
 سیف الحسام مکتوب و لا الی قصد النجاة مطلب فبا انهما الانسان المستخط علی الزمان و الدهر الحوان
 مالک و الخلود الی دار الاخرین و السکون الی دار الهوان و قد نطق القرآن بالبیان الواضح فی سورة
 الرحمن کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و یم و حنّام الشکایة و الودی جوع
 لا لجال البریة لا یج و فکل من انشئ هالک و ابن هالک لئن ضمنت عقرها
 و المثارق فلا یلدن اذک ما هو کائن و لا یلدن ابتان ما هو سابق
 پس اعمال خویش را بنویس و اعمال خود را جمیل و ستوده گردان و آرزوهای دور و دراز را ازین جهان ماضی
 کوتاهه ببارز چه از سپردن راه مرک و سبیل شیت گزیز و گریزی و از ضربت شمشیر مرک گریز گاهی و برای دریافت
 نجات محل طلب و طمی نیست پس ای کسیکه بر روزگار گذار و در هر خیانت کار و تحصیل حطام بی و و ایش را همواره
 دیدگان حرص و آرز در جوش و سینه در خشم و خودش داری چیت ترا که می آرزویی که در این دار احزان
 و سراه اندمان محنت و جا دیدان بیانی و باین منزل برون و هوان هماره سکون جوی با اینکه قرآن
 کریم باین واضح و روشن در سورة الرحمن تنطق میناید که هر چه بروی زمین است دستخوش قاف و زوال
 و پاکوب هلاکت و تباهی است مکررات پروردگار زو و ابحال و الاکرام که همیشه پانیده و باقی است
 ایکه در لغت و نازی بجهان غره شو که محالست در انیمر حله امکان نمود

ع ۷۶

ع ۷۶

و در چه و تا کجی روز بنگایت بری و بهر کس اظهار اندوه و ملالت کنی و حال آنکه مرک و تباهی بر باره خود
 بهوای خویش سوار و آفریدگان را در می یابد در شتیه حیات و پیوند مدت ایش ترا قطع مینماید و هیچ
 تدبیری از کار خویش و راه خویش باز نمیکرد و هرگز ندانید که از کس بیرون آمده هلاک و سپر هلاکی است
 یعنی رشته تباهی و هلاکت بریت اتصال دارد و هرگز قطع شدن نیابد و در شرق و غرب عالم هر ضربه
 عدم کرد و از آنچه کائنات لابد ادراک نماید و آنچه سابق است یعنی همیشه بوده است لابد بخوابد آه
 فالشباب لله مر و الصحة للسقم و الوجود للعدم و کل حی لا شک تخترع بذلک جرعی القلم علی
 صفحه اللوح فی القدم فها هذا التلهف و الندم و قد خلقت من قبلکم الامم اتو جونا نجاه من خوف
 سقیم و سیهم المبناء بالخلق و الاشوق سرؤیک موصول بفقدان لذت
 و من ذون ما هموا نانی العوائق و حبک للذنب اغر و باطل و فی غنیمتها للراغبین البوائق
 همانا جوانی برای پیری است و صحت برای رنجوری و وجود برای عدم و هرزنده به و ن سک و ریب هلاک
 و تباه است و از روز ازل شیت خداوند لم یزل بر اینجالت تعلق یافته و مسلم قضا و قدر بر این تعلق
 صفحه تقدیر تجزیه نموده است پس چیت اینهمه اندوه و افسوس و ندامت با اینکه پیش از شما بر ابرام ماضی

ع ۷۶

احوال حضرت سید استاجدین علیه السلام

۳۶

دا قوام ساله بر ایگونه گذشت و ازین شربت که شما بخوانید نویسد بنویسیدند آیا با این زندگانی
 بهنیم و حیات رنجور باید بخت هستی و حال آنکه تیر لایا و ستم منایا فحقیقت و هلاک بریت آماده و راست
 و کارگر است همانا سرور تو بفقدان نه تی موصول و هر چه دل بآن سبندی و دوست داری ما نمی برای
 موجود میشود و دوستی تو دنیا را همه محض غرور باطل است و اینجا را برای آنکه بآن میل و رغبت هستند
 سبی سختیها و شرور در اندرون است از خون ل طفلان سرخاب رخ آسیرد این زالی سفید پروین نام برتیا
 آفیه الحیوة طمع ام الی الخلود نزع ام لیافات من جمیع ورحی اللون داخرة و آخرها عاقبة و سطواتها
 قاهرة فقریة انزل الیوم المعاد لا توططط غیر ما یاء و نعمت الصواب و تحقیق الجواب فلیکل اجل کتاب
 یخو الله ما یشاء و یقیت و عنده ام الکتاب فسوف تلاقی حاد کالکس عنده سوی العذل
 لا یجفی علیه المتأخیر یمیز افعال العباد بلطفه و یظهر منه عند ذلک الخفاقی
 فمن حسننا فماله فهو فایر و من قبحنا فماله فهو زاهق

این کتاب از جامع
 حضرت سید استاجدین
 علیه السلام است
 که در این کتاب
 در بیان احوال
 و احوال ایشان
 و احوال ایشان
 و احوال ایشان

آیا در حیات دنیا طمع میتوان داشت با اینکه دل دنیا در بندد هوشیار یا بختد بودن در این سرای ابرین
 آرزو مند توان بود با اینکه از پس خلقی است و دنیا یاد کار یا بر آنچه فوت شد بر اجتش بیاید دل بر نهاد با اینکه
 هر چه دیدی بر تدار خود نماند و آنچه می بینی نماند بر تدار همانا سیاب تباهی در گردش و آفتاب دواهی
 در تابش و مراکب بلا فارتحر و مواکب فنا جهان پر وسطوات منایا قاهر و ضربات زریا نمانشکر است
 پس زاد و تو شش روز معاد را بکار آور و بدون بتر و جهاد این راه خطرناک را بر این باره هر و در نور دیدن
 کیم و کار و آهنگ بصواب بیارای و جواب بدستی ساز همانا برای هر دت و مقدار هر زمان حکمی است
 نوشته شده بر عباد محمی کند خدای آنچه را بصواب میداند و اثبات میفرماید آنچه مقتضی حکمت اوست
 و نزدیک اوست اصل کتاب یعنی لوح محفوظ پس زود است که ملاقات کنی حاکمی را که جز بعد در حضرتش کار
 نشود و بستی بروی پوشیده نباشد و بلطف خود افعال بندگ را زیاده دهد و حقایق امور و سائل در انکس
 در حضرتش آشکار شود و این هنگام هر کس صاحب افعال نباشد رسکامی شود و هر کس دارای
 افعال قبیحه است تباه میگردد این السلف الما ضون و الالهون و الاقربون و الاخرون و
 الابناء و المرسلون طعنتم و الله المنون و قوالک علیهم السنون و فقل نام العیون و انا الهم صانعون
 فانا لله و انا الیه راجعون اذ اکان هذا الخ من کان قبلنا فانا علی اثارهم تنکاحون
 فکون الیا ان سوف تذکرک من مصی و لو عصمتک الازیما الشواهیق
 فاما هذا ارا لقا فاعلی و لو عا لایا ما ذکرنا ان تحت ازین مذ ب ازین پیش نا کور شد میفرماید کجا شدند
 پیشینان برگزیده و غیثا و زان و یاران و نخستینان و و اسپینان جهان در نوشته و پیران فرستاد
 کشته سو کند با خدای آسیاب و دواهی برایشان بخت و سایان جهان بخوشی و نا خوشی برایشان برگشت

این کتاب از جامع
 حضرت سید استاجدین
 علیه السلام است
 که در این کتاب
 در بیان احوال
 و احوال ایشان
 و احوال ایشان
 و احوال ایشان

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۷۵

اصْبَحْتَ مُنَاوِلَهُمْ تَسْفِي عَلَيْهِمُ الْخَوَافِقُ کجایند آنکه بنیان قصور و دسارها دند
و جوش و عتک را منزوم ساختند و اموال و ذخایر فراهم آوردند و حال آنانم و حایز جرایز شدند
کجایند پادشاهان جهان و فراغته زمان و اکاسره روزگار و سلاطین بنی ساسان و الایثار کجایند
دماقین و غمال و دارایان نواحی و رساتین و اعلام و مناجیق و عهود و مواسیق اسوار کویا هرگز اهل
عزت و سلطت نبودند و دور باش غفلت و سطوت نداشتند در هیچ میدانی اعلام کارزار نیا فرستند
و سنگهای نهجیک نینداختند و در این قصور که با سینه غرور و سرور برپای کردند سکون نگرفتند و با هیچ عهد
و پیمانی اطمینان نجستند و همه در کورهای منسوده کهنه منزل کردند و با خاک کور یکسان شدند و سنازل
ایشانرا صرصر و داهی از خاک حوادث انباشته ساخت خاک شد آنکس که در اینجا کزیت خاک چه داند
که درین خاک چیست هر روتی چهره آزاده است هر قدمی منق ملک زاده است

خاک تو آینه خنجر نجات در دل این خاک بسی کجاست
کنج امان میت در این خاکه ان مغر و فانیست در این استخوان
چونکه سوی او بودت بازگشت بر سر این خاک چه باید نشست

مَا هَذِهِ الْحَبْرَةُ وَالسَّبِيلُ وَاضِحٌ وَالْمَشِيرُ نَاصِحٌ وَالصَّوَابُ لَا يَحُجُّ عَقَلْتُ نَاعَفَلْتُ وَعَرَفْتُ
فَأَنْكَرْتُ وَعَلِمْتُ فَأَهْلَكْتُ هَذَا هُوَ الدَّاءُ الَّذِي عَزَّ وَادَّاهُ وَالْمَرَضُ الَّذِي لَا يُرْجَى شِفَاؤُهُ وَ
الْأَمَلُ الَّذِي لَا يَدْرُكُ انْتِهَاؤُهُ أَفَآمِنْتَ الْيَوْمَ وَطَوَّلَ الْأَسْقَامَ وَتَوَلَّى الْحِمَامَ وَاللَّهُ يَدْعُو
إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَقَدْ شَقِيتَ نَفْسٌ تَتَابَعَتْهَا وَتَصَدَّقَتْ عَنْ رِشَادِهِا وَتَفَارِقَتْ وَتَأَمَّلْ مَا لَا
يُسْتَطَاعُ بِحِيلَةٍ وَتَعَصَّلْ لَهَا خَالِقَهَا وَتَشَافِقْ وَتَصْغُرْ إِلَى قَوْلِ الْعَوِيِّ وَتَقْنَفْ وَتَعْرِضْ عَنْ تَصَدِّقٍ مَوْصِيًّا

حسب این حیرت و سرشتگی با اینکه راه هدایت واضح و آشکار و شیراشارت ناصح و پندگذار و طریق
صواب لایح و پدیدار است یعنی خداست بیا فرید و نفوت عاقله میزگردانید و بار سال رسل و ایفا کتب
راه هدایت بتوا بنمود پس این سرشتگی و کشدگی و پریشیدگی و درماندگی از صیت هانما تکالیف خویش و مسل
لازمه را بغمید پس بغفلت رفتی و آنچه باید شناختی و بر جاده انکار تاختی و آنچه میبایست بدانستی
و در چنبره امال کذاشتی این است آن دردی که دواش کیاب است و آن رنجی که امید بهبودیش نیست
و آرزویی که پایانش نه آید از صروف روزگار و دیر بازی مرضی جانکداز و نزول مرکب ناساز امین
و آسوده هستی با اینکه خداوند بار سلام میخواند یعنی با اینکه خدای بآسزای دعوت میفرماید و تهیت
آسفر خربامراض کوناگون و دریافت مرکب تن سپر میتر میت چگونه کسی از مرض در مرکب امین تواند بود هانما
شقی و بخت و ناستوده است آن نفسی که کراهی و نا فرمانیش دوام و تباع جوی و از ارشاد و
رشادت خود مفارقت و روی بر تاقن گیرد و آنچه نیرا که جلتی را در آن راه میت آرزو مند شود

کجایند پادشاهان جهان

دماقین و غمال و دارایان نواحی و رساتین و اعلام و مناجیق و عهود و مواسیق اسوار کویا هرگز اهل عزت و سلطت نبودند و دور باش غفلت و سطوت نداشتند در هیچ میدانی اعلام کارزار نیا فرستند و سنگهای نهجیک نینداختند و در این قصور که با سینه غرور و سرور برپای کردند سکون نگرفتند و با هیچ عهد و پیمانی اطمینان نجستند و همه در کورهای منسوده کهنه منزل کردند و با خاک کور یکسان شدند و سنازل ایشانرا صرصر و داهی از خاک حوادث انباشته ساخت خاک شد آنکس که در اینجا کزیت خاک چه داند که درین خاک چیست هر روتی چهره آزاده است هر قدمی منق ملک زاده است

رج دوم از کتاب سکر و الادب صریح

۳۷۸

معنی بقای در این سرای فنا و دوام در ایمان کوهیده سیرجام را خواهند نمود و اگر خواهی بر خلاف
خواهش او شوی با تو خصمان جورزد و از تو بوشت برود و سخن اهل خواب روی می آید و از تو
روی بر میانند و از تصدیق آنکس که سخن صدق میآورد و اعراض میجوید فواید دست نفس مندر یاد

فَيَا عَالِيًا رَاحِلًا وَكَلْبًا جَاهِلًا وَنَيْفًا خَائِلًا أَنْفَرَحَ نَيْفِيمِ زَائِلٍ وَسِيمٍ رَحَائِلٍ ذَرَفِيٍّ
خَائِلٍ قِيَامًا الْقَتُونَ بِحَمَلِ الْخَائِلِ عَنْ حُلُولِ أَجَلِهِ وَالْخَائِضُ فِي بَحَارِ ذَلِكَ مَا هَذَا الْقَصِيرُ
وَقَدْ وَخَّلَكَ الْقَبْرِ وَفَاكَ النَّدِيرُ وَاللَّهِ الْمَصِيرُ طَلَبُكَ أَمْرًا لَا يَتِمُّ سُورَةُ وَ
جَهْدُكَ بِاسْتِخَابٍ مِنْ لَا يُؤَانِقُ وَأَنْتَ بَيْنِي بِنَاءً وَغَيْرُهُ يُعَاجِلُهُ هَدْمٌ

و حفظ الیست تقدیر
علی الجمله ای خائِل
انقبضت و احوال
ای آنگاه اندر
خدا آن فرو گذشت
و همدون

وَلَيْسَ بِقُوتٍ وَنَيْفٌ أَمَّا لَا طَوْلَ إِلَّا بَعِيدَةً وَتَعْلَمُ أَنَّ الدَّهْرَ لِلشَّيْخِ خَارِفٌ

ممكن است این کلام تصحیف یا عاقلا و لا با باشد یا ترجمه میفرماید ای عاقلی که رطل و کوچ کننده
و دانائی که گرفتار جهالتی و بیداری که بغفلت روزی بسیاری آید خرسند باشی بنقش که زائل است
و سروریکه هرگز جانب اکمال و اتمام و دوام نبخیزد و رستنی که فرو میگردد پس ای کسیکه عمل خویش
مغرور و از طول اجلش غافل و در سنجار زلت و دریا های نفوش خویش منور و رنده و خائض است
چیت این تقصیر با اینکه پیری در تو چپک در انداخته و موی تو را سفید گردانیده و پیک مرگ
برای انداز و تهویل تو بسوی تو راه برگرفته و بحضرت خدای بیاید روی کشود همانا آنچه در طلب
آن سیکوشی چیزی است که سرورش اتمام نبخیزد و آنکس که بمصاحبتش جنبش و کوشش کنی با تو موافقت
نمیکند و تو چنان باشی که عمارتی بنیان همی کنی و کسی دیگر در ویرایش شتاب کند و سبقت گرفته باشد
یا جا به حیات و پیر این آمل و آرزوهای دراز بیاغند با اینکه میدانی حیاط فنا با مقراض پلا هر رانهی

أَحْرَقَا كَرْدَانَهُ وَهَرِافَةً رَابِعَهُ مِيدَرْدَ حَيَاظِ رُزْكَارِ بِلَالِهِ سِجَاسِ پِرَاهَنِ مَذْوَغَتِ كِهْ أَحْمَدُ قَا كَرْدُ
لَيْسَ الطَّرِيقَةُ لِمَنْ لَبَسَ لَهُ الْحَقِيقَةُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَلِيقَةٍ إِلَى كَمْ تَكْذِبُ وَلَا تَقْنَعُ وَ
تَجْمَعُ وَلَا تَنْسَحُ وَتُؤَفِّرُ لِمَا تَجْمَعُ وَهُوَ غَيْرُكَ مُودِعٌ مَاذَا الرَّأْيُ الْعَازِبُ وَالرَّشْدُ الْعَاطِبُ وَالْكَامِلُ الْكَادِبُ

کسج کوش نمودن آتش
خرد گم کرده و پیشتر
جذل بخوبی شاد و شادمان
جور یعنی جنبش و سرور است
حاذق از ترک راتنی کسی

سَتَقْنَلُ عَنْ الْقُصُورِ وَرَبَابِ الْخُدُودِ وَالْجَدَلِ وَالسُّرُودِ إِلَى ضَبِيقِ الْقُبُورِ وَمِنْ ذَارِ الْفَنَاءِ إِلَى ذَارِ
الْجُودِ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَمَا الْجُودُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ فَعَالِكَ هَذَا عِرْضٌ وَ
جَهَالَتُهُ وَتَحْسِبُ بِأَذَى الْجَهْلِ أَنَّكَ حَازِقٌ تَقْظُنْ بِمَجْدٍ مِنْكَ أَنَّكَ ذَاتِقٌ وَجَهْلُكَ

چیزی و کار بر ابرام می بندد
فائق ضد راتنی است یعنی
کافیه و کشا سینه
تو حق ضوابط حق و قصد
آهنگ نمودن فی الجمله
یعنی شهر سخنان است

بِالْعَقْبِ لِدِينِكَ فَاتِقٌ تَوَخَّيْكَ مِنْ هَذَا أَذَلَّ دَلَالَةٍ وَأَوْضَحَ بُرْهَانٍ بِأَنَّكَ مَا تَقُ
برای کسیکه او را حقیقتی نیست و خلیفت و غوی و خلقی ستوده نرود راه راست و طریق هدایتی نباشد
تا چند بگردان آوردن اموال و ورز و وبال حصول آملی کوشش همی کنی و قناعت نیکبری داند و قناعت نمانی
و سیر نشوی و آنچه را فراهم کرده افزون سعی خواهی و حال آنکه اینچله را بهر گیران بگذاری و بگذری

بفصده و تخرید و تخرید
بالفهم کولی و تخرید
یعنی مانع و مانع

و از گروار و شغلت تو چنان نمودادند که بر سلامت و صحت و دوام موافق خویش و موافق دوستی
و آن طمع و طلب که ترا در نهاد است ترا چنان بنماید که همیشه در این جهان باقی و پاینده هستی و برای دوام
و بقا آفریده شدی و در کار خدا را تو دوستی صداقت شمار است گویا هیچ ندیدی و نشیدی
که پیش از تو چه مردمان بودند که مرگ و نیست برایشان مترادف گشت و سرانجام روز زندگانی ایشان را
در هم نوشت پس اندیشه بقای در این دیر نگویده و فرجام را جز بر طمع خام منسوب نتوان داشت
چه حاجت است عیان را با استماع و بیان که بر یوغانی و در ملک بنانیست **هذه حالته**
مَنْ لَا يَدْرِي سِرُّهُ وَلَا يُنْصَرِفُ أَمْرَهُ وَلَا يَفْهَمُ سِرَّ أَنْفَرِهِ بِمَا لَيْكَ وَنَفْسِكَ وَوَلَدِكَ وَغَيْرِكَ
وَعَنْ قَلِيلٍ يَقْصِرُ إِلَى دَمِيكَ وَأَنْتَ بَيْنَ طَيِّبٍ وَكَثِيرٍ وَعَنِّي وَفَقِيرٌ وَفَاءٌ وَغَدِيرٌ قَامِرٌ
الْقَلِيلُ لَا يُرْضِيهِ وَالْكَثِيرُ لَا يُغْنِيهِ عَنْكَ مَا شِئْتَ أَنْكَ مَلَأَقِيهِ يَوْمَ يَقْصِرُ الْمُرُّ مِنَ أَخِيهِ وَ
أُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبِيهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ بَغِيهِ سَيَقْفَرُ بَدَنُكَ كَيْفَ
فَرَحْتَ أَهْلَهُ وَتَحَرَّ شَوَاكَ الصَّدِيقَ الْمُضَادُّ وَبَنَسَاكَ مَنْ صَاقَبْتَهُ وَالْفِتْنَةَ وَمَنْ
يُحْفَوُكَ ذُو الْوَلَدِ الْجَمْعُ الْمَوَافِقُ عَلَى ذِمَّتِ النَّاسِ اجْتِمَاعٌ وَفَرْقُهُ وَمَنْ يَكُونُ مَوْلُودٌ وَقَالَ قَوْلُهُ
میفرماید این است حالت کسی که سرورش را و ام بخیرد و امورش انجام نپذیرد و اسیرش از بند غم آزاد نشود
آیا با موال خود و نفس خود و فرزندان و عروس خود و فرحاک و شاد کام هستی و حال اینکه برودی کور خویش
را همی سپاری و حالت تو در میان پیچیدگی و سختی و کشودن و کشایش و توانا نخری و نیاز مندی و غار و کمیت
فرمانده بودستی یعنی در این حال که ترا حالت بر یک موال نبوده و بر یک جاده مستقیم نبوده و با سودی که
روزی بیای برده بچنگ مرگ و رافقی و نجا که سیاه جای گیری پس ای آنکس که از اندک خوشنود و از بسیار
مستغنی نمیکرد و هر چه خواهی بکن بدستی که مرگ را در و ز رستای خیر را که هر مردی از برادرش و مادرش و پدرش
و زنش و فرزندان از اوست و حشمت آن روز فرار میکند بخوابی دریافت و آن روزی است که از کثرت
هست و بیم عذاب پروردگار هر مردی را شغل و شأن و کاری است که او را از توجه بجال و دیگران
باز میدارد و دوست که آنگاه که تو بایه شادی و شادمانی الهی بودی خالی و تنی شود و از
خوابگاه موافق و حبیب مصداق تو بجزت گیرد و آنکس که سالهای دراز با او از در مصافحات و موافقت
سیرفتی و یک ساعت از وی معارقت نمیزدستی ترا فراموش کند و سالیان مصاحبت را از پس گوش نخند
و آنکس که با تو دوست صمیم موافق بود ترا بگذارد و بهتارکت تو با توجه و رزد و همانا در کار جد مردمان
همیشه بر این موال بوده و خواهد بود کاهی با هم بوده اند و کاهی از هم جدا شده اند کاهی صمیمی میرند
و کاهی که وی متولد شوند کاهی با هم بدوستی روند کاهی با پر خاش و دشمنی باشند یعنی یکسره بر
پیشی کی و پریشانی است و بهر حال و هر صورت و مقابل مجموع ترا از ملک رضا مملکتی نیست

دوست و دوست دارد
و نام عاشق و معشوق
تلاش و فتح و اله
و دشمنی و دشمن داشتن
از باب ضرب

حال حضرت سید الساجین علیه السلام

۳۸۱

أَفِ لِلدُّنْيَا الْبَرْقُ مَلِيحًا وَلَا يَصْغُرُ سَقِيمُهَا وَلَا يَنْدَمِلُ كُلُّوْمُهَا وَعُودُهَا كَاذِبٌ وَسَمُومُهَا مُلَامًا صَالِحًا
وَأَمَّا لَهَا خَائِيَةٌ لَا يَتِمُّ عَلَى حَالٍ وَلَا تَمْنَعُ بَوْصَالٍ وَلَا تَسْتَرْشِدُ نَوَالٍ وَتَلِكُ لَيْلٌ يَهْوَى هَوَاهَا
مِلْكُهُ تَعْبَهُ أَفْعَالُهَا وَالطَّرَاقُ كَيْسُهَا مَنْ لَيْسَ بِعَرَفٍ عَدَهَا وَكَيْسُهَا لَيْلٌ يَهْوَى هَوَاهَا
إِذَا عَدَلَتْ جَارَتْ عَلَى اثْرِ عَدْلِهَا فَكَمْ هَذَا أَفْعَالُهَا وَالْخَلَايِقُ

امام علیه السلام میفرماید با و بر این روزگار هذار که مار که نیکان و رنج یا سنگانش را هیچ افونی و رنجش را
هیچ نبودی و خستگیاش را هیچ صحت و سکو شدن زخم و جراحتی نیست مواعید و بهامت نداشت و سهام
بنیات و دوایش بر صدر و ابناء زمان رسیده و بر است هر چه آرزو شود همه بخت و خیران توانا
نه بر هیچ حالی معتم باشد و نه بوصالی متمتع گرداند و نه بوالی سرور دارد و این حالتها برای کسی است که
دوستی و هوای دینار را مکه و روش خویش سازد و متعبد افعال و طرائقش گردد همانا آنکس که بر عذر
و فریب جهان عارف نباشد بدینا سرور میشود و مطلب نمودن آن کوشش و سبقت میکند همانا اگر
با کسی بدل و دهش و شایستگی روزی چند بگذاند بیکان بر اثر عدل جور آورد پس جلد افعالش کرده و خلائق
وصفاش کوهیده و نامحجود است هر نوشش را نیشی در کار و هر کاشش را غاری بر بار و هر عیشش را
طیشی در کنار است کدام با و بهاری و زید در آفاق که باز در عقبش آفت خزانیت دوام
پرورش اندر کنار دارد هر طمع کن که در او نبوی محسوس بانی نیست قِيَاذَ السُّطُوَّةِ وَالْقُدْرَةِ
وَالْمُعْجَبِ بِالْكُنْهَةِ مَا هَذِهِ الْحَيْرَةُ وَالْفَتْرَةُ لَكَ فِيمَنْ مَضَى عِبْرَةٌ وَلِبُؤْنِ الْغَافِلُونَ
عَمَّا الْبَرِّ بَصِيرَةٌ إِذَا احْتَقَقَتِ الظُّنُونُ وَظَهَرَ السِّرُّ الْمَكْنُونُ وَتَنَدَّمُونَ حِينَ
لَا تَقَالُونَ ثُمَّ إِنَّمَا بَعْدَ ذَلِكَ لَكِبْتُونَ سَبَدُمُ فَقَالَ عَلَى سَوْفِ فَعِلِهِ وَيُؤْذِي مَنَّهُ
عِنْدَ ذَلِكَ التَّشَاهُقُ إِذَا غَايَبُوا مِنْ ذِي الْجَلَالِ اقْتِدَارُهُ وَذُو قُوَّةٍ مَنْ كَانَ قَدًّا يَدْتَقِ
هَذَا لِكَ تَلُوْ كُلُّ نَفْسٍ كَلَامَهَا . فَيُكْفَوْ ذُو عَدْلٍ وَيُؤْسَبُ فَاسِقٌ

پس ای صاحب سطوت و قدرت و معجب بفرزادانی و کثرت حیت این سستی و حیرت یعنی ارچه عا
و در کردار است و متحیری همانا ترا بر آنان که برگزیده اند ببایت عبرت گرفت همانا چون آنچه بیکان
میرفت بیعت پیوست و آن ستر که پوشیده بود بظهور انجامید اما که بغفلت میکرد شتند با آنچه بان
ضاهر میشوند بیکان اکا مانده کردند و پشیمان میشوند کاهی که ایشان را بحال خود و حال خود
باز نمی گذارند و از پس اینچند شما مردکان باشید و زود است که برگردانای خویش و سوء افعال خود
پشیمانی گیرد و در آن حالت بغیر و غره و مسخریادوی فرونی گیرد و ناله داند و او در طاقات آن
احوال بسیار گردد و شهنه و بغیر و در معایت اقتدار خداوند ذوالجلال که جز بنیات و کلیات امور
و دقائق اعمال و حقایق افعال در پیشگاهش پوشیده نیست اینهاست بهنگام هر نفسی نامه اعمال و غیره را

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

اینکه در این روزگار

سجده دوم

تفاوت بخوابد و آن کسیکه بصلح و دوستی و محبت باشد و بهیچ آسان نخواهد گشت و این کسیکه بغیر و دشمنی
 روزگار سپرده باشد بکین درون سپرد و بهیچ از این که در دنیا غلبه با تجارت و الا در ناج
 الی که در دنیا غلبه با شر و الا در ناج و حکام الغنی بالسلامة فی مراكب الیناج من ذالک
 سالمة الدنیا و من ذالذی ناجیه الزمان فغنی و من ذالذی استرحم الایام
 فرج ما عینا لله علی الصلوة والسلامة خزن و سکونک الی المال و الولد حق و الا غیر
 یعواقب الامور خلق قد و نک و حریم و التفتیل و السور و طول اللبث فی صحای القبور
 فلا تغرنکم الجوه الدنیا و لا یغرنکم بالله العز و من صاحب الایام سبعین حجة
 فلذاتهما لاسک منه طوائف فعبیه حلا و ایت الزمان مريرة و ان عذبت حینا حینا
 خرائق و من طرفنا لحاد لا یوکلنا فلا یلذ ان لیه فیها الصواعق آنچه و تا بجاست این شعله
 و انوار در بجا رسد اگری و سود مندی و بی باکانه تا حق در ساک سرور و شادی و تا چند
 در مراكب یناج و سوک اری سلامتی و آسایش مغرور بیا بدشت و خوشین را بهماکت و مخاطر باید بخند
 که اکس بوده است که روزگار با وی بصلح و سلامت رفته باشد و او سر سلامت برده باشد و کیت
 آنکس که در تجارت بازماند بر کشوده باشد و غنیمت یافته باشد و کیت که از روزگار جفا کار خواهد
 کرد و مهر بانی شده باشد و روزگار بروی رحم نموده باشد همانا اعتماد و رزیدن تو بصحت مندی
 و سلامت ارزوی کوفی و نداشتگی و سکون و آرام تو بسوی مال و سرزند از در حق و شیفگی و
 بقتل افتادن و آخرتار بعواقب امور و رزیدن بسبب غمی و هو ارجس نفا فی و فروغ دروغ است
 پس در امور کار بخرم کن و برای تدارک راز و روز معاد بیدار شو و بر طول درنگ در صفحات قبر بشمار باش
 و بیدار باش که زندگانی و زندگی جهان فانی شمارا بغریب نیکنند یعنی تماهای و لغریب و زینت با
 و زیب این سرای اریب زیب نخورید و شیب از دست ندهید و بطول سلامت و کثرت نعمت که همه
 در معرض فنا و زوال است از خویش نشوید و محبت دادن حضرت احدیت مغرور نگزید و شیطان
 فریبده شمار از راه نبرد و از توبت و انابت مشغول ندارد و بر معاصی دلیر نگزداند با محبت میفرماید هرگز
 هفتاد سال در این سرای و بال با ایام و لیالی مصاحبت جت بدون شگ و شبهت لذت روزگار
 طلاق بگوید یعنی قوای حیوانیه و شهوانیه او چنان از بیات بیات و شب تاخت آفات و وصول
 جیش هرم در عدم میشود که هیچ چیز وی دریافت لذات جهان نمی ماند و از آنجمله برکناری می شود
 و سرانجام حلا و تهای روزگار بتختی نهایت جوید و اگر کاهی کوار باشد چنگای و یکو زهری جا کند
 و ستمی که از او ناخوش کرد و و آنکس را که حادثات زمان بویل و وی خود بروی شجون و تا حق
 جوید بناچار از صواعق روزگار و سهام آتش بار و از تواند و گرفتار آید و خواهی نخواهی این

تلازم جمع باشد
 لغت الی و تنوع
 در صواعق و روزگار
 حق و ابرار
 بقتل افتادن
 خلق بظلم و غری
 و نفع معنی دروغ
 بهماقت نفع صبی
 محو و از سر نو
 خردن تم شکست و کلاه
 و انکار زین

احوال حضرت سید اسحاق بن علی

این سلسله سخن بخند روزی این رخت وین و مختلف بخند روزی این چراغ

فَاهِدَ الطَّائِبَةَ وَأَنْتَ مُرْجٍ وَمَاهِدَ الْوَلُوجَ وَأَنْتَ مُحْجٍ جَمْعَكَ إِلَى تَفْرِيقٍ وَزَفْوِكَ
إِلَى تَمَرِّقٍ وَسَعْيَكَ إِلَى ضَيْقٍ فَبَايَاهُمَا الْمَقْنُونُ وَالطَّامِعُ بِمَا لَا يَكُونُ أَفْخِئْتُمْ
أَمَّا خَلْقُنَاكُمْ عَمَّا وَانْتَكُمُ الْبِنَاءُ لَا تَرْجِعُونَ سَتَدُمُ عِنْدَ الْوَيْلِ شَرًّا لِمَا
إِذَا ضَمَّ أَعْصَاكَ التَّمَرُّقُ وَالطَّامِعُ وَغَايَتُكَ أَعْلَامُ الْمَيْتَةِ وَالرَّدَى
وَأَوَاكُ مَا تَبْقَى مِنْهُ الْفَنَاءُ وَصِرْتَ رَهْنًا فِي ضَرْبِ جِلْدٍ مَقْمَرًا
وَبَاعَدَكَ لِلْجَارِ الْقَرِيبِ الْمَلْأِصْفُ

و با سایش سكون جتن با ايکه ريشه وجود تو ازین بوستان فنا کنده نخواهد شد و ميت اين در آمدن و
داخل شدن با ايکه ترا بنا چار بيرون نخواهند کرد همانا جمعيت تو سر انجام بتفرقه و پراکنده گي است
و دوختن در فو غودن تو بفرجام آخر تفرق و پاره گي است و ست عيش تو پيشکي و سختي پايان گيرد و پس اي کيکه
زوفيقه و طمع کنده با نچه ميت يهاشي يعني طمع بدوام و بقا و عيش و شادمانی در اين سراي زوال و فساد اي کي که چنين
چيزي براي سحر آفريده و مقدر و مقرر شده و اين خيالي بس خام است خدا تعالي مي فرمايد آيا شمار کمال غفلت چنان
همي نداشتيد که شمار ما بيا فرديدم در حالي که باري کسند کاي نم مصدر معني فاعل است يعني عايشين همانا چنان ميت
که شمار را بجان رفت بلکه براي غرض و حکمتي است و کمان برديد که شامبوي ما کرده نشويد براي مجازات اعمال
اين استقامت براي انکار است يعني شمار را براي عبادت آفريدم و در دار فساد مکافات کردار در يابيد
نه آنکه باعث آفريده شده باشيد و هر چه خواهيد بروق مراد خود بياييد و مجازات نيابيد با بکجه مي فرمايد
زود است که بکام در آمدن مرک براي کونه غفلتها بيد ترين و صعب ترين ذامتها و دشمنها و حار شوي کايي که
اعضاي تو در خاک قبر مستور و در طبقات لحد و خشتهاي کور پوشيده شوي و آثار مرک و ميت و صوره حال
و سختي مال را معانيت کنی و برسد ترا آنچه از بيشش موي سياه بسيفد و روز سفيده سياه ميشود و در قبر و ضريح
خود فريد و وجد تنه ادبي مومن و ندیم جای گیری و آمدن و ستان موافق و همايگان ملاصق از تو دور يک
و مجوري گيرند و بيگس گذارند آرزو نش تالب کور و هر که هست بعد از نماز بار سه خانمان شود هر کس
رود بصلحت خویش و جسم مجوس و مستند در آن خاکدان شود فيما من عديم و رُشده و جَار
قَصْدَهُ وَلَيْتِي وَرَكَّةً إِلَى مَتَى تَوَاصَلُ بِالذُّؤُبِ وَأَوْقَانُكَ حُدُودَهُ وَأَفْعَالُكَ مَشْهُودَهُ
أَفْعُولٌ عَلَى الْأَعْتِذَارِ وَتَحْصِيلُ الْأَعْذَارِ وَالْإِنْدَارِ وَأَنْتَ مُقِيمٌ عَلَى الْأَصْرِ وَلَا تَحْتَسِبَنَّ
اللَّهُ غَايِلًا عَمَّا بَعَلَ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ إِذَا انْصَبَّ
الْمِزَانُ لِلْفَصْلِ وَالْقَضَاءِ وَأَبْلَسَ حُجَّاجٌ وَأَخْرَسَ نَاطِقٌ وَأُحْجِبَتِ الْبُكْرَانُ وَأَشْتَدَّ غَيْظُهَا
إِذَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَالْعَالِقُ وَقُطِعَتِ الْأَسْبَابُ مِنْ كُلِّ ظَالِمٍ يُعْطَمُ عَلَى أَصْلِهِ وَيُنَافِقُ بِسِوَى كَيْفٍ كَرِشِدْ

این سلسله سخن بخند روزی این رخت وین و مختلف بخند روزی این چراغ

این سلسله سخن بخند روزی این رخت وین و مختلف بخند روزی این چراغ

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماهر

۸۳

در شادت دور و مجبور و از مقصد خود محروم گشت و در دوگاه خویش را فراموش ساخت یعنی بحیره روزگار خود را
 بجهالت و غفلت و معاصی و ضلالت و پستی و بطالت بسای برد تا چند با ذیال معاصی و ذنوب چنگ بست
 در افکند و باین رشته ناخسته اتصال بباید جست با اینکه اوقات تو محدود و افعال تو مشهود است
 یعنی عمر تو بگذرد و روزگار تو و اعمال و افعال تو بجهت در خیرت و ضرر و حساب و شمار است و هیچ چیز بجز
 نخواهد ماند آیا اتکال و اتکاء تو بر اعتدال است یعنی بر اینکه بر اعمال ناشایسته و روزگار بیهوده
 سپرده خویشی در بنجای تراشید و معذرت بنجای جست و اعذار و انذار را محمل و بانی بنجای نمود
 یعنی ترا از همه چیز آگاه ساختند و از وعده و وعید و بیم و امید جزئی فرو گذار نکردند و برای تو راه تقنین و عدل
 و بهانه باقی نگذاشتند معذرت تو بر کار و کردار نکوهیده آثار خویش با برام و اصرار میروی و بر این ملت
 که بروزی معدود است دلیر میشوی خدای عز و جل میفرماید و چنان پندارید ای سبکدکان که خدا ایک
 سبحان بخیرات از آنچه میکنند ستمکاران یعنی هرگز بایکونه گمان بمعنان نروید و بر عقیدت خویش ثابت
 بماند که عذاب خدای ستمکاران فرو میگرد و این ملت و تاخیر عذاب برای آنست که خدای در عذاب
 ایشان تاخیر میفرماید برای آنروز که چشمها در آن خیره میشود یعنی از مشاهدت هول و هیبت آن روز
 چشمها خیره میگرد و با تجمه میفرماید چون ترا زوی فصل یعنی ایارات سینات و حسات و میزان حکم و قضا منصوب
 کرد و انکس که در احکام و اوامر و فتیول فرمان یزدی از در لجاج و جدل بوده از رحمت خدای بایوس و کس
 که باز زبان گویا و بیان شیواست لال و گنگ شود یعنی زبان عاصیان از کفار فروماند و آتش جهنم زبان
 زدن گیرد و خشم و تیزش سخت شود و ابواب جهنم گشوده و درهای بسته و مقفل باز گردد و هر ظالمی بر آید
 که برای خود همیامیدانت آن اسباب قطع شود و آن ستمکاری که بر اصرار و ابرار خود در ظلم و تعدی
 و معاصی و نفاق اقامت و دوام گیرد و مقطوع الال و الاسباب آید یعنی از جنین روز و جنین حال است
 بم گرفت و برای ستمکاری خویش متاگردید فَقَدِیمُ التَّوْبَةَ وَاعْتَسِلَ الْحَوْبَةَ فَلَا بُدَّ لَكَ أَنْ يَبْلُغَ
 إِلَيْكَ التَّوْبَةُ وَحَسِّنِ الْعَمَلَ قَبْلَ حُلُولِ الْأَجَلِ وَانْقِطَاعِ الْأَمَلِ فَكُلْ غَائِبٍ قَادِمٌ رَكْلٌ غَائِبٌ
 غَائِمٌ وَكُلْ مُفْطِرٌ دَائِمٌ فَاعْمَلِ الْخَلَاصَ قَبْلَ الْقِصَاصِ وَالْأَخْذَ بِالنَّوَاصِ فَإِنَّكَ
 مَا خُوذُ بِمَا قَدْ جَنَّبَهُ وَإِنَّكَ مَطْلُوبٌ بِمَا أَنْتَ سَارِقٌ وَذَنْبُهُ إِنْ أَبْغَضْتَهُ
 فَعُصَانِي وَمَالِكَ إِنْ أَحْبَبْتَهُ فَمُنَارِقٌ فَهَارِبٌ وَسَدِيدٌ وَأَنْتَ اللَّهُ وَحْدَهُ
 وَلَا تَسْتَعِزُّ بِالزَّادِ فَالْمَوْتُ طَارِقٌ پس از کنایان و معاصی بزدان توبت و نابت باز گشت بخت
 احدیت تقدیم جوی و پیش از پشیمانی مقدم دار و خست و چرکینی معاصی را بآب توبت و زلال حسنت
 بشوی چنان توبت که دیگران را افتاد با تو نیز انبار نشود و پیش از وصول مرکب و حلول ابل عمل خویش را
 بیکو کردن و از آن پیش که رشته آرزو و سلسله امل پاره شود کارهای خود مستحسن کن چه هر غایبی

خوب
سمی که است

احوال حضرت سید العابدین علیه السلام

۳۸۵

فرامیرسد و آنکس که غریب و بعید باشد و چاره غرامت شود و هر کس که در امور با فراطه رود و پشیمان شود و از هر خلاص و نجات خود قبل از آنکه امر بقصاص کشد تضرع و از آن پیش که بکشتن رز و کشتن شوی که برای عرض حساب مویهای پیشانی عاصیان را بیکند و گشتن گشتان بموقت در آورند چاره کار خویش مبارک و یک بدان که ترا بجاییت و جریرت تو ماخذ نخواهند داشت و آنچه سرت کرده مطالبه خواهند نمود یعنی هیچکاری پوشیده نماند و اگر از حق الناس و حق الله چیزی با تو باشد بیکان مطالبه میشود و ثقل گناهان تو بر گردن تو حل میشود و با تو بمعافیت میرود هر چند بسیار مغضوب و استه باشته پس براه راست و طریق سداد نزدیک شود استوار بمان و از خدای یگانه در پیم و پر هیز باش و زار و نوشته آخرت را اندک و خیف شمار و در پیرا کوش سپار چه مرک بر تو تارزان و روز و شب از دنبال تو گریان و شتابان است و از پس این مواضع و این و مضامین شافیه خاتم این کلام فصاح نظام باین آیت وافی دلالت بختتام میآورد **وَاتَّقُوا يَوْمًا تُجْعَلُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** یعنی تبرسید از عذاب آرزو که شما تا بجاست در آرزو باز گردانیده شوید بحجاب خدای با آنچه مقرر فرموده از ثواب و عقاب و هر نفسی بجام جزای خود از نیک و بد و خیر و شر بجهت عمل کرده باز رسد و بچکس تم نمی بیند یعنی بر بچکس تم نبردند از ثواب کسی کاست و نه از عقاب بنقص و نقصان میرود و علمای تفسیر نوشته اند این آیه مبارکه واپسین آیتی است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرو شده است و عباد را بر معاد و تصریحی روشن و آشکار است و بر دریافت مکافات حجتی پدید آمده معلوم باد که صاحب معالم العبر در ذکر مذبح نخستین که از کتاب بلد الامین مذکور می نماید میگوید که آیه علامه علی اعلی الله مقامه و قدس رسته در آن اجازه که برای بنی زهره عنایت فرموده میفرماید از آنجمله است این مذبح که از مولای ما حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است و رایت کرده است این مذبح را حسن بن الدرب از بنجم الدین عبده الله بن جعفر بن جعفر الدوریستی از ضیاء الدین ابی الرضا فضل الله بن علی الحسینی در کاشان از ابوالقاسم عبده الله بن عبده الله الحکامی از ابوالقاسم علی بن محمد العمری از ابوجعفر محمد بن بابویه از ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی از عبده الملک بن ابراهیم و علی بن محمد بن سنان از ابویحیی بن عبده الله بن یزید المقرئ از سفیان بن عیینه از زهری که گفت زهری از مولای ما امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که صاحب نفس خوش فرمودی و در حضرت پروردگار مناجات کردی و می گفت **يَا نَفْسُ خَتِّمِ إِلَى الدُّنْيَا وَكُونِي لِي تَاخِرَ** مذبح مذکوره و در آخر مذبح دوم میگوید این شهر آشوب در کتاب مناقب باین دو مذبح و مذبح دیگر که که در چهار لاله از باب مواضع حضرت پیاده سلام الله علیه از کتاب کشف الغم منقول است اشارت فرموده و میفرماید کافی است ترا در زهد و زهدت حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه

رابع دوم از کتاب مسکوة الادب باصری

۳۸

صحیفه کاندوب مرویه از آنحضرت پس از آنجمله است آنچه زهری روایت کرده است **بِأَنْفُسِ حَيَّامٍ إِلَى الْحَيَاةِ سَكُونِكَ** و این حدیث را تا بقول آنحضرت **وَضَعْتُمْ تَحْتَ الْأَرْبَابِ الْخَفَائِرَ** باز نموده و از آنجمله است آنچه حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده و از وسط آن را مذکور داشته **حَتَّى مَتَى تَعْدِي الدُّنْيَا** تا این شعر فقداذ نبی باقطع و فرقة و اوصی من کل امی و از آنجمله است آنچه سفیان بن عیینه مسطور داشته و از وسط آن **ابن السلف الماضون الى قلوبهم** و **لو عمر الانسان ما نذر مارق** مذکور نموده است باجمله باجمله محض آن اشارت رفت تا مطالعه کنند عبات علمای بزرگ را بصحت روایت راویان این مذنب مبارکه بخشد در کتاب اعتقادات صدوق علیه الرحمه مروی است که از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه پرسیدند مرکبیت فرمودند **لِلْمُؤْمِنِ كَرْنَجٌ ثِيَابٌ وَ سَخَطٌ قَمَلٌ وَ فِكٌ قُبُودٌ وَ اَعْدَالٌ ثَقْبَلَةٌ وَ الْاِسْتِبدَالُ بِالْفَخْرِ الثِّيَابُ وَ اطْبَعُهَا رَوَائِحُ وَ اَوْطَعُ الْمَرَاكِبِ وَ انَّى الْمَنَازِلِ وَ لِلْكَا فِرْ كَلَجٌ ثِيَابٌ فَاخِرَةٌ وَ الثَّقِيلُ عَنْ مَنَازِلِ انْبِسِيَّةٍ وَ الْاِسْتِبدَالُ بِاَوْسَعِ الثِّيَابِ وَ اخْسَنُهَا وَ اَوْحَشِ الْمَنَازِلِ وَ اعْظِمِ الْعَذَابِ** یعنی مرون برای مردمان مؤمن بان سهولت باشد که شخص جامه از تن پروان کند یا زخمی از گزند شس و کنه دریا دید چنان است که آدمی از اغلال ثقیله و قیود ضخیمه خوشتر را برباند و کت قید و بند نماید یعنی از علایق که هر یک قیدی سخت و پای تپی استوار است رستگار شود و آنوقت بفاخرترین جامه ها و خوشبوی ترین لباساتن بیاراید و برابرها را در آنوس ترین منازل جای گیرد لکن حالت مرک و صدمت موت برای مردم کافرا مانند غلغ کردن لباس فاضله و انتقال از منازل مانوسه و درآمدن بر چرکین ترین جامه و خشن ترین لباس و بهوش ترین منازل و بزرگترین عذاب است در کتاب عیون اخبار از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام ما ثور است که بهر هنگام رنجوری را گران شدی که ببودی یافته بود میسر بود **يُمَيِّتُكَ الظُّهُورُ مِنَ الذُّنُوبِ** یعنی گوارا باد ترا پاکی از گناهان یعنی رنجوری و مرض که بر تو چنگ در انداخته بود اسباب پاک شدن تو از چرک گناهان آید در جلد هفتم بهار الانوار این حدیث با این طریق مسطور است **يُمَيِّتُكَ الظُّهُورُ مِنَ الذُّنُوبِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَكَرَكَ فَذَكْرُهُ وَ اَقَالَكَ فَاشْكُرُهُ** یعنی خدا ترا بسبب رنجوری و رنج داود بن ابی داود پس تو خدا را بیاد یار و آران پس از بند مرض و اگر از منم مود پس پاس او را بر صحت بگذارد در کتاب حقیقه المتقین از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ما ثور است که با ابو حمزه ثمالی فرموده پیش از طلوع آفتاب سر خواب مدار چه من برای تو دوست میدارم زیرا که خدا یتعالی روزی بندگان را در آنوقت قسمت میفرماید و هر کس در این هنگام در خواب است از روزی محروم می شود و نیز در آن کتاب از آنحضرت ما ثور است که بهترین اعمال زراعت است که سبکوکار و بدکردار

مرویه

لکات الحوز
باز بگذارد

نیان خشن
پیش از طلوع

نویسه مذکور

اعمال حضرت سید الشاجین علیه السلام

۲۸۶

در آن میخورد اما سبکوار آنچه میخورد برای تو است بخار میکند اما بگردار از آنچه میخورد او را تحت میکند و
 حیوانات و مرغان نیز آنرا میخورند و تحریر کتاب بحیون از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست
 اخذ الناس ثلثة عن ثلث احذوا الصبر عن ابوب و الشکر عن فویح و الحمد
 عن بنی یعقوب یعنی مردمان سه چیز را از سه کس دریافتند سبکی را از ابوب و سپاس را از فویح و حمد
 و رستگاری و سعادت را از بنی یعقوب علی بنیام و آله علیهم الصلوٰة و السلام در کتاب اثرش در القلوب
 و علمی مسطور است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود ان العقل ذلیل الخیر و الهی
 مرکب المعاصی و الفقه و غناء العمل و الدنيا سوق الاخرة و النفس نالجه و اللیل
 و النهار داس المال و الکسب الجنة و الخیر النار هذا والله النجاة التي
 لا تبور و البضاعة التي لا تخسر یعنی خرد راه نمایند نیکیهاست
 و هوا و خواهش نفس ناپروا مرکب کنایان است و فقه و دانائی ظرف عمل و آوند کردارها و جنت
 بازار آخرت و نفس سوداگر آن است و روز و شب رأس المال و کسب شده و کتب آن بهشت
 جاویدان و خیران آن آتش سوزان است سو کند با خدای این است آن تجارت و سوداگری
 بی زوال و بطالت و بضاعت و سرمایه بی زیان و خسارت در مجموعه امیرزاده ابو بحین و رام منطوق است
 که زید بن علی از پدرش علیه السلام روایت کرده است که فرمود الودع نظام العبادۃ فإذا
 انقطع و هبت الیابنة كما اذا انقطع السيل لا تبعه النظام یعنی نظام عبادت بزرع است و
 هر وقت رشته ورع منقطع گردد و یات از میان برخیزد چنانکه چون رشته جواهر کشته گردد آنچه بآن
 کشیده اند از هم فروریزد در کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی مسطور است که سفیان گفت
 علی بن بحین علیها السلام با من فرمود ما احب الی بنی صبی من الذل حتم النعم و ازین پیش این حدیث
 بانکه تفاوتی در این کتاب مسطور گشت و این کلمه چنانکه معلوم میشود مصطلح است و آن شیخ مکفوف البصر که
 که اذائل کوفه و در شمار بنی ثعلبه الله تعالی بود و در عالم خواب با شماره نشت مبارک سغیر صلی الله علیه و آله کور کرد
 و حدیث خویش را چنانکه در منتخب طریقی مسطور است برای مردم بیان میکرد گفت فاصبحت اعنی فوالله ما
 یسر فی ان یكون لی خیر النعم و قد قاتل ان کون شہیدا بین یدی الحسن علیه السلام و میستواند بود
 که سنی این کلام امام زین العابدین علیه السلام این باشد که یک ذلت که بر نفس خویش فرود آورده باشم
 و او را از هوا و هوس باز دارم و خوار گردانم مرا از چنین نعمتهای بزرگ محجوب تر و لذت تر است در کتاب
 ستطرف مسطور است که مردی در خدمت امام زین العابدین عرض کرد که در خواب چنان دیدم که گویا
 دیت خود بول نمودم فرمود تحبک محترم یعنی زود که داری بر تو حسد ام است چون آنرا
 تحقیق نمود معلوم کردید که آن زن همیشہ رضاعی اوست و نیز در آن کتاب مسطور است که

در کتاب

در کتاب

در کتاب

در کتاب

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۸

علی بن الحسین سلام الله علیهما میفرمود **مِنْ تَمَامِ الْمَرْقَةِ خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفُهُ كَمَا خَدَّمَهُ**
أَبُو بَرٍّ هَيْمُ الْخَلِيلِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ نَفْسُهُ أَهْلِبَهَا مَا سَمِعَتْ قَوْلَ اللَّهِ وَأَمَرَ أَنْ يَأْتِيَ
 یعنی کمال مروت خدمتداری مرد است همان خود را چنانکه پدر ابراهیم حلیل صلوات الله وسلامه علیه
 بنفس خویش خدمت صیف را محفل میشد آیانشیده باشی که خدای میفرماید زن آنحضرت استاده بود
 و خدمت میمان میام داشت در کتاب غرر الحفایع الواضحه مسطور است که علی بن الحسین
 علیهما سلام میفرمود **الْفِكْرُ مِرَّةٌ قَوِيٌّ الْمُؤْمِنُ سَيِّئَاتِهِ فَيَقْلَعُ عَنْهَا وَحَسَنَاتِهِ فَيُكْثِرُ مِنْهَا فَلَا تَقْعُ**
مَقَرَّةٌ التَّقْرِيعُ عَلَيْهِ وَلَا تَنْظَرُ عَيْنُ الْعَوَاقِبِ شَرًّا لِلْبَرِّ اندیشه چون آینه است که مؤمن را سبقت
 بنیاید و برکت ارشود و چون حسنات را بنیاید برافزاید لاجرم بچوشت سرکوب قوارع طاعت و دستخوش خیم نعم طاعت باشد
 در کشف الغم مسطور است که امام زین العابدین علیهما سلام فرمودند **فَقَدْ لَاحِظْتَ غُرْبَةَ** یعنی
 برترین مراتب غربت معنوقه نه ان اجابود و ستان است تا دوست که باشد و غربت چه باشد
 از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مروی است که از پدرم شنیدم فرمود **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ يُخْشَنَ**
فِي لَوَائِمِ الْعَيْنِ عَلَيَّ نَفْسِي وَبَقِيْعِ سِرِّي اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ وَأَحْسِنُ إِلَيَّ فَإِذَا عُدْتُ فَعُدْ
عَلَيَّ عرض میکنم بار خدایا پناه میجویم از اینکه ظاهر مرا در چشم مردمان تحقیر و ستوده بداری و پوشیده مرا
 من قبیح باشد خداوند را چنانکه من بد کردم و تو با من مکرری فرمودی اگر من ببدی خود معاودت کردم تو نیز
 با حقان خود باز شو و بیشکی کار فرمای یعنی بنده هر چند ببدی رود خداوند کارش نیکی است

ذکر مختصری از وقایع مصیبت و کدارش

شهادت حضرت ابی عبد الله الحسین که از جناب

امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی

ابطالب علیهم السلام ماوراست

اگرچنینکه تا از این میدان برسوز و کداز و غوغایان کنج این دفتر پر شور و کوارنده این جام
 و پیارنده این پهنه بتاهی دنیا حضرت خاسر آل عبا جناب سید الشهدا روحا و مجتله الفدا است
 و مناسب چنان هم نماید که کدارشش این دفتر و نمایش این خون جگر و حبه مصائب ابل بیت اطهر درد من
 بخارش احوال مصایب منوالش صورت بابت و مال گیرد و در ایام اندوه ارتش مست آغا

و اشکام پذیرد لکن از آن روی که حضرت سید الساجدین و العابدین و شفیع یوم الدین از آن هنگام که پدر
کرامی گوهر شهنش برای ادراک غوث شهادت سفر عراق را بار باره غرمت برنشت بلکه از آن زمان که مشیت
یزدان پاک بر شهادت آن اختران تابناک علاقه گرفت در ملازمت رکاب سعادت مصاب مقامات
آن دواهی دیها و ملاقات آن نواب عیاد احتمال آن شاید بزرگ و استقبال آن عواید عظیم که اگر
بر افلاک مالیات بر نهاده با خاک سپت همغان و اگر بر جبال اسیات فرود آورند با باد و وزان
یکربان و اگر بر بجا ریکران نمایان ساختند شراره نفیر از فلک اثر بر گذارینند با آن بدن نحیف
و جثه ضعیف شریک و سهم بلکه از آنجمله برافزون بعد از شهادت پدر بزرگوار و برادران و اعمام و اقربا
اصحاب و الایثار و آن رحمت اسیری و صدمت رنجوری و سفرهای دشوار و دیدارهای شقاوت
اثار هزار گونه مصیبت و ماتم و ولایت و تقم و رزیت و الم را که جز مقام امامت و عنصر ولایت تمام
آفرینش را نیروی بر تافت جزئی از اجزاء و اندکی از بسیارش بدو بر خویش حمل فرمود هیچ بعد نمی نمود
که لطفی بزرگ از آن مصائب سترک در این نامه که مخصوص آنحضرت است بخارش و بان بنجامه گذارش
رود لکن بدلیل معروض از شرح آنجمله اعراض رفت و بر شیت محدثین اخبار و مورخین آثار استطاع
آن پیران را بمقام خود حواله داد و چون ذمت نگارنده حروف بر حسب مأمول مشغول است که
در این کتاب میامن ابواب آنچندم که نیروی بضاعت و توانائی استطاعت است مجاری حالات
و نگارش آثار مکارم آیات آن حضرت را بر اماعات جهت جامعیت مراقبت جوید لهذا بکجارش
اجباریکه از آنحضرت در این نصیبت ماثور است و مختصری رعایتی للتأیید و التیقین مبادرت میروند
تا بخوندگان بر این کتاب و کذا رندگان بر این ابواب مأجور و مثاب و نگارنده و خواننده و شنونده
و اندوه گیرنده و اندوه پذیرنده را ذخیره بزرگ و دهننده عالی برای یوم الحساب باشد و در نگارش
اجباریکه از آن حضرت ماثور است بقصور نرفته باشد

و صاحب دیوانه
بزرگوار

ذکر وصایای معویه بن ابی سفیان هنگام سفر کردن
به بحرجهان با سپر کوهیده سرش بریده
پسید علیه اللغه والغدا ابشید

در کتاب امالی شیخ صدوق علیه الرحمة والرضوان از حضرت امام جعفر صادق
از جناب امام محمد باقر از حضرت امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه

احوال حضرت سید اسحاق بن علیہ السلام

۴۹

ثُمَّ اسْتَأْذَنَ لِمَعْنَى الْوَفَاءِ رَغَائِبَهُ فَوَدَّعَهُ اللَّهُ فَأَجَلَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ
لَهُ يَا بَنِيَّ إِنَّكَ قَدْ ذَلَلْتَ لَكَ الرِّقَابَ الصِّعَابُ وَطَلَّتْ لَكَ الْبِلَادُ وَجَعَلْتَ الْمُلْكَ وَمَا فِيهِ
لَكَ طَعْمَةً وَرَفِي أَخْتَى عَلَيْكَ مِنْ ثَلَاثَةِ نَفَرٍ يُخَالِفُونَ عَلَيْكَ بِحَمْدِهِمْ وَهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ
عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَهُوَ مَعَكَ
فَالزَّمَهُ وَلَا تَدْعُهُ وَأَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَطَّعَهُ أَنْ ظَفَرَتْ بِهِنَّ بَارِبَا فَإِنَّهُ يَجْعَلُكَ
كَأَيُّكُمْ وَالْأَسَدُ لِفَرَسَيْتِهِ وَبُورَابُكَ مُوَارِبَةُ التَّغْلِبِ لِلْكَتَبِ وَأَمَّا الْحُسَيْنُ
فَقَدْ عَرَفْتَ حَظَّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مِنْ كَرَمِ رَسُولِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَمِيهِ وَقَدْ عَلِمْتَ لِمَحَالَةٍ أَنْ أَهْلَ الْعِرَاقِ سَيُخْرِجُونَهُ
إِلَيْهِمْ ثُمَّ يَجْذُلُونَهُ وَيُضَيِّعُونَهُ فَإِنْ ظَفَرَتْ بِهِ فَأَعْرِضْ حَقَّهُ وَمَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا تَوَاضِعْ بِنَفْسِكَ وَمَعَ ذَلِكَ فَإِنَّ لَنَا بِحُطَّاهُ
وَرَحِمًا وَإِنَّا لَأَنْ تَنَالَهُ بِنُورٍ وَبَرٍّ مِنْكَ مَكْرُوهًا

یعنی چون معویہ را اس کی کام مرگ وارید پسرش یزید را بخواند و فرار خویش بماند و با سوز دل و اندوه
خاطر گفت ای پسرک من ایمان تہ میرا بفرمودم و در کار ما بہ پیو دم و کرد و کشای زمان را برای تو رام
و عباد را مطیع و منقاد و بلاد را بجلہ آراستہ و بکام و ذخایر کیتی و نفایس کیهان را بجلہ طعمہ تو آوردم
و من از اینجہ از قنہ سہ کس بر تو پیمان کم کہ با مناعت محل و رفعت مقام و مقبول خاص و عام کہ
مرا یثان راست با تو بکمال کوشش مخالفت کنند و آنچه کہ دینرو دارند تو ان تو را در صد و ہون و ہون
شوند و ایشان عبد اللہ بن عمر بن الخطاب و دیگر عبد اللہ پسر زبیر سیم حسین بن علی باشند اما عبد اللہ بن
عمر ہر حال با تو باشد یعنی اگر چند دارای مقام و منزلتی عالی و محل سود و زیان تواند بود اما چون رور کار
عبادت پروردگار کند ارد و از خلافت و خلیفتی نام نیپارد و بدل اندر دل با ما وارد با وی بملازمت باش
و در انجوش بگذار و جانب او را با صاف احسان و عطایا بپار و از اندیشہ اش خاطر آسودہ دار و اما
پسر زبیر را چونش در یابی بند از بندش بر کشی و بیرون از این با وی راز کشی چه او کاہی چون شیر
بر فویہ خویشتن جستن گیرد بر تو بر جہد و کاہی مانند روبہی کہ سک را پند ترا دستخوش بچال کرد و فویہ
کرد اند و اما حسین علیہ السلام ہما نام مقام و ہجرہ او را در حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
نیک بد استہ و او سرشتہ از خون و گوشت رسول خداست و من یک میدانم کہ زود باشد کہ مردم
عراقش بخوشتن بخوانند و بسوی خود بیرون آورند و ہم بزودی پیمانش بشکنند و عہدش نابتہ انکارند
و با وی بفاق و شقاق کار کنند و تنہا و ضایع بگذارند پس اگر تو بروی بضرت یافتی حق او را شناختہ
و منزلت او را بار رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ میخار و او را بر کردارش کیر و برافشند و ان مقامات خلطہ و خویشا

با ما خوانده بسیار و سخت پیریز که از تو کزندی سپید و کرده ای از تو باوی برسد کثوف باد که در کتب
 اخبار که وصیت معویه طاسور داشته اند مسطور است که معویه بایزید گفت که از چهار کس بر تو ایم
 دارم و از آن چهار تن یکی عبد الرحمن بن ابی بکر است و در این حدیث مذکور نیست تواند بود چون در حدیث
 یزید عبد الرحمن مرده بود مذکور شده باشد بلکه روایت ابن اثیر عبد الرحمن بن ابی بکر قبل از ک معویه است
 قَالَ فَلَمَّا هَلَكَ مُعَوِيَّةٌ وَتَوَلَّى الْأَمْرَ عَبْدُهُ يَزِيدُ بَعَثَ عَلَيْهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي سَعْدٍ رَسُوْلَ
 اللَّهِ وَهُوَ عَمُّهُ عُثْبَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ فَقَدِمَ الدَّيْنِيَّةَ وَعَلَيْهَا مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ
 وَكَانَ غَامِلٌ مُعَوِيَّةً فَأَقَامَهُ عُثْبَةُ عَنْ مَكَانِهِ وَجَلَسَ فِيهِ لِنَفْيِ الْأَمْرِ عَنْ يَدَيْهِ
 مَرْوَانَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَبَعَثَ عُثْبَةُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَى فَقَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرًا
 أَنْ تَبَاجِعَ لِقَالَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَعْيُنِهِ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ الْكَرَامَةِ وَ
 مَعْدِنَ الرِّسَالَةِ وَأَعْلَامَ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ قُلُوبُنَا وَأَنْطَلَقَ بِهِ
 السِّنَنُ أَفْطَقَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 يَقُولُ إِنَّ الْخَلَاءَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْوِلْدَانِ سَفْيَانَ وَكَهْفُ آبِجِ أَهْلِ بَيْتِهِ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ چون معویه بدیگر سرائی رهسپار شد و پسرش یزید پدید بر کسی ملک استقرار گرفت عتبه بن
 ابی سفیان را که غم او بود بر بدیده رسول عامل ساخت چون عتبه بدینه اندر شد و این وقت مروان بن الحکم
 از طرف معویه در مدینه عامل بود عتبه او را در مکانی بازداشت تا بآنچه یزید در حشش فرمان کرده پامی گذارد
 و مروان فرار کرده کسی را بروی دست نیفتاد و از آن سوی عتبه بحسین بن علی علیهما السلام پیام کرد
 که امیر المؤمنین بفرموده تا با وی بیعت کنی حسین علیه السلام در جواب فرمود ای عتبه ما با تو خوب هستیم
 که ما خانواده کرامت و معدن رسالت و آیت دین و رایت های حق بین هستیم که ایزد تعالی این جسد را
 در قلوب ما بودیت نهاده و زبانهای ما را بر حق گویا فرموده و زبان ما با جانت حذای عز و جل
 بان گویا باشد و من از جد خویش رسول خدا ای بشنیدم که میفرمود خلافت برای فرزندان ابوسفیان
 حرام است من چگونه با شما ندانم که رسول یزدان علی التحقیق این کلام در حششان بفرموده بیعت کنم معلوم باد که در کتب
 تواریخ و اخبار مرقوم داشته اند که یزید بن معاویه پسر عتس و لید بن عتبه بن ابی سفیان را بحکومت مدینه بفرستاد
 بلکه بروایت شیخ مفید و لید بن عتبه از جانب معویه عامل بدینه بوده است و این روایت برخلاف دیگر روایات
 مورعین عظام است چه ایشان بر حکومت و لید و استشارت با مروان بن الحکم با شارت یزید تصریح نموده اند
 و بزرگان نویسندگان از فرار مروان و استسکان نمانده اند بلکه از خجاست و شقاوت و راهتسائی او
 با لید در قتل امام حسین علیه السلام شرح مفصله بیان کرده اند و صحیح نیز چنین است زیرا عتبه بن ابی سفیان

یادداشت

یادداشت

سبع و دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۳۹۲

بعد از مرگ عمرو بن العاص از طرف معاویه حکومت مصر یافت و در سال چهل و چهارم بدریکه جهان راه برداشت و حکومت یزید خواستد استمان در سال شصتم هجری است که سالها بعد از مرگ عتبه باشد تواند بود که لفظ ولید از قلم کتاب ساقط شده باشد و نیز مروان بعد از آنکه ولید را بقتل حسین علیه السلام تحریص نمود و پیش از آن در ابتدای ورود ولید بواسطه بعضی جهات که در حال مغول با حکام منصوب روی میداد روزی چند فراری و متواری بوده مجدداً اصلاح عمل خویش را کرده آشکارا از جنایت باطن و شقاوت فطری نمایش داده باشد و اینوقت این خبر با دیگر اخبار مخالف نخواهد بود و الله اعلم بالجمله بر سر حکایت شویم چون عتبه آنجواب از حضرت امام حسین سلام الله علیهم نوسیده بخواند و بر این

مضمون نامه یزید براند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عَتَبَةَ بْنِ أَبِي سُهَيْبٍ
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ بِرِيٍّ خَلِيقَةً وَلَا بَعْدَ فَرَاغِكَ فِي أَمْرِهِ وَالسَّلَامُ
يَزِيدُ أَلَمْ يَسْلَمْ أَنْتَ كَمَا سَلَّمَ عَلَيْهِ أَسْلَامُ مَنْ تَرَاهُ حَلِيفَةً وَنَهْ شَائِسَةً خِلَافَتٍ وَبَيْتٍ مِيدَانٍ أَكُونُ
رَأْيِي وَأَمْرُ تَرَأْسٍ حِينَ هَذَا كَتُوبَ رَأْيِي يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَدِيدٌ بَسْكَوْنُهُ عَتَبَةُ رَأْيِي سَخِ كُنْهَاتِ
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ يَا كِتَابِي هَذَا فَجَعَلَ عَلَيَّ بِحَوَائِدِهِ وَبَيْنِي لِي فِي كَلَامِكَ كُلِّ مَنْ فِي طَاعَتِي أَوْ خَرَجَ عَنْهَا وَ
لَكِنْ مَعَ الْجَوَابِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَعْنِي حِينَ هَذَا نُوْشْتَةُ بَخَوَانِي دَر كُنْهَاتِ سَخِ تَهْنِ
وَتَوَانِي مَجْزِي وَآزَانُكُمْ بِطَاعَتِ مَنْ دَر وَنِ يَإِیْرُونَ هَسْتَنْدَ أَكَا هِي سَآرَ وَبَآیْدَ كِه سَر حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
بَا كِتُوبَ خُودِ دَر وَنَه دَارِی قَبْلَكَ ذَلِكَ الْحُسَيْنَ قَتَلْتُمْ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ
فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ رَاحَ إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ
لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَضَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَكَانَ اللَّيْلُ الْثَانِيَةَ رَاحَ لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَنَامَ بِصَلَاتِهِ فَطَالَ قَعْقَعُ هَوْنًا
حِينَ هَذَا دَاسْتَانِ بَا مَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَسْتِ عَزَمِتِ بَرَبْتِ مَا اَزْ دَر مِیْنِ حِجَازِ بَارِضِ عِرَاقِ بَرُونَ
وَحِينَ پَرْدَه ظِلَامِ وَظَلَمَتْ شَبَّ جِهَانِ دَر سِپَرِ رُوی بِسَجْدِ پَنِیْرِ صَلَّی اَمَّه عَلَیْهِه وَآله هِنَا دَا بَا قَبْرِ مَنُورِ جَدِّ بَرَزْ كُورِ
وَدَاعِ كُوبِ وَحِينَ بَقَرِ مَبَارَكِ رَسِیدِ نُوْزِی اَزْ قَبْرِ مَبَارَكِ دَر خِشْدَنِ كَرَفْتِ دَا نَ حَضَرْتِ بَكَانِ خُوشِ
مَعَاوَدَتِ فَرَمُودِ حِينَ شَبِّ دِیْكَوْ دَر آه پَنِجَانِ بُوْدَاعِ قَبْرِ مِلَادِ وَبَنَازِ دَر اِسْتِمَادِ وَدَقِی دَر آزِ بَآسَدِ
تَا دَر حَالَتِ سَجُودِ دِیْكَانِ مَبَارَكَشِ رَاغَابِ دَر رُودِ فِجَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي مَنَامِهِ فَخَذَ
الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُ عَنَبَةً بِأَيْتِ كَا تَنِي اَزَا لَهْ مَرُوكَا بِدَمِكَ بَيْنَ عَضَائِهِ
مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِرَجُوعِ شَفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ يَا نَبِيَّ إِنَّكَ قَائِمٌ
عَلَى أَيْمِكَ وَأَمْرِكَ وَآخِيكَ وَهُمْ مُتَأَفُونَ إِلَيْكَ وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ
لَا تَسَالُفُ إِلَّا بِاللَّيْلِ سَادَقَ مَعْنَى اِیْنِ عِبَارَتِ اَنْتَ كِه دَر اَسْخَالَتِ پَنِیْرِ صَلَّی اَمَّه عَلَیْهِه وَآله زَرْدَا مَامِ حَسَنِ پَا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال حضرت یحییٰ بن علی سلام

۳۹

و

وامام حسین در عالم خواب بود پس حسین سلام اقدس علیه را بر گرفت و بر سینه مبارک مضموم ساخت و می چرخش
 بود نهاد و فرمود پدرم فدای تو باد که یاکمکم که بخون خویشتن آلوده هستی در میان جماعتی ازین است که ابتدا
 شفاعت من هستند اما این مردم را در حضرت خدای بده و نصیب نباشد ای پسرک من اما تو بر پدرت
 و مادرت و برادریت قدم بخوابی نمود و ایشان بیدار تو مشتاق هستند و بدر سینه ترا در پشت درخت
 و مراتبی است که نایل نشوی بآن که بسبب شهادت پسر امام حسین گریان از انتخاب بیدار شد و باطل
 بیت خویش بیاید و ایشان را از انتخاب داستان کرد و با ایشان وداع فرمود و خواهران خود و فرزندان
 خود و برادرزاده اش قاسم بن حسن بن علی علیهم را بر محامل بر نشاند آنگاه با بیت و یکن مرد از اهل بیت
 و اصحاب خویش ردی براه نهاد و از جمله ایشان ابوبکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی
 و عبداللہ بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الاکبر و علی بن الحسین الا صغر علیهم السلام بودند و چون
 عبداللہ بن عمر از بیرون شدن آنحضرت مستحضر گردید راحله خویش را بر پشت و بر عت و شتاب
 از می آن جناب تباخت تا در منزلی از منازل خدمتش را دریافت و عرض کرد یا بن رسول اللہ کجایم سوی
 آنک فرموده باشی فرمود بجانب عراق عرض کرد بدرکت باش و بجوم جدت مراجعت فرمای
 امام حسین از قبول آن امر استماع در زید چون ابن عمر آن ابا و استماع بدید عرض کرد یا ابا عبداللہ
 آن موضعی را که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ از تو همیشه بوسیدی برگزاشی امام حسین علیہ السلام ناف
 مبارک نمودار کرد و ابن عمر سه دفعه بر آن بوسه نهاد و بگویت و عرض کرد تو را بخدای میپارم
 ای ابوعبداللہ چه تو در این سفر که پیشنهاد خاطر مبارک فرموده کشته بخوابی شد با بجمه امام حسین
 سلام اللہ علیہ با اصحاب و یاران خویش طی طریق می فرمود ابن ابی اسحید در شرح نهج البلاغہ
 در ذیل احوال آنجماعت که ابایه صیم هستند و هرگز قبول ظلم و ذلت نمی کرده اند می نویسد
 که از جمله کلمات حضرت امام حسین که پسرش علی بن الحسین علیهما السلام از وی نقل کرده است کلمات
 میباشد که در يوم الطف میفرماید **اَلَا وَاَيْتَ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ خَسِرَ لِبَابِنِ اثْنَيْنِ**
اَلْسَلَةِ اَوِ الذِّلَّةِ بَابِي اللّٰهُ ذَلِكْ لَنَا وَرَسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَجُورٌ طَابَتْ وَجْهًا
طَهَّرَتْ وَاَنْفُوحٌ حَيَّةٌ وَنَفُوسٌ اَبْسَةٌ و چون بعثتیه رسیدند و نزول نمودند مردی که
 اورا بشربن غالب میکشید بر آنحضرت وارد گردید و عرض کرد یا بن رسول اللہ مرا خبر کوی از
 قول خداست **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ** یعنی روزیکه بخوانیم هر مردی را با امام
 ایشان **قَالَ اِيْمَانُ دَعَا اِلَيْهِ هَدَى قَا جَابُوْهُ اِلَيْهِ وَاِيْمَانُ دَعَا اِلَى ضَلَالَةٍ قَا جَابُوْهُ**
اِلَيْهَا هُوَلَاءُ فِي الْجَنَّةِ وَهُوَلَاءُ فِي النَّارِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَرْتَوْفَا فِي الْجَنَّةِ وَفَرْتَوْفَا فِي النَّارِ
 فرمود امامی است که میخواهد مردمان را براه راست و آنجماعت اورا جابت می نمایند

تفاوت این

تفاوت این

مجلد دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماصری

۲۹۴

و این مردم جای در بهشت دارند و امامی است که مردمان را بکبرای و ضلالت دعوت میکند و مردمان خوش را اجابت می کند و این گروه را ممکن در بهشت است و این است معنی قول خدای که میفرماید که روی درخت و فروه در سیر باشند با تجمعه امام حسین علیه السلام همچنان راه سپرد تا بغذیب رسید و در آنجا در کمرگاه روزن خواب قیلوله شد و گریان از خواب بیدار شد پسرش عرض کرد ای پدر چه خبر ترا که آن ساخته فقال بابن ابی انصاف ساعة لا تكتب لك رؤيا فها و اكثر عرض لي في مناجي عارض فقال تسعون السيرة و لنا يا سيدي يوم الی الجنة فرمود ای پسر که من همانا این ساعت ساعی است که رویای در این وقت را دروغ نتوان شمرد و برستیکه در این خواب کوئیده با من گفت همانا در سیر و سپردن طریق ثواب میکند و حال اینکه مرکب و میت شمارا بسوی بهشت ره سپار است معلوم باد که ورود امام حسین در منزل ثعلبیه در حرم ج از کعبه بسوی کوفه است و هم مورخین عظام داستان رویای آنحضرت و مکالمه علی بن الحسین را با آنحضرت بعلاوه پاره مطالب در منزل ثعلبیه نوشته اند و آنحضرت از منزل ذات عرق با آنجا ورود نمود و معلوم میشود که امام علیه السلام در ذیل این حدیث بذکر خلاصه مطالب و حاق مسائل نظر دارند آنکه ترتیب منظور باشد مع آن حدیث امام علیه السلام راه در سپردن منزل رهیتمه فرود گردید و رهیتمه بلفظ تصغیر ضعیفی است نزدیک کوفه که آن حضرت از منزل ذو حشب و ملاقات حرمین یزید به آنجا نزول فرمود آنحضرت مردی از اهل کوفه گفتم بابی هر چه بفرستش در آمد و عرض کرد ای پسر من چه خبر تو را از مدینه میرون آورد فقال يا ابا هاشم شتمو عرضي فصبرت و طلبوا مالي فصبرت و طلبوا ذاتي فمهراب و ائمت الله ليقتلني ثم لنلبسناهم الله ذلک شاملا و سبفا فاطعنا و كبسلطن علیهم من يذليهم فرمود و یک ای ابوهرم این جماعت مرا دشنام گفتند و من بصوری رفتم و مال مرا طلب کردند و من کار بشکبانی که داشتم تا کاهی که می خواستند خون من بریزند بناچار من را گرفتند و سوگند با خدا که این مردم مرا بخوابند گشت و خونم با حق بخوابند ریخت و خداوند مقیم ایشان را از جامه ذات و غایت پوشش و باشمیری بران کیفر بخواب داد و کسی را برایشان مسلط فرماید که ایشان را حوار و ذلیل گرداند معلوم باد که در کتب تاریخ و اخبار این داستان را در ورود منزل ثعلبیه با ابوهره اسدی منسوب داشته و مرقوم است که فرمود و ائمت الله ليقتلني الفضة الباغية و در آن خبر نوشته اند فرمود حتی يكونوا اذل من سبي اذ ملككم اميرهم منهم فمكت في اموالهم و قتلهم معنی خداوند مردم بنی امیه را چنان ذلیل و ذبون گرداند که از مردم شهر سببا ذلیل تر شوند که زنی از ایشان یعنی بلقیس بر آنجماعت سلطنت داشت و بر جان و مال ایشان حکم میراند و در کتاب لوف ابوهره از دیه مسطور است با تجمعه میفرماید این داستان و نزول حضرت امام حسین در رهیتمه بعید الله بن زیاد لغته الله علیها پیوست و آن ملعون حرمین یزید را با هزار تیغ از بچک آنحضرت روان داشت خرمی سکوی چون

محکم دلائل سے مزین
مفت آن لائن کتاب خانہ

زیر دست

دو شب بفتح فاء
معجزات

۱۰۰

مجلس شورای اسلامی

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۹۸

از منزل خویش بیرون شدم و بجانب امام علیه السلام راه برگزفتم و دفعه مرانده اگر دند که ای قریش است باد
ترا بهشت و چون بخوان شدم هیچکس را نیافتم با خود گفتم مادر بزرگتر بنشیند که بقال میر میفر صلی الله علیه و آله
بیرون میشود و بخت بشارت میآید معلوم باد چنانکه اشارت رفت ملاقات امام حسین علیه السلام
با حربن یزید ریاحی در منزل و خوش بود و در اینجا پیش در راهیم مذکور است و نیز در پاره کتب اسامی دیگر نیز
مذکور است با تجمعه میفرماید حرانکام فویضه ظهر با حضرت نزدیک شد و امام حسین سلام الله علیه فرمان کرد
تا پیشش علی اذان و اقامه بگذاشت و امام حسین پیای شد و فریقین را بجاست با مات نماز بگذاشت
و چون سلام بگفت حربن یزید بر حبت و عرض کرد و السلام علیک یا بن رسول الله و رحمة الله و بركاته امام حسین
علیه السلام فرمود و علیک السلام کستی تو ای بنده خدای عرض کرد حربن یزید هشتم فرمود ای خدایا
آیا بر ما یا برای ما هستی یعنی بجنگ ما داده داری یا بنصرت ما عرض کرد ای فرزند رسول خدای سکن
با خدای مرا بقاتل تو برانگیزه اند و اعوذ بالله ان الحشر من قبری و ناصیتی مشدوده الی منجی
و بدی مغلوله الی غنقی و اکب علی حذر و جحیم فی النار یا بن رسول الله صلی الله
علیه و آله این تذهب ارجع الی حرم جدک فایک مقتول و من پناه میبرم بجدای
از اینکه بگفته شوم از قبر خود و موی پشانی مرا با پایم بهم بر بسته و دستم بگردنم مغلول و با خیال بروی
و آتش در افتم ای فرزند رسول خدای بکدام سوی میثوی باز کرد بجرم بد خویش چه تو کشته میثوی
یعنی اگر باز نشوی بدست این مردم منافق ناکس کی کس و شهید میثوی حضرت امام حسین علیه السلام

این شعر بخواند

سَامِعْنِي مَا بِالْمَوْتِ غَارٌ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا فَوَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا
وَ أَسَى الْوَجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَ خَادَقَ بَشُورًا وَ خَالَفَ مُحَرَّمًا
فَإِنْ مِتُّ لَمْ أَكْدَمْ وَ إِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ كَفَى بَكَ ذَلًّا أَنْ تَمُوتَ وَ تَرْغَمَا

معلوم باد که در کتب اخبار و تواریخ مثل فرمودن آنحضرت باین شعر که از شخصی از بنی الاوس است
و آن هنگام مذکور داشته اند که امام حسین علیه السلام از طریق عذیب و قادسیه راه بجزو آیند
و از طرف چپ روان گشت و حربن یزید نزدیک آنحضرت راه می پیمود و آن حضرت را از آنجا عن
شعوات اثر پر هیز میداد با تجمعه امام حسین سلام الله علیه در قرأت این اشعار باز نمود که من از این
غزیت روی برنتام زیرا که مرکب بر جوانمردان رو در کار عار نباشد کاهی که حق و طریق حق و سخن حق را
پیشیناه خاطر نمایند و در راه حق با مردم ناحق برای حفظ مردمان مسلم برحق جهاد کنند و صالحان را بتین
و جان خود بخا بهان شوند و از مردم ناکس و مجرمان نابهار برکنار روند و با بی ضرورت و این سیرت
اگر دستخوش هلاکت شوند مذمت بخیرند و اگر زنده بمانند سرافراز زنده باشند بلکه ذلت

سلام بر امام حسین

این شعر در کتب اخبار

در دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۳۹۶

مرآن کسانست که بخواری و ذلت و بیودگی تن بر بستر ملاکت در افتخند و میرند کاهی که دماغ ایشان
 بر خاک هون و هوان مالیده شود با تجمعه بعد از آن حضرت ابی عبد الله سلام الله علیه همچنان راه نوشت
 تا در قطعه نازل فرمود و حین را بخوان شد که بر پای داشته اند فرمود این قطاط از کیت عرض کردند
 از عبد الله بن حنفی است امام حسین کی را بد و فرستاد که ایمر اگر در این ساعت بخدای بازگشت
 و بصرت من باز نشوی تا شفقت جدم نائل شوی مذنب و خاطی باشی عبد الله بن حنفی عرض کرد یا بن
 رسول الله سوکنه با خدای اگر تو را نصرت اول سیکه در نصرت تو مقتول شود من باشم لیکن این
 اسب مرا بپذیرم با خدای بهجوت بر آن بر نشسته ام که آهنگ چیزی را کرده باشم جز آنکه بآن دست
 یافته ام و پس چاکس باهنگ من بر نشسته مگر اینکه بدستاری این اسب نجات یافته ام پس این اسب را
 باز گیر امام حسین علیه السلام روی مبارک از وی بر تافت و فرمود ما را بتو اسب تو حاجت نیست و ما
 کنت مخلصنا المصلین عَصَدًا و من کما ان را باز و وینروی خود میخوانم و لیکن فِرَ فلا لَنَا و لا
 عَلَیْنَا فَانْزَمْنِ سَمِیعَ وَاَعِیْزْنَا اَهْلَ الْبَیْتِ ثُمَّ کَمْ یُجِیْزُنَا کَبَرُ اللَّهِ عَلٰی وَجْهِهِ فِی نَارِ حَقِّهِمْ
 محض حمایت و شفقت فرمود کون که بصرت ما میروی باری در اینجا بنای نه ما را یاری کن و نه جنت
 و سبزه جوی چه هر کس صدای ناله و استعانه و داد خواهی ما اهل بیت را بشنود و ما را نصرت نهند
 و اجابت نماید خداوندش در روی در آتش جهنم در افتخند معلوم باد که ملاقات امام حسین با عبد الله
 حنفی در منزل قصر مقاتل نوشته اند از آن پیش که عربین بیزید ریاحی فرارسد و آن حضرت را
 با عبد الله بن حر مکالمات است که در اینجا حدیث لحنی مذکور است و قططایه موضعی است در حوالی کوفه
 که خانه و زندان خانه نعمان در آنجا بود با تجمعه بعد از آن امام حسین علیه السلام همچنین راه نوشت
 تا بزمین محنت قرین کر بلا باز رسید و فرمود اینجا چه کمایت عرض کرد و نمایان رسول الله کر بلا باشد
 فَقَالَ هَذَا یَوْمُ کَرْبِ بَلَاءٍ وَ هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِیْ هُمُ اقْرَفْنِیْهِ دَمًا ثَنًا و یَبَاحُ فِیْهِ حَرَمُنَا
 فرمود همانا این است روز اندوه و بلا و همان زمین است که خون های ما در اینجا میسر یزد و پرده حرمت
 در اینجا چاک میگرد پس از آن عبید الله بن زیاد سپاه خود را بخش داد و نخنده را لکوها ساخت
 و مردی را که بنام عمر بن سعد لفته الله علیه بود با چهار هزار سوار به پیکار آنحضرت رهسپار ساخت
 و عبید الله بن حصین التیمی را با هزار سوار و از پی او شبت بن ربیع را با هزار سوار و محمد بن اسث بن
 قیس کنده ی را نیز با هزار سوار بجای و متابعت همه یکو بفرستاد و امارت عمر بن سعد را بر ایشان
 بر گماشت و ایشان را فرمان کرد تا بعضی مان او کوش و باطل عتس هوشش که از آن پس با سپه
 زیاد نبردند که بهر سعد حسین علیه السلام بمبارد و مجارته روز گذارد و قتال آن حضرت را
 کرده شکار و پس عمر بن قحی را با چهار هزار سوار پر خاشاک به حرب

نزد آنحضرت
 قططایه
 موضعی است
 در حوالی کوفه

قصر مقاتل قصری
 در بین جبل التمر
 و نام در اینجا
 حان و نزدیک
 به قططایه
 بوده است

رسیدن امام حسین
 بزمین کر بلا

لکرها نمون
 این یا دخی را

همه شدند عمر
 و سروران با

چون نامان
 بر

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

۳۹۶

پیر پیغمبر را سپرداشت و به پسر سعد بن کحاش که چون این نامه من برخوانی حسین بن علی را از میان کفزار
و نفس بروی قطع کن و در میان او و آب جایل شو چنانکه در یوم الدار در میان عثمان و آب جایل شدند
چون این نامه به بن سعد پیوست بفرمود تا منادی ندا کرد و حسین و اصحاب او را یک امر و یک آب
مصلحت بر نهادیم یعنی ازین اسنذون ایشان را مصلحت نیست و این کردار بر حسین و اصحاب حسین دشوار
افتاد و آنحضرت در میان اصحاب خویش بخیب بپای خاست فقال اللهم انی لا اعرضا اهل بیت
ابو ولا اذکی ولا اظهر من اهل بیتی ولا اصحابا باهم خیر من اصحابی و قد نزل به ما قد
تروون و انتم فی حل من تبعی لیس فی اعناقکم بیعة ولا لی علیکم ذممة و هذا اللیل قد
غشیکم فاتخذوه جملا و تفرقوا فی سوادیه فان القوم انما یطلبون و لو ظفروا ب
لذ هلاوا عن طلبی غریبا عرض کرد بار خدایا بدیستیکه هیچ اهل منی را از اهل بیت خود مهربان تر و نیکوتر
و پاک تر و طاهر تر و زکی تر و نه اصحابی را از اصحاب خود بهتر شناخته ام همانا حوادث و بلا یا آنچه را که از آن
استد بر من فرو گذشته است و شما را از عقد بیعت من پروا باشد و مرا در کردن شما بیعت و دشمنی نیست
و این تاریکی شب است که جهان را در سپرده و شمار در پرده گرفته و این شب را از بحر خود جل فراگیر
و این عبارت مثلی است که در مقام وصیت به پیداری و جمله شب راه سپاری گویند معنی در این
شب خواب بچشم نیارید و تا با راه سپارید و ازین بیتی که من بدان اندزم آسایش گیرید چنان جمله
تدارک و تینه اینجا است تمام در طلب من باشد و چون بر من استیلا جویند بادیکوان طلب و طمع نه بندند
معلوم باد که در این فرمایش امام که بیعت خویش را از شما برگزفتم مقصود بیعت ظاهر و مقصود عربی
و جان بازی در کباب است و کر نه بیعت امام سگستن ندارد یعنی این بیعت را بفرمان من از خود برداشته
شمارید و چون با من میباشید نه آن است که شما بیعت مرا ساخته باشید فقام الیه عبد الله
بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب فقال بن رسول الله ما ذا بقول لنا الناس ان نحن خذلنا شیعنا
و کبرنا و سیدنا و ابن سیدنا لا عمام و ابن سیدنا لا انبیاء لم نضرب معه لیسف
و لم نقابل معه بریج لا والله او نرد موردک و نجعل انفسنا دون نفسک و کماءنا
دون دیک فاذ انحن فعلن اذ لك فقد قضینا ما علینا و خرجنا مما کنینا
مسلم بن عقیل بن ابیطالب رضی الله عنه بپای خاست و در آنحضرت مهر و ض داشت ای پسر رسول
خدای اگر ما چنین کنیم و تو را بگذاریم و بگذاریم مردمان در حق ما چسبند که بزرگ و آقا و پسر سید
اعمام و پسر پیغمبر خود سید پیغمبران را تنها و بی یار و کمک بگذاریم و در حضرتش استعمال سف و نان
و دفع دشمنان ناکرده روی بر کاشیم و بکنند با خدای چنین کنیم و چنین روی و بهر کجا تو بشما: بشما و بجز
در کجا با تو ذاب و ایابی ندانیم در حضور تو باد دشمن تو جنگ در اختیاریم و خوشتر را بر خانی نو سازیم

مجلس

مجلس

مجلس

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۳۹۸

و در حضور تو در خون خویش بعلظیم و چون انجمله بیای بر دیم همانا آنچه بر ما واجب است بجای نهاده باشیم
و آنچه بکرون ما لازم است آسوده برون شده باشیم و قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ طَهْرُ بْنُ الْقَيْزِ
الْبَجَلِيُّ فَقَالَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنْ قُتِلْتُ ثُمَّ كُنْتُ ثُمَّ كُنْتُ ثُمَّ كُنْتُ ثُمَّ كُنْتُ ثُمَّ كُنْتُ ثُمَّ كُنْتُ
قُتِلْتُ ثُمَّ كُنْتُ فَبَكَ فِي الدِّينِ مَعَكَ عَائِةٌ قَتِيلَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ دَفَعَ بِكُمْ أَهْلَ الْيَمِينِ كَلَامَاتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
سَلَمٍ بِيَا رِفْتِ طَهْرُ بْنُ الْقَيْزِ فِي حَضْرَتِ حَسَنِ بِيَا رِفْتِ حَسَنِ وَعَرَضَ كَرْدَايَ فَزَنَدَ رَسُولَ خُدَايَ
هَمَانَا دُوسْتِ مِيدَارَمِ دِرَاهِ تُو وَا نَا نَكِهَ بَا تُو هَسْتَنَدَ كَشْتُومَ وَهَمِ زَبَدَه كَرْدَمَ وَدِي كُورَه كَشْتَه كَرْدَمَ وَدِي كُورَه
زَبَدَه شُومَ وَانِكَا رِي كَصِد بَا رِي سُو سَتَه كَرْدَمَ هَمِي دِر طَرْدِ وَدَفْعِ اَعْدَايِ تُو كَشْتَه وَزَبَدَه شُومَ وَخُدَايَ
سَبَبِ اَيْنِ كَرْدَا رَمَنَ وَفَدَا شَدَنَ اَيْنِ مَبِيتِ رَا ز شَا اَهْلِ اَبِيتِ بَجُودَانَدَ فَقَالَ لَهُ وَلَا صَحَابَةَ جَزَيْتُمْ خَيْرًا
اِمَامِ حَسَنِ دِر پَانَسَخِ طَهْرُ دِي كُورَه يَارَانَشِ عَلِيمِ الرَّحْمَةِ وَالرَّضْوَانِ فَسَمِعَ خُدَايَ شَارَا پَادَا شِ كَيْتِ فَرَمَايَ
اَنكَاهَ بَفَرَمُودَ خَفِيرَه وَكَنَدَه كُو كَلِي دِر پِرَا مَنِ شُكْرِ خُودِ هَمَانَدَ خُنْدَقِ بَجَنَدَنَ وَهَمِ بَفَرَمُودَ اَز چُوبِ
وَهِزَمِ اَبَا شَهْتَه نُمُودَنَ اَنكَاهَ فَرْزَنْدَشِ عَلِي سَلَامِ اَللّٰهُ عَلَيْهِمَا رَا فَرْمَانِ كَرْدَا بَا سَبِي سَوَارِ وَبِيتِ تَن
پِيَا دُكَانِ بَرَايِ اُورْدَنِ آبِ رَوَانِ شَدَنَ وَدِر اَيْنِ هَسَنَامِ اِيْشَانِ سَخْتِ مُضْطَرَبِ وَتَرَسَانِ بُوْدُ
وَ اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَيْنِ شَعْرَ قَرَاتِ هَمِي فَرَمُودَ

نصف
نصف

و در حضور تو در خون خویش بعلظیم و چون انجمله بیای بر دیم همانا آنچه بر ما واجب است بجای نهاده باشیم

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ طَالِبِ صَاحِبِ قَبِيلٍ وَاللَّهْلُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَائِلٌ لِكُسَيْلِ

نکرده امام حسین پاره
شعار را در شکایت
روزگار

معلوم باد که پاره از مورخین این اشعار را بعلاوه یک شعر و اندک جنتلافی مرقوم داشته اند که
بعد از آنکه حضرت امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه دوم شهر محرم الحرام کا بی که اصلاح سلاح خویش
امی نموده اند تکراره نمود و از حضرت سید العابدین نیز حکایتی در این مقام مسطور داشته اند
و در ارشاد مفید علیه الرحمه در همین مقام که در اینجا در اینجا شریف مسطور است مذکور داشته
و میگوید امام زین العابدین علیه السلام فرمود در آن شبی که پدر بزرگوارم در صبح آن روز شهید میشد
نشسته بودم و عمه ام زینب سلام الله علیها نزد من بود و مرا پرستاری میفرمود ناگاه پدرم به آن
خیمه که او را بود کناری گرفت و چون مولای امی در غفاری در خدمتش مشیر خویش همی اصلاح میکرد
و پدرم این اشعار را میخواند و دوبار یا سه بار عاده نموده تا من بفهمم که فرم و اراده او را
به انتم و گریه و رکو کاه من سجد کن گرفت و بزحمت تمام اندوه بدل نموده و پدرم و شیخ کاشتم و به انتم
بلانازل شده است و عمه ام نیز آنچه من بشنیدم شنیده بود لکن چون زنان دستخوش رقت و جزع
میباشند خود داری توانست و از جای برجسته جا به گشتان و سرور و کثرت ده روان شد

جمع حضرت زینب

احوال حضرت سید اساجدین علیه السلام

۳۹۹

تا بگذشت پدرم رسید فقالت وَاكْلَاهُ لَيْسَ الْمَوْتُ اَعْدَى الْحَيَوةَ الْيَوْمَ مَا تَنَامِي فَاطِمَةُ
 أَبِي عَلِيٍّ وَأَخِي الْحَسَنِ بِخَلِيفَةِ الْمَاضِي وَثَمَالِ الْبَاقِي فرمود داد ازین بیت و فریاد ازین
 مصیبت کاش باطن زندگی و زندگانی مرا موبس مرگ و فساد میبرد و جیش اجل بنیاد حیاتم در هم میشت
 ایانا امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن بودند یعنی چون تو راه هلاک و شهادت به پیمانی
 و از کد ششکان جز تو ام پادکاریت چنان است که جمله آنان امروز مرا از دست شده باشد
 ای خلیفه بر کد ششکان و پناه بازماندگان فقطیر الله الحسین و قال بِأَخْبَتِهِ لَا يَذْهَبُ حِلَالُ الشَّيْطَانِ
 امام حسین سلام الله علیه از روی عنایت بحضرت زینب نظر افکند و فرمود ای خواهر من رحم
 و بردباری تو شیطان چنگ نیفتد آنگاه آب در دو چشم مبارکش کجست و قال لَوْ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لَمَا أَكَلَمَكِ
 اگر قطار اجمال خود آسوده گذارند البته با سایش بخوابد قطانام مرغی است و در آمله عرب و اشعار
 عرب مذکور است

سجده امام حسین
 بر خلیفه

وَلَوْلَا الْمُرْجَاتُ مِنَ اللَّيَالِي لَمَّا تَوَكَّلْتُ الْقِطَاطِيبَ الْمَنَامِ

اگر دوایی و مملکات و بلیات و حوادث و آفات شبها بودی قطا خواب خوش از دست ندادی
 کنایت از اینکه اگر من بجال خویش و اختیار خویش بودم از خواب خوش و خوابگاه خوش و سکن با کوف
 دوری میکردم و در این زمین بلاد چار رنج و غنا و محنت و دغانی شدم اما مخالفان دین و معاندان
 سید المرسلین مرا بجال خود و اختیار خود نمیکذارند و جز صبوری و شکیبائی و رضا بقضا چاره نیست
 فقالت يَا وَلَدَانَا أَفَغَضِبُ نَفْسِيكَ اِغْضَبَا فَاذَلِكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي فَاشْدَّ عَلَى نَفْسِي ثُمَّ لَطَبْتُ جَبْهَهَا وَ
 اَلْمَوَالِجَ بِمَا اسْتَفْتَدَتْ مِنْهَا زَيْنَب سلام الله علیها عرض کرد وای بر این روز و لوز و اندوه بر این روزگار
 محنت امار ایاجان مقدس و روان منظر تو بظلم و ستم مغضوب میشود و تو مظلوم شهید میشوی و این
 حالت پریش بیشتر قلب مرا ریش میاید و مجروح میازد و بر نفس من شدیدتر و سخت تر میافند آنگاه
 از کمال اندوه و افوس بر صورت مبارک لطیفه زد و گریان چاک زد و بهوش بیفتاد فقالت يَا هَا
 الْحَسَنُ فَصَبَّ عَلَى جَبْهَيْهَا الْمَاءُ وَقَالَ لَهَا يَا أَخْنَاهُ اتَّقِ اللَّهَ وَتَعَزَّ بِعِزِّ اللَّهِ وَاعْلَمْ أَنَّ أَهْلَ الْاَرْضِ
 يَمُوتُونَ وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَمُوتُونَ وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَذَا لِكِ الْاَوْجَهِ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ يُفْقِدُ
 وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ وَيَعُودُونَ وَهُوَ قَدُّ وَحْدَهُ عَجْدِي خَيْرٌ مِنِّي وَأَبِي خَيْرٌ مِنِّي
 وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي وَلِي وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ رَسُولُ اللَّهِ اسْوَةٌ فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَجْهَهُ وَقَالَ لَهَا يَا أَخْنَاهُ إِنِّي
 أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ فَإِنِّي سَمِعْتُ لَا شَيْءَ عَلَى جَبَّاءٍ وَلَا تَحْشِي عَلَى وَجْهٍ وَلَا نَدَى عَلَى الْوَلَدِ وَالشُّوْ
 إِذَا أَنَا هَلَكَتُ ثُمَّ جَاءَ أَخِي لِيَأْتِيَنِي فَقَالَ يَا سَيِّدَتِي مَا أَتَيْتُكَ إِلَّا بِخَبَرٍ مُنْجٍ وَبِأَخِي خَيْرٍ مِنِّي
 و با او فرمود ای خواهر ناسیب مباش و از ناسیبگاری از خدا ای ترس و در و فود مرا کب بلا و ورود

حکایت خیر ازین

حکایت خیر ازین

حکایت خیر ازین

مواکب عباد و وصول مصائب و رنج و نزل ذایب لیل و هنار صابر و بردبار شو و چنانکه خدا یسای
فرموده بستی و تفریت خدا **خُذُوا صَبْرًا إِنَّ الْيُسْرَىٰ رَاحِيَةٌ** که و طیفه صابران و دوای اندوه
مندان است تکی کیر و یک دانسته باش که مردم زمین دستخوش فنا و زوال هستند و اهل آسمان
بچنگ تپایی و فنا و گمان باشند و جمله اشیا پای کوب و واهی و بلا گردند جز ذات ذوالجلال و اجمال
ایزد متعال که آفریدگان را به نیروی خود بیا فرید و خلق را از پس مردن برانگیزد و بمعاذگاه رستای خیز
در آورد و خداوند مجید فرد و وحید بماند همانا جدم رسول خدا از من بهتر بود پدرم علی مرتضی
از من بهتر بود مادرم بتول خدا از من بهتر بود و برادرم حسن مجتبی از من بهتر بود یعنی این جمله
همگان ازین جهان رخت برستند و پیکر سرای برضوان یزدان پیوستند پس در حیات
و دوام من در این سرای ایمان جای چه طلب و طمع است همانا مرا و همه مسلمانی را بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله تائسی و در تمام مراتب پیری بایده بود با تحمله آن حضرت خواهرش را با بیگنات
و امثال آن تسلیم و لیکن همی فرمود و با او گفت اینجا هر من سو کند میزد هم ترا و تو قسم مرا راست
بگردان و دیگر کون میآورد یعنی هر چه گویم جز آن کمن و آن رفتار فرمای در مرک من گریبان چاک کن
و چهره محرابش و ناله بوی و شور طلب گردان و از پس این کلمات زینب سلام الله علیها را بیاورد
تا نزد من جلوس داد ثم خرج الی اصحابه فامرهم ان یقرب بعضهم من بعض فان بدخلوا الاطنابا
بعضهم بعض و ان یکنوا بین النبوت فقبلوا القوم فی وجه واحد و السوم من راءهم و عن ابائهم
عن شملهم فجلسوا الی الوجوه الی انهم فجلسوا الی الوجوه الی انهم فجلسوا الی الوجوه الی انهم
فرمان داد که با هم نزدیک باشند و خیام را با هم پیوسته و نزدیک و طهارت را در هم افکنند و مجبده
جای در بیوت و خیام داشته دشمن را از یک روی پذیرا گردند و بیوت از دنبال ایشان و آزار
سوی راست و چپ ایشان برایشان محیط باشد که همان طرف که دشمن ایشان برایشان تاخت
و تاز میآورد و رجعت علیهم الی مکانهم فقام لیلته کلها یصلی و یتغفر و یدعو و یتضرع
و قام اصحابه کذلک یصلون و یدعون و یتغفرون آنحضرت آن کار را را بیای و نظام آورد
بکمان خویش مراجعت فرمود و آنشب را بتمامت بنماز و استغفار و دعا و تضرع بپای برد و اصحاب
آنحضرت نیز بر اینگونه بنماز و دعا و استغفار بپای بردند در بخارا لا نور از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مرویت که در آن شب که بر دوش پدرم شید میشد در خدمش حاضر بودم با اصحاب
خویش فرمود این شب است و اورا جنبه بگیرد یعنی چون تاریکی برجهان پرده بردارند
و کسی را بر کسی دست نرزد این تاریکی برای دفع شر عادی و گزند عدوان چون سپر شایه
و هر یک به سوی خواهید راه بپارید را تم حروف گوید ممکن است این همان عبارت مذکور باشد

ترتیب خیام
مبارک

احوال حضرت سید اساجین علیه السلام

۱۶۱

فاخذوه جلاد کاتب حفته نوشته باشد با تبحر فرمود ای قوم بقصد و آهنگ من مستند و مقصود ایشان من باشم و اگر مرا بکشند یا شما اتفاقاً بکشند و شما در قتل دست بیست بیت هستید عرض کردند سوگند به خدا ای هرگز اینکار نشود و از تو برکنار نمایم و قتل بیت نخواهیم و وقت بخوئیم تا از تورو بی بریم
 فَقَالَ اَنْتُمْ تَقْتُلُوْنَ عَدَاۤءَ كَلٰٓمٍ وَلَا يَقْلِبُ مِنْكُمْ دَجَلٌ فَمُودٌ بَادِلٌ اَدَانِ حَبْلُهُ شَمَا
 و سخاوتش شمشیر آبدار و تیر شربازی شوید و هیچکس از شما از مرگ نبرد و یک مرد سلامت بیرون نشود
 عرض کردند سپاس مر آن خداوندی را که ما را شرف و شرافت بخشید که در حضرت تو شهید شویم
 و بجز شهادت که فخر دنیا و آخرت است فایز کردیم آنگاه آن حضرت لب بدعا برکشود پس از آن
 فرمود سرهای خود برکشید و بنظاره شوید فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ اِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ
 وَهُوَ يَقُولُ لَهُمْ هٰذَا مِثْرُكَ يَا فُلَانٌ فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّمَاحَ وَالسُّبُو يَصْدُقُ
 لِصَلِّ اِلَى مِثْرِهِ مِنَ الْجَنَّةِ چون اصحاب آنحضرت در مودت آنحضرت و ابعای رضوان آنحضرت

احدیت از جان و مال و اهل و عیال و تمامیت عیالتین پناه ایشان بودند و بکاره
 بمشروبات آنسرای و مرضات خداوند ذوالجلال پیوستند و بجای یک رنگ و بهامت هم آهنگ گشتند
 و در وجود در تابش بوی آرایش خالص و دهنی نمایش دادند بجز کرم و کرامت و آلیزدان
 و کار فرمای عرصه کون و مکان موج زدن و شاهین همت و شباهت عایش بر آسمان کرم و مویست
 اوج زدن گرفت و ابواب بهشت برایشان گشاده و منازل و قصور ایشان را در جنات نعیم
 بایشان نمودار فرمود پس آنجماعت بموضع و منازلی که در باغ جان و مادای حور العین و غلمان
 مایشان را مقرر بود کنعان شدند و امام علیه السلام که قائم ناز و حجم و صاحب خلد و نعیم است
 بهر یک میفرمود ای فلان اینست منزل و مکان تو در بهشت جاویدان و چون آنمردم پاک زد پاک
 نیت آنمقام و مرتبت و آن برخورداری و نعمت را کنعان شدند جان را از بهر خویشتن گشت زندان
 و کاشن را تا یک کلخن و بدن را قالب اندوه و شجن و اهل و عیال را اسباب هزاران رنج و وبال
 دیده مردن را عین رستن و ترک جان گفتن را دولت جاویدان شمرند زخمه تیر و شمشیر بر جان
 و روان خریدار شدند و مرد و یک دیده راه فیر شربار مردم کارزار ساختند و سینه را سپر
 رماح و سیوف و چهره های آزاده را نشان سهام بلا و آسنة آمار داده نمودند تا مگر زود تر از این
 مرکز آفات و بلیات رستگار و نعیم و بیکسرای برخوردار شوند و ازین مسکن نامحمود و محل موعود زود
 منزل گزینند و سینه در بجا را لالوار از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مروی است که
 فرمود در خدمت امام حسین علیه السلام بیرون شدیم و آن حضرت در هیچ منزل از
 منازل نازل نمی شد و از آنجا کوچ نمی نمود جز آنکه از حضرت یحیی بن زکریا

نزد آن بزرگواران

و قتل او تنگ کرده می شد و فرمود و قَالَ يَوْمًا مِنْ هَؤُلَاءِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ رَأْسُ سَجِيٍّ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 اَهْدِيْنَا يَحْيَىٰ بْنِ يَحْيَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ یعنی یکی روزی از این دنیایم حسین علیه السلام فرمود از جمله پستی و خوار
 و ذلت روزگار در حضرت یزدان اسیرید کار این است که سرمانند یحیی بن زکریا پیغمبر پسری را
 دانی زاینه و سرکشی از سرکشهای بنی اسرائیل بیدیه بردند راقم حروف گوید این خبر حضرت
 نشان از خبر غیب کند چه در این خبر از شهادت خود بعلاوه از بردن سر مطهرش در محبس ابن زیاد
 و بیه بریزید جنابت نهاد داستان میفرماید در محبوسه و رآم ابن ابی فراس از علی بن الحسین
 علیه السلام مسطور است مِنْ هَؤُلَاءِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ أَنْ يَحْيَىٰ بْنُ زَكْرِيَّا اَهْدِيْنَا يَحْيَىٰ
 فِي طَسْتٍ مِنْ دَهَبٍ قَدْ تَسَلَّطَ لِحُرِّ فَاضِلٍ بَرِيٍّ النَّاقِضِ الدِّنِيِّ يَطْفُرُ مِنَ الدُّنْيَا بِالْحِطِّ السَّخِيٍّ اِذَا
 يَلَّكَ الْفَاجِرَةُ تِلْكَ الْهَيْئَةُ الْعَظِيمَةُ معنی در خوری و ذلت و هوان جهان در حضرت یزدان همین بس که
 راس شریف یحیی بن زکریا سلام الله علیهما را در طشتی از طلا بوی زاینه و سرکشی طایفه
 بیدیه میریزد و این کردارها و اتفاقات برای مردم آراوده فاضل در ملاقات مصایب و امور
 حاجت آسانب تنبیه است که مردمان ناقص پست فطرت بی قدر بی رتبت به نصیبه های بزرگ
 روزگار برخورد می شوند چنانکه آن فاجره زاینه زنا کار بحسین هدیه بزرگ کا میکار شد و باین
 معصیت عظیم شاد خوار گردید و دیگر در بحار لاوار از حدیث مقاتل از حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام مروی است که بمخواه پادشاه بنی اسرائیل سالخورده و سالدار گردید لاجرم
 اندیشه بر آن بر نهاد که دختر خود را که از ملک داشت با پادشاه تزویج نماید پادشاه از یحیی بن
 زکریا مشورت نمود یحیی او را از آن کردار منع فرمود و آن زن این داستان بدانست
 و دختر خود را بزینت و آرایش در آستان پادشاه نمایش داد و آن دختر در حضرت پادشاه
 جذبی لمعب و بازی دلربائی نمود پادشاه گفت حاجت تو چیست عرض کرد سر یحیی بن زکریا
 گفت ای دختر حاجت دیگر بخواه گفت جز این اراده نکرده ام و قانون چنان بود که اگر پادشاه
 در میان آن جماعت سخن بدروغ شکندی از سلطنت معزول ماندی پس او را در میان
 عزل شدن از سلطنت و کشتن یحیی میفر ساختند و او یحیی را بکشت و از آن پس سر مبارکش را
 در میان طشتی از طلا بوی آن دختر بفرستاد راقم حروف گوید چنان میناید که چون پادشاه
 با دختر فرمود حاجت تو چیست مفهوم آن بوده است که هر چه بخوای پذیرفته و من در قصه
 آن آماده ام با جمله زمین را منهدمان رفت تا وی را فرو گرفت و خدا یقانی بخت نصر را
 برایشان مستولی گردانید و بخت نصر منجیق با برایشان بر کشید و سکن بر آنها بیفتند
 و جزاینهار می دیگر نمی نمود پس عجزی از آن شهر بربکاه بخت نصر بیاید و گفت امانا

سج دوم از کتاب سوره الاحزاب

این مرد گیت عرض کرد: تیم بن حصین فقال المحسن علیه السلام هذا أبو من همل النار اللهم
 أقل هذا عطا وهدیه بود این مرد و پدر او ازال دوزخ اند بار خدا یا اورا تشنه و گرسنه هلاک
 فرمای در همین روز راوی سبک بود آن طعنه را تشنگی و گرفت و بسوی بروی چهره کشت و هیچ چاره
 نتوانست تا از آب خویش برآید و در پیش پایال هم اسپه کردید ایوقت مردی دیگر از لشکر
 سعد که او را محمد بن اشعث بن قیس کنده می کشند بیرون یافت و گفت ای حسین بن فاطمه ترا در حضرت
 رسول خدای چه مرتبی است که بیرون از تو کسی را نیست امام حسین سلام الله علیه این آیت مبارک
 تلاوت فرمود ان الله اصطفى ادم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين ذرية الاية
 انگاه فرمود سوگند با خدای محمد صلی الله علیه و آله ازال ابراهیم است و ذریه او دیر ازال محمد
 است گیت این مرد عرض کردند محمد بن اشعث بن قیس کنده پس آنحضرت سر مبارک با آسمان
 برکشید و عرض کرد اللهم ارحم محمد بن اشعث لاني هذا اليوم لا يغفره بعد هذا اليوم رخصه
 بنهای محمد بن اشعث را ذلت و خواری در این روز که بعد ازین روز ابد ای او غنی نباشد
 پس آن طعنه را حالتی دریافت و برای لبیک کردن از لشکر گاه بیرون شد و خداوند کرد می را
 بروی مسلط ساخت و او را در آن حالت که کشف العوره بود بگریه و بان ذلت و هوایان
 بجانب دوزخ روان کشت و دیگر در دنباله اشخیت که از ابو حمزه از رسید سجاده سلام الله در کلمات
 امام حسین علیه السلام با اصحاب کبار و رخصت دادن ایشان را که هر کس خواهد در تاریکی شب
 ازین میدان هلاک و دمار بدیکر جای پشمار شود و من عهد و بیعت خود را از گردن شما فرود گذارتم
 و آنجواب که ایشان بمرض رسانیدند همچنان از ابو حمزه از امام زین العابدین مرویت که آنحضرت
 اصحاب را دعای خیر فرمود و بامداد همان روز بتهامت میشد شدند با بجه میفرماید چون در
 آتش این کلمات میکشید قاسم بن جن عرض کرد من نیز در شمار شما شدایم آنحضرت را بروی
 حالت شفقت پدید کشت و فرمود ای سرک من مرک در پیش تو چگونه است یعنی مرک را تلخ
 یا شیرین شاری عرض کرد ایتم بزرگوار مرا از عمل شیرین تر و گوارا تر است فرمود آری و الله
 عم تو فدای تو شود تو نیز بفرستادت فایز شوی بعد از ابتلای عظیم کشته کردی و فرزند من
 عبدالله نیز مقتول شود عرض کرد ای عم این سپاه را کار بد بسجارد که تا بنزد زمان بتازند
 و عبدالله شیر خوار را مقتول دارند فرمود عم تو فدای تو باد عبدالله را با آخال که از شدت
 تشنگی حالت مرک پدید کرد و بخوابند کشت و هر چند من در خیمه در طلب آب و میترشوم مسیح نیام
 و گویم سپهر امن آورید تا از دامن خود کاشش را کامیاب گردانم چون او را نزد من بیاورند
 و بدست من گذارند او را بیکرم تا بدان نزدیک سازم در ایوقت قاسمی سیدی به و می کشند

نصف از کتب معتبره

بعضی کلمات آنحضرت را شاعر

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۵

و در آن زمان که آن کودک حسین را بانی کوچه بپایان رسانید پس خون گلوش بدست من فرو برد و بپای
 بجا آمدن آن انسان گنیم و عرض کنم بار خدایا بر ملای تو صابر و شکیلاستم و در حضرت تو اعتبار جوم
 این هنگام آن شکر شفاوت بیان بایر و سنان بسوی من مشتایان کردند و از آن خندق که در
 اطراف خیام است آتش زبانه می زد و من در خطر زمانی از آرمند و در کار و ناگوارا تر هنگامی از اوقات
 لیل و نهار بران جماعت نابکار چنگ و آنچه خدای خواسته چنان میشود سید سجاد میفرماید چون آنحضرت
 آنکیخاک را بپایان برد بگریست و با بجهله بگریستم و از درازی رسول خدا بابت گریه و زاری بالا گرفت
 این وقت زهرین القین و جیب من ظاهر خواستند باز دانند که آیا حضرت امام زین العابدین علیه السلام سید
 مقتول بخواهد شد پس عرض کردند ای سید ما آیا در کار رسید ما علی بر چگونگی است امام حسین چشم
 اسگ بار فرمود خدا تعالی رشته نسل و پیوند مراد در دنیا قطع نخواهد فرمود و در این صورت با یکدیگر پیوسته
 یابند با اینکه وی پدر است امام است یعنی الله طاهرین که در جهان تا آخر زمان پایشان است از نسل
 طیب مبارک او هستند چگونه او را میگویند با بجهله ترجمه حدیث مبارک اشارت کنیم این وقت حسین
 علیه السلام و اصحابش را عطش فرود گرفت پس مزدی از شیعیان آنحضرت که او را نیز به حصین الله
 میکشند معلوم باد که در این اسم چنین صورت بنظر رسیده برید حصین بدون اضافه برین
 حصین با ذوالنجه و اضافه برین حصین با ذوالنجه و اضافه برین حصین با ذوالنجه و اضافه برین
 حصین و برین حصیر با صادمجه و برین حصیر با صادمجه و برین حصیر با صادمجه و برین حصیر با صادمجه
 با بجهله ابراهیم بن عبدالله را وی حدیث میگوید وی خالوی ابوالحسنی همدانی بود پس عرض کرد
 یا بن رسول الله آیا مرا رخصت میدی تا باین گروه بیرون شوم و با ایشان سکانت نمایم امام علیه السلام
 او را اذن داد و بر بر سوی ایشان شد فقال يا معشر الناس ان الله عز وجل بعث محمدا
 بالحق بشيرا ونذيرا وذا عجا الى الله يا ذينه وسيرا جاكمنير وهذا ماء الفرات تقع فيه
 خنازير السواد وكلها و قد جيل بينه وبينكم باجماعت خطاب کرد و گفت ای مردمان
 ما خدا تعالی محمد را به حق و راستی بشیر و نذیر و داعی الی الله باذن الله و سراج منیر و آفتاب
 عالمگیر مبعوث ساخت یعنی او را دارای این مراتب و مفاخر گرداند ایک آب فرات است که خوکها
 و سگهای این شهر و بیابان از آن می آشامند لکن شما در میان این آب و سپر چنین پیغمبر حایل واقع
 شده اید در جواب گفتند یا بریر سخن بد را ز آوردی کوتاه کن سوگند با خدای حسین تشنه نخواهد بود
 چنانکه تشنه بود آنخس که پیش از وی بود یعنی عثمان بن عفان فقال الحسين عليه السلام اقلنا بآب
 امام حسین علیه السلام فرمود ای بریر بجای خویش باش و از آن پس خوشن بپای جت و در
 حالیکه بر شمشیر مبارک کتفه نموده بود تا وازی بلند این کلمات ادا نموده فقال انشدكم الله هل

عشیرت من

حالت بریر

نشد

تقریر

ربیع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۸۳

و انابت جویم پس بذریه توبت مرا چه من قلوب اولیای تو و جگر کوشان پیغمبر ترا در عیب و پیم گنیم
آنگاه بحضرت امام حسین عرض کرد ایفرزند رسول خدا می آیت توبت من پذیرفتی است فرمود آری
خداوند توبت ترا پذیرفتار کردید و صحیح شد کرد باین رسول الله آیا مرا رخصت غایت زمانی تا از نظر
تو بمقاتلت شام پس آنحضرت اودا اجازت داد این هنگام حربین نیز بدبوی انکروه شقاوت پرده
پرون تاخت و این رسته قرائت فرمود

اضْرِبْ فِیْ عُنُقِیْ بِالسَّيْفِ عَنْ حَبْرٍ مِنْ حَلِّیْلَادِ الْخَبَفِ

و این شعر ازین برافزون و دیگر گشت بمقاتل مذکور است با مجله چون شیر در آهنگ جنگ در انداخت
و ایچده تن از آن معشر شقاوت مجر خاک هلاک کنون ساخت و از آن پس خوشین رضوان الله علیه
ببر شهادت بر خوردار و امام حسین علیه السلام کاهی که خون از وی روان بود او را حاضر گشت
فَقَالَ سَجَّحْتَ أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فرمود خدایه تو حیدر و آزاد هستی
چنانکه نامیده شده در دنیا و آخرت یعنی در آخرت نیز خری و از آتش نیزان آزاد سی
آنگاه این شعر قرائت همی فرمود

لَنِعَمَ الْحُرُّ حُرٌّ بَنِي رِبَاحٍ صَبُورٌ عِنْدَ خُتْلَفِ الرِّمَاحِ

و لَنِعَمَ الْحُرُّ إِذَا نَادَى حُبْنًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّبَاحِ

و ازین پیش باین دو شعر اشارت رفت و نیز در کتب رواة معتبره این دو شعر بعلاوه این بیت
بعلی بن الحسین علیهما السلام منسوب است که در ثانی حربین نیز فرموده

فَيَا رَبِّ اجْنُبْنِي جِنَانٍ وَ زَوْجَ الْكُورِ الْمِلَاحِ

با مجله بعد از شهادت حر رضوان الله علیه زهر بن القین بجلی و بعضی طهر بن القین گفتند
جانب میدان و بنده و گردان گرفت و محاطاً للحسین علیه السلام این شعر تذکره نمود

أَلْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ الْبُشَيَّا وَ جَبْنًا وَ الْمُتَقَضِّيَّ عَلِيًّا

پس جنگ در انجند و نوزده تن از انجماعت شقاوت آیت بدوزخ بفرستاد و بر زمین بفتاد
کاهی که این شعر قرائت همی فرمود

أَنَا ظَهْرٌ وَأَنَا بَنُ الْقَيْنِ أَذْبَكُمُ بِالسَّيْفِ عَنْ حَبْرٍ

از پس او رضوان الله علیه حبیب بن مطهر الاسدی علیه الرضوان چون شیر شرزه پروان تاخت
و این شعر بخواند

أَنَا جَيْبٌ وَأَبِي مُظَهَّرٌ لَنْ أَزْكَى مِنْكُمْ وَأَطْهَرُ

نَصْرُ خَيْرِ النَّاسِ حِينَ يَنْدَكُرُ

اول حضرت سید الشاهدین علیه السلام

۹

پس برود و بکشت تا ازان کرده بی پاک سی و یکتن بجا که هلاک در انداخت و خویشین رحمة الله علیه حضرت
 و نوحا المین شاف معلوم باد که علما را در نام پدر چسب سخن باختلاف است علامه مجلسی اعلی الله مقامه
 در خلاصه منظر بفتح طاه معجزه و تشدید ما و یصح کرده چنانکه در این ارجوزه نیز ظاهر همین است و مطاهر
 با سایر مصرعها قافیه نخواهد داشت چه عرب برخلاف عجم در رعایت الف تائیس رعایت دارد و از شرایط
 صحت قافیه میثارد اما مشهور در اسناد و افواه مطهر است باجمعه پس از وی غفران الله علیه عبد الله بن
 ابی عروه غفراری علیه الغفران جانب میدان و پشته مردان سپرد و این شعر بر زبان هسی بران

شهادت عبد الله بن
 ابی عروه

قَدَعَلَتْ حَقًّا بَنُو عِفْرَانَ
 إِنِّي أَذْبُ فِي طَلَابِ الثَّارِ
 بِالْمَشْرِقِ وَالْقَنَا الْخَطَارِ

پس بیت تن از آنخووه مردود باشد و دوزخ در رود داد و خویشین علیه المغفرة و الرضوان بجان
 جاویدان شتابان کشت بعد از شهادت عبد الله بن ابی عروه رحمة الله تعالی برید بن خنجر بعد از
 که رحمت ایزد سبحانی بروی باد بجنب مردان و آهنگ میدان میان تنگ ساخت و این فرید
 از تمامت مردم روزگار خویش قزاقان مجید بخت فرمودی پس این ارجوزه تذکره نموده
 أَنَا بَرِيْرٌ وَأَبِي خَضِرٌ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَبَسَ خَيْبِرٌ

شهادت ایزد سبحانی
 بر روی باد

پس در جنب کوبشید تاسی تن از آن مردم بنجره آب را شربت مرگ نبوشید انگاه فیض شهادت
 دریافت و بر رضوان خدای رضوان الله علیه جای ساخت و بعد از شهادت او مالک ابن انس
 کاهلی جانب میدان و آهنگ مردان را گرفت و جنب را اگر تنگ بست و بار جوزه همی شهادت کرد
 قَدَعَلَتْ كَاهِلَهَا وَدَفَنُ
 بَانَ قَوْمِي قَضَمَ الْأَقْرَانِ
 الْإِلَى شِبَعَةَ الرَّحْمَنِ وَالْحَبْدِيُّونَ وَقَبَسُ غِيلَانِ
 يَأْقُومُ كُونُوا كَأَسْوَدِ الْجَانِ
 وَالْحَرْبُ شِبَعَةُ الشَّيْطَانِ

شهادت مالک ابن انس
 کاهلی جانب میدان

پس بمقات و مبارزت پرداخت و بجهه تن از اجتماع شقاوت بنیان بریزان فوساد انگاه
 بر رضوان خدای شتافت از پس او رحمة الله علیه زیاد بن مهاجر الکندی روی بمیدان کرد و بر آنخووه
 حمد کران میکند و این ارجوزه بخواند

شهادت زیاد بن مهاجر
 الکندی

أَنَا زِيَادٌ وَأَبِي مُهَاجِرٌ
 يَأْرِيَانِي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ
 أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ الْعَرَبِ الْخَادِرُ
 وَلَا بِنِ سَعْدِ تَارِكِ مُهَاجِرِ

پس ازان کرده نابکار نه تن به پس اقرار در سپار ساخت و خود علیه الرحمة از شربت شهادت کاسکار
 و در جان جاوید بر خوردار گشت و پس از وی رضوان الله علیه وهب بن وهب علیه الغفران بمیدان حرب
 بتافت و این وهب از سخت بدین نصرانی بود و بدست حسین سلام الله علیه او را در شش مسلمانی گرفتند

رَبِيعُ دُومِ الرِّجَالِ سَلَوَةُ الْمَدِينَةِ الْأُخْرَى

۳۱۰

و در رکابش بطرف کربلا و پنهان بخصیت و بلا متابعت جنت با تجمعه و هب براسی برست و عمو و عمه
بر گرفت و کار قتال بسیار است و از آنجا که هفت تن یا هشت تن بکشت آنگاه بدست آن مردم شیر
ایستاد و او را نزد سپه سعد علیه اللقبه و التخت میاوردند و بفرمان آن تیره بخت سرش از تن
برگرفتند و بشکر امام حسین علیه السلام میخواندند مادرش چون شیر مردان شیر او بر گرفت و روی
بمیدان و نزد گردان نمود حسین سلام الله علیه با و فرمود یا اُمّ و هب اجلسی فقد وضع الله
النجاة عن النساء انک و انک مع جدی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هب اجلسی ما و هب بجای
خویش باش و از آنکه مردان و جنگ میدان بر کنار شو چه خند ایستای جا در از زمان بر گرفت
درستی که تو و پیرت با عدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در پشت باشد معلوم باد که در کتب اخبار
در شهادت و هب و حکایات ما در روز و خبر او شرحی میسوزد مذکور است و او را و هب بن عبد الله نوشته
و هم بر دایت شیخ طریح در تخب و هب بن و هب دیگری است با تجمه چون و هب در جبه شهادت متقی و حدیثی
جان و ملاقات حمزه العین و عثمان را در این کردار و انحراف با از خویش بود و هب گرفت هلال بن حجاج
رفع الله درجه آهنگ نبرد و اندیشتم هم آورد کرد و این شعر بخواند

اَرْحَمُ بِهَا مُعَلِّمَةً اَقْوَامُهَا وَالنَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا اِشْفَا قُهَا

پس از آنجا که کوهیده آیت سیزده تن در آتش نیران کرد و کان ساخت و خویشتن علیه الرحمه و نفع
در فراویس جان ممکن جت بعد از وی عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابطالب رضی الله عنهم روی
بمیدان آورد که آموخت آن سپاه کراه آورد و باین ارجوزه شد و فرمود

اَقَمْتُ لَا اَقْتُلُ الْاَحْزَرَ وَقَدْ وَجَدْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا مُرًّا
اَكْرَهُ اَنْ اَيَّدُ عِيَّانًا مُفْرًا اِنَّا الْجَبَانُ مِنْ عَصِي وَ قُفْرًا

پس از آن سپاه سقاوت سان ستن بدو رخ همچنان ساخت و خویشتن سلام الله علیه بر ریاض
رضوان شاف پس از وی علیه الرحمه حضرت علی بن محسن علیها السلام آهنگ پنهان نبرد و عرصه
دار و بر د فرمود و چون بمیدان روان گشت امام حسین سلام الله علیه را دیده مبارک پر آب شد
فَقَالَ اللَّهُمَّ كُنْ اَنْتَ الشَّهِيدُ عَلَيَّ فَقَدْ بَرَزَ الْيَوْمَ ابْنُ رَسُولِكَ وَ اَشْبَهَ النَّاسِ حُجَّاءَ وَ سَمَاءَ
عرض کرد بار خدا یا بر شقاوت و قساوت این جماعت بشهادت باش همانا پیر خیمه تو مبارک زنت
و مقامت این گروه روان گشت که از جمله آفریدگان در خوی و روی و حضال و شیمت با رسول تو
همانند تراست با تجمه علی بن محسن چون شیر شکار دیده و پلنگ غضبان بمیدان افتاد و این ارجوزه فرو خواند

اَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ اَوْلَى بِالْبَيْ
اَمَّا تَرُونَ كَيْفَ احْمَى عَنْ اَبِي

احوال حضرت سیدالهادیین علیه السلام

۱۱۳

پس در جنگ و جنگ در انداخت و ده تن از آن مردم بر جاسک را از ستر ستر ساخت و حضرت
بارش در نشستی خود باز گفت فقال له الحسین صبرا یا بنی کسبک جلدک بالکلیس الاوفی
امام حسین علیه السلام فرمود ای پسر من بر نشستی و تشنه گاهی در این روز و این روز کار دشوار باش
چه ترا جدت با کانه بگریز که هرگز از آن پس تشنه نشوی سیراب میکند و آن حضرت دیگر باره میدانخت
و چندان نبرد آزمود که چهل و چارتن از آن مردم حبش را بید کات حیم میقم ساخت آنگاه خوشتن سلام
علیه کلکون گفتن بجزا رحمت و رضوان حضرت ذی المنن و کن حبت پس از وی سلام الله علیه فاسم بن
امحسن بن علی علیه السلام و الصلوة جانب میدان کارزار و عرصه پیکار سپرد و هسی بار جوزه
و راست فرمود

لَا تَخْرُجْ نَفْسِي فَكُلُّ فَايَ الْيَوْمَ تَلْقَيْنَ ذَوِي الْحَيْنَانِ

آنگاه ده تن از آن خنده طعون بجاکه هلاک در اسکند و از اسب بیفتاد سلام الله و در صبرانه علیه ایوقت
امام حسین علیه السلام از است و چپ کران کشت و چپس را ندید پس سر مبارک بجانب آسمان
بلند کرد فقال اللهم انک توی ما یصنع یولد یبیت ای خدای کران هستی که از این گروه با پس
پیغمبر تو چه میرسد در سجاد الانوار از علی بن محسن علیهما السلام مرویت که در آن هنگام که حسین
علی بن ابیطالب کار و شوار افتاد از مکانی با آنحضرت کران شدند و آن حضرت را بر خلاف آن جماعت
پدیدند چه آن جماعت را هر وقت که سخت شدی چهره را دیگر کون و شانه را لرزان و قلوب در طیران
و دل در طیش افتادی لکن از خضایص امام حسین و پاره آنان که در خدمتش حضور داشتند آن بود که
چون آن زمان پدید آمدی رکنهای ایشان فروزنده و جوارح ایشان استوار و نفوس ایشان ساکن بودی
و بعضی از آن جماعت با بعضی گفتند کران شوید که هیچ از مرکب باک نذار فقال لهم الحسین صبرا یا بنی
الکرام فاللوت الاقطره تعبر بکم عن البؤس والضری الى الجنان الواسعة والنعم الدائمة
فانکم بکوه ان یتقل من سجن فی قصر و ما هو الا کون یتقل من قصر الى سجن و غلب
ان ابحدنی عن رسول الله ان الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و الموت حسره هؤلاء الجنان
و حسره هؤلاء الجنان ما کذب کذبت امام حسین سلام الله علیه فرمود ای فرزندان کرام و زادگان
بزرگان فحتم صبر و شکیبایی پیشه سازید و از مرکب هم نگیرید چه مرکب بمنزله قطره و پی است که شمار از بیها
وزیان و ناخستگی ها و ناملایمات این سراج آفات و لمیات بجان جاویدان و بایتین با فضا و صفا
و نغمتهای جانفرای باد و ام عبور بهی دهد پس کدام یک از شما ناکروه و ناستوده میشارد که از رندانی
پرغم بقبری با ناز و نعم انتقال دهد لکن حالت مرکب و سختی مردن و ازین جهان پروان شدن برای
دشمنان شما چنان است که شخصی را از قصری دل آرام بر زندانی بارنج و شکنج باز کرد و نهند

شماره ۱۱۳
کتاب تاریخ اسلام

شماره ۱۱۳
کتاب تاریخ اسلام

شماره ۱۱۳
کتاب تاریخ اسلام

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماصر

۴۱۲

همانا پدرم از رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث کرده است که دنیا زندان مؤمن و مشیت و بوتان
 کافران است و مرکب جبر و پل ایستادگی یعنی برهان است بوی جان و بوستانهای ایشان و جبر و پل
 ایستادگی یعنی کافران است بوی آتش حیم و تابش یزید همانا دروغ میگویم بختیستم ام و دروغ گفته
 شده ام یعنی آنچه خود گویم بدروغ نباشد و آنچه بجزان صادق را خبر داده اند با من دروغ نفرموده اند
 و در جلد عاشر بحار مسطور است که چون پسر پیغمبر بطرف مین نظر کرد و همیچک از رجا ل را یافت
 و بجانب یسار التقات فرمود پس همان کسی را بر جانی ندید علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام
 که در این هنگام از شدت رنجوری یزیدی جل سیت گذاشت بیرون شافت و جنابام کلثوم از دبنال
 آنحضرت جدا بر میکید یا بنی ارجع ای فرزندان من باز کرد فرمود ای عمه من مرا بخود گذار تا در حضور
 فرزند رسول خدا ای قاتل و هم فقال الحسن علیه السلام کُلُّوْهُم خُذْبِرٌ لِّاَلْبَغْيِ الْاَرْضُ خَالِيَةٌ
 مِنْ نَسْلِ اَلْحَكَمِ امام حسین علیه السلام فرمود ای ام کلثوم او را ازین کار باز دار و بمبیدان کار را
 راه مگذار تا زمین از نسل آل محمد صلی الله علیه وآله خالی نماند در کتاب اسرار الشهداء مسطور است چون
 جناب سید الشهداء حالت وحدت خود و قتل حمله یاوران را بخوان گشت با اطفال صغار خود و داع
 و بمیدان خروج و محیر بر نیره خود مکتبه فرموده کاهی شهدا نظاره و کاهی بروحیت و انفراد خود بخوان و کاهی
 بر زنهار و غربت و یکی تشکی و مصیباتیکه بر ایشان وارد گشته و خواهد گشت و کاهی ثبات دشمنان
 و یقین ایشان بقتل خود میکردست پس با داری بلند و خیزند اگر دامن ناصر بنصر نالمان من مغش
 یغثنا هل من موجد یخاف الله فینا امان ذاب بدت عن حرم رسول الله ص ازین مذاکرش بر ریز
 و آسمانها بکرمیت و ملائکه ناله بر آورند و زمین مضطرب شد و بجهله گفتند پروردگار این حبیب تو
 و روشنی چشم حبیب است ما را بنصرت او اجازت فرمای مع آنحدیث بعد از ذکر پاره مطالب که
 در این مقام نه در غور اشارت و حکایت است مرقوم است چنانکه در روایت رسیده است این هنگام
 که امام زین العابدین ندای آنحضرت و یکی آن مظلوم را بخوان شد نیره خویش بر گرفت و فغان و خیران
 از شدت مرض بیرون آمد امام حسین او را بدید و چون شاهین بلند پرواز بباخت و او را بر گرفت
 و بجهله دآورد و فرمود ای فرزند چه اراده داری عرض کرد ای پدر ندای تو در ک قلب مرا پاره کرد
 و حالت مرا و بگو کون ساخت بهمخواهم جان خود را فدای تو سازم فرمود ای فرزند تو مرخصی و بر تو جهاد
 بنت و توحجت و امامی بر شیعیان من و توئی پدر ائمه و کافل ایام و مستکفل اراکل و توحسرم مرا بدین
 باز میری و حاشا الله که زمین را بد و ن حجت از نسل من باقی ندارد ای فرزند من کویا کنان گویم
 که تو را اسیر و ذلیل باد و دست مغلول و بهر دو پای موثوق نمانند علی بن الحسین عرض کرد ای ابا
 تو کشته شوی و من تو کنان باشم کاشش مرکب من میبخت و زندگی مرا نا چیز میبخت و روح من

حوال حضرت پیدالتاجین علیه السلام

۳۱۳

خدای تعالی تو را بخش من خدای من تو میکت فرمود یا علی تو حلیه من باشی بعد از من و دالی بر شمعان
 من و قائم با و امروین و با دی بصراط مستقیم و حافظ علوم پریم و جدم هستی آنگاه با دی معافه فرمود
 و سخت گرفت علی بن حسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه میگوید که امام حسین در آن هنگام که در کربلا
 عازم قال گشت علی بن حسین را که علیل بود حاضر ساخت پس باسم اعظم و سوارش بنیاد آنحضرت
 و صیت نهاد و او را آگاهی داد که علوم و صحف و مصالح را بام سلمه سپرده است و بام سلمه
 فرمان کرده است که انجمله را بعلی بن حسین باز گذارد و ازین پیش باین خبر و دیگر اخبار که در این باب
 رسیده است در محبت امامت و ولایت علی بن حسین علیهما السلام اشارت رفت با جمله ترجمه حدیث
 باز شویم میفرماید جاعت بنو کلاب در میان آنحضرت و آب حایل شدند و تیری بجانب آنحضرت
 بیفکند و آن تیر بر بخر مبارک و قربان جای شریفش نشست امام حسین علیه السلام از اسب بیفتاد
 و آن تیر را بر کشید و بیفکند و کف مبارک بر زخون میگوشت و چون از خون آکنده میگشت بر سر درش
 مبارک میآید و میفرمود اَللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاَنَا مَظْلُومٌ مُّتَلَكِّجٌ بِدَعْوَى خَدَائِقَاتٍ مِّمَّنْ كَانَتْ
 ستم دیده و بخون خود آلوده باشم آنگاه صریحاً بر کوفه السیر بقیاد و دشمن خدای سنان ایادی
 و دشمن ذی الجوشن عامری لعنته الله علیهما با جمعی از رجال شام علیهم اللعنه و العذاب رویه
 به انبوی کرده تا بر فراز سران سرور با ستاوند و بعضی با بعضی همی گفتند چه انتظار دارید و با چه گران
 هستید این مرد را راحت و آسایش دهید پس سنان بن انس ایادی لعنته الله تعالی منرد شد
 و محاسن مبارک امام علیه السلام را بدست گرفت و با تیغ بر کفوی مبارکش ضربت میرساند و همی گفت
 سو کند با خدای سر از بدنت جدا میکنم کاهی که میدانم تو پسر رسول خدای و بهترین مردمان از خبت
 مادر و پدر باشی پس اسب آن حضرت بیاید و یال و میانش را با خون مبارکش بیاورد و همی جرت
 و لکه افکند و خروش بر آورد پس دختران پیغمبر چون میل آن اسب را بشنیدند و بیرون دویدند و آب را
 بی سوار بدیدند و بدانستند که حسین صلی الله علیه و آله مقتول شده است و آم کلثوم دختر امام حسین در
 آن حالت که دست خود را بر سر خویش بر نهاده و ندیده و زاری همی نمود و بیرون آمد و میفرمود و الحمد لله
 هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ قَدْ سَلِبَ الْعِمَامَةُ وَالرِّدَاءُ یعنی در یاب و بفریاد ما بر س ای محمد اینک
 حسین است که در این بیابان بی پایان سلوب العمامه و الردها بیستاده است در کتاب کشف الغنه
 مرویت که علی بن حسین علیهما السلام در کربلا در خدمت پدر گرامی که هرش بود و این احکام مبت
 سه ساله بود و در فراش پاری جای داشت چون امام حسین شهید گشت شمر بن ذی الجوشن
 علیه اللعنه گفت اَقْتُلُوا هَذَا وِی را بکشید فقال دَجُلٌ مِنْ اصْحَابِهِ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ اَقْتُلُوا فَرَضًا حَلَمَ تَقَاتَلَتْ
 یکی از اصحابش از روی کمال شغفی بر آنحال دآن روز کار و آن شقاوت و سختی قلب آن ملعون

شهادت خاندان حسین
 علیه السلام

ماده کربلا
 سید جواد علیه السلام

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب بصری

۴۱۴

گفت بزرگ و مثره است خدای آیینخواهی اینچون را بکشتی با اینکه رنجور و کم سال است و قتال و جدال
نموده است و بر او آیت صاحب نور العین جناب ام کلثوم خود را بر آنحضرت بیاویخت و نجات
یافت و پاره کفش این طفل صغیر است قتلش روانیت در حجار الا نوار و ارشاد شیخ مفید مسطور است
که حمید بن مسلم میگوید در روز عاشورا بحیثه علی بن الحسین علیهما السلام رسیدیم و اینوقت آن حضرت
باشدت مرض بر فراش بیماری بنیاده بود و جماعتی از رجاله با شمر بن ذی الجوشن علیه اللغه و العذاب
بودند با وی کشفه آیا این بیمار را دستخوش شمشیر میگردانی من گفتم سبحان الله آیا کوه و کان را بیاید کشت
این بیمار کوه است و رنجوزات و همچنان این سخنان بجهنم ایشان را از آفتاب میشه فرو آورد و دم تازی
باز شد در کتاب حیات الحیوان تألیف ابی البقار کمال الدین دمیری در باب باربع و العین
مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام در زمین کر بلا در خدمت پدر بزرگوارش جناب سید الشهدا
سلام الله علیهما بود و چون در صفر سن و خود سال بود او را نوشتند لَاهْتُمْ قَتْلُوا كُلَّ مَنْ اَنْتَ
كَافٍ فَعَلَ بِالْكَافِرِ قَاتِلَ اللَّهِ فَاعِلَ ذَلِكَ وَآخِرَاهُ وَلَعَنَهُ یعنی قانون آن جماعت لعنت آیت در قتل رجال فدیه
ال رسول آن بود که هر کس بسن بلوغ رسیده و رمارش سبزه کشته بود میکشند چنانکه این معالمت را
با کفار جنگجوی معمول میدارند خداوند بجهنم کس را که ایثار نمود و او را رسوا و ملعون گرداند و ازین خبر میرسد
که امام زین العابدین علیه السلام در آنوقت بسن بلوغ نبوده چنانکه لسان دیکو کتب اخبار در هنگام اراده
شمر لعین قتل آن حضرت را نیز مستفاد میشود لکن با خبر صریح و صحیح که در بودن حضرت محمد بن علی الباقی
سلام الله علیهما در زمین کر بلا از ثقات روات و معتمدین مورخین رسیده است درست نمی آید و غیر
در حیات الحیوان میگوید ابن زیاد بآنک قتل آنحضرت برخاست و خدای او را از آن اندیشه باز
داشت و بعضی از فخره یزید را قتل آنحضرت اشارت کردند و خدای او را حفظ فرمود و نیز می گوید
که زین العابدین را برادری بود که از وی بسن همین تر بود وی نیز علی نام داشت و در کر بلا شهید گردید
و نیز در همین کتاب در ذیل احوال جناب سید الشهدا مسطور است که امام حسین در روز عاشورا
ببال شتمن هجری چنانکه اوجینف در اخبار طوال مذکور داشته شهید گردید و مباشر قتل آن حضرت
شمر بن ذی الجوشن بود و بعضی گفته اند شمر ملعون ضربتی بر صورت مبارکش فرو آورد و سان این
امن نیز فرارید و با سنان طعنی بر آنحضرت وارد کرد چنانکه آنحضرت را از فراز اسب بیفتند و حویلی
یزید صبی علیه اللغه از مرکب خود فرو داد تا سر از بدنش جدا کند دستهای او بلرزه درآمد و برادر
خیش شبل بن یزید از باره بری آمد و سر آن سرور را از تن باز کرده با برادرش خولی لغت الله علیهم
کشت با تهمذ ازین بعد انشاء الله تعالی در ذیل معجزات امام زین العابدین علیه السلام بفرمان شهید
دست کر بلا صلوات الله علیهم اشارت خواهد شد در کتاب اسرار الشهادت مسطور است

حوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۴۱۵

که چون نظر مبارک امام زین العابدین بر جد شریف حضرت سید الشهدا علیه السلام مینماید که بر آنحضرت
و هیئت در زمین که بلا افتاده بود خویشین را از دوزخ بر زمین بکشند با اینکه نعل جامه معقول بود
با بجه در حدیث شریف مسطور است که سان ملعون راه سپرد تا سر مبارک حسین بن علی سلام الله علیهما
بر صید الله بن زیاد لعنه الله تعالى در آورد و این بیت را قرائت می نمود

اَمْلَأْ كَابِي فِضَّةً وَ ذَهَبًا قَتَلْتَ خَيْرَ النَّاسِ اَمَّا وَاَبَا
اَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْحَبَّابَا وَ خَيْرَهُمْ اِذْ يُسْبَوْنَ كُنْبَا

در حدیث شریف

نعلین ملعون

در این تقاضای زر و سیم باز بنیاد که من بهترین جهانیان را از حیث علم و شرف و ما در و پدر و نسب
و حب و عشق و شیم بگویم فقال له عبيد الله بن زياد و نَجَّكَ فَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّ خَيْرَ النَّاسِ أَبَا وَكَلَّا
لِمَ قَتَلْتَهُ إِذَا ابْنُ زِيَادٍ وَ حُشَمَاءُ بَنِي لُحَيٍّ كُفُّوا عَنْكَ وَ بَنِي لُحَيٍّ كُفُّوا عَنْكَ وَ بَنِي لُحَيٍّ كُفُّوا عَنْكَ
میباشد از حیث پدر و مادر از چه روی او را بکشتی آنگاه بفرمود تا آن حیث ما سزا تن بر گرفتند
خدا تعالی روحش را بدوزخ بفرستاد آنگاه ابن زیاد میبوی ام کلثوم دختر حسین علیهما السلام فرستاد
فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ دِيَارَكُمْ فَكَفَّ تَرْوَنَ مَا ضَلَّ بِكُمْ كُفُّوا عَنْكَ وَ بَنِي لُحَيٍّ كُفُّوا عَنْكَ
بخت پس چگونه می کردید پنج با شما بیای آورده و قَالَتْ بَابُ زِيَادٍ لَكِنْ قَوَّتْ عَنْكَ يَقْتُلُ الْحُسَيْنِ ع
فَطَالَ مَا قَرَّتْ عَنْ جَدِّهِ بِهِ وَ كَانَ يُقْبِلُهُ وَ بَلَّغَتْ شَفْعَهُ عَلَى عَائِشَةَ بَابُ زِيَادٍ عَيْدًا
بِحَدِّ جَوَابًا فَإِنَّ خَصْمَكَ غَلَّ فَرَمُودِ ای پدر زیاد اگر چشم تو بجشن حسین علیه السلام روشن کرد دید باری
ای بارور نگاران که دیدار جدش رسول خدای بیدار بشی روشن بود و او را می بوسید و بر دوش
مبارکش بوسه مینهاد و او را بر دوش مبارک خود حمل میفرمود ای پدر زیاد برای جد او آماده پاخ شو
چه در بامداد قیامت با تو بخصومت باشد یعنی سب که گاهی که مانند حضرت پیغمبر چون تویی بمعارضت
و مخالفت رود و چون و چرا فرماید جواب تو در کار تو بر چگونگی خواهد بود وَ سَبَّكَ عَالَمُ الدِّينِ ظَلَمُوا
اَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ معلوم باد که در این خبر مصیبت اثر چنانکه در بدایت ترجمه اشارت رفت مانع
اخبار متعارفه تعدادهای کلی است و در ترتیب و قایع و تعداد مقتولین و شهیدان و برخی مطالب
دیگر اختلاف بیاریست چنانکه بردانایان اخبار و مکرزندگان آثار پوسته هینت لیکن چنان کشف
می افتد که مقصود امام علیه السلام تقریر مطلبی و تبیین عنوان و حکایتی میباشد که بمقتضای حال مقام
فرموده نه توضیح و تشریح کماهی قصص و وقایع خبر و حقایق تام و قایع چنانکه مشأ در این خبر و در
شهدا از حضرت ابی الفضل العباس سلام الله علیه که رکن رکن آن قضیه نایله و بیان رصین
ان سیدان ابتلا و امتحان اشارتی زنده است پس معلوم میشود که مراد آن حضرت در بیان این
حدیث شریف بت خبر و سبط اثر نموده بلکه خلاصه و نمونه از آن حادثه عظمی را بیان فرموده است

حاجه ابی زین العابدین علیه السلام

رَبْعُ دَوْمِ اَزْ كِتَابِ مَشْهُوَةِ الْاَدَبِ نَاصِرِي

۳۱۶

در کتاب امالی از ثبات ابن ابی صفیه مرویت که حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام بعد از آنکه
عباس بن علی بن ایطالب صلوات الله علیهم نظر کرد و بجزیت و فرمود ما من یوم اشد علی رسول
الله صلی الله علیه و آله من یوم اُحْدِ قِیلَ فِیْهِ عَمَلُ خَمْرَةٍ مِنْ عَبْدِ الْمَطْلَبِ سَدَّ اللهُ وَاسِدَ سُلُوبِهِ
یعنی پنج روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت تر بود از روزی که در آن روز عَمَلِ
خمره بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول خدا گشته و بعد از آن روز روزی از روز مژده بر آن حضرت
سخت تر نگذشت که نه روز پیش جعفر بن ایطالب در آنجا گشته شد پس از آن منبر بود که پنج روز مثل آن روز
حسین علیه السلام نباشد گاهی که سی هزار تن لشکر بروی روی کردند و مکانی همی بودند که ایشان در آنجا
این است میباشند و هر یک بر یقین خون سپهر در پیشگاه حضرت داور تقرب میجستند با اینکه آنحضرت
ایشان را بخدای میخواند و آنجا عت میجستند و موعظت میافشید تا گاهی که آنحضرت را بظلم و عدوان
بغز شهادت نایل گردانیدند پس از آن حضرت سجاد سلام الله علیه منبرمود و حَمَّ اللهُ الْعَبَّاسَ
فَلَقَدْ اَثَرُوا اَبْلٰی وَفَدٰی اَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتّٰی قَطَعَتْ بِدَاہِ قَابِدَ لَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَیْمًا جَنَاحَیْنِ
بَطْنِ لَیْمٍ مَاعٍ لِّلْاَمَّةِ فِی الْجَنَّةِ کَمَا جَعَلَ لَجَعْفَرِ بْنِ اَبِی طَالِبٍ اِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللهِ تَبَارَكَ
مَنْزِلًا یُعْطِلُهُ بِهَا جَمِیعُ الشَّهَدَاءِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ یعنی خدای رحمت کند عباس سلام الله علیه را
که خوشیستن را خدای برادرش ساخت و برادرش را بر خوشیستن تا بشاید برگزیده داشت که در راه او
هر دو دست مبارکش از تن جدا گشت و خدایش بوجز آن دو دست و دو بال عطا فرمود تا
با فرشتگان در جهان جاویدان پرواز نماید چنانکه با جعفر طیار علیه اسلام نیز همین معامت فرمود همانا
جناب ابی الفضل العباس را در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی آن مقام و منزلت است که تمامت
شهیدان روزگار در روز رستاخیز بروی رستگ و غبطه میبرند در سجاده لایزال از حضرت امام محمد باقر
از امام زین العابدین علیهما السلام مرویت که چنان افتاد که چون مردمان برای دفن کشتگان
حاضر میدان شدند چون را بعد از ده روز در میان کشتگان بیافتند که از وی رایحه مشک بر میدید
رضوان الله تعالی علیه را قم حروف گوید مقصود از جَوْنِ غلام ابی ذر عفار است و او سبده
سیاه بود لکن ابو علی در کتاب نتهی المقال فی احوال الرجال میگوید جَوْنِ مولای ابی نصر است
و از سهدای که بلا بوده با تجمه چون آهنگ قتال نمود و در حضرت ابی عبد الله بفر شهادت فایز و امام
حسین بروی واقف گردید و عرض کرد اَللّٰهُمَّ بَصِّرْ وَجْهَهُ وَطَبِّبْ رِجْلَهُ وَلَحْشَرُهُ مَعَ الْاَبْرَارِ
وَ عَرِّفْ بَنَتَهُ وَ بَنَیْنَهُ بِالْحَمْدِ بار خدایا رویش را سفید و بویش را خوش و بایکوششش محشور فرما
و با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله معروف دار یعنی او را با ایشان محشور گردان چنانکه او ایشان را و ایشان
او را شناسند و ازین عبارت چنان مفهوم میثود که او را آن استعداد و قابلیت عطا فرماید که

در فضائل جناب
ابی الفضل سلام
الله علیه

در بیان چون
مولای ابی ذر
عفار

احوال حضرت سید الشاهین علیه السلام

۱۷

و ادای ایکنه مقام شود و مورد آن گردد که ایشان باو نظر عنایت برکشاید و در شناختن حضرت
خویش مندرج فرمایند و گرنه یکپس در حضرت ایشان از هیچ طبقه مجهول نخواهد بود و پاداش هر کس بر دست
همت ایشان حالت است با تبحر شیخ صدوق در کتاب امالی در مجلس سی و یکم میفرماید این مجلس
در ذکر بقیه منقول است و چون بتمام وقایع مصیبت و اغلب منقلب باحوال حضرت امام زین العابدین
علیه السلام است مزید الاطلاع اشارت رفت ابو اجمار و دوا بن بکر و برید بن معویه المعجلی
از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر روایت کرده اند فرمود **أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ**
وَجُلَدِيْرٌ ثَلَاثًا وَبِضْعَةٍ وَعِشْرُونَ طَعَنَ بَرُوجُ أَوْضِيْرٌ بِسَيْفٍ وَوَقَعَتْ بِيْنَهُمْ قُرُوءٌ كَثْرَتُ
كُلِّهَا فِي مَقْدَحٍ كَانَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ لَا يُؤْكَلُ یعنی چون جناب سید الشهدا سلام الله علیه شرف شهادت
نایل گشت سید و بیت و چند طعن نیزه و زخم شمشیر و غیر در بدن مبارکش رسیده بود و بعضی
روایت کرده اند که جلد این جراحات بر پیش روی داشت چه آنحضرت هرگز در جانب روی
برنگاشت و در پشت سر زخمی داشت معلوم باد که در عدد جراحاتی که بر آن پیکر مبارک رسیده
اختلاف بسیار است در شرح شایفه باین روایت مذکور اشارت کرده و نیز مینویسد بر روایت
جراحات آن بدن شریف بیک هزار و نه صد پیوسته این جوی در تذکره خود نوشته است عدد
جراحات بدن مبارک آن حضرت را بشماره آوردن سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضربت
شمشیر و در جامه های آنحضرت نشانه یکصد و بیست تیر یافتند و مسعودی در مروج الذهب میگوید در آن
که آنحضرت شهادت یافت در بدن شریفش سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضربت یافتند و در این
روایت با ابو مخنف موافق است و این روایتی است که ابن شهر آشوب از ابو مخنف از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام باز میآید و صاحب مناقب و سید هفتاد و دو جراحات مینویسد و هاشم
در سراج الانوار سید و شصت جراحات روایت شده و نیز سوای زخم تیر سی و سه ضربت مروی است
و نوشته اند که از کثرت تیری که بر بدنش برنشته بود مانند خار پشت می نمود با تبحر و این روایات
مختلفه معلوم است هر یک سندش با امام علیه السلام صحیح و امین است محل اعتناء و تصدیق است
در کتاب اسرار الشهادة فاضل در بنده ای اعلی الله مقامه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
سطور است که فرمود در آنحال که از غلبه مرض بهوش مییافته بودم بناگاه برفس از سر خود
ماندم مرغ سعید پیدم و چون بیک نظر کردم پر دم بود که از کثرت جراحات بنال و سهام و نیزه ها
پر دار که بر بدن مبارکش برنشته بود چون مرغی نمود با تبحر فاضل در بنده ای میفرماید ظاهر
چنان است که طبع فرمودن سید الشاهین لعالی سید الشهدا و آنچیزی که از طلق شد نقش شبیه
بعضوری خارج گشت در همین حال بوده است و هم در این کتاب سطوره است که علی بن ابی

در این کتاب

ربیع دوم از کتاب شکر الالوهیه ماضیه

۳۱۸

علیهما السلام فرمود پیش از آنکه حالت غشی بر من ستولی کردید و کرد و اخبار عمره کادر از حجج ائمه و تار کردند فطر بیک کردن و مقاتلت پدرم داشتم در آن حال شخصی از کفار را بخوان شدم که نیزه بر خنجره ابی عبدالله فرود آورد اما پدرم در آن گشت چون امامت بامن انتقال یافت داشتم یعنی به پیروی امامت در یافتم که از صلب این کا ذکر کسی باید که ولایت قائل باشد و این هنگام عارف گردیدم که بسبب و حکمت کشتن پدرم و ابا ایمنه بر قتل آن کا فرستگن بود چه بوده است در قسم حروف گوید در این باب و این ملاحظات از حضرت امیرالمومنین علیه السلام نیز در زمان مقامات حضرت خلیفه ماثور است و در باره مطالب این روایت بی تأمل نباید بود مع این حدیث صدوق علیه الرحمه سیفیه که از حضرت امام جعفر صادق مروی است لَمَّا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ نَبِيَّكَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالسَّيْفِ ثُمَّ أَتَيْتَهُ لِيَقْطَعَ رَأْسَهُ نَادَى مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ فَقَالَ إِنَّهُمَا الْأُمَّةُ النَّجِيَّةُ الظَّالِمَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَا وَفَّقَكَ اللَّهُ لِأَخِي وَلَا فِطْرٌ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا جَرَمَ وَاللَّهِ مَا وَفَّقُوا وَلَا يُوَفَّقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَقُومَ نَاسٌ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ چون امام حسین علیه السلام با شمشیر مضروب و بقطع سر مطهرش پرداختند منادی از جانب پروردگار تبارک و تعالی از وسط عرش مذکر و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود با سز زدنش جبر و ستم کردید موفق نخواهید شد خدا یقیناً شمارا برای اضحی و فطر آنگاه ابو عبدالله علیه السلام فرمود لا جرم سوگند با خدای توفیق نیافتند و توفیق نخواهند یافت تا گاهی که خون خواه حسین علیه السلام بپای شود علامه مجلسی میفرماید عدم توفیق ایشان برای فطر و اضحی یا از جهت اشتباهی است که در بیشتر اوقات در روایت هلال این دو ماه حاصل میشود چنانکه اکثری اینگونه معنی کرده اند یا برای این است که ایشان بسبب عدم ظهور ائمه حق و عدم استیلاى ایشان موفق بکمیل نماز این دو عید نمیشوند یا مطلقاً موفق نمیشوند بنا بر این که نماز این دو عید مشروط بظهور امام باشد یا این حکم مخصوص بعاده اهل سنت است چنانکه نزد من چنین مینماید و نیز از حضرت ابی جعفر ثانی مرویست که فرمود مردم عا ربیب کشتن ایشان حسین علیه السلام را بصوم و فطر موفق نمیشوند بعضی علما نوشته اند عدم توفیق ایشان بدلیل آن است که سینهها اغلب اوقات هشتم ذیحجه را عرفة محسوب میدارند و روز نهم را روز عید قربان می شمارند و گویند ماه ذیحجه را ماه یکم روز بیشتر میدانیم باین جهت از برکت عید اضحی محروم میمانند و نیز این جماعت بر پیوستن ماه رمضان روزی میگیرند و آن روز را عید می شمارند و روز عید را مستجاباً برای شایعیت رمضان روزه میدارند پس از فضیلت عید فطر هم محروم هستند

ندای از طرف عرش با جاست قد لعنهم الله

پیشتر شدن روز بر سنجاده بسبب تقدس

ذکر ظهور امامت و ولایت حضرت سیدالاحدین امام

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب فی تفسیری

۱۴۲

ذکر پاره حالات آن حضرت و سایر اهل بیت طهارت

بجست بعد از شهادت حضرت سید الشهدا سلام الله علیه

در امالی صدوق مرویت که چون حسین علیه السلام شهید گردید هیچ نسکی را در بیت المقدس از زمین

برنگزفتند چرا که خون تازه در زیرش پاشان شدند و مردمان آفتاب را بر در و دیوار سرخ سید پدید آمد که

کوفی ملاحظه معصومه بر دیوار بزرگ دیده اند و اینجالت بر این منوال بود تا علی بن الحسین علیهما السلام با

نشان بیرون شدند و سر امام حسین علیه السلام را بکعبه باز آوردند و بر روایت ابن جوزی در تذکره

در مقام وینا هر نسکی را بر گرفتند اینگونه دیدند و چنانکه در امالی صدوق مسطور است عبدالله

الحسین از مادرش فاطمه دختر امام حسین سلام الله علیهما روایت میکند که چون آن گروه ملعون بزرگ

منب و عارت بنجام با تاختند و من این احکام جاریه خورد سال بودم و دو طفل از طلبای

داشتم مردی از آنجاعت آن خلفا لها از پای من هسی در آورد و بی بکریت کفتم ای دشمن خدا

این کریمتین از نصیت گفت چگونه بخیم با اینکه دختر رسول خدا را مسلوب بنیامیم گفتیم ظلم

از پام کیم گفت ازان ترسم که دیکوی جز من بیاید و باز گیرد و هر چه در منازل و ابنیه ما بود بجماعت

بغارت بردند حتی لباها را از پشت ما میزدند در کتاب ارشاد شیخ مفید مسطور است که در نهایت

خانده ان عصمت از پیر سعد خواش کردند که جامه های ایشان را آنچه که برای ایشان ساتر باشد

و پس دهند عربین سعد ملعون گفت هر کس چیزی تنای ایشان برده باز پس دهد و بخدای سوگند

پس جرعی را باز پس نداد در مناقب ابن شد آشوب از شعیب بن عبدالرحمن خراسانی

مرویت که در یوم لطف بر پشت مبارک حسین بن علی علیهما السلام اثر و نشان بخوان شدیم

از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه ازان نشانه پرسش کردم فرمود این نشان آن ابا تنی

میباشد که آن حضرت بر پشت خویش حمل میفرمود و بمنازل اراذل و تیامی و ساکنین میبرد

در سجارا لایق از علی بن الحسین علیهما السلام مرویت که فرمود اِنَّ السَّمَاءَ لَمْ تَبْلُکُمْ مِنْذُ وَضَعَتْ

اَلْاَعْلٰی الْحِجْبَ بَنَی زَکَرِیَّا وَ الْحُسَیْنِ بَنِ عَلِیٍّ ازان هنگام که آسمان بر پای شده نخریده است مگر بر بخی بن

زکریا و حسین بن علی علیهما السلام را و می عرض کرد که در کسین آسمان یعنی علامت شمس چه بود

فَالْکَانَ شَازَا اسْتَقْبَلَتْ بِالْاُتُوْبِ وَ قَعَّ عَلَی الْاُتُوْبِ شَبْلُ اَثَرِ الْبَرِّ الْغَیْبِ مِنْ الدَّمْرِ

فرمود حالت آسمان در آن اوقات چنان بود که چون جامه را روی بران داشتی بر آن جامه

ماند اثر کیک از خون علامت میشت یعنی چنان مینمود که از خون کیک نشان یافته باشد

ذکر حرکت دادن دینار سید سجاد و سایر اهل بیت علیهم السلام را بکوفه

منشیام که

کریمتین
برخی و امام حسین
علیهما السلام

احوال حضرت سیدالساچین علیہ السلام

۲۲۱

در کتاب سجاد و دیگر کتب اخبار مفسور است که چون بعد از شهادت سید الشهدا و شهیدای دشت
 کربلا و شب خیم مبارک که آتش زدن خیمه و آن مصائب بزرگ و در زیت عظیم که بر عترت نخی کریم
 فرود آوردند و بفرمان پیر سعد علیه النحوت و اللعن فریاد رسول و جگر پاره های بتول و اولاد سیف
 مسلول و برادر رسول را بر آن حال که فلان سیر روی رقم و زبان را قدرت بیان و کوشش را طاقت شنیدن
 نیست بر شترها سوار و بطرف کوفه رهپار نمودند سید سجاد را بخل جامه بر کردن بیهوش و بدست
 اینکه آنحضرت را از شدت تاب مرض تاب و توان اندک بود هر روز پای مبارکش را از زیر شکم شتر
 از هم او بچینند تا جاده از بالای شتر در افتد و باغوان مراد و عصمت و خاندان طهارت را با این بیت
 روان داشتند و چون ابن زیاد از وصول اهل بیت پیغمبر مستحضر گشت با شتر کوفه فرستاد که مردم
 شهر را آگاه نماید که در روز ورود اهل بیت بچاکس رخصت نباشد که با اسلحه بنزد و آلات جنگ از سرای
 بیرون شود و گروهی ابو جهم از شجران سپاه و دیران لشکر را بر شوارع و طرق بازداشت تا مبادا در هنگام
 عبور اهل بیت اظهار از شیعیان حد را بر آن بگذرانند و نیز بفرمود تا رؤس مطهره شهدا را که ابن
 سعد برای او بفرستاده بود بر سر نیزه با نصب کرده باز گردانند و در پیش روی اهل بیت حرکت دهند
 و با ایشان شهر باز آورند مردم کوفه بدیدار اهل بیت مختار از شهر بیرون شدند و چون ایشان را بر آن روز
 در درگاه بخوان شدند از بگریختن و اغلب سپاهیان از گردار خویش پشیمان شده اسلحه از جبهه روان
 داشتند امام زین العابدین علیه السلام با صوتی صغیر و آوازی باریک فرمود **اَتُوحُونَ وَتُبْكَوْنَ**
لِحِلْمَانَا قَبْلَنَا چون شما خود بر مانوه و زاری می کنید پس ما را کدام کس بگشت یعنی شما خود ما را کشتید
 و با بیجاالت امیر ساختید و باین هیئت در این شهر در آوردید و خود نیز بر مانوه می کنید و میگردانید و دیگر در آن
 از ابو نعیم از صاحب ابن زیاد گفته اند علیه مروست که چون سر مطهر حضرت امام سلام الله علیه را
 نزد آن ملعون پیاوردند بفرمود و طشتی از ذهب گذاشته در حضورش نهادند و آن خبیث با چوبه
 که در دست داشت بر شانی مبارکش جبارت میکرد و میگفت **لَقَدْ اسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ**
 همانا زود پیری در تو چنگ در انداخت ای ابو عبد الله فقال **دَجُلٌ مِنْ الْقَوْمِ مَهْ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**
يَكْتُمُ حَيْثُ تَضَعُ قَضِيبَكَ مردی از آن جماعت گفت دست بردار و ساکن باش چه من رسول
 خدای صلی الله علیه و آله را بخوان شدم که بر این لب و دندان که تو چوب میکداری بوسه میکند
 آن ملعون گفت این روز در عوض روز بد است یعنی بتلافی آن کار هست که بفرمان پیغمبر در آن روز
 روی داد این جزای میگوید چون مر مبارک را در حضور ابن زیاد بگذاشتند که این اوست یعنی
 آنخ که در امور دخیل بود با وی گفت برخیز و قدم خویش بر دامن دشمن بگذار و آن ملعون بان جبارت
 اقدام کرد و باز بدین ارقم گفت چگونه می بینی گفت سو کند با خدای دیدم رسول خدای صلی الله علیه و آله را

و در این روز

و در این روز

احوال سیدالباقرین علیه السلام

۴۱۲

که در آن مبارک را در آنجا که تو پای نهادی میکند است و بقولی این واقع از یزید بن معاویه بازید بن ابراهیم
روی داد و در سبزه بازار از حسن بصری و ام سلمه مسطور است که حسن و حسین در حضرت رسول صلی الله
علیه وآله درآمدند و جبرئیل در حضور آنحضرت بود و حسین در اطرافش جنبش داشتند و وحیه کلش
می انگاشتند جبرئیل در این وقت چون کسیکه چیزی بگوید دست خود را اشارت می نمود پس بناگاه سب
و آبی و اناری در دست آورد و حسین آنرا تناول فرمودند و چهره برافروختند و بسوی جد خویش
بناشتند پیغمبر از ایشان بگرفت و میوید ثم قال صبرا الی امیکما بما معکما و بیکما یا بیکما انجبت
فصدا و اکما اموهما فرمود بسوی ما در خود شوید با آنچه با شماست و اگر از تحت بخت بدست پدر خویش
شوید خوشتر است پس حسین علیهما السلام بفرمان پیغمبر رفتند و چیزی نخوردند تا پیغمبر بسوی
ایشان شد آنوقت ایشان بجا آمدند و از آن پس هر چه از آن فواکه تناول میفرمودند
و یکبار به حالت خنجر باز بگشت تا رسول خدای بیک سرای خرامید حسین علیه السلام می فرماید
ایح تغییری در آن راه نیافت و در ایام فاطمه دختر رسول خدای صلی الله علیه وآله نقضانی پذیرفت
تا فاطمه علیها السلام وفات فرمود و چون فاطمه بدر و حجه ان گفت بر آن را موقوف و یا فقیه و سب
و آبی در ایام پدرم باقی بود و چون امیرالمومنین صلو الله علیه شهید گشت سفر جل موقوف و گشت
و سب بر آن نیست که داشت در حضرت حسن بود تا گاهی که حسن علیه السلام بر شهر شهید شد و این
سب تا وقتی که آب را بر من بر بستند باقی ماند و چون تشنگی بر من حیره میگشت سب را بسویدم
و آتش عطش را تسکین دادم و چون تشنگی و عطش من شد یافت عَصَصُهَا وَاَقْبَبْتُهَا لِفَنَاءِ
آن سب را به ندان بخریدم و بر برگ یقین دارم قال علی بن الحسین علیهما السلام سَمِعْتُهُ
سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ قُلْ مَقْبَلَهُ بِسَاعَةٍ فَلَمَّا قَضَى نَجْوَاهُ وَجَدَ رِجْمًا فِي مَصْرَعِهِ فَالْتَمَسَ
فَلَمْ يَجِدْهُ اَوْ فَبَقِيَ رِجْمًا بَعْدَ الْحُسَيْنِ وَلَقَدْ ذُكِرَ فَوْجِدَ رِجْمًا بِفَوْحٍ مِنْ قَبْرِهِ قُلْ اِنَّ ذَلِكَ
شَيْعِنَا الزَّوَالِ لِقَبْرِ الْحُسَيْنِ لَيْتَ اَوْفَا لِقَبْرِ الْحُسَيْنِ لَيْتَ اَوْفَا لِقَبْرِ الْحُسَيْنِ لَيْتَ اَوْفَا لِقَبْرِ الْحُسَيْنِ
از آن پیش که امام حسین شهید گردید از آن حضرت شنیدم و چون آنحضرت شهید گشت بوی آن سب
در مصرع آنحضرت استشمام شدی و من هر چه از آن سب نشان جهم اثری نیافتم و آن بوی
خوش بعد از حسین علیه السلام بر جای ماند و من قبرش را زیارت کردم و بوی آن سب از قبر
مطرش میدیدم داشت پس هر کس از شیعیان ماکه زیارت آن قبر شریف میشود بخواهد این را
باز داند در اوقات سحر کاهن طلب کند اگر آن شخص را پر شیعه مخلص باشد البته آرایحه طیبه را بخواهد
در یافت با تجله در امالی مسطور است که حاجب ابن زیاد گفت بعد از آن جبارت ابن زیاد و بار
مطر و سخن آنزد که بروایت شیخ مفید زید بن ارقم بود و آن پانچ ناستوده ابن زیاد و فرمان

مس که در این
سجده است

آنحضرت خدیجه بنت ابی طالب علیها السلام

۴۲۳

تا علی بن حسین علیهما السلام را غل برهنادند و با زنان و سیران بسوی زندان روان داشتند و من ایشان
 بودم و از هیچ کس چو خبر نمیدادم جز اینکه از مرد و زن آکنده می دیدم که همی بر صور هتای خود لطمه زدند
 و بگریستند پس ایشان را در زندانی محبوس ساختند و طوق علیهم و ابواب را بر ایشان بستند
 پس از آن ابن ربیع و لعنه الله تعالی علی بن الحسین و زنان خاندان پیمبر روان را بخواه و سر مطهر حضرت
 ابی عبد الله علیه السلام را حاضر ساخت و حضرت زینب خاتون و دختر فرزند سیر علی علیهما السلام در میان
 ایشان بود پس آن ملعون شقاوت بنیاد از زبان کفر بناد و قفل برکش و گفت الحمد لله الذی
 قَضَىٰ قَوْلَكُمْ وَكَذَّبَ أَحَادِيثَكُمْ سپاس خداوندی را که رسوای مقتول داشت شمارا و حادث
 شمارا کذب و دروغ باز نمود و حضرت زینب صلوٰه الله علیها فرمود الحمد لله الذی اصْرَفْنَا عَنْ مُحَمَّدٍ
 وَطَهَّرَ نَافِثَتَهُمْ اَللّٰهُ اَفْضَحُ بِلَاغٍ بِكَ نَاسِیَسَ خداوندی را که ما را بوج و مسعود محمد صلی الله علیه و آله
 کرامی و مطهر و از جمله اجاس و ادناس و آلائش هر ناپاک و ناپسای ظاهر و بطهر فرمود آنگاه میفرمود خداوند
 رسوای و مفتضح میفرماید فاستعان و ناستوده کاران و مذهب نماید فاجبران و در و علویان و تکوین
 رفقاران را یعنی خدای تر از سوا مینماید که فاسق و فاجر می آید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ حُشِعَ لَكَ اَللّٰهُمَّ اَلْاَلِیَّتِ
 آن میدون آن پاسخ بشنید گفت کردار و وضع خدای را با شما اهل البیت چگونه دیدی و ازین سخن می خواست
 آنحضرت را و ستایش ماست و اندوه کرده اند و گفت کَتَبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلَ قَبْرُ ذَا اِلٰی مَضَاجِعِهِمْ وَ یَجْمَعُ
 اَللّٰهُ بَيْنَکَ وَبَيْنَهُمْ فَتَحْتَا کُوْنُ عِنْدَهُ حضرت عمت آیت زینب خاتون سلام الله علیها فرمود ابر
 حجب حکمتهای الهی در لوح تقدیر قتل ایشان نگارش رفته بود لاجرم با تمام رغبت و رضای بقضای خدا
 بگذر شهادت مایل و سعید اجمدا بمضاجع و خوابگاه های خود واصل شدند و زود باشد که خداوند
 ترا و ایشان را بهم فراهم کند و در پیشگاه خدای محاکمت رود این وقت ابن ربیع و سخت بر آشت و بان
 اندیشه شد تا که آسیمی بر آنحضرت فرود آورد و عمر و بن حریث آن حبش را ساکن ساخت جناب
 زینب خاتون سلام الله علیها فرمود باین زیاده حُسْبُکَ مَا اَرْتَكِبْتُمْ اَفَلَقَدْ قُلْتُمْ رِجَالًا اَوْ
 قَطَعْتَ اَصْدًا و اَبَحْتَ حَرَمِنَا و سَبَبْتَ نِسَاءَنَا و ذَرَا بِنَا فَاِنْ كَانَ ذَٰلِكَ لِیْلَکَ تَفَاءً فَقَدْ اَشْفَقْتُ
 ای پسر زیاد کافی است ترا همان چیزها که در ما مرتکب شدی و برگردن گرفتی زیرا که مردان ما را کشتی و اصل
 و بیخ ما را بریدی و تشریشت ما را چاک زدی و زنان و سر زندان ما را اسیر داشتی همانا اگر این کارها
 برای خود آتش غضب و کینگی است که در دل تو از حضوت آل محمد مندر و خسته است باری شفا یافته
 و بمقصود و مطلوب دست در آوردی معلوم باد چنانکه اسارت میرو این کس را و کتب جناب
 در آنوقت که ابن زیاد آهنگ قتل سید سجاد را نمود جناب زینب خاتون مندر و در کتاب نور العین
 تالبت ابی اسحق از این دبی را لا نور در جلد عاشره مسطور است که مسلم حصا ص میگوید

حکایت خدیجه

حکایت خدیجه

مربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۳۲۴

در آن روز که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله را آورد کوفه میگردند مرا برای ابن زیاد و کج کاری
و پاره عیترت دارا ماره در آوردند و آخال که بخار خویش اشتغال و اتم ناکاه در اطراف محلات
کوفه بانک مایهویی بزرگ بگذشت از آن خادم که بخار مایه بود پرسیدم این صدا و غوغا چیست گفت
در ایستادست شخص خارجی را وارد میکنند کفم صاحب این سرا چه نام است گفت حسین بن علی است
چون بشنیدم تامل کردم تا آنجا که برفت آنگاه بر سر و صورت بزم و دست و پای خود را شسته
عمامه و جامه بر تن بپوشیدم و از قصر سرورن شدم در حالتی که از شدت لطمه و کویه چشم خویش بپناک
بودم که از نیروی منیش بشود و همچنان گریان بجانم کوفه در آمدم و مردم کوفه را نظاره میسپیدی کردم
که لباسهای فاخر بر تن بیارسته بر آن سر مقدس چشم بروخته بودند و چیزی بر گذشت که شترهای
چند پدیدار شدند که طاء و پوشش داشتند و حرم حسین علیه السلام و دیگر شهدا بر آن شترها
سوار بودند و امام زین العابدین را با حالتی ضعیف و نحیف بر شتری سوار و از رحمت سوار یک
بر آنکوز شتران از راههای آنجا عت خون می چکید و چون امام زین العابدین مردمان کوفه را بخوان و درو
ایشان و سر بر مغیر نخوت عظیم بگریست آنگاه این شعار را در آنجا گفت و شاد شدند

کلمات امام
زین العابدین
در کوفه

بَا أُمَّةً كَالسُّوءِ لَا سَقَبَ الرَّبِّعُ	بَا أُمَّةً لَمْ تَزَعْجِ جَدْنَا فَبِنَا
لَوْ أَتَيْنَا وَرَسُولَ اللَّهِ يَجْعُنَا	بُومُ الْقَبْرِ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ
لَسَبْرُونَا عَلَى الْأَقَابِ غَارِبَةً	كَأَنَّكُمْ تَشْتَدُّ فِيكُمْ دِينًا
بَنِي أُمَّةٍ مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَى	تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَا يَنْلُونُ دَاعِبِنَا
تَصِفِقُونَ عَلَى أَبْدَانِكُمْ فَرَجًا	وَ أَنْتُمْ فِي فَجَاجِ الْأَرْضِ تَسْبُونَا
أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَبَلَّغَكُمْ	أَهْدَى الْبَرِّيَّةِ عَنْ سَبِيلِ الْمَضِلِّ
بِأَوْفَعِ الطُّفِّ قَدْ لَوَّيْتُ حَرْنَا	وَاللَّهِ لَهَيْتُكَ اسْتَارَ الْمُسَيْفِ

رستندگاه
در کوفه

با تجمعه بعد از کلمات ام کلثوم و خطبه جناب زینب خاتون سلام الله علیها و فریاد و زاری و بیخ مردم
مردم کوفه بگریه امام زین العابدین علیه السلام پیش آمد و مردمان را اشارت فرمود تا سکوت نمودند
فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي
وَمَنْ كَفَرَ بِي عَرَفَ نَفْسِي أَنَا عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَا ابْنُ الْمَدْنِيِّ بُوْجِ لِسْطِ الْفُرَاتِ
أَنَا ابْنُ مَنْ هَتَكَ حَرَمَهُ وَأَنْهَبَ مَالَهُ وَسَلَبَ نَعْمَهُ فَيَا بَشَّةَ عِبْرٍ تَنْظُرُونَ
بِهَذَا رَسُولِ اللَّهِ إِذَا قَالَ لَكُمْ قُلْتُمْ عِزِّي وَهَتَكُمُ حَرَمِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّةٍ
یعنی سپاس خدای را درود پیغمبرهای را ای مردمان هر کس مرا یا سدی شناسد و هر کس
مرا نبی شناسد او را بخویشتن شناسا میدارم همانا منم علی بن الحسین بر علی علیه السلام منم پسر اسحق

کلمات امام
زین العابدین
در کوفه

احوال حضرت سیدالاحدین علیه السلام

۴۲۵

که بالیشتند در کنار دندونانش سرافرازش جدا کردند و چون کوفته شدش زنج نمودند منم سپر انحن که بعد از تفتیش در
حمت خرمیش را چاک زدند و اموالش را به نسیب و غارت بردند و نفیم او را مملوب داشتند پس با کلام چشم
بر رسول خدای بخران میوید کا همیکه با شما کوی کشید عترت مرا و چاک زوید پرده حشمت مرا پس شما از زمره آن
بیرون هستید اینوقت صدایا بجویه برخاست و غم داد و ده درد لها بشت و بایک ناله درازی با آسمان
بر شد و می بعضی بعضی گفتند هلاک شدید پس از آن حضرت امام زین العابدین علیه السلام بکویت
و این شرف است فرمود

و این شرف است فرمود

قُلْتُ عَلَيَّ الطُّهُرُ حَبْدَةَ الرِّضَا لَقَدْ كَانَ جَسْرًا مِنْ حُسَيْنٍ بِكَرْبَلَا
فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كَوْفَةِ بِالَّذِي أَصَابَ حُسَيْنًا إِنَّ ذَلِكَ عَظَمًا

باجد و اینحال که ایشان با نحال و متعال بودند منم یاد ی سخت برخاست و سرهای شهدا بر سرهای نیزه
نمودار گشت و سر متعس سطر سید الشهدا در پیش روی رؤوس شهدا نمایش گرفت و آن سر مبارک از تمامت
مردمان بر سولجای صلی الله علیه و آله آشفته بود چون امام زین العابدین علیه السلام رؤوس سطره را گران
کردید از قنات شغرد خاموش گشت و بکویت آنگاه رؤوس شریفه را بجلوس این زیاد در آورده و سر مبارک
ابی عبدالله الحسین را از سر نیزه بر زیر آورده در حضور این زیاد بکذاشتند و آن طعون با شانیای مبارکش
مشغول و بکلامی که ختم خدای را انحرش دادی متکلم بود آنگاه اسرار در محض او در آورده و در حضورش
باز داشتند علی بن الحسین سلام الله علیهما منم سو ف تَقِفُونَ وَ كَسَالُونَ
فَإِنَّ جَوَابَ تَزْوَنَ وَ بِخَصَائِدِنَا إِلَى النَّارِ نَقَادَ زَوَدَ بَاشَدَ که در عرصه سؤال و جواب ما و شما بیستم
و پرسیده شویم پس بگریه تا چه پاسخ باز گذارید همانا بسبب خصومت جد ما با تئ جنم کشیده شوید این یاد
زشت نهاد خواهمش کردید و جوابی باز نگفت در کشف القنه مسطور است و هم در ارشاد میفید و در بکویت
مذکور که چون اهل بیت را بر این زیاد در آورده حضرت زینب با جاده کهنه منم سوده در یک گوشه نشست
و کنیزانش اطرافش را فرو گرفتند این زیاد پرسید کیت اینکه گذشت و در آن نامه نشست آن حضرت
پاسخ او را مذا تاحسند بار پرسش گرفت بعضی از کنیزان گفتند زینب خنایه بنت رسول الله است و این زیاد را
با آنحضرت آن مکالمه که مذکور افتاد گذشت آن طعون گفت خدای تعالی نفس مرا از طرف جماعت طاعیه
و عاصیه از اهل بیت نوشا بخشد و منم در داشت این هنگام حضرت زینب رارقت فرو گرفت و بکویت و فرمود
بهر خدوم سو کند که تو بقتل رساندی شیخ و بزرگ مرا و بی پرده ساختی اهل مرا و قطع نمودی منم مرا و بریده
ساختی اصل مرا اگر این کردار ترا شغامی بخشد همانا شغایافتی و مرا و خویش حاصل ساختی این زیاد گفت
این زن طرفه شجاعه بر دایمی سجاعه با سین مملکه و با جرات است قسم بجان خودم پدرش شجاع و بر دایمی
سجاع و شاعره زینب فرمود زن کجی و شجاعت همانا مرا با شجاعت کاری نباشد لکن آنچه گفتیم

و این شرف است فرمود

و این شرف است فرمود

و این شرف است فرمود

زین العابدین علیه السلام را بوسیله ابوبکر صریح

۴۲۶

از سینه من تراوش کرده بعد از آن علی بن الحسین علیه السلام را بروی در آوردند ابن زیاد گفت کیستی
 فرمود علی بن الحسین فرمود که نه آن بود که خدای علی بن الحسین را بکشت فرمود مرا برادری بود که سینه
 نام داشت اورا مردم قتل رسانیدند ابن زیاد گفت بلکه خدایتعالی اورا بکشت آن حضرت در پاسخ
 این آیت قرآن فرمود **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا** یعنی خدایتعالی متنی میکند نفوس
 هنگام موت ایشان باینکه قطع تعلق و تصرف نفوس را از ابدان میفرماید **فَغَضِبَ لَهَا بِإِذْنِهِ**
اللَّهُ فَقَالَ وَلَيْكَ جَزَاءُ عَلَى جَوَابِي وَلَيْكَ بَقِيَّةُ لِرَدِّ عَلَيَّ إِذْ هَبُوا بِي وَاصْبِرُوا عَذَابَ
 ابن زیاد در غضب شد و با حضرت گفت آیا در توان جزاات باقی است که مرا ایگونه رد جواب میکنی
 و هنوز در توان نیرو و توان که بر من بر سینه بی جای است آنگاه گفت ویرایرون برید و گردن بزد
فَتَعَلَّقَتِ بِرِزْنٍ عَمَّتُهُ وَقَالَتْ لَهُ يَا بَنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا وَأَعْتَقْتَهُ وَقَالَتْ
وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ فَإِنْ قُتِلَتْ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ و بروایتی بعد از آنکه امام زین العابدین علیه السلام
 آن پاسخ مباد و آن ملعون خاموش گردید و بعد از آن با حضرت زینب سلام الله علیها آغاز سخن کرد
 و چندی اند و طرف مکالمت برفت چنانکه حضرت زینب بگویت و امام زین العابدین بی پای خاست
 و ابن زیاد و نظربروی کرد و فرمود **إِلَى كَيْفَ تَهْتِكُنَّ عَهْدِي يَا عَرَبُ** تا چند عمه مرا در میان مردم عرب از خشت
 و حرمش میکاهی و ابن زیاد پرسید این پسر کیت و گفتند وی علی بن الحسین است و آن مکالمه که مسطور
 افتاد در میان سید سجاد و آن شقاوت بنیاد بگذشت و قبل امام علیه السلام حکم فرمود این وقت
 عمه اش زینب آنحضرت را بخیت و فرمود ای پسر زباد آنچه از خونهای ما برنجی از بھر تو کافی است
 و امام زین العابدین را در آغوش کشیده فرمود سو کند با خدای ازین سپهر جدا نمی شوم و اگر بقتل بخوای
 رسانید مرا نیز با وی مقول دار ابن زیاد ساعتی در ایشان در نحویت و گفت شکفا برخویش آید
 و رحم سو کند با خدای که مرا کمان می رود که این زن آرزوی آن دارد که من اورا با این سپهر بچشم
 بگذریم این سپهر را بحال خود باشد که آن نیست که در وی هست از بھر او کامیت و بروایتی چون ابن
 زیاد بقتل آنحضرت فرمان داد و حاجب آن حضرت را گرفت و بوی خویش کشید حضرت زینب
 بر آنحضرت در آویخت و فرمود **يَا بَنَ زِيَادٍ تَذَرْتِ عَلَى نَفْسِكَ أَنْ تَكُنْ لَابِتِّي مِنْ كَيْلِ مُحَمَّدٍ**
صَبْرًا وَلَا كِبَرًا فَسَأَلَ النَّبِيَّ بِاللَّهِ لَا تَقْتُلْهُ حَتَّى تَقْتُلَنِي ای سپر زیاد برخویش نذر نهاده که چه
 بزرگ و کوچکی را از نسل محمد صلی الله علیه و آله باقی نگذاری ترا خدای سست مینامد که تا مرا بخشی اورا کشت
 آنگاه آنحضرت را بروی خود بکشید و ناله برآورد ابن زیاد بدو بخوان شد و فرمود اورا برای او بجای کن
 و بیوقت امام زین العابدین علیه السلام با عمه خویش فرمود ای عمه تو خاموش باش تا من با وی
 سخن کنم آنگاه روی باین زیاد کرد و فرمود **أَنْتَ هَدَيْتَنِي بِالْقَتْلِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ**

مکالمه ابن زیاد
 اسب سجاد

اراده ابن زیاد
 نذر آنحضرت

مکالمه ابن زیاد
 با حضرت زینب

احوال حضرت سید اسحاق بن علیه السلام

۴۲۷

وَكَاثِمَةُ لِلشَّهَادَةِ تو را بکشتن بچم دهمی مگر ندانسته که گشته شدن عادت ما و شهادت ما برای کرامت است و بر روایت صاحب روضه القفا بعد از آنکه پسر زیاد با حضرت زینب آن مکالمت بی پای بود رویه بلام زین العابدین آورد و گفت که خدا تعالی علی بن الحسین را کشته است که او را زنده میگردم و بر او تی دیگری پرسید گیتی فرمود علی بن الحسین گفت چگونه خدا تعالی ترا کشتن فرمود برادر من از خود بزرگتر داشتم که بدست شما مقتول گشت و من بامداد قیامت خوش را از شما میجویم عبید الله ندید که گفت او را خدا ای کشت ز ما سرود **اللَّهُ يَتَوَكَّلُ الْإِنْفُسُ حِينَ مَوْتِهَا وَكَانَ لِقَائِ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** عبید الله گفت تو نیز سوگند با خدا از آنان باشی پس از آن گفت احتیاط نمایند که این پسر بن بلوغ بالغ است یا نیست از اهل مجلس مروان ابن معاویة الاخری احتیاط کرده گفت ادراک زمان بلوغ فرموده است عبید الله بقتل آنحضرت فرمان کرد پس زینب دختر امیر المؤمنین علیها السلام بروی در آویخت و آن کلمات که مذکور گشتند عبید الله از خون آنحضرت در گشت و در آملی مسطور است که بعد از این مکالمات ابن زیاد و سرمان کرد تا دیگر باره ایشان را از زندان باز گردانید و جمعی را برای رساندن این بشارت با طرف اکناف روان داشت نگاه حکم داد که اسرا و سر مظهر امام حسین را بجانب شام حل نمایند در کتاب بحار الانوار از علی بن الحسین علیها السلام مسطور است که چون جانب ابی عبد الله سلام الله علیه راهش ساختند غریبی بیامد و پروبال خود در خون آنحضرت آلوده خود را خود را بمدینه طیبه رسانیده برب بام دیوار سرای فاطمه صغری نشست فاطمه سلام الله علیها چون سخن آن مرغ خون آلوده کردید بغال خوش خوشت و زار کوبیت و این شعر را آنکام تذکره بهی فرمود

سینه غریب غریب
در خون آلوده

نَعْبَا لْغُرَابٍ فَقُلْتُ مَنْ	مَنْ غَاةٌ وَلَيْكَ يَا غُرَابُ
قَالَ الْإِمَامُ فَقُلْتُ مَنْ	قَالَ الْمَوْفِقُ لِلْصَّوَابِ
إِنَّ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا	بَيْنَ الْأَمْنَةِ وَالضَّرَابِ
فَأَبْكِي الْحُسَيْنَ بِعَبْرَةٍ	تُوجِّحُ إِلَيْهِ مَعَ الصَّوَابِ
قُلْتُ الْحُسَيْنُ فَقَالَ لِي	حَقًّا لَقَدْ سَكَنَ التَّرَابِ
لَمْ أَسْتَثْقَلْ بِهِ الْجَنَاحُ	فَلَمْ يُطَوِّقْ رَدَّ الْجَوَابِ
فَبَكَتُ مِمَّا حَلَّ بِي	بَعْدَ الذَّغَاءِ السُّتَابِ

چون فاطمه صغری این سؤال و جواب بآن مرغ بفرمود از شهادت پدر خبر یافت و سوگواری نشست و این خبر را با اهل مدینه گذاشت پار د مردم مدینه گفتند همانا فاطمه ما را جادوی عبد المطلب آورده است کنایه از اینکه این مطلب مفرون بصدق نیست لکن اندکی بر نیامد که سر بیا از گشته شدن حسین علیه السلام با ایشان خبر رسید و نیز در روایت است که خبر قتل حسین را پیش از آن غراب کسی دیگر نیاورده بود معلوم باد که در عدد دختران امام حسین علیه السلام و نام فاطمه صغری سخن باختلاف است که در اینجا تمام توضیح است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۴۲۹

ولذا تن کبیرتن دوستی زیر تره کوش است و لهر نه کی است و در کتاب اسرار الشاده و ذکر این خطبه شریفه
 بعد از فاتحه حرب بحریک و سلم لیسلیک نوشته اند لکن اخی بنید و بتر من ظلمک و ظلمنا بحمد
 از صدر این خطبه لحنی باندک اختلافی مذکور افتاد میفرماید ای مردمان هر کس مرا شناسد همانا شناسه است
 و هر کس بر من شناسا باشد او را بگویم تا شناسد همانا منم علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب منم منم منم منم
 کسی که در کنار غر فرات فرج کرد و بیرون از اینک از وی خونی خواهند یا او را خوانان خونی باشد پس آنکس
 که او را بنزد درج و تیغ و تیرو سنگ و سان شهید کردند و اینجمله را را برای فخر کافی است یعنی مظلوم بودن
 و بستم شهید شدن و در راه خدای و اثبات حقانیت و استحکام شریعت ما را مفاخرتی شامل و کافی است
 سو کند میدهم شمار انجدهای ایردمان آید میداند که با پدرم نامه با مکتوب کردید و او را بنجیش بخوانید و چون
 مثل شمارا اجابت کرد و عهد و پیمان بگنجیده و کار بنجیدت و کیدت که داشتید و عهد و بیعت خود را
 نادیده انگاشتید و با این جمله گفتا بخشید سهل است با وی قتال دادید و او را بگنجید و مخدول بگذاشتید
 پس هلاک و دمار باد شمارا و این کردار شما که برای نفوس خویش مقدم داشتید و از بهر سرای آخرت بود
 فرستادید پست و نکوهیده و ذلیل و ناخسته با دین رأی که شما بدان اندرید با کدام دیده بر دیدار رسول
 خداوند قمار بنظاره شویکدیکه با گوید بگذاختا فرماید عترت مرا بگنجید و پرده حرمت مرا چاک زدید پس شمارا
 است من نیستید با بگذاختا من سیرا سدی و بردا بی خذل من شتر که راوی است میگوید چون مردمان
 این کلمات بشنیدند آواز با گویه برخاست و می با یکدیگر گفتند باده و هلاک شدید و ندانستید علی بن الحسین
 خداوند پیامر زود میرا که پند مرا پذیرفتار و حقیقت مرا در امر خدای و رسول خدای دائل بیت پیغمبر
 مختار نگاهدار باشد چه ما را با رسول خدای متابقی شایسته و پیروی بایسته است آنچه یک سخن و یکت
 صوت گفتند یا بن رسول الله ما بگذاختا بفرمان تو و دلهایمان تو و حفظ دمام کروگان نموده ایم
 و با کمال میل و رغبت حاضر حضرت و ناظر امر و حکومت تویم بر چه خواهی فرمان کن و بفرمان خویش
 ما را ما مورد ار با هر کس بگذاشتی جنگ جویم و با هر کس بطریق صبح روی در طریق صلح بوم و بریزید پید
 چنگ در افکنیم و بادشمن عیند جنگ در اندازیم و از آنان که با تو و با ما بظلم و عدول رفتند از خون خویشی
 و داد جوی نمایم چون علی بن الحسین از انجاعت بیرون از حقوق و حقیقت این کلمات بشنید فرمود هیبت
 هیبت انجاعت خدا را مکار که نفوس خویش را پای بند شهادت دانسته اید و نهیات نفعانی و هوا پس
 شیطانی بر شما دست یافته و از راه حق و طریق صواب باز داشته است آیا با آن ندیده و اراده باشد
 که از آن در بامن در آید که با پدرم در آید و بامن آن معالمت ورزید که با پدرم ورزیدید ازین خیال
 خام بر کنار شوید که هرگز چنین نخواهد شد سو کند با خدا و پروردگار شترانی که بسوی منی شتابان هستند یعنی
 آن شران حج گذران که در حالت رقت چنان بشاط و بتخر میرودند که گویا رقص کنان هستند همانا آن رهنما

کتاب خطبه شریفه
 در بیان احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام
 و در بیان احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام
 و در بیان احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

پنج دوم از کتاب مکتوبات ملا دین ناصری

۴۳

و جماعات که از مصیبت پدرم گذشته شدن او در دل وسیع ما جای کرده ببودی یافته و اندوه او
و اهل بیت او که با او شهید شدند بر جای است و مصیبت رسول خدا و پدرم و سرزندان پدرم و جدم
در کلام و دین من بانی و تخی آن در نای و خلق من بر جای آن اندوه و غصه در پنه سینه من جاری است
همیقدر مسلت من از شما آن است که نه با ما باشید و نه بر ما و از شما خوشتر و هشتم که با ما سرسری و پدید
زبان ما جوید و نه سودا و خرید آنگاه فرمود شکفت منبت که با حسین بغیر و کیدت رفیق و اورا بکشتید
چه ما پدر او امیر المومنین که از وی بهتر و برتر بود بهین معاشرت مبادرت در زید یعنی از سخت باین نفاق
و شقاق و عذر و کمر بودید اکنون نه از شما بید و شکفت می نماید پس ایردم کوفه بکشته شدن حسین شد
نمود چه این کاری بن بزرگ و مهمی من عظیم است که بجل و غفلت و شقاق و شقاوت مرکب شدید و آن
مظلوم شهید که بآل تشنه در کنار نهذات شهید شد جای کشد کاش آتش و ذوق خواهد بود در کتاب
احتجاج مسطور است که چون حضرت عباس بن علی علیه السلام با جماعت عنوان از کربلا باز گردید و آن
حضرت مریض بود و زنان کوفه با جامهای چاک و چشهای نناک و فریاد و عویل با ایشان گریان و نالان
و چنانکه مذکور گشت امام زین العابدین که سخت رنجور و زار بود با وازی نخت باریک فرمود همانا این جماعت
گریان هستند پس کدام کس غیر از ایشان مادر بگشت و حضرت زینب سلام الله علیها در خطاب با اهل کوفه
خطبه میفرمود و بلغ قرائت فرمود و در ارکان سموات و ارضین غنقه و ولوله در انکند امام زین العابدین
فرمود **بِأَعْمَارِ مَنْكَبِي فَقِي الْبَاقِي عَنِ الْمَاضِي اِعْتَبَارًا وَ اُنْتِهًا لِلَّهِ عَالِمًا جَمْرٌ مَعْلَمَةٌ هِمَّةٌ**
غَيْرُ مَقْصُودَةٍ اِنَّ الْبُكَاءَ وَالْحُزْنَ لَا يَزِدَانِ مِنْ قَدْرِ اَبَادَةِ الدَّهْرِ یعنی ای عمه خاموشی گزین چه باز
ماندگان را در بر کند شکان بعیرت و اعتبار باینست بود و تو محمد الله تعالی بیزحمت تقیم و ذلت رویت
و اما نوبی کلفت تقیم بدلت فهم و وصول یافته یعنی علم و فهم تو موهوبی و ذاتی است همانا که لیکن و باندوه
زیستن و ناله بر آوردن باز نمی گرداند آنس را که در کارش بملاکت و تباهی و دوری و جدائی سپرد
معلوم باد که صاحب احتجاج بعد از ذکر انکلام بگوید آنگاه علی بن الحسین علیهما السلام نازل گردید و بفرمود
تا خیمه اش را بپای کردند و عنوان را در خیمه جای کرده چون از فضا طبیرون آمد خطبه مسطوره را ب تفصیلی که
مذکور شد و بگویش اهل کوفه برآمد و این آنگونه پاسخ که مذکور گشت بعضی رسانیدند لکن ازین خبر در
ذکر اینکه خطبه و پاسخ مردم کوفه بآنگونه بی تأمل نشاید گذشت و چند فقره در نظر میگذرد که بیرون از
تحقیق نبایست بود کی آنکه صاحب احتجاج در ذکر خطبه زینب میگوید **لَمَّا أَتَى عَلِيٌّ بِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ**
بِالنَّوَةِ مِنْ كَرْبَلَا چون علی بن الحسین زنمان را از کربلا پاورد و این خبر باز می نماید که آن حضرت
با اختیار خود و اراده و مشیت خود از کربلا بکوفه شدند از روی اجبار و اضطراب چنانکه در بسننام
شهادت و حرکت و ادون علی بن الحسین و اهل بیت را بحالت اسیرن قدا و قسراً در حالتی که جمله را

کلمات سید خا
زینب سلام
الله علیها

تحقیق
در خطبه

بایند و قید بسته و علی بن الحسین را تل جامعه برخساده . جامعی از آن طایفه برایشان مکتوب و اهل
بودند و مردمان کوچه را از قریب بایشان و مکالمه بایشان جبراً و سرّاً ممنوع میداشتند و اهل بیت
بی حجاب بر ایشان بی حجاز وارد و آشوب کردند پس حکومت امام زین العابدین را ممکن این کرد و در مدینه
میشود چه حادثه بر غیر این جاری است و کدام بباط و فسطاط ایشان را بود و در کجا امکان افتادن
خیمه و با اختیار فرود گشتن و با اختیار منزل گزیدن و با اختیار نشستن و با اختیار بیرون شدن و با اختیار
سخن راندن و با اختیار از مناقب خویش و مثالب دشمن بر زبان راندن بود و کجا اهل کوچه را باید دید
آن شمیر و سناهای آمار دیده بخون و آن لشکر پر خاشاک و آن ابن زیاد دشمنگر و آن سبطت نیز میزد
نیز دید و آن حالت مصیبت اهل بیت و آن ممکن و اقدار آن چنان در کار آن سیند و بود که
انجمن کنند و کوش باز دهند تا آن کلمات بشنوند و خودشان بآن اقتدار و اختیار پاسخ گویند
و از مخالفت یزید و مخالفت با وی داستان نمایند و با مشاهدت سرهای مطهر فاذا این پیغمبر بر جان
خویش پیماک نباشد دیگر اینکه بعد از ورود اهل بیت بهمان حالت و آن مصیبت کردند آن بود که
جمله را از راه بزدان محل کردند پس ازین جمله باز نموده آید که آنحضرت کاهی که بسوی مدینه منصرف
کردید و معزز و محترم و با اختیار حرکت میفرمود و آن سربشکی که از طرف یزید با جامعی که از دور و کنار
در حضرتش راه می سپرد و بر عایت غرت و شأن و جلالت در خدمتش مامور بود و آنحضرت باراده
و شیت خود در کوچه ورود و بر اسم تعزیت و نوحه و بکاه اقامت فرمود و خیمه برافراشت
و مردمان در انجمنش فراهم و در ماتش بجا می نمودند اینکلمات فرموده و آنهم چنانکه در اغلب نسخ
مذکور است اسمی از یزید مذکور نیست و مردمان با تصریح از مخالفت او داستان نرانده اند
یا اینکه چنانکه از پیش مذکور گشت از صدر این خطبه در ورود او اول کوفه بر زبان مبارک گذشته
باشد اما تمام خطبه در ورود و دفعه دوم باشد و گفته با آن حسیطا عبید الله زیاد و کاشتن ده
تن لشکر و ننی از خروج مردم کوفه با اسلحه بیچوب قرائت خطبه در آنروز و آنحال درست نمی آید چنانکه
چنانکه صاحب ریاض الاخوان و حدائق الاشجان جذب فاضل محقق و عالم مدقق طایف محمد حسن قزوینی
علیه الغفران در این محث عوائق نموده و با ادله بهین تقریب بیانی فرموده است و در ورود و اقامت
اهل بیت بکوفه پسر زیاد باقامت در بصره مامور بوده یا با حضار دمشق و حضور حضرت یزید اشتغال داشته
ازین روی آنحضرت را در این کوفه خطبه امکان داشته و چون مردمان نیز در باطن بآن حضرت
مایل و در ظاهر سبب اقسام آنحضرت ساکن بوده اند و در استماع آن خطبه و موعظت مبارک
ورزیدند و در اینکه این خطبه مبارک جز از لسان امامت تراوش و جز از زبان ولایت نمایش و جز
از چشمه سار نیابیع رسالت که از شش منجوبه شبت و ترویجی می رود لکن ممکن است در هر مقامی

کتاب سوره العنکبوت

۴۳۲

لحی از آن بر زبان مبارکش رفته چنانکه در کتب اخبار نیز بتفاریق مسطور نموده اند و نیز بتأملها
در ورود دوم کوفه قرائت شده باشد والله اعلم در کتب معتبره مقاتل و اخبار مثل شرح شائیه
ابی ذر اس و غیر از آن حتی معتصمین از مخالفین مثل سیری در حیات النحویان از حکیم ربیع شریف
حضرت امام حسین و مجلس ابن زیاد و نیز علیها اللغه والبوس الشدید و در طی منازل حدیث زنده
و جای سگت و تیره کشته اند و حکمت انکار برای ابن بود که مردم عوام که بر آن عقیقت بودند که
حسین بن علی بر حلیفه زمان خروج کرده و چون خارجی است بیایست مقتول شود چنانکه سید
در شبهه خویش بر جای نمائند و گویند قتل ذریه رسول خدای تعالی و صواب و نیز پلید و پیر زیاد
نکوهش نهاد بصواب و مثاب هتند و همین معجزه ایشان را از عقاید خویش روی بر تافت و آن
اثربخشید که در عهد یزید و پس از وی مردمان بر آشتی و خجسته ای برخاستند و از جان و مال خویش
پشم برداشتند و کردند آنچه کردند و ریشه بنی امیه را از جهان برکنند حتی با قبور و اجداد ایشان
آن کردند که کردند و از اثر خاکستر و عظام سوخته ایشان در کورهای ایشان آن دیدند که دیدند و آن
حکایات و اخبار از کتب امامیه و مخالفین معتبرین اهل سنت و جماعت مثل مسعودی و غیره از قبیل
آنان بجا نماندیم که خواندیم و شنیدیم که شنیدیم و از معجزات و کرامات قبور مطهر شهداء ارض کر بلا چه بسیار
اخبار صحیح از مخالف و موافق شنیدیم که شنیدیم و از معاصرین روزگار دیدیم که دیدیم و نوادگان قیامت
پسیند و بشنوند و مشاهدت نمایند و اگر بخواهند این آثار که از مرآت الله اطهار و ذریه ابرار
ایشان در صفحہ روزگار نمودار و چون آفتاب روشن بر مردوزن مبرهن است مسطور و مرقوم و بزرگ
نه هیچ کتابی کنجایش و نه هیچ بیان و بنانی نیروی کنارش دارد در کتاب روضه الشهداء بعد از
مناظره ابن زیاد ملعون با حضرت زینب و امام زین العابدین علیهما السلام مسطور است که آن ملعون
با دربانان و عوانان گفت مرا از مکالمه این جماعت و مبالغت ایشان در مکالمات نجات بخشید
و در آن زندان که در آنخانه پهلوی مسجد جامع است مجوس دارد پتا بر آنچه رای من تعلق یابد در حق
ایشان جاری نمایم و در کتاب لهوف مسطور است که پس از آن ابن زیاد و منکران کرد تا علی بن
الحسین و اهل اورا بجان که پهلوی مسجد جامع غلبه و حل کردند حضرت زینب سلام الله علیها میفرماید که
گرام و له یا ملوک عربیه بر ما در نمی آید چه ایشان اسیری و ما نیز اسیری بودیم و از این خبر معلوم می شود
که حالت اهل بیت در این زندانخانه اوسع از مجلس سخت بوده چه ابواب و خل و حصر و ج برای ایشان
مسدود نموده است با تخته سید در لهوف میفرماید از آن پس ابن زیاد و فرمان کرد تا سر مطهر حضرت
سید الشهداء سلام الله علیه را در کوی و برز نهایی کوفه بگردانند و بر روایت ابی مخنف آن سر مبارک را بر بن
جای بخرمزد می دادند و بد و منکران کرد تا در کوی و برز نهایی کوفه بگردانند در آتش و میفرماید مسطور است که

ربع دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

۴۳۴

و سست بنمود و همان سخن بشنود و باجمال حاجتمندی و نیاز بدن بدان امر تن در نداد تا اینداستان باشوهر
 خویش در میان نهاد شوهرش چون بخوان شد که عیال و اطعانش از زحمت جوع و چدمت کر سکی تلف می شوند
 گفت باز شو و اورا بر نفس خویش اجابت کن و آن زن بیامد و مرا بر نفس خود ممکن داد چون عریانیش کردم
 و خواستم با وی مباشرت روم اورا لرزیدن فرود گرفت کفتم اینجا چیت گفت از خدای ذوالجلال یم دارم
 کفتم تو با اینجا ت فقر شدت از خدای ترسیده و لرزیده باشی و با این نعمت و دست من بیناک نباشم پس
 پس از وی چشم پوشید و از حاجتم دل بر گرفت و حاجتش بگذاشتم بار خداوند اگر این کار بر این منوال بر خفا ده ام
 مارا کثیش بخش پس آن سنگ مقداری دیگر کناری گرفت مروسیم حکایت چنان نهاد که مراد و ما در یک
 پیرو کن روزگار بود و کوشفندان داشتم و عادت چنان بود که از سخت ایشان را آب و نان بگذاشتم
 سپس کوشفندان خویش را بصحرایچرا برداشتم کی روز باران فرود گرفت و بسبب باران جانب بیابان
 نپاردم تا شامگاه کوشفندان خویش را بصحرایچرا برداشتم کی روز باران فرود گرفت و بسبب باران
 جانب بیابان نپاردم تا شامگاه کوشفندان را شیر از پستان دوشیده کاسه از شیر بر گرفت
 مبوی پدر و ما در شدم هر دو تن را بخواب اندر بخوان شدم مرا کران افتاد که ترک ادب گویم و ایشان
 از خواب برخیزم و آنکاسه شیر را همچنان تا صبحگاهان بروست بداشتیم تا ایشان بیدار گشته بار خدا
 اگر این کار را براه تو بگذاشتم مارا بخاتی رسان پس آن سنگ کران یکباره اندوخته غار بر کنار شد
 و ایشان با صحت و سلامت براه خویش ر بگذار شدند باجمعه در ذکر و ادایت صدوق علیه الرحمه در کتاب
 امالی مسطور افتاد که پسر زیاد بعد از آن تفصیل بفرمود تا اهل بیت رسول خدا را بطرف شام سپاردند
 حاجب ابن زیاد میگوید جماعتی از آنان که در صحبت ایشان روان بودند با من حدیث کردند که ایشان
 در آن شبها که میرفتند خود جماعت جن را از شب تا صبح بر حسین علیه السلام می شنیدند سید در کتاب
 اقبال سند با مام جعفر صادق منتهی مینماید که پدرم محمد بن علی با من گفت که از پدرم علی بن الحسین علیه السلام
 از محل نمودن آنحضرت را مبوی یزید پرسش کردم فقال جلتی علی بعیر یظلم بعیر و طاء و رأس
 الحسین علیه السلام علی علم و نسوئنا خلفی علی بغال مؤکف و الفارطه خلفنا و حولنا
 بالرماح ان دمع من احک عین فرع رأسه بالرمح حتی ادخلنا الی دمشق صا صا اهل
 الشاهوئنا اهل البیت فرموده است که در راه سپردن خمیدن که قتی بدون و طاء بر نشاند و سر
 مبارک سید الشهداء بر فراز علی نصب بود و جماعت زنان ما از دنبال من بر استرهای و بغال پالان و ابر
 سوار بودند و جماعت فارطه یعنی انا که در عمل و رفتار شدید و سخت و بعبه و شتاب بودند و در سختی
 و شقاوت مفرط بودند در پیرامون ما حرکت میکردند و بانیزه و رماح جنبش مینمودند اگر از تنی اشکی
 در دبر بخیزان میشدند سرش را بانیزه میکوبیدند تا کاهیکه با خیال ما را بدمشق در آور دند این وقت

بدون لیل
میرزا بنام

نوح بن برام
حسین علیه السلام

احوال حضرت سیدنا جبریل علیه السلام

۴۳۵

صیحه زنده صحیح برکشید ایدم شام بیجاغت اسیران اهل بیت هستند در نزد کربلا این جوی مسطور است که دافدی میگوید ازین روی علی بن الحسین علیه السلام را باقی گذاشتند که چون پدرش را شهید کردند وی رنجور بود شمر لغت لغت علیه بر آن حضرت گذشت و گفت اورا کشید آنگاه عمر بن سعد بیاید و چون آنحضرت را بدید گفت با بیعتی متعرض نشوید با شمر گفت و یکت برای حرم که ام کس بخوابد بود علی بن الحسین میفرماید پس مردی از اهل کوفه را بگرفت و با من اگرام نمود و مرا در منزل خود گذاشت و هر وقت نزد من میشد یا از نزد من بیرون میشد میگویند و من همی گفتم اگر مردی از اهل کوفه را خیر و خوبی باشد نزد همین مرد است پس در همین حال که نزد او بودم روزی منادی این زیاده کرد که هر کس علی بن الحسین نزدش باشد بیاید اورا بیاورد و سعید در هم اورا است میفرماید پس آن مرد درآمد و همی میگویند و با من گفت من ازین جماعت ترسناک هستم پس دست مرا بگردنم بر بست و با آن جماعت تسلیم نمود و در اهرم را مأخوذ داشت در کتب مقاتل و اخبار مسطور است که چون پسر زیاد از وقایع قتل پسر پیغمبر و اصحاب او و دیگر حالات حالات ایشان بنویسد بن معویة علیه اللغه کتب کرد و برید تخت شادمان گشت و در جواب نوشت که سر مبارک ابی عبد الله در روس دیگر شهادت ابراهیم نماید و اطفال و مناد و عیال آنحضرت را بشام بفرستد و ازین کردار برید معلوم میشود که اورا سوء تعبیری بزرگتر چه کاهیکه نامه پسر زیاد به او پیوست از کمال شادمانی چندی در نامه متوقف بود و آنوقت که بد است مردمان بهات و می لب بر میکشید و اورا از دین بکانه میخوانند و در دلها کینه اش میپارند و بهر روز که خواهی باش بر مخالفش قدم میگذارند با جماعت حصار گفت مرا نه آن مقصود بود که پسر مرا نه حسین را شهید کردند بلکه همی خواستم از حدود اسلام دور بدارم تا حسین نیز در شمار کتین از مسلمانان باشد و همان حکم که بر دیگر مسلمانان وارد است بروی وارد باشد و این کار بار که پسر مرا نه نموده همه از سوء سریریت و ضعف رای او بود خدای او را و کردار او را قبح بدارد و در حقیقت آن کردار پسر زیاد و آن سخن نیز بد همان است که خدای در قرآن یاد میفرماید کَثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَا كُفْرًا قَالَ إِنَّهُ بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتُهَا أَنَّهُمْ فِي الْإِخْلَافِ فَبَيَّنَّا ذَلِكَ جَزَاءَ الظَّالِمِينَ و در این صفت نیز را مشابیهی تام است با شیطان چه شیطان نیز دروغ میگوید من از برورد کار عالمی میترسم چه اگر ترسیدی یا غوی و یحیی پذیرد ختی و نیزید اگر از کردار پسر زیاد خرسند و شاد نبود و دیگر باره بد و نامه نمی کرد که عیال رؤس مطهره را باز حمت و جاری در هر شهر و دیار که دایند وارد و شقی نمایند و از آن پس همه کاه میرید عبید الله بن زیاد را لعن میفرستاد و عبید الله زیاد و نیز بد را لعن میفرستاد و میگفت هر چه من کردم با مرا و کردم و حاکم و امر او بود و بر نفاذ امرش اصرار او داشت پس از چه روی بان شیت که پدرش معویة با حسین علیه السلام معبول داشتی و می سلوک گذاشت با اینکه

و در کتب مقاتل و اخبار مسطور است که چون پسر زیاد از وقایع قتل پسر پیغمبر و اصحاب او و دیگر حالات حالات ایشان بنویسد بن معویة علیه اللغه کتب کرد و برید تخت شادمان گشت و در جواب نوشت که سر مبارک ابی عبد الله در روس دیگر شهادت ابراهیم نماید و اطفال و مناد و عیال آنحضرت را بشام بفرستد و ازین کردار برید معلوم میشود که اورا سوء تعبیری بزرگتر چه کاهیکه نامه پسر زیاد به او پیوست از کمال شادمانی چندی در نامه متوقف بود و آنوقت که بد است مردمان بهات و می لب بر میکشید و اورا از دین بکانه میخوانند و در دلها کینه اش میپارند و بهر روز که خواهی باش بر مخالفش قدم میگذارند با جماعت حصار گفت مرا نه آن مقصود بود که پسر مرا نه حسین را شهید کردند بلکه همی خواستم از حدود اسلام دور بدارم تا حسین نیز در شمار کتین از مسلمانان باشد و همان حکم که بر دیگر مسلمانان وارد است بروی وارد باشد و این کار بار که پسر مرا نه نموده همه از سوء سریریت و ضعف رای او بود خدای او را و کردار او را قبح بدارد و در حقیقت آن کردار پسر زیاد و آن سخن نیز بد همان است که خدای در قرآن یاد میفرماید کَثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَا كُفْرًا قَالَ إِنَّهُ بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتُهَا أَنَّهُمْ فِي الْإِخْلَافِ فَبَيَّنَّا ذَلِكَ جَزَاءَ الظَّالِمِينَ و در این صفت نیز را مشابیهی تام است با شیطان چه شیطان نیز دروغ میگوید من از برورد کار عالمی میترسم چه اگر ترسیدی یا غوی و یحیی پذیرد ختی و نیزید اگر از کردار پسر زیاد خرسند و شاد نبود و دیگر باره بد و نامه نمی کرد که عیال رؤس مطهره را باز حمت و جاری در هر شهر و دیار که دایند وارد و شقی نمایند و از آن پس همه کاه میرید عبید الله بن زیاد را لعن میفرستاد و عبید الله زیاد و نیز بد را لعن میفرستاد و میگفت هر چه من کردم با مرا و کردم و حاکم و امر او بود و بر نفاذ امرش اصرار او داشت پس از چه روی بان شیت که پدرش معویة با حسین علیه السلام معبول داشتی و می سلوک گذاشت با اینکه

بع دوم از کتاب سکوۃ المادب ناصری

۴۳۶

معویه عامل و مدبر در ظاهر کاهبان دین و دنیای خویش بود و هیچ متعرض امام حسین نمیگشت و با او مدارا مینمود و در این سخن که سپهر جازه میگفت ذیبحی بود چه معویه در امام حسین علیه السلام و دفع آن حضرت از پسرش یزید نیرومند تر بود و با اینکه بی ساطرات و خطوب در میان آنحضرت و معویه بگذشت نظر بمصلحت روزگار خویش بر خود هموار ساخت و تا آنچند که قدرت بر دباری داشت نادیده انگاشت و چون در کار خویش متعجز و مهتوت گشت بامروان بحکم سخن مشورت به پیوست مروان گفت مرا رای که چنان است که حسین را با خود بسوی شام کوچ دهی و رشته مؤالفت و موافقت اهل عراق از وی و او را از ایشان بپایه داری چه انبوقت معویه در حجاز و زمیپرد معویه گفت سوگند با خدای من در آن اندیشه بودم که در مشورت تو از وی مرا آسایش اقد و توهمی خواهی مرابد و مبتلا سازی و اگر نخواهم بر او و افعال او صبروری پیشه کنم چنان است که بر شربت ناکوار مکروهات یگسائی جویم و اگر نخواهم با وی به سارت و بدی کار کنم قطع رحم نموده باشم و این سخن معویه نیز بکذب بود چه میدانست وی برادرش حسن علیه السلام را مگر و خدعیت بشهادت آورد و برای تمهید اساس ولایت یزید آن کو هر درج امانت شهید ساخت و مردمان را از کینه او دلها آکنده و عیون اعیان را مردمک دیده در عیون بنین و عدوان و کفر و طغیان او گردن ده گشت و صریح بدانست که اگر خود در تنبای حسین علیه السلام اقدام نماید و آن کند که بابرادرش امام حسن سلام الله علیه نمود یکباره قلوب رجال را در معادات خویش نسبت نضال و صدور اسطال را در مراعات خویش منشاء بنال سازد چندانکه بروی بر آشوبند و سلطت را از خاندانش باز گردانند این بود که بر پاره ناملایمات بحلم و بردباری رفت و حفظ ظاهر را با حسین علیه السلام بر وفق و ملائمت پرداخت و خاطر خویش را همواره از تنش کین و حد آنحضرت کانونی مشتعل داشت و چون دل بولایت عهد یزید بست و او را از حفظ آداب ظاهر شرع بیکانه میگریست اند و بکین منزلت تا اگر راه هلاک و بوار سپارد یزید را با وجود مانند امام حسین فرزند پیغمبر و آن معالی و مراتب چگونه بروفق مراد بخواهد گذاشت و اگر چند امام حسن را برای تمهید همین اساس بشهادت رسانید از امام حسین خاطر آسوده نداشت نه خویشتن مناسب میدانست که او را بتاه کند نه یزید را با آن حالت خروخار و قمار و قمار و بیکانگی از سرعیت پیغمبر مختار مستعد آن امر میدانست این بود که حالت صبر و سکون از وی میرفت و در کار آن حضرت با محارم خویش مشورت می نشست و آنچه که میتوانست بنی امیه را استیلا میداد و ذریه رسول را طول میافت و چون در مشورت مروان خاطرش از غم و اندامان نرسد و بدانست دفع این غایله بنگاه داری حسین علیه السلام در شام با بنجام نمیرسد و نیز تواند بود که در مملکت شام نیز جمعی با آن حضرت دل سپارند و آنحضرت را صیت فضل و مناقب عظیمه و فتنه عظیمه کرد و و اگر نه این اندیشه

حوال حضرت سید الشهدا علیه السلام

در کدبان خاطرش آتش در آغوشی هزاران هزار سال بر عتاق و خطاب و حضرت یکتا شدی و از شد
 و شکر که امانت خدای مکر موید آن کس بود که در تمام عمر محض غضب خلافت سید خویش را بدست
 سهام ملامت ساختی و از هر عربی یا بانی هزاران نالایم بشیدی و بچشم و بر باد می گذرانیدی و در شهادت
 ایشان را که چند روز و ناموس او بودی بر جان خریدار شدی و بجر ساعت جان بدادی و آتش خشم را
 از دل بر زبان گذرانیدی و این علم و بر و باری از آن بود که او را طبعی حسیم و خوشی کریم بودی
 بلکه چون از تمام فضایل انسانی و محال انسانی بی بهره بود و از آن طرف می خواست بر آن حکومت که
 و یحییان با غرض خویش از بجز او بنیان نماند زبان نرسد و حقوق خاندان نبوت و امامت را
 غضب نماید جز اینکه در کب آرزو را بنام علم و بخشش رام نماید چاره ندید و نالایات روزگار تا آخر
 روزگار خویش بخشید و بر جان و دل کشید و سهام نکویش را بر صدر و دیده بخیزد خون جگر بخورد
 و تیرهای بلایا بر دل سپرد و از سوز دل با کس نخواست و بدو چنانکه از حدیث سعید بن العاص اینجمله کشف
 می افتد چه آنگاه که از مشورت مردان حکم از اندود و غم نرفت و در نزد خویش اقامت داد و کسی را
 سعیدی سعید برانگیخت و گفت یا ابا عثمان مرا در امر حسین راهی بنمای و مشورتی بساز ده سپر سعید با او گفت
 سوگند با خدای تو از حسین نه در امر خویش بپناک هستی بلکه این حکم که تراست برای آن است که بعد از تو
 بماند چه خواهد گذشت اما بدان که این کس را که از بجز او قرین ساختی یعنی پیرت یزدیرا که خلیفه و مجالفت او
 نامزد ساختی اگر حسین علیه اسلام با وی مصارعت جوید خود بر زمین افتد و اگر بخوابد بروی پیشی جوید
 یزدیرا وی سبقت گیرد چه حالت حسین در این ماده چون حالت منت نخله است که آبی بیاش
 و سری به او برافرازد لکن آسمان نیرسد یعنی امام حسین علیه اسلام با این تمید قواعده که تو از بجز یزدیرا
 محمد داشتی و ساده سلطنت که از بجز او پهن ساختی نمیتواند با او بستیزد و آویز شود و بر مکان رینع خلافت
 و سوا منع سلطنت جای کند چون معویه این سخن بشنید سعید را کتین کرد و از معارضه حسین علیه اسلام
 روی بر تافت چه معویه خود نیز میدانست که چه تیری بکار برده و از سر زندان خود چگونه جیش
 بی باک را و لیعد ساخت و اگر چند نخوی و حصال خلفانیت اما چون معویه در زمان خلافت خود وضع
 خلافت را سلطنت جو تغییر و تبدیل داده بود ازین حیث چندان در امر یزدیرا بپناک نبود و هیچ باک
 نداشت که یزدیرا سلطنتی چون اکاسره و مزاعنه و جبار بره پیشین روزگار بدست افتد و در یزدیرا
 از جهان برانگند تا عتاق او بتواند برسد سلطنت و ساده پادشاهی ممکن جویند چه اگر
 بقانون اسلام و خلافت شرع خیر الانام میشت هرگز در اولاد و نخی پایید و در اینجمله می خواست بدانند
 که این تیر بکار برده مقرون بصواب است و هو شندان را محل تصویب و اعتماد بخوابد که دید یاز چمتی
 بیوده و در بخی لغو بر خویش بر نهاده این بود که چون سعید بن العاص که بعقل و تدبیر نامبردار بود

در کدبان خاطرش آتش در آغوشی هزاران هزار سال بر عتاق و خطاب و حضرت یکتا شدی و از شد

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ماضی

۸۳۲

از اندیشه او خبر گرفت و نتیجه آن پذیرا بر وفق آرزوی او باز نمود بدانست تدبیرش کافی و برای ادراک مقصود وافی است این وقت خرم و مسرور او را بستود و راه خویش باز پیمود و در فراش آرایش و سرور برآشود و در فضل المله مسطور است که ابن زیاد زمان و کودکان را سوار بر پالان روان داشت و علی بن الحسین علیهما السلام در حالتی که در دست مبارکش و کردن شریفش غل داشت با ایشان بود و آنجا عت ایشان را همچنان بر این حالت می بردند تا بموی شام و وصول یافتند و بروایت سید علیہ الرحمۃ ابن زیاد محض بن ثعلبه العاذی را بخواند و رؤوس شریفه و اسیران و زنان را بدو سپرد و چنانکه اسیران کفار را بکودنشد آن ملعون ایشان را بشام برد و از پاره روایات معلوم میشود که رؤوس شدند او را زجر بن قیس و با جماعتی از رؤسا و اصحاب او حال بودند و بعد از فرستادن سرها به تجیز اطفال و منوان پرداختند و علی بن الحسین را غل بر گردن بر خاند و از دنبال سرهای شدند با محض بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن ایشان را روان داشتند و آنجا عت ایشان را بردند و با آن جماعت که سرها با ایشان بود ملحق گشتند و علی بن الحسین علیهما السلام در طی طریق با یک کس یک کلمه سخن نفرمود تا دمشق رسیدند و میری در حیات الحیوان میگوید امیر جماعتی که اسرا و رؤوس شدند را بشام حرکت میدادند شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیه بود و بنده بغض در این وقت در دمشق جای داشت و شمر ملعون داستان غم انجیز ایل بیت را برای او بگذاشت نه زجر بن قیس و شیخ مفید چنانکه ازین پس اشارت میدود زجر بن قیس را مجبور و مستکلم میداند و هم معتبرین روایت روایت کرده اند که ابن زیاد ملعون شمر و خول و شمر بن ربیع و عمرو بن العجاج را با هزار سوار ساختی نمود و رؤوس شدند و سبایا را با ایشان سپرد و فرمان کرد بموی دمشق راه برگیرند و بھر شهر و دیار که رسیدند سرها و اسیران را بگردش و نمایش درآوردند و از آنجا که چهل تن یا پنجاه موی آن صندوق بودند که مخزن رئیس شریف امام حسین علیہ السلام بود و سایر سرها را نیز در صندوقها جای دادند لکن سر مبارک امام حسین علیہ السلام در صندوق واحد بود و هیچ سری ابا زید داشت و پسر زیاد فرمان کرده بود که آن سر مبارک را بیکجا از صندوق بیرون نیارند مگر در هنگام دخول در قریه یا شری که در اوقت بیرون آورده بر سر سنان بادیکو سبایا بود بر شتری بدون و طار و پوشش سوار کرده و از راههای مبارکش خون می چکید و هم از ثقات روایت مروی است که امام زین العابدین و عورات ایل بیت علیم اسلام بر دواب و شتران خویش روان شدند چه اموال ایشان را بغارت بردند نه دواب و نه شترهای ایشان را و آنجا را برای ایشان بر جای گذاشتند و دواب و دواخل از خاصه خود ایشان بود و از پاره روایات معلوم میشود که پیش از آنکه امام زین العابدین علیہ السلام را ساخته سفر شام نمایند مغلول نموده لکن نه چنان است بلکه در و دو کوفه غل و جامه بگردان آتخنهت بوده و چون آنحضرت را با سایر ایل بیت بنزدان بردند و در برایشان بستند آن هنگام

وضع حرکت
ال بیت بوی
شام

وضع حرکت
ال بیت بوی
شام

احوال حضرت سید العابدین علیه السلام

غل از وی برداشتند و گاهی که بسوی شام حرکت دادند غل بر خاستند و در صبح آفتاب جوهری مرقوم است
جامعه یعنی غل است و جامع یعنی غلال است و صاحب مجمع البحرین میگوید غل آن حدیده است که جمع
نیاید دست اسیر را بگردان و جامعه یعنی غل است چه جمع نیاید هر دو دست در گردن و ممکن است که از نزد وی
جامعه میکشند که بطوری ثقیل و سنگین بوده که بعضی آنکه بر گردن کسی می نهادند لایق گردن از سنگینی بار بزرگ
بر میآید و دستها را کنار هم با آن ثقل آن و یاد کردن می نمودند تا زحمت فراوان بر گردن نباشد یا زنجیری
یکوصل بوده است که بر گردن و دستها و پاها جای میکرده است با بجهت چون اهل بیت اطهار در خدمت
علی بن ابی طالب علیه السلام بشهریکه مسطور گشت بجانب شام راه سپار شدند و منزل بمنزل راه
راه نوشتند این شعر حضرت امام زین العابدین کا همیکه از منزل دعوات بگوچیدند قرائت فرمود و در آن
بحریت و بر وایت ابی مخنف لوط بن یحیی از وی رحمه الله تعالی چون اهل بیت اطهار و رؤس شهدای ابرار
در طی راه از دعوات عبور کردند و گاهی که از باب لاریجین درآمدند و سر مبارک ابی عبد الله سلام الله علیه را
در رجه نصب کردند امام زین العابدین از مشاهدت اینحال بحریت و این شعر را بخوانند

نهی

و از آن حضرت

لَبَّيْتُ شِعْرِي عَافِلًا فِي الدَّيَاجِ بَاتَ مِنْ نَجْعَةِ الزَّوْمَانِ بِنَاجِ
أَنَا بَجَلٌ لَا مِلَامَ مَا بِالْحَقِّ ضَابِعٌ بَيْنَ غَضَبِهِ الْأَعْلَاجِ

و چون لشکر ابن زیاد با اهل بیت سید العباد و حضرت سید التجاد بقلعه کفر طاب رسیدند و اهل آن طوق
بر روی ایشان بر بستند و آب و نان ندادند و آن لشکر از آنجای کوچ داده در ارضی سیور فرو شدند

این هنگام امام زین العابدین علیه السلام این شعر را قرائت فرمود

سَادَا الْعُلُوجُ فَمَا تَرْضَى بِلَا عَرَبٍ وَصَارَ بَقْدُمُ رَأْسِ الْأَمَةِ الذَّنْبُ
بِالرَّجَالِ الْمَايَا فِي الزَّوْمَانِ بِهِ مِنَ الْعَجَبِ الَّذِي مَا مِثْلُهُ عَجَبُ
أَلِ الرُّسُولِ عَلَى الْأَكْثَابِ غَارِبُهُ وَالْمَرْوَانِ بِسَرِّ تَحْتَهُمْ نَجَبُ

و چون لشکریان از منزل بعلبک بگوچیدند و چندی راه نوشته بدیر را می رسیدند در کنار آنی کواران شدند
و اهل بیت را در طرفی بازداشتند امام زین العابدین علیه السلام این شعر را فرمود

هَذَا الزَّوْمَانُ فَمَا تَقْنِي عَجَائِبُهُ عَنِ الْكِرَامِ وَمَا تَقْدِي مَصَائِبُهُ
قَلْبَتِ شِعْرِي إِلَى كَرْدَا مُجَارِبُهُ بِصِرْفِهِ وَإِلَى كَرْدَا مُخَارِبُهُ
يَكْسِرُ بِنَا فَوْقَ أَعْيَاسٍ بِالْوَطَاءِ وَسَائِقُ الْعَبَسِ مَجْحَى عَنْهُ غَارِبُهُ
كَأَنَّمَا مِنْ بَنَاتِ الرُّومِ بَنَاتُهُمْ أَوْ كَلَّ مَا قَالَهُ الْمُخْتَارُ كَاذِبُهُ
كَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ وَتَجَحَّمُكُمْ بِأَمَّةٍ الْوَعْدِ أَخْلَفْتُمْ مَذَاهِبُهُ

در سحار الاوار مسطور است که چون اهل بیت را در طی راه از بعلبک عبور افتاد و مردم بعلبک بفرمان ابن زیاد

و از آن حضرت

و از آن حضرت

و از آن حضرت

ربع دوم از کتاب شکوة الاولاد ناصری

۳۴

جامعی با کوه دکان از قلع بیرون شدند و از پی نظاره اهل بیت با خیال و آرزو کارشش میل راه سپردند
و حضرت ام کلثوم سلام الله علیها برایشان نفرین نمود اینوقت علی بن الحسین بجزیت و شرفای مذکور اوقات
فرمود معلوم باد که صاحب روضه القفا از جمله منازل اهل بیت در طی راه دمشق مدینه عقلا را می نگارد
و از ضریر خراشی در هنگام ورود اهل بیت و اتفاقی می بارد و هم او را با امام زین العابدین علیه السلام حدیث
مذکور نماید اگر چه مدینه عقلا و کیفیت مشهد الراس حسین مشهور و معروف است لکن چون از طریق شام
نیک بعید است و عبور اهل بیت از آنجا سخت مزید لهذا نقل آنجبر بر اتم این خبر خواست و از آنجا پیش
آن اعراض نمود در بخارا لا نوار از حضرت امام جعفر صادق مروی است که چون علی بن الحسین از کوفه
به دمشق آمد و امام حسین شهید گشته بود ابراهیم بن طلحه بن عبید الله باستقبال ایشان رفت
و گفت یا علی بن الحسین کدام کس غالب گردید و در اینوقت امام زین العابدین در محلی جای داشت
و سر مبارکش را پوشیده بود در پاسخ ابراهیم بن طلحه فرمود اِذَا دَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ مِنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ قُبَّ
الصَّلَوةِ فَادْنَيْ نَفْسَ اَقْتَمَ یعنی اگر میخواهی بدانی کدام کس غالب گردیده است چون بسنگام نماز
فرسد پس اذان بکوی واقامت پائی بر معنی آنکس که تا پایان زمان نماند در هر اذان واقامت
مذکور است او و فرزند او غالب هستند و در جلاء العیون که ترجمه فارسی است در ترجمه این عبارت
میفرماید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که اهل بیت عصمت و جلال را چون دمشق
در آوردند ابراهیم بن طلحه روی بحضرت امام زین العابدین علیه السلام آورد و بان حضرت نزدیک
و آن جراتها که از کین و کینه دشمنهای جنگ جل در سینه ذخیره کرده بود ظاهر ساخت پس بانحضرت
گفت در برادری کدام یک غالب شدند علی بن الحسین علیها السلام فرمود اگر میخواهی بدانی غالب
کیت توقف کن تا هنگام نماز و آواز اذان واقامت را بکوش گیر و خوب بنگر آنوقت میدانی
صیت و آوازه کدام کس بر انجبال تا روز قیامت بلند تر و پائین تر است و این ترجمه با آن عبارت
بیرون از محال لغت نیست و در اینجا اشارت بجل گرفته است و آنجا است و در ایشان دمشق با محل قدرت
میناید مگر اینکه ملاقات ابراهیم بن طلحه بانحضرت و این مکالمه در هنگام مراجعت علی بن الحسین از شام
روی داده باشد با تجمعه چون اسرار و وسوسه شده و فرزند از محبت جناب سید الشهدا سلام الله
علیهم را با تصور و حالت که در کتب اخبار مسطور است وارد و مشر و مشق کردند بر و این صدق
در امالی زنان و سبایای اهل بیت را در روز روشن کشفات الوجوه ببحر در آوردند جانیان اهل
شام کفشده ماهر که اسیران و سبایای نیکوتر ازین جماعت ندیده ایم آیت شام چه کسان هستند
مکنه و خراشام حسین فرمود یَحْنُ سَبَا یا اَیُّ اَیُّ حَمْدٍ ما سیران آل محمد صلی الله علیه و آله
باشیم پس ایشان را در پیشگاه مجد در آنجا که سبایا را باز میداشتند بازداشتند و علی بن الحسین

بکلمات امام
زین العابدین
با ابراهیم بن طلحه

این است که از این کتاب که در این روزها در میان
 دینی بسیار خوانده می شود و در کتب و کتابها بسیار
 نوشته شده است و در میان ایشان بسیار
 آمده است که در کتاب الله عز و جل قال نَعَمْ قَالَ مَا فَرَكَتْ هَذِهِ الْآيَةَ فَنَسُوهُ كِتَابَ خَدَا قَرَأَتْ
 کرده باشی عرض کرد آری فرمود آیا این آیه را خوانده باشی قال لَا اسْتَمَلَكُمُ عَلَيْهِ إِلَّا الْآيَةَ فِي الْقُرْآنِ
 یعنی کوی ای محمد بر تبلیغ رسالت هیچ اجری از شما نمی طلبم جز آنکه با استرایی من مودت و دوستی
 و رزید عرض کرد و قرائت کرده ام فرمود ما یم اینجا است فرمود آیا قرائت کرده باشی این آیه
 شریفه رَأَيْتَ الْقُرْآنَ حَقَّقَهُ قَالَ بَلَى قَالَ فَخُذْهُمْ كَمَا حَقَّقَ ذُو الْقُرْبَى رَأَيْتَ عَرْضَ
 کرده قرائت کردم فرمود همان اقرباء و نزدیکان که بدوستی و مودت ایشان فرمان شده است ما با شما
 اینجا فرمود آیا این آیت مبارک را خوانده باشی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی همانا خداوند میخواهد از شما اهل بیت رجس را ببرد و مطهر دارد و شما را مطهر داشته
 عرض کرد خوانده ام فرمود آن اهل بیت که خدای رجس را از ایشان برده است و ایشان را طاهر و مطهر
 داشته است ما با شما چون شیخ شامی اینکلمات بشنید دست با همان برافراخت ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ
 إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ وَالِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ قَبْلَةِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ
 ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الْقُرْآنَ كَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ عرض کرد و بار خدایا توبت و بازگشت می شوم بحضرت تو
 زین گناه خویش و این کلمه سه مرتبه بگذاشت اینجا گفت ای خدای من پراری میجویم در گناه تو از دشمنان
 آل محمد صلی الله علیه و آله و از کشتن کان اهل بیت محمد همانا من قرآن را قرائت کرده بودم لکن پیش ازین
 روز بر این سئله شاعر نشده بودم و در کتاب احتجاج در نقل این خبر مسطور است که از دینم بن عمر
 مرویت کرد گفت من در شام بودم تا اینجا می که بسیاری آل محمد صلی الله علیه و آله را پاد و دزد و ایشان
 بر باب مسجد در آن مکان که بسیار اقامت میدادند بازداشتند و علی بن الحسین عظیم السلام
 در میان ایشان بود اینوقت شیخی از شیخ شام نزد ایشان آمد و آن کلمات را که ذکر کرد بگفت
 چون سخنان او پایان پیوست علی بن الحسین با او سرودایی قَدْ أَنْصَبْتُ لَكَ حَتَّى فَرَّغْتَ مِنْ طِفْلكَ
 وَأَظْهَرْتَ مَا فِي نَفْسِكَ مِنَ الْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ فَأَنْصَبُ لَكَ كَمَا أَنْصَبُ لَكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ
 و بکلمات تو کوش فرمودم تا آنچه خواستی بر زبان نماند و عداوت و بغض و کینه نفقه درون
 خود را آشکار ساختی پس اکنون و نیز زبان بر بند و بر سخن من بهوش به پیوند چنانکه من برای شنیدن
 سخنان تو خاموش شدم و کوش فرمود آن شیخ گفت بیار تاجه کوئی

از حدیث
 شیخ شامی
 در کتاب
 احتجاج

سجده دوم از کتاب طه

قال على بن الحسين السلام اما قرأت كتاب طه وحل قال نعم فقال له اما قرأت هذه الآية
قل لا اسئلكم عليه جعرا الا المودة في القربى عرض کرد خوانده ام سر مود و در همین کتاب این آیه را
لنا في سورة بني اسرائيل فقال لا فقال اما قرأت هذه الآية
وان هذا القرطبي حقه بل قال على بن الحسين السلام اني قرأتها في وقتهم فقال الشافعي
انكم لا تسمون فقال على بن الحسين السلام اني قرأتها في وقتهم فقال الشافعي
لرسول ولذي القربى فقال له الشافعي اني قرأتها في وقتهم فقال الشافعي
لنا في سورة الاخراب حقا خاصة دون المسلمين فقال قال علي بن الحسين السلام
قرأت هذه الآية انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا فرفع الشافعي
يده الى السماء ثم قال اللهم اني اتوب اليك ثلاث مرات اللهم اني اتوب اليك مرة واحدة محمد بن
و من قيل اهل بيت محمد صلى الله عليه واله ولقد قرأت القرآن منذ هي فما شعرت بها قبل ان
فرمود آيا خوانده باشی کتاب خدای را عرض کرد خوانده ام سر مود این آیه را خوانده باشی که مستمعین
مود ذوی القربی است عرض کرد آری سر مود ما همان ذوی القربی هستیم فرمود در سوره بنی اسرائیل
برای تو دافقت شده باشی که مخصوص بر عایت حق ما بیرون از دیگر مسلمانان وارد شده باشد عرض کرد
نذیه ام فرمود آيا خوانده باشی این آیت شریفه را که حق ذی القربی را بگوید عرض کرد خوانده ام فرمود
ما همان کسان هستیم که خدایتعالی با پیغمبر خویش مهربان کرده است که حق ایشان را بگوید شامی عرض
کرد آيا شما خود ایشان باشید علی بن الحسین فرمود آری سر مود این آیت مبارک را قرائت کرده باشی
که بدانید که هر چه در شفقت باز یابید خمس آن بخدای و رسول خدای و ذوی القربی اختصاص دارد شافعی
عرض کرد خوانده ام علی بن الحسین علیهما السلام سر مود ما هم ذوی القربی آيا در سوره احزاب برای تو
بر گذشته باشی که برای حق ما و ادای حق ما بیرون از دیگر مسلمانان فرو گذشته باشد عرض کرد خوانده ام
علی بن الحسین فرمود آيا این آیت مبارک را قرائت کرده باشی که خدای مهربان را از شما اهل بیت
بر گرفت و شما را پاک و مطهر فرمود مطهر سر مود فی این وقت مرد شامی چنانکه مذکور شد دست با سنان
برافراخت و بتوبت و انابت و تبری از دشمنان و قائمان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله سخن کرد
و گفت ای بسی روزگار آن که قرائت قرآن کرده ام و جز امر و زبر این آیات و قوف یا فترام
و در روایتی عرض کرد یا بن رسول الله آيا توبت من پذیرفته است فرمود ان تبت تاب الله عليك
وانت معنا اگر توبت و انابت روی خدای تو به تو را مقبول میفرماید و تو با ما باشی عرض کرد
من تائب هستم چون این داستان بازید پدید کشوف افتاد بفرمود تا آن شیخ را مقبول ساختند
و بر وایت صاحب بجا را انوار چون حضرت علی بن الحسین آیه تطهیر را قرائت کرد با آن شیخ فرمود

اعمال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۴۴۳

ای شیخ ما جم ال بحی که خدا تعالی اختصاص داد و دست ما را بایت طهارت این بهنگام شیخ از کمال طهارت
و نه است چندی خاموش گشت و بر آن گونه مکالت خویش باز ده شد آنگاه گفت سوگند میدهم شما را
با خدای که شما را همین مردم هسته علی بن الحسین علیهما السلام فرمود سوگند با خدای که بدون شک
آل بیت طهارت ما باشیم و خدا را رسول خدای است و ما اولاد اویم و آن کسان هستیم که این آیات
و منافی در شان ما وارد است این بهنگام آن شیخ گریان و نالان گشت و آن کلمات را که مذکور شد
در تبری دشمنان آل رسول بر زبان راند و بفرمان یزید پلید مقبول گردید و بر وایت صاحب روضه اشهد
چون علی بن الحسین علیهما السلام را شناخت با دیده اشجار و خاطر اندوه دار عرض کرد یارب رسول الله
من در تو یاران تو عارف نبودم آنگاه روی بسوی من برگرد و دست خویش به عابر افراخت
و عرض کرد خداوند از دشمنی این جماعت بحضرت تو توبت و انابت هستم و از دشمنان ایشان بحضرت تو
نیراست آورم و بدوستی ایشان را باز سپردم آنگاه خویش را با اندوه و زاری بردست و پای بعلیه السلام
علیه السلام بکشد و در خاک را بشو خود را ببالید و می گفت التَّوْبَةُ التَّوْبَةُ إِلَهِی ثُمَّ التَّوْبَةُ بَارِحَةً إِلَیَّ
توبت و باز گشت من در حضرت تو مقبول و تو از من خوشنود هستی جان من قبض منم ای پس عای
در حضرت کبریا پذیرفته گشت و شهادت بر آورد و جانش از تن بیرون شد و آل بیت اطهار بروی خروش
بر آوردند و امام زین العابدین علیه السلام بحرست در کتاب ارشاد سفید و نیز از ابن عباس ماسطور است
که عبدالله بن ربیع حمیری روایت نموده است که من در دمشق در مجلس یزید بن معاویه علیه الله غضوه
داشتم بناگاه ز جبرین قیس نزد وی حاضر شد یزید با او گفت و ملک ما در آنک و ما عندک و ایستاد
در پیش و دنبال چه داری گفت بشارت باد ترا ای امیر المومنین بفتح و فیروزی خداوندی
وَرَدَّ عَلَيْنَا الْحَبْنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي ثَمَانِيَةِ عَشْرِينَ مِنْ أَهْلِ بَكْتِه وَ سِتِينَ مِنْ شَبْعَةَ قَسْرَةَ الْبَكْتِ
فَسَلَّوْهُمْ أَنْ يَكْتُلُوا أَوْ يَبْرُلُوا عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ أَوْ الْقِتَالِ فَخُتَارُوا الْقِتَالِ
عَلَى الْأَسْتِسْلَامِ فَعَدُّوا عَلَيْهِمْ مَعَ شُرُوقِ الشَّمْسِ فَاحْطَنُوا بِهِمْ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ حَتَّى إِذَا اخْتَدَّ
السُّبُوفُ مَا خَذَ هَامِنْ هَامِ الْقَوْمِ جَعَلُوا لَهُمْ بُونَ إِلَى غَيْرِ ذِي وَ بَلَوْ زُونَ مَنَابِلَ الْأَكَامِ وَ
الْحَفِيرِ لَوْ إِذَا كَالِ الْأَحْجَامِ مِنَ الصُّفْرِ مَا حِينَ بَنَ عَلِيٍّ بِأَيْمِهِ تَنَ إِزْأَلِ بَيْتِ خُودِ وَ شَصْتَنَ إِشْيَا
بر ما درآمد ما بسوی ایشان رهپار شدیم و ایشان را با طاعت و انقیاد قبول فرمان پسر زیاد بخواندیم
یا اینکه بقتال اقبال جویند و ایشان را جنگ و قتال بر طاعت و استسلام مختار فاد با دادان بهنگام روشتن
آفتاب بر ایشان بشارتیم و طرف ایشان را از هر طرف فرو گرفتیم و با تیغهای آخته آن جماعت را در پاره
انداختیم تا گاهی که آسیاب مرک را گردان و غلبه ما را بر خویشان نمایان و بیشتر های ما را در کاسه با بر کردیم
سرهای خود را جاکبیر دیدند این بهنگام به بسوی فرار گرفتند کاهیکه که یزید گاه مذاشتند و پناه میجستند به نیتا

در این مجلس

اول حضرت سید الشهدا علیه السلام

۳۶۵

با سر مبارک ابراهیم رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول شوند سهل میگوید من اینجا چنان کردم
و بجزش مراجعت نمودم و تفصیل را عرض رسانیدم فقال له جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا وَ خَيْرًا لَكَ اللهُ
مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي ذُرِّيَّتِنَا من بعد و عذای پاداش یک دور قیامت با ما بود در ذریره ما

محمود بن یاسر و از آن پس علی بن الحسین علیهما السلام این شعر را فرمود
أَفَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقٍ كَانَتْ مِنْ الزَّيْجِ عَيْنُ غَابٍ عَنْهُ خَبْرُهُ
وَجَلَى رَسُولُ اللَّهِ فِي كُلِّ شَهْدٍ وَ شَيْخُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمِيرُهُ
فَيَا لَيْتَ أَحْيَى لَمْ تَلِدْ لِي وَلَمْ أَكُنْ بَوَالِي بَوَالِي فِي الْبِلَادِ أَسِيرُهُ

و در بعضی کتب در جای امیره وزیر و بدل فیالیت امی لم تدنی فیالیت لم انظر دمشق و لم اکن مسطورا
چنانکه در منتخب نیز باین صورت مسطور و مرقوم است و در بعضی نسخ نصیر و امیر و اسیر بدون ما در آخر
مرقوم است و در مقتل منسوب بآبای مخفی مذکور است که از آن پس اهل بیت را بباب الساعات آوردند
و در آنجا سه ساعت بازداشتند تا از یزید چه فرمان رسد سهل میگوید در آن هنگام که سر مبارک

امام حسین علیه السلام را در شھر دمشق حمل میدادند پنجتن زن بر در چرخ کوسکی لبند که از یزید لعنه الله تعالی
بود تهاش کران دیدم و در میان ایشان زنی فروت که محدوبه الطهره و دشتاد سال روزگار سپرده

جای داشت چون سر مبارک از برابر آن در چرخ گذشت آن فروت بر جفت و سسکی برگرفت و بران سر
مبارک افتخه سهل میگوید چون علی بن الحسین علیهما السلام آن که دار عجز را کران گشت قال اللهم

عَجِّلْ لِي هَذَا وَ هَذَا مِنْ مَعَهَا عرض کرد و بار خدایا این عجز را و آن بخان که با دی دهند برودی
هلاک فرمای هنوز و عای آنحضرت بپایان نرسیده بود که آن در چرخ و روشن فرد آمد و آن جماعت

بر زیر افتادند و بجله هلاک شدند و در زیر آن نیز جمعی کثیر تها شدند و در پاره تنخ مقتل مزبور از سهل مذکور است
که آن عجزه ملعونه سسکی برگرفت و بر شایای مبارک حسین علیه السلام میبکند و چون من بخان کرد و آن

آن ملعونه شدم کفتم خدایا هلاک فرمای او را و آنکه با او هستند بحق محمد و آله و هنوز کلام من خستام نیافته
بود که روشن بپیاد و آن ملعونه و آنکه با او بودند بهلاکت رسیدند و این روایت بعید است و هم چنین

نفرین نمودن علی بن الحسین بجز و آشکارا بطوریکه کوشش سهل کرده و نیز بعید است چه در موارد این سفر بگویند
افعال از آنحضرت معهود نیست چنانکه ازین پیش نیز اشارت شد که علی بن الحسین علیهما السلام در طی طریق

سالم با احدی بیکت کلمه متکلم نداشت تا دمشق رسید و روایت ابی اسحق السمرانی در کتاب نور العین
خریب تر ینماید که میگوید در میان سبا یا طفلی صغیره چون پاره ماه بدیدم و بعد از آن مکالمات که

متصور شد میگوید با من همان طفل فرمود کیتی عرض کردم سهل شھر زوری من بعد و بکجا میروی عرض کردم
باقامت حج میروم و زمارت رسول خدا را آهنگ دارم من بعد و چون بقبر جد رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتمی

در آنجا سه ساعت بازداشتند تا از یزید چه فرمان رسد

رج دوم از کتاب سکوۃ الادب ناصری

ع ۴۴

از ما سلام برسان و از حالت معروض دار عرض کردم منت پذیرم و عرض کردم حاجتی دیگر باشد فرمود
اگر از درجم چیزی داری بجا لی این راس شریف بده و با او بگوی این سر را در پیش روی ما باز دارد تا مردمان بسبب
ویدار آن از نظاره باشغول شوند و آن فقره عجز و پنج تن زن و درنده از روشن را و نفرین نمودن را بحضرت
ام کلثوم نسبت میدهد با تجمد در خبر مسطور مذکور است که چون بیاب یزید ملعون رسیدند مخزن ثعلبه و بر او ای محقر
با جیم و نیز محقر و محضر با ضا و محقر نیز بنظر رسیده است و این اثر بقیمیم و منسج حاد مملعه و تشدید فاء مکسوره و در آخر
راء مملعه تصریح نمایند و این ملعون نامور بکلیج دادن اهل بیت بود با محقر چون بیاب الاماره رسیدند مخزن بانگ کشید
و گفت همانا مخزن ثعلبه است که فخره لنام را بدرگاه امیر المومنین یزید در آورده اینوقت علی بن الحسین زبان
سبارک بر کشود و منمود ما و لکنا ثم محقر اشتر و الامر و در زوای بعد ازین کلام منمود و لکن
فتح الله بن مر جانه یعنی آنچه مادر محقر زاده شیر تر و لیم تر بود لکن خدا تعالی قبیح و ملعون گرداند ابن
مر جانه را در بخارا الا نوار در ذکر این خبر و اینکه در مناقب این کلام را اضافه کرده میگوید من نزدیک بودم بناگاه
صوت محقر را شنیدم که آن کلمات مسطور را بگفت و یزید در جواب او گفت ما و لکنا ثم محقر اشتر و الامر
در کامل مسطور است که شمر ملعون چون خشی بمحال و ملعونی خداع بود و از رأی و مزاج یزید درست آگاهی
نداشت که در باره آنجن که سر حسین علیه السلام را نزد او بیاورد با دعوای یزید در قرابت خودش با آن
حضرت چگونه معالمت و رزد جلیتی بباخت و آن سر مطهر را با بشرب مالک سپرد و گفت این سر را تو بسو
او بر و ابیاتی بمفاخرت و طلب جایزه از امیر المومنین قرائت کن و فرصت عنینت دان پس بشرب
مالک آن سر کریم را بوی آن لیم حل نمود و بخواندن این شعر شروع کرد

اِمْلًا رِکَابِي فَضَّةً اَوْ ذَهَبًا اِنِّي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحِبَّ
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ اَمَّا وَاَبَا

یزید با چشم و ستیز روی باز بخوبی است چون دانستی وی از تمامت خلق جهان ابا و اما بهتر است
از چه روی او را بکشتی املا الله و کابلک نار و خطبکا خداوند رکاب ترا از نار و خطب آکنده دارد
گفت در این عمل در طلب جایزه بودم که از تو بمن عطا بشود گفت ترا هیچ جایزه نزد من نباشد انگاه فرما
کرد تا سر از قش بر گرفتند و این خبیث از آن ده تن بود که در قتل سید الشهدا سلام الله علیه شریک شدند
و صاحب این روایت میگوید که در بعضی کتب مسطور است که این واقعه در کوفه در محابس ابن زیاد بود
چنانکه ازین پیش مذکور گردید و در مقتل منسوب بای محقر مذکور است که حامل راس مطهر شد و آن
ملعون نزد یزید بیاورد و بطلا و ده سه مصرع مذکور این اشعار نیز مسطور است که ملعون میگوید

وَ اَكْرَمُ النَّاسِ جَمْعًا حَسَبًا سَيِّدُ اَهْلِ الْحَرَمَيْنِ وَالْوَرَى
وَمَنْ عَلَى الْخَلْقِ مَهْمًا مُنْصَبًا طَعْنُهُ بِالْفَخْرِ حَتَّى اَعْلَبَا ضَعْفُهُ بِالْكَفْرِ حَتَّى اُنْجَبَا

نزد ترستن
بمعنی فقرت

افزون اولین
باب الاماره

باب کربلا
شهری است که قتل
علی نماید و اعدایان
را عذبت و از پیش
و اعدای خود را عذبت
یک منزل گشت
و در اینجا مقتولین
که شتر از آنرا زخم
کرانبار کن

قتل حاکم
در هر طرف

کلامه و این سرسبب به این شرح است که در وقتیکه که در کعبه ایستاده بود و در میان
 حشمت و کبریت ایستاده بود و در حضور پدید می سپارد و در آنوقت که در آن حال در میان شریف و کبریا
 چنانکه بر آن شایسته رفت این جزای از وادی در وادی که در میان این و مقبول تر می باشد
 چون آن سرسور را از بدین عهد اگر در باب خیمه پیر سعد آورده و این دو شعر را که در آنجا هر بن سعدی که
 بکلمه زد آید تو در از هستی یعنی مناقب صاحب این سر را با اینطور که میسرداری اگر این کلام ترا پسندید
 بشود ترا مقبول میدارد و در وادی صاحب روضه الصفا پس سعد چون این شعر شنید نشان در ابرو
 چو بادب کرد و گفت اگر سپر زیاد از تو این سخن بشنود کردن تو را میزند آنگاه آن سه مبارک را
 در محبت بشنید مالک و خلی بن یزید که در فرستاد و بشنید مالک سر مبارک را نزد عبید الله بن سعد
 این شعر را با آنکه اختلافی قرائت کرد این زیاد در خشم شد و او را بخت و هم در روایت سهل بن سعد
 از کیفیت و در وادی بیت بشام و ترتیب در آوردن رؤس شهاد و محل نمودن خلی را پس سطر امام شنید
 و کلام آن ملعون اما صاحب الریح الطویل الی آخره مبطور است که شریف ذی الجوشن حامل در این حرفین
 یزید علیه الرحمه بود و رفته در کوشش آن سرور بود و در آن رفته آن مقتیده را که حرفین یزید در آن هنگام که
 بصورت امام حسین علیه السلام روی نهاد و از شالب بنی امیه و ذایم این زیاد و از آنکه از صاحب امام حسین
 علیه السلام مذکور کرده بود مبطور بود و این رفته از نیروی در کوشش بیا و نیخته بودند تا یزید دست راست یافت
 و کین و بغض و خشمش افزون کرد و در کتب اجازه مبطور است که چون ال بیت اظهار را دارد شعر کردند در مقام
 روزه در گذر تا به اشتند و در بازار با بخود آیند تا به بارگاه یزید رسانیدند و این هنگام مردان بن حکم
 پهلوی یزید جادداشت یزید پرسید که با حسین بن علی چه کردید و هم او را چه صفت بپای بودید گفتند
 با یحیه و تن از عشرت خود و پنجاه و چند تن از قبایل عرب بپای رسید و ما بحکم عبید الله بپای
 روی نهادیم و سخت طاعت امیر المومنین را بر روی عرض دادیم از در ابا و اقلع در آمد پس بودی جنگ
 در اندامیم و پایان او را با جمعی یاران و ستوخش تیغ و سان داشتیم و سرای ایشان را بر فراز نیزه برافراشتیم
 و اسبها بر بهنهای ایشان با خیم و با سناک ستور استخوانهای صد در سینه ایشان را در هم شخم زدیم
 و پیر دیکان ایشان را بر این صفت که امیر المومنین کران می باشد امیر ما خیم و اموال و اثاث او را چندی بفرست
 و بسیاری بوقتن در آوردیم و دیکت بهنهای ایشان برهنه در خاک و خون آغشته و برابر آفتاب قادیان
 و آفتاب بر آن ابدان تابنده و با و دوزنده و وحش و میرا از کشت و پوست ایشان همسر و کمال

معلوم باد که قرائت این شعر و حضور مروان بن الحکم را در مجلس یزید در دمشق که بانی محقق منسوب است مذکور داشته اند و بعضی از متأخرین نیز باین روایت عنایت دارند لکن اهل رواست از بودن مروان در آن زمان در دمشق اشارت نکرده اند بلکه از روایت بعضی خلاف آن مشهود میشود و نسبت این دو شعر مروان بیرون از ضعف نیست چنانکه ابن جوزی از ابن سعد روایت میکند که چون آن سر مبارک بمدینه آورده و نزد سعید بن العاص والی مدینه محض اند موافق روایت شعبی مروان الحکم در مدینه بود آن سر را بکف و پیش روی خود گذاشت و کوشه مینی مبارکش را بکف گفت یا حبتا بربک فی الیوم و لکن الکفر ذلک

مختصين

احوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

۴۹

سوکند باضای که با کمران در کار عثمان شدم و هم اکنون چشم میگرد و نیز میگوید من بصری گفتم یزید بر سر من
مکانی که رسول خدا می رسید میزد پس این شعر بخواند که مذکور شد بلکه قرائت این و بیت بلا و بیت دیگر
بخود یزید منسوب است و اما عبد الرحمن حکم برادر مردان بن حکم که این وقت در حضور یزید علیه السلام جای داشت
چنانکه در ارشاد مفید و دیگر کتب مناقب و اخبار مذکور است این شعر را در آن وقت که

لَهُامُ مَجْنِبُ الطِّفْلِ أَذَى قَلْبِي

مَنْ ابْنُ نَادٍ الْعَبْدِ ذِي النَّبِ الْوَعْلِ

أَمْتُهُ أَمْسَى نَسْلُهَا عَدُوُّ الْحَيَّةِ

وَبَنْتُ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ

بروایت مفید یزید بر سینه یحیی بن حکم که این شعر بخواند نبرد و گفت بس کن و بروایت دیگر روایت
که قائل این شعر عبد الرحمن بن حکم نوشته اند چون عبد الرحمن این شعر بخواند و باز نمود که این نایب
زشت نهاد با آن حسب ناستوده و نسب ناخجسته و اخلاق نامحمود و او صاف نامبارک نسل آل
رسول را بر افکند و اکنون نسل کوهنیده بنی امیه بعد در یک بیابان و در قرقر رسول می نسل است
یزید ملعون گفت چنین است که کوئی لعنت کند خدای پدر مرا چنانکه را با ما اگر مانند حسین په فاطمه بر
در آمده و من با او صاحب و مقابل بودم هیچ چیز از من خواستار نشد می جز اینکه با او عطا می کردم
و بلا و طعنت از وی دور می کردم بصره بر آن استطاعت میداشتم اگر چند در آن کار از فرزندان
خویش بهلاکت میافکندم یعنی سرزند خود را بهلاکت میبرد تا طعنت و خطر از وی ببرد انم لکن خدا تعالی
در امری قصار انده بود نه قضای خدا را هیچ چیز باز نمیگذاشت و در روایتی دیگر رسیده است که چون
عبد الرحمن این شعر بخواند یزید بطور پوشیده بادی گفت سبحان الله آیا در چنین مجلس چنین مقام
توانی خاموش باشی یعنی در اینجا نمیتوانی خاموش نشینی و از ثالب بنی امیه بر زبان میخکبی و از
آن پس فرمان کرد تا سر را در آورند و درود اهل بیت محاسن یزید روایات با اختلاف است
بعضی بر آنست که در همان روز و در پیشتر قبل از ظهر با بعد از ظهر و عصر باز و یک بغروب آفتاب بوده و از
بعضی دیگر که روایات و حکایات مطوله از ایشان در محاسن یزید باز میماند معلوم میشود که بر روز
دوم بوده چه کیفیت آن محاسن و آن حکایات در دو ساعت یا بیشتر و کمتر ممکن نیست چنانکه علامه مجلسی
علیه الرحمه در بحار الانوار آنکه کتاب بصائر الدرجات روایت مینماید که مجلسی گفت از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام شنیدم فرمود چون علی بن الحسین علیهما السلام را با اهل بیت بفرمان یزید
معویه لعنه الله علیه در آوردند ایشان را در بیتی جای کردند پس بعضی ایشان با بعضی گفتند همانا
ما را در این بیت در آورده اند تا بر سر ما سرود و کرد و تباها کردند این هنگام آنکه سحر است و
پاسبانی نامور بودند چون این سخن شنیدند بر زبان رود می گفتند نظر با نیجاعت بیفکنید که بیم می دارند
که این خانه بر ایشان فرو داند و حال اینکه با مداد ان ایشان را بیرون میبرد و می کشند علی بن الحسین

ربع دوم از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

۴۵۰

علیهما سلام میفرماید در میان ما هیچکس نبود که رطانه را نیکت بداند مگر من و رطانه نزد اهل مدینه
 بعضی زبان رومی است و ازین حدیث باز نمود آید که ایشان مجلس دیگر با یزید ملاقات کرده باشند چه ایشان
 کا ایکه یزید در آن مجلس مقید و مظلوم بودند و چون بیرون آمدند غل و قید از ایشان برداشته بودند
 و از بند و میت رها بودند و در حق این نوع مردم کمان قتل نمیدود تا حارسان بدانگونه تکلم کنند و
 بقتل ایشان یقین داشته باشند بلکه ایوقت فن غالب و کمان روشن بر سلامتی و خلاص ایشان
 میرفت و از یکجوی دیگر چون قائل باین مطلب و ناقل این حدیث شریک و موافق ندارد و هم در بصایر
 الدرجات چنانکه در ریاض الاخران منقوض این حدیث و این تحقیق است حدیثی برخلاف این یک
 وارد است دلالت مینماید که بر خلاف مدلول این یکت میباشد چنانکه در کتب اسرار الشهاده
 از بصائر الدرجات سند حضرت علی بن الحسین علیهما السلام میرسد که فرمود **كُنَّا حَمِلْنَا إِلَى الشَّامِ**
فَدُفِعْنَا إِلَى السَّيْحَنِ فَقَالَ أَصْحَابِي مَا أَحْسَنَ بِنَا هَذَا الْجِدَارِ قَرَأَ أَهْلُ الْيَوْمِ وَالْعَمَلِ بَيْنَهُمْ
فَقَالُوا مَا فِي هَؤُلَاءِ صَاحِبُ كَيْفٍ كَانَ الْأَذَلِكَ يَعْنُونِي و بروایت صاحب بحار الانوار
 از داود بن نوفل وقتی در خدمت امام جعفر صادق سخن از قتل امام حسین و حمل پسرش علی بن الحسین
 سلام الله علیهما شد فرمود چون آنحضرت وارد سخن و زندان شد پاره از آن کان با بعضی دیگر
 همی گفتند چه نیکوست میان این دیوار و بر آن دیوار کتابتی بخط رومی بود و علی بن الحسین علیهما السلام
 آن خط را قرائت فرمود پس آنجماعت در میان خود بزبان رومی گفتند **مَا فِي هَؤُلَاءِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِلَدِّ**
الْمَقُولِ مِنْ هَؤُلَاءِ عَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ یعنی در اینجماعت هیچکس نیست که بنحو خود آید
 این مقول یعنی بر اوست او ازین شخص سزاوارتر باشد و مقصود ایشان علی بن الحسین بود و گفتند
بَوْمَيْنِ ثُمَّ دَعَانَا وَأَطْلَقَ عَنَّا الْحَدِيثَ یعنی چون ما را بوی شام حل کردند پس از آن
 بزندان بردند اصحاب من گفتند میان این دیوار بسیار نیک و حسن است پس اهل روم و عراق
 بزبان رومی گفتند در میان ایشان صاحب دم یعنی طالب دم مقتول نیست مگر آن کسی که یزید
 در او راه قتلش باشد و ایشان مرا قصد کرده بودند و ما دوروز در زندان بودیم آنگاه رها شدیم
 و نیز بروایت راوندی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون علی بن الحسین سلام
 علیهما را بالکله با آنحضرت بودند بسوی یزید بن معاویه میآوردند ایشان را در خانه خراب که دیوارهایش
 بی استحکام شده جای کردند پس بعضی از ایشان گفتند همانا ما را در این مکان در آورده اند تا سقف
 بر ما فرو آید پس آنخان که از پاسبانان برایشان موكل بودند بزبان قطعی گفتند باین جماعت بگفتند
 که همی بیم دارند که این خانه برایشان منهدم و آید و حال اینکه آنجاالت برایشان اصلح از آن است
 که بمدادان ایشان از زندان بیرون برند و یکت بیکت را بارنج و زحمت و مشقت کردند

تفهم زبان عربی

منزل دادن
 اهل بیت را

پنج دوم از کتاب مکتوبه الادب ناصری

۴۵۲

و این استدلال از کمال جل است چه اگر چنین باشد هر کس از روی کفر و طغیان و ظلم و عدوان مثل فرعون و نادره و امثال آن سلطنت یافته اند باین حکم تأویل شود و غاصبین خلافت همه بر صواب و صحت باشند چنانچه از عبد الاعلی مرویست که در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرده قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ قُلِ اللَّهُمَّ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ بار خدا یا مالک ملک تویی بجز کس خواهی ملک میدی و از هر کس خواهی باز میگیری آیا خدای بنی امیه را ملک نداده امام علیه السلام فرمود چنان میت که تو بآنان اندیشه رفته باشی همانا خداوند ملک را بماداده است و اگر قن بنی امیه ملک را بمنزله آن است که مردی دارای جایت و دیگری از وی بستاند پس اینجا از آن اینمرد که ما خود داشته نخواهد بود یعنی غاصب هرگز صاحب مالک چیزی نمیشود با تبحر ممکن است که یزید این آیت را موافق مذاق و مزاج اناکه مانند خودش از دین و خدا بیکانه بوده اند و بعمل او خوشنود بوده اند قرائت کرده باشد چه خود آن نیز بر این صورت و سیرت روز مینماده اند و بر اهل حق تفوق محبت اند چنانکه محقق قزوینی در ریاض الاخران معین نماید عین القضاة در تاریخ خود نوشته است چون سر مبارک حسین علیه السلام را در پیش روی یزید علیه لعنة کذا شدند و آن ملعون را قیسی در دست بود پس آن قیسی لبهای آنحضرت را بر کشود و بآب و دندان مبارک جبارت ورزید و بآیات ابن زبیری لیکت کشتیاخی بیدار شد و تشجب این هنگام بخوان مردم شام گردید که آثار تغیر در چهره های ایشان از آن کردار فحش او پیدا گشت و از آنچه بر اهل بیت روی داده بود سخت بر ایشان کران افتاد لاجرم از مشاهدت این حالت در بیم شد پس بایشان گفت هیچ دانستید ابو عبدالله از چه روی مقهور و دست گشت کفشد ندانم گفت از آنکه من در وی بخوان هستم که می گفت من از یزید بهترم و پدرم از پدر یزید بهتر است و مادرم از مادرش بهتر است و بدم از جدش بهتر است و عم من از عم او و خال من از خال او بهتر و من آن کس هستم که رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا در دامن خویش جای میداد و بر پشت مبارکش حمل میفرمود و در سجانه خویش میخواند و بر من کواهی داد که من سید جوانان اهل بهشت هستم از بهر من و در نعل من دعای برکت فرمود پس من از هر چه در امر خلافت از یزید سزاوارتر باشم لکن این قول خدای را ملاحظه نموده بود قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ الی آخره و مقصود آن ملعون این بود که خلافت از جانب خدای باشد و من نیز از جانب خدای خلیفه هستم این هنگام حالت اهل شام از آن چشم و ستیز بحث و گمان کردند که این امر چنان است که یزید بگوید و حال اینکه تأویل آیه نه منظور است که آن ملعون گفت و در آن خدای چنین میت که آن جائل بر آن رفت بلکه اراوه خدای ملک ملک بحق و استحقاق و عدل است و خدای هر کس را که عبادت و اطاعت برود در دنیا و آخرت عزیز میفرماید و مطاع میگرداند و ذلیل میفرماید هر کس را بسبب معصیت یا سبب که در دنیا باید بودی اقامه شد شود و در آخرت عذاب نار

سؤال عبد الاعلی
از امام جعفر
صادق

جابر بن یزید
با سر مقلد

کلمات یزید
با مردم

و چار کرد اند اما سلسلی که از روی ثعلب و بیرون از استحقاق باشد داخل در این شریفه نیست و دلیل
بر این همان استقامی است که خدا تعالی در دین از قله حسین علیه السلام کشید و مختار بن ابی عبید را
بر ایشان تسلط داد تا هر کس را که در قتال حسین علیه السلام حضور یافت با تیغ و جوی بخت و مشد و عذاب نمود
با بجه که در باب قضیب و چوب خیزان و کیفیت جبارت آن ملعون در اغلب کتب اخبار مختلفه روایت شده است
اما صاحب ارشاد این مطلب را مخصوص مجلس ابن زیاد لعنه الله داشته است چنانکه مذکور کردید و نیز در باب
و آوردن سربازان با اسرا یا اینکه از سخت سربازان آورده یا بعد از اسرا داخل نموده اختلاف است
و نیز در باب مکالمه زید بن ارقم در حالت جبارت کردن آن ملعون لب و دندان مبارک نیز اختلاف است
چه زید بن ارقم در مجلس ابن زیاد آن محالمت بجای برد و این کردار در هر دو مجلس بعید است با بجه که
سید میفرماید چون یزید با چوب خیزان با دندان مبارک جبارت آغازید ابو بریده اسلمی و بروایتی
که اصح است ابو بریده و بحدیثی ابو برزخه براء معجر روی بدو کرد و گفت و یک یزید آیا با قضیب خود
با دندان حسین بن فاطمه جبارت میوزنی کواه میباشم که منبر صلی الله علیه و آله را مکران شدم که بر
تایای حسین و برادرش حسن علیهما السلام لب مینهد و میفرمود شما دو سید جوانان اهل بیت
باشید پس خدای بخت کننده شما را و او را لعن نماید و جهنم را برای او آماده دارد که مهیر ناخوشی است
این وقت یزید خشکین کردید و گفت او را بروی کتان از مجلس بیرون کردند و بروایت صاحب
کتاب اخبار الدول و آثار الاول ابو بریده بسیار کلمات ناخوار بان ملعون گفت و آن ملعون فرمان
کرد که در آن اورا بزنند با بجه که یزید ملعون در چنان مجلسی که موافق حدیث حضرت امام رضا علیه السلام
از لعب شطرنج و شرب قهق و پاره جبارت های او که قلم را نیروی تحریر نیست بسیار است بود اهل بیت
رسول خدای صلی الله علیه و آله را بروی در آوردند و سجد سجاده سلام الله علیه در غل جامعه بود
از ابن نما از علی بن احمیه علیهما السلام مرویت و علی زاید ناج مکل بالذوالیا قوت
و حوله کثیر من مشایخ قریش یعنی بر سر یزید تا جی مکل بدو یاقوت و در اطرافش بسیاری از مشایخ
قریش بودند و شیخ طریح در منتخب و نیز در مقتل ابی مخنف مسطور است که چون اهل بیت اظهار ورود دشمن شدند
برید مجلس یزید شد تا او را بخر کند و این وقت آن ملعون د چار مرضی سخت بود و عصا به بر سر سجده و طشتی
از آب گرم نهاده و پایهای مخوس در آن طشت گذاشته و طیبی در حضورش حاضر و بجا لجه مشغول بود
و جماعتی از بنی امیه در حضورش بمجادنه اشتغال داشتند و با وی صحبت و حدیث میراندند چون پیرا
برویدار یزید فطرافه گفت خدای چشم ترا بود و سر حسین روشن گرداند یزید خشمناک بروی لطمه کرد
و گفت خدای چشم ترا روشن نکرد اند نگاه با طیب گفت هر چه زود تر کار خود پایا بر و طیب سر پای
بجای آورد و بیرون از کناه یزید نامه ابن زیاد را که بدو کرده بود قرائت نمود و چون بجا متنت

سند صحیح

سند صحیح

سند صحیح

جلد دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصرى

آورد و سخت های خود را چندان بدندان بجوید که نزدیک بود قطع نماید و گفت **اِنَّ اللّٰهَ وَاٰلِیْهِ رَاجِعُونَ**
 و آن کافران با آنکه در حضورش بودند میخندیدند چون از مضمونش آگاه شدند پاره پاره های گفتند **هَذَا مَا**
كُتِبَ لَکُمْ گنایت از اینکه هر چه بر کس پرسد بسبب اعمال اوست و بدو اتی چون از آن پس
 که آن ملعون انجشهای خویشان را بجوید گفت **مَصِیْبَةٌ عَظِیْمَةٌ وَّ دِیْتُ الْکُفْبَةِ** سوگند بار آورد که
 مصیبتی بس بزرگ روی نموده و موافق پاره روایات حصار محابس همه بهمان مضمون که یزید سخن کرد سخن
 را ندند لکن مردان بن الحکم سخت شادان گردید و یک خندان گشت و گفت **هَذَا مَا کُتِبَ لَکُمْ**
 و ازین پیش اشارت رفت که بودن مردان در آن آیام در محابس یزید صحت نداشت و با محمد چون ایشان را
 بارئوس شهدا بدشق در آوردند بدوایت طریح مردان بن حکم بیرون شد و چون بر سر مبارک پیغمبر بخوان
 شد از کمال طرب و شادمانی در اعطاف خویشان بخوان همی گشت آنگاه برادرش عبدالرحمن بیرون شد
 و چون سر مبارک را بدید سخت بگویت و با آنجماعت گفت یک بدانید که شما از حدش رسول خدا
 محجوب و محروم بماندید سوگند با خدای وسیع امری بهیچوقت با شما متفق و متحد نمی شوم آنگاه گفت یا ابا
 عبدالله ازین طیت که بر تو فرستاده آمد بر من سخت دشوار افتاد آنگاه این شعر را فرمود **وَمِنْهُمْ مَنْ**
كُنْتُ لِمَا عَدَدَ الْخَصَى الی آخره چنانکه ازین پیش بدان اشارت رفت معلوم باد که اظهار اندامت
 یا ندوه یزید از مصیبت آنحضرت نه از روی حقیقت بود چه اندوه یا بسبب اعتقاد بآخرت و کفالت است
 یا بسبب ملامت و کوهش مردمان جهان و یزید ملعون بر هیچیک بیناک نبود نه بآخرت و خدای و رسول
 متفق بود نه جسی از جند و نه نسبی بلند داشت که از امتشاریب و عوارضش لول کرد و نه به صلاح
 و صواب و سداد و رشاکو کار میکرد که از انداکره فوق و فجرش پریشان کرده همیشه با خروخار و قرقا
 و یوز و شکار و در کار میرد چنانکه در تاریخ محمد بنی مسطور است که عبدالرحمن بن بش را از عبید الله بن
 زیاد ظلمی و ستمی رسیده بای عرض تطلم بسوی یزید راه سپرد و یکسال بدرگاه یزید روز نهاد و با دست
 نیافت ناچار غریت بر مراجعت نهاد و میگوید چون آهنگ مراجعت نمودم خیمه خویش را در بعضی بیابانها
 شام بر بای کردم ناگاه کلبی را باطوق زین بخوان شدم که بدرون خیمه اندر شد و در همان حال مردی را
 برداشت تا بان دیدم چون با من باز خورد گفت آیا احساس کلبی را نموده باشی گفتم آری درون خیانت
 پس بخیمه اندر شد و سک را بجوفت پس از آن با من گفت آیا آب داری من طر فی پر آب برو حاضر
 ساختم و آن شخص سک را آب نداد و آنظر را بهفت مرتبه غسل داد و خود نیز آب بیا شامید از آن پس
 با من گفت در اینجا چه میکنی گفتم این فاجر عبید الله بن زیاد با من ظلم نموده بود و من برای داد خواهی
 بسوی این فاسق یزید روی آوردم و یکسال بر باب او اقامت کردم و بدو دست نیافتم و اینکه با اینجالت
 مرا بجهنم بفرستی گفتم با من گفت آیا بیسج روی میداری در سفارش تو مکتوبی باین زیاد کنم چه او با من دوست

پوشش باغچه

احوال حضرت سیدالاجدین علیه السلام

۵۵۵

و صدیق است پس کتبی از بهمن بجا شد و من راه بر گزفتم و نزد ابن زیاد شدم و آن مکتوب بدو دادم
 ابن زیاد آن مکتوب را قرائت می نمود گاهی بتم میگرد گاهی چهره درهم میخند آنگاه با من گفت هیچ میدانی
 این کتاب را که ام کس از جهر تو نکاشت همانا کتابت این کتاب امیرالمومنین یزید بن معاویه است و
 دانسته باش که یزید مرا آگاهی داده است که تو او و مرا ست و شتم نمودی و بهم با من فرمان کرده است
 که ظلم و ستمی را که بر تو فرمود کرده و چاره کنم و من چنان کردم با بجزله اندوه یزید برای این بود که مبادا
 در قیقه شهادت امام حسین علیه السلام و مصیبات اهل بیت سلام الله علیهم یکبارہ مکتوب مردم شام
 و دیگر کون و تخت و تاج اقبالش سرکون گردد بلکه بعلاوه او و کسانش دستخوش شمشیر آبدار و تیر شمشیر بار
 کردند ازین بود که گاهی پاره حرکات که برافسوس و پشیمانی او دلالت داشت اظهار میکرد و چون
 حالت مردم را نه بان درجه آشفته و متغیر میدید و یکبارہ بغض و کین دیرین نمودار می ساخت تا آنچند
 که اشعار کفر آمیز بر زبان میراند گاهی فرزندانش را میزد و گاهی خیر البریه بعد از حد جزد
 وَالنَّاسُ اَرْضٌ وَالْوَصِيُّ سَمَاءٌ می گفت و گاهی از خوف کردار حلیل سقیم و علیل می گفت کایه
 منکوحی و تنریل میکردید اینجمله را همه نظر با قضای وقت و زمان پایان میداد اگر این اندوه حقیقت
 بود پس از چه روی اهل بیت عصمت و طهارت را بان خفت و ذلت از کوفه تا به مشق در آورد
 و آن مجالس در منازل و مساجد با ایشان بگذرانید و در پاسخ عبدالله عمر آن مکتوب بنمود که در متون
 تواریخ و سیر مسطور است هیچ ندانم آیت مذمت و پشیمانی او را آثار و علامت چیست آیا حرکت دادن
 اهل بیت پیغمبر و علی بن الحسین را با آن خالت و بیعت از کوفه بشام است یا در آوردن فراری سینه
 الانام را بان وضع و ذلت شهر و مشق است یا آوردن ایشان و سرکشی شهیدان را در مجلس اوست
 یا نهادن سر سپهر فاطمه را در پشت زر و اشاره بچوب خیزان بالاب و دندان حکم کوشه ختم رسالت
 یا در آوردن سر مبارک پیر بوتراب در محل قمار و شراب است یا آن مکالمات و مخاطبات با
 سیدالاجدین و اهل بیت طاهریان است یا منزل ساختن ایشان را در زندان و غرابه یا سب آلودن
 در مسجد دمشق است یا آن مجادبات حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه است یا ویرانی کعبه و قتل مردم
 مدینه است و شیوع غنا و طاهای و فسق و فجور و ساز و طنبور و بجا هر غموم ناس در زمان او بمجا
 و طاهای در کعبه و مدینه و دیگر بلاد است یا آهنگ کشتن سید سجاده یا انخار و حی و نبوت رسول پروردگار
 عباد است که آشکارا و واضح گفت لَعَبْتُ هَاشِمًا بِاللَّيْلِ فَلَا جُرْأَاءَ وَلَا حَيُّ تَوَلَّى یا اظهار کینه و کین
 با پیغمبر مختار صلی الله علیه و آله است که می گفت صَاحَّ الْعَرَابُ فَقُلْتُ صَحَّ اَوَلَا نَضِیْ فَلَقَدْ قَضَيْتُ
 مِنَ النَّبِيِّ دِيُونِي یا اینکه بعد از آن خطبه و خرا امیرالمومنین که سب را آب کردی و زمین و
 آسمان را بیتاب ساختی گفت یا صیحه تمجد من صوائح ما اهون الموت علی السوائح

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ و الاواب ماضی

۴۵۶

یا در آن غزایات کفر آیات اوست که بر دین عیسی بن مریم رطل و ماد م طلبه یا از آن است که پس ازین اعمال
نکوهیده در کفر و نفاق و معصیت و گناه بخوف و خشت یا پشیمانی و مذمت رفت . مکنه آنت که مانند
ابن جوزی مورخ ازال سنت و جماعت مینویسد که و اقدی و ابن ابی و هشام ابن محمد روایت کرده اند
که جماعتی از اهل مدینه در سال شصت و دوم هجری پس از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید طغیان نمودند
و او را کمران شدند که شرب خمر و طبعشور و کلاب مینماید لهذا چون بدین سر مراجعت کردند ببت
و شتم اولی که گشادند و او را از امارت خلع نمودند و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را بیدون کردند
و کفشد باز نزد مردی آمدیم که او را دین و آئین نیست و چهارهست طاف است و نماز نمیکند از پس با عبد الله بن
خطبه انجیل بیعت کردند و خطبه ای گفت یا قوم سو کنید با خدای ما بر یزید حسد و کج کردیم مگر و حقیقت بیاکت
سندیم که بسبب معاصی او از آسمان بر ما سنگ فرود آید چه یزید در ارتکاب محرمات با بطور بیایک است
که مادران و دختران و خواهران را تر و بیچ مینماید و شرب خمر میکند و نماز بیای میسکند از او و او را د
پیغمبران را میکشد چون این اخبار گوشه ذآن ظالم جبار شد بقتل و سبی مردم مدینه و تنب اموال ایشان
فرمان داد با اینکه از رسول خدای احادیث و اخبار در کوهش آنجن که مردم مدینه را بیار از در رسیده است
مکنه آن است که یزید همان کس باشد که علمای بزرگ و رؤسای ملت اهل سنت و جماعت بر لعن و کفر او
متفق هستند پس شاید بر پاره اعمال و یارقت و بجای او و لعن کردن او این زیاده را یا اظهار این که
بآهنگ قتل سپر زیاده است او را در باطن نام و دشمنان دانست و این گری و شیطنت و حیلست است
که در پیش معویه بطور اکل موجود بود و با سپر نکوهیده بر سر و ش کشت مکنه آن بود که معویه با اینکه
از اخلاق پسرش یزید کاملاً مطلع بود برای تقریر ولایت عهد چه تدبیر بکار برد و از مردم روزگار
و رؤسای قبایل و بانی بن عروه با چه زحمتهما و چه دعدا و وعیدها و بخشش اموال از بھر اوجیت بحرفت
و همی گفت من بدوستی و محبت یزید به درخ میثوم و امام حسن را برای انجام این مهم مسموم و شهید ساخت
و آنوقت در کار امام حسین انگونه وصیت نهاد چنانکه تحقیقی کافی در انیا ده تقریر یافت و تمام اندیشه او
و پسرش این بود که بر خلاف رای پیغمبر کار کنند و دین صیف را بر افکنند و اگر نه بس صغیف کردند
و ذریه رسول را بر اندازند و دعای پیغمبر را در برکت نسل حسین علیه السلام دیگر کون نمایند اما کجا هستند تا هم
اکنون بکنند که از نسل خشت بنی امیه در جمله روزگار اثر و آثار نیست و ذریه رسول مختار در تمامت رویه
زین بشماره بیرون از حد حصر و شمار و بر مراتب عزت و افتخار و شمت و اعتبار پایدارند و الله متهم
نوره و لو که را انکارند و با بجه برشته آن خبر که اندریم باز شویم شیخ طریح میکوی در آن انجام
رایات نمودار و بایک بجه از صغیر و بسیر ملذذ کردید و ناگاه صدای ماتنی را شنیدند
و شخص را ندیدند که میگفت

بِأَوَّلِ آيَاتِكَ يَا بَنِي عَبْدِ مُحَمَّدٍ
لَا يَوْمَ أَعْظَمُ حَسْرَةً مِنْ يَوْمِهِ
فَكَانَ نَائِبُكَ يَا بَنِي عَبْدِ مُحَمَّدٍ
وَبِكْرُوكَ إِذَا قِيلَ وَائْتِمَا
مُتَمَلِّلاً بِدِمَاسِهِ تَرْمِيلاً
إِلَّا رَهْبِنَا لِلنُّونِ فَبَيْلاً
قَلَّوْا جِهَاداً غَامِدينَ وَسُوءاً
قَلَّوْا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالْمَهْلِكِ

معصوم باد که این اشعار را بکیت ابن عبد السلام شاعر نسبت داده اند و او در سال یکصد و شصت و یکم متولد گردیده و در زمان متوکل وفات کرده است و در بعضی کتب اخبار این اشعار را بنحالد بن سعدان منسوب داشته اند که در مرثیه امام حسین علیه السلام گفته است و هم مواقع قرائت این اشعار را مختلف نوشته اند گاهی بر دایت صاحب عوالم در نیشی در بصره از باقی مرقوم داشته و در بیکارش اشعار با اختلاف رفته گاهی در ورود ال بیت از باقی مسطور داشته اند چنانکه مسطور شد و گاهی بیش و کم در دیگر مقامات براسی استشهدا باعمال قتیجه مردم کوفه و شام از دیکت ابن یاد کرده اند و نیز نسبت قرائت این ابیات را چنانکه ازین پس اشارت رود بغیر از باقی نیز داده اند و سید علیه الرحمه مرقوم نموده است که یکی از فضلاء تابعین چندی در شام شاهد هراس شریف امام حسین علیه السلام را نمود یکماه خویشین را از مقامت اصحاب خود مخفی داشت چون ازین آندت او را باز دیدند از سبب آن کا پرسش نمودند گفت که نمی دانم چه یقینی مصیبتی بر ما فرود کرده و چه آنوقت اشعار مذکور را فرود خواند اسی عجب که بر این اختلافات رفته اند و اشارت نموده اند اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَقَالَ دیکت ابن یا خالده بن سعدان این شعر را تعیین نموده باشند یا اینکه مقصود علمای خبر و احادیث از نسبت دادن این اشعار را بقرائت آنزور کاران زبان حال ایشان باشد و گرنه خود چگونه در یک جای از زبان باقی در همچنان آن مصیبات مسطور و بدیگر جای استشهدا که ایرالایات بکیت ابن و دیگر شواهد منسوب میداوند و الله تعالی اعلم باجمعه شیخ طریح میگوید بعد از آن سیایا در دوس را دارد دشت نمودند و علی بن محسن علیها السلام با ایشان بود بر شتری بدون و طاً و این شعر منمود اَقَادُ ذَلِيلًا فِي دَمَشْقٍ كَانَتْ اِلَى آخِرِهِ بعد از آن یزید پدید سر مبارک را منهدمان کرد تا در مجلس حاضر کردند و در شتی از طلا بگذاشت و باقیی که با او بود با ثنایای سبارکش جبارت در زید و همی گفت یا حسین خدای ترا رحمت کند ما حسن المصحب هستی از آن پس آن شعر مذکور را نفلت باالی آخنده بخواند آنگاه نظر علی بن محسن علیها السلام افتخند و گفت پدر تو رحم مرا قطع نمود و حق مرا مجبول داشت و در سلطت من با من سازعت و زید پس خدای انخرد که دیدی علی بن محسن علیها السلام در پاسخ این آیت قرائت فرمود مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ قَبْلَ أَنْ نَبْرَأَ أَهْلَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسْرٌ یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در نفوس شما فرود نمی آید جز آنکه از آن پیش که نمایش کرد کتب و معتقد است و این کار با قدرت خدای سخت آسان است کنایت از اینکه آنچه بر ما وارد شد

کتاب فی فضائل امام حسین علیه السلام

ربع دوم از کتاب مسکوه الادب ماضی

۴۵۸

بیشتر خدای حکمتی است نه بسبب سازش با تو و ملک تو این پنجام یزید با پدرش خالد روی کرد و دو
گفت علی بن الحسین را بر این جواب که از بصر من بخت پاش کوی و خالد را اینجا ساخته بخت پدرش یزید در
جواب این آیت قرات نمود و با خالد گفت یا علی بچ من کوی ما اصابکم من مصیبه فیما کتبت
ایدیکم و یعقوب عن کثیر یعنی هر مصیبت و بیتی بر شما چنگ در میافکند بسبب اعمال و افعال شماست و معذاکت
از بیشتر معاصی و خطای شما گذشت و عفو کار میرود کنایت از اینکه من نیز از بیشتر جرائم شما عفو و گذشت رستم
علی بن الحسین علیها السلام فرمود الله موقی الاغتشخین مویها یزید خاموش گردید و بروایت علی بن ابراهیم
در تفسیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر یزید پلید در آوردند
و علی بن الحسین و قترای امیر المومنین سلام الله علیهم را بر آن ملعون داخل نمودند و علی بن الحسین مغلول بود
یزید ملعون گفت یا علی بن الحسین سپاس خداوندی را که پدر را بخت آن حضرت فرمود خدای لعنت کند
کسی که پدرم را بخت یزید دشمنان کردید و مندمان داد تا کردن آن حضرت را بزند علی بن الحسین فرمود
چون مرا بختی پس و خزان رسول خدای صلی الله علیه و آله را کدام کس بنازل خودشان پس از آن سوار
بخواست و با دست خویش غل جامه را از گردن آنحضرت میسویان گرفت آنگاه گفت یا علی بن الحسین
ایداستی من در این کردار چه اندیشه کردم فرمود ای خواستی بیرون از تو کسی را بر من منت نرود یزید گفت
سو کند با خدای مرا اراده همین بود آنگاه گفت یا علی بن الحسین ما اصابکم من مصیبه فیما کتبت ایدیکم و این
آیت مبارک باز سانسد هر مصیبتی بر شما فرود آمد بسبب کردار خودتان بود آن حضرت فرمود هر که
این آیت در شان ما نازل شده است بلکه در باره ما نازل شده ما اصابکم من مصیبه فی الارض
ولا فی انفسکم الا فی کتاب فحن الذی لاناسی علی ما فاتنا ولا نخرج بما اتینا منها کنایت از آنکه
رضا بقضا داده ایم و از آرایش و فرسایش و اقبال و اذیت و در گذار نشدای اندریم و نه باز دوه و رنج
بشیم چنانکه ستم آیه شریفه لیکلا تا سوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم ستم یعنی است
و بروایت دیگر آن حضرت این آیت مبارک را تا پایان مسند است فرمود و بروایت صاحب کتاب احتجاج
چون علی بن الحسین سلام الله علیهما را در حمله آنکه از سبایای اولاد حسین و یحیی آنحضرت بسوی شام حل میکردند
بر یزید در آوردند یزید با آنحضرت گفت سپاس خداوندی را که پدرت را بخت و مرا از اندیشه او کفایت
فرمود قال علیه السلام علی من قتل ابی لعنه الله افتران لعن الله عز و جل فرمود بر کسی که
پدرم را کشت دوری با او رحمت خدای آنگاه فرمود آیا چنان میدانی مرا که خدای را از رحمت دور دارم
یعنی خدای پدرم را بخت و من بر آنخن که پدرم را بخت لعنت میفرستم و بقول صاحب مناقب بعد از
پاره مکالمات یزید و علی بن الحسین علیهما السلام آنگاه آنحضرت فرمود یا بن معویه و هندی و صحیح که
قَالَ النَّبِيُّ وَالْأَمْرُ لِلْبَنِي وَاجْدَادِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تُولَدَ وَلَقَدْ كَانَ جَدِّي عَلَى بَرٍّ ابْنِ طَالِبٍ

اینجا مکالمه کردند
با امام علیه السلام

مربع دوم از کتاب مسکوۃ الادب ناصری

بر ۳

یزید فرمان کرد تا آنحضرت را باز آورند آنگاه گفت یا علی بدرت آن اراده داشت که او را امیرالمومنین بخوانند پس خدای او را از پایی درانگند و اینچ براندخت و مرا مالک الرقاب شما کرد ایند پس اموال شما را ما خود و رجال شما را مقتول و زنان شما را اسیر و احد و ثلث شما را بطل ساختم علی بن الحسین علیهما السلام در پاسخ فرمود
 بسم الله الرحمن الرحيم ما اصاب من مصیبه الی آخر ما یزید سرخوش بلند کرد و فرمان کرد تا آن حضرت را کردن بربندند و آنحضرت را از پیش روی یزید بیرون بردند ام کلثوم سلام الله علیها صیحه برآورد ای حبیب کجای میشوی فرمود یا عمه بوی شمیر فصاحت و اغوثناه بالله عز وجل و ابیته من لا یبغی باسلا لابی الهی
 یا بقیة بن علی المرتضی چون مردمان اینجالت بیدند صد اما بناله و صیحه بلند کردند پس از میان مردی بازید گفت این سپه را باز گردان و کر نه ترا مردمان میکنند یزید فرمان کرد تا او را باز گردانیدند و در حضورش باز داشتند علی بن الحسین علیهما السلام فرمود و بک یا یزید ان کان لا یبد فاحضر لی
 ثقیة حتی اوصیه وصیته و ای تو ای یزید اگر بناچار من بیایکشته شوم پس کسی را که موثوق بتوان داشت نزد من حاضر کن تا او را وصیتی وصیت گذارم یزید گفت چه چیز است که بخواهی با وی وصیت گذاری فرمود او را وصیت گذارم که حرم را بمدینه رسول باز گرداند یزید گفت جز تو کسی ایشان را باز نمیکرداند و ازین سخن همی خواست مردمان را خاموش بگرداند در سجا را لاوار از شیخ بن مامروی است
 که علی بن الحسین علیه السلام فرمود اذ دخلنا علی بن یزید و نحن اثنی عشر رجلا مغلکون فلما وقفنا بیدتی یزید قلت انشدک الله یا یزید ما ظنک بر رسول الله صلی الله علیه و آله لو را نا علی هذه الحاله یعنی ما را بر یزید درآوردند در حالتی که ما دوازده تن مرد بودیم که بر ما غل بر نهاده بودند چون در حضور یزید واقف شدیم گفتیم سوگند میدهم ترا بخدا چیت ای یزید کجاست تو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را بر اینجالت بخوان شدی و فاطمه و ختر حسین سلام الله علیهما فرمود ای یزید دختر آن رسول خدای آپس بگریستند و اهل سرای یزید گریان شدند چند آنکه صد اما بگریه بلند گشت و بر وایت سید از آن پس اقبال و متاع حسین علیه السلام را و زنان و اما آنکه از اهل آنحضرت بجای مانده بود بر یزید درآوردند در حالتی که ایشان را در سیاهنا هم بسته بودند چون ایشان را در اینجالت در حضور یزید باز داشتند علی بن الحسین فرمود ای یزید سوگند میدهم ترا بخدا چیت کجاست تو بر رسول خدای اگر ما را بر اینجالت بید یزید فرمان کرد تا سیاهنا را قطع کردند آنگاه سر امام حسین علیه السلام را در پیش روی خود بگذاشت و زنان را از عقب خویش جای ساخت تا بدان سر مبارک بنظاره بشوند و علی بن الحسین آنرا بید و از آن پس در تمام مدت زندگانی اکل رُوس نفرمود این ماکوید علی بن الحسین فرمود و انا مغلول انا ذن بالکلام فقال قل ولا تقبل هجرا بازید گفتیم در حالتی که مغلول بودم آیا مرا بخی کردن رخصت میدی گفت بوی لکن بیوده موی فقال لقد وقف مؤثقا لا یبغی لثلی ان یقول الهجر ما ظنک

کلان آنحضرت در کعبه آوردند بر یزید

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۱۶۴

بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ رَأَى فِي الْعَلِيِّ فَرَسًا مِمَّا نَمَنَ فِي مَوْقِفِي اسْتَادَمَ كَمَا نَزَادَ رَيْتَ كَمَا نَمَنَ مَنْ
 كَسَى نَحْنُ بَهِرْ نَمَايَ بِمَعْنَى دَرِیخَالَتِ اسیری و معلول بودن و در حضور ظالمی پلید و دستکاری عسید
 و خوشنوازی شدید استیادان چگونه شخص بدشتی و تخی و پر خاش و بیوده سخن میراند و معنی باطنی این است
 که خدایتعالی مرا مقام و منزلت و رتبت و درجی عنایت فرموده که هرگز دارای این مقام را سخن هجر و بیووده
 بر زبان نیاید بلکه هر چه بر زبان او بگذرد همه بصدق و صواب و نوحه شودی خدای و شریعت رسول رهنماست
 با حمله فرموده چیت کمان تو بر رسول خدای اگر مراد غل بشکود یزید با آنکه در اطرافش بودند گفت او را
 بجال خود گذارید و بر روایت صاحب منتخب از علی بن الحسین علیهما السلام این است که آن حضرت
 فرمود لَمَّا وَفَدْنَا عَلَى يَزِيدَ بْنِ مَعْوِيَةَ أَتَوْنَا بِجَالٍ وَدَقُّوْنَا مِثْلَ الْأَغْنَامِ وَكَانَ الْجَلُّ
 يُعْنَقِي وَعُنُقُنَا مِثْلَ كَلْثُومٍ وَبِكَيْفِ زَيْنَبَ وَسَكِينَةَ وَالْبَنَاتِ وَمَا قَوْنَا كَلَّا أَقْصَرْنَا عَنِ الْمَنِيِّ
 ضَرْبُونَا حَتَّى أَقْصَرْنَا بَيْنَ يَدَيْ يَزِيدَ فَقَدْ مَتَلَيْدُهُ وَهُوَ عَلَى سَرِيرٍ مُلْكِهِ
 چون ما را بر یزید بن معاویه در آوردند ما را بر سیما بنا که بر گردن ما انداخته مانند گوسفندان در آوردند
 در میان در گردن من و گردن ام کلثوم و بر کتف زینب و سکینه و سایر دختران بود و ما را آسید
 میکشیدند و اگر در سپردن راه تصور نمودیم ما را مضروب میداشتند تا کاهی در حضور یزید باز
 داشتند و من نزدیک او شدم گاهی که بر تخت ملک و مملکت خویش جای داشت معلوم بوده با
 که در اینجا روایت بی عنایت نشاید بود چه اولاً در دوازده مرد معلول که مذکور است حسب الامر
 زین العابدین و برادرش عمر بن الحسین بر روایت بعضی حسن بن حسن و زید بن حسن و عمرو بن
 الحسن علیهم السلام تا کنون شناخته نقد آثار و کتب اخبار نیستند و دیگر با آن روایات مذکوره
 و حالت قسوت و شدت یزید ملعون در آن روایت که از علی بن الحسین میمانند که فرمود کثمت
 خلق تو بر رسول خدا اگر ما بر این صفت چه من پس یزید بگریست و فریاد کرد تا سیما ما را از عنان
 و اکثاف ما بریدند با محنت و کول و ما را در میان که یزید بکنا غلال ایشان امر نمود با بست
 خود شش تا که در راه بود و در راه که در مجلس اول منافی است و با آن حرکات نامنجمه که
 را با آن که در آن وقت با اینکه چنانکه نوشته اند گاهی که علی بن الحسین
 علیهما السلام را بردی در آوردند و در آن چون کرک کزنده و ذب کیرنده چشم بدو می و دخت
 و از آنکه از پدر روی آنحضرت به جای مانده و می در وی سخن گفت آنوقت گفت این شخص کیت
 گفتندی علی بن الحسین است و از آن پیش آنمعلون! اقبل علی بن الحسین خبر گفته بودند از این
 روی در عجب رفت و گفت میگویند علی بن الحسین متحقق شده شد پس آنحضرت فرمود از پی
 علی بن الحسین برادر من بود و مردمان او را بکشند و این شهر آشوب روایت میکند که آن ملعون

انجمن اخبار

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۳۶۲

با امام زین العابدین گفت و اعجاباً لایبک معنی علیاً و علیاً یعنی عجب است که پدر تو پسران خود را
 علی همی نام گذارد و نه مردان آنرا بچش آباه فتی بایمیه مرا پدرم دوست میداشت پدرش را
 ازین روی مندر ندان خود را مراراً بنام مبارکش نام مینهاد برینیه گفت تو می آنگس که بدرت بهم
 خواست حلیفه باشد الحمد لله الذی امکنی منه وجعلکم اسری بین بدی یو یکم القرب و البعد
 و آخر العبد ما لکم من ناصر الا قلیل شکر و سپاس مخصوص خداوند است که بر شما مرا یزید و مندر ساخت و شمارا
 در حضور من با سیری در آورد و نزدیکی و دور و آزاد و بنده در شمار بخوان هستند و شمارا ناصری و کفیه
 نیت علی بن الحسین علیهما السلام در جواب فرمود من کان احق من ابی بالخلافه و هو ابی
 بنیت یکتکم که ام کس از پدرم بخلافت سزاوارتر است و حال آنکه وی پدر خستر پیغمبر شاست
 و ازین جمله معلوم میشود که این رقت و محروم رزی اگر چه نه از باطن جسم در مجلس اول از وی مشهود گشت
 و در مجالس دیگر و ایام دیگر بحسب تقاضای ملک داری و تسکین قلوب مردم روی داده است
 در ریاض الاحسان از دعوات را و ندی منقول است که چون علی بن الحسین علیهما السلام را بوسی
 یزید حمل کردند آن ملعون اندیشه بر آن بر بست که آنحضرت را مقتول نماید پس آنحضرت در باب
 وقوف یافت و یزید با وی مکالمت نمود تا مگر آنحضرت بکلماتی سخن فرماید که موجب قتل گردد و
 آنحضرت بر طبق حکم یزید سخن میراند و در دست مبارکش سجد کویک بود که با انگشتهای مبارک
 میگردانید و بایزید حکم میفرمود آن ملعون گفت من با تو سخن میگم و تو مرا پاسخ میدانی و با سجد که
 در دست داری مشغولی چگونه این کار سزاوار است یعنی این که در تو بسیر و ن از رعایت حشمت
 من است علی بن الحسین علیهما السلام من و حدیثی ابی عن جدی آنکه کان اذ اصلى
 الغداة و انقل لا یسجد حتی یأخذ بسجدة بن بدیه بقول اللهم انی اصببت اسجدک و اجعلک
 و احیدک و اهلک بعید ما ایدیه سجدتی و یأخذ السجدة و بدیه ها و هو یتکلم بما یرید
 من غیر ان یتکلم بالتسبیح و ذکر ان ذلک محسب له و هو حذر الی ان باوی الی فراشه
 فاذا اوی الی فراشه قال مثل ذلک القول و وضع سجدته تحت راسه
 ففی محسوبة له من الوقت الی الوقت ففعلت هذا قبل ان یجد
 حدیث کرد مرا پدرم از جدم که چون نماز ببادان سپایان بود و از آنجا کار انصراف جست یسجد حکم
 نمیفرمود تا آن سجد را که در پیش روی مبارکش بود بر میگرفت و عرض میکرد بار خدایا همانا من
 ببادا کرده ام و ترا تسبیح و تحمید و تلیل مینمایم بعد از آنچه این سجد را بجا آوردم و آن سجد را می گرفت
 و می میگردد و بهر چه اراده داشت سخن میفرمود بدون اینکه در گردانیدن سجد به تسبیح و تحمید
 حکم فرماید و میفرمود همین کردش دادن سجد بجای تسبیح از بجز او محسوب است و او را حرز است

و بعد از این حال بود تا آنکه جامه خواب میفرمود و چون در فراش آسایش میفرو آن کلمات را در سجده بر زبان میراند و سجده را در زیر سر مبارک مینهد و این کردار بجای تسبیح راندن ازین وقت تا وقت محسوب بود من نیز اقتداء بجدیم نمایم و این کار بجای میگردم بزیاده ملعون با آنحضرت گفت لا اَکَلُ اَحَدًا مِنْکُمْ اِلَّا وَیَجِبُنِیْ بِمَا یَعُوْذُ بِهِ مِنْیْ اِلَهِی سِجِّکَ از شما باسخی و احتجاجی نمینورزم که اینک بهر آنکه با من پاسخ میآید که موجب حفظ و نجات او میشود پس از آن حضرت در گذشت و با وی با حسان و اکرام رفت و فرمان داد تا آنحضرت را در بام نهند با تخته اندک خاموش اینجده معلوم میشود که این اخبار همه بمصدق و صحت مقرون است لکن نه تمامست در یک مجلس روی داده و این شتت اخبار برای آن است که تا قیام آثار بحسب مناسبت مقام کاهی لختی را بر بکاشته و لخت دیگر فرو گذاشته و کاهی تمامست در یک مجلس مسطور داشته اند و نیز باز نموده اند که هر یک در چه وقت و چه حالت و کدام روز و کدام مجلس روی داده است و در رعایت ترتیب ادب و رعایت کتب از مراعات صدر و ذیل اخبار بتامیج رفته اند ازین روی مطالعه کنندگان را در نظر عجب میآید و پاره اخبار را در بعضی مجالس و تقاضای آن مجلس از قانون و قاعده خارج میگردند و بتأمل و تفکر میروند اما اگر نقله آثار در ترتیب این مراتب سامع نمیکردند این گونه تاملات و تشکیکات برای ناظرین بر جای نمیآمد چنانکه در کتب اخبار مسطور است که بعد از آن مکالمات علی بن الحسین علیهما السلام بر زبان رومی با حارسان و حافظان روز دیگر نیز پدید اهل بیت رسول مجید را همچنان احضار نمود چون حضور یافتند و مجلس فرمودند روزی بنیاب علیه السلام کرد و گفت ای خضر علی با من تکریمهای فرمود علی بن الحسین سنگم است امام زین العابدین سلام الله علیه در جواب آن جناب این اشعار قرائت فرمود

لَا تَطْعَمُوا أَنْ تَكُونُوا فَاكِرٍ مِنْكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّا لَا يُخَيِّبُكُمْ

یزید گفت ای پسر بستی سخن کنی لکن پدر تو حسین و جد تو علی بن ابیطالب همچو استند بجلالت و سلطنت
 بنشیند سپاس خدا را که ایشان را بخت و خون ایشان را بر بخت علی بن حسین آنکلمات را که از بن پیش
 مسطور گشت یا بن معاویه و هند و صحرای آخر با بفرمود یزید را آتش چشم برافروخت و با یکی از مردم کثان
 که از تمازت در خیابان شہر است خوی و تنیدی خلق معروف بود فرمان کرد که این پسر را بگیر و در این باغچه
 سرای سر بردار و ہم در آنجا بجا کش پار آن شرطی آنحضرت را در باغچه مرای در آورد و بکند تبر پر دخت
 و امام زین العابدین علیہ السلام این اشعار را در این هنگام قرائت نمود

أُنَادِيكَ بِجَدِّهِ يَا خَيْرَ مَرْسَلٍ
وَالَّذِ أَتَمُّوْا كَالْمَاءِ يَذِلُّهُ

ربع دوم از کتاب سکنه الادب ناصری

۴۶۴

يُرْوَعُهُم بِالْيَتَمِّ لَا يَرْوَعُهُ سِيَابُ وَلَا زَاعَ الْيَتَمِّ زَائِعٌ
وَدَائِعُ أَمَلٍ وَأَفْلَاحُ أَصْحُوا لِحُجُورِ يَدَيْنِ الدَّيْعِ وَدَائِعُ
فَلْيَنْتَكِبْ بِأَحَدِهِ تَنْظُرُ حَالَنَا نَسَامُ وَنَشْرِي كَالْأَمَاءِ بِنَائِعُ

پس از آن نماز باستعداد و چون شرطی کار خفیه به پای برد و آهنگ آنحضرت نمود چنان دستی از عیب
بر پس کردنش زدند که بر روی بنفهاد و ناله سخت و آوارنی میب در افکند و جان از تبش میزدن شد
این وقت خالد پسر یزید که برای حال بخوان بود چون این قضیه بدید بجانب یزید شتافت و این داستان
هولناک بعرض رسانید یزید نیز در هم و خوف شد و بفرمود تا آن مرد شرطی را در آن کووال بجاک نموند
و امام زین العابدین سلام الله علیه را باز آوردند و در پاره روایات صورت این محابس و ذکر این اشعار را
وارد یزید در قتل آن حضرت و آشفته شدن اهل بیت و مکالمه ایشان با یزید ملعون که سیراب کردی
و زمین را از خون اهل بیت و ازین طفل صغیر چه خواهی و آویختن تمام زنان آنحضرت و ناله و زاری ایشان
و شفاعت و شفق مردمان بعضی مطالب مسطور است و مقتل ابی مخنف منسوب و در ریاض الاخران
مسطور است که یزید بعد از احتجاج امام زین العابدین خشکین گردید و گفت ای پسر با ما متعرض می شوی

و قتل آنحضرت فرمان داد این وقت امام زین العابدین بگریست و این شعر بخواند

أَنَا ذَبَبٌ بِأَحَدِهِ أَخْبَرْتُ رَسُولَ جَبَبِكَ مَقْضُولٌ وَكَشَلْتُ ضَائِعُ
أَنَا ذَذَلٌ لِيَدِي فِي دَمِ شَقِ مَكَلَا وَمَالِي مِنْ بَيْنِ الْخَلَائِقِ شَائِعُ
لَقَدْ حَكَمُوا فِينَا عُلُوجُ أَمِيَّةٍ فَقَدْ ظَهَرُوا فِينَا عِظَمُ الْبِدَائِعِ

این وقت اهل بیت گریستند و جناب ام کلثوم پاره کلمات بر یزید بفرمود و اهل محابس بگریستند و بان
ملعون کشند این کودک را بجال خویش بگذار چه قتل او جایز نباشد و آن ملعون از قتل آن حضرت
بگذشت و بروایتی چون علمات و اخوات امام زین العابدین علیه السلام بگریه و غیب درآمدند آنحضرت
بیزید سرود این کَانَ يَتَمِّكَ وَبَيْنَ هَوَاةِ النَّسَاءِ قَرَابَةٌ فَأَبْعَثْ مَعَهُنَّ مَنْ تَكُونُ مَعَهُنَّ
يَكْفِيْنَهُنَّ الْمَدِينَةَ اَكَرْ دَرِيَانِ تُوَاوِيْنَ زَمَانَ وَاقْتَبِ اسْتِ هَرَسٍ رَاكِبًا وَثَقُ دَارِي بِرَاكِبٍ تَاوِيْنَ
مَدِينَةَ بَرَسَانٍ يَعْنِي هُنَّ اَزَاكَ مَن كَشْتَه سُوْمُ اِيْثَانِ رَا مَحْرَمِيْ سَخَا اَهْدُ بُوْدُ اِيْنِ هُنْكَامُ مَرْدَمَانِ بَاكَمُ
ناله و زاری در افکندند و یزید بنمایا که شد تا فتنه حادث نشود و گفت جز تو کسی ایشان را بدین نیرساند باجمعه
در حدیث مسطور و خفیه و بستان مرقوم است که از آن پس روی بابل میت کرد و گفت خداوند زشت
و بیخ کرد اند سپهر مر جان به عید الدین زیاده را همانا اگر در میان او خویشاوندی میبود هرگز با شما یان
معاشرت مبادرت نمی ورزید و با خیالت شما را راهسپار مینداشت و از پس این کلمات اهل بیت رازت
بداد تا مراجعت کردند و در این تره ایشان را در مسجدی ویرانه منزل دادند و بر وز دیگر حکم داد

احوال حضرت سیدالهدی علیه السلام

۵۴

سرمبارک حسین علیه السلام را بر باب سرای اربابا و میبند و اهل بیت را با سنجای دحوت کردند چون
 زمان و پر و کیان یزید انگاهی یافتند هر چلی و زویر که در برداشتند از خویش فرو نهادند و جاره سوکوری
 بر تن بیاراستند و ایشان را استقبال کرده با و از بلند بگریستند و بانگ ناله و نوحه برکشیدند و تا سه روز
 ایشان بجا تم کساری و سوکوری بیای بودند و بر دایت ابن جزی چون یزید پدید با سرمبارک ابی عبد الله
 سلام الله علیه با قضیب جبارت و رزید و شرمای حصین بن الحمام المری را صبرنا و کان الصبر مناسجه تا آخر
 بر خواند و در تمام مردمان پیکس بجایماند چرا که اورا ب و شتم و کوهش کرد و اورا متروک نمود و او را
 اسلی آن کالت با وی بیای برد و بر دایت هشام چون یزید آن شرمای را بخواند علی بن الحسین منمود
 بلکه آنچه خدای میفرماید **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا آتَى سِزَا وَارْتَرَات** یزید در جواب گفت
وَمَا أَصَابَكُمْ إِلَّا آخِرًا با بجه میگوید علی بن الحسین در نماز در میانها بسته بودند علی بن الحسین یزید را
 ند کرد و فرمود **يَا بَنِيَّ مَا ظَنَنْتُكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ أَنَّكَ لَوْرَأْنَا مَوْثِقِينَ فِي الْحَبَالِ عَرَا بِأَعْلَى أَقْبَابِ الْجَلَالِ**
 در اینوقت پیکس در آنقوم بر جای ماند چرا که سرسک از دیده بر اند در فصول الممه مسطور است که از آن
 پس که یزید چندی با اهل بیت بجه و رفت کار کرد بفرمود تا علی بن الحسین را بروی در آوردند و آن
 حضرت را مغولا حاضر کردند بایزید منمود **لَوْ أَنَّكَ لَوْرَأْنَا مَوْثِقِينَ فِي الْحَبَالِ عَرَا بِأَعْلَى أَقْبَابِ الْجَلَالِ**
 صلی الله علیه و آله مارا در مثل میدید از ما باز میگوید یزید گفت برستی سخن کنی و منمان داد تا علی را
 از آن حضرت باز داشتند فقال **لَوْ أَنَّكَ لَوْرَأْنَا مَوْثِقِينَ فِي الْحَبَالِ عَرَا بِأَعْلَى أَقْبَابِ الْجَلَالِ**
أَنْ يَقْرَبَنَا فرمود اگر رسول خدای صلی الله علیه و آله مارا از دور بخوان میشد دوست میداشت که بدو
 نزدیک باشیم یزید منمان کرد تا آنحضرت را بد و نزدیک نمودند آنگاه با آنحضرت گفت **يَا عَلِيُّ**
بَنِي الْحُسَيْنِ دیکو کوی و حدیث بیارای علی بن الحسین که پدر تو آنس بود که رشته خوشاندی مرا
 ببرید و حق مرا بجهول داشت و مرا در سلطنت من بناعت آمد پس بروی زد و گشت آنچه بدیدی پس
 آنحضرت آیه شریفه **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا أَنْ كُنْ خَتَالٍ فَخَوْرٍ** قرائت فرمود و نیز آیه شریفه
وَمَا أَصَابَكُمْ إِلَّا خَتَالٌ فِي حَقِّ مَنْ ظَلَمَ لَكُمْ مِنْ ظُلْمٍ این آیت در حق ظالم
 وارد شده در باره مظلوم با بجه در نقل این اجبار مختلفه کیره بد و مقصود نظر بود یکی اینکه بناس
 این کتاب بر آن است که مجاری حالات و کمالات حضرت امام زین العابدین سلام الله
 علیه را بر قدر ممکن باشد مستقصی باشد و بیکو اینکه معلوم میشود که آن حضرت را مجالس عده بدیده بایزید
 بیای رفته و آن ملعون هر چه در نیروی بازو داشته خاطر آنحضرت را بیارزده و در هنگام تر حشت
 اهل بیت فرو کند هشته و اگر بیکو در بنا چار بیارزده بد بیکو روز آسوده نهشته اما گاهی که شعله نار کین
 در پیشگاهش میبارید و فرو کشیدن گرفته و نیز از پاره شهادت که از سینه مخته نموده و آن خواها که از پر و کیان

حضرت سیدالهدی علیه السلام

سج دوم از کتاب سکره الادب النهری

سج دوم

عیش بشیند و این محال است جالبی که رسول ملک روم و دیوان که پیاپی روی داد و آنجا که طغیان
 که در مردمان مشاهدت نمود و سخت اندیشاک و حاجت گردید و خود بداشت که بچه همی خیره چاکر شده و چگونه
 خدای قهار و رسول مختار را بر خویشین خشمناک گردانیده ازین روی در اسلوب ارکان کفر و طغیان متزلزل
 در افتاد و سبیلان ظلم و عدوانش را سهام حوادث و قواصی دوائی نموده در آن خنجر و آنچه در دل داشت
 بهفت و بیست و یکگون سخن گفت در اسرار الشهادت مظهر است که از آن پس که زمان امام حسین علیه السلام
 بر یزید در آورده زمان آل یزید و دختران معویه و آل و صبیح بر کشیدند و ولوله در انداختند و سوکاری
 و ماتم پیاپی داشتند و سر امام حسین علیه السلام در پیش روی او بود حضرت سکیه سلام الله علیها
 میفرماید **وَاللّٰهُ مَا رَأَيْتُ اَقْسَى قَلْبًا مِنْ يَزِيدَ كَارِئًا بِتِ كَافِرًا وَلَا مُشْرِكًا شَرًّا مِنْهُ وَلَا بَخْفًا مِنْهُ**
 یعنی سو کند با خدای هیچکس را سختی دل و قساوت قلب یزید ندیده ام هیچ کافری و هیچ مشرکی را
 بشیرت او شناخته ام و هیچکس را بسفا و ظلم او نیافته ام که می بآن سر مبارک نظر میکرد و این شعر را
لَيْتَ أَشْبَاخِي بَعْدَ شَهْدِي وَ جَنَعَ الْخَرْجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ
 قرائت می نمود پس از آن فرمان کرد تا سر مبارک امام حسین را بر باب مسجد دمشق نصب گردند و برداشت
 صاحب فصول المهمه چون زینای امام حسین را در آورده و سر آنحضرت در پیش روی یزید بود فاطمه
 و سکیه سلام الله علیهما با نسر شریف نظر همی داشتند و آن طعون از ایشان ستور همی داشت چون
 زنها آن سر را دیدند صیحه بر کشیدند و صد باناله بلند ساختند و زنان و دختران معویه از ناله ایشان
 بناله شدند و ولوله و زلزله در افکندند اینوقت فاطمه فرمود ای یزید دختران رسول خدا را
 اسیر می شنود آیا ترا این کار سرور میدارند **وَاللّٰهُ مَا بَشُرْتُ فِيَّ اَنْ يَّهْذَكَ رَدُّ وَمَا لِيْ عَلَيْكَ اَعْظَمُ مَا اخَذَ**
 سو کند با خدای اینجالت مرا بهتر نمیکنند بلکه بگراشت استم و آنچه بر شما شده و داده است
 بزرگتر است از آنچه از شما برده اند و ازین کلام چنان میرسد که یا در مقامی بوده است که ایشان
 اموال منسوب خود را مطالبه کرده اند و یزید این سخن در جواب رانده یا اینکه مقصود آن است که
 این حالت اسیری و ذلت و سوکاری که در شما چنگ در انداخته از اموال شما یکسان شما که شهید
 شده اند بزرگتر است در کتاب امالی از فاطمه دختر علی علیهما السلام مروی است که میفرماید چون
 در پیش روی یزید بن معویه جلوس نمودیم در اول امر بر بارقت کرد و با ما ملاطفت و رزید پس از آن
 مردی سرخ روی از مردم شام بسوی یزید برخاست و گفت یا امیر المؤمنین این کنیز که را با من بخش
 و ازین سخن مراراده داشت و من در اینوقت جاریه رخشنده روی بودم سخت بر رسیدم و کمان
 همی بردم که یزید اینکار میتواند و او را ممکن است پس بجایه های خواهرم که از من بزرگتر و اعقل بود
 کجک در انداختم و بروی در آویختم و برواتی بجایه عمه ام زینب دست در افکندم و عمه ام میداشت

طیلسی
 در مجلس

در بیان حضرت سید الشهدا علیه السلام

۳۶۷

فرمود که ای یحیی بن یحیی من گفتم که منم و خداوند منم و تو هم باشی فرمود سوگند یا خداوند
 منم و تو هم باشی و اینکار را برای تو نه برای یزید میکنم است یزید خنک شد و گفت سوگند یا خداوند
 تو و من گفتم اگر بجوایم این کار میکنم سوگند یا خداوند این میشود و خداوند یحیی را برای تو سزا
 فرموده که اگر اینکار را بکنی با من و من بشوی و بدی حسد من با من بدی کردی یزید خشکی شد و گفت
 آیا با من چنین نجات مبارک میجویی همانا پرت و برادر است از دین خارج شد فقال تعبدین الله
 و دین ابی و اخی و جدی اهدیتک و جدک و اولک فرمود بدین حسدای و دین پدر
 و برادر من و جد من و طلب هدایت شدید تو و جدت و پدرت آن ملعون گفت دروغ میگوئی ای دشمن
 خداوند سوگند امیری بظلم و ستم داشت میگوید و سلطنت خویش قاهر میشود فاطمه میفرماید که یار یزید
 ملعون از این سخن شرکین گشت و خاموش گردید و دیگر پاره آن مرد شامی اعادت کرد و گفت یا امیر
 المومنین این جاریه را با من بخش فقال له اغریب و هب الله لك حنفیا قاضیا در پاسخ
 آن گنوهیده باخشم و ستم گفت دور شو که خدایت مرا که گداگر بخش و بروایتی که در جنب و بعضی کتب
 اخبار وارد است جناب ام کلثوم بان مرد شامی فرمود اسکت بالکفر الرجال قطع الله لسانک
 و اعنی عینک و اکیس یدک و جعل النار مقبولان اولاد الانبیاء لا یكونون
 خدام لاولاد الا علیا خاموش باش و زبان فروش ای فرومایه و پست پایه که زبانت را جدا
 قطع کند و دو چشمت را از فروغ نبش بی بهره گرداند و هر دو دستت را از کار بیفکند و از آتش دوزخ
 مسکن و مشوی بیاراید همانا فرزندان پیغمبران هرگز کارکن دنا را و گمان نخواهند گشت سوگند یا خداوند
 هنوز کلام ام کلثوم پایان نرفته بود که حضرت احدیت دعایش را مستجاب فرمود و آن مرد
 با مضرت تباها شد فقال الحمد لله الذی عجل لك العقوبة فی الدنیا قبل الاخره
 لهذا جزاء من تعرض لمرسل الله ص فرمود سپاس خداوند را که عذاب ترا پیش از آنکه
 بعقوبت آخرت دچار شوی هر چه زودتر نمودار شد و این است کیفر آنکس که متعرض حرم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله میشود و در بعضی از کتب این قصه را نسبت بفاطمه و دختر امیر المومنین علیها السلام
 داده اند که پادشاهی روی داد فاطمه دختر امام حسین و نیز در بعضی کتب در پایان این حدیث پیاده
 کلمات دیگر و قتل مرد شامی اشارت نموده اند و هم بعضی از روایات نسبت است دعای شامی را
 بحضرت یحیی بن یحیی علیها السلام داده اند و در اینجا بقیه نقل شد و ترتیب حسنه
 و نقل اخبار را در ذکر حدیث و صدور ذیل آن بایست متعقل است در آنکه از من بن علی بن محمد
 طبری در کمال مروی است که زهر مسخره عراقی مجلس یزید در آمد و چون سبایا را گران شد و بام کلثوم
 روی آورد و یزید گفت یا امیر المومنین این جاریه را بمن بخش و اشارت بام کلثوم سلام الله علیها نمود

رج دوم از کتاب سکوۃ الادب بصری

۸۶۳

و خواست برت آن حضرت را بکیرد و آن کسائی است از صوف یا خز ام کلثوم منموده و اقصیٰ کلام
عَنْمَا قَطَعَهَا اللَّهُ دست خویش از مادر که خدایش قطع نماید شامی چون کلام عربی را بشنید
سخت متحیر و متعجب شد و گفت ایشان از کدام طایفه هستند همانا بزبان عرب تکلم مینمایند و ایشان را
از سبایای کفار کمان میکرد پس امام زین العابدین مبارک کرد و منموده هَذِهِ مِنْ بَنَاتِ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَمَّدٌ خَاتِمُ النَّبِيِّينَ وَ أَنَا سَيِّدُ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ لَا بَنَاتٍ فَاطِمَةُ بِنْتُ
مُحَمَّدٍ سَيِّدَاتُنَا امیر کز این زن از دختران رسول خدای محمد خاتم پیغمبران و من منموده زاده محمد
و ایشان دختر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله باشد که اسیر کرده است مانا امیر شام چون زبیر عراضی
انجمن بدانت نالان و نوحه کنان از مجلس بیرون تاخت و دشنه بیرون کشید و دست راست
خویش را که بسوی ام کلثوم دراز کرده بود قطع نمود و آن دست بریده را که خون چکان بود بادست چپ
برگرفت و مجلس یزید درآمد و بحضرت علی بن الحسین روی کرد و عرض کرد یا بن رسول الله مرا
معذور دار که شمارا نمی شناسم و از جرم و خطیئت من درگذر همانا خداوند دعای غم تراستجاب کرد
یعنی دست من قطع شد آنگاه کریان و توبه کنان از مجلس بیرون شد و از آن پس اورا هیچ کس
و ازین خبر چنان مستفاد میشود که بعد از آنکه یزید این قضیه و سرعت اجابت و عظمی جناب ام کلثوم را
مکملان کردید اورا داشت و وحشی فرو گرفت که از آن پس آنقدرت نداشت که کلام زیب صد یقه
و احتیاجات آنحضرت را قطع نماید و این قضیه یکی از اسباب این مطلب که دید لکن اسباب عیده
که محل هیچ سنگ و ریب نتواند بود همان اسرار خاصه نبوت و امامت است که هر وقت هر چه
دانند و حکمت و وقت و مصلحت و در کار تقاضا نماید فعلاً و قولاً هر چه خواهند گویند و بسیای برند
و هیچ شئی از اشیاء مانع و عاجز و دافع ایشان و اراده ایشان نتواند کردید در کتاب نورالعین موطور است
که از آن پس که خولی ملعون سبایای آل و حضرت امام زین العابدین را از باب ساعات درآورد
بزمان کشفات الوجوه و امام زین العابدین را بارسیانی پست بسته بودند و مردمان با آنحضرت
چشم کشیده داشتند و بعبرت و صبر می بخزیدند خولی ایشان را بر باب یزید بازداشت و بانی
گفت ای مولای من سر را و اسیر ما بر در سرای تو واقف هستند گفت ایشان را در آور تا منبکرم

اینوقت خولی مبارک حسین داشت و پاکیزه ساخت و بریزید درآورد و این شعر بخواند
أَنَا صَاحِبُ الرَّحْمِ الطَّوِيلِ الَّذِي أَصُولُ عَلَى الْأَعْدَاءِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ
طَعَنْتُ بِهِ فِي آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ لَا رُضِيَ مَوْلَا نَا بَوَيْدَ الْمُؤْبَدِ

آنگاه آن سر مبارک را در پیش روی آن ملعون بگذاشت و آل بیت را در حضورش بازداشت
و ایشان را آنحال کریان بودند زین العابدین علیه السلام باینیه فرمود لَوْ أَنَا بَعْدُ نَا فِي هَذِهِ

الحال حضرت عبدالباقر و عیله السلام

۴۶۹

الحال و سألک فاقول اگر به عبدالمجید و انجالت و از تو باز پرسد که از چه مارا با بحال در آوریدی
 چه میگوئی در اینوقت یزید فرمان داد تا و ثاق را از آن حضرت باز کشوند و سبایا را جلوس دادند آنگاه
 حکم نمود تا طشتی از زربیا و رند و آن سر مبارک را در میان طشت بگذاشتند و درش روغن شیطانی و دهن
 زینب نریبارا که کزیت بگریست و باواری اندوهناک انداختید یا حبشناه یا حبیب که رسول الله
 بغیر علیک اذ لک یا ابا عبد الله و بغیر علیک که در اینوقت هر کس در مجلس بود بگریست
 و یزید خاموش بود پس دست دراز کرد و سندی که بر روی سر مبارک بود بر گرفت پس نوری از آن
 سر سطر بر رخسار آسمان لغان گرفت و حاضرین را بهشت در افتند و از آن پس شرح حبارت آن ملعون
 با شایای مبارک و کلمات ابو برزه اسلمی و اخراج او از مجلس مینویسد و بعد از آن مسکود این احکام
 صدای نفیق و بانگ زاعی در کنکریهای قصرش برخاست چون یزید بشنید سخت بیندیشید و در هم برید
 و حالتش دیگرگون گردید و از آن پس داستان رئیس ابحالوت را میخارد که آن مکالمات بگذاشت و
 بفرمان آن ملعون شنید گردید بعد از آن میگوید که سهل شھر زوری گفت در آن اشاکه با یکی از وزرا
 در حضور یزید و قوف داشتیم ناگاه زنی پدیدار گشت که در پوششهای خویش خرامان و دامان کشان
 با چهری و لایز و موئی مشکبیز که هرگز آن حسن و جمال و روی و موی هیچکس را ندیده بودم رو
 آورده تا بر یزید درآمد و گفت این سدا از آن کیت گفت سر حسین است گفت سو کند با خدا ای
 در این ساعت که بخواب اندر بودم دیدم در مای آسمان بر کشوده شد و پنج ملک با کلاب و آره های
 آهین آتشین هبوط نمودند و می گفتند ما را حنذا و ند جبار فرمان کرده است که این سرای را بسوزانیم
 یزید بان زن روی کرد و گفت وای بر تو همانا در ملک و نعمت من پرورش جوئی و اکنون چنین کلمات کوئی
 سو کند با خدا ای ترا بخت ترکستی میگویم آزن گفت چکار مرا از این بلیت نجات میدهد گفت بر منبر شوی
 و علی و اولادش راست نمائی گفت چنین کنم پس یزید فرمان کرد تا مردمان حاضر شدند و بان زن
 گفت بر منبر شو و آنچه ترا امر کردم بیای بر پس از جای برخاست و بر منبر شد و گفت ای مردمان همانا
 یزید مرا فرمان کرده است که علی و اولادش راست نایم با اینکه علی ساقی حوض کوثر و حامل لوا و جسد
 و فرزندانش سید جوانان اهل بهشت هستند بشنید تا چگویم و انته باشد که لعنت خدای و لعنت جمله
 لعنت کنندگان بر یزید و آنکه در قتل حسین بیعت کردند و مشا بعت نمودند باد و صلوات خدای
 بر علی و اولاد علی و شیعیان ایشان باد از آنروز که خدای جهان را بیا فرید تا روز کار رستاخیز
 و من بر این عقیدت زنده ام و بر این میرم و بر این سبوح شوم پس یزید سخت بر آشفته و گفت
 کیت که تتر او را از من کفایت کند مردی نا محبته و مشیر گفت من اینجا میگویم پس برخاست و او را
 با شمشیر زد و آن زن بمرد . مه الله تعالی پس از آن یزید روی بامام زین العابدین کرد و گفت

که در مجلس دیدش و مادرش را پیش خود داشت که او را با بحال بخوانند و سو کند بخدای

مربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۷۰

سپاس خدایا که پدرت و برادرت را بخت فرمود پدرم را تو و مردمان بکشید گفت سپاس خدای را
که او را بختم و از اندیشه او برستم فرمود هر کس پدرم را بخت خدایش لعنت کند پس یزید نفل آنحضرت
فرمان کرد من مودمن از گذشته شدن بهم بذارم بلکه اینجا برای من تاسی بان کسی است که پیش از من کشته شد
اینوقت ناله و هتیب زمان بلند شد و ام کلثوم قدم پیش نهاد و فرمود ای یزید تا چه هنگام در ابل بیت
قتل میکنی آیا اراده داری که جهان را از نسل محمد رسول خدای خالی گردانی این وقت مردمان سخت
گریان شدند و آواز بناله درفشکنند یزید فرمان داد تا آنحضرت را بگویش گذاشتند و همچنین کیفیت رویه
هند و یزید و خوابیدن جاریه دیگر است از یزید که در قتل ابی محنف مذکور است معکوم باد که
در اغلب کتب اخبار از قصه محابس یزید و شرب خمر او و ابالی محابس و سرسار که حضرت در پشت و حضور
سید الساجدین و ورود رسول پادشاه روم و احتجاج او با یزید و داستان او از کینه حافر و اسلام
رسول ملک روم و شهادت او داستانی مفصل مرقوم داشته اند و در کتاب نوز العین نوشته است
و روی عن زین العابدین و امید است آن را بدون اینکه راوی را بدست بدهد حضرت امام زین العابدین
منسوب میدارد و حق این کتاب که مستحق حالات آن حضرت است صبط این خبر بود لکن چون
در صحت این خبر باین صورت که مسطور است پاره موانع و اشکالات را تو لید میکنی که بسیار
از عقل دور نماید و نیز نسبت این روایت به ابی بن الحسین بسند معتبر و صحیح و حسن و موثق هیچ یک
متصل نمیشود از نگارش آن همین اشارت کفایت است و استطلاعش را میتوان کتب اخبار
حوالت داد همانا در جمله معاصی هیچ معصیتی از گشتن انبیاء و اوصیاء و اولاد ایشان برتر نیست و چون
کسی مرکب این امر عظیم کرد و جمیع ذنوب و آثام برای او صغیر است لکن بعد از آنکه مردمی منافق و سفاک
و بیباک حفظ ظاهر نمودند و بگوئی شیطان مردم را بخلالت جاودانی خواندند و خود را حافظ شریعت
و سالک طریقت شمردند و باین تمس و تمویه جانیان را در امر خویش در تکیه افکندند و اگر فعلی ناستود
از ایشان نیز بر مردمان روشن گشت بتدبیر و نیویه ایشان را بر اغراض ناچار ساختند تا اندک اندک
کار بکام و باره مرام رام و بر بسند عمارت تکیه آوردند و عقاب ایشان و خلفای ایشان باینجا
ایشان را گرفتند و آنوقت با اولاد صاحب حقیقی مسند خلافت ورزیدند و مردم را در کار ایشان
بشبهه افکندند و ایشان را خارجی خواندند و از دین بیرون شمرند و باین دست آویز با ایشان
در آویختند و خون ایشان بر بختند عذ خویش را باین توهمات توسل دادند و نامش را حفظ دین
و آیین و انتظام امور سرحدات و ثغور مسلمانان گذاشتند لکن ارتکاب بعضی محرمات را مثل حشم
خود و واضح و آشکار در محابس رسول ملک روم که بد دعوی اسلام بودند مرکب محرمات
الهی گشتن و خود را امیر مسلمانان خواندن عذر و بهانه صیت و آن لغتهای بر سپهر جان از چشمت است

بسم الله الرحمن الرحيم

REV

و اهلدارانگونه اندوه و ندامت از چه و فرمایش و خراسان المومنین در قصه مردشاهی و خواهش او از آن
ملعون که این جاریه را با من بخش در این کار برای تو ویزه ممکن نیست و آشفته شدن آن ملعون که اگر خولام
چنان میکنم و جواب آن حضرت که نمیتوانی که کاهی که از دین و ملت با بیرون شوی و بدیگرم است اندر آن
یا بقیله و یکر نماز کداری و مسجد رفتن آن ملعون و نماز گذاشتن با مامت جماعت و بیای داشتن اذان
و اقامت و توحید و شهادت و صلوات بر حضرت رسالت آیت چگونه است اگر این افعال باین وضوح
از وی مشهود بود و دیگر اهل بیت علامت مسلمانانی چه چیز بر جای مانده بود و او چه بر جای گذاشته بود که
پنوز از ملت خارج نباشد پس ازین جمله معلوم میشود که از رعایت ظاهر او امر و نوای بیچاره منصرف
نبوده اند هم حفظ ظاهر را میموده اند و هم کفر باطن را از دست نمیداده اند لعب شطرنج را از سیره
سلاطین و آداب سلطنت می نموده اند و شرب قنقاع را از موضوع شرب مکر خارج میخواندند و از چنانکه
در آن حدیث که از حضرت امام رضا علیه السلام در کیفیت محاسن آن ملعون ما اثر است بقنقاع و لب
شطرنج اشارت رفته است پس معلوم میشود که شرب خمر و خمار و قمار و یوز و شکار را در هر مقامی
با شکار و مرکب نمیدادند هم خدای میبختند و هم خدا نمیخواستند هم مسجد میرفتند و هم محراب میسوزند هم را
کعبه میشدند و هم کعبه را ویران میساختند و هم حج را میبختند و هم پیغمبر را میزدند و هم پیغمبر را میزدند و هم
میکذاشتند و هم قبله حقیقی را ناچیز میکردند و هم پرستش را از دست میدادند هم از منای ناهی بودند و مام
بجده را بمناسبت وقت مرکب میشدند هم بر رعایت دین و زمینها دزد و هم در تخریب آئین رور کار میسپردند
هم خود را امت پیغمبر میخواندند و هم پیغمبر میبختند و کمان همی بردند که گوی مراد را بخاکان مرام در آورند
اما غافل از اینکه **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِالْمُتَكِبِينَ** و **يَمْجِدْهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ** و **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا**
الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَاحَتِ تجارتُهُمْ و **مَا كَانُوا مُتَدِينِينَ** و **ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ**
وَالْأُبْغَضُ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَكُمْ فُرْقَانٌ بِاللَّهِ يَقُولُونَ الْبَيْنِينَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ سَبِيلِ الدُّنْيَا
و در ذکر این قضیه و کیفیت رسول قیصر اسلام روایات روایتی است که ابن جوزی در تذکره نموده و میگوید
هشام ابن محمد روایت نموده است که رسول قیصر نزد یزید حضور داشت و پرسید این سرکیت گفت خیر
پسر فاطمه گفت فاطمه کیت گفت دختر محمد گفت پیغمبر شما گفت پرش کیت گفت علی بن ابیطالب گفت
علی کیت گفت پیغمبر گفت تبای باد شما را باین دین و آیین که بآن اندرید بختی میسج که شما بر مسیح خیرتید
همانا در بعضی جزایر که باز است دیریت و در آن دیرسم جاری است که عیسی سید مسیح بر آن سوا
میشد و ما در سال از اقطار و کثافت بدان سوی راه سپار میشویم و نذر ما بیای میگذاریم و آنجا راجع که
شما با کعبه را عظمت و حرمت منظور میداریم و من کوای میدهم که شما با بطل هستید پس برخاست
و دو یکبار به سوی یزید معاودت بخت در کتب اخبار مسطور است که چون سید مبارک امام علیه السلام

جلد دوم از کتاب مستوفی الادب ناصری

۴۷۲

درستی از در حضور یزید بگذاشتند و یزید با شعار لایمیه ابن زبیری قتل حبت هند زوجه یزید دختر
عبد الله بن عامر بن کریم که حسن و جمالی بیرون از حد وصف و مقال داشت و یزید ملعون را چشم
چهره اش روشن و جان بیدارش کلشن بود از پس برده چون آن کلمات بشنید ردائی بخوابست
و بر سر بکشد و بیرون دید و آن سر مبارک را کنویت و بلند بکویت و گفت بر فاطمه دختر رسول خدا
بیار کران بود که سر حسین فرزند و بلندش بر این صفت در پیش روی تو باشد همانا کلمه ای که دیگر نفرین
خدای و رسول خدای سزاوار آمدی سو کند با خدای که ازین پس ترا بر من حق نیست و من با تو در کار هیچ
نی سپارم دای بر تو با چهره ی در رسول خدای کنان شوی که پس او دیار و بکوشش را بر این حال
مقتول نموده باشی یزید گفت ای هند این سخن بگذار که نه من اینکار کرده ام و بدان رضا دادم این
امری است که از سپهر زیاده پای رفت و مراد آفاق و نفس آن ریشه عیب و عوار بکار آورد که
تا سالها باقی بجا بود و هم در کتب سیر مسطور است که چون چنانکه بدان اشارت رفت اهل بیت را بحکم
یزید سبای یزید دعوت کردند و سر مبارک امام علیه السلام را از دروازه سرای آن ملعون بیاوختند
و بانگ ناله و حجب از سرای یزید بلند گشت ضعیف یزید هند دختر عبد الله بن عامر که از آن پیش رو بکافی
در سرای امام حسین علیه السلام بپای برده بود چون آن سر مبارک دادید و حالت اهل بیت بر آن حالت
شاهدت فرمود خرد از سرش بیرون و حالتش دیگرگون شد و بهیوشانه از سرای خود بیرون و دید
و بی پرده مجلس یزید که بجای محض بود درآمد و گفت ای یزید آیا این سر پیر فاطمه دختر رسول خدای است
که در آستانه سرای من آویخته اند چون یزید ملعون آن آفتاب تابان را بی حجاب کنویت ناپروا بوی
اوستافت و از جامه زبرین خود او را پوشش ساخت و گفت ای هند آنچه که خواهی بر سر پیغمبر که خاص
و خالص قریش است کرستی کیر و بانگ ناله و زاری بلند ساز که ابن زیاد ملعون بر قتل او غلبت کرد
و او را بخت که خدایش بکشد یعنی این تقصیر بر ابن زیاد و دست و من بکشتن آنحضرت رضی عنده
و هم مکالمه هند و یزید را بصورت مختلفه مسطور داشته اند و نیز در ساجرانوار و دیگر کتب از کیفیت خواب
هند زوجه یزید و حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله را با دیگران با سطر مفسر مذکور داشته اند و بعد از آن
نوشته اند که هند گفت از خواب بیدار شدم و با کمال ترس و رعب برخاستم و بخوان شدم که نوری
آن سطر را فرو کرده پس بختی یزید درآمد و او را در منزلی تاریک و تاریک در یافتیم که سر بر دیواری
نماده و همی که *یومئذ یقال لکون الحسینی* را با قتل حسین چه کار و او را غم و همی بزرگ و اندوهی فراوان
در یافتند پس آن قصه از بجهاد بگذاشتیم و یزید سر برید داشت را دای کوی که چون آن شب چهره
برکشود آن ملعون حسرت رسول خدای صلی الله علیه و آله را بچونند و با ایشان در اقامت بدشتی
یا مراجعت بدین سخن کرده چنانکه انشاء الله تعالی اشارت رود اکنون بنگارش خطبه و کلمات

احوال حضرت سید الباقین علیه السلام

۴۶۳

و اتجاهاست حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه اشارت میبرد در مناقب از او را می مروی است
 که چون علی بن الحسین و سر مبارک امام حسین علیه السلام را در شهر شام نزدینید پاؤشده و خطیبی رخ
 فرمان کرد که دست این سپهر را بگیر و بر جانب منبر برده از سوره رای پدرش و جدهائی ایشان
 از حق و بنی ایشان بازگویی پس آن خطیب بفرمان نرید کار کرد و آنچه شاید دشت و بنای شیند بازگفت
 و چون از منبر فرودگشت علی بن الحسین علیهما السلام بر منبر شد و خدا را بجا بدشرفه در رسول خدا پی
 بصلوة بلیغه موجهه یاد کرد و نگاه فرمود و معاشر الناس من عرفنی فقد عرف فی و من جهر فی فانا
 نفسی انا بن مکه و منی انا بن المروة و الصفا انا بن محمد المصطفی انا بن من لا یخفی انا بن
 من علا فاستعلی فجاز سیدة المنتهی و کان من رتبه کباب قوسین و اذنی انا بن من صلی
 بملائکة السماء منی انا بن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی انا بن علی
 انا بن فاطمة الزهراء انا بن خدیجة الکبری انا بن القولی ظلم انا بن حجاز و الزاوس من القفا انا بن
 العطشان حتی مصفی انا بن طریح کربلا انا بن مسلوب العیامة و الرذاعا انا بن من بکت علیهم ملائکة السماء
 انا بن من ناحت علی الحن فی الارض و الطیر فی الهواء انا بن من راسه علی السیاطی انا بن من حریم العریق
 الی الشام بنی اهل الناس ان الله تعالی و له الحمد ابتلا اهل البیت بلاء حسن حب جعل رابته الهک و العذ
 و النقی فینا و جعل رابته الضلالة و الردی فی غیرنا فضلنا اهل البیت خصال فضلنا بالعلم و العلم و
 الشجاعة و الماخرة و المحبة و المحبة فی قلوب المؤمنین و انا ناما لم یوت احد من العالمین من قبلنا
 فینا مختلف الملائکة و تنزیل الکتاب قال فلم یفرغ حتی قال المؤمن ان الله اکبر
 میفرماید ای گروه مردمان هر کس مرا شناسد پس شناخته است مرا و هر کس مرا نمی شناسد من خوشتن
 بروشنا سامع همانا منم پیر که دمی و سپهر زرم و صفا و سپهر محمد مصطفی و پیر آن کس که بر هیچکس
 پوشیده نیست و پیر آنکس که بلند شد و بر همه چیز بلند می گرفت چنانکه از سدره المنتهی برتری جست
 و فاصله میان او و پروردگارش مقدار قاب قوسین یا نزدیکتر بود و کسیکه بر ملائکه آسمان نماز گذاشت
 دو بد و پیر آنکس که او را بظلم و ستم شهید کردند و سرش از قفا از تن جدا نمودند و پیر آنکس که تشنه سرش را
 از قفا از تن جدا نمودند و پیر آنکس که تشنه سرش را بریدند و در زمین که بلا سطر و حش میخندند و عمت
 در دود او را ملوب ساختند و پیر آنکس که فریاد کان آسمان بر وی گویان شدند و جنتیان در زمین
 و مرغیان در هوا بر وی نوحه گشتند و پیر آنکس که سر او را بر سر نینیه بجا داندند و پیر آنکس که حریم
 محترمش را از عراق بطرف شام با سیری بردند همانای مردمان خداوند تعالی که حد و سنانش
 در خرد است و خاص از جبر او مستلا و محتمن داشت ما اهل بیت را ببلای حسن و استجانی ستوده
 و مستحقن کاهیکه رایت عدالت و هدایت و تقوی و پرهیزکاری را مخصوص از بهر ما فرستاده

که در از مسجد کوفه امام حسین علیه السلام را بر سر دانه و پیر علی مرتضی و پیر فاطمه را و پیر زین العابدین

رابع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاذوب ناصری ۱۷۶

و رایت ضلالت و دروی و هلاکت را در میان آنکه بیرون از ما هستند افزاست داشت و ما
 اهل بیت ما بشخص حضرت بر حلا فزیدکان فضیلت نهاد فضیلت وادار علم و شجاعت و جود و بهشت
 و دوستی و محبت و محبت در قلوب مومنان و ما را آن عطا فرمود و آن محبت و مقام است
 بهر سبب که بهکس از مردم جانیان را پیش از ما عنایت فرموده بود و آمد شد و بیگانه و منزل
 و آن را در ما مقرر داشت با همه راوی میگوید آنحضرت خاموش نشست تا وقتی که مؤذن بانگ تحمیر بگشت
 فرمود شهادت میدهم آنچه تو شهادت بان میدی چون مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله
 امام زین العابدین فرمود ای یزید آیا این محمد جد من است یا جد تو است اگر کوئی جد تو باشد
 بدو غوغا سخن رانده باشی و اگر کوئی جد من است پس از چهر روی پدر مرا بگشتی و حرمش را اسیر کردی
 و مرا اسیر ساختی آنگاه منم و معاشر الناس هل منکم من ابوه و جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله
 ای جماعت مردمان آیا در میان شما کسی هست که پدرش و جدش رسول خدای و فرستاده ایزد و ویرا
 باشد این هنگام صدا با بگریه بلند گشت اینوقت مردی از شیعیان آنحضرت که او را منال ابن
 عمرو الطائی و بروایتی عمرو الطائی و بروایتی دیگر او را کحول صاحب رسول خدای صلی الله علیه و آله
 دانستند بسوی آنحضرت برخاست و عرض کرد چگونه بشاگاه آوردی یا بن رسول الله
 فَقَالَ بِكَ كَيْفَ امْسَيْتَ امْسَيْنَا فَايَكُمُ كَيْفَ امْسَيْتَ بَنِي اِسْرَءِيْلَ فِي اِل فِرْعَوْنَ بِذِيحُوتِ ابْنَانَا ثُمَّ وَجَّهَ
 لِبَنَانَا ثُمَّ وَامْسَيْتَ الْعَرَبُ تَفْخِرُ عَلَي الْعَجَمِ بَانَ مُحَمَّدَانَا وَامْسَيْتَ مُرْكَبُ تَفْخِرُ عَلَي الْعَرَبِ بَانَ مُحَمَّدَانَا
 وَامْسَيْتَ اِلْ مُحَمَّدَانَا وَامْسَيْتَ اِلْ مُحَمَّدَانَا وَامْسَيْتَ اِلْ مُحَمَّدَانَا وَامْسَيْتَ اِلْ مُحَمَّدَانَا وَامْسَيْتَ اِلْ مُحَمَّدَانَا
 فرمود و یک چگونگی در میان شما شام آوردم یعنی از خیال از من پرسش میکنی همانا در میان شما
 شامگاه آوردیم بعیت و حالت بنی اسرائیل در میان اصحاب فرعون که پسران بنی اسرائیل را می کشید
 و زبانی ایشان را زنده میکند اشتند همانا مردم عرب را در کار سپردند و شامگاه رسانیدند در آن
 بر عرب افتخار میجستند بعیت اینکه محمد رسول خدای از عرب است و قریش بر تمامت طبقات عرب افتخار
 میجست که محمد صلی الله علیه و آله از قریش است لکن اهل بیت محمد شامگاه نمودند گاهی که مقهور و مغذول
 بودند پس بحضرت خدای شکایت میریم از کثرت دشمنان خودمان و پراکندگی اصحاب و یاران و
 جمعیت خودمان و از ظلم و ستم و غلبه دشمنان ما بر ما معلوم باد که سید در لهور از خطب حاجات
 مفضل آنحضرت چیزی بخارش در نیارده که اینک میگوید یزید خطیب را بخواند و با او منبرمان کرد
 تا بر منبر صعود نماید و حین و پدرش علیها السلام را ناسزا گوید و آن خطیب بر منبر شد و در ذم امیرالمومنین
 علیه السلام و جناب سید الشهداء و مدح معاویه و یزید آنچه که توانائی داشت مبالغت و زید پس
 علی بن الحسین صلوات الله علیها بر آن خطیب بانگ زد و فرمود و بَلَّكَا يَا لَهَا خَالِطِ اسْتِثْنَتْ مَرْضَاةَ

کلمات مخزن
 بمنال

ربیع دوم از کتاب مسکوة الاذنب باصری

خ ۷ ۴

السابقین فاصم العبدین وسید الشکین و هم من مرای الله علی الناصین ولین حکو العابدین و ناصرین الله و قد
 امر الله ناسا بحک الله علیهم حتی یفلو زکی بطی و فی مقدمهم صابو صواب همد قوم فاطم الاصلاد و یفرق
 الاصلاد و یطعم عینا و انما هم جنانا و امضا هم غریبه و اشدهم شکمه اسد اسل بطهم فی الحرف اذا ایزد لغت
 و قریب الاخذ و یمن التحوین و هم ذر و الیخ الحسیم لبث الجا و کس العزمی من کفنی عقی بزی احد منقری منها حری
 من العرب سیدها و من ماله و اذ الشیر و ابو السبین الحسن و الحسن ذل عجل علی ابطالنا ان فاطمه الزهرا الهان سیده
 صاحب مناقب چون بختیگر را باین مقام میرساند میگوید آنحضرت بچنان آنا فاسد مودمانا و در زریه
 مردمان بلند بخت و در بعضی کتب باین اضاف اشارت شده است آنا ابن خدیجه الکبری آنا ابن الفضل
 ظل آنا ابن محمد ذی الراس من القفا آنا ابن العطشان حتی قضی آنا ابن طریح کربلا آنا ابن مسلوب
 العیامه و الریاء آنا ابن من بکت علیه ملائکه السماء آنا ابن من ناحت علیه الجیز فی الارض
 و الطیر فی الهواء آنا ابن من رأسه علی السنان یجذی آنا ابن من حرم من العراق
 الی الشام تنبی انما الناس اراة الله تعالی و کله ائسلا نا اهل البیت یسلو حسن حبیب
 جعل رابته الهدی و العذل و الثقی فینا و جعل رابته الضلاله و الودی فی غیرنا
 و در بعضی نسخ بجای من حمل الزکوة باطراف الردا نوشته اند من حل الرکن و این لحث اخیر که در اینجا مذکور
 در روایات دیگر بوضع دیگر مسطور است چنانکه ازین پیش بخار ش یافت ممکن است بجهتیک خطبه بوده
 و بخار دکان بحسب مقام حاجت تخی را مسطور داشته باشند و ممکن است که هر یک منفردا باشد و نیز
 ممکن است خود آنحضرت بحسب مقام وقت گاهی بتات بیان فرموده باشد گوی بعضی و ون بعضی و العلم عند الله
 باجمعه میفرماید ای مردمان همانا خداوند جان مآل بیت رسالت را با عطای شش حضرت سرافراز
 و بهفت فضیلت بر تامت بریت امتیاز داد عطا کند مودمانا عظم و بر دباری و جوانمردی و فصاحت
 و شجاعت و محبت در قلوب مومنان و فضیلت نهاد ما را بلکه از ماست پیغمبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و صدیق اعظم علی مرتضی و از ماست جعفر طیار که با د و بال خود در بهشت پرواز نماید و از ماست حمزه شیر خدا
 و شیر رسول خدا و از ماست دو سبط این امت حسن و حسین که دوستید جوانان بهشت میباشد معلوم باد
 که چنان بنیاید که ازین حدیث مبارک لفظ حضرت فاطمه و لفظ مهدی این امت صدوات الله علیهما ساقط
 ساقط شده باشد چنانکه در بعضی کتب دیگر مسطور است هر کس مرا شناسد شناسنده است و هر کس مرا
 نیشناسد او را بحسب و نسب خویش خبر گویم تا شناسد ایها الناس منم فرزند که و منی منم فرزند منم و صفا
 منم فرزند آنکه رکن را بردای خود برداشت یا اینکه زکوة را بر بنای خویش حمل و با فقر ابدل فرمود و منم فرزند
 بهترین کسیکه علیه وجود و شرافت و خلقه نمود و کرامت جلوه ظهور و نمایش در تبتا شود و کذا رش گرفت
 منم فرزند بهترین طوف و مندکان و سعی نمایند کان منم فرزند بهترین حج گذارندگان لیسک سازندگان

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين
 ١٢٧

[illegible]

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الاوہد ص ۷۸

علی بن الحسین مندرمود گوشت و خون و پوست و قامت و مویهای من بر یکایکی خداوند یگانه گواهی میدهد
و چون مؤذن گفت اشد آن محمد رسول الله آنحضرت از بالای منبر بجانب یزید میگوشت و فرمود این محمد
جده من است یا جده تو ای یزید پس اگر کوئی (جده تو) باشد کاذب کافری و اگر سیکوئی جده من می باشد پس از چه
روی عمرت را در اسقوت ساختی راوی میگوید مؤذن از اذان و اقامه فارغ گشت و یزید نماز ظهر را بجا داشت
در جلوس العیون علامه مجلسی بعضی کتب اخبار مسطور است که در مجلس یزید سماعی از علماء یهود حاضر بود و راقم
حروف گوید از این حکایت میرسد که یزید در مسجد بنوده چه حضور وجود در مسجد درست نمی آید با تجمعه از یزید پیش
این جوان کیست گفت علی بن الحسین پرسید حسین پرسید گفت میر علی بن اسطالب گفت مادرش کیست
گفت فاطمه دختر محمد پیروی گفت سبحان الله حسین فرزند پیغمبر شما باشد که باین رودی او را اسقوت داشتید
در عات حشمت پیغمبر خدا را در ذریت او جای نیافرید سوگند بخداوند اگر فرزند زاده موسی در میان
ما بود کمان داشتیم که او را بر ستم و پیغمبر شما و پیروزان شما برقت و امروز فرزندش را بکشند همانا هستوده
امتی هستند یزید فرمان کرد تا آن یهود را بقتل رسانند یهودی برخاست و گفت با همک قتل من هستی همانا
در توریته خوانده ام هر کس در پی پیغمبر خویش را اسقوت نماید بغضت خدای و چاره بد بیکر جهان و ستخوش شراره
نار است و بر روایت ابی مخنف بعد از ذکر رویای حضرت سکنه سلام الله علیها یزید فرمان کرد تا مردی
بر منبر برشد و بر روایت صاحب ریاض الاخران از ابو مخنف یزید در مجلس اول بعد از رویای حضرت سکنه
با مردی زبان آورد و قوی القلب فرمان کرد تا بر منبر برآید و آنچه که تواند در باره حسین علیه السلام
نارستوده بگوید و آن مرد بفرمان او کار کرد و علی بن الحسین علیهما السلام بآمد و گفت ترا بخداوند بسندت منایم که مرا از این
بر منبر برآیم و بنحانی که رضای خدا و صلاح امت در آن است حکم منایم آفرید گفت همانا من در آنچه کفتم
بخطا رفتم و من میدانم که خدای شما افتلاح نمود و بتما اتمام فرماید و یزید مرا فرمان کرد تا بر اینگونه
سخنان لب کشایم پس از آن حضرت سجاد مردمان را با عذوبت بیان و طلاق لسان و فصاحت نطق
که سرشار از چشمه ساینه بود و لایا امت بود سخن گذاشت و مردمان با خلیب گفتند ترا چه زبان میرساند
که این پسر را باز گذاری بنبر شود چه او بنبر برآید و کثرت جمعیت مردمان را نظاره کند هیچ چیز سخن بگوید پس
خطیب فرود کرد و با حضرت گفت بر منبر صعود جوی و آن حضرت بر منبر برآمد و بآن فصاحت لسان
و عذوبت بیان که مخصوص پیغمبران است بکلام انبیاء مکتم شد مردمان چون آن عذوبت منطق و فصاحت
بیان را سخنان شدند از گوشه و کنار روی با آنحضرت آوردند و آنحضرت در حد و سنایش حدایک
بجای لب کشود که یکپس بماندش نشینده بود و بر جده شش سرود و صلوٰۃ فراء آن بفرستاد آنگاه
فرمود معاشر الناس من عرفتم فقد عرفتم و من لم یعرفتم فانا اعرفتم فیسی انا علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب ناین من حج و کتبنا ناین من طاف و سعى ناین ز منوم و صفانا ناین مکه کی من

مجمع و دوم از کتاب مبلوّه الادب ناصری

۸۲

میموند چون مردمان اینکلمات بشنیدند از هر سوی و کنار ملوک مجوسیتند و نامه و نجیب بر آوردند و از آنگونه کلمات و استخالات سخت بازوه شدند و یزید بسی بنیاد شد تا فتنه انجیزش نیاید چه میدید که تماست مردمان کوش و هوش بدو سپرده اند و دل و روان در حضرتش که و کان ساخته اند و تخم محبت و مودتش در مزرع قلوب بیفشانده اند پس با آنجن که آنحضرت را بر فراز منبر برده بود گفت از چه روی این سپردا بر منبر صعود دادی همانا میخواستی ملک و پادشاهی مرا زایل کردانی مؤذن گفت سو کند بحمد او نه هرگز نمیدانم این غلام بماند اینکلام تکلم شود یزید گفت که نه استنبه بودی که وی از اهل بیت نبوت و معدن رسالت است مؤذن گفت پس از چه روی پدرش را کشتی و او را در خورده سالی یتیم ساختی یزید برآشت و بقتل مؤذن فرمود در ریاض الاحسان از کمال نقل نمایند که چنان میگویند که امام زین العابدین علیه السلام مرید علیه الله را فرمود ایها الامیر مرا خضت کن تا روز جمعه در مسجد خطبه بگرام یزید گفت بآسی در این کار نمینمرد و چون روز جمعه درآمد یزید خطیبی فصیح و غلیظ و بیع بیاورد و با او گفت بر منبر بر شو و خطبه بران و آن چند که نیرومند هستی و استطاعت داری حسین و پدرش را بناسزایا دکن و شیخین را تجید کوی و پاپانش را بمدح آل ابی سفیان بذیل و از خطیب بفرمان یزید کار کرد و چون از منبر فرود شد علی بن الحسین علیهما السلام روی بجانب یزید آورد و فرمود مرا نیز خضت کن تا چنانکه با من وعده بر نهاده بر منبر شوم و خطبه بگرام یزید بروعه خود پشیمانی گرفت و آنحضرت را ما ذون داشت و مردمان در این آشفاعت زبان برکشادند و یزید همچنان انکار نمود پس پیرش معویه بن یزید گفت ای پدر از چه روی علی بن الحسین را در این امر اجابت میکنی با اینکه کودکی بیش نیست و او چه اند خطبه صیت و کلام چه و کان همیرود که اگر بجای شمع نماید با تماش قدرت نیاید یزید گفت شما از اهل این بیت بخیر هستید همانا علم و حکمت و فصاحت و بلاغت موروث ایشان است و من در پیم هسی با شتم که ازین کار احداث فتنه بشود و ما را مورث و بال و نکال کرد و آنجاعت بسی احتجاج نمودند و در قبول آن مسلت سبالت ورزیدند تا آنحضرت را دستوری داد بمنبر بر شود چنانکه مسطور گشت در کتاب احتجاج طبرسی مسطور است که چون علی بن الحسین علیهما السلام را در جمل آنحضرت از اولاد حسین بن علی و ائمه اهل آن حضرت به اسیریه بسوی شام حل میکردند بر یزید بن معویه در آوردند گفت یا علی سپاس خداوندی را که پدرت را بخت فرمود پدرم را مردمان بکشتند گفت سپاس خداوند را که او را بخت و مرا از اندیشه او آسایش داد فرمود بر هر کس که پدر مرا بخت لعنت خدای باشد یا چنان منی که من خدای عزوجل را دور بدارم یزید گفت یا علی بر منبر بر شو و مردمان را از کیفیت این فتنه و نصرت و فیروزی که خدای تعالی امیر المومنین را مجبوره و فرمود آگاهای بخش علی بن الحسین من مودما اعرافه فیما تریذ آنچه میخواهی من یک میدانم پس آنحضرت بر منبر صعود داد و خدای را سپاس گذاشت و ثنا گفت

احوال حضرت سیدالباقرین علیہ السلام

۳۸۳

و بر محمد صلی الله علیه و آله درود فرستاد آنجا فرمود یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن
 لم یعرفنی فانا العزیز فی انفس انابن مکة و منی انابن المروة و الصفا انابن
 حمید المصطفی انابن من لا یخفی انابن من عدا فاستعلی فجاز سیدة المنشی فکان من
 رقیب قارب قوسین او آنکه ایوقت صبح مردمان شام بنال و ناری لب کردید و یزید بمنیاک شد
 که او را از نشستگاه خلافت و وساده سلطنت قطع نمایند پس با مؤذن گفت اذان بگوی چون مؤذن گفت
 الله اکبر الله اکبر علی بن الحسین بر منبر طوس فرمود و چون مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان
 محمد رسول الله آنحضرت کبریت آنجا روی بریزید کرد و فرمود ای یزید این محمد پرتوت یا پدر
 من است قال بل ابوک فانزل فزل یزید گفت محمد صلی الله علیه و آله پدر تو بود فرود آید
 و آنحضرت برآمد و در گوشه در مسجد کحل حاجب و بروایتی مولی رسول خدای آنحضرت را بدید و گفت
 چگونه روز شب آوردی یا بن رسول الله فرمود امسنا بکم مثل بنی اسرائیل فی ال فرعون
 بنی چون آید انکم و یستجوبون لکنا هم و فی ذلک لکن یمکم و چون یزید بمنزل خود بارگشت علی بن
 الحسین را بخواند و گفت آیا با پیرم خاله مصارعت میجویی چنانکه در جای خود مذکور شود و از صدر
 حدیث که صاحب احتجاج مذکور نماید چنان معلوم میشود که این خطبه در مجلس اول قرائت شده و از
 او آخر کلام چنان مکتوف میگرد که در مسجد روی داده است در کتاب نور العین تألیف ابی اسحق
 انصرافینی بعد از شرح رویای حضرت سید السلام الله علیها مسطور است که پس از آن یزید ملعون
 با خطیبی ضحیح اللسان و خدای شناس فرمان کرد که مردمان را در مسجد جامع فراهم سازد و بر منبر
 برای و بسب علی و اولادش لب کشی خطیب بفرمان یزید کار کرد و آنچه که توانست در تب
 شیر خدای و اولاد او و مدح آل بسفیان سخن راند چون علی بن الحسین و برادران و خواهرانش شنیدند
 آنحضرت بروی بانک زد و فرمود و لک من خطیب لقد اسخطت الرب و ارضیت العبد
 فعلیک لعنة الله دای بر تو ای خطیب همانا ازین خطبه راندن و ازین کفار و کردار پروردگار را خشم آورد
 و بنده را خوشنود خواستی آنجا بسوی یزید شد و بان مردود فرمود ایکن لی ان ارقی المنیر که
 اتکلم بما یرضی الله و ینفع الناس مرا اجازت ده تا بر این منبر برآیم و بخی که خدای
 خوشنود و مردمان را سود آورد حکم نمایم یزید پذیرفتار شد و آنکه حاضر بودند با یزید گفتند از چه
 روی او را رخصت ندیدی گفت ایجماعت من باحوال این غلام و برادرانش عارف هستم ای قوم
 ایشان خانواده هستند که بزرگ و کوچک ایشان بحکمت اختصاص یافته اند و ایشان نسل امی تراب
 باشند و ما رنمی زاید مگر بچه مار آن مردم با یزید گفتند ترا بحق خدای سوکنده می دهمیم که او را ناذون
 داری و آن ملعون ناچار گشت و گفت یا علی بر منبر برای و آنچه خواهی لب کشی علی بن الحسین بر فرار منبر

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۴۸۴

خطبته
در این روز

جای گرفت و خدا را سپاس و ستایش و رسول را بصلوة و درود ستود و فرمود ایها الناس اخذوا زکوة الدنیا و ما فیها فانها دار ذوال واهی قد اتمت القرون الماضیة و هم كانوا اکثر منکم مالا و اطول اعمارا و قد اكل التراب جسومهم و عتروا عظامهم ففطعوا بعدهم بهیات بهیات فلاید بالحق و الملتقی فندبر و اما مضی من غیرکم و ما بقی فافعلوا فیہ ما سوف یلتقی علیکم بالاعمال الصالحة قبل ان یقضی الالجل و فروع الامل فعن قریب توخذون من القصور الی القبور و باضالکم تخاسبون فکم و الله من فاجر قد استکلمت علیه الحشرات و کم من غریبی قد وقع فی مسالیک الہلکات حبس لا ینفع الندم ولا یغاث من ظلم و وجد و اما عملوا احاضروا ولا یظلم ربک احدا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فلیعرف فی نفسی انا علی بن الحسین علی ابن فاطمة الزهراء انا بن خدیجة الکبری انا بن مکتة و منی انا بن المروة و الصفا انا بن من صلی بملکة السماء انا بن من دنی فقد لی فکان فاب قوسین و ادنی انا بن صاحب الشفاعة الکبری انا بن صاحب الخویض و اللواء انا بن صاحب الدلائل و المعجزات انا بن صاحب المقران و الکرامات انا بن السید الممجد انا بن من له الکرم و الجود انا بن المویج بالاشراق انا بن من رکی البراق انا بن حکیم صفوة انا بن صاحب التاویل انا بن الصادق و الوارث انا بن الزاهد العابد انا بن الوافی بالعهود انا بن رسول الملک المعبود انا بن سید البررة انا بن النزلة علیه سورة البقرة انا بن من ففتح له ابواب الجنان انا بن المخصوص بالریضوان انا بن المقبول ظلما انا بن مجزوز الواس من القفا انا بن العطشان حتی قضا انا بن طریح کربلاء انا بن مصلوب العمامة و الرذای انا ابن من بکت علیه ملائكة السماء ایها الناس ای الله ابتلانا ببلاء حسن حبث جعل فینا رابطة الهدی و جعل فی غیرنا رابطة الودی و فضلنا علی جمیع العالمین و انا انا ما لم یؤت احدا من العالمین و خصنا بجنسة اشياء که نوجد فی الخلق اجمعین العلم و الشجاعة و السخاء و حب الله و رسوله و اعطانا ما لم یعط احدا من العالمین سیفرمودای مردمان همانا شمارا از جهان و خواسته این سراییم و پر بیرمهی و هم چه بجهل دستخوش فنا و زوال و پای کوب بلا و وبال است و این همان سراچه پر کمر و فریب و سرای آفات و آسیب است که قرنهای برکنده شته و مردمان کیمهان در نوشته را بر پیر پی آفات و فنا و محالک و بلا در سپرده است با اینکه پشیمان کرده و برکنده شکان ابو نه از خواسته این جهان ناپایدار و لذایذ این روزگار عدا از شما با بخورد و تر و تریزند کافی این سرای آمال و دامانی و شمار در کار کا میکار تر بوده اند و با همسر این جلد سرانجام آن ابدان تنگمه را خاک کور و ذور و و آن اجسام با نعمت و ناز و زامار و مور با نازکشت و انقلاب این چرخ بازگون حالات ایشان را دیگر کون ساخت آیتها بعد از فنا و زوال چنان گردان کرده

احوال حضرت نید استاجدین علیہ السلام

۴۸۵

و انبوهان انبوه در زندگی و پاسبندی دست طمع و طلب دراز و چشم امید و آرزو فرزند کرده اند یعنی از آن پس که گمان نمی بستند که انبوه بکند شتکان و گروه جهان در نوشتکان با آن نیرد مند یحسا و طول اعمار و فراوانی روزگار اینگونه بگرد و فریب این زمانه نابکار گرفتار و با سبب این دنیای ختار و چار و از فراز عمارات و قصور و درخمه کور منزل گیرند و از نرنگا عیش و سرور با نور و مار اینس که دیدند چگونه شایاک با آنان یکجان و یک تنک نیستند بدوام و قوام آئینک جویند و لذت و سرور غرور و رزید بهیات بهیات هرگز این اندیشه نباید و این طمع نباید بلکه باید در همین راه کام بخشد و از همین پیمان جام گرفت با یک مرک انبار شد و بار و دکان و سازگشت پس نیک بیندیشید و از آنچه از عمر عزیز در روزگراسه بگذرشته و در آنچه بجای مانده تعقل و تفکر روید و در اعمال خوشتن بدیده و دانش بخویند و در ایام زندگانی و نور دیدن این پهنه امانی کرداری بجای آرید و اعمالی ظاهر سازید که چون خوش بربا زیانکار و تبه روزگار نخوید و در عوض سود و منفعت زیان و زحمت نبرید و شمار احمق و واجب و لازم است که از آن پیش که مدت زندگانی سپری و طور عمر نوزدید و زمان پیوند پیمان اهل منقطنی و هنگام نوشیدن جام مرک و ابل پدید کرد و اعمال صالحه و افعال حسنه بجای آورید همانا غفیر بجهنک و چنانال حوادث گرفتار و از قصور عالیہ بقبور بالیه رهپار شوید و با اعمال و افعال خوشتن در معرض حساب حاضر گردید سوکنند با خدای چه بسیار مردمان باشند که در این جهان بفسق و فجور روز سپرده اند و آن هنگام آیات اندوه و آثار حسرات بر ایشان استکمال می پذیرد و چه بسیار غریزان هستند که در سالک ملکات و مخاطرات بجو هستند افتاد و در آن هنگام که پشیمانی را سودی نیفتد و هر کس ظلمی کرده و ستمی رانده باشد پناه نیابد و هر کس هر کاری کرده و ذخیره بر نهاده حاضر بیند و پروردگار محنت را در جرنی و کلی بعدالت حکومت فرماید و بقیه این خطبه مبارکه بانک بیونت مکرر مذکور و ترجمه شده است باجمعه امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید این هنگام فریاد و ضیج مسلمانان بگریه و ناله بلند گردید و یزید اندیشه بر آن بربست که فرمان باذان دهد تا آنحضرت را خاموشش کرداند و سخنش را قطع نمایند با مؤذن باذان اشارت نمود چون گفت الله اکبر امام فرمود الله اکبر فوق کل کبیر و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله آنحضرت فرمود اشهد ان لا اله الا الله و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله با مؤذن فرمود بقی خدای بر تو ساکت باش مؤذن خاموش گشت آنجا که فرمود ای یزید محمد جد من است یا جد تو است اگر کوئی جد من است راست گفته باشی و اگر کوئی جد تو می باشد دروغ گفته باشی یزید گفت جد توست فرمود پس از چه روی فریاد او را بگفتید و حرمتش را اسیر ساختی یزید ملعون خاموشش کردید و مردمان سخت بگریستند و ناله و فریاد بر آوردند و گفته ها ناخوشی بم و بیتی بزرگ در اسلام روی کرده است چون یزید بخوان ایچال و این شفتگی و حزن و ندوه و ناله

مربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۱۴۸۶

و نامه مردمان کردید سخت بنیدشید تا مبادا سخاک هلاک و دمارش درآیند پس با مردمان گفت
 أَيُّهَا النَّاسُ أَتَقْنُونَ إِنِّي قَتَلْتُ الْحُسَيْنَ فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ عَامِلِي بِالْبَصْرَةِ
 چنان کان میرید که قاتل حسین منم خدای لعنت کند قاتل حسین را همانا عبید الله بن زیاد که بر بصره عامل من است
 اورا بخت آنگاه منم که دمار آنکس را که عامل مبارک بود با آنکه با وی همراه بودند حاضر گردانند
 تا از چکوی قتل حضرت از ایشان پسان کرد و چون حضور یافتند از میان بابت بن ربیع روی کرد
 و گفت وای بر تو من ترا بقتل حسین فرمان کردم گفت فی لعنت خدای بر قاتل حسین باد پس با خولی بن
 یزید اشارت نمود و گفت من ترا بختن حسین نامو ساختم گفت فی لعنت خدای بر کشنده حسین باشد
 با تجمه با آنکه حاضر بودند با هر یک اینگونه جواب و سؤال پیای رفت و نوبت بحسین بن میر رسید و او نیز
 چون دیگران سخن راند آنگاه با یزید گفت آیا خواستاری که ترا از قاتل حسین علیه اسلام خبر گویم گفت
 آری گفت مرا از چی خبر بخش گفت در امان هستی فقال أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّ الَّذِي عَقَدَ الرِّايَاتِ وَ
 وَضَعَ الْأَمْوَالَ وَجَبَّشَ الْجَبُوشَ وَارْسَلَ الْكُتُبَ وَأَوْعَدَ الْوَعَائِدَ هُوَ الَّذِي قَتَلَهُ كُفْتُ
 ای امیر آنکس که رایات بر بست و اعلام برافراشت و زر و سیم برداشت و لشکر ساخت و نامه از پی
 بگذاشت و مردمان را در اطاعت خویش بخواند و در عصیان قرین عقدید داشت چنین حسین علیه اسلام
 بگشت یزید گفت اینجا را که نمودار شد حسین بن میر گفت تو بیای آوردی یزید از سخن او بسیار خشمگین
 گردید و بنزل خویش بازگشت و آن طشت را که سر مبارک حسین علیه اسلام در آن بود در حضور خویش
 بگذاشت و همی بر آن نخوت و بکویت و بر چهره خویش طپا پخته زد و همی گفت مرا با حسین چه بود و چکار بود
 مرا با او در کتاب انوار نعمانیه و دیگر کتب اخبار از منهل بن عمرو مرویت که یکی روز در بازار برای شق
 راه میروم بناگاه علی بن الحسین علیهما السلام را دیدم که بر عصای خویش تکیه فرموده دو پای مبارکش
 مانند دو چوبنی و خون از هر دو ساق مبارک سیلان داشت و چهره مبارکش زرد شده بود از
 این حال گریه در کلویم کره گشت و عرض کردم یا بن رسول الله چگونه با داد فرمودی فبکی و قال کیف
 حَالُ مَنْ أَصْبَحَ اسِيرَ الزَّيْدِ بْنِ مَعْوِيَةَ وَنَسَا إِلَى الْأَيْنِ مَا اسْبَغَ بَطُونُ هُنَّ وَلَا كَسُونِ
 رُؤْسَهُنَّ نَائِحَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَنَحْنُ بَأَمْنِهِنَّ كَشَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يَذْجُونَ
 أَنْبَاءَهُمْ وَكَيْتَجُونَ نِسَاءَهُمْ أَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْخِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ وَأَمْسَتِ قُرَيْشٌ تَفْخِرُ
 عَلَى الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهُمْ وَأَمْسَتِ مَعْشَرُ أَهْلِ الْبَيْتِ مَقْتُولِينَ مُشْتَرَكِينَ مَا يُدْعَوْنَ
 بِزَيْدٍ أَلَيْسَ بِاللَّيْلِ الْقَتْلُ نَالُهُ وَإِنَّا إِلَهُ دَجْعُولٍ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ بِحَسْبِيتِ وَفَرَمُودِ مَكُونِ است حال
 آنکس که با ما د نمایه در حالتی که اسیر یزید بن معویه باشد و اهل بیت من تا کنون با شکم گرفته و سر
 بی پوشش روزان و شبان گریان و نالان باشند و همه مقتول و مغضوب و پراکنده باشیم

لونی زید
بن زیاد

عمر بن حسین بن
میر که یزید قاتل
امام حسین است

کلمات آنحضرت
در بازار دمشق
بمنهل

احوال حضرت سید العابدین علیه السلام

۸۷

و هر وقت یزید ما را طلب نماید کما قال فی حدیثه وانا البیه و ارجون منهل کویہ کفتم ای سید من
 اکنون بکجا می‌روی یا یزید در روی قال المحبس الذی یخرج فیہ لیس له سقف و الشمس یضئها
 به و لا تری الهواء فافرنه لضعف بدنی سو بجه و ارجع خسته علی النساء فبینما هو یجاء
 و اخطیبه و اذ یامر عرفه ثناء فترکنی و رجع الیه ما تحققت النظر الیه و اذ یأمر ان یبذل علی تدعوه
 ابن عقیلی القریظی فرمود مجبسی که در آن هستیم می‌شویم که سقف ندارد و از تابش آفتاب سیکدام و بی‌سج
 مکانی و مکانی نیست که با این صنف بدن و سستی تن اندک بدتی راحت گیرم و بسبب خست بر بنوان
 مراجعت می‌نمایم پس در همان حال که با آنحضرت مکالت داشتیم زنی را دیدیم که آنحضرت را بذاهی کرد
 پس مرا بگذشت و بداندوی روی گذاشت چون نیکت دیدیم زینب دختر امیرالمومنین علیه السلام بود
 که آنحضرت را میخواند و میفرمود ای روشنی دیده من بکجا می‌شوی و آنحضرت مراجعت فرمود و من
 باز شدم و همه گاه بیا و آنحضرت و آنحضرت گریان بودم و در کتاب لوف در پاره کتب میرد کور است
 که امام زین العابدین سلام الله علیه روزی در بازارهای دمشق راه میبرد و مخال بن عمرو آنحضرت را
 استقبال نمود و عرض کرد چگونه شاکاه فرمودی یا بن رسول الله قال امسیت کثیل بنی اسرائیل
 فی ال فرعون بن یحون ابناء هم و یستحبون لیساء هم بانهال امسیت العرب تفخر علی العجم
 بان محمد عربی و امست قریش یفخر علی سایر العرب بان محمد انما و امسینا معاشر اهل بینه
 مقبولین معصوبین مشردین فان الله و انا البیه و ارجون ثما امسینا فیه انما هال در تفسیر سنج الصا و قین
 در سوره بنی اسرائیل از منهل بن عمرو مرویت که روزی در خدمت علی بن محسن علیهما السلام شدم
 و عرض کردم یا بن رسول الله چگونه صبح فرمودی من و اصبحت و الله ثم لک بنی اسرائیل من ال
 فرعون بن یحون ابناء هم و یستحبون لیساء هم و اصبح خبر الی بیه بعد رسول الله صلی الله علیه
 و اله یلعن علی المنایر و اصبح الحسن مقتولا مظلوما آنگاه آن حضرت چندان بگریه
 که قطرات اشک دیده شریفش بر دو گونه مبارکش جاری گشت پس از آن فرمود و اذ لا لایة فقلت
 ان یذبت بیهها ذلت و خاری باد قومی را که پیغمبر خود را کشتند معلوم باو که در بخارش این خطب
 مبارکه علی اختلاف الروایات و تطویل کلام به و عذر مقتدریم و متبول اعتذار را از کرام قوم
 و فحاح حاجت خواشکر نخت استیغاب کلمات و خطب آنحضرت علی حسب المقدور دوم و وضوح مطلبی
 مبهم چه از کلیه این اخبار مطالب محققه اشکار میشود اولاً بازمی‌نماید که طول مکث اهل البیت صلوات الله
 علیهم در دمشق بچه مقدار است و هیچ‌سک بازمی‌نماید که این خطب مبارک و کلمات شریفه بعضی در اوایل ورود
 و برخی در مجلس اول ملاقات با یزید و بعضی در مجلس و بعضی در مسجد و پاره با حضور یزید و پاره بی حضور آن علیه
 و برخی بلا بد از خود آنحضرت و بعضی قبل از ظهر بلیل پرسیدن کحول با منال کیف صحبت یا بن رسول الله

در مجلس اول ملاقات

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۸۸

و برخی بعد از ظهر به لیل سؤال ایشان کیف است یا بن رسول الله و بعضی دور نباشد از سایر اهل بیت باشد
 به لیل ایتمنی علی صغیر سنی و قول موزن فلیم قتل آباءه و ایتمنه علی صغیر و تکلمات یزید که گاهی با موزن
 گوید دست این غلام را بگیر و بر من بشو و گاهی تکلم خطیب که من میباشم این کودک چنین تکلم نماید و گاهی سخن
 اهل شام که این کودک بر من از منبر چه میخواند بگوید و اگر نظرش با بیجاغت بیفتد نیروی سخن کردن نیابد
 و گاهی مکالمه آن ملعون با حضرت که بر منبر آبی و از نصرت و فیروزی ما باز نمایی لابد این سخن با کودکانه باشد
 و کودک را چون امام محمد باقر سلام الله علیه که بتصریح علمای خبر و عموم محدثین در کربلا حضور داشته فرزند نشاء
 و بجز کودک نیز تمیز داده نشود و استیاز در میان این اخبار با محققین کامل راجع است و دیگر از اختلاف احوال
 یزید و مجالس متعدده او در احضار اهل بیت خبر میدهد و طول مدت کث حصرات را میرساند چه گاهی چنانکه
 اشارت شد بخشم و کین دستیز میرود و گاهی اظهار محسوسه و خفایت نماید گاهی در حق آن ملعون چنانکه
 مذکور شد فرموده اند کافری بقادوت و شقادت او ندیدیم و گاهی موافق خبر فضول المتمد از حضرت
 سبکینه سلام الله علیها چنانکه مذکور آید میفرماید سوگند با خدای کافری بهتر از یزید ندیدیم و نیز میرساند که
 که آن ملعون چندی مره اسکت قتل علی بن الحسین علیهما السلام را نموده است و بسی مجالس و محافل
 دل خویش را از کین و بغض خود پر داخته و بعد از آنکه آتش کین و حشم او خاموش یافته و بعضی شایعات
 نیز روی داده از قبیل سجزات سر مبارک و حضرت علی بن الحسین و خواجهای زخما و حضرت سبکینه
 و مکالمات رسول کائنات موم و جاثلیق و عالم هیود و رؤسای اجالوت خواه با او یا ابوالاسود محمد بن
 عبدالرحمن چنانکه در حبلای العیون اشارت شده و نیز بسبب بیجان قلوب اهل شام بلا بد و ناچار از در
 محرومیت بیرون شده و مراجعت اهل بیت نمکین بخساده و کرنا ایشان را هرگز از دشتق را نیافت
 بلکه ربال و نار و کبر و صغیر را چندان باز مبداشت تا قلع شوند یا خودش بجمله راتبا که در اند
 و چون خدای نخواست ممکن نشد و این حسرت را با عقوبت جهم تمام ساخت و نیز میرساند که اهل البیت مدتها
 در محبس بودند و راه پرور شدن نداشته اند و از آن پس مدتی در حسد اب بوده اند و با اختیار خود
 در اسواق دشتق حرکت میفرموده اند چنانکه از حدیث سنهال بن عمرو مکتوف افتاد و نیز میرساند که مدتها
 بجزمت و عزت گذرانده اند چنانکه از منزل دادن ایشان را در سرای یزید و رفتار زنهایی آل ابی سفیان
 با ایشان و اقامه داری ایشان و تعیین سرای مخصوص از بھرا ایشان و حضور امام علیه السلام در تعویبه
 و تعقیب یزید ازین مسائل پرده بر میدارد و در منتخب طرح مسطور است که در او قایم علی بن الحسین علیهما السلام
 در اسرینی و مینه بود اینکلمات فرمود اینها الناس ان کل صمیت لیس فیہ فکر و هو عینی و کل کلام لیس
 لیس فیہ ذکر و هو هبأ الا و ان الله تعالی اگر ما با با ما لم نحفظ الا بناء بالاباء لقول
 تعالی فان ابونا صالحا فاکرمنا و نحن والله عتره رسول الله فاکرمونا لاجل رسول الله

ربیع دوم از کتاب مشکوٰۃ المصابیح

۴۹

تبدیل و تغییر پیدا کرده است چه آن روزی که گرم باشد و اسباب زحمت شود شبش آنگونه سرد میشود که مایه خدمت شود و آتش که برودتش بآن مقام برسد که موجب زحمت گردد و روزش با ذکر و کرم نمیشود که اسباب شکایت و طلب حفظ و حیانت آید و همچنین اگر مدت متناهی نباشد اگر جمیع شکایات از حرارت به برودت زمان کجا اتصال میجوید پس بناچار بابت مدت حبس با مقدار باشد که تفاوت احویه ایام و یالی را بنماید و از سر بکار بگردد و از کربا برار جمع نماید چنانکه در خبری که در آن مبارک چهل روز علامه بود و علی بن الحسین زیارت میفرمود و زنان و مردان حرم زیارت میکردند و مردمان زیارت میشدند بر طول مدت دلالت دارد و همچنین روای می حضرت سینه سلام الله علیهما که میفرماید بعد از آنکه چهار روز از زمان حبس گذشت این خواب را بدیدم و دیگر آن روایت صدوق در امامی که علی بن الحسین علیهما السلام و زنان را در مجلسی که ایشان را از قرق و کاهبان بود حبس کردند چنانکه پوست از چهره بگذاشتند و هیچ سخی از بیت المقدس بر نخفتند جز اینکه خون تازه در زیرش بدیدند و مردمان آفتاب را بر دیوارها سرخ نمیدیدند چون ملاحظه معصومه را که ای که علی بن الحسین علیهما السلام زنان را بسیر و نبرد و در اس شریف را بجز بلا باز کرد و اسید و دلالی بزرگ بر طول مدت اقامت در دمشق دارد و این خبر دلالت میکند بر اینکه حرمت شمس بر دیوارها بحسب استمرار بوده است اما که ای که علی بن الحسین زنان را از دمشق بیرون برده و سر مبارک را بجز بلا باز کرد و اندیده و موافق اخبار مستعده این علامت حرمت شاه بطول انجامیده بلکه در بعضی روایات یکسال بوده است و اینکه از پاره روایات مستفاد میشود که مدت حبس و مکث در زندان دور و نزدیک بوده است و امام علیه السلام بآن اشارت فرموده است بعد از آن که با حارسان در میان بر زبان خود سخنانی که مذکور گشت گفته شده است و این سخن در اوایل حبس نبوده بلکه بعد از گذشتن مدتی دید باز بوده یا اینکه معصوم از اطلاق این بوده است که از آن حبس و قید و سختی که در آن اندر بودیم را که کردند از سلطان شمس یا از آن مجلسی که کمان میرفت بر ایشان فرود آید را نموده و بجای دیگر جای ساختن کاههای با غل و زنجیر و نهایت سختی بوده اند کاههای در خرابه کاههای در مسجد خرابه کاههای در سرازمه نیز کاههای در سرای مخفی و مخفی و مجوز بوده اند و کاههای بیل خود در اسواق دمشق حرکت داشته اند و از خرابان جو زنی که نیز بر طعون گفت لعنت خدا می بر سر مرغانه با و که حسین را بقتل و قتل ناچار و مضطرب ساخت و حسین از وی خواهرش کرد که در بعضی بلاد و شعور ملحق شود و این مرغانه او را مانع شد و اینها در دل سینه کار در خرابه و صالح و طالح تخم عداوت مرا بجا داشت و نیز خبری که در پایان مقتل ابی مخنف مسطور است که مردمان کوپا در خواب بودند و از خواب بختیخته شدند و بار بار را بستند و تجدید غرا نمودند و برای آل عباس مصیبت بسپاری کردند و کفش سوکند با خدای ما نمیدانیم این سر از آن حسین است و می گفتند سر خارجی است که در زین محراق خروج کرده است و چون فیضان آشوب و آشفتگی مردمان را باز شنید اجزاء قرآن از مجلس مردمان ترتیب کرد و در مسجد متفرق ساخت و چون مردمان از نماز فراغت

بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام

۴۹۱

یاقصدی در حضور ایشان کجاست نشستی تا چون اشغال یابند و از یاد حسین علیه السلام کجاست بیاورند دست پرورند
 گفتم در این مجلسی نجشید و مردم از یوش بیرون نشدند و از ذکرش بیکوی نرفتند و یزید ناچار با جفا
 مردم شام فرمان کرد و گفت ای مردم شام شما را کمان چنان میروم و چنان میگوید که حسین را من کشته
 یاسن قتل او فرمان دادم بلکه ابن مرجانه او را بکشت آنگاه آنان را که در قتل حسین علیه السلام حاضر بودند بخواند
 و با ایشان آن مکالمات که مذکور افتاد برانده معلوم میشود که مدت طولانی قیام کرده و چنانکه ابواب
 مراسلات کوبش و مکالمات سرزنش آمیز مردمان بهوی باز شده و مردمان اندک اندک از قیام محال
 مجبور شده و با آنکه از قاتل و مقتول بخیر بوده اند باز داشتند و آشفته شده اند و یزید بر جان خود و قطع سلطنت
 اند و دامنش اندیشه منکشته و لا به طریقی نبوی بکنند و با خواندن رسالت اظهار محرم و حفاظت را آشکارا
 ساخت تا باین توهمات و تمهیدات آتش قلوب را بسکین دهد فاضل در بندگی در کتاب اسرار الشهادت
 میفرماید جاتی که اسباب اطلاق یزید علیه الله ال رسول الله صلی الله علیه و آله را از زندان کشت
 پاره خوارق عادات و سجرات و کراماتی بود که از راس شریف و از آل رسول و بعضی خواهبان که از زمان
 خویش شنید و اسباب مذمت و اندوه او گردید و در روای حضرت سینه سلام الله علیها بود اگر چه در
 ظاهر محض اینکه بر مردمان اقتضا نمائند گفت شما با سجا محبای خود تکی میجوید اما در باطن دشت و
 دشت بروی چنگ در افتند و نیز بعضی از امرای حبشیه در ربائی ایشان نزد او بسی اصرار و ابرام
 مینمود و نیز تنقیر اهل شام را احساس نمود و بر زوال ملک خویش بنیدیشید و یقین بدانت که اگر
 مدتی نیز بر استقامت حبس اهل بیت پیغمبر فرمایید مردمان هجوم نمایند و او را بکشند و سلطنت از قاندها
 خلع شود و مردمان را بجز حدیث امام حسین علیه السلام سخنی بر زبان نینرفت و همی هر کس با دیگر
 گفت آید یزیدی با سپه پیغمبر چه کردند ازین روی با طلاق ایشان ناچار شد و گفت سو کند
 با خدای هر که قاتل حسین است او را بیکشم و این سو کند نیز بدو غراند چه پیسح اثری در این کار میشود
 کشت بلکه روز تار و زابا جماعت با طهار محرم و حفاظت رفت چنانکه سعودی در مروج الذهب مینویسد
 که یزید صاحب طرد و کلاب و جوارح و مشرود و دغود و مداومت بر شراب بود و یکی روز بشرب
 شراب بشت و در جانب راست آن ملعون ابن زیاد لعین جای داشت و این داستان بعد از
 قتل حضرت امام حسین علیه السلام بود پس روی با ساقی دارا م کرد و این شعر بخواند

بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام

اسْقِنِي شَرْبَةً تَرَوْنِي فَوَادِي
 ثُمَّ مَلْ فَأَسْقِ مِثْلَهَا ابْنَ زِيَادِ
 صَاحِبِ لَيْلٍ وَالْأَمَانَةِ عَيْنُكَ
 وَلِئْسَ دَيْدٍ مَعْنَى وَجْهِي

آنگاه با خوانندگان و نوازندگان حکم داد تا بتغنی پرداختند با تملک در فضول الهی بعد از مکالمه
 حضرت فاطمه بایزید میگوید یزید فرمان کرد تا ایشان را در حرم آن ملعون جای ساختند چون

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۱۴۹۲

چون آل رسول صلی الله علیه و آله در دین حرم شدند هیچ زنی از آل یزید نماند جز اینکه در خدمت ایشان
 شد و در آن سکواری با ایشان انازگشت و آنچه از علی عزیز و الملب ایشان را برده بودند چندان برآ
 باز دادند ازین روی سکنه سلام الله علیها میفرمود سوکنه با خدای کافی بهتر از یزیدید و ام و از این
 یزید فرمان کرد تا علی بن الحسین علیهما السلام و صرم و حضرت را و برای مخصوص از بھرا ایشان در آورد و آنچه
 ایشان را لازم بود از بھرا ایشان مقرر داشت و تا علی بن الحسین علیهما السلام حاضر نشد روز و شب دست
 بطعام نمیداد و در روایتی آنچه زنهای آن ملعون در خدمت لیل بیت تقدیم کردند پذیرفته نشد و نیز از مکالمات
 ایشان در ایام توقف در دمشق باهند دختر سوئی و عاتکه دختر یزید و ام حبیب زوجه یزید تفصیل مذکور داشته اند
 که در انبیا مقام نه در خور کارش است و بروایت شیخ سفید ایشان را در سرائی متصل برای یزید جای دادند
 و تا آنیکه علی بن یزید در دمشق جای داشت آنحضرت را با برادرش عمر بن الحسین و از بنی اعماش مانند عمرو بن
 احسن و غیره دعوت میکرد و بر خوان مایه جای میداد و اظهار رافت میکرد و جز ایشان هیچکس را در
 مائده او خدمت جلوس نبود و از یکبار همخواست آنحضرت را در آن حضور رنجور دارد و نمیداد از جاده حشمت
 خویش باز نماید و از اقدار خود کثوف سازد و بروایت سید علیہ الرحمہ در لوف یزید ملعون یکی روز
 علی بن الحسین و عمرو بن احسن علیهم السلام را بخواند و در این هنگام عمرو بن احسن صغیر بود و یازده سال
 از عمر مبارکش برگذشته و بروایت صاحب روضۃ الصفا این داستان را برادرش عمر بن الحسین
 روی داد و در آنوقت چهار ساله بوده پس یزید با عمرو گفت آیا با سپه مخالفه کشتی و مصارعت میشود
 عمرو فرمود دشمنه با من بد و او مقاتلت کنم یزید ملعون گفت **سَيُفِيْتُهُ اَعْرِفُهَا مِنْ اَخْزَمٍ**
هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ کنایت از آنیکه این خوی و رشادت از پدر و جد بود بیت دارد
 و از مار جز بچه مار پدید نیاید و این اثر در تاریخ الکامل گوید یک روز یزید حضرت امام زین العابدین را
 بخواند و برادر آنحضرت عمرو بن الحسین علیهم السلام نیز در خدمت آنحضرت بود و اشارت باین داستان
 می نماید و در کتاب احتجاج بعد از بیان خطبه سیدنا حسین خانکه مسطور شد میگوید چون یزید بنزل
 خود باز کردید علی بن الحسین علیهما السلام را بخواند و گفت با سپهرم خالد مصارعت میجوئی قال **عَلَيْهِ السَّلَامُ**
وَمَا نَضَعُ بِمِصْرَ عَمْرٍ اَنَّهُ اَعْطَانِي سَيْكِنًا وَاَعْطَانِي سَيْكِنًا فَلْيَقْتُلْ اَوْ اَنَا اَضَعُفْنَا فرمود با مصارعت
 و کشتی گرفتن من با او ترا چکار است دشمنه با من سپار و دشمنه با کد را تا هر یک نیرومند تر باشد آن دیگر
 بخت چون یزید این سخن بشنید آنحضرت را بر سینه خود بچسباند آنگاه گفت از مار جز بچه مار نرزد شهادت
 میدهم که توئی سپه علی بن ابیطالب آنگاه علی بن الحسین با آن ملعون منبرمود من رسیده است
 که در اداده قتل من هستی و اگر بناچار مرا بخواهی کشت پس کسی را با این زنان همراه کن تا ایشان را
 بجرم رسول باز رساند یزید گفت سوکنه با خند ای جز تو کسی ایشان را باز کند داند لعنت کند

در حدیث
 آنحضرت
 یزید

تاریخ و مآثر انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام در کتب معتبره

۹۳

و بدانکه بزودی زوال می پذیرد و چنانچه ازین کلام در عجب رفت با تجمیع این روایت نیز راجع به برون آمدن است
 و در مجلس دیگر روئی داده است مع احمدی در کتب اخبار علی با اختلاف النج و الروایات
 مسطور است که نذیر ملعون حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بخواند و بایشان گفت کدام یک است
 نزد شما خوشتر است می خواهید نزد من بایستید یا بدمینه باز شوید و جایز سینه باز یا بید گفتند سخت
 خوانیم که بر حسین علیه السلام نوحه و زاری کنیم گفت هر چه خواهید بپای برید آنگاه در دمشق حجرات و
 بیوتات از بھرایشان خالی کردند و هیچ باقی نماند و قرشیه نماند جز آنکه جامه سیاه در مصیبت حسین علیه السلام
 بر تن پیاد است و چنانکه مذکور داشته اند هفت روز بر آن حضرت مذبح و زاری و ناله و سوگواری نمودند
 و بروایتی از آن پس که آن ملعون چندان زحمت و مشقات برایشان فرود آورد و که آتش در دهنش فرو
 گرفت و فلش آرام یافت آنگاه بعطوفت و شفقت رفت و ایشان را از زندان بیرون آورد و در سرای
 مخصوص خویش جای داد و فرمان کرد تا با ایشان بچین سلوک رفتار نمایند و از آن پس با مردم شام در امر
 ایشان مشورت نمود و آن مردم صبیح او را به تباهی آل رسول الله اشارت نمودند و از این عبارت
 معلوم میشود که ایر مشورت با اقربای خویش گذاشته چه اهل شام بر این قضیه بازده بودند با تجمیع
 با نعمان بن بشیر مشورت کرد گفت همان کار که رسول خدا بایشان بپای برد تو بپای گذار نیز
 رای او را باز پسندید و با امام زین العابدین علیه السلام اظهار مطلق در زید و با حضرت و مدینه نهاد
 که سه حاجتش را با حاجت مفرون دارد و بروایتی چون هفت روز از ایام سوگواری بپای رفت
 بر روز هشتم ایشان را طلب کرد و نوازش و عذر خواهی نمود و خواستار گردید در شام توقف نمایند
 ایشان قبول نکردند و گفتند ما بدمینه باز کردن که محل عجزت حبه ما باشد پس آن ملعون با نعمان بن
 بشیر صاحب رسول صلی الله علیه و آله مشورت کرد که آنچه برای این زمان لازم است فراهم کن
 و مردی صالح و امین از مردم شام را با ایشان روانه دار و اعوان و جیل با آنها بفرست و بروایت
 ابی مخنف محامل از بھرایشان بربستند و بفرستهای دیتی و ابریشم برآراستند و بروایت شیخ مفید
 در کتاب ارشاد نیز یذیر ملعون با نعمان بشیر گفت کار سفر بساز و تیه خوشتن بگذار که بایست این
 زمان را بدمینه کوچ دهی و خود آن ملعون تجیز اهل بیت نبوت پس علی بن الحسین را بکافی غلوت
 طلب کرده گفت لعنت خدای بر سپهر جان با و دانسته باش سوگند با خدای اگر من با پیرت
 برابر بودم هر چیزی از من خواستار میشد قبول کردم و تا نیز دواشتم روی هلاکت و تباهی از وی
 بر آفتم و بروایت صاحب مناقب گفت هلاکت را از وی دفع میدادم اگر چه مسرزد خویش را
 بر سر اینکار بینمادم لکن خدای آنچه دیدی تقدیر نموده بود پس از مدینه بن کتات کن
 و بهر حاجت که پدید آید مستحضر گردان و بروایت محدثین آثار یکی روز با حضرت علی بن الحسین

در کتب معتبره
ابن جریر

احوال حضرت زید بن ابی سلمه

۴۹۵

سه حاجت خویش را که قبول آنحضرت فرموده بود بجا آورده بود بجزگویی سه مورد اول آن زید بن ابی سلمه و وجه مسند بی کسبی و مولای الحسین علیه السلام فاتر و دمی و او در عهد و الثانی آن زید علیه السلام ما اخذت مینا و الثانی آن زید علیه السلام علی قتل فوجیه مع هؤلاء النسوة من برده و الحرام جلیس حاجت اول آنست که روی سید من و پدر من و مولای مرا حسین علیه السلام با من بازمانی تا بدهد و زید و توشه خویش را از دیدار مبارکش بازستانم و با وی وداع کنم و دهم آنست که از اموال هر چه مأخوذ داشته اند بما بازگردانی سیم این است که اگر با همت قتل من هستی کسی را با این زنان همراه کن تا ایشان را بجوم جده شان برساند و یزید در پاسخ گفت اما دید اگر قدرت هرگز برای تو روی نخواهد داد و اما از قتل بوفو و گذشت رفتم و ازین خبر میرسد که آن ملعون همیشه بعد قتل آنحضرت بوده و اما زنان را حبه تو بمیدیه باز نمیکرد و آنچه از شما مأخوذ شده من عوض آن را بشما میدهم و بدوایی گفت با ضواف قمیش بشما عوض میدهم فقال الامام علیه السلام اما مالک فانزیده و هو موقوف علیک و لیما طلبت ما اخذت مینا لان فیہ مغرل فاطمه بنت محمد صلوات الله علیه و آله و فلا دینا و فیصمها فرمود ما را بمال تو داده و نظری نیست مال تو بر تو موقوفه باد و اینکه طلب کردم آنچه را که از ما برده اند برای این است که در جمله آن اموال با فقهایی فاطمه دختر رسول خدای و متلاده و پیرایان آن حضرت است پس یزید فرمان کرد تا آنجمله را در نمایند و نیز از خود دو دینار و دینار بر آن جمله بیفزود و امام زین العابدین علیه السلام آن زر بگرفت و در میان فقرا مستغرق گردانید و ازین خبر معلوم میشود که چون اموال منسوبه اهل بیت در میان جمعی از لشکریان در هر گوشه و کنار پراکنده بود یزید را از آن مشکل میکشت این بود که گفت من با ضواف کثیره عوض میدهم و چون آنحضرت فرمود مغرل و متلاده و قمیص حضرت فاطمه قبول سلام الله علیها در آنجمله است آن ملعون ناچار با ترس آنجمله اموال حکم داد و این معنی میرسد است که استرداد آن اموال از آن جمع کثیر که مستغرق بودند مدتی بطول می انجامد چه آنجاعت مغرل و قمیص و متلاده آنحضرت را شناخته نداشتند پس بیایست بجهله را استردادند تا این اشیاء از آن جمله بدست آید و اینکه گفت روی پرت را نمی بینی اینجا که در بردن امام زین العابدین علیه السلام آنسر مبارک را بکمر بلا و اسحاق بجد شریف و دست نمی آید که اینک این سخن را از آن پیش که با اهل بیت از در محروم و عطف و در آمده باشد بپای برده باشد لکن چنانکه در شرح شافیه و بعضی کتب اخبار مسطور است که علی بن الحسین یزید فرمود اراده نموده ام که روی پدرم را با من بازمانی یزید گفت هرگز نمی بینی و آن سر مبارک در طشتی از زر بود و منهد می و می پیچیده بودند پس بناگاه آن منهدل مرتفع گردید و آن سر مبارک امام زین العابدین را مذکر و السلام علیک با ولداه السلام علیک یا علی پس علی بن الحسین صحیح گردید و علیه السلام

بجای خود میماند

در این کتاب

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۹۶

وَرَحِمَةُ اللَّهِ وَبِكَانَتْ أَيْمَتُنِي وَذَهَبَتْ بِأَبْنَاءِ عَهْدِي وَفَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَمَا أَنَا رَاجِعٌ إِلَى حَرَمِ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ دَرِعُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَاسْتَرْعَبَكَ وَأَقْرَبَكَ عَلَيْكَ السَّلَامُ چنان میرسد که همانوقت روی داد و آن سر مبارک از آن مکان که بوده باز نماند خویش مکالت فرموده با تکیه بر وایت شیخ مفید در ارشاد آنحضرت و اهل بیت عصمت را جامه بداد و بانمان بن بشیر روانه مدینه طیبه نمود و با وی سفارش بیع نمود که ایشان را در شجاعت بدید و براه سپردن شود و در همه جا ایشان از پیش باشند آنچه که از دیده او نماندید نباشند و بجهت کجا که خواهند فرود آیند وی با صاحبش از ایشان دور تر فرود آید و بخواست مراقبت نماید و آنچه از ایشان دور تر فرود آید که سرکاه کی ایشان را کار و وضو و طهارتی پدید آید از نظر یکایک محفوظ باشند و شرمین نشوند و نمان بن بشیر بدستور العمل یزید کار کرد و همه جا در کمال رفق و ولایت سلوک نمود و در ملازمت ایشان بود تا مدینه مشرفه درآمد معسوم باد که در حالت حرکت حضرات اهل بیت از دمشق بمدینه سبب مختلف فیہ است یکی اینکه پاها از مورخین نوشته اند که یزید مال و خواسته بسیار بر نطفها بگذاشت و در حضور حضرات مقدم داشت و دیگر در باب آن سربسکی که در خدمت ایشان ملازمت مقرر کرده و با ایشان بمفر مدینه سپار گشت اما در فقره اولی اغلب محدثین اشارت نموده اند و در هر صورت چنانکه از این پیش اشارت رفت اموال یزید در خدمت حضرات پذیرفته نیامد چنانکه امام زین العابدین علیه السلام نیز فرمود مال تو بر تو موقوف باد و منین از مکالمه ام کلثوم یا حضرت زینب سلام الله علیهما با آن جناب که چند بی شرم و قسّی القلب هستی برادر مرا میکشی و در عوض مال عطا میکنی الی آخره معلوم میشود که از وی پذیرفته اند و دلیل قوی آن است که حضرت فاطمه در طی راه یا وصول بمدینه میفرماید یا خواهرم زینب گفتیم این مرد را بر ما حقی است چه در این راه با ما نیکو مصاحبت نمود آیا تو را چیزی باشد که با او عطا کنیم پس معلوم میشود اگر ه ای یزید در حضرت ایشان مقبول آمدی این سخن بفسد نمود فقره دوم و تشخیص آن ماموریت که از جانب یزید با ایشان همراه گشت بعضی نمان بن بشیر را دانسته اند که با سی سوار با ایشان ره سپار شد و بعضی عمر بن خالد قرشی را دانسته اند و بعضی کونین نمان بن بشیر را با سید سواد ملازمت امور ساخت و با او گفت این سپردا با این عورات بمدینه بازسان و ایشان را در شب راه بدر و بجهت کجا نزول نمودید تو و آنانکه با ایشان هستند و در فرود آید تا دیده بچاکس بر ایشان نیفتد و هر چه از رعایت حرمت و جانب ایشان غفلت مجوی و در حفظ حرمت و حشمت ایشان بقتصر مباش و هر چه خواهند چنان کن و در همین روایت مذکور است که پس از آن عمر بن خالد و ایشان را بمدینه رسانید و بروایتی دیگر چنانکه بان اشارت رفت یزید بانمان بن بشیر صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت این جماعت زمان را بجهت طور مصطلح و صواب مقرون باشد بخیمر نمایی

و اما نمان بن بشیر

و اما نمان بن بشیر

اجوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۳۹۷

و یکی از مردم شام را که بصلاح و مسند امانت موصوف باشد با خیل و اعوان با ایشان همراه کن و
 از آن پس ایشان را جامه و لباس بپوش و عیلت بنمود و رزق و روزی و نزل و طعام از محبت آنها
 مقرر نمود و بعد از مکالمات با علی بن الحسین علیهما السلام چنانکه مسطور گردید با آن رسول که با ایشان
 بود در باره ایشان لازم و وصیت بجای نهاد و رسول با ایشان با کمال احترام و رفق تا مدینه راه
 سپرد و بروایتی دیگر بشیر بن خرم از جانب نفعان بن بشیر قائم و راند آن جماعت بود و بنشین چنانکه
 از ظاهر آثار و اخبار نموده میشود دلیل ایشان در این سیر و انصراف خرم بن شتر یا شتر بعینه تصحیف
 یا خلم بن شتر یا شتر بن خلم با حاکم و ذال معجه بوده است و ممکن است نفعان بن بشیر یا عمر بن
 خالد مر کرده و رئیس بوده اند و از روایتی که سید سجانی در کتاب مدینه المعاجز در ضمن معجزات
 علی بن الحسین می نماید ابو نیر علی بن یزید با ایشان بوده است و آنجا عتی که مذکور داشته از سید نه
 یا پانصد یا هزار یا ششون از هزار با ایشان که مقتدین یزید بوده اند راه می سپرده اند و آن قائم که
 از جانب ایشان مراقب اهل بیت بوده است با سی سوار بوده و بنشین در پار و روبات است که
 یزید در سفارشی که با آن قائم یا رسول می نمود گفت با ایشان همراه باش تا مدینه یا هر مکان که خود
 خواهید فرو دایند و ازین میرسد که آن خبر که ایشان خواستار شدند در عرض راه بکجا عبور کنند
 و آن سر بکج قبول نمود با صولت و سطوت یزید منافقیت و مخالف امواد نموده است با بحمد
 علی ای نخوگان اهل بیت طهارت و سرافات عصمت را در خدمت علی بن الحسین علیهما السلام
 با کمال حشمت و احترام روان داشت و بروایت ابواسحق اسفرائینی در کتاب نور العین چون حضرت زینب
 از قبول مال اقلع و رزید یزید کی از قواد سپاه را بخواند و هزار سوار با او سپرد و او را فرمان کرد
 تا ایشان را بموی مدینه یا هر مکان که ایشان اختیار نمایند سفر دهد و تمامت ما یلزم ایشان را بجای
 گذارد آنگاه سر مبارک را در مشک و کافور بیندود و با ایشان تسلیم کردند پس بگرفتند و بکربلا شدند
 و با حید شریف مدفون ساختند و بروایتی آنرا همان در خزانه یزید بماند تا یزید بدو رخ راه گرفت
 و بعد از مرگ یزید سلیمان بن عبد الملک آن سر مبارک را که اینوقت استخوانی بود کفن نمود و در مقبره
 سلیمان دفن کرد و در باب مرطهر روایات مختلفه کثیره است آنچه صاحب بحار الانوار اعلی الله تعالی
 اختیار می نماید چنانکه صدوق نیز در امالی اشارت فرموده و در اینجا نیز مذکور افتاد این است
 که آن سر مبارک را بکربلا بردند و با بدن شریف دفن نمودند چنانکه مختار بن حریز بنیه بهین تقریباً
 چه نوشته است که اشهر اقوال این است که آنرا با سبایا مدینه باز کرد و اینند آنگاه بکربلا باز
 کردند و با حید شریف دفن نموده و ازین خبر سفر کردن اهل بیت در حالت مسافرت مدینه در کربلا
 بعید می نماید چه اگر رئیس شریف را در این سفر با حید مبارک دفن کردند حل مدینه به صوت دارد

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۴۸

والله انکرم بکرم بگرفتند و آنرا بایشان بود و است و دفن نمودند و ابداً بمیدینر حمل نمیکردند تا و یکبار
باز کردند و آنرا بیکدیگر خبر سابق که آنرا بمیدینر فرستادند و آن شهر روان بن الحکم استوار باشد و نیز
این خبر که نزدیک گفت هرگز نه پزرت را نمی پسندی صحیح باشد و بعد از مراجعت بمیدینر آنرا بدین فرستاده باشد
و باین سبب در دفن نموده باشند و با سفر کردن بکرم بلا منافات نداشته باشد با بجهل سید بن طاووس
علیه الرحمه و در لوف میفرماید چون زمان عیال حضرت امام حسین علیه السلام از شام باز شد و بعراق
رسیدند با آنکه دلیل ایشان بود که گفتند ما را از طریق کربلا عبور ده پس ایشان را بر سر ساخت و چون
بکرم بلا و قتلگاه رسیدند و مصرع شهدا را در یافتند جابر بن عبد الله انصاری و جامع عقی از بنی هاشم
و مردانی از رسول صلی الله علیه و آله را در آنجا یافتند که برای زیارت قبر مشور پس میسر و رود نمود و بودند
پس اهل بیت و آنجا که کعبه با هم باز خوردند و بناله و زاری دادند و مصیبت پرداختند و مایه
بزرگ بیای داشتند که دلها را کباب و روان را قیاب میساخت و جمعی کثیر از زنان اهل قری و نواحی
فراهم شدند و بر اسم تعزیت و سوگواری قیام ورزیدند و روزی چند بهمین حال بیای بودند آنگاه
بجانب مدینه رهسپار شدند و ابو مخنف نیز بهمین تقریب مذکور داشته و نیز در اسرار الشهاده از ابو مخنف
روایتی میکند که سه روز در قبر حسین علیه السلام ماتم بیای داشتند و در روز چهارم و دایع با قبر انصاری
از رقیه بنت امحین علیها السلام مسطور داشته و ابواسحق اسفرائینی نیز میگوید که بگزارفتند و در بیستم شهر
صفر داخل کربلا شدند و جابر بن عبد الله انصاری و جامع عقی از اهل کوفه بایشان باز خوردند و اقامت
ماتم و سوگواری نمودند آنجا که آهنگ مدینه فرمودند و اعظم کوفی نیز در کتاب الفتح میگوید ایشان بکرم بگزارفتند
و در بیستم شهر صفر مبارک را باین شریف دفن کرده بمیدینر و جو بقره خود راه سپردند و نیز در کتب
پاره مورخین و محدثین باین مطلب اشارت رفته و در اکثر کتب معتبره اشارت رفته که شرف باد
که برای پاره فقرات و وجود بعضی اشکالات از بیان بعضی مطالب و توضیح پاره عناوین که بر سر
نباشد یکی این است که در روز و دالیت و امام زین العابدین علیه السلام در زمین کربلا و ملاقات
ایشان با جابر انصاری جای هیچگونه تأمل و سخن نیست و زیارت اربعین که دارد است محل هیچگونه تردید
نباشد اما خبر صریح دادن که در همان روز که اهل بیت بمصرع و صول یافتند با جابر ملاقات فرمودند روز
اربعین بوده باشد در دست نیست و نیز در و دایشان در روز اربعین سال اول شهادت محال است
و همچنین آمدن جابر انصاری با جامع عقی از بنی هاشم و آل رسول صلی الله علیه و آله در اربعین اول بزرگ قبر
مطهری اشکال نیست چه تا منبیهان بعید اند زیاد بمیدینر از شهادت شهداء علیهم السلام اجبار نکردند
مردم آنگاه نشدند و این واقعه شیوع یافت و البته اگر بعد از رسیدن ابن خبر بخوانند زیارت آن قبر
مطهر شوند گذشته از اینکه پیغمبر از حشم و سطوت یزید بایده اندیشد و تقیسه و رزید یا نور زید

تحقیق بنین زبیر
اربعین

در باب بیعتی است برده ان بود پس جبرئیل علیه السلام فاطمه را از مرکب خویش خبر نمود
 و چون مرده داد که اول کسی که با من پیوسته شود توئی سرور گشت علامه مجلسی در جلاء العیون
 میفرماید که میتواند بود که کرستین امام زین العابدین برای محبت و خوف از حضرت ائمه باشد چنانکه از
 مناجاتهای آنحضرت باز نموده آید و چون آن مصائب نیز دخل بود با سطور اظهار میسر نمود محض مصلحت
 تا شناخت این واقعه عظمی و ذایقه کبری بر مردم روشن گردد و کرستین دوستان خدا و مقربان نگاه حق تعالی
 برای یکدیگر بمنوال کرستین دیگران است که از روی محبت بشری باشد و ازین روی در مصیبت فرزندان
 خویش چندان گریان نمی کشند و اگر یعقوب بر یوسف میکشید نه بسبب جنت فرزندی بود چه اگر چنین بود
 با اولاد دیگر نیز لازم بود بلکه چون او را صاحب رتبه نبوت و مدارج و مراتب عالی می دانست بر وی میکشید
 و چون امام زین العابدین مراتب و درجات در بزرگوارش و فواید وجود مسودش را و مفاسد تقدانش را
 از همه کس دانای تر بود و میدانست که آنحضرت در زمان خود از تمام آفریدگان در حضرت یزدان محبوب تر
 بود و بسبب شهادت آنحضرت عالمان گمراه شدند و دین ضایع و سنن پیغمبر بر طرف و به اعتبار
 بنی امیه آشکار گردید باین جهت بگریزی و آنچه چون تامل شود بگریزی محبت خداوند راجع است لکن این کرستین
 دیگران که یخبران هستند منع و مناشش را ندانند و نشناسند لیکت دانند هر که او را منظر است گمان فغان
 این سری هم زمان سراسر هدیه های دوستان بایکدیگر نیست اندر دوستی الا صور ماکوایه
 داده باشد هدیه های بر محبت های مضمور در خفا با تحفه در حیات و عین الحیات و دیگران در
 و یکک در این مراتب تحقیقات دارند و در باب کبری حضرت بیانات نموده اند که احسن الامر به منجر بشوق
 لقای پروردگار و آن مقامات و مراتب و مدارجی است که مخصوص با ایشان و خودشان میدانند در کجا
 هستند و کجا باید بروند و چه بکنند و بشنوند و از ملاقات مشوق بالا صال و محبوب حقیقی چه فواید دریابند
 و در مفارقت او اگر دیده را دریا و آتش دل بجزا در آن خنک باشد ای چه خوش کر چشم در یابند
 تا نار و لبه رخا بدی و در این مقام شرح پاره مراتب در خور نیست

در این باب

رثواب زیارت قبر مبارک امام حسین علیه السلام
 حدیث امام زین العابدین سلام الله علیه در
 ثواب زیارت برادر
 و شد امته بن زید

تبدالشهدا که ما را الله و بن آره است و خداوند پیش زیارت فرمود و پیغمبران

مجموعه از کتاب مشکوٰۃ الاواب ناصری

۴۸

و اولیاء و ملائکه آسمانها زیارت آنحضرت علیه السلام میکنند تا دیکر باره
و قیمت دارد چه شهادت آنحضرت محض حفظ دین و اثبات حقانیت خود و بطلان بنی استیغاثوار باشد و نیز
کنایان امت قد بزکوار بود از خویش و پیوند و برادر و مندرند و آل و عیال بگذشت و بان رنج و مصیبت شد
که اگر بر حله بریت قمت شود طاقت نیارند در میدان بلا جان نشانی منمود پس واضح است که زیارت
آن بزکوار از و در نزدیکت تا چه حد واجب و لازم است و در هر کس اندک غیرتی باشد معلوم است
در این باب چه سعی و کوشش نماید و از ائمه اطهار و پیغمبر و اور آخذ احادیث و اخبار در این باب
و اداست که از حد و حصر بیرون است تا بآنجا که خود میفرمایند از انداز و هم و خیال بیرون و از کنجانش
در خاطر منور است تنون کتب و بطون صحف باین اخبار آراسته و مزین است و در اینجا حاجت
بخارش نیست مگر آنچه از سید الساجدین سلام الله علیه وارد شده باشد در تحفه الزائر مجلسی اعلی الله مقامه
مستور است که از حضرت امام زین العابدین منقول است که جبرئیل بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
آمد و بحضرت امام حسین اشارت کرد و عرض کرد این مندرند زاده تو با جاعتی از مندرندان و آل میت
و یحسان امت خود که از فزات در زمین که نامش که بلاست و سبب این آنت که کرب و بلا بر دشمنان تو
دشمنان فرزندان تو در آن روز که اند و هوش را کرانه نباشد و حیواتش دائم است یعنی روز قیامت بیارند
و آن زمین پاکترین بقعهای زمین است و از تمام الارض جودش برافزون و از زمینهای بهشت است
و نیز در آن کتاب از آنحضرت مرویت که فرمود کویا کران هستم که فقره و بناهای استوار در پیرامون
قبر امام حسین ساخته اند و کویا می بینم که باز با بر دور قبر آنحضرت پدید شده است و از اطراف زمین
زیارت قبر آنحضرت خواهند آمد در سجاد الانوار و دیگر کتب اخبار مستور است که قدما متنبین زانده
از پدرش زانده روایت نموده است قال علی ابن الحسین بلغنی یا زائده انک تزور قبر ابي عبد الله
الله سلام الله علیه کند مودای زانده بمن رسیده است که تو قبر ابی عبد الله علیه السلام را گاه بگایه
زیارت میکنی فقلت ان ذلك لکما بلغک زانده میگوید عرض کردم داستان چنان است
که بعضی آستان رسیده است فقال لی فلما ذات فعل ذلك و لك مكان عند سلطانك فمجد زانده
لا یجتمل احدا علی محبتنا و تفضیلنا و ذکر فضائلنا و الولی علی هذه الامم جئنا من مسودنه روز
چگونه این کار کنی باینکه ترا در خدمت سلطان خودت که مقبول میکند اصدیرا بر محبت و تفضیل و ذکر کمال است
و ادای حقوق و اجبه مارا بر این امت مکات و منزلتی است عرض کردم سو کند با خدا ای نازل زیارت قبر
خدا ای و رسول خدا را کران ستم و از سخط ای کس نمیدیشم و هر کدوی در این راه بمن سلام اخبار بخردند
حقیر شمارم فرمود و الله ان ذلك لکذلک سو کند با خدا ای آنچه کوئی چنان خواهند زیارت آن قبر
یعنی این سخن بقیدت گذارنی عرض کردم سو کند با خدا ای همین است که گویم پس آله و رزید یا نور زید

مدرسه

در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

علیه السلام سه سال بود بر این خبر تصریح نمایند چه متین کرده اند که هیچ ما شوار در سال
 دین فشان بر پیرا و آن سال نوشته اند ازین خبر نیز معلوم میشود که اینکه پاره از فضل آثار و
 شهادت آنحضرت را در سال شصتم و برخی در سال شصت و یکم نوشته اند بسبب همین شبهه ام
 اول رتبه و اگر شهادت در سال شصتم و فقره اربعین یعنی ورود اهل بیت در سال دیگر باشد
 درست بیاید و جابر در اربعین دوم آمده باشد و زیارت نموده باشد و چون پاره اشارت
 ابتدای ورود و کوفه تا بحال مسطور شده با هم سجده آید و درینست این تحقیق را پراستوده نه سیم
 و معذک کلمه تصریح بر این مراتب هیچ جایز نیست علم با خداوند علام الغیوب است از آن زمان
 سالهای بیمار بر گذشته و خبرهای بسیار باقی مانده در هیچیک تردید نباید داشت متهای امر واقع و صلو
 بصراحت معلوم نیست شاید اگر محققان اخبار و علمای آثار بسجند و اخبار را از روی بصیرت صدر و ذیل
 بازخوانند و خوب بشکافند رفع بعضی اشکالات را بفرمایند و اخبار را که در انظار مختلفین نماید با اینکه
 اگر دقیق ندانند مخالف نیست توافق دهند اللهم احفظنا من هفوت اللیس باجمعه اهل بیت اطهار را با کمال
 عطوفت و حمت آن سرانگ راهبر داشت و در هر منزل و مقام از حال ایشان پرسیدی و شرایط
 مرئی و ولوازم احترام بجای گذاشتی و حمت ایشان را فرود کنده اشی و بجهت ایت سید در لموف
 و دیگران در دیگر کتب از بشر بن جذلم که در رفاقت ایشان بود میگوید چون نزدیک و مشرف بمید
 رسول خدای صلی الله علیه و آله شدم حضرت سیدنا جبرئیل در مکانی مناسب فرود آمد و خیمه حرم را
 نصب نمودند و برای آنحضرت سراپرده پیای داشتند آنگاه فرمودند یا بشیر رحیم الله ایاک
 لقد کان شاعرا فیهک تقدیر علی شیء منی ای بشیر خدای پدرت را رحمت کند همانا مردی شاعر بود
 آیترا نیز از شعر شاعری نصیبه باشد عرض کرد بلایین رسول الله من مردی شاعر و سخن سنج بستم
 فقال علیکم اذ خلی المذنبه و انع اباعبد الله علیه السلام فرمود بیدینه اندر شو و ابوعبده است
 علیه السلام را مرثیه گوی و مردمان را از ورود ما خبر ده بشیر میگوید برابرش خویش بر شستم و همی شافتم
 تا بمیدینه اندر شدم و چون بمسجد رسول خدای رسیدم صدای خویش بگریه بر کشیدم و به انشاء این

شعر پرداختم
 يا اهل يثرب لا مقام لكم بها
 الجحيم منه يكثر بلاه مضرج
 والراس منه عله بدار
 يا اهل يثرب سبكم و ما انكم
 هل فيكم ابيه بغار

و این شعر را اغلب کتب مذکور نیست و این حدیث کثوف میثرب بن جذلم در مصاحبت
 سیدنا جبرئیل بوده نه اینکه از طرف یزید مأمور شده است بیان بودی این اعمال

احوال حضرت سید العابدین علیه السلام

۵۴۴

از وی ظهور نیافتی و نسیز معلوم میشود که در سفر کربلا بدشقت نیز مصاحبت داشته است میگوید آنجا فریاد
برکشیدم که علی بن الحسین با عجمه و خواهران و یقیه اهل بیت رسالت نزدیک شما فراسیده اند و من
رسول او بشما هستم و در پانچ منسوب بابی مخف نوشته اند که بشیر بن جذلم بعد از قرائت آن دو شعر
یا لیل ثیرب الی آخرها این شعر خواند جَاؤَابْرَاسِکَ یَا بَنَیْ مُحَمَّدٍ الی آخرها و در بعضی نسخ مسطور است
که ابو مخف میگوید چون مشرف بر مدینه شدند در روز جمعه بشیر گفت بر اسب خود برآدم و بر اندم تا مدینه
رسیم و چون بسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله فرار رسیدم فریاد بگریه برکشیدم و باین اشعار
شروع نمودم جَاؤَابْرَاسِکَ یَا بَنَیْ مُحَمَّدٍ الی آخرها و ازین خبر ممکن است بعضی ازین اشعار را در
ورود مدینه و پاره را در بلوغ مسجد خوانده باشد اما در غلب کتب معتبره بذكر اشعار اخیره اشارت
نرفته و از کلمات بشیر با مردم مدینه چنان معلوم میشود که سر مبارک با ایشان همراه بوده است
و اگر بود برای مذاکره از همه چیز در این حالت مناسب تر بود با تحمله چون این آوازه در مدینه بلند گشت
و این خبر دشت اثر کوشد مردان و زنان گردید جمله محدثات بنی هاشم و زنان مهاجران و اصحاب
با سرهای برهنه و چهرهای خراشیده و کیوان پریشان با دلیله و ولوله و زاری و دهنه صدای
واویلا و واصلیت با لبند کردند و هرگز مدینه را کسی با خیال و آن اندوه و ماتم ندیده بود از در و دیوار
و سنگ و کلوخ و آسمان و زمین ناله و سوگواری پدید بود و پیچ روزی بر دناقم رسول خدای ازین روز
بشیر تر بود و پیچ ماتی را بان عظمت هیچکس نشیده بود بشیر میگوید آن جماعت بجنگی نزد من آمدند و گفتند
ای ناعی اندوه ما را بر سید الشهدا تازه کردی و جراحتهای ما را از ناله جان نوز خوشتن خراشیدن دادی
تو کستی داز کجائی و ازین خبر که در جلاء العیون و دیگر کتب مسطور است معلوم میشود که از زمان شهادت
آنحضرت تا آنوقت مدتی برآمده و حبل مدینه بعد از زاریها و سوگواریها خاموش شده اند تا دیگر باره
در در و دیوار و اهل بیت و بنی بشیر بن جذلم عهد مصیبت و سوگواری تازه متولد شده است با تحمله بشیر گفت
سم بشیر بن جذلم و مولای من علی بن الحسین بر ابوی شما فرستاده است و آنحضرت و اهل بیت امام
شاید در فلان مکان منهد و آمده اند چون این خبر بدانتند زن و مرد با سرو پای برهنه گریان
و نالان بانوی شتابان شدند و من هر چند میآختم با ایشان نمیرسیدم تمامت طرق و شوارع چنان
از مرد و زن آکنده بود که راه عبور سدود بود و من از اسب خویش بریز آدم و بر دوش و کردن
مردمان کام سپردم تا بر پرده امام زین العابدین علیه السلام نزدیک شدم و علی بن الحسین درون
خنه جای داشت پس از خیمه پروان آمد و چنان میگریست و از دیدگان مبارکش اشک میبارید که
با مندی سرنگ دیده میترد و از شدت گریه بر تالک خویش قادر نبود و بر اویت شیخ طریح در منتخب
ابن وقت یازده سال از عمر مبارک آنحضرت برفته بود را قسم حروف گوید از این پیش نیز اشارت

ربع دوم از کتاب مسکوۃ الادب ماصری

۵۰۴

که این سخن با عموم روایات و وجود امام محمد باقر درست نیاید ممکن است احد و عشرین بوده است
و مقصود بیت و کمال بوده و یا و نون از قلم کتاب ساقط شده باشد و نیز ممکن است با عمرو بن محسن
و برواتی عمرو بن محسن که سن او را یازده سال نوشته اند مشبه شده باشد با جمله میگوید آن حضرت
بر فرار کسی که از برایش بر نهاده بودند بر پشت و مردمان اگر چند تعزیت آنحضرت سخن میدانند
لکن خویشان را از گریستن و نالیدن باز داشتند و در آن بقعه ضحیه بزرگ در انداختند و آسمان
و زمین و ملائکه مقربین و کوه و دریا را بنا کرد در فکند پس علی بن محسن با دست مبارک اشارت فرمود
تا خاموش شوند و سباحت چندی تسکین یافته و از آن طغیان گریه و مذبح آرام یافتند آن حضرت
بر خاست و فرمود الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا لَيْتَ يَوْمَ الدِّينِ لِيَّ بِلَيْي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ الَّذِي
بَعْدَ فَاذْتَعَجَّ عَلَى السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَقَرَّبَ فِيمَا الْخَوَى تَحْمَدًا عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَفَجَائِعِ الدُّهُورِ
وَالْمُفْجَئِ وَفَضَائِلِ الْوَاوِعِ وَجَلِيلِ الرُّزْءِ وَعَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِمَةُ الْفَاحِشَةُ الْجَائِغَةُ أَهْمًا
النَّاسِ وَبِرَوَايَةِ فَرَمُودَ بَاهِمَا الْقَوْمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّمَ الْحَمْدُ وَلَكِنَّ الشَّكْرَ إِسْلَامًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ وَثَلَمَةٍ
فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ قَتَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْرُهُ وَبِرَوَايَةِ فَرَمُودَ قَتَلَ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ وَسَبَّتْ نِسَاءَهُ وَصِدَّتُهُ وَذَادُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَالِي السِّنَانِ فَمِنْهُ الرِّبِّيَّةُ
الَّتِي مَا مِثْلُهَا رِزْبَةٌ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أَهْمًا النَّاسُ فَأَيُّ رِجَالٍ لَا يَكْفُرُونَ بِعَدُوِّ
قَتْلِهِ أَمْ أَتَيْتُمْ مِنْكُمْ تَحِيَّاتٍ دَمْعُهَا وَقَتْلُ عَنْ إِيْمَانِهَا فَلَمَّا تَدَبَّرْتُ السَّبْعَ الشَّدِيدَ لِقَائِهِ وَبَتَّ
الْبَحَارُ بِأَمْوَاجِهَا وَالسَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِهَا وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا وَالطُّيُورُ
بِأَوْكَارِهَا وَالْجِبَالُ بِفُجْجِ الْبَحَارِ وَالْوُحُوشُ فِي الْبَرَارِ وَالْفُفَارُ وَالْمُفْكَرُونَ وَأَهْلُ السَّمَوَاتِ
أَجْمَعُونَ أَهْمًا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يَصْدَعُ لِقَائِهِ وَلَا يَجُزُّنْ لِجَلِيلِهِ أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَجْزِي إِلَيْهِ
أَمْ أَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ الثَّلَاثَةَ الَّتِي ثَلَمَتْ فِي الْإِسْلَامِ فَلَا بُرْنَاعَ لَهَا أَهْمًا النَّاسُ أَصْبَحْنَا
مَطْرُودِينَ مِنْ مُشْرِدِينَ مَلْدُودِينَ شَائِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ تَرْكٍ وَكَأَبِلٌ مِنْ غَيْرِ
جُرْمِ اجْتِرْمَانِهِ وَلَا مَكْرُوهٍ أَنْ تَكْبَاهُ وَلَا مَلَكَةٍ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمْنَا هَامَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْبِلَادِ
الْبَائِسَةِ الْأَوْكَبَةِ إِنَّ هَذَا الْإِخْتِلَافُ وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ فَقَدَ مَرَّ إِلَهُمْ فِي قِتَالِنَا
كَأَنَّا قَدَّمْنَا إِلَهُهُمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا مَا زَادُوا عَلَى مَا فَعَلُوا سِنًا فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا لِلَّهِ رَاجِعُونَ
مِنْ مُصِيبَةٍ مَا عَظَمَهَا وَأَوْجَعَهَا وَأَجْعَلَهَا وَأَكْطَهَا وَأَفْطَعَهَا وَأَمَرَهَا
وَأَفْدَحَهَا فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيهَا أَصَابَنَا وَمَا بَلَغَ بِنَا فَاتَهُ غَزَاهُ ذُو الْقِيَامِ
يعني سپاس مخصوص به پروردگار عالمیان و پادشاه روز جزا و پدید آورنده حمله افسندیه که آن است
آن خداوندی که ازا دراک عقول دور و اسرار پوشیده در حضرتش نامستور است سپاس سیکندرم او را

خطبه آنحضرت در غزاه
از مدینه

الحوال حضرت سیدالناجین علیه السلام

۵۰۵

بر عظیم امور و صیبه بنامی و دهور و مختمای رنج آورنده و ماتمهای صبر بگریزند و از آتش همه سیه
 سوخته و سوسوم و دوی اندوه فریخته و قوام مصیبت و بیات در هم گونیده ایرودم همانا خداوند
 تبارک و تعالی را بمصیبتهای بزرگ و ثلمه بزرگ و رخنه عظیم که در اسلام و ارفاق و بیکار داسند سید جوانان
 بهشت را بگشتند و عترتش را از تیغ بگذراندند و حسد زندانش را اسیر ساختند و سربارکش را بر فراز تیره
 در شعله بگردانیدند همانا این مصیبتی است که مانند ی نذر و پس که این دل پس از مشاهدت این مصیبت
 دل دوزشاد تواند بود و کدام ویده بعد از شنیدن این رزیت غم اندوز است ریزه خواهد بود همانا
 آسمانهای هفتگانه بر این قضیه ناله و برانجا دشت نالان شدند و دریاها بخروش در افتادند و آسمانها
 بارکان و جوانب وزینها با طراف و اکناف خود بگریزند و درختها با شاخا و اعضاء بزاریدند
 و ماهیان دریا در آتش مصیبت تبختند و مرغها در آشیانها و چرندهگان در صحراها و بیابانها بگریزند
 و قدسیان عالم بالا و حاملان عرش اعلی در مصیبت سید الشهدا خون از دیده بباریدند و ایرودم
 کدام دل بر این محنت شکافه سخت و کدام سینه بر این رزیت جراحت ندید و کدام کوشش از استماع
 این ثلمه که در سدا سلام بغیا و بیاب نشد ایرودمان با مد و نمودیم کاهیکه بچله مطرود و درانده
 و پرکنده و از امصار و دیار دور بودیم کویا اولاد مردم ترک و کابل بودیم بدون حیدم و
 جریرتی دار کتاب مکر و بی و ثلمه در اسلام از ما یا از پدران ما ویده و دشینده باشند و این همه
 مسبب خوی ناستوده و کید و کنی بودند که در زیدند و هجره بود که با ما رسید سو کند با خداوند
 اگر پیغمبر ایشان را بقتل و قاتل ما وصیت میکرد چنانکه برینچی و اعزاز و اکرام ما وصیت نموده
 میش از آنکه با ما پای بردند نمیتوانستند بجای بیاورند فاما مد و انا الیه راجعون از مصیبتیکه جان
 میکند از دست و آسایش بریاء از دل را آتش اندوه میکند از دست و جان را از تاب و توان می افکند
 و کام مانع میکرداند پس در حضرت احدیت ثواب میطلیم و این مصیبت و نفقات را بشاری آوریم
 چه اوست انتقام کشنده مظلومان و اجر دهند شکیبایان این هنگام بروایت طریح آنحضرت
 برخاست و برای رسول صلی الله علیه و آله راه گرفت تا با آنجا درآید و دیگر روایات چون خطبه
 آنحضرت پایان رسید صوحان بن مصعبه بر حاست و بعد از آن زبان برکشود که من زمین گیر
 شده ام و ازین روی که دو پای من از کار بیفتاده از ملازمت حضرت و جانتانی همچو رمانده ام
 امام علیه السلام عذر او را بپذیرفت و اظهار حسن ظن در حقش بفرمود و بر پدرش طلب حجت نمود
 آنگاه بدین آهنگ فرمود معلوم باد که در کیفیت ملاقات محمد بن حنفیه با حضرات اهل البیت با حلقه
 سخن کرده اند و در پاره نسخ بعد از ذکر غایت اهل بیت با نعمان بن بشیر و عطیت فرمودن از خطبه
 وزیر خود با و تا آخر خبر از مفتح البکاء روایت میکند که چون محمد بن حنفیه خبر وصول اهل البیت

ربع دوم از کتاب مسکوہ الادب ناصری

۵۰۶

بدانست سوار گردید با شتاب بیرون رفت و چون خیمش بر غلله های سیاه افتاد از اسب فرو افتاد و از
 هوش بخت با امام زین العابدین سلام الله علیه عرض کردند غم خویش را دریاب که بهلاکت دچار است
 امام علیه السلام شتابان بیاید و سر محمد را جدا کند و گفت چون محمد هوش گراید و سید سجاده را بخواند
 آهی سوزناک بر آورد و گفت ای پسر برادر برادر من کجاست روشنی دیدم من کجاست میوه دل من
 کجاست خلیفه پدر من کجاست حسین برادر من سید الساجدین علیه السلام منم و ای غم من پی پدر
 و قیم آدم مردان ما را بکشند و زنان ما را اسیر سازند کاش میبودی و بر برادر تو ان میشد
 که چگونه استعانت فرمود و به کس دادش را داد و یاور میخواست و به کس اورا اعانت نکرد
 ایمانا اورا عطا ناکشند با اینکه تمامت حیوانات سیراب بودند این وقت محمد ناله سخت بر کشید
 و بیوش میفاد چون بخوش پیوست گفت ای من ز زبیر برادر بر شام چه گذشت آن حضرت ای
 حدیث براند و محمد همی بحریت اما ابواسحق اسفراینی در کتاب نور العین باین ترتیب بیان میکند
 که چون اهل البیت از کربلا کوچیدند و بمدینه رسیدند و آم کلثوم سلام الله علیها همی بحریت
 و آن اشعار که در کتب سطور است بخواند هنوز کلمات آنحضرت و اشعارش بپایان نرفته بود
 که اهل مدینه صیحه گمان و نالان و گریان مرد و زن بیرون تاخستند تا با ایشان ملاقات کردند
 و سلام فرستادند و بگریه و نجیب بودند و محمد بن الحنفیه از آن روز که ایشان از مدینه بیهرون شدند
 رنجور بود و همه گاه از دیدن اسب همی بارید چون این کرستین و آشوب مردمان را بخوان گشت
 از مجاری حال پرسید و اورا از قدم اهل او خبر گفتند پس حیرت زده و مبهوت بیرون شد
 کاهی بایستادی و کاهی فرو نشستی تا بایشان پیوست و ناله همی بر کشید و صدای واداه و چینه
 بلند ساخت این وقت در حضور او ماتم و سو کواری بر پای کردند و ناله و نجیب در آن کردند و محمد
 بیوش میفاد و چون بیوش آمد بیای شد و پسر برادرش را در آغوش آورد و چیش بپرسید
 و همی گفت ای برادر بر من دشوار افتاد و سخت نامسموار گشت که تو گذشته شوی و من باز نیام
 و جان خویش را فدای تو کنم و از پس این کلمات اهل البیت تمامه روی بفرست
 بزرگوار نهادند و همی خوشین را بر آن قبر میخند و بگریستند و نالیدند و شوائت فرمودند از
 قل حسین علیه السلام و آن مصائب ایری و دیدار یزید و سواری بر شتران بدون وظا
 و غطا نبالیدند آنگاه امام زین العابدین علیه السلام پیش آمد و سفری چند انشا
 منم و د که از آن جمله است

نَحْنُ حَقٌّ يَا جَدًّا مِثْلُهُ فِي غَدٍ وَ فِي يَوْمٍ حَسْبُ يَوْمٍ فَضِّلْ قَصَاءً
 و چون آن حضرت از قرات اشعار خویش فراغت یافت بجله بیرون شدند و مبارک

احوال حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله

۵۰۷

روی نماده و آن سرسبک با آنکه با او پیوند بعد از اکرام و دعای خیر اهل بیت در حق ابو ایشان
و نواح کرده و در گریه ایشان بگریست و علی بن الحسین علیهما السلام چون منازل خودشان در آمد
و منازل قوم و رجال خود بخوان شد معلوم است حالت آنحضرت چه بود و زبان حال بمنزل چگونگی
چنانکه در کتب مصیبت باز نموده اند و تلیق عبارات و اشعار و اشارات داده اند با جمله ابوابی بعد از
ذکر اشعاری که در زبان حال منازل آل محمد صلوات الله علیه و آله و آن حالت کرب و مذبت و دشت
و پرانگدن کی جعیت و ذباب طراوت و بخت و هجوم هموم و غموم و زریتم انشاد شده نوشته است که
راوی میگوید پس از آن علی بن الحسین سید و ن آمد و خادمی با آنحضرت بود و کرسی از آن حضرت
با خود داشت پس آن کرسی را برابر باب سرای بگذاشت و امام علیه السلام بر آن جلوس فرمود و همی
سیریت و بامندی اسکت و یککان پاک میکرد و تسلیلی بر نیاید که غمش محمد بن الحنفیه بیاید و از یکسوی
آنحضرت نشست آنگاه اهل مدینه بیامند و صد ابگریه و نجیب بلند کردند و زمین را از پایک ناله و راز
بخشش در آنحضرت پس علی بن الحسین با ایشان اشارت فرمود تا خاموش شدند آنگاه آن خطبه
مسطوره را که پیش از دخول مدینه مسطور گردید مذکور میدارد و ازین خبر معلوم میشود که قدمات
خطبه آنحضرت و حضور جماعت اهل مدینه بعد از بازگشتن سرهنگ ینید و زیارت کردن حضرات
قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و در و بمنزل بوده است و الله اعلم ابو مخنف میگوید چون علی بن الحسین
از زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله باز آمد برای غم خود محمد بن الحنفیه شد و او را از شهادت
پدرش خبر فرمود محمد بن خفیه از استماع این قصه هاید خندان بگریست که از هوش بگمانه شد و بقا
و چون بخود پیوست بر خاست و زره بر تن بیاراست و شمشیر از کمر بیرون بیاورد و بجای خود نشست
و بگریه برآمد و مردمان سپحان بخوان او بودند که از او بیامیدید شد و تا زمان مختار ظاهر نشست
اما بر این خبر اعتماد شاید چنان حقیقت و اقاویل جماعت کیانیه است که او را حمدی میدادند
و میگویند و در کوه رضوی غایب گردید لکن آنچه معتقد جماعت امامیه است بیکه محمد خفیه از مدینه برگشته و در آنجا
اقامت نمود تا فتنه ابن زبیر طغیان کرد و بان تفصیل که در این کتاب و دیگر تواریخ مسطور است
که چون امام زین العابدین علیه السلام با اهل بیت زیارت قبر منور آمدند و ناله و مذبه کردند و از قبر
رسول صمدی ناله در دناک برخاست و از مردمان آواز گریه و نجیب بلند گردید پس علی بن الحسین
روی بقبر مبارک آورد و هر دو کوفه مبارک را بقبر منور بمالید و بگریست و این شرا نشاندند و فرمود

خطبه مختار

خطبه مختار امام
زین العابدین
علیه السلام

أَنَا جَيْكُ بَاغِدَاهُ يَا خَيْرَ مُرْسِلٍ
أَنَا جَيْكُ حَزُونًا عَلَيْهِ لَمْ يَوْجَلَا
سُبِينَا كَمَا تَسْبَى الْأَفْئَاءَ وَمَسْنَا
حُسْبُنَا مَقْنُولٌ وَكُنَّا ضَائِعٌ
أَسِيرٌ وَمَالِي حَامِيًا وَمَدَافِعُ
مِنْ الضَّرْمَا لَا تَحْتَمِلُ الْأَضَائِعُ

ربيع وجمادى الأولى كتاب منسوخة الادب باصرى

ایا جَدُّ با جَدُّهُ اَبَدًا نَظَر مَرَّتْ اُمِّتُهُ فِیْهَا مَكْرُوهًا وَ الشَّائِعُ -
 و ازین پیش در کیفیت مجلس یزید و حکم کردن آن ملعون قبل امام زین العابدین اشعاری باین تقریب از آنحضرت
 مسطور است تواند بود پاره را در ان مقام و بر جی را در این مقام اثبات فرموده باشد باجمعه نوشته اند مردمان
 چون ابر از ارزار بنالیدند و اسکت بیاریدند و ناله و اوج داده و وایلیاه و وای حسناه و وای حیناه بر آوردند
 و تا پانزده روز در مقام سید الشهدا سوگواری و ناله درازی زمین و زمان را گریان و ناله ان ساختند و زان
 بنی با ششم لباس سیاه بر تن بیاراستند و از سرها و کمرها نیز میزدند و امام زین العابدین علیه السلام از بهر ایشان
 طعام سوگواری ترتیب داده و برای ایشان روان داشتی معلوم باد که در قتل جناب سید الشهدا سلام الله
 علیه که بدن آفرینش و ولی آفریدگار آب و آتش و روان عرصه کون و مکان و قلب عوالم امکان آ
 قیامت ذرات موجودات از دبدبه حقیقت و نظر عبرت و چشم حیرت خون بیاریدند چه آن حضرت
 در عوالم وجود و هیاکل نمود حکم قلب دارد و البته اگر کردند بر قلب فرو دادند قیامت اعصار بخور و مغموم
 کردند این است که در اخبار و آثار وارد است که در آن مصیبت آسمان خون بارید و آفتاب چون ملأصف
 معصفه تابید و در بعضی روایات متجاوز از دوماه و سه ماه چون پاره خون نمود و از زمین هر گشت
 دریت المقدس یا تمام دنیا بر کفشد خون تازه جوشید و چون آنحضرت شهید گشت حمله اشیارا انقلاب
 و اضطراب پدیدار گشت پس معلوم میشود ثواب گریستن بر آن حضرت را مقدار چیست چنان گریستن را
 اندوه خاطر در پنج دل مایه و نثار است و از آنکه در تمامت اشیار این حالت پدید گشت همه چشم باطن و
 ظاهر اسکت بیاریدند حتی یزید پلید و ابن زیاد شقاوت نهاد و شمر لعین و سپید سعد حدید و حمله لکرها
 مرکوبهای ایشان را با طبیعه گریستن افتاد کرشمه روزگار بر او فاش میگوید خون میکشدت از سرایوان کر بلا
 هست از طلال که چه بری ذات و او احوال او در دل است و مسح ولی میت بی طلال

پس بلا بد و ناچار آشوب در تمام ذرات عالم است ازین است که خدا تعالی ثواب گریستن بر این مصیبت را با ثواب توحید بیک میزان و مزد همدوراهشت جا ویدان نموده است و اگر نزدی ازین برتر بودی و از بهشت چیزی گرامی تر بودی البته برای مومنان مقرر فرمودی و اخباریکه در این باب شده است اگر بحکم گذارش رود خود یک کتابی بزرگ را مجلد گرداند و را رقم حروف بر حسب رعایت تکلیف و مناسبت این کتاب با اخباری که از امام زین العابدین علیه السلام در این ماده رسیده است قناعت میورزد و ازین پیش نیز خبری چند مسطور افتاد و در کجارا انوار اربع بن مندر از پدرش مندر روایت شده است که از علی بن حسین صلوات الله علیه شنیدم میفرمود مَنْ قَطَرَتْ عَيْنَاهُ فِيْهَا قَطْرَةٌ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَبَنَادَ عَمَلُهُ بِوَأَهْلِهَا فِي الْجَنَّةِ حَقْبًا یعنی هر کس در مصیبت ما قطره اشک از دیده من و بار و یا آبی در مصیبت ما در دیده اش بکشد خداوند او را بی سالها در بهشت

ربع دوم از کتاب مسکوة الادب ناصری

۵۰۱

مبارکش از پیش پشاد و تمکاهی که با حضرت عرض کردند سوگند بخداوند آنچه بدید یوسف کرد و موسی که چارشوی یا بهلاکت دچار کردی و اما حضرت یوسف آنچه بر حضرت یعقوب بزرگوارید که اهل زندان از آن داری و کرستین بلال و آذر آمدند و عرض کردند یار روز کرستین کبر و شب بر آسای یا شب زاری کریم و بروز خاموش باش و آنحضرت با آنجاعت یکی از این دو امر مصالحت فرمود و اما حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله چندان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله کبریت که مردم مدینه بستوه آمدند و عرض کردند از کثرت کرمیتن ما را بر بنجه و از راهی داری ازین روی آنحضرت روی بکورتها میبندد و بهجا برشد امیشت و آنچه میکوبیت که آبی بر آتش دل تافته میرسد آنگاه انصاف می جست و اما علی بن الحسین عظیم اسلام بیت سال و اگر نه چهل سال بر امام حسین کبریت و بیسج وقت طعامی در حضور مبارکش نیاوردند جز اینکه میکوبیت چه آنکه کیتن از علما منش عرض کردند پیغمبر و ارم که ازین کرستین زیتن بگذاری قال انما اشکونی و حزنی الى الله و اعلم من الله ما لا تعلمون انی لکم اذکر مصرع بنی فاطمة الا خففتی لذلک عبیرة منمود از خزن و اندوه خویش بخدا شکایت میرسم و میدانم آنچه را که شما میدانید بگفتن من مصرع و فرود افتاد نگاه بنی فاطمه را بیا و نیاورم جز اینکه بگفت آن خزن و اندوه کلوی مرا کرد و من و میگرد و شیخ طرح در منتخب باین روایت همین ترتیب اشارت کرده است لکن در روایت او عشرین سنه مسطور است و همان اربعین سنه مذکور است و صحیح همین است چه مدت مکث امام زین العابدین بعد از شهادت حضرت امام حسین همین تقریب است چنانکه انشاء الله تعالی در ذکر وفات آن حضرت مسطور کرد و علی تحقیق سی و پنج سال و سی و چهار سال مدت امامت آن حضرت کمتر نبوده است و این دو شعر در منتخب در پایان روایت مسطور داشته

تَعَوَّدْتُ مِنَ الْبُزْرِ لَمَّا الْفَتَهُ وَاسْتَلَمَنِي حَسَنُ الْغُرَاءِ إِلَى الْبَصْرِ
وَصَبَّرْتُ بِأَسَى مِنَ النَّاسِ وَاثِقًا بِحَسَنِ صَنِيعِ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا أَدِرُ

سید بن طاووس و طرح در منتخب نوشته اند که امام زین العابدین علیه السلام را با آن علم و صبر که در وصف هیچ واضعی نمیکند در این مصیبت بزرگ شکایت و جزعی شدید بود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویت که فرمود این زین العابدین علیه السلام یکی علی آیه اربعین سنه بدمع مسفوح و قلب مفرج صائما گهواره قائما لیکلفه فاذا حصر الاطوار جاء علامه بطعام و شراب فیضعه بین یدیه فیقول کل یا مولای فیقول و اباه اء کل فیقول ابن رسول الله جاء ماء اشرب و قیل ابن رسول الله عطشنا فامیزال یکرز ذلک و یکی حتی یبسل طعام من دموعه و یترج شرابه ید موعنه یعنی طلبه فاذا افاق اکل قلبه و حمدا لله کثیرا و قام الی عبادته

لِيَجْزِيَ أَصْحَابَهُمْ بِوَلَدِهِمْ هَكَذَا حَتَّى يَحْيَىٰ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَمَّ لِيُحْيِيَ الْعَالَمِينَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 پس سال با آنکه خویش و نول زمین بر پدرنا زمین بگرسیت و در ایست روزها بروزه و بپاشا بعبادت
 پیای بود چون غلام آنحضرت بهنگام افطار آب و طعام حاضر میافت و عرض میکرد ای مولای من
 بخور و بیاشام میفرمود و اباه آیا من طعام بخورم با اینکه پیغمبر یا سکم کرسنه تشنه شد آیا آب یا شام
 با اینکه پیغمبر یا لب تشنه که ذید و این کلمه می گفتر بر زبان مبارک بگذرانید و همی سرسنگ از دیده مبارک
 جاری گروانید چنانکه آن طعام را از آب دیده تر و آن شراب را با سرسنگ چشم مزوج میافت و مدبرش
 میافتاد و چون هوش میگوید اندکی تناول میفرمود و بسیاری خدایا پاس میگذاشت و بعد از آن
 پروردگار بر میخواست و باداد بروزه پیای میشد و بر این منق بگذرانید تا سجداوند عزوجل به پیوست
 و در منتخب طرح و پایان کتاب این روایت را باندک اختلافی از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه
 مسطور داشته که آنحضرت فرمود امام زین العابدین با آن علم و صبرش بر این مصیبت و بوی
 شدید بجزع و اشکوی بود الی آخر این حدیث در لوف و کتب اخبار مسطور است که یکی از علما مان
 حضرت علی بن الحسین علیهما السلام حدیث نمود که یکی روز آنحضرت جانب صحر گرفت و من متابعت
 آنحضرت بر شتم و نگران شدم که بر سنگی درشت سر سجده نهاد و من در عقب آنحضرت با ستادم
 و آنحضرت همچنان سر سجده داشت و من مدتی ناله و گریه آنحضرت را همی شنیدم و همی بشمار و راوردم
 که هزار دفعه این کلمه را بر زبان ماند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبَّدًا وَ قَالَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدُّقًا چون سر مبارک بر گرفت روی و موی شرفش در سرسنگ دیده غرق
 شده بود پس عرض کردم ای سید من آیا ندیده ترا پایانی نباشد و این گریستن ببار اندک نشود
 فَتَالَ لِي وَ يَحْكُ إِنَّ بَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا وَ ابْنُ بَنِي وَلَدِ اثْنَا عَشَرَ
 ابْنًا فَجَبَّ اللَّهُ وَ أَحَدُهُمْ قَتَلَ رَأْسَهُ مِنَ الْخَزَنِ وَ أَحَدٌ وَ دَبَّ ظَهْرُهُ مِنَ
 الْعِثَمِ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ أَنَا رَأَيْتُ ابْنِي
 وَ أَخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَنِي صَرْعَى مَقْتُولِينَ فَكَيْفَ يَنْقُصُنِي
 خُرْبِي وَ يَقْتُلُ بَنِيَّ اَزِين خَبْرِكَ لَحْتُ مِش اَزِين مسطور گشت با ترجمه غلام میگوید آنحضرت
 در پاسخ فرمود همانا یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم علیه السلام پیغمبر پیغمبر زاده بود و او را دوازده پسر
 و چند دوازده کی ازین پسران رازده می پوشیده ساخت پس از شدت اندوه موی سرش سفید پشش
 بخت و دوز دیده اش برفت با اینکه پسرش در دار دنیا زنده بود و ازین خبر میرسد که یعقوب علیه السلام بعلم
 نبوت از حیات یوسف با خبر بود چنانکه اخبار متعدده در این باب رسیده است با ترجمه فرمود و اما من
 پدرم و برادرم و همزه نفر از اهل بیت خود را گشته و در خون خویش افتاده دیدم پس چگونه اندوه من

ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

۵۰۲

پایان گیر دو کریتن من قلت پیرو و در کتاب کمال الزیاده این حدیث مسطور است بآنکه تهاوتی و در آنجا نوشته شده است لَقَدْ شَكَّنِي يَعْقُوبُ إِلَى رَبِّهِ فِي أَقْلٍ مِمَّا رَأَيْتُ حِينَ قَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّهُ فَقَدْ آتَانَا وَاحِدًا وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَجَمَاعَةً مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي بِدَجْنٍ حَوْلَ هَاهُنَا يَعْقُوبُ شَكَّاتٍ بِرُؤْيٍ بِرُؤْيٍ دَكَارِشٍ دَرِصِيبٍ وَبَيْتِي كَمَا إِذَا نَجَّحَ مِنْ دِيَةِ امِّ كَثَرُ بَدُو كَاهِي كَمَا كَفَتِ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ بِأَيْكَةِ مِشْ أَزْكَى مِشْ مِشْ مَقْشُودٌ نَّشَدَ بَدُو مِنْ دِمْ بَرْمٍ وَجَاعَتِي أَزْأَلُ بَيْتِي بِمِشْ نَكُونُ شَدَمُ كَمَا دَرِ بِرِ امِّ نَمُ چُون كُو سَعْدَانِ سَرِ بِرِ بِدِ بَدُونُ دَا بِوَا سَحْقِ اسْفَرَانِي وَپَارِه بَفْتَلَه تَارِ قَصَّة سَجْدَه آنحضرت را در میان بر روی سنگ و بتیت غلام آنحضرت و مکالمه غلام را با آن حضرت بهینست که از لطف مسطور کردید مذکور داشته اند و نوشته اند که از آن پس آنحضرت سخت بگویت و این

اشعار را همی بخواند

يَقْرَهُنَّ صَارَ بِالتَّفَرُّقِ يُكِينُنَا	إِنَّ الْيَمَانَ الَّذِي قَدْ أَنْ بَصِيحُنَا
سُودًا وَكَانَتْ لِهَيْمٍ بِيضًا كَلِيًّا لَيْسُنَا	حَالَتْ لِفَقْدِهِمْ أَبَا مَنَا مَغْلَبَتٌ
أَمْ هَلْ بَعُودٌ كَمَا قَدْ كَانَ نَادِيْنَا	فَهَلْ تَرَى الدَّارَ بَعْدَ الْبُعْدِ الْبَيْتُ
وَالْفُؤَادِ مَعَ الْأَحْشَاءِ دَاعِيْنَا	يَا ظَاغِيْنَ بَقَلْبِي أَنْتَمَا ظَعْنُوا
فَقَدْ تَرَى يَوْمَ رَاحَتٍ مِنْ رَاحَتِنَا	تَرَفَّقُوا بِفُؤَادِي فِي هَوَادِي جَمِّ
وَمَنْ إِلَيْهِ مَطَايَا الْكُلِّ سَاعِيْنَا	فَوَالَّذِي حَبَّتْ أَرْكَبَانُ كَعْبَتُهُ
مِنْ الْفِرَاقِ جَرَى سُؤْلًا لِيَادِنَا	لَقَدْ جَرَى حُجَّتُكَ جَرَى دَحْيٍ بِلَدِي

افاده می مجلس التمام
بنار از مجلس
و ادای محبتین
فیه

و در پاره کتب این شعر را در صدر مسطور داشته اند

مَنْ يُخْبِرُ الْمَلِيَّ بِسَفَا يَنْتَزِعُهُمْ
ثَوْبًا مِنَ الْحَزَنِ لَا يَبْلِي وَيُبْلِيْنَا
و در روایت شیخ طریح بعد از بتیت غلام آنحضرت و کلمات آنحضرت در سجده چنانکه مسطور است
و کلمات غلام آنحضرت فرمود یا هذا أما تعلم أن يعقوب بن اسحق كان نبيا ابن نبي و كان
كراثنا عشر ابنا فغيب الله له ولدا واحدا منهم فشاب رأسه من الحزن و ذهب بصره من البكاء
هذا وابنه حتى في دار الدنيا و أنا قد رأيت أخوتي و أبي و سبعة عشر صالحا من أهل بيتي
مقتولين مطرحين حولي صرعى في الفلاة مجذولين قد غمرت الشمس حاسنهم و
ألفيت الأرض جوصهم و الرمال تسقى عليهم فرمودای شخص آیدانی که یعقوب بن اسحق سمنبر
و سمنبر زاده و او را دوازده پسر بود و خدای کی از ایشان را از وی ناپدید ساخت و یعقوب را از خزن
دوازده موی سر سفید شد و دید که کانش از کثرت گریه از پیش پشاد و این چند دانه و در مصیبت
اظهار میکرد و با اینکه پسرش در جهان زنده بود و من برادران و پدرم و اخوه تن از صلیحی اهل بیت

احوال حضرت سید العابدین علیهم السلام

۵۹۳

خود را بجهل گشته و بچاک و غون غشته و در بیان افتاده نکریم که آفتاب رگنت ایشان را بچو دانه و زمین جسم ایشان را ناپایز ساخته و باد را بیکجا را براندان ایشان فرود ریخته بود و نیز در فحش طرح مسطور است که از آن هنگام که امام حسین سلام الله علیه شهید گشت علی بن الحسین به چکاه تا آخر روز کار مبارک از کمال حزن و اندوهی که بر رأس پدر بزرگوار داشت از لحوم رؤس کوفته و میش تناول نفرمودی و در آن روز که پدرش مقتول گشت یازده ساله بود و همه وقت بر مصیبت پدرش میگریست تا چهل سال بر این پیکر بود و همه گاه صائم النهار و قائم اللیل بود و چون طعام افطار آنحضرت را حاضر میافتاد می فرمود **وَ اكْثَرُ بَاهٍ لِكَرْهَاتِ بَابِ ابَاهُ وَ اسْقَاهُ لِقَتْلِهِ بَابَ ابَاهُ وَ فَرَادَانِ مِکْرِبَتِ** و میفرمود **قَتَلَ ابْنُ بَنِي رَسُولِ اللَّهِ جَاهِجًا قَتَلَ ابْنُ بَنِي رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا وَ أَنَا أَكَلُ الْوَادِ وَ أَشْرَبُ الْمَاءَ لَا هَنَاءَ لِي فِي الْأَكْلِ وَ الشَّرْبِ بَعْدَ بَنِي أَبِي لَيْتِي لِمَ ارْتَضَيْتَكَ وَ هَسَانِ آنحضرت میگریست** اشک دیدگان مبارک سوی و رویش را تر میساخت و چون آسوده میشد اندکی تناول میفرموده خدایر افرادان سپاس میگذاشت و کار عبادت خدای می آراست و با حالت صوم بامداد می فرمود و بر آنحال بود تا وفات فرمود صلوات الله و سلامه علیه و نیز شیخ طرح نوشته است که علی بن الحسین عرض کردند ای مولای ما این که بستن تا کی و چند فرمود یا قویم **إِنَّ يَعْقُوبَ النَّبِيَّ فَقَدْ سَبَطَ مِنْ أَوْلَادِهِ أَكْثَرَ عَشْرٍ فَبَكَى عَلَيْهِ حَتَّى ابْضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ ابْنُهُ حَتَّى فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ لَمْ يَعْلَمْ أَثَرُ مَاتَ وَ أَنَا قَدْ نَظَرْتُ بَعْثِي إِلَى بَيْتِهِ وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُلُوا فِي سَاعَةٍ وَ الْحَدِيثُ فَرَقَ وَ حَزَنًا مِمَّنْ يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِي وَ ذَكَرَهُمْ يَجْلُو مِنْ لِسَانِي فَشَهِدْتُ عَنْ بَعْثِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هَاجَرْتُ** ایقوم پیغمبر را نه زندی از فرزندان و وازده گانه اش ناپدید گشت چندان بر مفارقت و مصیبت بگریست که دو چشم از حزن و اندوه سفید گشت با اینکه پدرش زنده بود و یعقوب بر مرکب اویقین داشت و من با دو چشم خویش بیدرم و ههذه تن از اهل بیت غیث کز آن شدم که در کجاست گشته شدند چنان میدانید که حزن و اندوه ایشان از دل من پروین شود و زبان من از ذکر ایشان خالی بماند و شخص ایشان از چشم من پوشیده گردد و سوگند با خدای چنین نیست و من ایشان را فراموش میکنم تا از جهان بیرون شوم و سینه در فحش طرح علیه الرحمه مسطور است که حضرت سید العابدین از آن هنگام که پدرش حسین علیهما السلام شهید شد هرگز کلمه کوفته تناول نفرمودند و تا پانزدهم شریف همین حال بگذرانید چه بر سر پدر گرامی خورش مجزون بود و عمر مبارک آنحضرت در آن روز که پدرش شهید شد یازده سال بود و همه گاه بر مصیبت پدرش گریان و چهل سال بر آن حضرت گریست و صائم النهار و قائم اللیل بگذرانید الی آخر آنخبر معلوم باد که در این مقدار سن آنحضرت که در آنجا اشارت رفت می تأمل نباید بود تا آنجا که تعالی در مقام خود تحقیق شود ممکن است احدی و غیرین و یا و نون جمع از قلم کاتب ساقط شده باشد

و گرنه از ده سال بودن آنحضرت در زمان ولادت امام حسین علیه السلام بهیچ وجه صحیح نمی افتد و کتاب
 سجاد و کتب اخبار را در است که آنحضرت چندان بکویت که یکم کردند و دیدگان مبارکش پیش بگذارد و جان
 بود که هر وقت طرفی آب به دست مبارکش میزدند تا آب بپاشد آنچه بکویت که از خون آگه و استی
 یعنی از خون دیده اش ریخت میشت عرض کردند این کریتن از میت فرمود چگونه بخیریم با اینکه پدرم را از آب
 منی داشتند در حالتی که در غسل و سماع ممنوع بودند و نیز در سجاد را در سطور است که امام زین العابدین
 علیه السلام را از زدن آن عقل میل و توحی مخصوص بود عرض کردند از میت که این جاعت بی غم آن خند
 بآل بانی و با سر زدن آن جفر حیان بانی شده بود از اینکه بیاد می آورم روز کار ایشان را با او عهد کرده
 امحین بن علی علیه السلام و بر حالت ایشان رفت میگیرم در سجاد را در سطور است که آن حضرت عرض
 کردند تو در تمام روز کار بکویت بانی اگر نفس تو مقول گردیده بود و در معرض تباهی در افتاده بود بر این
 کریتن افزون توانستی فقال نفسی قتلها و علیها ابکی کنایت از اینکه بر جان و جان خود
 که مقول شده میگیرم یا اینکه نفس فویرا شده ام و بر آن میگیرم معنی بر نفس خود میگیرم که سجاد ابر کشته
 و طیفان بر آید و نیز در سجاد را در سطور است که کی از موالی علی بن الحسین علیهما السلام بر آن حضرت
 مشرف گردید که چگونه استخواب در سقیفه یعنی در صفت سر پوشیده که با آنحضرت مخصوص بود سر سجده داشت
 و میگوید عرض کردند یا علی بن الحسین آیا برای کریتن تو پایانی میت فرمود وای بر تو و بر دایسته
 فرمود ما در نبرایت نشیند اما والله لقد شکی بعقوبی الی ربی فی اقل مما را بخت چین قال
 یا اسفی علی یوسف و انی فقد ایتنا و احدا و انار ایت ابی و جماعتی من اهل بیتی یذبحون و
 یک پسر کم کرد یعقوب از فراقش گور شد چون منالم منکم یک عالم پدر کم کرده ام و قسم حروف که
 کار با کان را قیاس از خود میگیرم افعال و اقوال و اطوار رسول مختار و اولیای کبار و پیغمبران بزرگوار
 صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را با دیگران قیاس نتوان کرد کریتن ایشان نه از آن در است
 که میگیریم و سرور ایشان نه از آن روی است که ما سرور کردیم و حسن ایشان نه از آن راه است
 که ما محزون میشویم چه این صفت و جماعت یا از روی بی خبریت یا شتیتا نفس بشری و ایشان از هر دو
 مبری باشند چه آنچه ایشان بینند ما نه بینم و آنچه ایشان بشنوند ما نشنوم و آنچه ایشان دانند ما ندانم
 و آنچه ایشان گویند ما نکویم و آنچه ایشان توانند ما نتوانیم در میان دل و دلداری نشانی است نهان که
 نهان است و اندیشه خلق دو جهان همانا کریتن تمام انبیا و وصیاء و اصعباً بحمد از وی شوق و محبت
 حضرت احدیت است که نه آن است که حضرت یعقوب در همان روز که یوسف مفقود شد از ملک الموت
 از قبض روح یوسف سؤال کرد و بجات یوسف مطمئن گشت یا یوسف سبب یک خطاب که در زدن آن
 با وی شد آنچه بکویت که پایش میت و همچنین کریتن حضرت آدم و نیز کریم حضرت فاطمه چه از شوق

علی بن ابی طالب

یعنی اگر کسی باشد که از دغدغه جالبات و منکالت آسوده نماید و دیگر در کتاب احتیاج مسطور است که از حضرت علی بن محمد
علیه السلام از بنده سؤال کردند یعنی از حرمت و حاکمیتی آن پرسش کردند و پاسخ فرمود مشیر بقرآن و حرمت
قَوْمٌ مَّطْلُوعُونَ تَكَانَ شَهَادَةُ الَّذِينَ دَعَوْا بَيْنَهُمَا دَهْقِيمَةً شَهَادَةُ هَاتِيكُمُ أَولَى أَنْ تُقْبَلَ مِنَ الَّذِينَ
بَيْنَهُمْ وَأَدْبَارُهُمْ شَهَادَةُ الْهَيْمِ یعنی بیا شما سید و اندوخته را که روی و حرام کرده اند که روی صالح و یکو کار پس شهادت آن
کسان که در شهر و شهادت و دفع شهادت خود شدند سر و ادرات که مقبول کرده اند آنکه در شهادت تابع شهادت شد
و دیگر در کتاب بحار الانوار و احتیاج طبری مسطور است که امام زین العابدین علیه السلام چون بصری کاهی که در منی مردمان
بر بند و موخت بر گرفته بود گذشت قال امیك انک من الخالی التی انت علیها با حسن من و زبان از سخن
بر بند تا از آنحال که بدان اندری از تو پرسش فرمایم اَوْضَاهَا لِقَائِكَ فَمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ الْمَوْتَ اِنَّكَ لَمِنْ غَلَا
آیا خوشنودی برای نفس خوشتن در آنچه میان تو و خداوند است یعنی در آنحال و اعمال که خداوند بر آن عالم است
خوشنودستی و مطمئن باشی که با بدادنت مرک بدان چنگ در آنکند یعنی در اعمال و افعال خود آنقدر خرسند و مطمئن
باشی که اگر ناکاه و حرکت فرار سد و میری در پیج هم و خوف نباشی و بر مرک بخوشنودی تن در دهی عرض کرد و راضی باشم
یعنی آن اطمینان با عمل و افعال حسنه خود ندارم که از مرک بیناک باشم و به وصولش خوشنود باشم قال اَفَتَقُولُ فَنَسْكَ
بِالتَّخَوُّلِ وَالْاِمْتِئَالِ عَنِ الْخَالِ التِّی لَا تَرْضَاهَا لِقَائِكَ إِلَى الْخَالِ التِّی تَرْضَاهَا من و بعد از آنکه
با آنحال که هم اکنون آن اندری اطمینان نداری و مرک خود خوشنود باشی آیا هیچ با نفس خوشتن سجده و عهد و پیمان
رفته باشی که از خیال که از آن خرسندی و برای خود مرضی میدانی بجا نمی آید که خوشنود باشی و پسندیده بدانی باز کردی
راوی میگوید اینوقت حسن بصری تنفکر سر بریزد آنکند پس از آن سر برداشت و گفت این سخن گویم و این عهد و پیمان
میکند از من مکن بیرون از حقیقت است یعنی هر روز برای رفع تبه کاری بروزی و یکروز اندیشه اصلاح باشیم اما از اندیشه
و مصلحت نسایم قال اَفَرَجَوْنِیْ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكَوْنٍ لَّكَ مَعَهُ سَابِقَةٌ قَالَ لَا خَالٍ اَفَرَجَوْنِیْ
غَيْرَ الَّذِیْنَ اَنْتَ فِیْهِمَا تَرِدُ اِلَیْهِمَا فَتَعْمَلُ فِیْهِمَا قَالَ لَا من و بعد از آنکه این عهد و پیمان بحقیقت با خود
کنده باشی و هر روز بر او روز گذشته ملک از آن ناخفته تر بپای برده باشی آیا امید و باشی پیمبری دیگر را
چگونه که بعد از محمد صلی الله علیه و آله بیاید و ترا با وی سابقه باشد و عهد و پیمانی هستوار نموده باشی و لغزش امروز را در آن روز
چاره کنی و اصلاح مفاسد خویش را با وی حواله کنی از میزوی اکنون غفلت بگذرانی عرض کرد این امید ندارم فرمود
چون حال چنین است آیا جز این سرای تکلیف و اعمال که بدان اندری مبرائی دیگر نیست و از باشی که در آنجا اندر شویدی
و لغزشهای خویش و مفاسد امورت را با عمل صالحه چاره کنی یعنی آیا جز این دنیا فانی و سراپه چند روزه زندگانی
که زراعت کاه سرای جاودانی است سرای دیگر میدانی که در آنجا تبارک مافات و تینه سرای حسود و کوشی و مفاسد
احوال و ذایل او صاف را بصواب رساننی و مستحق ثواب کردی عرض کرد و برای دیگر امید دارم باشم چه مرز و در آن
این در نماید ارات قال اَفَرَأَيْتَ اَحَدًا یَمُکُّهُ عَقْلٌ رَضِیَ لِنَفْسِهِ بِمِثْلِ اَتَاكَ عَلَى خَالٍ لَاحِظًا

خوشنود باشی

در خاتمه کتاب

عمر ۱۰۸

وَلَا تَحْلُوتُ نَفْسَكَ بِالْإِيقَالِ إِلَى حَالٍ تَرْضَاهَا عَلَى حَقِّقَةٍ وَلَا تَرْجُو نَيْبًا بَعْدَ حُجْلٍ وَلَا ذَا ذَا عِجْرٍ كَالْبُلْبُلِ
الَّتِي أَكَّتْ فِيهَا وَأَنْتَ تَحِطُّ النَّاسَ فَمُرِّدُ الْكُنُونِ كَحَالِ بَيْنُوَالِ اسْتِ بِحِ ویدیه باشی کسی را که اندک غروی و خوش
جایی داشته باشد از خوشی تن بر خوشی خوش شود و مطمئن باشد در اینجا حال هر روز کار که تراست که آن فرسندستی تا پذیرایی
مرک باشی و نیز در صد و اتقال از خیال بجای که در حقیقت بجای تو نسکو باشد باشی و هم با پیغمبری جز محمد صلی الله علیه و آله
بعد از وی رسید نبوی تا بدست او اصلاح مفسد فریشت یعنی و هم خبر بیا بی که در آن هستی دیگر مرئی را می اصلاح مصلح
و تدارک با فایده و تهیه سفر آخرت امیدوار باشی و با اینجا حال و این روزگار سر - سه اتم به صفت مردمان را به عفت
و نصیحت گیری با محمد چون امام زمین العابدین این سخنان بفرمود و باز کردید حسن پرسید این شخص کیست افسد می بین آن محسن
علیه السلام است گفت از خانواده و اهل بیت علم است و از آن پس یکس که ندید که حسن بصری لب بوعط و نصیحت کشید
راقم حروف که بد چنان میرسد که حسن بصری از حصار دانش سانی آن حضرت بطرفه و تبحر حال رفت زیرا که

منند می بین محسن بر مثل حسن بصری کسی پوشیده و مجهول نیست شرحی است که در خاتمه کتاب مستطاب مرقوم شود

منت خدایا که در این اوان سیمت اقران که با بابت عید نوروز و ابتدای جشن و فرود قرن ثانی بخت سبانه
این سلطنت خدا داد و جهان بینی جا و مدح و کد با قرون مکتب و سنون متفاخره مقرون است بفرز قضا
نشان واری بیج و بخت زیبای قیج و تحت فروزنده و درخشش کامرانی فرازنده و درفش خروانی نمایند و فرزند
که از نده آمل و امانی شاه شاه خورشید آیت نماید در بار جمید را میستو محشید و دیار فرید و ن فراسیت افرا سیاه
عزم فلاتون کیاست اسفند یار رزم آسمان پیشگاه و کیوان و سکا آفتاب بارگاه ستاره سپاه شتری خضار
برخ علم بهرام شکار بر حبس خدم ساین عباد معاذ حکم حاکم بلاد طاف اعم و ارث ملک جم ملک الملوک عجم
ذو القهرین اعظم آیت الله فی العالم شحر یار تاجدار خستیار و الابرار السلطان ناصر الدین پادشاه قاجار
که تا آسمان را محروزمین را کمان و زمانه را سرمدین و روزگار را مهرگان است هر مهر کانش فرودین و بهر فرودینش
زیب و آیین و مهرش فرازنده و کانش فرازنده و پیکرش تابنده و کشورش نمایند و سپهرش ستاینده باد
و مقصوب و توفیق همین دستور روزگار همین خواجه طبع آثار صدر و وزای کامکار برامرای نامدار درخشنده
اختر مرغ جلالت درخشنده که هر بحر نبات تابنده چراغ شبتان صدارت فروزنده آفتاب آسمان امارت
اول شخص پیشگاه سلطانی دوم آصف درگاه سلیمانیه مؤید بایدهات یزدانی جانب مستطاب اشرف
ارفع امجد المنع اشیم آقا میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم دولت علیه ایران لا ذال مطیعاً
للسلطان و مطاعاً فی الا زمان که در ممنت رای صواب نمایش آیند دولت بهیه را چه آراشها در عیت را
چه آراشها و برتیب را چه آراشها - فضل و هنر و آرایان پرور و اثر را چه آراشها و علوم بدیع و فنون
رفیع و مضاعفات جلیله و مؤلفات جمیده را چه آراشها و السند اهل بیان را بمدح و خصال حمیده و شرح فعال رسید

در خاتمه کتاب

۱۰۸۷ -

چکندار شما و خاطر فغان اثرش را در اندوید و غرایب منایع و انتقاد عجایبش را چه پیر و پشه و اعیان آفاق را بستان سپهر آشیانش چه پوزشها و عقل و دراندیش و دست بذل و معارف عدل و میقاس محاسن اخلاقش را در توفیر مجال و توفیر منال و استدراج باج و استخراج خراج و تعمیر بلاد و تکویم عباد چه فزایشات چنانکه صفحه مملکت همه بستان گشت و دشمنان همه دوستان شدند و نفوس متوحشه مانوس آمدند و تمام فریخت و کمال امانت بعبادت حضرت قدوس و دعای بقای سلطنت سعادت منصوص بر دوخته روزگار جنبایش اثری مسعود بشام نبردند شبها جز بگذارش خبری محمود آتام نخواستند در اکمال آثار باقیه بگوشتیدند و از اتمام آیات سامیه چشم نپوشیدند این کتاب مستطاب نیز که قائمه اصول شرافت و خاتمه فضول سعادت و از دلائل میامن این مستن بهایون و عهد میمون است از اخبار امام و اسرار کرام انتظام گرفت و جلداولش که محتوی بر پنج هزار پست است مقدارن سال پنجاهم این سلطنت آفتاب شمع حلیه انطباع پذیرفت و بهیون صدق و توجیه الله هدی جلد دیگرش نیز که مشتمل بر پنج هزار پست بر پنجاه سال و یکم سلطنت و کامرانی و شوکت و جانبانی این خسروهایون و ذوالقرنین و القرون حجت است نیز در مقام طبع و انتفاع سیایه از حله اوذمنان خوانیم که تا فزانه ده سال و حدیث از غنوه اتصال است چنانکه میل و اشاره این یکانه وزیر صافی صمیر در این موقع که مقدارن این دوم مستن میمون و تقریر این خطاب بهایون یعنی ذوالقرنین اعظم که نفیس نفیس این خاقان معظم و سلطان منعم مخصوص و عزیزین گشت مرتجلاً بر زبان بهیمنت نشان این سبده پیشگاه گردون دستگاه جاری گردید

ما که ذوالقرنین اعظم ناصر الدین شاه گشت صیت عدل و داد او برتر از مهر و ماه گشت

هر روزش بمای میمون و هر بهایش بمالی بهایون و هر قرنش بقرنی مقرون و قرونش از آفات ناکهانی و بیات آسمانی محفوظ و مصون آستانش آسمان رواق و وزیر صائب تبریرش مهتر آفاق باد و بالینی و آله الامجاد همانا در دیباچه ثانی این کتاب مسطور افتاد که نواب مستطاب اشرف الفخم اکرم والاشاهزاده آزاده و جیه الله میرزا امیرخان سردار حکمران لایات استر اباد و کرکان و شاهرود و سلطام و سمنان و دهنان و سردار محاکر آن سامان و دست ایام جلالت را که هم در امینال منرخ فال از جانب سنی انجوانب خاقان فخم و ذوالقرنین اعظم شید الله ارکان ملکه و سلطان بلقب منعم سردار معظم ملقب و نادر کردید سعادت یار و توفیق در کنار آمد و وجهی وجهی در طبع و انتشار این کتاب بذل فرموده چنین یادکاری نادر بعبصه روزگار بگذاشت و چنانکه گفته اند نام نکوست حاصل ایام آدمی بچنین حاصل کرامی و اصل نامی گردید و چون این شاهزاده را در بکایت طبعی و ذرات نهاد و است در اینجهان جنده و کیهان گذرنده بهی بیایت که از معالی مبانی و قواعد معانی بنیانی شده و عنوانی شده و بر آورد که تا بش آفتاب آسب و نه فزایش سبحان بنیب رساند نه با و وزانش تنزل در ارکان نه قوارع حدثانش تخلفی در اعیان نمائ

در حاشیه کتاب

۱۰۸۹

در حاشیه‌های صلوات الله علیه بر حق و سبحان که در این سبک و استیعاب که این عبادات عباد را
 چه عباد و چه غیر که در پیش بر می‌نمایند و آورده بر آید آن احیاء و قیام آثار که در پیش که عباد و او را
 متقدّمین را از شش و سی بعد از بیان احوال و تفسیر و تفسیر احادیث و کلمات و آثار حضرت امیرالمؤمنین
 و حسین صلوات الله علیه که عنوان خلافت ظاهر و باطن و با معاصرین و مخالفین بطرد و طاع
 بکاران بوده اند و مورخین هر دو کرده و در کتب خویش بوجوب تحلیف تاریخ نگاری و ادبای بزرگ مثل سید
 مرتضی علم الهدی و ابن تیمیّه و ابن ابی عمیر و دیگران در جمیع و شرح خطب مبارکه و کلمات مفید و اخبار
 ایشان کوششها و زنده و بیانات و قیامات و تحقیقات نموده اند و شرح حال سایر ائمه هدی سلام الله
 علیه که در حقیقت حالت اندوخته اند چه ان غایب زنده و آن حسل معضلات را تحمل شده و در جمیع
 آن چنانکه باید مثال نگذیده اند و با این صورت معلوم است حالت کسی که امروز بخواهد در شرح احوال ایشان
 بطور تکمیل و استیعاب کامیاب شود یا عدم حساب کامل و کتب صحیح چه خواهد بود یا بیت به تنهایی برآید
 پس بعد کتاب بخوان شد و چهار مختلفه و آثار بتباینه را منتقا نموده و هر یک را در مقامی اختیار و تصحیح کرده و این
 تفصیل نیز سندی است که ناظران و مطالعه فرمایند کان را اگر بر سهوی و خطائی عبور افتد از عدم اعاط
 و سعادت این بنده شانه و اگر خوب بیند از توبه الله ظاهرین صلوات الله علیه بخواند پروردگار خاک را
 با انوار پاک چه مناسبت و تراب را بارت الارباب چه مشابعت و نیز معروض میدارد سکر خدای را که حاضران
 همه ناظر و ناظران همه حاضرند که این بنده ذلیل را در چنین مدت قلیل با چنین تقریر خیره و تحریر کثیر و استقصای
 کامل و استیعاب شال و تحقیق کافی و تدقیق وافی جز شیت خدا و توبه الله هدی و اقبال سایه خدا اینج طرح
 بر در رفیق و مساعد و مساعد نبوده و در حضرت همدای ملت و زعمای دولت بتصدیق جبارت نورزیده و با تشک
 جده مجال از دریافت حضرت بزرگان رجال و حضور در بار دولت جاوید اتصال غفلت نورزیده و بمجاشرت
 و مراد و تایشان افتخار داشتند با سالها که در ادارات جلیله دولتی تجریات و خدمات عدیه و اشتغال
 نورزیده با این جمله ازین جلد روی بر نکاشت و اغلب اوقات با نظر قاصر و قلم فاسد و دست و سیمه کتاب
 نیازمند و ناظر بوده ام هرگز به تجدید تنویدی زرقه و سواد و رایتیاض نیامده ام چه بیشتر اوقات تجریات اینج
 وزی پانصدی پوست و همان مسوده نخت را برای عرض حضور آفتاب شعاع یا معوض لطایع بکات پرده ام
 و در مقام استیلاج بر آورده ام و اگر خیر این خواستی و قلم بفضاحت و رجاحت و تبیح عبارات و ترصیع کلمات
 بکر فنی نه وقت باجمال و نه قوه باصره و نه نیروی این اشتغال و نه مغز توانائی قبول این طال و نه این زمانه
 به از من و بیکر اشتغال است ای بسا آرزو که خاک شده و بجلاوه از استیعاب کامل و استقرار شال محروم
 بماند می سپاس خداوند را که بی منت مردم نشان و زحمت پاره اهل زمان و مصلحتی بجهان و مصلحتی بکسان
 این زحمت گران بر این بنده ناتوان آسان گردید و دولت و ملت را چنین خدمت بمان آمد خدام درود

در خاتمه کتاب

۱۰۹۰

قرآن داد و سالیه خدا بحکم در سفره نان بنشاند تا با طلب آید هر را بدون جان نوسنج و تلقی از پیشانی تا عین بر این ترتیب
و تلقی به تنوین شب و بر تخیل بر خاست و به تخیل حقیقت کرد و به بلیغ قلم برداشت و هیچ یا صیح و صیح یا صیح
و سپندیده یا ناپندیده جز رقم خطا ششم خویش برادر هیچ حرفی و مطلبی مسؤل نگذاشت چنانکه این محبت است
صدیه که من البدایه الی النهایه بقلم و رقم و خط حقیر حاضر است بر این غرایض ناظر است از خورده میان و بین
و دانایان گذشت آئین تصحیح هر گونه زلت را که موجب بی ذلت است در مقام تفتیح مسئلت می نماید و مقصود
بضاعت و قلت استطاعت را بشفاعت می انجیزد چه اگر یک کثرت اشتغال و ششت خیال و وقت خود و اعمال
و گذشت ماه و سال و چگونگی ماضی و عالم بنکند صدق مقال و حقیقت

اقوال را تصدیق ننموده اند و سوسه طعنه اند که گوئل

فی کل آنال و احوال

۱۳۱۳

بسم الله

فطر بکمال محلاقت و نهشت اتمام و جمل مویلت و خزان اتمام خزان و فصل الفصول
و زینت الادب آن شیخ محرم کاتب مشتی سده الهی در مقام به این
کتاب و تصحیح و زینت و لغات عربیه و نهشت سر معتمد
عبد مرشد متخلص و صفی مقبل الکتاب در زینت کلان
خط نستعلیق نامر و مرغوب و نجیب و نهشت
میرزا عجم الکرم شیرازی

کاتب نسخ

به دست اینم نسخه

مطبع خانه در کارخانه

زبدۀ الامار و الله شهابه

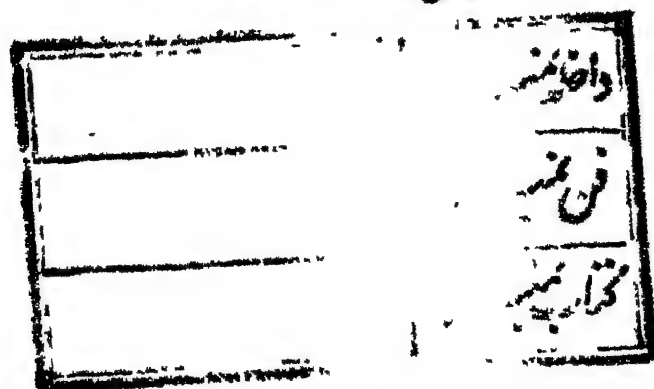
میرزا حبیب المصطفی

طبع محکم

۱۳۱۳

۴

ذو القربین اعظم ناصر الدین بادشاه جهان
 خلد الله مملک و سلطانه



بفرمان
 مکتوب امان شاهنشاهی
 کرد و پیشگاه استیلا ازل
 دستگاه اسمان تخت کلاه و ابر
 دیهیر جم ملک الملوك عجم خیر کوف
 و فارغاد لیا ذل خدیو دیرافوال
 دیراد ذل فضا الدنا و الدین ظل الله
 فی الارضین ههنا المآق
 الطین خاقان اعد

اکرم
 قان ایزاجو افخر ملجا خلق عالم
 عرب و عجم

هو الله
و نرمان سعادت اقران صدمت
و امارت

و نرمان سعادت اقران صدمت	و نرمان سعادت اقران صدمت
و نرمان سعادت اقران صدمت	و نرمان سعادت اقران صدمت
و نرمان سعادت اقران صدمت	و نرمان سعادت اقران صدمت

صدم
و نرمان سعادت اقران صدمت
کامکار و روشن چراغ ظلمت کده
مظلومان و دمر ویشان تند باد
دائر الظلمه ظالمان و بدانند پشاه خوار
دیر دولت پناه ملک و رعیت حبا
اشرف از قمع امجد امنع لفر آیم
افامیرزا علی
امیر السلطان
صد اعظم در امر ظلمت العالی کتاب حکیمه
محل کردید

بر صاحبان حیرت و بصیرت مکتوب باد

از آنجا که بنوبستاند ملوک اندرین سپنج سرای اوقات تائید روزگار چنان نهاد که اینحضرت اقدس بنوبستان
تاجدار و ذوالقرنین عظم ناصرالدین پادشاه قاجار که خرقی بجا رحمت پروردگار با دچون روز چهاردهم شهر شوال
این سال بکیرار و سیصد و نیردهم پرده از جمال بگرفت چهل و نه سال از دیانت جلوس کاوش در ادب سلطنت تیر زیان
و بهیچ ای سال نچاهم نمایان شده بود لایحرم انسانی بشکاه غافانی با تعلق و شوق بیانی حاضر و سخنان ملک بمسالک عیش
و سرور سالک آمدند سلاطین روی زمین فرما نگذاران قایلیم به تبریک و تنبیت این ملک قدیم سلطنت
قوم و جن فرزند سفرای کبار و بسیار داشتند تمام افراد و اتحاد مردم ایران به انتظار روز سپردند و در روز
بیت و دوام شهر ذی القعدة همین سال که مطابق با روز جلوس آن پسر و کامکار به تختگاه و دار الخلافه طهران
بعوالم عیش و سرور مشغول شوند عمارات سلطنتی را با توج زیب و زیور و رنگ فلک اختر ساخته شاه اسلام
نپاه نیز برای خوشنودی تمامت نفوس هر ساعتی بعبودیت گذارش میبویختن نیش فرود هر روز با طلعی نمانده نماند
خورشید و آبتنی نمانده ترا حشید بازرگ و کوچک انگونه مهر و عطف و غایت و رافت پیش نهاد که هرگز
پرو و دریا و رنداشد لکن از بدوی که در قشان میبود از راستی چو آمد تمام آمد شکستی بناگاه رشته روزگار
باریکی و روز کسان تاریکی گرفت و چون آفتاب روز جمعه بم شهر ذی القعدة احکام که نگاه افروان از سلطنت
سال نچاهم آن پادشاه حجاب برکنش بود و علم بر کوهساران و آفتاب بر پاش ملک ایران در کسوت کسوف و کسوف
اول اندر شد خسر و باداد و دین برای ادای بر اهرام سکران بهیست خداوند که بم زیارت بقعه نورده حضرت
امام زاده عبد العظیم علیه تعصیت و تسلیم خاطر بر نهاد و با کوه خروانی با آن مقصد آمال و آمار و می نمود و تمام مردم
وزیرین و امرخص فرمود و قوروق را برداشت و با جره متور بدین مطهر و اندام مطهر بعد از زیارت مرقد نور
سبیل حیدر صفدر سکر و سپاس خالق اکبر را اگر آماج کیانی از سر و پیشانی صاحبقرانی را بسجده حضرت سبحان برین
نهاد در اینحال بانگ مودن بنماز ظهر برخواست شهریار رعیت نواز نماند شکسته در حضرت نواز اینک نماز فرمود
ناگاه رشته آرزو و بساط نشا ط جهانیا که تاه و شخصی کم نام از سفهای شهادت بنیام و مکرمان موسوم بمسعود
که مدتها در شریعت ملک قتلش واجب و مکر محبوبس و علم و بردباری و رحمت پادشاه همیش با خیر داشتند چون پسر
عظم مرادی جهانیرا بی برادر کرده در میان جماعت رعایا و زوآر که مستغرق تماشای جمال آفتاب مثال بودند بعنوان
دادن عریضه دستار شین برآورد و قلب مبارکش را با کوله طباخه کانون آتش ساخته آن پادشاه دین نپاه که هم
هر و ماه بماندش یاد ندارد در مدت شش ثانیه عالم فانی برود و آن نماز را بقرب و وصال حق متصل است
غضرت انکه عظم سلاطین و احسن خاقین روی زمین در حسب و نسب و علم و ادب دین آیین و عقیدت و طریقت و کمال
و اوصاف و لطف احوار و خطا سرار و حسن کردار دین دیدار و صباحت رخسار و ملامت گفتار و مودنی قاست و
تناسب اعضا و ملاوت بیان لسان شیوا و بشارت روی و بشاشتغی و دوزخسان و کرام و عطف

[illegible]

اسطوخودوس

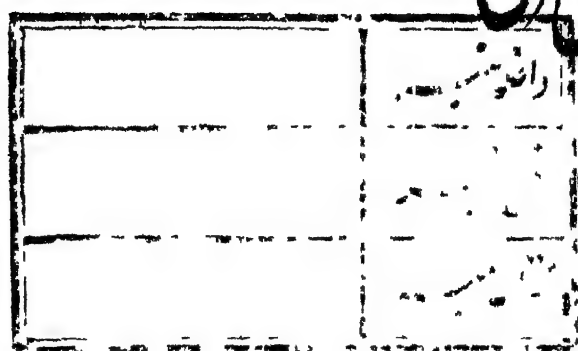
[illegible]

صفحه	سطر	صحیح	صفحه	سطر	صحیح	صفحه	سطر	صحیح
۲۱۵	۲۵	بکشتی	۶۲	۲۲	موی خواهی	۸۰۲	۲	بیدالله لاریجی
۲۱۷	۲۳	بهم	۶۲۶	۲۷	شنا ساهتم	۸۰۶	۱	ازنگار سنیر
۲۹۰	۷	سلام الله علیها	۶۳۱	۱۳	برخیزان زیاد	۸۱۶	۲۴	بیکدند
۲۹۷	۵	نشین جدم	۶۳۲	۲۷	ظمان ابن زیاد	۸۱۷	۵	بمده بود
۵۰۰	۹	بغوان مانده	۶۴۵	۱۶	ذات القلین	۸۱۷	۸	روزی تاریرا
۵۰۷	۲۶	و ملای حای	۶۴۵	۲۶	عمیق معید	۸۱۹	۷	بحور فوق
۵۰۸	۱	مکرها	۶۴۶	۵	مردان بحاسه	۸۲۳	۱۲	عابری شبیب
۵۱۷	۴	علی الاقواب	۶۵۱	۹	دشآر	۸۲۴	۵	میسوب
۵۲۱	۱۴	بکشته چلور	۶۵۳	۲۲	نیاض	۸۲۵	۳	انبرد
۵۳۳	۱۱	غزو و جنگ	۶۵۸	۳	الجلج	۸۲۵	۷	خبر دهد
۵۳۴	۱۹	از کمر کن بعد از اجب	۶۶۳	۲۶	نکردند	۸۳۶	۲۱	دهسپار
۵۴۴	۱	کسیله	۶۷۴	۷۴	مارک	۸۲۷	۱	کده را
۵۴۴	۱۱	نیر و کرفت	۶۸۶	۲۲	باغلطان	۸۳۵	۲۵	عباس
۵۴۸	۱۰	نم	۷۰۱	۶	دوازده مرد خدای	۸۳۶	۱	ابن زینب را
۵۵۷	۲۲	بجاد الاقار	۷۳۲	۱۵	عسراست	۸۳۶	۳	جودان وین
۵۶۳	۲۶	سیاطا مارث	۷۴۱	۲۹	بحسب موت	۸۴۰	۱۶	بدهی کپانیه
۵۷۲	۹	مخرومی	۷۵۰	۱۰	دیدید و شنیدید	۸۴۲	۱	قدم ناید
۵۷۴	۱۵	بردم شام	۷۵۹	۱۷	بردم و ما مدید	۸۴۲	۱	دخوع قبول
۵۹۱	۲۳	افسره داشته	۷۶۱	۱۷	ابن کامل کفت	۸۴۷	۲۳	و کرده و سلا
۵۹۶	۱۱	در کفت	۷۷۲	۲۳	بر مردم قصر	۸۴۹	۱۶	فنا خفهم
۵۹۹	۳۷	العباء	۷۷۳	۱	کفت پس با نکرد	۸۵۰	۱۶	و کفتم خطبه
۵۹۹	۲۷	لشایا	۷۷۳	۲	اسما ابن خواجه	۸۵۶	۱۳	ماز با ملادرا
۶۰۴	۲	المخرا	۷۷۴	۲۲	بر این جمله	۸۶۱	۲۱	بکشید
۶۱۵	۲۴	فضاله	۷۸۱	۱۱	نفر ستاده است	۸۶۹	۲۲	و مقام ما
۶۱۸	۷	فی الایمار	۷۸۶	۱	بعد از علوم	۸۷۳	۴	حضرت عیسی
۶۱۹	۱۷	لهو	۷۹۳	۲۲	صلوات الله علیها	۸۷۵	۱۰	مصدق کت

در صفحه ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳

سلطان مظفر الدین بادلشاه
خدا ملکہ و سلطانہ

فیروز محمد شاہ
کر دیون پشکاه در
کلاه جمہوریت پشکاه
و محکم خم ملک الملوک
نوال در تا اول خد نویم
عادل بادل نصیرہ اکبر
و طیل نصیرہ الاضرب



و لطیف سلطان بن سلطان
و انخاقان بن انخاقان
انصروا الظفر

وزمان بجا آید قهر
صدراست و
امارت

وزرائی نامدار
بدرا امر اکامکار
حراع ظلمتکده سلیمان و روشن
شد باد و ارا ظلم ظالمان و آید
خیر خواهرین دولت نایب
رعیت جناب اشرف
امجد امیر محمد بن
میر علی صفر خان
یاسر سلطان

عظمت و اظلمت
صدراست و اظلمت

کتابخانه آراچی الی خیر بکار
محمود نوری جلودار
کتابخانه

6558
—
S/A

